فرهنگ فارسی عاشورا

مشخصات کتاب

سرشناسه : موسوی گرمارودی ، سیدمحمدصادق ، ۱۳۳۰ -

عنوان و نام پدیدآور : فرهنگ فارسی عاشورا= Encyclopedia of Ashura/ پدیدآورندگان هیئت تحریریه محمدصادق موسوی گرمارودی ، مهدی وحیدی صدر، سعید سپهری نیک ؛ ویراستار فرهاد طاهری.

مشخصات نشر : تهران : وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی ، سازمان چاپ و انتشارات ، ۱۳۸٤.

مشخصات ظاهری : ۷۰۳ ص.

فروست : دین= religion.

شابک : ۱٦۰۰۰ ریال: ۹٦٤٤۲۲۵۰٦٦ ؛ چاپ دوم: ۹۷۸-۹٦٤-٤۲۲-٥۰٦-۲

وضعیت فهرست نویسی : فاپا

یادداشت : این کتاب قبلا به کوشش مهدی وحیدی صدر و سعید سپهری نیک توسط انتشارات محب در سال ۱۳۷۹ منتشر شده است .

یادداشت : چاپ دوم: تابستان ۱۳۸٦.

یادداشت : کتابنامه: ص. ۷۰۱ - ۷۰۳.

یادداشت : نمایه.

موضوع : عاشورا -- دایره المعارف ها

موضوع : واقعه کربلا، ٦١ق -- دایره المعارف ها

شناسه افزوده : وحیدی صدر، مهدی ، ۱۳۵۰ -

شناسه افزوده : سپهری نیک ، سعید، ۱۳٤۸ -

شناسه افزوده : طاهری ، فرهاد، ویراستار

شناسه افزوده : سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی

رده بندی کنگره : BP۲/۵/و۳ف ٤ ۱۳۸۲

رده بندی دیویی : ۹۵۳٤۰۳/۲۹۷

شماره کتابشناسی ملی : م ۸۲-۱۱۲۲۸

خیراندیش دیجیتالی: کانون فرهنگی اندیشه اصفهان

ویراستار کتاب: عسل بی غم

ص: ۱

اشاره

دین

RELIGION

موسوی گرمارودی، سید محمد صادق، ۱۳۳۰-

فرهنگ عاشورا / هیئت تحریریه سید محمد صادق موسوی گرمارودی، مهدی وحیدی صدر، سعید سپهری نیک. ویراستار فرهاد طاهری. - تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، سازمان چاپ و انتشارات، ۱۳۸٤.

هشت، ۷۰۳ ص.

فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیپا.

پشت جلد به انگلیسی:

ISBN ۹٦٤-٤۲۲-٥۰٦-٦

Encyclopedia of Ashura

۱. عاشورا - دایرة المعارف ها. ۲. واقعه کربلا، ٦۱ ق. دایرة المعارف ها. الف. وحیدی صدر، مهدی، ۱۳٥۰ـ ب. سپهری نیک، سعید، ۱۳٤۸ - ج. طاهری، فرهاد، ویراستار. د. ایران. وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی؛ سازمان چاپ و انتشارات. ه. عنوان.

٤ ف ۳ و BP۲/٥

۱۳۸٤

کتابخانه ملی ایران

۹٥۳٤۰۳/۲۹۷

۱۱۲۲۸- ۸۲ م

ص: ۲

فرهنگ عاشورا

Encyclopedia of Ashura

پدیدآورندگان: سید محمد صادق موسوی گرمارودی، مهدی وحیدی صدر، سعید سپهری نیک

ویراستاری: فرهاد طاهری

تهران ۱۳۸٤

ص: ۳

سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی

فرهنگ عاشورا

Encyclopedia of Ashura

پدیدآورندگان: سید محمد صادق موسوی گرمارودی مهدی وحیدی صدر، سعید سپهری نیک

ویراستار: فرهاد طاهری

طرح جلد: آزاده حمید خانی

لیتوگرافی، چاپ و صحافی: سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی

چاپ اول: بهار ۱۳۸٤

شمارگان: ۲۰۰۰ نسخه

تمامی حقوق چاپ و نشر این اثر در انحصار سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی است.

شابک ٦-٥٠٦-٤٢٢-٩٦٤

ISBN ٩٦٤-٤٢٢-٥٠٦-٦

چاپ خانه، انتشارات و پخش:

کیلومتر ٤ جاده مخصوص کرج - نبش سه راه شیشه مینا - تهران ۱۳۹۷۸۱۵۳۱۱

تلفن: (چهار خط) ٤٥١٣٠٠٢ نمابر: ٤٥١٤٤٢٥

انتشارات: ٤٥٢٥٤٩٥ پخش: ٤٥٢٩٦٠١ نمابر پخش: ٤٥٢٩٦٠٠

فروشگاه شماره یک:

خیابان امام خمینی - نبش خیابان شهید میردامادی (استخر) - تهران ۱۱۳۷۹۱۳۱٤٥- تلفن: ٦٧٠٢٦٠٦

فروشگاه شماره دو:

نشر زلال - خیابان انقلاب - خیابان ١٦ آذر - تهران ١٤١٧٩٣٥٨١٤- تلفن: ٦٤١٩٧٧٨

فروشگاه شماره سه:

نشر کارنامه - خیابان شهید باهنر (نیاوران) - روبروی کامرانیه شمالی - شهر کتاب - تلفن: ۲۲۸۵۹۶۹

فروشگاه شماره چهار:

فروشگاه سازمان مدیریت و برنامه ریزی کشور - خیابان صفی علی شاه - تلفن: ۳۲۷۶۰۳۲

فروشگاه شماره پنج:

ونک - ملاصدرا - خیابان شیخ بهایی - ساختمان لادن - تلفن: ۵۶-۸۰۴۱۷۵۰ (داخلی ۲۸۶)

نشانی سایت اینترنتی:

WWW.PPOIR.COM

ص: ٤

مندرجات

سخن ناشر ... هفت

بخش اول: نام کسان ... هشت

بخش دوم: اخلاقیات، اماکن، قبایل و ... ٤٥٥

فهرست الفبایی مداخل ... ٦٦٩

منابع و مآخذ ... ٧٠١

ص: ٥

سخن ناشر

در روزگاری که بحران معنویت دست بر دست ستم حکام و جهل مردم نهاد، اندوه بارترین واقعهٔ همهٔ روزگاران رخ داد تا پس از آن، این رویداد دستمایه آثار هنری و نوشتاری گوناگونی شود. به هر تقدیر، حماسهٔ جانگداز شهادت امام حسین (علیه السلام) و یارانش در عاشورای سال ٦١ پس از هجرت، بسیاری از نویسندگان را بر آن داشته که به اندازه توان خویش در انتقال این حماسه حسینی به نسل های پس از خود بکوشد. شگفت آن که بر خلاف برخی تلاش هایی که برای فراموش شدن تا تحریف نهضت عاشورا به کار گرفته شده، باز هم این نهضت بسیار روشن و دقیق به نسل های بعدی گزارش شده است.

در این میان، مجموعه حاضر نیز می کوشد تا شناختی عمیق تر از این واقعه و ریشه ها و انگیزه های آن به دست دهد و در اثری منسجم، اما از زوایای گوناگون، مطالبی را درباره و پیرامون عاشورای حسینی پیش روی مخاطبان و پژوهندگان نهد. برخی موضوعات و مضامینی که در فرهنگ حاضر آمده اند، عبارت اند از: آن چه در تاریخ پیامبران پیشین درباره واقعه عاشورا نقل شده است؛ تأثیر قیام عاشورا در دوره های بعدی اسلام؛ زندگی نامه کسانی که به گونه ای با این حماسه ارتباط داشته اند؛ قیام های شیعی و ضد ستمی که با الهام از عاشورای حسینی شکل گرفته اند؛ معرفی آثار گوناگون هنری و ادبی درباره عاشورا؛ جغرافیای اماکن مرتبط؛ و موارد گوناگون بسیار دیگر.

به هر روی، امید است فرهنگ حاضر توانسته باشد دست کم بخش مهمی از دانش و دانسته های موجود درباره این رویداد غم انگیز را گرد آورده باشد.

سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی

بخش اول: نام کسان

اشاره

ص: ۸

آ

آدم

خداوند متعال، زمین را در دو روز آفرید و کوه های سنگین را بر آن قرار داد و وسایل زندگی و نیازمندی های ساکنین آن را در دو روز به وجود آورد. سپس آسمان و عرش و خورشید و ماه و فرشتگان را آفرید تا او را تسبیح و تقدیس و با اخلاص عبادت کنند.

سپس اراده خداوند اقتضا کرد که آدم و فرزندان او را بیافریند تا در زمین ساکن شوند و آن را آباد کنند. پس فرشتگان را آگاه ساخت که به زودی مخلوقات دیگری را ایجاد می کند که در زمین تلاش کنند و در پست و بلند آن بگردند و نسل ایشان در نواحی مختلف آن پراکنده شوند و از روییدنی های زمین بخورند و گنجینه ها و معادن آن را استخراج کنند و برخی، جانشین برخی دگر شدند.

فرشتگان مخلوقاتی هستند که خداوند، آنان را برای پرستش خود برگزید و نعمت خود را بر آن ها تمام کرد و ایشان را به طاعت خود راهنمایی فرمود.

بر فرشتگان گران آمد که خداوند مخلوقی جز آنان را بیافریند و بیم ناک شدند که این آفرینش شاید در اثر تقصیری است که از آن ها سرزده، یا به خاطر مخالفتی است که بعضی از ایشان کرده اند، بدین سبب برای تبرئه خود گفتند: خداوندا، با این که ما پیوسته تو را تسبیح و تقدیس می کنیم، چرا مخلوقی غیر از ما آفریدی؟! در صورتی که آن ها بر سر منافعی که در زمین است، اختلاف خواهند داشت و بر زمین فساد خواهند کرد.

این سخن را فرشتگان بدان خاطر گفتند تا پاسخی از پروردگار بشنوند که شبهه ایشان زایل شود، و دیگر آن که امید داشتند که خداوند متعال آن ها را در زمین جانشین خود کند، زیرا آن ها به رعایت نعمت خداوند، سابق تر و به شناختن حق او شایسته تر بودند؛ و این سؤال به سبب انکار کار خدا و شک در حکمت او یا عیب گویی آدم و فرزندان او نبود، زیرا فرشتگان ولیای مقرّبین و بندگان گرامی خداوند هستند که در سخن گفتن بر او پیشی نمی گیرند و به دستور او کار می کنند.

خداوند جوابی به آن ها فرمود که دل هاشان آرام و خیالشان راحت شد. فرمود: من می دانم آن چه را شما نمی دانید و در جانشینی آدم، حکمتی می بینم که شما از درک آن عاجزید. به زودی آن چه اراده کرده ام می آفرینم و جانشین خود می کنم. آن گاه آن چه از شما پنهان بود، خواهید دید. هنگامی که او را آفریدم و از روح خود در او دمیدم او را سجده کنید.

خداوند بدن آدم را از گل مخصوصی خلق کرد و از روح خود در آن دمید. نسیم حیات در پیکر او وزید و بشری کامل و بی عیب گردید. پس از آن، خداوند به فرشتگان دستور داد که آدم را سجده کنند. آنان با فروتنی فرمان خدا را پذیرفتند و به آدم تعظیم کردند و در برابر او چهره بر خاک نهادند، ولی شیطان با دستور حق مخالفت و از سجده خودداری کرد.

خداوند سبب سجده نکردن او را پرسید و فرمود: چه چیز مانع شد که آدم را سجده نکردی؟ خود را بزرگ شمردی یا از جملهٔ سرکشان شدی؟!

شیطان گمان کرد وجود او از وجود آدم بهتر و جوهرش پاک تر است و گمان کرد که هیچ کس به مقام ارجمند و منزلت رفیع او نمی رسد و گفت: من از آدم بهترم، مرا از آتش آفریدی و او را از گل.

آشکارا معصیت کرد و از مخالفت و تکبّر خود پرده برداشت و آدمی را که خدا آفریده بود، سجده نکرد و از جملهٔ کافران شد.

ص: ۱

خداوند او را مجازات کرد و به او فرمود: از آسمان بیرون برو، زیرا تو از رحمت ما رانده شده ای و لعنت شامل حال تو است تا روز قیامت. شیطان از پروردگار خواست که او را تا روز قیامت مهلت دهد و زنده بدارد. خداوند درخواست او را پذیرفت و به او فرمود: تا روز معیّن از مهلت داده شدگانی.

هنگامی که درخواستش پذیرفته شد از احسان خدا تشکّر نکرد، بلکه نعمت حق را با کفران جواب داد و گفت: برای این که مرا گمراه ساختی بر سر راه بندگانت می نشینم و برای گمراه ساختن آن ها در کمین هستم و کوشش می نمایم. سپس از پیش رو و از پشت سر و از راست و چپ نزد بندگانت می آیم و بیشتر آن ها را شکرگزار خود نخواهی یافت.

خداوند شیطان را از درگاه خود راند و خواسته های او را پذیرفت و به وی گفت: اینک به راهی که انتخاب کردی برو، و هر یک از ایشان را که توانستی با صدای خود مضطرب و پریشان کن و با لشکریان سواره و پیاده خود بر آن ها بتاز و در اموال و اولاد با آنان شریک شو، و آنان را با وعده های دروغ سرگرم کن و با آرزوهای دور و دراز مشغول ساز ولی هرگز در گمراه ساختن بندگان با اخلاص خود تو را آزاد نخواهم گذاشت و بر آنان مسلّط نخواهم کرد، زیرا دلشان و گوششان به حرف تو بی توجه است.

امّا تصمیمی که در گمراهی آدمیان گرفتی، پس کیفر تو در برابر این گناه، سخت و مجازات تو بسیار بزرگ خواهد بود و من دوزخ را از تو و پیروانت پر خواهم کرد.

فرشتگان آدم را سجده کردند و به مقام ارجمند او در پیشگاه پروردگار اعتراف نمودند، ولی آن ها گمان می کردند که از نظر علم و فهم از آدم برترند، بدین سبب خداوند متعال از علم خود به آدم (علیه السلام) عنایت کرد و او را به نور خود منوّر گردانید و نام های مخلوق خود را به او یاد داد، «فَتَلَقَّ آدَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ»، آن گاه برای این که عجز ملائکه آشکار شود و بفهمند که حکمت خدا مقتضی بود، کائنات را به آن ها ارائه داد و فرمود: اگر راست می گویید نام های این آفریدگان را به من بگویید. فرشتگان مبهوت از جواب دادن عاجز شدند و به ناتوانی علم خود اعتراف کردند و

گفتند: پروردگارا، ما جز آن چه از تو آموخته ایم چیزی نمی دانیم. همانا عالم و حکیم مطلق تویی. چون آدم از دریای فیض پروردگار قطره ای و از پرتو علم او بهره ای برداشته بود، خداوند به او دستور داد که آن چه فرشتگان ندانستند و از جواب دادنش عاجز ماندند به ایشان خبر دهد، تا با این وسیله فضیلت آدم و حکمت استخلاف او آشکار گردد. آدم به آن ها خبر داد و سپس خداوند به آن ها فرمود: آیا به شما نگفتم که من اسرار آسمان ها و زمین را می دانم و بر کارهای آشکار و پنهانتان آگاهم؟ در این

هنگام فضیلت آدم بر ملائکه معلوم شد و راز آفرینش وی و حکمت استخلاف او را دیدند.

خداوند نعمت خود را از شیطان بازگرفت و از رحمت خود در کرد. آن گاه آدم و همسرش را در بهشت جای داد و به وی گفت: نعمتی که به تو عطا کرده ام به یاد داشته باش، تو را به خلقتی بدیع آفریدم و بشری که می خواستم به وجود آوردم و از روح خود در تو دمیدم و فرشتگانم را به سجده تو واداشتم و بهره ای از علم خود را به تو بخشیدم و ابلیس را از رحمتم مأیوس کردم و چون از فرمان من سرپیچی کرد او را لعنت کردم و بهشت را که خانه ای جاوید است جایگاه تو قرار دادم؛ اگر مرا اطاعت کنی تو را برای همیشه در بهشت جای خواهم داد و اگر پیمان مرا بشکنی تو را از خانه ام بیرون و به آتش خود معذّب خواهم کرد. بیدار باش که شیطان با تو و همسرت دشمن است. شما را از بهشت بیرون نکند که به بدبختی مبتلا می شوید.

خداوند به آدم و همسرش اجازه داد که با خاطری آسوده از نعمت های بهشت استفاده کنند و هر میوه ای را که خواستند بچینند، ولی آنان را از نزدیک شدن به درختی از درختان بهشت نهی کرد و برای آن که پرده ابهام برداشته شود و آن درخت را بشناسد، به آن درخت اشاره فرمود و آنان را از نزدیک شدن به آن بیم داد که اگر به آن نزدیک شوند یا از میوه آن بخورند از زمرهٔ ستمکاران خواهند بود و هم چنین وعده داد که اگر از آن دوری کنند نعمت های بهشت را برای آنان دائمی و جاوید گرداند و هرگز روی گرسنگی و برهنگی را نبینند و تشنگی و سختی به آن ها نرسد.

برای شیطان خیلی دشوار بود که آدم و همسرش در رفاه و خوشی باشند و او دور از بهشت به سر برد. بدین خاطر تصمیم گرفت کاخ سعادت آن ها را واژگون و نعمت را از ایشان سلب کند. و او را از مقام عالی و ارجمندش به زیر آورد و از نعمت و رضای خدا دور کند و به واسطهٔ همین آدم بود، که سرکشی و نابکاری شیطان آشکار شد. اینک باید انتقام بکشد و با نیرنگ او را مذموم سازد. آهسته آهسته وارد بهشت شد و در آشکار و نهان با آدم سخن گفت. خود را دوست پاکدل و ناصح و با اخلاص معرّفی و برای به دست آوردن دل آدم تلاش فراوان کرد. از هر دری درآمد

ص: ۲

و از هر راهی وارد شد. علاقه خود را به آدم و همسرش ابراز کرد و غرض خود را در از دست رفتن نعمت های آن ها اظهار داشت و گفت: خداوند شما را از خوردن میوهٔ این درخت نهی نکرده است اگر بخورید دو فرشته می شوید یا در بهشت جاودان خواهید بود.

شیطان دید آدم و همسرش از پذیرفتن سخن او متوحّش و از مشورت او گریزانند و به حرف او گوش نمی دهند و نصیحتش را نمی پذیرند. پس برای ایشان قسم خورد که من خیرخواه شمایم، قصد زیان و بدبختی شما را ندارم، و بدون تردید برای گمراه کردن آن دو، پافشاری و اصرار بسیار کرد و نیرنگ خود را با این ترتیب به کار برد. بالاخره آدم و همسرش فریفته شدند و از آن ها لغزش بزرگی به وجود آمد.

چون آدم و حوّا از فرمان خدا بیرون رفتند، خداوند نعمت خود را از ایشان گرفت و بهشت را بر آن ها حرام کرد و به آن ها فرمود: مگر من شما را از نزدیک شدن به این درخت نهی نکردم و نگفتم که شیطان دشمن آشکار شماست؟

آدم و و همسرش به درگاه خداوند بازگشتند و توبه کردند و از کرده خود پشیمان شدند و گفتند: پروردگارا، ما به خویشتن ستم کردیم و اگر تو ما را نیامرزی و بر ما رحم نکنی از زیانکاران خواهیم

بود. خداوند فرمود: بیرون روید، منزل و جایگاه شما در زمین است و تا روز قیامت دشمن یک دیگر خواهید بود.

خداوند توبه آنان را پذیرفت و فرمان داد تا از بهشت بیرون روند و به آن ها اطلاع داد که دشمنی بین ایشان و شیطان ادامه خواهد داشت.

وقتی آدم (علیه السلام) در اطراف زمین سیر می کرد به سرزمین کربلا رسید. پایش به چیزی خورد. سپس بر زمین افتاد و خون از پایش جاری شد، آن گاه سر به آسمان بلند کرد و گفت: خداوندا، آیا گناهی از من سرزد که این گونه مرا معاقب فرمودی؟ وحی رسید: نه، ولکن فرزندت، حسین (علیه السلام)، در این مکان کشته می شود. پس خون تو موافق خون او جاری شد. عرض کرد: چه کسی قاتل اوست؟ وحی آمد که یزید ملعون، پس او را لعن کن. پس از آن که آدم او را لعن کرد به سوی جبل عرفات روانه شد.

آقا محمّد خان قاجار (۱۱۵۵ - ۱۲۱۱ ق)

فرزند محمد حسن خان قاجار در استرآباد (گرگان) به دنیا آمد و به سال ۱۲۱۰ ق سلسلهٔ قاجار را در ایران بنیان نهاد. وقتی به سال ۱۲۰۶ ق آقا محمّدخان قاجار سکته کرد پس از بهبودی به عبدالرّزاق خان، حاکم کاشان که مرد با کمال و متدیّنی بود، دستور داد تا معماران و زرگران را جمع کند، قبّه و بارگاه حسینی را از نو و به طرز بهتری بسازد و کاملاً زراندود نماید. حاکم نیز به شاه چنین کرد. حاجی سلیمان صباحی کاشانی در این باره قصیده ای سروده و با مصرعی مادّه تاریخ بنا را تعیین کرده است: «در گنبد حسین بن علی زیب یافت زر - ۱۲۰۶».

آلوسی (۱۲۱۷ - ۱۲۷۰ ق)

شهاب الدّین سید محمود شکری آلوسی بغدادی ملقب به «شهاب الوسی فقیه». متولد بغداد و فرزند صلاح الدین. از علمای اهل سنت است. از سخنان ابن عربی و هم مسلکان او دربارهٔ

مسلمانی یزید سخت خشمگین شد. به گونه ای که وقتی اسم قاضی ابن عربی را ذکر می کند می گوید: عَلَیهِ مِنَ اللَّهِ تَعَالَی ما یَسْتَحِقُّهُ یعنی بر او باد از خدای تعالی آن چه مستحق است. آلوسی پس از نقل مطالب مفصل می گوید:

اگر هم پذیرفته شود که یزید خبیث مسلمان بوده، مسلمانی بوده که به قدری مرتکب کبائر شده که از عهده بیان خارج است، و به رأی من لعن او جایز است، و ظاهر این است که آن ملعون توبه نکرده و احتمال تو به او از احتمال ایمان ضعیف تر است؛ و در حکم اوست ابن زیاد و ابن سعد و ... پس لعنت خدای عزّوجلّ، باد بر همگی آنان و بریاران و پیروانشان و بر کسی که میل به سوی آنان کند تا روز قیامت مادامی که چشمی بر ابو عبدالله الحسین (علیه السلام) اشک می ریزد.

آلوسی پس از آن مطلب خود را چنین ادامه می دهد: و هر کس بترسد از قیل و قال به جهت تصریح به لعن این گمراه، پس بگوید: خدای عزّ و جلّ، لعنت کند هر کسی را که راضی شد به قتل حسین (علیه السلام) و کسی را که آزرد عترت پیامبر را به ناحق و هر کسی را که حق آنان را غصب نمود. پس او در این صورت یزید را لعن کرده به خاطر دخول او (یزید) تحت عموم، دخول اولیه در نفس الامر، و کسی مخالف جواز لعن با این الفاظ نیست، جز ابن عربی و موافقان و هم مسلکان او، زیرا آنان برحسب آن چه از آن ها نقل شده، تجویز نمی کنند لعن کسی را که راضی شد به قتل حسین (علیه السلام)، و سوگند به جان خودم که این گمراهی بزرگی است که نزدیک است بر گمراهی یزید فزونی یابد.

آمنه، نک: سکینه (سلام الله علیها)

ص: ۳

آیة من آیات الله، نک: زینب (سلام الله علیها)

ابو حفص، نک: عمر بن علی بن ابیطالب (علیه السلام)

ابورزین، نک: سلیمان غلام امام حسین (علیه السلام)

ابو عبدالله، نک: حسین (علیه السلام)

ابوموسی، نک: موقع بن ثمامه اسدی صیداوی

ابان بن نعمان بن بشیر

وی برادر زن مختار بن ابو عبید ثقفی بود. ابان بن نعمان برادر عمره، همسر باوفای مختار بود، پس از آن که خواهر ابان به دستور مصعب بن زبیر به قتل رسید، برادرش، آبان، قاتل او را سیلی زد و ناسزا گفت. امّا ابن زبیر او را بخشید و گفت: جوان را آزاد کنید، زیرا حادثه ای وحشت بار دیده است.

ابانور شاعر، نک: ربیعه بن خوط بن رئاب

ابجر بن کعب

یا «ابحر بن کعب». وی یکی از هواداران و نیروهای تحت عمر بن سعد بود. وی پس از شهادت امام حسین (علیه السلام) ازار امام (علیه السلام) را از پایش بیرون آورد. (در حالی که حضرت قبل از پوشیدن آن شلوار کهنه، با دست آن را پاره پاره کرد تا کسی به آن رغبت نکند.) به نقلی به خاطر این کار از دو پا فلج و زمین گیر شد.

ابحر بن کعب، نک: ابجر بن کعب

ابراهیم (علیه السلام) (۱۵۵۰ ق م)

فرزند قارح بن ناحور. در اور، از بلاد کلده، متولد شد. ابراهیم یا ابرام (لغتی عبری به معنی پدر بزرگ). از پیامبران اولوالعزم وجد اعلای و موجد ملت یهود به واسطه پسرش اسحاق و جد اعلای

اعراب به واسطهٔ پسر دیگرش اسماعیل بود. تاریخ زندگانی او در سفر پیدایش (باب های ۱۱- ۲۵) چنین آمده است:

نمرود بن کنعان، در شهر بابل فرمانروایی و سلطنت می کرد و چون دامنهٔ تسلط و نفوذش توسعه یافت، مردم را به پرستش خویش دعوت کرد و مردم هم که در برابر بت های سنگی و چوبی سجده می کردند، به آسانی طوق بندگی او را به گردن نهادند و تن به خدایی او دادند.

مدت ها گذشت و مردم در چنین گمراهی و ضلالت بزرگی به سر می بردند و یک باره خدای بزرگ را فراموش کرده بودند تا آن که خداوند اراده فرمود از میان آن قوم، رهبری عالی مقام برانگیزد و به ارشاد او، مردم را راهنمایی فرماید.

یکی از ستاره شناسان که در دربار نمرود مقامی شامخ داشت، روزی به عرض رسانید که مطابق صور فلکی به زودی شخصی قیام و بساط بت پرستی را واژگون و مردم را به دین جدیدی دعوت می کند. نمرود پرسید: از چه سرزمینی قیام می کند؟ مغبم گفت: از همین سرزمین ولی تاکنون، نطفه او منعقد نشده و پا به رحم مادر نگذاشته است.

نمرود برای پیشگیری از این واقعه، دستور اکید داد که بین زنان و مردان جدایی بیندازند تا نطفه او بسته نشود و چنین شخصی پا به عرصه وجود نگذارد. نمرود نادان گمان می کرد با این اقدام عاجزانه می تواند در برابر اراده ازلی و خواست خداوندی سدّی ایجاد کند و مانع اجرای قضای الهی شود.

در همان محیط پر خفقان نطفه ابراهیم بسته شد و مادرش به او حامله گردید، ولی آثار حمل در او آشکار نشد. مدّت حمل به سر رسید و مادرش برای وضع حمل، سر به بیابان نهاد و از ترس مأمورین نمرود به غاری پناهنده شد و ابراهیم در همان غار چشم به جهان گشود. مادرش دریچهٔ غار را با سنگ محکم کرد و به شهر بازگشت. خداوند عالم از انگشت ابراهیم چشمه های شیر جاری کرد و مواد غذایی لازم را به او رسانید تا ابراهیم کم کم بزرگ شد و چون به سیزده سالگی رسید، محرمانه با مادرش به شهر آمد.

آزر، عموی ابراهیم، یکی از بت تراش های معروف بابل بود و پسرانش بت فروش بودند. آزر وقتی ابراهیم را دید او را با فرزندان خود به فروش بت فرستاد. ابراهیم ریسمان به گردن بت ها می بست و روی زمین می کشید و فریاد می زد: مردم بیایید و بت هایی را که نه جان دارند و نه فهم و نه ادراک و بررساندن هیچ گونه نفع و ضرری قادر نیستند از من بخرید. رفتار ابراهیم نسبت به بت ها به نظر بت پرستان اهانت آمیز می آمد و کار به جایی رسید که آزر ابراهیم را نصیحت کرد و چون بی اثر بود، او را به زندان انداخت.

ص: ٤

ابراهیم را خداوند متعال برای راهنمایی مردم گمراه و بت پرست فرستاد و او را به مقام شامخ پیامبری و نبوّت مفتخر فرمود. ابراهیم دلی مملوّ از ایمان به خدا داشت و ذره ای شک و تردید در مورد قدرت پروردگار نداشت، ولی برای این که حقایق اشیا بر او روشن شود و بصیرتش افزون گردد، از خدا خواست که به او بنمایاند چگونه مردگان را زنده می کند. خطاب آمد که مگر تو ایمان به بعثت نیاورده ای؟ ابراهیم گفت: چرا، ایمان آورده ام ولی مایل هستم ببینم تا اطمینان و یقینم کامل شود. چون ابراهیم غرضش در حقیقت اطمینان خاطر بود، خداوند بر او وحی کرد که چهار پرنده بگیر و پس از کشتن آن ها همه را در هم بکوب و سپس به چند قسمت تقسیم کن و هر قسمتی را بر سر کوهی بگذار و یک یک آن ها را بخوان، تا به اذن خدا زنده شوند و نزد تو آیند.

ابراهیم فرمان خدا را به کار بست و پس از کشتن و کوبیدن و تقسیم کردن گوشت های در هم آمیخته پرندگان، آن ها را صدا زد. از هر طرف جزئی جمع آمد و به هم متّصل گردید و جان در آن دمیده شد و پرندگان دیگر بار زنده شدند.

ابراهیم مأموریت الهی و آسمانی خود را شروع کرد و در آغاز کار، عمویش، آزر، را به خدا و پرستش پروردگار یگانه دعوت و دلایل توحید را با منتهای ادب به آزر گوشزد کرد. آزر با تندی و خشونت به او پاسخ داد و او را از نزد خود راند. ابراهیم که در ابتدای کار با شکست مواجه شده بود، با دلی

افسرده از نزد آزر بازگشت ولی رفتار آزر او را سست نکرد، بلکه تصمیم او را در راهنمایی و هدایت قوم محکم تر ساخت. ابراهیم نزد قوم خود آمد و برای این که به آنان بفهماند که بت پرستی راه خطا و گمراهی است نخست از آن ها پرسید: شما چه چیز را می پرستید؟ قوم گفتند: معبود ما بت ها هستند که آن ها را می پرستیم و حوایج خود را از آن ها می خواهیم و در هنگام بروز حوادث ناگوار به آن ها پناه می بریم.

ابراهیم پرسید: آیا بت ها سخنان شما را می شنوند و نفع و ضرری از آن ها بر می آید؟ گفتند: نه، چون پدران ما بت ها را می پرستیدند ما هم به پیروی از روش آن ها بت می پرستیم. ابراهیم گفت: هم شما و هم پدران شما در گمراهی آشکار بوده اید و این بت های سنگی و چوبی که سود و زیانی ندارند شایستگی پرستش را ندارند. پرستش مخصوص پروردگار یگانه ای است که خالق آسمان ها و زمین و مدّبر امور آن هاست.

سپس ابراهیم قدرت خداوند را بیان کرد و گفت پروردگار بزرگ آن کس است که مرا آفریده است، پس او مرا هدایت می کند و اوست که مرا آب و غذا می دهد و چون بیمار شوم مرا شفا می بخشد و اوست که مرا می میراند و سپس زنده می کند و اوست که امیدوارم در روز قیامت مرا بیامرزد.

ابراهیم با این بیانات مردم را به پرستش خداوند دعوت کرد، ولی قوم در برابر دلایل ابراهیم، حرف های بیهوده و پوچ زدند و حاضر نشدند از بت پرستی دست بردارند. از این رو، ابراهیم خواست بت ها را بشکند و عملاً به مردم نادان بفهماند که این بت های بی جان و ناتوان، پرستیدنی نیستند.

نمرودیان عیدی داشتند که همه ساله در آن روز مراسم مخصوصی را در خارج از شهر اجرا می کردند، چون عید فرا رسید. ابراهیم به بهانه کسالت نرفت و در شهر ماند.

شهر از ساکنین خالی شد و همهٔ مردم به خارج شهر رفتند. ابراهیم چون شهر را خالی و بتکده را بدون نگهبان دید قدم در بتکده گذاشت و در آن سالن مجلّل که انواع بت ها بر حسب رتبه و مقام در جایگاه خود قرار داشتند، با تمسخر و تحقیر نگریست، و آن ها را شکست و تنها بتی که از تبر

ابراهیم در امان ماند، بت بزرگ بود و آن را هم به این منظور سالم گذاشت که پایه استدلال های آینده و موجب تبرئه و نجات او باشد.

قوم پس از اجرای مراسم عید، به شهر بازگشتند و چون وضع در هم ریخته معبد و بت های شکسته را دیدند بی اندازه ناراحت و خشمناک شدند و از اهانتی که نسبت به بت ها انجام گرفته بود سخت عصبانی شدند و درصدد به دست آوردن مجرم برآمدند و با هم گفتند: چه کسی این عمل را با خدایان ما کرده است؟! همانا او از ستمکاران است.

بالاخره فهمیدند که این کار ابراهیم است. ابراهیم شناخته شد و در محلّی که بت پرستان جمع آمده بودند برای محاکمه احضار شد. از ابراهیم پرسیدند آیا تو این کار را نسبت به خدایان ما انجام داده ای؟! ابراهیم با بیانی محکم گفت: بت بزرگ این بلا را بر سر بت ها آورده است، از او بپرسید. نمرودیان در برابر این منطق، جز این که به عجز و ناتوانی آن بت اعتراف کنند چاره ای نداشتند. ابراهیم هم جز این انتظاری نداشت لذا وقتی که قوم گفتند: بت بزرگ نمی تواند حرفی بزند و جوابی بدهد. ابراهیم بلافاصله با گفتن جمله ای اساس بت پرستی را در هم ریخت و آن ها را سرزنش و ملامت کرد و گفت: اُف بر شما و بر آن چه می پرستید.

نمرودیان برای انتقام گرفتن از ابراهیم و یاری دادن به خدایان

ص: ۵

خود، تصمیم به سوزاندن ابراهیم گرفتند و چون جرم ابراهیم به عقیدهٔ آنان جنبه عمومی داشت، باید عموم طبقات در این راه شریک می شدند و از این ثواب بهره می بردند. از این رو، همهٔ مردم هیزم گرد آوردند و چند روزی نگذشت که کوهی از هیزم فراهم آمد و آتشی برافروختند و شعلهٔ آن به آسمان بالا رفت. آن قدر هیزم زیاد بود که آتشی عظیم و خطرناک در بیابان شعله ور شد و حرارت آتش به حدّی بود که هیچ کس را یارای نزدیک شدن به آن نبود.

ابراهیم را با مَنجنیق میان آتش پرتاب کردند و به این کار آتش دل خود را فرو نشانیدند. ابراهیم در میان شعله های آتش از دیدگان مردم ناپدید شد و غریو شادی از مردم برخاست.

هنگامی که ابراهیم میان آتش پرتاب می شد جبرئیل خود را به او رسانید و گفت: ای ابراهیم آیا حاجتی داری؟ گفت: به تو حاجتی ندارم ولی به خداوند چرا. سپس از خدا خواست که مرا از آتش نجات بده. آتش به فرمان خداوند بر ابراهیم سرد و سلامت گردید و خطر آتش و حرارت از او برداشته شد.

نمرودیان که این صحنه را مشاهده می کردند با اعجاب و تحسین بر این منظره خیره شدند. مردم که این آیت بزرگ الهی را دیدند، به حقّانیّت دعوت ابراهیم پی بردند و بر آن ها ثابت شد که راه راست، همان است که ابراهیم به آن دعوت می کند، امّا عناد و دشمنی و هم چنین حُبّ جاه و مال مانع شد که به ابراهیم ایمان آورند. بدین سبب اکثر مردم در بت پرستی باقی ماندند و فقط چند نفر انگشت شمار به آن حضرت گرویدند.

هنگامی که حضرت ابراهیم سوار بر اسب از سرزمین کربلا عبور می کرد، اسبش به زمین خورد و ابراهیم از اسب افتاد، سرش شکست و خون او جاری شد. آن گاه عرض کرد: پروردگارا؛ چه خطایی از من سر زد؟ در آن وقت اسبش به سخن در آمد و گفت: یا خلیل الله، از تو بسیار خجالت می کشم، بدان که در این زمین فرزند خاتم انبیاء (امام حسین (علیه السلام)) کشته می شود، از این رو خون تو جاری شد تا موافق خون آن جناب شود.

ابراهیم بغدادی (متوفی: ۱۲۲۷ ق)

سیّد ابراهیم بن سیّد محمّد بن سیّد علی حسنی بغدادی، پدر سیّد حیدر بوده است. خانواده های آل حیدر مشهور در کاظمیّه و بغداد از نسل او هستند. او شاگرد سیّد مهدی بحرالعلوم بوده است. اشعاری از او دربارهٔ واقعه عاشورا به جای مانده است:

لَهْفَ لِتِلْكَ اَلرُّؤُوسُ يَرْفَعُهَا *** عَلَى رُؤُوسِ اَلرِّمَاحِ اِوْضَعْهَا

لَهْفِي لِتِلْكَ اَلْجُسُومِ عَارِيَّةٌ *** وَ ذَارِيَاتُ اَلصِّبَا تَلْفَعُهَا

لَهْفِي لِتِلْكَ اَلصُّدُورِ تُوطَّأُ بِالْخَيْرِ *** لَ وَ مِنْهَا نَهَا اَلْعُلُومُ اِجْمَعْهَا

لَهَى لِتِلْكَ اَلاِسْوَدِ قَدْ ظَفِرْتَ *** بِهَا كِلاَبُ اَلْفَلاَ وَ اِضْبَعْهَا

لَهْفِي لِتِلْكَ اَلْغُصُونِ ذَاوِيَةٌ *** وَ مِنْ أُصُولِ اَلتَّقِ تَفَرُّعُهَا

برای سرهایی که پست ترین افراد، آن ها را بر سر نیزه ها افراشته اند، دلم می سوزد؛

برای بدن های برهنه ای که بادهای شنی و گرم آن ها را می سوزاند، دلم می سوزد؛

برای سینه هایی که اسب ها بر آن ها گام می نهند و همهٔ علوم دنیا در آن ها جمع است، دلم می سوزد؛

برای شیرهایی که به دست سگ های هار و شغال ها افتادند، دلم می سوزد؛

برای شاخه های پژمرده ای که از اصل پاکی و طهارت روییده اند، دلم می سوزد.

ابراهیم بن الحسین (علیه السلام)

از شهدای بنی هاشم در روز عاشوراست. این نام را ابن شهر آشوب در کتاب المناقب آورده است. به گفته صاحب المناقب ابراهیم یکی از شش فرزند ابو عبدالله (علیه السلام) است که در کربلا به شهادت رسید.

ابراهیم بن حصین ازدی

از شهدای کربلا و از اصحاب دلاور امام حسین (علیه السلام) بود؛ از جمله کسانی است که سید الشّهدا (علیه السلام) در لحظات تنهایی، نام برخی از یاران را می برده و صدا می زده است: «... و یا ابراهیم بن الحصین ...»

رجز او در میدان نبرد چنین بوده است:

اِضْرِبْ مِنْکُمْ مَفَصَّلاً وَ سَاقاً *** لْیُهَرَقِ اَلْیَوْمَ دمی اِهْرَاقَا

وَ یُرْزَقُ اَلْمَوْتُ اِبْوَاسِحَاقاً *** اعْنی بَنَی اَلفَاجِرَةَ اَلْفُسَّاقَاً

ص: ٦

ابراهیم بن حصین اسدی

از قبیله بنی اسد، از شجاعان و پاکان و از شهدای گران قدر کربلا است و از رجزهای اوست:

اقْدَمْ حُسَیْنِ الْیَوْمَ تَلْقَی احْمَدَا *** ثُمَّ اِبَاكَ اَلطَّاهِرُ اَلْمُؤَیَّدَا

به پیش ای امام! که امروز به دیدار جدت و پدر مطهر و مؤیدت خواهی رسید ...

ابراهیم بن دیزج، نک: دیزج یهودی

ابراهیم بن طلحه

وی یکی از طرفداران و نیروهای تحت امر بنی امیه بود.

در آن حال که کاروان اهل بیت عصمت و طهارت از طرف کربلا وارد دمشق شدند، ابراهیم پسر طلحه که جراحت شمشیرهای جنگ جمل در سینه پرکینه اش بود به حضرت امام زین العابدین (علیه السلام) رسید و گفت: آخر که مغلوب شد؟ حضرت فرمود: اگر می خواهی بدانی چه کسی

مغلوب شد چون وقت نماز شود، اذان و اقامه نماز را بشنو و ببین که آوازه چه کسی بلند خواهد شد تا روز قیامت.

ابراهیم بن عبدالله، نک: عبیدالله بن زیاد

ابراهیم بن علی بن ابی طالب

مادرش ام ولد بود. او به همراه امام حسین (علیه السلام) به کربلا آمد و در آن جا به قولی - که مورد تردید است - به شهادت رسید.

ابراهیم بن مالک اشتر (متوفی: ۳۷ ق)

در قیام مختار، برای خونخواهی امام حسین (علیه السلام) و اهل بیت مظلومش، بسیاری از بزرگان و سران شیعه نقش فعّال داشتند، ولی هیچ کس به اندازه ابراهیم، فرزند برومند مالک اشتر، - بازوی توانمند امیرمؤمنان (علیه السلام) - درخشندگی و شکوه ندارد و نقشی که ابراهیم در این قیام داشت، مؤثّرترین بود و اگر شخصیتی مانند ابراهیم، در کنار مختار نبود قطعاً آن نهضت فاتح نمی شد، زیرا بزرگان شیعه برای ابراهیم، مقامی بس بزرگ قایل اند و نقش مهم او در پیروزی قیام بر احدی پوشیده نیست.

او از مشاهیر شیعه عراق و مخالفین بنی امیه بود و کسانی چون علامه سید محسن امین، علامه مجلسی، و بلاذری شجاعت و وفاداری و سخاوت، ایمان و ... وی را ستوده اند.

ابراهیم در جنگ صِفَّین، با وجود آن که نوجوانی کم سنّ و سال بود، در کنار امیر مؤمنان (علیه السلام) و پدرش، مالک اشتر، رشادت ها نشان داد. مختار و سران شیعیان عراق، تمام امیدشان به او دوخته شده بود و مطمئن بودند اگر این مرد عظیم الشأن با آن شخصیّت به انقلاب بپیوندد فتح و پیروزی آنان قطعی خواهد بود. بنابراین، تمام همّت خود را صرف جذب «ابراهیم» برای حضور در صحنه پیکار کردند.

شخصیّت نافذ ابراهیم و کاردانی او در امور جنگ و اخلاص او نسبت به ساحت مقدس اهل بیت پیامبر (صلی الله علیه و آله) موجب شد تا همه شیعیان عراق او را مایه امید و پشتیبانی قوی و فرماندهی لایق، برای خود بدانند و تصمیم بگیرند با وی ملاقات و او را به قیام دعوت کنند.

مورخین از قهرمانی ابراهیم، در جنگ ها سخن ها گفته اند او همان کسی است که همانند پدرش در جنگ صفین بار دیگر حادثه عظیم «لَیْلَةُ اَلْهَرِیرِ» را زنده کرد و بر ارتش شام شکستی وحشتناک وارد آورد. مورخان دربارهٔ دلاوری های او آورده اند که چون شیر خشمناک، همانند صاعقه ای بی امان بر قلب دشمن می تاخت و از یمین و یسار از کشته، پشته می ساخت و این رجز را می خواند:

قَدْ عَلِمْتْ مَذْحِجٌ عِلْماً لاَ خَطل *** اِنّی اِذَا اَلْقَرْنِ لقِتْنِی لاَ وُکَّلَ

وَ لاَ جَزُوعَ عِنْدَهَا وَ لاَ نَکِلَ *** ارْوَعْ مقْداماً اِذا اَلنَّکْسِ فَشِلٌ

اِضْرِبْ فِی القَوْمِ اِذَا جاءَ اِلاجَل *** وَ اِعْقِلَی رَأْسَ اَلطِّرِمَّاحِ اَلْبَطَلِ

بَا اَلذِّکَرِ اَلْبَتَّارِ حَتَّی یَنْجَدِلَ

طایفه مذحج خوب می داند که من همان قهرمان صحنه پیکارم؛

که نه خسته می شوم و نه سست می گردم و آن چنان در خط مقدّم می جنگم تا دشمن را شکست دهم؛

و تا حد مرگ ضربات خود را بر دشمن وارد می کنم و سر قهرمانان را از تنشان می افکنم.

پس از آن که سپاه مختار به فرماندهی ابراهیم بن اشتر پیروز شد، ابراهیم بر تمام منطقه شمال و غرب عراق تسلّط یافت و موصل را مقرّ استانداری خویش قرار داد و در آن جا ماند، زیرا مختار وی را به این پست منصوب کرده بود.

ابراهیم بن محمّد

فرماندار کوفه که به دستور عبدالله بن زبیر به این سمت منصوب

ص: ۷

شده بود. ابراهیم بن محمّد با وسوسه عمر بن سعد، شبث بن ربیعی، زید بن حارث و شمر بن ذی الجوشن، و با دسیسه ای از پیش تعیین شده، مختار بن ابو عبید ثقفی را دستگیر کرد و به زندان افکند.

ابراهیم بن مسلم بن عقیل (علیه السلام)

وی همراه برادرش محمّد در واقعه عاشورا اسیر شدند. ابن زیاد دستور داد آن دو را زندانی کردند. این دو نوجوان نابالغ مدّت یک سال در زندان بودند. سپس با کمک مشکور - پیرمرد زندانبان که دوستدار اهل بیت بود - شبانه از زندان گریختند و شب به خانه زنی پناه بردند که شوهرش در سپاه ابن زیاد بود. وقتی شوهرش حارث فهمید، آن دو را در کنار رود فرات برد و بی رحمانه سر از تنشان جدا کرد و پیکرشان را در فرات افکند و سرهای آن دو را برای دریافت جایزه نزد ابن زیاد برد. در کنار فرات - در چهار فرسنگی کربلا - شهری است به نام مسیّب که نزدیک آن آرامگاه آبادیی است که گویند قبر محمّد و ابراهیم - پسران مسلم بن عقیل - در آن جاست.

ابراهیم شریفی پور شیرازی

شاعر پارسی گوی ایرانی، از این شاعر اشعاری دربارهٔ واقعهٔ عاشورا و امام حسین باقی مانده است از جمله:

خورشید فروزنده جان است حسین *** گل غنچه زخم بی نشان است حسین

آن جا که شهید عشق، ثار الله است *** خون در رگ جاری زمان است حسین

***

در کون و مکان نور جمال است حسین *** فانوس چراغ بی زوال است حسین

یک ذره نور اوست خورشید جهان *** آیینه حسن ذوالجلال است حسین

ابراهیم شمس الدّین حائری

سومین کلیددار قبر مطهّر امام حسین (علیه السلام). او قبل از سال های ۱۰۷۵ تا ۱۱۰٦ ق کلیدداری و تولیت حرم حسینی را عهده دار بود.

ابراهیم عاملی (۱۱٥٤ - ۱۲۱٤ق)

شیخ ابراهیم بن یحیی بن شیخ محمّد عاملی طیبی، در قریه ای از جبل عامل لبنان متولّد شد و بعدها در دمشق سکونت گزید. و در همان جا وفات یافت و در باب الصّغیر دمشق دفن شد.

از او اشعاری دربارهٔ واقعه عاشورا و کربلا برجای مانده است. از جمله:

بِنَفْسِی اقماراً تَهَاوَتَ بِکَرْبَلاَ *** وَ لَیْسَ لَهَا اِلاّ اَلْقُلُوبُ لحود

فَقُلْ لاِبْنِ سَعْدٍ أَتَعَیَّسُ اَللَّهُ جَدّه *** أَحُطُّكَ مِنْ بَعْدِ اَلْحُسَیْنِ یَزِیدُ

نَسَجتَ سَرابیلَ الضَّلالِ بِقَتلِهِ *** وَ مزقت ثَوْبِ الدِّینِ وَ هُوَ جَدِیدٍ

جانم فدای ماه هایی باد که در کربلا افول کردند و دل های مردم آرامگاه آن هاست؛

به ابن سعد که خدا جدش را بی چاره کناد، بگو که آیا بعد از حسین (علیه السلام) به بهره وری از یزید اکتفا کردی؟

لباس های گمراهی را با شهادت او بافتی و لباس دین را که نو و تازه بود پاره پاره کردی.

ابراهیم عطار (متوفی: ۱۲۱۵ یا ۱۲۳۰ ق)

سیّد ابراهیم بن محمّد بن علی بن سیف الدّین، از امرای مکّه نسب او از پدر به امام حسن مجتبی (علیه السلام) و از مادر به امام حسین (علیه السلام) می رسد. او در بغداد متولّد شد و تحت سرپرستی پدر خود - که از علما بوده است - پرورش یافت. از او اشعاری درباره امام حسین (علیه السلام) و واقعه عاشورا بر جای مانده است از جمله:

صَدرٌ یَرضَّض بِالخُیُول وَ أَنَّهُ *** کَنْزُ الْعُلُومِ وَ عَیْبَةِ الْأَسْرَارِ

یَا مُنْیَةِ الکرار بَلْ یَا مُهْجَةٍ اِلی *** مُخْتَارُ بَلْ یَا صَفْوَة الْجَبَّارِ

سینه ای که در زیر سمّ اسب ها لگد مال شد، گنجینه دانش ها و صندوق اسرار بود؛

ای آرزوی حیدر کرّار و ای پارهٔ قلب محمّد مختار، تو برگزیده خداوند جّبار هستی.

ابراهیم قفطان

اشاره

شیخ ابراهیم بن شیخ حسن بن نجم سعدی رباحی نجفی، از آل رباح مشهور به قفطان است. آل قفطان در نجف از خانواده های قدیمی مشهور به علم و فضل بوده اند. شیخ ابراهیم در نجف متولّد

شد و در همان جا تحصیل کرد و در همان شهر نیز وفات یافت و مدفون شد. تاریخ ولادت و وفات او معلوم نیست. از اشعاری که او دربارهٔ واقعه عاشورا سروده است می توان به چند بیت اشاره کرد:

أُنِیخَتْ لَهُمْ عِنْدَ اَلطُّفُوفِ رِکَابٌ *** وَ نَادَاهُمْ دَاعِي اَلْقَضَا فَأَجَابُوا

يَقُودُونَ لِلْحَرْبِ اَلْعَوَانِ شَوَازِباً *** لَهَا بَيْنَ اَرْجَاءِ اَلْفَضَاءِ هِبَابٌ

تَقُلْ عَلَيْهَا مِنْ لُؤَى فَوَارِسِ *** شِدَّادٌ عَلَى وَقْعِ اَلنِّصَالِ صِلاَبٌ

اِذا جَانِبُ اَلْهَنْدَى فِى اَلْحَرْبِ غمده *** فَمَا اَلْغِمْدُ اِلاّ هَامَّةٌ وَ رقاب

عَسَى اَنْ يُغِيثَ اَلدِّينَ فِي اَللَّهِ ثَائِرٌ *** بِهِ اَلْحُكْمُ فَصَلٌ وَ اَلْمَقَالُ صواب

فَعَدَلَ وَ لاَ عَفْوٌ وَ قَتْلٌ وَ لاَ فِدا *** وَ أَمِنَ بِهِ اَلْفُ اَلسَّوَامِ ذئاب

مرکب هایشان در زمین طف توقف کرد و آن ها به ندای دعوت کننده به مرگ، پاسخ دادند؛

به عزم پیکار بر اسب های اصیل سوار شدند، که از حرکت آن ها همه جا را غبار گرفته بود؛

آن ها سوارکارانی از نسل لُوَی بودند که با شمشیر، ضربه های سهمگینی بر دشمن فرود می آوردند؛

هر شمشیر هندی که از غلافش بیرون می آمد، بر یک سر یا یک گردن فرود می آمد و آن را غلاف خود می کرد؛

به آرزوی روزی که کسی به یاری دین خدا بیاید و قضاوت نهایی و حرف عادلانه و درست را با خود بیاورد؛

در آن روز عدل همه جا را فرا می گیرد و عفوی در کار نیست و گروهی کشته می شوند بدون آن که خون بهای آن ها گرفته شود و امنیّتی برقرار خواهد شد که ستوران با گرگ ها الفت می یابند.

ابراهیم مخزومی عاملی (۱۲۲۱ - ۱۲۸٤ ق)

شیخ ابراهیم بن شیخ صادق مخزومی عاملی در یکی از نواحی جبل عامل متولّد شد و در همان جا درگذشت. او مردی عالم بود و اشعار فراوانی از وی دربارهٔ واقعه عاشورا نقل شده است.

وَ اماثِل شَرِبُوا بِاقْدَاحِ اَلْوَلاَ *** صَافَى اَلْمَوَدَّةَ مِنْ عُيُونِ يَقِينٍ

سَبَقُوا بِجَدِّهِمُ اَلْوُجُودَ وَ آدَمُ *** مَا بَيْنَ مَاءٍ فِي اَلْوُجُودِ وَطَينِ

لاَ عَيْبَ فِيهِمْ غَيْرَ اِنَّهمْ لَدَى اَلي *** لَدَى اَلْيَهِيْجَاءِ لاَ يَخْشَوْنَ رَيْبَ منون

(آنان) بزرگوارانی بودند که جام های زلال دوستی را از چشمه یقین نوشیدند؛

در آن هنگام که خمیر آدم سرشته نشده بود، جدّ آن ها در آفرینش بر آدم (علیه السلام) پیشی گرفته بود؛

آن ها هیچ عیب و نقصی نداشتند مگر این که در جنگ از مرگ نمی هراسیدند.

ابن ابی الحدید (٥٨٦ - ٦٥٦ ق)

عزالدین عبدالحمید بن هبة الله مداینی مشهور به «ابن ابی الحدید». ادیب و مورخ عرب از نزدیکان ابن علقمی بود. و اثر مشهور خود، شرح نهج البلاغه را به نام وی تألیف کرد. او دربارهٔ امام حسین (علیه السلام) چنین نوشته است:

سرور مردانی که دارای حسن امتناع بوده اند، آن کسی که حمیت به مردم آموخت و به آنان فهماند که زیر سایه شمشیر مردن از پستی و مذلت بهتر است، حسین بن علی (علیه السلام) است که به او و یارانش پیشنهاد امان شد نپذیرفت و زیر بار ذلت نرفت و گفت آگاه باشید که ناکسِ فرومایه ای به من اتمام حجت فرستاده و مرا میان کشته شدن و تسلیم شدن مخیر ساخته، لیکن ذلت از آستان من به دور است.

نه خدا راضی است که من ذلیل شوم و نه پیامبر و نه مردان با ایمان دنیا و نه آن پاکی که مرا پرورش داده و نه آن روح با مناعت که من دارم. من هرگز طاعت لئیمان را بر کشته شدن به شرافت ترجیح نخواهم داد.

ابن احدوث، نک: عمر بن جندب حضرمی

ابن اخ الحذیفة بن اسید غفاری

از محبین اهل بیت عصمت و طهارت بود. ابن اخ الحذیفه در روز عاشورا به فیض شهادت نائل آمد. او از صلحا و اخیار شهدای کربلاست.

ابن اسماء بن بشیر قابضی

از نیروهای عمر سعد در کربلا بود. موسی بن عامر از طایفهٔ جهنیّه

ص: ۹

گوید: شهم بن عبدالرحمان از طایفه جهنی و ابن اسماء بن بشیر قابضی از جمله کسانی بودند که در واقعه عاشورا نقش فعالی داشتند و در شهادت رساندن عبدالرحمان بن عقیل، پسر عموی امام حسین (علیه السلام)، شرکت داشتند و دستشان به خون اهل بیت (علیهم السلام) آغشته بود.

در زمان قیام مختار آن دو از ترس دستگیری متواری شدند. عبدالله کامل که از معاونان مختار بود، با گروهی مسلح به هنگام عصر جلوی مسجد محله بنی دهمان مستقر شدند و به طایفه بنی دهمان اعلام کردند و قسم خوردند که: اگر ابن اسماء بن بشیر قابضی و شهم بن عبدالرحمان را تحویل او ندهند، همه را از دم شمشیر خواهد گذراند.

ما که کاملاً در محاصره بودیم، گفتیم: به ما مهلت بده تا آنان را پیدا کنیم و تحویل دهیم. افرادی از ما همراه مأموران مختار، به جست و جوی آن دو قاتل فراری حرکت کردند تا این که آن دو را در میدان خروجی شهر یافتند که قصد داشتند به جزیره (شمال عراق) فرار کنند، مأموران آن دو را دستگیر کردند و نزد عبدالله کامل - فرمانده گروه اعزامی مختار - آوردند.

ابن کامل خطاب به ابن اسماء گفت:

سپاس خدایی را که مؤمنین را در نبرد یاری داد، اگر این دو پیدا نمی شدند، ناچار به منزلش حمله می کردیم. خدا را شکر که مرا بر شما چیره ساخت. سپس ابن کامل، آن دو را به طرف چاهی به نام «جعد» برد و گردن هر دو را زد و به سوی مختار بازگشت و گزارش مأموریت خود را تقدیم مختار کرد.

مختار که نسبت به آن دو خبیث، سخت حساسیّت داشت، فرمان داد تا آن دو جسد را دفن نکنند و هر دو جسد را با آتش بسوزانند.

ابن الصّیفی (متوفی: ٥٧٤ ق)

شهاب الدّین ابوالفوارس سعد بن محمّد تمیمی، فقیهی عالم و شاعری ادیب بود و گفته اند که او داناترین فرد در شناخت اشعار و معانی لغات عرب بوده است. در بغداد درگذشت و در مقابر قریش مدفون شد.

مُلِكِنَا فَكَانَ اَلْعَفْوُ مِنَّا سَجِيَّةً *** فَلَمَّا مَلَكْتُمْ سَالَ بِالدَّمِ أَبْطَحَ

وَ حَلَلْتُمْ قَتْلَ اَلْأُسَارَى وَ طالما *** غَدَوْنَا عَنِ اَلْأَسْرَى نَعَفُّ وَ نصفح

فَحَسْبُكُمْ هَذَا اَلتَّفَاوُتُ بَيْنَنَا *** وَ كُلُّ إِنَاءٍ بِالَّذِي فِيهِ يَنْضَح

هنگامی که ملک به دست ما افتاد، روش ما عفو و بخشایش بود و چون شما به قدرت رسیدید، خون ما را چون سیل جاری کردید؛

و کشتن اسیران را حلال شمردید در حالی که ما اسیران شما را می بخشیدیم و آن ها را آزاد می کردیم؛

همین قدر تفاوت میان ما و شما بس، آری هر چه در ظرف باشد همان بیرون می تراود.

ابن الغرق

وقتی مختار بن ابو عبید ثقفی پس از سه روز آزادی از زندان به سوی حجاز حرکت کرد و عراق را ترک نمود و به طرف مکّه به راه افتاد، در بین راه با یکی از بزرگان عرب به نام ابن الغرق ملاقات کرد. او مختار را شناخت، اما تا یک چشم ناقص او را دید بی اختیار گفت: اَنَا لِلَّهِ وَ اَنَا اِلیه رَاجِعُونَ چرا یک چشمت علیل شده؟! مختار گفت: شتر عَیْنَيِ اِبْنِ اَلزَّانِیهِ بِالْقَضِیبِ، آن زنازاده (ابن زیاد) چشمم را با ضربه چوب دستی خود معلول کرد و خطاب به ابن الغرق گفت: به خدایت قسم، آن قدر از قاتلین حسین (علیه السلام) بکشم تا تعدادشان به حد کشته های قاتلین یحیی بن ذکریا برسد. سپس مختار رو به او کرد و گفت: ابن الغرق، هرگاه در سرزمینی خبر قیام مرا شنیدی به مردم بگو: مختار با گروهی از مسلمانان قیام کرده و هدف او خون خواهی شهید مظلوم و کشته شده در کربلا، حسین سرور مسلمین و فرزند دختر پیامبر سیّد المرسلین است.

ابن جوزه

وی از هتاکان سپاه عمر سعد بود که در کربلا به امام حسین (علیه السلام) اهانت کرد و ناسزا گفت و گرفتار نفرین آن حضرت شد و اسبش درون نهری رسید و پایش در رکاب اسب ماند و خودش آن قدر بر زمین کشیده شد تا هلاک گردید.

ابن حسام خوسفی (متوفی: ۸۷۵ق)

جمال الدین محمّد فرزند حسام الدّین معروف به ابن حسام هروی از شاعران قصیده سرا و مدیحه پردازّ در اواخر قرن هشتم در دهکده خوسف از قرای بیرجند ولادت یافت و در دربار آل کرت

ص: ۱۰

تقرب داشت. او از راه زراعت کسب معاش می کرد. دیوان اشعار و خاوران نامهٔ او ۲۲۰۰۰ بیت است و قصاید او در منقبت پیامبر (صلی الله علیه و آله) و اهل بیت شهرت دارد. او در خوسف

مدفون است. از جمله اشعار او که در رسای امام حسین (علیه السلام) سروده است می توان به این شعر اشاره کرد:

دلم شکسته و مجروح و مبتلای حسین *** طواف کرد شبی گرد کربلای حسین

طراز طرّة مشکین عنبر افشانش *** خضاب کرد به خون، خصم بی وفای حسین

قَدَر چو واقعه کربلا مشاهده کرد *** ز چشم چشمهٔ خون راند بر قضای حسین

نشسته بر سر خاکستر آفتاب مقیم *** کبود پوش به سوگ از پی عزای حسین

جمال روشن خورشید را غبار گرفت *** که در غبار نهان شد مه لقای حسین

به روز واقعه ای ظالم خدا ناترس *** بیا ببین که چها کرده ای به جای حسین

خدای قاضی و پیغمبر از تو ناخشنود *** چگونه می دهی انصاف ماجرای حسین

حسین، جان گرامی فدای امّت کرد *** سزاست امّت اگر جان کند فدای حسین

به روز حشر ببینی به دست پیغمبر *** کلید گنج شفاعت به خون بهای حسین

غبار گرد مناهی به دامنش نرسد *** ز عصمت گهر پاک پارسای حسین

سحاب، قطره باران، حسین، سر بخشید *** عطای ابر کجا و کجا عطای حسین؟

اگر رضای خدا و رسول می طلبی *** متاب روی ارادت تو از رضای حسین

به باغ منقبت آل مصطفی امروز *** منم چو بلبل خوش خوان، سخن سرای حسین

خموش «ابن حسام» این سخن نه لایق توست *** ستایش تو کجا و کجا ثنای حسین؟

مهیمنا، به دعایی که خواند پیغمبر *** که یاد کرد در او صفوت و صفای حسین

کز آفتاب قیامت مرا پناهی ده *** به زیر سایه دامن کش لوای حسین

ابن حماد عبدی

ابو الحسن علیّ بن حماد بن عبیدالله عدوی عبدی بصری، در اوایل قرن چهارم متولد شده و در اواخر همان قرن وفات یافته است. از اشعار اوست که دربارهٔ شهادت امام حسین سروده است.

لاَ تَأْمَنِ الدَّهْرَ انَّ اَلدَّهْرَ ذُو غَيْرٍ *** وَ ذُو لِسَانَيْنِ فِي اَلدُّنْيَا وَ وَجْهَيْنِ

أُخْتَى عَلَى عِتْرَةِ اَلْهَادِي فَشَتَّتَهُمْ *** فَمَا تَرَى جَامِعاً مِنْهُمْ بِهِ شَخصَينِ

بَعْضٍ بِهِ طَيِّبَةٌ مَدْفُونٌ وَ بعضَهُمْ *** بِهِ كَرْبَلاَءُ وَ بَعْضٌ بِالْغَرِيَّيْنِ

وَ أَرْضِ طُوسَ وَ سَامَرَّا وَ قَدْضَمَنْتَ *** بَغْدَادَ بَدْرَيْنِ حَلاً وَسَطَ قَبْرَيْنِ

صَلَّى اَللَّهُ عَلَيْهِمْ كُلَّمَا طَلَعَتْ *** شَمْسٌ وَ مَا غَرَبَتْ عِنْدَاَلْعِشَائَيْنِ

دَعْنِي أَنُوحُ وَ أَسْعَدُ اَلنَّوَاحَا *** مِثْلِي بِكَيٍّ يَوْمَ اَلْحُسَيْنِ وَ ناحا

تَشَرُّفاً فِي رَأْسِ رَحٍّ رَأْسِهِ *** كَالشَّمْسِ يَتَّخِذُ اَلْبُرُوجَ رِمَاحاً

صَلَّى اَللَّهُ عَلَيْكُمْ يَا سَادَتِي *** مَا سَادَ نَجْمٌ فِي اَلسَّمَاءِ وَ لاَحَا

وَ لَاحَاسِيَعْلَمَ أَعْدَاءَ الْحُسَيْنِ وَ رهطه *** إِذا مَا هُمْ يَوْمَ اَلْمَعَادِ أُعِيدُوا

وَ أَقْبَلَتِ اَلزَّهْرَاءُ فَاطِمُ حَوْلَهَا *** مَلاَئِكَةُ اَلرَّبِّ اَلْجَلِيلُ جُنُودٌ

وَ فِي يَدِهَا ثَوْبُ اَلْحُسَيْنِ مضمّخ *** دَماً وَ دَجَّ يُجْرَى بِهِ وَ وَرِيدٌ

فَتَبْكِی لَهَا اَلْأَمْلاَكُ كَلاًّ وَ عِندَها *** يُنَادِي مُنَادَی اَلْحَقِّ أَيْنَ يَزِيدُ

فَيُؤْتِي بِهِ سَحْباً وَ يُؤْتَی بِقُومُهُ *** وَ أُوْجَهُهُمْ بَيْنَ اَلْخَلاَئِقِ سُودٌ

وَ يُحْشَرُ هُمْ رَبِّي اِلی نَارُهُ اَلَّتِی *** يَكُونُ بِهَا لِلظَّالِمِينَ خُلُودٌ

از دهر امان مجوی زیرا در تغییر و دگرگونی است و (اهل آن)

ص: ۱۱

دارای دو زبان و دو چهره اند؛

او بر عترت پیامبر (صلی الله علیه و آله) هدایت کننده مردم، خیانت کرد و آنان را پراکنده کرد. چنان که دو تن از آنان را در کنار هم نمی بینی؛

بعضی از آنان در طیبه مدفون هستند و بعضی در کربلا و برخی در دو محل به نام غرّی؛

برخی در توس و سامرا و بغداد نیز دو ماه از آنان را در کنار گرفته است؛

تا مادامی که خورشید در صبح و شب طلوع و غروب می کند، خدا بر آنان رحمت فرستد.

***

بگذار تا نوحه سرایی کنم و کسانی را که همانند من بر قتل حسین (علیه السلام) گریه و نوحه می کنند شاد کنم؛

سر او بر بالای نیزه به همه جا اشراف دارد و مانند خورشید از فراز نیزه ها نورافشانی می کند؛

ای آقای من، تا هنگامی که ستاره در آسمان نور می افشاند، خدا بر شما درود فرستد.

به زودی دشمنان حسین (علیه السلام) و پیروانشان (نتیجه کار خود را) خواهند دانست و آن هنگامی است که به عرصه رستاخیز فراخوانده شوند؛

روزی که فاطمه زهرا (سلام الله علیها) در حالی که سپاه فرشتگان همراه اویند به عرصه رستاخیز وارد می شود.

روزی که جامهٔ خونین حسین (علیه السلام) را که از خون رنگین رگ هایش جاری است در دست دارد؛

در حالی که فرشتگان بر فاطمه (سلام الله علیها) می گریند، ندا دهنده ای از سوی خدا ندا می دهد که یزید کجاست؟

در آن حال یزید و گروهش را بر زمین می کشند و می آورند و صورت هایشان سیاه است؛

آن گاه پروردگار من آنان را در درون آتشی جاوید که جای ستمگران است جای می دهد.

ابن حوشب

از سران ارتش شام و از هواداران ابن زیاد در قیام مختار بن أبو عبید ثقفی علیه نیروهای ابن زیاد، هلاک شد.

ابن خلدون (۷۳۲ - ۸۰۸ق)

عبدالرحمان بن خلدون در خانواده ای اندلسی در تونس به دنیا آمد که در اواسط قرن هفتم هجری از اندلس به تونس مهاجرت کرده بودند. وقتی وضع اندلس آشفته شد خاندان ابن خلدون از بدفرجامی خویش بیمناک شدند و پیش از آن که اشبیلیه به دست مسیحیان بیفتد از آن شهر مهاجرت کردند و مدتی در سبته اقامت گزیدند و تا مدتی با جاه و جلال در این شهر زندگی کردند. پدر ابن خلدون - که مدتی در امور سیاسی مسؤولیتی داشت - از سال ۷۱۱ ق به بعد امور سیاسی را رها

کرد و به مطالعه و کسب دانش روی آورد و در فقه و لغت و شاعری مهارت یافت و در هنگام شیوع بیماری و با در سال ۷٤۹ق به درود حیات گفت.

ابن خلدون در هفده سالگی پدر و مادرش را از دست داد و همین امر باعث شد تا او از شهری به شهری رود و در کشمکش های سیاسی وارد شود. وقتی در کشور مغرب ازدواج کرد باز هم از روش پیشین دست نکشید و هم چنان بار سنگین خانواده را از شهری به شهر دیگر به دوش می کشید تا این که به مصر رفت و به سمت مدرسی تعیین شد. خانواده وی، که در تونس به سر می بردند، به هنگام الحاق به او در راه مصر، پیش از رسیدن به اسکندریه با کشتی غرق شدند و ابن خلدون یک باره از زن و فرزند محروم شد. در مصر بارها به مقام استادی و قضاوت رسید. نخست در مدرسه قمحیه به مدرسی و سپس به منصب «قاضي القضاة مالکیان» و پس از چندی به مقام شیخی خانقاه یبرسی برگزیده شد و پس از درگذشت در مقبرۀ صوفیه مدفون شد.

وی با دیدگاه اهل سنت به عاشورا می نگرد و می گوید: حسین با این عده قلیل نمی بایست به جنگ سپاهیانی مجهز تن می داد.

ابن خلدون هم چنین امام حسین (علیه السلام) را از جمله صحابی مجتهدی می داند که شایستگی فوق العاده ای را برای رهبری قیام علیه یزید دارد. او در این زمینه می نویسد: اما درباره شایستگی [حسین(علیه السلام)] هم چنان که [حسین(علیه السلام)] گمان کرد درست بود بلکه بیش از آن هم شایستگی داشت.

او در مورد شرایط قیام حسینی می نویسد: اما دربارۀ حسین (علیه السلام) و اختلافی که روی داد، باید گفت چون فسق و تبه کاری یزید در نزد همۀ مردم عصر او آشکار شد پیروان و شیعیان خاندان پیامبر در کوفه هیئتی به جانب حسین (علیه السلام) فرستادند که به نزد ایشان برود تا به فرمان وی برخیزند. حسین (علیه السلام) دید قیام علیه یزید تکلیفي واجب است، زیرا او متجاهر به فسق است و به ویژه این امر بر کسانی که قادر بر انجام

دادن آن هستند لازم است و گمان کرد خود او به سبب شایستگی و داشتن شوکت و نیرومندی خانوادگی بر این امر تواناست.

ابن زرقاء، نک: مروان بن حکم

ابن زیاد، نک: عبیدالله بن زیاد

ابن سعد، نک: عمر بن سعد ابی وقّاص

ابن سِکّیت (۱۶۰ - ۲۴۴ ق)

او از استادان شعر و ادب و از نحویّون بود که معلّم معتز و مؤید - پسران متوکّل عباسی - بود. اصلاً اهل اهواز بود ولی ظاهراً در بغداد متولد شد. روزی متوکّل از او پرسید: پسران مرا بیشتر دوست می داری یا حسنین (علیهما السلام) را؟ ابن سکّیت بدون تأمّل گفت: قنبر، غلام علی (علیه السلام) را با تو و این دو پسرت مبادله نمی کنم، چه رسد به حسن و حسین (علیهما السلام). متوکّل از این سخن در خشم شد و دستور داد تا زبان او را بریدند. این عالم جلیل القدر پس از چند روز به شهادت رسید. از آثار اوست کتاب اصلاح و منطق و کتاب الاضداد.

ابن ضبعان کلبی

وی یکی از افراد قدرتمند سپاه ابن زیاد بود. در زمان قیام مختار علیه نیروهای ابن زیاد، او از افراد قدرتمندی بود که علیه مختار جنگید.

در میان ارتش شام مردی شجاع، به نام ابن ضبعان کلبی بود. او به میدان آمد و فریاد زد: یَا شِیعَةَ اَلْمُخْتَارِ اَلْکَذَّابِ، یَا شِیعَةُ اِبْنِ اَلاِشْتَرِّ اَلْمُرْتَابِ. ای پیروان مختار کذّاب، و ای پیروان فرزند اشتر گمراه، جلو بیایید؛ و آن مرد در حالی که در میدان گرد و خاکی به پا کرده بود این رجز را می خواند:

انَا بْنُ ضِبْعَانَ اَلْكَرِيمُ اَلْمُفْضِلُ *** مِنْ عُصْبَةٍ مِنْ دَيْنٍ عَلَى

كَذَاكَ كَانُوا فِى اَلزَّمَانِ اَلاَوَّلِ

من فرزند ضبعان بزرگ و بزرگوارم از خانواده ای که از دین علی بیزارند و از قدیم بر این عقیده استوار بوده اند.

مردی از یلان لشکر ابراهیم، جلو آمد و در مقابل آن مرد خبیث شامی ایستاد. این مرد احوص بن شداد از طایفهٔ حمدان و از شیعیان مخلص و شجاع عراق بود. وی با فریادی بلند در جواب آن مرد هتّاک شامی این رجز را خواند:

اَنَا بْنُ شَدَّادٍ عَلَى دِينٍ عَلَى *** لَسْت لِعُثْمَانَ بْنِ اروي بِوَلِيٍ

لاصليّن اَلْقَوْمِ فِيمَنْ يَصْطَلَى *** بِحَرِّ نَارِ اَلْحَرْبِ حَتَّى تَنْجَلِي

من فرزند شدّادم که بر دین علی می باشد؛ و از عثمان فرزند آروی بیزارم

امروز؛ چنان بر گروهی که جلوی من بیایند ضربت خواهم زد تا آن وقتی که آتش جنگ زبانه می کشد.

ابن شداد، سپس خطاب به آن مرد شامی گفت: خود را معرفی کن.

مرد شامی با غرور و نخوت گفت: نام من منازل الابطال یعنی کوبنده پهلوانان است.

احوص در جواب او گفت: خوب نام من نیز مقرّب الآجال یعنی نزدیک کننده مرگ است و به آن مرد شامی چنان حمله ای کرد و ضربتی بر او فرود آورد که وی را نقش بر زمین ساخت و او را به درک واصل نمود.

ابن عامر، نک: عمر بن عبیدالله بن معمر

ابن عباس

وی یکی از راویان وقایع عاشوراست. ابن عباس یا عبدالله بن عباس، شخصیتی است که روایات و اخبار بسیاری از او نقل شده است.

ابن عبیده

ابن عبیده و اسماعیل بن کیش اولین کسانی بودند که با مختار بن ابو عبید ثقفی (برای سرکوبی بنی امیّه) بیعت کردند و دست او را فشردند.

ابن عماد

از وقایع نگاران تاریخ عاشوراست. دولتشاه در تذکرهٔ خود گوید مردی فاضل و اصل او از خراسان است و در شیراز می زیست و منقبت ائمه معصومین (علیهم السلام) می گفت. غزل های پسندیده دارد و ده نامه او مشهور است.

ابن قیصر قحامی

از فرماندهان و نیروهای تحت امر ابن زیاد. او در نبرد علیه

ص: ۱۳

نیروهای مختار بن ابو عبید ثقفی، حضوری فعال داشت.

ابن مرجانه، نک: عبیدالله بن زیاد

ابن معلّم واسطی (متوفی: ۵۹۲ ق)

ابو الغنائم نجم الدین محمد بن علیّ بن فارس واسطی معروف به «ابن معلم» از اهالی قریهٔ هُرث در نزدیکی واسط بوده که در همان قریه در گذشته است. از اشعار اوست:

أَمَّا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ فَذَكَرُهُ *** فِي مُحْكَمِ اَلتَّنْزِيلِ ذِكْرُ أَرْفَعُ

مَنْ قالَ فيهِ مُحَمَّدٌ أقْضَاكُمْ *** بِعِدِى وأعْلَمُكُمْ عَلَى الأرْوَعِ

حَفِظُوا عُهُودَ الْغَدْرِ فِيمَا بَيْنَهُمْ *** وَ عُهُودٌ أَحْمَدَ يَوْمَ خُمٍ ضَيَّعُوا

قَتَلُوا بِعَرصَةِ كَرْبلاَ أَوْلاَدَهُ *** وَ لَهِمْ بِغُفْرَانِ المُهَيمِنِ مُطمَع

مُنِعُوا وُرُودَ اَلْمَاءِ آلُ مُحَمَّدٍ *** وَ غَدْتُ ذِئَابَ اَلْبَرّمَنِهِ تَكرَّع

آلُ الضَّلالِ بَنُو أُمَيَّةَ شَرّعَ *** فيهِ وَ سَبِطَ الطُّهرُ أحْمَدُ يُمْنَعُ

لِهُفى لَهُ وَ الْخَيْلُ تَعْلُو صَدْرَهُ *** وَ الرَّأْسُ مِنْهُ عَلَى الاسْنّةِ يَرْفَعُ

نام امیرالمؤمنین در قرآن نامی رفیع است؛

کسی که محمّد (صلی الله علیه و آله) درباره او گفته است: بهترین قاضی و داناترین عالم و پرهیزگارترین فرد پس از من، اوست؛

آن ها پیمان های مکرر در میان خود حفظ کردند و عهدهای روز غدیر خم را با پیامبر (صلی الله علیه و آله) تباه کردند؛

در عرصه کربلا، اولاد او را کشتند در حالی که از خدا آمرزش می طلبیدند؛

فرزندان محمّد (صلی الله علیه و آله) را از دستیابی به آب بازداشتند و در همان حال گرگ های بیابان از آن آب سیراب شدند؛

گروه گمراه بنی امیّه آب می نوشیدند و نوادهٔ پاک احمد (صلی الله علیه و آله) از آن آب ممنوع بود.

دلم بر او می سوزد که اسب ها بر سینه او تاختند و سرش بر نیزه بلند شد.

ابن مُعمّر

وی از هواداران و افسران مصعب بن زبیر بود. در جنگ مصعب بن زبیر علیه مختار بن ابو عبید ثقفی، او ارتش خود را به سوی کوفه حرکت داد. وی فرماندهی میمنه لشکر خود را به عمر بن عبیدالله سپرد.

«بستانِ ابن مُعمّر» نام محل و نخلستانی است که دو وادیِ نخلهٔ یمانی و نخلهٔ شامی در آن جا به هم می پیوندد و متعلّق به عمر بن عبیدالله معمّر بود و مردم آن جا را «بستانِ ابن عامر» گویند.

ابن مفرّغ

وی از شعرا و دشمنان سرسخت ابن زیاد بود. در زمان قیام مختار بن ابو عبید ثقفی حضور داشت. وی در هجو دشمنان اهل بیت (علیهم السلام) اشعار زیادی دارد.

ابوالفرج در الاغانی در شرح حال ابن مفرّغ گوید: پس از کشته شدن ابن زیاد به دست ابراهیم اشتر در جنگ یوم الزاب ابن مفرّغ، شاعر معروف، این اشعار را در هجو و نکوهش او سرود که خلاصه مضمون این اشعار این است که «خداوند آن جان خبیث بی اصل و نسب را به سزای اعمال خود رساند و در قتل او همه شاد شدند و سزای جنایتکاران چنین است.»

اِنَّ الَّذِي عَاشَ خَتَّاراً بِذِمَّتِهِ *** وَ عَاشَ عَبْداً قَتِيلَ اَللَّهِ بِالزَّابِ

الْعَبْدُ لِلْعَبْدِ، لَااصِلٍ وَ لَا طَرَفِ *** الْوَتِ بِهِ ذَاتُ اَظْفَارٍ وَ انياب

اِنَّ اَلْمَنَايَا اِذَا مَا زِرْنَ طَاغِيَةً *** هَتَكْنَ عَنْهُ سِتُّو رَا بَيْنَ اَبْوَابِ

هَلاَّ جموع نزار اذ لَقِيتَهُمْ *** كُنْتَ اِمْراءَ مِنْ نِزارٍ غَيْرَ مُرْتَابٍ

لاَ اَنْتَ زاحَمْتَ عَنْ مَلَكٍ فَتَهْنَعَهُ *** وَ لاَ مَدَدْتَ الى قَوْمٍ باشباب

مَا شَقَّ جَيْبٌ وَ لاَ نَاحتكَ نَائِحَةٌ *** وَ لاَ بَكَتْكَ جِيَادٌ عِنْدَ اِسْلاَب

لاَ يَتْرُكُ اَللَّهُ اِنْفاً تَعْطِسُونَ بها *** بَنَى اَلْعَبْدُ شُهُوداً غَيْرَ غَيَّاب

اَقُولُ بُعْداً وَ سُحْقاً عِنْدَ مَصْرَعِهُ *** لاِبْنِ اَلْخَبِيثَةِ وَ اِبْنِ اَلْكُودَنُ اَلْكَابِي

ابن نما (متوفی: ٦٤٥ ق)

شیخ نجم الدین جعفر بن محمد بن جعفر حلّی، معروف به «ابن نما» صاحب کتاب مقتل معروفی است به نام مثیر الاحزان.

از ارادت ابن نما به اهل بیت عصمت و طهارت نشانه های فراوانی به چشم می خورد. اشعاری که وی در مدح مختار بن ابو عبید ثقفی سروده است، از ابراز محبّت او به خاندان عصمت و

ص: ١٤

طهارت حکایت می کند.

نمونه ای از اشعار او در مدح مختار چنین است:

سِر اَلنَّبِيِّ بِاخِذِ اَلثَّارِ مِنْ عَصَبٍ *** بَاوُوا بِقَتْلِ اَلْحُسَيْنِ اَلطَّاهِرِ

قَوْمٌ غَذُّوا بِلُبَانِ اَلْبُغْضِ وَ يُحْهِمُ *** لِلْمُرْتَضَى وَ بَنِيهِ سَادَةَ اَلاِمْم

حَازَ اَلْفَخَّارُ اَلْفَتَى مُخْتَارٌ اِذْ قَعَدَتْ *** عَنْ نَصْرِهِ سادَةُ الاِعرابِ وَ اَلْعَجَمُ

جادته مِنْ رَحْمَتِهِ اَلْجَبَّارِ سَارِيَّةً *** تُهْمَى عَلَى قَبْرِهِ مَنْهَلَةَ اَلدِّيم

پیامبر از انتقام گرفتن خون شهدا از گروهی که دستشان به خون حسین پاک و پاکیزه آغشته بود شاد شد؛

گروهی که از شیر بغض و عداوت اهل بیت تغذیه کرده بودند. و وای بر آن ها به آن چه نسبت به علی مرتضی و فرزندانش روا داشتند؛

مختار به این افتخار نائل شد آن زمانی که سران عرب و عجم از یاران حسین کناره گرفتند و رحمت پروردگار شامل حال او شد و بر قبرش همیشه این رحمت می بارد.

ابن نوف حمدانی

از وقایع نگاران واقعه عاشوراست. در قیام مختار نیز حضور داشته و بسیاری از خبرها از وی نقل شده است.

ابن یمین (٦٨٥-٧٦٩ق)

امیر محمود بن امیر یمین الدین محمد طغرایی، در عهد سلطان محمّد خدابنده می زیست. او در قریه فریومد سبزوار متولّد شد و در همان قریه درگذشت و در مقبرۀ پدر شاعر خود مدفون گردید. در جنگی که میان امیر وجیه الدین مسعود سربداری و ملک معزّالدین روی داد، دیوان ابن یمین مفقود گردید. وی آن چه از اشعارش در دست دیگران بود فراهم آورد و شاید چیزی بر آن افزوده باشد.

نمونه ای از اشعار اوست:

شنیدم ز گفتار کار آگهان *** بزرگان گیتی، کهان و مهان

که پیغمبر پاک والا نسب *** محمّد سرِ سروران عرب

چنین گفت روزی به اصحاب خود *** به خاصان درگاه و احباب خود

چون روز محشر درآید همی *** خلایق سوی محشر آید همی

منادی برآید به هفت آسمان *** که ای اهل محشر کران تا کران

زن و مرد چشمان به هم بر نهید *** دل از رنج گیتی به هم بر نهید

که خاتون محشر گذر می کند *** ز آب مژه، خاک تر می کند

یکی گفت کای پاکِ بی کین و خشم *** زنان از که پوشند باری دو چشم؟

جوابش چنین داد دارای دین *** که بر جان پاکش هزار آفرین

که فردا که چون بگذرد فاطمه ***ز غم جیب جان بر درد فاطمه

ندارد کسی طاقت دیدنش *** ز بس گریه و سوز نالیدنش

به یک دوش او بر، یکی پیرهن *** به زهر آب آلوده بهر حسن

ز خون حسینش به دوش دگر *** فروهشته آغشته دستار سر

بدین سان رود خسته تا پای عرش *** بنالد به درگاه دارای عرش

بگوید که خون دو والا گهر *** ازین ظالمان هم تو خواهی مگر

ستم، کس ندیده ست ازین بیشتر *** بده داد من چون تویی دادگر

کند یاد سوگند یزدان چنان *** به دوزخ کنم بندشان جاودان

چه بد طالع آن ظالم زشت خوی *** که خصمان شوندش شفیعان اوی

الا ای خردمند پاکیزه رای *** به نفرین ایشان زبان برگشای

وزان تو زیزدان جان آفرین *** بیابی جزای بهشت برین

ص: ۱۵

ابو اسحاق، نک: مختار بن ابوعبید ثقفی

ابو الاحرار، نک: حسین (علیه السلام)

ابو الاسود دولی (متوفی: ٦٩ ق)

ظالم بن عمرو، از یاران حضرت علی (علیه السلام) که در جنگ جمل نیز شرکت کرده است. گفته اند که او واضع علم نحو است. وی در سن ۸۵ سالگی در شهر بصره به بیماری طاعون درگذشته است. از اشعار اوست:

اقُولُ وَ ذَاكَ مَنْ جَزَعٍ وَ وَجَدَ *** اَزَالَّ اَللَّهُ مُلْكَ بَنِي زِيَادٍ

وَ أَبْعَدَهُمْ بِمَا غَرُورَا وَ خَانُوا *** كَمَا بَعُدَتْ نَمُودُ وَ قَوْمُ عَادٍ

وَ لا رَجَعَتْ رَكَائِبُهُمْ اَلَيْهُمْ *** اِلى يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ التَّنَاد

من در همه حال با هیجان و بی تابی می گویم: خدا ملک فرزندان زیاد را نابود کناد؛

آنان مکر و حیله کردند. خدا آنان را همانند قوم ثمود و عاد براند؛

و تا روز قیامت و ندا در دادن، مقام و منصب به آن ها بر نگردد.

ابو الحتوف بن حارث خزرجی عجلانی

نام او در شمار اسامی شهدای کربلا آمده و به قبیله بنی عجلان منسوب است. این ابوالحتوف و برادرش، سعد بن حرث، از خوارج و از لشکر عمر سعد بودند و در عصر عاشورا، هنگامی که ابوعبدالله طلب یاری می نمود، منقلب و مستبصر شدند و امام حسین (علیه السلام) را یاری دادند و حسن عاقبت یافتند و پس از نبرد با لشکر عمر سعد به فیض شهادت نائل آمدند.

ابو الحسن خلیعی (متوفی: ۷۵ ق)

ابو الحسن جمال الدین علیّ بن عبدالعزیز بن ابو محمّد خلیعی موصلی حلّی. در حلّه زندگی می کرد و در آن جا وفات یافت و دفن شد. از اشعار اوست:

لَهفَ قَلبي وَ طِفْلُهُ في يَدَيْهِ *** يَتَلَظَّى وَ النَّحَرُ مِنْهُ خَضِيبٌ

لَيتَ إِنِّي فِدَاكَ لَوْ كَانَ بِالْعَبْدِ *** يَفْدَى الْمَوْلى الحَسِيبُ اَلنَّسِيبُ

لِهَفى لِمُسْلِمٍ وَ الرِّمَاحُ تَنُوشُهُ *** لا بِالْجَزُوعِ لَهَا وَ لاَ المرتَاع

وَ هَوَى مِنَ اَلْقَصْرِ اَلْمَشُومِ مُهَلَّلاً *** وَ مُكَبِّراً يَجْلُو صَدَى اَلْأَسْمَاع

لَهِفَى لَهُ فَوْقَ اَلتُّرَابِ مُجَدَّلاً *** دَامَى الْجَبِينِ مهْشَّم الاِضْلاع

دلم بر کودکی می سوزد که بر روی دست او از تشنگی بر خود می پیچید در حالی که گلویش از خون رنگین بود؛

ای مولا، کاش فدایت می شدم امّا بنده چگونه می تواند فدیه مولایی شود که حسب و نسب عالی دارد؟

دلم برای مسلم به درد آمد در وقتی که نیزه ها به او اصابت کرد و او نه جزع کرد و نه ترسید؛

بدنش از بالای قصر شوم دشمن به پایین رها شد در حالی که صدای تکبیرش در همه جا پیچیده و گوش مردم را پر کرده بود؛

دلم بر آن شهید می سوزد که با پیشانی شکسته و خونین و استخوان های شکسته سر بر سر بر خاک نهاد.

ابوالرّمیح خزاعی (متوفی: ۱۰۰ ق)

عمیر بن مالک بن حنظل بن عبد شمس خزاعی. اشعار فراوانی در رثای امام حسین (علیه السلام) سروده است. پدر او مالک بن حنظل، از صحابه بوده است. مرثیه ای که ابوالرّمیح برای امام حسین (علیه السلام) سروده است به شعر سلیمان بن قتّه شباهت زیادی دارد:

أَجَالَتْ عَلَی عینَی سَحَائِبِ عَبْرَةٍ *** فَلَمْ تَصحّ بَعْدُ اَلدَّمْعُ حَتَّی ارمعلّت

وَ إِنَّ قَتِیلَ اَلطَّفِّ مِنْ آلِ هَاشِمٍ *** أَذَلَّ رِقَاباً مِنْ قُرَیْشٍ فَذَلَّت

ابرهای گریه و دلتنگی چشمم را پوشانده و چشمم بعد از این همیشه گریان است؛

کشتهٔ کربلا که از نسل هاشم است، قریش را شکسته و آن ها را ذلیل کرد.

ابوالسّابغه، نک شمر بن ذی الجوشن

ابو الشعثاء کندی

از قبیلهٔ کنده و از علما و محدثین و از اصحاب امیرمؤمنان و از شهدای کربلاست. او تیراندازی ماهر بود، و به هنگام نبرد با لشکریان عمر سعد چنین رجز می خواند:

يَا رَبِّ اَين لِلْحُسَيْنِ نَاصِرٌ *** وَ لِابْنِ سَعْدٍ تَارِكٌ وَ هاجر

خداوندا من یار حسینم و از ابن سعد متنفرم. به قولی او همان یزید بن زیاد بن مهاصر کندی می باشد.

ابو الشّهداء

نام کتابی است از نویسنده مصری، عبّاس محمود عقاد، که حادثه

ص: ١٦

کربلا را تحلیل است.

نیز نک: حسین (علیه السلام).

ابو العلاء معرّی (٣٦٣ - ٤٤٩ ق)

ابو العلاء احمد بن عبدالله بن سلیمان معرّی تنوخی، از قبیلهٔ تنوخ قضاعه بود. در معرّه النّعمان متولّد شد و در همان شهر وفات یافت. از اشعار اوست:

وَ عَلَى اَلدَّهْرِ مِنْ دِمَاءِ اَلشَّهِيدِ *** بْنِ عَلىّ وَ نَجْلُهُ شَاهِدَانِ

فَهُمَا فِي أَوَاخِرِ اَللَّيْلِ فَجَرَا *** ن وَ فِي أَوْلِيَاتِهِ شَفَقَانُ

ثَبْتاً فِي قَمِيصِهِ لِيَجِيءَ ال *** حُشرُ مُسْتَعْدِياً الى الرَّحْمَنِ

أَرَى اَلاِيَامَ تَفْعَلُ كُلَّ نُكْرٍ *** فَمَا أَنَا فِي اَلْعَجَائِبِ مُسْتَزِيدٌ

أَلِيسُ قُرَيْشكم قَتَلْتْ حُسَيْناً *** وَ كانَ عَلَى خِلاَفَتِكُمْ يَزِيد

روزگار از خون علی (علیه السلام) و فرزندش دو گواه همیشگی دارد؛ و آن دو گواه رنگینی شفق در هنگام غروب و صبحدمان است؛

این رنگ بر دامن آسمان ثبت شده است تا هنگامی که در رستاخیز نزد خدای به دادخواهی برخیزد؛

می بینم که روزگار هر کار ناپسندی را انجام می دهد و در به شگفت آوردن من به بیش از این احتیاجی نیست؛

مگر نه این است که قریش شما، حسین (علیه السلام) را شهید کردند و یزید را بر مسند خلافت نشاندند؟

ابو الفضل العبّاس (علیه السلام) (٢٦ - ٦٠ ق)

چهارمین پسر حضرت علی (علیه السلام) ملقب به السّقاء که مادرش حضرت ام البنین (فاطمه) دختر حزام بن خالد بن ربیعه بن عامر بن کلاب بن ربیعه بن عامر بن صعصعه بود. چون آن حضرت فرزندی به نام فضل داشت از این رو او را «ابوالفضل» می نامیدند و مشهورترین کنیهٔ او همین نام است ابوالقاسم نیز کنیه دیگر اوست که زیارت روز اربعین هم آمده است. از دیگر کنیه های ابوالقریه، ابوفاضل (به خاطر فضایل انسانی او).

هدف بلند امام علی (علیه السلام) از ازدواج با فاطمه بنت حزام کلابی (مادر عباس) این بود که خدا به او فرزندی دهد که پسرش حسین (علیه السلام) را در کربلا یاری کند.

روات تاریخی می گوید امام امیرمؤمنان علی (علیه السلام) به برادرش عقیل، که نسب شناس بود، گفت: برایم زنی بیاب که از نسل بزرگان عرب باشد تا به عقد خویش درآورمش و برایم پسری سوارکار آرد.

به او گفت: با ام البنین کلابی ازدواج کن، که کسی شجاع تر از پدرانش نبوده است.

و در روایتی دیگر (پس از پسری سوارکار آرد) آمده است: تا حسین را در سرزمین کربلا یاری کند.

چون امام علی (علیه السلام) فاطمه را به عقد خود درآورد، چونان که به رسم آن زمان بود، از او تنها خواسته اش را پرسید. مطابق روایت تاریخی فاطمه تنها یک چیز خواست. خواست که او را به نام «فاطمه» صدا نزنند!

امام (علیه السلام) فرمود: چرا چنین کنم در حالی که مادرت فاطمه ات نامیده است؟!

گفت: آری ... ولی می ترسم هرگاه مرا به این اسم صدا کنید فرزندان فاطمه زهرا (سلام الله علیها) به یاد مادرشان افتند و غمشان تازه شود. امام او را «ام البنین» لقب داد.

پدر و اجداد حضرت ام البنین (علیها السلام) از شجاع ترین اعراب بودند. از این رو حضرت امام علی (علیه السلام) به پیشنهاد برادرش، حضرت عقیل (علیه السلام)، با حضرت ام البنین ازدواج کرد تا صاحب پسرانی شجاع و رشید شود که حضرت ابوالفضل حاصل این ازدواج بود و شجاعت و رشادت را از پدر و مادرش به ارث برده بود. و لبید شاعر معروف، عموی پدر ام البنین بوده. حضرت عباس ١٤ سال با پدر بزرگوارش زندگی کرد و در این مدت در بعضی از جنگ ها شرکت کرد، ولی اجازهٔ جنگیدن نداشت. و با برادرش، حضرت امام حسن (علیه السلام)، ٢٤ سال و با حضرت امام حسین (علیه السلام) ٣٤ سال زندگی کرد. و در ٣٤ سالگی در کربلا شهید شد.

حضرت ابوالفضل شانزده لقب داشت که مشهورترین آن «قمر بنی هاشم» بود. همسر حضرت ابوالفضل (علیه السلام) لبابه دختر عبیدالله بن عباس بن عبدالمطلب بود که بعد از شهادت حضرت عباس با زید، فرزند امام حسن (علیه السلام) ازدواج کرد. بنا به نقل مقرّم آن حضرت پنج فرزند داشت: عبیدالله، فضل، حسن، قاسم و یک دختر.

حضرت ابوالفضل (علیه السلام) از لبابه دو پسر به نام های عبیدالله و فضل داشت که فضل فرزندی نداشت ولی عبیدالله دو پسر به نام های عبدالله و حسن داشت که از این دو عبدالله بن عبیدالله

فرزندی نداشت، اما حسن صاحب فرزندانی بود که بیشتر بیشتر آن ها اهل علم و ادب و حدیث و اخبار بودند از جمله:

عباس بن حسن بن عبیدالله بن عباس (علیه السلام). جعفر بن فضل بن حسن بن عبیدالله بن عباس (علیه السلام) لقبش

ص: ۱۷

«غریب» بود و قبرش در شیراز و مشهور به «سید حاجی غریب» است.

عبیدالله بن علی بن ابراهیم بن حسن بن عبیدالله بن عباس (علیه السلام) از علمای عصر خود بود. او به تمام شهرها مسافرت کرد و کتابی پیرامون فقه اهل البیت به نام جعفریه جمع آوری کرد. و در سال ۳۱۲ ق در مصر از دنیا رفت.

ابراهیم بن محمد بن عبد الله بن حسن بن عبیدالله بن عباس (علیه السلام) در قزوین کشته شد و گویا قبرش در قزوین است.

ابو علی حمزة بن قاسم بن علی بن حمزه بن حسن بن عبیدالله بن عباس که قبرش نزدیک «حله سیفیه» است. وی که مردی بسیار گران قدر و بزرگوار و عالمی بزرگ بود، شاگردان زیادی تربیت کرد. و کتاب های زیادی هم چون: کتاب توحید، مناسک، زیارات و ... داشته است.

حسن بن عبیدالله بن عباس (علیه السلام) پنج پسر داشت: ۱- عبیدالله بن حسن که قاضی و امیر مکه و مدینه بود؛ ۲- عباس بن حسن که سخنوری فصیح بود؛ ۳- حمزة بن حسن؛ ٤- ابراهیم بن حسن؛ ٥- فضل بن حسن.

حضرت امام سجاد (علیه السلام) درباره شخصیت استثنایی حضرت عباس (علیه السلام) می فرماید:

(وَ اَنَّ لِلْعَبَّاسِ (علیه السلام) عِنداللَّهِ عز وَجَلُ مَنْزِلِهِ يَغْبِطُهُ بِهَا جَمِيعُ اَلشُّهَدَاءِ يَوْمَ اَلْقِيَامَةِ.)

(حضرت عباس (علیه السلام) آن چنان مقامی نزد خداوند دارد که همه شهیدان در روز قیامت به آن غبطه می خورند).

از حضرت امام صادق (علیه السلام) نیز چنین حدیثی با اندکی تفاوت نقل شده است. و در جای دیگر امام سجاد (علیه السلام) راجع به حضرت ابوالفضل (علیه السلام) چنین می فرماید: خداوند عمویم عباس بن علی را بیامرزد که ایثار کرد و خوب کار کرد و جانش را فدای برادرش کرد. دستانش را بریدند و خدای متعال به جای آن ها دو بال می دهدش تا با آن ها در بهشت با فرشتگان پرواز کند. چونان که برای جعفر بن ابی طالب کرد و به روز قیامت عباس را نزد خدای تبارک و تعالی جایگاهی است که شهیدان جملگی به او رشک می برند.

و نیز حضرت امام حسین (علیه السلام) هنگام شهادت آن بزرگوار فرمودند:

(اَلاَّنُ اِنْكَسَرَ ظَهْرِي وَ قَلَّتْ حيلتي.) (اکنون کمرم شکست و رشته تدبیر و چاره من گسست).

هم چنین در زیارت ناحیه مقدّسه سلام و ستایش حضرت امام زمان (علیه السلام) دربارۀ حضرت ابوالفضل (علیه السلام) آمده است:

آن حضرت آن چنان شجاع و دلیر بود که هرگاه دشمنان، یاران امام حسین (علیه السلام) را احاطه می کردند، وی بر دشمنان هجوم می آورد و یاران امام را می رهانید. او در همه جا خود را سپر امام (علیه السلام) می کرد.

بنا به نقل منتهی الآمال حضرت عباس (علیه السلام) چنان جمال دلارا و طلعتی زیبا داشت که او را «ماه بنی هاشم» می نامیدند، و آن چنان درشت اندام و بلند قامت بود که هرگاه بر پشت اسبی قوی می نشست، پایش بر زمین کشیده می شد.

از آن جایی که آن حضرت با پنج معصوم زیسته بود، از محضر آنان، به خصوص دو برادر بزرگوارش امام حسن (علیه السلام) و امام حسین (علیه السلام) بهره معنوی بسیاری برد و از این رو مقام علمی و اخلاقی بالایی داشت.

مرحوم مامقانی در این باره می گوید:

وَ قَدْ کَانَ مِنْ فُقَهَاءِ اِوْلاَدُ اَلاَئِمِهْ (علیهم السلام) وَ کَانَ عَدْلاً ثِقَةً تَقِیّاً نَقِیّاً. حضرت عباس (علیه السلام) از فقها و مجتهدین فرزندان ائمه (علیهم السلام) و عادل و موثق و متقی و پاکیزه بود.

سقّای کربلا در شجاعت و ایثار، در بالاترین رتبه بود و باید ذکر او در مجالس بیان شود، ولی دیگر ویژگی های شخصیت آن بزرگوار از جمله مقام علمی، ادبی و عبادی وی نیز نباید فراموش گردد؛ چرا که آن بزرگوار با تمام اوصافشان سر مشق شیعیان می باشند.

روایت کرده اند ام البنین روزی دید امیرمؤمنان (علیه السلام) نشسته و ابوالفضل (علیه السلام) را بر دامن خود نهاده و دستانش را بالا زده و می بوسد و می گرید، تعجب کرد و از همسرش دلیل گریه اش را پرسید. گفتش این دست ها در راه حسین (علیه السلام) قطع خواهند شد. ام البنین گریست. بعد امام (علیه السلام) به جایگاه فرزندش در نزد خدا مژده داد که خدای سبحان به جای دستانش او را دو بال خواهد داد تا با آن ها در بهشت پرواز کند. چونان که با عمویش جعفر چنین کرد. پس جان ام البنین آرام یافت.

و پاره ای، روایاتی پراکنده بازگفته اند که دلبستگی عباس را به حسین (علیه السلام) به کمال شرح می دهد. او از زمان کودکی آن چه برادرش می خواست زود فراهم می کرد. چون حسین (علیه السلام) را تشنگی در می گرفت عباس سوی جام آب می دوید و می آورد و بدو می دادش. و در طول زندگانیش برادرش را «برادر» نخواند.

بنا بر نقل بحار الانوار، آن گاه که یاران و بستگان امام حسین (علیه السلام) همگی شهید شدند، و امام (علیه السلام) تنها ماند، حضرت ابوالفضل العباس (علیه السلام) از برادرش اجازه جهاد خواست. امام (علیه السلام) از این خواسته به شدت گریست.

عباس (علیه السلام) گفت: برادر، سینه ام تنگ شده و از زندگی سیر شده ام و می خواهم از این منافقان انتقام بگیرم.

امام (علیه السلام) فرمود: حال که چنین است مقداری آب برای کودکانِ تشنه بیاور، سپس به میدان برو. سقّای کربلا برای آوردن آب به سوی دشمن رفت و آنان را موعظه کرد و از عاقبت کارشان ترساند تا شاید اجازه دهند که مشکی آب برای کودکان تشنه ببرد؛ ولی سخنان روان تر از آب و برنده تر از شمشیر بر آن سنگدلان اثری نکرد. بدان گونه که شمر و شبث فریاد زدند: اگر تمام زمین پرآب باشد قطره ای از آن را به شما نخواهیم داد مگر آن که با یزید بیعت کنید.

عباس که چنین دید به سوی امام (علیه السلام) برگشت و آن چه را آنان گفته بودند برای امام (علیه السلام) بیان کرد. کودکان چون سخن عباس را شنیدند، ناله زدند و فریاد «العطش»، «العطش» آنان بلند شد.

سقّای کربلا با شنیدن صدای «العطش»، به آسمان نگاهی کرد و گفت: ای خدای من، کوشش خواهم کرد تا برای این کودکان، مشکی را از آب پرکنم و بیاورم. سپس نیزه خود را برداشت و مشک را به دست گرفت و این چنین رجز خواند:

اُقَاتِلِ اَلْیَوْمَ بِقَلْبٍ مُهْتَدًی *** اِذْب عَنْ سِبْطِ اَلنَّبِیِّ اِحْمَدْ

اِضْرِ بِکُمْ بِالصَّارِمِ اَلْمُهَنَّدِ *** حَتَّی تَحِیدُوا عَنْ قِتَالِ سَیْدَی

اِنّی اَنَا اَلْعَبَّاسُ ذُو اَلتَّوَدُّدِ *** نَسْلٌ عَلَی اَلْمُرْتَضَی اَلْمُوَیَّدِ

امروز با قلبی هدایت شده می جنگم، از فرزند پیامبر احمد دفاع می کنم؛

با شمشیر هندی به شما ضربه می زنم تا از جنگ با سرورم بگریزید؛

همانا من عباس هستم دوستدار آل پیامبر، از نسل علی مرتضی تایید شده و قوت داده شده.

عمر سعد چهار هزار سرباز را به نگهبانی فرات گماشته بود تا نگذارند کسی از یاران امام حسین (علیه السلام) به آب نزدیک شود. آنان وقتی که دیدند، عباس (علیه السلام) به سوی فرات می رود، از هر سو او را محاصره کردند. حضرت ابوالفضل (علیه السلام) فریاد زد:

ای مردم، آیا شما کافرید یا مسلمان؟! آیا در مذهب و دین شما جایز است حسین (علیه السلام) و فرزندانش را از آشامیدن آب باز دارید؟ در حالی که همه موجودات از آن می آشامند ولی حسین (علیه السلام) و کودکان و خاندانش از تشنگی به مرز هلاکت رسیده اند. آیا تشنگی قیامت را به یاد نمی آورید؟

نگهبانان که سخن عباس (علیه السلام) را شنیدند، جلو آمدند و پانصد نفر از آنان ایستادند و او را تیرباران کردند.

امّا آن شیر بیشه شجاعت به سوی آنان هجوم برد و این گونه رجز خواند:

لاَ أَرْهَبُ اَلْمَوْتَ اِذا اَلْمَوْتُ رقا *** حَتَّی اُوَارَی فِي اَلْمَصَالِيبِ لَقِيَ

نَفْسِي لِنَفْسِی اَلْمُصْطَفَی اَلطُّهْرُ وَقَا *** اِنّی اَنَا اَلْعَبَّاسُ اُغْدُو بِالسِّقَا

وَ لاَ اِخَافِ اَلشَّرَّ يَوْمَ اَلْمُلْتَقَی

از مرگ نمی ترسم وقتی که مرگ ما یه سربلندی است، تا که در آن زمان در میان شمشیرهای برهنه پنهان شوم؛

جانم فدای آن برگزیدهٔ پاک، منم عباس مشهور به سقّا؛ از آسیب و گزند در روز جنگ نمی ترسم.

سپس هجوم برد و ۸۰ نفر را به خاک انداخت تا این که به فرات رسید. در آن حال خواست که مشتی از آب بنوشد، که تشنگی امام (علیه السلام) و خاندانش را به یاد آورد. آب را ریخت و با خود گفت: به خدا سوگند آب نمی نوشم، وقتی که برادرم، حسین (علیه السلام) و کودکان و خاندانش تشنه هستند. هرگز این کار را نخواهم کرد.

پس مشک را از آب پرکرد و بر شانه خود گرفت و اشعار زیر را زمزمه کرد:

بَا نَفْسٍ مِنْ بَعْدِ اَلْحُسَیْنِ هونی *** فَبَعْدَهُ لاَ کُنْتَ اَنْ تَکُونِی

هَذَا حُسَیْنٌ شَارِبُ اَلْمَنُونِ *** وَ تَشْرَبِینَ بَارِدَ اَلْمُعِینِ

هَیْهَاتَ مَا هَذَا فَعَالُ دِینِي *** وَ لاَ فَعَّالَ صَادِقٌ اَمِینُ

ای نفس بعد از حسین (علیه السلام) خوار باش؛ و بعد از او سزاوار نیست که زنده باشی. این حسین (علیه السلام) است که مرگ را می نوشد؛

و تو می خواهی آب سرد بنوشی؟

ص: ۱۹

دور باد! این نه شیوه دینداری من است، و نه کار کسی که راستگو و امین باشد.

بنابر روایت ابی مخنف: (ثُمَّ صَعِدَ مِنَ اَلْمَشْرَعَةِ فاخذه اَلنَّبْلُ مَنْ کَانَ مَکَان حَتَّی صَارَتْهُ دِرْعُهُ کَالْقُنْفُذِ فَحَمَلَ عَلیه ابرص بنُ شَیْبَانَ فَضَرَبَهُ عَلَی یَمِینِهِ ...)

سپس از فرات برگشت و تیرها هم چنان از هر سو به او پرتاب می شد، آن چنان که زره از انبوه تیرها هم چون خارپشت به نظر می رسید. جنگ سختی درگرفت و حضرت عباس (علیه السلام) به

سپاهیان هجوم می برد و آنان را فراری می داد و خود به سوی خیمه ها حرکت می کرد انبوه سپاهیان او را رها نمی کردند و نبرد هم چنان ادامه داشت تا این که ابرص بن شیبان دست راست آن بزرگوار را قطع کرد. بر اساس روایتی دیگر، نوفل بن ازرق یا زید بن ورقا به کمک حکیم بن طفیل دست راست او را قطع کردند. حضرت ابوالفضل مشک را به دوش چپ انداخت و شمشیر را به دست چپ گرفت و حمله کرد و این رجز معروف را خواند:

وَ اَللَّهِ اَنْ قَطَعْتُمْ یَمِینِی *** اِنِّي احامِي اَبَداً عَن دِینِي

وَ عَنْ امام صَادِقُ اَلْیَقِینِ *** نَجْلِ اَلنَّبِيِّ (صلی الله علیه و آله) اَلطَّاهِرِ الامِینِ

نَبِيُّ صَدْقٍ جَائِناً بِالدِّینِ *** مُصَدِّقاً بِالوادِ الامین

به خدا قسم اگر دست راستم را قطع کنید - من همیشه از دین خود حمایت می کنم؛

و از امامی که صادق الیقین است، فرزند پیامبر (صلی الله علیه و اٰله) پاک و امین حمایت می کنم؛ پیامبر راستگویی که برای ما دین آورد، در حالی که تصدیق کننده خدای یکتای امین بود.

سپس آن قدر جنگید تا این که بدنش ضعیف و سست شد. در این هنگام حکیم بن طفیل یا عبدالله بن یزید شیبانی پشت نخلی کمین کرد و دست چپ آن حضرت را جدا نمود. حضرت عباس (علیه السلام) مشک را به دهان گرفت و به سپاه کفر حمله کرد، و این رجز را خواند:

یا نَفْسُ لا تَخْشَ مِنَ اَلْکُفَّارِ *** وَ اِبْشِرَی بِرَحْمَةِ اَلْجَبَّارِ

مَعَ النَّبِيِّ سَیِّدِ الابْرَارِ *** مِن جُمْلَةِ السَّادَاتِ وَ الابْرَارُ

قَدْ قَطَعُوا بِبَغْیِهِم یَسارِي *** فاصِلُهم یا رِب حَرَّ النَّارِ

ای نفس! از کفار هراس نداشته باش، مژده باد تو را رحمت خدای جبار؛

همراه با پیامبری که سرور خوبان است، با گروهی از بزرگان و نیکوکاران؛ ظالمانه دست چپ مرا قطع کردند، پس ای پروردگار من، آنان را در آتش سوزان بیفکن!

سپس مشک را به دندان گرفت و در حالی که از دست های مبارکش خون سرازیر بود و سستی بدنش را فراگرفته بود به دشمنان هجوم برد. دشمنان از هر سو به او حمله کردند. یکی از دشمنان تیری به مشک زد که مشک سوراخ شد و آب بر زمین ریخت و دیگری تیری به سینه آن حضرت زد. ناگهان حکیم بن طفیل گرزی آهنین بر فرقش کوبید که سرش را شکافت و آن حضرت بر زمین افتاد و فریاد زد: (يَا اِبْاعِبْداللَّهُ عَلَيْكَ مِنِّي اَلسَّلاَمُ.)

ای برادر مرا دریاب!

امام که صدای عباس را شنید رعد آسا خود را به او رساند و عباس (علیه السلام) را با تن پاره پاره و دست های قطع شده برزمین افتاده دید، گریست و فرمود:

(اَلاَّنُ اِنْكَسَرَ ظَهْرِي وَ قَلَّتْ حيلتي.)

اکنون کمرم شکست و رشته تدبیرم گسست.

و بنا به روایتی امام حسین (علیه السلام) در رثای عباس (علیه السلام) آن گاه که او را بر خاک افتاده دید این شعر را خواند:

تَعَدَّيْتُمْ يَا شَرَّ قَوْمٍ بِبَغْيِكُمْ *** وَ خَالَفْتُمُوا فِينَا اَلنَّبِيَّ مُحَمَّداً

اَمَّا كَانَ خَيْرُ اَلْخَلْقِ اَوْصَاكُمْ بِنَا *** اَما كَانَ جَدِّى خِيَرَةَ اَللَّهِ اِحْمَدَاً

اَمَا كَانَتِ اَلزَّهْرَاءُ امى وَ والِدى*** عَلِيّاً اَخا خَيْرَ الاِنامِ مُسَدَّداً

لُعِنْتُمْ وَ اُخْزِيتُمْ بِمَا قَدْ جَنْتِيمُ *** سَتَصِلَوْنَ نَاراً حَرُّها قَدْ تَوَقَّداً

ای بدترین مردم! با سرکشی خود تجاوز کردید؛ و به خاطر ما با محمد (صلی الله علیه و آله) پیامبر اسلام مخالفت کردید؛ آیا بهترین مردم در حق ما به شما وصیت نکرد؟، آیا جد من همان احمد انتخاب شده خدا نبود؟

آیا مادرم زهرا (علیها السلام) نبود، پدرم علی (علیه السلام) که برادر نیکوترین مردم و راست کردار بود (خیر الانام و مسدد دو صفت حضرت پیامبر (صلی الله علیه و آله) می باشند).

ملعون و خوار شدید با چنین جنایتی که کردید؛

به زودی با گرمای آتشی که برافروخته شده رو به رو

ص: ۲۰

می شوید.

حضرت عباس آخرین سخنانش را این گونه به برادرش گفت: برادر، مرا به خیمه گاه کودکان مبر! از آن ها خجالت می کشم که نتوانستم برایشان آب بیاورم.

آن گاه چشمانش را برای همیشه بست.

در روایت تاریخی آمده است پس از واقعه کربلا چون امام زین العابدین (علیه السلام) و دیگر اسیران به مدینه منوره داخل شدند امام بُشر شاعر را فرمود تا پیش سواران برود و خبر مصیبت حسین (علیه السلام) را به مردم مدینه برساند. ام البنین پیش دوید و راهش را گرفت و از احوال امام حسین (علیه السلام) پرسید.

بشر گفتش: «ای ام البنین، خداوند در مصیبت فرزندت عبدالله صبرت دهاد».

ام البنین گفت: از حسین خبرم ده.

بشر گفت: خداوند در مصیبت فرزندت جعفر صبرت دهاد.

ام البنین گفت: ای بشر، از حسین خبرم ده.

بشر دوباره گفت: خدا در مصیبت فرزندت عثمان صبرت دهاد.

ام البنین باز از بشر پرسید: ای بشر، از حسین خبرم ده.

بشر گفتش: خداوند در مصیبت فرزندت عباس صبرت دهاد. با مهر بسیاری که ام البنین در دل به فرزند ارشدش، ابوالفضل عباس، داشت، آن گاه که بشر از کشته شدن عباس خبر داد باز از حسین پرسید و گفت: ای بشر، از سرورم و مولایم حسین خبر بده. و بشر گفت: ای فاطمه، خداوند در مصیبت حسین صبرت دهاد. این زمان بود که چهره خراشید و بر صورت کوفت و بانگ زد: واویلا و واحسینا.

اولین کسی که در سوک حضرت عباس (علیه السلام) مرثیه سرود مادرش، حضرت ام البنین (علیها السلام) بود که به نقل مقاتل الطالبین به قبرستان بقیع می رفت و در حرمان پسرانش مرثیه های جانگدازی می سرود و اشک می ریخت. مردم هم برای شنیدن اشعار حزن آورش جمع می شدند. مویه هایش آن چنان جانسوز بود که مرد سنگ دلی هم چون مروان بن حکم (دشمن معروف اهل بیت (علیهم السلام)) را نیز متأثر می کرد:

لا تَدَعونی وَ یک أَمْ البنین *** تُذَکِّرِینِی بِلِیُوثِ الْعَرِینِ

کَانَتْ بَنُونَ لِي ادَّعَی بِهِمْ *** وَ الْیَوْمِ أَصْبَحْتَ وَ لَا مِنْ بَنِینَ

أَرْبَعَةُ مِثْلَ نسور الرُّبَّی *** قَدْ وَ اصِلُوا الْمَوْتِ بِقَطْعِ الْوَتِینَ

تَنَازَعَ الخِرصانَ أشْلائَهُمْ *** فَکُلُّهُمْ أَمْسَی صَرِیعاً طِینٍ

بَا لَيْتَ شِعْرِي اَكْمَا خَبِّرُوا *** بَانَ عَبَّاسَا قَطِيعُ اَلْيَمِينِ

مرا دیگر ام البنین (مادر پسران) نخوانید، که شیران بیشه ها را به یادم می آورید؛

پسرانی داشتم که به خاطر آن ها من را ام البنین می خواندند، و امروز دیگر پسری ندارم؛

چهارتن هم چون عقاب کوهسار، که با بریدن رگ هایشان کشته شدند؛

بر پیکر آن ها نیزه ها به هم افتاد، و تمامشان از ضربت نیزه ها به زمین افتادند؛

کاش می دانستم آیا آن چنان که خبر دادند بود؟ - که دست راست عباسم قطع شده بود.

به نقل مرحوم سماوی از ابوالحسن اخفش، حضرت ام البنین (علیها السلام) هر روز به سوی بقیع می رفت و عبیدالله، فرزند حضرت ابوالفضل (علیه السلام)، را با خود می برد و برای فرزندان شهیدش مرثیه های جانگداز می سرود:

يَا مَنْ رَأَى اَلْعَبَّاسَ كَرَّ *** عَلَى جَمَاهِيرِ اَلنَّقْدِ

وَ وَرَاهُ مِنِ اِبْنَاءِ حَيْدَرٍ *** كُلُّ لَيْثٍ ذِي لِبَدٍ

أُنْبِئَتِ انَّ اِبْنِي اُصِيبُ *** بِرَأْسِهِ مَقْطُوعَ يَدٍ

وَيلى عَلَى شبلى أَمَالَ **** بِرَأْسِهِ ضَرْبَ اَلْعَمْدِ

لَوْ كَانَ سَيْفُكَ فِي يَدَيْكَ *** لَمَادَّنَا مِنْكَ اُحْدَ

ای کسی که عباس را دیدی آن گاه که حمله می کرد، بر گروهی از فرومایگان و ولگردان؛

و به دنبال او فرزندان حیدر (علیه السلام) همه چون شیران یالدار حمله می کردند؛

با خبر شدیم که ضربت به سر پسرم خورد، در حالی که دستش قطع شده بود؛

وای بر من! برای فرزندی چون شیر - که از ضربت گرز، سرش پیچیده شد؛

پسرم، اگر شمشیرت در دستت بود هرگز کسی به آن نزدیک نمی شد.

ترجمه زیارت نامه حضرت عباس بن علی (علیه السلام):

سلام خدا و سلام فرشتگان مقربش و پیامبران فرستاده اش و بندگان شایسته اش و همهٔ شهیدان و راست کرداران و گزیدگان پاکیزه جان در هر صبح و شب بر تو ای پسر امیرمؤمنان. درباره تو به تسلیم و باور وفاداریت و دوستی با جانشین پیامبر فرستاده و فرزند برگزیده و رهنمای دانشمند و وصایت دار ابلاغ کنند. و

ص: ۲۱

مظلوم ستم دیده شهادت می دهم.

خداوند با پیامبرش و امیرمؤمنان و حسن و حسین، صلوات الله علیهم، بهترین پاداش را از بهر آن چه بر او صبر کردی و امید پاداش داشتی و یاری کردی بدهد که خوش خانه آخرتی برای تو باشد. نفرین خدا بر آن که خود را میان تو و آب فرات انداخت. شهادت می دهم که تو مظلوم کشته شدی و خدا به آن چه وعده داده وفا خواهد کرد. تا به سوی تو آمدم ای پسر امیرمؤمنان که فرستاده ام و قلبم تسلیم و پیرو شما است و من نیز پیر و شمایم و یاریم برای شما مهیّاست. تا خدا حکم فرماید و او بهترین حکم فرماست. و با شمایم. با شما؛ نه با دشمنانتان. من به شما و باز آمدنتان ایمان دارم و با آن کس که با شما جنگید رودر رویم. خداوند مردمانی را بکشد که با شما به دست و زبان جنگیدند.

سلام بر تو ای بنده شایسته سرسپرده خدا و رسولش و امیرمؤمنان و حسن و حسین (علیهم السلام). سلام و مهر خدا و برکتش و بخشایش و بهشتش بر تو و بر روحت و بر تنت. من شهادت می دهم و خدای را به شهادت می خوانم که تو از راهی گذشتی که بدریان و مجاهدان راه خدای، اهل خلوص در جنگ با دشمنانش، کوشندگان به یاری اولیایش، و پاسداران دوستانش بر آن گذشتند. خدای پاداشت دهاد. برترین پاداش و بیشترین پاداش، و فراوان ترین پاداش. و ماندنی ترین پاداش که به کسی از پایداران بر بیعتش و پاسخ دهندگان دعوت فرمانبران ولیّ امرش می دهد. شهادت می دهم که تو در دوستی خالصت بسیار کوشیدی و سعی کردی به تمام. خداوند میان شهیدان برانگیزاندت و روحت را همدم روح سعادتمندان کند و از بهشتش گشاده ترین جای و نیکوترین خانه ها را دهد و نامت را در فراز بهشت بلند گرداند و با پیامبران و راست کرداران و شهیدان و شایستگان محشور کند که اینان خوش دوستانی هستند. شهادت می دهم که تو نه سستی نشان دادی و نه بدعهدی کردی؛ و تو با بینش از کار خود در گذشتی؛ پیرو شایستگان بودی و دنباله روی پیامبران. خدای ما و تو و پیامبرش و اولیایش را در جایگاه اهل اطمینان و خشوع جمع کند که او

مهربان ترین مهربانان است.

خدایا بر محمد و خاندان او درود فرست و در این جایگاه به کرامت ستوده و شهادتگاه سترگ بهر من گناهی که نابخشوده ای و اندوهی که ناگشوده ای و بیماریی که شفایش نداده ای و کاستیی که نپوشیده ای و روزی یی که نگشاده ای و ترسی که آرام نکرده ای و پراکندگیی که جمع نکرده ای و (یار) غایبی که نگاهش نداری و (به من) نزدیکش نکنی و خواسته ای از خواسته های دنیا و آخرت - که بدان راضی باشی و مرا در آن خیری باشد - که برنیاوریش باقی مگذار، ای مهربان ترین مهربانان.

سلام بر تو ای ابوالفضل العباس، پسر امیرمؤمنان. سلام بر تو ای پسر اولین گروندگان به اسلام و پیش ترینشان به ایمان و پاینده ترینشان بر دین خدا و درست ترینشان در اسلام. شهادت می دهم در دوستی خدای و پیامبرش و برادرت خلوص ورزیدی و بهترین برادر یاری کننده بودی. نفرین

خداوند بر مردمانی که کشتندت و نفرین خداوند بر مردمانی که بر تو ستم کردند و نفرین خداوند بر مردمانی که از تو حلال شمردن حرام ها را خواستند و با کشتنت حرمت اسلام را شکستند. ای بهترین شکیبای جهادگر حمایت کننده یاور، و برادر مدافع برادرش، و اجابت کننده فرمان پروردگارش، و شتابنده به آن چه دیگران از آن دوری جویند، از ثواب بزرگ و (یا از) ستایش زیبا. و خداوند به جایگاه پدرانت در بهشت خوشگوار رساندت. بار خدایا، به زیارت اولیایت از سر میل به ثوابت و امید به بخشایشت و احسان بزرگت شتافتم؛ و از تو می طلبم که بر محمد و خاندان پاکش درود فرستی و روزیم را به (عنایت) ایشان بسیار کنی و خوشیم را با ایشان برقرار و زیارتم را از (عنایت) ایشان پذیرفته و زندگیم را با (حضور) ایشان پاکیزه کنی و مرا تا مرتبت اکرام شدگان برسانی، و از آنان قرارم دهی که از زیارت شهادتگاه دوستانت

دگرگون شوند و رستگار و حاجت روا و در خور بخشایش گناهان و پوشش کاستی ها و زدودن غم ها. که تو اهل تقوا و اهل بخشایشی.

به خدا می سپارمت و از او می خواهم که نگاهت دارد و سلامت می رسانم. به خدای و پیامبرش و کتابش و آن چه از نزد خداوند آمده است ایمان داریم. پس بار خدایا ما را در شاهدان بنگار. خدایا این را آخرین باری نکن که به دیدار قبر پسر برادر پیامبرت (صلی الله علیه و آله) می آیم. و دیدارش را تا هر گاه که باشم روزیم کن. و با او و با پدرانش در بهشت محشورم کن و میان من و او و پیامبرت و اولیایت آشنایی بینداز. بار خدایا بر محمد و خاندان محمد درود فرست و بر ایمان به خودت و بر تصدیق پیامبرت و ولایت علی بن ابی طالب و امامان زادهٔ او (علیه السلام) بمیرانم و بر بیزاری از دشمنانش. بار آفریدگارِ من، هان که من بدین راضی شدم. و خداوند بر محمد و خاندان محمد درود فرستد.

ص: ۲۲

ابو القاسم، نک: ابو الفضل العباس (علیه السلام)

ابو القاسم حالت (۱۲۹٤ - ۱۳۷۱ ش)

شاعر طنز پرداز معاصر. او غیر از آثاری چون خروس لاری و هدهد میرزا و ... اشعاری نیز در واقعه کربلا و رثای امام حسین سروده است. از جمله اشعار اوست:

تا حشر، رادمردی و جانبازی حسین *** اندر خور ستایش و تحسین و مرحباست

کز یمن استقامت و ایمان و صدق او *** نیروی دین فزود و هیاهوی کفر کاست

سلطان دین، سرآمد مردان حق حسین *** کو مظهر حقیقت و مرآت حق نماست

بهر خدا ز هستی خود دست شست و گفت *** در راه دوست می دهم آن را که دوست خواست

فرمود هر کسی که دهد تن به ناسزا *** هر لحظه گر رود به سرش ناسزا، سزاست

فرمود بهر آن که به مردی علم بود *** خواری مصیبت است و سرافکندگی بلاست

همّت رفیق ما و بزرگی ندیم ما *** مردی مرام ما و شهامت شعار ماست

مردی به نام، خوب تر از زندگی به ننگ *** کاین عزّت و بقا بود، آن ذلّت و فناست

ابو القاسم زاهی (۳۱۸ - ۳۵۲ ق)

ابو القاسم علیّ بن اسحاق بن خلف بغدادی معروف به «زاهی». در بغداد درگذشت و در مقابر قریش دفن شد. گویند او از قریهٔ «زاه» از قرای نیشابور بوده است و نیز او را از اهالی شام دانسته اند.

از اشعار اوست در واقعه کربلا:

يَا آلَ أَحْمَدَ مَاذَا كَانَ جُرْمُكُمْ *** فَكُلْ ارواحكُمْ بِالسَّيْفِ تَنْتَزِعُ

ألستم خَيْرَ مَنْ قَامَ اَلرَّشَادُ بِكم *** وَ قَوَّضْتُ سُنَنَ اَلتَّضْلِيلِ وَ البِدَعِ؟

مَا لِلْحَوَادِثِ لاَ تُجْرَى بِظَالِمِكُم؟ *** مَا لِلْمَصائِبِ عَنْكُم لَيسَ تَرْتَدِعُ

بَنُو اَلْمُصْطَفَى تُفْنُونَ بِالسَّيْفِ عَنْوَةً *** وَ يُسْلِّمُنِي طِيفُ اَلْهُجُوعِ فأهجع؟

ظَلَمْتُمْ و ذَبَحْتُمْ وَ قَسَمَ فَيْئَكُمْ *** و جَارَ عَلَيْكُمْ مَن لَكُمْ كَانَ يَخْضَعُ

فَمَا بُقْعَةٌ فِي الارْضِ شَرْقاً وَ مَغْرِباً *** وَ إِلَّاَّ لَكُمْ فِيهِ قَتِيلٌ وَ مَصْرَع

ای فرزندان احمد (صلی الله علیه و آله)، گناه شما چیست که روح هایتان همیشه با شمشیر از بدن هایتان خارج می شود؟

آیا شما بهترین کسانی نیستید که به هدایت مردم پرداخته اند؟ و آیا شما به از بین بردن سنّت های گمراهی و بدعت قیام نکرده اید؟

چرا حوادث و بلایا بر سر دشمنان ستمگر شما فرود نمی آید؟ چرا مصایب از آمدن به سوی شما خودداری نمی کند؟

ای فرزندان مصطفی (صلی الله علیه و آله)، شما به زور شمشیر نابود می شوید در حالی که من در خواب و آرامش مانده ام؛

بر شما ستم و سرهایتان از بدن جدا و اموالتان غارت شد و کسانی که در برابر شما سرافکنده بودند به حقّ شما تجاوز کردند؛

در شرق و غرب جهان بقعه ای نیست مگر این که روزی شهادتگاه شما بوده و یا اکنون آرامگاه شماست.

ابو القاسم لاهوتي (١٢٦٦ - ١٣٣٥ ش)

از شاعران معاصر که در کرمانشاه به دنیا آمد و در مسکو در گذشت. لاهوتی در سراسر حیات خود به دلایل فعالیت های سیاسی زندگانی نا آرامی داشت و به سفرهای مختلفی رفت. در دیوان او انواع شعر اعم از غزل، قطعه، تصنیف، رباعی و ... می توان یافت. با این همه، لاهوتی اصولاً شاعری غزل سراست. اشعار او را همسرش به زبان رومی نیز ترجمه کرده و به شهرت او افزوده است. از اشعار اوست در میان واقعه عاشورا:

بیا در کربلا محشر ببین، کین گستری بنگر *** نظر کن در حریم کبریا، غارتگری بنگر

فروشنده حسین و جنس هستی، مشتری یزدان *** بیا کالا ببین، بایع نگه کن، مشتری بنگر

زبی آبی به وقت م-رگ ه-م عبّاس نام آور *** خجل بود از سکینه، یادگار حیدری بنگر

به جای آب خون پاشیده شد در راه از غیرت *** به دشت عشق فرمانده بین، فرمانبری بنگر

به جای شاه دین فرمانده خیل اسیران شد *** مقام زینبی را بین، وفای خواهری بنگر

ص: ۲۳

برای گریه هم فرصت ندادند آل احمد را *** مسلمانی نگه کن، رسم مهمان پروری بنگر

حسین را کشته بود و خون بها می داد مشتی زر *** ببین کار یزید بی حیا، زشت اختری بنگر

خدا محبوب خود را غرقه در خون دید «لاهوتی» *** نکرد این دهر را نابود، صبر داوری بنگر

ابو القربة، نک: ابو الفضل العباس (علیه السلام)

ابو القلوص

وی یکی از هواداران و فرماندهان تحت امر مختار بن ابو عبید ثقفی بود که در به ثمر رساندن قیام مختار، نقش مهمی را ایفا نمود. در اوایل قیام مختار ابوالقلوص که پیر مردی کاردان و جنگجو بود، در حالی که فرماندهی طایفه «سبام» را به عهده داشت، توانست از پشت سر به شورشیان (مخالفان مختار) حمله کند و قسمتی از شهر کوفه را از تصرف آن ها خارج کند. شعار شبامي ها «یالثارات الحسین» بود.

ابو المستهل، نک: کمیت بن زید اسدی

ابوالمطرف، نک: سلیمان بن صرد خزاعی

ابو المعتبر

وی از هواداران و فرماندهان تحت امر مختار بن ابو عبید بود. وی با ۱۰۰ نفر، برای آزادی محمّد بن حنفیّه از چنگ نیروهای ابن زبیر از جانب مختار مأمور شد. نیروهای ابوالمعتبر توانستند در این مأموریّت محمّد بن حنفیّه را از زندان آزاد کنند.

ابو المغیرة، نک: زیاد بن ابیه

ابوبکر، نک: عبدالله بن زبیر

ابوبکر (احمد) بن حسین (علیه السلام) (٤٥ - ٦١ ق)

فرزند امام حسین (علیه السلام). نامش احمد، کنیه اش ابوبکر، مادر او و قاسم، رمله نام داشت. و هنگام شهادت ١٦ ساله بود که بعد از برادرش، قاسم، عازم میدان شد و جمع کثیری از دشمن را به هلاکت رسانید سپس به دست عبدالله بن عقبه غنوی به شهادت رسید.

او بعد از آن که نبرد سختی نمود در حالی که از شدت تشنگی چشم هایش گود شده بود، خدمت عمویش رسید و عرض کرد:

(يَا عَمَّاهْ هَلْ مِنْ شَرْبَةِ مَاءٍ أُبْرُدْ بِهَا كَبْدی وَ اتقوی بِهَا عَلَی اِعْدَاءِ اَللَّهِ وَ رَسُولِه (صلی الله علیه و آله).)

ای عمو، و آیا شربت آبی هست؟ تا جگرم را خنک کنم تا در مقابل دشمنان خدا و رسول (صلی الله علیه و آله) نیرومند گردم.

حضرت فرمود: (یا ابْنَ اخي اِصْبِرْ قَلِیلاً حَتي تلقي جَدَّكَ رَسُولَ اَللَّهِ فَیَسْقِیكَ شَرْبَةً مِنَ اَلْمَاءِ لاَ تَضُمَّا بعدها اَبَداً.)

ای فرزند برادرم کمی صبر کن، تا این که جدّت حضرت رسول را ملاقات کنی و به شربتی سیراب شوی، که پس از آن هرگز تشنه نشوی.

بعد از آن بار دیگر به میدان برگشت و رجز زیر را خواند:

اِصْبِرْ قَلِیلاً فَالْمَنِيُّ بَعْدَ اَلْعَطَشِ *** فَانٍ رُوحَی فِي اَلْجِهَادِ تنکمش

لاَ اِرْهَبِ اَلْمَوْتَ اِذَا الْمَوْتُ وَحْشٌ *** وَ لَمْ اَکُنْ عِنْدَ اللِّقَاءِ ذَاتِ رَعْشٍ

کمی صبر کن بعد از عطش به آرزویت می رسی، به درستی که جانم در این جنگ به سوی بهشت می شتابد؛

از مرگ نمی ترسم هنگامی که و حشت آورد، به هنگام مرگ یا در مقابله با حریف نمی لرزم.

سپس، سوم بار عازم میدان شد و با حمله سخت بر دشمن این اشعار را می خواند:

اِلَیْکُمْ مِنْ بَنِي الْمُخْتَارِ ضَرْباً *** یَشِیبُ لِهَوْلِهِ رَأسُ الرَّضیعِ

یَبید عَاشِرَ الْکُفَّارِ جَمْعاً *** بِکُلِّ مُهَنَّدٍ عَضْبٍ قَطِیع

بر شما از فرزندان پیامبر ضربتی برسد، که از هراس آن ضربت، موی سر شیر خوار سفید می شود؛

گروه کفار را دسته جمعی نابود می کند، با شمشیر هندی برّان و قطع کننده.

در این مرحله از حمله، ضمن این که جمع زیادی از دشمن را به خاک افکند، به دست عبدالله غنوی به شهادت رسید. نامش در زیارت ناحیه مقدسه نیز آمده است.

ابوبکر بن حسن (علیه السلام) (٤٥ - ٦١ ق)

از شهدای کربلا و فرزند امام حسن مجتبی (علیه السلام) است. مادر او

ص: ٢٤

«امّ ولد» بود. برخی مورخین نام مادر ابوبکر را نفیله یا نجمه گفته اند.

او از مدینه همراه عمویش امام حسین (علیه السلام) به کربلا آمد و در روز عاشورا پس از شهادت قاسم بن حسن خدمت سیّدالشهدا آمد و اجازه میدان طلبید و به میدان رفت و پس از نبردی دلاورانه به شهادت رسید. شهادت او را بعد از شهادت قاسم بن حسن (علیه السلام) دانسته اند.

ابوبکر بن حسن (علیه السلام) هنگام شهادت شانزده ساله بود. طبق روایت مورّخین ایشان خوش چهره و زیبارو بود، در صحنه مبارزه و کارزار بسیار شجاع بود. در مبارزه چنین می سرایید:

من فرزند امامی هستم که پسر علی می باشد؛ *** و تا کند شدن شمشیر با شما مبارزه می کنم؛

ما خاندان خدا به پیامبر نزدیک تر هستیم؛ *** به شما با نیزه در میان میدان ضربه خواهم زد.

ابوبکر وارد کارزار شد و میمنه و میسره (چپ و راست) سپاه دشمن را در هم ریخت و بسیاری از دشمنان را به قتل رساند. سپس به سوی امام حسین شتافت و در حالی که چشمانش از عطش فرو رفته بودند، فریاد برآورد: ای عمو، آیا آب در دسترس دارید تا جگر خود را خنک کرده و قدرت تازه

ای بازیابم تا بتوانم با دشمنان خدا و رسولش، مبارزه کنم؟ امام حسین فرمودند: ای برادرزاده ام، لختی صبر کن تا با جدت (پیامبر) دیدار کنی و با آب بهشت تو را سیراب کند تا دیگر تشنه نشوی، این نوجوان به سوی دشمنان شتافت و چنین سرود:

اندکی صبر کن شهادت پس از عطش فرا می رسد؛ *** و روحم در جهاد فشرده می گردد؛

هراسی ندارم، اگر چه مرگ وحشتناک باشد؛ *** و در هنگام دیدار با مرگ نخواهم لرزید.

سپس به سوی دشمنان یورش برد و تعدادی از آنان را کشت و هم چنان رجز می خواند. دشمنان او را محاصره و شهید کردند.

ابوجعفر (حضرت امام باقر (علیه السلام)) ذکر می کند که حرمله بن کاهل الاسدی، ابوبکر را به شهادت رساند و برخی گفته اند عبدالله بن عقبه الغنوی قاتل فرزند امام حسن (علیه السلام) بوده است.

نام این شهید بزرگوار در زیارت ناحیه مقدّسه آمده است.

ابوبکر حسینی (۱۲٦۲ - ۱۳٤۱ ق)

سید ابوبکر بن شهاب علوی حسینی حضرمی، نسب او به امام جعفر صادق (علیه السلام) می رسد. در قریه ای از بلاد حضرموت متولّد شد و در حیدر آباد دکن (از بلاد هند) درگذشت. از اشعار اوست در بیان واقعه کربلا:

فَهَاجَتْ جَمَاهِيرُ اَلضَّلاَلِ وَ أَقْبَلَتْ *** بجيش اَلْحَرْبِ اِبْنٌ بتول عرمْرَم

وَ حِينَ اِسْتَوَى فِي كَرْبَلاَءَ مُخِيماً *** بِتُرْبَتِهَا أَكْرِمْ بِهِ مِنْ مَخِيم

أَبَتْ نَفْسُهُ الشّماءَ إِلاَّ كَرِيهَةً *** يَمُوتُ بِهَا مَوْتُ اَلْعَزِيزِ اَلْمُكْرِمِ

هوَ المَوْتُ مُر الْمُجْتَنَى غَيْرَ أَنَّهُ *** أَلَذُّ وَ أَحْلَى مِنْ حَيَاةِ اَلتَّهَضُّمِ

وَ قارع حَتَّى لَمْ يَدَع سَيْفٌ بَاسِلٌ *** بِمُعْتَرَكِ اَلْهَيْجَاءِ غَيْرُ مثلّم

هِيَ اَلْفِتْنَةُ اَلصَّمَّاءُ لَمْ يُلَفَّ بَعْدَهَا *** منار مِن الايمانِ غَيْرِ مَهْدِم

مردم گمراه به صورت لشکری بزرگ با هیجان برای جنگ با پسر بتول پیش آمدند؛

تا این که او در زمین کربلا خیمه زد، چه خیمه زننده بزرگواری بود؛

نفس بزرگوار او تسلیم نشد و مرگ در جنگ برای او عزیز و گرامی بود؛

ثمره مرگ تلخ است، ولی این گونه مردن لذّت بخش تر و شیرین تر از زندگی با خواری است؛

در جنگ آن قدر شمشیر زد تا این که همه شمشیرهای جنگاوران دشمن کند شد و تیزی لبه های آن ها از بین رفت (با همهٔ جنگاوران نبرد کرد)؛

بعد از این فتنه کور، هیچ ستونی از ستون های ایمان سالم نماند.

ابوبکر مخزومی (متوفی: ۹۵ ق)

از فقهای هفتگانه. او از کسانی بود که از روی خیرخواهی و نصیحت، از امام حسین (علیه السلام) خواست که به سوی عراق نرود، و در این راه بی وفایی مردم را نسبت به پدر و برادر امام حسین (علیه السلام) یادآوری کرد. وی از سادات قریش بود. در ایّام خلافت عمر به دنیا آمد. به خاطر نماز بسیار، به او «راهب قریش» می گفتند.

ص: ۲۵

ابوثمامه عمرو بن عبدالله صائدی (یا ابوثمانه صیداوی)

عمرو بن عبد الله کعب صائد بن شرحبیل بن شراحیل بن عمرو بن جشم بن حاشد بن جشم بن حیزون بن عوف بن حمدان. صائدی منسوب به صائد، تیره ای از قبیلهٔ حمدان، و مشهور به شهید نماز.

در بعضی از منابع عمر بن عبدالله ابوثمانه صیداوی آمده است که ساکن کوفه بوده است.

فضایل و سوابق مبارزاتی ابو ثمامه نشان دهنده معرفت و ایمان عمیق او به حق و حقیقت است. ایشان از تابعین اصحاب، از شجاعان و سوارکاران عرب، و از اصحاب مخلص حضرت امام علی، امام حسن و امام حسین (علیهم السلام) و از مجاهدین در جنگ ها و اجتماعات و از شخصیت های با ارزش و بانفوذ شیعه بوده است.

ابو ثمامه بعد از صلح تحمیلی بر حضرت امام حسن (علیه) در کوفه باقی ماند تا این که معاویه به هلاکت رسید. او از جمله کوفیانی بود که در خانه سلیمان صرد خزاعی تجمع و امام حسین (علیه السلام) را به کوفه دعوت کردند و همیشه در خدمت حضرت مسلم بن عقیل (علیه السلام) بود به طوری که به امر مسلم (علیه السلام) از شیعیان اموال جمع می کرد و اسلحه می خرید، در روز قیام مسلم (علیه السلام) ابو ثمامه پرچم قبایل تمیم و حمدان را در دست داشت و وقتی که کوفیان به مسلم (علیه السلام) خیانت کردند وی ناچار در قبیله اش مخفی شد، ولی ابن زیاد به شدت در جست و جویش بود، تا این که به همراه نافع بن هلال، مخفیانه، به سوی حضرت امام حسین (علیه السلام) حرکت کردند، و در بین راه به آن حضرت ملحق شدند و به کربلا آمدند.

ابو ثمامه بعد از آن که جهاد کرد، و زخم های زیادی برداشت، به دست پسر عموی گمراهش، قیس بن عبدالله صائدی که از لشکر ابن سعد بود به شهادت رسید.

در روز عاشورا وقتی ابو ثمامه متوجه اول ظهر شد، به امام (علیه السلام) عرض کرد:

جانم به فدایت گرچه این مردم پی در پی خود حمله می کنند، به خدا سوگند تا مرا نکشته اند نمی توانند بر تو دست بیابند. اما من دوست دارم آن گاه به لقای پروردگار نائل گردم که یک نماز دیگر را نیز به امامت تو به جای آورده باشم.

امام (علیه السلام) در پاسخ وی فرمود: (ذَکَرْتَ اَلصَّلاَةَ جَعَلَكَ اَللَّهُ مِنَ المصلین اَلذَّاکِرِینَ نَعَمْ هَذا اَولُ وَقْتِهَا سَلُوهُمْ اَنْ یَکُفُّوا عَنَّا حَتَّی نصلی.)

نماز را به یاد ما آوردی. خدا تو را از نماز گزارانی که به یاد خدا هستند قرار بدهد. آری وقت نماز فرا رسیده است. از دشمن بخواهید که موقتاً دست از جنگ بردارد تا نماز خود را به جای آوریم.

و چون به لشکر کوفه پیشنهاد آتش بس موقت داده شد، حصین بن نمیر که یکی از سران لشکر عمر سعد بود گفت: نمازی که شما می خوانید، مورد قبول پروردگار نیست. حبیب بن مظاهر به آن ملعون پاسخ داد و جنگ شدیدی درگرفت که به کشته شدن وی منجر شد.

در نتیجه امام (علیه السلام) با چند تن از یارانش در مقابل تیرها، که مانند قطرات باران به سوی خیمه ها سرازیر بود، نماز ظهر را به جای آورد، و چند تن از یارانش به هنگام نماز به خاک و خون غلتیدند.

هم چون حضرت علی (علیه السلام) که در صفین مراقب زوال شمس و فرا رسیدن وقت نماز ظهر بود.

ابن عباس گفت: در این وقت حساس نمی توانیم دست از جنگ برداریم و نماز بگزاریم.

حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمود: (اِنمَا قَتَلْنَا هُمْ عَلَی اَلصَّلاَةِ) و ما برای اقامه نماز با آنان می جنگیم.

و حتی در لیلة الهریر جنگ صِفیّن هم نماز شب آن حضرت ترک نمی شد.

ابو ثمامه احترام و علاقه بسیاری به امام حسین (علیه السلام) داشت و در محافظت و خدمت به آن حضرت، خیلی اهتمام می ورزید.

بنا به نقل مرحوم سماوی از طبری چون عمر بن سعد به کربلا رسید، کثیر بن عبدالله شعبی را فرستاد خدمت امام (علیه السلام) تا سؤال کند چرا به این سرزمین آمده ای؟

ابو ثمامه چون کثیر را دید به امام (علیه السلام) عرض کرد: (اَصْلَحَكَ اَللَّهُ یا اِباعَبْداللَّهِ قَدْ جائَكَ شَرُّ اَهْلِ الاَرْضِ وَ اجراهم عَلی دَمٍ وَ افْتَکهم.)

ای اباعبدالله (علیه السلام) خداوند تعالی کارهایت را حل نماید، شرورترین اهل زمین، و جری ترین آن ها بر خونریزی به سوی تو می آید.

آن گاه، ابوثمامه به آن ملعون گفت: شمشیرت را به من بده، و بعد به خدمت امام (علیه السلام) برو. کثیر گفت: من پیغامی دارم اگر بشنوید خواهم گفت، وگر نه بر می گردم.

ابو ثمامه گفت: پس من قبضه شمشیرت را می گیرم آن وقت خدمت امام (علیه السلام) برو و پیامت را برسان، ولی او قبول نکرد.

ابو ثمامه گفت: پس پیامت را به من بگو، تا به آن حضرت برسانم، چون مرد فاسدی هستی، نمی گذارم به خدمت حضرت

ص: ٢٦

بروی، کثیر باز هم قبول نکرد و برگشت.

بنا به نقل مناقب، ابو ثمامه هنگام مبارزه این رجز را قرائت می کرد:

عَزاء لاَل اَلْمُصْطَفَی وَ بَنَاتُهُ *** عَلَی حَبْسِ خَیْرِ اَلنَّاسِ سِبْطَ مُحَمَّدٍ

عَزَاءً لزهرا اَلنَّبِيِّ وَ زَوْجِهَا *** خِزَانَةِ عِلْمِ اَللَّهِ مِنْ بَعْدِ اِحْمَد

عَزاءً لاَهَلَّ الشَّرقِ وَ الغَربِ كُلِّهُمْ *** و حَزنا عَلَى حبسِ اَلْحُسيْنِ اَلْمُسَدَّدِ

فَمَنْ مُبْلِغِ عَنَى اَلنَّبِيَّ وَ بِنْتَهُ *** يَان اِينكُمْ فِي مَجْهَدِ اَى مَجْهَدِ

تعزیت می گویم به آل پیامبر و دخترانش، به خاطر گرفتاری پیامبر (صلی الله علیه و آله) که بهترین انسان ها هستند؛ تعزیت بر حضرت زهراء سلام الله علیها و همسرش که خزانه علم الهی بود بعد از پیامبر.

تعزیت بر همه مردمان مشرق زمین و مغرب زمین، محزونم برای گرفتاری حسین راستگو و درست کردار؛ کیست رساننده این پیام از من به حضرت نبی (صلی الله علیه و آله) و دخترش، که فرزندتان در رنج و سختی است، و چه رنج و سختی بزرگی.

ابوثمامه علاوه بر سعادت شهادت در کربلا، سعادت سلام حضرت امام مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) در زیارت ناحیه نیز شامل حالش شده است: (اَلسَّلاَمُ عَلَيَّ ابي ثِمَامِهِ عُمَرُ بْنُ عَبْدِاللَّهِ اَلصَّائِدَى.)

مرحوم سماوی می نویسد: ابو ثمامه بعد از نماز ظهر عرض کرد یا اباعبدالله (علیه السلام) قصد کرده ام که به دوستان شهیدم ملحق شوم، ولی فکر تنهایی تو و خانواده ات مرا رنج می دهد.

امام (علیه السلام) فرمود: قدم در راه شهادت بگذار، من هم بعد از ساعتی به تو ملحق خواهم شد.

آن گاه ابو ثمامه تا آخرین نفس شمشیر زد و سرانجام به دست پسر عمویش به شهادت رسید. وی جزء آخرین سه نفری بود که از یاران امام تا عصر عاشورا زنده مانده بود. برخی گفته اند که در اثر جراحت های بسیار بر زمین افتاد، خویشانش او را به دوش کشیدند و از میدان به در بردند و مدت ها بعد از دنیا رفت.

ذکر شدنی است که اشعار زیبای ابو ثمامه در آن شرایط سخت از موقعیت بالای علمی و فرهنگی او خبر می دهد و الاّ هر کسی که عرب زبان باشد نمی تواند در آن شرایط، اشعاری چنین زیبا و متین بسراید.

ابوثمانه صیداوی، نک: ابو ثمامه عمر و بن عبدالله صائدی

ابو جحل، نک: مسلم بن عوسجه

ابو جعفر عبسی، نک: یحیی بن حکم

ابو جناب یحیی بن ابی حیّه وداعی کلبی (وفات ١٤٧ ق)

او رویارویی یاران مسلم را با ابن زیاد، گسیل سر مقدس مسلم و هانی را به بارگاه بیداد دیکتاتورِ خودکامه اموی یزید بر دست عبیدالله، و نامه شوم وی را به خلیفه اش گزارش کرده است. چنین به نظر می رسد که او این اخبار را از برادر خویش، هانی، روایت می کند. چرا که ابن زیاد برادر او را برای بردن نامه به سوی یزید فرستاد.

طبری در کتاب خویش از او، ٢٣ خبر آورده است که ٩ خبر مربوط به جنگ جمل و صفیّن و نهروان است و آن ها را با واسطه روایت می کند و ٩ خبر دیگرش درباره کربلا است که ٥ روایت او با واسطه و ٣ خبر دیگرش به صورت مرسل روایت شده است.

آخرین روایت او، داستان نامهٔ مصعب بن زبیر به ابراهیم فرزند اشتر، است که پس از مختار در سال ٦٧ق مردم را به فرمانبرداری از خویش فرا خواند و شرح حال او در تهذیب التهذیب موجود است و در مورد او آمده است که:

او از کوفه و فردی راستگو بود که خود در رویدادها نبود بلکه آن ها را از دیگران روایت کرده است.

ابو جناب از عدّی بن حرمله و او از عبدالله بن سلیم و مذری بن مشعّل و هانی بن تثبیت روایت می کند. از جمله روایات او عبارت است از: رویارویی یاران مسلم با ابن زیاد و گسیل سر مقدس مسلم و هانی به دربار یزید به همراه نامه ای از سوی عبید.

به نظر می رسد که ابو جناب یحیی بن ابی حیّه واقعه فرستادن سر مسلم و نامه ابن زیاد را به یزید از برادرش، هانی که مأمور این شقاوت بود، روایت کرده است.

تهذیب التهذیب می گوید: ابن حبّان او را در زمرهٔ راویان مورد اعتماد آورده و بسیاری از رجال شناسان نیز او را از راویان راستگوی کوفه شمرده اند.

ابوحسّان

اسماء بن خارجه فزاری یا ابوحسّان، خویشاوند مادری حسن

ص: ۲۷

مثنیّ بن حسن (علیه السلام) بود که پس از اسارت اهل بیت (علیهم السلام) حسن را که جزء اسرا بود از میان اسیران بیرون آورد. عمر بن سعد نیز حسن را به ابوحسّان سپرد.

ابو حکیم

ابو حکیم، کنیه عبدالرّحمان بن سعید از فرماندهان تحت امر امویان بود.

ابو حمزه ثمالی (متوفی: ۱۵۰ ق)

او واقعه آزادی اسیران شام را از عبدالله ثمالی، و او از قاسم بن بخیت روایت می کند. نامبرده همان ابو حمزه ثمالی مشهور است.

یکی از رجال شناسان با آوردن نام او از قول هشتمین امام نور آورده است که فرمود: ابو حمزه در روزگار خود بسان لقمان حکیم در عصر خویش بود چرا که افتخار شرفیابی و بهره وری از چهار تن از امامان نور، از چهارمین تا هفتمین آنان را داشت.

آورده اند که ابو بصیر به حضور امام صادق (علیه السلام) شرفیاب گردید که آن حضرت حال «ابو حمزه» را پرسید:

پاسخ داد: سرورم وقتی من آمدم بیمار بود.

امام فرمود: هنگامی که بازگشتی درود ما را بر او برسان و به او بگو که در کدامین ماه و کدامین روز جهان را بدرود خواهد گفت.

و نیز آورده اند که ابو حمزه ثمالی و زراره و محمّد بن مسلم، هر سه، یک سال پس از رحلت جانسوز ششمین امام نور جهان را بدرود گفتند.

و دیگر رجال شناسان نیز او را چهره ای از چهره های مورد اعتماد و درستکار و از یاران شایسته کردار چهار امام گرانمایه، حضرت سجّاد، باقر، صادق و امام کاظم (علیهم السلام) بر شمرده اند.

ابو خالد کابلی

از او، نیایش شورانگیز سالار شایستگان در بامداد عاشورا روایت شده است.

در شرح حال او آمده است که وی از ستم حجّاج گریخت و در مکّه نهان شد و نجات یافت آن گاه به چهارمین امام نور روی آورد و از یاران آن حضرت گردید و روزگاری به آن بزرگوار خدمت نمود. به همین خاطر او را از یاران حضرت سجّاد (علیه السلام) شمرده اند.

به نظر می رسد او از دوستداران خاندان وحی و رسالت بود که با مختار بر ضد ستم به پاخاست و به همین خاطر هم او را از دوستان محمّد حنفیه دانسته اند.

ابو خبیب، نک: عبدالله بن زبیر

ابوردن (متوفی: ۱۲۴۷ ق)

کلیددار دهم قبر مطهّر امام حسین (علیه السلام). سیّد محمد علی معروف به «ابوردن» مردی جلیل القدر، بلند همّت و نافذالکلام بود که پس از سیّد وهّاب تولیت حرم حسینی را عهده دار شد.

ابوزورق

وی یکی از راویان تاریخ عاشورا است. بعضی اخبار مربوط به قیام مختار از زبان وی نقل شده است.

ابو سعید دینار (متوفی: ۱۲۵ ق)

او اشعار پر محتوای امام حسین (علیه السلام) را به هنگام بیرون آمدن از مدینه، از عبدالملک بن نوفل روایت کرده است.

لسان المیزان درباره او می نویسد: او دوست و همنشین ابو هریره و پسر دوست او بود. فردی معتمد و درستکار بود. ابن حبان او را از روایتگران مورد اعتماد شمرده است. و حاکم نیز از او را به درستکاری و پرشماری روایات یاد می کند و می افزاید که در سال صدم هجرت از دنیا رفت. برخی نیز مرگ او را در زمان خلافت ولید بن عبدالملک نوشته اند. و نیز گفته اند که عمر او را به اداره امور گورستان گماشت و به همین دلیل هم گاه از او به «مقبری» یاد شده است.

او را از یاران امیرمؤمنان و حضرت حسین، و با نام «ابن دینار» و با کنیهٔ «ابو سعید» و با لقب «عقیصا» دانسته اند.

مرحوم شیخ صدوق در کتاب امالی خویش به استناد او، روایتی را از سوّمین امام نور آورده است که پیامبر گرامی (علیه السلام) خطاب به امیر مؤمنان (علیه السلام) فرمود:

(یا عَلی اَنْتَ اَخِي وَ اَنَا اَخُوكَ، اَنَا المُصطَفی لِلنُّبُوَّةِ، وَ اَنتَ المُجتَبی للإِمامَة ...)

علی جان تو برادر من هستی و من برادر تو، من برگزیده خدا برای به دوش کشیدن بارگران رسالت هستم و تو برگزیده او برای امامت راستین. من دریافت دارنده قرآن هستم و تو آموزگار و مفّسر راستین. وحی و بیان کنندهٔ تأویل آن. من و تو پدر این امّت

ص: ۲۸

هستیم. تو وصی من، جانشین من، وزیر و وارث من، و پدر گرانمایه فرزندانم هستی و رهروان راه تو، رهروان راه من هستند.

ابو سعید عقیصا از برخی از یاران خود، دیدار امام حسین (علیه السلام) را با عبدالله بن زبیر در مکّه و در خانه خدا در حالت احرام روایت می کند.

علّامه وی را از یاران امیرمؤمنان شمرده و ذهبی نیز در میزان الاعتدال با تأیید این مطلب می گوید: او فردی معتمد و پیرو خاندان وحی و رسالت بود. نامش دینار بود و در سال ۱۲۵ ق از دنیا رفت.

ابوسعید صیقل

از نیروهای تحت امر مختار بن ابو عبید ثقفی بود که همراه عبدالله بن کامل قاتلان امام حسین (علیه السلام) را دستگیر کرد. وی از نیروهای ابراهیم بن اشتر بود. ابوسعید در آزادسازی کوفه به اسارت نیروهای شبث بن ربعی درآمد امّا با فریب و خدعه ای که از پیش ساخت از مرگ حتمی نجات یافت و به نزد مختار بازگشت.

در تاریخ عاشورا از او حوادث و وقایعی نقل شده است. از این رو جزء راویان وقایع بعد از عاشورا است.

ابوسلمة

وی شوهر امّ سلمة بود. او در جنگ احد مجروح و سپس شهید شد. همسرش هند پس از شهادت شوهرش، همسر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) شد. و از آن پس به «امّ سلمة» شهرت یافت.

ابو ضحّاک

او واقعهٔ شب عاشورا را از سیّد السّاجدین روایت می کند ...

عسقلانی و ذهبی در کتاب خویش او را به عنوان راویِ رویدادها یاد کرده و برآنند که شعبه از او روایت آورده است.

ابوطفیل عامر بن واثله (۱ - ۱۰۰ ق)

عامر بن واثلة کنافی مکی و بعضی نام او را «عمرو بن واثلة» گفته اند و نسب او این است: عامر بن واثلة بن عبد الله بن عمرو بن جحش بن حری. او ۸ سال از حیات رسول الله (صلی الله علیه و آله) را دریافت و به زمان خلافت علی (علیه السلام) به کوفه شد و مصاحبت آن حضرت گزید و در همهٔ مشاهد در رکاب او بود و آن گاه که علی (علیه السلام) درجهٔ شهادت یافت به مکه رفت و به آن جا درگذشت. ابن ابو حیثمه او را در شمار شعرای صحابه دانسته است و گوید او مردی فاضل و عاقل و حاضر جواب و فصیح و از شیعیان علی بود و آن حضرت او را بر دیگران فضیلت می نهاد.

وی یکی از سربازان (پیر) مختار بن ابو عبید ثقفی بود. در آخرین نبرد مصعب بن زبیر علیه مختار، هنگامی که مختار و یارانش در قصر دارالحکومه محاصره شده بودند ابوطفیل، هنگامی که دید مختار قصد تسلیم شدن ندارد، خود را از بالای قصر به زمین پرتاب کرد و جان سالم به در برد آن گاه موفّق به فرار شد و به مناسبت نجات خود شعری گفت.

ابوطفیل کنانی

از وقایع نگارهای تاریخ عاشوراست.

ابو عامر شعبی فقیه

وی پدر عامر شعبی و از فقها و علمای بزرگ عراق بود که به قیام مختار پیوست. پسرش عامر می گوید: من و پدرم از جملهٔ اوّلین کسانی بودیم که به جناح انقلابیّون پیوستیم.

ابو عبدالاعلیٰ زبیدی

از راویان و ناقلان وقایع روز عاشوراست. جزییّات بسیاری از وقایع روز عاشورا از زبان این شخص نقل شده است.

ابو عبدالله (علیه السلام)، نک: حسین (علیه السلام)

ابوعبدالله جدلی

وی از هواداران و فرماندهان تحت امر مختار بن ابو عبید ثقفی بود که از جانب مختار با ۷۰ نفر، برای آزادی محمّد بن حنفیّه از چنگ نیروهای ابن زبیر مأمور شد. نیروهای ابوعبدالله توانستند محمّد بن حنفیّه را از زندان آزاد کنند.

ابو عبید بن مسعود ثقفی

ابوعبید مسعود ثقفی پدر مختار (انتقام گیرنده خون امام حسین (علیه السلام)) است. او در ابتدای خلافت عمر، از طایف به مدینه آمد و در آن جا ساکن شد. قبیله ثقیف مردمی سرکش و خودخواه بودند، لیکن افراد صالح و پاکی هم چون ابوعبید، پدر مختار، و عروة بن مسعود از میان آنان برخاستند. ابو عبید در جنگی که

میان مسلمانان و نیروهای فارس در گرفت به شهادت رسید. از آن جا که این نبرد در کنار پُل دجله واقع شد آن را جنگ «یوم الجسر» نامیدند.

ابو عثمان

وی از هواداران و فرماندهان تحت امر مختار بن ابوعبید ثقفی بود. ابو عثمان که از رؤسای قبایل اطراف کوفه بود، در آغاز قیام توانست با نیروهایش و با شعار «یا لثارات الحسین» و «یا منصور امت» به نیروهای ابن مطیع حمله کند. وی مردم و گروه های مختلف را برای پیوستن به نهضت مختار دعوت می کرد و فریاد می زد: «ای گروه رستگاران، بدانید که امین آل محمّد (صلی الله علیه و آله) قیام کرده. او مرا به سوی شما فرستاده تا شما را بشارت دهم، پس به او ملحق شوید که درود خدا بر شما باد.

ابو عثمان نهدی (متوفی: ۹۵ ق)

او از گزارشگران رویداد غمبار کربلا و عاشوراست.

وی نامه پیشوای شهیدان را به مردم بصره، جانشینی مهره جنایتکار اموی، (ابن زیاد برادرش عثمان را به جای خود به فرمانداری بصره گماشت) و ورود او را به کوفه از صقعب بن زهیر روایت کرده است.

او از یاران مختار بود و هنگامی که وی در زمان فرمانداری ابن مطیع وارد کوفه شد، وی را برای رسیدگی به حال محرومان و تنظیم امور آنان برگزید.

تهذیب التهذیب نام او را آورده و نوشته است که او از قبیلهٔ قضاعه بود.

او عصر پیامبر را درک کرد، امّا توفیق نیافت به محضر پیامبر تشرف یابد. در کوفه مسکن گزیده بود، امّا هنگامی که سالار شایستگان به شهادت رسید از آن جا به بصره رفت. او چهرهٔ سرشناس و

سخنگوی آگاه قبیلهٔ خود بود. ٦٠ بار در دوران زندگیش به طواف خانه خدا رفت و شب ها شب زنده داری و روزها روزه داری کرد. وی فردی معتمد بود.

ابو عجین

آن روز که گروهی از یاران و نزدیکان مختار در محاصره قصر کشته و مردم هزیمت شدند ابو عجین که در مهلکه حاضر بود به مادر مختار که پیرزنی بود پیشنهاد کرد که بیا تا تو را به دوش بگیرم و از معرکه نجات دهم. دَومه با شجاعت تمام این پیشنهاد را رد کرد و گفت: به خدا قسم اگر دستگیرم کنند و اسیر شوم بهتر از آن است که مرا به دوش بگیری و نجاتم دهی.

ابو علفة

وی یکی از راویان تاریخ عاشور است. اخباری درباره وقایع قیام مختار، از زبان وی نقل شده است.

ابو علی انصاری

او خبر شهادت عبدالله بن یقطر را از بکر بن مصعب روایت کرده است. در مورد او، نه رجال شناسان چیزی نوشته اند و نه روایت و گزارشی جز این، در تاریخ طبری از او موجود است.

ابو عّماره عبسی

ابو مخنف از او سخن یحیی بن حکم و مجلس شومِ یزید را به نقل از جعفر عبسی روایت می کند.

ابو عمرو، نک: عثمان بن علی بن ابیطالب (علیه السلام)

ابو عمرو (متوفی: ٦٩ ق)

ابو عمرو یا «اباعَمرو» کنیه عبیدة بن عمرو بدّی است. ابو عمرو از شیعیان خاص امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) و مردی شجاع و دلاور بود. شیخ طوسی دربارهٔ ابو عمرو می گوید: او از اصحاب علی (علیه السلام) و از محدثین بود.

ابو عمرو خثعمی، نک: ابو عمر و نهشلی

ابو عمرو زاهد

وی یکی از راویان واقعهٔ جانسوز عاشوراست.

ابو عمرو نهشلی

ابو عمر نهشلی، (به قولی ابو عمر خثعمی) منسوب به بنی نهشل بن دارم، عشیره ای از قبیلهٔ تمیم که از عرب عدنان می باشند. (به اعراب شمالی عدنان می گویند). او از شهدای کربلاست که به قولی در حمله اول و به نقلی در نبرد تن به تن شهید شد. او از شخصیت های کوفه و مردی متهجّد و شب زنده دار بود.

ص: ۳۰

ابن نمای حلّی از او نام می برد و درباره اش می گوید: ابو عمرو مردی شب زنده دار و عابد بود و نماز بسیار به جای می آورد.

ابو عمره

رئیس شحنهگان مختار بود، که دمار از روزگار قاتلین امام حسین (علیه السلام) درآورد.

او را «باز شکاری» لقب داده بودند. ابو عمره به همراه معاذ بن هانی کندی (برادر زاده حجر بن عدی) دو سردار بزرگ و تحت امر مختار بن ابو عبید ثقفی بودند که به اتفاق یک دیگر قاتلین سیّدالشهدا (علیه السلام) را دستگیر کردند.

ابوغان

وی همان مالک بن مسمع است که مختار بن ابو عبید ثقفی نامه ای بدین مضمون [برای بیعت گرفتن و قیام و انتقام از قاتلین سیّدالشّهدا (علیه السلام)] برای او و دوستش زیادبن عمر و عتکی نوشت: ... امّا بعد بشنوید و اطاعت کنید تا از دنیا هر چه بخواهید به شما دهم و بهشت را برای شما تضمین نمایم ... مالک رو به زیاد کرد و با لبخندی تمسخر آمیز گفت: ابواسحاق (مختار) خیلی سخاوتمندانه می بخشد، هم دنیا و هم آخرت را به ما می دهد؟!. زیاد با شوخی گفت: ای ابوغان، ولی من نسیه نبرد نمی کنم، هر کس به ما پول داد برای وی شمشیر می زنیم.

ابو فاضل، نک: ابوالفضل العباس (علیه السلام)

ابو قطن

وی یکی از محافظان و مقام تشریفات ایاس بن مضارب بود.

حمید بن مسلم گوید: افراد به ابو قطن احترام بسیاری می گذاشتند و همواره پشت سر ابن مضارب حرکت می کردند.

ابو مخنف (متوفی: ۷۵ ق)

لوط بن یحیی بن سعید بن مخنف کوفی، مقتل نویس معروف اسلام، مؤلف کتاب هایی چند، از جمله مقتل الحسین که موضوع آن دربارهٔ حوادث عاشوراست و طبری در تاریخ خویش فراوان از او و کتابش نقل کرده است. از مورّخان و محدّثان شیعه بود، کتاب او به نام مقتل ابی مخنف به دست

نیامده و آن چه اکنون به این نام است برگرفته از کتب تاریخی است که از کتاب مقتل او نقل کرده اند.

ابو مرهم ازدی

وی یکی از هواداران و نیروهای تحت امر عمر بن سعد بود. در روز عاشورا ابومر هم ازدی به اتفاق لقیظ بن ایاس محمد بن مسلم ن عقیل را به شهادت رسانیدند.

ابو مسلم خراسانی (متوفی: ۱۳۷ ق)

دهخدا در لغتنامهٔ خود وی را چنین معرفی می کند: «ابو مسلم مروزی. بلعمی در ترجمه طبری آرد: خبر بیرون آمدن ابومسلم صاحب ولد عباس، و این ابو مسلم غلامی بود و سرّاجی همی کردی. نامش عبدالرحمان بن مسلم و اندر خدمت گروهی از مردمان بود و از بنی عجل به خراسان و او غلامی زیرک و هوشیار و با فرهنگ بود. وادی بنی هاشم اندر دلش افتاد ... بعضی نام و نسبت او را ابراهیم بن عثمان بن یسار بن سدوس بن جودرز از نسل بزرگ مهر بن بختگان فارسی گفته اند ... و بومسلم را فرزند جز دو دختر نبود یکی را نام فطیّه و دیگری اسماء بنت بومسلم و اندر عهد منصور جماعتی به اطمینان در خراسان پیدا شدند و این مذهب فراز آوردند و بهر جایگاه دعوت همی کردند پنهان ...

با این که اسلام تمام شئون ایرانیه را زیر و زبر کرد لکن چون مؤمنین و اخوه پیش خدا اتقی بود، دین نو برای ایرانیان حمل پذیر می نمود. امّا بنی امیّه شعار خویش را تفضیل عرب بر عجم قرار دادند و البته این امر برای ملتی چون ایرانی که خود را آزاده می نماید و همسایگان او وی را «احرار و بنوالاحرار» می خواندند ناگوار می نمود و از جانب دیگر به خشکی ظواهر دین نو نیز ادامهٔ زندگی برای ایرانیان محال بود. پس بایستی از یک طرف اصل تساوی را، که اسلام آورده بود. ایرانیان بر عرب تحمیل کنند و از جانب دیگر، با داخل کردن آداب و رسوم خویش در اسلام دین نو را تحمل پذیر سازند. مورخین و متفکرین بزرگ همواره گفته اند که ققنس ایران همیشه از زیر خاکستر خویش

زنده و آشکار می گردد. (مونتسکیو) این داهیهٔ کبری که نامش ابو مسلم است مظهر این خصیصه گردید. به روزگار ابو مسلم قسمتی از قبایل عرب ربیعه و مضر و یمانی و جز آنان که از پیش در خراسان مسکن گرفته بودند در امر سیادت و سلطه مطلقه به رسم قدیم قبایل عرب با یکدیگر عداوت می ورزیدند. ابو مسلم از این اختلاف و از عدم رضایت ایرانیان از

ص: ۳۱

اوضاع حاضره نتیجه ای گرفت که نظیر آن در تاریخ بشر شاید دیده نشده باشد. از طرف دیگر، چون ایرانیان بر شیعه و سنّت قدیم، امر نبوّت را از سلطنت تمییز نمی کردند و چنان که سلطنت به اولاد و اصفار به ارث می رسید و تعرّض به این ناموس، نوعی تعرض به مقدّسات ملی بود، ابو مسلم از این سنّت جاریهٔ ایرانیان نیز استفاده کرد و بنی امیّه را چون قومی غاصب و خاین به کسان پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) نشان داد و محرومیت خاندان و رسول هم مدد و دستیار دیگر این مقصود بود. ابو مسلم به همه این وسایل چنگ زد و بهترین نتایج را حاصل کرد.»

وی رهبر سیاه جامگان بود و لباس سیاه می پوشید تا هم با بنی امیّه مخالفت کرده باشد، هم در دید بیننده هیبت یابد، سیاه جامگان لباس مشکی را در عزای شهدای کربلا و زید بن علی و یحیی بن زید می پوشیدند.

ابو مفلس لیثی

وی یکی از وقایع نگارهای تاریخ عاشوراست. بعضی از اخبار درباره وقایع قیام مختار بن ابو عبید ثقفی از زبان وی نقل شده است.

ابو نصر بن نباته (متوفی: ۴۰۵ ق)

ابونصر عبدالعزیز بن عمر بن محمد، مشهور به «ابن نباته» در بغداد درگذشته است. او بیشتر عمر خود را در شهرهای مختلف گذرانده و به مدح امیران و وزیران پرداخته است.

از اشعار اوست:

وَ الْحُسَيْنِ الَّذِی رَأَی الْمَوْتَ فِی اَلْعِزِّ *** حَيَاةٌ وَ اَلْعَيْشُ فِي اَلذُّلِّ قَتْلاً

حسین کسی است که مرگ با عزّت را زندگی و زندگی با ذلت را مرگ می شمرد.

ابونمران

وی همان مالک بن عمر و نهدی از فرماندهان شجاع و تحت امر مختار بن ابو عبید ثقفی بود. یاران مالک او را «ابونمران» خطاب می کردند.

ابو ودّاک

جبر بن نوف حمدانی یا «ابو و دّاک»، از گزارشگران رویدادهای اندوهبار کربلا و عاشوراست.

وقایعی که او گزارش کرده است به شرح زیر است:

سخنرانی نعمان بن بشیر فرماندار امویان در کوفه و نامه های اموی پرستان آن سامان به یزید، خطبهٔ شرربار و آکنده از تهدید ابن زیاد پس از ورود به کوفه، استقرار مسلم سفیر و نماینده سالار شایستگان در منزل هانی، جاسوسی معقل، عیادت ابن زیاد از هانی و تصمیم عمّاره بن عبید در کشتن آن عنصر پلید و ناخشنودی و نگرانی هانی، عیادت ابن زیاد از شریک بن اعور در سرای هانی و اشاره او به مسلم برای کشتن ابن زیاد و خودداری مسلم به خاطر ناخشنودی هانی، احضارهانی از جانب ابن زیاد و کتک خوردن و زندانی شدن او و آن گاه یورش بستگان و سران قبیله اش به استانداری کوفه برای نجات او و فریب آنان از شریح قاضی. ابوودّاک این حوادث را از نمیر بن وعله حمدانی و او نیز از معلّی بن کلیب گزارش کرده است.

نام کامل او در گزارشش از خطبهٔ امیرمؤمنان، در نخیله که پس از یأس از حق پذیری و هدایت گروه خوارج بیان فرمود، آمده است. و چنین به نظر می رسد که او پس از شهادت حسین (علیه السلام) در کوفه بود ...

او ایّوب بن مشرح را به خاطر پی نمودن مرکب حرّ، آن آزاد مرد تو به کار، سخت سرزنش کرد و گفت: تو را می نگرم که خدای را در حالی دیدار خواهی نمود که بار گناه کشتن همه یاران پیشوای شایستگان را بر دوش داری، آیا نمی دانی که اگر تو آن یکی را هدف تیر خود نمی ساختی، و مرکب دیگری را پی نمی کردی، و دیگری را به رگبار تیر نمی بستی و بر آن موقعیّت و میدان کارزار نمی ایستادی و یورش های پیاپی به یاران حق نمی بردی و یاران حق ستیزت را به پیکار با حق طلبان تحریک نمی کردی، و هنگامی که بر تو حمله شد به جای عقب نشینی از موضع ظالمانه ات با لجاجت نمی ایستادی و دیگر یارانت نیز همان کار ظالمانه تو را انجام نمی دادند، آیا باز هم امام حسین (علیه السلام) و یارانش به دست استبداد سیاهکار اموی و پاسداران شوم آن، به شهادت می رسیدند؟ روشن است که هرگز! بهوش باشید که همگی شما در ریختن آن خون های پاک شرکت دارید.

ذهبی دربارهٔ ابو ودّاک می نویسد: او دوست ابوسعید خدری بود و به راستگویی شهرت داشت.

ابن حبّان او را میان روایتگران درستکار و مورد اعتماد آورده است. و ابن معین می گوید: او فردی امین و راستگو بود. و نسایی

ص: ۳۲

ضمن شایسته خواندن او، روایت او را در سنن آورده و در شرح معتزلی نیز از او روایت شده است.

ابوهارون مکفوف

از شعرای شیعه در عصر امام صادق (علیه السلام) بود که به دستور آن حضرت در سوگ حسین بن علی (علیه السلام) شعر سرود. نام او ابوهارون موسی بن عمیر و اهل کوفه بود.

ابوهاشم

کنیه اسماعیل بن محمّد حمیری (سیّد حمیری)، از شعرا و مدیحه سرایان ائمه معصومین (علیهم السلام) بود. وی از جمله کسانی است که در مصیبت شهیدان کربلا و امام حسین (علیه السلام) مرثیه سروده است. اشعار و مراثی او در عرب معروف است.

ابواشرس

وی از سران ارتش شام و از هواداران ابن زیاد بود. در زمان قیام مختار بن ابو عبید ثقفی علیه نیروهای ابو زیاد، ابی اشرس به هلاکت رسید.

ابو السماء بن بشر

وی از نیروهای عمر سعد بود که در قتل جوانان بنی هاشم شرکت فعال داشت. او در زمان قیام مختار بن ابو عبید ثقفی متواری شد. مختار نیز اموال او را مصادره و خانه اش را ویران کرد.

ابوزرعه

وی یکی از قاتلان امام حسین (علیه السلام) بود.

حکم بن هشام گوید: گروهی از یاران مختار، در حین مأموریت از مقابل خانه ابوزرعه عبور کردند که ناگهان از پشت بام خانه ابوزرعه، به آنان تیراندازی شد. آنان به خانه حمله بردند و دو نوه ابوزرعه به نام های هبیاط و عبدالرحمان را کشتند. و عبدالملک، پسر ابوزرعه، از ناحیهٔ سر به شدت مجروح شد و توانست از دست آنان فرار کند و شتابان خود را به نزد مختار رساند و شکایت کرد. مختار تا او را با سر مجروح دید به همسر خود، امّ ثابت که دختر سمرة بن جندب بود، دستور داد تا زخم سر

او را ببندد و در جواب شکایت عبدالملک گفت: من چه کنم، شما به آنان تیراندازی کردید و آنان را خشمگین نمودید، من مقصّر نیستم.

ابوزرعه وقتی دید که خانه اش در محاصره است، با شمشیر مله کرد و مرد نترسی بود. افراد عبدالله شاکری او را محاصره کردند، عبدالله فریاد زد: با شمشیر و نیزه او را نزنید تیر بارانش کنید.

افراد، همه تیرها را به سوی او هدف گرفتند و آن قدر بر او تیر داختند تا نقش بر زمین شد. عبدالله فرمان داد، جسد ابوزرعه را کنار خانه آوردند و با آتش سوزانند.

ابوسعید بن عقیل بن ابیطالب، نک: محمد بن سعید بن عقیل بن ابیطالب

ابو مسلم نخعی

سال ۷۲ ق. عبدالملک مروان با سپاهی عظیم، برای تصرف راق به جنگ مصعب بن زبیر آمد و در نزدیکی دجله، جنگ سختی بین نیروهای کوفه و بصره و ارتش شام درگرفت که مصعب و ابراهیم اشتر کشته شدند و عبدالملک مروان بر عراق مسلط شد. وی وارد کوفه شد و در دارالاماره نشست و سر بریده صعب را جلوی او نهادند.

مردی از عرب به نام ابو مسلم نخعی برخاست و خطاب به عبدالملک مروان خلیفهٔ پیروز و مغرور اموی چنین گفت: من در همین مکان (دارالاماره) کوفه بودم و دیدم که سر بریده حسین بن علی (علیه السلام) را جلوی ابن زیاد نهادند و چندی بعد دیدم سر بریده ابن زیاد را در همین مکان جلوی مختار گذاشتند و مدتی نگذشت که بدم سر بریده مختار را در این جا جلوی مصعب بن زبیر قرار دادند و حال، سر بریده مصعب را جلوی تو می بینم. و سپس ضافه کرد خدا امیر عبدالملک را از تکرار این صحنه حفظ کند.

عبدالملک سخت و حشت زده شد و از آن محل که تالار خصوص قصر بود برخاست و دستور داد آن تالار و قُبّه را خراب کردند.

ابو وقّاص

وی جدّ پدری عمر بن سعد ملعون، فرمانده سپاهیان یزید در روز عاشوراست.

احقر کشمیری

نبیره میرزا داراب بیگ جویا بوده است.

ص: ۳۳

از اشعار اوست دربارهٔ واقعه کربلا:

یا شاه نجف، نه سیم و زر می خواهم *** نی لعل و نه یاقوت و گهر می خواهم

خواهم که شود مدفن من کرب و بلا *** از هر دو جهان همین قدر می خواهم

احمد بن عیسی هاشمی (متوفی: ۵۹۳ ق)

پدر خلیفه الواثق بالله و معروف به «ابن الغریق» است. از اشعار اوست درباره واقعه کربلا:

لَمْ أَكْتَحِلْ فی صَبَاحِ يَوْمٍ *** أُرِيقَ فِيهِ دَمُ اَلْحُسَيْنِ

إِلاَّ لِحُزْنَی وَ ذَاكَ أَنَّی *** سُوَّدْتُ حَتَّی بَيَاضُ عَيْنَي

در صبح روزی که خون امام حسین (علیه السلام) ریخته شده سرمه نمی کشم؛

مگر برای ابراز غصّه و اندوه، زیرا می خواهم با سرمه، سفیدی چشم خود را سیاه پوش کنم.

احمد بن قفطان (۱۲۳۵ - ۱۲۹۳ ق)

شیخ احمد بن شیخ حسن قفطان سعدی نجفی شاعری که دربار محرم اشعاری سروده است. مدفن او وادی السّلام نجف است.

لَوْلاَ اَلْمُحْرِّمُ مَا سَفَکْتُ مدَامِعاً *** لِسِوَی اَلْمُحْرِمِ سَفْکُهُنَّ محرّم

یَوْمَ اَلْحُسَیْنِ بِکَرْبَلاءَ وَ صَحْبِهِ *** ضَرَبُوا اَلْقِبَابَ عَلَی اَلْبَلاَءِ وَ خَیَّمُوا

اگر محرّم نبود هیچ اشکی نمی ریختم، زیرا اشک ریختن جز برای محرّم، حرام است.

همان محرّمی که در آن، امام حسین (علیه السلام) و یارانش در آغوش بلا خیمه زدند و بر بلا ساکن شدند.

احمد بن محمّد هاشمی

از شهدای بنی هاشم در روز عاشوراست (که شخصیت مشهوری نیست و تنها ابن شهر آشوب از او یاد کرده است). ابن شهر آشوب، او را جزو فرزندان عقیل دانسته است.

احمد کمالپور

مشاعر معاصر ایرانی از اشعار اوست در رثای امام حسین (علیه السلام):

ای شمع فروزان به شبستان که بودی؟ *** دیشب به کجا رفتی و مهمان که بودی؟

از دوری روی تو من آرام ندارم *** ای جان من، آرام دل و جان که بودی؟

من دیده چو یعقوب به در دوخته بودم *** ای یوسف گم گشته، به زندان که بودی؟

بردند به یغما سر و سامان تو را دوش *** خود زیور و زیب و سر و سامان که بودی؟

شب تا به سحر، ریخت مرا اشک به دامن *** ای گوهر یک دانه، به دامان که بودی؟

احمر بن شمیط احمسی

وی از شیعیان و معتمدینی بود که مختار بن ابو عبید ثقفی او را به قیام خویش دعوت کرده بود.

وی یکی از ۵ نفر افراد مطمئن و صادقی بود که پیام ها و نقشه ها و برنامه های مختار بن ابو عبید ثقفی را به افراد معتمد می رساند و برای قیام به رهبری مختار، از مردم پنهانی، بیعت می گرفت. او از فرماندهان انقلاب مختار شد. این ۵ نفر عبارت بودند از: احمر بن شمیط احمسی، معایب بن مالک اشعری، یزید بن انس، رفاعة بن شدّاد فتیابی و عبدالله بن شدّاد بجلی. این افراد به جدّ، مقدمات قیام را، مخصوصاً از نظر جذب نیرو به شدت، پیگیر بودند.

احمر بن شمیط، فرمانده سپاه مختار، که برای جنگ با مصعب بن زبیر، در نزدیکی ساحل دجله اردو زده بود، از مخفیگاه شمر باخبر شد و ۲۰۰ مرد مسلح را به دستگیری وی مأمور کرد. این گروه، شمر را غافلگیر کردند و شمر و همراهانش در آن درگیری مسلحانه به قتل رسیدند و احمر بن شمیط سر بریده وی را برای مختار به کوفه فرستاد. (به نقل از الاخبار الطول دینوری).

در آخرین جنگ مصعب بن زبیر با مختار بن ابو عبید ثقفی، مصعب، ارتش خود را مهیّای حرکت به سوی کوفه کرد. مختار نیز قوای خود را آماده کرد.

مختار توانست مردم را بسیج کند و لشکر عظیم شصت هزار نفری را به فرماندهی احمر بن شمیط اعزام کند. همه سپاهیانی که قبلاً تحت فرماندهی ابراهیم اشتر بودند، با همان سازماندهی پیشین، این بار تحت فرماندهی ابن شمیط در آمدند.

ابن شمیط با نیروهایش در خارج شهر کوفه (حمام اعین)

ص: ٣٤

اردو زد و نیروهای مسلح فوج فوج به او پیوستند. ابن شمیط نیروها را سازماندهی کرد و مقدمه لشکر را به عبدالله بن کامل شاکری سپرد و سپس او را به فرماندهی میمنه لشکر انتخاب کرد و میسره لشکر را به عبدالله بن وهب جشمی داد و فرماندهی سواره نظام را به رزین بن عبد سلول واگذار و فرماندهی پیاده نظام را به کثیر بن اسماعیل کندی داد. و فرماندهی ارتش موالی ایرانیان را به کیسان ابو عمره رئیس شحنگان مختار سپرد و فرماندهان نیروهای خود را سازماندهی کردند و همه در آرایش نظامی کامل بودند.

نیروها حرکت کردند تا به مذار رسیدند و در آن جا ارتش دشمن نیز به فرماندهی مصعب بن زبیر در مقابل آنان اردو زد. عبدالله وهب، که فرمانده جناح چپ لشکر بود، خود را به فرماندهٔ کل (ابن شمیط) رساند که در میان پیاده نظام بود و پیشنهاد کرد که ایرانیان و موالی و بردگان زیادند و بسیاری از آنان سواره نظام می باشند. من به پایمردی و استقامت آنان چندان خوش بین نیستم، می ترسم اگر جنگ شروع و ضربات نیزه و شمشیر بر آنان زیاد شود، با اسب های خود فرار کنند و تو را در میان نیروهای پیاده تنها گذارند. چه بهتر که آنان را در نیروهای پیاده قرار دهی و تعداد کمی از آنان سواره باشند و اگر پیاده باشند ناچار مقاومت خواهند کرد. این سخن عبدالله خیرخواهانه نبود زیرا وی خود عرب بود و دل خوشی از ایرانیان و بردگان نداشت و در کوفه با آنان خوب رفتار نمی کرد. و قصد او این بود که اکثر کشته شدگان از بردگان باشند و آنان را سپر بلا قرار دهد. اما ابن شمیط به خاطر اعتمادی که به وی داشت سخن او را خیر خواهانه دانست و بدان عمل کرد. بنابراین فریاد زد: ای گروه آزاد شدگان پیاده شوید و با من در جنگ شرکت کنید. آنان نیز از فرمانده اطاعت کردند و به نیروهای پیاده

پیوستند و اغلب در کنار پرچم ابن شمیط مستقر شدند.

نیروهای انقلاب، به فرماندهی ابن شمیط و نیروهای ضد انقلاب به فرماندهی مصعب بن زبیر در آماده باش نظامی در منطقه مذار با هم روبه رو شدند. قبل از اعلام حمله مصعب یکی از معاونان

خود را به طرف ارتش مختار فرستاد و پیامی برای آنان آورد. این مرد عباد بن حصین فرمانده سواره نظام ابن زبیر بود. وی به عنوان مأمور پیام، نزد ابن شمیط آمد و پیشنهاد خود را چنین مطرح کرد:

ما شما را به کتاب خدا و سنت پیامبر او و بیعت با امیرمؤمنان عبدالله زبیر دعوت می کنیم اگر بپذیرید جنگی با شما نداریم.

ابن شمیط هم به او چنین گفت:

ما هم شما را به خدا و اطاعت از رسول خدا و بیعت با امیر مختار دعوت می کنیم و اگر پذیرفتید مسئله خلافت را به شورایی مرکب از افراد خاندان رسالت واگذار می کنیم و اگر پیشنهاد ما را قبول کردید که چه بهتر، در این صورت جنگی نداریم و اگر نپذیرفتید ما از شما بیزاریم و با شما جهاد خواهیم کرد.

عباد به نزد مصعب بن زبیر برگشت و پیام ابن شمیط را به وی گفت. مصعب که پی برد یاران مختار در عقیده خود محکم هستند دیگر درنگ را جایز ندانست و فرمان حمله را صادر کرد و به عباد فرمانده سواره نظام خود چنین دستور داد: زودباش، برگرد و با نیروهایت به آنان حمله کن.

عباد حمله کرد و ابن شمیط و افرادش حمله او را دفع کردند و کاری از پیش نبرد و به مقّر خود بازگشت.

فرمانده دلیر مصعب نیز، مهلب بن ابو صفره، که فرمانده جناح چپ لشکر بود، به جناح راست لشکر ابن شمیط که تحت فرماندهی عبدالله بن کامل بود، یورش برد و جنگی سخت در گرفت و عبدالله پیاده شد و جانانه حمله دشمن را دفع کرد و دو طرف تلفاتی دادند، مهلب هم کاری از پیش نبرد و به مقر خود بازگشت. سپس مهلب به نیروهای تحت فرمانش فریاد زد که حمله ای مردانه کنید، که این قوم در شما طمع کرده اند.

حمله ای سخت و وحشتناک از طرف نیروهای مهلب آغاز شد و نیروهای این کامل ضربه خوردند و عده زیادی نیز فرار کردند. اما عبدالله، مردانه پایمردی کرد و یک قدم عقب نشینی نکرد و طایفه حمدان در کنار او مردانه مقاومت کردند.

عبدالله کامل شاکری، با شجاعتی فوق العاده مقاومت می کرد و این شعار را بر لب داشت:

من جوان شاکریم، من جوان شبامیم، من جوان ثوریم. عمر بن عبیدالله از ناحیه لشکر مصعب با عبدالله بن انس شاکری مدتی درگیر شد و سپس به مقر خود بازگشت.

سپس همه نیروهای مصعب به جناح ابن شمیط، فرمانده کل نیروهای مختار، حمله کردند. ابن شمیط و افرادش، که اغلب پیاده بودند، با سواران مصعب درگیر نبردی شدید شدند. عده بسیاری از پیادگان ابن شمیط به شهادت رسیدند و جمعی نیز تاب مقاومت در مقابل سواران را نداشتند و فرار کردند، اما ابن شمیط تا آخرین نفس جنگید تا به شهادت رسید.

ص: ۳۵

احنف بن قیس

از معتمدین مردم بصره زیاد بن عمر و عتکی، که از حامیان و هم فکران مثنّی بن مخربة بن عبدی، هم پیمان مختار بن ابوعبید ثقفی بود، با شنیدن خبر درگیری نیروهای طرفدار ابن زبیر به فرمان قباع در مدینه الرّزق، با شتاب سوار بر اسب شد و وارد مسجد بصره گردید. قباع بالای منبر نشسته بود. زیاد فریاد زد: ای قباع، نیروهایت را از مقابل برادران ما برگردان، در غیر این صورت با آنان خواهیم جنگید. قباع احنف بن قیس و عمروبن عبدالرّحمن، نمایندهٔ ابن زبیر را خواست و به آنان مأموریت داد که مردم بصره را آرام کنند و جلوی درگیری را بگیرند. احنف و عبدالرّحمن، به سوی طایفهٔ عبدالقیس آمدند و احنف فریاد زد: ای مردم بکر و ازد، مگر شما در بیعت ابن زبیر نیستید؟ همه گفتند: آری، ولی حاضر نیستیم با برادرانمان درگیر شویم و یا آنان را تسلیم شما کنیم. احنف گفت:

ما کاری به آنان نداریم. آنان آزادند، هر کجا که می خواهند بروند و این شهر و مردمش را آسوده بگذارند و در این جا فتنه بر پا نکنند. زیاد و مالک بن مسمع خود را به مثنّی و نیروهایی که مجدّداً دور او جمع شده بودند رساندند و گفتند: به خدا سوگند ما هم عقیده شما نیستیم و با مختار مخالفیم؛ امّا نخواستیم شما را سرکوب کنند، به کوفه بروید که آن جا پایگاه شماست. مثنّی هنگامی که دید دعوت بیشتر اثری ندارد، سخن آنان را پذیرفت و با افراد خود به سوی کوفه حرکت کرد. احنف با ناراحتی به شهر بصره بازگشت و چنین گفت: هرگز در رأی خود خطا نرفتم مگر امروز که این قوم (مثنّی و یارانش) و طایفهٔ مهمّ بکر و ازد را پشت سر خود نهادم.

ظاهراً احنف بن قیس از جمله معاندینی بوده است که مختار را کذّاب خطاب می کرده. چنان که مختار نامه ای بدین مضمون به احنف نوشت: از مختار به احنف بن قیس و مریدان و یاران او. شما به صلحید. امّا بعد، وای از دست طایفهٔ مضر! احنف بن قیس، خود به جهنّم می رود به طوری که دیگر نتوان او را نجات داد. من به رقم تقدیر مسلّط نیستم، شنیده ام مرا کذّاب خوانده ای، مهم نیست زیرا پیامبران نیز به این تهمت متّهم می شوند و من که از آنان بهتر نیستم.

احوص بن شدّاد

از هواداران قیام مختار بن ابو عبید ثقفی احوص در جنگ مختار (به فرماندهی ابراهیم بن اشتر) علیه نیروهای ابن زیاد، از پهلوانان سپاه ابراهیم بود. هم او بود که ابن ضبعان کلبی و داوود دمشقی را به هلاکت رساند.

در میان ارتش شام مردی شجاع، به نام ابن ضبعان کلبی بود. او وسط میدان آمد و فریاد زد: یَا شِیعَةَ اَلْمُخْتَارِ اَلْکَذَّابِ، یَا شِیعَةُ اِبْنِ اَلاِشْتَرِّ اَلْمُرْتَابِ؛ ای پیروان مختار کذّاب، و ای پیروان فرزند اشتر گمراه، جلو بیایید و آن مرد در حالی که در میدان گرد و خاکی به وجود آورده بود این رجز را می خواند:

اِنَا بْنُ ضِبْعَانَ اَلْکَرِیمُ اَلْمُفْضِلُ *** مِنْ عُصْبَةٍ مِنْ دَیْنٍ عَلَی

كَذَاكَ كَانُوا فِي اَلزَّمَانِ اَلْأَوَّلِ

من فرزند ضبعان بزرگ و بزرگوارم از خانواده ای که از دین علی بیزارند و از قدیم بر این عقیده استوار بوده اند.

در این جا مردی از یلان لشکر ابراهیم، جلو آمد و در مقابل آن مرد خبیث شامی ایستاد، این مرد احوص بن شداد از طایفه حمدان و از شیعیان مخلص و شجاع عراق بود. وی با فریادی بلند در جواب آن مرد هتاک شامی این رجز را خواند:

اَنَا بْن شَدَّادٌ عَلَى دِينٍ عَلَى *** لَسْتٍ لِعُثْمَانَ بْنِ اِروي بِوَلِيٍ

لاصليّن القَوْمَ فِيمَن يَصْطَلِى *** بِحَرِّ نارِ الحَرْبِ حَتّى تَنْجَلِي

من فرزند شدّادم که بر دین علی استوارم و از عثمان فرزند اروی بیزارم.

امروز چنان برگروهی که جلوی من بیایند ضربت خواهم زد تا آن وقتی که آتش جنگ زبانه می کشد.

ابن شدّاد سپس خطاب به آن مرد شامی گفت: خودت را معرفی کن.

مرد شامی با غرور و نخوت گفت: نام من منازل الابطال یعنی کوبنده پهلوانان است.

احوص در جواب او گفت: نام من نیز مقرب الآجال یعنی نزدیک کننده مرگ است و چنان حمله ای به آن مرد شامی کرد و ضربتی بر او فرود آورد که وی را نقش بر زمین ساخت و او را به درک واصل کرد.

سپس فریاد زد: آیا مبارزی هست که با من روبه رو شود. یکی از سران شام به نام داوود دمشقی در مقابل او آمد و این رجز را خواند:

اَنَا بْنُ مَنْ قَاتَلَ فِى الصَّفِّينَا *** قِتَالُ قَرْنٍ لَمْ يَكُنْ غَبَّيُّنَاً

بَلْ كُلُّ فِيهَا بَطْلاً جُرُوناً *** مُجَرَّباً لَدَى اَلْوَغَى كَمِيناً

من فرزند کسی هستم که در جنگ صفیّن جنگیده است؛ جنگاوری پیروز که با قهرمانان پیروز و با تجربه جنگ کرده است.

ص: ٣٦

احوص پاسخ رجز آن مرد را چنین داد:

يَابْنَ الَّذِى قَاتَلَ فِى الصَّفِّينَا *** وَ لَم يَكُنْ في دينِهِ غَبَيْنَاً

كَذَبْتَ قَدْ كَانَ بِهَا مغبوناً *** مُذَبْذَباً فِي اَمْرِهِ مَفْتُونٌاً

لاَ يَعْرِفُ اَلْحَقَّ وَ لاَ اَلْيَقِيناً *** بُؤْساً لَهُ لَقَدْ مَضَى مَلْعُوناً

ای فرزند کسی که در صفیّن جنگیده است و مدعی است که در دین و عقیده خودش ضعیف نبوده است.

دروغ گفتی، بلکه ضعیف بوده و پابرجا نبوده و در کارش فریب خورده است که نه حق را می شناسد و نه بریقین است. بدا بر او که ملعون رفت.

سپس این دو به یکدیگر حمله ور شدند و این بار نیز احوص با ضربتی جانانه این مرد شامی را به قتل رساند و با پیروزی به لشکرگاه خود بازگشت.

اخنس بن مرثد

از جمله ده نفری بود که بر پیکر سیّدالشهدا (علیه السلام) اسب تاختند. ابو عمر و زاهدی می گوید: به این ده نفر نگاه کردیم، همه زنازاده بودند.

مختار، این گروه را دستگیر کرد و دستور داد همه را به پشت بخوابانند و با میخ های آهنی دست و پایشان را به زمین کوبید و داد اسب هایشان با نعل آهنین، بر بدن های پلید آنان تاختند و آن قدر ادامه دادند تا به هلاکت رسیدند. سپس جسدهای آنان را سوزانید.

ادوارد گرانویل براون (۱۲٤۰ - ۱۳۰٤ش)

مستشرق معروف انگلیسی. مشهور به ادوارد براون، استاد زبان فارسی دانشگاه کمبریج. او دربارهٔ عاشورا می گوید: آیا قلبی پیدا می شود، که وقتی دربارهٔ کربلا سخن می شنود، آغشته به حزن و الم نگردد؟ حتّی غیر مسلمانان نیز نمی توانند پاکی روحی را که در این جنگ اسلامی تحت لوای آن در گرفت انکار کنند.

ادهم بن امیه عبدی

از یاران امام حسین (علیه السلام) و از جمله شهیدان روز عاشورا در جملهٔ نخست. پدرش، امیه از اهالی مدینه و از اصحاب پیامبر بود که بعدها ساکن بصره شد. نسبت او به عبدی نشان دهندهٔ طایفهٔ اوست که منسوب به عبدالقیس و از اعراب عدنانی است.

ادهم از شیعیان بصره بود که به همراه یزید بن ثبیط و پسرانش در مکه به خدمت حضرت امام حسین (علیه السلام) رسیدند تا این که به همراه آن حضرت وارد کربلا شدند.

خانه ماریه، دختر منقذ، در بصره محل انجمن شیعیان بصره بود که ادهم به این انجمن رفت و آمد داشت. هنگامی که ابن زیاد متوجه حرکت امام حسین (علیه السلام) به سوی عراق شد شیعیان را بیشتر در تنگنا قرار داد و تمامی راه ها را مسدود کرد.

ولی با این همه ادهم و دوستانش موفق به نصرت امامشان شدند. و سرانجام در روز عاشورا در اولین حمله به شهادت رسید.

ادهم بن محرز باهلی

از دشمنان سرسخت اهل بیت که به همراه حصین بن نمیر شرحبیل بن ذی الکلاع، ربیعة بن مخارق غنوی و جبلة بن عبدالله تحت فرماندهی ابن زیاد، در منطقه عین الوردة با نیروهای توّابین مواجه شدند و با یکدیگر نبرد کردند.

ادیب السّلطنه، (۱۲۹۳ - ۱۳۳۲ ش)

ادیب و شاعر معاصر. حسین سمیعی ملقّب به ادیب السّلطنه، متخلّص به عطا در رشت متولّد شد. دوران طفولیّت را در کرمانشاه و تهران بسر برد. او چند دوره به وزارت و نیز وکالت مجلس رسید و انجمن ادبی تهران را نیز اداره می کرد. یک دیوان شعر و چند رساله از او باقی مانده است. از جمله اشعار اوست در رثای حسین (علیه السلام):

اندر آن ساعت که شد آغشته در خون پیکرش *** شمر آمد چون اجل با خنجر کین بر سرش

من نگویم کو چه کرد، آن قدر شد کز ظلم شمر *** در بهشت عدن گریان گشت چشم مادرش

بالله آن افتادن و در خاک و خون غلتان شدن *** آن قدر دشوار ننمودی که داغ اکبرش

آن سر انور که در دامان احمد جای داشت *** خولی بی دین چنان جا داد در خاکسترش

آن که با داور چنین خصمی نمود و کینه توخت *** عذرخواهی چیست روز حشر پیش داورش؟

در مصاف جنگ چون از جور دشمن کشته شد *** اکبر و عبّاس و عبدالله و عون و جعفرش

و اندر آن صحرای پر دشمن دگر باقی نماند *** بهر یاری یک نفرزان جمله یار و یاورش

ذوالجناح عشق را تا پهنه میدان براند

وین چنین با دشمنان کینه ور ارجوزه خواند

***

کای ضلالت پیشگان، فرزند پیغمبر منم *** قرّة العین بتول و زاده حیدر منم

گوشوار عرش یزدان، قوت قلب علی *** آن که دایم بود در آغوش پیغمبر منم

دین منم، ایمان منم، دنیا منم، عقبا منم *** معنی قرآن منم، بگزیده داور منم

معنی طه منم، و التّین و الزّیتون منم *** سدره و طوبی منم، جنّت منم، کوثر منم

آن که پیش آستانش بهر تعظیم جلال *** روز تا شب گشته پشت آسمان چنبر منم

روز محشر چون کنید آخر که خصمی می کنید *** با من مظلوم، چون خود شافع محشر منم

خلق را چون آورند آن روز از بهر حساب *** دوست را آن جا جزا و خصم را کیفر منم

بر رخ من می کشید از کینه تیغ کین چرا؟ *** سعی دارید از برای کشتنم چندین چرا؟

ادیب الممالک فراهانی (۱۲۷۷ - ۱۳۳٦ ق)

میرزا محمد صادق فراهانی ملقب به امیر الشّعرا و ادیب الممالک و متخلّص به امیری از رجال برجسته ادبی و اجتماعی عصر قاجاریّه. وی از آغاز جوانی به تهران آمد و مورد توجه امیر نظام گروسی، وزیر فواید عامه، قرار گرفت و به نزد امیر زادگان و حکام ولایات راه یافت و از سوی ناصرالدّین شاه نیز لقب ادیب الممالک گرفت.

او ابتدا در تبریز و سپس در مشهد روزنامه ادب را منتشر کرد. پس از صدور فرمان مشروطیت، سردبیری روزنامه مجلس، روزنامه ایران، دولتی و مدیریت روزنامه نیمه رسمی آفتاب را بر عهده گرفت و روزنامه عراق عجم را پایه گذاری کرد. وی سال ها، سمت های ریاست عدلیه سمنان، صلیحیه ساوجبلاغ، عدلیه اراک و عدلیه یزد را بر عهده داشت.

فراهانی در ادب فارسی و عربی و نیز در علم تاریخ و انساب استاد بود؛ و از حکمت و ریاضیات، نجوم و علوم غریبه نیز بهره کافی داشت. تألیفاتی از او باقی مانده است.

شعر او بیشتر مشتمل بر مضامین اجتماعی و سیاسی و از اعتبار بسیار برخوردار است. وی در انواع شعر مخصوصاً قصیده و قطعه استاد بود و سبک استادان قدیم را پیروی می کرد. غالب اشعار او نمایندهٔ زندگانی اجتماعی و مبارزات سیاسی وی است. او در وطنیّات، سیاسیّات، اجتماعیّات و آوردن تمثیلات و حکایاتی که مبتنی بر نظرهای انتقادی و اصلاحی باشد از نخستین گویندگان سرآمد عهد اخیر است. آشنایی ادیب با ادب اروپایی موجب ورود بعضی از افکار و مضامین و قصص و کلمات فرنگی در اشعارش شده است و نیز اطّلاع او از ادب و لغت و تاریخ عرب و اسلام باعث گردیده که بسیار بیشتر از معاصران خود کلمات و ترکیبات غیر ضرور عربی را در سخنان خود به کار برد.

ادیب الممالک فراهانی، از جمله شاعرانی است که در مصیبت سیّد و سالار شهیدان، امام حسین (علیه السلام) اشعار پرسوز و گدازی دارد. از جمله آن اشعار ترجیع بندی است در مرثیه سیّدالشهدا (علیه السلام). ادیب الممالک فراهانی در این ترجیع بند به استقبال ترجیع بند محتشم کاشانی رفته و از او پیروی کرده است که بند اول آن چنین است:

باد خزان وزید به بستان مصطفی *** پژمرد غنچه های گلستان مصطفی

در هم شکست قائمه عرش ایزدی *** خاموش شد چراغ شبستان مصطفی

دور از بدن به دامن خاک سیه فتاد *** آن سر که بود زینت دامان مصطفی

انگشت بهر بردن انگشتری برید *** دیو دغل ز دست سلیمان مصطفی

بیجاده گون شد از تف گرما و تشنگی *** یاقوت و لعل و لؤلؤ و مرجان مصطفی

تا چوب کینه خورد به دندان شاه دین *** از یاد شد شکستن دندان مصطفی

بوی قمیص یوسف گل پیرهن وزید *** زد چاک دست غم به گریبان مصطفی

دارالسّلام خلد که دارالسرور بود *** شد زین قضیه کلبه احزان مصطفی

یکباره آب کوثر و تسنیم و سلسبیل *** خون شد ز اشک دیده گریان مصطفی

طوبی خمیده و حور پریشان نمود موی *** از آه سرد و حال پریشان مصطفی

ص: ۳۸

در موقع دَنی فَتَدلّی که شد دراز *** دست خدا به بستن پیمان مصطفی

پیمانه ای ز خون جگر برنهاد حق *** بعد از قبول پیمان بر خوان مصطفی

یعنی بنوش که شب و روزت این غذاست *** خون خورهمی که خون ترا خون بها خداست

***

گر سر کنم مصیبتی از شاه کربلا *** ترسم شرر ب-ه ع-رش زند آه کربلا

لرزد زمین ز کثرت اندوه اهل بیت *** سوزد فلک ز ناله جانکاه کربلا

ای بس شبان تیره که بالید بر فلک *** خاک از فروغ مشتری و ماه کربلا

گر یوسفی فتاد به کنعان درون چاه *** صد یوسف است گمشده در چاه کربلا

ای ساربان، به کعبه مقصود، محملم *** گر می بری بران شتر از راه کربلا

وی رهنمای قافله، این کاروان بکش *** تا پایه سریر شهنشاه کربلا

شاید که من به کام دل خود، مشام جان *** تر سازم از شمیم سحرگاه کربلا

آه از دمی که آتش بیداد، شعله زد *** بر آسمان ز خیمه و خرگاه کربلا

گوش کلیم طور ولا، از درخت عشق *** بشنید بانگ «این أنا الله» کربلا

پر تو فکند مهر تجلّی ز شرق عشق *** موسای عقل، خیره شد از نور برق عشق

لبّیک ای پدر که منت یار و یاورم *** در یاری تو نایب عبّاس و اکبرم

مدهوش بادهٔ خم میخانه غمم *** مشتاق دیدن رخ عمّ و برادرم

آب ار نمی رسد به لب لعل نازکم *** شیراز نمانده در رگ پستان مادرم

در آرزوی ناوک تیر سه شعله ام *** در حسرت زلال روان بخش کوثرم

خواهم به شاخ سدره نهم آشیان فراز *** تا بنگری که عرش خدا را کبوترم

با دست های کوچک خود، جان خسته را *** در کف گرفته ام که به پای تو بسپرم

شاه شهید، در طرب از این ترانه شد *** او را به بر گرفت و به میدان روانه شد

آه از حسین و داغ فزون از شماره اش *** وان دردها که کس نتوانست چاره اش

فریادهای العطش آل و عترتش *** تبخال های لعل لب شیر خواره اش

آن اکبری که گشت به خون غرقه عارضش *** آن اصغری که ماند تهی گاهواره اش

آن سر که بر فراز نی از کوفه تا به شام *** بردند با تبیره و کوس و نقاره اش

آن کودکی که درگه یغمای خیمه گاه *** از گوش برد، دست ستم گوشواره اش

آن بانوی حریم جلالت که چشم خصم *** می کرد با نگاه حقارت نظاره اش

آن خسته علیل که با بند آهنین *** بردند گه پیاده و گاهی سواره اش

آن دست بسته طفل یتیمی که خسته گشت *** پای برهنه از اثر خار و خاره اش

داغی که کهنه شد به یقین بی اثر شود *** این داغ هر زمان اثرش بیشتر شود

ادیب صابر (متوفی: حد ۵۳۸ تا ۵۴۲)

شهاب الدّین شرف الادباء بن اسماعیل ترمذی، شاعر مشهور رانی قرن ششم هجری. اصل وی از ترمذ بود و شاعری وی هم آن شهر شروع شد ولی بعدها در نواحی دیگر مانند مرو و بلخ و خوارزم، روزگار گذرانید و از مدّاحان مخصوص سلطان سنجر شد. وقتی سنجر او را به رسالت نزد اتسز خوارزمشاه فرستاد، او چندی در خوارزم ماند و اتسز را مدح گفت. اتسز توطئه ای برای قتل سنجر ترتیب داده بود، صابر از آن آگاه شده و به وسیله ای نجر را مطّلع کرد و نقشه اتسز باطل شد. اتسز، نیز به تلافی، یب را در جیحون انداخت. دیوان او غزل ها و تغزّل های لطیف بسیار دارد. از جمله اشعار اوست در رثای امام حسین (علیه السلام):

به کربلا چو دهان حسین ازو بچشید *** همی دهند زبان ها یزید را دشنام

***

مشکن دل، ارچه عهد تو بشکست روزگار *** کی داشت عهد نیک بر اهل زمین، زمن؟

دانی که بر علیّ و حسین و حسن چه کرد *** عهد بد زمانه، چه در سرّ، چه در علن؟

***

هجران تو دشت کربلا بود *** زو حصّه من همه بلا شد

وز خون دو دیده، رویم اینک *** چون حلق شهید کربلا شد

اربعة من فتیان الیمن

عنوانی برای ٤ تن از جوانمردان یمنی. این ها در آغاز از لشکر معاویه به امیرمؤمنان پیوستند و در کوفه ماندند و بالاخره در کربلا حضور یافتند و پس از نبرد با دشمنان، به شهادت رسیدند.

اسحاق بن حویّه، نک: اسحاق بن حیوة حضرمی

اسحاق بن حیوة حضرمی

از سنگدلان سپاه کوفه. او پس از شهادت امام حسین (علیه السلام) پیراهن آن حضرت را از تن به درآورد و به دستور عمر سعد، همراه جمعی، بر بدن مبارک آن حضرت اسب تازاند.

اسحاق بن مسعود

از هواداران و امرای تحت امر مختار بن ابو عبید ثقفی.

وی از جانب مختار به استانداری استان مداین منصوب شد.

اسد بن مالک

به قولی قاتل عبدالله بن مسلم بن عقیل (علیه السلام).

اسد کلبی

از اصحاب ابی عبدالله در قیام عاشورا و از بزرگان و صالحان. او همان کسی است که امام در آخرین ساعات، که بی یاور گردید، به عنوان سلام و سپاس و یادآوری از اصحاب نام او را نیز بر زبان می آورد.

اسلم (یا سلیمان، سلیم ترکی)

اسلم بن عمرو ترکی از غلامان امام حسین (علیه السلام). امام او را به فرزندش، حضرت علی بن الحسین (علیه السلام) بخشید. احتمالاً منظور طبری از سلیمان اسلم باشد.

اسلم از مدینه تا مکه و کربلا به همراه امام (علیه السلام) مهاجرت کرد تا این که در روز عاشورا بعد از جهادی سخت جمعی از دشمنان را به هلاکت رسانید و خود نیز به شهادت رسید. او در روز عاشورا از حضرت امام حسین (علیه السلام) اجازه جهاد خواست، آن حضرت فرمود از امام سجاد (علیه السلام) اجازه بگیر، او از حضرت امام زین العابدین (علیه السلام) اجازه گرفت و اهل حرم را وداع کرد و عازم میدان شده و این رجز را خواند:

اَلْبَحْرِ مِنْ طَعْنَی وَ ضَرْبِي يَصْطَلَی *** وَ اَلْجَوُّ مِنْ سَهْمِي وَ نَبْلَی يمتلی

اذا حُسَامِي فِي يَمِينِي يَنْجَلِي *** يَنْشَقُّ قَلْبُ اَلْحَاسِدِ اَلْمُبَجَّل

دریا از (ضربت) نیزه و ضربت (شمشیرم) آتش می گیرد - هوا از تیرهای من پر می شود.

زمانی که شمشیرم در دستم قرار می گیرد - دل مرد بدخواه (بخیل) را می شکافد.

او بعد از نبردی سخت، به خدمت امام سجاد (علیه السلام) بازگشت. آن حضرت نیز نگران او بود و حتی پرده خیمه را کنار می زد و نبرد او را نظاره می کرد. اسلم دوباره از آن حضرت وداع کرد و برای دومین مرتبه عازم میدان شد و جهاد سختی کرد و بعد از مدتی بر اثر جراحات زیاد و شدت عطش بر زمین افتاد.

حضرت سیّدالشهدا (علیه السلام) بر سر او حاضر شد و از اسب فرو آمد و بر او گریست و چهره مبارک خود را بر گونه او گذاشت. اسلم در آخرین لحظات چشم گشود، تبسمی کرد و گفت: کیست مثل من که فرزند رسول خدا (صلی الله علیه و آله) صورت به صورت او نهاده است؟ آن گاه جان به جان آفرین تسلیم کرد و به شهادت رسید.

اسلم بن کثیر، نک: مسلم بن کثیر ازدی

اسلم ترکی، نک: اسلم

اسماعیل (علیه السلام)

فرزند حضرت ابراهیم (علیه السلام). ساره، همسر حضرت ابراهیم (علیه السلام)، نازا

ص: ٤٠

بود و از او فرزندی به وجود نمی آمد. چون می دید شوهر مهربان و باوفایش در آرزوی فرزند به سر می برد غمگین و متأثر می شد، زیرا سنین عمرش به حدّی رسیده بود که دیگر امید فرزند آوردن از خود نداشت؛ بدین جهت کنیز خود هاجر را به همسری ابراهیم برگزید. هاجر حامله شد و فرزندی آورد که او را اسماعیل نامیدند، این نوزاد دیده و دل پدر را نوری بخشید و قلب او را سرشار از شادی کرد ولی در دل ساره آتش غیرت شعله ور شد و سخت ناراحت و رنجور گردید. رفته رفته کار به

جایی رسید که دیگر ساره تاب دیدن هاجر و اسماعیل را نداشت و از ابراهیم درخواست کرد که هاجر و فرزندش را به یکی از دورترین نقاط ببرد تا دیگر خبری از آن ها نشود.

ابراهیم به دستور خداوند، درخواست ساره را قبول کرد و هاجر و اسماعیل را با خود برداشت و به راهنمایی خداوند به راه افتاد تا به سرزمین مکّه رسید و به فرمان خداوند، آن ها را در آن سرزمین فرود آورد و خود به نزد ساره بازگشت.

زنی بینوا، با یک فرزند شیرخوار در یک بیابان بی آب و علف و دور از آبادانی تنها ماند، ولی هاجر زنی بود که توکّل و اتّکاء به خدا را از ابراهیم فراگرفته بود و با یک دنیا ایمان و توکّل به خداوند، صبر را پیشه خود ساخت و از آب و غذایی که داشت صرف می کرد تا توشه اش تمام شد و گرسنگی و تشنگی بر او غلبه کرد و شیر در سینه اش خشک شد. هاجر در اطراف آن بیابان به جستجو پرداخت تا شاید آبی پیدا کند و جان فرزند عزیزش را نجات دهد امّا متأسفانه هر چه بیشتر جست کم تر یافت، نزد اسماعیل برگشت و او را گریان و پریشان دید.

گریه طفل قلب مادر بینوا را متأثر می کرد ولی او هم راه به جایی نداشت. دیگر باره در آن بیابان وحشت آور به کوشش و جستجو پرداخت تا یکسره از یافتن آب ناامید شد، با چشم گریان نزد فرزندش باز آمد. حال طفل بسیار خطرناک شده بود و گویا آخرین لحظات زندگی را طی می کرد، هاجر کنار فرزندش ایستاده به آن منظره جانگداز می گریست که ناگاه چشمهٔ آب زلالی از زیر پای اسماعیل بجوشید و دل هاجر را غرق شادی و شعف کرد. مادر کنار فرزند، روی زمین نشست و از آن آب، کام خشکیده کودک را تازه کرد و خود نیز جانی دوباره یافت.

کم کم به واسطهٔ چشمهٔ آب پرندگان در آن سرزمین خشک پیدا شدند و در آن هنگام قبیلهٔ جرهم که در آن حوالی سکونت داشتند از پرواز پرندگان متوجّه آن چشمه شدند و در کنار آن سکونت کردند. هاجر به آن ها انس گرفت و وحشت تنهایی از او زایل گردید و بدین ترتیب دعای ابراهیم درباره آن ها مستجاب شد؛ زیرا ابراهیم در هنگام حرکت از آن سرزمین و وداع با هاجر، روی به درگاه خدا

آورد و گفت: «پروردگارا، من بعضی از خاندان و ذرّیّه خود را در سرزمینی بی آب و علف کنار خانه محترم تو سکونت دادم، تا نماز را برپا دارند. پروردگارا، دل های مردم را به سوی ایشان متمایل گردان و از میوه ها، به ایشان روزی بده، امید است سپاسگزار باشند.

هاجر با فرزندش اسماعیل در کنار چشمه و در مجاورت طایفه جرهم روزگار را به خوشی می گذرانید و گاهگاهی هم ابراهیم برای دیدار زن و فرزندش به آن جا می آمد. اسماعیل رشد کرد و به سنّ جوانی رسید، ابراهیم در خواب دید که خدا او را فرمان می دهد که با دست خود، فرزندش اسماعیل را قربانی کند.

ابراهیم می دانست که خواب او الهامی است از طرف خدا و از وساوس شیطانی دور است؛ بنابراین، با قلبی سرشار از ایمان، آماده شد که فرمان خداوند را اجرا کند. نخست به دیدار اسماعیل شتافت و به وی گفت: فرزندم، من در خواب دیدم که تو را سر می برم، نظر تو چیست؟ اسماعیل، که از سلاله آن دودمان و فرزند آن پدر بود، بدون تردید و نگرانی گفت: ای پدر، مأموریّت خود را انجام بده که به خواست خدا مرا از زمره صابرین خواهی یافت.

در بیابان مِنی، گونه فرزند دلبند خود را بر خاک نهاد و کارد را به دست گرفت، وقتی که آماده قربانی شد، اسماعیل گفت: پدرجان، ریسمان را محکم ببند تا هنگام جان دادن دست و پا نزنم زیرا بیم آن دارم که از اجرم کاسته شود. لباس های خود را از من دور نگهدار، مبادا قطره های خونم به جامه های تو بریزد و مادرم آن را ببیند و عنان صبر از کفش بیرون رود. دم کارد را تیز کن و با سرعت سر از بدنم جدا کن تا تحمّل آن بر من آسان تر باشد؛ زیرا مرگ، بسیار سخت و دشوار است. ابراهیم گفت: فرزندم، تو برای اجرای فرمان خدا، نیکو یاوری. سپس کارد را بر گلوی اسماعیل نهاد و به گردش درآورد ولی کارد، به فرمان خداوند از بریدن بازماند و آزاری به گلوی اسماعیل نرساند و از جانب حق تعالی به او وحی رسید: ای ابراهیم، همانا تو انجام وظیفه کردی و خواب خود را، به تمامی و درستی، اجرا کردی و اخلاص و تسلیم خود را اظهار داشتی. سپس گوسفندی به عنوان فدیه

اسماعیل از جانب پروردگار رسید و ابراهیم کارد بر گلوی گوسفند نهاد و او را به جای فرزند خود قربانی کرد.

ص: ٤١

اسماعیل در آن سرزمین ازدواج کرد و خداوند فرزندانی به او ارزانی داشت و هاجر، مادر اسماعیل، پس از چندی در همان سرزمین از دنیا رفت.

در یک نوبت که ابراهیم به حجاز آمده بود، به فرزند خود اظهار کرد که من از طرف خداوند مأمورم در این بیابان خانه ای بنا کنم، اسماعیل اطاعت و آمادگی خود را اعلام کرد؛ و سپس با اتّکا به نیروی خداوندی وسایل لازمه را برداشتند و به محّل مأموریّت رفتند و با عزمی راسخ شروع به کار کردند و در آن هنگام با خدای خود می گفتند: پروردگارا، این خدمت را از ما بپذیر؛ زیرا که تو دانا و شنوایی. پروردگارا، ما را توفیق بده که مسلم باشیم و از ذرّیه ما امّتی مسلمان بوجود آور و مناسک حج را به ما تعلیم بده و توبه ما را بپذیر زیرا تویی خداوند توبه پذیر مهربان. اسماعیل از بیابان سنگ می آورد و ابراهیم به ساختمان خانه مشغول بود تا دیوارها بالا آمد.

جبرئیل، فرشته مقرّب خداوند که در تمام حالات راهنمای ابراهیم بود، جایگاه حجر الأسود را نشان داد، زمین را حفر کردند و حجر را بیرون آوردند و ابراهیم با دست خود، آن را در محلّی که اکنون هست نصب کرد و برای کعبه دو در تعبیه کرد: یکی به سوی مشرق و دیگری به جانب مغرب و چون بنای کعبه تمام شد ابراهیم و اسماعیل اعمال حج را به جا آوردند و سپس ابراهیم دست به دعا برداشت و گفت: پروردگارا، این زمین را محلّ امن و امان قرار ده و اهل آن را از میوه ها روزی عنایت فرما.

***

هنگامی که حضرت اسماعیل (علیه السلام) گوسفندان را به شریعه فرات فرستاد، چوپان برای او خبر آورد چند روز است که گوسفندان آب نمی آشامند، آن گاه اسماعیل (علیه السلام) سبب آن را از خداوند سؤال کرد. وحی رسید که از گوسفندان سؤال کن. آن وقت اسماعیل (علیه السلام) از گوسفندان پرسید که چرا آب نمی آشامید؟ گوسفندان به زبان فصیح گفتند: حسین فرزند محمّد مصطفی (صلی الله علیه و آله) در این جا با لب تشنه کشته می شود و ما به خاطر حزن بر او آب نمی آشامیم.

اسماعیل بن زفر

از هوداران قیام مختار در زمان مختار بن ابو عبید ثقفی، علیه نیروهای ابن زیاد بود. پس از آن که ابن زیاد شکست خورد و به هلاکت رسید، ابراهیم بن اشتر (فرمانده سپاه مختار) بر تمام منطقه شمال و غرب عراق تسلط یافت و به دستور مختار به سمت استاندار منصوب شد و موصل را مقرّ استانداری خویش قرار داد. ابراهیم فرمانداران خود را به شهرهای جزیره اعزام کرد. اسماعیل بن زفر نیز فرماندار قرقیسا شد.

اسماعیل بن عبدالرحمن ... سُدّی (متوفی: ۱۲۷ ق)

از راویان قرن دوم هجری. ذهبی او را پیرو مذهب اهل بیت شمرده است.

ابن عدی او را راستگو معرفی کرده است؛ و یحیی بن سعید دربارهٔ او می گوید: من جز خوبی و درستی از او نشنیده ام ...

از او در تاریخ طبری ۸٤ روایت موجود است که همه آن ها دربارهٔ رویدادهای قرن اول هجری است.

اسماعیل بن کثیر

رهبر طایفه بنی هند و از شیعیان اسماعیل بن کثیر و ابن عبیده اولین کسانی بودند که با مختار بن ابو عبید ثقفی (برای سرکوبی بنی امیّه) بیعت کردند و دست او را فشردند.

اسماعیل بن محمّد حمیری

از شاعران و محبّین اهل بیت (علیهم السلام). او در سوگ سیّدالشهدا (علیه السلام) اشعار تکان دهنده ای دارد. او خدمت امام صادق (علیه السلام) می رسید و اشعار خویش را در مرثیه سیّدالشهدا (علیه السلام) قرائت می کرد.

اسماعیل بن نعیم

از وقایع نگارهای تاریخ عاشورا. بسیاری از اخبار قیام مختار از زبان وی نقل شده است.

اسماء بنت عمیس

مادر بزرگوار عبدالله بن جعفر بن ابیطالب. اسماء که از مهاجرین مسلمان در حبشه بود، در آن جا وضع حمل کرد. از این رو عبدالله بن جعفر نخستین نوزاد مسلمان در حبشه بود.

شوهر اوّل وی جعفر بن ابیطالب بود و با او به حبشه هجرت کرد و بعد از شهادت جعفر با ابوبکر و پس از ارتحال او با علی (علیه السلام) ازدواج کرد و شش فرزند داشت: عبدالله، محمد و عون از جعفر، محمد از ابوبکر و محمد اصغر از علی (علیه السلام)، ابوموسی اشعری، عبدالله بن عباس و پسر او عبدالله بن جعفر و اصحاب کبار دیگر از

اسماء بنت عمیس احادیثی را نقل و روایت کرده اند.

اسماء بن خارجه فزاری

از بستگان مادری حسن مثنیّ بن الحسن (علیه السلام). چون امام حسین (علیه السلام) و اهل بیت آن حضرت را اسیر کردند حسن نیز دستگیر شد. اسماء بن خارجه فزاری او را از میان اسیران اهل بیت بیرون آورد و گفت به خدا قسم نمی گذارم که به این فرزند بدی و سختی برسد. عمر سعد نیز امر کرد که حسن را به او واگذارید؛ زیرا او با مادر حسن مثنّی، خوله، هم قبیله بود؛ چنان چه اسماء بن خارجه نیز فزاری و از قبیله خوله بود.

اسماء بن خارجه و زائدة بن قدامه ثقفی، که از عموزادگان مختار بودند، به ملاقات مختار بن ابو عبید ثقفی در زندان می رفتند و پیام ها و اخبار مختار را منعکس می کردند.

اسماء بن خارجه از عاملین حادثه کربلا بود. وی در به شهادت رساندن مسلم بن عقیل دست داشت.

مختار دربارهٔ او می گفت: به خدای آسمان و زمین و نور و ظلمت سوگند که آتش سرخ از آسمان بر خانه اسماء فرود آید و خانه اش را خاکستر کند.

هنگامی که اسماء سخنان مختار را شنید، متواری شد و به سوی بیابان ها رفت و به بستگانش پیوست. مختار دستور داد خانه او و پسر عموهای وی که همفکر او بودند و او را پناه داده بودند منهدم کردند.

اسماء دختر ابی بکر

دختر ابی بکر، خلیفهٔ اول و مادر عبدالله بن زبیر. اسماء در ماه بیستم هجرت در مدینه وضع حمل کرد. فرزند او اولین مولود مهاجرین در مدینه بود.

اسود بن جرّاد کندی

از سران کوفه. او به پیشنهاد عبدالرّحمن شریح برای تأیید و کسب اجازه بیعت با مختار ثقفی به نزد محمّد بن حنفیه رفت.

مختار ابراهیم اشتر را به نزد خود فراخواند و به او فرمان داد تا به اذن خدا با نیروهای مسلح به سوی ابن زیاد حرکت کند. مختار تعدادی از سران شیعه و فرماندهان لایق و کاردان را انتخاب کرد و تیپ ها و گردان های لشکر را به آنان سپرد و همگی را تحت فرماندهی کل ابراهیم قرار داد.

اسود بن سعید

از هواداران و طرفداران مصعب بن زبیر. او در نزد ابن زبیر محبوبیّت زیادی داشت. امّا برادرش قیس بن سعید از هواداران و نیروهای تحت امر مختار بن ابو عبید ثقفی بود که سرانجام به دست عمّال ابن زبیر به قتل رسید.

اسید بن مالک حضرمی، نک: اسید حضرمی

اسید خضرمی

از کفّار و سرسپردگان ابن زیاد. او از جمله ۱۰ نفری بود که پس از شهادت امام حسین (علیه السلام)، بر بدن مطهر آن حضرت، اسب تازاند. به قولی، او کسی بود که چون فهمید همسرش، طوعه، مسلم بن عقیل را در خانه خود پناه داده است، صبح به دارالاماره رفت و جای مسلم را به ابن زیاد گزارش داد و جایزه گرفت. به استناد بعضی اقوال، پسر اسید خضرمی موسوم به بلال، ابن زیاد را از حضور مسلم در منزل آگاه کرد.

اشراق آصفی (۱۲۱۹ - ۱۲۸۰ ق)

محمد بن ابوالقاسم شاعر، حکیم و عارف سده سیزدهم. او در شیراز متولد شد و از سادات حسینی آن جا بود. وی ابتدا حیرت تخلص می کرد و سپس به حکیم اشراق ملقب شد. عمده مضامین

شعرهایش عرفانی است. درگذشت او در یزد اتفاق افتاد. اشراق آصفی از جمله شاعرانی است که در مصیبت سیّد و سالار شهیدان، امام حسین (علیه السلام) اشعار پرسوز و گدازی دارد؛ از جمله ترجیع بندی در مرثیهٔ سیّدالشّهدا (علیه السلام) که در آن استقبال ترجیع بند محتشم کاشانی رفته است. بند اوّل آن چنین سروده شده است:

ای آسمان چه شد که چنین قد خمیده ای؟ *** برگو به دوش، بارِ چه محنت کشیده ای؟

ای ماه از برای چه رخسار کنده ای؟ *** وی زهره در عزای که گیسو بریده ای؟

ای شب چه ما تم است که پوشیده ای سیاه *** وی صبح از چه روی گریبان دریده ای؟

این دل برای کیست که باری زدیده خون *** وی دیده بهر چیست که در خون تپیده ای؟

گل پاره کرده جامه و بلبل کند فغان *** ای بادِ غم، فرازِ چه جانب وزیده ای؟

ص: ٤٣

هر صبح اشک ریز بود دیده سپهر *** ای دیده سپهر به گیتی چه دیده ای؟

ای چشم روزگار به صحرای کربلا *** دانم چه دیده ای که مبیناد دیده ای

ذرّات کاینات بود جمله در خروش *** ای گوشِ هوشِ دهر همانا شنیده ای؟

در عرش و فرش این همه افغان و شور و شین *** باشد به ماتم شه لب تشنگان حسین

اصغر بن علی بن ابیطالب - محمّد بن علیّ بن ابیطالب

اطلس

از القاب حضرت عبّاس بن علی (علیه السلام). از جمله معانی اطلس شجاعت است و چون آن حضرت شجاع بود و از کثرت شجاعت، صفوف دشمنان را می شکافت، به اطلس مشهور شد

اعشی همدانی

از شعرای معروف عصر اموی. او از مخالفان مختار بود و اشعاری برضد مختار و یاران او سرود. اعشی در قیام سران کوفه به رهبری عبدالرحمان بن اشعث بن قیس بر ضد حجاج، حضور داشت و اشعاری در مدح عبدالرحمان سرود و از مختار و حجاج به عنوان «کذّاب» یاد کرد. اعشی از هواداران خوارج بود. وی درباره آخرین نبرد نیروهای مصعب بن زبیر با نیروهای مختار بن ابو عبید ثقفی در منطقهٔ مذار چنین سروده است:

اِلاهلِ اتَّاكَ وَ الانْباءُ تَنْمَی *** بِمَا لاقَتْ بَجِيلَةُ بِالْمَذَارِ

اُنِيخُ لَهُمْ بِهَا ضَرْبَ طلحف *** وَ طِعْنَ صَائِبَ وَجْهِ اَلنَّهَارِ

كَانَ سَحَابَةٌ صَعقَتْ عَلَيْهِم *** فَعَمَّتْهُمْ هُنَالِكَ بِالدِّمَارِ

فَبَشِّرْ شِيعَةَ اَلْمُخْتَارِ اما *** مَرَرْتُ عَلَى الكويفه بِالصِّغَارِ

اِقْرَأِ اَلْعَيْنَ صَرِّي هُمْ وَ قُلْ *** لَهُمْ حم يُقْتَلُ بِالصَّحَارَى

وَ مَا اِنْ سَرَّنِي اَهْلاكُ قَوْمِي *** وَ اِنِ كَانُوا وَ جَدُّكَ فِي خِيَارٍ

وَ لَكِنِّي سُرِرْتُ بِمَا يُلاَقِي *** اَبْوَ اِسْحَاقٍ مِنْ خِزًى وَ عَارِ

آیا شنیده ای که مردم بجیله در منطقه مذار چه کشیده اند؟ در همهٔ روز، زیر ضربات نیزه و شمشیر بودند؛ چون ابری که صاعقه بر آنان می بارید و در آن جا همگی به هلاکت رسیدند؛ اگر گذرت از

کوفه به یاران مختار افتاد بگو که ناچیز شدند؛ از کشتگان و فراریان آن ها که در صحراها کشته می شدند دلم خنک شد؛

هلاکت قوم مرا خوشحال نکرد؛ اگر چه به میل خود، در این راه گام نهادند؛

ولی از آن ننگ و ذلتی که به ابو اسحاق (مختار) رسید دلشادم.

اقبال لاهوری، محمد (۱۲۸۹ - ۱۳۵۷ ق)

شاعر متفکّر پاکستانی. او بزرگترین شاعر پارسی گوی شبه قارّه هندوستان است که بر همهٔ استادان مقدّم خود در آن سامان سبقت گرفت. او در انگلستان و آلمان تحصیل کرد. اقبال از پیشروان و اصلاح طلبان بزرگ مسلمان هند و از بانیان کشور پاکستان شمرده می شود. او در سیالکوت پاکستان غربی وفات یافت. آثار او در مجموعه هایی به نام پیام مشرق، زبور عجم، اسرار و رموز، ارمغان حجاز، جاوید نامه و غیره مکرّر به طبع رسیده است.

از جمله کسانی که دربارهٔ عاشورا قرائت عرفانی به دست داده اند اقبال لاهوری است که فلسفه عاشورا را در حریت بخشی معنوی می داند. اقبال قیام امام حسین (علیه السلام) و یارانش را برای کسب آزادی و گریز از بندگی طاغوت و غیر خدا و اثبات بندگی نسبت به خدا و برخوردار کردن دیگران از آزادی در سایه تعبد الهی می داند. از جمله اشعار اوست:

***

ای امام عاشقان، پور بتول *** سرو آزادی زبستان رسول

الله الله بای بسم الله، پدر *** معنی ذبح عظیم آمد پسر

سرخ رو عشق غیور از خون او *** سرخی این مصرع از مضمون او

در میان امّت کیوان جناب *** هم چو حرف قل هو الله در کتاب

زنده حق از قوّت شبّیری است *** باطل آخر داغ حسرت میری است

چون خلافت رشته از قرآن گسیخت *** حرّیت را زهر اندر کام ریخت

خاست آن سر جلوهٔ خیر الامم *** چون سحاب قبله، باران در قدم

بر زمین کربلا بارید و رفت *** لاله در ویرانه ها کارید و رفت

ص: ٤٤

تا قیامت قطع استبداد کرد *** موج خون او چمن ایجاد کرد

بهر حق در خاک و خون غلتیده است *** پس بنای لا اله گردیده است

راز ابراهیم و اسماعیل ب-ود *** یعنی آن اجمال را تفصیل بود

عزم او چون کوهساران استوار *** پایدار و تند سیر و کامکار

خون او تفسیر این اسرار کرد *** ملّت خوابیده را بیدار کرد

تیغ لا چون از میان بیرون کشید *** از رگ ارباب باطل خون کشید

نقش الّا الله بر صحرا نوشت *** سطر عنوان نجات ما نوشت

رمز قرآن از حسین آموختیم *** ز آتش او شعله ها افروختیم

شوکت شام و فر بغداد رفت *** سطوت غرناطه هم از یاد رفت

تار ما از زخمه اش لرزان هنوز *** تازه از تکبیر او ایمان هنوز

ای صبا ای پیک دور افتادگان *** اشک ما بر خاک پاک او رسان

اکبر دخیلی

شاعر فارسی گوی ایرانی. از جمله اشعار اوست در رثای امام حسین (علیه السلام):

آبی برای رفع عطش در گلو نریخت *** جان داد تشنه کام و به خاک آبرو نریخت

دستش ز دست رفت و به دندان گرفت مشک *** کاخ بلند همّت خود را فرو نریخت

چون مهر خفت در دل خون شفق ولیک *** اشکی به پیش دشمن خفّاش خون ریخت

غیرت نگر که آب به کف کرد و همّتش *** امّا به جام کام، می از این سبو نریخت

چون رشته امید بریدش ز آب گفت *** خاکی چو من کسی به سر آرزو نریخت

السّقاء، نک: ابوالفضل العباس

الشّهید، نک: ابوالفضل العباس

العبد الصّالح، نک: ابوالفضل العباس

القادر بالله (متوفی: ٤٢٢ ق)

احمد بن اسحاق بیست و پنجمین خلیفه عباسی.

با دسیسه القادر بالله عباسی، در ماه ربیع الاول ٤٠٧ ق بارگاه رواق حسینی - به ظاهر - با سقوط دو شمع بزرگ به آتش کشیده شد که در نتیجه همه اموال و نفایس از میان رفت.

المقطوعة يداه، نک: ابو الفضل العباس

امّ البنين

فاطمه ملقّب امّ البنين دختر حزام بن خالد بن ربيعة بن وحيد بن كعب بن عامر بن كلاب بن ربيعة بن عامر صعصعة بن معاوية بن كربن هوازن. مادر آن بزرگوار شمامه نام داشت.

او مادر حضرت عبّاس (عليه السلام) و همسر اميرالمؤمنين (عليه السلام) پس از شهادت حضرت فاطمه (سلام الله عليها) بود كه به معرفی عقيل، برادر حضرت امير، به همسری علی (عليه السلام) درآمد. او خواهر لبيد شاعر زنی بود با شرافت از خانواده ای ريشه دار و دلاور كه نسبت به فرزندان حضرت زهرا (سلام الله عليها) بسيار مهربان بود. ثمره ازدواج علی (عليه السلام) با او چهار پسر به نام های: عبّاس، جعفر، عبدالله و عثمان بود كه هر چهار فرزندش روز عاشورا در ركاب سيّدالشهدا (عليه السلام) به شهادت رسيدند.

امّ البنين پس از شهادت فرزندانش همه روزه به بقيع می رفت و بچه های عباس را نيز به همراه می برد و به ياد فرزندان شهيدش مرثيه و نوحه می خواند. زنان مدينه نيز به ندبه و نوحه سوزناک او جمع می شدند و می گريستند. اشعاری هم دربارۀ عبّاس سروده بود. وقتی زنان به امّ البنين تسليت می گفتند، می گفت ديگر مرا امّ البنين خطاب نكنيد، چرا كه امروز ديگر فرزندانم نيستند و شهيد شده اند.

به اين بانوی بزرگوار و مادر ٤ شهيد، قبل از ولادت فرزندانش فاطمه می گفتند؛ اما پس از آن كه صاحب آن چهار فرزند شد، امّ البنين (مادر پسران) خطابش كردند.

ص: ٤٥

پس از شهادت انسيه حورا فاطمه زهرا (سلام الله عليها) حضرت علی ابن ابيطالب (عليه السلام) برادرش عقيل بن ابيطالب (عليه السلام) را كه آشنا به انساب عرب بود، فراخواند و از او خواست

برایش همسری از تبار دلاوران برگزیند تا پسری دلیر برای مولا به ارمغان آورد که سالار شهیدان حسین بن علی (علیه السلام) را در کربلا یاری کند.

عقیل، امّ البنین کلابیّه (سلام الله علیها) را برای حضرت علی (علیه السلام) برگزید که قبیله و خاندانش بنی کلاب، در شجاعت بیمانند بودند. حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) این انتخاب را پسندید و عقیل را به خواستگاری نزد پدر امّ البنین (سلام الله علیها) فرستاد. پدر، خشنود از این وصلت مبارک، نزد دختر شتافت و او نیز با سربلندی و افتخار پاسخ مثبت داد و پیوندی همیشگی بین او و مولای متّقیان علیّ بن ابیطالب (علیه السلام) برقرار شد. امام (علیه السلام) در همسرش ایمانی استوار، عقلی سرشار، آدابی والا و صفاتی نیکو مشاهده کرد و او را گرامی داشت و از صمیم قلب در حفظ حرمت او کوشید.

امّ البنین بر آن بود که جای خالی فاطمه (سلام الله علیها) را در زندگی دو سبط پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) دو ریحانه رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و دو سرور جوانان بهشت، امام حسن و امام حسین (علیه السلام) پرکند؛ مادری که در اوج شکوفایی پژمرده شد و آتش به جان فرزندان خردسال خود زد. امّ البنین (سلام الله علیها) فرزندان دخت گرامی رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) را بر فرزندان خود، که نمونه های والای کمال بودند، مقدّم می داشت و بخش عمدهٔ محبّت و علاقه خود را متوجّه آنان می کرد.

گویند همان روز که پای در خانه مولا گذاشت، حسنین (علیهما السلام) هر دو مریض و در بستر افتاده بودند. اما عروس تازهٔ ابوطالب (علیه السلام) به محض آن که وارد خانه شد خود را به بالین آن دو عزیز عالم وجود رسانید و هم چون مادری مهربان به دلجویی و پرستاری آنان پرداخت. چنان که گفته می شود خود نیز پس از چندی به مولا پیشنهاد داد که به جای فاطمه، که اسم قبلی و اصلی او بوده، او را امّ البنین صدا زند، تا حسنین (علیهما السلام) از ذکر نام اصلی او به یاد مادر خویش، فاطمه زهرا (سلام الله علیها) نیفتند و در نتیجه خاطره تلخ فراق در ذهنشان تداعی نگردد و رنج بی مادری آن ها را آزار ندهد.

این بانوی بزرگوار نزد مسلمانان جایگاه ویژه دارد، و بسیاری از آنان معتقدند که او نزد خداوند منزلتی والا دارد و اگر دردمندی او را به درگاه حضرت باری تعالی شفیع و واسطه قرار دهد، غم و اندوهش بر طرف خواهد شد. لذا به هنگام سختی ها و درماندگی ها، این مادر فداکار را شفیع خود قرار می دهند.

فرزندان امّ البنین همگی در زمین کربلا شهید شدند و نسل امّ البنین (سلام الله علیها) از طریق عبیدالله بن قمر بنی هاشم بسیارند. چون بشیر به فرمان امام زین العابدین (علیه السلام) وارد مدینه شد تا مردم را از ماجرای کربلا و بازگشت اسرای آل الله باخبر سازد، در راه، امّ البنین (سلام الله علیها) او را ملاقات کرد و فرمود: ای بشیر، از امام حسین (علیه السلام) چه خبر داری؟ بشیر گفت: ای امّ البنین، خدای تعالی تو را صبر دهد که عباس تو کشته گردید. امّ البنین (علیها السلام) فرمود: از حسین (علیه السلام) مرا خبر ده. بدین گونه، بشیر خبر قتل یک یک فرزندانش را به او داد، اما امّ البنین (علیها السلام) پیاپی از امام حسین (علیه السلام) خبر می گرفت. او گفت: فرزندان من و آن چه در زیر آسمان است، فدای حسینم باد. و چون بشیر خبر قتل آن حضرت را به او داد صیحه ای کشید و گفت: ای بشیر، رگ قلبم را پاره کردی؛ و صدا به شیون بلند کرد.

مامقانی گوید: این شدّت علاقه دلیل بلندی مرتبهٔ او در ایمان و قوّت معرفت او به مقام امامت است که شهادت چهارجوان خود را که نظیر ندارند در راه دفاع از امام زمان خویش سهل می شمارد.

به نوشتهٔ علامه سماوی در ابصارالعین، امّ البنین (سلام الله علیها) همه روزه به بقیع می رفت و مرثیه می خواند به نوعی که هر کسی که از آن جا عبور می کرد از ناله و گریه امّ البنین (سلام الله علیها) به گریه می افتاد.

هنگامی که زن ها او را با عنوان امّ البنین خطاب می کردند و به وی تسلیت می دادند، این ابیات را می سرود:

لاَ تَدْعُونِي وَ يكُ امّ اَلْبَنِينَ *** تَذْكُرِينِى بِلُيُوثَ اَلْعَرِينِ

كَانَتْ بَنُونَ لی ادَّعی بِهِمْ *** وَ الیَوْمَ اصْبَحْتَ وَ لا مِن بَنِینَ

أرْبَعَةٌ مَثْلُ نُسُورِ اَلرُّبَّی *** قَدْ وَ اصَلُوا اَلْمَوْتَ بِقَطْعِ اَلْوَتِینِ

تَنَازَعَ الخرصَان أشلاَّئهمْ *** فَكُلُّهُمْ أَمْسَوْا صرِیعاً طَعِینٌ

یَا لَیْتَ شِعْرَی أَكُمَا أَخْبَرُوا *** بِأَنَّ عَبَّاسا قَطِیعُ اَلْیَدَیْنِ

ای زنان مدینه، دیگر مرا امّ البنین نخوانید و مادر شیران شکاری ندانید. مرا فرزندانی بود که به سبب آن ها امّ البنینم می گفتند، ولی اکنون دیگر برای من فرزندی نمانده و همه را از دست داده ام. آری، من چهار باز شکاری داشتم که آن ها را هدف تیر قرار دادند و رگ گردن آن ها را قطع کردند و دشمنان با نیزه های خود بدن های طیّبه آن ها را از هم متلاشی کردند و در حالی روز را به پایان بردند که همهٔ آن ها با جسد چاک چاک بر خاک افتاده بودند. ای کاش می دانستم آیا این خبر درست است که دست های فرزندم عبّاس را از تن جدا کردند؟

و نیز:

ص: ٤٦

یَا مَنْ رَأَی اَلْعَبَّاسَ كُرَّ *** عَلَی جَمَاهِیرِ اَلنَّقْدِ

وَ وَرَاهُ مِنِ اِبْنَاءِ حَیْدَرٍ *** كُلُّ لَیْثٍ ذِي لِبْدٍ

أُنْبِئْتُ إِنَّ اِبْنِي اُصِیبُ *** بِرَأْسِهِ مَقْطُوعٌ یَدٌ

وَیْلَی عَلَی شُبْلَی أَمَالٍ *** بِرَأْسِهِ ضَرْبُ اَلْعَمْدِ؟

لَوْ كَانَ سَیْفُكَ فِي یَدٍ *** یَكُ لِمَا دُنِیَ مِنْكَ اَحَدٌ

چه کسی عبّاس را دید که به انسان های پست حمله می کرد. در آن هنگام که فرزندان حیدر در کارزار چون شیران در پشت سر وی بودند؛

شنیدم در هنگامی که دستش قطع شده بود، فرقش به ضربت (شمشیر) آزرده شد.

وای بر من، آیا بر فرق شیر شجاع من عمود فرود آمد و سر او را کج کرد؟

(پسرم) اگر شمشیر در دستت بود، احدی جرأت نداشت به تو نزدیک گردد.

امّ الثّغر

مادر جعفر بن عقیل بن ابیطالب (علیه السلام). فرزند این مادر بزرگوار در روز عاشورا به شهادت رسید.

امام سجّاد (علیه السلام)

فرزند برومند و گرامی امام حسین (علیه السلام).

از آن حضرت رویدادهای شب عاشورا، با دو واسطه روایت شده است.

دو واسطه در نقل روایت، عبارتند از: حارث بن حصیره، که از عبدالله بن شریک عامری و او از حضرت سجّاد روایت می کند. حارث بن کعب کوفی، ابو ضحّاک بصری و ابو مخنف نیز از آن حضرت روایت کرده اند.

از حضرت سجاد نامه عبدالله بن جعفر به روایت دو فرزندش، عون و محمد، به پیشوای شهیدان، نامه فرماندار مکّه به آن حضرت به هنگام حرکت از آن شهر و پاسخ نامه، ماجرای مهلت خواهی برای شب عاشورا و سخنرانی شورانگیز و روشنگرانه به یاران در آن شب، زمزمه آن اشعار مشهور و

معروف، و سخنان خواهر قهرمانش و پاسخ آن بزرگوار به آن بهترین خواهر گیتی، را حارث بن کعب و ابو ضحّاک روایت کرده اند.

امام شافعی (۱۵۰ - ۲۴۰ ق)

محمّد بن ادریس بن عبّاس شافعی قرشی، از ائمه چهارگانه اهل سنت. او در غزّه یا عسقلان یا یمن متولّد شد و در مکّه و مدینه زندگی کرد و درس خواند. او اشعار بسیاری و مشهوری در مدح اهل بیت (علیهم السلام) دارد. شافعی به سال ۲۴۰ در مصر درگذشت. از جمله اشعار اوست:

تَزَلْزَلَتِ اَلدُّنْيَا لآلِ مُحَمَّدٍ *** وَ كَادَتْ لَهُمْ صُمُّ اَلْجِبَالِ تذوب

وَ غَارَتْ نُجُومٌ وَ اِقْشَعَرَّتْ كواكب *** وَ هُتِكُ اِسْتَارٌ وَ شُقُّ جيوب

يُصَلَّى عَلَى اَلْمَبْعُوثِ مِنْ آلِ هَاشِمٍ *** وَ يُغْزَى اِبْنُوهُ أَنْ ذَا لَعَجِيبٌ

لَئِنْ كَانَ ذَنبِي حُبَّ آلِ مُحَمَّدٍ *** فَذَلِكَ ذَنْبٌ لَسْتُ عَنْهُ أَتُوب

آلِ اَلنَّبِيِّ ذَرِيعَتِي *** وَ هَمُّوا اِلَيهِ وَ سِيلَتِي

أَرْجُو بِأَنْ أُعْطَى غَداً *** بِيَدَى اَلْيَمِينُ صَحِيفَتِي

دنیا بر آل محمّد (صلی الله علیه و آله) متزلزل شد تا حدّی که نزدیک بود کوه های خارا آب گردد.

ستارگان فرو مردند و کواکب بر خود لرزیدند و حجاب ها کنار رفته و گریبان ها چاک شد.

بر پیامبر خدا درود می فرستند و فرزندان او را غارت می کنند؛ این خیلی شگفت است.

اگر گناه من دوستی آل محمّد (صلی الله علیه و آله) است، گناهی است که هرگز از آن توبه نخواهم کرد.

آل نبی پناهگاه من و علّت روی آوردن من به خدایند. امیدوارم که (به خاطر آنان) فردا نامه من به دست راستم داده شود.

امام محمّد غزالی (۴۵۰ - ۵۰۵ ق)

از ادبا و دانشمندان سنّی مذهب. او دیدگاه خود را به واقعهٔ عاشورا چنین بیان کرده است: هر دوی این ها (حسین بن علی و معاویة بن ابوسفیان) مجتهد بوده اند، هر دو صحابه پیامبر بوده اند. بر این اساس غزالی جرأت نمی کند که یزید را گناهکار معرّفی کند؛ البته او را مقصر می داند ولی در عین حال عمل او را از نوع خطایی می داند که یک مجتهد مرتکب شده است و براساس دو مبنای اهل سنّت: یکی این که صحابه مجتهدند و دیگر این که اگر

ص: ۴۷

مجتهد خطا کند معذور است، نتیجه می گیرد که یزید در خطای خود معذور بوده است و حتی فتوی می دهد که لعن یزید جایز نیست.

امامه، نک: سکینه

امّ ثابت بنت سمرة بن جندب

همسر مختار بن ابو عبید ثقفی. در آخرین نبرد مصعب بن زبیر علیه مختار، هنگامی که مختار در قصر دارالاماره محاصره شده بود امّ ثابت در آن جا نیز حضور داشت. مختار در آخرین روز از وی مقداری عطر خواست، تا خود را برای شهادت آماده کند.

مردی به نام ابوعلفه گوید: مصعب بن زبیر پس از کشته شدن مختار و یاران او و مسلط شدن بر کوفه همسر مختار را به نام امّ ثابت دستگیر کرد و پیش خود آورد و شخصاً او را محاکمه کرد. مصعب

خطاب به او گفت: دربارهٔ مختار چه می گویی؟ امّ ثابت همسر مختار گفت: دربارهٔ او چه می توانم بگویم؟ هر چه شما می گویید من هم همان را می گویم. مصعب به او گفت: برو آزادی.

امّ حکیم

(مادر لبابه) مادر همسر حضرت ابو الفضل العّباس (علیه السلام).

امّ خلف

همسر مسلم بن عوسجه، از زنان برجسته شیعه که در کربلا از یاران حضرت سیّدالشهدا (علیه السلام) بود. پس از شهادت مسلم بن عوسجه پسرش، خلف آمادهٔ جنگ شد. امام حسین (علیه السلام) از او خواست که سرپرستی مادرش را بر عهده گیرد. ولی مادرش او را تشویق به جنگ کرد و گفت: جز با یاری پسر پیغمبر، از تو راضی نخواهم شد. خلف پس از نبردی دلیرانه به شهادت رسید. پس از شهادتش، سر او را به طرف مادرش پرتاب کردند. او هم سر را برداشته، بوسید و گریست.

امّ سعید احمسیّه

از دوستداران اهل بیت (علیهم السلام). روزی امّ سعید مرکبی کرایه کرده بود تا در مدینه سر قبور شهدا برود. امام صادق (علیه السلام) به او فرمود: آیا به تو خبر دهم که سرور شهیدان (سیّدالشهدا) کیست؟ گفت: آری. فرمود: حسین بن علی (علیه السلام) است.

امّ سلمة

همسر گرامی رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و از سابقین در اسلام و از مهاجرین به حبشه. او از زنان خردمند عصر خویش به شمار می رفت. نامش هند بود. پس از بازگشت از حبشه، به مدینه هجرت کرد. شوهرش، ابوسلمه، در جنگ احد مجروح و سپس شهید شد. پیش از جنگ احزاب به

همسری پیامبر درآمد و سرپرستی فاطمه زهرا (سلام الله علیها) را بر عهده گرفت. چون حسین (علیه السلام) به دنیا آمد عهده دار نگهداری او شد. امّ سلمه پس از رحلت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) همواره به اهل بیت و فادار ماند و سال ها، از مخالفان سرسخت معاویه بود و طی نامه هایی از معاویه در سبّ و لعن امیرالمؤمنین (علیه السلام) انتقاد کرد. این بانوی بزرگوار، از راویان حدیث از پیامبر بود. حسین بن علی (علیه السلام) پیش از سفر به کربلا عَلَم و سلاح پیامبر و ودایع امامت را به او سپرد تا از بین نرود. درخواست آن ها نشانه امامت بود. او هم آن ها را به امام سجاد (علیه السلام) تحویل داد. این امر، مقام عظیم او را نزد اهل بیت می رساند پس از واقعه کربلا، وی به عزاداری بر شهیدان کربلا پرداخت و بنی هاشم به تعزیت و تسلیت گویی او، که تنها بازمانده پیامبر بود، می رفتند. امّ سلمه در ٨٤ سالگی،

چند سال پس از واقعه کربلا (و به نقلی در سال ٦٢ ق) درگذشت و در بقیع، مدفون شد.

امّ کلثوم

دختر حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) و خواهر حضرت زینب و امام حسین (علیه السلام). وی در سال های آخر عمر پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) به دنیا آمد. زنی با فضیلت، فصیح و سخنور و دانا بود. نامش را زینب صغری هم گفته اند. در طول زندگی، شاهد شهادت مظلومانه عترت پیامبر بود. در سال ٦١ هجری نیز در رکاب سیّدالشهدا (علیه السلام) به کربلا آمد و پس از عاشورا، در مدّت اسارت نیز، با سخنانش عترت رسول خدا را معرفی و ستم های حکّام را افشا می کرد. از جمله وقتی کاروان اسیران را در کوفه وارد کردند، در جمع انبوه حاضران، به مردم دستور سکوت داد. چون نفس ها آرام گرفت و همه ساکت شدند به سخن پرداخت و کوفیان را به خاطر سستی در یاری امام و آلودن دست به خون سیّدالشهدا (علیه السلام) ملامت کرد. او همسر جناب عون بن جعفر بن ابیطالب (علیه السلام) بود. حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) دخترش امّ کلثوم را به همسری او درآورد. عون همراه همسرش در کربلا حضور داشت و به شهادت رسید.

ابو مخنف از امّ کلثوم حدیث می کند که: بعد از قتل امام

ص: ٤٨

حسین (علیه السلام) از گوینده ای، که او را ندیدم، این اشعار شنیدم.

وَ اَللَّهِ مَا جِئْتُكُمْ حَتَّى بَصُرْتْ بِهِ *** بِالطَّفِّ مُنْعَفِرَ اَلْخَدَّيْنِ مَنْحُوراً

وَ حَوْلَهُ فِتْيَةٌ تَدْمَى نُحُورُهُمْ *** مِثْلَ اَلْمَصَابِيحِ يَغْشَوْنَ اَلدُّجَى نُوراً

وَ قَدْ رَكَضْتُ رِكَابِي كَيْ اُصَادِفُهُ *** مِنْ قِبَلِ يَلْثِمَ وَسَطَ اَلْجَنَّةِ الْحَوْرَا

فَرَدَّنِي قَدْرَ وَ اَللَّهُ بَالِغُهُ *** وَ كَانَ اَمْرُ قَضَاءِ اَللَّهِ مَقْدُوراً

كَانَ اَلْحُسَيْنُ سِرَاجاً بِسَتَضَاءَ بِهِ *** وَ اَللَّهُ يَعْلَمُ اِنِّي لَمْ اُقَلَّ زُوراً

امّ کلثوم می فرماید: او را سوگند دادم تا بگو کیستی؟ گفت: ملکی از ملوک جن ام، که با گروه خویش آمدم تا امام حسین (علیه السلام) را نصرت کنم. ولی وقتی رسیدم که او را کشته بودند.

سپهر در ناسخ التواریخ می نویسد: چون آن حضرت به درجه رفیع شهادت رسید و چون امّ کلثوم صدای شیهه ذوالجناح را شنید، این اشعار را با سوز و گداز قرائت کرد:

مُصِيبَتِي فَوْقَ أَنْ ارْثَى بِاشْعَارِي *** وَ اَنْ يُحِيطَ بِهَا عِلْمِي وَ اِفْكَارِيٌ

فَالْيَوْمَ اُنْظُرْهُ بِالتُّرْبِ مُنْجَدِلاً *** لَوْ لاَ اَلتَّحَمُّلُ طَاشَتْ فِيهِ اِفْكَارِي

كَأَنَّ صُورَتَهُ فِي كُلِّ نَاحِيَةٍ *** شَخْصٌ يُلاَيِمُ أَزْمَانِي وَ اِخْطَارَى

جَاءَ اَلْجَوَادُ فَلاَ اِهْل بِمُقْدَمِهِ *** اِلاّ لِوَجْهِ حُسَيْنٍ طَالِبِ اَلثَّارَى

مَاللَّجَوَادِ لَحَاهُ اَللَّهُ مِنْ فَرَسٍ *** اَنْ لاَ يُجَنَدَلُ دُونَ اَلضَّيْغَمِ اَلضَّارَى

يَانْفَسَ صَبْراً عَلَى اَلدُّنْيَا وَ مِحْنَتُهَا *** هَذَا اَلْحُسَيْنِ قَتِيلاً بِالْعُرَى عَارَى

و چون ذوالجناح، بازین واژگون و کاکل غرقه به خون، به در خیمه ها رسید، امّ کلثوم سخت بگریست و با اشاره به خواهر خود، زینب این مرثیه را سرود:

لَقَدْ حَمَلْتَنِي فِي اَلزَّمَانِ نَوَّابُهُ *** وَ مَزَّقْنَا اِنْيَابَهُ وَ مَخَالِبَهُ

وَ أَخْنَى عَلَيْنَا اَلدَّهْرُ فِي اَلدَّارُ غُرْبَةٌ *** وَ دِنْتَ بِمَا نَخْشَى عَلَيْنَا عَقَارِبَهُ

وَ أَفْجَعْنَا بِالاِقْرَبِينَ وَ شَتَّتْ *** يَدَاهُ لَنَا شَمْلاً عَزِيزاً مَطَالِبُهُ

وَ اودى اخى وَ اَلْمُرْتَجَى فِي اَلنَّوَائِبِ *** وَ عَمَّتْ رَزَايَاهُ وَ جَلَّتْ مَصَائِبُه

حُسَيْنُ لَقَدِ امْسَى بِهِ اَلتُّرْبَ مُشْرِقاً *** وَ اظْلِمْ مِن دِينِ الالهِ مَذاهِبُهُ

وَ يَحْزَنُنِى انى اعيش وَ شَخْصُهُ *** مُغَيَّبٌ وَ فِى تَحْتَ اَلتُّرَابِ تَرَائِبُهُ

فَكَيفَ يُعَزَّى فَاقدَ شَطرَ نَفسِهِ *** فَجَانِبُهُ حَيٌ وَ قَدَ مَاتُ جَانِبِهِ

فَلَمْ يَبْقَ لَى رُكْنِ اَلْوَذِّ بِرُكْنِهِ *** اِذَا غَالنِى فِى اَلدَّهْرِ مَا لاَ اُغَالِبُهُ

تَمَزَّقُنَا ايدَى اَلزَّمَانُ وَ جَدْنَا *** رَسُولُ الَّذِي عَمَّ اَلانامَ مَوَاهِبُهُ

هم چنین در ناسخ التواریخ آمده است: چون سپاه کوفه و شام به غارت خیام طاهرات پرداختند عمر سعد از راه رسید، زنان اهل بیت پیش روی او صیحه زدند، عمر سعد فرمان داد کسی به خیمه زنان وارد نشود و آن جوان بیمار را کسی تعرض نکند و هیچ کس از این خیام بیرون نشود. اهل بیت گفتند: حکم کن که آن چه از ما برده اند بازگردانند تا بتوانیم سر و روی خویش را بپوشانیم، عمر

سعد حکم کرد که هر چه برده اند بازگردانند، ولی ابداً کسی چیزی رد نکرد. (و عمر سعد به هیچ یک از خواسته های اهل بیت (علیهم السلام) پاسخ نداد و عمل نکرد) امّ کلثوم بگریست و این اشعار را بسرود:

قَدْ نَقَضْتُ مُنَی الْحَیاةَ وَ أَصْبَحْتُ *** عَلَی فُجَّاجِ اَلاَرْضِ مِنْ بَعْدِکُمْ سِجْناً

قِفُوا وَ دَعَوْنَا قَبْلَ بَعْدِکُمْ عَنَّا *** وَ داعاً فَاِنَّ الْجِسْمَ مِنْ اَجْلِکُمْ مُضنّی

سَلامٌ عَلَیْکُمْ ما امرُ فِراقِکُم *** فَیالِیْتَنا مِنْ قَبْلُ ذاالِیومَ قَدْ مِتْنَا

وَ اَنَّی لاَرَثی لِل غَرِیبِ وَ اُنْنِی *** غَرِیبٌ بَعِیدُ الدَّارِ وَ الاَهْلِ وَ الْمُغَنَّا

اِذا طَلَعَتْ شَمْسُ النَّهارِ ذَکَرْتُکُمْ *** وَ اِنْ عَزَبْتُ جَدَّدْتُ مِنْ اَجْلِکُمْ حُزْناً

لَقَدْ کَانَ عَیْشِي بِالاِحِبَةِ صَافِیاً *** وَ مَا کُنْتُ اُدْرِي اِنَّ صُحِبَتَنَا تَفْنَی

ص: ٤٩

فَوَ اَللَّهِ قَدْ ضَاقَ اِشْتِیَاقِي اِلَیکُم *** وَ لَمْ یَدَعِ اَلتَّغْمِیضَ لِي بَعْدَکُمْ جَفْناً

وَ قَدْ بَارَحَتْنِي لَوْعَةُ اَلْبَیِّنِ وَ الاسی *** وَ قَدْ صِرْتُ دُونَ اَلْخَلْقِ لَی مَفْزَعاً سِنّاً

وَ قَدْ رَحَلُوا عَنَی احْبَّةً خاطري *** فَمَا اِحِدٌ مِنْهُمْ عَلَی غُرْبَتَی حنا

سیّد بن طاووس در لهوف می نویسد: بعد از ذکر خطبه بانوی محترم فاطمه بنت الحسین (علیه السلام) امّ کلثوم این خطبه را قرائت کرد:

(قَالَتْ: یا اَهْلَ الْکُوفَةِ سَوْأَةً لَکُمْ مَا لَکُم خَذَلْتُمْ حُسَیْناً وَ قَتَلْتُمُوهُ وَ انْتَهَبْتُمْ أَمْوَالَهُ لَکُمْ خَذَلْتُم حُسَیناً وَ قَتَلْتُمُوهُ وَ انْتَهَبْتُمْ أَمْوَالَهُ وَ وَرِثْتُموهُ وَ سَبَیْتُمْ نِسَاءَهُ وَ نَکَبْتُمُوهُنَّ فَتَبّاً لَکُمْ وَ سُحْقاً وَ یْلَکُمْ أَتدَرُونَ أَی

دواه دَهتْكُمْ؟! وَ اي وِزْرٍ عَلَى ظَهْرَتِكُمْ حَمَلْتُمْ؟! وَ اَيُّ دِماءٍ سَفَكْتُمُوها؟ وَ اَي اموال نَهَبْتُموها؟ وَ ايَّ كَرِيمَةٍ سَبَيْتُمُوهُنَّ؟ وَ اِى صبيَّة سَلِبتُمُوهُنَّ؟ قَتَلْتُمْ خَيْرَ رِجَالاَتٍ بَعْدَ اَلنَّبِيِّ (صلى الله عليه و آله) وَ نُزِعَتِ اَلرِّحَّةُ مِنْ قُلُوبِكُمْ! اِلاّ اَنَّ حِزْبَ اَللَّهِ هُمُ اَلْفَائِزُونَ وَ حِزْبُ اَلشَّيْطَانِ هُمُ اَلْخَاسِرُون.) ثُمَّ قَالَتْ:

قَتَلْتُمْ اَخِي صَبْراً فَوَيْلٌ لاَمكم *** سَتُجْزَوْنَ نَاراً حَرُّهَا يَتَوَقَّدُ

سَفَكْتُمْ دِمَاءً حَرَّمَ اَللَّهُ سَفْكَهَا *** وَ حَرَّمَهَا اَلْقُرْآنُ ثُمَّ مُحَمَّدٌ

اِلا فَابْشِرُوا بِالنَّارِ اَنَّكُمْ غَداً *** لَفِي سَقَرٍ حَقّاً يَقِيناً مُخَلَّدٍ

وَ اِنى لابْكِي فِي حَوِيَّتِي عَلَى اَخِيٍ *** عَلَى خَيْرِ مَنْ بَعْدَ اَلنَّبِيِّ مولد

بِدَمْعٍ غَزِيرٍ مُسْتَهَلٍ مُكَفْكَفٍ *** عَلَى اَلْخَدِّ مِنِّى دَائِماً لَيْسَ يجمد

یعنی: ای اهل کوفه! قبیح باد چهره هایتان! شما را چه پیش آمد که از نصرت حسین دست بازداشتید و او را مخذول کردید، تا این که او را شهید کردید و اموال او را به غارت بردید و آن را میراث خود شمردید و عیالات او را اسیر کردید و آن ها را برهنه و دچار بدبختی نمودید؟ اف باد بر شما، و دور باد رحمت حق از شما! ای وای بر شما آیا می دانید چه مصیبت بزرگی برپا کردید و چه گناه عظیمی مرتکب شدید و چه خون پاکی را ریختید و چه اموالی را غارت کردید و چه دختران پرده نشین و بانوان آل طه و یس را اسیر کردید!

شما کسی را کشتید که بعد از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بهتر از همه جهانیان بود؛ و از سوء کردار شما رحمت از دل های شما جدا شد و دچار قساوت و ضلالت شدید. همانا حزب خداوند فائز و رستگارند و حزب شیطان خاسر و زیانکار. مادرانتان به عزایتان بنشینند که برادرم را با شکنجه کشتید. به زودی به آتشی که خاموشی ندارد جزا داده خواهید شد. شما خونی را ریختید که خداوند متعال و قرآن و رسول خدا (صلی الله علیه و آله) آن را حرام کرده بود. همانا به شما بشارت می دهم که فردای قیامت در قعر جهنم مخلد خواهید بود! و من تا زنده هستم، بر برادرم، که بهترین مولود

پس از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بود، خواهم گریست، به اشکی که چون سیل به صورت من جاری و متراکم باشد و هرگز خشک نشود.

سپهر می نویسد: چون سخنان زینب (سلام الله علیها) در مجلس ابن زیاد پایان یافت، امّ کلثوم سخن آغاز کرد و فرمود: (یابْنَ زِیاد! انْ کانَ قَرَّتْ عَیْنُكِ بِقَتْلِ اَلْحُسَیْنِ فَقَدْ کَانَتْ بِعَیْنِ رَسولِ اَللَّهِ قَرَّتْ بِرُؤیَتِهِ وَ کَانَ یُقَبِّلُهُ وَ یَمُصُّ شَفَتَیْهِ وَ یَحْمِلُهُ هُوَ وَ أَخُوهُ عَلَی ظَهْرِهِ فَاسْتَعَدَّ غَداً لِلْجَوَاب.)

یعنی: ای پسر زیاد! اگر چشم تو به قتل حسین روشن گردید، (بدان که) هر آینه چشم رسول خدا به دیدار او خرسند و حضرتش پیوسته حسین را می بوسید و لب های او را می مکید و او را در آغوش می کشید و گاهی او را با برادرش، حسن، بر دوش خود سوار می کرد؛ پس خود را آماده پاسخگویی در روز قیامت (و در برابر محکمه عدل الهی) ساز.

مسلم جصّاص گوید: مردم کوفه را دیدم که بر حال اطفال اهل بیت (علیهم السلام) رقّت آورده و از فراز بام نان و خرما به ایشان اطعام می کردند و کودکان نیز گرفته، بر دهان خود می گذاشتند. امّا امّ کلثوم آن نان پاره ها و گردوها و خرماها را از دست و دهان کودکان می ربود و می افکند. پس بانگ بر اهل کوفه زد و فرمود: (یَا اَهْلَ کوفه انَّ اَلصَّدَقَةَ عَلَیْنَا حَرَامٌ.)

یعنی: ای اهل کوفه (دست از بذل این چیزها بازگیرید) همانا صدقه بر ما اهل بیت حرام است.

و نیز زمانی که امّ کلثوم زنان کوفه را دید که بر کاروان اسرا زار زار می گریند، سر از محمل بیرون کرد و گفت: (یَا اَهْلَ کُوفُهُ تَقْتُلُنَا رِجَالُکُمْ وَ تَبْکِینَا نِسَاؤُکُمْ؟! فَالْحَاکِمُ بَیْنَنَا وَ بَیْنَکُمُ اَللَّهُ یَوْمَ فَصْلِ اَلْقَضَاءِ.)

یعنی: ای اهل کوفه، مردان شما مردان ما را می کشند و زنان شما بر حال ما گریه می کنند! در فردای قیامت، خداوند متعال بین ما و شما حکم خواهد فرمود.

قِنَسّرِین نام بلدی است در یک منزلی حلب، که مردم آن همه از شیعیان علی (علیه السلام) بودند. آنان دروازه ها را بسته، از فراز بام، مردم آن جماعت را پیاپی لعن می کردند و آن ها را با سنگ طرد می کردند و می گفتند: ای قاتلان اولاد رسول خدا (صلی الله علیه و آله) اگر همگان نیز کشته شویم یک تن از شما را به این شهر راه نمی دهیم. در این وقت امّ کلثوم با دیده خونبار و دل داغدار اشعار زیر را سرود:

كَمْ تَنْصِبُونَ لَنَا اَلاِقْتَابَ عَارِيَّةً *** كَانَنَا مِنْ بَنَاتِ اَلرُّومِ فِي البلد

أَلَيْسَ جَدَّی رَسُولُ اَللَّهِ وَ يلكم *** هُوَ اَلَّذِی دَلَّكُمْ قَصْداً الی اَلرُّشْدِ

يَا اُمَّةَ اَلسَّوْءِ لَاسْقِيا لِرَبْعِكُمْ *** اِلاّ عَذَاباً كَمَا أَخْنِي عَلَی لبد

سپهر در ناسخ التواریخ گوید: چون اهل بیت رسول خدا را به سیبور (نام شهری نزدیک کفر طاب) کوچ دادند، اهل سیبور، از پیر و جوان، گرد آمدند. سپس شیخی سالخورده، که زمان خلافت عثمان را درک کرده بود، از میانشان برخاست و گفت: فتنه برنینگیزید که همانا این سرها را در تمام امصار و بلدان گردانیده اند و کسی از در منع سخن نکرده است، بگذارید تا از شهر شما هم بگذرانند. جوانان گفتند که و الله هرگز نمی گذاریم این قوم پلید شهر ما را به قدوم خویش آلوده سازند. در زمان، بشتافته و پل روی آب را که از آن عبور می شد، قطع کردند و ساختهٔ جنگ شدند. در پی این ماجرا، حرب در پیوست و رزمی سخت بر پای ایستاد، چندان که ششصد تن از لشکر ابن زیاد دستخوش تیغ فولاد شدند و جماعتی از جوانان سیبور به خاک افتادند. در این وقت امّ کلثوم فرمود: نام این بلد چیست؟ گفتند: سیبور است. فرمود: أَعْذَبَ اَللَّهُ شَرَابَهُمْ وَ أَرْخَصَ أَسْعَارِهُمْ وَ رَفَعَ أَيْدَی اَلظَّلَمَةِ عَنَهُم.

ابو مخنف گوید: از اثر دعای امّ کلثوم، اگر جهان همه انباشته ظلم و جور بودی، در اراضی ایشان جز آیت نعمت و بذل و رایت قسط و عدل افراشته نگشتی.

نیز صاحب ناسخ التواریخ گوید: چون اهل بیت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) را به بعلبک نزدیک کردند، به حاکم بعلبک نوشتند که اینک سرهای خوارج و اهل بیت ایشان است که به درگاه امیرالمؤمنین یزید حمل می دهند، علف و آذوقه مهیّا کن و به استقبال ما بیا.

حاکم بعلبک فرمان داد تا جای آسایش و آرامش از بهر ایشان مهیّا ساختند و از سویق و سکر و دیگر مشروبات و مأکولات فراهم آوردند و دف ها بنواختند و رایت ها برافراختند و در بوق ها بدمیدند و آن کافران را استقبال کردند و به شهر در آوردند. در این وقت امّ کلثوم فرمود: نام این بلد چیست؟ گفتند: بعلبک. پس گفت فقالت: أَبَادَ اللَّهُ تَعَالَی خُضَرَائَهُمْ وَ لاَ أَعْذَبَ اللَّهُ شَرَابَهُمْ وَ لا رَفَعَ اللَّهُ أَیْدِی اَلظَّلَمَةِ عَنْهُمْ. قَالَ ابو مِخْنَفٍ: وَ لُو انَّ الدُّنیا کانَتْ مَمْلُوَّةً عَدْلاً وَ قِسْطاً لِمَا أَنَا لَهُمْ اِلاّ ظُلْماً وَ جُوراً.

یعنی: (آن مخدّره در حق آن ها نفرینی کرد که) خدای تعالی نابود کند وسعت معیشت شما را و خوشگوار نگرداند آب شما را و دست ظالمان را از سر شما کوتاه نکند، و ابو مخنف گوید: اگر همه دنیا را عدالت و رفاه فرا گیرد، در بعلبک جز آثار ظلم و بیچارگی چیز دیگر نیست.

سیّد بن طاووس در لهوف گوید: چون کاروان اهل بیت (علیهم السلام) دیک دروازه شام رسیدند، ام کلثوم شمر بن ذی الجوشن را طلب کرد و فرمود: مرا با تو حاجتی است. گفت: حاجتت چیست؟ فرمود: اینک شهر دمشق است، ما را از دروازه ای داخل کن که مردمان در آن کم تر انجمن باشند و بگو سرهای شهدا را از میان محمل ها دور کنند تا مردم به نظاره سرها مشغول شده، به حرم رسول خدا (صلی الله علیه و آله) ننگرند.

شمر، که عامل اصلی شرارت بود، چون مقصود آن مخدّره بدانست یک باره بر خلاف مقصود آن مخدّره کمر بست و فرمان داد تا سرهای شهدا را در خلال محمل ها جای دهند و ایشان را از دروازه ساعات، که مجمع رعیت و رعات بود، به شهر در آوردند تا مردم بیشتر بر آن ها نظاره کنند.

و سپهر در ناسخ التواریخ ادامه می دهد که در آن حال، شمر حامل سر حضرت امام حسین (علیه السلام) بود و پیوسته می گفت: (أَنَا صَاحِبُ رُمْحٍ طَوِيلٍ أَنَا قَاتِلُ اَلاصِيلِ أَنَا قَتَلْتُ اِبْنَ سَيِّدَالُوصِيِّينَ وَ اَتَيْتُ رَأْسَهُ الی يَزِيدَ اميرالمُؤْمِنِين.)

امّ کلثوم چون بشنید که شمر به عمل خویش افتخار کرده، چنین می گوید: من صاحب نیزه بلند و کشنده فرزند ارجمند سید اوصیا و قتال کننده با دین اصیل بلند پایه ام؛ یک باره آتش خشمش بانه کشید و فرمود: (وَ فِيكَ الْكَثْكَثُ يَا لعين بْنَ اَللَّعِينِ أَلاَ لَعْنَةُ اَللَّهِ عَلَى اَلظَّالِمِينَ يَا و يلُكَ أَتَفتَخِرُ عَلَى يَزِيدَ اَلْمَلْعُونِ بْنِ اَلْمَلْعُونِ بِقَتْلِ مَنِ اغاهُ فِي اَلْمَهْدِ جَبْرَئِيلُ وَ مَنِ اِسْمُهُ مَكْتوبٌ عَلَى سُرَادِقِ عَرْشِ اَلْجَلِيلِ وَ مَنْ خَتَمَ اَللَّهُ بِجَدِّهِ المُرْسَلِينَ وَ قَمَعَ بِأَبِيهِ اَلْمُشْرِكِينَ فَأَيْنَ مِثْلُ حدی مُحَمَّدٍ اَلْمُصْطَفَى وَ أَبِی اَلْمُرْتَضَى وَ أَمِّی فَاطِمَةُ اَلزَّهْرَاءُ صَلَوَاتِ

ص: ۵۱

اللَّهُ وَ سَلَامُهُ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ.)

یعنی: خاک بر دهانت باد ای ملعون! لعنت خداوند بر ستمکاران باد! وای بر تو! آیا فخر می کنی بریزید ملعون که به قتل رسانیدی کسی را که جبرئیل در گهواره برای او ذکر خواب می گفت و نام گرامیش در سرادق عرش جلیل پروردگار، مکتوب است؟ کُشتی کسی را که خداوند متعال پیامبری را به جدّ وی، رسول خدا، خاتمه داد. آیا افتخار تو این است که به قتل رسانیدی کسی را که پدرش نابود کنندهٔ مشرکین بود؟ کجا جدی و پدری و مادری مثل جدّ و پدر من پیدا خواهد شد؟

خولی اصبحی که نگران این بیانات بود، به امّ کلثوم گفت: تأبین الشَّجَاعَةَ وَ أَنْتَ بِنْتِ الشُّجَاعَ، یعنی: تو هرگز از شجاعت سر برنتابی، همانا تو دختر مرد شجاعی هستی!

در جلد دهم بحار الانوار (چاپ کمپانی) روایت شده است که چون یزید خواست عیال الله را روانه مدینه نماید اموال و اثقال و عطایا را بر روی هم نهاد ... تا آن جا که گوید:

آن گاه روی به مدینه نهادند، چون دیوارهای مدینه نموداه گردید، امّ کلثوم با دلی پر از اندوه، سیلاب اشک از دیده جاری ساخته به قرائت این مرثیه پرداخت و زمین و آسمان را منقلب ساخت:

مَدِينَةَ جَدِّنَا لاتَقْبَلِينَا *** فَبِالْحَسَرَاتِ وَ الاَحزان جِئْنَا

أَلاَ أُخْبِرَ رَسُولَ اَللَّهِ عَنَّا *** بَاناً قَدْ فُجَعْنَا فِي اخينا

این شعر منسوب به امّ کلثوم (سلام الله علیها) در کتب مقاتل مفصل آمده است.

آن گاه بر سر قبر مادرش، فاطمه زهرا (سلام الله علیها)، آمد و از بانگ ناله و عویل، شور محشر برپا کرد. مردم گریبان ها چاک زدند، صورت ها خراشیدند و ناله واحسیناه به چرخ برین رسانیدند. در آن وقت امّ کلثوم (سلام الله علیها) با چشم پر آب و قلب کباب، بر سر قبر مادر، این مرثیه را بگفت که سنگ را آب و آب را کباب کرد.

أَفَاطِمُ لَوْ نَظَرْتَ الی السَّبَايَا *** بَنَاتُكَ فِي اَلْبِلاَدِ مُشَتَّتِينَا

أَفَاطِمُ لَوْ نَظَرْتَ الی الحباری *** وَ لَوْ اَبْصَرْتِ زَيْنَ اَلْعَابِدِينَا

أُفَاطِمُ لَوْ رَأَيْتَ بِتْنَاً سَهَارَی *** وَ مِنْ سَهَرِ اَلْمَيَالِي قَدْ عَيَّنَا

أَفَاطِمَ مَا لَقِيتُ مِنْ عِدَاكَ *** فَلاَ قِيرَاطَ مِمَّا قَدْ لَقِينَا

فَلَوْ دَامَتْ حَيَاتُكَ لَمْ تَزَالَی *** الی يَوْمَ اَلْقِيَامَةِ تَنْدُبِينَا

در بحر المصائب گوید که امّ کلثوم چون وارد مدینه شد (بعد از واقعهٔ جانسوز کربلا) بعد از چهار ماه از این سرای پربلا به رحمت خداوند لایزال پیوست، بنا به قول علّامه حلّی در منهاج الصلاح و شیخ کفعمی در مصباح و شیخ مفید در ارشاد که می فرمایند: با توجه به این که ورود اهل بیت به

مدینه بیستم شهر صفر بوده است، وفات آن بانوی بزرگوار باید تقریباً در اواخر جمادی الثانی ٦٢ باشد. مدفن این بانوی بزرگ، به استناد منابع، در مدینه است.

امّ لقمان بنت عقیل

دختر عقیل ابن ابیطالب. هنگامی که بشیر خبر شهادت خونین کفنان کربلا را به مردم مدینه داد، زنان بنی هاشم از خانه ها بیرون آمدند و شیون آغاز کردند و امّ لقمان چنین به نوحه و ندبه پرداخت:

مَاذَا تَقُولُونَ إِنْ قَالَ اَلنَّبِيُّ لَكُم *** مَاذَا فَعَلْتُمْ وَ أَنْتُمْ آخِرُ الأمم

بِعِتْرَتِي وَ بِأَهْلَى بَعْدَ مُفْتَقَدِى *** مِنْهُمْ أُسَاراً وَ مِنْهُمْ ضُرِّجُوا بدم

مَا كَانَ هَذَا جَزَائَى اَنْ نَصَحْتُ لَكُمْ *** إِنْ تَخْلُفُونِى بِسُوءٍ فى ذَوَى رحم

اگر پیامبر (صلی الله علیه و آله) از شما بپرسد که ای آخرین امّت، شما چه کردید، چه می گویید؟ و بعد از من با خانواده و دودمان من چگونه رفتار کردید؟ برخی از آنان اسیر شدند و بدن برخی به خون آغشته شد. سزای نصایحی که به شما کردم چنین نبود. نباید با وابستگان من چنین ظالمانه رفتار می کردید.

امّ وهب نمری

دختر عبد و همسر عبدالله بن عمیر کلبی از طایفه بنی علیم و از قبیله نمر بن قاسط. چون شوهرش تصمیم گرفت از کوفه به یاری حسین (علیه السلام) بیرون آید، امّ وهب نیز اصرار کرد تا او را هم با خود ببرد. آنان، شبانه، به یاران حسین (علیه السلام) در کربلا پیوستند. روز عاشورا وقتی شوهرش به میدان رفت، او نیز چوبی به دست گرفت و به میدان شتافت ولی امام حسین (علیه السلام) مانع او شد و فرمود: زنان جهاد نیست. امّا پس از شهادت شوهرش به بالین او رفت و صورت او را پاک می کرد که شمر، غلامی را سراغ او فرستاد. آن غلام با گرزی بر سر آن زن کوبید و او را شهید کرد.

دربارهٔ او هم چنین، آورده اند که چون عبدالله بن عمیر در جنگ شرکت کرد و دو تن از افراد سپاه عمر سعد را کشت، امّ وهب چوبی برداشت و به سوی همسرش رفت و در حالی که می گفت: پدر و مادرم فدای تو باد، به نبرد با دشمنان فرزندان پاک

ص: ۵۲

محمّد (صلی الله علیه و آله) ادامه بده، عبدالله به سوی او آمد و او را به طرف زنان راند. امّ وهب دامن پیراهن او را گرفت و گفت: تو را رها نمی کنم تا همراه تو بمیرم. حسین (علیه السلام) به او خطاب کرد و فرمود: پاداش خیر از اهل بیت من به تو رسید، بازگرد به سوی زنان و با آنان بنشین که جهاد بر زنان واجب نیست. پس به سوی زنان بازگشت. بعد از شهادت همسرش به طرف جسد او رفت و در کنار سرش نشست و در حالی که خاک را از آن می زدود گفت: هَنِیئاً لَکَ اَلْجَنَّة: بهشت برتو گوارا باد.

شمر بن ذی الجوشن به غلام خویش، که رستم نام داشت، دستور داد: با عمود بر سرش بزن و او با عمود بر سر امّ وهب زده، سرش را شکافت و او در همان مکان جان سپرد.

امّ هانی

از بانوان اهل بیت (علیهم السلام) که در روز عاشورا به اسارت در آمد.

امیرُالتّوّابین

لقب سلیمان بن صرد خزاعی رهبر قیام توابین.

امیرالمؤمنین (علیه السلام)

لقب حضرت علی بن ابیطالب (علیه السلام).

امیرجان

حاکم بغداد. احداث منارة العبد حرم حسینی به دستور سلطان اویس و به دست او انجام شد.

امیر حسین کوکبانی (متوفی: ۱۱۱۲ ق)

سیّد حسین بن عبد القادر کوکبانی از مشاهیر یمن. صاحبِ شعری در شهادت امام حسین (علیه السلام):

فی خَدَی اَلشَّفَقُ اَلْقَانَی بَدَی وَ عَلَی *** قَتْلِ اَلْحُسَیْنِ دَلِیلُ حُمْرَةِ اَلشَّفَقِ

بر گونه تو سرخی شفق آشکار شده، زیرا کشته شدن حسین (علیه السلام) دلیل سرخی شفق است.

امیر عبدالله خفاجی (متوفی: ٤٦٦ ق)

ابو محمّد عبد الله بن محمّد بن سنان خفاجی حلبی از ادیبان بزرگ شیعه، آرامگاهش در حلب است.

یَا اُمَّةِ کَفَرَتْ وَ فِي اِفْوَاهُهَا *** اَلْقُرْآنِ فِیهِ ضَلاَلُهَا وَ رَشَادُهَا

أَعْلَی اَلْمَنَابِرِ تُعْلِنُونَ بِسَبِّهِ *** وَ بِسَیْفِهِ نُصِبَتْ لَکُمْ أَعْوَادُهَا

تِلْکَ اَلْخَلاَئِقُ بَیْنَکُمْ بَدْرِیَّةٌ *** قَتْلِ اَلْحُسَیْنِ وَ مَا خَبَتْ أَحْقَادُهَا

ای امّتی که از قرآن و هدایت و ضلالت آن سخن می گفتید و لیکن سرانجام کافر شدید؛ آیا بر منبرها آشکارا دشنام به کسی می دهید که چوب های منبرها با شمشیر او برای شما ساخته و نصب شده است؟ آن بازماندگان بدر در میان شما، با آن که حسین (علیه السلام) را کشتند، آتش کینه شان هنوز خاموش نگردیده است.

امیر مسعود

از امرای وهابی، که در سال ۱۲۲۵ ق با سپاهی متشکل از بیست هزار جنگجوی وهابی به نجف و از آن جا به کربلا تاختند و اماکن تبرکه را خراب کرده، زوّار آن جا را به شهادت رساندند و اموال شیعیان را غارت کردند.

امیر معزّی (متوفی: ۵۱۸ تا ۵۲۱ق)

امیرالشّعرا ابو عبدالله محمد بن عبدالملک برهانی نیشابوری، شاعر قرن پنجم و اوایل قرن ششم هجری. تخلّص او به معزّی برای تقرّب وی به دربار معزّالدّین ملکشاه بن الب ارسلان است. او تا سال ٤٨٥ ق در خدمت آن سلطان بود. پس از وفات او مدّتی در هرات و نیشابور و اصفهان امرای سلجوقی و غیر سلجوقی را مدح گفت و سپس در خراسان به خدمت سنجر درآمد و تا پایان عمر در خدمت او می زیست. او در قصیده سرایی استاد بود و دیوانش حدود نوزده هزار بیت دارد.

نمونه ای از اشعار او در توصیف شهادت امام حسین (علیه السلام):

آن که چون آمد به دستش ذوالفقار جان شکار *** گشت معجز در کفش چون در کف موسی، عصا

آمد آواز منادی لَا فَتَی الَّا عَلَی *** وانگهی لاسیف الا ذوالفقار آمد ندا

و آن دو فرزند عزیزش چون حسین و چون حسن *** هر دو اندر کعبه جود و کرم، رکن و صفا

آن یکی را جان ز تن گشته جدا اندر حجاز *** وان دگر را سر جدا گشته ز تن در کربلا

ص: ۵۳

آن که دادی بوسه بر روی و قفای او رسول *** گرد بر رویش نشست و شمر ملعون در قفا

وان که حیدر گیسوان او نهادی بر دو چشم *** چشم او در آب غرق و گیسوان اندر دما

روز محشر داد بستاند خدا از قاتلانش *** تو بده داد و مباش از حبّ مقتولان جدا

امیری فیروزکوهی (۱۲۸۸ - ۱۳٦۳ ش)

شاعر بزرگ معاصر. استاد عبدالکریم امیری فیروزکوهی، متخلص به امیر، فرزند امیر عبدالله منتظم الدوله در دهکد فرح آباد فیروزکوه به دنیا آمد. تحصیلات ابتدایی را در تهران، در مدرسه سیروس آغاز کرد و در مدرسهٔ آمریکایی ادامه داد.

در سنین نوجوانی اولین اثر خود را، که غزلی سیاسی دربار تغییر سلطنت و اوضاع مملکت در آن روزها بود، در روزنامه نسیم صبا منتشر ساخت.

بعد از کناره گیری از درس و مدرسه تا سال ۱۳۱٤ ش بیشتر اوقاتش به سرودن شعر و مصاحبت با شعرا و هنرمندان گذشت و از آن سال شوق و علاقه زیاد به تحصیل دانش به ویژه علوم ادبی در وی پدید آمد. در مدت چندین سال، ادبیات، منطق، کلام و حکمت و فقه و اصول را نزد استادان بزرگی فراگرفت.

آثار علمی او عبارتند از: مقدمهٔ مبسوط بر دیوان صائب تبریزی، حواشی و تعلیقات بسیار بر کتب کلامی و فلسفی و متون رجالی و ادبی، ترجمه نفس المهموم از محدّث قمی، ترجمه مکاتیب نهج البلاغه و مقالات متعدد تحقیقی و ادبی در روزنامه ها و مجلات.

وی از جمله شاعرانی است که در مصیبت سیّد و سالار شهیدان امام حسین (علیه السلام) اشعار پرسوز و گدازی دارد؛ از جمله ترجیع بندی در مرثیه سیدالشهدا (علیه السلام) از او به جای مانده است. امیری فیروزکوهی در این ترجیع بند به استقبال ترجیع بند محتشم کاشانی رفته که بند اوّل آن چنین است:

جان ها فدای آن که به جان شد فدای غیر *** بیگانه شد ز خود که شود آشنای غیر

از بذل جان خویش به رغبت به رای حق *** نگذشت تا گذاشت جهان را برای غیر

گوینده خلاف رضا در هوای نفس *** جوینده رضای خدا در رضای غیر

در راه دین ز پیکر خود ساخت شمع راه *** تا رهزن دغل نشود رهنمای غیر

افراشت بیرق از سر خود در طریق عدل *** تا کس طریق ظلم نپوید به پای غیر

بر خوانِ سرگشاده آزادی از خدای *** داد از سر بریده به هر رگ صلای غیر

مال و منال و اهل و عیال از سرای خویش *** کرد آزمون اهل و عیال از سرای غیر

از جسم پاک خودکف خاکی به جا گذاشت *** آن هم برای این که شود توتیای غیر

هر گوشه از دهانهٔ زخمش به خنده گفت *** کز خون پاک خویش دهم خونب های غیر

چندان به درد و داغ عزیزان گداخت دل *** تا چون زر گداخته آمد دوای غیر

نفرین هر شریر به بانگ علن شنید *** تا با دعای خیر دهد مدعای غیر

نور هدی، فروغ خدا، شمس مشرقین *** برهان حق و حجت قول خدا، حسین

***

ای دل به مهر داده به حق، دل سرای تو *** وی جان به عدل کرده فدا، جان فدای تو

ای کشته فضیلت، جان کشته غمت *** وی مردهٔ مروّت، میرم به پای تو

محبوب ما، گزیدهٔ حق، صفوهٔ نبی ست *** مفتون تو، فدایی تو، مبتلای تو

از بس که در غم دل مظلوم سوختی *** یک دل ندیده ام که نسوزد برای تو

چرخ کهن که کهنه شود هر نوی از او *** هر سال نوکند ره و رسم عزای تو

هر بینوا نوای عدالت به جان شنید *** برخاست تا نوای تو از نینوای تو

برهان هستی ابدی، شوق تو به مرگ *** میزان ادّعای نبی، مدّعای تو

روی تو از بشارت جنّت به روشنی ست *** آیینه ای تمام نمای از خدای تو

نگریختی ز مرگ چو بیگانه، تا گریخت *** مرگ از صلابت دلِ مرگ آشنای تو

ص: ٥٤

آزاده را به مهر تو در گردش است خون *** زین خوب تر نداشت جهان، خون بهای تو

ما را بیان حال تو بیرون ز طاقت است *** در حیرتم ز طاقت حیرت فزای تو

هر جا پر از وجود تو، در گفتگوی توست *** هر چند از وجود تو خالی ست جای تو

آن کشته نمرده تویی، کز نبرد خویش *** مغلوب توست، دشمن غالب نمای تو

هر کس به خاک پای تو اشکی نثار کرد *** زین به چه گوهری ست که باشد سزای تو؟

پیدا ز آزمایش اصحاب پاک توست *** تعویذ حق به بازوی مرد آزمای تو

هرگز فنا نیافت بقای تو، زان که یافت *** آزادگی بقای دگر از فنای تو

شایان اقتفای جهانی به همّتند *** یاران پاک باز تو در اقتفای تو

غم نیست گر به چشم شقاوت نمای خصم *** کوتاه بود، عمر سعادت فزای تو

«چون صبح، زندگانی روشندلان دمی ست *** امّا دمی که باعث احیای عالمی ست»

***

ای کفر و دین فریفته حق گزاری ات *** وی عقل و عشق، شیفته جان سپاری ات

آموخت دستگیری افتادگانِ راه *** دست بریده از کرم دستیاری ات

دشمن به خواری تو کمر بسته بود لیک *** با دست خود، به عزّت حق کرد یاری ات

خورشید خون گریست به دامان صبح و شام *** خون شد دل سپهر هم از داغداری ات

چون قلب بی قرار که جان برقرار ازوست *** حق را قرار تازه شد از بی قراری ات

نشنید گوش هیچ کسی زاری تو را *** ما زان سبب به جای تو داریم زاری ات

زان رو ز حد گذشت غم بی شمار تو *** تا هر دلی کند به غمی غمگساری ات

غافل که ساخت کار خود از زخم جان خویش *** آن سنگ دل که زد به جگر زخم کاری ات

هم پای مرگ رفت ز جای از صلابتت *** هم چشم صبر، خیره شد از برد باری ات

زان در کنار نعش جگرگوشه ماندنت *** وان از میان خون جگران بر کناری ات

زان در کمال حلم و سکون، کار سازی ات *** وان با لهیب سوز درون، سازگاری ات

هم اختیار زندگی ات دور از اضطرار *** هم اضطرار مرگ و حیات، اختیاری ات

وجه امید ما به تو این بس که حق فزود *** با ناامیدی از همه، امّیدواری ات

ای دل فدای مهر تو از مهربانی ات *** وی جان نثار جان تو از جان نثاری ات

پر کاری از کسالت ما، عیش و طیش تو *** غم خواری از مصیبت ما، نوش خواری ات

مظلوم حق، شهید فتوّت، قتیل عدل *** میزان دین، صراط هدایت، دلیل حق

***

کو غم رسیده ای که شریک غم تو نیست؟ *** یا داغدیده ای که به دل محرم تو نیست

الّا تو خود که سوگ و سرورت برابر است *** یک اهل درد نیست که در ماتم تو نیست

هر دردمندِ زخم درون را علاج درد *** با یاد محنت تو، به از مرهم تو نیست

جان داروی تسلّی از اندوه عالمی *** الّا که در تصوّری از عالم تو نیست

با جان نثاری ات گل باغ بهشت نیز *** شایسته نثار تو و مقدم تو نیست

ملک تو را به ملک سلیمان چه حاجت است؟ *** دیو جهان، حریف تو و خاتم تو نیست

هفت آسمان، مسخّر هفتاد مرد توست *** خیل زیاد، مردِ سپاه کم تو نیست

از بس به روی باز، پذیرای غم شدی *** گفتی که غم حریف دل خرّم تو نیست

ص: ۵۵

با شادیی که از تو عیان دید وقت مرگ *** پنداشت پیر حادثه، کاین غم، غم تو نیست

چون خون پاک، کآمد و رفت نفس ازوست *** ما را دمی که هست بجز از دمِ تو نیست

عصیان نداشت جنّت هفتاد آدمت *** در جنّت خدا هم، چون آدم تو نیست

آزاده را ز مؤمن و کافر، هوای توست *** یک سرفراز نیست که سر در خم تو نیست

پرچم ز کاکل پسر افراشتی به رزم *** یک مو به هیچ بیرقی از پرچم تو نیست

در راه حق، چنین قدمی نیست غیر را *** ور هیچ هست چون قدم محکم تو نیست

حاجات ما رسیده اشک عزای توست *** برگی ز کِشته دل ما بی نم تو نیست

دایم نشسته بر گل داغ تو اشک ما *** از آفتاب حشر، غم شبنم تو نیست

رمزی ز پرده داری باطل به جا نماند *** کز نور حق عیان به دل ملهم تو نیست

ای دل به حق سپرده که محبوب هر دلی *** منظور حق همین نه، که محسود باطلی

***

ای جسته نور پاک خدا از روان تو *** وی بسته جان عزّت و همّت به جان تو

دنیا به خصمی اش اثر از خان و مان نهشت *** آن را که بود، خصم تو و خان و مان تو

چون باطل از مقابلهٔ حق به جای ماند *** نام و نشان خصم، زنام و نشان تو

گوش تو گر فغان جگرگوشگان شنید *** نشنید گوش پیر فلک هم فغان تو

با خصم هم مقابله با مهر کرده ای *** ای جان فدای جان و دل مهربان تو

سرمشق ما، مربّی ما، رهنمای ماست *** احوال تو، حکایت تو، داستان تو

درسی زجلب عزّت و سلب مذّلت است *** هر نکته ای که می شنویم از زبان تو

مظلوم هر زمان ز تو آموخت دفع ظلم *** آیینه دار دور زمان شد، زمان تو

زان داغ ها که بر دل و جان تو نقش بست *** مهر قبول یافت ز حق، امتحان تو

خوان ها ز جود خویش فکندی به هر طرف *** کز هر کنار، بهره برد میهمان تو

وان «روضه ها» که آبش دادی ز خون خویش *** تا روضه بهشت شود طرف خوان تو

نان تو می خورند جگر پارگان غیر *** از سوز دست پختِ جگر پارگان تو

کس را بجز تو، زین همه میرندگان نبود *** مرگی که بود زندگی جاودان تو

از مهد خاک، جا به دل پاک کرده ای *** چون عرش حق، جهان دگر شد جهان تو

مظلوم و تشنه کام گذشتی که حق گذاشت *** سرچشمه حیات ابد در دهان تو

در سایهٔ جهان تو بود این که در نبرد *** فرقی نبود پیر تو را با جوان تو

در حیرتم که چون دل دشمن چون سنگ ماند *** جایی که آب شد دل سنگ از بیان تو

صد عندلیب در چمنت آشیان گرفت *** هر چند سوخت خار و خس آشیان تو

چون آستان قرب خدا آشیان توست *** ما راست آستان دعا، آستان تو

هر چند خود امان ز بدِ ما نیافتی *** ما را بس است از بدِ عالم، امان تو

روی دل «امیر» مگردان ز سوی خویش *** ای کعبه دل همه کس در ضمان تو

شاید که سرکشد به فلک، هم چو بیت من *** بیتی که یابم از تو به قرب جنان تو

لا، بل که بس به هر دو جهانم از آن چه هست *** اشک روان به ماتم خون روان تو

از تو قبول از من و از اشک چشم من *** وز من سلام بر تو و بر دودمان تو

ص: ٥٦

امینه، نک: سکینه

امینة الله

امین خدا. از القاب شریفهٔ حضرت زینب (سلام الله علیها).

امیة بن سعد بن زید طایی

از تابعین و از اصحاب حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام). او اهل کوفه و اصالت یمنی داشت. در جنگ ها و غزوات از جایگاه ویژه ای برخوردار و در جنگ صفّین، نیز، از مجاهدین بود.

او را فردی شجاع و سوارکاری ماهر نوشته اند. امیّه وقتی که خبر ورود حضرت ابا عبدالله (علیه السلام) را به کربلا شنید چند روز قبل از عاشورا به سوی کربلا حرکت کرد و در شب هشتم ماه محرم به خدمت آن حضرت رسید. و در روز عاشورا در حمله نخست به فیض شهادت نائل گشت.

انس بن حارث کاهلی

انس بن الحرث (حارث) بن نبیه بن کاهل بن عمرو بن صعب بن بن حزیمه اسدی اهلِ کاهل (تیره ای از بنی اسد) و از صحابه پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) و یاران امام علی و امام حسین (علیه السلام).

انس ساکن کوفه و به هنگام شهادت، سنّ زیادی داشت.

در بعضی منابع مثل بحار الانوار و ناسخ التواریخ انس بن حارث را مالک بن انس نوشته اند.

او دارای سوابق اجتماعی و سیاسی و فضایل خوبی بود، به طوری که خودش و پدرش از اصحاب کبار حضرت پیامبر (صلی الله علیه و آله) و از اصحاب صفّه بودند و در غزوات النّبی از جمله بدر و حنین شرکت داشته، از آن حضرت حدیث نقل کرده است. انس با توجه به سن زیاد و صحابی بودنش از موقعیت خوبی در جامعه برخوردار بود.

او از پیامبر (صلی الله علیه و آله) (در خطاب به امام حسین (علیه السلام)) شنیده بود که همانا این پسرم در زمینی از زمین های عراق کشته می شود پس هر که او را درک کرد یاری کند؛ و لذا شبانه خود را به کربلا رساند و در روز عاشورا به شهادت رسید.

انس پس از قرّة بن ابی قرّه الغفاری عازم میدان شد و این رجز را خواند:

قَدْ عَلِمْتُ مَالِکَهَا وَ اَلدُّودَانَ *** وَ اَلْخَنْدُ فِیُونُ وَ قَیْسُ عیلان

بَانَ قَوْمِي آفَةُ الاقرآن *** لَدَی اَلْوَغَی وِ سَادَةُ اَلْفُرْسَانِ

مُبَاشِرٌ وَ اَلْمَوْتُ بَطْنٌ آن ** لسنا نَرَی الْعَجْزَ عَنِ الطِّعَان

آلَ عَلَی شِیعَةِ اَلرَّحْمَانِ *** آلُ زِیَادٌ شِیعَةُ اَلشَّیْطَانِ

به تحقیق باور دارند قبایل مالک و دودان بنی اسد، و خندفیون و قیس عیلان می دانند که قبیله و قوم من کشنده حریف در هنگام جنگ هستند و سرور سوارکارانند. و باز زخم نیزه دشمن را کشته و ما عاجز در استفاده از نیزه نیستیم.

آل علی (علیه السلام) پیروان خدای رحمانند، و آل زیاد پیروان شیطانند.

بنا به نقل مناقب انس ١٤ نفر از دشمن را به هلاکت رسانیده و سپس شهید شد.

انس بن حرث کاهلی اسدی

از صلحا و پاکان و رزم آوران و از شهدای کربلا. انس بن حرث همان است که از جانب امام حسین (علیه السلام) در کربلا به لشکر عمر سعد وارد شد (تا از او علت حضور این همه را بپرسد) و بر عمر سعد سلام نکرد. عمر سعد گفت: ما را مسلمان نمی دانی که سلام نکردی؟ انس پاسخ داد: کسی که برابر فرزند رسول الله حسین بن علی قرار می گیرد آیا بر او سلام کنم؟ هم چنین از وی به نقل از عسقلانی در الاصابه روایت شده است که رسول خدا فرمود:

(انّ ابنی هَذَا اَلْحُسَیْنُ یُقْتَلُ بَارِضٌ یُقَالُ لَهَا کَرْبَلاَ فَمَنْ شَهِدَ ذَالَكِ لمینصره) ؛ یعنی این فرزندم حسین در سرزمینی که کربلا به آن گویند شهید می شود. هرکس ناظر بر این امر باشد او را یاری نماید.

نام انس در زیارت ناحیه مقدسه آمده است.

انس بن مالک اشعری

از هواداران قیام مختار بن ابو عبید ثقفی و از نیروهای تحت امر او انس بن مالک اشعری جزء هیئتی بود که از طرف مختار سرهای بریده قاتلان امام حسین (علیه السلام) را همراه هدایای زیادی خدمت امام سجاد (علیه السلام) رساند.

انیس بن معقل اصبحی

اصبحی منسوب به الاصابح تیره ای از قبایل قحطانی یمنی است. و بعد از جون، غلام ابوذر، عازم میدان شد و این رجز را خواند:

انا اَنیسُ وَ اَنَا اِبْنُ معقل *** وَ فِي يَمِينَى نَصْلُ سَيْفٍ مصقل

اُعْلُو بِهَا اَلْهَامَاتِ وَسَطَ اَلْقَسْطُلِ *** عَنِ اَلْحُسَيْنِ اَلْمَاجِدِ اَلْمُفَضَّلِ

ص: ۵۷

اِبْنَ رَسُولِ اَللَّهِ خَيْرُ مُرْسَلٍ

من انیس فرزند معقل هستم، در دستم تیغِ آهنیِ شمشیرِ صیقل داده شده هست، در وسط گرد و غبار میدان جنگ سرهار با آن می زنم، دفاع می کنم از حسین صاحب مجد و بزرگواری و فضیلت، او فرزند بهترین رسول الله (صلی الله علیه و آله) است.

انیس بعد از رجزخوانی به دشمن حمله کرد و جمع کثیری از آنان را به هلاکت رسانید و سپس به شهادت رسید.

در کتاب های مقتل، نام او در شمار شهدای کربلا آمده است. ابن شهر آشوب، خوارزمی و سید امین، نیز، نام او را ذکر کرده اند.

اهلی شیرازی (۸۵۸ - ۹۴۲ ق)

مولانا محمّد بن یوسف بن شهاب معروف به اهلی شیرازی متولّد شیراز از شاعران بزرگ تاریخ ادب فارسی. تعداد ۱۲ تألیف به او نسبت داده اند. اهلی معاصر شاه اسماعیل و شاه طهماسب صفوی بود مدفن او در شیراز، کنار قبر حافظ است. او را در وصف سالار شهیدان اشعاری است:

***

ای نقد جان، نثار شهیدان کربلا *** چون خاک رهگذار شهیدان کربلا

طوری که قدر و منزلتش از فلک گذشت *** سنگی ست از مزار شهیدان کربلا

آب خضر به پردهٔ ظلمت نهفته چیست؟ *** گر نیست شرمسار شهیدان کربلا

در چشم آفتاب کند خاک، اگر رود *** بر آسمان، غبار شهیدان کربلا

گر خضر از حیات پشیمان شود رواست *** کو نیست در شمار شهیدان کربلا

گلگشت عاشقان همه در خون خود بود *** این است لاله زار شهیدان کربلا

تا دست لطف حق چه نهد مرهم نهان *** بر زخم آشکار شهیدان کربلا

استاده است ساقی کوثر، می طهور *** بر کف، در انتظار شهیدان کربلا

***

آغشته شد به خون، سر و فرقی که موی او *** خون در درون نافه تاتار کرده است

قدر حسین کم نشد و شد عزیزتر *** خود را یزید روسیه و خوار کرده است

چون سوز این عزا نچکاند ز دیده آب؟ *** جایی که چشم چشمه گهربار کرده است

آن ناکسی که قصد حسین اختیار کرد *** بی شک که قصد احمد مختار کرده است

وانکس که خاطر نبی آزرده شد از او *** حق را ز جهل و معصیت، آزار کرده است

یا مرتضیٰ علی، به شهیدان روا مدار *** ظلمی چنین، که چرخ ستمکار کرده است

***

آمد عشور و در همه ماتم گرفته است *** آه این چه ماتم است که عالم گرفته است؟

زان مانده است تشنه جگر، خاک کربلا *** کز خون اهل بیت نبی نم گرفته است

بر نیزه نیست سرخی خون از سر حسین *** کآتش به جان نیزه و پرچم گرفته است

زین دود سینه ها که برآمد عجب مدار *** گر تیرگی در آینه جم گرفته است

سیمرغ وار گم شد ازین غصّه، خرّمی *** کز قاف تا به قاف جهان غم گرفته است

از بار منت کرم خاندان اوست *** پشت فلک که هم چو کمان خم گرفته است

زال سپهر، خون جگر گوشه اش بریخت *** شیری که صد هزار چو رستم گرفته است

پیوسته گر چه کار جهان صید کردن است *** صیدی چنین به دام فنا کم گرفته است

***

چرخ از شفق نه صاعقه در خرمنش گرفت *** خون حسین تازه شد و دامنش گرفت

باد اجل بکشت چراغی که بر فلک *** قندیل مهر و مه، ز دل روشنش گرفت

از داغ دل بسوخت چنان لاله زین عزا *** کآتش ز داغ سینه به پیراهنش گرفت

روزم شب از عزای حسین است و روزگار *** زان است تیره روز که آه منش گرفت

خون حسین آن که پی لعل و دُر بریخت *** آن لعل و دُر شد آتش و در مخزنش گرفت

این نور چشم شاهسواری ست کآسمان *** کحل نظر ز گرد سم توسنش گرفت

در خون نشست ساکن نُه مسکن فلک *** از رستخیز گریه که در مسکنش گرفت

آن کو امان نداد به خون حسین و آل *** فریاد الامان همه در مأمنش گرفت

بر اهل بیت و آل علی مرحمت نکرد *** شمر لعین که لعنت مرد و زنش گرفت

زیر زمین ز مکمن غیبش عذاب هاست *** تنها نه دست مرگ درین مکمنش گرفت

همسایه هم ز پهلوی او سوخت زیرخاک *** زان آتش عذاب که در مدفنش گرفت

***

ماه محرّم است و شد، دجله روان ز چشم ما *** بهر حسین تشنه لب، شاه شهید کربلا

با شهدای کربلا، لاف وفا هر آن که زد *** گرنه شهید گریه شد، مدّعی است و بی وفا

بس که ز آتش جگر، گریه گرم می کنم *** مردمک دو دیده ام، سوخته شد درین عزا

دشمن آل مرتضی، پرده خویش می درد *** پنجه شیر حق کجا، روبه حیله گر کجا؟

بندهٔ اهل بیت شد، اهلی از آن همیشه است *** روی نیاز بر زمین، دست امید بر دعا

ایاس بن مضارب

رییس شحنگان کوفه. عبدالله بن مطیع پس از آن که از سوی ابن زبیر به استانداری کوفه منصوب گردید ایاس بن مضارب را به سمت رئیس شحنگان شهر انتخاب کرد. و قیام مختار، نیز، در زمان ریاست وی اتفاق افتاد؛ چنان که آورده اند ابراهیم، فرزند مالک اشتر، با توافق قبلی مختار بر مأذنه رفت و اذان گفت. سپس شیعیان پس از ادای نماز به امامت ابراهیم به سمت خانه مختار رفتند و بدین ترتیب کوفه به رهبری مختار از دست نیروهای دولتی خارج شد.

ایرج میرزا (۱۲۹۱ - ۱۳۴۳ ق)

جلال الممالک ایرج میرزا فرزند صدرالشّعرا غلامحسین میرزا از نوادگان فتحعلی شاه قاجار بود. در زبان فارسی و عربی و فرانسوی مهارت داشت و روسی و ترکی نیز می دانست. تحصیلاتش در مدرسه دارالفنون تبریز بود. مظفرالدّین شاه قاجار به او لقب صدرالشّعراء داد ولی به زودی از شاعری دربار کناره گرفت.

شعر ایرج ساده و روان و مشتمل بر تعبیرات عامیانه است. اطّلاع او از ادبیّات ملل مختلف و تأثّری که از محیط انقلابی عهد خود پذیرفته بود موجب شد که وی سبک قدیم را رها کند و خود سبکی خاص پدید آورد. در این سبک مسائل مختلف اجتماعی و هزلیّات و شوخی های نیشدار به زبانی ساده بیان شده است. او را اشعاری است در واقعه کربلا:

***

رسم است هر که داغ جوان دید، دوستان *** رأفت برند حالت آن داغدیده را

یک دوست زیر بازوی او گیرد از وفا *** وان یک زچهره پاک کند اشک دیده را

آن دیگری برو بفشاند گلاب و شهد *** تا تقویت کند دل محنت رسیده را

جمع دگر برای تسلّای او دهند *** شرح سیاهکاری چرخ خمیده را

القصّه هر کسی به طریقی ز روی مهر *** تسکین دهد مصیبت بر او رسیده را

آیا که داد تسلیت خاطر حسین *** چون دید نعش اکبر در خون تپیده را؟

آیا که غمگساری و انده بری نمود *** لیلای داغدیده زحمت کشیده را؟

بعد از پسر، دل پدر آماج تیر شد *** آتش زدند لانه مرغ پریده را

***

سرگشته بانوان وسط آتش خیام *** چون در میان آب، نقوش ستاره ها

اطفال خردسال، ز اطراف خیمه ها *** هر سو دوان چو از دل آتش، شراره ها

غیر از جگر که دسترس اشقیا نبود *** چیزی نماند در برایشان ز پاره ها

ص: ۵۹

انگشت رفت در سرانگشتری به باد *** شد گوش ها دریده پی گوشواره ها

سبط شهی که نام همایون او برند *** هر صبح و ظهر و شام فراز مناره ها

در خاک و خون فتاده و تازند بر تنش *** با نعل ها که ناله بر آمد ز خاره ها

ایّوب بن سحنه نخعی

شاعر، و از هواداران مختار بن ابو عبید ثقفی. او اشعاري علیه دشمنان اهل بیت (علیهم السلام) سروده است.

ایوب بن مسرح

از هواداران و سربازان عمر بن سعد. در روز عاشورا، پس از تیر باران حرّ به دستور عمر سعد، حرّ را ناجوانمردانه به شهادت رساند.

ایوب بن مشرح

شاهد و راوی برخی رویدادهای غمبار عاشورا از جمله روایت داستان فداکاری و اخلاص امّ وهب، بانوی آزاده و با ایمان.

وی کسی است که مرکب حرّ، قهرمان آزاده، را پی کرد و بستگان حرّ پس از حادثه جانسوز عاشورا، او را به کشتن آن سمبل توبه و آزادگی متّهم ساختند، امّا او انکار کرد و در دفاع از خود گفت: لاَ وَ اَللَّهِ مَا اَنَا قتلته ...

نه! به خدای سوگند من او را به شهادت نرساندم. دیگران دست به این شقاوت آلودند و من، نه تنها در ریختن خون او شرکت نداشتم که دوست هم نمی دارم در چنین کاری شرکت داشته باشم.

ابو ودّاک به او گفت: چرا از شهادت او [حدّ] خشنود نمی شوی و دوست نداری که از کشندگان او به حساب آیی؟

گفت: مردم آگاه و هوشمند او را از گروه شایسته کرداران می دانند و بر آنند که او بر راه راست بود. از این رو به خدای سوگند اگر او گنهکار هم باشد، اگر خدای عادل را به گناه زخمی ساختن او یا یکی از هم رزمانش در فردای رستاخیز دیدار کنم برایم محبوب تر است که به عنوان کشنده او و یا یکی از آنان، خدای را دیدار کنم!

ابو ودّاک گفت: تو را چنین می نگرم که با گناهِ کشتنِ تمام آن خوبان و شایستگان، خدای عادل را دیدار خواهی کرد ... و شما تبهکارانِ اموی مسلک، همگی، در گناه سهمگین خون های پاکی که در آن جا ریخته شد شریک اید.

ب

بابا فغانی شیرازی (متوفی: ۹۲۹ ق)

شاعر فارسی گوی اوایل قرن دهم هجری. او علاوه بر شیراز، مدّتی در تبریز در خدمت سلطان یعقوب آق قویونلو بود و اواخر عمر خود را در خراسان به عزلت سپری کرد. فغانی با ذوق و حالت بسیار و زبان ساده و مضمون جویی و نازکی افکار خود سبکی خاص در غزل پدید آورد که در قرن های ۱۱ و ۱۲ هجری پیروان بسیار داشت.

روز قیامت است صباح عشور تو *** ای تا صباح روز قیامت ظهور تو

ای روشنایی شجر وادی نجف *** هر ریگ کربلا شده طوری ز نور تو

آن را که گِل به خمر سرشتند، کی رسید *** فیض از زلال جرعه جام طهور تو؟

***

بیگانه از خدا و رسول است تا ابد *** برگشته اختری که نشد آشنای تو

چندین هزار جامهٔ اطلس قبا شود *** فردا که آورند به محشر عبای تو

بربسته رخت، کعبه و مانده قدم به راه *** بهر زیارت حرم کربلای تو

باب الحوائج

از القاب حضرت عبّاس بن علی بن ابیطالب (علیه السلام). این لقب بر اثر کثرت بروزِ کرامات و قضای حاجات متوسّلین به او، در السنه و افواه عامّه و خاصّه مشهور گردیده است.

یَجدَل

جدّ مادری یزید، پدر میسون - مادر یزید بن معاویه.

بجدل بن سلیم

از لشکریان عمر سعد. آن که انگشت حضرت سیّدالشهدا (علیه السلام) را به طمع انگشتری قطع کرد.

مختار، به انتقام رفتار ناشایست او دستور داد تا نخست انگشتانش را قطع کردند و سپس دو پایش را و آن قدر در خون خود غلطید تا جان سپرد.

انگشت رفت بر سر انگشتری به باد *** گوش ها دریده شد از پی گوشواره ها

بحر بن کعب

قاتل حضرت عبدالله بن حسن بن علی (علیه السلام).

بحریّه بنت مسعود خزرجی

مادر گرامی عمرو بن جناده انصاری، که به دستور مادر مأمور دفاع از امام حسین بود و پس از شهادت، دشمنان سرش را به طرف مادرش انداختند و او آن سر را برداشت و گفت: چه نیکو جهاد کردی، پسرم! ای شادی قلبم، ای نور چشمم! سپس سر را پرتاب کرد و با آن کسی را کشت، سپس چوبه خیمه را برداشت تا با آن به دشمنان حمله کند؛ اما امام حسین (علیه السلام) مانع شد و او را به خیمه برگرداند.

بحیر بن عبدالله

از هواداران و طرفداران قیام مختار بن ابوعبید ثقفی. در آخرین

نبرد مصعب بن زبیر علیه مختار، به هنگامی که مختار و تعدادی از نیروهایش در دارالحکومه کوفه محاصره شده بودند، بحیر بن عبدالله خطاب به محاصره شدگان در قصر گفت:

ای قوم، دیروز امیرتان رأی و نظر درست را به شما گفت و به شما یادآور شد که با او بجنگید و از خود دفاع کنید و اینک شما پشیمان شده اید. ای کاش امیر را اطاعت کرده بودید حال اگر هم تسلیم دشمن شوید آنان شما را مانند گوسفند سر می برند. بیایید و همت کنید. اکنون نیز دیر نشده است و با شمشیرهایتان، همه با هم، از قصر خارج شوید و به دشمن یورش برید. و بجنگید تا حداقل شرافتمندانه بمیرید.

اما آنان به سخنان بحیر اهمیت ندادند و به امید نجات ذلت بار خود حاضر به همراهی وی نشدند و به بحیر گفتند: کسی که بیشتر از تو امر او را اطاعت می کردیم و اندرز او را می پذیرفتیم همین پیشنهاد را کرد ولی ما قبول نکردیم، خیال می کنی از تو اطاعت می کنیم!

پس از دستگیری بحیر بن عبدالله او را دست بسته پیش مصعب بردند. وی خطاب به مصعب گفت: حمد خدای را که ما را در اسیر تو کرد و تو را در معرض عفو و بخشش قرار داد. دو مقام است که یکی مایهٔ رضای خدا و یکی مایه خشم اوست. هر کسر ببخشد خدای او را می بخشد و عزتش را زیاد می کند و هرکس عقوبت کند از قصاص در امان نماند. ای پسر زبیر، ما مسلمانیم و اهل قبیله شما و از ملت شماایم. نه ترکیم و نه دیلم. اگر برادران هم شهری ما با من مخالفت کردند یا ما به صواب بوده ایم (یا آن ها) چنان که مردم شام با هم دیگر نبرد کرده اند و اختلاف داشتند، سپس با هم برادر شدند، مردم بصره نیز با هم نبرد کردند و بعد با هم صلح و سازش نمودند. شما که اکنون امیری پیروزید و بر ما مسلط، بر ما منت نهید و تساهل کنید و عفو با قدرت را پیشه خود سازید.

مصعب و اطرافیان تحت تأثیر سخنان بحیر قرار گرفتند و مصعب خواست آنان را آزاد کند که ناگهان عبدالرحمان بن محمد اشعث، جلو آمد و اعتراض کرد و به مصعب گفت: رهایشار می کنی ای پسر زبیر؟ یا ما را داشته باش یا آن ها را.

و محمد بن عبدالرحمان حمدانی بلند شد و گفت: پدر من با پانصد نفر از طایفهٔ حمدان و بزرگان عشیره به دست اینان کشته شدند و تو آنان را که با ما هم خون اند و خون ما در شکمشان موج می زند رها می کنی؟ یا ما را نگهدار یا آنان را. بدین ترتیب هر یک از سران کوفه و اشراف ضد انقلاب، که از مختار و یاران او بیزار بودند، سخن گفتند و چون مصعب فشار و اصرار آنان را دید دستور داد همه محاصره شدگان را از دم شمشیر بگذرانند و فرمان قتل همه را صادر کرد. فریاد و سر و صدای دستگیر شدگان بلند شد و آنان فریاد می زدند: ای پسر زبیر ما را نکش فردا ما پیشمرگان لشکر تو خواهیم شد و به ما احتیاج پیدا خواهی کرد. اگر ما در جنگ با دشمنانت کشته شویم باز آنان را ضعیف کرده ایم و اگر پیروز شویم پیروزی برای تو و یارانت خواهد بود. مصعب با قساوت قلب نپذیرفت و تسلیم درخواست سران فراری کوفه شد.

هنگامی که دستگیر شدگان فهمیدند که همه کشته خواهند شد بحیر مسلمی به مصعب گفت: تقاضای من از تو این است که مرا همراه این گروه نکشی زیرا من به آنان قبلاً گفته بودم که تسلیم نشوند و با شمشیرهایشان از قصر خارج شوند و دفاع کنند اما آنان تن به این ذلت دادند و از من اطاعت نکردند. دلم نمی خواهد خون من با خون آنان مخلوط شود. مصعب دستور داد تا بحیر را به گوشه ای دورتر بردند و گردن او را زدند.

بحیر حمیری

مردی عالم و منجّم. هنگامی که عبدالله بن زبیر عبدالله بن مطیع را به استانداری کوفه و حارث بن عبدالله را به استانداری بصره گماشت، بحیر حمیری که مردی عالم و منجّم بود، به آن دو تذکر داد که امشب را حرکت نکنند که ساعت خوبی نیست و امشب، ماه در برج ناطح است. حارث به تذّکر

منجّم ترتیب اثر داد و روز بعد حرکت کرد امّا ابن مطیع، مغرورانه در پاسخ آن منجّم گفت: مگر بجز برخورد و تصادم چیزی می خواهیم؟ راوی گوید: ابن مطیع، صدمه شدیدی خورد و به محنت افتاد.

بدر بن رقید

از شهدای کربلا. او همان یزید بن نبیط عبدی است. از او با نام های بدر بن رقیط، بدر بن معقل، نیز، یاد کرده اند.

بدر بن رقیط ← بدر بن رقید

بدر بن معقل ← بدر بن رقید

ص: ٦٢

بدیر بن حضیر

به قولی او همان بریر بن خضیر حمدانی، از شهدای کربلاست.

بریدة بن وائل

شتربانی که پس از شهادت امام حسین (علیه السلام) به طمع برداشتن بند زیرجامه آن حضرت به مقتل بازگشت و آن حضرت را سر بریده و خونین یافت. دست برد تا آن بند را بردارد، که دست امام برآمد و بر دست او زد و مانع شد. کاردی درآورد. دست حضرت را برید تا آن بند را برگیرد. امام دست چپ را برآورد، دست چپ را هم برید. این شخص بعداً چهره اش سیاه شد و در راه مکه فریاد بر می آورد که «اَیُهَا النَّاسِ! دُلُّونِي عَلَى أَوْلَادُ مُحَمَّدٍ».

بریر بن حصین

به قولی، همان برير بن خضير حمدانی، از شهدای کربلا.

برير بن خضير

برير بن خضير حمدانی مشرقی مشهور به سيّدالقرّاء از اعراب يمنِ ساکن کوفه بود که موقعيت علمی و اجتماعی و فضايل چشمگيری داشت؛ به طوری که از اشراف کوفه و از شخصيت های محترم و مشهور آن جا محسوب می شد.

او مردی پارسا، عابد، شجاع، از اصحاب حضرت اميرالمؤمنين (عليه السلام) و از تابعين بود.

او از نظر علمی، معلم و از شيوخ قرّا، محسوب شده و صاحب تأليفاتی از جمله، کتاب قضايا و احکام است، که از حضرت اميرالمؤمنين (عليه السلام) و حضرت امام حسن (عليه السلام) روايت کرده است. اين کتاب از منابع معتبر در نزد علمای شيعه است.

برير سخنرانی های خوبی در کربلا ايراد کرد تا شايد بر سنگ دلان کوفی اثر بگذارد. برير از مکه تا کربلا در خدمت امام حسين (عليه السلام) بود. او، به استناد سماوی و طبری در روز عاشورا به دست کعب بن جابر ازدی و رضی بن منقذ عبدی به شهادت رسيد.

بنا به نقل بحار الانوار، برير بعد از شهادت حرّ رياحی عازم ميدان شد و اين رجز را خواند:

انَّ بُرَيْرٍ وَ اَبی خُضَيْرٍ *** لَيْثٍ يُرَوِّعَ الاسد عِنْدَ الزئر

يَعْرِفُ فِينَا الْخَيْرِ أَهْلَ الْخَيْرِ *** أَضْرِبَكُمْ وَ لَا أَرَى مَنْ ضَيْرَ

كَذلِكَ فِعْلِ الْخَيْرِ مِنْ بُرَيْرٍ

من برير فرزند خضيرم، شيری هستم که شيران از غرّشم می ترسند، نيکوکاران نيکی ما را می دانند، می زنم شما را و زيانی نمی بينم، اين است بهترين کار از برير.

هم چنین به هنگام کارزار در خطاب به دشمن می گفت:

نزدیک تر بیایید ای قاتلان مؤمنین، ای قاتلان فرزندان مجاهدین بدر و ای قاتلان فرزندان رسول خدا (صلی الله علیه و آله).

بنا به روایت بحار الانوار بریر به دست بحیر بن اوس الضبي - لَعنَةُ الله عَلَيهِ - به شهادت رسید و او بر این جنایت بزرگ، ضمن خواندن اشعاری، افتخار هم می کرد.

بحیر بن اوس را پسر عمّی بود، که او را بر ارتکاب چنین جنایتی، سرزنش کرده و گفت:

ای بحیر، بریر بن خضیر از بندگان صالح خدا بود. او را کشته و افتخار هم می کنی؟ وای بر تو، فردای قیامت چگونه پروردگارت را ملاقات خواهی کرد؟

بحیر (به ظاهر) از عمل خود پشیمان شد و اشعاری هم در ندامت خود خواند ولی دیگر سودی نداشت؛ و حتی «نوار» دختر جابر همسرش هم او را سرزنش کرد، و قسم خورد که دیگر با او صحبت نخواهد کرد.

ابو اسحق عمرو بن عبد الله سبیعی حمدانی خواهر زاده بریر بن خضیر بود.

ابو اسحق از بزرگان تابعین بوده و چهل سال نماز صبح را با وضوی اول شب خواند و هر شب ختم قرآنی می کرد و از افراد معتمد حضرت امام زین العابدین (علیه السلام) بود. مرحوم علامه مجلسی نقل می کند:

چون عمر بن سعد و اصحابش مهیّای جنگ شده و بر مرکب هایشان سوار شدند، آن گاه مرکب امام حسین (علیه السلام) را آوردند و آن حضرت سوار شده و با چند نفری از اصحابش به سوی دشمن پیش رفت، و بریر بن خضیر پیشاپیش آن حضرت حرکت می کرد.

امام (علیه السلام) به او گفت: ای بریر، با مردم سخن بگو. پس بریر پیش رفت و گفت: مردم کوفه، از خدا بترسید؛ هم اکنون فرزندان و عزیزان رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در میان شما فرود آمده اند و بگویید که رأی شما درباره آن ها چیست و با آنان چگونه رفتار خواهید کرد؟

در جواب او گفتند: آن ها را به دست ابن زیاد خواهیم سپرد. درباره آن ها حکم کند.

بریر گفت: آیا از اهل بیت پیغمبر (صلی الله علیه و آله) قبول نمی کنید که به سوی مدینه بازگردند؟ وای بر شما ای اهل کوفه، آیا نامه ها و عهدهایی که با حسین بن علی (علیه السلام) داشتید و خدا را بر آن شاهد و

ص: ٦٣

گواه گرفتید فراموش کرده اید؟ وای بر شما که اهل بیت پیغمبر خود را به اصرار به عراق دعوت نمودید و گمان کردید که جان نثاران آن ها خواهید بود!

و آن گاه که روز امتحان رسید دست از یاری آن ها باز داشتید و آب فرات را بر روی آن ها بستید، بعد از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) با فرزندانش چه بدرفتار کردید، شما را چه می شود؟ خدا رو قیامت سیرابتان نکند چه بد مردمی هستید!

در جواب او گفتند: ما نمی دانیم چه می گویی ای بریر، پس او گفت: شکر خدا را، که شما را به خوبی شناختم، خدایا از کارها زشت این مردم بیزارم.

و او به سوی امام (علیه السلام) بازگشت، تا این که خود آن حضرت پیش رفت و خطبه خواند.

اعمال و گفتار بریر در آخرین ساعات عمرش حاکی از ایما قوی او است، و در کلامی زیبا خطاب به امام حسین (علیه السلام) می گوید: وَ اَللَّهِ یابنَ رَسُولَ اَللَّهِ لَقَدْ مَنَّ اَللَّهُ بِكَ عَلَیْنَا أَنْ نُقَاتِلَ بَیْنَ یَدَیْكَ تُقَطَّعُ فِیكَ اعضائنا حَتَّي یَکُونَ جَدُّكَ یَوْمَ اَلْقِیَامَةِ بَیْنَ یَدَیْنَا شَفِیعا.

به خدا سوگندای فرزند رسول خدا (صلی الله علیه و آله) که خداوند بر ما وجود تو منت گذاشت و توفیق جهاد در محضرت را به ما عطا کرد که در راه تو قطعه قطعه شده، و به توفیق شفاعت جدت (صلی الله علیه و آله) نائل شویم.

نام بریر در زیارت رجبیه مذکور است. ولی در زیارت ناحیه مقدسه نامی از این شخصیت مهم نیست.

بشر بن الحسن

از شهدای بنی هاشم در روز عاشورا. او یکی از دوستداران اهل بیت عصمت و طهارت و از اصحاب امام حسین در روز عاشور است. او در صحرای کربلا در رکاب امام حسین شجاعان جنگید و به فیض شهادت نائل آمد.

بشر بن جذلم، نک: بشیر بن حذلم

بشر بن حوط حمدانی

به قولی قاتل جعفر بن عقیل بن ابیطالب (علیه السلام). نام وی در تاریخ طبری آمده است.

بشر بن عبدالله حضرمی، نک: بشر بن عمرو حضرمی

بشر بن عمر، نک: بشر بن عمرو حضرمی

بشر بن عمرو حضرمی

همان بشیر بن عمرو و یا بشر بن عمرو. بشر بن عمرو بن الاحدوث الحضرمي، یمنی الاصل بوده و حضرمی قبیله ای از قحطانیه «حضر موت» یمن است و برخی او را از قبیله کنده می دانند. بشر از تابعین بود و پسرانی داشت که به جنگاوری معروف بوده اند.

نامش در زیارت ناحیه آمده است. او یکی از دو مردی بود که پیش از شهادت جوانان بنی هاشم، از یاران حسین (علیه السلام) باقی مانده بودند. انسانی پایدار، بصیر و باوفا بود. در کربلا خود را به کاروان حسین (علیه السلام) رساند. در همان دوران، فرزندش در شهر ری اسیر بود.

وقتی که امام حسین (علیه السلام) بشر را، به خاطر اسارت پسرش از حضور در کربلا معاف کرد، در پاسخ به حضرت گفت:

اَکَلَتْنی السِّباعُ حَیّاً اِنْ فارَقْتُکَ وَ اَسْأَلُ عَنْکَ الرُّکْبانَ وَ اُخْذُلْکَ مَعَ قِلَّةِ اَلاِعْوَانِ لاَ یَکُونُ هَذا ابداً

درندگان مرا زنده زنده بخورند، اگر تو را با کمی یاران رها سازم و از تو (برای رفتن) مرکبی بخواهم و خود آسوده خاطر بازگردم! هرگز چنین نخواهد شد.

بشر بن عمرو و سوید بن عمر و آخرین شهدای غیر بنی هاشم اند.

بلاذری این رجز را به بشر بن عمر و نسبت داده است:

الیَوْمِ یا نَفْسُ الاَقی الرَّحْمانِ *** وَ الْیَوْمَ تُجْزَیْنَ بِکُلِّ احْسَانٍ

لا تَجْزَعی فَکُلُّ شَیٍ قَدْ فانَ *** وَ اَلصَّبْرُ احْظی لَکَ عِنْدَ اَلدِّیان

ای نفس، امروز خدای رحمان را ملاقات می کنی و به پاداش های زیادی جزا داده می شوی.

ای نفس، بی تابی نکن هر چیزی فانی هست - و صبر کردن نزد خدای تعالی بهتر و ثوابی بسیار دارد.

بشر بعد از جهاد سختی در روز عاشورا به شهادت رسید. قبر او در بقعهٔ دسته جمعی شهدای کربلا، در پایین پای سیدالشّهدا قرار دارد.

نام او در زیارت رجبیّه بدین گونه آمده است: (اَلسَّلاَمُ عَلَیَّ بِشْرُ بْنُ عَمْرٍو اَلْحَضْرَمِیُّ.)

بشر بن غالب

در منزل «ذات عرق» خدمت امام حسین (علیه السلام) رسید و حضرت

ص: ٦٤

اوضاع عراق را از او پرسید. او پاسخ داد: دل ها با تو ولی شمشیرها علیه توست.

بشیر بن حذلم

از یاران امام سجّاد (علیه السلام). او در سفر اهل بیت امام حسین (علیه السلام) از شام به مدینه همراه آنان بود؛ و هنگام ورود به مدینه، به دستور امام سجّاد (علیه السلام) مأمور شد زودتر به مدینه برود و خبر شهادت اباعبدالله (علیه السلام) و آمدن اهل بیت را به اطلاع مردم برساند. او، هم چون پدرش طبع شعر داشت و در مسجد پیامبر (صلی الله علیه و آله) خبر کشته شدن سیّدالشهدا و بازگشت قافلهٔ حسینی را با این دو بیت، به مردم خبر داد:

يَا اهْلَ يَثْرِبَ لَامُقَامَ لَكُمْ بِهَا *** قُتِلَ اَلْحُسَيْنُ فَأَدْمُعِي مِدْرار

الْجِسْمُ مِنْهُ بِكَرْبَلاَءَ مُضَرَّجٌ *** وَ اَلرَّأْسُ مِنْهُ عَلَى اَلْقَنَاةِ يُدَارُ

ای اهل مدینه! دیگر در مدینه جای ماندنتان نیست، حسین (علیه السلام) کشته شده و اشک هایم جاری است. پیکر او در کربلا پاره پاره و سر مطهّرش بر فراز نیزه، گردانده می شود.

بشیر بن حوط قایضی

به قولی قاتل عبدالرّحمان بن عقیل بن ابیطالب.

بشیر بن خزیم

از روایتگران واقعه عاشورا. در شام حضور داشته و به نقل وقایع و حوادث پرداخته است.

بشیر بن عمرو حضرمی، نک: بشر بن عمرو حضرمی

بکر بن حی

از لشکریان عمر سعد. او در انقلاب کربلا منقلب و به حسین (علیه السلام) ملحق شد و پس از جنگ با لشکریان عمر سعد به شهادت رسید.

بکر بن حیّ تمیمی

از شهدای بنی تمیم. او ابتدا در سپاه عمر سعد بود. هم چون مسعود بن حجاج خود را به کربلا رسانید و در روز عاشورا به فیض شهادت نائل گشت.

بکر بن مصعب مزنی

از راویان شهادت عبدالله بن یقطر و جریان منزل «زباله». روایت او از ابو علی انصاری منقول است.

این دو از نظر رجال شناسان ناشناخته اند.

بکیر بن حر بن یزید ریاحی

پسر حرّ بن یزید ریاحی و از لشکریان ابن زیاد از شجاعان و رزم آورانی بود که همراه پدرش حرّبن یزید ریاحی در کربلا به مام حسین (علیه السلام) ملحق شد و پس از جنگی سخت با لشکر ابن زیاد به شهادت رسید.

بکیر بن حمران احمری

قاتل حضرت مسلم بن عقیل (علیه السلام). وی کسی بود که در کوچه های کوفه با مسلم بن عقیل نبرد تن به تن کرد و ضربت تیغ مسلم او را جروح ساخت. هم چنین او به دستور ابن زیاد مسلم را بالای دارالاماره برد و سراز بدنش جدا کرد و بدن او را به زمین انداخت.

بلال بن اسید خضرمی

عامل دستگیری مسلم بن عقیل. مادرش، طوعه، بانویی با ایمان و از محبین اهل بیت بود که مسلم را در منزل خویش پناه داد، اما بلال مخفیگاه مسلم را به نیروهای ابن زیاد نشان داد و سبب اسارت وی شد.

بنت سلیل

همسر امام حسن مجتبی (علیه السلام) و مادر عبدالله بن حسن (علیه السلام).

بنی جعده

یکی از قبایل کوفه که به امام حسین (علیه السلام) دعوت نامه نوشتند.

بنی هاشم

فرزندان هاشم بن عبدمناف، جدّ اعلای رسول خدا و اهل بیت پیامبر. هاشم، و اجدادش، در میان عرب به نجابت مشهور و محترم بودند. امام حسین (علیه السلام) در یکی از رجزهای خویش در روز عاشورا، به این نسب شریف اشاره کرده است و به آن افتخار می کند:

اِبْنٌ عَلَی اَلْخَیْرِ، مِنْ آلِ هاشم *** کَفَانِي بِهَذَا مَفْخَراً حِینَ اِفْخَرَ

بنی امیّه، از آغاز با بنی هاشم مخالفت و دشمنی داشتند و این

بغض و عداوت در دوران ائمه نیز ادامه داشت. یزید چون حسین (علیه السلام) را به شهادت رسانید و اهل بیت او را به اسارت گرفت، در مجلس جشن، با چوب خیزران بر لب های حسین (علیه السلام) می زد و این اشعار را می خواند:

لَعِبَتْ هَاشِمٌ بِالْمُلْكِ فَلاَ *** خَبَرٌ جَاءَ وَ لاَ حَيٌ نَزَلَ

بنی هاشم با ملک و سلطنت بازی کردند، نه خبری آمد نه وحیی نازل شد.

وقتی امام حسین (علیه السلام) تصمیم گرفت از مدینه خارج شود، جمع بني هاشم بر کاغذی چنین نگاشت: به نام خداوند بخشنده مهربان، این نامه از حسین بن علی بن ابی طالب برای بنی هاشم نوشته می شود. هر کس از شما در این راه به من ملحق شود کشته خواهد شد؛ و هر کس با من نباشد به پیروزی نخواهد رسید.

بهلول

از زایران و محبین حضرت سیّدالشهدا (علیه السلام). هنگامی که زید مجنون پیاده از مصر به قصد زیارت امام حسین (علیه السلام) حرکت کرد، در کوفه خود را به بهلول رسانید و به اتفاق به زیارت قبر مطهر ابی عبدالله الحسین (علیه السلام) رفتند.

بیدرو تکسیرا

سیّاح معروف پرتغالی. او در سال ١٦٠٤ م از کربلا دیدن کرد و آن را مشهد حسین نامید.

ص: ٦٦

پ

پرچم و پرچمداری

پارچه ای که بر سر چوب کنند و علامت یک کشور، یا بخشی از ارتش، و یا دسته ای باشد. نام های دیگر آن پرچم، بیرق، درفش، لوا، عَلَم و رایت است پرچم و بیرق از گذشته دور بین ملل و جوامع گوناگون نشان امتیاز و افتخار بوده است. درفش کاویانی همان چرم پاره ای بود که کاوه آهنگر در وقت خروج بر ضحّاک بر سر چوبی نصب کرده بود و پس از آن فریدون آن چرم را به جواهر و یاقوت و زمرّد گران بها مرصّع نموده، به درفش کاویانی موسوم ساخت و هر یک از سلاطین کیانی، که بر سریر سلطنت می نشست چیزی بر آن می افزود. در وقت غلبه لشکر اسلام بر ارتش ساسانی، از جملهٔ غنایم یکی همان علم بود که عرض آن ۸ ذراع و طولش ۱۲ ذراع بوده است که جواهراتش در میان رزمندگان مسلمان تقسیم شد. بعضی نوشته اند اوّلین پرچم، رایت حضرت ابراهیم (علیه السلام) بوده است.

در دوران جاهلیت پرچم هایی رایج بوده است که از آن میان، می توان از پرچم سیاهی به نام «رایة العقاب» نام برد. برخی از آن ها نیز به رنگ سفید بوده است. امّا در دورهٔ اسلامی رایات مربوط به پیامبر و اصحاب وی در جنگ ها و غزوات به رنگ های مختلف به اهتزاز در می آمد؛ مثلاً در غزوهٔ بدر پرچم حمزه سیّدالشّهدا سرخ و پرچم امیرالمؤمنین (علیه السلام) زرد بود. هم چنین رنگ پرچم حضرت در جنگ خیبر سفید و در عین الورد، ابلق (مایل به سیاه و سفید) بود. اما حضرت، پس از حمزه، پرچم سبز را بیشتر به دوش می کشید.

پرچم های بنی اُمیه سرخ و پرچم داعیان و شورشگران علوی سفید رنگ بود؛ و پیروان بنی عبّاس نیز پرچم سیاه را انتخاب کرده بودند (مگر در زمان مأمون العزیز بالله، خلیفه فاطمی مصر).

امرا و ارتشبدان و رؤسا اهتمام زیادی به پرچم نشان می دادند و پرچم های گوناگونی به نام های مختلف از قبیل ظل و سحاب و لواء الحمد داشتند و مسلمانان به جای عقاب، که نقش پرچم بت پرستان بود، کلمهٔ «لا اله الا الله، محمّد رسول الله» را روی پرچم زردوزی کرده بودند. لوای توّابین و منتقمین از قتله سیّدالشّهدا (علیه السلام) نیز، که قدرت آنان در دوران حکومت مختار و پیروان او به اوج خود رسید، سه رنگ بود.

هم چنان که دنیای امروز هم این اشعار را محترم شمرده و مایهٔ تشخّص و تمایز ملل و اقوام از یکدیگر می شناسد.

مرکز فرماندهی سپاه به عهده شخص پرچمدار است و تا زمانی که پرچم در اهتزاز است، لشکر دلگرم و بی ترس است؛ لذا پرچمدار باید فردی رشید، دلاور، فداکار، جسور و قدرتمند باشد و از شوکت و حمله دشمن نهراسد. چه این که سقوط و سرنگون شدن پرچمدار مایهٔ شکست لشکر است، لذا پیامبر (صلی الله علیه و آله) در جنگ بدر پرچم را به دست شجاع ترین فرزندان اسلام، حمزه سیّدالشّهدا، داد و بعد از شهادت آن بزرگوار نیز به دست توانای امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب (علیه السلام)، که واجد تمام شرایط بود، سپرد. در جنگ خیبر ابتدا پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) پرچم را به دست دو نفر که صلاحیّت نداشتند سپرد تا ماهیتشان در کوره آزمون سخت نبرد بر مسلمین معلوم گردد؛ و چون مغلوب از میدان جنگ برگشتند، آن گاه پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) فرمود: فردا پرچم را به دست کسی می دهم که خدا و رسول خدا را دوست می دارد و خدا و رسول خدا نیز او را دوست می دارند، و چون بر دشمن حمله بَرَد فرار نکند و بدون فتح و پیروزی باز نگردد و خداوند فتح خیبر را به دست توانای او قرار داده است.

مهاجرین و انصار در آن شب آرزو می کردند که آن پرچم فردا

ص: ٦٧

در دست آنان قرار گیرد. امّا چون بامداد فرا رسید پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) فرمود: پسر عمّم، علی (علیه السلام)، کجاست؟ گفتند: در چشم چنان او را از پا درآورده است که قدرت حرکت ندارد. فرمان داد آن حضرت را حاضر کنند و چون مولا آمد، پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) آب دهان مبارک بر چشم های آن بزرگوار مالید و بلافاصله شفا یافت. آن گاه پرچم را بد و عنایت کرد و او چونان شیری غضبناک خود را به قلب سپاه دشمن زد. در آن میان، چون در برابر مرحب، که با هزار دلاور برابر بود، قرار گرفت این رجز را خواند:

أَنَا اَلَّذِي سَمَّتْنِي أُمِّي حَيْدَرَةُ *** ضِرْغَامُ آجَامٍ وَ لَيْثٌ قَسْوَرَةٌ

و سپس چنان ضربتی بر سر او زد که دندان هایش را شکافت و در نتیجه مرحب نقش بر زمین شد و بعد شجاعان دیگر را به خاک هلاکت کشاند و ربیع و عنتر خیبری و صواب را چنان با ضربتی حیدری از پا درآورد که بینندگان را متحیّر ساخت.

فرزند برومند و دلاور رشید امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب (علیه السلام)، حضرت ابوالفضل العبّاس (علیه السلام)، این سمت را از پدر بزرگوارش به ارث برد و در قیام عاشورا مقام پرچمداری از طرف سالار شهیدان امام حسین (علیه السلام)، به او محوّل شده بود.

حضرت ابوالفضل پرچم حسینی را تا آخرین لحظه حیات حفظ کرد و در این مدّت آن را چنان پا برجا و استوار نگه داشت که دشمن را نیز به حیرت و تحسین افکند. پرچم ها و نشانه ها که در اوّل محرّم هر سال، برافراشته می شوند و زینت بخش تکایا و حسینیه ها و بالاخره اجتماعات جهان اسلام است، یادآور همان عَلَمی است که قریب ۱٤۰۰ سال پیش در روز عاشورا حضرت ابو الفضل العبّاس (علیه السلام) در اردوی حسینی (علیه السلام) برافراشت و در راه حفظ آن، دو دست خویش را فدا کرد.

پرچمدار

از القاب حضرت عبّاس بن علی (علیه السلام).

برای حضرت عبّاس (علیه السلام) ۱۷ لقب نوشته اند که معروف ترینِ آن ها پرچمداری است.

پژمان بختیاری (۱۲۷۹ - ۱۳۵۳ ش)

از شاعران و ادیبان معاصر ایران. در تهران متولد شد و علوم قدیم و جدید را فرا گرفت. او زبان فرانسه را بخوبی می دانست. مادرش، ژاله قائم مقامی، از خاندان میرزا ابوالقاسم قائم مقام فراهانی، وزیر

دانشمند محمد شاه قاجار بود. پژمان شاعری خوش زبان بود و علاوه بر دیوان شعر آثاری نیز از زبان فرانسوی (وفای زن، آتالا، رنه) به فارسی برگرداند. از جمله اشعار اوست در واقعه کربلا:

این ماه، ماه ماتم سبط پیمبر است *** یا ماه سربلندی فرزند حیدر است؟

شیر اوژنی که بر تن و فرق مبارکش *** از زخم تیر جوشن و از تیغ، مغفر است

در ظاهرار شکسته شد آن شیردل، منال *** کز آن شکست، بادهٔ فتحش به ساغر است

سر لوح فتح نامه او شد، شکست او *** مرد حق از شکسته شود هم، مظفّر است

امروز روز عید فتح حسین است و آل او *** زاری مکن که خسته شمشیر و خنجر است

او کشته گشت و ملّت اسلام زنده شد *** این کشته از هزار جهان زنده، برتر است

او کشته نیست، زندهٔ اعصار و قرن هاست *** کش نام نیک تا به ابد زیب دفتر است

مرگ از برای ماست نه در خورد او که ما *** ترسان ز محشریم و وی آن سوی محشر است

خواریّ و سر شکستگی آرد قبول ظلم *** او تا جهان به جاست عزیز است و سرور است

آن آهنین جگر که ز تصویر تیغ او *** تب لرزه، مر سپاه عدو را به پیکر است

مظلوم نیست، خانه برانداز ظالم است *** لب تشنه نیست، ساقی تسنیم و کوثر است

مظلوم نی، که رایت پیروزمند او *** پیوسته بر بسیط زمین سایه گستر است

آن کس که بی سپاه زند بر سپاه خصم *** دریای لشکر است، نه محتاج لشکر است

دیندار باش و عدل گزین باش و مرد باش *** کاین مکتب گزیده سبط پیمبر است

در راه دوست تکیه به شمشیر تیز کن *** کاری که کرد شاه شهیدان، تو نیز کن

پیتر چلکوفسکی

شرق شناس و پژوهشگر تاریخ اسلام و ایران و تعزیه شناس

ص: ٦٨

معاصر لهستانی. وی دانش آموختهٔ مطالعات شرقی و آفریقایی لندن و استاد تأتر و تأترشناسی و ادبیّات اسلامی در دانشگاه نیویورک است. او در سال ١٩٦٢م از طرف مؤسّسه خیریّه آمریکایی در قزوین به فعالیّت های پژوهشی در زمینه تعزیه پرداخت. چلکوفسکی در تعزیه های مختلفی نیز به ایفای نقش پرداخته است. از جمله نقش هایی که بازی کرده، نقش مرد خارجی دربار یزید است.

ص: ٦٩

ت - ث

تأثیر تبریزی (ح: ١٠٦٠ - ١١٢٩ ق)

میرزا محسن تأثیر تبریزی شاعر عصر صفوی، متخلّص به تأثیر، در اصفهان متولّد شد ولی خاندان او تبریزی الاصل بودند. او از طرف حکومت صفویّه شغل های دیوانی داشت و چندی هم وزیر یزد بود. او در اصفهان درگذشت و همان جا دفن شده است. دیوان او شامل قصاید، قطعات، غزلیات، ترکیب بند، مثنوی و رباعیات. از اشعار اوست در رثای امام حسین (علیه السلام):

***

جز غم نبود مایده خوان کربلا *** جز خون نبود نعمت الوان کربلا

افلاکیان هنوز به سر خاک می کنند *** زان گردها که خاست ز میدان کربلا

پای فرات آبله دار از حباب شد *** در جستجوی سوخته جانان کربلا

شد شمع وار ریشه کن از سوز تشنگی *** نخلی که سرکشید زبستان کربلا

در قید رشته هم چو اسیران فتاده است *** عقد گهر به یاد یتیمان کربلا

دارد پیام از دل صد چاک مصطفی *** هر گل که سر زند ز گلستان کربلا

از غم دگر نکرد کمر چرخ پیر راست *** زان دم که دید داغ جوانان کربلا

زان دم که دید تشنه لب آن نامور بماند *** آب گهر گره به گلوی گهر بماند

تفتازانی (۷۲۲-۷۹۲ ق)

از محقّقین و بزرگان اهل سنت. او در شرح عقاید نسفیّه گوید: حق این است که رضایت یزید و اظهار خوشحالی او به کشته شدن امام حسین (علیه السلام) را اهانت او به اهل بیت پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) بدانیم که از متواترات است - وَ انَّ کَانَ تَفْصِیلُهُ آحاداً - سپس می گوید: ما راجع به یزید و بی ایمانی او تردید نداریم که لعنت خدا بر او و بر یاران و حامیان او، آمین. سپس گوید: اگر سؤال شود: پس چرا برخی از علمای مذهب، لعن یزید را جایز نمی دانند با این که می دانند یزید مستحق لعن و بیشتر از آن است؟ جواب گوییم: اهل سنت متّفقند در باطن بر این که یزید مستحق لعن است، اما در ظاهر به خاطر این که دفاع کنند از خلفای سابقین و این که مبادا مانند شیعیان، لعن از یزید به ما قبل او سرایت کند، علما صلاح دیدند که جلوی این راه را به طور کلی ببندند تا مردم گمراه نشوند.

توماس کارلایل (۱۷۹۵ - ۱۸۸۱م)

فیلسوف و مورّخ مسیحی شهیر انگلیسی. او استاد دانشگاه کیمبریج و مدرّس زبان عربی بود.

کارلایل دربارهٔ عاشورا می گوید: بهترین درسی که از تراژدی کربلا می گیریم، این است که حسین و یارانش ایمان استوار به خدا داشتند. آن ها با عمل خود روشن کردند که تفوّق عددی در جایی که حق با باطل روبرو می شود اهمیّت ندارد و پیروزی حسین با وجود اقلّیّتی که داشت، باعث شگفتی من است.

توفیق ابوعلم

از متفکران و تحلیلگران معروف اهل سنت در واقعه عاشورا. او به اختلاف معاویه و یزید در عرصه عمل و نظر پرداخته است و اشاره می کند که معاویه، با این که در عصر جاهلیت رشد کرده بود

ص: ۷۰

به پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) ایمان آورد و با اصحاب آن حضرت و نیکان نشست و برخاست داشت و از آنان ادب آموخته بود که در نتیجه در او اثر شگرفی بر جای گذاشت؛ ولی یزید در شام و در کمال اشرافیت رشد یافت و اخلاقش آن چنان که باید شکوفا نشد و روش سیاستمداری را نیاموخت؛ و همهٔ مساعی خود را صرف عیاشی و خوشگذرانی کرد. علاوه بر این، بین یاران معاویه و یاران یزید نیز اختلاف فاحشی وجود داشت. از بدترین آنان به این افراد می توان اشاره کرد: شمر بن ذی الجوشن، مسلم بن عقبه و عبیدالله بن زیاد و عمر بن سعد که بدترین آنان شمر، آدمی زشت رو بود.

ابو علم در پایان نظریات خود نتیجه می گیرد که امام حسین (علیه السلام)، قصد کربلا کرد تا از یک سو دست به قیام بزند و از سوی دیگر از بیعت با یزید خودداری کند، هر چند که برای او روشن بود که این قیام و امتناع منجر به قتل او خواهد شد؛ زیرا اگر او با یزید بیعت می کرد، یزید در صدد به وجود آوردن تغییرات اساسی در دین اسلام بر می آمد و بدعت های زیادی را بنا می نهاد.

به همین دلیل است که گفته اند: حسین خود، خانواده و فرزندانش را فدای جدش کرد و ارکان حکومت بنی امیه هم جز با قتل او متزلزل نمی شد.

پس، از دیدگاه ابو علم امام حسین (علیه السلام) برای جلوگیری از تغییر و تحریف دین و فرار از بیعت (که در صورت تسلیم به امر بیعت، مهر تأییدی بر اعمال ناشایست یزید زده می شد) و اجرای احکام صلی و اصیل دین قیام کرد. توفیق ابو علم در این زمینه می نویسد: «حسین برای طلب دنیا و مقام و خلافت به سوی کوفه حرکت نکرد بلکه می خواست احکام خدا را به اجرا درآورد و همین عوامل باعث شد تا دست به قیام بزند.

ثابت بن هبیره

راوی شهادت عمر بن قرظه انصاری و برادر او علی بن قرظه.

این راوی، تنها همین یک خبر را در حادثه جانسوز عاشورا دارد که با توجه به نحوه گزارش او می توان دریافت که او در کربلا حضور داشت و روایت او بی واسطه است.

ص: ۷۱

ج - چ

جابر بن حارث سلمانی

از شهدای کربلا. نام او را جناده، حباب، حیّان و حسان هم گفته اند. وی از شخصیّت های کوفه بود که با مسلم بن عقیل (علیه السلام) همکاری داشت؛ و پس از شهادت مسلم، همراه گروهی از شیعیان، با وجود جلوگیری لشکر حُرّ از پیوستن او به امام حسین (علیه السلام) ملحق شد و به شهادت رسید.

جابر بن حجاج بن عبدالله تمیمی

از قبیله بنی تمیم الله ثعلبه. از شجاعان و پاکان کوفه که با مسلم بن عقیل بیعت نمود و بعد به کربلا آمد و پس از نبردی دلاورانه با دشمن به شهادت رسید.

جابر بن حجاج تمیمی

از شهدای عاشورا. وی از سوارکاران شجاع کوفه بود که در کربلا، از سپاه عمر سعد، به سپاه امام حسین (علیه السلام) پیوست. او نیز از بیعت کنندگان با مسلم بن عقیل بود.

جابر بن عبدالله انصاری (متوفی: ۷۸ ق)

از صحابه با فضیلت رسول خدا. او به همراه عطیّه، که هر دو از بزرگان شیعه بودند، پس از شهادت امام حسین (علیه السلام) در اولین اربعین به زیارت کربلا آمدند. جابر بن عبدالله، پانزده سال پیش از هجرت در مدینه به دنیا آمد. از طایفهٔ خزرجیان بود. او و پدرش عبدالله بن حرام از پیشتازان اسلام بودند. پدرش در جنگ احد شهادت رسید. جابر از مسلمانان پیش از هجرت و از اصحاب با فضیلت رسول خدا بود که در نوزده غزوه، از جمله جنگ بدر در رکاب پیامبر (صلی الله علیه و آله) حضور داشت و در جنگ صفیّن نیز در رکاب علی (علیه السلام) جنگید. این محدث بزرگ شیعه در اواخر عمر نابینا شد و با همان حال، همراه عطیه عوفی به زیارت کربلا آمد، در فرات غسل کرد و خود را معطر ساخت و به طرف قبر سیدالشّهدا (علیه السلام) رفت و آن جا را زیارت کرد. جابر بن عبدالله در بازگشت به عطیه گفت:

(اَحب مُحِبَّ آلِ مُحَمَّدٍ ما اُحبَّهُمْ وَ ابْغَضُ مُبْغِضَ آلِ مُحَمَّدٍ مَا ابْغَضَهُم وَ اِنٍ کانوا صَوَّاماً قَوَّاما ...)

دوستدار آل محمد را دوست بدار و دشمن آل محمد را دشمن بدار تا وقتی که با آل محمد دشمنی می کنند، هر چند اهل روزه و نماز باشند. وی در کوچه های مدینه به دنبال امام محمد باقر (علیه

السلام) می گشت. وقتی خدمت آن حضرت رسید، سلام رسول خدا را به او رساند. وی آخرین فرد از حاضران پیمان عقبه بود که تا آن هنگام زنده مانده بود.

بدن او را به جرم دوستی اهل بیت (علیهم السلام)، در زمان حجّاج بن یوسف داغ نهادند. جابر در ایّام عبدالملک مروان، در حدود ۹۰ سالگی از دنیا رفت و در بقیع به خاک سپرده شد.

جابربن عروة غفاری

از شهدای معمَّر کربلا.

او از اصحاب حضرت پیامبر (صلی الله علیه و آله) و از مجاهدین جنگ های بدر و حنین بود. جابر در روز عاشورا عمامه اش را از سر برداشت و محکم به کمر بست و ابروهایش، که روی چشمانش افتاده بود، با دستمالی به پیشانی بست و امام حسین (علیه السلام) در خطاب به او فرمود: شکر الله سعیک یا شیخ؛ خداوند به مجاهدت های تو ای شیخ پاداش دهد.

او هنگام مبارزه این رجز را قرائت می کرد:

ص: ۷۲

قَدْ عَلِمَتْ حَقّاً بَنُو غِفَارٍ *** وَ خِنْدِفُ ثُمَّ بَنُو نِزَارٍ

بِنَصْرِنَا لاَ حَمْدَ اَلْمُخْتَارِ *** یَاقُومُ حَامُوا عَنْ بَنِي الاطهار

اَلطَّیِّبِینَ اَلسَّادَةِ اَلاِخْیَارِ *** صَلِّ عَلَیْهِمْ خالِق الابرار.

بنی غفار و طایفه خندف و بنی فزار یاری ما را به احمد (صلی الله علیه و آله) که برگزیده خداست، به راستی می دانند.

ای مردم حمایت کنید از فرزندان پاکان و پاکیزه و سرور خوبان که خالق خوبان به آن ها درود فرستاد.

آن گاه جمعی از دشمن را به هلاکت رسانید و خود نیز به شهادت رسید.

جبلة بن عبدالله

از دوستداران اهل بیت عصمت و طهارت و از اصحاب امام حسین (علیه السلام) در روز عاشورا. او در صحرای کربلا در رکاب امام حسین (علیه السلام) شجاعانه جنگید و به فیض شهادت نائل آمد. نامش در زیارت رجبیّه نیز آمده است.

جبلة بن عبدالله خثعمی

از دشمنان اهل بیت. او به همراه حصین بن نمیر، شرحبیل بن ذی الکلاع حمیری، ادهم بن محرز باهلی و ربیعة بن مخارق غنوی، که تحت فرماندهی ابن زیاد بودند، در منطقهٔ عین الوردة با نیروهای توّابین روبه رو شدند و به نبرد پرداختند.

جبلة بن علی شیبانی

از شهدای کربلا. منسوب به شیبان که تیره ای از عرب عدنان است.

وی از شجاعان کوفه بود که در روز عاشورا به شهادت رسید. او در صفیّن، در رکاب امیرالمؤمنین (علیه السلام) حضور داشت و در قیام مسلم بن عقیل در کوفه همراه او بود. پس از شهادت مسلم، نزد قبیلهٔ خود پنهان شد و آن گاه که امام حسین (علیه السلام) به کربلا آمد خود را به آن حضرت رساند و در رکابش جنگید تا به شهادت رسید. نام او در ضمن نام هایی است که در زیارت ناحیه مقدسه آمده است: (اَلسَّلاَمُ عَلَى جَبَلَةَ بْن عَلَى الشيباني.)

جبیش بن دلجه قینی

از فرماندهان و هواداران تحت امر مروان بن حکم. مروان پس از مرگ یزید و کناره گیری فرزند یزید از خلافت، خود را خلیفهٔ مسلمین خواند و سران شام با او بیعت کردند. او پس از تثبیت موقعیت خود در شامات، تصمیم گرفت به حساب قدرت های مخالف حکومت اموی برسد. بنابراین لشکری را به سرکردگی جبیش به سوی حجاز گسیل داشت تا قیام ابن زبیر را سرکوب نماید.

جرج جرداق

شهرت جرج سجعان جرداق نویسنده مسیحی لبنانی.

جرج جرداق می گوید: فرق علی و معاویه این است که اصحاب معاویه فریفته جاه و زر و زور و مقام و منصب بودند ولی اصحاب علی فریفته اخلاق و فضیلت و کرامت او شدند و نمونه آن در اصحاب فرزندانشان پدیدار بود که وقتی یزید مردم را تشویق به قتل حسین و مأمور به خونریزی می کرد آن ها می گفتند: چقدر و چه مبلغی می دهی تا او را بکشیم؟ اما یاران حسین (علیه السلام) می گفتند: ما با تو هستیم اگر هفتاد بار کشته شویم، باز می خواهیم در رکابت جنگ کنیم و کشته کشته شویم.

جعفر بن حذیفه طایی

پیام رسان کربلا. او نامهٔ مسلم را مبنی بر بیعت مردم کوفه به امام حسین (علیه السلام) ابلاغ کرد. هم چنین نامهٔ محمّد بن اشعث و أیاس طایی را، که بیانگر اسارت مسلم و شهادت او بود، به امام حسین (علیه السلام) رساند.

ذهبی در میزان الاعتدال دربارهٔ او چنین می گوید:

او از امیرمؤمنان (علیه السلام) روایت می کرد و ابو مخنف از او. در صفین به همراه امیرمؤمنان بود. ابن حبان او را در میان روایت کنندگان قابل اعتماد شمرده است، و آن گاه در مورد او می گوید: او را به خوبی نمی شناسد.

در تاریخ طبری پنج روایت از او آمده است: دو گزارش از صفین، دو خبر در مورد گروه خوارج و دیگر روایت مذکور.

جعفر بن عفّان طائی (متوفی ح: ۱۵۰ ق)

ابو عبدالله جعفر بن عفّان طائی، شاعر کوفی معاصر امام صادق (علیه السلام). گویند روزی مرثیه اش را در حضور امام صادق (علیه السلام) خواند. امام سخت گریست و فرمود: ای جعفر، اینک خدا بهشت را بر تو واجب ساخت. مرثیه او چنین است:

ص: ۷۳

لَبَّيْكَ عَلَى اَلْإِسْلاَمِ مَنْ كَانَ باكيا *** فَقَدْ ضَيَّعْتَ اِحْكامَهُ وَ اِسْتَحَلَّتْ

أَلاَ بَلْ مَحَوُا اِنْوَارَهُمْ بِأَكُفِّهِمْ *** فَلاَ سَلَّمْتُ تِلْكَ اَلاِكْفَ وَ شلّت

بگذار هر گریه کننده ای بر اسلام بگرید. زیرا احکام و قوانین آن تباه شده و آن را مباح شمرده اند.

با دست های خود به خاموش کردن نور آن ها پرداختند. امیدوارم آن دست ها سالم نماند و فلج شود.

جعفر بن عقیل

نخستین فرزند عقیل که در حادثه کربلا به میدان رفت. به گفتهٔ ابوالفرج اصفهانی مادرش ام ثغر دختر عامر از قبیله بنی کلاب بود. طبری مادر جعفر را ام البنین دختر شقر می نویسد، که البته گفته ابوالفرج صحیح تر به نظر می رسد. نام جعفر در زیارت ناحیه مقدسه و رجبیه آمده است.

جعفر در واقعه کربلا پس از کسب اجازه از امام (علیه السلام) به میدان رفت و با جنگی مردانه ۱۵ نفر، و به روایتی ۲ نفر، از دشمن را به هلاکت رسانید و به دست عروة بن عبدالله ختعمی یا بشر بن سوط حمدانی به شهادت رسید. او هنگام نبرد رجز ذیل را می خوانده:

انَا الْغُلامُ الابْطَحِيُّ الطَّالِبِيُّ *** مِنْ مَعْشَرٍ فِي هَاشِمٍ وَ غَالِبٍ

وَ نَحْنُ حَقّاً سادَةُ الذَّوَائِبِ *** هَذا حُسَيْنٌ اطيب اَلاطَايِبُ

مِنْ عِتْرَةِ اَلْبَرِّ اَلتُّقَى اَلْعَاقِبِ

منم جوان ابطحی (مکّی) که از نسل ابو طالب می باشم؛ از گروهی در قبیله هاشم و غالب.

ما هستیم سروران و بزرگان به حق. این حسین است که پاکیزه ترین پاکان است. از عترت نیکوکار و پرهیزکار پیامبر عاقب.

جعفر بن علیّ بن ابیطالب

فرزند امیرالمؤمنین (علیه السلام) و کوچک ترین برادر حضرت ابوالفضل (علیه السلام) مکّنی به ابی عبدالله.

مادر او امّ البنین (سلام الله علیها) بود. درّ النّظیم می نویسد: امیرالمؤمنین (علیه السلام) نام این پسر را به پاس دوستی و علاقه ای که به برادرش جعفر طیّار داشت جعفر نامید. جعفر بن علیّ ابیطالب (علیه السلام) پس از عبدالله اجازه نبرد گرفت و به میدان رفت. با آن که ۱۹ سال بیش نداشت ابراز شجاعت کرد و پس از تلفات بسیاری که بر دشمن وارد ساخت، شهید شد. بر اساس حدیثی که نصر بن مزاحم از امام باقر (علیه السلام) نقل کرده، قتل او به دست خولی اصبحی – لعنة الله علیه – صورت گرفته است. رجز آن بزرگوار در روز عاشورا چنین است:

اِنّی اَنَا جَعْفَرٌ ذوالمعالی *** اِبْنُ عَلَی اَلْخَیْرِ ذِی اَلنَّوَالِ

حَسْبَی بِعَمَّی شَرَفاً وَ خَالَی

در زیارت ناحیه مقدّسه از آن بزرگوار بدین گونه یاد شده است:

(اَلسَّلاَمُ عَلَی جَعْفَرِ بْنِ اَمِیرَالْمُؤْمِنِینَ اَلصَّابِرَ بِنَفْسِهِ مُحْتَسِباً وَ اَلنَّائِی عَنِ اَلاَّوْطَانِ مُغْتَرٍ بِالْمُسْتَسْلِمِ اَلْمُنْزَالُ اَلْمَشْکُورِ بِالرِّجَالِ لَعَنَ اَللَّهُ قَاتِلَهُ هاني بن ثبيت اَلْحَضْرَمِي.)

جعفر بن محمّد (۸۰ یا ۸۳ - ۱۴۸ ق)

جعفر بن محمّد بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب (علیه السلام) مشهور به امام جعفر صادق (علیه السلام)، ششمین پیشوای شیعیان اسلام.

پدر بزرگوار امام صادق (علیه السلام) حضرت باقر (علیه السلام) و مادر گرامیشان فاطمه مشهور به امّ فروه بود. امّ فروه دختر قاسم بن محمّد بن ابی بکر است. قاسم با امام سجاد (علیه السلام) پسر خاله بودند و از فقهای برجسته شیعه و از اصحاب معتمد آن حضرت به شمار می آمد. سیره نویسان اهل تسنّن او را از سادات تابعین و یکی از فقهای هفتگانه در عصر امام سجاد (علیه السلام) دانسته اند که در سال ۱۰۱ یا ۱۰۲ یا ۱۰۸ و یا ۱۱۲ هجری در مدینه و در سن ۷۲ سالگی درگذشت.

محدّث خبیر، مسعودی در مروج الذّهب روایت می کند که «امّ فروه از همه بانوان عصرش با تقواتر بوده است». او علاوه بر تقوا، به قدری دارای مقام ارجمند بوده که پسرش امام صادق (علیه السلام) را با عنوان ابن المکرّمه (پسر مادر ارجمند) یاد می کردند.

امام صادق (علیه السلام) قبل از امامت در همان دوران نوجوانی و جوانی، چه به لحاظ ظاهر و چه از نظر خلق و خوی، شباهت کامل به پدرش، حضرت باقر العلوم (علیه السلام) داشت.

امام سجاد (علیه السلام) روایت می کند که رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمود: هنگامی که پسرم جعفر بن محمّد ... متولد شد، نام او را صادق بگذارید، چرا که به زودی از نوه های او شخصی

به نام جعفر، ظهور می کند و به دروغ ادعای امامت می کند؛ از این رو نام او جعفر کذّاب (از فرزندان امام هادی (علیه السلام)) است. بنابراین از آن جا که امام صادق (علیه السلام) همنام فرزند ناخلف امام هادی (علیه السلام) (جعفر)

ص: ٧٤

است، برای این که بین این دو نفر بر اثر تشابه اسمی، اشتباهی رخ ندهد، امام ششم به عنوان جعفر صادق، نامیده شد و این انتخاب پیام آور آن است که امام صادق (علیه السلام) در گفتار و رفتار و همهٔ شیوه های زندگی راستگو و درستکار است.

امام باقر (علیه السلام) فرزندان متعدّدی داشت، که هیچ کدام در فضایل و کمالات هم چون امام صادق (علیه السلام) نبودند. او دست راست پدر بود و همواره به عنوان یار راستین در کنار پدر دیده می شد و در فراز و نشیب ها، به ویژه تربیت شاگرد و نهضت فرهنگی و مبارزه با طاغوتیان، دستیار و پشتیبان محکم و استواری برای پدر بود، و بسیاری از کارهای پدر را بر عهده داشت.

نظر به این که امام صادق (علیه السلام) در سال ١١٤ هجری قمری به امامت رسید، و در سال ١٤٨ به شهادت نائل شد، در این مدت (٣٤ سال) با پنج طاغوت اموی و دو طاغوت عباسی روبه رو بود، به این ترتیب:

١. هشام بن عبدالملک، دهمین خلیفه اموی (١١ سال)

٢. ولید بن یزید بن عبدالملک (حدود یکسال)

٣. یزیدبن ولیدبن عبدالملک (پنج ماه و دو شب)

٤. ابراهیم بن ولید بن عبدالملک (٧٠ روز از سال ١٢٦)

٥. مروان بن محمد، مشهور به مروان حمار (حدود شش سال)

٦. عبدالله بن محمد، معروف به سفّاح، نخستین خلیفه عباسی (حدود پنج سال)

۷. منصور دوانیقی (حدود ۱۱ سال)

سرانجام امام صادق (علیه السلام) در عصر سلطنت منصور دوانیقی در (در سال ١٤٨) به شهادت رسیدند و منصور در سال ۱۵۸ مرد.

امام صادق (علیه السلام) در برابر این طاغوت ها نه تنها تسلیم نشد و روی خوش به آن ها نشان نداد، بلکه با موضع گیری قاطع در برابر آن ها قرار گرفت و آن ها را طاغوت خواند، و با افشاگری های خود، مردم را از پیروی آن ها برحذر داشت.

در عصر امامت امام صادق (علیه السلام) و قبل از آن، قیام ها و نهضت هایی بر ضدّ طاغوتیان وقت روی داد. امام صادق (علیه السلام) به عللی، به طور، مستقیم وارد آن نشد، ولی آن قیام هایی را که بر اساس اصول صحیح اسلامی رخ می داد تأیید می کرد. با توجه به این که تأیید امام، نقش مهمی در پیشرفت و به ثمر رسیدن معنوی آن قیام ها داشت، نمونه هایی ذکر می شود:

۱. عبدالله بن حسن مثنّی (نوه امام حسن مجتبی) که به عبدالله محض معروف است، به همراه جمعی با پسر عبدالله به نام محمد (معروف به نفس زکیّه) بیعت کردند، تا برضد طاغوت وقت (بنی امیه) قیام کنند، و بعضی محمد بن عبدالله را همان مهدی موعود می خواندند.

۲. زید بن علی (علیه السلام) عموی امام صادق (علیه السلام) از انقلابیون بزرگ قرن دوم هجری بود که با یاران خود بر ضدّ سلطنت هشام بن عبدالملک (دهمین طاغوت اموی) به خون خواهی امام حسین (علیه السلام) قیام کرد و سرانجام در روز جمعه سوم ماه صفر سال ۱۲۰ یا ۱۲۱ ق به شهادت رسید. قیام و شهادت او در عصر امامت امام صادق (علیه السلام) رخ داد. هنگامی که آن حضرت از شهادت زید با خبر شد فرمود: خداوند عمویم، زید، را رحمت کند. او مردم را (در قیام

خود) به سوی خشنودی آل محمّد دعوت می کرد. اگر پیروز می شد قطعاً به این دعوت، وفا می نمود.

ممکن است این سؤال مطرح شود که چرا خود امام صادق (علیه السلام) بر ضد حکومت وقت قیام نکرد؟

سدیر صیرفی یکی از شاگردان آن حضرت می گوید: به محضر امام صادق (علیه السلام) رفتم و گفتم: به خدا خانه نشینی برای شما روا نیست.

فرمود: چرا ای سدیر؟

گفتم: به خاطر یاران و دوستان بسیاری که داری، سوگند به خدا اگر امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) آن همه یار و یاور داشت، نمی گذاشت طایفهٔ تیم و عدی به مقام او طمع کنند و حق او را بگیرند. فرمود: ای سدیر به نظر تو من چه اندازه یار و یاور دارم؟ گفتم: صدهزار! فرمود: صد هزار؟ گفتم: بلکه دویست هزار، فرمود: دویست هزار؟! گفتم: بلکه نصف دنیا. حضرت پس از اندکی سکوت، به من فرمود: اگر مایل باشی و برایت سخت نباشد همراه من به ینبع (۱) برویم. گفتم: آماده ام. امام دستور فرمود الاغ و استری را زین کردند، من سبقت گرفتم و بر الاغ سوار شدم، تا احترام کرده باشم و آن حضرت سوار بر استر گردد. فرمود: اگر ممکن است الاغ را در اختیار من بگذار گفتم: استر برای شما مناسب تر و زیباتر است. فرمود: الاغ برای من راهوارتر است. من از الاغ پیاده شدم و بر استر سوار شدم و آن حضرت بر الاغ سوار شد و با هم حرکت کردیم تا وقت نماز رسید، فرمود: پیاده شویم تا نماز بخوانیم. سپس فرمود: این جا زمین شوره زار است و نماز در این جا روا نیست. از آن جا رفتیم و به زمینی که خاکش سرخ بود

۱- مزرعه ای در نزدیکی مدینه.

در آمدیم و آمادۀ نماز شدیم. در آن جا جوانی بزغاله می چرانید، حضرت به او و بزغاله ها نگریست و فرمود: سوگند به خدا ای سدیر اگر شیعیان من به اندازه تعداد این بزغاله ها بودند، خانه نشینی برای من روا نبود (قیام می کردم).

سپس پیاده شدیم و نماز خواندیم. پس از نماز کنار بزغاله ها رفتم و شمردم که هفده عدد بودند.

نظیر این مطلب در ملاقات سهل خراسانی با امام صادق (علیه السلام) در تاریخ آمده است که سهل به امام صادق (علیه السلام) گفت: چرا نشسته ای با این که صدهزار شمشیر زن یار و یاور داری؟ امام دستور داد تا در تنور آتش بیفروزند. آن گاه به سهل فرمود: به درون آتش تنور برو و در آن بنشین. سهل عرض کرد: ای آقای من! مرا در آتش نسوزان، مرا رها کن تا من نیز حرفم را پس بگیرم. امام فرمود: تو را رها ساختم. در همین هنگام هارون مکّی، که یکی از یاران راستین امام صادق (علیه السلام) بود وارد شد. امام به او فرمود: برو در آتش تنور بنشین. او بیدرنگ رفت و در درون آتش نشست، امام صادق (علیه السلام) درباره اوضاع خراسان با سهل گفتگو کرد؛ به گونه ای که گویا در خراسان بوده و همه اوضاع آن جا را از نزدیک دیده است. سپس به سهل خراسانی فرمود: برخیز و ببین چه کسی در میان تنور نشسته است؟ او برخاست و کنار تنور آمد، دید هارون مکّی چهارزانو در میان آتش نشسته است، امام به سهل فرمود: در خراسان چند نفر مانند این شخص (هارون) هست؟.

سهل گفت: به خدا سوگند حتی یک نفر مثل این شخص نیست.

امام صادق (علیه السلام) فرمود: من خروج و قیام نمی کنم در زمانی که حتی پنج نفر یار راستین برای ما پیدا نشود. ما به وقت قیام آگاه تریم.

دو نمونه مذکور نشان دهنده آن است که امام صادق (علیه السلام) اصل قیام را روا می دانست، ولی یاران راستینی که در خط فکری خاندان رسالت حرکت کنند و قیام را به بی راهه نکشانند نداشت؛ از این رو قیام و نهضت فکری و انقلاب فرهنگی را بر قیام و انقلاب نظامی و مسلحانه ترجیح می داد.

از آن بزرگوار روایات و اخبار متعددی در باب عاشورا روایت شده است که چند نمونه از آن ها در این جا ذکر می شود:

بنابر نقل ابن قولویه از امام صادق (علیه السلام) و هم چنین بنا به نقل محدثان و مورخان دیگر، حسین بن علی (علیه السلام) به مناسبت خوابی که در منزل بطن عقبه دیده بود خطاب به یاران و اصحابش چنین فرمود: من دربارهٔ خودم هیچ پیش بینی نمی کنم جز این که به قتل خواهم رسید؛ زیرا در عالم رؤیا دیدم که چندین سگ به من حمله کردند و بدترین و خطرناک ترین آن ها سگی بود سیاه و سفید.

ابو طاهر محمّد حسین برسی در کتاب معالم الدّین از امام صادق (علیه السلام) روایت کرده است: وقتی که کار حسین (علیه السلام) (در کربلا) تمام شد، فرشتگان صدا به گریه بلند کردند و گفتند: ای پروردگار ما! این حسین برگزیده تو، و فرزند برگزیده است، و فرزند دختر پیامبر تو است. خداوند سایه حضرت قائم (عجل الله تعالی فرجه الشریف) را نمایاند و فرمود: انتقام خواهم گرفت.

امام صادق (علیه السلام) دربارهٔ شدّت جراحات سیدالشّهدا در کربلا فرمود: در پیکر حسین (علیه السلام) جای ۳۳ نیزه و ۳٤ زخم شمشیر بود.

جعفر بن محمد بن عقیل

از شهدای بنی هاشم در کربلا. جعفر از نوادگان عقیل بن ابیطالب برادر حضرت علی (علیه السلام) است. خوارزمی جعفر را از شهدای کربلا دانسته. اعیان الشیعه و مناقب جعفر را از شهدای کربلا شمرده اند. شهادت او قطعی نیست.

جعفر حلّی (۱۲۷۷-۱۳۱۵ ق)

سیّد جعفر کمال الدین حلّی نجفی، در قریه ای در نزدیکی حلّه موسوم به ساده متولّد و پس از وفات در وادی السّلام نجف دفن شد.

از اشعار اوست در رثای امام حسین (علیه السلام):

وَ تُعَطِّلَ اَلْفَلَكُ اَلْمُدَارُ كَأَنَّمَا *** هُوَ قُطْبُهُ وَ عَلَيْهِ كَانَ يدور

فَكَأَنَّمَا بَيَّضَ اَلْحُدُودَ بِوَاسِماً *** بِيْضُ اَلْخُدُودِ لَهَا اِبْتُسِمْنَ ثُغُورَ

مُسْتَقْلِدِينَ صَوَارِماً مَنْدِيَةً *** مِنْ عَزْمِهِمْ طُبِعَتْ فَلَيْسَ تكَهَّمُ

ان ابْرَقت رَعَدَتْ فَرائِصُ كُلِّ ذي *** بَأْسَ وَ أَمْطَرَ مِنْ جَوَانِبِهَا الدَم

عَبَسَتْ وُجُوهُ اَلْقَوْمِ خَوْفَ اَلْمَوْتِ وَ *** اَلْعَبَّاسُ فِيهِمْ ضَاحِكٌ مُتَبَسِّمٌ

قَلْبُ اَلْيَمِينِ عَلَى اَلشِّمَالِ وَ غَاصٍ فِي *** اَلْأَوْسَاطِ يُحْصَدُ بِالرُّؤُسِ وَ يُحْطَمُ

ص: ٧٦

وَ ثَنَّى ابُو اَلْفَضْلِ اَلْفَوَارِسِ نكصا *** فَرَأَوْا أَشَدَّ ثَبَاتِهِمْ أَنْ يَهْزِمُوا

مَاكِرٌ ذُو بَأْسٍ لَهُ مُتَقَدِّماً *** إِلاَّ وَ فَرَّ وَ رَأْسُهُ اَلْمُتَقَدِّمُ

فلک از گردش باز ایستاد، گویی که او (امام حسین (علیه السلام)) مرکز فلک بود و فلک به دور او می چرخید.

گویی شمشیرها به او تبسّم می کردند و زخم روی گونه سفید او نیز به شمشیرها لبخند می زد.

آنان (یاران امام حسین (علیه السلام)) شمشیرهای هندی را حمایل کرده و شمشیرهایشان از ارادهٔ آن ها الهام گرفته بود زیرا این شمشیرها مانند خود آنان خستگی نمی پذیرفت.

هنگامی که شمشیرهایشان برق می زد، قهرمانان نیرومند دشمن فریاد می زدند و می گریختند و پهلوهایشان دریده می شد.

دشمن از بیم مرگ چهره اش دژم بود و عبّاس (علیه السلام) در میان میدان، تبسّم بر لب داشت.

از چپ و راست و قلب سپاه، نظم لشکر گسیخته شد و عبّاس (علیه السلام) آنان را درو می کرد و می کوبید.

او (عبّاس (علیه السلام)) سواران را در هم کوبید و آنان را به عقب راند و آن ها بالاترین استواری و پایداری خود را در فرار دیدند.

هیچ قهرمانی با او روبه رو نشد مگر این که گریخت و هنگام گریز، سرش از تنش جلوتر می دوید.

جعفر خطّی (متوفی: ۱۰۲۸ ق)

شیخ ابوالبحر شرف الدّین جعفر بن محمد بن حسن بن خطّی بحرانی از بزرگان بحرین. او در اوایل مدّاح امرای بحرین بود. جعفر خطی به ایران مسافرت و در اصفهان با شیخ بهایی ملاقات کرد و سرانجام در فارس درگذشت. در رثای امام حسین (علیه السلام) چنین سروده است:

وَ لَكِنْ هَلُمَّ اَلْخُطْبَةَ فِي رُزْءٌ سَيِّدٌ *** قُضِيَ ظَمَأ وَالماءُ جارٌ وَ راكد

كَأَنَّى بِهِ فِي ثُلَّةٍ مِنْ رَجالَة *** كَمَا حُفَّ بِاللَّيْثِ الاسود اَلْحَوَارِدِ

اِذا اِعْتَلَقُوا سَمَرَ اَلرِّمَاحُ وَ جردوا *** سُيُوفاً اِعَارَتْهَا اَلْبُطُونُ اَلاسَاوِدُ

فَلَيْسَ لَهَا اِلاّ اَلصُّدُورُ مَرَاكِزُ *** وَ لَيْسَ لَهَا اِلاّ اَلنُّحُورُ مغامد

لاَقُونَ شِدَّاتِ اَلْكُمَاةِ بِأَنْفُسٍ *** اِذَا غَضِبَتْ هَانَتْ عَلَيْهَا اَلشَّدَائِدُ

اُلِيَّ أَنْ ثَوَوْا فِي اَلتُّرْبِ صَرْعَى كَأَنَّهُمْ *** نَخِيلٌ أَمَالَتِهُنَّ أَيْدٌ عَوَاصِدُ

دربارهٔ مصیبت آقایی صحبت کن که با تشنگی شهید شد، در حالی که آب جاری و راکد در آن جا وجود داشت.

او در میان افرادش چون شیری بزرگ بود که شیران خشمگین او را احاطه کرده بودند.

وقتی نیزه به دست گرفتند و شمشیر برکشیدند، قلب های سیاه (دشمنان) را به آن ها بخشید.

برای نیزه ها غیر از سینه های آن ها قرارگاهی وجود نداشت و شمشیرها غیر از گردن های آن ها غلافی نداشتند.

با جان های خود که در هنگام خشم همه چیز را آسان می شمرد به قهرمانان سهمگین حمله می بردند،

هنگامی که به خاک افتادند، گویی درختان نخل هستند که دست های قوی و نیرومندی آن ها را خم کرده است.

جعفر شمس الدّین حائری

متولّی و دوّمین کلیددار قبر مطهّر امام حسین (علیه السلام) از سال ۹۹۰ تا ۱۰۲۵ ق.

جلال الدّین همایی (۱۳۱۷ ق - ۱۳۵۹ ش)

ادیب و شاعر ایرانی، متخلص به سنا، فرزند طرب شیرازی. او در اصفهان به دنیا آمد. تحصیل را از کودکی نزد پدر و مادر خود آغاز کرد و سپس در مدارس حقایق و قدسیه ادامه داد. صرف و جو و ریاضیات را در آن مدارس خواند و از ۱۳۲۸ تا ۱۳٤۸ ق. در مدرسه علمیه نیم آورد، در حجره ای

که به او داده بودند، با جدیت به کسب علم پرداخت. وی در آن مدت از محضر استادان بزرگی چون آیت الله سید محمد باقر درچه ای، آقا شیخ علی یزدی، حاج سید محمد کاظم کروندی اصفهانی و آقا شیخ راسانی معروف به حکیم و نیز آیت الله العظمی حاج آقا رحیم ارباب اصفهانی بهره برد و در ادبیات، حکمت و فقه و هیأت تبحر و استادی یافت؛ تا آن جا که ادبیات عرب را در آن حوزه تدریس کرد.

در سال ۱۳٤۸ ق. (۱۳۰۷ ش) به تهران منتقل شد و رسماً در خدمت وزارت معارف در مدارس متوسطه معلم شد و پس از

ص: ۷۷

چندی به رتبه استادی رسید و سپس به درجه استاد ممتاز ارتقا یافت. او در ۱۳٤٥ ش، به درخواست خود بازنشسته شد.

استاد همایی در تهران درگذشت و در اصفهان به خاک سپرده شد.

برخی از آثار وی عبارتند از: تاریخ ادبیات ایران، نصیحة الملوك (تصحیح)، مصباح الهدایة (تصحیح)، التفهیم ابوریحان بیرونی (تصحیح)، دستور زبان فارسی، صناعات ادبی، غزالی نامه، خیامی نامه، و مولوی نامه.

مرحوم همایی دربارهٔ نهضت عاشورا می نویسد: اگر به چشم حقیقت بین، عرفانی و معنوی به واقعه کربلا ... بنگریم، این حقیقت بزرگ کشف می شود که حادثه کربلا، قربانی عظمت اسلام و فدیه بقا و احیای اسلام بود که از پیغمبر (صلی الله علیه و آله) و علی (علیه السلام) داده شد. باری، هدف اصلی امام (علیه السلام) این بود که دین اسلام را از انحرافی که به سبب حکومت معاویه و یزید و مداخلات بنی امیه و بنی مروان عارض آن شده بود نجات بدهد. او می خواست دستگاه کفر و ظلم یزید و اتباع و اشیاع او را بر عموم جهانیان و، علی الخصوص فریب خوردگان شام و مصر و

عراق، نشان بدهد و به طوری آن را رسوا کند که بر عامهٔ مسلمانان اتمام حجت شده باشد. خود شما امروز وقتی که یکی مظلوم واقع شود، می گویید خوب است واقعهٔ مظلومیت او را در دنیا اعلام کنیم، چرا؟ برای این که می خواهید بر همه دنیا اتمام حجت شده باشد. قصد حسین بن علی (علیه السلام) ایجاد دستگاه ریاست و سلطنت نبود، و گرنه خوب می دانست که این امر در خود مکه و مدینه و از آن جا که بگذرد در حدود یمن و [جاهایی] که از دسترس یزید و حکام او، دورتر و امن تر است و خیلی سهل الوصول تر، تا در بیابان کربلا و مرکز قدرت

اتباع یزید و در محلی که مردمش به غدر و نفاق و سست پیوندی ضرب المثل بودند و معامله ای که با پدر و برادر او کرده بودند بهترین سرمشق عبرت و اعتبار او بود.

جلال الدّین همایی از جمله شاعرانی است که در مصیبت سیّد و سالار شهیدان امام حسین (علیه السلام) اشعار پرسوز و گدازی دارد. ترجیع بندی از او در مرثیه سیّد الشهدا (علیه السلام) به جای مانده است. همایی در این ترجیع بند به استقبال ترجیع بند محتشم کاشانی رفته، از او پیروی کرده که بند اول آن چنین سروده شده است:

باز این چه نغمه است که دستان سرای عشق *** آهنگ ساز کرده به شور و نوای عشق

آن کاروان کجاست که بانگ درای او *** افکنده است غلغله در نینوای عشق

شور حسینی است مگر کز ره حجاز *** ساز عراق کرده به برگ و نوای عشق

مانا عزیز فاطمه فرزند مصطفی ست *** کوچ از مدینه کرده سوی کربلا عشق

سوداگر خداست که نقد روان به کف *** بگرفته در معامله خون بهای عشق

از سر به راه دوست دویده ست یار صدق *** در نی نوای وصل دمیده ست نای عشق

با بانگ هو هوالحق و آواز دوست دوست *** خوانده به گوش عالمیان ماجرای عشق

از جان و دل نهاده قدم در ره بلا *** یعنی منم شهید بیابان کربلا

و نیز:

زان ماجرا که رفت به میدان کربلا *** عقل است مات و واله و حیران کربلا

دریای عشق حق به تلاطم چو اوفتاد *** جوشید موج خون ز بیابان کربلا

یا رب چه شد که کشتی نوح نجی فتاد *** در لجّه هلاک، به طوفان کربلا

از بازی سپهر، سرِ سروران دین *** افتاد هم چو گوی به میدان کربلا

زان عشق و آن شهادت و آن صبر و آن یقین *** عقل است محو و سر به گریبان کربلا

در منزلت فزون تر و در رتبه برتر است *** از بام عرش پایه ایوان کربلا

فخر حسین و ننگ یزید است تا ابد *** سرلوحهٔ جریده دیوان کربلا

***

در کاروان آل نبی قحط آب شد *** از سوز تشنگی دل طفلان کباب شد

در چشم تشنگان حرم، دشت ماریه *** اندر خیال، آب چو موج سیراب شد

میدان جنگ و سوز عطش، تاب آفتاب *** یا رب که از شنیدن آن زهره آب شد

ص: ۷۸

در راه حق که شاه شهیدان به پیش داشت *** آن منع آب و تاب عطش، فتح باب شد

گر نیک بنگریم همان آب و تاب بود *** کز وی بنای دولت مروان خراب شد

از ملّت نبی به نبی زادگان رسید *** جوری که روح کافر از آن در عذاب شد

سر پنجه عروس جفا کار روزگار *** از خون پاک آل پیمبر خضاب شد

یک ذرّه گر ز شرم و ادب داشت آفتاب *** می کرد تا به حشر نهان روی در حجاب

جمانه

دختر مسیّب بن نجبه فزاری. به قولی او مادر عون بن عبدالله بن جعفر بن ابیطالب (علیه السلام) است.

جنادة بن حارث - جابر بن حارث سلمانی

جنادة بن حارث انصاری - عمر بن جناده

جنادة بن حارث حمدانی، نک: عمر بن جناده

جنادة بن حرث

جنادة بن الحرث المذحجی المرادي السلمانی الکوفی، از شهدای کربلا.

سلمان تیره ای از مراد، و مراد تیره ای از قبیله مذحج است. او اهل کوفه، و هنگام شهادت گویا سن زیادی داشته است.

جناده از اصحاب حضرت پیامبر (صلی الله علیه و آله) و حضرت علی و از مجاهدین جنگ صفین و از مشاهیر شیعه و از یاران مسلم بن عقیل (علیه السلام) بود.

او بعد از شهادت مسلم در میان قبیله اش مخفی شد و هنگامی که امام حسین (علیه السلام) به سوی کربلا در حرکت بود، به همراه گروهی از شیعیان، از جمله مجمّع، عائذ، عمرو و غیره به اردوی امام (علیه السلام) ملحق و با امام (علیه السلام) وارد کربلا شد.

گروه جناده در روز عاشورا هنگام مبارزه محاصره شدند تا این که حضرت عباس (علیه السلام) محاصره را شکسته، نجاتشان داد. لکن ابا داشتند که از میدان سالم برگردند، بنابراین دوباره حمله کردند و بعد از جنگی سخت جملگی در یک مکان به شهادت رسیدند.

نامش در زیارت ناحیه رجبیّه آمده است. شایان ذکر است که نام جنادة بر اثر اشتباه در استنساخ، در تاریخ طبری و مناقب: جابر بن حارث سلمانی، در رجال طوسی: جنادة بن حرث، در زیارت تاحیه مقدسّه: حباب بن حارث سلمانی، در اقبال: حسّان بن حارث، ذکر شده است. که، به احتمال، گفته طبری صحیح تر است.

جنادة بن کعب انصاری

از شهدای کربلا. او از طایفه خزرج و از انصار مدینه بود.

جنادة به همراه پسرش عمرو (عمر) و همسرش از مکّه تا کربلا ملازم حضرت امام حسین (علیه السلام) بودند. همسر جنادة، بحریّه بنت مسعود خزرجی نام داشت.

جنادة از شیعیان مخلص در ولایت اهل البیت (علیهم السلام) بود که در اولین حمله به شهادت رسید؛ و بنا به نقل قول مناقب شانزده نفر از دشمن را به هلاکت رساند و هنگام جهاد این رجز را قرائت می کرد:

اَنَا جَنادٌ وَ اَنَا اِبْنُ اَلْحَارِثِ *** لَسْتُ بِخَوَّارٍ وَ لاَ بِنَاكِثٍ

عَنْ بَيْعَتِی حَتَّی يُرِثَنی وارثی *** اَلْيَوْمَ ثَارَی فِی اَلصَّعِيدِ مَاكِثِی

من جناده فرزند حارثم، و از بیعتم ناتوان و پیمان شکن نیستم، تا این که ادامه دهد وارثم راهم را، امروز خونم در زمین ریخته و جایگزین می شود.

جندب بن حجیر کندی (خولانی)

جندب بن حجیر الخولانی از شهدای کربلا. او اهل کوفه و از قبیله کنده با اصالت یمنی بود. خولان تیره ای از کهلان و اعراب قحطانی است. جندب از شیعیان معروف و از اصحاب حضرت المؤمنین (علیه السلام) و امام حسین (علیه السلام) و از مجاهدین جنگ صفیّن و فرمانده نیروهای قبیله کنده و ازد در صفیّن بود که در بین راه به سپاه امام حسین (علیه السلام) ملحق و با آن حضرت وارد کربلا شد.

جندب فرزندی به نام حجیر داشت.

(- حجیر)

نام جندب در زیارت ناحیه مقدسه آمده است (اَلسَّلاَمُ عَلَيَّ جُنْدَبُ بْنُ حُجْرٍ اَلْخَوْلاَنِيُّ.)

جندب بن حجر ← جندب بن حجیر کندی (خولانی)

ص: ۷۹

جندبن حجیر کندی

امیر دو قبیله بنی کنده و ازد و از بزرگان شیعه و شهدای کربلا. نامش در زیارت ناحیه و رجبیّه بدین صورت ذکر شده است:

(اَلسَّلاَمُ عَلَى جُنْدَبَنِ حَجِيرِ اَلْكُنْدَى)

جواد بن سیّد کاظم بن نصر الله بن یونس (متوفی: ۱۲۲۲ ق)

هفتمین کلیددار بارگاه ملکوتی امام حسین (علیه السلام).

سیّد جواد از سال ۱۲۱۷ ق تولیت حرم حسینی را عهده دار بود و پس از هفده ماه معزول گشت.

جواد شبّر

صاحب کتاب ادب الطف. ادب الطّف نام کتابی است در ده جلد به زبان عربی مشتمل بر معرفی شاعرانی که دربارهٔ امام حسین (علیه السلام) و واقعه کربلا و شهدای عاشورا شعر و مرثیه سروده اند.

جواد عاملی (ح: ۱۱٦۰ - ۱۲۲٦ ق)

سید محمّد جواد بن سیّد محمّد بن محمّد عاملی شقرایی نجفی، از شاعران واقعه کربلا. او در شقراء از قرای جبل عامل متولد شد و در نجف وفات یافت و در همان جا دفن شد.

از اشعار اوست:

هَذَا اَلْحُسَيْنُ اِبْنُ اَلنَّبِيِّ وَ سبطه *** أَمْسَى طَرِيحاً فِي اَلطُّفُوفِ مُعَفَّراً

فَلْتَلْبَسِ اَلدُّنْيَا ثِيَابَ حِدَادِهَا *** فَالنُّورُ نُورُ اَللَّهِ غُيِّبَ فِي الثرى

این حسین (علیه السلام) پسر پیامبر (صلی الله علیه و آله) و نواده اوست که در سرزمین طف به زمین افتاده و به خاک آغشته شده است.

دنیا باید برای او لباس حزن بپوشد. این نور، نور خداست که در زیر خاک مخفی شده است.

جواد غفورزاده

شاعر معاصر و صاحب اشعاری در واقعه کربلا. از اشعار اوست:

مدینه کاروانی سوی تو با شیون آوردم *** ره آوردم بود اشکی که دامن دامن آورد

مدینه در به رویم و امکن چون یک جهان ماتم *** نیاورد ارمغان با خود کسی، تنها من آوردم

مدینه یک گلستان گل، اگر در کربلا بردم *** ولی اکنون گلاب حسرت از آن گلشن آوردم

اگر موی سیاهم شد سپید از غم، ولی شادم *** که مظلومیّت خود را گواهی روشن آوردم

اسیرم کرد اگر دشمن، به جان دوست خرسندم *** که پیروزی به کف در رزم با اهریمن آوردم

مدینه این اسارت ها نشد سدّ رهم، بنگر *** چها با خطبه های خود به روز دشمن آوردم

مدینه خواهی از آثار زنجیر ستم بینی *** امام عاشقان را بسته غل بر گردن آوردم

مدینه یوسف آل علی را بردم و اکنون *** اگر او را نیاوردم، از و پیراهن آوردم

مدینه از بنی هاشم نگردد با خبر یک تن *** که من از کوفه پیغام سرِ دور از تن آوردم

مدینه گر به سویت زنده برگشتم مکن عیبم *** که من این نیمه جان را هم به صد جان کندن آوردم

جون اشیر

مستشرق و عضو هیئت جغرافیایی انگلستان. او در سال ١٢٨٤ ق (١٨٦٤م) به عراق رفت. او پیش از رفتن پیک مخصوصی به نزد قائم مقام کربلا فرستاد که دروازه ها را باز کنند. قائم مقام نیز دروازه ها را باز کرد و برای استقبال آماده شد. جون اشیر بعد از غروب آفتاب وارد شهر شد و فانوس کش های زیادی را سر راه خود دید، با روشنی فانوس آن ها به خانه قائم مقام درآمد و در اتاقی، که به نظر وی مخروبه بود، ساکن شد. او شهر کربلا را این گونه توصیف می کند: شهری بود پرهیجان و پرتجارت که اصلاً تعطیلی نداشت. همه وقت بازارها پر از زوّار بود و در شهر یک وجب زمین خالی دیده نمی شد؛ یا ساختمان بود یا مشغول ساختمان سازی بودند. اغلب ساکنین شهر از مسلمانان

هند، ایرانی و عرب بودند. سکونت غیر مسلمانان در شهر کربلا ممنوع بود از شهرهای دور جنازه مرده ها را به شهر کربلا منتقل می کردند، اول آن ها را به دور قبر حسین (علیه السلام) طواف می دادند بعد به خاک می سپردند. حکومت ترک نیز چیز مختصری بابت هر جنازه می گرفت. گاه سیل جنازه به سوی شهر سرازیر می گردید و مسئولین دروازه ها از ورود آن ها ناراحت می شدند، زیرا ترافیک عمومی شهر به هم می خورد و بیش از هر چیز

احتمال شیوع

ص: ۸۰

مرض، دولت را به وحشت می انداخت. (از نکات جالب سفرنامه ها این است که هیچ یک از جهانگردان به بوی تعفّن جنازه ها در آن هوای گرم و مسیرهای طولانی اشاره ای نکرده اند که این خود بیان کننده عظمت روح و خلوص نیّت مؤمنینی بوده که پس از فوت به کربلا حمل داده می شدند). گاهی اوقات از کشور ایران هزار جنازه در یک زمان می رسید و با هر جنازه حداقل یک یا دو نفر از نزدیکان متوفی همراه می آمدند. حرم و صحن عباس بن علی (علیه السلام) را از پشت بام های مجاور مشاهده نمودم زیرا از ورود غیر مسلمانان به آن جا ممانعت می کردند.

جون بن حوّی

جون بن حوی بن قتادة بن الاعور بن ساعدة بن عوف بن کعب بن حوی از شهدای معمّر کربلا.

جون غلامی سیاه پوست و مملوک فضل بن عباس بن عبدالمطلب بود. از او با عنوان جوین ابی مالک وحوی نیز یاد شده است. حضرت علی (علیه السلام) او را از فضل به ۱۵۰ دینار خرید و به ابوذر بخشید. جون تا وفات ابوذر در سال ۳۲ ق در تبعیدگاه ربذه در خدمت او بود و بعد به خدمت حضرت علی (علیه السلام) و سپس به خدمت حضرت امام حسن و حضرت امام حسین (علیه

السلام) درآمد. او در خانه امام سجاد (علیه السلام) زندگی می کرد و به همراه آن حضرت وارد کربلا شد.

وقتی که جون در روز عاشورا از امام حسین (علیه السلام) اجازه جهاد خواست، آن حضرت فرمود: تو متابعت ما کردی در طلب عافیت، پس خویشتن را به طریق ما مبتلا مکن از جانب من مختاری که طریق سلامت خویش جویی.

جون عرض کرد: یابن رسول الله (صلی الله علیه و آله) من در ایام راحت و وسعت روزی خوار خوان شما بوده ام و امروز که روز سختی و شدت شماست دست از شما بردارم؟ به خدا قسم که بوی من متعفن و حسب من پست و رنگ من سیاه است، پس بهشت را از من دریغ مفرما، تا بوی من نیکو شود، و جسم من شریف و رویم سفید گردد. نه، به خدا سوگند هرگز از شما جدا نخواهم شد تا خون سیاه خود را با خون طیب شما در آمیزم.

او هنگام مبارزه این رجز را می خواند:

كَيْفَ يُرَى اَلْكُفَّارُ ضَرْبَ اَلاِسْوَادِ *** بِالسَّيْفِ ضَرْباً عَنْ بَنَى مُحَمَّدٍ

اِذْبْ عَنْهُمْ بِاللِّسَانِ وَ اَلْيَدِ *** اُرْجُوبُهُ اَلْجَنَّةَ يَوْمَ اَلْمَوْرِدِ

چگونه می نگرند کفار به ضربت غلام سیاهی که با ضربت شمشیر از فرزندان حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) دفاع می کند. هم چنین با دست و زبانم از آنان دفاع کرده، در آخرت بدین وسیله بهشت را آرزو دارم.

او ۲۵ نفر از کفار را به هلاکت رساند و سرانجام به شهادت رسید. حضرت سیدالشهدا (علیه السلام) به بالای سر جنازه او آمده و دعا کرد: (اَللَّهُمَّ بَيِّضْ وَجْهَهُ وَ طَيِّبْ رِيحَهُ وَ احْشُرْهُ مَعَ الابرارِ وَ عَرِّف بَينَهُ بَينَ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ)؛ بار خدایا روی جون را سفید گردان و بوی و را نیکو کن و او را

با ابرار محشور گردان و او را با محمد (صلی الله علیه و آله) و آل محمد (صلی الله علیه و آله) محشور، و میانشان دوستی برقرار فرما.

حضرت امام باقر (علیه السلام) از حضرت امام سجاد (علیه السلام) روایت کرده: بنی اسد وقتی که برای دفن شهدا حاضر شدند جسد جون را بعد از ۱۰ روز یافتند که بوی مشک می داد.

جون به اسلحه سازی و اسلحه آشنا بود و در شب عاشورا سلاح ها را تعمیر می کرد.

نامش در زیارت ناحیه مقدسه و رجبیه آمده است: (اَلسَّلاَمُ عَلَى جوْنِ بْنِ حَوَى مَوْلَى اَبِي ذَرٍ اَلْغِفَارِيِّ.)

جون بیترز

رئیس نظارت بر آثار باستانی او در سال ۱۳۱۵ ق (۱۸۹۰م) از راه سماوه به نجف و از آن جا به کربلا آمد. او شهر کربلا و بارگاه حسینی را چنین توصیف کرده است: بارگاه حسین (علیه السلام) از بارگاه علی (علیه السلام) بزرگ تر و مجلّل تر بود و سه مناره داشت که یکی از آن ها [منارة العبد] به دست غلامی ساخته شده بود. درجه حرارت این شهر به ۱۱۰ - ۱۲۰ درجه می رسید [گرمای هوا اغراق آمیز بیان شده است] و کسی قادر به حرکت نبود. اهل کربلا از ترک های عثمانی، که حکومت عراق به دست آن ها بود، دلی پردرد داشتند؛ و از هر دولت مقتدری، هر چند کافر که می توانست ترک ها را بیرون کند، استقبال می کردند.

جون بیترز در برخی نظرات خود اشتباهات بزرگی کرده است؛ از جمله این که حضرت عباس را شیخی از شیوخ عرب پنداشته و او را بسیار غضبناک توصیف کرده است. حال آن که حضرت عباس برادر امام حسین است. او هم چنین در تألیفات خود گفته است: حسین (علیه السلام) به دست سپاه معاویه، که در خلافت نزاع داشتند، کشته شد. و ادامه می دهد که در وسط حرم حسین (علیه السلام) یک ضریح دیگر وجود دارد که مخصوص برادرش حسن بن علی (علیه السلام) است.

این اشتباهات او در نتیجه اعتماد به قول خادم ارمنی اش، نوریان، رخ داده است.

جون غفاری، نک: جون بن حوّی

جوهری (متوفی: ۳۸ ق)

ابو الحسن علّی بن احمد جرجانی معروف به جوهری، از ندیمان و شاعران صاحب بن عبّاد. او قصاید فاخری در ستایش اهل بیت (علیهم السلام) دارد؛ از جمله:

یَا اَهْلَ عَاشُورَ یَا لَهْفَی عَلَی اَلدِّینِ *** خُذُوا حِدَادَکُمْ یَا آلَ یَاسِینَ

اَلْیَوْمَ شَقَّقَ جَیْبَ اَلدِّینِ وَ اُنْتُهِبَتْ *** بَنَاتُ أَحْمَدَ نَهْبُ اَلرُّومِ وَ الصّین

اَلْیَوْمَ نَالَ بَنُو حَرْبٍ طَوَائِلُهُمْ *** مِمَّا صَلَّوْهُ بِبَدْرٍ ثُمَّ صَفِّینَ

یَا أَمَّةً وَلَّی اَلشَّیْطَانُ رَایَتَهَا *** و مکن الغی منها کل تمکین

ما المرتضی و بنوه و من معویّة *** و لا الفواطم من هند و میسون

ای اهل عاشورا، وای بر دین. ای آل یاسین ماتم را شروع کنید.

امروز گریبان دین دریده شد و دختران احمد (صلی الله علیه و آله) چون اسیران روم و چین گرفتار شدند.

امروز فرزندان حرب (بنوامیّه) به آرزوی خود رسیدند و انتقام شکست بدر و صفّین را گرفتند.

ای امّتی که زیر پرچم شیطان در آمدید و کاملاً زیر سلطه ظلم و ستم قرار گرفتید،

علی و فرزندانش کجا و معاویه کجا؟ فاطمه و دخترانش کجا و هند و میسون کجا؟ چه نسبتی بین آن هاست؟

جویر بن مالک ضبعی، نک: جوین بن مالک ضبعی

جوین ابی مالک، نک: چون بن حوّی

جوین بن مالک تمیمی

از اصحاب امام حسین (علیه السلام) و از شهدای روز عاشورا.

جوین بن مالک تیمی

جوین بن مالک بن قیس بن ثعلبه تیمی از شیعیان و از نخستین شهیدان روز عاشورا.

مرحوم ما مقامی وی را از بنی تمیم دانسته و برخی نام و نسبِ وی را جوین بن مالک ضبعی یا جویر بن جویر بن مالک و یا حوی بن مالک ضبعی (منسوب به ضبع بن وبره قبیله ای از اعراب قحطانی است) ضبط کرده اند.

جوین از شیعیانی بود که در جنگ ها و غزوات جایگاه خاصی داشت. او، احتمالاً، به صورت تاکتیکی ابتدا در کوفه وارد سپاه ابن سعد شد و خود را به کربلا رسانید.

وقتی که ابن زیاد اجازه بازگشت را به امام حسین (علیه السلام) را نداد، جوین فرصت را مناسب دید و شبانه به همراه عده ای از مجاهدین بنی تیم به سپاه حضرت سیّدالشهدا پیوسته و در روز عاشورا در حمله نخست به فیض شهادت نائل گشت.

نام جوین بن مالک در دو زیارت ناحیه مقدسه و زیارت رجبیّه وارد شده است.

جوین بن مالک ضبعی

از شهدای کربلا. ضبعی منسوب به ضبع بن وبرة که نام قبیله ای است از عرب.

نامش در زیارت ناحیه مقدّسه آمده است. گفتهاند او ابتدا در سپاه عمر سعد بود، سپس به حسین بن علی (علیه السلام) پیوست و در رکاب او جنگید و در حمله اول به شهادت رسید. برخی او را جون، غلام ابوذر، دانسته اند. از او با عناوین دیگری مانند حوی بن مالک ضبعی و جوین بن مالک ضبعی یاد کرده اند.

جوین مالک بن قیس تمیمی

از لشکریان عمر سعد که در روز عاشورا از انقلاب کربلا منقلب گردید و به امام حسین (علیه السلام) ملحق شد. سپس با لشکر ابن سعد به مقاتله پرداخت تا به شهادت رسید.

جیحون یزدی (متوفّی: ۱۳۰۱ یا ۱۳۰۲ ق)

آقا محمّد یزدی مشهور به تاج الشّعرا متخلّص به جیحون، از شاعران اوایل قرن سیزدهم هجری. دیوان او نخستین بار در ۱۳۱٦ ق در بمبئی و سپس به سال های ۱۳۳٦ ش و ۱۳٦۳ش در تهران تجدید چاپ شد. او در کرمان وفات یافت. مجموعه ای به نام نمکدان نیز از او باقی است که در سال ۱۳۱٦ ق در بمبئی

ص: ۸۲

چاپ شده است.

از مخمّس مرثیه اوست:

ای حرم کعبه ات ز حلقه به گوشان *** وی دل دانای تو زبان خموشان

با تو که گفت از حسین چشم بپوشان؟ *** خاصه در آن دم که اهل بیت خروشان

نزدش با اصغر آمدند معجّل

گفتند کاین طفل، کو چو بحر بجوشد *** نیست چو ماکز عطش به صبر بکوشد

اشک بپاشد چنان که خاک بپوشد *** رخ بخراشد چنان که جان بخروشد

جز به کفی آب، عقده اش نشود حل

هی به فغان خود ز گاهواره پراند *** مادر او هم زبان طفل نداند

نه بودش شیر تا به لب برساند *** نه بودش آب تا به رخ بفشاند

مانده به تسکین قلب اوست معطّل

گاهی ناخن زند به سینه مادر *** گاهی پیجان شود به دامن خواهر

باری از ما گذشته چاره اصغر *** یا بنشانش شرار آه چو آذر

یا ببرش همرهت به جانب مقتل

شه از حرمخانه اش ربود و روان شد *** پیر خرد همعنان بخت جوان شد

زان پدر و زان پسر به لرزه جهان شد *** آمد و آورد، هر طرف نگران شد

تا به که سازد حقوق خویش مدلّل

گفت که ای قوم، روح پیکرم است این *** ثانی حیدر، علیّ اصغرم است این

آن همه اصغر بدند، اکبرم است این *** حجّت کبرای روز محشرم است این

رحمی، کش حال بر فناست محوّل

او که بدین کودکی گناه ندارد *** یا که سر رزم این سپاه ندارد

بلکه بس افسرده است و آه ندارد *** جای دهید آنکه را پناه ندارد

پیش کز ایزد برید کیفر اکمل

ناگه از آن قوم از سعادت محروم *** حرمله اش راند تیر کینه به حلقوم

حلق ورا خست و جست بر شه مظلوم *** وز شه مظلوم آن سه شعبه مسموم

ردشد و سرزد ز قلب احمد مرسل

طفلی کز تشنگی به غم شده مدغم *** جست و برآورد دست و خست رخ از غم

گردن و سر، گاه راست کرد و گهی خم *** شه ز گلویش کشید تیر و همان دم

ملک جهان بر جنان نمود مبدّل

***

دیگر از اشعار اوست در مرثیه امام حسین (علیه السلام):

باز ای مه محرّم پرشور، سر زدی *** و اندر دلم شراره عاشور بر زدی

ان سر که چرخ روی به پایش همی نهاد *** بر نوک نی نموده به هر رهگذر زدی

دستی که آستین و را بوسه داد چرخ *** در قطع آن تو دامن کین بر کمر زدی

و خود همان مهی که به پیشانی حسین *** با سنگ جور، نقشه شقّ القمر زدی

بر پیکر امام امم با زبان تیغ *** زخمی دهان نبسته که زخمی دگر زدی

شاهی که خاک مقدم او روح کیمیاست *** بر نیزه سنان، سرش از بهر زر زدی

از کام خشک و چشم تر عترت رسول *** تا حشر شعله در دل هر خشک و ترزدی

از روبهان چند، برانگیختی سپه *** وانگه به حیله پنجه، با شیر نر زدی

زینب که در سِیَر ز علی بود یادگار *** او را به تازیانه هر بد سِیَر زدی

چارلز دیکنز (۱۸۱۲ - ۱۸۷۰م)

شهرت چارلز جونها فام دیکنس نویسنده و روزنامه نگار انگلیسی.

او دربارهٔ عاشورا می گوید اگر منظور امام حسین (علیه السلام) جنگ در راه خواسته های دنیایی بود، من نمی فهمم چرا خواهران و زنان و اطفالش به همراه او بودند؟ پس عقل چنین حکم می نماید که او فقط به خاطر اسلام، فداکاری کرد.

ص: ۸۳

ح

حاتم بن نعمان باهلی

از هواداران قیام مختار بن ابو عبید ثقفی علیه نیروهای ابن زیاد. پس از آن که ابن زیاد شکست خورد و به هلاکت رسید، ابراهیم بن اشتر (فرمانده سپاه مختار) بر تمام منطقه شمال و غرب عراق تسلّط

یافت و به دستور مختار استاندار موصل شد. سپس فرمانداران خود را به شهرهای جزیره اعزام نمود و حاتم بن نعمان باهلی نیز فرماندار هران، رها و سمیساط شد.

حارث

قاتل طفلان مسلم بن عقیل (علیه السلام)، وقتی دو فرزند حضرت مسلم، به نام های محمد و ابراهیم، به کمک مشکور زندانبان از زندان ابن زیاد گریختند، شب را به خانه زنی پناه آوردند. شوهر آن زن حارث، از دشمنان اهل بیت بود، حارث وقتی فهمید که دو کودک فراری در خانه پنهان شده اند، آن ها را شهید کرد و بدنشان را به فرات افکند و سرشان را پیش ابن زیاد برد تا جایزه بگیرد. ابن زیاد هم دستور داد گردن او را در همان محلی که طفلان مسلم را کشته بود، از سر جدا کنند.

حارث

پسر نبهان، غلام حمزة بن عبدالمطلب و از شهدای گران قدر عاشورا. مورخان او را مردی شجاع معرفی کرده اند. او دو سال پس از شهادت حمزه وفات یافت. پسرش حارث به علی (علیه السلام) پیوست و پس از وی با حسن و آن گاه با حسین (علیه السلام) همراه بود و از مدینه با حسین (علیه السلام) به مکه و کربلا رفت و سرانجام در همان جا شهید شد.

حارث بن امری القیس کندی

از شهدای کربلا. او از شجاعان و عابدان بود. همراه سپاه ابن سعد به کربلا آمد. چون سیدالشهدا را در محاصره سپاه کوفه یافت، به کاروان حسین (علیه السلام) پیوست و در روز عاشورا در حمله نخست به شهادت رسید.

حارث بن امرء القیس

از شجاعان عرب. ابتدا جزو لشکریان عمر سعد بود که در روز عاشورا به امام حسین (علیه السلام) پیوست. وقتی عمر سعد را از مخالفان امام یافت با چند تن از قبیله کنده به امام پیوست. او پس از جنگی سخت به فیض شهادت نائل گشت.

حارث بن حصیره ازدی

از یاران امام سجّاد (علیه السلام) و امام باقر (علیه السلام) و نیز از راویان.

او برخی رویدادها را از عبدالله بن شریک و او نیز از امام چهارم روایت می کند.

ذهبی به نقل از ابو احمد زبیری می گوید که او رجعت را باور داشت. یحیی بن معین او را فردی معتمد شمرده و ابن عدی او را از شیعیان پرشور نامیده است. ذهبی در شرح زندگانی نفیع بن حارث ضمن نقل روایتی از او می گوید که او راستگو امّا پیرو مذهب اهل بیت بود.

از او در تاریخ طبری ده گزارش آمده است که این روایات از ابو مخنف روایت شده؛ و او نیز از حارث روایت کرده است.

شیخ طوسی او را از یاران امیرمؤمنان شمرده است.

حارث بن عبدالله بن ربیعه

از فرمانروایان بصره. عبیدالله بن زیاد پس از دریافت خبر مرگ

ص: ٨٤

یزید، از فرصت استفاده کرد و کوشید به نام امویان برای خود از مردم بیعت بگیرد و موفق نشد. مردم بصره با یکی از شخصیت های معروف هاشمی به نام عبدالله بن حارث بن نوفل بیعت کرد. او نیز در کار خود، موّفق نشد؛ زیرا شهر دچار آشوب شده بود و این بحران ناشی از درگیری های قبیله ای

و شدّت یافتن فشار خوارج بود. مردم بصره ناچار به ابن زبیر نامه نوشتند و ضمن آن، با او بیعت کردند و تقاضا کردند تا فرمانروایی بر ایشان بگمارد، تا خطر خوارج را دفع کند. بحران اوضاع بصره به اوج خود رسیده بود و این خود سبب گردید که بصریان، به اتّفاق، حکومت خلیفه حجاز گردن نهند. ابن زبیر ابتدا حارث بن عبدالله ربیعه را به سوی آنان فرستاد، او در برقراری آرامش منطقه کوشید تا این که مصعب بن زبیر به بصره آمد و به عنوان استاندار جدید رسماً قدرت را به دست گرفت.

حارث بن کعب

از یاران مختار و از راویان. او روایات خویش را از عقبة بن سمعان و او نیز از چهارمین امام نور، و آن حضرت هم از فاطمه، دخت آزادهٔ سالار شایستگان، روایت می کند.

او از یاران مختار بود و پس از وی به امامت چهارمین امام نور ایمان آورد و آن گاه اخبار رویدادها را از حضرت روایت کرد. ظاهراً او پس از مختار به مدینه رفت و در آن جا اخبار را از حضرت سیدالساجدین و خواهر آن حضرت، فاطمه (سلام الله علیها)، شنید.

برخی از علما او را از یاران امام سجاد بر شمرده اند، امّا به اشتباه، نام او را حرّ نوشته اند. محقّق در حاشیه نسخهٔ دیگری نام او را، به درستی، حارث نوشته است.

حارث بن کعب والبی

از هواداران و نیروهای تحت امر مختار بن ابو عبید ثقفی. بعضی از وقایع قیام مختار از زبان وی نقل شده است.

حارث بن نبهان

از شهدای عاشورا. او پس از پدر، که از غلامان حضرت حمزه (علیه السلام) بود، به خدمت حضرت علی (علیه السلام) و حسنین (علیهما السلام) درآمد، تا این که به همراه امام حسین (علیه السلام) از مدینه به مکه و کربلا مهاجرت کرد و در روز عاشورا در اولین حمله به شهادت رسید.

حارث بن یزید

از مخالفین ضمانت مختار بن ابو عبید ثقفی. هنگامی که برای آزادی مختار بن ابو عبید ثقفی از زندان کفیل و ضامن خواستند، جمع زیادی از سران کوفه حاضر شدند ضمانت کنند، اما حارث بن یزید به عبدالله بن یزید که نماینده ابن زبیر در کوفه بود گفت: ضمانت این ها را می خواهی چه کنی؟ ده نفر از بزرگان قوم را ضامن او کن و از بقیه صرف نظر نما. عبدالله قبول کرد و ده نفری ضامن مختار شدند.

حامل اللّوا

از القاب مشهور حضرت عبّاس بن علی (علیه السلام).

حامي الضعيفة

از القاب مشهور حضرت عبّاس بن علی (علیه السلام). حامی الضعیفة به معنی حامی بانوان است. به دلیل وظیفهٔ حسّاسی که حضرت عباس در حمایت از بانوان حرم و اهل بیت نبوّت بر عهده داشت، این لقب به ایشان داده شده است.

حباب

حباب ابن عامر بن کعب تیمی، از یاران و دوستداران خاندان عصمت و طهارت و از شهیدان روز عاشورا. او از تیم اللات و از شیعه کوفه بود و با مسلم بن عقیل بیعت کرد و چون مسلم گرفتار شد

او نزد قوم خود پنهان گردید، و چون حسین بن علی (علیه السلام) به کربلا آمد، حباب پنهانی به سوی او شتافت و در راه به او پیوست و در واقعه کربلا به فیض شهادت نائل گشت.

حباب بن حارث، نک: جابر بن حارث سلمانی

حباب بن عامر بن کعب تمیمی کوفی

از شهدای کربلا. در کوفه با مسلم بیعت کرد. سرانجام به امام حسین (علیه السلام) در کربلا ملحق گردید و پس از نبرد با دشمن به شهادت رسید.

حباب بن عامر تیمی

حباب بن عامر بن کعب بن تیم اللاة بن ثعلبه تیمی از شیعیان اهل کوفه و از بیعت کنندگان با حضرت مسلم (علیه السلام). حباب بعد از

ص: ۸۵

شهادت مسلم (علیه السلام) در میان قبیله اش مخفی شد، تا این که از حرکه حضرت امام حسین (علیه السلام) به سوی کوفه آگاه شد و مخفیانه در بین راه به اصحاب امام پیوست و همراه آن حضرت وارد کربلا شد. د روز عاشورا در حمله نخست به شهادت رسید. در بعضی از منابع نام او حباب بن حارث آمده است که شاید منظور همان حباب بن عامر باشد.

حباب بن عام شعبی

از اصحاب و یاران امام حسین (علیه السلام). او در واقعه عاشورا به فیض شهادت نائل آمد.

حبر الامة [جوهر امّت]

لقب عبدالله بن عباس پسر عم پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله).

این لقب به لحاظ مقام علمی ای که داشت به او داده شده است.

حبشة بن قیس نهمی

حبشة بن قیس بن سلمة بن طریف بن ابان بن سلمة بن حار الحمداني النهمی. از قبیله بنی نهم، و از شهدای عاشورا. جدّش، سلمة، از صحابه حضرت پیامبر (صلی الله علیه و آله) بود و پدرش قیس نیز آن حضرت را درک کرده بود.

او چند روز قبل از عاشورا در کربلا به خدمت حضرت امام حسین (علیه السلام) رسید و در روز عاشورا وقتی که جنگ شدت گرفت در راه حق جهاد کرد و به شهادت رسید. حبشه به نقل از ابن حجر در الاصابة فی احوال الصحابه، که در بیان احوال طریف بن ابان به سلمه است، از شهدای کربلاست.

حبشي بن القیس نهمی

از اصحاب و یاران امام حسین (علیه السلام) که در واقعه عاشورا به فیض شهادت نائل آمد.

حبیب بن بدیل

از وقایع نگارهای تاریخ عاشورا. بعضی از وقایع مربوط به قیام مختار، از وی نقل شده است.

حبیب بن عبدالله نهشلی

از یاران وفادار حضرت سیدالشهدا در کربلا و از شهدای قیام عاشورا.

بنا به قولی او همان شبیب بن عبدالله خثعمی (منسوب به بنی نهشل بن دارم تیره ای از قبیلهٔ بنی تمیم که از عدنان اند). از دوستداران خاندان عصمت و طهارت (علیه السلام) است.

حبیب بن مظاهر

حبیب بن مظاهر بن رئاب بن الاشتر بن جخوان بن فقعس بن طریف بن عمرو بن قیس بن الحرث بن ثعلبة بن دودان بن اسد ابو القاسم الاسدی الفقعسی.

او از بزرگان و ساکن کوفه و منسوب به قبیله بنی اسد بود؛ همان قبیله ای که افتخار کفن و دفن شهدای کربلا نصیب آن ها شد. کنیه حبیب، ابوالقاسم، و هنگام شهادت ۷۵ سال داشت و پسرش قاسم در آن هنگام خردسال بود، که بعدها قاتل پدرش را قصاص کرد.

حبیب فضایل بسیاری داشت؛ او از اصحاب حضرت پیامبر (صلی الله علیه و آله) و حضرت امام علی (علیه السلام)، حافظ قرآن، از حاملان علوم علوی، از مجاهدان تمامی جنگ های امیرالمؤمنین (علیه السلام) و از اصحاب خاّص آن حضرت بود و مهم تر از همه، او را می توان افضل شهدای غیر بنی هاشم دانست.

حبیب بن مظاهر، میثم تمّار و رشید حجری از جمله افرادی بودند که از محضر حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) اسرار و علوم فراوانی فراگرفتند و هر سه از زمان، مکان و کیفیّت شهادت خود خبر داده بودند.

حبیب قبل از روز عاشورا به قبیله بنی اسد رفت و با تلاش و تبلیغ موفّق به جمع آوری و همراهی حدود ۹۰ نفر از بنی اسد شد آن ها در حالی که به سوی کربلا در حرکت بودند از سوی سربازان تهدید شدند و سپس از جنگ سختی که پیش آمد مردان بنی اسد شبانه از خوف شبیخون ابن سعد کوچ کرده، به قبیله خود بازگشتند. حبیب جریان امر را به امام حسین (علیه السلام) عرض کرد و امام (علیه السلام) فرمود: (لاحَولَ وَلاقُوَّةَ الا بِاللَّهِ.)

حبیب در روز عاشورا فرمانده جناح چپ بود و آن گاه که مسلم بن عوسجه روی خاک افتاد، او نزد مسلم آمد و گفت ای مسلم شهادت تو بر من بسی گران است بشارت باد تو را به بهشت. مسلم با ضعف و ناتوانی گفت: خدا تو را به نیکی بشارت دهد. تو خویش و برادر دینی منی شایسته آن بود

و دوست داشتم که وصیت های تو را بشنوم و آن ها را به شایستگی انجام دهم ولی من هم به همین زودی به شهادت می رسم.

ص: ٨٦

مسلم گفت: وصیّت من همه آن است که در راه این مرد (و با دست اشاره به حضرت امام حسین (علیه السلام) کرد) جان دهی. حبیب گفت: به پروردگار کعبه قسم که به گفته ات عمل خواهم کرد، و آن گاه مسلم به شهادت رسید.

حبیب قبل از این که عازم میدان جهاد شود، به همراهی زهیر بن قین، کوفیان را چنین موعظه کرد: (اما وَ اَللَّهِ لَبِئْسَ اَلْقَوْمُ عِندَ اَللَّهِ غَداً قَوْمٌ یَقْدَمُونَ عَلَیْهِ قَدْ قَتَلُوا ذُرِّیَّةَ نَبِیِّهِ عَلَیْهِ السَّلامُ وَ عِتْرَتِهِ وَ اَهْلِ بَیْتِهِ صَلَّی اَللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ وَ عَبَّادَ اَهْل هَذَا اَلمِصْرِ اَلْمُجْتَهِدِینَ بِالاِسْحارِ وَ اَلذَّاکِرِینَ اَللَّهَ کَثِیراً) ؛ «هان ای مردم، به خدا قسم در روز حساب نزد خدا، بد قومی خواهند بود آنان که فرزندان پیامبر خود و خویشان و اهل بیت او و مردان خدا پرست این شهر را، که در سحرها به عبادت برخاسته و بسیار به یاد خدا بوده اند، به شهادت برسانند.

نزدیک ظهر روز عاشورا بود که ابوثمامه عمرو بن عبدالله صائدی به امام حسین (علیه السلام) عرض کرد: جانم به فدایت یا اباعبدالله (علیه السلام) وقت نماز ظهر است و من دوست دارم این نماز را به امامت شما بخوانم و بعد خدایم را ملاقات کنم.

امام (علیه السلام) فرمودند: نماز را یادآور شدی و خدا تو را از نمازگزاران قرار دهد، بلی الآن اوّل وقت نماز است، از کوفیان بخواهید دست از جنگ بردارند تا نماز گزاریم.

چون حصین بن تمیم این سخن را بشنید گفت: نماز شما قبول نیست. حبیب جواب داد: ای حمار، خیال می کنی نماز آل رسول (صلی الله علیه و آله) قبول نیست و از تو قبول است. سپس حصین حمله کرد و حبیب بعد از اذن از امام (علیه السلام) به مقابله با او برخاست و رجزهای ذیل را خواند:

اَنَا حَبِیبٌ وَ اِبْنُ مُظَاهِرٍ *** فَارِسُ هَیْجَاءَ وَ حَرْبٌ تُسْعَرُ

وَ اَنتَم عِندَ الْعَدِیدِ اَکْثَرُ *** وَ نَحنُ اعلَی حُجَّةٍ وَ اَظْهَرَ

وَ اَنتِمْ عِنْدَ الْوَفَاءِ اغْدِرْ *** وَ نَحْنُ اوَ فِیَّ مِنکُم وَ اصْبِرْ

حَقّاً وَ انْمِی مِنکُمْ وَ اعْذِر

منم حبیب بن مظاهر، سواری جنگی در وقتی که جنگ شعله می کشد. شما در عدد زیاد ترید ولی حق عالی مظاهر با ماست. شما در وفای به پیمان حیله گر و غدارید ولی ما باوفا و بردباریم. حق با ما بوده، تواناتر از شماایم و دلیل ما موجّه است.

حبیب در حالی که به جهاد خود ادامه می داد این اشعار را می خواند:

اِقْسِمْ لَوْ کُنَّا لَکُمْ اَعْدَادا *** اَوْ شَطْرُکُمْ وَ لْیُتِمَّ اِکْتَاداً

یَا شَرَّ قَوْمٍ حَسَباً وَ آدا

سوگند می خورم اگر امکانات ما به اندازه اسباب و نفرات ما به اندازهٔ شما یا نصف آن بود، شما پشت به جنگ کرده، متواری می شدید. ای بدترین قوم در حسب و اصل.

آن گاه حبیب بر حصین حمله کرد و با ضربتی بینی اسب حصین را قطع کرد، اسب جهید و حصین بر زمین افتاد. حبیب خواست سرش را جدا کند ولی کوفیان او را از دستش ربودند. بنا به نقل محمد بن ابیطالب، حبیب ٦٢ نفر از دشمن را به هلاکت رسانید. آن گاه مردی از بنی تمیم بر او با شمشیر حمله کرد که بر سر حبیب اصابت کرد و مردی دیگر از بنی تمیم نیزه ای زد که حبیب افتاد، وقتی که خواست برخیزد، حصین بن تمیم شمشیری بر سرش فرود آورد و او را بر زمین انداخت و بدیل بن مریم سر از بدن حبیب جدا کرد و بدین ترتیب، او به شهادت رسید.

بنا به نقل طبری بین قاتلان حبیب نزاع بود، به طوری که حصین می گفت من کشتم و بدیل می گفت من. تا این که مصالحه کردند به این که حصین چند دقیقه ای سر حبیب را به گردن اسبش بیندازد و در میان لشکر جولانی بدهد تا این افتخار به نام او ثبت شود؛ و بعد بدیل سر حبیب را به گردن اسبش بیندازد و به کوفه آورد تا جایزه را از ابن زیاد دریافت نماید.

وقتی که بدیل سر حبیب را به گردن اسبش آویزان کرد و در کوچه های کوفه حرکت می داد، قاسم پسر حبیب که نوجوان بود دنبال سر پدر حرکت می کرد تا این که بدیل پرسید ای پسر چرا این قدر مرا تعقیب می کنی؟

قاسم گفت: آن سر پدرم است می خواهم دفنش کنم. بدیل گفت: نمی شود، چون ابن زیاد اجازه نمی دهد و من باید جایزه ام را بگیرم. قاسم گفت: خدا به تو بدترین ثواب را بدهد که بهتر از خودت را کشتی.

قاسم، در حالی که گریه می کرد، دست از تعقیب برداشت؛ تا این که چندین سال بعد روزی که قاتل پدرش در سپاه مصعب بن زبیر بود به هنگام ظهر وارد خیمه وی شد و او را به هلاکت رسانید.

خوارزمی نقل می کند که قاسم قاتل پدرش، بدیل، را که سر حبیب را به گردن اسبش آویخته بود، به قتل رسانید و سر پدرش را از دست او گرفت.

ولی قول طبری اصح است؛ چون بلاذری هم نظر طبری را تأیید کرده است و هر دو از مورخان قرن سوم اند ولی خوارزمی

ص: ۸۷

متعلق به قرن ششم است.

بنا به نقل طبری بعد از شهادت حبیب، امام بسیار ناراحت شدند چنان که این ناراحتی در چهره ایشان نمایان بود. امام بعد از استرجاع فرمودند: (اِحْتَسِبْ نَفْسِي وَ حُمَاةَ اِصْحَابِي.) او نفس من و حامی اصحابم بود. خوارزمی قول امام را چنین بیان می کند:

(عِنْدَاللَّهِ اِحْتَسَبَ نَفْسِي وَ حُمَاةَ اِصْحَابِي وَ قَالَ اَللَّهُ دَرُّكَ يَا حَبِيبُ لَقَدْ كُنْتَ فَاضِلاً تَخَتِمُ اَلْقُرْآنَ فِي لَيْلَةٍ وَاحِدَةٍ) ؛ بذل جانم و کشته شدن و حمایت اصحابم در پیشگاه خدا و به حساب و فرمان اوست، یا بذل جان خودم و یارانم را نزد خدای تعالی احتساب خواهم کرد. خدا تو را برکت دهد ای حبیب چه صاحب فضلی بودی که قرآن را در یک شب ختم می کردی!

حبیب در سایه یقینی که داشت قبل از شهادتش در شب عاشورا مزاح و سرور می کرد زیرا به دیدار بهشت بسیار مشتاق بود. نامش در زیارت ناحیه و رجبیّه وارد شده است: (اَلسَّلاَمُ عَلِيٌ حَبِيبُ بْنُ مُظَاهِرٍ اَلاِسْدَی.)

حبیب بن مظهر ← حبیب بن مظاهر اسدی

حبیب بن منقذ ثوری حمدانی

از فرماندهان سپاه مختار. فرمانده سپاه حمدان و تمیم که از جانب مختار مأمور شد تا به سپاه ابن زیاد حمله کند. سه فرمانده دیگر، که هر یک فرمانده سپاهی بودند تحت فرماندهی کلِّ ابراهیم اشتر قرار داشتند. حبیب، هم چنین، از سوی مختار به سمت فرمانداری منطقهٔ بهقباد سفلی نائل شد.

حبیب چایچیان (حسان)

از شاعران معاصر. از جمله اشعار اوست در توصیف واقعه کربلا.

شکسته سرو و گل افتاده، باغبان خاموش *** چه شد مگر که شد این باغ و گلستان خاموش؟

امیر و قافله سالار کاروان خفته *** سکوت مرگ و زمین مات و آسمان خاموش

نه بانگ گریهٔ طفلی، نه ناله جرسی *** نه بانگ چاوش و افتاده رهروان خاموش

چو گلشنی که خزان گشته جمله گل هایش *** شکسته سرو و گل افسرده، بلبلان خاموش

کنار آب فراتند و من عجب دارم *** ز تشنگی شده مرغان نغمه خوان خاموش

فتاده اند غریبانه هر یک از طرفی *** هزار گفته به لب مانده و زبان خاموش

حجاج بن بدر تمیمی، نک: حجاج بن زید تمیمی

حجاج بن بدر سعدی، نک: حجاج بن زید سعدی

حجاج بن زید، نک: حجاج بن زید سعدی

حجاج بن زید تمیمی

از شهدای عاشورا. او از قبیله بنی سعد بن تمیم (تیره ای از عدنان اهل بصره) بود. حجاج به عنوان فرستاده امام حسین (علیه السلام) نامه هایی از آن حضرت برای مسعود بن عمر و ازدی و دیگر بزرگان بصره برد (منذر بن جارود عبدی، یزیدبن مسعود نهشلی، احنف بن قیس) و آنان را برای یاری امام دعوت کرد. او تا روز شهادت در خدمت امام (علیه السلام) بود.

حجاج بن زید سعدی

از شهدای کربلا. او اهل بصره بود، نسبتش (سعدی) به قبیله بنی سعد، که از تیره عدنان است، می رسد. در پاسخ نامه امام حسین (علیه السلام)، که خطاب به او و سران بصره نوشته و آنان را به یاری خویش فراخوانده بود، نامه ای از سوی مسعود بن عمرو ازدی برای حسین بن علی (علیه السلام) برد. نامش در زیارت ناحیه مقدسه نیز آمده است.

حجاج بن علی بارقی

از راویان واقعه عاشورا. او اخبار خود را از محمّد بن بشر حمدانی روایت می کرد. در اطلاعات تاریخ طبری چیزی تنها از طریق او روایت شده است. در لسان المیزان از او چنین مذکور است: شیخ روی عنه ابو مخنف. (او کسی است که ابو مخنف از او روایت نموده است).

حجاج بن مالک

از صالحان و از عاشوراییان حسینی. در روز عاشورا پس از

ص: ۸۸

مقاتله با دشمن به شهادت رسید.

حجاج بن مرزوق ← حجاج بن مسروق

حجّاج بن مسروق

از شهدای کربلا. حجاج بن مسروق بن جعف بن سعد العشیرة المذحجی الجعفي، اصالتاً یمنی ولی مقیم کوفه و منسوب به جعفی (تیره ای از قبیله مذحج) بود. بلاذری نام او را به صورت حجاج بن مسروق بن مالک بن کثیف بن عتبة بن الجعفی آورده است.

او از شیعیان مخلص و از اصحاب بزرگوار حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) و مؤذن حضرت امام حسین (علیه السلام) بود. هنگامی که حضرت سیدالشهدا (علیه السلام) از مدینه وارد مکه شد، حجاج هم از کوفه برای زیارت امام (علیه السلام) به مکه جهت زیارت امام (علیه السلام) مهاجرت کرده و در خدمت آن حضرت به کربلا آمده و در روز عاشورا به فیض شهادت نائل گشت.

او به همراه یزیدبن مغفل از سوی امام حسین (علیه السلام) به نزد عبید الله حرّ رفت تا او را برای همراهی با امام دعوت کند. اما عبیدالله نپذیرفت. که بعدها بنا به اعتراف خودش در عذاب وجدان به سر برد و سرانجام خوبی نداشت.

حجاج بن مسروق در قادسیه، به هنگامی که اردوی امام (علیه السلام) در برابر سپاه حرّ ریاحی قرار گرفت و آنان مانع حرکت امام (علیه السلام) شدند، به دستور امام اذان گفت تا نماز ظهر را بر پا دارند و حرّ هم به آن حضرت اقتدا کرد.

حجاج در روز عاشورا از امام (علیه السلام) اجازه جهاد گرفت و روانه میدان شد. پس از ساعتی جنگ با کوفیان، در حالی که آغشته به خون بود، خدمت امام (علیه السلام) رسید و اشعار زیر را خواند:

فَدَّ تْكُ نَفْسِي هَادِياً مَهْدِيّاً *** اَلْيَوْمَ اِلْقَى جَدُّكَ اَلنَّبِيَّا (صلی الله علیه و آله)

ثُمَّ اباك ذالندي عَلِيّاً (علیه السلام) *** ذَاكَ اَلَّذِي نَعْرِفُهُ وَصِيّاً

جانم به قربانت ای حسینی که هدایت شده و هدایت کننده ای؛ امروز جدت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و پدرت علی (علیه السلام) صاحب سخاوت و بخشش را ملاقات می کنم. علی (علیه السلام) همان کسی است که من او را وصی پیامبر (صلی الله علیه و آله) می دانم.

امام (علیه السلام) به حجاج فرمودند: من هم بعد از تو، جدم و پدرم را ملاقات می کنم.

حجاج دوباره به میدان بازگشت و بعد از ساعتی جهاد به شهادت رسید.

نام او در تاریخ طبری، زیارت ناحیه (السلام علی الحجاج بن مسروق الجعفی) و بحار الانوار آمده است. خوارزمی نیز از او نام برده است.

حجّار بن ابجر

از فرماندهان و سرهنگان سپاه کوفه در کربلا.

حجّار بن ابجر به همراه شمر بن ذی الجوشن، شبث بن ربعی و قعقاع بن شور از طرف ابن زیاد مأموریت یافتند تا مسلم بن عقیل و یاران او را سرکوب کنند.

حجیر بن جندب کندی خولانی

ز غلامان و شیعیان و از جوانمردان دلاور. او با پدر خود جندب در کاروان کربلا حضور داشت. مورخان بر آنند که پدر و پسر هر دو قبل از ورود امام به کربلا به ابی عبدالله ملحق شدند و پس از نبرد با دشمن به شهادت رسیدند.

حرب بن ابی اسود دئلی

از اصحاب امام حسین (علیه السلام) و از شهدای عاشورا. پدرش، ابوالاسود دئلی از اصحاب خاص امیرالمؤمنان بود و حضرت امیر کلیات علم نحو را به او تعلیم فرمود و دستور داد که بر این قیاس بقیه قواعد را تنظیم دهید تا مردمی که عرب زبان نیستند با یادگرفتن قواعد زبان، قرآن را غلط نخوانند. ابوالاسود نیز چنین کرد و بعد از او شاگردانش قواعد نحو را تکمیل کردند.

حرّ بن یزید ریاحی

حرّ بن یزید بن ناجیة بن قعنب بن عتاب بن هرمی بن ریاح بن یربوع بن بن مالک بن زید مناة بن تمیم، از شخصیت های ممتاز و یاور امام حسین (علیه السلام).

ریاحی تیره ای از یربوع از شعبه های قبیله تمیم و از اعراب عدنانی شمالی محسوب می شود.

حضرت امام حسین (علیه السلام) درباره او فرمود: (وَ اَللَّهِ مَا اخطاكَ اُمُّك حَيْثُ سَمَّتْكَ حُرّاً وَ اللَّهِ انَّكَ حَرٌ فِی الدُّنیا وَ الآخِرَةِ) ؛ سوگند به خدا اشتباه نکرد مادرت به این که تو را حرّ نامید. به خدا قسم تو در دنیا و آخرت حرّ و آزادی.

حضرت امام سجاد (علیه السلام) نیز، درباره او چنین فرمود:

نِعْمَ اَلْحُرُّ اذ وَاسَا حُسَیْناً *** وَ فَازَ بِالْهِدَایَةِ وَ اَلْفَلاَحِ

آفرین بر حرّ که حسین (علیه السلام) را یاری کرد و به هدایت و رستگاری نائل شد.

او از سران کوفه و بزرگ قبیله اش بود؛ و به سبب همین موقعیت ممتاز بود که عمر بن سعد و عبیدالله بن زیاد او را به فرماندهی هزار نفر در لشکر ابن سعد برگماردند و بعد از عمر بن سعد مهم ترین شخصیت سپاه کوفه محسوب می شد.

ملحق شدن حرّ به امام حسین (علیه السلام) یکی از وقایع برجسته انقلاب کربلاست. او با این حرکتش مثلِ معروف المأمور معذور را باطل کرد. حرّ از مصادیق بارز این حدیث است که تفکر یک لحظه افضل از عبادت هزار سال است. او قهرمان انتخاب برسه راهی (پوچی، پلیدی، پاکی) بود که سرانجام پاکی را برگزید. حرّ قهرمان اختیار بهترین هاست.

فاصله ای که حرّ از سپاه ظلمت ابن سعد به سپاه نور حسین (علیه السلام) پیمود، ظاهراً خیلی کم بود ولی در معنا فاصله ای بود به درازای ابدیت، و از شیطان تا به خدا.

قبل از واقعه عاشورا حرّ به ابن سعد گفت: نمی توانی این کار را به مسالمت ختم کنی؟ او جواب داد: ابن زیاد جز به جنگ رضا نمی دهد. حرّ گفت: پس با این مرد می جنگی؟ ابن سعد جواب داد: آری، جنگی که سرها پران و دست ها قلم شود.

ابن سعد احتمال می داد که ملاقات حرّ با حضرت امام حسین (علیه السلام) در منطقه ذوحسم، سبب تحول روحی او شده باشد؛ لذا او را، که یکی از سران سپاه اموی در کربلا بود و یک چهارم نیروهای قبایل تمیم و حمدان را رهبری می کرد و هم چنین فرماندهی هزار سوار بر عهده او بود تا مانع ورود امام (علیه السلام) به کوفه باشد، در روز هشتم محرم عزل کرد و دیگری را به جای او برگمارد.

حرّ نزد ابو عمران عبدالله بن عامر که از قرّای سبعه بود، قرآن کریم را فراگرفت.

حرّ به اصرار پدر با یزید بن معاویه بیعت کرد؛ زیرا ابن زیاد نام بیعت کنندگان را به یزید خبر می داد و پدر حرّ از ترس جان، پسر را وادار به بیعت کرد.

حرّ از آن به بعد، روز اوّل رجب سال ٥٦ هجری را فراموش نمی کرد. چون برای اولین بار در آن روز مجبور شد کاری بکند که قلبش به آن راضی نبود.

حر پس از مرگ معاویه و به خلافت رسیدن یزید، صاحب منصب شد، اما او از سمت خود راضی نبود؛ زیرا خود را در مقابل حسین (علیه السلام) می دید. حرّ پس از این که دریافت امام حسین (علیه السلام) بی گناه است به سپاه نور ملحق شد.

حرکت شجاعانه حرّ در تاریخ دنیا از وقایع استثنایی است. زیرا فراد سپاه کوفه برای نیل به مال و مقام به جنگ وصیّ و فرزند پیامبرشان آمده بودند، در حالی که حرّ قبل از کربلا صاحب مال فراوان و مقام بلندی بود. اما او از دنیایی که در فرهنگ قرآنی متاع قلیل است، دست برداشته و به آخرتی که به قول قرآن و ما عِنْدَاللَّهِ خَيْرٌ وَ ابقَ وَ بالاتر از آن وَ اللَّهُ خَيْرٌ وَ اِبْقَ است رو آورد.

بنا به قولی، حرّ به اتّفاق پسرش، علی، برادرش، مصعب، و غلامش، عروة، به سپاه امام (علیه السلام) ملحق شد که همگی به شهادت رسیدند.

چگونگی پیوستن حرّ را به حسین (علیه السلام) این گونه آورده اند که او به بهانه آب دادن اسب، از سپاه ابن سعد دور شد و به سپاه امام حسین (علیه السلام) نزدیک شد. مهاجر بن اوس به حرّ گفت چه اراده ای داری؟ آیا هدفی داری؟ آیا قصد داری بر لشکر حسین حمله کنی؟ پس حرّ را لرزه به اندام افتاد. مهاجر به او گفت کار تو مرا به شک انداخت. قسم به خدا در هیچ مکانی تو را به این حالت ندیدم و اگر از من از شجاع ترین اهل کوفه سؤال می کردند، هر آینه از تو تجاوز نمی کردم. پس این چه حالتی است که از تو مشاهده می کنم؟ حرّ به او گفت: قسم به خدا که من خود را مخیّر

در میان دوزخ و بهشت می بینم به خدا سوگند اختیار نمی کنم بر بهشت چیزی را، اگر چه پاره و سوزانده شوم. بنا به روایت لهوف: حر تازیانه ای بر اسب خود زد در حالتی که قصد سپاه امام حسین (علیه السلام) را کرده بود، یک دست خود را بر سر خود گذاشته (چنان که طریقه گناهکاران عرب در آن زمان بود) و می گفت: خداوندا به سوی تو بازگشت کردم، پس توبه مرا بپذیر که دل دوستان تو را به درد آوردم و اولاد پیامبر تو را ترساندم. آن گاه خدمت امام حسین (علیه السلام) رسید؛ در حالی که سر به زیر بود، آن حضرت فرمود

سرخود را بلند کن.

بنا به روایت ارشاد: حرّ گفت: فدای تو شوم ای پسر پیغمبر. منم آن کسی که نگذاشتم برگردی؛ و به همراه تو آمدم و در این مکان تو را حبس کردم و گمان نداشتم که این قوم کار تو را به این جا می رسانند. اگر می دانستم، چنین گناهی را مرتکب نمی شدم و من توبه کننده ام به سوی خدا از آن چه کردم. پس آیا توبه مرا می پذیری؟

ص: ۹۰

امام (علیه السلام) فرمود: بلی، خدا توبه تو را قبول می کند. از اسب پایین بیا. حرّ عرض کرد: بر اسب باشم بهتر است تا این که پیاده شوم؛ ساعتی روی اسب با ایشان مقاتله می کنم و سپس از اسب پیاده خواهم شد.

حرّ خطاب به سپاهیان ابن سعد گفت:

ای اهل کوفه، مادرتان به عزایتان بنشیند و به جای اشک، خون از دیدگان بریزید. مگر شما نبودید که این بنده شایسته خدا را به شهر کوفه دعوت کردید؟ اکنون که به سوی شما آمده و درخواست شما را پذیرفته است، شما در برابر او می ایستید و با او مبارزه می کنید و بر او می تازید؟ آب را بر او و فرزندان او می بندید؟ در حالی که در نخستین روز او به ما آب داد. هزار بر یک به جنگ او ایستاده

اید تا آن ها را و خاندان حسین (علیه السلام) را سر ببرید و بدنشان را قطعه قطعه کنید و زنان و اطفال او را زیر شلّاق قرار دهید؟ من این ها را، که دستور محرمانه ابن زیاد است، می دانم و از او و از همهٔ شما ننگ دارم و بیزارم؛ من به سوی حسین می روم و در راه او با شما می جنگم.

حرّ بعد از آن که توبه اش قبول شد با اجازه امام (علیه السلام) بر اصحاب ابن سعد چون شیر غضبناک حمله کرد و شعر عنتره را خواند:

مَا زِلْتُ اِرْمِيهِمْ بِثَغْرَةِ نَحْرٍ *** وَ لَبَّانِهِ حَتَّى تَسْرِيلَ بِالدَّمِ

پیوسته تیر زدم بگودی گلو و سینه او تا حدی که خون مثل پیراهن بر بدنش احاطه کرد و پیراهن خود نمود.

و این رجز را هم خواند:

اِنّی اَنَا اَلْحُرُّ وَ مَاوَی الضیف *** اِضْرِبْ فِي اَعْنَاقِكُمْ بِالسَّيْفِ

عَنْ خَيْرِ مَنْ حَلَّ بِارِضِ الخیف *** اِضْرَّ بِكُمْ وَ لاَ اَرَی مِنْ حَيْفٍ

منم حر پناهگاه برای دفاع از بهترین شخصی که به زمین مکه وارد شد، گردن شما را می زنم و ستمی در این کارم نمی بینم.

راوی گفت: دیدم اسب حرّ را که ضربت بر گوش و ابرویش وارد شده بود و خون از او جاری بود. حصین بن تمیم رو کرد به یزید بن سفیان و گفت ای یزید، این همان حرّ است که تو آرزوی کشتن او را داشتی، اینک به مبارزه با او بشتاب.

گفت: بلی، و به سوی حرّ شتافت و گفت ای حرّ آیا با من می جنگی؟

حرّ گفت بلی پس با هم نبرد کردند. حصین بن تمیم گفت به خدا قسم مثل آن که جان یزید در دست حر بود او را فرصت نداد و به قتل رسانید.

حرّ پیوسته جهاد می کرد تا این که عمر سعد به حصین امر کرد که با پانصد کماندار، اصحاب امام (علیه السلام) را تیر باران کنند و در نتیجه زمانی طول نکشید که اسب های ایشان هلاک شدند و سواران پیاده گشتند. پس حرّ از روی اسب مانند شیر جست و شمشیر بران در دستش بود و می گفت:

اَنْ تَعقِروا بِي فاِنا اِبْنَ اَلْحُرِّ *** اِشْجَعْ مِنْ ذِی لِبَدٍ هِزَبْرٍ

اگر پی کنید اسبم را پس من حرّ، زاده حرّ هستم - از شیر دلاور دلیر ترم.

راوی گوید: ندیدم احدی را هرگز مانند حرّ سر از تن جدا کند و لشکر را هلاک نماید. او هم چنان مبارزه می کرد و رجز می خواند:

آلَیْتُ لاَ اُقْتُلْ حَتَّی اُقْتُلاَ *** اِضْرِ بِکُمْ بِالسَّیْفِ ضَرْباً مُعْضَلاً

لاَ نَاقِلاً عَنْهُمْ وَ لاَ معللا *** لَاحَاجِزاً عَنْهُمْ وَ لَا مُبَدِّلاً

اِحْمَی اَلْحُسَیْنُ اَلْمَاجِدُ اَلْمُؤْمِنَا

سوگند یاد کردم تا نکشم، کشته نشوم، ضربات سختی با شمشیر بر شما می زنم، نه بر می گردم و نه سرگرم چیزی می شوم، نه از آن ها دفاع می کنم و نه جای خود را به دیگری می دهم؛ حسین بزرگواری را که امید جهانیان به اوست یاری می کنم.

حرّ چنان عرصه را بر لشکر کوفه تنگ کرده بود که ابن سعد به کمانداران دستور داد تا تیر بارانش کردند، حرّ اندکی پیاده جنگید سپس به شهادت رسید. ایوب بن مسرح از جمله قاتلین حرّ بود.

بعضی گفته اند که امام حسین (علیه السلام) به پیش او آمد و هنوز خون ز او می ریخت. امام (علیه السلام) دستمالی به سر حرّ بست تا خون بند آمد (هنوز آن دستمال سالم می باشد و داستان شاه اسماعیل در مورد این دستمال معروف است که می خواست دستمال را بردارد که خون فوران کرد و دوباره بر جایش بست.) پس فرمود:

به به حرّ تو حرّی هم چنان که نام گذاشته شدی به آن. حرّی در دنیا و آخرت، پس اشعار زیرا را خواند:

لَنِعْمَ اَلْحُرُّ حَرِبَنِي رِيَاحٌ *** وَ نِعْمَ اَلْحُرُّ عِنْدَ اَلْمُخْتَلَفِ اَلرِّمَاحِ

وَ نَعْمَ عَمُّ اَلْحُرِّ اِذْ نَادَى حُسَيْناً *** فَجَادَ بِنَفْسِهِ عِنْدَ اَلصِّيَاحِ

چه مرد نیکی بود حرّ از دودمان ریاح - چه مرد نیکی بود حرّ

ص: ۹۱

هنگام به هم ریختن نیزه ها - چه مرد نیکی بود که حسین را خواند (به او پیوست) و جان خودش را در طبق اخلاص گذاشت هنگام خواستن.

بنا به روایت ابن نما: حرّ به امام حسین (علیه السلام) عرض کرد: چون ابن زیاد مرا به سوی تو روانه کرد، از قصر بیرون آمدم پس ندایی از پشت سرم شنیدم که می گفت:

يَا حُرُّ اِبْشِرْ بِالْجَنَّةِ؛ ای حرّ مژده باد تو را به بهشت. برگشتم، کسی را ندیدم. پس گفتم قسم به خدا که این مژده نیست، حال این که من به جنگ حسین می روم.

امام به او فرمود: هر آینه به اجر و خیر رسیدی. مرحوم مامقامی از ابن جوزی روایت می کند که امام به حرّ فرمود: آن بشارت دهنده حضرت خضر (علیه السلام) بوده است.

در حدیث معتبر هست که بوی بهشت از پانصد سال راه به مشام می رسد. و لذا شهدای کربلا در همین دنیا جایگاه خود را در بهشت ملاحظه کردند و قابل ذکر است که نام حرّ دو مرتبه در زیارت رجبیّه و یک مرتبه در زیارت ناحیهٔ مقدّسه به فیض سلام حضرت امام زمان (علیه السلام) نائل گشته است:

(اَلسَّلاَمُ عَلَى اَلْحُرِّ بْنِ يَزِيدَ اَلرَّيَاحِي.)

حرث بن امرء القیس کندی

از شهدای کربلا. او ابتدا از کوفه با سپاه ابن سعد عازم کربلا شد، وقتی که شرایط مطرح شده از سوی امام حسین (علیه السلام) را رد کردند، به سپاه آن حضرت پیوست.

حرث مردی شجاع و در جنگ ها صاحب نام بود.

حرملة بن کاهل اسدی

قاتل حضرت علیّ اصغر (علیه السلام) و حضرت عبدالله بن حسن بن علی (علیه السلام). او عبدالله بن حسن را در حالی که بیهوش و در آغوش امام حسین بود به شهادت رساند. هم چنین، او کسی بود که سر بریده امام حسین (علیه السلام) را حمل کرد.

منهال گوید: پس از زیارت مدینه عازم کوفه شدم، هنگامی که به کوفه رسیدم، مختار مشغول قلع و قمع قتله کربلا بود و من با او رفاقت قدیمی داشتم؛ چند روزی در خانه برای دید و بازدید مردم نشستم و پس از آن به قصد دیدار با مختار سوار بر مرکبم شدم و به سوی او شتافتم. او را در خارج از خانه اش با گروهی دیدم. تا چشم مختار به من افتاد گفت: ای منهال، چرا تا حال به دیدن ما نیامدی؟ و به خاطر پیروزیمان تبریک و تهنیت نگفتی؟ و ما را در قیاممان همراهی نکردی؟

منهال گوید: به او گفتم: امیر، من به سفر حج رفته بودم و حال خدمت رسیدم. سپس با او به راه افتادم و از اوضاع صحبت می کردیم تا به محله کناسه رسیدیم مختار ایستاد و به نقطه ای نگریست. پیش تر او را از مخفیگاه حرمله آگاه کرده بودند. او چند تن از افرادش را به جستجوی حرمله، فرستاد و خود هم چنان آن جا ماند. دیری نپایید که مأموران به سرعت برگشتند و با خوشحالی فریاد زدند، بشارت باد ای امیر، بشارت، حرمله دستگیر شد. عده ای فردی را کشان کشان به نزد مختار آوردند. او حرمله، قاتل سنگ دل علی اصغر و جانی حادثه کربلا بود.

تا چشم مختار به قیافه وحشتزده حرمله افتاد، به او نگاه تندی کرد و گفت: اَلْحَمْدُ لِلَّهِ اَلَّذِي مَكَّنَنِی مِنْكَ؛ خدای را شکر که به چنگم افتادی؛ و بلافاصله جلاد را خبر کرد.

جلاد، به دستور مختار، ابتدا دو دستش و سپس پاهایش را قطع کرد؛ و سرانجام تنش را در آتش سوزاندند.

منهال ادامه می دهد: من هم چنان با چشمان حیرت زده، در کنار مختار ایستاده منظره را تماشا می کردم، هنگامی که بدن حرمله می سوخت، گفتم: سبحان الله مختار روبه من کرد و گفت: ای منهال، چرا تسبیح می گویی؟ پاسخ دادم که ای امیر، در سفر بازگشت از مکه، به خدمت علی بن الحسین امام سجاد (علیه السلام) رسیدم. ایشان از من حال حرمله را پرسید. جواب گفتم که هنوز زنده است. دیدم که امام (علیه السلام) دست ها را به سوی آسمان بلند کرد و فرمود: خدایا سوزش شمشیر و آتش را بر او بچشان.

مختار، با تعجب پرسید: آیا تو خود از امام این را شنیدی؟ گفتم: آری به خدا سوگند از خودش شنیدم.

منهال می گوید: دیدم مختار از اسبش پیاده شد و دو رکعت نماز خواند و سجده اش را طولانی کرد. سپس برخاست و سوار شد و جسد حرمله نیز به زغال تبدیل شده بود. با او به راه افتادم تا به محله

خودمان نزدیک خانه ام رسیدم، من تعارف کردم و گفتم: ای امیر، اگر لطف کنید سرافرازم فرمایید و برای رفع خستگی چند لحظه ای به منزل تشریف بیاورید تا چیزی میل بفرمایید.

مختار نگاهی کرد و گفت: منهال، تو چهار دعای امام سجاد را برایم گفتی و خداوند دعای حضرتش را به دست من به اجابت رساند، آن گاه مرا به غذا دعوت می کنی؟ خیر، امروز وقت روزه شکر است و به این توفیقی که خدا نصیبم کرد نیت روزه کردم.

ص: ۹۲

حزین لاهیجی (۱۱۰۳ - ۱۱۸۰ ق)

محمد علی حزین لاهیجی شاعر و ادیب ایرانی عصر صفویه. او در اصفهان متولد شد. تحصیلات را از کودکی آغاز کرد و نزد دانشمندان آن شهر، و از جمله پدرش تلمّذ کرد. او در علوم مختلف، به ویژه حکمت، عرفان و ادبیات تبحر یافت و به تألیف و تدریس پرداخت.

حزین سال های بسیاری از عمر خود را در سفر گذراند و سرانجام در هندوستان مقیم گردید. او پس از چندین سال سکونت در دهلی به شهر بنارس رفت و تا آخر عمر در آن جا ماند.

حزین در شعر پیرو سبک هندی است و در عین حال شعر او حاوی مضمون های بلند عاشقانه است. از دیوان او نسخ متعددی بر جای مانده که چند بار چاپ شده است.

تعداد تألیفات او به بیش از ۵۰ جلد می رسد که از جمله آن هاست: شرح تجرید؛ حواشی بر شرح کلمة الاشراق؛ حاشیه بر الهیات شفا؛ رساله در شرح هیاکل النور؛ تذکرة المعاصرین؛ اخبار أبی الطیب المنبی؛ اخبار خواجه نصیر الدین طوسی؛ مدة العمر؛ تاریخ حزین؛ واقعات ایران و هند.

حزین لاهیجی از جمله شاعرانی است که در مصیبت سید و سالار شهیدان امام حسین (علیه السلام) اشعار پرسوز و گدازی دارد. مشهورترین آن ها ترجیع بندی است در مرثیه سیّدالشهدا (علیه

السلام). حزین در این ترجیع بند به استقبال ترجیع بند محتشم کاشانی رفته است که بند اول آن چنین است:

طوفان خون ز چشم جهان جوش می زند *** بر چرخ نخل ماتمیان دوش می زند

یا رب شب مصیبت آرام سوز کیست *** امشب که برق آه، ره هوش می زند

روشن نشد که روز سیاه عزای کیست *** صبحی که دم ز شام سیه پوش می زند

آیا غم که تنگ کشیده ست در کنار *** چاک دلم که خنده آغوش می زند

بیهوش داروی دل غمدیدگان بود *** آبی که اشک بر رخ مدهوش می زند

ساکن نمی شود نفس ناتوان من *** زین دشنه ها که برلب خاموش می زند

گویا به یاد تشنه لب کربلا حسین *** طوفان شیونی ز لبم جوش می زند

تنها نه من که بر لب جبریل نوحه هاست *** گویا عزای شاه شهیدان کربلاست

***

شاهی که نور دیده خیرالانام بود *** ماهی که بر سپهر معالی تمام بود

شد روزگار در نظرش تیره از غبار *** باد مخالف از همه سو بس که عام بود

آب از حسین بریده و خنجر به شمر داد *** انصاف روزگار ندانم کدام بود

آن خضر اهل بیت به صحرای کربلا *** نوشید آب تیغ ز بس تشنه کام بود

***

ای مرگ، زندگانی ازین پس و بال شد *** جایی که خون آل پیمبر حلال شد

شاخ گلی ز باغ ولایت به خاک ریخت *** زین غم زبان بلبل گوینده لال شد

افتاده بین به خاک امامت ز تشنگی *** سروی که ز آب دیده زهرا نهال شد

تن زد درین شکنج بلا تاقفس شکست *** بر اوج عرش طایر فرخنده بال شد

شبنم به باغ نیست که از شرم تشنگان *** آبی که خورد گل، عرق انفعال شد

از خون اهل بیت که شادند کوفیان *** دل های قدسیان هه غرق ملال شد

***

خونین لوای معرکه کارزار کو؟ *** میدان پر از غبار بود، شهسوار کو؟

واحسرتا که از نفس سرد روزگار *** افسرده شد ریاض امامت، بهار کو؟

زان موج ها که خون شهیدان به خاک زد *** طوفان غم گرفته جهان را، غبار کو؟

تا کی خراش دیده و دل خار و خس کند *** آخر زبانه غضب کردگار کو؟

کو مصطفی که پرسد ازین امّت عنود *** کای خائنان، ودیعهٔ پروردگار کو؟

کو مرتضی که پرسد ازین صرصر ستم *** بود آن گلی که از چمنم یادگار کو؟

ص: ۹۳

حسّان بن بکر

از هواداران و نیروهای تحت امر عمر سعد و قاتل حسّان بن بکر در روز عاشورا.

حسان بن حارث - جابر بن حارث سلمانی

حسان بن فائد فائد بن بکیر عبسی

از راویان. از او نامه ابن سعد به ابن زیاد و پاسخ آن نامه به نقل از نصر بن صالح بن حبیب بن زهیر عبسی روایت شده است. متن سخن او چنین است:

من در مجلس ابن زیاد بودم که نامهٔ عمر بن سعد به او رسید و چنین نوشته بود: او از کسانی است که به همراه راشد بن ایاس، رییس پلیس، عبدالله بن مطیع، که از سوی ابن زبیر به استانداری کوفه نصب شده بود، بر ضدّ مختار کارزار کرد و با او در درون کاخ استانداری کوفه بود و سرانجام به همراه طرفداران استاندار در سال ٦٤ ق کشته شد. تهذیب التهذیب درباره او می گوید: ابن حبّان او را از افراد معتمد شمرده است.

حسّان بن فائد عبسی

از هواداران و فرماندهان تحت امر عبدالله بن مطیع و از سران منافق کوفه. پس از آن که راشد بن ایاس به دست ابراهیم بن اشتر به هلاکت رسید، ابن مطیع از محاصره کوفه به شدّت مرعوب شد؛ از این رو حسّان بن فاید را با دو هزار نیروی تازه نفس به طرف نیروهای مختار فرستاد تا این گروه بین ابراهیم و نیروهایش، فاصله بیندازد.

حسن بن حسین (علیه السلام)

فرزند امام حسین (علیه السلام). او در روز عاشورا اسیر شد.

حسن بن راشد حلّی

شاعر عربی گوی قرن نهم هجری. از زندگی او اطلاعی در دست نیست. جز این که تا سال ۸۳۰ ق در حیات بود. از اشعار اوست در واقعه کربلا.

اَللَّهِ وَقْعَةُ عَاشُورَاءَ اَنَّ لَهَا *** فی جَبْهَةِ اَلدَّهْرِ جُرْحاً غَيْرَ مندمل

أُبْدُوا خَفَايَا حَقُودٍ كَانَ يَسْتُرُهَا *** مِنْ قَبْلِ خَوْفٍ غَرَّارُ اَلصَّارِمِ الصقل

فَقَاتِلُوهُ بِبَدْرٍ انْ ذَا عَجْبٍ *** اَذْ يَطْلُبُونَ رَسُولَ اَللَّهِ بِالنَّحْلِ

مِنْ كُلِّ مُكْتَمِلٍ فِي عَزْمٍ مقتبل *** وَ كُلُّ مُقْتَبَلٍ فِي حَزْمٍ مكتهل

قَرَمٍ إِذَا اَلْمَوْتُ أَبْدَى عَنْ نواجذه *** ثی لَهُ عِطْفٌ مَسْرُورٌ بِهِ جذل

خَوَّاضٌ مُلْحَّمَةٌ فَيَاضٌ مَكْرُمَةٌ *** فَضَاضٌ مُعَظَّمَةٌ خَالٍ مِنَ اَلْخَلَلِ

اَنْ طَالَ أَوْصَالٌ فِي يَومَى عَطَا وَ سَطاً *** فَالْغَيْثُ فِي خَجَلٍ وَ اَللَّيْثُ في و جل

قَوْمٌ إِذَا اَللَّيْلُ أَرْخَى سِتْرَهُ اِنْتَصَبُوا *** فِي طَاعَةِ اَللَّهِ مِنْ دَاعٍ وَ مُبْتَهِلٌ

حَتَّى إِذَا اِسْتَعَرَّتْ نَارَالوَغَى قَذَفُوا *** نُفُوسِهُمْ فِي مُهَاوَى تِلْكُمُ اَلشُّعْلُ

خدای را، که واقعه عاشورا چون زخمی التیام ناپذیر بر پیشانی روزگار باقی مانده است؛

آن ها کینه هایی را که از ترس شمشیرها پنهان داشته بودند، آشکار کردند؛

به خاطر خون خواهی جنگ بدر با آنان مبارزه کردند و این شگفت است که به انتقام گرفتن از رسول خدا برخاستند؛

پیران آن ها عزم و اراده ای چون جوانان داشتند و جوانان آن ها دوراندیشی و حزم پیران را؛

هر یک از آنان قهرمانی بود که چون مرگ به او دندان نشان می داد، او با خوشحالی به مرگ لبخند می زد؛

هر کدام از آنان یک حماسه ساز بودند و کرامات از او می جوشید و مشکلات بزرگ را حل می کرد و از هر نقصی مبرّا بود؛

ابر از عطا و بخشش آن ها شرمنده و شیر ژیان از سطوت و حملهٔ آنان به هراس می فتاد؛

آن ها همیشه در طول شب به دعا و مناجات قیام می کردند؛ و زمانی که آتش جنگ شعله ور شد، آنان خود را در دل آن شعله ها افکندند.

حسن بن علی بن ابیطالب (علیه السلام)

امام دوّم شیعیان و برادر ارشد و گرامی امام حسین (علیه السلام)

ص: ٩٤

ایشان در روز سه شنبه نیمهٔ ماه مبارک رمضان سال دوم هجری دنیا را به نور جمالش منوّر کرد و در دامن پاک و مطهّر حضرت فاطمه زهرا (سلام الله علیها) پرورش یافت. پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) اسمش را حسن و کنیه اش را ابا محمّد گذاشت. لقب آن حضرت مجتبی بود.

پیامبر اکرم امام حسن (علیه السلام) را پس از تولد در آغوش کشید و اذان به گوش راست و اقامه به گوش چپش گفتند.

حضرت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) او را به، امّ الفضل، همسر عبّاس بن عبدالمطلب سپردند تا او را شیر دهد؛ زیرا امّ الفضل پیش از تولّد امام در خواب دیده بود که عضوی از اعضای رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) در کنار اوست. پیغمبر اکرم خوابش را تعبیر فرموده بودند که حضرت فاطمه زهرا (سلام الله علیها) پسری می آورد که تو خدمتگزار او خواهی بود.

حضرت مجتبی (علیه السلام) بسیار زیبا بود. پوست صورتشان سفید و کمی گلگون، چشم های مبارکشان سیاه و درشت بود. گونه هایشان نرم و محاسنشان پرپشت بود، موی سرشان مجعّد،

گردنشان نقره ای، شانه هایشان پهن و اندامشان مناسب بود؛ و در ملاحت و جذّابیت و زیبایی کسی مانند آن حضرت نبود. وقتی به در خانه می نشستند عابران از رفتن باز می ماندند و می ایستادند و کوچه از جمعیّت پر می شد، همه مبهوت جمال مبارکشان بودند.

در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) آمده است که جز خدا هیچ نبود، پس خداوند پنج نور را از جلال و عظمت خود آفرید و برای هر یک از آن انوار، اسمی از اسمای الهی بود. خدا حمید است و این در محمد (صلی الله علیه و آله) ظهور یافت؛ و خدا اعلی است که در امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) متجلّی شد؛ و خدا صاحب اسمای حسنی است که نام حسن و حسین (علیه السلام) از آن اسما مشتق است و از اسم فاطر خداوند نام زهرای اطهر، یعنی فاطمه، مشتق شد. پس وقتی که آن انوار را آفرید، این ها را در میثاق قرار داد، پس در طرف راست عرش جا گرفتند. خدا فرشتگان را از نور آفرید و چون فرشتگان به این انوار نظر کردند، امر و شأن این ها را بزرگ شمردند و تسبیح را (از آن ها) فراگرفتند و این مطابق با گفته فرشتگان است که در قرآن آمده است: به حقیقت ما (در انتظار اوامر الهی در تدبیر عالم) صف کشیده ایم؛ و به راستی ما تسبیح کننده ایم، و آن هنگام که آدم را آفرید آدم به سوی این انوار از طرف راست عرش با دقت نظر کرده عرض کرد: ای صاحب اختیار من، آنان کیستند؟ خدای متعال در پاسخ فرمود: ای آدم، آن ها برگزیدگان من و خواص من اند، این ها را از نور عظمت و بزرگی ام آفریده ام و از

اسم های خودم اسمی را برایشان برگرفتم. پس عرض کرد: ای پروردگارم. به حقی که تو بر این ها داری اسم های این ها را به من بیاموز. پس خدای متعال فرمود: ای آدم، این اسم ها نزد تو امانت باشد (که) سرّ و رازی از راز من است. غیر تو نباید بر آن آگاه شود جز به اذن من. عرض کرد: پروردگارم، قبول کردم. خداوند پس از گرفتن این پیمان، اسم های آنان را به آدم (علیه السلام) تعلیم داد؛ و به فرشتگان عرضه کرد. هیچ کدام به آن ها عالم نبودند، پس در پاسخ قول خدای متعال، که فرمود: مرا از نام های این ها خبر دهید اگر راست می گویید، عرض کردند: منزّهی تو، برای ما علمی نیست جز آن چه به ما آموخته ای. همانا تو عالم و دارای حکمتی. (آن گاه خداوند) فرمود: ای آدم،

فرشتگان را به اسم های آن انوار خبر ده. پس وقتی که این ها را به اسما خبر داد، فرشتگان دانستند که این مطلب (در نزد آدم) به امانت گذاشته شده و آدم به سبب آگاهی از آن، فضیلت و برتری یافته است. سپس به سجده آدم (علیه السلام) امر شدند؛ زیرا که سجده ملائکه، فضیلتی برای آدم و عبادت برای خدای متعال بود. چون که سجده ملائکه، سزاوار آدم بود.

حضرت امام مجتبی (علیه السلام) صاحب صفات نیکویی بود که خدای تعالی او را برای مردم جهان الگو قرار داده بود. او در دوران عمرش همیشه طرفدار حق بود و نمی خواست و نمی گذاشت کسی به کسی ظلم کند. او بیشتر از همه خدا را در کارها منظور می فرمود و از خشیت و خوف خدا می لرزید و شب ها مشغول عبادت و بندگی خدا بود و همه اعمالش مرضیّ پروردگار متعال بود. او وقتی از قرآن جملهٔ یا اَیُّهَا اَلَّذِینَ اُمنُوا را تلاوت می کرد، می گفت: لَبَّیْكَ اَللَّهُمَّ لَبَّیْكَ و به خدای تعالی این گونه پاسخ می داد و ابراز محبّت می کرد. او ۲۵ مرتبه پیاده از مدینه به مکّه مسافرت فرمود و خانه خدا را زیارت کرد. او در بعضی اوقات ایثار می کرد و یعنی اموالش را در مواقع خاص به بعضی از فقرا می بخشید. ایشان وقتی وضو می گرفت و می خواست با خدای تعالی راز و نیاز کند، رنگ از چهره شان می پرید و از خوف خدای تعالی اعضای وجودش می لرزید.

از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) پرسیدند: در میان فامیل و اهل منزل چه کسی از همه نزد شما محبوب تر است؟ فرمود: حسنم و حسینم. آن ها را خیلی دوست دارم و هر که آن ها را دوست داشته باشد من هم آن ها را دوست دارم و بدانید هر که را من دوست داشته باشم

ص: ۹۵

خدا هم او را دوست دارد و روز قیامت او را به بهشت می برد و هر کس با آن ها دشمنی کند با من دشمنی کرده و کسی که با من دشمنی کند با خدای تعالی دشمنی کرده و هر کس دشمن خدا باشد و خدا او را دشمن بدارد وارد جهنّم می شود.

پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) مکرّر می فرمود: حسنم و حسینم دو سیّد و دو آقای جوانان بهشت اند.

علی (علیه السلام) فرمود: از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) شنیدم که می فرمود: محبّت حسن و حسینم آن چنان مرا شیفته کرده که محبت دیگران را فراموش کرده ام و خدایم به من امر کرده که من آن ها را و کسانی که آن ها را دوست داشته باشند دوست داشته باشم.

امام باقر (علیه السلام) فرمود: حضرت امام حسین (علیه السلام) در مقابل حضرت امام حسن (علیه السلام) به خاطر احترامی که برای آن حضرت قایل بود حرف نمی زد.

امام حسن (علیه السلام) بسیار مقیّد بودند که فرزندانشان را خوب تربیت کنند؛ لذا فرزند ارشدشان حضرت زید بن الحسن به قدری جلیل القدر و با عظمت بود که او را متولّی موقوفات و صدقات پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) قرار داده بودند. بنی امیّه دائماً با ایشان خصومت و دشمنی می کردند؛ لذا وقتی سلیمان بن عبدالملک بر سرکار آمد به نمایندهٔ خود در مدینه نوشت به مجرّد آن که نامهٔ من به دستت رسید زیدبن الحسن را از تولیت صدقات پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) معزول کن و به فلانی (که یکی از بنی امیه و از اقوامش بود) بسپار. تولیت صدقات پیغمبر در زمان خلافت عمر بن عبدالعزیز، به سفارش وی به والی مدینه، دوباره به زید برگردانده شد.

نمونه دیگر از فرزندان عالی قدر حضرت مجتبی (علیه السلام) حسن بر الحسن مثنّی است. او مرد دانشمند و با تقوایی بود که مردم از علومش استفاده و به او اعتماد می کردند. او داماد امام حسین (علیه السلام)، عموی گرامیش، بود. فاطمه دخت گرامی امام حسین (علیه السلام) همسر حسن مثنّی بود. حسن مثنّی در کربلا در محضر سیدالشّهدا بود مجروح و اسیر گردید ولی اسماء بنت خارجه از عمر سعه درخواست کرد که او را با خود به قبیله اش ببرد و از او پرستاری کند.

حضرت قاسم بن الحسن یکی دیگر از نمونه های تربیت شده حضرت امام مجتبی (علیه السلام) است که در کربلا شهید شد. نیز نک: قاسم بن الحسن.

حضرت عبدالله بن حسن فرزند دیگر حضرت امام مجتبی (علیه السلام) است که آن چنان به عموی گرامی خود، حضرت سیدالشّهدا، علاقه مند بود که در کربلاجان خود را فدای آن حضرت کرد و تا آخرین قطره خون خود یار و یاور ایشان بود.

دیگر از فرزندان امام مجتبی (علیه السلام) حضرت عمرو بن الحسن است که در کربلا از خود رشادت های بسیاری نشان داد تا آن که به گفته بعضی شهید شد. او با آن که بیش از یازده سال از سنّش نمی گذشت، به گفتهٔ بیشتر مورّخان اسیر شد و به قدری در آن سنّ شجاع بود که وقتی یزید به او گفت: حاضری با فرزندم خالد زور آزمایی کنی؟ گفت: نه، ولی اگر یک خنجری به دست او بدهی و هم به دست من با هم جنگ می کنیم و می بینی که کدام یک از ما دو نفر موفّقیم. یزید گفت: از چنین پدری جز این چنین فرزندی متولّد نمی شود.

حضرت امام مجتبی (علیه السلام) به قدری با هیبت و جلالت بودند که معاویه می گفت: هیچ گاه نشد که من حسن بن علی (علیه السلام) را ببینم و از او و از جلالت مقامش مرعوب نشوم و همیشه از او می ترسیدم که به من عیب و ایرادی بگیرد.

نقل است که روزی امام (علیه السلام) در کوچه های مدینه با لباسی فاخر به همراه غلامانی سوار بر اسبی قیمتی، می رفت. مرد یهودی فقیری در کنار مردم مسلمان سر راه آن حضرت ایستاده بود و جلالت و عظمت آن حضرت را نگاه می کرد. مرد یهودی به نزد حضرت رفت و گفت: از شما سؤالی دارم. امام مجتبی (علیه السلام) فرمودند: بپرس. یهودی گفت: جدّ شما فرمود که دنیا زندان مؤمن و بهشت کافر است؛ و حال آن که شما، با همهٔ ایمانتان چنین راحت زندگی می کنید و من که کافرم و در بهشت دنیا زندگی فلاکت باری دارم! این سخن پیامبر (صلی الله علیه و آله) چه معنی دارد؟

امام مجتبی (علیه السلام) فرمودند: تو اگر مقام و نعمت هایی که در قیامت، خدا برای مؤمنین در نظر گرفته می دیدی و آن نعمت های بهشتی را مشاهده می کردی متوجه می شدی که من با همه

این نعمت ها نسبت به آن الطافی که خدای تعالی در قیامت به من عطا خواهد کرد، در زندان ام و اگر عذاب های خدا را به کفّار می چشیدی، می فهمیدی که زندگی دنیا با همه فقر و پستی که دارد برای تو بهشت است.

برخی معتقدند که صلح امام حسن (علیه السلام) با معاویه ناشی از اخلاق و رفتار ملایم ایشان است؛ و آن چه موجب قیام امام حسین (علیه السلام) شد، سختگیری آن حضرت در اداره امور جامعه بود. اما باید خاطر نشان کرد که این یک عقیده و نظر سطحی است؛ زیرا امامان معصوم به لحاظ جوهر وجودی هیچ تفاوتی با

یکدیگر ندارند و تمام این بزرگواران دارای یک هدف واحداند. امامان معصوم ما انواری اند که از یک سرچشمه الهی نشأت گرفته اند و تفاوت عملکرد آن ها در ظاهر هیچ ارتباطی به این امر ندارد؛ بلکه علت اصلی آن گوناگونی شرایط زمانی و شرایط جامعه است. به همین لحاظ اگر هر یک از معصومین (علیهم السلام) در موقعیت زمانی و شرایط اجتماعی امام حسن (علیه السلام) قرار می گرفتند همان کاری را می کردند که آن بزرگوار کرد. برای این که قضیه صلح امام حسن (علیه السلام) بهتر شناخته شود در این جا چگونگی این موضوع را به تفصیل بیان می کنیم:

معاویه، بعد از شهادت حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) منافقانی را با پول و وعده اعطای قدرت، که در ظاهر از اصحاب امیرالمؤمنین و امام مجتبی (علیه السلام) بودند، تطمیع و آن ها را به جاسوسی در کوفه و سایر ممالک اسلامی وادار می کرد؛ مثلاً مرد ناشناسی از قبیلهٔ حمیر جاسوس معاویه در کوفه بود که امام مجتبی (علیه السلام) او را دستگیر فرمودند و گردن زدند. در بصره نیز فرد دیگری به جاسوسی پرداخته بود که به دستور کتبی امام (علیه السلام) دستگیر و کشته شد. بعضی از طرفداران آن حضرت در ابتدا، مخالف معاویه بودند ولی بعدها به خاطر تبلیغات معاویه، علیه آن حضرت قیام کردند.

حضرت مجتبی (علیه السلام) بعد از شهادت علی بن ابیطالب (علیه السلام) دو ماه در کوفه بودند و مردم مسلمان فکر می کردند که آن حضرت به فکر جمع آوری لشکر و حرکت به طرف شام برای سرکوبی معاویه است. مردم از طولانی شدن انتظار دلتنگ شدند؛ لذا عبدالله بن عبّاس نامه ای به حضرت مجتبی (علیه السلام) نوشت که خلاصه اش این است:

مردم مسلمان شما را خلیفه و ولیّ امر خود بعد از علی بن ابیطالب پذیرفته اند و اوامر شما را اطاعت کرده اند. پس مهیّای جنگ باشید و با دشمن جهاد کنید. اصحاب خود را جمع کنید و بزرگان اصحابتان را احترام گزارید؛ زیرا جمعی از مردم حقّ و عدالت را نمی پسندند و به چیزی محبت دارند که مایهٔ ظلم و ستم و ذلت مؤمنین و مایه عزت کفار و فاجران است. از پیشوایان عدل پیروی کنید. دروغ روا نباشد مگر در جنگ یا در اصلاح بین مردم و شما، البته، بهتر آگاهید. بدانید که علی بن ابیطالب (علیه السلام)، پدرتان، غنیمت را در بین مردم، اعمّ از شخصیت ها و مردم عادی، مساوی تقسیم می فرمود و از همین رو مردم از او روگرداندند و جانب معاویه را گرفتند. بدانید با کسی که جنگ می کنید از ابتدای ظهور اسلام با خدا و رسولش جنگ می کرد تا امر الهی ظاهر شد و اسلام و دین عزت و قوت گرفت و این ها بعد از آن که به ظاهر ایمان آوردند آیات قرآن را با تمسخر می خواندند و با بی توجهی و کسالت نماز می خواندند و با اکراه به واجبات عمل می کردند ولی زمانی که متوجه شدند که جز اهل تقوا در اسلام کس دیگری عزت ندارد خود را به سیمای صالحان درآوردند.

وقتی نامهٔ ابن عباس به حضرت مجتبی (علیه السلام) رسید و دانستند که مردم خواهان جنگ با معاویه اند، تصمیم گرفتند که به طرف شام بروند اما جاسوسان معاویه، که مراقب اعمال امام (علیه السلام) بودند، مانع حرکت ایشان شدند؛ لذا حضرت مجتبی (علیه السلام) نامه ای به معاویه نوشتند که خلاصه اش این است:

تو جاسوسانت را بر من می گماری تا مکر و حیله کنند و به من ضرر برسانند گویا خواسته ات این است که با من جنگ کنی. بدان که من هم به اراده خداوند، آمادهٔ پیکارم. شنیده ام که غیبت من می گویی و مرا به چیزی شماتت می کنی که عقل آن را نمی پسندد. والسلام.

وقتی نامهٔ امام مجتبی (علیه السلام) به دست معاویه رسید در جواب آن حضرت نوشت: نامه شما را خواندم. از مضمونش نه خوشحال شدم و نه محزون. من هیچ گاه شما را شماتت نکرده و غیبت شما نگفته ام. پدر شما، علی بن ابیطالب (علیه السلام)، در عظمت و بزرگواری همان گونه است که اعشی (از بنی قیس بن ثعلبه) در اشعارش گفته و آن حضرت را مدح کرده است.

حضرت مجتبی (علیه السلام) نامهٔ دوم را به معاویه می نویسند که در آن ملایمت و مسالمت اظهار می دارند و در آن نامه متذکر می شوند که بعد از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) بر سر زمامداری و خلافت در اسلام نزاع شد و اهل بیت پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) را کنار گذاشتند و ما خود را در نزاع آن ها کنار کشیدیم. ما در تعجب بودیم که چگونه آن ها حق ما را تصاحب کردند و خلافت را غصب نمودند. ای معاویه، امروز تعجب ما بیشتر است که تو عهده دار کاری شده ای که اهل آن نیستی، نه فضیلتی داری و نه تأثیری در اسلام و پیشرفت آن گذاشته ای. تو پسر لشکر احزاب و دشمن رسول خدایی. به هر حال حضرت علی بن ابیطالب (علیه السلام) از دنیا رفت (خدا رحمتش را بر او نازل کند) و مردم مسلمان با من بعد آن حضرت بیعت کردند و من این نامه را که برای تو می نویسم برای اتمام حجّت است. می خواهم نزد خدای تعالی عذری داشته باشم و بگویم که وظیفه ام را انجام داده ام؛ اگر بپذیری فایده زیادی برده ای و خون مردم مسلمان را به هدر نداده ای. ای معاویه، به موضوع خاتمه

ص: ۹۷

بده و تو هم مثل سایر مسلمانان با من بیعت کن و از گمراهی بیرون بیا. تو می دانی که من در نزد خدا و خلق در خلافت بر تو مقدّمم. از آن روزی که خدا را ملاقات خواهی کرد بترس و نگذار خون

مردم مسلمان به گردنت بیفتد. اگر لجاجت کنی و نصیحت مرا نپذیری و در گمراهی خود بمانی بدان که به زودی با لشکر بزرگی به طرف تو خواهم آمد تا ببینم خدای تعالی بین ما چگونه حکم می کند.

حضرت مجتبی (علیه السلام) این نامه را به جندب ازدی و حارث تمیمی دادند تا به معاویه برسانند. معاویه وقتی نامه را مطالعه کرد با کمال بی حیایی جواب نامهٔ آن حضرت را طوری داد که می خواست بگوید: اولاً شما به ابوبکر و عمر و اصحاب رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) و مردان خوب مهاجر و انصار تهمت زده اید و من نمی خواستم که شما این چنین کنید. ثانیاً با آن که فضایل خاندان پیغمبر و سابقهٔ شما در دین بر هیچ کس پوشیده نیست، ولی چون مردم بر سر خلافت با هم نزاع می کردند لازم بود که بزرگان امت پیغمبر مردی را که قبل از همه ایمان آورده و با پیامبر اکرم قرابت داشته و خدا را بهتر می شناخته است، برای خلافت انتخاب کنند؛ لذا ابوبکر را انتخاب کردند. ثالثاً شما مرا به بیعت با خود دعوت کرده ای این هم مثل همان مسئله خلافت ابوبکر است. اگر من تو را در نظم امور مسلمین و اصلاح کار آن ها و سیاست مملکت داری و جمع آوری بودجه مملکتی و دفع دشمن از خودم بهتر می دانستم، بیعت تو را قبول می کردم ولی خودت می دانی که من بیشتر از تو بر مردم حکومت کرده، تجربه ام بیشتر و سنّم از تو زیادتر است. بنابراین من از تو می خواهم که با من بیعت کنی.

حضرت مجتبی (علیه السلام) نامهٔ معاویه را مطالعه فرمودند و با کمال حلم و بردباری در جواب نامهٔ او مطالبی در فضایل اهل بیت پیغمبر نوشتند و بازهم متذکر شدند که:

علاوه بر آن که خدا، رسول و علی بن ابیطالب مرا به عنوان خلیفه تعیین کرده اند، مسلمانان هم مرا به عنوان ولیّ امر مسلمین انتخاب نموده اند، پس ای معاویه، از خدا بترس و باعث ریختن خون مردم مسلمان مشو و با تسلیم در برابر حق اصلاح امور مسلمانان را فراهم کن.

معاویه باز هم با کمال وقاحت در جواب نامه حضرت مجتبی (علیه السلام) همان مسائل قبلی را تکرار کرد.

حضرت مجتبی (علیه السلام) وقتی نامهٔ معاویه را دیدند در نامه ای به او نوشتند:

من دیگر نامه ات را به سبب عصیانت جواب نمی دهم. ای معاویه، تابع حق و حقیقت باش و بدان که من هر چه می گویم و می کنم حق است و من اهل حقّم و اگر دروغ بگویم گناهش به گردن خودم خواهد بود. و السلام.

معاویه با عکس العمل امام متوجه می شود که ایشان بنای جنگ با او را دارد؛ لذا با مکر و حیله به تمام سران و والیان ممالک، و به خصوص عمّال خودش، نامه ای به عنوان بخشنامه بدین ترتیب می نویسد: از بنده خدا معاویه امیرالمؤمنین به عامل من و همهٔ مسلمانانی که این نامه به دست آن ها می رسد. شکر می کنم خدایی را که کشندگان خلیفهٔ شما، عثمان را نابود کرد و خداوند به کرم خود مردی از بندگانش را وادار کرد که با حیله علی بن ابیطالب (علیه السلام) را بکشد و اصحابش را متفرق کند؛ و اکنون، بزرگان اصحاب او نامه هایی برای ما نوشته اند و التماس می کنند که ما به آن ها و قبیله شان امان دهیم. من از شما می خواهم که به محض دریافت این نامه بی درنگ با تمام لشکر و افرادتان نزد من بیایید. شکر خدا را که خون عثمان را طلب کرده و به آرزویتان رسیده اید خدای تعالی متجاوزان و دشمنان را هلاک کرده است. و السلام.

وقتی استانداران و فرماندهان معاویه در شهرهای تحت نفوذ او نامه اش را دیدند همه با لشکریانشان به سوی شام حرکت کردند و معاویه از دمشق رفت و بیرون شهر اردو زد؛ و ضحاک بن قیس فهری را در شام جانشین خود کرد. لشکریان معاویه به شصت هزار نفر رسیده بود. وقتی این خبر به امام مجتبی (علیه السلام) رسید، آن حضرت فرمان دادند که مردم در مسجد جمع شوند و به حجر بن عدی دستور فرمودند که مردم را مهیّا کند تا برایشان سخن بگوید. سعید بن قیس حمدانی به حضرت

مجتبی (علیه السلام) خبر داد که مردم مهیا شده اند و منتظر سخنان شمایند. حضرت بر منبر تشریف بردند و بعد از حمد و ثنای الهی فرمودند:

خدای تعالی بر خلقش جهاد را نوشته و به مجاهدان با ایمان فرموده است تا در مقابل فشارهای جنگ و جهاد بردبار باشند؛ زیرا خدای تعالی با صابران است. شما ای مردم، به هیچ وجه به آن چه دوست دارید، نخواهید رسید مگر با تحمّل آن چه کراهت دارید. به من خبر داده اند که به معاویه خبر رسیده که ما قصد جنگ با او را داریم و به سوی او حرکت کرده ایم او هم لشکرش را مهیا کرده است. بنابراین همه حرکت کنید و در خارج شهر، در محل نخیله، جمع شوید تا تصمیم بگیریم.

ص: ۹۸

وقتی سخنان حضرت به پایان رسید مردم ساکت نشستند. این بی توجّهی برای ترس از معاویه و اعمال زشت او بود. عدی بن حاتم، چون مردم را ساکت دید، از جا برخاست و فریاد زد که من پسر حاتم طایی ام. سبحان الله، این چه رفتاری است که با امام زمانتان و پسر دختر پیامبرتان دارید؟ چرا به او جواب نمی دهید؟ کجایند آن هایی که خوب حرف می زدند و زبان گویا و طبع گوینده ای داشتند؟ اکنون که روز جنگ و سختی است مانند روباه حیله می کنید؟! آیا از خدا و عذاب او و از ننگ و عار اعمالتان نمی ترسید؟ سپس رو به امام مجتبی (علیه السلام) کرد و گفت: خدا سایه شما را بر سر ما مستدام بدارد. همهٔ سخنان شما به جا و صحیح است و خدای تعالی شما را از آفات و ناراحتی ها حفظ کند و شما را موفّق بدارد؛ زیرا دستورات و اعمال شما پسندیده و صحیح است ما سخنان شما را شنیدیم و به دستوراتتان دقیق شدیم و به فرمانتان گوش داریم و مطیع ایم. من به طرف لشکرگاه نخیله می روم، هر که می خواهد با من بیاید. سپس عدی بن حاتم حرکت کرد و از مسجد بیرون رفت و بر اسبش سوار شد و به طرف نخیله رفت؛ و به غلامش دستور داد که وسایل سفرش را مهیا کند تا منتظر امر امام زمانش باشد که اگر دستور دهد به

طرف شام برود آمادگی داشته باشد. او اوّل کسی بود که به لشکرگاه نخیله رسید. بعد از او جمعی از سران اصحاب امام مجتبی (علیه السلام) به پیروی از عدی بن حاتم برخاستند و سخنانی گفتند و در مقابل آن حضرت سرِ تعظیم فرود آوردند که از جملهٔ آن ها جناب قیس بن سعد بن عباده انصاری و معقل بن قیس ریاحی و زیادبن صعصعه تمیمی بودند. حضرت مجتبی (علیه السلام) وقتی اظهار توجه آن ها را شنید و محبّتشان را دریافت به آنان فرمودند: راست می گویید. خدا شما را رحمت کند. من همیشه شما را به وفاداری و حسن نیت و فرمانبرداری می شناخته ام. خدا شما را جزای خیر دهد.

سپس از منبر پایین آمدند و به طرف لشکرگاه رفتند. مردم به دنبال حضرت دسته دسته به طرف لشکرگاه نخیله حرکت کردند. حضرت مجتبی (علیه السلام) نوفل بن حارث بن عبدالمطلب را در کوفه جانشین خود کردند، و به او دستور دادند که مردم را به جنگ برانگیزاند و آن ها را به نخیله بفرستد. یاران حضرت به دستور ایشان به دیر عبدالرحمن رفتند و سه روز در آن جا ماندند، تا همهٔ سپاه آن حضرت که نفراتشان به چهار هزار می رسید، گردهم آمدند. امام ابن عباس را به حضور خواستند و به او گفتند: پسر عمو، تو را با دوازده هزار نفر از مردان شجاع به سمت سربازان معاویه می فرستم. از تو می خواهم از لشکریانت مواظبت کنی و با آنان به ملایمت رفتار کنی؛ زیرا آنان نزد پدرم معتمد بوده اند. وقتی به شط فرات رسیدید و لشکر معاویه را دیدید در مقابل آن ها مانند سدّ آهنین باشید. نگذارید یک قدم جلو بیایند. با معاویه وارد جنگ نشوید تا من برسم و من پشت سر شما خواهم آمد و روز به روز گزارش کارهای خودت را بنویس و ...

ابن عباس با لشکر عظیم به سوی شام حرکت کرد. از اراضی شینور گذشت و در سرزمین مسکن، در مسیر لشکریان، معاویه اردو زد و در اطراف، دیده بان ها گذاشت تا از آمدن لشکر معاویه مطلع شود. از سویی دیگر، امام مجتبی (علیه السلام) مردی از قبیلهٔ کنده موسوم به حکم با ٤٠٠٠ نفر به طرف شهر انبار فرستادند و به او فرمودند که در آن شهر بمان تا وقتی که به تو دستور دهم. حکم طبق دستور آن حضرت به طرف شهر انبار رفت و در آن جا فرود آمد و منتظر دستور حضرت مجتبی

(علیه السلام) ماند. ولی معاویه وقتی شنید که حکم کندی در شهر انبار با لشکرش اردو زده نامه ای بدین مضمون به او نوشت: اگر نزد من بیایی، من حکومت یکی از شهرهای اطراف شام و جزیره را به تو می دهم. معاویه به همراه نامه پانصد هزار در هم طلا برای او فرستاد. حکم کندی تطمیع شد و با دویست نفر از خواص و دوستانش به معاویه ملحق شد. وقتی این خبر به حضرت مجتبی (علیه السلام) رسید، حضرت در میان مردم ایستاد و فرمود: این مرد کندی ما را فریفت و به معاویه پیوست من مکرّر به شما گفته ام که شما وفا ندارید، شما بنده دنیا اید. من فرد دیگری را به جای او می فرستم؛ ولی می دانم که او نیز همان کاری را خواهد کرد

که او کرد. و ...

سپس امام مجتبی (علیه السلام) فردی را از قبیله بنی مراد طلبیدند و فرمودند: با چهار هزار نفر به شهر انبار برو و در آن جا بمان تا دستورات لازم را برای شما بفرستم. حضرت در حضور مردم از او تعهّد گرفت و او قسم یاد کرد که اگر کوه ها تکان بخورند، من در این راه تکان نخواهم خورد. حضرت در جواب فرمودند: این هم با ما مکر و حیله خواهد کرد. بنی مراد وقتی وارد شهر انبار شد و معاویه برای او نیز دعوتنامه ای با پانصد هزار درهم فرستاد و او را به حکومت در اراضی شام وعده داد. مردِ بنی مرادی با عجله خود را از انبار به شام رساند و تسلیم معاویه شد.

معاویه، که از اردوی ابن عباس در مسکن باخبر شده بود، خود را به آن جا رساند و با ابن عباس نبرد کرد. سپاه اسلام در این نبرد پیروز شد. معاویه، پس از شکست، به فکر حیله ای افتاد؛

ص: ۹۹

کسی را به نزد ابن عباس فرستاد و نامه ای نوشت که در آن گفته بود: حسن بن علی (علیه السلام) نامه ای برای من نوشت و با من صلح و خلافت را به من واگذار کرده است اگر همین امشب به نزد من بیایی و از من اطاعت کنی هر چه بخواهی، اجابت می کنم؛ و اگر نیایی بازهم قلّاده فرمانبرداری

مرا به گردن می گذاری. اگر دستور را بپذیری یک میلیون درهم طلا به تو اعطا می کنم؛ نصف آن را الان به تو می دهم و نصف دیگر را وقتی وارد کوفه شدیم به تو خواهم داد.

ابن عباس وقتی این جمله را شنید، بدون آن که به کسی بگوید به نزد معاویه رفت و آن پول را، که معاویه وعده کرده بود، گرفت. صبح روز بعد وقتی مردم عراق برخاستند و منتظر بودند که عبدالله بن عباس، فرماندۀ آن ها، بیاید و به نماز بایستد، او را پید نکردند؛ لذا قیس بن سعد بن عباده با آن ها نماز خواند و بعد از نماز سخنانی بر منبر برای مردم بیان و عمل ابن عباس را تقبیح کرد و لشکر را به صبر در جهاد و جنگ با دشمن وصیّت فرمود. مردم او را احترام کردند و گفتند باید به طرف دشمن، به نام خدا حرکت کنیم. مردمان قیس بن سعد را تشویق کردند و خود را مطیع و فرمانبردار او خواندند. قیس از منبر پایین آمد و سپاه را صف آرایی کرد و آماده جنگ شد. معاویه بسربن ارطات را دستور داد که فریاد بزند و بگوید ای لشکر عراق، این چه کاری است که می کنید؟ فرماندۀ شما، ابن عباس، در لشکر ما حاضر است و امام زمان شما حسن بن علی با ما صلح کرده. شم می خواهید با ما جنگ کنید و خود را در مقابل شمشیر و نیزه قرار دهید. قیس بن سعد به لشکرش گفت که شما از دو کار یکی را باید انتخاب کنید یا با این گمراهان بیعت کنید و دینتان را به دنیایتان بفروشید و یا با دشمنان دین خدا جنگ

کنید. لشکر متّفقاً گفتند: ما پیرو این گمراهان نخواهیم بود و تا جان در تن داریم با آن ها می جنگیم؛ سپس حمله کردند و جنگ سختی در میان آن ها در گرفت و لشکر شام را شکست دادند و به اردوگاه خود برگشتند. پیروزی قیس بن سعد برای معاویه بسیار سنگین تمام شد؛ لذا کسی را به نزد قیس بن سعد فرستاد تا شاید او را به پول فریب دهد؛ ولی قیس قبول نکرد و برای معاویه این کلمات را نوشت: به خدا قسم هرگز با من روبه رو نخواهی شد مگر بین من و تو نیزه و شمشیر باشد.

وقتی معاویه از فریب دادن قیس مأیوس شد این نامه را به او نوشت: تو یهودی، پسر یهودی ای. خود را به زحمت می اندازی و خود را به کشتن می دهی در آن چه که فایده ای برای تو ندارد. اگر لشکرت غلبه کنند تو را ذلیل خواهند کرد و تو را کنار می گذارند و اگر دشمنانت غلبه کنند تو را به بیچارگی

و بدبختی خواهند کشاند، پدرت سعد بن عباده را قومش کشتند و در سرزمین شام تنها و غریب مرد.

قیس بن سعد بن عباده وقتی نامه معاویه را خواند به او نوشت: تو بت پرست، پسر بت پرستی که به اجبار و ترس اسلام را پذیرفته ای و به اجبار، هم، اسلام را ترک خواهی کرد؛ در حالی که از آن بهره ای نداری. مردم از نفاق تو اطلاعی ندارند و همیشه با خدا و رسول خدا جنگ کرده ای و از دسته مشرکان بوده ای. تو پدر مرا به بدی یاد می کنی؛ قسم به جانم که پدرم همیشه طرفدار حق بود و تیر و شمشیرش به سوی دشمنان اسلام بود. کسی نمی تواند کارهای خوب او را ببیند و عظمت او را نستاید. تو مرا یهودی و پسر یهودی می خوانی، همهٔ مردم می دانند که من و پدرم از دین قبلی خود بیرون آمده، دین مقدس اسلام را یاری کرده ایم و راه و رسم اسلام را انتخاب نموده ایم.

چون این نامه به معاویه رسید، بسیار غضبناک شد و خواست تا نامه ای دیگر به او بنویسد که عمرو بن عاص مانع شد.

فرماندهان و سرداران لشکر امام مجتبی (علیه السلام) با نامه هایی که معاویه به آن ها می نوشت و پول هایی که برایشان می فرستاد فریب می خوردند و یک یک به طرف معاویه می رفتند؛ آن چنان که امام مجتبی (علیه السلام) بسیار خشمگین شدند و در برابر کسانی که به او اطاعت می کردند، می فرمود:

به خدا قسم دروغ می گویید. شما وفادار به کسی که بهتر از من بود نبودید (یعنی علی بن ابیطالب) چگونه می توانید به من وفادار باشید؟ و من چگونه به شما می توانم اعتماد کنم؟ اگر راست می گویید وعده من و شما در لشکرگاه مداین باشد، آن جا هم دیگر را می بینیم.

حضرت مجتبی (علیه السلام) به طرف مداین حرکت کردند و جمعی هم به دنبال حضرت به مداین رفتند. جمعی دیگر از لشکریان حضرت در کوفه ماندند و پیروی از امام زمانشان نکردند و عهد

خود را شکستند. امام مجتبی (علیه السلام) در میان آن عده از اصحابشان که در مداین جمع شده بودند ایستادند و فرمودند:

«شما پیمانتان را با علی بن ابیطالب (علیه السلام)، که قبل از من خلیفهٔ شما بود، شکستید آن چنان که پیمان مرا می شکنید. شما بعد از من با رهبری چه امامی می خواهید با دشمن بجنگید؟ آیا شما امامی

ص: ۱۰۰

را انتخاب می کنید که کافر و ظالم است و حتی یک لحظه به خدا و پیامبر (صلی الله علیه و آله) ایمان نیاورده است. پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمود: اگر از بنی امیه تنها پیرزنی باقی بماند، همان پیر سال خورده دین خدا را از محور اصلیش خارج می کند.

سپس حضرت مجتبی (علیه السلام) لشکر را از مداین به قریه ساباط حرکت دادند تا در آن جا لشکرش را بیازماید و بداند تا چه حد فرمانبرداراند و دوست و دشمن خود را بشناسد. از سویی دیگر به آن حضرت اطلاع داده بودند که معاویه دویست هزار درهم طلا و فرماندهی لشکر و ازدواج با یکی از دخترانش را برای کسی که آن حضرت را بکشد تعیین کرده است. از این رو، حضرت مجتبی (علیه السلام) دائماً زیر لباس هایشان زره می پوشیدند؛ و حتی یک بار به طرف ایشان تیراندازی شد که به زره اصابت کرد. سرانجام حضرت مجتبی (علیه السلام) در ساباط افراد لشکر را سامان داد و به منبر رفتند و بعد از حمد و ثنای الهی و درود به خاتم انبیا فرمودند:

به خدا قسم من امید دارم صبح که از جا بر می خیزم خدای تعالی را ستایش کنم و نعمت های او را سپاسگزارم؛ و مخلوق خدا را به رعایت کردن مخلوق خدا سفارش و نصیحت کنم. دوست نمی دارم که وقتی صبح بر می خیزم بر مسلمانی کینه خود و بدی را تحمیل و مشکلی ایجاد کنم. ای مردم، بدانید هر چه باعث اجتماع و اتحاد مسلمانان باشد (اگر چه شما آن را نپسندید) بهتر از آن چیزی است که سبب تفرقه و دودستگی بین مسلمانان باشد (اگرچه آن را شما دوست داشته باشید).

آگاه باشید که نظر من دربارهٔ صلاح و خیر شما بهتر از نظر خودتان است. پس با من مخالفت نکنید و نظر و رأی مرا بپذیرید. خدا ما و شما را بیامرزد و خدا من و شما را به آن چه دوست دارد و مرضیّ اوست راهنمایی و ارشاد فرماید.

وقتی حضرت مجتبی (علیه السلام) این خطبه را خواندند و از منبر پایین آمدند اصحابشان به یکدیگر نگاه کردند و گفتند: او منظورش از این سخنان چه بود؟ جمعی از آن ها گفتند: به خدا قسم او می خواهد با معاویه صلح کند و خلافت را به او تسلیم نماید. جمع دیگری گفتند: به خدا قسم او کافر شده است.

حضرت مجتبی (علیه السلام) با این سخنان می خواست آن ها را بیازماید؛ و نفاق را از آنان دور کند تا تحت تأثیر نیرنگ های معاویه قرار نگیرند. ولی آن ها، چون امام شناس نبودند و ولایت را به درستی نشناخته نشناخته بودند؛ و نیز جمعی از منافقان و خوارج با آن ها در آمیخته بودند، از راه امام منحرف شدند تا آن جا که به آن حضرت حمله کردند و سجاده را از زیر پای امام برکشیدند.

عبدالرحمن ازدی، که مردی منافق بود بر آن حضرت حمله کرد و ردای آن حضرت را برداشت و آن حضرت در خیمه، بی ردا در حالی که تکیه به شمشیرشان داده بودند نشستند، امام مجتبی (علیه السلام) به ناچار، از آن جا حرکت کردند و وقتی می خواستند از محل تاریکی در قریهٔ ساباط عبور کنند مردی به نام جراح بن سنان لجام اسب آن حضرت را گرفت و در حالی که تکبیر می گفت، فریاد زد: ای حسن، تو مشرک شده ای، آن چنان که پدرت قبل از تو مشرک شده بود و سپس پای حضرت را به سختی مجروح کرد و سرانجام به دست یاران امام به هلاکت رسید. در این بین یکی از مأموران مخفی معاویه، که در بین اصحاب آن حضرت بود، فریاد زد که لشکر عراق که در اراضی مسکن بودند شکست خوردند و قیس بن سعد کشته شد و لشکر شام نزدیک است به ما برسد.

مردم حضرت مجتبی (علیه السلام) را بر سریری گذاشتند و آن حضرت برای معالجه به مداین، به خانه سعد بن مسعود ثقفی که از سوی امیرالمؤمنین (علیه السلام) والی مداین بود، بردند.

پس از ملحق شدن ابن عباس به معاویه، سران ارتش امام مجتبی (علیه السلام) یکی پس از دیگری به معاویه نامه می نوشتند و خود را تسلیم معاویه می کردند.

شیخ مفید در کتاب ارشاد می نویسد: در همان ایام که امام مجتبی (علیه السلام) مشغول مداوای جراحات خود بود جمعی از رؤسای سپاه امام مجتبی (علیه السلام) پنهانی نامه ای دسته جمعی به معاویه نوشتند و در آن اظهار کرده بودند که ما گوش به فرمان توایم و از تو می خواهیم که هر چه زودتر به کوفه بیایی؛ و ما متعهّد می شویم که امام مجتبی (علیه السلام) را دست بسته به تو تحویل دهیم و اگر اجازه بدهی او را می کشیم.

سرانجام کار به آن جا کشید که معاویه با مکر و حیله نامه ای با ملاطفت و محبت به این مضمون به امام مجتبی (علیه السلام) نوشت: ای پسر عمو، نسبتی که بین من و تو است قطع مکن. مردم به تو خیانت و خدعه کردند؛ آن چنان که قبل از تو با پدرت همین کار را کردند.

معاویه این نامه را با نامه های زیادی که اصحاب امام به معاویه نوشته بودند و به او خود را تسلیم کرده بودند و یا اجازه کشتن امام و یا دست بسته تسلیم کردن او را به معاویه خواسته

ص: ۱۰۱

بودند با یک هیئت سه نفره (مغیرة بن شعبه، عبدالله بن عامر، عبدالرحمن بن حکم) به خدمت امام مجتبی (علیه السلام) فرستاد؛ و این نامه مقدّمه صلح امام مجتبی (علیه السلام) بود.

امام با خواندن نامهٔ معاویه و تسلیم نامه های اصحابشان، که به معاویه نوشته بودند، یارانشان را جمع کردند و به آن ها فرمودند: ای مردم وای بر شما، معاویه به عهدش، در مقابل کشته شدن، من وفا نخواهد کرد و من مطمئنم که اگر دستم را در دستش بگذارم و تسلیم او شوم، مرا به حال خود نمی گذارد که بتوانم در راه و روش جدّم در میان مردم باشم و باید تنها در گوشه ای بنشینم و عبادت پروردگارم را به جا آورم. اکنون می بینم که فرزندان شما بر در خانه فرزندان آن ها ایستاده اند. آب و

غذایی که حقّشان است از آن ها می خواهند و آن ها آب و غذا را به آن ها نمی دهند. پس ننگ باد بر آن چه کرده اید و زود باشد که ظالمان به نتایج کردار بدشان برسند و بدانند که به کجا بر می گردند.

حضرت مجتبی (علیه السلام) در ضمن این خطبه کوتاه به آن ها فهماند که از اعمال زشتشان و ارتباطشان با معاویه کاملاً مطلع است و به آنان هشدار داد که اگر دین ندارید و برای آب و نان به این بیابان آمده اید بدانید که اگر با معاویه جنگ نکنید حتی به همان آب و نان هم دست نخواهید یافت.

سخنان امام مجتبی (علیه السلام) بر دل مردهٔ مردم اثری نگذاشت و لذا آن حضرت موضوع صلحی را که معاویه پیشنهاد کرده بود مطرح کردند و فرمودند:

معاویه ما را به موضوعی خوانده است که در آن نه عزّت و جوانمردی است و نه عدل و انصاف؛ و آن صلح با اوست. حالا شما اگر آماده فداکاری و شهادتید پیشنهاد صلح او را رد می کنیم و او را با شمشیر به جهنّم می فرستیم و اگر زندگی دنیا را طالبید هر چه می خواهید بکنید.

سرانجام، مردم او را تنها گذاشتند و حضرت مجبور شد که با معاویه صلح کند. لذا در جواب نامهٔ معاویه، که با هیئت سه نفره برای آن حضرت فرستاده بود، نوشت:

اما بعد، هدف من احیای حق و از بین بردن باطل است. اما حوادثی که پیش آمد امید من به یأس کشیده شد ولی هدف تو به مقصود رسید. من می خواستم با بدعت گذاران و مفسدان بجنگم و احکام اسلام و سنّت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) و کتاب خدا را زنده نگه دارم و تفرقه را از بین مردم ببرم ولی مردم کوفه فریب تو را خوردند و مرا تنها گذاشتند و دین خود را به دنیای تو فروختند. لذا من ضمن شرایطی خود را از مقام خلافت کنار می کشم و حکومت را به تو وا می گذارم. اما این کناره گیری من و رسیدن تو به آرزویت برای تو زیان خواهد داشت که تلخی آن را پس از مرگ خواهی چشید. بنابراین از این پیروزی ظاهری که نصیبت شده خیلی خوشحال نباش زیرا روزی پشیمان خواهی شد و این پشیمانی برای تو سودی نخواهد داشت، و السّلام.

وقتی نامهٔ امام مجتبی (علیه السلام) به دست معاویه رسید، او خیلی خوشحال شد و فوراً کاغذی برداشت و پایین آن را مهر و امضا کرد و برای آن حضرت فرستاد و گفت: شما هر شرطی را که می خواهید بالای این کاغذ بنویسید.

امام مجتبی (علیه السلام) قرارداد را نوشتند و امضا کردند. مندرجات حضرت در این قرارداد بین مورّخان اختلاف است. مطالبی که صاحب کتاب صلح حسن نوشته و حضرت آیت الله خامنه ای در کتاب صلح امام حسن ترجمه فرموده اند چنین است (قرارداد صلح در پنج ماده تنظیم شده که اکثر مورّخان آن را تأیید کرده اند):

مادهٔ اوّل: حکومت به معاویه واگذار می شود به شرطی که به کتاب خدا و سنت پیامبر و سیرهٔ خلفای شایسته عمل کند؛

مادهٔ دوم: پیش از معاویه حکومت متعلّق به حسن است و اگر برای او حادثه ای پیش آید متعلّق به حسین. معاویه حق ندارد کسی را به جانشینی خود انتخاب کند؛

مادهٔ سوّم: معاویه باید ناسزا گفتن به امیرالمؤمنین (علیه السلام) و لعنت بر او را در نمازها ترک کند و علی (علیه السلام) را جز به نیکی یاد ننماید؛

مادهٔ چهارم: بیت المال کوفه، که موجودی آن پنج میلیون در هم است مستثنی است و تسلیم خلافت به معاویه شامل تسلیم این مبلغ به او نمی شود و معاویه باید هر سال دو میلیون درهم برای حسین بفرستد و بنی هاشم را در بخشش ها و هدیه ها بر بنی امیه امتیاز دهد و یک میلیون در هم نیز در میان بازماندگان شهدایی که در رکاب امیرالمؤمنین در جنگ های جمل و صفین کشته شده اند تقسیم کند و این ها همه باید از خراج دار ابجرد (شهر داراب در فارس) تأدیه شود؛

ماده پنجم: مردم در هر گوشه ای از زمین خدا (شام یا عراق یا یمن یا حجاز) باید در امن و امان باشند و سیاه پوست و سرخ پوست از امنیّت برخوردار باشند و معاویه باید لغزش های آنان را نادیده

بگیرد. و مردم عراق را به کینه های گذشته نگیرد. اصحاب علی (علیه السلام) در هر نقطه ای که هستند در امن و امان باشند و کسی از شیعیان آن حضرت نباید آزار ببینند؛ و نباید یاران علی بر

جان و مال و ناموس و فرزندانشان بیمناک باشند و کسی ایشان را تعقیب نکند و صدمه ای بر آنان وارد نسازد و حقّ هر حق داری به او برسد و هر آن چه در دست اصحاب علی (علیه السلام) است از آنان بازگرفته نشود. به قصد جان حسن بن علی و برادرش حسین و هیچ یک از اهل بیت رسول خدا توطئه ای در نهان و آشکار چیده نشود و در هیچ یک از آفاق عالم اسلام ارعاب و تهدیدی نسبت به آنان صورت نگیرد.

اکثر مورّخان نوشته اند که معاویه در زیر قرارداد چنین نوشت: به عهد و میثاق خدایی و به هر چه خداوند مردم را بر وفای به آن مجبور ساخته بر ذمّه معاویة بن ابی سفیان است که به مواد این قرارداد عمل کند.

این صلح نامه در تاریخ ۲۵ ربیع الاول سال ٤١ هجری قمری مصادف با دهم مرداد ٤٠ هجری شمسی و مطابق با ۲۹ ژوئیه ٦٦١ میلادی امضا شد و عده ای از شخصیت های دو طرف به عنوان شهود زیر آن را امضا نمودند.

از ابو جعفر محمد بن بابویه قمی در کتاب امالی نقل است که از مفضّل بن عمرو و او از امام صادق (علیه السلام) و امام از پدرش و ایشان از جدّش نقل کرده است:

روزی حسین بن علی (علیه السلام) به منزل امام حسن (علیه السلام) رفت، و چون به او نظر کرد گریست. امام حسین پرسید: چرا گریه می کنی؟ پاسخ داد: گریه ام برای رفتاری است که با تو می شود.

امام حسن (علیه السلام) فرمود: پیشامد و ظلمی که بر من وارد می شود، زهری است که در کام من می ریزند و مرا به قتل می رسانند، ولی ای اباعبدالله، هیچ روزی مانند روزِ (شهادت) تو نیست (لاَ یَوْمَ کَیَوْمِكَ یا اباعبْداللَّهِ) در آن روز سی هزار نفر، که همگی ادّعا می کنند از امت جدّمان محمد (صلی الله علیه و آله) و مسلمان اند، تو را محاصره می کنند و برای کشتن و ریختن خون تو و هتک احترامت و اسیری فرزندان و زنان تو و تاراج اموال تو هم دست می شوند. در چنین وقتی، خداوند متعال بنی امیّه را لعنت می کند. آسمان باران خون و خاکستر فروریزد و همه چیز حتی حیوانات وحشی بیابان و ماهی های دریا به حال تو گریان شوند.

حسن بن علی زبیر (متوفی: ٥٦١ ق)

ابو محمّد حسن بن علی بن ابراهیم بن زبیر ملقّب به قاضی مهذّب، شاعر عربی گوی قرن ششم هجری. او که از ندمای صالح بن رزّیک، وزیر مصر، بود در مصر وفات یافت. از جمله اشعار اوست:

وَ هَجَرَتْ قَوْماً مَا اِسْتَجَازَ سِوَاهُمْ *** قَدَماً قُرَی اَلضَّیْفَانِ بِالذِّیفَانِ

إِلاَّ اَلْأُولَی نَزَلَ اَلْحُسَیْنُ بِدَارِهِمْ *** وَ اِخْتَارَ أَرْضَهُمْ عَلَی اَلْبُلْدَانِ

وَ سَقَوْهُ اِذْ مَنَعُوا اَلشَّرِیعَةَ بِعَدَمَا *** رَفَضُوا اَلشَّرِیعَةَ مَاءَ کُلِّ یَمَانٍ

حَتَّی لَقَدْ وَرَدَ اَلْحَمَامُ عَلَی اَلظَّمَا *** أُکْرِمُ بِهِ مِنْ وَارِدٍ ظَمْآنَ

تَاللَّهِ مَا نَقَضُوا هُنَاكَ بِقَتْلِهِ *** اَلْإِیمَانَ بَلْ نَقَضُوا عُرَی اَلْإِیمَانِ

نَزَلُوا عَلَی حُکْمِ اَلسُّیُوفِ وَ قَدْ أَبَوْا *** فِي اَللَّهِ حکم بَنَی أَبِي سُفْیَانَ

وَ تَخَیَّرُوا عِزَّ اَلْمَمَاتِ وَ فَارَقُوا *** فِیهِ حَیَاةً مَذَلَّةً وَ هَوَانَ

وَ أُنِيخَ فِي تِلْكَ اَلْقِفَارِ حمامهم *** فَأُتِيحَ لَحْمُ اللَّيْثِ لِلسِّرْحَانِ

عَجَباً لَهُمْ نَقَلُوا رُؤُسَهُمْ وَ قَدْ *** نَقَلُوا فضائلهم عَنِ اَلْقُرْآنِ

فَالْمُشْرِكُونَ أَخَفَّ جُرْماً مِنْهُمْ *** وَ أَشَفُّ يَوْمَ اَلْحَشْرِ فِي اَلْمِيزَانِ

از گروهی دور شدم که برای غذای مهمانان، سّم مهلک تهیّه کردند و قبل از آنان کسی این چنین نکرده بود.

مگر کسانی که حسین (علیه السلام) به منزل آنان فرود آمد و از بین تمام رزمین ها، سرزمین آن ها را اختیار کرد.

آن ها بعد از رها کردن دین و جلوگیری او از رسیدن به آب، از آب شمشیرها سیرابش کردند.

تا این که او تشنه کام به طرف مرگ رفت. چه بزرگوار است کسی که تشنه به شهادت می رسد.

به خدا سوگند که با کشتن حسین (علیه السلام) نه تنها ایمان خود بلکه اساس ایمان را در هم شکستند.

(حسین (علیه السلام) و یارانش) در راه خدا به فرمان شمشیر گردن نهادند و زیر بار فرزندان ابوسفیان نرفتند.

آنان مرگ با عزّت و افتخار را برگزیدند و از زندگی توأم با ذّلت و خواری دست کشیدند.

مرگ آنان در این بیابان منزل کرده بود. به همین دلیل خوردن

ص: ۱۰۳

گوشت شیران برای گرگ ها آسان شده بود.

چه شگفت است که سر آن ها را (بالای نیزه) جابه جا می کنند! در حالی که از فضایل آنان که در قرآن آمده حرف می زنند.

بنابراین در میزان روز قیامت گناه مشرکان از آن ها سبک تر است.

حسن بن محمّد کمونه (متوفی: ۱۲۹۳ ق)

چهاردهمین کلیددار قبر منوّر امام حسین (علیه السلام).

میرزا حسن بن محمّد کمونه به سال ۱۲۷۲ ق، پس از وفات برادر خود حاج مهدی، به مقام تولیت حرم حسینی نائل آمد.

حسن دجیلی

شیخ حسن بن شیخ محسن دجیلی، عالم و شاعر قرن چهاردهم هجری. او به سال ۱۳۱۰ در نجف متولّد شد. حسن دجیلی بر کتاب کفایة الاصول شرحی نوشته است. از اشعار اوست:

وَ قَامَتْ عَلَيْهِمْ بَعْدَ مَا غَابَ أَحْمَدُ *** عَصَائِبُ غَيٍ أَظْهَرْتَ كَامِنَ اَلْحِقْدِ

وَ قَدْ نَقَضْتُ عَهْدَ اَلنَّبِيِّ بآله *** اَلْهُدَاةِ وَ قُلِ اَلتَّابِتُونَ عَلَى العهد

غَدَاةَ اِبْنِ هِنْدٍ أَظْهَرَ اَلْكُفْرَ طالِباً *** بِثَارَاتِ قَتْلاَهُ بِبَدْرٍ وَ فِي اَحَد

وَرَّامُ بِأَنْ يُقْضَى عَلَى دِينِ أحمد *** وَ يَرْجِعُ دِينَ اَلْجَاهِلِيَّةِ وَ اَلْوَ أَدُّ

بعد از درگذشت پیامبر (صلی الله علیه و آله)، گروه هایی گمراه علیه آن ها قیام کردند و کینه های پنهان خود را آشکار کردند. و عهد خود را با خانواده پیامبر (صلی الله علیه و آله) که راهنمایان آن ها بودند شکستند و تعدادی اندک بر آن عهد استوار ماندند.

روزی که فرزند هند، کفر خود را آشکار کرد و به خون خواهی کشته شدگان بدر و احد برخاست، می خواست دین احمد (صلی الله علیه و آله) را نابود و دین جاهلی و زنده به گور کردن دختران را تجدید کند.

حسن قفطان (۱۱۱۹ - ۱۲۷۹ ق)

شیخ حسن بن علی بن عبدالحسین سعدی، از شاعران عرب. او در نجف زاده شد و در همان جا درگذشت و در ایوان بزرگ صحن مرتضوی مدفون گردید. او از جمله شاعران عرب است که درباره کربلا و قیام اباعبدالله الحسین (علیه السلام) شعر سروده است.

يَتَسَلَّقُونَ مُطهّما يَسْتَصْحِبُونَ *** مثقفاً يَتَقَلَّدُونَ مُذَكَّراً

نَصَرُوا اِبْنَ بِنْتِ نَبِيِّهِمْ فَتَسَنَّمُوا *** عِزّاً لَهُمْ فِي النَّشْأَتَيْنِ وَ مَفْخَراً

حَتَى أبِيدُوا وَ الرِّيَاحُ تَكَفَّلْتُ *** بِجَهَازِهِمْ كَفَّناً حَنُوطاً أَقْبَرَا

يَا كَرْبَلاَ طَلَّتِ اَلسَّمَاءُ مَراتَباً *** شَرَفاً تَمَنَّتْ بَعْضُهُ أُمَّ اَلْقُرَى

نَفسى اَلْفِدَاءُ لِسَيِّدٍ *** خَانَتْ مَوَاثِقُهُ الرّعيه

رَامَتْ اِمِيَةَ ذِلَّةٍ *** بِالسِّلَمِ لاَ عَزَّتْ اِمْيَةٌ

فَأَبَى آباءَ اَلاسد *** مُخْتَاراً عَلَى اَلذُّلِّ اَلْمَنِيَّةِ

فَهُنَاكَ صَالَتْ دُونَهُ *** آسَادُ غِيلٍ هَاشِمِيَّةٍ

سَلَبَتْ مَحَاسِنُهُ اَلْقَنَا *** اِلاّ مَكَارِمُهُ اَلسَّنِيَّة

(آنان) در حالی که شمشیرهای برّنده را حمایل کرده بودند، بر اسب های نیرومند سوار شده و، به یاری فرزند دختر پیامبر (صلی الله علیه و آله) شتافتند و افتخار دو جهان را به دست آوردند؛ تا این که به شهادت رسیدند و بادها کفن پوشاندن و حنوط و دفن آن ها را عهده دار شدند.

ای کربلا، شرف تو از آسمان فراتر رفت. چنان که امّ القری (مکّه) تنها مقداری از چنین شرافت را دریافته است.

جانم فدای آقایی که مردم در عهد خود نسبت به او خیانت ورزیدند.

بنی امیّه می خواستند با مسالمت و در حال صلح، او را ذلیل کنند. خدا هیچ گاه آن ها را عزیز نگرداناد.

او مانند شیری به اختیار خود مرگ را بر ذلّت ترجیح داد و از ذلّت دوری گزید.

در آن صحنه، شجاعان بنی هاشم مانند شیرهای بیشه از او دفاع کردند.

نیزه سیمای نیکوی او را گرفت، لکن نتوانست فضایل والای او را از وی بگیرد.

حسن مثنی ابن الحسن (علیه السلام)

مشهور به، فرزند امام حسن (علیه السلام) حسن مثنی. او مردی جلیل و رئیس و صاحب فضل و ورع بود که متولّی صدقات جدّ خویش؛ امیرالمؤمنین (علیه السلام) بود. حجاج در زمانی که از جانب عبدالملک مروان امیر مدینه بود، خواست تا عمر بن علی (علیه السلام) را در صدقات پدر با حسن شریک سازد. حسن قبول نکرد و گفت: این خلاف وقف است. حجّاج گفت: خواه قبول کنی یا نکنی من او را در تولیت صدقات با تو شریک می کنم. حسن ناچار ساکت شد؛ و در

فرصتی مناسب، از مدینه به شام رفت و عبدالملک مقدم او را گرامی داشت. عبدالملک سبب آمدن او را پرسید. حسن حکایت حجاج را به شرح بازگفت. عبدالملک گفت: این حکومت از برای حجاج نیست و او اجازه تصرف در این کار را ندارد. من کاغذی برای او می نویسم که از شرط وقف تجاوز نکند. پس کاغذی برای حجاج نوشت و حسن را صله ای نیکو داد و رخصت مراجعت داد. حسن با عطای فراوان و اکرام زیاد از نزد او بیرون شد. در کتاب مقاتل الطالبیین آمده است: حسن فرزند امام حسن (علیه السلام) برای خواستگاری یکی از دختران امام حسین (علیه السلام) خدمت ایشان رسید. امام حسین (علیه السلام) فرمودند: فرزندم، یکی از آن ها را که مایلی انتخاب کن. حسن خجالت کشیده و پاسخی نداد. امام حسین (علیه السلام) فرمودند: من فاطمه دخترم را برای تو انتخاب کردم، زیرا شباهت زیادی به مادرم فاطمه دخت پیامبر (صلی الله علیه و آله) دارد.

حسن همانند دیگر افراد بنی هاشم و علویان و فرزندان حضرت فاطمه زهرا از مدینه منوره به همراه عمویش امام حسین (علیه السلام) به سوی کربلا رهسپار شد؛ و در حماسه عاشورا شرکت کرد و به شدّت زخمی شد.

یکی از دشمنان خواست تا وی را به قتل برساند ولی پسر دایی هایش در صحنه حاضر بودند و از فرمانده خود خواستند تا حسن المثنی را مداوا کنند. بدین ترتیب اسیر گردید و به مدینه منوره بازگردانده شد و همسرش فاطمه دختر امام حسین (علیه السلام) به وی ملحق گردید.

دربارهٔ سرانجام حسن بن مثنی روایت دیگری ذکر شده است:

چون حضرت سیدالشهدا (علیه السلام) شهید شد و اهل بیت آن حضرت را اسیر کردند حسن نیز دستگیر شد. اسماء بن خارجه فزاری، که خویش مادری حسن بود، او را از میان اسیران اهل بیت بیرون آورد و گفت: به خدا قسم نمی گذارم که به فرزند خوله بدی و سختی برسد. عمر سعد نیز امر کرد که حسن، فرزند خواهر ابی حسان، را به او واگذارید.

به اعتبار بعضی اقوال حسن جراحت بسیار نیز در بدن داشت. اسماء در کوفه زخم های او را مداوا کرد و پس از سلامتی به مدینه رفت.

حسن محمود امین (۱۲۹۹ - ۱۳٦۸ ق)

سیّد حسن بن سیّد محمود بن سیّد علی، فقیه و شاعر لبنانی. او در قریه عیترون در لبنان به دنیا آمد و در بیروت درگذشت. جنازه او در قریه ای از بلاد جبل عامل مدفون است. او در شعر مقام والایی دارد. در میان اشعار او شعرهایی راجع به قیام عاشورا و مدح امام حسین (علیه السلام) و یاران باوفایش به چشم می خورد؛ نمونه ای از اشعار او:

وَرَدُوا عَلَى الْهَيْجَاءِ وُرُودَ الْهِيمِ *** وَ رَأَوْا عَظِيمَ اَلْخَطْبِ غَيْرَ عظيم

وَ تَنَازَعُوا كَأْسَ اَلْمَنِيَّةِ بَيْنَهُمْ *** فِي غَيْرِ مَا لَغْوٍ وَ لاَ تَأْثِيمِ

يَتَسَابَقُونَ الى الهجوم كَأَنَّهُمْ *** خُلِقُوا لِيَوْمٍ تَسَابَقُ وَ هُجُومِ

يَسْتَعْجِلُونَ اَلْبَذْلَ قَبْلَ أَوَانِهِ *** وَ يُسَارِعُونَ لِدَعْوَةِ اَلْمَظْلُومِ

وَ جِدُّوا الْحَيَّاتِ مَعَ اَلْهَوَانِ ذَمِيمَة *** وَ اَلْمَوْتُ فِى اَلْعَلْيَاءِ غَيْرُ ذميم

وَ تَقَدَّمُوا لِلْمَوْتِ قَبْلَ إِمَامِهِمْ *** وَ لَقَدْ يَجُوزُ تَقَدُّمُ اَلْمَأْمُومِ

آن ها مانند شتران تشنه که به سوی آب می تازند، به میدان نبرد تاختند و بلای بزرگ را ناچیز دیدند.

بدون سر و صدا و ناسزاگویی، برای گرفتن جام مرگ با یک دیگر درگیر شدند.

در حمله به دشمن بر یک دیگر پیشی می گرفتند. گویی خداوند آن ها را برای روز مسابقه و حمله آفریده است.

برای دادن جانشان قبل از رسیدن اجل، شتاب داشتند و هر گاه مظلومی آن ها را می خواند، زود به کمک او می شتافتند.

زندگی همراه با خواری و ذلّت به نظر آن ها ناپسند بود تا سرانجام مرگ با سربلندی را پسندیدند.

برای رسیدن به مرگ، جلوتر از امام خود قرار گرفتند؛ زیرا گاهی تقدّم مأموم بر امام جایز است.

حسّون عبدالله (۱۲۵۰ - ۱۳۰۵ ق)

شیخ حسّون (حسین) بن عبدالله بن حاج مهدی حلّی، خطیب و شاعر مشهور عرب. او در شهر حله متولد شد و در همان جا وفات یافت. پیکر او در نجف مدفون است. او در رثای سالار شهیدان حضرت امام حسین (علیه السلام) و یاران باوفایش اشعاری سروده است از اشعار اوست:

ص: ۱۰۵

ظللت أَبَثُ اَلْوَجْدِ حَتَّى كَأَنَّنِى *** لِشَجْوَى عَلِمْتِ اَلْحَمامُ بِكائيا

عَبَّاسٍ هَذَى جُيُوشُ اَلْكُفْرِ قَدْ زَحَفَتْ *** نَحْوِي بِشَارَاتٍ يَوْمَ اَلدَّارِ تَطْلُبُنِى

نَصَبْتَ نَفْسَكَ دُونِي للقنا غَرَضاً *** حَتَّى مَضَيْتُ نَق اَلتَّوْب مِنْ دَرَنٍ

كُسِرَتْ ظَهْرِي وَ قَلَّتْ حِيلَتِي وَ بِمَا *** قَاسَيْتُ سِرْتُ ذُو وَ اَلْأَحْقَادُ وَ اَلظَّغْنُ

حزن و اندوهم را پیوسته منتشر کرده ام تا آن جا که گریه کردن را به کبوترها یاد دادم.

ای عبّاس، لشکریان کفر برای گرفتن خون بهای قتل عثمان در یوم الدّار به سوی من آمده اند.

تو در پیش من هدف نیزه قرار گرفتی تا این که پاکدامن از دنیا گذشتی.

پشت مرا شکستی و (بعد از تو) چاره ام از دست رفت. با این پیشامد، کسانی که کینه مرا دارند خوشحال شدند.

حسین اسرافیلی

شاعر ایرانی. از جمله اشعار اوست دربارهٔ امام حسین (علیه السلام) و واقعهٔ کربلا:

بر درِ خیمه ایستاده سوار *** به اشارت که گاه پیکار است

می نماید نگاه باز پسین *** که دگر نوبت علمدار است

***

در نگاهش نشسته حرمت عشق *** تا چه فرمایدش دوباره امام

شوق پیکار می زند فریاد *** مرد را تا حضور سرخ قیام

***

کرد بی خوف عرصهٔ پیکار *** زی خطر تا لگام باره گرفت

کودکان مانع سوار شدند *** خیمه را شیونی دوباره گرفت

***

دهنه اسب را گرفته به دست *** می فشارد دو مشت را از خشم

کیست آیا علم به دوش کشد *** نه هراسد دگر، نه بندد چشم؟

***

دشت را جز سکوت مانع نیست *** باره می خواندش به سوی سفر

دشت استاده هم چنان خاموش *** مرد امّا در التهاب خطر

***

ابروانی به هم گره خورده *** سایبان دو چشم همّت او

آفتاب ایستاده شاهد رزم *** حالیا گاه گاهِ غیرت او

***

مشک از انتظار لبریز است *** دوخته دیده را به راه فرات

پشت سر چشم تشنگانی چند *** غرق در گریه، چون نگاه فرات

***

کیست این کز غبار می آید؟ *** گرد میدان نشسته بر رویش

تیغ با شیوهٔ پدر بسته *** غیرت مرتضی به بازویش

***

اشتیاقش کشیده سوی خطر *** سینه بر تیر و دشنه می ساید

آفتابا تو نیز شاهد باش *** کز لب آب، تشنه می آید

***

می خروشد چنان که رعد به شب *** دشت می لرزد از هیاهویش

بانگ الله اکبرش جاری ست *** از لب تشنه «بلی» گویش

***

آن که دیروز دعوتش می کرد *** اینک استاده تیغ کین در دست

دست هایی که قصد بیعت داشت *** حال با تیغ و دشنه پیوسته ست

***

دیده ها دوخته به راه سوار *** تا که باز آید از دل پیکار

تا نمازی دوباره بگزارند *** خیمه ها با حضور آن سردار

***

دیده خیمه ها هراسان است *** تا چه بازی کند قضا این بار

با سلامت سوار برگردد *** یا که اسبش رسد بدون سوار

***

لاشخواران به کینه می نگرند *** گوییا تکسوار افتاده ست

ص: ۱۰۶

شیر این بیشه در میان انگار *** با تن زخمدار افتاده است

***

گوییا تشنه کام عشق شده ست *** از لب تیغ و دشنه ها سیراب

بانگی از قتلگاه می آید *** «هان برادر، برادرت در یاب»

حسین بن عبدالله برسمی حمدانی

از سربازان و نزدیکان عبدالله بن مطیع، استاندار کوفه. استاندار کوفه دو نفر از نزدیکان خود به نام های زائده بن قدامه و حسین بن عبدالله برسمی را به دنبال مختار بن ابو عبید ثقفی فرستاد تا او را به بهانه دعوت به استانداری دستگیر کنند. هنگامی که مختار با دو مأمور استاندار عازم استانداری بود، زائده بن قدامه، که از عموزادگان مختار بود، آیه ۳ از سوره انفال را برای مختار خواند و او را از خطر توطئه آگاه ساخت. مختار نیز به منزل برگشت و خود را به مریضی زد؛ و به مأمور استاندار گفت: به نزد ابن مطیع بروید و کسالت مرا به او بازگویید.

حسین بن عبدالله این واقعه را چنین گفته است:

در بین راه، به رفیقم، زائده بن قدامة، گفتم: وقتی که آیه را برای مختار خواندی، منظورت را فهمیدم که می خواستی او را متوجه مطلب کنی، و از شعری که مختار خواند، فهمیدم که او منظور تو را فهمیده و پیش استاندار نخواهد آمد. اما زائده انکار کرد. گفتم: خاطرت راحت باشد من گزارش بدی از تو و مختار به امیر نخواهم داد.

حسین بن عقبه

از راویان واقعه عاشورا. او حادثه یورش عمرو بن حجّاج را از زبیدی روایت کرد.

حسین بن علی ابن ابیطالب (علیه السلام) (سوم شعبان ٤- دهم محرم ٦١ ق)

سومین امام شیعیان و سالار شهیدان. نام مبارک آن حضرت، حسین (علیه السلام) و کنیه اش ابو عبدالله، ابوالشهداء و ابوالاحرار و کنیه ایشان سیدالشهدا است. مدت امامت حسین (علیه السلام) ۱۱ سال و ۱۱ ماه بود که به علت بیعت نکردن با یزید بن معاویه در قیام عاشورا به شهادت رسید. زمان تولّد آن حضرت مستند است. به گفته بزرگانی چون قاسم ابن العلاء الحمدانی، شیخ طوسی و شیخ مفید؛ که گاه با استناد به قول ائمه اطهار، چون امام جعفر صادق (علیه السلام) نقل شده است. در چگونگی تولّد امام حسین (علیه السلام) روایات متعددی وجود دارد که برخی از آن ها عبارتند از:

در یکی از نسخ لهوف آمده است: وقتی حسین (علیه السلام) متولّد شد، جبرئیل همراه ۱۰۰۰ فرشته ولادتش را به پیامبر (صلی الله علیه و آله) تبریک گفتند. فاطمه (سلام الله علیها) او را به خدمت پیامبر (صلی الله علیه و آله) آورد. حضرت با دیدن نوزاد خوشحال شد و نام او را حسین گذاشت.

کیفیت ولادت آن حضرت را اسماء بنت عمیس چنین شرح می دهد:

وقتی حسین به دنیا آمد حضرت رسول (صلی الله علیه و آله) به من امر فرمود فرزندم را بیاور من، نیز، حسین (علیه السلام) را در جامه ای سفید پیچیده به خدمت پیامبر آوردم. حضرت او را گرفت و در دامنش گذاشت و در گوش راستش اذان و در گوش چپش اقامه گفت. جبرئیل نازل شد و عرض نمود چون علی نسبت به تو، به منزله هارون است نسبت به موسی پس او را به اسم پسر کوچک هارون (۱) نامگذاری کن پس آن حضرت حسین (علیه السلام) را بوسید و فرمود مصیبتی عظیم در پیش داری. خدا لعنت کند کشنده تو را. سپس به من فرمود این خبر را به فاطمه نگو. اسماء ادامه می دهد که چون روز هفتم شد پیامبر (صلی الله علیه و آله) گوسفند سیاه و سفیدی را برای حسین (علیه السلام) عقیقه کرد و یک رانش را به قابله داد. سپس سر حسین را تراشید و هم وزن سرش صدقه داد و خلوق (معجونی که در اثر مخلوط شدن با زعفران معطر تهیه می شود) بر سرش مالید. پس از آن او را بر دامن خود نهاد و فرمود: ای حسین، چه بسیار گران است بر من که کشته شوی.

پس حسین را در دامن آن حضرت به حال خود گذاردم و بلند شدم تا آب بیاورم. وقتی بازگشتم دیدم که

پیامبر (صلی الله علیه و آله) می گرید. عرض کردم: ای رسول خدا، برای چه گریه می کنید؟ فرمود: جبرئیل نزد من آمد و خبر داد که امّت من این فرزندم را خواهند کشت. خداوند شفاعت مرا در روز قیامت نصیب آن ها نفرماید.

راویان حدیث گفته اند: وقتی که یک سال کامل از ولادت امام حسین (علیه السلام) سپری شد، ۱۲ فرشته بر پیامبر (صلی الله علیه و آله) نازل شدند: یکی از ایشان به صورت شیر، دومی به صورت پلنگ، سومی به صورت اژدها، چهارمی به صولت آدمیزاد بود و نیز ۸ فرشته دیگر به صورت های گوناگون بودند که جملگی با چهره های

۱- اسم پسر کوچک هارون، شبیر بود که اسمی عبری است. حسین معرّب آن است.

سرخ و گلگون و چشمان گریان و بال های گسترده، عرض کردند: ای محمد (صلی الله علیه و آله) به زودی برای فرزندت، حسین پسر فاطمه، همان پیش آید که برای هابیل از ناحیهٔ قابیل پیش آمد، و به زودی مانند اجر هابیل به او داده خواهد شد و بر قاتلش مانند جزای قابیل پیش خواهد آمد. و در آسمان ها فرشته ای باقی نماند جز این که پیامبر نازل شد و همگی سلام داده و در مصیبت حسین (علیه السلام) به او تسلیت گفتند؛ و او را به ثوابی که خدا به وی عطا می کند خبر داده و تربت او را به حضرتش عرضه کردند. پیامبراکرم (صلی الله علیه و آله) فرمود: خدایا خوارکننده حسین را خوار کن، و قاتل او را بکش.

راوی گوید: چون ۲ سال از ولادت حسین (علیه السلام) گذشت، پیامبر (صلی الله علیه و آله) به سفری، که برایش پیش آمده بود، رفت. در جایی راه ایستاد و فرمود: انالله و انّا الیه راجعون و گریست. وقتی علت گریه را از آن حضرت پرسیدند، فرمود: این جبرئیل است که مرا از سرزمینی در کنار شطّ فرات خبر می دهد، به آن جا کربلا گفته می شود، که در آن سرزمین، فرزندم حسین پسر فاطمه کشته می شود. کسی پرسید: ای رسول خدا (صلی الله علیه و آله)، چه کسی او را به شهادت می رساند؟ فرمود: مردی به نام یزید؛ و گویی به قتلگاه و مرقدش می نگرم. سپس پیامبر (صلی الله علیه و آله) با حالتی غمناک از سفر برگشت و بالای منبر رفت و، در حالی که حسن و حسین در مقابل حضرت بودند، خطبه خواند و وعظ و اندرز گفت. وقتی سخنرانی تمام شد، دست راست خود را به سر حسن و دست چپ را بر سر حسین گذاشت، سپس سر به سوی آسمان بلند کرد و فرمود: خدایا، همانا محمّد بنده و فرستاده تو است. این دو پسر پاک ترین فرد خاندان من و برگزیدهٔ فرزندان و خانواده من اند. بعد از خود ایشان را در میان امتّم به جانشینی می گمارم. همانا جبرئیل به من خبر داد که این پسرم (حسین (علیه السلام)) کشته و خوار خواهد

شد. پروردگارا، جانبازی او را مبارک فرما؛ و وی را از سروران شهیدان قرار بده؛ و بر قاتل و خوار کننده اش برکت عطا مفرما.

صدای گریه مردم در مسجد بلند شد و ناله و فریاد سر دادند. پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: آیا بر حسین گریه می کنید و او را یاری نمی کنید؟ سپس با رنگی افروخته و چهره ای گلگون برگشت. خطبه کوتاه دیگری خواند؛ و در حالی که از دیدگانش به شدّت اشک می ریخت فرمود: ای مردم، من در میان شما دو چیز وزین و گران بها می گذارم: کتاب خدا و عترتم؛ یعنی خاندان و نسل من؛ کسانی که با آب و گِل من آمیخته شده و میوه دل من اند، این دو از هم جدا نمی شوند تا بر من در کنار حوض کوثر در آیند. بدانید و آگاه باشید که من از شما چیزی نمی خواهم به جز آن چه را پروردگارم به من دستور داده تا از شما بخواهم؛ و آن دوستی نزدیکان من است. مراقب باشید و

بترسید از این که فردای قیامت مرا در کنار حوض ببینید، در حالی که خاندان مرا دشمن داشته یا ستم کرده و یا ایشان را کشته باشید.

پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) همواره امام حسن و امام حسین (علیه السلام) را اکرام و دوستی آن دو بزرگوار را به مردم گوشزد می کرد و می فرمود: این دو سرور جوانان اهل بهشت اند. و گاه راجع به امام حسین(علیه السلام) می فرمود: (حُسَيْنٌ مِنِّي وَ اَنَا مِنْ حُسَيْن) ؛ حسین از من است و من از حسینم. این کلمات و گفتارهای دیگر حضرت حاکی از شأن و منزلت والای سالار شهیدان است.

از ابو جعفر محمد بن بابویه قمی در کتاب امالی نقل می کنند، از مفضّل بن عمرو و او از امام صادق (علیه السلام) و امام از پدرش و پدر، از جدّش نقل کرده است:

روزی حسین بن علی (علیه السلام) به منزل امام حسن (علیه السلام) رفت، و چون به او نظر کرد، گریست. امام حسین پرسید: چرا گریه می کنی؟ پاسخ داد: گریه ام برای رفتاری است که با تو می شود.

امام حسن (علیه السلام) فرمود: پیش آمد و ظلمی که بر من وارد می شود، زهری است که در کام من می ریزند و مرا به قتل می رسانند؛ ولی ای اباعبدالله، هیچ روزی مانند روزِ شهادت تو نیست؛ لاَ يَوْمَ كَيَوْمِكَ یا اباعبدالله. در آن روز ۳۰۰۰۰ نفر، که همگی ادّعا می کنند از امت جدّمان محمد (صلی الله علیه و آله) و مسلمان اند، تو را محاصره می کنند و برای کشتن و ریختن خون تو و هتک احترامت و اسیری فرزندان و زنان تو و تاراج اموال تو هم دست می شوند. در چنین وقتی، خداوند متعال بنی امیّه را لعنت می کند. آسمان باران خون و خاکستر فروریزد و همه چیز حتی حیوانات وحشی بیابان و ماهی های دریا به حال تو گریان شوند.

بعد از شهادت امام حسن (علیه السلام) شیعیان عراق به حرکت درآمدند و نامه ها خدمت حضرت امام حسین (علیه السلام) نگاشتند که معاویه را از خلافت خلع و با شما بیعت خواهیم کرد. اهل کوفه نیز بر همین عقیده بودند و حضرت آن ها را به صبر امر می کرد.

زندگانی امام حسین (علیه السلام) مصادف بود با اقداماتی که امویان برای انتقام خواهی از اسلام و دشمنی با اصول و مبادی عادلانه انسانی آغاز کردند. او پیوسته به چشم خود می دید که شیعیان برگزیده پدر و برادرش، که از تیغ ستم جان به در برده اند، گروه گروه در مرج عذرا و کاخ خضراء به دست دژخیمان و جلادان

ص: ۱۰۸

شهید می شوند.

آن حضرت همه این انحراف ها و ستمگری ها را می دید. نگرانی سرتاسر وجودشان را فرا می گرفت و درد و اندوه برای سرنوشت رسالت و انسانیّت، که نتیجه ظلم و ستم معاویه و امویان بود، او را بی تاب می کرد. امویان می کوشیدند تا تشخّص و هویت اسلامی امت را ریشه کن کنند تا مطمئن شوند که اعمال خودسرانه آن ها نفرت و انزجار توده های مردم را بر نمی انگیزد. آنان می خواستند تا احساس و تشخیص گناه را، که فرد مسلمان را به قیام بر ضدّ ستم و ستمگر وا می دارد، از وجدان و ضمیر توده ها دور سازند.

امویان در راه ریشه کن ساختن روح و هویت اسلامی علاوه بر صرف مال و به کارگیری همه وسایل تهدید و ارعاب، مکاتب راویان و محدثان و افسانه سرایان را نیز برای این منظور به خدمت خود گرفتند. ابو هریره، سمرة بن جندب کعب الاحبار و دیگران در رأس مکاتبی قرار داشتند که معاویه آن ها را برای جعل احادیث تأسیس کرده بود. مکاتب مذکور احادیث گوناگونی را ساخته و پرداخته کرده به پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) نسبت دادند که عمده ترین آن ها به قدح و عیب جویی نسبت به امیرمؤمنان (علیه السلام) و خاندان او مربوط می شد.

دلایل و انگیزه های قیام بر ضدّ حکومت اموی در دوران معاویه و امام حسین (علیه السلام) بسیار بود. آن حضرت آن ها را درک می کرد و می شناخت و در مجالس و اجتماعات و در همه مناسبت ها و فرصت ها بیان می داشت؛ و در نامه هایی که گهگاه به سوی معاویه می فرستاد صریح و روشن آن ها را ذکر می کرد. در یکی از این نامه ها چنین آمده است:

هیهات هیهات ای معاویه، هر آینه روشنی صبح سیاهی شب را رسوا ساخته و تابش خورشید بر روشنایی چراغ ها غلبه یافته است. سخن گفتی تا آن حدّ که زیاده روی کردی؛ به خود اختصاص دادی تا آن اندازه که ستم روا داشتی؛ دست بازداشتی تا بخل ورزیدی؛ ستم کردی تا از حدّ گذشتی؛ و به هیچ دارنده حقّی از حقّش بهره ای ندادی تا آن گاه که شیطان بیشترین بهره و بزرگ ترین نصیب خود را از تو گرفت.

در نامه دیگری، که در پاسخ نامه معاویه مرقوم داشته، آمده است:

نامه ات به من رسید. در آن بیان کرده ای که اموری از من به تو گوشزد شده است که از شنیدن آن ها روگردان بوده ای و من در نزد تو به اموری غیر از آن ها سزاوارم. همانا تنها خداوند سبحان است که انسان را به کارهای نیک هدایت و ارشاد می کند؛ و این که ذکر کرده ای که من آن ها را به تو گفته ام، جز این نیست که این ها را چاپلوسان سخن چین تفرقه انداز به تو رسانیده اند؛ و بی شک گمراهان دروغ گفته اند. بدان که من خواهان جنگ و مخالفت با تو نیستم؛ و در ترک این ها و داشتن عذری در این مورد، نسبت به تو و دوستان ستمکار ملحد تو، که حزب ستمگران و دوستان شیطانند، از جانب خداوند بیمناکم. آیا تو کشنده حجر بن عدی کندی و یاران نمازگزار و پارسای او نیستی؛ همان هایی که ستمگری را محکوم می کردند و بدعت ها را زشت می شمردند؛ و امر به معروف و نهی از منکر می کردند؛ و در راه حق از سرزنش هیچ نکوهشگری بیم نداشتند؟ با این همه تو پس از دادن اطمینان و سوگندهای سخت و میثاق های مؤکّد که آنان را به سبب آن چه میان تو و آن ها گذشته است مؤاخذه نکنی، از روی ستم و عدوان کشتی و بر خدا گستاخ شدی و عهد و احکام او را سبک شمردی. ای معاویه، آیا تو کشنده عمروبن حمق بنده

شایسته و یار رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نیستی؟ او را در حالی کشتی که به او امان داده بودی ...

این نامه ها و موضعگیری های دیگر امام حسین (علیه السلام) در برابر معاویه نمایانگر این است که آن حضرت وی را از پسرش یزید بدتر و خطرش را برای اسلام و مسلمانان بزرگ تر می دید.

با مرگ معاویه در نیمهٔ ماه رجب سال ٦٠ هجری یزید پسر وی به خلافت رسید و بلافاصله طی نامه هایی که به استانداران و فرمانداران در نقاط مختلف نوشت مرگ معاویه و جانشینی خویش را، که از دوران پدرش پیشبینی و از مردم برای او بیعت گرفته شده بود، به اطلاع آنان رسانید و در ضمن ابقای هر یک از آنان در پست خویش دستور گرفتن بیعت مجدد از مردم را به آن ها صادر کرد. او نامه ای نیز به ولید بن عتبه، که از طرف معاویه استاندار مدینه بود، نوشت. به همراه این نامه توصیه نامه ای همراه من که در آن چنین نوشته بود: در بیعت گرفتن از حسین و عبدالله بن عمر و عبدالله بن زبیر شدت عمل به خرج بده و هیچ رخصت و فرصتی به آنان مده.

ولید بن عتبه با رسیدن نامه در اول شب، مروان بن حکم، استاندار سابق معاویه، را خواست و با وی درباره نامه و فرمان یزید مشاوره کرد. او پیشنهاد کرد که هر چه زودتر این چند نفر را به مجلس خود دعوت کن و تا خبر مرگ معاویه در شهر منتشر نشده است از آنان برای یزید بیعت بگیر. ولید بی درنگ مأمور

ص: ١٠٩

فرستاد تا این عده را برای طرح یک موضوع مهم و حساس به پیش خود دعوت کند.

کسانی که سخنان امام حسین (علیه السلام) با ولید بن عتبه را نقل کرده اند، گفته اند: صبح فردای آن شب، که روز سوم شعبان سال ٦٠ بود، امام حسین (علیه السلام) به قصد مکّه حرکت کرد، و بقیه ماه شعبان و نیز ماههای رمضان و شوال و ذی القعده را در آن جا ماند. اما به استناد منابع

تاریخی امام قبل از شروع این حرکت بارها به زیارت جد بزرگوارش نائل شده بود. بنا به نقل خطیب خوارزمی همان شب که امام از مجلس ولید خارج شد به حرم رسول خدا (صلی الله علیه و آله) وارد شد و در کنار قبر آن حضرت قرار گرفت و با این جملات به زیارت آن حضرت پرداخت: درود بر تو ای رسول خدا، من حسین فرزند تو و فرزند زاده توام. و من سبط و (فرزند شایسته توام) که برای هدایت و رهبری امت، مرا جانشین خود قرار داده ای. ای پیامبر خدا، اینک آن ها مرا تضعیف کرده و آن مقام معنوی مرا حفظ نکرده اند و این است شکایت من به پیشگاه تو تا به ملاقات تو بشتابم.

امام پس از تصمیم گیری به حرکت، شب دوم و برای دومین بار به زیارت قبر پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) رفت. بنا به نقل خوارزمی، امام آن شب را تا صبح در کنار قبر پیامبر مشغول عبادت و مناجات با پروردگار بود.

پس از آن که مخالفت امام در موضوع بیعت و تصمیم وی به مبارزه و حرکت از مدینه در میان افراد معروف و مخصوصاً، در میان خاندان و قوم خویش آن حضرت معلوم گردید، چند تن از آنان که از وظیفهٔ مقام امامت و رهبری بی اطلاع و علاقه مند به وجود امام بودند، به حضور حضرت رسیدند و سازش با یزید را به امام پیشنهاد کردند.

یکی از این افراد عمر اطرف، فرزند امیر مؤمنان (علیه السلام) بود. وی موضوع را با برادرش این گونه مطرح کرد:

برادر، برادرم حسن مجتبی از پدرم امیرمؤمنان (علیه السلام) بر من چنین نقل کرده است که تو را به قتل خواهند رسانید و من فکر می کنم مخالفت تو با یزید بن معاویه منجر به کشته شدن تو گردد و آن خبر تحقق پذیرد. ولی اگر با یزید بیعت کنی این خطر برطرف خواهد شد و شما از کشته شدن مصون خواهید ماند.

امام در پاسخ وی فرمود: پدرم از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) خبر کشته شدن خویش و هم چنین کشته شدن مرا برای من هم نقل کرد، و پدرم در نقل خویش این جمله را نیز اضافه کرد که قبر

من در نزدیکی قبر او قرار خواهد گرفت. آیا گمان می کنی چیزی را که تو می دانی من از آن بی اطلاع ام؟ ولی به خدا قسم که من هیچ گاه به زیر بار ذلت نخواهم رفت و در روز قیامت مادرم فاطمه زهرا از ایذا و اذیتی که فرزندانش از امت جدّش دیده اند به جدّ خویش شکایت خواهد برد و کسی که با اذیت فرزندان فاطمه زهرا (سلام الله علیها) موجب رنجش و اذیت وی گردد داخل بهشت نخواهد گردید.

از جمله کسانی که از تصمیم امام اظهار ترس و وحشت می کرد می نمود محمد حنفیّه، یکی دیگر از فرزندان امیرمؤمنان (علیه السلام) بود، که بنا به نقل طبری و مورخان دیگر به خدمت حسین بن علی (علیه السلام) رسید و چنین گفت:

برادر، تو محبوب ترین و عزیزترین مردمی؛ و من آن چه را که خیر و صلاح تشخیص می دهم، موظفم که به تو بگویم. من فکر می کنم شما فعلاً تا آن جا که امکان پذیر است در شهر معینی اقامت نکنید و خود و فرزندانت در نقطه ای دور دست از یزید و دورتر از این شهرها قرار بگیرید و از آن جا نمایندگانی به سوی مردم گسیل داری و حمایت آنان را به سوی خود جلب کنی که اگر با تو بیعت کردند خدا را سپاس می گزاری و اگر دست بیعت به دیگران دادند باز هم لطمه ای به تو وارد نگردیده است ولی اگر به یکی از این شهرها وارد گردی می ترسم در میان مردم اختلاف به وجود بیاید؛ گروهی از تو پشتیبانی کرده، گروه دیگر علیه تو قیام کنند و کار به قتل و خونریزی منجر گردد و در این میان، تو نیز هدف تیر بلا گردی. آن وقت است که خون بهترین افراد این امت ضایع و خانواده ات به ذلت نشانده شود.

امام فرمود: مثلاً به عقیده تو به کدام ناحیه بروم؟ محمد حنفیه گفت: فکر می کنم وارد شهر مکه شوی و اگر در آن شهر اطمینان نبود از راه دشت و بیابان از این شهر به آن شهر حرکت کنی تا وضع مردم و آیندهٔ آن ها را در نظر بگیری. امیدوارم با درک عمیق و نظر صائبی که در تو سراغ دارم همیشه راه صحیح در پیش پایت قرار بگیرد و مشکلات را با حزم و احتیاط یکی پس از دیگری برطرف سازی.

امام (علیه السلام) در پاسخ محمد حنفیه چنین فرمود: (أَخِي لَوْلَمْ يَكُنْ فِي الدُّنيا مَلْجَاً وَ لا مَأوى ...)؛ برادر، اگر در تمام این دنیای وسیع هیچ پناهگاه و ملجأ و مأوایی نباشد باز هم من با یزید بن معاویه بیعت نخواهم کرد.

در این هنگام که اشک محمد حنفیه به صورتش روان بود،

ص: ۱۱۰

امام (علیه السلام) به گفتار خویش چنین ادامه داد:

برادر، خدا به تو جزای خیر دهد که وظیفه خیرخواهی و صلاحدید خود را انجام دادی و اما من تصمیم گرفته ام که به مکه حرکت کنم و من و برادرانم و فرزندان برادرم و گروهی از شیعیانم مهیا و آمادهٔ این سفریم؛ زیرا این عده با من هم عقیده اند و هدف و خواسته آنان همان هدف و خواسته من است؛ و اما وظیفه ای که بر تو محول است این است که در مدینه بمانی و در غیاب من آمد و رفت و حرکت مرموز دستیاران بنی امیه را در نظر بگیری و اطلاعات لازم را در اختیار من قرار بدهی.

امام پس از گفت وگو با محمد حنفیه به طرف مسجد و حرم پیامبر (صلی الله علیه و آله) حرکت کرد و در طول راه این دو بیت یزید بن مفرغ را - که در مقام حفظ شخصیت خویش سروده ولو با هر خطر جدی مواجه باشد - می خواند:

(لا ذَعَرْتُ السّوَامَ في فَلَقِ الصُّبْح ...)

من از چوپانان به هنگام صبح و با شبیخون زدن خویش ترسی ندارم و نباید مرا یزید بن مفرغ بخوانند؛

آن گاه که از ترس مرگ دست ذلت بدهم و خود را از خطراتی که مرا هدف قرار داده اند کنار بکشم.

ابوسعید مقبری گوید که من چون این دو بیت را از امام (علیه السلام) شنیدم از مضمون آن پی بردم که آن حضرت هدفی عالی و برنامه ای مهم و عظیم دارند.

امام (علیه السلام) هنگام حرکت از مدینه به مکه این وصیتنامه را نوشت و با مهر خویش ممهور کرد و آن را به برادرش، محمد حنفیه، داد: بِسْمِ الله الرّحْمَنِ الرّحِیمِ، این وصیت حسین بن علی است به برادرش محمد حنفیه. حسین گواهی می دهد به توحید و یگانگی خداوند و گواهی می دهد که برای خدا شریکی نیست و شهادت می دهد که محمد (صلی الله علیه و آله) بنده و فرستادهٔ اوست و آیین حق (اسلام) را از سوی خدا (برای جهانیان) آورده است و شهادت می دهد که بهشت و دوزخ حق است و روز جزاء بدون شک به وقوع خواهد پیوست و خداوند همه انسان ها را در چنین روزی زنده خواهد نمود.

امام در وصیتنامه اش پس از بیان عقیده خویش دربارهٔ توحید و نبوت و معاد، هدف خود را از این سفر این چنین بیان کرد.

و من از روی خودخواهی و یا برای خوشگذرانی و برای فساد و ستمگری از مدینه خارج نمی شوم، بلکه هدف من از این سفر امر به معروف و نهی از منکر و خواسته ام از این حرکت، اصلاح مفاسد امت و احیا و زنده کردن سنت و قانون جدم رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و راه و رسم پدرم علی بن ابی طالب (علیه السلام) است. پس هر کس این حقیقت را از من بپذیرد (و از من پیروی کند) راه خدا را پذیرفته و هر کس رد کند (و از من پیروی نکند) من با صبر و استقامت (راه خود را) در پیش خواهم گرفت تا خداوند در میان ن و این افراد حکم کند که او بهترین حاکم است. برادر، این است وصیت من بر تو و توفیق از خداست. بر او توکل می کنم و بازگشتم به سوی اوست.

حسین بن علی (علیه السلام) روز یکشنبه دو روز به آخر ماه رجب مانده به همراه فرزندان و افراد خانواده اش به سوی مکه حرکت کرد، هنگامی که شهر مدینه را پشت سر می گذاشت، این آیه شریفه

را که شأن نزول آن برای حرکت موسی بن عمران از مصر و آمادگی وی برای مبارزه با فرعونیان نازل گردیده است، قرائت کرد (فَخَرَجَ مِنْهَا خَائِفاً يَتَرَقَّبُ ...)

موسی از مصر با حال ترس و انتظار و نگرانی خارج شد و چنین می گفت: پروردگارا از این مردم ظالم و ستمگر نجاتم بخش.

حسین بن علی (علیه السلام) در حرکت خویش برخلاف عبدالله بن زبیر، که حاضر به ملاقات نشد و شبانه و مخفیانه مدینه را به سمت مکّه ترک کرد، همان راه عمومی و معمولی را که همهٔ سافرها و کاروان ها از آن استفاده می کنند انتخاب کرد. یکی از یاران آن حضرت چنین پیشنهاد کرد که بهتر است شما نیز مانند عبدالله بن زبیر یکی از راه های فرعی و کوهستانی را انتخاب کنید اگر افرادی از طرف کارگزاران یزید در تعقیب شما باشند و هدف ضربه زدن به شما را داشته باشند، نتوانند به هدف خود دست یابند.

امام (علیه السلام) در پاسخ این پیشنهاد چنین فرمودند: (لا و الله لا اُفَارِقُهُ ...) ؛ نه، به خدا سوگند که مسیر معمولی خود و جادهٔ عمومی را ادامه خواهم داد و به کوه و دشت و کوره راه ها منحرف نخواهم گردید تا به آن مرحله ای برسم که خواسته خداست.

پیش از آن که امام (علیه السلام) به مکه وارد شود، عبدالله بن عمر برای عمره مستحب و انجام کارهای شخصی در مکه به سر می برد. او در همان روزهای اول ورود حسین بن علی (علیه السلام) به حضور امام (علیه السلام) رسید و به آن حضرت پیشنهاد کرد تا با یزید بیعت کند. او امام (علیه السلام) را از عواقب خطرناک مخالفت با طاغوت و اقدام به

جنگ برحذر داشت و - بنا به قول خوارزمی - چنین گفت: یا اباعبدالله، چون مردم با این مرد بیعت کرده اند و درهم و دینار در دست اوست قهراً به او روی خواهند آورد و با سابقهٔ دشمنی که این

خاندان با شما دارد، می ترسم در صورت مخالفت با وی کشته شوی و گروهی از مسلمانان نیز قربانی این راه شوند. من از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) شنیدم که می فرمود: حسین کشته خواهد شد و اگر مردم دست از یاری و نصرت وی بردارند، به ذلت و خواری مبتلا خواهند گردید. پیشنهاد من این است که مانند همهٔ مردم، راه بیعه و صلح را در پیش بگیری و از ریخته شدن خون مسلمان بترسی.

امام (علیه السلام) که در گفتگوهایش با افراد مختلف به هر یک از آنان سخنی متناسب و پاسخی در حدود درک و بینش و طرز تفکر طرف خطاب ایراد می فرمود، در مقابل پیشنهاد عبدالله بن عمر این چنین پاسخ داد:

ای ابو عبدالرحمان، مگر نمی دانی که دنیا آن چنان حقیر و پست است که سر بریدهٔ (انسانی برگزیده و پیامبری عظیم الشأن مانند) یحیی بن زکریا به عنوان هدیه و ارمغان به فرد ناپاک و زناکاری از بنی اسرائیل فرستاده می شود. مگر نمی دانی که بنی اسرائیل (با خدای بزرگ آن چنان به مقام مخالفت بر آمدند که) در اول صبح هفتاد پیامبر را به قتل می رساندند سپس به خرید و فروش و کارهای روزانه خویش مشغول می شدند؛ گویی که کوچک ترین جنایتی مرتکب نگردیده اند. خداوند به آنان مهلتی داد ولی سرانجام به سزای اعمالشان رسانید و انتقام خدای قادر منتقم، آن ها را به شدیدترین وجهی فراگرفت؟

امام (علیه السلام) سپس چنین فرمود: یا ابو عبدالرحمان، از خداوند بترس و دست از نصرت و یاری ما بر مدار.

ابن قولویه در کامل الزیارات نقل می کند که حسین بن علی (علیه السلام) از مکه به سوی برادرش محمد بن حنفیه و سایر افراد بنی هاشم این نامه را نوشت:

«بِسمِ الله الرّحْمَنِ الرّحیم: از حسین بن علی به محمد بن علی و افراد دیگر خاندان هاشم که در نزد وی هستند. اما بعد: هر یک از شما که در این سفر به من ملحق شود به شهادت نائل خواهد آمد و هر یک از شما که از همراهی با من خودداری ورزد به فتح و پیروزی دست نخواهد یافت و السلام.

گرچه سید بن طاووس (رحمه الله علیه) از کلینی (رض) نقل می کند که این نامه از حسین بن علی (علیه السلام)، پس از آن که آن حضرت از مکه حرکت کرد، صادر گردیده است، ابن عساکر و ذهبی همان نظریهٔ ابن قولویه را تأیید و اضافه می کنند که پس از رسیدن این نامه به مدینه عده ای از فرزندان عبدالمطلب به سوی آن حضرت حرکت کردند و محمد بن حنفیه نیز در مکه به آنان ملحق گردید.

بنا به نقل طبری، امام (علیه السلام) پس از ورود به مکه، نامه ای، که متن آن از نظر گذشت، به سران قبایل شهر بصره مانند مالک بن مسمع بکری، مسعود بن عمرو، منذر بن جارود و ... مرقوم داشت که ترجمه آن چنین است:

اما بعد، خداوند محمد (صلی الله علیه و آله) را از میان مردم برگزید و با نبوتش بر وی کرامت بخشید و به رسالتش انتخاب فرمود. سپس در حالی که او وظیفهٔ پیامبری را به خوبی انجام داد و بندگان خدا را هدایت و راهنمایی کرد به سوی خویش فراخواند. و ما، خاندان اولیا، اوصیا و وارثان وی و شایسته ترین افراد نسبت به مقام او از میان تمام امت بودیم؛ ولی گروهی این حق را از ما گرفتند و ما نیز با علم و آگاهی بر تفوق و شایستگی خویش نسبت به این افراد، برای جلوگیری از هر فتنه و اختلاف و تشتت و نفاق در میان مسلمانان و جلوگیری از چیره شدن دشمنان بر آن چه پیش آمده بود، رضا و رغبت نشان داده، آرامش مسلمانان را بر حق خویش مقدم داشتیم. اما اینک پیک خود را به سوی شما می فرستم، شما را به کتاب خدا و سنت پیامبر دعوت می کنم؛ زیرا در شرایطی قرار گرفته ایم که دیگر سنت پیامبر (یکسره) از میان رفته و جای آن را بدعت فراگرفته است، اگر سخن (دعوت) من را بشنوید به راه سعادت و خوشبختی هدایتتان خواهم کرد، درود و رحمت و برکت خدا بر شما باد.

امام (علیه السلام) این نامه را به دست یکی از دوستانش به نام سلیمان به بصره فرستاد و سلیمان در بصره پس از انجام مأموریت خویش و رسانیدن نامهٔ آن حضرت، دستگیر شد. ابن زیاد یک شب پیش از حرکت به سوی کوفه دستور داد که او را به دار آویزند.

چون مردم کوفه از مخالفت حسین بن علی (علیه السلام) با مسئله بیعت و از آمادگی آن حضرت برای مبارزه با فساد و از ورود آن حضرت به شهر مکه مطلع گردیدند پیک ها و نامه های انفرادی و طومارهای فراوانی به آن حضرت فرستادند که مضمون همه آن نامه ها و سفارشات این بود:

اینک که معاویه به هلاکت رسیده و مسلمانان از شرّ وی آسوده شده اند ما خود را نیازمند امام و رهبری می دانیم که ما را از حیرت و سرگردانی برهاند و کشتی شکسته ما را به سوی ساحل

ص: ۱۱۲

نجات، هدایت و رهبری کند و اینک ما، مردم کوفه، با نعمان بن بشیر، فرماندار یزید در این شهر، در مقام مخالفت برآمده و هر نوع همکاری را با او قطع کرده ایم و حتی در نماز وی شرکت نمی کنیم و منتظر تشریف فرمایی شماییم. آن چه در توان داریم در پیشبرد اهداف شما به کار خواهیم بست و از بذل مال و نثار جان در راه تو کوتاهی نخواهیم کرد.

حسین بن علی (علیه السلام) در پاسخ این نامه ها که بنا به نقل بعضی از مورخان تعداد آن ها به دوازده هزار بالغ می گردید چنین مرقوم داشت:

بِسمِ الله الرّحْمَنِ الرّحیم؛ از سوی حسین بن علی به بزرگان و سران اهل ایمان شهر کوفه. اما بعد، آخرین نامه شما به دست هانی و سعید به من رسید و من به آن چه شما در نامه های خود تذکر و توضیح داده اید پی برده ام و درخواست شما در بیشتر این نامه ها این بود که ما امام و پیشوایی نداریم به سوی ما حرکت کن تا خداوند به واسطه تو، ما را به سوی حق هدایت کند. اینک، من برادر و پسر عموی خویش (مسلم بن عقیل) و کسی را که در میان خانواده ام معتمد من است به سوی شما

گسیل داشتم و به او دستور دادم که با افکار شما از نزدیک آشنا شده، نتیجه را به من اطلاع دهد، که اگر خواسته اکثریت مردم و نظر افراد آگاه کوفه همان بود که در نامه های شما منعکس گردیده و فرستادگان شما حضوراً بازگو کرده اند، من نیز ان شاءالله بی درنگ به سوی شما حرکت خواهم کرد. سوگند به جانم که پیشوای راستین و امام به حق کسی است که به کتاب خدا عمل کند و راه قسط و عدل را پیشهٔ خود سازد و از حق پیروی و وجود خویش را وقف فرمان خداکند، و السلام.

بنا به نقل طبری و دینوری، امام (علیه السلام) نامه را به دست هانی و سعید، دو پیک مردم کوفه، به آن ها ارسال داشت، ولی به نقل خوارزمی، امام (علیه السلام) نامه را به مسلم بن عقیل داد تا به همراه خود به کوفه ببرد؛ و به وی چنین فرمود: من تو را به سوی مردم کوفه می فرستم و خدا تو را به آن چه موجب رضا و خشنودی اوست موفق بدارد. حرکت کن. خدا پشت و پناهت. امیدوارم من و تو، به مقام شهدا نائل گردیم؛ (وَ اَنَا اَرْجُو اَنْ اَکُونَ اَنَا وَ اَنْتَ فِي دَرَجَةِ الشُّهَدَاءِ.)

مسلم بن عقیل در نیمهٔ ماه مبارک رمضان، طبق فرمان حسین بن علی (علیه السلام) به قصد کوفه از مکه حرکت کرد و در مسیر خود وارد مدینه گردید و با زیارت قبر پیامبر (صلی الله علیه و آله) و تجدید عهد با اقوام و عشیره اش به همراه دو نفر راهنما از قبیلهٔ قیس به سوی کوفه رفت. این مسافران پس از آن که مقداری از مدینه فاصله گرفتند، راه را گم کردند و در بیابان های وسیع و شنزار حجاز سرگردان شدند. پس از تلاش فراوان هنگامی راه را پیدا کردند که همراهان سلم در اثر گرمای شدید و تشنگی، جان خود را از دست دادند. مسلم بن عقیل توانست خود را به محلی به نام مضیق، که محل سکونت یک قبیلهٔ بیابان گرد بود برساند و از مهلکه نجات یابد.

مسلم بن عقیل ضمن نامه ای به امام حسین (علیه السلام) خبر این پیشامد را به حضرت رساند و به راه خود ادامه داد.

در اوایل ماه ذیحجه امام مطلع گردید که به دستور یزیدبن لعاویه، عمرو بن سعد بن عاص به ظاهر به عنوان امیر حاجیان ولی در واقع به منظور اجرای مأموریت خطرناکی وارد مکه شده است و از

سوی یزید مأموریت دارد تا در هر کجا و در هر نقطه ای از مکه که امکان داشته باشد، امام را ترور کند؛ لذا آن حضرت تصمیم گرفت، به خاطر مصون ماندن احترام مکه، بدون شرکت در مراسم حج و با تبدیل اعمال حج به عمره مفرده در روز سه شنبه هشتم ذیحجه از مکه به سوی عراق حرکت کند.

امام قبل از حرکت این خطابه را در میان افراد خاندان بنی هاشم و گروهی از شیعیان خویش که در مدت اقامت آن حضرت در مکه بدو پیوسته بودند، ایراد فرمود:

سپاس برای خداست، آن چه خدا بخواهد همان خواهد بود و هیچ نیرویی حکم فرما نیست مگر به اراده خداوند درود خداوند ر فرستاده خویش. مرگ بر انسان ها لازم است؛ همانند گردن بند که لازمه گردن دختران است. من به دیدار نیاکانم بسیار مشتاقم؛ مانند اشتیاق یعقوب به دیدار یوسف. برای من قتلگاهی معین گردیده است که در آن جا فرود خواهم آمد و گویا با چشم خود می بینم که درندگان بیابان ها (لشکریان کوفه) در سرزمینی در میان نوامیس و کربلا اعضای مرا قطعه قطعه و شکم های گرسنه خود را سیر و انبان های خالی خود را پر می کنند. از پیشامدی که با قلم قضا نوشته شده است، چاره و مفرّی نیست. بر آن چه خدا راضی است ما نیز راضی و خشنودیم. در مقابل بلا و امتحان او صبر و استقامت می ورزیم و اجر صبر کنندگان را بر ما عنایت خواهد کرد. در میان پیامبر و پاره های تن وی (فرزندانش) هیچ گاه جدایی نخواهد افتاد و در بهشت برین در کنار او خواهند بود؛ زیرا آنان مایهٔ خوشحالی و روشنی چشم پیامبر بودند و وعده او نیز (استقرار حکومت الله) به دست آنان تحقق خواهد

ص: ۱۱۳

پذیرفت. آگاه باشید که هر یک از شما که حاضر است در راه ما از خون خویش بگذرد و جانش را در راه شهادت و لقای پروردگار نثار کند آماده حرکت با ما باشد که من فردا صبح حرکت خواهم کرد ان شاءالله [تعالی].

آن گاه که حسین بن علی (علیه السلام) حرکت خویش را به سوی عراق اعلان نمود، عده ای با این حرکت مخالفت کردند و به آن حضرد پیشنهاد نمودند که به سمت کوفه نرود. دلیل همهٔ این خیرخواهان و دوراندیشان در این پیشنهاد روح پیمان شکنی و بی وفایی حاکم بر مردم کوفه بود و همه به یک صدا معتقد بودند که کوفیان خوش استقبال و بد بدرقه اند و همه این افراد چنین پیش بینی می کردند که این سفر به کشته شدن امام و به اسارت خاندان و منجر خواهد گردید.

یکی از افرادی که پس از اعلان حرکت از سوی حسین بن علی (علیه السلام) به خدمت آن حضرت رسید و پیشنهاد خودداری از این سفر را بر وی نمود عبدالله بن عباس بود. او گفتارش را با این جمله آغاز کرد:

پسر عمو، من در مفارقت تو نمی توانم شکیبا باشم؛ زیرا ترس آن را دارم که تو در این سفر کشته شوی و فرزندانت به اسارت دشمن در آیند؛ چون مردم عراق مردمانی پیمان شکن اند و نباید آنان اطمینان کرد.

ابن عباس سپس چنین گفت: چون تو سید و سرور حجاز و میان مردم مکه و مدینه محترمی به عقیده من بهتر است در همین مکه اقامت گزینی و اگر مردم عراق، همان گونه که اظهار می دارند، واقعاً خواستار تو و مخالف حکومت یزیدند، بهتر است اول استاندار یزید و دشمن خویش را از شهر خود برانند، سپس به سوی آنان حرکت کنی.

ابن عباس ادامه داد: و اگر در خارج شدن از مکه اصرار دار بهتر است به سوی یمن حرکت کنی؛ زیرا گذشته از این که در آن منطقه پدرت شیعیان زیادی دارد نقطه ای است وسیع و دارای دژهای محکم و کوه های مرتفع و دور دست و می توانی دور از قدرت حکومت به فعالیت خود ادامه دهی و با نامه ها و پیک ها مردم را به سوی خویش دعوت کنی و امیدوارم از این رهگذر، بدون ناراحتی به هدف خویش نائل گردی.

امام (علیه السلام) در پاسخ وی فرمود: پسر عمو، به خدا سوگند می دانم که این پیشنهاد تو از راه خیرخواهی و شفقت و مهربانی است ولی من تصمیم گرفته ام که به سوی عراق حرکت کنم.

ابن عباس با شنیدن این پاسخ، دریافت که امام تصمیم قطعی گرفته و دربارهٔ خود آن حضرت هر پیشنهادی بی اثر است؛ لذا بر عقیدهٔ خود اصرار نکرد و چنین گفت: حالا که تصمیم به این سفر گرفته ای زنان و اطفال را به همراه خود نبر؛ زیرا می ترسم تو را در برابر چشم آنان به قتل برسانند.

امام در پاسخ این پیشنهاد ابن عباس هم، چنین فرمود: به خدا سوگند؛ این ها دست از من برنمی دارند مگر این که خون مرا بریزند و چون به این جنایت بزرگ دست یازیدند خداوند کسی را بر آنان مسلط می کند که آن ها را آن چنان به ذلت و زبونی بکشاند که پست تر و ذلیل تر از کهنه پارهٔ زنان گردند.

عبدالله بن زبیر، نیز از مخالفان رفتن امام به کوفه بود.

بنا به نقل طبری و ابن اثیر از امام سجاد (علیه السلام) چهارمین کسی که به حسین بن علی (علیه السلام) پیشنهاد می نمود که از سفر عراق منصرف گردد و بر پیشنهاد خود اصرار می ورزید، عبدالله بن جعفر بود که پس از حرکت امام (علیه السلام) از مکه طی نامه ای که به دست دو فرزندش، عون و محمد به حضور امام ارسال داشت، چنین نگاشت:

امّا بعد، به خدا سوگندت می دهم که با رسیدن این نامه از سفری که در پیش گرفته ای منصرف و به شهر مکه مراجعت کنی؛ زیرا می ترسم که تو در این سفر کشته شوی و فرزندانت مستأصل شوند؛ و با کشته شدن تو که پرچم هدایت و امید مؤمنانی نور خدا خاموش گردد. در حرکت خود تعجیل نکن که من نیز متعاقباً خود را به تو می رسانم.

عبدالله بن جعفر پس از ارسال این نامه بلافاصله با عمروبن سعید - که از سوی یزید بن معاویه به جای ولید استاندار معزول مدینه به استانداری منصوب و به ظاهر به عنوان امیر حاج ولی در واقع

برای اجرای مأموریت ترور امام در مکه به سر می برد - ملاقات و از وی درخواست کرد که امان نامه ای برای امام (علیه السلام) بنویسد که شاید در مراجعت آن حضرت مؤثر افتد و برای تأکید موضوع و اطمینان بیشتر رضایت عمروبن سعید را جلب کرد که برادرش یحیی بن سعید را در رساندن امان نامه به همراه عبدالله به خدمت امام (علیه السلام) اعزام کند.

چون عبدالله با همراهی یحیی در بیرون مکه به قافله امام (علیه السلام) رسید در ضمن تسلیم امان نامه تقاضای خود و یحیی بن سعید را حضوراً مطرح و انصراف امام را از تصمیم مسافرت عراق درخواست کرد.

ص: ١١٤

آن حضرت در پاسخ عبدالله و یحیی بن سعید فرمود من رسول خدا را در خواب دیدم. در این خواب به دستور وی به امر مهمی مأموریت یافته ام که باید آن را انجام دهم؛ خواه به نفع من تمام بشود یا به ضرر من.

عبدالله دربارهٔ این خواب و مأموریتی که امام به آن اشاره کرد، توضیح بیشتری خواست که آن حضرت چنین پاسخ داد: من این خواب را به کسی نگفته ام و تا زنده ام با کسی در میان نخواهم گذاشت.

امام (علیه السلام) نامهٔ ذیل را در پاسخ امان نامه عمرو بن سعید نگاشت: اما بعد، راه مخالفت با خدا و پیامبر نپیموده است کسی که دعوت خدا و رسولش را اجابت کند و عمل صالح انجام دهد و تسلیم اوامر حق گردد. امان نامه ای فرستاده ای و در ضمن آن وعده ارتباط صمیمی و صلح و سازش نسبت به ما داده ای ولی بهترین امان ها، امان خداوند است و کسی که در دین، ترس از خدا نداشته باشد در آخرت از امان او برخوردار نخواهد بود. از پیشگاه خداوند در خواست توفیق خوف و خشیت در این دنیا داریم تا در آخرت مشمول امانش گردیم، و اگر منظور تو از این امان نامه واقعاً خیر و صلح و صفا باشد در دنیا و آخرت مأجور خواهی بود و السلام.

بنا به نقل بلاذری و طبری و ابن اثیر چون جعفر بن عبدالله و یحیی بن سعید از پیشنهاد خود مأیوس شدند و امام را در تصمیم و ارادهٔ خویش قاطع و جدی دیدند، به مکه برگشتند. عمروبن سعید نیز، چون از راه صلح آمیز مأیوس گردید دوباره به برادرش مأموریت داد که با گروهی مأمور مسلح، خود را به حسین بن علی برسانند و او را وادار و مجبور به مراجعت کنند. این عده چون به قافلهٔ امام رسیدند به هم دیگر حمله کردند. یحیی و یارانش تاب مقاومت نیاورده، به مکه برگشتند.

پنجمین پیشنهاد انصراف از سفر عراق به حسین بن علی (علیه السلام) از آنِ فرزدق، شاعر معروف عرب بود، آن گاه که حسین بن علی (علیه السلام) عازم حرکت از مکه به سوی عراق بود و فرزدق نیز برای انجام عمل حج به طرف مکه می آمد، در خارج از شهر به خدمت آن حضرت رسید و دربارهٔ حرکت وی سؤال کرد. امام (علیه السلام) در پاسخ فرزدق سخنانی ایراد کرد.

فرزدق می گوید: من در سال ٦٠ق با مادرم عازم مکه و مراسم حج بودم. به هنگامی که داخل محدوده حرم شدم و افسار شتر مادرم را به دست گرفته و می کشیدم به قافله حسین بن علی (علیه السلام)، که از مکه به سوی عراق در حرکت بود، برخوردم؛ و به حضورش شتافتم. پس از سلام و تعارفات عرضه داشتم: یا بن رسول الله، پدر و مادرم به فدای تو. مَا اِعْجَلَكَ عَنِ اَلْحَجِّ؟؛ انگیزه تو در این عجله و خارج شدن از مکه قبل از انجام مراسم حج چیست؟ امام فرمود: اگر تعجیل نمی کردم دستگیرم می کردند.

فرزدق می گوید: امام از من پرسید تو کیستی؟ عرض کردم مردی از ملت عرب. سپس پرسید نظر مردم (عراق) نسبت به اوضاع چگونه است؟ گفتم: آگاهانه می گویم که دل های مردم با شما و شمشیرهایشان علیه شما و مقدرات در دست خداست که هر طور بخواهد انجام دهد.

امام در پاسخ من چنین فرمود: فرزدق درست گفتی. مقدرات در دست خداست و او هر روز فرمان تازه ای دارد که اگر پیشامدها بر طبق مراد باشد در مقابل نعمت های خداوند سپاسگزاریم و هموست مددکار در سپاس و شکرگزاری تنها برای اوست؛ و اگر حوادث و پیشامدها در میان ما و خواسته

هایمان حایل گردید و کارها طبق مرام ما به پیش نرفت؛ باز هم آن کس که نیتش حق باشد، و تقوا بر دلش حکومت کند از مسیر صحیح خارج نمی شود.

آن گاه چند مسئله دربارهٔ حج و غیر آن سؤال کردم و امام پس از پاسخ این سؤال ها مرکب خود را حرکت داد و خداحافظی کرد و از هم دیگر جدا شدیم.

وقتی حسین بن علی (علیه السلام) در مسیر خود به سوی کوفه به منزلی به نام حاجز وارد شد، این نامه را خطاب به مردم کوفه و در پاسخ نامهٔ مسلم بن عقیل نگاشت و به دست قیس بن مسهر صیداوی به آنان ارسال داشت:

اما بعد، نامهٔ مسلم بن عقیل را، که مشعر به اجتماع و هماهنگی شما در راه نصرت و یاری خاندان ما و مطالبه حق ما بود، دریافت کردم. از خداوند مسئلت دارم که آیندهٔ همهٔ ما را به خیر و شما را موفق و در این اتحاد و اتفاق بر شما ثواب و اجر عظیم عنایت فرماید. من هم روز سه شنبه هشتم ذیحجه از مکه به سوی شما حرکت کرده ام. با رسیدن پیک من، به کارهای خویش سروسامان بخشید که خود نیز بزودی خواهم آمد.

ابن کثیر دمشقی و ابن نما، به نقل از مذری، که اهل کوفه بود، آورده اند که من پس از آن که اعمال حج را به جا آوردم به سرعت به کوفه رفتم و در مسیر خود به چند خیمه برخوردم. از صاحب آن خیمه ها پرسیدم. گفتند این خیمه ها متعلق به حسین بن علی

است. با شنیدن این جمله و به اشتیاق زیارت فرزند پیامبر حرکت کردم و به خیمهٔ اختصاصی آن حضرت رسیدم. او را در قیافه مردی که دوران پیری را شروع کرده باشد، دریافتم و دیدم مشغول قرائت قرآن است و قطرات اشک از صورت و محاسن شریفش سرازیر است. عرض کردم: پدر و

مادرم فدای تو باد ای فرزند دختر پیامبر، چه انگیزه ای تو را به این بیابان بی آب و علف کشانده است؟

امام در پاسخ چنین فرمود: از طرفی بنی امیه مرا تهدید می کنند و از سویی دیگر، کوفیان مرا می طلبند؛ و البته، می دانم که مردم کوفه مرا به قتل خواهند رسانید؛ و چون دست به این جنایت زدند و احترام دستورات و اوامر خدا را در هم شکستند خدا نیز کسی را بر آنان مسلط خواهد کرد که آن ها را به قتل برساند و آن چنان خوار و ذلیلشان کند که ذلیل تر از کهنه پارهٔ زنان گردند.

قافله حسین بن علی (علیه السلام) پس از خزیمیه و زرود به منز ثعلبیه وارد شد و در این منزل، سه گفتار از امام (علیه السلام) نقل شده است که یکی به مناسبت شهادت حضرت مسلم و دو سخن دیگر در پاسخ دو نفر سؤال کننده است این سه سخن عبارتند از:

سخن اول درباره شهادت مسلم بن عقیل است که طبری و مورخان دیگر آن را از عبدالله بن مسلم، مشروحاً، نقل کرده اند که خلاصه آن چنین است: ابن سلیم، که از مردم کوفه است، می گوید: من و همراهم مذری پس از مراسم حج، همت خود را به کار بستیم که هر چه زودتر به کاروان حسین بن علی (علیه السلام) برسیم و سرانجام کار او را بدانیم. در منزل زرود بود که به قافلهٔ آن حضرت رسیدیم. در آن جا به مسافری به نام بکیر، که از کوفه می آمد، برخوردیم و خبر شهر خود را از وی جویا شدیم. او از قتل مسلم بن عقیل وهانی بن عروه به ما خبر داد، چنان که بدن های آن دو شهید را در بازار کوفه بر زمین می کشاندند.

عبدالله می گوید که پس از دریافتن این خبر، به قافلهٔ حسین بن علی (علیه السلام) پیوستیم و هنگام غروب به منزل ثعلبیه وارد شدیم. در این منزل از نزدیک با امام ملاقات کردیم و خبر شهادت مسلم و هانی را به اطلاع وی رساندیم.

ابن سلیم می گوید که امام با شنیدن این خبر گفت: انا لله الیه راجعون. آن گاه اشک به صورتش جاری گردید. همراهان امام (علیه السلام) و بنی هاشم نیز گریه کردند و صدای شیون زن ها نیز به

گوش می رسید. پس از آرامش مجلس، عبدالله و همراهش به امام (علیه السلام) عرضه کردند: یا بن رسول الله، کشته شدن مسلم و هانی نشان داد که شما در کوفه طرفدار و هواخواه ندارید و بهتر این است که از همین جا مراجعت کنید. فرزندان عقیل مخالفت کردند و گفتند: به خدا سوگند که ما از پای نمی نشینیم مگر این که خون مسلم را از کشندگان وی بگیریم یا همانند او به خون خود بغلتیم.

گفت و گو در میان عبدالله و همراهش از یک طرف و فرزندان عقیل از سویی دیگر به درازا کشید؛ هر یک دلایلی می آوردند و منتظر بودند تا امام اظهار نظر کند و تصمیم نهایی را بگوید. حضرت چنین فرمود:

(لاَ خَیْرَ فِی اَلْعَیْشِ بَعْدَ هؤلاء) ؛ پس از این ها (مسلم و هانی و پس از مردان و جوانانی مانند فرزندان عقیل) دیگر در زندگی، خیر و سودی نیست.

امام (علیه السلام) که با نزدیک شدن به محیط عراق، هر روز با افراد مختلف از مردم کوفه و عراق روبه رو می شد، پس از پشت سرگذاشتن منزل ثعلبیه و با ورود به منزل دیگری به نام شقوق با مردی، که از سوی کوفه می آمد، دیدار کرد و از چگونگی اوضاع کوفه و افکار مردم آن جا پرسید.

آن مرد گفت: یابن رسول الله مردم عراق در مخالفت شما متحد و هماهنگ گردیده و بر جنگ با شما هم پیمان شده اند.

امام (علیه السلام) در پاسخ فرمود: (انَّ الاَمرَ اَللَّهُ یَفْعَلُ مَا یشاء ...) پیشامدها از سوی پروردگار است و آن چه خود صلاح بداند انجام می دهد و خدای بزرگ هر روز (به مقتضای زمان) ارادهٔ خاصی دارد.

قافله حسین بن علی (علیه السلام) پس از حرکت از منزل زباله به منزل دیگری به نام بطن عقبه وارد گردید و به روایت ابن قولویه از امام صادق (علیه السلام) و هم چنین بنا به نقل محدثان و مورخان

دیگر، حسین بن علی (علیه السلام) به مناسبت خوابی که در این منزل دیده بود، خطاب به یاران و اصحابش چنین فرمود: من دربارهٔ خودم هیچ پیش بینی نمی کنم جز این که به قتل خواهم رسید؛ زیرا در عالم رؤیا دیدم که سگ ها به من حمله کردند؛ و بدترین و درنده ترین آن ها سگی بود سیاه و سفید.

بنا به نقل مرحوم مفید در ارشاد، پیرمردی از قبیلهٔ عکرمه، موسوم به عمروبن لوذان که در منزل بطن عقبه به قافله امام (علیه السلام) رسیده بود، مقصد حضرت را از ایشان پرسید.

امام مقصدشان را کوفه گفتند.

عمر و بن لوذان گفت: به خدا سوگندت می دهم که از همین جا برگردی؛ زیرا من فکر می کنم در این سفر به جز نیزه و شمشیر با چیز دیگری مواجه نخواهی شد.

ص: ۱۱۶

امام در پاسخ وی چنین فرمود: این مطلبی که تو درک می کنی برای من نیز واضح و روشن است ولی اراده خدا تغییر پذیر نیست. این ها دست از من بر نمی دارند مگر خون مرا بریزند؛ و خداوند نیز کسی را بر آنان مسلط خواهد کرد که طعم تلخ ذلت را به آنان بچشاند و از همه ملت ها ذلیل ترشان بگرداند.

قافله نور و کاروان حسینی پس از پشت سرگذاشتن بطن عقبه به منزل شراف درآمد. پس از ورود امام، حربن یزید ریاحی با هزار مرد جنگجو - که تحت فرماندهی وی مأموریت جلوگیری از حرکت امام (علیه السلام) را به عهده داشتند - بدین منزل وارد شد. در این منزل امام (علیه السلام) با دو سخنرانی کوتاه موقعیت خویش و موقعیت خاندان بنی امیه و انگیزهٔ سفرش را به لشکریان حرّ، بیان کرد.

امام پس از ورود به منزل شراف دستور داد تا جوانان، پیش از طلوع صبح، به فرات بروند و بیش از نیاز روزانه، آب به خیمه ها ببرند. هنگامی که حربن یزید ریاحی به همراه هزار نفر از سپاهیانش به منزل شراف رسید، امام به یاران خویش دستور داد که آن ها و اسب هایشان را سیراب کنند.

یکی از سپاهیان حر، به نام علی بن طعان محاربی، می گوید: من بر اثر تشنگی و خستگی شدید پس از همه سربازان و پشت سر سپاهیان توانستم به منطقه شراف، یعنی محل اردوی سپاه، وارد شوم. در آن هنگام چون همهٔ یاران حسین سرگرم سیراب کردن لشکریان بودند کسی به من توجه نکرد. ناگهان دیدم که مردی خوشخو و خوش سیما که بعداً دانستم حسین بن علی (علیه السلام) است، از کنار خیمه ها متوجه من است. ایشان با مشک آب به سوی من آمدند و فرمودند: اِنْخُ اَلرَّاوِیَةَ؛ (شترت را بخوابان).

من به علت ناآشنایی به زبان حجاز منظورشان را نفهمیدم. ایشان دوباره فرمودند: اُنْخِ اَلْجَمَلَ (شتر را بخوابان)؛ مرکب را خواباندم. خواستم تا آب بخورم، ولی بر اثر تشنگی شدید آب به سر و صورتم می ریخت و نمی توانستم آب بخورم. امام فرمود: اِخْنِثِ اَلسِّقَاءَ (مشگ را فشار بده). من باز هم منظور او را درک نکردم. امام، که مشک را به دست گرفته بود، با دست دیگرش دهانه آن را گرفت تا بتوانم به راحتی سیراب شوم.

چون وقت نماز ظهر فرارسید، امام به حجاج بن مسروق، مؤذن مخصوصش، فرمود: تا اذان بگوید.

امام به حر فرمود با ما نماز می خوانی یا مستقل و با سپاهیانت می خوانی؟ عرض کرد ما هم با شما و در یک صف به نماز می ایستیم.

پس از تمام شدن نماز، حضرت رو به طرف مردم ایستاد و خطاب به آنان فرمود:

مردم، سخنان من اتمام حجت است بر شما و ادای وظیفه و رفع مسئولیت در پیشگاه خدا. من به سوی شما نیامدم؛ مگر آن گاه که دعوتنامه ها و پیک های شما به سوی من سرازیر شد که نوشتید:

ما امام و پیشوا نداریم، دعوت ما را بپذیر و به سوی ما حرکت کن تا خداوند به دست تو ما را هدایت و رهبری نماید. اگر بدین دعوت ها وفادار و پایبندید، اینک که نزد شما آمده ام باید با من پیمان محکم ببندید و در همکاری و همیاری با من از اطمینان بیشتری برخوردارم سازید و اگر از آمدن من ناراضی اید حاضرم برگردم.

سپاهیان حر در برابر گفتار امام (علیه السلام) سکوت اختیار کردند.

بعد از اتمام نماز ظهر و سخنرانی امام (علیه السلام) نماز عصر را نیز هر دو سپاه به امامت حسین بن علی به جا آوردند. آن گاه امام سخنرانی دوم خود را بعد از نماز عصر خطاب به سپاهیان حر چنین ایراد فرمود:

مردم، اگر از خدا بترسید، در می یابید که حق باید در دست اهل حق باشد و موجب خشنودی خداوند خواهد گردید. ما اهل بیت پیامبر، به ولایت و رهبری مردم از این ها (بنی امیه)، که به ناحق مدعی این مقامند و همیشه راه ظلم و فساد و دشمنی با خدا را در پیش گرفته اند، شایسته تریم؛ و اگر در این راهی که در پیش گرفته اید پافشاری کنید و از ما روی بگردانید و حق ما را نشناسید و برخلاف خواسته تان، یعنی دعوت از من، رفتار کنید، من از همین جا مراجعت می کنم.

چون سخن امام (علیه السلام) به پایان رسید، حر اظهار داشت که ما از این دعوتنامه ها خبری نداریم.

امام به عقبة بن سمعان دستور داد تا دو خورجین، که مملو از نامه های مردم کوفه بود، بیاورد حر از این نامه ها اظهار بی اطلاعی کرد و با امام در این موضوع گفت و گو کرد.

چون حر دید که امام (علیه السلام) در تصمیم خود قاطع است و حاضر نیست از مأموریتش صرف نظر کند، چنین گفت: حال که شما تصمیم به حرکت گرفته اید بهتر است مسیری را برای خود

انتخاب کنید که نه به کوفه وارد شوید و نه به مدینه بازگردید تا من از فرصت استفاده کنم و نامه ای صلح آمیز به ابن زیاد بنویسم، شاید خداوند مرا از درگیری با تو نجات بخشد.

سپس گفت: (اِنِّي اُذْكُرُكَ اللَّهَ فِي نَفْسِكَ فَاِنِّي اَشْهَدُ لَئِنْ قَاتَلْتَ

ص: ۱۱۷

لَتُقْتَلَنَّ) ؛ این نکته را نیز یادآوری می کنم و هشدارت می دهم که اگر دست به شمشیر ببری کشته خواهی شد.

امام پس از گفتار و هشدار توام با تهدید حر فرمود (افبالِمو تُخَوِّفُني وَهَل يَعدوبُكُمُ الخَطْبُ اَنْ تَقْتُلُونِي ...) آیا مرا از مرگ می ترسانی؟ و آیا بیش از کشتن من نیز کاری از شما ساخته است؟ من در پاسخ تو همان چند بیت را می خوانم که برادر مؤمن اوسی آن گاه که می خواست به یاری پیامبر بشتابد و در جنگ شرکت کند به پسر عمویش که مخالف حرکت وی بود انشاد کرد:

من به سوی مرگ خواهم رفت که مرگ برای جوانمرد ننگ نیست آن گاه که او معتقد به اسلام و هدفش حقّ باشد ...

حر با شنیدن این پاسخ قطعی با خشم و ناراحتی، رفت.

پس از حرکت از منزل شراف هر دو قافله به موازات و نزدیکی هم دیگر در حرکت بودند. آن ها در منازل و در محل ها که دسترسی به آب و استراحت بهتر فراهم بود فرود می آمدند. یکی از این منازل بیضه بود که در آن جا فرصتی به امام دست داد تا باز هم با سپاهیان حر سخن بگوید و حقایقی را با آنان در میان بگذارد و علت قیام و حرکت و انگیزه مبارزهٔ خویش را تشریح کند. امام حسین (علیه السلام) سخنان خود را این گونه آغاز کرد:

مردم، پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود که هر مسلمانی با سلطان زورگویی، که حرام خدا را حلال کند و پیمان الهی را در هم بشکند و با سنت و قانون پیامبر از در مخالفت درآید و در میان بندگان خدا راه گناه و معصیت و دشمنی در پیش گیرد، مواجه شود و با عمل یا با گفتار مخالفت نکند، به جایگاه همان طغیانگر، یعن آتش جهنم گرفتار خواهد آمد.

مردم، آگاه باشید که اینان (بنی امیه) اطاعت خدا را ترک و از شیطان پیروی می کنند؛ فساد را ترویج می دهند و حدود الهی را تعطیل می کنند. غنائم (فئ) مخصوص به خاندان پیامبر را به خود اختصاص و حلال و حرام و اوامر و نواهی خداوند را تغییر داده اند من به رهبری جامعه مسلمانان از این مفسدین که دین جدم را تغییر داده اند، شایسته ترم.

علاوه بر این حقایق، مضمون دعوتنامه هایی که از شما به دست من رسیده و پیک هایی که از سوی شما به نزد من آمده اند، این بود که شما با من بیعت کرده و پیمان بسته اید که مرا در مقابل دشمن تنها نگذارید و دست از یاری من برندارید. اینک اگر بر این پیمان خود باقی و وفادار باشید به سعادت و ارزش انسانی خود دست یافته اید؛ زیرا من حسین فرزند دختر پیامبر و فرزند علی ام که وجود من با شما مسلمانان در هم آمیخته و فرزندان و خانواده شما همانند فرزندان و خانواده من است. بنابراین، واجب است که از من پیروی کنید و مرا الگوی خود قرار دهید؛ و اگر پیمان شکنی کردید و بر بیعت خود باقی نماندید، به خدا سوگند که این کار شما تازگی ندارد؛ زیرا با پدرم و برادرم و پسر عمویم مسلم نیز این چنین رفتار کردید. پس آن کس گول خورده است که به حرف شما اعتماد کند و به پیمان شما مطمئن شود. شما مردمانی خطا کارید که در به دست آوردن نصیب اسلامی راه خطا پیموده و سهم خود را به رایگان از دست داده اید. هرکس پیمان شکنی کند ضرر خواهد دید. امید است خداوند مرا از شما بی نیاز کند.

در ادامه راه و در منزلگاه رهیمه مردی از مردم کوفه، به نام ابوهرم، به خدمت حسین بن علی (علیه السلام) رسید و عرض کرد: چه انگیزه ای تو را واداشت که از حرم جدت بیرون بیایی؟.

امام (علیه السلام) در پاسخ وی چنین فرمود: ای اباهرم، بنی امیه با فحاشی و ناسزاگویی احترام مرا در هم شکستند، اما من صبر و شکیبایی کردم. آنان ثروتم را از دستم ربودند، بازهم شکیبایی کردم؛ ولی چون خواستند خونم را بریزند از شهر خود خارج شدم. به خدا سوگند که اینان (بنی امیه) مرا خواهند کشت و خداوند آن ها را به ذلت فراگیر و شمشیر برنده مبتلا خواهد کرد و کسی را بر آنان مسلط می کند که به ذلت و زبونیشان بکشاند و به قتلشان برساند و ذلیل تر از قوم سبأ گرداند که یک زن به دلخواه خود بر مال و جانشان حکومت و فرمانروایی کرد.

طبری می گوید: چهار تن به نام عمروبن خالد، سعد، مجمع و نافع بن هلال به همراهی طرماح بن عدی از کوفه حرکت کرده بودند که در منزل عذیب الهجانات با حسین بن علی (علیه السلام) دیدار کردند. یکی از آنان عرض کرد: یابن رسول الله، طرماح در طول راه این اشعار را تکرار می کرد و به جای حُدی برای شتران چنین می خواند:

شتر من، از زجر و فشار ناراحت نباش و پیش از صبح و هر چه زودتر مرا حرکت بده. بهترین سوارت را بهترین مسافرت را، [حرکت بده] تا به مردی برسانی که آقایی و کرامت در سرشت و نژاد اوست. آقاست و آزاد مرد است؛ و دارای سعه صدر که خداوند او را برای اجرای بهترین امور به این جا رسانده است. خدایش، تا آخر دنیا، نگهدارش باد.

چون اشعار طرماح، که حاکی از اشتیاق فراوان او به درک حضور امام (علیه السلام) بود در حضور آن حضرت خوانده شد، امام (علیه السلام) در

ص: ۱۱۸

پاسخ آنان چنین فرمود:

به خدا سوگند، امیدوارم اراده و خواست خدا درباره ما خیر باشد خواه کشته شویم یا پیروز گردیم. آن گاه امام (علیه السلام) از این مسافران عقیده و طرز تفکر مردم کوفه را سؤال کرد. آنان عرض

کردند: یا بن رسول الله، بزرگان و سران قبایل کوفه با اخذ رشوه های فراوان از ابن زیاد فریب خورده اند، چنان که قلبشان با شما و شمشیرشان علیه شماست. سپس چگونگی کشته شدن قیس بن مسهر صیداوی (پیک امام) را به آن حضرت اطلاع دادند. امام با شنیدن این خبر تأسف بار، این آیه را خواند: (فَمِنْهُمْ مَنْ قُضِيَ نَحْبَهُ ...) گروهی از مؤمنان به پیمان خود (شهادت در راه خدا) وفا کردند و گروه دیگر در انتظار به سر می برند و عهد و پیمان خویش را تغییر نداده اند. آن گاه امام (علیه السلام) چنین دعا کرد: خدایا، بهشت را برای ما و آنان قرار بده و ما و آنان را در پایگاه رحمتت به مرغوب ترین ثواب های ذخیره شده ات نائل بگردان.

سپس طرماح چنین گفت:

یا بن رسول الله، من به هنگام خروج از کوفه در کنار این شهر، گروه زیادی را دیدم که اجتماع کرده بودند. چون انگیزه این اجتماع را پرسیدم، گفتند: این مردم برای مقابله با حسین بن علی و جنگ با او آماده می شوند. یا بن رسول الله، تو را به خدا سوگند که از این سفر برگرد؛ زیرا من مطمئن نیستم که حتی یکی از کوفیان به کمک و یاری شما بشتابد. اگر تنها همین گروه، که من دیدم، در جنگ با تو شرکت کنند، شکست تو قطعی است؛ و حال آن که هر روز و هر ساعت بر نیروی انسانی و تسلیحات جنگی آنان افزوده می شود.

طرماح سپس چنین پیشنهاد کرد: یابن رسول الله، من فکر می کنم که شما و من به سوی احبا که منطقه سکونت قبیلهٔ ما طی و دامنه کوه های سر به فلک کشیده است، حرکت کنیم؛ زیرا این منطقه آن چنان از امنیت برخوردار و از تعرض دشمن به دور است که در طول تاریخ قبیلهٔ ما در مقابل سلاطین عسان و همهٔ سفید و سیاه مقاومت کرد. هم چنین به علّت دارا بودن وضع جغرافیایی ویژه ای که دارد هیچ دشمنی به این نقطه دست نیافته است؛ گذشته از موقعیت جغرافیایی، اگر شما ۱۰ روز در این نقطه توقف کنید، تمام افراد قبیلهٔ طی، سواره و با پای پیاده، به یاری شما خواهند شتافت. من خود تعهد می کنم که بیست هزار نفر شمشیر به دست و افراد شجاع قبیله ام را به یاری تو برانگیزم که در پیشاپیش شما با دشمن بجنگند تا هدف شما تحقق یابد.

امام در پاسخ به پیشنهاد طرماح فرمود: خدا به تو و به افراد قبیله ات جزای خیر بدهد. در میان ما و مردم کوفه عهد و پیمانی بسته شده است که امکان برگشت نیست. چون طرماح تصمیم قاطع امام را دید، اجازه خواست تا از حضور آن حضرت مرخص شود و آذوقه ای که برای فرزندانش تهیه کرده است در کوفه به آنان برساند و هرچه سریع تر برای یاری امام به او، ملحق گردد. امام نیز به او اجازه داد.

طرماح با عجله به خانواده اش سرزد و در مراجعت، قبل از رسیدن به کربلا، از شهادت امام (علیه السلام) و یارانش مطلع گردید.

در منزل بنی مقاتل به امام اطلاع دادند که عبیدالله بن حرّ جعفی در این منزل اقامت گزیده است. امام (علیه السلام) نخست حجاج بن مسروق را به نزد وی فرستاد، حجاج گفت: ای فرزند حر! هدیه گرانب ها و ارمغان ارزشمندی برای تو آورده ام، اگر بپذیری، اینک حسین بن علی (علیه السلام) به این جا آمده است و تو را به یاری می طلبد. به او بپیوند تا به ثواب و سعادت بزرگی نائل گردی که اگر در رکاب او بجنگی به ثواب بی حدی رسیده ای و اگر کشته شوی به شهادت نائل شده ای.

عبیدالله بن حر گفت: به خدا سوگند که من در حالی از شهر کوفه بیرون آمدم که اکثر مردم خود را به جنگ او و سرکوبی شیعیانش آماده می کردند. برای من مسلم است که حسین (علیه السلام) در این جنگ کشته خواهد شد. من توانایی یاری و کمک او را ندارم، بنابراین دوست ندارم که او را ببینم و یا این که او مرا ببیند.

حجاج به نزد امام (علیه السلام) بازگشت و پاسخ ابن حر را به عرض وی رسانید. امام، خود با چند تن از اصحابش به نزد عبیدالله آمد او از امام استقبال کرد و خوش آمد گفت.

عبیدالله این ملاقات را چنین توصیف کرده است: چون چشمم به آن حضرت افتاد، دیدم من در دوران عمرم زیباتر و با ابهت تر از او ندیده ام. بر او بسیار متأثر شدم، چنان که هیچ کس، به اندازهٔ

او دلِ مرا متأثر نساخته بود. هیچ گاه نمی توانم آن منظره را فراموش کنم که وقتی آن حضرت حرکت می کرد چند کودک نیز دور او را گرفته بودند. چون چهره امام (علیه السلام) را نگریستم، محاسنش را مشکی یافتم. پرسیدم که رنگ طبیعی است یا از خضاب استفاده کرده اید؟ امام پاسخ داد: ای ابن حر، پیری من زودرس بود. از این گفتار امام فهمیدم که رنگ خضاب است.

به هر حال، پس از تعارفات و سخنان معمولی که میان عبیدالله و آن حضرت رد و بدل شد امام خطاب به وی چنین فرمود: (یَا اِبْنَ

ص: ۱۱۹

الْحُرُّ اَنْ اَهْلَّ مِصْرُکُمْ) ؛ پسر حر، مردم شهر شما (کوفه) به من نوشته اند. آنان بر نصرت و یاری من متحد شده و پیمان بسته اند و از من درخواست کرده اند که به شهرشان بیایم ولی حقیقت امر برخلاف آن است که آنان به من نگاشته اند. تو در دوران عمرت گناهان زیادی را مرتکب شده و خطاهای فراوانی از تو سرزده است آیا می خواهی توبه کنی و از آن خطاها و گناه ها پاک گردی؟.

عبیدالله گفت: مثلاً چگونه توبه کنم؟ امام فرمود: (تَنْصُرُ اِبْنَ بِنْتِ نَبِیِّکَ وَ تُقَاتِلُ مَعَهُ) ؛ فرزند دختر پیامبرت را یاری کنی و در رکاب وی با دشمنان او بجنگی.

عبیدالله گفت: به خدا سوگند که هر کس از فرمان تو پیروی کند، به سعادت و خوشبختی ابدی نائل می شود ولی من احتمال نمی دهم که یاری من به حال تو سودی داشته باشد؛ زیرا در کوفه کسی را ندیدم که مصمم به یاری و پشتیبانی شما باشد، به خدا سوگندت می دهم که از این امر معافم بداری؛ زیرا من از مرگ سخت گریزانم. اینک اسب معروف خود ملحقه را به حضورت تقدیم می کنم؛ اسبی که در تعقیب دشمن و یا گریز از خطر بی نظیر است.

امام (علیه السلام) در پاسخ وی فرمود:

حالا که در راه ما از نثار جان امتناع می ورزی، ما نیز نه به تو نیاز داریم و نه به اسب تو؛ زیرا من از افراد گمراه چیزی نمی گیرم.

اکنون تو را پندی می دهم، هم چنان که تو مرا پند دادی.

تا می توانی خود را به جای دور دستی برسان تا صدای استغاثه ما را نشنوی و جنگ ما را نبینی؛ زیرا به خدا سوگند! اگر صدای استغاثه ما به گوش کسی برسد و به یاری ما نشتابد خدا او را در آتش جهنم قرار خواهد داد.

عبیدالله از این سخنان پندآمیز امام پند نگرفت و به سپاه وی نپیوست ولی تا آخر عمر از این موضوع اظهار ندامت و پشیمان می کرد و برای از دست دادن چنین سعادتی ابراز تأسف و تأثر می کرد.

باز در همان منزل بنی مقاتل بود که عمروبن قیس مشرقی به همراه پسر عمویش به حضور حسین بن علی (علیه السلام) شرفیاب شد. آن حضرت پرسید: آیا برای نصرت و یاری من آمده اید؟ عرض کردند نه؛ زیرا از طرفی ما فرزندان زیادی داریم و از سوی دیگر مال التجاره مردم در نزد ماست و نمی دانیم سرنوشت شما به کجا خواهد انجامید و صلاح نیست که مال مردم در دست ما تلف و ضایع گردد.

امام (علیه السلام) خطاب به آن دو چنین فرمود: از این منطقه دور باشید تا صدای استغاثه من به گوش شما نرسد و اثری از من نبینید؛ زیرا هرکس صدای استغاثه ما را بشنود یا اثری از ما ببیند ولی به استغاثه ما جواب مثبت ندهد و به فریاد ما نرسد خداوند او را با ذلت تمام در جهنم سرنگون خواهد کرد.

در منزل قصر بنی قاتل، در اواخر شب، امام دستور داد جوانان مشک ها را پر از آب کردند و به سوی منزل بعدی حرکت کردند. هنگامی که قافله در حرکت بود، صدای امام به گوش رسید که کلمه استرجاع (انَا لِلَّهِ واناً الیهِ رَاجِعُونَ وَ اَلْحَمْدَلَلُهُ رَبُّ اَلْعَالَمِینَ) را مکرر بر زبان می راند.

حضرت علی اکبر، فرزند دلیر و شجاع آن حضرت، از انگیزه این استرجاع پرسید.

امام پاسخ داد: من سرم را به زین اسب گذاشته بودم که خواب خفیفی مرا فرا گرفت. در این موقع صدای هاتفی به گوشم رسید که می گفت: این جمعیت در این هنگام شب در حرکتند و مرگ نیز در تعقیب آن هاست. برای من معلوم گردید که این خبر مرگ ماست.

حضرت علی اکبر عرض کرد: (لاَ اَرَاكَ اَللَّهُ بِسُوءِ أَلْسِنَا عَلَى اَلْحَقِّ؟) ؛ خدا حادثه بدی پیش نیاورد، مگر ما برحق نیستیم؟.

امام فرمود: بلی به خدا سوگند که ما به جز در راه حق قدم بر نمی داریم.

علی اکبر عرض کرد: (اذاً لانْبالِی اَنْ نَمُوتَ مُحِقِّینَ) ؛ اگر بناست در راه حق بمیریم ترسی از مرگ نداریم.

امام او را دعا کرد و چنین فرمود: خداوند بهترین پاداش را به تو عنایت کند.

قافلهٔ امام (علیه السلام) و به موازات سپاهیان حر، به حرکت خود ادامه دادند تا به نینوا رسیدند. در این منزل با مردی مسلح، که سوار بر اسب تندرو بود، مواجه شدند. او پیک ابن زیاد و حامل نامه ای از سوی وی به حر بود. متن نامه چنین است: با رسیدن این نامه حسین بن علی را مجبور کن تا در بیابانی بی آب و علف و بی دژ توقّف کند.

حر نیز متن نامه را برای امام (علیه السلام) خواند و آن حضرت را از مأموریت خویش آگاه کرد.

امام فرمود: پس بگذار ما در بیابان نینوا و یا غاضریات یا شفیه فرود آییم.

حر گفت: من نمی توانم با این پیشنهاد شما موافقت کنم؛ زیرا من دیگر در تصمیم گیری خود آزاد نیستم چون همین نامه رسان، جاسوس ابن زیاد است و جزئیات اقدامات مرا زیر نظر دارد.

در این هنگام زهیر بن قین به امام (علیه السلام) پیشنهاد داد که برای ما جنگ کردن با این گروه کم، آسان تر است از جنگ کردن با افراد زیادی که در پشت سر آن هاست. به خدا سوگند که لشکریان زیادی به پشتیبانی دشمن خواهند رسید که ما تاب مقاومت در برابر آنان را نخواهیم داشت.

امام در پاسخ پیشنهاد زهیر چنین فرمود: (مَا كُنْتُ لِأَبْدَأَهُمْ بِالْقِتَالِ) ؛ من هرگز شروع کننده جنگ نخواهم بود.

آن گاه امام (علیه السلام) خطاب به حرّ فرمود: بهتر است کمی دیگر حرکت کنیم تا محل مناسب تری برای اقامت خود برگزینیم. حرّ موافقت کرد و به حرکت خود ادامه داد تا به سرزمین کربلا رسیدند. حرّ و یارانش این محل را به دلیل نزدیکی به فرات مناسب دانستند و از پیشروی امام جلوگیری کردند.

وقتی حسین بن علی (علیه السلام) تصمیم گرفت در آن سرزمین فرود آید، از نام آنجا سؤال کرد. پاسخ دادند که این جا را طف می گویند.

امام پرسید نام دیگری نیز دارد؟ عرض کردند: کربلا هم نامیده می شود.

امام با شنیدن اسم کربلا گفت: (اَللَّهُمَّ اَعُوذْ بِكَ مِنَ اَلْكَرْبِ وَ اَلْبَلاَءُ) ؛ خدایا، از اندوه بلا به تو پناه می آورم. سپس فرمود: این جاست محل فرود آمدن ما؛ و به خدا سوگند، همین جاست محل قبرهای ما و به خدا سوگند از این جاست که در قیامت محشور و منشور خواهیم گردید؛ و این وعده ای است از جدم رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و در وعده او خلافی نیست.

حسین بن علی (علیه السلام) در دوّم محرم الحرام سال ٦١ ق وارد کربلا شد. ایشان پس از توقف کوتاه در میان یاران و فرزندان و افراد خاندان خویش قرار گرفت و این خطبه را ایراد کرد:

اما بعد، پیشامد ما همین است که می بینید. اوضاع زمان دگرگون گردیده؛ زشتی ها آشکار و نیکی ها و فضیلت ها از محیط ما رخت بربسته است. از فضایل انسانی باقی نمانده است مگر اندکی مانند قطرات ته مانده ظرف آب. مردم در زندگی ننگین و ذلت باری به سر می برند که نه به حق عمل می کنند و نه از باطل روی گردانند. شایسته است که در چنین محیط ننگین، شخص با ایمان و با فضیلت، فداکاری و جانبازی کند و به سوی فیض دیدار پروردگارش بشتابد. من در چنین محیط ذلت باری مرگ را جز سعادت و خوشبختی و زندگی با این ستمگران را چیزی جز رنج و نکبت نمی دانم. این مردم برده های دنیایند و دین لقلقه زبانشان است. حمایت و پشتیبانیشان از دین تا آن جاست که زندگیشان در رفاه است و آن گاه که در بوته امتحان قرار گیرند، دینداران کم خواهند بود.

ابن قولویه در کامل الزیارات از امام باقر (علیه السلام) نقل می کند که حسین بن علی (علیه السلام) پس از ورود به کربلا نامه ای خطاب به محمد حنفیه و افراد قبیله بنی هاشم، که با امام (علیه السلام) هم سفر نشده بودند، نگاشت. متن نامه چنین است:

بِسْمِ اَللَّهِ اَلرَّحْمَنِ اَلرَّحِيمِ. از سوی حسین بن علی به محمد بن علی و افراد بنی هاشم که نزد وی به سر می برند: گویا دنیایی وجود نداشته (و ما هم در این جهان نبوده ایم) همان گونه که آخرت همیشگی است (و ما از بین نخواهیم رفت) و السلام.

حرّ بن یزید در نامه ای ورود حسین بن علی (علیه السلام) را به ابن زیاد اطلاع داد و او این نامه را به امام (علیه السلام) نوشت:

اما بعد، من از ورود شما به سرزمین کربلا مطلع گردیدم و امیرمؤمنان یزید بن معاویه به من دستور داده است که سر به بالین راحت نگذارم و شکم از غذا سیر ننمایم تا تو را به قتل برسانم؛ یا این که به فرمان من و به حکومت یزید گردن بگذاری، و السّلام.

امام (علیه السلام) چون نامهٔ ابن زیاد را خواند، آن را بر زمین انداخت و چنین فرمود: رستگار مباد مردمی که خشنودی خلق را بر غضب خدا مقدم داشتند.

نامه رسان پاسخ نامه را درخواست کرد. امام در جواب او این جمله را فرمود: نامه ابن زیاد در پیش ما پاسخی ندارد؛ زیرا عذاب خدا بر وی ثابت گردیده است.

بنا به نقل خطیب خوارزمی، حسین بن علی (علیه السلام) توسط یکی از یارانش، به نام عمر و بن قرظهٔ انصاری به عمر بن سعد پیام فرستاد تا با هم دیگر ملاقات و گفت و گو کنند. عمر سعد با این پیشنهاد موافقت کرد و آن حضرت شبانه با ۲۰ تن از یاران خویش به سوی خیمه ای که در وسط دو لشکر برپاشده بود، حرکت کرد؛ و دستود داد تا یارانش، به جز برادرش ابوالفضل و فرزندش علی اکبر، وارد خیمه نشوند. عمر سعد هم به یارانش که تعداد آن ها نیز ۲۰ تن بود، همین دستور را داد و تنها فرزندش حفص و غلام مخصوصش به همراه او وارد خیمه شدند.

امام در این مجلس خطاب به عمر سعد چنین گفت: فرزند

ص: ۱۲۱

سعد آیا می خواهی با من جنگ کنی در حالی که مرا می شناسی و می دانی پدر من چه کسی است؟ آیا از خدایی که برگشت تو به سوی اوست نمی ترسی؟ آیا نمی خواهی با من باشی و از این ها (بنی امیه) دست برداری؟ که این عمل به خدا نزدیک تر و مقبول تر است.

عمر سعد در پاسخ امام عرض کرد: می ترسم که خانه مرا در کوفه ویران کنند.

امام فرمود: من به هزینهٔ خودم برای تو خانه ای می سازم.

عمر سعد گفت: می ترسم باغ و نخلستانم را مصادره کنند.

امام فرمود: من در حجاز بهتر از این باغ ها، که در کوفه داری، به تو می دهم.

عمر سعد گفت: زن و فرزندم در کوفه است و می ترسم آن ها را به قتل برسانند.

امام (علیه السلام) چون بهانه های او را دید و از توبه و بازگشت وی مأیوس گردید، در حالی که این جمله را می گفت، از جای خود برخاست:

چرا این قدر در اطاعت شیطان پافشاری می کنی، خدایت هر چه زودتر در میان رخت خوابت بکشد و در روز قیامت از گناهت در نگذرد. امیدوارم که از گندم عراق نصیبت نگردد مگر به اندازه کم (یعنی عمرت کوتاه باد).

عمر سعد نیز از روی استهزا گفت: جُویِ عراق برای من بس است.

بنا به نقل طبری عصر پنجشنبه نهم محرم، عمر سعد فرمان حمله داد و لشکر به حرکت در آمد. امام (علیه السلام) در آن ساعت در بیرون خیمه به شمشیرش تکیه کرده خواب خفیفی بر چشمانش مستولی شد.

چون زینب کبری (سلام الله علیها) فریاد لشکر عمر سعد را شنید و جنب و جوش آن ها را دید به نزد امام آمد و عرض کرد: برادر، اینک دشمن به خیمه ها نزدیک شده است.

امام (علیه السلام) سر برداشت و این جمله را گفت: اینک جدم رسول خدا را در خواب دیدم که به من فرمود: فرزندم به زودی به نزد ما خواهی آمد.

سپس برادرش ابوالفضل (علیه السلام) را خطاب کرد و چنین گفت: جانم به قربانت، سوارشو و با این ها ملاقات کن و انگیزه و هدف آنان را بپرس.

طبق فرمان امام (علیه السلام) حضرت ابوالفضل با ۲۰ تن، که زهیر بن قین و حبیب بن مظاهر نیز در میان آنان دیده می شد، به سوی دشمن حرکت کرد و در مقابل آنان قرار گرفت و انگیزهٔ حرکتشان را پرسید.

لشکریان عمر سعد در جواب او گفتند: اینک از سوی امیر (ابن زیاد) حکم تازه ای رسیده است که باید شما بیعت کنید والاً وارد جنگ خواهیم گردید.

حضرت ابوالفضل به سوی امام برگشت و پیشنهاد آنان را به عرض آن حضرت رسانید.

امام در پاسخ وی چنین فرمود: به سوی آنان بازگرد و اگر توانستی همین امشب را مهلت بگیر و جنگ را به فردا موکول کن تا ما امشب را به نماز و استغفار و مناجات با پروردگارمان بپردازیم؛ زیرا خدا می داند که من به نماز و قرائت قرآن و استغفار و مناجات با خدا علاقه شدید دارم.

ابوالفضل (علیه السلام) برگشت و یک شب مهلت تقاضا کرد. عمر سعد چون در قبول این پیشنهاد مردد بود موضوع را با فرماندهان لشکر مطرح کرد و نظر آنان را خواست.

یکی از فرماندهان، به نام عمرو بن حجاج، گفت: سبحان الله، اگر این ها از ترک و دیلم بودند و چنین مهلتی از تو درخواست می کردند بایستی به آنان جواب مثبت می دادی تا چه رسد به این که این ها فرزندان پیامبرند.

قیس بن اشعث یکی دیگر از فرماندهان، گفت: به عقیده من هم باید به این درخواست حسین جواب مثبت داد؛ زیرا این درخواست وی نه برای عقب نشینی از جبهه و نه برای تجدید نظر است زیرا آنان به جنگ مصمّم اند و فردا پیش از تو جنگ را شروع می کنند.

سرانجام، پس از مشورت ها، عمر سعد به حضرت ابوالفضل (علیه السلام) گفت که ما امشب را به شما مهلت می دهیم، اگر تسلیم شدید و به فرمان امیر گردن نهادید، شما را به نزد او می بریم و اگر امتناع کردید ما هم شما را به حال خود باقی نخواهیم گذاشت و جنگ است که سرنوشت شما را تعیین خواهد کرد.

بدین گونه با درخواست امام (علیه السلام) موافقت شد و شب عاشورا به وی مهلت داده شد.

حسین بن علی (علیه السلام) نزدیک غروب تاسوعا و پس از آن که مهلت یافت (و یا پس از نماز مغرب) در میان افراد بنی هاشم و یاران خویش قرار گرفته این خطابه را ایراد کرد:

خدا را به بهترین وجه ستایش می کنم و در شداید و آسایش و

ص: ۱۲۲

رنج و رفاه، در برابر نعمت هایش سپاسگزارم. خدایا، تو را می ستایم که بر ما، خاندان نبوت، کرامت بخشیدی و قرآن را به ما آموختی و به دین و آیین مان آشنا ساختی و بر ما گوش (حق شنو) و چشم (حق بین) و قلب (روشن) عطا فرموده ای و از گروه مشرک و خدا نشناس قرار ندادی. من اصحاب و یارانی بهتر از یاران خود ندیده ام و اهل بیت و خاندانی با وفاتر و صدیق تر از اهل بیت خود سراغ ندارم. خداوند به همه شما جزای خیر دهد. آن گاه فرمود: جدم رسول خدا (صلی الله علیه و آله) خبر داده بود که من به عراق فراخوانده می شوم و در محلی به نام عمورا و یا کربلا فرود آمده، در همان جا به شهادت می رسم، و اینک وقت این شهادت رسیده است. به اعتقاد من همین فردا، دشمن جنگ خود را با ما آغاز خواهد کرد. شما آزادید. من بیعت خود را از شما برداشتم و به همه شما اجازه می دهم که از این سیاهی شب استفاده کرده دست یکی از افراد خانواده مرا بگیرید و به سوی آبادی و شهر خویش حرکت کنید، و جان خود را از مرگ نجات دهید؛ زیرا دشمنان فقط مرا تعقیب می کنند؛ و اگر بر من دست بیابند با دیگران کاری نخواهند داشت. خداوند به همهٔ شما جزای خیر و پاداش نیک عنایت کند.

اولین کسی که پس از سخنرانی امام (علیه السلام) لب به سخن گشود، برادرش عباس بن علی (علیه السلام) بود. او چنین گفت: (لاَ اَرَانَا اَللَّهُ ذَلِكَ اَبَداً) ؛ خدا چنین روزی را نیاورد که ما تو را بگذاریم و به سوی شهر خود برگردیم.

اصحاب آن حضرت گفتار حضرت ابوالفضل را تأیید کردند. امام نگاهی به فرزندان عقیل کرد و چنین گفت: (حَسْبُکُمْ مِنَ اَلْقَتْلِ بِمُسْلِمٍ اِذْهَبُوا قَدْ اَذِنْتُ لَکُمْ) ؛ کشته شدن مسلم برای شما بس است، من به شما اجازه دادم بروید.

آنان در پاسخ امام چنین گفتند: در این صورت اگر از ما سؤال شود که چرا دست از مولا و پیشوای خود برداشتید چه بگوییم؟ نه، به خدا سوگند که هیچ گاه چنین کاری نخواهیم کرد؛ و ثروت و جان فرزندانمان را فدای راه تو کرده تا آخرین مرحله در رکاب تو می جنگیم.

حسین بن علی (علیه السلام) با شنیدن کلمات و جملات مسئولانه بنی هاشم و ارادت آن ها به مقام امامت چنین فرمود: (اِنّی غَداً اُقْتُلْ وَ کُلُّکُمْ تُقْتَلُونَ ...) ؛ من فردا کشته خواهم شد و همه شما و حتی قاسم و عبدالله شیرخوار نیز با من کشته خواهند شد.

همهٔ یاران آن حضرت با شنیدن این بیان یک صدا چنین گفتند: ما نیز به خدای بزرگ سپاسگزاریم که به یاری تو به ما کرامت و با کشته شدن در رکاب تو بر ما عزت و شرافت بخشید. ای فرزند پیامبر، آیا ما نباید خشنود باشیم از این که در بهشت با تو هستیم؟

طبق نقل خرائج راوندی امام پرده را از جلوی چشم آنان کنار زد و یکایک آنان محل خود و نعمت هایی که در بهشت برایشان مهیا شده است مشاهده کردند.

مرحوم مقرم نقل می کند که امام (علیه السلام) در شب عاشورا و در میان تاریکی از خیمه ها دور شد. نافع بن هلال، که یکی از یاران آن حضرت بود، خود را به امام (علیه السلام) رسانید و انگیزه بیرون شدن از محیط خیمه ها را سؤال کرد و گفت: یابن رسول الله، آمدن شما به سوی لشکر این مرد طاغی مرا سخت نگران کرد و ترساند.

امام (علیه السلام) در پاسخ وی فرمود: آمده ام تا پستی و بلندی اطراف خیمه ها را بررسی کنم که مبادا برای دشمن مخفیگاهی باشد تا از آن جا خود را برای حمله و یا دفع حمله آماده کند.

آن گاه امام (علیه السلام) در حالی که دست نافع در دستش بود چنین فرمود: (هِيَ وَ اَللَّهِ وَعْدٌ لاَ خُلْفَ فِيهِ) ؛ امشب همان شب موعود است، و عده ای است که هیچ تخلف در آن راه ندارد.

سپس امام (علیه السلام) رشته کوه هایی را که در مهتاب از دور دیده می شد به نافع نشان داد و فرمود: نمی خواهی در این تاریکی شب به این کوه ها پناهنده شوی و خود را از مرگ برهانی؟.

نافع بن هلال خود را به قدمهای آن حضرت انداخت و عرضه داشت مادرم به عزایم بنشیند. من این شمشیر را به هزار درهم و اسبم را هم به هزار در هم خریده ام، سوگند به آن خدایی که با محبت تو بر من منت گذاشته است بین من و تو جدایی نخواهد افتاد مگر آن وقت که این شمشیر کند و این اسب خسته شود.

مقرم از نافع بن هلال چنین نقل می کند که امام (علیه السلام) پس از بررسی بیابان های اطراف، به سوی خیمه ها برگشت و به خیمهٔ زینب کبری (سلام الله علیها) وارد شد. من در بیرون خیمه کشیک می دادم، زینب کبری (سلام الله علیها) عرض کرد: برادر آیا یاران خود را آزموده ای و به نیت و استقامت آنان پی برده ای؟ مبادا در موقع سختی دست از تو بردارند و در میان دشمن تنهایت بگذارند.

امام (علیه السلام) چنین فرمود: آری، به خدا سوگند که آن ها را آزمودم و نیافتم مگر دلاور و غرّنده (شیروار) و با صلابت و استوار (کوهوار). آنان به کشته شدن در رکاب من مانند اشتیاق طفل شیر خوار به پستان مادر مشتاقند.

نافع می گوید: من چون این سؤال و جواب را شنیدم، گریه

ص: ۱۲۳

گلویم را گرفت و به نزد حبیب بن مظاهر آمدم و آن چه از امام و خواهرش شنیده بودم بدو گفتم.

حبیب بن مظاهر گفت: به خدا سوگند که اگر منتظر فرمان امام (علیه السلام) نبودیم، همین امشب به دشمن حمله می کردیم، گفتم حبیب، اینک امام در خیمه خواهرش است و شاید زنان و اطفال حرم نیز در آن جا باشند؛ بهتر است تو با گروهی از یارانت به کنا خیمهٔ آنان رفته، مجدداً اظهار وفاداری کنید تا دلگرمی این بانوان بیشتر شود.

حبیب با صدای بلند یاران امام را، که در میان خیمه ها بودند، دعوت کرد، همه آنان از خیمه ها بیرون آمدند. حبیب به افراد بنی هاشم گفت: از شما درخواست می کنم که به درون خیمه های خود برگردید و به عبادت و استراحت خویش بپردازید سپسر گفتار نافع را برای بقیه صحابه نقل کرد.

آنان پاسخ دادند: سوگند به خدایی که بر ما منت گذاشته و بر چنین افتخاری نائل کرده است اگر منتظر فرمان امام نبودیم، همین حالا با شمشیرهای خود به دشمن حمله می کردیم.

حبیب بن مظاهر در ضمن دعا به آنان پیشنهاد کرد که با هم به کنار خیمهٔ بانوان رفته به آنان نیز اطمینان خاطر بدهیم.

چون به کنار خیمه بانوان بنی هاشم رسیدند، حبیب در خطاب به آنان چنین گفت: ای دختران پیامبر و ای حرم رسول خدا، اینان جوانان فداکار شما و این ها شمشیرهای برّاقشان است که همه سوگند یاد کرده اند این شمشیرها را در غلافی جای ندهند مگر در گردن دشمنان شما و این نیزه های بلند و تیز در اختیار غلامان شماست که هم قسم شده اند آن ها را فرو نبرند مگر در سینه دشمنان شما.

در این هنگام یکی از بانوان به آنان چنین پاسخ داد: اَیّهَا الطَّیِّبُونَ حامُوا عَنْ بَنَاتِ رَسُولِ اَللَّهِ وَ حَرَائِرِ اَمِیرِالْمُؤْمِنِینَ؛ ای پاک مردان، از دختران پیامبر و زنان خاندان امیرمؤمنان دفاع کنید.

چون سخن این بانو به گوش این افراد رسید، با صدای بلند گریه کرده به سوی خیمه خویش بازگشتند.

از امام سجاد (علیه السلام) نقل شده است که در شب عاشورا پدرم در میان خیمه با چندتن از یارانش نشسته بود و در حالی که جون، غلام ابوذر شمشیر امام (علیه السلام) را صیقل می داد، حضرت به این اشعار مترنّم بود:

ای دنیا، اف بر دوستی تو که صبحگاهان و عصرگاهان چه بسیار کسان را به کشتن می دهی. و بر این کار قناعت نمی کنی. همانا همه کارها بر عهده خدای بزرگ است و هر زنده ای سالک راه اوست.

امام سجاد (علیه السلام) می گوید: من از این اشعار به هدف امام (علیه السلام)، که خبر مرگ و اعلان شهادت بود، پی بردم و چشمانم پر از اشک گردید ولی از گریه خودداری کردم. اما عمّه ام زینب که در کنار بستر من نشسته بود با شنیدن این اشعار و با متفرق شدن یاران امام، خود را به خیمهٔ آن حضرت رسانید و گفت: وای بر من، ای کاش مرده بودم و چنین روزی را نمی دیدم، ای یادگار گذشتگانم، و ای پناهگاه بازماندگانم، گویا همه عزیزانم را امروز از دست داده ام که این پیشامد، مصیبت پدرم علی و مادرم زهرا و برادرم حسن (علیه السلام) را زنده کرد.

امام (علیه السلام) به زینب کبری تسلی داده و او را به صبر و شکیبایی سفارش کرد و چنین گفت: خواهر، راه صبر و شکیبایی را در پیش بگیر و بدان که همهٔ مردم دنیا می میرند و آنان که در آسمان ها هستند زنده نمی مانند. همه موجودات از بین می روند مگر خدای بزرگ که دنیا را با قدرت خویش آفریده است و همه مردم را مبعوث و زنده خواهد کرد؛ و اوست خدای یکتا. پدر و مادرم و برادرم حسن بهتر از من بودند که همه به جهان دیگر شتافتند و من و آنان و همهٔ مسلمانان باید از رسول خدا پیروی کنیم که او نیز به جهان بقا شتافت. خواهرانم، ام کلثوم، فاطمه، رباب، پس از مرگ من گریبان چاک نکنید و صورت خود را نخراشید و سخنی که از شما شایسته نیست بر زبان نرانید.

صاحب نَفَس المهموم از مرحوم صدوق نقل می کند که در ساعت های آخر شب عاشورا خواب سبکی چشم امام (علیه السلام) را فراگرفت و چون بیدار گردید خطاب به یاران و اصحابش فرمود: من در خواب دیدم که چندین سگ بر من حمله می کنند و درنده ترین آن ها سگی بود به رنگ سیاه و سفید و این خواب نشان دهندهٔ آن است که از میان این افراد کسی که به مرض برص مبتلاست قاتل من خواهد بود.

امام (علیه السلام) سپس فرمود: و پس از این خواب، رسول خدا (صلی الله علیه و آله) را با گروهی از یارانش دیدم که به من فرمود: تو شهید امتی و ساکنان آسمان ها و عرش برین، آمدن تو را به هم دیگر مژده و بشارت می دهند. تو امشب افطار را در نزد من خواهی بود، عجله کن و تأخیر روا مدار و اینک فرشته ای از آسمان فرود آمده است تا خون تو را در شیشه سبز رنگی جمع آوری کند.

ص: ١٢٤

بنا به نقل ابن قولویه و مسعودی، حسین بن علی (علیه السلام) آن گاه که نماز صبح را به جای آورد، رو به سوی نمازگزاران کرده پس از حمد و سپاس خداوند به آنان چنین فرمود: خداوند به کشته شدن شما و کشته شدن من در این روز اذن داده است و برشماست که صبر و شکیبایی در پیش گرفته، با دشمن بجنگید.

مرحوم شیخ صدوق از امام سجاد (علیه السلام) مطلبی بدین مضمون نقل می کند که در روز عاشورا چون جنگ شدت گرفت و کار بر حسین بن علی (علیه السلام) سخت شد بعضی از یاران آن حضرت متوجه شدند که تعدادی از اصحاب و یاران امام (علیه السلام) در اثر شدت جنگ و با مشاهدهٔ بدن های قطعه قطعه شده دوستانشان و رسیدن نوبت شهادتشان رنگشان متغیر و لرزه بر اندامشان مستولی شده است. اما حسین بن علی (علیه السلام) و تعدادی از خواص یارانش برخلاف گروه اول هر چه فشار بیشتر و فاصلهٔ آنان با شهادت نزدیک تر می شود رنگشان گلناری گشته و از آرامش و سکون خاطر بیشتری برخوردار می گردند که یاران حضرت از این منظره جالب و شهامت

فوق العاده متعجب شده در حالی که به قیافه روحانی و سیمای گلناری حسین بن علی (علیه السلام) اشاره می کردند به دیگر یاران گفتند:

به حسین بن علی (علیه السلام) نگاه کنید که از مرگ و شهادت کوچک ترین ترسی به خود راه نمی دهد.

آن حضرت چون این جمله را از آنان شنید به یاران خود چنین گفت:

ای بزرگ زادگان، صبر و شکیبایی به خرج دهید که مرگ چیزی جز یک پل نیست که شما را از سختی و رنج عبور داده به بهشت پهناور و نعمت های همیشگی آن می رساند. چه کسی است که نخواهد از یک زندان به قصری انتقال یابد؟ و همین مرگ برای دشمنان شما مانند آن است که از کاخی به زندان و شکنجه گاه منتقل گردند. پدرم از پیامبر (صلی الله علیه و آله) بر من نقل کرد که می فرمود: دنیا برای مؤمن همانند زندان و برای کافر همانند بهشت است. مرگ پلی است که این گروه مؤمن را به بهشتشان می رساند و آن گروه کافر را به جهنمشان. آری، نه دروغ شنیده ام و نه دروغ می گویم.

آن حضرت پس از این بیان، صفوف لشکر خویش را، که بنا به مشهور ۷۲ تن بودند، منظم کرد؛ میمنهٔ سپاه را به زهیر بن قین و میسره را به حبیب بن مظاهر و پرچم را به برادرش عباس بن علی (علیه السلام) سپرد و خود و افراد خاندانش در قلب سپاه قرار گرفتند.

در این هنگام عمر بن سعد نیز به آرایش و تنظیم صفوف شکر خویش مشغول بود و چون چشم امام (علیه السلام) به انبوه جمعیت شکر دشمن افتاد و در مقابل خویش سیلی عظیم و موجی فروشان از دشمن را دید دست ها را به سوی آسمان بلند کرد و این دعا را خواند: خدایا، تو در هر غم و اندوه پناهگاه و در هر پیشامد ناگوار مایهٔ امیدی؛ و در هر حادثه ای سلاح و ملجأ من. به بسیار غم های کمر شکن که دل ها در برابرش آب و راه هر چاره در مقابلش مسدود می گردد! غم های جانکاهی که با دیدن آن ها، دوستان دوری جسته و دشمنان زبان به شماتت می گشودند. در چنین مواقعی تنها به پیشگاه تو شکایت آورده و از دیگران قطع امید کرده ام و تو بودی که به داد من رسیده و این کوه

های غم را از میان برداشته ای و از این امواج اندوه نجاتم بخشیده ای. خدایا تویی صاحب هر نعمت و تویی آخرین مقصد و مقصود من.

امام (علیه السلام) پس از تنظیم صفوف لشکر خویش، بر اسب سوار شد و از خیمه ها قدری فاصله گرفت و با صدای بلند و رسا خطاب به شکر عمر سعد چنین فرمود: مردم، حرف مرا بشنوید و در جنگ و خونریزی شتاب نکنید تا من وظیفه خود را که نصیحت و موعظه شماست، به انجام برسانم و انگیزه سفر خود را به این توضیح بدهم. اگر دلیل مرا پذیرفتید و با من از راه انصاف در آمدید راه سعادت را دریافته، دلیلی برای جنگ با من ندارید و اگر دلیل مرا نپذیرفتید و از راه انصاف نیامدید همه شما دست به دست هم بدهید و هر تصمیم و اندیشه باطل که دارید درباره من به اجرا بگذارید و مهلتم ندهید ولی به هر حال امر بر شما پوشیده نماند، یار و پشتیبان من خدایی است که قرآن را فرو فرستاد و اوست یار و یاور نیکان.

بنا به نقل کتب تاریخ، چون سخن امام (علیه السلام) به آخرین فراز این بخش رسید، صدای گریه بعضی از زنان و دختران، که به سخنان آن حضرت گوش می دادند، بلند شد و لذا امام (علیه السلام) سخن و خطابه خویش را قطع کرد و به برادرش عباس و فرزندش علی اکبر مأموریت داد تا آن ها را به سکوت و آرامش دعوت کنند و این جمله را نیز اضافه کرد که آنان گریه های زیادی در پیش دارند.

چون بانوان و اطفال آرام شدند، امام دو مرتبه شروع به سخن کرد و پس از حمد و سپاس خداوند خطبه دیگری ایراد کرد.

بندگان خدا، از خدا بترسید و از دنیا برحذر باشید که اگر بنا بود همهٔ دنیا به یک نفر داده شود و یا یک فرد برای همیشه در دنیا بماند پیامبران برای بقا سزاوارتر و جلب خشنودی آنان بهتر و

چنین حکمی خوشایندتر بود؛ ولی هرگز چنین نیست؛ زیرا خداوند دنیا را برای فنا خلق کرده که تازه هایش کهنه و نعمت هایش زایل و سرور و شادیش به غم و اندوه مبدل خواهد گردید؛ دون منزلی است و موقت خانه ای. پس برای آخرت خود توشه ای برگیرید و بهترین توشه آخرت تقوا و ترس از خداست. مردم، خداوند دنیا را محل فنا و زوال قرار داد. مغرور و گول خورده کسی است که گول دنیا را بخورد و بدبخت کسی اس که مفتون آن گردد.

مردم، دنیا شما را گول نزند که هر کس بدو تکیه کند ناامیدش سازد و هرکس بر وی طمع کند به یأس و ناامیدیش کشاند و شما اینک به امری هم پیمان شده اید که خشم خدا را برانگیخته و به سبب آن، خدا از شما اعراض کرده و غضبش را بر شما فرستاده است. چه نیکوست خدای ما! و چه بد بندگانی اید شماها که به فرمان خدا گردن نهاده و به پیامبرش ایمان آوردید و سپس برای کشتن اهل بیت و فرزندانش هجوم کردید! شیطان بر شما مسلط گردیده و خدای بزرگ را از یاد شما برده است. ننگ بر شما و ننگ بر ایده و هدف شما. ما برای خدا خلق شده ایم و برگشتمان به سوی اوست.

امام در بخش سوم خطبه، در ضمن معرفی خویش به موعظه و نصیحت آنان می پردازد و چنین می فرماید:

مردم، بگویید من کیستم؟ سپس به خود آیید و خویشتن را ملامت کنید و ببینید آیا قتل من و در هم شکستن حریم من برای شما جایز است؟ آیا من فرزند دختر پیامبر شما نیستم؟ آیا من فرزند وصی و پسر عموی پیامبر شما نیستم؟ مگر من فرزند کسی نیستم که پیش از همه مسلمانان به خدا ایمان آورد و، پیش از همه، رسالت پیامبر را تصدیق کرد؟ آیا حمزه سیدالشهدا عموی پدر من نیست؟ آیا جعفر طیار عموی من نیست؟ آیا شما سخن پیامبر را در حق من و برادرم نشنیده اید که فرمود: این دو، سروران جوانان بهشتند؟ اگر مرا در گفتارم تصدیق کنید این ها حقایقی است که کوچکترین خلافی در آن نیست؛ زیرا از روز اول دروغ نگفته ام؛ چون دریافته ام که خداوند به اهل دروغ غضب کرده و ضرر دروغ را به گویندهٔ آن بر می گرداند. اگر مرا تکذیب می کنید، اینک در میان مسلمانان از صحابه پیامبر کسانی اند که می توانید از آن ها سؤال کنید: از جابر بن عبدالله انصاری، ابو سعید

خدری، سهل بن سعد ساعدی، زید بن ارقم و انس بن مالک بپرسید که همهٔ آنان گفتار پیامبر را دربارهٔ من و برادرم از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) شنیده اند و همین یک جمله می تواند مانع شما از ریختن خون من باشد.

شمر بن ذی الجوشن، که یکی از فرماندهان و سران لشکر کوفه بود، متوجه گردید که ممکن است سخنان امام در سپاهیان مؤثر واقع شود و آنان را از جنگ منصرف سازد و لذا خواست سخن امام را قطع کند و با صدای بلند داد زد: او در ضلالت است و نمی فهمد چه می گوید.

حبیب بن مظاهر هم از سوی لشکر آن حضرت بدو پاسخ داد: این تویی که در گمراهی و ضلالتی. راست می گویی که سخن او را نمی فهمی؛ زیرا قلب تو از درک حقایق عاجز است.

امام (علیه السلام) سپس ادامه داد: اگر در گفتار پیامبر درباره من و برادرم تردید دارید، آیا در این واقعیت نیز شک می کنید که من پسر دختر پیامبرم؟ و در همهٔ دنیا و در میان شما و دیگران پیامبر خدا فرزندی جز من ندارد؟ وای بر شما، آیا کسی از شما را کشته ام که در مقابل خون وی مرا به قتل می رسانید؟ یا مال کسی را گرفته ام و یا جراحتی بر شما وارد ساخته ام تا مستحق مجازاتم بدانید؟.

گفتار حسین بن علی (علیه السلام) که بدین جا رسید، سکوت کامل بر سپاه کوفه حکم فرما بود و هیچ عکس العمل و پاسخی از طرف آنان مشاهده نمی گردید که امام چند تن از افراد سرشناس کوفه را که از آن حضرت دعوت کرده و در میان لشکر ابن سعد حضور داشتند، خطاب کرد و چنین فرمود:

ای شبث بن ربعی و ای حجار بن ابجر و ای قیس بن اشعث و ای یزید بن حارث، آیا شما برای من نامه ننوشتید که میوه هایمان رسیده و درختانمان سرسبز و خرم است و در انتظار تو دقیقه شماری می کنیم؟ و در کوفه لشکریانی مجهز و آماده در اختیار تو است.

آنان در مقابل گفتار امام پاسخی نداشتند جز انکار و گفتند ما چنین نامه ای به تو ننوشته ایم.

در این جا قیس بن اشعث با صدای بلند گفت: یا حسین، چرا با پسر عمویت بیعت نمی کنی (تا راحت شوی)؟ که در این صورت با تو به دلخواهت رفتار خواهند کرد و کوچک ترین ناراحتی متوجه تو نخواهد گردید.

امام در پاسخ وی فرمود: به خدا سوگند که نه دست ذلت در دست آنان می گذارم و نه مانند بردگان از صحنه جنگ و از برابر دشمن فرار می کنم.

ص: ۱۲۶

سپس آیه ای را، که گفتار حضرت موسی را در مقابل عناد و لجاجت فرعونیان نقل می کند، قرائت نمود: من به پروردگار خویش و پروردگار شما پناه می برم که گفتار مرا دور می افکنید. پناه می برم به پروردگار خویش و پروردگار شما از هر شخص متکبری که ایمان به روز جزا ندارد.

خوارزمی دومین سخنرانی امام (علیه السلام) را در روز عاشورا و در سرزمین کربلا چنین توصیف کرده است که: پس از آن که هر دو سپاه کاملاً آماده گردید و پرچم های عمر سعد برافراشته شد و صدای طبل و شیپورشان طنین افکند و سپاه دشمن از هر طرف دور خیمه های حسین بن علی را فرا گرفته و مانند حلقه انگشتری در میان خویش گرفتند، حسین بن علی (علیه السلام) از میان لشکر خویش بیرون آمد و در برابر صفوف دشمن قرار گرفت و از آنان خواست تا سکوت کنند و به سخنان وی گوش فرا دهند. ولی آن ها هم چنان سر و صدا و هلهله می کردند که حسین بن علی (علیه السلام) با این جملات به آرامش و سکوتشان دعوت کرد: وای بر شما، چرا گوش فران می دهید تا گفتارم را - که شما را به رشد و سعادت فرا می خوانم - بشنوید، هر کس از من پیروی کند خوشبخت و سعادتمند است و هرکس عصیان و مخالفت ورزد از هلاک شدگان است و همهٔ شما عصیان و سرکشی کرده، با دستور من مخالفت می کنید که به گفتارم گوش فرا نمی دهید. آری، در اثر هدایای حرامی که به دست شما رسیده و در اثر غذاهای حرام و لقمه های غیر مشروعی که شکم های شما از آن انباشته شده، خدا این چنین بر دل های شما مهر زده است، وای بر شما، آیا ساکت

نمی شوید؟.

چون سخن امام (علیه السلام) بدین جا رسید لشکریان عمر سعد همدیگر را ضمن ملامت به سکوت فراخواندند. چون سکوت بر صفوف دشمن حاکم شد، امام (علیه السلام) در ادامه سخنانش چنین فرمود: ای مردم، ننگ و ذلت و حزن و حسرت بر شما باد که با اشتیاق فراوان ما را به یاری خود خواندید و آن گاه که به فریاد شما جواب مثبت داده و به سرعت به سوی شما شتافتیم، شمشیرهایی را که از خود ما بود علیه ما به کار گرفتید و آتش فتنه ای را که دشمن مشترک برافروخته بود، علیه ما شعله ور ساختید. به حمایت و پشتیبانی دشمنانتان و علیه پیشوایان بپاخاستید، بدون این که این دشمنان قدم عدل و دادی به نفع شما بردارند و یا امید خیری در آنان داشته باشید مگر طعمهٔ حرامی از دنیا که به شما رسانیده اند و مختصر عیش و زندگی ذلّت باری که چشم طمع به آن دوخته اید.

قدری آرام، وای بر شما، که روی از ما برتافتید و از یاری ما سرباز زدید بدون این که خطایی از ما سر زده باشد و یا رأی و عقیده نادرستی از ما مشاهده کنید. آن گاه که تیغ ها در غلاف و دل ها آرام و رأی ها استوار بود، مانند ملخ از هر طرف به سوی ما روی آوردید و چون پروانه از هر سو فروریختید. رویتان سیاه که نما از سرکشان است و از ته ماندگان احزاب فاسدید که قرآن را پشت سر انداخته اید؛ از دماغ شیطان در افتاده اید؛ و از گروه جنایتکاران و تحریف کنندگان کتاب و از نابودکنندگان سنن خدایید که فرزندان پیامبران را می کشید و نسل اوصیا را از بین می برید. شما اذیت کنندگان مؤمنان و فریادرس پیشوای استهزا کنندگانید که قرآن را استهزا و مسخره خویش قرار می دهند ... .

بعد از این سخنان، امام حسین (علیه السلام) موارد دیگری را به سپاهیان عمر سعد گوشزد کردند.

طبق نقل مورخان، در روز عاشورا و پس از سخنرانی ها و هدایت های امام (علیه السلام) سه نفر شخصاً با آن حضرت مواجه گردیدند و در لجاجت و انکار حقیقت کار را به آخرین مرحله رسانیدند

که امام (علیه السلام) این سه نفر را نفرین کرده، بلافاصله نفرین آن حضرت درباره آنان مستجاب شد که دو تن از آنان در همان ساعت و سومی به فاصله کمی پس از عاشورا به سزای عمل ننگین خود رسیدند.

امام (علیه السلام) پس از سخنرانی دوم، عمر سعد را خواست و او، با این که از این ملاقات اکراه داشت و نمی خواست با آن حضرت مواجه گردد بالاخره، به جلو آمد و حسین بن علی (علیه السلام) برای آخرین بار با وی اتمام حجت کرد و خطر و عواقب وخیم اقدام و تصمیم او را دربارهٔ جنگ بدو تذکر داد و چنین فرمود:

تو خیال می کنی با کشتن من و با ریختن خون من به یک جایزه بزرگ و ارزنده و به استانداری ری و گرگان نائل خواهی شد؟ نه، به خدا سوگند که چنین ریاستی به تو گوارا نخواهد شد و این، پیمانی است محکم و پیش بینی شده، اینک آن چه از دستت بیاید انجام بده که پس از من نه در دنیا و نه در آخرت روی خوش و راحتی نخواهی دید و در هر دو جهان معذب و دچار خشم خدا خلق خدا خواهی گردید و؛ چندان دور نیست آن روزی که سر بریده تو را در همین شهر کوفه بر بالای نی بزنند و کودکان این شهر سر تو را اسباب بازی قرار دهند و سنگبارانش کنند.

عمر سعد با شنیدن سخنان امام بدون این که جوابی داده باشد،

ص: ۱۲۷

از آن حضرت روی برگرداند و با قیافهٔ خشمگین، خود را به صف سپاهیان رسانید.

پس از خطابه و سخنرانی امام (علیه السلام) و گفت و گوی آن حضرت با عمر بن سعد و برگشت او به سوی لشکریانش، عمر سعد مجدداً از میان صفوف لشکریانش بیرون آمده، تیری به سوی خیمه های حسین بن علی رها کرد و خطاب به سپاهیانش چنین گفت: (اِشْهَدُو الی عِنْدَ الاَمِیرِ اَنّی أَوَّلُ

مَنْ رُمِيَ) ؛ در نزد امیر گواهی بدهید که من اول کسی بودم که به سوی خیمه های حسین بن علی تیراندازی کردم.

مردم کوفه با دیدن این صحنه تیرها را به سوی خیمه ها رها کردند و چوبه های تیر از سوی دشمن مانند قطرات بارانی به خیمه ها سرازیر گردید. می گویند در این لحظه از یاران امام (علیه السلام) کم تر کسی باقی ماند که از رسیدن تیر به بدنش مصون بماند.

در این هنگام امام (علیه السلام) به یاران خویش چنین فرمود: برخیزید ای کرام، ای بزرگ منش ها برخیزید به سوی مرگ که چاره ای آن نیست که این تیرها پیک های مرگ است از طرف این مردم به سوی شما.

سپس فرمود: به خدا سوگند که در میان این مردم با بهشت و دوزخ فاصله ای نیست مگر همین مرگ که پل ارتباطی است؛ شما را به بهشت می رساند و دشمنانتان را به دوزخ.

بنا به نقل لهوف، در این هنگام یاران امام (علیه السلام) حمله دسته جمعی کردند و جنگ شدیدی در میان سپاه حق و باطل به وقوع پیوست. هنگامی که این حمله خاتمه یافت و گرد و خاک فرونشست پنجاه تن از یاران امام (علیه السلام) به شهادت رسیده بودند.

پس از جنگ مغلوبه و کشته شدن گروهی از یاران حسین علی (علیه السلام) آن حضرت محاسن شریفش را به دست گرفت و فرمود: خشم خدا بر یهودیان آن گاه سخت گردید که برای او فرزندی قاتل شدند و خشم خدا بر مسیحیان آن گاه شدید شد که به خدایان سه گانه قایل گردیدند و غضب خداوند بر آتش پرستان وقتی بیشتر شد که به جای خدا آفتاب و ماه را پرستیدند و غضب الهی بر قوم دیگری آن گاه شدیدتر شد که بر کشتن پسر و دختر پیامبرشان متحد و هماهنگ گردیدند.

حسین بن علی (علیه السلام) سخنانش را با این جمله به پایان رسانید: آگاه باشید، به خدا سوگند که من به هیچ یک از خواسته ها این ها جواب مثبت نخواهم داد تا در حالی که به خون خویش خضاب شده، به لقای خدایم نائل گردم.

سپس با صدای بلند فرمود: آیا فریادرسی نیست که به فریاد ما برسد، آیا کسی نیست که از حرم رسول خدا دفاع کند؟ چون صدای امام (علیه السلام) به گوش زنان و دختران آن حضرت رسید، صدای گریه آنان بلند شد. و بنابر نقلی از لشکریان کوفه دو برادر به نام سعد و ابوالحتوف با شنیدن استغاثه امام تغییر عقیده دادند و به جای جنگ با حسین بن علی (علیه السلام) به صف لشکریان او پیوستند و به شهادت نائل شدند.

حسین بن علی (علیه السلام) در آخرین ساعت های زندگی یارانش آن ها را، در راه شهادت و جانبازی که انتخاب کرده بودند، تشویق و ترغیب می کرد و در مناسبت های مختلف به هنگام وداع آن ها و یا موقعی که در قتلگاه و در بالینشان و در کنار جسد خون آلود و نیمه جانشان حاضر می گردید با جملاتی دلنشین و یا با عکس العملی مهر آمیز که نشان دهندهٔ کمال محبت و عاطفه امام (علیه السلام) نسبت به آنان بود، به دلجویی و تسلی خاطر آنان می پرداخت.

عمرو بن کعب معروف به ابوثمامه صائدی، یکی از یاران حسین بن علی (علیه السلام)، چون متوجه گردید که اول ظهر است، به آن حضرت عرض کرد: جانم به فدایت، اگرچه این مردم به حملات پی در پی خود ادامه می دهند ولی به خدا سوگند که تا مرا نکشته اند نمی توانند به تو دست بیابند. من دوست دارم آن گاه به لقای پروردگار نائل گردم که این یک نماز دیگر را نیز به امامت تو به جای آورده باشم.

امام (علیه السلام) در پاسخ وی فرمود: نماز را به یاد ما انداختی خدا تو را از نمازگزارانی که به یاد خدایند قرار بدهد. آری اینک وقت نماز فرا رسیده است از دشمن بخواهید که موقتاً دست از جنگ

بردارد تا نماز خود را به جای آوریم. و چون به لشکر کوفه پیشنهاد آتش بس موقت داده شد، حصین یکی از سران لشکر باطل گفت: اِنَّهَا لاَ تُقْبَلُ؛ نمازی که شما می خوانید مقبول پروردگار نیست.

حبیب بن مظاهر به او پاسخ گفت که باعث جنگ شدید و منجر به کشته شدن وی شد.

پس از آن که پیشنهاد آتش بس موقت از سوی امام برای ادای فریضهٔ ظهر پذیرفته نشد، آن حضرت بدون توجه به تیرباران دشمن به نماز ایستاد و چند تن از یاران آن حضرت از جمله سعید بن عبدالله و عمروبن قرظهٔ کعبی در پیش روی امام ایستادند و سینهٔ خود را سپر کردند که پس از تمام شدن نماز در اثر تیرهایی

ص: ۱۲۸

که به بدنشان رسیده بود به شهادت رسیدند.

یزید بن زیاد، معروف به ابوشعساء کندی یکی از تیراندازان معروف کوفه و از لشکریان عمر سعد بود که پس از سخنرانی امام (علیه السلام) خود را به خیمه های امام رسانیده و جزو فداکاران آن حضرت گردید.

ابو شعساء اول سواره به میدان رفت و پس از آن که اسبش پی گردید به سوی خیمه ها بازگشت و در مقابل خیمه ها زانو بر زمین گذاشت و صد تیر که به همراه داشت همه را به سوی لشکر کوفه انداخت.

امام (علیه السلام) چون توبه و شهادت او را دید، چنین دعا کرد: (اَللَّهُمَّ سَدِّدْ رَمْيَتَهُ وَ اِجْعَلْ ثَوَابُهُ اَلْجَنَّةُ) ؛ خدایا، او را در تیراندازی محکم و قوی بگردان و اجر و مزدش را بهشت برین قرار بده.

بنا به نقل ابن اثیر، حرّ پس از آن که خود را از سپاه عمر سعد، به کنار کشید و برای توبه به خدمت امام (علیه السلام) رسید، عرض کرد: من فکر نمی کردم که این مردم کار را بدین جا خواهند کشید

که با تو بجنگند و الا هیچ گاه با آنان همراهی نمی کردم. اینک به عنوان توبه از آن چه از من نسبت به شما سر زده است و مانع از حرکت شما بوده ام به حضورتان آمده ام و تصمیم دارم تا پای مرگ از شما حمایت کنم و در پیش رویت کشته شوم، آیا توبه من پذیرفته است؟

امام (علیه السلام) در پاسخ وی فرمود: آری، خدا توبه تو را می پذیرد و گناهانت را می بخشد.

بنا به نقل طبری و ابن کثیر، حر پس از کشته شدن حبیب و قبل از نماز ظهر به همراه زهیر به دشمن حمله کرد که هر یک از آنان در محاصره دشمن قرار می گرفت، دیگری حلقه محاصره را می شکست و از دشمن نجاتش می داد تا بالاخره اسب حر را پی کردند. او به ناچار، پیاده به جنگ ادامه داد و پس از آن که بالغ بر ٤٠ تن از دشمن را کشت یک گروه پیاده از دشمن بر وی حمله کرده و او را از پای درآوردند. در این موقع چند تن از یاران حسین بن علی (علیه السلام) نیز به آنان حمله کردند و بدن نیمه جان حرّ را از میان قتلگاه به طرف خیمه ها حمل کرده در کنار خیمهٔ اجساد شهدا قرار دادند.

امام (علیه السلام) نیز در همین جا و در کنار پیکر نیمه جان حرّ که هنوز رمقی از حیات در وی بود، قرار گرفت و با دیدن جسد خون آلود این جمله را مکرر بر زبان جاری کرد و می فرمود:

(قَتْلَةً مِثْلَ قَتَلَةِ اَلنَّبِيِّينَ وَ آلُ اَلنَّبِيِّينَ) ؛ این مردم کوفه قاتلان و کشندگانی اند همانند قاتلان پیامبران و فرزندان پیامبران.

سپس در بالای سر حرّ نشست و در حالی که خاک و خون را از سر و صورتش پاک می کرد، چنین فرمود: تو حر و آزاد مردی، همان گونه که مادرت تو را حُر نامیده است. و تو آزاد مردی در این جهان فانی و در آن جهان پایدار و ابدی.

پس از آن که یاران و اصحاب حسین بن علی (علیه السلام) شربت شهادت نوشیدند و نوبت به افراد خاندان آن حضرت رسید، اول کسی که قدم به میدان گذاشت و در راه اسلام و قرآن تیرها و نیزه و

شمشیرها را به جان خرید علی اکبر فرزند رشید حسین بن علی (علیه السلام) بود. خوارزمی می گوید: علی بن الحسین (علیه السلام) که در سن هیجده سالگی بود، در روز عاشورا پیش از همه افراد خاندان پیامبر (صلی الله علیه و آله) به میدان شهادت رفت و آن گاه که می خواست با پدرش وداع کند و از خیمه ها حرکت کند حسین بن علی (علیه السلام) نظر محبت آمیزی به قیافهٔ زیبا و قامت رسای وی افکند و صورت و محاسنش را به سوی آسمان نمود و چنین گفت:

(اَللهُمّ اَشهَدَ عَلَی هؤلاءِ القَوم ...) خدایا! تو خود علیه این مردم گواه باش که به سوی آنان جوانی حرکت می کند که از نظر خلقت و خلق و خو و نطق و سخن گفتن شبیه ترین مردم است به پیامبر تو و ما هر وقت مشتاق لقای سیمای پیامبر بودیم به صورت وی تماشا می کردیم. خدایا، این مردم ستمگر را از برکات زمین محروم و به تفرقه و پراکندگی مبتلایشان بگردان، صلح و سازش را از میان آنان و فرمانروایشان بردار که ما را با وعده یاری و نصرت دعوت کردند و سپس به جنگ ما برخاستند.

امام (علیه السلام) سپس این آیه را خواند: خدا آدم و نوح و فرزندان ابراهیم و فرزندان عمران را بر عالمیان برگزید؛ نسل هایی که از یک دیگرند و خداوند شنوا و داناست. آن گاه که حضرت علی اکبر خواست از خیمه ها جدا شود حسین بن علی (علیه السلام) به عمر سعد چنین خطاب کرد: مالک؟ قَطعُ اللهَ رَحمَکَ کَما قَطَعَت رَحمی ...)؛ چه شده است بر تو؟ خدا نسل تو را قطع کند همان گونه که تو شاخهٔ مرا بریدی، و رابطهٔ قوم و خویشی مرا با پیامبر نادیده گرفتی و خدا کسی را بر تو مسلط کند که در میان رختخواب تو را ذبح کند.

علی اکبر آن گاه که در مقابل صفوف دشمن قرار گرفت این اشعار را می خواند:

منم علی، پسر حسین بن علی و سوگند به کعبه که ما اولی به پیامبریم؛

و به خدا قسم که نباید این فرزند فرومایه بر ما حکومت کند.

این نیزه را آن چنان بر شما فرود می آورم که خم شود؛

و این شمشیر را آن چنان بر شما می زنم تا در هم بپیچید مانند شمشیر زدن جوان هاشمی علوی.

خوارزمی می گوید: با این که تشنگی بر وی اثر عمیق گذاشت بود اما آن چنان جنگ کرد و حملات شکننده بر صفوف دشمن وارد ساخت و از افراد دشمن کشت که فریاد آن ها بلند شد. تعدا کشته شدگان به دست او به ۱۲۰ نفر بالغ گردید. علی اکبر در حمله دوم به خاک افتاد و با صدای بلند عرض کرد: پدرجان، اینک جدم رسول خدا با جام بهشتی سیرابم کرد که پس از آن تشنگی نیست ...

حسین بن علی (علیه السلام) چون بالای سر وی قرار گرفت فرمود: خدا بکشد مردم ستمگری را که تو را کشتند. فرزندم این ها چقدر بر خدا و به هتک حرمت رسول الله جری شده اند! پس از تو اف بر این دنیا!.

پس از شهادت حضرت علی اکبر، عبدالله، فرزند مسلم بن عقیل که جوانی کم سن و مادرش رقیه دختر امیرالمؤمنین (علیه السلام) بود، به دشمن حمله برد. از سپاه دشمن مردی به نام یزید بن رقّاد، تیری به سوی وی رها کرد. عبدالله برای جلوگیری از خطر، دست به پیشانی خویش گذاشت ولی تیر به دست وی اصابت کرد و دستش را به پیشانیش دوخت و بر خاک افتاد. مردی دیگر از سپاه دشمن به وی حمله کرد و او را به شهادت رسانید. یزید بن رقاد تیر را از پیشانی عبدالله درآورد ولی پیکان هم چنان در پیشانیش باقی ماند.

در این هنگام چند تن از نوجوانان هاشمی و آل ابو طالب، مانند محمد و عون، فرزندان عبدالله جعفر و محمد بن مسلم دسته جمعی به دشمن حمله کردند؛ چون امام (علیه السلام) این گروه را دید که عقاب وار به سوی دشمن در حرکت اند، خطاب به آنان فرمود: عموزادگان من و خاندان من، در مقابل مرگ، صبر و و استقامت کنید که به خدا سوگند، پس از امروز، روی ذلت و خواری نخواهید دید.

پس از شهادت گروهی از جوانان اهل بیت، قاسم، فرزند اما مجتبی (علیه السلام) که هنوز به حد بلوغ نرسیده بود، تصمیم گرفت تا جنگ کند و شهید شود. او با رشادت به دشمن تاخت و پس از نزاع با کافران، عمرو بن سعد بر وی حمله کرد و او را بر زمین انداخت. قاسم عموی خویش را به یاری خواست. امام (علیه السلام)، که ناظر واقعه بود، سریعاً به بالین قاسم آمد و چون چشمش به چهره خون آلود و بدن پاره پارهٔ وی افتاد چنین گفت: دور باد رحمت خدا از گروهی که تو را به قتل رسانیدند، جدت، رسول خدا و علی امیرمؤمنان، در روز رستاخیز دشمن شان باد. به خدا قسم بر عموی تو سخت است که او را به یاری بخوانی و نتواند به تو جواب بدهد و یا آن گاه جواب بدهد که سودی به حالت نبخشد. به خدا سوگند، استمداد تو صدای استمداد کسی است که کشته شدگان از اقوام وی زیاد و یار و ناصرش کم باشد.

طبری می گوید: امام (علیه السلام) جنازهٔ قاسم بن حسن را به سمت خیمه ها برد و در میان خیمه شهدا و در کنار جنازه فرزندش، علی اکبر، قرار داد؛ سپس مردم کوفه را این چنین نفرین کرد:

خدایا، همهٔ آنان را گرفتار بلا و عذاب خویش بگردان و هیچ گاه آنان را مشمول مغفرت خویش قرار مده.

پس از کشته شدن یاران حسین (علیه السلام) و زنده ماندن زنان و اطفال و امام سجاد (علیه السلام) استغاثه آن حضرت بلند شد:

آیا کسی هست که از حرم پیامبر خدا دفاع کند؟ آیا خدا ترسی هست که از خاندان پیامبر شرم کند؟ آیا یاری کننده ای هست که ما را یاری دهد؟

خوارزمی می گوید: با شنیدن استغاثه امام (علیه السلام) صدای گریه و ناله زنان و اطفال از خیمه ها بلند شد. امام (علیه السلام) به سوی خیمه ها برگشت و فرمود: فرزندم علی را بیاورید تا با وی نیز وداع کنم. هنگامی که امام فرزند خردسالش را در آغوش گرفته بود، حرمله با تیر او را به شهادت رسانید. امام خون گلوی او را گرفت و به سوی آسمان پاشید.

در لهوف آمده است: امام (علیه السلام) پس از آن که خون گلوی فرزندش را به آسمان پاشید، این جمله را گفت: (هَوِّنْ عَلَی مَا نَزَلَ بِي اِنَّهَ بِعَيْنِ اَللَّهِ)؛ این مصیبت نیز بر من آسان است زیرا که خداوند بیناست.

حضرت ابوالفضل (علیه السلام) در روز عاشورا خواستار رفتن به میدان مبارزه بود. امام، نیز در برابر اصرارش، می فرمود:

تو پرچمدار من هستی و شهادت تو دلیل شکست سپاه حق و نشانه پیروزی سپاه شیطان است.

سرانجام چون تمام یاران آن حضرت به شهادت رسیدند امام (علیه السلام) با درخواست ابوالفضل موافقت کرد.

در ابصارالعین آمده است که عباس بن علی (علیه السلام) پس از اصرار بسیار برای رفتن به میدان جنگ و مخالفت امام، چنین گفت: دیگر سینه ام تنگ شده و از زندگی سیر گشته ام.

ص: ۱۳۰

امام (علیه اسلام) فرمود: حال که تصمیم به جنگ گرفته ای مقداری آب تهیه کن. عباس حرکت کرد و پس از در هم ریختن صفوف دشمن، به فرات رسید و چون مشک را پر کرد و خواست از آب آن بنوشد، به خود آمد و آب را به فرات ریخت و در خطاب به خود چنین گفت:

یا نَفْسُ مِن بَعْدِ الحُسَيْنِ هَوْنِی *** وَ بَعْدَهُ لاَکُنْتُ انْ تکونی

هذا اَلْحُسَيْنَ وَارِدَ اَلْمَنُونِ *** وَ تشر بَيْنَ بَارِدِ اَلْمَعِينِ

تَاللَّهِ مَا هَذَا فَعَالَ دِينِی

ای نفس پس از حسین ذلت و خواری بر تو باد و پس از وی زنده نباشی گرچه زندگی را خواهانی.

اینک حسین وارد میدان جنگ شده است و تو آب سرد و گوارا می نوشی.

به خدا سوگند آیین من چنین اجازه ای را نمی دهد. او که با عشق فراوان به خیمه ها آب می رساند، ناگهان در برابر حمله ناجوانمردانه زیدبن رقاد، که پشت درخت خرمایی کمین کرده بود، دست راستش را از دست داد. و با رشادت چنین گفت:

وَ اللَّهِ اِنْ قَطَعْتُمْ يَمِينى *** اِنِّي اُحامِي أَبَداً عَنْ دِينِى

وَ عَنِ امامٍ صادِقِ اليَقينِ *** نَجلِ النَّبِيِّ الطّاهِرِ الأمينِ

به خدا سوگند، اگر چه دست راست مرا بریدید، تا زنده ام، از آیین خود دفاع خواهم کرد و از امام و پیشوایم، که در ایمان خود صادق است و فرزند پیامبر پاک و منزّه و امین است، پاسداری خواهم کرد.

حضرت ابوالفضل با حمله ناجوانمردانه حکیم بن طفیل دست چپش را، نیز، از دست داد و سرانجام، پس از این که آماج تیرها قرار گرفته بود، با ضربه گرز دشمن بر سرش به شهادت رسید.

حضرت ابوالفضل هنگامی که بر زمین افتاده بود، چنین گفت: (عَلَيْكَ مِنِّي اَلسَّلاَمُ يَا اِباعِبْداللَّهِ.) امام (علیه السلام) با شنیدن صدای برادر، خود را به بالین وی رساند و در رثای او خطاب به مردم گفت:

شما ای بدترین مردم، از راه دشمنی و ستم تجاوز کردید و با ما و فرمان پیامبر مخالفت کردید.

آیا پیامبر، آن بهترین موجودات، ما را به شما سفارش نکرده بود؟ آیا جدّ من، احمد، منتخب و رسول خدا نبود؟ آیا فاطمه زهرا مادر من نبود و علی، آن برادر نیکوترین مردم و برادر پیامبر خدا، پدر من نبود؟

شما مردم، بر اثر جنایتی که مرتکب شدید ذلیل خواهید شد و به زودی آتش شعله ور شما را فراخواهد گرفت.

آخرین وداع حسین بن علی (علیه السلام) از بانوان حرم و از حضرت سجاد (علیه السلام) بوده است. که از سخت ترین لحظات و غم انگیزترین دقایق عاشورا به شمار می آید؛ زیرا دختران پیامبر با تنها مأوایشان و امام و پیشوایشان وداع می کنند؛ فراقی که دیگر بازگشتی در آن نیست.

امام حسین (علیه السلام) هنگامی که خواهر خود را محزون و بی قرار دید این اشعار را خواند:

تُحْرِقْ قَلْبِي بِدَمْعِكَ حَسْرَتاً *** مَادَامُ مُنَى اَلرُّوحِ فِي جُثْمَانَى

فاذا قتلت فأنت اولى *** بِالْبُكَا يَا خِيَرَةَ اَلنِّسْوَانِ

سَيَطُولُ بِعْدَى يَا سُكَيْنَةُ فَاعْلَمَى *** مِنْكَ اَلْبُكَاءُ إِذَا اَلْحَمَّامُ دُهَّانٌ

تا جان در بدن دارم دلم را از اشک حسرت خویش مسوزان؛ ای بهترین زنان، هنگامی که کشته گردم، تو برای گریستن بر من سزاوارتری؛

زودا که بر مصیبت مرگ من گریه های طولانی در پیش داری. امام حسین (علیه السلام) برای دومین بار با اهل حرم وداع کرد و آنان را صبر و شکیبایی بر روزهای سخت و غمبار سفارش کرد؛ و آنان را به سرانجام راحت و پرنعمت امیدوار کرد و دشمنان را به عاقبت ناگوار بشارت داد.

امام، پس از وداع با بانوان حرم، برای وداع با امام سجاد (علیه السلام) به خیمهٔ آن حضرت رفت. وداع حسین بن علی با فرزند و جانشینش و سخنانی که میان آن ها گفته شد، به درستی معلوم نیست.

مسعودی، وداع امام حسین (علیه السلام) را با حضرت سجّاد نقل کرده است که به اختصار چنین است:

حسین بن علی (علیه السلام) به هنگام وداع با امام سجاد (علیه السلام) وصایای خاص امامت را بر ایشان بیان کرد و دستور داد که میراث مخصوص امامت را، از قبیل صحف و سلاح و غیره، که در نزد ام سلمه است، پس از مراجعه به مدینه، تحویل بگیرد.

به گفته خوارزمی، دشمن با دیدن روحیه شدید مبارزه و رشادت های جسورانه حسین بن علی، تصمیم گرفت که به خیمه های حضرت، که اهل حرم وی در آن بودند، حمله کند؛ تا این کار بتواند روحیه حضرت را ضعیف سازد. امام (علیه السلام) چون حمله ناجوانمردانه دشمن را دید، فریاد زد:

ص: ۱۳۱

ای پیروان خاندان ابی سفیان، اگر دین ندارید و از روز جزا نمی هراسید، لااقل در زندگی آزاد مرد باشید و اگر خود را عرب می پندارید به نیاکان خود بیندیشید و شرف انسانی خود را حفظ کنید. من با شما می جنگم و شما با من می جنگید و این زنان گناهی ندارند، تا من زنده ام به اهل بیت من تعرض نکنید و از تعرض یاغیان جلوگیری کنید.

شمر با شنیدن گفتار امام (علیه السلام) سربازان را از حمله به حرم حضرت منع کرد و آنان را به جنگ با امام (علیه السلام) برانگیخت.

به گفتهٔ شیخ طوسی در مصباح المتهجد و سید بن طاووس در اقبال، حسین بن علی (علیه السلام) در آخرین دقایق زندگیش چشم ها را باز کرد و به آسمان نگریست و برای آخرین بار با پروردگار خویش چنین مناجات کرد:

ای خدایی که مقامت بس بلند، غضبت شدید و نیرویت بالاتر از هر نیروست؛ ای آن که از مخلوقات خویش مستغنی و در کبریا و عظمت فراگیری؛ و به آن چه بخواهی توانایی، رحمتت بر بندگان نزدیک، و عده ات صادق، نعمتت شامل، امتحانت زیبا و بر مخلوقات توانایی. هر کس توبه کند

پذیرایی. بر آن چه اراده کنی توانایی و آن چه را که بخواهی، می یابی. کسی را که شکرگزار تو باشد شکرگزاری. یادکننده ات را یادآوری. اکنون، من تو را خوانم که نیازمند توام و به سوی تو روی آرم که درمانده توأم. ترسان به پیشگاهت می نالم، غمگین در برابرت می گریم. از تو مدد می طلبم که ناتوانم. خود را به تو وا می گذارم که بسنده ای. خدایا، در میان ما و قوم ما داوری کن که آنان از راه مکر و حیله درآمدند و دست از یاری ما برداشتند و ما را، که فرزند پیامبریم. به قتل رسانیدند؛ پیامبری که به رسالت خویش انتخاب کرده ای و امین خویش قرار داده ای. ای خدا، ای مهربان ترین، در حوادث، بر ما گشایش و در پیشامدها، بر ما رهایی عنایت کن. مقابل قضا و قدر تو شکیبایم ای پروردگاری که بجز تو خدایی نیست. ای فریادرس دادخواهان که مرا جز تو پروردگاری و معبودی نیست. بر حکم و تقدیر تو صابر و شکیبایم.

ای فریادرسِ آن که فریادرسی ندارد، ای همیشه زنده ای که پایان ندارد، ای زنده کنندۀ مردگان، ای خدایی که هر کسی را با اعمال می سنجی، در میان من و این مردم حکم کن که تو بهترین حکم کنندگانی.

هنگامی که امام حسین (علیه السلام) بر اثر جراحات وارده از پای درآمد، صالح بن وهب مزنی ملعون، چنان نیزه ای بر گلوی حضرت زد که آن بزرگوار از روی اسب با گونه راست به زمین افتاد.

حضرت زینب (سلام الله علیها) با دیدن این صحنه از خیمه بیرون دوید و فریاد می زد: وای برادرم، وای آقایم، ای کاش آسمان بر زمین فرود می آمد، و ای کاش کوه ها بر بیابان ها می پاشید.

شمر به لشکریانش دستور داد تا امام (علیه السلام) را شهید کنند.

زرعة بن شریک ملعون ضربه ای بر شانه چپ حضرت زد. امام حسین (علیه السلام)، نیز، ضربه ای بر زرعه زد و او را به زمین انداخت. امام از شدت جراحات و خستگی اندام تحمل ایستادن نداشت و هر بار که بر می خاست به زمین می افتاد.

سنان بن انس نخعی ملعون نیزه ای در گلوی حضرت فرو کرد، سپس نیزه را بیرون کشید و بر استخوان های سینه امام زد؛ و سرانجام تیری بر گلوی حضرت زد. حضرت به سختی برخاست و روی زمین نشست. دو دست خون آلودهٔ خویش را بر سر و محاسن خود کشید و آن را به رنگ خون خضاب کرد و فرمود: این گونه که آغشته به خونم و حقّم را غصب کرده اند، خداوند را ملاقات می کنم.

و آن گاه که صورت به خاک می گذاشت، گفت: (بِسْمِ اَللَّهِ وَ بِاللَّهِ وَ فی سَبِیلِ اَللَّهِ وَ عَلَی مِلَّةِ رَسُولِ اَللَّهِ.)

صاحب لهوف می نویسد: عمر بن سعد دستور داد آخرین ضربه را به امام (علیه السلام) بزنند و او را شهید کنند. سپس سنان بن انس سر مقدس حضرت را از بدن جدا کرد. از امام صادق (علیه السلام) روایت شده است که بر پیکر حسین (علیه السلام) جای زخم ۳۳ نیزه و ۳٤ ضربه شمشیر بود.

ابوطاهر محمّد حسین برسی در کتاب معالم الدّین از امام صادق (علیه السلام) روایت کرده است که وقتی حسین (علیه السلام) به شهادت رسید، فرشتگان با صدای بلند گریستند و گفتند: پروردگارا! این حسین برگزیده تو، و فرزند برگزیده و فرزند دختر پیامبر توست. خداوند سایه حضرت قائم (عجل الله تعالی فرجه الشریف) را نمایاند و فرمود: به دست این مرد، انتقام خواهم گرفت.

آورده اند که چون امام شهید شد غبار شدیدی توأم با تاریکی و توفان سرخ، که امکان دیدن به هیچ چشمی نمی داد، آسمان را فراگرفت، به طوری که کفّار گمان کردند عذاب آن ها نازل گردیده است.

هلال بن نافع گوید: من همراه یاران عمر بن سعد ایستاده بودم که فردی فریاد کشید: ای امیر بشارت، این شمر است که حسین را

کشت. من از صف لشکریان خارج شدم و مقابل حسین ایستادم، او را در حال جان دادن دیدم. به خدا سوگند که هرگز کشته به خون آغشته ای را ندیدم که زیباتر و نورانی تر از او باشد. من چنان محو چهره نورانی و زیبای او شده بودم که نفهمیدم او را چگونه کشتند. در آن حال جرعه آبی خواست. مردی در پاسخ به حسین گفت: به خدا هرگز آب ننوشی تا این که وارد جهنّم شوی و از آب گرم بنوشی.

امام حسین (علیه السلام) به او فرمود: چنین نیست. من خدمت جدّم رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در بهشت خواهم رسید و در منزل او در جایگاه صدق و پیشگاه سلطان مقتدر ساکن شوم، و از شراب پاک خواهم نوشید؛ و شکایت کردار شما را نسبت به خودم به حضرتش خواهم کرد. همه لشکریان، یکباره، بر آن حضرت شوریدند، چنان که گویی خداوند ذرّه ای رحمت در دل هیچ یک از آن ها قرار نداده است. پس سر مطهّرش را جدا کردند، در حالی که با ایشان سخن می گفت. من از بی رحمی آن ها تعجب کردم و گفتم: قسم به خدا که در هیچ کاری با شما شرکت نخواهم کرد.

کافران پس از شهادت امام علی (علیه السلام) لباس های حسین (علیه السلام) را غارت کردند؛ اسحاق بن حویه حضر می لباس حضرت را برد، وقتی پوشید گرفتار بیماری بَرَص شد و تمام موهای بدنش ریخت.

بحر بن کعب تیمی ازار حضرت را برد. و روایت شده که وی زمین گیر شد و هر دو پایش از حرکت بازماند. عمامه حضرت را اَخنس بن مرثد بن علقمه حضرمی، و به روایتی دیگر جابربن یزید اودی، به غارت برد که چون بر سر گذاشت دیوانه شد. نعلین حضرت را اسود بن خالد برد. و انگشتر را بجدل بن سلیم کلبی برداشت. او انگشت امام (علیه السلام) را همراه انگشتر قطع کرد. قطیفه حضرت را قیس بن اشعث غارت کرد.

زره بترا را (که متعلق به پیامبر بود) عمر بن سعد برداشت و چون عمر کشته شد، مختار آن زره را به قاتل عمر، ابی عمره، بخشید.

شمشیر امام (علیه السلام) را جمیع بن خلق اودی، و به روایت ابن سعد، فلافس نهشلی، برداشت. محمد بن زکریا آورده است که شمشیر حسین (علیه السلام)، سرانجام به دختر حبیب بن بدیل رسید.

روایت شده است که مردم برای غارت خیمه های فرزندان پیامبر و نورچشمان زهرای اطهر از هم سبقت می گرفتند. حتی چادر زنان را می بردند. در این حال دختران و زنان خاندان رسول خدا (صلی الله علیه و آله) از خیمه ها بیرون شدند و همگی می گریستند و در فراق بزرگان و عزیزان خویش نوحه سرایی می کردند.

سپاهیان عمربن سعد زنان را از خیمه ها بیرون کردند و خیمه ها را به آتش کشیدند، و زنان را با خواری و ذلت اسیر کردند.

زینب (سلام الله علیها) با دلی سوزان و صدایی اندوهگین بر حسین (علیه السلام) می گریست و صدا می زد: ای محمد، ای کسی که آفریننده و اختیار دار آسمان بر تو درود می فرستد، این است حسین که پیکر برهنه اش به خون آغشته و اعضایش از هم جدا شده است. این ها دختران اسیر تواند که به درگاه الهی شکایت آورده اند و استغاثه آن ها به محمد مصطفی (صلی الله علیه و آله) و علی مرتضی (علیه السلام) و فاطمه زهرا (سلام الله علیها) و حمزه سیدالشهدا بلند است. ای محمد، این است حسین که با بدن برهنه به روی ریگ های گرم کربلا افتاده و به دست ظالمان کشته شده است. آه و افسوس و اندوه بر تو ای ابو عبدالله. ای اصحاب محمد (صلی الله علیه و آله)! اینان فرزندان پیامبرند که اسیرشان کرده، می برند.

بعد از شهادت امام حسین (علیه السلام)، عمر بن سعد به یارانش گفت: کیست که داوطلب شود و بر بدن حسین اسب بتازد؟

۱۰ نفر از ظالمان داوطلب شدند که عبارت بودند از: ۱. اسحاق بن حویه ۲. اخنس بن مرثد ۳. حکیم بن طفیل سبیعی ٤. عمر بن صبیح صیداوی ٥. رجاء بن منقذ عبدی ٦. سالم بن خیثمه

جعفی ۷. صالح بن وهب جعفی ۸. واحظ بن ناعم ۹. هانی بن ثبیت حضر می ۱۰. اسید بن مالک. لعنهم الله. اینان کسانی بودند که با سم اسبان پیکر مطهّر حسین (علیه السلام) را پایمال کردند و استخوان سینه و پشت و پهلوی حضرت را در هم شکستند.

به گفته ابو عمر زاهد این ۱۰ تن حرام زاده بودند.

از طایفه بنی اسد نیز روایت شده است که وقتی بدن مطهّر امام حسین (علیه السلام) را دفن می کردند، دیدند که پشت آن حضرت پینه های بسیار دارد. آنان از امام زین العابدین علت را پرسیدند. حضرت فرمود: این ها اثر کیسه هایی است که شب ها پدرم طعام و غذا برای فقرا و یتیمان برده است.

جواب امام حسین (علیه السلام) به اهل کوفه

امام حسین (علیه السلام) به نوشته ها و نامه هایی که مردم کوفه برای ایشان می نوشتند و می فرستادند پاسخی ننوشت تا این که (در خانه خدا) بین رکن و مقام دو رکعت گزارد. خواند و از جانب خدا در این امر

ص: ۱۳۳

طلب خیر نمود. سپس نامه ای در جواب نامه های آن ها به همراه هانی بن هانی و سعید بن عبدالله به این مضمون فرستاد:

(بِسْمِ اللهِ الرّحْمَنِ الرّحیم. مِنَ الْحُسَیْنِ بْنِ عَلِیٍّ الَیَّ الملاِ مِن الْمُؤْمِنِینَ وَ الْمُسْلِمِینَ. أَمَّا بَعْدُ فَانٍّ هانیاً وَ سَعِیداً قُدُماً عَلَیَّ بکتبکم وَ کَانَا أَخَّرَ مَنْ قَدِمَ عَلَیَّ مَنْ رُسُلُکُمْ وَ قَدْ فَهِمْتُ کُلَّ الَّذِي قَصَصتُم ذَکَرتُمَّ وَ مَقَالَةُ جلّکم أَنَّهُ لَیْسَ عَلَیْنَا أَمَامٌ فَأَقْبَلَ لَعَلَّ اللَّهَ یَجْمَعُنَا بِكَ عَلَی الْهُدَی وَ الْحَقِّ. وَ قَدْ بَعَثْتُ الیکم اخی وَ ابْنِ عمّی وَ ثَقَتی مِن أَهْلُ بَیْتِی وَ أَمَرْتُهُ انَّ یُکْتَبُ الَیَّ بِحالِکُم وَ أَمْرِکُمْ وَ رَأْیُکُمْ فَانٍ کَتَبَ أَنَّهُ قَدِ اجْتَمَعَ رَأْیُ ملاکم وَ ذَوِی الْفَضْلِ وَ الْحِجَی مِنْکُمْ عَلَیَّ مِثْلُ ما قَدِمَ علیّ بِهِ رُسُلُکُمْ وَ قَرَأْتُ فِي

كُتُبُكُمْ اقْدَمْ عَلَيْكُمْ وَ شِيكاً انَّ شاء اللَّهِ فَلَعَمْرِی مَا الامام الاّ الْعَامِلُ بِالْكِتَابِ وَ الآخِذُ بِالْقِسْطِ وَ الدّائن بِالْحَقِّ وَ الحابس نَفْسَهُ عَلی ذَاتِ اللَّهِ وَ السَّلَامُ.)

از سوی حسین بن علی به بزرگان و سران اهل ایمان شهر کوفه. اما بعد: آخرین نامهٔ شما را هانی و سعید به دست من رساندند و من به آن چه شما در نامه های خود تذکر و توضیح داده اید پی برده ام و درخواست شما در بیشتر این نامه ها این بود که ما امام و پیشوایی نداریم به سوی ما حرکت کن تا خداوند به وسیلهٔ تو، ما را به سوی حق هدایت کند.

و اینک، من برادر و پسر عموی خویش (مسلم بن عقیل) و کسی را که در میان خانواده ام معتمد من است به سوی شما فرستادم و به او دستور دادم که با افکار شما از نزدیک آشنا شود و نتیجه را به اطلاع من برساند که اگر خواسته اکثریت مردم و نظر افراد آگاه کوفه همان بود که در نامه های شما منعکس شده است و فرستادگان شما حضوراً بازگو نموده اند، من نیز ان شاءالله سریع به سوی شما حرکت خواهم نمود. به جان خودم سوگند، پیشوای راستین و امام به حق کسی است که به کتاب خدا عمل کند و راه قسط و عدل را پیشهٔ خود سازد و از حق پیروی وجود خویش

را وقف و فدای فرمان خدا کند، والسلام.

بنا به نقل طبری و دینوری، امام (علیه السلام) نامه را به وسیلهٔهانی و سعید، دو پیک مردم کوفه به آن ها ارسال داشت، ولی به نقل خوارزمی، امام (علیه السلام) نامه را به مسلم بن عقیل داد تا به همراه خود به کوفه ببرد.

حسین بن علی بیهقی، نک: ملاحسین واعظ کاشفی

حسن حسینی

شاعر معاصر. از اشعار اوست در واقعه عاشورا:

سکوت

سنگین و پرهیاهو

صف می آراست

گلوی شورشیِ تو

در خط مقدم فریاد

بریال ذوالجناح باد

دستی دوباره می کشید

و زیر تابش خورشید

آه از نهاد علقمه برخاست

***

سکوت

سنگین و پرهیاهو

در هم می شکست

گلوی شورشیِ تو

بریال ذوالجناح باد

شتک می زد

علقمه سرخ و سیراب

در زیر زانوانِ تو می غلتید

و خورشید

بر کوهان کوه های برهنه

به اسارت می رفت

حسین حمود (۱۳۰۵ - ۱۳۳۷ ق)

شاعر عرب، او در نجف متولّد شد و در همان جا درگذشت و در صحن حیدری به خاک سپرده شد. پدرش، شیخ علی بن حسین حمود، عالم و فقیه عالی قدر، اصلاً اهل حلّه بود که به نجف کوچ کرد. حسین حمود در رثا و مدح امام حسین (علیه السلام) و یارانش اشعاری سروده است که از جمله آن هاست:

نَأَى عَنْهَا الْحُسَيْنِ فَهْدٍ مِنْهَا *** بِنَاءِ الْبَيْتِ ذِي الْعَمْدِ الطِّوَالِ

سَرَّى يَنْحُو الْعِرَاقِ بِأَسَدٍ غَابَ *** تَعُدّ الْمَوْتِ عِيداً فِي النُّزَّالِ

تعادَى لِلْكفَاحِ عَلَى جِيَادِ *** ضَوَامِرَ أَنْعَلْتُهَا بِالْهِلاَلِ

عَجِبْتُ لِضَمّرٍ تَعْدُو سِرَاعاً *** وَ فُوقُ مُتُونِهَا شُمُّ اَلْجِبَالِ

تُسَابِقُ ظِلُّهَا فَتُثِيرُ نَقْعاً *** بِهِ سِلْكَ اَلْقَطَا سُبُلَ اَلضَّلاَلِ

حسین (علیه السلام) از کعبه دور شد و با رفتن او ستون های بلند کعبه فرو ریخت؛

او به همراه شیران بیشه در شب به سوی عراق حرکت کرد.

ص: ١٣٤

مرگ در جنگ را شادمانی خود می دید؛

آن ها سوار بر اسب های میان باریکی که نعلشان از هلال ماه بود، برای جهاد با سرعت پیش می رفتند؛

در شگفتم که این اسب های لاغر چگونه با سرعت می دویدند، در حالی که بر پشت آنان کوه های بلند قرار گرفته بود؛

اسب ها با سایه های خود مسابقه می دادند و از شدّت غباری که بر می انگیختند پرنده شباهنگ گمراه می شد.

حسین علی اعظمی (۱۳۲۵ - ۱۳۷۵ ق)

حسین بن علی بن حبشی العبیدی الاعظمی، شاعر عرب. او در اعظمیّه بغداد متولّد و در همان جا درگذشت. اعظمی تألیفات فراوانی دارد. او در شعری ارادت خود را نسبت به ائمه اطهار، شخص امام حسین (علیه السلام) و شهدای کربلا چنین بیان کرده است:

الدَّمعُ یَنطِقُ وَ العُیونُ تَتَرَجِمُ *** عَمَّا یُضُمُّ اَلْیَوْمَ هَذَا اَلْمَأْتَمَ

اَلْیَوْمَ قَدْ ذُبِحَ اَلْحُسَیْنُ وَ آله *** ظُلْماً وَ فَاضَ اَلدَّمْعُ وَ اِنْفَجَرَ الدّم

از آن چه امروز در این ماتم می گذرد، اشک صحبت می کند و چشم ها به ترجمه آن سخنان می پردازند؛

امروز حسین و خانواده اش به ستم کشته شدند. بدین سبب اشک ها با خون فرو می ریزد.

حسینعلی رکن منظر

شاعر معاصر ایرانی. از اشعار اوست در رثای سالار شهیدان:

هر آن چه بیشترش خون ز تن به در می شد *** گل بهشت جمالش شکفته تر می شد

به پیش آن اثری کش به سینه بود ز عشق *** خدنگ و نیزه و شمشیر، بی اثر می شد

سرم فدای قدوم شهید زنده دلی *** که از نگون شدن از زین، ز عرش بر می شد

ز کشته پشته همی ساخت بر فراز زمین *** ز هر طرف که هژبرانه حمله ور می شد

چنان صلابت مردانه داشت در میدان *** که از مشاهده اش، شیر برحذر می شد

به راه عشق و ارادت دمی درنگ نکرد *** گهی به پای همی رفت و گه به سر می شد

قسم به دوست که جای کلیم خالی بود *** دمی که نور سرش جاری از شجر می شد

نه این درخت که خود سدره آرزو می کرد *** که میوه دل صدّیقه اش ثمر می شد

حسین کریم النّفس

چهارمین کلیددار قبر مطهّر امام حسین (علیه السلام). او از نواده های سیّد موسی از نسل محمّد یوسف است که از ذریّه ابراهیم اصغر پسر موسی بن جعفر (علیه السلام) است. او به سال ۱۱۳۱ تولیت حرم حسینی را به عهده داشت. او را مردی بلند همّت و جلیل القدر معرفی کرده اند.

حسین مسرور (۱۲٦۷ - ۱۳٤۷ش)

از شاعران معاصر ایران. در بیستم صفر ۱۳۰۸ ق در کوپا از نواحی اصفهان به دنیا آمد. از نه سالگی شعر می سرود و در ۱۳۰۲ ش به استخدام وزارت فرهنگ درآمد. وی زبان های فرانسوی، انگلیسی،

عربی و پهلوی را می دانست و با موسیقی آشنا بود. از آثار او غیر از شعر ده نفر قزلباش و نی زن بیابان را می توان نام برد. از اشعار اوست در واقعه کربلا:

نکوتر بتاب امشب ای روی ماه *** که روشن کنی روی این بزمگاه

بسا شمع رخشنده تابناک *** زباد حوادث فرو مرده پاک

حریفان به یکدیگر آمیخته *** صراحی شکسته، قدح ریخته

به یک سوی ساقی برفته ز دست *** ز سوی دگر مطرب افتاده مست

بتاب امشب ای مه که افلاکیان *** ببینند جانبازی خاکیان

مگر نوح بیند کزین موج خون *** چه سان کشتی آورد باید برون

بیند خلیل خداوندگار *** ز قربانی خود شود شرمسار

کند جامه موسی به تن چاک چاک *** عصا بشکند بر سر آب و خاک

مسیحا ببیند گر این رستخیز *** صلیب و سلب را کند ریز ریز

ص: ۱۳۵

محمّد سر از غرفه آرد برون *** ببیند جگر گوشه را غرق خود

حسین نقیب الاشرف (متوفی: ۱۲۴۷ ق)

یازدهمین کلیددار بارگاه منوّر امام حسین (علیه السلام). او از آل زحیک بود که پس از سیّد محمّد علی تولیت حرم حسینی را عهده دار گشت.

حصین بن نمیر تمیمی (متوفی: ٦٧ ق)

از سران امویان. او از قبیله کنده و از دشمنان آل علی بود. از فرماندهان یزید. حصین با فرماندهی لشکریان یزید به مکّه و مسجدالحرام حمله ور شد و پس از کشتار بسیار خانه کعبه را به آتش کشید و آن را با منجنیق ویران نمود.

حصین بن نمیر به همراه شرحبیل بن ذی الکلاع حمیری، ادهم بن محرز باهلی، ربیعه بن مخارق غنوی و جبله بن عبدالله ختعمی، که همه از دشمنان سرسخت اهل بیت (علیهم السلام) بودند تحت فرماندهی ابن زیاد، در منطقه عین الوردة با نیروهای توّابین مواجه شدند و با یکدیگر نبرد کردند. حصین در جنگ صفّین در سپاه معاویه بود. در دوران قیام مسلم بن عقیل (علیه السلام) در کوفه، رئیس پلیس ابن زیاد بود و مأموریت داشت برای یافتن و دستگیری مسلم خانه های کوفیان را تفتیش کند. و سرانجام وی را دستگیر کرد و به عبیدالله بن زیاد تحویل داد. هم چنین، او قیسر بن مسهّر، فرستاده حسین، را دستگیر کرد و نزد ابن زیاد فرستاد. حصین در حادثه عاشورا، از فرماندهان گروه تیرانداز بود که به سپاه حسین (علیه السلام) حمله کردند. او پس از شهادت حبیب بن مظاهر، سر مقدّس او را در کوفه بر گردن اسب خویش آویخته بود تا به آن افتخار کند.

حصین بن نمیر، نامه رسان امام حسین (علیه السلام)، عبدالله بن یقطر، دستگیر کرد و نزد عبیدالله بن زیاد فرستاد و موجبات کشته شدنش را فراهم آورد.

حصین بن نمیر سکونی

از فرماندهان ابن زیاد. او در زمان قیام مختار بن ابو عبید ثقفی، علیه نیروهای ابن زیاد فرماندهی میمنه لشکر ابن زیاد را به عهد داشت.

حصین بن نمیر، از عاملان و یاوران وفادار یزید بن معاویه بود و بارها از سوی یزید، به پست های حساس گماشته شد. او در کربلا از رهبران سپاه کفّار بود و با ٥٠٠ تیرانداز امام حسین و یارانش را

مجروح کرد و برخی را به شهادت رساند. تیری از او به دهان امام حسین (علیه السلام) اصابت و امام (علیه السلام) او را نفرین کرد. او در ماجرای شهادت مسلم، فرمانده پلیس ابن زیاد، و مأمور بود که راه ها را بر یاوران مسلم ببندد تا کسی به یاری او نرود.

حصین از طرف ابن زیاد مأمور شد با لشکری به قادسیّه برود و مانع ورود امام حسین (علیه السلام) به کربلا شود. او حرّبن یزید را با هزار سوار در برابر امام حسین (علیه السلام) قرار داد.

پس از واقعه عاشورا، حصین بن نمیر، از یاران نزدیک یزید بود. او که به دستور یزید در سال ٦٣ ق در واقعه حره، در کشتار مردم مدینه دست داشت. و در سال ٦٤ ق. در حمله به مکه و به آتش کشیدن خانه کعبه، فرماندهی را به عهده داشت او در تثبیت حکومت آل مروان، پس از مرگ یزید، بسیار مؤثر بود.

در میان سران شام، بعد از یزید و ابن زیاد مردی کثیف تر و خبیث تر و بد سابقه تر از او یافت نمی شود.

حضیرة بن عبدالله

از راویان تاریخ عاشورا که بعضی اخبار در رابطه با قیام مختار از زبان وی نقل شده است.

حفرة علیّ وفاطمة، نک: زینب

حفص بن عمر بن سعد

پسر عمر بن سعد. او در واقعه عاشورا همراه پدرش جنایات زیادی را مرتکب شد؛ و پدرش را به قتل امام حسین (علیه السلام) و فرزندانش تشویق می کرد. وقتی که عبدالله بن کامل، سر بریده عمر سعد را نزد مختار آورد، حفص در کنار مختار ایستاده بود و به سر پدرش نگاه می کرد که مختار دستور داد سر حفص را نیز گردن زدند. هنگامی که دو سر بریده را در مقابل مختار نهادند، مختار

گفت: این به جای حسین (علیه السلام) و آن هم به جای علیّ، اکبر فرزند حسین. مختار سپس با خود گفت: چه مقایسه ناعادلانه ای!

حکیم بن طفیل سبیعی، نک: حکیم بن طفیل طائی

حکیم بن طفیل طائی

از سران اشراف کوفه و از سپاهیان عمر سعد در کربلا. او جزء ده

ص: ١٣٦

نفری بود که بر بدن مطهّر سیّدالشهدا (علیه السلام) اسب تاختند.

او، هم چنین، در روز عاشورا دست چپ حضرت ابوالفضل را از تن جدا کرد.

حکیم بن طفیل، سرانجام به دستور مختار به سزای اعمال جنایت کارانه اش رسید و به سختی کشته شد.

حکیم سنایی (متوفی: حدود ۵۳۵ ق)

ابوالمجد مجدودبن آدم، شاعر و عارف معروف ایرانی قرن ششم. او پس از شکوفایی در شاعری به دربار غزنویان راه جست و مسعود بن ابراهیم و بهرام شاه بن مسعود را مدح کرد. پس از آن به کمال عرفان رسید و از جهان و جهانیان دست شست. چنان که پیشنهاد بهرامشاه را برای ازدواج با خواهرش نپذیرفت. او چند سال از دوره جوانی را در شهرهای بلخ و سرخس و هرات و نیشابور گذرانید و ظاهراً در ایامی که در بلخ بود به کعبه رفت. از مکه به بلخ بازگشت و از آن جا به سرخس و مرو و نیشابور رفت و در سال ۵۱۸ ق به غزنین بازگشت. او را شاگرد و پیرو ابویوسف یعقوب همدانی دانسته اند. سنایی روزگار پایانی عمر را در غزنین به عزلت گذرانید و آرامگاه او نیز در این

شهر است. او در تغییر سبک شعر فارسی و ایجاد تنوّع و تجدّد در آن مؤثر بوده است. از جمله آثار اوست: حدیقة الحقیقه، طریق التّحقیق، سیر العباد، کارنامه بلخ.

این شاعر گران قدر ایرانی، با توجه به ارادتی که به خاندان عصمت و طهارت (علیه السلام) داشت، شهدای کربلا و حضرت امام حسین (علیه السلام) را ستود و واقعه عاشورا را به رشته نظم کشیده است. نمونه ای از این اشعار:

***

حبذّا کربلا و آن تعظیم *** کز بهشت آورد به خلق نسیم

وان تن سر بریده در گل و خاک *** وان عزیزان به تیغ، دل ها چاک

وان گزینِ همه جهان، کشته ***در گل و خون، تنش بیا غشته

و آن چنان ظالمان بدکردار *** کرده بر ظلم خویشتن اصرار

حرمت دین و خاندان رسول *** جمله برداشته ز جهل و فضول

تیغ ها لعل گون ز خون حسین *** چه بود در جهان بتر زین شین؟

زخم شمشیر و نیزه و پیکان *** بر سر نیزه، سر به جای سنان

کرده آل زیاد و شمر لعین *** ابتدای چنین تبه در دین

مصطفی جامه جمله بدریده *** علی از دیده خون بباریده

فاطمه روی را خراشیده *** خون بباریده بی حد از دیده

حسن از زخم کرده سینه کبود *** زینب از دیده ها برانده دو رود

عالمی بر جفا دلیر شده *** رو به مرده، شرزه شیر شده

کافرانی در اوّل پیکار *** شده از زخم ذوالفقار، فگار

کین دل بازخواسته ز حسین *** شده قانع بدین شماتت و شین

هر که بدگوی آن سگان باشد *** دان که او شاه آن جهان باشد

هر که راضی شود به کرده زشت *** نزد آن کس، چه دوزخ و چه بهشت

دین به دنیا به خیره بفروشد *** نکند نیک و در بدی کوشد

خیره، راضی شود به خون حسین *** که فزون بود وقعش از ثقلین

آن که را این خبیث، خال بود *** مؤمنان را کی اِبنِ خال بود؟

من ازین ابن خال بیزارم *** کز پدر نیز هم در آزارم

پس تو گویی: یزید میرِ من است *** عمر عاص پلید، پیرِ من است

آن که را عمر عاص باشد پیر *** یا یزید پلید باشد میر

مستحقّ عذاب و نفرین است *** بد ره و بد فعال و بد دین است

ص: ۱۳۷

لعنت دادگر بر آن کس باد *** که مر او را کند به نیکی یاد

من نیم دوستدار شمر و یزید *** زان قبیله منم به عهد، بعید

هر که راضی شود به بد کردن *** لعنتش، طوق گشت در گردن

***

داستان پسر هند مگر نشنیدی *** که از او و سه کس او به پیمبر چه رسید

پدر او دُر دندان پیمبر بشکست *** مادر او جگر عمّ پیمبر بمکید

او به ناحق، حق داماد پیمبر بستد *** پسر او سر فرزند پیمبر ببرید

بر چنین قوم، تو لعنت نکنی؟ شرمت باد *** لَعنَ الله یَزیداً وَ عَلَی آل یَزید

حکیم شفایی (متوفی: ۱۰۳۸ ق)

شرف الدّین حسن طبیب، مشهور به حکیم شفایی، طبیب خاص و ندیم شاه عبّاس اوّل. علاوه بر غزلیات و هجویات، یک مثنوی موسوم به «نمکدان حقیقت» به تقلید از حدیقة الحقیقه سنایی، از او باقی مانده است.

این شاعر فرهیخته راجع به شهیدان کربلا مرثیه هایی سروده است که از جمله آن هاست:

***

ماه محرّم آمد و دل نوحه برگفت *** گردون پیر شیوهٔ ماتم ز سر گرفت

ای عیش، همتی که دگر لشکر ملال *** از نیم حمله کشور دل سر به سر گرفت

ای صبر، الوداع که غم از میان خلق *** رسم شکیب و شیوه آرام برگرفت

روح الامین به یاد لب تشنه حسین *** آهی کشید و خرمن افلاک درگرفت

چندین گریست عقل نخستین که آفتاب *** صد لجّه آب از نم مژگان تر گرفت

ارواح انبیا هم ازین غم معاف نیست *** دست ملال دامن خیر البشر گرفت

***

سرو ز پا فتاده باغ جنان حسین *** شاخ گل شکفته زباد خزان حسین

پژمرده گلبنی که لب غنچه تر نکرد *** از جویبار حسرت آخر زمان حسین

آن لاله غریب که بر جان خسته داشت *** چون گل هزار چاک ز تیغ و سنان حسین

سوداگر بلا که به بازار کربلا *** بالای هم نهاد متاع زیان حسین

آن مالک بهشت که اقطاع مرحمت *** زیر نگین اوست جهان در جهان حسین

***

آه از دمی که فتنه حرب آشکار شد *** شرم از میان بی ادبان برکنار شد

آه از دمی که شاه شهیدان ز قحط آب *** محتاج رشحه مژه اشکبار شد

آه از دمی که حلق شهیدان ز تشنگی *** راضی به خنجر ستم آبدار شد

آه از دمی که غرقه به خون اسب ذوالجناح *** تنها به سوی خیمه آن شهسوار شد

از ضربتی که خصم بر او بی دریغ زد *** ارواح قدسیان به فلک دلفگار شد

***

آب بقا که در ظلمات است جای او *** باشد سیاه پوش هنوز از برای او

لب تشنه جان سپرد به خاک آن که تا ابد *** در چشم آب سرمه کشد خاک پای او

اندیشه، سر به جیب تفکر فرو برد *** هر جا که بگذرد سخن از خون بهای او

این ماتم کسی ست که خورشید می کند *** شیون به سان مویه کنان در سرای او

این ماتم کسی ست که فردا نمی دهند *** جامی به دست تشنه لبان بی رضای او

این ماتم کسی ست که هر لحظه می کنند *** خیل فرشته، هستی خود را فدای او

ص: ۱۳۸

ایّام در هم است ازین ماجرا هنوز *** دارد به یاد، واقعه کربلا هنوز

دارد ازین معامله روح نبی ملال *** در ماتمند سلسله انبیا هنوز

چون گل نشد شکفته لب لعل مصطفی *** چون غنچه در هم است دل مرتضا هنوز

چرخ کبود، جامه نیلیش دربر است *** بیرون نیامده ست فلک زین عزا هنوز

در ماتم حسین و شهیدان کربلاست ***خاکی که می کند به سر خود صبا هنوز

ابری که مرتفع شده از خون اهل بیت *** بارد سر بریده به خاک، از هوا هنوز

در ظلمت است معتکف از شرم روی او *** بنگر سیاهپوشی آب بقا هنوز

حلاس بن عمرو راسبی

از اصحاب حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) و از فرماندهان لشکر آن حضرت در کوفه. گفته اند در زمان حضرت علی (علیه السلام) رئیس شهربانی کوفه بود. در واقعه عاشورا حلاس و برادرش نعمان خود را با سپاه ابن سعد به کربلا رساندند و سپس به سپاه حضرت امام حسین (علیه السلام) پیوستند و در روز عاشورا در حمله نخست به شهادت رسیدند.

نام او در زیارت رجبیّه وارد شده است.

حلاس بن عمرو هجری

از شهدای کربلا.

حمّاد بن حماد خزاعی مرادی

از شهدای کربلا. نامش در زیارت رجبیّه نیز آمده است.

حمزة الاکبر بن حسن بن عبیدالله بن عباس

از نوادگان حضرت قمر بنی هاشم (علیه السلام)، مکّنی به ابی القاسم.

حمل بن مالک محاربی

از نیروهای عمر سعد و از جنایت کاران روز عاشورا.

حمل بن مالک به دستور مختار و به دست ابو نمر (مالک بن عمرو نهدی)، از افسران شجاع مختار، در منطقه قادسیه به همراه عبدالله بن اسید جهنی و مالک بن بشیر بدّی، که از کفّار بودند، دستگیر شد. او به سزای جنایاتی که در روز عاشورا مرتکب شده بود، اعدام شد.

حمید بن حریث

از افسران مختار بن ابو عبید ثقفی. او در قیام مختار، نقش مهمی داشت و در حمله به نیروهای ابن زیاد نیز شرکت کرد.

حمید بن حرث فرمانده گردانی بود که ابراهیم اشتر او را به کمک سپاه طفیل بن لقیط فرستاد.

حمید بن مسلم ازدی

از گزارشگران واقعه کربلا و از سربازان عمر سعد. از او اخباری دربارهٔ وقایع عاشورا گزارش شده است که عبارتند از:

الف- نامه ابن زیاد به عمر بن سعد و دستور ظالمانه بستن آب بر حسین (علیه السلام) و یاران آن حضرت و رفتن سردار سپاه شهیدان، عبّاس، برای تهیّه آب در شب هفتم محرّم؛

ب- رفتن جلّاد خون آشام اموی، شمر، به کربلا؛

ج- آغاز پیکار تجاوزکارانه سپاه شوم اموی بر ضدّ سالار شهیدان؛

د- سخنان امام به، شمر، به هنگام یورش بر خیمه های نور، پیش از شهادت آن بزرگوار و نیز، گزارش نماز ظهر عاشورا و شهادت حبیب اسدی؛

ه- سخنان سالار شایستگان در کنار پیکر به خون خفته فرزند گرانمایه اش، علی اکبر، و آمدن بانوی بانوان، زینب، به میدان کربلا به هنگام شهادت علی اکبر (علیه السلام) و نیز به هنگام شهادت قاسم و عبدالله، دو یادگار حضرت مجتبی (علیه السلام) و نیز وضعیّت سالار خوبان پس از شهادت یاران تا لحظات شهادت؛

و- اختلاف نظر سپاه شوم اموی پس از شهادت حسین (علیه السلام) درباره سرنوشت حضرت سجّاد، که او را به شهادت برسانند، یا به اسارت برند؟

و نیز خبر دستگیری و رهایی عقبه بن سمعان از غلامان خاندان حسین (علیه السلام) و نیز تاختن اسب بر پیکر مطهّر سالار شایستگان و بردن سر مقدّس حسین (علیه السلام) به بارگاه شوم عبیدالله، به دست دو عنصر پلید به نام های حمید و خولی.

ز- رفتن خولی به نزد خانواده عمر بن سعد، به دستور وی، تا

ص: ۱۳۹

خبر سلامتی و بازگشت او را بدهد.

ح- گزارش مجلس شوم ابن زیاد و چوب زدن لب و دندان حسین (علیه السلام) و اعتراض شجاعانه زید بن ارقم؛

ط- ورود دخت قهرمان امیر مؤمنان به مجلس عبید و سخنان مستبدانه و خودکامه اموی و پاسخ شایسته و شجاعانه زینب به او و واماندگی عبید؛

ی- سخنان ابن زیاد با حضرت سجّاد و پاسخ دلیرانه و حکیمانه امام به او و تلاش ابلهانه آن عنصر پلید برای به شهادت رسانیدن تنها یادگار حضرت حسین و ایستادگی و دفاع قهرمانانه عمه گران قدرش از جان گرامی او؛

ک- خطبه سراپا دروغ و بی اساس عبید در مسجد کوفه و پاسخ شجاعانه عبدالله بن عفیف به او و شهادتش به جرم حقگویی و حق پویی و افشای ماهیّت پلید رژیم اموی و عملکرد تبهکارانه آن.

واسطهٔ این اخبار و رویدادها سلیمان بن ابی راشد است و اوست که این اخبار را، از حمید ابن مسلم به ابو مخنف گزارش کرده است. برای هر پژوهشگری روشن می شود که ابو مخنف این اخبار را به مناسبت های گوناگون تقطیع می کند و نیز آشکار است که روایات سلیمان از رفتن شمر به کربلا، آغاز می شود و ضمن ترسیم مجلس عبید و شهادت عبدالله بن عفیف به پایان می رسد.

نکته دیگری که از این روایات دانسته می شود، این است که راوی این اخبار به همراه سپاه شمر بوده است. این دریافت با توجه به چگونگی نقل اخبار و نیز گفتگوهای مکرّر او با شمر و نکوهش کارهای ضد انسانی شمر از جانب او، و نیز حضور او در اردوگاه نور و خیمه های سالار شهیدان پس از شهادت آن حضرت، آشکار است؛ چرا که می دانیم جز شمر و رجّاله های او کسی به خیمه های امام حسین، پس از شهادتش، یورش نبرد.

پس از این تاریخ، سلیمان بن ابی راشد را در قیام توّابین و به همراه آنان می نگریم.

او مختار را در زندان دیدار می کند امّا سلیمان بن صرد او را از یاری رسانی به مختار بر حذر می دارد و به او خبر می دهد که مختار مردم را از یاری او باز می دارد و سلیمان هم با روی گردانی از او، با گروه هایی از توّابین، شکست خورده باز می گردد. او دوست ابراهیم، فرزند اشتر نخعی بود که با او رفت و آمد داشت و هر شامگاه به همراه او پس از ماجرای توّابین به نزد مختار می رفت و تا سپیده دم دربارهٔ آنان می اندیشید و آن گاه باز می گشت.

او در شب سه شنبه، که مصادف با شب قیام مختار در کوفه بود، پس از تاریک شدن هوا به همراه دوست خویش ابراهیم در میان یک گروه ۱۰۰ نفری از رزم آوران و طرفداران خویش از خانه اش به سوی خانه مختار حرکت کرد. او و یارانش در حالی که شمشیرهای آخته را برای پیکار آماده ساخته و زیر لباس های خویش زره پوشیده بودند، برای یاری رسانی به مختار وارد خانهٔ او شدند. امّا وقتی دریافت که مختار تصمیم گرفته است که کشندگان پیشوای شهیدان و یاران باوفای او را نابود سازد به همراه عبدالرّحمن بن مخنف ازدی بر ضدّ مختار قیام کرد.

عمر بن سعد در همان روز که روز عاشورا بود سر مقدس حسین (علیه السلام) را با خولی بن یزید اصبحی و حمید بن مسلم ازدی به سوی عبیدالله بن زیاد فرستاد.

در کتاب ارشاد، شیخ مفید می گوید: حمید بن مسلم روز عاشورا پس از شهادت امام حسین (علیه السلام) با شمر، بر سر آتش زدن خیمه ها مجادله داشت. او از جمله گروهی بود که سر حسین

(علیه السلام) را به کوفه برد. او در لشکر توّابین هم حضور داشته است؛ و بیشتر وقایع کربلا در تاریخ طبری و برخی منابع دیگر از قول او نقل شده است.

حمید بن مسلم، در زمان قیام مختار متواری شد. مختار نیز خانه او را ویران نمود و اموال او را مصادره کرد.

حمید بن مسلم، از جمله کسانی بود که در جریان نهضت امام حسین (علیه السلام) از اول تا آخر حضور داشت. از او نقل شده است که: مختار سائب بن مالک اشعری را با گروهی مسلح به سراغ ما فرستاد. من خارج کوفه به طایفه عبدالقیس پناه بردم و عبدالله و عبدالرحمان فرزندان اصلخب نیز به دنبال من به آن جا آمده و مخفی شدیم. نیروهای سائب، آن دو نفر را تعقیب کردند و من از فرصت استفاده کردم و موفق شدم فرار کنم اما آن دو نفر دستگیر شدند و فرد دیگری از عاملان کربلا به نام عبدالله بن وهب از طایفه حمدان نیز دستگیر شد. و همه را دسته جمعی به نزد مختار بردند، مختار که خوب به جرم آنان آگاه بود بلافاصله دستور داد در مقابل بازار آنان را اعدام کنند.

حمید بن مسلم گوید: این شعر را درباره نجات خود از چنگ مختار سرودم:

دیدی که چگونه از آن وحشت، نجات یافتم در حالی که من خود امیدی به نجات نداشتم.

ص: ۱٤۰

حنظلة بن اسعد شبامی

حنظله بن اسعد بن شبام بن عبدالله بن اسعد بن حاشد بن حمدان الحمداني الشبامی از بنی شبام تیره ای از حمدان از شهدای عاشورا. حنظله اهل کوفه بود.

در بعضی از منابع به اشتباه شبامی را شامی استنساخ کرده اند و به نادرستی دو حنظله، یکی حمدانی و دیگری شامی، ثبت کرده اند. حنظله فرزندی به نام علی داشته که در کتب تاریخ از جمله طبری در نقل حوادث بر او استناد می کنند.

حنظله از رجال سرشناس شیعه، سخنوری فصیح، شجاع و قاری قرآن بوده است.

قبل از واقعهٔ تاسوعا و عاشورا در کربلا به خدمت امام حسین (علیه السلام) رسید و با توجه به لیاقت هایی که داشت، امام (علیه السلام) او را برای احتجاج پیش ابن سعد فرستاد.

وقتی که اصحاب امام همگی شهید شدند و جز چند نفر باقی نمانده بود و دشمن مرتب یاران امام را آماج تیرهای خود قرار می داد، حنظله خود را هم چون سپری در مقابل حضرت امام حسین (علیه السلام) قرار داد و تیرها و نیزه ها و شمشیرهایی را که امام (علیه السلام) را هدف قرار می دادند به جان می خرید.

حنظله در این حال، سخنرانی و موعظه هایی را در مقابل لشکر قساوت پیشه ایراد می کرد که قسمتی از آن به شرح ذیل است:

(یا قَوْمِ اِنی اَخافُ عَلَیْکُمْ مِثْلَ یَوْمِ الاحزابِ، مِثْلُ دَابِ قَوْمِ نُوحٍ وَ عَادٍ وَ ثَمُودَ وَ اَلَّذِینَ مِنْ بَعْدِهِمْ وَ مَا اَللَّهُ یُرِیدُ ظُلْماً لِلْعِبادِ، وَ یا قَوْمِ اَنّی اخَافُ عَلَیْکُمْ یَوْمَ اَلتَّنَادِ یَوْمَ تُوَلُّونَ مُدْبِرِینَ، مَالُکُمْ مِنَ اَللَّهِ مِنْ عَاصِمٍ وَ مَنْ یُضْلِلِ اَللَّهُ فَمَالَهُ مِنْ هَادٍ. یَا قَوْمِ تَقْتُلُوا حُسَیْناً فَیُسْحِتَکُمُ اَللَّهُ بِعَذَابٍ (وَ قَدْ خَابَ مَنِ افتَری))؛

ای قوم، من بر شما از روزی همانند روز عذاب اقوام و احزاب پیشین بیم ناکم، و شما را از سرانجامی که بر قوم نوح و عاد و ثمود و کسانی که بعد ایشان بودند برحذر می دارم. خداوند بر بندگانش ظلم نمی کند. ای قوم من بر شما از روزی بیمناکم که یکدیگر را صدا می زنند (و کمک می طلبند ولی صدایتان جایی نمی رسد). همان روزی که، روی می گردانید و فرار می کنید، امّا هیچ پناهگاهی در

برابر عذاب خداوند ندارید و هرکس را خداوند (به خاطر اعمالش) گمراه سازد هدایت کننده ای برای او نیست.

ای قوم، حسین (علیه السلام) را می کشید و بدانید که عذاب الهی شما را فرا می گیرد و هرکس بر خدا دروغ ببندد، نومید و شکست می خورد.

آن گاه امام حسین (علیه السلام) فرمود: ای حنظله ابن اسعد رحمت خدا بر تو باد. کوفیان وقتی مستوجب عذاب شدند که دعوت حق تو را رد کردند و ناسزا بر تو و دوستانت گفتند (یا آماده قتل تو و دوستانت شدند) الآن که برادران صالحت را به شهادت رسانیده اند به طریق اولی مستحق و مستوجب عذاب اند.

حنظله بن اسعد عرض کرد: درست فرمودی فدایت شوم تو داناتری، آیا اجازه می دهی به میدان روم، به سوی آخرت شتافته و به برادرانم ملحق شوم؟

امام (علیه السلام) فرمود: برو به سوی خیری که بهتر از دنیا و آن چه در دنیاست: به سوی سرزمینی که کهنه نمی شود.

آن گاه حنظله عرض کرد: (السَّلاَمُ عَلَيْكَ يا ابا عَبْداللَّهِ صَلَّي اَللَّهُ عَلَيْكَ وَ عَلي اَهْلِ بَيْتِكَ وَ جَمَعَ اَللَّهُ بَيْنَنَا وَ بَيْنَكَ فِي جَنَّتِهِ فَقَالَ (علیه السلام): آمین آمین) ؛ سلام بر تو ای ابا عبدالله (علیه السلام) درود خدا بر تو و اهل بیت تو، خداوند ما را با شما در بهشت جمع گرداند، امام (علیه السلام) فرمود: آمین آمین. سپس جهاد کرد و به شهادت رسید.

نام حنظله با مختصر تغییری در زیارت ناحیه و رجبیّه وارد شده است:

(اَلسَّلاَمُ عَلَى حَنْظَلَةَ بْنِ سَعْدٍ الشِّبَامِيُّ.)

حنظلة بن سعد شبامی، نک: حنظلة بن اسعد شبامی

حنظلة بن عمرو شیبانی

از شهدای کربلا. او در حمله اول (به قولی در نبرد تن به تن) به شهادت رسید.

شیبانی منسوب به شیبان تیره ای از اعراب عدنان (عدنان، عرب شمالی)

حنظلة بن قیس

از اصحاب امام حسین (علیه السلام) و از شهدای روز عاشورا.

حنیفة الاعور

کسی که خانه ورّاد را به عباد بن حصین نشان داد. روایت شده است که قباع، نماینده ابن زبیر، نیرویی به فرماندهی عباد بن حصین و قیس بن هیثم برای مقابله با سپاه مثنی بن مخربة بن عبدی که از هم پیمانان مختار و خون خواهان حسین بن علی (علیه السلام)

ص: ۱٤۱

بود، گسیل داشت. عمّال بن زبیر از راه کوفه، حرکت کردند و از منطقهٔ «شوره زار» گذشتند و نزدیک نیروهای مثنی مستقر شدند. مردم درهای خانه خود را به روی آنان بستند و هیچ کس به یار عباد نیامد؛ و حتّی کسی که از او سؤالی بکند در آن حوالی نبود، عباد فریاد زد: کسی از بنی تمیم این جا نیست؟

مردی به نام حنیفه الاعور گفت: امیر آن جا خانه ورّاد، از طایفه عبد شمس، است. بدین گونه حنیفه الاعور منزل ورّاد، یکی از دوستان عباد بن حصین را به او نشان داد.

حواریّون

یاران وفادار حضرت سیّدالشهدا (علیه السلام). منتخب التواریخ ۲۶ فضیلت برای آنان شمرده است؛ از جمله: رضایت از خدا، با وفاترین اصحاب، ثبت بودن نامشان در لوح محفوظ، برتر بودن مقامشان از همه شهدا، همّت والا، توفیق بازگشت به دنیا در عصر رجعت، معروف بودنشان در آسمان ها، شوق شهادت در رکاب امام حسین (علیه السلام)، یاران واقعی دین خدا، وارستگی، زهد، عبادت، دفن در سرزمین کربلا ... و در آخرت همگان بر آنان غبطه می خورند.

به استناد حدیث امام کاظم (علیه السلام) همه شهدای کربلا حواریّون حسین اند که در قیامت بر می خیزند: ثم ینادی مناد: این حواری الحسین (علیه السلام)؟

فَيَقُومُ كُلُّ مَنِ اُسْتُشْهِدَ مَعَهُ وَ لَمْ يَتَخَلَّفْ عَنْهُ.

حوشب برسمی

از افسران تحت امر مختار بن ابو عبید ثقفی. در زمان قیام مختار، حوشب با نیروهای تحت فرمان خود به تعقیب و دستگیری قتل اباعبدالله (علیه السلام) می پرداخت و آن ها را به قتل می رساند.

حوی، نک: جوین بن مالک ضبعی

حوی بن مالک ضبعی، نک: جوین بن مالک

حوی (مولی)، نک: جون بن حوی

حیّان بن حارث، نک: جابربن حارث سلمانی

حیّان بن حارث اسدی

از صالحان و پاکان و از شهدای کربلا. نام او در زیارت رجبیّه و زیارت ناحیه مقدسه ذکر شده است: (اَلسَّلاَمُ عَلَى حَيَّانَ بْنِ اَلْحَارِثِ اَلاِسْدِيُّ ...) او نیز پس از نبردی سخت با دشمن به شهادت رسید.

حیّان بن حارث سلمانی ازدی

به گفته برخی از مورخین و محققین از شهدای کربلا.

حیدر حلّی (١٢٤٦ - ١٣٠٤ ق)

از نوادگان و از شاعران خاندان عصمت و طهارت. او در شهر حلّه متولّد شد. نسب او به امام حسین (علیه السلام) می رسد. سید حیدر در کودکی یتیم شد و تحت سرپرستی عمویش قرار گرفت. او در حلّه وفات کرد و در نجف اشرف و در صحن مرتضوی دفن شد. سید حیدر در رثای اجداد گران قدرش و شهیدان صحرای طف اشعار پر سوز و گدازی دارد که از جمله آن هاست:

تَعْثُرْ حَتَّى مَاتَ فِي اَلْهَامِ حَدَه *** وَ قَائِمُهُ فِي كَفِّهِ مَا تَعثَرَا

كَأَنَّ اَخَاهُ اَلسَّيْفَ أَعْطَى صَبْرَهُ *** فَلَمْ يَبْرَحِ اَلْهَيْجَاءُ حَتَّى تَكَسَّرَا

لَهُ اَللَّهُ مَفْطُورٌ مِنَ اَلصَّبْرِ قلبه *** وَ لَوْ كَانَ مِنْ صُمِّ اَلصَّفَا لَتَفْطِرَا

وَ منْعَطِفاً اِهْوَى لِتَقْبِيلِ طِفْلِهِ *** فَقَبِلَ مِنْهُ قَبَلَهُ اَلسَّهْمُ مُنْحَراً

لَقَدْ و لَدَا فى سَاعَةٍ هُوَ وَ اَلرَّدَى *** وَ مَنْ قَبِلَهُ فِي نَحْرِهِ اَلسَّهْمُ كِبْراً

مَالَى أُسَالِمُ قَوْماً عِنْدَهُمْ تَرْتَى *** لاَ سَالِمْتَنِى يَدُ اَلْأَيَّامِ إِنْ سلموا

اَلْخَيْلُ عِنْدَكَ مِلَّتُهَا مَرَابِطُهَا *** وَ اَلْبَيْضُ مِنْهَا عُرَى أَغْمَادُهَا السأم

أُعِيذُ سَيْفَكَ أَنْ تُصَدَّى حَدِيدَتُهُ *** وَ لَمْ تكُنْ فِيهِ تَجَلَّى هَذِهِ اَلْغُمَمُ

وَ لاَ غَضَاضَةُ اَلطَّفِّ أَنْ قَتَلوا *** صَبْراً بِهَيْجَاءَ لَمْ تَثْبُتْ لَهَا قَدَم

فَالْحَرْبُ تَعْلَمُ إِنْ مَاتُوا بِهَا فَلَقَد *** مَاتَتْ بِهَا مِنْهُمُ اَلاِسْيَافُ لاَ الهمم

كَفَانِي ضَنّاً أَنْ تَرَى فِى الحُسَيْن *** شَفَتْ آلُ مَرْوَانَ أَضْغَانَهَا

ص: ١٤٢

غَرِيباً أَرَى يَا غَرِيبَ اَلطُّفُوفِ *** تَوَسَّدْ خَدَّكَ كُثْبَانُهَا

وَ قَتَلَكَ صَبْراً أَبُوكَ *** ثَناها وَ كَسْرُ أوثانِها

يَلْقَ اَلْكَتِيبَةَ مُفْرَداً *** فَتَفِرُّ دَامِيَةَ اَلْجِرَاحِ

وَ بِهَامِهَا اِعْتَصَمَتْ مُخاً *** فَةٌ بَأْسُهُ بَيْضُ اَلصِّفَاحِ

وَ تَسَتَّرْتُ مِنْهُ حَيّاً *** ء فى اَلْحَشَا سُمْرُ اَلرِّمَاحِ

مَازَالٌ يُورِدُ رُمْحَهُ *** فِي اَلْقَلْبِ مِنْهَا وَ الْجَنَاحُ

وَ حُسَامُهُ فِي اَللَّهِ يس *** فحَّ مِنْ دِمَاءِ بَنَى اَلسِّفَاحَ

حَتَّى دَعَاهُ اِلَيهِ أَنْ *** يَغْدُو فَلَبَّى بِالرَّوَاحِ

عَفِيراً مَتَى عَايَنَتْهُ اَلْكُمَاةُ *** يَخْتَطِفُ اَلرُّعْبُ أَلْوَانَهَا

فَمَا أَجَّلْتِ اَلْحَرْبُ عَنْ مِثْلِهِ *** قَتِيلاً يَجْبُنُ شُجْعَانَهَا

شمشيرش آن قدر بر سرها فرود آمد تا كند شد، امّا قبضهٔ شمشير هم چنان در دست توانای او استوار ماند؛

گويى شمشير، برادر وفادار او بود كه تا قطعه قطعه نشد از يارى او در جنگ دست نكشيد؛

خدای من، گویی دل او یکپارچه شکیبایی بود که اگر سنگ هم در برابر این مصائب قرار می گرفت می ترکید؛

برای بوسیدن طفلش خم شد امّا قبل از او تیر گردن طفل را بوسید؛

آن طفل و مرگ همزادند. قبل از این که پدر در گوشش اذان بگوید، تیر در گوش او تکبیر گفت؛

چگونه است که وقتی با گروهی مسالمت می کنم، آن ها با من کینه می ورزند؟ اگر من آن ها را سلامت بگذارم، دست روزگار مرا امان نمی دهد؛

اسب ها از ماندن در اصطبل خود بیزار و غلاف شمشیرها از پوشاندن آن ها خسته شده اند؛

پناه به خدا می برم که شمشیر تو زنگ بگیرد و همّ و غمّ را با آن از بین نبری؛

برای آن ها ننگ نبود که در جنگ با شکیبایی کشته شوند و تا آخر باقی نمانند؛

این جنگ خود نیز می داند که اگر آن ها کشته شدند، همّت هایشان پا بر جا مانده است؛

همین درد برای من کافی است که با قتل امام حسین (علیه السلام) دل های پر کینه آل مروان شفا یافته است؛

ای غریب طف، چه شگفت است که می بینم گونه تو بر روی شن ها قرار گرفته، و کشته شدن صبورانه تو به خاطر مجاهدات پدرت بود که کمر آن ها را خم کرد و بت های آن ها را شکست؛

به تنهایی با یک لشکر مبارزه می کرد و همهٔ آن لشکر مجروح می شدند و می گریختند؛

و شمشیرها از ترس او خود را در داخل سرها مخفی می کردند؛

و نیزه ها از شرم او در داخل شکم ها مخفی می شدند؛

نیزه او پیوسته در دل و پهلوهای آن ها فرو می رفت؛

و شمشیر او در راه خدا خون زنازادگان را می ریخت؛

تا زمانی که خدا او را خواند و او اجابت کرد و به سوی خدا رفت؛

هنگامی که قهرمانان، این کشته را بر روی زمین به خاک آلوده دیدند، از ترس رنگ از چهره شان پرید؛

هیچ گاه در پایان جنگ دیده نشده که کسی که کشته شد، شجاعان را بترساند.

حیدر علی خان شیرازی

سفیر اعزامی ایران به مصر از سوی فتحعلی شاه قاجار. پس از آن که وهّابی ها به کربلای معلّا لشکرکشی کردند و به قتل و غارت حرم حسینی پرداختندّ فتحعلی شاه قاجار یکی از معتمدین خود، موسوم به حاجی حیدر علی خان شیرازی، را به سفارت مصر اعزام و منصوب کرد. در این سفر شاه ایران نامه ای محبت آمیز به ضمیمه یک قبضه شمشیر گوهر نشان خراسانی به محمد علی پاشا، که در آن روزگار فرمانروای مصر بود، فرستاد و از او درخواست کرد که وهّابی ها را گوشمالی دهد وگرنه خود از دو نیروی دریایی و خشکی برای سرکوبی وهابی ها اقدام خواهد کرد.

چون سفیر ایران به مصر وارد شد و فرمانروای مصر نامهٔ

ص: ۱۴۳

دربار ایران را خواند، بلادرنگ ابراهیم پاشا را به سرکوبی وهابیان مأمور کرد. سپاهیان پاشا ابتدا شهر درعیّه را ویران کردند و سپس عبدالله بن مسعود امیر وهابی را به زنجیر کشیده به استامبول، پایتخت دولت عثمانی، فرستادند. پادشاه عثمانی نیز دستور قتل او را صادر کرد و سفیر ایران از راه شام وارد شهر تبریز شد و گزارش خود را به عرض عباس میرزا نایب السلطنه رسانید.

خ

خارجی

عنوانی ناپسند از سوی یزید و ابن زیاد به امام حسین (علیه السلام). خارجی در اصل به معنای شورشی و یاغی آمده است. کاربرد این عنوان به زمان امیرالمؤمنین (علیه السلام) بر می گردد. کسانی که در جنگ صفّین از فرمان علی (علیه السلام) روی برگرداندند، به خوارج معروف شدند. این عنوان، به ویژه در عراق مفهومی ناپسند یافت. یزید برای مشروعیت بخشیدن به کار خویش در کشتن حسین (علیه السلام) این عنوان را مستمسک قرار می داد و خود را سرکوب کنندهٔ شورش بر ضد خلیفه اسلامی معرفی کرد. از این رو سیدالشهدا (علیه السلام) را شخصی مخالف، یعنی حکومت اسلامی خارجی معرفی می کرد.

خاکی شیرازی (متوفی: ١٢٨٦ق)

ملّا محمّد ابراهیم قاری، شاعر مرثیه سرای ایرانی. او مردی متقّی و مطّلع در علم قرائت و جفر بود. از او مراثی بسیاری باقی مانده است؛ از جمله در رثای شهیدان کربلا و حضرت امام حسین (علیه السلام) اشعار پرسوز و گدازی دارد خاکی شیرازی در وادی السلام نجف مدفون است.

***

شنیده اید حسینی به ظلم گشت شهید *** ندیده اید که چشم سپهر خون بارید

شنیده اید که کردند تیربارانش *** ندیده اید به یاران و عترتش چه رسید

شنیده اید که از خون سر نمود وضو *** ندیده اید که چون در سجود سر بخشید

***

جون شهسوار عرصه میدان کربلا *** شد غوطه ور به لجّه عمّان کربلا

بارید آسمان به زمین بس که سیل خون *** شد مهر و ماه غرقه طوفان کربلا

شیر خدا به راحت و آلوده گرگ چرخ *** دندان به خون یوسف کنعان کربلا

مسجد به دیر و سبحه به زنّار شد بدل *** چون شد فسرده شمع شبستان کربلا

از تندباد حادثه، دوران به باد داد *** بشکفت هر گلی ز گلستان کربلا

در جوی خون لاله عذاران سرو قد *** گردیده لاله زار بیابان کربلا

غیر از سرشک حسرت و آب دل کباب *** آبی که زد بر آتش مهمان کربلا؟

آل زنا غنوده بر اورنگ زرنگار *** و اندر خرابه پرده نشینان کربلا

ای زاده زیاد، کجا می رود زیاد *** ظلمی که از تو رفت به سلطان کربلا؟

تا روز حشر لعنت حق بر یزید باد *** هل من مزیدِ نار بر او بر مزید باد

خالدبن طلحه

از نیروهای تحت امر عمر بن سعد در روز عاشورا. هنگامی که عون بن علی بن ابی طالب (علیه السلام) پا به عرصه میدان نهاد، خالد بن طلحه در کمین عون نشست و در فرصتی مناسب عون را به شهادت رسانید.

ص: ١٤٥

خالد بن عمرو بن خالد ازدی

از یاران امام حسین و از شهیدان واقعه عاشورا. او به اتفاق پدرش، عمرو، مصاحب و همراه ابی عبدالله (علیه السلام) بود. پدر و پسر دو از رزم آوران و صالحان و شیعیان بودند. وقتی پدرش شهید شد خالد به لشکر ابن سعد حمله سختی کرد، و سرانجام شهید شد.

ابن شهر آشوب، خوارزمی و مجلسی در بحارالانوار نام وی را آورده اند.

ازدی، منسوب به ازد، از ناحیهٔ شبان ناحیه ای است در لبنان.

خالد محمّد خالد

نویسنده معاصر سنّی مذهب. خالد محمد خالد از جمله کسانی است که واقعه عاشورا و اشتیاق و فداکاری امام حسین (علیه السلام) را مطرح کرده است. او انگیزه اصلی امام حسین (علیه السلام) را در قیام خونین کربلا شرافت و فداکاری می داند.

خالد محمد خالد درباره عاشورا می نویسد: موضوع [در قیم عاشورا]، موضوع دین بود. اگر اول [حسین (علیه السلام)] از مبارزه دست بر می داشت درست مثل این بود که از دین دست کشیده است. پسر امام (علیه السلام) برای امور عاطفی و یا حتی کمک به دیگران فداکار نکرد، بلکه هدف اصلی او فداکاری برای حفظ دین خدا بود.

خامس آل عبا

از القاب سیّدالشهدا (علیه السلام). خامس آل عبا یعنی پنجمین نفر اصحاب کساء. حدیث کساء نیز در مقام و فضیلت پنج تن وار شده است: (اَللَّهُمَّ هولاءَ اهلِ بَیْتی فَاذْهَبْ عَنْهُمُ اَلرِّجْسَ وَ طَهِّرَ هُمْ تَطْهِیراً.)

در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) آمده است که جز خدا هیچ نبود، پس خداوند پنج نور را از جلال و عظمت خود آفرید و برای هر یک از آن انوار، اسمی از اسمای الهی بود. خدا «حمید» است و این اسم در محمد (صلی الله علیه و آله) ظهور یافت. خدا «اعلی» است که در امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) ظهور یافت. و برای خدا «اسمای حسنی» وجود دارد که نام حسن و حسین (علیه السلام) از آن اسماء مشتق است. از اسم «فاطر» او، نام زهرای اطهر، فاطمه اشتقاق پیدا کرد، پسر وقتی که آن انوار را آفرید، این ها را در میثاق قرار داد، که در طرف راست عرش جا گرفتند. و خدا فرشتگان را از نور آفرید و وقتی که فرشتگان به این انوار نظر کردند، امر و شأن این ها را بزرگ شمردند و تسبیح را (از آن ها) فراگرفتند و این مطابق با گفته فرشتگان است که در قرآن آمده است: به حقیقت ما (در انتظار او امر الهی در تدبیر عالم) صف کشیده ایم. و به راستی ما تسبیح کننده ایم، و آن هنگام که آدم (علیه السلام) را آفرید آدم به سوی این انوار از طرف راست عرش با دقت نظر و عرض کرد: ای صاحب اختیار من، آنان کیستند؟ خدای متعال فرمود: ای آدم، آن ها برگزیدگان من و خواص منند، این ها را از نور عظمت و

بزرگی ام آفریده ام و از اسم های خودم اسمی را برای این ها برگرفتم، پس عرض کرد: ای پروردگارم، به حقی که تو بر این ها داری اسم های این ها را به من بیاموز، پس خدای متعال فرمود: ای آدم، این اسم ها نزد تو امانت باشد (که) سرّ و رازی از راز من است. غیر تو نباید بر آن آگاه شود جز به اذن من. عرض کرد: پروردگارم، قبول کردم. خداوند پس از گرفتن این پیمان، اسم های آن ها را به آدم (علیه السلام) تعلیم داد. و به فرشتگان عرضه کرد، هیچ کدام به آن ها عالم نبودند، پس در پاسخ قول خدای متعال که فرمود: مرا از نام های این ها خبر دهید اگر راست می گویید، عرض کردند: منزهی تو. برای ما علمی نیست جز آن چه به ما آموخته ای. همانا تو عالم و حکیمی. (آن گاه خداوند) فرمود: ای آدم، فرشتگان را به اسم های آن انوار خبر ده؛ پس وقتی که این ها را به اسماء خبر داد، فرشتگان دانستند که این مطلب (در نزد آدم) به امانت گذاشته شده و آدم به سبب آگاهی از آن، فضیلت و برتری یافته است. سپس امر به سجده آدم (علیه السلام) شدند؛ زیرا که سجدهٔ ملائکه، فضیلتی برای آدم و عبادت برای خدای متعال بود. چون که سجده ملائکه سزاوار آدم بود.

خزیمة بن نصر

از هواداران و طرفداران قیام مختار بن ابو عبید ثقفی. خزیمه که از شیعیان مخلص و از افسران لایق تحت امر ابراهیم بن اشتر بود، نقش مهمی را در به ثمر رساندن قیام مختار ایفا کرد.

خشبیة

از القاب مختار و یاران او. خشب به معنی چوب و خشبیه در معنی چوبداران آمده است. علت این که این لقب را به یاران مختار داده اند این است که مختار خوش نداشت که نیروهای او با شمشیر و سلاح وارد مسجد الحرام شوند و به احترام خانه کعبه دستور داد از سلاح های جنگی استفاده نکنند. و این حاکی از احترامی بود که مختار برای مسجد الحرام و خانه خدا قائل بود.

ص: ١٤٦

تصرّف مسجد الحرام بدان دلیل بود که نیروهای ابن زبیر محمّد و یاران او را در تونل زمزم زندانی کرده بودند؛ از این رو نیروهای مختار آن جا را تصرف و محمّد بن حنیفه و یاران او را آزاد کردند.

خضر

از پیامبران در مجمع البحرین، آمده است که موسی (علیه السلام) با خضر (علیه السلام) ملاقات کرد؛ آن گاه از آل محمد (صلی الله علیه و آله) و مصائب و شداید ایشان صحبت کردند تا این که به قضیّه شهادت حسین (علیه السلام) رسیدند و صدای آن دو به ناله و گریه بلند شد.

خطیب

در لغت، به معنای خطبه خوان. در اصطلاح آن که در حضور اسرای اهل بیت، به دستور یزید شروع به سخنرانی کرد و به مدح یزید و ناسزا گفتن به علی (علیه السلام) و حسین (علیه السلام) پرداخت.

حضرت زین العابدین (علیه السلام) بر سر او فریاد کشید که وای بر تو ای خطیب، خشم خدا را به قیمت خشنودی مخلوق می خری؟ جایگاهت در آتش است.

خلید

از نیروها و طرفداران قیام مختار. خلید برده ای آزاد شده بود که در جریان درگیری با نیروهای عبدالله بن مطیع به اسارت درآمد. زمانی که شبث بن ربعی او را دید، بر او فریاد زد که از ماهی فروشی در بازار دست کشیدی و انقلابی شدی؟ این سزای ارباب توست که تو را آزاد کرد، حال به رویش شمشیر بکشید و فوراً او را گردن بزنید. بدین گونه بود که خلید را به قتل رساندند.

خلیل مغنیه (۱۳۱۸ - ۱۳۷۸ق)

شیخ خلیل حسین بن علی مغنیه از مجتهدان لبنانی. او در قریه طیرد با از قرای شهر صور در لبنان متولّد شد و در صیدا وفات یافت و در زادگاهش به خاک سپرده شد. شیخ خلیل علوم ابتدایی را نزد پدرش، شیخ حسین، و دیگر علما و مدرّسین شهر خود فرا گرفت و حدود پانزده سال در نجف اشرف به تحصیل پرداخت تا اجازه اجتهاد گرفت و سپس به قریه خود بازگشت و به هدایت مردم و تعلیم و قضاوت پرداخت.

این عالم ربانی در رثای شهیدان نینوا و در تجلیل از مقام شامخ امام حسین (علیه السلام) اشعار پرسوز وگدازی دارد که از جمله آن هاست:

سَلْ كَرْبَلاَ عَمَّا لَقُوا مِنْ كربة *** فِيهَا وَ مَنْ خَطَبَ قَطِيعَ مفجع

عَمِيَتْ قُلُوبٌ اُمِيَّةٌ فَتَجَمَّعَتْ *** لِقِتَالِ آلِ اَللَّهِ أَى تَجْمَعُ

هَاجَتْ بِهَا اِحْقَادَهَا فَتَذَرَّعَتْ *** لِلْأَخْذِ بِالْقَارَاتِ أَى تَذَرُّعُ

ثارَّاتِ أَصْنَامٌ لَهَا قَدْ نُكِّسَتْ *** فَهَوَتُ مُحَطِّمَةٌ لِأَسْفَلِ مَوْضِعٍ

اَللَّهِ کَیْفَ اَلْأَرْضُ لَمْ تُخْسَفْ بهم *** غَضَباً وَ کَیْفَ اَلْکَوْنُ لَمْ یَتَضَعْضَعْ

از کربلا بپرس که آن ها چه رنج و مصیبت بزرگ و حزن انگیزی در آن جا یافتند؛

دل های بنی امیّه کور شد و برای کشتن خانواده پیامبر (صلی الله علیه و آله) گرد آمدند. چه تجمّعی بود؛

کینه های درونی آن ها سر بر آورد و برای خون خواهی به دنبال بهانه بودند و چه بهانه ای داشتند!

خون خواهی به خاطر این که بت های آن ها شکسته شد و به پستی گرایید؛

خدایا؛ چگونه است که زمین آن ها را فرو نبرده و آسمان به خاطر وجود آن ها نلرزیده است؟

خواجوی کرمانی (٦٨٩- ح: ٧٥٣ ق)

ابوالعطا کمال الدّین محمود بن علی بن محمود متخلّص به خواجو لمرشدی الکرمانی شاعر پارسی گوی ایرانی سده هفتم و هشتم. و در کرمان متولد شد. چون بعدها به شیخ مرشد ابواسحق کازرونی مرید شد، لقب المرشدی گرفت. او معاصر سلطان بوسعید بهادر بود. خواجو در اکثر علوم استاد بود. این شاعر شهیر ایرانی در مدح و رثای شهیدان صحرای طف اشعار ارزنده ای دارد. نمونه ای از اشعار او:

***

آن گوشوار عرش که گردون جوهری *** با دامنی پر از گهرش، بود مشتری

درویش ملک بخش جهاندار خرقه پوش *** خسرو نشان صوفی و سلطان حیدری

در صورتش معیّن و در سیرتش مبین *** آیات ایزدیّ و صفات پیمبری

در بحر شرع، لولوی شهوار و هم چو بحر *** در خویش غرقه گشته زپاکیزه گوهر

اقرار کرده حرّ یزیدش به بندگی *** خط باز داده روح امینش به چاکری

لب خشک و دیده تر، شده از تشنگی هلاک *** وانگه طفیل خاک درش خشکی و تری

از کربلا بدو همه کرب و بلا رسید *** آری همین نتیجه دهد ملک پیروی

گلگون هنوز چنگ پلنگان کوهسار *** از خون حمزه، شاه شهیدان روزگار

***

دیشب از آهم حمایل در برِ جوزا بسوخت *** وز نفیر سوزناکم، کلّهٔ خضرا بسوخت

چون نسوزم کز غم سبطین سلطان رسل *** جان منظوران این نُه منظر مینا بسوخت

آتش بیداد آن سنگین دلان چون شعله زد *** ماهی اندر بحر و مه بر غرفه بالا بسوخت

چون چراغ دیده زهرا بکشتندش به زهر *** زهره را دل بر چراغ دیده زهرا بسوخت

چون روان کردند خون از قرّة العین نبی *** چشم عیسی خون ببارید و دل ترسا بسوخت

دیده تر دامن، آن روزش بیفکندم ز چشم *** کان نهال باغ، پیغمبر ز استسقا بسوخت

بس که دریا ناله کرد از حسرت آن تشنگان *** گوهر سیراب را جان بر دل دریا بسوخت

دیو طبعان بین که قصد خاتم جم کرده اند *** بغض اولاد علی را نقش خاتم کرده اند

خوصا

دختر خوصة بن ثقیف از قبیلهٔ بکر بن وائل. به قولی، او مادر محمد بن عبدالله بن جعفر – از شهدای عاشورا – است.

خوله بنت قیس

همسر حمزه سیدالشهدا (علیه السلام). پس از به شهادت رسیدن حمزه (علیه السلام) به همسری نعیم بن عجلان انصاری درآمد. نعیم بن عجلان جزو اولین شهدای روز عاشورا است.

خولة

همسر امام حسن (علیه السلام) و مادر حسن مثنی بن الحسن. او از قبیله فزاره بود.

خولی بن یزید اصبحی

خولی بن یزید اصبحی از دژخیمان کوفه و دشمنان اهل بیت (علیهم السلام). پس از آن که امام حسین (علیه السلام) در روز عاشورا بر زمین افتاد، او سر مطهّر حضرت را جدا کرد. وی به اتّفاق حمید بن مسلم ازدی، سر امام حسین را نزد ابن زیاد برد؛ امّا چون دیر شده و در قصر بسته بود، خولی سر مطهر را شب به منزل برد و در تنور خانه پنهان کرد.

وی همان ملعونی بود که عثمان بن علی بن ابیطالب (علیه السلام) را مجروح کرد.

او هم چنین از قاتلین جعفر بن علیّ بن ابیطالب (علیه السلام) نیز بود. خولی بن یزید اصبحی، از چهره های بسیار کثیف و از عمال سرسپرده حکومت بنی امیه بود.

همسر خولی، نوار، هنگامی که دریافت، شوهرش سر مطهر امام را به منزل آورده است در خطاب به وی گفت: به خدا قسم دیگر با تو زیر یک سقف زندگی نخواهم کرد.

نوار گوید: به خدا قسم دیدم، در مطبخ آشپزخانه نوری به آسمان ساطع است و پرندگانی سفید رنگ در اطراف آن نور در پرواز بودند.

خولی، سرانجام به دست مأموران مختار دستگیر و به خون خواهی حسین (علیه السلام) کشته شد و جسدش در آتش سوخت.

خیرة النسوان، نک: سکینه

ص: ۱۴۸

د - ذ

داوود بن طرماح

از ارادتمندان و یاران باوفای اهل بیت (علیهم السلام) و از اصحاب امام حسین (علیه السلام) در روز عاشورا. نام شریفش در شمار شهدای عاشورای حسینی قرار گرفته است. در زیارت ناحیه و رجبیّه نام او چنین آمده است: (السَّلَامُ علی دَاوُدَ بْنِ الطرماح ...) امام حسین (علیه السلام) وقتی اصحابش جملگی شهید شدند با سلام و سپاس نام بزرگان آن ها را می برد، از جمله نام داود بن الطرماح را ذکر فرمود. او نیز پس از مقاتله سخت با دشمن به شهادت رسید.

داوود حلّی

سید داوود بن داوود حسینی حلّی، شاعر و ادیب مشهور.

این ادیب گرانمایه در رثای امام حسین (علیه السلام) و اصحاب با وفایش اشعاری دارد که از جمله آن هاست:

یا أَمّةً لِمُحَمَّدِ *** فِی الآلِ لَمْ یَرْعَوا ذمامه

قِتلو الْحُسَيْنِ بکربلا *** ء وَ لَمْ تُخَالِطَهُمُ ندامه

وَ رضیعه قَبْلَ الْفِطَامِ *** رَأَی بِسَهْمِهِمْ فطامه

قَدْ أَضَرَّ موها فِتْنَةُ *** عُمْیاً إِلَی یَوْمِ الْقِیَامَةِ

ای مردم، حقّ محمّد (صلی الله علیه و آله) و خانواده او را مراعات نکردند؛ حسین (علیه السلام) را در کربلا شهید کردند و از این کار پشیمان نشدند؛

فرزند شیر خوارش را قبل از این که از شیر گرفته شود با تیر از شیر گرفتند؛

آتش فتنه ای را افروختند که تا قیامت خاموش نمی شود.

داوری شیرازی (متوفی: ۱۲۸۲ ق)

اشاره

محمّد متخلّص به داوری، سومین پسر وصال از شاعران قرن سیزدهم هجری. وی مدّتی در تهران به سر برد و سرانجام در شیراز به بیماری دق درگذشت و در بقعهٔ شاهچراغ شیراز مدفون گردید.

او در رثای سالار شهیدان حضرت اباعبدالله الحسین (علیه السلام) و یاران گران مایه اش اشعار پر سوز و گداز بسیاری سروده است نمونه ای از اشعار او عبارتند از:

***

بگرفت سر پسر به سینه *** دستی به سر، آن دگر به سینه

گفت ای گل تازه بر دمیده *** بیخ گلت از جگر دمیده

بر برگ گلت چرا غبار است؟ *** چاک تنت از کدام خار است؟

از سنگ که شد پرت شکسته؟ *** با تیغ که شد سرت شکسته

از دست که جرعه نوش گشتی؟ *** کز خود شدی و خموش گشتی

ای سرو روان به پای برخیز *** بنشسته پدر، زجای برخیز

در پیش پدر چرا غنودی؟ *** ای باب، تو بی ادب نبودی

بگشای لبی، بکن خطابی *** بشنو سخنی، بگو جوابی

بر چهره شاه چشم بر دوخت *** گفتی دل شاه بر جگر دوخت

ص: ۱٤۹

از حدیث شهدا مختصری می شنوی *** از غم روز قیامت خبری می شنو

تو چه دانی که چه آمد به سر شاه شهید؟ *** بر سر نیزه بیداد سری می شنو

چاک پیشانی اش از دامن ابر و بگذشت *** تو همین معجز شقّ القمری می شنو

از جگر سوختگان لب آبت چه خبر؟ *** این قدر هست که بوی جگری می شنو

غافلی وقت جدایی چه قیامت برخاست *** تو وداع پسری با پدری می شنو

خبرت نیست ز حال دل بیمار حسین *** در ره شام همین در به دری می شنو

تاب خورشید و تن خسته و پا در زنجیر *** حال رنجور چه دانی؟ سفری می شنو

گریه سیلی شد و بنیاد صبوری برکند *** تو همین زینبی و چشم تری می شنو

داوری راست دم غصّه فزایی، ورنه *** این همان قصّه بود کز دگری می شنو

***

چون دور روزگار، ستم را ز سر گرفت *** رسم و ره جفا به طریقی دگر گرفت

در دودمان احمد مرسل شراره ای *** از آتش یزید در افتاد و در گرفت

بر شاه دین زمانه چنان تنگ شد که او *** هم مهر از برادر و هم از پسر گرفت

رو در حرم نهاد و ز دشمن امان نیافت *** ناچار راه مشهد پاک پدر گرفت

دردا که راه بادیه گم کرد خسروی *** کش عقل رهنمای به ره راهبر گرفت

بس نامه ها از کوفه نوشتند و هر کسی *** روز و شبان ز مقدم پاکش خبر گرفت

خواندند سوی خویش و به یاریش کس نرفت *** جز تیر چارپر که شتابید و پرگرفت

چون دید خلق را سر نامهربانی است *** بر مرگ دل نهاد و دل از خلق برگرفت

آمد به دشت ماریه، گفت این زمین کجاست؟ *** آسوده گشت چون که بگفتند نینواست

چون دید بر خلاف مراد است کارها *** فرمود کز شتر بفکندند بارها

افراشتند خیمه و بر رفع کینه خصم *** برگرد خیمه گاه نشاندند خارها

چون اهل کوفه ز آمدن شه خبر شدند *** دشمن دو اسبه سوی شه آمد هزارها

گرد ملک دو رویه گرفتند فوج فوج *** از پا برهنگان عرب وز سوارها

بگذشت لشکر و عمر سعد شوم بخت *** سردار لشکر و سر خنجر گذارها

برگرد شیر بچّهٔ حق، بیشه ساختند *** از نیزه های شیر فکن نیزه دارها

شه در میان بادیه محصور دشمنان *** وز تیغ های تیز به گردش حصارها

بر روی شاه، آب ببستند و ای دریغ *** از هر کنار موج زنان جویبارها

افراشتند آتش کین از سنان و تیغ *** بر روزن سپهر برآمد شرارها

بر گرد شه چو لشکر دشمن هجوم کرد *** یک باره زو کناره گرفتند یارها

روز نهم ز ماه محرم چو شد تمام *** خورشید بخت آل علی کرد رو به شام

چون نوبت قتال به سلطان دین فتاد *** تب لرزه بر قوای-م ع-رش برین فتاد

گرد ملال بر رخ کرّوبیان نشست *** زنگ هراس بر دل روح الامین فتاد

از بیم رفت خنجر مرّیخ در نیام *** وز دست مهر، تیغ به روی زمین فتاد

چون شیرِ بچّه کشته بیاورد رو به خصم *** وز بیم لرزه بر دل شیر عرین فتاد

بر هر سری که تیغ شه آورد سر فرود *** دوپاره پیکرش ز یسار و یمین فتاد

گفتی که تیغ شاه شهابی بود کزو *** هر سو به خاک معرکه دیوی لعین فتاد

دشت نبرد چون فلک پر ستاره شد *** از بس که قبّه از سپر آهنین فتاد

بس مغز پر زباد که از باد تیغ شاه *** از زین بلند با شده کز پشت زین فتاد

بس دست زورمند که با تیغ آهنین *** از آستین برون شد و بی آستین فتاد

یک باره بسته شد ره آمد شد سوار *** از بس به خاک پیکر مردان کین فتاد

آمد ندا از حق که به هیجا چه می کنی؟ *** بردی زیاد و عده ما را چه می کنی؟

***

چون قوم بنی اسد رسیدند *** یک دشت تمام کشته دیدند

شه کشته، همه سپاه کشته *** یک طایفه بی گناه کشته

صحرا همه لاله زار گشته *** یک کشته، دو صدهزار گشته

باغی گل و سرو بار داده *** گل ریخته، سروها فتاده

گل ها همه خون ناب خورده *** افسرده و آفتاب خورده

هر گوشه تنی هزار پاره *** صد پاره یکی هزار باره

هر سوی که شد کسی خرامان *** خون شهدا گرفت دامان

سرها ز بدن جدا فتاده *** سرگشته به پیش پا فتاده

گفتند که یارب این چه حال است؟ *** این واقعه خواب یا خیال است؟

اینان که ز سر گذشتگانند *** آدم نه، مگر فرشتگانند

گر آدمی، از چه سر ندارند؟ *** ور خود ملک، از چه پر ندارند؟

بی دست نبوده این بدن ها *** یا این همه چاک پیرهن ها

این پاکه ز تن جدا فتاده ست *** یا رب بدنش کجا فتاده است؟

این جسم بریده سر کدام است؟ *** تا کیست پدر، پسر کدام است؟

شه کو، به کجاست شاهزاده؟ *** وان تازه خطان ماهزاده؟

زین چاک تنیّ و بی لباسی *** کند است نظر ز حق شناسی

ماندند به کار خویش حیران *** یک چاک بدن، یکی به دامان

کز دور بلند گشت گردی *** آمد ز میان گرد، مردی

دیدند. به ره شتر سواری *** خورشید وشی، نقابداری

ماتمزده سیاه جامه *** آشفته، به سر یکی عمامه

پیش آمد و زار زار بگریست *** چون ابر به نوبهار بگریست

گفت ای عربان میهمان دوست *** مهمان نشناختن نه نیکوست

ابن تشنه لبان پیرهن چاک *** نشناخته چون نهید در خاک؟

اکنون که به خاک می سپارید *** می دانمشان برِ من آرید

گفتند چنین که ره نمودی *** وین عقده کار ما گشودی

ایزد به تو رهنمای بادا *** ای مزد تو با خدای بادا

هرگز نشوی چو این عزیزان *** در داغ عزیز، اشک ریزان

خویشان تو این بلا نبینند *** این قصّه کربلا نبینند

رفتند و زهر طرف دویدند *** هر یک بدنی به بر کشیدند

بردند تنی به پیش رویش *** جسمی شده چاک چارسویش

خونش به دل فگار بسته *** وز خون به کفش نگار بسته

ص: ۱۵۱

تن کوفته، سینه چاک گشته *** نارفته به خاک، خاک گشته

سرکوفته، پا به گل نشسته *** تا فرق به خون دل نشسته

گفتند که این شکسته تن کیست؟ *** این نوگل چاک پیرهن کیست؟

گفت این تن قاسم فگار است *** پورحسن است و تاجدار است

کش دیده ز چرخ آبنوسی *** یک روز چه مرگ و چه عروسی

دیدند تنی چو نونهالی *** بر خاک فتاده پایمالی

باریک میان، ستبر بازو *** پا شیر سپهر هم ترازو

تیر آژده پای تا به دوشش *** گلگون تن ارغوان فروشش

پیکان به برش به سر نشسته *** تیر آمده تا به پر نشسته

شمشیر نموده در دلش راه *** از سینه دریده تا تهیگاه

دل جسته برون که جای من نیست *** این خانه دگر سرای من نیست

گفتند که این جوان کدام است؟ *** کآب از پس مرگ او حرام است

صد پاره تنش کبابمان کرد *** ز آب مژه غرق آبمان کرد

مادرش میاد با چنین سوز *** تا کشته ببیندش بدین رو

چون چشم سوار بر وی افتاد *** آتش بگرفت و از پی افتاد

می گفت و ز دیده اشک می ریخت *** وز دیده به رخ دو مشک می ریخت

کاین پاره پسر که ریز ریز است *** در پیش پدر بسی عزیز است

این نوگل گلشن امام است *** فرزند حسین تشنه کام است

از نسل مهین پیمبر است این *** ناکام علیّ اکبر است این

جمعی دگر آمدند جوشان *** رخساره پر آب و دل خروشان

گفتند تنی به پای آب است *** کآب از لب خشک او کباب است

دست از سر دوش ها گسسته *** بس دست ز خون خویش شسته

چون دیده به دام پای بستش *** مرگ آمده و گرفته دستش

قد سرو، تنی چو سرو صد چاک *** چون سایه سرو، خفته بر خاک

از زخم سنان و خنجر و تیر *** صد پاره تنش شده زمین گیر

بگسسته میان و یال و کتفش *** از جای نمی توان گرفتش

گفت این تن میر نامدار است *** عبّاس دلیر نامدار است

می گفت ز هر تنی نشانی *** گردش عربان به نوحه خوانی

هر گوشه نشان شاه می جست *** در خیل ستاره، ماه می جست

تا بر تن شه گذارش افتاد *** رفت از خود و در کنارش افتاد

گفت ای تن بی سر، این چه حال است؟ *** ای کشته خنجر، این چه حال است؟

ای پیکر پاک، این چه روز است؟ *** ای خفته به خاک، این چه سوز است؟

ای کشته، سرت کجا فتاده است؟ *** بی سر بدنت کجا فتاده است؟

برتن ز چه پیرهن نداری؟ *** پیراهن چه، که تن نداری؟

نه دست و نه آستین، نه جامه *** سر داده به خصم با عمامه

داوود دمشقی

از هواداران ابن زیاد در زمان قیام مختار بن ابو عبید ثقفی. وی فرد

قدرتمندی بود که کسی را یارای مقابله با او نبود. سرانجام وی به دست یکی از افراد شجاع سپاه مختار به هلاکت رسید. جریان به هلاکت رسیدن وی چنین بود: در میان ارتش شام مردی شجاع به نام ابن ضبعان کلبی بود، او وسط میدان آمد و فریاد زد: ای پیروان مختار کذاب و ای پیروان فرزند اشتر گمراه جلو بیایید. و این رجز را می خواند:

اَنَا ضِبْعَانُ اَلْكَرِيمِ اَلْمُفْضِلِ *** مِنْ عُصْبَةٍ يَبَرُّونَ مِنْ دَيْنٍ عَلَى

كَذَالِكَ كَانُوا فِي اَلزَّمَانِ اَلاُوْلِ

من فرزند ضبعان بزرگ و بزرگوارم. از خانواده ای که از دین علی بیزارند و از قدیم بر این عقیده استوار بوده اند.

با شنیدن این سخنان احوص بن شداد از یلان لشکر ابراهیم، جلو آمد و در مقابل آن مرد خبیث شامی ایستاد. او از طایفهٔ حمدان و از شیعیان مخلص و شجاع عراق بود. وی با فریادی بلند در جواب آن مرد هتاک شامی این رجز را خواند:

اَنَا بْنُ شَدَّادٍ عَلَى دِينٍ عَلَى *** لَسْت لِعُثْمَانَ بْنِ اروي بِوَلِيٍ

لاصِلين اَلْقَوْمِ فِيمَنْ يَصْطَلَى *** بِحَرِّ نَارِ اَلْحَرْبِ حَتَّى تَنْجَلِي

من فرزند شدادم که بر دین علی است؛ و از عثمان فرزند اروی بیزارم؛

امروز، چنان بر گروهی که جلوی من بیایند ضربت خواهم زد تا آن وقتی که آتش جنگ زبانه می کشد.

ابن شداد، سپس خطاب به آن مرد شامی گفت: خودت را معرفی کن.

مرد شامی با غرور و نخوت گفت: نام من منازل الابطال (کوبنده پهلوانان) است. احوص در جواب او گفت: نام من نیز مقرب الاجال (نزدیک کننده مرگ است) سپس به مرد شامی حمله کرد و ضربتی بر او فرود آورد که وی را نقش بر زمین ساخت و او را به درک واصل کرد.

احوص با کشتن مرد شامی مبارز طلبید که یکی از سران شام به نام داوود دمشقی در مقابل او آمد و این رجز را خواند:

اِنَا بنُ قَاتِلٍ فِی اَلصَّفِّینَا *** قِتَالَ قَرْنٍ لَمْ یَکُنْ غَبَیْنَاً

بَلْ کُلٌ فِیهَا بَطْلاً جُرُوناً *** مُجَرَّباً لَدَی اَلْوَغَی کَمِینَاً

من فرزند کسی ام که در جنگ صفین جنگیده است، جنگ جنگاوری پیروز، بلکه با هر قهرمانی درگیر شده ام که در هنگامهٔ نبرد با تجربه بوده است.

احوص پاسخ رجز آن مرد را چنین داد:

یَابنَ اَلَّذِی قَاتَلَ فِی اَلصَّفِّینَا *** وَ لَمْ یَکُنْ فِي دِینِهِ غَبیناً

کَذَبْتَ قَدْ کَانَ بِهَا مغبُوناً *** مُذَبْذَباً فِي اَمْرِهِ مَفْتُوناً

لاَ یَعْرِفُ اَلْحَقَّ وَ لاَ اَلْیَقِینا *** بَوَسٍ لَهُ لَقَدْ مَضَی مَلْعُوناً

ای فرزند کسی که در جنگ صفین جنگیده است و مدعی است که در دین و عقیده خودش ضعیف نبوده است؛

دروغ گفتی، بلکه ضعیف بوده و پابرجا نبوده و در کارش فریب خورده است که نه حق را می شناسد و نه بر یقین است بدا بر او که ملعون رفت!

سپس این دو به یکدیگر حمله ور شدند و این بار نیز احوص با ضربتی جانانه این مرد شامی را به قتل رساند و با پیروزی به لشکرگاه خود بازگشت.

درید

نام پرچمدار سپاه عمر سعد در روز عاشورا.

دعبل خزاعی (۱۴۸ - ۲۴۶ ق)

ابو علی دعبل بن علی بن رزین از خاندان طاهر ذوالیمینین، شاعر معروف عرب. او در کوفه متولّد شد و در بغداد سکونت گزید و سرانجام در شهر طیب، که بین واسط و خوزستان قرار دارد وفات یافت.

دعبل سرایندهٔ قصیدهٔ معروف «مدارس آیات» در سوگ مظلومیت امامان شیعه است. وی که از مرثیه سرایان بزرگ عاشورا به حساب می آمد، بیشتر عمرش را در بغداد زیست. شعرهایش بیشتر در نکوهش خلفای جور و حمایت از اهل بیت (علیهم السلام) بود. این چهره نابغه شعر شیعی که از شیفتگان جان باختهٔ راه ائمه و ولایت بود، به دسیسهٔ حاکم دمشق، در سن ۹۸ سالگی به شهادت رسید. قبرش در زویله نزدیک مرز سودان است. دعبل به خاطر قصیدهٔ «مدارس آیات» پیراهنی از امام رضا (علیه السلام) خلعت گرفت. او نه تنها یک شاعر برجسته، بلکه در علم حدیث و کلام و تاریخ و لغت نیز چهره ارزشمندی بود و از علمای شیعه به حساب می آمد و سروده هایش در زمان خود او منتشر و دهان به دهان نقل شده است.

فَكَيْفَ وَ مِنْ أَنَّى يُطَالِبُ زُلفَةً *** الى اَللَّهِ بَعْدَ اَلصَّوْمِ وَ اَلصَّلَوَاتِ

وَ هِنْدٌ وَ مَا أَدَّتْ سُمَيَّةَ وَ اِبْنُهَا *** اَولُوا الْكُفْرَ فِى الاسْلاَمِ وَ اَلْفَجَرَاتِ

ص: ۱۵۳

تُرَاثٌ بِلاَ قُرْبِي وَ مُلْكٌ بِلاَ هَدْيٍ *** وَ حَكَمٌ بِلاَ شُورَى بِغَيْرِ هداة

فَكَيْفَ يَحْسَبُونَ اَلنَّبِيَّ وَ رَهْطَهُ *** وَ هُمْ تَرَكُوا أَحْشَاءَ هُمْ وَ غَرَّاتٌ

أُفَاطِمُ لَوْ خِلْتُ اَلْحُسَيْنَ مُجَدَّلاً *** وَ قَدْ مَاتَ عَطْشَاناً بِشَطِّ فُرات

اِذاً لَلَطَمْتِ اَلْخَدَّ فَاطِمُ عِنْدَهُ *** وَ أَجْرَيْتُ دَمْعَ اَلْعَيْنِ فِي اَلْوَجَنَاتِ

يَا آلَ أَحْمَدَ مَالِقِيتُمْ بَعْدَهُ؟ *** مِنْ عَصْبَةٍ هُمٍ فِى اَلْقِيَاسِ مَجوس

صَبْراً مُوَالِينَا فَسَوْفَ نُدِيلُكُمْ *** يَوْماً عَلَى آلِ اَللَّعِينِ عَبُوسٌ

يَا اُمَّةَ اَلسَّوْءِ مَا جَازَيْتِ أَحْمَدُ فِي *** حُسْنُ اَلْبَلاَءِ عَلَى اَلتَّنْزِيلِ وَ السّور

لَمْ يَبْقَ حَى مِنَ اَلْأَحْيَاءِ نعلمه *** مَنْ ذَى يَمَانٍ وَ لاَ بَكْرٍ وَ لاَ مُضَرٌ

اِلاّ وَ هُمْ شُرَكَاءُ فِي دِمَائِهِمْ *** كَمَا تُشَارِكُ أَيْسَارٌ عَلَى جُزَرٍ

قَتْلاً وَ أَسْراً وَ تَخْوِيفاً وَ مَنْهَبَةٌ *** فِعْلِ اَلْغُزَاةِ بِأَهْلِ اَلرُّومِ وَ الخزه

قَبْرَانِ فِي طُوسَ خَيْرُ اَلنَّاسِ كُلَهُمْ *** وَ قَبْرٌ شَرِّهِمْ هَذَا مِنَ العبر

مَا يَنْفَعُ اَلرِّجْسُ مِنْ قُرْبِ اَلزَّكِيُّ وَ مَا *** عَلَى اَلزَّكِيِّ بِقُرْبٍ مِنَ اَلرِّجْسِ ضرر

چگونه و به چه وسیله ای (جز توسل به اهل بیت) بعد از نماز و روزه طالب نزدیکی به خدایی؟

در حالی که هند و سمیّه و فرزندانش ریشه کفرند و در اسلام فساد کرده اند؛

ارث آنان بدون نسب و سلطنت آنان بدون ارشاد به آنها رسیده و حکومتشان استبدادی و بدون مشورت است؛

پس چگونه پیامبر و بستگان او را دوست دارند در صورتی که پهلوهای خاندان او را شکافتند؟

ای فاطمه، اگر می دانستی که حسین (علیه السلام) با کام تشنه در کنار فرات سر به خاک شهادت نهاده،

جز لطمه بر صورت نمی زدی و غیر از اشک بر گونه نمی ریختی؛

ای خاندان پیامبر (صلی الله علیه و آله)، پس از او از قومی که در مقایسه مانند گبرانند، بر شما چه گذشت؟

آقایان من، شکیبا باشید؛ به زودی روزی فرا می رسد که بر آن دودمان لعنتی بسیار سخت باشد؛

ای مردم بد، پاداش شما برای پیامبر (صلی الله علیه و آله) در برابر امتحان خوبی که داد و قرآن را برایتان آورد، چه بود؟

تمام قبایل عرب، از ذی یمان و بکر و مضر و کسانی که ما می شناختیم هیچ یک باقی نمانده اند؛

مگر این که همان گونه که در تقسیم نذرهای زمان جاهلی شرکت می کردند، در ریختن خون شهدای نینوا هم شرکت داشته اند؛

همان طور که غزاة به اهل روم و خزر حمله بردند، آن ها هم در قتل و اسارت و ترساندن و یغمای مردم دخالت داشته اند؛

برای بنی امیّه در قتل و کشتن (آل علی (علیه السلام)) بهانه و دستاویزی می بینم ولی هیچ عذری برای بنی عبّاس نمی یابم؛

دو قبر در توس هست که یکی قبر بهترین مردم دنیاست و دیگری قبر بدترین مردم، آری این یک عبرت است.

اگر ناپاکی و پلیدی در نزدیکی پاکی و طهارت واقع شود هیچ سودی برایش ندارد و این نزدیکی به پاکی هم هیچ ضرری نمی رساند.

دلهم بنت عمرو

همسر گرامی زهیر بن قین. او به اتفاق همسرش در راه کربلا به کاروان امام حسین (علیه السلام) پیوست.

دلهم راوی پیوستن شوهر قهرمانش به پیشوای شهیدان است؛ چنان که ابو مخنف می گوید: با نو دلهم به من این گونه روایت کرد.

دومة الحسناء

نام مادر مختار و از زنان با شخصیت تاریخ اسلام. او را از زنان سخنور و با تدبیر و عاقله دانسته اند.

ابو عبید، پدر مختار، قبل از ازدواجش بسیار مشکل پسند و در پی همسری ایده آل بود. او همسری می خواست که از نظر اصالت، نجابت، وجاهت، حسب و نسب شایسته باشد و هرکسی

ص: ١٥٤

که به او پیشنهاد می شد نمی پذیرفت. شبی در خواب می بیند که یک نفر به او می گوید: برو «دومه زیبا» را بگیر که پشیمانی ندارد. و او همان است که می خواهی. دومه دختر وهب بن عمر بن معیب بود و به خاطر وجاهت و دیگر محسناتش او را دومه الحسنا لقب داده بودند. بدین ترتیب ابو عبید با آن دختر ازدواج کرد. دومه می گوید: هنگامی که حامله بودم شبی در خواب دیدم که گوینده ای در عالم رؤیا این سرود را برایم خواند:

اِبْشَرَی بِالْوَلَدِ *** اِشْبَهْهُ شَيْءٌ بِالاِمَّةِ

اِذَا اَلرِّجَالَ فِي كَبِدٍ *** تَقَاوَلُوا عَلَى لِبْدٍ

كَانَ لَهُ حَظُّ اَلاِسْدِ

مژده به یک پسر، پسری مثل شیر در گرماگرم نبرد، او بهره کاملی از شجاعت دارد.

و سرانجام پس از چندی خداوند نوزادی پسر به ابوعبید عطا فرمود و او نامش را مختار نهاد.

در آخرین نبرد مصعب بن زبیر علیه مختار بن ابوعبید ثقفی، هنگامی که مختار و تعدادی از یارانش در قصر دارالحکومه کوفه محاصره شده بودند، از جمله کسانی که از خاندان مختار در دارالاماره محاصره شد، مادر مختار دومه الحسناء بود. وی در آن هنگام پیرزنی سال خورده بود. مردی به نام ابو عجین گوید: در آن روزی که تعدادی از یاران و نزدیکان مختار در محاصره قصر کشته شدند و مردم شکست خوردند، من به مادر مختار پیشنهاد کردم که: بیا تا تو را بر دوش بگیرم و از معرکه نجاتت دهم. وی با شجاعت تمام گفت: به خدا قسم اگر دستگیر شوم و اسیرم کنند، برایم بهتر است که مرا به دوشت سوار کنی و نجاتم دهی.

دونالدسون

دکتر دونالدسون نویسنده انگلیسی. او در سال ۱۹۲۸م از کربلا دیدن کرد و منظورش از این سفر، تکمیل کتابی با موضوع عقاید شیعه بود. او مطالبی دربارهٔ زیارت امام حسین نوشته که خالی از اشتباه نیست.

دیزج یهودی

راهیم بن دیزج معروف به دیزج یهودی، مخرّب قبر سیدالشهدا (علیه السلام). به امر متوکل عباسی ۱۷ بار قبر حسین (علیه السلام) را خراب کردند. در یکی از این نوبت ها (۲۳٦ ق) دیزج یهودی را مأمور تغییر و تبدیل و تخریب قبر مطهر کرد. او نیز با غلامان خویش سراغ قبر رفت و حتی قبر را

شکافت و به حصیری که پیکر امام در آن بود برخورد کرد که از آن بوی مشک می آمد. دوباره خاک روی آن ریختند و آب بستند و می خواستند آن زمین را با گاو شخم بزنند که گاوها پیشروی نمی کردند.

ذبیح الله خسروی

شاعر ایرانی. از جمله اشعار اوست در واقعه کربلا:

رخشنده گوهری که به شوق وصال یار *** تاب و قرار در دل تنگ صدف نداشت

یعقوب بانگ وا اسفا بر فلک رساند *** او لیک در فراق پسر وا اسف نداشت

گرگان کوفه را همه می دید روبه رو *** قاصد برای شیر خدا تا نجف نداشت

می باخت نقد جان و ز سرمایه کم نکرد *** سودی ذخیره کرد ولیکن به کف نداشت

***

بار دگر به سوی حرم شهسوار دین *** آمد یی تسلّی اطفال نازنین

سر زد چو مهر عارضش از مشرق حرم *** هر ماهر و ستاره فروریخت بر جبین

بر چهره ها زدیدن او گرد غم نشست *** برخاست زان شکسته دلان ضجّه و انین

از روی مرحمت ز سر و چشمشان سترد *** گرد ملال و اشک دمادم به آستین

پوشید کهنه پیرهنی بر تن شریف *** شد عازم جهاد چو ضرغام خشمگین

ر

راشد بن ایاس بن مضارب

از نیروهای ابن مطیع. دو روز قبل از تعیین تاریخ قیام از جانب مختار بن ابو عبید ثقفی و ابراهیم بن مالک اشتر، یعنی روز دوشنبه، دوازدهم ربیع الاول سال ٦٦ق در شهر کوفه حکومت نظامی شد. ایاس بن مضارب نیروهای خود را در شهر بسیج و به فرمان ابن مطیع، اعلام حکومت نظامی کرد. ایاس، رئیس شهربانی، و جمعی از شرطه ها و پلیس، در مرکز شهر مستقر شدند و ابن مطیع ایاس و فرزندش راشد را به فرماندهی جمعی دیگر از نیروهای پلیس به طرف کناسه فرستاد.

پس از کشته شدن ایاس بن مضارب به فرمان ابراهیم بن اشتر، ابن مطیع که اوضاع کوفه را جدّی و خطرناک دید، بلافاصله یاس، رئیس پلیس مقتول را به جای پدرش نصب کرد و پست راشد را که نگهبانی از بازار بود، تحویل شخص دیگری داد.

رافع

غلام عمرو بن الحمق و از شهدای روز عاشورا.

رافع بن عبدالله

غلام مسلم بن کثیر الازدی. او از صالحان و رزم آوران و از شیعیان کوفه بود که پس از شنیدن خبر ورود امام به کربلا خود را به امام رسانید و آن حضرت را در روز عاشورا یاری کرد و بعد از اقامه نماز ظهر در روز عاشورا پس از مسلم بن کثیر به شهادت رسید.

راهب قریش، نک: ابوبکر مخزومی

راهب مسیحی

نگهدارنده سر مطهّر سیدالشهدا.

در یکی از منزلگاه های راه شام، کاروان اسرای اهل بیت به محلی رسیدند که «قنسیرین» نام داشت. در آن منزل دیری بود که راهبی در آن به عبادت مشغول بود. نگاه راهب از صومعه به سر مطهر امام حسین (علیه السلام) افتاد که نور از آن به آسمان می رفت. با دیدن این صحنه، ده هزار در هم به نگهبانان سر داد و آن سر را آن شب نزد خود در صومعه نگه داشت. شب هنگام، راهب از آن مقدس، شگفتی ها و کراماتی دید و به برکت آن ها مسلمان شد. به گفته نیّر تبریزی:

دیر ترسا و سرسبط رسول مدنی *** وای اگر طعنه به قرآن زند انجیل و زبور

این دیر هم اکنون در منطقهٔ راه سوریه به لبنان واقع است و بر یک بلندی مشرف به جاده قرار دارد.

رباب بنت امرؤ القیس بن عدی (متوفی: ٦٢ ق)

همسر گرامی امام حسین (علیه السلام) و مادر علیّ اصغر و سکینه (علیه السلام). گفته شده که رباب بر قبر حسین (علیه السلام) یک سال اقامت و عزاداری کرد و چون به مدینه برگشت از شدت ماتم درگذشت. او در واقعه کربلا همراه امام بود. پس از اسارت او را با اسرای دیگر به شام روان-- ه کرده بودند و چون وارد شهر مدینه شد اشراف قریش یکی بعد از دیگری از او خواستگاری کردند. او گفت: من بعد از امام حسین (علیه السلام) کسی را شوهر نمی دانم و اختیار نمی کنم. او مدت یک سال زیر آسمان زیست و حاضر نشد در خانه سرپوشیده و زیر سقف زندگانی کند و سرانجام از فرط حزن و اندوه جان سپرد.

امام حسین درباره او فرموده است:

العُمرِكِ انّنی لَأحَبَّ داراً *** تَحُلُّ بِها سَكِينَةٌ وَ الرَّبابُ

اُحْبَّهُمَا وَ اُبْذُلْ جَلَّ مَالِي *** وَ لَيسَ لِعاتِبٍ عِندی عَتَّابٍ

اشعاری در رثای سالار شهیدان از او نقل شده که این ابیات از آن جمله است:

انَّ الَّذِي كَانَ نُوراً يُسْتَضَاءُ به *** بِكَرْبَلاَءَ قَتِيلٌ غَيْرُ مَدْفُونٍ

مَنْ لِلْيَتَامَى وَ مَنْ لِلسَّائِلِينَ وَ مَنْ *** يعْنی وَ يَأْوی اليهْ كُلَّ مَسكينْ

همانا نوری که به همه جا پرتو می افکند در کربلا شهید شد و بی دفن بر زمین ماند؛

کسی که پناه یتیمان و نیازمندان بود و هر درمانده ای به او پناه می برد.

ربة خدر القدس، نک: زینب

ربیع بن تمیم

از شاهدان و راویان روز عاشورا. او شهادت عابس شاکری را گزارش کرده است.

ربیعة الفضل، نک: زینب

ربیعة بن خوط بن رئاب

از شعرای مخضر مین معروف به ابانور شاعر. در تاریخ ابن عساکر آمده که ربیعه مصاحبت رسول خدا را درک کرده است. در الاصابه ابن حجر او از جمله اصحاب امیرمؤمنان (علیه السلام) در روز ذی قار معرفی شده است. ربیعه دلیر مردی بود که از کوفه به یاری ابی عبدالله شتافت و در روز عاشورای حسینی پس از نبرد با دشمن به فیض شهادت نائل گشت.

ربیعة بن مخارق غنوی

از دشمنان اهل بیت (علیهم السلام). وی به همراه حصین بن نمیر، شرحبیل بن ذی الکلاع حمیری، ادهم بن محرز باهلی و جبله بن عبدالله ختعمی که همه از دشمنان سرسخت اهل بیت (علیهم السلام) بودند، تحت فرماندهی ابن زیاد، در منطقه عین الوردة با نیروهای توّابین مواجه شدند و به نبرد با یکدیگر پرداختند.

ربیعه در یکی از جنگ ها (علیه مختار بن ابو عبید ثقفی) که فرماندهی لشکر شام را به عهده داشت، به هلاکت رسید.

موسی بن عامر گوید: نیروهای شام پراکنده شده بودند و من به ربیعة بن مخارق فرمانده خودمان رسیدم که افراد پراکنده بودند و این فرمانده، پیاده شده بود و فریاد می زد: ای پیروان حق، و ای اهل اطاعت و شنوایی، به سوی من بیایید من ابن المخارقم. موسی گوید: من که در آن هنگام جوانی کم سن و سال بودم، از ترس فرمانده ایستادم که ناگهان دو نفر از شیعیان به نام های عبدالله بن ورقاء اسدی و عبدالله بن ضمره عذری، بر فرمانده شام ناختند و او را به قتل رساندند.

رجاء بن منقذ عبدی

یکی از ۱۰ نفری که پس از شهادت حسین (علیه السلام) اسب بر بدن مطهرش تاختند.

این گروه، سرانجام به دستور مختار کشته شدند.

رزین بن عبد سلول

از هواداران و فرماندهان تحت امر مختار بن ابو عبید ثقفی. در خرین جنگ مصعب بن زبیر علیه مختار بن ابو عبید ثقفی در منطقة حمام اعین رزین بن عبد سلول فرماندهی نیروهای پیاده را به عهده داشت.

رستم

غلام شمر بن ذی الجوشن. رستم به دستور شمر، با گرزی که در دست داشت بر سر همسر جناب عبدالله بن عمیر کلبی (که کنار شوهرش نشسته بود و گرد و خاک از چهره او می زدود) زد و آن بانوی داغدار را به شهادت رساند.

رشید ترکی

غلام ابن زیاد و قاتل جناب هانی بن عروة مرادی. رشید در بازار گوسفند فروشان سر آن بزرگوار را از بدنش جدا کرد.

رضا قلی خان هدایت (۱۲۱۵ - ۱۲۸۸ ق)

نویسنده و ادیب دورهٔ قاجار. او فرزند آقا محمد طاهر طبرستانی در تهران به دنیا آمد. چند سال بعد از فوت پدرش، تحصیل علوم متداول را در شیراز آغاز کرد.

هدایت از ابتدای جوانی شعر می سرود و چاکر تخلص می کرد ولی بعد، تخلص هدایت را انتخاب کرد. وی از طرف فتحعلی شاه

ص: ۱۵۷

قاجار لقب خان و امیرالشعرا یافت و در زمان محمد شاه قاجار به دستور او تربیت عباس میرزا را بر عهده گرفت و به لله باشی نیز معروف گردید.

پس از کناره گیری و چندی عزلت، در عهد ناصرالدین شاه به سفارت خوارزم ترکستان مأمور شد و همزمان با عزل امیر کبیر به تهران بازگشت و به معاونت وزیر علوم و معارف و ریاست دارالفنون گمارده شد و ۱۵ سال در این سمت باقی بود. در همین مدت به دستور شاه، مأمور شد تا تاریخ روضة الصفاء را تکمیل کند.

مهم ترین آثار او عبارتند از: مجمع الفصحا، تذکر ریاض العارفین، مدارج البلاغة در علم بدیع، روضة الصفای ناصری، أجمل التواریخ یا فهرست التواریخ، دیوان اشعار، مثنوی های انوار الولایة، أنیس العاشقین، بحر الحقایق، هدایت نامه، و منهج الهدایة.

رضا قلی خان هدایت از جمله شاعرانی است که در مصیبت سید و سالار شهیدان، امام حسین (علیه السلام) اشعار پرسوز و گدازی دارد. ترجیع بندی در مرثیه سیدالشهدا (علیه السلام) از او به جای مانده است. رضا قلی خان هدایت در این ترجیع بند به استقبال ترجیع بند محتشم کاشانی رفته و از او پیروی نموده که بند اوّل آن چنین سروده شده است:

دیگر چه شد که زد شه این نیلگون طبق *** در خم نیل جامه و شد طشت خون شفق

رخ هاست پر ز ژاله سرهاست پر ز خاک *** جان هاست پر ز ناله و دل هاست پر قلق

گیسو گشاده شام و گریبان دریده صبح *** دیدی به حال لیل و نظر کن سوی فلق

گویی ز بس به فرق فشاندند خلق خاک *** پوشیده ماند چهره خورشید در غسق

تا عرش کردگار، خروش ملائک است *** یا رب، عزای کیست که صاحب عزاست حق؟

در خدمت عزای وی از بهر افتخار *** جویند قدسیان همه بر یکدیگر سبق

باشد بلی عزای امامی که قتل او *** بر باد داده دفتر دین را ورق ورق

نوباوه ریاض نبی فخر عالمین *** لب تشنه شهید سر از تن جدا حسین

رضا هندی (۱۲۹۰ - ۱۳۶۲ ق)

سیّد رضا بن سیّد هاشم نقوی رضوی موسوی هندی لکهنویی، شاعر عربی گوی هندی الاصل. او در نجف متولّد شد و در سال ۱۲۹۸ ق همراه پدر به سامرّا رفت. او بعد از سیزده سال به نجف

برگشت و بقیّهٔ عمر را در آن جا در طلب علم گذرانید. رضا هندی سرانجام، در قریه ای نزدیک نجف وفات یافت و او را در نجف دفن کردند.

وَ بُقْعَةٍ تُرْهِبُ اَلْأَيَّامَ سَطْوَتُهَا *** وَ لَيْسَ تَهْرُبُ مِنْ ذَوَبَانِهَا النّقد

وَ رَوْضَةٌ اِنْجُمُ اَلزَّهْرَاءُ قَدْ حَسَدَت *** حَصْبَاءَهَا وَ عَلَيْهَا يُحْمَدُ اَلْحَسَدُ

وَ اِرْضَ قُدْسٌ مِنَ اَلْأَمْلاَكِ طَافَ بِهَا *** طَوَائِفُ كُلَّمَا مَرُّوا بِهَا سَجَدُوا

فَانْهَضْ فَدَتْكَ بَقَايَا اِنْفِسْ ظَفِرْتَ *** بِهَا اَلنَّوَائِبَ لَمَّا خَانَهَا اَلْجَلْدُ

هَبْ إِنَّ جُنْدَكَ مَعْدُودٌ فَجَدُّكَ قَد *** لاَ قى بِسَبْعِينَ جَيْشاً مَالُهُ عَدَدَ

غَدَاةٍ جَاهَدَ مِنْ اِعْدَائِهِ نَفَراً *** جِدُّوا بِاِطِّفَاء نُورِ اَللَّهِ وَ اجْتَهِدُوا

وَ عُصْبَةٍ جَحَدُوا حَقَّ اَلْحُسَيْنِ كَما *** مِنْ قَبْلِ حَقِّ اَبَّيهِ اَلْمُرْتَضَى جحدوا

تَجْمَعَتْ عِدَّةٌ مِنْهُمْ يَضِيقُ بِهَا *** صَدْرِ اَلْفَضَا وَ لَهَا اِمْثَالُهَا مَدَد

فَشُدَّ فِيهِمْ بِأَبْطَالٍ إِذَا بَرَقَتْ *** سُيُوفِهُمْ مُطِرُوا حَتْفاً وَ مَا رعدوا

صالوا وجالوا وادوا حق سيّدهم *** فِي مَوْقِفٍ فِيهِ عَقُّ اَلْوَالِدِ الولد

در آن جا (کربلا)، آرامگاهی است که روزگار از سطوت آن در هراس است و گرگ ها در آن جا جرأت حمله به گوسفندان را ندارند؛

بوستانی است که ستاره های درخشان به سنگریزه های آن حسادت می ورزند و به این دلیل در این جا حسد صفتی است ممدوح؛

سرزمین مقدّسی است که فرشتگانی که به دور آن می گردند، هر گاه به مقابل آن می رسند سجده می کنند؛

به پا خیز، نفوسی که مصائب بر آن ها وارد شده به حدّی که

ص: ۱۵۸

دیگر قدرت مقابله با مصائب را ندارند، همگی به فدای تو باد؛

اگر تعداد لشکریان تو کم است، جدّ تو امام حسین (علیه السلام) با هفتاد نفر به رویارویی لشکری بی شمار رفت؛

در روزی که با گروهی که سعی در خاموش کردن نور خدا داشتند مبارزه و مجاهده کرد؛

گروهی که حقّ حسین (علیه السلام) را انکار کردند، قبل از آن هم حقّ پدرش مرتضی را منکر شده بودند؛

گروهی از آنان گرد آمدند و همه جا را اشغال کردند. آن ها به همین تعداد نیز پشتیبان دارند؛

او به همراه قهرمانانی به دشمن حمله برد که هرگاه شمشیرهای آنان برق می زد، باران مرگ می بارید ولی صدای رعد بلند نمی شد؛

از چپ و راست میدان جنگ حمله کردند و حقّ آقای خود را ادا کردند. آن هم در موقعیّتی که پدر، فرزند را رها می کند.

رضیع

در لغت به معنای شیرخوار و منظور، طفل شش ماهه امام حسین (علیه السلام) که مظلومانه به شهادت رسید.

رضيعة الوحى، نک: زينب

رضيعة ثدى الولاية، نك: زينب

رفاعة بن شدّاد بجلى

از رهبران نهضت توابين. او به همراه، سليمان بن صرد خزاعى، عبدالله بن وال تميمى، عبدالله بن سعد ازدى و مسيّب بن نجبه فزارى از رهبران نهضت توابين كوفه بودند. اين نهضت به خون خواهى امام حسين (عليه السلام) به پاخاست.

نيروهاى توّابين كه حدود چهار هزار نفر بودند در منطقه اى به نام عين الوردة با لشكريان ابن زياد، كه افزون بر سى هزار نيرو بودند به نبرد پرداختند. شعار توّابين: يا لثارات الحسين؛ اى خون خواهان حسين بود. در اين نبرد كه به جنگ «عين الوردة» شهرت يافت، به جز رفاعة بن شدّاد بجلى ٤ تن ديگر از رهبران نهضت كشته شدند.

او به هنگام قيام مختار بن ابو عبيد ثقفى به او پيوست و از معتمدين مختار بود.

رفاعة بن شدّاد فتيابى

يكى از پنج نفر افراد مطمئن و صادق مختار و از اعضاى نهضت توّابين. او به عنوان رابط، پيام ها و نقشه ها و برنامه هاى مختار بن بو عبيد ثقفى را به افراد مورد اعتماد مى رساند و براى قيام مختار، از مردم به طور كاملاً پنهانى بيعت مى گرفت. او از سران شيعه و فرماندهان نهضت توابين بود. اين پنج نفر عبارت بودند از: احمر بن شميط احمسى، سايب بن مالک اشعرى، يزيد بن انسى، عبدالله شدّاد بجلى، رفاعة بن شدّاد فتيابى. اين افراد به طور جدى كار مقدمات قيام را مخصوصاً از نظر جذب نيرو پيگيرى مى كردند.

رفعت سمنانى (متوفى: ١٣١٠ش)

محمّد صادق متخلّص به رفعت، از شاعران دوره مشروطه. او به بان عربی مسلّط و در علوم هیأت و جفر و رمل و فلسفه و حکمت نیز وارد بوده است. رفعت دوران جوانی را در سمنان گذراند و سپس به سفر حج رفته و بقیهٔ عمر خود را در سلک رویشان و بی تکلّف زیست. او سال های آخر عمر را در تهران به سر برد. رفعت با عارف قزوینی مأنوس بود.

این شاعر ایرانی اشعاری را در رثای شهیدان کربلا و حضرت امام حسین (علیه السلام) سروده است که نمونه ای از آن عبارتست از:

***

ای شاه شاهدان جهان، ماه مه رخان *** ای زینت جمال تو را زیور آفتاب

نی مادر تو خاک نشین است از غمت *** اندر فلک نشسته به خاکستر آفتاب

اذن جهاد خواستی آن دم که از حسین *** مه تیره فام آمد و شد اصفر آفتاب

از بحر غیب شاه شهیدان سوی شهود *** برگشت و دید آمدش اندر بر آفتاب

در برگرفت و بوسه زدت بر رخ چو ماه *** گفتی چو ماه آمد دو پیکر آفتاب

رخصت چو یافتی ز پدر تاختی برون *** شه وار ماه مات شد و مضطر آفتاب

از حلقه های زلف، زره ساختی به بر *** شد آسمان فرق تو را مغفر آفتاب

از سوز آه لیلا چون خواستی سنان *** بارید از آسمان به زمین اخگر آفتاب

ص: ۱۵۹

ناوک از مژّه ساختی، از ابروان کمان *** از صولتت گریخت سوی خاور آفتاب

بستی چو ذوالفقار، علی وار بر کمر *** بهر عدویت آمد چون خنجر آفتاب

بر پشت زین نشستی و آواز آفرین *** بشنید ز آسمان و زمین بی مر آفتاب

مه «ان یکاد» خواند ز بهرگزند خصم *** زد آب در ره تو به چشم تر آفتاب

ای ماه برج احمد و مهر دل بتول *** ای روشنت زنور رخ حیدر آفتاب

گر از مصیبت تو زنم حلقه را به در *** ترسم زند ز چرخ و فلک بر در آفتاب

آری غم تو آتشی افروخت در فلک *** سوزد همیشه با دل غم پرور آفتاب

***

شه زبحر غیب آمد در شهود *** دید اکبر گشته لاهوتی وجود

چهره از انوار عشق افروخته *** ماسوا را ز آتش دل سوخته

شاه دین از عزم او بارید خون *** دامنش شد ز اشک خونین لاله گون

گفت ای شمع شبستان حرم *** یک جهان جان را میفکن در الم

رقاء بن عازب اسدی

از فرماندهان و هواداران تحت امر مختار بن ابو عبید ثقفی. رقاء در به ثمر رساندن قیام مختار، نقش مهمی را داشت.

رقیّه

دختر سه سالهٔ حضرت سیدالشهدا (علیه السلام) حضرت رقیه (سلام الله علیها) در سفر کربلا همراه اسرای اهل بیت بود و در شام، شبی پدر را به خواب دید و پس از بیدار شدن بسیار گریست و بی تابی کرد و پدر را خواست. خبر به یزید رسید. به دستور او سر مطهر امام حسین (علیه السلام) را نزد او بردند و او از این منظره بیشتر ناراحت و رنجور شد و همان روزها در خرابه شام (که محل اقامت موقت اهل بیت بود) جان به جان آفرین داد. دربارهٔ رقیّه و شهادتش، میان مورخین اختلاف است. خردسالی این دختر و عواطفی که نام و یادش و کیفیت جان باختنش و مدفن او بر می انگیزد شگفت است و شیعیان به او علاقه خاصی دارند. محل دفن او در کنار یک بازارچه قدیمی و با فاصله ای از مسجد اموی در دمشق قرار دارد و چندین بار تعمیر شده است. آخرین تعمیر و توسعه در سال ١٣٦٤ از سوی ایران آغاز شد و پس از چند سال به پایان رسید. اینک حرمی بزرگ و باشکوه برای آن دختر خردسال بزرگوار وجود دارد که زیارتگاه دوستداران اهل بیت است.

رقیّه

دختر حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب (علیه السلام). او مادر عبدالله بن مسلم بن عقیل (از شهدای کربلاست) و همسر گرامی حضرت مسلم بن عقیل (علیه السلام) بود.

رمیث بن عمرو

از اصحاب ابی عبدالله در نهضت عاشورای حسینی و از شهدای کربلا. نام شریفش در زیارت رجبیّه چنین آمده است: (اَلسَّلاَمُ عَلِيٌّ رُمَيْثُ بْنُ عَمْرٍو ...)

روح الله موسوی خمینی (بیستم جمادی الثانی ١٣٢٠ - ١٤/٣/١٣٦٨)

رهبر انقلاب اسلامی ایران. او مصادف با ولادت بانوی بزرگ اسلام، حضرت فاطمه (سلام الله علیها)، دیده به جهان گشود. پدر ایشان آیت الله سید مصطفی موسوی بود که در ذیحجه سال ١٣٢٠ ق در ٤٧ سالگی، در راه خمین - اراک به شهادت رسید و در نجف اشرف مدفون شد. مادر

امام (رحمه الله علیه) بانو هاجر فرزند یکی از علمای بنام بود. با شهادت پدر امام (رحمه الله علیه) خواهر گرامی پدر امام (= عمه اش) سرپرستی کودکان وی را عهده دار شد. بدین ترتیب امام (رحمه الله علیه) زندگی را با سختی های فراوانی آغاز کرد. بانو صاحبه (عمهٔ امام) و نیز مادر امام در سال ۱۳۳٦ ق دار فانی را وداع کردند و امام (رحمه الله علیه) با وجود مشکلات فراوان شکیبایی را از دست نداد و پیش از پایان ۱۵ سالگی دروس فارسی را پشت سر گذراند و از آن پس به تحصیل در علوم اسلامی پرداخت. نخستین استاد امام (رحمه الله علیه) در دروس اسلامی، حضرت آیت الله پسندیده بود که تا سال ۱۳۳۸ ق نزد او تحصیل کرد و پس از آن برای ادامه تحصیل به حوزهٔ اصفهان رهسپار شد. در سال ۱۳۳۹ ق به سبب اشتهار

ص: ۱٦۰

آیت الله حائری یزدی به اراک عزیمت کرد و از آن جا به همراه ایشان به قم مشرف شد و در مدرسه دارالشفا، مسکن گزید. کوشش های شبانه روزی امام (رحمه الله علیه) باعث شد که آن حضرت تا سال ۱۳٤۵ ق سطوح عالیه را به پایان برد و به درجه اجتهاد نائل شد. در سال ۱۳۵۵ ق با رحلت آیت الله حائری، به عنوان یکی از مجتهدین مبرّز مشهور شد. امام در رشته های مختلف علمی از جمله هیأت، عرفان، فلسفه، فقه و اصول تخصص یافت. او در کنار تحصیلات به خودسازی معنوی و طی مراحل سلوک و عرفان پرداخت و در این زمینه علاوه بر طی مراحل عملی که از آیت الله شاه آبادی بهره های فراوان برگرفت، در مبانی عرفان نظری نیز بسیار کوشش کرد و نظرات جدیدی عرضه داشت که در نوع خود از اوج و منزلت بالایی برخوردارند. امام (رحمه الله علیه) در کنار علوم یاد شده به تدریس و گسترش علوم عقلی و فلسفی نیز اهتمام ورزید و موجب رونق گرفتن آن ها در عصری شد که پرداختن به آن ها به شدت از سوی برخی از علمای طراز اول حوزه ها طرد می شد. شایان ذکر است که پس از پیروزی انقلاب اسلامی، که امام از سال ۱۳٤۱ ش مقدمات آن را فراهم کرده بود، عامل اصلی اقبال محافل علمی به علوم فلسفی - عقلی حضرت امام بود؛ زیرا غیر از ایشان، که قدرت سیاسی را در اختیار داشت، هیچ کس دیگر نمی توانست تا این حد در توسعه این

علوم اقدام کند. امام (رحمه الله علیه) از ۲۷ سالگی، تدریس فلسفه را آغاز کرد و شاگردان برجسته ای از محضر او برخاسته اند. از امام اشعار نغزی نیز به جا مانده است. در عرصه سیاست نیز امام خمینی (رحمه الله علیه) نظریات بدیع و محکمی ارائه کرد که مهم ترین آن ها نظریه ولایت فقیه و لزوم دخالت عموم مسلمانان و به ویژه مذهبیّون و بالاخص روحانیون در سیاست است. او با رهبری انقلاب عظیم اسلامی پیوند مستحکمی بین دین و سیاست برقرار کرد و همگان را بدان دعوت کرد. امام برای انقلاب زحمت بسیار طاقت فرسایی را متحمل شد و با توجه به معرفت خالصی که نسبت به خدا داشت به استظهار و پشتگرمی او این انقلاب هدایت شد و به پیروزی رسید. حضرت امام فلسفه اصلی نبوت و امامت و شهادت را تشکیل حکومت اسلامی می دانست و در طول دوران مبارزات و استقرار حکومت اسلامی برای تبیین آن تلاش فراوانی کرد. از ایشان آثار قلمی بسیار زیادی باقی مانده است که به برخی از مهم ترین آن ها اشاره می شود: البیع، ولایت فقیه، تهذیب الاصول، چهل حدیث، دیوان اشعار، حاشیه بر فصوص الحکم،

صحیفه نور، کشف الاسرار، شرح دعای سحر و ...

امام خمینی (رحمه الله علیه) همواره انقلاب اسلامی ایران را نشأت گرفته قیام امام حسین (علیه السلام) معرفی می کردند. و در مواقع مختلف و پیشامدهای ناگواری که برای مردم ایران رخ می داد، با یادآوری قیام حسینی از مشکلاتی که پیش روی ملت ایران به وجود می آمد آن ها را نسبت به موضع خود آگاه می کردند. امام خمینی می فرمود: ناراحت و نگران نشوید، مضطرب نگردید، ترس و هراس را از خود دور کنید. شما پیر و پیشوایانی هستید که در برابر صائب و فجایع صبر و استقامت کردند. که آن چه ما امروز می بینیم نسبت به آن چیزی نیست. پیشوایان بزرگ ما حوادثی چون روز عاشورا و شب یازدهم محرم را پشت سر گذاشته اند و در راه دین خدا یک چنان مصائبی را تحمل کرده اند. انقلاب اسلامی ایران پرتوی از عاشورا و انقلاب عظیم الهی است. ملت بزرگ ما باید خاطره عاشورا را با موازین اسلامی هر چه شکوهمندتر حفظ نمایند و به برکت آن و ارزش بی حساب ثارالله با حضور در صحنه انقلاب عظیم خود را هرچه پایدار تر نگه ارند. آن چیزی که

ما را دلخوش می کند این است که (این قیام) ای خدا بوده است. چیزی که برای خداست آسان می شود ... خوب کربلا هم همین مسائل بود اما برای خدا بود. چون برای خدا بود آسان بود (انقلاب) شما هم ان شاء الله برای خداست و همان طوری که خواندید که کل یوم عاشورا و کل ارض کربلا این یک عبارت آموزنده است. نه معنایش این است که هر روز کربلاست هر روز بنشینید گریه بکنید. ببینید چه کرده کربلا چه حنه ای بوده. هر روز این صحنه باید باشد. مقابله اسلام و کفر، قابله عدل با ظلم، مقابله عدد کم با ایمان زیاد. در مقابل عدد زیاد با بی ایمانی.

در جایی دیگر ایشان درباره اهمیت عاشورا و نقش انسان ساز آن در کل تاریخ بشر این گونه می فرمایند: اگر عاشورا و فداکاری خاندان پیامبر نبود، بعثت و زحمات جانفرسای نبی کرم را طاغوتیان آن زمان به نابودی کشانده بودند و اگر عاشورا نبود منطق جاهلیت ابوسفیانیان که می خواستند قلم سرخ بر وحی و کتاب بکشند و یزید یادگار عصر تاریک بت پرستی که به گمان خود با کشتن و به شهادت کشیدن فرزندان وحی امید داشت اساس اسلام را برچیند و با صراحت و اعلام «لاَخَبَرٍ جاءَ وَ لا حَی نَزَلَ» بنیاد حکومت الهی را برکند. نمی دانستیم بر سر قرآن کریم و اسلام عزیز چه می آمد. لکن اراده خداوند متعال

ص: ۱۶۱

بر آن بوده و هست که اسلام رهایی بخش و قرآن هدایت افروز جاوید نگه دارد و با خون شهیدانی چون فرزندان وحی احیاء و پشتیبانی فرماید و از آسیب دهر نگه دارد و حسین بن علی آن عصاره نبوت و یادگار ولایت را برانگیزد. تا جان خود و عزیزانش را فدای عقیدت خویش و امت معظم پیامبر اکرم نماید. تا در امتداد تاریخ خون پاک او بجوشد و دین خدا را آبیاری فرماید و از وحی و ره آوردهای آن پاسداری نماید.

امام خمینی درباره روشن کردن ماهیت قیام حسینی نقل می کنند که: حضرت سیدالشهدا با یک عدد کمی حرکت کردند و مقابل یزید که خوب یک حکومت قلدری بود. یک حکومت مقتدری

بود و اظهار اسلام هم می کرد و از قوم و خویش های خود این ها هم بود. در عین حالی که اظهار اسلام می کرد و حکومتش به خیال خودش حکومت اسلامی بوده. خلیفه رسول الله به خیال خودش بود لکن اشکال این بود که یک آدم ظالمی است که بر مقدرات یک مملکت بدون حق تسلط پیدا کرده است این که حضرت ابی عبدالله (علیه السلام) نهضت کرد و قیام کرد با عدد کم در مقابل این. برای این که گفتند تکلیف من اینست که استنکار کنم نهی از منکر کنم. اگر یک حاکم ظالمی بر مردم مسلط شد علما، ملت، دانشمندان ملت باید استنکار کنند. باید نهی از منکر کنند در حالی که می دانست. یعنی به حسب قواعد هم معلوم بود. و حسب قواعد هم یک عده کمی که آن وقتی که همراه ایشان همه با هم بودند. می گویند چهار هزار نفر بودند لکن شب هم آن ها رفتند. یک عدد بسیار کم هفتاد، هشتاد نفری، ۷۲ نفری ماندند. در عین حال او تکلیف می دید برای خودش که او باید با این قدرت مقاومت کند و کشته بشود تا بهم بخورد این اوضاع، رسوا بکند این قدرت را با

فداکاری خودش و این عده ای که همراه خودش بود. او دید که یک حکومت جائری است که بر مقدرات مملکت او سلطه پیدا کرده است. تکلیف خودش را تکلیف الهی خودش را تشخیص داد که باید نهضت کند و راه بیفتد برود مخالفت بکند و اظهار مخالفت و استنکار بکند. هرچه خواهد شد. در عین حالی که به حسب قواعد معلوم بود که یک عدد این قدری نمی تواند با آن عده ای که آن ها دارند مقابله کند لکن تکلیف بود این یک سر مشقی است که از برای شما و ما که اگر عددمان هم کم بود باید باز استنکار کنیم. برای این که یک کسی آمده است و سلطنت اسلامی ایران را گرفته است جایی که باید امیرالمؤمنین بنشیند این نشسته. جایی که باید امام حسین (علیه السلام) بنشیند این نشسته. سلطنت دارد می کند به خیال خودش و اظهار اسلام هم می کند. یزید هم می کرد. معاویه هم می کرد. آن وقت [امویان] جماعت هم می خواندند. امام جماعت هم بودند.

ایشان درباره علل و انگیزه اصلی قیام حضرت سیدالشهدا (علیه السلام) می فرماید:

سیدالشهدا که آن قیام را کردند برای این که معاویه و پسرش اسلام را وارونه کرده بودند. هم امام جماعت بود و هم امام جمعه بود و هم خطیب بود و هم شارب الخمر و هم همه چیز، مکتب داشت از بین می رفت.

و در جای دیگر انگیزه دشمنان ائمه اطهار و یزیدیان را این گونه بیان می کنند:

الان عصر عاشور است ... گاهی که وقایع روز عاشورا را از نظر می گذراندم این سؤال برایم پیش می آید که اگر بنی امیه و دستگاه یزید بن معاویه تنها با حسین سرجنگ داشتند آن رفتار وحشیانه و خلاف انسانی چه بود که در روز عاشورا با زن های بی پناه و اطفال بی گناه مرتکب شدند؟ بچه های خردسال چه تقصیری داشتند؟ زن ها چه تقصیری داشتند؟ بر نظرم می گذرد که آن ها با اساس سرو کار داشتند. بنی هاشم را نمی خواستند. بنی امیه با بنی هاشم مخالفت داشتند نمی خواستند شجره طیبه باشند.

امام خمینی انقلاب اسلامی ایران را منبعث از قیام امام حسین (علیه السلام) می دانستند و در رهنمودهای خود به ملت ایران برای پاسداری و محافظت از اسلام سفارش می کردند که با برپایی ماه محرم و زنده نگه داشتن عاشورا آن چیزی را که امام حسین (علیه السلام) به خاطر آن جان خود و عزیزانش را فدا نمود زنده نگه دارند و در این راه از هیچ کوششی باز نایستند. ایشان می فرمودند:

ماه محرم ماهی است که خون بر شمشیر پیروز شد. ماهی که قدرت حق باطل را تا ابد محکوم و داغ باطله بر جبهه ستمکاران و حکومت های شیطانی زد. ماهی که به نسل ها در طول تاریخ راه پیروزی بر سرنیزه را آموخت ماهی که شکست ابر قدرت ها را در مقابل کلمه حق به ثبت رساند. ماهی که امام مسلمین راه مبارزه با ستمکاران تاریخ را به ما آموخت. ماهی که باید مشت گره کرده آزادی خواهان و استقلال طلبان و حق گویان بر تانک ها و مسلسل ها و جنود ابلیس غلبه کند و کلمه حق باطل را محو نماید. امام مسلمین به ما آموخت که در حالی که ستمگر زمان بر مسلمین

حکومت جابرانه می کند در مقابل او اگرچه قوای شما ناهماهنگ باشد بپاخیزید و استنکار کنید. اگر کیان اسلام را در

ص: ۱۶۲

خطر دیدید فداکاری کنید و خون نثار نمایید.

ماه محرم برای مذهب تشیّع ماهی است که پیروزی در متن فداکاری و خون به دست آمده است. در صدر اسلام پس از رحلت پیغمبر ختمی (مرتبت) پایه گذار عدالت و آزادی می رفت که با کجروی های بنی امیه اسلام در حلقوم ستمکاران فرورود و عدالت در زیر پای تبهکاران نابود شود که سیدالشهدا (علیه السلام) نهضت عظیم عاشورا را بر پا نمود و با فداکاری و خون خود و عزیزان خود اسلام را نجات داد و دستگاه بنی امیه را محکوم و پایه های آن را فروریخت.

باید ماه محرم و صفر را زنده نگه داریم به ذکر مصائب اهل بیت (علیهم السلام) که با ذکر مصائب اهل بیت (علیهم السلام) زنده مانده است این مذهب تا حالا. با همان وضع سنتی با همان وضع مرثیه سرایی و روضه خوانی ... ماه محرم و صفر است که اسلام را زنده نگه داشته است ... فداکاری سیدالشهدا است که اسلام را برای ما زنده نگه داشته است. زنده نگه داشتن عاشورا با همان وضع سنتی خودش از طرف روحانیون از طرف خطبا با همان وضع سابقش و از طرف توده های مردم با همان ترتیب سابق که دستجات معظم و منظم. دستجات عزاداری به عنوان عزاداری راه می افتاد. باید بدانید که اگر بخواهید نهضت شما محفوظ بماند باید این سنت ها را حفظ کنید.

روضه سیدالشهدا برای حفظ مکتب سیدالشهدا است. آن کسانی که می گویند روضه سیدالشهدا را نخوانید اصلاً نمی فهمند مکتب سیدالشهدا چه بوده و نمی دانند یعنی چه. نمی دانند این گریه ها و این روضه ها حفظ کرده این مکتب را. الان ۱۴۰۰ سال است که با این منبرها و با این روضه ها و با این مصیبت ها و با این سینه زنی ها ما را حفظ کرده اند تا حالا آورده اند اسلام را. این عده از جوان هایی که این طور نیست که سوء نیت داشته باشند. خیال می کنند ما حالا باید حرف روز

بزنیم. حرف سیدالشهدا حرف روز است همیشه حرف روز است. اصلاً حرف روز را سیدالشهدا آورده است دست ماها داده و سیدالشهدا را این گریه ها حفظ کرده است مکتبش را.

... مجالس عزا باید باشد و اهل منبر باید این شهادت امام حسین (علیه السلام) را زنده نگه دارند و ملت باید با هم قدرت این شعائر اسلامی را خصوصاً این را زنده نگه دارند. با زنده نگه داشتن او اسلام زنده می شود. «انا من حسین» که روایت شده است که پیغمبر فرموده است. این معنایش معنا این است که حسین مال من است و من هم از او زنده می شوم. از او شده است. این همه برکات از شهادت ایشان است. با این که دشمن می خواست آثار را از بین ببرد. آن ها در صدد بودند که اصل بنی هاشمی در کار نباشد. آن ها می خواستند اصل اسلام را از بین ببرند.

امام خمینی در بیانات مختلفی همواره بر نقش عاشورا و ماه محرم در جاوید ساختن اسلام در تمام دنیا تأکید می کردند و اعلام می کردند که تا موقعی که یاد و نام شهدای کربلا و حضرت امام حسین (علیه السلام) بر سر زبان ها باشد چراغ هدایت گر اسلام نیز رو به افول نخواهد رفت. ایشان می فرمودند:

اسلام را تا حالایی که شما می بینید، این جا ما نشسته ایم سیدالشهدا زنده نگه داشته است. سیدالشهدا (علیه السلام) تمام این چیز خودشان را. همهٔ جوانان خودش را؛ همه مال و منال؛ هرچه بود هر چه داشت (مال و منال که نداشت) هر چه داشت. اصحاب داشت در راه خدا داد و برای تقویت اسلام. مخالفت با ظلم قیام کرد. مخالفت با امپراطوری آن روز که از امپراطوری های این جا زیادتر بود. قیام کرد در مقابل او با یک عده قلیل و با این عده قلیل در عین حالی که شهید شد غلبه کرد. غلبه کرد بر این دستگاه ظلم و شکست آن ها را. ما که دنبال او هستیم و مجالس عزا از آن وقت به امر حضرت صادق (علیه السلام) و به سفارش ائمه هدی ما بپا می کنیم این مجالس عزا را. ما همان مسئله را داریم می گوییم. مقابل ظلم است. مقابل ظلم ستمکاران. ما زنده نگه داشتیم. خطبای ما زنده نگه داشتند قضیه کربلا را و زنده نگه داشتند قضیه مقابله یک دسته (یک دسته کوچک اما با ایمان بزرگ) در مقابل یک رژیم طاغوتی بزرگ. گریه کردن بر شهید. زنده نگه داشتن. زنده

نگه داشتن نهضت است. این که در روایت هست که کسی که گریه بکند یا بگریاند یا به صورت گریه دار خودش را بکند. این جزایش بهشت است. این برای این است که حتی آنی که با صورت گریه دار خودش را در می آورد صورتش را یک حال حزن به خودش می دهد و صورت گریه دار به خودش می دهد. این نهضت را دارد حفظ می کند. این نهضت امام حسین (علیه السلام) را حفظ می کند. ملت ما را این مجالس حفظ کرده. بی خود نبود که رضاخان، مأمورین ساواک رضاخان تمام مجالس عزا را قدغن کردند. این همین طوری نبود. رضاخان هم چو نبود که (در) اصل مخالف با این مسائل بشود. رضاخان مأمور بود. مأمور بود به این که آن هایی که کارشناس بودند آن هایی که ملتفت بودند مسائل را، دشمن های ما که مطالعه کرده بودند در حال ملت ها و مطالعه کرده بودند در حال

ص: ۱۶۳

ملت شیعه، می دیدند آن ها که تا این مجالس هست و تا این نوحه سرایی های بر مظلوم هست و تا آن افشاگری ظالم هست نمی توانند برسند به مقاصد خودشان ... این ها ماهیت این عزاداری را نمی دانند چیست. نمی دانند که این نهضت امام حسین آمده تا این جا. تا این نهضت را درست کرده. این تابع. این یک شعاعی است از آن نهضت. نمی دانند که گریه کردن بر عزای امام حسین زنده نگه داشتن همین معنا که یک جمعیت کمی در مقابل یک امپراطوری بزرگ ایستاد. دستور است این. دستور عمل امام حسین (علیه السلام). دستور است برای همه «کل یوم عاشورا و کل ارض کربلا» دستور است به این که هر روز و در هرجا باید همان نهضت را ادامه بدهید. همان برنامه را. امام حسین با عده کم همه چیزش را فدای اسلام کرد. مقابل یک امپراطوری بزرگ ایستاد و «نه» گفت. هر روز باید در هر جا این «نه» محفوظ بماند و این مجالسی که هست. مجالسی است که دنبال همین است که این «نه» را محفوظ بدارد.

اولی الامر به معنای سرپرست و ولیّ است. رهبر کبیر و فرزانه انقلاب در پاسخ به افراد بی اراده و سست ایمانی که زور و قدرت مادی آن ها را وادار به تسلیم در برابر زورگویان عصر کرده بود، این

گونه با شجاعت کامل می فرماید که در بین ما اشخاصی هستند که می گویند اولی الامر هر چه، هر زهرماری می خواهد باشد باید از او اطاعت کنیم. اولی الامر است! اولی الامر یعنی زورگو. با زورگو نباید حرف زد خوب پس چرا امام حسن مخالفت کرد. چرا امام حسین مخالفت کرد با اولی الامر. آن وقت که اولی الامر عبارت از یزید بود. توطئه کرد ... اما این تکلیف قرآن است. مگر فرعون را کس دیگر ملک به او داده بود. آن هم خدا به او داده بود. پس چرا موسی رفت و با او مخالفت کرد؟ مگر نمرود را کسی دیگر به او اعطای ملک کرده بود. آن هم از طرف خدا بود. پس چرا ابراهیم می رود با او مخالفت می کند؟ چرا پیغمبر مخالف است. چرا حضرت امیر با معاویه. [مخالفت کرد] خوب معاویه هم در این جا یک اولی الامر است برای خودش. خوب بعد از آن چرا امام حسن با او مخالفت کرد. امام حسن پدر معاویه را درآورد. امام حسین چرا پا شد با چند نفر عیالاتش رفت با پنجاه شصت نفر راه افتاد رفت آن جا مخالفت با

اولی الامر کرد. این حرف ها حرف های نامربوط است.

شهادت امیرالمؤمنین و نیز حسین (علیهما السلام) و حبس و شکنجه و تبعید و مسمومیت های ائمه (علیهم السلام) همه در جهت مبارزات سیاسی شیعیان علیه ستمگری ها بوده است و در یک کلمه مبارزه و فعالیت های سیاسی بخش مهمی از مسئولیت های مذهبی است.

ما شکست نداریم. شکست برای ما نیست برای این که از دو حال خارج نیست یا پیش می بریم که پیروز هم شدیم یا پیش نمی بریم که پیش خدا آبرومندیم. اولیای خدا هم شکست می خوردند. حضرت امیر در جنگ معاویه شکست خورد. این که حرفی ندارد. شکست خورد. امام حسین (علیه السلام) هم در جنگ با یزید شکست خورد و کشته شد. اما بر حسب واقع پیروز شدند آن ها. شکست ظاهری و پیروزی واقعی بود.

امام خمینی (رحمه الله علیه) علاوه بر موارد یاد شده یکی دیگر از عوامل اساسی قیام حضرت سیدالشهدا را تکلیف به آن چه که اسلام امر کرده است می دانستند و می فرمودند:

همان طوری که سیدالشهدا تکلیف شرعی الهی می خواست عمل بکند. غلبه بکند تکلیف شرعیش را عمل کرده. مغلوب هم بشود تکلیف شرعیش را عمل کرده. قضیه تکلیف است.

ریحانه

کنیز متوکل عباسی. او کنیزی نامشروع و حبشی بود. پس از آن که این کنیز مرد متوکل، به خاطر علاقه به او، دستور داد تا برایش مقبره ای باشکوه بسازند؛ و این در زمانی بود که متوکل دستور داده بود تا قبر حضرت سید الشهدا (علیه السلام) را با گاو آهن شخم بزنند و آب نهر علقمه را بر روی آن جاری سازند و بر روی آن زراعت کنند تا دیگر اثری از آن به جای نماند. یکی از شیعیان که ناظر این واقعه دردناک بوده شعری بدین مضمون سرود:

اَيْحَرُثُ بِالطَّفِّ قَبْرُ اَلْحُسَيْنِ *** وَ يُعْمَّرُ قَبْرُ بَنِي اَلزَّانِيَةِ؟!

آیا سزاوار است که قبر حسین بن علی (علیه السلام) را شخم بزنند در حالی که قبر زنازادگان را تعمیر و مرمّت می کنند؟!

ص: ١٦٤

ز

زائدة بن قدامه ثقفی

ریاست شرطهٔ کوفه در زمان معاویه.

طبری به اشتباه او را قدامة بن سعید بن زائدة به قدامه ثقفی نامیده است؛ در حالی که زائدة بن قدامه نیای قدامة بن سعید بود، و او کسی است که در واقعه کوفه حضور داشت. امّا شیخ طوسی به درستی، فرزندزاده او، قدامة بن سعید، را از یاران حضرت صادق برشمرده است.

زائدة بن قدامه ثقفی، در سال ۵۸ ق. هم زمان با فرمانداری عبدالرّحمن از سوی معاویه در کوفه، ریاست شرطه آن جا را بر عهده داشت. او پس از برافراشته شدن پرچم امان ابن زیاد برای پراکنده ساختن مردم از گرد مسلم، با عمر بن حریث، پرچمدار ابن زیاد، همراه بود و از عموزاده اش مختار شفاعت کرده بود. او نامهٔ مختار را از زندان ابن زیاد در کوفه به شوهر خواهر او عبدالله بن عمر می برد تا او از یزید آزادیِ برادر زن خود را بخواهد.

زائدة بن قدامه پس از آزادی مختار متواری شد؛ تا این که سرانجام بخشیده شد.

او از کسانی است که به همراه بیعت کنندگان کوفه با فرماندار عبدالله بن زبیر که عبدالله بن مطیع نام داشت بیعت کرد و فرماندار او را به سوی مختار فرستاد تا او را دعوت کند، امّا او دعوت فرماندار را نپذیرفت.

او را همان کسی دانسته اند که بوستان و مزرعه اش در سبخه کوفه، قرارگاه مخفی مختار بود و او از همان جا قیام کرد. آن گاه همین مرد را با انبوهی از یارانش گسیل داشت تا فرماندار کوفه را که برگزیده ابن زبیر بود بر کنار سازد و او نیز با تطمیع و تهدید کار خود را به انجام رسانید. پس از مدّتی به عبدالملک بن مروان پیوست و با مصعب بن زبیر به پیکار برخاست و او را به انتقام کشتن مختار در دیر جائلیق از پا درآورد.

سرانجام حجّاج او را به فرماندهی هزار تن به پیکار با حرب بن شبیب خارجی به رودبار گسیل داشت و آن جا پس از پیکاری سخت در حالی که یارانش بر گردش حلقه زده بودند، کشته شد.

زائدة بن قدامه ثقفی در جریان دستگیری مختار به دست عمرو بن حریث به عمر و گفت: من به یک شرط حاضرم مختار را به نزد شما بیاورم و آن، این که او در امان باشد و جان وی تضمین شود و اگر احیاناً گزارش بر ضد او به امیر عبیدالله بن زیاد رسیده باشد، شخص شما از مختار دفاع کنید و مانع رسیدن هرگونه آسیبی به او بشوید.

زائدة بن قدامه ثقفی به همراه اسما بن خارجه به ملاقات مختار در زندان می رفتند و پیام ها و اخبار مختار را به بیرون از زندان منعکس می کردند.

حدود پنج سال بعد از شهادت مختار، عبدالملک مروان برای تصرف عراق با مصعب بن زبیر وارد نبرد گردید و در این میان، زائدة بن قدامه توانست ابن زبیر را به قتل برساند.

از جمله حکایاتی که برای زائدة بن قدامه نقل کرده اند مربوط به هنگامی است که او از طرف ابن مطیع برای دستگیری مختار رفته بود و چون خواستند مختار را به فریب به نزد استاندار بیاورند، زائده این آیه را برای مختار خواند که (وَ اَذْ یَمْکُرُ بِكَ الَّذِینَ کَفَرُوا لِیُثْبِتُوكَ اَوْ یَقْتُلُوكَ اَوْ یُخْرِجُوكَ وَ یَمْکُرُونَ وَ یَمْکُرُ اَللَّهُ وَ اَللَّهُ خَیْرُ الْماکِرِین)؛ هنگامی که کافران درباره تو توطئه کردند و نقشه شان این است که تو را بازداشت کنند و یا به قتل برسانند و یا تبعیدت کنند و آنان مکر و حیله می کنند و خدا هم مکر و حیله دارد و خدا بهترین مکرکنندگان است» مختار تا آخر مطلب را فهمید و متوجه توطئه شد.

ص: ١٦٥

زائدة بن مهاجر

از شهدای کربلا. نامش در زیارت رجبیّه آمده است. به احتمال او همان یزید بن زیاد بن مهاجر است.

زاهد

به احتمال همان زاهر، غلام عمرو بن حمق خزاعی از شهدای کربلا.

زاهر، نک: زاهر کندی

زاهر بن عمرو اسلمی کندی

مکنی به ابو مجراة. از دلاوران و محبان عترت طاهرین و از اصحاب رسول الله در حدیبیه و بیعة الرضوان. او از استقبال کنندگان امام حسین (علیه السلام) و تا عاشورا ملازم آن حضرت بود. نام او در زیارت رجبیّه چنین آمده است: اَلسَّلاَمُ عَلِيٌّ زَاهِرُ بْنُ عَمْرٍو اَلاِسْلَمِيُّ ... زاهر. او به همراه یاران باوفای امام حسین پس از قتال با دشمن به شهادت رسید.

زاهر بن عمرو کندی، نک: زاهر کندی

زاهر کندی

از موالی قبیله کنده و از شهیدان روز عاشورا.

او اهل کوفه، غلام و هم سنگر مجاهد بزرگ عمرو بن حمق خزاعی، و در تمامی صحنه ها و حتی هنگام شهادت وی همراه عمرو بود. او را پهلوانی شجاع و از پیروان اهل بیت (علیهم السلام) بر شمرده اند.

زاهر سال ٦٠ هجری عازم حج شد و در آن جا به محضر حضرت امام حسین (علیه السلام) رسید و تا روز عاشورا، که به شهادت رسید، همراه حضرت بود. نامش در زیارت ناحیه مقدسه آمده است. بعضی او را از اصحاب و از راویان حدیث از حضرت رسول (صلی الله علیه و آله) و از «اصحاب الشجره» دانسته که در صلح حدیبیّه و جنگ خیبر حضور داشته است.

زبیدی

از راویان واقعه عاشورا. او از یمن بود و به پندار خویش، افتخارات فرمانده خود را که رئیس عشیره او نیز بوده است، روایت می کند.

زبیر تمیمی

از هواداران و عمّال عبیدالله بن زیاد. پس از آن که مسلم بن عقیل و هانی بن عروه به فرمان ابن زیاد به شهادت رسیدند، زبیر تمیمی و هانی وادعی سرهای مبارک ایشان را به دستور ابن زیاد به نزد یزید بن معاویه بردند.

زجر بن قیس

از لشکریان و فرماندهان تحت امر سپاه عمر سعد در کربلا. او پس از جنایات عظیم و هولناک کوفیان در صحرای کربلا چنین گفت: برخیزید و حرکت کنید. امیر عمر سعد فرمان حرکت داده است، وقت کم است، توقف روا نیست. سپس سکینه (سلام الله علیها) در خطاب به او فرمود: تو را به خدا و رسولش قسم می دهم شما می خواهید بروید؟ گفت: آری، می رویم. سکینه گفت: شما بروید و مرا در همین بیابان بگذارید تا نزد پدرم بمانم. زجر گفت: سرپیچی از فرمان جایز نیست، برخیز و حرکت کن. سکینه خود را روی بدن پدر انداخت و دست در گردنش درآورد. زجر دست آن مظلومه را کشید و با فشار از بدن پدر جدا کرد و به قافلهٔ اسیران ملحق ساخت.

زحر بن قیس

از هواداران و فرماندهان تحت امر مصعب بن زبیر. او در آخرین نبرد ابن زبیر علیه مختار بن ابو عبید ثقفی (زحر بن قیس) مأموریت یافت که عناصر مخالف مختار را در شهر کوفه شناسایی و آنان را به لشکر مصعب ملحق نماید.

زربیّ (یا: زربیا)

غلام مختار ابو عبید ثقفی. اصل او را، به احتمال ایرانی دانسته اند. او از هواداران اهل بیت (علیهم السلام) و از شیعیان بود. زربی، پس از قیام مختار و متواری شدن شمر، از سوی مختار مأمور دستگیری شمر شد. مسلم بن عبدالله ضبابی این واقعه را چنین آورده است:

من نیز جزء فراریان، همراه شمر، از کوفه متواری شدم. و زربی در تعقیب ما بود که از کوفه خارج شدیم. اسب های ما لاغر و ناتوان بودند ولی اسب زربی چابک و زیرک. سرانجام، زربی به ما رسید. هنگامی که او نزدیک ما شد، شمر گفت شما از من دور

ص: ١٦٦

شوید شاید منظور این غلام کسی جز من نباشد. ما از او دور شدیم و زربی به قصد جان شمر به سوی او تاخت. شمر با حیله، او را به دنبال خود کشاند؛ و هنگامی که زربی را تنها یافت به او حمله برد و ضربتی بر پشتش وارد کرد که پشتش شکست و زربی به شهادت رسید. شمر نیز، از مهلکه جان سالم بدر برد. هنگامی که خبر ناکام ماندن مأموریت زربی به مختار رسید، مختار با ناراحتی گفت: اگر زربی با من مشورت کرده بود، به او توصیه می کردم که تنها به دنبال ابو السابعة (شمر) نرود.

زربیا، نک: زربیّ

زکریّا

از پیامبران بنی اسرائیل. نسب حضرت زکریا در قرآن معلوم نیست و در تورات هم نیامده است. کتابی در میان نصارا باقی مانده است که او را با عنوان زکریا بن برخیا یاد کرده و معاصر داریوش نوشته است.

نسبت زکریا به حضرت داوود می رسد و او زکریای سوم است که در میان بنی اسرائیل پیغمبری یافته است. زکریا رئیس خدمه بیت المقدس و احبار بود و بنی اسرائیل را به شریعت حضرت موسی دعوت می کرد.

از حضرت ولیّ عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) روایت شده است که: زکریّا از حضرت باری تعالی درخواست کرد که اسماء خمسه طاهره را به او تعلیم دهد، پس جبرئیل بر او نازل گردید و او

را تعلیم داد. هرگاه زکریّا اسم محمّد، علی و فاطمه و حسن (علیهم السلام) را ذکر می کرد غم و اندوهش بر طرف می شد، امّا همان که اسم حسین (علیه السلام) را ذکر می کرد گریه در گلویش گیر می کرد و دلش به طپش می آمد، پس عرض کرد: پروردگارا، چه می شود وقتی که نام آن چهار بزرگوار را ذکر می نمایم از غم و اندوه رها می شوم و چون حسین (علیه السلام) را یاد می کنم اشکم می ریزد و دلم می سوزد؟ آن گاه خداوند کیفیّت شهادت امام حسین (علیه السلام) را برای زکریا بازگو کرد. چون زکریا این واقعه را شنید سه روز از مسجد بیرون نیامد و از مردم دوری کرد و پیوسته گریه و ناله می کرد. پس عرض کرد: خداوندا، فرزندی به من عنایت نما که چشم من به او روشن گردد و محبت او را در دلم زیاد گردان، آن گاه مرا به مصیبت او مبتلا گردان (تا مصیبت من موافق مصیبت خاتم انبیا باشد).

زهیر بن بشر خثعمی کوفی

از شهدای حملهٔ نخست در روز عاشورا. منسوب به خثعم تیره ای از قبیله قحطان و یمنی الاصل. زهیر بن بشر (بشیر) از مؤسسان و بانیان شهر کوفه با کوفه الجیش (مرکز تجمع لشکر) که شهرک نظامی در آغاز بود، و از شرکت کنندگان در جنگ قادسیه و از اشراف کوفه است. در زیارت ناحیه مقدسه نام گرامیش چنین ذکر شده است: السّلام علی زهیر بن بشر الخثعمي. و در زیارت رجبیّه نیز نام او آمده است.

زهیر بن بشیر، نک: زهیر بن بشر خثعمی

زهیر بن سائب

از شهدای کربلا. نامش در زیارت رجبیّه آمده است.

زهیر بن سلمان، نک: زهیر بن سلیمان

زهیر بن سلیم ازدی

زهیر بن سلیم بن عمرو ازدی، از شهیدان عاشورا در حملهٔ نخست. او شب عاشورا وارد کربلا شد وقتی که از قصد کوفیان مبنی بر کشتن امام حسین (علیه السلام) آگاه شد، به لشکر امام (علیه السلام) پیوست و سرانجام به شهادت رسید. نامش در زیارت ناحیه آمده است.

ظاهراً، پسرش، عبدالله بن زهیر بن سلیم ازدی، از فرماندهان لشکر ابن سعد بوده است.

زهیر بن سلیمان (یا: زهیر بن سلمان)

ز اصحاب و یاران حضرت امام حسین (علیه السلام) و از شهدای کربلا. نام او در زیارت رجبیّه آمده است.

زهیر بن سیّار

از جمله شهدای کربلا در روز عاشورا. نامش در زیارت رجبیّه آمده است.

زهیر بن عبدالرّحمن

از راویان واقعه عاشورا. او داستان شهادت سوید بن عمر را گزارش کرده است.

از او تنها همین یک خبر رسیده و از احوال او آگاهی دیگری

ص: ١٦٧

در دست نیست.

زهیر بن قیس جعفی

از هواداران و فرماندهان تحت امر عبدالله بن مطیع. در آغاز قیام مختار، علیه ابن مطیع، ابراهیم بن اشتر با آن ها وارد درگیری شد و توانست زهیر بن قیس و نیروهایش را شکست دهد.

زهیر بن قین بجلی

زهیر بن قین بن قیس انصاری بجلی انماری از شهیدان روز عاشورا. انماری منسوب به انمار بن اراش بن کهلان قحطانی یمنی است.

زهیر مردی شریف، شجاع، با شخصیت، بزرگوار و در میان قبیله اش و مردم کوفه، و در جنگ ها مشهور و متنفذ بود. زهیر تا قبل از ملاقات با حضرت امام حسین (علیه السلام) بین راه مکه به کوفه، از طرفداران عثمان بود، ولی بعد از ملاقات، توفیق معرفت و تبعیت از اهل بیت (علیهم السلام) را پیدا کرد.

همسرش، دلهم، دختر عمرو، مشوّق او در این رستگاری بوده است. چرا که زهیر در تمام مسیر مکه تا کوفه از امام دوری می کرد تا این که به ناچار با امام (علیه السلام) در یک منزل فرود آمد. یکی از همراهان زهیر می گوید: ما در کناری خیمه زدیم و امام (علیه السلام) در سویی دیگر خیمه زد. مشغول غذا خوردن بودیم که ناگهان فرستاده آن حضرت رسید و سلام کرد و گفت: ای زهیر بن قین، اباعبدالله حسین بن علی (علیه السلام) تو را می خواند. شنیدن این پیام چنان بر ما ناگوار آمد که لقمه از دست فرونهادیم و همگی در حیرت فرو رفتیم. اما دلهم به زهیر گفت: فرزند رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به دنبال تو می فرستد و تو را می طلبد و تو از رفتن نزد وی دریغ می داری؟ سبحان الله چه مانعی دارد که نزد وی شرفیاب شوی و سخن او را بشنوی و بازآیی.

زهیر با شنیدن سخنان همسرش خدمت امام (علیه السلام) شرفیاب شد و از آن جایی که استعداد و قابلیت پذیرش حق را داشت، به امام ملحق شد و به همراهانش گفت هر کس مایل است می تواند با من بیاید و سپس به همسرش گفت تو آزادی و به خویشان خود ملحق شو و نمی خواهم از من به تو جز خیر برسد.

وقتی که حرّ در منطقه «عذیب الهجانات» مانع حرکت امام (علیه السلام) شد، آن حضرت چنین فرمود:

مرگ را در چنین حالی خوشبختی می دانم و زندگی با ستمگران را جز خواری و خفت نمی دانم.

آن گاه زهیر بن قین برخاست و خطاب به اصحاب چنین گفت:

نخست خدا را ستایش می کنم و درود بر پیامبر او می فرستم. پس از آن به تو ای حسین (علیه السلام)، ای فرزند رسول خدا (صلی الله علیه و آله) با کمال صراحت می گویم که ما سخنان تو را شنیدیم. کلمات تو چنان تأثیری در روح ما گذاشت که اگر دنیا برای همیشه باقی می ماند و ما در آن برای همیشه می ماندیم، پشت پا بدان می زدیم و کشته شدن با تو را بر ماندن در این دنیا ترجیح می دادیم. ما با دشمنان تو تا آخرین قطره خون خود می جنگیم و به دوستان تو یاری می رسانیم. ای حسین بن علی (علیه السلام) به امید خدا به میدان نبرد برو که ما از صمیم قلب به دنبال تو می آییم تا روزی که به دیدار خدا و دیدار جدت نائل شویم. ای حسین، اجازه بده که هم اکنون دست به سلاح بریم و با همین عده بی جان و بی روح و افراد مزدوری که حر با خود آورده به پیکار دست بزنیم. و جنگ این ساعت ما با آن ها بهتر از جنگی است که فردا با دنباله آن ها بکنیم.

حضرت ابوالفضل العبّاس (علیه السلام) روز عاشورا سوار بر اسب اطراف خیمه ها می گشت و نگهبانی می داد. در این هنگام زهیر بن قین نزد ابوالفضل العباس (علیه السلام) آمد و عرض کرد: در این وقت آمده ام تا تو را به یاد سخن پدرت، علی (علیه السلام) بیندازم. حضرت ابوالفضل العباس (علیه السلام) که می دید خیمه های اهل بیت (علیهم السلام) در خطر تهدید دشمن است، از اسب پیاده نشد و فرمود: مجال سخن نیست، ولی چون نام پدرم را بردی، نمی توانم از گفتارش بگذرم، بگو که من سواره می شنوم.

زهیر گفت: پدرت هنگامی که می خواست با مادرت ام البنین (سلام الله علیها) ازدواج کند، به برادرش عقیل فرمود: زن شجاعی از خاندان شجاع برایم پیدا کن، زیرا می خواهم فرزند شجاعی از او به دنیا بیاید و حامی و ایثارگر و فداکار برادرش حسین (علیه السلام) باشد. بنابراین، ای عباس، پدرت تو را برای چنین روزی خواسته است، مبادا کوتاهی کنی!

غیرت حضرت ابوالفضل العباس (علیه السلام) با شنیدن این سخن به آمد و چنان پا در رکاب زد که تسمه رکاب قطع گردید و فرمود: ای زهیر، آیا با این گفتار می خواهی به من جرأت بدهی؟ سوگند به خدا، هرگز دست از یاری برادرم برنمی دارم و در حمایت از حریم او کوتاهی نخواهم کرد:

زهیر در خطاب به کوفیان چنین گفت:

ص: ۱٦۸

ای اهل کوفه، من شما را از عذاب خدا بیم می دهم. بر مسلمان واجب است تا برادر مسلمان خود را از روی خیرخواهی پند دهد. ما و شما اکنون برادریم و یک دین داریم تا وقتی که شمشیر بین ما و شما کشیده نشده است.

آن گاه که شمشیر در میان آمد پیوند برادری اسلامی برداشته می شود؛ ما امتی جدا از شما و شما امتی جدا از ما می شوید.

خدای تعالی ما و شما را به دست ذریّه پیامبرش (صلی الله علیه و آله) امتحان می کند تا ببیند چه می کنیم. اینک شما را به یاری فرزند رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و رهاندن او از سرکشی عبیدالله بن زیاد دعوت می کنیم. چرا که شما جز بدی از ابن زیاد و پدرش ندیده اید. آن ها چشم های شما را در آوردند، دست و پای شما را بریدند، شما را مثله کردند، و بر شاخه های خرما آویختند، بزرگان و قرّای شما را مانند حجر بن عدی و اصحاب او و هانی بن عروة و امثال او را کشتند.

چون سخن زهیر به این جا رسید، اصحاب ابن سعد زهیر را دشنام دادند و ابن زیاد را دعا کردند. و خطاب به زهیر گفتند: به خدا قسم! ما دست برنداریم مگر این که امام تو و اصحابش را بکشیم و یا زنده تسلیم ابن زیاد دهیم.

زهیر گفت: ای بندگان خدا، فرزندان حضرت فاطمه (سیدة النساء العالمین) به دوستی و یاری شایسته تر از پسر سمیّه اند و اگر یاری نمی کنید پناه بر خدا او را نکشید و بگذارید خودشان با یزید گفت و گو کنند.

در این حال شمر تیری به جانب زهیر انداخت و گفت: خاموش باش. خدا تو را بکشد ما را با سخنان خود خسته کردی.

زهیر به شمر گفت: ای فرزند کسی که مثل شتر به عقب بول می کرد، من با تو سخن نمی گویم چون تو حیوانی. و الله گمان ندارم دو آیه از قرآن را بدانی، تو را به رسوایی و عذاب دردناک قیامت بشارت باد.

شمر گفت: خدا اکنون تو و امام تو را می کشد.

زهیر گفت: مرا از مرگ می ترسانی؟ و الله مرگ از زندگی جاوید با شماها، بهتر است. سپس زهیر خطاب به مردم گفت: بندگان خدا، نگذارید این مرد احمق و خشن، شما را از دینتان باز دارد و امر را بر شما مشتبه سازد. به خدا قسم شفاعت حضرت محمّد (صلی الله علیه و آله) به مردمی که فرزندان و اهل بیت او را شهید کنند و خون یاران آن ها را بریزند نخواهد رسید. آن گاه حضرت امام (علیه السلام) به زهیر امر فرمود که به خیمه گاه برگردد.

زهیر در قیام عاشورا نقش برجسته ای داشت و جناح راست سپاه امام حسین (علیه السلام) را فرماندهی می کرد.

امام حسین (علیه السلام) شب عاشورا بعد از نماز مغرب به اصحاب فرمودند: همه شما آزادید. از همان راهی که آمدید بازگردید و در این شب تاریک از این جا دور شوید زیرا این قوم در پی من و در صدد کشتن منند.

زهیر عرض کرد: ای حسین (علیه السلام) سوگند به خدای تعالی که من آرزومندم در این میدان جنگ کشته شده پس از آن زنده شوم و باز جنگ کنم و کشته شوم و باز هم تا هزار بار کشته و زنده شوم و هم چنان در راه تو بجنگم تا فرزندان و اهل بیت تو را در مقابل حملات دشمن حفظ کنم.

زهیر قبل از ظهر عاشورا از امام (علیه السلام) اجازه جهاد گرفت و عازم میدان شد و چنین رجز خواند:

اَنَا زُهَیْرٌ وَ اَنَا اِبْنُ الْقَیْنِ *** اَذودُکُمْ بِالسَّیْفِ عَنْ حُسَیْنٍ

اَنْ حُسَیْناً احد اَلسِّبْطَیْنِ *** مِنْ عِتْرَةِ اَلْبَرِّ اَلتَّقِّ اَلزِّین

من زهیر بن قین ام و با شمشیرم از حسین (علیه السلام) دفاع می کنم. او یکی از دو سبط پیامبر (صلی الله علیه و آله)، از عترت نیکان، پرهیزکاران و خوبان است.

سپس او جنگ شدیدی کرد و حدود بیست نفر از دشمن را کشت. آن گاه خدمت امام (علیه السلام) رسید و عرض کرد:

ای آقای من، ترسیدم که مرا این نماز با تو فوت شود پس با ما نماز بگزار.

به امر حضرت سیّدالشهدا (علیه السلام) زهیر و سعید حنفی جلوی روی آن حضرت ایستادند تا نماز ظهر به صورت نماز خوف با نصف اصحاب گزارده شد.

بعد از نماز، امام (علیه السلام) اصحابش را برای جهاد با کفّار تشویق نموده و زهیر برای بار دوم عازم جهاد شد و به آن حضرت عرض کرد:

فَدَّ تَکُ نَفْسِي هَادِیاً مَهْدِیّاً *** الْیَوْمَ الَّتِی جَدُّکَ النَّبِیّاً (صلی الله علیه و آله)

و حَسَناً وَ الْمُرْتَضَی عَلِیّاً *** وَ ذُو الجَناحَینِ اَلْفَتَی اَلْکَمِیَّا

وَ اُسَدُ اَللَّهِ اَلشَّهِيدُ اَلْحَيَّاً

جانم به قربانت ای حسین هدایت کننده و هدایت شده امروز جدت حضرت نبی اکرم (صلی الله علیه و آله) و برادرت امام حسن (علیه السلام) و پدرت حضرت علی مرتضی (علیه السلام) و عموهایت جعفر طیّار و حضرت حمزه را ملاقات می کنم.

امام حسین (علیه السلام) در جواب زهیر، فرمودند:

ص: ۱۶۹

(وَ اَنَا اَلْقَاهِمُ عَلَيَّ اُتْرُك، لاَ يُبْعِدْ نَكَ اَللَّهُ يَا زُهَيْرُ وَ لَعَنَ قَاتِلِيكَ لَعَنَ اَلَّذِينَ مُسِخُوا قِرَدَةً وَخَنَازِير)؛ من نیز بعد تو با آنان ملاقات خواهم کرد، ای زهیر، خدا تو را از رحمتش دور نگرداند و بر قاتلانت لعنت کند، هم چون لعن آنان که مسخ گردیده و به صورت میمون و خوک در آمدند.

زهیر بعد از ساعتی جنگیدن، عده زیادی از دشمن را به هلاکت رساند و سپس به دست کثیر بن عبدالله شعبی و مهاجر بن اوس تمیمی - لعنة الله علیهما به شهادت رسید.

در زیارت ناحیه مقدسه توجه خاصی به زهیر شده است:

(اَلسَّلاَمُ عَلَى زُهَيْرِ بْنِ اَلْقَيْنِ اَلْبَجْلَى اَلْقَائِلِ لِلْحُسَيْنِ (علیه السلام) وَ قَدْ اُذِنَ لَهُ فی اَلاِنْصِرَافِ؛ لاَ وَ اللَّهِ لاَ يَكُونُ ذَلِكَ اَبَداً، اُتْرُكْ اِبْنَ رَسُولِ اَللَّهِ اَسيراً فی يَدِ اَلاِعْدَاءِ وَ اِنجُو؟ لاَ اَرَانَى اَللَّهُ ذَلِكَ اَلْيَوْمَ)؛ سلام بر زهیر بن قین بجلی که به امام (علیه السلام)، وقتی که اجازه ترک کربلا را به او داد، عرض کرد: نه به خدا قسم، هیچ وقت تو را ترک نخواهم کرد. فرزند رسول خدا (صلی الله علیه و آله) را ترک کنم در حالی که او در دست دشمن هست؟ این نجات است؟ خداوند آن روز را برای من نیاورد.

بجلی، منسوب به بجلیّه که فرزندان انمار بن اراش بن کهلان و از اعراب قحطان اند.

زیاد بن ابیه (متوفی: ۵۳ ق)

از حاکمان عراق در زمان معاویه و از دشمنان اهل بیت (علیهم السلام) و مکنی به ابوالمغیره، و نیز معروف به زیاد بن عبید. مادر زیاد سمیه نام داشت و او کنیزک حارث ابن کلدة بن عمرو بن علاج الثقفی (طبیب عرب) بود. چون پدر زیاد معلوم نبود او را زیاد بن ابیه (پسر پدرش) خطاب می کردند. برخی او را ثمره نامشروع ابوسفیان دانسته اند و از همین روست که معاویه زیاد را برادر خویش خواند. شرح حال زیاد در مجلدات ناسخ التواریخ ب-ه تفاریق نوشته شده است. او را گاه به مادرش منسوب می کردند و زیاد بن سمیه می نامیدند، و چون در فراش عبید متولد شده بود، زیاد بن عبید نیز می نامیدند، و بعد از استلحاق به حکم معاویه او را زیاد بن ابوسفیان خطاب می کردند. او در زمان ابوبکر مسلمان شد. چون امر خلافت بر عمر بن الخطاب تقریر یافت او را از برای اصلاح امری به یمن فرستاد، چون بازگشت در برابر عمر خطبه خواند. در آن هنگام علی (علیه السلام) و ابوسفیان و عمرو بن العاص حاضر بودند، عمر گفت: اگر پدر این غلام قرشی بود عرب را به چوب می راند. ابوسفیان گفت: سوگند به خدای که او قرشی است و در نزد من معروف است، علی (علیه السلام) فرمود آن کیست؟ گفت: من او را در رحم مادر

وضع کردم، و این شعر را خواند:

أَمَا وَ اللَّهِ لَوْلاَ خَوْفُ شَخْصٌ *** يَرَانَى يَا عَلِى مَنِ الاّعادِيُّ

لا ظَهَرَ أَمْرُهُ صَخْرُ بْنُ حَرْبٍ *** وَ لَمْ يَخَفِ الْمَقَالَةَ في زِيَادٍ

وَ قَدْ طَالَتْ مُجَامَلَتِي ثَقِيفاً *** وَ تَرْكِي فِيهِمْ ثَمَرَ اَلْفَوَادِ

از این کلمه که گوید «لولا خوف شخص» روی سخن با عمر بن الخطاب دارد. یزید بن مفرغ گوید:

انَّ زِياداً وَ نافِعاً وَ أباً *** بُكْرَةَ عِنْدِى مِن أَعْجَبِ اَلْعَجَبِ

انَّ رِجَالاً ثَلاثُهُ خُلِقُوا *** فِي رَحِمٍ اِنْثَى مُخَالِفِ اَلنَّسَبِ

ذَا قِرْشَى فَمَا يَقُولُ وَ ذَا *** مَوْلًى وَ هَذَا بِزَعْمِهِ عُرْبَى

ذکر احوال و اخلاق زیاد و دشمنی او با امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) و فرزندان و شیعیان آن حضرت در کتب مختلف بیان شده است، در سالی که زیاد اجلش فرا می رسد به سوی معاویه نامه ای می نویسد که مفاد آن این است که می گوید: من ضبط عراق و حکومت ایران و خراسان تا سرحد هندوستان را به دست چپ کفایت می کنم؛ و دست راست من در تقدیم خدمت عاطل است، فرمانگذاری حجاز و یثرب را نیز به من واگذار کن. او نامه اش را به هیثم بن الاسود النخعی داد و به معاویه فرستاد. معاویه درخواست او را پذیرفت. و منشور حکومت حجاز و یثرب را به صحبت هیثم به او فرستاد، طبری گوید: شش ماه در مکه و مدینه او را خطبه کردند، عبوس منصوری در تاریخ بنی امیه می نویسد: چون این خبر به عبدالله بن عمر رسید دست برداشت و مردم را گفت دست بردارید و چنین گفت: ای پروردگار، ما را کفایت فرما از شر دست راست زیاد. همگان آمین گفتند. پس دست راست او را مرض طاعون افتاد و نیز در کتب دیگر مسطور است که روزی تصمیم گرفت تمام مردم کوفه را حاضر کند، و به سب و لعن امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) فرمان دهد، تا هر که نافرمانی کند، او را بکشد؛ و در این وقت بود که اثر طاعون در دستش پدیدار گشت و

طبیبان به بریدنِ دستش نظر دادند. ابن زیاد برای مشورت شریح قاضی را فراخواند و شریح چنین گفت:

مدت عمر تو در این جهان معین و معلوم است، دوست نمی دارم اگر زنده بمانی، تو را دست راست نباشد، و اگر بمیری خدای را مقطوع الید ملاقات کنی و چون خداوند از تو پرسش کند چرا دست خود را قطع کردی، گویی خواستم زنده بمانم زیرا که ملاقات تو را دوست نمی داشتم.

سرانجام زیاد در ماه رمضان در سال پنجاه و سوم هجری

جان داد، و عبدالله بن خالد بن اسد بر جنازه وی نماز خواند، و او را در «ثویه»، نزدیک کوفه، به خاک سپردند. گویند از وی هزاران دینار سرخ به جای ماند و می گفت: مادام که سلطنت ما استقرار دارد دنیا خاص و خالصه ماست، و آن روز که سلطنت پشت به ما کند آن چه به دست کرده باشیم هم از دست برود. مدت عمرش ۵۵ سال بود و پنج سال حکومت عراق داشت. چون خبر مرگش به معاویه رسید، این شعر را خواند:

وَ أَفْرَدْتُ سَهْماً فِی اَلْکِنَانَةِ واحِداً *** سَیْرَ مِیَی بِهِ أَوْ یَکْسِرُ اَلسَّهْمُ کَاسِرُهُ

زیاد بن سمیّه، نک: زیاد بن ابیه

زیاد بن عبید، نک: زیاد بن ابیه

زیاد بن عریب حنظلی حمدانی

زیاد بن عریب بن حنظله بن دارم بن عبدالله بن کعب الصائد شرحبیل بن شراحیل بن عمرو بن جشم بن حاشد بن جشم بن حیزون بن عوف بن حمدان، ابو عمرة الحمدانی الصائدی از یاران امام حسین و از شهیدان کربلا. بنی صائد تیره ای از قبیله حمدان است که در اصل یمنی و قحطانی اند و بسیاری از این قبایل بعد از کوچ از یمن، ساکن کوفه شدند.

در استیعاب و الاصابه پدرش را از اصحاب رسول خدا شمرده اند. در رجال، مامقانی او را از عباد و زهاد و از اصحاب سیّدالشهدا می شمرد. عریب از صحابه حضرت پیامبر (صلی الله علیه و آله) بود. و در هنگام شهادت در سن بالایی بوده است.

زیادبن عریب مردی شجاع، عابد ناسک و متهجّد ب-ود ک-ه سرانجام به دست مردی از بنی تمیم به نام عامر بن نهشل به شهادت رسید.

زیاد بعد از ساعتی مبارزه به محضر حضرت امام حسین (علیه السلام) رسید و این شعر را خواند:

اِبْشِرْ هَدَيْتَ اَلرُّشْدَ يَا بْنَ اَحمَد *** فِي جَنَّةِ اَلْفِرْدَوْسِ تَعْلُو صُعُداً

بشارت باد که به راه راست هدایت یافته ای و در بهشت فردوس جایگاه بالایی داری.

زیاد بن عریب صائدی

به گفته برخی از مورخین از شهدای روز عاشورا.

زیاد بن عمرو ازدی

از هواداران و فرماندهان مصعب بن زبیر. در جنگ مصعب علیه مختار بن ابو عبید ثقفی، مصعب ارتش خود را مهیّای حرکت به سوی کوفه کرد. وی در این جنگ زیاد بن عمر و ازدی را به رماندهی طایفه ازد گماشت.

زیاد بن عمرو عتکی

از هواداران و هم فکران مثنی بن مخربه بن عبدی هم پیمان مختار بن ابو عبید ثقفی. زیاد بن عمر و عتکی با شنیدن خبر درگیری نیروهای طرفدار ابن زبیر به فرمان قباع، که در مدینة الرزق به قوع پیوسته بود با شتاب، سوار بر اسب شد و وارد مسجد بصره گردید. در آن هنگام قباع بالای منبر نشسته بود. زیاد فریاد زد: ای قباع نیروهایت را از مقابل برادران، برگردان در غیر این صورت با آنان خواهیم جنگید. سرانجام با وساطت بزرگان شهر شاجرات پایان گرفت.

زیاد بن مالک

از نیروهای عمر سعد در کربلا. وی از جمله کسانی است که پیراهن خونین امام حسین (علیه السلام) را غارت کرده بود.

ابوسعید صیقل گوید: مختار به گزارش سعدابن ابی سعر خنفی، که از نزدیکان مختار بود، از مخفیگاه ٤ تن از عاملین حادثه کربلا آگاه شد. مختار، عبدالله بن کامل را با گروهی، به نبال آنان فرستاد. ابو سعید که خود، جزء افراد عبدالله کامل بود، گوید: ما به دنبال این مأموریت حرکت کردیم، تا به طایفهٔ «بنی ضبیعه» رسیدیم. در آن جا زیاد بن مالک را دستگیر کردیم و و را به همراه ۲ تن از یارانش (عبدالرحمن بن قیس خشکاره جلی و عبدالله بن قیس خولانی) به نزد مختار بردیم.

مختار تا چشمش به آن جانیان افتاد، بر سر آنان فریاد زد و گفت: ای قاتلین سرور جوانان بهشت، دیدید چگونه خداوند شما را به دست انتقام سپرد! دیدید آن پیراهن سرخ چه نحوستی را برای شما پیش آورد (و این چند نفر از کسانی بودند که پیراهن سرخ امام حسین (علیه السلام) را غارت کرده بودند).

آنان، سرانجام، به دستور مختار در ملأ عام کشته شدند.

زید بن ارقم (متوفی: ٦٨ق)

از صحابه پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله). او در زمان آن حضرت نوجوان و در

ص: ۱۷۱

برخی از جنگ ها همراه پیامبر بود. زید بن ارقم در سن پیری پس از حادثه عاشورا، وقتی اسیران اهل بیت را به کوفه آوردند و وارد قصر ابن زیاد کردند، در آن جا حضور داشت. وقتی سر مطهر سیدالشهدا را در مقابل ابن زیاد قرار دادند و او با چوب به دندان های آن سر بریده می زد، زید بن ارقم اعتراض کرد و گفت: چوب خود را از این لب ها بردار. به خدای یگانه قسم، من بارها دیدم که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) با لب های مبارکش این لب ها را می بوسید، سپس به عنوان اعتراض، مجلس را ترک گفت. هم او نقل کرده که وقتی سر امام حسین (علیه السلام) را در کوچه

ها می گرداندند من در غرفه خود بودم. جلوی من که رسید، شنیدم آیه اَمْ حَسِبْتَ اَنَّ اصْحابَ الْکَهْفِ وَ اَلرَّقِیمُ را می خواند. او در کوفه درگذشت.

زید بن الحسن المجتبی

فرزند امام حسن مجتبی (علیه السلام). او در روز عاشورا به اسارت درآمد.

زید بن حارث

از هواداران و نیروهای تحت امر ابن زیاد. او پس از قیام مختار به اتفاق عمر بن سعد، شمر بن ذی الجوشن و شبث بن ربعی به نزد فرماندار ابن زبیر، که فرمانده کوفه بود، رفتند و به او گفتند: همانا خطر مختار برای شما بیشتر است، اعتماد او را جلب کنید و با نیرنگ او را زندانی کنید.

زید بن خزیمه

از فرماندهان و نیروهای تحت امر ابن زیاد. او در نبرد علیه نیروهای مختار بن ابو عبید ثقفی حضور فعال داشت.

زید بن رقّاد تغلبی

از جنایتکاران کربلا. وی به اتفاق عروة بن بطان ثعلبی در روز عاشورا یکی از یاران حسین بن علی (علیه السلام) را، موسوم به سوید بن مطاع به شهادت رساندند.

موسی بن عامر می گوید: مختار، عبدالله شاکری را، که یکی از یارانش بود، با گروهی مسلح به سراغ زید بن رقاد فرستاد، وی از طایفه جنب بود و در کربلا از تک تیراندازان لشکر عمر سعد بود. او در روز عاشورا، عبدالله فرزند مسلم بن عقیل را هدف تیر قرار داد و به شهادت رساند. زید می گفت من تیری به یکی از فرزندان حسین (علیه السلام) انداختم در حالی که بچه ای خردسال بود

و دستش را روی پیشانی اش گذاشته بود من پیشانی او را هدف گرفتم و چنان دقیق تیر را رها کردم که دست آن نوجوان به پیشانی اش دوخته شد و نتوانست دستش را از پیشانی اش جدا کند.

ابوعبدالا علی زبیدی گوید: آن نوجوان که روز عاشورا، هدف تیر زید بن رقاد قرار گرفت، عبدالله فرزند مسلم بن عقیل خواهرزاده امام حسین (علیه السلام) بود و وقتی دست او به پیشانی اش دوخته شد، چنین نفرین کرد: خدایا اینان ما را اندک دیدند و ما را خوار کردند خدایا چنان که ما را کشتند آن ها را بکش و همان طور که ما را خوار کردند آنان را ذلیل کن.

زبیدی، هم چنین آورده است: آن مرد خبیث (زید بن رقاد) تیر دوم را به سوی آن پسر بچه رها کرد و همان تیر دوم او را به شهادت رساند.

زید، خود تعریف می کند: به بالین آن نوجوان رسیدم، دیدم مرده است تیر را از شکم او بیرون کشیدم. امّا تیری که به پیشانی اش زده بودم و دستش را به پیشانی اش دوخته بودم، هر کار کردم نتوانستم آن تیر را بیرون بکشم و با همان وضع او را رها کردم.

در تاریخ طبری و کامل ابن اثیر نام او زید بن رقاد آمده است.

زید بن رقاد در حین دستگیری در مقابل مأموران مختار به فرماندهی ابن کامل مقاومت می کرد، عبدالله کامل به افرادش دستور داد، او را با شمشیر و نیزه نزنید لیکن با تیر و سنگ او را تیرباران کنید، آنان دستور را انجام دادند تا نقش بر زمین شد، آن گاه ابن کامل، دستور داد، او را زنده زنده، در آتش افکندند.

زیدبن سهل موصلی نحوی (متوفی: ٤٥٠ ق)

معروف به مَرزَبّه شاعر عرب.

فُلُوْلاَ بُكَاءُ اَلْمُزْنِ حُزْناً لِفَقْدِهِ *** لَمَا جَاءَنَا بَعْدَ اَلْحُسَيْنِ غَمَامٌ

وَ لَوْ لَمْ یَشُقَّ اَللَّیْلُ جِلْبَابُهُ اِسیً *** لَمَّا اِنْجَابَ مِنْ بَعْدِ اَلْحُسَیْنِ ظلام

اگر گریه ابرها برای شهادت حسین (علیه السلام) نبود، بعد از او ابری در آسمان پیدا نمی شد. (ابرها برای آن پیدا شده اند که بر او بگریند)؛

اگر برای این نبود که شب در مصیبت حسین (علیه السلام) از ناراحتی جامه بر تن بدرد، هیچ گاه شب به وجود نمی آمد.

زید بن علی بن الحسین (٧٦ - ١٢٢ ق)

سومین پسر امام سجاد (علیه السلام).

ص: ١٧٢

مادرش کنیزی به نام حوراء بود و او را مختار بن ابی عبیده ثقفی به امام زین العابدین (علیه السلام) هدیه کرده بود.

زید در مذهب فرقه ای که امامت را به قیام با شمشیر مشروط می دانند امام پنجم است و زیدیه ایشان را جانشین پدرش می دانند. گفته می شود زید خودش این عنوان را دوست نمی داشت و برادرش حضرت محمد باقر (علیه السلام) را امام خود می دانست.

وی به اتفاق همهٔ مورّخین فردی شریف، پارسا و دانشمند بود و در مدینه به خاطر انس همیشگی اش با قرآن او را حلیف القرآن می خواندند و از بسیاریِ نماز خواندنش در مسجد به او ستون مسجد می گفتند.

ابو حمزه ثمالی می گوید: پس از انجام حجّ و زیارت خانه خدا به زیارت حضرت امام زین العابدین (علیه السلام) مشرّف شدم، حضرت فرمود: خوابی دیدم که در بهشت جای دارم و بر اریکه خویش

قرار گرفته ام، و شنیدم کسی می گوید: یا علی بن الحسین تهنیت باد تو را بر زید، تهنیت باد تو را بر زید.

سال دیگر پس از حج به حضور مقدس ایشان شرفیاب شدم و دیدم کودکی در دست مبارکش هست و فرمود: این است زید، تأویل خواب من که خدا به راستی مقرون گردانید.

و از پیامبر اسلام مطالبی راجع به زید نقل شده از جمله این که آن حضرت به سیدالشهدا فرمودند: از صلب تو مردی بیرون می آید که زید نامیده می شود. او و یارانش در روز قیامت با چهره های روشن و افتخار تمام پا بر گردن های مردم می گذارند و بدون پرسش وارد بهشت می شوند. و به زید بن حارثه فرمود: کشته راه خدا و به دار آویخته شده در امّت من و ستمدیده خاندان من هم نام این است سپس فرمود: ای زید نزدیک من بیا تا نام تو دوستی تو را در دلم بیفزاید که تو هم نام محبوب من از خاندانم هستی.

در اعیان الشیعه راجع به شخصیت جناب زید آمده که حضرت محمد باقر (علیه السلام) فرمودند: زید زبان گویای من است.

در اوایل قرن دوم هجرت که هشام بن عبدالملک مروان به جای پدر سلطنت می کرد خالدبن عبدالملک بن حارث حاکم و فرماندار مدینه بود. بر سر موقوفات امیرالمؤمنین (علیه السلام) میان زیدبن علی بن الحسین (علیه السلام) و عبدالله بن حسن بن حسن (علیه السلام) اختلافی به وجود آمده بود. خالد از این اختلاف سخت خوشنود بود و بسیار لذّت می برد، اما زید به این حقیقت پی برد و عوض آن که با پسرعموی خود در بیفتد روی سخن خود را به فرماندار برگردانید و به بهانه این که از دست خالد فرماندار مدینه شکایت کند رو به سمت شام گذاشت و از دربار هشام تقاضای ملاقات کرد.

هشام که مردی زشتروی و زشتخوی بود، او را به حضور پذیرفت تا این که زید مطالب خود را در کاغذی نوشت و برای شام فرستاد.

هشام در جواب نوشت که به وطن خود مدینه برگرد، زید یغام داد به خدا قسم به سوی حاکم تو در مدینه برنمی گردم. تا ین که سرانجام هشام به او اجازه ورود داد. چون وارد مجلس گردید جایی به او ندادند که آن جناب بنشیند لذا پایین مجلس در صف نعال (پایین ترین موقعیت نشستن) نشست و رو کرد به هشام و فرمود: کسی بدون تقوی نمی تواند بزرگ شود. و هرکس بزرگ شد تقوی او را بزرگ کرد. پس ای هشام، تو را وصیت می کنم به تقوی.

هشام از روی بی اعتنایی به زید گفت: به من خبر رسیده که هوای خلافت بر سر داری، کنیز زاده را به مقام خلافت چه کار است؟

زید فرمود: مقام خلافت از مقام نبوّت بالاتر نیست و خداوند اسماعیل را که کنیز زاده بود به مقام پیغمبری انتخاب کرد و از نسل او جدّ ما، که خاتم النبیین (صلی الله علیه و آله) است به وجود آمد. هشام در غضب شد و امر کرد زید را از مجلس بیرون برند و از حدود شام خارج کنند، چون خواستند زید را از مجلس خارج کنند رو کرد به هشام و فرمود:

هیچ قومی تیزی شمشیرها را ناخوش نداشت مگر آن که ذلیل و خوار شدند.

هشام گفت: مردم گمان می کنند که این خاندان از بین می روند. به خدا قسم قومی که مثل زید در بین آن ها باشد هرگز مام و ذلیل نخواهند گردید. پس به امر هشام زید را از نواحی شام خارج کردند و زید به کوفه رفت و علیه خلیفه فعالیت کرد.

از مردم زود آشنا و سست عهد کوفه چهل هزار نفر مرد مسلّح او بیعت کردند و قسم خوردند روز غرّه ماه صفر در رکاب زید ضدّ یوسف بن عمر والی کوفه برخیزند.

زید آن شب را در خانه معاویة بن اسحق بن زید بن حارثه انصاری به روز رسانید و دستور داد که به هنگام سحر بر بام خانه آتشی بیفروزند و بدین علامت بیعت کنندگان به مرگ از اقدام زید خبردار شوند. شعله آتش از بام خانه معاویة بن اسحاق زبانه

کشید و زیدبن علی تا تیغ آفتاب در انتظار بیعت کنندگان سرپا ماند امّا از چهل هزار نفر بیش از پانصد نفر حضور نیافتند ولی از آن طرف یوسف بن عمر با سپاه عظیم به عزم دستگیری زید به خانه معاویة بن اسحق حمله کرد و از چهار طرف آن را محاصره کرد.

زید با یاران اندک خویش تا آخرین نفر جنگید و سرانجام با ضربت تیری که بر پیشانی مقدسش نشست از پای درآمد امّا مردم نگذاشتند که پیکر نیمه جانش به دست والی کوفه بیفتد بی درنگ او را برداشتند و به خانه یکی از دوستانش رساندند.

زید در آن جا بدرود حیات گفت و جنازه اش را مخفیانه در مجرای نهری به خاک سپردند. والی کوفه که سخت در جستجوی زید تلاش می کرد سرانجام قبر او را پیدا و نبش قبر کرد و زید را بیرون آورد و سرش را برید و به شام فرستاد و تن بی سر آن شهید بزرگ را در کناسه کوفه به دار کشید و سال ها جنازه بر بالای دار بود تا به دستور ولید بن یزید بن یوسف بن عمر آن را سوزانده و خاکسترش را بر باد دادند.

آن چه از مراجعه به متون معتبر به دست می آید این است که زید مردی بزرگ، متعهد و پیرو امامت بود و هرگز مدّعی امامت نبود بلکه آن عبد صالح خدا و شیعه شجاع فدایی اصلاحات شد.

زید بن مجنون

از زائرین مرقد حضرت سیدالشهدا (علیه السلام) و از شیعیان بزرگوار عصر متوکّل.

فضاحت اعمال متوکّل، خلیفه مشهور و سفاک عباسی، نسبت به قبور کربلا در همه بلاد پخش گردید تا به آفریقا رسید. زید مجنون، که فردی عالم و فاضل و ادیب بود و در مصر اقامت داشت، شنید که متوکل با کمال وقاحت دستور داده است تا قبر امام حسین (علیه السلام) را خراب و در آن زراعت کنند و آثار قبر را از بین ببرند و از نهر علقمه آب بر آن جاری سازند و مردم را از زیارت باز

دارند. از این خبر ناگوار بسیار ناراحت شد و حزن شدیدی به وی دست داد، به طوری که حادثه کربلا را برای وی تازه کرد. لذا با پای پیاده مصر را به قصد زیارت امام حسین (علیه السلام) ترک گفت و به کوفه رسید و با بهلول عالم ملاقات کرد. سپس به سال ۲۳۷ به قصد زیارت قبر امام حسین (علیه السلام) به اتفاق هم از کوفه خارج شدند تا به نینوا رسیدند.

در آن جا دیدند آبی را که به قبر می بندند، با فاصله ای گرداگرد قبر می ایستد و قطره ای از آن به طرف قبر نمی آید و گاوهایی هم که زمین را شیار می زنند به قبر نزدیک نمی شوند.

زید به بهلول نگاه کرد و این آیه را تلاوت کرد: یُرِیدُونَ اَن یُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَ یَابَی اللَّهُ اَنْ یُتِمَّ نُورَهُ وَ لَوْ کَرِهَ الْکَافِرُونَ؛ آن ها می خواهند نور خدا را با دهان خود خاموش کنند، ولی خدا جز این نمی خواهد که نور خود را کامل کند، هر چند کافران ناخشنود باشند.

سپس اشعار بسامی را زمزمه کرد:

تاللّهِ اذا کَانَتْ بَنُو امیَّةَ قَدْ انْتَ *** قَتْلَ اِبْنِ بِنْتِ نَبِیُّهَا مَظْلُوماً

مردی که سال ها در آنجا مأمور کشت و زراعت بود، پیش زید آمد و گفت: تو از کجا آمده ای؟ زید جواب داد: از مصر. کشاورز گفت: برای چه آمده ای؟ من بسیار می ترسم که تو را بکشند. زید سخت گریست و گفت: شنیدم که قبر فرزند پیغمبر را خراب کردند. و در آن کشت و زرع می کنند.

در این هنگام مرد کشاورز خود را بر قدم های زید انداخت و در حالی که آن ها را می بوسید، گفت: پدر و مادرم به قربانت، از لحظه ای که تو را دیده ام قلب من نورانی شده است. خدا را شاهد می گیرم که من سال هاست در این سرزمین زراعت می کنم و در این مدت هرگاه آب بر قبر امام حسین (علیه السلام) می بستم آب می ایستاد بالای هم چین می زد و دور می زد و قطره ای از آن به قبر مطهر نزدیک نمی گردید، و من گویا تا حال مست بودم و اینک به برکت قدم های تو بیدار شدم.

زید و مرد کشاورز لختی با هم گریستند و سپس کشاورز گفت: من الان به شهر سامرا پیش متوکل می روم و حقایق را به وی می گویم، چه مرا بکشد و چه رها سازد.

آن کشاورز از ماجرای شگفت پرده برداشت. متوکل از شنیدن حرف های وی چنان در خشم رفت تا این که دستور داد مرد زارع را کشتند و آن گاه طناب به پاهایش بسته در کوچه و بازار کشیدند و سپس به دار آویختند.

زید مجنون روزها به انتظار نشست تا مرد کشاورز را از دار پایین آوردند و به مزبله انداختند. آن گاه جنازه او را در برگرفت و به دجله برد و غسل داد و کفن کرد و بر آن نماز خواند و به خاک سپرد و سپس سه روز کنار قبر وی نشست و قرآن تلاوت کرد.

در این هنگام چشمش به جنازه ای افتاد که مردم بر وی نوحه سرایی می کردند و او را با اضطراب و ناراحتی شدید تشییع می کردند. پرسید که این مرده کیست که این قدر پرچم سیاه به

ص: ١٧٤

دست مردم است و دسته جات زیاد او را تشییع می کنند؟

گفتند: وی کنیز حبشی متوکل، ریحانه است زید مجنون، پس از آن که دید ریحانه را با احترام دفن کردند و در مقبره وی فرش انداختند و عطر پاشیدند و قبّه ای عالی بر فراز آن بر پا کردند، خاک بر سر خود ریخت و ناله از دل برآورد و گفت:

قبر پسر پیغمبر را ویران می کنند، ولی برای یک کنیز خطاکار قبه و بارگاه بنا می کنند! و آن قدر گریست که مردم به حال او رقت آوردند. روزی اشعار زیر را سرود و سپس به دست یکی از درباریان داد:

أَيْحْرَثُ بِالطَّفِّ قَبْرَاَلْحُسَيْنِ *** وَ يَعْمُرُ قَبْرَ بَنِي اَلزَّانِيهِ؟

همین که اشعار وی در حضور متوکل خوانده شد، سخت در غضب شد و زید را احضار کرد. زید با سخنانی که در توبیخ و وعظ متوکل گفت او را بیش از پیش ناراحت کرد، به طوری که دستور به قتل او داد. متوکل پیش از اجرای قتل زید از او درباره حضرت علی (علیه السلام) سؤال کرد تا به خیال خود او را از آگاهی اندکش تحقیر سازد. زید گفت: به خدا قسم، تو مقام علی و حسب و نسب او را نمی شناسی. به خدایم سوگند، فضل او را انکار نمی کند مگر کافر شکاک و با علی دشمن نمی شود مگر منافق و دروغگو. و آن قدر از فضایل علی (علیه السلام) سخن گفت که متوکل فرمان داد او را به زندان بردند.

به هنگام شب، سایه ای به نزد متوکل آمد و با پای خود او را زد و گفت: زید را آزاد کن و الّا هلاکت می کنم!

متوکل، وحشت زده، برخاست و خود به زندان آمد و زید را آزاد ساخت و به وی خلعت بخشید و گفت: هرچه می خواهی از من بخواه، که از دادن آن دریغ نخواهد شد.

زید گفت: من از تو فقط تعمیر قبر امام حسین (علیه السلام) و آزار نرساندن به زوّار او را می خواهم. متوکل قبول کرد و زید، شاد و مسرور، از نزد او بیرون آمد. او یکا یک شهرها را می گشت و اعلان می کرد هر کس ارادهٔ زیارت امام حسین (علیه السلام) را دارد بدون وحشت به کربلا برود. و بعد از این جریان، مدت ده سال قبر امام حسین (علیه السلام) از اعمال شنیع متوکل بدکار محفوظ ماند و مردم بدون هراس برای زیارت به کربلا می رفتند.

زید بن معقل جعفی

از اصحاب امام حسین. از احوال او آگاهی کافی در دست نیست؛ جز آن که اصالتش یمنی و از تیرهٔ جعفی قبیله مذحج و احتمالاً ساکن کوفه بوده است.

در بعضی از نسخ بدر بن معقل منذر بن مفضل هم نامیده اند که همگی یک نفرند.

در زیارت ناحیه و رجبیّه جزو شهدای کربلا محسوب شده است.

جعفی، منسوب به «جعف» تیره ای از قبیلهٔ مذحج، قبیله ای از عرب قحطان است.

زید بن ورقاء

قطع کننده کننده دست راست حضرت ابوالفضل در کربلا.

زید شهید

از راویان واقعه عاشورا. از او و داوود بن عبیدالله، سخنان پرشور فرزندان عقیل، به واسطهٔ عمرو بن خالد روایت شده است.

نجاشی در کتاب خویش ضمن آوردن نام عمرو بن خالد می گوید: او کتاب بزرگی داشت که منقری و دیگران آن کتاب را از او روایت کرده اند.

برخی از رجال شناسان او را از یاران امام باقر (علیه السلام) شمرده اند.

زین العابدین (علیه السلام)، نک: علی بن حسین (علیه السلام)

زین العابدین گلپایگانی

شهور به وحید الشعرا، شاعر ایرانی. از اشعار اوست در رثای امام حسین (علیه السلام).

پیک خمیده قامتی آمد به دیده ماه *** چون قاصدی که باخبر بد رسد ز راه

چون رایتی فتاده نگون در میان خون *** نه شاه در میان، نه علمدار و نه سپاه

یا خنجری به کشتن یوسف کشیده اند *** برجای مانده از پس افکندنش به چاه

تیغی کنار طشت پر از خون نهاده اند *** گویی بریده شد سر یحیای بی گناه

دهقان چرخ ساخته داسی ز ماه نو *** تا بدرود ز گلشن ایمان، گل و گیاه

ماه ستاره افسر گلگون قبا حسین *** شاه گلو بریده راه خدا حسین

ص: ۱۷۵

ای جدّ پاک، زیور دامان کیست این؟ *** پامال گشته دسته ریحان کیست این؟

ما را ببین به حال پریشان و باز پرس *** تا اهل بیت بی سر و سامان کیست این؟

از صرصر ستیزهٔ مروانیان به خاک *** افتاده سرو باغ و خیابان کیست این؟

آخر نه این فتاده به خون نور عین توست؟ *** گلگون سوار روز قیامت حسین توست؟

***

عجب گلی فلک از دست بوتراب گرفت *** که تا به حشر ز چشم جهان گلاب گرفت

فسرد باغ نبی باغبان دهر چرا؟ *** ز چشم ما نه مگر دجله دجله آب گرفت؟

***

از کربلا به شام چو پیمود مرحله *** آن کاروان بی کس و بی زاد و راحله

طفلان پابرهنه، زنان گشاده مو *** از بخت در شکایت و با چرخ در گله

نیلی رخی ز سیلی و گلگون رخی از خون *** پایی ز قید خسته و پایی ز آبله

زان ناکسان هر آن چه به آن بی کسان رسید *** با هیچ کافری نکنند این معامله

زینب (سلام الله علیها) (۵ یا ٦- ح ٦٥ ق)

دختر گرامی حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) و خواهر بزرگوار حضرت سیدالشهدا (علیه السلام).

حضرت زینب کبری (سلام الله علیها) فرزند سوم حضرت فاطمه (سلام الله علیها) است.

پس از تولد حضرت زینب (سلام الله علیها) مادرش، حضرت زهرا، او را نزد امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) برد و گفت: این مولوده را نام گذاری کن فرمود: در نامگذاری او بر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) سبقت نمی جویم.

حضرت علی (علیه السلام) پس از مراجعت پیامبر از سفر تقاضا کردند که برای فرزند تازه به دنیا آمده نامی انتخاب کنند. حضرت فرمودند که در نام گذاری این فرزند بر خدای خودم سبقت نمی گیرم.

در این حال جبرئیل امین نازل شد و سلام خداوند جلیل را به نبی بزرگوار رساند و گفت: این مولوده را زینب نام بگذارید زیرا خدا این نام را برای وی انتخاب فرموده است، سپس از مصائب آینده زینب (سلام الله علیها) خبر داد، رسول خدا (صلی الله علیه و آله) با شنیدن چنین خبری گریه کرد و فرمود: هرکس بر مصائب این دختر گریه کند مثل کسی است که بر برادرانش حسن و حسین گریه کند. شایان ذکر است که بعضی از مؤلفین ولادت حضرت زینب (سلام الله علیها) را ماه مبارک رمضان و بعضی دیگر در دهۀ آخر ماه ربیع الثانی و عده ای هم اوایل ماه شعبان و هم چنین ماه محرم، دو سال بعد از ولادت حضرت امام حسین (علیه السلام) در سال پنجم و ششم هجری نوشته اند.

حضرت زینب (سلام الله علیها) حدود چهل و نه لقب داشت که عبارتند از:

۱- عالمة غیر معلمة؛ دانای بی آموزگار؛

۲- فهیمة غیر مفهمه؛ فهمیده بدون تفهیم کننده؛

۳- کعبة الرزایا؛ نشانه اندوه ها؛

٤- نائبة الزهراء؛ جانشین حضرت زهراء؛

٥- نائبة الحسین؛ جانشین حضرت حسین (علیه السلام)؛

٦- ملیکة النساء؛ اختیار دار دنیا؛

۷- عقیلة النساء؛ خردمندترین زن در میان زنان؛

۸- عدیلة الخامس من اهل الکساء؛ هم پایه پنجمین اهل کساء (حسین (علیه السلام))؛

۹- شریکة الشهید؛ سهیم و شریک در شهادت شهداء؛

۱۰- کفیلة السجاد؛ پذیرایی کننده امام سجاد (علیه السلام)؛

۱۱- ناموس رواق العظمة؛ شرف آسمان عظمت و بزرگی؛

۱۲- سیدة العقائل؛ بزرگ بانوی بانوان؛

۱۳- سرّ أبیها؛ راز (هستی) پدر خود؛

١٤- سلالة الولایة؛ خلاصه ولایة؛

۱۵- ولیدة الفصاحة؛ فرزند فصاحت؛

١٦- شفيقة الحسن؛ همتای حضرت حسن (عليه السلام)؛

١٧- عقيلة خدر الرسالة؛ بانوی حريم رسالت؛

١٨- رضيعة ثدی الولاية؛ شير خورده پستان ولايت؛

١٩- البليغة؛ صاحب بلاغت در سخن؛

٢٠- الفصيحة؛ دارای فصاحت در سخن؛

٢١- الصديقة الصغری؛ زهراء كوچک؛

٢٢- الموثقة؛ مورد اطمينان؛

٢٣- عقيلة الطالبين؛ بانوی بزرگ خاندان ابوطالب؛

٢٤- الفاضلة؛ با فضل و فضيلت؛

٢٥- الكاملة؛ صاحب كمال؛

ص: ١٧٦

٢٦- عابدة آل علی؛ عابده خاندان علی (عليه السلام)؛

٢٧- عقيلة الوحی؛ بانوی خاندان وحی و رسالت؛

٢٨- شمسة قلادة الجلالة؛ دُرّ درخشان گردن بد جلالت؛

٢٩- نجمة سماء النبالة؛ ستاره درخشان آسمان بزرگی؛

۳۰- المعصومة الصغری؛ معصومه کوچک (زهرای ثانی)؛

۳۱- قرینة النوائب؛ همدم و همراه با مصیبت ها؛

۳۲- محبوبة المصطفی؛ مورد علاقه رسول خدا؛

۳۳- قرة عین المرتضی؛ نورچشم حضرت مرتضی علی؛

۳٤- صابرة محتسبة؛ نگهبان صبر و شکیبایی؛

۳۵- عقیلة النبوة؛ بانوی خانواده رسالت؛

۳٦- ربة خدر القدس؛ نگهدارنده پرده قداست؛

۳۷- قبلة البرایا؛ پیشوای ابرار؛

۳۸- رضیعة الوحی؛ شیرخوار پستان وحی؛

۳۹- باب حطة الخطایا؛ درب پناهگاه خطاکاران؛

٤۰- حفرة علی و فاطمه؛ مرکز هستی علی و فاطمه؛

٤۱- ربیعة الفضل؛ دختر فضل و کمال؛

٤۲- بطلة کربلا؛ قهرمان کربلا؛

٤۳- عطیة بلواها؛ نشانه پایداری در سختی ها

٤٤- عقیلة القریش؛ بزرگتر بانوی قریش؛

٤٥- الباكية؛ گريان؛

٤٦- سليلة الزهراء؛ فرزند برومند زهراء؛

٤٧- امينة الله؛ امين خدا؛

٤٨- آية من آيات الله؛ نشانه ای از نشانه های خدا؛

٤٩- مظلومة وحيدة؛ ستمديده تنها.

حضرت زينب (سلام الله عليها) صاحب ٥ فرزند بدين اسامی بود: محمد؛ علی؛ عباس؛ ام كلثوم؛ عون اكبر.

عون اكبر در كربلا در ركاب حضرت امام حسين (عليه السلام) شهيد شد.

عموهای حضرت زينب (سلام الله عليها):

طالب؛ عقيل؛ جعفر.

عمه های حضرت زينب (سلام الله عليها)

ام هانی و جمانه.

مرحوم فاضل دربندی دربارۀ علم لدنّی حضرت زينب (سلام الله عليها) استشهاد می كند به بيان امام زين العابدين (عليه السلام) كه به حضرت زينب می فرمايد: ای عمه شما بحمدالله عالمه ای هستی كه معلم نديدی و دانا و فهميده ای هستی كه بدون كمک ديگران آن را دريافتی.

اين سخن حضرت بهترين دليل است بر اين كه زينب دختر اميرالمؤمنين (عليه السلام) حديث به وی الهام می شده و علم وی از علوم لدنّی و آثار باطنيه بود.

سید عبدالحسین شرف الدین، از علمای بزرگ شیعه و از فاخر اسلام، بیاناتی دربارهٔ فضایل حضرت زینب (سلام الله علیها) دارد که قسمتی از آن چنین است:

چه سعادت بزرگی است که شخصی توفیق درک محضر چند معصوم را پیدا کند آن هم درک به همراهی کسب فیض:

۱- درک محضر حضرت خاتم الانبیاء (صلی الله علیه و آله) زینب اوقات سیاری را در جوار و کنار جدش گذرانید و پیوسته از لطف خاص آن حضرت بهره می یافت؛

۲- درک محضر مادرش حضرت فاطمه (سلام الله علیها). زینب (سلام الله علیها) از چنین مادر معصومه اش شیر نوشید و پیوسته تحت نظارت و مراقبت حضرتش بود و اخلاق و رفتار و کردار و گفتارش در عین کوتاهی مکتب پرفیضی بود؛

۳- درک محضر پدر بزرگوار خود حضرت امیرالمومنین علی (علیه السلام). این بانوی بزرگ حدود ۳۵ سال از پدر بزرگوارش بهره ها برد. علاوه بر آن که بیشترین پرستاری و پذیرایی حضرت المؤمنین علی (علیه السلام) بر عهده زینب بود؛

٤- درک محضر برادر بزرگوار خود امام حسن مجتبی (علیه السلام) که این درک فیض نیز طولانی بوده است؛

٥- درک محضر حضرت سیدالشهدا امام حسین، که همراه با یک علاقه خاص طرفینی بود، و این درک گرچه طولانی بود ولی سرانجام با غم و غصه و اندوه فراوانی پایان یافت؛

٦- درک محضر امام چهارم حضرت زین العابدین (علیه السلام) که در سفر آمیخته با بلای کربلا با حضرت همراه بود و در اسارت شام گاهی او تسلیت گوی حضرت زینب بود و گاهی حضرت زینب امام زمان خود را دلداری می داد؛

۷- درک محضر امام محمد باقر (علیه السلام) که هنوز به منصب امامت نرسیده حضرت زینب دار فانی را وداع گفت و در حلقه خاص اولیاء خدا قرار گرفت.

زینب (سلام الله علیها) بخش مکمل حرکت امام حسین (علیه السلام) بوده است. اگر واقعهٔ طف از مقدرات الهی بوده است، این هم تقدیر خدای حکیم است که بخش دوم و مهم آن حرکت به دست کسی باشد که شخصیتش تماماً - نه فقط از جوانب مادی، که در تمامی ابعاد - هم سنگ شخصیت برادرش حسین باشد.

ص: ۱۷۷

اگر خداوند در کنار آدم همسرش را و در کنار موسی خواهرش را و در جوار عیسی مادرش را و در کنار محمد (صلی الله علیه و آله) دخترش را قرار داد، در کنار حسین نیز خواهرش صدیقه صغرا را نهاد که هر دو از یک اصل بودند. فاصله سنی بسیار کم بود و هر دو در دامان پیامبر و در آغوش فاطمه دخت محمد در زیر سایه امیرمؤمنان علی (علیه السلام) پرورش یافته بودند. زینب (سلام الله علیها)، بعد از حسن و حسین (علیه السلام) بزرگ ترین نوه بود و شمایل مادرش را با همه جلال و جمالش باز می نمود و در شهامت و فرهیختگیش به پدرش مانند بود و با شخصیت برادرش حسن متناسب بود و بسی نزدیک بود که با شخصیت برادرش حسین نیز مطابق شود.

اگر تربیت یا وراثت در پی ریزی شخصیت فرد مؤثر باشند، یا اگر رخدادها سازنده شخصیت انسان باشند یا اگر رسالت اصلی فرد که برایش رقم خورده در بنای شخصیتش مؤثر باشد زینب صدیقه در تمام این ها با برادرش امام حسین (علیه السلام) شریک است.

در آن روزگار اهل بیت رسالت و گزیدگان اصحاب پیغمبر (صلی الله علیه و آله) پیکر صدیقه زهرا (سلام الله علیها) را در نهایت خفا تشییع کردند، در حالی که سینه زینب و خواهرش ام کلثوم، و هم چنان سینه سبطین و سینه امام علی (علیه السلام) سرشار از آتش حسرت بود.

زینب و دیگر فرزندان فاطمه (سلام الله علیها) این حقیقت را می دانستند که مرگ زودهنگام مادرشان و زندگی و مرگ مظلومانه اش برای خدا و در راه خدا و اعتلای کلمهٔ حق بود.

زینب و پیش از وی، حسنین این درس را نیک آموخته و صبر و شکیبایی را به خوبی تمرین داده بودند و زینب صبر خویش را برای روزی دیگر ذخیره می کرد، روزی که برایش مقدّر شده بود، روز عاشورا؛ روزی که شاهد فاجعه باشد و، پس از برادرش یکتا چهره برجسته آن حماسه شود.

زینبِ صدیقه صبری بزرگ داشت؛ شاهد و پرچمدارِ پیشگامِ هر مصیبتی بود. او بود که پدرش را در شب نوزدهم ماه رمضان، شبی که فرق مبارکش در محراب کوفه از هم شکافت، میهمان کرده بود.

باز، هم او در کنار برادرش امام حسن (علیه السلام) بود، آن گاه که معاویه به دست جعده مسمومش کرده بود.

بی شک فاطمه سرور بانوان جهان است ولی زینب مقتدایی برای زنان دوران خویش و سرور آن هاست. او نوهٔ رسول خدا است و پرورده امیرمؤمنان و فاطمه زهرا، و همان است که امام زین العابدین (علیه السلام) درباره اش، پس از آن که خطبهٔ شکوهمندش را در انبوه کوفیان، پس از واقعه طف، ایراد کرد، فرمود:

عمه، خاموش باش که در آن چه در گذشته باقی است عبرت است و تو - خدای را سپاس - دانشمندی بی آن که دانش آموخته باشی و فهیمی بی آن که تفهیم شده باشی.

زینب فقیه و مفسری است که زنان در مدینه و کوفه به محضر درسش می شتافتند.

او را عقیله بنی هاشم لقب داده بودند، چون در دانش و پرهیزگاری و خردمندی از دیگر زنان هاشمی پرمایه تر بود، زنان هاشمی که در برخورداری از صفات بالا زبان زد بودند.

تاریخ درباره زندگی زینب صدیقه (سلام الله علیها) قبل از حادثه عاشورا چیزی ثبت نکرده جز این که وی چهار پسر به نام های علی و محمد و عون و اکبر و عباس و دو دختر به دنیا آورد. و این که زنان پیش او رفت و آمد می کردند و از وی تعالیم دینی می آموختند. و این که وی با پدر و همسرش به کوفه مهاجرت کرد و عبدالله در جنگ های امیرالمؤمنین با سرکشان شرکت می جست و در آن جنگ ها یکی از فرماندهان سپاه اسلام بود.

زینب (سلام الله علیها) شاهد نهضتی بود که در وجدان ها طوفانی بزرگ برانگیخت.

اگر نقش زینب، به عنوان شاهدی بزرگ و دیگر شاهدان همراه او در این ماجرا نبود خون شهدا هرگز به بار نمی نشست.

این که امام حسین (علیه السلام) خانواده اش را به همراه برده بود، حکمتی الهی بود؛ زیرا رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در رویایی صادقانه، پیش از عزیمت امام حسین، به او فرموده بود که:

خداوند خواسته است که خویشان و فرزندان تو را اسیر ببیند. بنی امیّه گمان کرده بودند که گرداندن اسیران اهل بیت در شهرها به همراه سرسبط شهید (علیه السلام) و نیز سرهای اصحاب آن حضرت در دل مخالفانشان ترس و وحشت می اندازد و باعث تحکیم فرمانروایی آن ها می شود؛ حال آن که ندانستند که خون بر شمشیر پیروز است.

مشیّت الهی، زینب را بر ایفای نقش اصلی نهضت عاشورا، یعنی پیروزی حق، آماده کرد. زینب در خلال عمر کوتاه خود پس از واقعه کربلا، در هر نقطه از جهان اسلام بذر نهضت حسینی را کاشت و چشمه هایی خروشان از عواطف پاک را در قبال اهل بیت پدید آورد؛ تا آن جا که عبارت «یا لثارات الحسین» طنین خاصی در دل مسلمانان ایجاد می کرد و تا این عبارت بر زبان می آمد مردم همه برای نهضت و شهادت خود را آماده می کردند؛

و شهادت در راه خدا و مبارزه با طاغوتیان به صورت خصلتی مشروع در پاکان امت درآمد؛ درست مثل جهاد در راه خدا علیه کافران.

تمام این ها به برکت شهادت حسین (علیه السلام) و سخنان زینب و دیگر اسیران واقعه کربلا حاصل شد.

غروب روز عاشورا زینب به زمین طف نگریست، پیکرهای پاک را بر روی هم انباشته دید. پهنهٔ آن دشت بزرگ به قربانگاهی تبدیل شده بود؛ و تن ها لخت و عریان.

در طرف دیگر چشمش به آن چه از خیمه های سوخته مانده بود می افتاد؛ او به اطفال ترسان و زنان داغدیده که بی هدف این سو و آن سو می دویدند یا بر کشتگانشان فریاد گریه بلند می کردند، یا با آوازی بلند فریاد العطش سر می دادند، می نگریست.

دشت را سپاهی انبوه احاطه کرده بود که از پیروزی سرمست بودند و روح وحشی خود را سیراب می کردند.

تنها، تصور این صحنه فجیع می تواند طاقت شکیباترین مردم را نیز طاق کند، اما زینب (سلام الله علیها) مقاومت کرد. او بچه ها را نوازش کرد و زنان را تسلیت داد و به صبر و شکیبایی فراخواند و سپس برخاست و به آفریدگارش نماز کرد. شاید او در نماز خویش با تضرع از پروردگار می خواست که به وی صبر و استقامت ارزانی دارد و از آل محمد (صلی الله علیه و آله) این قربانی را بپذیرد.

در واقع بارزترین صفت زینب باور او بود بدان چه در قرآن آمده و پیامبر تبیین فرموده بود. به این ترتیب او توانست آن مصائب عظیم را تحمل کند و مزد و پاداش آن ها را از خدا چشم داشته باشد. سپس به آن جا که قبلاً خیمه گاه بود، بازگشت. چون شب به نیمه رسید، به خواندن نماز شب مشغول شد. امام زین العابدین علی بن حسین (علیه السلام) که به او چشم دوخته بود پرسید: عمه، چرا نشسته نماز می خوانی؟.

زینب فرمود: ای برادرزاده، پاهایم را یارای ایستادن نیست.

چند روز پیش، وقتی کاروان حسین به سرزمین طف رسید، امام حسین (علیه السلام) روبروی چادرش نشسته بود و شمشیر را صیقل می داد و این اشعار را، که اعراب معمولاً در رویارویی با خطری بزرگ می خوانند، به زیر لب زمزمه می کرد:

یَا دَهْرُ اِفٌ لَكَ مِنْ خلیل *** کَمْ لَكَ بِالاِشْراقِ وَ اَلاصِیلِ

مِنْ صَاحِبٍ وَ طَالِبٌ قَتِیلٍ *** وَ الدَّهْرُ لَایَقْنَعُ بِالْبَدِیلِ

چون خواهرش زینب صدیقه این اشعار را از زبان امام شنید، فریاد برآورد:

وای بر من، کاش مرگ زندگی مرا خاتمه بخشد. سپس مصائبش را که در طول زندگی دیده و چشیده بود به یاد آورد و گفت: امروز مادرم و پدرم، علی، و برادرم حسن مردند. ای خلیفهٔ گذشتگان و بازماندهٔ زندگان.

حسین به او نگریست و فرمود: خواهر، مبادا شیطان شکیبایی تو را ببرد.

آن گاه چشم امام پر از اشک شد و فرمود: اگر گریه را وانهند می خواند.

زینب گفت: وای از این مصیبت، آیا چنین از ما می گریزی؟ این، دل مرا بیشتر مجروح می دارد و بر من گران تر می آید.

سپس به صورت خود کوفت و گریبان درید و از هوش رفت. پس از آن که زینب به هوش آمد، حسین (علیه السلام) به او فرمود: خواهرم، تقوای خدا پیشه کن و به سکینت الهی خود را آرام بخش و بدان که زمینیان و آسمانیان همه می میرند و کسی زنده نمی ماند. همه رفتنی اند و تنها ذات خدای تعالی است که پاینده است؛ خدایی که به قدرت خویش خلق را آفرید و باز آن ها را زنده می کند و همه به سوی آن یکتای یگانه بر می گردند.

ای خواهرم، آگاه باش که من تو را سوگند می دهم که در مرگم گریبان ندری و بر صورتت سیلی نزنی و فریاد واویلا بلند نکنی.

از همان لحظه که زینب به نیکی دریافت که مسئولیتش ردباری را بر او ایجاب می کند، شکیبایی آورد و خدای را در صبر خویش منظور داشت.

تاریخ، زنی صبورتر از زینب (سلام الله علیها) به خود ندیده است. پسرانش، عون و محمد، و به قولی عبدالله، در برابر دیدگان او سر بریده شدند و او شیون نکرد؛ سپس شاهد بود که در چند ساعت بشوایش حسین و برادران و پسرانش به شهادت رسیدند و باز دباری پیشه کرد. در واقع، زینب سمبل زنی شجاع، مدیر و لایق هبری در اوضاع و شرایط سخت بود. او اسیر و چه بسا بسته به زنجیر بود. مصیبت ها و ناملایمات روحی و بدنی او را فسرده کردند، اما او در همان لحظه چنان اسرا را رهبری می کرد و چنان صبر سترگی داشت که برای هیچ کدام از افراد بشر رسیدن به این حد صبر و حسن توکل بر خدا ممکن نیست؛ مگر با فضل خدا.

در شب عاشورا، هنگامی که بنی امیه خیمه های اهل بیت (علیهم السلام) را به آتش کشیدند، زینب نزد امام زین العابدین (علیه السلام)، که به سختی در بستر بیماری افتاده بود، آمد و از این رو که او پس از حسین (علیه السلام)

ص: ۱۷۹

امام واجب الاطاعه بود از آن حضرت دربارهٔ تکلیف خود سؤال کرد. امام به او و سایر زنان امر کرد که بگریزند.

وقتی بازماندگان خاندان پیامبر (صلی الله علیه و آله) در اطراف بیابان کربلا پراکنده شدند، زینب بار دیگر به خیمه امام (علیه السلام) برگشت و آن حضرت را از میان شعله های آتش نجات داد و از

سلامت وی مطمئن شد. سپس همراه با خواهرش ام کلثوم، به جستجوی زنان و کودکان سرگردان در بیابان پرداخت و آن ها را زیر یک چادر نیمه سوخته جمع کرد.

چنین کار بزرگی از زنی که جگرش به ده ها داغ بزرگ گداخته، سر نمی زند؛ جز آن که در اوج صبر باشد و چنین صبری نیز جز از خدای بزرگ نرسد.

وقتی بانگ رحیل از وادی کربلا سر داده شد و برای شکنجه اسرا آن ها را بر اجساد کسانشان گذراندند، امام زین العابدین (علیه السلام) نگاه بدرود دردناکی بر پیکر قطعه قطعه شده پدرش انداخت و حزن بر او چیره شد. زینب به دقت نگریست و احساس کرد که حجت خدا و امام زمانش در خطر است و بیم آن می رود که اندوه زندگیش را پایان بخشد؛ فرصت از کف نداد و روی به سوی او کرد و گفت:

ای بازمانده جد و پدر و برادرانم، از شدّت اندوه، چرا جانِ خود را به خطر می اندازی؟

امام زین العابدین (علیه السلام) فرمود: چگونه بی تابی نکنم و اندوه نداشته باشم در حالی که پدر و برادرانم و عموها و عموزادگان و خاندانم را می بینم که در خون خویش با پیکر عریان روی ریگ ها تپیده اند و کسی نیست که آن ها را کفن و دفن کند. هیچ کس به سراغ آن ها نمی آید؛ انگار که اینان اهل خانه ای در دیلمان و خزر بوده اند.

زینب گفت: آن چه می بینی تو را غمین نکند، به خدا سوگند که این حادثه از زمان رسول خدا تا جد و پدر و عمویت نیز اتفاق افتاده بود. حال آن که خداوند عهدی از گروهی از این امت ستانده که فراعنه خاک آن ها را نمی شناسند ولی نزد اهل آسمان آشنایند؛ که این اعضای پاره پاره و تکه تکه و این اجساد به خون تپیده را جمع و دفن کنند و در این بیابان پرچمی برای مزار پدرت، سرور شهیدان، نصب می کنند که هیچ گاه نشان قبرش ناپدید و در اثر گذشت زمان منش او گم نخواهد شد. سران کفر و گمراهان بر نابودی مزار او می کوشند و البته پیروز نخواهند شد و اثر او ظاهر تر و کار او نمایان تر خواهد شد.

به این ترتیب بانو زینب امام سجاد (علیه السلام) را آرامش داد.

وقتی اسرای اهل بیت را به مجلس ابن زیاد وارد کردند، زینب روی پوشیده، وارد مجلس شد.

ابن زیاد به او نگاهی انداخت و پرسید: این زن روی پوشیده کیست؟

گفتند: او زینب، دختر علی است.

ابن زیاد به قصد انتقام از زینب، گفت: خدا را شکر که رسوا شدید و دروغ بودن افسانه هاتان آشکار شد.

زینب (سلام الله علیها) گفت: بدان که فاسق است که رسوا می شود و فاجر است که دروغش بر ملا می گردد و این ها ما نیستیم.

ابن زیاد پرسید: چطور دیدی کاری را که خدا با برادرت و خانواده ات کرد؟.

زینب گفت: جز زیبایی هیچ ندیدم. آنان گروهی بودند که خداوند کشته شدن را بر آن ها مقدّر کرده بود و آن ها به سوی قتلگاه های خویش شتافتند و زود است که خداوند تو و آن ها را گرد آورد و بر تو حجت آرند و دشمنی ورزند، پس بنگر که در آن روز پیروزی از آن کیست، مادرت به عزایت نشیند ای پسر مرجانه!

ابن زیاد خشمگین شد و خواست به زینب حمله کند که عمر و بن حریث به او گفت: او زنی بیش نیست و زن را به خاطر آن چه گفته مؤاخذه نکنند.

ابن زیاد به زینب گفت: خداوند دل مرا از طاغیان و عاصیان مرتد خاندانت خنک کرد.

زینب پاسخ داد: به خدا سوگند که تو سرور مرا کشتی و شاخه ام را شکستی و ریشه ام را (از زمین) گسستی، اگر دل تو از این ها خنک می شود پس حتماً خنک شده است.

ابن زیاد گفت: این سجع پردازی است و به جان خودم سوگند که پدرت هم سجع پردازی شاعر بود.

زینب گفت: ابن زیاد، زن را با سجع پردازی چه کار؟ من به جای سجع پردازی کار دیگری دارم. من از این در شگفتم که چگونه کسی از کشتن امامان خود خشنود می شود، در حالی که می داند آن ها از وی در آخرت انتقام می گیرند.

زینب (سلام الله علیها) خود را موظّف حفظ جان امام سجّاد و سپس اسیران می دانست و به خوبی از عهده این مسئولیت برآمد.

در مجلس یزید هنگامی که یکی از فرماندهان، فاطمه، دختر علی (علیه السلام) را که زیبارو بود از وی درخواست کرد و گفت: ای یزید،

ص: ۱۸۰

این دخترک را به من ببخش. زینب، درحالی که فاطمه را در آغوش کشیده بود، گفت: به خدا سوگند که تقاضای نابجایی کردی؛ زیرا او نه متعلق به توست و نه از یزید.

در این هنگام یزید خشمگین شد و گفت: تو دروغ گفتی، به خدا اگر بخواهم این کار را می کنم.

زینب به او پاسخ داد: به خدا چنین نیست، خداوند این دختر را از آن تو نمی کند مگر آن که از دین ما خارج شوی و پیرو آیینی دیگر گردی.

یزید خشمگینانه به او گفت: آینده ام را چنین می بینی؟ این پدر و برادر تو بودند که از دین خارج شدند.

زینب گفت: با دین خدا و دین پدر و برادر و جدم بود که تو و جد و پدرت راه را بازیافتید.

یزید گفت: دروغ گفتی دشمن خدا!.

زینب جواب داد: امیر به ستم دشنام دهد و در قدرتمندی خویش خشم گیرد.

یزید در حالی که از سرافکندگی خاموش شده بود، در برابر درخواست دوبارهٔ فرمانده اش، برآشفت و گفت: گم شو که خدا مرگ محتوم را نصیبت کند.

این ها نمونه هایی از صبر و شجاعت زینب صدیقه (سلام الله علیها) بود. نمودهایی که ژرفای دل مؤمن را روشن می کند.

وقتی خطابه های زینب (سلام الله علیها) را می خوانیم در می یابیم که این سخنان نمی تواند جز از قلبی مطمئن، مؤمن و امیدوار به یاوری الهی برآمده باشد.

دانش گسترده، حکمت وافر، سخن درست، شجاعت ربانی، بیانی نافذ و زبان فصیح تمام آن چیزهایی است که عناصر بلاغت زینب صدیقه را تشکیل می دهند.

زینب (سلام الله علیها) هوشی سرشار و الهی داشت؛ او دختری سه ساله بود که همراه مادرش تا مسجد پیامبر (صلی الله علیه و آله) رفته بود مادرش زهرا (سلام الله علیها) در آن جا سخنرانی مهمی را ایراد کرد که در آن تمام اصول و ارزش های رسالت گرد آمده بود. زینب با وجود خردسالی آن سخنرانی مهم را برای ما روایت کرد.

زینب (سلام الله علیها) در خداشناسی به آن جا رسیده بود که علی (علیه السلام) او و برادرش عباس را که هر دو طفل بودند، برکنار خود نشانده بود، به عباس گفت: بگو یک. عباس گفت. فرمود: بگو دو. عباس گفت خجالت می کشم با زبانی که گفته ام یک، بگویم دو. علی (علیه السلام) چشم های عباس را بوسید و سپس متوجه زینب شد، زینب سمت چپ و عباس سمت و عباس سمت راست آن حضرت بود. زینب به آن حضرت گفت:

پدر جان، آیا ما را دوست داری؟.

علی (علیه السلام) فرمود: آری عزیزم. فرزندان ما جگر گوشه های ما هستند.

پس زینب گفت: «پدر، دو عشق در یک دل نمی گنجد؛ عشق خدا و عشق فرزندان. و اگر هم چیزی باشد باید گفت شفقت از آن ماست و عشق محض خداست.

با شنیدن این جواب مهر آن دو بیشتر در دل علی نشست. عرفان و مراتب خداشناسی زینب، جدا از عرفان جدش و پدر و مادر و دو برادرش نبود. او نیز در خانه وحی پرورش یافته بود و از رهگذر همان عرفان در دین بصیرت پیدا کرده بود؛ چنان که امام سجاد (علیه السلام) نیز علم او را «لدّنی» می دانست.

امام حسین (علیه السلام) با توجه به بصیرتی که داشت و از مقاومت و شکیبایی زینب (سلام الله علیها) بر مصائب آگاه بود، وصیت کرد که او در شرایط سخت و دشوار حادثه عاشورا و پیامدهای آن، نایب امام سجاد (علیه السلام) شد.

درباره حکمت زینب (سلام الله علیها) همین بس که رهبری مخالفان در آن شرایط حساس و بعد از آن فاجعه بزرگ بر عهده او بود.

زینب از همان آغاز قیام حسینی، در تمهید آن شریک بود؛ و به استناد روایات مختلف با تقویت روحیه اصحاب امام به حماسه عاشورا قوامی بهتر می بخشید و پیوسته در کنار برادر حضور فعّال داشت.

پس از فاجعه کربلا، زمانی که زینب و اهل بیت رسالت در خانه ای نزدیک به دارالاماره در کوفه اسکان گزیدند، دستور داد که هیچ کس پیش او نیاید مگر زنی که قبلاً اسیر شده، چرا که او هم تلخی اسارت را مثل او چشیده بود. در آن جا نیز به نوبه خود به نشر نهضت پرداخت. شاید علت

این انتخاب آن بود که چنین زنانی دعوت او را به راحتی می پذیرفتند و می توانستند آن حوادث جانگداز را به توده های محروم انتقال دهند. در شام و مدینه نیز چنین کرد.

پس از بازگشت زینب به حرم جدش، والی یزید بر مدینه منوّره، نامه ای به شرح زیر برای یزید نگاشت:

همانا که وجود او، در میان مردم مدینه اذهان را می آشوبد و او زنی است سخنور و عاقل و خردمند و عزم کرده تا با هوادارانش انتقام خون حسین را بگیرد.

ص: ۱۸۱

یزید در پاسخ او نوشت: او را از هوادارانش جدا کن.

زینب با نوحه گری و با برپایی مجالس سوگواری توانست مردم مدینه را متأثر سازد و آن ها را برانگیزاند.

حضرت زینب (سلام الله علیها) در راه شام هنگامی که سر مبارک حضرت سیدالشهدا را از مقابل ایشان عبور دادند سر مبارک را به پیشین محمل نهاد و این اشعار را با خود زمزمه می کرد:

يَا هِلاَلاً لَمَا اِسْتَتَمَّ كَمَالاً *** غَالَهُ خَسْفُهُ فَابْدَا غُرُوبَاً

مَا تَوْ هِمَّتْ يَا شَقِيقُ فُؤَادِي *** كَانَ هَذَا مِقْدَاراً مَكْتُوباً

حذیم بن شریک الاسدی چنین روایت می کند: چون علی بن الحسین زین العابدین (علیه السلام) در حالی که بیمار بود، با دیدن گریه و زاری زنان و مردان که گریبان های خویش می دریدند، با صدایی نزار گفت: اینان گریه می کنند، چه کسی جز اینان دست به خون ما آلود؟

سپس زینب (سلام الله علیها) به مردم اشاره کرد که ساکت شوند. حذیم اسدی گوید: به خدا سوگند هیچ زن را سخنورتر از او ندیده ام، چنان که انگار او سخن می گفت، ولی کلمات از زبان امیرمؤمنان بیرون می آمد. او به مردم اشاره کرد که ساکت باشند. نفس ها در سینه حبس شد و زنگ ها از صدا افتاد سپس زینب پس از ستایش خدای تعالی و درود بر پیامبرش سخن گفت.

زینب (سلام الله علیها) به نیکویی به حمد و ثنای پروردگار پرداخت و چون به نام مبارک پیغمبر رسید بر او به نیکویی درود فرستاد و این آغاز شکوهمند خطبه او بود که با صدایی گیرا توجه همگان را به خود جلب کرد. هم همه ها فرو نشست و نفس در سینه ها حبس شد.

سپس تازیانه شماتت و ملامت را مثل تندری غرّان به دست گرفت و چنین گفت:

اما بعد، ای کوفیان، ای اهل نیرنگ و فریب و ستم، هان اشک های شما هیچ گاه خشک نشود و بند نیاید. مثل شما مثل آن زنی است که رشته خود را پس از آن که چیزکی شد پنبه کرد، سوگند شکنانی هستید که سوگندتان را اعتبار می نهید.

شما را جز لاف و فریب و دشمنی نیست. هم چون کنیزکان شیرین زبانید و چون دشمنان سخن چین بسان چراگاه خرمی هستید که روی لجن زار دامن سبز گسترده است. و مثل نقره ای هستید که قبر را بدان اندوده اند (ظاهری زیبا و باطنی زشت دارید.) راستی که بد توشه ای برای خود پیش فرستاده اید که خشم خدا بر شما باد و در عذاب الهی جاودان مانید.

بر برادرم می گریید؟ آری بگریید که به خدا سوگند بیشتر سزاوار گریه هستید. بر شما باد که بسیار بگریید و کم بخندید.

ننگ این جنایت بر دامان شما نشست، و بال زشت آن برگردن شما افتاد و هرگز این لکه ننگ را از دامان خود نتوانید زدود، و چگونه خواهید شست ننگ کشتن فرزند خاتم پیغمبران و معدن رسالت و مهتر جوانان بهشتی را؟

سپس زیان هایی را که از قتل سبط پیامبر (صلی الله علیه و آله) به ایشان می رسید برشمرد و گفت: در جنگ سنگر شما بود و پناه حزب و دسته شما. و در صلح، آرام دل هاتان بود و داروی زخم هاتان و فریادرس شما در بلاها. مرجع شما بود در اختلاف هایتان. سخنگوی شما بود، و در تیرگی ها چراغ روشنی افروزتان بود.

آوخ، که بد توشه ای برای خویش گرد آوردید و چه بد باری را برای روز رستاخیزتان بر دوش خویش نهادید! حسرت و سرنگونی بر شما باد. تلاشتان به نومیدی گرایید و دست هاتان بریده شد سوداگریتان به زیان انجامید و به خشم خدا گرفتار آمدید و مهر خواری و بیچارگی بر پیشانی تان زده شد.

وای بر شما. هیچ می دانید چه پاره ای از تن محمد جدا کرده اید؟ و چه پیمانی زیر پا نهادید؟ و چه مخدره هایی از پرده برون ساختید؟ و چه حرمتی را از او شکستید؟ و چه خونی را از او ریختید؟ دست به کاری چنان زشت آلوده کردید که دور نیست آسمان از زشتی آن از هم بشکافد و زمین پاره پاره شود و کوه ها از هم گسیخته شوند. مصیبتی بس بزرگ و دشوار و عظمت آن به وسعت آسمان و زمین است. راستی تعجب می کنید که آسمان از هول این فاجعه خون ببارد؟ و بدانید که عذاب آخرت بسیار خوار کننده تر است و شما را یار و یاوری نخواهد بود. مبادا که تأخیر در کیفر شما عمل رسوایتان را پیش چشمانتان حقیر جلوه دهد، چرا که خدا در گرفتن انتقام شتاب نمی کند و ترسی از فوت انتقام ندارد.

سپس این اشعار را خواند:

ماذا تَقولونَ إذ قالَ النَّبِیُّ لَکُم *** ماذا صَنَعْتُمْ وَ اَنْتُمْ آخِرُ الْاُمَمِ

بِأَهْلِ بَیْتِی وَ أَوْلَادِی وَ مَکْرُمَتِی *** مِنْهُمْ اَسارَیَ وَ مِنْهُمْ ضُرِّجُوا بِدَم

ما کانَ ذاکَ جَزائی اذْ نَصَحْتُ لَکُمْ *** أن تَخلُفونی بِسوءٍ فی ذَوی رَحِمی

أَنَّی لاخَشیَ عَلَیْکُمْ انَّ یَحِلُّ بِکُمْ *** مَثَلُ الْعَذَابِ الَّذِي أَوْدَی عَلَی ارْمِ

چه پاسخ خواهید داد به پیغمبرتان زمانی که به شما بگوید: این چه کاری بود که کردید؟ حال آن که شما آخرین امت ها بودید. با خاندان و فرزندان و عزیزان من که یا به اسیری گرفتیدشان و یا در خونشان غلتاندید. پاداش من که خیرخواه شما بودم چنین نبود که با خویشانم این گونه رفتار کنید بعد از این من واقعاً بیم دارم که همان عذابی که بر قوم ارم فرود آمد و نابودشان کرد بر شما نیز فرود آید.

سپس به آن ها پشت کرد.

حذیم راوی می گوید: مردم را دیدم که حیران دست های خود را به دهانشان برده بودند. به پیرمردی که کنارم ایستاده بود نگریستم، ریش هایش از اشک تر شده بود و دستانش را رو به آسمان بالا برده بود و می گفت: پدرم و مادرم فدایشان باد. سال خوردگانشان بهترین سال خوردگان و جوانانشان بهترین جوانان و نسلشان تباری کریم و فضلشان فضلی است عظیم.

زینب با مردم چنین صریح بود. او حتی کلمه ای غیر حق نگفت تا دل مردم را به دست آورد.

زینب (سلام الله علیها)، در حالی که داغ فراق ۱۸ تن از بهترین شایستگان را بر دل داشت، اسیر و دردمند به بارگاه یزید برده شد.

او به سر سر مبارک سیدالشهدا در آن طشت زرین، با افتخار و اعزاز نگریست. یزید با نی پاره ای که در دستش بود، به دندان های اباعبدالله (علیه السلام) می زد و این اشعار را می خواند:

لَیْتَ اِشْیَاخِي بِبَدْرٍ شَهِدُوا *** جَزَعَ اَلْخَزْرَجِ عَنْ وَقْعِ الِاسْلِ

لَاهِلُوا وَ اسْتَهَلُّوا فَرَحاً *** وَ لَقَالُوا یَا یَزْدَی لَاتُشَلُّ

قَدْ قَتَلْنَا الْقَرْمَ مِنْ سَادَاتِهِم *** فَعُدْلَنَاهُ بِبَدْرٍ فَاعْتَدَلَ

لَسْتُ مِنْ خَنْدَق ان لَمْ اِنْتَقِمْ *** مِنْ بَنِي احمد ماكان فعل

کاش مهتران قبیله من که در نبرد بدر به خون تپیدند اینک زنده بودند و زاری قبیله خزرج را از چکاچک شمشیرها و نیزه ها نظاره می کردند. حتماً آن ها در این هنگام غریو شادی سر می دادند و می گفتند: یزید، دست مریزاد. ما مهتران ایشان را کشتیم به تلافی آن هایی که در جنگ بدر از ما کشتند و مساوی شدیم. من از دودمان جنگجویان خندق نیستم اگر از نسل محمد انتقام کارهایی را که کردند نگیرم.

در این هنگام زینب به پا خاست و گفت: ستایش پروردگار جهانیان را و درود بر جدّم سرور پیامبران. قول خدا راست درآمد که فرمود:

(ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةُ اَلَّذِينَ أَسَاؤُوا اَلسُّوءَ اَنْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اَللَّهِ وَ كَانُوَابِهَا يَسْتَهْزِئُونَ.) سپس با تمسخر سلطنت و قدرت دروغین آن افعی، سرش را به سنگ کوفت و با بیان قدرت نامتناهی الهی، قدرت مادی یزید را تحقیر کرد و فرمود:

یزید، راستی تو بر این باوری که اکنون که عرصه آسمان و زمین را بر ما تنگ کرده ای و ما را به عنوان اسیر این سو و آن سو می گردانی و بر ما چیره شده ای، ما نزد خدا هم این گونه خوار و بی مقدار هستیم؟ و خیال می کنی چون تو پیروز شدی نظر کرده خدایی و ما که مغلوبیم، خوار درگاه او؟ به همین خاطر باد در دماغ خود انداخته ای و با غرور به اطراف خود می نگری و شادمان مشت بر سینه خویش می کوبی و خرسندی که مدار دنیا بر وفق مراد تو می گردد و کارها مطابق خواست تو نظام می گیرد و حکومتی که سزاوار ما بوده، بر تو هموار گشته است؟

اما لختی آهسته تر. چنین از روی نادانی سرود پیروزی مخوان. آیا فراموش کرده ای که خداوند می فرماید: (وَ لاَ يَحْسَبَنَّ اَلَّذِينَ كَفَرُوا انّما نملی لَهُمْ خَيْرٌ لانْفُسِهِم، انّهم نُمْلَى لَهُمْ لِيَزْدَادُوا اِثْماً.)

سپس زینب (سلام الله علیها) گناه بزرگ او را به یادش می آورد که نمی تواند از آن بگریزد، گناه گرداندن دختران حرم رسول خدا (صلی الله علیه و آله). و به او سرکوفت می زند که تو از «طلقاء» (آزاد شدگان) هستی و پیامبر (صلی الله علیه و آله) پدران تو را پس از فتح مکه زمانی که بر آن ها چیرگی آورده بود، بخشید و به آن ها فرموده بود: (اذْهَبُوا فانتم الطُّلَقَاءُ) (بروید که شما آزاد هستید) و آیا این عدالت است که دختران پیامبر بزرگوار (صلی الله علیه و آله) از ده ها کوی و برزن عبور داده شوند در حالی که حجاب از ایشان برگرفته بودند و هیچ حامی و پشتیبانی نداشتند.

ای پسر آزاد شدگان! آیا این داد است که تو کنیزکان خویش پوشیده داری و آن گاه دختران پیامبر (صلی الله علیه و آله) را بگردانی، در حالی که حجاب ایشان را دریده باشی و صورتشان را گشوده باشی، و دشمنان آن ها را از شهری به شهری ببرند و بددهانان آنان را ببینند و هرکسی در چهره آن ها بنگرد؟ خویش و بیگانه و غایب و حاضر و بزرگ و پست و زیر دست و زبر دست روی در روی آن ها آرند؟ در حالی که از مردانشان نه سرپرستی با آن ها بود و نه کسی از آن ها پشتیبانی می کرد؟ به خاطر گردنکشی تو در مقابل خدا، و مخالفت با پیامبرش و انکار دینی که او از جانب خداوند آورد.

به این ترتیب زینب، پس از آن که حجاب قدرت پوشالی یزید

ص: ۱۸۳

را از مقابل چشمش برکند، او را سخت کوفت و آن گاه در برابر دیدگان فرماندهان و کارگزارانش رسوا کرد و نشان داد که یزید با اسلامی که به نامش بر تخت حکومت تکیه زده، هیچ ارتباطی ندارد.

سپس فرمود:

این ها نتیجه این است که سینه شهیدان جنگ بدر را دریدند و جگرشان را خوردند (اشاره به کار ننگین هند جگر خواره)، چگونه در دشمنی با ما اهل بیت درنگ ورزد آن که همواره با چشم کین و نفرت به ما نگریسته است و کفرش را به پیامبرش چنین بی شرمانه آشکار می دارد و گستاخانه بر

زبان می آورد و در خرسندی از کشتن فرزند پیغمبر و اسارت خاندانش، بی محابا بدون این که احساس گناه کند می گوید مَا اَهْوَنَ اَلْمَوْتَ عَلَی اَلنَّوَائِحِ؟ و وقتی این اشعار را می خواند با چوب بر دندان های ابی عبدالله که بوسه گاه پیغمبر بود می زند؟ به جان خودم سوگند که تو با ریختن خون مهتر جوانان بهشتی و فرزند یعسوب عرب و خورشید رخشان خاندان عبدالمطلب، زخم دل را از نو سرگشودی و ریشه را سوزاندی. و اکنون که مهتران قوم خود را آواز می دهی و با ریختن خون حسین (علیه السلام) به نیاکان کفر پیشه ات تقرب می ورزی، و صدایت را بلند می کنی. همان فجایع را تکرار می کنی. به جان خودم که آن ها را خواندی، کاش آن ها هم تو را نظاره گر بودند، و البته دور نیست که تو هم به آن ها بپیوندی. تو آن ها را ببینی و آن ها هم تو را ببینند. آن وقت آرزو می کردی که کاش دست راستت، همان که برایش

بی دردی می خواستی از آرنج خشک شده بود؛ و دوست می داشتی که مادرت هیچ وقت تو را در رحم نمی گرفت و پدرت نطفه تو را نمی بست که این گونه در چنگ خشم خدا اسیر شوی و به مخاصمه رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بپردازی.

بانو زینب این چنین یزید را بر فرجام هشدار می دهد و اساس تعصب جاهلیتی را که منادی آن است در هم می شکند و می فهماند که عصبیت در دوزخ است چرا که ریشه های چنین عصبیتی در آن ارواح خبیث دویده و آن بزرگی فروافکنده هم اکنون در آتش می سوزند و بزودی خداوند هر آن کس را که از نو علم این گرد نفرازی ها را برافرازد، به آن ها ملحق می کند. سپس زینب (سلام الله علیها) با دلی شکسته دست به دعا بلند می کند و با تضرعی بی نظیر می گوید:

خدایا، حق ما را بستان، و داد ما از ظالمان بگیر، و شرار خشم و غضب خود را برکسانی که خون ما را ریختند و پیمان ما را شکستند و یاران ما را کشتند و حرمت ما را دریدند، فرو ببار.

آن گاه پس از این دعای کوتاه و مؤثر، از نو رو سوی یزید می کند و او را به خاطر کردار پلیدش نکوهش می کند؛ بی آن که از شوکت و هیبت او بهراسد.

سرانجام کاری را که خواستی کردی، اما بدان که تو در حقیقت تن خود را دریدی و گوشت تن خویش را بریدی، و به زودی بر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) وارد شوی با باری سنگین از کشتار خاندان او و هتک حرمتش و ریختن خون عترت و جگرپاره های او. روزی که خداوند پیامبر و خاندانش را دور هم گرد آورد و پراکندگیشان را بر طرف فرماید و از کسانی که به آن ها ستم داشته اند کین بستاند و حقشان را از دشمنانشان باز پس گیرد.

از کشتن او، چنین خرسند مباش که خداوند فرموده است وَ لاَ تَحْسَبَنَّ اَلَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ امْوَاتاً بَلِ احْياءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ، فَرِحِينَ بِمَا آتَاهُمُ اَللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ و تو را همین بس که خدا ولی و حاکم است و رسول خدا خصم توست، و جبرئیل پشتیبان ما، و کسانی که راه حکومت را برای تو هموار ساختند و تو را بر گردن مسلمانان سوار کردند به زودی در خواهند یافت که ستمگران چه بد جانشینانی هستند و به راستی که جایگاه شما بدتر است و شما گمراه ترید.

ای یزید، اگر گردش روزگار تو را برابر من قرار داد و مرا طرف صحبت تو ساخت، مبادا گمان کنی که تو بزرگی و صاحب شایستگی و قابلیت. هرگز، که چه پست است قدر تو و چه توانم کرد که چشم ها گریان است و سینه ها در فرقت یاران سوزان.

در برابر آن ها دل هایی است سنگین و جان هایی است و پیکرهایی آکنده از خشم خدا و نفرین رسول که شیطان آن ها را آشیان خویش گرفته و در آن بچه گذاشته و از همین روست که امیدی به صلاح و بهبودی شما نیست.

شگفتا و شگفتا از این که پرهیزکاران و پیغمبرزادگان و فرزندان امامان به دست طلقای ناپاک و تبار فاجران و ناپاک دامنان به خون می غلتند و دست هایشان به خون ما آغشته می شود و گوشت های ما را می بلعند و آن بدن های پاک افتاده در بیابان تفتیده کربلا را طعمه گرگ ها و خوراک کفتارها می کنند.

یزید، اگر تو امروز کشتن و اسارت ما را غنیمتی می پنداری زود است که بدانی تاوانی بس گزاف در پی این غنیمت در انتظار توست، آن هم در زمانی که چیزی جز کردارهای خودت

ص: ۱۸٤

نمی یابی، و خداوند در حق بندگان، ستمکاره نیست. شکوه ما نیز هم به درگاه خداست و پناه و ملجا و برآرنده حاجت ما هم اوست. پس هر حیله ای که داری به کار بند و تا می توانی تلاش کن. قسم به آن که ما را به وحی قرآن و نبوت کرامت بخشیده تو هر کار کنی نخواهی توانست نام و نشان و یاد ما را از جریده عالم بزدایی و این ننگ را از دامان خود پاک کنی و بدان که رأی تو بس سست است و روزگارت اندک و جمع تو رو به پریشانی؛ در آن روز که منادی بانگ بر می آورد: لعنت خدا بر ستمگران باد.

سپاس خدا را که سعادت را برای دوستانش رقم زد، و رسیدن به مراد را برای اوصیایش مقرر فرمود، آن ها را به سوی رحمت و رأفت و رضوان و مغفرت برد، امید که جز تو کس دیگری را به خاطر رویارویی با آن ها بر خاک مذلت ننشاند و به کوره امتحان وارد نکند، از او می خواهیم که پاداش ما را کامل کند و ثواب و ذخیره نیک برای ما محسوب فرماید. از او می خواهیم که جایگزین نیک به ما عطا فرماید و انابت نیک به ما ارزانی دارد که او مهربان است و بهترین دوستدار.

یزید در مقابل این سخنرانی گیرا و آتشین این بیت را خواند:

یَا صَحِیحَةُ تُحْمَدُ مِنْ صَوَائِحِ *** مَا اَهْوَنَ اَلْمَوْتَ عَلَی اَلنَّوَائِحِ

فریادی است شایسته که از گلوی فریادگری برون می آید، حال آن که تحمل بار سنگینی مرگ بر زنان نوحه گر آسان نیست.

فریاد زینب (سلام الله علیها) نه فقط تخت قدرت بنی امیه را لرزاند که دل یزید طاغوت را نیز به لرزه درآورد و وادارش کرد که پس از مدت زمانی بگوید:

خدا زیاد بن مرجانه را لعنت کند. او حسین را وادار به خروج کرد و کشتش و با کشتن او مرا در دیده مسلمین منفور کرد و بذر دشمنی مرا در دل های آنان کاشت. مرا با ابن مرجانه ملعون چه کار؟

فریاد زینب، یزید و تخت او را به لرزه درآورد و زمین زیر پای بنی امیه لرزید، اما این همه کافی نبود. در واقع فاجعه کربلا اثری عمیق تر از این داشت و هدف بزرگ تر و حساس تر از این ها بود. باید که این فاجعه خراشی در ضمیر افسردگان به وجود می آورد و نوری فرا راه جهادگران می افکند و عشق به شهادت را در باطن مؤمنان پدید می آورد.

در واقع زینب (سلام الله علیها) با این بیانات مجلس سوگواری را در شام بنیان نهاد. هم چنین هنگامی که آن حضرت را به همراه امام زین العابدین (علیه السلام) و سایر اسیران دیگر به صورتی جانگداز به مدینه برگرداندند، بانو زینب مجالس عزا برپا کرد. زنان پیش او می آمدند آمدند و زینب آن چه بر آن ها گذشته بود را برای زنان بازگو می کرد و مردم را علیه قدرت یزید می شوراند، به طوری که والی مدینه (عمرو بن سعد الاشراق) در نامه خود به یزید آن را متذکر شده بود.

و به این ترتیب والی مدینه از بانو زینب (سلام الله علیها) خواست که مدینه را به قصد هر جای دیگر ترک کند اما آن حضرت امتناع کرد و با فرمان یزید مخالفت کرد و گفت: به خدا او می داند چه مصیبتی بر ما رسیده است؛ بهترین ما را کشت و باقی را چون ستوران از این سو به آن سو کشاند و روی شتران از این گوشه به آن گوشه برد، به خدا از مدینه پا بیرون نمی گذاریم هر چند که خون ما را بریزند.

لیکن زنان بنی هاشم با آن حضرت سخن گفتند و او را به خروج از مدینه متقاعد کردند. شاید هم خود آن حضرت خروج از مدینه را برای نهضت مفید تشخیص داده بود. بعضی علت خروج زینب (سلام الله علیها) را از مدینه، درخواست امام سجّاد ذکر کرده اند.

در مورد آخرین سفر حضرت زینب (سلام الله علیها) اختلاف است برخی آخرین سفر او را به مصر و برخی شام دانسته اند.

در یکی از روایات تاریخی در این باب آمده است:

او به همراه تنی چند از بانوان قصد مصر کرد، جایی که شیعیان پدرش در آن جا بودند و والی انصاری آن مسلمة بن مخلد حرمت اهل بیت را به بیشترین وجه مراعات می کرد.

وقتی خبر به والی مصر رسید، به همراه جمعی از بزرگان به پیشواز ایشان شتافت. وقتی کاروان زینب (سلام الله علیها) در ابتدای ماه شعبان سال ٦١ هجری (همان سال که امام حسین در روز دهم آن به شهادت رسیده بود) به مصر رسید؛ بزرگان مصر با شیون و فغان به استقبال او آمدند.

زینب در خانه والی ساکن شد و به عبادت و تلاوت قرآن مشغول بود.

تا این که سرانجام در چهاردهم ماه رجب سال ٦٢ هجری به دیدار حق شتافت و در همان جا به خاک سپرده شد.

آورده اند که پیش از وفات زینب (سلام الله علیها) والی مصر نزدش آمد و از او خواست وصیتی برای او در نسخه قرآنی که متعلق به زینب (سلام الله علیها) بود، بنویسد. اما ایشان به او فرمودند: تو سودی از این نخواهی برد. سرّ این سخن پنهان بود تا این که والی در روز پس از

ص: ١٨٥

مرگ زینب صدیقه مرد و راز حضرت آشکار شد. والی را نیز مطابق وصیت خودش در جوار او دفن کردند.

دومین روایت می گوید: عبدالله بن جعفر همسر زینب صدیقه هنگامی که ضعف قوای جسمانی زینب را مشاهده کرد او را با خود به شام برد. او در اطراف دمشق زمینی داشت. زینب مدتی در همان جا به سر برد و در همان جا از دنیا رفت و امروزه هم مرقد او در همان جاست.

زینبین

اصطلاحاً به حضرت زینب و حضرت ام کلثوم دختران امیرالمومنین (علیه السلام) گفته می شود که در کربلا حضور داشتند. این کلمه از باب تغلیب یک اسم به دیگری است.

ص: ۱۸۶

س

اشاره

سالم، نک: سالم بن عمرو

سالم

از شهیدان عاشورا. از جمله فضایل و سوابق سالم این است که به همراه عامر بن مسلم بصری در کربلا به خدمت حضرت امام حسین (علیه السلام) رسید و سرانجام به فیض شهادت نائل گشت. نام سالم در زیارت ناحیه مقدسه وارد شده است.

سالم بن ابو الجعد

از شهدای روز عاشورا. غلام عامر بن مسلم عبدی و از شیعیان بصره و از تابعین. نامش در زیارت ناحیه مقدّسه آمده است.

عبدی، منسوب به قبیلهٔ عبدالقیس، تیره ای از عدنان (یمن، عرب شمال).

سالم بن خثیمه جعفی

یکی از ده نفری که با اسب بر بدن مطهّر سیّدالشهدا (علیه السلام) تاختند.

مختار، این گروه را دستگیر کرد و دستور داد همه را به پشت بخوابانند و با میخ های آهنی دست و پایشان را به زمین کوبید و دستور داد اسب هایی با نعل آهنین، بر بدن های پلید آنان تاختند و آن قدر ادامه دادند تا به هلاکت رسیدند. سپس جسدهای آنان را سوزانید.

سالم بن عمرو

از شهدای کربلا. او غلامی از طایفه «بنی مدینه» بود و در کوفه می زیست و از شیعیان اهل بیت به شمار می آمد. نام او سالم بن عمرو بن عبدالله مولی بنی مولی بنی المدینه کلبی، و اهل کوفه بود.

بنی المدینه تیره ای از بنی کلب قضاعه و از عرب قحطان (یمن، عرب جنوب) است.

او شیعه ای شجاع، سوارکاری نامدار و از یاران خالص حضرت مسلم بوده است که با آن حضرت قیام کرده و بعد از شهادت مسلم (علیه السلام)، دستگیر شد و سپس موفق به فرار از چنگ ابن زیاد شد. تا این که خبر ورود حضرت امام حسین (علیه السلام) به کربلا را شنید و همراه مجاهدین بنی کلب به خدمت امام (علیه السلام) رسید. او در روز عاشورا به فیض شهادت نائل آمد. و در زیارت ناحیه مقدسه نامش وارد است: «اَلسَّلاَمُ عَلِيٌّ سَالِمٌ مَوْلَى بَنَى اَلْمَدِينَهْ كَلْبِي»

سالم بن مسلم عبدی، نک: عامر بن مسلم

سایب بن مالک اشعری

از قاصدان مختار. وی یکی از پنج نفر (یزید بن انس، احمر بن شمیط ، رفاعة بن شدّاد فتیابی، عبدالله بن شدّاد بجلی) افراد مطمئن و صادقی بود که به عنوان رابط، پیام ها، نقشه ها و برنامه های مختار بن ابو عبید ثقفی را به افراد معتمد می رساند و برای قیام به رهبری مختار، از مردم به طور کاملاً پنهانی، بیعت می گرفت. وی از سران شیعه عراق بود.

آورده اند که وقتی ابن مطیع، استاندار کوفه، بالای منبر برای مردم نظام اداره استان را توضیح می داد، سایب بن مالک اشعری غیورانه از جای برخاست و به او چنین گفت:

ما جز به حکم و روش علی بن ابیطالب (علیه السلام) که تا آخرین لحظات زندگی با عدالت با ما رفتار کرد، به قانون و روش دیگری عمل نخواهیم کرد.

سائب از جمله کسانی بود که به دستور مختار عبدالله و

ص: ۱۸۷

عبدالرحمان، فرزندان اصلخب، را که از کفّار دشت کربلا بودند، دستگیر کرد و آنان را به مختار تحویل داد.

سبط اصغر

سبط در لغت به معنای نوادهٔ کوچک تر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و از القاب امام حسین (علیه السلام).

سبط النّبی

سبط در لغت به معنای نواده و از لقب های امام حسین (علیه السلام). این لقب در بین اهل سنّت از لقب های دیگر حضرت مشهورتر و رایج تر است.

سبطین

دو نواده پیامبر (حسن و حسین (علیهما السلام)). امام حسین (علیه السلام) به سبط اصغر و امام حسن (علیه السلام) به سبط اکبر مشهور است.

سجّاد، نک: زین العابدین (علیه السلام)

سرّ آبیها، نک: زینب (سلام الله علیها)

سِرجون بن منصور

از مسیحیان شام. معاویه او را به عنوان مشاور خویش در امر حکومت، استخدام کرده بود. هم چنین با یزید، همدم و مأنوس بود. با رأی و نظر او بود که یزید، پس از بیعت شیعیان کوفه با مسلم بن عقیل، برای سرکوبی حرکت کوفیان، ابن زیاد را به ولایت کوفه گماشت. سِرجون رومی، سمت دفترداری و کاتبی را در دربار خلفا (در دورهٔ مروان بن حکم و عبدالملک مروان) را هم بر عهده داشت و چون برخی کوتاهی ها و سهل انگاری ها را در کار او دیدند، او را از کار برکنار کردند.

سروش اصفهانی (متوفی: ۱۲۸۵ ق)

شمس الشّعراء، میرزا محمّد علی سدهی اصفهانی، قصیده سرای قرن سیزدهم هجری. او در سده اصفهان متولّد شد و چندی مقیم تبریز بود و به مدح ناصرالدّین شاه، که در آن موقع ولیعهد بود، پرداخت. در سلطنت ناصرالدّین شاه مقیم تهران شد. دیوان او در دو جلد شامل انواع شعر چاپ شده ولی مهارت او در قصیده است و سبک شاعران دوره بازگشت ادبی در قصاید او به کمال رسیده است.

این شاعر شهیر ایرانی اشعاری را در رثای شهیدان دشت نینوا و حضرت امام حسین (علیه السلام) و اهل بیت آن حضرت سروده است که از جمله آن هاست:

***

زینب گرفت دست دو فرزند نازنین *** می سود روی خویش به پای امام دین

گفت ای فدای اکبر تو جان صد چو آن *** گفت ای نثار اصغر تو جان صد چو این

عون و محمّد آمده از بهر عون تو *** فرمای تا روند به میدان اهل کین

فرمود کودکند و ندارند حرب را *** طاقت، علی الخصوص که با لشکری چنین

طفلان ز بیم جان نسپردن به راه شاه *** گه سر بر آسمان و گهی چشم بر زمین

گشت التماس مادرشان عاقبت قبول *** پوشیدشان سلاح و نشانیدشان به زین

این یک پی قتال، دوانید از یسار *** وان یک پی جدال برانگیخت از یمین

براین یکی ز حیدر کرّار مرحبا *** بر آن دگر ز جعفر طیّار، آفرین

گشتند کشته هر دو برادر به زیر تیغ *** شه را نماند جز علی اکبر کسی معین

***

عبّاس نامدار چو از پشت زین فتاد *** گفتی قیامت است که مه بر زمین فتاد

اندر فرات راند و پر از آب کرد کف *** دریاد حلق تشنه سلطان دین فتاد

از کف بریخت آب و پر از آب کرد مشک *** زان پس میان دایرهٔ اهل کین فتاد

افتاد بر یسار و یمین، لرزه عرش را *** چون هر دو دست او زیسار و یمین فتاد

فریاد از آن عمود که دشمن زدش به سر *** آن گاه مغفرش ز سر نازنین فتاد

آمد امیر تشنه لبانش به سر، دوان *** او را چو کار با نفس واپسین فتاد

ص: ۱۸۸

بر روی شاه، خنده زنان جان سپرد و گفت *** خرم کسی که عاقبتش این چنین فتاد

***

بودش به گاهواره یکی درّ شاهوار *** دری به چشم خرد و به قیمت بزرگوار

چون شمع صبح، دیده اش از گریه بی فروغ *** چشمش چو ماه یک شبه، از تشنگی نزار

بی شیر مانده مادر و کودک لبش خموش *** پژمرده گشته شاخ گل و خشک چشمه سار

شد سوی خیمه، طفل گرانمایه برگرفت *** آمد به دشت و گفت بدان قوم نابکار

رحمی به تشنه کامی من گر نمی کنید *** باری کنید رحم برین طفل شیرخوار

تیری زدند بر گلوی اصغر، ای دریغ *** نوشید آب از دم پیکان آبدار

خون می سترد از گلوی طفل نازنین *** می کرد عاشقانه به سوی سما نثار

یک قطره خون به سوی زمین بازپس نگشت *** شهزاده در کنار پدر جان سپرد زار

***

آمد آن عبّاس، میر عاشقان *** آن علمدار سپاه عاشقان

تفّ خورشید و تف عشق و عطش *** هر سه طاقت برده از آن ماهوش

چشم از جان و جهان بر دوخته *** از برادر عاشقی آموخته

می زد از عشق برادر یک تنه *** خویش را از میسره بر میمنه

بد سرشتی ناگهان، از تن جدا *** کرد دست زاده دست خدا

گفت ای دست، ارفتادی خوش بیفت *** تیغ در دست دگر بگرفت و گفت

آمدم تا جان ببازم، دست چیست؟ *** مست کز سیلی گریزد مست نیست

خود مکافات دو دست فرشیام *** حق برویاند دو بال عرشی ام

تا بدان پر، جعفر طیّار وار *** خوش بپرّم در بهشتستان یار

این بگفت و بی فسوس و بی دریغ *** اندر آن دست دگر بگرفت تیغ

بر کشیده ذوالفقار تیز را *** آشکارا کرده رستاخیز را

کافری دیگر درآمد از قفا *** کرد دست دیگرش از تن جدا

گفت گر شد منقطع دست از تنم *** دست جان در دامن وصلش زنم

دست من پرخون به دشت افکنده به *** مرغ عاشق، پرّ و بالش کنده به

کیستم من، سرو باغ عشق حی *** سرو بالد چون ببرّی شاخ وی

سعد

از شهدای روز عاشورا. او غلام حضرت علیّ بن ابیطالب (علیه السلام) بود.

سعد بن ابی وقّاص

بانی دارالاماره شهر کوفه. وی پدر عمر بن سعد بود.

سعد بن بشر بن عمرو حضرمی

از آزاد شده های امام حسین (علیه السلام) و از موالی آن حضرت. او به همراه امام به کربلا آمد و با لشکریان عمر سعد به مقابله و مقاتله برخاست تا به شهادت رسید.

سعد بن حارث

از غلامان حضرت علی بن ابیطالب (علیه السلام). سماوی در ابصارالعین و عسقلانی در الاصابة و مامقانی در رجال خود او را از اصحاب رسول الله شمرده اند. سعد از موالی و آزاد شده های علی (علیه السلام) است. اول ملازم حضرت امیر و سپس امام حسن و آن گاه از اصحاب ابی عبدالله شد با آن حضرت به کربلا آمد و پس از نبردی سخت با دشمن و دفاع از حریم مقدس حسینی به شهادت رسید.

سعد بن حارث انصاری

به قولی، از شهدای روز عاشورا.

ص: ۱۸۹

سعد بن حذیفه

از شیعیان و همراهان قیام مختار بن ابو عبید ثقفی.

سعد بن حرث انصاری عجلانی

سعد بن الحارث (حرث) بن سلمة انصاری عجلانی از شهدای عاشورا. او اهل کوفه و از تیره بنی عجلان از قبیله خزرج انصار مدینه بود. سعد و برادرش، ابوالحتوف، از خوارج و جزء لشکریان عمر بن سعد بودند؛ اما در روز عاشورا با شنیدن ندای یاری امام، به او پیوستند و در جهاد با کفار شهید شدند.

سعد بن حرث خزاعی

از غلامان امیرالمؤمنین (علیه السلام)، و از شهیدان مُعَمّر کربلا.

از جمله فضایل و سوابق وی آن است که مصاحبت حضرت پیامبر (صلی الله علیه و آله) را درک کرده بود. حضرت علی (علیه السلام) او را به استانداری آذربایجان منصوب کرد و مدتی هم مسئولیت نیروی انتظامی کوفه را در زمان آن حضرت به عهده داشت.

بعد از شهادت حضرت علی (علیه السلام) در خدمت حسنین (علیهما السلام) بود تا این که با امام حسین (علیه السلام) از مدینه به مکه و کربلا هجرت کرد و در روز عاشورا در حمله نخست به شهادت رسید.

سعد بن حنظله تمیمی

از طایفه بنی تمیم، و از اعراب عدنانی و از اعیان سپاه حضرت امام حسین (علیه السلام).

او بعد از عمرو بن خالد ازدی و پسرش، عازم میدان شد و رجزهای زیر را خواند:

صَبْراً عَلَى اَلاِسْيَافِ وَ اَلاِسْنِهِ *** صَبْراً عَلَيْهَا لِدُخُولِ اَلْجَنَّهِ

وَ حُورٌ عِينٌ نَاعِمَاتٌ هَنَّهُ *** لِمَنْ يُرِيدُ اَلْفَوْزَ لاَ بِالظَّنِّهِ

يَا نَفْسُ لِلرَّاحَةِ فَاجْهَدَنَّهُ *** وَ فِي طِلاَّبِ اَلْخَيْرِ فَارْغَبَنَّهُ

کسی که خواستار رستگاری و بهشت و حوریان نرم تن است باید در برابر شمشیرها و نیزه ها صبور باشد؛ ای نفس برای آسودگی بکوش و در طلب خوبی راغب و مشتاق باش.

سعد بعد از جهادی سخت به شهادت رسید.

تمیمی، منسوب به قبیله تمیم، قبیله ای از اعراب عدنان است.

(عدنان، عرب شمال).

سعد بن عبدالله، نک: سعید بن عبدالله حنفی

سعد بن عمرو بن نفیل ازدی

قاتل حضرت قاسم بن الحسن (علیه السلام). قاتل آن حضرت را عمروبن سعد بن نفیل ازدی هم گفته اند.

سعد بن مسعود ثقفی

عموی مختار و از یاران مخلص امیر مؤمنان و ائمّه اطها (علیه السلام). سعد بن مسعود فرمانده و رزم آوری با تجربه بود که مختار دوران نوجوانی و جوانی را نزد او گذراند و از او تجربه های بسیار اندوخت.

امیرمؤمنان علی (علیه السلام) پس از رسیدن به حکومت، بنابر علل و حوادثی که پیش آمد. رسماً مرکز خلافت را از مدینه به عراق (کوفه) منتقل کرد. استانداری مدائن، که از مناطق مهم مرزی عراق بود، از طرف حضرت به سعد بن مسعود واگذار گردید. مختار نیز در کنار عموی خود در عراق ساکن شد و در زمان حکومت امام علی (علیه السلام) در کنار حضرت در کوفه ماند و پس از شهادت امام (علیه السلام) به بصره رفت و مدّتی در آن جا ساکن بود.

در جنگ صفّین، امیر مؤمنان (علیه السلام) سعد را فرمانده طایفه قیس و عبدالقیس قرار داد. سعد بن مسعود ثقفی در آن جنگ با فئه باغیة و دار و دسته معاویه مبارزه کرد.

سعر بن ابی سعر حنفی

از سران شیعه، او از یاران نزدیک مختار و از معتمدان عراق بود که برای تصمیم گیری در مسائل مهم، از جمله مسئله بیعت با مختار و قیام وی، طرف مشورت بود.

هم او بود که از مخفیگاه چهار تن از جنایتکاران واقعهٔ عاشورا خبر داد و مختار توانست به کمک عبدالله بن کامل و نیروهایش آنان را دستگیر و مجازات کند.

سعید بن حذیفة بن یمان

از هواداران و اُمرای تحت امر مختار بن ابوعبید ثقفی.

سعید بن حذیفة بن یمان استاندار استان حلوان بود. حلوان به گفته صاحب معجم البلدان از شهرهای مهم و آباد عراق بود.

ص: ۱۹۰

سعد بن حذیفة بن یمان هم چنین از سران و بزرگان شیعه مدائن بود و سلیمان بن صرد خزاعی، رهبر بزرگ قیام توابین، او را به نهضت خود دعوت کرد.

سعد، نامه سلیمان را برای مردم شیعهٔ مدائن خواند، و همه آنان با نهضت توابین اعلام همبستگی کردند و سعد، در پاسخ نامه سلیمان آمادگی خود را برای حرکت و پیوستن به نهضت آنان اعلام کرد. اما متأسفانه نیروهای سعد، هنگامی عازم کمک به قیام توابین شدند که دیر شده بود و در بین راه، خبر شهادت سلیمان بن صرد و یاران او را شنیدند. و به ناچار به کوفه آمدند و از وضع مختار جویا شدند، و سعد و تعدادی از سران شیعه کوفه، به مختار پیغام محرمانه دادند که ما حاضریم شما را از زندان نجات دهیم و آماده قیام هستیم.

طبری گوید: بیش از هزار جنگجوی مسلح، از نیروهای تحت فرمان سعد او را همراهی می کردند و با همان نیروها به محل مأموریت خود اعزام شد. مختار نیز ماهانه، هزار درهم به «سعد» برای امور انقلاب و حقوق مجاهدین همراه او مقرر کرد و به سعد توصیه کرد که به مجرد رسیدن به حلوان، اشرار کُرد و راهزنان و خرابکاران را تعقیب و سرکوب کند و امنیّت کامل، خصوصاً در راه ها

را برقرار سازد و علاوه بر این به تمام عمال و فرمانداران منطقه شمال عراق دستور داد که تحت فرمان استاندار حلوان، سعد بن حذیفه، باشند و مالیات های مراکز تحت حکومت خود را به او برسانند.

سعید بن عبدالرّحمن

از شعرای دورهٔ اموی. سعید بن عبدالرّحمن درباره قتل عام (هفت هزار) نفری اُسرای مصعب بن زبیر (که عمدتاً از نیروهای مختار بن ابو عبید ثقفی بودند) اشعاری سروده است.

سعید بن عبدالله، نک: سعد بن عبدالله

سعید بن عبدالله حنفی

مشهور به شهید نماز، از یاران امام حسین (علیه السلام) و از شهدای کربلا. او اهل کوفه بود و نسبت حنفی او به حنفیه بن لجیم تیره ای از بکر بن وائل، قبیله ای از اعراب عدنانی شمالی می رسد.

نام او در بعضی از منابع سعد بن عبدالله آمده است. او از افراد جان برکف شهدای کربلا، حماسه ساز، شورانگیز و انقلابیِ بزرگی بوده است. مبارزات بسیار پرشوری در قیام کربلا خود به یادگار گذاشته است.

او از همان زمانی که خبر هلاکت معاویه به کوفه رسید مبارزات انقلابی خود را شروع کرد و در کوفه از عبّاد و از شجاعان و از افراد سرشناس شیعه محسوب می شد.

سعید بن عبدالله و هانی بنهانی دعوت نامه هفت نفر از سران کوفه را (شبث بن ربعی - حجار بن ابجر - یزید بن الحرث - یزید بن رویم - عزرة بن قیس - عمرو بن الحجاج - محمد بن عمیر) خدمت امام (علیه السلام) رساندند. وقتی که مسلم (علیه السلام) به کوفه آمد و در نزل مختار بود، سعید بن عبدالله از اولین مستقبلین و یعت کنندگان جدی با مسلم (علیه السلام) بود.

بعد از نماز مغرب شب عاشورا حضرت سیدالشّهدا (علیه السلام) در ضمن سخنانش از اصحاب تشکر کرد و بیعت را از آنان برداشته و فرمود: می توانید میدان کربلا را ترک کنید، چراکه اینان فقط با من کار دارند.

هر یک از اصحاب و اهل بیت جواب های شورانگیزی به امام (علیه السلام) دادند، از جمله سعید بن عبدالله عرض کرد:

نه، به خدا قسم ای پسر پیغمبر (صلی الله علیه و آله)، ما هرگز وا نمی گذاریم تو را، تا خدای تعالی بداند که ما از تو و پیغمبر خدا (صلی الله علیه و آله) محافظت کردیم. و اگر بدانم که کشته می شوم سپس زنده شده و سوزانده می شوم و پس از آن متلاشی شده و در هوا پراکنده می شوم، تا هفتاد مرتبه، از تو جدا نمی شوم تا مرگ خود را در نزد تو ببینم. چگونه جنگ نکنم در حالی که این کشته شدن به کرامتی ابدی می انجامد.

سعید در ظهر روز عاشورا از جمله افرادی بود که جان خود را سپر امام (علیه السلام) کرد تا آن حضرت با نیمی از اصحاب، نماز ظهر (خوف) اقامه کرده و نیم دیگر به دفع دشمن پرداخته تا نوبت نمازشان برسد.

سعید روز عاشورا در پیش روی آن حضرت ایستاد و خود را صدف تیرها کرد و هر کجا که آن حضرت حرکت می کرد در پیش روی آن حضرت بود تا این که روی زمین افتاد، و در این حال می گفت: خدایا لعن کن این جماعت را، لعن عاد و ثمود، ای خدای من سلام مرا به پیامبر (صلی الله علیه و آله) خود برسان و به او ابلاغ کن آن چه به من از زحمت و جراحت و زخم رسید تنها برای یاری به ذریّه تو و تقرّب به توست.

او پس از این سخنان به شهادت رسید. در بدن سعید به غیر از

زخم شمشیر و نیزه، سیزده چوبه تیر یافتند.

سعید بن عبدالله در زیارت ناحیه مقدسه یکی از افرادی است بیشترین توجه به او شده است.

وقتی که سعید در محافظت از امام (علیه السلام) زخمی شد و بر زمین افتاد و در حال شهادت بود، چشم هایش را باز کرد و به صورت امام (علیه السلام) نگریست و به آن حضرت عرض کرد: ای پسر رسول خدا، آیا به عهدم وفا کردم؟

امام (علیه السلام) فرمود: آری وفا کردی و تو پیشاپیش من در بهشت خواهی بود.

سعید بن مدرک

از راویان واقعه عاشورا. او از نیای خویش عمارة بن عقبه واقعه گسیل غلام خود به خانه برای آوردن آب به مسلم، پیش از ورود به استانداری کوفه و رویارویی با دژخیم اموی، ابن زیاد، را روایت کرد.

روایت به گونه ای آمده است که گویی او خود حضور داشته در حالی که درست به نظر نمی رسد، بلکه چنین به نظر می رسد که از نیای خود عماره این روایت را آورده است.

و به باور ما نه آن روایتی که بیانگر آب آوردن عمرو بن حریث برای آن حضرت باشد درست به نظر می رسد، و نه آب آوردن عماره.

سعید بن مکّی نیلی (حدود ٤٦٥ - ٥٦٥ ق)

سعید بن احمد بن مکّی نیلی، از ادبای مشهور شیعه در اواسط قرن ششم هجری. او در بغداد می زیست.

أَبْکَی عَلَیْهِ وَ لَوْ أَنَّ اَلْبُکَاءُ عَلَی *** سِوَی بَنَی أَحْمَدَ اَلْمُخْتَارِ مَا خَلَقَا

تَاللَّهِ کَمْ قَصَمُوا ظَهْراً لِحَیْدَرَةَ *** وَ کَمْ بَرُّوا لِلرَّسُولِ اَلْمُصْطَفَی عنقا

وَ اَللَّهِ مَا قَابَلُوا بِالطَّفِّ يومهم *** إِلاَّ بِمَا يَوْمَ بَدْرٍ فِيهِمْ سبقا

برای او (امام حسین (علیه السلام)) گریه می کنم زیرا گریه فقط برای فرزندان پیامبر (صلی الله علیه و آله) آفریده شده است؛

سوگند به خدا که چه بسیار پشت حیدر را شکستند و چه بسیار سر رسول مصطفی (صلی الله علیه و آله) را از بدن جدا کردند!

سوگند به خدا که جنگ روز طف فقط به خاطر انتقام روز بدر بود.

سعید بن منقذ ثوری

از سران کوفه. او به پیشنهاد عبدالرّحمن بن شریح برای تأیید و کسب اجازه بیعت با مختار ثقفی به نزد محمّدبن حنفیّه رفت.

سعید بن هاشم خالدی (متوفی: ۳۷۱ ق)

ابو عثمان سعید بن هاشم بن وعلة، بصری عبدی یا ابو عثمان خالدی اصغر، از اهالی خالدیّه (قریه ای از قرای موصل) از شاعران قرن چهارم هجری. نسبش به قبیله عبدالقیس می رسد.

وَ حَمائِمُ نَبهنَنی *** وَ اللَّيْلُ دَاجِی الْمُشْرِقَيْنِ

شَبِهْتُهُنَّ وَ قَدْ بَكَي *** ن وَ مَا ذَرَفْنَ دُمُوعُ عَيْنِ

نِسَاءِ آلِ مُحَمَّدٍ *** لَمَّا بَكَيْنَ عَلَى اَلْحُسَيْنِ

در شبی که سراسر تاریکی بود، صدای کبوترها مرا بیدار کرد؛ آن ها بدون اشک گریه می کردند و من آن ها را تشبیه کردم: به زنان اهل بیت در آن هنگام که بر حسین (علیه السلام) می گریستند.

سعید خوربیابانکی

شاعر ایرانی معاصر. از جمله اشعار اوست در رثای امام حسین (علیه السلام):

شن بود و باد، قافله بود و غبار بود *** آن سوی دشت، حادثه چشم انتظار بود

گویی به پیشباز نزول فرشته ها *** صحرا پر از ستاره دنباله دار بود

می سوخت در کویر عطشناک، روزه دار *** نخلی که از رسول خدا یادگار بود

نخلی که از میان هزاران هزار فصل *** شیواترین مقدّمه نو بهار بود

شن بود و باد، نخل شقایق تبار عشق *** تندیس واژگون شده ای در غبار بود

می آمد از غبار، تب آلود و شرمسار *** آشفته یال و شیهه زن و بی قرار بود

بیرون دوید دختر زهرا زخیمه گاه *** برگشته بود اسب ولی بی سوار بود

سفّاح

غلام بجدل. از نسابه کلبی نقل شده که بجدل پدر میسون، غلامی داشت به نام سفّاح که با ملیسون – مادر یزید – رابطه نامشروع

ص: ۱۹۲

داشت. وقتی ملیسون را که بیابان نشین بود در وادی حوارین، نزد معاویه آوردند، از آن غلام باردار بود ولی حملش ظاهر نبود و پس از زایمان، معاویه آن را از خود پنداشت.

سفّاح بن کردوس

اشاره

از هواداران قیام مختار و فرماندار سنجار. در زمان قیام مختار بن ابو عبید ثقفی، علیه نیروهای ابن زیاد پس از آن که ابن زیاد شکست خورد و به هلاکت رسید، ابراهیم بن اشتر (فرمانده سپاه مختار) پس از پیروزی بر تمام منطقهٔ شمال و غرب عراق تسلّط یافت و موصل را مقرّ استانداری خویش قرار داد و در آن جا ماند. سپس فرمانداران خود را به شهرهای جزیره اعزام کرد. سفّاح بن کردوس نیز فرماندار سنجار شد.

سفیان بن لیلی

از هواداران و فرماندهان تحت امر مختار بن ابو عبید ثقفی. سفیان بن لیلی در قیام مختار نقش مهمّی داشت. شعار سفیان بن لیلی و نیروهایش «یالثارات الحسین» بود.

سفیان بن مالک

از شهدای کربلا و عاشورای حسینی. نام او در زیارت رجبیّه آمده است.

سفیان بن یزید ازدی

از هواداران قیام مختار و از افسران تحت امر ابراهیم بن اشتر. او در جنگ میان سپاه مختار (به فرماندهی ابراهیم بن اشتر) علیه نیروهای ابن زیاد، میمنه لشکر را به سفیان بن یزید ازدی سپرد.

سکینه (متوفی: ۱۱۷ ق)

دختر گرامی سیّدالشهدا (علیه اسلام). او از بانوانی بود که در روز عاشورا به اسارت درآمد.

او در علم، معرفت، ادب، توجّه به حق و جذبهٔ پروردگار، کم نظیر و مورد توجّه خاصّ پدرش ابا عبدالله الحسین (علیه السلام) بود. نام اصلی او را آمنه، امینه، و امامه هم نوشته اند. لقب سکینه (یا سُکَینه) از طرف مادرش رباب، به او داده شد. او خواهر حضرت علیّ اصغر (علیه السلام) بود،

در واقعه عاشورا، حدود دوازده سال داشت. امام حسین (علیه السلام) روز عاشورا به او لقب خیرة النّسوان (برگزیده زنان) داده است. در روز عاشورا چون حسین (علیه السلام) هنگام وداع با اطفال و زنان، دخترش را گریان دید، به او فرمود:

سَيَطُولُ بِعْدَى يَا سُكَيْنَةُ فَاعْلَمِي *** مِنْكِ الْبُكَاءُ اِذَاً الْحَمَامُ دَهَانِي

لاَتُحْرِقِى قَلْبِي بِدَمْعِكَ حَسْرَةً *** مَادَامَ مُنَى الرُّوحِ فِي جِسْمانِي

فَاِذا قُتِلْتَ فَانْتَ اولى بِالَّذِي *** تَأْتِينَهُ يا خِيرَةَ النِّسْوَان

او سیّد زنان عصر خود بود و در عقل و ادب و هوش و عفّت بر همه زنان برتری داشت. خانه او جایگاه علم و ادب و فقه و حدیث بود. از مراثی اوست:

لاَ تَعْذِلِيهِ قَاطع طوقه *** فَعَيْنُهُ بِدُموعِ ذَرْفِ غَدَقِهِ

إِنَّ اَلْحُسَيْنَ غَدَاةَ الطفِّ يرْشقُهُ *** رَيْبُ اَلْمَنُونِ فَما أن يُخطِئَ الحَدقه

بِكَفِّ شَرِّ عِبَادِاللَّهِ كُلِّهِمْ *** نَسْلِ الْبَغايَا وَ جِيشُ اَلْمَرَقِ اَلْفَسْقِهِ

يا اُمَّةَ اَلسَّوءِ هاتوا مَا اِحْتِجَاجُكُمْ *** غَداً وَ جُلُّكُمْ بِالسَّيْفِ قَدْ صَفَقَه

کسی را سرزنش مکن که راهش را گم کرده است زیرا از چشمانش اشک فراوان می بارد؛

در روز طف تیری به سوی امام حسین (علیه السلام) رها شد که خطا نمی کند و از حدقه چشم امام (سجّاد) دور نمی شود؛

این کار به دست کسانی صورت گرفت که بدترین مردم و حرامزاده و خارج از دین و فاسق بودند؛

ای بدترین امّت، دلیل هایتان را در رستاخیز بیاورید. شما برهانی ندارید زیرا همه شما او را با شمشیرتان زدید.

این دختر بزرگوار، که به تعبیر شیخ عبّاس قُمی زنی با حصافت عقل و اصابت رأی و افصح و اعلم مردمان به زبان عرب و شعر و فضل و ادب بوده است، پس از بازگشت از سفر کوفه و شام، در خانه خانه پدر خود، تحت کفالت امام سجّاد (علیه السلام) قرار گرفت. او محضر سه امام (امام حسین، امام سجّاد و امام باقر(علیه السلام)) را درک کرد.

سکینه در مدینه می زیست، تا آن که در پنجم ربیع الاوّل سال ۱۱۷ ق در زمان هشام بن عبدالملک، پس از هفتاد سال، در مدینه درگذشت. قبر او نیز در مدینه است.

ص: ۱۹۳

سُلالة الولایة، نک: زینب (سلام الله علیها)

سلطان احمد جلایری

سازنده بنای ایوان قبله و مناره های شرقی و غربی حرم حسینی به سال ۷٦۸ق.

سلمان بجلّی

سلمان بن مضارب بن قیس انماری بجلی. پسر عموی زهیر بن قین و از شهدای کربلا. بجلی منسوب به بجلیّه که فرزندان انمار بن اراش بن کهلان اند، و از اعراب قحطانی یمنی الاصل اند.

او ساکن کوفه بود که در سال ٦۰ هجری همراه زهیر بن قین به سفر حج رفت و در بین راه با زهیر به خدمت امام (علیه السلام) رسیدند، و با هم وارد کربلا شدند تا این که در روز عاشورا بعد از نماز ظهر، قبل از زهیر به شهادت رسید.

سلمان بن مضارب بن قین، نک: سلمان بجلّی

سلمان ساوجی (متوفی: ۷۷۸ق)

جمال الدّین بن علاء الدّین محمّد شاعر ایرانی قرن هشتم هجری. او از جوانی مدّاح خواجه غیاث الدّین محمّد وزیر بود و پس برهم خوردن اساس سلطنت ایلخانان و مرگ ابوسعید به خدمت امرای جلایر پیوست و مدّاح امیر شیخ حسن بزرگ و زوجه او دلشاد خاتون گردید و در بغداد پایتخت ایلکانیان اقامت گزید. او مدّتی در تبریز به سر برد و در سال ۷۷۷ق. شاه شجاع را، که بر تبریز مستولی شد در آن جا مدح گفت. در اواخر عمر به ساوه برگشت و در آن جا منزوی شد و بالاخره در ملک خود درگذشت. سلمان آخرین شاعر قصیده سرای بزرگ پس از حملهٔ مغول است و در قصیده، سبک کمال الدّین اسماعیل اصفهانی و ظهیر فاریابی و انوری را تتبّع کرده. بعضی از غزلیات او نیز به واسطهٔ شباهت بسیار به غزلیات حافظ، به اشتباه در دیوان حافظ گنجانده شده است. سلمان علاوه بر دیوان قصاید و غزلیات و مقطّعات، دو مثنوی به نام جمشید و خورشید و فراقنامه دارد. دیوان او از نظر اشارات تاریخی اهمیّت بسیار دارد.

این شاعر شهیر ایرانی اشعاری را در رثای سید و سالار شهیدان حضرت امام حسین (علیه السلام) و یاران وفادارش سروده است که از جمله آن هاست.

خاک، خون آغشته لب تشنگان کربلاست *** آخرای چشم جهان بین، اشک خونینت کجاست؟

جز به چشم و چهره مسیر خاک آن ره، کان همه *** نرگس چشم و گل رخسار آل مصطفاست

ای دل بی صبر من، آرام گیر این جا دمی *** کاندرین جا منزل آرام جان مرتضاست

این سواد خوابگاه قرّة العین علی ست *** وین حریم بارگاه کعبه عزّ و علاست

روضه پاک حسین است این که مشکین زلف حور **** خویشتن را بسته بر جاروب این جنّت سراست

ز آب چشم زایران روضه اش، طوبی لهم **** شاخ طوبی را به جنّت، قوّه نشو و نماست

مهبط انوار عزت، مظهر اسرار حق *** منزل آیات رحمت، مشهد آل عباست

ای که زوّار ملایک را جنابت مقصد است *** وی که مجموع خلایق را ضمیرت پیشواست

نعل شبرنگ تو گوش عرشیان را گوشوار *** خاک نعلین تو چشم روشنان را توتیاست

بهره جز آتش چه یابد هر که برّد سر به تیغ *** خاصه شمعی را که او چشم و چراغ انبیاست

کوری چشم مخالف، من حسینی مذهبم *** راه حق این است و نتوانم نهفتن راه راست

جوهر آب فرات از خون پاکان گشت لعل *** وین زمان آن آب خونین، هم چنان در چشم ماست

سنگ ها بر سینه کوبان، جامه ها در نیل غرق *** می رود نالان فرات، آری ازین غم در عزاست

یا امام متّقین، ما مخلصان طاعتیم *** یک قبولت صد چو ما را تا ابد برگ و نواست

سَلیلة الزهراء، نک: زینب (سلام الله علیها)

سلیمان

مکنّی به ابارزین و فرستاده حسین (علیه السلام) به سوی اهالی بصره. یکی از بزرگان بصره که او به سویش فرستاده شده بود یعنی «منذر بن جارود عبدی» که کارگزار یزید بن معاویه در آن زمان در بصره بود سلیمان را تسلیم عبیدالله بن زیاد کرد و عبیدالله او را کشت و

این سلیمان کنیه اش «ابارزین» بود.

سلیمان

پسر و جانشین داوود. او از تمام فرزندان داوود خرد سال تر بود. پادشاهی سلیمان نسبت به پدرش عظیم تر بود، زیرا خداوند متعال، باد را مسخّر او گردانید تا بساط او را به هرجا بخواهد حمل کند؛ جنّیان را تحت فرمان او قرار داد که خدمتگزار او باشند؛ پرندگان را مطیع او فرمود که با پر و بال خود بر او سایه افکنند؛ منطق پرندگان را هم به وی آموخت و فهم و ذکاوت خارق العاده ای نیز به او عطا کرد. این مزایا موجب شد که سلطنت سلیمان بی نظیری شود و تمام قدرت ها در او متمرکز گردد. سلیمان سالیان درازی، در میان مردم به عدل و داد سلطنت کرد. مردم از روش عادلانه او در مهد آسایش و خوشی بودند و به بهترین وجه از مزایای زندگی برخوردار می شدند.

یکی از روزها سلیمان در کاخ بلور خود تنها ایستاده و بر عصای خود تکیه داده بود. او مناظر و عمارت های کشور پهناور خود را می نگریست که ناگاه جوانی ناشناس را در کاخ خود مشاهده کرد. از آن جوان پرسید تو کیستی و چرا بدون اجازه قدم در قصر من گذاشتی؟ گفت من کسی ام که برای ورود به خانه ها و کاخ ها، از کسی اجازه نمی گیرم، من ملک الموت و فرشته مرگم که برای قبض روح تو آمده ام، سلیمان از شنیدن نام او و احساس مأموریّتش بر خود لرزید و گفت: ممکن است مهلتی بدهی کار خود رسیدگی کنم؟ گفت: نه و در همان حال بدون این که حتی اجازه نشستن به او بدهد جانش را گرفت.

جسد بی جان سلیمان مدّت ها به همان حال که ایستاده و تکیه به عصا داده بود باقی ماند و سپاهیانش از دیوارهای بلوری قصر او را می دیدند و گمان می کردند که سلیمان زنده است و به آن ها می نگرد، از بیم سطوت او کسی جرأت وارد شدن به قصر را نداشت تا آن که خداوند موریانه ای را مأمور کرد تا عصای سلیمان را بخورد و او بر زمین بیفتد.

***

آورده اند که چون سلیمان با خدم و حشم، جن و انس و طیور از هوا وارد مقتل سیدالشهدا شد، باد، بساط او را دو سه بار پیچاند و به سوی زمین آورد. سلیمان باد را به خاطر این حرکت مؤاخذه کرد. در آن هنگام باد، مصائب حسین را بیان کرد و گفت: یا نبی الله این جا زمین شهادت حسین (علیه السلام) است. پس سلیمان بسیار متأثر شد و گریست و بر قاتل او لعن فرستاد.

سلیمان بن حمیر حمدانی

از هواداران قیام مختار و از نیروهای تحت امر او. شعبی او را مردی شجاع توصیف کرده است که در جنگ بصره با مصعب بن زبیر، در کنار مختار به قتل رسید. سلیمان بن حمیر از طایفهٔ حمدانی ها بود.

هنگامی که مختار، سپاهی را به فرماندهی شرحبیل بن ورس حمدانی برای تصرّف حجاز اعزام کرد، این ورس سلیمان بن حمیر را فرمانده میمنه لشکر قرار داد.

سلیمان بن راشد (متوفی: ۸۵ ق)

از راویان صدر اسلام.

او روایات عبدالله بن حازم و حمید بن مسلم و عبدالرّحمن را آورده است. از نامبرده بیست روایت دیگر در تاریخ طبری موجود است که بیشتر آن ها را با واسطه آورده است.

سلیمان بن رزین (یا: ابوزرین)

از غلامان حضرت امام حسین (علیه السلام).

سلیمان، در زمان اقامت امام (علیه السلام) در مکه، نامه های حضرت را به بزرگان بصره (مالک بن مسمع بکری، احنف بن قیس تمیمی، منذر بن قیس بن هیثم، عمرو بن عبدالله بن معمّر) می رساند.

منذر بن جارود پس از اطلاع از نامه رسانی سلیمان، او را به ابن زیاد تسلیم می کند. که سرانجام به دستور ابن زیاد در بصره به شهادت می رسد.

متن نامه امام حسین (علیه السلام) که به دست سلیمان به مردم بصره فرستاده شد چنین است:

اما بعد، به درستی که خدای تعالی، محمد (صلی الله علیه و آله) را از میان مردم برگزید و او را به نبوت برتری داد، و برای رسالت اختیار کرد. آن گاه که او پیام خدا را به مردم رسانید و در مقام خیرخواهی آن ها آن چه شایسته بود گفت و کرد، خدایش به سوی رحمت خود برد، ما اهل بیت و اولیا و اوصیا و وارثان او بودیم و جانشین او در میان مردم، حقّ ما بود. قوم ما (مسلمانان) این حق را به استبداد از ما گرفتند. و ما هم از ترس پراکندگی مسلمین و به منظور آن که کار به سلامت بگذرد تن دادیم و خود می دانیم که ما از مردمی که این کار را به عهده گرفته اند به آن شایسته تریم.

ص: ۱۹۵

... اکنون فرستاده ام را با این نامه نزد شما می فرستم و شما را به کتاب خدا و سنت پیامبرش دعوت می کنم؛ چه این سنت رسول (صلی الله علیه و آله) از بین رفته و بدعت زنده گشته است. اکنون اگر سخنم را بشنوید و فرمانم را اطاعت کنید شما را به راه راست خواهم برد، سلام و رحمت خدا بر شما باد.

در زیارت ناحیه مقدسه نام سلیمان بدین گونه وارد شده است: اَلسَّلاَمُ عَلَی سُلِیمَانَ مَوْلَی اَلْحُسَیْنِ اِبْنِ اَمِیرِاَلْمُؤْمِنِینَ وَ لَعَنَ اَللَّهُ قَاتِلَهُ سُلِیمَانُ بِهِ عَوْفٌ اَلْحَضْرَمِيُّ.

سلیمان بن سلیمان ازدی

از شهدای نهضت و قیام کربلا و عاشورا. مرحوم سید بن طاووس نیز در زیارت رجبیّه او را از شهدای کربلا آورده است. در زیارت رجبیّه از او یاد شده است.

سلیمان بن صرد خزاعی (متوفی: ٦٥ ق)

از رهبران نهضت توّابین در کوفه. او به همراه ٤ تن دیگر (عبدالله بن وال تمیمی، رفاعة بن شدّاد بجلی، عبدالله بن سعد ازدی و مسیّب بن نجبه فزاری) به خون خواهی امام حسین (علیه السلام) قیام کردند.

نیروهای توّابین که حدود چهار هزار نفر بودند در سال ٦٥ق در منطقه ای به نام عین الوردة با لشکریان ابن زیاد، که افزون بر ۳۰۰۰۰ نیرو بودند نبرد کردند. شعار توّابین: یَا لَثَارَاتِ اَلْحُسَیْنِ (ای خون خواهان حسین) بود. در این نبرد که به «جنگ عین الوردة» شهرت یافت، سلیمان بن صرد خزاعی کشته شد. او به هنگام مرگ ۹۳ سال داشت.

سلیمان بن صرد از چهره های برجسته و سرشناس شیعه در کوفه و از بزرگان طایفه خودش به شمار می رفت و قدر و منزلتی عظیم داشت. نامش در جاهلیّت، یسار و کنیه اش «ابوالمطرف» بود. از اصحاب پیامبر محسوب می شد و در جنگ صفّین و معرکه های دیگر نیز در رکاب امیرالمؤمنین (علیه السلام) بود. از اوّلین مسلمانانی بود که ساکن کوفه شد. وی از کسانی بود که پس از مرگ معاویه، به امام حسین (علیه السلام) نامه نوشت و از آن حضرت خواست که به کوفه بیاید. در حرکت مسلم بن عقیل، فعّالیّت داشت، امّا ابن زیاد او را در کوفه به زندان افکند؛ از این رو توفیق شرکت در روز عاشورا را نداشت.

سلیمان بن عون حضرمی

از شهدای کربلا. نامش در زیارت رجبیّه هم آمده است.

سلیمان بن قتّه (متوفی: ١٢٦ ق)

برده ای از تیم بن مرّة شاعر عرب. همهٔ اشعار او به بنی هاشم اختصاص دارد. او بعد از حادثه عاشورا به کربلا رفت و مرثیه ای را در برابر کشتگان کربلا سروده:

أَلَمْ تَرَ أَنَّ اَلشَّمْسَ أَضْحَتْ مَرِيضَة *** لِقَتْلِ حُسَيْنٍ وَ اَلْبِلاَدِ اِقْشَعَرَّتْ

وَ إِنَّ قَتِيلَ اَلطَّفِّ مِنْ آلُ هَاشِمٍ *** اَذَلَّ رِقَابَ اَلْمُسْلِمِينَ فَذَلَّتِ

مگر نمی بینی که خورشید به خاطر قتل امام حسین (علیه السلام) بیمار است و تمام دنیا بر شهادت او می لرزد؟

شهادت این فرزند بزرگ از آل هاشم در سرزمین طف، گردن های مسلمانان را خم و آنان را ذلیل کرد.

سلیمان بن کثیر، نک: مسلم بن کثیر ازدی

سلیمان ترکی، نک: اسلم

سلیمان ظاهر (متوفی: ۱۳۸۰ ق)

شیخ سلیمان ظاهر از علما و ادبای لبنان در سدهٔ چهاردهم. او به سال ۱۳۸۰ق. وفات یافت.

این شاعر لبنانی اشعاری را در رثای حضرت امام حسین (علیه السلام) سروده است که نمونه ای از آن چنین است:

بَكَيْتُ الحُسَيْنَ وَ مَن كَالحُسَيْنِ *** أَحَقُّ بِفَرَطِ الشَّجَا وَ الْبَكَا

كَفَى شَرَفاً أنْ شَكَتْ رُبُعُهُ *** اَلْبَرَايَا، وَ مِنْ هَوْلِهِ مَا شَكَا

بُكاهُ المُصَلَّى وَ رُكنُ الحَطِيمِ *** وَ زَمْزَمُ وَ الحَجَرُ وَ المُتَكا

كَفَاكَ عَلَى أَنْ غَدا كَعْبَةُ *** تَحُجُّ اَلَيْهِ اَلْوَرَى رَمْسُكَا

بر حسین گریستم و چه کسی از حسین سزاوارتر است که از ناراحتی و اندوه بر او بگریند؟

این شرف برای او کافی است که همه مردم برای او آه و ناله کردند ولی خودش از مصیبتش شکایت نکرد؛

مصلّی و رکن حطیم و زمزم و حجر و متکّا برای او گریه کردند؛

(ای مولا) برای (بزرگی) تو همین بس که قبرت کعبه ای شده

ص: ۱۹۶

که مردم همانند حج به سوی آن ها می شتابند.

سلیمان قتة

به نقل ناسخ التّواریخ و نیز امالی شیخ طوسی، نخستین کسی که سالار شهیدان و یارانش را غیر از اهل بیت مرثیه گفته است. او سه روز پس از واقعه عاشورا بر قبور خونین کفنان عرصه نینوا گذشت و اشعاری در مرثیهٔ آن ها سرود که بعضی ابیات آن چنین است:

سَلامٌ عَلَی اَهْلِ قُبُورٍ بِکَرْبَلا *** وَ قَلَ لَهَا مِنِّی سَلامٌ یَزُورُهَا

وَ لاَ بَرِحَ اَلْوُقَّادُ زُوَّارُ قَبْرِهِ *** یَفُوحُ عَلَیْهِمْ مَسْکُهَا وَ عَبِیرُهَا

سلام و درود من بر قبور سرزمین کربلا که هر چه بسیار باشد برای زیارت آن قبور (مقدّس) کم است.

زائرانی که بدان جا فرود آیند همواره رایحه مشک و عبیر از آن استشمام می کنند.

سلیم بن یزید کندی

از هواداران و فرماندهان تحت امر مختار بن ابوعبید ثقفی.

سلیم ترکی، نک: اسلم

سمرة بن جندب

پدرامّ ثابت، همسر مختار.

سمیّه

از زنان نابکار و مادر زیاد. نیز نک: عبیدالله بن زیاد.

سنان بن انس

از فرماندهان و سرهنگان سپاه کوفه در کربلا.

او از جنایتکاران جنگی در سپاه عمر سعد بود که در آخرین لحظه نیزه ای بر امام حسین (علیه السلام) زد و آن حضرت از اسب بر زمین افتاد. به نقل بیشتر مورّخان او سر مقدّس امام حسین (علیه السلام) را از پیکر مطهّر جدا کرد و بر نیزه افراشت. بعدها نیز به خاطر همین جنایت، از ابن زیاد جایزه می طلبید. و در اشعاری چنین می گفت:

اَوْقِرْ رِکَابِي فِضَّةً وَ ذَهَباً *** اِنِّی قَتَلْتُ السَّیِّدَ الْمُحَجَّباً

قَتَلْتُ خَیْرَ اَلنَّاسِ اماً و اباً *** وَ خَیْرَهُمْ اَذ یَنْسُبُونَ نَسَباً

ای امیر، مرا غرق در طلا و نقره کن. من آن، آقای بزرگوار را کشتم. من بهترین مردم را از نظر پدر و مادر کُشتم و دارنده بهترین نسب را به قتل رساندم.

به دستور مختار خانهٔ سنان بن انس را، که از ترس انتقام مختار متواری شده بود، ویران کردند ولی بعداً او را در قادسیه دستگیر کرد و به اشدّ مجازات رساندند.

پس از این جنایت بزرگ، اطرافیان «سنان» به او گفتند: تو کار مهمی کردی، تو بزرگ ترین مرد عرب را کشتی، تو حسین فرزند فاطمه، دختر رسول خدا (علیه السلام) را به قتل رساندی.

سوار بن ابی حمیر نهمی

بنا به گفته برخی از مورخان، از شهدای کربلا.

سُوار بن ابی عمیر نهمی، نک: سوار بن منعم بن جاس حمدانی نهمی.

سوارین منعم بن حابس حمدانی نهمی

از مجاهدان روز عاشورا. سوار از کوفه به خدمت امام (علیه اسلام) رسید و در روز عاشورا مبارزه کرد و مجروح شد و به اسارت دشمن درآمد. او را پیش ابن سعد بردند وی دستور قتل سوّار را صادر کرد.

به شفاعت قبیله اش از مرگ رهایی یافت و زندانی شد اما پس از ٦ ماه بر اثر جراحت و اسارت به شهادت رسید.

نام او در زیارت ناحیه مقدسه مدکور است که به اسارت و جراحت او نیز اشاره شده است.

سوید

بنا به گفته برخی از مورخان، از شهدای کربلا. به قولی او غلام شاکر بن عبدالله حمدانی بوده است.

سوید بن عبدالرّحمن منقری

از هواداران و فرماندهان تحت امر عبدالله بن مطیع. او علیه فعالیت های مختار بن ابو عبید ثقفی، مبارزه می کرد.

سوید بن عمرو خثعمی

از شهیدان روز عاشورا. عنوان کامل او را سوید بن عمروبن ابی مطاع خثعمی (ختعمی منسوب به خثعم بن اراش که قبیله ای

ص: ۱۹۷

از اعراب قحطانی و یمنی الاصل اند) نوشته اند.

او مردی شجاع، جنگ آزموده، شریف، عابد و کثیرالصلوة بود. او یکی از دو نفری بود که همراه حضرت امام حسین (علیه السلام) تا آخرین لحظات باقی ماند و با تمام نیرو و در حالی که رمقی برایش باقی نمانده بود با دشمن جنگید تا این که سرانجام ب--ه دست عروة بن بکّار و زیدبن ورقاء به شهادت رسید. او و بشیر بن عمر و حضرمی آخرین شهیدان کربلا هستند.

سُوید بن مطاع

از شهدای کربلا. به قولی او همان سُوید بن عمرو خثعمی (نک: همین عنوان) است.

سهل بن سعد ساعدی (متوفی: ۸۸ ق)

از راویان حماسه کربلا. او در شام حضور داشت و به بعضی از وقایع اسراء اهل بیت (علیهم السلام) اشاره کرده است. سهل بن سعد گوید: غرفه بلندی دیدم که ۵ زن در آن بودند. یکی از آنان پیرزن قد خمیده ای بود، وقتی که برابر سر امام حسین (علیه السلام) قرار گرفت از جا برخاست و سنگی برداشت و به دندان های ثنایای حضرت زد. من وقتی که این منظره را دیدم عرض کردم: بارال ها، آن پیرزن را با آن زن های همراهش هلاک کن. در کتاب ریاحین الشریعه (ج ۳، ص ۱۵۸) نقل شده که چون علیا مخدّره زینب (سلام الله علیها) دید سنگ چهرهٔ مبارک امام حسین (علیه السلام) را مجروح ساخت، با ناله و گریه روی خود خراشید و دست به دعا و نفرین برداشت و عرض کرد:

خدایا، خراب کن قصر این ها را و بسوزان آن ها را به آتش دنیا، قبل از آتش آخرت. راوی گوید به خدا قسم در ساعت آن قصر ویران و منهدم گردید و آتش در آن قصر افتاد و بسوخت.

سهل یکی از شیعیان اهل بیت بود و از احوال او به روز اسارت اهل بیت (علیهم السلام) نقل شده است که او در شام، بیرون دروازه دمشق، با کاروان اسرای کربلا برخورد کرد و از جشن و پایکوبی مردم به شگفت آمد. با سکینه دختر امام حسین (علیه السلام) سخن گفت و خود را معرّفی و درخواست کرد که اگر کاری داشته باشند، انجام دهد. سکینه گفت: به نیزه داری که این سر را می برد، بگو تا جلوی ما برود و مردم مشغول تماشای سر شوند و به چهره حرم رسول الله ننگرند. سهل با پرداخت چهارصد دینار به نیزه دار از او خواست که پیشاپیش خاندان پیامبر راه برود. عمر او را به هنگام مرگ ۹٦ یا ۱۰۰ سال نوشته اند.

سهم بن عبدالرّحمان جهنی

از کفّار. وی در روز عاشورا، در قتل جوانان بنی هاشم شرکت فعّال داشت. در زمان قیام مختار بن ابی عبید ثقفی، متواری گردید. مختار خانه او را ویران و اموالش را مصادره کرد.

سیاه جامگان

سپاه ابو مسلم خراسانی که در عزای شهدای کربلا و زیدبن علی و یحیی بن زید لباس مشکی پوشیدند. به عبّاسیان نیز سیاه جامگان می گفتند؛ زیرا پوشیدن لباس سیاه را شعاری برای خود می دانستند.

سیحان بن عمرو

از شیعیان و معتمدینی که در نهضت مختار حضور داشت. وی نامه هایی را که از طرف مختار بن ابو عبیده ثقفی دریافت می کرد به دیگران ارسال و ابلاغ می نمود.

سیّد الشعرا، نک: سیّد حمیری

سیّدالشهدا (علیه السلام) نک: حسین بن علی بن ابیطالب

سیّد القُرّاء، نک: بُرَید بن خضیر حمدانی.

سیّد بن طاووس (۵۸۹ یا ۵۸۳ - ٦٦٤ ق)

رضی الدین علی مشهور به ابن طاووس فرزند موسی بن طاووس از زهاد و علمای شیعه امامیه. رضی الدین در حلّه دیده به جهان گشود و همان جا پرورش یافت و علوم رایج عصر خود را فراگرفت. وی با توجه به استعداد سرشاری که داشت توانست در مدت ۵/۲ سال، به تحصیل علم فقه بپردازد و از ادامه آن بی نیاز شود. جد سید، ورام بن ابی فراس، کتابخانه معتبری داشت که پس از مرگش به واسطه به سید رسید و او با اضافه کردن کتاب های خود بدان کتابخانه، اعتبار زیادتری بخشید و به مرکز نگهداری آثار نفیس تبدیل شد.

رضی الدین تمام کتاب های این کتابخانه را مطالعه کرد و اطلاعات ذی قیمتی کسب کرد. او دوران جوانی اش را با مطالعه و تحقیق در حلّه گذراند و پس از آن خود حوزهٔ درسی تشکیل داد و مُفتی شد. از آن جا که سید در زهد و تقوا و عرفان زبان زد خاص

ص: ۱۹۸

و عام بود، در صدور فتوا احتیاط زیادی به خرج می داد و حتی با ورعی که داشت از درگیر شدن در مسائلی که بیم غلبه هوای نفس می رفت پرهیز می کرد.

وقتی مستنصر عباسی از شخصیت او آگاه شد، از وی خواست مفتی اعظم مملکت اسلامی شود و مردم را در امور دینی فتوا دهد. رضی الدین دعوت خلیفه را رد کرد و به دنبال آن از قبول منصب نقابت نیز خودداری کرد. رضی الدین پس از مدتی اقامت در حلّه با زن و فرزندان خود به نجف

اشرف مشرف شد و ۳ سال در آن جا با حالت انزوا و گوشه گیری به سرآورد آن گاه به کربلا رفت و ۳ سال هم در آن جا اقامت گزید. در سال ٦٤٩ ق کشف المحجه را به نگارش درآورد.

سید بن طاووس در زندگی خود بیش از هر چیزی به زهد و عرفان می پرداخت و از این جهت در هر زمینه ای نگرش عرفانی داشت و همه چیز را از این منظر بررسی می کرد. او سرانجام در ٦٦٤ق درگذشت و در نجف اشرف به خاک سپرده شد. آثار زیادی دارد که از مهم ترین آن ها می توان به کتاب های زیر اشاره کرد: طَرَائِفُ، اِقْبَالِ، فَرْجِ اَلْهُمُومِ دُرَّ تَارِيخِ علماي نُجُومُ، فَلاَحِ اَلسَّائِلِ، اَلْيَقِينِ بِاخْتِصَاصِ مَوْلاَنَا اميرالْمُؤْمِنِينَ بِأُمْرَةِ الْمُؤْمِنِينَ، مِصْبَاحُ الزَّائِرِ وَ اللُّهُوف.

سید بن طاووس از جمله کسانی است که به عاشورا و قیام حسینی از منظر عرفان، نظر انداخته است؛ چنان که گوید:

امام حسین (علیه السلام) از همان آغاز، به قصد کشته شدن، حرکت کرد و خود را به کشتن داد. در جای دگر بر مدعای خود چنین دلیل می آورد: من می گویم، شاید بعضی از حقیقت رسیدن به سعادت شهادت بی اطلاع باشند و اعتقاد داشته باشند که با چنین حال (کشته شدن) نتوان خدا را پرستش کرد و آن کس که چنین اعتقادی دارد مگر نشنیده است که در قرآن راست گفتار است که، طایفه ای با کشتن خود، خدا را عبادت کردند و خدای تعالی فرمود: فتُوبُوا اِلی بارئکم فَاقْتُلُوا انْفُسَکُمْ ذَلِکُمْ خَيْرٌ لَکُمْ عِنْدَ بَارِئِکُمْ، شایِد منشأ این عقیده آیه شرِیفه، وَ لاَ تُلْقُوا بَايِدِيکُمْ اِلی اَلتَّهْلُکَةِ، باشد و مقصود کشته شدن است. در صورتی که چنین نیست و عبادت خدای تعالی با کشته شدن از مهمترین وسایلی است که شخص را به درجات سعادت و نیک بختی می رساند.

سید بن طاووس، در مبنای اندیشهٔ عرفانی خود دربارهٔ عاشورا می نویسد: و چون بینند که زندگی دنیا، آنان را از پیروی خواسته خداوند مانع است و ماندن در این عالم، میان آنان و بخشش های خداوند، حایل است؛ بی تأمل، جامه ماندن از تن برکنند و حلقه بر درهای دیدار بکوبند و از این که در راه رسیدن به این رستگاری تا سرحد جانبازی فداکاری می کنند و خود را در معرض خطر

شمشیرها و نیزه ها قرار می دهند، لذت می برند. مرغ جان مردان صحنه کربلا در اوج چنین شرافتی به پرواز درآمد که برای جانبازی، از یک دیگر پیشی می گرفتند و جان هاشان را در برابر نیزه ها و شمشیرها به یغما می دادند.

سید حسین محمد جعفری هندی (۱۹۸۳م)

تفکّر و نویسنده هندی. دکتر سید حسین جعفری در شهر کنهوی هندوستان چشم به جهان گشود. او ابتدا علوم اسلامی را در یک مدرسه قدیمی اسلامی گذراند و سپس به اخذ درجه دکترا نائل گردید. نخستین درجهٔ دکترا را از دانشگاه لکنهو هندوستان و دیگری را از دانشکده مطالعات شرق شناسی و آفریقا شناسی انشگاه لندن اخذ کرد. او سال ها رشته مطالعات اسلامی را در انشگاه های مالزی و در شهر کوالالامپور و بیروت تدریس کرده ست و در آن جا صاحب کرسی مطالعات اسلامی شیخ زید گردید به ریاست بخش مطالعات مذهبی برگزیده شد و تا سال ۱۹۷٦م که بیروت را ترک کرد، سمت نمایندگی دانشگاه بیروت را در سیاری از مجامع و محافل، کنفرانس ها و سمینارهای بین المللی به عهده داشت و در زمینه های گوناگون اسلامی مطالب و مقالات زیادی نوشته است. وی اکنون سردبیر فصل نامه اسلامی هم درد اسلامیکوس در پاکستان است. جعفری مدتی است که تحقیق جامعی درباره مذاکرات و اسناد نهج البلاغه شروع کرده است و ترجمه و شرح این کتاب را به زبان انگلیسی و با قلمی شیوا در دست دارد.

دکتر جعفری دربارهٔ نهضت عاشورا می نویسد: حسین (علیه السلام) با آگاهی کامل از وسعت ماهیت وحشیانه نیروهای ارتجاعی، می دانست که پس از شهادتش امویان زنان و کودکان را اسیر خواهند کرد و آنان را در بین راه کوفه و دمشق حرکت می دهند. کاروان اسرای خاندان بلافصل پیامبر، پیام حسین (علیه السلام) را تبلیغ می کند و قلوب مسلمانان را به تفکر و اندیشه دربارهٔ این تراژدی وا می دارد و این موضوع آن ها را به تفکر در کل امر واداشته، وجدان آن ها را بیدار می سازد. این دقیقاً همان چیزی بود که اتفاق افتاد. حسین (علیه السلام) [بدین ترتیب] در هدف خود موفق شد ... مطالعه و جزیه و تحلیل دقیق حوادث کربلا این حقیقت را نشان می دهد

که حسین (علیه السلام) از همان آغاز، نقشهٔ ایجاد انقلاب کامل در وجدان مذهبی مسلمانان را پی ریزی می کرد. تمام اعمال و کردار حسین (علیه السلام) نشان می دهد که وی کاملاً از این حقیقت آگاه بود که پیروزی از طریق قدرت و امکانات نظامی همیشه موقتی است؛ زیرا قدرت نیرومندتری وجود دارد که بتواند آن را در جریان زمان نابود کند. ولی پیروزی ای که از طریق رنج و جانبازی به دست آید، ابدی است و در وجدان بشری اثر جاودان می گذارد.

دکتر جعفری، هم چنین می گوید: در اندیشهٔ حسین (علیه السلام) اسلام نیاز مبرم به فعالیت دوباره ای هم چون عمل محمد (صلی الله علیه و آله) در مقابل عکس العمل کهنه عربی داشت. بنابراین ایجاد تحوّلی شگرف احساس می شد.

سیّد حمیری (۱۰۵ - ۱۷۳ ق)

ابوهاشم اسماعیل بن محمّد شاعر برجسته اهل بیت (علیهم السلام). او در عمّان به دنیا آمد ولی در بصره زندگی کرد. سید حمیری علاوه بر چیرگی در شعر و ادب، در علوم قرآنی، تفسیر، حدیث و کلام مهارت داشت. او از توجّه خاصّ ائمّه (علیه السلام) به خصوص اما صادق (علیه السلام) برخوردار بود چنان که امام صادق درباره او فرمود: مادرت تو را «سیّد» نامید، در این باره موفق شدی و تو سالار شاعرانی. زبان شعری حمیری در مدح دودمان پیامبر و هجو رسوا کردن بنی امیّه بسیار نافذ و برّان بود. وی در منزل امام صادق (علیه السلام) مرثیه می خواند و حضرت و اهل بیتش می گریستند. سرانجام در رمیله بغداد، وفات یافت.

از جمله اشعار اوست در رثای امام حسین (علیه السلام)

أَمْرِرْ عَلَی جَدَثِ اَلْحُسَیْنِ *** وَ قُلْ لِأَعْظُمِهِ الزَّکِیَّةِ

یا اَعْظَمَا لاَزِلْتَ مِنْ *** وَ طْفَاءَ سَاکِبَةٍ رَوِیَّةِ

مَالِذّ عَيْشٍ بَعْدَ رضّ *** که بالجِيَادِ اَلْأَعْوَجِيَّةِ

فَإِذَا مَرَرْتَ بِقَبْرِهِ *** فَأَطِل بِهِ وَقْفَ المَطِيَّةِ

وَ اَيُّكَ المُطَهَّرُ لِلمُطَهَّرِ *** وَ المَطَهُرَةِ الزَّكِيَّةِ

إذَا الرِّجالُ تَوَسَّلُوا بِوَسِيلَةٍ *** فَوَسِيلَتِي حُبّی لآلِ مُحَمَّدٍ

بر قبر حسین (علیه السلام) بگذر و به استخوان های پاک او بگو:

ای استخوان هایی که هنوز تر و تازه و شادابید،

اسب های اصیل بعد از این که، شما (استخوان ها) را از هم پاشیدند و له کردند دیگر مرا راضی نمی کنند؛

هر گاه بر قبر او بگذری و در آن جا مرکب خود را برای مدّتی طولانی نگه داری؛

گریه کن بر این قبر پاک و بر پدر و مادر پاک و معصوم او؛

در آن زمان که مردمان هر یک به چیزی متوسّل می شوند، من به محبّت آل محمّد توسل می جویم.

سیّد طاهر سیف الدّین هندی

از محبّان آل علی (علیه السلام) و از سازندگان بارگاه حسینی. او در سال ۱۳۵۵ ق پس از زیارت حرم حسینی و دیدن اوضاع رقّت بار بارگاه امام حسین (علیه السلام) متعهّد گردید تا تمام نواقص و ویرانی های حرم را اصلاح کند. سیّد طاهر پس از مرمّت کامل حرم حسینی، ضریح مقدّس را با نقره های بسیار عالی، به دست استادان و زرگران هندی بنا کرد.

سیّد محسن امین (۱۲۸٤ - ۱۳۷۱ ق)

از مصلحان بزرگ جهان اسلام.

سید محسن پس از اتمام تحصیلات خود در نجف اشرف، با عنوان مرجعیت عامه، در سوریه و لبنان فعالیت های خود را آغاز کرد. او به نیکی دریافته بود که مشکل اساسی مسلمانان، به ویژه شیعیان، در کشورهای مسلمان فقر مالی و جهل آنان است. از سوی دیگر او شاهد تغییرات و تحولات شگرفی در عرصهٔ فن آوری و علوم انسانی در دنیای غرب بود؛ لذا در صدد آماده سازی مسلمانان برای تطبیق خود با شرایط حاضر برآمد و برای مصون سازی مسلمانان از مفاسد اجتماعی غرب که به همراه تلقی جدید از انسان و دنیا ناشی شده بود، اقدامات شایسته ای کرد.

از جمله این اقدامات، تأسیس انجمن و مدرسه ای اسلامی با عنوان المدرسة العلویه بود. او در این مدرسه، فرزندان شیعیان را ثبت نام و آنان را از تحصیل در مدارس مسیحیان منع می کرد.

سید، علاوه بر اقدامات فوق نیک می دانست که اسلام با عقاید خرافی آمیخته شده است، لذا مبارزه اصلاحی سختی را آغاز کرد تا آن جا که موهومات را از چهره اسلام زدود. او در این باره کتاب هایی چون مجالس السنیه در پنج جلد و رسالة التنزیه و الدرس الدینیة را تألیف کرد.

سید محسن نه تنها در زمینهٔ مسائل فرهنگی و اصلاح دینی اقدامات زیادی کرد بلکه این کار، او را از پرداختن به امور علمی بازنداشت. تألیف اثر بسیار با ارزش اعیان الشیعه که در واقع دایرة المعارف تشیع است، گویای تلاش خستگی ناپذیر سید در

ص: ۲۰۰

این عرصه است.

سید در عین حال از مشکلات مادی و اقتصادی مسلمانان و شیعیان هم غافل نبود و به همین منظور انجمن هایی تشکیل داد که مهم ترین آن ها عبارتند از: انجمن جمع آوری اعانات برای بینوایان،

انجمن حمایت از ایتام و کودکان و تأمین هزینه تحصیلی آنان و انجمن تأمین هزینهٔ طبابت و خرید دارو برای مستمندان.

سید محسن امین حرکت امام حسین (علیه السلام) را براساس عقل و منطق ارزیابی کرده است و قیام آن حضرت را بهترین راه حل منطقی و عاقلانه در مبارزه با یزید و فرار از بیعت با یزید می داند که به منزله بهترین توجیه برای شهادت طلبی امام حسین (علیه السلام) است. سید محسن امین در این زمینه می نویسد: چنان چه امام حسین (علیه السلام) با یزید بیعت می کرد، بر بسیاری از مردم این امر پوشیده می ماند که چه مرد فاسق و بی دینی است و چنین می پنداشتند که یزید رهبری است که بر حکومت حق تکیه زده است و بدون تردید احکام دینی در بوته فراموشی می رفت. اما قیام و شهادت طلبی حضرت امام حسین (علیه السلام) همه این پندارها را از میان برد و چهره کریه و منافقانه یزید را برای مردمان آشکار کرد.

سیّد مرتضی (ولادت: ۳۵۵ ق)

ملقب به علم الهدی، از نقبای سادات علوی و از نویسندگان و بزرگان شیعه. او در بغداد دیده به جهان گشود. نسب او با پنج واسطه به امام هفتم، حضرت موسی بن جعفر (علیه السلام) می رسد. سید از دوران کودکی به یادگیری دانش های متداول آن روز پرداخت. نبوغ و پیشرفت سریع او در رشته های مختلف اسلامی سبب شد که در بین علما شهرت چشمگیری پیدا کند. از همین جاست که به عناوینی چون «ذوالمجد»، «علم الهدی» «شریف مرتضی» ملقب شد.

سید مرتضی و برادرش، سید رضی، از شاگردان شیخ مفید بودند. سید مرتضی در علم اصول صاحب نظرات بدیعی است. آثارش، علاوه بر دیوان، عبارت اند از: شافی، تنزیه الانبیاء، ناصریات و امالی.

سید مرتضی درباره عاشورا در زمرهٔ نظریه پردازان حکومتی به حساب می آید. به عقیده او امام حسین (علیه السلام) برای امتناع از بیعت با یزید بن معاویه، از مدینه به مکه رفت و پس از آن که نمایندهٔ

اعزامیش، مسلم بن عقیل آمادگی اکثریت نیروهای مردمی کوفه را برای حمایت از امام به وی گزارش داد، به قصد تشکیل حکومت، برای احیای اسلام به کوفه رفت. و پس از آن که در محاصره نظامی قرار گرفت، کوشش کرد برای جلوگیری از خونریزی به حجاز بازگردد، ولی دشمن نپذیرفت و از وی خواست که بدون قید و شرط تسلیم ابن زیاد شود. امام مطمئن بود که اگر تسلیم شود، ابن زیاد او را ذلیلانه خواهد کشت، لذا تسلیم را برای خود شایسته ندید و چون دشمن اقدام به حمله کرد، به دفاع اضطراری پرداخت و در این دفاع افتخار آمیز شهد شهادت را به جان نوشید.

به اعتقاد علم الهدی، امام حسین (علیه السلام) اوضاع را برای کسب خلافت مساعد می دید، زیرا بزرگان و بسیاری از مردم کوفه با ارسال نامه هایی وفاداری خود را به امام نشان دادند و خواستار حضور امام در کوفه بودند؛ بدین ترتیب خلافت و قدرت در دست امام بود تا آن جا که وقتی ابن زیاد به دیدار هانی آمده بود، برای مسلم این امکان وجود داشت که ابن زیاد را بکشد، اما او کشتن مخفیانه را شایسته نمی دید. وقتی هانی به دستور ابن زیاد، زندانی شد، مسلم و یارانش قصر ابن زیاد را محاصره کردند تا آن جا که نزدیک بود اوضاع به نفع امام (علیه السلام) و یارانش تغییر کند. اما حوادث به گونه ای رخ داد که پیروزی به شکست تبدیل شد.

سیّدة العقائل، نک: زینب (سلام الله علیها)

سیف بن الحارث، نک: سیف بن الحرث

سیف بن الحرث (یا شبیب بن حارث)

سیف بن حرث بن سریع بن جابر الحمدانی الجابری از یاران امام حسین (علیه السلام).

بنی جابر تیره ای از قبیله حمدان است و قبیله حمدان در اصل یمنی اند.

سیف به همراه مالک بن عبدالله بن سریع بن جابر الحمدانی الجابری، که هم پسر عمو و هم از طرف مادر، برادر سیف بود، در کوفه به امام پیوست و در روز عاشورا در حالی که جوان بود، شهید شد.

روز عاشورا که دشمن به خیمه گاه امام (علیه السلام) نزدیک می شد هر دو به حالت گریان، خدمت امام حسین (علیه السلام) رسیدند.

امام (علیه السلام) فرمود: چرا گریه می کنید، ای فرزندان برادرم؟ به خدا

ص: ۲۰۱

من امیدوارم که به زودی چشم شما روشن شود. (وارد بهشت می شوید)

سیف و مالک عرض کردند: فدایت شویم. به خدا، برای خودمان گریه نمی کنیم بلکه به تنهایی تو گریه می کنیم.

امام (علیه السلام) فرمودند: خداوند به خاطر کمک و یاریتان به من بهترین پاداش متقین را بدهد.

سپس با عبارت علیک السلام یا ابن رسول الله (صلی الله علیه و آله) و جواب امام (علیه السلام): و علیکم السلام و رحمة الله و برکاته اجازه جهاد گرفتند و آن قدر مبارزه کردند تا این که به شهادت رسیدند.

در بعضی منابع، مالک بن عبدالله به صورت مالک بن عبد نوشته شده است.

در زیارت ناحیه، اشتباهاً نام سیف بن حارث را، شبیب بن حارث ثبت کرده اند، ولی در زیارت رجبیّه سیف بن حارث نقل شده است.

سیف بن مالک عبدی

از جوانان پرشوری بود که در بصره، در خانه بانوی بزرگ، مارية بنت منقذ عبدی جمع می شدند. او از بصره به کوفه آمد و از آن جا به کاروان امام حسین (علیه السلام) پیوست. عصر عاشورا در نبرد تن به تن به شهادت رسید.

او علاوه بر فیض شهادت، به شرف سلام امام مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) در زیارت جامعه نائل گشته است. (السلام علی سیف بن مالک).

بعضی او را سیف بن عبدالله مالک عبدی نوشته اند. نیز نک: سیف بن الحدث.

سیف بن مالک عبدی بصری

از صلحا و نیکنامان و از دلاوران بصره. به استناد رجال مامقانی و رجال طوسی او از بصره به نصرت امام در کربلا شتافت و در کنار یاران امام حسین (علیه السلام) به جنگ با یزیدیان پرداخت. سرانجام به شهادت رسید. نام او در زیارت ناحیه مقدسه آمده است.

سیف بن مالک نمیری

به گفته برخی مورخین، از شهدای روز عاشورا.

سیف فرغانی (متوفی ح: ۷۴۹-۷۰۵)

سیف الدّین ابو الحامد محمّد فرغانی، شاعر پارسی زبان و عارف سده هفتم و هشتم هجری. او در فرغانه متولّد شد و سپس به تبریز رفت و از آن جا به آسیای صغیر هجرت کرد و در شهری موسوم به آقسرا در خانقاهی کوچک درگذشت و همان جا مدفون شد. تاریخ وفاتش را بین سال های ۷٤۹ تا ۷۰۵ ق. تخمین زده اند. او همواره از حکّام و ستمگران روزگار خویش کناره گیری می کرد و ستم آنان را می نکوهید.

از جمله اشعار اوست در مرثیه امام حسین (علیه السلام):

ای قوم درین عزا بگریید *** بر کشته کربلا بگریید

با این دل مرده، خنده تا چند؟ *** امروز در این عزا بگریید

از خون جگر سرشک سازید *** بهر دل مصطفی بگریید

وز معدن دل، به اشک چون دُر *** برگوهر مرتضی بگریید

با نعمت عافیت، به صد چشم *** بر اهل چنین بلا بگریید

دل خسته ماتم حسینید *** ای خسته دلان، هلا بگریید

در ماتم او خمش مباشید *** یا نعره زنید یا بگریید

تا روح که متّصل به جسم *** از تن نشود جدا، بگریید

در گریه، سخن نکو نیاید *** من می گویم، شما بگریید

بر جور و جفای آن جماعت *** یک دم ز سر صفا بگریید

اشک از پی چیست؟ تا ببارید *** چشم از پی چیست؟ تا بگریید

در گریه به صد زبان بنالید *** در پرده به صد نوا بگریید

تا شسته شود کدورت از دل *** یک دم ز سر صفا بگریید

نسیان گنه، صواب نبود *** کردید بسی خطا، بگریید

وز بهر نزول غیث رحمت *** چون ابر، گهِ دعا بگریید

ش

اشاره

شاعر الانصار، نک: نعیم بن عجلان انصاری

شاه اسماعیل صفوی (متوفی: ۹۳۰ ق)

مؤسس و اوّلین پادشاه (۹۰۵ - ۹۳۰ق) صفوی. سیّد نعمت الله جزایری تستری در انوار نعمانیّه به استناد گفتهٔ جمعی از موثّقین نقل کرده است که چون شاه اسماعیل بغداد را متصرّف شد به مشهد امام حسین (علیه السلام) رفت و شنید پاره ای از مردم از حرّ بد می گویند. سر قبر او آمد و دستور داد قبرش را شکافتند. دیدند در قبر خوابیده و گویی تازه به خون غلطیده و دستمالی به سرش بسته است. شاه خواست آن دستمال را، که طبق تواریخ حسین (علیه السلام) بر سر او بسته بود، برگیرد. چون دستمال را بازکردند خون سر روان شد تا قبر را پر کرد و چون آن دستمال را بستند بند آمد و چون گشودند خون روان شد و هر کاری کردند، بدون آن دستمال خون بند نیامد، و حُسن حال او بر آن ها روشن شد و دستور داد مقبره ای برای او ساختند و خادمی بر آن گماشت.

شاه داعی شیرازی (۸۱۰- ۸۷۰ق)

سیّد نظام الدّین محمود بن حسن الحسنی ملقب به داعی الی الله یا شاه داعی، شاعر و عارف ایرانی. او از نوادگان داعی صغیر، چهارمین امیر سلسلهٔ علویان طبرستان است. وی در شیراز متولّد شد و در شد و در جوانی دست ارادت به شیخ مرشدالدّین ابو اسحاق داد و مدّتی هم در محضر شاه نعمة الله ولی در کرمان تلمّذ کرد. شاه داعی سرانجام در شیراز درگذشت و همان جا مدفون شد. از شاه داعی آثار نظم و نثر فراوان به جای مانده که از جمله آن هاست: مثنوی های ششگانه مشهور به

ستّه داعی، دواوین، ساقی نامه و ١٦ رساله به نثر او در شعر «داعی» و «نظامی» تخلّص می کرده است.

شاه داعی شیرازی از جمله شاعرانی است که در مصیبت شهیدان دشت کربلا اشعار متعددی سروده است؛ از جمله این اشعار است:

خواجه عالم امام المرسلین *** آن که زو بازیب شد دنیا و دین

با چنین تمکین حکم و اصطفا *** خوش نشسته بود روزی مصطفی

نزد او شهزادگان در انبساط *** هر دو را از التفات او نشاط

این یکی درّ حسن، درّ ثمین *** وان دگر گوهر، حسین نازنین

زاده این دو گوهر، این دو سرفراز *** از علیّ و فاطمه در بحر راز

بوده جدّ خویش را منظور چشم *** هر دو را می داشت هم چون نور چشم

سوی ایشان داشت خواجه دیدگان *** کآب گشت از دیدگان او روان

سائلی گفتا چو خواجه می گریست *** یا رسول، این گریه دلسوز چیست؟

چون نگریم؟ گفت، کآمد جبرئیل *** آن که از حضرت مرا او شد دلیل

گفت با من گر چه خواهی شد ملول *** می کنم القا حدیثی ای رسول

گرچه این هر دو جگر گوشه تواند *** ملجأ امّت به محشر این دواند

امّتت خواهند کشتنشان دریغ *** این به زهر و آن یک دیگر به تیغ

امّتان بی وفا را بین که چون *** این دو گوهر را روا دارند خون

چون نگریم کاین دو جان روزگار *** هر دو را خواهند کشتن زار زار؟

چون نگریم کاین دو، روزی از قضا *** می دردشان چنگل سگ زاده ها

لیک با حکم خدایی چاره نیست *** گرچه دل، الّا که پاره پاره نیست

***

آنان که دیده حاصل دنیا و دین، حسین *** گریند بر امام زمان و زمین، حسین

یاد آورید خون که روان کرده اند چون *** از گردن و ز حنجره نازنین، حسین

از زعم خویش دعوی اسلام کرده اند *** وان گه شهید کرده و کشته چنین، حسین

فریاد و ناله می کند و یاد می کند *** کافر به گریه در طرف روم و چین، حسین

ای مصطفی که خفته ای امّا نخفته ای *** از روضه سر برآر و بدین سان ببین، حسین

داعی بگو که قاتل او روز رستخیز *** از فعل شوم خود به کجا آورد گریز

شاه سلیمان، نک: شاه صفی اوّل

شاه صفی اوّل (متوفی: ۱۰۵۲ ق)

معروف به شاه سلیمان. او کشور عراق را از سلطهٔ عثمانی ها آزاد کرد. بنا به گفتهٔ مورّخ مشهور، سیّد حسّون براقی، از کتاب تاریخ کوفه، دولت صفوی به سال ۱۰٤۸ ق به کشور عراق حمله کرد و قوای

عثمانی را بیرون کرد. وی علّت حمله را چنین می نگارد: چون دولت عثمانی هزار نفر از سربازان ایرانی را، که به «قزلباش» موسوم بودند، در کاظمین و نجف به سال ۱۰۴۸ ق کشته بودند، شاه صفوی با شنیدن این خبر اسف انگیز ناراحت شد و بلادرنگ با سپاه و جنگاوران ایرانی بغداد را محاصره کرد و کشور عراق را زیر سلطه خود در آورد. سپس به زیارت حسین (علیه السلام) رفت و به خدّام حرم حضرت سیدالشهدا و ابوالفضل و فقرای شهر بسیار بخشش کرد، آن گاه دستور داد مسجد پشت حرم را توسعه دهند و رواق شمالی را بنا کنند که به «رواق شاه» معروف است.

شبث بن ربعی

از نیروهای پیاده عمر سعد در کربلا. او از طایفه بنی تمیم و از جمله کسانی بود که به حسین (علیه السلام) برای آمدن به کوفه نامه نوشته بود. او از چهره های معروف کوفه و، در ابتدا، از یاران علی (علیه السلام) و در جنگ صفّین هم در رکاب امیرالمؤمنین (علیه السلام) بود؛ لیکن در مسیر حرکت به سوی نهروان، همراه چند نفر دیگر سر از اطاعت آن حضرت بازتافتند و به خوارج پیوستند. علی (علیه السلام) از آینده او خبر داده بود و به او و عمرو بن حریث فرمود: به خدا قسم شما دو نفر با فرزندم حسین (علیه السلام) خواهید جنگید. روز عاشورا نیز امام حسین (علیه السلام) در اوّلین سخنرانی مفصّل خویش خطاب به کوفیان از او هم نام برد و در اتمام حجّتی که با آنان داشت فرمود: ای شبث بن ربعی و ... مگر شما به من ننوشتید که میوه ها رسیده و اطراف سر سبز است، اگر بیایی لشکریان مجهّز در خدمتگزاری به تو آماده اند؟ شبث بن ربعی از چهره های متلوّن تاریخ بود. او در شهید کردن حسین بن علی (علیه السلام) شرکت داشت.

شبث بن ربعی به دستور ابن زیاد، به همراه شمر بن ذی الجوشن و حجّار بن ابجر و قعقاع بن شور مأموریّت یافتند تا مسلم بن عقیل و یاران او را سرکوب کنند.

او کسی بود که مصعب بن زبیر را به جنگ با مختار تحریک می کرد.

حبیب بن بدیل گوید:

زمانی که شبث بن ربعی، از جنگ مختار فرار کرد به طرز عجیبی وارد شهر بصره شد. او سوار بر قاطری که دم و گوش آن را بریده و خون از آن جاری بود و با قبای چاک زده فریاد می زد: آی کمک!، آی کمک!. به مصعب گزارش دادند که مردی با وضعی عجیب و جامه دریده وارد بصره شده و کمک می طلبد.

مصعب فوراً او را شناخت و گفت: این کسی جز شبث بن ربعی نیست، این کارها از وی بر می آید، او را بیاورید.

شبث، با همان وضع نزد مصعب رفت. اشراف فراری کوفه، که از حضور شبث نزد مصعب باخبر گشته بودند وارد مجلس شدند، و بدین ترتیب جمع ضد انقلاب فراری کامل شد. آنان مصعب را

ص: ۲۰٤

تحریک و به او گوشزد کردند که مردم کوفه از دست مختار به ستوه آمده اند و همه ناراضی و نگرانند. مختار، غلامان و بردگان و ایرانیان (موالی) را بر اشراف شهر مسلط و بردگان را بر بزرگان کوفه شورانده است؛ تا آن جا که عده ای را در بند کرده اند.

آنان مصرانه از مصعب خواستند تا بر مختار حمله کند؛ و به او اطمینان دادند که ستون پنجم شهر کوفه نیز با آنان همراهی خواهند کرد.

آیة الله خوئی شبث را چنین معرفی کرده است: شبث بن ربعی از اصحاب امیر مؤمنان (علیه السلام) بود که بعد به خوارج پیوست. شبث، به شکرانه قتل امام حسین (علیه السلام) مسجدش را در کوفه، تجدید بنا کرد این مطلب را «سالم» از امام باقر (علیه السلام) روایت کرده است.

علی (علیه السلام)، مردم را از خواندن نماز در پنج مسجد کوفه منع فرمود، از جمله آن ها مسجد شبث ربعی است.

امیرمؤمنان (علیه السلام) خطاب به او فرمود:

یا شبث و یابن حریث لتقاتلان ابنی الحسین ... ای شبث، و ای پسر حریث، شما هر دو با فرزندم حسین خواهید جنگید.

صاحب منهاج البراعه، درباره این مرد چنین می نویسد:

شبث بن ربعی، مردی هزار چهره و متلون بود. به هیچ راهی مستقیم نبود، او مردی منافق و خونریز و بی باک و پیرو هر آوازی و سرکرده هر فتنه ای بود.

ابن اثیر درباره او می نویسد:

شبث بن ربعی تمیمی (ریاحی) از سران شیعه بود و در زمان امیر مؤمنان (علیه السلام)، همراه حضرت با معاویه جنگید و تا اواخر حکومت امیرمؤمنان (علیه السلام)، در خط مستقیم و طرفدار حق بود، ولی در جنگ خوارج، از امیرمؤمنان جدا شد و با آنان همراه گردید. او پس از شهادت امام حسن (علیه السلام) و تسلط معاویه بر اوضاع، به معاویه پیوست و پس از مرگ معاویه، از جمله سران کوفه بود که برای امام حسین (علیه السلام) نامه نوشت و وی را به عراق دعوت کرد. اما با تسلط ابن زیاد بر کوفه، از طرفداران ابن زیاد شد و با مسلم، به جنگ پرداخت. او در اعزام نیرو، به دستور ابن زیاد به کربلا، از جمله فرماندهان لشکر بود و تحت فرماندهی ابن سعد، در کربلا حضور داشت.

شبث، سرانجام، در هشتاد سالگی مرد.

شبه پیغمبر

لقب حضرت علیّ اکبر (علیه السلام). شباهت علیّ اکبر (علیه السلام) به حضرت رسول (صلی الله علیه و آله) باعث شد تا به این لقب شوند.

شبیب بن الحارث بن سریع، نک: شبیب بن عبدالله

شبیب بن جراد وحیدی کلبی

از صالحان و شجاعان کوفه و از شیعیان حضرت امیر مؤمنان (علیه السلام). او در کوفه با مسلم بن عقیل بیعت کرد و اما با لشکر عمر سعد به کربلا آمد و شب عاشورا به امام حسین (علیه السلام) پیوست. او در روز عاشورا پس از جنگ سخت با دشمن به فیض شهادت نائل آمد.

شبیب بن حارث، نک: سیف بن حارث

شبیب بن عبدالله

از شهدای کربلا. او غلام حرث بن سریع حمدانی جابری بود که با سیف بن حرث بن سریع و مالک بن عبدالله بن سریع، به کربلا آمد. و احتمالاً اهل کوفه بود. شبیب هنگام شهادت بیش از پنجاه سال داشت.

بنی جابر تیره ای از قبیله حمدان بود. شبیب سوابق و فضایل سیار خوبی داشت، چنان که از اصحاب پیامبر (صلی الله علیه و آله) و حضرت امام علی (علیه السلام) بود و در تمامی جنگ های حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) شرکت داشت.

او قبل از ظهر روز عاشورا در حمله نخست به شهادت رسید. نام او در زیارت ناحیه مقدسه به اشتباه به صورت شبیب بن الحارث بن سریع استنساخ شده است.

مامقانی و سماوی شبیب را از موالی ذکر کرده اند.

شبیب بن عبدالله خثعمی، نک: حبیب بن عبدالله نهشلی

تشبیب بن عبدالله نهشلی تمیمی

اشاره

از متقین و اصحاب امامان علی (علیه السلام)، حسن (علیه السلام) و حسین (علیه السلام). او منسوب به نهشل بن دارم بن مالک بن حنظلة بن مالک بن زید مناة بن تمیم است. بنی نهشل تیره ای از بنی تمیم، و از اعراب عدنانی و شمالی است. در بعضی از منابع از شبیب با نام های حبیب بن عبدالله نهشلی و یا ابو عمر و نهشلی تعبیر شده است. شبیب اهل بصره بود.

او مردی شب زنده دار، نمازگزار، متّقی و از تابعین و از

ص: ۲۰۵

اصحاب خاص حضرت امیر المؤمنین (علیه السلام) و حضرت اما حسن (علیه السلام) و حضرت امام حسین (علیه السلام) بود و در جنگ های جمل، صفیّن و نهروان جهاد کرد. شبیب از لحظه خروج حضرت سیّدالشهدا (علیه السلام) از مدینه و در مدت اقامت آن حضرت در مکّه تا کربلا در خدمت آن حضرت بود، و در روز عاشورا در حمله نخست به شهادت رسید.

ابن نما از مهران غلام بنی کاهل نقل می کند که روز عاشور مردی را دیدم چون شیر می جنگید و سربازان عمر بن سعد چون گله گرگ دیده از پیش روی او فرار می کردند. گفتم: این کیست؟ گفتند: ابو عمر و نهشلی. او پس از کشتن جمعی از کافران به محضر امام حسین (علیه السلام) آمد و عرض کرد:

اِبْشَرْ هَدَیْتَ اَلرُّشْدَ تَلْقَی اِحْمَدَا *** فِي جَنَّةِ اَلْفِرْدَوْسِ تَعْلُو صُعُداً

مژده باد تو را - که به صلاح راهنمایی شده ای - به ملاقات حضرت پیامبر (صلی الله علیه و آله) (احمد) در بهشت فردوس و بالارفتن در درجات بهشت.

شبیب برای بار دوم به میدان جهاد برگشت و مشغول جهاد شد. آن گاه به دست عامر بن نهشل از قبیله بنی اللات به شهادت رسید.

نام شبیب بن عبدالله نهشلی در زیارت ناحیه و رجبیّه وارد شده است.

شُبیر

اسمی که جبرئیل به دستور خداوند بر امام حسین نهاد. شبیر در اصل، نام پسر هارون بود و چون حسین (علیه السلام) تولد یافت جبرئیل بر پیامبر نازل شد و گفت: ای محمّد، خداوند اعلی تو را سلام می رساند و می فرماید، علی نسبت به شما مثل هارون است به موسی. نام پسرت را هم نام پسر هارون بگذار، پیامبر فرمود: نامش چه بود؟ گفت: شبیر. پیامبر از کلمه عربی آن سؤال کرد، جبرئیل گفت: نامش را حسین بگذار.

شرحبیل، نک: شمر بن ذی الجوشن

شرحبیل بن ذي الکلاع حمیری

اشاره

از جنایتکاران حادثه کربلا. او به همراه حصین بن نمیر تمیمی، ادهم بن محرز باهلی، ربیعة بن مخارق غنوی و جبلة بن عبدالله خثعمی، که همه از دشمنان سرسخت اهل بیت (علیهم السلام) بودند، تحت فرماندهی ابن زیاد، در منطقهٔ عین الوردة با نیروهای توّابین مواجه شدند و به نبرد با یکدیگر پرداختند.

در زمان قیام مختار علیه نیروهای ابن زیاد، عبیدالله، شرحبیل بن ذی کلاع را به فرماندهی سواره نظام برگزید.

سرانجام او در جنگ میان نیروهای مختار و ابن زیاد به هلاکت رسید.

شرحبیل بن ورس حمدانی

از هواداران قیام مختار و از فرماندهان تحت امر او. هنگامی که مختار، سپاهی را برای تصرّف حجاز فرستاد، شرحبیل بن ورس حمدانی را به فرماندهی آن سپاه برگزید.

مختار با تشکیل این سپاه قصد داشت تا ابتدا مدینه را تصرف و سپس ابن زیاد را ساقط کند.

عمده سپاهیان مختار، که حدود سه هزار نفر بودند، از بردگان و موالی و ایرانیان بودند. هفتصد نفر از سپاهیان مختار را عرب ها تشکیل می دادند.

اسماعیل بن نعیم گوید: مختار می خواست هنگامی که نیروهایش وارد مدینه شدند، فرمانداری در آن جا برگزینند و سپس مدینه را تصرف کند. او به شرحبیل بن ورس دستور داد تا به مکه حمله کند و ابن زبیر را محاصره و با او جنگ کند.

شرحبیل بن ورس، با نیروهایش به قصد مدینه حرکت کردند اما ابن زبیر، سخت از این نقل و انتقال نیروهای مختار وحشت داشت و احتمال می داد که مختار طرح دیگری بریزد. بنابراین، عباس بن سعد را با دو هزار مرد جنگی، از مکه به مدینه اعزام کرد و به او دستور داد از ورود نیروهای مختار به شهر جلوگیری کند و در صورت مقاومت با آنان بجنگند.

حدس ابن زبیر درست درآمد، اما باز هم مشکوک بود بنابراین به عباس بن سعد توصیه کرد که نخست آنان را آزمایش کن؛ اگر دیدی واقعاً در طاعت ما هستند و به کمک من آمده اند؛ با آنان کنار بیا و در غیر این صورت با آنان نبرد کن.

سپاه تحت امر شرحبیل بن ورس در منطقه ای به نام رقیم در خاک حجاز، با نیروهای اعزامی ابن زبیر، به فرماندهی عباس بن سهل، تلاقی کردند.

ابن ورس نیروهایش را در کنار برکه ای با آرایش نظامی کامل مستقر کرد. فرمانده طرف راست لشکر سلیمان بن حمیر از طایفهٔ

ص: ۲۰۶

حمدان و فرمانده سمت چپ لشکر عباس بن جعده بود و شرحبیل بن ورس، خود، پیاده در جلو نیروها بود.

عباس بن سهل، فرمانده نیروهای ابن زبیر، در حالی که نیروهایش کاملاً خسته و کوفته نشسته بودند و کمترین آرایش نظامی هم نداشتند، برای ملاقات با شرحبیل بن ورس پیش او آمد؛ عباس، از شرحبیل بن ورس خواست تا در خیمه ای بنشینند و مذاکره کنند و او هم پذیرفت. سپس هر دو مذاکرات خود را شروع کردند.

عباس به این ورس گفت:

خدایت رحمت کند، مگر در طاعت ابن زبیر نیستی؟

شرحبیل بن ورس گفت:

آری چنین است.

عباس گفت: دستور ابن زبیر این است که شما به وادی القُریٰ بروید و با دشمن، یعنی سپاه شام، مقابله کنید و هدف شما هم که غیر از این نیست؟

ابن ورس گفت: من دستور ندارم از شما اطاعت کنم. دستور این است که من به مدینه بروم و در آن جا مستقر شوم تا از مختار فرمان برسد.

عباس گفت: اگر واقعاً در طاعت ابن زبیر هستید؛ او به من دستور داده که شما را به وادی القُری ببرم.

ابن ورس گفت: خیر، من چنین دستوری ندارم و از تو اطاعت نمی کنم. من مأموریت خود را انجام می دهم و به سوی مدینه حرکت می کنم. آن گاه به امیر (مختار) می نویسم تا آن چه دستور دهد عمل کنم.

عباس بن سهل هنگامی که متوجه شد ابن ورس، به هیچ وجه زیر بار او نمی رود و اصرار دارد که به سمت مدینه حرکت کند، دریافت که حیله ای در کار است. اما طوری وانمود کرد که نشان دهندهٔ مانع حرکت و به شرحبیل بن ورس گفت: رأی شما بهتر است. طبق دستور عمل کن؛ اما من به سوی وادی القُری می روم.

عباس بن سهل، نقشهای طرح کرد تا شرحبیل بن ورس را فریب دهد و طوری وانمود کرد که مشکلی بین آن ها نیست. او می خواست پس از جلب اعتماد شرحبیل آنان را در یک فرصت مناسب غافلگیر کند. عباس به اردوگاه خود آمد و چند رأس گوسفند و مقداری آذوقه به عنوان هدیه برای شرحبیل و نیروهایش فرستاد. گویند: عباس بن سهل، به تعداد هر ده نفر، یک گوسفند فرستاده بود. شرحبیل و یارانش که کاملاً گرسنه بودند؛ گوسفندان را ذبح کردند و مشغول خوردن کباب و غذا شدند. دو نیرو، کنار برکه اردو زده بودند. آن ها کاملاً آرایش نظامی خود را از دست داده و در استراحت کامل به سر می بردند.

شرحبیل و یارانش بی خیال، در کنار آب مشغول استراحت بودند که ناگهان متوجه شدند حدود هزار مرد جنگی، به فرمان عباس بن سهل، فرمانده نیروهای ابن زبیر، آن ها را محاصره کرده اند. این ورس متوجه خیانت و توطئه ابن سهل شد؛ اما دیگر دیر شده بود. چرا که حمله کاملاً غافلگیرانه بود و عمده نیروهای شرحبیل از وحشت و ترس متواری شده بودند.

شرحبیل فریاد برآورد: ای لشکریان خدا، به سوی من آیید و با منحرفان و یاران شیطان رجیم بجنگید که شما برحقّید و اهل هدایت. آنان به ما خیانت کرده اند و نیرنگ زده اند. اما افراد ترسو و زبون شرحبیل او را یاری نکردند و همه گریختند؛ جز حدود صد نفر که با شرحبیل ماندند و به جنگ و دفاع و مقاومت داختند؛ امّا شمار زیاد نیروهای مهاجم سبب شد که یاران شرحبیل در مدت کوتاهی به شهادت برسند و شرحبیل، خود نیز در این معرکه خائنانه، به دست عمال ابن زبیر به شهادت رسید.

مردی به نام ابن یوسف که خود از افراد عباس بن سهل است گوید: ما به آنان حمله بردیم و جنگ مختصری کردیم. ابن ورس با ۷۰ تن از یاران و محافظانش کشته شدند و عباس بن سهل پرچم برافراشت و فریاد زد: هرکس زیر این پرچم بیاید و اسلحه اش را بر زمین بگذارد؛ در امان است. تعدادی از افراد فراری ابن ورس به زیر آن پرچم آمدند و حدود سیصد نفر آنان همراه با سلیمان بن حمیر حمدانی و عیاش بن جعده جدلی، به طرف عراق متواری شدند. ابن سهل آنان را تعقیب کرد تا به آنان سید و حدود صد نفر از آنان را کشت و دویست نفر از آنان را رها کرد. آنان خسته و تشنه و گرسنه، به سمت عراق برگشتند؛ که بسیاری از ایشان در بین راه از شدت گرسنگی و تشنگی به هلاکت رسیدند.

شریح بن حارث، نک: شریح قاضی

شریح قاضی (متوفی: ۹۷ یا ۹۸ ق)

اشاره

قاضی معروف کوفه و از سرسپردگان دربار اموی. شریح بن حارث در اصل یمنی بود و در زمان عمر به قضاوت کوفه منصوب

شد و مدّت شصت سال این شغل را بر عهده داشت. او در ایّام عبدالله زبیر سه سال کارش را ترک کرد و در ایّام حَجّاج، دست از این کار کشید و خانه نشین شد او در زمان مرگ بیش از صدسال داشت. شُریح در زمان علی (علیه السلام) هم مدّتی بر منصب قضاوت بود. وقتی امام (علیه السلام) وی را به این منصب گماشت، بر او شرط کرد که هیچ حکمی را اجرا نکند مگر آن که حضرت را بر آن حکم آگاه کند. علی (علیه السلام) یک بار بر او خشم گرفت و از کوفه بیرونش کرد. وقتی ابن زیاد در کوفه، هانی بن عروه را دستگیر و در قصر با او بدرفتاری کرد، هواداران هانی در بیرون، به فکر این که او را کشتند، سر و صدا راه انداختند. شریح قاضی به امر ابن زیاد بیرون قصر آمد و شهادت داد که هانی زنده است، تا جمعیّت هوادار او متفرّق شوند. معروف است که وی به دستور عبیدالله بن زیاد، فتوا داد که چون حسین بن علی (علیه السلام) بر خلیفه وقت خروج کرده است، دفع او بر مسلمانان واجب است.

علی (علیه السلام) دولتمردان خود را به زهد و پرهیز از دنیاگرایی سفارش می کرد تا آفات دنیاگرایی آنان را تهدید نکند و همیشه به یاد قیامت باشند. نامه امام به شریح بن حارث، قاضی آن حضرت که خانه ای را به هشتاد دینار خریده بود، در بردارنده نکات مهمی است که اشاره به بخشی از آن ضروری است:

... به من گزارش داده اند که به هشتاد دینار خانه ای خریده ای، برایش سندی تنظیم کرده ای و شاهدانی گرفته ای ... ای شریح، بدان که در آینده ای بس نزدیک کسی به سراغت می آید که به سندت نمی نگرد و از دلیل و شاهدانت نمی پرسد؛ تو را بهت زده از آن خانه بیرون می کشد و تنها به خانهٔ گور می سپارد. پس ای شریح، در این صورت خانه دنیا و خانهٔ آخرت را یک جا باخته ای! ای شریح، اگر هنگام خرید آن خانه به من مراجعه می کردی، براساس این نسخه، برایت سندی تنظیم می کردم که در خریدش - حتی به بهای در همی رغبت نمی کردی چه رسد به بهای افزون تر، و آن نسخه چنین است: خریدار بندهٔ خوار. فروشنده: بنده ای در آستانه کوچ. مورد معامله: خانه ای از خانه های فریب آباد در منطقه نیستان و خطهٔ تباهان. این خانه از چهار سو به چهار حد محدود

می شود: اولین حد به زمینهٔ انواع آفات؛ دومین حد به کانون انگیزه های مصیبت؛ سومین حد به هوس های سقوط آفرین و چهارمین حد به شیطان اغواگر؛ و در این حد است که درِ این خانه گشوده می شود.

شریح در دوران حکومت یزید به فرمان ابن زیاد، قاضی کوفه بود و پس از شهادت مختار، به فرمان ابن زبیر، مجدّداً به قضاوت کوفه نصب شد. هم چنین در زمان عبدالملک مروان، چندین سال به قضاوت نصب شد. شریح در سال ۷۹ ق، در زمان حکمرانی حجّاج، از وی تقاضای استعفا کرد و حجّاج با تقاضای او موافقت کرد.

اعمش، از علمای بزرگ عراق، از ابراهیم تمیمی نقل می کند که او گفت: روزی امیرمؤمنان (علیه السلام) بر شریح قاضی، به خاطر قضاوت غلطی که کرده بود، خشم گرفت و خطاب به شریح فرمود:

وَ اللَّهُ لانفينك الَيَّ مَا ينقيا شَهْرَيْنِ تُقْضَى بَيْنَ الْيَهُودِ؛ به خدا سوگند، تو را به ماینقیا تبعید خواهم کرد که دو ماه در آن جا بین یهودیان قضاوت کنی.

راوی گوید: این جریان گذشت و سال ها سپری شد، تا مختار به قدرت رسید. مختار شریح را خواست و به او گفت امیرمؤمنان (علیه السلام) در فلان تاریخ به تو چه فرمود؟ شریح ماجرا را به مختار گفت.

مختار گفت: به خدا سوگند، مجال استراحتی به تو نخواهم داد مگر این که دو ماه تو را به ماینقیا تبعید کنم؛ و دستور داد او را به ما ینقیا فرستادند و دو ماه بین قوم یهود قضاوت کرد.

یکی از مسائل مشهور که در اکثر منابر و مجالس به گوش می خورد، این است که شریح قاضی فتوای قتل امام حسین (علیه السلام) را صادر کرد و اگر چنین بود این سؤال مطرح است که مختار، چگونه می خواست چنین فردی را قاضی خود قرار دهد، بنابراین با توجه به حساسیتی که مختار

نسبت به قاتلین امام حسین (علیه السلام) داشت و هرکس که در فاجعه کربلا به نحوی شرکت داشت به اشد مجازات رساند، تا جایی که اگر کسی از گوشت نذری که یکی از دشمنان اهل بیت در کوفه به عنوان شادی در قتل امام (علیه السلام) بین مردم کوفه تقسیم کرد، مختار دستور داد که به هر خانه ای که این گوشت رفته، آن خانه را ویران کنند؛ با این وضع چگونه ممکن است شریح، با آن موقعیت مهم که سالیان دراز، قاضی عراق بوده، فتوای خون امام حسین (علیه السلام) را داده و مختار از آن بی خبر باشد و یا آن را نادیده بگیرد و نه تنها او را مجازات نکند بلکه قضاوت کوفه را به او پیشنهاد کند.

در پاسخ باید گفت که اولاً در این که شریح قاضی، مردی بدسیرت و دنیا پرست و طرفدار حکومت های غاصب بود، شکی نیست و در این که نسبت به شیعیان امیر مؤمنان (علیه السلام) عناد داشت،

ص: ۲۰۸

تردیدی وجود ندارد و از دلایل آن شهادت ناحقی که نسبت به حجر بن عدی، روا شمرد و نسبت به هانی بن عروه، خیانت کرد بنابراین شکی نیست که او از آخوندهای درباری بود. اما این که او در جریان قتل امام حسین (علیه السلام) دخالت و یا فتوایی داشته باشد، سندی در دست نیست. چنان که آیت الله شهید قاضی طباطبایی نیز در صحت این قول تکیه داشتند که مدرکی دال بر این که شریح قاضی مُفتی کشتن امام باشد، وجود ندارد.

بنابراین جرم شریح قاضی همان عناد و دشمنی اش با شیعیان و طرفداری و تمایلش به دستگاه های جابر زمان بوده است، که مختار نیز براساس اقتضای عدالت و برای تحقق بخشیدن به تصمیم امام علی (علیه السلام) او را تبعید کرد. زیرا حضرت قسم یاد کرده بود که وی را تبعید کند اما این کار با شهادت آن حضرت عملی نشد.

شریف رضی (۳۵۹ - ٤٠٦ ق)

او در بغداد به دنیا آمد و نسبتش به امام موسی کاظم (علیه السلام) می رسد. مدفن او در کربلاست. از جمله اشعار اوست در رثای امام حسین (علیه السلام):

كَرْبَلاَ لاَ زِلْتُ كَرْباً وَ بلا *** مَالِقٌ عِنْدَكَ آلُ اَلْمُصْطَفَى

كَمْ عَلَى تِرْبِكَ لِمَا صُرِعُوا *** مِنْ دَمٍ سَالَ وَ مِنْ دَمْعُ جَرَى

يَا رَسُولَ اَللَّهِ لَوْ عَايَنْتَهُمْ *** وَ هُمْ مَا بَيْنَ قَتْلٍ وَ سَبَا

مِنْ رَمِيضٍ يُمْنَعُ اَلظِّلَّ وَ مِنْ *** عَاطِشٌ يَسُقُ أَنَا بَيْبُ اَلْقَنَا

لَرَأَتْ عَيْنَاكَ مِنْهُمْ مَنْظَراً *** لِلْحَشَا شَجْواً وَ لِلْعَيْنِ قَذًى

لَيْسَ هَذَا اَلرَّسُولُ اَللَّهَ يَا *** أُمَّةُ اَلطُّغْيَانِ وَ اَلْغَى جَزَى

لَوْ رَسُولُ اَللَّهِ يُحْيِي بَعْدَهُ *** قَعَدَ اَلْيَوْمَ عَلَيْهِ لِلْعُزَّى

كَانَتْ مَآتِمَ بِالْعِرَاقِ تَعُدُّهَا *** أُمَوِيَّةٌ بِالشَّامِ مِنِ اِعْيَادِهَا

يَا غَيْرَةَ اَللَّهِ اِغْضَى لِنَبِيِّهِ *** وَ تَزَحْزَحَى بِالْبَيْضِ عَنْ أَغَادَهَا

مِنْ عُصْبَةٍ ضَاعَتْ دِمَاءُ مُحَمَّدٍ *** وَ بَنِيهِ بَيْنَ يَزِيدَهَا وَ زِيَادُهَا

صَفَدَاتٍ مَالِ اَللَّهِ مَلَّ أَكُفُّهَا *** وَ أَكُفُّ آلَ اَللَّهِ فِى أَصْفَادُهَا

يَا يَوْمُ عَاشُورَا كَمْ لَكَ لوعة *** تَتَرَقَّصُ اَلْأَحْشَاءَ مِنْ إِيقَادِهَا

ای کربلا، به خاطر پیش آمدهایی که در تو برای آل صطفی (علیه السلام) رخ داد، همیشه در محنت و بلا هستی؛

هنگامی که آن ها کشته شدند، چقدر خون و اشک بر خاک تو جاری شد؛

ای رسول خدا، اگر آن ها را در هنگامی که به قتل و اسارت گفتار شدند می دیدی،

کسانی که در برابر حرارت آفتاب سایه و سرپناهی نداشتند و تشنگی آن ها را نیزه ها سیراب می کرد،

منظره ای می دیدی که با دیدن آن حزنی سنگین تو را فرا می گرفت و چشمانت به درد می آمد؛

ای امّت سرکش و ستمگر، پاداش رسول خدا این نیست!

اگر امروز رسول خدا دوباره زنده شود، برای او (حسین (علیه السلام)) عزاداری برپا می کند؛

در عراق ماتم هایی است که امویه در شام آن ها را عید به حساب می آورند.

ای غیرت خدا، بر آن چه که برای پیامبر (صلی الله علیه و آله) پیش آمده خشم بگیر و شمشیرها را از غلاف بیرون آور و انتقام بگیر؛

گروهی که از یزید تا زیاد خون محمّد (صلی الله علیه و آله) و فرزندانش را ضایع کردند،

دست های آن ها از اموال خدا پر بود در حالی که دست آل الله در زنجیر بود؛

ای روز عاشورا، آن قدر اندوه درونی داری که از سوزش آن تمام احشا به جنبش در آمده اند.

شریف مرتضی (۳۵۵ - ٤٣٦ ق)

ابوالقاسم علیّ بن حسین بن موسی، ملقّب به علم الهدی. نسب او به امام موسی کاظم (علیه السلام) می رسد. او مدفنش در کربلاست. از اشعار اوست در رثای سالار شهیدان:

قِفْ بِالّدیارِ الْمُغْفِرَاتِ *** لَعِبَتُ بِهَا أَيْدَی اَلشَّتَاتِ

فَإِذَا سَأَلْتَ فَلَيْسَ تس *** أَلْ غَيْرَ صُمّ صَامِتَاتٍ

ص: ۲۰۹

وَ اِسْأَلْ عَنِ اَلْقَتْلَى اَلْأُلَى *** طُرِحُوا عَلَى شَطِّ اَلْفُرَاتِ

وَ تَيَقَّنُوا أَنَّ اَلْحَيَا *** ةٌ مَعَ اَلْمَذَلَّةِ كَالْمَمَاتِ

وَ مُنّيَتِى فِى نَصْرِهِمْ *** أَشْهَى اِلىّ مِنَ اَلْحَيَاةِ

إِنَّ يَوْمَ اَلطَّفِّ يَوْمَ *** كَانَ لِلدِّينِ عَصِيباً

لَمْ يَدَعْ فِي اَلْقَلْبِ مِنًى *** لِلْمُسَرَّاتِ نَصِيباً

إِنَّهُ يَوْمُ نَحِيبٍ *** فَالْتَزَمَ فِيهِ اَلنَّحِيبَا

در سرزمینی که بازیچه دست ویرانگر قرار گرفته و نابود شده، توقف کن؛

اگر بخواهی دربارهٔ آن ویرانی سؤال کنی، باید از اشیای کرولال بپرسی (زیرا همه چیز از بین رفته است)؛

از کشتگانی که در کنار فرات بر زمین افتاده اند بپرس؛

آن ها یقین دارند که زندگی با خواری چون مرگ است؛

اگر در یاری آن ها بمیرم، برایم از زندگی لذّت بخش تر است؛

روز عاشورا برای دین روزی سخت بود؛

جای هیچ شادی در قلب من نگذاشت؛

این روز، روز غم و گریه است. پس در این روز همیشه گریان باش.

شریک بن جدیر

از هواداران و پیروان قیام مختار بن ابو عبید ثقفی. او در جنگ علیه نیروهای ابن زیاد شرکت جست. و در سپاه مختار تحت فرماندهی ابراهیم بن اشتر جزء پهلوانان بود.

شریک بن جدیر از یاران نزدیک امیرمؤمنان (علیه السلام) بود و تا آخرین لحظه حیات حضرت، در کنار ایشان بود و در جنگ صفین، مردانگی ها از خود نشان داد و یک چشمش در آن جنگ آسیب دید. پس از شهادت علی (علیه السلام)، به بیت المقدّس رفت و هنگامی که خبر شهادت مظلومانه امام حسین (علیه السلام) را شنید، چنیم گفت: به خدا عهد می بندم، اگر یاورانی پیدا کنم که خون خواه حسین (علیه السلام) باشند پسر مرجانه (ابن زیاد) را خواهم کشت و یا در مقابل او کشته خواهم شد. هنگامی که خبر قیام مختار را شنید خود را به او رساند و در کنار مختار بود، مختار، در اعزام ارتش ابراهیم به سوی لشکر شام، فرماندهی قوم ربیعه را به شریک سپرد و شریک با سیصد تن از یاران خود عهد بستند که تا آخرین لحظه حیات خود بجنگند. سربازان شریک با او «بیعت مرگ» کردند و آن چنان مردانه جنگیدند که دشمن را به هزیمت دادند تا مقرّ فرماندهی ابن زیاد، پیشروی کردند و جز صدای چکاچک شمشیرها و فریاد «یا لثارات الحسین» یاران شریک، چیز دیگر به گوش نمی رسید و شریک همیشه می گفت:

كُلِّ عَيْشٍ قَدْ ارَاهُ قَذِراً *** غَيْرِ رِكْزِ اَلرِّيحِ فِي ظِلِّ الفرس

زندگی از نظر من بی ارزش است مگر آن گاه که نیزه بر زمین بکوبی و در سایه اش باشی، یعنی زندگی شرافتمندانه، در میدان نبرد است.

شریکة الشّهید، نک: زینب (سلام الله علیها)

ششماهه، نک: علی اصغر

ششمین امام نور، نک: جعفر بن محمّد (علیه السلام)

شفیقة الحسن، نک: زینب (سلام الله علیها)

شمامه

مادر بزرگوار حضرت امّ البنین و جدّه گرامی حضرت قمر بنی هاشم (علیه السلام). شمامه از خانواده سهل بن عامر بن مالک بن جعفر بن کلاب می باشد. عمدة الطالب از او به نام لیلی یاد کرده است.

شمر بن ذي الجوشن

از فرماندهان جنایتکار سپاه کوفه در واقعه کربلا و از قاتلان سیّدالشهدا (علیه السلام). وی از طایفه بنی کلاب و از رؤسای هوازن، و مردی زورمند بود که در جنگ صفّین هم در لشکر امیرالمؤمنین (علیه السلام) بود، سپس ساکن کوفه شد و به روایت حدیث پرداخت. نامش شرحبیل و کنیه اش ابوالسّابغه بود. او از فرماندهان عمر سعد برای پیکار با امام حسین (علیه السلام) همراه با فرمانی از سوی ابن زیاد به کربلا آمد که اگر عمر سعد حاضر به اجرای مأموریّت نباشد، وی آن را بر عهده گیرد. در کربلا، فرمانده جناح چپ میدان بود. پس از شهادت امام حسین (علیه السلام)، عبیدالله سر امام حسین را همراه او به شام نزد یزید فرستاد. سپس وی به کوفه بازگشت. وقتی قیام مختار در کوفه پیش آمد، شمر از کوفه گریخت. نشستن او روی سینه امام حسین (علیه السلام) برای بریدن سر مطهّر، حمله به خیام اهل بیت، امان نامه آوردن برای عبّاس تا او را از امام جدا کند، از جنایات دیگر اوست. او را مردی آبله رو و

بد سیرت معرفی کرده اند. نامش در زیارت عاشورا، همراه با لعن آمده است؛ وَ لَعَنَ اللهُ شِمراً. امام حسین (علیه السلام)، سخن پرشور «اَنّ لَم یَکُنَ لَکُمُ دین ...» را هنگام هجوم شمر به سراپرده امام و خیمه های اهل بیت فرمود.

هنگامی که امّ وهب بر بالین شوهر شهیدش، خاک از چهره او می زدود، شمر به غلام خود، رستم گفت: با عمود بر سرش بزن. و او نیز چنین کرد و امّ وهب بر اثر این ضربه در همان جا به شهادت رسید.

شمر در روز عاشورا، شتری را که مخصوص سوار شدن امام حسین بود به عنوان غنیمت به کوفه آورد و به شکرانه قتل فرزند پیامبر (صلی الله علیه و آله) آن شتر را در کوفه ذبح کرد و گوشت آن را بین دشمنان اهل بیت تقسیم کرد.

شمر به خاطر اعمال ننگینش پیوسته در نزد مختار منفور بود و مختار نیز منتظر فرصتی بود تا او را به هلاکت رساند.

شمر پس از واقعه جنگ شورشیان کوفه با مختار، که فرماندهی چند گروه را به عهده داشت، متواری شد. برای این که چهرهٔ این عنصر خبیث بهتر معرفی شود، نگاهی کوتاه به پرونده سیاه، و سوابق جنایتبار او می افکنیم. دینوری ماجرای فراری شدن شمر و هلاکت او را چنین آورده است:

شمر با جمعی از دوستان و بستگان خود متواری شد و مختار هم چنان در تعقیب او بود. شمر خجالت می کشید که با آن ذلت و سرشکستگی وارد بصره شود و مانند دیگر فراریان کوفه، در پناه سپر زبیر قرار گیرد، او مدتی با افرادش در دشت میشان مخفیانه به سر می برد و منتظر فرصت مناسب بود و پس از آن که خبر حرکت نیروهای بصره، برای جنگ با مختار را شنید، با همراهان خود، به نزدیکی بصره آمد و وارد شهر نشد و در یکی از روستاهای ساحل دجله، مخفی بود. احمر بن شمیط فرمانده سپاه مختار که برای جنگ با مصعب، در نزدیکی ساحل دجله اردو زده بود از مخفیگاه شمر باخبر شد و دویست مرد مسلح را مأمور دستگیری وی کرد. این گروه شمر را غافلگیر کردند و شمر

و همراهانش در آن درگیری مسلحانه به قتل رسیدند و احمر بن شمیط سربریده وی را برای مختار به کوفه فرستاد.

طبری شرح حال شمر و ماجرای تعقیب و کشتن او را به روایتی دیگر یادآور شده است:

شمر بن ذي الجوشن ضبابی از سران و جنگجویان مردم کوفه بود، وی در زمان علی (علیه السلام) جزء شیعیان و طرفداران حضرتش به شمار می آمد، او در جنگ صفین از افراد تحت فرمان امیرمؤمنان بود و در جنگ با معاویه شرکت داشت و شجاعتی از خود نشان داد. وی در یکی از روزهای جنگ صفین، که آتش جنگ سخت زبانه می کشید، وارد میدان شد و مبارز طلبید، از میان لشکریان معاویه مردی به نام ادهم بن محرز به مقابله با او شتافت و به هم حمله ور شدند، ادهم، شمشیری محکم بر سر شمر فرود آورد که به شدت او را مجروح کرد و شمر نیز شمشیری بر رقیب خود فرود آورد، که چندان اثر نکرد، شمر به لشکر برگشت به شدت تشنه بود، کمی آب خورد و مجدداً به میدان رفت و در حالی که رجز می خواند، رقیب را به مبارزه طلبید، وی به مقابل ادهم آمد و با نیزه ضربتی بر او فرود آورد که او را از اسب بر زمین افکند. شمر با شادی فریاد زد: این ضربت، به جای آن ضربتی که بر من زدی، سپس به لشکرگاه برگشت.

اما شمر هم همانند بسیاری از مردم کوفه، در راه خود استوار نماند و بعداً به خاطر روح نفاقی که در او بود، به جرگه دشمنان در آمد و از حامیان سرسخت حکومت اموی شد، و اما جرایم شمر چنین است:

۱. شمر، در جریان شهادت مسلم بن عقیل در کوفه، نقش مهمی داشت. او و عده ای از سران جنایتکار کوفه مانند: شبث بن ربعی و حجار بن ابجر و قعقاع بن شور، از سوی ابن زیاد موریت یافتند که قیام مسلم و یاران او را در هم بکوبند. شمر از مشاوران مخصوص ابن زیاد در واقعه خروج مسلم بن عقیل بود.

۲. هنگامی که عمر سعد از کربلا نام های مسالمت آمیز برای ین زیاد نوشت که کار به جنگ نکشد، شمر در جلسه ابن زیاد بود و گفت: حسین هرگز تسلیم نمی شود و جز جنگ راهی باقی نمانده و ابن زیاد را تشویق در جنگ با امام حسین کرد.

۳. شمر نامه ای از ابن زیاد گرفت و در رأس گروهی مسلح، وارد کربلا شد و مأمور بود اگر عمر سعد با امام حسین (علیه السلام) نجنگد او را عزل کند و خود فرماندهی کل نیروها را به عهده بگیرد.

٤. شمر به محض ورود به کربلا، در روز تاسوعا عمر سعد را هدید کرد که در کار امام حسین (علیه السلام) مسامحه نکند و بین او و عمر سعد مشاجره لفظی تندی پیش آمد.

٥. به استناد روایتی، ام البنین دختر خرام مادر ابوالفضل العباس (علیه السلام) و سه برادر دیگرش که از طایفه شمر به حساب می آمد. شمر امان نامه ای برای ابوالفضل العباس (علیه السلام) و برادرانش آورد و می خواست آنان را از امام حسین (علیه السلام) جدا کند.

ص: ۲۱۱

که با جواب تند حضرت عباس روبه رو شد.

٦. شمر عجله داشت که همان شب عاشورا با نیروهایشان به امام حسین (علیه السلام) و اصحابش حمله کنند، که این کار عملی نشد. و از سخنان و اعمال او می توان دریافت که شمر از کینه توزترین دشمنان امام حسین (علیه السلام) بود. و قساوت و بی رحمی او حتی برای فرمانده اش عمر سعد تعجب آور بود.

۷. شمر در فاجعه کربلا، به دستور عمر سعد، فرماندهی میسره لشکر کوفه و شام را به عهده داشت.

۸. امام حسین (علیه السلام) در روز عاشورا شمر و دیگر سران کوفه و با نام، مخاطب قرار داد و فرمود: مگر شما نبودید که نامه و دعوت برای من نوشتید؟ و آنان کمترین عکس العمل و جوابی ندادند.

۹. در روز عاشورا مشاجره تندی بین شمر و زهیر بن قین، از اصحاب امام حسین (علیه السلام) در گرفت و هنگامی که زهیر، خطاب به لشکر عمر سعد سخن می گفت، شمر او را هدف گرفت و تیری به سوی او پرتاب کرد و فریاد زد: بس است، دیگر سخن نگو. و زهیر جواب داد: ای فرزند گستاخ ترین انسان ها، تو چه می گویی؟ من با تو سخنی ندارم. تو حیوان (پستی) هستی که باید منتظر عذاب خدا باشی. شمر، پاسخ داد: خدا بزودی تو و آقایت را خواهد کشت. زهیر گفت: ای خبیث، تو مرا از مرگ می ترسانی؟ و حال آن که لذت بخش تر از شهادت برایم چیزی نیست.

۱۰. نافع بن هلال از یاران مخلص و شجاع امام حسین (علیه السلام) بود. وی در روز عاشورا با نیزه خود، که آن را مسموم کرده بود، دوازده نفر از لشکریان عمر سعد را کُشت. او، سرانجام در حالی که دو بازویش شکسته شده بود، به اسارت شمر درآمد. شمر او را گرفت و در حالی که خون از چهره هلال، سرازیر بود، وی را به نز عمر سعد برد و او فریاد می زد: من دوازده نفر از شما را کشتم و علاوه بر آن بسیاری را مجروح کردم و اگر دست و بازوی سالمی داشتم، نمی توانستید مرا اسیر کنید. شمر شمشیر را کشید که او را به قتل برساند. هلال گفت: خدا را شکر که شهادت من به دست بدترین خلق خداست و شمر این اسیر بی دفاع را به شهادت رساند. آن گاه برگشت و به جنگ با یاران امام حسین (علیه السلام) پرداخت.

۱۱. روز عاشورا هنگامی که امام حسین (علیه السلام) تمام یارانش به شهادت رسیده بودند و حضرتش پس از جنگ دلیرانه ای که با دشمن کرد، به شدت مجروح شد، به طوری که دیگر توان حمله نداشت. شمر از این فرصت استفاده کرد و با دوازده نفر از او باشان لشکر به طرف خیمه گاه امام حسین (علیه السلام) حمله ور شد و امام خطاب به آنان، این جمله معروف را فرمود: که اگر دین ندارید و از قیامت نمی ترسید (لااقل) آزاد مرد باشید.

بزرگترین جنایات و گناه شمر این بود که در آخرین لحظات عمر امام حسین (علیه السلام)، سر امام (علیه السلام) را از بدن او جدا کرد.

۱۲. روز یازدهم محرم پس از فاجعه عاشورا، لشکر عمر سعد، به طرف کوفه، همراه اُسراء و سرهای شهداء حرکت کردند و شمر، مسئول حمل سربریده امام حسین و سرهای یارانش بود و قیس بن اشعث و عمرو بن حجاج و عروة بن قیس او را همراهی می کردند.

۱۳. شمر علاوه بر فرماندهی جناح چپ لشکر عمر سعد در روز عاشورا، گروهی از طایفه هوازن را نیز در جنگ رهبری می کرد، و در هنگام تقسیم سرهای شهداء، بیست سر از شهداء تحویل شمر و طایفهٔ هوازن شد. تا در قبال آن جایزهٔ خود را دریافت دارند.

۱٤. در واقعهٔ قیام مختار در کوفه، در آغاز جنگ شهری بین نیروهای مختار و ابن مطیع، شمر از فرماندهان ابن مطیع بود که با نیروهای مختار جنگید.

۱۵. در جریان شورش ضد انقلاب و اشراف کوفه، شمر از سرکرده های اشرار و شورشیان بود و برای بار دوم با نیروهای مختار جنگید.

۱٦. درگیری با مأموران مختار و به شهادت رساندن زربی، غلام مختار.

این موارد، خلاصه ای از اعمال و جنایات شمر بن ذی الجوشن بود.

با توجه به همهٔ موارد فوق، شمر یکی از افرادی بود که مختار اهتمام زیادی برای دستگیری و مجازات او داشت و حال که قرار است قاتلان امام حسین (علیه السلام) و مسبّبان فاجعه کربلا به حسابشان رسیدگی شود، قطعاً شمر در رأس این افراد خواهد بود و شمر خود نیز متوجه این مطلب بود، بنابراین هنگامی که دید تمام توطئه ها علیه مختار با شکست روبه رو شده و دیگر توان مقابله با نیروهای انقلاب را ندارد به دنبال مخفیگاه، از کوفه متواری شد.

شمر توانست از معرکه کوفه، جان سالمی به در بَرد و از شهر کوفه خارج شود. مختار غلامی داشت به نام زربی؛ این شخص ظاهراً ایرانی الاصل و از هواداران اهل بیت (علیهم السلام) و از شیعیان جوان، زیرک و باهوش بود. مختار زربی را همراه گروهی که حدود ده

ص: ۲۱۲

نفر می شدند، مأمور کرد تا شمر را بیابند.

مسلم بن عبدالله ضبابی گوید: من نیز جزء فراریان، همراه شمر، از کوفه متواری شدم. زربی هم چنان به دنبال ما بود تا از کوفه خارج شدیم و اسب های ما لاغر و ناتوان بودند ولی اسب زربی چابک و زیرک بود. بالاخره خود را به ما رساند، هنگامی که او نزدیک ما شد، شمر به ما گفت: شما از من دور شوید شاید منظور این غلام کسی جز من نباشد. ما سوار بر اسب به سرعت تاختیم و دور شدیم و زربی به قصد جان شمر به سوی او تاخت. شمر با ترفندی خاص او را به دنبال خود کشاند تا او از یارانش جدا شد. شمر، هنگامی که زربی را تنها یافت به او حمله برد و ضربتی محکم بر پشتش زد که پشتش شکست و زربی به شهادت رسید. بدین سان، شمر از مهلکه جان سالم به در برد. خبر ناکام ماندن مأموریت زربی به مختار رسید. مختار با ناراحتی گفت: بیچاره زربی، اگر با من مشورت کرده بود، به او توصیه می کردم که تنها به دنبال «ابوالسابغه» (مقصودش شمر بود) نرود.

مسلم ضبابی گوید: ما و شمر توانستیم، خودمان را به محلی به نام ساتیدما برسانیم و بعد از کمی استراحت، رفتیم تا به نزدیک دهکده ای به نام کلتانیه رسیدیم، کنار ساحل رودخانه ای که نزدیک تپه ای بود، پیاده شدیم. شمر فردی از اهالی همان روستا را گرفت و با تهدید گفت: نامه ای دارم و باید آن را به سرعت به بصره به نزد مصعب بن زبیر ببری.

آن روستایی قبول نمی کرد، شمر او را کتک زد و او هم از ترس جانش، این مأموریت را پذیرفت و نامه را گرفت و برای مقدمات سفر، به همان دهکده رفت و این دهکده چند خانه بیشتر نداشت و

بعد معلوم شد که ابو عمره، رئیس پلیس مختار، با گروهی مسلح در آن جا مستقر شده اند و در آن محل پاسگاهی جهت کنترل راه کوفه به بصره قرار داده اند؛ مخصوصاً به خاطر این که فراریان کوفی از این راه خود را به بصره می رسانند و تحت حمایت مصعب بن زبیر، که استاندار عبدالله زبیر در آن جا بود، قرار می گرفتند.

شایسته ذکر است که ابو عمره از افراد بسیار ارزنده و از یاران صمیمی مختار بود و چنان نسبت به قاتلان امام حسین (علیه السلام) حساسیت و کینه داشت که هرجا با آن جانیان برخورد می کرد با شدت و حدّت تمام، به حساب آنان می رسید.

آن روستایی در بین راه به یک هم روستایی خود برخورد کرد و ماجرای کتک خوردن خود از دست شمر را برای وی تعریف کرد. در همان حال که این دو روستایی با هم حرف می زدند، یکی از افراد گروه ابو عمره، از سخنان آنان متوجه مطلب شد و مطلع گردید که این روستایی، حامل نامه ای از شمر برای مصعب بن زبیر است و قصد بصره را دارد. این مأمور باهوش، نشانی دقیق محل ملاقات شمر و آن روستایی را از او تحقیق کرد و معلوم شد از آن جا تا محلی که شمر در آن جا بود حدود سه فرسخ راه است. این مأمور، ماجرا را به ابو عمره گزارش داد و ابو عمره، بلافاصله با گروه مسلح خود، به سوی محل استقرار و اختفای شمر، حرکت کردند. مسلم بن عبدالله، که خود از فراریان و همراهان شمر بود، گوید: به خدا سوگند آن شب، با شمر بودیم. من به او گفتم: این جا جای خوبی نیست بهتر بود از این جا می رفتیم و ما در این جا می ترسیم.

شمر گفت: آیا سایه وحشت آن کذّاب در همه جا گسترده؟ حتی این جا هم می ترسید؟ نه، به خدا قسم من تا سه روز هم این جا بمانم، ترس ندارم و کسی به این جا نخواهد آمد و سپس با ناراحتی به ما گفت: خدا دل هایتان را از ترس آکنده کند.

مسلم بن عبدالله ضبابی گوید: محلی که ما همراه شمر اطراق کرده بودیم بچه ملخ زیادی داشت و شب را صدا می دادند. ناگهان همان شب من از خواب پریدم و صدای پای اسب هایی را شنیدم. با

خود گفتم: این موقع شب، خبری نیست، حتماً سر و صدای بچه ملخ ها است، اما لحظه ای بعد، صدا را واضح تر شنیدم و هوا تاریک بود و دور را درست نمی توانستم ببینم، حواسم را جمع کردم و چشم هایم را مالیدم و خوب دقت کردم و با خود گفتم: نه، به خدا صدای بچه ملخ نبود. خواستم از جایم بلند شوم که ناگهان از پشت تپه، گروهی ظاهر شدند و تا چشمشان به خیمه های ما افتاد فریاد تکبیرشان بلند شد. آری ما محاصره و کاملاً غافلگیر شده بودیم، به طوری که وقت دفاع و یا مقابله ای برای ما نبود. ما همه دسته جمعی فرار کردیم و حتی موفق نشدیم با اسب هایمان سواره فرار کنیم؛ اسب ها را جا گذاشتیم و پیاده فرار کردیم. شمر را دیدم که جامه ای خوشباف به تن داشت و بدنش لکه های سفیدی (برص) داشت. او حتی فرصت نکرد که لباس رزمش را بپوشد و حتی وقت برداشتن سلاح هم نبود. ما فرار کردیم اما شمر گویا فرار را بی نتیجه می دید، قصد مقاومت داشت و ماند. مسلم گوید آنان درگیر شدند و خود دیدم که شمر کشته شد. عبدالرحمان بن عبید گوید: آن کس که خبر نامه شمر و ماجرای آن روستایی را به ابو عمره داد، من بودم و من از افراد

ص: ۲۱۳

ابو عمره بودم که شمر را محاصره کردیم. وی مدعی است که شمر را خود او کشته است.

در امالی، شیخ طوسی نحوه اعدام شمر را چنین نوشته است: ... أبو عمره با گروهی به تعقیب شمر رفتند و طی یک درگیری مسلحانه او را زخمی کردند و سپس به اسارت درآمد. او را به نزد مختار آوردند، مختار دستور داد او را گردن زدند و جسد او را در دیگ روغن جوشیده افکندند و یکی از اطرافیان مختار، سرِ شمر را با پای خود لگدکوب کرد.

شاید جمع بین این دو روایت این باشد که شمر در ماجرای فرار و درگیری مجروح شد و او را زنده به نزد مختار آوردند و مختار دستور داد گردنش را زدند و بدنش را در روغن گداخته انداختند.

از عبدالرحمان پرسیدند: ماجرای درگیریش با شمر و کشته شدن او را تعریف کند، و این که شمر در آخرین لحظات چه می گفت: عبدالرحمان گوید: ما چادر شمر و همراهانش را محاصره کردیم شمر

با نیزه به ما حمله ور شد و بعد نیزه را بینداخت و به سرعت وارد خیمه شد و شمشیر را برگرفت و روبروی ما ایستاد و آماده حمله شد و این رجز را می خواند:

نَبَّهْتُمْ لِیتَ عَرِین بَاسِلاً *** جَهْماً مَحْیَاهُ یَدُقُّ الکَاهِلاَ

لَم یَرْیُوماً عَنْ عَدُوٍ ناکِلاً *** الاَکْذا مُقاتِلاً اَوْ قاتِلاً

شیر دلیر را بیدار کردید که عبوس است و پشت را می لرزاند؛ هرگز از دشمن روگردان نبوده و پیوسته مرد جنگ و نبرد بوده است.

عبدالرحمان گوید: من شمر را کشتم. مسلم بن ضمری گفت: الله اکبر، خدا آن خبیث را کشت.

بدین ترتیب، شمر، پست ترین جنایتکاران، به دست پرتوان ابو عمره، به هلاکت رسید و چند تن از یارانش نیز کشته شدند و سرهای بریده آنان را به نزد مختار آوردند، مختار تا نظرش به سر بریده شمر افتاد، سجده شکر به جای آورد و دستور داد. سرهای نحس آنان را در مقابل مسجد جامع، بالای نیزه نصب کنند تا عبرت دیگران شود لعنت الله علیه.

شمس الدّین بن شجاع قاضی اسدی

اوّلین کلیددار بارگاه ملکوتی حضرت امام حسین (علیه السلام). وی مردی عالم بود که از شهید ثانی اجازه نقل حدیث داشته. از ماه شوّال ۹۶۳ تا اواخر ۹۹۰ تولیت حرم حسینی با او بود.

شمسة قلادة الجلالة، نک: زینب (سلام الله علیها)

شوذب بن عبدالله

شوذب بن عبدالله حمدانی شاکری از شهیدان کربلا. او از اهالی کوفه و غلام شاکر بود که بعد از شکست مسلم بن عقیل (علیه السلام) به خدمت حضرت امام حسین (علیه السلام) در مکه رسیده و با آن حضرت وارد کربلا شد و هنگام شهادت سن زیادی داشت.

او از چهره های سرشناس شیعه، سوارکاری مشهور، حافظ، معلم و حامل حدیث از امام علی (علیه السلام) بود.

مرحوم سماوی به نقل از ابی مخنف می نویسد: شوذب به همراه غلامش عابس بعد از ورود مسلم (علیه السلام) به کوفه حامل نامه ای از مسلم به امام حسین (علیه السلام) در مکه بود و در همان جا ماند تا این که به همراه امام (علیه السلام) وارد کربلا شدند.

این سخن با قول مرحوم مامقانی منافات دارد. بعضی از علما از جمله مرحوم حاجی نوری می نویسد: شاید مقام شوذب بالاتر از مقام عابس باشد چون متقدم در تشیّع بوده است.

در روز عاشورا عابس به نزد شوذب آمده و گفت: در دلت چه می گذرد؟ شوذب گفت: من به همراه تو در راه فرزند پیغمبر (صلی الله علیه و آله) جهاد می کنم تا به شهادت برسم. عابس گفت: انتظار من هم از تو این بود؛ پس خدمت امام (علیه السلام) برویم تا تو را مانند دیگران از شهدا به حساب آورد؛ و من نیز به سبب تو آزمایش می شوم و امید به پاداش الهی در مصیبت تو دارم اگر کسی نزدیک تر از تو، با من بود باز هم دوست داشتم او را پیش از خود به میدان بفرستم تا در مصیبت او مأجور شوم. پس شوذب جلو رفت و بر امام (علیه السلام) عرض ادب و سلام کرده و به میدان شتافت و بعد از جهادی خالصانه به شهادت رسید.

شهاب ابن کثیر بن شهاب ابن حصین حارثی

از جنایتکاران و سردمداران اموی. او در زمان خروج مسلم بن عقیل در کوفه در ارعاب مردم و جدا کردن آنان از مسلم بن عقیل، نقش فعّالی را به عهده داشت. او مشاور مخصوص عبیدالله بن زیاد

جنایتکار بود و با تمام نیرو برای بدنام کردن امام حسین (علیه السلام) و مسلم بن عقیل، فعالیت کرد و نیروهای مردم کوفه را از یاری مسلم بازداشت. پس از شهادت مسلم، او همراه لشکر کشی ابن زیاد به کربلا به جنگ امام حسین (علیه السلام) آمد، شیعیان و طرفداران امام حسین (علیه السلام) سخت از او دل پری داشتند و آرزویشان این بود

ص: ۲۱٤

که به دست انتقام سپرده شود. امّا بعد از واقعه کربلا، خداوند او را مهلت نداد و به هلاکت رساند.

شهربانو

اشاره

دختر یزدگرد و همسر امام حسین (علیه السلام). شهربانو، مادر مکرّمهٔ حضرت زین العابدین (علیه السلام) است.

شهم بن عبدالرّحمان

از نیروهای عمر سعد در کربلا. شهم بن عبدالرحمان از طایفه جهنی بود که در واقعه عاشورا در به شهادت رساندن عبدالرحمان بن عقیل، پسر عموی امام حسین (علیه السلام) به همراه ابی اسماء بن بشیر قابضی شرکت داشت.

شهم بن عبد الرحمان به اتفاق ابی اسماء، سرانجام به دست نیروهای عبدالله کامل، فرمانده گروه اعزامی مختار، دستگیر شدند.

ابن کامل خطاب به عثمان گفت:

سپاس خدایی را که مؤمنین را در نبرد یاری داد، اگر این دو پیدا نمی شدند، ناچار به منزلش حمله می کردیم. خدا را شکر که مرا بر شما چیره ساخت. سپس ابن کامل، آن دو را به طرف چاهی به نام چاه جعد برد و گردن هر دو را زد و به سوی مختار بازگشت و مأموریت خود را به او گزارش داد.

مختار که نسبت به آن دو خبیث سخت حسّاسیت داشت، فرمان داد تا آن دو جسد را دفن نکنند و هر دو جسد را با آتش بسوزانند.

شهید نماز، نک: سعید بن عبدالله حنفی؛ ابوثمانه صائدی

شیخ بهایی (۹۵۳ - ۱۲ شوال ۱۰۳۱ ق)

محمّد بن حسین معروف به بهاءالدّین عاملی، از چهره های برجسته تاریخ اسلام. وی از اکثر علوم روزگار خویش بهرهٔ کامل داشت. این دانشمند فرهیخته در بعلبک چشم به جهان گشود و سپس به همراه پدر به ایران آمد و سال ها چون خورشید در حوزهٔ پربار علمی اصفهان درخشید. شیخ بهایی سرانجام در ۱۲ شوّال ۱۰۳۱ ق. در اصفهان بدرود حیات گفت. جنازه او را به مشهد رضوی نقل و در جوار حرم مطهّر حضرت علیّ بن موسی الرّضا (علیه السلام) دفن کردند. او علاوه بر آثار مختلف علمی، در شعر فارسی و عربی آثار ارزشمندی بر جای نهاده است.

از جمله اشعار اوست در رثای امام حسین (علیه السلام):

سَابُّكَ يَا مَوْلاَيَ اُورَثْ حُرْقَةَ *** وَ أَمْطَرَ مِنْ أَجْفَانِنَا هَاطِلَ المزن

فَلَوْ لَمْ يَكُنْ رَبُّ اَلسَّمَاءِ منزّهاً *** عَنِ اَلْحُزْنِ قُلْنَا أَنَّهُ لَكَ فِي اَلْحُزْنِ

آقای من، مصائب تو آتشی در دلم بر جای نهاد و از دیدگانم باران بسیار فروریخت؛

اگر خداوند آسمان ها (و زمین) از اندوه منزّه نمی بود، می گفتیم که او نیز اندوهناک شد.

شیخ حمادی نوح (۱۲٤۰ - ۱۳۲۵ ق)

ابوهبة الله محمّد بن سلیمان بن نوح غریبی کعبی، از دوستداران اهل بیت (علیهم السلام) اصل او از اهواز اما ساکن حلّه بود.

او سرانجام در حلّه وفات یافت و در نجف به خاک سپرده شد، از اشعار اوست در ماتم حسین (علیه السلام):

یَا حُجْرُ إِسْمَاعِیلَ جَاوَزَكَ اَلْهَدْیُ *** مُذْ بَانَ عَنْ غَدِكَ اَلْحُسَیْنُ اَلْأَطْهَرُ

یَفْدِي ذَبِیحَكَ كَبْشَهُ وَ عَلِيٌّ الظّما *** حَنَقاً صَفِيُّ اَللَّهِ جَهْراً یَنْحَرُ

أَصْفَاءِ زَمْزَمَ لَاصَفَوْتُ لِشَارِبٍ *** وَ حَشَا اَلْهُدَی بُلْظَی اَلظَّمَا تتفطر

ای حجر اسماعیل، بعد از آن که حسین (علیه السلام) از تو دور شد، هدایت هم از تو جدا شد؛

گوسفندی فدای ذبیح تو (اسماعیل) شد در حالی که صفی الله (امام حسین (علیه السلام)) از روی کینه در حالت تشنگی و آشکارا کشته شد؛

ای زمزم زلال، ای کاش که برای نوشندگان آب زلالی نباشی که اندرون هدایت از حرارت تشنگی ترکید. (اشاره به امام حسین (علیه السلام) است).

شیرخوار، نک: علی اصغر

ص: ۲۱۵

ص-ض

صائب تبریزی (۱۰۱٦ - ۱۰۸۱ یا ۱۰۸٦ ق)

میرزا محمّد علی بن میرزا عبدالرّحیم تبریزی معروف به صائب و صائبا، از اعقاب شمس الدّین محمّد شیرین مغربی تبریزی از شاعران مشهور سبک هندی قرن یازدهم هجری. پدرش از تاجران تبریزی مقیم اصفهان بود و محمّد علی در اصفهان متولّد شد. پس از تحصیل و کسب فنون شاعری از حکیم رکنای کاشانی و حکیم شفایی، مورد علاقهٔ شاه عباس قرار گرفت. در سال ۱۰۳۶ ق به عزم سفر هند از اصفهان خارج شد و مدّتی در کابل، نزد ظفرخان، نایب الحکومه آن جا، زیست. سپس به همراه وی به دکن در هند رفت. صائب در آن جا به حضور پادشاه معرّفی شد و به لقب مستعد خان و منصب هزاره سرافراز گردید.

در سال ۱۰۴۲ ق ظفرخان به حکومت کشمیر منصوب شد و صائب هم با وی رفت. در همان هنگام پدر صائب به هند آمد و او را به اصفهان بازگرداند. صائب از آن پس تا پایان عمر در اصفهاه بود و نزد سلاطین صفوی احترام داشت. او لقب ملک الشعرایی را از شاه عباس دوم دریافت کرد. مجموعه آثار نظم او قریب ۱۲۰۰۰۰ بیت است. وی بیشتر به غزل پرداخته است، قصیده و مثنوی نیز دارد. هم چنین نوشته های منثور و خطبه های دیوانی انشا کرده و دیوانی هم به ترکی دارد. صائب از استادان سبک هندی است و مهارت وی در غزل است. سخنش استوار و پر معنی و مشحون از مضمون های دقیق و افکار باریک و تخیّلات لطیف و تمثیلات زیباست.

این شاعر بزرگ و توانای ایرانی اشعار زیادی را در رثا و مدح شهیدان صحرای کربلا و حضرت امام حسین (علیه السلام) سروده است که به برخی از آن ها اشاره می شود:

مظهر انوار ربّانی، حسین بن علی *** آن که خاک آستانش دردمندان را شفاست

ابر رحمت، سایبان قبّه پرنور او *** روضه اش را از پر و بال ملایک بوریاست

دست خالی بر نمی گردد دعا از روضه اش *** سایلان را آستانش کعبه حاجت رواست

با لب خشک از جهان تا رفت آن سلطان دین *** آب را خاک مذلّت در دهان زین ماجراست

زین مصیبت می کند خون گریه چرخ سنگ دل *** این شفق نبود که صبح و شام، ظاهر بر سماست

در ره دین هر که جان خویش را سازد فدا *** در گلوی تشنه او آب تیغ، آب بقاست

نیست یک دل کز وقوع این مصیبت داغ نیست *** گریه، فرض عین هفتاد و دو ملت زین عزاست

بهر زوّارش که می آیند با چندین امید *** هر کف خاک از زمین کربلا دست دعاست

چند روزی بود اگر مهر سلیمان معتبر *** تا قیامت سجده گاه خلق، مهر کربلاست

زایران را چون نسازد پاک از گرد گناه *** شهپر روح الامین، جاروب این جنّت سراست

تکیه گاهش بود از دوش رسول هاشمی *** آن سری کز تیغ بیداد یزید از تن جداست

آن که می شد پیکرش از بوی گل، نیلوفری *** چاک چاک امروز مانند گل از تیغ جفاست

آن که بود آرامگاهش، از کنار مصطفی *** پیکر سیمین او افتاده زیر دست و پاست

ص: ٢١٦

چرخ از انجم در عزایش دامن پراشک شد *** تا به دامان جزا، گر ابر خون گرید رواست

مدحش از ما عاجزان، صائب بود ترک ادب *** آن که ممدوح خدا و مصطفی و مرتضاست

صابر همدانی (۱۲۷۱ - ۱۳۳۵ ش)

از شاعران مدّاح اهل بیت از جمله اشعار اوست در رشادت و شهادت علی اکبر در حماسه کربلا:

چون زفرق اکبر اندر کارزار *** معنی شقّ القمر شد آشکار

ارغوانی گشت مشکین سنبلش *** ریخت روی نرگس و برگ گلش

موی او تا شد ز خونش لاله فام *** طرّه اش را شد سیه روزی تمام

هر چه تیر آمد ز چشمش در نبرد *** جای آن چشمی شد و خون گریه کرد

بر جراحاتش که جای شرح نیست *** با هزاران دیده، جوشن می گریست

هر چه او از تشنگی بی تاب بود *** تیغش از خون عدو سیراب بود

آن چه دشمن کرد با وی در نبرد *** صدمه باد خزان با گل نکرد

بس که خون از هر رگش جوشیده بود *** سرو، از گل پیرهن پوشیده بود

چون شد از دستش عنان صبر و تاب *** ناگزیر افتاد بر یال عقاب

گفت با آن توسن تازی نژاد *** کای به جولان برده گوی، از گردباد

ای براق تیز جولان را قرین *** وی عنان گیرت کف روح الامین

ای همه اوصاف رفرف در خورت *** وی ملایک چاکر و میر آخورت

ای مبارک توسن فرّخ سرشت *** وی چراگاه تو بستان بهشت

ای هلال ماه نو، نعل سُمت *** وی خجل گیسوی حورا از دُمت

ای پی تعویض نعلت تا به حال *** آسمان آورده ماهی یک هلال

کار میدان داریِ من شد تمام *** وقت جولان تو شد، ای خوش خرام

سعی کن شاید رسد بار دگر *** دست امّیدم به دامان پدر

اندکی گر غفلت از رفتن کنی *** راکبت را طعمه دشمن کنی

***

تا نبیند را کبش را پایمال *** وام کرد از تیر دشمن پرّ و بال

گر جز این باشد سخن، ای نکته یاب *** بی مسمّا می شود اسم عقاب

چون عقاب از صحن میدان پرگرفت *** ضعف کم کم دامن اکبر گرفت

از کفش تیغ و ز سر افتاد خود *** دست و سر دیگر به فرمانش نبود

شد رها از دست او یال عقاب *** گشت بیرون هر دو پایش از رکاب

هم چو برگی کاوفتد از باد سخت *** میل هر سو می کند جز بر درخت

اکبر گل چهره نیز از پشت زین *** طاقتش شد طاق و آمد بر زمین

بود گفتی خاک هم چشم انتظار *** تا که جسمش را بگیرد در کنار

صابرة محتسبه، نک: زینب (سلام الله علیها)

صاحب بن عباد (۳۲٦ - ۳۸۵ ق)

ابو القاسم کافی الکفاة اسماعیل بن ابی الحسن دیلمی اصفهانی قزوینی طالقانی، وزیر مؤیّد الدّوله و فخرالدّوله دیلمی. وی در اصطخر فارس متولّد شد و در ری درگذشت. جسدش را در اصفهان دفن کردند. او ده هزار بیت در مدح آل رسول (صلی الله علیه و آله) سروده است.

لَمْ يَعْلَمُوا أَنَّ اَلْوَصَی هُوَ الَذي *** سَبَقَ اَلْجَمِيعُ بِسُنَّةٍ وَ كِتَابٍ

لَمْ يَعْلَمُوا أَنَّ اَلْوَصَى هُوَ الَذى *** لَمْ يَرْضَ بِالاِصْنَامِ وَ اَلاِنْصَابِ

لَمْ يَعْلَمُوا أَنَّ اَلْوَصَى هُوَ هُوَ الَذي *** أَتَى اَلزَّكَاةَ وَ كَانَ فِي اَلْمِحْرَابِ

ص: ۲۱۷

يَعْلَمُوا أَنَّ اَلْوَصى هُوَ اَلَّذِي *** حَكَمَ اَلْغَدِيرَ لَهُ عَلَى اَلْأَصْحَابِ

أَيْشُكَ فى لَعْنَى اُميَة أَنَّها *** جَارَتْ علَى اَلاِحْرَارُ وَ الاطْبابِ

وَ سَبُّوا بَنَاتِ مُحَمَّدٍ فَكأَنَّهُم *** طَلَبُوا دُخُولَ الفَتحِ وَ اَلاِحْزَابُ

آیا آنان ندانستند که وصی کسی است که در سنّت و کتاب بر همه پیشی گرفته است؟

آیا آنان ندانستند که وصی کسی است که از بت و انصاب بیزار بوده است؟

آیا آنان ندانستند که وصی کسی است که در محراب، زکات پرداخت؟

آیا آنان ندانستند که وصی کسی است که در غدیر، فرمان سروری او بر همگان مسلّم شد؟

آیا در لعن کردن من بر بنی امیّه جای شک است؟ هم آنان بودند که بر پاکان و آزادگان ستم کردند؛

آنان دختران محمّد (صلی الله علیه و آله) را اسیر کردند، گویی در پی انتقام فتح مکّه و جنگ احزاب بودند.

صادق عاملی (متوفی: ۱۲۵۰ ق)

شیخ صادق بن ابراهیم بن یحیی عاملی، از شاعران و ادبای لبنانی قرن سیزدهم هجری. از شرح حال او اطّلاعی در دست نیست. او در قریهٔ طیبه در جنوب لبنان وفات یافته است.

از اشعار اوست در رثای امام حسین (علیه السلام):

قَبْرٍ ثَوَی فِیهِ الْحُسَیْنُ وَ حَوْلَهُ *** أصحابُهُ کَالشُّهُبِ حَقَّتْ بِالْقَمَرِ

مُوَلِّي دَعُوهُ لِلْهَوَانِ فَهَاجَهُ *** وَ اللَّیْثُ اَنْ أَحْرَجْتُهُ یَوْماً زَارَ

حسین (علیه السلام) در آرامگاهش مانند ماهی آرمیده و اصحاب او، که در اطرافش مدفونند، همانند ستاره ها اطراف او را فراگرفته اند.

(حسین (علیه السلام)) آقایی است که گویی او را برای خوار کردن دعوت کردند و او دعوتشان را با شور پذیرفت. در حالی که هر گاه شیر را در تنگنا بگذارند غرّش می کند.

صالح بن سیار

از هواداران و نیروهای تحت امر عمر بن سعد در روز عاشورا. هنگامی که عون بن علی بن ابی طالب برای مبارزه با دشمنان پا به عرصه میدان نهاد، مردی از لشکر عمر بن سعد به نام صالح بن سیار که در زمان خلافت حضرت امیر المؤمنین (علیه السلام) به جرم شرب خواری به دست عون شلاق خورده بود و از این رو کینه اش را در دل داشت، با دیدن عون، به فکر انتقام افتاد. او با اسب به سوی عون تاخت. شمشیر را در هوا چرخاند و ناسزا گفت. عون با ضربت نیزه ای او را به هلاکت رساند. پس از او، بدر بن سیّار، برادر صالح، به خون خواهی برادرش شتافت که عون او را نیز به قتل رساند.

صالح بن طعّان (متوفی: ۱۲۸۱ ق)

شیخ صالح بن طعّان بن ناصر بن علی ستری بحرانی برکویانی شاعر عرب در قرن سیزدهم. او در مکّه بر اثر ابتلا به بیماری طاعون در گذشت. از او دیوانی در مراثی اهل بیت باقی است:

کُلُّ تَلُوذِ بِأُخْرَی خَوْفٍ آسَرَهَا *** لَوْذُ اَلْقَطَا خَوْفُ بَأْسِ اَلْبَاشِقِ اَلضَّنْحِمُ

هر یک از آن ها (دشمنان) از ترس نگهبانان، خود را در پشت یک دیگر مخفی می کردند؛ مانند مرغ شباهنگ که از ترس باز شکاری پنهان می شود.

صالح بن مسعود

از هواداران و طرفداران محمّد بن حنفیه. او نامه ها و پیغام های محمّد بن حنفیه را به مختار بن ابو عبید ثقفی می رساند.

صالح بن وهب

از هواداران و لشکریان عمر سعد. آن گاه که عرصه نبرد بر حسین (علیه السلام) تنگ شده و شدّت مصائب و عطش بر آن جناب مستولی گشته بود، ضربتی بر آن حضرت فرود آورد که باعث افتادن امام از اسب شد.

او از جمله ده نفری بود که بر بدن مطهر سیّدالشهدا (علیه السلام) اسب تاختند. به گفتهٔ ابو عمر و زاهد سرشت این ده نفر پاک نبود.

مختار، این گروه را دستگیر کرد و دستور داد همه را به پشت بخوابانند و با میخ های آهنی دست و پایشان را به زمین کوبید و دستور داد تا با اسب های نعل آهنین بر بدن هایشان بتازند تا هلاک شوند. سپس جسدهای آنان را با آتش سوزانید.

صالح تمیمی (۱۲۱۸ - ۱۲٦۱ ق)

ابوسعید شیخ صالح بن علی معروف به شیخ صالح تمیمی از شاعران ارادتمند به حسین (علیه السلام). او در کاظمیّه به دنیا آمد و به سال ۱۲٦۱ ق. در همان شهر درگذشت و به خاک سپرده شد. از جمله

اشعار اوست در وصف عاشورا:

قَسَاوِرَةٌ يَوْمِ اَلْقِرَاعِ رِمَاحُهُمْ *** تَكَلَّفَنَ ارزاق اَلنُّسُورُ اَلْقَشَاعِم

مُقَلَّدَةٌ مِنْ عَزْمِهَا بِصَوَارِمَ *** لَدَى اَلرَّوْعِ اِمْضَى مِنْ حُدُودِ اَلصَّوَارِمُ

اشدَّ نَزَالاً مِنْ لُيُوثٍ ضَرَاغِمُ *** وَ اِجْرَى نَوَالاً مِنْ بُحُورِ خضارم

غَداً ضَاحِكاً هَذَا وَ ذَا مُبْتَسِماً *** سُرُوراً وَ مَا ثَغَّرَ اَلْمَنُونُ بباسم

وَ مَا سَمِعْتَ اُذْنَى مِنَ اَلنَّاسِ ذَاهِباً *** اِلى اَلْمَوْتِ تَعْلُوهُ مَسَرَّةُ قَادِمٌ

كَأَنَّهُمْ يَوْمَ اَلطُّفُوفِ وَ لِلظِّبَا *** هُنَالِكَ شُغُلٌ شَاغِلٌ بَا لَجَهَاجِمَ

رِجَالٍ طَلَّقُوا اَلدُّنْيَا وَ مَنْ ذا *** صَبّاً لِطَلاَقِ كَاعِبَةِ اَلنُّهُودِ

دَعَا هُمْ نَجْلُ فَاطِمَةَ لِيَوْمٍ *** يَشِيبُ لِذِكْرِهِ رَأْسُ اَلْوَلِيدِ

كَأَنَّ رِمَاحَهُمْ تَتْلُو عَلَيْهِمْ *** لِصِدْقِ اَلطَّعْنِ اُوْفُوا بِالْعُقُودِ

اِذا مَا سَزَّ عِسَالٍ تُصَابُوا *** كَمَا يُصْبَّى الى هَزِّ اَلْقُدُودِ

فَلَيْسَ يُصَافِحُ اَلْحَوْرَاءَ اِلاّ *** فُتِيَ يَهْوِي مُصَافَحَةَ اَلْحَدِيدِ

آن ها در روز جنگ مانند شیرهایی بودند که نیزه هایشان روزی کرکس های بزرگ را فراهم می کرد؛

در هنگام جنگ، عزم و اراده ای را همانند شمشیر به خود بسته بودند که (این اراده) از لبه های شمشیرهایشان تیزتر و استوارتر بود؛

مبارزۀ آن ها با دشمنان از مبارزۀ شیران خشمگین، سخت تر و قدرت آن ها در جنگ مانند دریاهای طوفانی بود؛

چهره های آنان خندان و متبسّم و شادمان بود. ولی مرگ با قیافۀ خشمگین به سوی آنان می شتافت؛

هیچ گاه نشنیده ام که گروهی از مردم چنین شادمان به استقبال مرگ بروند، گویی که از مسافر عزیزی استقبال می کنند؛

آن ها در روز طف مانند آهو بی قرار و پیوسته سرهای دشمنان را جدا می کردند؛

آن ها مردانی بودند که دنیا را طلاق دادند. غیر از آن ها چه کسی می تواند دختری زیبا روی را طلاق دهد؟

پسر فاطمه (سلام الله علیها) آن ها را برای روزی فراخواند که یاد آن، طفل را پیر می کند؛

چون با خلوص نیّت جنگیدند گویی نیزه ها به آن ها می گفتند: به عهدتان وفا کنید؛

حرکت نیزه ها در نظر آنان همانند رقص زیبارویان بود؛ هیچ جوانی نمی توانست با حوریان بهشتی دست دهد و دیدار کند مگر این که پیش از آن با آهن (شمشیر و نیزه) دست داده باشد.

صالح قزوینی نجفی (۱۲۰۸ - ۱۳۰۶ ق)

سیّد صالح قزوینی نجفی بغدادی، از شاعران عرب در سدۀ سیزدهم و چهاردهم. او در نجف اشرف متولّد شده و در بغداد وفات یافت و در نجف به خاک سپرده شد. صالح قزوینی از شاگردان محمّد حسن، صاحب جواهر الکلام است بود. از اشعار اوست در توصیف شهادت حسین (علیه السلام) و یارانش:

فکأنما لهم الرّماح عرائس *** تَجَلِّي وَ هُمْ فِيهَا هَيَّامٌ وَلَعَ

يمشون في ظلل القنا لم تثنهم *** وَقَعَ القَنا وَ البَيضُ حَتَّى صُرِعُوا

يا كوكب العرش الّذي من نوره *** الكُرسِيِّ وَ السَّبُعُ العَلى تَتَشَعْشَعُ

كيف اتّخذت الغاضريّة مضجعا *** وَ اَلْعَرْشِ وُدٌ بِأَنَّهُ لَكَ مضجع؟

نیزه ها برای آن ها مانند عروس هایی اند که شدیداً به آن ها عشق می ورزند؛

در سایه نیزه ها راه می رفتند و ضربات نیزه و شمشیر آن ها را خم نمی کرد تا این که کشته شدند؛

ای ستارهٔ عرشی که از نور او کرسی و هفت آسمان نورانی است،

چگونه زمین غاضریّه را آرامگاه خود قرار دادی، در حالی که عرش آرزوی مدفن تو را داشت؟

صالح کوّاز

ابوالمهدی بن حاج حمزه از شاعران، علما و نحویان بزرگ سدهٔ

ص: ۲۱۹

سیزدهم. او از قبیلهٔ خضیرات بود. مدفن او در نجف است. صالح کوّاز در سرودن اشعار رثا ذوقی لطیف داشت، چنان که مراثی او در مجالس عزا خوانده می شود: از مراثی اوست در شهادت امام حسین (علیه السلام) و یارانش:

كَأَنَّ جِسْمَكَ مُوسيٌ مَذْهَوِيٌ صَعِقاً *** وَ إِنَّ رَأْسَكَ رُوحُ اَللَّهِ مُذْ رُفِعَا

وَ مَعْشَرٍ رَاوَدَتْهُمْ عَنْ نُفُوسِهِمْ *** بِيْضِ اَلصَّبَا غَيْرَ بَيْضِ اَلْخُرْدِ العَرَب

فَانْظُرْ لاجِسَادِهِمْ قَدْ قُدَّ مِن قَبْلُ *** اعْضاؤُهَا لا الى القُمصانِ وَ اَلاَهِبُ

فَقُلْ بِهَاجَرَ اِسْمَاعِيلَ اُحْزُنْهَا *** مَتَى تَشُطُّ عَنْهُ بَحْرَ اَلظَّمَا تُؤَبُّ

وَ مَا حَكَّتْهَا وَ لاَ أُمُّ اَلْكَلِيمِ أَسَى *** غَدَاةَ فِي اَلْيَمِّ اَلْقَتَّهُ مِنَ الطّلب

هَذَى اليهَا اِبْنُهَا قَدْ عَادَ مُرْتَضِعاً *** وَهذِهِ قَدْ سَقَى بِالْبَارِدِ اَلْعَذْبِ

فَأَيْنَ هَاتَانِ مِمَّنْ قَدْ قَضَى عطشا *** رَضِيعَهَا وَ نَأَى عَنْهَا وَ لَمْ يؤب

وَ لَوْ رَآكَ بِارِضِ اَلطَّفِّ مُنْفَرِداً *** عِيسَى لَمَّا اِخْتَارَ أَنْ يَنْجُوَ وَ يَرْتَفِعَا

وَ لاَ أَحِبَّ حَيَاةً بَعْدَ فَقَدَكُم *** وَ لاَ أَرَادَ بِغَيْرِ اَلطَّفِّ مُضْطَجِعاً

قُومُوا فَقَدْ عَصَفَتْ بِالطَّفِّ عَاصِفَةٌ *** مَالَتْ بِأَرْجَاءِ طَوْدِ اَلْعِزِّ فَانْصَدَعَا

لاَ أَنْتُمْ أَنْتُمْ اَنْ لَمْ تَقُمْ لَكُمْ *** شَعْوَاءَ مَرْهُوبَةً مَرْأَيً وَ مُسْتَمِعاً

نَهَارُهَا أَسْوَدُ بِالنَّقْعِ مَرَّتْكُمْ *** وَ لَيْلُهَا أَبْيَضُ بِالْقَضِيبِ قَدْ نصعا

فَلْتَلْطِمِ اَلْخَيْلَ خَدَّ اَلارْضِ عَادِيَةٌ *** فَخَدَّ عَلِيّاً نِزَارٌ لِلتُّرَى ضَرْعًا

وَ لْتَذْهَلِ اَلْيَوْمَ مِنْكُمْ كُلَّ مرضعة *** فَطَفَلَهُ مِنْ دَما أَوْدَاجُهُ رُضْعاً

گویی جسد تو مانند موسی بود که مدهوش افتاده و سر تو در بالای نیزه گویی عیسی روح الله بود؛

(آن ها) گروهی بودند که شمشیرها به دنبال جان های آن ها می دویدند، نه دختران سفید روی جوان؛

به اجساد آن ها نگاه کن، این اعضای بدنشان است که از جلو دریده شده نه پیراهن و لباس آن ها (زیرا هرگز پشت به دشمن نکرده اند)؛

هنگامی که هاجر از تشنگی به هر طرف می دوید (وجود) اسماعیل ناراحتی او را کم می کرد؛

داستان مادر موسی هم خیلی ناراحت کننده نیست در آن هنگام که فرزندش را که فرعون در طلب او بود به دریا افکند؛

این یکی، پسرش برای شیر خوردن به او برگشت و آن یکی، پسرش را از آب سرد گوارا سیراب کرد؛

این دو زن کجا و آن که کودک شیر خواره اش، که تشنه لب مرد و از او دور شد و دیگر برنگشت، کجا؟

این زن با آن دو نفر از یک جنسند ولی از نظر نسب و نوع از آن ها جدا و ممتاز است؛

اگر عیسی (علیه السلام) می دید که تو در سرزمین طف تنهایی، هیچ گاه نجات خویش را بر نمی گزید و (به سوی آسمان) بالا نمی رفت؛

و بعد از رفتن شما زندگی را دوست نمی داشت و جز سرزمین طف آرامگاهی را نمی جست؛

بپاخیزید که در اطراف کوه عزّت، طوفانی برخاسته که کوه را پاره پاره می کند؛

شما اگر قیام نکنید خودتان نیستید (در شمار نمی آیید) و جنگی ترسناک بر شما واقع شده که همه دنیا آن را می بینند و می شنوند؛

جنگی که در آن از گرد و غبار متراکم روزش سیاه و از درخشش شمشیرها شبش روشن گردیده است؛

(در آن جنگ) باید اسب ها برگونهٔ زمین لطمه زنند چون بهترین فرد از نسل نزار بر خاک افتاده است؛

در این روز هر شیر دهنده ای باید شیر خوار خود را رها کند (فراموش کند) چون فرزند او از خون گردن خویش شیر خورده است.

صامت بروجردی

محمّد باقر بن پنجشنبه متخلّص به صامت، شاعر فارسی گوی ایرانی سده سیزدهم. او در سال ۱۲۶۳ ق. متولّد شد. دیوان او مشتمل است بر انواع شعر از قصیده، غزل، مثنوی، ترجیع بند،

ص: ۲۲۰

رباعی و معانی مختلف شعر، از رثاء و تغزل و مدیحه، دیوان صامت مکرّر در تهران به طبع رسیده است.

از اشعار اوست در رثای امام حسین (علیه السلام):

ای سر دور از بدن، روزی تو سامان داشتی *** جا به دوش مصطفی با لعل خندان داشتی

خضر را رهبر تو بودی جانب عین الحیات *** خود چرا در وقت مردن کام عطشان داشتی

هرگز از یادم نخواهد رفت کاندر کربلا *** العطش گفتی به زیر تیغ، تا جان داشتی

اوفتاد آخر به دست اهر من انگشترت *** ای سلیمانی که عالم زیر فرمان داشتی

روی اطفال یتیمت گشت از سیلی سیاه *** با همه احسان که در حقّ یتیمان داشتی

***

ای سکّه ابتلا به نامت *** از کوفه بتر بلای شامت

در کوفه اگر به کنج مطبخ *** خولی ننمود احترامت

در شام، پی تلافی آخر *** دادند به طشت زر مقامت

خاکستر و سنگ مردم شام *** کردند نثار سر، ز بامت

بر نی چو مه دو هفته کردند *** انگشت نمای خاص و عامت

در بزم شراب، آسمان کرد *** زهر غم و ابتلا به جامت

فرزند حرامزاده هند *** پوشید نظر ز احتشامت

شد مست و به چوب خیزران کرد *** آزرده لبان لعل فامت

شد روز به پیش چشم زینب *** چون شام زرنج صبح و شامت

صباحی بیدگلی کاشانی (متوفی: ۱۲۱۸ ق)

سلیمان صباحی بیدگلی کاشانی از شعرای دوره بازگشت ادبی. او به سبک شعرای قدیم شعر می سرود. صباحی با شاعرانی چون شهاب و آذر بیگدلی و هاتف اصفهانی، معاصر و معاشر بود.

صباحی بیدگلی از جمله شاعرانی است که در مصیبت سیّد و سالار شهیدان، امام حسین (علیه السلام) اشعار پرسوز و گدازی دارد. یوانش شامل قصاید، ترکیب بند، غزلیات، مراثی و رباعیات است. او در مرثیه سرایی مهارت داشت و چهارده بند او که به تقلید کلیم ظاهراً به تقلید از محتشم کاشانی است نه کلیم ساخته شهور است.

افتاد شامگه به کنار افق نگون *** خور چون سر بریده ازین طشت واژگون

افکند چرخ مغفر زرین و از شفق *** در خون کشید دامن خفتان نیلگون

اجزای روزگار ز بس دید انقلاب *** گردید چرخ بی حرکت، خاک بی سکون

کند امّهات اربعه، ز آبای سبعه دل *** گفتی خلل فتاد به ترکیب کاف و نون

آمادهٔ قیامت موعود هر کسی *** کایزد وفا به وعده مگر می کند کنون

گفتم محرم است نمود از شفق هلال *** چون ناخنی که غمزده آلایدش به خون

با گوشواره ای که سپهرش ز گوش عرش *** هر ساله در عزای شه دین کند برون

با ساغری است پیش لب آورده آفتاب *** بر یاد شاه تشنه لبان کرده سرنگون

جان امیر بدر و روان شه حنین *** سالار سروران سر از تن جدا حسین

***

افتاد رایت صف پیکار کربلا *** لب تشنه صید وادی خون خوار کربلا

آن روز، روز آل علی تیره شد که تافت *** چون مهر از سنان سر سردار کربلا

پژمرده غنچه لب گلگونش از عطش *** وز خونش آب خورده خس و خار کربلا

ماتم فکند رحل اقامت، دمی که خاست *** بانگ رحیل قافله سالار کربلا

گویم چه سرگذشت شهیدان؟ که دست چرخ *** با خون نوشته بر در و دیوار کربلا

ص: ۲۲۱

افسانه ای که کس نتواند شنیدنش *** یارب به اهل بیت چه آمد ز دیدنش؟

***

چون شد بساط آل نبی در زمانه طی *** آمد بهار گلشن دین را زمان دی

یثرب به باد رفت به تعمیر ملک شام *** بطحا خراب شد به تمنّای ملک ری

سرگشته بانوان حرم گرد شاه دین *** چون دختران نعش به پیرامن جدی

نه مانده غیر او کسی از یاوران قوم *** نه زنده غیر او کسی از همرهان حی

آمد به سوی مقتل و بر هر که می گذشت *** می شست ز آب دیده غبار از عذار وی

بنهاد رو به روی برادر که یا اخا *** در برکشید تنگ پسر را که یا بنی

غمگین مباش کآمدمت اینک از قفا *** دل شاد دار، می رسمت این زمان زپی

***

چون تشنگی، عنان ز کف شاه دین گرفت *** از پشت زین، قرار به روی زمین گرفت

پس بی حیایی آه، که دستش بریده باد *** از دست داد دین و سر از شاه دین گرفت

داغ شهادت علی، ایّام تازه کرد *** از نو، جهان عزای رسول امین گرفت

هم پای پیل خاک حرم را به باد داد *** هم اهر من، زدست سلیمان نگین گرفت

از خاک، خون ناحق یحیی گرفت جوش *** عیسی زدار، راه سپهر برین گرفت

گشتند انبیا همه گریان و بوالبشر *** بر چشم تر، زشرم نبی آستین گرفت

کردند پس به نیزه، سری را که آفتاب *** از شرم او نهفت، رخ زرد در نقاب

***

ای جان پاک، بی تو مرا جان به تن دریغ *** از تیغ ظلم کشته تو و زنده من، دریغ

عریان چراست این تن بی سر، مگر بود *** بر کشتگان آل پیمبر کفن دریغ؟

شیر خدا به خواب خوش و کرده گرگ چرخ *** رنگین به خون یوسف من پیرهن دریغ

خشک از سموم حادثه گلزار اهل بیت *** خرّم زسبزه، دامن ربع و دمن دریغ

آل نبی غریب و به دست ستم اسیر *** آل زیاد، کامروا در وطن دریغ

کرد آفتاب یثرب و بطحا غروب و تافت *** شعری از شام باز و سهیل از یمن دریغ

غلتان ز تیغ ظلم، سلیمان به خاک و خون *** وز خون او حنا به کف اهر من دریغ

گفتم ز صد یکی به تو، حال دل خراب *** تا حشر ماند بر دل من حسرت جواب

***

ترسم دمی که پرسش این ماجرا شود *** دامان رحمت از کف مردم رها شود

ترسم که در شفاعت امّت به روز حشر *** خاموش ازین گناه، لب انبیا شود

ترسم کزین جفا نتواند جفاکشی *** در معرض شکایت اهل جفا شود

آه از دمی که سرور لب تشنگان حسین *** سرگرم شکوه، با سر از تن جدا شود

فریاد از آن زمان که ز بیداد کوفیان *** هنگام دادخواهی خیر النّسا شود

باشد که راز داور محشر امید عفو *** چون داد خواه، شافع روز جزا شود؟

مشکل که تر شود لبی از بحر مغفرت *** گرنه شفیع، تشنه لب کربلا شود

کی باشد این که گرم شود گیر و دار حشر؟ *** تا داد اهل بیت دهد کردگار حشر

***

یا رب بنای عالم ازین پس خراب باد *** افلاک را درنگ و زمین را شتاب باد

تا روز دادخواهی آل نبی شود *** از پیش چشم، مرتفع این نُه حجاب باد

ص: ۲۲۲

آلوده شد جهان همه از لوث این گناه *** دامان خاک شسته ز طوفان آب باد

لب تشنه شد شهید، جگر گوشهٔ رسول *** هر جا که چشمه ای ست به عالم، سراب باد

آن کو دلش به حسرت آل نبی نسوخت *** مرغ دلش بر آتش حسرت کباب باد

در موقف حساب، صباحی چو پا نهاد *** جایش به سایه علم بو تراب باد

کامّیدوار نیست به نیروی طاعتی *** دارد ز اهل بیت، امید شفاعتی

صبوری خراسانی (ح ۱۲۵۹ - ۱۳۲۲ ق)

حاجی میرزا محمّد کاظم شاعر ایرانی دوره ناصری. او از احفاد صبوری کاشانی و برادر زادهٔ فتحعلی خان صباست. صبوری در مشهد نشأت یافت و در قصیده سرایی ماهر گشت. ناصرالدّین شاه قاجار وی را به لقب ملک الشعرایی آستانه رضویّه مفتخر کرد. دیوان او مشتمل بر قصاید و غزلیات و مقطّعات است که به طبع رسیده. وی در و بای سال ۱۳۲۲ ق در مشهد در گذشت و از جمله فرزندان وی، محمّد تقی ملک الشّعرای بهار است.

صبوری در رثای شهیدان کربلا و حضرت امام حسین (علیه السلام) اشعار بسیاری سروده است که به آن ها ارادت خود را نسبت به خاندان عصمت و طهارت اظهار داشته است. به نمونه ای از اشعار وی اشاره می شود:

***

درای کاروانی، سخت با سوز گداز آید *** چو آه آتشینی کز دل پر غصّه باز آید

گمانم کاروانی از وطن آواره گردیده *** که آواز جرس با ناله های جانگداز آید

اگر این کاروان است از حسین فرزند پیغمبر *** چرا او را اجل منزل به منزل پیشباز آید

الا یا خیمگی، خرگاه عزّت بر سر پاکن *** که ناموس خدا زینب، زراهی بس دراز آید

به وقت بازگشت شام، یا رب چون بود حالش *** بهین دخت علی کامروز اندر مهد ناز آید

فلک گسترده خوانی، آب و نانش خون و لخت دل *** عراقی میهمان دار است و مهمان از حجاز آید

به روی میهمانان حجازی آب و نان بستند *** که دیده میزبان هرگز چنین مهمان نواز آید؟

بنازم مقتدایی را که در محراب شمشیرش *** ز خون سر وضو سازد چو هنگام نماز آید

یزید از زاده خیر البشر بیعت طمع دارد *** چگونه طاعت جبریل با ابلیس ساز آید؟

سلیمان هیچ کس دیده مطیع اهر من گردد؟ *** حقیقت کس شنیده زیر فرمان مجاز آید؟

معاذ الله، مطیع کفر هرگز دین نخواهد شد *** وگر باید شدن مقتول، گو شو، این نخواهد شد

***

از آن بیعت که دشمن خواست اولاد پیمبر را *** همان خوشتر که بنهادند گردن، تیغ و خنجر را

اسیر بیعت دونان شدن، آن مشکلی باشد *** که آسان می کند بر دل، اسیری های خواهر را

چه تلخی هاست در تمکین نااهلان که چون شکّر *** گوارا می کند در کام جان، مرگ برادر را

کنار آب جان دادن، لب خشکیده آسان تر *** که دیدن تر دماغ از می، یزید شوم کافر را

سر غیرت فرو نارند مردان پیش نامردان *** اگر چه از قفا از تن جدا سازند آن سر را

زهی مردان که اندر بیعت فرزند پیغمبر *** گر افتد دستشان از تن، دهند آن دست دیگر را

زهی اصحاب با همّت که پیش نیزه و خنجر *** براندازند از تن جوشن و از فرق، مغفر را

نهنگانی که بهر تشنه کامان تا برند آبی *** شکافند از دم شمشیر، دریاهای لشکر را

نخوردند آب و جان دادند پهلوی فرات آخر *** بنوشیدند از جام فنا، آب حیات آخر

فلک، با غیرت خیر البشر لختی مدارا کن *** مدارا کن به آل الله و شرم از روی زهراکن

ره شام است در پیش و هزاران محنت اندرپی *** به اهل البیت رحمی ای فلک در کوه و صحرا کن

شب ار طفلی ز روی ناقه بر روی زمین افتد *** به آرامی بگیرش دست و بیرون خارش از پاکن

ص: ۲۲۳

فلک، آن شب که خرگاه ولایت را زدی آتش *** دو کودک از میان گم شد، بگرد ای چرخ پیدا کن

شود مهر و مهت گم، ای فلک از شرق و از مغرب *** بجوی این ماهرویان و دل زینب تسلّا کن

شب تاری کجا گشتند متواری؟ بکن روشن *** چراغ ماه و تفتیشی از آن دو ماه سیما کر

به صحرا امّ کلثوم است و زینب هر دو در گردش *** تو هم با این دوخاتون، جستجو درخار و خاراکن

اگر پیدا نگردند، آن دو طفل دربه در امشب *** مهیّای عقوبت، خویشتن را بهر فردا کن

گمانم زیر خاری هر دو جان دادند باخواری *** به زیر خار، گل های نبوّت را تماشا کن

اگر چه هر نفس دور تو ظلم تازه ای دارد *** بس است ای آسمان، ظلم و ستم اندازه ای دارد

در آن صحرا چو بی کس ماند شبل بو تراب آخر *** ز دست بی کسی آورد، پا اندر رکاب آخر

که ناگه شصت و شش زن آمدند از خیمه گه بیرون *** که ما را می سپاری با که، ای مالک رقاب آخر؟

تو ای صبح سعادت، گر ز ما غایب شوی اکنون *** برند این کوفیان ما را سوی شام خراب آخر

پسندی ای دُر درج ولایت، کودکانت را *** فرو بندند چون گوهر، همه بر یک طناب آخر؟

عیالت را روا داری برند اعدا به صد خواری *** به بزم زاده مرجانه روی بی نقاب آخر؟

تسلّی داد اهل البیت را با چشم تر، وانگه *** به میدان شهادت راند مرکب با شتاب آخر

برآورد از میان شمشیر آتش بار چون حیدر *** بزد خود را به قلب آن شیاطین چون شهاب آخر

زدند از هر طرف، تیغ و سنانش آن قدر بر تن *** که از زین بر زمین آمد ز زخم بی حساب آخر

«سرش چون شمس دایر، لیک اندر شهر شام آمد» *** «تنش چون قطب ساکن، لیک بر خاکش مقام آمد»

فلک، آخر خرابه جای آل مصطفی دادی *** عیال مصطفی را خانه بی سقف جا دادی

به کام پور بوسفیان، ولی الله را کشتی *** به قتل سبط احمد، کام اولاد زنا دادی

ربودی گوشوار از گوش عرش کبریا وانگه *** به پیش چشم زینب جلوه از طشت طلا دادی

تسلّی خواستی از این جفاها، خواهرانش را *** حسینی را گرفتی، بدره زر خون بها دادی

گرفتی از سلیمان خاتم و دادی به اهریمن *** ز حق، حق از چه بگرفتیّ و باطل را چرا دادی؟

نمودی خشک، گلزار نبوّت را ز بی آبی *** به باغ کفر، نخل شرک را نشو و نما دادی

به روز بدر، دادی فتح و نصرت بر رسول الله *** سزای نصرت بدر، از شکست کربلا دادی

دعیّ بن دَعی را بر سریر شام بنشاندی *** حسین بن علی را جا به خاک نینوا دادی

«همیشه بر ستمکاری ست ای گردون، مدار تو بدی» *** «بد کردن به نیکان است ای بی رحم، کار تو»

فلک، در کربلا آل علی را میهمان کردی *** مهیّا آب و نان بایست، شمشیر و سنان کردی

حریم مصطفی را از حرم در کربلا خواندی *** هلاک از تشنه کامی، بر لب آب روان کردی

غزالان حرم را تاختی از یثرب و بطحا *** گرفتار درنده گرگ های کوفیان کردی

فلک، بی خانمان گردی که اولاد پیمبر را *** نمودی از وطن آواره و بی خانمان کردی

گهرهای یتیم درج عصمت را به هم بستی *** به بزم زاده مرجانه بردی، ارمغان کردی

سر بریده را از لب شنیدی آیت قرآن *** عجب دارم که تفسیرش به چوب خیزران کردی

برای نزهت و گلگشت اولاد ابوسفیان *** ز خون آل پیغمبر، زمین را گلستان کردی

«خود این خون را ندانم صاحب اسلام چون شوید» *** «مگر خون ها بریزد، شاید این خون را به خون شوید»

چو بر بستند اهل الله سوی شام، محمل ها *** به محمل ها مکان کردند هم چون غصّه در دل ها

زبس سیل سرشک از چشمه های چشم جاری شد *** فرو رفتند آن جمّازه ها تا سینه در گل ها

اگر اشک یتیمان آب بر آتش نزد هر دم *** ز سوز آه هر یک زان اسیران سوخت محمل ها

ص: ٢٢٤

به طشت زر، سر سبط پیمبر در بر خواهر *** سرودن پور بوسفیان، أَدْرِ کَأْساً وَ نَاوِلَهَا

«فلک زین ظلم حیرانم، چرا ویران نگردیدی؟» *** «چو اولاد پیمبر، بی سر و سر و سامان نگردیدی؟»

صدّام حسین تکریتی

رئیس جمهور ساقط شده عراق. وی در ۲۸ آوریل ۱۹۳۷ در تکریت عراق متولّد شد. در سال ۱۳۷۰ ش برای در هم کوبیدن حرکت انقلابی شیعیان عراق، با انواع سلاح ها مردم را در شهرهای نجف و کربلا به خاک و خون کشید و با توپ خانه، گنبد و بارگاه امام حسین (علیه السلام) را هدف گرفت که خسارات زیادی بر آن حرم شریف وارد آمد. او، سرانجام، در فروردین ۱۳۸۲ با حملهٔ نظامی آمریکا و انگلیس سقوط کرد.

صدّیقة الصّغری، نک: زینب (سلام الله علیها)

صرّدر (متوفی: ٥٦٥ ق)

ابو منصور علی بن حسن بن فضل معروف به صرّدر، از شاعران ارادتمند به امام حسین (علیه السلام). از اشعار او در رثای حسین (علیه السلام):

وَ اِسْمَعْهُمْ مَوَاعِظُهُ فَقَالُوا *** سَمِعْنَا یَا حُسَیْنُ وَ قَدْ عَصَیْناً

فَأَلْفُوا قَوْلَهُ حَقّاً وَ صِدْقاً *** وَ أَلْفَیْ قَوْلِهِمْ کَذِباً وَ مَیْناً

وَ تُسْبَی اَلْمُحْصَنَاتُ إِلَی یَزِیدَ *** کَأَنَّ لَهُ عَلَی اَلْمُخْتَارِ دَیْناً

(امام حسین (علیه السلام)) پندهایش را به گوش آن ها رسانید ولی آن ها گفتند که سخنانت را شنیدیم امّا عصیان می کنیم؛

آن ها فهمیدند که سخنان او حق و درست است و او هم دانست که حرف آنان کذب و نادرست است.

زنان اهل بیت (علیهم السلام) را اسیر کردند و نزد یزید بردند. گویی پیغمبر (صلی الله علیه و آله) به یزید مدیون است.

صفایی جندقی

میرزا احمد جندقی فرزند یغمای جندقی متخلّص به صفایی از شاعران دورهٔ قاجار. از او دیوانی مشتمل بر انواع شعر باقی است. مراثی او را بهترین اشعار او باید دانست. از جمله اشعار اوست:

ای از ازل به ماتم تو در بسیط خاک *** گیسوی شام باز و گریبان صبح، چاک

ذات قدیم، بهر عزاداری تو بس *** هستی پس از هلاک تو یکسر سزد هلاک

خود نام آسمان و زمین و آن چه اندرو *** از نامه وجود چه باک از کنند پاک؟

تا جسم چاک چاک تو عریان به روی دشت *** جان جهانیان همه زیبد به زیر خاک

ارواح شاید از همه قالب تهی کنند *** تا رفت جان پاک تو از جسم تابناک

تخت زمین به جنبش اگر اوفتد چه بیم؟ *** رخش سپهر از حرکت ایستد چه باک؟

هم آه سفلیان به فلک خیزد از زمین *** هم اشک علویان به سمک ریزد از سماک

خون تو آمده است امان بخش خون خلق *** خون را به خون که گفته نشاید نمود پاک؟

تنها مقیم بارگهت، قلبنا لدیک *** سرها نثار خاک رهت، روحنا فداک

***

باز از افق هلال محرّم شد آشکار *** بر چهر چرخ، ناخن ماتم شد آشکار

نی نی به قتل تشنه لبان از نیام چرخ *** خونریز پرچمی ست که کم کم شد آشکار

یا بر فراشت رایت ماتم دگر سپهر *** وینک طراز طرّه پرچم شد آشکار

یا راست بهر ریزش خونه ای بی گنه *** پیکانی از کمان فلک خم شد آشکار

یا فرّ و نهب پردگیان رسول را *** از مهر و مه، صحیفه و خاتم شد آشکار

این ماه نیست، نعل مصیبت بر آتش است *** کز بهر داغ دوده آدم شد آشکار

صبح نشاط دشمن و شام عزای دوست *** این سور و ماتمی ست که در هم شد آشکار

آهم به چرخ رفت و سرشکم به خاک ریخت *** اکنون نتیجه دل پرغم شد آشکار

ز افغان سینه ابر پیاپی پدید گشت *** ز امواج دیده سیل دمادم شد آشکار

ص: ۲۲۵

آهم شراره خیز و سرشکم ستاره ریز *** این آب و آتشی ست که توام شد آشکار

نظم ستارگان مگر از یکدگر گسیخت *** یا اشک این عزاست که گردون زدیده ریخت

***

بست آسمان کمر چو به آزار اهل بیت *** بگشود در زمین بلا، بار اهل بیت

بر یثرب و حرم دو جهان سوخت تا فتاد *** با کربلا و کوفه سر و کار اهل بیت

روزی لوای آل علی شد نگون که زد *** خرگه به صحن ماریه سردار اهل بیت

دشمن ندانم آتش کین در خیام زد *** یا در گرفت ز آه شرر بار اهل بیت؟

گردون چرا نگون نشد آن دم که از حرم *** شد بر سپهر، ناله زنهار اهل بیت؟

زان کاروان جز آتش حسرت به جا نماند *** چون کوچ کرد قافله سالار اهل بیت

تشویش و خوف و واهمه، غم خوار بی کسان *** اندوه و رنج و حسرت و غم یار اهل بیت

نگذاشت خصم سفله حجابی به هیچ وجه *** جز گرد ماتم تو، به رخسار اهل بیت

خفتی به خاک و خون تو و در ماتمت ندید *** جز خواب مرگ، دیدهٔ بیدار اهل بیت

***

تنها نه خاکیان به تو جیحون گریستند *** در ماتم تو جنّ و ملک خون گریستند

خاکم به سر، برآر سر از خاک و در نگر *** تا بر تو تا بر تو آسمان و زمین چون گریستند

تا بر سنان، سرت سوی گردون بلند شد *** بر فرشیان ملایک گردون گریستند

برکشتگان کشته کوی تو، کاینات *** از زخم کشتگان تو افزون گریستند

شد این عزای خاص چنان عام تا به هم *** هشیار و مست و عاقل و مجنون گریستند

آن روز، خون خود به رکاب ار کَسَت نریخت *** در ماتم عالمی اکنون گریستند

***

تا کربلا ز کوفه، به خونریز یک بدن *** پر تا به پر پیاده و سر تا به سر سوار

با دعوی خدای پرستی، خدای سوز *** از التزام ظلم به رحمت امیدوار

ذکر رسول بر لب و بغض ولی به دل *** در چشم ها کتاب عزیز، اهل بیت خوار

تا راز رزم و رسم جدل در جهان که دید *** آید برون برابر یک مرد صدهزار؟

از تاب تشنه کامی او جاودان کم است *** جوشد به جای آب، اگر خون زچشمه سار

زین غم مگر شکسته سراپای آب نهر؟ *** بس تن برهنه سرزده بر سنگ آبشار

***

آن نعش نازنین تو بی سر کجا رواست؟ *** وان سر جدا فتاده ز پیکر کجا رواست؟

یک قلب و تیغ ها همه تا قبضه، ای دریغ *** یک جسم و تیرها همه تا پَر کجا رواست؟

سرگشته خواهران تو را خسته دل، فسوس *** بستن به پیش چشم برادر، کجا رواست؟

فرزند اگر فرنگی و مادر اگر مجوس *** قتل پسر، برابر مادر کجا رواست؟

زن های بی برادر و اطفال بی پدر *** خشم آزمای خصم ستمگر کجا رواست؟

آن گونه تاب تشنگی، آن طرفه قحط آب *** در حقّ خاندان پیمبر کجا رواست؟

***

شطّ فرات از آتش حسرت کباب شد *** وز تشنگیش از عرق خجلت آب شد

در حقّ ساکنان بهشت، آب سلسبیل *** بر یاد تشنه کامی او خون ناب شد

جبریل، دست بر سر و سر برد زیر بال *** چون دست بر عنان زد و پا در رکاب شد

امر شکیب کرد حرم را و خویشتن *** بر ناشکیبی همه، بی صبر و تاب شد

عمر از فراز روی و اجل از قفای او *** این بی درنگ آمد و آن باشتاب شد

ص: ٢٢٦

آه از دمی که فارس میدان کربلا *** چون اشک خود فتاد به دامان کربلا

***

این غم کجا برم که غمش را کسی نخورد؟ *** جز خواهران بی کس و اطفال ناامید

دهر از ازل گرفته عزایت که روز و شب *** گیسو برید شام و سحر پیرهن درید

اکرام بین که بعد شهادت چه کرد خصم *** از نی جنازه بستش و از خون کفن برید

قاتل برین قتیل نه تنها گریست زار *** تیغی که سر بریدش، از آن نیز خون چکید

در بطن مادران همه طفلان خورند خون *** ز آبی که طفلش از دم پیکان کین مکید

***

بر حالت غریبی او آسمان گریست *** تنها نه آسمان، همه کون مکان گریست

هم بر رجال کشتهٔ بی کفن و دفن سوخت *** هم بر نساء زنده بی خانمان گریست

بر سینه و لبش همه صحرا و باغ سوخت *** بر دیده و دلش، همه دریا و کان گریست

گل ها به خاک ریخت چو گلشن به باد رفت *** بلبل به حسرت آمد و بر باغبان گریست

تا پیکر امام زمان بر زمین فتاد *** روح الامین به حال زمین و زمان گریست

جسم جهان فتاد تهی زان جهان جان *** جان جهانیان به عزای جهان گریست

بر این غریب دشت بلا، نفس و عقل سوخت *** بر این قتیل تیغ جفا، جسم و جان گریست

***

امروز روز قتل شهیدان کربلاست *** صحرای حشر، عرصه میدان نینواست

پشت حسینیان حجاز، از ملال خم *** صوت مخالفان عراق، از نشاط راست

از طرف خیمه گه همه فریاد الامان *** وز سمت حربگه همه آواز مرحباست

از دختران بی پدر افغان وا حسین ** وز خواهران خون جگر، آشوب وا خاست

عزمش پی شهادت و حزمش بر اهل بیت *** آسودهٔ اسیری و آماده فداست

یک سو نوای ناله و یک سو نفیر نای *** گوشی فرا به معرکه، گوشی به خیمه گاست

بر جان فشانی خود و تشویش اهل بیت *** یک چشم رو به مقتل و یک چشم بر قفاست

یک دودمان به خاک مذلّت شهید گشت *** تا دور آسمان به مراد یزید گشت

***

اندیشه ناکم از غم بی یاری شما *** در ماتم از خیال گرفتاری شما

ناچار خاطر همه آزردم ار نه من *** هرگز رضا نی ام به دل آزاری شما

قطع نظر کنید ز من هم که بعد ازین *** با نیزه است نوبت سرداری شما

کمتر کنید سینه و کمتر به سر زنید *** کاین لحظه نیست وقت عزاداری شما

آبی بر آتشم نتوانید زد ز اشک *** افزود تابش دلم از زاری شما

کم نیست گر به ذلّ اسیری کنید صبر *** از عزّت شهادت ما، خواری شما

در کارها خداست وکیل و کفیل من *** کافی ست حفظ او به نگهداری شما

هم خشم او کند طلب خون ما ز خصم *** هم نصر او رسد به مددکاری شما

***

در داد تن به مرگ چو کارش ز جان گذشت *** بگذاشت پای بر سر جان وز جهان گذشت

چندان به کشتگان خود از چشم دل گریست *** کآب از رکاب بر شد و خون از عنان گذشت

پیر فلک خمید چو آن پیر خسته جان *** بر نعش چاک چاک جوانی چنان گذشت

رخ بر رخش نهاد و به حسرت سرشک ریخت *** این داند آن که از پسری نوجوان گذشت

ص: ۲۲۷

برق ستیزه، خشک و ترش، برگ و بار سوخت *** بر یک بهار گلشن او صد خزان گذشت

مردان به خاک و خون همه خفتند تشنه کام *** با آن که موج اشک زنان از میان گذشت

***

تنهای یاوران همه در خاک و خون تپان *** سرهای همرهان همه بر نیزه خون چکان

خونابه گلوی وی از چوب می چکید *** یا خون گریست با همه آهن دلی سنان؟

تنها قتیل تیغ گذاران لشکری *** سرها دلیل ناقه سواران کاروان

تنها به پاس شد همه بر آستان مقیم *** سرها به سرپرستی اهل حرم روان

تنها گواه حسرت سرهای تشنه لب *** سرها نشان پیکر مجروح کشتگان

تنها کتابتی ز معادات دهر دون *** سرها علامتی ز ستم های آسمان

زین ماجرا عجب نه اگر خون به جای اشک *** جاری بود زدیدهٔ جبریل جاودان

***

تا طیلسان ز تارک آن تاجور فتاد *** از ف----رق شهسوار فلک، تاج زر فتاد

در ماتم تو دیر و حرم، پیر و دیر سوخت *** این خود چه دوزخی ست که در خیر و شرفتاد

این تابشیست تیره که در کفر و دین فروخت *** وین آتشی ست خیره که در خشک و تر فتاد

با سخت جانی دل پولاد خای خصم *** چون شد که ننگ سخت دلی بر حجر فتاد؟

این خاکدان تیره مرمّت پذیر نیست *** زین سیل خانه کن که به هر کوی و در فتاد

در باغ دین ز تیشه بیداد دم به دم *** نخلی ز پا درآمد و سروی به سرفتاد

تا پایمال پهنه شد آن چهر خاکسود *** در بحر خون زبام فلک طشت زر فتاد

هر داغدیده، دیدهٔ او هر چه کار کرد *** بر کشته های پاره بی سر نظر فتاد

خواهر ز یک طرف به برادر نگاه دوخت *** مادر ز یک جهت نظرش بر پسر فتاد

***

بگشای چشم و قافله را در گذار بین *** ما را چو عمر از درِ خود رهسپار بین

از سینه ها خروش به جای جرس شنو *** از دیده ها سرشک به جای قطار بین

در دیده ها بنات نبی را میان خلق *** جای نقاب، گرد عزا بر عذار بین

برخی به خواهران تبه خانمان نگر *** لختی به دختران سیه روزگار بین

***

بیمار کربلا به تن از تب، توان نداشت *** تاب تن از کجا؟ که توان بر فغان نداشت

گر تشنگی ز پا نفکندش غریب نیست *** آب آن قدر که دست بشوید ز جان نداشت

در کربلا کشید بلایی که پیش و هم *** عرش عظیم طاقت نیمی از آن نداشت

ز آمد شد غم اسرا در سرای دل *** جایی برای حسرت آن کشتگان نداشت

در دشت فتنه خیز که زان سروران، تنی *** جز زیر تیغ و سایهٔ خنجر امان نداشت

این صید هم که ماند نه از باب رحم بود *** دیگر سپهر، تیر جفا در کمان نداشت

یا کور شد جهان که نشانی ازو ندید *** یا کاست او چنان که زهستی نشان نداشت

از دوستانش آن همه یاری یقین نبود *** وز دشمنان هم این همه خواری گمان نداشت

از بهر دوستان وطن غیر داغ و درد *** می رفت سوی یثرب و هیچ ارمغان نداشت

تا شام هم ز کوفه، در آن آفتاب گرم *** بر فرق، جز سر شهدا سایبان نداشت

از یک شرار آه، چرا چرخ را نسوخت *** در سینه آتش غم خود گر نهان نداشت؟

وز یک قطار اشک چرا خاک را نشست *** گر آستین به دیدهٔ گوهر فشان نداشت؟

صفوان بن ادریس (۵٦۱ - ۵۹۸ ق)

ابو البحر صفوان بن ادریس تجیبی مرسی، از شعرای شیعه اندلس. از مراثی اوست در وصف شهیدان کربلا:

سَلاَمٌ کَأَزْهَارِ اَلرُّبَّی یَتَنَسَّمُ *** عَلَی مَنْزِلٍ مِنْهُ اَلْهُدَی یَتَعَلَّمُ

عَلَی مَصْرَعٍ لِلْفَاطِمِیِّینَ غَیِّبَتْ *** لِأَوْجِّهَهُمْ فِیهِ بِدُورٍ وَ وْرٍ وَ أَنْجَمَ

عَلَی مَشْهَدٍ لَوْ کُنْتُ حَاضِرَ أهله *** لَعَایَنَتْ أَعْضَاءَ اَلنَّبِیِّ تُقَسَّمُ

مَصَارِعُ ضَجَّتْ یَثْرِبَ لِمُصَابِهَا *** وَ نَاحَ عَلَیْهِنَّ اَلْحَطِیمُ وَ زمزم

وَ مَکَّةُ وَالاستارُ وَ الرُّکنُ وَ اَلصَّفَا *** وَ مَوقِفُ جَمْعٍ وَ المُقَامُ المُعَظَّمُ

سلامی چون شمیم گل های پاک بیابان ها، بر سرزمینی که هدایت از آن جا آموخته می شود؛

بر قتلگاه فاطمی ها که از (شرم) نور سیمایشان، ماه و ستارگان نهفته گردید؛

بر شهادتگاهی که اگر آن جا بودی می دیدی که اعضای بدن پیامبر (صلی الله علیه و آله) را در آن جا پاره پاره می کنند؛

رزمگاهی که یثرب بر آن فریاد زد و حطیم و زمزم بر آن نوحه سرایی کرده و گریستند؛

و مکّه و پرده ها و رکن و صفا و موقف و مقام با عظمت، بر آن اشک ریختند.

صفی علی شاه (۱۲۵۱ - ۱۳۱٦ ق)

حاج میرزا محمّد حسن اصفهانی عارف مشهور و مؤسّس سلسلهٔ صفی علی شاهی. او در اصفهان متولّد شد و پس از آموختن مبادی علوم، از بیست سالگی به شیراز، کرمان، یزد، مشهد و سپس به هند مسافرت کرد. در سفر هند زبدة الاسرار را سرود. در جوانی مرید رحمتعلی شاه و پس از وفات او مرید حاج آقا محمّد شیرازی ملقّب به منوّر علی شاه شد. او سرانجام در تهران ساکن شد و به ارشاد پرداخت. صفی علی شاه در تهران وفات یافت و در خانقاه خویش به خاک سپرده شد.

صفی علی شاه از جمله شاعرانی است که در منقبت و رثای قهرمانان صحرای کربلا و حضرت امام حسین (علیه السلام) اشعار فراوانی سروده است که نمونه ای از آن ذکر می شود:

هان برو زینب که خواهی شد اسیر *** هست جانت زین اسیری ناگزیر

روی گردون را اگر گیرد غبار *** کی توان انداخت گردون را ز کار

بحر توحیدی تو، گر پر شد گفت *** سوخت کف ها خواهد از موج تفت

حق تو را خواهد اسیر سلسله *** از رضای حق مکن خواهر گله

حق تو را خواهد اسیر از بهر آن *** که نماید خاکیان را امتحان

چون اسیرت خواست حق، چالاک شو *** زیر بار امر حق، بی باک رو

گنج توحیدی تو، از ویران مرنج *** زان که در ویرانه باشد جای گنج

چون به زنجیر اوفتادی شاد باش *** بند را هم دست با سجّاد باش

هر دو زنجیر بلا را قابلید *** زان که از یک دوده و یک حاصلید

هان برو زینب که عصر آمد به پیش *** صبح خویشی، شام خویشی، عصر خویش

جمله صبحت در اسیری عصر باد *** عصرها را همّتت ذوالنّصر باد

رو یتیمان مرا غم خوار باش *** در بلا و در شداید یار باش

رو که هستم من به هر جا همرهت *** آگهم از حال قلب آگهت

نردبان عشق باشد راه شام *** زان به معراج آیی، ای احمد مقام

راه شام ای جان من منهاج توست *** دان خرابه شام غم، معراج توست

چون خرابه گشت جایت شاد باش *** تا که گنج حق شود بر خلق فاش

ص: ۲۲۹

هان برو زینب که دردت بی دواست *** دردمند حق طبیب دردهاست

چون رود بیمار اندر سلسله *** بد مکن دل، شو دلیل قافله

او چو شیر و امر حق، زنجیر حق *** کی سر از زنجیر تابد شیر حق؟

گر خورد سیلی سکینه دم مزن *** عالمی زین دم زدن بر هم مزن

کنز مخفی پیش ازین بنهفته بود *** شیر هستی زین نیستان خفته بود

تا شود مفتوح، راه معرفت *** بر همه خلقان ز آثار و صفت

پس تو را لازم بود بی معجری *** تا شود ظاهر، کمال حیدری

آن اسیری زین شهادت بس سر است *** در اسیریّ تو حق پیداتر است

***

چون که زینب در سرادق بازگشت *** سوی میدان شاه میدان تاز گشت

ذوالجناح عشق، آتش خوی شد *** بی زبان، «إِنِّی أَنَا اللَّهُ» گوی شد

بی زبان حاشا که اندر کوی حق *** بد زبانِ، «لَنْ تَرانی» گوی حق

گشت ازو آتش گلستان بر خلیل *** خضر را در ره نوردی بُد دلیل

برق نعلش نار نخل طور بود *** موسی آن را نار دید و نور بود

زنده از هر تار مویش در شمیم *** صدهزاران عیسی محیی الرّمیم

آسمان ها بسته موی دمش *** بحر امکان گردی از خاک سمش

چون عنان او روان در راه شد *** خاک صحرا هم «صِفَاتِ الله» شد

جای هر گامی که بر می داشت او *** انبیا را بود جای چشم و رو

چون به میدان شهادت پا نهاد *** پا برون از ملک «أَوْ أَدْنَی» نهاد

شد رکابش حلقه عرش برین *** عرش یعنی پای آن عرش آفرین

ذوالجناحا، تیز تک شو، شب رسد *** باز ترسم کز قفا زینب رسد

***

وصف ها جز لفظ پیچا پیچ نیست *** قصد عاشق جز شهادت هیچ نیست

الغرض شد سوی میدان ره نورد *** ذوالجناح و فارس او، شاه فرد

آفتاب عشق میدان تاب شد *** عقل آن جا برف بود و آب شد

عقل تنها نی دم از هیهات زد *** عشق را هم بهت برد و مات زد

لامکان دانی که فوق عرش بود *** زیر سمّ ذوالجناحش فرش بود

تا به خدمت بوسدش نعل سمند *** قاب قوسین از حد خود شد بلند

لامکان شد پست بر بالای او *** پست و بالا گشت تنگ از جای او

پردهٔ «کَشْفَ الغِطَا» برچیده شد *** آن چه حیدر را یقین بُد دیده شد

ذات مطلق بی حجاب ای مرد کار *** گشت در میدان توحید آشکار

آفتاب لایزالی بر فروخت *** پرده های «لَنْ تَرانی» را بسوخت

آن که در معراج وحی از وی رسید *** پیش پیش ذوالجناحش می دوید

چون نوای «قَبْلَ مُوتُوا انَّ تَمُوتَ» *** شد بلند از نای «حَیّ لایَمُوتُ»

بود طفلی شیر خوار اندر حرم *** کآفرینش را پدر بد در کرم

خورد از پستان فضل آن پسر *** شیر رحمت، طفل جان بوالبشر

در امید جان نثاری آن زمان *** خویش را افکند از مهد امان

دست از قنداق جان بیرون کشید *** بندهای بسته را بر هم درید

بانگ بر زد کای غریب بی نوا *** نیستی بی کس هنوز، این سو بیا

مانده باقی بین ز اصحاب کرم *** شیرخوار خسته جانی در حرم

بانگ زدکای ساقی بزم الست *** شیر خوار از کودکی شد می پرست

شیر خوار عشق از امداد پیر *** شد زبوی باده مست و شیرگیر

شیر خوارم گرچه من شیر حقم *** زهره شیران بدرّد ابلقم

اندکی گر شیر جانم هی کند *** شیر گردون شیر جان را قی کند

شیرخوارم لیک شیرم مست شد *** چرخ در میدان عزمم پست شد

عزم کوی دوست چون داری بیا *** ارمغانی بر به درگاه خدا

ارمغان این لؤلؤ شهوار بر *** نزد خسرو زرّ دست افشار بر

نیست دشت از بهر دفع دشمنت *** دست آن دارم که گیرم دامنت

گر که نتوانم به میدان تاختن *** سوی میدان جان توانم باختن

گر ندارم گردن شمشیر جو *** تیر عشقت را سپر سازم گلو

***

حضرت عبّاس (علیه السلام)

گفت از غیر تو دل برداشته *** هر دو عالم از ز کف بگذاشته

دست عباس از نباشد صف شکن *** بهر یاریّ تو نبود گو به تن

نک علم را جانب میدان زنم *** گر شوم بی دست بر کیوان زنم

در میان عاشقان پاکباز *** چون علم گردم به عالم سرفراز

خوش زخون خویش از میدان جنگ *** باز گردانم علم را سرخ رنگ

چون علم گردید از خون سرخ رنگ *** رو سفید آید علمدارت ز جنگ

گر نیفتد از بدن در عشق یار *** دست باشد بر بدن بهر چه کار؟

این بگفت و بحر جانش کرد جوش *** شد به میدان، مشک بی آبی به دوش

حضرت علیّ اکبر (علیه السلام)

چون علی اکبر به تأیید پدر *** سوی وی میدان فنا شد ره سپر

از پی ارشاد و تکمیل، ای شگفت *** راه افزون رفته را از سر گرفت

چون سراج معرفت وهّاج شد *** مصطفایی جانب معراج شد

جبرئیل عقل تا میدان عشق *** در رکاب آن مه کنعان عشق

چون به میدان دست بر شمشیر زد *** تیغ لا بر فرق غیر پیر زد

جبرئیل عقل از رفتار ماند *** خانه خالی، غیر رفت و یار ماند

شمس میدان تاب وحدت بر فروخت *** پرده های عقل و کثرت را بسوخت

گرم شد زان جلوه جان آن جناب *** در قتال خصم هی زد بر عقاب

شد چو بر او کشف اسرار وجود *** دید در دار وجود اندر شهود

جز حسین بن علی دیّار نیست *** اوست فرد و هیچ با او یار نیست

عالم اسما چو شد بر وی عیان *** ماند باقی یک تعیّن بس گ-ران

***

ص: ۲۳۱

امام سجاد (علیه السلام)

شد طبیب دردمندان یار عشق *** بر سر بالین آن بیمار عشق

کای طبیب دردهای بی دوا *** حال تو چون است؟ برگو ماجرا

ای علی آورده ام از حق پیام *** بر تو من بعد از تحیّات و سلام

مالک الملکیّ و سلطان وجود *** مظهر من، مظهر غیب و شهو

گردنت بود، ای به قدرت شیر من *** از ازل زیبنده زنجیر من

جز تو جانی را نبود این حوصله *** پس مبارک بر تو باد این سلسله

چون پیام دوست بشنید آن علیل *** از زبان حق بدون جبرئیل

برگشود او دیده حق بین خویش *** دید حق را بر سر بالین خویشم

احمدی برگشته از معراج قرب *** مرعلی را هشته بر سرتاج قرب

شد علیل حق بلند از جایگاه *** بوسه باران کرد خاک پای شاه

گفت کای درد و غمت درمان من *** ای فدای درد عشقت جان من

گر تو پرسی حال بیماران غم *** بس گوارا باشد این درد و الم

چون که زنجیر تو را من قابلم *** زیر این زنجیر خوش باشد دلم

من به زنجیر تو دارم افتخار *** شیر حق را نیست از زنجیر عار

صفیه

خواهر مختار بن ابو عبید ثقفی.

صقعب بن زهیر ازدی (متوفی: ١٦٧ ق)

از راویان واقعه عاشورا. او از ابو عثمان نهدی و عون بن ابی مالک و عبدالرّحمن بن شریح و عمر بن عبدالرّحمن و حمید بن مسلم روایت آورده است.

از او در تاریخ طبری، بیست روایت موجود است که همه این روایات بدین صورت است: عَنْ اَبی مِخْنَفٍ عَنْهُ. از این بیست روایت، سه روایت دربارهٔ رحلت جانسوز پیامبر است و چون در صفّین همراه امیرمؤمنان بود، سخن عمّار یاسر و نیز شهادت حجر بن عدی را روایت کرده است. او نه روایت دربارهٔ کربلا و سه روایت نیز از رویدادهای عصر مختار را روایت کرده است.

در تهذیب التهذیب آمده است که ابن حبّان او را از راویان معتمد شمرده است. ابوزرعه نیز او را معتمد دانسته است.

صنوبری (متوفی: ٣٣٤ ق)

ابوبکر احمد بن محمّد بن حسن بن مراد ضبی حلبی انطاکی معروف به صنوبری از شاعران عرب در سده چهارم. او در حلب و دمشق سکونت داشت. مضامین اشعارش وصف باغ ها و گل ها و مدایح و مراثی اهل بیت (علیهم السلام) است.

يَوْمَ الحُسَينِ هَرَقْتُ دَم *** عَ الْأَرْضِ بَلْ دَمْعِ السَّماء

حَيْثُ الاسَنّة فِي الجَوّاه *** شَنٍّ كالكواكب فِى السَّمَاءِ

مِنَّ لِلمُحْنِطَ بِالتَرا *** بِ وَ لِلمَغسَلِ بِالدِّمَاءِ

ما في المنازِلِ حاجَةٌ نَقْضِيها *** إلاالسّلامُ وَ أَدْمُعٌ نُذْرِيها

ابْكِي الْمَنَازِلَ وَ هِيَ لاَ تَدْرِي اَلَّذِي *** بَحَثَ اَلْبُكَاءَ الْبُكَاءُ لَكُنْتُ اِسْتَبْكَيَهَا

صَلُّوْا عَلَى بِنْتِ اَلنَّبِيِّ مُحَمَّدٍ *** بَعْدَ اَلصَّلاَةِ عَلَى اَلنَّبِيِّ أَبِيهَا

وَ اِبْكُوا دِمَاءً لَوْ تَشَاهِدَ سفكها *** فِي كَرْبَلاَءَ لَمَّا وَنْتِ تَبْكِيهَا

تِلْكَ اَلدِّمَاءِ لَوْ أَنَّهَا تَوَقَّى أذاً *** كَانَتْ دِمَاءُ اَلْعَالَمِينَ تَقِيهَا

لَوْ أَنَّ مِنْهَا قَطْرَةً تَفْدَى أذاً *** كُنَّا بِنَا وَ بِغَيْرِنَا نَفْدِيهَا

روز شهادت امام حسین (علیه السلام)، نه تنها اشک همه چیزهای روی زمین را درآورد، بلکه هر چه در آسمان ها بود نیز بر او گریه کرد؛

هنگامی که نیزه ها در داخل جوشن ها فرو رفته اند، همانند

شعاع نور ستارگان در آسمان؛

چه کسی یاری می کند آن را که به خاک حنوط شده و به خون غسل داده شده است؟

در این جایگاه ها کاری ندارم مگر اینکه سلامی بگویم و اشکی فرو ریزم؛

بر این جایگاه ها می گریم در حالی که خود این جاها هم علّت گریه ام را نمی دانند. اگر درک می کردند، آن ها را هم به گریه می انداختم؛

پس از صلوات بر پیامبر (صلی الله علیه و آله) بر دخترش فاطمه (سلام الله علیها) صلوات بفرستید؛

و بر خون هایی گریه کنید که اگر ریختن آن را دیده بودید، هرگز از گریه باز نمی ایستادید؛

این ها خون هایی بود که اگر می شد از ریختن آن ها جلوگیری کرد، شایسته بود که خون همهٔ جهانیان را فدای آن ها کنند؛

اگر می شد برای هر قطره از آن فدیه داد، ما و دیگران فدای آن می شدیم.

صهبا

بنا به نقلی نام مادر «عمر الاطرف بن علی بن ابیطالب» از شهدای روز عاشورا.

ضبة بن محمّد اسدی

از دشمنان اهل بیت. او در سال ۳۶۹ ق به حرم حسینی حمله کرد که در نتیجه آن اموال حرم غارت شد و زوّار حضرت قتل عام شدند.

ضبیان بن عماره

از یاران مختار بن ابو عبید ثقفی. مختار او و مسافر بن سعید را مأمور کرد تا دو سر بریده عمر سعد و پسرش را به همراه هدایای زیادی به مدینه بردند و مقابل محمّد بن حنفیّه نهادند.

ضبیعة بن عمرو کوفی

از شهدای کربلا. در زیارت رجبیّه نام شریفش آمده است.

ضحّاک بن عبدالله مشرقی

از راویان واقعه عاشورا و از اصحاب امام سجّاد (علیه السلام). از او سرگذشت جاودانه شب عاشورا، رویدادهای درس آموز و تکان دهندهٔ روز عاشورا، آمادگی حسین (علیه السلام) و یارانش برای دفاع قهرمانانه از حق و عدالت، و نیز سخنان روشنگرانه و خیر خواهانه آن حضرت در آن روز سرنوشت ساز، روایت شده است. ابو مخنف این رویدادها و اخبار را با یک واسطه از او روایت می کند. بنا به گفته برخی، او همان ضحّاک بن عبیدالله است.

ضحّاک بن عبیدالله، نک: صحّاک بن عبدالله مشرقی

ضرغامة بن مالک

از شیعیان کوفه و از یاران مسلم بن عقیل. ضرغامه منسوب به قبیله تغلب بن وائل و از قبایل عدنانی و اهل کوفه بود. او پس از شهادت مسلم بن عقیل متواری شد تا این که به لشکر عمر سعد پیوست و وارد کربلا شد و پس از آن به سپاه امام حسین (علیه السلام) درآمد.

ضرغامه در روز عاشورا مبارزه سختی کرد و جمع کثیری (حدود شصت نفر) از دشمنان را به هلاکت رسانید، و در نخستین حمله به شهادت رسید. بعضی شهادت ضرغامه را بعد از نماز ظهر عاشورا نوشته اند. نام ضرغامه در زیارت رجبیه و ناحیه مقدسه وارد شده است.

ضیایی ناظم الملک (۱۲۷۵ - ۱۳۵۲ ق)

میرزا جهان گیرخان محبّی ناظم الملک، متخلص به ضیایی، سفیر یران در بغداد. فرزند محبعلی خان ناظم الملک، بود و در اواخر عمر در قم ساکن شد و به مطالعه، جمع آوری و تنظیم احادیث پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) و امیرالمؤمنین (علیه السلام) اهتمام کرد.

سیاست نامه منظوم (ترجمه نامه حضرت علی (علیه السلام) به مالک شتر)؛ حقیقت نامهٔ منظوم (ترجمه وصایای پیامبر (صلی الله علیه و آله) به حضرت علی (علیه السلام)؛ دیوان اشعار؛ تفسیر سوره والعصر به فارسی؛ و سفرنامه های جداگانه استانبول، بغداد، کابل و موصل از تألیفات اوست.

ضیایی از جمله شاعرانی است که در مصیبت سیّد و سالار شهیدان امام حسین (علیه السلام) اشعار پرسوز وگدازی دارد. از او ترجیع بندی در مرثیه سیّدالشهدا (علیه السلام) به جای مانده است. ضیایی در این ترجیع بند به استقبال ترجیع بند محتشم کاشانی رفته و از او پیروی کرده است. بند اوّل آن چنین سروده شده است:

ص: ۲۳۳

هرگز گلی به گلشن گیتی نرسته است *** کز نوک خار و جور خزان باز رسته است

گویی خزان مرگ به عالم فرا رسید *** کابواب غم گشاده درِ عیش بسته است

باز ای سپهر سنگ کدامین جفای توست *** کائینه صبوری عالم شکسته است

از نو چراست داغ به دل های داغدار *** وین سوزش نمک که به دل های خسته است

چندان فشرده پنجهٔ غم حلق انس و جان *** کاندر گلوی خلق ره آه بسته است

بر قلب ممکنات مگر نیش غم خلید *** کاجزای کاینات ز هم برگسسته است

باز از کدام صرصر و طوفان موج خیز *** اسلام را سفینه به گل در نشسته است

نوح است، نی حسین و یَم است این، نه کربلاست *** کشتی است این، نه جسم شهیدان خسته است

بگذشت روزگاری ازین رنج و آسمان *** خوناب غم هنوز ز صورت نشُسته است

هر ماه نوبه صورت او ناخن غم است *** هر شام تیره در بر او رخت ماتم است

ص: ٢٣٤

ط-ظ

طرب شیرازی (١٢٧٦ - ١٣٣٠ ق)

میرزا ابوالقاسم محمد نصیر ملقب به طرب شاعر پارسی گوی ایرانی. او در اصفهان متولد شد و کوچک ترین فرزند همای شیرازی بود. دو برادر دیگر طرب، میرزا محمد حسین عنقا و محیی الدین محمد سها، نیز شاعر و اهل ادب بودند. طرب پس از مرگ پدر تحت سرپرستی و تربیت برادرش عنقا قرار گرفت و علوم مختلف را نزد میرزا عبدالغفار پاقلعه ای، آخوند ملا محمد کاشانی، جهان گیرخان قشقایی و میرزا ابوالحسن جلوه و هنر خطاطی را در محضر میرزا عبدالرحیم افسر فراگرفت. وی در سرودن انواع شعر توانا و در قصیده و غزل مهارت داشت.

طرب شیرازی از جمله شاعرانی است که در مصیبت سیّد و سالار شهیدان امام حسین (علیه السلام) اشعار پرسوزوگدازی دارد. ترجیع بند او در مرثیه سیّدالشهدا (علیه السلام) مشهور است. طرب شیرازی در این ترجیع بند به استقبال ترجیع بند محتشم کاشانی رفته است بند اوّل آن چنین است:

ای دل به ناله کوش که ماه محرم است *** آفاق باژگونه و ایام در هم است

شد خواب و خور حرام به سکان روزگار *** گویا دوباره نوبت ماه محرم است

تنها نه فرشیان به عزایش علم زدند *** از این الم علم به سر عرش اعظم است

از دیو سیرت آدمیان بس جفا که دید *** آن خسروی که فخ-ر ب-ن-ی ن-وع آدم است

آوخ که خوار شد به سر رهگذار شام *** شاهنشهی که بوالبشر از وی مکرم است

از بدترینِ عالمیان بس ستم کشید *** شاهی که بهترینِ همه اهل عالم است

ذرات کن فکان همه در غم نشسته اند *** تنها مرا نه دل ز عزایش پر از غم است

تنها نه خاکیان که ز غم در عزای او *** در طاق عرش روح الامین جفت ماتم است

شد ختم تشنگی به علی اکبر حسین *** در لعل لب گرفته از آن روی خاتم است

انگشت داد همره انگشتری به خصم *** شاهی که نقش نامش بر خاتم جم است

عیسی صفت چه ها ز یهودان کوفه دید *** آن عیسیی که حضرت زهراش مریم است

آن سرکه بود دوش نبی متکای او *** خاکستر تنور شد ای وای جای او

***

دل زنده می شود ز ولای تو یا حسین *** جان تازه می شود ز ثنای تو یا حسین

مرغ دلم که طایر عرش آشیان بود *** پرواز می کند به هوای تو یا حسین

تو خواستی برای خدا هر چه خواستی *** حق خواست هر چه خواست برای تو یا حسین

از بند بند من چو نی آید نوای عشق *** در نینوا به شور نوای تو یا حسین

غیر تو در ازل که بلی گفت در بلا؟ *** کس را نبود تاب بلای تو یا حسین

پیغمبران برای شفاعت به رستخیز *** سر می نهند بر کف پای تو یا حسین

جان دادی و به عهد، وفا کردی ای شهید *** جان ها فدای عهد و وفای تو یا حسین

ص: ۲۳۵

تو جان و مال، جمله نمودی فدای دوست *** ای جان دوستان به فدای تو یا حسین

باب تو هفت قلعه گرفتی به ذوالفقار *** ای جان فدای باب و نیای تو یا حسین

تو هشت قلعه فتح نمودی ز هشت خلد *** قربان دست قلعه گشای تو یا حسین

گویا که می خلید به قلب رسول پاک *** هر خار می خلید به پای تو یا حسین

روزی که هر کسی طلب مأمنی کند *** باشد طرب به زیر لوای تو یا حسین

***

روان به کوفه زکرب و بلا چو قافله شد *** هه سرادق افلاک پر ز غلغله شد

رخ سپهر از آن روز، پر ز آبله گشت *** که پای نازک اطفال، پر ز آبله شد

شنیده اید مسافر به غیر آل علی *** که تازیانه و سیلیش زاد راحله شد؟

کناره افق از شرم، سرخ گشت چو دید *** که سرخ حلق علی از خدنگ حرمله شد

***

در شام چون که آل علی را مقام شد *** روز جهان سیاه تر از تیره شام شد

شاهی که گنج سرّ خدا بود سینه اش *** چون گنج در خرابه شامش مقام شد

چون شد حرام، عیش بر اولاد مصطفی *** گویی که عیش بر همه عالم حرام شد

***

سوخت از یاد شه تشنه لبان جان و تنم *** نه عجب باشد اگر چاک شود پیرهنم

چمنی بی خس و خار است سر کوی حسین *** من زغم نعره زنان بلبل آن خوش چمنم

عشقش آن گونه مرا رفته چوخون در رگ و پوست *** که گرم سر برود دل زغمش برنکنم

طرفة بن عبدالله بن دجاجه

از قاتلانِ مختار بن ابو عبید ثقفی و از هواداران و سربازان تحت امر مصعب بن زبیر. در آخرین نبرد نیروهای ابن زبیر علیه مختار، دو برادر با نام های طرفه و طریف که فرزندان عبدالله بن دجاجة بودند، با محاصرهٔ مختار و وارد ساختن ضربات کاری بر او توانستند سرمختار را از بدنش جدا کنند و نزد ابن زبیر ببرند. مصعب نیز مبلغ سی هزار در هم به این دو قاتل بخشید.

طرماح بن عدی

به استناد برخی اقوال، از یاری رسندگان به امام حسین (علیه السلام). به گفته جمیل بن مرثد، طرّماح به محضر امام حسین (علیه السلام) شرفیاب گردید و آن حضرت او را به یاری حق دعوت کرد، امّا او از تنگنای اقتصادی و معیشتی خود سخن گفت و حسین (علیه السلام) او را از کاری که در پیش داشت باز نداشت. و او برای حلّ مشکل خود رفت و گویی به سعادت یاری رسانی به حق و عدالت نائل نیامد.

مرحوم شیخ او را از یاران امیرمؤمنان و فرزندش سالار شایستگان برشمرده است و مامقانی رجال شناس نامدار ضمن معتمد دانستن او، می گوید:

او سرانجام به افتخار بزرگ یاری رسانی به سالار شایستگان موفّق شد و در راه هدف های بلند آن حضرت، زخمی گردید و بهبود یافت و آن گاه پس از آن واقعه، جهان را بدرود گفت. مامقانی بر این بیان خود، منبع و سندی نشان نمی دهد.

طرّماح راهنمای امام (علیه السلام) از بی راهه به سمت کوفه بود. او وقتی که جلودار یاران امام بود اشعاری می خواند که مطلع آن چنین است:

یا نَاقَتِي لَا تذعری مِنْ زَجَرَ *** وَ أَمْضَی بِنَا قَبْلَ طُلُوعِ الْفَجْرِ

مضمون اشعار، در ستایش از دودمان رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و سیّدالشهدا (علیه السلام) است. در میانهٔ راه، اجازه طلبید که به قبیله خود سرزده و به خانواده رسیدگی کند و برگردد. پس از چند روز در مسیر بازگشت برای پیوستن به امام (علیه السلام)، چون به عذیب الهجانات رسید، خبر شهادت امام (علیه السلام) را شنید. او از این که توفیق شهادت در رکاب امام، نصیب او نشد، بسیار متأثر گردید.

طریف بن عبدالله بن دجاجه، نک: طرفة بن عبدالله دجاجه

طفلان حضرت مسلم بن عقیل

دو طفل شهید مسلم بن عقیل. شهادت این دو طفل در روایات مذهبی بسیار مشهور است. اقوال متعددی در شهادت این دو

ص: ۲۳۶

طفل مذکور است که عبارتند از:

قول اول از مقتل خوارزمی (متوفی ٥٦٨ ق):

وقتی که امام حسین (علیه السلام) در کربلا شهید شد، دو پسر بچه اسیر از نوادگان جعفر طیّار به نام های محمد و ابراهیم از لشکرگاه ابن زیاد فرار کردند. آن ها به زنی رسیدند و از او آب خواستند. او پرسید خودتان را معرفی کنید و از کجا می آیید؟ جواب دادند ما از اولاد جعفر طیار هستیم و از لشکرگاه ابن زیاد فرار کرده ایم. آن زن گفت: شوهرم از سربازان ابن زیاد است، می ترسم امشب بیاید والّا از شما پذیرایی می کردم. طفلان گفتند امیدواریم نیاید و زن اجازه داد تا وارد خانه شوند. زن از آنان پذیرایی کرد. آن ها گفتند که ما را نیازی به طعام نیست، برای ما سجاده ای بیاور نمازمان را بخوانیم. بعد از نماز خوابیدند و بعد از ساعتی شوهر از لشکرگاه ابن زیاد به خانه برگشت و از موضوع با خبر شد. مرد به زنش گفت هرکس این دو بچه را تحویل ابن زیاد بدهد ده هزار درهم جایزه می گیرد.

نصیحت و ممانعت زن تأثیر نکرد تا اینکه مرد دو طفل را دستگیر کرد و تحویل غلامش داد تا کنار فرات آن ها را گردن بزند. بعد از اطلاع از انتساب این دو به حضرت پیامبر (صلی الله علیه و آله) از قتل آنان امتناع کرد و گریخت، هم چنین پسرش هم اقدام به قتل دو طفل نکرد و پدرش را هم نصیحت کرد که دستش را به چنین ظلمی آلوده نکند که مؤثر واقع نشد. وقتی آن ملعون خواست برادر بزرگتر، یعنی ابراهیم، را به شهادت برساند، دو طفل به قاتل پیشنهاد می کنند که ما را ببر در بازار به صورت برده بفروش و پول را بردار. او جواب می دهد من شما را می کشم به بغضی که از پدرتان و اهل بیت محمّد (صلی الله علیه و آله) دارم، والّا نیازی به قیمت و بهای شما ندارم. بدین ترتیب ابراهیم و محمّد را به شهادت رساند و بدن مطهر آنان را در فرات انداخت. سپس سر هر دو را پیش ابن زیاد آورد و او هم قاتل را به هلاکت رساند.

قول دوم از مرحوم علامه مجلسی است به نقل از امالی صدوق:

بعد از شهادت حضرت امام حسین (علیه السلام) دو نوجوان از فرزندان مسلم (علیه السلام) اسیر شدند و ابن زیاد آن دو را تا یکسال در زندانش نگه داشته و به زندانبان گفته بود که بر آن ها سختگیری کند.

تا یکسال دو طفل در حبس بودند؛ روزها را روزه می گرفتند و افطارشان دو عدد نان جو و یک کوزه آب بود، تا این که تصمیم گرفتند خودشان را به زندانبان معرفی کنند تا شاید فرجی حاصل شود. بعد از آن که زندانبان فهمید که این دو منتسب به حضرت پیامبر (صلی الله علیه و آله) هستند آزادشان کرد و آن ها شب ها راه رفته و روزها پنهان می شدند تا این که به منزل پیرزنی رسیدند، وی بعد از ساخت آن ها، شب را مهمانشان کرد ولی گفت: مرا دامادی هست فاسق، و در کربلا حضور دارد، می ترسم امشب به این جا بیاید و به شما آسیبی برساند. که سرانجام همان شخص این دو طفل را به شهادت رسانید و سرهای مبارک را برای اخذ جایزه دو هزار درهمی پیش ابن زیاد برد ولی ابن زیاد از این که قاتل، آن دو طفل را زنده به حضور نیاورده بود خشمگین شد و او را به قتل رسانید؛ قول سوم از ناسخ التواریخ است که به دو صورت نقل شده است:

صورت اوّل این که نقل است از اعصم کوفی که حضرت مسلم (علیه السلام) این دو نوجوان را هنگام حرکت به سوی کوفه به همراه خود به آن جا برده بود و وقتی که ابن زیادهانی را محبوس کرد و مسلم از خانه هانی بیرون آمد و شیعیان خود را جمع کرد تا بر دارالاماره حمله کند، پسرهای خود را به خانه شریح قاضی فرستاد تا در حمایت او به سلامت بمانند؛ و او وقتی که می خواست دو طفل را به مدینه بفرستد، به دست نیروهای ابن یاد افتادند.

صورت دوم به نقل از عوالم است که بعد از شهادت امام حسین (علیه السلام) چون اهل بیت (علیهم السلام) اسیر شدند، طفلان مسلم در میان اسرا بودند، ابن زیاد این دو را گرفت و زندانی کرد (تا آخر داستان). در ناسخ التواریخ نام زندانبانی که آن دو را آزاد کرد مشکور، و قاتل طفلان حارث آمده است.

گفتنی است که حضرت مسلم (علیه السلام) هم داماد حضرت امام علی (علیه السلام) بود و هم داماد حضرت جعفر طیّار (علیه السلام) و این دو طفل مادرشان دختر حضرت جعفر (علیه السلام) بوده است. ظاهراً اصل شهادت طفلان مسلم درست است؛ هر چند که نقل های متفاوتی دارند. آرامگاهی هم منسوب به آن ها در نزدیکی شهر مسیّب عراق معروف است.

قول دیگری را مرحوم سماوی نقل می کند که اسرای اهل بیت به کوفه آورده شدند، دو نوجوان از اولاد عقیل یا جعفر به نام های محمد و ابراهیم از ترس و وحشتی که داشته اند فرار می کنند و به خانه یکی از عمّال بنی امیّه موسوم به طائی پناه می برند، آن ملعون بعد از شناخت این دو، وسوسه می شود که اگر این دو را به قتل برسانم و سرشان را برای ابن زیاد ببرم او به من جایزه می دهد و

ص: ۲۳۷

لذا آن ها را با همین احتمال شیطانی به شهادت می رساند و سرشا را پیش ابن زیاد می برد و ابن زیاد از این که قاتل کشته آن دو طفل را می آورد در خشم شد و او را به قتل می رساند. ظاهراً این قول صحیح تر به نظر می رسد.

مرحوم دکتر آیتی به نقل از مرحوم شیخ صدوق می نویسد:

وقتی که قاتل طفلان مسلم شمشیر از نیام کشید تا آنان را به شهادت برساند، آن ها با دیدن شمشیر برهنه به گریه افتادند و گفتند: ما را به عنوان برده در بازار بفروش یا آن که خویشاوندی ما را با رسول خدا (صلی الله علیه و آله) رعایت کن یا ما را زنده نزد ابن زیاد ببر و از همه گذشته بر کودکی ما رحم کن. و او نپذیرفت، فقط برا خواندن چهار رکعت نماز مهلت داد و بعد از نماز چشم هایشان را به آسمان دوختند و گفتند: (یا حَیُّ یا حَلِیمُ یا اَحْکُمْ الْحَاکِمِینَ احْکُمْ بَیْنَنَا وَ بَیْنَهُ بِالْحَقِّ.)

سپس آن دو را کشت و سرهایشان را نزد ابن زیاد برد. منظره سرهای بریده چنان دل خراش بود که ابن زیاد سه مرتبه از رو کرسی بلند شد و نشست و چون جریان شهادت آن دو را از مرد سنگ دل شنید در خشم شد و دستور داد تا سر قاتل را ببرند.

طفل رضیع، نک: علی اصغر

طفل سه ساله، نک: رقیه

طفیل بن عامر

از هواداران و فرماندهان تحت امر مختار بن ابو عبید ثقفی. طفیل بن عامر در به ثمر رسیدن قیام مختار نقش مهمّی داشت.

طفیل بن لقیط

از افسران مختار بن ابو عبید ثقفی. او در قیام مختار، نقش مهمّی داشت. طفیل در لشکر کشی علیه نیروهای ابن زیاد از جانب ابراهیم اشتر فرماندهی تیپ سواره را عهده دار بود.

طلایع بن رزّیک (۴۹۵ - ۵۵۹ ق)

ملک طلایع بن رزّیک در آذربایجان متولّد شد. او وزیر خلیفه الفائز بود و از فقیهان شیعه بود که سرانجام به قتل رسید. از اشعار اوست در رثای امام حسین (علیه السلام):

إِذْ ضَيَّعَ الْقَوْمِ الشَّرِيعَةِ *** فِيهِ لَحِفْظِهِمُ اَلشَّرِيعَهُ

مَنَعْتُ لَذِيذَ اَلْمَاءِ مِنْهُ *** كَتَائِبُ مِنْهُمْ مَنِيعُهُ

غَدَرَتْ هُنَاكَ وَ مَا وَفَتْ *** مُضَرُّ الْعِرَاقِ وَ لَارَبِيعُهُ

لَمَا دَعَتْهُ أَجَابَهَا *** وَ دَعَا فَمَا كَانَتْ سَمِيعُهُ

شَاعَ اَلنِّفَاقُ بِكَرْبَلاَ *** فِيهِمْ وَ قَالُوا: نَحْنُ شَيَّعَهُ

بَا فَعَلْتَ جاؤا بِهَا *** فِی اَلْغَدْرِ فَاضِحَةٌ شَنِيعُهُ

يَا بُقْعَةُ بِالطَّفِّ حَشْوٌ *** تُرَابَهَا دُّنْيَا وَ دِّينِ

أَضْحَتْ كَأَصْدَافٍ يُصَادَفُ *** ضَمِنَهَا اَلدُّرُّ اَلثَّمِينَ

آن قوم در روز عاشورا برای حفظ شریعه (فرات)، شریعت را تباه کردند؛

گروهی از لشکریان آن قوم، از رسیدن آب گوارا به او جلوگیری کردند؛

قبایل مُضر و ربیعه در عراق به او خیانت کردند و به عهدشان وفا نکردند؛

چون او را فراخواندند دعوتشان را پذیرفت، لیکن هنگامی که او آنان را فراخواند پاسخش ندادند؛

آن ها می گویند که ما شیعه هستیم ولی نفاق و دورویی در میانشان گسترش یافته است؛

آن ها به زشت ترین و رسواترین نوع خیانت دست یازیدند؛ ای آرامگاهی که در سرزمین طف هستی، خاک تو دنیا و دین را در آغوش خود دارد؛

در این بقعه صدف هایی وجود دارد که درون آن ها پر از مروارید گران بها است.

طوعه

زنی با ایمان و با تقوی از طایفهٔ کنده و آگاه به اوضاع سیاسی روزگارش. آورده اند که روزی مسلم زنی را میان کوچه ایستاده و نگران دید. مسلم، چون تشنه بود، نزدیک زن شد و گفت: ای کنیز خدا مقداری آب آشامیدنی به من عنایت کن.

آن زن به خانه رفت و قدحی پر از آب کرد و به آن حضرت داد و پس از سیراب شدن، حضرت تکیه به دیوار داد. آن زن ظرف آب را درون خانه برد و چون نگران اوضاع بود فوری بیرون آمد و با کمال تعجب دید مسلم ایستاده است.

طوعه یکه ای خورد و حس کرد این مرد با اوضاع آشفته این شهر بی ارتباط نیست و برای آن که مطلبی دستگیرش شود رو به جناب مسلم کرد و گفت:

آقا چرا به خانه خود نمی روی؟

ص: ۲۳۸

چون جواب نشنید جلوتر آمد و مطلبش را تکرار کرد. سکوت مسلم باعث شد برای دفعه سوم با تأکید بیشتر گفت: آقا چرا گوش به حرفم نمی دهی؟ تو را می گویم به خانه خود برو، شهر کوفه پرآشوب است راضی نیستم پشت در خانه من بمانی، مگر ندای مأمور حکومت نظامی را نمی شنوی؟ به منزل خود برو.

این بار، مسلم جواب داد: من در این شهر خانه و خانواده ندارم و غریبم. طوعه وقتی نام غریب را شنید نزدیک تر آمد و به آهستگی گفت: آقا اهل کدام دیاری؟

- از اهل مدینه و طایفه بنی هاشم هستم. طوعه همین که نام بنی هاشم را شنید مثل کسی که مطلوب خود را پیدا کرده گفت: آقا در صورتی که از بنی هاشم هستی شاید از حال مسلم خبرداری و اگر خبر نداری بدان که مردم کوفه مسلم را غریب و تنها گذارده بیعتش را شکسته اند و این حکومت نظامی که می بینی در شهر اعلام شده برای گرفتن مسلم بن عقیل است. اگر می توانی این خبر را به آقایمان حسین (علیه السلام) برسان که آن حضرت به این دیار نیاید، مسلم وقتی مطمئن گردید که این زن از شیعیان است آهی کشید و گفت: من مسلم بن عقیلم که اهل کوفه این گونه بیعتم را

شکستند و اگر ممکن باشد امشب مرا پناه بده چون صبح شود پاداش مهمان نوازی تو را خواهم داد. طوعه مسلم را به خانه اش دعوت کرد و اتاقی در اختیارش قرار داد.

مسلم در خانه طوعه به عبادت و راز و نیاز مشغول بود و مرتباً صدای منادی عبیدالله به گوشش می رسید ایها الناس بدانید، فرمان امیر است: هر کس مسلم را به خانه راه دهد جان و مالش در امان نیست؛ هر کس مسلم را معرفی کند جایزه دارد؛ هر کس مخفی گاه او را خبر دهد بهای خون مسلم را دریافت خواهد داشت.

طوعه پسری داشت به نام بلال که از رفت و آمد مادرش به اتاق دیگر متوجه شد مسلم در خانه آنان به سر می برد. صبح زود خبر مخفی شدن مسلم را به ابن زیاد رسانید. عبیدالله بن زیاد بی درنگ محمد ابن اشعث را با عده کثیری برای دستگیری مسلم فرستاد. مسلم با شنیدن صدای نماز گزارد تا زودتر مهیّای رفتن شود. او پس از اقامه نماز لباس خود را پوشید و زره بر تن کرد و خود بر سر نهاد و چکمه به پا کرد، و شمشیرش را به دست گرفت و از طوعه خداحافظی کرد و خارج شد. درست در همین موقع بود که محمد بن اشعث با لشکرش سررسید و خانه را محاصره کردند. مسلم شجاعانه از منزل بیرون آمد و با شمشیر آخته به دشمنان حمله ور شد.

طه حسین (۱۸۸۹ - ۱۹۷۳م)

طه بن حسین بن سلامة مشهور به طه حسین مسلمان سنی مذهب مصری، روزنامه نگار، نویسنده و استاد دانشگاه.

در ٦ سالگی بینایی خود را از دست داد. با این همه تحصیل را دامه داد. او در سال ۱۸۹۸ م قرآن کریم را حفظ کرد و در سال ۱۹۰۲م به الازهر، راه یافت و در آن جا علوم اسلامی را آموخت. و با تأسیس دانشگاه قدیمی مصر (۱۹۰۸م) بدان راه یافت و از محضر درس استادان خارجی بهره های فراوان برد و زبان فرانسه را نیک آموخت و در سال ۱۹۱٤م رساله دکترای خود را تحت عنوان ذکری ابی العلاء (= یا دبود ابو العلاء) نوشت و از طرف همین دانشگاه به فرانسه رفت و در دانشگاه مونپلیه

به تحصیل پرداخت. در سال ۱۹۱۹م رسالهٔ دکترای دیگرش را دربارهٔ ابن خلدون و فلسفه اجتماعی او نوشت. در همین سال به مصر بازگشت و استاد تاریخ قدیم (یونان و روم) شد. از سال ۱۹۲۵م به بعد در دانشگاه ادبیات استاد تاریخ ادبیات عرب شد. و کتابی با عنوان فی الشعر الجاهلی نوشت و در آن شعر جاهلی را انکار کرد و جنجال عظیمی به دنبال انتشار این کتاب پدید آمد. طه حسین در سال ۱۹۲۸م رئیس دانشکده ادبیات شد و در سال ۱۹۵۰م به وزارت فرهنگ رسید. از سال ۱۹۵۲م به بعد فقط به کارهای ادبی و تحقیقی پرداخت و از دانشگاه های مختلف دنیا دکترای فتخاری دریافت کرد. از معروفترین آثار او به کتاب های زیر می توان

اشاره کرد: پیشروان اندیشه، آن روزها، انقلاب بزرگ علی و فرزندانش، آئینه اسلام، در پیرامون سیره نبوی و وعده راست. طه حسین نظریه حکومت خواهی امام حسین (علیه السلام) را رد کرده است و فلسفه قیام آن حضرت را گریز از بیعت با یزید می داند؛ زیرا همهٔ تلاش خود را به کار گرفت تا از زیر بار بیعت رها شود. وی در این زمینه می نویسد: شاید گفته شود که حسین بر یزید شورید و بیعت او را شکست، می خواسته است زمام امور را از دست وی خارج سازد و جنگ میان مسلمانان را به همان حالتی که در زمان پدرش علی بوده است، درآورد؛ از این رو یزید از حق حاکمیت خود دفاع کرد و جلوی تفرقه بین مسلمانان را گرفت. ولی این گفته صحیح نیست، زیرا حسین (علیه السلام) اگر برای جنگ پایداری می کرد حاضر به مذاکره نمی شد و او سه پیشنهاد داد که اگر هر کدام از آن ها پذیرفته می شد قضیه خاتمه می یافت. ولی

ص: ۲۳۹

همراهان نادان ابن زیاد اصرار داشتند که او و همراهانش را خوار و ذلیل کنند و تسلیم ابن زیاد نمایند.

طه حسین با ذکر نمونه هایی از جنایات بنی امیه علی بنی هاشم می نویسد: شیعیان [پیروان اهل بیت و هاشمیان] از بنی امیه دل پرخونی داشتند؛ زیرا در زمان معاویه، حجر بن عدی و یارانش را کشتند و یزید، نیز، حسین بن علی و عده ای از یارانش را به شکل فجیع و رقت باری به قتل رساند.

[در مقابل] بنی امیه مدعی بودند که از شیعیان و خوارج، خونی طلبکارند؛ زیرا آن ها می گفتند که عثمان، به دست شورشیان کشته شد، که بعضی از آن ها نسبت به علی وفادار ماندند، و عده ای هم بر او خروج کردند، علاوه بر این، بنی امیه از مسلمانان، خون هایی، مخصوصاً خون کشتگان جنگ بدر، را خواستار بودند.

او هم چنین می نویسد: ابن زیاد چنان می پنداشت که با کشتن حسین فتنه را ریشه کن و شیعه را نومید خواهد ساخت و به این ترتیب آنان را وادار خواهد کرد که دست از آرزوها بشویند و به آن چه ناچار باید به آن گردن نهند سر فرود آورند. ولی ابن زیاد فتنه را گداخته تر کرد و کار بد او کارهای بد دیگری را سبب شد و خون های ریخته شده و شکنجه هایی که به کودکان و زنان داده شد همه برخلاف آن چه ابن زیاد می خواست نتیجه به بار آورد.

این نویسنده معاصر مصری از دیدگاه اهل سنّت به قضیّه عاشورا پرداخته و در رابطه با شخصیت امام حسین (علیه السلام) دچار سطحی نگری مفرط شده است و می گوید: این دو برادر (حسن و حسین)، از حیث اخلاق و مزاج و رفتار باهم اختلاف داشتند، حسن ملایم و ظریف و با نزاکت بود و این صفات جنگ و خونریزی را نزد او منفور ساخته بود و صلح را بر جنگ ترجیح می داد. اما حسین مانند حسین پدرش علی (علیه السلام) در راه حق شدید و سخت گیر بود و از مسامحه در کاری که نباید در آن مسامحه بشود خوشش نمی آمد و از صلح برادرش حسن با معاویه ناراحت بود و زبان به اعتراض گشود، ولی حسن او را تهدید کرد که تا انجام یافتن صلح او را به زنجیر خواهد کشید. حسین بر خلاف حسن، زیاد زن نمی گرفت و از زندگانی مرفّه خوشش نمی آمد و در صدد جلب محبت دیگران نبود و نسبت به خود و اطرافیانش سرسخت بود.

طیّار، نک: ابوالفضل

ظبیان بن عثمان تمیمی

از هواداران و فرماندهان تحت امر مختار بن ابو عبید ثقفی. وی به استعداد ٤٠٠ نفر نیرو، برای آزادسازی محمّدبن حنفیّه از چنگ نیروهای ابن زبیر، از سوی مختار مأموریت یافت. نیروهای ظبیان بن عثمان توانستند محمّد بن حنفیه را از زندان آزاد کنند.

ظهیر بن حسان اسدی

از قبیله بنی اسد و از شهدای کربلا

ص: ٢٤٠

ع

عائذ بن مجمع بن عبدالله

او پسر مجمع بن عبدالله بن عائذی بود. عائذ با پدرش و به راهنمایی طرماح بن عدی در بین راه، خود را به اردوی امام حسین رسانیدند. عائذ و پدرش قبل از نخستین حمله در روز عاشورا شهید شدند ولی نظر دیگر این است که ایشان در حمله اول به درجه رفیع شهادت نائل آمدند.

عائذ بن مجمع عائذی

برخی از مورخین او را از شهدای روز عاشورا دانسته اند.

عابدة آل علی، نک: زینب (سلام الله علیها)

عابر بن حسّاس بن شریح

برخی از مورخین او را از شهدای روز عاشورا دانسته اند.

عابس بن ابی شبیب شاکری

عابس بن ابی شبیب بن شاکر بن ربیعه بن مالک بن صعب بن معاویه بن کثیر بن مالک بن جشم بن حاشد حمدانی شاکری.

بنی شاکر تیره ای از قبیله حمدان هستند، و عابس از اهالی کوفه بود.

بنی شاکر از مخلصین ولایت حضرت امیرالمؤمنین بودند؛ به طوری که در جنگ صِفَّین، آن حضرت دربارهٔ ایشان فرمود: «اگر بنی شاکر هزار نفر بودند خدای تعالی به درستی و حقیقتاً عبادت می شد».

سوابق و فضایل عابس:

از شخصیت های بارز شیعه، مدیر، ارجمند، شجاع، سخنور، زاهد و شب زنده دار بود. او از مردان پاک، خالص، و قهرمانی شورانگیز و از بزرگترین انقلابیون محسوب می شد.

از سخنان او با مسلم بن عقیل چنین به نظر می رسد که شخصی محتاط و دقیق و به بیعت مردم کوفه اطمینان چندانی نداشته، ولی با این همه، او شخصی با اراده در جهت انقلاب بوده است.

مسلم بن عقیل او را به عنوان پیک خویش به سوی امام حسین فرستاد، تا بیعت مردم کوفه را به اطلاع امام برساند و امام برای ورود به کوفه دعوت کند. این حادثه، پیش از دگرگونی و تغییر اهالی کوفه اتفاق افتاد.

عابس از متقدمین شیعه، حافظ و حامل حدیث، و او را مجلسی بود که شیعیان به خدمتش می رسیدند و از او حدیث می شنیدند.

در ابتدای ورود مسلم (علیه السلام) به کوفه که در خانه مسلم بن عوسجه مهمان بود و نامه حضرت امام حسین (علیه السلام) را برای مردم کوفه قرائت می کرد، در یک نوبت از قرائت، عابس برخاست و سخنان دقیقی بعد از حمد و ثنای الهی خطاب به مسلم ایراد کرد:

اما بعد، پس من خبر نمی دهم شما را از مردم و نمی دانم چه در ایشان هست و مغرور نمی سازم شما را به ایشان. به خدا سوگند که من خبر می دهم شما را از آن چه در درون نفس خود هست. به خدا قسم که اطاعت می کنم شما را هرگاه بخوانید مرا، و می جنگم با دشمنان شما و پیوسته در یاری شما شمشیر می زنم تا خدا را ملاقات کنم و مزد خود نخواهم مگر از خدا.

پس حبیب بن مظاهر برخاست و گفت خدا تو را رحمت کند ای عابس، همانا آن چه در دل داشتی به مختصر قولی ادا کردی، قسم به خداوندی که نیست جز او خداوندی به حقّ، من نیز مثل

عابس و بر همان عزم هستم.

بعد از شهادت شوذب، عابس خدمت حضرت امام حسین رسید و بعد از سلام، عرض کرد: یا ابا عبدالله، هیچ آفریده ای چه نزدیک چه دور چه خویش چه بیگانه در روی زمین نیست که در نزد من عزیزتر و محبوب تر از تو باشد و اگر قادر بودم که دفع این ظلم و قتل را از تو بنمایم به چیزی که از خون و جان من عزیزتر بود، سستی در آن نمی کردم و این کار را به پایان می رسانیدم. آن گاه آن حضرت را سلام داده و عرض کرده:

شاهد باش که من بر تو و دین پدر تو هستم، پس با شمشیر کشیده به میدان تاخت.

ربیع بن تمیم که از دشمنان بود می گوید: من عابس را، که به میدان آمد، شناختم؛ چون از قبل با او آشنا بودم و شجاعت و مردانگی او را در جنگ ها مشاهده کرده بودم و شجاع تر از او کسی را ندیده بودم. در این وقت لشکر را ندا در دادم که ای مردم: هَذَا اَسَدُ اَلاِسْوَدِ هَذَا اِبْنُ ابي شَبِيبٌ.

این شیر شیران، ابن ابی شبیب است. هر کس به جنگ او برود، سالم بر نمی گردد.

عابس چون شعله آتش، در میدان جولان می کرد و مبارز می طلبید، و هیچ کس جرئت جنگیدن با او را نداشت و لذا پیوسته چون شیر غرّش می کرد و می گفت: اِلاّ رَجُلٌ، اِلاّ رَجُلٌ!؟ (آیا مردی نیست، آیا مردی نیست؟!) تا این که این صحنه بر عمر بن سعد ناگوار آمد دستور داد عابس را سنگباران بکنند. لشکریان از هر سو به جانب او سنگ انداختند. عابس که چنین دید زره و کلاه خود را کنار گذاشت و بر لشکر حمله نمود.

ربیع می گوید: به خدا سوگند عابس به هر طرف که حمله می کرد بیش از دویست نفر از پیش او می گریختند و بر روی یک دیگر می افتادند.

بدین گونه رزم کرد تا آن که لشکر از هر طرف او را احاطه کردند و از زیادی جراحت سنگ، زخم شمشیر و نیزه او را از پای درآورد.

سپس سرش را از تن جدا کردند و من سر او را در دست جماعتی از شجاعان دیدم که هر یک ادعا می کرد که من او را کشتم. ابن سعد گفت:

نزاع و مخاصمه نکنید هیچ کس یک تنه او را نکشت بلکه همگی در کشتن او هم دست شدید.

در زیارت ناحیه مقدسه و رجبیه نامش وارد شده است:

اَلسَّلاَمُ عَلَی عَابِسِ بْنِ اَبی شَبِیبُ اَلشَّاکِرِيِّ.

عابس بن شبیب، نک: عابس بن ابی شبیب شاکری

عاشق اصفهانی (متوفی: ۱۱۸۱ ق)

آقا محمد عاشق اصفهانی، از اهالی اصفهان بوده و با پیشهٔ خیاطی روزگار می گذرانیده و به قناعت و دیگر صفات نیک شهرت داشته است.

عاشق با شاعران هم عصر خود در اصفهان چون آذر بیگدلی، هاتف اصفهانی و صباحی کاشانی انجمن شعری داشته و به احتمال، ریاست آن نیز بر عهده او بوده است. فن اصلی او غزل سرایی است و در غزل هایش بیشتر مضامین عاشقانه دیده می شود.

عاشق اصفهانی از جمله شاعرانی است که در مصیبت سیّد و سالار شهیدان، امام حسین اشعار پرسوز و گدازی دارد. هم اکنون ترجیع بندی در مرثیه سیّدالشهدا از او به جای مانده است. عاشق اصفهانی در این ترجیع بند به استقبال ترجیع بند محتشم کاشانی رفته و از او پیروی نموده که بند اوّل آن چنین سروده شده است:

امروز روز تعزیه آل مصطفی است *** امروز روز ماتم سلطان کربلاست

روزیست این که نخل فتوت ز پا فتاد *** روزیست این که شور قیامت بپای خاست

بر گِرد عرش مرثیه خوان است جبرئیل *** در آسمان به حلقه کروبیان عزاست

خامش نشسته بلبل ازین غم به طرف باغ *** وز بانگِ نوحه سر به سر آفاق پر صداست

بر لب حدیثشان غم فرزند فاطمه است *** حور و پری که بر تنشان پیرهن قباست

از مصطفی و آل حیا در جفا نکرد *** با ما زمانه را سر و برگ وفا کجاست؟

جمعی که عالَم است طفیل وجودشان *** بنگر به حالشان از جفا و ستم چه هاست

چون خون نور دیده زهرا به خاک ریخت *** خون گر رود ز دیده گریان ما، رواست

از قصه لب ببندم و گریم درین عزا *** خود طاقت شنیدن این ماجرا که راست؟

جن و ملک به نوحه درآمد، عزای کیست؟ *** این شور در زمین و فلک از برای کیست؟

آن روز گشت خون دل ما به ما حلال *** کآلود چرخ، پنجه به خون نبیّ و آل

صد قرن بگذرد اگر از دور آسمان *** از جبههٔ جهان نرود گرد این ملال

بیرون نرفت گر ز تنم جان، غریب نیست *** این ماجرا تمام نگنجید در خیال

با این دو چشم تر چه قدر خون توان فشاند *** گیرم رود به گریه مرا عمر، ماه و سال

یک عمر چیست؟ گر بودم صد چو عمر نوح *** کم باشد از برای چنین ماتمی مجال

بیش از هزار سال شد اکنون که ماتم است *** از بهر او هنوز چنین ماتمی کم است

***

در خون کشیده پیکر دارای دین ببین *** از تن جدا فتاده سر نازنین ببین

شهباز عرش را به هوای دیار قدس *** در خون خویش بالفشان در زمین ببین

زین گرگ سال خورده که در خون کشیده است *** نور دو چشم شیر خدا را به کین ببین

طفلان خردسال حرم را نظاره کن *** بر چشمشان ز شوق پدر آستین ببین

در خیمه حرم زیتیمان فغان نگر *** در آن میانه، ناله روح الامین ببین

***

نور دو چشم فاطمه و بوتراب کو؟ *** تاریک گشت هر دو جهان، آفتاب کو؟

غلمان و حور تعزیه دارند و سوگوار *** ای روزگار، سیّد اهل شباب کو؟

زین العباد را که به زنجیر می کشند *** جدّ بزرگوار کجا رفت و باب کو؟

عاصم بن ابی صیفی

وی از هواداران و نزدیکان یزید بن معاویه بود. پس از آن که یزید، بعد از مرگ پدرش، به خلافت رسید، عاصم بن ابی صیفی به حضور یزید رسید و گفت: ای امیر مؤمنان، درود و رحمت خدا بر تو باد! به مصیبت از دست دادن خلیفهٔ خدا دچار شده ای، اما خلافت خدا را به تو داده اند. معاویه درگذشت. خدا گناهانش را ببخشد. پس از او ریاست به تو رسیده، برای مصیبت بزرگی که وارد شده از خدا صبر بخواه و برای موقعیتی که بخشیده او را سپاسگزار باش. یزید گفت: ای ابن صیفی، پیش بیا! او نیز پیش رفت و در نزدیکی یزید نشست و وی ابن صیفی را ملاطفت کرد.

عاصم بن عبدالله ازدی

وی یکی از هواداران و یاران شجاع مختار بن ابو عبید ثقفی بود که در آخرین نبرد نیروهای مصعب بن زبیر با مختار کشته شد.

عاصم بن قیس حمدانی

وی یکی از هواداران و فرماندهان تحت امر مختار بن ابو عبید ثقفی بود. عاصم در به ثمر رساندن قیام مختار بسیار مؤثر بود.

عالمة غیر معلّمة، نک: زینب (سلام الله علیها)

عامر بن جلیده

بعضی مورخین او را از شهدای کربلا دانسته اند. نام آن بزرگوار در زیارت رجبیّه آمده است.

عامر بن حسّان طایی

عمّار بن حسان بن شریح بن سعد بن حارثة بن لام بن عمرو بن ظریف بن عمرو بن ثمامه بن ذهل بن جذعان بن سعد بن طیّ.

او از شیعیان مخلص در ولایت و از شجاعان معروف و پدرش، حسان، از مجاهدین جنگ جمل و از شهدای جنگ صِفّین، و از اصحاب حضرت علی (علیه السلام) بوده است.

او در مکه به خدمت حضرت امام حسین رسید، و هم چنان در محضر آن حضرت بود تا این که همراه امام (علیه السلام) وارد کربلا شد و در وز عاشورا در حمله نخست به شهادت رسید.

عامر بن خلیده

بعضی مورخین او را از شهدای کربلا دانسته اند. نام آن بزرگوار در زیارت رجبیّه آمده است.

عامر بن شراحیل (۲۱ - ۱۰٤ ق)

از او، داستان منزلگاه «قصر بنی مقتال» را، به نقل از مجالد بن

ص: ۲٤۳

سعید، روایت کرده اند. مادرش به سال ۱٦ ق در جلولاء اسیر شد.

او و پدرش نخستین کسانی بودند که به دعوت مختار پاسخ مثبت دادند و حقّانیّت موضع او را گواهی کردند و در سال ٦۷ ق همراه او به ساباط مدائن رفتند.

او پس از شکست مختار به حجّاج، دژخیم اموی، پیوست. آن گاه در سال ۸۲ به عبدالرّحمان بن اشعث روی آورد و ضدّ حجّاج کارزار کرد و هنگامی که عبدالرّحمان شکست خورد، از قتیبة بن

مسلم، فرماندار حجّاج در ری، تقاضا کرد که برایش امان بخواهد و او نیز برایش امان نامه گرفت و سرانجام ریاست دستگاه قضایی کوفه را در زمان عمر بن عبدالعزیز به عهده گرفت.

او از چهره هایی است که از یاری مسلم و سالارش حسین (علیه السلام) دست کشید و به همراه کاروان نور نرفت. ابو مخنف از او روایت می کند. او در کوفه به مرگ ناگهانی از دنیا رفت. طبری از او ١١٤ خبر آورده است.

در تهذیب التهذیب به نقل از عجلی آمده است که عامر شراحیل از ٨٤ تن از صحابه روایت شنیده و خود، امیرمؤمنان را درک کرده و در سال ١١٠ ق. از دنیا رفته است.

عامر بن مالک کوفی

عامر بن مالک نیز از اصحاب ابی عبدالله (علیه السلام) در صحنه کربلا و عاشورا است چنان که در زیارت رجبیّه است: السّلام علی عامر بن مالک

عامر بن مسلم بن عبدی

عامر بن مسلم بن حسان بن شریح بن سعد بن حارثه السعدی البصری. از او با نام سالم بن مسلم بن عبدی هم یاد کرده اند.

عامر از شیعیان بصره و به قولی از طایفه عبدی و به قولی از طایفه سعدی بود. عبدی و سعدی هر دو از تیره های عبدالقیس و عدنانی می باشند.

از جمله فضایل و سوابق عامر این است که خود در خدمت حضرت امام حسین (علیه السلام) در کربلا به فیض شهادت رسید و پدرش، مسلم، در جنگ صِفَّین در خدمت حضرت امام علی (علیه السلام) بوده و به شهادت رسیده است.

عامر و مولایش، سالم، به همراه یزید بن ثبیط در مکه به خدمت امام حسین (علیه السلام) شرفیاب شده و هم چنان در خدمتش بودند تا این که با هم به کربلا آمدند و در روز عاشورا در حمله نخست به شهادت رسیدند.

نام عامر در زیارت ناحیه مقدسه وارد شده است. السلام علی عامر بن مسلم ...

عامر شعبی

بسیاری از وقایع بعد از عاشورا از زبان شعبی نقل شده است و جزء وقایع نگارهای تاریخ عاشور است.

وی از اهالی کوفه و از علاقه مندان مختار بن ابو عبید ثقفی بود.

عباد بن حصین

وی یکی از عمّال مصعب بن زبیر بود. قباع، نماینده ابن زبیر، نیرویی به فرماندهی عبادبن حصین و قیس بن هیثم برای مقابله با سپاه مثنّی بن مخربة بن عبدی، که از هم پیمانان مختار و خون خواهان حسین بن علی (علیه السلام) بود گسیل داشت. دو سپاه در مدینة الرّزق به یکدیگر برخوردند و جنگ سختی میان ایشان در گرفت که سرانجام با پیروزی عمّال ابن زبیر و شکست مثنی به پایان رسید و سپاهیان ابن زبیر به بصره، به نزد قباع بازگشتند.

در جنگ مصعب بن زبیر علیه مختار بن ابوعبید ثقفی، مصعب، ارتش خود را مهیّای حرکت به سوی کوفه کرد. و ابتدا گروهی مسلّح را در مقام پیشقراولان لشکر، به فرماندهی عبادبن حصین، که از طایفهٔ بنی تمیم بود، به مقدّمه لشکر گماشت.

در آخرین نبرد مصعب بن زبیر علیه مختار، عبادبن حصین مأمور شد که عناصر مخالف مختار را در شهر کوفه شناسایی و آنان را به لشکر مصعب ملحق کند.

عباد بن مهاجر جهنی

عباد از وادی جهنیّه(که آب از آن جا به ینبع و به مدینه و اطراف سرازیر می شود) می باشد. عباد، که از صالحان و محبان عترت طاهرین است؛ از جهنیّه به امام ملحق شد در حالی که خبر شهادت مسلم بن عقیل را به حضرت داده بودند. بسیاری از اعراب در این جا از امام (علیه السلام) جدا شدند و اصحاب خاص امام (علیه السلام) ماندند. عباد نیز تا کربلا در کنار امام بود و پس از قتال سخت با دشمن شهید شد.

عباد حبطی

وی یکی از هواداران و فرماندهان تحت امر مصعب بن زبیر بود.

ص: ٢٤٤

در آخرین نبرد ابن زبیر علیه مختار بن ابو عبید ثقفی، عباد حبطی در محاصره و دستگیری شخص مختار بسیار مؤثر بود.

عباس الاصغر بن علی بن ابیطالب (علیه السلام)

مادرش صهباء است. صفت «اصغر» برای عباس، فرزند صهبا، برای مشتبه نشدن با «عباس اکبر» فرزند امّ البنین است که هر دو از فرزندان امیرالمؤمنین هستند. سیّد عبدالرزاق المقرم در کتاب العباس شرحی مبسوط تر در این باب نگاشته و گفته است که عباس اصغر در شب عاشورا به هنگام آوردن آب از شریعه فرات که به اتفاق جمعی از جوانان بنی هاشم برای آوردن آب رفتند به شهادت رسید.

عبّاس بن جعده

وی از هواداران قیام مختار و از نیروهای تحت امر او بود. هنگامی که مختار، سپاهی را به فرماندهی شرحبیل بن ورس حمدانی برای تصرّف حجاز اعزام کرد ابن ورس، عبّاس بن جعده را فرمانده سمت چپ لشکر قرار داد.

وی از گزارشگران واقعه عاشوراست. این مرد «عیّاش بن جعده» نیز خوانده شده است و از کسانی است که ابو مخنف دربارهٔ رویداد جانسوز عاشورا و رخدادهای پیش و پس از آن، از او روایت می کند.

قیام مسلم ضدّ ابن زیاد، پیمان شکنی و خیانت مردم به او و تنها نهادنش در میدان کارزار، و موضع حق ستیز ابن زیاد را یونس بن ابی اسحاق، از او روایت می کند.

عباس بن جعده از کسانی است که با مسلم بیعت و با او قیام کرد و آن گاه به هنگام شدّت یافتن کارزار ناپدید شد و دیگر خود را به مسلم نشان نداد.

خود می گوید: خَرَجْنَا مَعَ مُسْلِمٍ ...

ما از کسانی بودیم که به فرماندهی مسلم بر ضدّ دستگاه اموی بپا خاستیم ...

عباس بن جعده جدلی کوفی

از قبیله بنی جدل و از شیعیان امیرالمؤمنین که با مسلم بن عقیل در کوفه بیعت کرد و یکی از کسانی است که مسلم بن عقیل رایت و پرچمی به او داد تا در یورش و حمله به دارالاماره عبیدالله بن از سرداران اصحاب مسلم باشد. مأموران و سربازان ابن زیاد وقتی حضرت مسلم را شهید کردند به سراغ عباس بن جعده رفتند او را نزد عبیدالله بن زیاد بردند و ابن زیاد دستور داد او را گردن زدند. عباد همانند مسلم و هانی از شهدای کوفه هستند.

عبّاس بن جعده جولی، نک: عباس بن جعده جدلی کوفی

عباس بن حسن بن عبیدالله بن عبّاس (علیه السلام)

از نوادگان حضرت قمر بنی هاشم (علیه السلام). مکنّی به «ابی الفضل»، و خطیبی فصیح و شاعری بلیغ بوده است. خطیب بغدادی آورده است: او از اهل مدینه است. مردی شاعر و فصیح است. بیشتر علوییّن او را اشعر اولاد ابیطالب دانسته اند.

عبّاس بن سهل مساعدی

وی یکی از بزرگان مکّه در زمان عبدالله بن زبیر بود. ابن زبیر پس از آن که از مراجعت مختار بن ابو عبید ثقفی به مکّه آگاه شد، عباس بن سهل مساعدی را به جانب مختار فرستاد و از او دعوت کرد که با ابن زبیر ملاقات و بیعت کند.

هنگامی که مختار بن ابو عبید ثقفی، سپاهی را به فرماندهی شرحبیل بن ورس حمدانی برای تصرّف حجاز اعزام نمود، بن زبیر، عباس بن سهل را با سپاهی به سوی سپاه مختار روانه کرد تا اینورس را از تصمیمش منصرف سازد. عباس بن سهل با ابن ورس وارد مذاکره شدند. چون عباس بن سهل، ابن ورس را در تصمیمش مصمّم دید، از این رو با حیله ای، ابن ورس را به قتل رساند و سپاهیان او را هزیمت و قلع و قمع کرد.

عبّاس بن علی بن ابیطالب (علیه السلام)، نک: ابو الفضل العباس (علیه السلام)

عبّاس جدلی، نک: عباس بن جعده جدلی کوفی

عبّاس زغیب (متوفی: ۱۳۰٤ ق)

شیخ عبّاس زغیب بن شیخ محمّد بن عبّاس، در قریه ای از قرای بعلبک متولّد شده و در همان جا در گذشته است. او حدود ۳۰ سال عمر کرده است. از اشعار اوست دربارهٔ واقعه کربلا:

وَ لَا مَجِّدِ حَتَّى تَأْنَفُ النَّفْسِ ذُلِّهَا *** وَ تَخْتَارُ دُونَ اَلضَّيْمِ لِلْحَتْفِ مَشْرَباً

كَمَا سَنَّهَا يَوْمَ اَلطُّفُوفِ اِبْنُ حيدر *** فَارْوَى صُدُورَ اَلسُّمْرِ وَ اَلْبَيْضِ خضبا

ص: ٢٤٥

كَرِيمٌ اِبْتِ اَنْ تَحْمِلَ اَلضَّيْمَ نَفْسِهِ *** وَ اَنْ يَسْلُكَ اَلنَّهْجَ اَلذَّلِيلَ اَلْمُؤَنَّبَا

هر گاه از ذلّت متنفّر شوی و راهی برای مرگ بدون پستی و خواری بیابی، به مجد و بزرگی می رسی؛

همان گونه که در روز طف پسر حیدر (علیه السلام) سنّتی نهاده و سرنیزه ها را سیراب و شمشیرها را حنایی رنگ کرد؛

او کریمی بود که از ذلّت دوری می کرد و به راه ذلّت و خواری که سرزنش بار می آورد، نرفت.

عبدالا علی بن یزید کلبی

از شهدای نهضت حسینی در کوفه.

او جوانی بود از اهالی کوفه و جزء کسانی که با مسلم بن عقیل بیعت کردند. هنگامی که مسلم قیام خویش را بعد از دستگیری هانی بن عروة به دست ابن زیاد اعلام کرد عبدالاعلی لباس رزم پوشید و از منزل خویش بیرون آمد تا در محلّهٔ بنی فتیان به مسلم بپیوندد. کثیر بن شهاب بن حصین حارثی، که از قبیلهٔ مذحج بود او را دستگیر کرد. کثیر مزدور عبیدالله بن زیاد بود و به فرمان او طرفداران خویش را از قبیلهٔ مذحج گرد آورده بود تا مردم را وادارد که از طرفداری و حمایت مسلم بن عقیل دست بردارند. کثیر بن شهاب، عبدالاعلی بن یزید کلبی را دستگیر کرد و به پیش عبیدالله بن زیاد آورد. عبدالاعلی به ابن زیاد گفت: به قصد کمک به تو بیرون آمدم. عبیدالله سخنش را باور نکرد، فرمان داد تا عبدالاعلی زندانی شود.

بعد از آن که عبیدالله، مسلم بن عقیل و هانی بن عروة را به شهادت رساند، فرمان داد تا عبدالاعلی را پیش او آوردند. عبیدالله به او گفت: ما را از کار خویش آگاه کن و بگو که چرا از خانه بیرون

آمدی. عبدالاعلی گفت: خدا تو را اصلاح کند، من از خانه بیرون آمدم تا ببینم مردم چه می کنند. کثیر بن شهاب مر دستگیر کرد. عبیدالله گفت: سوگند بخور که جز آن چه گفتی هدفی دیگر تو را به بیرون آمدن از خانه نکشانده است و گناه این سوگند اگر دروغ بگویی بر عهدهٔ توست. عبدالاعلی از سوگند خوردن امتناع ورزید عبیدالله دستور داد: او را به جبانة السّبیع برده و گردنش را بزنند. مأموران او را به آن جا بردند و سر از تنش جدا کردند. (جبانة السبیع: نام یک بلندی در حومه شهر کوفه).

عبدالباقی عمری (١٢٠٤ - ١٢٧٩ ق)

عبدالباقی بن سلیمان بن احمد عمری فاروقی موصلی در موصل متولّد شد و در بغداد مناصب حکومتی داشت و در همان جا وفات یافت و دفن شد. نسب او به عمر بن خطّاب می رسد و قصیده ای در مدح امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) دارد.

قَضَی نَحْبَهُ فِی یَوْمِ عَاشُورَ مَنْ غَدَتْ *** عَلَیْهِ اَلْعُقُولُ اَلْعُشْرُ تَلْطِمُ بِالْعُشْرِ

قَضَی نَحْبَهُ مَنْ رَاحَ لِلْحَرْبِ خائضاً *** بسبحر دَمُ فَانْصَبْ بَحْرٍ عَلَی بَحْرٍ

عقول ده گانه در مصیبت کسی که در روز عاشورا به شهادت رسید، دست بر سر زدند؛

او دریایی از علم بود که (در روز عاشورا) در میان دریایی از خون غرق شد.

عبدالحسین أزری (١٢٩٨ - ١٣٧٤ ق)

این شاعر توانا در بغداد متولّد شد و از آزادی خواهان عراق بود. او نخستین روزنامه را در حمایت از حقوق اعراب منتشر کرد و مدّت ها در زندان گذرانید. او سرانجام در بغداد درگذشت و در نجف دفن شد.

از اشعار اوست در واقعه کربلا:

مَا كَانَ لِلاِحْرَارِ اَلْأَقْدُوَةِ *** بَطَلَ تَوَسَّدَ فِي اَلطُّفُوفِ قَتِيلاً

وَ تَعْشَقُ اَلاِحْرَارُ سُنَّتُكَ اَلَّتِي *** لَمْ تَبْقِ عُذْراً لِلشَّجَا مَقْبُولاً

قَتَلُوكَ لِلدُّنْيَا وَ لَكِنْ لَمْ تَدُمْ *** لِبَنِى أُمَيَّةَ بَعْدَ قَتَلَكَ جِيلاً

حَمَلَتْ (بِصِفِّينَ) اَلْكُتَابُ رِمَاحُهُمْ *** لِيَكُونَ رَأْسُكَ بَعْدَهُ مَحْمُولاً

يُدْعَوْنَ بِاسْمِ (مُحَمَّدٍ) وَ بِكَرْبَلاَ *** دَمُهُ غَداً بِسُيُوفِهِمْ مَطْلُولاً

مَا أَبْخَسَ اَلدُّنْيَا أَذاً لَمْ تستطع *** اَنْ تُوجَدَ اَلدُّنْيا إِلَيْكَ مَثِيلاً

بِسَمَائِكَ الشُّعَرَاءِ مَهْمَا حَلَقُوا *** لَمْ يَبْلُغُوا مِنَ اَلْف مِيل مَيلاً

قهرمانی که در سرزمین طف مقتول شد، نمونه ای برای آزادگان بود؛

(ای حسین (علیه السلام)) آزادگان شیوه و سنّت تو را عاشقانه دوست دارند. سنّتی که عذری برای کسی باقی نگذاشت؛

ص: ٢٤٦

بنی امیّه شما را برای دنیا کشتند ولی بعد از شما، دنیا حتی به اندازه یک نسل هم به آن ها وفا نکرد؛

(در صِفّین) قرآن را بر سر نیزه کردند تا این که (بتوانند) بعد از آن سر تو را بر نیزه حمل کنند؛

به نام محمّد (صلی الله علیه و آله) دعوت می کنند در حالی که در کربلا شمشیرهای خود را به خون او آغشته می کنند؛

چقدر دنیا پست است که نمی تواند کسی همانند تو را بیاورد؛ شعرا هر چه در آسمان بزرگی تو اوج بگیرند، یک میل از هزاران میل را نمی توانند پیش بروند.

عبدالحسین أعسم (۱۱۷۷ - ۱۲٤۷ ق)

شیخ عبدالحسین أعسم بن شیخ محمّد علی بن حسین بن محمّد أعسم زبیدی نجفی، از شعرای عرب که درباره امام حسین (علیه السلام) اشعاری سروده است مدفن او نجف است.

ورد الحسین الی العراق وظنّه *** تَوَكَّوا اَلنِّفَاقَ فَأَذَا اَلْعِرَاقُ كَمَا هیه

تبکیک عینی لا لأجل مثوبة *** كِنَّا عَيْنِي لِأَجْلِكَ باكيه

انست رزیّتکم رزایانا التی *** سَلَفَتِ وَ هَوْنَةَ الرَّزَايَا الآتيه

وَ فَجَائِعَ الْأَيَّامِ تَبْقَى مُدَّةً *** وَ تَزُولُ وَ هِيَ اَلَيَّ اَلْقِيَامُهُ بَاقِيهِ

وَ اَللَّهُ يَغْضَبُ لِلْبَتُولِ بِدُونِ أن *** تَشْكُو فَكَيْفَ اِذَا أَتَتْهُ شَاكِيهِ

حسین (علیه السلام) به عراق وارد شد در حالی که گمان می کرد آن ها نفاق را کنار گذاشته اند. ولی عراق همان گونه بود؛ که بود؛

چشم من فقط بر غم شما گریه می کند نه برای ثواب؛

مصیبت های شما، مصائب گذشته را به فراموشی سپرد و مصائب آینده را بر ما آسان کرد.

حوادث ناگوار دنیا مدّتی کوتاه می پاید و سپس از بین می رود، ولی مصیبت شما تا قیامت بر جاست.

بدون این که حضرت زهرا (سلام الله علیها) شکایتی بکند، خدا از آن چه برای او پیش آمده خشمگین است. اگر شکایت کند چه می شود؟

عبدالحسین بن سیّد علی

هفدهمین کلیددار بارگاه نورانی امام حسین (علیه السلام).

سیّد عبدالحسین، پسر کلیددار سابق است که پس از مرگ پدر تولیت حرم حسینی را از سال ۱۳۱۸ ق عهده دار شد و تا سال ۱۳٤۱ ق خود مباشر عملیّات حرم بود. در این سال به علت شدت علاقه به عبادت و اعتکاف پسر خود، سید محمد صالح، را به جای خود منصوب کرد.

عبدالحسین جواهر (ولادت: ۱۲۸۲ ق)

شیخ عبدالحسین بن شیخ عبد علی بن شیخ محمّد حسن صاحب جواهر، در نجف متولّد شد و در همان جا وفات یافت و مدفون شد. او شاگرد ملاّکاظم صاحب کفایه بود. در واقعه کربلا و در رثای امام حسین اشعاری دارد. از جمله:

جُمُعَةٍ شَمِلَهُمْ ضَحًّى فَعَدَّا الْخَطِّ *** بِ عَلَيْهِمْ فَفَرَقتَهُم مَسَاءٍ

وَ بِوَا لَذَّةِ اَلْحَيَاةِ بَذْلٌ *** وَ رَأَوْا عِزَّةَ اَلْفَنَاءِ بَقَاءً

آن ها گروهی بودند که در هنگام صبح جمع بودند، ولی روزگار بر آن ها گذشت و در هنگام شب پراکنده شدند؛

لذّت زندگی را که با خواری همراه بود قبول نکردند و نابودی با عزّت را بقای خود یافتند.

عبدالحمید جودة السحار (ولادت: ۱۳۹۳ ق)

نویسنده، و مترجم مصری. کتاب ادیبانه ای که این نویسنده درباره صحابی معروف پیامبر (صلی الله علیه و آله) ابوذر غفاری نوشته است به قلم زنده یاد دکتر شریعتی به فارسی ترجمه شده است. دیدگاه این نویسنده سنّی مذهب دربارهٔ قیام امام حسین چنین است:

حسین نمی توانست با یزید بیعت کند و به حکومت او تن بدهد، زیرا در این صورت بر فسق و فجور صحه می گذاشت و ارکان و پایه های ظلم و طغیان را محکم می کرد و بر حکومت باطل تمکین می نمود؛ ولی حسین راضی به این کارها نمی شد ولو این که اهل و عیالش به سختی بیفتند و خود و یارانش زنده نمانند.

عبدالرّحمان بن حجّاج

از شهدای کربلا. او و پدرش، مسعود بن حجّاج، در حملهٔ اوّل به شهادت رسیدند. برخی گفته اند این دو همراه سپاه عمر سعد از کوفه بیرون آمده بودند؛ ولی در کربلا به سوی حسین (علیه السلام) آمدند. نامشان در زیارت ناحیه مقدّسه آمده است.

ص: ۲۴۷

عبدالرّحمان بن شدّاد جشمی

وی یکی از هواداران قیام مختار بن ابو عبید ثقفی و از نیروهای تحت امر او بود. عبدالرّحمان بن شدّاد جشمی جزء هیئتی بود که از طرف مختار سرهای بریده قاتلان امام حسین (علیه السلام) را همرا هدایای زیادی خدمت امام سجّاد (علیه السلام) رساند.

عبدالرحمان بن عبد رب انصاری

او از قبیله خزرج انصار مدینه، اهل و ساکن کوفه بود و سوابق اجتماعی - سیاسی و فضایل درخشانی داشت:

او از اصحاب و راویان حدیث از حضرت پیامبر (صلی الله علیه و آله) و از اصحاب و شاگردان حضرت علی (علیه السلام) بود.

عبدالرحمان قرآن را از حضرت علی (علیه السلام) یاد گرفته و تربیت شده او و از شخصیت های برجسته کوفه و یکی از کسانی بود که برای امام حسین (علیه السلام) در کوفه بیعت گرفت.

از مکه تا کربلا در خدمت امام (علیه السلام) بود تا این که در روز عاشورا در حمله نخست به شهادت رسید.

عبدالرّحمان بن عقیل (علیه السلام)

مادرش کنیز بود. بعد از برادرش، جعفر، عازم میدان شد و جنگ سختی کرد و هفده نفر از دشمن را به هلاکت رسانید. او را عثمان بن خالد بن اسید جهنی، و بشیر بن حوط القایضی به شهادت رساندند.

نام عبدالرحمان در زیارت ناحیه و رجبیه آمده است. او به هنگام نبرد رجز ذیل را قرائت کرد:

اَبِي عَقِيلٌ فَارْفُوا مَكَانِي *** مِنْ هَاشِمٍ وَ هَاشِمٌ اِخْوَانِي

كُهُولُ صِدْقٍ سَادَةُ الاقرانَى *** هَذَا حُسَيْنٌ شَامِخُ اَلْبُنْيَانِ

وَ سَيِّدُ اَلشَّيْبِ مَعَ اَلشُّبَّانِ

پدرم عقیل است پس نسبت مرا با هاشم بدانید - برادرانم از قبیله بنی هاشم می باشند؛

آنان پیران و جوانمردان راست کردارند و سروران همانند و این حسین (علیه السلام) بلند مرتبه است. سرور پیران و جوانان.

به نقل طبری، مختار قاتلان عبدالرحمان را در بیابانی دستگیر کرد و بعد از آن که گردنشان را زد، آن ها را سوزانید.

عبدالرحمان ارحبی

عبدالرحمان بن عبدالله بن کدن بن ارحب بن دعام بن مالک بن معاویه بن صعب بن رومان بن بکیر حمدانی الارحبی بود و بنی ارحب تیره ای از قبیله حمدان می باشند. گویا عبدالرحمان هم اهل کوفه بود. او مردی شجاع، فعّال، با فضیلت، و پدرش از صحابه و خود هم از تابعین، و یکی از هفت نفری است که پیام ها و نامه های کوفیان را در مکه به محضر حضرت امام حسین (علیه السلام) تسلیم کرد و آن هفت نفر عبارتند از: قیس بن مسهّر، عبدالرحمان ارحبی، عبدالله بن وال تمیمی، عبدالله بن سبع، سعید بن عبدالله حنفی، هانی بن هانی سبیعی، عمارة بن عبید سلولی.

عبدالرحمان ارحبی، قیس بن مسهّر و عمارة بن عبید را امام (علیه السلام) از مکه به همراه مسلم بن عقیل (علیه السلام) به کوفه فرستاد.

آنان از یاوران مسلم (علیه السلام) بودند تا این که مسلم (علیه السلام) به شهادت رسید.

آن گاه عبدالرحمان به خدمت امام حسین (علیه السلام) رسید و از جمله اصحابش بود که وارد کربلا شد و در روز عاشورا به شهادت رسید.

بنا به قول مناقب او در حمله نخست به شهادت رسید، ولی ابصارالعین می نویسد: عبدالرّحمان در روز عاشورا بعد از مشاهده مظلومیت جبهه حقّ، از امام (علیه السلام) اجازه جهاد گرفت و عازم میدان شد و مدام جنگید تا این که به فیض شهادت نائل شد.

و در هنگام مبارزه رجزهایی هم خواند که قسمتی از آن به شرح ذیل است:

صَبْراً عَلَی اَلاِسْیَافِ وَ اَلاِسْنِهِ *** صَبْراً عَلَیْهَا لِدُخُولِ اَلْجَنَّهِ

ای نفس برای خاطر ورود به بهشت در مقابل شمشیرها و نیزه ها صبور باش.

نام او در زیارت ناحیه مقدسه آمده است: السَّلاَمُ عَلي عَبْدالرَّحْمان بن عبداللهِ بْنَ كَدَرَ الارحبي. بِهِ نَظَرَ معجم رِجَالِ اَلْحَدِيثُ عَبْدَالرَّحْمَانِ بْنُ عَبْدِاللهِ اِرْحَبِي همَّان عَبْدِالرَّحْمَانِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ اِزْدِي است.

عبدالرّحمان بن ابی خشکاره بجلی

از نیروهای عمر سعد در روز عاشورا. وی قاتل جناب مسلم بن عوسجه بود و جزء چند نفری بود که پیراهن خونین امام حسین (علیه السلام) را غارت کردند.

ابوسعید صیقل گوید: مختار از مخفیگاه چهار تن از عاملان حادثه کربلا اطلاع پیدا کرد و گزارش دهنده، سعر بن ابی سعر حنفی، از یاران نزدیک مختار بود. مختار، عبدالله بن کامل را با

ص: ۲٤۸

گروهی مأمور به دنبال آنان فرستاد. ابوسعید، که خود جزء افراد عبدالله کامل بود، گوید: ما برای این مأموریت حرکت کردیم تا به طایفه بنی ضبیعه رسیدیم و یک نفر از آن افرادی را که تحت تعقیب بود به نام زیادبن مالک دستگیر کردیم؛ و سپس ابن کامل مرا با گروهی به مأموریت دیگری فرستاد و ما به خانه ای در منطقة حمراء آمدیم و در آن جا دو نفر از فراریان مورد نظر را به نام های عبدالرحمان بن ابی خشکاره بجلی و عبدالله بن قیس خولانی را دستگیر کردیم و همهٔ دستگیر شدگان را دسته جمعی به نزد مختار آوردیم.

مختار تا چشمش به آن جانیان افتاد، بر سر آنان فریاد زد و گفت: يَا قَتَلَةَ سَيِّدِ شَبَابِ اَهْلِ الجنّة ...؛ ای قاتلان سرور جوانان بهشت، دیدید چگونه خداوند شما را به دست انتقام سپرد!!. دیدید که آن پیراهن سرخ رنگ، چه نحوستی برای شما پیش آورد (و این چند نفر از جمله کسانی بودند که پیراهن سرخ امام حسین (علیه السلام) را غارت کرده بودند.) سپس مختار فریاد زد:

بی درنگ آنان را در مقابل بازار و در ملأ عام، گردن بزنید. و این حکم بلافاصله اجرا شد.

عبدالرّحمان بن ابی سبره جعفی

یکی از فرماندهان سپاه عمر سعد که یک چهارم از نیروهای شهر کوفه را تحت فرمان داشت.

عبدالرّحمان بن ابی عمیر

وی از روایتگران واقعه عاشوراست. دعوت شدن مختار برای تسلیم و امان خواستن از ابن زیاد، از او روایت شده است.

عبدالرّحمان بن ابی عمیر ثقفی

وی یکی از هواداران مختار بن ابو عبید ثقفی و از نیروهای تحت امر او بود. عبدالرّحمان بن ابی عمیر ثقفی جزء هیئتی بود که از طرف مختار سرهای بریده قاتلان امام حسین (علیه السلام) را همراه هدایای زیادی خدمت امام سجُاد (علیه السلام) رساند. وی یکی از وقایع نگارهای تاریخ عاشور است.

عبدالرّحمان بن اصلخب

از نیروهای عمر سعد در کربلا بود. وی به همراه برادرش علیه امام حسین (علیه السلام) جنگیدند.

حمید بن مسلم کوفی، از جمله کسانی بود که در نهضت امام حسین (علیه السلام) از اول تا آخر حضور داشت. وی در واقعه کربلا، وقایع نگار بود و بسیاری از حوادث کربلا را نقل کرده است. حمید بن مسلم گوید: مختار، سائب بن مالک اشعری را با گروهی مسلّح به سراغ ما فرستاد. من به خارج کوفه، به طایفهٔ عبدالقیس، پناه بردم و عبدالله و عبدالرحمان فرزندان اصلخب نیز به دنبال من به آن جا آمدند و ما مخفی شدیم. نیروهای سائب، آن دو نفر را تعقیب کردند و من از فرصت استفاده کردم و موفق شدم فرار کنم و نجات پیدا کردم امّا آن دو نفر دستگیر شدند و در مسیر راه فرد دیگری

از عاملان کربلا به نام عبدالله بن وهب، از طایفهٔ حمدان، نیز دستگیر شد. و همه را دسته جمعی به نزد مختار بردند. مختار که خوب به جرم آنان آگاه بود بلافاصله دستور داد در مقابل بازار آنان را اعدام کردند.

و حمید بن مسلم گوید: این شعر را درباره نجات خود از چنگ مختار سرودم:

دیدی چگونه از آن وحشت، نجات یافتم؛ در حالی که من خود امیدی به نجات نداشتم.

عبدالرّحمان بن بشر خثعمی

از شهدای عاشورای حسینی و از کسانی است که حسن عاقبت نصیبش شد؛ زیرا از لشکریان عمر سعد بود که به سپاه امام حسین (علیه السلام) پیوست.

عبدالرّحمان بن جندب

وی از روایتگران واقعه عاشوراست. او برخی رویدادها را از عقبة بن سمعان روایت می کند.

از او در تاریخ طبری حدود سی روایت درباره جنگ جمل و صِفّین و رویداد جانسوز کربلا موجود است که همه را از عقبه آورده است، و رویدادهایی نیز از دوران حجاج نقل می کند که خود دست اندرکار بوده و آن ها را بی واسطه گزارش می کند. چرا که او در سپاه حجّاج به فرماندهی زائدة بن قدامه بر ضدّ شبیب خارجی پیکار کرده و به اسارت رفته و آن گاه برای نجات از مرگ به او دست بیعت داده است.

او بار دیگر به کوفه آمد و هنگامی که حجّاج در سال ۷۷ق. در تدارک لشکرکشی دیگری بر ضدّ شبیب سخنرانی می کرد، در آن جا بود.

اردبیلی به نقل از الرّجال الوسیط استر آبادی او را از یاران امیر مؤمنان برشمرده است.

عبدالرّحمان بن حُجر بن عدی

او یکی از هواداران و طرفداران قیام مختار بن ابو عبید ثقفی بود. در آخرین مبارزهٔ مختار با نیروهای مصعب بن زبیر، عبدالرّحمان به قتل رسید. در تاریخ آمده است: وَ كَانَ اَلْحَجْرَبْنُ عَدَى وِلَدَانِ عِبْداللَّهِ وَ عَبْدُ اَلرَّحْمَانِ قُتِلاَ مَعَ اَلْمُخْتَارِ لَمَّا غَلَبَ عَلَيْهِ اَلْمُصْعَبُ.

حجر بن عدی دو فرزند داشت؛ عبدالله و عبدالرّحمان که به قتل رسید وقتی مختار بر مصعب پیروز شد.

عبدالرّحمان بن زرعه

عبدالرّحمان و هبیاط دو تن از نواده های ابی زرعه از طرفداران و هواداران دشمنان اهل بیت بودند.

حکم بن هشام گوید: گروهی از یاران مختار، در حین مأموریت، از مقابل خانه ابی زرعه می گذشتند که ناگهان از پشت بام خانه ابی زرعه، به آنان تیراندازی شد. آنان به خانه حمله کردند و دو نوه ابی زرعه، به نام های هبیاط و عبدالرحمان را کُشتند.

عبدالرّحمان بن زید

از شهدای کربلاست. نامش در زیارت رجبیّه وارد شده است.

عبدالرّحمان بن سعید

وی یکی از هواداران و فرماندهان تحت امر امویان بود. در اوایل قیام مختار بن ابو عبید ثقفی، عبدالرّحمان بن سعید فرماندهی عدّه ای از شورشیان را به عهده داشت. سرانجام در درگیری های میان شورشیان و نیروهای مختار، عبدالرّحمان به هلاکت رسید.

عبدالرّحمان بن سعید بن قیس

استاندار موصل پدر عبدالرحمان سعید بن قیس از فرماندهان عالی رتبه و جنگجویان نامی عرب، در کنار امیر مؤمنان (علیه السلام) در جنگ صِفِّین بود و شاید بعد از مالک اشتر، در میان صحابه علی (علیه السلام) مردی به عظمت او یافت نشود.

او در جنگ صِفّین، رشادت ها از خود نشان داد و فرزند او عبدالرحمان، با وجود آن که نوجوان بود، مردانه در کنار پدر و در رکاب امیرمؤمنان (علیه السلام) با معاویه جنگید.

سعید، رهبر طایفه بزرگ حمدان بود و علی (علیه السلام) فرماندهی کل نیروهای حمدان در جنگ صِفّین را به عهده او گذاشت.

بعد از واقعه حکمیت، که میان یاران امیر مؤمنان اختلاف افتاد، سعید به خدمت امام آمد و عرض کرد: ما و نیروهایمان، از حمدان، تابع امر شماییم و هر چه فرمان دهید با جان و دل عمل می کنیم. در عصر مختار، عبدالرحمان جای پدر را گرفت و رئیس طایفهٔ بزرگ حمدان (که از شیعیان علی (علیه السلام) در عراق بودند) شد. این مرد از جانب مختار به استانداری استان موصل انتخاب شد. اما این وفاداری طولی نکشید و وی در شورش اشراف کوفه علیه انقلابیون با مختار درگیر شد و به هلاکت رسید.

محمد بن اشعث بن قیس را که از جنایتکاران حادثه کربلا و از قاتلان امام حسین (علیه السلام) بود، ابن زبیر استاندار موصل کرد. با پیروزی انقلاب مختار و بیرون شدن عمال ابن زبیر از عراق، و با ورود عبدالرحمان، در مقام استاندار جدید موصل، محمد بن اشعث احساس کرد که دیگر جای ماندن در موصل نیست و با نیروهای مختار قدرت مقابله ندارد، ناچار از موصل گریخت و به روستای تکریت پناهنده شد و در آن جا با سران ضدانقلاب مشغول توطئه شد و منتظر ماند تا چه حوادثی پیش آید.

او مدتی در موصل ماند، اما روحیه فرصت طلبانه و زیرکی خود را به کار برد و احساس کرد مختار فعلاً مرد پیروز عراق است. بنابراین، توبه نامه ای برای مختار فرستاد و با او بیعت کرد و همراه طایفه خود وارد کوفه شد. بعد از توطئه علیه مختار، تحت تعقیب قرار گرفت و به بصره گریخت و به مصعب بن زبیر پیوست و در جنگ مصعب و مختار کشته شد و به سزای خیانت های خود رسید.

عبدالرّحمان بن شریح

وی از یاران معتمد مختار ثقفی و مردی بانفوذ و دارای شخصیّت و احترام بود. عبدالرّحمان بن شریح برای مشورت درباره مسئلهٔ بیعت با مختار و قیام وی، به خانه سعر بن ابی سعر حنفی، از سران شیعه، رفت. اتفاقاً بعضی از سران کوفه در خانه اش جلسه داشتند که عبارت بودند از:

سعید بن منقذ ثوری، اسود بن جرّاد کندی و قدامة بن مالک جشمی. عبدالرّحمان، از دیدار آنان شاد شد و بعد از حمد و ثنای الهی چنین گفت: «... مختار می خواهد قیام کند و ما را نیز دعوت

ص: ۲۵۰

به همکاری کرد و ما هم با او بیعت کرده ایم و قول مساعدت داده ایم، ولی نمی دانیم واقعاً او از طرف ابن حنیفه مأمور به قیام است یا خود چنین برنامه ای دارد؟ من پیشنهاد می کنم برای روشن شدن مطلب، خودمان به دیدار محمّد بن حنفیّه برویم و موضوع را از او بپرسیم. اگر او مختار را تصدیق کرد و اجازه داد که به او بپیوندیم، با او همراهی می کنیم و اگر انکار کرد و ما را از کمک به او منع نمود، تکلیفمان روشن می شود و از او کناره می گیریم.

پس از آن که برای شیعیان کوفه روشن شد که مختار را اهل بیت پیامبر (صلی الله علیه و آله) تأیید کرده اند. عبدالرّحمان بن شریح به نمایندگی از هم فکران خود، پس از حمد و ثنای الهی خطاب به گروهی از شیعیان گفت: ای گروه شیعه، ما می خواستیم حقّانیّت مختار هم برای خودمان و هم برای شما و شیعیان روشن شود. به همین منظور به مدینه رفتیم و با محمّد حنفیّه ملاقات و دربارهٔ

قیام از او سؤال کردیم. او در پاسخ، ما را امر کرد که از مختار اطاعت و حمایت کنیم و پشتیبان او باشیم و دعوت او را بپذیریم. حال، با قلبی آرام و میل باطنی خود، بدون کم ترین شک و تردیدی، راهمان مشخص شد و با بصیرت، دعوت او را پذیرفتیم تا ما را با دشمنان اهل بیت وارد معرکهٔ قتال کند. ای کسانی که در این مجلس حاضر هستید، این مطلب را به غایبین بگویید تا آمادهٔ کارزار شوند.

عبدالرّحمان، سخن خود را تمام کرد و نشست. جمعیت از آن جلسه پراکنده شدند و همه هم فکر و هم سخن بودند، و به دنبال آن، شیعیان متّحد شدند و اعلام همکاری کردند.

عبدالرّحمان بن عبدالله

او برادر ناتنی ابراهیم بن اشتر و از هواداران مختار بن ابوعبید ثقفی بود. در جنگ میان سپاه مختار، به فرماندهی ابراهیم بن اشتر، علیه نیروهای ابن زیاد، ابراهیم برادر ناتنی خود را به فرماندهی سواران گماشت.

عبدالرّحمان بن عبدالله ارحبی

از شهدای کربلاست. او از جمله کسانی بود که دعوتنامه کوفیان را به حضور امام حسین (علیه السلام) رسانید و از پیک های سیدالشهدا (علیه السلام) بود که همراه قیس بن مسهّر صیداوی مأموریت داشت نامه آن حضرت را به مردم کوفه برساند. و خود از همراهان مسلم بن عقیل در کوفه بود. مردی بود شجاع، موجّه، محترم و تابعی. در مکّه همراه امام شد و به کربلا آمد. گفته اند که در حملهٔ نخست به شهادت رسید. نام او در زیارت رجبیّه و زیارت ناحیه مقدّسه آمده است.

از او در منابع با نام های عبدالرحمان بن عبدالله ازدی، عبدالرحمان بن عبدالله بن کدر ارحبی، عبدالرحمان بن عبدالله بن کدن ارحبی، عبدالرحمان بن عبدالله یزنی حمیری یاد شده است.

عبدالرّحمان بن عبدالله ازدی، نک: عبدالرحمان بن عبدالله ارحبی

عبدالرّحمان بن عبدالله بن کدر ارحبی، نک: عبدالرّحمان بن عبدالله ارحبی

عبدالرّحمان بن عبدالله بن کدن ارحبی، نک: عبدالرّحمان بن عبدالله ارحبی

عبدالرّحمان بن عبدالله یزنی، نک: عبدالرّحمان بن عبدالله ارحبی

عبدالرّحمان بن عبدالله یزنی حمیری، نک: عبدالرّحمان بن عبدالله ارحبی

عبدالرّحمان بن عبد ربّه انصاری خزرجی

از جمله یاران امام حسین (علیه السلام) و از شهیدان واقعه عاشورا.

اهل کوفه و از اصحاب رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بود و پس از رحلت آن حضرت نیز از کسانی بود که به امیر المؤمنین (علیه السلام)، اخلاص داشت و از آن حضرت قرآن آموخته بود. به نصب علی (علیه السلام) در غدیر به امامت گواهی داد. روز تاسوعا با بُریر بن خضیر حمدانی شوخی می کرد. وقتی گفتند: الان چه وقت شوخی است، گفت: چرا خوشحال نباشم؟ میان ما و بهشت، جز درگیری با این کافران و شهادت فاصله ای نیست. او از شخصیّت های بارز شیعی کوفه بود و در ایّام نهضت مسلم بن عقیل، از مردم به نفع حسین بن علی (علیه السلام) بیعت می گرفت.

عبدالرّحمان بن عبید

از نیروهای مختار بن ابو عبید ثقفی بود. عبدالرّحمان گوید: من از

ص: ۲۵۱

افراد ابو عمره بودم که شمر را محاصره کردیم. عبدالرّحمان مدّعی بود که شمر را خود او کشته است.

وی از روایتگران واقعه عاشوراست. از او اشعار امّ لقمان دختر عقیل بن ابیطالب را به نقل از سلیمان بن ابی راشد روایت می کنند.

عبدالرّحمان را زیاد به ولایت کوفه گماشت تا آن گاه به مختار پیوست و از یاران او شد.

طبری به نقل از ابو مخنف نه روایت از او آورده است.

عبدالرحمان بن عروة بن حراق غفاری

او و برادرش، عبدالله، که هر دو در کربلا شهید شدند، از اشراف و شجاعان کوفه بودند و به خاندان پیامبر عشق می ورزیدند. جدّشان، حراق، نیز از یاران علی (علیه السلام) بود که در سه جنگ صِفّین، جمل و نهروان، در رکاب آن حضرت حضور داشت. این دو براد با هم از کوفه به کربلا آمده بودند. هر دو با هم روز عاشورا سیّد الشهدا (علیه السلام) اذن پیکار گرفتند و با هم به میدان رفتند. در رفتن به میدان نبرد، از هم سبقت می جستند. هنگام جنگ، هر کدام یک مصرع از رجز را می خواند و نفر دیگر، مصرع دوّم شعر را تمام می کرد. این دو برادر با هم به شهادت رسیدند.

نامش در زیارت رجبیّه هم آمده است. بعید نیست که این شخص همان عبدالرّحمان بن عروه غفاری باشد و تشابه اسم میان عروه و غرره در استنساخ پیش آمده باشد.

مناقب فقط عبدالله را از شهدای حمله نخست آورده ولی خوارزمی شهادت آن دو را با هم ثبت کرده است.

بعضی ها شهیدی دیگر به نام عبدالرّحمان بن عزرة غفاری ذکر کرده و اشعاری هم منتسب به ایشان نوشته اند، که چند احتمال می رود:

اوّل – عروة بن حراق برادری به نام عزرة داشته است که عبدالرحمان بن عزرة پسر عموی عبدالرّحمان بن عروة می شود.

دوم – تشابه بین دو کلمه عروة و عزرة باعث اشتباه در استنساخ شده، و در نتیجه هر دو عبدالرّحمان یک نفر می باشند.

نام عبدالرّحمان بن عروة بن حراق غفاری و برادرش در زیارت ناحیه مقدسه بدین صورت آمده است: السَّلاَمُ عَلَيَّ عَبْداللَّهِ وَ وَ عَبْدالرَّحْمَانِ اِبْنَی عُرْوَةَ بْنِ حُرَاقُ اَلْغِفَارِيَّيْنِ.

عبدالرّحمان بن محمّد

وی پسر محمّد بن اشعث و از هواداران و فرماندهان تحت امر مصعب بن زبیر بود. در آخرین نبرد ابن زبیر علیه مختار بن ابو عبید ثقفی، عبدالرّحمان مأمور شد که عناصر مخالف مختار را در شهر کوفه شناسایی و آنان را به لشکر مصعب ملحق کند.

عبدالرّحمان بن مسعود بن حجاج تیمی

عبدالرّحمان بن مسعود بن حجاج تیمی از طایفه بنی تیم بود و ظاهراً اهل کوفه باشد. در ابتدا جزو سپاه عمر بن سعد بود و بود و اکثر سپاه ابن سعد، کوفی محسوب می شده اند.

او از شیعیان معروف و در شجاعت مشهور بود. عبدالرّحمان و پدرش ابتدا شاید برای رد گم کردن در کوفه وارد سپاه ابن سعد شدند و سپس در کربلا به سپاه امام (علیه السلام) پیوستند. چون ابن زیاد ممانعت شدیدی را از پیوستن شیعیان به امام (علیه السلام) به عمل می آورد و لذا بعضی از شهدای کربلا ابتدا به سپاه ابن سعد ملحق می شدند اما همین که به کربلا می رسیدند در فرصت مناسب به سپاه امام (علیه السلام) می پیوستند. عبدالرّحمان و پدرش مسعود بدین طریق خود را به کربلا رسانیدند و در روز عاشورا در حمله نخست شهید شدند. نام او در زیارت ناحیه مقدسه و رجبیّه وارد وارد شده است:

اَلسَّلاَمُ عَلَی مَسْعُودِ بْنِ اَلْحَجَّاجِ وَ اِبْنُهُ عَبْدِالرَّحْمَانِ بْنُ مَسْعُودٍ.

عبدالرّحمان بن یزید بن جاریة اوسی

از قبیله اوس و از شهدای کربلاست. نام او در زیارت رجبیّه چنین ذکر شده است: اَلسَّلاَمُ عَلَيَّ عَبْدُ اَلرَّحْمَانِ يَزِيدُ. و این معلوم می کند که عبدالرّحمان بن یزید از شهدای عاشورای حسینی است و در کتب رجال از سه عبدالرّحمان بن یزید نام برده شده است.

عبدالرّحمان بن یزید بن رافع انصاری بصری

بنا به نقل برخی از مورخان او یکی از یاران امام حسین (علیه السلام) و از شهدای روز عاشورا است.

عبدالرّحمان بن یزید بن یعمر دئلی

بنا به نقل برخی از مورخان او یکی از یاران امام حسین (علیه السلام) و از شهدای روز عاشورا است.

عبدالرّحمان کتانی (۵۸۳ - ۶۳۵ ق)

بدرالدّین عبدالرحمان بن ابوالقاسم بن غنائم کتانی عسقلانی از

ص: ۲۵۲

شعرای دوستدار اهل بیت. وی این شعر را در روز عاشورایی سرود که در فصل تابستان واقع شده و باران زیادی باریده بود.

مَطَرْتَ بِعَاشُورَا وَ تِلْكَ فَضِيلَةٌ *** ظَهَرَتْ فَمَا لِلنَّاصِبِيِّ اَلْمُعْتَدَى

وَ اَللَّهِ مَا جَادَّ اَلْغَمَامُ وَ إِنَّمَا *** بَكَتِ اَلسَّمَاءُ لِرُزْءِ آلِ مُحَمَّدٍ

این فضیلتی بود که در عاشورا باران فراوانی بارید ولی ناصبی تجاوزگر فضیلتی ندارد؛

سوگند به خدا که ابرها قصد بخشش نداشتند بلکه این آسمان بود که بر مصیبت آل محمّد (صلی الله علیه و آله) گریست.

عبدالرّحمان کدری

برادرش نیز از جمله شهدای عاشورای حسینی و کربلا و از مجاهدان و مبارزان در راه نصرت دین خدا بودند که در حضور امام جنگیدند و شهید شدند.

عبدالرضا خطّی

او پسر شیخ حسن و از شاعران برجستهٔ قرن سیزدهم هجری است ولی از شرح حال او اطّلاعی نداریم.

در هر صورت از شیعیان و محبّان ائمه اطهار است که ارادت خود را نسبت به قهرمانان صحرای کربلا با سرودن شعر نشان داده است.

یا مُخْرِسَ اَلْمَوْتِ اِنَّ سَمْتَكَ نادبة *** مِنَ اَلنَّوَادِبِ كَيْفَ اِغْتَالَكَ اَلشَّجَبُ؟

لَوْ تَعْلَمُ اَلْبَيْضُ مَنْ أَرَدْتَ مَضَارِبُهَا *** نَبَتَ وَ فَلَّ شِبَاهَا اَلرَّوْعِ وَ اَلرَّهَبُ

وَ لَوْ دُرَّتْ عَادِيَاتُ اَلْخَيْلِ مَنْ وَطِأَتْ *** أَشْلاَءَهُ لاَ عِتْرَاهَا اَلْعُقْرُ وَ النّقب

رَامُوا بِمَقْتَلِهِ قُتِلَ اَلْهُدَى فَجَنُوا *** عَاراً تُجَدِّدُهُ اَلاِعْوَامُ وَ اَلْحُقُبُ

ای کسی که زبان مرگ را بسته ای و گریه کننده بر تو می گرید، غم ها چگونه می توانست تو را از پای در آورد؟

اگر شمشیرها می دانستند که بر چه بدن هایی فرود می آیند، خودشان می مردند و لبه های آن ها از ترس می شکست؛

اگر اسب های دونده می دانستند که بر سینه چه کسی گام می گذارند نسلشان نابود می شد یا به بیماری جرب مبتلا می شدند؛

(دشمنان) با کشتن او آرزوی نابودی هدایت را داشتند و با این کار، ننگ و عاری برای خود گرد آوردند که هر سال تجدید می شود.

عبد الصّالح، نک: ابوالفضل العباس

عبدالعلی نگارنده

از شعرای معاصر، از اشعار اوست دربارهٔ واقعه کربلا.

به خولی بگفت آن زن پارسا *** که را باز از پا درآورده ای؟

که در این دل شب چو غارتگران *** برایم زر و زیور آورده ای

به همراهت امشب چه بوی خوشی است *** مگر بارِ مشک تر آورده ای؟

چنان کوفتی در که پنداشتم *** ز میدان جنگی سر آورده ای

چو دانست آورده سر، گفت آه *** که مهمان بی پیکر آورده ای

جو بشناخت سر را بگفت ای عجب *** سری باشکوه و فر آورده ای

درین کلبه تنگ و بی نور من *** زگردون مه انور آورده ای

بمیرم، درین تیره شب از کجا *** سر سبط پیغمبر آورده ای؟

چه حقّی شده در میان پایمال *** که تو رفته ای داور آورده ای؟

ولی زان چه من آرزو داشتم *** به یزدان قسم، بهتر آورده ای

به گلزار جانان زدی دستبرد *** به کوفه گلی نوبر آورده ای

گل آتش است این که از کوه طور *** تو باخاک و خاکستر آورده ای

عبدالله اصغر بن عقیل (علیه السلام)

بنا به نقل مرحوم مجلسی و مرحوم مامقانی دو نفر از فرزندان

ص: ۲۵۳

عقیل (علیه السلام) نامشان عبدالله بود؛ یکی ملقّب به «اکبر» و دیگر ملقب به «اصغر» و هر دوی آن ها در کربلا شهید شدند.

قاتل عبدالله اصغر، عثمان بن خالد بن اشیم جهنی و بشیر بن حوط و قاتل عبدالله اکبر، عثمان بن خالد و مردی از قبیله حمدان است.

عبدالله اکبر بن عقیل (علیه السلام)، نک: عبدالله اصغر بن عقیل

عبدالله بن ابوبکر

بعضی مورخان او را در شمار شهدای کربلا آورده اند.

عبدالله بن احمر

وی یکی از شعرا و کسانی است که مردم را به خون خواهی حسین (علیه السلام) و بازگشت به سوی خدا تحریک و تحریض می نمود. عبدالله بن احمر، در تحریص مردم به قیام و شهادت چنین گفت:

صَحُوْتُ وَ وَدَّعْتُ اَلصَّبَا وَ اَلْغَوَانِيَا *** وَ قُلْتُ لَاصِحَابِي اُجِيبُوا الْمُنَادِ

وَ قُولُو لَهُ اُذ قَامَ يَدْعُو الى اَلْهُدَى *** وَ قَبْلَ اَلدُّعَا: لَبَّيْكَ، لَبَّيْكَ، داعيا

فریادم بلند است و همه آن را بشنوند و به یارانم گفتم: جواب منادی را بدهید؛

و به او که دعوت به هدایت می کند بگویید لبیک، لبیک، ای دعوت کننده به هدایت.

عبدالله بن اسید جهنی

از نیروهای عمر سعد در کربلا بود.

مالک بن اعین جهنی گوید: عبدالله دباس، همان کسی است که محمد فرزند عمار یاسر را کشته بود و تنی چند از قاتلان امام حسین (علیه السلام) را به مختار معرفی کرد از جمله: ۱- عبدالله بن اسید جهنی ۲- مالک بن بشیر بدی ۳- حمل بن مالک محاربی.

مختار یکی از افسران شجاع خود به نام ابونمر (مالکی بن عمرو نهدی) را به تعقیب آنان فرستاد و آنان را در منطقهٔ قادسیه، دستگیر کرد و شب هنگام بود که به کوفه بازگشت و آنان را به نزد مختار آورد، مختار تا چشمش به آن جانیان افتاد، فریاد زد: ای دشمنان خدا و ای دشمنان کتاب خدا و ای دشمنان رسول خدا و ای دشمنان اهل بیت پیامبر (صلی الله علیه و آله) حسین بن علی (علیه السلام) چه شد؟! حسین (علیه السلام) را به من تحویل دهید، ای پست فطرتان، کسی را کشتید که شما را بر اقامه نماز امر می کرد ... آنان با وحشت گفتند: ای امیر، رحمت خدا بر تو باد. ما خود داوطلبانه به جنگ حسین (علیه السلام)، نرفتیم ما را بردند، مجبور بودیم. منّت بر ما بنه و ما را نکُش!.

مختار که به شدت ناراحت بود به آنان گفت: منّت بر شما گزاریم؟! آیا شما منّت بر حسین فرزند دختر پیامبرتان گذاشتید و او را رها کردید و به او آب دادید؟!

عبدالله بن اصلخب

از نیروهای عمر سعد در کربلا بود. وی به همراه برادرش، جنایات بسیاری را انجام دادند.

حمید بن مسلم کوفی، از جمله کسانی بود که در واقعهٔ نهضت امام حسین (علیه السلام) از اول تا آخر حضور داشت. وی در واقعه کربلا، تقریباً عنوان وقایع نگار را داشته و بسیاری از تاریخ حوادث کربلا، از قبل و بعد آن را نقل کرده است. حمید بن مسلم گوید: مختار، سائب بن مالک اشعری را با گروهی مسلّح به سراغ ما فرستاد. من به خارج کوفه به طایفهٔ عبدالقیس پناه بردم و عبدالله و عبدالرحمان فرزندان اصلخب نیز به دنبال من به آن جا آمدند و مخفی شدیم. نیروهای سائب، آن دو نفر را تعقیب کردند و من از فرصت استفاده کردم و موفق شدم فرار کنم و نجات پیدا کردم امّا آن دو نفر دستگیر شدند و در مسیر خود، فرد دیگری از عاملان کربلا به نام عبدالله بن وهب از طایفهٔ حمدان نیز دستگیر شد؛ و همه را دسته جمعی به نزد مختار بردند مختار که خوب به جرم آنان آگاه بود بلافاصله دستور داد در مقابل بازار آنان را اعدام کردند.

و حمید بن مسلم گوید: این شعر را درباره نجات خود از چنگ مختار سرودم:

دیدی چگونه از آن وحشت، نجات یافتم در حالی که من خود امیدی به نجات نداشتم.

عبدالله بن بشر خثعمی

او عبدالله بن بشر بن ربیعة بن عمرو بن منارة بن قمیر بن عامر بن رائسة بن مالك بن واهب بن جلیحة بن کلب بن ربیعه بن عفرس حلف بن اقبل بن انمار الخثعمی بوده و خثعمی تیره ای از قبیله قحطان است.

ص: ٢٥٤

عبدالله اهل کوفه و یمنی الاصل بود.

شجاعت او و پدرش بشر در جنگ ها و غزوات معروف است. و عبدالله از کوفه همراه سپاه ابن سعد عازم میدان شد و در آن جا به سپاه امام (علیه السلام) پیوست و در روز عاشورا در حمله نخست شهید شد.

عبدالله بن بقطر (یا عبدالله بن یقطر حمیری)

از شهدای روز عاشوراست. سه روز قبل از امام حسین (علیه السلام) به دنیا آمد. پدرش بقطر (یقطر) خادم پیامبر بود و همسرش، میمونه، در خانه علی (علیه السلام) زندگی می کرد. و از صحابیان شهید و از فرستادگان امام حسین (علیه السلام) بود که نامهٔ آن حضرت را برای مسلم بن عقیل به کوفه برد. وقتی دستگیر شد وی را نزد ابن زیاد بردند. سپس او را از بالای قصر به زمین افکندند و استخوان هایش خُرد شد. رمقی در بدن داشت که عبدالملک بن عمیر لخمی با ضربتی او را کشت.

عبدالله بن جعده مخزومی

وی یکی از سربازان و هواداران مختار بن ابو عبید ثقفی بود. در آخرین نبرد مصعب بن زبیر علیه مختار، هنگامی که مختار و یارانش در قصر دارالحکومه محاصره شده بودند عبدالله بن جعده، هنگامی که دید مختار قصد تسلیم شدن ندارد، با طنابی از پشت بام قصر خود را به بیرون رساند و به قبیله خود پیوست و پنهان شد.

عبدالله بن جعدة بن هبیره

از نزدیکان و دوستان مختار بن ابو عبید ثقفی بود. در زمان قیام مختار، عمر سعد به عبدالله بن جعده گفت که امان نامه ای از مختار برای من بگیر تا در امان بمانم.

عبدالله بن جعفر طیّار (متوفّی: ۸۰ ق)

همسر زینب کبری (سلام الله علیها) و داماد علی (علیه السلام) و پسر جعفر طیّار بود. او نخستین نوزاد مسلمانان در حبشه بود. در ایّامی که پدرش، جعفر بن ابیطالب؛ به حبشه هجرت کرده بود، در آن کشور به دنیا آمد. مادرش اسماء بنت عمیس بود. اسماء، پس از شهادت جعفر طیّار در جنگ موته، به همسری ابوبکر، سپس علی بن ابیطالب درآمد. عبدالله بن جعفر، مورد عنایت خاصّ پیامبر اکرم بود، به ویژه که پدرش سردار بزرگ جبهه اسلام به شمار می آمد هم چنین مورد علاقه

امیرالمؤمنین بود و ارادتی شایان به امام حسن و امام حسین (علیه السلام) داشت. مردی سخاوتمند و اهل جود و بخشش بود. عبدالله جعفر، از جمله کسانی بود که به سیّدالشّهدا نامه نوشت و از او خواست که از سفر به عراق منصرف شود. گرچه خود در کربلا حضور نداشت، دو پسرش، عون و محمّد، را همراه مادرشان، حضرت زینب (سلام الله علیها)، به کربلا فرستاد و این دو فرزند، در رکاب سالار شهیدان در روز عاشورا شهید شدند. او از ین که نتوانسته بود در واقعه کربلا شرکت کند تأسّف می خورد. س از واقعه عاشورا و شهادت حسین بن علی (علیه السلام) در مدینه به سوگ نشست و مردم برای تسلیت گویی نزد او می آمدند. در سنّ نود سالگی

در مدینه درگذشت و در بقیع به خاک سپرده شد. برخی هم درگذشت او را در شام و قبر آن جناب را در «باب الصّغیر» دمشق، کنار قبر بلال می دانند.

مقتل خوارزمی، ابوالفرج و ناسخ او را یکی از شهدای کربلا به حساب آورده اند.

نامه عبدالله جعفر به امام (علیه السلام):

«تو را به خدا سوگند، با رسیدن این نامه، از این راه برگرد. چه این که می ترسم خود و خاندانت در این سفر به شهادت برسید، و اگر امروز تو کشته شوی، زمین را ظلمت فراگیرد، چرا که نشان هدایت تنها تویی و امید مردم با ایمان تنها به توست. پس در رفتن شتاب مکن تا خود در پی نوشته ام شرفیاب گردم، و السلام.»

آن گاه عبدالله نزد امیر مکه، عمرو بن سعید، رفت و امان نامه ای را برای اطمینان خاطر امام (علیه السلام) تهیه کرد. عبدالله بن جعفر و یحیی برادر عمرو از مکه بیرون آمدند و خدمت حضرت رسیدند و در بازگشتن آن بزرگوار اصرار کردند. ولی حضرت در جواب آن دو فرمود: رسول خدا (علیه السلام) را خواب دیده ام، و مرا به کاری امر فرموده است که باید از پی آن بروم و از هرچه پیش آید پاک ندارم.

عرض کردند، خواب خود را بفرما، فرمود تا اکنون نگفته ام و نا زنده ام نخواهم گفت.

به نقل سماوی، عبدالله بن جعفر بعد از واقعه کربلا می گفت: شکر خدا را اگرچه از همراهی با امام حسین (علیه السلام) و شهادت در راه و محروم ماندم، ولی دو فرزند عزیزم را همراه او فرستادم تا با سر بلندی به شهادت رسیدند.

مطلب مهمی را خوارزمی نقل می کند که دو نوجوان به نام های محمّد و ابراهیم از فرزندان حضرت جعفر طیّار (علیه السلام) از

ص: ۲۵۵

اردوگاه ابن زیاد فرار می کنند و همان سرنوشتی که برای طفلان مسلم معروف است نقل می کند و احتمالاً همان دو طفل مسلم هستند. چون یکی دیگر از همسران مسلم، دختر جعفر طیّار (علیه السلام) بوده است. و در آخر می نویسد:

فَهَذَا وَ اِمْثَالِهِ مِنَ اَلاِیَاتِ اَلَّتِي ظَهَرَتْ بِقَتْلِ اَلْحُسَیْنِ (علیه السلام) وَ یَجُو مِثْلَ هَذَا وَ قَدْ اُخْبَرَ بِهِ اَلرَّسُولُ (صلی الله علیه و آله). کراماتی که در هنگام به شهادت رسیدن محمّد و ابراهیم دیده شد و کیفیت و تقاص قاتل از نشانه های حقانیت امام حسین (علیه السلام) بوده و از چنین امامی چنین کراماتی جایز بوده و از داستان این دو نوجوان حضرت رسول هم خبر داده است.

عبدالله بن حارث

عبدالله بن حارث بن نوفل حمدانی، اهل کوفه و از یاران حضرت مسلم بن عقیل بود. که به دست مأمورین ابن زیاد، لعنت الله علیه، دستگیر و شهید شد. بنابراین او از شهدای کوفه است.

عبدالله بن حارث ازدی

وی از یاران مختار بن ابو عبید ثقفی بود. مختار و عبدالله بن حارث، همراه مسلم در کوفه قیام کردند و پرچمدار بودند. مختا پرچمی سبز حمل می کرد و عبدالله پرچمی سرخ، و خود وی نیز لباسی سرخ بر تن داشت.

عبد الله بن حارث، میثم تمّار و مختار بن ابو عبید ثقفی و جمعی از شیعیان و محبّان ائمه (علیهم السلام) بعد از شهادت مسلم بن عقیل (علیه السلام) زندانی شدند.

عبدالله بن حارث بن نوفل (متوفی: ۷۹ ق)

عبدالله بن حارث بن نوفل بن حارث بن عبدالمطلب بن هاشم. لقبا او «ببه» است؛ زیرا مادرش، در کودکی وی را «ببه» می گفت و این لقب برایش ماند. او در زمان پیامبر متولّد شد وقتی با سَم شهید شد او در «آبواء» به خاک سپردند. پس از مرگ یزید مردم بصره با او بیعت کردند. ولی نتوانست در کار خود موفّق باشد؛ زیرا شهر یک پارچه آشوب شده بود و این بحران ناشی از درگیری های قبیله ای و شدّت یافتن فشار خوارج بود. مردم بصره به ناچار، به ابن زبیر نامه نوشتند و ضمن آن، با او بیعت نمودند و تقاضا کردند تا فرمانروایی برایشان بگمارد تا خطر خوارج را دفع کند. عبدالله بن حارث بن نوفل سه فرزند به نام های عبدالله، عبیدالله و اسحاق داشت.

عبدالله بن حارث بن نوفل کوفی

از رجال با سابقه اسلام که به شرف مصاحبت پیامبر (صلی الله علیه و آله) نائل گردید و از اصحاب صِفَّین امیرالمؤمنین نیز بود. در کوفه با مسلم بن عقیل بیعت کرد و پس از شهادت حضرت مسلم او را نیز که از یاران مسلم و از شیعیان بنام بود عمّال ابن زیاد گرفتند و بمانند هانی و دیگران شهید کردند.

عبدالله بن حارث نخعی

عبدالله بن حارث نخعی استاندار ارمنیه بود.

طبری گوید:

اولین رایتی که برای فرمانروایی در مناطق تحت نفوذ مختار به اهتزاز درآمد، پرچم عبدالله بن حارث بود. وی برادر مالک اشتر و عموی ابراهیم اشتر بود و در واقع، او اولین استانداری بود که از طرف مختار بر منطقه وسیع اِرمنیّة منصوب شد.

استان وسیع ارمنیه، شامل مناطق وسیعی از بخش های شمال عراق می شد و در کتاب های بلدان، ارمنیه را چنین یاد کرده اند؛

حموی، در معجم البلدان گوید:

اِرْمِنِیهِ اِسْمٌ لِضَقْعٍ عَظِیمٍ فی جِهَةُ اَلشَّمَالِ: اسم ناحیه بزرگی در قسمت شمال است، که ظاهراً قسمت هایی از شمال عراق و ایران و جنوب ترکیه تا جنوب روسیه را شامل می شد.

عبدالله، نیز همانند برادر عظیم الشأنش، مردی شجاع و کریم و طرفدار سرسخت اهل بیت پیامبر (صلی الله علیه و آله) بود.

عبدالله بن حُجر بن عدی

او یکی از هواداران و طرفداران قیام مختار بن ابو عبید ثقفی بود. در آخرین مبارزهٔ مختار با نیروهای مصعب بن زبیر، عبدالله به قتل رسید. در تاریخ آمده است: «وَ کَانَ اَلْحُجْرُ بْنُ عَدَی وَلَدان، عِبْداللَّهِ وَ عَبْدالرَّحْمَانِ قُتِلاَ مَعَ اَلْمُخْتَارِ لَمَّا غَلَبَ عَلَیْهِ اَلْمُصْعَب». یعنی: حجر بن عدی دو فرزند داشت: عبدالله و عبدالرّحمان هر دو با مختار وقتی علیه مصعب می جنگیدند کشته شدند.

عبدالله بن حرّ، نک: عبیدالله بن حر جُعفی

عبدالله بن حسن (علیه السلام)

مادرش بنت سلیل، و هنگام شهادت یازده ساله بود. او در آخرین لحظات در آغوش حضرت امام حسین (علیه السلام) به شهادت رسید.

ص: ۲۵۶

هنگامی که امام (علیه السلام) تنها مانده بود، عبدالله که پسر بچه ای بیش نبود، استغاثه عمویش را شنید و از خیمه بیرون دوید تا به عمویش کمک کند. امام (علیه السلام) به خواهرش زینب (سلام الله علیها) فرمود: مگذار عبدالله بیاید، ولی او موفق نشد و عبدالله خود را به عمویش رسانید و گفت: سوگند به خدا که از عمویم جدا نخواهم شد.

عبدالله که در کنار عمویش بود، ابحر بن کعب یا حرملة بن کاهل (لعنة الله علیهما) قصد جان امام (علیه السلام) را کردند در حالی که آن حضرت روی زمین افتاده بود، عبدالله در حالی که با دستش از عمویش دفاع می کرد به آن دو گفت: ای زنازاده می خواهی عمویم را بکشی؟! ابحر دست عبدالله را با شمشیر قطع کرده و امام او را به آغوش می گیرد و حرملة (لعنة الله علیه) او را در آغوش عمویش با تیری به شهادت می رساند.

ولی بنا به قول خوارزمی عبدالله بن حسن (علیه السلام) جوانی مبارز بود که جهاد کرده و چهارده نفر از دشمن را به هلاکت رسانید و سپس به دست هانی بن ثبیت حضر می به شهادت رسید و هنگام جهاد رجز ذیل را می خواند:

اَنْ تُنْکِرُونِي فَاِنّا اِبْنَ حَیْدَرَةَ *** ضُرٌ غَامٍ اِجام وَ لَیْثٌ قسورة

عَلَی اَلاِعَادِيِّ مِثْلُ رِیحٍ صَرْصَرُهُ *** اَکِیلُکُمْ بِالسَّیْفِ کَیْلَ اَلسَّنْدَرَةِ

اگر مرا نمی شناسید من پسر حیدرم - که شیر شکارگر بیشه هاست؛

بر سر دشمنان تندباد مرگم - که شما را با شمشیری با پیمانه بزرگ و سنگین می زنم.

امام (علیه السلام) به عبدالله که از جداشدن دستش به شدت درد می کشید، فرمود:

یا ابْنَ اخي اصْبِرْ عَلَی ما نَزَلَ بِكَ فَاِنَّ اللَّهَ یُلْحِقُكَ عَلَيَّ آبائِكَ الطّاهِرِینَ اَلصَّالِحِینَ بِرَسُولِ اَللَّهِ (صلی الله علیه و آله) و علی (علیه السلام) وَ حَمْزَهُ وَ جَعْفَرٌ وَ الحسن: ... اَللَّهُمَّ اِمْسِكْ عَنْهُمْ قَطْرَ اَلسَّمَاءِ وَ اِمْنَعْهُمْ بَرَكَاتِ الارضِ فَان مَتَّعْتُهُمْ الی حِینَ فَفَرِّقْهُمْ فَرَقاً وَ اِجْعَلْهُمْ طَرَائِقَ قِدَداً وَ لا تُرْضَ عَنْهُمُ الْوُلاةُ ابَداً فَانَّهُمْ دَعَوْنَا لِیَنْصُرُونَا فَعَدُوَ عَلَیْنَا فَقَتَلُونَا.

یعنی: فرزند برادرم صبر کن که خداوند تو را به پدران پاک و صالحت، رسول خدا (صلی الله علیه و آله)، علی (علیه السلام)، حمزه، جعفر و حسن (علیه السلام) ملحق خواهد نمود. خدایا این مردم ستمگر را از باران رحمت و از برکات زمین محروم فرما، و اگر عمر طبیعی به آنان دادی، به بلای تفرقه و تشتت مبتلایشان گردان فرمانروایشان را از آنان خشنود نگردان، که آنان ما را با وعده نصرت و یاری، دعوت و سپس به جنگ ما قیام کردند.

دو قول متفاوت را این گونه می توان توجیه کرد که طبق نقل عضی از تواریخ، حضرت امام حسین (علیه السلام) دو نفر از پسرانش عبدالله نام داشتند: عبدالله اکبر و عبدالله اصغر. و مرسوم هم بوده که از پسوندهای اکبر و اصغر استفاده می کردند. مثل علی اکبر و علی اصغر.

لذا أن عبدالله که دستش قطع شده و در آغوش ح-ض-رت ب-ه شهادت رسیده، عبدالله اصغر نام داشته و آن که در میدان مبارزه کرده و شهید شده عبدالله اکبر بوده است.

در حدیث روایت شده از شیخ مفید، رضوان الله علیه، که گفت: عبدالله بن حسن بن علی هنوز به حد بلوغ نرسیده بود که در جوار عمویش امام حسین (علیه السلام) ایستاد. زینب دخت امام علی (علیه السلام) به سویش شتافت تا از رفتن وی به جبههٔ جنگ جلوگیری کند. امام حسین به زینب فرمود: خواهرم او را بازدار. ولی عبدالله به شدت مخالفت و امتناع کرد و گفت: به خدا سوگند از عمویم جدا نخواهم شد.

ابجر، فرزند کعب، با شمشیر سعی داشت به امام حسین حمله کند که عبدالله فریاد برآورد: ای پسر زن بدکاره، می خواهی عمویم را به قتل برسانی؟ ابجر با شمشیر به نوجوان حمله کرد و با مشیر دست او را قطع نمود به طوری که دستش از بدنش آویزان شد. عبدالله فریاد برآورد: ای عمو ... ای پدر. امام حسین او را به آغوش کشید و فرمود: پسر برادرم، بر آن چه بر تو نازل گردیده صبر پیشه کن و آن را نیکو پندار و خداوند تو را به اجداد صالحت ملحق خواهد کرد. سپس دست خود را بالا برده و دعا نموده: پروردگارا ... اگر آنان را که تا کنون مهلت داده ای گروه، گروه متفرق کن و همانند حیوان های بیابانی سرگردان نما و فرمانروایان را از ایشان راضی مگردان، آنان ما را خواندند تا به ما یاری رسانند ولی بر ما تاختند و ما را به قتل رساندند.

سیّد در اللهوف می گوید: حرمله با تیری او را نشان گرفت و در دامان عمویش امام حسین به قتل رساند.

شجاعت امام حسن مجتبی (علیه السلام) این گونه در وجود فرزندانش - حتی آن کودک خردسال - دمیده شده بود.

عبدالله بن حسن بن عبیدالله بن عباس (علیه السلام) (متوفی: ۱۴۵ ق)

از نوادگان حضرت قمر بنی هاشم (علیه السلام) است. او در حرمین مکّه و

ص: ۲۵۷

مدینه قاضی القضاة بوده و منزلتی بزرگ داشت.

در کتاب مقاتل الطالبیین آمده است: کسی از مردم شرافتمند و دارای منزلت را نمی شد با عبدالله فرزند حسن قیاس کرد. عبدالله در سن ۷۵ سالگی در زندان هاشمیه به شهادت رسید. عبدالله فرزندانش محمد و ابراهیم را تشویق نمود تا علیه حکومت غاصبانه عباسیان قیام کنند و در این مبارزه شربت شهادت نوشیدند. عبدالله فرزندش محمد را «ذوالنفس الزکیّه» نامید.

عبدالله بن حسن همان پیرمردی بود که هدایت و رهبر قیام های دوران منصور دوانیقی را بر عهده داشت. این سی فاطمی دوران جدیدی را از قیام ها و انقلاب های پی در پی آغا نمود و این قیام ها نه تنها فرو ننشست بلکه همواره اوج گرفت؛ هر چند به دور از اشتباه و لغزش نبود.

عبدالله بن حسن زمینه و اوضاع انقلاب را علیه بنی امیه فراهم نمود و توانست رهبرانی مبارز را از بنی هاشم در منطقه ای به نه «ابواء» واقع در میان مکه و مدینه گردآورد و طبق روایت مقاتل الطالبیین این گروه از رهبران بنی هاشم ابراهیم بن محمد بن علی بن عبدالله بن عباس ابو جعفر منصور، صالح بن علی، عبدالله بن حسن بن حسن و فرزندانش محمد و ابراهیم و محمد بن عبدالله بن عمر بن عثمان بودند که هسته مرکزی مبارزه را تشکیل می دادند.

صالح بن علی که یکی از این رهبران بود گفت: می دانید مرد به شما امید دارند و خداوند شما را در این مکان گرد آورده است. با یکی از مردان بیعت کنید و جان خود را در اختیار وی بگذارید با او عهد نمایید که خداوند پیروزی را ارزانی می کند، به درستی که خداوند خیر الفاتحین است.

از متن فوق چنین بر می آید که اوضاع سیاسی امت اسلامی نشان می دهد که حکومت بنی امیه در حال زوال است و امت به خاندان بنی هاشم در مقام جانشین آن رژیم می نگریستند.

عبدالله بن حسن برخاست و به فرزندش محمد اشاره و از او تمجید کرد و افزود به درستی که می دانید این فرزندم هدایت گر و مهدی موعود است. بشتابید و با وی بیعت کنید. ابو جعفر منصور در آن جلسه حاضر بود و با این پیشنهاد موافقت نمود و گفت: برای چه چیزی خود را فریب می دهید، به خدا سوگند می دانید که مردم از این جوان (محمد بن عبدالله) بیش از دیگران پیروی و اطاعت خواهند کرد. و بدین ترتیب با وی بیعت کردند.

ولی امام جعفر صادق پس از شنیدن خبر، حاضر نشد بیعت کند؛ زیرا امام می دانست که این امر مهم تحقق نخواهد پذیرفت.

در بعضی از روایات آمده که جعفر بن محمد، امام صادق (علیه السلام)، به سوی عبدالله بن حسن شتافت و وی مکانی برای امام باز نمود و همان سخنان را بازگو کرد. امام جعفر صادق (علیه السلام) فرمود: چنین نکنید؛ زیرا هنوز زمان آن فرا نرسیده است. سپس به عبدالله بن حسن رو کرده و فرمود: اگر تصور می کنی که فرزندت همان مهدی موعود است، چنین نیست و زمان آن فرا نرسیده است و اگر بخواهید با این عمل خشم خداوند را برانگیزی تا او امر به معروف و نهی از منکر کند، به خدا سوگند که تو را رها نخواهم کرد؛ در حالی که تو بزرگ ما هستی و با فرزندت بیعت نخواهم کرد.

بدین سان امام صادق (علیه السلام) به عبدالله پاسخ داده و بیعت فرزندش محمد ذوالنفس الزکیه را نپذیرفت. این امر موجب خشم عبدالله شد و امام را به حسد ورزی متهم کرد که این یکی از اشتباه های بزرگ عبدالله بود.

امام فرمود: به خدا سوگند حسد من را بر نمی انگیزاند. سپس با مهربانی بر کمر ابن عباس زده و دست دیگر خود را بر شانه عبدالله بن حسن گذاشت و فرمود: به خدا قدرت نه به تو و نه به فرزندت خواهد رسید بلکه آنان (بنی عباس) قدرت را می ربایند، سپس افزود: هر دو فرزند تو کشته خواهند شد. پس از آن، دست عبدالعزیز بن عمران زهری را گرفت و برخاست و فرمود: آیا کسی که جامه زرد را پوشیده (یعنی ابو جعفر منصور) دیدی؟ گفتم: آری، سپس با خود گفت به خدا بر وی حسد می ورزد.

عبدالعزیز نتوانست پیش بینی و سخن امام را درک کند. حال چگونه است که رهبران برای بیعت محمد گرد می آیند و امام خبر می دهد، محمد را یکی از حاضرین که با وی بیعت نموده است، خواهد کشت. عبدالعزیز بن عمران زهری می گوید به خدا، چشم از دنیا فرو نبستم تا این که آن دو را کشته یافتم.

این آغاز فاجعه طولانی بود و فرزندان امام حسن مجتبی (علیه السلام) در دوران حکومت عباسیان، دچار آن شدند. فرزندان امام در بحران واقعی گرفتار آمدند. از یک سو با محمد ذوالنفس الزکیه

بیعت کردند و از سویی نظاره گر حکومت عباسیان - از جمله شخص ابو جعفر منصور که دوبار با محمد ذوالنفس الزکیه بیعت کرد، بودند. شاید بیعت وی یک طرح فریب کارانه ای برای رسیدن به قدرت بود، چه بسا که بسیاری از نیروهای سیاسی مخالف دیگر را با همین شیوه فریب می داده است.

پس از به قدرت رسیدن عباسیان و بیعت همه مردم با آنان و

ص: ۲۵۸

زمانی که منصور به قدرت رسید، از جمله کسانی که با وی بیعت نمود عبدالله بن حسن بود ولی منصور به آن بسنده نکرده و در جست و جوی فرزندش، محمد، برآمد که در اختفا به سر می برد. زیرا اختفای محمد خطری برای منصور به شمار می آمد. عبدالله بن عبیده بن محمد بن عمار بن یاسر می گوید: زمانی که ابو جعفر (منصور) به قدرت رسید، تنها نگرانی وی یافتن محمد بود تا بداند در جست و جوی چه چیزی است. از یکایک بنی هاشم دربارهٔ محل اختفای محمد سؤال می نمود. آنان اظهار می کردند: ای امیرالمؤمنین، خود می دانید که او قبل از این خواستار حکومت بود و از تو به خاطر جانش می ترسد و خلافی را نمی خواهد و قصد مخالفت ندارد و فقط با حسن بن زید در تعارض است؛ زیرا او به محمد خبر داده و گفته است: به خدا سوگند لحظه ای آسوده نخواهم بود و حسن بن زید از بنی هاشم لختی خواب ندارد. حسن بن زید از گروه بنی هاشم موضع مخالفتی با محمد بن عبدالله ذوالنفس الزکیه داشت.

منصور دوانیقی در سالی که به حج رفت از عبدالله بن حسن درباره سرنوشت فرزندانش، محمد و ابراهیم، سؤال نمود. عبدالله همان سخن بنی هاشم را بیان کرد. ولی منصور گفت از وی راضی نیست مگر آن که آن دو را پیدا کند و به نزدش بیاورد.

این چنین جنگ و درگیری میان حکومت عباسیان و بنی هاشم در گرفت؛ زیرا منصور دوانیقی بعضی از معتمدین خود را مأمور کرد تا درباره جنبش هاشمیان تحقیق کنند. یکی از مأمورین خبری از

عبدالله بن حسن به دست آورد مبنی بر این که فرزندم در فلان زمان و مکان خارج گردیده است. این خبر به گوش منصور رسید و وی بار دیگر از عبدالله بن حسن درباره فرزندانش ابراهیم و محمد سؤال کرد. وی اظهار کرد: هیچ اطلاعی از آن دو ندارم، ولی منصور اصرار می ورزید تا این که با یک دیگر به درشتی سخن گفتند. ابو جعفر منصور به خشم آمد و به مادران عبدالله اهانت نمود. عبدالله بن حسن به وی گفت: ای ابوجعفر، به کدام یک از مادران من سرزنش و توهین کردی؟ آیا به فاطمه دختر رسول الله (صلی الله علیه و آله) یا به فاطمه دختر حسین یا به خدیجه دختر خویلد، یا به ام اسحاق دختر طلحه؟

گفت: به هیچ یک از آنان. مسیب بن ابراهیم برخاست و گفت: ای امیرالمؤمنین بگذار تا گردن پسر زناکار را بزنم! زیاد بن عبدالله بالاپوش خود را بر رویش انداخت و گفت: ای امیرالمؤمنین او را به من واگذار تا فرزندش را بیاورد یا از او خلاص شویم.

سرانجام منصور به عبدالله گفت: باید او (محمد) را بیاوری! عبدالله پاسخ داد: اگر زیر پایم نیز باشد، پاهایم را بر نخواهم داشت.

منصور گفت: ای ربیع، او را زندانی کن. و عبدالله در خانه مروان زندانی شد و او را بر روی سه بسته کاه شتر قرار دادند و سه سال در حبس ماند. رنج های عبدالله بن حسن آغاز شد، محمد به پدر خویش توسط ام یحیی پیام فرستاد و گفت: اگر مردی از خاندان محمد کشته شود بهتر از آن است که ده ها نفر کشته شوند. محمد با این پیام از پدر اجازه می خواست تا خود را تسلیم حکومت کند و کشته شود تا دیگر افراد بنی هاشم از کشته شدن نجات یابند. زمانی که ام یحیی در زندان با عبدالله روبه رو شد وی بر پالان تکیه کرده و غل و زنجیر بر پایش بسته بودند. از این صحنه وحشت کرد. عبدالله به وی گفت: ام یحیی آرام باش و ناراحت نشو مانند این شب ها را هیچ وقت نگذرانده ام.

ام یحیی گفت که پیام محمد را به وی رساندم، پدر از جا برخاست و سپس گفت: خداوند محمد را نگه دارد. خیز، به وی گو اندیشه خود را در سراسر زمین گسترش دهد. به خدا روز قیامت کسی

نخواهد بود که به ما اعتراض کند؛ زیرا ما برای این هدف آفریده شده ایم و این رسالت، پیش ماست. یعنی ما با نی هاشم معاشرت می کنیم و در هر زمان خواستار حکومت هستیم و با این دلیل در طریق درست بودن راه مبارزه و به دست گرفتن قدرت قدم بر می داشتند.

عبدالله بن حسن در پاسخ کسانی که از وی درخواست کردند تا فرزندانش را به دولت مردان بنی عباس تحویل دهد، گفت: گرفتاری و امتحان من بزرگ تر از امتحان و گرفتاری ابراهیم (علیه السلام) است. زیرا خداوند به ابراهیم خلیل دستور داد تا فرزندش را در اه خدا قربانی کند و شما به من می گویید تا فرزندان خود را به این مرد تسلیم دهم تا آن ها را به قتل برساند و این معصیتی است در پیشگاه خداوند. ای پسر برادر، به خدا سوگند در بستر خود نمی توانم آرام بخوابم ولی با این حال این وضع بهتر از خواب آسوده است.

محمد و ابراهیم با شکل و شمایل اعراب بیابانی و به طور خفیانه با پدر در زندان ملاقات می کردند و از وی اجازه مرخصی می گرفتند. پدر به آنان خطاب می کرد: عجله نکنید تا توانا شوید. اگر ابو منصور (حاکم عباسیان) نمی گذارد زندگی

ص: ۲۵۹

شرافتمندانه داشته باشید نباید اجازه دهید تا شما را از مرگ شرافتمندانه باز دارد.

با این روحیه بسیار عالی عبدالله فرزندانش محمد و ابراهیم را آموزش می داد تا زندگی و مرگ شرافتمندانه داشته باشند.

عبدالله و برادرانش این گونه در معرض آزار و شکنجه بودند و این وضع چه قبل و چه بعد از قیام انقلابی آن دو برادر بود.

موضع امام جعفر بن محمد صادق (علیه السلام) مخالف محمد و حرک عجولانه وی بود؛ زیرا آنان وضع سیاسی آن روز را به خوبی درک نمی کردند؛ ولی امام از آنان دلجویی می کرد. برخی نقل

کرده اند که فردی گفته است در خواب، در فاصله قبر و منبر (رسول الله) ایستاده و فرزندان حسن را دیدم که آن ها را از خانهٔ مروان به همراه ابوازهر خارج می کردند و به سوی «ربذه» تبعید می کردند.

جعفر بن محمد صادق (علیه السلام) کسی را به سویم فرستاد و فرمود: تو را چه می شود؟ عرض کردم: بنی عباس را دیدم که آنان را با محمل به بیرون می برند. به من گفت: بنشین. اطاعت کردم. غلا خود را فراخواند و سپس با خدا راز و نیاز کرد و به غلام خود گفت: برو، اگر آنان را سوار نمودند برای من خبر بیاور.

فرستاده، به سویش بازگشت و عرض کرد آنان را آوردند. امام جعفر (علیه السلام) در پشت پرده ای سفید رنگ ایستاده بود و نگاه می کرد و زمانی که عبدالله بن حسن و ابراهیم را از زندان بیرو آوردند دیدگان جعفر بن محمد پر از اشک شد و قطرات اشک بر محاسن وی جاری شد. سپس روبه من کرده و فرمود: ای ابوعبدالله، به خدا سوگند پس از این واقعه حرمتی را پاس نخواهند داشت، به خدا سوگند به انصار و فرزندان انصار که با رسول الله در عقبه بیعت کردند تا به آنان و فرزندان پیامبر وفا کنند، چنین نکرده اند. امام سپس فرمودند: پدرم از پدرش از جدش از علی بن ابیطالب روایت کرده که پیامبر (صلی الله علیه و آله) به وی فرمود: از آنان در عقبه بیعت بگیر. گفتم: چگونه از آنان بیعه بگیرم؟ فرمود: به آنان بگویید که اعلام کنند با خدا و رسولش بیعت می کنیم و از فرزندان آنان دفاع خواهیم کرد؛ چنان چه از خود و فرزندان خویش دفاع می کنند.

امام صادق (علیه السلام) فرمود: به خدا سوگند به عهد خود وفا نکرد تا این که از میان آنان فردی به مخالفت برخاست و کسی جرأت رویارویی را با او نداشت. خداوندا خشم خود را بر انصار بیفزای. در این موقع امام صادق (علیه السلام) در حق کسانی دعا نمود که به منصور دوانیقی اجازه دادند تا رهبران بنی هاشم را گرد آورد و آنان را به ربذه «تبعیدگاه مؤمنین در تاریخ» بفرستد.

یکی از آنان گفت: در ربذه حضور داشتم که فرزندان حسن را به همراه عثمانی با غل و زنجیر آوردند. یکی در آن میان گفت: این عثمانی است! گویا از نقره آفریده شده است. آنان فرود آمدند. پس از

لحظه ای مردی از سوی ابو جعفر منصور وارد شد و گفت: محمد بن عبدالله عثمانی کیست؟ برخاست و با وی بیرون رفت، پس از لختی صدای شلاق به گوش رسید.

وی گفت: عثمانی را بازگرداندند و گویا سیاه پوست شده بود؛ زیرا شلاق ها رنگ پوست او را تغییر داده و خون از بدنش جاری شده بود و ضربات تازیانه یک چشم او را از بین برده بود. نزد برادرش عبدالله بن حسن فریاد برآورد: چه کسی فرزند رسول الله (صلی الله علیه و آله) را آب می دهد. فردی خراسانی آب گوارایی به وی داد و سیراب گردید. پس از مدتی ابوجعفر از محمل با ربیع زندانبان وی. فرود آمدند و عبدالله بن حسن به وی گفت: ای ابو جعفر به خدا سوگند ما با اسرای شما در روز بدر چنین نکردیم.

وضع زندان عبدالله بن حسن بسیار هولناک و در عین حال رقت انگیز بود و عبدالله بسیار کهن سال بود. وضع این زندان چنان چه ذکر شد قبل از قیام و انقلاب معروف او نیز این چنین بود.

بعضی گویند: اسحاق بن عیسی از پدرش روایت می کند که گفت: عبدالله بن حسن زمانی که زندانی بود از وی خواست تا با او ملاقات کند. از ابو جعفر (منصور) اجازه خواستیم و به من اجازه داد. با ایشان ملاقات کردم. از من خواست آب سردی برای او بیاورم. به خانه پیغام دادم و کوزه آب سردی آوردند و به عبدالله بن حسن دادم تا بنوشد، در همان حال ابوازهر (زندانبان) وی را دید که آب می نوشد، با پا لگدی به کوزه زد و دندان هایش فرو ریخت.

با این شیوه ددمنشانه، با این پیرمرد رفتار می کردند. در حالی که اسحاق بن عیسی و پدرش از منصور اجازه ملاقات گرفته بودند تا با وی محبت کنند.

ایشان می گوید: ابو جعفر را از این واقعه مطلع ساختم به من گفت: ابوعباس، از این مسئله بگذر، یعنی در این باره سخن مگو.

پر واضح است که مسئله اعمال شکنجه و آزار فرزندان حسن به دستور شخص منصور، که لعنت خدا بر او باد بود.

فردی روایت می کند: یکی از مردان خاندان آل حسن که در هاشمی زندانی بود در گذشت. پسر حسن سعی کرد غل و زنجیر را از پای درآورد تا بر جنازه اش نماز گزارد ولی زندانبان به وی

ص: ۲۶۰

اجازه ندادند حتی هنگام نماز خواندن بر میت، بندها را بگسلد.

محمد بن علی بن حمزه می گوید: شنیده شد که یعقوب و اسحاق و محمد و ابراهیم، فرزندان حسن بر اثر شکنجه در زندان شهید شدند و ابراهیم بن حسن زنده به گور شد و دیوار خانه را بر عبدالله بن حسن فرو ریختند.

عبدالله بن حسن یکی از کسانی بود که در دامان فاطمه دختر امام حسین (علیه السلام) پرورش یافت و حسن المثنی که وارث کربلا بود، او را بزرگ نمود. این صفات پسندیده که در عبدالله بن حسن متجلی گردید در نسل های بعد از فرزندان حسن و فرزندان دیگر مؤمنین نیز به وضوح مشاهده می شد و به واسطه آنان منتقل می شد.

عبدالله بن حسین بن علی (علیه السلام)، نک: علی اصغر (علیه السلام)

عبدالله بن حصین

وی از سرهنگان لشکر عمر سعد بود که آب فرات را بر روی خاندان امام حسین (علیه السلام) بسته بود و به این عمل خود مباهات می کرد.

عبدالله بن حمزه

وی یکی از هواداران و فرماندهان تحت امر مختار بن ابو عبید ثقفی بود که در به ثمر رساندن قیام مختار، تأثیر بسیاری داشت.

عبدالله بن حمله

وی یکی از هواداران و فرماندهان تحت امر ابن زیاد بود. عبدالله در جنگ علیه مختار بن ابو عبید ثقفی در منطقه موصل نیز حضور داشت. در این نبرد، عبدالله بن حمله، فرماندهی سپاه را به عهده داشت و در این جنگ عبدالله بن حمله را عبدالله بن قراد کشت و سپاه شام هزیمت شدند.

عبد الله بن حنظله

او فرزند حنظله غسیل الملائکه است. وی یکی از بارزترین چهره های رهبری قیام مردم مدینه در واقعهٔ «حرّه» بود که با تشکیل مجمعی در مسجد رسماً از حکومت یزید سرپیچی و او را از خلافت خلع کردند.

او یکی از شیعیان غیرتمندی بود که با سپاهی از مردم مدینه که تدارک دیده بود در منطقه حرّه با نیروهای شام (به فرماندهی مسلم ابن عقبه) درگیر شدند. عبدالله بن حنظله و یارانش پس از نبردی سنگین شکست خوردند و نیروهای شام به مدینه منوّره یورش بردند و واقعهٔ جنایت بار حرّه به وقوع پیوست.

عبدالله بن حیة اسدی

وی یکی از نیروها و فرماندهان تحت امر مختار بن ابو عبید ثقفی بود.

مختار، ابراهیم اشتر را نزد خود خواند و به او فرمان داد تا به اذن خدا با نیروهای مسلح به سوی ابن زیاد حرکت کند. مختار تعدادی از سران شیعه و فرماندهان لایق و کاردان را انتخاب کرد و گروه های مختلف لشکر را به آنان سپرد و همگی را تحت فرماندهی کل ابراهیم قرار داد. بدین ترتیب:

۱- گروه مدنی ها به فرماندهی قیس بن طهفه نهدی، وی از جنگاوران به نام و مردی مخلص و طرفدار اهل بیت و شجاع و دلیر بود.

۲- گروه طایفه مذحج و اسد به فرماندهی عبدالله بن حیة اسدی، این مرد نیز در جنگ تجربیات خوبی داشت و مردی لایق و مدبّر بود.

۳- گروه طایفه کندة و ربیعة، به فرماندهی اسود بن جراد کندی که از چهره های سرشناس و شجاع و با تدبیر عراق بود.

٤- گروه طایفه حمدان و تمیم به فرماندهی حبیب بن منقذ ثوری حمدانی.

عبدالله بن خازم ازدی

وی از روایتگران رویداد اندوه بار واقعه عاشوراست.

او واقعه قیام مسلم و سازماندهی نیروهای آزادی خواه بر ضدّ ستم و استبداد را از یوسف بن یزید، و پیمان شکنی مردم کوفه و دست کشیدن از یاری او و تنها نهادنش را، از سلیمان بن ابو راشد روایت می کند.

وی از کسانی است که نخست با مسلم دست بیعت داد و از سوی او به کاخ سیاه ابن زیاد رفت تا از وضعیّت هانی گزارش آورد. پس از آن، پیمان خود را شکست و دست از یاری مسلم و سالارش، حسین، برداشت. در پایان زندگیش پشیمان شد و به گروه توّابین پیوست و تا آخرین لحظه زندگی با آنان ماند.

ص: ۲٦۱

عبدالله بن رابیه

از شیعیان زمان متوکّل عبّاسی بود. او می گوید: در سال ۲۴۷ ق به حج رفتم و از مکه به عراق آمدم. اوّل به زیارت قبر امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) شتافتم و سپس به کربلا رفتم. دیدم قبر حسین (علیه السلام) ر خراب کرده اند و مأموران متوکّل آن را شخم می زنند. با چشم- خود دیدم وقتی که گاوها نزدیک قبر مطهّر می شدند. قدمی برنمی داشتند. آن گاه مأیوس از زیارت به بغداد برگشتم.

عبدالله بن زبیر

عبدالله فرزند زبیر از قبیلهٔ قریش بود و کنیه او ابو خبیب یا ابوبکر است. نسب او عبدالله بن زبیر بن عوام بن خویلد بن اسدبن عبد الغری بن قصّی الاسدی است. وی اوّلین مولود مهاجرین در مدینه بود و در ماه بیستم هجرت در مدینه به دنیا آمد. مادر او اسماء، دختر ابوبکر، خلیفهٔ اوّل است و مادرِ پدرش صفیّه، عمّه پیامبر و امیر مؤمنان (علیه السلام) است. پدر او زبیر، ابتدا از صحابه پیامبر و امیر المؤمنین علی (علیه السلام) بود. هم چنین زبیر پسرعمّه حضرت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) بود و هنگام وفات پیامبر و تشکیل سقیفه بنی ساعده، از مخالفان بیعت با ابوبکر بود و در خانه علی (علیه السلام) با جمعی آماد درگیری با طرفداران ابوبکر و عمر شد و با عمر به شدّت درگیر گردید و بر خلافت ابوبکر معترض بود. پس از تثبیت خلافت ابوبکر و سپس عمر، با آنان کنار آمد و امتیازات مهمّی از آنان گرفت (و بدین صورت زبیر حق اهل بیت را نادیده گرفت و به جمع شیخین پیوست). تا جایی که در جنگ جمل زبیر که یکی از ارکان اصلی این جنگ بود بر روی حضرت امیر المؤمنین (علیه السلام) شمشیر کشید و با حمایت عایشه به دشمنی با اهل بیت پرداخت.

وی خود را از حسین (علیه السلام) جدا می دانست و پیش از برپایی قیام امام حسین (علیه السلام) مانع از به حکومت رسیدن حضرت می شد. چرا که امام حسین (علیه السلام) در نظر مردم محترم بود و امکان هرگونه رقابتی در میان نمی بود. در نتیجه ابن زبیر می باید صبر کند و به انتظار فراهم آمدن اوضاع مناسب بنشیند. وی سخت می کوشید تا امام حسین (علیه السلام) را هر چه زودتر، به سوی عراق بفرستد، زیرا وجود امام در خاک حجاز برای ابن زبیر سنگین بود. ابن زبیر در حجاز

ماند و شاهد رویدادها بود تا خبر شهادت امام حسین (علیه السلام) را شنید. ابن زبیر، بی درنگ علیه امویان و کسب استقلال حجاز، اعلان قیام کرد و از حادثه کربلا برای تحریک مردم سود جست. یزید، پس از قتل عام مردم مدینه و غارت و انهدام شهر، باز به مسلم بن عقبه جنایت پیشه، فرمان داد تا با نیروهای خود به طرف مکّه برای سرکوبی نهضت ابن زبیر حرکت کند، امّا خداوند به او مهلت نداد و در بین راه مدینه و مکّه در جایی به نام قدید مرض سختی گرفت و درگذشت. نیروهای سرکوب گر یزید، پس از مرگ فرمانده شان، تحت فرماندهی جنایتکاری دیگر به نام حصین بن نمیر، که از جانیان معروف کربلا بود، قرار گرفتند. حصین

نیروهایش را به طرف مکّه حرکت داد و شهر مکّه را از هر طرف محاصره کرد و تمام نقاط حساس شهر را سنگربندی کرد. عبدالله بن زبیر که خود را حاکم مسلمانان می دانست، احساس کرد نمی تواند در مقابل لشکر جرّار شام، به سرکردگی حصین مقاومت کند، خود را به مسجد الحرام رساند و به کعبه پناهنده شد و آن جا را پناهگاه خود قرار داد. حصین و لشکر شام، مسجد را محاصره کردند و در بلندی اطراف مسجد، موضع گرفتند و منجنیق های پرتاب سنگ و عرّاده ها را دور تا دور کعبه مستقر کردند. اگر قوای اموی توانسته بودند موضع مدینه را در هم شکنند، ولی موضع مکّه سخت بود و ابن زبیر دامنهٔ جنبش را به حجاز و عراق و مصر می کشاند. ابن زبیر در کعبه متحصّن شد و دروازه های شهر را بست. عبدالله بن زبیر و تعدادی از یارانش از جمله کسانی بودند که مسجد الحرام را پایگاه خود قرار داده بودند. حصین بن نمیر به کعبه حمله و آن را ویران کرد. مسعودی اضافه می کند که بر اثر این جنایت، صاعقه ای از آسمان بر لشکر شام فرود آمد و جمعی از آنان را هلاک کرد و این واقعه در روز شنبه، سوّم ربیع الاوّل، در سال ٦٣ ق، به وقوع پیوست. یازده روز پس از این جنایت، یزید بن معاویه به هلاکت رسید و ابن

زبیر و هوادارانش هم چنان در محاصره، مقاومت می کردند و رفته رفته، وضع آنان خطرناک تر می شد که یازده روز بعد ناگهان خبر رسید که یزید مرده است. لشکر شام، متلاشی شد و اوضاع به هم ریخت و حصین بن نمیر با ابن زبیر کنار آمد و ابن زبیر مجدّداً بر اوضاع مسلّط شد. با رسیدن خبر

مرگ یزید به مکّه، جنگ متوقّف شد، حصین بن نمیر فرمانده اموی در (اَبطَح) خارج شهر مکّه با ابن زبیر گفت و گو کرد، تا به راه حل سیاسی برسند. حصین به ابن زبیر پیشنهاد کرد که همراه او به شام بروند و با او به عنوان خلیفه بیعت کنندّ امّا ابن زبیر، پیشنهاد حصین را رد کرد و با شتاب به مکّه برگشت. امتناع ابن زبیر، از قبول پیشنهاد حصین، فرصت مناسبی را از میان برد که وی را به خلافت می رساند؛ زیرا احتمال دستیابی وی به خلافت با مرگ یزید و اوضاع آشفته

ص: ۲۶۲

دمشق ممکن بود.

بزرگ ترین آرزوی عبدالله بن زبیر، رسیدن به قدرت و حکومت بود. و دنبال فرصت مناسب می گشت تا این که معاویه مُرد، و مردم عراق برای خارج کردن حکومت از چنگ امویان، دست به کار شدند و در حجاز جنب و جوشی نیز به وجود آمد. امّا با وجود شخصیّتی بی نظیر و موجّه جامعه اسلامی آن روز یعنی امام اباعبدالله الحسین (علیه السلام)، زمینه مساعدی به دست ابن زبیر نیفتاد. گرچه او با امام حسین (علیه السلام) عداوت و رقابت و دشمنی داشت، با بیعت نکردن با یزید هم، موافق نبود. بنابراین، ابن زبیر، هرگز یزید را به عنوان خلیفه، به رسمیّت نشناخت و خود منتظر فرصت و وقت مناسب بود تا ادّعای خلافت کند. بالاخره سال ٦١ هجری، امام حسین (علیه السلام) قیام کرد و به شهادت رسید و سراسر جهان از اعتراض حرکت و قیام آگاه شدند. عبدالله برای فریب مردم، خود را مردی زاهد و عابد جلوه می داد و نماز و روزه او ضرب المثل شده بود و توانست تا اندازهای اعتماد عوام را به خود جلب کند. ابتدا نیز خود را خون خواه امام حسین (علیه السلام) معرفی نمود. جنایات یزید که از همه مهم تر فاجعه کربلا و پس از آن قتل عام مردم مدینه بود موجب گشت تا موج نفرت عمومی علیه یزید و حکومت بنی امیّه، همه جا را بگیرد. روحیه خون خواهی امام حسین (علیه السلام) و انتقام طلبی مسلمانان، زمینه بسیار مهمّی برای عبدالله بن زبیر به وجود آورد. و او که سراسر وجودش دشمنی با اهل بیت پیامبر (صلی الله علیه و آله) بود، این بار نیز با حرکتی فرصت طلبانه، خود را خون خواه امام حسین (علیه السلام) ظاهر ساخت و توانست توجّه

بسیاری از انقلابیون، از جمله مختار بن ابو عبید را به خود جلب کند. پس از حرکت امام حسین (علیه السلام) و یارانش، مردم را به سوی خود دعوت می کرد و آنان را فریب می داد و جنایات یزید را گوش زد می کرد. امّا با مرگ یزید در سال ٦٤ ه.ق او از سخنش برگشت و معلوم شد که این شعاری بیشتر نبود و عبدالله دنبال ریاست و حکومت خود می باشد (و بدین گونه ابن زبیر طغیان کرد).

عبدالله بن زبیر، پس از مرگ یزید ادعای خلافت کرد و گروهی با او بیعت کردند. تا این که در سال ۷۳ ق، در دورهٔ خلافت عبدالملک، به دست نیروهای حجّاج بن یوسف که برای سرکوبی او به مکّه هجوم آوردند، کشته شد.

اصولاً بنی هاشم، عبدالله بن زبیر را به عنوان حاکم مسلمانان قبول نداشتند و اعلام خلافت او را محکوم می کردند. امام سجاد (علیه السلام) نیز قیام او را به عنوان فتنه یاد می کند. خصوصاً محمد حنفیه فرزند بزرگ امیرمؤمنان (علیه السلام) که از روحیه خودخواهی و جاه طلبی و عناد عبدالله بن زبیر نسبت به خاندان پیامبر (صلی الله علیه و آله) شناخت داشت، شدیداً در مقابل او ایستاد و حاضر نشد با او کنار بیاید یا بیعت کند.

عبدالله زبیر، کینه و عناد سختی نسبت به اهل بیت پیامبر (صلی الله علیه و آله) داشت که قبلاً اشاره کردیم. و بنی هاشم هم به شدت از او نفرت داشتند و با همه فشارها و تهدیدها حاضر نشدند با او بیعت کنند.

بلاذری گوید:

هنگامی که عبدالله بن زبیر، از بیعت محمد و هم فکرانش با او مأیوس شد متوجه قیام مختار در کوفه شده بود و با توجه به رادت خاصّ مختار نسبت به اهل بیت پیامبر (صلی الله علیه و آله) عموماً و اطاعت و پیروی او از ابن حنفیه خصوصاً؛ سخت به وحشت افتاد. آزادی شهر مهم کوفه از سلطه ابن زبیر، اخراج فرماندار او از طرف مختار و ارتباط قوی بین مختار و محمد حنفیه بسیار برای وی

گران و خطرناک بود. بنابراین تصمیم گرفت به هر قیمتی که شده، محمد حنفیه و هوادارانش را زیر فشار قرار دهد و در صورت امتناع آنان از بیعت، همه را بکشد.

او به خوبی می دانست که اگر کار مختار بالا گیرد؛ قطعاً وقعیت محمد حنفیه تثبیت می شود. در این صورت، در شهر مکه، حکومت او سقوط خواهد کرد. لذا دستور داد که محمد حنفیه و تعدادی از بنی هاشم و بعضی شیعیان طرفدار او را در تونل زمزم زندانی و با شدت با آنان برخورد کنند. ابن زبیر مهلتی قرار داد و به آنان پیغام فرستاد که اگر تا فلان تاریخ، تسلیم حکومت من نشوید؛ در همان تونل، هیزم خواهم ریخت و همه را زنده زنده آتش خواهم زد.

پیام ابن زبیر را برادر زاده اش عمروبن عروة بن زبیر به محمد حنفیه رساند. محمد حنفیه فرزند امیر مؤمنان (علیه السلام) با صراحت و قاطعیت به فرستاده ابن زبیر گفت: برو به عمویت از طرف من بگو: خیلی مغرور شده ای که این طور برای خونریزی و هتک حرمت مهیا گشته ای! او نیز پیام محمد را به ابن زبیر رساند.

معاویة بن ابوسفیان در آخرین وصیّت خود به پسرش یزید نکاتی را راجع به مخالفان حکومت گوشزد نمود. از جمله آن که ر مورد عبدالله بن زبیر گفت: آن کسی که چون شیر در کمین است چون روباه، تو را به بازی می گیرد و مترصّد فرصت مناسب است تا به تو بپردازد، ابن زبیر است، اگر بر او پیروز شدی بند از

ص: ۲۶۳

بندش جدا کن تا بتوانی خون قوم خویش را از شرّ او نگه داری.

عبدالله بن زهیر ازدی

وی از هواداران و فرماندهان تحت امر عمر سعد بود که یک چهارم نیروهای نظامی شهر کوفه را رهبری می کرد.

عبدالله بن زهیر سلولی

از هواداران قیام مختار و از افسران تحت امر ابراهیم بن اشتر بود. در جنگ میان سپاه مختار با نیروهای ابن زیاد (به فرماندهی ابراهیم بن اشتر)، وی از نیروهای گشتی (شناسایی) بود که اخبار نیروهای دشمن را در اختیار ابراهیم قرار می داد.

عبدالله بن سعد ازدی

عبدالله بن سعد ازدی، عبدالله بن وال تمیمی، رفاعة بن شدّاد بجلی، سلیمان بن صرد خزاعی و مسیّب بن نجبه فزاری. به رهبری این پنج تن در کوفه نهضت «توّابین» به وقوع پیوست. این نهضت به خون خواهی امام حسین (علیه السلام) بود.

نیروهای توّابین که حدود چهار هزار نفر بودند در منطقه ای به نام «عین الوردة» بالشکریان ابن زیاد که افزون بر سی هزار نیرو بودند نبرد کردند. شعار توّابین: «یالثارات الحسین» «ای خون خواهان حسین» بود. در این نبرد که به «جنگ عین الوردة» شهرت یافت. عبدالله بن سعد ازدی کشته شد.

عبدالله بن سلیم

وی از روایتگران واقعهٔ اندوه بار عاشوراست. دیدار ابن زبیر با سالار شایستگان میان حجر الاسود و باب کعبه، دیدار فرزدق آن حضرت، رسیدن خبر شهادت مسلم در ثعلبیه به اما حسین (علیه السلام)، را یحیی بن ابو حیّه کلبی و عدی بن حرمله اسدی روایت کرده اند. و این شخص از کسانی است که ندای یاری طلبی و دادخواهی حسین (علیه السلام) را شنید و یاریش نکرد.

عبدالله بن شدّاد بجلی

وی از شیعیان و معتمدینی بود که مختاربن ابو عبید ثقفی او را به قیام خویش دعوت کرده بود.

عبدالله بن شدّاد بجلی از سران شیعه و فرماندهان نهضت توّابین بود. هم چنین وی یکی از پنج نفر افراد مطمئن و صادقی بود که در مقام رابط پیام ها، نقشه ها و برنامه های مختاربن ابو عبید ثقفی را به افراد معتمد می رساند و برای قیام به رهبری مختار، از مردم پنهانی بیعت می گرفت. او از فرماندهان انقلاب مختار شد. این پنج نفر عبارت بودند از: سایب بن مالک اشعری، یزیدبن انس، احمر بن شمیط، رفاعة بن شّداد فتیابی، و عبدالله بن شدّاد بجلی. این افراد جداً، کار مقدّمات قیام را مخصوصاً، از نظر جذب نیرو به شدّت پی گیری می کردند.

در آخرین نبرد نیروهای مصعب بن زبیر علیه مختار بن ابو عبید ثقفی، هنگامی که مختار و نیروهایش در قصر دارالحکومة کوفه محاصره شده بودند، پس از کشته شدن مختار، محاصره شدگان که فشار تشنگی و گرسنگی و بلاتکلیفی، آنان را از پای درآورد بعد از شهادت مختار تصمیم به تسلیم گرفتند و به مصعب پیغام دادند که حاضرند تسلیم شوند.

مصعب یکی از یاران نزدیک خود به نام عبادبن حصین را نزد آنان فرستاد. و همراه مأموران تک تک آنان را خلع سلاح کردند و چون گوسفند دست های آنان را با طناب می بست و بیرون می فرستاد. عبدالله بن شداد که از یاران نزدیک مختار بود و در نهضت توابین هم در کنار سلیمان بن صرد جنگیده بود نیز از جمله این افراد بود. وی به عباد وصیت کرد، مرد دیگری از یاران مختار به نام عبدالله بن قراد که از این پیشامد پشیمان شده بود دنبال عصا یا آهنی می گشت که با آن جنگ کند و تن به ذلت ندهد. اما چیزی نیافت، چون او را خلع سلاح کرده و دست او را بسته بودند. عبدالرحمان بن محمد اشعث چشمش که به عبدالله قراد افتاد گفت: او را بدهید تا گردنش را بزنم؛ زیرا معتقد بود که قاتل محمد اشعث پدر اوست. عبدالله با شجاعتی تمام همان طور که کتف بسته بود به عبدالرحمان گفت: بر دین جد تو باشم که ایمان آورد و سپس کافر شد؟ اگر دروغ بگویم من پدرت را با شمشیر زدم تا جان داد.

عبدالرّحمان از اسب پیاده شد و گفت: عبدالله را تحویل من دهید و چون تحویل او شد وی را مهلت نداد و با شمشیر گردن او را زد. عباد نماینده مصعب از این کار ناراحت شد و به عبدالرّحمان

گفت: او را کشتی؟ اما دستور کشتن او را نداشتی!. سپس عبدالرحمان این عنصر کینه توز، به عبدالله بن شداد که مردی والاقدر و از بزرگان شیعیان عراق بود چشمش افتاد. به عباد گفت: این را نگاه دارید تا با امیر مصعب درباره او مذاکره کنم. سپس به نزد مصعب رفت و گفت:

ص: ٢٦٤

من از شما خواهش می کنم که عبدالله بن شداد را به من تحویل دهی تا خونش را بریزم.

مصعب موافقت کرد و عبدالله را تحویل عبدالرحمان دادند و او هم بلافاصله گردن او را زد. عباد به او گفت: به خدا اگر می دانستم که می خواهی او را بکشی وی را به دیگری تحویل می دادم. خیال کردم که با مصعب درباره آزادی او صحبت می کنی. عبدالله ش-داد فرزند نوجوانی داشت که همراه پدر دستگیر شده بود و نام او شداد بود می خواستند او را نیز بکشند. وی بالغ بود ولی موی بر صورت نداشت. بعضی گفتند: این بچه نابالغ است و او را نکشید. و پس از آزمایش گفتند او بالغ نیست و آزادش کردند.

عبدالله بن شریک عامری

از روایتگران رویداد اندوه بار واقعه عاشوراست. وی راوی واقعهٔ مهلت خواهی عباس در شب عاشورا، سخنان روشن گرانه و شورانگیز سالار شایستگان در آن شب، اشعار آن حضرت، سخنان دخت امیر مؤمنان، واقعهٔ ورود شمر دژخیم سیاه روی اموی به کربلا و آوردن امان نامه برای برادران عباس، و پورش سپاه اموی در غروب تاسوعا به سوی اردوگاه نور بدون نام بردن از راوی است.

او را رجال شناسان از یاران دو امام نور حضرت باقر و صادق شمرده اند ...

از تاریخ طبری چنین بر می آید که او نخست از چهره های شناخته شده یاران مختار بود.

پس از آن در ردیف یاران مصعب بن زبیر قرار گرفت، سپس به عبدالملک مروان روی آورد.

عبدالله بن ضمره عذری

وی یکی از هواداران و فرماندهان تحت امر مختار بن ابوعبید ثقفی بود که در به ثمر رساندن قیام مختار، تأثیر بسیاری داشت.

عبدالله بن عاصم

وی از روایتگران رویداد غم بار واقعه عاشوراست. او گزارش های خود را از ضحاک بن عبدالله روایت می کند.

اردبیلی در جامع الرّواة می گوید: وی در کافی نیز روایتی از حضرت صادق در مورد تیمّم دارد...

در دو کتاب التّهذیب وبصائر الدّرجات او را از روایتگران شمرده، و یادآور شده اند که ابان بن عثمان و جعفر بن بشیر از او روایت می کردند.

عبدالله بن عبّاس (متوفی: ٦٨ ق)

به قولی او همان ابن عبّاس از روایتگران معروف تاریخ عاشور است.

از جمله کسانی بود که پس از تصمیم امام حسین (علیه السلام) برای رفتن به کوفه، تلاش می کرد آن حضرت را از این سفر باز دارد و بی وفایی کوفیان را یادآوری می کرد و چون کلماتش بر اراده امام تأثیر نگذاشت، به شدّت متأثّر شد. از کسانی بود که پیشاپیش از شهادت سیّدالشّهدا خبر داشت و روز عاشورا در مدینه بود و با دیدن خواب و تبدیل مشک آبش به خون، از کشته شدن حسین (علیه السلام) باخبر شد. ابن عبّاس، پسر عموی امیرالمؤمنین و پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) بود و از چهره های بارز مفسّران اسلام محسوب می شد که تفسیر را از حضرت علی (علیه السلام)، آموخته بود. مجالس ابن عبّاس، آمیخته به بحث های قرآنی بود. او از بزرگان اسلام بود، امّا نسبت به مواضع سیاسی او درباره عثمان و امویان و مسائل حکومت و خلافت، نظرهای متناقضی ابراز

شده است. به لحاظ علمی، به او «جِبرامّت» می گفتند. او در اواخر عمر نابینا شده بود. در فتنه پسر زبیر، در طائف درگذشت؛ در حالی که هفتاد سال عمر داشت و محمّد حنفیّه بر او نماز گزارد.

عبدالله بن عبدالله بن جعفر طیار

مادرش خوصا بنت حفص وابلی است. از بنی اعمام اباعبدالله (علیه السلام) و از پاکان و صالحان شهدای عاشورای حسینی است.

عبدالله بن عرزة بن حراق

برخی مورخان او را از شهدای کربلا دانسته اند.

عبدالله بن عروه

از نیروهای عمر سعد در کربلا بود. وی که از طایفه خثعم بود، در زمان قیام مختار به بصره گریخت. مختار نیز دستور داد تا خانه اش را با خاک یکسان کنند.

عبدالله بن عروه غفاری

نامش را در شمار شهدای حملهٔ اوّل در روز عاشورا آورده اند. او

ص: ٢٦٥

و برادرش عبدالرّحمان، از شجاعان و اشراف کوفه و صاحبان ولایت اهل بیت بودند و در کربلا خود را به حسین بن علی (علیه السلام) رساندند. هر دو با هم به میدان رفتند، جنگیدند و شهید شدند.

دو برادر غفاری که پسران حراق بوده اند و در منابع به عنوان شهیدانی ذکر شده اند که در میدان مبارزه به قتل رسیده اند، بیشتر منابع تاریخی تصریح کرده اند که این دو برادر با هم به شهادت رسیده اند. ابن شهر آشوب او را در شمار کشته شدگان نخستین حمله نام برده است.

عبدالله بن عفیف ازدی

او از طایفه ازد، ساکن کوفه و مردی میان سال بوده است. او از نیکان و شجاعان، و زهّاد و عبّاد و مجاهدین شیعیان محسوب می شد.

عبدالله چشم چپش را در جنگ صِفَّین و چشم راستش را در جنگ جمل از دست داده بود و همیشه در مسجد اعظم کوفه عبادت می کرد.

بعد از شهادت حضرت امام حسین (علیه السلام) ابن زیاد در کوفه منبر رفت و در حالی که سر مبارک حضرت سیدالشهدا آن جا بود گفت: حمد خدا را که حق و اهلش را ظاهر، امیر المؤمنین (یزید) و اتباعش را یاری، و کذّاب بن کذّاب را هلاک کرد.

دقایقی چند از سخنرانی ابن زیاد نگذشته بود که عبدالله بن عفیف ایستاده و خطاب بن ابن زیاد گفت:

ای پسر مرجانه! کذاب بن کذاب تو و پدرت و یزید و معاویه است، ای دشمن خدا، فرزندان انبیا را می کشی و در منابر مؤمنین، این چنین سخن می گویی!؟

ابن زیاد به خشم آمد و پرسید این ناطق کیست؟

عبدالله عفیف جواب داد:

منم ای دشمن خدا، ذریّه طاهره ای که خدای تعالی از آن ها هر پلیدی را دور ساخته، می کشی و گمان می کنی که بر دین اسلام هستی؟! به فریاد رسید ای فرزندان مهاجرین و انصار!، چرا انتقام نمی گیرید از این طاغوت، ملعون بن ملعون در کلام مبارک محمد (صلی الله علیه و آله) رسول رب العالمین؟

ابن زیاد دستور داد عبدالله را دستگیر کنند، اما بزرگان قبیلهٔ از دو عموزادگانش او را نجات دادند.

برای بار دوم نیز دستور دستگیری عبدالله عفیف را صادر کرد. باز هم موفق نشدند. آن گاه مرتبه سوم گروهی کثیر از قبیله مضر، تحت فرماندهی محمد بن اشعث را مأمور دستگیری عبدالله نمودند و بعد از جنگ سختی دستگیرش کردند و پیش ابن زیاد آوردند. بعد از مکالماتی تند و عبرت انگیز، به دستور ابن زیاد او را شهید کردند.

عبدالله بن عقبه غنوی

از طایفهٔ غنی بود. او قاتل ابوبکر بن حسن بن علی (علیه السلام) - از یاران امام حسین (علیه السلام) است.

در زمان قیام مختار، وی به بصره فرار کرد و به دستور مختار خانه اش را ویران کردند و اموالش را مصادره نمودند.

عبدالله بن علی بن ابیطالب (علیه السلام) (ولادت: ٣٦ ق)

عبدالله، که کنیه اش «ابو محمّد» بود، پنجمین پسر حضرت امام علی (علیه السلام) و دومین پسر ام البنین است. او کوچک تر از حضرت عباس (علیه اسلام) بود و فرزندی نداشت و در زمان شهادت ٢٥ سال داشت و به دست هانی بن ثبیت به شهادت رسید.

بعضی از مقاتل این گونه نقل کرده اند که از فرزندان حضرت علی (علیه السلام) دو نفر به نام های عبدالله اکبر و عبدالله اصغر در کربلا شهید شده اند.

عبدالله اصغر کنیه اش ابوبکر و فرزند لیلی بنت مسعود بن خالد بود. و عبدالله اکبر که کنیه اش ابو محمّد و فرزند ام البنین و برادر حضرت عباس (علیه السلام)، بود. البته برخی از کتاب ها، عبدالله اصغر را همان محمد اصغر می دانند.

عبدالله اکبر در هنگام نبرد این رجزها را می خواند:

أَنَا ابْنُ ذِی النَّجْدَةِ وَ الافضال *** ذَاكَ عَلَی الْخَیْرِ ذُو الْفَعَالَ

سَیْفُ رسولِ اللّهِ ذوالنَّکالِ *** فِي کُلِّ قَوْمٍ (یَوْمُ) ظاهِرِ الأهوالِ

من پسر مرد دلاور و بخشنده ام، آن مرد علی نیکوکار است؛ که شمشیر پیامبر (صلی الله علیه و آله) بود و کیفر دهنده ای که آثار ترس از او، در هر جماعتی آشکار است.

نام گرامی این شهید در زیارت ناحیهٔ مقدّسه و زیارت رجبیّه چنین آمده است.

(السَّلامُ عَلی عَبْدِاللَّهِ بْنِ أَمِیْرِ الْمُؤْمِنِیْنَ مُبْلَی الْبَلاءِ وَ الْمُنادِی بِالْوِلاءِ فِی عَرْصَهِ کَرْبَلاءَ الْمَضْرُوْبِ مُقْبِلًا وَ مُدْبِراً لَعَنَ اللَّهُ قاتِلَهُ هانِیَ بْنَ ثُبَیْتٍ الْحَضْرَمِیَّ.)

ص: ٢٦٦

عبدالله بن عمّار بارقی

وی از روایتگران رویداد غمبار واقعه عاشوراست. او وضعیت روحی و حالات وصف ناپذیر سالار شایستگان را به هنگام یورش قهرمانانه به سپاه شوم اموی گزارش می کند. و از کسانی است که شاهد شهادت پیشوای شهیدان بوده است.

او را درباره حضورش در آن جا و به هنگامه شهادت حسین (علیه السلام) نکوهش کردند، که در توجیه جنایت خویش گفت: من نزد بنی هاشم طلبی دارم و به آنان خدمتی کرده ام!!

پرسیدند: چه خدمتی؟

گفت: من با نیزه به سالار خوبان یورش بردم و خود را به او رسانیدم ... امّا از آسیب وارد آوردن به پسر پیامبر منصرف شده و از او دوری گزیدم ...

عبدالله بن عمر بن الخطاب

وی پسر خلیفه دوم، عمر بن خطّاب، است.

در یکی از روزهای جنگ صِفَّین طرّاحان شام به فکر نفوذ در خاندان عترت افتادند. عبدالله بن عمر برای امام حسین (علیه السلام) پیغام ملاقات فرستاد، وقتی در گوشه ای از میدان به سوی او رفت، پسر عمر گفت: من برای جنگ با تو نیامده ام، می خواهم تو را نصیحت کنم. امام حسین (علیه السلام) فرمود: چه نصیحتی داری؟ گفت: قریش از پدرت اطاعت نمی کنند آیا تو می توانی با علی (علیه السلام) مخالفت کنی و او را برکنار سازی تا ما، همه، تو را به رهبری جامعه اسلامی برگزینیم؟ امام حسین (علیه السلام) فرمود: سوگند به خدا، هرگز! من به خدا و پیامبر (صلی الله علیه و آله) و جانشین رسول خدا (صلی الله علیه و آله) کافر نمی گردم. گم شو، وای بر تو از شیطان متکبّر، مطمئناً که شیطان اعمال زشت تو را زینت داده و تو را فریفته است تا آن که تو را از دین اسلام خارج سازد که از قاسطین اطاعت کنی و معاویه این مرد خارج شده را از دین یاری دهی. همواره معاویه و پدرش ابوسفیان با رسول خدا و مسلمانان در جنگ بودند و از دشمنانشان به حساب می آمدند. سوگند به خدا، که آن دو مسلمان نشدند بلکه از روی ترس و طمع تسلیم گردیدند. پس امروز تو بی سرزنشی از وجدان، جنگ می کنی، و به میدان جنگ می آیی تا به زنان شامی دسترسی پیدا کنی، پس اندک زمانی لذّت ببر، که من از خداوند عزیز و بزرگ امیدوارم به زودی تو را بکشد.

پس از آن پسر عمر به نزد معاویه رفت و گفت: امروز می خواستم با حیله و نیرنگ حسین را فریب دهم. معاویه گفت: حسین فرزند همان پدر است، فریب تو را نمی خورد.

از بلاذری که از علمای سنت است نقل شده که می گوید: پسر عمر بعد از شهادت امام حسین (علیه السلام)، به یزید نامه نوشت و گفت: مصیبت بزرگ و فاجعه عظیمی رخ داد و در اسلام حادثه بزرگی پدید آمد و هیچ روزی مثل روز قتل حسین نیست، یزید در جواب او نوشت: ای احمق، ما بر سر خانه های آماده و بسترهای گسترده و مهیّا قرار گرفتیم و از آن دفاع کردیم. اگر حق با ماست که به حق جنگ کردیم و اگر حق برای غیر ماست، پدر تو اولین کسی است که این روش را بنیان نهاد و حق را از اهلش بازستاند!.

معاویة بن ابوسفیان در آخرین وصیّت خود به پسرش یزید نکاتی را دربارهٔ مخالفان حکومت گوشزد نمود، از جمله آن که در مورد عبدالله بن عمر گفت: ابن عمر مردی است که عبادت، او را سر گرم و از کار افکنده، و اگر تنها بماند با تو بیعت خواهد کرد.

روزی عبدالله بن عمر به امام حسین (علیه السلام) عرض کرد: ای حسین، من از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) شنیدم که فرمود، حسین را می کشند و خدا آنان را تا روز قیامت خوار و ذلیل خواهد کرد. من امروز از تو می خواهم با عموم مردم همراه شوی، همه شهرها با یزید بیعت کردند، تو هم با آنان صلح کن همان گونه که در ایّام حکومت معاویه صبر کردی، شاید خداوند بین شما و این ستمکاران حکم فرماید. امام حسین (علیه السلام) فرمود:

ای پدر عبدالرّحمان، آیا من با یزید بیعت کنم؟ و با او صلح نمایم؟ و حال آن که پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) آن همه از لعن و نفرین ها و رهنمودها را نسبت به او و پدرش فرمود.

عبدالله بن عمرو کندی

از قبیله بنی کنده و از صلحا و بزرگان و از شهدای کوفه در ماجرای مسلم بن عقیل و از شیعیان مخلص امیر مؤمنان که در جنگ های صِفَّین و جمل و نهروان شرکت داشت ...

عبدالله بن عمرو نهدی

وی یکی از هواداران و فرماندهان تحت امر مختار بن ابو عبید ثقفی بود. در آخرین جنگ مصعب بن زبیر علیه مختار، عبدالله بن عمر و کشته شد.

عبد الله بن عُمیر بن حباب کلبی، نک: عبدالله بن عمیر کلبی

ص: ٢٦٧

عبدالله بن عمیر کلبی

از یاران مشهور حضرت ابا عبدالله و از اصحاب حضرت امام علی (علیه السلام)، مردی شجاع، جنگ جویی سرسخت و پرتوان، قهرمانی شریف، انقلابی بزرگ و حماسه ساز، دومین شهید کربلا، حریص در جهاد با مشرکین و سال ها جنگ با کفار، او مرد چهار شانه، قد بلند و دارای بازوانی ستبر بوده است.

ابو وهب عبدالله بن عمیر بن عباس بن عبد قیس بن علیم بن جناب کلبی علیمی، ساکن کوفه بود و علیم تیره ای از بنی کلب است.

سه نفر از شهدای کربلا با خانواده در کربلا حاضر شدند: مسلم بن عوسجه، جنادة بن حرث انصاری و عبدالله بن عمیر کلبی که به اتفاق مادرش و همسرش بود.

همسرش، ام وهب، تنها زنی است که در کربلا به شهادت رسید، او دختر عبد از طایفه نمر بن قاسط بود.

چند روز قبل از عاشورا عبدالله عمیر لشکری را در نخیله کوفه دیده و پرسید: این لشکر عظیم به کجا می رود؟

گفتند: به جنگ حسین (علیه السلام) فرزند فاطمه (سلام الله علیها) دختر رسول خدا (صلوات الله علیه و آله) خواهند رفت.

عبدالله گفت: به خدا قسم من آرزو داشتم که با اهل شرک، در راه خدا بجنگم و اکنون امیدوارم ثواب جنگ با این مردمی که برای کشتن پسر دختر پیامبر (صلی الله علیه و آله) خود بیرون می روند، در نزد خدای تعالی از ثواب جنگ با مشرکان کم تر نباشد. پس تصمیم خود را به همسرش اظهار کرد او هم عبدالله را به این فکر مقدس آفرین گفت و خواست که عبدالله او را با خود ببرد و هر دو شبانه از کوفه بیرون آمدند و در شب هشتم محرم خدمت امام حسین (علیه السلام) رسیدند.

روز عاشورا که ابن سعد اولین تیر را به سوی امام (علیه السلام) پرتاب کرد و گفت: نزد ابن زیاد شهادت بدهید که من اولین کسی بودم که تیر انداختم و سپس لشکر ابن سعد، اصحاب امام (علیه السلام) را تیر باران کردند و یسار غلام زیاد بن ابوسفیان و سالم غلام عبیدالله بن زیاد از لشکر ابن سعد بیرون آمدند و مبارز خواستند. حبیب بن مظاهر و بریر بن خضیر برخاستند ولی امام (علیه السلام) فرمود بنشینید، پس عبدالله بن عمیر برخاست آن گاه امام (علیه السلام) مرد گندم گون بلند قامت پرشانه ای را دید که بازوانی قوی و محکم دارد، فرمود: گمان می برم عبدالله حریف این ها باشد.

عبدالله به اذن امام (علیه السلام) عازم میدان شد، یسار و سالم به او گفتند تو کیستی؟ چون خود را معرفی کرد گفتند، ما تو را نمی شناسیم باید زهیر بن قین یا حبیب بن مظاهر یا بریر بن خضیر به جنگ ما آیند. عبدالله در غضب شد و به یسار که پیش روی سالم بود گفت: هر که به جنگ تو بیرون آید از تو بهتر خواهد بود. آن گاه بر او حمله کرد و با یک شمشیر جان او را گرفت. در این حال سالم بر او حمله کرد و با شمشیری انگشتان دست چپ عبدالله را قطع نمود و عبدالله بی درنگ بر سالم حمله کرد. و او را هم به دوزخ فرستاد و بعد از کشتن آن دو چنین رجز خوانده و خدمت امام (علیه السلام) رسید:

إن تُنكِرونی فَأَنَا ابنُ كَلبِ *** حَسْبِي بِبَيْتِي فِي عُلَيْمِ حَسبي

إِنِّي اَمْرُهُ ذُومِرَةٌ و عَصَب *** وَ لَسْتُ بِالْخَوَّارِ عنْدَ الْحَرْبِ

إنّي زَعيم لَكَ أمّ وَهّب *** بِالطّعْنِ فِيهِمْ مُقْدِمًا وَ الضّرْبِ

ضَّرَبِ غُلامٍ مُؤمِنٍ بِالرَّبِّ

اگر مرا نمی شناسید، بدانید ابن کلب هستم - خانواده ام در طایفهٔ «علیم» موقعیت خوبی دارد؛ من مردی قوی و شدید هستم هنگام جنگ ضعیف نیستم؛ ای ام وهب با نیزه و شمشیر زدن بر دشمن از تو نگهداری می کنم، زدنِ مردی مؤمنِ به خدا.

عبدالله آن دو را به هلاکت رسانید. خدمت امام (علیه السلام) رسید و دوباره عازم میدان شد. همسرش، ام وهب، با دیدن این حال عمودی برداشت و همراه شوهر قدم به میدان جنگ گذاشت و گفت:

پدر و مادرم فدای تو باد، جان نثار فرزندان پیغمبر (صلی الله علیه و آله) باش. عبدالله خواست که همسرش را به خیمه بازگرداند ولی او برنمی گشت تا این که امام حسین (علیه السلام) فرمودند: خدا شما را جزای خیر دهد برگرد، خدا رحمت کند، و در خیمه ها با زن ها بنشین، چه این که بر زنان جهادی نیست، او هم امتثال کرد و به خیمه برگشت.

آن گاه گروهی به فرماندهی شمر به جناح چپ سپاه امام (علیه السلام) حمله کردند، عبدالله بن عمیر با عده ای از اصحاب امام (علیه السلام) در دفع این حمله استقامت عجیبی از خود نشان داد و پس از آن که گروهی سواره و پیاده از افراد دشمن را به هلاکت رسانید، دست راست و یکی از پاهایش قطع شد و به اسارت دشمن درآمد و بلافاصله به وضع فجیعی سپاهیان دشمن بدن او را با نیزه و شمشیر قطعه قطعه نموده و به دست هانی بن ثبیت حضرمی و

ص: ۲٦۸

بکیر بن حی تیمی به شهادت رسیده و رستم غلام شمر سر از تنش جدا کرد.

همسرش، ام وهب، به قتلگاه رفت و در کنار پیکر شوهرش نشست و در حالی که خون از سر و صورت وی پاک می کرد چنین می گفت:

بهشت بر تو گوارا باد، از خدایی که بهشت را بر تو ارزانی داشت می خواهم مرا نیز در آن جا مصاحب تو گرداند.

در این حال، شمر به غلام خود رستم دستور داد با چماقی به همسر عبدالله حمله نمود و او را به شهادت رسانید و او در کنار همسرش به روی خاک افتاد. غلام شمر سر عبدالله را از تن جدا کرد و به سوی خیمه ها انداخت. مادر عبدالله سر را برداشت پاک نمود، آن گاه عمودی به دست گرفت و به سوی دشمن حرکت کرد. حضرت امام حسین (علیه السلام) دستور داد او را به خیمه ها برگردانیدند و خطاب به مادر عبدالله فرمود: جزیتم من اهل بیتی خیراً یعنی: در راه حمایت از اهل بیت من به پاداش نیک نائل شوید خدا رحمتت کند به سوی خیمه ها بازگرد که جهاد از تو برداشته شده است. ام عبدالله برگشت در حالی که می گفت: اللَّهُمَّ لَا تَقْطَعْ رَجائی یعنی: خدایا امید مرا قطع نکن. و امام (علیه السلام) در پاسخ وی فرمودند: لَا يَقْطَعُ الله رَجَاكِ.

بنا به نقل شهید مطهری (رحمه الله علیه)، مادر عبدالله بن عمیر سر بریده پسرش را برداشت و بوسید و گفت: پسرم حالا از تو راضی شدم به وظیفه خودت عمل کردی، ولی ما چیزی را که در راه خدا دادیم، پس نمی گیریم. همان سر را پرت کرد به سوی یکی از افراد دشمن و بعد چوبی برداشت و بر دشمن حمله کرد و این رجز را خواند:

من پیرزنی ناتوان و ضعیفه ای هستم، اما تا جان دارم از خاندان فاطمه (سلام الله علیها) دفاع می کنم.

نام عبدالله بن عمیر در زیارت ناحیه مقدسه و زیارت رجبیه وارد شده است: السَّلامُ عَلی عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُمَيْرٍ اْلكَلْبيِّ.

عبدالله بن قراد خثعمی

وی یکی از هواداران و فرماندهان تحت امر مختار بن ابو عبید ثقفی بود. نیز نک: عبدالله بن شداد

عبدالله بن قطنه طائی بنهانی

وی در روز عاشورا از هواداران و نیروهای تحت امر عمر سعد بود. وی در واقعه کربلا عون بن عبدالله بن جعفر (علیه السلام) را شهید کرد.

عبدالله بن قیس خولانی

از نیروهای عمر سعد در کربلا بود، وی از جمله کسانی است که پیراهن خونین سیّدالشهدا (علیه السلام) را به غارت برد.

ابوسعید صیقل گوید: مختار از مخفیگاه چهار تن از عاملین حادثه کربلا اطلاع پیدا کرد و گزارش دهنده، سعر بن ابو سعر حنفی، از یاران نزدیک مختار بود. مختار، عبدالله بن کامل را با گروهی مأمور، به دنبال آنان فرستاد. ابو سعید که خود، جزو افراد عبدالله کامل بود، گوید: ما به دنبال این مأموریت حرکت کردیم تا به طایفه بنی ضبیعه رسیدیم و یک نفر از آن افرادی که تحت تعقیب بود به نام زیاد بن مالک را دستگیر کردیم. و سپس ابن کامل مرا با گروهی به مأموریت دیگری فرستاد. و ما به خانه ای در منطقه در حمراء، آمدیم و در آن جا دو نفر از فراریان به نام های عبدالرحمان بن ابو خشکاره بجلی و عبدالله بن قیس خولانی را دستگیر کردیم و همهٔ آن ها را دسته جمعی به نزد مختار آوردیم.

مختار تا چشمش به آن جانیان افتاد، بر سر آنان فریاد زد و گفت: یا قَتَلَهَ سَیِّدِ شَبابِ أهلِ الجَنَّهِ؛ یعنی: ای قاتلین سرور جوانان بهشت! دیدید چگونه خداوند شما را به دست انتقام سپرد!!. دیدید که آن پیراهن سرخ رنگ، چه نحوستی برای شما پیش آورد (و این چند نفر از جمله کسانی بودند که پیراهن سرخ امام حسین (علیه السلام) را غارت کرده بودند.) سپس مختار فریاد زد: بی درنگ آنان را در مقابل بازار و در ملأ عام، گردن بزنید. و این حکم بلافاصله به مرحله اجرا درآمد.

عبدالله بن کامل شاکری

عبدالله بن کامل شاکری، منسوب به بنی شاکر، تیره ای از جذام قبیلهٔ قحطان. (یمن، عرب جنوب) است.

وی از شیعیان و معتمدانی بود که مختار بن ابو عبید ثقفی او را به قیام خویش دعوت کرده بود.

هنگامی که سران باقیمانده نهضت توّابین، تصمیم مختار را از متن نامه او، دریافتند، شخصی از میان خود به نام عبدالله بن کامل را با پیامی محرمانه، به ملاقات مختار (در زندان) فرستادند و پیام، این بود: از قول ما به او بگو نامه ات به ما رسید و انشاءالله همان طور که می خواهی ما آماده ایم، و اگر صلاح می دانی، تا به زندان یورش بیاوریم و تو را آزاد کنیم. عبدالله بن کامل هر طور

ص: ۲۶۹

بود موّفق شد تا مختار را در زندان ملاقات کند و پیام را به او برساند، و هنگامی که مختار متوجّه شد شیعیان با او هم دل و همراهند و زمینه قیام مساعد است بسیار خوشحال شد، ولی یورش به زندان را صلاح ندید و در جواب پیام سران قوم به عبدالله گفت: به آنان بگو: این کار را نکنید من همین روزها آزاده خواهم شد.

در آخرین نبرد مصعب بن زبیر علیه مختار بن ابو عبید ثقفی در منطقة حمّامِ اعین، عبدالله بن کامل فرماندهی مقدّمه لشکر را به عهده داشت که سرانجام در همین جنگ کشته شد.

عبدالله بن مازن

وی از هواداران و نزدیکان یزید بن معاویه بود. پس از آن که یزید، بعد از مرگ پدرش، به خلافت رسید، عبدالله بن مازن به حضور یزید رسید و گفت: ای امیرالمؤمنین درود بر تو باد. به مصیبت بهترین پدران دچار گشته ای و بهترین عنوان ها را یافته ای و بهترین چیزها را به تو داده اند. خدا این عطیّه را بر تو مبارک کند و در کار رعیّت یارت شود که مردم قریش از نبود رهبر خود عزادارند و از این که خدا خلافت را به تو داده بسیار خشنود و راضی اند. سپس شعری بدین مضمون خواند: خدا

موهبتی را که چیزی بالاتر از آن نیست به تو بخشیده است. ملحدات می خواستند آن را بگردانند ولی خدا آن را به جانب تو راند تا آن را در گردن تو آویختند.

عبدالله بن مالک طایی

مختار بن ابو عبید ثقفی وی را با مشورت دیگران قاضی شهر کوفه کرد.

عبدالله بن مسلم

از هواداران قیام مختار بود. در زمان قیام مختار بن ابو عبید ثقفی، علیه نیروهای ابن زیاد، پس از آن که ابن زیاد شکست خورد و هلاک شد، ابراهیم بن اشتر (فرمانده سپاه مختار)، پس از پیروزی بر تمام منطقه شمال و غرب عراق تسلّط یافت و موصل را مقرّ استانداری خویش قرار داد و در آن جا ماند؛ زیرا مختار، وی را به این پست نصب کرده بود. سپس فرماندار خود را به شهرهای جزیره اعزام نمود. عبدالله بن مسلم نیز فرماندار میافارقین شد.

عبدالله بن مسلم

وی از هواداران بنی امیّه بود او نسبت به سهل انگاری نعمان بن بشیر، در قضیهٔ مسلم بن عقیل انتقاد کرد و به یزید گزارش داد و درخواست کرد که برای کوفه مرد مقتدرتری بفرستد. اقدام عبدالله بن مسلم عزل نعمان را از استانداری کوفه موجب شد.

عبدالله بن مسلم بن عقیل

مادرش حضرت رقیه دختر حضرت امیر المؤمنین (علیه السلام) بود و هنگام شهادت چهارده سال داشت.

بنا به قولی عبدالله بن مسلم اولین شهید از بنی هاشم و بنا به قولی حضرت علی اکبر (علیه السلام) بوده است.

عبدالله وقتی که خواست عازم میدان شود، آمد از حضرت امام حسین (علیه السلام) رخصت جهاد طلبید. امام (علیه السلام) فرمود: هنوز از شهادت مسلم زمان زیادی نگذشته و مصیبت او از خاطره ها زایل نشده است، تو را رخصت می دهم که دست مادرت را بگیری و از این واقعه بیرون بروی.

و عبدالله عرض کرد: پدر و مادرم فدای تو باد، من آن کس نیستم که زندگانی دنیای پست را بر حیات جاودانی ترجیح دهم، خواهش می کنم که این جان ناقابل را به قربانی حضرت خویش قبول فرمایی.

پس امام (علیه السلام) اجازه داد و او عازم میدان شده و این رجز را خواند:

الْيَوْمَ أُلْقِيَ مُسْلِماً وَ هُوَ أَبی *** وَ فِتْيَةٌ بادوا عَلَى دِينِ النَّبِيِّ

لَيْسُوا بِقَوْمٍ عَرَفُوا بِالْكَذِبِ *** لكِنِ خِيَارُ وَ كَرَّامِ النَّسَبِ

مِنْ هَاشِمِ السَّادَاتِ أَهْلِ الْحَسَبِ

امروز ملاقات می کنم مسلم را و او پدر من است - و از جوانانی هستم که از دنیا رفتند با دین پیامبر؛

آنان از قومی نیستند که معروف به کذب باشند - لکن (نیکان) یا برگزیدگان و کریم النسب (شریف النسب) می باشند؛

از سادات هاشمی که اهل حسب و بزرگی می باشند.

عبدالله سه مرتبه حمله نمود و جمع کثیری از دشمن راکشت و سرانجام به دست عمر و بن صبیح صیداوی و اسد بن مالک و زید بن رقاد شهید شد.

منتهی الامال به نقل از طبری و شیخ مفید می نویسد:

عمرو بن صبیح تیری به جانب عبدالله انداخت و او دستش را سپر خود قرار داد، ولی تیر کف دست او را بر پیشانی او بدوخت؛

به طوری که عبدالله نتوانست دستش را حرکت دهد. پس یکی از دشمنان نیزه ای بر قلب مبارکش زد و او را شهید کرد.

زید بن رقاد در شهید کردن عبدالله بسیار مؤثر بود و لذا به دست مختار هلاک شد.

شهدای کربلا در ابتدای مبارزه از امام (علیه السلام) کسب اجازه می کردند و این نمایانگر موقعیت امامت در دین اسلام است که بی اذن او هیچ عملی قبول نیست.

به عبدالله بن مسلم در دو زیارت ناحیه و رجبیه حضرت امام مهدی (علیه السلام) سلام گفته است.

رقیه دختر امیرالمؤمنین (علیه السلام) و مادر عبدالله بن مسلم بن عقیل (علیه السلام) بود. عمر و رقیه کوچکترین فرزندان امام علی (علیه السلام) با هم به دنیا آمده بودند. فرزند برومندش در روز عاشورا به فیض شهادت نائل آمد.

برخی او را هنگام شهادت چهارده ساله دانسته اند. نام آن بزرگوار در زیارت رجبیّه و زیارت ناحیه مقدّسه هم آمده است. قاتل او زیدبن رقّاد، علیه اللعنه، بود.

موسی بن عامر گوید: مختار، عبدالله شاکری را، که یکی از یارانش بود، با گروهی مسلح به سراغ زیدبن رقاد فرستاد. وی از طایفهٔ جنب بود. وی در کربلا، از تیراندازان لشکر عمر سعد بود. او در روز عاشورا، عبدالله فرزند مسلم بن عقیل را هدف تیر قرار داد و به شهادت رساند زید می گفت: من تیری به یکی از فرزندان حسین (علیه السلام) انداختم؛ در حالی که بچه ای خردسال بود و دستش را روی پیشانیش گذاشته بود. من پیشانی او را هدف گرفتم و چنان دقیق تیر را رها کردم که دست آن نوجوان به پیشانی اش دوخته شد و نتوانست دستش را از پیشانیاش جدا کند.

ابو عبدالا علی زبیدی گوید: آن نوجوان که روز عاشورا، هدف تیر زیدبن رقاد قرار گرفت، عبدالله فرزند مسلم بن عقیل، خواهر زاده امام حسین (علیه السلام) بود. و وقتی دست او به پیشانیش دوخته شد، چنین نفرین کرد: خدایا، اینان ما را اندک دیدند و ما را خوار کردند. خدایا چنان که ما را می کشند آن ها را بکش و همان طور که ما را خوار کردند آنان را ذلیل کن.

این مرد زبیدی گوید: آن مرد خبیث (زیدبن رقاد) تیر دومی را به سوی آن پسربچه رها کرد و همان تیر دوم او را به شهادت رساند.

زید، خود تعریف می کند: به بالین آن نوجوان رسیدم، دیدم مرده است. تیر را از شکم او بیرون کشیدم. امّا تیری که به شانیش زده بودم و دستش را به پیشانیش دوخته بودم، هر کار دم نتوانستم آن تیر را بیرون بکشم و با همان وضع او را رها کردم.

عبدالله بن مسمع حمدانی

از تلاشگران در راه نهضت عاشورا. پیکی بود که نامه سلیمان بن صرد و جمعی از بزرگان کوفه را در مکّه به امام حسین (علیه السلام) رساند. محتوای نامه، دعوت به آن حضرت به کوفه بود. وی نامه را در ۱۰ رمضان سال ٦٠ به امام رساند.

عبدالله بن مُطیع

وی یکی از بارزترین چهره های رهبری قیام مردم مدینه در واقعهٔ حرّه بود که با تشکیل مجمعی در مسجد رسماً از حکومت یزید سرپیچی و او را از خلافت خلع کردند. مردم مدینه به سرکردگی عبدالله بن حنظله و عبدالله بن مطیع در مقابل لشکریان یزید دفاع کردند.

عبدالله بن مطیع که از یاران بسیار نزدیک عبدالله بن زبیر بود به استانداری کوفه منصوب شد و بدین گونه عبدالله بن یزید و حارث بن عبدالله از فرمانداری کوفه خلع شدند. عبدالرّحمان بن حارث گوید: ابن زبیر عبدالله بن مطیع را که از قبیله بنی عدل بود با حارث بن عبدالله پیش خود فراخواند،

به ابن مطیع، حکم ستانداری استان حساس کوفه و به حارث استانداری بصره را واگذار کرد. بحیر حمیری که مردی عالم و منجّم بود، به آن دو تذکّر داد که امشب را حرکت نکنند که ساعت خوبی نیست و امشب، ماه در «برج ناطح» است. حارث به تذکّر منجّم ترتیب اثر داد و روز بعد حرکت کرد (و البتّه از انقلاب و تحوّلات جان سالم به در برد!!). امّا ابن مطیع، مغرورانه در پاسخ آن منجّم گفت: مگر ما جز برخورد و تصادم چیزی می خواهیم؟ راوی گوید: به خدا ابن مطیع، صدمه شدیدی خورد و به محنت افتاد. ابن زبیر، یاستمدار کارکشته ای به نام ابن مطیع را به استانداری کوفه اعزام کرد. تاریخ ورود استاندار جدید، روز پنجشنبه ۲۵ رمضان سال ٦٥ ق بود. استاندار جدید به استاندار قبلی عبدالله بن یزید، گفت: اگر مایلی می توانی نزد من بمانی و احترام تو را خواهم داشت و اگر هم بخواهی می توانی نزد

امیرمؤمنان عبدالله بن زبیر بروی که مسلّم از تو قدرشناسی خواهد کرد.)

عبدالله بن مطیع را پس از آن که ابن زبیر به استانداری کوفه

ص: ۲۷۱

منصوب کرد، شخصاً عهده دار نماز و خراج شد.

عبدالله حارث ازدی گوید: من در مسجد بودم که ابن مطیع، استاندار جدید ابن زبیر، وارد مسجد شد و به منبر رفت و پس از حمد و ثنای الهی گفت: امّا بعد، عبدالله زبیر امیر مؤمنان، مرا به استانداری شهر شما و مرزهای شما گماشته است و من مأمورم خراج شما را بگیرم و مازاد خراج را با نظر و رضایت شما و طبق سفارش و شیوهٔ خلیفهٔ دوم، عمر بن خطّاب و روش عثمان بن عفان (خلیفة سوّم) برای مرکز بفرستم. از خدا بترسید و در مقابل حوادث استقامت کنید و با هم اختلاف نداشته باشید، جلوی افرا فرومایه و بی فکر را بگیرید و اگر نگرفتید، پیامد آن متوجّه خود شما خواهد بود و خود را ملامت کنید نه من را ابن مطیع مردم را از هرگونه حرکت و جنبش و اظهار مخالفتی بر

حذر داشت و تهدید کرد و گفت: به خدا قسم هر کسی در دل او فکر عصیان و نافرمانی باشد، مجازات می کنم و افراد منحرف و مشکوک را دستگیر خواهم کرد.

یحیی بن ابو عیسی ازدی گوید: حمید بن مسلم ازدی، با ابراهیم رفاقت و دوستی و رفت و آمد داشت و در جلسات او و مختار شرکت می کرد. و این رفت و آمد و جلسات به حدّی بود که ابراهیم، هر شب از اوّل تا آخر شب به نزد مختار می رفت و جلسات آنان تا اواخر شب ادامه پیدا می کرد. آنان مشغول طرح و برنامه ریزی قیام بودند. و سرانجام پس از بررسی تمام جوانب امر، تصمیم گرفتند که شب پنج شنبه ١٤ ربیع الاوّل سال ٦٦ ق قیام کنند. در این گیرودار مأموران امنیتی، گزارش هایی را به ابن مطیع استاندار کوفه رساندند، و خطر قیام قریب الوقوع مختا را خبر دادند. ابن مطیع، مأموران امنیتی خود را به نواحی کوفه گسیل کرد تا طرح های انقلابی مختار را خنثی سازند. ولی ایر اقدامات چیزی جز جلو افکندن قیام مختار، نتیجه ای نداشت، یعنی قیام به روز سه شنبه ١٢ ربیع الاوّل ٦٦ق افتاد.

عبدالله بن وال تمیمی

عبدالله بن وال تمیمی، سلیمان بن صرد خزاعی، رفاعة بن شدّاد بجلی، عبدالله بن سعد ازدی و مسیّب بن نجبه فزاری. به رهبری این پنج تن در کوفه نهضت «توّابین» به وقوع پیوست. این نهضت به خون خواهی امام حسین (علیه السلام) بپاخاست.

نیروهای توّابین که حدود چهار هزار نفر بودند در منطقه ای به نام عین الوردة با لشکریان ابن زیاد که افزون بر سی هزار نیرو بودند نبرد کردند. شعار توّابین: یالثارات الحسین، ای خون خواهان حسین، بود. در این نبرد که به جنگ عین الوردة شهرت یافت. عبدالله بن وال تمیمی کشته شد.

عبدالله بن ورقاء

در زمان قیام مختار بن ابو عبید ثقفی علیه نیروهای ابن زیاد (به فرماندهی ابراهیم بن اشتر) عبدالله بن ورقاء جزو سربازان شجاع نیروهای مختار بود. هنگامی که فرمانده جناح چپ نیروهای مختار، علیّ بن مالک جشمیّ شهید شد، با شهید شدن علیّ بن مالک میسره لشکر ابراهیم با شکست مواجه شد. در این هنگام عبدالله بن ورقاء، که از شیعیان شجاع و افسران دلیر ارتش ابراهیم بود، خود را به میسره لشکر رساند و پرچم سرنگون شده علی را برداشت و فریاد زد: ای لشکریان خدا، به طرف من بیایید و جمعیت را که در حال هزیمت بودند به دور خود جمع کرد و به سرعت آنان را سازماندهی کرد و گفت: ببینید فرمانده شما ابراهیم، در حال نبرد است. با من حرکت کنید تا به سوی او برویم. آنان دیدند ابراهیم سر را برهنه کرد و چون شیر شمشیر برکشید و فریاد می زند: ای لشکریان خدا به نزد من بیایید که من پسر اشترم. بهترین فراریان شما کسانی هستند که باز به دشمن حمله کنند و کسی که به میدان بیاید پشیمان نمی شود. و نیروها به طرف ابراهیم حرکت کردند.

عبدالله بن وهب

از نیروهای عمر سعد در کربلا بود.

حمید بن مسلم کوفی، از جمله کسانی بود که در واقعه نهضت امام حسین (علیه السلام) از اول تا آخر حضور داشت. وی در کربلا، تقریباً عنوان وقایع نگار را داشته و بسیاری از تاریخ حوادث کربلا، از قبل و بعد آن را، نقل کرده است. حمید بن مسلم گوید: مختار، سائب بن مالک اشعری را با گروهی مسلّح به سراغ ما فرستاد. من به خارج کوفه، به طایفه عبدالقیس، پناه بردم و عبدالله و عبدالرحمان، فرزندان اصلخب، نیز به دنبال من به آن جا آمدند و مخفی شدیم. نیروهای سائب، آن دو نفر را تعقیب کردند و من از فرصت استفاده نمودم و موفق شدم فرار کنم و نجات پیدا کردم. امّا آن دو نفر دستگیر شدند و در مسیر خود، فرد دیگری از عاملان کربلا به نام «عبدالله بن وهب» از طایفهٔ حمدان نیز دستگیر شد. و همه را دسته جمعی به نزد مختار بردند، مختار که

خوب به جرم آنان آگاه بود بلافاصله دستور داد در مقابل بازار آنان را اعدام کردند.

و حمید بن مسلم گوید: این شعر را درباره نجات خود از چنگ مختار سرودم:

دیدی چگونه از آن وحشت، نجات یافتم در حالی که من خود امیدی به نجات نداشتم.

عبدالله بن وهب جشمی

وی از هواداران و فرماندهان تحت امر مختار بود. در آخرین جنگ مصعب بن زبیر علیه مختار بن ابو عبید ثقفی در منطقهٔ حمّام اعین، عبدالله بن وهب فرماندهی میسره سپاه را به عهده داشت.

عبدالله بن همام

وی از هواداران و نزدیکان یزید بن معاویه بود. پس از آن که یزید، بعد از مرگ پدرش، به خلافت رسید، عبدالله بن همام به حضور یزید رسید و گفت: ای امیرمؤمنان، خدا تو را بر این مصیبت صبر دهد. و عطیّه خلافت را بر تو مبارک کند و محبّت رعیّت را در دل تو جای دهد. معاویه به راه خود رفت، خدایش بیامرزد و روان او را شاد گرداند و تو را به کارهای شایسته و نیک توفیق دهد که مصیبتی بزرگ دیده ای و عطایی معتبر یافته ای. پس از پدر ریاست یافته ای و عهده دار سیاست شده ای. سخت ترین مصائب را دیده ای و بهترین خواستنی ها را یافته ای. از خدا برای مصیبت دیدگان صبر بخواه و بر عطیّه سپاسگزار باش و آفریدگار خویش را ستایش کن. خدا ما را از تو بهره ور کند و تو را محفوظ دارد و کسان را به دست تو مصون دارد و شعری بدین مضمون خواند: ای یزید، بر مصیبتی که دیده ای صبور باش و نعمت خدای را که فلک به تو داده سپاس بدار! مصیبتی نیست که هم سنگ مصیبت تو باشد و نعمتی چون نعمت تو نمی باشد. خلق خدا مطیع تو گشته، تو رعایت آن ها را می کنی و خدا رعایت تو را می کند. تو از معاویه برای ما به یادگار مانده ای. امید داریم که ملال و خبر بد و مصیبت تو را نشنویم.

عبدالله بن یزید

اهل بصره، از طایفه عبدی، منسوب به عبدالقیس از اعراب عدنانی و پسر یزید بن ثبیط بود. عبدالله به همراه پدر و برادرش عبیدالله خود را برای یاری حضرت امام حسین (علیه السلام) به کربلا رساندند. در روز عاشورا عبدالله و برادرش در نخستین حمله به فیض شهادت نائل آمدند.

عبدالله بن یزید

از هواداران و نیروهای تحت امر عبدالله بن زبیر بود.

وی و ابراهیم بن عبدالله به دستور عبدالله بن زبیر به کوفه رفتند و نماینده زبیر و حاکم عراق بودند.

عبدالله بن یزید، معاون ابراهیم بن محمّد، فرماندار کوفه و امام جمعه شهر، بود. این دو تن با تحریک عمر بن سعد، شبث بن ربعی، شمر بن ذی الجوشن و زید بن حارث، مختار بن ابو عبید ثقفی را با سیسه ای از پیش تعیین شده دستگیر کردند و او را به زندان افکندند.

عبدالله بن یزید بن ثبیت عبدی، نک: عبدالله بن یزید بن نبیط عبدی

عبدالله بن یزید بن ثبیط بصری

از قبیله بنی قیس. از شهدای برومند و رزم آور اوایل روز عاشورا بود که نام شریف او و برادرش در زیارت ناحیه مقدسه چنین آمده است: (السَّلَامُ عَلَى عبدالله وَ عُبِيدِا بْنِ يَزِيدَ بْنِ ثَبيط الْقَيْسِيِّ.)

عبدالله بن یزید بن نبیط عبدی

او و برادرش عبیدالله، همراه پدرشان یزید بن نبیط، پس از آن که به اهل بصره نامهٔ کمک خواهی سیّدالشّهدا (علیه السلام) رسید، از بصره به مک امام حسین (ع) رفتند تا به رسالت «نصرت امام» قیام کنند. به نقلی در حملهٔ اوّل روز عاشورا شهید شدند. نام او و برادرش عبیدالله در زیارت ناحیه مقدّسه آمده است.

عبدالله بن یزید کلبی

برخی از مورخین او را از شهدای روز عاشورا دانسته اند.

عبدالله بن یقطر، نک: عبدالله بن بقطر

عبدالله بن یقطر حمیری، نک: عبدالله بن بقطر

عبدالله دباس

قاتل محمّد، فرزند عمّار یاسر، بود. هم او بود که تنی چند از

ص: ۲۷۳

قاتلان امام حسین (علیه السلام) را به مختار معرّفی کرد. عبدالله بن اسید جهنی، مالک بن بشیر بُدّی و حمل بن مالک محاربی از جمله افرادی بودند که به واسطه عبدالله دباس لو رفتند و گرفتار نیروهای مختار شدند.

عبدالله رضیع، نک: علی اصغر (علیه السلام)

عبدالله زبیر اسدی

وی شاعر و از محبّان دشمنان اهل بیت بود. هنگامی که مختار، خانه اسماء بن خارجه را ویران کرد، عبدالله زبیر به خاطر ویران شدن خانه اسماء بن خارجه، این مرثیه را سرود:

تَرَکْتُمُ اِبَا حَسَّانَ تَهْدِمُ مدار مُنْبِذَةِ اَبْوَابِهَا وَ حَدِیدِهَا فَلَوْ کَانَ مِنْ قَحْطَانَ اِسْمَاءُ شهکتلئب مِنْ قَحْطَانَ صَعَّرَ خُذُودَهَا

و ایوب بن سحنه نخعی، از هواداران مختار، در جواب آن شعر این اشعار را سرود:

رَمی اللَّهِ عَیْنُ ابْنِ الزُّبَیْرِ، بِلقُوَة *** فَخَلخَها، حَتَّی یَطُولُ سُمُودَها

بَکَیْتَ عَلَی دَارُ لَا سَمَاءُ هَدَمَتْ *** مَسَاکِنِهَا کَانَتْ غُلُولًا وَ شِیدُها

وَ لَم تَبْکِ بَیْتَ اللَّه إذ دَلَفَتْ لَهُ *** امَیَّةُ حتّی هَدَّمَتْهُ جُنودُها

بیت آخر شعر، اشاره دارد به ویرانی خانه کعبه به دست حجاج.

عبدالله شبامی

از سرداران مختار بن ابو عبید ثقفی بود. او به همراه عبدالله بن کامل، مسئول تعقیب و دستگیر کردن قاتلان امام حسین (علیه السلام) بودند. این دو نیروی تحت امر مختار توانستند در مدّت کوتاهی، بسیاری از قاتلان اباعبدالله (علیه السلام) را دستگیر و مجازات کنند.

عبدالله شبامی در مأموریّتی که برای دستگیری مرّة بن منقذ (قاتل حضرت علیّ اکبر) داشت، بر اثر ضربه نیزهٔ آن ملعون مجروح گردید.

عبدالله علایلی

وجه تسمیه خانوادگی علایلی، به گفتهٔ شیخ عبدالله، بدان جهت است که شجرهٔ خانوادگی آنان به علی بن ابی طالب می رسد و شاید این کلمه تصحیف شده «علی لی» ترکی باشد که در زبان ترک «لی» نشان نسبت کسی به جایی و «چی» نشان نسبت و وابستگی شخص به شغل است. و شیخ معتقد است که چنین ترکیبی به روزهایی می رسد که مصریان در شیوهٔ عمومی زندگی و تحت تأثیر فرهنگ ترکان بودند. بنابراین، نیای پیشین خانواده، از اشراف قوم خود بوده است و شیخ عبدالله می گفت جده اعلای پدریش نیز از اشراف آل سراج حلب بوده است.

پدر شیخ علایلی حاج عثمان علایلی است که در بیروت به کار تجارت مشغول بود، در سال ۱۸۹٤م با دختری به نام نفیسه (۱۹۷۲- ۱۸۷٤م) ازدواج کرد و فرزندانی آورد. از جمله شیخ عبدالله که کوچک ترین آنان بود.

و در شب برافروخته شدن آتش جنگ جهانی اول، (نوامبر ۱۹۱٤م)، در یک محلهٔ فقیر نشین بیروت، در خانواده ای بازرگان و ثروتمند و از مادری تحصیل کرده به دنیا آمد.

در پنج سالگی به مکتب خانه رفت و پس از آن در مدرسه ای با روش جدید به تحصیل مشغول شد و مقدمات و اصول زبان عربی و فرانسوی و تاریخ و جغرافیا و حساب را فراگرفت. در سال ۱۹۲٤ به قاهره عزیمت کرد. او وقتی وارد قاهره شد که جنبش فکری مصر در سه جهت حرکت می کرد: اسلامی و مصری؛ فرعونی و پیوند عربی. علایلی هم با وجود کمی سن وارد دسته بندی های فکری و سیاسی شد و در آن حوادث فعالانه شرکت جست.

جنبش اسلامی از بقیهٔ جنبش ها فعال تر بود و بیشتر از هر چیزی در شعر آشکار شد و شاعران آن دوره خلیفه را عامل وحدت همهٔ مسلمانان می دانستند. علایلیِ دانشجو نیز در زمرهٔ همین جنبش قرار گرفت و تحت تأثیر اندیشه ها و آموزش های سید جمال الدین (۱۸۹۷- ۱۹۳۸م) بود. شیخ علایلی، سید جمال را گردبادی می دید که در قرن نوزدهم برخاسته ریشه ها و نهال های نهضت مصر و اسلام را کاشته است. علایلی نه تنها او را رهبری راستین و حقیقی بلکه شایسته ترین رهبری می دانست که شرق شناس است و به رغم عمر کوتاه برق مانندش، همه شرق مدیون او هستند. علایلی تحت تأثیر مصطفی کمال هم بود و همانند او معتقد بود که دین داری و میهن دوستی همزاد و همراه یک دیگر هستند. لذا فعالیت برای اصلاح دین را همانند فعالیت برای ریشه دار کردن میهن دوستی می دانست. شاید از این جهت بود که او را از طرفداران حزب وطنی دانسته اند. به هر حال علایلی، در الازهر از استادان بزرگی استفاده کرد که غالباً از شاگردان سید جمال یا عبده بودند. او در ادبیات معتقد بود که ریشه های فرهنگ و ادب به سلسله درس هایی می رسد که در

رأس همهٔ آن ها نهج البلاغه قرار داشته است. علایلی در زمینه های مختلف کتاب نوشت و شعر سرود که از مهم ترین آن ها می توان به کتاب های زیر اشاره کرد: مقدمه لدرس لغة العرب، المعری ذلك المجهول، مثاهن الاعلی (برترین زن [خدیجه])، شرح قسطل، شیوه بلاغت در نقد معنوی و برترین هدف در برترین نهاد.

علایلی در سال ١٩٩٦م درگذشت.

علایلی با تحلیل اوضاع زمان یزید سکوت را برای هیچ انسان دیندار و آزاده ای جایز نمی داند. از این جهت بود که برخی از بزرگان دین با دست زدن به اقداماتی علیه نظام حاکم اعتراض می کردند، اما در این میان کسی که از همه بیشتر مسئولیت داشت و در اعتراض به وضع ناهنجار آن عصر، از شایستگی بیشتری برخوردار بود، امام حسین (علیه السلام) بود. علایلی در این زمینه می نویسد: برای همهٔ متفکران مسلمان آن روزگار ثابت شده بود که یزید، با توجه به اخلاق خاص و تربیت مشخص آن چنانی، وسیله ای است، و برای هیچ مسلمانی سکوت در آن موقعیت هرگز جایز نبود و وظیفهٔ آنان مخالفت و اعتراض آشکار بود. در این صورت قیام حسین (علیه السلام) در حقیقت اعلام نامزدی خود برای حکومت نبود، بلکه ذاتاً و بیش از هر چیز، اعتراض به ولایت یزید به شمار می رفت. گواه این ادعا گفتار حسین (علیه السلام) به ولید است که چون از او خواست بیعت کند گفت: یزید فاسقی است که فسقش برای خدا آشکار می باشد.

استاد علامه علائلی مصری می گوید: تاریخ هر ملتی واقعاً تاریخ بزرگان آن است. پس هر ملتی که رجال بزرگ ندارد تاریخ ندارد یا تاریخش شایستهٔ نگارش نیست و ما چون حسین را در میان رجال تاریخ آوریم نه تنها بزرگی را مانند رجال تاریخی دیگر در نظر داریم، بلکه بزرگترین رجال تاریخ است که نام همه را کوچک کرده و شخصیت خود را سر مقاله همه آنان پدید آورده است و این عجیب نباشد؛ زیرا که همه مردان عالم را که تاریخ شناخته، عمر خود را در تحصیل مجد و بزرگواری

زمین صرف کرده اند ولی حسین مجد آسمان را طلبید و جان خود را فدای آن کرد ... بلی مردی که پیدایشش از عظمت نبوت محمد و عظمت مردانگی علی و عظمت فاطمه است نماینده عظمت انسان و آیت الآیات بیّنات است.

لذا برای یادکرد او و انجمن کردن در ذکر حالات و مصائب او فقط یاد کردن مردی از مردان جهان نیست بلکه یاد کردن انسانیت است که ابدی است، و اخبار او اخبار یک نفر بزرگ نیست بلکه اخبار بزرگواری بی مانند، مردی است که وجودش آیت مردان جهان است و بزرگواری است که در او حقیقت بزرگ مجسم است و باید همیشه یاد او کرد و از او موعظه و پند گرفت از این جهت شایسته است، همیشه در ذکر او باشیم ...

هر کس در پایان کار حسین بنگرد بداند که بزرگ ترین پایان و بزرگ ترین فداکاری و بزرگترین مثل و یادگاری است در جهان که گویا دست خدا با خامه توانایی به خط سرخ تا ابد این کلمات را بر صفحه عاقبت کار حسین نوشته است. افتراست که گفته شود حسین فدای سلطنت گری و پادشاهی شد با این که این امور در اندیشه ذات بزرگش راه نداشت؛ زیرا این مقصود مردمان شهوت پرست است ... فشار ستم او را بیدار کرد و زورگویی، او را به جوش آورد ناله جان سوز بیچارگان، فریاد دلگداز فرزند مردگان و اشک چشم دل سوختگان او را برانگیخت، و مردان بزرگ از حق کشی و زورگویی برانگیخته شوند و شورش کنند. حسین برنامه شورش خود را بیان کرد و گویا می خواست بطلان باطل را مسجل کند و برای حق روزنه ای از میان بنیاد باطل باز کند که همیشه آواز شکایت او باشد و به این مقصود رسید؛ زیرا از این روزنه آواز سوزناکی بلند شد که دولت ستمکار بنی امیه را مضطرب کرد و سلطنت سرکش آنان را در هم شکست و جامه دشمن بدسگال را از هم گسیخت و او را در پرتگاه عمیق افکند ... حسین گوش به اندرز آنان نداد که او را از شورش منع می کردند؛ زیرا اگر خروج نمی کرد خود سالم می ماند ولی همه مسلمان ها نابود می شدند از این جهت آشکارا انکار بیعت یزید کرد و انکار خود را با آن شهادت مظلومانه انجام داد. چون خاطر جمع بود که قطرات خونش فزون خواهد شد تا دریای جوشنده ای شود و آنان را که خونش ریختند ببلعد و

غرقه فنای ابدی کند، توانست به آوازی بلند و صوتی که گوش فسق و فجور را کر کند و در فضای عالم تا ابد طنین اندازد، بگوید که: مانند من کسی که نژاد حق و مظهر دین خدا است بیعت نکند مانند او را که نژاد شیطان و مظهر باطل است. این معنی بیعت است در منطق حسین.

هرکس بخواهد درست مقصد بزرگ حسینی را بفهمد دقت کند در وصیتی که به برادرش محمد حنفیه کرد. گفت:

من در این شورش، خودسر و سرکش و خودخواه و مفسد و ستمکار نیستم فقط قیام می کنم برای طلب اصلاح امت جدّم. می خواهم امر به معروف و نهی از منکر کنم. پس هر کس مرا برای خدا پذیرفت خدا شایسته حق است و هرکس این مقصد را بر من

ص: ۲۷۵

رد کرد صبر می کنم تا خدا حکم کند میان من و میان این قوم و خدا بهترین حکم کنندگان است ...

یکی دیگر از بزرگواری های حسین این است که نمایش همان بزرگواری مقصود است، زیرا ممکن است کسی مقصود بزرگ و پاکی در دل داشته باشد ولی در مقام اظهار آن، حیله و تلطف به کار برد اما حسین هیچ نرمی و مداهنه نکرد بلکه وقتی بیعت یزید را از او خواستند صاف و ساده با آوازی آتش بار مانند شیر در غرش آمد و این کلمات را که بر سر آن جان فدا کرد گفت: خدا، رسول خدا، قرآن.

این موضوع مهم ترین بزرگواری حسین است؛ زیرا بسا اشخاصی مقصد بزرگی را در نظر دارند و بدان تصریح می کنند و بر آن عزم می گمارند ولی همه به باد فنا می رود وقتی در برابر آن مقصد راضی شوند به یک شهوت رانی، یا قانع و فریفته دنیا و دل ربایی آن شوند و از سر مقصد خود بگذرند. بلکه بزرگواری آن مبدل به ننگ شود و شرافت آن مبدل به نجاست گردد. پس بلندی همت و پافشاری برای مقصود بزرگ پایه و اساس عظمت است و حسین غیر از بلندی همت مقصدی

نداشت و سخن در آن می گفت که عنان سرکشان را در هم می شکست و جلال ستمکاران را به باد می داد، می گفت: به خدا دست میان دست شما نگذارم و چون بندگان از کارزار نگریزم. ای بندگان خدا، من به پروردگار خود و شما پناه برم از آن که مرا سنگ سار کنید و به پروردگار خود و شما پناه می برم از هر متکبری که اعتقاد به روز رستاخیز ندارد.

دانستیم که حسین نگهبان ما مسلمانان بود و تا آخرین نفس در فکر دفاع از شرافت ما بود و به ما یاد داد که چگونه باید برای پیشنهاد مقدس دینی کار کنیم و چگونه زعیم و رئیس دینی که به منزله باغبان است باید اراده ثابت داشته باشد که هرگز نرم نشود و تسلیم باطل نگردد، گاهی شیر را در زندان کنند ولی در آن جا بنده نشود چون شجاعت ذاتی شیر است و ذات تغییرناپذیر ...

حسین سرمشقی به ما داده و در خدمت به مقاصد مقدسه، جانبازی بر سر آن ها، و این بسیار برای ما به کار می آید در مرحله جهاد که باید دامن به کمر زنیم و شایسته است که اولاً بفهمیم تا به مصالح عامه چگونه باید خدمت کرد و این معنی را هیچ کس مانند حسین مراعات نکرده است، زیرا همه رجالی که تاریخ به ما نشان می دهد کسی مانند حسین نبوده و نظیر ندارد. کجا کسی پیدا می شود به سوی مرگ بشتابد آن چنان که کودک برای پستان می شتابد؟ استعداد و اندام در کودک برای آن است که تحصیل حیات کند ولی در مرد آن است که خود را به دامن مرگ اندازد و زندگی طفل در مردن اوست و زنده می شود که بمیرد ولی مرد می میرد که زنده شود، پس حسین در مقام دفاع درسی به ما داده که در تقریر آن گوییم:

دفاع از مقصد مقدس ممکن نیست مگر آن که مقصد جزو روح و جان مدافع گردد و در این صورت دیگر ترس از مرگ و رغبت به حیات او را از دفاع باز ندارد بلکه تا آخرین نفس ایستادگی کند و چون این میزان دفاع است معلوم می شود که چقدر تکلیف سختی است که شانه هر کس زیر آن خرد شود جز شانه حسین.

چیزی که از سیره حسین باید استفاده کنیم آن است که صورت یک نفر پیشوای جنگجو را به ما می شناساند که هرگاه میان حق و باطل جنگ در گرفت از میدان جنگ برنمی گردد تا آن که حق را یاری کند یا به انتظار یاری آن به سر برد؛ زیرا پیروزی یافتن حق بر باطل امری است محقق و اگر باطل صولتی دارد، یا دولتی تشکیل دهد، تا اندازه ای محدود است.

عبدالله لیثی

وی یکی از هواداران و نیروهای تحت امر عبدالله بن مطیع بود. به هنگامی که مختار و نیروهایش شهر کوفه را تصرّف کردند، ابن مطیع و بعضی نیروهایش در قصر دارالحکومه پنهان شدند و در محاصره نیروهای مختار قرار داشتند. در این هنگام، عبدالله لیثی بر بام دارالحکومه رفت و مختار را ناسزا گفت که در این هنگام، یکی از یاران مختار، به نام مالک بن عمرو نهدی تیری در کمان نهاد و به طرف او رها کرد. تیر درست به گلوی این مرد هتّاک اصابت کرد و او را به زمین افکند، گرچه او کشته نشد به شدّت مجروح گردید.

عبدالملک بن ابوزرعه

وی پسر ابوزرعه بود. ابوزرعه که از نیروهای عمر سعد و از قاتلان اباعبدالله (علیه السلام) بود، در زمان قیام مختار دستگیر شد و به قتل رسید. پسرش عبدالملک در حالی که از ناحیه سر مجروح شده بود توانست از معرکه بگریزد. پسر ابوزرعه و دو نوه او ابتدا بر نیروهای مختار تیراندازی کردند که این امر سبب کشته شدن ابوزرعه و دو نوه اش گردید.

ص: ٢٧٦

عبدالملک بن اشناة کندی

به قولی وی قاتل محمد بن اشعث بود. در آخرین نبرد مصعب بن زبیر علیه مختار بن ابو عبید ثقفی، محمّد بن اشعث یکی از فرماندهان تحت امر ابن زبیر به هلاکت رسید. طایفه کنده، معتقد بودند که قاتل رئیسشان عبدالملک بن اشناة کندی بود.

عبدالملک بن عمیر لخمی

از عمّال ابن زیاد در کوفه بود. هنگامی که به دستور ابن زیاد عبدالله بن بقطر (نامه رسان امام حسین (علیه السلام)) را از بالای قصر «دارالحکومة» به پایین انداختند، هنوز رمقی در بدن آن بزرگوار بود که، عبدالملک بن عمیر لخمی با ضربتی به زندگیش پایان داد و او را به شهادت رساند.

عبدالملک بن مروان

وی پسر مروان بن الحکم بود. عبدالملک مروان پس از به هلاکت رسیدن یزید، حکومت شام را رهبری می کرد.

پس از آن که یزید، بعد از مرگ پدرش، به خلافت رسید، عبدالملک به پیش او رفت و چنین گفت: زمین کوچکی از مال تو در کنار زمین من است که اگر آن را به من ببخشی، مایه وسعت زمین من می شود. یزید گفت: ای عبدالملک، بزرگ و کوچکی آن مهم نیست، دربارهٔ آن راستش را بگو وگرنه از دیگری می پرسم. عبدالملک گفت: در حجاز زمینی مهم تر از آن نیست. یزید گفت: آن را به تو بخشیدیم. عبدالملک او را سپاس گفت و دعا کرد و از مجلس خارج شد. پس از آن که عبدالملک بیرون رفت، یزید گفت: مردم می پندارند که این شخص بعد از من خلیفه خواهد شد اگر راست می گویند ما با این بخشش او را به خود متمایل کردیم و اگر دروغ می گویند خویشاوندی را خشنود کردیم.

عبدالملک بن نوفل

وی از روایت گران واقعه عاشوراست. عبدالملک بن نوفل از سعید بن سعید مقبری اشعار حسین (علیه السلام) را به هنگام بیرون آمدن از مدینه روایت می کند. و نیز جریان بیعت گرفتن «معاویه» برای فرزند پلیدش یزید، سخن «ضحّاک بن قیس» رییس پلیس و دست اندرکار دفن معاویه، و اشعار «یزید» به هنگام دریافت خبر مرگ «معاویه» را، بدون تصریح به نام واسطه ها روایت می کند.

عبیدالله بن حرّ جعفی

وی کسی است که سیّدالشّهدا (علیه السلام) از او یاری خواست، امّا توفیق همراه شدن در کاروان کربلا را نیافت و امام را یاری نکرد. امام در منزل گاه قصر بنی مقاتل، خیمهٔ او را دید، حجّاج بن مسروق را فرستاد تا او را دعوت کند تا به اردوی امام بپیوندد و یاریش کند. وی بهانه آورد که از کوفه به این خاطر بیرون آمدم که با حسین نباشم، چون در کوفه یاوری برای او نیست. پاسخ او را که به امام گفتند، حضرت همراه عدّه ای نزد او رفت و پس از گفت و گوهایی درباره اوضاع کوفه، امام از او خواست که به یاری اهل بیت شتابد. عبیدالله باز هم نپذیرفت و این کرامت و توفیق را رد کرد و از روی خیرخواهی حاضر شد که اسب زین شده و شمشیر برّان خویش را به امام دهد. چون امام مأیوس شد که او سعادت را دریابد، فرمود: اسب و شمشیرت از آن خودت، ما از تو یاری خواستیم. اگر حاضر به جانبازی نیستی، ما را نیازی به مال تو نیست: یَابْنَ اَلْحُرِّ! مَا جِئْنَاكَ لِفَرَسِكَ وَ سَيْفُكَ! اِنَّمَا اَتَيْنَاكَ لِنَسْأَلَكَ لنّصرة، فَاِنْ كُنْتَ بَخِلْتَ عَلَيْنَا بِنَفْسِكَ فَلاَ حَاجَةَ لَنَا فِي شَيْءٍ مِنَ اَلْكَ وَ لَمْ اَكُنْ بِالَّذِي اِتَّخَذَ اَلْمُضِلِّينَ عَضُداً،

لاَنَى قَدْ سَمِعْتُ رَسُولَ اَللَّهِ (صلی الله علیه و آله) وَ هُوَ يَقُولُ: مَنْ سَمِيعٍ دَاعِيَةِ اَهْلِ بَيْتِي وَ لَمْ يَنْصُرْهُم على حَقِّهِم اِلاّ اكبّه اللّهُ عَلَى وَجْهِهِ فِي اَلنَّارِ. آن گاه امام از پیش او به خیمه خویش برگشت! ... وی پس از حادثه کربلا، به شدّت از آن کوتاهی در یاری کردن امام پشیمان شده بود و خود را ملامت می کرد و با شعری که مَطْلَعٍ فَيَالِكَ حَسْرَةً مَا دُمْتَ حَيّاً ... شروع می شود، این اندوه و ندامت را بیان کرده است.

در زمان قیام مختار، عبیدالله بن حرّ برای خون خواهی سیدالشهدا (علیه السلام) به نیروهای مختار بن ابوعبید ثقفی پیوست. هنگامی که ابراهیم اشتر برای نبردی علیه نیروهای بنی امیه راهی شده بود، عبیدالله بن حرّ نیز در میان نیروهای ابراهیم قرار داشت. ختار و دیگر سران انقلاب و کسانی که در شهر بودند، همگی رای بدرقه به دنبال ارتش ابراهیم به بیرون از شهر حرکت کردند.

اما ابراهیم به عبیدالله بن حر مشکوک بود، زیرا وی کسی بود که امام حسین (علیه السلام) او را به یاری خود دعوت کرد، اما وی نپذیرفت.

ابراهیم، مطلب را محرمانه به مختار گفت که من از وجود این مرد در نیروهای مسلح خود نگرانم و می ترسم با من هم خدعه کند و وقت حساس جنگ، برایم دردسر ایجاد نماید.

مختار با خونسردی و آرامی به ابراهیم گفت: نگران نباش، او

ص: ۲۷۷

مردی دنیا پرست است.

عبیدالله بن زیاد

ابراهیم بن عبدالله یا ابن زیاد یا ابن مرجانه. او فرزند زیاد بن ابیه وسمیه بود.

در زمان واقعه عاشورا و والی کوفه بود که شهادت امام حسین (علیه السلام) و یارانش به دستور او انجام گرفت. ابن زیاد را «ابن مرجانه» هم می گویند، زیرا مادرش کنیزی مجوسی به نام مرجانه بود. در کوفه پس از عاشورا که اسرای اهل بیت را وار دارالاماره کردند، حضرت زینب (سلام الله علیها) در خطاب به ابن زیاد، او را «یابن مرجانه» خواند و این اشاره به نسبت نا پاک او و رسواگر حاکم مغرور کوفه بود. وی از سرداران مشهور اموی بود که در سال ٥٤ ق از طرف معاویه به حکومت خراسان منصوب شد. در سال ٥٦ ق از آن جا معزول و به حکمرانی بصره منصوب گشت.

پس از مرگ معاویه و روی کار آمدن یزید، وقتی نهضت مسلم بن عقیل در کوفه آغاز شد، با حفظ سمت، والی کوفه نیز شد و اوضاع را تحت کنترل در آورد و مسلم بن عقیل را شهید کرد. پس از حرکت امام حسین (علیه السلام) از مکّه به عراق، وی عمر سعد را با لشکر گسیل داشت تا با آن حضرت بجنگد یا او را به بیعت با یزی وا دارد. وی کشتن سیّدالشّهدا و یارانش و اسیر گرفتن اهل بیت او را به عمر سعد (که فرمانده سپاه کوفه در کربلا بود) فرمان داد. ابن زیاد پس از مرگ یزید، ادّعای خلافت کرد و اهل بصره و کوف را به بیعت فراخواند،

ولی کوفیان (دعوتگران) او را از شهر بیرون کردند، وی سپس از بیم انتقام فراری شد و مدّتی به شام رفت. هم زمان با نهضت توّابین، مأموریّت یافت توّابین را سرکوب کند. سرانجام، ابن زیاد در یکی از درگیری ها با سپاه مختار، در سال ٦٧ ق، خود و جمعی از همراهانش کشته شدند و باقی سپاهیانش پراکنده گشتند، سر ابن زیاد را نزد مختار بردند. مختار هم آن سر را نزد محمّد حنفیّه و امام سجّاد (علیه السلام) فرستاد. وی از کسانی است که در زیارت عاشورا لعن شده است!

(لَعَنَ اَللَّهُ بن مَرجانه وَ وَ اِلْعَنْ عُبَیْدَاَللَّهَ بْنَ زِیَادٍ وَ اِبْنُ مَرْجَانَةَ ...)

در زمان قیام مختار بن ابو عبید ثقفی، مختار درصدد برآمد تا از تمامی قاتلان اباعبدالله (علیه السلام) انتقام بگیرد. بدین سبب درگیری ها و جنگ هایی میان اشقیا و اولیا به وقوع پیوست.

هدف مهم این جنگ ها، کشتار عاملین فاجعه کربلا و هدف اصلی تر کشتن ابن زیاد بود. قطعاً اگر ابن زیاد را یزید استاندا کوفه، نکرده بود، معلوم نبود جنایات کربلا آن چنان پیش بیاید، و ابن زیاد، در حقیقت مسئول همهٔ جنایاتی است که در کربلا بر امام حسین (علیه السلام) فرزند پیامبر (صلی الله علیه و آله) و یاران و اهل بیت او واقع شد. و سپس خداوند متعال، براساس وعده خود، انتقام خون مظلومان کربلا را می گیرد و ابن زیاد را با وضع ذلت باری، ابراهیم اشتر قهرمان بزرگ اسلام هلاک می کند.

مورخان می نویسند:

ابراهیم چنان قهرمانانه می جنگید و ارتش عراق را رهبری می کرد که در مدت کوتاهی لشکر عظیم شام که بیش از هشتاد هزار نفر سواره و پیاده بودند، در مقابل کم تر از بیست هزار نفر که نیمی از آنان سواره بودند، اما با روحیه شهادت طلبی می جنگیدند، شکست دادند و جنگ ابراهیم، در واقعه «نهر خاذر» یکی از جنگ های درخشان شیعه و حق طلبان است که تاریخ آن را با عظمت یاد کرده است و فداکاری و از جان گذشتگی ابراهیم اشتر و یاران او، صفحه ای زرین بر تاریخ مبارزات حق طلبانه طرفداران اهل بیت پیامبر (ص) افزود و هیچ گاه این ایثار و فداکاری آنان فراموش نخواهد شد.

هدف اصلی ابراهیم، این بود که ابن زیاد سالم از معرکه نگریزد. بنابراین، لشکر خود را تا خیمهٔ ابن زیاد، و مقرّ فرماندهی او هدایت کرد. و ابراهیم، هم چنان ابن زیاد را تعقیب می کرد تا در اوج درگیری در ساحل نهر خاذر ناگهان با ابن زیاد روبه رو شد. شاید در تاریخ جنگ های تن به تن، این صحنه را شنیده و یا خوانده باشید که مورخان نوشته اند: ابراهیم آن چنان ضربتی بر پیکر ابن زیاد، فرود آورد که از وسط کمر دونیم شد. و نیمی از بدن او (قسمت بالای بدن) به یک طرف و نیمی دیگر (قسمت پایین بدن)، به طرف دیگر پرتاب شد.

طبری می نویسد:

ابراهیم فریاد زد یکی را کشتم که بوی مشک از او ساطع شد و دستانش به یک طرف و پاهایش به سوی دیگر افتاد و پرچمی در کنارش بود، (در کنار نهر خاذر).

سپس گفت: گمانم او ابن زیاد بود. بروید و ببینید. یاران ابراهیم آمده و دیدند، بدنی از وسط کمر دونیم شده، که نیمی به سمت مشرق و نیمی به سمت مغرب افتاده است. او ابن زیاد بود.

ابن زیاد را می توان از اصلی ترین مهره های جنایات یزید و دیگر سران حکومت اموی دانست و در فاجعه کربلا، رهبری همه جنایات را به عهده داشت و یزید نسبت به او کمال اعتماد و علاقه

را داشت و پس از قتل امام حسین (علیه السلام) او در نزد یزید، مقام برتر و بالاتری یافت. در تاریخ آمده است:

... وَ لَمَّا وَصَلَ رَأْسُ اَلْحُسَيْنِ (علیه السلام) اِلی یَزِیدُ حَسُنَتْ حَالَ اِبْنِ زیاد عِندَهُ وَ زادَهُ وَ وَصَلَهُ وَ سِرُّهُ مَافِعَلٌ

و ابن زیاد، رسماً پس از حادثه کربلا، اعتراف می کرد که قتل حسین (علیه السلام) به دستور صریح و قاطع شخص یزید بود. او خود می گفت: اگر حسین را نمی کشتم، یزید مرا می کشت. وَ اَما قَتْلِيَ اَلْحُسَيْنَ فانه اشارَ اِلی یَزِیدَ بِقَتْلِهِ اَوْ قَتْلِي فَاخْتَرْتُ قَتْلَه.

هنگامی که حکم بن مروان، در مجلس یزید، این شعر را در هجو ابن زیاد خواند، یزید با دستش به سینه او کوبید و گفت خفه شو و آن شعر این بود:

امام بِجَنْبِ اَلطَّفِّ اُدْنَی قَرَابَةً *** مِنِ اِبْنِ زِیَادٍ اَلْعَبْدِ ذَی اَلْحَسَبُ اَلْوَغْلُ

سُمَیَّةُ أَمْسَی نَسْلُهَا عَدَدَ اَلْحَصَی *** وَ لَیْسَ لآلِ اَلْمُصْطَفَی اَلْیَوْمَ مَنْ نَسْلٌ

آن بزرگی که در سرزمین طف به شهادت رسید قرابت او نزدیک تر بود از ابن زیاد که حسب پستی دارد؛

نسل «سمیّه» در همه جا چون ریگ پراکنده اند امّا از نسل پیامبر مصطفی اثری نماند.

در حقیقت می توان گفت، پس از یزیدبن معاویه، در جنایات کربلا نفر دوم شام، ابن زیاد بود، او استاندار یزید در کوفه و عراق بود و جنایات وی بیش از احصا و شمارش است. خباثت او به حدّی است که یزید هم به پای او نمی رسد و اگر کسی بخواهد جنایات او را بنویسد، کتابی مستقل می شود اما به اشاره ای، فهرست جنایات او را یادآور می شویم:

الف) فرمانداری بصره

وی را معاویه به این سمت منصوب کرد و سپس یزید او را تثبیت کرد و تا سال ٦٤ ق یعنی تا مرگ یزید، فرماندار بود و از جنایات زیاد، از قتل و غارت و زندان و شکنجه مردم مسلمان و شیعه کوفه، دریغ نداشت. و در هنگام فرار نیز چند میلیون دینار بیت المال را دزدید و به شام گریخت.

ب) استانداری عراق

۱- قتل و کشتار طرفداران مسلم؛

۲- به شهادت رساندن مسلم بن عقیل و هانی بن عروه؛

۳- بسیج عراقیان و کوفیان برای جنگ امام حسین (علیه السلام) با تهدید و تطمیع؛

او سرهای بریده مسلم و هانی را برای یزید فرستاد و یزید، طی نامه ای از خوش خدمتی او تشکر کرد و به او گوشزد نمود که حسین (علیه السلام) به عراق می آید و مواظب اوضاع باشد، و راه را بر حسین ببندد، و تمام نیروهای طرفدار حسین (علیه السلام) را بگیرد و زندان و آنان را نابود کند و به او توصیه کرد:

(وَ احبِس بِالتُّهَمَةِ وَ خُذْ عَلَى الظنة)، یعنی: به مجرد اتهام، خالفان را زندانی کن و به محض مشکوک بودن افراد، آنان را بازداشت نما.

٤- جلوگیری از مسیر حرکت امام حسین (علیه السلام) به طرف کوفه؛ ... وَ لَمَّا بَلَغَ اِبْنَ زِيَادٍ مَسِيرَ اَلْحُسَيْنِ مِنْ مَكَّةَ بَعَثَ الحصين بن نُمَيْرٍ صَاحِبَ شُرْطَتِهِ فَنَزَلَ القادِسِيَّة ...، یعنی: هنگامی که ابن زیاد، از حرکت امام حسین (علیه السلام) به کوفه باخبر شد حصین بن نمیر رئیس شهربانی خود را به منطقهٔ قادسیه فرستاد تا راه را بر امام (علیه السلام) ببندد؛

٥- کشتن عبدالله بن بقطر فرستادهٔ امام حسین (علیه السلام) به کوفه.

مأموریت عبدالله پیگیری اخبار مسلم و رساندن پیام امام حسین (علیه السلام) به مردم کوفه بود که در بین راه حصین بن نمیر راه را بر او بست و او را دستگیر کرد. عبدالله بقطر، برادر رضاعی مسلم بن عقیل بود.

حصین او را دست بسته از «قادسیه» به کوفه نزد ابن زیاد، فرستاد. و ابن زیاد به او گفت که بالای قصر برو و حسین را لعن کن. اما عبدالله بالای بلندی رفت و با صدای بلند مردم را به ورود مام حسین (علیه السلام) خبر داد و ابن زیاد و پدرش را لعنت کرد. ابن زیاد دستور داد که این مرد غیور را از همان پشت بام قصر به زمین انداختند و به شهادت رسید.

ج) ابن زیاد و حادثه کربلا

۱- فرمان لشکر کشی برای جلوگیری از ورود امام حسین (علیه السلام) به کوفه؛

۲- انتصاب جنایتکاران خطرناک و دشمنان سرسخت اهل بیت پیامبر، در رأس نیروها برای جنگ با امام حسین (علیه السلام) مانند شمر و محمد بن اشعث و قیس بن اشعث و خولی و حصین بن نمیر و ...؛

۳- فرمان قاطع بر تسلیم نمودن یا کشتن امام حسین (علیه السلام)؛

٤- دستور به بستن آب به روی امام حسین (علیه السلام) و اهل بیت و یارانش؛

ص: ۲۷۹

٥- دستور به کشتار تمام مردان و اسارت زنان از اهل بیت و یاران امام حسین (علیه السلام).

همان طور که گذشت ابن زیاد در نبرد با مختار کشته شد. علاوه بر ابن زیاد تعدادی از سران جنایت پیشه لشکر شام، در این نبرد، به دست شیعیان جان برکف و یاران فداکار مختار، در کنار نهر خاذر

به هلاکت رسیدند که به اسامی آنان اشاره خواهد شد. و آتش جنگ، با هزیمت کامل ارتش شام، و پیروزی چشم گیر یاران مختار، فروکش نمود.

علامه ابن نما می نویسد:

پس از فروکش کردن آتش جنگ، ارتش شام با تلفات بسیار سنگین، اکثر فرماندهان و سران خود را از دست داده بود که به دست توانای ارتش شهادت طلب و شیعیان و یاران ابراهیم اشتر، به هلاکت رسیده بودند، از جمله فرماندهان عالی رتبه دشمن، که در این نبرد به هلاکت رسیدند:

۱- حصین بن نمیر سکونی؛

۲- شرحبیل بن ذی الکلاع حمیری؛

وی از سران دربار یزیدبن معاویه و مروان حکم بود. و در جنگ توابین از فرماندهان ارتش ابن زیاد و دستش به خون شهدای توابین آغشته بود. وی فرمانده سواره نظام ارتش شام در این جنگ بود.

۳- ابن حوشب از سران ارتش شام؛

٤- غالب باهلی از سران ارتش شام؛

٥- ابو اشرس از سران ارتش شام؛

سپس می فرماید: (وَ حَازَ اِبْرَاهِيمُ (رحمه الله علیه) فَضِيلَةَ هَذَا اَلْفَتْحِ وَ عَاقِبَةَ هَذَا اَلْمِنَحِ اَلَّذِي اِنْتَشَرَ فِي لاَقِطَارَ وَ اِدَّامَ فِي اَلاِعْصَارِ.)

و افتخار این فتح بزرگ، نصیب قهرمان قهرمانان و دسه توانای انقلاب، فرزند نمونه مالک اشتر، ابراهیم اشتر گردید. و این پیروزی بزرگ، در طی اعصار به نام پرافتخار ابراهیم ثبت و ضبط شد.

حکایت دلاوری و شجاعت آن مرد سلحشور، در لوح روزگار آن چنان نقش بسته است که هرگز غبار گذشت زمان، آن را محو نسازد.

عبدالله بن زبیر اسدی چه زیبا سروده است آن جا که می گوید:

اَللَّهَ اِعْطَاكَ اَلْمَهَابَةَ وَ اَلتُّقَی *** وَ اجْلُ بَیْتِكَ فِی العَدید اَلاَکْثَرُ

وَ اِقْرِ عَیْنَكَ یَوْمَ وَقْعَةٍ خَاذِرٌ *** وَ اَلْخَیْلُ تَعْثُرُ فِی اَلْقَنَا اَلْمُتَکَسِّرُ

مِنْ ظَالِمِینَ مُرَاجَعَتٍ مَنْبَعٍ *** تُرَکُوا لِحَاجِلَةٍ وَطِیرٍ اِکْثَرُ

مَا کَانَ اِجْرَاهُمْ جَزَاهُمُ رَبُّهُمْ *** یَوْمَ اَلْحِسَابِ عَلَی اِرْتِکَابِ اَلْمُنْکَرِ

ای ابراهیم، خداوند به تو مهابت و تقوا عطا کرد و خاندان تو را در میان بسیاری از خاندان ها برتری بخشید؛

چشم هایت را به فتح روز «جنگ خاذر» روشن نمود؛ آن روز که اسبان جنگی بر نیزه های شکسته می غلطیدند؛ روزگار ستمگران به پایان رسید و اجساد آنان طعمه مرغان و کرکسان شد؛

آن ستمگران چه هتاک بودند و خداوند در روز حساب، جزای آنان را به خاطر کارهای زشتشان خواهد داد.

و بعضی گوینده این اشعار را عبیدالله بن عمر و ساعدی دانسته اند و ابراهیم ده هزار در هم به این شاعر، جایزه داد.

شاهدان عینی، از جنگ خاذر و دلیری های ابراهیم گفته اند: ابراهیم را در صحنه نبرد نهر خاذر دیدیم که چگونه صف ها را می شکست و دشمن را به عقب می راند و یاران فداکار ابراهیم، نیز چنان بر دشمن یورش برده بودند و آن چنان مقاومت و پایمردی از خود نشان دادند که تا تاریکی

شب، حملات پی در پی خود را قطع نکردند. و آن گروهی که در مقابل آنان ایستادگی می کردند، به خاک و خون می افتادند، و ساحل رودخانه خاذر، از خون آن جانیان، رنگین شده بود. گویا پارچه ای سرخ بر ساحل رود گسترده بودند. از نهایت شجاعت و غایت مبارزات آن شیران کارزار، آن بیابان بی پایان سراسر ترس و واهمه شده بود و اجساد آن فاجران، در آن سرزمین به روی هم انباشته بود و کرکسان بی شمار، آماده خوردن اجساد و مردار آن جانیان بودند و برای پرکردن شکم ها بر گوشت آن ملاعین فرود می آمدند و جانوران صحرا و گرگان گرسنه در آن شب در حوالی آن بیابان پرسه می زدند.

یاران ابراهیم و شیعیان فداکار و مجاهدان راه خدا، آن شب را در میان سیل خون و اجساد کشته شدگان، جشنی فراموش ناشدنی بر پا کردند و در آن بیابان خوش میمنت و شادی آفرین و فرح انگیز، دسته دسته به دور هم حلقه زدند و جسد آن خبیث (ابن زیاد) را با آتش سوزاندند. و بسیاری از اجساد دیگر را به

ص: ۲۸۰

آتش کشیدند و آتش غصّه دل های خود را با آتش اجساد سران لشکر شام نمایان ساختند.

ماجرای کشته شدن ابن زیاد را از زبان قاتل او ابراهیم اشتر بشنویم.

ابراهیم گوید: در گرما گرم نبرد آن روز، ناگهان مردی سرخ گونه با هیبتی خاص، لشکر را شکافت و همانند مرکبی چموش، به طرف نیروهای ما پیش آمد. هر جنگ جوی شجاعی که رو به روی او می ایستاد، وی را از پای در می آورد و ضربات سختی بر او فرود می آورد تا این که نزدیک من شد. من او را امان ندادم و چنان ضربتی بر کمر او زدم که بر کنار رودخانه سقوط کرد (فَشَرِقَتْ یَدَاهُ وَ غَرَبَتْ رِجْلاَهُ) ضربت کاری من چنان او را دو نیم کرد که دستش در قسمت مشرق و پایش در سمت مغرب افتاد.

و آن چنان بوی عطر (مِسک) از او برخاست که همهٔ فضا را گرفت. (چون ابن زیاد همیشه خود را به عطر مخصوص (مِسک) معطّر می کرد و افراد از بویش او را می شناختند).

و در نقل دیگر آمده است که ابراهیم گفت: آن چنان ضربتی بر سر او فرود آوردم که جلوی دست و پای اسبش در غلتید و مانند گاو که سرش را بریده باشند صدا می کرد.

ابراهیم می افزاید: مردی آمد و چکمه های او را از پایش درآورد و من احتمال قوی دادم که این مقتول همان ابن زیاد بود و گفتند: ابن زیاد است، اما من مطمئن نشدم. افرادی را خواستم تا جسد او را وارسی کردند، و او را شناسایی نمودند و همه اقرار کردند که خود اوست. آری درست حدس زدند، ابن زیاد بود. سپس ابراهیم دستور داد سر نحس او را از تن جدا کردند. و مأموران را گماشت تا در آن شب از جسد آن خبیث مراقبت کنند و صبحگاهان غلام ابن زیاد، به نام مهران آمد و او هم تصدیق کرد که این جسد مولای من، ابن زیاد است. ابراهیم هنگامی که بر کشته شدن ابن زیاد به دست خویش مطمئن شد چنین گفت:

(اَلْحَمْدُ لِلَّهِ اَلَّذِی أَجْرَی قَتْلَهُ عَلَی یَدَی.)

یعنی: حمد خدای را که او به دست من به هلاکت رسید.

پس از کشتار ارتش شام، ابراهیم دستور داد تا حدود هفتاد سر از بدن سران اهل شام جدا کردند (به تعداد سرهای شهدای کربلا)، و اسامی آنان را در رقعه ای نوشتند و به گوششان آویختند تا هر سری معلوم گردد که از آنِ کیست و آنان را به عنوان بهترین هدیه برای مختار، همراه لشکریان پیروز خود به کوفه فرستاد.

علامه ابن نما می نویسد:

هنگامی که سر ابن زیاد و دیگر جانیان لشکر شام را نزد مختار آوردند، مختار بر سر سفره غذا نشسته بود تا چشمش به آن سرهای نحس افتاد، حمد و شکر الهی را به جای آورد و سپس چنین گفت:

هنگامی که سر بریده امام حسین (علیه السلام) را جلوی ابن زیاد نهادند، سر سفرهٔ غذا نشسته بود و اکنون سر ابن زیاد در حالی مقابل من قرار دارد که من نیز بر سر سفره غذا نشسته ام و پس از تمام شدن غذا، بلند شد و پای خود را روی صورت نحس ابن زیاد نهاد. سپس به غلام خود گفت: این کفش مرا ببر و شستشو بده و آن را طاهرش کن زیرا آن را بر صورت کافری نهادم.

ابوطفیل کنانی گوید:

مأموران، سرهای بریده ابن زیاد و سران کوفه را کنار دیوار شهر گذاشته و پارچه ای سفید روی آنان کشیده بودند، ما پارچه را کنار زدیم تا سرها را تماشا کنیم و ...

ابن عماد می نویسد:

در سال ٦٧ ق جنگی عظیم بین ارتش مختار و ابن زیاد واقع شد. و خداوند انتقام خون شهدای کربلا را از مجرمان گرفت، و مختار دستور داد سرهای بریده آنان را که حدود هفتاد سر می شد در همان محل دارالاماره که سرهای شهدای کربلا را نصب کرده بودند نصب کند. آن گاه آن سرها را به مدینه، نزد اهل بیت پیامبر فرستاد. و زن و مرد مدینه، آن سرها را تماشا می کردند و آنان را لعن می نمودند.

سپس مختار دستور داد، سربریده ابن زیاد و دیگر سرهای سران (سر حُصَیْنِ بْنِ نُمَیْرٍ وَ شُرَحْبِیلُ بْنُ ذَی اَلْکَلاَعِ) ارتش شام، که واقعه عاشورا را موجب شده بودند، به حجاز ببرند. مختار هیئتی را همراه عبد الرحمان بن ابو عمیر ثقفی و عبدالرحمان بن شداد جشمی و انس بن مالک اشعری (یَا سَائِبَ بْنَ مَالِكٍ) را با سی هزار دینار پول، به مکه اعزام کرد تا پول و سرهای بریده را به عنوان بهترین هدیه خدمت اهل بیت پیامبر خصوصاً امام سجاد (علیه السلام) و محمد حنفیه تقدیم کنند. مختار همراه این هیئت، نامه ای بدین مضمون، برای محمد حنفیه نوشت پس از مقدمه:

... (اِنِّي بَعَثْتُ انْصارَكُم وَ شِيعَتَكُمْ الى عَدُوِّكُمْ يَطْلُبُونَهُ بِدَمِ اَخيكَ الْمَظْلُومِ اَلشَّهِيدِ فَخَرَجُوا مُحْتَسِبِينَ اسْفِين فَقَتَلُوهُمْ، فَالْحَمْدُ لِلَّهِ اَلَّذِي اَدْرَكَ لَكُمْ الثَّارَ، وَ اهلِكْهُمْ فِى كُلِّ فَجٍ عَمِيقٍ، وَ غَرَّقَهم فِي كُلِّ بَحرٍ وَ شَفَى اللَّهُ صُدُورَ قَوْمٍ مُؤْمِنِين.) یعنی ... من، یاران و پیروان شما را به سوی دشمنانتان فرستادم، و آنان به خون خواهی برادر شهید و

ص: ۲۸۱

مظلوم شما قیام کردند؛ در حالی که کار خود را به حساب خدا نهادند و از شهادت آن مظلومان سخت متأسف بودند. آنان با دشمنان شما جنگیدند و خدای را شکر که انتقام خون شما را گرفتند و دشمن را در هر کوه و بیابانی به هلاکت رساندند، یا آنان را در کام امواج آب ها سپردند و غرق شدند و خداوند دل های مؤمنان را با این پیروزی ها شاد گرداند.

هیئت اعزامی مختار، وارد مکه شدند و به دیدار محمد حنفیه رفتند. محمد حنفیه که در حقیقت رهبری نهضت مختار را امام سجاد (علیه السلام) به او واگذار کرده بود، از این پیروزی و موفقیت چشم گیر مختار، سخت شاد شد و تا چشمش به سر بریده ابن زیاد افتاد، به سجده افتاد و مختار را دعا کرد و این جملات را بیان فرمود:

(جَزَاهُ اللَّهِ خَيْرَ الْجَزَاءُ، فَقَدْ أَدْرَكَ ثَارَنَا، وَ وَجَبَ حَقِّهِ عَلَى كُلَّ وُلْدِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ بْنِ هَاشِمٍ.)

خدا به مختار، جزای خیر عنایت کند، او انتقام ما را گرفت و حال حق او بر همه فرزندان عبدالمطلب واجب شد.

سپس برای ابراهیم اشتر، که در حقیقت قاتل ابن زیاد و فاتح ارتش مختار بود، چنین دعا کرد:

(اللَّهُمَّ وَ احْفَظْ لابراهيم الاشتر وَ انْصُرْهُ عَلَى الاعداء وَ وَفَّقَهُ لِمَا تُحِبُّ وَ تَرْضَى وَ اغْفِرْ لَهُ فِى الاخرة والاولى.)

یعنی: خدایا، ابراهیم را حفظ کن و او را برای آن چه دوست داری و رضای توست موفّق بدار و در دنیا و آخرت، او را بیامرز.

سپس محمد حنفیه، اموالی را که مختار فرستاده بود بین اهل بیت پیامبر (صلی الله علیه و آله) و شیعیان و مهاجر و انصار و فرزندان آنان که در مکه و مدینه بودند تقسیم کرد. آن گاه محمد حنفیه سر ابن زیاد را به محضر امام سجاد (علیه السلام) فرستاد. و هنگامی که مأموران مختار به منزل امام (علیه السلام) آمدند حضرت سر سفره طعام نشسته بودند.

امام (علیه السلام) از این خبر خوش و دیدن سربریده ابن زیاد، بسیار شادمان شد و سجده شکر به جای آورد و این جملات را بیان فرمود:

(الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِی أَدْرَكَ لِی ثاری مِنْ عَدْوَی، وَ جزالله الْمُخْتَارِ خَیراً)؛ یعنی:

خدای را شکر که انتقام خون مرا از دشمنم گرفت، و خداوند به مختار، جزای خیر عنایت فرماید.

آن گاه امام رو به حاضرین کرد و فرمود:

(اِدْخَلْتُ عَلَی عُبَیْدِ اَللَّهِ بْنِ زِیَادٍ وَ هُوَ یَتَغَذَّی وَ رَأْسُ ابی بَیْنَ یَدَیْهِ فَقُلْتُ: اَللَّهُمَّ لاَتمتَنِی، حَتَّی تُرِیَنِی رأسَ اِبنِ زیاد)

یعنی: هنگامی که ما به نزد ابن زیاد وارد شدیم، او بر سر سفره غذا نشسته بود و سر بریده پدرم را مقابل خود نهاده بود، من او را چنین نفرین کردم: بار پروردگارا، زنده باشم و ببینم روزی را که سربریده ابن زیاد در مقابل من قرار دارد.

و دعای امام سجاد (علیه السلام) مستجاب شد. و از این جا نیز مقام و منزلت مختار معلوم می شود که امام سجاد (علیه السلام) برای او دعای خیر می کند.

اهل بیت پیامبر (صلی الله علیه و آله)، و ائمه دین (علیه السلام) همیشه از عمل مختار با تجلیل و عظمت یاد می کردند و هرگز این خدمت گران بهای او را در کشتن قاتلان شهدای کربلا، بالاخص ابن زیاد و عمر سعد، فراموش نمی کردند و آن روز که سر ابن زیاد به مدینه و مکه آورده شد، در حقیقت روز جشن و شادی اهل بیت بود. از امام صادق (علیه السلام) در این زمینه، چنین روایت شده است که فرمود:

پس از حادثه جان خراش کربلا، هیچ زنی از بنی هاشم خود را آرایش نکرد و ما اهل بیت در ماتم بودیم و پنج سال تمام (از زمان شهادت امام حسین تا قیام مختار)، دودی از خانه های بنی هاشم دیده نشد (یعنی غذای گرم تهیه نکردند و کنایه از حالت غم و ماتم است) تا این که ابن زیاد کشته شد.

و فاطمه، یکی از دختران امیرمؤمنان (علیه السلام) فرمود: هیچ یک از زنان بنی هاشم، بعد از واقعه کربلا خود را آرایش نکرد تا این که مختار سر عبیدالله بن زیاد را برای ما فرستاد.

عبیدالله بن عباس

وی یکی از شخصیت هایی بود که امام حسین (علیه السلام) را از ادامه سفر به عراق نهی می کرد.

روزی عبیدالله بن عباس خدمت امام حسین (علیه السلام) رسید و مسائل سیاسی روز و جنایات یزید و سفّاکی و کشتار خونین دودمان بنی امیه را یادآور شد و گفت: این ها به دو کودک من رحم نکردند و آن دو را سر بریدند و سپس گریست، و تلاش کرد تا امام را از ادامه سفر به عراق بازدارد. امام فرمود:

ای پسر عباس، چه می گویی درباره مردمی که پسر دختر پیامبر (صلی الله علیه و آله) خود را از وطنش، از خانه اش، از جایگاهش و از حرم جدّش بیرون کردند و او را در وحشت و اضطراب رها

ساختند؟! در حالی که او نمی تواند در محلی آرام گیرد و به همسایه ای اطمینان کند. بدین گونه می خواهند او را بکشند و

ص: ۲۸۲

خونش را بریزند در صورتی که او نه به خداوند شرک آورده و نه غیر خدا را برگزیده، و نه سنّتی از سنت های رسول خدا را تغییر داده است.

عبیدالله بن عبدالله بن جعفر بن ابیطالب

از شهدای بنی هاشم در کربلاست. نام او در مقاتل الطّالبیین و مقتل الحسین، آمده است.

عبیدالله بن عمرو کندی

عبیدالله بن عمرو بن عزیز کندی، اهل کوفه و از قبیله بنی کنده و از بیعت کنندگان با حضرت مسلم (علیه السلام) بود و در روز خروج آن حضرت پرچم قبیله کند در دست ایشان بود و به دست سربازان ابن زیاد اسیر شد و به دستور او بعد از شهادت مسلم (علیه السلام) به شهادت رسید.

بنابراین، عبیدالله بن عمر و از شهدای قبل از عاشورا بود که در کوفه شهید شد.

عبیدالله بن یزید

اهل بصره، از طایفه عبدی، منسوب به عبدالقیس از اعراب عدنانی و پسر یزید بن ثبیط بود. عبیدالله به همراه پدر و برادرش، عبدالله، خود را برای یاری حضرت امام حسین (علیه السلام) به کربلا رساندند. در روز عاشورا عبیدالله و برادرش در نخستین حمله به فیض شهادت نائل آمدند.

عبیدالله بن یزیدبن ثبیت عبدی، نک: عبیدالله بن یزید بن نبیط عبدی

عبیدالله بن یزید بن ثبیط قیسی

از قبیله بنی قیس. از شهدای برومند و رزم آور اوایل روز عاشورا بود که نام شریف او و برادرش در زیارت ناحیه مقدسه چنین آمده است: (السَّلاَمُ عَلَيَّ عَبْداللَّهِ وَ عُبَيْدُاَللَّهُ بن یزید بن ثبیط القیسي.)

عبیدالله بن یزید بن نبیط عبدی

او و برادرش، عبدالله، همراه پدرشان، یزیدبن نبیط، پس از آن که به اهل بصره نامهٔ کمک خواهی سیّدالشّهدا (علیه السلام) رسید، از بصره به کمک امام حسین رفتند تا به رسالت نصرت امام قیام کنند. به نقلی در حملهٔ اوّل در روز عاشورا شهید شدند. نام او و برادرش عبدالله در زیارت ناحیه مقدّسه آمده است.

مورخان شهادت او را در حملهٔ نخست ذکر کرده اند. نام این جمع در زیارت ناحیه مقدّسه، همراه با سلام بر این سه شهید چنین آمده است:

(اَلسَّلاَمُ عَلَيَّ عَبْدُاللَّهِ وَ عُبَيْدَاَللَّهِ اِبْنَی یَزِیدَ بْنِ تَبِیت اَلْقَیْسِيِّ.)

عبیدالله بن یزید کلبی

برخی از مورخین او را از شهدای روز عاشورا دانسته اند.

عبیدة بن عمرو بدی (متوفی: ٦٩ ق)

وی از بزرگان شیعه در زمان مختار بن ابوعبید ثقفی بود. دربارهٔ این مرد گفته اند: این مرد، از شیعیان سرسخت و از محبّان خاص امیر مؤمنان (علیه السلام) و مردی شجاع و دلاور بود. مختار برای قیام خود علیه بنی امیه از عبیدة بن عمرو بدّی دعوت کرد و او بسیار خوشحال شد.

عثمان بن خالد

از طایفه بنی دهمان بود. وی فرزندان خود را که از قتله امام حسین (علیه السلام) بودند در قبیله خود پنهان کرد. وی پدر دو تن از جانیان روز عاشورا بود.

عثمان بن خالدبن اسد جهنی

وی یکی از سربازان و نیروهای تحت امر عمر بن سعد بود که در کربلا حضور داشت. به قولی وی قاتل عبدالله بن عقیل بن ابیطالب (علیه السلام) بود.

عثمان بن خالدبن اسید جهنی

به قولی وی قاتل عبدالرّحمان بن عقیل بن ابیطالب (علیه السلام) است.

عثمان بن عروه، نک: قرة بن ابی قرّه غفاری

عثمان بن عروه غفاری

از طایفه بنی غفار و از شهدای عاشورای حسینی در کربلا است؛ چنان که در زیارت رجبیّه است: (السَّلَامُ عَلَى عُثْمَانَ بْنِ عُرْوَةَ الْغِفَارِيِّ)

ص: ۲۸۳

عثمان بن علی بن ابیطالب

کنیه اش ابو عمرو متولد سال چهلم هجری بود. سومین پسر ام البنین (علیه السلام)، هنگام شهادت ۲۱ ساله بود و فرزندی نداشت. او را مردی از قبیله بنی ابان بن دارم به نام خولی بن یزید اصبحی شهید کرد.

حضرت علی (علیه السلام) به یاد بود صحابی بزرگوار، جناب عثمان بن مظعون فرزندش را عثمان نام نهاد.

عثمان بن مظعون یکی از یاران بزرگوار و بسیار نزدیک حضرت رسول (صلی الله علیه و آله) بود و حضرت او را بسیار دوست می داشت. او بسیار بزرگوار و عابد و زاهد، بود به طوری که روزها روزه دار بود و شب ها عبادت می کرد. وی اولین کسی است که در بقیع دفن شد.

عثمان بن علی در میدان جنگ این رجز را خواند:

اِنّی اَنَا عُثْمَانُ ذُو اَلْمَفَاخِرِ*** شَيْخِي عَلَى ذُو اَلْفَعَالِ اَلظَّاهِرِ

هَذَا حُسَيْنٌ سَيِّدُ اَلاخَايِرِ *** وَ سَيِّدُ اَلصِّغَارِ وَ اَلاِكْبَارُ

منم عثمان صاحب افتخارات؛ آقایم علی (علیه السلام) است که کارهای نیکش آشکار است؛

و این حسین است که سرور خوبان - و سرور هر کوچک و بزرگ است.

نامش در زیارت ناحیه مقدسه و زیارت رجبیه آمده است. از آن بزرگوار در زیارت ناحیه مقدّسه بدین گونه یاد شده است: اَلسَّلاَمُ عَلَى عثمان بن امیر اَلْمُؤْمِنِينَ سَمَّى عُثْمَانَ بْنَ مَظْعُونٍ، لَعَنَ اَللَّهُ رَامِيَهُ بِالسَّهْمِ خَوْلِيَّ بْنَ يَزِيدَ الاصْبحِيُّ الايادي وَ لابانى اَلدَّارِمِي.

عثمان بن فروه، نک: قُرَّةُ بْنُ اَبِي قُرَّةَ غِفَارِيٌ

عثمان بن فروه غفاری

از شهدای کربلا که نامش در زیارت رجبیّه نیز آمده است.

عروه

غلام حر بن یزید ریاحی. به اقتدا از مولای خود حرّ از لشکر ابن زیاد جدا شد و به سیّدالشهدا (علیه السلام) پیوست و پس از نبرد با خصم بد نهاد به شهادت رسید.

عروة بن بطان ثعلبی

از جنایتکاران کربلا است. وی با جانی دیگری به نام زیدبن رقّاد تغلبی، روز عاشورا یکی از یاران حسین بن علی (علیه السلام) را به نام سُوید بن مطاع، به شهادت رساند.

عروة بن عبدالله خثعمی

به قولی وی قاتل جناب جعفر بن عقیل بن ابیطالب (علیه السلام) است.

عروة بن قیس احمس

وی یکی از فرماندهان و سرهنگان سپاه کوفه در کربلا بود که چند هزار نیرو را رهبری می کرد.

این ملعون، فرمانده اسب سواران سپاه عمر سعد در کربلا بود.

عریان بن هیثم بن اسود نخعی

هم او بود که به امر پدرش به نزد عمر سعد رفت و پیغام پدرش را به او رسانید که : «مواظب خود باش، زیرا مختار قصد جانت را کرده است». عمر سعد نیز در جواب عریان گفت: «خدا پدرت را بیامرزد و از بابت این برادری به او جزای خیر عطا فرماید».

عَریف

عنوان بزرگ و نماینده یک قبیله، که رابط آن با حکومت و مسئول رسیدگی به آنان بود. در کوفه برای در هم شکستن نهضت مسلم بن عقیل، از عنوان و نفوذ عرف ها برای فرونشاندن انقلاب، استفاده می شد. طبقات موجود در کوفه، به واحدهای کوچکتر تقسیم می شد و شخصی از هر گروه به مقام سرپرست توزیع (حقوق) برگزیده می شد. این گروه ها «عرافه» و شخصی که مسئول آن بود «عریف» نامیده می شد. ابن زیاد، عریف ها را مسئول هرگونه اغتشاش می دانست، که امکان داشت

در عرافه آن ها رُخ د دهد و تهدید کرد که اگر عریفی چیزی از ابن زیاد پنهان کند، مصلوب خواهد شد و تمام عرافه ها از دریافت حقوق محروم خواهند گشت.

عطّار نیشابوری

فرید الدّین ابو حامد محمّد بن ابوبکر ابراهیم بن اسحاق عطّار نیشابوری، شاعر و عارف معروف ایرانی در قرن ششم و آغاز قرن هفتم هجری. گفته اند که پدر او عطّار (دارو فروش) بود و فریدالدّین کار او را دنبال کرد و در داروخانه خود سرگرم طبابت بود. در همان اوان، در وی انقلابی باطنی روی داد و چون

ص: ٢٨٤

سرمایه ای بزرگ از ادب و شعر آموخته بود، اندیشه های عرفانی خود را به نظم درآورد. عطّار را در عرفان، مرید مجدالدّین بغدادی و رکن الدّین اسحاق و قطب حیدر دانسته اند.

او قسمتی از عمر خود را به رسم سالکان طریقت در سفر گذراند و از مکّه تا ماوراءالنّهر، بسیاری از مشایخ را زیارت کرد. در همین سفرها و ملاقات ها بود که به خدمت مجدالدّین بغدادی رسید. او به سال ٦١٨ ق. وفات یافته و مقبره اش در نزدیکی شهر نیشابور است. وی آثار بسیاری دارد که از آن جمله است: تذکرة الاولیاء (به نثر)، دیوان اشعار، منطق الطّیر، اسرارنامه، الهی نامه، مصیبت نامه، مختارنامه، خسرونامه و غیره.

***

کیست حق را و پیمبر را ولی؟ *** آن حسن سیرت، حسین بن علی

آفتاب آسمان معرفت *** آن محمّد صورت و حیدر صفت

نُه فلک را تا ابد مخدوم بود *** زان که او سلطان ده معصوم بود

تشنه او را دشنه آلوده به خون *** نیم کشته گشته، سرگشته به خون

آن چنان سر را که بُرَّد بی دریغ؟ *** کآفتاب از درد آن شد زیر میغ

گیسوی او تا به خون آلوده شد *** خون گردون از شفق پالوده شد

کی کنند این کافران با این همه؟ *** کو محمّد؟ کو علی؟ کو فاطمه؟

صد هزاران جان پاک انبیا *** صف زده بینم به خاک کربلا

در تموز کربلا تشنه جگر *** سر بریدندش، چه باشد زین بتر؟

با جگر گوشهٔ پیمبر این کنند *** وانگهی دعویّ داد و دین کنند

کفرم آید هر که این را دین شمرد *** قطع باد از بُن زفانی کاین شمرد

هر که در رویی چنین آورد تیغ *** لعنتم از حق بدو آید دریغ

کاشکی ای من سگِ هندوی او *** کم ترین سگ بودمی در کوی او

***

امی کآفتاب خافقین است *** امام از ماه تا ماهی، حسین است

چه خورشیدی جهان را خسرو آمد *** که نُه معصوم پاکش، پسر و آمد

چو آن خورشید اصل خاندان است *** به مهرش نُه فَلک از پی روان است

چراغ آسمان مکرمت بود *** جهان علم و بحر معرفت بود

بهشت هر دو عالم کم گرفته *** ولی نورش همه عالم گرفته

رخ او بود خورشید الهی *** شب تاریک، مویش از سیاهی

امام ده و دو حق کرد قسمت *** که هر یک پرده ای سازد ز عصمت

اگر هستی تو اهل پرده راز *** ازین پرده به زاری می ده آواز

ببر این راه او گر مبتلا بود *** ولی خونریز او در کربلا بود

بسی خون کرده اند اهل ملامت *** ولی این خون نخسبد تا قیامت

هر آن خونی که بر روی زمانه ست *** برفت از چشم و این خون جاودانه ست

چو ذات آفتابش جاودان بود *** زخون او شفق باقی از آن بود

چو آن خورشید دین شد ناپدیدار *** در آن خون چرخ می گردد چو پرگار

عطاء بن سائب (متوفی: ۱۱۲ ق)

وی از روایتگران وقایع عاشوراست. او واقعه کشته شدن ابن حوزه را در آغاز پیکار و درگیری، از عبدالجبار بن وائل و او نیز از برادرش مسروق روایت می کند.

رجال شناسان او را درستکار شمرده اند و می گویند: او از مردم مکّه بود. وقتی ابن زبیر بنای کعبه را در سال ٦٤ق کوبید و

ص: ۲۸۵

تجدید کرد وی شاهد بوده است. و از کسانی است که از دست حجاج جان به در برد.

عطیّة بن سعد بن جنادة عوفی (متوفی: ۱۱۱ ق)

غلام جابر بن عبدالله انصاری و از شیعیان بزرگوار بود. عطیّه و مولایش پس از شهادت امام حسین (علیه السلام) در اوّلین اربعین به زیارت کربلا آمدند.

نام عطیّه، همواره در کنار نام جابر بن عبدالله انصاری می آید که با هم پس از شهادت امام حسین (علیه السلام) در اربعین اوّل به زیارت قبر آن حضرت آمدند و چون جابر نابینا شده بود، عطیّه او را در این زیارت همراهی می کرد. بنا به برخی نقل ها، اهل بیت در بازگشت خود از شام، در کربلا جابر و عطیّه را دیدند. عطیّة بن سعد بن جناده عوفی، از رجال علم و حدیث شیعه بود.

وی در زمان خلافت امیرالمؤمنین (علیه السلام) در کوفه به دنیا آمد. نام عطیّه، به پیشنهاد آن حضرت بر وی نهاده شد. او از راویان موثّق شیعه بود که حتّی در کتب رجال اهل سنّت هم توثیق شده است. وی را به جرم تشیّع و هواداری از علی (علیه السلام) حجّاج بن یوسف تعقیب می کرد و او به فارس گریخت. به دستور حجّاج، او را گرفتند و چون حاضر نشد علی (علیه السلام) را لعن کند، چهارصد تازیانه بر بدنش زدند و موی سر و ریش او را تراشیدند. از آن پس به خراسان رفت و پس از مدّتی به کوفه بازگشت.

عظیمة بَلواها، نک: حضرت زینب (سلام الله علیها)

عفیف بن زهیر

وی از روایتگران وقایع عاشور است. از وی، شهادت بریر روایت شده و از کسانی است که شاهد شهادت پیشوای شهیدان بود.

او در گزارش خویش از جمله درباره شخصیت بریر، آن مرد ایمان و جهاد، می گوید: بریر پیش از واقعه کربلا در مسجد جامع کوفه بر این سیاهکارانی که به دستور رژیم اموی به جنگ حسین (ع) برخاسته بودند، قرآن تلاوت می کرد و درس قرآن می داد.

عقبه اسدی

وی از شعرای دوره اموی بود. عقبه اسدی در سوگ قتل عام شش هفت هزار نفری اُسرای مصعب بن زبیر (که عمدتاً از نیروهای مختار بن ابو عبید ثقفی بودند)، اشعاری سروده است. که ترجمه آن چنین است:

با وجود پیمان محکم شش هزار نفر دست بسته کشته شدند؛ تعهد حبطی (یعنی عباد حبطی) را پلی کردید که برای عابران ساخته شده بود در صبحگاهان؛ آنان را خواستید و فریبشان دادید آنان نخستین خائنان نبودند گفته بودم؛

اما گوش ندادند که در کوچه ها با شمشیر کشیده نبرد کنند.

عقبة بن ابی العیزار

وی از روایتگران وقایع عاشوراست. او، از سخنرانی های پر شور و پر محتوای پیشوای شهیدان، حضرت امام حسین (علیه السلام)، روایت می کند که یکی را در بیضه و دیگری را در ذی حس--م ای--راد فرمودند.

و نیز سخنان زهیر بن قین را در پاسخ حسین (علیه السلام) و اشعار آن حضرت و اشعار طرماح بن عدی را. گویی وی از یاران حرّ بود و نجات یافت و در کتاب های رجالی ما یاد و نامی از او نیست.

در لسان المیزان از او یاد شده و آمده است که روایت او معتبر است و یادآوری شده که ابن حّبان نیز او را در شمار راویان و گزارشگران معتمد آورده است.

عقبة بن الصلت مالک جهنی

از صلحا و ابرار و از شیعیان اهل بیت. از قبیله جهنیّه اطراف مدینه ... در سفر کربلا به امام حسین (علیه السلام) ملحق شد و هم چنان ملازم امام بود تا روز عاشورا پس از نبرد سخت با دشمن به شهادت رسید.

عقبة بن بشیر

وی از روایتگران وقایع عاشور است که از پنجمین امام حضرت باقر (علیه السلام)، شهادت کودک شیرخوار حسین (علیه السلام) را روایت می کند.

کشی، رجال شناس نامی ضمن آوردن نام او می گوید: وی از امام محمد باقر اجازه خواست تا به نمایندگیی حکومت وقت سخنگو و کارگزار قبیلهٔ خود باشد. امّا آن حضرت به او اجازه نداد و در همان جا هم واقعه شهادت کودک شیرخوار را از او روایت می کند.

شیخ طوسی در رجال خود او را در ردیف یاران امام چهارم و پنجم برشمرده و در تاریخ طبری دربارهٔ یاران مختار مرثیه ای از او موجود است.

ص: ٢٨٦

عقبة بن سمعان

او از شهیدان و از روایتگران وقایع عاشوراست. این مرد از خدمتگزاران بیت رفیع امامت است و ابو مخنف خبر ورود سالار شایستگان را به کربلا و نامه ابن زیاد را به حرّ با یک واسطه از او روایت می کند.

وی از حرکت سالار شهیدان از مدینه، دیدارش با عبدالله بن مطیع، ورودش به مکّه، نصیحت ابن عباس و ابن زبیر به آن حضرت به هنگام حرکت از مکّه، خبر فرستاده فرماندار آن روز مکّه، برای بازگرداندن پیشوای آزاد مردان به مکّه، سخن مشهور حضرت علی اکبر (علیه السلام) به آن حضرت

در قصر بنی مقاتل، رسیدن کاروان نور به کربلا، رسیدن نامه ابن زیاد به حّر، آمدن عمر سعد به کربلا، و سخنان و پیشنهادهای امام حسین (علیه السلام) به ابن سعد فرمانده سپاه اموی را، روایت می کند.

این مرد همهٔ این رویدادها را از حارث بن کعب آورده است. نام او در زیارت رجبیه آمده است: السّلام علی عقبة بن سمعان ...

ابن اثیر در الکامل ضمن شرح کربلا و عاشورا از عقبه بن سمعان نقل می کند که می گوید: من با امام حسین (علیه السلام) از مدینه تا مکه و از مکه تا کربلا بودم و همه خطابه ها و کلماتش را شنیدم نه در آن اظهار عجز بود و نه تحمل ذلت یا بیعت با یزید. فقط می فرمود: (دَعوَنی لَا ذَهَبَ فِی هَذِهِ الاَرضَ العَریضَة تَنْظُرُ بِمَا یَسِیرُ أَمَرَ النَّاسِ) - یعنی بگذارید که من در این وسعت پهناور زمین بروم تا ببینم کار به کجا می کشد و می فرمود: به خدا قسم نه چون ذلیلان به شما تسلیم می شوم و نه چون بردگان فرار می کنم ... عقبة بن سمعان همان است که در ذوحسم به امر امام، خورجین نامه های اهل کوفه و عراق را درآورد و به حرّ بن یزید و سپاهش نشان می داد ... سرانجام عقبه نیز پس از پیکار با دشمن در عاشورای حسینی شهید شد.

عقبة بن عمرو السهمی

او از طایفه بنی سهم بن عوف بن غالب بود. گفته اند که عقبه نخستین کسی است که در رثای عاشوراییان شعر سروده است. او در اواخر قرن اوّل هجری به کربلا رفت، نزدیک قبر امام حسین (علیه السلام) ایستاد و این مرثیه را گفت:

مَرَرْتُ عَلَی قَبْرِ الْحُسَیْنِ بَکربَلا *** فَفاضَ عَلَیْهِ مِنْ دُمُوعی غَزیرُها

وَ لَا بَرِحَ الوَقادَ زُوَّارِ قَبْرِهِ *** یَفوحُ عَلَیْهِم مِسْکُها وَ عَبیرُها

در کربلا بر قبر حسین (علیه السلام) گذشتم و اشک فراوانی از دیدگانم فرو ریخت؛

آن جا که رایحه مشک و عبیر بر شامهٔ زایرانش همیشه می وزد.

عقیل بن ابیطالب

برادر امیرالمؤمنین، علی بن ابیطالب (علیه السلام)، و پدر مسلم و جعفر بن عقیل بود.

پس از شهادت حضرت فاطمه زهرا (سلام الله علیها)، حضرت علی بن ابیطالب (علیه السلام) برادر گرامی خویش، را که آشنا به انساب عرب بود، فراخواند و از او خواست برایش همسری از تبار دلاوران برگزیند تا آن حضرت از او صاحب فرزندی دلیر شود که سالار شهیدان حسین بن علی (علیه السلام) را در کربلا یاری کند. عقیل، امّ البنین کلابیّه (سلام الله علیها) را برای حضرت علی (علیه السلام) برگزید که قبیله و خاندانش، نی کلاب، در شجاعت بی مانند بودند. اینان همانانند که عقیل به المؤمنین (علیه السلام) عرض کرد: در میان عرب از پدرانش شجاع تر و قهرمان تر یافت نشود.

عقیلة الطّالبیّین، نک: حضرت زینب (سلام الله علیها)

عقیلة القریش، نک: حضرت زینب (سلام الله علیها)

عقیلة النّبوه، نک: حضرت زینب (سلام الله علیها)

عقیلة النّساء، نک: حضرت زینب (سلام الله علیها)

عقیلة الوحی، نک: حضرت زینب (سلام الله علیها)

عقیلة خدر الرّسالة، نک: حضرت زینب (سلام الله علیها)

علّامه کمپانی ۱۲۹۶- ۱۳۶۱ق)

آیت الله محمّد حسین غروی اصفهانی معروف به علّامهٔ کمپانی از بزرگ ترین مجتهدین عصر خود و تألیفات گران بهایی دارد. او مجتهدی فیلسوف و شاعر و اهل تقوا و تهجّد بود. آرامگاه او در

ص: ۲۸۷

نجف اشرف است.

اشعاری دربارهٔ واقعه کربلا دارد. از اوست:

***

نور حق در ظلمت شب رفت در خاک، ای دریغ *** با دلی از خون لبالب رفت در خاک، ای دریغ

طلعت بیت الشّرف را زهره تابنده بود *** آه، کان تابنده کوکب، رفت در خاک، ای دریغ

کعبه کرّوبیان و قبله روحانیان *** مستجار دین و مذهب رفت در خاک، ای دریغ

لیلی حسن قدم با عقل اقدم هم قدم *** اوّلین محبوبه رب رفت در خاک، ای دریغ

حامل انوار و اسرار ولایت آن که بود *** جبرئیلش طفل مکتب، رفت در خاک، ای دریغ

آن که بودی از محیط فیض و جودش کامیاب *** هر بسیط و هر مرکّب، رفت در خاک، ای دریغ

***

مصباح نور، جلوه گر اندر تنور بود *** یا در تنور، آیت «الله نور» بود

گاهی به اوج نیزه، گهی در حضیض خاک *** از غایت خفا و کمال ظهور بود

گاهی مدار دایره سوز و ساز شد *** گاهی چو نقطه، مرکز شور و نشور بود

***

چشمه خور در فلک چارمین *** سوخت ز داغ دل امّ البنین

آه دل پرده نشین حیا *** برده دل از عیسی گردون نشین

دامنش از لخت جگر، لاله زار *** خون دل و دیده روان ز آستین

زهره ز ساز غم او نوحه گر *** مویه کنان، موی کنان، حور عین

ناله و فریاد جهان سوز او *** لرزه در افکنده به عرش برین

علمدار، نک: حضرت ابوالفضل عباس (علیه السلام)

علی اصغر (علیه السلام)

علی اصغر در مدینه متولّد شد و مشهور است که هنگام شهادت شش ماهه بود. مادرش، رباب، دختر امرء القیس بن عدی بن اوس بن جابر بن کعب بن علیم بن جناب بن کلب است. و تنها خواهر علی اصغر حضرت سکینه است.

امرء القیس بن عدی غیر از امرءالقیس بن حجر کندی شاعر معروف جاهلیت است که هشتاد سال قبل از بعثت از دنیا رفته بود.

مشهور است امرء القیس بن عدی سه دختر به نام های محیاة، سلمی و رباب داشت که اوّلی را به عقد حضرت امام علی (علیه السلام)، دوّمی را به عقد حضرت امام حسن (علیه السلام) و سوّمی را به عقد حضرت امام حسین (علیه السلام) درآورد.

در نام این شهید کوچک اختلاف است. برخی او را «علی» برخی دیگر «عبدالله» معرفی کرده اند. این اختلاف را می توان به دو صورت حل کرد:

۱- در روایات از امامان معصوم نقل شده است که هر فرزندی که از ما متولد می شود تا روز هفتم اگر پسر باشد نامش «محمّد» یا «علی» است، و اگر دختر باشد نامش «فاطمه» است، پس از روز هفتم هر نامی که می خواهیم بر او می گذاریم. با توجه به این، ممکن است نام شهید در ابتدا علی بوده و از روز هفتم به بعد نامش را «عبدالله» گذاشته اند.

۲- چنان چه برخی از مقاتل هم ذکر کرده اند ممکن است در کربلا دو کودک از امام حسین (علیه السلام) شهید شده باشند که یکی «عبدالله» و دیگری «علی» باشد.

آن گاه که حضرت امام حسین (علیه السلام) تنها ماند و تمام یاران و فرزندان و خویشانش شهید شدند، خود به سوی میدان رفت و فریاد زد.

(هَلْ مِنْ ذَابَ يَذُبُّ عَنْ أَحْرَمَ رَسُولُ اللَّهِ (صلی الله علیه و آله) ...)؛ آیا کسی هست که دشمن را از حرم رسول الله (صلی الله علیه و آله) براند؟ آیا خداپرستی هست که درباره ما از خدا بترسد؟ آیا فریادرس و یاری دهنده ای هست که ما را یاری کند؟ ای مردم، برای چه خون مرا حلال می دانید؟ آیا من پسر پیامبر شما نیستم؟ آیا سخن جدّم درباره من و برادرم حسن (علیه السلام) نشنیده اید که فرمود: (هذانِ سَيِداً شَبَابِ أَهْلِ الجَنَة) این دو سرور جوانان اهل بهشتند».

ناگهان صدای گریه و ناله از خیمه ها بلند شد. امام (علیه السلام) برای وداع دوباره به سوی خیمه ها آمد. صدای علی اصغر را شنید که از تشنگی گریه می کرد. به حضرت زینب (سلام الله علیها) فرمود: آن کودک را

به من بده تا با او وداع کنم. سپس او را در بغل گرفت و بوسید و به سوی دشمنان آمد و فریاد زد: اگر به من رحم نمی کنید به این نوزاد ترحم کنید. ناگهان حرملة بن کاهل اسدی، لعنت الله علیه، تیری

به سوی علی اصغر پرتاب کرد که بر گلوی او نشست و او را شهید کرد. امام (علیه السلام) کودک را به خواهرش داد و مشتی از خون علی اصغر به سوی آسمان پاشید و فرمود:

هَوِّنْ عَلَی مَا نَزَلَ بِي اِنَّهَ بِعَيْنِ اَللَّهِ؛ آن چه بر من آمد بسی آسان است، چرا که در پیش چشم خداست. و امام هم چنان می گریست و می گفت:

خدایا میان ما و این مردمی که ما را خواندند تا یاریمان کنند ولی ما را کشتند، حکم کن!

ناگهان ندایی از آسمان به گوش رسید: ای حسین، او را رها کن که در بهشت برای او دایه ای معین است. امام (علیه السلام) بر پیکر نوزادش نماز گزارد و با شمشیر زمین را کند و او را دفن کرد.

خون پاک حضرت علی اصغر (علیه السلام) تأثیر زیادی در ایجاد چنین عظمت بی همتایی داشته است؛ زیرا کشتن کودک شیرخوار، نهایت قساوت و بی دینی و اوج مظلومیت کشتگان را می رساند. و می گویند مظلوم ترین افراد همین کودک بوده است، چون به هیچ گونه دفاعی از خود قادر نبود.

و هم چنین شهادت او اوج تنهایی و غربت حضرت اباعبدالله را می رساند؛ ابوالفرج اصفهانی دربارهٔ حالات امام حسین (علیه السلام) بعد از شهادت حضرت علی اصغر (علیه السلام) می نویسد: فَجَعَلَ الحُسَيْنُ يَأخُذُ الدَّمَ مِن نَحْرِهِ وَ لَبَّتِهُ فَيُرْمَی بِهِ الی اَلسَّمَاءِ فَما يَرْجِعُ منه شي وَ يَقولُ: اَللَّهُمَّ اِلاّ يَكُونُ اَهْوَنُ عَلَيْكَ مِنْ فَصِيلِ (نَاقَةِ صَالِحٍ)؛ امام خون را از زیر گلو و قسمت جلوی گردن علی اصغر می گرفت و به آسمان می پاشید و قطره ای از آن خون برنمی گشت و عرض می کرد خدایا، مظلومیت علی اصغرم کم تر از مظلومیت بچه شتر ناقه صالح نیست، همان طوری که از کشتگان فصیل انتقام گرفتی از این ها هم انتقام بگیر.

حضرت علیّ بن الحسین (علیّ اصغر) (علیه السلام) یکی از فرزندان امام حسین (علیه السلام) بود. این طفل شیرخوار در روز عاشورا از تشنگی بی تاب شده بود. امام خطاب به دشمن فرمود: از یاران و فرزندانم، کسی جز این کودک نمانده است. نمی بینید که چگونه از تشنگی بی تاب است؟

در نفس المهوم آمده است که فرمود: اَنْ لَمْ تَرْحَمُونِي فَارْحَمُوا هَذَا الطفل در حال گفت و گو بود که تیری از کمان حرمله آمد و گوش تا گوش حلقوم علیّ اصغر را درید.

در زیارت ناحیه مقدّسه، دربارهٔ این کودک شهید آمده است: (سَلامُ عَلی عَبْدِاللَّهِ بْنِ الْحُسَيْنِ، الطِّفْلِ الرَّضِيعِ، المرمی الصریع، الشَحطِ دِمَا، المصعد دَمِهِ فِی السَّمَاءِ، الْمَذْبُوحِ بِالسَّهْمِ فِي حَجْرِ أَبِيهِ، لَعنِ اللَّهِ رامیَه حَرْمَلَةَ بْنِ كَاهِلٍ الاَسَدی.)

علی اکبر (علیه السلام)

اشاره

جناب که بزرگ ترین فرزند حضرت امام حسین (علیه السلام) است، در اوایل خلافت عثمان متولّد شد. مادرش لیلی دختر، ابی مرّه بن عروة بن مسعود ثقفی است.

عروة بن مسعود یکی از چهار نفری است که در اسلام آنان را مهتر عرب می شمردند. او هم چنین یکی از دو مردی است که این آیه قرآن به او اشاره کرده است: (وَ قالُوا لَولَا اَنْزِلْ هذَا الْقُرْآنَ عَلی رَجُلٍّ مِنَ الْقَرْيَتَيْنِ عَظيم)، به او گفتند: چرا این قرآن بر مردی بزرگ [از آن] دو شهر فرود نیامد است؟

یکی از آن دو مرد بزرگ در یکی از این دو شهر عروة بن مسعود بود.

کنیه حضرت علی اکبر (علیه السلام) ابوالحسن، و در حادثه کربلا، ۲۷ سال داشت. او ظاهراً از امام سجاد (علیه السلام) بزرگ تر بود. و این احتمال را سخن حضرت امام زین العابدین (علیه السلام) در مجلس یزید تأیید می کند:

(وَ كَانَ لِي أَخُ أَكْبَرَ مِنِّی سَمَّی عَلِيّاً فَقَتَلُوهُ)؛ برادری داشتم بزرگ تر از خودم، به نام علی که او را کشتند.

شاید هم آن حضرت فرزندی به نام حسن داشته که کنیه اش ابوالحسن بوده و مرحوم مقرّم نیز در مقتل این احتمال را تقویت می کند. آن حضرت اوّلین شهید از بنی هاشم بود، چون در زیارت ناحیه مقدسه آمده است که

(السَّلَامُ علیک یا أَوَّلَ قَتِیلُ مِنْ نَسْلِ خَیْرُ سَلِیلٍ مِنْ سُلالَةٍ اهیم الْخَلِیلُ.)

آن حضرت در تمام نیکی ها و خوبی ها معروف بود و شبیه ترین مردم به جدّش حضرت پیامبر (صلی الله علیه و آله) بود. به خصوص صدا و چهره و اخلاقش آن گونه بود که هرگاه مردم دیدن چهرهٔ پیامبر (صلی الله علیه و آله) و شنیدن صدایش را آرزو داشتند به حضرت علی اکبر (علیه السلام) نگاه می کردند. او جوانی خوش چهره، زیبا، باوقار، جاع، سخاوتمند و در عین حال خویشتن دار بود. در مسائل دینی عالم و در سخن گفتن فصیح بود و از جدش حضرت امام علی (علیه السلام) حدیث نقل می کرد. و این همه را در مکتب عمویش

ص: ۲۸۹

حضرت امام حسن (علیه السلام) و پدرش حضرت سیدالشهدا آموخته بود. شخصیت بی نظیر او بدان پایه بود که دشمنی چون معاویه او را شایسته ترین شخص برای خلافت می دانست. و مرحوم تنکابن از ابن ادریس نقل می کند که حضرت علی (علیه السلام) دربارهٔ او فرمود:

لَمْ تُرَ عَیْنٌ نَظَرْتَ مِثْلَهُ *** مِنْ مُحْتَفٍ یُمْشَی وَ لاَ ناعل

هرگز چشمی که به علی اکبر نگاه کرد، مثل او را ندید؛ چه کسی پا برهنه می رود و چه کسی که با کفش (اغنیا و فقرا).

بنابر روایت لهوف، علی اکبر (علیه السلام) از پدر بزرگوارش اجازه رفتن به جهاد خواست، امام به او اجازه داد. سپس با نگاهی ناامید از زنده ماندنش رو به او کرده و گریست. آن گاه با انگشت سبّابه اش به آسمان اشاره کرد و گفت:

خداوندا، بر این گروه شاهد باش. همانا پسری برای جنگ به سوی آنان رفت که شبیه ترین مردم به پیامبر تو بود، آن گونه که هرگاه مشتاق دیدار پیامبر می شدیم به چهره او نگاه می کردیم. پروردگارا برکات زمین را از این گروه بازدار. نعمت آب را از ایشان بگیر و فرمانروایان را هرگز از اینان خشنود مگردان که اینان دعوتمان کردند که یاریمان کنند. اما به ما ستم کردند و با ما جنگیدند.

پس از آن امام (علیه السلام) رو به لشکر عمر سعد کرد و فریاد زد:

ای عمر سعد، تو را چه می شود؟ خدا نَسَب تو را قطع کند و کار تو را خجسته نسازد و پس از من کسی را بر تو چیره سازد که در بسترت سرت را از بدنت جدا کند، هم چنان که تو نسب مراقط کردی و خویشی مرا با پیامبر (صلی الله علیه و آله) نادیده انگاشتی.

آن گاه این آیه را تلاوت نمود:

(اَنَّ اَللَّهَ اِصْطَفَی آدَمَ وَ نُوحاً وَ آلَ اِبْرَاهِیمَ وَ آلِ عِمْرَانَ عَلَی الْعَالَمِ ذُرِّیَّةً بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ وَ اللَّهُ سَمِیعٌ عَلِیمٌ ...) به درستی که خداوند آدم و نوح و خاندان ابراهیم (اسماعیل و اسحاق و پیغمبران از نسل ایشان) و خاندان عمران (موسی و هارون و فرزندان عمران بن یصهر بن قاهث بن لاوی بن یعقوب یا عیسی و مریم دختر عمران بن ماثان، که بین دو عمران ۱۸۰۰ سال فاصله بود) را بر جهانیان (مردم زمان خودشان) انتخاب کرده و برگزیده در حالی که آناه فرزندانی هستند برخی از نسل برخی، و خدا بر گفتار حق و باطل مردم شنوا و بر نجوا و کردارشان داناست.

همان طوری که قبلاً گفتیم مرحوم بحرانی برای امام حسین (علیه السلام) ۱۹۳ معجزه نقل کرده، از جمله استجابت نفرین امام (علیه السلام) دربارهٔ عمر سعد است، که نسلش در نوه اش ابوبکر بن حفص بن عمر سعد منقطع شد. پس از سخنان امام (علیه السلام) حضرت علی اکبر حمله کرد و این رجز را خواند:

أَنَا عَلِیُّ بْنِ الْحُسَیْنِ بْنِ عَلَی *** مِنْ عُصْبَةٍ جَدِّ أَبِیهِمْ النَّبِیِّ

وَ اَللَّهِ لاَ يَحْكُمُ فِينَا اِبْنُ اَلدُّعَى *** أَطْعَنُكُمْ بِالرِّيحِ حَتَّى يَنْثَنِي

اِضْرِبْكُمْ بِالسَّيْفِ أَحْمَى عَنْ أَبِي *** ضَرْبَ غُلاَمٍ هَاشِمِيٍ عَلَوِيّ

من علی فرزند حسین بن علی (علیه السلام) هستم؛ از گروهی که جدّشان پیامبر (صلی الله علیه و آله) است؛ به خدا سوگند که زنازاده ب-ر ما حکومت نخواهد کرد آن چنان به شما نیزه می زنم که خم شود؛ برای دفاع از پدرم ضربه شمشیر را بر شما فرود می آورم؛ ضربه ای از جوان هاشمی علوی.

در بعضی از منابع به جای مِنْ عَصَبَةٍ جَدُّ اَبَيْهِمْ اَلنَّبِيِّ، این عبارت وارد شده است: نَحْنُ وَ بَيْتِ اَللَّهِ اولي بِالنَّبِيِّ (صلی الله علیه و آله)؛ سوگند به کعبه که ما سزاوار به پیامبر (صلی الله علیه و آله) هستیم.

پس از این رجز خوانی چنان جنگید که دشمن از کشته شدگانِ بسیارش به ستوه آمد. آن گونه که با تشنگی شدید و زخم های بسیاری که بر تن داشت ۱۲۰ نفر از افراد دشمن را به هلاکت رساند. سپس به سوی پدر بزرگوارش برگشت و آب خواست.

امام (علیه السلام) گریه کنان فرمود: پسرم بر محمّد (صلی الله علیه و آله) و بر علی بن ابی طالب (علیه السلام) و بر من بسیار سخت است که خواسته ای داشته باشی و برآورده نسازند یا فریادرسی بجویی و به فریاد تو نرسند. سپس امام (علیه السلام) زبان او را مکید و انگشتر خودش را به او داد و فرمود: این را در دهانت نگه دار و به سوی جهاد با دشمن برگرد. امیدوارم شام نکنی مگر این که جدت جام «اوفی» را به تو بچشاند که پس از آن هرگز تشنه نشوی.

بنا به نقل بحار علی اکبر (علیه السلام) دوباره به میدان برگشت و دیگر بار رجز خواند:

اَلْحَرْبُ قَدْ بَانَتْ لَهَا اَلْحَقَايِقُ *** وَ ظَهَرَتْ مِنْ بَعْدِهَا مَصَادِقُ

وَ اَللَّهِ رَبُّ اَلْعَرْشِ لاَ نفارق *** جُمُوعِكُمْ اَوْ نَغْمَدُ اَلْبَوَارِقَ

با جنگ حقایق آشکار می شوند؛ آن گاه پس از جنگ، مصداق های آن حقایق نمایان می شود. سوگند به خدا، پروردگار عرش، تا شمشیرها در نیام نرود جمع تان را رها نمی کنیم.

به سبب جنگ، حقایق آشکار می شود یعنی دروغگو از

ص: ۲۹۰

راستگو یا شجاع از ترسو یا حقیقت طلب از دنیا طلب جدا می شود. مصادیق حق طلب از دنیا طلب به مرور روشن و حقیقت هر شخصی ظاهر می شود. شاید مراد از «نغمد «البوارق» به نیام رفتن شمشیرها و خاتمه جنگ باشد.

در حمله دوّم، جنگ با شدّت بیشتری ادامه یافت؛ به طوری که ۸۰ نفر از دشمنان را به هلاکت رساند. تا این که منقذ بن مرة عبدی فریاد زد: گناهان عرب بر گردن من باد اگر این جوان از من بگذرد و پدرش را به عزایش ننشانم. سپس منتظر ماند تا آن که علی اکبر بار دیگر به سوی آن ها رفت و حمله کرد. در این حال منقذ نیزه ای به او زد و دیگران با شمشیر به او هجوم آوردند. علی اکبر از شدت زخم به روی گردن اسب افتاد و اسب او در میان لشکر دشمن به هر سو می رفت و هرکس ضربه ای به او می زد آن چنان که بدنش قطعه قطعه شد.

در آخرین لحظه های زندگی پدرش را با صدای بلند صدا زد و گفت: پدر جان، این جدّم رسول الله (صلی الله علیه و آله) است که شربتی از جام «اوفی» به من داد که از این پس هرگز تشنه نمی شوم، و جدم از تو می خواهد که به سوی او بشتابی که برای تو نیز جامی آماده کرده است که اکنون بنوشی.

بنا به نقل ناسخ، امام حسین (علیه السلام) چون صدای فرزندش را شنید، صیحه عظیم زد و فرمود: خدا بکشد گروهی را که تو را کشتند، چه شگفت است از این مردم که بر خدای رحمان و بر پیامبرش جرأت کردند و به رسول الله (صلی الله علیه و آله) بی احترامی نمودند. (وَ عَلَی اَلدُّنْیَا بَعْدَكَ اَلْعَفَا

)، بعد از تو خاک بر سر دنیا. اَنَا لِلَّهِ وَ اَنَا اِلیه رَاجِعُونَ. ای فرزند، از همّ و غمّ دنیا راحت و آزاد شدی و به سوی «روح» و «ریحان» رفتی و پدرت هم چنان در غم و اندوه باقی ماند، و چه زود است که او نیز به تو ملحق شود.

امام (علیه السلام) آن گاه خود را به بالین علی اکبر (علیه السلام) رساند، و او را به سینه اش چسباند، چهرهٔ مبارکش را بر چهره فرزند نهاد و کلماتی زیر لب زمزمه کرد و پس از لحظاتی علی اکبر شهید شد و امام (علیه السلام) جنازه اش را به خیمه آورد. ناگهان فریادی از میان خیمه ها به گوش رسید: (یَا ثَمَرَةَ فُؤَادَاهْ یَا قُرَّةَ عیناه.) ای میوه دل و ای نور چشمانم، حضرت زینب (سلام الله علیها) از خیمه بیرون آمده و خود را بر روی جسد علی اکبر (علیه السلام) انداخت؛ اما امام حسین (علیه السلام) دست او را گرفت و به خیمه بازگرداند.

اما بر اساس نقل علامه مجلسی، امام به جوانان فرمود: برادرتان را به خیمه ببرید. و آنان او را از زمین برداشتند و به خیمه ای بردند که جلوی میدان جنگ بود.

در زیارتش آمده است:

(السَّلامُ عَلَیْكَ اَیُّهَا الصِّدیقُ وَ الشَّهِیدُ الْمُکَرَّمُ وَ السَّیِّدُ المقدَّم ذی عاش سَعِیداً وَ مَاتَ شَهِیداً وَ ذَهَبَ فَقِیداً فَلَمْ تَمَتَّعْ مِنَ اَلدُّنْیَا لاَ بِالْعَمَلِ اَلصَّالِحِ وَ لَمْ تَتَشَاغَلْ اِلاَّ بِامْتَجَرَ اَلرَّابِحُ.) سلام بر تو ای علی کبر راستگو، و ای شهید گرامی و ای سرور پیشگام در جنگ که با سعادت زندگی کرد و با سعادت شهید شد. از دست رفته ای که در نیا جز از کارهای نیک بهرمند نگشت و جز به تجارتی سودمند شغول نشد.

آن حضرت کسی بود که از جانبازی در راه اسلام باکی نداشت. مرحوم سماوی به نقل از ابو مخنف و آن هم از عقبة بن سمعان (وی در حادثه کربلا حضور داشته و جزو سپاه امام (علیه السلام) بوده) می نویسد، بعد از حرکت از قصر بنی مقاتل (یکی از منازل ین راه مکه و کربلا) حضرت امام حسین

(علیه السلام) را خواب سبکی فرا گرفت. پس از آن که بیدار شد، سه بار فرمود: (اَنَا لِلَّهِ وَ اَنَا اِلَیْهِ رَاجِعُونَ وَ اَلْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ اَلْعَالَمِینَ.)

حضرت علی اکبر (علیه السلام) از پدر پرسید: ای پدر، فدایت شوم چرا این آیه را خواندی و حمدالهی به جای آوردی؟ امام (علیه السلام) از مرگ بود و یارانش خبر داد. علی اکبر پرسید: آیا ما بر حق نیستیم؟ امام (علیه السلام) فرمود: بلی ما بر حق هستیم. علی اکبر گفت: در این صورت باکی از مرگ نیست. و امام (علیه السلام) برایش از خدای تعالی پاداش خیر طلبید.

علیّ أوسط (علیه السلام)، نک: علی بن حسین (علیه السلام)

علی بن حسین (علیه السلام) (۳۸-۹٤ ق)

نامش «علی» و کنیه اش را ابو محمد ابوالحسن و ابوبکر نوشته اند. مورخانی مانند ابن اثیر، مسعودی، ابن عماد، دینوری و طبری اقلام گوناگونی درباره نام او روایت کرده اند.

لقبش را زین العابدین، سیّد العابدین، ذوالثفنات، زکّی، امین، سجّاد، افضل المجاهدین، البکاء، امام الامة و علیّ اوسط ذکر کرده اند که مشهورترین القاب ایشان زین العابدین و سجّاد است.

وجه اطلاق برخی از القاب مذکور بدان حضرت بدین قرار است:

۱- زین العابدین ابن عبّاس می گوید که پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) فرمودند:

ص: ۲۹۱

در روز رستخیز منادی ندا می کند: کجاست زینت عبادت کنندگان؟ گویا می بینم که فرزندم علی بن الحسین (علیه السلام) در آن هنگام در میان صفوف اهل محشر با تمام وقار و سکون گام بر می دارد.

ابن شهر آشوب می نویسد، هر وقت زُهَری از علی بر الحسین (علیه السلام) حدیث می کرد با چشمانی اشک بار می گفت: زین العابدین

و در کشف الغمه آمده است که سبب ملقب شدن آن حضرت به «زین العابدین» این است که شبی در نمازگاه خود به نماز ایستاده بود، پس شیطان به صورت اژدهایی به آن حضرت نمودار شد، تا خاطر مبارکش را از عبادت بازدارد و آن حضرت هم چنان به عبادت خود مشغول بود و به شیطان التفاتی نمی فرمود شیطان نزدیک شد و انگشت ابهام امام (علیه السلام) را در دهان گزید، امام (علیه السلام) که ام این ماجرا آگاه بود برای اتمام دعای خویش قیام فرمود. در این هنگام، صدایی بشنید در حالی که گوینده را نمی دید سه بار گفت: زین العابدین و این کلمه را دیگران نیز شنیدند.

۲- ذو الثفنات، به آن حضرت ذوالثفنات می گفتند چون که از کثرت سجده بر پیشانی مقدّس ایشان علاماتی ظاهر شده و پینه بسته بود.

۳- البکّاء، به ایشان این لقب را می گفتند چون حدود ده ها سال برای مظلومیت پدر بزرگوارشان و شهدای نهضت مقدّس حسینی گریستند و به هر بهانه ای ذکر عاشورا را در اذهان مرد مدینه احیا فرمودند.

پدرش حضرت حسین بن علی (علیه السلام)، سید و سالار شهدای کربلا بود.

مادرش شهربانو است که از او با نام های شهربانویه، شاه زنان، شه زنان، جمال شاه، شهرناز، جهان بانو، خوله بره، سلافه غزاله، سلامه، حرار، مریم، فاطمه و شهزن نیز در منابع یاد شده است.

راجع به پدر شهربانو و زمان اسارتش بسیار اختلاف است، حاصل مباحث مفصل مؤرّخان این است که آن بانوی با فضیلت ایرانی، از خانواده ای معتبر بوده است.

سال ولادت، هر چند در سال و ماه و روز ولادت ایشان چند قول است و بنا به قول مشهور آن حضرت در سال ۳۸ قمری پنجم شعبان یا نهم شعبان یا پانزدهم جمادی الثانی متولّد شدند.

سال های ۳۷ و ٤۷ و ۳٦ قمری نیز ذکر شده است.

مدت عمر، بنا به قول مشهور ۵۷ سال

مدت امامت، بنا به نقل شیخ مفید رضوان الله علیه در ارشاد ۳٤ سال.

پادشاهان معاصر، یزید بن معاویه، معاویة بن یزید، مروان بن الحکم، عبدالملک بن مروان و الولید بن عبدالملک

شهادت، روز ۱۲ یا ۲۲ محرّم الحرام سال ۹۵ قمری هشام بن عبدالملک در زمان ولیدبن عبدالملک آن امام معصوم را مسموم ساخت. شیخ طوسی رضوان الله علیه در مصباح روز شهادت را ۲۵ محرم و سال شهادت را ۹٤ ه ق نوشته است.

محل دفن، قبرستان تاریخی بقیع در مدینه منوّره و در کنار قبر امام حسن مجتبی (علیه السلام).

فرزندان آن حضرت، برای امام زین العابدین ۱۵ فرزند نقل شده است ۱۱ پسر و ٤ دختر:

۱- حضرت ابی جعفر محمد بن علی الباقر (علیه السلام) امام پنجم شیعیان جهان، ۲- عبدالله، ۳- حسن، ٤- حسین، ۵- زید، ٦- عمر، ۷- حسین الاصغر، ۸- عبدالرّحمان، ۹- سلیمان، ۱۰- علی، ۱۱- محمد الاصغر، ۱۲- خدیجه، ۱۳- فاطمه، ١٤- علیّه، ۱۵- ام کلثوم.

تمام فرزندان آن حضرت از کنیزشان بودند الاّ دو نفر که مادرشان همسر دائمی ایشان بود و آن دو عبارت اند از امام پنجم باقر العلوم (علیه السلام) و برادرش عبدالله که والده ماجده آن ها ام عبدالله حضرت فاطمه دختر امام حسن مجتبی (علیه السلام) بود که امام صادق (علیه السلام) در حقّش فرمود: كَانَتْ صِدِّيقَةً لَمْ يُدْرَكْ فِي آلُ اَلْحَسَنِ (علیه السلام) مِثْلُهَا؛ هم چون ایشان در اولاد امام حسن (علیه السلام) احدی دیده نشد.

نقش خاتم، برای نقش نگین انگشتر امام چهارم چند قول وارد شده است که عبارتند از: ۱- وَ مَا تَوْفِيقُ اِلاّ بِاللَّهِ؛ ۲ - لِكُلِّ غَمٍ حَسْبِيَ اَللَّهُ: در هر حزنی خدا برای من کافی است؛ ۳- اَلْقُوَّةُ لِلَّهِ جَمِيعاً همه قوّت مخصوص خداست؛

٤- اَلْحَمْدُ لِلَّهِ اَلْعُلَى حمد و ستایش مخصوص خدای بلند مرتبه است؛

٥- خَزَى وَ شَقَى قَاتِلُ اَلْحُسَيْنِ بْنُ عَلِى، خوار و بدبخت است قاتل امام حسین (علیه السلام)؛

٦- انَّ اَللَّهَ بالِغُ اَمْرِهِ: همانا خداوند کار خود را به انجام می رساند؛

در جمع بندی این قسمت چنین گفته اند با توجّه به تعدّد روایات احتمال دارد که حضرت سجاد (علیه السلام) چند انگشتر داشته

ص: ۲۹۲

است که گاهی یکی از آن را به دست می کردند.

دربانان آن حضرت، ۱- ابو خالد کابلی؛ ۲- ابو جبله؛ ۳- یحیی بن ام طویل که در واسط دفن شده است و حجاج بن یوسف او را شهید کرد.

شاعران مداح آن حضرت، فَرَزْدَقٍ وَ كُثَيِّرُ عِزَّةٍ.

موسی بن ابو حبیب طائفی روایت کرده است که علی بن الحسین (علیه السلام) جامه ای از خز داشت که در روز جمعه می پوشید. وی می گوید که آن حضرت دو نوع جامه از خز بر تن می کرد، یکی کوتاه تر بود و جبّه ای دیگر از همان نوع خز که بر روی لباس های خود می پوشید و باز به روایتی از ابو جعفر (علیه السلام) استناد می کند و می گوید: پوستینی که آستین بلندی داشت و در عراق تهیّه کرده بودم به عنوان هدیه به علیّ بن الحسین (ع) اهدا کردم. آن حضرت اغلب از آن استفاده می کرد امّا به هنگام ادای نماز از تن خود در می آورد. در جای دیگر نیز از حضرت ابو

جعفر (علیه السلام) نقل کرده است که در زمستان جامهٔ خز به پنجاه دینار می خرید و چون تابستان فرا می رسید آن را می فروخت و پول آن را به فقرا صدقه می داد. در تابستان دو نوع جامه از لباس های مصری استفاده می کرد که به بهای یک دینار خریداری کرده بود و در هر موقع یکی از آن ها را بر تن می کرد و می فرمود: قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ التی اخْرُجْ لِعِبَادِهِ.

بگو چه کسی زینت خدای را که برای بندگانش خارج کرده، تحریم کرده است. امام سجاد (علیه السلام) اغلب حناء را همراه با گیاه دیگری به نام «کتم» می آمیخت و خضاب می نمود که به رنگ مشکی در می آمد.

عبادت حضرت سید العابدین (علیه السلام)

امام سجاد (علیه السلام) در عبادت آن قدر می کوشید که احدی پس از ایشان آن مقدار عبادت به جای نیاورد. روزی فرزند گرامیش، حضرت محمد باقر (علیه السلام)، به محضر ایشان وارد شد و دید که رنگ مبارک ایشان از شب زنده داری و روزه داری زرد شده و چشمانش از گریه فرورفته است. پیشانی مقدّس ایشان از کثرت سجده پینه بسته و در بینی ایشان از زیادی سجده جای مانده است و بر اثر عبادت طولانی ساق پاهایش ورم کرده است. امام محمد باقر (علیه السلام) می فرمایند: وقتی معظم له را در آن حال دیدم نتوانستم بر خود مسلّط شوم و گریه کردم و دلم بر ایشان سوخت. در حالی که آن حضرت غرق فکر بود مقداری پس از وارد شدن من ناگاه به من متوجّه شدند و فرمودند: پسرم بعضی از صفحاتی را که عبادت جدّم امیر مؤمنان (علیه السلام) در آن است به من بده. تقدیمش کردم. مقداری از آن چه در آن بود خواند پس کنار گذاشت و ناله ای کرد و فرمود: چه کسی طاقت عبادت او (حضرت علی (علیه السلام)) را دارد.

امام محمد باقر (علیه السلام) فرمودند: پدرم علی بن الحسین (علیه السلام) در شبانه روز بسیار نماز می خواند. پس زمانی که رحلت ایشان فرا رسید گریست. به ایشان عرض کردم: پدر جان چه چیزی تو را به گریه وامی دارد؟ به خدا سوگند احدی را ندیده ام که چون تو خدا را بخواهد، این را

نه به خاطر آن می گویم که شما پدر من هستید. سپس آن حضرت فرمودند: (یابُنَیّ اِنْهَ اذا کَانَ یَوْمُ الْقِیَامَةِ لَمْ بق مَلِکَ مُقَرَّبُ وَ لَا نَبِیٌّ مُرْسَلُ الآکان لِلَّهِ عزّوجلّ فِیهِ الْمَشِیَّةُ انَّ شاءٍ غُفِرَ لَهُ وَ اِنٍ شَاءَ عَذَّبَهُ.)

فرزندم وقتی که قیامت برپا شود فرشته مقرّب و نبیّ مرسلی باقی نمی ماند مگر آن که دربارهٔ او مشیّت در اختیار خداست، اگر خواست عفوش نماید و اگر خواست عذابش کند.

شجاعت حضرت سجاد (علیه السلام)

ان بزرگوار سه کار بزرگ حماسی را انجام داد که عبارتند از:

۱- در طول مسیر از کربلا تا کوفه و از کوفه تا شام کلمه ای با جانیان همراه که بوی خوف و تزلزل از آن استشمام شود بر زبان نیاورد و با صلابت شایسته مجاهدان فی سبیل الله، مسیر اسارت را طی کرد.

۲- در برابر گستاخی حرامزاده ای خون آشام چون ابن زیاد چنین فرمود: (اَبْالْقَتْلِ تُهَدِّدُنِي یَابْنْ زِیَادٍ اِمَا عَلِمْتَ انَّ القَتلَ لَنا عادَةٌ وَ کَرَامَتُنَا الشَّهادَه) ای پسر زیاد، آیا مرا به مرگ تهدید می کنی؟ مگر نمی دانی که شهادت در راه خدا عادت دیرینه ماست و شهادت موجب کرامت ما؟

۳- در حماسه ای دیگر در مرکز اقتدار طاغوت عصر، آن هم در زمانی که سرمست غرور و نخوت پیروزی است، در مقام خطاب بدان لعین لئیم چنین داد سخن سر می دهد که (یَابْنَ مُعَاوِیَةَ وَ هِنْدٍ وَ صَخْرٍ، لَقَدْ کَانَ جَدّی عَلَیّ بْنِ اِبْیطَالِبَ فِي یَوْمِ بَدْرٍ واحِدٍ وَ لاَحِزَابٍ فِی یَدِهِ رَایَةُ رَسُولِ اَللَّهِ وَ اِبْوكَ وَ جَدُّكَ فِي ایدیهما رَایَاتُ اَلْکُفَّار)، یعنی: ای فرزند معاویه و هند جگرخوار و ابوسفیان، جدّ من علی بن ابي طالب بود که در غزوات بدر، احد و احزاب، پرچم پیامبر را در دست داشت در حالی که پدر و جدّ تو پرچم های کفار

را حمل می کردند.

کدام رهبر است که جرأت کند در مجلس جشن نصرت ستمگری رویاروی جبّار خون خواری چون یزید چنین فرماید:

(وَ یلک یا یزید انک لَوْ تَدْرِي ماذا صَنَعْتُ وَ مَا الَّذِی ارْتَکَبْتُ اذا لَهَرَبْتَ فِی الْجِبَالِ وَ افْتَرَشْتَ الرَّمَادِ فابشر بالخزی وَ النَّدَامَةَ)، یعنی: وای بر تو ای یزید، اگر می دانستی که چه کرده ای و چه جنایت هولناکی مرتکب شده ای به کوه ها فرار می کردی و خاکستر را بستر خود قرار می دادی. پس مژده باد بر تو که ذلّت و پشیمانی همیشگی دامنگیرت شده است.

رفتار امام سجاد (علیه السلام) با بردگان در ماه رمضان

اشاره

عالم بزرگوار ابن طاووس، رضوان الله تعالی علیه، در کتاب شهر رمضان معروف به الاقبال، به استناد از امام صادق (علیه السلام) روایت می کند که امام علی بن الحسین (علیه السلام) وقتی که ماه رمضا فرا می رسید، زمانی که بنده یا کنیزی نافرمانی می کرد و معصیت می نمود در نزد خود می نوشت فلانی نافرمانی کرد یا فلان کنیز نافرمانی کرد و چنین و چنان و او را تنبیه نمی کرد. وقتی شب آخر ماه رمضان فرا می رسید آن بردگان و کنیزان را فرا می خواند و دو خود جمع می کرد. سپس نوشته را نشان می داد و می فرمود: ای فلان برده چنین و چنان کردی و من تو را تنبیه نکردم این مطلب را به یاد می آوری؟ پس او می گفت: آری ای فرزند رسول خدا، (صلی الله علیه و آله)، تا آن که به آخرین نفر آنان می رسید و از همگی اعتراف می گرفت و سپس در میان آن ها می ایستاد و می فرمود:

صدایتان را بلند کنید و بگویید: ای علی بن الحسین همانا پروردگار تو تمام اعمالت را شمرده است. چنان که شما اعمال ما را شمرده ای و در نزد او کتابی است که به حق سخن می گوید و گناه صغیره

و کبیره ای را فرو نمی گذارد مگر آن که شماره و ثبت نماید و هر آن چه کردی در آن کتاب می بینی همان طور که ما دیدیم، پس تو ما را عفو کن تا خداوند از شما در گذرد. همانا خداوند هم فرموده: باید عفو کنند و درگذرند آیا دوست ندارید که خداوند شما را بیامرزد و امام این سخنان را ندا می داد و به آنا تلقین می کرد و آنان همراه با او می گفتند؛ در حالی که اما سجاد (علیه السلام) میان آنان ایستاده و می گریست و می گفت: خدایا تو به ما امر کردی که درگذریم از آنان که به ما ستم کرده اند و ما نیز عفو کردیم آنان را که به ما ظلم کردند. همان طوری که فرموده بودی، پس شما هم از ما درگذر که شما برای این کار از ما و مأموران سزاوارتری. خدایا من کرم کردم پس تو هم مرا اکرام فرما، چون من از خواسته تو معروف را یافتم پس تو هم مرا به اهل احسانت بیامرز ای خدای بخشنده، سپس به بردگان و کنیزان روی می کرد و می فرمود: مطمئناً شما را عفو کردم. پس آیا شما هم مرا از آن چه از من

سرزده که مالک خوبی بر شما نبودم عفو می کنید؟ می گفتند: ما نیز عفو کردیم، ای آقای ما، هرگز تو بدی نکردی بعد می فرمود بگویید: خدایا از علی بن الحسین درگذر چطور که او از ما درگذشت و او را از آتش آزاد کن همان طوری که او ما را از بندگی آزاد کرد. وقتی که آنان چنین می گفتند، امام می فرمود:

آمین یا رب العالمین، بروید شما را عفو کردم و به امید عفو الهی شما را آزاد کردم و در روز عید فطر به هر کدام از آنان به مقداری که آنان را از مردم بی نیاز کند صله و جایزه می داد و در هر رمضان حدود ۲۰ برده را آزاد می کرد و می فرمود:

خداوند در هر شب از ماه رمضان ۷۰ هزار نفر از آتش آزاد می کند و در شب آخر ماه به اندازه کل ماه از آتش آزاد می کند و من دوست دارم که خداوند مرا ببیند که من در حیات دنیوی بندگانی را به امید رهایی از آتش آزاد کردم.

و برده ای را بیش از یک سال به کار نمی گرفت و آزاد می کرد. از امام صادق (علیه السلام) روایت شده که امام زین العابدین (علیه السلام) مسافرت نمی کرد مگر با جماعتی که او را نمی شناختند و در موقع راه افتادن با هم سفرانش محکم پیمان می بست که در مسافرت هر خدمتی باشد به آن بزرگوار مراجعه نمایند. زمانی با قومی سفر کرد. بعد از مدّتی، مردی آن حضرت را شناخت و به آن جماعت گفت: آیا می دانید این مرد که با شما هم سفر است کیست؟ گفتند: نه.

آن مرد گفت: این شخص بزرگوار علی بن الحسین (علیه السلام) است. هم سفرهای امام وقتی که این جمله را از آن مرد شنیدند، یک دفعه از جای خود برخاستند و پای امام را بوسیدند و عرض کردند: یابن رسول الله، اراده فرموده ای که ما را به آتش دوزخ بسوزانی؟ هرگاه ندانسته از دست یا زبان ما جسارتی نسبت به حضرتعالی سر می زد آیا همهٔ ما هلاک نمی گشتیم؟ چه چیز شما را بر این کار واداشت؟

امام فرمودند: وقتی با جماعتی که مرا می شناختند سفر کردم برای خوشنودی رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بیش از آن چه مستحق بودم با من مهربانی کردند، از این روی، ترسیدم که شما نیز با من همان

ص: ٢٩٤

رفتار را بنمایید. لذا پوشیده داشتن امر خود را دوست تر می داشتم.

کربلا از دیدگاه حضرت سجاد (علیه السلام)

امام سجّاد (علیه السلام) در کلامی بلند دربارهٔ توصیف سرزمین مقدّس کربلا و منزلت والای آن چنین فرمودند:

خداوند زمین کربلا را حرم امن اختیار فرمود پیش از آن که کعبه را بیافریند و ٢٤ هزار سال آن سرزمین را حرم قرار داد زمین و زمانی که خدای تعالی زمین را لرزاند و آن را سیر داد به سرزمین

کربلا رفعت بخشید؛ به طوری که کربلا با تربتش صاف و نورانی شد. پس کربلا را در برترین روضه از باغات بهشت و برترین مسکن بهشت قرار داد که در آن ساکن نمی شود مگر پیامبران و رسولان الهی (یا پیامبران اولوالعزم) و همانا آن زمین در میان روضه های بهشتی می درخشد؛ همان طوری که ستاره درّی در میان ستارگان به اهل زمین درخشش دارد. نور سرزمین کربلا چشمه های بهشت را می پوشاند. سرزمین کربلا ندا می دهد من سرزمین مقدّس پاک و مبارک خدایم آن سرزمینی که سیدالشهدا و آقای جوانان بهشتی را در بر گرفته است.

جناب آقای شیخ جعفر عباس الحائری مؤلف گران قدر کتاب شریف بلاغة الامام علی بن الحسین (علیه السلام) چنین می نویسد:

این کلام دلیل بر اشرفیت و برتری سرزمین کربلا بر مکّه مشرفه است و مرحوم علامه سیدمهدی بحر العلوم در منظومه ارزنده خویش بدین موضوع نظر دارد که گفته:

(وَ مِنْ حَدِیثٍ تَکَرْبُلاَ وَ اَلْکَعْبَهِ لِکَرْبَلاَءَ بَانَ عُلُوُّ اَلرُّتَبِهِ)

یعنی: و از گفت وگوی سرزمین کربلا و کعبه علو رتبه کربلا روشن شد.

اعجاز حضرت

اشاره

۱- حجر الاسود و امام سجّاد (علیه السلام)

محمد بن الحنفیه - به واسطهٔ یکی از بزرگان کیسانّیه بعضی گفته اند ابوخالد کابلی بوده است - به حضرت امام علی بن الحسین (علیه السلام) پیام فرستاد که ما دانسته ایم رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) مقام وصایت و امامت را بعد از خود واگذار نمود به امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) و بعد از آن حضرت به امام حسن (علیه السلام) و بعد از آن به امام حسین (علیه السلام) واگذار شد.

پدرت امام حسین (علیه السلام) که کشته شد به کسی وصیت ننمود!!

پس من که عموی تو و فرزند و ریشهٔ امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) هستم از نظر سن و قدم به مقام امامت سزاوارتر از تو هستم؛ پس در امر امامت و وصایت با من منازعه و محاجّه ننما بلکه به امامت من سلیم شو.

حضرت سجّاد (علیه السلام) در جواب فرمودند:

(یا عَمِّ اتَّقِ اللَّهَ وَلا تُدْعی ما لَیْسَ لَکَ بِحَقٍ اِنَّی اَعْظُکَ اَنْ تَکونَ مِنَ الْجاهِلِینَ ان ابی یا عَمِّ اوصَی الی قَبْلَ ان یَتَوَجَّهَ الی الْعِرَاقِ وَ عَهْد اَلَیَّ فِي ذَلِكَ قَبْلَ اَنْ یُسْتَشْهَدُ بِسَاعَةٍ وَ هَذَا سِلاَحُ رَسُولُ اَللَّهِ (صلی الله علیه و آله) عندِی فَلاَ تَتَعَرَّضْ لِهَذَا، فانی اِخَافْ عَلَیْكَ نَقْصَ اَلْعُمُرِ وَ تَشَتُّتِ الحالِ انَّ اللَّهَ تَعالی جَعَلَ الوَصِیَّةَ وَ الامامَةَ فی عَقِبِ اَلْحُسَیْنُ (علیه السلام))؛ عموجان از خدا بترس و ادعا مکن چیزی را که در آن حق نداری، تو را نصیحت می کنم که از جاهلان نباشی، به درستی که پدرم قبل از حرکت به عراق به من وصیت نمود و ساعتی قبل از شهادت خود عهد امامت را به من واگذار نمود. این سلاح رسول خدا (صلی الله علیه و آله) است که در نزد من می باشد. پس متعرض این امر مباش؛ زیرا می ترسم عمرت کوتاه و حالت متشتت گردد، به درستی که خداوند متعال وصیّت و امامت را در نسل حسین (علیه السلام) قرار داد. امام باقر (علیه السلام) فرمودند: چون این مکالمه مکه معظمه واقع شد، امام سجّاد (علیه السلام) فرمودند: اگر می خواهی از این مطلب آگاه شوی،

بیا با هم برویم نزد حجر الاسود و از او درخواست نماییم تا در این امر حکمیت بنماید.

محمد عرض کرد: حجر الاسود جماد است چگونه بین ما حکم نماید؟

حضرت سجاد (علیه السلام) فرمودند: (انَّ أَمَاماً لَا یُکَلِّمُهُ الجماد فَلَیْسَ بِإِمام) ؛ یعنی: امامی که جماد با او حرف نزند امام نمی باشد.

پس هر دو به اتفاق رفتند نزد حجر الاسود در مسجد الحرام. امام (علیه السلام) به محمد فرمودند: یا عم تو بزرگ تر از من هستی مقدّم شو و با ابتهال و تضرّع از خداوند متعال بخواه که اگر تو امام هستی حجر را به نطق آورد تا جواب تو را بدهد. پس جناب محمد قدم پیش گذاشت و دو رکعت نماز خواند و بعد از دعا و تضرّع به درگاه داوند متعال، از حجر درخواست نمود که اگر من امام هستم جوابم را بده. هرگز جوابی از حجر شنیده نشد. سپس امام (علیه السلام) به جناب محمد فرمود: (تَأَخَّرَ یَا عَمِّ لَوْ کُنْتَ وَصِیّاً وَ أَمَاماً لاجابَکَ)؛ یعنی: عموجان عقب رو و برکنار شو زیرا اگر تو وصی و امام بودی حجر الاسود جوابت را می داد.

آن گاه امام سجاد (علیه السلام) پیش رفت بعد از ادای نماز و دعا و

ص: ۲۹۵

تضرّع و مناجات با قاضی الحاجات در مقابل حجر قرار گرفت فرمود: (اَسئلَکَ بِالَذی جَعَلَ فیک میثاقَ الانَبیا وَ مِیثَاقَ الاولیاء وَ مِیثَاقَ النَّاسِ أَجْمَعِینَ، لَمَّا أَخْبَرْتَنَا بِلِسانٍ عَرَبِیٍّ مُبِینٍ مَنْ الوص وَ الاِمامَ بَعْدَ الْحُسَیْنِ بْنِ عَلَی (علیه السلام).)

یعنی: از تو (ای حجر الاسود) به آن خدایی که میثاق انبیا و میثاق اوصیا و تمام مردم را در تو قرار داد می خواهم که با زبان فصیح عربی واضح و آشکار ما را خبر بده که وصی و امام بعد حسین بن علی (علیه السلام) چه کسی می باشد؟

(فَتَحَرَّکَ الْحَجَرُ حَتَّی کَادَ انَّ یَزُولَ عَنْ مَوْضِعِهِ ثُمَّ أَنْطَقَهُ اللَّهُ بِلسانِ عَرَبِیٍّ مُبِینُ، اللَّهُمَّ انَّ الْوَصِیَّةِ وَ الاِمامة بَعْدَ الْحُسَیْنِ بْنِ عَلِیٍّ الی عَلِیُّ بْنِ الْحُسَیْنُ ابْنُ فاطمه بِنْتَ رَسُولِ اللَّهِ (علیهم السلام).)

حجر الاسود چنان به حرکت آمد که نزدیک شد از محل خو بیفتد. پس از آن، خداوند متعال او را به زبان عربی آشکار به نطق آورد و گفت پروردگارا وصیت و امامت بعد از حسین بن علی مخصوص علی بن الحسین پسر دختر رسول الله (صلوات الله علیه اجمعین) می باشد. همان لحظه جناب

محمد بن حنفیه تسلیم شد و بر زمین افتاد و پاهای امام سجاد (علیه السلام) را بوسید و همین عمل و نقشه جناب محمد سبب شد که عدّه ای از کیسانیّه برگشتند امامی شدند.

۲- اجابت دعا

زمانی که ابراهیم، پسر مالک اشتر، عبیدالله بن زیاد را در کنار رودخانه خاذر کشت، سر او و سرهای دیگران را پیش مختاربن ابو عبیده فرستاد. مختار سر ابن زیاد را به محضر محمد حنفیه و امام سجّاد (علیه السلام) فرستاد. زمانی که سر عبیدالله را به محضر امام آوردند آن حضرت که طعام میل می کردند، فرمودند: وقتی ما را بر ابن زیاد وارد کردند، آن لئیم مشغول غذا و سر حسین (علیه السلام) برابرش بود.

و بنا به نقل ابن نما آن حضرت سجده شکر به جای آورد و فرمود:

(الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِی أَدْرَكَ لِی ثاری مِنْ عَدْوَی وَ جَزَی اللَّهُ الْمُخْتَارِ أَخِیراً) سپاس خدایی را که خون مرا از دشمنم گرفت و خداوند به مختار جزای خیر دهد.

۳- نجات گمشده و طیّ الارض

حمّاد بن حبیب کوفی می گوید: در راه مکّه در منزلی به نام زباله از قافله جا ماندم و غریبانه در بیابان سرگردان این طرف و آن طرف می رفتم. زمانی که شب شد به بالای درخت بلندی رفتم تا از خطر ایمن باشم. وقتی که تاریکی شب همه جا را گرفت، دیدم جوانی می آید لباس هایی سفید بر تن دارد و از او بوی مشک به مشام می رسد.

هر چه توانستم خود را مخفی کردم تا به هیچ وجهی به من متوجّه نشود، دیدم آن جوان آماده نماز شد و ایستاد در حالی که چنین زمزمه می کرد:

(يَا مَنْ حَازَ كُلَّ شَيْ ءٍ مَلَكُوتاً وَ قَهَرَ كُلَّ شَيْ ءٍ جَبَرُوتاً أَوْلِجْ قَلْبِي فَرَحَ الاقبال عليک وَ الحقنی بِمَيْدَانِ الْمُطِيعِينَ لَكَ.)

ای پروردگاری که حکومت گسترده ات همه کاینات را در برگرفته و قدرتت بر تمام موجودات چیره گشته، شادی روبه رو شدن و توجّه کامل با تو را در دل من داخل فرما و مرا به میدان اهل طاعتت برسان.

بعد نماز خواند وقتی که اعضای آن حضرت آرام گرفت و حرکاتش سکون یافت آهسته از درخت پایین آمدم دیدم در آن جا چشمه آبی هست من هم وضو گرفتم و پشت سر ایشان ایستادم. در نظر من محرابی نمایان شد. گویی همان وقت ممثّل شده بود، آن حضرت به هر آیه ای که می رسید و در آن وعده رحمت یا عذاب بود با ناله و انین آن را تکرار می کرد وقتی که سیاهی شب محو می شد، بلند شد و چنین گفت:

(يَا مَنْ قَصَدَهُ الضّالونَ فاصابوه مُرْشِداً وَ أُمِّهِ الخائفون فَوَجَدُوهُ مَعْقِلًا وَ لَجَأَ اليه الْعابِدُونَ فَوَجَدُوهُ مَوْئِلاً مَتَى رَاحَةً مَنْ نَصَبَ لِغَيْرِكَ بَدَنِهِ وَ مَتَى فَرُحْ مَنْ قَصَدَ سِوَاكَ بِنِيَّةٍ أَلْهَى قَدْ تقشع الظَّلَامِ وَ لَمْ أَقْضَى مِنْ خِدْمَتِكَ وَ طَراً وَ لَا مِنْ حِيَاضِ مُنَاجَاتِكَ صَدْراً صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ افْعَلْ بی اولی الامرين بِکَ يا ارْحَمْ الرّاحِمين.)

ای خدایی که گمراهان او را قصد کرده و راهنمایش یافته اند و خائفان بدو امید بسته و ایمن کننده یافته اند و بندگان بدو پناه برده و پناهگاهش یافته اند. چه وقت مزه راحتی را خواهد چشید آن کسی که بدن خود را برای غیر تو به زحمت اندازد و کی شاد خواهد شد آن فردی که غیر تو را در نیّتش قصد کرده است. خدایا سیاهی شب با فرا رسیدن صبح شکافته شد، در حالی که من هنوز از عبادت تو کامی نبرده ام و از فیوضات مناجات حضرتت سینه ای پر نکرده ام. بر محمّد و آل محمد صلوات فرست و با من از رحمت و غضب آن چه سزاوارتر است به جای آور ای مهربان ترین مهربانان.

حمّاد می گوید: ترسیدم که برود و ندانم کیست؟ به او نزدیک

شدم و گفتم: تو را قسم می دهم به خدایی که خستگی رنج را از تو برد. لذّت خوف و عبادت را به تو چشانده است از تو بر من رأفت و رحمتی برسد من راه را گم کرده و از قافله در مانده ام.

آن حضرت فرمود: اگر توکل راستین کنی با من بیا و دنبال من باش. چون به زیر آن درخت رسید دست مرا گرفت. گمان کردم که زمین زیر پای من کشیده می شود، چون هوا روشن شد فرمود: تو را بشارت باد که این جا مکّه است، من صدای اهل آن جا را شنیده و حاجیان را دیدم.

به او گفتم: تو را به خدایی که رحمت او را در روز نیاز قیامت امید داری سوگند می دهم تو کیستی؟ فرمود: اکنون که قسم دادی من علی بن الحسین بن علی بن ابي طالب صلوات الله علیهم هستم.

٤- استقرار حجرالاسود

روایت شده همانا حجّاج بن یوسف به سبب جنگ با عبدالله بن زبیر کعبه را خراب کرد. سپس مردم آن را تعمیر کردند وقتی که بیت آماده شد و خواستند حجر الاسود را نصب کنند، هر کدام از دانشمندان یا قضات یا زاهدان عرب آن را نصب می کرد متزلزل می شد و در جای خود نمی ماند آن گاه امام علی بن الحسین (علیه السلام) تشریف آوردند و حجرالاسود را از دست آنان گرفتند و فرمودند:

بسم الله الرحمن الرحیم سپس حجر را نصب کردند. پس حجرالاسود در جای خود مستقرّ شد و مردم تکبیر گفتند.

و نیز فرزدق از این واقعه ملهم شده که در شعرش سروده است:

يَكَادُ يُمْسِكُهُ عِرْفَانَ رَاحَتِهِ *** رُكْنُ الْحَطِيمِ اذا مَا جَاءَ يَسْتَلِمُ

نزدیک است که رکن حطیم در زمان استلام ایشان را بگیرد و نگه دارد؛ زیرا می شناسد که کدام دست است که آن را لمس می کند.

۵- طلب باران

علامه طبرسی، قدّس سرّه، در احتجاج از ثابت بنانی نقل می کند که جمعی از عابدان بصره در مکّه برای باران دعا کردند مستجاب نشد. جوانی آمد و گفت: از کعبه دور شوید که اگر در میان شما یک نفر دوست خدا بود اجابتش کرده بود. سپس جوانی به کعبه آمد و به سجده افتاد، شنیدم در سجده می گفت:

ای سیّد من به حقّ محبّت تو به من باران بر این ها بفرست و سخنش تمام نشده بود که باران بارید، گفتم: ای اهل مکّه این جوان کیست؟ گفتند: علی بن الحسین بن علی بن ابي طالب (علیهم السلام) است.

٦- آزادی از غل و زنجیر

ابن شهاب زهری روایت می کند که عبدالملک بن مروان چند نفر موکّل را از شام به مدینه فرستاد که امام زین العابدین (علیه السلام) را به شام برند؛ پس آن حضرت را به غل و زنجیر کرده بودند. من به موکّلان التماس کردم که مرا رخصت دهند به آن حضرت سلام بدهم. بعد از رخصت، به خدمت رسیدم چون آن مولا را با غل و زنجیر دیدم گریستم و عرض کردم ای مولای من، دوست می دارم که این غل و زنجیر بر من باشد و شما آزار نبینید. آن حضرت تبسّم نموده فرمود: ای زهری، تو را گمانست که مرا از این غل و زنجیر آزار است؟ نه چنین است پس دست و پای خود را از زنجیر بیرون آورد و فرمود: ای زهری، هرگاه شما را چنین چیزها پیش آید از عذاب خدا یاد کنید و از آن بترسید. خاطر تو جمع باد که من بیش از دو منزل با این جمع همراه نیستم. پس روز سوم دیدم که موکلان سراسیمه به مدینه برگشتند و از پی آن حضرت می گردند و از آن حضرت نشان نمی یافتند و می گفتند: در دور او نشسته بودیم که به یک باره غل و زنجیر را دیدیم که بر جای است و او پیدا

نیست. راوی می گوید پس به شام رفتم و عبدالملک مروان را دیدم از من احوال آن حضرت را پرسید آن چه دیده بودم نقل کردم، گفت: والله همان روز که از پی او

می گشتند به خانه من آمد و خطاب نمود که مَا أَنَا وانَت، یعنی: تو را با من و مرا با تو چکار است؟ من گفتم: دوست می دارم که با من باشی فرمود: من دوست نمی دارم که با تو باشم و از پیش من بیرون رفت. به خدا قسم چنان هیبتی از او بر من رسید که چون به خلوت آمدم جامهٔ خود را ملوّث دیدم.

زهری می گوید من گفتم: که علی بن الحسین (علیه السلام) به خدای خود مشغول است بدو گمان بد مبر عبدالملک گفت: خوشا به حال کسی که به شغل او مشغول باشد.

۷- نفرین بر حرمله

روایت کرده اند که منهال بن عمرو کوفی در مدینه طیّبه به خدمت امام زین العابدین (علیه السلام) رسید آن حضرت از وی خبر مختار را پرسید، عرض کرد: بر مسند حکومت متمکن است و هر روز جمعی از دشمنان شما را به قتل می رساند.

ص: ۲۹۷

فرمود: که حرملة بن کاهل الاسدی زنده است؟ عرض کردم بلی. آن حضرت فرمود: اللهم اذقه حرّ النّار، یعنی: خدایا او را تیزی آتش بچشان و آن بدبختی بود که سر مبارک امام حسین (علیه السلام) را به دمشق می برد و در آن راه شماتت بسیار کرده بود. راوی می گوید: چون به حوالی کوفه رسیدم دیدم که در بیرون شهر مختار سوار بر اسب است و جمعی کثیر در خدمتش ایستاده و چنان یافتم که انتظاری دارد. پس سلام کردم و ایستادم بعد از لحظه ای دیدم که حرمله پلید را دست بسته آوردند، مختار شعف بسیار نموده گفت: الحمد لله که خدا مرا بر تو مسلّط گردانید. پس فرمود تا پشته های نی آورده آتشی عظیم برافروختند و آن لعین را بند از بند جدا کردند و در آتش انداختند.

من چون این سخن از امام (علیه السلام) شنیده بودم و این کار مختار را دیدم تبسّم نمودم مختار را نظر بر من افتاد وجه تبسم از من پرسید؟ عرض کردم که در مدینه به خدمت امام زین العابدین (علیه السلام) رسیدم و آن حضرت چنین فرمودند. الحال هنوز به شهر داخل نشده ام که این امر غریب را مشاهده نمودم چون فرمودۀ آن حضرت به خاطرم افتاد تبسم نمودم.

مختار مرا مکرر قسم داد که آن چه می گویی از آن حضرت شنیدی. من قسم ها خوردم که آن چه گفتم بیان واقع است. پس مختار از اسب فرود آمد دو رکعت نماز گزارده سجده شکر به جای آورد و زمانی طویل روی به خاک می مالید و می گریست. بعد از آن، سوار شده در خدمتش روان شدیم. چون راهش از خانه من می گذشت التماس کردم که نزول کند و ماحضری تناول نماید گفت: در آن وقت که این سخن از تو شنیدم هنوز چیزی نخورده بودم به شکرانه آن که دعای آن حضرت در شأن من مستجاب شد و آن چه از خدا طلبیده بود از من به ظهور رسید نیّت روزه کردم و امروز صائمم وگرنه دعوت تو را اجابت می کردم خدا تو را جزای خیر دهد.

۸- دعای آن حضرت بر پسر شهاب

زهری روایت می کند که وقتی بیمار شدم چنان که به هلاکت نزدیک شدم با خود گفتم که مرا به حق تعالی وسیلتی باید جست به کسی که خداوند به شفاعت او شفایی دهد. هیچکس را در عهد خود از سرور متقیان و پیشوای عابدان فاضل تر نمی دانستم. به خدمت آن سرور رفته عرض کردم: یا بن رسول الله، حال من می بینی که به کجا رسیده است؟ دعایی برای من بفرما. امام

زین العابدین (علیه السلام) دست به دعا برداشت عرض کرد: خداوندا، پسر شهاب به من پناه آورده، مرا و پدران مرا به درگاه عزّت تو وسیله ساخته به حقّ آن اخلاصی که از پدرانم می دانی او را شفایی کرامت فرما و روزی بر وی فراخ و قدرش را رفیع گردان. زهری می گوید: به خدایی که جان ها به فرمان اوست که فی الحال شفا یافتم و بعد از آن هرگز بیمار نشدم و سختی و تنگ دستی به من نرسید و امیدوارم که به برکت دعای آن بزرگوار خداوند بر من رحمت کند و مرا بیامرزد.

۹- نشان دادن ودایع پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله)

از سعید بن جبیر نقل شده که ابو خالد کابلی گفت:

به محضر امام علی بن الحسین (علیه السلام) آمدم که از ایشان سؤال کنم آیا سلاح رسول خدا (علیه السلام) در پیش شماست؟

زمانی که آن حضرت مرا دیدند فرمودند: ای ابو خالد، آیا می خواهی که سلاح پیامبر (علیه السلام) را به تو نشان بدهم؟

گفتم: ای فرزند رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به خدا سوگند به محضر شما نیامده بودم مگر برای این که از شما همین را بخواهم و یقیناً شما از آن چه در دل من بود خبر دادید!

فرمودند: بله، آن گاه ظرفی بزرگ و خورجینی را خواستند. پس انگشتر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و بعد زره آن حضرت و شمشیرشان را به من نشان دادند و فرمودند به خدا این ذوالفقار است؛ و بعد عمامه پیامبر را بیرون آوردند و فرمودند این سحاب است؛ و پرچم آن حضرت را بیرون آوردند؛ و فرمودند این عقاب است؛ و سپس پیراهن ایشان را خارج کردند و فرمودند این سکب است؛ و بعد نعلین رسول خدا (صلی الله علیه و آله) را بیرون آوردند و فرمودند: این دو نعلین پیامبر است. ردای ایشان را بیرون آوردند و فرمودند این ردایی است که آن حضرت در روز جمعه می پوشیدند و برای اصحاب خطبه جمعه می خواندند و چیزهای زیادی به من نشان داد تا اینکه عرض کردم کافی است، خداوند مرا فدای شما گرداند.

۱۰- خبر دادن از خواب زهری

زهری روایت می کند من دوستی بسیار صالح و عابد داشتم که در جهاد روم شهید شد، من برای او خرّم شدم که الحمدلله و المنّة به درجه شهادت نائل شد. روزی آرزو کردم که ای کاش من هم با او بودم و به شهادت می رسیدم. در همان شب، او را در خواب دیدم و

گفتم: خدای تعالی با تو چه کرد؟

گفت: به سبب دوستی آل محمد (صلی الله علیه و آله) و کارزاری که کرده بودم مرا آمرزید و ۱۰۰ هزار سال راه بهشت بر من ارزانی فرمود.

گفتم: من نیز آرزو می کنم کاش با تو کشته می شدم تا این درجه را می یافتم که تو بدان رسیدی. گفت: جای تو در بهشت از من بیشتر است به مقدار ۱۰۰۰ سال راه. گفتم: به چه علّت؟ گفت: برای آن که تو هر جمعه به خدمت امام زین العابدین (علیه السلام) می روی و زمانی که او را می بینی بر محمد و آل محمد صلوات می فرستی و احادیث از وی روایت می کنی با وجود آن که زمان بنی امیّه است و خدای تعالی تو را از شرّ ایشان به برکت امام زین العابدین و باقی ائمّه (علیهم السلام) نگاه می دارد. چون بیدار شدم گفتم: شاید که خواب های شوریده و آشفته بی اعتبار باشد. بار دوّم که خوابیدم او را دیدم، گفت: چرا شک کردی؟ مکن، که شک کفر است و این خواب به کسی مگو که علّی بن الحسین (علیه السلام) تو را از خوابت خبر خواهد داد.

زهری می گوید که چون بیدار شدم و نماز گزاردم امام زین العابدین (علیه السلام) کسی را به طلب من فرستادند. رفتم و سلام کردم. جواب فرمودند و به من احترام گذاشت. زمانی که نشستم، فرمودند: ای زهری، دیشب چنین و چنین خوابی دیدی و هر چه من دیده بودم بی کم و کاست بازگو فرمودند.

۱۱- دعای آهو

حمران بن اعین می گوید: امام سجّاد (علیه السلام) همراه با گروهی از اصحابش نشسته بود ناگهان آهویی به محضر ایشان آمد، دمش را حرکت می داد و تملّق می کرد و دست هایش را به هم می زد.

امام سجّاد (علیه السلام) فرمود: آیا می دانید این آهو چه می گوید؟ گفتند: نه. فرمود: گمان دارم فلانی از مردان قریش امروز بچه او را شکار کرده است و همانا این آهو به پیش من آمده است و از من می خواهد تا بچه اش را بیاورند که او شیر دهد.

پس حضرت فرمودند: برخیزید با هم به نزد او برویم پس با هم دیگر به نزد او رفتند. آن شخص به نزد آنان آمد و گفت: پدر و مادرم فدای شما باد. خواسته شما چیست؟

امام سجّاد (علیه السلام) فرمود: به حقی که بر تو دارم از تو می خواهم که آهو بچّه ای که امروز صید کرده ای به پیش من آوری. پس او صید خود را آورد و آن را پیش مادرش گذاشت و آهو بچه اش را شیر داد.

بعد امام سجّاد (علیه السلام) به آن مرد فرمود: از تو می خواهم که این آهو بچه را به من هبه کنی. گفت: کردم.

آن حضرت فرمود: آهو بچه را با مادرش بفرست. او دستور امام را عمل کرد. آهو رفت، در حالی که تملق می کرد و دمش را تکان می داد.

۱۲- خبر از بنای مرقد امام حسین (علیه السلام)

ابو علی طبرسی به سند خود از حضرت رضا (علیه السلام) روایت می کند که حضرت سجاد (علیه السلام) فرمود: گویا می بینم که قصرها بالای قبر حسین (علیه السلام) افراشته و بازارها اطراف قبر ایشان برپا شده است و روزگار سپری نمی شود که از اطراف به زیارت می روند و این هنگام انقراض دولت بنی مروان است.

۱۳- ابوبصیر

از امام باقر (علیه السلام) روایت می کند که امام سجاد (علیه السلام) فرمود به زودی برادرت عبدالله مردم را به خود می خواند (یعنی دعوی امامت می کند) و عمرش کوتاه می شود. چون پدرم وفات کرد، عبدالله دعوی جانشینی او نمود همان طور شد که پدرم فرمود. طولی نکشید که از دنیا رفت و این نشانه امامت بود که از حوادث قبل از وقوع خبر می داد.

امام سجاد (علیه السلام) و جهاد فرهنگی

امام زین العابدین (علیه السلام) سه سال پیش از شهادت اوّلین شهید معصوم محراب، امام عدالت حضرت علی (علیه السلام) چشم به جهان گشود؛ در حالی که جدّ بزرگوارش امیرمؤمنان با پیمان شکنان می جنگید و در پیرامون جمل تزویر، به شدّت درگیر بود.

طولی نکشید که ششمین معصوم و چهارمین امام در ماتم شهادت مولود کعبه و شهید محراب عزادار شد و از آن پس بی وفایی های پایان ناپذیر مردم زود جوش و سست عهد کوفه در حق امام مظلوم حضرت حسن مجتبی (علیه السلام) که حتی غریب خانه خویش بود، روح لطیف ولیکن وسیع آن حضرت را آزرد و سپس ایشان تداوم فتنه های قاسطین در اردوی توطئه گران شیفته دنیای حرام به سرکردگی معاویة بن ابوسفیان و بی وفایی یاران دروغین و سودجوی اطراف تنهاترین سردار اردوی موحدین و سرانجام صلح تحمیلی و روزهای تلخ و تاریک تر از شب پس از صلح که سرشار از فتنه های بی پایان اموی از یک سو و زخم

ص: ۲۹۹

زبان های جانکاه دوستان ناآگاه و جاهلان متنسک را از سوی دیگر شاهد بود و سرانجام به دست شجره خبیثه یکی از عناصر محوری غصب خلافت و یکی از مهاجمان سنگ دل بر حریم اهل بیت عصمت و طهارت (علیهم السلام) و بالاخره کانون فتنه پذیرش حکمیت یعنی اشعث بن قیس و آن سیاه روی سیاه بخت دنیا و آخرت و مایه عبرت بر اطرافیان و نزدیکان صالحان با ویژگی شیفتگی به

مقام، قدرت و نام یعنی جعده، شهادت مظلومانه عموی گران قدرش حضرت امام حسن مجتبی (علیه السلام) را مشاهده کرد و در محنت جان کاه آن حضرت نشست.

و در ادامه ابتلا و امتحان الهی خویش حضرت سجاد (علیه السلام) در عنفوان جوانیش شاهد و شهید زنده قیامی جاوید همراه با نظار شهادت مظلومانه پدر بزرگوار، دو برادر گرامی عموهایش، عموزاده ها و اصحاب بی نظیر منای خلیل کربلا و اسارت خواهران، عمه ها، همسر و بیش از ۱۰۰ زن و بچه از اهل بیت اصحاب بود و با جلای روحی شایسته مقام امامت بار سنگین وصایت حضرت ثارالله و ایفای نقش خطیر رهبری مرحله فرهنگی نهضت خونین عاشورا در معیت عقیله بنی هاشم حضرت زینب کبری را بر دوش کفایت خویش گرفت.

اینک برای نشان دادن نقش بسیار موفق حضرت زین العابدین (علیه السلام) در عصر پرخیر و برکت خویش دربار محورهایی بحث می کنیم.

محورهای کاری دوره امامت آن حضرت

۱- دوره امامت حضرت سجاد (علیه السلام) دشوارترین و تلخ ترین دورار امامت است که در آن، کشتار با اندک بهانه ای و نیز مثله کردن و دست و پا و گوش و دماغ بریدن امری رایج بود و گستاخی حتی در قبال مقدسات تا آن حدّ رسیده بود که اسب های طاغوت سرکش عصر را در مسجدالنبی بستند و عرض و آبروی مسلمانان را در مهبط وحی هتک کردند و امام سجاد (علیه السلام) در این عرصه با هیبت خدادادی خویش هم بخشی از کرامات الهی راجع به آن اسوه صبر و ایثار و عرفان نشان دادند و هم علاوه به خاندان امامت و منسوبین ناموس صدها مسلمان را پناه داده و از تعرّض مسلمان نماهای سرکش حفظ کردند.

۲- حضرت زین العابدین (علیه السلام) از دعایی که جوهر عبادت و از تعالیم مؤکّد در فرهنگ اهل بیت برای ارتباط بسیار صمیمی انسان با معبود یکتا و انیس انسان در تنهاترین لحظات زندگی

است، به دو صورت شمشیر و سپر استفاده کرد و کارایی بسیار موفقی را از هر دو صورت برای شیفتگان چشمه حیات حقیقی متجلّی ساخت.

۳- حضرت سجاد (علیه السلام) با به کارگیری شمشیر مظلومیّت و برگزیدن انزوای سیاسی و احیای مداوم و بسیار ظریف، یاد واقعهٔ خونین عاشورا را در اذهان عموم مردم مدینة المنوره زنده نگه داشت و زشتی و وحشیانه بودن اقدام جانیان بنی امیّه را تا عمق جان مردم نفوذ داد.

٤- حضرت علی بن الحسین (علیه السلام) با شیوه ای بسیار مؤثر، وجدان انقلابی توده مردم را برانگیخت و احساس گناه را در آنان احیا کرد و مردم عوام و حتّی خواص متنفّذ را به جبران گذشته وادار ساخت و عمق این نقش خطیر آن حضرت تا حدّی بود که مورّخان با صراحت تمام می نویسند که بر اثر اقدامات به جای امام چهارم احدی از مردم در زشتی عمل و بدی غاصبان اموی به خود تردید راه نمی داد.

و همین امر زمینه را برای تحقق اهداف سیاسی و فرهنگی نهضت خونین حسینی و اقبال بیش از پیش مردم به خاندان امامت فراهم ساخت.

٥- برنامه ریزی فکری و فرهنگی گسترده متناسب با نیازهای روز توده مردم با رعایت اولویت اقشار مختلف. مثلاً به شواهدی از آن تلاش های گسترده اشاره می شود:

الف) گاهی بدعت ها در قالب عرفان خودنمایی می کرد و آن امام عارفان و اسوه پارسایان با نشان دادن جلوه ای از اسرار اعمال عبادی اسلام هم چون کنگره جهانی سیاسی و عبادی حجّ منظره ای گیرا و دلربا را از عرفان نغز اسلامی و نیاز همهٔ مکاتب مدّعی عرفان را به چشمه زلال عرفان اسلامی نمایش داد.

ب) گاهی با تعلیم دعاهای نغز ضمن تسهیل راز و نیاز، بنده سراپا نیاز جانان بی نیاز گوشه ای دیگر از غنای معارف شیعی را نشان می داد.

ج) گاهی احیای حقوق بسیار مترقی دین مبین اسلام را مدّ نظر قرار می داد. ایشان با رسالهٔ حقوق خویش صحنه ای جذاب از غنای حقوقی آخرین و کامل ترین ادیان الهی را تصویر می کرد.

د) زمانی برای ترویج فقه و قواعد کلی فقهی و تبیین احکام، دومین حوزهٔ گسترده اسلامی را بعد از عصر امام عارفان و مجاهدان، حضرت علی (علیه السلام)، بنا می نهاد و تربیت شاگردان برجسته و جواب گویی مستقیم به سؤالات و شبهات فقهی

ص: ۳۰۰

مسئولیت خطیر هدایت را به عهده می گرفت.

۵) در مقطعی دیگر برای ستیز همه جانبه با افول ارزش ها و آفت دنیازدگی وعظ و ترویج فرهنگ زهد اسلامی را به کار می گرفت.

٦- مراقبت جدیّ و همیشگی بر قضایای داخلی جامعه اسلامی به ویژه اوضاع و احوال دانشمندان مسلمان و مقابله با آفت های تهدید کننده علوم اسلامی از برنامه های کاری مستمرّ حضرت زین العابدین (علیه السلام) بود.

۷- سازماندهی و بازسازی جمعیّت شیعه و رهبری و هدایت آنان یکی از موضوعات بسیار مهمی بود که در آن اوضاع خطرناک و عصر خفقان بر دوش کفایت حضرت سجاد (علیه السلام) سنگینی می کرد و به حق، آن حضرت نه تنها جامعه تشیع را با ظرافت و قدرت اداره فرمودند بلکه حقانیّت تشیع را در نزد نخبگان و بزرگان عصر خویش تبیین کردند.

۸- یکی از محورهای درخشان موفقیت حضرت زین العابدین (علیه السلام) تربیت فرزندان خلف و شایسته و خدمتگزارانی با کفایت به دین حنیف و مذهب حق المبین بود که در رأس آن ها بعد از وجود نازنین پنجمین مهر تابناک امامت و شکافنده علوم نبوی، حضرت محمد باقر (علیه السلام)

زید بن علی، آن شهید گران قدر ولایی و گل سر سبد گلستان اولاد حضرت سجاد (علیه السلام)، بودند.

۹- حمایت از مستضعفان و مظلومان در برابر حکام جنایت پیشه زمان حتی اگر آنان با سابقه خصومت و ظلم در حق ایشان و خانواده محترمشان بودند یکی از محورهای درخشان کارنامه عملکرد افتخار آمیز حضرت زین العابدین (علیه السلام) بود.

در مجموع می توان چنین جمع بندی کرد آن دورهٔ ۳٤ ساله امامت آن حضرت که عصر اقتدار ستمگران، اوج خفقان و جنگ روانی بنی امیّه و بنی مروان علیه اسلام، ولایت و امامت بود، سیاست های اتخاذ شده حضرت افضل المجاهدین و سیدالعابدین (علیه السلام) توانست چهره ای جذّاب از اسلام بنمایاند و غنای فرهنگی خط سرخ علوی و تشیع را اثبات کند و امواج خانمان براندازی علیه نظام ستم اموی و فرزندان غاصب مروان به حرکت آورد و زمینه را برای عبرت گرفتن مردم مدینه از عاشورا، اقبال و آمادگی برای بهره مند شدن از دانشگاه علوم اسلامی در عصر شکافنده علوم نبوی حضرت محمد باقر (علیه السلام) فراهم سازد و لیکن با کمال تأسف بایست به این مطلب اذعان کرد که ظلم ناشی از تحریف شخصیت حضرت سجاد (علیه السلام) پس از شهادت ایشان به دست عدّه ای قلم به مزد یا گروه دوست نادان، کم تر از ستم های روا داشته شده در عصر امامت آن حضرت نیست و بر اثر همان ظلم هاست که امروزه از مسلمانان جهان روهی اندکی، توان تحلیل و تبیین دوره سرشار از موفقیت و افتخار امامت آن حضرت برخوردار هستند و متأسفانه برخی طالب تحریفی هنوز در ذهن مردم به جای مانده است.

یاران و اصحاب حضرت

۱- سعید بن جبیر، اصلاً از کوفه ولی ساکن مکه بود. در رجال عالم جلیل القدر شیخ طوسی، رضوان الله علیه، ایشان را از صحاب امام سجاد (علیه السلام) آورده اند.

۲- جابر بن عبدالله انصاری، اهل مدینه و از طایفه خزرج و اصحاب بدر رسول گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله) بود.

۳- ابان بن تغلب، کنیه اش «ابو سعید» و اصلاً از کوفه بود. این بزرگوار از توفیق مصاحبت و روایت از سه امام معصوم، حضرت سجاد و امام باقر و امام صادق (علیه السلام). برخوردار گشت و در نزد هر سه امام هم عصر منزلت والایی داشت.

٤- ثابت بن دینار (ثابت بن ابی صفیّه)، کنیه آن جناب «ابو حمزه ثمالی» است و بیشتر با همین کنیه معروف می باشند.

٥- همام بن غالب بن صعصه (فرزدق)، کنیه اش «ابوفراس» است وی به همراه پدرش در سال ٣٦ ق به خدمت علی (علیه السلام) مشرّف شد. پدرش به امام پارسایان و امیرمؤمنان هنگام معرفی سرش فرزدق، عرض کرد: پسرم شاعر است.

حضرت فرمود: (عَلِّمَة القُرآن فَاَنَّهُ خَیرَ مِن الشِعر) ؛ یعنی: به او قرآن بیاموز پس همانا قرآن از شعر بهتر است و همین نکته مواره در ذهن فرزدق بود تا این که قرآن را حفظ کرد.

فرزدق، حدود ٧٤ سال شاعر بود، و نزدیک به ١٠٠ سال عمر کرده است. ایشان فردی فاضل، بخشنده و در دربار خلفا و امرا منزلتی داشت و در ایّام بنی امیّه به مذهب تشیع بود و احیا و اموات بنی هاشم را مدح می کرد. وی معاویة بن ابوسفیان، زیاد بن ابیه، هشام بن عبدالملک و حجاج بن یوسف، جنایتکار بی نظیر، را هجو کرد.

او در روز ششم ذی الحجه سال ٦٠ هجری قمری امام حسین را ملاقات کرد و به ایشان عرض کرد مردم کوفه قلوبشان با شماست و شمشیرشان علیه شماست.

آن چه نام فرزدق را ماندگار و جهانی و او را شاعر مخصوص

حضرت سجاد (علیه السلام) کرد این بود که ایشان با بهره گیری از شجاعت نشأت گرفته از ایمان ولایی خویش با جرأت تمام در نزد طاغوت جائر زمان برای رضای الهی و ادای بخشی کوچک از حقوق بسیار عظیم امام زمان خویش به تمامی تعلقات دنیوی اعم از مال دنیا، زندگی مرفه و موقعیت اجتماعی، پشت پا زد و با تأییدات الهی و الهام غیبی قصیدهٔ غرّای معروف خود را در مدح امام چهارم سرود و برای همیشه جایگاهی رفیع در میان قهرمانان جهاد فرهنگی برای خود فراهم ساخت.

٦- قاسم بن عوف الشیبانی، یکی از اصحاب حضرت سجاد (علیه السلام) بود.

۷- قاسم بن محمد بن ابی بکر.

۸- منهال بن عمر و الاسدی.

۹- یحیی بن امّ الطویل.

۱۰- سعید بن مسیب.

۱۱- سعید بن علاقة الهاشمي.

آثار آن حضرت:

۱. صحیفه سجادیه

صحیفه سجادیه که به حقّ «اخت القرآن» و «زبور آل محمد (صلی الله علیه و آله)» خوانده شده یکی از مفاخر بسیار گران بهای مذهب حق المبین و پیروان راستین ولایت در پرتو انوار تابناک معارف بیکران ثقلین قرآن و عترت بوده و هست که امام سجاد (علیه السلام) انشا کرده و فرز

بزرگوارش، حضرت محمد باقر (علیه السلام) نوشته است و در طی تاریخ سرشار از حماسه، عرفان و افتخار شیعیان پاکباز، زیر سجاده های مجالس انس با جانان حقیقی عابدان اهل و لا بوده است.

صحیفه در لغت به معنی نامه، کتاب، کراسه (جزوه، پاره ای از پوست یا کاغذ که در آن نوشته باشند) و جمع آن صحف و صحایف است.

صحیفه سجادیّه ٥٤ دعا از دعاهای مأثوره از ناحیه ام چهارم شیعیان جهان دارد. در این کتاب بسیار گران بها، مسائل گوناگون تربیتی با گرایشات فردی، اجتماعی، اعتقادی در قالب دعا، آن هم با عظمت و ارجی که دعا به عنوان مخّ العباده (مغز عبادت) در فرهنگ اسلام دارد، طرح شده است.

عرفان، اخلاق و بخش معظمی از حقوق اسلامی همراه با اهتمامی در خور شأن امامت برای احیای ارزش های دینی در صحیفه سجادیّه جلوه گر است.

۲. رساله حقوق

از جمله آثار به یادگار مانده از امام زین العابدین (علیه السلام) رسالة الحقوق است که برخی از حقوق مذکور در آن رساله شریف ذکر می شود.

۱- مسئولیت بزرگ در برابر خدا، حق بزرگ تر خدا بر تو این است که او را با خلوص نیّت پرستش کنی و عبادت نمایی و کسی یا چیزی را بر او شریک نسازی و وقتی که این تکلیف را با اخلاص به جای آوری خداوند کفایت امور دنیا و آخرت تو را بر عهده گرفته و آن چه را دوست داشته باشی برایت مقرّر می فرماید.

۲- مسئولیت نسبت به خویشتن، امّا حق نفست بر تو این است که آن را در مسیر فرمانبرداری و طاعت الهی درآوری و هر یک از اعضای بدن، زبان، گوش، چشم، دست، پا، شکم، غریزه جنسی را در راه صحیح و مشروع به کار بری و در این کار از خداوند مدد جویی.

۳- حق زبان، و امّا حق زبانت این است که آن را از گفتن سخن ناسزا بازداری و به گفتن مطالب خوب عادت دهی و ادب گفتار را رعایت نمایی و آن را به کار نبری مگر در هنگام ضرورت و برای نفع دین و دنیا و از پرگویی و زشتگویی و سخنان کم فایده، که احتمال زیان دارد. مانع شوی؛ چون زبان گواه و دلیل خرد است و آراستگی خردمند هم با عقل و خوش زبانی اوست.

٤- حق گوش، و امّا حق گوش پاک نگاه داشتن آن است از این که آن را راهی برای قلبت قرار ندهی مگر برای سخن نیکی که در دلت خیری به وجود آورد یا خلق کریمی حاصل کند؛ زیرا گوش راه هر نوع سخنی به قلب انسان است و هر نوع معنی و مطلبی چه خوب و چه بد را به آن می رساند.

٥- حق چشم، این است که آن را از هر چه دیدن آن بر تو جایز نیست بپوشانی و از نظرهای بیهوده بازداری و جز در مورد عبرت، بصیرت و بهره علمی آن را به کار نبری؛ چرا که چشم راه عبرت گرفتن است.

٦- حق نماز، این است که بدانی نماز وسیله بار یافتن به درگاه ربوبی است. تو در نماز در برابر او ایستاده ای. پس چون این را دانستی شایسته است که مانند بندهٔ ذلیل و راغب و هراسان و خائف و امیدوار و مسکین و زاری کننده در پیشگاه خدا بایستی و با حال آرامش شرمندگی، خشوع، فروتنی به نیایش حضرتش

ص: ۳۰۲

بپردازی و با راز و نیاز و مناجات از او بخواهی که تو را از زیر بار خطاها و گناهانی که از هر طرف تو را احاطه کرده و به پرتگاه هلاکت کشانده اند رهایی بخشد.

۷- حق معلّم، این است که آن را بزرگ داری و احترام کنی و مجلس او را محترم بشماری و به سخنان او خوب گوش دهی. متوجه او باشی، راجع به نیازهای علمی که به او داری خود به وی کمک کنی؛

بدین معنی که با فراغت کامل در هنگام درس خود را مهیای فهم درس کنی، دلت را نسبت به او پاک کنی، چشم خود را به او متوجه کنی و ...

۸- حق همسر، این است که بدانی خداوند او را وسیله سکون، آسایش انس و نگهداری تو قرار داده و بر عهده هر یک از شماست که برای نعمت ازدواج حمد الهی به جای آوری و بدانی که این نعمت از طرف خداست.

۹- حق مادر، این است که بدانی او در جایی تو را حمل کرده که هیچ کس فرد دیگری را حمل نمی کند و به تو از ثمره قلب خود غذا داد که احدی به کسی نمی دهد و تو را با گوش، چشم، دست، پا، مو، پوست و تمام اعضا و جوارح وجودش محافظت کرده است، آن هم با شادمانی و گشاده رویی تا آن که وضع حمل نموده و تو را به دنیا آورده است پس راضی بوده که تو سیر باشی و او گرسنه بماند و تو را بپوشاند و او برهنه بماند و تو را سیراب کند و او تشنه بماند و تو را در سایه قرار دهد و خودش در آفتاب بماند و خود با تحمل سختی تو را متنعم سازد و با بیدار ماندنش تو را از لذت خواب ناز برخوردار نماید و شکم او برای تو ظرف بود و دامنش محل استراحت تو بود و سینه هایش برای تو مشک آب و غذا و جانش برایت سپر بلا بود. برای تو سردی و گرمی دنیا را به جان می خرید و بر عهده توست که به همین اندازه از او قدردانی کنی و بر این امر توانایی نداری مگر با یاری و توفیق الهی.

۱۰- حق پدر، این است که بدانی او اصل و ریشه توست و تو شاخه او هستی؛ چنان چه او نبود تو هم نبودی. پس هرگاه در وجود خود متوجه نعمتی می شوی که از آن خوشت می آید بدان که اصل آن نعمت پدر تو می باشد برای چنین نعمتی خدای را حمد کن و شاکر باش وَ لاقُوّة اِلاّ بِالله.

۱۱- حق همسایه، این است که او را در غیاب حفظ کنی و در حضور گرامی داری، در هر صورت یاور او باشی، در عیب او کنجکاوی نکنی، درباره بدی او کاوشی نکنی که به آن پی ببری اگر بدون قصد از بدی و عیب او اطلاع یافتی باید هم چون دژی محکم از برای وی باشی و ...

قرآن از دیدگاه امام سجاد (علیه السلام)

۱- قرآن نوری است درخشان، گواه بر کتاب های گذشته، برترین کلام های آسمانی.

۲- فرقان و جداکننده حرام و حلال قرآن می باشد؛ زیرا شرایع و احکام خدا را در آن می خوانیم. آن چه برای بندگان خدا ضروری است در آن به تفصیل شرح داده شده و به پیامبر بزرگوار اسلام محمّد مصطفی (صلی الله علیه و آله) وحی شده و نازل گردیده است.

۳- خدایا آن را نوری قرار داده است که با روشنایی آن، مردم از تاریکی جهالت و نادانی خارج می شوند و با پیروی از دستوراتش به راه راست هدایت می شوند. درمان دردهای کسی قرار دادی که آن را خوب گوش فرا دهد و بفهمد و به حقّ بودنش یقین پیدا کند. ترازوی حساسی است که هیچ وقت خطا نمی کند و حق واقعی را نشان می دهد.

قرآن چراغ فروزانی است برای راهنمایی بشر که هرگز خاموش نمی شود و همواره روشن کننده حق با برهان قاطع می باشد.

رایت نجاتی است که هر کس با راهنمایی او گمراه نمی شود و هر که چنگ در دامن آن زند، پناهش می دهد و از هلاکت می رهاند.

٤- خدایا اکنون که خواندن آیات قرآن را بر زبان ما آسان کردی ما را از آن گروه قرار ده که به محکمات آن ایمان کامل دارند و حقّش را به جا می آورند و متشابهات آن را می پذیرند و به درستیش ایمان دارند و دلایل روشن آن را در می یابند و بهره می برند.

٥- خدایا همه آن را بر پیغمبرت محمد (صلی الله علیه و آله) فرو فرستادی و تمام علوم عجیبش را به او الهام فرمودی و تفسیرش را میراث ما گردانیدی و بر آنان که علم قرآن ندارند ما را برتری و نیرو دادی تا بهتر از کسانی شویم که تاب تحمل و درک این علم را ندارند.

٦- خدایا همان طور که دل های ما را شایسته برای نگاهداری قرآن دیدی و با رحمت بی پایان خود ارزش آن را به ما شناساندی بر محمّد (صلی الله علیه و آله) اولین خواننده قرآن و بر فرزندانش که قرآن و علمش را بر گنجینه حافظه و قلب خویش ذخیره کردند و به ما تحویل دادند درود بی پایان فرست و ما را از کسانی قرار بده که قرآن را کتاب آسمانی تو می دانند و هیچ گونه شکی در

ص: ۳۰۳

پذیرفتن آن ندارند و از راه راست منحرف نمی گردند.

۷- پس از درود بر محمّد (صلی الله علیه و آله) و فرزندانش ما را از چنگ زنندگان به ریسمان قرآن قرار بده تا در حوادث ناگوار و شبهه ناک به سنگر آن پناه بریم و در سایه آن آسایش یابیم و با نور تابناک قرآن، راه خود را بیابیم و چون نور سپیده دم از آن بهره بریم و راهی جز راه او نجوییم.

۸- خدایا، همان طوری که آن را پرچم هدایت برای محمد (صلی الله علیه و آله) قرار دادی تا به سوی تو رهسپار شود و مردم را به این سو رهبری کند و فرزندانش را در این راه پسندیده سالک گردانیدی از ما بر آنان درود فرست و قرآن را وسیله ای گردان تا ما را به بالاترین منزل های کرامت برساند و نردبانی ساز که با آن به جایگاه امن و آسایش بالا رویم و در آخرت به نعمت جاودانی برسیم و رستگار شویم.

۹- خدایا، ما را به کمک قرآن و درود فرستادن بر محمد و آل محمد از گناهان سبکبار گردان تا مانند نیکوکاران رفتار کنیم و در ساعات حساس روز و شب به عبادت تو برخیزیم و با نور قرآن، خود را از هر آلودگی پاک سازیم و آرزوها و امیال دنیا فریبمان ندهد و از کارهای شایسته باز ندارد که ذخیره آخرت است.

۱۰- خدایا، پس از درود بر محمد (صلی الله علیه و آله) و فرزندانش، قرآن را در تاریکی های شب مونس ما گردان تا شیطان با وسوسه های خود ما را نفریبد و پایمان را به سمت گناه نبرد و زبان ما را

از بیهوده گویی بازدارد و تمام اعضایمان را از کردار ناشایست نگهداری نماید تا خوب چشم باز کنیم و از غفلت درآییم و به عجایب آفرینش که در قرآن آمده و در جهان می بینیم پی ببریم و پند امثال های محکمش که کوه ها را خرد می کند در دل سخت ما اثر نماید و نرم کند.

۱۱- خدایا، با قرآن ظاهر ما را آراسته دار و صفحه اندیشهٔ ما را از وسوسه ها پاک کن و آلودگی روح ما را با آب پاک قرآن بشوی تا از گناهان دور شویم و از پریشانی نجات یابیم و در آخرت نیز تشنگی خود را با آن فرونشانیم و از سختی های بزرگ ترین روز بلا رهایی یابیم.

۱۲- خدایا، قرآن نگاهدارنده انسان از خوی زشت و پرتگاه کفر و نفاق است و حرام و حلال را به ما نشان می دهد. توفیق ده که ما با بهره بردن از قرآن چنین باشیم و کار کنیم و محتاج دیگران نباشیم و گرفتار فقر و تنگدستی نشویم.

۱۳- خدایا تا دم مرگ ما را از عمل کنندگان دستورات قرآن قرار ده تا ساعت مرگ که نفس بند می آید و جان در حال خارج شدن است راحت جان دهیم. در آن هنگام که گویند کیست درمان کننده و مراقب تو؟ گوییم قرآن درمانگر دردهای من است.

در آن لحظه که فرشته گیرندهٔ جان ها با نهایت تلخی جانم را می گیرد و لحظه های دوری از جسم و مال و فرزندان فرا می رسد و با بار گناه به سوی قبر تاریک روان می شوم با نور قرآن مرا آسایش بخش.

۱٤- خدایا، کمک کن و توفیق ده قرآن را بشناسم و مطابق دستوراتش عمل کنم تا به برکت آن خانه تازه ام که خانه گور است و طبقات خاک فشارم می دهند منزل امنی بیابم و از ناراحتی نجات یابم و موقع سر برداشتن از قبر در عرصات محشر رسوا نشوم.

۱۵- در آن حال که به کارها رسیدگی می کنند به برکت عمل کردن به قرآن مرا خوار مساز و پایم را در روی پل جهنم ملرزان تا با استقامت بگذرم و سرنگون نشوم و از تمام گرفتاری های قیامت رهایی یابم.

۱٦- خدایا، دوستی مرا در سینه افراد با ایمان جای ده تا در آن روز که ستمگران روسیاه اند و روز حسرت است روسفید باشم. خدایا زندگی این دنیا را برای ما مشکل و سخت مساز.

۱۷- خدایا، بر محمد (صلی الله علیه و آله) که حق رسالت را ادا کرد و قرآن را به ما ابلاغ نمود و فرمانت را آشکار کرد و بندگانت را به راه خیر رهنمون گشت درود بی پایان فرست.

اشعار منسوب به امام زین العابدین (علیه السلام)

۱- نَحْنُ بَنُو اَلْمُصْطَفَى ذُو وَ غَصَصٌ *** يَجْرَعُهَا فِي اَلاِنَامِ كَاظِمُنَا

۱- ما فرزندان مصطفی همواره با غم و اندوه و ناگواری مواجه هستیم، فروبرنده خشم از ما، جام بلایا را در میان مردم سر می کشد.

۲ - عَظِيمَةٌ فِي اَلانَامِ مِحْنَتُنَا *** اَوْلُنَا مُبْتَلِيٌ وَ آخِرُنَا

۲- رنج و مصیبت ما در میان مردم سخت بزرگ و سنگین است، و اوّل و آخر دودمان ما بدین بلایا گرفتار و مبتلاست.

۳- يُفْرِّحُ هَذَا اَلْوَرَى بَعِيدُهُمْ *** وَ نَحْنُ اِعْيَادُنَا مَآتِمُنَا

ص: ۳۰٤

۳- (در اوایل محرّم که آغاز سال قمری جدید است) این مردم در عیدشان خوشحال اند در حالی که عیدهای ما به عزا تبدیل شده است.

٤- وَ اَلنَّاسُ فِي اَلاِمْنِ وَ اَلسُّرُورِ وَ مَا *** يَأْمَنُ طُولَ اَلزَّمَانِ خَائِفُنَا

٤- مردم در آرامش و سرور غوطه ورند؛ در حالی که خاندان هراسان ما در طول زمان آرامش ندارد.

٥- وَ مَا خُصِصْنَا بِهِ مِنَ اَلشَّفِّ اَلطَّا *** ئُلَّ بَيْنَ اَلاِنَامِ آفتنا

٥- آفت و مایهٔ رنج ما آن شرف و بزرگواری است که در میان مردم بدان ممتاز شده ایم.

٦- يَحْكُمُ فِينَا وَ اَلْحُكْمُ فِيهِ لَنَا *** جَاحِدُنَا حَقَّنَا وَ غَاصِبُنَا

٦- پایمال کننده و منکر حقّ ما بر ما فرمانروایی می کند با این که حکومت بر آنان به ما اختصاص دارد.

ابن شهر آشوب اشعار زیر را به امام زین العابدین (علیه السلام) نسبت داده است:

١ - لَكُمْ مَا تَدَّعُونَ بِغَيْرِ حَقٍ *** اِذا مَيَّزَ اَلصِّحَاحَ مِنَ اَلْمِرَاضِ

١- آیا زمانی که درستی ها از نادرستی ها تمیز داده شود، آن چه را به غیر حق بر خود می بستید به چنگ خواهید آورد؟

٢- عَرَفْتُمْ حَقَّنَا فَجَحَدَ تَمُوناً *** كَمَا عُرِفَ اَلسَّوَادُ مِنَ اَلْبَيَاضِ

٢- هم چنان که سفیدی از سیاهی شناخته شده است، شما نیز حقّ ما را شناختید سپس در مقام انکار برآمدید.

٣- كِتَابُ اَللَّهِ شَاهِدُنَا عَلَيْكُمْ *** وَ قَاضَيْنَا اَلاِلَّهَ فَنِعْمَ قَاضٍ

٣- دلیل ما بر شما کتاب خداست و داور ما هم ذات اقدس اوست، پس او چه نیکو داوری است.

۱- اِلاّ ان اَلسُّبَّاقُ سُبَّاقُ زُهْدٍ *** وَ مَا فِي غَيْرِ ذَلِكَ مِنْ سُبَّاقٍ

۱- آگاه باش که همانا مسابقه حقیقی مسابقه زهد و پارسایی است و غیر از زهد در دیگر چیزها مسابقه ای نیست.

۲- وَ يَفْنَى مَا حَوَاهُ الْمَرْءُ اِصِلاً وَ فِعْلُ اَلْخَيْرِ عِنْدَاللَّهِ بَاقٍ

۲- هر آن چه انسان جمع کرده دستخوش نابودی می شود و تنها کار نیک در نزد خداوند باقی می ماند.

۳- سَتَأْلِفُكَ اَلنَّدَامَةَ عَنْ قَرِيبٍ *** وَ تَشْهَقُ حَسْرَةُ يَوْمَ اَلْمَسَاقِ

۳- به زودی پشیمانی با تو مأنوس می شود و در روز مرگ ناله و آه حسرت می کشی.

٤- اتدری ای يَوْمِ ذَاكَ فَكِّر *** وَ اُيْقُنْ أَنَّهُ يَوْمُ اَلْفِرَاقِ

٤- آیا می دانی روز مرگ چه روزی است؟ بیندیش و یقین داشته باش که آن روز جدایی است.

٥- فِرَاقٍ لَيْسَ يُشْبِهُهُ فِرَاقٌ *** قَدِ اِنْقَطَعَ اَلرَّجَا عَنِ اَلتَّلاَقِي

٥- جدایی که هیچ فراقی همانند آن نیست؛ زیرا امید دیدار قطع شده است.

۱- تُعَالَجُ بِالطَّبِيبِ لِكُلِّ دَاءٍ *** وَ لَيْسَ لِدَاءِ ذَنْبِكَ مِنْ علاج

۱- هر دردی را طبیب درمان می کند و برای درد گناه تو علاجی نیست.

۲- سِوَى ضَرْعِ الى اَلرَّحْمَنِ مَحْضُ *** بِنِيَّةِ خَائِفٌ وَ يَقِينٌ رَاجٍ

۲- مگر این که با نیّت شخص هراسان (از عذاب خدا) و امیدوار (به بخشش و رحمت حقّ) به درگاه خداوند بخشنده خالصانه تضرّع و زاری کنی.

۳- وَ اِظْهَارِ اَلنَّدَامَةِ کُلَّ وَقْتٍ *** عَلَی مَا کُنْتُ فِیهِ مِنِ اعوجاج

۳- از کجی ها و کاستی های رفتار و گفتارت اظهار پشیمانی نمایی.

٤- وَ طُولِ تَهَجُّدٍ بِطِلاَّبِ عَفْوٍ *** بِلَیْلٍ مُدَّ لَهُمُ اَلسِّتْرَ دَاجٍ

٤- با شب زنده داری در شب های تاریک و ظلمانی از خداوند طلب عفو کنی.

٥- لَعَلَّكَ اَنْ تَکُونَ غَداً حَظِیّاً *** یَبْلُغَةُ فَارِحٌ وَ سُرُورٌ نَاجٍ

٥- شاید فردای رستخیز منفعتی برایت حاصل شود و به سرور و رستگاری نائل شوی.

۱- عَلَیْكَ بِصَرْفِ نَفْسِكَ عَنْ هَوِیِّهَا *** فَمَاشِيءُ اَلذِّ مِنَ اَلصَّلاَحِ

ص: ۳۰۵

۱- نفس خود را از هوی و هوس بازدار که هیچ چیز لذت بخش تر از نیکی و شایستگی نیست.

۲- تَأَهَّبْ لِلْمَنِیَّةِ قَبْلَ تَغْدُو *** کَانَكَ لاَ تَعِیشُ اَلی اَلرَّوَاحُ

۲- قبل از آن که صبح را درک نمایی مهیای مرگ باش که گویی آن روز را به شامگاه نمی رسانی.

۳- فَکَمْ مِنْ رَائِحٍ فِینَا وَ غَادَ *** نَعَتَهُ نَعَاتُهُ قَبْلَ اَلصَّبَاحِ

۳- چه بسیار کسانی که در میان ما صبح و شام کردند و منادیان پیش از صبحگاه مرگ آنان را خبر دادند.

٤- وَ بَادِرْ بِالانَابَةِ قَبْلَ مَوْتٍ *** عَلَى مَا فِيكَ مِنْ عِظَمِ اَلْجَنَاحِ

٤- قبل از فرا رسیدن مرگ به توبه بشتاب از گناه بزرگی که مرتکب شده ای.

٥- فَلَيْسَ اِخْوَالرَّزَانَةِ مَنْ يُجَافَى *** وَ لَكِنْ مَنْ تَشَمَّرَ لِلْفَلاَحِ

٥- ستمگر عاقل نیست بلکه خردمند کسی است که دامن همّت بر کمر زند.

١- اَهْلِ اَلدُّنْيَا وَ مَا فِيهَا جَمِيعاً *** سِوَى ظِلٍ يَزُولُ مَعَ اَلنَّهَارِ

١- آیا همه دنیا و آن چه در آن است جز سایه است که با رفتن روز از بین می رود؟

٢- تفكّر این اصحاب اَلسَّرَايَا *** وَ اِرْبَابُ اَلصَّوَافِنِ وَ اَلْعُشَارُ

٢- بیندیش که سپاه داران و صاحبان اسب های تندرو و شترهای هامون نورد کجایند؟

٣- وَ اَينَ اَلاِعْظَمُونَ يَداً وَ بَأْساً *** وَ اَينَ اَلسَّابِقُونَ لَدَى اَلْفَخَّاصِ

٣- بزرگان صاحب قدرت و شوکت و آن هایی که هنگام فخر فروشی بر هم پیشی می گرفتند کجا هستند؟

٤- وَ اَينَ اَلْقَرْنُ بَعْدَ اَلْقَرْنِ مِنْهُمْ *** مِنَ اَلْخُلَفَا وَ اَلشُّمِّ اَلْكِبَارُ

٤- بزرگان همپایه و همتا از حکمرانان و بخشندگان قوم و بزرگان یکی پس از دیگری کجا رفتند؟

٥- كَانَ لَمْ يُخْلَقُوا أَوْ لَمْ يَكُونُوا *** فَهَلْ حَيٌّ يُصَانُ عَنِ اَلْبَوَارِ

٥- چنان رفتند که گویی از آغاز نبودند بنابراین هیچ موجود زنده ای از نابودی و مرگ مصون نمی ماند.

فرزدق و حضرت زین العابدین (علیه السلام)

در کتاب های فریقین از جمله حلیة الاولیا، مناقب ابن شهر آشوب، کشف الغمة، تذکره سبط ابن جوزی و روضه الواعظین آمده که در زمان خلافت عبدالملک بن مروان پسرش هشام بن عبدالملک با جمعی از بزرگان و اطرافیانش سالی به حج رفت. پس از طواف کعبه که خواست «حجرالاسود» را استلام نماید به علت زیادی و ازدحام مردم نتوانست خود را به نزدیک حجر رساند و کسی هم به او اهمیت نداد، اطرافیان ناچار شدند در گوشه مسجدالحرام کنار زمزم صندلی گذاشتند که او بنشیند تا بلکه موج جمعیت کاهش یابد ولی مردم هم چنان گرم طواف و دعا و همهمه بودند و هشام مجال و فراغتی پیدا نمی کرد و محو تماشای مردم بود که ناگاه صدای تکبیر طواف کنندگان بلند شد. خوب که نگاه کرد دید حضرت سجّاد (علیه السلام) با ازار و رداء (لباس احرام) و با سیمای ملکوتی که نشان سجده در پیشانی مبارکشان هویدا بود مشغول طواف است و مردم نیز مجذوب هیبت خدادادی آن حضرت شده اند و به هر سو که رو می کند راه را برایش باز می کنند و چون اراده استلام حجرالاسود نمود مردم خود را کنار کشیدند تا آن جناب با آرامش کامل «حجر الاسود» را استلام فرمودند.

هشام از تماشای این منظره در آتش حسد و کینه می سوخت و لیکن کاری از وی ساخته نبود. در این میان، یکی از اطرافیان از هشام پرسید که این شخص کیست که مردم از هیبت و احتشام او و این همه حساب می برند هشام خود را به تجاهل زد و به دروغ گفت نمی شناسم.

فرزدق که در آن لحظه حضور داشت قصیده ای غرا به مطلع زیر سرود:

یَا سائلی این حَلَّ اَلْجُودُ وَ اَلْکَرَمِ *** عِنْدَی بَیَانِ اِذَا طُلاَّبُهُ قَدِمُوا ...

ترجمه ابیات بعدی قصیده فرزدق چنین است:

۱- ای کسی که از من می پرسی محل کرامت و بخشش کجاست؟ در نزد من بیان مطلبی است زمانی که طالبان آن بیایند.

۲- این شخصیتی است که بطحاء (مکه) و خانه خدا و حرم و منطقه خارج از محدوده حرم او را می شناسد.

ص: ۳۰٦

۳- این فرزند بهترین بندگان خداست، این متقی، پاک شده و طاهر و سمبل این صفت های شایسته است.

٤- این همان شخصیتی است که احمد برگزیده (صلی الله علیه و آله) پدر بزرگوار اوست که تا زمانی که هستی ادامه دارد خدای من بر او درود می فرستد

٥- اگر «حجر الاسود» می دانست که چه کسی آمده تا او را ببوسد هر آینه به زمین می افتاد و جای پای ایشان را می بوسید.

٦- این علی بن الحسین (علیه السلام) است که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) پدر اوست که امت ها با نور هدایت و راهنمایی آن حضرت راهنمایی می شوند.

۷- این کسی است که جعفر طیّار عموی اوست و حمزه شهید شیر مردی که محبتش مورد سوگند است.

۸- این فرزند بانوی زنان فاطمه زهرا (سلام الله علیها) است و این پسر جانشین رسول خدا (صلی الله علیه و آله) علی بن ابیطالب (علیه السلام) است که شمشیرش بلای جان دشمنان بود.

۹- وقتی قریش او را می بیند، سخنگوی آنان می گوید: کرامت ها و فضایل آن حضرت بالاترین مراتب مکارم است.

۱۰- نزدیک است که رکن حطیم در زمان استلام ایشان را گرفته نگاه دارد؛ زیرا می داند که چه دستی است که آن را استلام می نماید.

۱۱- این که تو می گویی این کیست؟ ضرری به او نمی رساند؛ زیرا عرب و عجم او را می شناسند.

۱۲- به چنان قلّه عزّتی رسیده که عرب و عجم از رسیدن بدان درمانده و عاجز هستند.

۱۳- چشمش را از روی حیا می بندد و به خاطر مهابتش چشم ها با دیدن وی بسته می شود و جز در حالت تبسم با او نمی توان صحبت کرد.

۱٤- نور هدایت از نور پیشانی وی منشق می شود مانند خورشید که از تابش آن تاریکی ها زدوده می شود.

۱۵- در دست او چوب خیزران است که دارای بوی تند خوش هست. دستی که صاحب آن با شهامت و خوش منظر و دارای شمّ مخصوص در امور دقیق است.

۱٦- کلمه «لا» را نگفته مگر در تشهدش که «لا اله الا الله» می گوید و اگر تشهد نبود لایی به زبانش نمی آمد و همواره نعم و آری می گفت.

۱۷- وجودش هم چون شاخه از درخت وجود پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) جدا شده است و عناصر وجود مبارکش پاک و خوش و اخلاقش هم پاکیزه است.

۱۸- بار سنگین گرفتاری های مردم را تحمّل می کند و صاحب طبایع شیرینی است که در نزد حضرتش نعم دیگر نیز شیرین می شود.

۱۹- به هنگام تکلم چنان سخن می گوید که همه شیفته می شوند و در روز تکلم کلمه ها او را زینت دهند و بر وقارش می افزایند.

۲۰- اگر نمی دانی (بدان) که این پسر فاطمه (سلام الله علیها) است و سلسله پیامبران به جدّ او ختم می شوند.

۲۱- خداوند از قدیم به ایشان برتری داد و شرافت بخشیده است و این مقام و منزلت برای او در لوح محفوظ با قلم قدرت الهی جاری شده است.

۲۲- فضایل پیامبران در قبال فضایل جدا و کوچک و فضایل امم در برابر فضیلت امت جدّش ناچیز است.

۲۳- بخشش ایشان همه را فرا گرفته و به خاطر او کوری جهل و تنگدستی و تاریکی کفر برطرف شده است.

۲٤- دو دست مبارک حضرتش در مشکلات یاور مردم است و مانند باران سودمند بر عموم مردم، از جود و کرم ایشان همه برخوردار و عدم بخشش برایشان عارض نمی شود.

۲۵- خوی نرم که مردم نگران تندی او نیستند و نیز دو ویژگی بردباری و کرم وجود ایشان را زینت داده است.

۲٦- خلف وعده نمی کند؛ دارای طبع و خوی خجسته است و ساحت خانه امیدش برای نیازمندان گشاده است و در گرفتاری های روزگار عاقل و خردمند است.

۲۷- این شخصیت از خاندانی است که دوستی آنان دین و دشمنیشان کفر است و قرب جوار رحمت آنان محل چنگ زدن و نجات یافتن است.

۲۸- با دوستی آنان گرفتاری برطرف می شود و او نعمت ها و احسان را زیاد می کند.

۲۹- ذکر آنان پس از یاد خدا در هر فریضه (هم چون تشهد در نمازهای واجب و مستحب) مقدّم است و کلمات خداوند را آنان ختم می کنند.

۳۰- اگر پرهیزکاران را شماره کنند آنان پیشوای پرهیزکارانند و اگر از بهترین مردم روی زمین پرسیده شود گفته می شود: آنانند.

ص: ۳۰۷

۳۱- هیچ پیشتازی نمی تواند به بلندای وصف آنان برسد هیچ قومی هر چند کریم و گرامی با آن ها برابری نمی کنند.

۳۲- آنان باران های هنگام شدت گرفتاری و شیران بیشه در حال شعله وری آتش یأس و غضب هستند.

۳۳- دست های بخشنده چون باران و خوی کریم آنان مانع از ورود مذمّت بر ساحت قدسی آنان هست.

۳٤- تنگدستی، سخاوت را از آنان نمی گیرد در حال ناداری و ثروتمندی سخاوتمندند.

۳۵- کدام یک از قبایل است که اجداد این شخص یا خود نعمت هایی در گردنشان نباشد.

۳٦- هر خداشناسی آبا و اجداد او را می شناسد؛ زیرا دینی که امت ها بدان دست یافته اند از خانه این ها ظاهر شده است.

۳۷- منازل این ها در میان قریش هم چون آفتاب است که به هنگام حوادث، نیاز به قضاوت و حکم الهی از آن طلب روشنایی می شود.

۳۸- پس جدّ او از قبیله قریش است که در ریشه و اصل آن حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) و سپس حضرت علی (علیه السلام) رهنمای امت است.

۳۹- حماسه های بدر، اُحد، خندق و روز فتح مکه شاهد لیاقت او بر رهبری پس از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) است.

٤٠- خیبر و حنین هر دو برای شایستگی وی گواهی می دهند و نیز جنگ بنی قریظه که روزی سخت و غبار آلود بود.

٤١- برای او مواقفی است که در هر پیشامدی سخت بر صحابه ظاهر شده و من همانند برخی از آن ها مخفی نمی کنم چنان که کتمان کردند.

٤٢- اگر شما او را نمی شناسید خدا و عرش و لوح و قلم او را می شناسند.

هشام از شنیدن قصیده الهامی فرزدق خشمگین شد و گفت آیا درباره ما چنین قصیده ای نمی گویی؟

فرزدق گفت: تو هم جدّی چون جدّ او و پدری مانند پدر او و مادری چون مادر او بیاور تا درباره شما هم مثل آن را بگویم!!

هشام حقوق فرزدق را قطع کرد و دستور داد او را در محلّی به نام عسفان بین مکه و مدینه زندانی کنند.

چون این خبر به حضرت سجاد (علیه السلام) رسید ۱۲ هزار درهم به فرزدق عطیّه فرستاد و فرمودای ابوفراس ما را معذور دار که اگر بیشتر از این در نزد ما بود برای تو صله می فرستادیم.

فرزدق وجه را برگرداند و گفت: یابن رسول الله، من برای رضای خدا این قصیده را گفتم نه برای پول و جایزه.

حضرت سجاد (علیه السلام) بار دیگر پول را برگرداند و فرمود: البته خداوند نیّت تو را می داند و ما هم چیزی که عطا کردیم پس نمی گیریم لذا فرزدق وجه را پذیرفت و در زندان هشام با شجاعت تمام به جای مدحی که انتظار داشتند هشام را هجو کرد و پس از مدتی به ناچار آزادش کردند.

بعد از ظهر عاشورا سخت ترین و تلخ ترین حوادث زندگی پرفراز و نشیب و سرشار از خیر و برکت حضرت افضل المجاهدین، امام العارفین علی بن الحسین (علیه السلام) یکی پس از دیگری به وقوع پیوست.

داغ جانکاه شهادت پدر بزرگوارش حضرت ثارالله از یک سو و تحمل بار سنگین امامت و رهبری از سویی دیگر، تب سوزان بدن از یکسو و آتش ظلم بر خیام از سویی دیگر، با آن همه مصیبت و داغ جانگداز آن قوم تبهکار به جای دلداری، آتش به خیمه امام بر حقّ زدند و گستاخی خود را به اعلاء درجه ممکن رساندند.

ولی آن کوه صبر و استقامت با قامتی بلند به استواری تاریخ مبارزات خونین اسلام ولایت در برابر همه هجمه ها یک تنه ایستاده بودند و لیکن چاشتگاه یازدهم محرّم سال ٦١ ق هنگام گذر کاروان سرای کربلا از گودال قتلگاه آن منای کوی خلیل عشق دچار اندوهی زیاد شد؛ چنان که زینب نالان و پریشان به جای وداع با برادر مهربان و عزیزتر از جانش آن حضرت را در حالی یافت که دید کم مانده از شدّت غصّه در میان غل جامه جان به جانان تسلیم نماید. لذا آن نایبه زهرای شهیده حریم ولایت به دلداری یادگار عاشورا پرداخت و بدین سان حرکت از کربلا به کوفه از کوفه به شام و از شام به کربلا و مدینه آغاز شد.

سیری که در هر مرحله اش افتخاری بر برگ های زرین امامت می افزود و ضرب های شکننده بر قامت فرسوده ستم اموی وارد می کرد. رفته رفته کاروان فرهنگی نهضت با رسالت سنگین تبلیغی و پیام های جاویدان اعتقادیّ سیاسی و اجتماعی به کوفه آن کانون سست عهدان زود جوش بدفرجام نزدیک می شود و زمان ادای دینی بزرگ از وظایف خطیر امامت فرا می رسد.

و جلوه ای دلربا از سجّاد (علیه السلام) در سنگر خطا به گوش و جان هر انسان آماده پذیرش ندای ماندگار حق را می نوازد.

ص: ۳۰۸

خطبهٔ امام سجاد (علیه السلام) در کوفه

حذام بن شریک اسدی می گوید: امام زین العابدین (علیه السلام) خارج شد و به مردم اشاره کرد که ساکت شوید. پس سکوت اختیار کردند و در حالی که آن حضرت ایستاده بود حمد و ثنای حق «جلّ و علا» گفت و درود و تحیّت بی پایان بر رسول گرامی خدا (صلی الله علیه و آله) فرستاد و سپس فرمود: ای مردم کوفه، هر که مرا می شناسد که می شناسد و هر که نمی شناسد من خودم را معرفی می کنم تا بشناسد من علی بن الحسین بن علی بن ابیطالب هستم. من پسر کسی هستم که احترام او را نگاه نداشتید. او را دعوت کردید به عنوان آن که دریاهای ما موج می زند، صحراهای ما سبز است ولی پدرم را بین دو نهر شریعه و فرات به شهادت رساندید و بدن مقدس او و جوانانش را به خون آغشته کردید و اموالش را به غارت بردید و زن و فرزندانش را اسیر کردید. من پسر کسی هستم که او را به قتل صبر، سر از قفا بریدند و این فخر برای من بس است.

ای مردم، شما را به خدا سوگند آیا می دانید که شماها نامه ها به پدرم نوشتید و او را دعوت کردید و با او مکر و خدعه ورزیدید، شمایید که پیمان خود را شکستید و بیعت با پدرم را به بیعت با یزید تبدیل کردید و برای خشنودی ابن زیاد و یزید او را به شهادت رساندید. رویتان سیاه باد و افراد اجتماعتان خوار و ذلیل، که بدین خباثت دست زدید بدا به حال شما با این خونی که ریختید. ای مردم روسیاه، با کدام چشم به رسول خدا نگاه خواهید کرد، زمانی که به شما خواهد فرمود: عترت مرا کشتید، حرمت مرا هتک کردید، پس شما امّت من نیستید.

اسدی می گوید: ناگهان صدای گریه و ناله مردم بلند شد و مردم از اطراف به تماشای این منظر می آمدند و برخی به بعضی می گفتند هلاک شدید در حالی که نمی دانید.

پس امام سجاد (علیه السلام) فرمود: خداوند رحمت فرماید فردی را که اندرز مرا بپذیرد و سفارش مرا حفظ نماید. پس همانا برای ما در زندگی رسول خدا اسوه حسنه است.

پس همه با هم گفتند: ای فرزند پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله)، همه ما می شنویم و اطاعت می کنیم و خون شما را حفظ می کنیم و از شما روی برنمی گردانیم. پس امرت را به ما بفرما خداوند تو را رحمت فرماید؛ پس با جنگ شما می جنگیم و با صلح شما آشتی می کنیم و از ستمگران بر شما و ما بیزار هستیم.

پس امام سجاد (علیه السلام) فرمودند: هیهات! هیهات! ای مردم، مکر و خدعه که در حق پدرانم پیش از من انجام دادید؛ هرگز، به خدا سوگند که زخم دل من از این جنایت هولناک با این سخنان مکارانه بهبود نمی یابد. دیروز پدرم را کشتید و امروز زن و فرزند او را به اسارت در بازارهای کوفه و شام می برید. ای مردم، مصیبت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و پدرم فراموش نمی شود. و این مصیبت چنان خاطر ما را آزرده که گویی استخوان در گلو گیر نماید و حلق و حنجره را زخم نماید که به این زودی اثر آن از بین نمی رود. سینه ما داغ جوانان بنی هاشمی را دارد که هرگز بهبودی نمی یابد. ای مردم کوفه، کشتن امام حسین (علیه السلام) شما را مغرور نسازد به یقین هرگز بهتر از او نخواهید یافت و وجود او نعمتی برای ایمنی شما بود.

نقل شده که این خطابه کوتاه چنان تأثیر به سزایی داشت که زمینه ای بس مؤثر برای آغاز انقلاب خونین عراق فراهم کرد که ۱۰ سال به درازا کشید.

آری بر اثر این نطق آتشین و ستم سوز و افشاگر که روز دوازدهم محرم ایراد شد تا شانزده محرّم هزاران زن در بیرون شهر کوفه اجتماع پرشکوهی ترتیب دادند و ضجّه زنان و ناله کنان خود را به کربلا رساندند و ناله زنان در روز هفتم شهادت ثارالله جرقه انقلاب عراق را زد و آن حرکت حدود ۱۰ سال تداوم یافت.

کوفه و حوادث دردناک آن با مجلس عام ابن زیاد ملعون و حماسه جاوید قهرمان بی بدیل کربلا، شریک با کفایت رهبری نهضت خونین کربلا، نایبه زهرا حضرت زینب کبری (سلام و الله علیها) که با بیان، طاغوت زمان را رسوا کرد و با اقدام جانانه و ایثارگرانه آن حضرت در دفاع از جان یادگار گذشتگان و امام زمانش، افتخاری دیگر بر صفحات زرین افتخار خویش افزود.

و در مدت حبس اسیران، حضرت سجاد (علیه السلام) کرامت مشارکت در مراسم خاکسپاری شهدای کربلا به ویژه حضرت ثارالله (علیه السلام) را به منصه ظهور رساند و بدین ترتیب، مرحله حرکت کاروان سیاسی فرهنگی نهضت عاشورا به شام، آن کانون فتنه جویان، خون آشام فرا رسید تا طاغوت اموی آخرین کینه های خود از آل الله را ظاهر سازد و نه تنها ناپایبندی خود را به سفارشات نبوی بلکه عزم جزم بر دین ستیزی خود را ظاهر کند تا به زعم باطل خویش زهر چشمی بگیرد، غافل از این که خون شهدای کربلا در شام به بار خواهد نشست و بنیان سست ستم اموی را متزلزل خواهد ساخت و پس از سال های متمادی تبلیغات علیه نظام رهبری صالح اسلامی و خاندان وحی مردم شام جلوه ای شیرین از فضایل بیکران اهل بیت را مشاهده خواهند کرد.

ص: ۳۰۹

ورود اهل بیت به شام

شام کانون قاسطین و ستیزه جویان کینه توز با اسلام، با تبلیغات گسترده دستگاه غاصب و خون آشام اموی با تزییناتی تمام عیار و در خور بزرگترین اعیاد اسلامی و با کمال بی شرمی همراه با طبل و دهل و زخم زبانی سرشار از کینه خود را به استقبال کاروان پیام آور رسالت فرهنگی قیام خونین و مقدس حسینی مهیّا و برای ورود اهل بیت (علیهم السلام) لحظه شماری می کرد.

آری بدین ترتیب تلخ ترین حادثه پس از عاشورا رخ می دهد و مرارت این مصیبت عظمی آن چنان زیاد است که کاسه صبر امام صبر آفرین حضرت امام العابدین و العارفین سجاد (علیه السلام) لبریز می شود و آن غیرت عالم امکان و امام زمان از عمق جان ندای:

فَيَالَيْتُ اُمِّي لَمْ تَلِدْنِي وَ لَم اَكُ *** يَزِيدُ يَرَانِى فِى اَلْبِلاَدِ اَسِيرٌ

سر می دهد، یعنی: ای کاش مادرم مرا نزاده بود و به دنیا نیامده بودم تا یزید مرا در شهر و دیار اسیر ببیند.

درباره این سخن جانکاه آن حضرت گفته اند در زمان ورود به شام چشم آن حضرت به همسرش، یادگار امام حسن مجتبی (علیه السلام) افتاد دید وقتی ایشان می خواهد نقاب را حفظ کند نزدیک است امام باقر (علیه السلام) از بغلشان بیفتد و چون می خواهد امام باقر (علیه السلام) را بگیرد روبند کنار می رود چنان غیرت بر آن حضرت فشار می آورد که آن تعبیر جانسوز را سرداد.

ولیکن با کرامت امامت، چنان بر خود مسلط شد که حتی در آن لحظه اوج حزن و اندوه نیز از روشنگری و ارشاد مردم غفلت نمی فرمودند و آن حماسه جاوید ارشاد پیر مرد شامی با تمسک به آیه های (قُلْ لاَ اِسْئَلْكُمْ عَلَيْهِ اجْراً وَ آيِهِ وَ آتِ ذَالْقُرْبِي حقه) و آیا تطهیر می آفریدند و رفته رفته زمینه را برای خطابه جاوید مسجد شام مهیا می کردند. تا آن که زمان موعود برای ستم سوزی و اتمام امور گسترده فرهنگی و سیاسی نهضت فرارسید.

خطابه پرشور امام سجاد (علیه السلام) در مدینه منوّره

وقتی که امام سجاد (علیه السلام) به مدینه رسیدند و با ابراز احساسات عمیق مردم مواجه شدند مردم را به سکوت فراخواندند و چنین فرمودند:

(اَلْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ اَلْعَالَمِينَ، مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ، بارِى الْخَلائِقِ اِجْمَعِينَ ... نَحْمَدُهُ عَلَى عِظَامِ الاُمورِ وَ فَجَائِعِ الدُّهُورِ وَ أَلَمِ الْفَجَائِعِ وَ مُضَاخَتَةِ اَللَّوِ اِذْعِ وَ جَلِيلِ الرِّزِّ وَ عَظِيمِ الْمَصائِبِ الْفاظِعَةِ الْكاظَّةِ، الْفادِحَةُ الْجائِحَةُ، اَيُّهَا الْقَوْمُ اِنَّ اللَّهُ وَ لَهُ الْحَمْدُ ابْتَلاَنَا بِمَصائِبَ جَلِيلِهِ وَ ثُلمَةٌ فِى الاسلاَم عَظِيمَةٍ، قُتِلَ ابو عَبْدِاللَّهِ اَلْحُسَيْن (علیه السلام) وَ عِتْرَتُهُ وَ سُبِيَ نِسَاؤُهُ وَ صِبْيَتُهُ وَ دَارُوا بِرَأْسِهِ فى اَلْبُلْدَانِ مِنْ فَوْقِ عَامِلِ اَلسِّنَانِ وَ هَذِهِ اَلرَّزِيَّةُ اَلَّتِي لاَ مِثْلهَا رزيَّة ايها النّاسُ فاي رِجَالاَتٍ مِنْكُم يُسْرُّونَ بَعْدَ قِتْلَةِ اَم

ایّ فُؤاد لاَ یَحْزُنُ مِنْ اَجْلِهُ اَمْ اَیَّةِ عَیْنٍ مِنْکُمْ تَحْبِسُ دَمْعَهَا وَ تَضِنُّ عَنْ انهمالها، فَلَقَدْ بَکَتِ اَلسَّبْعُ الشِّدادُ لِقَتلِهِ وَ بَکَتِ البِحارُ وَ السَّماواتُ بَارِکَانِهَا وَ الاَرْضَ بِارْجَائِهَا وَ الاشْجَارَ بِاغْصانِها وَ الحِیتانِ وَ لُجَجُ الْبِحارِ وَ المَلائِکَةُ

المُقَرَّبُونَ وَ اهلُ السَّماواتِ اَجمَعُونَ.

اَیُّهَا اَلنَّاسُ: اَیُّ قَلْبٍ لاَ یَنْصَدِعُ لِقَتْلِهِ اَم ایّ فُؤَادُ لاَ یَحِنُّ الیه ام ایّ سَمَعَ یَسْمَعُ هَذِهِ اَلثُّلْمَةَ الَّتِی ثُلِمَتْ فِي الاِسْلامِ وَ لاَیَضُم.

اَیُّهَا اَلنَّاسُ: اِصْبَحْنَا مَطْرُودِینَ مُشَرَّدِینَ مَذُودِینَ وَ شَاسِعِینَ عَنِ الاِمْصَارِ کَانَا اَولادُ التُّرْکِ وَالِدٌ یُلُمُّ مِن غَیْرِ جُرْمٍ اجْتَرَّ مُناهُ وَ لا مَکْرُوهٌ ارْتَکَبْنَاهُ وَ لا ثُلْمَةَ فِی الاسْلامِ ثَلَمْنَاهُ مَا سَمِعْنَا بِهَذَا فِي آبَائِنَا الاولین اَنّ هَذَا اِلاّ اِخْتِلاَقُ وَ اَللَّهِ لَوکَانِ اَلنَّبِيِّ (صلی الله علیه و آله) تَقَدَّمْ اِلَیْهِمْ فِي قِتَالِنَا کَمَا تَقَدَّمَ اِلَیْهُمْ فِی اَلْوِصَایَةِ بِنَا لَمَّا اِزْدَادُوا عَلَی مَا فَعَلُوا بِنَا فَاِنَّا لِلَّهِ وَ اِنَا اِلَیه رَاجِعُونَ مِنْ مُصِیبَةٍ مَا أَعْظَمَهَا وَ اوْجَعَهَا وَ افْجَعْهَا وَ اکِلظّهَا وَ اِفْظَعْهَا وَ اِمّرْهَا وَ اِفْدَحْهَا فَعِنْدَ اَللَّهِ نَحْتَسِبُ فِیهَا اِصَابَنَا وَ مَا بَلَغَ بِنَا فَاِنَّهُ عَزِیزٌ ذُو اِنْتِقَامٍ.)

سپاس خدای را که پروردگار عالمیان است و مالک روز جزا آفرینندهٔ همهٔ آفرینش، خدایی که از دیدگاه عقول مردم آن قدر دور است که مقام رفیعش آسمان های بلند را فرا گرفته ... سپاسگزاریم او را بر کارهای بزرگ و حوادث ناگوار روزگار و درد این مصیبت ها و سوزش زخم زبان ها و مصیبت های بزرگ و دل سوز و حزن آور و سخت و ریشه کن.

ای مردم، همانا خداوند که حمد و سپاس بر او باد به مصیبت های بزرگی ما را مبتلا کرد و رخنه ای بزرگ در اسلام پدید آمد. ابو عبدالله الحسین (علیه السلام) و عترت پاکش کشته شدند و زنان و کودکانش را اسیر کردند و سر بریده اش را بر نوک نیزه زده و در شهرها گرداندند و این مصیبتی بود که مانندی ندارد.

ای مردم، کدام یک از مردان شما می تواند پس از کشته شدن امام حسین (علیه السلام) شاد باشد؟ یا کدام قلبی است که برای او اندوهگین نشود؟ یا کدام یک از شماست که اشک دیدگانش را حبس کند یا بتواند از ریزش آن جلوگیری نماید؟

با آن که هفت آسمان زمین برای شهادت او گریست و دریاها با موج هایش و آسمان ها با ارکانش و زمین با اعماقش و

ص: ۳۱۰

درخت ها با شاخه هایشان و ماهی ها و امواج دریاها و فرشتگان مقرّب خدا و اهل آسمان ها، همه و همه، گریه کردند. ای مردم، آن چه دلی است که برای کشته شدنش آزرده نشود؟ یا کدام قلبی است که ناله نکند یا کدام گوش است که این رخنه بر اسلام را بشنود و کر نشود؟

ای مردم ما صبح کردیم در حالی که از شهر خود رانده شده و در به در بیابان ها و دور از وطن بودیم. گویی که از اهل ترکستان و دیلم بودیم. بی هیچ گناهی که از ما سر زده باشد و کار زشتی که مرتکب شده باشیم یا رخنه ای در اسلام کرده باشیم.

ما چنین رسمی در نسل های پیشین نشنیده ایم. این کاری نوظهور بود. به خدا قسم اگر پیامبر به اینان جنگ با ما را سفارش می کرد همان طور که سفارش ما را کردند از آن چه در حق ما انجام دادند بیشتر نمی توانستند بکنند. اَنَا اَللَّهُ وَ اَنَا اِلَیْه رَاجِعُونَ. چه مصیبت بزرگ، دلسوز، دردناک، آزاردهنده، تلخ و ناگوار و جانسوزی بود. ما آن چه را روی داد به حساب خدا منظور می کنیم که او عزیز است و انتقام گیرنده.

سخنان امام به شدّت مردم مدینه را تحت تأثیر قرار داد تا آن حدّ که صوحان بن صعصعة بن صوحان که زمین گیر بود از ناتواناییش در شرکت در نهضت حسینی پوزش خواست. امام عذرش را پذیرفت و برایش طلب مغفرت کرد.

شهادت حضرت زین العابدین (علیه السلام)

در پنجاه و هفتمین سال از عمر شریف حضرت افضل المجاهدین و سیدالعابدین علی بن الحسین (علیه السلام) و پس از ٣٤ سال زحمت کشیدن و خون دل خوردن و انسجام دادن مذهب شیعه و پیروان آگاه این مذهب حق المبین تحمّل حضور فیزیکی آن خورشید فروزان آسمان عرفان و ولایت بر خفاشان دیو سیرت بس گران آمد و سرانجام روز دوازدهم یا بیست و دوم محرم الحرام سال ٩٥ قمری هشام بن عبدالملک در زمان ولید بن عبدالملک آن حضرت را مسموم کرد.

در نقلی دیگر عالم بزرگوار شیخ طوسی، اعلی الله مقامه، روز شهات آن حضرت را بیست و پنجم و سال شهادت ایشان را سال ٩٤ هجری قمری دانسته اند (بدین ترتیب یک بار دیگر مدینه در عزا نشست و همه مردم اعم از زن و مرد پیر و جوان برای تشییع و خاک سپاری آن حضرت بر سر و سینه زنان و گریه کنان و سراسیمه بیرون ریختند و آن حضرت را در سند مظلومیت تشیّع آن قبرستانی که کعبه آمال اهل ولاء هست و خواهد بود، یعنی «بقیع»، و در جوار رحمت عموی بزرگوار و مظلومشان حضرت امام حسن مجتبی (علیه السلام) به خاک سپردند.

محدّث بزرگوار کلینی، رضوان الله تعالی علیه، از حضرت امام محمد باقر (علیه السلام) روایت کرده اند که آن حضرت فرمود چون وقت وفات پدرم رسید مرا به سینه خود چسبانید و فرمود: ای فرزند گرامی، تو را وصیت می کنم به آن چه پدرم به من وصیّت کرد در هنگام شهادت خود و بعد فرمود که پدرم به من سفارش فرمود: زنهار ستم مکن بر کسی که یاوری بر تو به غیر از خدا نداشته باشد.

از مراثی آن حضرت است:

فَلاَ غَرْوَ مِنْ قَتْلِ اَلْحُسَيْنِ فَشَيْخُهُ *** ابُوهُ عَلَى كَانَ خَيْراً وَ اكرما

فَلاَ تَفْرَحُوا يَا اَهْلَ كُوفَانَ بِالَّذِي *** أَصَابَ حُسَيْناً كَانَ ذَلِكَ اِعْظَمَا

قَتِیلٌ بِشَطِّ اَلنَّهْرِ رُوحَی فِدَائُهِ *** جَزَاءُ اَلَّذِی اِرْدَاهُ نَارُ جَهَنَّمَا

در کشتن حسین (علیه السلام) جای شگفتی نیست؛ زیرا پدر بزرگوارش را که از او برتر بود نیز شهید کردند؛

ای مردم کوفه، بر حادثه ای که بر حسین (علیه السلام) گذشت، شادی نکنید؛ زیرا شهادت پدرش از این بزرگتر بود؛

جانم فدای شهیدی که در ساحل رود به خاک افتاد و پاداش قاتل او دوزخ است.

آیت الله خویی می فرماید: «و از بعضی روایات روشن می شود که قیام مختار با اذن خاص امام سجاد (علیه السلام) بوده است. «... وَ یَظْهَرُ مِنْ بَعْضِ اَلرِّوَایَاتِ اَنَّ هَذَا کَانَ بَاذِنٌ خَاصٍّ مَنْ سَجَّادٍ (علیه السلام) ...»

از آن حضرت، نامهٔ عبدالله بن جعفر به واسطه دو فرزندش به پیشوای شهیدان، نامه فرماندار مکّه به آن حضرت به هنگام حرکت از آن شهر و پاسخ نامه، واقعهٔ مهلت خواهی برای شب عاشورا، سخنرانی شورانگیز و روشنگرانه به یاران در آن شب، زمزمه آن اشعار مشهور و معروف، و سخنان خواهر قهرمانش و پاسخ آن بزرگوار به آن بهترین خواهر گیتی، از حارث بن کعب و ابو ضحّاک روایت شده است.

علی بن حنظله

وی از روایتگران وقایع عاشوراست. وی گزارش سخنان پرشور زهیر را در برابر سپاه اموی، از کثیر بن عبدالله شعبی روایت

ص: ۳۱۱

می کند. او فرزند حنظلة بن اسعد شبامی از یاران سالار شایستگان، و از شهیدان کربلاست. از او جز همین روایت که آن را نیز از عبدالله شعبی آورده، روایتی بدون واسطه نرسیده است.

علیّ بن سیّد محمّد جواد (متوفی: ۱۳۱۸)

شانزدهمین کلیددار قبر مطهّر امام حسین (علیه السلام).

مذکور است که سیّد علی پس از پدر تولیت حرم حسینی را از سال ۱۳۰۹ ق تا زمان مرگ خویش به عهده داشت. گویند وی یا مردی جلیل القدر و عالی همّت بوده و بعضی از پل های نهر حسینیّه در تقاطع معابر از آثار و خدمات او است.

علیّ بن مالک جشمی

از هواداران قیام مختار و از افسران تحت امر ابراهیم بن اشتر بود. در جنگ میان سپاه مختار (به فرماندهی ابراهیم بن اشتر) علیه نیروهای ابن زیاد ابراهیم، میسره لشکر را به علیّ بن مالک جشمی سپرد. حصین بن نمیر سکونی، فرمانده جناح راست لشکر دشمن، با علیّ بن مالک، فرمانده جناح چپ لشکر ابراهیم، روبه رو شد و نبرد در گرفت. ابتدا این دو جناح، به سختی درگیر شدند و علی به شدّت مقاومت می کرد تا شهید شد. علی بن مالک اوّلین کشته از فرماندهان بود.

علی بن محمّد بسّامی (متوفی: ۳۰۲ یا ۳۰۳ ق)

ابو الحسن علیّ بن محمّد بن نصر بغدادی معروف به «بسّامی»، از شاعران مداح اهل بیت و از دوستداران مخلص امام حسین (علیه السلام). در سال ۲۲۶ ق. که متوکّل قبر مطهّر امام حسین (علیه السلام) را خراب کرد ابیات ذیل را سروده است:

تاللهِ إِنْ كَانَتْ أُمَيَّةُ قَدْ أَتَتْ *** قَتِلَ اِبْنَ بِنْتِ نَبِيِّهَا مَظْلُوما

فَلَقَدْ أَتَاهُ بَنُو أَبِيهِ بِمِثْلِهِ *** هَذَا اَلْعُمْرَكَ قَبْرُهُ مَهْدُوماً

أَسِفُوا عَلَى أَنْ لاَ يَكُونُوا شَايَعُوا *** فِي قَتْلِهِ فَتَتَبَّعُوهُ رَمِيماً

به خدا سوگند اگر بنی امیّه، پسر دختر پیامبرشان را مظلومانه شهید کردند؛

بستگان او (بنی عبّاس) هم همان کار را کردند (قبر آن حضرت را خراب کردند)؛

آن ها از این که در کشتن وی با بنی امیّه همکاری نکردند افسوس می خورند و بقایای جسد او را جستند.

علی بن محمّد بن فلاح مشعشعی

در سال ۸۵۸ق مشعشعی ها به ریاست علیّ بن محمّد بن فلاح مشعشعی، به کربلای معلّا تاخت و تاز کردند که در نتیجه اموال حرم حسینی غارت و زوّار آن حضرت قتل عام شدند.

علی بن مظاهر اسدی

برادر حبیب بن مظاهر و از قبیله بنی اسد. از صالحین و مؤمنین و از دلاوران عرب که جنگی سخت در کربلا کرد و جمع کثیری را هلاک و سرانجام به فیض عظیم شهادت رسید.

علی بن مظهر اسدی، نک: علی بن مظاهر اسدی

علی ترک (۱۲۸۵ - ۱۳۲٤ ق)

سیّد علی بن ابو القاسم بن فرج الله موسوی مشهور به «ترک»، در نجف اشرف متولّد شد. دروس مقدّماتی را نزد پدرش خواند. در عهد مظفّرالدّین شاه قاجار به ایران سفر کرد و در سفر حج وفات یافت. از شاعرانی است که در سوگ امام حسین (علیه السلام) و واقعه کربلا اشعاری سروده است. از اشعار اوست:

صَامِت بِيَوْمِ اَلطَّفِّ لَكِنْ صَيَّرْتْ *** عَصَبُ اَلضَّلاَلَةِ بِالدَّمَا إِفْطَارُهَا

مَا جَاءَهَا اَلْمَوْتُ الزُّؤَامُ مُقَطَّباً *** إلاَّ رَنَى بِوُجُوهِهَا اِسْتِبْشَارُهَا

خَطَبُوا لِبِيضِهِمُ اَلنُّفُوسَ وَ صَيَّرُوا *** اَلاِعْمَارِ مَهْراً وَ اَلرُّؤُسُ نُثَارُهَا

(یاران امام حسین (علیه السلام)) در روز طف روزه گرفتند ولی گروه گمراه، روزهٔ آن ها را با خون گشودند؛

مرگ با چهره گرفته به سوی آن ها آمد ولی آن ها با شادی او را استقبال کردند؛

آن ها برای شمشیرهای خود به خواستاری نفوس دشمن رفتند که مهریه آن عمرها و نثار آن سرهایشان بود.

علی شریعتی مَزینانی (۱۳۱۲ - ۱۳۵٦ ش)

مؤلّف کتاب حسین وارث آدم.

مرحوم دکتر علی شریعتی در مزینان سبزوار به دنیا آمد. او

ص: ۳۱۲

پس از گذراندن دوران کودکی راهی دبستان شد. شش سال بعد به دبیرستان فردوسی رفت و پس از آن دانشسرای مقدماتی را در مشهد به پایان برد و آموزگار شد. در سال ۱۳۳٤ ه . ش. به دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه مشهد رفت و رشته ادبیات فارسی را برگزید. شریعتی در طی تحصیل در دانشکده ادبیات با علاقه ای خاص به تحقیق و پژوهش پرداخت و نخستین آثار خود را یعنی ترجمه ابوذر نوشته جودة السحار مصری و نیایش اثر الکسیس کارل را، انتشار داد. در این جا این را باید افزود که عشق اوّلینِ شریعتی به ابوذر بوده است و تا آخر عمر، او را الگوی خود می دانست و با او می زیست و به یاد او درگذشت. در سال ۱۳۳۷ ه . ش. پس از گرفتن لیسانس در رشتهٔ ادبیات فارسی، به دلیل آن که شاگرد اول شده بود برای ادامهٔ تحصیل به فرانسه رفت. شریعتی وقتی روانه

غرب شد که اندوخته های نسبتاً وسیع از فرهنگ ملی و اسلامی داشت. دوران اقامت او در فرانسه هم زمان بود با حوادث سیاسی نهضت ملی ایران که پس از ۲۸ مرداد ۳۲ به ویژه در سال ۱۳۳۹ حرکت عظیمی در دانشجویان به وجود آورده بود. شریعتی پس از اخذ درجهٔ دکتری به ایران بازگشت و مستقیماً روانه زندان شد و پس از چند ماه به زادگاه خود

بازگشت. مدتی در دانشگاه مشهد تدریس کرد ولی با توجه به دعوت های زیادی که از او می شد به مراکز علمی مختلف، سفر می کرد. تا این که در سال ۱۳٤۸ ه . ش با گشوده شدن حسینیه ارشاد زندگی شریعتی ورق تازه ای خورد. در سال ۱۳۵۳ه . ش دوباره به زندان افتاد و مدت ۱۸ ماه در سلولی کم نور به سر برد. پس از آزادی از زندان در ۲۵ اردیبهشت ماه ۱۳۵٦ ه . ش تهران را به قصد اروپا ترک گفت و سرانجام در ۲۹ خرداد همان سال به طرز مرموزی در لندن از دنیا رفت.

مرحوم دکتر شریعتی آثار زیادی از خود به جای گذاشت که مهم ترین آن ها عبارت اند از: اسلام شناسی، مجموعه علی (علیه السلام)، فاطمه فاطمه است، از هجرت تا وفات، انسان بی خود، تاریخ تمدن (یا تاریخ ادیان و یا جامعه شناسی ادیان)، تحلیل مناسک حج.

او از جمله اندیشمندان معاصری است که به قضیه عاشورا از منظر جامعه شناختی نگریسته است.

از دیدگاه شریعتی، عاشورا را نمی توان شناخت و به تبع نمی توان از آن، درس چگونه زیستن را آموخت مگر این که روند تاریخی مبارزهٔ حق و باطل را شناخت تا از آن طریق به موضع امام حسین (علیه السلام) و نقش آفرینی آن پی برد. شریعتی معتقد بود که گسستن قیام امام حسین (علیه السلام) از سلسله قیام های حق طلبانه پیامبران و مصلحان تاریخ به معنای مثله کردن و بی اثر ساختن آن است، و همین جریان مداوم و پیوستگی آن است که امروز می تواند شیعه را به عنوان حلقه ای از سلسله حلقه های جبههٔ حسین (علیه السلام) در مقابل دشمن حق قرار دهد.

در جایی دیگر دکتر شریعتی به مسئله وراثت در فرهنگ شیعی می پردازد و قیام عاشورا را از این طریق فهمیدنی می داند. او در این باره می نویسد: «وقتی به اصل وراثت می اندیشم و به ویژه وراثت

حسین که وارث تمامی انقلاب های تاریخ انسان است - از آدم تا روزگار خود - ناگهان احساس می کردم که گویی همهٔ آن انقلاب ها و قهرمان ها، همهٔ جلادها و شهیدها، یک جا از اعماق قرون تاریک زمان و از همه نقاط دور و نزدیک زمین بعثت کرده اند و گویی همگی از قبرستان خاموش تاریخ، با فریاد که هم چون اسرافیلی در جهان طنین افکنده است، بر شوریده اند و قیامتی بر پا شده است و همه در «صحرای محشر کربلا» گرد آمده اند و در دو سوی فرات، رو در روی هم ایستاده اند: در این سو، از هابیل تا حسین، همه پیامبران و شهیدان و عدالت خواهان و قربانیان جنایت های تاریخ که همه از یک ذریه و تبارند و همهٔ فرزندان هابیل، و در نژاد، از آن نیمه خدایی ذات متضاد آدم - «روح خدا» که در آدم دمید - و همه، وارثان یک دیگر و حاملان آن امانت که آدم از خدا گرفت. [می باشند] در آن سو - از قابیل تا یزید - فرعون ها و نمرودها و کسری ها و قیصرها و بخت نصرها و همهٔ جلادان و مردمکشان و غارتگران زندگی و

آزادی و شرف انسانی! همه از یک ذریه، از یک تبار، همه فرزندان قابیل - نخستین جلاد برادرکش فریبکار هوسباز - و در نژاد، از آن نیمه لجنی و متعفن ذات متضاد و ثنوی آدم، روح ابلیس که در آدم دمید، و همه وارثان یک دیگر. حتی رب النوع ها و شخصیت های اساطیری نیز صف بندی شده اند. هر یک سمبل ذهنی از این دو حقیقت عینی، انعکاس واقعیت بشری «الله - ابلیس» در جهان: اهورا - اهریمن، جنگ حسینی - یزیدی، سایه اش بر آسمان: پرومته - زئوس».

«و حسین - آگاه از چنین رسالتی که تقدیر تاریخی انسان، بر دوشش نهاده است - بی درنگ از مکه بیرون می آید و به سوی قتلگاه خویش، شتاب می گیرد. او می داند که تاریخ منتظر است، زمان که با دست ارتجاع و شرک به عقب بازگردانده می شود، چشم به او دوخته تا گامی پیش نهد. و مردم - که در اسارت،

خاموش و بی حرکت مانده اند – به قیام و فریاد محتاج اند و بالاخره خدا – که اکنون به دست شیطان افتاده است – از او می خواهد که با مرگ خویش، این فاجعه را شهادت دهد. و این است که «شَاءَانِ یَرَاكَ قَتِیلاً» خدا خواسته که تو را کشته بیند».

«امام حسین (علیه السلام) شکل مبارزه را بر اساس شرایط و اوضاع و جناح ها و ارزیابی قدرت ها و جبهه گیری دشمن انتخاب می کند. بنابراین، شکل مبارزه ای که حسین (علیه السلام) انتخاب کرده است قابل فهمیدن نیست، مگر این که اوضاع و شرایطی که حسین در آن شرایط قیام خودش را آغاز کرد، فهمیده شود. آن اوضاع و شرایط، در اثر وقایعی پیش آمده است که امت رسول الله (صلی الله علیه و آله) بنابر وصیت او عمل نکردند و باعث پدید آمدن چنین وضعی شدند و در واقع به دست خود ریشه ها و پایه های دینی را به لرزش درآورده، اسباب جانشینی افکار جاهلی را با اندیشه های متعالی و مترقی اسلام فراهم ساختند. در این موقعیت است که حسین (علیه السلام) مسئول و نگهبان دین اصلی و اصیل است و باید پا به میدان بگذارد تا بتواند از کیان آن دفاع کند و تندروان را به دین محمدی (صلی الله علیه و آله) دعوت کند و در بازماندهٔ آن حرکت و پویایی به وجود آورد. پس اکنون وقت نگهبانی از اسلام و عرضهٔ درست آن فرارسیده است؛ هر چند که نتیجه چنین قیامی شهادت باشد ولی لازم و ضروری است. اکنون حسین مسئول نگاهبانی انقلابی است که آخرین پایگاه های مقاومتش از دست رفته است و از قدرت جدش و پدرش و

برادرش یعنی حکومت اسلام و جبههٔ حقیقت و عدالت، یک شمشیر برایش نمانده است و حتی یک سرباز.»

در دیدگاه شریعتی، حسین (علیه السلام) برای مبارزهٔ نظامی قیام نکرده است بلکه می خواهد با انتخاب مرگ، حقانیت خود را به اثبات برساند. «او، حسین (علیه السلام) نیامده است که دشمن را با زور شمشیر بکشد و خود پیروز شود و بعد موفق نشود، یا در یک تصادف یا ترور ... کشته شده باشد، این طور نیست. او در حالی که می توانسته است در خانه اش بنشیند و زنده بماند، به پا خاسته و آگاهانه به استقبال مرگ شتافته و در آن لحظه، مرگ و نفی خویش را انتخاب کرده است، و این

همه خطر را نیز برای واقع شدن در صحنه و قرار گرفتن جلوی تماشاچیان دنیا و زمان پیموده است تا انعکاس عملش وسعت بیابد، و هدف از جان دادن و انتخاب مرگش، بیشتر و زودتر تحقق پیدا کند. بنابراین، امام حسین (علیه السلام) شهادت را به عنوان یک هدف، یا یک وسیله انتخاب می کند، برای اثبات چیزی که در حال نفی شدن است، و دستگاه، آن را به کنار زده و به محاقش برده است.»

علی فقیه عادلی

شیخ علی بن احمد ملقّب به «فقیه عادلی عاملی مشهدی غروی». او با سیّد حیدر حلّی معاصر بوده است. صاحب اعیان الشّیعه می گوید که او در سال ۱۱۲۲ ه . ق. در حیات بوده است.

از وی اشعاری دربارهٔ واقعه کربلا برجای مانده است. از اشعار اوست:

مُصاب سِبط رَسُولِ اَللَّهِ مَن خَتَمْتُ *** بِجَدِّهِ اِنْبِیَاءُ اَللَّهِ وَ اَلرُّسُلُ

دَعُوهُ لِلنَّصْرِ حَتَّی اَذَاتَی نَکَثُوا *** مَا عَاهَدُوهُ عَلَیْهِ بِئْسَ مَا فَعَلُوا

وَ اَلسِّبْطُ فِی صحبهِ کَالْبَدْرِ حَیْثُ بَدَا *** بَیْنَ اَلْکَوَاکِبِ لَمْ یَرْهَقْهُمُ اَلْوَجَلُ

مِنْ کُلِّ قَرَمٍ اِشْمُ اَلاِنْفِ یَوْمَ وَ غَی *** ضِرْغَامٌ غَابَ وَ لَکِنْ غَابَهُ اَلاِسْل

بر نوهٔ رسول الله (صلی الله علیه و آله) که خاتم پیامبران است مصیبتی سنگین وارد شد؛

او را دعوت کردند و به او وعده یاری دادند اما به عهدشان وفا نکردند و این زشت ترین کارها بود؛

حسین (علیه السلام) در میان یارانش مانند قرص ماه در میان ستارگان می درخشید و ترس در یارانش اثر نگذاشته و آن ها را مکدّر نکرده بود؛

در روز جنگ، اصحاب او، همه افرادی شجاع و سرافراز بودند، مانند شیرانی در بیشه که نی های آن بیشه نیزه های جنگجویان بود.

علی کاشف الغطاء (متوفی: ۱۲۵۳ ق)

شیخ علی بن شیخ جعفر صاحب کشف الغطاء بن شیخ خضر مالکی نجفی، از قبیلهٔ بنی مالک در عراق است. او در نجف متولّد شده و عالمی فقیه و اصولی بوده است. پایان عمرش را در کربلا گذرانیده و در همان جا وفات یافته است. او را در نجف دفن کردند. از اشعار اوست درباره واقعه کربلا و در سوگ امام حسین (علیه السلام).

ص: ٣١٤

مَرَرْتُ بِكَرْبَلاَءَ فَهَاجَ وَجْدَى *** مَصَارِعَ فِتْيَةٍ غُرَّ كِرَامُ

أُسَائِلُ رُبُعِهَا عَنْ سَاكِنِيهِ *** وَ لاَةِ اَلْعِزِّ وَ اَلرُّتَبِ السّوامى

وَ مِثْلَ لى اَلْحُسَيْنِ بِهَا غَرِيباً *** عَنَايِي لِلْغَرِيبِ اَلْمُسْتَضَامِ

يُحَامَى عَنْ حَقِيقَتِهِ وَحِيداً *** بِنَفْسِى ذَلِكَ اَلْبَطَلِ المحَامي

وَ لَمْ أَرَ مِثْلَ رِزْئِكَ لَيْسَ يَنْسَى *** عَلَى الْأَيَّامِ عَاماً بَعْدَ عَامٍ

أَلاَ يَا كَرْبَلاَ كَمْ فِيكَ بَدْرٌ *** عَلاَهُ اَلْخَسْفُ مِنْ بَعْدِ اَلتَّمَامِ

بر کربلا که قتلگاه جوانان برازنده است گذشتم و اندوه و حزن من شدّت یافت؛

از زمین کربلا درباره ساکنین آن پرسیدم. آنان که دارای عزّت و شرف و مراتب عالی هستند؛

روزی را به خاطر آوردم که امام حسین (علیه السلام) در آن جا غریب و تنها بود و رنج و اندوه من به خاطر این غریب (بزرگوار) و مصیبت اوست؛

در آن هنگام، او از حقیقت خود به تنهایی دفاع می کرد. جان من فدای این قهرمان مدافع حقیقت باد؛

من مصیبتی چون مصیبت شما ندیدم که هیچ گاه با گذشت زمان فراموش نمی شود؛

ای کربلا، چه ماه هایی در تو بودند که قرص کامل آن ها به خسوف گرایید و ناپدید شد.

علی موسوی گرمارودی

از شاعران معاصر. متولد قم. اصلاً از مردم الموت قزوین است. گرمارودی در رشته های حقوق و ادبیات فارسی تحصیل کرده است. مدتی مجله ادبی گلچین را منتشر می کرد. داستان پیامبران در قرآن و سرود رگبار (مجموعه شعر) از آثار اوست. اشعاری دربارۀ واقعه کربلا دارد از جمله:

ای تشنه عشق روی دلبند *** برخیز و به عاشقان بپیوند

در جاری مهر، شستشو کن *** وان گاه ز خون خود وضو کن

زان پاکه درین سفر درآیی *** گر دست دهی، سبک تر آیی

رو جانب قبلة وفا کن *** با دل سفری به کربلا کن

بنگر به نگاه دیده پاک *** خورشید به خون تپیده در خاک

افتاده وفا به خاک گلگون *** قرآن به زمین فتاده در خون

عبّاس علی، ابوالفضائل *** در خانه عشق کرده منزل

***

ای سرو بلند باغ ایمان *** وی قمری شاخسار احسان

دستی که ز خویش وانهادی *** جانی که به راه دوست دادی

آن شاخ درخت با وفایی ست *** وین میوه باغ کبریایی ست

ای خوب ترین به گاه سختی *** ای شهره به شرم و شور بختی

رفتی که به تشنگان دهی آب *** خود گشتی از آب عشق سیراب

بر اسب نشست و بود بی تاب *** دل در گرو رساندن آب

ناگاه یکی دو روبه خرد *** دیدند که شیر آب می برد

آن آتش حق خمید بر آب *** وز دغدغه و تلاش، بی تاب

***

دستان خدا ز تن جدا شد *** وان قامت حیدری دو تا شد

بگرفت به ناگزیر چون جان *** آن مشک، زدوش خود به دندان

وان گاه به روی مشک خم شد *** وز قامت او دو نیزه کم شد

جان در بدنش نبود و می تاخت *** با زخم هزار نیزه می ساخت

ص: ۳۱۵

دلشاد که گر ز دست شد «دست» *** آبیش برای کودکان هست

چون عمر گل این نشاط کوتاه *** تیر آمد و مشک بر درید، آه

این لحظه چه گویم او چها کرد *** تنها نگهی به خیمه ها کرد

***

در حسرت آن کفی که برداشت *** از آب و ف-روفکند و بگذاشت

هر موج به یاد آن کف و چنگ *** کوبد سر خویش را به هر سنگ

کف بر لب رود در تکاپوست *** هر آب رونده، در پی اوست

عمّار بن ابو سلامهٔ دالانی، نک: عمار دالانی

عمّار بن حسان بن شریح طایی

از شهدای کربلاست که نامش در زیارت ناحیه مقدّسه هم آمده است. نام دیگر او عمار بن حسان طایی است. او از شیعیان خالص و از شجاعان معروف بود. از مکّه همراه امام به کربلا آمد و در پیش چشم آن حضرت شهید شد.

عمّار بن حسان طایی، نک: عمار بن حسان بن شریح طایی

عمّار بن حسّان طایی، نک: عامر بن حسّان طایی

عمّار دالانی

عمار بن سلامة بن عبدالله بن عمران بن رأس بن دالان ابوسلامة حمدانی دالانی. بنی دالان تیره ای از قبیله معروف حمدان می باشد.

او ساکن کوفه بوده است.

عمار دارای سوابق و فضایل درخشانی است از جمله بنا به نقل مرحوم سماوی از کلبی و طبری و ابن حجر، از اصحاب حضرت پیامبر (صلی الله علیه و آله) حضرت علی (علیه السلام) و حضرت حسین (علیه السلام) بود و در جنگ های صِفّین و جمل و نهروان جهاد کرده بود.

او هنگام حرکت به جنگ جمل، از حضرت علی (علیه السلام) سؤال کرد در برخورد با لشکر گمراه جمل چه خواهی کرد؟

حضرت جواب داد: آنان را به خدا و اطاعتش دعوت خواهم نمود و اگر قبول نکردند، با آنان خواهیم جنگید.

عمّار عرض کرد: پس دعوت کننده به خدا شکست نمی خورد. او از کوفه عازم کربلا شد و به خدمت امام حسین (علیه السلام) رسید و در حمله نخست در سنّ بیش از ۵۰ سالگی به فیض شهادت نائل گشت و در زیارت ناحیه هم وارد است: (اَلسَّلاَمُ عَلَيَّ عَمَّارُ بْنُ اَبی سَلاَمَةُ اَلْحَمْدَانِيِّ.)

طایفه بنی دالان از شاخه قبیله حمدان «یمن» می باشند.

عمارة بن صلخب ازدی

از شیعیان شجاع و سوارکار کوفه، و از یاران مخلص حضرت مسلم (علیه السلام) بود که از مردم برای امام حسین (علیه السلام) بیعت گرفت.

او را بعد از شهادت مسلم (علیه السلام) محمّد بن اشعث به دستور ابن سعد دستگیر کرد و در میان قبیله اش به شهادت رسانید.

هر چند عمار در کربلا شهید نشده، ولی در شرافت و عظمت مانند آنان است.

عمارة بن عبدالله سلولی

از کسانی بود که همراه قیس بن مسهّر صیداوی، پیغام و نامه ابو عبدالله الحسین (علیه السلام) را به کوفه برد.

عمارة بن عقبه (متوفی: ۱۱٦ ق)

وی از روایتگران وقایع عاشوراست. او نیز از دست اندر کاران رویدادهای کوفه بود و فرزندزاده اش، سعید، تشنگی شدید مسلم و آب خواستن او را از سپاه ابن زیاد و آب دادنش، از نیای خویش آورد و آن گاه ابو مخنف از او روایت می کند.

دربارهٔ او تهذیب التهذیب می نویسد: وی در روایت، فردی معتمد بود.

عمّان سامانی (متوفی: ۱۳۲۲ ق)

وی مرحوم میرزا نورالله بن میرزا عبدالله جیحون بن میرزا عبدالوهاب قطرهٔ چهار محلی، از نژاد امرء القیس شاعر معروف عصر جاهلی است. معلوم نیست که این خانواده کی به ایران آمده اند. عمان سامانی از جمله اجله شعرا و عرفا بود و در سخنوری نیزید طولایی داشت. او پس از تحصیل علوم، ارادتمند

ص: ۳۱٦

میرزا محمد هادی پای قلعه ای می شود و بدین ترتیب به جرگه تصوف وارد می شود و از فیض معاشرت و شاگردی؛ وی به درجات عالی شوق و ذوق در حد حال و کمال صوری و معنوی می رسد.

عمان در سال ۱۲۸۵ ه . ق. مخزن الاسرار را تألیف کرد. و در ۱۳۰۵ ه . ق. کتاب گنجینة الاسرار را در مصیبت حضرت سیدالشهدا (علیه السلام) سروده است. عمان سامانی در سامان وفات کرد و

در قبرستان وادی السلام نجف نزدیک مزار منسوب به هود (علیه السلام) و صالح (علیه السلام) دفن شده است.

از جمله کسانی که به صحنه عاشورا از منظر عرفان نظر کرده است، عمان سامانی است. او عاشورا را میدانی می داند که سالکان در آن سلوک می کنند تا به مراد و مقصود خود برسند. در این میدان امام حسین (علیه السلام)، قطب عارفان و مرشد سالکان است و اصحاب او مریدان و رهپویان وصال اند.

از اشعار اوست در واقعه کربلا:

چون که خود را یکّه و تنها بدید *** خویشتن را دور از آن تنها بدید

قد برای رفتن از جا راست کرد ***هر تدارک خاطرش می خواست کرد

پانهاد از روی همّت در رکاب *** کرد با اسب از سر شفقت خطاب

کای سبک پر، ذوالجناح تیز تک *** گرد نعلت سرمه چشم ملک

ای سماوی جلوه قدسی خرام *** ای زمبدأ تا معادت نیم گام

ای به صورت کرده طیّ آب و گل *** وی به معنی پویه ات در جان و دل

ای به رفتار از تفکّر تیزتر *** وز براق عقل، چابک خیز تر

رو به کوی دوست منهاج من است *** دیده واکن، وقت معراج من است

بُد به شب معراج آن گیتی فروز *** ای عجب، معراج من باشد به روز

تو براق آسمان پیمای من *** روز عاشورا، شب اسرای من

بس حقوقا کز منت بر ذمّت است *** ای سُمت نازم زمان همّت است

کز میان دشمنم آری برون *** رو به کوی دوست گردی رهنمون

به چالاکی به پشت زین نشست *** این بگفت و برد سوی تیغ، دست

ای مشعشع ذوالفقار موشکاف *** مدّتی شد تا که ماندی در غلاف

آن قدر در جای خود کردی درنگ *** تا گرفت آیینه اسلام، زنگ

هان و هان ای جوهر خاکستری *** زنگ این آیینه می باید بری

من کنم زنگ از تو پاک، ای تابناک *** کن تو این آیینه را از زنگ، پاک

شد چو بیمار از حرارت ناشکیب *** مصلحت را، خون از و ریزد طبیب

چون که فاسد گشت خون اندر مزاج *** نیشتر باشد به کار، اندر علاج

در مزاج کفر شد خون بیشتر *** سر برآور ای خدا را نیشتر

***

خواهرش بر سینه و بر سر زنان *** رفت تا گیرد برادر را عنان

سیل اشکش بست بر شه، راه را *** دود آهش کرد حیران شاه را

در قفای شاه رفتی هر زمان *** بانگ مهلاً مهلنش بر آسمان

کای سوار سرگران، کم کن شتاب *** جان من، لختی سبک تر زن رکاب

تا ببوسم آن رخ دلجوی تو *** تا ببویم آن شکنج موی تو

شه سراپا گرم شوق و مست ناز *** گوشه چشمی به آن سو کرد باز

دید مشکین مویی از جنس زنان *** بر فلک دستیّ و دستی بر عنان

زن مگو، مرد آفرین روزگار *** زن مگو، بنت الجلال، اخت الوقار

زن مگو، خاک درش نقش جبین *** زن مگو، دست خدا در آستین

ص: ۳۱۷

پس ز جان بر خواهر استقبال کرد *** تا رخش بوسد، الف را دال کرد

هم چو جان خود در آغوشش کشید *** این سخن آهسته در گوشش کشید

کای سنان گیر من، آیا زینبی؟ *** یا که آه دردمندان در شبی؟

پیش پای شوق، زنجیری مکن *** راه عشق است این، عنان گیری مکن

با تو هستم جان خواهر، هم سفر *** تو به پای این راه کوبی، من به سر

خانه سوزان را تو صاحبخانه باش *** با زنان در همرهی مردانه باش

جان خواهر در غمم زاری مکن *** با صدا بهرم عزاداری مکن

معجر از سر، پرده از رخ وا مکن *** آفتاب و ماه را رسوا مکن

هر چه باشد تو علی را دختری *** ماده شیرا، کی کم از شیر نری؟

با زبان زینبی شه آن چه گفت *** با حسینی گوش، زینب می شنفت

با حسینی لب هر آنچ او گفت راز *** شه به گوش زینبی بشنید باز

گفت زینب در جواب آن شاه را *** کای فروزان کرده مهر و ماه را

عشق را از یک مشیمه زاده ایم *** لب به یک پستان غم بنهاده ایم

تربیت بوده ست بر یک دوشمان *** پرورش در جیب یک آغوشمان

تو شهادت جستی ای سبط رسول *** من اسیری را به جان کردم قبول

***

آفتابی کرد در زینب ظهور *** شمّه ای زان، آتش وادّی طور

شد عیان در طور جانش رایتی *** «خرّ موسی صعقا» زان آیتی

طلعت جان را به چشم جسم دید *** در سراپای مسمّی، اسم دید

دید تابی در خود و بی تاب شد *** دیده خورشید بین پر آب شد

صورت حالش پریشانی گرفت *** دست بی تابی به پیشانی گرفت

خواست تا بر خرمن جنس زنان *** آتش اندازد، «أنا الاعلی» زنان

دید شه را لب به دندان می گزد *** کز تو این جا پرده داری می سزد

از تجلّی های آن سرو سهی *** خواست زینب تا کند قالب تهی

سایه سان بر پای آن پاک اوفتاد *** صیحه زن غش کرد و بر خاک اوفتاد

شد پیاده، بر زمین زانو نهاد *** بر سر زانو، سر بانو نهاد

پس در آغوشش نشانید و نشست *** دست بر دل زد، دل آوردش به دست

گفت وگو کردند با هم متصّل *** این به آن و آن به این، از راه دل

دیگر این جا گفت و گو را راه نیست *** پرده افکندند و کس آگاه نیست

گفت ای خواهر، چو برگشتی زراه *** هست بیماری مرا در خیمه گاه

جان به قربان تن بیمار او *** دل فدای ناله های زار او

پرسشی کن حال بیمار مرا *** جست و جویی کن گرفتار مرا

با تفقّد برگشا بند دلش *** عقده ای گر هست در دل، بگسلش

آن چه بر لوح ضمیرت جلوه کرد *** جلوه ده بر لوح آن سلطان فرد

هر چه نقش صفحه خاطر مراست *** و آن چه ثبت سینه عاطر مراست

جمله را بر سینه اش افشانده ام *** از الف تا یا، به گوشش خوانده ام

ص: ۳۱۸

من کی ام؟ خورشید و او کی؟ آفتاب *** در میان، بیماری او شد حجاب

چشم بر میدان گمار، ای هوشمند *** چون من افتادم، تو او را کن بلند

پس وداع خواهر غم دیده کرد *** شد روان و خون روان از دیده کرد

***

تا که اکبر با رخ افروخته *** خر من آزادگان را سوخته

ماه رویش کرده از غیرت عرق *** هم چو شبنم صبحدم بر گل ورق

بر رخ افشان کرده زلف پر گره *** ماه را پوشیده از سنبل زره

آمد و افتاد از ره با شتاب ***هم چو طفل اشک، در دامان باب

کای پدر جان، همرهان بستند بار *** مانده بار افتاده اندر رهگذار

از سپهرم غایت دلتنگی است *** کاسب اکبر را چه وقت لنگی است

دیر شد هنگام رفتن، ای پدر *** رخصتی گر هست، باری زودتر

در جواب از تنگ شکّر، قند ریخت *** شکّر از لب های شکّرخند ریخت

گفت کای فرزند، مقبل آمدی *** آفت جان، رهزن دل آمدی

کرده ای از حق تجلّی ای پسر *** زین تجلّی فتنه ها داری به سه

راست بهر فتنه، قامت کرده ای *** وه کزین قامت، قیامت کرده ای

از رخت مست غرورم می کنی *** از مراد خویش دورم می کنی

گه دلم پیش تو، گاهی پیش اوست *** رو که در یک دل نمی گنجد دو دوست

بیش ازین بابا، دلم را خون مکن *** زاده لیلی، مرا مجنون مکن

پشت پا بر ساغر حالم مزن *** نیش بر دل، سنگ بر بالم مزن

خاک غم بر فرق بخت دل مریز *** بس نمک بر لخت لخت دل مریز

هم چو چشم خود به قلب دل متاز *** هم چو زلف خود پریشانم مساز

حایل ره، مانع مقصد مشو *** بر سر راه محبّت سد مشو

لَنْ تَنَالُوا اَلْبِرَّ حَتَّی تُنْفِقُوا *** بعد از آن، ممّا تحبّون گوید او

نیست اندر بزم آن والا نگار *** از تو بهتر گوهری بهر نثار

هر چه غیر از اوست سدّ راه من *** آن بت است و غیرت من بت شکن

جان رهین و دل اسیر چهر توست *** مانع راه محبّت مهر توست

چون تو را او خواهد از من رونما ***رونما شو، جانب او رو نما

خوش نباشد از تو شمشیر آختن *** بلکه خوش باشد سپر انداختن

مهر پیش آور، رها کن قهر را *** طاقت قهر تو نبود دهر را

از فنایش گر بیفشاری قدم *** از وجودش اندر آری در عدم

از فنا مقصود ما عین بقاست *** میل آن رخسار و شوق آن لقاست

شوق این غم، از پی آن شادی است *** این خرابی بهر آن آبادی است

رو سپر می باش و شمشیری مکن *** در نبرد روبهان، شیری مکن

***

نیست صاحب همّتی در نشأتین *** هم قدم، عبّاس را بعد از حسین

در هواداریّ آن شاه الست *** جمله را یک دست بود، او را دو دست

لاجرم آن قدوه اهل نیاز *** آن به میدان محبّت یکّه تاز

موسی توحید را هارون عهد *** از مریدان جمله کامل تر به جهد

ص: ۳۱۹

بُد به عشّاق حسینی پیشرو *** پاک خاطر آی و پاک اندیش رو

می گرفتی از شط توحید، آب *** تشنگان را می رساندی باشتاب

عاشقان را بود آبِ کار از او *** رهروان را رونق بازار از او

روز عاشورا به چشم پر ز خون *** مشک بر دوش آمد از شط چون برون

شد به سوی تشنه کامان ره سپر *** تیرباران بلا را شد سپر

بس فرو بارید بر وی تیر تیز *** مشک شد بر حالت او اشک ریز

اشک چندان ریخت بر وی چشم مشک *** تا که چشم مشک، خالی شد ز اشک

تا قیامت تشنه کامان ثواب *** می خورند از رشحهٔ آن مشک آب

بر زمین آب تعلّق پاک ریخت *** وز تعیّن بر سر آن، خاک ریخت

هستی اش را دست از مستی فشاند *** جز حسین اندر میان چیزی نمانه

جبرئیل آمد که ای سلطان عشق *** یکّه تاز عرصه میدان عشق

دارم از حق بر تو ای فرّخ امام *** هم سلام و هم تحیّت، هم پیام

گوید ای جان، حضرت جان آفرین *** مر تو را بر جسم و بر جان آفرین

هر چه بودت داده ای اندر رهم *** در رهت من هر چه دارم می دهم

کشتگانت را دهم من زندگی *** دولتت را تا ابد، پایندگی

شاه گفت ای محرم اسرار ما *** محرم اسرار ما از یار ما

گرچه تو محرم به صاحبخانه ای *** لیک تا اندازهای بیگانه ای

گر تو هم بیرون روی نیکوتر است *** زان که غیرت، آتش این شهپر است

جبرئیلا رفتنت زین جا نکوست *** پرده کم شو در میان ما و دوست

رنجش طبع مرا مایل مشو *** در میان ما و أو حایل مشو

از سر زین بر زمین آمد فراز *** وز دل و جان برد جانان را نماز

با وضویی از دل و جان شست دست *** چار تکبیری بزد بر هر چه هست

گشته پر گل، ساجدی عمّامه اش *** غرقه اندر خون، نمازی جامه اش

قصّه کوته، شمر ذی الجوشن رسید *** گفت و گو را آتش خرمن رسید

ز آستین غیرت برون آورد دست *** صفحه را شست و قلم را سر شکست

عمر ابونصر

نویسندهٔ سنی مذهب معاصر. وی از دیدگاه خود به قضیه عاشورا نگریسته است و می گوید: «در این واقعه مقدّرات پیش آمد و کار خود را کرد و اسباب تفرقه و پراکندگی بین مسلمانان فراهم گردید، ولی حالا که تمام مسلمانان فهمیده و دانسته اند و سرّ گرفتاری خود را تشخیص داده اند بر آن هاست که از این واقعهٔ بزرگ و این مصیبت (تفرقه) عظیمی که بر پیکر اسلام و دیانت آمده است عبرت بگیرند ...».

عمر الاطرف بن علی بن ابیطالب (علیه السلام)

این بزرگوار نیز مانند دیگر برادران خود از ستارگان درخشان و دلاوران عاشورای حسینی و مدافعان دین بود. مادرش صهبا است. و از جمله این رجز را می خواند:

خَلُّوا عُدَاةَ اَللَّهِ خَلُّوا مِنْ عُمَرَ *** خَلُّوا عَنِ اللَّيْثِ الْعَبُوسِ الْمُكْفَهَرِ

اِضْرِبِكُمْ وَ لاارِيَ فِيكُمْ زَجرٌ *** ذَاكَ الشَّقَى بِالنَّبِيِّ قَدْ كَفَر

یعنی ای دشمنان خدا، راه را باز کنید از برابر شیر خشمگین توفنده - بر شما دشمنان بی هیچ نگرانی حمله و ضربه وارد می کنم - زیرا که پیروان آن کافر قسی از خدا و رسول بی خبر

(یزید و ابن زیاد و ...) هستید.

عمران اشجعی

او عمران بن (یا عمر بن) کعب بن حارث اشجعی است. اشجع قبیله ای از غطفان تیره ای از قیس عیلان که از اعراب شمالی می باشند.

تنقیح المقال و رجال طوسی و جامع الرواة عمران او را از اصحاب حضرت امام حسین (علیه السلام) نوشته اند که در روز عاشورا در حمله نخست به شهادت رسید و در زیارت رجبیّه به صورت عمر بن ابی کعب وارد شده است: (اَلسَّلاَمُ عَلَی عُمَرَ بْنِ اَبِي کعب.)

عمران بن کعب انصاری، نک: عمروبن قرضة بن کعب انصاری

عُمر بن ابي کعب، نک: عمران اشجعی

عمر بن جناده (یا: جنادة بن حارث)

او از طایفه خزرج و از فرزندان انصار مدینه بود. وی همراه پدر و مادرش از مکه تا کربلا ملازم حضرت امام حسین (علیه السلام) بود. عمر پس از شهادت پدرش، به حضور امام (علیه السلام) رسید و اجازه نبرد با دشمن را خواست امام (علیه السلام) فرمود: (هَذَا غُلاَمٌ قُتِلَ ابوهُ فِی اَلْحَمْلَةِ الاولی وَ لَعَلَّ اُمَّهُ تکْرَهُ ذَالِكَ.)

این نوجوان که پدرش در حمله نخست کشته شده است شاید مادرش راضی نباشد. عمر جواب داد: اَنَّ اُمِّي اَمَرْتَنِي یعنی: مادرم امر کرده که عازم میدان جهاد شوم. آن گاه امام (علیه السلام) اجازه فرمودند و او عازم میدان شده و این رجز را خواند:

اِمِیرَی حُسَیْنٍ وَ نِعْمَ اَلاِمِیرُ *** سُرُورُ فُؤَادِ اَلْبَشِیرِ اَلنَّذِیرِ

عَلِيَّ وَ فاطمه والداه *** فَهَلْ تَعْلَمُونَ لَهُ مِن نَظِیر

امیر من امام حسین (علیه السلام) هست و چه خوب امیری است؛ او مایه شادی دل پیامبر (صلی الله علیه و آله) و بشیر و نذیر بود؛ پدر و مادرش حضرت علی (علیه السلام) و حضرت فاطمه (سلام الله علیها) هستند. آیا شبیهی برای امیر من می شناسید؟!

و بنا به نقل بحارالانوار عمر اشعار دیگری هم سروده است:

وَ اَلْيَوْمَ تَخْضِبُ مِنْ دِمَاءِ اراذِلُ *** رَفَضُوا اَلْقُرْآنَ لِنَصْرِهِ اَلاِشْرَارَ

وَ اَللَّهُ رَبِّي لاَ ازَالُ مُضَارِباً ** فِى اَلْفَاسِقِينَ بِمَرْهَفٍ بَتَّارٍ

امروز رنگین می شود از خون آدم های پستی که قرآن را به خاطر یاری اشرار ترک کردند؛ قسم به الله، پروردگارم که پیوسته فاسقین را با شمشیری بران و تیز می زنم.

او سپس جهاد کرد و شهید شد.

دشمن سرش را از تن جدا کرد و به سوی خیمه ها انداخت. مادرش سر بریده نوجوانش را برداشت و پس از آن که پاک نمود گفت: احسنت پسرم؛ ای مایه شادی دلم و نور چشمم و سپس سر را به سوی یکی از لشکریان دشمن که در آن نزدیکی بود انداخت او را به هلاکت رسانید. آن گاه به سوی خیمه ها بازگشت و چوبی دست گرفت و در حالی که این رجز را می خواند به سوی دشمن حمله کرد:

اِنِّي عَجُوزٌ فِي اَلنِّساءِ ضَعِيفَةٌ *** خَاوِيَةٌ بَالِيَةٌ نَحِيفَةٌ

اِضرَبَكُمْ بِضَرْبَةٍ عَنِيفَهْ *** دُونَ بَنِي فَاطِمَةَ اَلشَّرِيفَةِ

من در میان زنان زنی هستم ضعیفه زنی پیر و فرتوت و لاغر که در دفاع از فرزندان فاطمه شریفه بر شما ضربه محکمی وارد خواهم ساخت.

او پس از آن که دو نفر را مضروب ساخت به دستور امام (علیه السلام) به خیمه ها بازگشت.

عمر بن جندب حضرمی (یا: ابن حدوث)

از شهدای بزرگوار روز عاشوراست. از حضرموت بوده که قبیله ای قحطانی است یا از بنی حضرمی است که یکی از قبایل یمن بوده است.

نام او در زیارت ناحیه مقدسه وارد شده است: (اَلسَّلاَمُ عَلِيَّ عُمَرُ بْنُ جُنْدَبٍ اَلْحَضْرَمِيُّ.)

عمر بن خالد اسدی صیداوی، نک: عمر بن خالد صیداوی

عُمر بن خالدبن اسد جهنی

از نیروهای تحت امر لشکر عمر بن سعد بود که به جنگ با سپاهیان حسینی پرداخت. به قولی وی قاتل جناب عبدالرّحمان بن عقیل بن ابیطالب (علیه السلام) است.

عمر بن خالد صیداوی

از شهدای کربلاست، از طایفه بنی اسد. او پس از کشته شدن

ص: ۳۲۱

تعدادی از یاران، از سیّدالشّهدا (علیه السلام) اذن گرفت، به میدان رفت و شهید شد.

[صیداوی، منسوب به بنی صیداء، تیره ای از قبیلهٔ اسد و از اعراب عدنان. (عدنان، عرب شمال)].

عمر بن سعد ابی وقّاص

وی یکی از هواداران و عمال یزید بن معاویه بود که لشکر چند هزار نفری یزید را فرماندهی می کرد. به قولی عمر سعد در زمان پیامبر (و به قولی در دوران عمر) به دنیا آمد. همراه پدرش در فتح

عراق شرکت داشت. وی از جمله کسانی بود که علیه حجربن عدی علیه الرّحمه و یارانش، شهادت به فتنه گری داد و سبب شد که حجر در مرج عذراء شهید شود.

روزی پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) در مسجد نشسته بود. در این حال، جمعی از قریش خدمت آن حضرت رسیدند و عمر سعد نیز در میان آن ها بود. آن گاه آن جناب رنگ مبارکش متغیّر شد و حالش منقلب گردید. اصحاب از سبب آن حال سؤال کردند، پیامبر فرمود: آن چه بر اهل بیت من وارد می شود به یاد می آورم از کشتن، زدن، دشنام، شتم و پریشانی، و اول سری که بر سر نیزه گذاشته می شود، سر فرزندم حسین (علیه السلام) خواهد بود.

آن ملعون در روز عاشورا دستور داد تا سوارانش آب را به روی یاران حسین (علیه السلام) ببندند.

به دستور عمر سعد، چندین نوبت اصحاب و یارات سیّدالشّهدا (علیه السلام) را سنگباران کردند. از شیوه های سپاه کوفه در مقابله با یاران شجاع امام (علیه السلام)، استفاده از سنگباران بود. در روز عاشورا عمر سعد به لشکریان خود می گفت: وَ اَللَّهِ لَوَلَمَ تَرْمُوهُمْ بِالْحِجَارَةِ لَقَتَلْتُمُوهُمْ ...

عمر بن سعد، شمر بن ذی الجوشن، شبث بن ربعی و زیدبن حارث که همه از عاملان فاجعه کربلا بودند به نزد فرماندار، عبدالله بن زبیر، در کوفه رفتند و به او گفتند: همانا خطر مختار، برای شما از سلیمان بن صرد خزاعی بیشتر است. مختار می خواهد در شهرتان کوفه بر شما یورش آورد، پس قبل از هر چیز، اعتماد او را جلب کنید و با نیرنگ او را زندانی نمایید تا کار مردم روبه راه شود.

به دستور عمر سعد بود که پس از شهادت حضرت سیّدالشّهدا (علیه السلام)، بر بدن مطهّرش اسب تاختند و پیکر آن امام شریف را در زیر سم اسب ها خرد کردند.

وی از فرماندهان و سرهنگان لشکر یزید بود که چندهزار نیرو در اختیار داشت.

در آن روزهایی که بازار بگیر و ببند در کوفه گرم بود و قاتلان امام حسین (علیه السلام) و عاملان فاجعه کربلا، شناسایی و تعقیب و دستگیر و اعدام می شدند، موسی بن عامر گوید: جلسه ای در

حضور مختار تشکیل شده بود. عمر بن هیثم گوید: من در کنار مختار نشسته بودم که وی با خوشحالی و امید این جمله را گفت: فردا، مردی را خواهم کشت که پاهای بزرگی دارد و چشمانش به گودی رفته و ابروی پرپشتش به روی چشمش ریخته و مؤمنین و ملایک های آسمان از قتل او شاد خواهند شد.

عمر بن هیثم، متوجه مطلب شد.

و طبری می نویسد: در میان حاضرین مردی بود به نام هیثم بن اسود نخعی و او این سخن مختار را خوب فهمید و گفت: به خدا منظورش کسی جز عمر بن سعد نیست!!.

این مرد، به خانه اش آمد و چون از قبل با عمر سعد دوستی و رفاقت داشت، به فرزندش عریان گفت: بابا برخیز فوراً خودت را به خانه عمر سعد برسان و به او بگو که: دست و پایت را جمع کن و در فکر نجات جانت باش که مختار قصد جانت را کرده است. عریان، به سرعت به خانه عمر سعد آمد و محرمانه، عمر سعد را از واقعه مطلع کرد عمر سعد که از این خبر سخت تکان خورده بود، به عریان گفت: خدا پدرت را بیامرزد و از بابت این برادری به او جزای خیر عطا فرماید. خوب به موقع مرا خبر کردی!. من که این کار را بعید می دانم، آخر مختار به من امان نامه داده، وانگهی آن همه عهد و میثاق و ضمانت چه می شود؟ تازه من که بر ضد او عملی انجام ندادم عمر سعد که کاملاً بهت زده شده بود، با توجه به واقعه امان نامه ای که مختار به او داده بود و با توجه به روحیه گذشت و کرامت و بزرگواری که در مختار معروف بود، و حسن سیره او نسبت به مردم، بسیار بعید می دانست که چنین مطلبی راست باشد.

در این جا لازم است به ماجرای امان نامه ای که مختار قبلاً به عمر سعد داده بود، اشاره ای شود. مثل معروفی است که می گویند الخائن خائف، خائن ترسو است.

عمر سعد، خوب می دانست که هدف اصلی مختار و یارانش از قیام، همانا انتقام خون شهدای کربلاست. و هرگاه زمینه مساعد شود این مهم انجام خواهد شد.

و از آن جایی که عمر سعد در ماجرای کربلا، بزرگ ترین نقش

ص: ۳۲۲

را داشت و او فرمانده کل نیروهای کوفه و شام بود که با امام حسین (علیه السلام) جنگید و گناه تمام جنایات کربلا به گردن اوست. بنابراین، پس از مسلّط شدن مختار، بر اوضاع کوفه و قبل از آن که مختار، دست به انتقام بزند، یکی از نزدیکان و مقرّبان مختار به نام عبدالله بن جعد بن هبیره را واسطه قرار داد، تا از مختار برای او امان نامه بگیرد.

عبدالله بن جعده، به خاطر قرابت و نزدیکی که با علی (علیه السلام) داشت در نزد مختار بسیار عزیز و محترم بود. عبدالله، از مختار تقاضا کرد که عمر سعد خواهش دارد که او را امان دهید و گذشته اش را فراموش نمایید و مورد عفو و رحمت شما قرار گیرد و او هم قول می دهد و متعهّد می شود که کم ترین عملی علیه شما از وی سر نزند. مختار بنا به مصالحی (که در آن وقت برای جلوگیری از توطئه دشمنان لازم بود) و خواهش ابن جعده، تقاضای او را پذیرفت و این امان نامه را برای عمر سعد نوشت:

متن امان نامه، «بسم الله الرحمن الرحیم بدین وسیله مختار بن ابو عبید به عمر بن سعد بن ابی وقاص، امان می دهد، همانا تو در امان خدایی و بر جان و مال و خانواده و فرزندانت، و به خاطر کارهای گذشته ات تحت تعقیب واقع نخواهی شد. به شرط حرف شنوایی و اطاعت از ما و متعهّد شدی به این که با خانواده ات باشی و از شهر کوفه خارج نشوی، پس هر کس از نیروهای ما، اعم از شرطه ها (پلیس) و شیعیان آل محمد (صلی الله علیه و آله) و عموم مردم، به تو برخورد کنند، جز خوبی حقِ کم ترین اعتراضی و برخورد تندی با تو نخواهند داشت، شاهدان این امان نامه افراد ذیل می باشند:

۱- سائب بن مالک؛ ۲- احمر بن شمیط؛ ۳- عبدالله بن شداد؛ ٤- عبدالله بن کامل.

و مختار شخصاً تضمین می کند به این عهد و پیمان وفادار باشد، مگر آن که کاری از او سرزند و حدثی از او پیش آید یا شرایط و موارد امان نامه را زیر پا گذارد. و السلام.

امام باقر (علیه السلام) در توجیه نقض امان نامه، توسط مختار فرموده است: اما امان مختار لعمر بن سعد: الاّ أَنْ یُحْدِثَ حَدَثاً فَاِنَّهُ کَانَ یُرِیدُ بِهِ اِذَا دَخَلَ اَلْخَلاَءِ فَاحْدِثْ. اما امان دادن مختار به عمر بن سعد، جمله شرطی در آن بود و آن این که «اِلاّ اَنْ یُحْدِثَ حَدَثاً» مگر حدثی از او سرزند که مقصود مختار یک توریه بود و آن این که، حدث را به معنای خاص آن قصد کرده بود. پس از آن که مختار به عمر سعد امان نامه داد، او مرتب به نزد مختار آمد و رفت داشت و در کنار مختار، روی کرسی می نشست و گاهی خود و گاهی فرزندش را به نزد مختار می فرستاد، که به او بفهماند همیشه با اوست و قصد فرار یا توطئه ای ندارد.

موسی بن عامر گوید: یکی از عللی که مختار تصمیم گرفت هر به سریع تر به حساب عمر بن سعد برسد، خبری بود که از اظهار نگرانی محمد حنفیه نسبت به امان دادن مختار به «عمر سعد» به او رسیده بود.

موسی گوید: مردی به نام یزید بن شراحیل، از طایفه انصاری، دیدار محمد حنفیه آمد و بعد از سلام و احوالپرسی، صحبت درباره مختار و اوضاع کوفه پیش آمد و گفته شد که مختار به خون خواهی اهل بیت پیامبر (صلی الله علیه و آله) قیام کرده است و ...

محمد حنفیه با حالتی توأم با نگرانی اظهار داشت: خیلی سخره است، مختار خود را شیعهٔ ما می داند و خون خواه شهیدان ما و ... امّا شنیده ام با قاتلان ما رفاقت می کند و آنان در کنارش بر کرسی ها می نشینند و صحبت می کنند و ... این مرد انصاری، این سخنان محمد حنفیه را به ذهن خود سپرد و هنگامی که به کوفه مراجعت کرد به دیدار مختار رفت.

مختار از این که این مرد از حجاز آمده با او گرم گرفت و گفت: خوب در مدینه چه خبر؟ آیا محمد حنفیه را زیارت کردی؟ آن مرد گفت: آری قربان.

- خوب چه فرمود؟

آن مرد هم صحبت های محمد حنفیه را و نگرانی او را از این که مختار با قاتلان امام حسین (علیه السلام) مدارا می کند، به گوش مختار رساند.

راوی گوید: بعد از این ماجرا بود که اندکی بعد مختار تصمیم قتل عمر سعد و فرزندش حفص، گرفت و پس از آن که آن دو را کشت، سرهای بریدهٔ آنان را به عنوان هدیه ای گران بها با مقادیر زیادی پول و هدایا به نزد محمد حنفیه به حجاز فرستاد، و نامه ای برای وی نوشت. (که متن آن را نقل خواهیم کرد.)

به احتمال قوی، نگرانی محمد حنفیه، قبل از واقعه کشتار قتلان امام حسین (علیه السلام) به دست مختار بوده و تا آن وقت مختار، زمینه مساعدی نیافته بود، که بعداً به این مهم توفیق یافت و کار او موجب شادی دل های اهل بیت پیامبر و شیعیان گردید.

مختار در آن روزهایی که انتقام خون شهدای کربلا را می گرفت، نسبت به عمر سعد بیش از همه حساس بود. از آن طرف، امان نامه ای که قبلاً به مصالحی به عمر سعد داده بود و عمر سعد هم بهانه ای به دست مختار نداده بود و در شورش علیه

ص: ۳۲۳

مختار، شرکت نکرده بود قدری دستگیری و مجازات عمر سعد به تأخیر افتاد. پذیرفتنی نبود که فرمانده دشمنان اهل بیت با آسایش زندگی کند و زیر دستانش، یکی پس از دیگری، به دست عدالت سپرده شوند و به جزای اعمال ننگین خود برسند. وانگهی در امان نامه ای که مختار به عمر سعد داده بود، جمله ای دو پهلو به عنوان شرط ذکر شده بود که آن در واقع امان نامه را بی خاصیت می کرد و آن، جمله اَنْ یُحْدِثَ حَدَثاً که امام باقر (علیه السلام) فرمود: امان نامه به شرطی بود که حدثی از عمر سعد سرنزند.

عمر سعد دانست که مختار در صدد دستگیری و مجازات اوست. عمر سعد پس از شنیدن این خبر، دستپاچه شد و همان شب بلند شد و عازم فرار شد و متحیّر بود چه کند و کجا برود؟ واقعاً مختار مرا خواهد کشت؟ یا امان نامه را محترم می شمرد؟ ترس او را واداشت که دست و پایش را جمع کند و فرار را بر قرار ترجیح دهد. او تصمیم گرفت تا دیر نشده از کوفه فرار کند. بنابراین، مردی از دوستانش، از طایفهٔ بنی تمیم، به نام مالک را نزد خود خواند و مالک، مردی شجاع و زیرک بود. عمر سعد ٤٠٠ دینار به او داد و گفت: این پول برای خرجی راهمان و همین امشب مرا از کوفه بیرون ببر! آن دو حرکت کردند و از راه های کوچه پس کوچه، به آخر شهر رسیدند و آن جا نزدیک حمام عمری یا نزدیک رودخانه عبدالرحمان بود. عمر سعد، ایستاد و گفت مالک می دانی چرا از کوفه می روم؟ مالک گفت: نه.

عمر سعد گفت: علت مهمی دارد.

مالک: کدام علت؟

عمر سعد: ترس از مختار!.

مالک گفت: مختار، پسر دومه را می گویی؟ او کوچک تر از آن است که بتواند تو را بکشد. ترس تو بی دلیل است. تازه اگر هم فرار کنی خانه ات را ویران خواهد کرد و زن و بچه ات را اسیر می کند و اموالت را به غارت می برد و املاکت را تخریب خواهد کرد و بدین وسیله بهانه ای به دستش داده ای! به علاوه تو که مرد کوچکی نیستی تو عزیزترین و محترم ترین مرد عربی و ...

خلاصه آن قدر هندوانه زیر بغل عمر سعد گذاشت و او را فریم داد و ترساند که عمر سعد باور کرد و گفت: راست می گویی! برگردیم به کوفه، ببینم چه می شود و همان وقت برگشتند و صبح را در خانه اش بود.

علامه ابن نما گوید: این را مرزبانی نقل کرده است و بعضی دیگر علت بازگشت عمر سعد را به خانه اش چنین نقل کرده اند که وی سوار بر شتر و کجاوه اش بود و به قصد فرار از خانه، از شهر خارج شد، از شدت خستگی و بی خوابی با همان حالت سواره خوابش برد و شتر هم مستقیم به طرف شهر برگشت و در مقابل خانه اش او را بر زمین نهاد.

و طبری گوید: غلام عمر سعد، باخبر شد که او به خارج شهر رفته و برگشته است. مختار خوشحال شد و گفت: خوب شد اینک امان نامه نقض گردید، زیرا مختار شرط کرده بود که عمر سعد در امان است به شرطی که از شهر خارج نشود و حال دیگر امان نامه را عمر سعد نقض کرده بود و مختار می توانست آن را نادیده بگیرد و دست به کار شود. و هنگامی که به مختار گفتند: او در صدد فرار است گفت: نه او پیمانی چون زنجیر، به گردن دارد که هر جا رود مجبور است برگردد.

مختار به دنبال حفص، فرزند عمر سعد، فرستاد. او فوراً به نزد مختار آمد.

مختار پرسید: حفص پدرت کجاست؟ حفص گفت: در خانه و نگران است که آیا شما امان نامه را محترم می شمرید یا خیر؟

مختار به حفص گفت: فعلاً همین جا باش بعد معلوم می شود. مختار ابو عمره را خواست.

ابو عمره رئیس شهربانی مختار، برای گرفتن عمر سعد انتخاب شد. مختار گفت: ابو عمره را بگویید بیاید و به او گفت: با افرادت برو و عمر سعد را بیاور و اگر گفت: جبّه ام را بیاورید، بدانید که مقصودش شمشیر است نه جبّه و به او مهلت نده و کارش را یک سره کن.

ابو عمره فوراً حرکت کرد و به خانهٔ عمر سعد آمد و فریاد زد: عمر سعد، امیر تو را خواسته است. عمر سعد از ترس در جایش خشک شد تا خواست بگوید جبّه ام را بیاورید، با شمشیر کشیده ابو عمره روبه رو شد. عمر سعد خود را چون گنجشکی در چنگال عقاب دید. او ابو عمره را خوب می شناخت و از ترس او چنان می لرزید و در جبّه اش چون مرده ای متحرک می غلتید و از هیبت او،

جرأت راه رفتن نداشت. ابو عمره دید نباید زیاد به وی فرصت داد، شمشیرش را کشید و آن قدر بر او زد تا یقین حاصل کرد که او به هلاکت رسیده است. آن گاه سر عمر سعد را از بدنش جدا کرد و آن را در دامن قبای خود گذاشت و به نزد مختار آمد.

مختار و بعضی از یارانش نشسته بودند و حفص، فرزند ابن سعد هم در مجلس مختار حاضر بود. ابو عمره وارد شد، سلام

ص: ٣٢٤

کرد و دامن خود را گشود و سر عمر سعد را جلو مختار بر زمین نهاد.

مختار، نگاهی عمیق به سر بریده عمر سعد کرد. از یک طرف خوشحال است که مسئول اول فجایع عاشورا به امر مطاع او و شمشیر ابو عمره سرش از بدن جدا شد و از طرف دیگر هم، غم و غصه و رنج بر قلبش فشار می آورد و آن چه که عمر سعد در کربلا، نسبت به امام حسین (علیه السلام) و خاندان او روا داشته بود در ذهنش مجسم می شد. نگاه مختار از سر بریده عمر سعد، قطع نمی شد، اما ناگاه چشمش را که به سر بریده دوخته بود گرداند و به چهرهٔ حفص فرزند آن خبیث انداخت و حفص که سر بریده پدر را در مقابل خود می دید سخت منقلب و حیرت زده شده بود.

مختار، خطاب به حفص کرد و اشاره به سر بریده کرد و گفت: حفص، این سر را شناختی؟ حفص آهی کشید و گفت: آری، انالله و انا الیه راجعون. این سر پدرم عمر سعد است و با حالت تأثر و دگرگونی :گفت امیر، دیگر زندگی پس از پدرم ارزشی ندارد!... مختار، سخن حفص را قطع کرد و با لحنی جدّی گفت: درست می گویی! تو هم بعد از پدرت زنده نخواهی ماند، و فریاد زد: جلاد!، مأمور با شمشیرِ آماده جلو آمد. مختار دستور داد!، حفص را به پدرش ملحق کن! و مأموران، پسر عمر سعد را به کناری بردند و سر او را از بدنش جدا کردند.

هنگامی که دو سر بریده را در مقابل مختار نهادند، مختار چنین گفت: این قصاص حسین (علیه السلام) و آن هم قصاص علی اکبر فرزند حسین (علیه السلام) ولی چه مقایسه ای؟ این یک محاسبه غیر عادلانه است. حسین و علی بن الحسین؟ چه کسی و چه چیزی می تواند جای آن ها را بگیرد و افزود: به خدا قسم اگر سه چهارم قریش را به تلافی حسین (علیه السلام) بکشم باز تلافی نکرده ام، به خدا سوگند ۷۰ هزار نفر را به تلافی خون حسین خواهم کشت. همان طور که خداوند انتقام یحیی بن ذکریا را گرفت.

در غارت روز عاشورا، یک زره قیمتی متعلق به امام حسین (علیه السلام) را عمر سعد برای خود برداشت. پس از کشته شدن عمر سعد، مختار آن زره را به ابو عمره قاتل عمر سعد بخشید.

موسی بن عامر گوید: مختار دو نفر از یارانش را به نام های «مسافر بن سعید و ضبیان بن عماره مأمور کرد، دو سر بریده را به مدینه بردند و مقابل محمد حنفیه نهادند. و مبالغی پول و هدایا نیز برای بنی هاشم، همراه آن سرها فرستاد و نامه ای بشارت آمیز و گزارشی از اقدامات خود در خون خواهی امام حسین (علیه السلام) برای محمد حنفیه نوشت.

عمربن عبدالرّحمان مخزومی

وی از هواداران و نیروهای تحت امر عبدالله بن زبیر بود. در زمان کومت مختار بن ابو عبید ثقفی برکوفه، ابن زبیر، عمر بن عبدالرّحمان مخزومی را فرمان داد تا به سوی کوفه برود و پست استانداری کوفه را از مختار بگیرد. این اقدام ظاهراً ساده لوحانه ابن زبیر نقشه ای سیاسی بود تا بواسطهٔ آن، مختار رلمحک بزند. اما ختار با تطمیع و تهدید عمر را از کوفه راند و قدرت را قبضه کرد.

او از روایتگران وقایع کوفه است. وی سخنان سالار ایستگان را به هنگامهٔ حرکت از مکّه روایت می کند.

تهذیب التهذیب می گوید: ابن حبّان او را از روایتگران معتمد دانسته است.

و ابو مخنف روایت او را درباره رویدادها از صقعب بن زهیر روایت می کند.

عمر بن عبدالله، نک: ابوثمامه صائدی

عُمر بن عبیدالله بن معمر (یا: ابن عامر)

وی از هواداران و افسران مصعب بن زبیر بود. در جنگ مصعب بن زبیر علیه مختار بن ابو عبید ثقفی، مصعب، ارتش خود را مهیّای حرکت به سوی کوفه کرد. وی فرماندهی میمنه لشکر خود را به عمر بن عبیدالله سپرد.

عمر بن علی بن ابیطالب (علیه السلام)

عمر که کنیه اش ابو حفص بود و خواهرش رقیه، همسر مسلم بن عقیل، فرزندان صهبا ثعلبیه بودند. عمر و رقیه کوچک ترین فرزندان امام علی (علیه السلام) با هم به دنیا آمده بودند. درباره سابقهٔ عمر اختلاف وجود دارد. صاحبان کتب مقاتل او را از شهدای کربلا می شمارند؛ ولی نسب شناسان و مورخان او را از کسانی می دانند که از رفتن به کربلا خودداری کرد.

اگر این گفته ناسخ التواریخ را بپذیریم که حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) دو پسر به نام عمر داشت: عمر اصغر که مادرش صهبا و عمر اکبر که مادرش ام حبیبه بود، این اختلاف حل می شود؛ زیرا مقصود صاحبان مقاتل عمر اصغر و مقصود دیگران عمر اکبر است.

ص: ۳۲۵

بنا به نقل بحارالانوار، عمر بعد از برادرش به سوی میدان رفت و این رجز را خواند و زحر یا زحر بن بدر نخعی قاتل برادرش، ابوبکر محمد اصغر بن علی، را به مبارزه طلبید:

أَضَرَّبِكُمْ وَ لَا أَرَى فِيكُمْ زَحْرٍ (زَجَرَ) *** ذَاكَ الشِّقِّ بِالنَّبِيِّ قَدْ كَفَّرَ

یا زحر (زَجَرَ) یا زَحْرٍ (زَجَرَ) تُدَانُ مَنْ عَمَرَ *** لَعَلَّكَ الْيَوْمَ تَبُوءَ مِنْ سَقَرَ

شَرِّ مَكَانَ فِی حَرِيقُ وَ سَعَر *** لانکَ الْجَاحِدُ يَا شَرِّ أَلْبَشَرُّ

شمشیر می زنم در میان شما و زحر را نمی بینم - همان سنگدل که به پیامبر (صلی الله علیه و آله) کافر شد؛

ای زحر ای زحر به عمر نزدیک شو باشد که امروز در دوزخ جای گیری؛

سقر بدترین مکان است در سوزش و افروختگی، که تو، ای بدترین انسان ها، از انکارکنندگان هستی.

عمر بعد از کشتن قاتل برادرش دوباره حمله کرد و رجز خواند:

خَلُّوا عِدَّاتِ اللَّهِ خَلُّوا عَنْ عُمَرَ *** خَلُّوا عَنِ اللَّيْثِ الْعَبُوسِ الْمُكْفَهِرّ

يَضرَبَكُم بِالسَّيْفِ وَ لَا يَفِرُّ *** وَ لَيْسَ فِيهَا كَالْجَبانِ الْمُنْجَحِر

ای دشمنان خدا از پیش روی عمر بگریزید! بگریزید از شیرِ خشمگین ترشروی؛

به شما شمشیر می زند و نمی گریزد و در جنگ هم چون بزدلان به سوراخی نمی خزد.

سپس آن قدر جنگید تا شهید شد.

عمر بن قرظه خزرجی انصاری، نک: عمرو بن قرظه انصاری

عمر بن کعب انصاری، نک: عمروبن قرظه انصاری

عمر بن کناد

برخی از مورخان او را از شهدای کربلا دانسته اند.

عمر بن مختف

وی یکی از هواداران و فرماندهان تحت امر امویان بود. در اوایل قیام مختار بن ابو عبید ثقفی، عمر بن مخنف فرماندهی عدّه ای از شورشیان را به عهده داشت. سرانجام در درگیری های میان شورشیان و نیروهای مختار، (عمر) به هلاکت رسید.

عمر بن مشیعه

برخی از مورخان او را از شهدای کربلا به شمار آورده اند.

عمر بن هیثم، نک: هیثم بن اسود نخعی

عمر حضرمی

وی از روایتگران وقایع عاشوراست. از او داستان سازماندهی سپاه شوم عمر بن سعد را با دو واسطه روایت می کند. و خود او، از نظر رجال شناسان ناشناخته است.

عمرو بن حادث

او کسی بود که در مجلس ابن زیاد مشکور زندانبان را، که موجب آزادی پسرهای مسلم بن عقیل (علیه السلام) شده بود، شفاعت کرد و او را در حالی که ۵۰۰ تازیانه خورده بود به خانه خویش برد.

عمروبن بتوته

وی یکی از هواداران و نیروهای تحت امر مختار بن ابو عبید ثقفی بود. در اوایل قیام مختار هنگامی که مختار و جمعی ارتیروهایش در شهر کوفه به محاصر منیروهای شبث بن ربعی درآمده بودند،

مختار عمر و بن بتوته را به سوی ابراهیم بن اشتر (به بیرون کوفه) فرستاد. مختار به این مأمور تأکید کرد به سرعت خود را به ابراهیم برساند و نامهٔ مختار را به او تحویل دهد و این پیغام را به او بدهد که به مجرّ در سیدن نامه من، بدون درنگ بلیروهایت به کوفه بازگرد. بالاخره با مساعدت عمر و مختار و نیروهایش از محاصره بیرون آمدند و باز کنترل شهر به دست او افتاد.

عمروبن ثمامه، نک: ابو ثمامه صائدی

عمرو بن جنادة بن انصاری خزرجی

پدرش، جناده، نیز از شهدای کربلا است. این نوجوان ۱۱ ساله با تأکید مادرش بحریه بنت مسعود خزرجی به میدان شهادت رفت. در زیارت ناحیه مقدسه است: (اَلسَّلاَمُ عَلَی جُنَادَةَ بْنِ کَعْبٍ

ص: ۳۲۶

اَلاِنْصَارِيُّ اَلْخَزْرَجِيُّ وَ اِبْنُهُ عَمْرُو بْنُ جُنَادِهِ.) مادرش نیز عمود خیمه گرفت و با دشمن مقابله نمود، اما امام به سرعت خود را به او رساند و فرمود صبر نما و به خیمه برگرد - ... او نیز پذیرفت و امام او را به خیمه برگردانید.

از رجزهای عمرو است:

اميري حُسَيْنٍ وَ نِعْمَ اَلامیرُ *** سُرُورُ فُؤَادِ اَلْبَشِيرِ اَلنَّذِيرِ

یعنی: امیر و سرور و سالارم حسین است و او خوب امیری است که سرور دل پیامبر بشیر و نذیر است.

او از شهدای کربلاست. فرزند جنادة بن کعب انصاری است که به اتّفاق پدرش در روز عاشورا به فیض شهادت نائل آمدند.

این نوجوان چون خواست به میدان رود، امام فرمود: پدر این جوان کشته شد، شاید مادرش راضی نباشد که به میدان رود. گفت: مادرم دستور داده که به میدان بروم و لباس جنگ بر من پوشانده است. او که ۹ ساله یا ۱۱ ساله بود، به میدان رفت و رجز خواند و جنگید تا کشته شد. سر او را به طرف سپاه امام (علیه السلام) افکندند. مادرش بحریه بنت مسعود خزرجی آن سر را برداشت و گفت: چه نیکو جهاد کردی، پسرم، ای شادی قلبم، ای نور چشمم، سپس سر را پرتاب کرد و با آن کسی را کشت.

عمرو بن جندب بن کعب بن عبدالله حضرمی کوفی

یکی از مجاهدین صالح و بزرگان کوفه بود که با مسلم بن عقیل (علیه السلام) بیعت نمود و پس از شهادت مسلم بن عقیل (علیه السلام) از کوفه به کربلا رفت و در ملازمت امام قرار گرفت. ابن جندب از دوستان حجر بن عدی بود. او از معاریف شیعه و از شجاعان بنام بود و جنگ سختی با دشمن نمود. بالاخره در عاشورای حسینی در رکاب امام حسین (علیه السلام) جان خویش را فدای راه آن حضرت ساخت.

عمرو بن حجّاج زبیدی

وی یکی از سرهنگان لشکر عمر سعد بود. روز هفتم محرّم، عمر سعد کسی را به نام عمروبن حجّاج با ۵۰۰ سوار بر شریعه فرات مأمور کرد. آنان فرات را در محاصره گرفتند و از ۳ روز به شهادت امام (علیه السلام) مانده، مانع برداشتن آب از فرات شدند.

از سران سپاه عمر سعد و فرمانده جناح راست در کربلا بود. وی در روز عاشورا، در درگیری، مسلم بن عوسجه را غافلگیرانه شهید کرد.

هنگامی که عمرو بن حجاج متوجه شد که سپاهیانش خفیانه به سپاه حسین (علیه السلام) ملحق می شوند، فریاد زد: ای اهل کوفه، از امیر خود اطاعت کنید و همراه جماعت باشید، و در کشتن کسی که از دین خارج شده (حسین)! و با امام (یزید) خالفت کرده، به خود شکی راه ندهید.

در زمان قیام مختار، او در روز شکست شورشیان ناپدید شد. مختار، خانهٔ وی را ویران و اموال او را مصادره کرد.

عمرو بن حجاج زبیدی، از جانیان واقعه کربلا و کسی بود که فرماندهی نیروهای میمنه لشکر عمر سعد را در کربلا به عهده داشت و شمر، فرمانده میسره لشکر بود.

وی از جمله کسانی بود که برای امام حسین (علیه السلام) نامه نوشت و وی را به عراق دعوت کرد. او در کوفه به دستور ابن زیاد، با مسلم جنگید و در دستگیری مسلم بن عقیل مؤثر بود. وی پس از شهادت هانی، از طرف طایفهٔ مذحج، به ابن زیاد وفادار ماند و در روز عاشورا لشکر را علیه امام حسین (علیه السلام) تحریک می کرد.

و همین عمرو بن حجاج، در واقعه جنگ ابن مطیع با مختار، از مشاوران ابن مطیع بود و مردم را علیه مختار بسیج می کرد.

عمر و می دانست با این سوابق و پرونده سیاه، اگر مختار به او دست یابد، حداقل مجازات او مرگ خواهد بود. بنابراین، به سرعت فرار را بر قرار ترجیح داد و در همان روز شلوغی از راه شرافه و واصفه گریخت و سپس ناپدید شد و معلوم نشد که زمین را فروبرد یا به آسمان بالا رفت. بعضی گفته اند مأموران مختار را در بیابانی یافتند که از شدت تشنگی از رمق افتاده بود و آنان را دستگیر و سرش را از بدنش جدا کردند.

عمروبن حریث

وی نماینده ابن زیاد و قائم مقام او بود. طبری پس از نقل شهادت مسلم بن عقیل در کوفه می گوید: ابن زیاد، به شدت در پی مختار بن ابو عبید ثقفی و عبدالله بن حارث بود تا آنان را دستگیر کند و برای آنان مهلت قرار داد که بر اثر آن مختار دستگیر شد. تاریخ، شهادت می دهد که مختار از جمله حامیان سرسخت مسلم بود و با تمام قوا برای پیروزی قیام وارد صحنه شد ... ابن زیاد نماینده و قائم مقام خود را به نام عمرو بن حریث با پرچمی، در مسجد کوفه مستقر کرده بود (که مردم به زیر پرچم بیایند و خود را تسلیم کنند). مختار هنگام مغرب بود که به شهر رسید و تاریکی شب به تدریج همه جا حکم فرما می شد. او به

ص: ۳۲۷

محله باب الفیل آمد، به شدّت در شگفت ماند که چرا باید اوضاع به این سرعت، دگرگون شود. امّا به هر حال، مختار دیر رسیده بود و شهر در قبضهٔ دشمن بود و از آن جایی که مختار، مرد متشخّص و سرشناسی بودّ مراجعت وی با عدّه ای به کوفه، به سرعت در بین مردم منتشر گشت و عمروبن حریث قبل از همه متوجّه قضیّه شد و بلافاصله تصمیم گرفت با مختار تماس بگیرد. قبل از این تماس، یکی از دوستان مختار به نام هانی ابن ابی جیّه که از عمّال حکومت نیز بود با مختار برخورد نمود و به او گفت: کجایی؟ نه در خانه ات هستی و نه با مردم (منظور وی دار و دسته ابن زیاد بود). می خواهی چه کنی؟! مختار پاسخ داد: امشب را فکر می کنم تا تصمیم بگیرم.! هانی بن ابی جیّه، به نزد معاون ابن زیاد (عمرو بن حریث) آمد و خبر ورود مختار را به کوفه به اطّلاع عمرو رساند.

عمر و پیامی برای مختار فرستاد که از قول من به او بگویید: حواسش جمع باشد و خود را به هلاکت نیندازد و توصیه کرد که مختار را از هرگونه عکس العمل در مقابل ابن زیاد باز دارند. یکی از بستگان مختار به نام زائدة بن قدامه ثقفی که در این گفت و گو حضور داشت به معاون ابن زیاد گفت: من به یک شرط حاضرم مختار را به نزد شما بیاورم و آن، این که او در امان باشد و جان وی تضمین شود و اگر احیاناً گزارش بر ضد او به امیر عبیدالله بن زیاد رسیده باشد، شخص شما از مختار دفاع کنید و مانع رسیدن هرگونه آسیبی به او بشوید. عمرو بن حریث (معاون ابن زیاد) گفت: از طرف خود

من که خاطرت جمع باشد و اگر احیاناً در نزد ابن زیاد از او سعایتی شده باشد، من قول می دهم که به شدّت از او دفاع کنم و به بهترین وجه شفاعت نمایم. هنگامی که پیام عمرو بن حریث به مختار رسید، او صلاح دید که با عمر و ملاقات کند بنابراین، همان شب، وارد مسجد شد ولی مختار را دستگیر کردند و به زندان بردند.

عمرو بن حمق خزاعی

غلام زاهر، از اصحاب حضرت سیّدالشهدا (علیه السلام) بود که در کربلا به فیض شهادت نائل آمد. عمرو بن حمق خزاعی به دستور معاویه به شهادت رسید.

عمرو بن خالد ازدی، نک: عمروبن خالد اسدی صیداوی

عمرو بن خالد اسدی صیداوی

عمرو بن خالد بن حکیم بن حزام اسدی صیداوی از اهالی کوفه است.

در بعضی از منابع، عناوین عمرو بن خالد ازدی و عمرو (عمر) خالد اسدی وارد شده است که احتمالاً یک نفر باشند. چون اولاً، در منابع قدما مثل تاریخ طبری و زیارت ناحیه فقط عمر بن خالد صیداوی ثبت شده است. و ثانیاً، قاموس الرجال و معجم رجال الحدیث یک نفر بودن این دو را تقویت کرده اند.

علّامه شوشتری اضافه می کند که اسدی بر اثر اشتباه در نگارش نسخه ها و یا بر اثر تحریف «ازدی» ثبت شده.

از نظر سوابق اجتماعی سیاسی و فضایل، بنا به نقل تنقیح المقال از ابو مخنف، عمرو بن خالد از شخصیت های بزرگوار و شریف و از مخلصان در ولایت اهل البیت (علیه السلام) و از یاران مسلم بن عقیل در کوفه بوده است تا این که کوفیان بر مسلم خیانت کردند و برای عمرو بن خالد چاره ای

جز اختفا نماند. آن گاه که خبر شهادت قیس بن مسهّر و رسیدن امام (علیه السلام) را به منطقه عذیب الهجانات و حاجز شنید به همراهی غلامش سعد، و بنا به قولی پسرش خالد، و مجمع بن عبدالله عائدی و عائذ بن مجمع و جنادة بن حارث سلمانی ازدی و غلام جنادة، به راهنمایی طرماح بن عدی به خدمت امام حسین رسیدند.

وقتی که به اردوی امام (علیه السلام) می رسیدند حرّ ریاحی خواست آن ها را از ملحق شدن به امام (علیه السلام) منع کند که امام (علیه السلام) فرمود، این ها یاران من هستند، دست از آن ها بازدار و گرنه کار ما به جنگ خواهد کشید، حرّ منصرف شد.

حضرت از آن ها سؤال کرد که از مردم کوفه چه خبر دارید؟ مجمع بن عبدالله گفت: اما اشراف و رؤسای کوفه رشوه های بزرگ دریافته و هماهنگ به جنگ با تو برخاسته اند. باقی مردم اگر چه دل های آنان با توست، ولیکن فرداست که بر روی تو شمشیر خواهند کشید.

عمرو بن خالد روز عاشورا خدمت امام (علیه السلام) رسیده و عرض کرد: یا اباعبدالله؛ فدایت شوم، قصد کرده ام که به شهدا از اصحاب تو ملحق شوم و کراهت دارم از آن که زنده بمانم و تو را تنها کشته شده ببینم، اکنون رخصتم فرما.

حضرت او را اجازه داد و فرمود: ما هم ساعتی بعد به تو ملحق خواهیم شد.

عمرو به میدان رفته و این رجز را خواند:

اِلَیْكَ یَا نَفْسُ اِلی الرَّحْمَانِ *** فَابْشَرَی بِالرَّوْحِ وَ الرَّیْحَانِ

الْیَوْمَ تُجْزَیْنَ عَلَی اَلاِحْسَانِ *** قَدْ کَانَ مِنْكَ غَابِرَ اَلزَّمَانِ

ص: ۳۲۸

ما خَطَّ فِي اللَّوْحِ لَدَی اَلدُّیَّانِ *** لاَ تَجْزَعِي فَکُلُّ حَيٍ فَاِنَّ

وَ اَلصَّبْرَ اُحْظِي لَكَ بِالاماني *** يَا مَعْشَرَ الازد بَنَى قَحْطَان

ای نفس بر تو باد سوی خدای رحمان و بشارت به راحتی و رفاه و آسایش بهشتی؛ امروز به احسان جزا داده می شوی، به تحقیق از تو سر زده در زمان گذشته اعمالی که در لوح الهی نوشته شده؛ بی تابی نکن ای نفس که هر زنده ای بالاخره می میرد؛ ای طایفه ازد بنی قحطان صبر در جهاد لذت بخش تر است از آرزوهای دنیا و از امان خواستن.

و آن گاه جهاد کرده و به شهادت رسید.

و بعد از او پسرش خالد عازم میدان شده و این رجز را خواند:

صَبْراً عَلَى اَلْمَوْتِ بَنَى قَحْطَانَ *** كَيْ مَا تُكَنُّوا فى رِضَى اَلرَّحْمَانِ

ذَى اَلْمَجْدِ وَ الْعِزِّ وَ الْبُرْهانِ *** وَ ذَى اَلْعُلَى وَ اَلطَّوْلِ وَ اَلاِحْسَانِ

يَا ابْتاقِدُ صِرْتُ فِي اَلْجِنَانِ *** فِي قَصْرِ رَبٍ حُسْنِ اَلْبُنْيَانِ

ای بنی قحطان بر مرگ در راه خدا صبر کنید تا باشید در رضای خدای رحمان؛ خدای با عظمت و عزّت و حجّت و بلند مرتبه و صاحب نعمت و احسان؛ ای پدر به تحقیق وارد بهشت شدی در قصرهای زیبا بنیان بهشت.

آن گاه جهاد کرد و بعد از پدرش شهید شد.

و امّا مولای عمرو بن خالد که سعد یا (سعید) بن عبدالله نام داشت بنا به نقل شیخ طوسی مردی بزرگوار و شریف و با همّتی بود که از عمرو بن خالد تبعیت کرد و به محضر حضرت امام حسین (علیه السلام) در کربلا رسید و در روز عاشورا به فیض شهادت نائل گشت. نام عمر بن خالد و سعد در زیارت ناحیه وارد شده است: (اَلسَّلاَمُ عَلَى عُمَرَ بْنِ خَالِدٍ اَلصَّيْدَاوَى وَ اَلسَّلاَمُ عَلَى سَعِيدٍ مولاه.)

عمرو بن خالد بن حکیم ازدی

از شهدای کربلاست. از طایفه بنی اسد و از مخلصان ولای اهل بیت بود و در کوفه موقعیّتی داشت. از قیام کنندگان همراه مسلم بود و پس از شهادت مسلم، پنهان شد. پس از شهادت قیس بن مسّهر از کوفه به استقبال کاروان حسینی بیرون رفت و در منزلگاه حاجز همراه غلامش سعد به امام پیوست. سپاه حرّ می خواست از پیوستن آن دو به یاران امام جلوگیری کند، امّا با حمایت امام، به سیّدالشّهدا (علیه السلام) پیوستند و در عاشورا در حملهٔ اوّل به شهادت رسیدند. نام او در زیارت ناحیه مقدّسه آمده است.

عمرو بن خالد بن حکیم بن حزام اسدی صیداوی

از بیعت کنندگان با مسلم بن عقیل بود. پس از شهادت مسلم بن عقیل و شنیدن ورود امام حسین (علیه السلام) به کربلا با جمعی از نزدیکان و یاران خود از کوفه به کربلا رفتند و در رکاب امام (علیه السلام) تا شهادت خود به دفاع از حریم اسلام و نصرت امام پرداختند. چنان که در زیارت ناحیه است که السّلام علی عمرو بن خالد الصیداوی. عمرو بن خالد از شرفا و بزرگان کوفه و از شیعیان نامدار است. سر انجام پس از نبرد با دشمنان به شهادت رسید.

عمروبن خلف

رخی مورخان نام او را در زمرهٔ شهدای عاشورا آورده اند.

عمرو بن سعد بن نفیل ازدی

قاتل حضرت قاسم بن الحسن (علیه السلام). قاتل آن حضرت را سعد بن عمرو بن نفیل ازدی هم گفته اند.

عمرو بن سعید اشدق

حاکم مکّه بود. وقتی از امام حسین (علیه السلام) پرسید: چه چیز سبب شد به مکّه آیی؟ فرمود: تا پناهنده به خدا و این خانه شوم: عَائِذاً بِاللَّهِ وَ بِهَذَالبِیتِ.

عمرو بن سعید با عدّه ای قصد کشتن امام (علیه السلام) را داشت. چون امام حسین (علیه السلام) از آن آگاهی یافت از مکّه خارج شد و فرمود: (لَئِنْ قَتَلَ خَادِجاً مِنْهَا بِشِبْرٍ اُحْبُ اَلیَ)، اگر یک وجب هم بیرون از مکّه کشته شوم، برایم محبوب تر است.

عمرو بن سعید بن عاص

در ایّامی که سیّدالشّهدا (علیه السلام) در مکّه بود، یزید عمروبن سعید را که والی مدینه بود، همراه با سپاهی به مکّه فرستاد و او را «امیر الحاجّ» قرار داد و سرپرستی امر حج را در موسم به او سپرد و توصیه کرد که هرجا به حسین (علیه السلام) دست یافت، او را ترور کند. امام حسین (علیه السلام) چون از ماجرا آگاه شد، برای این که حرمت خانه خدا با ریختن خونش زیر پا گذاشته نشود و نقشه سوءقصد ناکام بماند، به عمره اکتفا کرد و از مکّه بیرون آمد. وی از بدخواهان کینه توز نسبت به اهل بیت بود. پس از بازگشت اهل بیت به مدینه،

ص: ۳۲۹

وقتی گریه ها و ناله های بازماندگان شهدای کربلا را در سوگ حسین (علیه السلام) و کشتگانشان شنید، خندید و از روی شماتت و زخم زبان گفت: این شیون، مثل شیون روز مرگ عثمان است!

عمرو بن صبیح صدائی

به قولی وی قاتل عبدالله بن مسلم بن عقیل و عبدالله بن عقیل بن ابیطالب (علیه السلام) بوده است.

عمرو بن صبیح صیداوی

وی یکی از ده نفری بود که پس از شهادت امام حسین (علیه السلام) بر بدن مطهّر آن حضرت اسب تاختند.

به قولی وی قاتل جناب عبدالله بن مسلم بن عقیل و عبدالله بن عقیل بن ابیطالب بود.

مختار، این گروه را دستگیر کرد و دستور داد همه را به پشت بخوابانند و با میخ های آهنی دست و پایشان را به زمین کوبید و دستور داد اسب هایی با نعل آهنین، بر بدن های پلید آنان تاختند و آن قدر ادامه دادند تا به هلاکت رسیدند. سپس جسدهای آنان را با آتش سوزانید.

از جمله کسانی که سخت تحت تعقیب بود عمروبن صبیح از طایفهٔ صیداء است. عمر و گفته بود: من در کربلا بودم و بعضی از یاران حسین را با نیزه زدم و زخمی کردم، امّا کسی را نکشتم هنگام شب، وقتی که همه خواب بودند، خانه عمرو محاصره شد و عمر و در پشت بام خانه خواب بود و شمشیر را زیر سرش گذاشته بود. ناگهان، خود را در میان محاصره افراد مختار دید و تا خواست شمشیر را بردارد، یاران مختار زودتر از وی شمشیر را برداشته بودند. او سخت ناراحت شد و فریاد زد: ای شمشیر، خدا تو را لعنت کند که بد شمشیری بودی، با آن همه نزدیک بودن چه دور بودی! عمر و دستگیر شد و او را به نزد مختار آوردند.

مختار گفت او را زندانی کنند تا صبح وی را محاکمه و مجازات کند. فردا صبح مختار، بارعام داشت و همه یاران در جلسهٔ او بودند. دستور داد عمرو بن صبیح را بیاورید. عمرو را در حالی که دست بسته بود، جلوی مختار آوردند و عمر و فریاد زد: ای گروه کافران و بدکاران، اگر شمشیر در دستم بود، می دیدید چگونه با آن می جنگیدم و هرگاه مردن من به کشته شدن باشد، دوست ندارم کسی جز شما مرا بکشد، زیرا شما بدترین خلق خدا هستید، اما دلم می خواست که این سان بی سلاح، اسیر شما نبودم بلکه با شمشیر با شما مقابل می شدم.

این مرد خبیث و هتاک، سیلی به صورت عبدالله کامل (از یاران مختار) زد. ابن کامل، از حماقت و حمله این مرد خندید و دست او را گرفت و محکم آن را نگاه داشت. سپس این کامل رو به مختار

کرد و گفت: امیر این مرد مدّعی است در کربلا کسی را نکشته فقط با نیزه بعضی از یاران امام حسین (علیه السلام) را زخمی کرده است. دربارهٔ او چه دستور می دهید؟! مختار گفت: نیزه ها را بیاورید. نیزه داران آمدند. مختار گفت: آن قدر نیزه به او بزنید، تا بمیرد.

عمرو بن ضبیعه ضبعی تیمی

عمر و بن ضبیعة بن قیس بن ثعلبه تیمی بوده ولی تنقیح المقال او را از بنی تمیم دانسته است. احتمالاً اهل کوفه بود و اصالت یمنی داشت. او نیز هم چون جون بن حوّی، غلام امام حسین (علیه السلام)، وارد کربلا شد. وقتی که به امام حسین (علیه السلام) اجازه ندادند از همان راهی که آمده بود برگردد، عمر و فرصت را مناسب دید و با عده ای از دوستانش به سپاه امام (علیه السلام) پیوستند. در فضایل او نوشته اند که مردی شجاع و سوارکاری ماهر و صاحب نام در جنگ ها و غزوات بوده است.

عمرو در روز عاشورا و در حمله نخست به شهادت رسید و نام او در زیارت ناحیه مقدسه و رجبیّه وارد شده است.

[ضبعی: منسوب به ضبع بن وبره که تیره ای از قبیله قضاعة بوده و از اعراب قحطانی یمنی است.]

عمرو بن ضبیعهٔ تمیمی

از سوارکاران دلیر کوفه که از کوفه همراه سپاه عمر سعد بیرون آمد، ولی در کربلا به یاران امام حسین (علیه السلام) پیوست و در رکاب آن حضرت شهید شد. نامش در زیارت ناحیه مقدّسه هم آمده است. علّت پیوستن او به امام آن بود که دید سپاه کوفه نه شرایط امام را می پذیرد و نه می گذارد که او از جایی که آمده، به همان جا بازگردد.

عمرو بن ضبیعة بن قیس تمیمی

از دلاوران کوفه و از لشکریان عمر سعد بود و با مشاهدات وقایع در کربلا به اباعبدالله پیوست. او هم چون دیگر اصحاب پس از نبرد با مخالفان به شهادت رسید. نام او در زیارت ناحیه مقدسه

ص: ۳۳۰

چنین عنوان شده است: (اَلسَّلاَمُ عَلَيَّ عَمْرُو بْنُ ضُبَيْعَةَ اَلتَّمِيمِيُّ ...)

عمرو بن عبدالرّحمان

وی نماینده مصعب بن زبیر بود. قباع که خود از عمّال ابن زبیر بود در حادثه شکست مثنّی بن مخربة بن عبدی، هم پیمان مختار ثقفی، به دست نیروهای ابن زبیر، عمروبن عبدالرّحمان، و احنف بن قیس (ریش سفید مردم بصره) را خواست و به آنان مأموریت داد که بین مردم بصره صلح برقرار کنند.

عمرو بن عبدالله جندعی

از یاران و اصحاب امام حسین (علیه السلام) در قیام عاشورا. در چگونگی شهادت ایشان دو قول هست:

وی از قبیله جندع بود. جندع تیره ای از قبیله حمدان بود و در اصل از اعراب قحطانی یمنی هستند. بنی جندع از فرزندان مالک بن ذي بارق بن مالک بن جشم بن حاشد بن جشم بن خیران بن نوف بن حمدان، هستند.

قول مرحوم مامقانی و مرحوم سماوی که معتقدند عمر و قبل از روز عاشورا به سپاه امام (علیه السلام) ملحق شد و در روز عاشورا، به میدان جهاد شتافت و مخلصانه جنگید و بعد از اصابت ضربه ای بر سرش بر زمین افتاد. اقوامش او را از میدان به کنار آوردند و مدت یک سال نزد آنان بود که در پایان سال به شهادت رسید.

قول دوم از مرحوم ابن شهر آشوب است که مرحوم آیة الله خوئی هم آن را انتخاب کرده است: عمرو جندعی در حمله نخست روز عاشورا به شهادت رسیده است. به هر تقدیر، ایشان از شهدای کربلاست، مخصوصاً که در زیارت ناحیه مقدسه نامش تصریح شده است:

(السَّلاَمُ عَلَى الْجَرِيحِ اَلْمَأْسُورُ سَوَّارُ بْنُ اَبِي عُمَيْرٍ اَلنَّهْمِيِّ اَلْحَمْدَانِيِّ اَلسَّلاَمُ عَلَى المرَتبِ مَعَهُ عَمْرِو بْنِ عَبْدِاللَّهِ اَلْجُنْدَعَى)

از آن جایی که سوار هم بعد از شش ماه اسارت و جراحت به شهادت رسید، و در زیارت ناحیه عمر و جندعی بعد از ایشان ذکر شده، شاید معنی المرتب معه، عبارت باشد از «همرتبه با او» و در نتیجه عمرو جندعی نیز بعد از یک سال جراحت به شهادت رسیده است، لذا قول اول اصح است.

ابن شهر آشوب او راجز و شهیدان حمله نخست ذکر کرده است.

او احتمالاً ساکن کوفه بوده است چون اکثراً اعراب قحطانی و حمدانی، کوفی محسوب می شوند. به قولی او همان ابو ثمامه صائدی، یار وفادار، سیّدالشّهدا (علیه السلام) است.

عمرو بن عروة بن زبیر

وی برادر زاده عبدالله بن زبیر و از هواداران و نیروهای تحت امر او بود. هم او بود که پیغام تهدید ابن زبیر را به محمّد بن حنفیّه ابلاغ کرد. در این پیغام، ابن زبیر گفته بود که اگر محمّد بن حنفیّه و بنی هاشم تا فلان تاریخ تحت فرمان من در نیایند همه آن ها را در تونل زمزم زندانی می کنم و آن ها را زنده زنده با آتش می سوزانم.

عمرو بن قرظه انصاری

عمرو بن قرظه بن کعب بن عمرو بن عائذ بن زید بن مناة بن ثعلبه بن کعب بن الخزرج الانصاری حزرجی مدنی کوفی است.

اصلاً مدنی و ساکن کوفه بود. عمرو، ششم محرم وارد کربلا شد. پدرش از راویان حدیث و از اصحاب بزرگوار حضرت پیامبر (صلی الله علیه و آله) و حضرت علی (علیه السلام) و از مجاهدان احد و دیگر غزوات النبی (صلی الله علیه و آله) و در خلافت عمر به کوفه آمد و به تعلیم فقه مشغول بود و در جهادهای صِفّین، جمل و نهروان شرکت فعال داشته و در صِفَّین پرچمدار انصار بود و در سال ٢٤ ق ری را با ابوموسی فتح کرد و زمانی از طرف علی (علیه السلام) حاکم فارس بود و در سال ٥١ ق وفات کرد.

قرظه دو پسر به نام های عمر و و علی داشته، ولی بلاذری، برادر عمر و را زبیر نوشته است.

عمرو بن قرظه، در کربلا از یاران بسیار فعّال امام (علیه السلام) محسوب می شد؛ به طوری که همراه سعید بن عبدالله پاسداری و محافظت از امام (علیه السلام) را به عهده گرفت و در این راه چندین چوبه تیر به سر و سینه اش رسید و مجروح شد. آن گاه از امام (علیه السلام) اجازه جهاد خواست و عازم میدان شد و این رجز را خواند:

قَدْ عَلِمَتْ كَتِيبَةُ الانْصارِ *** انْ سَوْفَ احْمِى حَوْزَةَ اَلذِّمَارِ

ضَرْبَ غُلاَمٌ غَيْرُ نَكْسٍ شَارٌ *** دُونَ حُسَيْنٍ مُهْجَتِي وَ دَارِي

سپاه انصار باور دارند که من از اهل حرم دفاع می کنم؛ ضربت من ضربت جوانی سربلند و پیش آهنگ است، هستی، جان و مالم فدای حسین باشد.

آن گاه جهاد سختی کرد و به شهادت رسید.

عمر و قبل این که عازم میدان شود هر تیر و شمشیری که به جانب امام حسین (علیه السلام) می آمد، به جان می خرید. و یک مرتبه هم

امام (علیه السلام) او را برای تعیین وقت مذاکره، نزد عمر سعد فرستاد.

در این ملاقات امام (علیه السلام) ابن سعد را به نصرت خویش فراخواند. او عذر آورد. از جمله گفت که خانه ام خراب می شود، حضرت فرمود: من بنا می کنم. عمر سعد گفت: ملکم را می گیرند. امام فرمود: من بهتر از آن را از مال خودم در حجاز به تو خواهم داد، باز هم قبول نکرد.

و لذا عمرو بن قرظه در روز عاشورا تعریضاً بر عمر بن سعد، این رجز را می خواند: دون حسین مهجتی و داری؛ جانم و مالم فدای حسین. او هنگام شهادت به امام حسین (علیه السلام) عرض کرد:

یا ابن رسول الله، أَوَفَيْتُ؟

امام (علیه السلام) جواب فرمودند: (نَعَم اَنتَ أمامی فِی اَلْجَنَّةِ فَاقِرا رَسُولِ اَللَّهِ مِنِّی اَلسَّلاَمَ وَ اِعْلَمْهُ اِنِّي فِي اَلاِثْر)، یعنی:

ای پسر رسول خدا (صلی الله علیه و آله)، آیا وفا به عهد کردم؟ امام (علیه السلام) فرمود: بلی تو پیشاپیش من در بهشت هستی، سلام مرا به رسول خدا (صلی الله علیه و آله) برسان و به او عرض کن که من نیز بعد از تو می آیم.

نام او در زیارت ناحیه به صورت: السلام علی عمر بن کعب انصاری وارد شده است.

از اصحاب کربلای اباعبدالله و از جوانمردان شجاع است. پدرش نیز از اصحاب رسول الله (صلی الله علیه و آله) و اصحاب امیرالمؤمنین (علیه السلام) بود. عمر و یا عمر بن قرظه را در همه کتب اصحاب و تابعین و رجال نام بردند. مانند: اسدالغابه ابن اثیر و الاصابه عسقلانی و طبقات ابن سعد و در زیارت رجبیّه است: السّلام علی عمرو بن قرظه ...

همین عمر و بن قرظه در شب هفتم محرم که در میان دو لشکر خیمه زدند و امام حسین (علیه السلام) با جمع خود و عمر سعد با جمع خود در آن خیمه گفت وگو می کردند، در جمع امام حسین (علیه السلام) بود. شاید عمرو جمله معروف عمر سعد را که گفت «شاید ابن زیاد خانه ام را خراب کند» در آن جا شنیده باشد.

عمرو بن قیس

وی همراه پسر عمویش در منزلگاه قصر بنی مقاتل با امام حسین (علیه السلام) دیدار کرد. امام او را به نصرت خویش فراخواند، لیکن هم او و هم پسر عمویش بهانه آوردند که پیرمردیم و بدهکار و عیالمند، کالاهای مردم نیز در دست ماست. نمی دانیم چه خواهد شد؟ می ترسیم امانت مردم تباه شود! بدین گونه به امام، پاسخ سرد و ردّ دادند. حضرت نیز از آنان خواست که بروند تا ندای یاری خواهی حضرت را در کربلا نشنوند، چون هر که مظلومیت و تنهایی امام را ببیند و صدایش را بشنود امّا پاسخ ندهد و یاری نکند، سزاوار است که خداوند او را در دوزخ افکند.

عمرو بن کعب، نک: ابو ثمامه صائدی

عمرو بن کعب انصاری

از شهدا و اصحاب اباعبدالله در کربلا و عاشورای حسینی است. نام او در زیارت رجبیّه چنین آمده است: السّلام علی عمرو بن کعب (بدون واو). در کتب رجال نیز در نام او اختلاف است.

عمرو بن مالک ضبی

وی یکی از هواداران و نیروهای تحت امر ابن زیاد بود که در جنگ علیه نیروهای مختار بن ابو عبید ثقفی حضور داشت. بعضی از وقایع قیام مختار از زبان وی نقل شده است.

عمرو بن مُرّه جملی

وی از روایتگران وقایع عاشوراست. او گزارشی درباره شادمانی بریر در شب عاشورا از ابو صالح حنفی و او نیز آن را از غلام عبد ربّ انصاری آورده است. وی فراتر از صد روایت از امیرمؤمنان آورده و رجال شناسان، او را معتمد، راستگو و دانشمند شناخته اند.

عمرو بن مطاع جعفی

اصلاً یمنی بود و احتمالاً از اهالی کوفه است. وی از شهدای کربلاست.

در روز عاشورا از امام (علیه السلام) اجازه گرفت، بعد از مالک بن انس کاهلی به میدان رفت و مبارز طلبیده و این رجزها را قرائت کرد:

انَا بْنِ جَعْفٍ و ابِي مُطَاعٍ *** وَ فِي يَمِينِي مُرْهَفٌ قِطَّاع

و اسْمُرْ فِي رَاسِهِ لِمَاعٍ *** يُرِيَ لَهُ مِنْ ضَوْئِهِ شُعَاعٌ

الْيَوْمَ قَدْ طَابَ لَنَا الْقِرَاعُ *** دُونَ حُسَيْنٍ اَلضَّرْبُ وَ اَلسِّطَاعُ

يُرْجَى بِذَاكَ اَلْفَوْزُ وَ اَلدِّفَاعُ *** عَنْ حُرِّ نَارِحِينَ لاَ اِنْتِفَاعَ

صَلَّى عَلَيْهِ الملك اَلمُطَاع

یعنی: من فرزند مطاع جعفی هستم در دستم شمشیری بران و

ص: ۳۳۲

نیزه ای براق و درخشنده است؛ امروز گواراست دفاع از حسین (علیه السلام) و رستگاری و نجات از آتش را که چیزی غیر از عمل صالح به آن نفعی ندارد امیدوارم.

آن گاه جهادی سخت کرد و به شهادت رسید. و رخت از جهانی فانی به سرای جاودانی کشید.

نامش در شمار شهدای کربلا آمده است.

ابن شهر آشوب، مؤلّف بحار الانوار و خوارزمی نام او را ذکر کرده اند.

عُمره

او دختر نعمان بن بشیر انصاری و همسر باوفای مختار بن ابو عبید ثقفی بود. مردی به نام ابو علفه گوید: مصعب بن زبیر پس از کشته شدن مختار و یاران او و مسلّط شدن بر کوفه، دو همسر مختار را به نام ام ثابت و عمره را دستگیر کرد و پیش خود آورد و شخصاً آنان را محاکمه کرد.

مصعب خطاب به آنان گفت: دربارهٔ مختار چه می گویید؟! ام ثابت، همسر مختار، گفت: دربارهٔ او چه می توانم بگویم؟! هر چه شما می گویید من هم همان را می گویم.

مصعب به او گفت: برو تو آزادی. سپس رو به عمره همسر دوم مختار کرد و گفت تو دربارهٔ مختار چه می گویی؟! عمره گفت: خدا او را رحمت کند که بنده ای از بندگان صالح خدا بود.

مصعب که صراحت لهجه این زن را دید و سخنان او را شنید عصبانی شد و گفت او را زندانی کنید.

مصعب درباره این زن نامه ای به برادرش، عبدالله بن زبیر، نوشت و به دروغ در نامه نوشت که همسر مختار معتقد است که شوهرش پیغمبر بود درباره او چه کنم؟ عبدالله بن زبیر در جواب نوشت: او را اعدام کن.

سپس به دستور مصعب عمره همسر مختار را از زندان بیرون آوردند و به خارج از شهر کوفه نزدیک حیره بردند. مردی به نام مطر او را کشت و مطر از وابستگان خاندان بنی تیم الله بود. وی همسر مختار را با سه ضربت شمشیر به شهادت رساند و این زن قبل از کشته شدن داد و فریاد می کرد و می گفت: ای بابا، ای خانواده ام، آی قبیله ام اما فریادرسی نداشت.

ابان بن نعمان بن بشیر برادر این زن گویا در حادثه دستگیری خواهرش بود. خود را به مطر رساند و سیلی محکمی به چهره او نواخت و گفت: ای زنازاده! او را کشتی؟! خدا دستت را بشکند.

مطر ابان را گرفت و رها نکرد و به نزد مصعب برد و گفت: این به مادرم ناسزا گفته است و ...

مصعب گفت: جوان را آزاد کنید؛ زیرا حادثه ای وحشت بار دیده است. ماجرای قتل همسر مختار انعکاس زیادی در کوفه داشت و شعرا در این باره اشعاری سرودند.

عمیر بن حباب سلمیٰ

از هواداران قیام مختار بود. در زمان قیام مختار بن ابو عبید ثقفی، علیه نیروهای ابن زیاد، پس از آن که ابن زیاد شکست خورد و به هلاکت رسید، ابراهیم بن اشتر (فرمانده سپاه مختار)، پس از پیروزی بر تمام منطقه شمال و غرب عراق تسلّط یافت و موصل را مقرّ استانداری خویش قرار داد و در آن جا ماند؛ زیرا مختار، وی را به این سمت نصب کرده بود. سپس فرمانداران خود را به شهرهای جزیره اعزام نمود. عمیر بن حباب سلمی نیز فرماندار «کفر تو ثا» شد.

او رئیس و فرمانده طایفهٔ قیس بود. در زمان قیام مختار علیه نیروهای ابن زیاد، به همراه طایفه اش به نیروهای ابراهیم بن اشتر ملحق شد تا در به دست آوردن پیروزی سهیم شود.

یکی از پیشامدهای خوب این جنگ، پیوستن یکی از فرماندهان ارتش شام، همراه قبیلهٔ قیس به ارتش انقلاب بود. رئیس و فرمانده این طایفه، به نام عمیر بن حباب با هزار مرد جنگی در ارتش دشمن حضور داشتند و عمیر فرمانده جناح چپ ارتش شام بود.

این طایفه، در نزدیکی موصل زندگی می کردند و طایفهٔ قیس و رئیس این طایفه، کینه شدیدی نسبت به بنی امیه و آل مروان داشت (به خاطر ماجرای کشتار توّابین). وی به مجرّد شنیدن خبر نزدیکی ارتش ابراهیم به ارتش شام خوشحال شد و به ابراهیم اشتر پیغام محرمانه داد که من با شما هستم. ابراهیم از این پیام خوشحال شد و به عمیر پیام داد تا او را از نزدیک ملاقات کند. (منظور ابراهیم

بررسی جوانب امر بود که مبادا خدعه ای در میان باشد) عمیر، با کمال اشتیاق مخفیانه، به ملاقات ابراهیم شتافت و شبانه در خیمهٔ ابراهیم با او دیدار کرد. عمیر، همان شب با ابراهیم بیعت کرد و قول همکاری داد و قول داد که ما با قبیلهٔ خود، در سمت چپ ارتش دشمن هستیم و زمینه هزیمت آنان را فراهم خواهیم کرد. ابراهیم، برای این که از حسن نیّت عمیر، باخبر شود از او پرسید: ما هم اکنون در مقابل ارتش عظیم شام هستیم به نظر

ص: ۳۳۳

شما چگونه با دشمن برخورد کنیم و اضافه کرد: چطور است که ما به دور خود خندقی حفر کنیم و دو سه روزی را در خندق مقاومت کنیم تا دشمن را خسته نماییم و شکست دهیم؟!

عمیر که مردی کاردان و شجاع بود گفت: ابراهیم، هرگز این کار را نکن؟! ما برحق هستیم و برای خدا می جنگیم. دشمن آرزو دارد که ما این کار را بکنیم و جنگ را طولانی کند و معلوم است تعداد آنان چند برابر شما است و در جنگی طولانی، آنان پیروز خواهند شد. و طبیعی است در جنگ طولانی ارتش اندک، در مقابل ارتش انبوه، تاب مقاومت نخواهد داشت، پس بهتر آن است که هم چون صاعقه بر دشمن یورش برید و چنان رعب و وحشت در دل آنان افکنید که به یاری خدا هزیمت خواهند شد و شکست خواهند خورد.

عمیر اضافه کرد: دشمن همین که احساس کرد، شما جنگ را ادامه می دهید، یک روز شما حمله کردید و یک روز آنان، با جنگ انس می گیرند و آن حالت رعب و وحشت آنان تبدیل به قدرت و جرأت می شود و این کار خطرناکی است.

ابراهیم گفت: عمیر خوب فهمیدی احسنت. فهمیدم که تو خیر خواه منی و در پشتیبانیت صادق و استوار هستی.

و اضافه کرد: عمیر، مختار هم همین را به من سفارش کرد که یک باره بر دشمن هجوم بریم و فرصت را از آنان بگیریم.

عمیر در حالی که خوشحال به نظر می رسید، در جواب ابراهیم گفت: از رأی و نظر امیرتان پیروی کنید، زیرا او پیر جنگ و جنگ ها را تجربه کرده است و فراز و نشیب نبرد را خوب می داند. او تجربه اش از همه ما در مسائل نظامی، بیشتر است، همین فردا صبح به دشمن حمله کن.

و بدین سان آن شب عمیر از طرف قبیلهٔ قیس قول پیوستن را به ارتش انقلاب به ابراهیم داد و با ابراهیم خداحافظی کرد و به سوی قبیلهٔ خود رفت تا آنان را مهیّای همکاری با ارتش انقلاب کند.

دینوری در اخبار الطوال ماجرای پیوستن عمیر به ابراهیم را چنین نوشته است:

عمیر بن حباب و فرات بن سالم و یزید بن حصین همراه ابن زیاد بودند. فرات به عمیر گفت: تو بدیِ حکومت خاندان مروان، و سوءِنیّت ایشان را دربارهٔ قبیلهٔ ما دیده ای و اگر عبدالملک مروان پیروز شود، قبیلهٔ قیس بیچاره خواهند شد. و ما از این قبیله ایم، بیا برویم وضع ابراهیم اشتر را بررسی کنیم. چون شب شد آن دو (عمیر و فرات) با اسب های خود و فاصله میان ارتش شام تا ارتش ابراهیم، حدود چهار فرسخ بود و از کنار پادگان های شامیان عبور می کردند و هرگاه مأموران بازرسی از آن دو می پرسیدند: شما کی هستید؟! می گفتند: ما از پیشاهنگان امیر حصین بن نمیر هستیم. آن دو هنگامی که به اردوگاه ابراهیم رسیدند، دیدند آتش افروخته اند و ابراهیم در حالی که پیراهن زرد هراتی و بالاپوش گلداری بر تن و شمشیرش بر دوش بود ایستاده و لشکر خود را سازماندهی می کرد.

عمیر به ابراهیم نزدیک شد و پشت سر او ایستاد و ناگهان از پشت او را در بغل گرفت. ابراهیم بدون این که از جای خود تکانی بخورد، سر را برگردانده و پرسید: کیستی؟

عمیر گفت: عمیر بن حباب.

ابراهیم گفت: خوش آمدید، بنشین تا کارم تمام شود و پیش تو آیم. عمیر از او فاصله گرفت و همراه فرات در حالی که لجام های اسب های خود را در دست گرفته بودند، گوشه ای نشستند.

عمیر به فرات گفت: آیا هرگز مردی دلیرتر و استوارتر از این مرد (ابراهیم) دیده ای؟! با آن که من ناگهانی از پشت سر، او را گرفتم، کمترین تکانی نخورد و اعتنایی نکرد. فرات گفت: نه، من شجاعی چون او ندیدم!

ابراهیم کار خود را انجام داد و به نزد عمیر آمد و کنار وی نشست و با لحنی دوستانه به عمیر چنین گفت: ای ابو مفلس، چه چیز سبب شد که در این موقعیت نزد من بیایی؟!

عمیر گفت: وقتی وارد اردوگاه تو شدم سخت نگران و ناراحت شدم و این به این جهت است که از هنگامی که پیش تو آمدم تاکنون هیچ سخن عربی از افرادت نشنیدم و همراه تو همین عجمیان (ایرانیان) هستند. و حال آن که بزرگان و سران مردم شام، با حدود چهل هزار لشکر به جنگ تو آمده اند. چگونه می خواهی با این مردم با ارتش شام درگیر شوی؟!

ابراهیم گفت: به خدا سوگند، اگر یاری جز مورچگان نمی یافتم با شامیان به کمک همان مورچگان نبرد می کردم تا چه رسد با این گروه که در جنگ مردمی با بصیرتند.

همانا این مردمی که همراه من هستند، فرزندان سوارکاران و مرزداران ایرانی هستند و من سواران را با سواران، و پیادگان را با پیادگان، وارد نبرد خواهم کرد و پیروزی و نصرت از جانب خداوند است.

ص: ٣٣٤

عمیر گفت: می دانی که قبیلهٔ قیس، قبیله من هستند و ما در جناح چپ لشکر ابن زیاد، قرار داریم. فردا که جنگ آغاز شد به ما حمله ور نشوید که ما خود از جنگ می گریزیم تا لشکر شام شکست بخورد. ما به خاطر بدرفتاری خاندان مروان نسبت به قبیلهٔ خودمان، اصلاً مایل نیستیم که آنان در

این جنگ پیروز شوند و پیروزی تو را بیشتر دوست داریم. ابراهیم پذیرفت و آن دو همان شب به لشکرگاه خود برگشتند.

ابن زیاد، نیز لشکر هشتاد هزار نفری خود را آرایش نظامی داد. حصین بن نمیر سکونی را (که در کربلا نیز از فرماندهان لشکر شام و از قاتلان امام حسین (علیه السلام) بود) به فرماندهی میمنه (جناح راست لشکر) نصب کرد و عمیر بن حباب را به فرماندهی میسره لشکر گماشت (این مرد همان کسی است که در شب قبل از حمله با ابراهیم بیعت کرده بود) و شرحبیل بن ذیکلاع (که او نیز از جانیان فاجعه عاشورا بود) را به فرماندهی سواره نظام انتخاب نمود.

گماشتن عمیر بن حباب، به فرماندهی جناح چپ لشکر برای ابراهیم و ارتش انقلاب بسیار مهم بود، زیرا عمیر پنهانی قول پیوستن را به لشکر انقلاب به ابراهیم داده بود و در حقیقت او عامل نفوذی ابراهیم در لشکر شام بود. و خود عبیدالله، در قلب لشکر، مقابل نیروهای پیاده نظام، قرار گرفت و بدین ترتیب دو لشکر حق و باطل، با آمادگی کامل در مقابل هم قرار گرفتند.

عمیر بن طارق

وی از هواداران و فرماندهان تحت امر مختار بن ابو عبید ثقفی بود. وی را مختار با چهل نفر نیرو، برای آزادسازی محمّد بن حنفیّه از چنگ نیروهای ابن زبیر، مأمور کرد. نیروهای عمیر بن طارق توانستند محمّد بن حنفیّه را از زندان آزاد کنند.

عمیر بن عبدالله مذحجی کوفی

از اخیار و بزرگان و از اصحاب سلحشور و صالح و رزمنده عاشورای حسینی بود که پس از جنگ سخت و دلاورانه با دشمن به شهادت رسید.

او اصالت یمنی داشت و احتمالاً از اهالی کوفه است.

در روز عاشورا بعد از سعد بن حنظله تمیمی به میدان رفت و مبارز خواست و اشعار زیر را قرائت کرد:

قَدْ عَلِمت سَعْدٌ وَحِیَ مذْحِجٍ *** اِنّی لَدَی اَلْهَیْجَاءِ لَیْثٌ مُحَرَّجٌ

اُعْلُو بِسَیْفَی هامَّةِ المُدَجَّجِ *** وَ اتْرُكِ الْقَرْنَ لَدَی التَّفَرُّجِ

فَرِیسَةُ الضَّبُعِ الاَذِلِّ الاِعْرِجْ

قبیله سعد و مذحج باور دارند - من در هنگام نبرد شیری سختگیرم؛ شمشیر خود را به کاسه سر سلاح پوشیده فرود می آورم و هماورد و حریف را به راحتی خوراک کفتار لنگ می گردانم.

عمیر بعد از حملات سختی، چند نفر از دشمن را به هلاکت رسانید و به دست مسلم ضبابی و عبدالله بجلی به شهادت رسید.

ابن شهر آشوب، خوارزمی و مؤلّف بحارالانوار نام او را در شمار شهیدان آورده اند.

عمیر بن کناد

از شهدای روز عاشوراست. نام شریف او در زیارت رجبیه چنین آمده است: (اَلسَّلاَمُ عَلَی عُمَیْرِ بْنِ کَنَّادٍ.)

عمیر بن مطاع جعفی

از شهدای روز عاشورا و از اصحاب شجاع اباعبدالله و از صلحای حسینی است که در رجز روز عاشورا می گوید:

اَنَا عُمَیْرٍ وَ ابی مُطَاعٍ *** وَ فِي یَمِینِي صَارِمٌ قَطَّاعٌ

دُونَ اَلْحُسَيْنِ اَلضَّرْبُ وَ الصِّرَاعَ *** صَلَّى عَلَيْهِ اَلْمَلِكُ اَلْمُطَاعُ

یعنی: من عمیر فرزند مطاعم، که شمشیری بران در دست دارم؛ و در راه حسین (علیه السلام) که درود خدای متعال بر او باد نبرد می نمایم و جان می فشانم ...

عون بن جعفر

از شهدای کربلاست. پسر جعفر بن ابیطالب (جعفر طیّار) . مادرش اسماء بنت عمیس بود که در حبشه به دنیا آمد. جعفر طیّار او را در جنگ خیبر به حضور رسول خدا (صلی الله علیه و آله) آورد. پس از شهادت جعفر طیّار در جنگ موته، پیامبر خدا فرزندان او را طلبید. عبدالله، عون و محمّد را حاضر کردند. به دستور آن حضرت، سر هر سه را تراشیدند. پیامبر دربارهٔ عون فرمود: در خلقت و اخلاق بیه من است. در دوران علی (علیه السلام) به آن حضرت پیوست. حضرت خترش، امّ کلثوم، را به همسری او درآورد. عون در زمان امام حسن و سپس امام حسین (علیهما السلام) از یاران آن دو امام بود. همراه

ص: ۳۳۵

همسرش در کربلا حضور داشت. روز عاشورا از سیّدالشّهدا (علیه السلام) اجازه گرفت و به میدان رفت. نبردی دلاورانه کرد و به شهادت رسید. هنگام شهادت ٥٦ ساله بود.

معجم رجال الحدیث و تنقیح المقال او را از اصحاب حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) و شهدای کربلا نوشته اند.

عون بن عبدالله بن جعفر (علیه السلام)

مادرش حضرت زینب (سلام الله علیها) است. وقتی که امام (علیه السلام) از مکه به سوی کربلا حرکت کرد، در ذات عرق بود که عبدالله نامه ای را توسط دو پسرش، عون و محمد، به خدمت امام

(علیه السلام) ارسال کرد و از آن جایی که خودش معذور بود، پسرانش را به یاری امام (علیه السلام) فرستاد.

عون بعد از شهادت برادرش، محمّد، عازم میدان جهاد شد و در هنگام جنگیدن این رجز را می خواند:

اِنْ تُنْکِرُونِی فَاِنَّا ابْنُ جَعْفَرٍ *** شَهِیدُ صِدْقٍ فِی اَلْجِنَانِ اِزْهَر

یَطِیرُ فِیهَا بِجَنَاحٍ اَخضَر *** کَفَی بِهَذَا شَرَفاً فِي اَلْمَحْشَرِ

اگر مرا نمی شناسید، من پسر جعفرم، که از روی صدق شهید شد و در بهشت نورانی است؛

پرواز می کند با بال های سبز شرافت من، همین در محشر کافی است.

عون بعد از آن که ۲۱ نفر را از دشمن به هلاکت رسانید، به دست عبدالله بن قطنه طائی بنهانی شهید شد. نام عون در زیارت ناحیه مقدسه و رجبیّه با عالی ترین مضامین آمده است.

رجزی که هنگام نبرد می خواند چنین بود:

اَنْ تُنکِرُونِی فانابن جَعْفَرٌ *** شَهِیدُ صِدْقٍ فِی اَلْجِنَانِ اِزْهَر

یَطِیرُ فِیهَا بِجَنَاحٍ اَخضَر *** کفی بِهَذَا شَرَفاً فِي اَلْمَحْشَرِ

بنا به نقلی دیگر، قاتل او عبدالله بن قطنه تیهانی بوده است. طبری قاتل او را قطبه معرفی کرده است.

عون بن عقیل (علیه السلام)

مناقب و ناسخ التواریخ به نقل از تذکرة خواص الامّه، عون را از شهدای کربلا نوشته اند. او جزو کسانی است که شهادت آن ها در کربلا مورد تردید است.

عون بن علی بن ابیطالب (علیه السلام)

مادر عون، اسماء بنت عمیس بود. و بنا به نقل تنقیح المقال و ناسخ التواریخ: عون از امام (علیه السلام) اجازه مبارزه خواست. امام (علیه السلام) گریست و فرمود: «ای برادر، تسلیم مرگ شده ای؟ عون گفت: چگونه تسلیم مرگ نشوم در حالی که تو را بی یار و یاور می بینم.

امام (علیه السلام) به او اجازه داد. عون به میدان رفت و به سختی جنگید و افراد بسیاری از دشمن را از بین برد. سپس نزد امام (علیه السلام) برگشت تا بار دیگر امام (علیه السلام) را ببیند. امام (علیه السلام) از او خواست تا اندکی بیاساید، ولی عون گفت: ای برادر، آرزویم دیدار دوباره ات بود و اکنون که به آرزویم رسیده ام سزاوار نیست که پشت به جنگ کنم و از بخشش جان خودداری کنم. برادر تشنگی شدید عذابم می دهد، اجازه بده که جان خویش را فدا کنم. و امام (علیه السلام) اجازه داد و فرمود که اسب تازه نفسی در اختیار عون بگذارند.

عون دوباره به میدان رفت و حمله شدیدی کرد. مردی از لشکر عمر سعد به نام صالح بن سیّار که در زمان خلافت حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) به جرم شربخواری به دست عون شلاق خورده بود و از این رو کینه اش را در دل داشت، با دیدن عون، به فکر انتقام افتاد و با اسب به سوی عون تاخت. شمشیر را در هوا چرخاند و زبان به دشنام گشود. عون با ضربت نیزه ای او را به هلاکت رساند. پس از او بدر بن سیّار برادر صالح به خون خواهی برادرش شتافت که عون او را نیز به قتل رساند.

سرانجام مردی به نام خالد بن طلحه در کمین عون نشست و در فرصتی مناسب عون را به شهادت رسانید. عون در آخرین لحظات این گونه زمزمه می کرد: بِسْمِ اَللَّهِ وَ بِاللَّهِ وَ عَلَی مِلَّةِ رَسُولِ اَللَّهِ (صلی الله علیه و آله).

وی اوّلین کسی بود که پس از شهادت جمع بسیاری از یاران امام، از جمع برادرانش داوطلب رفتن به میدان شد.

عیاش بن جعده، نک: عباس بن جعده

عیاش بن خازم حمدانی

وی یکی از هواداران و یاران شجاع مختار بن ابوعبید ثقفی بود که در آخرین نبرد نیروهای مصعب بن زبیر با مختار، به قتل رسید.

عینیة

وی فرزند اسماء و برادر زن عبیدالله بن زیاد بود. در زمان قیام مختار بن ابو عبید ثقفی علیه نیروهای ابن زیاد، عینیة جزو نیروهای ابن زیاد بود. هنگامی که نیروهای ابن زیاد عقب نشینی

ص: ۳۳۶

کردند، عینیه، خواهر خود را که همسر عبیدالله می شد سوار کرد و به عقب برد.

عیوف بنت مالک

زن خولی بن یزید اصبحی بود. خولی کسی است که به روایتی سر مقدس امام حسین را در خانه خود پنهان کرد. منزل خولی در یک فرسخی کوفه بود. خولی به خانه خود آمد. شب بود، تصمیم گرفت صبح آن سر مطهّر را نزد ابن زیاد ببرد. خولی دو زن داشت یکی از زن های او انصاریّه (از مسلمانان مدینه) به نام عیوف بود و به اهل بیت نبوّت علاقه داشت. لذا خولی سر مقدّس امام را از او پنهان داشت و در میان تنور گذاشت. عیوف (آخرهای شب) نوری را مشاهده کرد که از تنور به سوی آسمان ساطع است. موضوع را فهمید و گریه کنان سر مبارک را در کنار خود نهاد و همسایه را بخواند و همگان بر عزیز زهرا گریه کردند و بر قاتلش لعنت فرستادند.

چون عیوف فهمید که همسرش سر حسین (علیه السلام) را به خانه آورده است، کینه او را به دل گرفت. خولی در ایام مختار پنهان بود. عیوف جای او را به یاران مختار خبر داد. این زن از آن هنگام

خولی سر اباعبدالله (علیه السلام) را آورده بود با او دشمن شده بود، بواسطه همکاری عیوف با نیروهای مختار بن ابوعبید ثقفی خولی دستگیر و از او انتقام گرفته شد.

ص: ۳۳۷

غ

غالب دهلوی (۱۲۱۲ - ۱۲۸۵ ق)

میرزا اسدالله خان نجم الدّوله دبیر الملک متخلّص به «غالب» بن عبدالله بیگ خان شاعر و نویسنده و محقّق مسلمان هندی، اصل او از توران است. نیاکان او ترک ایبک بوده اند و جدّش در زمان شاه عالم به دهلی هجرت کرد.

اسدالله در پنج سالگی پدر خود را از دست داد و تحت حمایت عمّ خود نصرالله بیگ خان صوبه دار آگره قرار گرفت. پس از مرگ وی، برای غالب، که نه ساله بود، از طرف پادشاه دهلی مقرّری ماهیانه ای تعیین شد. در سال ۱۲٦٤ ق واجد علی شاه در پاداش اشعار غالب، قراردادی با او منعقد کرد و مقرّری سالیانه برای او معیّن کرد و نوّاب رامپور چون شهرت شاعر را شنید در مقابل اشعار او در سال ۱۲۷٦ ق. حقوق ماهیانه برایش مقرّر کرد. غالب پس از مدّتی اندک اقامت در رامپور به دهلی بازگشت و به سن ۷۳ سالگی درگذشت و در جوار بقعهٔ خواجه نظام الدّین اولیا به خاک سپرده شد.

غالب هنوز دوره تحصیل خود را به پایان نرسانده بود که شعر گفتن را آغاز کرد. ولی هنر واقعی شعر او پس از شورش عظیم سال ۱۲۷٤ ق. به ظهور پیوست. وی پیشرو سبک نو در شعر اردوست و نخستین شاعری است که عقاید و نظریات فلسفی را در شعر اردو وارد کرده است. او را «پدر شعر اردو» می نامند. غالب در اشعار فارسی شیوهٔ شاعران سبک هندی را تتبّع می کرد. وی معاصر بابریان بود و در مدح آخرین پادشاه این سلسله، بهادرشاه دوم چند قصیده گفته است. وی کتبی هم به نثر

دارد که از آن جمله است: قاطع برهان که انتقادی است تند بر برهان قاطع. این کتاب موجب غوغایی عظیم بین محقّقان هند شد.

این شاعر از جمله شاعرانی است که در رثای سالار شهیدان حضرت اباعبدالله الحسین (علیه السلام) و یاران باوفایش شعر سروده است. در این جا نمونه ای از اشعار او ذکر می شود:

ای کج اندیشه فلک، حرمت دین بایستی *** علم شاه نگون شد، نه چنین بایستی

تا چه افتاد که بر نیزه سرش گردانند؟ *** عزّت شاه شهیدان به ازین بایستی

حیف باشد که فتد خسته ز توسن بر خاک *** آن که جولانگه او عرش برین بایستی

حیف باشد که زاعدا نم آبی طلبد *** آن که سایل به درش روح امین بایستی

ایّها القوم تنزّل بود، ارخود گویم *** میهمان بی خطر از خنجر کین بایستی

سخن این است که در راه حسین بن علی *** پویه از روی حقیقت ز جبین بایستی

چشم بد دور، به هنگام تماشای رخش *** رو نما سلطنت روی زمین بایستی

به اسیران ستمدیده پس از قتل حسین *** دل نرم و منش مهر گزین بایستی

چه ستیزم به قضا؟ ور نه بگویم غالب *** علم شاه نگون شد، نه چنین بایستی

***

وقت است که در پیچ و خم نوحه سرایی *** سوزد ز نفس نوحه گر از تلخ نوایی

وقت است که در سینه زنی، ال عبا را *** سرپنجه حنایی شود و رنگ هوایی

وقت است که جبریل ز بی مایگی درد *** غم را ز دل فاطمه خواهد به گدایی

وقت است که آن پردگیان کزره تعظیم *** بر درگهشان کرده فلک ناصیه سایی

از خیمه آتش زده عریان به در آیند *** چون شعله دخان بر سرشان کرده ردایی

جان ها همه فرسوده تشویش اسیری *** دل ها همه خون گشته اندوه رهایی

ای چرخ چو آن شد، دگر از بهر چه گردی؟ *** ای خاک چو این شد* دگر آسوده چرایی؟

خون گرد و فرو ریز اگر صاحب دردی *** برخیز و به خون غلت، گر از اهل وفایی

تنهاست حسین بن علی در صف اعدا *** اکبر تو کجا رفتی و عبّاس کجایی؟

توقیع شهادت که پیمبر ز خدا داشت ***از خون حسین بن علی یافت روایی

فریاد از آن حامل منشور امامت *** فریاد از آن نسخه اسرار خدایی

فریاد از آن زاری و خونابه فشانی *** فریاد از آن خواری و بی برگ و نوایی

غالب جگری خون کن و از دیده فرو ریز *** گر روی شناس غم شاه شهدایی

غروی اصفهانی (۱۲۹٦- ۱۳٦۱ ق)

آیت الله شیخ محمد حسین غروی اصفهانی مشهور به «کمپانی» و متخلص به «مفتقر»، فقیه و اصولی برجسته در کاظمین زاده شد و در نجف اشرف درگذشت.

وی بعد از فراگیری مقدمات در کاظمین برای ادامه تحصیل به نجف مهاجرت کرد. مدت سیزده سال در درس آیت الله العظمی آخوند خراسانی صاحب کفایة الاصول حاضر شد، و چندی بعد از وفات وی در دوره های متعدد سطوح عالی فقه و اصول را تدریس کرد. او فلسفه را نزد فیلسوف عارف، میرزا محمد باقر اصطهباناتی فراگرفت و همین تبحر او در فلسفه بر آثار و سبک بدیع اصولی وی تأثیر گذاشت.

دیوان اشعار فارسی و عربی او به چاپ رسیده است.

غروی اصفهانی از جمله شاعرانی است که در مصیبت سیّد و سالار شهیدان، امام حسین (علیه السلام) اشعار پرسوز و گدازی دارد. هم اکنون ترجیع بندی در مرثیهٔ سیّدالشّهدا (علیه السلام) از او به جای مانده است. غروی اصفهانی در این ترجیع بند به استقبال ترجیع بند حتشم کاشانی رفته و از او پیروی نموده که بند اوّل آن چنین سروده شده است:

از این چه آتش است که بر جان عالم است؟ *** باز این چه شعله غم و اندوه ماتم است؟

از این حدیث حادثه جانگداز چیست؟ *** باز این چه قصّه ای ست که با غصّه توأم است؟

این آه جانگز است که در ملک دل بپاست *** یا لشکر عزاست که در کشور غم است؟

آفاق پر ز شعلهٔ برق و خروش رعد *** یا نالهٔ پیاپی و آه دمادم است؟

چون چشمه، چشم مادر گیتی ز طفل اشک *** روی جهان چو موی پدر کشته درهم است

زین قصّه سر به چاک گریبان کروبیان *** در زیر بار غصّه قدِ قدسیان خم است

گلزار دهر گشته خزان از سموم قهر *** گویا ربیع ماتم و ماه محرّم است

ماه تجلّیِ مه خوبان بود به عشق *** روز بُروز جذبهٔ جانباز عالم است

مشکوةِ نور و کوکبِ درّیِ نشأتین *** مصباحِ سالکان طریق وفا حسین

غریب کوفه، نک: مسلم بن عقیل (علیه السلام)

غلام ترک، نک: اسلم ترکی

غلام سیاه، نک: جون بن حوّی

غلام عبدالرّحمان انصاری

وی از راویان وقایع عاشوراست. از او شادابی بریر در شب عاشورا، با دو واسطه روایت شده است.

غیلان بن عبدالرّحمان

از شهدای عاشورای ابو عبدالله الحسین است. چنان که در زیارت رجبیّه در کتاب اقبال سید بن طاووس است: (اَلسَّلاَمُ عَلَيَّ غَيْلاَنُ بْنُ عَبْدِالرَّحْمَانِ.)

ص: ۳۳۹

ف

اشاره

فاضلة، نک: زینب (سلام الله علیها)

فاطمه (سلام الله علیها)

فاطمه دختر حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام). این بانو همان گونه که طبری آورده است، دختر امیرمؤمنان است و ابو مخنف از او شرح مجلس شوم یزید را، به نقل از حارث بن کعب والبی ازدی

روایت کرده است. هم چنان که همین موضوع را نیز از امام سجّاد (علیه السلام) همین گزارشگر گزارش کرده است.

فاطمه (سلام الله علیها) (متوفی: ۱۱۷ ق)

فاطمه دختر امام حسین (علیه السلام). بانویی با شرافت که اهل ذکر و شب زنده داری و عبادت بود و روزها روزه می گرفت و از جمال باطن برخوردار و از اهل روایت و حدیث بود. در سفر کربلا در جمع اسیران اهل بیت بود و در کوفه نیز سخنرانی افشاگرانه و فصیح و رسایی ضدّ جنایت های ابن زیاد کرد و همه را به گریه انداخت. او همسر عموزاده خویش حسن بن حسن (علیه السلام) بود. او تا زمان امام صادق (علیه السلام) زنده بود. یک سال خیمه ای افراشت و در سوگ همسر از دست رفته خود به سوگ و ماتم نشست. در هفتاد سالگی در مدینه درگذشت و در بقیع به خاک سپرده شد.

از فاطمه (سلام الله علیها) اخباری دربارهٔ واقعه عاشورا رسیده است. از جمله: پس از شهادت پدرم لشکریان عمر سعد به خیمه ما ریختند و من دختری کوچک بودم، با گریه خلخال از پایم در می آوردند. گفتم: ای دشمن خدا چرا گریه می کنی؟ گفت: برای این که دختر پیامبر را غارت می کنم. گفتم: غارت مکن. گفت: می ترسم دیگری بیاید و این ها را درآورد!

فاطمه بنت حزام، نک: امّ البنین

فاطمه کلابیّه، نک: امّ البنین

فتحعلی خان صبا (۱۱۷۸ - ۱۲۳۸ ق)

ملک الشّعرا فتحعلی خان کاشانی، شاگرد صباحی کاشانی و ملک الشّعرای فتحعلی شاه قاجار بود. صبا علاوه بر دیوان قصاید، مثنوی های مشهوری دارد. مانند: شهنشاه نامه که حماسه ای است دینی درباره پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) و علیّ بن ابیطالب (علیه السلام)، عبرت نامه، گلشن صبا

(به تقلید بوستان). صبا نخستین شاعری است که ثمرهٔ نهضت بازگشت ادبی در اشعار او به قوّت تمام مشاهده می شود.

فتحعلی خان صبا از جمله شاعرانی است که در رثای حضرت سیدالشّهدا امام حسین (علیه السلام) شعر سروده است که در این جا به برخی از آن اشعار اشاره می شود:

پیرو فرمان یزدان، پیشوای دین حسین *** ماه برج مصطفی و درّ درج بو تراب

آن که بر نام همایون وی از عرش برین *** عقل کل آمد خطیب خطبة فصل الخطاب

هم علی را از علوّ منزلت قایم مقام *** هم نبی را از سمّو مرتبت نایب مناب

زیب آغوش بتول و گوشوار گوش عرش *** زینت دوش رسول و معنی امّ الکتاب

آخرای بیدادگر گردون، به پیش دادگر *** مصطفی را چون دهی زین جور بی پایان جواب؟

آل مروان را به لب از ساقی گلچهره، می *** آل طه را جگر از آتش حسرت کباب

ص: ۳٤۰

آفتاب روی او تابان ز رمح مشرکان *** باد یا رب منکسف، تا حشر روی آفتاب

روز محشر تا شفیع شیعیان گردد، کشید *** شافع یوم الحساب این ظلم های بی حساب

فتحعلی شاه (۱۱۸۵ - ۱۲۵۰ ق)

پسر حسینقلی خان جهان سوز و برادر زاده آغا محمدخان قاجار و دومین پادشاه سلسله قاجار است (حک: ۱۲۱۲ - ۱۲۵۰ ق) وی پیش از رسیدن به پادشاهی «باباخان» نامیده می شده و حکمران

فارس بوده است. او ادبا و شعرا را دوست می داشت و خود هم گاهی شعر می گفت. از اشعار اوست در واقعه کربلا:

شیر خدا کجاست که در دشت کربلا *** از چنگ گرگ یوسف خود را کند رها؟

***

هر سو دلا به نیزه سر سروری ببین *** غلتان به خاک و خون ز جفا، پیکری ببین

گریان به درد داغ پدر کودکی نگر *** دل ریش از فراق پسر مادری ببین

***

یا رب همیشه دیدهٔ خورشید تار باد *** تا روز حشر سینه گردون فگار باد

پیوسته چشم زال فلک از خدنگ آه *** تاریک هم چو دیده اسفندیار باد

پس از هجوم وهابی ها به کربلای معلا و تخریب و غارت حرم حسینی، هدایا و عطایای بسیاری از دربار قاجار به سوی عراق سرازیر شد. فتحعلی شاه قاجار طلاهای اختصاصی با روپوش قبّه و مناره های حسینی را بر حسب وصیت عمویش، آغا محمد خان قاجار که وقف کرده بود، به وسیله آقا محمد علی خان، رئیس دیوان خود با قوای دوهزار نفری از قبیله بلوچ که محمد علی خان رئیس آنان بود به کربلا فرستاد.

فجر فرهمند

از شاعرانی است که دربارهٔ واقعه کربلا اشعاری سروده است. از جمله:

متاب امشب ای مه که این رزمگاه *** ندارد دگر احتیاجی به ماه

زهر سوی مه پاره ای تابناک *** درخشد چو خورشید بر روی خاک

به هر گوشه شمعی برافروخته *** زهر شعله پروانه ای سوخته

همه جرعه نوشان بزم الست *** تهی کرده پیمانه، افتاده مست

به پایان رسانیده پیمان خویش *** همه چشم پوشیده از جان خویش

نه تنها ز جان بل که از هر چه هست *** به جز دوست یک باره شستند دست

دگر تا جهان است بزمی چنین *** نبیند به خود آسمان و زمین

متاب امشب این گونه، ای نور ماه *** برین جسم مجروح عریان شاه

فلک شمع خود را تو خاموش کن *** جهان را درین غم سیه پوش کن

بپوشان تو امشب رخ ماه را ** مگر ساربان گم کند راه را

مبادا که از بهر انگشتری *** به غم ها فزاید غم دیگری

فرات بن زحر بن قیس

وی یکی از هواداران و فرماندهان تحت امر امویان بود. در اوایل قیام مختار بن ابو عبید ثقفی، فرات بن زحر بن قیس، فرماندهی عده ای از شورشیان را به عهده داشت. سرانجام در درگیری های میان شورشیان و نیروهای مختار، فرات به هلاکت رسید.

فرات بن سالم

وی از بزرگان طایفهٔ قیس بود. فرات بن سالم و عمیر بن حباب، (در زمان قیام مختار علیه ابن زیاد) ابتدا جزو نیروهای ابن زیاد بودند. دینوری در اخبارالطّوال می گوید:

عمیر بن حباب و فرات بن سالم و یزید بن حصین در جنگ علیه نیروهای ابراهیم بن اشتر همراه ابن زیاد بودند.

فرات به عمیر گفت: تو بدیِ حکومت خاندان مروان و سوء نیّت ایشان را درباره قبیلهٔ ما دیده ای و اگر عبدالملک مروان پیروز شود، قبیلهٔ قیس بیچاره خواهند شد. و ما از این قبیله ایم،

ص: ۳٤۱

بیا برویم وضع ابراهیم اشتر را بررسی کنیم. چون شب شد آن دو (عمیر و فرات) با اسب های خود فاصلهٔ میان ارتش شام تا ارتش ابراهیم را که در حدود ٤ فرسخ بود از کنار پادگان شامیان عبور کردند و هرگاه مأموران بازرسی از آن دو می پرسیدند: شما کی هستید؟! می گفتند: ما از پیشاهنگان امیر حصین بن نمیر هستیم.

و این گونه فرات سبب شد که عمیر و نیروهای تحت فرمان او به سپاه ابراهیم بن اشتر بپیوندند.

فرزدق (۳۸ - ۱۱۰ ق)

نام وی ابوفراس همام بن غالب بن صعصعه تمیمی است. وی از شعرای اهل بیت (علیهم السّلام) و از محبّان خوشنام بود. در بین راه مکّه و عراق حضرت امام حسین (علیه السلام) با فرزدق (که از عراق می آمد) برخورد نمود.

پنجمین کسی که به امام حسین (علیه السلام) پیشنهاد کرد تا از رفتن به عراق منصرف شود، فرزدق بود. آن گاه که حسین بن علی (علیه السلام) از مکه به سوی عراق عازم حرکت بود و فرزدق نیز برای انجام عمل حج به طرف مکه می آمد، در خارج از شهر به خدمت آن حضرت رسید و در زمینهٔ حرکت وی سؤال نمود. امام (علیه السلام) در پاسخ فرزدق سخنانی ایراد کرد.

فرزدق می گوید: من در سال شصت با مادرم عازم مکه و انجام مراسم حج بودم به هنگامی که داخل محدوده حرم شدم و افسار شتر مادرم را به دست گرفته و می کشیدم به قافله حسین بن علی (علیه السلام) که از مکه به سوی عراق در حرکت بود برخوردم و به حضورش شتافتم و پس از سلام و تعارفات عرضه داشتم: یابن رسول الله! پدر و مادرم به فدای تو مَا أَعْجَلَكَ عَنِ الْحَجّ؟ (یعنی: انگیزه تو در این عجله و خارج شدن از مکه قبل از انجام مراسم حج چیست؟ امام فرمود: اگر تعجیل نمی کردم دستگیرم می ساختند.

فرزدق می گوید امام از من پرسید تو کیستی؟ عرض کردم مردی از ملت عرب.

فرزدق: اضافه می کند که به خدا سوگند امام در شناسایی من به همین اندازه بسنده کرد و در این باره چیز دیگری نپرسید.

سپس پرسید نظر مردم (عراق) نسبت به اوضاع چگونه است. گفتم خبر را از خبره اش می خواهی که دل های مردم با شما و شمشیرهایشان علیه شما و مقدرات در دست خداست که هر طور بخواهد انجام دهد.

امام در پاسخ من چنین فرمود: فرزدق درست گفتی! مقدرات در دست خداست و او هر روز فرمان تازه ای دارد که اگر پیشامدها بر طبق مراد باشد در مقابل نعمت های خداوند سپاسگزاریم و هم اوست مددکار در سپاس و شکرگزاری برای او. و اگر حوادث و پیشامدها در میان ما و خواسته هایمان حایل گردید و کارها طبق مرام به پیش نرفت باز هم آن کس که نیتش حق باشد، و تقوا بر دلش حکومت می کند از مسیر صحیح خارج نشده است.

فرزدق می گوید وقتی سخن امام بدین جا رسید، گفتم بلی گفتار شما درست است، خیر پیش!

آن گاه مسائلی چند درباره حج و غیر آن سؤال کردم و امام پس از پاسخ این سؤال ها مرکب خود را حرکت داد و خداحافظی نمودیم و از هم دیگر جدا شدیم.

فرزدق شاعری بزرگ و هوادار اهل بیت پیامبر (صلی الله علیه و آله) بود که در مدح امام سجّاد (علیه السلام)، قصیده معروف و بلند خویش را در مکه سرود و به دنبال آن به زندان افتاد و حضرت سجّاد (علیه السلام) برایش صله ای فرستاد. او در بادیه بصره در ۷۲ سالگی از دنیا رفت.

فزاری

از این مرد، خبر پیوستن زهیر بن قین را به اردوگاه نور از سدّی روایت می کند. و روایت بدین صورت آغاز می شود: رجل من بنی فزاره ... مردی از بنی فزاره چنین گفت.

فَصیحة، نک: زینب (سلام الله علیها)

فضل بن حسن بن عبیدالله بن عبّاس (علیه السلام)

نتیجه پسری حضرت ابو الفضل العبّاس (علیه السلام). فضل مردی فصیح، زبان آور، قویّ الایمان و بسیار شجاع بود. نسل وی با سه پسرش (جعفر، عبّاس اکبر، و محمّد) باقی ماند. یکی از فرزندان محمّد بن فضل، ابوالعبّاس فضل بن محمّد است که شخصیّتی خطیب و شاعر و ادیب بود. و در رثای حضرت ابو الفضل العبّاس (علیه السلام) شعرهایی جالب سروده است.

فضولی بغدادی (متوفی: ۹۷۰ ق)

محمد بن سلیمان متخلص «به فضولی بغدادی» شاعر معروف قرن دهم است که به سه زبان فارسی، ترکی و عربی شعر سروده. وی در

ص: ۳٤۲

عراق متولد شد و در کربلا درگذشت. کتاب حدیقة السّعداکتاب مقتلی است (به زبان ترکی) که به تقلید از کتابو وضة الشهدا حسین واعظ کاشفی نوشته است. دیوان او شامل قصاید، غزلیات، قطعات، رباعیات و ساقی نامه، در ترکیه به طبع رسیده است.

***

روی دلم باز سوی کربلاست *** رغبت بیمار به دارالشّفاست

گرد ره بادیه کربلا *** مخبر مظلومی آل عباست

ذکر لب تشنه شاه شهید *** شهد شفای دل بیمار ماست

اشرف اولاد بنی فاطمه *** سیّد آل علی المرتضاست

ای به رضای تو قضا و قدر *** وی همه کار تو به تقدیر، راست

بود دلت را به شهادت رضا *** نصرت دشمن اثر آن رضاست

ورنه کجا دشمن بدکیش را *** تاب مصاف خلف مصطفاست؟

بهر تو ماتمکده ای بیش نیست *** خانه دل کز غم و رنج و عناست

گریه کنان مردم چشم همه *** بهر تو پوشیده سیه در عزاست

مردم دیده همه مه ماتم زده *** دیده مردم همه ماتم سراست

دوست چه سان از تو شود ناامید؟ *** حاجت دشمن چو به لطفت رواست

کار فضولی به تو افتاده است *** چاره او کن که بسی بی نواست

***

السّلام ای ساکن محنت سرای کربلا *** السّلام ای مستمند و مبتلای کربلا

السّلام ای بر تو خار کربلا تیغ جفا *** السّلام ای کشته تیغ جفای کربلا

السّلام ای متّصل با آب چشم و آه دل *** السّلام ای خسته آب و هوای کربلا

السّلام ای غنچه نشکفته گلزار غم *** مانده از غم تنگ دل، در تنگنای کربلا

ریخت خون در کربلا از مردم چشم قضا *** از ازل این است گویا، مقتضای کربلا

چرخ خاک کربلا را کرد از خون تو گل *** کرد تدبیر نیاز آن گل، برای کربلا

سرورا، با یاد لب های به خون آلوده ات *** خوردن خون است کارم، چون گیای کربلا

یا شهید کربلا، از من عنایت کم مکن *** چون تو شاه کربلایی، من گدای کربلا

در دلم دردی ست استیلای بیم معصیت *** شربتی می خواهم از دارالشّفای کربلا

هست امّیدم که هرگز برنگردد تا ابد *** روی ما از کعبهٔ حاجت روای کربلا

***

آسوده کربلا به هر فعل که هست *** گر خاک شود نمی شود قدرش پست

می دارند و سبحه اش می سازند *** می گردانند از شرف دست به دست

فضّه

فضّه، کنیز حضرت زینب (سلام الله علیها) بود. در انوارالشّهادة آمده است که چون اهل و عیال امام حسین (علیه السلام) در آن حال نابسامان بماندند در شب یازدهم هیچ کس بر ایشان رحم نکرد. حضرت زینب (سلام الله علیها) فضّه را نزد عمر سعد فرستاد که ای عمر، ما امشب لباس و

خیمه و فرش نداریم، بر ما رحم کن و لباسی برای این اطفال بفرست. آن ملعون نخست اعتنایی نکرد امّا بعد خیمه نیم سوخته ای برای ایشان فرستاد.

فضیل بن خدیج

از وقایع نگارهای عاشوراست. در زمان قیام مختار نیز حضور داشته و بسیاری از وقایع این دوران از وی نقل شده است.

فضیل بن لقیظ

از هواداران قیام مختار و از افسران تحت امر ابراهیم بن اشتر بود. در جنگ سپاه مختار به فرماندهی ابراهیم بن اشتر علیه نیروهای

ص: ۳۴۳

ابن زیاد، ابراهیم، فضیل بن لقیظ را به فرماندهی نیروهای پیاده منصوب کرد.

فقیه عمّاره یمانی (متوفی: ۵۶۹ ق)

نجم الدّین ابو محمّد عمّارة بن حسن حکمی یمنی، از فقهای شیعه امامیّه بوده است. بعد از انقراض خلافت فاطمیان در مصر، برای آن ها مرثیه سروده و در مصر کشته شده است. از اشعار اوست در واقعه کربلا:

وَ قُعُودِهِمْ فِي رُتْبَةٍ نَبَوِيَّةٍ *** لَمْ يَبْنِهَا لَهُمْ ابوسفیان

أَضَافُوا بَعْدَ ذَلِكَ إِنَّهُمْ *** أَخَذُوا بِثَأْرِ اَلْكُفْرِ فِي اَلْإِيمَانِ

در جایگاه پیغمبر (صلی الله علیه و آله) نشستند در حالی که این مرتبت از پدرشان ابوسفیان به آن ها نرسیده بود؛

تا این که بعد از آن، خون بهای کفر را از ایمان گرفتند.

فکهیّه

او کنیز حضرت سیّدالشّهدا (علیه السلام) و مادر قارب غلام آن حضرت بود. فرزند فکهیّه در روز عاشورا به شهادت رسید.

فهیمة غیر مفهّمه، نک: زینب (سلام الله علیها)

فیّاض لاهیجی (متوفی ۱۰۷۲ ق)

ملا عبدالرزّاق بن علی لاهیجی متخلّص به فیّاض، از حکما و متکلّمانن بزرگ قرن یازدهم هجری است. او چون مدّت زیادی در قم به سر برده به قمی نیز مشهور است. فیّاض شاگرد و داماد صدرالدّین شیرازی بود و آثاری در حکمت و عرفان و نیز یک دیوان شعر فارسی از او به جای مانده است.

لاهیجی از جمله شاعرانی است که در مصیبت سید و سالار شهیدان حضرت امام حسین (علیه السلام) و یاران باوفایش در صحرای کربلا اشعار و مرثیه های فراوانی سروده است که در این جا به گوشه ای از آن ها اشاره می شود:

عالم تمام نوحه کنان از برای کیست؟ *** دوران سیاه پوش چنین در عزای کیست؟

نیلی چراست خیمه نُه توی آسمان؟ *** جیب افق دریده ز دست جفای کیست؟

از غم سیاه شد در و دیوار روزگار *** این تیره فام غمکده، ماتم سرای کیست؟

خون شفق به چهره ایّام ریختند *** گل های این چمن دگر از خار پای کیست؟

خون در تنی نماند و همان گریه در تلاش *** پیچیده در گلو نفس های های کیست؟

بر کف نهاده اند جهانی متاع جان *** دعوی همان به جاست، مگر خون بهای کیست؟

سر تا سر سپهر پر از دود ماتم است *** آخر خبر کنید که این ها برای کیست؟

گویا مصیبت همه دل های مبتلاست *** یعنی عزای شاه شهیدان کربلاست

***

آن شهسوار معرکة کربلا حسین *** مهمان نورسیده دشت بلا حسین

گلدسته بهار امامت به باغ دین *** آن نخل ناز پرور لطف خدا حسین

آن خو به ناز کرده آغوش جبرئیل *** آن پارهٔ دل و جگر مصطفا حسین

آن نور دیده دل زهرا و مرتضا *** یعنی برادر حسن مجتبا حسین

افتاده در میانه بیگانگان دین *** بی غمگسار و بی کس و بی آشنا حسین

شخص حیا و خسته خصمان بی حیا *** کان وفا و کشته تیغ جفا حسین

از کوفیان ناکس و از شامیان دون *** در کربلا نشانهٔ تمیر بلا حسین

از دشمنان شکسته به دل خار صد جفا *** وز دوستان ندیده نسیم وفا حسین

آنک جفای دشمن و اینک وفای دوست *** بی بهر هم ز دشمن و هم دوست یا حسین

زین درد، پای عشرت دنیا به خواب رفت *** این گرد تا به آینه آفتاب رفت

***

هر سال تازه خون شهیدان کربلا *** چون لاله می دمد ز بیابان کربلا

این تازه تر که می رود از چشم مابرون *** خونی که خورده اند یتیمان کربلا

ص: ٣٤٤

آمد فرود و جمله به دل های ما نشست *** گردی که شد بلند به میدان کربلا

این باغبان که بود که ناداده آب، چید *** چندین گل شکفته زبستان کربلا؟

داد آن گلی که بود گل دامن رسول *** دامن به دست خار بیابان کربلا

آبی که دیو و دد همه چون شیر می خورند *** آل پیمبر از دم شمشیر می خورند

***

از موج گریه، کشتی طاقت تباه شد *** وز دود آه، خانه دل ها سیاه شد

تا بود در جگر نم خون، وقف گریه شد *** تا بود در درون نفسی، صرف آه شد

تنها نه گرد غصه به آدم رسید و بس *** این غم غبار آینه مهر و ماه شد

پیغام درد تا برساند به شرق و غرب *** پیک سرشک، هر طرفی رو به راه شد

ایّام تیره شد چو محرّم فرا رسید *** این ماه داغ ناصیه سال و ماه شد

هر کس که گریه کرد درین مه ز سوز دل *** جبریل شد ضمان که بری از گناه شد

در گریه کوش تا بتوانی که در خوراست *** عذر گناه عمر ابد دیده تر است

***

فریاد از دمی که شهنشاه دین پناه *** در بر سلاح جنگ فروزان چو برق آه

آمد برون زخیمه وداع حرم نمود *** با خیل درد و حسرت و با خیل اشک و آه

بی اهتمام حضرت او اهل بیت شرع *** چون شرع در زمانه ما مانده بی پناه

این یک نشسته در گل اشک از هجوم درد *** آن یک فتاده از سر حسرت به خاک راه

اشک یکی گذشته ز ماهی از این ستم *** آه یکی رسیده از این غصّه تا به ماه

زین سوی شه ز خون جگر گشته سرخ روی *** زان سوی مانده خصم سیه کار، روسیاه

چشمی به سوی دشمن و چشمی به سوی دوست *** پایی به ره نهاده و پایی به بارگاه

غیرت کشیده گوشهٔ خاطر به دفع خصم *** حیرت گرفته این طرفش دامن نگاه

پایش رکاب خواهش و دستش عنان طلب *** تن در کشاکش حرم و دل به حربگاه

بگرفت دامن شه دین، بانوی حرم *** فریاد برکشید که ای شاه محترم

***

کای اهل بیت چون سوی یثرب گذر کنید *** اول گذر به تربت خیر البشر کنید

پیغام من بس است بدان روضه این قدر *** کاین خاک را به یاد من از گریه تر کنید

آن گه به سوی تربت زهرا روید زار *** آن جا برای من کف خاکی به سر کنید

وان گه روید بر سر خاک برادرم *** آن سرمه را به نیّت من در بصر کنید

وان گه به آه و نالهٔ جان سوز دل گسل *** احباب را ز واقعهٔ ما خبر کنید

گویید: کان غریب دیار جفا، حسین *** گردید کشته، چاره کار دگر کنید

ای دوستان، چو نام لب خشک من برید *** بر یاد من ز خون جگر، دیده تر کنید

هرگه کنید یاد لب چون عقیق من *** از اشک دیده دامن خود پرگهر کنید

هر ماتمی که تا به قیامت فرا رسد *** در صبر آن به واقعه من نظر کنید

در محنت مصیبت دور و دراز من *** هر محنتی که روی دهد مختصر کنید

از شیونی که در حرم آن گه بلند شد *** دل های قدسیان همگی دردمند شد

***

بعد از وداع کان شرف خاندان و آل *** آهنگ راه کرد سوی معرض قتال

ذوق شهادتش به سرافتاد در شتاب *** با شوق در کشاکش و با صبر در جدال

ص: ٣٤٥

در برکشیده آن طرفش شوق باب وجد *** دامن کشیده این طرف اندیشه عیال

تیغی چو برق در کف و تنها چو آفتاب *** چون تیغ رو نهاد بدان لشکر ضلال

ناگه زخیمه های حرم بیشتر ز حد *** آمد صدای ناله و افغان به گوش حال

برگشت شاه دین و بپرسید حال چیست؟ *** گفتند ناگهان که فلان طفل خردسال

از قحط آب گشته چو ماهی به روی خاک *** وز ضعف تشنگی شده چون پیکر هلال

بگریست شاه و بستدش از دایه بعد از آن *** آورد در برابر آن قوم بد فعال

گفت ای گروه بدکنش، این طفل بی گناه *** از تشنگی چو مو شده، از خستگی چو نال

آبی که کرده اید به من بی سبب حرام *** یک قطره زان کنید بدین بی گنه حلال

پس ناکسی ز چشمهٔ پیکان خون چکان *** آبی به حلق تشنه او ریخت بی گمان

***

رفتیّ و داغ بر دل پر غم گذاشتی *** ما را به روز تیره ماتم گذاشتی

رفتی تو شاد و در بر ما تیره کوکبان *** یک دل رها نکردی و صد غم گذاشتی

رفتی ز سال و مه چو شب قدر در حجاب *** وین تیرگی به ماه محرّم گذاشتی

رفتی ز بحر غصّه دیرینه برکنار *** ما را غریق اشک دمادم گذاشتی

جنّ و ملک ز هجر تو در گریه اند و سوز *** تنها نه داغ بر دل آدم گذاشتی

رفتی و روزگار یتیمان خویش را *** چون موی خویش، تیره و درهم گذاشتی

ما را به دست لشکر دشمن، غریب و خوار *** بی غمگسار و مونس و همدم گذاشتی

بود اهل بیت را به تو دل خوش ز هر ستم *** خوش بر جراحت همه مرهم گذاشتی

روح رسول از غم این غصّه خون گریست *** جان بتول زار چه گویم چون گریست

فیروزان ایرانی

از دلاوران و از غلامان آزاد شده امام حسین (علیه السلام) و از صالحانی است که در نبرد جانانه با دشمن جمعی را کشت و سرانجام شهید شد.

فؤاد کرمانی (۱۲۷۰ - ۱۳٤۰ ق)

میرزا فتح الله قدسی کرمانی متخلّص به «فؤاد» از عارفان دل سوخته که طبعی بسیار لطیف و شیوا داشت. این گوینده توانا در کرمان متولّد شد و پس از حدود هفتاد سال زندگی زاهدانه به رحمت حق پیوست. آرامگاهش در سه کیلومتری کرمان در دامنه کوه سیّد حسن قرار دارد. مجموعهٔ دیوان فؤاد به نام شمع جمع تاکنون بارها چاپ شده است. شعر فؤاد بسیار باحال و گیرا و دلنشین است و مراثی وی را باید در شمار بهترین مرثیه ها شمرد. از اشعار اوست در واقعه کربلا:

***

زنده در هر دو جهان نیست به جز کشته دوست *** کشته ام کشتهٔ او را که جهان زنده به اوست

از درِ دوست درآ، جلوه گه دوست ببین *** که رخ دوست نبینی مگر از دیدهٔ دوست

خضر ما تشنه دریا شد و ما تشنه وی *** وین زلال از دل دریاست که ما را به سبوست

چشمه ها چشم مرا هر سر مو از غم توست *** ای که در باغ تنت، چشمه خون هر سرموست

پیش ما از همه سو قبله جز روی تو نیست *** وجه اللّهی و روی تو عیان از همه سوست

تیر باران چو تنت از همه سو گشت حسین *** سوی حق روی دلت از همه و از همه سوست

گشت از خون تنت کرب و بلا دشت ختن *** اینک از تربت او صورت من غالیه بوست

سجده بر خاک تو شایسته بود وقت نماز *** ای که از خون جبینت به جبین آب وضوسه

هر کریمی نشود کشته بر آزادی خلق *** جز تو ای زنده که جود و کرمت عادت و خوست

بر لب خشک تو جیحون رود از چشم ترم *** هر کجا رهگذرم بر لب بحر و لب جوست

زخم شمشیر ندیدم که بدوزند به تیر *** جز جراحات عروق تو که این گونه رفوست

ص: ٣٤٦

تشنه اطفال تو در بادیه مردند و هنوز *** خضر بر چشمهٔ خضرای لبت بادیه پوست

ناوکم بر دهن آید، که نگویم به کسی *** اصغرت را ز کمان، تیر سه پهلو به گلوست

تیغ فولاد کجا، روی لطیف تو کجا؟ *** دل بر آن روی بگرید اگر از آهن و روست

***

زندهٔ جاوید کیست؟ کشته شمشیر دوست *** کآب حیات قلوب از دم شمشیر اوست

گر بشکافی هنوز خاک شهیدان عشق *** آید از آن کشتگان زمزمه دوست دوست

آن که هلاکش نمود ساعد سیمین یار *** باز به آن ساعدش کشته شدن آرزوست

بنده یزدان شناس موت و حیاتش یکی است *** زان که به نور خداش، پرورش طبع و خوست

آن شجری را که حق بهر ثمر پرورید *** بانگ «أنَا الحَق» زند تا ابد از مغز و پوست

عاشق وارسته را با سر و سامان چه کار؟ *** قصه ناموس و عشق، صحبت سنگ و سبوست

عاشق دیدار دوست، اوست که هم چون حسین *** زردی رخسار او، سرخ ز خون گلوست

دوست به شمشیر اگر پاره کند پیکرش *** منّت شمشیر دوست بر بدنش مو به موست

گر به اسیری برند عترت او دشمنان *** هر چه زدشمن بر او، دوست پسند دنکوست

تا بتوانی فؤاد در غم او گریه کن *** بر تو ازین آب رو، نزد خدا آبروست

***

قامتت را چو قضا بهر شهادت آراست *** با قضا گفت مشیّت که قیامت برخاست

راستی شور قیامت، ز قیامت خبری است *** بنگرد زاهد کج بین، اگر از دیده راست

خلق در ظلّ خودی محو و تو در نور خدا *** ماسوا در چه مقیمند و مقام تو کجاست؟

زنده در قبر دل ما، بدن کشته توست *** جان ماییّ و تو را قبر حقیقت، دل ماست

دشمنت کشت ولی نور تو خاموش نشد *** آری آن جلوه که فانی نشود نور خداست

بیرق سلطنت افتاد کیان را ز کیان *** سلطنت، سلطنت توست که پاینده لواست

نه بقا کرد ستمگر، نه به جا ماند ستم *** ظالم از دست شد و پایهٔ مظلوم به جاست

زنده را زنده نخوانند که مرگ از پی اوست *** بل که زنده ست شهیدی که حیاتش ز قفاست

دولت آن یافت که در پای تو سرداد ولی *** این قبا، راست نه بر قامت هر بی سروپاست

تو در اوّل سر و جان باختی اندر ره عشق *** تا بدانند خلایق که فنا شرط بقاست

تا ندا کرد ولای تو در اقلیم الست *** بهر لبّیک ندایت دو جهان پر ز صداست

رفت بر عرشه نی تا سرت، ای عرش خدا *** کرسی و لوح و قلم، بهر عزای تو به پاست

پایمالی ز عبودیّت و من در عجبم *** که بدین حال، هنوزت سر تسلیم و رضاست

***

بینش اهل حقیقت چو حقیقت بین است *** در تو بینند حقیقت، که حقیقت این است

من اگر جاهل گمراهم، اگر شیخ طریق *** قبله ام روی حسین است و همینم دین است

بوده پیش از گل من، سرخوش جامش دل من *** مستی ما به حقیقت زمیِ دیرین است

نه همین روی تو در خواب، چراغ دل ماست *** هر شبم نور تو شمعی ست که بر بالین است

ماسوا عاشق رنگند سوای تو حسین *** که جبین و گفت از خون سرت رنگین است

پیکرت مظهر آیات شد از ناوک تیر *** بدنت مصحف و سیمات مگر یاسین است

بادم از پیکر مجروح تو آید همه شب *** تا دم صبح که چشمم به رخ پروین است

باغ عشق است مگر معرکه کرب و بلا *** که ز خونین کفنان، غرق گل و نسرین است

بوسه زد خسرو دین بر دهن اصغر و گفت *** دهنت باز ببوسم که لبت شیرین است

شیر دل آب کند بیند اگر کودک شیر *** جای شیرش به گلو، آب دم زوبین است

از قفا دشمن و اطفال تو هر سو به فرار *** چون کبوتر که به قهر از پی او شاهین است

در خم طرّه اکبر، دل لیلا می گفت *** سفرم جانب شام و وطنم در چین است

می کشد غیرت دینم که بگویم به امم *** این جفا بر نبی از امّت بی تمکین است

***

نور وجود از طلوع روی حسین است *** ظلمت امکان، سواد موی حسین است

شاهد گیتی به خویش، جلوه ندارد *** جلوهٔ عالم فروغ روی حسین است

مشیِ قدم را وصول ذات قدم نیست *** جنبش سالک به جستجوی حسین است

ذات خدا، لایری است روز قیامت *** ذکر لقا بر رخ نکوی حسین است

جان ندهم جز به آرزوی جمالش *** جان مرا دل به آرزوی حسین است

عاشق او را چه اعتناست به جنّت *** جنّت عشّاق، خاک کوی حسین است

عالم و آدم که مست جام وجودند *** مستی این هر دو از سبوی حسین است

حضرت حق را به عشق خلق چه نسبت؟ *** مسئله عشق، گفت وگوی حسین است

عاشق او را چه غم ز مرگ طبیعت؟ *** زندگی عارفان به بوی حسین است

***

ای که به عشقت اسیر، خیل بنی آدمند *** سوختگان غمت، با غم دل خرّمند

هر که غمت را خرید عشرت عالم فروخت *** باخبران غمت، بی خبر از عالمند

در شکن طرّه ات بسته دل عالمی ست *** وان همه دلبستگان، عقده گشای همند

تاج سر بوالبشر، خاک شهیدان توست *** کاین شهدا تا ابد فخر بنی آدمند

عقد عزای تو بست سنّت اسلام و بس *** سلسلهٔ کاینات، حلقه این ماتمند

گشت چو در کربلا رایت عشقت بلند *** خیل ملک در رکوع پیش لوایت خمند

خاک سر کوی تو زنده کند مرده را *** زان که شهیدان او جمله مسیحا دمند

هر دم ازین کشتگان گر طلبی بذل جان *** در قدمت جان فشان با قدمی محکمند

محرم سرّ حبیب، نیست به غیر از حبیب *** پیک و رسل در میان، محرم و نامحرمند

***

ای یوسف جان که مصر دل مسکن توست *** آغشته به خون ز دست گرگان تن توست

دنیا ز بدن پیرهنت کند و هنوز *** جان در بدنش ز بوی پیراهن توست

***

آنان که به گوش دل شنیدند تو را *** رفتند و به پای دل رسیدند تو را

وان کوردلان که بر دلت تیر زدند *** دیدند تو را، ولی ندیدند تو را

***

آن کشته به چشم دل عیان است هنوز *** جان داد و غمش آتش جان است هنوز

گویی رود از حرم به میدان قتال *** خواهر ز قفایش نگران است هنوز

***

قومی که ندیده مهر، در مخفلشان *** بر ناقه عیان گشت رخ از محملشان

عالم چو نظیر گنجشان دید به علم *** در کنج خرابه داد، سر منزلشان

***

تا یاد شب و داعش اندر دل ماست *** در خواب شبم روز قیامت برپاست

چون صبح شود به دیده ام پنداری *** خورشید حسین است و زمین کرب و بلاست

ص: ۳٤۸

ق

قادر طهماسبی (فرید)

شاعر معاصر. از اشعار اوست در رثای عاشورا:

گواه سینهٔ عشق است داغداری ما *** به باغبانی درد است لاله کاری ما

تنور لاله درین فصل آن چنان داغ است *** که می چکد عرق از روی شرمساری ما

به راه خیزش ما گرچه نیزه کاشته اند *** جوی نکاسته از شور تکسواری ما

به رود بسته تاریخ داده درس شتاب *** در آبراه هدف، موج بی قراری ما

صفی ز لشکر عشقند باد و باران هم *** غریب نیست شتابند اگر به یاری ما

دهان به نغمه شادی دریده دشمن را *** بگو درآمد جنگ است سوگواری ما

شروع زندگی جاودانه با یار است *** درین غریب کشی، مرگ اختیاری ما

به زیر سایه طوبی قدان عاشورا *** نرسته سرو بلندی به استواری ما

صدا زدی که کسی هست یاری ام بدهد؟ *** بلی حسین من، آنک خروش آری ما

اگر چه دیر صلایت شنیده ایم، امّا *** بگیر هر چه غرامت ز خون جاری ما

بگو به دشمن مغلوب ما که در راه است *** هنوز حادثه زخم های کاری ما

گره ز جعد خم سر به مهر بگشایید ***که سرنهاده به شوریدگی خماری ما

امید منتظران، با ظهور خود بزدای *** غبار اشک، ز چشم امیدواری ما

«فرید» خطّ شهادت همیشه حایل باد *** میان خستگی و پای پایداری ما

قارب

از غلامان امام حسین (علیه السلام) و از شهدای کربلا. پدرش عبدالله، عبدالله بن اریقط لیثی دئلی راهنمای پیامبر (صلی الله علیه و آله) در هجرت ایشان از مکه به دینه بود. مادرش، فکهیه، نیز کنیز امام حسین (علیه السلام) و خدمتکار رباب، همسر امام (علیه السلام) بود.

قارب و مادرش در خدمت امام (علیه السلام) از مدینه به مکه و کربلا هجرت کردند. او در روز عاشورا در حمله نخست قبل از ظهر به شهادت رسید.

در زیارت رجبیّه و ناحیه مقدسه نام قارب چنین آمده است:

(اَلسَّلاَمُ عَلَی قَارِبِ مَوْلَی اَلْحُسَیْنِ (علیه السلام) بْنُ عَلِی (علیه السلام).)

قاسط بن زهیر

از اصحاب علی (علیه السلام) و از یاران امام حسین (علیه السلام) و از شهدای کربلا. و از اهالی کوفه و از فرزندان زهیر بن حرث تغلبی بود. تغلبی منسوب است به قبیله تغلب بن وائل، که از اعراب محدثان اند. قاسط شبانه به اتفاق دو برادرش، مُقسِط و کردوس، از کوفه به کربلا آمد و در روز عاشورا در حمله نخست جملگی به شهادت رسیدند. نام قاسط در زیارت ناحیه مقدسه وارد شده است.

قاسط بن ظهیر تغلبی

نک: قاسط بن زهیر

ص: ۳٤۹

قاسط بن عبدالله

نک: قاسط بن زهیر

قاسم بن بخیت

از راویان حماسهٔ کربلا. از او داستان انتقال سرهای مقدّس شهیدان کربلا به شام، گفتار یحیی بن حکم، سخن هند، همسر یزید، و داستان چوب نواختن او بر دو لب مبارک حسین (علیه السلام) به نقل از ابو حمزه ثمالی و عبدالله ثمالی روایت شده است.

قاسم بن حارث کاهلی

از اصحاب عاشورای حسینی و از صلحا و پاکان. نام او در شمار شهدای کربلا آمده است. برخی نیز او را همان قاسم بن حبیب ازدی دانسته اند.

در زیارت ناحیه و رجبیّه است نام او آمده است.

قاسم بن حبیب ازدی

از شیعیان شجاع و از شهیدان عاشورا. او اهل کوفه اما اصالتش یمنی بود.

قاسم بن حبیب در کوفه خود را جزو لشکریان ابن سعد قرار داد تا بتواند، برخلاف موانع ابن زیاد، به راحتی خود را به کربلا و امام حسین برساند.

نامش در زیارت ناحیه مقدّسه مذکور است.

قاسم بن حسن

فرزند امام حسن (علیه السلام) از رمله.

قاسم هنگام شهادت چهارده سال داشت ولی تربیت شده اهل بیت عصمت بود که بلیغ ترین بیانات و عالی ترین رشادت ها از خود در حادثه کربلا به جای گذاشت.

او که مرگ در راه خدا را شیرین تر از عسل می دانست، دنیا و دنیاطلبان را شکست سختی داد و خود را هم ردیف بزرگ ترین مربیان و مصلحان بشر در طول تاریخ قرار داد.

به استناد مقاتل، قاسم با شنیدن استغاثه عمویش، حسین (علیه السلام)، به یاری حضرت شتافت و با اصرار از امام اجازه مبارزه گرفت و در حالی که از شدت ظلم ستمکاران به خاندان عصمت می گریست، چنین رجز می خواند:

اَنْ تُنْکِرُونِی فَاِنّا اِبْنَ اَلْحَسَنِ *** سِبْطُ اَلنَّبِیِّ اَلْمُصْطَفَی اَلْمُؤْتَمَنُ

هَذَا حُسَيْنٌ كَالاَسِيرِ اَلْمُرْتَهَنِ *** بَيْنَ اناسٍ لاَسِقُوا صَوْبَ اَلْمَزَنِ

اگر مرا نمی شناسید (بدانید که) من فرزند حسن (علیه السلام) و نوه پیامبر برگزیده و امین ام؛

این حسین است که مانند اسیر در بند است؛ در دست مردمی که باران رحمت بر آن ها نبارد؛

به استناد بحار الانوار، قاسم ۳۵ نفر را به هلاکت رسانید؛ تا آن جا که خشم عمر بن سعد بن عروة بن نفیل ازدی را برانگیخت و عمر چنین گفت:

«به خدا سوگند من بر این جوان حمله می کنم و او را می کشم» عمر، سرانجام، در فرصتی با ضربت شمشیر سر مبارکش را شکافت؛ و شیبة بن سعد شامی نیزه ای بر پشت آن حضرت زد که از سینه اش بیرون آمد چنان که از اسب به زمین افتاد.

چون حضرت امام (علیه السلام) ندای یاری قاسم را شنید، به سمت عمر بن سعد شتافت و با ضربتی، ابتدا، دستش را از تن جدا کرد و سپس او را به هلاکت رساند.

قاسم در آخرین لحظات عمرش بود که امام (علیه السلام) خود را به او رسانید و فرمود:

سوگند به خدا سخت است بر عموی تو که او را دعوت کنی و نتواند اجابت کند و اگر اجابت بکند، یاری نتواند و اگر یاری کند سودی نبخشد و دور باد از رحمت خدا قومی که تو را کشتند.

در منابع دیگر آمده است که امام (علیه السلام) بر بالین قاسم، چنین فرمود: دور باد از رحمت خدا گروهی که تو را به قتل رسانیدند. جدت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و علی امیرمؤمنان در روز قیامت و رستاخیز دشمنشان باشد. به خدا سوگند بر عموی تو سخت است که او را به یاریت بخوانی و نتواند جواب دهد و یا آن گاه که جواب دهد سودی نبخشد. به خدا سوگند صدای استمداد تو مانند صدای استمداد کسی است که کشته شدگان از اقوام او زیاد و یاری کنندگانش کم باشد. خدایا همه

آنان را گرفتار بلا و عذاب خویش بگردان و کسی از آنان را نیامرز، هرگز آنان را مشغول مغفرت خویش قرار مده. صبر کنید ای اهل بیت من، بعد از این دیگر روی خواری را نخواهید دید.

پس از شهادت قاسم، امام (علیه السلام) او را در آغوش گرفت و به خیمه ای که شهدای اهل بیت در آن بود گذاشت.

قاسم بن محمد بن جعفر بن ابیطالب

از شهدای عاشورای حسینی و از صالحان خاندان نبوت و از

ص: ۳۵۰

نوادگان جعفر طیار. مادر قاسم امّ ولد و همسرش کلثوم صغری، دختر زینب (سلام الله علیها) بود که امام حسین (علیه السلام) او را به زوجیت قاسم درآورده بود. قاسم به همراه همسرش در کربلا حاضر بود که پس از نبرد سنگینی به شهادت رسید.

قاضی الحاجات

نک: عباس

قاضی جلیس (متوفی: ۵۶۱ ق)

ابوالمعالی عبدالعزیز بن حسین بن حباب اغلبی معروف به قاضی جلیس، از ندمای ملک طلایع بن رزّیک. او در هفتاد سالگی در مصر درگذشت. از اشعار اوست در رثای حسین (علیه السلام):

إِنْ ضَلَّ بِالعَجَلِ اليَهو *** د فَقَدِ اضَّلَكُمُ اَلْبَعِيرُ

أَيْمَارَ فَوْقَ الاَرضِ فِيهِ *** ض دَمُ اَلْحُسَيْنِ وَ لاَ تُمُورُ؟

أَمْ كَيْفَ إِذْ مَنَعُوهُ ور *** د الِمَاءُ لَمْ تَغُرِ اَلْبُحُورُ؟

(ای قوم) اگر یهودیان را گوساله ای گمراه کرد، باعث گمراهی شما یک شتر بود؛

آیا خون امام حسین (علیه السلام) بر زمین جاری می شود و زمین را ذوب نمی کند؟

یا چگونه است که هنگامی که او را از رسیدن به به آب منع کردند، آب دریاها خشک نشد؟

قباع

نماینده مصعب بن زبیر. وی نیرویی به فرماندهی عباد بن حصین و قیس بن هیثم برای مقابله با سپاه مثنی بن مخربة بن عبدی، که از هم پیمانان مختار و خون خواهان حسین بن علی (علیه السلام) بود، گسیل داشت. دو سپاه در مدینة الرّزق با یک دیگر مواجه شدند و جنگ سختی میان ایشان در گرفت که سرانجام با پیروزی عمّال ابن زبیر و شکست مثنّی جنگ به پایان رسید و سپاهیان ابن زبیر به سوی شهر بصره، به نزد قباع بازگشتند.

قبلة البرایا، ← نک: زینب (علیه السلام)

قتیل الاشقیاء، ← نک: حسین

قتیل العبرات، ← نک: حسین (علیه السلام)

قدامة بن ابی عیسی نصری

از هواداران و اُمرای تحت امر مختار بن ابو عبید ثقفی.

او فرماندار بهقباد بالا، بخشی از منطقهٔ بغداد (شامل منطقه خطرنیه، نهرین، عین التمر، فلوجه بالا و پایین و بابل) بود.

قدامة بن سعید

از یاران امام صادق (علیه السلام) و از راویان. او از نیای خود زائدة بن قدامة موضوع پیکار محمّد بن اشعث بر ضدّ مسلم، اسارت آن بزرگوار، تشنگی و آب خواستن او بر در استانداری کوفه، و آب دادن به او را روایت می کند.

تاریخ طبری از روایت او یاد می کند امّا خبر او را به پدر و یا نیای او اسناد نمی دهد.

قدامة بن مالک جشمی

از سران کوفه. او به پیشنهاد عبدالرّحمن بن شریح برای تأیید و کسب اجازه و بیعت با محمّدبن حنفیه، به همراه مختار، به نزد او رفت.

قرّة بن ابی قرّه غفاری، نک: عثمان بن فروه غفاری

قرة بن علیّ بن مالک جشمی

از یاران مختار در قیام او علیه ابن زیاد. پدر قرّه علی بن مالک جشمی در آن جنگ، فرمانده جناح چپ نیروهای مختار بود که از شهادت او، فرزندش قرّة بن علی، پرچم پدر را به دست گرفت و آن قدر جنگید تا به شهادت رسید.

قرّة بن قیس

از شاهدان واقعه کربلا:

او با امیر خویش حرّ، و به همراه سپاهی که به سوی حسین (علیه السلام) رهسپار بود، به کربلا رفت. او کسی بود که عمر، فرمانده سپاه اموی، او را به سوی پیشوای شایستگان فرستاد تا از او بپرسد که برای چه به آن جا آمده؟ و در اندیشه چیست؟ هنگامی که او نزد امام حسین (علیه السلام) آمد

و سلام کرد، پیر ایمان و جهاد، حبیب بن مظاهر او را به یاری حسین (علیه السلام) فراخواند امّا او نپذیرفت.

از او نقل شده است که اگر حرّ مرا از تصمیم شهادتمندانه و

ص: ۳۵۱

حقگرایانه و سرنوشت ساز خویش آگاه می کرد، من نیز به همراه او به یاری حسین (علیه السلام) می شتافتم.

قرّة عین المرتضی، نک: زینب

قرینة النّوائب، نک: زینب

قعقاع بن شور

از سرهنگان و طرفداران ابن زیاد. وی به همراه شبث بن ربعی و حجّار بن ابجر و شمر بن ذی الجوشن مأموریت یافتند تا از طرف ابن زیاد، قیام مسلم بن عقیل و یاران او را سرکوب کنند.

قعنب بن عمرو ثمری، نک: قعنب بن عمرو نمری بصری

قعنب بن عمرو نمری بصری

از شهدای کربلا. او از شیعیان بصره بود که همراه حجّاج بن بدر، نامه ای به خدمت اباعبدالله (علیه السلام) برد. آن دو نزد حضرت ماندند، تا آن که روز عاشورا در حملهٔ اوّل شهید شدند.

قعنب بن عمرو نمری، اهل بصره بود و نمری منسوب به قبیله نمر بن قاسط و از قبایل اعراب عدنانی و شمالی است. نام او در زیارت ناحیه مقدسه مذکور است.

قمر بنی هاشم، نک: عباس

قوامی رازی (متوفی: ٥٦٠ ق)

از شاعران معروف شیعی مذهب قرن ششم هجری. او در خدمت رجال و خاندان های بزرگ شیعی عراق به سر می برد. علاوه بر مناقب و مراثی خاندان رسالت، که قوامی به ذکر آن ها شهرت داشته، از وی قصاید متوسّطی در مدح و زهد و وعظ باقی مانده است. غزل های عاشقانه شیرین و مطبوعش در میان معاصران وی قابل توجّه به نظر می رسد. (١)

از اشعار اوست در رثای حسین (علیه السلام) و حماسه عاشورا:

روز دهم ز ماه محرم به کربلا *** ظلمی صریح رفت بر اولاد مصطفا

هرگز مباد روز چو عاشور در جهان *** کان روز بود قتل شهیدان کربلا

آن تشنگان آل محمّد اسیروار *** بر دشت کربلا به بلا گشته مبتلا

عریان بمانده پردگیان سرای وحی *** مقتول گشته شاه سراپرده عبا

هر گه که یادم آید از آن سیّد شهید *** عیشم شود منغّص و عمرم شود هبا

ای بس بلا و رنج که بر جان او رسید *** از جور و ظلم امّتِ بی رحم و بی حیا

در آرزوی آب، چنویی بداد جان *** لعنت بر این جهانِ به نفرینِ بی وفا

با هر کسی همی به تلطّف حدیث کرد *** آن سیّد کریم نکو خلق خوش لقا

تا آن شبی که روز دگر بود قتل او *** می دادشان نوید و همی گفتشان ثنا

بر تن زره کشیده و بر دل گره زده *** رویش ز غبن تافته، پشتش ز غم دوتا

خونش چکیده از سر شمشیر بر زمین *** یاقوت در نشانده ز مینا به کهربا

لب خشک ز آتش دل و رخ ز آب دیده تر *** دل با خدای برده و تن داده در قضا

بگرفته روی آب، سپاه یزید شوم *** بی آب چشم و سینه پر از آتشِ هوا

از نیزه ها چو بیشه شده حربگاهشان *** ایشان در او خروشان چون شیر و اژدها

بر آهوان خوب، مسلّط شده سگان *** بر عدل، ظلم چیره شده، بر بقا، فنا

این ها در آب تشنه و ایشان به خونشان *** از مهر سیر گشته وز کینه ناشتا

بر قهر خاندان نبوّت کشیده تیغ *** تا چون کنندشان به جفا سر ز تن جدا

آهخته تیغ بر پسر شیر کردگار *** آن باغیانِ باقیِ شمشیرِ مرتضا

میر و امام شرع، حسین علی که بود *** خورشید آسمان هدی، شاه اوصیا

۱- فرهنگ فارسیِ دکتر محمّد معین.

از چپ به راست حمله همی کرد چون پدر *** تا بود در تنش نفسیّ و رگی به جا

خویش و تبار او شده از پیش او شهید *** فرد و وحید مانده در آن موضع بلا

افتاد غلغل ملکوت اندر آسمان *** برداشته حجاب افق امر کبریا

بر خلد منقطع شده انفاس حور عین *** بر عرش مضطرب شده ارواح انبیا

خورشید و ماه تیره و تاریک بر فلک *** آرامش زمین شده چون جنبش هوا

زهرا و مصطفی و علی سوخته ز درد *** ماتم سرای ساخته بر سدره منتها

در پیش مصطفی شده زهرای تنگدل *** گویان که چیست درد حسین مرا دوا؟

فرزند من که هست تو را آشنای جان *** در خون همی کند به مصاف اندر، آشنا

از تشنگی روانش بی صبر و بی شکیب *** گرمای کربلا شده بی حدّ و منتها

او در میان آن همه تیغ و سنان و تیر *** دانی همی که جان و جگر خون شود مرا

زنده نمانده هیچ کس از دوستان او *** در دست دشمنانش چرا کرده ای رها؟

یکره بنال پیش خداوند دادگر *** تا از شفاعت تو کند حاجتم روا

گفتا رسول: باش که جان شریف او *** زان قتلگاه زود خرامد برِ شم

ایشان درین، که کرد حسینِ علی سلام *** جدّش جواب داد و پدر گفت: مرحبا

زهرا زجای جست و به رویش در اوفتاد *** گفت: ای عزیز ما، تو کجاییّ و ما کجا؟

چون رستی از مصاف و چه کردند با تو قوم؟ *** مادر در انتظار تو، دیر آمدی چرا؟

کارِ چو تو بزرگ، نه کاری بود حقیر *** قتلِ چو تو شهید، نه قتلی بود خطا

فرزند آن کسی که ز ایزد برای اوست *** در باغ وحی، جلوه طاووس «هل اتی»

آب فرات بر تو ببستند ناکسان *** آمیختند خون تو با خاک کربلا

نه هیچ مهربان که تولّا کند به تو *** نه هیچ سنگدل که محابا کند تو را

سینه دریده، حلق بریده، فتاده دست *** غلتان به خون و خاک، سر از تن شده جدا

بر سینه عزیز تو بر، اسب تاخته *** ای هم چو مصطفی ز همه عالم اصطفا

اندام تو چگونه بود زیر نعل اسب *** کز روی لعل تو نزدی گرد گل صبا؟

رخت و بنه به غارت و فرزند و زن اسیر *** در دست آن جماعت پر زرق بی حیا

اولاد و آل تو تحیّر شده زبیم *** وز آه سردشان متغیّر شده هوا

قیس بن اشعث، نک: شبث بن ربعی

قیس بن سعید

از هواداران و نیروهای تحت امر مختار بن ابو عبید ثقفی. او در آخرین نبرد نیروهای مصعب بن زبیر علیه مختار، پس از کشته شدن مختار به دست نیروهای ابن زبیر به اسارت درآمد. برادرش (اسود) نزد مصعب رفت و برای او امان گرفت. امّا قیس اسارت و سرانجام مرگ در کنار یارانش را برگزید.

قیس بن سهم

از هواداران و فرماندهان تحت امر مصعب بن زبیر. او در به شهادت رساندن شیعیان نقش مهمّی داشت.

قیس بن طهفه نهدی

از هواداران و فرماندهان تحت امر مختار بن ابو عبید ثقفی. قیس فرمانده تیپ مدنی ها بود که تحت فرماندهی ابراهیم اشتر با نیروهای ابن زیاد پیکار کرد.

قیس بن عبدالله حمدانی

از مردم یمن و از شهدای کربلا. نام او در زیارت رجبیّه آمده است.

ص: ۳۵۳

قیس بن مالک

از هواداران و فرماندهان تحت امر مختار. او در قیام مختار نقش مهمّی داشت.

قیس بن مسهّر صیداوی

از اصحاب گران قدر پیامبر (صلی الله علیه و آله) و امام حسین (علیه السلام). نام و شجرهٔ وی را چنین نوشته اند:

قیس بن مسهّر بن خالد بن جندب بن منقذ بن عمرو بن قیس بن الحرث بن ثعلبه بن دودان بن اسد بن خزیمه اسدی صیداوی (صیدا تیره ای از بنی اسد).

قیس به مسائل سیاسی اجتماعی، از زمانی که شیعیان کوفه بعد از مرگ معاویه در منزل سلیمان بن صرد خزاعی تجمع کردند، آگاه بود. او حامل دومین نامه از کوفیان به امام حسین (علیه السلام) در مکّه بود. هم چنین، وی مسلم بن عقیل را از مکه تا کوفه همراهی کرد و بعد از بیعت کوفیان با مسلم، حامل دعوت نامه مسلم به امام (علیه السلام) از کوفه به مکه بود. قیس از مکه همراه امام (علیه السلام) تا توقف گاه حاجز آمد و نامه امام (علیه السلام) را به کوفه برد. او بعد از شهادت مسلم به دست حصین بن نمیر در قادسیه شناسایی و دستگیر، و نزد ابن زیاد برده شد.

قیس هنگام دستگیری نامه را معدوم کرد تا دشمن از محتوای نامه آگاه نشود.

پس از دستگیری او را نزد عبیدالله بن زیاد بردند. ابن زیاد پرسید نامه کجاست؟ قیس گفت:

از بین بردم تا ندانی که در آن چه بوده. ابن زیاد پرسید: برای که بود؟ گفت برای مردمی که نام آن ها را نمی دانم.

تلاش والی کوفه برای دستیابی به نام کسانی که مخاطب نامه بودند بی نتیجه ماند. ابن زیاد از او خواست که یا نام اشخاص را بگوید یا بر منبر رود و در حضور مردم حسین بن علی و امام حسن و علیّ بن ابیطالب (علیه السلام) را لعن کند وگرنه کشته خواهد شد. او رفتن بر منبر را پذیرفت. او بر منبر پس از حمد و ثنای الهی، بر حسین بن علی و امام مجتبی و امیرالمؤمنین (علیه السلام) درود فرستاد و عبیدالله زیاد و پدرش را لعنت کرد و مردم را به یاری سیّدالشّهدا فراخواند.

او گفت: ای مردم، حسین بن علی بهترین خلق خداست و مادر او فاطمه دختر پیغمبر است. من فرستاده او هستم و او را در حاجز گذاشته ام، اکنون برای نصرت او بپاخیزید، آن گاه عبیدالله و پدرش را لعنت کرد و بر امیرالمؤمنین (علیه السلام) درود فرستاد.

ابن زیاد امر کرد تا او را از بالای قصر پایین انداختند و استخوان هایش در هم شکست و سرانجام به دست عبدالملک بن عمیر لخمی به شهادت رسید.

خبر شهادت قیس را مجمع بن عبدالله عائذی در منزل عذیب الهجانات به عرض امام حسین (علیه السلام) رسانید و امام، در حالی که می گریست، فرمود:

بارالها، منزل نیکویی برای ما و شیعیان ما آماده فرما و در قرارگاه رحمتت ما و آنان را جمع کن که تو بر همه چیز توانایی.

نام قیس بن مسهّر در دو زیارت ناحیه و رجبیّه وارد شده است.

به روایت طبری امام حسین (علیه السلام) بعد از شنیدن خبر شهادت قیس چنین فرمودند:

(فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَى نَحْبَهُ وَ مِنْهُمْ مَن يَنْتَظِرُ وَ مَا بَدَّلُوا تَبْدِيلاً - اَللّهُمَّ اجْعَل لَنا. وَ لَهُمُ الجَنَّةَ مَنزِلَنا وَ اجمَع بَينَنا وَ بَيْنَهُم في مُسْتَقَرِّ رَحمَتِكَ وَ رَغائِبِ مَذْخورِ ثَوَابِكَ؛)

بعضی پیمان خود را به آخر بردند و بعضی دیگر در انتظارند. هرگز تغییر و تبدیلی در پیمان خود ندارند. خدایا برای ما و شیعیان ما بهشت را منزل فرما و ما و آن ها را در قرارگاه رحمتت جمع فرما و بخشش ها و ثواب های فراوان را برای ما ذخیره فرما.

قیس بن هیثم

از عمّال مصعب بن زبیر قباع، نماینده ابن زبیر، نیرویی به فرماندهی قیس بن هیثم و عباد بن حصین برای مقابله با سپاه مثنی بن مخربة بن عبدی، که از هم پیمانان مختار و خون خواهان حسین بن علی (علیه السلام) بود، فرستاد. دو سپاه در مدینة الرّزق به یک دیگر برخورد کردند و جنگ سختی میان ایشان در گرفت که سرانجام با پیروزی عمّال ابن زبیر و شکست مثنّی جنگ به پایان رسید و سپاهیان ابن زبیر به شهر بصره، به نزد قباع بازگشتند.

در این جنگ مصعب، قیس بن هیثم را به فرماندهی عشایر و طوایف خارج از بصره، منصوب کرده بود.

ص: ٣٥٤

ک - گ

کارستن نیبور

او در سال ١١٧٩ ق (١٧٦٥ م) جهانگرد آلمانی از راه خلیج فارس وارد بصره شد و با کشتی بادی از طریق نهر فرات به نجف اشرف آمد و سپس از راه حلّه به کربلا رفت.

این جهانگرد آلمانی کربلا را با وجود فراوانی درختان خرما و سکنه شهر به نجف مثال زده است. وی شهر کربلا را این گونه توصیف می کند:

این شهر پنج درب داشت. اطراف صحن چراغان بود و شبکه های بدیع و جالبی اطراف آن قرار داشت. دور تا دور صحن را خانه های علما و سادات فرا گرفته بود و در باب ورودی اصلی، یک شمعدان بزرگ وجود داشت که شمع های زیادی در آن روشن بود.

کاشفی

حسین بن علی بیهقی، مشهور به واعظ و متخلّص به کاشفی، از علما و خطیب معروف ایرانی. او صاحب کتاب روضة الشّهداء است. این کتاب درباره تاریخ خاندان پیامبر و مراثی اهل بیت (علیهم السلام) است.

در این کتاب مرثیه هایی راجع به شهیدان کربلا و حضرت امام حسین (علیه السلام) وجود دارد که وعّاظ و مرثیه خوانان از آن ها بسیار سود می جویند؛ و از همین رو کسانی که از این کتاب در خواندن مراثی استفاده می کردند روضه خوان نامیده می شدند.

کامل

از شهدای عاشورا. او غلام نافع بن هلال بن نافع الجملی المذحجی بود که به همراه مولایش پس از نبردی سخت با دشمن

در رکاب سیّدالشهدا به شهادت رسید.

کاملة ←، نک: زینب

کُبری ←، نک: زینب

کثیر بن اسماعیل کندی

از هواداران و فرماندهان تحت امر مختار. او در آخرین جنگ مصعب بن زبیر علیه مختار در منطقهٔ حمّام اعین فرماندهی نیروهای پیاده را به عهده داشت.

کثیر بن شهاب بن حصین حارثی

مزدور عبیدالله بن زیاد در کوفه. او باعث دستگیری و کشتن عبدالاعلی بن یزید کلبی در کوفه شد. در زمان حرکت مسلم بن قیل در کوفه، او طرفداران خویش را از قبیلهٔ مذحج گردآورده بود تا مردم را وادارد که از طرفداری و حمایت مسلم بن عقیل دست بردارند.

کثیر بن عبدالله شعبی

از راویان و شاهدان حماسه کربلا. او سخنرانی زهیر بن قین را به نقل از علی بن حنظله بن اسعد شبامی روایت کرده است. کثیر شهادت حسین (علیه السلام) را شاهد بود.

طبری از هشام بن عوانه آورده است که او سواری جسور و بی باک بود که به هنگام پیکار چیزی جلودارِ او نبود. هنگامی که عمر بن سعد، سر کرده سپاه تبهکار اموی، از افسران و سران سپاه خواست تا نزد حسین (علیه السلام) بروند و از او بپرسند که برای چه هدفی

ص: ۳۵۵

به این جا آمده و در پی چیست؟ همه آنان از رویارویی با سالار شهیدان شرمسار بودند و نپذیرفتند و تنها کثیر بن عبدالله شعبی پذیرفت تا امام را ملاقات کند. او گستاخی را به جایی رساند که عمر سعد گفت: به خدا سوگند اگر بخواهی، حاضرم او را غافلگیر کنم و از پای درآورم. او در پی مأموریّت خویش به اردوگاه نور روی آورد. و خواست مسلّح به حضور امام (علیه السلام) وارد شود،

که یکی از یاران حق در برابرش ایستاد و دلیرانه به او دستور داد، سلاح خویش را به زمین نهد. اما او نپذیرفت.

در احوال او آورده اند که وی به همراه مهاجر بن اوس زهیر قرآن پژوه حق جو را به شهادت رسانید.

کردوس بن زهیر تغلبی (یا: کرش بن زهیر تغلبی / کرش بن ظهیر تغلبی)

از اصحاب امام علی (علیه السلام) و امام حسین (علیه السلام) و از شهدای کربلا. او از اهالی کوفه و از فرزندان زهیر بن حرث تغلبی (منسوب به قبیل تغلب بن وائل، از اعراب قحطان) بود.

دو برادر کردوس، قاسط و مُقسِط از اصحاب امیرالمؤمنین (علیه السلام) بودند که در رکاب آن حضرت در جنگ های سه گانه شرکت داشتند. پس از شهادت علی (علیه السلام) در کوفه ماندند. چون خبر آمدن امام حسین (علیه السلام) را به کوفه شنیدند، شب عاشورا مخفیانه خود را به امام رساندند و در روز عاشورا به فیض شهادت نائل آمدند. نام کردوس در زیارت ناحیه مقدسه وارد شده است.

کِرِم چَندگاندی (۱۸٦۹ - ۱۹٤۸م)

مشهور به مهاتماگاندی رهبر ملّی و معنوی هند. گاندی از انگلستان موفق به کسب لیسانس حقوق شد و مدتی وکیل دادگستری و عضو کنگره ملّی هند بود. او بنیانگذار استقلال هند از راه مقاومت منفی بود. این رهبر سیاسی جهان، درباره عاشورا می گوید:

من برای مردم هند چیز تازه ای نیاوردم فقط نتیجه ای را که از مطالعات و تحقیقاتم درباره تاریخ زندگی قهرمانان کربلا به دست آورده بودم ارمغان ملت هند کردم. اگر بخواهیم هند را نجات دهیم واجب است همان راهی را بپیماییم که حسین بن علی پیمود.

کسایی مروزی (۳٤۱ - ح: ۳۹٤ ق)

ابوالحسن یا ابواسحاق کسایی مروزی شاعر پارسی گوی قرن چهارم هجری. او در مرو متولّد شد. وی نخست مدّاح سامانیان و نیز مداح عبدالله بن احمد عتبی وزیر نوح بن منصور بود، لکن بعدها از مدّاحی دست کشید و به سرودن اشعاری در پند و اندرز و مدح و رثای اهل بیت (علیهم السلام) پرداخت. او یکی از بزرگ ترین گویندگان ادب فارسی در قرن چهارم و نخستین شاعر پارسی زبان است که مرثیهٔ عاشورایی سروده است. با توجه به شواهد قطعی تاریخی و آثار این سخنور بزرگ، تردیدی در تشیّع او وجود ندارد. از اشعار او در حدود ۲۰۰ بیت باقی مانده است.

بیزارم از پیاله وز ارغوان و لاله *** ما و خروش و ناله، کنجی گرفته مأوا

دست از جهان بشویم، عزّ و شرف نجویم *** مدح و غزل نگویم، مقتل کنم تقاضا

میراث مصطفی را، فرزند مرتضی را *** مقتول کربلا را، تازه کنم تولاً

آن میر سر بریده، در خاک و خون تپیده *** از آب ناچشیده، گشته اسیر غوغا

تنها و دل شکسته، بر خویشتن گرسته *** از خانمان گسسته وز اهل بیت و آبا

از شهر خویش رانده وز ملک برفشانده *** مولی ذلیل مانده، بر تختِ ملک مولی

مجروح خیره گشته، ایّام تیره گشته *** بدخواه چیره گشته، بی رحم و بی محابا

صفّین و بدر و خندق حجّت گرفته با حق *** خیل یزید احمق، یک یک به خونش کوشا

پاکیزه آل یاسین، گمراه و زار و مسکین *** وان کینه های پیشین، آن روز گشته پیدا

آن پنج ماهه کودک، باری چه کرد، ویحک *** کز پای تا به تارک، مجروح شد مفاجا؟

بیچاره شهربانو، مصقول کرده زانو *** بیجاده گشته لولو، بر درد ناشکیبا

آن زینب غریوان، اندر میان دیوان *** آل زیاد و مروان نظّاره گشته عمداً

مؤمن چنین تمنّا هرگز کند؟ نگو، نی *** چونین نکرد مانی، نه هیچ گبر و ترسا

ص: ٣٥٦

آن بی وفا و غافل، غرّه شده به باطل *** ابلیس وار جاهل، کرده به کفر مبدا

رفت و گذاشت گیهان، دید آن بزرگ برهان *** وین رازهای پنهان، پیدا کنند فردا

تخم جهان بی بر، این است و زین فزون تر *** کهتر عدوی مهتر، نادان عدوی دانا

بر مقتل ای کسایی، برهان همی نمایی *** گر هم بر این بپایی، بی خار گشت خرما

مؤمن درم پذیرد تا شمع دین بمیرد *** ترسا به زربگیرد، سمّ خر مسیحا

تا زنده ای چنین کن، دل های ما حزین کن *** پیوسته آفرین کن بر اهل بیت زهرا

کعب بن ازدی

از سپاهیان عمر سعد در کربلا. او روز عاشورا با بریر بن خضیر جنگید و او را به شهادت رساند. برخی قاتل بریر را کسی غیر از کعب بن جابر ازدی آورده اند.

کعب بن طلحه

از سرهنگان و فرماندهان سپاه کوفه (بنی امیه). او چند هزار نیرو را رهبری می کرد.

کعبة الرّزایا، نك: زینب

کفیلة السجّاد، نک: زینب

کمال الدّین اصفهانی (متوفی: ٦٣٥ ق)

اسماعیل بن جمال الدّین محمّد بن عبدالرزاق اصفهانی، ملقّب به خلّاق المعانی، شاعر پارسی گوی ایرانی قرن ششم هجری. او و پدرش، جمال الدین عبدالرّزاق ،از قصیده سرایان مشهور بودند. سبب شهرت او را به خلّاق المعانی آن دانسته اند که در شعر وی معانی دقیقه مضمر است که بعد از چند نوبت مطالعه ظاهر می شود. از جملهٔ ممدوحان او رکن الدّین مسعود از آل صاعد اصفهان، جلال الدّین منکبرنی خوارزمشاه، حسام الدّین اردشیر از آل باوند و اتابک سعد بن زنگی هستند. وی دورهٔ وحشتناک حمله مغول را درک کرد و به چشم خویش قتل عام

مردم اصفهان را به دست مغولان به سال ٦٣٣ ق. دید و خود نیز به دست مغولی به قتل رسید. کمال الدّین در آوردن معانی دقیق و باریک اندیشی مهارت دارد و در التزامات صعب و تقیید به آوردن مفاهیم مشکل، چیره دست است. دیوان او به طبع رسیده است.

این شاعر توانمند ایرانی اشعار زیادی را در رثای شهیدان کربلا و حضرت امام حسین (علیه السلام) سروده است که از آن جمله است:

این واقعه هایل جانسوز ببینید *** وین حادثهٔ صعب جگر سوز ببینید

بر باز ببینید ستم کردن گنجشک *** بر شیر، شغالان شده پیروز ببینید

آن سلطنت و قاعده حکم که دی بود *** وین عجز و پریشانی امروز ببینید

ز دود دل خلق درین ماتم خون بار *** یک شهر پر از آتش دلسوز ببینید

ور عیسی یک روزه ندیدی که سخن گفت *** نقّالی این طفل نوآموز ببینید

***

چون محرّم رسید و عاشورا *** خنده بر لب حرام باید کرد

وز پی ماتم حسین علی *** گریه از ابر وام باید کرد

لعنت دشمنانش باید گفت *** دوستداری تمام باید کرد

***

اگر کسی پسری را از آن تو بکشد *** به عمر خویش ره لعنتش رها نکنی

اگر کشنده فرزند مصطفی ست یزید *** حدیث لعنت و نفرین او چرا نکنی؟

تو بر کشنده فرزند خود مکن لعنت *** چو بر کشنده فرزند مصطفی نکنی

کمیت بن زید اسدی (٦٠ - ١٢٦ ق)

شاعر برجسته شیعی عرب در عصر اموی. سروده هایش دربارهٔ اهل بیت و مرثیه امام حسین (علیه السلام) معروف است. کنیه او ابوالمستهّل و اهل کوفه بود. از هواداران بنی هاشم بود و با سروده هایش آنان را می ستود. مشهورترین شعرش هاشمیّات است. گفته اند که کمیت بهترین شاعران اوّلین و آخرین است و او اوّل کسی است که استدلال و احتجاج در شعر را به شیعه آموخته است. در وی

ص: ٣٥٧

ویژگی هایی بود که هیچ شاعری نداشت: خطیب بنی اسد، فقیه شیعه، سوارکاری دلیر، بخشنده و تیرانداز بی نظیر. این شاعر بزرگ، زبان شعری خویش را در راه دفاع از مکتب و ولایت بیان فضایل عترت و مظالم دشمنان خاندان پیامبر به کار گرفت. ائمه نیز، او را می ستودند. کمیت در سال شهادت امام حسین (علیه السلام) به دنیا آمد و به برکت دعای امام سجّاد (علیه السلام) پایان

عمرش ختم به شهادت شد. او که مدّتی متواری بود، در ایّام خلافت مروان به شهادت رسید و در کوفه، داخل مقبرهٔ بنی اسد دفن شد. اما باقر (علیه السلام) در حق او دعا فرمود که:(لاَزَلْتُ مُؤَيَّداً بِرُوحِ الْقُدُسِ مَا ذَبَبْتَ عَنَّا اَهْلَ اَلْبَيْتِ) ؛ همواره تا زمانی که از خاندان ما دفاع می کنی، مؤیّد به روح القدس باشی. هم چنین روایت شده است که در ایام تشریق، خدمت امام صادق (علیه السلام) رسید و اجازه خواست که دربارهٔ آن خاندان شعری بخواند. حضرت اهل بیت را جمع کرد تا آنان هم بشنوند. کمیت اشعار خود را خواند و حاضران گریستند. امام صادق دست به دعا بلند کرد و گفت: (اَللَّهُمَّ اغْفِرْ لِلْكُمَيْتِ ماقِدَمَ وَ ما آخَرُ وَ ما السِّرُّ وَ ما اَعْلَنَّ وَ اعْطِهِ حَتي يُرْضِي.)

خدایا، گذشته و آینده کمیت را ببخشای و از نهان و آشکار او درگذر و به او آن قدر عطا کن تا راضی گردد.

ذَهَبَ اَلَّذِينَ يُعَاشُ فِی اَكْنَافِهِمْ *** لَمْ يَبْقَ الا شَامِتٌ او حَاسِدٌ

وَ بَقَی عَلَی ظَهْرِ اَلْبَسِيطَةِ واحِدٌ *** فَهُوَ اَلْمُرَادُ وَ أَنْتَ ذَاكَ اَلْوَاحِدُ

بَنِي هَاشِمٍ رَهْط اَلنَّبِيِّ فَإِنَّنِي *** بِهِمْ وَ لَهُمْ اِرْضَی مِرَاراً وَ اغْضَبْ

فَقُلْ لبْنَی امية حَيْثُ كَانُوا *** وَ إِنْ خِفْتَ اَلْمُهَنَّدَ وَ اَلْقَطِيعَا

أَجَاعَ اَللَّهُ مَنِ اِشْبَعْتُمُوه *** وَ أَشْبعْ مِنْ بُجُورِكُمْ أَجِيعا

کسانی که پناه مردم بودند رفتند و جز شماتتگران و حاسدان کسی نمانده است.

و بر گسترهٔ زمین یکی باقی ماند که مقصود و آرزوی من است و آن یکی تو هستی؛

خشنودی و خشم من همواره به خاطر بنی هاشم و برای آنان است زیرا خاندان و پیروان راستین پیامبرند؛

به بنی امیّه در هر جا که هستند بگو، حتّی اگر می ترسی که بر شمشیر بکشند یا تو را از خود برانند، (بگو) الهی کسی که شما او را سیر کردید همیشه گرسنه بماند و آن که از ستم شما گرسنه مانده سیر شود.

کنانة بن عتیق تغلبی

کنانة بن عتیق بن معاویة بن الصامت بن قیس التغلبی (منسوب به قبیله تغلب بن وائل و عدنانی) از اصحاب پیامبر و امام حسین (علیه السلام) و از شهدای معمّر عاشورا. وی اهل کوفه بود.

کنانه و پدرش، عتیق، از صحابه حضرت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) و از مجاهدین غزوه احد بودند. کنانه مردی پهلوان، از عباد کوفه و قاری قرآن کریم بود. او قبل از عاشورا وارد کربلا شد و در همان روز در حمله نخست به شهادت رسید. نام او در زیارت رجبیه و ناحیه مقدّسه آمده است:

کورت فریشلر

مستشرق آلمانی. وی از جمله کسانی است که درباره تاریخ اسلام تحقیقات کرده است. او دربارهٔ قیام عاشورا و نحوه رویارویی سپاهیان امام حسین (علیه السلام) و لشکریان ابن زیاد برداشتی دارد که خالی از اشکال نیست و در این باره به راهی رفته که نتیجهٔ منطقی از آن دریافت نمی شود.

فریشلر می گوید: ... امّا می دانیم که ساحل رودخانه از طرف سربازهای عمر سعد اشغال شده بود نه برای این که مانع از این شوند که کاروان حسین (علیه السلام) از آب رودخانه استفاده نمایند بلکه نگذارند که کاروان حسین (علیه السلام) در ساحل غربی راه، از میدان جنگ عقب نشینی نمایند.

کیسان

مکنّی به ابو عمره، از مشاورین و رئیس پلیس برجسته مختار. به گفته برخی، او مختار را به قیام ترغیب و راهنمایی می کرد و به همین دلیل، شاید، مختار ملقب به کیسان بود.

کیسان در آخرین جنگ مصعب بن زبیر علیه مختار در منطقهٔ حمّام اعین، فرماندهی ارتش موالی (ایرانیان) را به عهده داشت.

گاندی [مهندس کار مچاند گاندی]

گلبن کازرونی

ملّامحمّد کاظم گلبن شاعر دوستدار اهل بیت. تاریخ تولّد و

ص: ۳۵۸

درگذشت او معلوم نیست اما او در سال ۱۲٦٦ ق زنده بود. گلبن در کازرون متولد شد و در چهارده سالگی به قصد سیاحت به هندوستان و شامات و حجاز و عراق رفت. او در هفتاد سالگی به کازرون بازگشت و در همان جا درگذشت.

از جمله اشعار اوست در رثای امام حسین (علیه السلام):

از پشت زین چو قوّت بازوی دین فتاد *** خورشید آسمان برین بر زمین فتاد

روی جهان نخست سراسر سیاه گشت *** پس جنبشی در آینه ماء و طین فتاد

خورشید مضطرب شد و عقل از میان گریخت *** قبض امانت از کف روح الامین فتاد

هر کس که بود فکر و گمان از قیامتش *** آن لحظه از گمان، به خیال یقین فتاد

گیبون، ادوارد (۱۷۳۷ - ۱۷۹۱ م)

مستشرق انگلیسی. این مورّخ مشهور درباره حماسه عاشورا می گوید:

در طی قرون آینده بشریت و در سرزمین های مختلف شرح صحنه حزن آور مرگ حسین موجب بیداری قلب خونسردترین خوانندگان خواهد شد. فاجعه تکان دهنده امام حسین (علیه السلام)، علیرغم تقدم زمانی و اختلاف موقعیّت جغرافیایی، حتی عواطف کسانی را که از اندکترین احساسات و سخت ترین دل ها برخوردارند، بر می انگیزد.

ص: ۳۵۹

ل - م

لبابه

همسر گرامی حضرت ابوالفضل العبّاس (علیه السلام). لبابه بنت عبدالله بن عبّاس بن عبدالمطلّب بود و مادر لبابه امّ حکیم است. قمر بنی هاشم (علیه السلام) از لبابه دو فرزند به نام های فضل و عبیدالله آورد.

لسان الانصار، نک: نعیم بن عجلان انصاری

لقیط بن یاسر جهنمی

به قولی، قاتل محمّدبن ابی سعید بن عقیل.

لوفتس

جهانگرد انگلیسی. او عضو هیأت حدود بین المللی بود که برای تعیین سرحدات ایران و عراق به همراه درویش پاشا، عضو هیأت حدود بین المللی، و طاهر بیگ، فرمانده سپاه مقیم حلّه، با جمعی از سپاه ترک عثمانی به سال ۱۲۷۳ ق . وارد کربلا شد. وی در این سفر از مدخل شهر کربلا و باغات آن بسیار تعریف کرد و ورود خود را این گونه شرح کرد:

برای پیشواز، جمعی از بیرون شهر آمده بودند که عمامه هایی بزرگ از پارچه های زرباف به سر پیچیده بودند و همه، ما را به خانه های خود دعوت می کردند اما خالی از حقیقت بود و فقط جنبه رسوم شرقی را داشت. روزی که وارد شدیم بادهای تندی می وزید و خاک و غبار را به صورت ما می زد. سپس در کاخ استانداری فرود آمدیم و بعد از استراحت و صرف غذا تصمیم گرفتیم که از شهر دیدن کنیم. خبر ورود ما را بسیار سریع به مردم رسانده بودند و این سرعت انتقال خبر از خصوصیات مردم عراق است. وقتی خواستیم با همان بدرقه مخصوص وارد حرم حسین بشویم متوجه شدیم که جمع زیادی از محافظان حرم، مخفیانه، مسلح شده اند تا در صورت ورود ما مقاومت کنند و شاید از خانه های مجاور نیز به کمک آنان می شتافتند و از پشت بام و داخل حرم آنان را تقویت می کردند. پس به ناچار از ورود به حرم منصرف شدیم ولی بعضی از مستخدمین مسیحی ما وارد حرم شدند اما این حیله لو رفت و آن ها را با ضرب و شتم بیرون کردند. البته جای بسی شکر بود که به قتل نرسیدند. شیعیان و مسلمان ها با دیده ای پاک به حرم حسینی نگاه می کنند و مردگان خود را برای دفن به کربلا می برند.

لهفان، نک: حسین (علیه السلام) (یا سیدالشهدا)

لیلی

مادر بزرگوار حضرت علیّ اکبر (علیه السلام). لیلی دختر ابو مرة بن عروة بن مسعود ثقفی بود.

مادام دیولافوا

جهانگرد معروف فرانسوی. او در سال ۱۲۹۹ ق (۱۸۸۱م) در زمان حکومت تقی پاشا، والی بغداد، با شوهر مهندس خود پس از دیدار خود از ایران و بابل وارد کربلا شد و از مدارس کربلا دیدار کرد. به گفتهٔ او پاسبانان حرم از ورود آن ها جلوگیری کردند و حتی نگذاشتند که از دروازه رسمی شهر وارد شوند؛ از این رو، به ناچار، از پشت سور وارد شهر و در یک خانه محقر و رطوبتی مستقر شدند.

مادام دیولافوا، هم چنین، می گوید: از پشت بام شهر را نگاه کردیم و از دور، بارگاه حسینی معلوم بود. قبّه طلا از آثار صفوی

ص: ۳۶۰

بود. عمده هدف مادام دیولافوا از زیارت کربلا، دیدن آثار باستانی حرم حسینی بود. او می گوید: به آن چه هدف ما در این سفر بود، نرسیدیم؛ لذا به دیدن سفیر ایران، رفتیم، جداً مرد شریفی بود و از ما بسیار پذیرایی کرد. سرانجام قرار بر این شد که از بالای خانه های مجاور صحن خصوصیات حرم را مشاهده کنیم به شرط این که کلاه قرمز ترکی بر سر بگذاریم تا اهالی متوجه نباشند که ما خارجی هستیم.

ماربین

مستشرق و نویسنده مسیحی آلمانی صاحب کتاب السّیاسة الحسینیّة.

ماربین نویسنده آلمانی درباره قیام اباعبدالله الحسین (علیه السلام) می گوید: حسین پسر علی نبیره محمد که از دختر محبوبش فاطمه متولد شد، تنها کسی است که در چهارده قرن پیش در برابر حکومت جور و ظلم قد علم کرد ... موضوعی را که نمی توان نادیده گرفت این است که حسین اول شخص سیاستمداری بود که تا به امروز احدی چنین سیاست مؤثری اختیار نکرده است. اعتقاد قلبی حسین این بود که می گفت: من در راه حق و حقیقت کشته می شوم و دست به ناحق نخواهم داد.

حسین شاهد ظلم بنی امیه بود که با سلطنت مطلقه خود دستورات اسلام را پایمال می کردند و با ظلم خود پایه های استوار و مستحکم اسلام را در باور مردم متزلزل می کردند؛ بنابراین او درنگ را جایز ندانست و تصمیم گرفت که در برابر حکومت ظلم و جور قد علم کند و برای پایداری پرچم اسلام، که با فداکاری و از خودگذشتگی های جدش و با ایثار خون پاک صدها مسلمان غیرتمند

برافراشته شده بود، جان و مال و خانواده و فرزندان و دوستان خود را فدا کند. این سرباز رشید عالم اسلام به مردم دنیا نشان داد که ظلم و بیداد و ستمگری پایدار نیست و بنای ستم، هر چند ظاهراً عظیم و استوار باشد، در برابر حق و حقیقت چون پرکاهی بر باد خواهد رفت؛ مشروط بر این که مردمی حق طلب و حق پرست برای احیای حقیقت قیام کنند و با مبارزه فداکارانه خود دست از جان بشویند و بطلان ظلم و جور و حقانیت دین و اخلاق را با خون خود بر صفحه تاریخ گیتی ثبت کنند.

بیداردلان اگر با نظر دقیق اوضاع و احوال آن دوره و پیشرفت مقاصد بنی امیه و وضع سلطنت و دشمنی و عداوت آن ها را با حق و حقیقت بنگرند، بدون تأمل تصدیق خواهند کرد که حسین با قربانی کردن عزیزترین افراد خود و با اثبات مظلومیت و حقانیت خود به دنیا درس فداکاری و جانبازی آموخت و نام اسلام و اسلامیان را در تاریخ ثبت و در عالم بلند آوازه کرد. و اگر چنین حادثه جانگدازی پیش نیامده بود قطعاً اسلام به حالت کنونی باقی نمی ماند و ممکن بود یک باره اسلام و اسلامیان محو و نابود گردند. حسین به ۷۲ تن از یاران خود چنین گفت: من ننگ دارم از این که پسر معاویه شراب بخورد و اشعار هوس آلود بسازد و قبایل بیم ناک اسلام را با زر و زور بترساند و پایه حکومت بیداد را استوار کند؛ در حالی که دین خدا بی پناه باشد.

من باید قیام کنم و با خون خود دین اسلام را آبیاری کنم، اگر شما از این راه پرخطر می ترسید فوراً برگردید و مرا به حال خود واگذارید؛ ولی یارانش کشته شدند و فداکاری را بر زندگی ترجیح دادند.

ماربین در جای دیگری می نویسد: حسین، پیوسته آماده جهاد و شهادت در راه خدا بود و چون مقصدش متعالی بود از تنهایی هراسی نداشت. مظلومیت حسین باعث شد تا مصائب وی در قلب ها مؤثّر واقع گردد. حسین در افشای ظلم و ستم بنی امیه و دشمنی آنان با بنی هاشم و اولاد محمّد دقیقه ای آرام نبود. حسین با آن همه مصائب جانکاه و افکار متراکم و عطش و کثرت جراحات باز هم از مقصد عالی خود (تحریک احساسات) صرف نظر نمی کرد.

ماریه بنت سعد

بانوی شجاع و شیعی. او از مردم بصره بود که خانه اش پایگاه تجمّع شیعه در این شهر محسوب می شد. فضایل و تعالیم اهل بیت از آن جا منتشر می گشت. در ایّام نهضت کربلا، عدّه ای که به این خانه تردّد داشتند، برای یاری امام حسین (علیه السلام) به کوفه رفتند.

مالک بن انس کاهلی، نک: انس بن حارث کاهلی

مالک بن انس مالکی

به استناد بحار از شهدای عاشورای حسینی. از رجزهای جالب و کوتاه مالک است:

آلُ عَلَی شَیَّعَهُ الرَّحْمَنِ *** وَ آلِ حَرْبٍ شِیعَةُ الشَّیْطَانِ

پیروان علی پیروان خدای رحمانند - و پیروان بنی امیه (آل حرب) پیروان شیطانند.

ص: ۳۶۱

مالک بن اوس مالکی

از شهدای عاشورای حسینی و از رزم آوران کربلا. او پس از نبرد با دشمن به شهادت رسید.

مالک بن بشیر بُدی

از جنایتکاران عاشورا. او تحت فرمان عمر سعد اصحاب سیّدالشّهدا (علیه السلام) را به شهادت می رساند.

مالک بن اعین جهنی گفت: عبدالله دباس، همان کسی که محمد فرزند عمار یاسر را کشته بود، تنی چند از قاتلان حسین را به مختار معرفی کرد از جمله: ۱- عبدالله بن اسید جهنی ۲- مالک بن بشیر بُدّی ۳- حمل بن مالک محاربی.

مختار یکی از افسران شجاع خود به نام ابونمر مالک بن عمرو نهدی را به تعقیب آنان فرستاد و آنان را که در منطقه قادسیه بودند، دستگیر کرد و شب هنگام بود که به کوفه بازگشت و آنان را به نزد مختار آورد. مختار تا چشمش به آن جانیان افتاد، فریاد زد: ای دشمنان خدا و ای دشمنان کتاب خدا و ای دشمنان رسول خدا و ای دشمنان اهل بیت پیامبر (صلی الله علیه و آله) حسین بن علی (علیه السلام) چه شد؟ حسین (علیه السلام) را به من تحویل دهید. ای پست فطرتان، کسی را کشتید که شما را بر اقامه نماز امر می کرد... آنان با وحشت گفتند: ای امیر، رحمت خدا بر تو باد. ما خودمان داوطلبانه به جنگ حسین(علیه السلام) نرفتیم. ما را به ستم بردند. منّت بر ما بنه و ما را نکُش.

مختار که به شدت ناراحت بود به آنان گفت: منّت بر شما می نهیم. آیا شما منّت بر حسین فرزند دختر پیامبرتان گذاشتید و او را رها کردید و به او آب دادید؟

مالک بن داوود، نک: مالک بن دودان

مالک بن دودان

از دلاوران و مجاهدان بنام شیعه و از شهدای عاشورا و کربلای حسین (علیه السلام). از رجزهای اوست:

اِلَیْکُمْ مِنْ مَالِكِ اَلضِّرْغَامِ *** ضُرِبَ فَتًی یُحْمَی عَنِ اَلْکِرَامِ

یَرْجُو ثَوَابَ اَللَّهِ ذَی اَلاِنْعَامِ

اینک (شمشیرم) حواله به سوی شما است و از مالک شیر دل - ضربت قهرمانانه ای که از بزرگمردان الهی (ابا عبدالله الحسین و اهل بیت) حمایت می کند.

مالک بن عبدالله

از شهدای روز عاشورا. برادرش، سیف بن الحرث نیز از شهدای عاشورا بود.

مالک بن عبدالله بن سریع جابری

از شهدای کربلا. او پسر عموی سیف بن حارث بن سُریع جابری بود که به همراه هم از کوفه حرکت کردند و در کربلا به امام حسین (علیه السلام) پیوستند. روز عاشورا پس از شهادت حنظلة بن قیس، هنگامی که دشمن به خیمه گاه امام حسین (علیه السلام) نزدیک شده بود، گریان خدمت امام آمدند و اذن میدان طلبیدند. سپس هر دو با هم به میدان رفتند و مردانه، جنگیدند تا شهید شدند.

مالک بن عبدالله جابری

از صلحا و پیروان ائمه اهل بیت. نام او در زیارت رجبیّه در شمار شهدای کربلا و عاشورای حسینی آمده است.

مالک بن عبد بن سریع

از اصحاب امام حسین (علیه السلام) و از شهدای کربلا. نام او در زیارت ناحیه مقدسه آمده است. طبری در تاریخ خود می نویسد: مالک بن عبد بن سریع و سیف دو پسر عمو و دو برادر مادری بودند که به اتفاق شبیب بن الحرث، مولای خود، به یاری امام به کربلا آمده و شهید شدند. این بزرگوار نیز هم چون دیگر یاران حسینی مردانه جنگید تا به شهادت رسید.

مالک بن عبد بن سریع جابری ← نک: مالک بن عبدالله جابری.

مالک بن عمرو نهدی

از افسران شجاع مختار. او به دستور مختار اقدام به تعقیب و دستگیری قتله امام حسین (علیه السلام) می کرد.

او توانست در آخرین نبرد مصعب بن زبیر علیه مختار محمّد بن اشعث را تعقیب و او را به هلاکت برساند. به قولی، مالک بن عمرو، خود به تنهایی محمّد بن اشعث را به هلاکت رساند. سرانجام در همین جنگ مالک بن عمرو به دست نیروهای ابن زبیر به قتل رسید.

ص: ٣٦٢

مالک بن مسمع

از دوستان زیادبن عمرو عتکی (از حامیان و هواداران مثنّی بن مخربة بن عبدی). زیادبن عمرو عتکی با شنیدن خبر درگیری نیروهای مصعب بن زبیر در مدینة الرّزق، به فرمان قباع، باشتاب، سوار بر اسبش شد و همراه مالک بن مسمع خود را به مثنّی و نیروهایی که مجدّداً دور او جمع شده بودند رساند و گفت: بخدا سوگند ما هم عقیدهٔ شما نیستیم و با مختار مخالفیم، امّا نخواستیم شما را سرکوب کنند، به همان کوفه بروید که آن جا پایگاه شماست.

مالک بن مسمع در جنگ مصعب علیه مختار فرماندهی طایفه بکر بن وائل را بر عهده داشت.

مالک بن منذر

از هواداران و افسران مصعب بن زبیر. مالک در جنگ مصعب علیه مختار فرماندهی طایفهٔ عبدالقیس را به دستور مصعب عهده دار بود.

مالک بن نضر ارحبی

از جمله کسانی که دعوت امام حسین (علیه السلام) را در حماسه کربلا نپذیرفت. او به اتّفاق ضحّاک بن عبدالله مشرقی در مسیر راه کربلا با سیّدالشّهدا (علیه السلام) دیدار کردند. امام از آنان دعوت به یاری کرد. آن دو به بهانه قرض داشتن و سرکشی به خانواده، از همراهی با امام سر باز زدند.

مالک بن هشیم بدائی

از هواداران و نیروهای تحت امر عمر سعد در کربلا. مالک بن هشیم همان کسی است که پس از شهادت امام حسین (علیه السلام)، کلاه خود آن حضرت را به غارت برد. پس از قیام، مختار دستور داد تا دست و پای او را قطع کردند و با همان حال به هلاکت رسید.

ماه بنی هاشم، نک: ابوالفضل

مبارک

غلام آزاد شده حجاج بن عبد بن مسروق. او به اتفاق مولای خود در کربلای حسینی شرکت کرد و پس از جنگ سخت و قتال با طاغیان و ظالمان به شهادت رسید.

متوکل عبّاسی (۲۰۶ - ۲۴۷ ق)

جعفر بن معتصم بن هارون الرشید مکنی به ابوالفضل دهمین خلیفه (۲۳۲ - ۲۴۷ ق) عباسی. او از کنیزی موسوم به شجاع در بغداد زاده شد. متوکّل پس از مرگ برادرش واثق به خلافت شست. وی بر خلاف سه خلیفه پیش از خود، یعنی مأمون و معتصم و واثق که طرفدار بحث و استدلال و استوار بودن عقاید دینی بر مبانی عقلی و علمی بودند، مردم را به ترک مباحثه و اعمال نظر در اصول دین و مطالبی چون خلق قرآن امر می کرد و سخت طرفدار سنت و حدیث و جمود در مسائل دینی بود، اهل سنت و جماعت را تأیید و شیعه و معتزله را سرکوب می کرد، علمای سنت را بسیار احترام و تجلیل می کرد و آن ها را به حضور در مجامع و مساجد دعوت و به خواندن احادیث راجع به رؤیت خداوند و صفاتی چون تجسم حضرت باری جل شانه امر می کرد و بر این کار عطایای جزیل و

مواجب کلان می پرداخت. ابوبکر بن بی شیبه را در جامع رصافه و برادرش عثمان را در جامع منصور بغداد گماشت و در حضور هر یک ۳۰۰۰۰ گرد می آمدند و آن ها حادیثی از آن قبیل بر مردم تلاوت می کردند. سنّیان وی را دعا و نا می گفتند و در مدح و ستایش او، که سنت را احیا کرده، مبالغه ها از خود نشان می دادند. وی در طرفداری از سنّیان و خالفت با دیگر مذاهب به

خصوص شیعه سخت متعصب بود؛ تا آن جا که در سال ۲۳۶ ق دستور داد مرقد مطهر حضرت ابی عبدالله الحسین (علیه السلام) و خانه های اطراف آن را خراب کنند و مردمان را از زیارت آن حضرت منع کرد و آن جا را به ویرانه ای درآورد و دستور داد تا آن جا را مزرعه کنند. این کار او باعث شد که مسلمانان رنجشی شدید از او به دل بگیرند؛ تا جایی که بر یوارهای مساجد دشنام او می نوشتند.

متوکّل با آل ابو طالب عداواتی خاص داشت، پیوسته درصدد اذیت و آزار آن ها بود و به اندک تهمتی ایشان را معذب می کرد. وزیر او، فتح ابن خاقان نیز چنین بود. آن چه به روزگار متوکّل بر آل علی گذشت در ایام هیچ یک از خلفای بنی عباس نگذشت. عمر بن فرح رخجی والی متوکّل بر مکه و مدینه بود، وی مردم را از احسان به این خاندان منع می کرد و بر این امر، سخت پیگیر بود که اگر به وی خبر می رسید کسی اندک احسانی به آن ها کرده او را تحت تعقیب و تعذیب قرار می داد، لاجرم مردمان دست از رعایت طالبین برداشتند و به حدی کار برایشان سخت شد که زن های علویات پوشاک درستی به تن نداشتند؛ تا جایی که چند تن از

ایشان با یک جامه به نوبت نماز می گزاردند.

متوکّل برای فرزندان خود، منتصر و معتزّ و مؤید از مردم بیعت گرفت تا به ترتیب، پس از خود، خلیفه شوند. اما بعد تصمیم گرفت که معتز را، به خاطر علاقه ای که به مادرش داشت، بر منتصر پیشی اندازد به همین دلیل از منتصر خواست که از مقام اولویت خویش صرف نظر کند. اما او

نپذیرفت. متوکّل که از او رنجیده خاطر شده بود، پیوسته وی را در مجالس عمومی در پیش چشم مردم تحقیر می کرد. منتصر نیز از مخالفت ترکان درباری علیه پدر سود جست و به دستیاری آنان به حیات پدر خاتمه داد؛ شبی که متوکّل در قصر خود با ندیمان سرگرم می گساری بود، بغاء داخل قصر شد و ندیمان را مرخص کرد و جز فتح بن خاقان، کسی نزد خلیفه باقی نماند. آن گاه غلامانی، که مهیای قتل بودند، با شمشیرهای خود بر متوکّل هجوم آوردند. فتح بن خاقان که چنین دید فریاد کشید: وای بر شما می خواهید خلیفه را بکشید؟ و خود را بر روی متوکّل افکند. غلامان شمشیرها کشیده و بر فتح و متوکل فرود آوردند، و خون هر دو بریختند و بیرون شدند و به نزد منتصر رفته و با وی به خلافت سلام کردند.

مثنی بن مخربة بن عبدی

رهبر شیعیان بصره. مختار بن ابو عبید ثقفی به او تأکید کرد که مردم بصره را به خون خواهی حسین (علیه السلام) دعوت کند.

طبری گوید: «سال ٦٦ ق مثنی بن مخربه عبدی در بصره مردم را به بیعت با مختار دعوت کرد.» وی مردم بصره را به یاری امیرمؤمنان دعوت کرد و هنگامی که معاویه، یکی از یارانش به نام ابن حضرمی را به بصره فرستاد، مثنی به او پیغام داد که از بصره برود و الاّ با شمشیرهای برهنه، او را بیرون خواهد کرد و گفت: ممکن نیست پسرعم رسول خدا را یاری نکنیم و با معاویه بیعت کنیم؛ به خدا سوگند، دست از علی (علیه السلام) برنخواهیم داشت.

مثنی در قیام توابین نیز بسیار کوشا بود و هنگامی که سلیمان بن صرد، رهبر قیام توّابین، سران شیعه را به خون خواهی امام حسین (علیه السلام) دعوت کرد، مثنی از طرف مردم بصره در جواب نامهٔ دعوت سلیمان نوشت: بحمدالله ما شیعیان، بر تصمیم شما وفادار و هم فکریم و بزودی با نیروهای خود به کمک شما خواهیم آمد؛ و اشعاری در ذیل نامه نوشت. مثنی، به وعده خود عمل کرد و با ۳۰۰ مرد جنگی به کمک توّابین شتافت، امّا کمی دیر رسید، و هنگامی بود که سلیمان بن صرد به

شهادت رسیده بود و اکثر توابین شهید شده بودند. مثنی و نیروهایش به کوفه آمدند و مختار در آن هنگام زندانی بود.

مثنی توانست محرمانه با مختار تماس بگیرد و اعلام بیعت و پشتیبانی کند، که هرگاه مختار قیام کرد با تمام قوا، او را یاری دهد. مثنی با جمعی از سران شیعه در کوفه، در جواب نامه سرّی مختار، اعلام وفاداری و هم کاری کردند. مختار، مثنی بن مخربه را مأمور کرد که از نفوذ خود، در میان مردم بصره، استفاده کند و آنان را به قیام و بیعت با مختار، دعوت کند. فرمان سرّی مختار به مثنی چنین بود:

به ولایت خویش بصره، برو و مردم را دعوت کن، امّا با احتیاط و محرمانه مثنی به بصره بازگشت و مردم را برای خون خواهی شهدای کربلا به قیام دعوت کرد، و جمع کثیری از عشیره و طایفه خود را و تعدادی از مردم بصره، محرمانه با او بیعت کردند.

پس از مسلّط شدن مختار بر اوضاع کوفه و فرار ابن مطیع، استاندار سابق کوفه که از طرف ابن زبیر منصوب شده بود، مثنی آشکارا به حمایت از مختار قیام و در مسجد بصره سخنرانی کرد و طایفه او و جمعی از شیعیان با وی همراه شدند و برای یاری مختار به سوی کوفه حرکت کردند. مثنی با نیروهایش به مدینة الرزق رفت و در آن جا اردو زد و آذوقه زیادی فراهم کردند.

مثنی و نیروهایش، در نزدیکی شهر بصره اردو زدند و قصد حرکت به سوی کوفه را داشتند که از طرف قباع، نماینده مصعب بن زبیر نیرویی به فرماندهی عبادبن حصین و قیس بن هیثم از راه کوفه، حرکت کردند و از منطقه شوره زار گذشتند و نزدیک نیروهای مثنی مستقر شدند. مردم درهای خانه خود را به روی آنان بستند و هیچ کس به یاری عباد نیامد و حتّی کسی که از او سؤالی بکند در آن حول و حوش به چشم نمی خورد. عباد، فریاد زد: کسی از بنی تمیم این جا نیست؟ مردی به نام حنیفة الاعور گفت: امیر، آن جا خانه ورّاد از طایفه عبد شمس است. عباد گفت: برو در بزن و ببین چه کسی در خانه هست؟ آن مرد، دق الباب کرد و ورّاد در خانه اش را گشود، تا چشم عباد به او

افتاد، شروع کرد بر سر او فریاد زدن و ناسزا گفتن، که تو این جایی و به سراغ من نمی آیی؟ ورّاد گفت: نمی دانم منظور شما چیست؟ چه کار باید بکنم؟ عباد گفت: زود باش اسلحه ات را بردار و سوار شو بیا. ورّاد، سلاح خود را برداشت و سوار شد و در کنار عباد و نیروهایش ایستاد و در همان محل، مستقر شدند تا مثنی و

ص: ٣٦٤

نیروهایش که عازم کوفه بودند سر رسیدند. عباد به ورّاد گفت: با نیروهای قیس همان جا باشید تا من بروم و برگردم. عباد و نیروهایش، حرکت کردند و از مسیر ذباحان خود را به کلاء رساندند و از آن جا به مدینة الرزق آمدند. مدینة الرّزق (محل نگهداری بیت المال) چهار در داشت، دری به سمت بصره و دری به طرف بازار سرکه فروشان و دری به طرف مسجد و دری به سوی بازار سمساران. عباد و تعدادی از نیروهایش آن جا توقف کردند و نردبانی آوردند و عباد، نردبان را کنار دیوار مدینة الرزق نهاد و به پشت بام رفت و حدود سه هزار نفر از افرادش همراه او به پشت بام «دارالرزق» رفتند، عباد به آنان گفت: شما همین جا روی بام باشید، وقتی صدای تکبیر را شنیدید هم با صدای بلند تکبیر بگویید. عباد، با تعدادی از نیروها برگشت و سراغ ورّاد و قیس و نیروهایی که آن جا مستقر بودند رفت و به ورّاد گفت با نیروها به مثنی و یاران او حمله کن، ورّاد و نیروهای تحت فرمانش، به نیروهای مثنی حمله کردند و جنگ سختی بین آنان در گرفت و ٤٠ نفر از یاران مثنی، به شهادت رسیدند و جمعی نیز از نیروهای دشمن هلاک شدند. صدای تکبیر عباد و افرادش بلند شد و کسانی که بالای بام بودند هم زمان تکبیر گفتند

و هر کس در مدینة الرزق بود فرار کرد. مثنی و یارانش که از پشت سر خود تکبیر شنیدند، سخت وحشت کردند و متفرق شدند، عباد وقتی دید که نیروهای مثنی، شکست خوردند و متواری شدند به یاران خود گفت: آنان را تعقیب نکنید؛ و بدین سان مدینة الرزق مجدّداً به دست عمّال ابن زیاد افتاد، و نیروهای عباد به سوی شهر بصره به نزد قباع بازگشتند. زیاد بن عمرو عتکی که از حامیان و هم فکران مثنی بود با شنیدن خبر درگیری نیروهای طرفدار ابن زبیر به فرمان قباع باشتاب، سوار بر

اسب شد و وارد بصره گردید. قباع بالای منبر نشسته بود. زیاد، فریاد زد: ای قباع، نیروهایت را از مقابل برادران ما برگردان و در غیر این صورت، با آنان خواهیم جنگید. قباع احنف بن قیس را، که ریش سفید مردم بصره و قبلاً از یاران وفادار امیرمؤمنان بود، و نیز عمرو بن عبدالرّحمن، نماینده ابن زبیر را خواست و به آنان مأموریت داد که بین مردم بصره را اصلاح کنند و جلوی درگیری را بگیرند. احنف و عبدالرّحمن، به سوی طایفهٔ عبدالقیس آمدند و احنف فریاد زد: ای مردم بکر و ازد، مگر شما در بیعت ابن زبیر نیستید؟ همه گفتند: آری، ولی حاضر نیستیم با برادرانمان درگیر شویم و یا آنان را تسلیم شما کنیم. احنف

گفت: ما کاری به آنان نداریم، آنان آزادند، هر کجا که می خواهند بروند و این شهر و مردمش را آسوده بگذارند، و در این جا فتنه برپا نکنند. زیاد و مالک بن مسمع، خود را به مثنی و نیروهایی که مجدداً دور او جمع شده بودند رساندند و گفتند: به خدا سوگند ما هم عقیده شما نیستیم و با مختار مخالفیم، امّا نخواستیم شما را سرکوب کنند، به همان کوفه بروید که آن جا پایگاه شماست. مثنی، هنگامی که دید دعوت بیشتر، اثری ندارد، سخن آنان را پذیرفت و با افراد خود به سوی کوفه حرکت کرد. احنف با ناراحتی، به شهر بصره بازگشت و می گفت هرگز در رأی خود خطا نرفتم مگر امروز که این قوم (مثنی و یارانش) و طایفهٔ مهم (بکر و ازد) را پشت سر خود نهادم. عباد و قیس هم پیش قباع رفتند و مثنی با تعداد کمی از یاران خود به سوی مختار شتافت.

مثنی با تعداد باقی ماندهٔ یاران خود، به کوفه آمدند و ماجرای درگیری و مخالفت مردم بصره را به اطلاع مختار رساندند و گفتند که زیادبن عمرو و مالک بن مسمع با ما درگیر نشدند و مانع حرکت ما نگشتند. مختار از شنیدن این سخن، احتمال داد زمینه همکاری این دو نفر از سران بصره با او مساعد است، بنابراین نامه ای برای آن دو نوشت.

مجالد بن سعید (متوفی: ۱۴۳ ق)

از روایتگران وقایع عاشورا. وی حکایت قصر بنی مقاتل را از عامر شعبی روایت می کند. سایر روایات او عبارتند از: پیمان شکنی مردم و تنها نهادن مسلم، رفتن او به خانه طوعه، آن زن آزاده و با ایمان، سخنرانی شرربار ابن زیاد و دعوت همگان به جاسوسی به نفع استبداد و یافتن مسلم، گزارش بلال بر وجود مسلم در خانه خودشان، و گسیل انبوهی از رجّاله ها به سرکردگی محمّد بن اشعث برای پیکار با مسلم.

از نامبرده در تاریخ طبری ۷۰ روایت موجود است که بیشتر آن ها را از شعبی نقل کرده است و ابو مخنف از او به محدّث تعبیر کند.

ذهبی نیز او را فردی مشهور و صاحب روایت شمرده و برخی نیز او را پیرو مذهب خاندان رسالت معرفی کرده اند.

ذهبی به نقل از بخاری در معرفی مجالد روایتی را دربارهٔ دخت فرزانه پیامبر آورده است که این روایت را نامبرده از شعبی و او نیز از ابن عبّاس روایت می کند و به دلیل همین روایت نیز او را شیعه و پیرو مذهب اهل بیت می شمارد.

ص: ٣٦٥

مجرم بن عقبه -، نک: مسلم بن عقبه

مجمع بن زیاد بن عمرو بن عدی جهنی

از اصحاب پیامبر (صلی الله علیه و آله) و امام حسین (علیه السلام). او از قبیله بنی جهنیّه از ساکنان اطراف مدینه بود. ابن عبدالبر در الاستیعاب او را از اصحاب رسول الله و از مجاهدین بدر و احد نیز می شمرد. مجمع از مدینه خود را به امام حسین (علیه السلام) در مکه رسانید و از مکه به همراه امام تا کربلا و تا شهادت یار و یاور بود. مجمع از صلحا و ابرار و از ورزیده های پیکار و نبرد بود.

او در عاشورا نیز در برابر دشمن جنگ کرد و جمع کثیری از دشمنان را به هلاکت رسانید و سپس شربت شهادت نوشید.

مجمع بن عبدالله عائدی

مجمع بن عبدالله بن مجمع بن مالک بن ایاس بن عبد مناة بن عبیدالله بن سعد العشیرة المذحجی عائدی از یاران امام حسین (علیه السلام) در کربلا.

گویا اهل کوفه و یا یمن بوده است و در مسیر کوفه در منزلگاه زباله به امام حسین (علیه السلام) پیوست و در رکاب آن حضرت به کربلا آمد.

ابو مخنف گوید: مجمع بن عبدالله و پسرش عائد وقتی خبردار شدند که قیس بن مسهّر صیداوی شهید شد و امام در کربلا در محاصره است، به اتفاق عمرو بن خالد صیداوی و سعد غلام او و جنادة بن حرث و غلام نافع بن هلال از کوفه خارج و در عذیب الهجانات به امام حسین (علیه السلام) ملحق شدند. مجمع در جواب سؤال امام از وضع کوفه عرض کرد: اشراف کوفه را ابن زیاد با رشوه کلان خریداری و با تهدید ساکت کرد.

مجمع و پسرش عائد قبل از اوّلین حمله در روز عاشورا به شهادت رسیدند ولی به قول بعضی مجمع و پسرش در حمله نخست به شهادت رسیدند.

از مجمع در زیارت ناحیه مقدّسه و رجبیه یاد شده است.

مجمع جهنی

به گفته برخی از مورخین، از شهدای روز عاشورا.

محبوبة المصطفی -، نک: محبوبة المصطفی

محتشم کاشانی (ح ۹۰۵ - ۹۹۶ ق)

شاعر مرثیه سرای ایرانی، متخلص به محتشم. او در کاشان متولد شد و در همان جا درگذشت. مدفن او به محلّه محتشم مشهور است. محتشم، پس از تحصیل مقدّمات علوم زمان خود، به «شَعربافی» پرداخت، که در اشعار عدیده ای به این حرفه خود اشاره کرده است. از جمله:

پیش از این، کز شاعری حاصل نمی شد یک شعیر *** وز ضرورت، کرده بودم «شعربافی» را شعار

محتشم به دلیل درد مزمن پا، سفرهای زیادی نکرد. ولی در شمار سفرهای او، چند سفر به اصفهان، عتبات عالیات و خراسان را نوشته اند. وی، اشعاری در مدح سلاطین و شاهزادگان صفوی، به ویژه شاه طهماسب و فرزندان او سرود.

به گفتهٔ اسکندر بیگ منشی، زمانی که محتشم قصیده ای در مدح پری خان خانم (دختر شاه طهماسب) سرود و خبر آن به شاه طهماسب رسید، وی را به سرودن اشعاری در مدایح و مراثی اهل بیت عصمت (علیه السلام) تشویق کرد. پس از این تشویق، محتشم، ابتدا در استقبال از هفت بند ملاّحسن کاشی ترکیب بندی در مدح حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) سرود.

مرحوم مدرّس تبریزی از بعضی از اهل تتبّع نقل می کند که محتشم پس از وفات برادرش عبدالغنی، مراثی بسیاری درباره او می گفت، تا شبی در عالم رؤیا به خدمت حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) رسید. فرمود: چرا در مصیبت برادرت مرثیه گفته ای و برای فرزندم حسین (علیه السلام) مرثیه نمی گویی؟ عرض کرد: یا امیرالمؤمنین! مصیبت حسین (علیه السلام) خارج از حدّ و حصر است و لذا آغاز سخن را پیدا نمی کنم. فرمود: بگو: باز این چه شورش است که در خلق عالم است. باری، مرثیه سروده شد و از همان روزهای آغازین، از آن استقبال شد، تا آن جا که صاحب نتایج الافکار می نویسد: اگر چه اکثر عالی طبعان به فکر مرثیهٔ آن حضرت امام حسین (علیه السلام) پرداختند، فامّا این مرثیه، شأن و شرف و مقبولیّتی بالاتر دارد.

محدّث جلیل، مرحوم حاج شیخ عباس قمی می گوید: محتشم شاعر، صاحب مراثی معروفه که در جمیع تکایا و مجالس ماتم اباعبدالله الحسین (علیه السلام) بر در و دیوار آن نصب شده است و گویا که از حزن و اندوه، آن اشعار نگاشته شده، یا از خاک کربلا سرشته شده است. به هر جهت، این اشعار، مثل مصیبت حضرت ابوعبدالله (علیه السلام) به هیچ وجه مندرس نمی شود. و این کشف می کند از عظمت و بزرگی مرتبت و کثرت معرفت محتشم.

ص: ٣٦٦

مرثیه محتشم چنین است:

باز این چه شورش است که در خلق عالم است *** باز این چه نوحه و چه عزا و چه ماتم است

باز این چه رستخیز عظیم است کز زمین *** بی نفخ صور خاسته تا عرش اعظم است

این صبح تیره باز دمید از کجا کز او*** کار جهان و خلق جهان جمله در هم است

گویا طلوع می کند از مغرب آفتاب *** کاشوب در تمامی ذرات عالم است

گر خوانمش قیامت دنیا بعید نیست *** این رستخیز عام که نامش محرم است

در بارگاه قدس که جای ملال نیست *** سرهای قدسیان همه بر زانوی غم است

جن و ملک بر آدمیان نوحه می کنند *** گویا عزای اشرف اولاد آدم است

خورشید آسمان و زمین نور مشرقین *** پرورده کنار رسول خدا حسین

کشتی شکست خورده طوفان کربلا *** در خاک و خون تپیده به میدان کربلا

گر چشم روزگار بر او فاش می گریست *** خون می گذشت از سر ایوان کربلا

نگرفت دست دهر گلابی بغیراشک *** زان گل که شد شکفته به بستان کربلا

از آب هم مضایقه کردند کوفیان *** خوش داشتند حرمت مهمان کربلا

بودند دیو و دد همه سیراب و می مکید *** خاتم ز قحط آب، سلیمان کربلا

زان تشنگان هنوز به عیّوق می رسد *** فریاد العطش ز بیابان کربلا

آه از دمی که لشکر اعدا نکرده شرم *** کردند رو به خیمه سلطان کربلا

آن دم فلک بر آتش غیرت سپند شد *** کز خوف خصم در حرم افغان بلند شد

***

روزی که شد به نیزه سر آن بزرگوار *** خورشید، سر برهنه برآمد ز کوهسار

موجی به جنبش آمد و برخاست کوه کوه *** ابری به بارش آمد و بگریست زار زار

گفتی تمام زلزله شد خاک مطمئن *** گفتی فتاد از حرکت چرخ بی قرار

عرش آن زمان به لرزه درآمد که چرخ پیر *** افتاد در گمان که قیامت شد آشکار

آن خیمه ای که گیسوی حورش طناب بود *** شد سرنگون زباد مخالف حباب وار

جمعی که پاس حرمتشان داشت جبرئیل *** گشتند بی عماری و محمل، شتر سوار

با آن که سرزد این عمل از امّت نبی *** روح الامین ز روح نبی گشت شرمسار

وان گه ز کوفه خیل الم، رو به شام کرد *** نوعی که گفت عقل، قیامت قیام کرد

****

ای چرخ غافلی که چه بیداد کرده ای *** از کین چها درین ستم آباد کرده ای

برطعنت این بس است که با عترت رسول *** بیداد کرده خصم و تو امداد کرده ای

ای زاده زیاد، نکرده ست هیچ گاه *** نمرود این عمل که تو شدّاد کرده ای

کام یزید، داده ای از کشتن حسین *** بنگر که را به قتل که دلشاد کرده ای

بهر خسی که بار درخت شقاوت است *** در باغ دین، چه با گل و شمشاد کرده ای؟

با دشمنان دین نتوان کرد آنچه تو*** با مصطفی و حیدر و اولاد کرده ای

حلقی که سوده لعل لب خود نبی بر آن *** آزرده اش زخنجر بیداد کرده ای

ترسم تو را دمی که به محشر درآورند *** از آتش تو دود، به محشر برآورند

****

ترسم جزای قاتل او چون رقم زنند ***

یکباره بر جریده رحمت قلم زنند ***

ترسم کزین گناه، شفیعان روز حشر*** دارند شرم، کز گنه خلق دم زنند

ص: ٣٦٧

دست عتاب حق به درآید ز آستین *** چون اهل بیت، دست در اهل ستم زنند

آه از دمی که با کفن خون چکان ز خاک *** آل علی چو شعله آتش علم زنند

فریاد از آن زمان که جوانان اهل بیت *** گلگون کفن به عرصه محشر قدم زنند

جمعی که زد به هم صفشان، شور کربلا *** در حشر، صف زنان، صف محشر به هم زنند

از صاحب حرم چه توقّع کنند باز *** آن ناکسان که تیغ به صید حرم زنند؟

پس برسنان کنند سری را که جبرئیل *** شوید غبار گیسویش از آب سلسبیل

محدّث قمی (متوفی: ۱۳۵۹ ق)

شیخ عباس قمی، معروف به محدّث قمی از علما و محدثین شیعه در دوره معاصر. او شاگرد میرزا حسین نوری بود. روایات و اخبار بسیاری دربارهٔ عاشورا از او نقل شده است. از مهمترین تألیفاتش سفینة البحار، منتهی الآمال، الکنی و الالقاب و مفاتیح الجنان است. وی در منتهی الآمال، پس از بیانی مبسوط در زشتی دروغ در مجالس عزاداری و منبر و مرثیه و استفاده از غنا در نوحه خوانی و رعایت نکردن دقّت در نقل های تاریخی، سخنانی دارد، تحت عنوان نُصَحٌ و تَحذیرٌ که اهل منبر را از مبتلا شدن به معاصی برحذر می دارد.

محّدث نوری –، نک: میرزا حسین نوری

محسن ابوالحب (۱۲۳۵ - ۱۳۰۵ ق)

محسن بن محمّد حویزی حائری از خطبا و فضلای مشهور. او در کربلا فوت و همان جا دفن شد.

از جمله اشعار اوست در رثای حسین (علیه السلام):

لاَ أرَی کربَلاَءَ یُسْکُنُهَا اَلْیَوْمَ *** سِوَی مَنْ یَرَی اَلسُّرُورَ محالاً

سُمِّيَتْ كرْبَلاَءَ كَيْ لاَ يَرُومَ *** اَلْكُرْبُ مِنْهَا إِلَى سِوَاهَا اِرْتِحَالاً

كُلُّهُمْ فِى اَلْكَمَالِ فَرَدٌّ وَ حَتَّى *** ذِكْرُهُمْ فِى اَلزَّمَانِ جَاءَ فريدا

وَ قِفُوا وَ قِفَّةً لَوْ أَنَّ اَلرَّوَاسِيَ *** وَقَفَتْ مِثْلَهَا لَكَانَتْ صَعِيداً

كَانَتْ امَّ الْحُرُوبِ قَبْلُ عَقِيماً *** صَيَّرُوهَا بَعْدَ اَلْعِقَامِ وَلودا

وَلَدَتْ مِنْهُمُ اَلْوَفَاءَ فَكَانُوا *** وَالِداً وَ اَلْوَفَاءُ كَانَ وَلِيداً

كَانَ طُوفَانُهُمْ كَطُوفَانَ نُوحٍ *** ذَاكَ مَاءٌ يُجْرَى وَ هَذَا حَدِيداً

لَوْ زَمَانَ اَلْخَلِيلِ كَانُوا لَمَا اِرْتَا *** ع لِهَوْلٍ وَ لَمْ يَخَفْ نُمْرُوداً

سَادَةً فى اَلزَّمَانِ كَانُوا وَ لَكِنْ *** لِابْنِ بِنْتِ اَلنَّبِيِّ صَارُوا عَبِيداً

لَمْ يَكُنْ عِندَهُم اعزٌ مِنَ النَّفْسِ *** فَجَادُوا بِهَا وَ نَاهِيكَ جُوداً

كُلَّمَا بَادَ وَاحِدٌ مِنْهُمْ قَا *** م اِخُوهِ مَقَامَهُ كَيْ يَبِيدَا

كَيْفَ يُسْتَرْضَعُ الْحَدِيدُ دِمَاهُم *** وَ لَهُمْ هَيْبَةٌ تُذِيبُ اَلْحَدِيدَا؟

گمان نمی برم که امروز کسی در کربلا مقیم باشد مگر آنان که شادی را محال پندارند؛

این زمین کربلا نامیده شد تا اندوه و غم از این سرزمین به جای دیگر منتقل نگردد؛

همهٔ آن ها در کمال یگانه بودند و حدیث آنان نیز در طول زمان یگانه مانده است؛

آن ها در وضعیّت و موقعیّتی بودند که اگر کوه ها در آن موقعیّت قرار می گرفتند خاک می شدند؛

پیش از این مادر جنگ عقیم بود ولی آن ها او را زاینده ساختند؛

مادرِ جنگ از آن ها فرزند وفا را به دنیا آورد. پس وفا فرزند آن ها و آن ها پدرش بودند؛

آن ها طوفانی چون طوفان نوح برانگیختند، ولی در آن طوفان به جای آب، آهن روان بود؛

اگر آن ها در زمان ابراهیم خلیل (علیه السلام) بودند، از قدرت نمرود و مصیبت بزرگ ابراهیم وحشتی نداشتند.

آنان (اصحاب) بزرگان و اشراف روزگار بودند. ولی در مقابل پسر دختر پیامبر (صلی الله علیه و آله) عبد و برده شده بودند؛

ص: ٣٦٨

از جان خود چیزی گرامی تر نداشتند که آن را هم بخشیدند. این بخشش برایشان کافی است؛ (بالاتر از آن چه می شود؟)

هر کدام که از پای افتاد، برادرش به جای او به پا خواست تا او از پا در افتاد.

در حالی که هیبت آن ها آهن را آب می کرد، آهن چگونه توانست خونشان را مانند شیر بمکد؟

محسن بن حسین (علیه السلام)

فرزند امام حسین (علیه السلام) که پس از ولادت درگذشت.

یاقوت رومی در معجم البلدان، در ذیل لغت جوشن گوید: جوشن معدن مس (در سرزمین شام نزدیک شهر حلب) بود که مردم از آن جا بهره ها می بردند. هنگام عبور اسرای اهل بیت به شام، یکی از زوجات امام حسین (علیه السلام) در این محل نوزادی پسر به دنیا آورد که بر اثر شرایط نامساعد مادر و اسارت او و کمک نکردن مردم به هنگام ولادت درگذشت. زوجه امام (علیه السلام)

بر این مردم و جوشن نفرین کرد که مردم حلب معتقدند که این نفرین از سوز دل برخاسته بود و باعث شد که معدن بی حاصل شود تا آن جا که مردم سخت گرفتار شدند. سیف الدوله دیلمی مرقدی برای جناب محسن ساخت و اهل حلب این نقطه را مشهدالمحسن (محل شهادت محسن) می نامند.

محفَّر بن ثعلبة عائذی

از سرداران عبیدالله بن زیاد. یزید بن معاویه همین که نامهٔ عبیدالله بن زیاد به او رسید و از مضمونش آگاه شد در پاسخ نامه دستور داد که سر بریده حسین (علیه السلام) و سرهای افرادی را که با او کشته شده بودند به همراه اموال زنان و عیالات آن حضرت به شام بفرستند. لذا ابن زیاد محفّر بن ثعلبة عائذی را خواست و سرها و اسیران و زنان را تحویل او داد و محفّر آنان را هم چون اسیران کفّار که مردم شهر و دیار آنان را می دیدند به شام برد. ابی مخنف گوید ابن زیاد، شمر بن ذی الجوشن و خولی را طلبید و ۵۰۰ سوار همراه آنان کرد و دستور داد که اسیران را با آن سر به طرف شام روانه کنند.

محمّد ادهمی (۱۱۷۰ - ۱۲٤۹ ق)

قاضی شهر حلّه. نسب او به امام موسی کاظم (علیه السلام) می رسد. وی به امر حاکم حلّه کشته شد. از اشعار اوست در رثای حسین (علیه السلام):

جَبّاً لِقَوْمٍ يَدْعُونَ وَلاَءَهُ *** عَاشُوا وَ فِي اَلْأَيَّامِ عاشوراء

مِن لَمْ يَمُتْ بَعْدَ اَلْحُسَيْنِ تَأَسُّفاً *** عِندی وَ اعدَاءُ اَلْحُسَيْنِ سَواء

شگفت است که گروهی دعوی دوستی او (حسین (علیه السلام)) را دارند و زنده هستند در حالی که در دنیا روز عاشورایی وجود دارد؛

کسی که بعد از (قتل) حسین (علیه السلام) از تأسّف نمی رد، در نزد من با دشمنان او یکسان است.

محمد الاوسط بن علی بن ابیطالب (علیه السلام)

فرزند علی (علیه السلام) و از شهدای کربلا و عاشورای حسینی. مادرش امامه بنت ابی العاص بود. محمد الاوسط از مدینه در التزام رکاب امام بود تا در کربلا پس از نبرد و قتال با دشمن به شهادت رسید.

محمّد امیر الحاج (متوفی: ۱۱۸۰ ق)

سیّد محمّد بن حسین بن محمّد امیر الحاج حسینی نجفی، از عالمان و ادبای سخنور نجف. او در نجف اشرف درگذشت و در همان جا دفن شد.

از اشعار اوست در رثای حضرت عباس (علیه السلام):

بَذَلْتَ أَيَا عباس نَفْساً نَفِيسَةً *** لِنَصْرِ حُسَيْنٍ عَزَّ بِالْجَدِّ عَنْ مِثْلِ

أَبِيتَ اِلتَّذَاذُ الْمَاءِ قَبْلَ التَّذَاذِهِ *** وَ حُسْنِ فِعالِ المَرْءِ فَرْعٌ عَنِ الاصِلِ

فَأَنْتَ اخُو السِّبْطَيْنِ فِي يَوْمِ مَفْخَرٍ *** وَ فِي يَوْمِ بَذْلِ الْمَاءِ أَنْتَ ابْوالْفَضْل

ای عبّاس، تو جان با ارزش خود را در راه یاری حسین (علیه السلام) بخشیدی و این کاری بی نظیر است؛

از نوشیدن آب خودداری کردی، چون او (حسین (علیه السلام)) تشنه بود. رفتار نیک هر کس نشانه اصل پاک اوست؛

در هنگام فخر، افتخار تو این بس که برادر سبطین هستی و در وز بخشیدن آب، بخشندگی و فضل تو آشکار شد.

محمّد بن ابی سعید بن عقیل (علیه السلام)

از شهدای کربلا.

بنا به نقل ابصارالعین ۵ نفر از شهدای کربلا به سن بلوغ نرسیده بودند که یکی از آنان محمد بن ابی سعید بن عقیل بود که به هنگام شهادت ۷ سال داشت.

ص: ۳۶۹

بنا به نقل مرحوم مامقانی، وقتی امام (علیه السلام) به زمین افتاد و دشمن به خیمه ها حمله ور شد، محمد بن ابی سعید از خیمه بیرون آمده بود که به دست لفیظ بن ایاس (یاسر) جهنی به شهادت رسید.

مادر محمد امّ ولد و پدرش ابی سعید بود و مشهور است که مانند پدرش عقیل (علیه السلام) حاضر جواب و لطیفه گو بود.

نام محمّد بن ابی سعید در زیارت ناحیه مقدّسه و رجبیّه آمد است.

محمد بن احمد الحسینی

سید محمد بن احمد الحسینی معروف به منشی بغدادی، سباح عرب. او به سال ۱۲۳۷ ق وارد کربلا شد. در کتاب خود، رحله منشی بغدادی، درباره بغداد و آبادی های آن، از جمله کربلا، اطلاعاتی آورده است.

محمّد بن اشعث بن قیس

از هواداران ابن زیاد و از جانیان سرسخت کربلا. طوعه نیز کنیز او بود که مسلم بن عقیل را در دوران تنهایی و غربت کوفه در خان خود پناه داد. پسر طوعه که باخبر شد، به اشعث خبر داد. او هم به ابن زیاد گزارش داد و خانه را برای دستگیری مسلم محاصره کردند.

خانه محمّد بن اشعث به دست مختار ویران شد. قصر او واقع در روستای قادسیه نیز ویران شد و اموالش مصادره گردید و محمّد بن اشعث نیز به بصره گریخت و سپس در جنگ مصعب، بر ضدّ مختار شرکت کرد و به دست یاران مختار به قتل رسید.

وی از جمله کسانی بود که مصعب بن زبیر را به جنگ با مختار تحریک می کرد. در آخرین جنگ مصعب بن زبیر علیه مختار، محمّد بن اشعث فرماندهی نیروهای (فراری) را که به بصره گریخته بودند به عهده داشت. ابن زبیر خطاب به اشعث گفت: حال این شما و آن هم خون های شما. در این جنگ، نیروهای محمّد بن اشعث با قساوت بیشتری به مردم بصره، با لشکریان مختار روبه رو می شدند و هر اسیری را که می گرفتند، بی درنگ او را می کشتند.

پدرش، اشعث بن قیس، خان طایفه مهم کنده بود و هم چون شاهان، کاخ نشین بود و طایفه وی نیز بسیار قوی بودند. او خو را از اصحاب امیرمؤمنان (علیه السلام) می دانست و در جنگ های امام، مانند جنگ جمل و صفین در کنار حضرت بود، و در واقعهٔ حکمیت، ابوموسیٰ اشعری را بر امام تحمیل کرد. و با ۲۰۰۰۰ نیروی مسلح تحت فرماندهی اش که اغلب از قبیلهٔ خود او بودند به روی علی (علیه السلام) شمشیر کشیدند تا حضرت مالک اشتر را از جنگ معاویه بازگرداند.

پس از مرگ اشعث بن قیس، فرزندش، محمد، جای پدر را گرفت و از حامیان سرسخت حکومت امویان شد. محمد اشعث، خواهرزاده ابوبکر، خلیفه اول بود.

محمد اشعث در منطقه قادسیه، در قصری که پدرش ساخته بود، زندگی می کرد. مختار یکی از یارانش به نام حوشب را با ۱۰۰ مرد مسلح، به سراغ محمد اشعث فرستاد. آنان به دهکده محمد اشعث رسیدند و قصر او را به محاصره خود درآوردند. مختار به حوشب چنین دستور داد: به طرف

قصر محمد اشعث برو و او را دستگیر کن و خواهی دید که او یا در شکارگاه مخصوص خود، سرگرم شکار و یا در قصرش خسته و درمانده است و ترسان و وحشتزده و یا گوشه ای پنهان شده است، به محض آن که بر او غالب شدی، سرش را از بدنش جدا کن و برایم بیاور.

حوشب، با نیروهای تحت فرماندهی خود، به سمت قادسیه به روستای اشعث رفتند و قصر محمد اشعت را محاصره کردند، اما محمد اشعث که وضع را آشفته دید، از یک در مخفی قصر فرار کرد و به طرف بصره گریخت و به مصعب بن زبیر پناهنده شد.

مصعب احترام زیادی برای او قایل بود. محمد اشعث، اصرار زیادی داشت که مصعب با مختار اعلام جنگ کند. مصعب در جواب محمد اشعث حضور مهلب بن ابی صفره، استاندار فارس، را ضروری داشت. محمد اشعث برای راضی کردن مهلب به فارس رفت و او را قانع کرد تا به چنگ مختار درآید. در این نزاع پس از جنگ و گریزهای فراوان، سرانجام محمد اشعث به دست مالک بن عمرو، معروف به ابونمران و فرمانده دلیر مختار، به هلاکت رسید.

محمد بن انس بن ابی دجائه

از اصحاب کربلا و شهدای عاشورای حسینی.

محمّد بن بشر

از روایتگران رویداد جانسوز و تکان دهنده عاشورا.

از جمله روایات اوست: گرد آمدن پیروان اهل بیت در کوفه و

ص: ۳۷۰

در منزل سلیمان بن صرد خزاعی پس از هلاکت معاویه، سخنرانی پرشور سلیمان در آن انجمن، گزارش اوضاع سیاسی و اجتماعی آن روز، نامه های دعوت مردم کوفه به سالار شایستگان و پاسخ

آن حضرت به همراه سفیر اندیشمندش مسلم به آنان، نامه سفیر امام حسین به جناب مسلم از راه کوفه به آن حضرت و پاسخ آن بزرگوار، رسیدن مسلم به کوفه و آمد و شد مردم به دیدار او در خانه مختار، و سخنان شرربار ابن زیاد پس از به شهادت رساندن هانی. گفتنی است که محمّد بن بشر همهٔ این رویدادها را از حجّاج بن علی بارقی آورده که خود در همهٔ این رویدادها حضور داشته است.

در لسان المیزان به نقل از ابو حاتم، نامبرده را محمّد بن سائب معرفی کرده و می افزاید: نیای او بشر بود و او را به نیایش نسبت داده و محمّد بن بشر خوانده اند.

برخی از رجال شناسان او را از یاران پنجمین و ششمین امام نور شمرده اند.

محمّد بن بشیر حضرمی

بنا به گفته برخی از مورخین، از شهدای روز عاشورا.

محمّد بن حنفیّه (١٦ - ٨١ ق)

از بزرگان سادات و بنی هاشم، پسر علی (علیه السلام). به سبب آن که مادرش، خوله، از قبیلهٔ حنفیه بود، به نام او و برای امتیاز از فرزندان فاطمه، محمّد حنفیه خوانده شد.

روزی علی (علیه السلام) به پیامبر (صلی الله علیه و آله) عرض کرد: اگر خداوند، پسری به من داد اجازه می فرمایید نام شما را بر او بگذارم؟ پیامبر فرمود: آری. و در روایت دیگر چنین است که پیامبر به علی (علیه السلام) فرمود: اگر پسری از تو به وجود آمد نام او را نام من و کنیه اش را کنیهٔ من بگذار. سپس خداوند بعد از شهادت حضرت فاطمه (سلام الله علیها) فرزندی عنایت فرمود که نامش را محمّد و کنیه اش را ابوالقاسم نهاد.

از امام رضا (علیه السلام) است که فرمود:

امیرمؤمنان علی (علیه السلام) می فرمود: همانا محمّدها، نمی گذارند که نافرمانی خدا انجام گیرد. راوی پرسید محمّدها کیانند؟ امام هشتم (علیه السلام) فرمود: محمد بن جعفر و محمّد بن ابی بکر و محمّد بن حذیفه و محمّد بن امیرالمؤمنین (علیه السلام).

مرحوم مجلسی، در ذکر ماجرای حرکت امام حسین (علیه السلام) از مدینه به مکّه و از مکّه به کربلا روایتی دارد که می تواند جواب مناسبی برای علّت نیامدن محمّد بن حنفیّه به کربلا باشد. امام حسین (علیه السلام) در نامه ای به محمّد حنفیه فرمود: ... من آماده حرکت به سوی مکّه هستم و همهٔ خانواده و برادران و خواهران و برادرزاده ها و شیعیانم با من همراهند و امر آنان به دست من است ... امّا تو ای برادرم، لازم نیست مرا همراهی کنی بلکه در مدینه بمان و به عنوان چشم (و خبررسان) من باش و اوضاع مدینه را به اطّلاع من برسان.

امام صادق (علیه السلام) فرمود: محمّد حنفیه نَمرُد مگر آن که به امامت علیّ بن الحسین (علیه السلام) اقرار و اعتراف داشت.

امام باقر (علیه السلام) فرمود: در بیماری محمّد حنفیّه من در کنارش بودم و خودم چشم او را بستم و غسلش دادم و کفنش کردم و نماز بر او خواندم و او را به خاک سپردم.

محمّد بن خلفه (متوفی: ۱۲۲۷ یا ۱۲۴۷ ق)

شیخ محمّد بن اسماعیل بغدادی حلّی مشهور به ابن خلفه، از محبّان آل علی (علیه السلام) از اشعار اوست:

يَا مهْرُ أَيْنَ اِبْنُ الَّذِی بِصَلاَتِهِ *** يُعْطَی اَلصِّلاَتِ بِعِفَّةٍ وَ تُكْرَمُ

يَا مُهْرُ أَيْنَ اِبْنُ الَّذِی مَهْرَامُهُ *** مَاءُ اَلْفُرَاتِ وَ قَلْبُهُ مِنْهُ ظَمی

ای اسب، کجاست پسر کسی که در هنگام نماز بخششی همراه با عفّت و کرامت دارد؟

ای اسب، کجاست پسر کسی که رود فرات مهریه مادرش بود و جگر او از تشنگی می سوخت؟

محمّد بن زید داعی صغیر

از ارادتمندان امام حسین (علیه السلام). در سال ۲۸۳ ق به دست باکفایت او، حرم حسینی تجدید بناگردید و قبّه با عظمتی برای قبر مطهّر سیدالشهدا (علیه السلام) بر پا کرد.

محمد بن سائب، نک: محمّد بن بشر

محمّد بن عبّاس بن علی (علیه السلام)

فرزند حضرت عباس (علیه السلام) و از شهدای کربلا. آورده اند که حضرت ابوالفضل (علیه السلام) در میان فرزندان خویش علاقه تامّی به محمّد اشت؛ به حدّی که آن پسر را از خود جدا نمی کرد. روز عاشورا، پس از آن که حضرت قمر بنی هاشم (علیه السلام) برادران خود را کشته دید،

ص: ۳۷۱

خود شمشیر بر کمر فرزند بست و فرمود: ای نور دیده، از محنت آباد جهان به سوی خرّم آباد جنان رهسپار شو که ساعتی نمی گذرد به تو ملحق خواهم شد. محمّد دست عموی خویش، حسین بن علی (علیه السلام) را بوسید و با عمّه های خود وداع کرد و به میدان شتافت. ابن شهر آشوب نام او را در شمار شهدای کربلا آورده است. شهادت او را حدود چهارده سالگی نوشته اند.

محمّد بن عبدالله (صلی الله علیه و آله)

آخرین پیامبر خداوند. ابن عبدالله بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبد مناف بن قصی بن کلاب بن مرة بن کعب بن لوی بن غالب بن فهر بن مالک بن نصر بن کنانة بن خزیمة بن مدرکة بن الیاس بن مضر بن نزار بن معد بن عدنان. مکنی به ابوالقاسم پیغمبر اسلام. مادر آن حضرت آمنه دختر وهب بن عبد مناف بن زهرة بن کلاب بن مره قرشی زهری است. هنگامی که حضرت محمد (صلی الله

علیه و آله) متولد شد پدرش عبدالله در گذشته بود و گفته اند که آن حضرت به هنگام مرگ پدر هفت یا ۲۸ ماهه بود. تولد آن حضرت در عام الفیل (اواسط قرن ششم میلادی) (۵۷۱ م.) روز هفدهم ربیع الاول است. پس از ولادت، زنی از سعد بن بکر را به نام حلیمه دختر ابی ذویب برای شیر دادن او انتخاب کردند. در شش سالگی آن حضرت مادرش آمنه درگذشت و از آن پس حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) به کفالت جد خود عبدالمطلب درآمد و چون به هشت سالگی رسید عبدالمطلب نیز درگذشت و ابوطالب عم وی سرپرستی او را به عهده گرفت. محمّد (صلی الله علیه و آله) با عم خود سفری چند به شام رفت و در این سفرها بود که کفایت و امانت او زبان زد شد. خدیجه دختر خویلد که زنی مالدار بود و جماعتی از مردان را برای ادارهٔ امور بازرگانی خویش در

خدمت داشت صداقت و امانت محمّد (صلی الله علیه و آله) را شنید و از وی خواست که به اتفاق میسره غلامش مال التجاره ای را که آماده حمل بود برگیرد و به شام برد. محمّد (صلی الله علیه و آله) این درخواست را پذیرفت و چون بازگشت خدیجه از او خواست که وی را به زنی بگیرد و او پذیرفت. از خدیجه چهار دختر به نام زینب و رقیه و ام کلثوم و فاطمه (سلام الله علیها) و سه پسر به نام قاسم و طاهر و طیب و به روایتی قاسم و طاهر و عبدالله به جهان آمدند. قاسم به مکه در گذشت و او نخستین از فرزندان رسول اکرم است که در گذشته است. خدیجه نخستین همسر رسول اکرم بود و تا او زنده بود رسول اکرم همسر دیگری اختیار نکرد. سپس سوده بنت زمعة بن قیس از بنی عامر را گرفت اما به روایتی ازدواج با وی در سال دهم بعثت در مکه و قبل از ازدواج با عایشه بوده است. زنان دیگر حضرت عبارتند از: عایشه بنت ابوبکر، حفصة بنت عمر بن الخطاب، زینب بنت خزیمة، ام سلمة بنت ابوانیة بن المغیره مخزومی، زینب بنت جحش الاسدی، و ...

خدیجه و زینب بنت خزیمة در زمان حیات رسول اکرم به ترتیب در مکه و مدینه درگذشتند.

وقایع زندگی پربرکت پیامبر اسلام:

نصب حجرالاسود به دست مبارک رسول اکرم

دیوارهای کعبه بر اثر سیل ویران شده بود و از ارتفاع آن بیشتر از حدود یک قامت نمانده بود و قبیله قریش از این که دست به تخریب آن زنند و مجدداً ترمیم و آن را مسقف کنند هراسناک بودند. تا آن که گنجینه کعبه که در جوف آن قرار داشت به سرقت رفت. قبیله قریش تصمیم گرفت که به تخریب و تجدید بنای آن بپردازند و این واقعه پانزده سال پس از جنگ الفجار و در ۳۵ سالگی حضرت رسول اکرم روی داد. کار تجدید بنا و سقف زدن خانه کعبه میان قبایل عرب تقسیم شد و چون بنای آن به مرحلهٔ رکن و نصب حجر الاسود رسید قبایل با یک دیگر به مخالفت برخاستند، چه هر قبیله می خواست افتخار نصب حجر را نصیب خود سازد و به دنبال این مخالفت همگی آمادهٔ جنگ شدند اما داوری ابوامیه مخزومی برای کلیه قبایل مقبول افتاد؛ و آن این که نخستین کس که وارد مسجد الحرام شود حل این مهم را به عهده گیرد. از قضا محمّد (صلی الله علیه و آله) که معتمد همگی بود و او را امین می خواندند، از در درآمد و قبایل بالاتفاق او را حَکَم ساختند. حضرت فرمود تا پارچه ای آوردند و سنگ را در میان آن گذاردند و هر قبیله ای گوشه ای از آن را گرفت تا به محل برافراشتن آن بردند و سپس حضرت محمد به دست خود سنگ را برداشت و بر دیوار کعبه، آن جا که مقرر بود نصب کرد.

مبعث رسول اکرم

حضرت محمّد (صلی الله علیه و آله) هنگامی که در مکه به سر می برد گاه گاه از مردم کناره می گرفت و به غاری در کوه معروف حرا، واقع در کوهی که امروز به جبل النور مشهور است، می رفت و به عبادت و تفکر در آیات خدا و اوضاع آفرینش می پرداخت و در همین خلوت ها بود که شبی وحی الهی بر او نازل شد و به پیغمبری مبعوث گشت.

ص: ۳۷۲

بنا به روایتی، بعثت آن حضرت در سن چهل سالگی و به روایتی دیگر در سن ٤۳ سالگی بوده است که ده سال پس از بعثت را در مکه و ده سال دیگر را در مدینه گذرانید. ابن اسحاق روایت می کند

که حضرت رسول در چهل سالگی مبعوث شد و سیزده سال در مکه و ده سال را در مدینه به سر برد و گویند که مدت سه سال پنهانی دعوت می فرمود و چون آیه «وَ اِنْذِرْ عَشِيرَتَكَ اَلاِقْرَبِينَ» نازل گردید دعوت و رسالت خویش را آشکار فرمود. روز مبعث به اعتقاد امامیه ۲۷ رجب است. ابو عمر گوید که بعثت روز دوشنبه هشتم ربیع الاول سال ٤١ عام الفیل بود و نخستین آیه ای که نازل گردید «اِقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ اَلَّذِي خَلَقَ خَلَقَ اَلاِنْسَانِ مِنْ عَلَق. اِقْرَأْ وَ رَبُّكَ اَلاَكْرَمُ ...» بود و بعضی دیگر روایت کنند که نخستین آیه از قرآن «يَا اَيُّهَا اَلْمُدَّثِّرُ ...» بود و روایت آن که آغاز تنزیل قرآن روز جمعه ماه رمضان و بدین آیه بود «شهر رمضان اَلَّذِي اُنْزِلَ فِيهِ اَلْقُرْآنُ ...» و خداوند می فرماید: «وَ مَا اِنْزَلْنَا عَلَى عَبْدِنَا يَوْمَ اَلْفُرْقَانِ يَوْمَ اِلْتَقَى اَلْجَمْعَانِ»؛ و روز التقای دو گروه مسلمین و مشرکین در بدر صبح روز جمعه هفدهم

ماه رمضان است.

دعوت حضرت محمد در مکه با مخالفت سران قریش روبه رو شد و آنان در آن هنگام زمام تجارت این شهر را در دست داشتند و برای رونق کار خود از حمایت بت خانه و بت پرستان نیز دریغ نمی کردند. دعوت پیامبر اسلام که بر اساس توحید و بسط و نشر عدالت بود با منافع آنان سازگاری نداشت لذا تا آن جا که توانستند پیروان او را آزار دادند اما به سبب حمایت ابوطالب، تا وقتی که وی در حیات بود، از آزردن رسول اکرم بیمناک بودند. چون ابوطالب در سال دهم بعثت و خدیجه پس از ٢٤ سال و شش ماه همسری رسول اکرم با (اختلاف اقوالی که در تاریخ فوت او هست) در گذشتند، مصائب و گرفتاری ها به آن حضرت روی آوردند و مشرکان پیوسته حضرتش را می آزردند تا سرانجام پیامبر اسلام در ۲۷ ماه رمضان سال دهم بعثت به اتفاق زید بن حارثه به طائف رفت و به دعوت ثقیف پرداخت اما آنان پذیرای وی نگشتند؛ ناگزیر در ۲۳ ذی القعده همان سال به مکه بازگشت.

مهاجرت اصحاب به حبشه

پیامبر (صلی الله علیه و آله) چون آزار مشرکان را نسبت به خود و پیروانش بسیار دید، به یارانش، که از خویشاوندان او نبودند، رخصت داد تا به سزمین حبشه مهاجرت کنند؛ و این هجرت در سال پنجم بعثت (هجرت به حبشه دوبار صورت گرفت).

هجرت رسول اکرم به مدینه

درهمان وقت که مردم مکه به مخالفت با اسلام و پیغمبر آن برخاسته بودند، در شهر یثرب حوادثی در جریان بود. دو قبیله اوس و خزرج که در این شهر به سر می بردند بر اثر نزاع با یک دیگر فرسوده و خسته شده بودند و در پی کسی بودند که سرپرستی شهر را به عهده گیرد و به این جنگ خانگی پایان دهد. در موسم گروهی از مردم مدینه رسول (صلی الله علیه و آله) را در مکه ملاقات کردند و دعوت او را شنیدند و او را تصدیق کردند و خبر به مردم شهر خود بردند و اسلام اندک اندک در شهر یثرب پراکنده شد و نمایندگان یثرب در دو نوبت با پیغمبر اکرم در عقبه بیعت کردند که به نام عقبه اولی و عقبه ثانیه مشهور است. پس از بیعت انصار و فشار و شکنجه مشرکین به اصحاب، حضرت دستور مهاجرت به مدینه را صادر فرمودند و خود به اتفاق ابوبکر در غاری به کوه ثور سه روز یا بیشتر مخفی شدند و از آن جا به مدینه رفتند. آن حضرت پس از بعثت در مکه به قولی ده سال و به قولی سیزده سال و به قول مشهور پانزده سال طول کشید. خروج حضرت از غار، اول ربیع الاول و ورود آن حضرت به مدینه ازدهم همان ماه در روز جمعه بود.

حوادث پس از هجرت

بنابر روایتی، حضرت رسول (صلی الله علیه و آله) شخصاً در ۲۱ غزوه شرکت داشت (و به روایتی، دیگر بیست و شش غزوه)؛ نخستین آن ها غزوه ودان و آخرین آن غزوه تبوک بود و سریه های آن حضرت از زمان ورود به مدینه تا سال رحلت ۳۵ سریه بود.

رحلت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله)

به اعتقاد امامیه رحلت حضرت در روز ۲۸ صفر است اما روایات مختلفی در این باب آمده است که به اختصار آن ها را ذکر می کنیم:

در روز چهارشنبه دو شب به آخر صفر مانده به سال یازدهم هجرت در خانه میمونه بیمار شد و چون بیماری شدت یافت حضرت را به خانه عایشه منتقل کردند و ظهر روز دوشنبه دوازدهم ربیع الاول رحلت کرد و روز سه شنبه هنگام غروب آفتاب به خاک سپردند علی (علیه السلام) و عباس و اهل بیت بر جنازه رسول الله نماز گزاردند و به دنبال آن ها مهاجرین و سپس انصار و

ص: ۳۷۳

آن گاه زنان و بعداً بردگان نماز میت ادا کردند و علی و فضل بن عباس و عباس و صالح (غلام رسول اکرم) و اوس بن خولی انصاری، و به روایتی اسامة بن زید و عبد الرحمن بن عوف، حضرت را غسل دادند. علی (علیه السلام) بدن را غسل می داد و عباس و فضل و قثم و اسامة و صالح آب می ریختند. در هنگام غسل جامه های حضرت را از تن بیرون نیاوردند و جسد مبارک را در سه برد یمانی و بدون عمامه کفن کردند. علی و عباس و فضل و قثم و شقران و اسامة بن اوس بن خولی در قرار دادن رسول اکرم در مدفن با یک دیگر کمک کردند. غلام حضرت قطیفه ای را که آن جلوس می فرمود در زیر پهن کرد و از چهار آجر لحدی ساختند و پس از تسطیح بر روی قبر آب پاشیدند. سن رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) هنگام رحلت ٦٣ سال و به روایتی ٦٥ سال بود اما روایت اول صحیح است.

آن حضرت علاقه فراوانی به امام حسین (علیه السلام) و برادر گرامیش امام حسن (علیه السلام) داشت و همواره به آنان محبّت و اکرام می کرد و آنان را سرور جوانان بهشت می نامید.

ام الفضل گوید: روزی خدمت پیامبر (صلی الله علیه و آله) شرفیاب شده بودم و حسین (علیه السلام) را در آغوش آن حضرت گذاشتم. ناگاه حسین (علیه السلام) ادرار کرد و قطره ای از آن به لباس پیامبر (صلی الله علیه و آله) رسید؛ من او را نیشگون گرفتم، به طوری که گریه کرد، پیامبر

(صلی الله علیه و آله) فرمود: ای امّ الفضل، آرام. این لباس شسته می شود. چرا فرزندم را آزردی؟ پس حسین را در دامن آن حضرت به حال خود گذاردم و بلند شدم تا آب بیاورم. وقتی بازگشتم دیدم که پیامبر (صلی الله علیه و آله) می گرید. عرض کردم: ای رسول خدا، برای چه گریه می کنید؟ فرمود: جبرئیل نزد من آمد و خبر داد که امّت من این فرزندم را خواهند کشت، خداوند شفاعت مرا در روز قیامت نصیب آن ها نفرماید.

راویان حدیث گفته اند: وقتی که یک سال کامل از ولادت امام حسین (علیه السلام) سپری شد، دوازده فرشته بر پیامبر (صلی الله علیه و آله) نازل شدند: یکی از ایشان به صورت شیر، دومی به صورت پلنگ، سومی به صورت اژدها، چهارمی به صورت آدمیزاد و هشت فرشته دیگر به صورت های گوناگون بودند که جملگی با چهره های سرخ و گلگون و چشمان گریان و بال های گسترده، عرض کردند: ای محمد (صلی الله علیه و آله) به زودی برای فرزندت حسین پسر فاطمه، همان پیش آید که برای هابیل از ناحیهٔ قابیل پیش آمد، و همانند هابیل به او پاداش داده خواهد شد و قاتلش مانند قابیل عقوبت خواهد شد. فرشتگان همه بر پیامبر نازل شدند و او را در غم حسین (علیه السلام) تسلی دادند. و پیامبر (صلی الله علیه و آله) را به ثوابی که خدا به حسین (علیه السلام) عطا می کند خبر دادند و تربت او را به حضرتش عرضه کردند. پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمود: خدایا، خوارکننده حسین را خوار کن و قاتل او را بکش و او را به مطلوب خودشان مرسان.

راوی گوید: چون دو سال از ولادت حسین (علیه السلام) گذشت، پیامبر (صلی الله علیه و آله) به سفری که برایش پیش آمده بود رفت، در جایی بین راه ایستاد و فرمود: انالله و انا الیه راجعون و گریست. وقتی علت گریه را از آن حضرت پرسیدند، فرمود: این جبرئیل است که مرا از سرزمینی در کنار شطّ فرات خبر می دهد، به آن جا کربلا گفته می شود، که در آن سرزمین، فرزندم حسین، پسر فاطمه، کشته می شود. کسی پرسید: ای رسول خدا (صلی الله علیه و آله)، چه کسی او را به شهادت می رساند؟ فرمود: مردی به نام یزید؛ و گویی به قتلگاه و مرقدش می نگرم. بعد پیامبر (صلی الله علیه و آله) با حالتی غمناک از سفر برگشت، بالای منبر رفت و در حالی که حسن و

حسین در مقابل حضرت بودند، خطبه خواند و وعظ و اندرز کرد. وقتی سخنرانی تمام شد، دست راست خود را به روی سر حسن و دست چپ را بر سر حسین گذاشت، سپس سر به سوی آسمان بلند کرد و فرمود: خدایا همانا محمّد بنده و فرستاده تو است، و این دو پسر، پاک ترین فرد خاندان من و برگزیده فرزندان و خانواده من هستند، و بعد از خود ایشان را در میان امّتم به جانشینی می گمارم. جبرئیل به من خبر داد که پسر، حسین (علیه السلام)، کشته خواهد شد؛

پروردگارا، جانبازی او را مبارک فرما، و وی را از سروران شهیدان قرار بده، و بر قاتل و خوارکننده اش برکت عطا مفرما.

صدای گریه مردم در مسجد بلند شد و ناله و فریاد سردادند. پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: آیا بر حسین گریه می کنید و او را یاری نمی کنید؟ سپس با رنگی افروخته و چهره ای گلگون برگشت، خطبه کوتاه دیگری خواند، و در حالی که از دیدگانش به شدّت اشک می ریخت فرمود: ای مردم، من در میان شما دو چیز وزین و گران بها می گذارم: کتاب خدا و عترتم؛ یعنی خاندان و نسل من و آنان که با آب و گِل من آمیخته شده و میوه دل من هستند. این دو از هم جدا نمی شوند تا بر من در کنار حوض کوثر در آیند. بدانید و آگاه باشید که من از شما چیزی نمی خواهم به جز آن چه را پروردگارم به من دستور داده تا از شما بخواهم، و آن دوستی نزدیکان من است. مراقب باشید و بترسید از این که فردای قیامت مرا در کنار حوض ببینید و خاندان مرا دشمن داشته یا ستم کرده و یا ایشان را کشته باشید.

ص: ٣٧٤

محمّد بن عبدالله بن جعفر بن ابیطالب (علیه السلام)

پسر حضرت زینب و عبدالله بن جعفر. او و برادرش عون، پس از خروج امام حسین (علیه السلام) از مکّه، در میان راه به او پیوستند و محمد در کربلا در نبرد تن به تن با دشمن در محاصره قرار گرفت

و به دست عامر بن نهشل تمیمی شهید شد (در تاریخ طبری قاتل محمد، عامر بن نهشل تیمی معرفی شده). است رجز او در میدان مبارزه این گونه بود:

نَشْکُو الی اللَّهَ مِنَ اَلْعُدْوَانِ *** قِتَالُ قَوْمٍ فِی اَلرَّدَی عُمْیان

قَدْ تَرَکُوا مَعَالِمَ الْقُرْآنِ *** وَ مُحْکَمُ التَّنْزِیلِ وَ اَلتِّبْیَانِ

وَ اِظْهِرُوا اَلْکُفْرَ مَعَ اَلطُّغْیَانِ

به خدا شکایت می کنم از دشمنان، قومی که از کوردلی به هلاکت افتاده اند؛

نشانه های قرآن را ترک و عوض کردند؛ قرآنی را که محکم و مبین بود؛ و کفر و طغیان را آشکار کردند.

نام محمّد در زیارت ناحیه مقدّسه مذکور است.

محمد بن عقیل

خوارزمی محمد بن عقیل را از شهدای کربلا به حساب آورده است. اما شهادت ایشان مشکوک است.

محمد بن علی بن ابی طالب

محمد اصغر برادر کوچک محمّد حنفیّه. در میان صاحبان کتب مقاتل این نکته که محمد اصغر همان ابوبکر بن علی (علیه السلام) باشد، اختلاف است. مرحوم شیخ مفید معتقد است که ابوبکر کنیه محمد اصغر بوده و مادرش لیلی بنت مسعود دارمیه است. ولی خوارزمی ابوبکر را کنیه عبدالله بن علی دانسته و مادرش را لیلی بنت مسعود معرفی می کند. طبری محمد بن علی (علیه السلام) را شهید کربلا دانسته و مادرش را ام ولد معرفی می کند. مرحوم سماوی در جمع این اختلاف ها

می گوید: ما در ابوبکر لیلی بود و نامش یا محمد اصغر و یا عبدالله است. مرحوم شیخ عباس قمی نیز این گفته را انتخاب کرده است.

در هر حال شهادت محمد بن علی (علیه السلام) در کربلا قطعی است و در زیارت ناحیه مقدسه نامش به بزرگی یاد شده است.

قاتلان محمد، تعدادی از جمله: عقبة الغنوی، زجر بن بدر نخعی و مردی از بنی ابان بن دارم بودند. محمد هنگام مبارزه در میدان این گونه رجز می خواند:

شَيْخِي عَلَى ذُو اَلْفِخَارِ الاطول *** مِنْ هَاشِمِ اَلْخَيْرِ اَلْكَرِيمِ اَلْمُفْضِلِ

هَذَا حُسَيْنُ بْنُ اَلنَّبِيِّ اَلْمُرْسَلُ *** عَنْهُ نَجَامَى بِالْحُسَامِ اَلْمُصْقِلِ

تَفْدِيهِ نَفْسَى مِنْ اَخٍ مُبَجَّل

سرورم علی (علیه السلام) است که بسیار سربلند است؛ از هاشم، نیک مردِ کریم و بخشنده؛

و این حسین فرزند پیامبر فرستاده شده است که با شمشیر آبدیده از او حمایت می کنم؛

جانم فدای برادری که بزرگوار است.

محمّد بن علیّ بن الحسین (علیه السلام) (رجب ۵۷ - ذیحجه ۱۱۳)

پنجمین پیشوای اسلام. ایشان در جمعهٔ نخستین روز ماه رجب سال ۵۷ ق در شهر مدینه چشم به جهان گشود. او را محمد نامیدند و ابو جعفر کنیه و باقرالعلوم یعنی شکافنده دانش ها لقب آن گرامی است. به هنگام تولد هاله ای از شکوه و عظمت نوزاد اهل بیت را فرا گرفته بود، و هم چون دیگر امامان، پاک و پاکیزه به دنیا آمد.

نسبت امام باقر از پدر و مادر به پیامبر و حضرت علی و زهرا (سلام الله علیها) می رسد؛ زیرا پدر او امام زین العابدین فرزند امام حسین، و مادر او بانوی گرامی، ام عبدالله دختر امام مجتبی (علیه السلام) است. عظمت امام باقر (علیه السلام) زبان زد خاص و عام بود، هر جا سخن از والایی هاشمیان و علویان و فاطمیان به میان می آمد، او را یگانه وارث آن همه قداست و شجاعت و بزرگواری می شناختند و هاشمی و علوی و فاطمیش می خواندند.

راستگوترین لهجه ها و جذابترین چهره ها و بخشنده ترین انسان ها، برخی از ویژگی های امام باقر (علیه السلام) است.

گوشه ای از شرافت و بزرگواری آن گرامی را در گزارش زیر می خوانیم:

پیامبر (صلی الله علیه و آله) به یکی از یاران پارسای خود، جابر بن عبدالله انصاری فرمود: ای جابر، تو زنده می مانی و فرزندم محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابیطالب را که نامش در تورات باقر است، در می یابی؛ بدان هنگام سلام مرا بدو برسان. پیامبر درگذشت و جابر عمری دراز یافت. او روزی به خانه امام زین العابدین آمد و امام باقر را که کودکی خردسال بود دید، به او

گفت: پیش بیا امام باقر (علیه السلام) نزد او آمد.

گفت: برو امام بازگشت. جابر اندام و راه رفتن او را تماشاکر و گفت: به خدای کعبه سوگند آینه تمام نمای پیامبر است. آن گاه از امام سجاد پرسید این کودک کیست؟

فرمود: امام پس از من، فرزندم محمد باقر، است. جابر برخاست و بر پای امام باقر بوسه زد و گفت: فدایت شوم از فرزند پیامبر (صلی الله علیه و آله) سلام و درود پدرت پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) را بپذیر؛ چه او تو را سلام رسانده است. دیدگان امام باقر پر از اشک شد و فرمود: سلام و درود

بر پدرم پیامبر خدا باد تا بدان هنگام که آسمان ها و زمین پایدارند و بر تو ای جابر که سلام او را به من رساندی.

دانش امام باقر (علیه السلام) نیز همانند دیگر امامان از سرچشمه وحی بود. آنان آموزگاری نداشتند و در مکتب بشری درس نخوانده بودند. جابر بن عبدالله نزد امام باقر (علیه السلام) می آمد و از آن حضرت دانش فرا می گرفت و به آن گرامی مکرر عرض می کرد: ای شکافنده علوم، گواهی می دهم تو در کودکی از دانشی خداداد برخورداری.

عبدالله بن عطاء مکی می گفت: هرگز دانشمندی را نزد کسی چنان حقیر و کوچک نیافتم که نزد امام باقر (علیه السلام) حکم بن عتیبه را. حکم بن عتیبه در چشم مردمان جایگاه علمی والایی داشت اما در پیشگاه امام باقر چونان کودکی در برابر آموزگار بود. شخصیت آسمانی و شکوه علمی امام باقر (علیه السلام) چنان خیره کننده بود که جابر بن یزید جعفی به هنگام روایت از آن گرامی می گفت: وصی اوصیاء و وارث علوم انبیاء محمد بن علی بن الحسین مرا چنین روایت کرد ...

مردی از عبدالله عمر مسئله ای پرسید و او در پاسخ درماند، او امام باقر را نشان داد و گفت از این کودک بپرس و مرا نیز از پاسخ او آگاه ساز. آن مرد از امام پرسید و پاسخی قانع کننده شنید و سپس به عبدالله گفت: اینان خاندانی هستند که دانششان خداد است. ابوبصیر می گوید: با امام باقر (علیه السلام) به مسجد مدینه وارد شدیم، مردم در رفت و آمد بودند. امام به من فرمود: از مردم بپرس آیا مرا می بینند؟ از هر که پرسیدم که آیا ابو جعفر را دیده ای پاسخ منفی شنیدم، در حالی که امام در کنار من ایستاده بود. در این هنگام یکی از دوستان حقیقی آن حضرت، ابوهارون که نابینا بود، به مسجد درآمد. امام فرمود: از او نیز بپرس. از ابوهارون پرسیدم: آیا ابو جعفر را دیدی؟ فوراً پاسخ داد: مگر کنار تو نیست؟ گفتم: از کجا دریافتی؟

گفت: چگونه ندانم در حالی که او نور رخشنده ای است. و نیز ابوبصیر می گوید: امام باقر (علیه السلام) از یکی از آفریقاییان حال یکی از شیعیان خود به نام راشد را جویا شد. پاسخ داد خوب بود و سلام می رساند. امام فرمود خدا رحمتش کند.

با تعجب گفت: مگر او مرده است؟ فرمود: آری. گفت: چه وقت در گذشت؟ فرمود: دو روز پس از خارج شدن تو. گفت: به خدا سوگند بیمار نبود. فرمود: مگر هرکس می میرد به علت بیماری است؟

آن گاه ابوبصیر از امام درباره آن در گذشته سؤال کرد. امام فرمود: او از دوستان و شیعیان ما بود، گمان می کنید که چشم های نابینا و گوش های شنوایی برای ما همراه شما نیست؟ وه چه پندار نادرستی است! به خدا سوگند هیچ چیز از کردارتان بر ما پوشیده نیست؛ ما را نزد خودتان حاضر بدانید و خود را به کار نیک عادت دهید و از اهل خیر باشید تا به همین نشانه و علامت شناخته شوید. من فرزندان و شیعیانم را به اجرای این برنامه فرمان می دهم.

یکی از راویان می گوید در کوفه به زنی قرآن می آموختم، روزی با او شوخی کردم، بعد به دیدار امام باقر شتافتم، فرمود: آن که (حتی) در پنهان مرتکب گناه شود خداوند به او اعتنا و توجهی ندارد، به آن زن چه گفتی؟ از شرمساری چهره ام را پوشاندم و توبه کردم و امام فرمود: تکرار نکن.

مردی از اهل شام در مدینه ساکن بود و به خانه امام بسیار می آمد و به آن گرامی می گفت: در روی زمین بغض و کینه کسی را بیش از تو در دل ندارم و با هیچ کس بیش از تو و خاندانت دشمن نیستم و عقیده ام آن است که اطاعت خدا و پیامبر و امیرمؤمنان در دشمنی با توست، اگر می بینی به خانه تو رفت و آمد دارم برای آن است که تو مردی سخنور و ادیب و خوش بیان هستی.

با او مدارا می فرمود و به نرمی سخن می گفت. چندی برنیامد که مرد شامی بیمار شد و مرگ را رویاروی خویش دید و از زندگی نومید شد، پس وصیت کرد که چون در گذرد ابوجعفر امام باقر بر او نماز گزارد. شب به نیمه رسید و بستگان مرد شامی گمان بردند که او مرده است. بامداد وصی او

به مسجد آمد و امام باقر (علیه السلام) را دید که نماز صبح به پایان برده، به تعقیب نشسته است. وصی مرد شامی به امام گفت:

آن مرد شامی به دیگر سرای شتافته و خود چنین خواسته که

ص: ٣٧٦

شما بر او نماز گزارید. فرمود: او نمرده است. شتاب مکنید تا من بیایم. پس برخاست و وضو و را تجدید فرمود و دو رکعت نماز خواند و دست ها را به دعا برداشت، سپس به سجده رفت و هم چنان تا بر آمدن آفتاب، در سجده ماند، آن گاه به خانه شامی آمد و بر بالین او نشست و او را صدا زد و او پاسخ داد، امام او را برنشانید و پشتش را به دیوار تکیه داد و شربتی طلبید و به کام او ریخت و به بستگانش فرمود غذاهای سرد به او بدهند و خود بازگشت. دیری برنیامد که شامی شفا یافت و به نزد امام آمد و عرض کرد: گواهی می دهم که تو حجت خدا بر مردمانی.

محمد بن منکدر، از صوفیان آن روزگار، می گوید: در روز بسیار گرمی از مدینه بیرون رفتم، ابو جعفر محمد بن علی بن الحسین را دیدم، همراه با دو تن که از سرکشی به مزرعه خویش باز می گشت؛ با خود گفتم: مردی از بزرگان قریش در چنین وقتی در پی دنیاست. باید او را پند دهم.

نزدیک آمدم و سلام کردم، امام در حالی که عرق از سر و رویش می ریخت با تندی پاسخم داد. گفتم: خدا تو را سلامت بدارد آیا شخصیتی چون شما در این هنگام و با این حال در پی دنیا می رود، اگر در این حالت مرگ در رسد چه می کنی؟ فرمود به خدا سوگند اگر مرگ در رسد در حال اطاعت خداوند خواهم بود زیرا من با کار، خود را از تو و دیگر مردمان بی نیاز می سازم؛ از مرگ در آن حالت بیمناکم که سرگرم گناهی باشم. گفتم: رحمت خدا بر تو باد، می پنداشتم که شما را پند می دهم اما تو مرا پند دادی و آگاه ساختی.

غاصبان و متجاوزان هماره به مقام والای امام رشک می بردند و به هر وسیله برای غصب و تصرف حکومت و خلافت، که ویژه امامان بود، دست می یازیدند و در راه این منظور از هیچ جنایتی نیز باک نداشتند.

برخی از دوران امامت امام باقر (علیه السلام) مقارن حکومت ظالمانه هشام بن عبدالملک اموی بود و هشام و دیگر امویان به خوبی می دانستند که اگر حکومت ظاهر را با ستم و جنایت به غصب گرفته اند هرگز نمی توانند حکومت در دل ها را از خاندان پیامبر بربایند. عظمت معنوی امامان گرامی چنان گیرا بود که گاه دشمنان و غاصبان مرعوب می ماندند و به تواضع بر می خاستند، هشام در یکی از سال ها به حج آمده بود و امام باقر و امام صادق (علیهما السلام) نیز جزو حاجیان بودند. روزی امام صادق (علیه السلام) در اجتماع عظیم حج ضمن خطابه ای فرمود: سپاس خدای را که محمد (صلی الله علیه و آله) را به راستی فرستاد و ما را به او گرامی ساخت، پس ما برگزیدگان خدا در میان آفریدگان و جانشینان خدا (در زمین) هستیم، رستگار کسی است که پیرو ما باشد و شوربخت آن که با ما دشمنی ورزد. امام صادق (علیه السلام) بعدها می فرمود: گفتار مرا به هشام خبر بردند ولی متعرض ما نشد تا به دمشق بازگشت و ما نیز به مدینه برگشتیم به حاکم خود در مدینه فرمان داد تا من و پدرم را به دمشق بفرستد. به دمشق در آمدیم و هشام تا سه روز ما را بار نداد، روز چهارم بر او وارد شدیم، هشام بر تخت نشسته بود

و درباریان در برابرش به تیراندازی و هدف گیری سرگرم بودند. هشام پدرم را به نام صدا زد و گفت: با بزرگان قبیله ات تیراندازی کن. پدرم فرمود: من پیر شده ام و تیراندازی از من گذشته است، مرا معذور دار. هشام اصرار ورزید و سوگند داد که باید این کار را بکنی و به پیرمردی از بنی امیه گفت کمانت را به او بده پدرم کمان برگرفت و تیری به زه نهاد و پرتاب کرد، اولین تیر درست در وسط هدف نشست، دومین تیر را در کمان نهاد و چون شست از پیکان برداشت بر پیکان تیر اول فرود آمد و آن را شکافت، تیر سوم و چهارم بر سوی ... نشست، فریاد از حاضران برخاست. هشام بی قرار شد و فریاد زد: آفرین ابا جعفر. تو در عرب و عجم سرآمد تیراندازانی، چطور می پنداری زمان

تیراندازی تو گذشته است. و در همان هنگام تصمیم بر قتل پدرم گرفت و سر به زیر افکنده فکر می کرد و ما در برابر او ایستاده بودیم، ایستادن ما طولانی شد و پدرم از این بابت به خشم آمد و آن گرامی چون خشمگین می شد به آسمان می نگریست و خشم در چهره اش آشکار می شد، هشام غضب او را دریافت و ما را به سوی تخت خود فراخواند و خود برخاست و پدرم را در برگرفت و او را بر دست راست خود بر تخت نشانید و مرا نیز در برگرفت و بر دست راست پدرم نشاند، و با پدرم به گفتگو نشست و گفت قریش چون تویی را در میان خود دارد بر عرب و عجم فخر می کند، آفرین بر تو، تیراندازی را چنین از چه کسی و در چند مدت آموخته ای؟ پدرم فرمود: می دانی که مردم مدینه تیراندازی می کنند و من در جوانی مدتی به این کار می پرداختم و بعد ترک کردم تا هم اکنون که تو از من خواستی. هشام گفت از آن گاه که خویش را شناختم تا کنون تیراندازی بدین زبردستی ندیده بودم و گمان نمی کنم کسی در روی زمین چون تو بر این هنر توانا باشد، آیا فرزندت جعفر نیز می تواند هم چون تو تیراندازی کند؟ فرمود: ما کمال و تمام را به ارث می بریم، همان کمال و تمامی که خدا بر پیامبرش فرود آورد آن جا

ص: ۳۷۷

که می فرماید: (الیَومَ اکْمَلْتُ لَکُم دینَکُم وَاتْمَمْتُ عَلَیْکُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِیتُ لَکُمُ الاِسْلاَمُ دینا) زمین از کسی که بر این کارها کاملاً توانا باشد خالی نمی ماند. چشم هشام با شنیدن این جملات در حدقه گردید و چهره اش از خشم سرخ شد، اندکی سر فروافکند دوباره سر برداشت و گفت: مگر ما و شما از دودمان عبد مناف نیستیم که در نسبت برابریم؟

امام فرمود: آری اما خدا ما را ویژگی هایی داده که به دیگران نداده است.

پرسید: مگر خدا پیامبر را از خاندان عبدمناف به سوی همهٔ مردم از سفید و سیاه و سرخ نفرستاده است؟ شما از کجا این دانش را به ارث برده اید در حالی که پس از پیامبر اسلام پیامبری نخواهد بود و شمایان پیامبر نیستید؟ امام بی درنگ فرمود: خداوند در قرآن به پیامبر می فرماید: «زبانت را

پیش از آن که به تو وحی شود برای خواندن قرآن حرکت مده» پیامبری که به تصریح این آیه زبانش تابع وی است به ما ویژگی هایی داده که به دیگران نداده است و به همین جهت با برادرش علی (علیه السلام) اسراری را می گفت که به دیگران هرگز نگفت و خداوند در این باره می فرماید: (وَ تَعِيهَا أُذْنٌ وَاعِيهِ) آن چه به تو وحی می شود و اسرار تو را - گوشی فراگیرنده فرا می گیرد. و پیامبر خدا به علی (علیه السلام) فرمود: از خدا خواستم که آن را گوش تو قرار دهد. و نیز علی بن ابیطالب (علیه السلام) در کوفه بود فرمود: «پیامبر خدا هزار در از دانش به روی من گشود که از هر در هزار در دیگر گشوده شد.» همان طور که خداوند پیامبر را کمالاتی ویژه داد پیامبر (صلی الله علیه و آله) نیز علی (علیه السلام) را برگزید و چیزهایی به او آموخت که به دیگران نیاموخت و دانش ما از آن منبع فیاض است

و تنها ما آن را به ارث برده ایم نه دیگران. هشام گفت: علی مدّعی علم غیب بود حال آن که خدا کسی را بر غیب دانا نساخت. پدرم فرمود: خدا بر پیامبر خویش کتابی فرود آورد که در آن همه چیز از گذشته و آینده تا روز رستاخیز بیان شده است زیرا در همان کتاب می فرماید: (وَ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ اَلْكِتَابَ تِبْيَاناً لِكُلِّ شَيْئٍ)؛ بر تو کتابی فرو فرستادیم که بیان کننده همه است - و در جای دیگر فرمود: همه چیز را در کتاب روشن به حساب آوردیم و نیز: هیچ چیز را در این کتاب فروگذار نکردیم و خداوند به پیامبر فرمان داد همهٔ اسرار قرآن را به علی بیاموزد، و پیامبر به امت می فرمود: علی از همه شما در قضاوت داناتر است.

هشام ساکت ماند. و امام از بارگاه او خارج شد.

عبدالله بن نافع از دشمنان امیرمؤمنان حضرت علی (علیه السلام) بود و می گفت: اگر در روی زمین کسی بتواند مرا قانع سازد که در کشتن خوارج نهروان حق با علی بوده است من بدو روی خواهم آورد.

به عبدالله گفتند که آیا می پنداری فرزندان علی (علیه السلام) نیز نمی توانند به تو ثابت کنند؟ گفت مگر در میان فرزندان او دانشمندی هست؟ گفتند: این خود سند نادانی توست؛ مگر ممکن است در دودمان حضرت علی (علیه السلام) دانشمندی نباشد؟ پرسید که در این زمان دانشمندشان کیست؟ امام باقر (علیه السلام) را به او معرفی کردند و او با یاران خویش به مدینه آمد و از امام تقاضای ملاقات کرد امام به یکی از غلامان خویش فرمان داد تا بار و بنه عبدالله را از مرکب فرود آورد و فردا او را به حضورش بیاورد. بامداد دیگر عبدالله با یاران خویش به مجلس امام آمد و آن گرامی نیز فرزندان و بازماندگان مهاجران و انصار را فراخواند و چون همه گرد آمدند امام در حالی که جامه ای سرخ فام بر تن داشت فرمود: سپاس ویژه خدایی است که آفریننده زمان و مکان و چگونگی هاست و حمد خدایی را که نمی خوابد: آن چه در آسمان ها و زمین است ملک اوست. گواهم که جز الله خدایی نیست و محمد بندهٔ برگزیده و پیامبر اوست، سپاس خدایی را که به نبوتش ما را گرامی داشت و به ولایتش ما را مخصوص گردانید. ای گروه فرزندان مهاجر و انصار، هر کدامتان فضیلتی از علی بن ابیطالب به خاطر دارید بگویید.

حاضران هر یک فضیلتی بیان کردند تا سخن به حدیث خیبر رسید، گفتند: پیامبر در نبرد با یهودان خیبر، فرمود: (لاَعِطِینَ اَلرَّایهَ غَداً رَجُلاً یُحِبُّ اَللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ یُحِبُّهُ اَللَّهُ وَ رَسُولُهُ کرا را غَیْرَ فَرَّارٍ لاَ یَرجِعُ حَتَّی یفتَحَ اللَّهُ عَلَی یَدَیْهِ) ؛ فردا پرچم را به مردی می سپارم که دوستدار خدا و پیامبر است و خدا و پیامبر نیز او را دوست می دارند، رزم آوری است که هرگز فرار نمی کند و از نبرد فردا باز نمی گردد تا خداوند به دست او حصار یهودان را فتح فرماید. و دیگر روز پرچم را به امیرمؤمنان سپرد و آن گرامی با نبرد شگفتی آفرین یهودان را منهزم ساخت و قلعه عظیم آنان را گشود. امام باقر (علیه السلام) به عبدالله بن نافع فرمود: دربارهٔ این حدیث چه می گویی؟

گفت: حدیث درستی است اما علی بعدها کافر شد و خوارج را به ناحق کشت. فرمود: مادرت در سوگ تو بنشیند، آیا خدا آن گاه که علی را دوست می داشت می دانست که او خوارج را می کشد یا

نمی دانست؟ اگر بگویی خدا نمی دانست که کافر خواهی بود. گفت: می دانست. فرمود: خدا او را بدان دلیل که فرمانبردار اوست

ص: ۳۷۸

دوست می داشت یا به جهت نافرمانی و گناه. گفت: چون فرمانبردار خدا بود خداوند او را دوست می داشت.

فرمود: برخیز که محکوم شدی و جوابی نداری. عبدالله برخاست و این آیه را تلاوت کرد: (حَتَّی یَتَبَیَّنَ لَکُمُ اَلْخَیْطُ اَلاِبْیَضُّ اَلْخَیْطُ اَلاِسْوَدُّ مِنَ اَلْفَجْرِ)؛ اشاره به آن که حقیقت چون سپیده صبح آشکار شد؛ و خدا بهتر می داند رسالت خویش را در چه خاندانی قرار دهد.

در سدهٔ اول هجری صنعت کاغذ در انحصار رومیان بود و مسیحیان مصر نیز که کاغذ می ساختند به روش رومیان و بنابر مسیحیت نشان «اب و ابن و روح» بر آن می زدند، عبدالملک اموی مرد زیرکی بود، کاغذی از این گونه را دید و در نشان آن دقیق شد و فرمان داد آن را برای او به عربی ترجمه کنند، و چون معنای آن را دریافت خشمگین شد که چرا در مصر، که کشوری اسلامی است، باید مصنوعات چنین نشانی داشته باشند. بی درنگ به فرماندار مصر نوشت که از آن پس بر کاغذها شعار توحید (شهد الله انه لا اله الا هو) - بنویسند و نیز به فرمانداران سایر ایالات اسلامی نیز فرمان داد کاغذهایی را که نشان مسیحیت دارد از بین ببرند و از کاغذهای جدید استفاده کنند. کاغذهای جدید با نشان توحید اسلامی رواج یافت و به شهرهای روم نیز رسید و خبر به قیصر بردند و او در نامه ای به عبدالملک نوشت: صنعت کاغذ هماره با نشان رومی بود و اگر کار تو در منع آن درست است پس خلفای گذشتهٔ اسلام خطاکار بوده اند و اگر آنان به راه درست رفته اند پس تو در خطا هستی، من همراه این نامه برای تو هدیه ای فرستادم و دوست دارم که اجناس نشان دار را به حال سابق واگذاری و پاسخ مثبت تو موجب سپاسگزاری ما خواهد بود.

عبدالملک هدیه را نپذیرفت و به قاصد قیصر گفت: این نامه پاسخی ندارد. قیصر دیگر بار هدیه ای دو چندان دفعهٔ پیش برای او گسیل داشت و نوشت: گمان می کنم چون هدیه را ناچیز دانستی نپذیرفتی، اینک دو برابر فرستادم و مایلم هدیه را همراه خواسته قبلی من بپذیری. عبدالملک باز هدیه را رد کرد و نامه را نیز بی جواب گذاشت. قیصر این بار به عبدالملک نوشت: دو بار هدیه مرا رد کردی و خواسته مرا برنیاوردی برای سوم بار هدیه را دو چندان سابق فرستادم و سوگند به مسیح اگر اجناس نشان دار را به حال پیش برنگردانی فرمان می دهم تا زر و سیم را با دشنام به پیامبر اسلام سکه بزنند و تو می دانی که ضرب سکه ویژهٔ ما رومیان است، آن گاه چون سکه ها را با دشنام به پیامبرتان ببینی عرق شرم بر پیشانیت می نشیند، پس همان بهتر که هدیه را پذیری و خواسته ما را برآوری تا روابط دوستانه مان چون گذشته پابرجا بماند. عبدالملک در پاسخ بیچاره ماند و گفت فکر می کنم که ننگین ترین مولودی که در اسلام زاده شده من باشم که سبب این کار شدم که به رسول خدا (صلی الله علیه و آله) دشنام دهند و با مسلمانان به مشورت پرداخت ولی هیچ کس نتوانست چاره ای بیندیشد، یکی از حاضران گفت: تو خود

راه چاره را می دانی اما به عمد آن را وا می گذاری. عبدالملک گفت: وای بر تو، چاره ای که من می دانم کدامست؟ گفت: باید از باقر اهل بیت چاره این مشکل را بجویی. عبدالملک گفتار او را تصدیق کرد و به فرماندار مدینه نوشت که امام باقر (علیه السلام) را با احترام به شام بفرستد، و خود فرستاده قیصر را در شام نگه داشت تا امام (علیه السلام) به شام آمد و داستان را به او عرض کردند، فرمود تهدید قیصر در مورد پیامبر (صلی الله علیه و آله) عملی نخواهد شد و خداوند این کار را بر او ممکن نخواهد ساخت و راه چاره نیز آسان است، هم اکنون صنعتگران را گردآور تا به ضرب سکه بپردازند و بر یک رو سوره توحید و بر روی دیگر نام پیامبر (صلی الله علیه و آله) را نقش کنند و بدین ترتیب از مسکوکات رومی بی نیاز می شویم. و توضیحاتی نیز در مورد وزن سکه ها فرمود تا وزن هر ده درهم از سه نوع سکه هفت مثقال باشد و نیز فرمود نام شهری که در آن سکه می زنند و تاریخ سال ضرب را هم بر سکه ها درج کنند.

عبدالملک دستور امام را عملی ساخت و به همه شهرهای سلامی نوشت که معاملات باید با سکه های جدید انجام شود و هر کس از سابق سکه ای دارد تحویل دهد و سکه اسلامی دریافت دارد، آن گاه فرستاده قیصر را از آن چه رفته بود آگاه کرد و بازگرداند.

قیصر را از ماجرا آگاه کردند و درباریان از او خواستند تا تهدید خود را عملی سازد، قیصر گفت: من خواستم عبدالملک را به خشم آورم و اینک این کار بیهوده است چون در بلاد اسلام دیگر با پول رومی معامله نمی کنند.

در مکتب امام باقر العلوم (علیه السلام) شاگردانی نمونه و ممتاز پرورش یافتند نام برخی از آنان عبارتند از: ابان بن تغلب، زراره، کمیت اسدی و محمدبن مسلم:

امام باقرالعلوم در هفتم ذیحجه سال ١١٤ هجری در ٥٧ سالگی در زمان حکمرانی ستمگر اموی، هشام بن عبدالملک، مسموم و شهید شد. ایشان در شامگاه وفات به امام صادق (علیه السلام)

ص: ٣٧٩

فرمود: من امشب جهان را بدرود خواهم گفت: هم اکنون پدرم را دیدم که شربتی گوارا نزد من آورد و نوشیدم و مرا به سرای جاوید و دیدار حق بشارت داد.

دیگر روز تن پاک آن دریای بیکران دانش خدایی را در خاک بقیع کنار آرامگاه امام مجتبی و امام سجاد (علیه السلام) به خاک سپردند. آن حضرت در روز عاشورا چهار سال از سن شریفش می گذشت و جزء اسرای اهل بیت سیّدالشّهدا (علیه السلام) بود. روایات و اخبار بسیاری دربارهٔ واقعه عاشورا از آن امام همام نقل شده است.

محمّد بن عمیر بن عطارد

از چهره های معروف شیعه عراق و از بزرگان طایفهٔ «دارِم».

ابن ابی الحدید می نویسد که روزی در مجلس عبدالملک مروان، خلیفه اموی، راجع به طایفهٔ بنی دارِم بحث به میان آمد. یکی از حاضران به عبدالملک گفت: ای امیرمؤمنان، علت معروفیت بنی دارم این است که آنان مردمی پُر اولادند و به خاطر کثرت طایفه و جمعیت، نامشان باقی مانده است. عبدالملک که خود مردی نسب شناس و مردم شناس بود گفت: چه می گویی؟ معروفیت آنان به خاطر کثرت اولاد و نسل آنان نبود، مگر لقیط بن زراره و قعقاع بن معبد و محمدبن عمیر از این طایفه نبودند؟ با این که اینان عقیم بودند و نسلی از خود به جای نگذاشتند، امّا شهرت آنان، در عرب پیچیده است؛ و اضافه کرد: وَ اَللَّهِ لاَ تَنْسُبُ اَلْعَرَبُ هَذِهِ اَلثَّلاَثَةُ اَبَداً؛ به خدا سوگند که عرب هیچ گاه یاد این سه نفر را فراموش نخواهد کرد.

گفتنی است که مختار او را به عنوان استاندار استان وسیع آذربایجان و قسمت های شمال عراق و شمال غربی ایران منصوب کرد. این مرد در ماجرای شورش اشراف کوفه و ضد انقلابیون از مختار برید و به جرگهٔ مخالفین وی پیوست.

محمّد بن قیس

از روایتگران واقعهٔ جانسوز عاشورا. از وی نامهٔ امام حسین (علیه السلام) به مردم کوفه به نقل از قیس بن مسهّر و شهادت او و نامه مسلم به حسین (علیه السلام) و سخنان عبدالله بن مطیع به آن حضرت و پاسخ او و شهادت حبیب بن مظاهر روایت شده است.

وی از هواداران و فرماندهان تحت امر مختار بود. محمّد بن قیس در به ثمر رسیدن قیام مختار نقش مهمّی بر عهده داشت.

رجال شناسان او را از یاران امام باقر و صادق (علیه السلام) و فردی معتمد و درست اندیش و مدافع فرهنگ اهل بیت شمرده اند.

محمد بن کثیر

از بزرگان و شیعیان کوفه. او از سلحشورانی بود که به هنگام شهادت مسلم بن عقیل در کوفه به همراه پسرش دستگیر شد و به شهادت رسید.

محمّد بن کعب بن قرظه (متوفی: ۱۰۸ ق)

از هواداران و اُمرای تحت امر مختار و فرماندار بهقباد میانی.

وی از اکابر شیعه و از روات و برجستگان علم و حدیث و چهره های مشهور تابعین بود و در کتب تاریخ و حدیث، روایاتی از او نقل شده است و ابن اثیر و ابن ابی الحدید از او نقل کرده اند.

محمّد بن مسلم بن عقیل

فرزند مسلم بن عقیل. وی همراه برادرش ابراهیم، در واقعه کربلا اسیر شد. این دو برادر، با کمک مشکور، پیر مرد زندانبان که هوادار اهل بیت بود، شبانه از زندان گریختند. شب به خانه زنی پناه بردند که شوهرش در سپاه ابن زیاد بود. وقتی شوهرش حارث، فهمید، آن دو را کنار رود فرات برد و بی رحمانه سر از تنشان جدا کرد و پیکرشان را در فرات افکند و سرهای آن دو را برای دریافت جایزه، نزد ابن زیاد برد. مزار محمد و برادرش، ابراهیم، را در چهار فرسنگی کربلا، موسوم به مسیّب نوشته اند.

بنابر روایتی از حضرت امام محمّد باقر (علیه السلام)، لفیظ بن ایاس و ابو مرهم ازدی، محمّد بن مسلم را به شهادت رسانیدند.

محمد بن مطاع جعفی

از اصحاب امام حسین (علیه السلام) و از شهدای کربلا. او با برادرش، عمرو جعفی، پس از پیکار با دشمن و کشتن جمعی از سپاه ابن زیاد در کربلا شهید شد.

محمّد بن هاشم خالدی (متوفی: ۳۸٦ ق)

ابوبکر محمّد بن هاشم بن وعلة، خالدی کبیر از دوستداران امام حسین (علیه السلام) او از اهالی خالدیّه، قریه ای از قرای موصل بود.

أظلمَ في كربلاء يَوْمهُم *** ثّمَّ تَجْلِي وَ هُمْ ذَبَائِحُهُ

عَفَّرْتُمْ بِالْثّرَى جَبِينَ فَتًى *** جِبْرِيلَ بَعْدَ اَلرَّسُولِ مَاسِحُه

روز قتل آنان کربلا خیلی تاریک شد (در هنگام جنگ گرد و

ص: ۳۸۰

غبار زیادی برخاسته و هوا را تیره کرده بود) و هنگامی که روشن شدی سر همهٔ آنان از بدن جدا شده بود؛

(ای مردم)، پیشانی جوانی را به خاک کشیدید که بعد از رسول خدا، جبرئیل به آن دست می کشید.

محمّد خضری بگ

از نویسندگان معاصر مصری و سنّی مذهب است. وی در کتاب تاریخ الامم الاسلامیّه می نویسد: «حادثه قتل در اثر بی احتیاطی و بدون مآل اندیشی خودش به پایان رسید زیرا حسین بن علی (علیه السلام) سخن تمام کسانی را که او را از رفتن به عراق منع نمودند به دیوار زد و فقط به اهل عراق بواسطهٔ نامه هایشان حسن ظنّ پیدا نمود و همان اهل عراق با او به جنگ برخاستند و حاصل، این که حسین خطای بزرگی مرتکب شد زیرا خروج او مایه تفرقه امّت اسلام و تا امروز باعث اختلاف و ترک الفت مسلمانان گردیده است و البته این مرد امری را طلب نمود که شرایط برای او جمع نشده بود و موانع بین او و بین مقصودش حاصل گردید و بالنّتیجه کشته شد و از یزید هم هنگام مخالفت حسین آن همه ظلم و ستمی که موجب قیام حسین باشد هنوز ظاهر نشده بود»!!!

محمّد رضا شبیبی

شیخ محمّدرضا بن شیخ جواد بطائحی نجفی، به سال ۱۳۰٦ ه . ق. در نجف متولّد شده و در سال ۱۳۸۵ ه . ق. وفات یافت. او از پیشگامان حرکت فکری و نهضت وطنی عراق بود.

مَا بَالُ بِجَدلٍ لاَبَلَتْ مَضَاجِعَهُ *** قَدْ حَزَّ اصْبَعَهُ فِي مخذم ذَرْبٍ

لَوْ كَانَ يَطْلُبُ مِنْهُ بِذُلِّ خَاتَمِهِ *** لَقَالَ هَاكَ، وَ هَذَا قَبْلَ فِعْلِ اِبِي

بجدل، که جاودان درهای خیر بر او بسته باد، چرا به طمع انگشتری، انگشت او را با شمشیر قطع کرد؟

اگر او انگشتری را از خود آن حضرت می طلبید، به او می فرمود: به تو بخشیدم چون قبل از این پدرم نیز این کار را کرده است.

محمّدرضا شفیعی کدکنی (۱۳۱٦ش -

از استادان دانشگاه تهران و شاعران معاصر. وی در مشهد به دنیا آمد و پس از گذراندن دروس حوزوی در حوزه های خراسان و کسب فیض از محضر دانشمندان بزرگ آن دیار چون ادیب نیشابوری دوم وارد دانشکده ادبیات دانشگاه مشهد شد و پس از اخذ لیسانس به تهران آمد و تحصیلات خود را تا اخذ درجه دکتری زبان و ادبیات فارسی در دانشگاه تهران ادامه داد و در سال ۱۳٤۸ با دفاع از رساله صور خیال در شعر فارسی به راهنمایی دکتر خانلری فارغ التحصیل شد و به استادی دانشگاه تهران درآمد. نقد ادبی، عرفان پژوهی و سبک شناسی از عمده ترین حوزه های تخصص ایشان است. موسیقی شعر، شاعری در هجوم منتقدان شاعر آینه ها و ترجمه آفرینش و تاریخ و مجموعه شعرهای آینه ای برای صداها و هزارهٔ دوم آهوی کوهی از آثار ایشان است.

باز در خاطره ها یاد تو ای رهرو عشق *** شعلهٔ سرکش آزادگی افروخته است

یک جهان بر تو و بر همّت و مردانگی ات *** از سر شوق و طلب، دیده جان دوخته است

***

نقش پیکار تو در صفحه تاریخ جهان *** می درخشند چو فروغ سحر از ساحل شب

پرتوش بر همه کس تابد و می آموزد *** پایداریّ و وفاداری، در راه طلب

***

چهر رنگین شفق می دهد از خون تو یاد *** که ز جان بر سر پیمان ازل ریخته شد

راست چون منظره تابلو آزادی *** که فروزنده به تالار شب آویخته شد

***

رسم آزادی و پیکار حقیقت جویی *** همه جا صفحهٔ تابنده آیین تو بود

آن چه بر ملّت اسلام حیاتی بخشید *** جنبش عاطفه و نهضت خونین تو بود

***

تا ز خون تو جهانی شود از بند آزاد *** بر سر ایده انسانی خود جان دادی

در رهِ کعبه حق جویی و مردیّ و شرف *** آفرین بر تو که هفتاد و دو قربان دادی

***

آن که از مکتب آزادگی ات درس آموخت *** پیش آمال ستمگر ز چه تسلیم شود

ص: ۳۸۱

زور و سرمایهٔ دشمن نفریبد او را *** که اسیر ستم مردم دژخیم شو

***

رهرو کعبه عشقیّ و در آفاق وجود *** با پر شوق سوی دوست بر آری پرواز

یکّه تاز ملکوتی که به صحرای ازل *** روی از خواسته عشق نتابیدی باز

***

جان به قربان تو ای رهبر آزادی و عشق *** که روانت سر تسلیم نیاورد فرود

زان فداکاری مردانه و جانبازی پاک *** جاودان بر تو و بر عشق و وفای تو درود

محمّد صالح بن عبدالحسین

هیجدهمین کلیددار بارگاه منوّر امام حسین (علیه السلام).

سید محمد صالح به امر پدر از سال ۱۳٤۳ ق تولیت حرم حسینی را عهده دار گشت. وی جوانی صالح و کامل بود.

محمّد صنیع خاتم (۱۲٦۹ -)

هنرمند خاتم ساز معاصر. محمّد صنیع خاتم شیرازی فرزند محمّد کاظم شیرازی از نواده های استاد عبدالرّحیم، خاتم ساز معروف دوره زندیّه است. بهترین شاهکار صنایع مستظرفه این استاد هنرمند آثاری است که از وی به جامانده.

صنیع خاتم به اخذ نشان هایی ممتاز و مدال های درجه یک به شرح زیر نائل گردید:

۱. لقب صنیع دیوان خاتم ساز همایونی در سال ۱۲۹٤ شر؛ ۲. نشان علمی وزارت فرهنگ ۱۲۹۸ ش؛ ۳. نشان شیر و خورشید ۱۲۹۸ ش؛ ٤. نشان شیر و خورشید ۱۳۰۰ شو؛ ٥. نشان نمایشگاه امتعه ۱۳۰۲ ش ٦. مدال طلای نمایشگاه بین المللی فیلادلفیا ۱۳۰۵ ش؛ ۷. گواهینامه از نمایشگاه بادی ایتالیا ۱۳۱٤ ش؛ ۸. نشان درجه اوّل نمایشگاه کالای ایران ۹. ساعت طلا جایزه نایب السلطنه عراق ۱۳۳۱ ش؛ ۱۰. مدال طلای درجه اول ۱۳۲۲ ش؛ ۱۱. کسب لقب محبوب الائمه از سوی علمای نجف پس از نصب صندوق حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام)؛ ۱۲. کسب لقب خاتم ساز دربار قدس ائمه اطهار از طرف کلیددارهای مشاهد مشرّفه.

صنیع خاتم علاوه بر فنون مستظرفه مردی بود آراسته، با ایمان و درست گفتار و صحیح العمل که به فضایل اخلاقی معروف بود. این استاد هنرمند و باذوق صندوقی نیز برای قبر سیّدالشهدا (علیه السلام) ساخت.

محمّد علی بن عباس نقیب الاشراف (متوفی: ۱۲۳۲ق)

هشتمین کلیددار بارگاه ملکوتی امام حسین (علیه السلام).

سیّد محمّد علی مردی با جلالت و بلند همتّ و قوی پنجه بود. در قسمتی از تهاجم و هّابی ها در خلال سال های ۱۲۱۸ - ۱۲۲۰ شجاعت ها و شهامت ها از این مرد دیده شده است.

محمّد علی جناح (۱۲۹۳ - ۱۳٦۸ ق)

ملقب به قائد اعظم. رهبر مسلمانان هند و نخستین رئیس جمهور پاکستان پس از استقلال، او دربارهٔ عاشورا می گوید: هیچ نمونه ای از شجاعت، بهتر از آن که امام حسین (علیه السلام) از لحاظ فداکاری و تهوّر نشان داد در عالم پیدا نمی شود. به عقیده من تمام مسلمین باید از سر مشق این شهید که خود را در سرزمین عراق قربان کرد پیروی نمایند.

مختار ابن ابی عبید ثقفی

نام و نسب: مختار ابن ابی عبید بن مسعود بن عمروبن عوف بن عقدة بن قسی بن منبّة بن بکر بن هوازن. نام مادرش «دومة» بود.

لقب مختار: کِیسان (به معنای زیرک و تیزهوش است). قبیلهٔ او: «قسی» و «ثقیف» می باشد. قبیلهٔ مشهور ثقیف از اعراب منطقه طائف است که به این شخص منسوب می شود.

«اصبغ بن نباته»، از اصحاب وفادار و از شاگردان برجسته علی (علیه السلام) است، وی می گوید: «روزی امیرمؤمنان (علیه السلام) را دیدم که مختار را (که طفلی کوچک بود) روی زانوی خود نشانیده (و با نوازش و محبّت) دست روی سر او می کشید و می فرمود: (یا کَیِس، یا کَیِس) و بعضی، آن را با تشدید (کیّس) به معنای (بسیار زیرک) خوانده اند. و چون امیرمؤمنان (علیه السلام) دوبار کلمه (کیس) را بر زبان آورد وجه تسمیه آن (کیسان) نیز همین است و سپس ملقب به مختار گردید. به احتمال قوی، علّت آن که مختار به این لقب معروف شد همین سخن امام علی (علیه السلام) می باشد. فقیه بزرگ شیعه علّامه «ابن نما» و آیة الله «خوئی» این نظریّه را اختیار کرده اند.

ص: ۳۸۲

او به کارهای بزرگی دست زد، و دارای عقلی سرشار و حاضر جواب و دوراندیش بود، و صاحب صفات پسندیده و بسیار سخاوتمند بود، وی ذاتاً انسانی با فراست و هوشمند و بلند همّت بود که به اوج شرافت و عزّت نائل شده بود و نیز حدسش به خطا نمی رفت و با دست پرتوان و بازوی قدرتمندش، در میدان کارزار به خوبی جواب حریف را می داد و سختی ها و فراز و نشیب زندگی را تجربه کرد و به خوبی از کوران حوادث بیرون آمد. او واقعیت های مهم را خوب درک می کرد و اندیشه اش را از شائبه و خطا و ناخالصی ها پاک و مهذّب ساخت.

علّامه «شریف القرشی» گوید: «... مختار از زهد و تقوای زیادی برخوردار و نسبت به مبانی دین سخت پای بند بود.»

در استیعاب و نیز در اسدالغابه و الاصابه ذکر شده است که خاندان مختار همه از شیعیان مخلص و علاقه مند به اهل بیت (علیهم السّلام) بودند. شیعه و سنّی از او به عنوان یکی از صحابه برجسته یاد کرده اند.

مختار پیوسته مردم را به فضایل اهل بیت پیامبر تبلیغ می کرد و مناقب ائمّه (علیهم السلام) را بین مردم منتشر و رسماً حقّانیّت آنان را اعلام می نمود و می گفت: اِنَهُم اَحقُّ بالامْرِ مِنْ کُلِّ اَحَدٍ بَعْدَ رَسُولِ اَللَّهِ صلَّی اَللَّهُ علیه و آله وَ سلم، وَ یَتَوَجَّعُ لَهُمْ مِمَّا نَزَلَ بِهِمْ؛ همانا این ها از هرکس به حکومت و امامت و جانشینی پیامبر سزاوارترند و از مصائبی که بر اهل بیت می رفت سخت ناراحت و منقلب بود.

آیة الله خویی دربارهٔ مختار می فرماید: وَ اَلاِخْبَارِ اَلْوَارِدَهِ فِي حَقِّهِ عَلَی قِسْمَیْنِ مَادِحِهِ وَ ذَامِّهِ امّا اَلْمَادِحهْ فَهَی مُتَضَافِرَةٌ؛ اخبار و روایاتی که دربارهٔ مختار رسیده، دو قسم است: ۱- اخباری در مدح و ستایش او ۲- اخباری که در مذمّت اوست امّا اخبار در مدح، قوی تر و برتر است.

حضرت علی (علیه السلام) فرمود: «بزودی ستمکاران به بلایی توسط کسی که خداوند برای انتقام، بر آنان مسلّط خواهد نمود، گرفتار خواهند شد و این به خاطر فسق و جنایتی است که بر سیّدالشهدا و اهل بیت آن حضرت انجام دادند، همان گونه که بنی اسرائیل گرفتار عذاب شدند.» عرض کردند، او کیست؟ حضرت فرمود: «جوانی از قبیلهٔ ثقیف که او را مختار بن ابی عبید می گویند».

هنگامی که مختار سربریده ابن زیاد و عمر سعد را به نزد امام سجاد (علیه السلام) فرستاد؛ حضرتش به سجده افتاد و در سجده شکر، خدا را این گونه سپاس گفت: (اَلْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِی اِدْرِكْ لِی تَارَی مِنْ عَدَائِی وَ جَزَی اَللَّهُ اَلْمُخْتَارَ خَیْراً)؛ حمد و ستایش خدای را که انتقامم را از دشمنانم گرفت و خدا به مختار، پاداش و جزای خیر عنایت فرماید.

امام صادق (علیه السلام) فرمود: بعد از حادثه عاشورا هیچ زنی از زنان ما (بنی هاشم) آرایش نکرد و خضاب نبست تا زمانی که مختار، سر بریده ابن زیاد و عمر سعد را برای ما به مدینه فرستاد.

فاطمه دختر حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) می فرماید: پس از شهادت امام حسین (علیه السلام) هیچ زنی از ما حنا نبست و میل سرمه ای به چشمش نگردانید و مویش را شانه نکرد تا آن گاه که مختار سر بریده ابن زیاد را به مدینه فرستاد.

هنگامی که مختار سربریده ابن زیاد را نزد محمّد حنفیه فرستاد، وی برای مختار این گونه دعای خیر نمود: جَزَاهُ اَللَّهُ خَیْراً، جَزَاهُ اَللَّهُ خَیْرَ الْجَزاءِ، فَقَدْ اَدْرَكَ ثَارَنَا وَ وَجَبَ حَقُّهُ عَلَی کُلِّ وَلَدِ عَبْدِ الْمُطَّلِب ...؛ خداوند به او پاداش خیر دهد. خداوند به او بهترین اداش را بدهد. همانا او انتقام ما را گرفت. و رعایت حق او بر همهٔ رزندان عبدالمطلّب (بنی هاشم) واجب گردید.

علامه امینی صاحب الغدیر در دفاع از شخصیت مختار چنین می نگارد: هر که با دیده بصیرت و تحقیق بر تاریخ و حدیث و علم جال بنگرد؛ در می یابد که، مختار، از پیشگامان دینداری و هدایت و اخلاص بوده است. و همانا نهضت مقدّس او تنها برای برپایی عدالت به وسیلهٔ ریشه کن کردن ملحدان و ظلم اموی ها بود. و به درستی که، ساحت مختار از مذهب کیسانی به دور بود. و نسبت ها و تهمت های ناجوانمردانه ای که نسبت به او داده اند، حقیقت ندارد و بی جهت نیست که ائمّه هدی و سروران ما مانند امام سجّاد و امام باقر (علیه السلام)، به گونه ای بسیار زیبا، او را مورد ستایش قرار داده اند و همیشه خدمات او در نزد اهل بیت (علیهم السّلام) مورد تقدیر و تشکر بوده است ...

علّامه بزرگ مرحوم امینی، در ضمن تجلیل فوق العاده از مقام مختار، هدف قیام او را چنین بیان می کند: «... و همانا نهضت او مقدّس نبود مگر برای اقامه عدل یا ریشه کن کردن ملحدان و براندازی اساس ظلم و ستم امویان ...».

علامه امینی، اسامی علمای بزرگ شیعه که در مدح و تعظیم و تجلیل مختار سخن گفته اند، یادآور می شود و می فرماید: اسامی آن دسته از علمای اعلام که در تنزیه و بزرگداشت او سخن گفته اند عبارتند از:

۱- جمال الدّین ابن طاووس، در رجالش.

ص: ۳۸۳

۲- آیت الله علّامه حلی، در خلاصه.

۳- ابن داود، در رجالش.

٤- فقیه بزرگوار، ابن نما که کتابی مستقل در شخصیّت مختار نوشته است. ذوب النضار.

٥- محقق اردبیلی، در حدیقة الشّیعه.

٦- صاحب معالم، در تحریر طاووسی.

۷- قاضی نوراله مرعشی، در مجالس.

۸- شیخ ابو علی در منتهی المقال.

۹- علّامه مامقانی، در تنقیح المقال.

۱۰- محدّث قمی، در منتهی الآمال.

۱۱- آیة الله خویی، در معجم رجال الحدیث.

۱۲- استرآبادی، در حاشیه اش بر منهج المقال.

۱۳- مرحوم سیّد مصطفی، در نقد الرّجال.

١٤- سیّد یوسف بن محمّد، در جامع الاقوال.

۱۵- حاج ابراهیم الخوئی، در ملخّص المقال.

۱٦- سیّد حسین بروجردی، در منظومه رجالیّه اش به نام زبدة المقال.

۱۷- حاج ملاّعلی یاری تبریزی، در شرح منظومه فوق الذّکر به نام بهجة الآمال.

۱۸- حاج میرزا حبیب الله خوئی، در منهاج البلاغة، شرح نهج البلاغه.

این بزرگان، همه بر نزاهت و قداست و پاکی و علّو مقام و جلالت قدر مختار بن ابی عبید ثقفی اتّفاق نظر دارند و همه یک صدا می گویند: مختار از سابقین اخبار است.

در زمان قیام مختار بن ابو عبید ثقفی علیه نیروهای ابن زیاد، وقتی که ابن زیاد به هلاکت رسید و سپاهیانش هزیمت شدند، ابراهیم بن اشتر که فرمانده سپاه مختار بود با این پیروزی بر تمام منطقهٔ شمال و غرب عراق. تسلّط یافت و موصل را مقرّ استانداری خویش قرار داد و در آن جا ماند. زیرا مختار وی را به این پست نصب کرده بود. سپس فرمانداران خود را به شهرهای «جزیره» اعزام نمود که عبارت بودند از:

۱- اسماعیل بن زفر به فرمانداری قرقیسا.

۲- حاتم بن نعمان باهلی بر هران و رها و سمیساط.

۳- عمیر بن حباب سلمی را بر کفر توثا.

٤- مسلم بن ربیعه را بر آمِد.

۵- سفاح بن کردوس را بر سنجار.

٦- عبدالله بن مسلم را بر میافارقین و خود به شهر نَصیبین رفت و در آن شهر ماند.

مزار شریف مختار از قدیم الایام جزو مشاهد متبرکه نزد شیعیان بوده و دارای قبه و بارگاه است آن چنان که ابن بطوطه جهانگرد معروف عرب در قرن هفتم در سفرنامه اش به آن اشاره دارد و گوید: در محل شرقی جبانه کوفه قبه و بارگاه مختار می باشد.

مرقد مطهر این بزرگوار از دیر زمان تاکنون به صورتی متروک و غریب باقی مانده و بنای آن، کهنه و مندرس شده بود به خاطر همان بی توجهی ها و تبلیغات سوء و تهمت های ناجوانمردانه و نشر و نقل احادیث دروغ و جعلی که برای ترور شخصیت بارز این قهرمان ثار (قهرمان خون) که در طول تاریخ به کار رفته است.

اما با همه این ها خداوند دل های بعضی از اولیای خود را متوجه این مزار شریف کرده و مورد عنایت بزرگان واقع شده است. و همین توجه و عنایت سبب گردید که نسبت به تفتیش و تحقیق و صحت اصالت و انتساب آن به مختار، اقدام شود و در اثر کاوش مرقد مقدس، خداوند با انوار خود، جای جسد طیب و پاک او را مشخص نمود.

از سال ها قبل این خبر شایع و مشهور و متواتر بود که بعضی از بزرگان علم توجه و عنایت خوبی نسبت به این مزار مبذول داشته اند. و علامه بزرگ شیخ عبدالحسین طهرانی (قدس سره) در آن عصر که برای تشرف زیارت عتبات عالیات به عراق آمد، نسبت به تعمیر و تجدید بنا و فحص و تفتیش مزار شریف مختار همت نمود و نشانی قبر او در صحن مسلم بن عقیل چسبیده به مسجد جامع اعظم کوفه روبروی حرم هانی بن عروه بر موضع مرتفع و دکه ای قرار دارد.

بنا به دستور آن عالم بزرگ این موضع حفر شد و آثار بنای مخروبه ای کشف گردید که می گفتند در قدیم حمام بوده است و بر همان علامت قبر حفاری و تحقیق را ادامه دادند، در حین حفاری با هدایت و اشاره مرحوم علامه سیدرضا بحر العلوم (قدس سره) که فرموده بود: پدرم علامه سید محمد مهدی بحرالعلوم می فرمود: مرقد مختار در زاویه شرقی جنب دیوار قدیمی مسجد کوفه می باشد (همین محل قبر فعلی) و مرحوم بحرالعلوم در حین حفر به حضار و کسانی که مشغول حفاری

بودند تأکید می کرد که برای مختار فاتحه بخوانند و با نظارت او و مرحوم شیخ عبدالحسین طهرانی همان موضع معین را حفاری کردند تا به

ص: ۳۸٤

لوحی رسیدند که بر روی آن این جمله نقش بسته بود «هَذَا قَبْرُ اَلْمُخْتَارِ بْنِ اَبِي عُبَيْدُ اَلثَّقَفِيُّ» و بدین گونه قبر مشخص شد و کار ساختمان و تعمیر انجام پذیرفت و بر سر در باب ورودی این جمله را نوشتند: قَد اَمر اَلسَّيِّدُ مَهْدِيُّ بَحْرِ اَلْعُلُومِ وَ اَلشَّيْخُ جَعْفَرٌ كَاشِفُ اَلْغِطَاءِ بَانَ يُشَيِّدُ هَذَا ضَرِيحاً لِلْمُخْتَارِ وَ عَيْنَاً هَذَا اَلْمَوْضِعِ قَبْراً لَهُ يعنى حَسَبَ اَلاَمْرِ عَلاَمُهُ بَحْرُ اَلْعُلُومِ وَ شَيْخُ جَعْفَرٍ كَاشِفُ اَلْغِطَاءِ این مکان بازسازی شد و این جا را محل قبر مختار معین نمودند.

فقیه بزرگ شیعه علامه جعفر بن نما در رساله ذوب النضار که در شرح حال مختار نوشته است، از این مطلب سخت اظهار تأسف می کند که چرا بزرگان و علما به زیارت قبر این مرد بزرگ شیعه عنایت چندانی نشان نمی دهند.

ایشان چنین می فرمایند: از دیر زمان، بزرگان و علما از زیارت مختار خود را کنار می کشند و نسبت به اظهار فضایل او لب فرو می بندند. و همانند سوسماری که از آب فرار می کند از بیان فضایل او دوری می جویند و او را متهم می کنند که قایل به امامت محمد حنفیه بوده و به قبر او بی توجهی می کنند و دوری از قبرش را نزدیکی به خدا می پندارند، در حالی که قبر او نزدیک و زیارتش سهل الوصول است. و قبّه و بارگاه او در جنب قبّه و بارگاه مسلم بن عقیل مانند ستاره می درخشد و متأسفانه در این کار (دوری و بی توجّهی به مقام مختار) به علم و تحقیق علم نمی کنند و تقلیدوار از گذشتگان پیروی می کنند و گویا فراموش کرده اند که مختار با دشمنان امام مقتول و شهید (امام حسین (علیه السلام)) چه کرد و از یاد برده اند که او جهادگر در راه خدا، حق جهاد را ادا نمود و برای جلب رضایت امام سجاد (علیه السلام)، به اعلی درجه معنوی نائل شد و آن همه مناقب که از او به جای مانده و چشمه های سعادت از آن جوشیده را به دست فراموشی سپردند.

علّامه امینی راجع به زیارت نامه مخصوص مختار می نویسد: او در بزرگی و عظمت به مقامی نائل شد که شیخ عالی قدر شیعه، شهید اول در کتاب مزار خود زیارتی خاص برای او نقل کرده است که با آن زیارت نامه او را زیارت می کنند و در آن به شهادت بر رستگاری و پاکی و خیراندیشی او در ولایت اهل بیت (علیهم السلام) و اخلاص و اطاعت از خدا و محبت امام سجاد (علیه السلام) و خشنودی رسول خدا و امیرمؤمنان (صلی الله علیه و آله) تصریح شده است:

وَ اِنَّهِ بَذْلَ فِی رِضا اَلاَئِمَّةِ وَ نُصْرَةِ اَلْعِتْرَةِ اَلطَّاهِرَةِ وَ اَلاِخْذِ بِثَارِهِمْ؛ و همانا او (مختار) در راه خشنودی اهل بیت و یاری خاندان پاک پیامبر و گرفتن انتقام خون شهدای آنان جانفشانی کرد.

و از نقل این زیارت نامه به دست می آید که از قدیم الایام مرقد مبارک مختار زیارتگاه علاقه مندان شیعه بوده و از مشاهد متبرکه نزد شیعیان بوده است و دارای گنبد و بارگاه می باشد آن چنان که ابن بطوطه در سفرنامه خود به آن اشاره کرده است.

از جمله تهمت هایی که دشمنان شیعه به مختار زده اند، نسبت کذّاب به اوست. از آن جایی که مختار، ضربه مهلکی بر بنی امیّه و سران منافق کوفه وارد کرد، دشمنان او با تمام نیرو در مقابلش ایستاده و ابتدا او را ترور شخصیّت کردند. اوّلین بار بنی امیّه و مانند عبدالله بن زبیر، لقب کذّاب را به مختار دادند و این از ناحیهٔ اشراف ضدّ انقلاب کوفه و عاملین فاجعه کربلا بود که ضمن نقل تاریخ، به این گونه تهمت ها برخورد می کنیم. سپس دشمنان اهل بیت و کسانی که شیعه را به هر تهمتی متّهم می سازند، مختار را کذّاب، ساحر، مدعی نبوّت و ... معرّفی کردند. کتاب های رجالی اهل سنت هرجا که نامی از این قهرمان بزرگ شیعه و خون خواه شهیدان، برده شده او را «کذّاب» یاد کرده اند.

آیت الله خویی می فرماید: «و از بعضی روایات روشن می شود که قیام مختار با اذن خاص امام سجّاد (علیه السلام) بوده است». ... وَ یَظْهَرُ مِنْ بَعْضِ الرِّوایَاتِ ان هذا کانَ بِاذِنٌ خَاصٍ مِنَ اَلسَّجَّادِ عَلَیْهِ السَّلاَم ...

مرتضی مطهری (۱۲۹۸ - ۱۲/۲/۱۳۵۸)

فیلسوف و متفکّر معاصر. او در شهر فریمان متولد شد. پس از طی دوران طفولیت به مکتب خانه رفت و به فراگیری قرآن و سایر دروس ابتدایی پرداخت و پس از آشنایی با مقدمات زبان فارسی و علوم اسلامی در سن دوازده سالگی به مشهد مشرف شد و به ادامه تحصیل پرداخت و مدت پنج سال از عمر علمی خود را در آن جا گذرانید.

مطهری در سن هجده سالگی به حوزه علمیه قم رفت و حدود ۱۵ سال، در آن حوزه تلمّذ کرد. او از بدو ورود در کلاس های درس امام خمینی (رحمه الله علیه) شرکت جست. خود در این باره می گوید: بدون هیچ اغراق و مبالغه ای این درس مرا آن چنان به وجد می آورد که خود را شدیداً تحت تأثیر آن می یافتم و در درس های دیگری که در طی دوازده سال از آن استاد الهی فراگرفتم، شخصیت من شکل گرفت و خود را مدیون او دانسته و می دانم. به راستی که او روح قدسی الهی بود.

ص: ۳۸۵

شهید مطهری در کنار تحصیل علوم، هیچ وقت از مبارزه با نفس غافل نماند و هم زمان با تعالی علمی به تعالی روحی هم همت می گماشت. مرحوم مطهری، در رشته های علمی فلسفه و اخلاق و فقه و اصول و مسائل اجتماعی تبحر خاصی پیدا کرد و البته در این زمینه از اساتید برجسته ای هم استفاده کرد که علاوه بر امام (رحمه الله علیه) که استاد اخلاق و فلسفهٔ ملاصدرا بود، عبارتند از: آیت الله علامه طباطبایی، استاد فلسفه؛ (اسفار) و تفسیر قرآن؛ استاد آیت الله العظمی بروجردی، استاد فقه و اصول؛ میرزا مهد آشتیانی، استاد فلسفه؛ آیت الله سید محمد حجت، استاد اصول.

شهید مطهری، پس از کسب مدارج علمی بالا در سال ۳۳۱ به تهران مهاجرت کرد و تا پایان عمر در این شهر به تدریس و سخنرانی های عالمانه پرداخت و عمده آثار خود را به مرحله انتشار درآورد.

استاد مطهری سرانجام به دست گروه فرقان به شهادت رسید. امام خمینی (رحمه الله علیه) پس از شهادت استاد مطهّری درباره شخصیّت این فرزانه عالی مقام فرمود:

این جانب به اسلام و اولیای عظیم الشأن و به ملّت اسلام و خصوص ملّت مبارز ایران، ضایعهٔ اسف انگیز شهید بزرگوار و متفکّر و فیلسوف و فقیه عالی مقام مرحوم آقای حاج شیخ مرتضی مطهّری (قدس سرّه) را تسلیت و تبریک عرض می کنم. تسلیت در شهادت شخصیّتی که عمر شریف و ارزنده خود را در راه اهداف مقدّس اسلام صرف کرده و با کجروی ها و انحرافات مبارزه سرسختانه کرده. تسلیت در شهادت مردی که در اسلام شناسی و فنون مختلفه اسلام و قرآن کریم کم نظیر بوده. من فرزند بسیار عزیزی را از دست داده ام و در سوگ او نشستم که از شخصیت هایی بوده که حاصل عمرم محسوب می شد. در اسلام عزیز بسا شهادت این فرزند برومند و عالم جاودان ثلمه ای وارد شد که هیچ چیز جایگزین آن نیست. و تبریک از داشتن این شخصیت های فداکار که در زندگی و پس از آن با جلوه خود نورافشانی کرده و می کنند. من در تربیت چنین فرزندانی که با شعاع فروزان خود مردگان را حیات می بخشند و به ظلمت ها نور می افشانند، به اسلام بزرگ، مربی انسان ها و به امت اسلام تبریک عرض می کنم. من اگر چه فرزند عزیزی، که پاره تنم بود، از دست دادم، لکن مفتخرم که چنین فرزندان فداکاری در اسلام وجود داشت و دارد. مطهّری که

در طهارت روح و قوّت ایمان و قدرت بیان کم نظیر بود، رفت و به ملأ اعلی پیوست، لکن بدخواهان بدانند که با رفتن او شخصیّت اسلامی و علمی و فلسفی اش نمی رود.

استاد مطهری نظر خود را راجع به واقعه عاشورا این گونه بیان کرده است:

حادثه تاریخی عاشورا از یک طرف علل و انگیزه هایی دارد و از طرف دیگر هدف ها و منظورهای عالی. ما مسلمانان، ما شیعیان حسین بن علی این حادثه را تحریف کردیم همان طور که معاویة بن ابوسفیان جملهٔ پیغمبر دربارهٔ عمّار (تَقْتُلُكَ الْفِئَةُ الْباغِيَةُ) را تحریف کرد؛ یعنی حسین (علیه السلام) در نهضت خود انگیزه ای داشت، ما چیز دیگری برای آن تراشیدیم؛ حسین یک هدف و

منظور خاصی داشت، ما یک هدف و منظور دیگری برای او تراشیدیم. اباعبدالله (علیه السلام) نهضتی فوق العاده با عظمت و مقّدس کرده است. تمام شرایط تقدّس یک نهضت، در اباعبدالله هست که نظیرش در دنیا وجود ندارد. آن شرایط چیست؟ اوّلین شرط یک نهضت مقّدس این است که منظور و هدف آن، شخصی و فردی نباشد، بلکه کلّی، نوعی و انسانی باشد. شرط دوم برای این که قیامی مقّدس باشد، این است که آن قیام با یک بینش و درک و بصیرت قوی توأم باشد. نهضت حسینی چنین نهضتی است. امروز ما درست می فهمیم یزید یعنی چه؟ حکومت یزید یعنی چه؟ معاویه چه کرد؟ نقشهٔ اموی ها چه بود؟ ولی صدی ۹۹ ملّت مسلمان را در آن روز درک نمی کردند؛ مخصوصاً با نبودن وسایل اطّلاعاتی که امروزه هست و در گذشته نبوده است. مردم مدینه درک نمی کردند، روزی فهمیدند یزید چه کسی است و خلافت یزید یعنی چه که حسین بن علی کشته شده بود. بعد تکان خوردند که چرا حسین بن علی کشته شد؟ یک هیئت از اکابر مردم مدینه را که در رأسشان مردی به نام عبدالله بن حنظله غسیل الملائکه بود، به شام فرستادند. وقتی فاصلهٔ میان مدینه و شام را طی کردند و به دربار یزید رفتند و مدتی در آن جا ماندند، تازه فهمیدند قضیّه از چه قرار است. هنگامی که به مدینه برگشتند، از آن ها پرسیدند چه دیدید؟ گفتند همین قدر ما به شما بگوییم که در مدّتی که در شام بودیم، می گفتیم خدا نکند که از آسمان بر سر ما سنگ ببارد. گفتند چه خبر بود؟ گفتند ما با خلیفه ای روبرو شدیم که علناً شراب می خورد، قمار می کرد، سگ بازی و یوزبازی می کرد، حتّی با محارم خود هم زنا می کرد. (ما) در جریان نهضت عاشورا، دو تحریف معنوی بسیار عجیب و ماهرانه کردیم (نمی دانم بگویم ماهرانه یا جاهلانه) یک جا گفتیم حسین بن علی قیام کرد تا

ص: ۳۸۶

کشته شود برای این که کفّاره گناهان امّت باشد. حال اگر بپرسند این حرف در کجاست؟ آیا خود امام حسین (علیه السلام) چنین چیزی گفت؟ پیغمبر گفت؟ ما می گوییم به این حرف ها چه کار دارید؟ امام حسین کشته شد برای این که گناهان ما بخشیده شود! نمی دانیم که ما این فکر را از

دنیای مسیحیّت گرفته ایم یا نه؟ ملّت مسلمان ندانسته خیلی چیزها را از دنیای مسیحیّت برضدّ اسلام گرفته است. یکی از اصول معتقدات مسیحیّت مسئله به صلیب کشیدن مسیح است برای این که فادی باشد. الفادی لقب مسیح است. از نظر مسیحیّت این جزء متن مسیحیّت است که عیسی به دار رفت تا کفّاره گناهان امّت باشد؛ یعنی گناهان خودشان را به حساب عیسی می گذارند! فکر نکردیم که این، حرف دنیای مسیحیّت است، با روح اسلام سازگار نیست، با سخن حسین (علیه السلام) سازگار نیست. به خدا قسم تهمت به اباعبدالله است. تحریف معنوی دومی که از نظر تفسیر و توجیه حادثه کربلا رخ داده، این است که می گویند: می دانید چرا امام حسین نهضت کرد و کشته شد؟ می گوییم چرا؟ می گویند یک دستور خصوصی فقط برای او بود. به او گفتند برو و خودت را به کشتن بده. پس به ما و شما ارتباط پیدا نمی کند، یعنی قابل پیروی نیست. به

دستورات اسلام که دستورات کلّی و عمومی است، مربوط نیست. تفاوت سخن امام با سخن ما چقدر است؟ اما حسین فریاد کشیده که علل و انگیزه قیام من مسائلی است که منطبق بر اصول کلّی اسلام است. احتیاجی به دستور خصوصی نیست. آخر دستور خصوصی را در جایی می گویند که دستورهای عمومی وافی نباشد. امام حسین در کمال صراحت فرمود: اسلام دینی است که به است که به هیچ مؤمنی (حتّی نفرمود به امام) اجازه نمی دهد که در مقابل ظلم، ستم، مفاسد و گناه بی تفاوت بماند. امام حسین مکتب به وجود آورد ولی مکتب عملی اسلامی، مکتب او همان مکتب اسلام است. مکتب اسلام بیان کرد، حسین عمل کرد. ما این حادثه را از مکتب بودن خارج کردیم، وقتی از مکتب بودن خارج شد، دیگر قابل پیروی نیست، وقتی که قابل پیروی نبود، پس دیگر نمی شود از حسین استفاده کرد، یعنی از حادثه کربلا نمی توان استفاده کرد. از این جا ما حادثه را از نظر اثر مفید داشتن، عقیم کردیم. آیا خیانتی از این بالاتر هم در دنیا وجود دارد؟ این است که عرض کردم تحریف معنوی که در حادثه عاشورا صورت گرفته است از تحریف لفظی آن صد درجه خطرناک تر است.

استاد مطهری درباره تأثیر و عدم تأثیر قیام حسینی می گوید:

چه کسی گفته حسین بن علی نفله شده است؟ خون حسین بن علی هدر رفت؟ اگر در دنیا کسی را پیدا کنید که نگذاشت یک قطره از خونش هدر برود، حسین بن علی است. اگر در دنیا کسی را پیدا کنید که نگذاشت یک ذرّه از شخصیّتش هدر برود، حسین بن علی است. او برای قطره قطره خونش آن چنان ارزش قائل شد که نمی توان آن را توصیف کرد. اگر ثروت های دنیا را که برای او مصرف می شود تا دامنه قیامت حساب کنیم، برای هر قطره خونش میلیاردها میلیارد تومان بشر پول خرج کرده است. آدمی که کشته شدنش سبب شد که نام او پایهٔ کاخ ستمکاران را برای همیشه بلرزاند، نفله شد! خونش هدر رفت! ما غصّه بخوریم برای این که حسین بن علی نفله شد! زنده کردن نام و نهضت او برای این است که پرتوی از روح حسین بن علی بر روح ما و شما بتابد. اگر ذرّه ای از همت او، ذرّه ای از غیرت او، ذرّه ای از حرّیّت او، ذرّه ای از ایمان او، ذرّه ای از تقوای او، ذرّه ای از توحید او در ما بتابد و چنین اشکی از چشم ما جاری شود، آن اشک بی نهایت قیمت دارد. اگر شهادت حسین بن علی صرفاً یک جریان حزن آور می بود، اگر صرفاً یک مصیبت می بود، اگر صرفاً این می بود که خونی به ناحق ریخته شده است و به تعبیر دیگر صرفاً نفله شدن ک شخصیّت می بود ولو شخصیّت بسیار بزرگی، هرگز چنین آثاری را به دنبال خود نمی آورد. شهادت حسین بن علی، از آن جهت این آثار را به دنبال خود آورد که نهضت او یک حماسه بزرگ اسلامی و الهی بود. امام حسین (علیه السلام) با حرکات قهرمانانه خود روح مردم مسلمان را زنده کرد؛ احساسات بردگی و اسارتی که از اواخر زمان عثمان و تمام دوره معاویه بر روح جامعه اسلامی حکم فرما بود، تضعیف کرد و ترس را ریخت، احساس عبودیّت را زایل کرد؛ و به عبارت دیگر به اجتماع اسلامی شخصیّت داد. او بر روی نقطه ای در اجتماع انگشت گذاشت که بعداً اجتماع در خودش احساس شخصیّت کرد. حسین بن علی درس غیرت به مردم داد، درس تحمّل و بردباری به مردم داد، درس تحمّل شداید و سختی ها به مردم داد. این ها برای ملّت مسلمان درس های بسیار بزرگی بود. پس این که می گویند حسین بن علی چه کرد و چطور شد که دین اسلام زنده شد، جوابش است که حسین بن علی روح تازه دمید، خون ها را به جوش آورد، غیرت ها را تحریک کرد، عشق و ایده آل

به مردم داد، حسّ استغناء در مردم به وجود آورد، درس صبر و تحّمل و بردباری و مقاومت و ایستادگی در مقابل شدائد به مردم داد، ترس را ریخت؛

ص: ۳۸۷

همان مردمی که تا آن مقدار می ترسیدند، تبدیل به یک عدّه مردم شجاع و دلاور شدند. در حماسه حسینی آن کسی که بیش از همه درس صبر و تحمل و حماسه را آموخت و بیش از همه این پر تو حسینی بر روح مقّدس او تابید، خواهر بزرگوارش زینب (سلام الله علیها) بود. زینب با آن عظمتی که از اول داشته است و آن عظمت را در دامن زهرا (سلام الله علیها) و از تربیت علی (علیه السلام) به دست آورده بود، در عین حال زینب بعد از کربلا، با زینب قبل از کربلا متفاوت است؛ یعنی زینب بعد از کربلا یک شخصیّت و عظمت بیشتری دارد.

حادثه عاشورا و تاریخچهٔ کربلا دو صفحه دارد، یک صفحه سفید و نورانی و یک صفحهٔ تاریک، سیاه و ظلمانی که هر دو صفحه اش یا بی نظیر است و یا کم نظیر. صفحهٔ سیاه و تاریکش از آن نظر سیاه و تاریک است که در آن فقط جنایت بی نظیر یا کم نظیر می بینیم؛ از این نظر حادثه کربلا یک جنایت و یک تراژدی است، یک مصیبت است، یک رثاء است. این صفحه را که نگاه می کنیم در آن، کشتن بی گناه می بینیم، کشتن جوان می بینیم، کشتن شیرخوار می بینیم، اسب بر بدن مرده تاختن می بینیم، آب ندادن به یک انسان می بینیم، زن و بچه را شلّاق زدن می بینیم، اسیر را بر شتر بی جهاز سوار کردن می بینیم، قهرمان حادثه در این نگاه یزید بن معاویه است، عبیدالله بن زیاد است، عمر سعد است، شمر بن ذی الجوشن است، خولی است و یک عدّه دیگر. لذا وقتی که صفحهٔ سیاه این تاریخ را مطالعه می کنیم، فقط جنایت و رثاء بشریّت را می بینیم. این تاریخچه یک صفحه دیگر هم دارد که قهرمان آن صفحه، دیگر پسر معاویه نیست، پسر زیاد نیست، پسر سعد نیست، شمر نیست. در آن جا، قهرمان حسین است. در آن صفحه، دیگر جنایت نیست، تراژدی نیست، بلکه حماسه است، افتخار و نورانیّت است، تجلّی حقیقت و انسانیّت است، تجلّی

حقّ پرستی است. آن صفحه را که نگاه کنیم، می گوئیم بشریّت حقّ دارد به خودش ببالد. آن صفحه، صفحه ای است که مَلَک اعتراض می کند؛ بشر سرافکنده است و این صفحه، صفحه ای است که بشریّت به آن افتخار می کند.

این که گفته اند رثاء حسین بن علی باید همیشه زنده بماند، حقیقتی است و از خود پیغمبر گرفته اند و ائمّه اطهار نیز به آن توصیه کرده اند. این رثاء و مصیبت نباید فراموش بشود، این ذکری، این یادآوری نباید فراموش بشود و باید اشک مردم را همیشه بگیرید، امّا در رثای یک قهرمان. پس اوّل باید قهرمان بودنش برای شما مشخّص بشود و بعد در رثای قهرمان بگریید، وگرنه در رثای یک آدم نفله شدهٔ بیچاره بی دست و پای مظلوم که دیگر گریه ندارد، و گریه ملّتی برای او معنی ندارد. در رثای قهرمان بگریید برای این که پرتوی از روح قهرمان در روح شما پیدا شود و شما تا اندازه ای نسبت به حقّ و حقیقت غیرت پیدا کنید، شما هم عدالت خواه بشوید، شما هم با ظلم و ظالم نبرد بکنید، شما هم آزادی خواه باشید، برای آزادی احترام قائل باشید.

استاد مطهری قیام عاشورا را یک قیام مقدّس می نامد و ویژگی های قیام مقدّس را این گونه توضیح می دهد:

حماسه مقّدس مشخصاتی دارد، مشخصاتی که به موجب آن ها ناپلئون و اسکندر نمی توانند حماسه مقدّس باشند. حماسه مقدّس آن کسی است که روحش برای خود موج نمی زند، برای نژاد خود موج نمی زند، برای قارّه یا مملکت خود موج نمی زند، او اساساً چیزی را که نمی بیند شخص خود است. او فقط حقّ و حقیقت را می بیند و اگر خیلی کوچکش بکنیم باید بگوییم بشریّت را می بیند. دومین جهت تقدّس این گونه قیام ها و نهضت ها این است که در شرایط خاصّی که هیچ کس گمان [وقوع آن را] نمی برد قرار گرفته اند؛ یعنی یک مرتبه در یک فضای بسیار بسیار تاریک و ظلمانی یک شعله حرکت می کند، شعله ای در یک ظلمت مطلق.

برای این که نهضتی مقّدس باشد باید تک باشد، فرد باشد. یعنی چه؟ یعنی برقی باشد که در یک ظلمت کامل بدرخشد، ندایی باشد در میان سکوت ها، حرکتی باشد در میان سکون های مطلق؛ یعنی در یک شرایطی که خفقان به طور کامل حکم فرماست؛ مردم قدرت حرف زدن ندارند؛ تاریکی مطلق، یأس مطلق، ناامیدی مطلق، سکوت مطلق، سکون مطلق است، یک مرتبه یک مرد پیدا می شود و سکوت را می شکند، سکون ها را از بین می برد، حرکتی می کند، برقی می شود و در میان ظلمت می درخشد.

سومین جهت تقّدس نهضت حسینی این است که در آن یک رشد و بینش نیرومند وجود دارد. یعنی این قیام و حماسه از آن جهت مقّدس است که قیام کننده چیزی را می بیند که دیگران نمی بینند، همان مثل معروف: آن چه را که دیگران در آینه نمی بینند او در خشت خام می بیند. اثر کار خودش را می بیند، منطقی دارد مافوق منطق افراد عادی، مافوق منطق عقلایی که در اجتماع هستند.

استاد مطهری ضمن بیان برداشت های گوناگون افراد از عاشورا کلیّت قیام حسینی را بدین شکل ترسیم می کند:

ص: ۳۸۸

برداشت امثال دعبل خزاعی از نهضت اباعبدالله، به تناسب زمان، فقط جنبه های پرخاشگری آن است. برداشت محتشم کاشانی جنبه های تأثّرآمیز، رقّت آور و گریه آور آن است. برداشت عمّان سامانی یا صفی علیشاه از این نهضت، برداشت های عرفانی، عشق الهی، محبّت الهی، و پاکبازی در راه حقّ است که اساسی ترین جنبه های قیام حسینی جنبه پاکبازی او در راه حقّ است، همهٔ این برداشت ها درست است ولی به عنوان یکی از جنبه ها. او که از جنبهٔ حماسی گفته، او که از جنبهٔ اخلاقی گفته است، او که از جنبه پند و اندرز گفته است، همه درست گفته اند، ولی برداشت هر یک، از یک جنبه و عضو این نهضت است نه از تمام اندام آن. وقتی بخواهیم به جامعیّت اسلام نظر بیفکنیم باید نگاهی هم به نهضت حسینی بکنیم. می بینیم امام حسین (علیه السلام)، کلیّات اسلام

را عملاً در کربلا به مرحله عمل آورده، مجسّم کرده است ولی تجسّم زنده و جاندار حقیقی و واقعی، نه تجسّم بی روح. انسان وقتی در حادثه کربلا تأمّل می کند، اموری را می بیند که دچار حیرت می شود و می گوید که این ها نمی تواند تصادفی باشد، و سرّ این که ائمّه اطهار، این همه به زنده نگه داشتن و احیای این خاطره توصیه و تأکید کرده و

نگذاشته اند حادثه کربلا فراموش شود، این است که این حادثه، یک اسلام مجسّم است، نگذارید این اسلام مجسّم فراموش شود. ما در حادثه کربلا به جریان عجیبی برخورد می کنیم و آن این که می بینیم در این حادثه، مرد نقش دارد، زن نقش دارد، پیر و جوان نقش دارند. سفید و سیاه نقش دارند، عرب و غیر عرب نقش دارند، طبقات و جنبه های مختلف نقش دارند. گویی اساساً در قضا و قدر الهی مقدّر شده است که در این حادثه، نقش های مختلف از طرف طبقات مختلف ایفا بشود؛ یعنی اسلام نشان داده بشود.

مرجانه

کنیزی بدکار. عبیدالله بن زیاد فرزند او بود. امام حسین (علیه السلام) روز عاشورا در یکی از خطبه هایش جملهٔ «... اِلاّ وَ انَّ اَلدُّعَی بنُ اَلدَّعِيِّ ...» که اشاره به ناپاک زادگی ابن زیاد و پدرش «زیاد» است، قرائت فرمود و این نکته را برای همگان خاطرنشان ساخت.

مروان بن حکم (متوفی: ٦٥ ق)

ملقّب به ابن زرقاء، چهارمین خلیفهٔ اموی (٦٤ - ٦٥ ق) از سران مخالف اهل بیت (علیهم السلام). او پسر عموی عثمان بود که در امور مالی و سیاسی انحراف های فاحشی داشت و از محرّکین بر ضدّ آل علی د و سوء استفاده های بسیاری از بیت المال در زمان عثمان داشت. وی به زبان رسول خدا (صلی الله علیه و آله) لعنت شده بود. علی (علیه السلام) هم روزی به او نگریست و فرمود: وای بر تو و وای بر امّت محمّد از دست تو و دودمانت، آن گاه که موی سرت سفید شود. علی (علیه السلام) او را پرچمدار گمراهی می دانست. ولید، والی مدینه، وقتی نامه یزید را دریافت

کرد که به او دستور بیعت گرفتن از حسین (علیه السلام) داده شده بود، با مروان مشورت کرد. مروان هم گفت همین شبانه در پی حسین (علیه السلام) بفرست و اگر بیعت نکرد، گردن او را بزن؛ و پیوسته او را تحریک می کرد که به زور از اباعبدالله الحسین بیعت بگیرد. نسبت به سیّدالشّهدا (علیه السلام) کینه شدیدی داشت. در راه هم وقتی به امام حسین (علیه السلام) برخورد و او را به بیعت فراخواند، حسین بن علی (علیه السلام)، کلام معروف خویش: (عَلی الاسْلامِ السَّلامُ اِذ قَدْ بُلِیَتِ اَلامَّةُ بِرَاعٍ مِثْلُ یَزِیدَ) ... را

خطاب به او فرمود، و میان امام و آن شیطان کینه توز، سخنان تندی ردّ و بدل شد. مروان از کسانی بود که نسبت به شیعه سخت گیری می کرد و چون به حکومت رسید، هر جمعه بر منبر، علی (علیه السلام) را سبّ و لعن می کرد. او سرانجام به مرض طاعون درگذشت.

مرّة بن منقذبن نعمان عبدی

قاتل حضرت علیّ اکبر (علیه السلام). مختار، عبدالله بن کامل را با گروهی مأمور دستگیری مرة بن منقذ، که از طایفه قیس بود، فرستاد. ابن کامل، با گروه مسلح خانهٔ مرّه را محاصره کرد. مرّه، هنگامی که احساس کرد راه فراری ندارد، نیزه اش را برداشت و روی اسبش پرید و به افراد این کامل حمله برد، بلکه بتواند حلقه محاصره را بشکند و فرار کند، نیزه ای بر عبدالله شبامی، که از افراد ابن کامل بود زد و او را مجروح ساخت. این کامل او را تعقیب کرد و شمشیری بر دست راستش زد که آن را شکست اما قطع نشد. با دست چپ، از خود دفاع کرد و با چالاکی اسبش، توانست از محاصره نجات پیدا کند و خود را به بصره رساند و به مصعب بن زبیر پیوست.

مزاحم بن طفیل

از هواداران و مختار. در آزادسازی کوفه پرچمدار فرماندهٔ خود، ابراهیم بن اشتر، بود.

ص: ۳۸۹

مزاحم بن مالک

از هواداران قیام مختار و از افسران تحت امر ابراهیم بن اشتر. در جنگ میان سپاه مختار، به فرماندهی ابراهیم بن اشتر علیه نیروهای ابن زیاد، او پرچمدار سپاه بود.

مسافر بن سعید ناعطی

از یاران مختار. مختار او و ضبیان بن عماره را مأمور کرد تا دو سر بریده عمر سعد و پسرش را به همراه هدایای زیادی به مدینه بردند و مقابل محمّد بن حنفیّه نهادند.

در آخرین نبرد مصعب بن زبیر علیه مختار، بعد از آن که مختار به دست نیروهای ابن زبیر به شهادت رسید، مسافر بن سعید به اسارت درآمد. ابو زورق گوید: مسافر بن سعید یکی از یاران مختار که جزء اسرا بود به مصعب گفت: پسر زبیر، در پیشگاه خدا، روی در صحنه قیامت، جواب خدا را چه خواهی داد که جماعتی از مسلمانان را که تسلیم تو شده اند و حکم تو را گردن نهادند کشته ای؛ در صورتی که حکم حق درباره خون هایشان این بود که مسلمانان را جز به قصاص مسلمانان نکشند. اگر ما کسانی از شما را کشته ایم به شمار کسانی که کشته ایم بکشید و باقیمانده را آزاد کنید. حال میان ما افراد زیادی هستند که حتی یک روزه در جنگ با شما نبودند و در کوه ها و صحراها بودند و این جا گیر افتادند. آنان قبلاً مشغول جمع آوری خراج و یا نگهبانی مرزها بودند حداقل آنان را ببخش. اما مصعب اعتنایی به این سخن نکرد.

مسافر گفت: خدا لعنت کند گروهی را که من به آنان گفتم شبانه از طریق کوچه فرار کنند و نگهبانان را عقب بزنند و به قبیله خود بروند اما اطاعت من نکردند و مرا وادار کردند که اینک به ذلت و خفت و زبونی تن دهم و همانند بردگان کشته شوم. من از تو می خواهم که خون مرا با خون اینان مخلوط نکنی و مرا جداگانه بکشید و مصعب این تقاضای مسافر را پذیرفت و در گوشه ای دیگر گردن او را زدند.

مس بیل

مستشرق بریتانیایی. او در سال ۱۳۲٤ ق / ۱۹۰۹م وارد کربلا شد و ۱۲ روز در آن جا، اقامت کرد؛ سپس مشاهدات و اطلاعات خود را در کتابی با عنوان مراد الی مراد به رشته تحریر درآورد. و از شهر کربلا و ضریح و بارگاه امام حسین (علیه السلام) چنین تعریف می کند:

... اما بارگاه حسین (علیه السلام) مسلمان ها از ورود افراد غیر مسلمان سخت مانع بودند، بنابراین من از پشت بام ساختمان های مجاور به خصوصیّات حرم ناظر شدم، دیدم یک بنای با عظمتی است که در دنیا نظایر آن کم تر پیدا می شود ... آن چه از مشاهده شهر کربلا به مغز و مخیّله انسان جلوه می کند نه قبّهٔ طلایی حسین (علیه السلام) است و نه ازدحام ایرانیان با لباس های سبز رنگ است و نه سیمای عبوس و گرفته آنان (ایرانیان چون در آن حالت محزون و مغموم از زیارت حسین (علیه السلام) بوده اند از این رو مستشرق انگلیسی آنان را این گونه توصیف نموده) و نه ثروت عتبه و بارگاه است؛ بلکه آن چه برای هر متفکّر جلوه می کند، همانا تأسیس یک امپراطوری بزرگ اسلامی است که مدت هاست مقرّ حکومت اسلامی شده.

مسترشد عبّاسی (٤٨٦ - ٥٢٩ ق)

ملقب به المسترشد بالله بیست و نهمین خلیفه عباسی. او در سال ٥٢٦ به کربلای معلّا تاخت که در نتیجه اموال حرم حسینی غارت و زوّار آن حضرت قتل عام شدند.

مُسرف بن عقبه، نک: مسلم بن عقبه

مسروق بن وائل حضرمی

از روایتگران واقعهٔ جانسوز عاشورا. از او به دو واسطه، خبر ابن حوزه به هنگام آغاز پیکار روایت شده است.

مسعود بن حجاج

از شهدای کربلا. او و پسرش، عبدالرحمن از شیعیان عراق و کوفه و معروف به خیر و صلاح و محبت اهل بیت بودند که با لشکر عمر سعد به کربلا آمدند و به امام حسین (علیه السلام) ملحق شدند و پس از جنگی نمایان با دشمن به شهادت رسیدند. نام این دو نفر در زیارت ناحیه مقدسه آمده است.

مسعود بن عمرو ازدی

از بزرگان بصره. امام حسین (علیه السلام) نامه ای به اهل بصره نوشت و آنان را به یاری خویش فراخواند، که آن نامه به دست مسعود بن عمرو ازدی رسید.

مسلم

غلام عامر بن مسلم عبدی. در واقعه عاشورا او از یاران و

ص: ۳۹۰

سپاهیان امام حسین (علیه السلام) بود و در رکاب آن حضرت به شهادت رسید. در برخی نقل ها نام او سالم آمده است.

مسلم ابو عوسجه، نک: مسلم بن عوسجه

مسلم بن ربیعه

از هواداران قیام مختار و فرماندار «آمِد»، پس از پیروزی ابراهیم اشتر (فرمانده سپاه مختار) بر عراق.

مسلم بن عبدالله ضبابی

جزء فراریانی بود که هنگام قیام مختار، به همراه شمر بن ذی الجوشن از شهر کوفه متواری شد.

مُسلم بن عقبه

از سرداران یزید بن معاویه. در سال ٦٣ ق به دستور یزید با پنج هزار سرباز عازم مدینه شد تا قیام مردم مدینه را سرکوب کند. مورّخین می نویسند: آنان با اسب و سلاح و کفش، وارد حرم پیامبر شدند و مسجد پیامبر را آلوده کردند و بیش از هزار نفر از صحابه پیامبر قتل عام شدند، به طوری که از بَدریُّون کسی زنده نماند. یزید به مسلم بن عقبه دستور داده بود، که پس از پیروزی بر مدینه سه روز جان و مال و ناموس مردم بر تو و سربازانت حلال است. یزید پس از قتل عام مردم مدینه و غارت و انهدام شهر، باز به مسلم بن عقبه فرمان داد تا با نیروهای خود به طرف مکّه حرکت کند و آن شهر را نیز هم چون مدینه، قتل عام و ویران کند امّا خداوند او را مهلت نداد و در بین راه مدینه و مکّه در جایی به نام قدید مرض سختی گرفت و به هلاکت رسید. تاریخ به دلیل جنایات فجیع این شخص، نامش را از مسلم به مُسرف یا مُجرم تغییر داد.

مسلم بن عقیل

از یاران باوفای حسین (علیه السلام). مادرش ام ولدی موسوم به علیّه یا حلیه بود.

و پدرش، عقیل از اشخاص مورد عنایت حضرت پیامبر (صلی الله علیه و آله) بود که در همان اوایل بعثت اسلام آورده بود و همین اسلام و تسلیم او در برابر حق بود که سبب محبت نبوی (صلی الله علیه و آله) به وی گردید.

مسلم در خاندان بنی هاشم پرورشی نیکو یافت؛ خاندانی که بر آن وحی نازل شد و محور رستاخیز امت و قطب زندگی دینی و سیاسی است.

در جوانی همانند دیگر جوانان به ارتش اسلام پیوست تا با دیگر رزمندگان کشورهای جهان را فتح کنند. در فتح مصر از خود رشادت های زیادی نشان داد.

در تاریخ آمده است:

زمانی که مسلمانان در مصر شهر بهنسا، واقع در غرب نیل (منطقه صعید) را فتح کردند، مسلم بن عقیل پس از مجروح شدن دو برادرش، جعفر و علی، حماسه سرایی کرد و چنین سرود:

با از دست دادن یاران مخلص و با فضیلتم، غم و اندوه فراوان بر من سایه افکند، انتقام جعفر و علی شیران کارزار و فرزندان بنی عقیل را خواهم گرفت و با شمشیر برّان هر ناسزاگوی را خواهم کشت، شاید با این انتقام سوزش اندوه را فرونشانم.

در جنگ های امام علی (علیه السلام) با بنی امیه، زیر پرچم فرماندهی عمویش حضرت علی (علیه السلام) جهاد کرد و در راه دفاع از اسلام ناب و اصیل علیه جاهلیت مزورانه که با ریاکاری های ظاهری خود را آراسته بود شجاعت و دلاوری های زیادی از خود نشان داد.

مسلم با دختر عمویش رقیه؛ دختر امام علی (علیه السلام) ازدواج کرد و صاحب فرزندانی شایسته گردید. مورخین می گویند: خداوند بسری به نام عبدالله و دختری به نام حمیده به وی عطا کرد و گویا فرزندان دیگری نیز داشت.

هنگامی که بزرگان کوفه از امام حسین (علیه السلام) دعوت کردند و دعوت نامه های بسیاری که شمار آن ها را دوازده هزار نامه تخمین زده اند، برای امام فرستادند، ایشان تصمیم گرفتند تا علیه ستمکاران قیام کنند؛ لذا مسلم بن عقیل را به عنوان فرستاده و سفیر خود به کوفه اعزام کرد تا پیام خود را به این شرح به آنان برساند:

فرزند و پسر عمو و فرستاده خود و فرد مطمئن از اهل بیتم، مسلم بن عقیل را به سوی شما فرستادم تا اگر صاحب نظران و برگزیدگان شما بر همان نظری باشند که فرستادگان و نامه های رسالی گزارش داده اند به زودی به سوی شما می شتابم. ان شاءالله.

مسلم با کوله باری از امانت و اندوه امت به سوی مردم کوفه رهسپار شد.

مسلم بن عقیل به مدینه رفت و مزار رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) را

ص: ۳۹۱

زیارت کرد. در جوار مرقد پیام آور وحی و رسالت نماز گزارد و سپس با رهبر امت وداع گفت. با خویشاوندان خداحافظی کرد و آنان را از شر فرعون های زمان به خدا سپرد؛ آن گاه از بی راهه رهسپار عراق شد.

امام حسین (علیه السلام) در وداع با مسلم فرمودند:

تو را به سوی مردم کوفه رهسپار می کنم و خداوند سرنوشت را آن چنان که دوست دارد و موجب رضامندی اوست قرار خواهد داد، از خدا می خواهم که من و تو را از شهدا قرار دهد، پس با یاری و برکت خدا عزیمت کن.

مسلم مسیری طولانی را در پیش گرفت تا به شهر کوفه رسید. وارد شهر شد و خانه مختار بن عبید ثقفی - از رهبران مخالفین خاندان بنی امیه - را مقر و محل فرماندهی خود قرار داد و از شیعیان استقبال می کرد و پیام امام حسین (علیه السلام) را برای آنان قرائت می کرد آنان با حالی گریان با وی بیعت می کردند.

تعداد بیعت کنندگان به هیجده هزار نفر رسید پس از آن مسلم بن عقیل برای امام حسین (علیه السلام) نامه ای نوشت و استقبال مردم را به اطلاع ایشان رساند و درخواست کرد که به کوفه عزیمت کند.

نعمان بن بشیر که از سوی بنی امیه به عنوان والی کوفه منصوب شده بود، زمانی که ورود مسلم بن عقیل را شنید بر منبر رفت و سخنرانی کرد و اهالی کوفه از بیانات وی چنین استنباط کردند که نعمان در امر مخالفت با نهضت تردید دارد زیرا وی گفته بود:

با کسی که با من پیکار نکند نخواهم جنگید، و به کسی که بر من نیاشوبد آسیبی نخواهم رساند و شما را نخواهم برانگیخت و با حدس و گمان و تهمت کسی را دستگیر نخواهم کرد.

مردان بنی امیه او را به نافرمانی و ضعف متهم کردند، عبدالله بن مسلم به او گفت: آیا موضع تو در قبال دشمنانت چنین است و نظر مردم ضعیف را ملاک قرار داده ای؟

نعمان به وی گفت: با مستضعفین در راه اطاعت خدا بودن، بهتر از آن است که با بزرگان در معصیت خدا باشم. پس از آن عبدالله بن مسلم به یزید نامه ای فرستاد و نعمان را متهم به سستی کرد و یزید را علیه وی تحریک کرد. یزید از سرجون، مشاور رومی معاویه، دعوت کرد تا چاره ای بیندیشد.

سرجون پیشنهاد کرد تا عبیدالله حاکم کوفه شود. هنگامی که عبیدالله به کوفه رسید اهالی کوفه گمان کردند که حسین بن علی (علیه السلام) وارد شهر شده است. بیش از چهل هزار نفر با فریادهای الله اکبر به استقبال او آمدند. زمانی که مردم گرد او حلقه زدند، ابن زیاد نقاب از چهره خود کنار زد و فریاد برآورد: من عبیدالله هستم. مردم پا پس نهاده و بازگشتند، ابن زیاد وارد دارالاماره شد و طرح های توطئه آمیز خود را علیه انقلاب پی ریزی کرد.

ابن زیاد در اقدام شوم خود برای جلوگیری از انقلاب امام حسین (علیه السلام) در جستجوی رهبر قیام، مسلم بن عقیل برآمد که پس از ورود ابن زیاد به کوفه مخفی شده بود. مسلم شخصیت مستبدانه و سرکوبگرانه ابن زیاد را به خوبی می شناخت و می دانست او بر خلاف نعمان بن بشیر که فردی میانه رو بود مستبد و خون خوار است.

مسلم در خانه هانی بن عروة، از رهبران قبایل بزرگ کوفه و پیرمردی با شخصیت در آن شهر، مخفی گردید.

ابن زیاد با بهره گیری از تشکیلات جاسوسی خود در جستجوی مسلم بن عقیل بود. معقل از اعضای این تشکیلات بود ابن زیاد به معقل سه هزار در هم داد و به وی گفت مسلم را به کمک طرفدارانش

شناسایی کن و اگر کسی و یا گروهی از آنان را پیدا کردی این مبلغ را به او بده و با آنان با مهربانی رفتار کن تا بتوانی محل اختفای مسلم را شناسایی کنی. معقل چنین کرد تا توانست خانه هانی، که محل ارتباط با رهبران قیام بود، شناسایی کند. پس از آن ابن زیادهانی را فراخواند هرچند هانی در آغاز تردید داشت و هراسناک شد ولی با اصرار بعضی از اقوام خود که از طرفداران نظام حاکم بودند، وارد کاخ ابن زیاد شد.

ابن زیاد از هانی خواست تا مسلم را تحویل دهد هانی در ابتدا سخنان ابن زیاد را تکذیب کرد اما وقتی که معقل با او روبه رو گردید مجبور شد تا اعتراف کند ولی تأکید کرد که او را تحویل نخواهد داد و گفت: به خدا سوگند او را تحویل نخواهم داد تصور می کنی که باید میهمان را تحویل دهم تا او را به قتل برسانی؟ ابن زیاد دستور داد تا وی را نزدیک بیاورند. سپس او را تهدید کرد و گفت: به خدا اگر او را تحویل ندهی گردنت را خواهم زد، هانی پاسخ داد به خدا سوگند خواهی دید که پیرامون کاخت شمشیرها زیاد خواهد شد. ابن زیاد گفت: از شمشیر مرا می ترسانی؟ سپس با چوب خیزران به سر و صورت او کوبید تا این که بینی او شکست و خون بر سر و صورت وی جاری گردید.

هانی با حرکتی سریع شمشیری را که در نیام یکی از نگهبانان بود به دست آورد و خواست از خود دفاع کند.

ابن زیاد گفت: با این کار از دین خارج شدی و خون تو مباح است.

ص: ۳۹۲

پس از مدتی هزاران نفر از قبیله هانی دارالاماره ابن زیاد را محاصره کردند. ولی ابن زیاد شریح قاضی را که نقش بسیار کثیفی در تحکیم حاکمیت دیکتاتوری بنی امیه و مخالفت با حرکت رهایی بخش مسلم بن عقیل داشت مأمور کرد تا از ظاهر دینی خود استفاده کند و به آنان اطلاع دهد که هانی زنده است و هیچ خطری او را تهدید نمی کند!

مسلم بن عقیل زمانی که پی برد که ابن زیاد حلقه محاصره را بر او تنگ کرده است تصمیم گرفت قبل از آن که به دست مزدوران و خبرچینان دستگیر و اسیر شود اقدامی کند؛ به ویژه این که یکی از بارزترین یارانش – هانی بن عروه – را از دست داده بود.

مسلم با طرح شعار انقلابی – ای یاور ... بمیران – رمز آغاز عملیات انقلابی علیه دستگاه ظلم را اعلام کرد و دیری نپایید که این شعار در سراسر کوفه پخش شد و مردم گرد او جمع شدند.

ابن زیاد با جمعی از اشراف و سربازان و درباریان وارد مسجد شد و بر منبر رفت و مردم را تهدید کرد. قبل از این که ابن زیاد از منبر فرود آید نگهبانان وارد مسجد شدند و اعلام کردند که پسر عقیل وارد می شود عبیدالله شتاب زده به کاخ خود رفت و در دارالاماره را به روی خود بست.

مسلم بن عقیل سربازان و هواداران خود را به چهار گروه تقسیم کرد و مردم نیز در مسجد حضور یافتند. نشانه ها حاکی از پیروزی انقلاب علیه دستگاه ظلم بود.

ولی شرایط برای پیروزی قیام پسر عقیل فراهم نشده بود، زیرا کسانی به طرفداری از مسلم برخاستند که از اقشار محروم جامعه به شمار می رفتند و اشراف و برگزیدگان کوفه یا به علت ترس از استبداد بنی امیه و یا به جهت طمع به ثروت آنان از خاندان بنی امیه پیروی می کردند. عبیدالله با چنین شگردهایی توانست اشراف کوفه را فریب دهد. لذا از در عقب کاخ خود آنان را استقبال می کرد و با تطمیع یا تهدید آنان را به تسلیم مجبور کرد و از آنان خواست تا مردم را فریب دهند و آنان را از همراهی با مسلم برحذر دارند.

مسلم بن عقیل در طول روزها نیروهای خود را آرایش داد، ولی شب هنگام یکی از عناصر بنی امیه به نام کثیر بن شهاب در میان اطرافیان مسلم حضور یافت و طی سخنانی آنان را از عواقب حمایت از مسلم برحذر داشت و گفت:

ای مردم به خانواده های خود بازگردید و از شر بپرهیزید و خود را به کشتن ندهید، زیرا سربازان امیرالمؤمنین یزید در راه هستند و خداوند به امیر وعده داده که اگر بر جنگ با او پافشاری کنید و از این نظر خود منصرف نگردید شما و خانواده تان را از سرانه بیت المال محروم سازد و جنگجویانتان را در بیابان های شام تار و مار گرداند، و بی گناهان نیز به گناه مجرمین گرفتار آیند و غایبین در جنگ هم تاوان جنگ کنندگان را خواهند پرداخت تا هیچ جرمی نباشد مگر آن که به سزای عمل خود رسیده باشد.

این سخنان نمونه ای از تبلیغات امویان بود که اشراف کوفه در میان گروهی از یاران مسلم بن عقیل پراکنده می کردند.

این چنین بود که مردم از اطراف مسلم پراکنده شدند به گونه ای که زن به سوی پسر و یا برادرش می شتافت و به او اخطار می کرد که بگریز زیرا مردم شما را خواهند کشت.

اهل کوفه آن روز در طوفان جنگ تبلیغاتی رژیم حاکم و وسوسه های زیاد مدعیان دین و ارباب منافع قرار گرفتند و درک نمی کردند که خیانت آنان به حق در آن لحظات حساس اثر نامطلوب و منفی در مسیر تاریخ خواهد گذاشت. در آن برهه تاریخی حکومت بنی امیه متزلزل بود و در شام نابغه ای برای معاویه وجود نداشت تا بتواند مردم را گرد او جمع کند و بصره همانند حجاز و دیگر مناطق در آستانه قیام بود، ولی تبلیغات نی امیه برای ساده لوحان چنین وانمود کرد که ارتش شام در آستانه ورود به کوفه است و چون اهالی کوفه قبل از آن در مقابل ارتش شام شکست خورده بودند لذا این تبلیغات را باور کرده و از فرستاده امام حسین (علیه السلام)، مسلم بن عقیل، دوری جستند و شب هنگام زمانی که نماز مغرب را می خواند جز تنی چند (سی نفر) در مسجد کس دیگری با او نبود. پس از لحظاتی آن سی تن نیز متفرق شدند و مسلم خود را تنها یافت. ولی استواری ایمان، استقامت، و صداقت و یقین او از کوه ها سنگین تر بود زیرا او فرزند پاک اسلام و تربیت شده قرآن و عترت بود. مسلم الگو و اسوه مردانی است که در راه خدا از هیچ کس هراس و ترسی نداشت. او به خداوند توکل کرده و موانع را به تنهایی پشت سر گذاشته بود؛ زیرا به طور یقین می دانست که

خداوند، فرشتگان و مؤمنین یاور او و تمام کسانی است که طرفدار حق اند. و این چنین بود که مسلم در تصمیم خود استوار ماند و تسلیم نگردید و در کوچه های کوفه با امید به رهگشایی خداوند به حرکت درآمد.

مسلم خسته و تشنه در کوچه های کوفه سرگردان بود که ناگهان چشم پیرزنی به او افتاد. پیرزن که منتظر فرزندش، بلال، بود از مسلم پرسید:

ص: ۳۹۳

- که هستی و چه می خواهی؟

- آیا آبی برای آشامیدن داری؟

به خانه بازگشت تا آبی بیاورد و به او بدهد. مسلم، آب را نوشید و پیرزن به خانه اش بازگشت، مجدداً از شدت نگرانی فراق پسر، در را گشود، مسلم هم چنان در آستانه در خانه ایستاد بود، پیرزن، که او را نشناخته بود، به وی گفت آیا آب نوشیدی؟

گفت: آری.

به وی گفت: چرا به خانه ات نمی روی؟ مسلم ساکت ماند. مجدداً آن زن سؤال خود را تکرار کرد، وی هم چنان ساکت مانده بود. برای سومین بار گفت پناه بر خدا ای بنده خدا برخیز، پروردگار تو را به خانه ات سالم بازگرداند. شایسته نیست که کنار خانه ام بنشینی.

مرد برخاست و گفت: ای بنده خدا من در این دیار، یار و یاوری ندارم آیا ثواب و اجری نمی خواهی، شاید روزی دیگر تو را پاداش دهم.

گفت: ای بنده خدا تو کیستی؟

پاسخ داد: من مسلم بن عقیل هستم، این قوم به من خیانت کرده، و آواره ام کرده اند.

زن در حالی که از تعجب زبانش بند آمده بود، به سختی گفت: آیا تو مسلم هستی؟

گفت: آری

زن گفت: داخل شو.

طوعه از میهمان خود استقبال کرد، و با این که از سرنوشت این کار آگاه بود او را به خانه خود پناه داد. مسلم غذایی را که طوعه برایش آورده بود، لب نزد. افکار و اندیشه های مسلم وی را از خوردن غذا منصرف کرده بود. اگر هر شخصی غیر از مسلم در کوفه بود و این گونه با توطئه و ناکامی ها رو به رو می گردید، فرار و یا تسلیم در برابر طاغوت را بر می گزید. ولی مسلم (علیه السلام) تصمیم خود را بر ادامه مبارزه گرفته و در طول شب به عبادت و راز و نیاز مشغول بود. آورده اند که چون پلک های دو چشم او گرم شد و روی هم رفت، در خواب عمویش، امام علی (علیه السلام)، را دید که به وی گفت: ای برادر زاده! تو امشب میهمان ما خواهی بود. و زمانی که از خواب بیدار شد مجدداً به عبادت ادامه داد و پس از نماز صبح صدای سم اسبان دشمن را شنید. و اما طوعه از مژدگانی مزدوران چشم پوشی کرد و در فکر و اندیشه میهمان بزرگ خود بود و برای اطمینان از سلامتی او بارها به اتاق مسلم سر می کشید. فرزند طوعه پس از گذشت پاسی از شب به خانه بازگشت و در آرزوی دریافت جایزه امیر بود ولی نمی دانست چه کسی محل اختفای مسلم را به وی اطلاع می دهد. پس از رسیدن به خانه اوضاع را غیر عادی دید.

سرکشی مکرر مادر به اتاقی که مسلم در آن بود، کنجکاوی پسر را برانگیخت از مادر سؤال کرد آیا میهمان داریم؟ طوعه مجبور شد رازش را به پسر بگوید. طوعه از پسرش قول گرفت تا کسی را از این ماجرا خبر نکند؛ ولی هوای نفس و طمع به دریافت پاداش، وسوسه ای در جان و دل فرزند متمرد ایجاد کرده بود.

او هنگام نماز صبح، از فرصت استفاده کرد و به مقر فرماندهی نظامی کوفه رفت و خبر اختفای مسلم را به عبدالرحمن بن اشعث گزارش داد. عبدالرحمن نزد پدر خود، که یکی از مزدوران نظام بنی امیه بود و در آن هنگام در مجلس ابن زیاد حضور داشت، رفت و خبر یافتن مسلم را به وی اطلاع داد. ابن زیاد که به نجوای آن دو پی برده بود موضوع را از اشعث جویا شد، پس از آن ابن زیاد دستور داد که فوراً او را دستگیر و نزد وی بیاورند. طوعه از شنیدن صدای سم اسبان که به خانه وی نزدیک می شدند به هراس آمد و به سوی مسلم شتافت و به او گفت: گروه سربازان امیر پیش می تازند. مسلم با آرامش گفت: نگران نباش، جنگ افزارهایم را آماده کن. مسلم در چند لحظه از یک عابد شب به شیر روز مبدل گردید، در این هنگام سواران وارد خانه طوعه شدند. ابن زیاد به محمد بن اشعث مأموریت داد که مسلم را دستگیر کند و یک گروه از نظامیان را با وی همراه کرد.

مأموران بنی امیه می پنداشتند مسلم که در خانه پیرزن پناه گرفته، سعی دارد پس از رسیدن سربازان، از کوفه فرار کند و از آن جا که وی در روزهای گذشته به دلیل محاصره دارالاماره خسته شده و از لحاظ نظامی موفقیتی نداشته است، از لحاظ روانی نیز شکست خورده است و تمامی شرایط تسلیم شدن مسلم فراهم است. غافل از این که این مرد ربانی و مبارز که جان خود را تقدیم خدا کرده بود، خواستار شهادت است؛ آن هم شهادت قهرمانان در جبهه و نه مرگ ذلت بار در گوشه زندان. پس از نبردی کوتاه مسلم توانست نیروهای محمد بن اشعث را به خارج خانه بیرون براند، سپس با جنگی دلاورانه توانست بسیاری از آنان را کشته و مجروح کند.

زمانی که دشمنان از رویارویی با او ناکام ماندند، مأمورین بنی امیه به زنان دستور دادند که هیزم ها را بسوزانند و از بام خانه

ص: ۳۹٤

بر سر مسلم فرو ریزند.

کوچه ها و گذرگاه های تنگ و پیچیده شهر کوفه بدترین جولانگاه مبارزه بود ولی فرزند عقیل از خود رشادت ها و قهرمانی های زیادی نشان داد. مقاومت گروهان نظامی بنی امیه متلاشی گردید محمد بن اشعث از ابن زیاد درخواست نیروهای کمکی کرد. ابن زیاد برای دریافت اخبار گزارش های کارزار بی تابی می کرد، زمانی که درخواست پسر اشعث مبنی بر ارسال نیروهای کمکی را دریافت کرد به وی پیغام فرستاد که تو را اعزام کردیم تا او را دستگیر کنی، ولی نیروهای تحت امرت تار و مار شده اند پس چگونه می خواهی با دیگران وارد کارزار شوی؟

فرزند اشعث به امیر پیام داد: گمان می کنی من را به سوی بقالی از بقالان و یا کفاشی از کفاشان کوفه گسیل داشتی؟ ای امیر نمی دانی که من را به سوی شیر دلاور و قهرمانی نستوه از بهترین فرزندان بنی هاشم، که در دستش شمشیری برّان است، اعزام داشتی؟ ابن زیاد پیام داد به وی امان بدهید تا بتوانید او را دستگیر کنید. مسلم با این که آن روز به تنهایی می جنگید ولی قهرمانی های زیادی از خود نشان داد و بر دشمنان چیره گردید به طوری که دشمنانش در شگفت ماندند. راز رشادت های مسلم، بی ارزش پنداشتن مرگ و شوق دیدار با خدا بود وی در حین مبارزه چنین می سرود:

هُوَ الْمَوْتُ فَاصْنَعْ وَ يْكُ ما اَنْتَ صانِعٌ *** فَاَنْتَ لِكاسُ الْمَوْتِ لاشَكٌ جارِعٌ

فاصْبِرْ لاَمْرِ اَللَّهِ جَلَّ جَلاَلُهُ *** فَحُكْمُ قَضَاءِ اَللَّهِ فِي اَلْخَلْقِ ذَائِع

مرگ فرا می رسد وای بر تو، هر آن چه می خواهی انجام بده زیرا بی شک تو نیز مرگ را خواهی چشید

در مقابل سرنوشت که خداوند رقم می زند باید صبر کرد زیرا سرنوشت خدا بر بندگانش حکمی است جاری.

مسلم با بکر بن حمران مبارزه کرد، بکر با ضربه ای به لب مسلم آسیب رساند سپس با ضربه ای دیگر از پشت سر مسلم را مجروح کرد. پس از آن او را محاصره کردند و سنگ و چوب و آتش از پشت بام بر او فرو ریختند به گونه ای که دیگر نتوانست به مبارزه ادامه دهد، بر اثر خستگی و زخم هایی که بر بدن داشت به دیوار خانه تکیه داد، فرزند اشعث به او گفت: اگر تسلیم شوی در امان خواهی بود. مسلم گفت: آیا به من امان خواهی داد؟

گفت: آری سپس مسلم به لشکریان که گرد او جمع شده بودند، گفت آیا من در امان هستم، آنان پاسخ دادند: آری. مسلم آن گاه فریاد برآورد و اعلام کرد: اگر به من امان نداده بودید، تسلیم نمی شدم. مرکبی آوردند و او را بر آن نشاندند و شمشیرش را از او گرفتند و دست هایش را بستند. مسلم احساس کرد که به او خیانت کرده اند لذا دیدگانش پر از اشک گردید. سپس گفت: این خیانت و ناروایی است که بر خاندان بنی هاشم شده است. محمد بن اشعث به وی گفت: امیدوارم که به تو آسیبی نرسد.

گفت: این امیدی بیش نیست، امان نامه شما کجاست؟ و در حالی که زیر لب انا لله و انا الیه راجعون می گفت، گریست.

عبدالله بن عباس به وی گفت:

هرکس مانند تو چنین هدفی و خواسته ای داشته باشد و این گونه مصیبتی بر او وارد شود، نخواهد گریست. مسلم گفت: به خدا سوگند برای خود نگریسته ام، زیرا کشته شدن، میراث خاندان من است ولی به خاطر اهل بیتی که در راه هستند، گریه می کنم، من به خاطر حسین بن علی (علیه السلام) و خاندان او گریانم. سپس به بعضی از افرادی که گرد او جمع شده بودند توصیه کرد که پیامش را به حسین (علیه السلام) برسانند و به او بگویند که مسلم چنین گفت:

پدر و مادرم فدایت، با خانواده خود بازگرد؛ اهل کوفه به تو خیانت کرده اند، اینان همان یاران پدرت هستند که آرزو داشت با مرگ و یا کشته شدن از آنان جدا گردد. اهل کوفه به تو نیرنگ زده اند و نیرنگ بازان اندیشه و رأی ندارند.

بر آستانه کاخ والی کوفه، پسر اشعث منتظر اجازه ورود بود، یکی از چاپلوسان که زندگی دنیا را بر آخرت ترجیح داده به نام مسلم بن عروه، قدحی از آب در دست داشت، مسلم که زخمی بود و دچار خونریزی شدیدی بود از شدت عطش ناتوان و بی رمق به آب اشاره کرد و درخواست کرد که قدح آب را به او بدهند. ابن عروه به مسلم گفت: می بینی که این آب چه سرد و گوارا است، به خدا از آن یک قطره آب نخواهی نوشید تا این که آتش دوزخ را بچشی! مسلم بن عقیل او را شناخت، گفت: مادرت به عزایت بنشیند چقدر خسیس و سنگ دل و بی رحم هستی. ای پسر بیوه زن تو به دوزخ و آتش جهنم سزاوارتری.

سپس مسلم نشست به او قدحی از آب دادند و زمانی که خواست آن را بیاشامد، قدح پر از خون گردید، آب را ریخت، مجدداً آبی به او دادند، این بار دندان هایش در قدح فرو ریخت، مسلم گفت: خدا را شکر اگر از این آب مرا قسمتی بود آن را

ص: ۳۹۵

می آشامیدم. سپس او را وارد کاخ ابن زیاد کردند، مسلم به او سلام نداد. از نظر مسلم، دستگاه ظلم و ستم ابن زیاد و امیر او یزید بن معاویه، حکومتی غیر مشروع و ظالم و ستم پیشه و فتنه انگیز بود. مسلم به حاکم جائر و ظالم که سعی داشت هر آینه او را به قتل برساند مطالب و موعظه هایی گفت. ابن زیاد رو به مسلم کرد و او را سرزنش کرد و گفت:

ای پسر عقیل، به سوی جماعتی آمدی که متحد بودند، میان آنان تفرقه انداختی و آنان را رو در روی یک دیگر قرار دادی؟

ابن زیاد، طاغوت زمان، امنیت و آرامش را بهانه ای قرار داد، و آزاد مردی مانند مسلم را متهم به اخلالگری کرد و همانند همه ستمگران تاریخ که مردان آزاده را متهم به اختلال در امنیت می کنند، ابن زیاد نیز چنین کرد. ولی مسلم نیز همانند تمامی مصلحان بر ارزش های حق و آزادی و حقوق انسان تأکید کرد و به وی گفت: هرگز من به این منظور این جا نیامده ام ولی اهالی کوفه معتقدند که پدر تو صالحان امت را کشته و خون آنان را ریخته است، و با شیوه های حکمرانان کسری و قیصر با آنان رفتار کرده است، لذا نزد آنان آمدم تا عدل را گسترانده و مردم را به کتاب خدا دعوت کنم.

طاغوت زمان، قدرت استدلال مسلم را به خوبی می دانست و زمانی که مزدوران مسلم را دستگیر کردند، ابن زیاد به او اتهام ناروا زد تا شخصیت او را زیر سؤال برد و آن عالم مجاهد را متهم کند، لذا خطاب به مسلم گفت:

ای فاسق، با کتاب خدا چه رابطه ای داری؟ چگونه تو در شهر مرتکب شراب خوری شده ای؟

ولی مسلم بن عقیل با استدلال قوی اتهام وارده را از خود رد کرد، و به ابن زیاد پاسخ داد:

تو دروغگویی بیش نیستی، تو با ریختن خون مسلمانان بی گناه که بزرگ ترین گناه است معصیت بزرگی را مرتکب می شوی، و چنین کسی از نوشیدن شراب بیمناک نخواهد بود، و افزود: آیا من شراب خوارم؟ به خدا سوگند که پروردگار عالم می داند که تو راستگو نیستی و بدون علم این اتهام را وارد کرده ای و من آن چه تو می پنداری نیستم و تو به این اتهامات سزاواری؛ کسی که دستش به خون مسلمانان آغشته است و مردم را می کشد و خون آنان را مباح کرده در حالی که خداوند ریختن خون افراد بی گناه را حرام کرده است.

ابن زیاد سراسیمه پاسخ داد:

– ای فاسق هوا و هوس، تو را به آن چه خدا برای تو نخواسته و تو را شایسته آن نگردانیده (حکومت) سوق می دهد.

مسلم در پاسخ گفت:

اگر ما شایسته آن نیستیم، پس چه کسی شایسته آن است؟ ابن زیاد گفت: امیرمؤمنان یزید.

مسلم گفت: به هر تقدیر خداوند را شاکر هستیم، پروردگار بین ما و شما گواه است.

ابن زیاد که قدرت پاسخ گویی به استدلال محکم مسلم را نداشت خشمگین شد و با خشم به او گفت: تو را به گونه ای می کشم که در اسلام کسی این چنین کشته نشده باشد.

مسلم گفت: تو شایسته آنی که در اسلام آن چه سنت نبوده به بدعت بگذاری و تو قاتلان و زشت خویان و بدسیرتان را رها نکرده ای، زیرا تو زیبنده آنان هستی.

مسلم در حالی که خود را آماده شهادت کرده بود، به عمر بن سعد (که تنها عضو خاندان بنی هاشم بود که جذب بنی امیه شده بود و در تاریخ بنی هاشم ابولهب دوم به شمار می آمد) سه سفارش کرد و گفت: بدهی خود را بالغ بر هفتصد درهم است پس از فروش جنگ افزارهایش، بپردازد؛ جسد او را دفن کند؛ و از همه مهم تر سرنوشت او را به امام حسین (علیه السلام) خبر دهند.

ابن زیاد، بکیر بن حمران را مأمور قتل مسلم کرد. زیرا ابن حمران بارها در جنگ مغلوب مسلم شده بود و از این رو خشم و کینه زیادی علیه مسلم در دل داشت.

مسلم تکبیرگویان استغفار می کرد و بر پیامبر درود می فرستاد و می گفت: خداوندا بین ما و قوم گمراه و فریب خورده داور باش. پس از آن که ابن حمران جلاد جنایت خود را مرتکب شد، ابن زیاد به وی گفت: آیا او را به قتل رساندی؟

گفت: آری

گفت: او در آن هنگام چه می گفت؟

پاسخ داد: تکبیر و تسبیح و استغفار می گفت، و زمانی که او را پیش آوردند تا گردن او را قطع کنم گفت:

خداوندا میان ما و قومی که ما را فریب دادند و به ما نیرنگ زدند و ما را کشتند، حاکم و داور باش. سپس ضربه ای به او زدم که کارگر نیفتاد.

به من گفت: ای برده این همه مصیبت که بر ما وارد آورده اید تو را کفایت نمی کند؟ ابن زیاد گفت: چه مرگ با افتخاری. وی ادامه داد: با ضربه دیگری او را به قتل رساندم.

ص: ٣٩٦

به دستور ابن زیاد سر حضرت مسلم را از تن جدا کرده و به همراه سرهانی نزد یزید فرستادند و یزید در جواب نامه ابن زیاد او را ستایش و نوازش بسیار کرد.

مزار شریف حضرت مسلم و هانی در کوفه است.

مسلم بن عقیل با این مرگ پرافتخار به آرزوی دیرینه خود نائل آمد و اولین شهید نهضت حسینی شد. مسلم دریچه ای تازه در شهادت در راه خدا و حفظ دین و ارزش های وحی و مبارزه با ظالمان و طاغوت، ایجاد کرد. درود خدا بر او باد.

ترجمه زیارت حضرت مسلم بن عقیل

ستایش مخصوص خدایی است که فرمانروای بر حق و آشکار است. همان که در برابر بزرگیش، گردنکشان و متجاوزان کوچک شوند و همهٔ اهل آسمان ها و زمین ها به مقام پروردگاریش اعتراف کنند و دیگر آفریده ها، همگی به یگانگیش اقرار کنند. و درود خدا بر سرور همه مردم و خاندان گرامیش باد. درودی که با آن دیده هایشان روشن گردد و بینی تمام بدخواهانش - از جن و انس - به خاک مالیده شود. ای مسلم بن عقیل بن ابیطالب، درود و رحمت و برکات خداوند والای بزرگ

و درود فرشتگان مقرب او و پیامبران رهایی بخش او و امامان برگزیده او و بندگان شایسته او و تمام شهیدان و صدیقان در هر بامداد و عصر بر تو باد.

گواهی می دهم به این که تو نماز را برپا داشتی و زکات را ادا کردی و امر به معروف و نهی از منکر را به پا داشتی و در راه خدا، آن گونه که حق اوست، تلاش کردی و به شیوه تلاشگران در راهش کشته شدی تا این که خدای عزیز و بزرگ را - در حالی که از تو خشنود بود - ملاقات کردی. و گواهی می دهم به این که تو به پیمان خدا وفا کردی و جانت را در راه یاری حجت خدا و فرزند حجت او تقدیم کردی تا این که به مرتبه یقین رسیدی. گواهی می دهم که تو در برابر جانشین پیامبر رهایی بخش و نواده برگزیده و راهنمای دانا و وصی پیام رسان و ستمدیده سختی کشیده تسلیم بودی و به او وفادار ماندی و برایش خیرخواهی کردی. پس خدا از جانب رسولش و امیرالمؤمنین و حسن و حسین (علیهما السلام) بهترین پاداش ها را به تو عطا کند، به خاطر آن که صبر کردی و درد کشیدی و فقط خدا را برای خود کافی دانستی. و چه خوب و نیکوست جایگاه ابدی تو.

خدا آن که تو را کشت و آن که به کشتن تو فرمان داد و آن که به تو ستم روا داشت و آن که به تو دروغ بست و آن که حق تو را نشناخت و حرمت تو را سبک شمرد و آن که با تو بیعت کرد و بعد خیانت کرد و یاریت نکرد و تو را تسلیم دشمن کرد و آن که مردم را علیه تو آماده ساخت و یاریت نکرد، لعنت کند. و سپاس خدای را که آتش را جایگاه آنان قرار داد - و چه بد جایگاهی است برای وارد شوندگان در آن - گواهی می دهم که تو مظلومانه کشته شدی و همانا خدا به آن چه شما را وعده داده است، وفا کند. من در حالی که حقتان را شناخته ام و تسلیمتان گشته ام و پیرو آیین شمایم و آماده یاریتان هستم به زیارت شما آمده ام تا خداوند، که بهترین داوران است، در گفته های من داوری کند. پس من همراه هستم، نه با دشمنان شما و درودهای خدا بر شما و روان هایتان و پیکرهایتان و شاهدتان و غایبتان باد.

درود و رحمت و برکات خدا بر شما باد. خدا امتی که شما را با دست ها و زبان ها کشتند، بکشد. درود بر تو ای بنده شایسته که از خدا و رسولش و امیرالمؤمنین و حسن و حسین (علیه السلام)

فرمان بردی. ستایش مخصوص خداست. و درود بر بندگان برگزیده اش - حضرت محمد و خاندانش - و درود و رحمت و برکات و آمرزش خدا بر شما و بر روح و بدن تو باد. گواهی می دهم به این که تو بر همان راهی رفتی که اصحاب بدر، همان مجاهدان در راه خدا و تلاشگران در نبرد با دشمنان او و یاری دوستانش، در آن راه قدم نهادند.

پس خدا بهترین و زیادترین پاداش و وافرترین جزا را، که به بندگان متعهدش و کسانی که دستورات اولیای حق را اطاعت کردند، عطا کرد، به تو عطا کند. گواهی می دهم که تو در خیرخواهی کوشیدی و نهایت تلاش را مصروف داشتی تا آن که خدا تو را در زمره شهیدان برانگیخت و روح تو را با ارواح سعادتمندان قرار داد، و به او از وسیع ترین منازل بهشت و بهترین غرفه های آن عطا کرد و یادت را در جایگاه های رفیع بالا برد و تو را با پیغمبران و صدیقین و شهدا و صالحین محشور گردانید - و آنان چه یاران نیکو و خوبی هستند - و گواهی می دهم به این که تو سستی نکردی و رو برنتافتی و همانا تو با آگاهی از کار خود با پیروی از صالحین و پیامبران قدم در این راه نهادی پس خدا ما و تو و رسولش و اولیایش را در منازل دلدادگان به حق دور هم گرد آورد که او ارحم الراحمین است.

مسلم بن عوسجه

مسلم بن عوسجة بن سعد بن ثعلبه بن دودان بن اسد بن خزیمه

ص: ۳۹۷

ابو جحل الاسدی السعدی (منسوب به بنی اسد، قبیله ای از عدنان)، از شهدای کربلا.

مسلم هم اسم پدرش عوسجه بود و هم اسم پسرش، و لذا کتاب اسدالغابه نام او را به صورت مسلم ابوعوسجه نوشته است. کنیه مسلم، ابو جحل بود به معنی مهتر زنبوران عسل است.

او در پیری به دست عمروبن حجّاج زبیدی غافلگیرانه به شهادت رسید.

تمامی مصادر و منابع تاریخی و رجالی نام او را ذکر کرده اند. او اوّلین شهید از یاران حسین است که بعد از شهادت کشته شدگان نخستین حمله به شهادت رسید.

مسلم از اصحاب رسول الله و امیرمؤمنان و از قرّا و محدثین و از شخصیت های محترم بود. به نقل مقاتل و اسدالغابة ابن اثیر مسلم بن عوسجه از نمایندگان و وکلای مسلم بن عقیل در کوفه بود که به ثبت اسامی بیعت کنندگان و جمع وجوه و صرف در موارد نیاز شرعی، و از جمله خرید اسلحه برای مقابله با یزید غاصب و سپاه او و امثال آن، می پرداخت. او را از جمله عباد و زهاد و موثقین بر شمرده اند. مسلم به اتفاق حبیب بن مظاهر - و پسر خود - و غلام حبیب از بیراهه در شب هشتم محرم به کربلا آمد و به امام ملحق شد. ورود آن ها شوقی فراوان در حرم حسینی به وجود آورد چندان که حضرت زینب برای آن ها سلام فرستاد. حبیب و مسلم از این سلام زینب کبری سخت گریستند. زیرا دلالت بر محاصره اهل بیت عترت به دست سپاه دشمن و غربت و تنهایی آن ها داشت. مسلم در واقعه عاشورا نقشی مؤثر و مفید داشت و نبردی سخت کرد تا آن جا که به شهادت رسید. مسلم در آخرین لحظات شهادت نیز، که امام حسین (علیه السلام) و حبیب بر بالینش بودند، دیگران را بر یاری امام وصیّت می کرد.

او، بنا به نقل اسدالغابة از اصحابی بود که از حضرت پیامبر (صلی الله علیه و آله) حدیث نقل کرد و در فتوحات صدر اسلام نیز شرکت داشت.

مسلم در تمامی جنگ ها در خدمت حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) جهاد کرد و از خود دلیری ها نشان داد. بعضی گفته اند که امیرالمؤمنین (علیه السلام) او را برادر خود خواند و مسلم چند بار قرآن را نزد آن حضرت فرا گرفت و از همین رو او را از قرّاء و عبّاد بر شمرده اند.

مسلم در کوفه برای رهبری حضرت امام حسین (علیه السلام) از مردم بیعت می گرفت و زمانی که مسلم بن عقیل حرکت کوتاه مدت و شکوهمند خویش را علیه عبیدالله زیاد آغاز کرد، او را برای فرماندهی قسمتی از نیروهای قبایل مذحج و بنی اسد در نظر گرفت.

مسلم از کوفیانی بود که به حضرت امام حسین (علیه السلام) نامه نوشت و ایشان را به کوفه دعوت کرد و به عهدش هم وفا کرد.

او در نهضت مسلم بن عقیل عهده دار تهیه سلاح و جذب کمک های مردم بود و معقل، جاسوس ابن زیاد از همین طریق به مخفی گاه مسلم بن عقیل پی برد.

او در شب عاشورا وقتی که امام حسین (علیه السلام) به اصحابش چنین فرمودند که: هنگام شهادت فرا رسیده است و من بیعت خود را از شما برداشتم از این تاریکی شب استفاده کنید و راه شهر و دیار خویش را پیش گیرید. پاسخ داد: آیا دست از یاری تو برداریم در حالی که پیش خدای تعالی معذور نیستیم. سوگند می خورم که از تو جدا نمی شوم تا هنگامی که شمشیر به دست دارم و نیزه ام سالم است. از آن پس نیز با سنگ نبرد می کنم تا با تو شهید شوم.

مسلم این اشعار را به هنگام نبرد می خواند:

اَنْ تَسْئَلُوا عَنَی فَانَی ذَوَلَبِدُ *** مِنْ فَرْعِ قَوْمٍ مِنْ ذُرَی بَنِي اَسَد

فَمَنْ بغانا حَائدٌ عَنِ اَلرُّشْدِ *** وَ کَافِرٌ بِدِینِ جَبَّارٍ صَمَد

اگر بپرسید از شخصیت من، شیری هستم از فرزندان تیره ای از بزرگان بنی اسد؛ کسی که بر ما ستم کند دور است از رستگاری و کافر است به دین جبار صمد.

مسلم، سرانجام، بر اثر حمله گروهی دشمنان به شهادت رسید؛ زیرا کسی را یارای مقابله با او نبود. امام حسین در آخرین لحظات مسلم آیه ۲۳ سوره احزاب را تلاوت کرد.

قاتلان مسلم بن عوسجه عبارتند از: مسلم بن عبدالله ضبابی، عبدالرحمن بن ابی خشکارة و عبدالله ضبابی. بنا به قولی قاتل مسلم، عمرو بن حجاج زبیدی است.

در قسمتی از زیارت ناحیه مقدّسه درباره مسلم چنین آمده است:

ای مسلم تو اول کسی بودی که از جان گذشتی و اول شهیدی بودی که در راه خدا رستگار شدی و به پیمانت با خدا عمل کردی. به خدای کعبه قسم که رستگار شدی. خدای به تو پاداش نیکو دهد به خاطر دلیری و مردانگی، و مساعدت و هم یاری و مواساتی که با امام خود کردی.

مسلم بن کثیر ازدی (یا اسلم بن کثیر، سلیمان بن کثیر)

مسلم بن کثیر بن قلیب الصّدفی الازدی ازد شنوئة الاعرج از

ص: ۳۹۸

شهدای نخست کربلا.

او حضرت پیامبر (صلی الله علیه و آله) را درک کرد و از تابعین، و از اصحاب حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) و از مجاهدین جنگ جمل بود که در این جنگ تیری به پایش اصابت کرد و جراحتی برداشت و بعدها پایش می لنگید و لذا به او اعرج می گفتند.

مسلم بن کثیر نرسیده به کربلا به سپاه امام (علیه السلام) ملحق شد و در حمله نخست در روز عاشورا به شهادت رسید. بعضی احتمال داده اند که اسلم بن کثیر ازدی در زیارت ناحیه و سلیمان بن کثیر در رجبیه همان مسلم بن کثیر باشد.

در زیارت ناحیه مقدسه نام او نیز از جمله شهدای کربلا است.

مسلم بن کناد

از یاران سیّدالشهدا (علیه السلام) در واقعه عاشورا و کربلا. نام او در زیارت رجبیّه اقبال سید بن طاووس آمده است.

مُسلم جصّاص

از راویان. او در کوفه حضور داشت و برخی اخبار را از اسرای اهل بیت نقل کرده است. در بحارالانوار و دیگر کتب اخبار از به مسلم جصّاص حدیث کرده اند که می گوید: عبیدالله بن زیاد مرا به تعمیر بعضی مواضع دارالاماره گماشته بود هنگامی که دست در کار بودم ناگاه هیاهویی عظیم از اطراف محلاّت شهر به گوش من رسید. خادم خود را گفتم این چیست و این فتنه و آشوب از کجاست؟ گفت مردی خارجی بر امیرالمؤمنین یزید بیرون شد او را و فرزندان او را و اصحاب او را کشتند اینک سرهای کشتگان را و عیال او را بدین شهر می آورند و مردم به نظاره ایشان می شتابند. مسلم گوید چون این سخن شنیدم خادم را به کاری مأمور کردم. چون بیرون شد از وقوع این داهیه لطمه ای سخت بر چهره خود زدم چنان که ترسیدم هر دو چشمم نابینا شود.

مُسوّده (یا سیاه جامگان)

سپاه ابو مسلم خراسانی کسانی که لباس مشکی را در عزای شهدای کربلا و زید بن علی و یحیی بن زید می پوشیدند.

سیاه جامگان با این کار، هم مخالفت خود را با بنی امیّه نشان می دادند و هم با لباسی متحدالشکل در چشم مردمان با ابهّت جلوه می کردند.

سوربن مخرمه، نک: مسور بن مخزمه

سور بن مخزمه (۲ - ٦٤ ق)

از محبّان امام حسین (علیه السلام). او از کسانی بود که در مکّه، پس از گاهی از عزم سیّدالشّهدا (علیه السلام) بر حرکت به سوی کوفه، نامه ای به امام نوشت و از او خواست که فریب نامه های عراقیان را نخورد. خودش نیز با یزید بیعت نکرده بود. امام پس از خواندن نامه اش، برای او دعای خیر کرد و عواطفش را ستود. وی مردی اهل فضل و دیانت بود و از رسول خدا (صلی الله علیه و

آله) روایت می کرد. او در حادثه حاصره و سنگباران مکّه در حال نماز در حجرِ اسماعیل کشته شد. نام او را مسور بن مخرمه نیز ثبت کرده اند.

مسیّب بن نجبه فزاری (متوفّی: ٦٥ ق)

از یاران علی (علیه السلام) و از رهبران نهضت توّابین. او به همراه سلیمان بن صرد خزاعی، عبدالله بن وال تمیمی، رفاعة بن شدّاد بجلی و عبدالله بن سعد ازدی، نهضت توّابین را برای خون خواهی امام حسین (علیه السلام) رهبری می کرد.

نیروهای توّابین، که حدود چهار هزار نفر بودند، در منطقه ای نام عین الوردة با لشکریان ابن زیاد، که افزون بر سی هزار نیرو بودند، نبرد کردند. شعار توّابین یالثارات الحسین؛ ای خون خواهان حسین بود. این نبرد به جنگ عین الوردة شهرت یافت. مسیّب، سرانجام، در نبرد عین الوردة به شهادت رسید.

شفق کاشانی (١٣٠٤ ش -)

عباس کی منش معروف به مشفق کاشانی شاعر معاصر ایرانی. او در کاشان متولّد شد. تحصیلات ابتدایی و متوسّطه را در زادگاه خود به پایان برد و سپس برای ادامه تحصیل به دانشگاه تهران راه یافت و به اخذ درجه فوق لیسانس در رشته امور اداری و بودجه نائل آمد.

از مشفق تاکنون شش مجموعه شعر با عناوین: صلای غم (یا ضمین دوازده بند محتشم کاشانی)، خاطرات، سرود زندگی، شراب آفتاب، آذرخش، آیینه خیال منتشر شده است.

از وی، علاوه بر این ها آثار دیگری در زمینه های ادبیات انقلاب اسلامی و سایر موضوعات ادبی چاپ شده است.

مشفق کاشانی از جمله شاعرانی است که در مصیبت سیّد و سالار شهیدان. امام حسین (علیه السلام) اشعار پرسوز و گدازی دارد. از

ص: ۳۹۹

جمله آن ها ترجیع بندی است که او در این ترجیع بند به استقبال ترجیع بند محتشم کاشانی رفته و از او پیروی کرده است؛ بند اوّل آن چنین است:

از موج فتنه چشم جهان غیرت یم است *** وز تندباد حادثه پشت فلک خم است

صبح امید چون شب تاریک مظلم است *** «باز این چه شورش است که در خلق عالم است»

«باز این چه نوحه و چه عزا و چه ماتم است»

هر جا نشان محنت و مردم به غم قرین *** افکنده اند غلغله تا چرخ هفتمین

گردون فکنده بس گره از درد بر جبین *** «باز این چه رستخیز عظیم است کز زمین»

«بی نفخ صور خاسته تا عرش اعظم است»

از لوح سینه رفته چرا نقش آرزو *** فریادها شکسته ز اندوه در گلو

خورشید برده سر به گریبان غم فرو *** «این صبح تیره باز دمید از کجا کزو»

«کار جهان و خلق جهان جمله در هم است»

هرجا به گوش می رسد آوای انقلاب *** خلقی به ماتمند و جهانی در اضطراب

جان در تلاطم آمده دل را نمانده تاب *** «گویا طلوع می کند از مغرب آفتاب»

«کآشوب در تمامی ذرّات عالم است»

روشن به راه دید چراغ امید نیست *** کس را هوای شادی و گفت و شنید نیست

زین ابر تیره اختر شادی پدید نیست *** «گر خوانمش قیامت دنیا بعید نیست»

«این رستخیز عام که نامش محرّم است»

شوری به سر فتاده که جای مقال نیست *** جز غم نصیب مردم شوریده حال نیست

باغ حیات را پس ازین اعتدال نیست *** «در بارگاه قدس که جای ملال نیست

«سرهای قدسیان همه بر زانوی غم است»

خلق جهان ز سوز نهان نوحه می کنند *** از دست داده تاب و توان نوحه می کنند

هر جا ز دیده اشک فشان نوحه می کنند *** «جنّ و ملک بر آدمیان نوحه می کنند»

«گویا عزای اشرف اولاد آدم است»

شاهی که افتخار بدو کرده عالمَین *** بابش علی و فاطمه را هست نور عین

از شرم روی او به حجابند نیّرَین *** «خورشید آسمان و زمین نور مشرقین»

«پرورده کنار رسول خدا حسین (علیه السلام)»

مَشکور

از محبّان اهل بیت. او در دوره حکومت ابن زیاد زندانبان بود. به نقل از ناسخ التواریخ هنگامی که ابن زیاد دو طفل مسلم بن عقیل را به زندان فرستاد، مشکور که خود زندانبان ابن زیاد بود، از آه و

نالهٔ این کودکان خردسال (حدود هفت سال) ناراحت شد و به آنان محبت کرد. مَشکور، شب بعد، طفلان مسلم را از زندان بیرون آورد و آنان را بر سر راه قادسیّه برد و انگشتر خود را به آنان داد تا به نزد برادرش پناه برند. ابن زیاد پس از فهمیدن ماجرا دستور داد تا مشکور را به نزد وی آورند. ابن زیاد به مشکور گفت:

چه شدند پسرهای مسلم؟ گفت: من ایشان را در راه خدا آزاد کردم. گفت: از من نترسیدی؟ گفت: جز از خدا نترسم، پدر این کودکان را کشتی، امروز از این دو طفل نورس چه خواهی؟ ابن زیاد در خشم شد و گفت: اکنون دستور می دهم تا سرت را از تن جدا کنند. گفت: آن سر که در راه مصطفی نباشد نخواهم. این وقت ابن زیاد فرمان داد که مشکور را بعد از ضرب پانصد تازیانه گردن بزنند. مشکور در تازیانه نخستین گفت: بسم الله الرّحمن الرّحیم در ضرب ثانی گفت: الهی مرا شکیبایی در ده. در ضربه سوم گفت: خدایا مرا در جبّ فرزندان رسول تو می کشند. چون نوبت به چهارم و پنجم افتاد گفت: ای پروردگار من، مرا به مصطفی و فرزندانش بازرسان و دیگر سخن نگفت تا پانصد ضربه تمام شد. سپس گفت: مرا شربتی آب دهید ابن زیاد گفت او را تشنه گردن زنید. عمرو بن حارث قدم پیش گذاشت و مشکور را به شفاعت درخواست و به خانه خویش درآورد تا او را مداوا کند، مشکور چشم گشود و گفت: بدرود باد که من از آب کوثر سیراب شدم، این بگفت و جان بداد.

مصعب بن زبیر (ح ٢٦ - ٧٢ ق)

او در دستگاه برادرش، عبدالله ابن زبیر، رشد کرد و از سوی او

ص: ٤٠٠

والی بصره شد.

در زمان قیام مختار اغلب جانیان روز عاشورا به بصره گریختند. مصعب بن زبیر نیز در استقبال و حمایت از آن ها می کوشید و ایشان را پناه می داد، تا آن جا که پس از مدّتی، بصره به پایگاهی از دشمنان ائمّه (علیهم السلام) تبدیل شد.

هم او بود که دستور داد تا در آخرین نبردش علیه مختار (حدود هفت هزار نفر اسیر دست بسته را گردن زدند. پس از این جنایت هولناک یکی از نزدیکانش او را به خاطر عملش سرزنش کرد. ابن زبیر گفت: آنان یک مشت کافر و ساحر بودند. مصعب در سال ٦٧ مختار را مغلوب و مقتول کرد. یک سال بعد، از مقام خود عزل شد. عبدالملک بن مروان، خلیفه اموی، لشکریان بسیاری را به جنگ او فرستاد و سرانجام خود به جنگ او رفت و چون به عراق رسید مصعب را با سپاه خویش در محاصره گرفت اما مصعب مقاومت کرد. عبدالملک برادرش، محمد بن مروان را نزد وی فرستاد، و او را امان داد و نویدهایی، از قبیل ولایت همیشگی عراق بدو داد تا از جنگ دست بردارد. اما مصعب حاضر نشد و سرانجام به قتل رسید. سکینه، دختر امام حسین (علیه السلام)، همسر او بود. (١)

هنگامی که سر بریده مصعب را نزد عبدالملک بردند. مردی از عرب به نام ابی مسلم نخعی برخاست و خطاب به عبدالملک مروان خلیفهٔ پیروز و مغرور اموی چنین گفت: من در همین مکان (دارالاماره) کوفه بودم و دیدم که سر بریده حسین بن علی (علیه السلام) را جلوی ابن زیاد نهادند و چندی بعد دیدم سر بریده ابن زیاد را در همین مکان جلوی مختار گذاشتند و مدتی نگذشت که دیدم سر بریده مختار را در این جا جلوی مصعب بن زبیر قرار دادند و حال، سر بریده مصعب را جلوی تو می بینم. اکنون، خدا امیر عبدالملک را از تکرار این صحنه حفظ کند.

عبدالملک سخت وحشت زده شد و از آن محل، که تالار مخصوص قصر بود، برخاست و دستور داد آن تالار و قُبّه را خراب کردند.

مصعب بن یزید ریاحی

برادر حربن یزید ریاحی. او نیز همراه برادرش حرّ، در روز عاشورا به فیض شهادت نائل آمد و به رستگاری ابدی دست یافت. چنان که می دانیم جمع آن ها در روز عاشورا از لشکر عمر سعد جدا شدند و به امام حسین (علیه السلام) پیوستند.

مضایر بن رهنیه مازنی

از فرماندهان و سرهنگان سپاه عمر سعد در کربلا.

مطر

از هواداران و نیروهای تحت امر مصعب بن زبیر. در آخرین نبرد ابن زبیر علیه مختار، پس از آن که مختار به دست عمّال ابن زبیر به قتل رسید، مصعب دستور داد تا مطر همسر مختار را به قتل برساند. مطر نیز عمره همسر باوفای مختار را با ضربات شمشیر به قتل رسانید.

مظلومة وَحیدة، نک: زینب

معاذبن هانی کندی

برادر زاده حجر بن عدی و از سرداران قیام مختار. او به همراه ابوعمره، و به فرماندهی مختار، قاتلین سیّدالشّهدا (علیه السلام) را دستگیر می کردند.

معاویة (متوفی: ٦٠ ق)

معاویة بن ابي سفیان صخر بن حرب بن امیة بن عبد شمس بن عبد مناف قرشی اموی، نخستین خلیفهٔ اموی. مادرش هند دختر عتبة بن ربیعة بن عبد شمس بن عبدمناف، که به نقل قول ابن الحدید معتزلی و دیگران از زنان فاجره بدنام مکه بود.

زمخشری در ربیع الابرار هند را زنی فاجر معرفی کرده و معاویه را مشروع ندانسته و انتسابش را به صباح دانسته است.

معاویه نخستین اموی پس از عثمان بود که بر مسلمانان حکومت کرد. وی در مکه متولد و در فتح مکه اسلام آورد و در شمار کاتبان پیامبر اسلام درآمد ولی پس از چندی پیغمبر بر او خشم گرفت و از این سمت عزلش کرد. در زمان ابوبکر فرماندهی بخشی از سپاه که زیر نظر برادرش یزید بود به عهده او بود و در عهد عمر به حکومت اردن منصوب گشت و در عهد عثمان امارت تمامی سرزمین شام به وی سپرده شد و چون عثمان به قتل رسید امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) وی را از امارت عزل کرد اما او نپذیرفت و به خون خواهی عثمان برخاست و علی (علیه السلام) را به قتل وی متهم کرد

١- دایرة المعارف فارسی، به سرپرستی غلام حسین مصاحب، ذیل مصعب ابن زبیر.

و طلحه و زبیر و عایشه را، که در بصره به مخالفت با علی برخاسته بودند، در نهان تقویت کرد و چون علی (علیه السلام) در بصره پیروز گشت خود را صریحاً به جنگ با آن حضرت آماده کرد و سرانجام در صفین نبردی خونین با علی (علیه السلام) کرد و عاقبت عمرو عاص آن جنگ، را که به پیروزی علی (علیه السلام) نزدیک می شد، خاتمه داد و طرفداران علی (علیه السلام) را با قرآن بر نیزه کردن و دعوت به حکمیت قرآن بفریفت و نتیجهٔ حکمین (به فریب عمرو عاص ابوموسی اشعری را) به سود معاویه شد و او هم چنان بر حکومت شام مستقر بماند و پس از شهادت علی (علیه السلام) به جنگ با فرزندش امام حسن (علیه السلام) برخاست و بر اثر سیاست های شیطانی او و بی وفایی و سستی مسلمانان، امام به ناچار با وی صلح کرد و حکومت عراق نیز به دست او افتاد و

از این تاریخ معاویه خود را رسماً خلیفه مسلمین معرفی کرد و برای فرزندش یزید از مردم بیعت گرفت.

پس از آن که معاویه جمعی از یاران حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) را همراه با حجر بن عدی به شهادت رساند، همان سال به سفر حج رفت. در مجلسی با حضرت اباعبدالله (علیه السلام) ملاقات کرد و با غرور زدگی خاص خودش گفت: ای اباعبدالله آیا این خبر به تو رسید که ما با حجر بن عدی و یاران او که شیعیان پدرت بودند چه کردیم؟ امام پرسید: چه کردید؟. معاویه گفت: پس از آن که آن ها را کشتیم، آن ها را کفن کردیم، و بر جنازه شان نماز میّت خواندیم. امام فرمود: ای معاویه، این گروه در روز رستاخیز با تو مخاصمه خواهند کرد. به خدا سوگند، اگر ما به یاران تو تسلّط می یافتیم نه آن ها را کفن می کردیم، و نه بر آن ها نماز می خواندیم. ای معاویه، به من خبر رسیده است که تو به پدر من ناسزا می گویی و علیه او اقدام می کنی و با عیب جویی، به بنی هاشم تعرّض می کنی. ای معاویه، اگر چنین می کنی پس به نفس خویش بازنگر و آن را با حق و واقعیت ها ارزیابی کن، اگر عیب های بزرگ را در آن نیابی بی عیب هم نیستی، درست است که ما با تو دشمنی داریم. پس از غیر کمان خود تیر رها می کنی و به هدفی که دیگران برایت تعیین کرده اند نشانه می روی. تو از پایگاه نزدیک به دشمنی و عداوت ما برخاسته ای. سوگند به خدا، تو از مردی (عمرو عاص) اطاعت می کنی که نه در اسلام سابقه ای دارد، و نه نفاق او تازگی خواهد داشت، و نه رأی تو را خواهد داشت، ای معاویه، نگاهی به خویشتن بینداز و این منافق را رها کن.

وقتی امام حسین (علیه السلام) متوجه شد که معاویه با روش های گوناگون سعی در مطرح کردن یزید دارد و برخلاف قرار دادنامهٔ صلح، حکومت را می خواهد به گونه ای موروثی در بنی امیه نگه دارد و پس از خود به یزید واگذارد، با سخنرانی های حساب شده، با فرستادن نامه های افشاگرانه و هشدار دهنده سعی داشت تا مردم را بیدار کرده، دماغ دشمن مغرور را به خاک بمالد. از این رو امام (علیه السلام) فرمود: ای معاویه، پسرت را جانشین خود قراردادی، او نوجوانی است که شراب می خورد، و با سگ ها بازی می کند، تو به امانت الهی خیانت کردی، و مردم را آلوده ساختی، و پندهای

پروردگارت را نپذیرفتی، چگونه ممکن است رهبری امّت محمد (صلی الله علیه و آله) را کسی بر عهده گیرد که شراب می خورد؟ و با فاسق های زمان و شرور، مست می کند، شراب خوار بر یک درهم پول امین نیست، چگونه رهبر امت اسلامی خواهد شد؟ معاویه، به زودی با اعمال خود وارد قیامت خواهی شد که دیگر درهای توبه بسته خواهد بود.

امام حسین (علیه السلام) با ارسال نامه ای به معاویه فرمود: هان ای معاویه، آیا تو آن کسی نیستی که حجر کندی را کشتی؟ و مردم نمازگزار و پرهیزگار را که ظلم و بدعت را نمی پسندیدند؟ و در امر دین از سرزنش کسی نمی ترسیدند؟ تو با ظلم و ستم آن ها را کشتی، آن هم بی هیچ جرمی، با این که سوگندهای فراوان خوردی، عهد و پیمان استوار کردی که آن ها را نمی کشی. هان ای معاویه، تو آن کس نیستی که عمرو بن حمق خزاعی، صحابی رسول خدا را کشتی؟ آن مرد صالح که عبادت اندامش را فرسود و پیکرش را لاغر و رخسارش را زرد کرد از پس آن که او را خط امان دادی، و به عهد خدای محکم کردی، با آن میثاق و پیمان که اگر مرغی را عطا می کردی از فراز کوه های بلند به نزد تو می آمد آن گاه بر خدای جرأت کردی، و عهد خدای را کوچک شمردی، و بی جرم و جنایت او را کشتی. آیا تو آن کس نیستی که زیاد بن ابیه را با خود برادر خواندی؟ و او را پسر ابوسفیان شمردی؟ و حال آن که رسول خدا فرمود: مولود منسوب به فراش است، و بهرهٔ زناکار سنگ است. تو به مصلحت خویش سنت رسول خدای را پشت پا زدی، و پسر عبید را برادر گرفتی، و به حکومت عراقین فرستادی تا دست و پای مسلمانان را قطع کرد، و چشم های

ایشان را به آهن گداخته نابینا، و بدن های ایشان را بر شاخه های درخت خرما آویزان کرد. گویا از این امت نبودی، و این امت را با تو نسبت نبود. آیا تو آن کس نیستی که زیاد بن ابیه برای تو نوشت مردم حضر میّین بر دین علی می روند، و تو او را دستور

دادی که از آنان که بر دین علی می روند یک تن زنده مگذار، و او همگان را کشت و مثله کرد؛ و حال آن که، سوگند به خدای، علی (علیه السلام) به حکم اسلام، تو را و پدر تو را دست خوش شمشیر می کرد و امروز به بهانه همان دین غصب مسند خلافت کردی وگرنه شرف تو و پدر تو آن بود که زمستان و تابستان دنبال شتران کاسبی می کردید. و این که گفتی: نگران نفس خویش و دین خویش و امت محمد باشم، و ایشان را دچار فتنه نکنم، و از شقّ عصای امت و پراکندگی جماعت بپرهیزم؛ من هیچ فتنه ای را در این امت بزرگ تر از خلافت و حکومت تو نمی دانم و از برای خود و دین خویش و امت محمد هیچ سودی افضل از آن ندانم که با تو جهاد کنم، اگر این جهاد را به پای دارم به قرب حق نزدیک تر باشم و اگر مهلتی خواهم یا سست شوم از این گناه باید استغفار کنم و از خداوند برتری خویش جویم؛ و این که گفتی: اگر انکار کنم تو را، انکار می کنی مرا، و اگر در فکر دشمنی تو باشم، دشمن من خواهی بود. وای بر تو، چه در خاطر داری؟ امید من چنان است که دشمن تو زیان نداشته باشد جز آن که به تو بازگردد زیرا که بر جهل خویش سوار شدی، و بر نقض عهد حریص گشتی. قسم به جان خودم، که وفا به هیچ عهد و شرطی نکردی،

و مسلمانان را بعد از عهد و پیمان و صلح و سوگند کشتی بی آن که با تو مبارزه کنند و نبردی آغاز نمایند و جرم و گناه ایشان جز ذکر فضایل ما و تعظیم حقوق ما نبود، پس ایشان را از بیم آن که مبادا هلاک شوی کشتی. بدان ای معاویه، که روز حساب می آید، و هنگام قصاص فرا می رسد، بدان که خدای را کتابی است که چیزی از کوچک و بزرگ اعمال را فروگذار نکرده و در آن کتاب ثبت است و خداوند نگران است که مردم را به بهتان گرفتی، و دوستان خدای را تهمت زدی و جماعتی را کشتی و گروهی را از خانه ها و شهرهای خود بیرون کردی، و از برای پسرت یزید که غلامی شراب خوار و سگ باز بود، از مردم بیعت گرفتی، این نیست جز این که خود را هلاک و دین خود را نابود و رعیت خود را پراکنده و امانت خود را خراب کردی. به سخنان جاهلان گوش دادی و مردمان پارسا را ترساندی تا به امیال خود برسی. .و السلام.

معاویه در تداوم تلاش های بیهوده خود برای بیعت گرفتن نسبت به حکومت موروثی یزید، چاره ای جز جمع کردن مردم در مسجد مدینه ندید که با وعده ها و تهدیدها، بسیاری را به سکوت و انزوا کشانده بود در اجتماع مردم مدینه، در مسجد پیامبر (صلی الله علیه و آله) بر منبر نشست و از یزید تعریف کرد و گفت: اگر غیر از یزید دیگری را برای رهبری مردم بهتر می شناختم، برای آن شخص یعت می گرفتم. در این لحظه حضرت اباعبدالله (علیه السلام) به پاخاست و فریاد زد:

سوگند به خدا، کسی را نادیده گرفتی که از نظر پدر و مادر و اخلاق فردی از یزید بهتر است. معاویه گفت: خودت را می گویی؟

امام فرمود: آری، خدا تو را اصلاح کند. معاویه با شیطنت خاص خودش گفت: آری مادر تو از مادر یزید برتر است و این را همه قبول دارند. اما نسبت به پدر و مادر باید بگویم که خدا این گونه خواست که پدر یزید بر پدر تو پیروز شود، امام پاسخ داد: نادانی تو همین بس که قدرت ظاهری دنیا را بر حقیقت های روشن که در قیامت آشکار می شود، ترجیح می دهی.

معاویه گفت: اما این که گفتی تو بهتر از یزید هستی سوگند به خدا، که یزید برای رهبری بر این امت از تو سزاوارتر است.

معاویه در سال های آخر زندگی، همه تلاش خود را بر انجام این مهم صرف کرده بود که از همه برای یزید بیعت بگیرد، می دانست تا حسین بن علی (علیه السلام) در مدینه بیعت نکند دیگر رجال و بزرگان جهان اسلام نیز حکومت یزید را قانونی نمی دانند. از این رو معاویه با مشاوران خود به مدینه سفر کرد و مجلسی بسیار جالب ترتیب داد و بزرگان بنی هاشم و حضرت اباعبدالله (علیه السلام) را برای شرکت در آن مجلس فراخواند. وقتی امام (علیه السلام) وارد شد، معاویه نهایت احترام را کرد و جای خوبی برای آن حضرت در نظر گرفت، و از حال فرزندان امام مجتبی (علیه السلام) پرسید. آن گاه دربارهٔ بیعت با یزید سخن گفت و دربارهٔ یزید صحبت کرد. ابن عباس خواست برخیزد و سخن بگوید که حضرت اباعبدالله (علیه السلام) با اشاره و را ساکت کرد و تذکر

داد که هدف معاویه، من هستم، آن گاه خود برخاست و پس از ذکر خداوند فرمود: ای معاویه، هیچ گوینده ای هر چند طولانی بگوید نمی تواند از تمام جوانب ارزش ها و فضایل رسول خدا (صلی الله علیه و آله) مقداری نیز بیان دارد. و همانا متوجه شدیم که تو چگونه پس از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) تلاش کردی تا برای به دست آوردن حکومت، خود را خوب

جلوه دهی و از بیعت خود برای همگان صحبت کنی، امّا هرگز! هرگز! ای معاویه ما فریب نمی خوریم که در صبحگاهان سیاهی زغال رسوا شد، و نور خورشید روشنایی ضعیف چراغ ها را خیره کرد. تو در تعریف خود و یزید آن قدر زیاده گفتی که دچار تندروی شده ای و دیگران را از بخشش ها آن قدر بازداشتی که به انسان بخیلی تبدیل گشتی، و آن قدر نیش زبان زدی تا فردی متجاوز نام

ص: ٤٠٣

گرفتی. تو هرگز همهٔ حقوق صاحبان حق را نپرداختی تا آن که شیطان بیشترین بهره را از تو برد، و سهم خود را کامل گرفت.

امروز دانستیم که می خواهی ذهن مردم را درباره یزید به انحراف بکشانی، گویا فرد ناشناسی را تعریف می کنی، یا صفات فرد پنهان شده ای را بیان می داری، یا چیزهایی از یزید می دانی که مردم نمی دانند، یزید خود را به همه شناساند، و افکارش را آشکارا بیان داشت. پس بگو که یزید با سگان بازی می کند، و کبوتر باز است و با زنان فاسد مشغول است خود بهتر می دانی که او بر همهٔ اعمال ننگین تواناست. ای معاویه از این رویّه دست بردار و با دین خدا معارضه مکن.

پس سوگند به خدا، تو بیش از این نمی توانی در رفتن راه باطل و ستم به پیش تازی، و در تجاوز و ظلم به بندگان خدا زیاده روی کنی، زیرا کاسه ها لبریز شد و بین تو و مرگ فاصله ای جز چشم بر هم زدن نمانده است. پس اقدام کردی بر کاری که در روزی آشکار برای همه روشن شده است. معاویه، تو را می نگریم که پس از آن قرارداد صلح بر ما ستم روا می داری، و ما را از میراث پدرانمان باز می داری، در حالی که سوگند به خدا، پیامبر (صلی الله علیه و آله) ما را از لحظه های پس از

ولادت به آن کرامت ها گرامی داشت. اما شما از همان اولین لحظه های وفات رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به دشمنی و مباحثه روی آوردید و در امانت ما اهل بیت شک و تردید رواداشتید، و در ایمان خود خلل ایجاد کردید، و تحولات سختی پدید آوردید، و هرچه خواستید انجام دادید. ای معاویه، با تلاش و کوشش دیگران حکومت به دست تو رسید.

تو در این مجلس از عمرو عاص نام بردی که در زمان رسول خدا (صلی الله علیه و آله) قدرتی داشت و آن را به حساب فضیلت او آوردید که هم صحبت پیامبر بود و با او بیعت کرد. در حالی که در همان زمان بدرفتاری داشت و مردم از او کراهت داشتند و با او دشمنی کردند که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) برای آرام کردن مردم فرمود: ای جمعیّت مهاجرین از این پس تنها خودم به شما دستور می دهم نه دیگران.

کسی که در آن روز او را برکنار کرد چگونه امروز می تواند در حساس ترین لحظه ها در امت اسلامی و کشورهای اسلامی، درست رفتار کند؟ معاویه، تو چگونه می توانی معتمد باشی در حالی که پیرامون تو را انسان هایی گرفته اند که معتمد ما نیستند، و در دین آن ها و خویشاوندیشان اطمینانی نیست؟ تو مردم را نسبت به یزید مسرفِ و فاسد به انحراف کشاندی، و قصد داری مردم را هم چنان در باقیمانده عمرشان در اشتباه و انحراف نگه داری؟ که به سبب آن در روز قیامت بدترین مردم باشی. همانا این زیانکاری آشکار است، و من از پروردگار خودم و شما، طلب آمرزش می کنم.

معاویة بن قرّه

قاضی شهر بصره. او از طرف مصعب بن زبیر بر این مسند گماشته شده بود. در آخرین حمله ابن زبیر علیه نیروهای مختار در منطقهٔ مذار، معاویة بن قرّه نیز حضور داشت. وی پیکار وحشیانه خود را چنین تعریف کرده است: من به یکی از آنان (نیروهای مختار) رسیدم، سر نیزه ام را در چشمش فرو کردم و آن را تکان می دادم تا جان داد. شخصی به من گفت: چرا این کار را می کنی؟ گفتم، در نزد ما خون آنان، از خون کافران، از ترک و دیلم، حلال تر است.

معتوق موسوی (۱۰۲۵ - ۱۰۸۷ ق)

سیّد شهاب الدّین احمد بن ناصر معتوق موسوی حویزی، شاعر عرب. او دارای دیوانی از مدایح و مراثی و موضوعات دیگر است.

از جمله اشعار اوست در رثای حسین (علیه السلام):

حُرٌ بِنَصْرِ أَخِيهِ قَامَ مُجَاهِداً *** فَهَوَى اَلْمَمَاتَ عَلَى اَلْحَيَاةِ وَ آثرا

حَفِظَ الْإِخَاءَ وَ عَهْدَهُ فَوُفِيَ لَهُ *** حَتَّى قَضَى تَحْتَ اَلسُّيُوفِ مُعَفَّراً

وَيْلٌ لِمَنْ قَتَلُوهُ ظَمَأْنَا أَمَّا *** عَلِمُوا بِأَنَّ أَبَاهُ يُسْقَى اَلْكَوْثَرَا

لَعَنَ اَلْإِلَهُ بَنِي أُمَيَّةَ مِثْلَمَا *** دَاوُدَ قَدْ لُعَنَ اَلْيَهُودَ وَ كفرا

جوانمرد آزاده ای که در یاری برادر به جهاد پرداخت و مرگ را بر زندگی ترجیح داد؛

آن قدر در حفظ برادر خود و میثاق با او تلاش کرد تا در زیر شمشیرها به خاک و خون غلتید؛

وای بر کسانی که او را تشنه شهید کردند، در حالی که می دانستند پدرش ساقی کوثر است؛

خداوند بنی امیّه را لعنت کند چنان که داود، یهود را لعن و تکفیر کرد.

مُعِزّالدّوله دیلمی

از حکّام دیالمه (دیلمیان). در تاریخ است که معزّالّدوله دیلمی،

ص: ٤٠٤

اهل بغداد را به برگزاری مراسم سوگ و نوحه برای سیّدالشّهدا (علیه السلام) وادار کرد و دستور داد که بازارها را ببندند و کارها را تعطیل کنند و هیچ طبّاخی غذایی نپزد و زنان، سیاه پوش بیرون آیند و به عزاداری و نوحه بپردازند. این کار را چندین سال ادامه داد و اهل سنّت نتوانستند جلوی آن را بگیرند.

معصومة الصّغری، نک: زینب

معقل

از غلامان ابن زیاد او به دستور اربابش، منافقانه در کوفه خود را شیعه و طرفدار حسین بن علی (علیه السلام) و مسلم بن عقیل جلوه داد و در مسجد جامع کوفه، از طریق مسلم بن عوسجه، از مکان اختفای مسلم آگاه شد. هر روز به خانه مسلم رفت و آمد می کرد و مخفیانه اخبار و گزارش های نهضت را به ابن زیاد می رساند. جاسوسی او ضربه سختی به نهضت مسلم در کوفه زد و به دستگیری و شهادت هانی و سپس مسلم بن عقیل انجامید.

معلیّ بن العلی

از شهدای کربلا و عاشورای حسینی. او از اخیار و ابرار و از شجاعان و از معاریف اصحاب ابی عبدالله و اهل بیت عترت است. از رجزهای اوست:

اَنَا الْمُعَلَّی بنُ اَلْعُلَی لاجلِي *** دِينِي عَلَيَّ دِينُ مُحَمَّدٍ وَ عَلِيٍ

من معلی بن عُلی آشکارا می گویم که دینم همان دین و آیین محمد (صلی الله علیه و آله) و علی (علیه السلام) است.

معلّی بن کلیب همدانی

از گزارشگران رویدادهای جانسوز کربلا و عاشورا. او روایات خویش را از ابو ودّاک روایت می کند.

مغیرة بن شعبه

استاندار کوفه. وی یکی از هواداران و تابعین بنی امیه بود. معاویه در زمان خلافت خویش او را به استانداری کوفه منصوب کرد.

مغیره از فاسدان معروف عصر خویش بود، هنگامی که معاویه خواست تا وی را از امارت کوفه عزل کند، او از واقعه آگاهی یافت و به نزد معاویه رفت و از او تقاضای استعفا کرد تا رُسوا نشود، از این رو سراغ یزید رفت و به او گفت: بزرگان اصحاب پیامبر و شخصیت های قریش از میان رفته اند، فقط فرزندان مانده اند که تو از برترین آن ها خوش عقیده ترین و داناترین آن ها به سنت و سیاست هستی، نمی دانم چرا پدرت برای تو بیعت نمی گیرد؟ یزید گفت: فکر می کنی انجام پذیر است؟ مغیره گفت: آری. یزید ماجرا را به پدرش گزارش داد. معاویه از مغیره پرسید: یزید چه می گوید؟ مغیره گفت: شما که خونریزی ها و اختلافات را بعد از عثمان دیده ای، برای یزید بیعت بگیر تا پس از تو پناهگاه مردم باشد و فتنه ای رخ ندهد، معاویه گفت: چه کسی مرا کمک می کند؟ مغیره گفت: کوفه با من، بصره هم با زیاد پس از این دو شهر دیگر کسی با تو مخالفت نمی کند. معاویه گفت: برو بر سر کارت (امارت کوفه) باش و با افراد معتمد این را بازگو کن. بدین ترتیب، مغیره بر منصب خود باقی ماند.

مقاتل بن مسمع بکری

از هواداران و فرماندهان تحت امر مصعب بن زبیر. او مرتکب جنایات بسیاری گردید.

مُقسط بن زهیر

از اهالی کوفه و از فرزندان زهیر بن حرث تغلبی (منسوب به قبیله تغلب بن وائل، که از اعراب قحطان اند) و از شهدای کربلا. از اصحاب حضرت امام علی (علیه السلام) و از جهادگران معروف بوده است.

مقسط به همراه دو برادرش قاسط و کردوس، که آنان نیز از اصحاب امیرالمؤمنین بودند به امام حسین (علیه السلام) پیوستند.

ملاّحسین واعظ کاشفی (متوفی: ۹۰۶ یا ۹۱۰ ق)

حسین بن علی بیهقی، مشهور به واعظ و متخلّص به کاشفی، از علما و نویسندگان و وعاظ ایران.

ملاحسین کاشفی در زمان سلطنت سلطان حسین بایقرا (۸۷۵ - ۹۱۱ ق) به هرات، مرکز حکمرانی این پادشاه رفت و چون حافظه ای توانا و قریحه ای سرشار و صدایی گیرنده و مطبوع داشت و خطیبی دانشمند بود، به زودی شهرت یافت و مجالس وعظ و ذکر او بسیاری را به خود جلب کرد و مورد توجّه پادشاه و شاهزادگان و اعیان و اکابر دولت و وزیر فاضل و هنرمند هنرپرور، امیر علیشیر نوایی، قرار گرفت. کاشفی دانشمندی بلیغ و فصیح و شاعر بود و بیش از چهل کتاب و رساله تألیف کرد. از جمله آن ها روضة الشّهداء بود. کاشفی کتاب روضة الشّهداء را درباره

ص: ٤٠٥

واقعه کربلا به فارسی نوشت و چون مطالب این کتاب را در مجالس عزاداری از روی کتاب بر سر منبر می خواندند، خوانندگان این کتاب به روضه خوان معروف شدند. گفتنی است که اخبار و احادیث ضعیف السّند در این کتاب بسیار است.

ملّا عباس زیوری (متوفی: ۱۳۱٦ ق)

ملّا عبّاس زیوری پسر قاسم بن ابراهیم، شاعر عرب. او در بغداد متولّد شد و ساکن حلّه بود و سرانجام در تهران وفات یافت. او را در قم دفن کردند.

از اشعار اوست در رثای حسین (علیه السلام) و شهدای کربلا:

إِذَا رَفَعَتْ رَأْساً إِلَی اَللَّهِ أَبْصَرْتُ *** رؤسا تَعْلَی کَالنُّجُوم اَلثَّوَاقِبِ

وَ إِنْ طَأْطَأْتَ رَأْساً إِلَى الاَرْضِ أَبْصَرْتُ *** جُسُوماً كَسَاهَا البين ثَوْبَ الْمَصَائِبِ

أَوِ اِلْتَفَتَتْ مِنْ شَجْوِهَا عَنْ يَمِينِهَا *** وَ يسرتها أَوْ بَعْضِ تِلْكَ اَلْجَوَانِبِ

رَأَتْ صبيَّةً لِلْمُرْتَضَى فَوْقَ هَزّلٍ *** مِنَ اَلْعِيسِ تُسْبَى مَعَ نِسَاءِ نَوَادِبِ

(زنان اهل بیت) اگر سرشان را به سوی خدا بلند کنند، سرهایی را می بینند که مانند ستاره های درخشان بر اوج قرار گرفته اند؛

و اگر سرشان را به طرف پایین بیندازند، اجسادی را می بینند که مرگ به آن ها لباس مصیبت و بلا پوشانده؛

یا اگر از غصه و اندوه به چپ و راست خود یا دیگر جوانب بنگرند؛

بچّه های کوچک مرتضی را بر بالای شتران لاغر و زنان زاری کننده را به همراه آن ها می بینند.

ملاّ کاظم ازری (۱۱٤۳ - ۱۲۰۱ ق)

ملاً کاظم بن محمّد بن مهدی أزری بغدادی، شاعر عرب. او در بغداد متولد شد و پس از فوت در کاظمین مدفون شد. از اشعار اوست:

اَللَّهِ صَخْرَةً وَادَى اَلطَّفَّ مَا صَدَعْتَ *** اِلاّ جَواهِرَ كَانَتْ حِلْيَةَ اَلزَّمَنِ

مِنْ مَبْلَغِ سُوق ذَاكَ اَلْيَوْمِ إِنَّ بِهِ *** جَوَاهِرَ اَلْقُدُسِ قَدْ بِيعَتْ بِلاَ ثَمَن

به خدا سوگند، در دل صخره زمین طف جواهری است که آرایش دهنده روزگاران است؛

در روز عاشورا (در کربلا)، بازاری بر پا شد که در آن گوهرهای عالم قدس را به رایگان فروختند.

ملک الشّعرای بهار، محمد تقی (۱۳۰٤ ق - ۱۳۳۰ ش)

شاعر و نویسنده و سیاستمدار ایرانی. او در مشهد متولّد شد. پدرش، صبوری، ملک الشعرای آستان رضوی مشهد بود. بهار بزرگ ترین شاعر قصیده سرای معاصر است و قصاید وی با بهترین آثار اساتید گذشته ادب فارسی برابری می کند. وی سال ها استاد دانشگاه تهران بود. علاوه بر تصحیح برخی از متون متقدمین (تاریخ سیستان و مجمل التواریخ و القصص) و دیوان شعر و نشریه (تازه بهار، نوبهار، دانشکده)، کتاب سبک شناسی (سه جلد) و تاریخ احزاب سیاسی از آثار اوست.

این شاعر و استاد گران مایه معاصر اشعار پرسوز و گدازی را در مصیبت سالار شهیدان کربلا و یاران باوفایش سروده است که ابیاتی از آن چنین است:

آسمانا، جز به کین آل پیغمبر نگشتی *** تا نکُشتی آل زهرا را، ازین ره برنگشتی

چون فکندی آتش کین در حریم آل یاسین *** زآه آتشبارشان چون شد که خاکستر نگشتی؟

چون بدیدی مسلم اندر کوفه بی یار است و یاور *** از چه رو او را در آن بی یاوری یاور نگشتی؟

چون دو طفل مسلم اندر کوفه گم کردند ره را *** از چه آن گم گشتگان را جانبی رهبر نگشتی؟

چون تن آن کودکان از تیغ حارث گشت بی سر *** از چه رو بی تن نگشتی؟ از چه رو بی سرنگشتی؟

چون شدند آن کودکان از فرقت مادر، گدازان *** از چه رو بر گرد آن طفلان بی مادر نگشتی؟

چون حسین بن علی با لشکر کین شد مقابل *** از چه پشتیبان آن سلطان بی لشکر نگشتی؟

چون دچار موج غم شد کشتی آل محمّد *** از چه رو ای زورق بیداد، بی لنگر نگشتی؟

***

ای فلک، آل علی را از وطن آواره کردی *** زان سپس در کربلاشان بردی و بیچاره کردی

تاختی از وادی ایمن، غزالان حرم را *** پس اسیر پنجه گرگان آدم خواره کردی

گوشوار عرش رحمان را بریدی سر، پس آن گه *** دخترانش را زکین بی گوشوار و پاره کردی

کودکی دیدی صغیر، اندر میان گاهواره *** چون نکردی شرم و از کین، قصد آن گهواره کردی؟

سوختی از آتش کین خانه آل علی را *** ویستادی بر سر آن آتش و نظّاره کردی

ملیکة الدّنیا، نک: زینب

منجح بن سهم

از غلامان حسنین (علیهما السلام). مادرش کنیزی بود که حضرت امام حسین (علیه السلام) از نوفل بن حارث بن عبدالمطلب خریده و به ازدواج سهم درآورد و منجح متولد شد.

به نقل مرحوم سماوی منجح از غلامان امام حسن (علیه اسلام) بوده و با فرزندان آن حضرت از مدینه تا کربلا هجرت کرده و در روز عاشورا به شهادت رسید. و بنا به نقل بعضی: مادر منجح در خانه حضرت امام سجاد (علیه السلام) خدمت می کرد وقتی که حضرت امام حسین (علیه السلام) از مدینه به سوی مکه و کربلا خارج شد، منجح و مادرش همراه آن حضرت بودند. تا این که در روز عاشورا در اوایل جنگ به شهادت رسید و مادرش جزو اسیران بود. منجح به دست حسان بن بکر کشته شد و نام او در دو زیارت ناحیه مقدسه و رجبیّه آمده است.

منذر بن زبیر

پس از شهادت امام حسین (علیه السلام) اهل مدینه عده ای را برای تحقیق درباره یزید بن معاویه به شام فرستادند که از جمله آن ها منذر بن زبیر بود. او در بازگشت از شام دربارهٔ یزید چنین گفت:

همانا یزید یک صد هزار سکّه به من جایزه داد ولی این مانع آن نخواهد شد که راجع به او سخن نگویم، به خدا سوگند که او شراب می خورد، به خدا سوگند او مست می شود به گونه ای که نماز را ترک می کند.

منذر بن جارود

از بزرگان بصره و هواداران عبیدالله بن زیاد. هنگامی که امام حسین (علیه السلام) نامه ای را به دست غلامش سلیمان خطاب به اهالی بصره فرستاد، سلیمان نامه را نزد منذر بن جارود برد. منذر پس از آگهی از نامه، سلیمان را تسلیم عبیدالله بن زیاد (که آن زمان کارگزار یزید در بصره بود) کرد و عبیدالله او را به شهادت رساند.

منذر بن سلیمان

از اصحاب سیّدالشهدا و از شهدای کربلا.

منذر بن فضل جعفری، نک: منذر بن فضل جعفی

منذر بن فضل جُعفی (یا منذر بن مفضّل جُعفی)

از شهدای عاشورا.

بعضی منذر جعفی و منذر جعفری را متعدد دانستند چنان که در نام پدر منذر که فضل است یا مفضل دو گونه نقل شده است. نام او در زیارت رجبیّه وارد و به هر دو صورت آمده است. (جعفری ظاهراً همان جعفی است که در رسم الخط ب-ه جعفری نزدیک است و اختلاف نسخه پیش آمده است).

منذر بن مفضل، نک: زید بن معقل

منذر بن مفضّل جُعفی ←، نک: منذر بن فضل جعفی

منصور دوانیقی (۹۵ - ۱۵۸ ق)

ابو جعفر، عبدالله بن محمد بن علی بن عبدالله بن عباس، دومین خلیفه عباسی مشهور به دوانیقی. مادرش کنیزی از بربر به نام سلامه بود. طبق عهد برادرش سفاح پس از مرگ وی با او بیعت کردند؛ او را فحل بنی عباس می گفتند که مردی مهیب، زورمند، سیاستمدار و متجبّر بود، در جمع مال حریص و در بخل شهرت داشت و به همین سبب او را دوانیقی (کسی که به حساب دانه رسیدگی می کند) می گفتند؛ زیرا در مزد کارکنان و کارگزاران و صنعت گران بسیار سخت گیر بود. خلق بسیاری را به قتل رسانید تا کار خلافت بر او راست آمد.

وی در سال ۱۳٦ بر اریکه سلطنت اسلامی مستقر گردید و اولین کاری که کرد ابو مسلم خراسانی که بنیانگذار حکومت عباسی و ولی نعمت او بود به تدبیری بکشت. بزرگان علویین

ص: ٤٠٧

هم چون محمد و ابراهیم، فرزندان عبدالله بن حسن بن علی ابیطالب و جمع دیگر از علویین را به بدترین وجه به قتل رسانید. منصور، شهر بغداد را که روستایی بود بنا نهاد و آن را پایتخت خویش قرار داد.

به دستور او در سال ١٠٤ ق. قبر مطهّر سیّدالشّهدا (علیه السلام) تخریب گردید.

منصور نمری (متوفی: ۱۹۰ یا ۱۹۳ ق)

منصور بن سلمة بن زبرقان مکنی به ابوالفضل، شاعر بغدادی. او از طایفهٔ نمر بن قاسط نزاری بود. وی از خواص بارگاه هارون الرّشید بود ولی در باطن به اهل بیت (علیهم السلام) ارادت می ورزیده است. از اشعار اوست:

وَ قَدْ شَرَّقْتْ رِمَاحُ بَنِي زِيَادٍ *** بَرِيَ مِنْ دِمَاءِ بَنَى اَلرَّسُولَ

بَرِئْنَا يَا رَسُولَ اَللَّهِ مِمَّنْ *** أَصَابَكَ بِالاذَاةِ وَ بِالدُّحُولِ

ألا يَا لَيْتَنِي وَصَلْتُ يَمِينِي *** هناک بقائم السيف الصقيل

فَجُدْتُ عَلَى اَلسُّيُوفِ بَحْرٌ وَجْهَى *** وَ لَمْ أَخْذُلْ بَنِيكَ مَعَ اَلْخَذُولُ

نیزه های بنی زیاد آن قدر از خون فرزندان رسول (صلی الله علیه و آله) نوشیدند که گلوی آن ها گرفت؛

ای رسول خدا، من از تمام کسانی که تو را آزردند و به کین و دشمنی تو برخاستند، بیزارم و از آنان تبرّی می جویم؛

ای کاش من در آن جا بودم و (در یاری تو) شمشیر برّان به دست می گرفتم؛

و با چهره ای گشاده خود را سپر شمشیرها قرار می دادم و هرگز مانند دیگر مردم نمی شدم و نمی گذاشتم که فرزندان تو را خوار کنند.

منهال بن عمرو

از شیعیان و دوستداران امام سجّاد (علیه السلام). سال ها بعد از عاشورا، منهال در سفر حج، دیداری با امام سجّاد (علیه السلام) داشت. حضرت از او پرسید: حال حرملة لعنة الله علیه چگونه است؟ عرض کرد: در کوفه و زنده است. امام (علیه السلام) او را چنین نفرین کرد: خدایا، سوزش و گرمای آهن و آتش را به او بچشان. چون به کوفه برگشت، در دیدار با مختار (که خروج کرده بود)، حرمله را دید که به دستور مختار، دست و پایش را بریدند و سپس در آتش افکندند. منهال ماجرای دیدار خود با امام سجّاد و دعای امام را نسبت به حرمله بیان کرد. مختار، از این که خواسته و دعای حضرت به دست او تحقّق یافته بود، بسیار خوشحال شد.

از او نیز نقل شده است که هنگام آوردن سر مطهّر امام حسین (علیه السلام) به دمشق، مردی آیهٔ اصحاب کهف را می خواند. صدایی از سر مطهّر آمد که: کشتن من و گرداندن سرم، شگفت تر از اصحاب کهف است.

منهج بن سهم

از غلامان ابی عبدالله (علیه السلام) و از شهدای عاشورا. نام او در زیارت های ناحیه و رجبیه مذکور است:

مادر منهج در خانه امام زین العابدین خدمت می کرد و وقتی امام حسین (علیه السلام) و اهل بیت به عراق عزیمت می کردند. منهج و مادرش نیز در ملازمت امام بودند تا این که در روز عاشورا پس از جنگ با دشمن به شهادت رسید.

منیر بن عمرو احدب

از اصحاب کربلا و شهدای عاشورای ابی عبدالله (علیه السلام).

منیع بن رقاد، نک: منیع بن زیاد

منیع بن زیاد

به گفته برخی مورخین از شهدای کربلا. در برخی کتب رجال، نامش منیع بن رقّاد و از اصحاب سیّدالشّهدا آمده است. در زیارت رجبیّه نام او مذکور است.

موثّقة، نک: زینب

موسیٰ

ابن عمران، پیغمبر معروف بنی اسرائیل. لفظ موسی مرکب است از «مو» و «سا» که به زبان سریانی اولی به معنی تابوت، و دومی به معنی آب است چون ایشان را فرعون از دریای نیل در تابوت یافت لهذا به این اسم نامیده شد. و نیز نوشته اند که «مو» به زبان قبطی به معنی آب و «سا» به معنی شجر است چون ایشان را در

ص: ٤٠٨

آب کنار اشجار یافته بودند بنابراین نام او را موشام گذاشتند بعد شین را معرب به سین بدل کردند و به قاعده ناقص یایی به یاء نوشتند و به الف خواندند. ولی این وجه تسمیه هم موجه به نظر می رسد که با ریشه مصری مس یا مسو = پسر، مربوط باشد و محتملاً در اصل با نام یکی از خدایان مصری چون رامسو و یا توتمس مربوط بوده که بعداً تحت نفوذ معنی یکتاپرستی اسرائیلی قرار گرفته است. در قاموس کتاب مقدس آمده است که موسی در زبان عبری به معنی (از آب کشیده شده) است و او پیشوای قوم اسرائیل است و مدت زندگانی وی را به سه قسمت تقسیم کرده اند که هر یک دارای چهل سال است: دوره اول، زمانی که او را از آب کشیده و در منزل فرعون همه دانشمندانی که بر فنون و قواعد مصریان مهارت داشتند برای تربیت او گمارده شدند. دوره دوم، از چهل سالگی او است که نهایت ترقی را کرد و در میان مردم به پسر فرعون مشهور بود و اگر در آن رتبه بود بلاشک به اعلی درجه کمال و ترقی دنیوی می رسید. لیکن خدای متعال بهره ای اعظم و نصیبی عالی تر برای او مقرر داشت. دوره سوم، زمان نبوت آن حضرت است که با هارون برادر خود برای راهنمایی مردم کمر بست. موسی چون پیغمبری که به دیدار شبه و لقاءالله

نائل گردید مدت چهل روز از ظهور ابر و غمامه مظلمه بر کوه سینا با خداوند بود و تمام اهل کتاب وی را به لقب کلیم الله مفتخر کرده اند و پیش از وفات همه قواعد و قوانین شریعت را از برای بنی اسرائیل مجدداً بیان فرمود.

در مجمع البحرین، موسیٰ با خضر ملاقات کرد، آن گاه از آل محمد (صلی الله علیه و آله) و مصائب و شداید ایشان صحبت کردند تا این که به قضیّه شهادت حسین (علیه السلام) رسیدند و صدای آن دو به ناله و گریه بلند شد.

خداوند خطاب به موسیٰ فرمود: ای موسی، جماعتی طاغی و یاغی که خود را از امت محمّد مصطفی (صلی الله علیه و آله) می شمارند، فرزند گرامیش را در زمین کربلا می کشند سپس او را بدون غسل و کفن بر روی خاک ها بیندازند و اسباب او را به غارت ببرند و زنان او را در شهرها بگردانند و یاران او را شهید کنند و سرهای ایشان را بر سر نیزه ها کنند و در بلاد بگردانند. ای موسی، اطفال صغیر ایشان از تشنگی هلاک شوند، و بزرگانشان در میان آفتاب پوست بدنشان به هم کشیده شود. آن گاه موسی گریست. خطاب رسید ای موسی بدان که هر کس گریه کند یا بگریاند و یا خود را شبیه گریه کننده بر حسین (علیه السلام) کند، بدنش را بر آتش حرام کنم.

موسی بن عامر

از راویان وقایع عاشورا.

موسی بن عقیل

از شهدای کربلا.

در روز عاشورا موسی بعد از کسب اجازه از امام (علیه السلام)، جنگ سختی کرد و جمع کثیری از دشمن را به هلاکت رسانید و رجز ذیل را قرائت کرد:

یَا مَعْشَرَ اَلْکُهُولِ وَ اَلشُّبَّانِ *** اضْرِبْکُمْ بِالسَّیْفِ وَ السِّنانِ

اِحْمی عَنِ اَلْفِتْیَةِ وَ اَلنِّسْوَانِ *** وَ عنْ امام الْأُنْسِ ثُمَّ اَلْجَانِّ

اِرْضَیْ بِذَاكَ خَالِقَ اَلاِنْسَانِ *** ثُمَّ رَسُولُ اَلْمَلِكِ اَلْمَنَان

ای گروه پیران و جوانان، با شمشیر و نیزه شما را می زنم؛ و از پیشوای انس و جن و از بانوان و فرزندان او دفاع می کنم تا خدا و پیامبرش را خشنود سازم.

گفتنی است که شهادت وی تنها در مقتل ابی مخنف و ناسخ التواریخ ثبت شده است و چون در مقاتل و کتب تاریخی دیگر شهادت وی نیامده، از این رو شهادتش جای تردید دارد.

موسی بن عمیر، نک: ابوهارون مکفوف

موسی بن محمّد علیّ بن سیّد موسی (متوفّی: ۱۸ ذی الحجّه ۱۲۱٦)

کلیددار ششم بارگاه ملکوتی امام حسین. او از اولاد موسی بن جعفر (علیه السلام) است که در اثر حمله و هّابی ها به کربلای معلّا، به شهادت رسید.

موسی بن مغیره بن شعبه

سرپرست گروهی که پدرش مغیره، آنان را به نزد معاویه فرستاد تا معاویه را برای بیعت گرفتن بزرگان به نفع یزید، تشویق کنند (نک: مغیره بن شعبه)

موسی سبط الشّیخ (۱۳۲۷ - ۱۳۵۸ ق)

حجت الاسلام سیّد موسی سبط الشیخ فرزند حجت الاسلام سید محمد از نوادگان دختری فقیه بزرگ آیت الله العظمی حاج شیخ مرتضی انصاری، نویسنده و متفکّر شیعی. در نجف متولد شد و وی بعد از تحصیل علم و کمال در حوزه های علمیه نجف و

کربلا در سال ۱۳٦٤ ق به ایران آمد و در تهران به خدمات دینی و ارشاد و تألیف پرداخت. مدفن او در جوار مرقد حضرت معصومه (سلام الله علیها) است.

از آثار او کتاب شیعه در اسلام در دو جلد به چاپ رسیده است.

سیّد موسی از جمله شاعرانی است که در مصیبت سیّد و سالار شهیدان امام حسین (علیه السلام) اشعار پرسوز و گدازی دارد؛ از جمله آن ها ترجیع بندی است که به استقبال ترجیع بند محتشم کاشانی رفته است:

باز از چه واژگون همه ذرات عالم است؟ *** باز از چه سرنگون همه در وادی غم است؟

لاهوت از چه باز قرین مصیبت است؟ *** ناسوت از چه روی در اندوه و ماتم است؟

چون شد که هر چه هست، چنین گشت زیرورو؟ *** بهر چه نظم رفت و جهان نامنظم است؟

آن یک غریق لجهٔ اشک غم و عزاست *** وین یک حریق آتش و آه دمادم است

در این عزا بود در و دیوار قیرگون *** غرق محیط خون، دل اولاد آدم است

برگو مگر که شور قیامت شد آشکار *** گویا هلال و غره ماه محرم است

این نوحه بهر ماتم سبط پیمبر است *** وین ناله مصیبت فرزند خاتم است

آن گوهر یگانه، شهنشاه نشأتین *** فرزند احمد و علی و فاطمه، حسین

موسی طالقانی (۱۲۵۰ - ۱۲۹۸ ق)

سیّد موسی بن سیّد جعفر بن علیّ بن سیّد حسین طالقانی نجفی ادیب عرب. او در نجف متولّد شد و تا پایان عمر در همان جا بماند. از اشعار اوست در رثای حماسه کربلا:

يَا نَازِلِينَ بِكَرْبَلا كَمْ مُهْجَةٍ *** فِيكُمْ بِفَادِحَةٍ اَلْكُرُوبِ تُصَابُ

وَ معَانِقٌ سمرَ اَلرِّمَاحِ كَأَنَّهَا *** تَحْتَ الْعَجَاجِ كَوَاعِبِ أَتْرَابٍ

بَطَلٍ يُنْكِرُهُ اَلْغُبَارُ وَ عَابِدٌ *** مَا أَنْكَرَتْهُ الْحَرْبُ وَ المِحْرَابُ

كَم مُوقِفٍ لَهُمْ بِهِ خَرِسَ الرَّدَى *** رُعْباً وَ ضَاقَتْ بِالكُمَاةِ رَحَاب

ای کسانی که در کربلا فرود آمدید، چه خون جگرها و مصائب و اندوه به شما روی آورد؛

شما نیزه ها را در میان گرد و غبار چنان در آغوش گرفتید که دختران زیبا را در آغوش می گیرند؛

او قهرمانی است که در زیر غبار شناخته نمی شود و زاهدی است که شب ها محراب نیز با او آشناست؛

برای آن ها موقعیّت هایی پیش آمد که مرگ (با دیدن آن ها) از ترس لال شده و فضا را بر دلاوران تنگ ساخت.

موسیو دیولافوا (١٨٤٤ - ١٩٢٠م)

مهندس و باستانشناس فرانسوی و همسر مادام دیولافوا. او به همراه همسرش در سال ۱۲۹۹ ق / ۱۸۸۱م وارد شهر کربلا شد و برخی از اوضاع و احوال شهر را یادداشت کرد. موسیو دیولافوا در کتاب خود از آمدن ناصرالدّین شاه به کربلا، که با پای پیاده آمده بود، و از وضع عزاداری شیعیان و جلالت حرم و شخصیت بارز امام حسین (علیه السلام) مطالبی در کتاب خود آورده است.

موفّق عباسی

به دسیسه وی در نهم ذی الحجّه ۲۷۳ سقف حرم حسینی ویران شد.

موقع بن ثمامه اسدی صیداوی

مکنّی به ابوموسی از شهدای قبیله بنی اسد در کربلا. او یک سال پس از حادثه عاشورا بر اثر جراحات به فیض شهادت نائل آمد.

بنا به نقل تنقیح المقال و ابصار العین و منتهی الآمال، او در روز عاشورا در راه دفاع از امام آن قدر جنگید تا این که تیرهایش تمام شد و مجروح بر زمین افتاد. قومش او را نجات داده و به کوفه آورده و مخفی کردند. وقتی عمر سعد، ابن زیاد را از حال او باخبر کرد، دستور قتل او را صادر کرد، ولی جمعی از بنی اسد شفاعتش کردند تا او را نکشت ولی او را به حال مریض و جراحات در غل و زنجیر و آهن به قریه زراره تبعید کردند، تا این که بعد از یک سال به شهادت رسید.

شاعر معروف شیعی، کمیت اسدی در مصرعی (انّ ابا موسی اَسِیرٌ مُکَبَّلٌ؛ موقع اباموسی، اسیری که به کبل، زنجیر و آهنی بسته شده). از او یاد کرده است.

مولوی (٦٠٤ - ٦٧٢ ق)

جلال الدّین محمّد فرزند سلطان العلما محمّد بن حسین خطیبی

ص: ٤١٠

معروف به بهاءالدّین، شاعر و عارف معروف ایرانی. او در بلخ به دنیا آمد. پدر وی از علما و صوفیان بزرگ زمان خود بود که به سبب رنجش از سلطان محمد خوارزمشاه از بلخ به قونیه رفت. جلال الدّین در ابتدا در قونیه و سپس در حلب و دمشق به تحصیل پرداخت و در قونیه به تدریس و وعظ مشغول گشت. در سال ٦٤٢ ق با شمس تبریزی ملاقات کرد. این ملاقات انقلابی روحانی در مولانا شد که در نتیجهٔ آن مسند تدریس و فتوی را ترک گفت. مولانا سرانجام در قونیه وفات یافت. آثار به جای مانده از او عبارتند از : ١. مثنوی در ٦ جلد و شامل ٢٦ هزار بیت؛ ٢. دیوان معروف به دیوان کبیر مشتمل بر ٥٠٠٠٠ بیت؛ ٣. رباعیات؛ ٤. مکتوبات؛ ٥. فیه مافیه؛ ٦. مجالس سبعه.

کجایید ای شهیدان خدایی؟ *** بلاجویان دشت کربلایی

کجایید ای سبک روحان عاشق؟ *** پرنده تر ز مرغان هوایی

کجایید ای شهان آسمانی؟ *** بدانسته فلک را در گشایی

کجایید ای ز جان و جا رهیده؟ *** کسی مر عقل را گوید کجایی؟

کجایید ای در زندان شکسته *** بداده وامداران را رهایی

کجایید ای در مخزن گشاده؟ *** کجایید ای نوای بی نوایی؟

در آن بحرید کاین عالم کف اوست *** زمانی بیش دارید آشنایی

مهاجر بن اوس

از مردان سپاه عمر سعد که آب فرات را بر روی اهل بیت امام حسین (علیه السلام) بست. وقتی تمایل حرّ را در روز عاشورا برای پیوستن به سپاه امام حسین (علیه السلام) مشاهده کرد، با او سخن گفت. گفتگوی معروف حرّ و مهاجر بن اوس بدین گونه در تواریخ آمده است:

مهاجر: تو را از شجاعان کوفه می دانستم، این چه حالت است؟ حرّ به او جواب داد که خود را بر سر دو راهی بهشت و جهنّم می بینم.

مهدی بحرالعلوم (۱۱۵۵ - ۱۲۱۲ ق)

سیّد محمّد مهدی بن سیّد مرتضی بن سیّد محمّد حسینی بروجردی، معروف به بحرالعلوم طباطبایی شاعر ایرانی الاصل عربی گوی. او در کربلا متولّد شد و در نجف وفات یافت. آرامگاه او در کنار قبر شیخ طوسی است.

از اشعار اوست در رثای شهدای کربلا، به ویژه مسلم بن عقیل.

الدِّینِ مِن بَعْدِهِم أَقْوَتْ مَرابِعُهُ *** وَ الشَّرْعُ مِنْ بَعْدِهِمْ غَارَتْ شَرَایِعُهُ

قَدِ اشْتَفَى اَلْكُفْرُ بِالاِسْلاَمِ مُذْ رَحَلُوا *** وَ البَغَى بِالْحَقِّ لَمَّا رَاحَ صَادَعَهُ

كمين جَيش بَدَاً يَوْمَ اَلطُّفُوفِ وَ مِنْ *** يَوْمِ اَلسَّقِيفَةِ قَدْ لاَحَتْ طَلاَيِعَهُ

يَا رُمِيَةُ قَدْ أَصَابَتْ وَ هِيَ مُخَطِّيَةٌ *** مِنْ بَعْدِ خَمْسِينَ قَدْ شَطَّتْ مَرَابِعُهُ

عَيْن جُودَى اَلْمُسْلِمِ بن عَقِيلٍ *** لِرَسُولِ اَلْحُسَيْنِ سِبْطِ الرَّسُولِ

كَانَ يَوْماً عَلَى اَلْحُسَيْنِ عَظِيماً *** وَ عَلَى اَلآلِ اِى يَوْمِ مَهُولٍ

كَمْ فَدًى بِالنُّفُوسِ آلٍ عَلَى *** آلِ خَيْرِ الانامِ آلِ عَقِيلٍ

فَأَتَاهُمْ وَ قَدَأَتِي اَهْلَ غَدْرٍ *** بَايِعُوهُ وَ اِسْرَعُوا فِى النُّكُولِ

صَالٍ كَاللَّيْتِ ضَارِباً كُلَّ جَمْعٍ *** بِشِبَا حَدِّ سَيْفِهِ الْمَسْلُولِ

وَ هَوَى اَلْجِسْمِ لِلصَّعِيدِ نُزُولاً *** وَ عَلَا اَلرُّوحُ صَاعِداً لِلْجَلِيلِ

فَهُوَ اَلنَّجْمُ قَدْ هَوَى مِنْ سَمَاءٍ *** بَلْ هُوَ اَلشَّمْسُ قَدْ هَوَتْ لِلافُولِ

بعد از (قتل) آن ها سبزه زارهای دین خشک و رودهای جاری شریعت از آب خالی شد؛

روزی که آن ها رفتند، دل کفر از اسلام آرام یافت و حقّی که مانع ستم و تجاوز بود، از بین رفت و باطل از حق تشفّی یافت؛

طلایه سپاهی که در روز طف آشکار شد، در روز سقیفه پدیدار گشته بود؛

تیر ناراستی که پنجاه سال پیش از کمان رها شد، اکنون به هدف خورده است؛

ای چشم، بر مسلم بن عقیل اشک فراوان ببار که او نماینده

حسین (علیه السلام) نوه پیامبر (صلی الله علیه و آله) بود؛

روز شهادت او برای امام حسین مصیبتی بزرگ و برای خانواده او روزی وحشتناک بود؛

آل عقیل برای فرزندان علی (علیه السلام) که بهترین مردمانند چه بسیار فداکاری کردند؛

مسلم به سوی مردمی آمد که اهل غدر و نیرنگ بودند و با آن که با او بیعت کرده بودند، بیعت و عهد خود را شکستند؛

به هر گروهی که با شمشیر برّان قتّال جلوی او را گرفته بود، مانند شیر حمله می برد؛

بدن مسلم (از روی قصر) به پایین فرو افتاد و روحش به پیشگاه خدا به سوی بالا عروج کرد؛

او مانند شهاب از آسمان به زمین افتاد و مانند خورشید افول کرد.

مهدی بن حسن بن منصور

کلیددار پنجم قبر مطهّر امام حسین (علیه السلام).

او را پنجمین تولیت حرم حسینی دانسته اند.

مهدی بن محمّد بن ابراهیم (متوفی: ۱۲۷۲ ق)

سیزدهمین کلیددار بارگاه ملکوتی امام حسین (علیه السلام).

پس از آن که سیّدوهّاب کربلا را ترک کرد، حاج مهدی امور حرم را به عهده گرفت. مرحوم شیخ حسن کاشف الغطاء کیفیّت به دست آوردن مقام کلیدداری او را چنین آورده است: هنگامی که نجیب پاشا وارد کربلا شد و کلیددار سابق هم گریخته بود، حاج مهدی خود را به پیشگاه پاشا

رسانید و با صدای بلند توأم با خضوع و زبان ترکی چنین گفت: ما هرگز در این شهر از اطاعت تو سرپیچی نکرده ایم و بین اجتماعات مردم تفرقه نینداخته ایم، ما را به جرم دیگران که افساد کرده اند تنبیه مکن و به ما عنایت کن. در آن روز نجیب پاشا جواب مثبتی به وی نداد تا آن که فردا با ابّهت تمام در حالی که سید کاظم رشتی همراه او بود وارد صحن امام (علیه السلام) شد. مجدداً حاج مهدی با حالت گریان و دست به قرآن پیش نجیب پاشا آمد. جماعتی از خدمه حرم که با حاج مهدی بودند، نجیب پاشا را همراهی می کردند تا این که نجیب پاشا از زیارت حرم فارغ شد آن گاه به حاج مهدی گفت: کلیددار کجاست؟ حاج مهدی جواب داد: از ترس فرار کرده. پاشا نیز بدون تأمل او را متولّی حرم حسینی قرار داد.

به موجب این فرمان، او از سال ۱۲۵۸ ق تا پایان عمر تولیهٔ حرم حسینی را بر عهده داشت.

مهدی مطر (۱۳۱۸ - ۱۳۹۵ ق)

شاعر عرب. پدرش، شیخ عبدالحسین، از علمای بزرگ زمانش بود. از جمله اشعار اوست:

اِنَّ لَمْ تلبک سَاعَةٍ محمومة *** ذِمَّةِ فَقَدْ لَبَّتْ ندائک اعْصِرِ

قُمَّ وَ انْظُرِ الْبَیْتِ الْحَرَامِ وَ نَظْرَةً *** أُخْرَی لقبرك فَهُوَ حَجَّ أَکْبَرُ

اگر یک ساعت (روز عاشورا) ندای تو را جواب نداد لکن تمام اعصار و روزگاران به تو لبّیک می گویند.

برخیز و به کعبه نگاهی کن و نگاهی دیگر به قبر خود بینداز که حجّ اکبر است.

مِهران

غلام ابن زیاد. او در زمان قیام مختار جنازه اربابش ابن زیاد، را شناسایی کرد.

مهلّب بن ابی صفره

والی فارس. او در سرکوب قیام مختار فرماندهی میسره لشکر مصعب بن زبیر را بر عهده داشت.

میثم تمّار

از مجاهدان و شهدای اسلام.

ابن ابی الحدید می نویسد: میثم تمّار و مختار، هر دو در کوفه به دستور ابن زیاد به زندان افتادند و هر دو محکوم به اعدام شدند. میثم به او چنین گفت: تو از زندان آزاد خواهی شد و به خون خواهی حسین (علیه السلام) قیام خواهی کرد، و این جباری که ما اکنون در زندان او هستیم به دست تو کشته خواهد شد و با پاهایت سر و صورت او را لگد مال خواهی کرد.

میرزا حسین نوری

مؤلّف کتاب لؤلؤ و مرجان. وی در کتاب ارزنده خود به بیان آداب اهل منبر پرداخته است.

میرزا صابر زواره ای

از شاعران پارسی گوی مقیم هندوستان در نیمه قرن یازدهم.

ص: ٤١٢

نمونه شعر اوست:

بر نیزه کرده ای سرگلدسته رسول *** ای روزگار، خوش گلی آورده ای به بار

میسون

دختر بجدل و مادر یزید بن معاویه.

میمونه

مادر عبدالله بن بقطر (یقطر)، از شهدای عاشورا.

موذّن حسین، نک: حجاج بن مسروق جعفی

ص: ٤١٣

ن

اشاره

نائبة الحسین، نک: زینب

نائبة الزّهراء، نک: زینب

ناظرزاده کرمانی (١٢٩٦-)

ادیب، نویسنده، شاعر و روزنامه نگار معاصر. از اشعار اوست:

ای یاد تو در عالم، آتش زده بر جان ها *** هر جا ز فراق تو چاک است گریبان ها

ای گلشن دین سیراب، با اشک محبّانت *** از خون تو شد رنگین هر لاله به بستان ها

بسیار حکایت ها گردید کهن، امّا *** جانسوز حدیث تو تازه ست به دوران ها

در دفتر آزادی نام تو به خون ثبت است *** شد ثبت به هر دفتر با خون تو عنوان ها

این سان که تو جان دادی در راه رضای حق *** آدم به تو می نازد ای اشرف انسان ها

قربانی اسلامی با همّت مردانه *** ای مفتخر از عزمت، همواره مسلمان ها

نافذ البصيرة ←، نك: عباس

نافع بن هلال (جملی یا بجلی یا هلال بن نافع)

نافع بن هلال بن نافع بن جمل بن سعد العشيرة بن مذحج از شهدای کربلا.

او دارای اصالت یمنی و ساکن کوفه و از عشیره جمل (تیره ای از مذحج است) بود. نافع را جوانی قوی، رشید، زیبا و خوش اندام معرفی کرده اند.

او قاری قرآن و کاتب حدیث بود و در جنگ های جمل، صفین و نهروان شرکت داشت.

نافع بعد از شهادت حضرت مسلم به همراه گروهی از شیعیان به راهنمایی طرماح در بین راه به اردوی امام (علیه السلام) ملحق و با آنان وارد کربلا شد.

او علاوه بر جهاد، خطبه های عمیق و خالصانه ای خطاب به حضرت امام حسین (علیه السلام) دارد.

هنگامی که حرّ عرصه را بر امام (علیه السلام) سخت گرفت آن حضرت در مقابل اصحاب خطبه ای خواند، بعد از سخنان امام و زهیر بن قین، نافع برخاست و گفت:

ای فرزند رسول خدا (صلی الله علیه و آله)، تو خود می دانی که جدّت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نتوانست دوستی خود را در دل همه مردم جای دهد و آن ها را مطیع خود سازد، در میان مردم، منافقینی بودند که به او وعده نصرت می دادند و مکر در دل داشتند و با سخنانی شیرین تر از عسل زبان می گشودند و با اعمالی تلخ تر از حنظل آن ها را تفسیر می کردند تا آن که خدای تعالی روح مقدّس او را گرفت و او را به آرامش ابدی فراخواند. پدرت علی (علیه السلام) نیز چنین بود، مردمی مردانه به یاری او برخاستند و در راه او با ناکثین و قاسطین و مارقین جنگیدند، جمعی هم تا زنده بود با او دشمنی و مخالفت کردند تا آن که دعوتش فرا رسید و به رحمت و رضوان خدا پیوست. تو را

هم امروز همان مقام و منزلت در نزد ماست. کسی که عهد خود را بشکند و نیت خود را تغییر دهد جز به خود زیانی نمی رساند و خدا از او بی نیاز است. اکنون به عافیت راه خود را در پیش گیر و ما را به هر سو که می خواهی ببر؛ خواهی به مشرق روی کن و خواهی به مغرب رهسپار باش. به خدا قسم که ما را از

ص: ٤١٤

مقدرات خدا هر چه باشد ترسی نیست و از لقای پروردگار کراهتی نداریم. نیّت ها و بصیرت ها و ظاهر و باطن ما در دوستی با تو و دشمنی با دشمنان توست.

از فعالیت های مهم نافع در کربلا، شرکت مؤثر او در عملیات تهیه آب به همراهی حضرت عباس بود؛ وقتی که آب را بر روی سیدالشهدا (علیه السلام) و اصحابش بستند، تشنگی بر ایشان خیلی شدت یافت، حضرت سیدالشهدا (علیه السلام) عباس را با سی سوار و بیست نفر پیاده با بیست مشک فرستاد تا آب بیاورند و نافع علم را به دست گرفت و جلو افتاد، عمرو بن حجاج که موکّل شریعه بود صدا زد کیستی؟

نافع فرمود: منم نافع بن هلال.

عمر و گفت: مرحبا به تو ای برادر برای چه آمدی.

نافع گفت: آمدم برای آشامیدن آبی که ما را از آن منع کردید.

عمرو گفت: بنوش و گوارا باد تو را.

نافع گفت: و الله تا زمانی که مولایم حسین (علیه السلام) و یاران او تشنه اند قطره ای نمی نوشم.

عمرو گفت: ممکن نیست که این جماعت آب بیاشامند زیرا ما مأموریم که آن ها آب ننوشند.

نافع پیادگان را گفت: که اعتنا نکنید و مشک ها را پر کنید. عمرو و اصحابش برایشان حمله و حضرت ابو الفضل العباس و نافع بن هلال دشمن را متفرّق کردند و تا آن جا که موفق شدند و یارانشان مشک ها را پر از آب کردند و به خدمت حضرت امام حسین (علیه السلام) رسانیدند.

نافع در روز عاشورا به خود تیرهایی داشت و اسم خود را بر فاق تیرها نوشته بود و پیوسته با آن تیرها جنگ کرد تا این که تمام شدند، نقل است که هفتاد تیر داشت که با هر تیر یک نفر را به هلاکت می رسانید. آن گاه شمشیر را به دست گرفت و این رجز را خواند:

اَنَا اَلْغُلاَمُ اَلْيُمَنِيُّ اَلْجُمَلِيُّ *** دینی علی دین حسین (علیه السلام) و علی (علیه السلام)

ان اُقتَلَ اليَوم فهذا املی *** وَ ذَاكَ رَأْيِي وَ اَلاَقِي عملی

من جوانی از اهل یمن و قبیله جمل هستم؛ دین من دین حضرت علی (علیه السلام) و حضرت حسین (علیه السلام) است؛ اگر امروز کشته می شوم این آرزوی من است و این اندیشه ام بوده (که در راه خدا شهید شوم) و پاداش خود را خواهم دید.

آن گاه مردی از بنی قطیعه به نام مزاحم بن حریث به مقابله با نافع به میدان آمد و گفت: من پیرو عثمان هستم و نافع جواب داد: نو پیرو شیطان هستی، سپس حمله کرد و مزاحم و جمع کثیری از دشمن را کشت و زخمی کرد که به روایتی دوازده نفر و به روایتی هفتاد نفر را به هلاکت رسانید.

آن گاه لشکریان ابن سعد بر او حمله بردند و بازوانش را شکسته و اسیرش کردند. شمر و گروهش، نافع را پیش عمر سعد بردند؛ در حالی که خون از محاسن شریفش جاری بود. عمر سعد گفت: وای بر تو نافع چرا بر خود رحم نکردی و خود را به این حال انداختی؟

نافع گفت: خدا می داند که من چه اراده کرده ام و ملامت نمی کنم خود را بر تقصیر در جنگ با شما و اگر دستم سالم بود نمی توانستید اسیرم کنید.

شمر به سعد گفت: او را به قتل برسان. ابن سعد گفت: تو او را آورده ای اگر می خواهی خودت بکش.

آن گاه شمر آماده کشتن او شد. نافع گفت: به خدا قسم اگر تو از مسلمانان بودی سخت بود بر تو که ملاقات کنی خدا را در حالی که خون های ما را به گردن داری و حمد خدای را که مرگ ما را به دست بدترین خلق نهاد.

آن گاه شمر او را به شهادت رسانید. نام نافع بن هلال در زیارت ناحیه مقدسه و زیارت رجبیه آمده است.

ناموس رواق العظیمة، نک: زینب

نجمة سماء النّبالة، نک: زینب

نشاط اصفهانی (۱۱۷۵ - ۱۲٤٤ ق)

میرزا عبدالوهاب ملقّب به معتمد الدوله متخلّص به نشاط شاعر دوره بازگشت. او در دربار فتحعلی شاه قاجار، صاحب دیوان بود. نشاط خطی خوش و انشایی بلیغ داشت و از بزرگ ترین شاعران عهد قاجار به شمار می آید. از جمله اشعار اوست:

سیّد کونین، سبط مصطفی *** بهترین فرزند خیر الاولیا

پروریده حق در آغوش بتول *** زیب دامان، زینت دوش رسول

ص: ٤١٥

منبع هستی ست آن فرخنده ذات *** رشحه رشحه زو رسد بر کاینات

قوّه ها را س-وی فعل آورد او *** نیک را ممتاز از بد کرد او

رهنمونش کرد خود بر قتل خویش *** پس بیفکندش سر تسلیم، پیش

مصطفای دودمان ارتضا *** مرتضای خاندان اصطفا

جمله هستی ها طفیل هست او *** زور بازوی یدالله دست او

گر نه خود از زندگی سیر آمدی *** عاجز از روباه کی شیر آمد؟

این سعادت از ازل اندوخته ست *** این شهادت از علی آموخته ست

چون پیام دوست، از دشمن شنفت *** زیر زخم تیغ دشمن «فزت» گفت

هر که را از دوستانش خواند دوست *** زیر تیغ دشمنان بنشاند دوست

از نخست افتاد چون مقبول عشق *** لاجرم شد عاقبت مقتول عشق

گر حدیث ما تو را آید عجب *** گفت حق خود در حدیث «من طلب»

طالب من گر شود یکره کسی *** راه ها بنمایمش هر سو بسی

چون مرا بشناسد از آیات من *** عاشق آید بر صفات و ذات من

شد چو عاشق از من آگه شد همی *** زان پس او را زنده نگذارم دمی

کشتن عاشق به هر مذهب رواست *** خاصه آن عاشق که معشوقش خداست

پس مرا ز آیین و دین مصطفی *** بر شهید خویش باید خون بها

وان که هم منظور و هم مقبول من *** گشت زان سان تا که شد مقتول من

هر دو عالم نیست خونش را بها *** غیر من او را نشاید خون بها

خویش را نه رایگانی بخشمش *** کشته ام تا زندگانی بخشمش

کشته عشق ار شوی زنده شوی *** تا ابد باقیّ و پاینده شوی

عشق بازی را شعار دیگر است *** رسم او رسم دیار دیگر است

نصر بن ابی نیزر حبشی مدنی

از غلامان حضرت علی (علیه السلام) و از شهدای کربلا. او اصالت حبشی داشت و پدرش ابونیزر از فرزندان نجاشی، پادشاه حبشه، بود و در کودکی به اسلام رغبت کرد و نزد رسول خدا (صلی الله علیه و آله) آمد و اسلام آورد و با آن حضرت زندگی کرد و از اصحابش بود. بعد از وفات آن حضرت به خدمت حضرت فاطمه (سلام الله علیها) و فرزندان او در آمد.

پس از درگذشت نجاشی مردم حبشه نزد او آمدند تا او را که تنها بازمانده ذکور خاندان نجاشی بود برای پادشاهی به حبشه ببرند ولی ابی نیزر گفت یک ساعت در خدمت رسول الله بودن برایم بهتر است از یک عمر بر شما و حبشه پادشاهی کردن. و وقتی در کربلا امام از همه بیعت را برداشت. نصر گفت: نه به خدا - هرگز هرگز. اگر رفتنی بودیم به این جا نمی آمدیم (شاید مقصودش آن بود که اگر عافیت طلب و دنیاگرا بودیم آن زمان که ما را برای پادشاهی حبشه می خواستند می رفتیم)

نصر بعد از شهادت امام علی (علیه السلام) و حضرت امام حسن (علیه السلام)، در خدمت حضرت امام حسین (علیه السلام) بود که با آن حضرت از مدینه به مکه و کربلا هجرت کرد و در روز عاشورا در حمله نخست بعد از آن که اسبش پی شد، به شهادت رسید.

نصر بن حرشه

از فرماندهان و سرهنگان سپاه کوفه. او در کربلا چندهزار نیرو را رهبری می کرد.

نضر بن صالح عبسی

از روایتگران واقعهٔ جانگداز عاشورا. او از حسان بن فائد عبسی جریان نامه ابن سعد به عبیدالله و پاسخ او، و نیز از قرة بن قیس داستان حرّ را روایت کرده است. از او در تاریخ طبری ۳۱ گزارش موجود است و خود روزگار مختار را درک کرده بود. او در سال

ص: ٤١٦

٦٨ ق با سپاه مصعب بن زبیر برای پیکار با قطری خارجی خروج کرد، سپس در سال ۷۷ق در مدائن دربان مطرف بن مغیره شد. او در سال ۷۷ ق. با سپاه حجاج پیکار کرد، و سرانجام به کوفه بازگشت.

فخر رازی در کتاب خود نام او را آورده و می گوید: از پدرم شنیدم که ابو مخنف از او روایت کرده و او نیز به نقل از دیگران از امیرمؤمنان روایت آورده است.

نظیری نیشابوری (متوفی: ۱۰۲۲ ق)

محمّد حسین نیشابوری معروف به نظیری شاعر ایرانی. او در نیشابور متولد شد. پس از مسافرت هایی در خراسان و عراق به هندوستان رفت. مدّتی در دربار عبدالرّحیم خان خانان و اکبر شاه در هند به سر می برد و به مدح آن دو پادشاه و نیز جهانگیر پسر اکبر شاه پرداخته است، ولی بیشتر عمر خود را در احمد آباد گجرات در انزوا گذراند و در همان جا در گذشت. دیوان او شامل قصاید، ترکیبات، ترجیعات، مقطّعات و رباعیات در حدود ۱۰ هزار بیت است که در هند به طبع رسیده است.

از اشعار اوست در رثای امام حسین (علیه السلام):

زان بس حسین حجّت حق در میان نهاد *** منکر ز جهل، تیر حسد در کمان نهاد

حق زاولیا مقام ذبیح اللّهیش داد *** در قبضهٔ مشیّت خویشش عنان نهاد

حلقی که بوسه گاه نبی بود، ظلم عهد *** شمشیر زهر داده امّت بر آن نهاد

ذبح عظیم اشاره به قتل حسین بود *** منّت که بر خلیل، خدای جهان نهاد

تعبیر کرد از آن به بلای مبین خلیل *** کاندوه کربلای حسینش به جان نهاد

گر چه به صدق وعده براهیم را ستود *** لیک از حسین، شرط وفا در میان نهاد

دادش مقام صبر و رضا تا شهید شد *** با نفس مطمئنّه قدم در جنان نهاد

می راند در بلا و محن، نفس جاهدش *** تا روح، پای بر زبر آسمان نهاد

شد حاصلش عذوبت روح از عذاب تن *** جانش عزیز گشت چو تن در هوان نهاد

حق، مشهد حسین محلّ شهود ساخت *** فردوس در مکاره و رنج جهان نهاد

شطّ فرات راند ز طوفان کربلا *** وان گه سر حسین به خون روان نهاد

نعمان بن ابی جعد

از هواداران و نیروهای تحت امر مختار. بعضی از وقایع قیام مختار از زبان وی نقل شده است. هم او بود که به دستور ابراهیم بن اشتر خود را به مختار رسانید و خبر به هلاکت رسیدن راشد بن ایاس را به اطلاع او رساند.

نعمان بن بشیر (۱ - ٦٥ ق)

والی کوفه در زمان ورود مسلم بن عقیل بدان شهر. او از قبیلهٔ خزرج و از انصار و مادرش، عمره دختر رواحه (خواهر عبدالله بن رواحه) بود. نعمان در جنگ صفّین از سپاهیان معاویه بود. سپس

قاضی دمشق شد و مدتی بعد والی یمن و سپس به ولایت کوفه نصوب شد. او در زمان حکومت یزید نیز در سمت خود ابقا شد.

پس از ورود مسلم بن عقیل به کوفه و ملاقات بی شمار مردم با او، نعمان بن بشیر نگران و خشمگین شد، از این رو مردم را فراخواند و به منبر رفت و چنین گفت: و اما بعد، ای بندگان خدا از خدا بترسید و به فتنه و تفرقه نشتابید، که به سبب آن مردان هلاک گردند و خون ها ریخته شود و اموال به تاراج رود، من با کسی که مبارزه بر نخیزد سر جنگ ندارم و تا کسی به من یورش نیاورد ر او نتازم و خواب خوش از خفتگان شما نستانم و شما را به جان کدیگر نیندازم و به تهمت و گمان بد کسی را دستگیر نسازم، ولیکن اگر گستاخی کنید و بیعتتان را بشکنید و با پیشوایتان خالفت ورزید، به خدای یکتا با شمشیر خود آن گونه بر شما بتازم که تا دسته آن در قبضه من است، دست بر ندارم اگر چه در میان شما یاوری نداشته باشم. امیدوارم که حق شناسان شما از باطل گرایان شما بیشتر باشند.

چون نهضت مسلم بن عقیل و هوادارانش در کوفه اوج و قدرت گرفت، عبدالله بن مسلم، که از هواداران بنی امیّه بود، نسبت سهل انگاری نعمان در قضیّه مسلم بن عقیل انتقاد کرد و گزارش به یزید داد و درخواست کرد که برای کوفه مرد مقتدرتری بفرستد. یزید هم به پیشنهاد مشاور مسیحی خود (سرجون) عبیدالله بن زیاد را به ولایت کوفه منصوب کرد و به وی فرمان

ص: ٤١٧

سختگیری و شدّت عمل داد، و بدین صورت، نعمان بن بشیر از امارت کوفه عزل شد. وی تا دوران حکومت مروان بن حکم نیز زنده و والی حمص بود ولی به علّت بروز اغتشاشاتی که به فتنه ابن زبیر معروف است، اهل حمص او را پذیرا نشدند و از آن جا گریخت، مردم تعقیبش کردند و سرانجام او را کشتند.

نعمان بن صهبان جرمی

از هواداران و فرماندهان تحت امر امویان. در اوایل قیام مختار بن ابو عبید ثقفی (نعمان بن صهبان) فرماندهی عدّه ای از شورشیان به عهده داشت. سرانجام در درگیری های میان شورشیان و نیروهای مختار، به هلاکت رسید.

نعمان بن عمرو راسبی

از شهدای کربلا. او به تیره راسب بن مالک ازدی منسوب و اهل کوفه بود. نعمان در جنگ ها به دلاوری مشهور بود و در نبرد صفین حضور داشت. در واقعه عاشورا او و برادرش، حلاس، خود را با سپاه ابن سعد به کربلا رساندند، و سپس به سپاه امام حسین (علیه السلام) پیوستند و در روز عاشورا در اولین حمله به شهاد رسیدند. نام او در زیارت رجبیّه آمده است.

نعمان بن عوف ازدی

از هواداران و فرماندهان تحت امر مختار. نعمان در به ثمر رساندن قیام مختار نقش مهمّی داشت.

نعمت میرزاده

از شاعران معاصر.

از جمله اشعار اوست دربارهٔ حماسه کربلا:

خورشید رفته است ولی ساحل افق *** می سوزد از شراره نارنجی اش هنوز

وز شعله های سرخ شفق، نقش یک نبرد *** تابیده روی آینه آسمان روز

***

گرد غروب ریخته در پهن دشت رزم *** پایان گرفته جنبش خونین کارزار

آن جا که برق نیزه و فریاد حمله بود *** پیچیده بانگ شیهه اسبان بی سوار

***

پایان گرفته رزم و به هر گوشه و کنار *** غلتیده روی بستر خون پیکری شهید

خاموش مانده صحنه و گویی ز کشتگان *** خیزد هنوز نغمه پیروزی و امید

***

این دشت غم گرفته که بنشسته سوگوار *** امروز بوده پهنه آن جاودانه رزم

اینک دو سوی صحنه، دو هنگامه دیدنی ست *** یک سو لهیب آتش و یک سو غریو بزم

***

این دشت خون گرفته که آرام خفته است *** امروز بوده شاهد رزم دلاوران

این دشت دیده است یکی صحنهٔ شگفت *** این دشت دیده است یکی رزم بی امان

***

این دشت دیده است که مردان راه حق *** چون کوه در برابر دشمن ستاده اند

این دشت دیده است که پروردگان دین *** جان بر سر شرافت و مردی نهاده اند

***

این دشت دیده است که هفتاد تن غیور *** بگذشته اند از سر و سامان و زندگی

بگذشته اند از سر و سر و سامان که بگسلند *** از پای خلق، رشته زنجیر بندگی

***

امروز زیر شعله خورشید نیمروز *** برپا شده است رایت بشکوه انقلاب

بالیده است قامت آزادگیّ و عشق *** تا بر فراز معبد زرّین آفتاب

***

از پرتو جهنده شمشیرهای تیز *** خورشیدها دمیده به هنگام کارزار

بانگ حماسه های دلیران راه حق *** رفته است تا کرانه آفاق روزگار

***

ص: ٤١٨

خورشید رفته است و به پایان رسیده رزم *** اما نبرد باطل و حق مانده ناتمام

وین صحنهٔ شگفت به گوش جهانیان *** تا روز رستخیز صلا می دهد قیام

همّت سیراب

تا ابد برخی آن تشنه شهیدم که فرات *** شاهد همّت سیراب و لب تشنه اوست

آن جوانمرد که لب تشنه ز دریا بگذشت *** زان که دریا به بر همّت او کم ز سبوست

غرق آتش که مگر آب رساند به حرم *** خون فشان از سر و از ساعد و آویزه پوست

به مثل دوست بود به ز برادر امّا *** جان به قربان برادر که چنین باشد دوست

ای صبا، هر سحر از جانب من بوسه بزن *** بر زمینی که ز خون شهدا غالیه بوست

نعیم بن عجلان انصاری

نعیم بن عجلان بن نعمان بن عامر بن زریق انصاری زرقی خزرجی، از شهدای کربلا، او مدنی الاصل و ساکن کوفه بود.

او و دو برادرش، نعمان و نضر، از اصحاب حضرت پیامبر (صلی الله علیه و آله) و حضرت علی (علیه السلام) و از شجاعان و شعرا بودند.

هر سه برادر در جنگ صفین جهاد کردند و نعمان و نضر در زمان خلافت امام حسن (علیه السلام) از دنیا رفتند ولی نعیم در کوفه بود تا این که در کربلا در اولین حمله به شهادت رسید.

نام نعیم در زیارت ناحیه و رجبیه این گونه وارد شده است: (اَلسَّلاَمُ عَلَی نُعَیْمِ بْنِ عَجْلاَنَ اَلاِنْصَارِي.)

نعیم بن هبیره

از فرماندهان مختار. نعیم بن هبیره در به ثمر رساندن قیام مختار، نقش مهمّی داشت. نعیم در درگیری با نیروهای عبدالله بن مطیع (برای آزادی کوفه) به قتل رسید.

نمیر بن وعله

از راویان واقعه عاشورا. او اخبار خود را از ابوودّاک و ایوب بن مشرح و ربیع بن تمیم آورده است.

از نامبرده در تاریخ طبری، ده روایت موجود است که آخرین آن ها را از شعبی و از مجلس حجّاج به سال ۸۰ ق روایت کرده است.

نوح

از پیامبران او العزم.

در تفاسیر و تاریخ های اسلامی نسب او را چنین نوشته اند: ابن لمک بن مستو شلخ بن اخنوخ بن ادریس بن مارد بن مهلائیل بن قینان بن انوش بن شیث بن آدم. گویند وی پس از ادریس به پیامبری رسید. از قومش، پس از ۹۵۰ سال دعوت نوح، بیش از ۸۰ تن ایمان نیاوردند و کافران بر سرکشی و عناد افزودند. نوح چون از تمسخر و عناد کافران قوم خویش به تنگ آمد از جانب خدا بدو وحی رسید که «یا نوح از قوم تو جز این هشتاد تن که مؤمن شدند کسی مؤمن نخواهد شد» نوح نیز قومش را نفرین کرد از خدا خواست که از کفار بر زمین باقی نگذارد. سپس خود به فرمان الهی با پیروان معدودش به ساختن کشتی پرداختند. چون کشتی ساخته شد، علامات و آیات عذاب الهی آشکار گشت. باران سیل آسایی باریدن گرفت و زمین به دریای خروشانی مبدل گشت، نوح و یارانش در طبقه ای از کشتی سوار شدند و دو طبقه دیگر آن را به حیوانات و پرندگان اختصاص دادند. کشتی بر آب ها روان شد و آنان که دعوت نوح را نپذیرفته و از کشتی بیرون مانده بودند غرق شدند. از خاندان نوح پسرش، کنعان، نیز تا آخرین لحظه دعوت نوح را نپذیرفت که سرانجام به همراه کافران غرق شد.

آن گاه که جز کشتی نشستگان جنبنده ای بر زمین باقی نماند، باران فروایستاد و طوفان آرام گرفت و کافران در کام زمین فرو رفتند، و به تقدیر خداوندی کشتی نوح بر کوه جودی به گل نشست و ساکنان آن فرود آمدند و بر بساط زمین زندگی و زاد و ولد از سر گرفتند. نوح جهان خالی از مردم را میان فرزندانش سام، حام و یافث تقسیم کرد. زمین سیاهان را چون زنج و حبشه و نوبه و بربر و بر و بحر و جزایر آن را به حام داد، و عراق و خراسان و حجاز و یمن و شام و ایران شهر نصیب سام شد، و ترک و سقلاب و یاجوج و ماجوج تا چین به یافث رسید. نوح پس از طوفان شصت سال زندگی کرد.

هنگامی که نوح ساخت کشتی خود را به پایان رسانید، جبرئیل بر او نازل شد و پنج میخ آهنی را، که هر کدام به نام یکی از پنج تن آل عبا بود، به او داد تا در جلوی کشتی بکوبد. وقتی که

نوح خواست تا میخی را، که به نام حسین (علیه السلام) بود، بر کشتی بکوبد، نوری از آن درخشید، و رطوبتی مانند خون از آن ظاهر شد که موجب حزن حضرت نوح گردید. پس نوح دلیل آن را پرسید. جبرئیل واقعه کربلا و ماجرای شهادت امام حسین برای او شرح داد و هر دو به شدّت گریستند.

پس از واقعه طوفان هنگامی که کشتی نوح به محل شهادت حضرت سیدالشهدا (علیه السلام) رسید، دریا طوفانی شد و آن کشتی با اهلش به تلاطم افتادند، نوح از غرق شدن ترسید و مناجات کرد که پروردگارا همه دنیا را گشتم ولی چنین حادثه ای پیش نیامد، سپس جبرئیل نازل شد و قضیّه کربلا را بیان کرد و نوح و اصحابش گریستند و قاتل حسین (علیه السلام) را لعن کردند تا این که به سلامت از آن محل گذشتند.

نیاز اصفهانی

سید حسین (یا سید حسن) طباطبایی اصفهانی متخلص به نیاز شاعر نیمه نخست قرن سیزدهم هجری. او شاعری غزل سرا و هنرمندی خوش نویس بود. او را نوادهٔ میر شاه تقی جوشقانی، از رجال دربار شاه سلیمان صفوی، ذکر کرده اند.

نیاز اصفهانی از جمله شاعرانی است که در مصیبت سیّد و سالار شهیدان، امام حسین (علیه السلام) اشعار پرسوز و گدازی دارد. از جمله آن هاست:

شد شام و آفتاب نمود از شفق به تن *** چون کشتگان کرب و بلا لاله گون کفن

یا هم چو مغفری که به خون گشته واژگون *** یا چون سری که کرده جدا تیغش از بدن

گفتم به خویش از سر حیرت که از چه رو *** پیداست رسم تازه در آن کهنه انجمن؟

افکنده چرخ، یوسف خورشید را به چاه *** و آن گاه لاله گون ز شفق کرده پیرهن

پرخون نموده چون زکریا چرا کنار *** در طشت خون؛ مگر سر یحیاست غوطه زن؟

یا پر ز خون رکاب شه دین که آسمان *** چون ذوالجناح بسته به پهلوی خویشتن

گلگون قبای آل عبا فخر عالَمین *** در خاک و خون فتاده کرب و بلا حسین

***

در خون چو نور دیده زهرا تپیده شد *** از بهر گریه چرخ سراپای دیده شد

هم روی آفتاب ازین غصّه تیره گشت *** هم قامت سپهر ازین غم خمیده شد

بر باد داد تازه گلی صرصر ستم *** کز آن هزار خار به دل ها خلیده شد

شد شورشی که محفل عشر تسرای خلد *** برچیده گشت و بزم غمی تازه چیده شد

یعقوب را ز گریه دگر دیده گشت تار *** پیراهن صبوری یوسف دریده شد

از پشت زین به خاک چو خورشید دین نشست *** برخاست شورشی که فلک بر زمین نشست

نیّر تبریزی (۱۲٤۷ - ۱۳۱۲ ق)

میرزا محمد تقی فرزند ملا محمد تبریزی مشهور به حجة الاسلام و متخلص به نیّر ادیب و شاعر ایرانی و از علمای شیخیه آذربایجان. وی تحصیل فقه و حکمت را نزد پدرش که از مراجع شیخیه بود آغاز کرد و در نجف ادامه داد. بعد از آن به تبریز بازگشت و تا آخر عمر در آن شهر به خدمات دینی و روحانی پرداخت.

مشهورترین آثار وی عبارتند: از مثنوی آتشکده (در مراثی اهل بیت (علیهم السلام))؛ لآلی منظومه؛ دیوان غزلیات؛ مثنوی درّ خوشاب؛ صحیفة الابرار و مفاتیح الغیب.

نیّر تبریزی، از جمله شاعرانی است که در مصیبت سیّد و سالار شهیدان اشعار پرسوز و گدازی دارد. اشعار او در وصف و نعت قهرمانان کربلا آن چنان پرشور و معرفت ساز است که دل هر خواننده ای را تحت تأثیر قرار می دهد. از اشعار اوست:

چون کرد خور ز توسنِ زرین تهی رکاب *** افتاد در ثوابت و سیاره انقلاب

غارتگران شام به یغما گشود دست *** بگسیخت از سرادقِ زرتارِ خور، طناب

کرد از مجره چاک، فلک پردهٔ شکیب *** بارید از ستاره به رخساره خون خضاب

کردند سر ز پرده برون دختران نعش *** با گیسوی بریده، سراسیمه، بی نقاب

ص: ٤٢٠

گفتی شکسته مجمرِ گردون و از شفق *** آتش گرفته دامن این نیلگون قباب

از کِلّهٔ شفق، به در آورده سر، هلال *** چون کودکی تپیده به خون در کنار آب

یا گوشواره ای که به یغما کشیده خصم *** بیرون ز گوش پرده نشینی چو آفتاب

***

یا گشته زینِ توسن شاهنشهی نگون *** برگشته بی سوار سوی خیمه باشتاب

گفتم مگر قیامت موعود اعظم است *** آمد ندا ز عرش که ماه محرم است

***

شهید عشق که تنگ است پوست بر بدنش *** تو خصم بین که به یغما زره برد ز تنش

دگر بشیر به کنعان چه ارمغان آرد؟ *** ز یوسفی که قبا کرده گرگ، پیرهنش

چراغ دوده طاها فلک به یثرب کشت *** ز قصر شام برآورد دود انجمنش

زمانه گلشن زهرا چنان به غارت داد *** که بار قافله شد، ارغوان و یاسمنش

***

ای خفته خوش به بستر خون، دیده باز کن *** احوال ما بپرس و سپس خواب ناز کن

ای وارث سریر امامت، به پای خیز *** بر کشتگان بی کفن خود نماز کن

طفلان خود به ورطه بحر بلا نگر *** دستی به دستگیری ایشان دراز کن

برخیز، صبح شام شد، ای میر کاروان *** ما را سوار بر شتر بی جهاز کن

یا دست ما بگیر و ازین دشت پر هراس *** بار دگر روانه به سوی حجاز کن

***

اگر صبح قیامت را شبی هست آن شب است امشب *** طبیب از من ملول و جان ز حسرت بر لب است امشب

فلک، از دور ناهنجار خود لختی عنان درکش *** شکایت های گوناگون مرا با کوکب است امشب

برادر جان، یکی سر بر کن از خواب و تماشا کن *** که زینب بی تو، چون در ذکر یا رب یا رب است امشب

سرت مهمان خولی و تنت با ساربان همدم *** مرا با هر دو اندر دل، هزاران مطلب است امشب

بگو با ساربان امشب نبندد محمل لیلا *** ز زلف و عارض اکبر، قمر در عقرب است امشب

صبا از من به زهرا گو، بیا شام غریبان بین *** که گریان دیدهٔ دشمن به حال زینب است امشب

***

ای ز داغ تو روان خون دل از دیده حور *** بی تو عالم همه ماتمکده تا نفخه صور

ز تماشای تجلّای تو، مدهوش کلیم *** ای سرت سرّانا الله و سنان نخله طور

دیده ها گو همه دریا شو و دریا همه خون *** که پس از قتل تو منسوخ شد آیین سرور

پای در سلسله سجّاد و به سرتاج، یزید *** خاک عالم به سر افسر و دیهیم و قصور

دیر ترسا و سر سبط رسول مدنی *** آه اگر طعنه به قرآن زند، انجیل و زبور

تا جهان باشد و بوده است که داده ست نشان *** میزبان خفته به کاخ اندر و مهمان به تنور؟

سر بی تن که شنیده ست به لب آیه کهف؟ *** یا که دیده ست به مشکوة تنور، آیه نور؟

جان فدای تو که از حالت جانبازی تو *** در صف ماریه از یاد بشد شور نشور

قدسیان سر سر به گریبان به حجاب ملکوت *** حوریان دست به گیسوی پریشان ز قصور

گوش خضرا همه پر غلغله دیو و پری *** سطح غبرا، همه پر ولوله وحش و طیور

غرق دریای تحیّر ز لب خشک تو نوح *** دست حسرت به دل، از صبر تو ایّوب صبور

کوفیان، دست به تاراج حرم کرده دراز *** آهوان حرم از واهمه در شیون و شور

انبیا محو تماشا و ملایک مبهوت *** شمر سرشار تمنّا و تو سرگرم حضور

ص: ٤٢١

داد آسمان به باد ستم خانمان من *** تا از کدام بادیه پرسی نشان من

گردون به انتقام شهیدان روز بدر *** نگذاشت یک ستاره به هفت آسمان من

بیخود درین چمن نکشم ناله های زار *** آن طایرم که سوخت فلک آشیان من

آن سرو قامتی که تو دیدی ز غم خمید *** دیدی که چون کشید غم آخر کمان من

رفت آن که بود بر سر من سایه همای *** شد دست خاک سبز، کنون سایبان من

گفتم ز صد یکی به تو از حال کوفه، باش *** کز بارگاه شام بر آید فغان من

***

عنقای قاف را هوس آشیانه بود *** غوغای نینوا همه در ره بهانه بود

جایی که خورده می، آن جا نهاد سر *** دُردی کشی که مست شراب شبانه بود

در یک طبق به جلوهٔ جانان نثار کرد *** هر درّ شاهوار کش اندر خزانه بود

نامد به جز نوای حسینی به پرده راست *** روزی که در حریم الست این ترانه بود

کوری نظاره کن که شکستند کوفیان *** آیینه ای که مظهر حسن یگانه بود

***

گلگون سوار وادی خونخوار کربلا *** بی سر فتاده در صف پیکار کربلا

فریاد بانوان سراپرده عفاف *** آید هنوز از در و دیوار کربلا

بر چرخ می رود از فراز سنان هنوز *** صوت تلاوت سر سردار کربلا

سیّارگان دشت بلا، بسته بار شام *** در خواب رفته قافله سالار کربلا

شد یوسف عزیز به زندان غم اسیر *** درهم شکست، رونق بازار کربلا

بس گل که برد بهر خسی تحفه سوی شام *** گلچین روزگار ز گلزار کربلا

***

چون سر زد از سرادق جلباب نیلگون *** صبح قیامتی نتوان گفتنش که چون

صبحی ولی چو شام ستمدیدگان سیاه *** روزی ولی چو روز دل افسردگان زبون

ترک فلک ز جیش شب از بس برید سر *** لبریز شد ز خون شفق، طشت آبگون

آسیمه سر نمود رخ از پرده شفق *** خور، چون سر بریده یحیی ز طشت خون

لیلای شب دریده گریبان، گشاده مو *** بگرفت راه بادیه، زین خرگه نگون

افتاد شور و غلغله در طاق نه رواق *** چون آفتاب دین قدم از خیمه زد برون

***

ای خرگه عزای تو، این طارم کبود *** لبریز خون ز داغ تو پیمانه وجود

وی هر ستاره قطره خونی که علویان *** در ماتم تو ریخته از دیدگان فرود

گریه ست بر تو هر چه نوازنده را نواست *** ناله ست بی تو، هر چه سراینده را سرود

تنها نه خاکیان به عزای تو اشک ریز *** ماتمسراست بهر تو از غیب تا شهود

از خون کشتگان تو صحرای ماریه *** باغیّ و سنبلش همه گیسوی مشک سود

کی بر سنان تلاوت قرآن ک-ند سری *** بیدار ملک کهف تویی، دیگران رقود

نشگفت اگر برند تو را سجده، سروران *** ای داده سر به طاعت معبود، در سجود

***

ای در غم تو ارض و سما خون گریست *** ماهی در آب و وحش به هامون گریسته

وی روز و شب به یاد لبت چشم روزگار *** نیل و فرات و دجله و جیحون گریسته

از تابش سرت به سنان، چشم آفتاب *** اشک شفق به دامن گردون گریسته

ص: ٤٢٢

در آسمان ز دود خیام عفاف تو *** چشم مسیح، اشک جگر گون گریسته

با درد اشتیاق تو در وادی جنون *** لیلی بهانه کرده و مجنون گریسته

تنها نه چشم دوست به حال تو اشکبار *** خنجر به دست قاتل تو، خون گریسته

آدم پی عزای تو از روضه بهشت *** خرگاه درد و غم زده بیرون گریسته

گر از ازل تو را سر این داستان نبود *** اندر جهان ز آدم و حوّا نشان نبود

در وصف حرّ:

نفس بگرفتش عنان که پای دار *** باره واپس ران، مترس از ننگ و عار

عقل گفتش رو که عار از نار به *** جوریار از صحبت اغیار به

نفس گفت از عمر برخوردار باش *** عقل گفتا: عمر شد، بیدار باش

نفس گفتا نقد بر نسیه مده *** عقل گفت این نسیه از آن نقد به

وین کشاکش های نفس و عقل پیر *** نفس شد مغلوب و عقل پیر چیر

عاشقانه راند باره سوی شاه *** با تضرّع گفت ای باب اله

تایبم، بگشا به رویم باب را *** دوست می دارد خدا توّاب را

وحشی ام، آورده ام رو بر رسول *** ای محمّد، توبه من کن قبول

دید چون مولا تضرّع کردنش *** کرد طوق بندگی در گردنش

گفت بازآ که در توبه ست باز *** هین بگیر از عفو ما خطّ جواز

گر دو صد جرم عظیم آورده ای *** غم مخور، رو بر کریم آورده ای

***

در وصف حضرت عبّاس:

شد به سوی آب تازان با شتاب *** زد سمند باد پیما را در آب

بی محابا جرعه ای در کف گرفت *** چون به خویش آمد دمی، گفت ای شگفت

تشنه لب در خیمه سبط مصطفی *** آب نوشم من؟ زهی شرط وفا

عاشقان از جام محنت سرخوشند *** آب کی نوشند؟ مرغ آتشند

دور دار ای آب، دامن از کفم *** تا نسوزد ماهیانت از تفم

دور دار ای آب، لب را از لبم *** ترسمت دریا بسوزد از تبم

زاده شیر خدا، با مشک آب *** خشک لب از آب بیرون زد رکاب

حیدرانه آن سلیل ذوالفقار *** خویش را زد یک تنه بر صدهزار

ناگهان کافر نهادی از کمین *** کرد با تیغش جدا، دست از یمین

گفت هان ای دست، رفتی شاد رو *** خوش برستی از گرو، آزاد رو

ساقی اریار است و می این می که هست *** دست چبود؟ باید از سر شست دست

لیک از یک دست، بر ناید صدا *** باش کآید دست دیگر از قفا

لاابالی نیست دست افشانی ام *** جعفر طیّار را من ثانی ام

دست دادم تا شوم همدست او *** پر برافشانیم در بستان هو

از ازل من طایر آن گلشنم *** دست گو بردار دست از دامنم

چند باید بود بند پای من *** تیر باید شهپر عنقای من

از کمین ناگه سیه دستی به تیغ *** برفکندش دست دیگر بی دریغ

چون دو دست افتاده دید آن محتشم *** گفت: دستار و که من بی تو خوشم

ص: ٤٢٣

اندر آن کویی که آن محبوب روست *** عاشق بی دست و پا دارند دوست

عاشقی باید ز من آموختن *** شد علم پروانه، از پر سوختن

بد چو شور عشق، سر تا پای من *** شد قیامت راست بر بالای من

شد پرافشان، جعفر طیّار وار *** در گذشت و رفت سوی یار، یار

شد هماغوش شه بدر و حنین *** ماند از و دستیّ و دامان حسین

***

در وصف حضرت علیّ اصغر:

شد چو خرگاه امامت چون صدف *** خالی از دُرهای دریای شرف

شاه دین را گوهری بهر نثار *** جز دُری غلتان نماند اندر کنار

شیر خواره، شیر غاب پردلی *** نعت او عبدالله و نامش علی

در طفولیّت، مسیح عهد عشق *** انّی عبدالله گو، در مهد عشق

بهر تلقین شهادت، تشنه کام *** از دم روح القدس، در بطن مام

داده یادش، مام عصمت جای شیر *** در ازل خون خوردن از پستان تیر

با زبان حال، آن طفل صغیر *** گفت باشه، کای امیر شیرگیر

جمله را دادی شراب از جام عشق *** جز مرا کم تر نشد زان کام عشق

گرچه وقت جان فشانی دیر شد *** «مهلتی بایست تا خون شیر شد»

تشنه ام، آبم ز جوی تیر ده *** کم شکیبم، خون به جای شیر ده

برد آن مه را به سوی رزمگاه *** کرد رو بر شامیان رو سیاه

گفت کای کافر دلان بدسگال *** که به رویم بسته اید آب زلال

آب ناپیدا و کودک ناصبور *** شیر از پستان مادر گشته دور

در کمان بنهاد تیری حرمله *** اوفتاد اندر ملایک غلغله

جست چون تیر از کمان شوم او *** پر زنان بنشست بر حلقوم او

غنچه لب بر تکلّم باز کرد *** در کنار باب، خواب ناز کرد

وه چه گویم من که آن طفل شهید *** اندر آن آیینه روشن چه دید

آن گشودن لب به لبخند از چه بود *** وان نثار شکّر و قند از چه بود

رمز «کنت کنز» بودن سر به سر *** زیر آن لبخند شیرین، مستتر

رمزهای نامه عهد الست *** که شهید عشق با محبوب بست

پس ندا آمد بدو کای شهریار *** این رضیع خویش را بر ما گذار

تا دهیمش شیر از پستان حور *** خوش بخوابانیمش اندر مهد نور

***

در وصف حضرت علیّ اکبر:

اکبر آن آیینه رخسار جد *** هیجده ساله جوان سرو قد

برده در حسن از مه کنعان گرو *** قصه هابیل و یحیی کرده نو

با ادب بوسید پائی شاه را *** روشنایی بخش مهر و ماه را

کای زمان امر «کن» در دست تو *** هستی عالم طفیل هست تو

بی تو ما را زندگی بی حاصل است *** که حیات کشور تن با دل است

دارم اندر سر هوای وصل دوست *** که سراپای وجودم یاد اوست

گفت: بشتاب ای ذبیح کوی عشق *** تا خوری آب حیات از جوی عشق

ای سوم قربانی از آل خلیل *** از نژاد مصطفی اوّل قتیل

شاهزاده سوی خیمه شد روان *** گفت نالان کای بلاکش بانوان

هین فراز آیید و بدرودم کنید *** سوی قربانگه روان زودم کنید

مادرا برخیز و زلفم شانه کن *** خود به دور شمع من پروانه کن

دست حسرت طوق کن بر گردنم *** که دگر زین پس نخواهی دیدنم

کاین وداع یوسف و راحیل نیست *** هاجر و بدرود اسماعیل نیست

برد یوسف سوی خود راحیل را *** دید هاجر زنده اسماعیل را

من برای دادن جان می روم *** سوی مهمانگاه جانان می روم

***

سر نهادش بر سر زانوی ناز *** گفت کای بالیده سرو سرفراز

ای به طرف دیده خالی جای تو *** خیز تا بینم قد و بالای تو

ای نگارین آهوی مشکین من *** با تو روشن چشم عالم بین من

این بیابان جای خواب ناز نیست *** ایمن از صیّاد تیرانداز نیست

گفتمت باشی مرا تو دستگیر *** ای تو یوسف، من تو را یعقوب پیر

جبرئیل آمد شتابان بر زمین *** از فراز عرش ربّ العالمین

گفت کای فرمانده ملک وجود *** پیشت آور دستم از یزدان درود

گر نبودی بود تو، عالم نبود *** امتزاج طینت آدم نبود

ما نکردیم این شهادت بر تو حتم *** ای جلال کبریایی بر تو ختم

گرکشی جان جهان، نک زان توست *** گوش عزرائیل بر فرمان توست

داد پاسخ شاه با روح الامین *** کای امین وحی ربّ العالمین

عاشق جانانه را با جان چه کار؟ *** درد کز یار است، با درمان چه کار؟

جبرئیلا، این که بینی نی منم *** اوست یکسر، من همین پیراهنم

من از هر دو جهان بیگانه ام *** گنج پنهانی ست در ویرانه ام

گفت: چشم دخترانت در ره است *** گفت: عشق از دیدن غیر، اکمه است

گفت: ترسم زینبت گردد اسیر *** گفت: سوی اوست از هر سو مصیر

گفت: سجّادت فتاده بی طبیب *** گفت: بیماریش خوش دارد حبیب

گفت: بهرت آب حیوان آورم *** گفت: من از تشنگی آن سوترم

جبرئیلا، من ز جو بگذشته ام *** آب حیوان را در آن سو هشته ام

گفت: آور دستم از غیبت، سپاه *** تا کنند این قوم کافر را تباه

گفت: مهلا، خود ز من دارد مدد *** جبرئیلا، آن سپاه بی عدد

آن که با تدبیر او گردد فلک *** کی بود محتاج امداد ملک

گر فشانم دست، ریزم ز آستین *** صد هزاران جبرئیل راستین

هستی ایشان همه از هست ماست *** رشته تدبیرشان در دست ماست

جبرئیلا، چشم دیگر بایدت *** تا که حال عاشقان بنمایدت

جبرئیلا، من خود از کف هشته ام *** دست جانان است تار رشته ام

هشته طوق عشق خود برگردنم *** می برد آن جا که خواهد بردنم

ص: ٤٢٥

این حدیث محنت ایّوب نیست *** داستان یوسف و یعقوب نیست

صبر ایّوب از کجا و این بلا *** این حسین است و حدیث کربلا

دورکش زین ورطه رخت، ای محتشم *** تا نسوزد شهپرت را آتشم

همین سپاهت دور دار از راه من *** که جهانسوز است برق آه من

آمد از هاتف به گوش او ندا *** از حجاب بارگاه کبریا

کای حسین، ای نوح طوفان بلا *** این همان عهد است و این جا کربلا

تو بدین سان گر کنی جنگ آوری *** پس که خواهد شد بلا را مشتری؟

هین فرودآ، ای شه پیمان درست *** که بساط کبریایی زان توست

ای حریم وصل ما، مأوای تو *** اندر آ، خالی ست این جا جای تو

چون پیام دوست از هاتف شنید *** دست از پیکار دشمن برکشید

گفت حاشا من نی ام در عهد، سست *** این کشاکش ها همه از بهر توست

آشنای تو ز خود بیگانه است *** خود تویی تو، گر کسی در خانه است

عشق را با من حدیث اختیار *** «مسئله دور است امّا دوریار»

عشق را نه قید نام است و نه ننگ *** جمله بهر توست، چه صلح و چه جنگ

صورت آیینه، عکسی بیش نیست *** جنبش و آرام او از خویش نیست

این کشاکش نیستم از نقض عهد *** قاتل خود را همی جویم به جهد

ورنه من بر مرگ از آن تشنه ترم *** هین ببار ای تیر باران بر سرم

ص: ٤٢٦

و

واضح ترکی

غلام الحرث المذحجی و از صالحان و پاکان ترک نژاد و از شیعیان بنام و از شجاعان کوفه. او در واقعه عاشورا جوانمردانه جنگید تا این که شهید شد. او در لحظات شهادت امام (علیه السلام) را صدا زد و امام بر بالین او آمد و سر او را بر دامن گرفت و وقت جان دادنش صورت او را می بوسید. واضح می گفت: کیست که همانند من باشد در حالی که فرزند رسول خدا (صلی الله علیه و آله) مرا در آغوش دارد و گونه او بر گونه من است.

واضح رومی

به گفته برخی مورخین، از شهدای عاشورا.

واعشی

شاعری از طایفهٔ حمدان و از دشمنان اهل بیت (علیهم السلام)

واعظ قزوینی (۱۰۲۷ - ۱۰۸۹ یا ۱۰۹۹ ق)

ملّا محمّد رفیع یا رفیع الدّین شاعر ایرانی سده یازدهم متولّد صفی آباد قزوین. او از علمای امامیّه و در وعظ و خطابه سرآمد اقران روزگار خود بود. واعظ در خدمت عبّاس قلی خان پسر حسن خان شاملو می زیسته است. او منظومه ای به نام یوسف و زلیخا دارد و دیوان شعرش مشتمل بر هفت هزار بیت است. از اشعار اوست:

ستمکشی که ندانم به زیر بار غمش *** زمین چگونه نشست، آسمان چه سان گردید

برای ماتم او بسته شد عماری چرخ *** علم ز صبح شد و سر علم بر آن، خورشید

زدیده روز، چه خون ها که از شفق افشاند *** به سینه شب، چه الف ها که از شهاب کشید

ز مهر زد به زمین هر شب آسمان دستار *** ز صبح بر تن خود روزگار جامه درید

نه صبح هست که می گردد از افق طالع *** که روز را ز غمش گیسوان شده ست سفید

شفق مگو، که خراشیده گشته سینه چرخ *** ز بس که در غم او روز و شب به خاک تپید

به این نشاط و طرب، سر چرا فکنده به پیش *** گر از هلال محرّم نشد خجل مه عید؟

سراب نیست به صحرا و موج نیست به بحر *** زیاد تشنگی اش بحر و بر به خود لرزید

نه سبزه است که هر سال می دمد از خاک *** زبان شود در و دشت از برای لعن یزید

نه گوهر است که از یاد لعل تشنه او *** ز غصّه آب به حلق صدف گره گردید

نگشت از لب او کامیاب، آب فرات *** به خاک خواهد ازین غصّه روز و شب غلتید

نگرید ابر بهاران مگر به یاد حسین *** ننوشد آب، گلستان مگر به لعن یزید

ز بس که تشنه به خون است قاتل او را *** کشید تیغ و به هر سوی می دود خورشید

نشسته در عرق خجلت است فصل بهار *** که بعد از او گل بی آبرو چرا خندید

ز قدر اوست که طومار طول سجده ما *** به حشر ر معتبر از خاک کربلا گردید

ص: ٤٢٧

به دست دیده از آن داده اند سبحهٔ اشک *** که ذکر واقعه کربلا کند جاوید

به خاک ابر کرم لحظه لحظه بارد فیض *** عذاب قاتل او رفته رفته باد مزید

***

ای ناله ز جا خیز که شد ماه محرّم *** ای گریه فرو ریز که شد نوبت ماتم

تابان نه هلال است درین ماه ز گردون *** بر سینه کشیده است الف، قرص مه از غم

یا شعله افروخته ای در دل چرخ است *** کز آه مصیبت زدگان گشته قدش خم

یا آن که خراشی ست به رخسار جهان را *** در تعزیة اشرف ذرّیت آدم

یا ناخن آغشته به خونی ست فلک را *** از بس که خراشیده ز غم سینه عالم

آتش همه را از تف این شعله به جان است *** دل گر همه سنگ است، ازین ماه کتان است

زان دیدهٔ خود، سنگ پر از خون جگر کرد *** کاین آتش محنت به دل سنگ اثر کرد

در کان نه عقیق است که از غصّه یمن را *** بی آبی آن تشنه لبان، خون به جگر کرد

تا صورت این واقعه را دید، ندانم *** چون آب، دگر با قدح آینه سر کرد

نگسست زهم، قافلهٔ اشک یتیمان *** تا شاه شهیدان ز جهان عزم سفر کرد

***

بحر از غم این واقعه، یک چشم پر آب است *** افلاک پر از آه، چو خرگاه حباب است

نگذاشته نم، در دل کس گریه خونین *** این موج فشرده است که گویند سراب است

تا گل گل خون شهدا ریخته برخاک *** چشم گل ازین واقعه پر اشک گلاب است

از حسرت آن تشنه لب بادیة غم *** هر موج خراشی ست که بر چهرهٔ آب است

با چهره پرخون چو درآید به صف حشر *** زان شور ندانم که که را فکر حساب است

خواهد که رساند به جزا قاتل او را *** زان این هه با ابلق ایّام شتاب است

ای صبح جزا، سوخت دل خلق ازین غم *** شاید تو برین داغ شوی پنبه مرهم

شمشیر نبود آن که بر او خصم ز کین زد *** بود آتش سوزنده که برخانه دین زد

هر گرد که برخاست از آن معرکه، خود را *** بر آینه خاطر جبریل امین زد

باران نبود، کز غم لب تشنگی اش، بحر *** خود را به فلک برد و ز حسرت به زمین زد

***

پر ساخته این غصه ز بس کوه گران را *** تا هم نفسی یافته، سرکرده فغان را

آه این چه عزایی ست که هر شب فلک پیر *** در نیل کشد جامه زمین را و زمان را؟

بسته ست لب خنده بر ایّام، ندانم *** چون کرد صدف بهر گهر باز دهان را

زان روز که آن نخل قد از پای درآمد *** چون دید چمن بر سر پا، سرو روان را؟

وحشی بافقی (متوفی: ۹۹۱ ق)

کمال الدین یا شمس الدین محمد وحشی بافقی از شاعران بزرگ و نامدار قرن دهم هجری. وی در آغاز جوانی زادگاه خود، بافق، را ترک کرد و مدتی در یزد و سپس در کاشان اقامت گزید. پس از آن به یزد بازگشت و تا آخر عمر در آن جا باقی ماند. او برای گذران زندگی خود، فرمانروای صاحب نفوذ و دادگر آن سامان و نیز برخی از بزرگان یزد و کرمان را مدح می کرد.

وی مرتبه ای بلند در سخنوری و نوپردازی دارد و بیان عاشقانه و پرسوز و گدازش شهرت بسزایی یافت. دیوان او مشتمل بر انواع قالب های مختلف شعری است که در آن میان، مثنوی فرهاد و شیرین و پاره ای از ترکیب بندها و غزل های او از زیبایی بسیار برخوردار است.

وحشی بافقی از جمله شاعرانی است که در مصیبت سیّد و سالار شهیدان، امام حسین (علیه السلام) اشعار پرسوز و گدازی دارد.

مشهورترین آن ها ترجیع بندی است در مرثیه سیّدالشّهدا (علیه السلام). وحشی بافقی در این ترجیع بند به استقبال ترجیع بند محتشم کاشانی رفته است و بند اوّل آن چنین است:

روزیست این که حادثه کوس بلا زده است *** کوس بلا به معرکه کربلا زده ست

روزیست این که دست ستم، تیشه جفا *** بر پای گلبن چمن مصطفی زده ست

روزیست این که بسته تتق آه اهل بیت *** چتر سیاه بر سر آل عبا زده است

روزیست این که خشک شد از تاب تشنگی *** آن چشمه ای که خنده بر آب بقا زده ست

روزیست این که کشته بیداد کربلا *** زانوی داد در حرم کبریا زده ست

امروز آن عزاست که چرخ کبود پوش *** بر نیل جامه خاصه پی این عزا زده ست

امروز ماتمی ست که زهرا، گشاده موی *** بر سر زده ز حسرت و واحسر تا زده است

یعنی محرم آمد و روز ندامت است *** روز ندامت چه، که روز قیامت است

***

روح القدس که پیش لسان فرشته ها *** از پیروان مرثیه خوانان کربلاست

این ماتم بزرگ نگنجد در این جهان *** آری در آن جهان دگر نیز این عزاست

کرده سیاه حلهٔ نور، این عزای کیست *** خیرالنساء که مردمک چشم مصطفاست؟

بنگر به نور چشم پیمبر چه می کنند *** این چشم کوفیان چه بلا چشم بی حیاست

یاقوت تشنگی شکند، از چه گشت خشک *** آن لب که یک ترشح از او چشمه بقاست؟

بلبل اگر ز واقعه کربلا نگفت *** گل را چه واقع است که پیراهنش قباست؟

از پا فتاده است درخت سعادتی *** کز بوستان دهر، چو او گلبنی نخاست

شاخ گلی شکست ز بستان مصطفی *** کز رنگ و بو فتاد گلستان مصطفی

***

ای کوفیان چه شد سخن بیعت حسین؟ *** وان نامه ها و آرزوی خدمت حسین؟

ای قوم بی حیا، چه شد آن شوق و اشتیاق؟ *** آن جدّ و جهد در طلب حضرت حسین؟

از نامه های شوم شما، مسلم عقیل *** با خویش کرد خوش الم فرقت حسین

با خود هزار گونه مشقّت قرار داد *** اوّل یکی جدا شدن از صحبت حسین

او را به دست اهل مشقّت گذاشتید *** کو حرمت پیمبر و کو حرمت حسین؟

ای وای بر شما و به محرومی شما *** افتد چو کار با نظر رحمت حسین

دیوان حشر چون شود و آورد بتول *** پر خون به پای عرش خدا کسوت حسین

حالی فتد که پرده ز قهر خدا فتد *** وز بیم لرزه بر بدن انبیا فتد

***

باری نماند و کار از این و از آن گذشت *** آه مخدّرات حرم ز آسمان گذشت

واحسرتای تعزیه داران اهل بیت *** نی از مکان گذشت که از لامکان گذشت

دست ستم قوی شد و بازوی کین گشاد *** تیغ آن چنان براند که از استخوان گذشت

با شاه انس و جان تویی آن کز برای تو *** از صد هزار جان و جهان می توان گذشت

ای من شهید رشک کسی کز وفای تو *** بنهاد پای بر سرجان و ز جان گذشت

جان ها فدای حر شهید و عقیده اش *** کآزاده وار از سر جان در جهان گذشت

آن را که رفت و سر به ره ذوالجناح باخت *** این پایمزد بس که به سوی جنان گذشت

وحشی کسی چه دغدغه دارد ز حشر و نشر *** کش روز حشر با شهدا می کنند حشر؟

ورّاد

از دوستان عبادبن حصین و از عمّال مصعب بن زبیر. قباع نماینده

ص: ٤٢٩

ابن زبیر، نیرویی به فرماندهی عباد بن حصین و قیس بن هیثم برای مقابله با سپاه مثنّی بن مخربة بن عبدی که از هم پیمانان مختار و خون خواهان حسین بن علی (علیه السلام) بود گسیل داشت. عمّال ابن زبیر از راه کوفه، حرکت کردند و از منطقه شوره زار گذشتند و نزدیک نیروهای مثنّی مستقر شدند، مردم درهای خانه خود را به روی آنان بستند و هیچ کس به یاری عباد نیامد، و حتی کسی که از او سؤالی بکند در آن حوالی نبود، عباد فریاد زد: کسی از بنی تمیم این جا نیست؟ سپس حنیفة الاعور خانهٔ ورّاد را به او نشان داد. تا چشم عباد به ورّاد افتاد، بر سر او فریاد زد و ناسزا گفت. ورّاد گفت: نمی دانم منظور شما چیست؟ چه کاری باید بکنم؟ عبا گفت: زودباش اسلحه ات را بردار و بیا. ورّاد سلاح خوده برداشت و بر اسب خود سوار شد و در کنار عباد و نیروهایش ایستاد و در همان محل، مستقر شدند تا مثنی و نیروهایش که عازم کوفه بودند سر رسیدند. عباد به ورّاد گفت: با نیروهای قیس همان جا باشید تا من بروم و برگردم. عباد و نیروهایش، حرکت کردند و از مسیر

ذباحان خود را به کلاء رساندند و از آن جا به مدینة الرّزق آمدند. مدینة الرّزق (محل نگهداری بیت المال) چهار در داشت، دری به

سمت بصره و دری به طرف بازار سرکه فروشان و دری به طرف مسجد و دری به سوی بازار سِمساران، که دری کوچک بود و مردمان از آن رفت و آمد داشتند. عباد و تعدادی از نیروهایش آن جا توقف کردند و نردبانی آوردند و عباد، نردبان را کنار دیوار مدینة الرّزق نهاد و به پشت بام رفت و حدود سه هزار نفر از افرادش همراه او به پشت بام دارالرّزق رفتند، عباد به آنان گفت: شما همین جا، روی بام باشید، وقتی صدای تکبیر را شنیدید شما هم با صدای بلند تکبیر بگویید. عباد، با تعدادی از نیروها برگشت و سراغ ورّاد و قیس و نیروهایی که آن جا مستقر بودند رفت و به ورّاد گفت با نیروها به مثنّی و یاران او حمله کن. ورّاد با نیروهای تحت فرمانش به نیروهای مثنّی حمله کردند و جنگ سختی بین آنان در گرفت و چهل نفر از یاران مثنّی به شهادت رسیدند. سرانجام با پیروزی عمّال ابن زبیر و شکست مثنّی جنگ به پایان رسید و سپاهیان ابن زبیر به سوی بصره، به نزد قباع بازگشتند.

ورقاء بن عازب

از وقایع نگارهای تاریخ عاشورا و از نیروهای تحت امر مختار.

وصال شیرازی (متوفی ۱۲٦۲ق)

میرزا محمد شفیع وصال شیرازی ملقب به میرزا کوچک از بزرگ ترین شعرای اوایل دوره قاجار. ولادت او را بین سال های ۱۱۹۲ یا ۱۱۹۳ و نیز به اعتبار فارسنامه ۱۱۹۷ به اختلاف ذکر کرده اند. او در شیراز به دنیا آمد. علوم متداول زمان را در نزد برخی دانشمندان هم چون میرزا ابوالقاسم سکوت فراگرفت و در هنر شاعری و خطّاطی به ویژه خط نسخ مهارت و شهرت یافت.

دیوان وی که به چاپ رسیده، شامل قصاید، غزلیات و مثنوی ها و نیز مدایح و مراثی بسیار است. وصال سرانجام در شیراز درگذشت.

وصال شیرازی از جمله شاعرانی است که در مصیبت سیّد و سالار شهیدان، امام حسین (علیه السلام) اشعار پرسوز و گدازی دارد. ترجیع بندی در مرثیه سیّدالشّهدا (علیه السلام) از او به جای مانده است. وصال شیرازی در این ترجیع بند به استقبال ترجیع بند محتشم کاشانی رفته و از او پیروی نموده که بند اوّل آن چنین سروده شده است:

این جامهٔ سیاه فلک در عزای کیست؟ *** وین جیب چاک گشته صبح از برای کیست؟

این جوی خون، که از مژه خلق جاری است *** تا در مصیبت که و در ماجرای کیست؟

این آه شعله ور که ز دل ها رود به چرخ *** ز اندوه دلگداز و غم جانگزای کیست؟

خونی اگر نه دامنِ دل ها گرفته است *** این لختِ دل به دامن ما، خون بهای کیست؟

گرنیست حشر و در غم خویش است هر کسی *** در آفرینش این همه غوغا برای کیست؟

شد خلق مختلف ز چه با نوحه متّفق؟ *** این گونه جنّ و انس و ملک در عزای کیست؟

هندو و گبر و مؤمن و ترسا به یک غمند *** این جانِ از جهان شده تا آشنای کیست؟

ذرات از طریق صدا ناله می کنند *** تا این صدا ز ناله اندُه فزای کیست؟

صاحب عزا کسی است که دل هاست جای او *** دل ها جز آن که مونس دل هاست، جای کیست؟

آری خداست در دل و صاحب عزا خداست *** زان هر دلی به تعزیه شاه کربلاست

ای از غم تو چشم فلک خون گریسته *** خونین دلان از آن به تو افزون گریسته

از یاد تشنه کامی تو رود گشته نیل *** وز حسرت فرات تو جیحون گریسته

تا لاله زار شد ز تو دامان کربلا *** ابر بهار زار به هامون گریسته

بلبل ز یاد آن تن صد چاک در فغان *** قمری ز شوق آن قد موزون گریسته

زان زخم ها که دیده تنت از سنان و تیر *** بر حالت تو چشم زره خون گریسته

ما کیستیم و گریه ما؟ ای که در غمت *** ارواح قدس با دل محزون گریسته

تنها همین نه اهل زمین در غم تواند *** جبریل با ملایک گردون گریسته

آبی بود بر آتش دوزخ هوای تو *** ای خاک دوستان تو در کربلای تو

***

سال از هزار بیش و غمت یارجان هنوز *** در یاد دوستان تو این داستان هنوز

گلگون کفن به خاک شد و از غمش ز خاک *** گلگون کفن دمند گل و ارغوان هنوز

پیراهنی که یوسف او را فروختند *** هر کس طلب کنند ازین کاروان هنوز

سرو اوفتاد و ریخت گل و ارغوان فسرد *** خلقی سراغ می کند این بوستان هنوز

زان کاروان گم شده در دشت کربلا *** هر دم به جستجوی، دو صد کاروان هنوز

وز شام بازگشتن زینب به کربلا *** غوغای دشت ماریه تا آسمان هنوز

***

فاش از فلک بدان تن بی سر گریستی *** زان روز تا به دامن محشر گریستی

ز اشک ستاره دیده گردون تهی شدی *** بر وی به قدر زخم تنش گر گریستی

کشتند و لافشان ز مسلمانی! ای دریغ *** آن را که از غمش دل کافر گریستی

چندان گریستی که فتادی ز پای و باز *** یادش چوزان سرآمدی، از سر گریستی

***

ای پیکرت به کوفه، سر انورت به شام *** کم نیست دردهای تو، گرییم بر کدام؟

بر بی کس ایستادن تو پیش روی خصم؟ *** یا بر خروش پردگیان تو در خیام؟

این تعزیت به کعبه بگوییم یا حطیم؟ *** زین داوری به رکن بنالیم یا مقام؟

***

لباس کهنه بپوشید زیر پیرهنش *** مگر برون نکشد خصم بدمنش ز تنش

لباس کهنه چه حاجت که زیر سمّ ستور *** تنی نماند که پوشند جامه یا کفنش

نه جسم زاده زهرا چنان لگدکوب است *** کزو توان به پدر برد بوی پیرهنش

زمانه خاک چمن را به باد عدوان داد *** تو در فغان که چه شد ارغوان و یاسمنش؟

عیالش از نه به همره درین سفر بودی *** ازو خبری نرسیدی به مردم وطنش

ز دستگاه سلیمان، فلک نشان نگذاشت *** به غیر خاتمی، آن هم به دست اهرمنش

***

به هر قدم که سوی کارزار بر می داشت *** نظر به جانب اطفال در به در می داشت

گهی به شوق وصال و گهی به درد فراق *** ورای خوف و رجا حالتی دگر می داشت

نبود مانع راهش مگر حریم رسول *** کز آن چه بر سر ایشان رود خبر می داشت

چه ذوق بود به جام شهادتش که ز شوق *** کشید جام و به جام دگر نظر می داشت

***

چون تاج نیزه گشت سر تاجدارها *** از خون کنار ماریه شد لاله زارها

بس فرق ها شکست به تاراج تاج ها *** بس گوش ها درید پی گوشوارها

ص: ٤٣١

بود از حجازیان یکی، از کوفیان هزار *** از این شمارها نگر انجام کارها

از خون آل فاطمه شد خاک کربلا *** چون دشت صیدگاه ز خون شکاره

وقار شیرازی (۱۲۳۳ - ۱۲۹۸ ق)

میرزا احمد وقار شیرازی فرزند وصال شیرازی شاعر عهد قاجاریه. او در ادب و شعر صاحب نام بود و هم چون پدرش به کتابت و خوش نویسی اهتمام داشت. وی هم چنین از فقه و اصول و حکمت بهره داشت و رسالاتی به نظم و نثر در موضوعات مختلف نگاشت و قرآن کریم و برخی کتب مشهور را به خط نسخ کتابت کرده است.

از آثار اوست: انجمن دانش (به سبک گلستان سعدی)؛ روزمه خسروان پارسی (تاریخ ملوک عجم)؛ منظومهٔ بهرام و بهروز بر وزن خسرو و شیرین نظامی.

وقار شیرازی از جمله شاعرانی است که در مصیبت سیّد و سالار شهیدان، امام حسین (علیه السلام) اشعار پرسوز و گدازی دارد. ترجیع بندی در مرثیهٔ سیّدالشّهدا (علیه السلام) از او به جای مانده است. وقار شیرازی در این ترجیع بند به استقبال ترجیع بند محتشم کاشانی رفته که بند اوّل آن چنین سروده شده است:

ای دل بنال زار که هنگام ماتم است *** وز دیده اشک بار که ماه محرّم است

هرجا که بنگری، همه اوضاع انده است *** هر سو که بگذری، همه اسباب ماتم است

از سینه بر سپهر، خروش پیاپی است *** وز دیده بر کنار، سرشک دمادم است

این خود چه ماجراست که از گفتگوی آن *** یک شهر در مصیبت و یک مُلک در غم است؟

این خود چه انده است که اجر جزیل او *** در کیش گبر و مسلِم و ترسا، مسلّم است؟

گویند جای غم نبود خلد و زین عزا *** یک دل گمان مدار که در خلد خرم است

در این عزا ز اشک پیاپی مکن دریغ *** کز دیده جای اشک اگر خون رود کم است

آدم در انده است در این ماه و ناگزیر *** در انده است هر که ز اولاد آدم است

عالم اگر بود به تزلزل، بعید نیست *** کاین خود عزای مایه ایجاد عالم است

شد کشته آن که حجت حق بدُ به روزگار *** کاوضاع روزگار پریشان و درهم است

سالار نشأتین و ضیابخش نیرین *** سبط رسول و مظهر اسرار حق، حسین

ولید بن عتبه

فرماندار مدینه به هنگام به خلافت رسیدن یزید بن معاویه.

با مرگ معاویه در نیمه ماه رجب سال ٦٠ هجری، یزید پسر وی به خلافت رسید و بلافاصله با نامه هایی که به استانداران و فرمانداران در نقاط مختلف نوشت مرگ معاویه و جانشینی خویش را که از دوران پدرش پیش بینی و از مردم برای او بیعت گرفته شده بود، به اطلاع آنان رسانید و در ضمن ابقای هر یک از آنان در پست خویش دستور گرفتن بیعت مجدد از مردم را به آن ها صادر کرد و نامه ای نیز به ولید بن عتبه، که از طرف معاویه مقام استانداری مدینه را در اختیار داشت، به همان مضمون نوشت، ولی در نامه کوچک دیگری نیز که به همراه همان نامه به وی ارسال داشت در بیعت گرفتن از سه شخصیت معروف، که در دوران معاویه حاضر به بیعت با یزید نشده بودند، تأکید کرد:

او در آن نامه، به ولید چنین دستور داد: اما بعد، از حسین و عبدالله بن عمر و ابن زبیر بیعت بگیر، و تا هنگامی که بیعت نکردند دست از آن ها برندار! وَ السّلام.

ولید بن عتبه با رسیدن نامه در اول شب، مروان بن حکم استاندار سابق معاویه را خواست و با وی درباره نامه و فرمان یزید مشورت کرد و از او خواست که هر چه زودتر این چند نفر را به مجلس خود، پیش از انتشار خبر مرگ معاویه، دعوت کند.

هنگامی که پیک ولید، پیغام او را به امام (علیه السلام) و ابن زبیر ابلاغ کرد آن دو با هم در مسجد پیامبر نشسته و به گفتگو مشغول بودند. ابن زبیر از این دعوت بی موقع و شبانه به هراس افتاد ولی امام قبل از ملاقات با ولید، موضوع را به ابن زبیر توضیح داد و چنین فرمود: من فکر می کنم، طاغوت بنی امیه به هلاکت رسیده و منظور از این دعوت، بیعت گرفتن برای پسر اوست. و بنابر نقل کتاب مثیرالاحزان، امام (علیه السلام) در تأیید نظریه خویش اضافه کرد: زیرا من در خواب دیدم که شعله های آتش از خانه معاویه بلند است و منبرش سرنگون گردیده است.

آن گاه امام (علیه السلام) به سی تن از یاران و نزدیک ترین افراد خاندانش دستور داد که خود را مسلح و به همراه آن حضرت حرکت کنند و در بیرون مجلس آماده باشند که در صورت لزوم از آن حضرت دفاع کنند.

همان طور که امام (علیه السلام) پیش بینی کرد، ولید در ضمن این که مرگ معاویه را به اطلاع آن حضرت رسانید، موضوع بیعت یزید را مطرح کرد. امام در پاسخ وی فرمود: شخصیتی مانند من نباید مخفیانه بیعت کند و تو نیز نباید به چنین بیعتی راضی باشی و چون همه مردم مدینه را برای تجدید بیعت دعوت می کنی ما نیز در صورت تصمیم در مجلس و به همراه و هماهنگ با سایر مسلمانان بیعت می کنیم؛ یعنی این بیعت نه برای رضای خدا بلکه برای جلب توجه مردم است که در صورت وقوع باید علنی باشد نه مخفیانه. ولید گفتار امام را پذیرفت و در بیعت گرفتن در آن موقع شب اصراری از خود نشان نداد.

امام (علیه السلام) چون خواست از مجلس خارج گردد، مروان بن حکم نیز که در آن مجلس حضور داشت، با ایما و اشاره این نکته را به ولید تفهیم کرد که اگر نتوانی در این موقع شب و مجلس خلوت از حسین بیعت بگیری دیگر نخواهی توانست او را وادار به بیعت کنی مگر خون های زیادی بر زمین بریزد، پس چه بهتر که او را در این مجلس نگه داری تا بیعت کند و یا طبق دستور یزید گردنش را بزنی.

امام (علیه السلام) با مشاهده این عکس العمل از مروان، به او چنین فرمود: ای پسر زرقا، یا تو مرا می کشی یا ولید، شما دروغگو و گناه کارید.

آن گاه به ولید فرمود: ای امیر، ماییم خاندان نبوت و معدن رسالت، خاندان ما است که محل آمد و رفت فرشتگان و محل نزول رحمت خداست، خداوند اسلام را از خاندان ما شروع و افتتاح کرد و تا آخر نیز یاریمان خواهد کرد. اما یزید، این مردی که تو از من توقع بیعت با او را داری مردی است

شراب خوار که دستش به خون افراد بی گناه آلوده شده است؛ او شخصی است که حریم دستورات الهی را در هم شکسته و در مقابل چشم مردم مرتکب فسق و فجور می گردد. آیا رواست من با چنین فرد فاسدی بیعت کنم.

با سر و صدایی که در مجلس ولید پدید آمد و با سخن درشتی که امام (علیه السلام) مروان را خطاب کرد، همراهان امام احساس خطر کردند و گروهی از آنان وارد مجلس شدند.

کسانی که سخنان امام حسین (علیه السلام) را با ولید بن عتبه نقل کرده اند، گفته اند: صبح فردای آن شب که روز سوم شعبان سال ٦٠ بود امام حسین (علیه السلام) به قصد مکّه حرکت کرد، و بقیه ماه شعبان و نیز ماه های رمضان و شوال و ذی القعده را در آن جا ماند.

ولیدة الفصاحة، نک: زینب

وهّاب بن سیّد محمّد علی

نهمین و دوازدهمین کلید دار حرم آسمانی امام حسین. سیّد وهّاب در شانزده سالگی تولیت حرم حسینی را عهده دار شد و به این مقام والا افتخار یافت.

وهّابیان

گروهی از اهل سنّت که در سال ١٢١٦ ق. به کربلا حمله کردند و این تهاجم، ده سال ادامه داشت. شهر را غارت و مردم را قتل عام کردند و قبر مطهّر سیّدالشّهدا (علیه السلام) را خراب کردند. امیر مسعود در سال ١٢٢٥ ق با سپاهی متشکّل از ٢٠ هزار جنگجوی وهّابی به نجف و از آن جا به کربلا تاختند که بر اثر آن بسیاری از زوّار امام حسین (علیه السلام) شهید شدند و اموال ایشان به غارت رفت.

وهب بن حباب کلبی

به گفته برخی مورخین از شهدای عاشورا.

وهب بن عبدالله بن جناب کلبی

از نیکان و پاکان و ابرار و اخیار و از غلامان عترت طاهرین و از شهدای کربلای حسینی. برحسب تصریح برخی از صاحبان مقاتل، مادر و همسرش نیز در کربلا با او بودند. مادر در تحریض و تشویق فرزندش به یاری ابی عبدالله و قتال با دشمن و لشکریان عمر سعد می کوشید. او همسرش را پس از خود به بردباری سفارش می کرد و تنهایی امام و یارانش را برای او مثال می زد تا مقاومتش افزون شود.

از رجزهای اوست:

اِنِي زَعِيمٍ لَكَ امّ وَهْبٍ *** بِالطَّعْنِ فِيهِمْ تَارَةً وَ الضربِ

ضَرْبَ غُلاَمٍ مُؤْمِنٍ بِالرَّبِّ *** حَتَّى يُذِيقَ اَلْقَوْمَ مَرَّ اَلْحَرْب

ای مادر، مطمئن باش گاه با نیزه و گاه با شمشیر دمار از روزگار دشمن درخواهم آورد؛ تلخی جنگ را در کام این قوم به

ص: ٤٣٣

گونه یک جوان مؤمن بالله خواهم ریخت.

وهب بن عبدالله کلبی

از شهدای کربلا. اقوال متفاوتی دربارهٔ شهادت او نقل شده است: برخی شهادت او را به تنهایی و برخی دیگر در کنار همسر و یا مادرش نقل کرده اند و به گفته بعضی او در روز عاشورا اسیر شد. او را، هم چنین، در اصل مسیحی دانسته اند که اسلام پذیرفت.

با این همه او را پسر امّ وهب همسر عبدالله بن عمیر بن جناب کلبی دانسته اند که بعد از شهادتش، مادرش در کنار جسد او به شهادت رسید. پس بانویی که در کربلا در روز عاشورا به شهادت رسیده امّ وهب مادر وهب بوده نه همسرش.

هم چنین شخصی به نام وهب بن عبدالله در میان شهدای کربلا نبوده بلکه این شخص همان عبدالله بن عمیر کلبی است و دو نفر بودنشان بسیار مستبعد و بلکه غیر قابل قبول است زیرا:

اولاً – در یک گروه ۱۵۰ نفری دو نفر با مشخصات معین این که هر دو از یک قبیله هر دو مادر و همسرشان همراهشان، هر دو تمام جزییات و کیفیت شهادت آنان یک نوع باشد و هر دو یک جور سخن بگویند و امام (علیه السلام) به هر دو یک نوع پاسخ بفرماید، قابل قبول نیست.

ثانیاً – آن چه برای مورخین و ارباب مقاتل موجب اشتباه گردیده این است که کنیه عبدالله بن عمیر و کنیه همسرش به ترتیب ابووهب و امّ وهب بوده است، منتهی به کنیه خود عبدالله کم تر ولی به کنیه همسرش امّ وهب زیاد توجه کرده اند. و این ام وهب در حادثه عاشورا زنی جسور و پرتلاش بود. مورخین تصور کرده اند که این امّ وهب با این تلاش و با این خصوصیات مادر (وهب) نامی است که شخصاً در کربلا بوده و با آن خصوصیات یاد شده به شهادت رسیده است و تدریجاً عبدالله بن عمیر از ابووهب کلبی به وهب کلبی تبدیل و به مرور زمان از کتابی به کتاب دیگر منتقل شده است.

پس امّ وهب مادر شهید نیست، همسر شهید است هر چند مادر ابو وهب هم در کربلا بوده و اگر کنیه ای داشته، امّ عبدالله بوده است.

نبودن نام وهب بن عبدالله در زیارت ناحیه مقدسه و رجبیّه جواب دوم را تقویت می کند. بنابراین که وهب بن عبدالله کلبی در کربلا به شهادت رسیده باشد، این رجزها به او نسبت داده شده است:

اِنْ تُنْكِرُوني فَاِنّا ابْنَ كَلْبٍ *** سَوْفَ تَرَوْنِي وَ تَرَوْنَ ضَرْبِي

وَ حَمَلْتَهُ صَوْلَةً فِي اَلْحَرْبِ *** اِدْرِكْ ثارِي بَعْدَ ثَارِ صُحْبَى

وَ اِدْفَعِ اَلْكَرْبَ امام اَلْكَرْبِ *** لَيْسَ جِهَادِي فِي اَلْوَغَى بِاللَّعْب

اگر مرا نمی شناسید، من از قبیلهٔ کلبم - بزودی حمله و دلاوری و ضربت مرا می بینید که از خود و دوستانم خون خواهی می کنم و اندوه را یکی پس از دیگری بر می دارم و جهاد من در جنگ، بازی و شوخی نیست.

ص: ٤٣٤

٥

هابن بن هانی سبعی

سفیر امام حسین (علیه السلام).

وی و سعید بن عبدالله حنفی آخرین سفیرا: بودند که امام حسین (علیه السلام) نامه ای خطاب به مردم کوفه نوشت و به دست آنان سپرد.

هارون الرّشید

خلیفهٔ عبّاسی و از مخالفان سرسخت ائمه اطهار (علیهم السلام). در دورهٔ هارون الرّشید، اطراف قبر امام حسین (علیه السلام) خانه ها و بناهایی احداث شده بود و درخت سِدری وجود داشت که داشت که هم نشانه ای برای زائران و مسافران بود و هم سایه بانی برای ایشان. به دستور هارون آن درخت را قطع کردند. این حادثه پیش از تخریب هایی بود که در عصر متوکّل چندین نوبت بر قبر سیّدالشّهدا (علیه السلام) وارد شده بود. در حدیثی از پیامبر نقل شده است که حضرت سه بار فرمود: (لَعَنَ اَللَّهُ قَاطِعَ اَلسِّدْرَةِ) ؛ خداوند لعنت کند قطع کننده درخت سدر را. تا زمان هارون

الرّشید مردم نمی دانستند معنای این حدیث چیست و به چه جنایتی اشاره دارد. قصد او از این عمل، تغییر موضع قبر حسین (علیه السلام) بود تا که مردم ندانند قبر مطهّر در کدام نقطه است.

هاشم کعبی (متوفی: ۱۲۲۱ یا ۱۲۳۱ ق)

حاج هاشم بن حاج حردان کعبی دورقی، شاعر عربی گوی ایرانی. او در دورق در نزدیکی اهواز متولّد شده سپس به کربلا و نجف رفت. خطبا شعر او را در مجالس عزا بر منبر می خوانند. از اشعار اوست:

وَ مُعَارضی أَسَلَّ اَلرَّمَا *** ح بِعَارِضِ اَلْخَدِّ اَلاسِیلِ

وَ رَدُّوا عَلَی اَلظِّمَاءِ اَلرَّدَی *** وَرَدَ اَلزُّلاَلُ اَلسَّلْسَبِیلُ

وَ اَلشَّمْسُ غَابَتْ بَعْدَ مَا *** هَدَّتِ الانامُ الی اَلسَّبِیلِ

کَفَّ بِهَا أُمُّكَ اَلزَّهْرَاءُ قَدْ ضَرَبُوا *** هی اَلَّتِی أُخْتُكَ الحُورَا بِهَا سُلِبُوا

وَ اَنَّ نَارُوغِي صَالَیْتُ جَمْرَتَهَا *** کَانَتْ لَهَا کَفُّ ذَاكَ اَلْبُغَی تَحْتَطِبُ

تَاللَّهِ لاَ أَنْسَی اِبْنَ فَاطِمٍ وَ اَلْعِدَی *** تُهْدَی اِلْیَهُ بَوَارِقاً وَ رُعُوداً

قَتَلُوا بِهِ بَدْراً فَاظْلَمَّ لَیْلَهُمْ *** فَغَدَوْا قِیَاماً فِي اَلضَّلاَلِ قُعُوداً

سَامُوهُ أَنْ یَرُدَّ اَلْهَوَانَ أَوِ اَلْمُنِیرُ *** ة وَ اَلْمُسَوِّدُ لاَ یَکُونُ مُسَوَّداً

فانصَاع لا یعبا بهِم عَنْ عِدَّةٍ *** کَثُرَتْ عَلَیْهِ وَ لاَ یُخَافُ عَدِیداً

مَا بَعْدَ یَوْمِ اِبْنِ اَلنَّبِیِّ *** سِوَی اَلْمَدَامِعِ وَ السّهاد

قُتِلَ اِبْنُ بِنْتِ مُحَمَّدٍ *** لرِّضَی یَزِیدُ عَنْ زِیَاد

اشلاؤه فَوْقَ الصَّعِیر *** د وَ رَأْسُهُ فَوْقَ اَلصَّعَاد

با گونه ای نرم و لطیف در جلوی ضربه نیزه ها ایستاد. (سپر او گونه نرم او بود)؛

ص: ٤٣٥

با حالت تشنگی، مرگ را هم چون آب زلال سلسبیل نوشید؛ بعد از این که مردم را به راه راست هدایت کرد، خورشید غروب کرد؛

با همان دستی که مادرت زهرا را زدند، به اسارت خواهرت دست یازیدند؛

همان دست ستمگر بود که برای آتش جنگی که تو در آن سوختی هیزم فراهم آورد؛

به خدا سوگند که هرگز پسر فاطمه (سلام الله علیها) را در آن هنگام که دشمنان مانند رعد و برق به او حمله ور شدند، فراموش نمی کنم؛

با کشتن او گویی ماه کامل را کشته اند و شب آن ها تیره و تار گشته و در همه حال در گمراهی به سر می برند؛

به او گفتند: یا ذلّت را بپذیر یا مرگ را. ولی مولا هیچ گاه برده نمی شود؛

آن ها را رها کرد و به ایشان اهمّیتی نداد و با این که تعدادشان زیاد بود ترسی از آن ها به دل راه نداد.

بعد از شهادت فرزند پیامبر (صلی الله علیه و آله) غیر از اشک و اندوه چیزی نمانده است؛

فرزند دختر پیامبر (صلی الله علیه و آله) کشته شد تا یزید از (ابن) زیاد راضی شود؛

بدن او پاره پاره بر خاک افتاد و سر او بر بالای نیزه رفت.

هانی بن ابی جیّه

از عمّال عبیدالله بن زیاد در کوفه. هانی بن ابی جیّه در دستگیری مختار به دست عمرو بن حریث دست داشت؛ زیرا او ورود مختار به کوفه را به اطلاع عَمرو رسانید. هانی بن ابی جیّه با مختار دوستی می کرد و اطّلاعات حاصل از دوستی منافقانه خود را به حکّام وقت گزارش می داد.

هانی بن بعیث

به قولی وی قاتل محمّد بن ابی سعید بن عقیل بود.

هانی بن ثبیت حضرمی

از راویان وقایع عاشورا. دیدار ابن سعد با امام حسین (علیه السلام) میان دو سپاه پس از ورود به کربلا و پیش از روز عاشورا، از او روایت شده است.

او در به شهادت رسانیدن عبدالله بن عمیر کلبی، که دوّمین قربانی از یاران حسین (علیه السلام) بود، نیز شرکت داشت.

هم چنین قاتل دو تن از فرزندان امیرمؤمنان به نام عبدالله و جعفر، و قاتل نوجوان دیگری از خاندان حسین (علیه السلام) و نیز قاتل عبدالله بن حسن است که مادرش بانو رباب دختر با فضیلت امرء القیس بود.

او از جمله ده نفری بود که پس از شهادت سیّدالشّهدا (علیه السلام)، بر پیکر مطهّر آن حضرت اسب تازاند.

مختار، این گروه را دستگیر کرد و دستور داد همه را به پشت بخوابانند و با میخ های آهنی دست و پایشان را به زمین کوبید و دستور داد اسب هایی با نعل آهنین، بر بدن های پلید آنان تاختند و آن قدر ادامه دادند تا به هلاکت رسیدند. سپس جسدهای آنان را با آتش سوزانید.

هانی بن جبه وداعی

از شیعیان و طرفداران مختار بن ابو عبید ثقفی. هنگامی که مختار به این نتیجه رسید که ابن زبیر به او قدرت عمل نخواهد داد، از او فاصله گرفت و مرتب از اوضاع کوفه، خبر می گرفت و یکی از شیعیان به نام هانی بن جبه وداعی به او گزارش داد که: مردم کوفه از حکومت ابن زبیر نگران و ناراضی اند و نماینده اعزامی ابن زبیر را نپذیرفتند و تأکید کرد که اگر شیعیان عراق رهبری دلخواه داشته باشند قدرتی عظیم خواهند بود.

هانی بن عروه مرادی

هانی بن عروة بن نمران بن عمرو بن قعاس بن عبد یغوث بن مخدش بن حصر بن غنم بن مالک بن عوف بن منبه بن عطیف بن مراد بن مذحج، ابو یحیی مذحجی مرادی عطیفی، از شهدای اسلام.

او ساکن کوفه، و هنگام شهادت نود سال داشت، و روز هشتم ذی الحجه سال شصت هجری به دست رشید غلام ابن زیاد به دلیل حمایت و پناه دادن به مسلم بن عقیل به شهادت رسید.

موقعیت سیاسی - اجتماعی و سوابق و فضایل هانی بسیار قابل توجه است:

ایشان از اصحاب حضرت پیامبر (صلی الله علیه و آله) و حضرت علی (علیه السلام) و حضرت امام حسن (علیه السلام) و حضرت امام حسین (علیه السلام) و از اعیان شیعه بوده است. در فضیلت هانی همین بس که دارای زیارت مخصوصی است که قسمتی از آن به شرح ذیل نقل شده:

ص: ٤٣٦

(سَلامُ اَللَّهِ الْعَظِیمِ وَ صَلَواتُهُ عَلَیْکَ یَا هانِیَ بْنَ عُرْوَةَ السَّلامُ عَلَیْکَ اَیُّهَا الْعَبْدُ الصَّالِحُ النَّاصِحُ اللَّهُ وَ لِرَسولُهُ وَ لامِیرَ المُؤْمِنِینَ وَ الحَسَنُ وَ الحُسَیْنُ عَلیهِمُ السَّلامُ ...)

او از رهبران بزرگ یمن بود و در کوفه نیز مقامی ارجمند داشت. و در جنگ های جمل، صفین، و نهروان شرکت کرد و یکی از ارکان قدرتمند حرکت حجر بن عدی کندی علیه زیاد بن ابیه به حساب می آمد.

هانی شخصاً فرماندهی سی هزار نفر نیروی مسلح را به عهده داشت. مسعودی می نویسد:

هانی چنان بود که چهار هزار مرد زره پوش سواره و هشت هزار نفر مرد نظامی با او حرکت می کرد و هرگاه قبایل هم پیمان را دعوت می کرد سی هزار نفر مرد زره پوش داشت.

ولی افسوس هنگامی که او را به سوی قتلگاه می بردند، هرچه از این همه مردان جنگی خود استمداد می طلبید کسی اجابت نکرد و به دست رشید غلام ابن زیاد به شهادت رسید. و حضرت علی (علیه السلام) در اخبار غیبیّه خود به نحوه شهادت هانی اشاره کرده بود.

هر چند او در کربلا به شهادت نرسید ولی در شرافت و عظمت مانند آنان است، چرا که حاضر به کشته شدن در راه خدا شد. ولی مسلم بن عقیل را تحویل ابن زیاد نداد. و در این راه مقدس خانه خود را مقرّ فرماندهی و مدیریت حرکت مسلم قرار داده بود.

قابل ذکر است که هانی از آن چنان موقعیت اجتماعی برخوردار بود که ابن زیاد برای تحکیم موقعیت خود به عیادت او رفته بود و شریک بن اعور استاندار سابق خراسان طرح اعدام ابن زیاد را به مسلم و هانی پیشنهاد کرد ولی آنان به دلایل اخلاقی اجرا نکردند.

مسلم بن عقیل روز دوم ورود ابن زیاد، خانه مختار را ترک کرد و به منزل هانی بن عروة مرادی رئیس قبیله مذحج رفت و آن جا را برای خود بهترین پناهگاه دانست.

وقتی که عبیدالله بن زیاد به کوفه وارد شد و مستقر گردید، اجازه داد تا کوفیان، به خانه او وارد شوند و ورودش را خیر مقدم گویند. از طرفی هانی بن عروه که مسلم در خانه اش بود برای این که از رفتن به دیدن عبیدالله واهمه داشت خود را به مریضی زد و از خانه خارج نشد.

عبیدالله بن زیاد، که در مکر و حیله در تاریخ اسلام بی مانند است، وقتی متوجه شد هانی به دیدنش نیامده است و ضمناً می دانست هانی را نمی تواند جلب نماید در صدد برآمد هانی را به مکر نزد خود بکشاند و بین او و مسلم را جدایی افکند و از این رهگذر شکستی به ارکان لشکر مسلم وارد کند، باری عبیدالله بن زیاد یاد موقعی که محمد بن اشعث، دوست هانی، و عمرو بن حجاج در زنش و اسماء ابن خارجه برادرزاده هانی در مجلس حضور داشتند اظهار داشت: هانی به دیدن من نیامده است؟ آن سه نفر گفتند: شنیده ایم مریض است. عبیدالله گفت: اگر بدانم مریض است به عیادتش خواهم رفت ولی گفته اند کسالتش برطرف شده و روزها را روی سکوی در خانه اش می نشیند، بنابراین شما او را نصیحت کنید که به دیدن من بیاید؛ چون نباید شخص بزرگی مانند هانی با من قطع رابطه کند.

بالاخره آن سه نفر برای آوردن هانی حرکت کردند، وقتی وارد منزل هانی شدند، هانی به آن ها خوش آمد گفت. آن سه نفر از هانی خواستند تا به دیدن عبیدالله برود. هانی گفت: من به دیدن او نخواهم رفت چون که مسلم در خانه من است و صلاح نیست به چنین کاری اقدام کنم. آن ها جواب دادند: ما صلاح می دانیم برای گم کردن راه و حفظ مسلم هم که شده حرکت کنی و به دیدن او برویم. بالاخره هانی را راضی کردند و به طرف دارالاماره رفتند. هانی در بین راه به اسماء خارجه می گفت من بسیار از عبیدالله می ترسم. او گفت: نه ابن زیاد با تو بر سر دوستی است و مرتباً احوالت را می پرسد این چند نفر در حالی که گفتگو می کردند به ارالاماره رسیدند. وقتی وارد شدند شریح قاضی نزد ابن زیاد بود. همین که چشمش به هانی افتاد زیر لب این سخنان را تکرار می کرد: با پای خود به سوی گور آمده است.

آن ها وارد شدند و سلام کردند.

عبیدالله گفت: چرا به دیدن ما نیامدی؟

- قدری کسالت داشتم.

- مسلم کجاست؟

- مسلم؟ من از او خبر ندارم.

- او را کجا مخفی کرده ای؟

- من او را مخفی نکرده ام.

ابن زیاد معقل را صدا زد و معقل فوراً آمد و در مقابل ایستاد.

- معقل، مسلم کجا بود؟

- قربان در خانه هانی بود و با دست به هانی اشاره کرد.

- در کدام اتاق؟

معقل نشانی اتاق مسلم را داد.

ص: ٤٣٧

- چه کسی به دیدن او می آمد؟

- شیعیان ابوتراب مرتباً در رفت و آمد بودند و نیرو تجهیز می کنند.

هانی دانست که دیگر انکار فایده ندارد زیرا معقل را شناخت که آمده بود و بیعت کرده بود.

این جا بود که از راه دیگری وارد شد و به عبیدالله گفت به خدا قسم من مسلم را به خانه نیاورده ام و او خودش آمد و من نتوانستم کسی را که به عنوان مهمان به خانه ام می آید راه ندهم اکنون اجازه بده

تا او را از خانه بیرون کنم و به نزد تو آیم و اگر فکر می کنی این کار را نخواهم کرد و نخواهم برگشت حاضرم ضامن بسپارم.

- خیر، تا او را تحویل ندهی دست از تو برنخواهم داشت.

- هرگز، هرگز مهمان خود را به تو نخواهم داد تا او را بکشی.

- اگر او را تحویل ندهی گردنت را خواهم زد.

- تو نمی توانی مرا بکشی. زیرا اگر طایفه مذحج چنین اندیشه ای را بدانند با شمشیرهای کشیده به تو حمله خواهند کرد!

مسلم بن عمرو با هلی که یکی از اطرافیان ابن زیاد بود دست هانی را گرفت و رو به ابن زیاد کرده و گفت: امیر اجازه بده من چند کلمه با او صحبت کنم.

سپس هانی را به گوشه ای برد و به او چنین گفت:

برادر، خود را به کشتن مده، بین یزید و مسلم بن عقیل و ابن زیاد خویشی برقرار است، این ها همه از قریش اند، هرگاه تو مسلم را تسلیم ابن زیاد کنی او را نخواهد کشت؛ بنابراین معرفی کردن مسلم اشکال ندارد، او را تحویل داده خود را راحت کن.

هانی گفت: محال است من مهمان خود را تحویل دهم. چنین خیانتی که ننگ آن تا ابد از دامن خانواده من پاک نخواهد شد، مرتکب نمی شوم.

وقتی سخن آن ها به این جا رسید و ابن زیاد که کاملاً متوجه بود دانست هانی تسلیم امر او نخواهد شد، دستور داد او را جلو آوردند و با چوبی که در دست داشت چنان بر بینی و صورت او زد که خون جاری شد و بر لبان و محاسن هانی ریخت، ابن زیاد این قدر او را زد که آن چوب شکست.

هانی دست برد و شمشیر یک نفر را از کمرش کشید و به ابن زیاد حمله کرد ولی محافظان نگذاشتند شمشیر به ابن زیاد برسد. سپس دستور دادهانی را، در حالتی که خون از صورتش جاری بود، به زندان بردند.

در کتاب ارشاد شیخ مفید آمده است که عمرو بن الحجاج وقتی دید عبیدالله با هانی چنان رفتار ناپسندی کرده است به شدت ناراحت شد و طایفهٔ مذحج را خبر کرد و با شمشیرهای کشیده اطراف قصر دارالاماره اجتماع کردند و خود عمرو پیشاپیش جمعیت فریاد زد: من عمروبن الحجاج و این طایفه مذحج است. ما به خون خواهی سرور خود هانی بن عروه که بی گناه کشته شده است آمده ایم. و طایفهٔ مذحج فریاد می زدند ما به خون خواهی مولای خود هانی بن عروه آمده ایم.

ابن زیاد که خوب مردم کوفه و مخصوصاً طایفه مذحج را می شناخت و می دانست که تا چه اندازه بی اراده و نادان اند شریح قاضی را فرستاد و چنین دستور داد:

برو هانی را دیدار کن و خبر زنده بودن او را به مردم بده تا ساکت شوند. شریح به زندان رفت و هانی را ملاقات کرد. شریح دید خون از صورت هانی جاری است و می گوید: کجایند طایفه مذحج که مرا از چنگ این نانجیب نجات بدهند.

شریح میان جمعیت آمده ندا در داد:

من هانی را مشاهده کرده ام او نمرده است بلکه زنده و با خود حرف می زند.

وقتی شریح این مطالب را عنوان کرد مردم همه گفتند الحمدلله و متفرق شدند و پیکار خود رفتند.

هانی با این که از اشراف جلیل القدر کوفه و از بزرگان صاحب نفوذ، و دارای موقعیت بالای اقتصادی، سیاسی و نظامی بود و می دانست پناه دادن به مسلم، در شرایط و احوال آن روز، خطرات زیادی دارد ولی با این حال جواب ردّ به مسلم نداد، و خود را آماده جهاد و شهادت کرد و سرانجام

به دست رشید ترکی، غلام ابن زیاد، به شهادت رسید و سرهای مبارک مسلم و هانی را ابن زیاد با زبیر تمیمی و هانی وادعی نزد یزید بن معاویه فرستاد.

وقتی که خبر شهادت مسلم و هانی به امام حسین (علیه السلام) رسید، چندین مرتبه از خدای تعالی بر آن ها طلب رحمت کرد.

قبرهانی در کوفه پشت قبر مسلم بن عقیل (علیه السلام) مشهور است.

هانی بن قیس

از هواداران و فرماندهان تحت امر مختار. وی با کمک ۱۰۰ نفر نیرو، برای آزادی محمّد بن حنفیّه از چنگ نیروهای ابن زبیر، از سوی مختار مأموریت یافت. نیروهای هانی بن قیس توانستند محمّد بن حنفیّه را از زندان آزاد کنند.

ص: ٤٣٨

هانی وادعی

از هواداران و عمّال عبیدالله بن زیاد. پس از آن که به فرمان ابن زیاد مسلم بن عقیل و هانی بن عروه به شهادت رسیدند، ابن زیاد سرهای مبارک ایشان را با هانی وادعی و زبیر تمیمی به نزد یزید بن معاویه فرستاد.

هبة الدین شهرستانی (۲۳ رجب ۱۳۰۱ - ۱۳۸٦ق)

محمد علی، ملقب به هبة الدین شهرستانی، در شهر سامرا متولد شد و تا سال نوزدهم عمرش مقدمات را طی کرد و از اساتیدی چون آخوند خراسانی، آیت الله یزدی، آیت الله شریعت اصفهانی و علامه وحید بهبهانی بهره های فراوان برد. او از بیست سالگی به بعد هم زمان با ادامه دروس

حوزوی در حوزه نجف به مطالعهٔ منابع غربی پرداخت و فلسفهٔ جدید را با ظواهر شرعی تطبیق داد؛ در نتیجه کتاب الهیئة و الاسلام را تألیف کرد و به دنبال آن الشریعه و الطلیعه را به نگارش درآورد.

شهرستانی در سال ۱۳۲٤ ق با آزادی خواهان ایران هم آواز شد، ممالک اسلامی را به آزادی و مشروطه ترغیب کرد و پس از آن با آزادی خواهان عثمانی نیز در تأسیس بنیاد مشروطه و انجمن ها و کمیسیون های سری و علنی همکاری کرد. در سال ۱۳۲۸ ق ماهنامهٔ دینی و فلسفی و علمی العلم را نشر داد و در آن به مقابله با کوته فکران برخاست. او در دو جنبه به کارهای اساسی پرداخت؛ یکی ترویج دین اسلام بود و دیگری به عمل آوردن اصلاحاتی در اندیشه و اعمال مسلمانان. به همین منظور هم کتاب ها و مقالات زیادی نوشت و به جاهای مختلف جهان سفر کرد. او برای رسیدن به اهداف آموزشی و پرورشی خود دو مدرسه اصلاح و اسلام را تأسیس کرد. بعد از سال ۱۳۳۳ ق تا آخر ۱۳۳٤ برای جهاد با دشمنان کشور عراق، در آن کشور به سر برد. او در سال ۱۳۲۸ ق در انقلاب عراق به رهبری آیت الله میرزا محمد تقی شیرازی شرکت فعال داشت و در یکی از درگیری ها به اسارت درآمد و در دادگاه به اعدام محکوم شد ولی در سال ۱۳۳۹ ق عفو شد. در سال ۱۳٤۰ ق به امر ملک فیصل و اصرار علمای اعلام به مقام وزارت معارف رسید و در سال ۱۳٤۲ به ریاست دیوان عالی تمییز (مجلس تمیز جعفری) نائل شد و تا سال ۱۳۵۳ ق در همان سمت

باقی ماند و پس از آن به نمایندگی مجلس شورای ملی از ایالت بغداد منتخب شد. پس از مدتی انزوا اختیار کرد و تنها به خدمات علمی ادامه داد تا این که در سال

۱۳٤۹ ق. بینایی خود را از دست داد. با وجود این در حدود ۸۵ کتاب از وی باقی مانده است که برخی از آن ها عبارتند از: المحیط (۸ جلد در تفسیر)، الامامة و الامة، فقه حي، نهضة الحسین، امیرالمؤمنین علی (علیه السلام)، فغان اسلام، المجامیع الاثنی عشر شامل (دوازده مجموعه است) و فلسفهٔ هبة الدین.

شهرستانی دربارهٔ نهضت می نویسد: نهضت، قیام گروهی یا فردی است و به سبب یک امر مشروعی که نظام شریعت یا مصلحت عمومی آن را می طلبد، دست به خیزش می زنند؛ مانند قیام امام حسین بن علی (علیه السلام). حقیقت نهضت، در کلیه اشخاص و ملت ها و در هر زمان و مکانی جاری است، ولی به شکل های مختلف و اهداف و پدیده های گوناگون. تاریخ بشر همیشه شاهد ین نهضت [بوده]، در میان امت ها [بوده است و این] برای همیشه ادامه داشته و دارد.

شهرستانی دربارهٔ استمرار مبارزهٔ حق و باطل می نویسد: «میان دو سلسله حق و باطل همیشه مبارزه وجود داشته است و در زمانی نزدیک به حسین (علیه السلام) جدّ او در مقابل ابوسفیان قرار داشته است. خداوند مکه را برای پیامبرش گشود و مردم فوج فوج به اسلام گرویدند و بدین ترتیب، سر دسته و رهبر پیروان باطل، ابوسفیان، ناکام ماند. اما ... حزب باطل زیان دیده و شکست خورده، شبانه روز در صدد تلافی و جبران شکست خود بود تا این که پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) رحلت کرد و ابوسفیان حرکت های ارتجاعی خود را شروع کرد». و چون نوبت به حسین (علیه السلام) و یزید می رسد، این مبارزه با حضور آنان استمرار می یابد و حسین (علیه السلام) برای از میان برداشتن باطل و برای شعله ور نگه داشتن آتش الهی وارد میدان نبرد می شود و با شهادت خود این آتش را شعله ور می کند تا هم چنان به گرمابخشی حق خواهان ادامه دهد. بدین ترتیب با رحلت پیامبر (صلی الله علیه و آله) زمینه های جنگ حق و باطل فراهم شد تا این که در زمان امام حسین (علیه السلام)، به اوج خود رسید. و «حسین قیام کرد تا حق استمرار یابد و فضیلت مشهور شود؛ زیرا حسین رمز حق و مثال فضیلت است؛ چه، آل علی با راستی و صداقت سرشته اند و گویی که غیر از راستی چیزی نمی شناسند و نیز با حق عجین شده اند.

از آن جا که حسین (علیه السلام) «جزو دعوت کنندگان به سوی خدا و منادی حق و نور حق است و نور حق پنهان نمی ماند و آتش الهی هرگز به خموشی نمی گراید و خداوند هم خواسته است تا نور خود را به اتمام برساند و ظهور آن را شایع سازد، لذا حسین قیام

کرد تا برای این مفاهیم الهی مصداق معین و مشخصی باشد». و نیز «حسین قیام کرد تا مردم مسلمان را که در خواب و خمودی عظیمی به سر می بردند، بیدار کند و آنان را از سستی برهاند و روح تحرک را در آنان بدمد تا هم از بند مستبدان برهند و هم دربندان را برهانند».

شهرستانی، معاویه را به عنوان عنصر اصلی حاکمیت فساد و اهل آن در جامعه اسلامی می داند و می نویسد: «حاکمیت فاسدان بر امور مسلمانان، از زمان معاویه شروع شد و در زمان امام حسین (علیه السلام) ادامه یافت و لازم بود تا کسی که بیشتر از همه [در مبارزه علیه فساد و فاسدان] مسئولیت امر به معروف و نهی از منکر را دارد، قیام کند و متجاوزان را بر جای بنشاند و به آیه (فَقَاتِلو الَّتي تَبْغَى حَتَّى تَفْيِيءَ الى اَمْرِالله) [حجرات / ۹] عمل کند.»

هبیاط بن زرعه

از نواده های ابی زرعه و از طرفداران و هواداران دشمنان اهل بیت.

حکم بن هشام گوید: گروهی از یاران مختار، در حین انجام مأموریت، از مقابل خانه ابی زرعه عبور می کردند که ناگهان از پشت بام خانه ابی زرعه، به سوی آنان تیراندازی شد. آنان به خانه حمله بردند و دو نوه ابی زرعه، به نام های هبیاط و عبدالرحمان را کُشتند.

هفهاف بن مهنّد راسبی بصری

آخرین شهید واقعهٔ جانسوز دشت کربلا.

راسب تیره ای از قبیله ازد است: (راسب بن جدعان بن مالک بن نصر بن ازد بن الغوث).

هفهاف بن المهنّد راسبی بصری، برای یاری امام حسین (علیه السلام) از بصره به سوی کربلا حرکت کرد ولی از آن جایی که دیر رسید، موفق به یاری امام (علیه السلام) نشد.

او شیعه ای شجاع، سوارکار، و مخلص در ولایت اهل بیت (علیهم السلام) از اصحاب علی (علیه السلام) و مشهور در غزوات و جنگ ها بوده است. او در جنگ صفین از سوی حضرت علی (علیه السلام) به فرماندهی از دیان بصره منصوب شده و بعد از حضرت علی (علیه السلام) از اصحاب امام حسن (علیه السلام) و حضرت امام حسین (علیه السلام) شد. همین که خبر حرکت امام (علیه السلام) را از مکه به سوی کربلا شنید، خود را به کربلا رسانید، اما زمانی رسید که حضرت امام حسین (علیه السلام) و اصحابش به شهادت رسیده بودند و خیمه های آن حضرت در حال سوختن بود.

آن گاه هفهاف شمشیر کشید و شجاعانه با لشکر ابن سعد جنگ کرد و جمع کثیری از دشمن را به هلاکت رسانید و خود نیز به شدت زخمی و مجروح شد تا این که جمعی از دشمن او را محاصره کرده و به شهادت رسانیدند. و ظاهراً هنگام شهادت بیش از پنجاه سال داشته است.

از رجزهای او در کربلا است:

يَا اَيُّهَا اَلْجُنْدُ اَلْمُجَنَّدُ *** أَنِّی اَنَا اَلْهِفْهَافُ بْنُ مُهَنَّدٍ

اِحْمِي عِيَالاَتِ مُحَمَّدٍ (صلی الله علیه و آله)

ای سپاهیان تنظیم یافته و مجهز، من هفهاف فرزند مهندم که از اهل بیت و عترت محمد (صلی الله علیه و آله) حمایت می کنم.

هلال بن نافع، نک: نافع بن هلال

همام بن غالب، نک: فرزدق

همای شیرازی (متوفی: ۱۲۹۰ ق)

میرزا محمّد علی مشهور به رضا قلی خان شیرازی متخلّص به هما از شاعران قرن سیزدهم هجری. وی در شیراز متولّد شد و نزد استادان فن و هنر و ادبیّات تحصیل کرد و به محضر ادیبان از جمله وصال شیرازی راه یافت. سپس به سلسله تصوّف پیوسته و در اصفهان رحل اقامت افکند و به تدریس فلسفه و عرفان و فنون ادب پرداخت. در آخر عمر به خلوت و تهجّد گرایید.

همای شیرازی از جمله شاعرانی است که در مصیبت سید و سالار شهیدان حضرت امام حسین (علیه السلام) شعر سروده است. از اشعار و مراثی اوست:

باز از نو شد هلال نماه ماتم آشکار *** قیرگون شد روی گیتی چون سر زلفین یار

جنبش اندر هفت گردون اوفتاد از شش جهت *** لرزه اندر چار ارکان شد عیان از هر کنار

شد عیان اندوه و حسرت، شد نهان و جد و سرور *** شادمانی رخت خود بربست و غم افکند بار

فارغ از غم یک دل خرّم نمی بینم مگر *** باز از نو شد هلال ماه ماتم آشکار؟

کآفتاب یثرب و بطحا چو از ملک حجاز *** در عراق آمد به خاک نینوا افکند بار

ص: ٤٤٠

کوفیان آن عهد و پیمان را که بر بستند سخت *** سست بشکستند و بر وی تنگ بگرفتند کار

آب در وادی روان بود و روان از هر طرف *** چشمه های خون ز چشم کودکان شیرخوار

اندر آن وادی ز اشک و آه طفلان حسین *** حیرتی دارم که چون گردون نیفتاد از مدار

هر یک از مردان راه دین در آن دشت بلا *** جان و سر کردند در پایش به جان و دل نثار

یک به یک زان نامداران اندر آن میدان رزم *** جان چنین دادند اندر یاری آن شهریار

چون که بر شاه شهیدان نوبت هیجا رسید *** خواست گلگون و کمند و تیغ بهر کارزار

تا به پشت دلدل آمد بر به کف تیغ دو سر *** مرتضی گفتی به میدان شد کشیده ذوالفقار

زیر رانش بود یکرانی که بد دریا شکافت *** در به دستش بود شمشیری که بد خارا گذار

ساخت گردون را سپر از بیم تیغش آفتاب *** غافل از این کو برآرد از سرگردون دمار

از پی خون برادر راند در میدان سمند *** با دلی چون بحر خون، با چشم چون ابر بهار

تاخت بر آن خیل روبه هم چو شیر خشمناک *** الحذر از خشم شیر شرزه هنگام شکار

کوس از یک سو بر آوردی خروش الحذر *** نای از یک جا برآوردی نوای الفرار

گشت گلگون روی خاک تیره از خون یلان *** چون ز رنگ لاله اطراف و کنار لاله زار

خسته جان و تن نزار و کام خشک و دیده تر *** در دلش پیکان عشق و بر سرش سودای یار

ذرّه آسا آفتاب افتاد اندر خاک راه *** تا ز صدر زین به خاک ره فتاد آن تاجدار

آن سری کز ناز دست افشاند بر تاج سپهر *** بسترش شد خاک و بالینش شد از خارا و خار

خیمه گردون ز هم بگسیخته شد تار و پود ***کسوت امکان ز هم بگسست یکسر پود و تار

زورق گردون حبابی گشت در دریای خون *** عالم هستی به کوی نیستی شد پی سپار

کی عجب باشد که اندر ماتم سبط رسول *** خون بگرید آسمان و تیره گردد روزگار

از خدنگ و خنجر و شمشیر و زوبین و سنان *** از هزار افزون جراحت بود بر آن نامدار

بس که اندر آفرینش انقلاب آمد پدید *** خواست گیتی روز رستاخیز سازد آشکار

آن تنی کز فخر پا بنهاد بر دوش رسول *** کرد پامال ستورانش سپهر کج مدار

خفته بر دیبا یزید و خسته در صحرا حسین *** دیو بر تخت سلیمان و سلیمان خاکسار

آل بوسفیان به کاخ و عترت طه به خاک *** آن یکایک شادمان و این سراسر سوگوار

مو پریشان، رو خراشان اهل بیت شاه دین *** نوحه گر بر کوهه جمّازه های بی مهار

بر سر نعش شهیدان بس که گیسو شد پریش *** پر عبیر و مشک شد وادی چو صحرای تتار

تیره یا رب تا قیامت باد روی اهل شام *** آن چنان که روزگار خصم شاه جم وقار

انتخاب از ترکیب بند مرثیه:

ماه محرّم آمد و گشتند سوگوار *** از زیر فرش تا زبر عرش کردگار

چه حور و چه فرشته، چه آدم، چه اهر من *** چه مه، چه آفتاب و چه گردون، چه روزگار

بر هر که بنگری به گریبان نهاده سر *** بر هر چه بگذری به مصیبت نشسته زار

از ذرّه تا به مهر همه گشته نوحه گر *** از خاک تا سپهر همه گشته سوگوار

هر قمریی به مرثیه خوانی به بوستان *** هر بلبلی به نوحه سرایی به شاخسار

نزدیک شد که شعله آه جهانیان *** در نیلگون خیام فلک افکند شرار

ماه محرّم است که در دهر شد عیان *** یا صبح محشر است که گردیده آشکار

روز قیامت از نبود از چه خلق را *** بینم کبود جامه و گریان و بی قرار؟

جانم گداخت از غم جانسوز اهل بیت *** آبی بر آتشم بزن ای چشم اشکبار

ص: ٤٤١

این آتش نهفته که اندر دل من است *** ترسم جهان بشورد اگر گردد آشکار

از گریه من است بگرید اگر سحاب *** از ناله من است بنالد اگر هزار

چون نیست هیچ کس که بود غمگسار دل *** اندوه دل بس است مرا یار و غمگسار

زین پس من و دو دیده خونبار خویشتن *** وان ناله های نیمه شب زار خویشتن

چشمی که در عزای حسین اشکبار نیست *** ایمن ز هول محشر و روز شمار نیست

دور از لقای رحمت پروردگار هست *** هر دیده ای که در غم او اشکبار نیست

کار من است گریه جان سوز هر سحر *** بهتر ز گریه سحری هیچ کار نیست

وقتی به دست آرم اگر آب خوشگوار *** چون یاد او کنم، دگرم خوشگوار نیست

در حیرتم که از چه ز مقراض آه من *** از هم گسسته رشته لیل و نهار نیست؟

در لاله زار کرب و بلا هر چه بنگری *** بی داغ هیچ لاله در آن لاله زار نیست

گر سنبلی دمیده و بشکفته لاله ای *** جز جان سوگوار و دل داغدار نیست

سروی بغیر قدّ جوانان سرو قد *** ابری بغیر دیدهٔ طفلان زار نیست

این سرخی افق که شود هر شب آشکار *** جز خون حلق تشنه آن شیرخوار نیست

جز جسم پارهٔ آن طفل شیرخوار *** یک نوگل شکفته در آن مرغزار نیست

آگه نی است از دل لیلای داغدار *** آن کس که هم چو لاله دلش داغدار نیست

ای دل به گریه کوش که در روز واپسین *** بی گریه هیچ کس به خدا رستگار نیست

امروز هم که دم زند از مهر اهل بیت *** فردا به رستخیز هما شرمسار نیست

امروز اگر مضایقه داری ز آب چشم *** فردا خلاصی تو ز سوزنده نار نیست

ای دیده هم چو ابر بهار اشکبار باش *** ای دل تو نیز لاله صفت داغدار باش

گردون چو تیغ ظلم برون از نیام کرد *** رنگین ز خون عترت خیر الانام کرد

خاصان بزم قرب و عزیزان دهر را *** خوار و حقیر در نظر خاص و عام کرد

در شام تیره منزل آل علی چو گنج *** پنهان در آن خرابه بی سقف و بام کرد

آن سنگ دل که آینه شرم تیره ساخت *** آیین مگر نداشت که آیین شام کرد

گیرم که خون تازه جوانان حلال بود *** آب فرات را که به طفلان حرام کرد؟

خنگ فلک گرفت ز دست قضا عنان *** آن دم که شمر رخش شقاوت لجام کرد

افتاد لرزه در ملکوت آن زمان که سر *** از کین جدا ز پیکر آن تشنه کام کرد

از شش جهت ز بس که جهان انقلاب یافت *** گویی مگر که روز قیامت قیام کرد

معجر به خواری از سر دخت نبی ربود *** گردون نکو به آل علی احترام کرد

زینب چو دید آتش بیداد کوفیان *** بر پا زدود آه به گردون خیام کرد

آن طفل شیر خوار که در کام از عطش *** نوک خدنگ را سرپستان مام کرد

انصاف کس نداد به جز تیر آبدار *** کآبی به حلق تشنه آن تشنه کام کرد

فریاد از آن گروه که با عترت رسول *** کردند آن چه دل شود از گفتنش ملول

جمعی که خلقت دو جهان شد بر ایشان *** دادند در خرابه بی سقف جایشان

قوم زنا به قصر زراندود کامران *** آل رسول در غل و زنجیر پایشان

آیینهٔ جمال خدایند و از جلال *** خورشید هست آینه عکس رایشان

ص: ٤٤٢

آن اختران برج رسالت که آسمان *** با صدهزار دیده بگرید برایشان

آن خسروان کشور ایمان که از شرف *** جبریل بود خادم دولتسرایشان

جمعی که آسمان بود از مهرشان به پا ***قومی که کردگار بگوید ثنایشان

بیمار و خسته جان و گرفتار و ناتوان ***جز خون دل نبود دوا و غذایشان

پامال سمّ اسب جفا گشت ای دریغ *** آن جسم ها که جان دو عالم فدایشان

چون اصل دین ولای رسول است و آل او *** واجب بود به خلق دو عالم ولایشان

آنان که پاس حرمت احمد نداشتند *** جز نار قهر نیست به محشر جزایشان

آنان که گریه در غم آل نبی کنند *** فردوس و سلسبیل ببخشد خدایشان

ای دیده گریه در غم آل رسول کن *** خود را به روز حشر ز اهل قبول کن

از کوفه سوی شام روان شد چو قافله *** افتاد در سرادق افلاک ولوله

شد از خروش و ناله جهان پر ز انقلاب *** گشت از شرار آه، فلک پر ز مشعله

روز قیامت است تو پنداشتی که بود *** از شش جهت زمانه پر آشوب و غلغله

ابری که می گریست در آن دشت هولناک *** چشم سکینه بود به دنبال قافله

نیلی رخش ز سیلی شمر ای دریغ شد *** آن بانویی که ماه نبودش مقابله

طفلی که در کنار چو جان داشتی حسین *** دور از پدر فتاد ز جان چند مرحله

غلتان چو اشک خویش به دنبال کاروان *** تن خسته و پیاده و بی زاد و راحله

گه خاک کرد پاک ز رخسار هم چو ماه *** گه برکشید خار ز پای پر آبله

آتش به روزگار زد از آه شعله بار *** وقتی که کرد از ستم آسمان گله

جز او که بسته پای به زنجیر ظلم داشت *** بیمار را نبسته کسی پابه سلسله

شکفته غنچهٔ چمن مرتضی دریغ *** سیراب شد ز غنچه پیکان حرمله

دور از پدر فتاد بدان سان که جان ز تن *** گردون میان جان و تن افکند فاصله

ای کاشکی که خامه تقدیر می کشید *** یک سر به دفتر دو جهان خطّ باطله

ظلمی که شد به عترت پیغمبر از یزید *** نشنیده گوش چرخ از آن ظلم بر مزید

گلگون سوار معرکه کربلا حسین *** رخشنده شمع انجمن انبیا حسین

آسوده دل ز بحر فنا شو که ایمن است *** در کشتیی که هست در او ناخدا حسین

جز مهر یار از همه چیزی بشست دست *** جز عشق دوست بر همه زد پشت پا حسین

هر جا که دید رنج و بلایی به جان خرید *** روز ازل چو کرد قبول بلا حسین

عهدی که بست کرد وفا تا به کربلا *** آموخت بر جهان همه رسم وفا حسین

اوّل عیال و مال و تن و جان و ملک و جاه *** یک باره بذل کرد به راه خدا حسین

همّت نگر که داد سر و جان و هر چه بود *** بیعت ولی نکرد به آل زنا حسین

هر چند تشنه بود لبش لیک خضر را *** بر چشمه حیات شدی رهنما حسین

فریاد از آن زمان که شد از ظلم آسمان *** بی یار و بی برادر و بی اقربا حسین

چون مصحف مجید به بت خانه های چین *** تنها میان آن همه اشقیا حسین

تنها ز گریه اش نه همی سنگ می گریست *** الدّهر قد تزلزل لمّا بکا حسین

بی کس میان آن همه خونخوار دشمنان *** غیر از خدا نداشت کسی آشنا حسین

عزم طواف تربت او کن دلا که هست *** رکن و مقام و کعبه و سعی و صفا حسین

گر خون بهای خون شهیدان طلب کند *** غیر از خدا طلب نکند خون بها حسین

مدح خدای راست سزاوار و گوش او *** از ناسزا شنید بسی ناسزا حسین

چون آفتاب شهره شود در همه جهان *** گر بنگرد ز لطف به سوی هما حسی-ن

از آفتاب روز جزا غم مخور که هست *** صاحب لوا به عرصه روز جزا حسین

در عرصهٔ قیامت و هنگام دار و گیر*** غیر از ولای او نبود هیچ دستگیر

هِند (مشهور به امّ سلمه)

همسر گرامی رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و از سابقین در اسلام و از مهاجران به حبشه. پس از بازگشت از حبشه، به مدینه هجرت کرد. شوهرش ابوسلمه در جنگ اُحُد مجروح و سپس شهید شد. پیش از جنگ احزاب به همسری پیامبر درآمد و سرپرستی فاطمه زهرا (سلام الله علیها) را بر عهده گرفت و چون حسین (علیه السلام) به دنیا آمد، عهده دار نگهداری او شد.

هند

دختر اسماء بن خارجه فزاری و همسر عبیدالله بن زیاد. پس از هلاکت ابن زیاد، هند به نزد ابراهیم بن اشتر رفت و از مصادره اموالش شکایت کرد.

هنر جندقی

میرزا اسماعیل هنر جندقی فرزند یغمای جندقی از شعرای عصر قاجاریه. هنر در انواع شعر به خصوص قصیده سرایی مهارت داشت. او بیشتر در جندق می زیست و در تذکره ها از او آگاهی قابل توجّه ای نیامده است.

هنر جندقی از جمله شاعرانی است که در مصیبت سیّد و سالار شهیدان، امام حسین (علیه السلام) اشعار پرسوز و گدازی دارد. ترجیع بندی در مرثیهٔ سیّدالشّهدا (علیه السلام) از او به جای مانده است. هنر جندقی در این ترجیع بند به استقبال ترجیع بند محتشم کاشانی رفته و از او پیروی کرده است. بند اوّل آن چنین است:

گردون، سپه به سوک محرم کشید باز*** اینک طلایهٔ مه ماتم رسید باز

شامِ سیاه بخت به ماتم گشود موی *** صبحِ سپید موی گریبان درید باز

اشک ستاره ریخت به روی فلک، مگر*** در چشم چرخ ناخنه ای شد پدید باز

خور در افق نهفت، دمید از کران شفق *** گیتی به طشت زر سر یحیی برید باز

چندی به روی دهر در فتنه بسته بود *** پیدا شدش ز تخته گردون کلید باز

بود این هلال، تیغ سکندر مگر کزو *** دارا صفت سپهر به خون در تپید باز

خفتان چرخ، بی سببی نیست غرق خون *** مانا ز خنجریست کزو خون چکید باز

خورشید از این میانه کران جست و رخت بست *** زیرا به روزگار در فتنه دید با

ز انجم بر این بساط، فلک چون مُشَعبِدان *** تا از پی چه شعبده این مهره چید باز

این شام تیره چیست که عالم سیاه کرد *** گویا هلال ماه محرم دمید باز

بر آل مصطفی فلک اقبال تیره کرد *** دور ستاره گشت به کام یزید باز

بست از حجاز قافله سالار کربلا *** با خیل کاروان الم بار کربلا

هیثم بن اسود نخعی

از دوستان صمیمی عمر بن سعد.

او کسی بود که عمر بن سعد را از نقشه مختار مبنی بر کشتنش آگاه کرد.

ص: ٤٤٤

ی

یاء

از حروف «کهیعص» و اشاره به یزید. از حضرت ولیّ عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) از تأویل «کهیعص» پرسیده شد، ایشان فرمودند: این حروف از اخبار غیبی است که خدا بنده اش زکریّا را بر آن آگاه کرده است تا آن جا که فرمود: پس خداوند تبارک و تعالی داستان حسین (علیه السلام) را برایش بازگو کرد، و گفت: در «کهیعص» «کاف» نام کربلاست، «هاء» هلاکت خاندان پاک اوست، «یاء»» یزید آن ستمکار بر حسین (علیه السلام) است، «عین» عطش و «صاد» صبر اوست. مریم / ١.

یحیی

پیغمبر بنی اسرائیل و مبشّر حضرت عیسی و پسرخاله او.

حدود نود سال از عمر زکریا گذشته بود، موهایش سفید و نیروی بدنش رو به ضعف و فرسودگی گذاشته و کمرش خمیده بود ولی هنوز فرزندی نداشت، در عین حال زکریا مردی وارسته و بی اعتنا به قیود مادّی بود، ولی از نداشتن فرزند افسرده و غمگین به نظر می رسید.

روزی زکریا وارد بیت المقدّس شد و به حجره مریم رفت، او سرپرستی مریم را متعهّد شده بود و به کارهای او رسیدگی می کرد، وقتی قدم به آن حجره گذاشت دید مریم به نماز و عبادت مشغول است و در کنار حجره او ظرفی پر از میوه دیده می شود.

زکریا از دیدن میوه ها دچار بهت و حیرت شد، زیرا اوّلاً در حجره مریم کسی رفت و آمد نداشت و قفل آن حجره را فقط زکریا باز می کرد و می بست و ثانیاً میوه ها مربوط به فصل تابستان بود و او آن ها را در فصل زمستان می دید. لذا از مریم پرسید: این میوه ها از کجاست؟ مریم گفت: این ها از پیشگاه خداوند صبح و شام برای من می رسد و خداوند، به هر کسی که خواهد بی حساب روزی می دهد. زکریا در همان شب دست به دعا برداشت و گفت: «رَبِّ لاَ تَذَرْنِي فَرْداً وَ اَنتْ خَيْرُ اَلْوَارِثِينَ» پروردگارا، مرا تنها مگذار و فرزندی به من عنایت کن که جانشین و وارث علم و حکمت من شود.

روزها یکی پس از دیگری گذشت و آثار حمل در همسر کریا آشکار شد و پس از پایان دوران حمل، خداوند پسری زیبا و پاک و خردمند به او عطا کرد. پسری که در کودکی علم و حکمت به او داده شد و بعد هم به مقام شامخ نبوّت مفتخر گردید.

این پسر یحیی بود که در طفولیّت، عاشق عبادت پروردگار شد و از شدّت عبادت و گریه از خوف خدا، بدنش ضعیف و لاغر گردیده بود. یحیی به علوم دین کاملاً آشنا و به اصول و فروع احکام تورات آگاه بود. مشکلات دینی مردم را حل می کرد و مسائل دین را به آنان می آموخت و در امر دین و رهبری خلایق، سیار جدّی و کوشا بود.

روزی به یحیی خبر دادند که (هیرودوس)، پادشاه فلسطین دارد با (هیرودیا) دختر برادر خود ازدواج کند. یحیی برآشفت و اظهار کرد که این ازدواج با مقرّرات دین سازش ندارد و تورات اجازه چنین ازدواجی را نمی دهد. مخالفت یحیی به سرعت در شهر منتشر گردید تا کم کم به گوش هیرودیا رسید. هیرودیا که خود را ملکهٔ آینده کشور می دانست و هوس همسری شاه را در سر می پروراند از شنیدن این مطلب کینه یحیی را به دل گرفت. او در موقعیتی مناسب که شاه مجلس بزمی داشت، با آرایش به بزم او قدم گذاشت و تمام فنون دلربایی را به کار بست. شاه که دلباخته او شده بود از او پرسید: چه حاجتی داری که برآورم؟ هیرودیا گفت: اگر نسبت به من لطفی داری، حاجت من کشتن یحیی است. شاه نیز که دین و وجدان را زیر پا گذاشته بود به

کشتن یحیی فرمان داد. هنوز ساعتی از فرمان کشتن یحیی نگذشته بود که مأمورین، یحیی را به حضور آوردند و او را مظلومانه سربریدند. چون خون یحیی به زمین ریخت، به جوش آمد، هر چه خاک بر آن می ریختند باز می جوشید. خون یحیی از جوش نیفتاد، تا این که بخت النّصر خروج کرد و هفتاد هزار نفر از بنی اسرائیل را کشت و خون یحیی از جوشش افتاد.

میان یحیای پیغمبر و حسین (علیه السلام) شباهت هایی وجود دارد چنان که زمان حمل حضرت یحیی و مدّت حمل امام حسین (علیه السلام) شش ماه طول کشید.

وقتی که عبدالله بن عمر، حسین (علیه السلام) را از ادامه سفر عراق برحذر داشت و امام (علیه السلام) را به پذیرش بعضی امور دعوت کرد، امام حسین (علیه السلام) فرمود: هرگز، ای پسر عمر، همانا بنی امیه مرا به حال خود رها نمی کنند؛ اگر مرا بیابند یا نیابند همواره در جستجوی من هستند تا با اجبار از من بیعت بگیرند یا مرا بکشند. ای بنده خدا، مگر نمی دانی که از پستی های دنیا بر خدا آن است که سر یحیای پیامبر را برای یکی از تجاوزکاران بنی اسرائیل هدیه بردند، در حالی که سر بریده با آنان سخن می گفت و حجّت و دلیل می آورد؟ ای پدر عبدالرحمان، آیا نمی دانی که بنی اسرائیل بین طلوع سپیده صبح تا طلوع آفتاب، هفتاد پیامبر خدا را کشتند و سپس آن روز در حجره های خود در بازار شهر نشستند و به خرید و فروش ادامه دادند؛ گویا عمل زشتی انجام نداده و خدا هم در عذاب آنان شتاب نکرد و پس از مهلت دادن، خداوند آن ها را سخت در عذاب خود گرفتار کرد چونان حاکم قدرتمند، از خدا بترس و دست از یاری من بر ندار.

یحیی بن ابی عیسی ازدی

از گزارشگران واقعه عاشورا و حوادث پس از آن.

از او نقل است که حمید بن مسلم ازدی، با ابراهیم اشتر دوستی و رفت و آمد داشت و در جلسات او و مختار شرکت می کرد. و این رفت و آمد و جلسات به حدّی بود که ابراهیم، هر شب از اوّل تا آخر شب به نزد مختار می رفت و جلسات آنان تا اواخر شب ادامه پیدا می کرد. آنان مشغول طرح و برنامه ریزی قیام بودند. و سرانجام پس از بررسی تمام جوانب امر، تصمیم گرفتند که شب پنج شنبه ١٤ ربیع الاوّل سال ٦٦ ه. ق قیام کنند.

یحیی بن حسن بن علی بن ابیطالب

به گفته علامه مجلسی در عاشر بحار او به مانند برادران و اعمام و بنی اعمام خود از شهدای کربلا و عاشورای حسینی است. با تصریح علامه مجلسی دانسته می شود که از فرزندان امام حسن (علیه السلام) پنج تن در کربلا شهید شدند که یکی از آن ها یحیی بن حسن (علیه السلام) است.

یحیی بن حکم

مکنی به ابو جعفر عبسی، برادر مروان حکم. او نارضایتی خود را از حادثه عاشورا با خواندن این ابیات در مجلس یزید اعلام کرده است:

لهام بِجَنْبِ اَلطَّفِّ ادْنی قَرابَةُ *** مِن اِبنِ زِیَادٍ الْعَبْدِ ذَی اَلْحَسَبِ الْوَغْلِ

سُمَیَّةُ اِمْسَی نَسْلُهَا عَدَدَ اَلْحَصَی *** وَ بِنْتَ رَسُولِ اَللَّهِ لَیْسَ بِذَی نَسْلٍ

خویشاوندی آن که در طف شهید شده نزدیک تر است از ابن زیاد که خود برده است و نسب معروفی ندارد؛

نسل سمیّه به عدد ریگ بیابان زیاد شده است در حالی که برای دختر رسول الله فرزندانی نمانده است.

یحیی بن سعید بن عاص

سرکرده گروهی که می خواستند امام حسین (علیه السلام) را از خروج مکّه و عزیمت به سوی عراق باز دارند. عمرو بن سعید بن عاص، والی مکّه که امیرالحاج در آن سال نیز بود، مأموریّت داشت که اگر بتواند، حسین (علیه السلام) را ترور کند. از این رو نمی خواست با بیرون رفتن حسین (علیه السلام) از مکّه، توطئه خنثی شود. یحیی بن سعید را همراه جمعی از سپاه فرستاد تا به زور مانع عزیمت سیّدالشّهدا (علیه السلام) شود. امّا امام و اصحابش، مقاومت کردند و کار به برخورد نیز انجامید و یحیی در انجام ماموریّت ناکام ماند. یحیی و عمرو با هم برادر بودند.

یحیی بن سلیم مازنی

از قبیله بنی مازن و از اخیار و ابرار و از غلامان عترت اطهار و از شهیدان کربلا.

مقتل خوارزمی، مناقب، ناسخ التواریخ، بحارالانوار و نفس المهموم، ایشان را از شهدای کربلا آورده اند. ولی در زیارت ناحیه مقدسه و رجبیّه مطرح نشده است.

به نقل خوارزمی و مناقب، یحیی بعد از عبدالرحمان بن عبدالله

ص: ٤٤٦

یزنی وارد میدان شده و این رجز را خواند:

لِأَضَرَّ بْنِ أَلْقَوْمَ ضَرْباً فَيْصَلاً *** ضَرْباً شَدِيداً فِي الْعُدَاةِ مُعَجَّلاً

لا عَاجزاً فيهَا وَ لا مَوَلولاً *** وَ لا أَخَافُ اليَوْمِ مو تا مُقْبِلًا

لكِنَّنى كَاللَّيثِ أحمى أشبُلا

می زنم قوم (دشمن) را ضربتی بران، ضربتی سخت و با شتاب در دشمن؛

نه عاجزم در جنگ و زدن و نه ناله کننده، و نمی ترسم از مرگی که امروز می آید. امّا مثل شیری از شیرزادگان دفاع می کنم.

یحیی بن کثیر انصاری

از صالحین و مؤمنین و محبان عترت طاهرین و از انصار مدینه و از شهدای کربلا. از رجزهای اوست:

ضَاقَ اَلْحَنَاقُ بِابْنِ سَعْدٍ وَ ابنه *** بُلْقاً هُمَا لِفَوَارِسِ اَلاِنْصَارِ

وَ مُهَاجِرِينَ مُخْضَبِينَ رِمَاحَهُمْ *** تَحْتَ اَلْعِسَجَاجَةِ مِنْ دَمِ اَلْكُفَّارِ

خضبت عَلَى عَهدِ النَّبِيِّ مُحَمَّدٍ (صلى الله عليه و آله) *** وَ اَلْيَوْمَ تُخْضَبُ مِنْ دَمِ الْفُجَّارِ

خَانُوا حُسَيْناً وَ اَلْحَوَادِثُ جَمَّةً *** وَ رَضُوا يَزِيدَا وَ اَلرِّضَا فِي اَلنَّارِ

عمر سعد و فرزندش به حناق افتادند که مقابل انصار قرار دارند و مقابل مهاجرینی که نیزه های آن ها به خون کفار در زمان پیامبر خضاب گشته و امروز نیز از خون ناپاکان و تبهکاران خضاب می شود؛ اینان به حسین (علیه السلام) خیانت نمودند و به یزید رضایت دادند و این رضایت ثمره اش آتش جهنم است.

یحیی بن هانی بن عروه

از راویان واقعه عاشورا. او شهادت نافع بن هلال جملی را بدون واسطه به ابو مخنف روایت کرده است.

او خواهر زاده عمرو بن حجّاج زبیدی، از فرماندهان سپاه شوم اموی، است و مادرش روعه دختر حجّاج زبیدی است.

او به همراه دایی خویش به کربلا آمد و در اردوگاه اموی حضور داشت و شهادت نافع را گزارش کرده است. او گفتار دایی گمراه خویش را در روز عاشورا شنید که پس از شهادت نافع با سپاه خویش سخن می گفت و ضمن هشدار از جنگ رویارو، آنان را به سنگباران سالار شهیدان و یاران او تحریک می کرد.

هم چنین او سخن دایی گمراه خویش را به عبدالله بن مطیع، فرماندار عبدالله بن زبیر، روایت می کند و او را بر پیکار با مختار بر می انگیزد و سرانجام این که نامبرده به همراه دایی اش بر ضدّ مختار پیکار کرده است.

در میان رجال شناسان، ابن حبّان او را از راویان معتمد دانسته است.

دربارهٔ او اقوال مختلفی وجود دارد. او سرانجام به فرمان ابن زیاد کشته شد.

یزید بن ابی زیاد، نک: یزید بن زیادبن مهاصر کندی

یزید بن اَنس

از شیعیان معتمد مختار.

یزید بن انس یکی از پنج نفر افراد مطمئن و صادقی بود که به عنوان رابط، پیام ها، نقشه ها و برنامه های مختار را به افراد معتمد می رساند و برای قیام مختار، از مردم به طور پنهانی، بیعت می گرفت. وی بعداً از فرماندهان لایق انقلاب مختار شد و تا سر حدّ جان از قیام مختار حمایت کرد.

سرانجام یزیدبن انس، که خود فرمانده سپاه بود، در جنگ با نیروهای ابن زبیر (شام) در منطقهٔ موصل به علّت شدت بیماری درگذشت. ورقاء، جانشین وی، بر جنازه فرمانده بزرگ نماز خواند و او را در همان نزدیکی میدان نبرد به خاک سپردند.

یزید بن ثبیت عبدی، نک: یزید بن نبیط عبدی

یزید بن ثبیت قیسی، نک: یزیدبن نبیط عبدی

یزید بن ثبیط ،نک: یزید بن نبیط عبدی

یزید بن حصین

یزید بن حصین الحمدانی المشرقی، از اعراب قحطانی یمنی، و ساکن کوفه، و از شهدای کربلا.

برای او سوابق و فضایل بسیار خوبی ذکر کرده اند، از جمله این که مردی شریف قاری قرآن، زاهد، پهلوان و عابد کوفه که در

ص: ٤٤٧

جنگ های اسلامی جایگاه خاصی داشته است.

هم چنین از نیکان شیعه و از بیعت کنندگان با مسلم بن عقیل (علیه السلام) بود تا این که مسلم به شهادت رسید و او به خدمت حضرت امام حسین (علیه السلام) در آمد و در روز عاشورا قبل از ظهر به شهادت رسید.

وقتی که عمر بن سعد آب را بر روی سپاه امام (علیه السلام) بست، یزید با اجازه امام (علیه السلام) با ابن سعد گفتگو کرد، تا بلکه او را از این کار زشت بازدارد ولی تأثیری نکرد و امام (علیه السلام) فرمود: شیطان بر آنان چیره گشته و حزب شیطان زیان کارانند.

نام او در زیارت ناحیه آمده است.

یزید بن رکاب کلبی

از فرماندهان و سرهنگان سپاه کوفه در کربلا.

یزید بن زیاد بن مظاهر

به گفته برخی مورخین، از شهدای روز عاشورا.

یزید بن زیاد بن مهاجر کندی، نک: یزید بن زیاد بن مهاصر کندی

یزید بن زیاد بن مهاصر کندی

از شهدای کربلا. یزید بن زیاد بن مهاصر کندی، معروف به ابوالشعثاء کندی از رجال نامی و از دلاوران و تیراندازان ماهر کوفه بود که همراه سپاه عمر سعد از کوفه خارج شد و به حسین بن علی (علیه السلام) پیوست. برخی هم گفته اند که پیش از رسیدن سپاه حرّ به امام حسین (علیه السلام) وی به امام حسین (علیه السلام) پیوسته و همراه او شهید شده بود. نام او را یزید بن ابی زیاد و یزید بن زیاد بن مهاجر (جعفی) هم نقل کرده اند. او به هنگام نبرد با دشمن این رجز را می خواند:

أنَا یَزیدُ وَ أبِی المُهاصِر *** کأنّني لَیْثٌ بِغیلٍ خادِرٌ

یَا رَبِّ إِنِّي لِلْحُسَیْنِ نَاصِر *** وَ لَابْنِ سَعْد تَارِكٌ وَ هَاجِر

من یزید فرزند مهاصر هستم، چون شیر بیشه ام، ای خدا من به حسین (علیه السلام) یاورم، و از ابن سعد جدا شده و او را ترک کرده ام.

به نقل فیروزآبادی، یزید بن مهاصر از محدثین بوده است.

یزید بن مسعود

از شخصیّت های معروف هوادار امام حسین (علیه السلام) او پس از دریافت نامه از آن حضرت، قبایل بنی تمیم، بنی حنظله و بنی سعد را گردآورد و در جمعشان سخنرانی کرد. آنان نیز خطابه او را تأیید و پشتیبانی کردند، سپس نامه ای مساعد به امام نوشت و او را به کوفه دعوت کرد.

یزید بن مظاهر اسدی (یا: یزید بن مهاجر اسدی)

از اصحاب حضرت ابی عبد الله الحسین (علیه السلام) و از شهدای کربلا. نقل از شرح شافیه (شرح قصیده ابن فراس) چهل تن از لشکر عمر سعد را به هلاکت رسانید و سپس به شهادت رسید. از رجزهای اوست:

أنَا يَزيدُ وَ أبی مظاهر *** یا رَب إِنِّي لِلْحُسَيْنِ نَاصِر

وَ لِابْنِ هِنْدٍ تارِكٌ وَ هاجِرٌ

من یزید فرزند مظاهرم و پروردگارا همانا من حسین را ناصرم؛

و نسبت به زاده هند یعنی معاویه (و تبار او) متنفرم.

یزید بن معاویه (۲۵ - ٦٤ ق)

دومین خلیفه (٦٠ - ٦٤) از سلسله خلفای اموی. پس از پدرش، معاویه خلیفه شد.

نام مادر او میسون دختر بجدل کلبیّه است.

به گفتهٔ نسابه کلبی میسون زنی بدکاره و یزید فرزند نامشروع سفّاح، غلام بجدل، بود و معاویه پس از ازدواج با میسون یزید را از خود پنداشت.

معاویه در سال های آخر زندگی، همه تلاش خود را بر انجام این مهم صرف کرده بود که از همه برای یزید بیعت بگیرد. او می دانست تا حسین بن علی (علیه السلام) در مدینه بیعت نکند دیگر رجال و بزرگان جهان اسلام نیز حکومت یزید را قانونی نمی دانند. از این رو معاویه با مشاوران خود به مدینه سفر کرد و مجلسی بسیار باشکوه ترتیب داد و بزرگان بنی هاشم و حضرت اباعبدالله (علیه السلام) را برای شرکت در آن مجلس فراخواند. وقتی امام (علیه السلام) وارد شد، معاویه امام را

بسیار احترام کرد. آن گاه دربارهٔ بیعت با یزید سخن به میان آورد. ابن عباس خواست برخیزد و سخن بگوید که حضرت اباعبدالله (علیه السلام) با اشاره او را ساکت کرد و تذکر داد که هدف معاویه، من هستم، آن گاه خود برخاست و فرمود:

«ای معاویه، هیچ گوینده ای هر چند طولانی بگوید نمی تواند از تمام جوانب ارزش ها و فضایل رسول خدا (صلی الله علیه و آله) مقداری نیز

ص: ٤٤٨

بیان دارد. و همانا متوجه شدیم که تو چگونه پس از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) تلاش کردی تا برای به دست آوردن حکومت، خود را خوب جلوه دهی و از بیعت خود برای همگان صحبت کنی، امّا هرگز، هرگز، ای معاویه، ما فریب نمی خوریم که در صبحگاهان سیاهی زغال رسوا شد، و نور خورشید روشنایی ضعیف چراغ ها را خیره کرد. تو در تعریف خود و یزید آن قدر زیاده گفتی که دچار تندروی شده ای و دیگران را از بخشش ها آن قدر بازداشتی که به انسان بخیلی تبدیل گشتی، و آن قدر نیش زبان زدی تا فردی متجاوز نام گرفتی. تو هرگز همهٔ حقوق صاحبان حق را نپرداختی تا آن که شیطان بیشترین بهره را از تو برد، و سهم خود را کامل گرفت.

امروز از کمال روحی و سیاست او نسبت به امت محمد (صلی الله علیه و آله) گفتی و تلاش داری ذهن مردم را دربارهٔ یزید به انحراف کشانی؛ گویا فرد ناشناسی را تعریف می کنی، یا صفات فرد پنهان شده ای را بیان می داری، یا چیزهایی از یزید می دانی که مردم نمی دانند، نه یزید خود را به همه شناساند، و افکارش را آشکارا بیان داشت. پس بگو که یزید با سگان بازی می کند، و کبوتر باز است و با زنان نابکار سرگرم است، و به انواع لهو و لعب خوش می گذراند. او را می بینی که در این گونه کارها جسور است، ای معاویه، از رفتارهای نادرست دست بردار. پس سوگند به خدا، تو بیش از این نمی توانی در رفتن راه باطل و ستم به پیش تازی، و در تجاوز و ظلم به بندگان خدا زیاده روی کنی، زیرا کاسه ها لبریز شد و بین تو و مرگ فاصله ای جز چشم برهم زدن نمانده است. پس اقدام

کردی بر کاری که در روزی آشکار برای همه روشن شده است. معاویه، تو را می نگریم که پس از آن قرارداد صلح بر ما ستم روامی داری، و ما را از میراث پدرانمان باز می داری، در حالی که سوگند به خدا، پیامبر (صلی الله علیه و آله) ما را از لحظه های پس از ولادت به آن کرامت ها گرامی داشت. اما شما، از همان اولین لحظه های

وفات رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به دشمنی و مباحثه روی آوردید و در امانت ما اهل بیت شک و تردید روا داشتید، و در ایمان خود خلل ایجاد کردید، و تحولات سختی پدید آوردید، و هرچه خواستید، انجام دادید. اکنون وقت آن است که عبرت گیرید.

تو در این مجلس از عمرو عاص نام بردی که در زمان رسول خدا (صلی الله علیه و آله) قدرتی داشت و آن را به حساب فضیلت او آوردید که هم صحبت پیامبر بود و با او بیعت کرد. در حالی که در همان زمان بدرفتاری داشت و مردم از او کراهت داشتند و با او دشمنی کردند که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) برای آرام کردن مردم فرمود: ای جمعیّت مهاجرین از این پس تنها خودم به شما دستور می دهم نه دیگران.

کسی که در آن روز او را برکنار کرد چگونه امروز می تواند در حساس ترین لحظه ها در امت اسلامی و کشورهای اسلامی، درست رفتار کند؟ معاویه، تو چگونه معتمدی که پیرامون تو را انسان هایی گرفته اند که معتمد ما نیستند، و در دین آن ها و خویشاوندیشان اطمینانی نیست؟ تو مردم را نسبت به یزید اسراف کننده در فساد و فریب خورده، به انحراف کشاندی، و قصد داری مردم را هم چنان در باقی ماندهٔ عمرشان در اشتباه و انحراف نگه داری؟ که به سبب آن در روز قیامت بدترین مردم باشی. همانا این زیانکاری آشکار است، و من از پروردگار خودم و شما، طلب آمرزش می کنم.

مسعودی، در مروّج الذّهب چنین آورده است: و کان یزید، صاحب طرب و جوارح و کلاب و قرود و فهور و منادمة علی الشراب و جلس ذات یوم علی شرابه و عن یمینه ابن زیاد و ذلک بعد قتل الحسین (علیه السلام). ابن کثیر می نویسد: یزید، مردی عیّاش، خوشگذران و دارای مجموعه ای

از حیوانات شکاری همانند باز، عقاب، سگ، میمون و پلنگ بود. و شراب خوار قهّاری بود. و بارها نماز او به خاطر مستی اش فوت شد.

یزید، در میان حیوانات گوناگون که برای سرگرمی خود گهداری می کرد، میمونی داشت که به آن خیلی علاقه مند بود و این میمون را «ابوقیس» نام نهاده بود. او این میمون را در کنار تخت می نشاند و تخت و متکایی مخصوص برایش درست کرده بود. مهمترین جنایات یزید از این قرار است:

واقعهٔ حرّه یا قتل عام مدینه

در تمام تواریخ معتبر اسلامی، مانند تاریخ طبری، یعقوبی، ابن اثیر، مسعودی و ... این جنایات را ثبت کرده اند که به طور فشرده از مروّج الذّهب مسعودی به آن اشاره می کنیم. مسعودی گوید: جون دامنه ظلم و جنایت و فسق و فجور یزید به همه جا کشیده شد، مردم به پا خاستند. در مدینه که هنوز بسیاری از مهاجرین و انصار در قید حیات بودند، بیشتر نسبت به جنایات یزید حساسیّت نشان می دادند؛ خصوصاً کشتن امام حسین (علیه السلام) و یارانش، و نیز فسق و فجور و شرابخواری و حکومت فرعونی یزید. به همین دلایل، مردم شورش کردند. آتش خشم و اعتراض ر حجاز شعله ور شد. مردم شورشی فرماندار یزید، عثمان بن محمّد بن ابی سفیان، را از شهر بیرون کردند، و به رهبری تنی چند

ص: ٤٤٩

از بزرگان مهاجر و انصار و تابعین، حکومت خودمختار تشکیل دادند. مدینه موضع سازش ناپذیری داشت و جز قیام علیه نظام اموی، راه دیگر نمی شناخت، و با تشکیل مجمعی در مسجد رسماً از حکومت یزید سرپیچی و او را از خلافت خلع کردند. بارزترین چهره رهبری این حرکت چهره عبدالله، فرزند حنظله غسیل الملائکه است و مردم به طور موقّت تا روشن شدن اوضاع با او بیعت کردند. آنان عناصر کاخ نشین اموی را که در منزل بزرگشان مروان حکم جمع شده بودند، از مدینه بیرون کردند، و بدین ترتیب پایتخت اوّلیه اسلام از نفوذ امویان خارج شد. به محض رسیدن این

خبر به مرکز، یزید یکی از خطرناک ترین و پست ترین یارانش یعنی مسلم بن عقبه را با لشکری جرّار (حدود پنج هزار نفر) برای سرکوبی مردم مدینه فرستاد، او و نیروهایش به مدینه رسیدند و در بیابانی به نام حرّه اردو زدند. مردم مدینه، به سرکردگی عبدالله بن حنظله و عبدالله بن مطیع به دفاع پرداختند، امّا مردم بی دفاع در مقابل یورش مغول وار لشکر یزید، شکست خوردند و آنان وارد شهر شدند. از کثرت خون ریزی، حمام خون به راه انداختند و مردم به شکل فجیعی قتل عام گردیدند و تعداد کثیری از بنی هاشم و قریش و سایر مردم، مظلومانه به

دست عمّال یزید کشته شدند. آمادگی مدینه برای رویارویی با سپاه نیرومند و سازمان یافته دشمن بسنده نبود، بدین ترتیب آرزوی استقلال طلبانهٔ آن ها با شکست در جنگ حرّه و هتک حرمت آن ها خاتمه یافت. مورّخین می نویسند: آنان با اسب و سلاح و کفش، وارد حرم پیامبر شدند و مسجد پیامبر را آلوده کردند و بیش از هزار نفر از صحابه پیامبر (صلی الله علیه و آله) قتل عام شدند؛ به طوری که از بدریّون کسی زنده نماند. و به حدود ۹۰۰ دختر تجاوز شد. یزید به مسلم بن عقبة دستور داده بود، که پس از پیروزی بر مدینه، سه روز جان و مال و ناموس مردم بر تو و سربازانت حلال است. و آنان هر آن چه می خواستند کردند. در تاریخ فخری، آمده است که از واقعهٔ حرّه، مردم مدینه هنگامی که دختر خود را شوهر می دادند، بکارت او را تضمین نمی کردند. بعضی گفته اند: در این قتل عام بیش از چهار هزار نفر کشته شدند، و سپس عامل یزید مردم را جمع کرد و گفت: باید به عنوان «برده یزید» بیعت کنید و آنان را بردگان می خواند. این واقعه، در سال ٦٣ ق، به وقوع پیوست و از آن جایی که لشکر یزید، در ریگزاری (اطراف مدینه) به نام حرّه اردو زدند و از آن پایگاه به شهر حمله ور شدند، در تاریخ، آن را

به نام واقعهٔ حرّه ثبت کردند.

حمله به مسجد الحرام:

یزید، پس از قتل عام مردم مدینه و غارت و انهدام شهر، به مسلم بن عقبه فرمان داد تا با نیروهای خود به طرف مکّه برای سرکوبی نهضت ابن زبیر حرکت کند. تاریخ به دلیل جنایات فجیع این شخص، نامش را از «مسلم» به «مسرف یا مجرم» تغییر داد و خداوند به خاطر کثرت جنایاتش او را مهلت نداد و در بین راه مدینه و مکّه در جایی، به نام «قدید» مرض سختی گرفت و به هلاکت رسید. نیروهای سرکوب گر یزید، پس از مرگ فرمانده شان، تحت فرماندهی جنایتکار دیگری به نام حُصَین بن نُمیر، که از جانیان معروف بود و در کربلا در قتل امام حسین (علیه السلام) شرکت فعّال داشت، قرار گرفتند. حُصین، نیروهایش را به طرف مکّه حرکت داد و شهر مکّه را از هر طرف محاصره کرد و تمام نقاط سوق الجیشی شهر را سنگر بندی کرد. عبدالله زبیر، که خود را حاکم مسلمین می دانست، احساس کرد نمی تواند در مقابل لشکر جرار شام، به سرکردگی حصین مقاومت کند، خود را به مسجد الحرام رساند و به کعبه پناهنده شد و آن جا را پناهگاه خود قرار داد. حصین و لشکر شام، مسجد را محاصره کردند و در بلندی اطراف مسجد، موضع گرفتند و منجنیق های پرتاب سنگ و عرّاده ها را دور تا دور کعبه مستقر کردند. اگر قوای اموی

توانسته بودند موضع مدینه را در هم شکنند، ولی موضع مکّه سخت بود و ابن زبیر دامنهٔ جنبش را به حجاز و عراق و مصر گسترش می داد. ابن زبیر در کعبه متحصّن شد و دروازه های شهر را بست، فراریان جنگ «حرّه» و گروهی از خوارج نجدی و ازارقه و مختار ثقفی، که بسان شخصیّت نیرومند سیاسی، درآمده بود به یاری ابن زبیر شتافتند. عبدالله بن زبیر و برخی از یارانش از جمله کسانی بودند که مسجد الحرام را پایگاه خود قرار داده بودند. حصین بن نمیر فرمان حمله را برای کشتن و دستگیری ابن زبیر و یارانش، به مسجد الحرام صادر کرد. سنگ های بزرگ، با منجنیق ها به سوی کعبه پرتاب شد و عرّاده ها با سنگ هایی که با پارچه های آغشته به مواد اشتعال زا، در حالی که شعله ور بود، خانه کعبه را گلوله باران کردند. کعبه ویران گردید و بناهای اطراف آن به آتش کشیده شد. مسعودی اضافه می کند که در اثر این جنایت، صاعقه ای از آسمان بر لشکر شام فرود آمد و جمعی از آنان را به هلاکت رساند و این واقعه در روز شنبه، سوّم ربیع الاوّل، در سال ٦٣ به وقوع پیوست. یازده روز پس از این جنایت یزید بن معاویه به هلاکت رسید.

اهل مدینه پس از شهادت امام حسین (علیه السلام) عده ای را برای تحقیق درباره یزید به شام فرستادند. یزید آن ها را احترام کرد و جوایز ارزنده ای به آن ها داد. آن ها کارهای یزید را دیدند و دربارهٔ او چنین گفتند: ما از نزد مردی می آییم که اصلاً دین ندارد، شراب می خورد، طنبور می نوازد و با سگ ها بازی می کند. منذر بن زبیر، از فرستادگان به نزد یزید، پس از بازگشت از شام گفت: همانا یزید یک صد هزار سکّه به من جایزه داد ولی این مانع آن نمی شود که راجع به او سخن نگویم؛ به خدا سوگند که او شراب می خورد، به خدا سوگند او مست می شود به گونه ای که نماز را ترک می کند.

یزید بن معقل جعفی مذحجی

از شعرای نامدار و از اصحاب علی (علیه السلام) در صفیّن و از شهدای کربلای حسینی.

در الاصابه ابن حجر عسقلانی و کتب رجال است که او و برادرش زهیر بن مغفل در جنگ قادسیه نیز شرکت داشتند. هم چنین در مقابله با گروهی از خوارج به سرکردگی حرّیت بن راشد بن ناجی از بنی ناجیه از سوی امیر مؤمنان با سپاهی مأمور گردید و خریت را به هلاکت رسانید. مغفل از اصحاب رسول الله بود و یزید بن معقل از مکه در ملازمت ابی عبدالله الحسین بود و از رجزهای اوست:

اَنَا یَزِیدُ وَ اَنَا بْنُ مَعْقِلٍ *** وَ فِي یَمِینِي نَصْلُ سَیْفٍ مُصْقِلٍ

اُعْلُوبَهُ الهاماتِ وَسَطَ اَلْقَسْطَلِ *** عَنِ اَلْحُسَیْنِ الماجد المُفَضَّل

اِبْنِ رَسُولِ اَللَّهِ خَیْرِ مُرْسَل

من یزید بن معقلم، که شمشیری بران در دست دارم، شمشیری که سرها را به میدان می افکند و از حسین با مجد و فضیلت دفاع می کند؛ حسین فرزند رسول الله و برتر از همه انبیا است.

کثیر جماعتی را به درک فرستاد. ابن حجر در الاصابه و نیز سایر تواریخ و مقاتل آورده اند که هیچ کس به مانند یزید بن معقل رزم نکرد و دشمن را به هلاکت نرساند. سرانجام پس از قتالی سخت و تحسین آفرین با دشمن به شهادت رسید.

یزید بن مغفل جعفی

از شجاعان هنرمند و شاعر شیعه و از شهدای کربلا.

او از اصحاب حضرت علی (علیه السلام) و از شعرای عالی مقام و از مجاهدین جنگ های صفین و نهروان، و از تابعین بوده است و هنگام شهادت بیش از ٦٠ سال سن داشت. پدرش را، نیز، از اصحاب بزرگوار حضرت پیامبر (صلی الله علیه و آله) نوشته اند.

یزید بن مغفل از مکه تا کربلا در خدمت حضرت امام حسین (علیه السلام) بود و در بین راه او و حجاج بن مسروق را امام (علیه السلام) برای دعوت عبیدالله بن حرّ فرستاد.

مرحوم مامقانی می نویسد که یزید حضرت رسول (صلی الله علیه و آله) را دیده بود. و در جنگ قادسیه شرکت داشت و حضرت علی (علیه السلام) او را به اهواز برای جهاد با خوارج، به جنگ خریت بن راشد ناجی، رهبر خوارج، فرستاد. او در این جنگ فرمانده میمنه و جناح راست سپاه بود.

آن بزرگوار در روز عاشورا بعد از کسب اجازه از حضرت سیدالشهدا (علیه السلام) مبارزه سختی کرد و جمع کثیری از دشمنان را به هلاکت رساند و سپس خود نیز به شهادت نائل گشت. او هنگام مبارزه اشعار زیر را می خواند:

اَنَا یَزِیدُ مِنْ مُغَفَّلٍ *** وَ فِي یمني نَصْلُ سَیْفٍ منجلٍ

اُعْلُو بِهِ الهاماتِ وَسَطَ اَلْقَسْطَلِ *** عَنِ الْحُسَيْنِ الماجد الْمُفَضَّل

من یزید فرزند مغفل هستم، در دستم تیر و شمشیری براق است. سرهای دشمن را در جنگ با شمشیر می زنم و از حسین (علیه السلام) بزرگوار و بافضیلت و برتر دفاع می کنم.

در زیارت ناحیه مقدسه از این شهید بزرگوار یاد شده است.

یزید بن مهاجر اسدی، نک: یزیدبن مظاهر اسدی

یزید بن مهاجر جعفی، نک: یزیدبن زیادبن مهاصر کندی

یزید بن نبیط بصری

از یاران سیّدالشّهدا (علیه السلام). او به اتّفاق دو پسر و غلامش از بصره به سوی مکّه حرکت کرد و خود را به کاروان امام حسین (علیه السلام) رسانید و تا کربلا همراه آن حضرت بود تا در آن جا به فیض شهادت نائل آمد.

یزید بن نبیط عبدی

از شهدای کربلا.

او از شیعیان اهل بیت و از اصحاب ابوالاسود دوئلی و از اشراف قبیلهٔ خود بود. او ده پسر داشت. پس از دریافت نامه

ص: ٤٥١

سیّدالشّهدا (علیه السلام) که خطاب به اهل بصره نوشته بود، همراه دو پسرش عبدالله و عبیدالله از بصره آمدند و به علّت بسته بودن راه ها با پیمودن بیراهه ها، در مکّه خود را به امام حسین (علیه السلام) رساندند و به کاروان او پیوستند. روز عاشورا دو پسرش در حملهٔ اوّل شهید شدند و خودش

در مبارزه تن به تن به شهادت رسید. نام هر سه در زیارت ناحیهٔ مقدسه آمده است. نام او را یزیدبن ثبیت (ثبیط) عبدی (و قیسی) نیز ثبت کرده اند.

یعقوب بن اسحاق خوزی اهوازی، نک: ابن سکّیت

یغمای جندقی (۱۱۹۶ - ۱۲۷۶ ق)

ابوالحسن بن ابراهیم قلی جندقی، از شاعران معروف قرن سیزدهم هجری که به هزل سرایی شهرت فراوان دارد. وی پس از کسب مقدّمات ادب، چندی در ایران و عراق به سیاحت گذرانید و عاقبت به دربار محمّد شاه قاجار راه یافت. دیوان او شامل قصاید، غزلیات و مثنوی ها که در جدّ و هزل سروده شده است، به طبع رسیده است. او در نثر نیز مهارت داشت. نوحه ها و مصیبت نامه های دلکشی از او به جای مانده که از جمله آن هاست:

زهی از دست سوگت، چاک تا دامن گریبان ها *** ز آب دیده، از سودای لعلت دجله دامان ها

چه خسبی تشنه لب؟ از خاک هان برخیز تا بینی *** به هر سو موج زن، صد دجله از سیلاب مژگان ها

نزیبد جان پاکی چون تو زیر خاک آسودن *** برآور سر ز خاک تیره، ای خاک درت جان ها

ز شرح تیر بارانت مرا سوفار هر مژگان *** به چشم اندر کند تأثیر زهر آلوده پیکان ها

کس آن روز ار نکردت جان فدا، اکنون سرت گردم *** برون نه پاکه جان ها بر کف دستند، قربان ها

به رشک، از تاب آنانم که در خمخانهٔ عهدت *** ز خون پیمانه ها خوردند و نشکستند پیمان ها

***

حریم عصمت، آن گه ناقه عریان سواری ها *** نگون باد از هیون چرخ، این زرّین عماری ها

یکی چونان که نیلوفر در آب از اشک ناکامی *** یکی چون لاله در آذر، به داغ سوگواری ها

یکی چون چشم خود درخون، ز زخم ناشکیبایی *** یکی چون موی خود پیچان ز تاب بی قراری ها

گدایان دمشقی را نگر سامان سلطانی *** خداوندان یثرب را شمار زنگ باری ها

***

کمر بستی به خون ای پیر گردون، نوجوانی را *** به خواری بر زمین افکندی آخر، آسمانی را

به دام فتنه از منقار تیر و مخلب خنجر *** شکستی پر، همایون [طایر] عرش آشیانی را

ندانم تا چه کردی با جهان جان، همی دانم *** که از غم تا قیامت سوختی، جان جهانی را

دل از قتل شهیدی برکنارم دجله بگشاید *** به طرف جان سپاری بسته بینم چون میانی را

***

آسمان سا، علم لشکر کفّار دریغ *** رایت خسرو اسلام، نگونسار دریغ

بازوی چرخ قوی پنجه به یک تیغ افکند *** پای ما از طلب و دست تو از کار دریغ

یك دل از چار طرف، شش جهت و هفت سپهر *** بسته بر آل محمّد درِ زنهار دریغ

چه کند گر نه خود آماده میدان گردد *** شاه را چون نه سپه ماند و نه سالار دریغ

خاطر فاطمه غمگین طلبد هندوی چرخ *** تا کند شاد، دل هند جگرخوار دریغ

یوسف بن یزید ازدی

از روایتگران واقعه عاشورا. او از عبدالله بن حازم ازدی و عفیف بن ابی اخنس ازدی روایت می کند.

در تاریخ طبری پانزده گزارش از او روایت شده است. ذهبی در میزان الاعتدال دربارهٔ او می گوید: او فردی راستگو و شریفی از بصره بود. گروهی از او روایت کرده و برخی او را ستوده اند و او از کسانی است که روایات خود را می نوشته است. در تهذیب التّهذیب آمده است که ابن حبّان او را در میان روایتگران معتمد شمرده، و مقدسی او را ثقه خوانده است.

یوسفعلی میر شکّاک

شاعر ایرانی معاصر. از اشعار اوست:

ص: ٤٥٢

چو هیهای سواران، دشت ها را *** به زیر بال گیرد، شاید این اوست

من و آیینه می گوییم و آن گاه *** فغان سر می دهیم از ماتم دوست

***

فغان سر می دهیم و یک دگر را *** ملامت می کنیم از زنده ماندن

در آن جایی که خورشید آفرین خواند *** به مردان، شعر مردن را نخواندن

***

نخواندیم ای برادر تا بمانیم *** سحرگاهان که چاووشان خورشید

خروشیدند و رفتن ساز کردند *** خروس خستگی در ما خروشید

***

بخوابید آه! خوابیدیم و دیدیم *** هزاران کرکس برگشته منقار

چو ابر واژگون پر می گشاید *** به بوی نعش خورشید نگونسار

***

وزان در دشت، اسبی سایه رفتار *** به رنگ گردباد آسیمه سر بود

رها در باد، یال نقره فامش *** به خون تازهٔ خورشید تر بود

یونس بن ابی اسحاق (متوفی: ۱۵۹ ق)

از راویان وقایع عاشورا. او از عبّاس بن جعده جدلی، قیام مسلم به همراه چهار هزار نفر بر ضدّ نظام پلید و استبدادگر اموی را روایت می کند.

مرحوم سیّد شرف الدّین در کتاب ارزشمند خود می گوید: ابن قتیبه و شهرستانی در کتاب های خویش پدر وی را از رهروان راه خاندان وحی و رسالت و بر مذهب اهل بیت معرّفی کرده اند. و خودش از بزرگانِ محدّثانی است که دشمنان اهل بیت، راه و روش آنان را در اصول و فروع نمی ستایند؛ چرا که آنان بر راه و رسم خاندان پیامبرند و خود را در قلمرو دین بر پیروی آنان پایبند می نگرند. به همین دلیل است که جوزجانی می گوید: در کوفه گروهی هستند که مردم مذهب آنان را نمی ستایند، امّا این گروه بزرگان محدّثان کوفه اند، چهره هایی همانند ابو اسحاق، منصور، زبید، اعمش، و نظیر این شخصیّت ها که به خاطر راستگویی شان روایت آنان را می پذیرند امّا هنگامی که مرسله ای از آنان روایت شود در آن چون و چرا می کنند.

برای نمونه، از جمله روایات او که مخالفان خاندان رسالت در آن دقّت کرده اند، این روایت است که ابو اسحاق می گوید: پیامبر گرامی فرمود: (مَثَلَ عَلَی کَشَجَرَةٍ انا اصلها وَ عَلَی فَرْعِهَا وَ اَلْحَسَنُ وَ اَلْحُسَیْنُ ثَمَرُهَا وَ اَلشِّیعَةُ وَرَقُهَا.)

سپس سیّد شرف الدّین می افزاید: از بافته های مغیره بر ضدّ محدّثان شیعه و راه و رسم آنان این است که می گفت: روایات راویان کوفه را ابو اسحاق و اعمش تباه کردند. یا می گفت: مردم کوفه را آنان به هلاکت افکندند چرا که هر دو پیرو خالص خاندان پیامبر بودند و نگهبان و رسانند روایاتی بودند که در سنّت پیامبر در بیان ویژگی های اهل بیت آمده است.

یونس در تاریخ طبری روایت دیگری نیز دارد که جریان گسیل سپاه از سوی ابن زیاد برای محاصره امام حسین پیش از رسیدن به کوفه را بیان می کند که سند آن را معلوم نکرده است.

در تاریخ طبری ٢٤ روایت دیگر از او موجود است که یازده روایت را از ابو مخنف و سیزده روایت دیگر را از روایتگران دیگر آورده است.

در تهذیب التهذیب آمده است که: ابن حبّان او را از راویان معتمد شمرده و ابن معین او را ثقه نامیده است.

ابو حاتم او را راستگو شناخته و نسایی روایت او را درست دانسته است.

و ابن عدی می گوید: او روایات خوبی دارد که مردم از وی روایت کرده اند.

یونس بن عمران

از هواداران و فرماندهان تحت امر مختاربن ابو عبید ثقفی. وی به دستور مختار و با همراهی چهل سرباز، محمدبن حنفیّه را از اسارت ابن زبیر آزاد کرد.

ص: ٤٥٤

بخش دوم: اخلاقیات، اماکن، قبایل و ...

اشاره

ص: ٤٥٥

ص: ٤٥٦

آ

آب

داود رقّی گوید: نزد امام صادق بودم، حضرت آب خواست. وقتی نوشید دیدم که چشمان حضرت پر از اشک شد. سپس فرمود: ای داود، خداوند قاتل حسین را لعنت کند، هر بنده ای که آب بنوشد و یاد حسین کند و قاتل او را لعنت کند، خداوند صد هزار حسنه برایش می نویسد و صد هزار گناه از او پاک می کند و صد هزار درجه او را بالا می برد و مثل کسی است که صد هزار بنده آزاد کرده است و در قیامت خداوند او را با دل خنک محشور می گرداند.

آب

در بین راه حجاز و کربلا و در نزدیکی سرزمین نینوا منزلگاهی به نام «شراف» وجود دارد. امام حسین پس از ورود به منزل شراف دستور داد جوانان پیش از طلوع صبح به سوی فرات بروند و بیش از حد معمول و مورد نیاز، آب برای خیمه ها بردارند. قبل از ظهر همین روز و در میان گرمای شدید، حرّبن یزید ریاحی با فرماندهی هزار نفر مسلح وارد این سرزمین گردید. چون حسین بن علی (علیه السلام) شدت عطش و تشنگی توأم با خستگی و سنگینی سلاح و گرد و غبار راه را در سپاهیان حرّ مشاهده نمود، به یاران خویش دستور داد که آن ها و اسب هایشان را سیراب نمایند و طبق معمول

بر آن مرکب های از راه رسیده آب بپاشند. یاران آن حضرت نیز طبق دستور وی عمل نمودند. از یک طرف افراد را سیراب می کردند و از طرف دیگر ظرف ها را پر از آب کردند و به جلوی اسب ها می گذاشتند و از طرف دیگر به یال و کاکل و پاهای آن ها آب می پاشیدند.

آب حیوان

آبی است در بهشت که با اشک گریه کنندگان حضرت سیدالشهدا (علیه السلام) ممزوج شده و به مرور بر خوبی طعمش افزوده می شود.

آثار حمل

وقتی که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) آثار حمل [حسین (علیه السلام)] را در دختر گرامیش حضرت زهرا (سلام الله علیها) مشاهده نمود، به او فرمود: در پیشانی تو نوری می بینم و بزودی حجّت خدا از تو متولد می شود. گاه در این حال، پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) دعا می خواند و بر او می دمید. حضرت زهرا (سلام الله علیها) می فرمود: صدای تسبیح و تقدیس فرزندم (حسین (علیه السلام)) را در شکم می شنیدم، و خواب می دیدم که دو شخص نورانی بر من دعا می خواندند.

آخرین روزی

امام حسین (علیه السلام) در شب عاشورا خطاب به خاندان و اصحاب خود فرمود:

برخیزید از این آب بنوشید که آخرین روزی شما در دنیاست. با آن وضو بسازید، غسل کنید و لباس هایتان را با آن بشویید که فردا کفن های شما خواهد بود.

آداب زیارت سیّدالشّهدا (علیه السلام)

در زیارت حضرت سیّدالشّهدا (علیه السلام) چنان که امام صادق (علیه السلام) فرمودند، باید با حالت محزون، غمگین، ژولیده مو، غبار آلوده، گرسنه و تشنه به زیارت رفت، زیرا آن حضرت با این حال شهید شدند، آن گاه حاجت خود را طلب نماید.

ص: ٤٥٧

امام صادق (علیه السلام) فرمودند: هر کس در آب فرات غسل کند و به زیارت قبر مطهّر امام حسین (علیه السلام) برود، به هر قدمی که بردارد ثواب حجّ مقبول دارد.

و نیز امام صادق (علیه السلام) فرمودند: ملائکه ای بر قبر حضرت امام حسین (علیه السلام) موکّل هستند، هنگامی که زائر با غسل زیارت به حرم مطهّر مشرف می شود پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) به او می فرمایند: ای زائر، به تو بشارت می دهم که در بهشت با من خواهی بود. و حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) به او می فرمایند: من ضامن قضای حوایج تو و دفع بلا در دنیا و آخرت از تو هستم.

پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) و امیرالمؤمنین (علیه السلام) زائران را همراهی می کنند تا به وطن باز گردند.

آداب سلام

از جمله آداب معاشرت و مؤانست میان مؤمنان سلام کردن است که از ائمّه معصومین (علیهم السّلام) به آن تأکید و تأیید بسیار کرده اند. پس سلام محبّان و شیعیان بر سیّدالشّهدا (علیه السلام) نه تنها لازم است بلکه آدابی دارد که دوستداران آن حضرت به اجرای آن ملزم هستند.

اوّل، از نشانه های عاشق، اظهار ارادت و دوستی خویش است نسبت به محبوب. پس چه بهتر که آغاز اظهار آن با سلام باشد. چنان که موجب خشنودی پروردگار است. حضرت امام محمّد باقر

(علیه السلام) در این خصوص می فرماید: (انَّ اَللَّهَ عَزَّ وَجل یُحِبُّ اِفْشَاءُ اَلسَّلاَمِ) (بدرستی که خداوند عزّوجلّ سلام کردن آشکار را دوست دارد.

دوّم، از دیگر نشانه های عاشق در برابر معشوق، خضوع و فروتنی است. حضرت امام جعفر صادق (علیه السلام) فرمود: (یُسَلِّمُ اَلصَّغِیرُ عَلَی اَلْکَبِیرِ) (کوچک به بزرگ سلام کند). این صفت، از بارزترین ویژگی های محبّان آقا ابا عبدالله الحسین (علیه السلام) است.

سوّم، از ویژگی های محبّ حسین (علیه السلام) آن است که همواره خود را قلیل و اندک و امام را محبوب خود و افضل کائنات می داند. حضرت امام جعفر صادق (علیه السلام) در قسمتی از حدیثی شریف می فرماید: (اَلْقَلِیلِ یُبْدُوُونَ اَلْکَثِیرَ بِالسَّلاَمِ) (در سلام کردن کوچک تر شروع کننده باشد تا بزرگ تر).

چهارم، هیچ گاه سلام مجبّ حسین (علیه السلام) به اشقیا و دشمنان نمی رسد. بلکه از ایشان برائت و بیزاری می جویند. حضرت امام محمّد باقر (علیه السلام) فرمود: (کَانَ سَلْمَانُ رَحْمَةُ اَللَّهِ یَقُولُ: اِفْشَوْا سَلاَمَ اَللَّهِ فَانٍ سَلاَمَ اَللَّهِ لاَ یَنَالُ اَلظَّالِمِینَ.)

سلمان، رحمة الله علیه، همیشه می گفت: سلام خدا را آشکار کنید؛ زیرا سلام خدا به ستمکاران نمی رسد.

پنجم، از خصوصیّات محبّان اباعبدالله (علیه السلام)، نزدیکی و محبوبیّت ایشان است در نزد خداوند متعال و سیّدالشّهدا، علیه صلوات الله. چنان که حضرت امام جعفر صادق (علیه السلام) فرمود: (اَلْبَادِیَ بِالسَّلاَمِ اُولِي بِاللَّهِ وَ بِرَسُولِهِ)؛ آن که آغاز به سلام کند به خدا و رسولش نزدیک تر است.

آزمایش

در قرآن، و در سوره آل عمران آیه ١٥٤، آمده است:

(قُلْ لَوْ كُنْتُمْ فِي بُيُوتِكُمْ لَبَرَزَ آلذِينَ كُتِبَ عَلَيْهِمُ اَلْقَتْلُ اِلى مَضَاجِعِهِمْ.)

بگو (ای پیغمبر) اگر در خانه های خود هم بودید، قطعاً آنان که کشته شدن برایشان مقرّر شده بود، به سوی آرامگاه های خود می آمدند.

امام حسین (علیه السلام) در روز عاشورا فرمود: «آیا کتاب خدا را که بر جدّم پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) فرو فرستاده شده نخوانده اید». هرجا که باشید مرگ شما را در می یابد اگرچه در دژهای محکم و سرافراشته باشید؟ و خدای منزّه و پاک فرماید: «قطعاً آنان که شدن برایشان مقرّر شده بود به سوی آرامگاه های خود می آمدند.» اگر من در جای خود بمانم، این مردم نگون بخت چگونه آزموده می شوند؟ و چه کسی در گودال من در کربلا می آرمد؟ یقیناً در روزی که خدا زمین را گسترانید، آن (کربلا) را برای من برگزید و آن را پناهگاه شیعیان ما قرار داد تا در آن جا در دنیا و آخرت امن و آسایش یابند.

آفتاب

در روز عاشورا نور حضرت امام حسین (علیه السلام) بر نور آفتاب غلبه می نمود، چنان که از بعضی منقول است قاتل ایشان در حال شهادت آن سرور گفت: نور جمال آن حضرت مرا از فکر کشتن اش باز می داشت؛ در حالی که آفتاب در بالای آسمان قرار گرفته بود.

آگاهی

وقتی که یکی از کوفیان کاروان، امام حسین (علیه السلام) را مشاهده کرد که

ص: ٤٥٨

به عراق می رود خود را به آن حضرت رسانید تا امام را از این سفر باز دارد. امام فرمود:

به خدا ای برادر کوفی، اگر در مدینه تو را می دیدم جای پای جبرئیل را در خانه خود به تو نشان می دادم که برای جدم وحی را می آورد. ای برادر کوفی، مردم علم را از ما گرفتند و دانا شدند، آیا ممکن است ما خود آگاهی نداشته باشیم؟ این شدنی نیست.

آل ابوسفیان

خاندان و دودمان ابوسفیان.

ابوسفیان بن حرب، بزرگ طایفه بنی امیّه بود. وی و دودمانش با بنی هاشم و دودمان رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و با دین اسلام دشمنی داشتند. ابوسفیان در لشکرکشی ها بر ضدّ اسلام شرکت کرد. پسرش معاویه، با علی (علیه السلام) و امام حسن (علیه السلام) جنگید، و نوه اش یزید، امام حسین (علیه السلام) را شهید کرد.

در زیارت عاشورا این دودمان چنین لعن شده اند: (اَللَّهُمَّ اِلْعَنِ اِبَاسْفِيَانَ ... وَ آلَ اَبِي سُفْيَانَ ...)

آل الله

مقصود از آل الله و خاندان خدا، اهل بیت پیامبر (صلی الله علیه و آله) هستند. امام حسین (علیه السلام) خود و دودمان پیامبر را آل الله دانسته است، آن جا که می فرماید: (نَحْنُ آلُ اَللَّهِ وَ وَرَثَةُ رَسُولَهُ) در زیارت نیمه رجب امام حسین (علیه السلام) نیز می خوانیم: (اَلسَّلاَمُ عَلَيْكُمْ يَا آلَ اَللَّهِ.) تعبیر «آل الله» را جابر بن عبدالله انصاری هنگام حضور بر مزار حسین بن علی (علیه السلام) در اربعین شهادتش در زیارتی که خوانده، به کار برده است.

آل امیّه، نک: آل ابوسفیان

آل زیاد

از جمله گروهی که به اسلام ضربه بسیار زده و در زیارت عاشورا لعنت شده اند، «آل زیاد» می باشند. چنان که در زیارت عاشورا می خوانیم: (وَ اِلْعَنْ ... آلَ زِیَادٍ وَ آلِ مَرْوَانَ الی یَوْمَ اَلْقِیَامَةِ.) نسل ناپاک زیاد، دستشان به خون عترت پیامبر آمیخته است. عبیدالله بن زیاد که والی کوفه و بصره بود و امام حسین (علیه السلام) را در کربلا به شهادت رساند، فرزند همین زیاد است. مادر زیاد، سمیّه نام داشت. زیاد را زیاد بن عبید می گفتند. از بدعت های معاویه، آن بود که زیاد را به دودمان بنی امیّه ملحق کرد و از آن پس او را «زیاد بن ابوسفیان» می گفتند. این موضوع که به مسئله «استلحاق» معروف است، در سال ٤٤ ق انجام گرفت و بسیاری از بزرگان، از جمله سیّدالشّهدا (علیه السلام) معترض شدند که در نامه اش به معاویه، این کار را در ردیف کشتن حجر بن عدی و عمروبن حمق، آورده و او را نکوهش کرده است. پس از انقراض امویان، مردم زیاد را به اسم مادرش سمیّه یا به نام پدری ناشناخته، زیاد بن ابیه (زیاد، پسر پدرش) می خواندند. امام حسین (علیه السلام) روز عاشورا در یکی از خطبه هایش جملة اِلاّ وَ انَّ اَلدُّعَی بنُ اَلدَّعِیِّ ... دارد، که به ناپاک

زادگی ابن زیاد و پدرش اشاره می کند که هر دو نسبی پست و آلوده داشتند و عبیدالله هم از کنیزی به نام مرجانه به دنیا آمده و به «ابن مرجانه» مشهور بود. زید بن ارقم وقتی در کوفه شاهد بود که ابن زیاد بر لب های سر بریده اباعبدالله (علیه السلام) چوب می زند. گریه کنان و با اعتراض برخاست و از مجلس بیرون آمد و

می گفت: ای جماعت عرب، از این پس برده شده اید. پسر فاطمه را کشته و پسر مرجانه را به امارت پذیرفته اید.... یکی از شهدای کربلا رجزی در میدان نبرد می خواند که یکی از ابیات آن چنین بود:

آلَ عَلَی شِیعَةِ اَلرَّحْمَانِ *** آلُ زِیَادٌ شِیعَةُ اَلشَّیْطَانِ

آل زیاد، طبق روایات، دل هایی مسخ شده و دودمانی ننگین داشتند و روز عاشورا را به خاطر کشته شدن حسین بن علی (علیه السلام)، مبارک می دانستند و به شادمانی این روز، روزه می گرفتند. آل

زیاد از سال ۲۰٤ تا ۲۰۹ ق بریمن حکومت کردند. آغاز حکومتشان از زمان هارون الرّشید و مأموریتشان سرکوبی علویان آن دیار بود.

آل عبا

دهخدا در لغت نامهٔ خود آل عبا را این گونه توضیح می دهد: «... عبارت از حضرت [محمد (صلی الله علیه و آله)] و فاطمه و علی و حسنین، رضوان الله علیهم، اگرچه عبا، گلیم یا چادر باشد. منقول است که روزی آن حضرت (صلی الله علیه و آله) این چهار تن را طلبیده عبای خود را بر ایشان کشیده آیه تطهیر را خواند و همین پنج را «پنج تن» گویند. ظاهراً این لفظ در اصل اهل عباست، ها را به همزه بدل کرده اند و اضافت آل به سوی عبا نظر به استعمال عرب خیلی ندرت دارد چه لفظ آل مضاف سازند به ذوی العقول فقط و لفظ اهل را به ذوی العقول و غیر ذوی العقول هر دو (غ).

ص: ٤٥٩

آل عقیل

جمعی از فرزندان عقیل، چه فرزندان خود او و نوه هایش از شهدای کربلا و از حماسه آفرینان عاشورا بودند که جان خویش را فدای امام کردند. پیشتر نیز مسلم بن عقیل قربانی دین خدا و راه حسین (علیه السلام) شده بود. دو تن از پسران مسلم از شهدای کربلا بودند. این حماسه آفرینان از نسل ابوطالب بودند که عموزاده خویش، سیدالشّهدا (علیه السلام) را یاری کردند و عبارتند از: عبدالله بن مسلم، محمّد بن ابوسعید بن مسلم، جعفر بن عقیل، عبدالرّحمان بن عقیل، محمّد بن مسلم، محمّد بن عقیل، عبدالله الاکبر، علیّ بن عقیل و عبدالله بن عقیل. این نه نفر، که برخی شان فقیه و عالمی بزرگ بودند، هر کدام پس از نبردی سخت به شهادت رسیدند. روز عاشورا نیز که فرزندان عقیل به میدان می رفتند، امام دعایشان می کرد و کشندگان آنان را لعن کرد و آل عقیل را به مقاومت دعوت می کرد و به بهشت مژده می داد: (اَللَّهُمَّ اُقْتُلْ قَاتِلَ آلِ عَقِیلٍ ... صَبْرا آلَ عَقِیلٍ اَنَّ مَوْعِدَکُمُ الجَنَة.)

امام زین العابدین (علیه السلام) به خانواده عقیل بیشتر عاطفه و لطف نشان می داد. وقتی از او در این باره می پرسیدند، می فرمود: من رفتار و عملکردشان را در روز عاشورا با اباعبدالله (علیه السلام) به یاد می آورم و دلم از حالشان رقّت و عطوفت می یابد. از این رو، امام سجّاد (ع) با اموالی که مختار پس از قیام، به آن حضرت داد، خانه هایی برای آل عقیل ساخت که حکومت اموی آن ها را خراب کرده بود.

آل محمّد

آل به معنی خاندان، دودمان و عترت است. منظور، دودمان پاک رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و اصحاب کساء و ذریّه پیامبر اسلام است. و در حادثه عاشورا. امام حسین (علیه السلام) و برادران و خواهران و فرزندان و بستگانش که از نسل پیامبر اکرم بودند و در کربلا حضور داشتند، جزو این دودمان محسوب می شوند که پس از شهادت آن امام، اسیر شدند.

آل مراد

نام قبیله ای در کوفه که هانی بن عروه، بزرگ و رئیس آن بود. هانی هرگاه ندا می داد چهار هزار مرد مسلّح و هشت هزار پیاده تحت فرمانش جمع می شدند. وقتی هانی را برای گردن زدن به بازار کوفه بردند، هانی، آل مراد را صدا کرد، ولی کسی از بیم جان

خویش به حمایتش برنخاست. هانی در ایّام حضور مسلم بن عقیل در کوفه، میزبان او بود و پیش از مسلم دستگیر و شهید شد.

آل مروان

دودمان مروان بن حکم که از تیرهٔ بنی امیّه بودند و در سال ٦٤ق روی کار آمدند. سلطهٔ این خاندان با خلافت مروان آغاز شد. مروان از خشن ترین و عنودترین دشمنان اهل بیت و امام حسین (علیه السلام) و نزد پیامبر و مردم، ملعون و مطرود و تبعید شده بود. پس از او، به ترتیب عبدالملک مروان،

ولیدبن عبدالملک، سلیمان بن عبدالملک، عمر بن عبدالعزیز، یزیدبن عبدالملک، هشام بن عبدالملک، ولیدبن یزید، مروان بن محمّد، نزدیک به هفتاد سال حکومت کردند و دوران حکومتشان از سخت ترین دوران های شیعه بود. بنی مروان جنایتکارترین افراد را در شهرها به ولایت می گماشتند که حجّاج یکی از آنان بود. در زیارت عاشورا «آل مروان» هم چون آل زیاد و آل ابوسفیان و بنی امیّه لعن شده اند: (وَ الْعَنْ ... آلَ زِیَادٍ وَ آل مَرْوَانَ الی یَوْمَ اَلْقِیمَةِ.)

آیین ساختگی

در قرآن و در سوره قصص آیه ٣٦، آمده است:

(مَا سَمِعْنَا بِهَذَا فی آبَائِنَا اَلاَوْلَیْنِ اِنّ هَذَا اِلاّ اخْتِلاَقُ.) این را ما از پدران پیشین خود نشنیده ایم این دروغ و آیینی ساختگی بیش نیست.

امام سجّاد (علیه السلام) فرمود: ای مردم، ما را از دیار خود بیرون راندند، از خانه و کاشانه خود به دور افکندند، در سرزمین ها و شهرها به ما بی توجّهی و بی مهری کردند. گویا که ما زادگان ترک و کابل هستیم. و این در حالی است نه جرم و گناهی مرتکب شده ایم، نه کار ناخوشایندی را انجام داده ایم و نه رخنه ای در دین ایجاد کرده ایم. این را ما از پدران پیشین خود نشنیدیم و این دروغ و آیینی ساختگی بیش نیست.

اَجاء

نام روستایی در نزدیکی کربلا که بر بلندی است. طرّماح بن عدی، اهل روستای اجاء بود. وقتی خدمت امام حسین (علیه السلام) رسید و به آن حضرت پیشنهاد کرد که با نیروهای خود در این روستا مستقر شود تا از گزند دشمنان در امان بماند، امام به دلایلی نپذیرفت.

اجر شهادت

در قرآن، و در سورهٔ طور آیه ۲۱؛ آمده است:

(وَ اَلَّذِينَ آمَنُوا وَ اِتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّيَّتُهُمْ بايمَانٍ اَلْحَقْنَا بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ)

و کسانی که ایمان آوردند و فرزندانشان هم در ایمان پیرو ایشان شدند، آن فرزندان را به آن ها می رسانیم.

محمّد بن مسلم گوید: امام باقر و امام صادق (علیه السلام) فرمودند: خدای متعال در برابر شهادت حسین (علیه السلام) امامت را در فرزندان آن حضرت و شفا بخشی را در تربت حضرتش و اجابت دعا را در قبرش قرار داد و ایّام آمد و رفت زائرانش را از عمرشان محسوب نمی کند. محمّد بن مسلم گوید: به امام صادق (علیه السلام) عرض کردم: این ویژگی هایی است که حسین (علیه السلام) [به مردم] می رساند، امّا خود وی چه مقامی دارد؟ حضرت فرمود: خداوند متعال او را به پیامبر ملحق کرد و در بهشت هم درجه و هم پایهٔ آن حضرت قرار داده است.

سپس امام صادق (علیه السلام) این آیه (سوره الرّحمن ۱۹-۲۲) را تلاوت فرمود:

(مَرَجُ اَلْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ * بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ لاَ يَبْغِيَانِ ... يَخْرُجُ مِنْهُمَا اَللُّؤْلُؤُ وَ اَلْمَرْجَانُ)

دو دریا را در کنار هم قرار داد در حالی که با هم اند. میان آن دو برزخی است که یکی بر دیگری غلبه نمی کند ... از آن دو دریا مروارید و مرجان بیرون می شود.

امام صادق (علیه السلام) در [تفسیر] این آیه شریفه فرمود: علی و فاطمه دو دریای ژرف و لبریز از دانش هستند که یکی بر دیگری طغیان نمی کند. از آن دو دریا دُرّ و مرجان خارج می شود. [درّ و مرجان یعنی: حسن و حسین (علیهما السّلام).]

اجفر

به معنای چاه وسیع. نام منطقه ای در اطراف کوفه که آب و درخت داشته و قبلاً از آن بنی یربوع بوده است. در آن محل، قصر و مسجدی بوده است. امام حسین (علیه السلام) در مسیر رفتن به کوفه در این مکان هم توقّفی داشته است. فاصلهٔ آن تا مکه ۳۶ فرسخ است.

احبا

منطقه ای کوهستانی که کوه های بلند و فراوانی دارد. این منطقه محل اقامت قبیلهٔ طی بوده است. یکی از افراد این قبیله به نام طرماح بن عدی در یکی از منزلگاه های مسیر حرکت کاروان حسینی، به امام حسین (علیه السلام) پیشنهاد می کند که به جای حرکت به سوی کوفه و کربلا به این منطقه عزیمت کنند. وی علت پیشنهاد خود را این گونه بیان می کند: این منطقه آن چنان از امنیت برخوردار و از تعرض دشمن به دور است که در طول تاریخ، قبیلهٔ ما در مقابل سلاطین عسان و همهٔ سفید و سیاه مقاومت نمود و به جهت وضع جغرافیایی ویژه ای که دارد هیچ دشمنی به این منطقه دست نیافته است.

احترام تربت

بی احترامی و هم چنین نجس کردن تربت کربلا حرام است، و اگر نجس شود باید آن را تطهیر کرد. نیز نک: تربت؛ تربت حسین.

احترام مکّه

در مکّه امام حسین (علیه السلام) به اصحاب خود رو کرد و خطاب به آنان فرمود:

او (عبدالله بن زبیر) به من می گوید کبوتر حرم باش، و به خدا سوگند، اگر من یک ذرع دورتر از حرم کشته شوم برای من محبوب تر از این است که یک وجب دور از حرم کشته شوم و اگر در طف (سرزمین کربلا) کشته شوم برای من محبوب تر از این است که در حرم به قتل برسم.

اخلاص

ابوذر غفاری گوید: دیدم پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) در حالی که حسین (علیه السلام) را می بوسید و می فرمود: هر که حسن و حسین و اولاد آن دو را از روی اخلاص دوست بدارد، صورتش حرارت آتش (جهنم) را نبیند.

ادبُ الطّفّ

به معنای ادبیات عاشوراست. طفٌ، نام سرزمین کربلاست. ادب الطف، نام کتابی است در ده جلد به زبان عربی، گردآوری جواد شبّر که شاعرانی را که دربارهٔ امام حسین (علیه السلام) و حادثه کربلا و شهدای عاشورا شعر و مرثیه سروده اند معرفی کرده است. این مجموعه، از قرن اوّل هجری تا قرن چهاردهم را شامل می شود و ضمن معرّفی کوتاهِ صاحبان اثر، نمونه هایی از شعرهای آنان را هم به صورت گزیده آورده است. کتاب، به نحوی در بردارنده ادبیّات شیعه و عقاید و احساسات شاعران شیعه به خصوص

ص: ٤٦١

درباره واقعه کربلا است.

ادبیّات عاشورا

مقصود، مجموعه آثاری است که در قالب های مختلف ادبی و هنری، در موضوع حادثه و قهرمانان کربلا، در طی چهارده قرن پدید آمده است. این آثار، شامل شعر و مرثیه، نوحه و تعزیه، مقتل و مصیبت نامه، نمایشنامه و فیلم نامه، داستان، فیلم، عکس و اسلاید، کتب و مقالات و نثرهای ادبی، شرح حالِ قهرمانان کربلا، تابلوها، طرح ها، پوسترها، ماکت و ... می تواند باشد. عاشورا هم محتوا و هم پیام دارد؛ و این ادبیات و هنر، مسئولانه به هر دو می پردازد. گاهی یک تابلو از هر کتاب، گویاتر است. خطاطان، کتیبه ها و شعارها را می توانند از پیام سرشار سازند و با نام های عاشورایی،

هنرنمایی کنند و از این طریق به خط و نقش، بُعد متافیزیکی بدهند و شاعران و نویسندگان با خلق آثار ماندگار درباره حادثه و پیام آن، آن جلوه های متجلّی را در کربلا جاودان سازند.

در زمینه شناخت محتوای عاشورا و پیام ها و اهدافش، به منابعی هم چون زیارت نامه ها، دعاها و مقتل ها هم می توان مراجعه کرد و در زیارت ها، به سبک، مضامین، تعبیرات و واژه ها و نیز حالات روحی خوانندهٔ دعا و زیارت دقت کرد.

اذان

اعلام و شعار فراخوانی مسلمانان به نماز که در اوایل هجرت تشریع شد. در حادثه کربلا چند بار، به کار رفته است. یکی آن گاه که کاروان حسین (علیه السلام) با سپاه حرّ در «ذو حُسَم» در مسیر کربلا مواجه شد. هنگام ظهر فرا رسید. امام حسین (علیه السلام) به حجّاج بن مسروق (و به گفته برخی منابع، به پسر خویش) فرمود» اذان بگو. اذان گفته شد و امام حسین (علیه السلام) نماز جماعت خواند. سپاه حرّ نیز به آن حضرت اقتدا کرد. بار دیگر در شام و بارگاه یزید، وقتی امام سجّاد (علیه السلام) آن خطبهٔ افشاگر و کوبنده را ایراد کرد و پیاپی فضایل خویش را برشمرد و حاضران گریه کردند و افکارشان دگرگون شد و یزید بیم آن داشت که فتنه ای پیش آید که پایانش ناخوشایند باشد، به مؤذّن اشاره کرد که اذان بگوید تا خطبهٔ امام را قطع کند. مؤذّن چون تکبیر گفت، حضرت فرمود: خدا بزرگ تر از هر چیز است و برتر از حواس. مؤذن چون گفت: اَشهَدُ اَن لا اِله اِلا الله، حضرت فرمود: مو و پوست و گوشت و خون و مغز و استخوانم به یگانگی خدا گواهی می دهد. چون مؤذّن گفت: اشهد اَنّ محمّداً رَسُولُ الله، حضرت سجّاد خطاب به یزید کرد: ای یزید، این «محمّد» آیا جدّ من است یا جدّ تو؟ اگر

بگویی جدّ توست، دروغ گفته ای و اگر بگویی جدّ من است، پس چرا عترتِ او را کشتی؟ و این گونه بود که حضرت زین العابدین (علیه السلام)، روش یزید را در به کار گرفتن اذان برای خاموش کردنِ فریادِ اذانِ مجسّم خنثی کرد و از همان موقعیّت بهترین بهره برداری سیاسی را کرد.

اذن

بنا به نقل ابن قولویه و مسعودی، در صبح روز عاشورا، حسین بن علی (علیه السلام) آن گاه که نماز صبح را به جای آورد، به نمازگزاران رو کرد. پس از حمد و سپاس خداوند به آنان چنین فرمود: ... (اَنَّ اَللَّهَ تَعَالَی اَذْنَ فِي قَتْلِكُمْ وَ قَتْلَی فی هَذَا اَلْيَوْمِ فَعَلَيْكُمْ بِالصَّبْرِ وَ اَلْقِتَالِ)، یعنی: خداوند به کشته شدن شما و کشته شدن من در این روز اذن داده است و بر شماست که صبر و شکیبایی در پیش بگیرید و با دشمن بجنگید.

اذن دخول

اذن ورود. هم در معاشرت اسلامی است که انسان سرزده و بی اذن و اجازه به منزل و اتاق کسی وارد نشود و قبلاً اعلام کند که به این، استیذان و استیناس هم می گویند و در آیات ۲۸-۲۶ سوره نور، آمده است، و هم در آداب زیارت حرم های مطهّر پیامبر و ائمّه و بقاع متبرّکه آمده است که به عنوان رعایت ادب به حریم اولیای خدا، متن خاصّ اذن دخول در آستانه ورود به حرم خوانده شود. در متن اذن دخول به حرم رسول خدا (صلی الله علیه و آله) آمده است: (اَللّهُمَّ اِنَّی وَقَفْتُ عَلَی بابِ بَيْتٍ مِنْ بُيُوتِ نَبِيِّكَ وَ آلِ نَبِيِّكَ ... بِاذْنِ اللَّهِ وَ اُذْنِ رَسُولِهِ وَ اُذْنِ خُلَفَائِهِ وَ اِذْنِكُمْ صَلَوَاتُ اَللَّهِ عَلَيْكُمْ اجمعِين اُدْخُل هَذا اَلْبَيْت ...)

اذن میدان

رخصت و اجازه برای میدان رفتن. نوعی رسم جنگاوری در قدیم بود که برای نبرد تن به تن، افراد از فرمانده رخصت می گرفتند تا به میدان کارزار روند. در حماسه عاشورا، یاران سیدالشهدا (علیه السلام) برای رفتن به میدان از آن حضرت، رخصت می گرفتند. معمولاً اذن گرفتنشان با «سلام» بود. جلوی خیمه امام می آمدند و به عنوان سلام وداع می گفتند: اَلسَّلاَمُ عَلَيْكَ يَا اِبْنَ

رَسُولُ اَللَّهِ. امام نیز در پاسخ می فرمود: (وَ عَلَيْكَ اَلسَّلاَمُ وَ نَحْنُ خَلفَکَ) ، یعنی: سلام بر تو، ما نیز در پی تو می آییم. آن گاه آیه (فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَى نَحْبَهُ ...) (احزاب ۲۳) را می خواند. امام نیز گاهی به کسی اذن میدان نمی داد (مثل مادر یا همسر بعضی از یاران) و به بعضی دیر اجازه می داد و آن شخص با اصرار زیاد، موافقت امام را جلب می کرد. مثل میدان رفتن حضرت قاسم (علیه السلام)، جَون غلام ابوذر، فرزندانِ مسلم بن عقیل و ... گاهی نیز بعضی اذن می طلبیدند تا به میدان بروند، با دشمن حرف بزنند و اتمام حجّت کنند، مثل رخصت خواهیِ یزیدبن حصین حمدانی. در میدان رفتن حضرت ابوالفضل (علیه السلام) نیز امام حسین (علیه السلام) دیر اجازه داد، چرا که او سقّای خیمه ها و اطفال و علمدار سپاه امام بود.

اراده

امام حسین (علیه السلام) در روز عاشورا می فرمود:

(فَاِنّ نَهْزِمَ فَهَزَّ امُونُ قِدْماً وَ اَنْ نَهْزِمَ مَهْزّ مِينَا)

ما با این نیروی کم در مقابل دشمن قوی اقدام به جنگ می کنیم. اگر پیروز شویم تازگی ندارد و اگر کشته شویم، دنیا می داند که ما مغلوب نشده ایم. بدن های ما در زیر سم اسبها لگد مال می شود ولی در ارادهٔ ما خللی وارد نمی گردد.

اراده سفر

امام حسین (علیه السلام) پس از مطالعهٔ همهٔ نامه های گروه های اعزامی از کوفه (برای دعوت به امر حکومت) بپاخاست، غسل کرد و دو رکعت نماز بین رکن و مقام ابراهیم خواند و سپس از خدا طلب خیر کرد، و آن گاه فرستادگان مردم کوفه را جمع و خطاب به آن ها اظهار کرد:

من جدّم رسول خدا (صلی الله علیه و آله) را در خواب دیدم که مرا به کاری امر فرمود و من هم اکنون به دنبال همان کار (سفر به سوی عراق) هستم. خدا برای من خیر و نیکی خواسته است که او صاحب اختیار آن است، و بر آن قدرتمند است.

اربعین

چهل، چهلم، در فرهنگ اسلامی و در معارف عرفانی، عدد چهل (اربعین) جایگاه خاصّی دارد. چلّه نشینی برای رفع حاجت یا رسیدن به مقامات سلوک و عرفان معروف است. مانند: حفظ کردن چهل حدیث، اخلاصِ چهل صباح، کمال عقل در چهل سالگی، دعا برای چهل مؤمن، چهل شب چهارشنبه و ...

در فرهنگ عاشورا، اربعین به چهلمین روز شهادت حسین بن علی (علیه السلام) گفته می شود که مصادف با روز بیستم ماه صفر است. از سنّت های مردمی، گرامی داشت چهلم مردگان است که به یاد عزیزِ فوت شده خویش، خیرات و صدقات می دهند و مجلس یاد بود بر پا می کنند. در روز بیستم صفر نیز شیعیان، عظیم ترین مراسم سوگواری را در کشورها و شهرهای مختلف به یاد عاشورای حسینی برپا می کنند و همراه با دسته های سینه زنی و عزاداری به تعظیم شعائر دینی می پردازند. در شهر کربلا، اربعین حسینی عظمت و شکوه خاصّی دارد و دسته های عزادار، مراسمی پرشور برپا می کنند.

در نخستین اربعین شهادت امام حسین (علیه السلام)، جابر بن عبدالله انصاری و عطیّه عوفی به زیارت تربت و قبر سیدالشهدا موفق شدند. بنا بر برخی نقل ها، در همان اربعین، کاروان اسرای اهل بیت (علیهم السلام) در بازگشت از شام و سر راه مدینه، از کربلا گذشتند و با جابر دیدار کردند. البته برخی از مورّخان هم آن را نفی کرده و نپذیرفته اند. از جمله مرحوم محدّث قمی در منتهی الامال دلایلی ذکر می کند که دیدار اهل بیت از کربلا در اربعین اوّل نبوده است. عضی از علما نیز در این باره تحقیق مبسوط و مستقلّی انجام داده اند که منتشر شده است. به هر حال، تکریم این روز

و احیای خاطره غمبار عاشورا، رمز تداوم شور عاشورایی در زمان های بعد بوده است. در تاریخ انقلاب اسلامی ایران نیز، سنّت احیای اربعین تأثیر مهمّی در شورش گسترده شهرها داشت و در چهلم شهدای حادثه قم (در تاریخ ۱۹ دی ۱۳۵٦ ش) مردم مسلمانِ تریز قیام کردند و شهید دادند. در اربعین شهدای تبریز، شهرهای دیگر مجلس یادبود گرفتند و تظاهرات کردند و همین گونه اربعین ها به هم وصل شد و سراسر ایران به نهضت پیوست تا آن که انقلاب اسلامی در ۲۲ بهمن سال ۱۳۵۷ ش به پیروزی رسید. این به برکت الهام گیری از

فرهنگ شهادت و ایثار خون بود که ملّت قهرمان ایران، از عاشورا گرفت. اربعین، تداوم عاشورا بود و ذِکر رسالتِ بازماندگان پس از «خون» و «شهادت».

ازد

نام یکی از قبایل مشهور بزرگ عرب که ابتدا در یمن می زیستند، سپس به مکان های مختلف پراکنده شدند و گروهی به عراق آمدند که به آنان «ازدالعراق» گفته می شد و ساکن کوفه شدند.

ص: ٤٦٣

انصار شاخه ای از همین قبیله اند. تعدادی از شهدای کربلا نیز از این قبیله بودند.

استرجاع

در اصطلاح، این کلمه عبارت انالله و انا الیه راجعون گفته می شود (ما برای خداییم و به سوی او باز می گردیم) و کسی که با مصیبتی یا خبر مرگی مواجه شود، آن را بر زبان جاری می کند و از این که بازگشت همه به سوی خداست، بر داغ خویش یا دیگری تسکینی می دهد. درباره استرجاع هنگام مصیبت، احادیثی است، از جمله امام باقر (علیه السلام) فرمود: (مامِنٌ مُؤْمِنٌ یُصابُ بِمُصِیبَةٍ فِی الدُّنیا فَیَستَرجِعُ عِنْدَ مُصِیبَتِهِ وَ یَصْبِرُ حِینَ تَفْجَأُهُ اَلْمُصِیبَةُ الاغفِر اَللَّهُ لَهُ مَا مَضَی مِنْ ذُنُوبِهِ اِلاّ الکبائِرُ الَّتی اَوْجَبَ اللَّهُ عَلَیْهَا النَّار.)

یعنی: هیچ مؤمن مصیبت زده ای در دنیا نیست که هنگام مصیبت، انالله و اناالیه راجعون گوید و بر مصیبتِ ناگهانی شکیبا باشد، مگر آن که خداوند گناهان گذشته اش را می بخشاید، جز گناهان کبیره که خداوند بر آن ها وعده دوزخ داده است.

امام حسین (علیه السلام) بارها در راه کربلا و در خود کربلا و عاشور این جمله را بر زبان راند. از جمله هنگام شنیدن خبر شهادت مسلم بن عقیل در منزلگاه زَرود، و نیز شبی که در قصر بنی مقاتل منزل کرده بودند، علی اکبر این جمله را مکرّر از پدر شنید. چور علّت آن را پرسید، سیّدالشهدا فرمود: در خواب دیدم که صدایی می گوید: این قافله به سوی مرگ می رود ... پیش از آن در مدینه نیز هنگام گفت و گو با مروان حکم، امام حسین (علیه السلام) ضمن بیان فاجعه بار بودن خلافت یزید، انالله و انا الیه راجعون گفت.

این اعتقاد، یعنی «از اویی و به سوی اویی» هم زندگی را بر انسان آسان می سازد و از بند تعلّقات می رهاند، هم مرگ را هموار و پذیرفتنی می کند و او را به منزلگاه ابدی مشتاق می سازد و تنها نفس های مطمئنّه در برابر مصیبت ها و داغ شهیدان آرامش دارند و مرگ را کوچیدن به خانه همیشگی و جوار خدا می دانند.

استغاثه

وقتی که تمام یاران و اصحاب امام حسین (علیه السلام) شهید شدند، امام (علیه السلام) یکّه و تنها به عرصه میدان پا نهاد و با صدای بلند همهٔ آنان را خطاب کرد:

هان ای مسلم بن عقیل، و ای هانی بن عروه، و ای حبیب بن مظاهر، و ای زهیر بن قین، و ای یزید بن مظاهر، و ای یحیی بن کثیر، و ای هلال بن نافع، و ای ابراهیم بن حصین، و ای عمیر بن مطاع، و ای اسد کلبی، و ای عبدالله بن عقیل، و ای مسلم بن عوسجه، و ای داوود بن طرماح، و ای حرّ ریاحی، و ای علیّ اکبر، ای قهرمانان راستین، و ای سواران میدان پیکار، چرا هنگامی که صدایتان می زنم پاسخ نمی دهید؟ و وقتی شما را فرا می خوانم گویی نمی شنوید؟ شما خوش خفته اید، ای

کاش بیدار می شدید تا حمایت قهرمانانه خویش را از پیشوایتان از سر بگیرید. اینان بانوان حرم پیامبر خدا هستند که از فقدان شما رنگ چهره هایشان به زردی گراییده است، پس ای بزرگ مردان، از خوابتان برخیزید و از حریم پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) در برابر بیدادگران رذل و دَدمنش جانانه دفاع کنید. چه باید کرد؟ که همه کشته شدید و روزگار خیانتکار به شما نیرنگ زد، و گرنه شما از دعوت من سرباز نمی زدید، و از یاری من روی برنمی گرداندید، ما اکنون در مصیبت شما ناله می زنیم و به زودی به شما می پیوندیم. پس همه ما از خداییم و همه به سوی او باز می گردیم.

استقبال

هنگامی که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) در میان اصحاب نشسته بود، هرگاه حسین (علیه السلام) می آمد آن حضرت سخن را قطع می نمود و بر می خاست و از او استقبال می کرد و بر دوش مبارک می گرفت و آن گاه او را در دامان خود می نشانید.

اسرارالشهادة

نام کتابی در مقتل شهدای کربلا و حادثه عاشوراست که فاضل دربندی (متوفی: ۱۲۸٦) آن را نگاشته است. محقّقان برخی مطالب آن را ضعیف می دانند

اسوه های عدالت

عدل، واژه ای است مقدّس با مفهومی گسترده که یکی از کاربردهای آن عبارت است از عدالت اجتماعی. بر هر جامعه ای که خورشید عدالت نتابد، آن جامعه رایحه سعادت را استشمام نخواهد کرد. به همین جهت، یکی از تکیه گاه های مهمّ تبلیغات انبیای الهی و پیشوایان دینی، دعوت به عدل و قسط است. قرآن کریم در مواضع بسیاری این واژه و مشتقّات آن را به کار برده و ثمرات آن را تبیین فرموده است.

در پناه عدالت است که ضعیفان از تجاوز و بیداد زورمندان

ایمن و حقوق مظلومان از دستبرد ظالمان محفوظ می ماند و عدالت است که به فرد فرد جامعه، اعم از فقیر و غنی، آرامش و امنیّت می بخشد.

یکی از اهداف مهمّ نهضت عاشورا احیای عدالت اجتماعی و نابودی جور و ستم بود. همین عدالت خواهی و ظلم ستیزی باعث شد که نه تنها مسلمانان بلکه اکثر آگاهانِ به تاریخ از هر ملّت و مذهب، این حرکت بی نظیر انسانی را بستایند و نهضت آفرینان کربلا را به عنوان الگوها و اسوه ها و شهیدان راه عدالت و شرافت بپذیرند. رهبر بزرگوار و شجاع نهضت عاشورا نیز در سخنان خود بر آن تکیه کرده و مقدّس ترین خون ها را در راه حیات حقّ و عدالت نثار فرموده است.

صاحب نظران دریافته اند که هر ملّتی بی حکومتِ عدل، محکوم به نابودی و فناست و یکی از بزرگ ترین امتیازات اسلام، اقامه عدل و بیزاری از ظلم و بیدادگری است.

اشک

پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) به امام حسین (علیه السلام) می فرمود: (یَا عَبْرَةُ کُلُّ مؤمن) یعنی: ای اشک دیدهٔ هر مؤمن.

اصحاب

خداوند به امام حسین (علیه السلام) یارانی عنایت فرموده که به هیچ یک از امامان و پیامبران چنین اصحابی عنایت نفرموده است، چنان که خود در خطبهٔ شب عاشورا فرمود:

اما بعد، (فانی لاَ اِعْلَمُ اِصْحَاباً أَوْفَی وَ لاَ خَیْراً مِنْ اصْحَابِي وَ لاَ اَهْلِ بَیْتٍ ابرُو لاَ اِوْصِلَ مِنْ اَهْلِ بَیْتِي) . یعنی: من هرگز اصحابی بهتر و با وفاتر از اصحاب خودم سراغ ندارم، و هرگز اهل بیتی نیکوکارتر و با ایثار تر از اهل بیت خودم نمی دانم.

اصحاب کساء

منظور از اصحاب کساء علی و فاطمه و حسن و حسین و پیامبر اکرم (صلوات الله علیهم اجمعین) هستند. که حدیث کساء در شأن ایشان است.

اصطلاحات تعزیه

ابن سعد خوان، کسی است که گفته های عمر بن سعد را در تعزیه می خواند. ابلق پر زیبا و بلندی که در تزیین به کار می رود و از طاووس یا کرکس یا لک لک است.

اسباب مجلس، وسایلی که برای برگزاری یک مجلس تعزیه ضروری است.

اسلحه پوشی شمر، اصطلاحی است که درباره شمر به کار می رود. در زمانی که هنوز تعزیه آغاز نشده است و او لباس های خصوص خود را می پوشد و اشعاری به تناسب می خواند تا ضمناً مجلس هم آماده شود.

اشقیاخوان، به کسانی گویند که در تعزیه نسخه اشقیا را در دست دارند و نقش آنان را ایفا می کنند.

آقا، در تعزیه هایی که پیغمبر (صلی الله علیه و آله) است منظور ایشان هستند و در غیر آن امام حسین (علیه السلام).

امام بیمار، مراد امام زین العابدین (علیه السلام) است. امام خوان، مراد شخصی است که نقشی از اهل بیت را داراست و بیشتر برای مردان به کار می رود و خاصه کسی که نقش امام حسین (علیه السلام) را داراست.

انبیاخوان، همانانی هستند که نسخ تعزیه ائمه یا اهل بیت را می خوانند.

بانی، برپای دارنده تعزیه و کسی که بنابر نیّت و خواست و نیاز نذر یا دستور او مجلس برپا می شود و همه هزینه ها را می پردازد و اجرت تعزیه خوانان را نیز می دهد.

بچه خوان، تعزیه خوانانی را گویند که نقش بچه ای یا نوجوانی را در تعزیه بر عهده دارند مانند سکینه خوان یا قاسم خوان.

بِرده، تکیه، حسینیه، میدانی که برای تعزیه خوانی استفاده می شود.

بیاض، دفتری که چند مجلس تعزیه و بعضی اوقات نوحه یا ادعیه در آن نوشته می شود و معمولاً جلد چرمی دارد و با قطع جیبی از ته به هم دوخته شده است.

پیش خوانی، نوحه ای را گویند که قبل از آغاز تعزیه، تعزیه خوانان می خوانند و در حقیقت زمینه مجلس را برای اجرای تعزیه کاملاً مهیّا می کنند.

پیش واقعه، قطعاتی بوده است که بعضی از گروه های تعزیه خوان در بعضی از نقاط با استفاده از یک واقعهٔ اصلی اجرا می کردند، به نحوی که به نمایش کامل تعزیه منجر شود.

تعزیه خوان، کسانی بوده اند که در تعزیه نقشی بر عهده داشته اند. آنان را شبیه خوان نیز می گویند.

ص: ٤٦٥

تعزیه دوره، در بعضی از نقاط، به ویژه در روز عاشورا که تماشاچیان دور تا دور میدان نشسته بودند، تعزیه خوانان به صورت گروه های مختلف هر کدام یک تعزیه را با سرعت اجرا می کردند و زنجیروار از برابر تماشاچیان می گذشتند. این تعزیه را تعزیه دوره می گفتند.

تعزیه گردان، کارگردان برگزاری تعزیه است. نسخهٔ اصلی تعزیه که نسخه گردان نیز می گویند و نوبت ها روی آن نوشته شد در دست اوست.

حرّخوان، کسی که نقش حرّ را در تعزیه داراست. حّرخوان معمولاً رشید، بلند بالا، خوش اندام با صدایی رسا و گیر است.

خرگاه، محلی که چندین چادر در آن جا برپا شود، مانند خیمه گاه حسین (علیه السلام) در کربلا.

زینب خوان، کسی که در تعزیه نقش حضرت زینب را دارد.

شام غریبان، غروب روزهای ۱۱ و ۱۲ و ۱۳ محرم است که در کربلا همه چیز پایان یافته و بر خیمه گاه حسین (علیه السلام) و حسینیان سکوت و سیاهی و دود و بوی خون حاکم است.

شبیه، کسانی که در تعزیه نقش مؤثر دارند.

علی اکبرخوان، کسی که در تعزیه نقش جناب علی اکبر را داراست و باید جوان، بلند بالا و خوش صدا و خوش سیما باشد.

قاسم خوان، کسی که در تعزیه، نسخهٔ قاسم را در دست دارد و تعزیه او را می خواند.

قتلگاه، مقتل، محل کشته شدن و خاصّه دربارهٔ محل شهادت امام حسین (علیه السلام) و یارانش در روز عاشورا در کربلا به کار برده می شود.

کتل، اسبی است که با پارچه مشکی که بر زین و گردنش افکنده اند تزیین شده و نیز به حجله گاه قاسم با پارچه مشکی هم گفته می شد.

گوشه، مراد گوشه ای از واقعه صحرای کربلا از یک تعزیه کامل است.

مخالف خوان، کسانی که در تعزیه نقش مخالفان خاندان رسالت را بر عهده دارند، مانند شمر.

مظلوم خوان، آنانی که نقش ائمه و خاندان رسول اکرم و حسین (علیه السلام) را بر عهده دارند.

مو آلف خوان، تعزیه خوانانی که نقش اعضای خاندان رسول و ائمه را بر عهده دارند.

ناظم البکاء، کسی که در تهیه مجلس و تهیه وسایل و لباس و اسباب صحنه تعزیه گردان را یاری دهد و گاه تعزیه گردان نیز خود اوست.

نوحه گرفتن، نوحه ای که در آغاز تعزیه، تعزیه خوانان می خوانند.

اعتکاف

در روایات وارد شده است که زیارت کننده قبر حسین (علیه السلام) ثواب دو ماه اعتکاف و روزه را در مسجدالحرام دارد.

اعلی علّیین

منقول است که به سبب منزلت والای امام حسین (علیه السلام)، نام زائر آن حضرت را در «اعلی علّیین» می نویسند.

افق

بعد از شهادت سالار شهیدان تا هفت روز افق سرخ بود. شب ها نیز آسمان از کران تا کران به رنگ خون بود. ابن عساکر این حادثه را از پنج طریق نقل کرده است.

اقامت

راویان حدیث نقل کرده اند که هر یک روز اقامت زائر حضرت سیدالشهدا (علیه السلام) معادل هزار ماه است.

امام باره

امام باره، همان حسینیّه یا عزاخانه است.

امامت

در قرآن، و در سوره احزاب آیه ٦، آمده است:

(وَ أُولُو اَلاِرْحَامِ بَعْضُهُمْ اَوْلَى بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اَللَّهِ.)

یعنی: خویشاوندان، برخیشان سزاوارترند به برخی در کتاب خدا.

امام صادق (علیه السلام) فرمود: بعد از امام حسن و امام حسین (علیهما السّلام)، امامت هرگز به دو برادر نمی رسد، پس از دوران علیّ بن الحسین (علیه السلام) امامت جز در میان فرزندان و فرزندان آنان نباشد. (یعنی پشت به پشت از پدر به پسر رسد). هم چنین در قرآن و در سوره زخرف آیه ٢٨ آمده است:

(وَ جَعَلَهَا كَلِمَةً بَاقِيَةً فی عقبه)

ص: ٤٦٦

و او آن را کلمه ای پاینده در نسل های بعد از خود قرار داد.

امیرالمؤمنین (علیه السلام) در حدیثی فرمودند: و این آیه درباره ما نازل شده است یعنی: امامت در نسل حسین (علیه السلام) تا روز قیامت پاینده است.

امان

فرماندار مکّه به محدودهٔ مسئولیّت خود حساس بود. پس از آن که در ملاقات حضوری با امام کاری از پیش نبرد، نامه ای به امام حسین (علیه السلام) نوشت و در آن نامه به پند و اندرز پرداخت که امام با یزید صلح کند و از تحرّکات سیاسی در مکّه دست بردارد. امام در پاسخ او نوشت:

اگر با نوشتن این نامه می خواهی نسبت به من نیکی کنی و پیوند دوستی برقرار نمایی، خدا تو را در دنیا و آخرت پاداش نیکو عطا فرماید. زیرا همانا کسی که مردم را به خدا خواند و عمل صالح انجام داد، دشمنی با خدا نکرده است و کسی که گفت من از مسلمانان هستم و بهترین امان، امان خداست، و ایمان به خدا نیاورد، از خدا نمی ترسد. از خدا ترسیدن او را می طلبم که مایه امان ما در آخرت و در نزد خود باشد.

امانات

امام حسین (علیه السلام) به هنگام خروج از مدینه، وصیت نامه ها، و کتب فراوانی که در اختیار او بود و دیگر امانت ها را به یکی از همسران رسول خدا (صلی الله علیه و آله)، امّ سلمه، سپرد و فرمود:

هرگاه بزرگترین فرزندان نزد تو آمدند این امانت ها را که به تو سپردم به آنان واگذار. هم چنین در قرآن و در سوره نساء آیه ۵۸ آمده است:

(انّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الاَمَانَاتُ الي اَهْلُهَا.)

خداوند شما را امر می کند که امانت ها را به صاحبانش رد کنید.

امام صادق (علیه السلام) در تفسیر این آیه شریفه فرمود: «امام نمی میرد تا امام بعد از خود را بشناسد و به او وصیّت کند.» امام حسین (علیه السلام) نیز در روز عاشورا قبل از این که به فیض شهادت نائل شود، امامت و امانات امامت را به فرزند گرامیش حضرت علی بن الحسین (علیه السلام) واگذار کرد.

امان نامه

امان دادن یعنی کسی را در کَنَف حمایت خود گرفتن. «امان نامه» یا خطّ امان، نامه ای است که در ضمن آن زنهار و امان دهند. در فرهنگ عرب، امان دادن نیز مثل «جوار» و پناه دادن، سبب مصونیت جانی شخص امان یافته می شد. به امانی که می دادند، حتّی نسبت به دشمن خویش، پایبند بودند و نقض آن را ناجوانمردی و نشانه فرومایگی می دانستند. به همین خاطر، امام حسین (علیه السلام) در نامه اعتراض آمیزی که به معاویه نوشت و او را به خاطر کشتن حجر بن عدی ملامت کرد، از جمله بر این نکته تأکید کرد که با آن که به او امان داده بود، او را کشت. به مسلم بن عقیل نیز پس از درگیری تن به تن در میدان و کوچه های کوفه امان دادند. امان دهنده، محمد بن اشعث بود. امّا به امان وفا نشد و او را نزد ابن زیاد بردند و سرانجام به قتل رساندند. قبل از روز عاشورا هم وقتی شمر پشت خیمه اصحاب امام آمد و عباس و برادرانش را این گونه صدا زد: خواهرزادگان ما کجایند؟ عباس و جعفر و عثمان (فرزندان امیرالمؤمنین (علیه السلام)) بیرون آمدند که: چه می خواهی؟ گفت: «اَنْتُمْ یَا بُنَيَّ اِخْتَی آمِنُونَ». شمر می خواست به بهای رها کردن حسین (علیه السلام) به عباس و برادرانش امان دهد. آنان نیز در پاسخ گفتند: لعنت خدا بر تو و امان تو باد. آیا به ما امان می دهی؛ در حالی که پسر پیامبر را امانی نیست؟ لَعَنَكَ اَللَّهُ وَ لَعَنَ اَمانَكَ، اُتْؤَمِنْنَا وَ اِبْنُ رَسُولِ اَللَّهِ لا اَمانَ لَهُ؟

ابو مخنف و دیگران گویند: هنگامی که ابن زیاد به پسر سعد نوشت که در قتل حسین (علیه السلام) تعجیل کن، عبدالله بن ابو محلّ بن حزام بن خالد بن ربیعة بن عامر وحیدی از جا برخاست و گفت: ای امیر، علی بن ابیطالب عمّه مرا که امّ البنین است تزویج نمود. از او چهار پسر آورد و این چهار پسر اکنون با حسین بن علی هستند. از تو خواستارم که نامهٔ امانی برای ایشان بنویسی. ابن زیاد قبول کرد و امان نامه ای نوشت. آن گاه آن را به عبدالله بن ابو محل داد و او نیز نامه را به پیکی داد که به کربلا برساند. وقتی که آن پیک نامه را تسلیم قمر بنی هاشم نمود، آن حضرت فرمود: (لَاحَاجَةَ لَنَا فِي امَانِكُمْ، اَمَانَ اَللَّهِ خَيْرٌ مِنْ اَمانِ اِبْنِ سَمیَة)، یعنی: به دایی ما بگو که نیازی به امان تو نداریم، امان خدا بهتر از امان فرزند سمیّه است!!

امّت بدکار

امام حسین (علیه السلام) در روز عاشورا خطاب به کوفیان فرمود:

ای امّت بدکار، چه بد کردید که به خاندان محمّد (صلی الله علیه و آله) پس از او جفا کردید. پس از من، از کشتن بندگان خدا هراسی ندارید،

ص: ٤٦٧

زیرا کشتن من کشتن آنان را بر شما آسان خواهد کرد. من از خدا امیدوارم که او در برابر خواری شما کرامت شهادت به من کند، و از راهی که گمان نمی برید، انتقام مرا از شما بگیرد.

امر به معروف

آیت الله مطهری دربارهٔ مسئله امر به معروف و نهی از منکر و رابطهٔ آن با قیام امام حسین (علیه السلام) می گوید: امر به معروف و نهی از منکر در مسائل بزرگ مرز نمی شناسد. هیچ چیزی، هیچ امر محترمی نمی تواند با امر به معروف و نهی از منکر برابری کند نمی تواند جلویش را بگیرد. این اصل دائر مدار این است که موضوع امر به معروف و نهی از منکر چیست! این جاست که می بینیم حسین بن علی، ارزش امر به معروف و نهی از منکر را چقدر بالا برد. همان طور که اصل امر به معروف و نهی از منکر، ارزش نهضت حسینی را ... بالا برد، نهضت حسینی نیز ارزش امر به معروف و نهی از منکر را بالا برد. چون حسین بن علی فهماند که انسان در راه امر به معروف و نهی از منکر به جایی می رسد که مال و آبروی خودش را باید فدا کند. ملامت مردم را باید متوجّه خودش کند همان طور که حسین کرد. احدی نهضت حسینی را تصویب نمی کرد. البتّه در سطحی که آن ها فکر می کردند، درست هم فکر می کردند، ولی در سطحی که حسین بن علی فکر می کرد، ما ورای حرف آن ها بود.

اباعبدالله در چنین جریانی ثابت کرد که به خاطر امر به معروف و نهی از منکر، به خاطر این اصل اسلامی می توان جان داد، عزیزان داد، مال و ثروت داد، ملامت مردم را خرید و کشید. چه کسی

توانسته است در دنیا به اندازهٔ حسین بن علی به اصل امر به معروف و نهی از منکر ارزش بدهد؟ معنی نهضت حسینی این است که امر به معروف و نهی از منکر آن قدر بالاست که تا این حد در راه آن می توان فداکاری کرد.

امر خداوند

در روز عاشورا، امام حسین (علیه السلام) نماز صبح را با یاران خود به جماعت خواند و آن گاه خطاب به یاران و اصحاب فرمود:

خداوند به کشته شدن من و شما رضایت داده است، پس بردبار و شکیبا باشید.

امیدوار

وقتی که امام حسین (علیه السلام) جناب مسلم بن عقیل را به سوی عراق اعزام نمود به او فرمود:

من تو را به سوی کوفه می فرستم و این ها که می بینی نامه های کوفیان است، و زود است که خداوند آن چه را دوست دارد و خشنود است در کار تو انجام دهد، و من امیدوارم تا من و تو در جایگاه شهیدان باشیم، حرکت کن به برکت خدا تا وارد کوفه شوی. پس از ورود به شهر کوفه در خانه مطمئن ترین افراد وارد شو و مردم را به پیروی از من فراخوان و آن ها را از فرزندان ابوسفیان پرهیز ده، پس اگر دیدی مردم بر بیعت من اتفاق نظر دارند زود به من اطلاع ده، تا طبق گزارش تو عمل کنم اگر خدای بزرگ بخواهد.

انبیا

حضرت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمود: کربلا سرزمینی است که انبیا و اوصیا (علیهم السّلام) در آن جا با یکدیگر ملاقات کرده اند. آن سرزمین را «عمورا» خوانند، و تو ای حسین عزیزم، در آن جا به شهادت خواهی رسید.

انتخاب

امام حسین (علیه السلام) در حساس ترین لحظات وقایع عاشورا که در محاصره کامل قرار داشت به آزادی و آزادگی یاران خود می اندیشید و آنان را در انتخاب، آزاد گذاشته بود و فرمود: ای مردم، هر کدام از شما که می تواند بر تیزی شمشیر، و ضربات نیزه ها صبر کند با ما قیام کند و گرنه از میان ما بیرون رود و خود را نجات دهد.

انتخاب راه

پس از آن که امام حسین (علیه السلام) خبر شهادت مسلم و هانی و قیس و عبدالله بن بقطر را شنید، در منزلگاه زباله به پاخاست و با صدای بلند فرمود:

به نام خداوند بخشنده مهربان، پس از ستایش پروردگار، همانا خبر دردناک کشته شدن مسلم بن عقیل و هانی بن عروة، و عبدالله بن بقطر به ما رسید که پیروان ما را در کوفه خوار کردند. هر کس از شما می خواهد باز گردد، از طرف ما نکوهش نخواهد شد. ای مردم، هرکس از شما که می تواند بر زخم شمشیرها و ضربت نیزه ها بردبار باشد با ما بماند و گرنه از ما فاصله بگیرد.

ص: ٤٦٨

انتقام

پس از واقعه هولناک حرّه (مسلم بن عقبه) فرمانده نیروهای شام، سرهای کشته شده گان مردم مدینه را برای یزید به شام فرستاد، همین که سرها را جلوی یزید نهادند گفت: لَيْتٍ اِشْيَاخِي بِبَدْرٍ شَهِدُوا، ای کاش اجداد من که در بدر کشته شدند، حاضر می بودند و می دیدند چگونه از پیامبر انتقام گرفتم.

اندوهگین

در خبر است که هرگاه پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) حسین (علیه السلام) را اندوهگین می دید گریان می گشت و همه به گریهٔ پیامبر محزون می شدند.

اندیشه مرگ

امام حسین (علیه السلام) فرمود:

اگر مردم مرگ را درست درک می کردند و به آن می اندیشیدند، آن گونه که باید و شایسته است، هر آینه دنیا خراب می شد.

انسانیت

آیت الله مطهری درباره شخصیت اخلاقی امام حسین (علیه السلام) بیان می کند: وقتی انسان حسین را با آن صفات و خصایل (عالی انسانی) می شناسد می بیند حق است و سزاوار است که نام او تا ابد زنده بماند، چون حسین مال خود نبود، خود را فدای انسان، اجتماع انسانی، مقدّسات بشری، توحید و عدالت کرد. از این جهت افراد بشر همه او را دوست می دارند. وقتی انسان، دیگری را می بیند که در او هیچ چیزی از خودِ فردی وجود ندارد و هر چه هست شرافت و انسانیّت است، او را با خودش متّحد و یکی می بیند.

انقلاب اسلامی

آیت الله مطهری درباره ماهیت قیام عاشورا نکاتی را بیان می کنند و آن را انقلابی فراگیر برای تمامی نسل ها و در تمام اعصار می دانند: آیا جریان امام حسین (علیه السلام) یک انقلاب انفجاری و یک انفجار بود؟ یک کار ناآگاهانه بود؟ آیا به این صورت بود که در فشارهای خیلی زیادی که از زمان معاویه و بلکه از قبل از آن بر مردم و خاندان امام آورده بودند، دورهٔ یزید که رسید، دیگر اصلاً حوصله امام حسین سر آمد و گفت هر چه باداباد، هر چه می خواهد بشود!! العیاذ بالله. گفته های خود امام حسین – که نه تنها از آغاز این نهضت، بلکه از بعد از مرگ معاویه شروع می شود – نامه

هایی که میان او و معاویه مبادله شده است، سخنرانی هایی که در مواقع مختلف ایراد کرده است، از جمله آن سخنرانی معروفی که در منی صحابهٔ پیغمبر را جمع کرد، و حدیثش در تحف العقول هست و خیلی مفصّل است و خطابه بسیار غرّایی است نشان می دهد که این نهضت در کمال آگاهی بوده، انقلاب است امّا نه انفجار. انقلاب هست ولی انقلاب اسلامی نه انفجار.

انگشتری

امام صادق (علیه السلام) می فرماید: به هنگام ظهور قائم (علیه السلام)، آن حضرت انگشتری را به امام حسین (علیه السلام) تقدیم می کند. احتمالاً منظور از این انگشتری، انگشتری حضرت سلیمان است که از مواریث امامت است و طبق روایات فراوان در نزد حضرت ولیّ عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) و به هنگام ظهور در محضر آن حضرت خواهد بود.

انگیزه قیام

امام حسین (علیه السلام) به هنگام حرکت از مدینه در وصیت نامه خویش انگیزهٔ قیام خود را که امر به معروف و نهی از منکر و مبارزه با مفاسد وسیع و نابسامانی های ضد اسلامی و ضد انسانی حکومت یزیدی بود، بیان می کند و می فرماید:

اگر آنان از من تقاضای بیعت هم نکنند من باز هم باز هم آرام و ساکت نخواهم نشست، زیرا اختلاف من با دستگاه خلافت تنها بر سر بیعت با یزید نیست که با سکوت آنان در موضوع بیعت، من نیز سکوت اختیار کنم وظیفه من است که در راه اصلاح این مفاسد امر به معروف و نهی از منکر و احیای قانون جدم رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و زنده کردن راه و رسم پدرم علی (علیه السلام) و بسط عدل و داد بپاخیزم و ریشه این نابسامانی ها را که خاندان بنی امیه است قلع و قمع نمایم و همهٔ جهانیان بدانند که حسین جاه طلب نبود، طالب مقام و ثروت نبود، شرور، مفسد و اخلالگر نبود.

اولاد حَرّه

یزید بن معاویه در سال دوم حکومت غاصبانه خویش، حادثه اسف بار حرّه را به وجود آورد. در این سال، یزید مرد بی رحمی به را به نام مسلم بن عقبه با سپاهی بزرگ به سمت حرم پیامبر، مدینه طیّبه، روانه کرد. سپاه شام با مردم مدینه به فرماندهی عبدالله بن

ص: ٤٦٩

حنظله در نزدیکی مدینه (حرّه) درگیر شدند. در هنگام درگیری، مردم مدینه شکست خوردند. سپس لشکر شام وارد مدینه شد، حرمت حرم پیامبر را رعایت نکردند و با اسب ها داخل آن روضهٔ منوّره شدند و جولان دادند. آن قدر از مردم مدینه کشتند که مسجد پر از خون شد. اسب های ایشان در آن روضهٔ بهشتی روث و بول کردند؟ تنها از سرشناس ها هفتصد نفر کشته شدند و اما شمار کشته ها به ده هزار تن رسید. آن گاه فرمانده سپاه شام تا سه روز اموال و نوامیس مردم مدینه را بر لشکر خود مباح نمود. سپاه بی حیای شام به غارت و حتک نوامیس مسلمانان پرداختند و فرزندانی که از این واقعه متولد شدند به اولاد حرّه معروف اند.

اوّل کشته

روز عاشورا پس از حملات طرفین و پیشقدمی اصحاب و شهادت یکایک آنان، نوبت به جانبازی اقوام و خویشان امام (علیه السلام) رسید. اول کسی که از بنی هاشم شهید شد، حضرت علی اکبر (علیه السلام) بود، چنان که در زیارت ناحیه می خوانیم: (اَلسَّلاَمُ عَلَی اَوْلِ قَتِیلٍ مِنْ خَیْرُ نَسْلِ سَلِیلٍ مِنْ سُلاَلَةِ اِبْرَاهِیمُ اَلْخَلِیلِ.)

اولیای امر

در قرآن و در سوره نساء، آیه ٥٩، آمده است:

(اطِیعُوا اَللَّهَ وَ اِطَّیعُو اَلرَّسُولَ وَ اَوْلَی اَلاَمْرِ مِنْکُمْ)

از خدا و رسول و از اولیای امر خود فرمان برید.

ابوبصیر گوید: از امام صادق (علیه السلام) دربارهٔ این قول خدای عزّوجلّ پرسیدم، فرمود: این آیه درباره علیّ بن ابیطالب و حسن و حسین (علیهم السّلام) نازل شده است (زیرا در آن زمان همان سه نفر از ائمه حاضر بودند).

اولین تیر

در صبح عاشورا عمر بن سعد پیش آمد و تیری به سوی لشکر امام حسین (علیه السلام) پرتاب کرد و گفت:

در نزد عبیدالله بن زیاد شهادت دهید، من اول کسی بودم که تیر به سوی حسین پرتاب کردم.

اولین خطبه ابن زیاد در کوفه

پس از آن که حمد و سپاس خدا را به جای آورد، گفت:

اما بعد، امیرالمؤمنین - که خداوند کار او را اصلاح کند - قلمرو شما را به من سپرد. مرا به انصاف با مظلوم شما و بخشش به محروم شما و نیکی به شنونده و مطیع شما و خشونت با فریبکار و سرکش شما فرمان داد. من در میان شما امر او را اجرا می کنم و پیمان او را تنفیذ می نمایم. من برای نیکوکاران و مطیع شما، هم چون پدر مهربان هستم. شمشیر تازیانه من برای کسی است که دستور مرا اطاعت نکند و با پیمان من مخالف باشد. مردم باید از نافرمانبرداری من بر جان خود بترسند که کردار به کار آید نه گفتار.

سپس از منبر پایین آمد و با فرمانی مردم و جاسوسان را در تنگنای شدید گذاشت و به آنان گفت:

برای من نام بیگانگان و آنان که تحت پیگرد امیر یزید هستند و افراد یاغی و آنان که با مکر و حیله خیال تفرقه و اغتشاش دارند، همه را بنویسید. هر که این نام ها را بنویسد از مجازات ما در امان است. اگر کسی نام افراد را گزارش ندهد، باید ضامن شود که از آن ها مخالفتی سر نزند. اگر این کار را نکند، پناه اسلامی را زایل کرده و مال و خونش را حلال نموده است. هر رئیسی که خواسته امیرالمؤمنین را بداند و بشناسد ولی به ما اطلاع ندهد، او را در خانه اش دستگیر و ریاست او را لغو می کنیم و او را به عُمان الزّاره (منطقه ای بسیار گرم در عمّان کنونی) می فرستیم.

اهل بیت (علیهم السلام)

خاندان، دودمان، آل محمّد و عترت. منظور، دودمان پاک رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و اصحاب کساء و ذریّه پیامبر اسلام است و در حادثه عاشورا، امام حسین (علیه السلام) و برادران و خواهران و فرزندان و بستگانش که از نسل پیامبر اکرم بودند و در کربلا حضور داشتند، اهل بیت محسوب می شوند که پس از شهادت آن امام، به اسارت رفتند.

محبّت ورزیدن به اهل بیت پیامبر، سفارش خدا و رسول است. در قرآن کریم، اجر رسالت پیامبر، مودّت با اهل بیت دانسته شده است: (قُلْ لاَ اِسْئَلْکُمْ عَلَیْهِ اَجْراً اِلاّ اَلْمَوَدَّةُ فِي اَلْقُرْبَی.) و جایگاهشان در هدایت امّت و نجات پیروان، چون کشتی نوح به حساب آمده است. ابوذر از رسول خدا نقل کرده که فرمود: (اِنَما مَثَلُ اَهْلِ بَیْتِی فِیکُمْ کَمَثَلِ سَفِینَةِ نُوحٍ مَنْ دَخَلَهَا نَجَا وَ مَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا غَرِقَ.)

طبق روایات، اطاعت ائمه فرض است و مودّتشان لازم و نافرمانی آنان گناه است و هر که با محبّت آنان بمیرد، شهید مرده

است. ولایت آنان فریضه است و عامل قبولی اعمال و جواز عبور از صراط. دشمنشان دشمن خداست. ابوبصیر، از امام صادق (علیه السلام) پرسید: آل محمّد چه کسانی هستند؟ فرمود: ذرّیه و نسل او. پرسید: اهل بیت محمّد کیانند؟ فرمود: امامانی که اوصیای اویند. پرسید: عترت او چه کسانند؟ فرمود: اصحاب عبا.

اهل بیت، به منزله رابطِ حیاتبخش بین ما و خدایند، که اگر این رابطه قطع شود، ارتباطمان با خدا قطع شده است. در تعلیم و تبیین معارف دین هم این نقش را دارند و شناخت قرآن و درک حقایق آن را باید از آنان آموخت که علمشان از سوی خداوند است و پروردهٔ خانه وحی و وارثان علوم پیامبرند. شفاعت و توسّل، به دست آنان و به آنان انجام می گیرد و زدودن تحریف از چهره دین و مقابله با بدعت ها از رسالت های آنان است.

ایثار

از بارزترین مفاهیم و درس های عاشورا، «ایثار» است. ایثار یعنی فداکاری و دیگری را بر خود مقدّم داشتن و جان و مال خود را فدای چیزی برتر از خویش کردن. در کربلا، فدا کردنِ جان در راه دین، فدا کردن خود در راه امام حسین (علیه السلام)، به خاطر حسین، تشنه جان دادن و ... دیده می شود. امام حسین (علیه السلام) جان خود را فدای دین می کند، اصحاب او، تا زنده اند، نمی گذارند کسی از بنی هاشم به میدان رود. تا بنی هاشم زنده اند، آسیبی به حسین (علیه السلام) نمی رسد. شب عاشورا که امام، بیعت را با آنان لغو می کند که جان خویش را نجات دهند، یکایک بر می خیزند و اعلام فداکاری می کنند و می گویند: زندگی پس از تو را نمی خواهیم و خود را فدای تو می کنیم. وقتی مسلم بن عوسجه بر زمین می افتد، در آخرین لحظات به حبیب بن مظاهر وصیّت می کند که تا زنده ای مبادا دست از یاری امام حسین برداری، جانت را فدای او کن. برخی از یاران امام حسین، هنگام نماز ظهر، جان خویش را سپر تیرهای دشمن می کنند و امام نماز می خواند. عباس (علیه السلام) با لب نشنه وارد فرات می شود و چون می خواهد آب بنوشد، یاد لب های

تشنهٔ حسین و اطفال افتاده، آب نمی نوشد و به خویش نهیب می زند که آیا آب می نوشی، در حالی که حسین (علیه السلام) تشنه و در آستانه مرگ است؟

زینب، برای نجات جان امام سجاد (علیه السلام)، خویش را به خیمه آتش گرفته می زند. وقتی هم که در مجلس یزید، فرمان می دهند که امام سجاد (علیه السلام) را بکشند. زینب جان خویش را سپر بلا قرار می دهد. این که کسی حاضر باشد جان خویش را فدای جان دیگری و فدای مکتب کند، نشانه ایمان و الا به آخرت و بهشت و پاداش الهی است. امام حسین نیز در آغاز حرکت به کربلا، فرمود هر که آماده است جان خویش را در راه ما نثار و ایثار کند، با ما حرکت کند: مَنْ كَانَ بَاذِلاً فِينَا مُهْجَتَهً ... فَلْيَرْحَلْ مَعَنَا ... همین نگیزه بود که نوجوانی چون حضرت قاسم را وا می داشت که روز عاشورا خطاب به امام حسین (علیه السلام) بگوید: (رُوحِي لِرُوحِكَ اَلْفِدَاءُ وَ نَفْسِي لِنَفْسِكَ اَلْوِقَاءَ) جانم فدای جانت. در زیارت عاشورا نیز به صفت ایثار یاران حسین (علیه السلام) تصریح شده است: (اَلَّذِينَ بَذَلُوا مُهَجَهُمْ دُونَ اَلْحُسَيْنِ (علیه السلام)) یعنی: آنان که از جان و خون خویش در راه حسین (علیه السلام) گذشتند.

ص: ٤٧١

ب

باب الصّغیر

به معنای در کوچک. مقبره ای است در دمشق که گویند سر مطهّر حضرت عباس و علیّ اکبر (علیه السلام) و حبیب بن مظاهر در آن جا مدفون است. بعضی هم گفته اند که مدفن هفده سر از سرهای شهدای کربلا است. ضریحی بر آن ساخته اند و نام تعدادی از شهدای کربلا را بر آن نقش زده اند. برخی قبر عبدالله بن جعفر (همسر زینب کبری) را هم آن جا می دانند. مؤلّف اعیان الشیعه، دفن سرهای آن سه بزرگوار را در آن محل پذیرفتنی می داند و می گوید: چون سرها را به شام بردند این

طرف و آن طرف گرداندند و هدف یزید که اظهار پیروزی و نیز خوار کردن صاحبان آن ها بود، چون این کار انجام شد، طبیعی است که همان جا دفن شده باشد و محلش محافظت شود.

باب حطّة الخطایا، نک: زینب (سلام الله علیها)

باد سرخ

در اخبار آمده است که به هنگام شهادت سالار شهیدان، بادهای سرخ وزیدن گرفت، هوا تیره و تار شد، به طوری که کسی چیزی نمی توانست ببیند.

بار ذلّت

آن گاه که خویشاوندان و برادران امام حسین (علیه السلام) نسبت به بیعت یزید با نگرانی صحبت می کردند و می گفتند: اگر بیعت نکنی، خاندان ابوسفیان تو را به قتل خواهند رساند. امام در پاسخ آن ها فرمود:

پدرم از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) خبر کشته شدن خویش و هم چنین خبر کشته شدن مرا نقل کرد، و در نقل خویش این جمله را اضافه فرمود که قبر من در نزدیکی قبر او خواهد بود. آیا تو گمان می کنی چیزی را می دانی و من از آن بی اطلاع هستم؟ ولی به خدا قسم که من هیچ گاه زیر بار ذلت نخواهم رفت و در روز قیامت، مادرم، فاطمه زهرا (سلام الله علیها)، از آزاری که فرزندانش از امت پدرش دیده اند به پدر خویش شکایت خواهد کرد و کسی که با اذیت فرزندان فاطمه زهرا (سلام الله علیها) موجب رنجش خاطر او شده باشد داخل بهشت نخواهد شد.

بازار شام

بازاری است واقع در شهر دمشق، که نزدیک مسجد جامع شهر بوده است. بقایای آن را امروز «بازار حمیدیّه» می نامند. معروف است که پس از حادثه عاشورا، ابن زیاد خاندان حضرت سیدالشهدا را

اسیر و آنان را از کوفه به شام گسیل کرد. یزید دستور داد تا شهر شام را آینه بندی و چراغانی کنند و خاندان امام حسین (علیه السلام) را در کوچه و بازار بگردانند. از جمله جاهایی که اسیران را عبور دادند، همین بازار شام بود که برای دیدار اسرای خاندان نبوّت (علیهم السلام)، جمعیّت زیادی در دو طرف بازار صف کشیده بودند. این بازار امروزه حدود پانصد متر طول و ده متر عرض دارد و در دو طبقه است و تاریخ بنای آن به عصر عثمانی می رسد ... آغاز بازار شام، خیابانی عریض، واقع در غرب بازار و پایان آن محوطهٔ مقابل مسجد اموی است ... فاصله آخرین ستون تا محوطهٔ مقابل در غربی مسجد اموی حدود سی متر است و ظاهراً اسرای خاندان عصمت و نبوت از همین درب اصلی مسجد اموی وارد مسجد شدند.

ص: ٤٧٢

بازگشت

در قرآن، و در سوره انعام، آمده است:

(ثُمَّ رَدُّوا اِلَی اَللَّهِ مَوْلِیهِمْ اَلْحَقُّ الاّ لَهُ اَلْحَکمُ وَ هُوَ اِسْرَعِ اَلْمُحَاسَبِینَ.)

یعنی: سپس (تمام بندگان) به سوی خدا که مولای حقیقی آن هاست باز می گردند، بدانید که حکم و داوری مخصوص اوست و او سریع ترین حسابگران است.

امام صادق (علیه السلام) فرمود: «مروان بن حکم وارد مدینه شد و بر تخت نشست. یکی از غلامان امام حسین (علیه السلام) آن جا بود. [مروان] گفت: «به سوی خدا که مولای حقیقی آن هاست باز می گردند [بدانید که حکم مخصوص اوست] و او سریع ترین حسابگران است. امام حسین (علیه السلام) به غلامش فرمود: مروان هنگام ورود چه گفت: غلام آن چه را دیده بود تعریف کرد. امام حسین (علیه السلام) فرمود: آری به خدا من و دوستانم به بهشت باز می گردیم و او و دوستانش به سوی آتش.

باطل گرایان

در قرآن، و در سوره یونس آیه ۷۲، آمده است:

(ثُمَّ لاَ یَکُنْ اِمْرُکُمْ عَلَیْکُمْ غُمَّةً ثُمَّ اِقْضُوا اِلی وَ لاَ تَنْظُرُونَ.)

یعنی: تا امر بر شما پوشیده نباشد و دربارهٔ من هر اندیشه باطل دارید به کار برید.

در صبح روز عاشورا (قبل از جنگ) امام حسین (علیه السلام)، به کوفیان عتاب و خطاب کرد، امّا ایشان سخنان آن حضرت را هیچ انگاشتند. سپس امام (علیه السلام) این آیه شریفه را قرائت فرمود.

باکیة، نك: زینب (سلام الله علیها)

بالا سر

یا «بالای سر» قسمتی از قبر که طرف سر میّت قرار می گیرد. محوطه ای از حرم نزدیک به بالای سر امام، در مقابل پایین پا. از آداب و مستحبّات زیارت امام حسین (علیه السلام) ایستادن بر بالای سر آن حضرت و زیارت خواندن و نماز گزاردن است.

بالین

در احادیث و اخبار نقل شده است که هرگاه یکی از اصحاب امام حسین (علیه السلام) بر زمین می افتاد فریاد می زد: یَا اِباعبْداللَّهِ اِدْرِکْنِي. آن گاه آن حضرت بر بالین ایشان حاضر می گشت و آنان را به بهشت بشارت می داد.

بانی

پایه گذار، مؤسّس. در فرهنگ عاشورا و مراسم سوگواری، کسی که بر پای دارنده مجلس عزا یا تعزیه و روضه و سخنرانی برای امام حسین (علیه السلام) و دیگر معصومین است. بانی مجلس معمولاً

بنا به نذر و نیاز یا از روی عشق و علاقه این کار را می کند و متکفّل خرج و هزینه پذیرایی و اجرت روضه خوان و تعزیه خوان و واعظ و محلّ برگزاری جلسه می شود. به مؤسّس مسجد و حسینیّه هم بانی گفته می شود. رسم است که واعظ و مدّاح، بانی مجلس را یاد و دعا کند.

بدون حساب

هنگامی که حضرت امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) برای رفتن به جنگ صفین به سرزمین کربلا رسید، امام کفی از خاک کربلا را گرفت سپس بویید و فرمود:

خوشا به حال تو ای خاک، مردانی از تو محشور می شوند که بدون حسابرسی وارد بهشت می گردند.

برادران مُسلم

پس از اتمام حجّت امام حسین (علیه السلام) با همراهان و آزادگذاشتن مردم در کناره گیری یا تداوم راه، که بسیاری فرار را بر قرار ترجیح دادند، امام خطاب به برادران مسلم بن عقیل فرمود:

ای فرزندان عقیل، شهادت مسلم، خانواده شما را کافی است. من شما را رخصت دادم که به سوی خانه های خود بروید.

فرزندان آزاد مرد عقیل به پاخاستند و گفتند یا اباعبدالله، تو را رها کنیم و به کجا برویم؟ مردم چه خواهند گفت؟ و ما در جواب مردم چه بگوییم؟ به مردم بگوییم که امام و رهبر و بزرگ خود را در میان دشمنان تنها گذاردیم و با تیری یا شمشیری از او دفاع نکردیم؟ سوگند به خدا، چنین نخواهیم کرد بلکه جان و مال و زن و فرزندان خود را فدای تو می کنیم.

بردگان

از واقعه حرّه، نیروهای اموی از مردم مدینه برای یزید بیعت گرفتند که همگی بردگان او باشند، اگر خواست آن ها را به بردگی

ص: ٤٧٣

بگیرد و اگر خواست آزاد کند، و مردم مدینه در حالی که اموالشان غارت و خون هایشان ریخته شده و به ناموسشان تجاوز شده بود همگی (جز امام زین العابدین و اهل بیت پیامبر) با این شرط بیعت کردند.

برکات

علیّ بن اسباط که در عهد امام رضا و امام جواد (علیه السلام) می زیست و نجاشی مقدّم رجالیّون، او را توثیق نموده و در حقّش فرموده: از موثّق ترین مردم و از راستگوترین آنان است در کتاب نوادر از گروهی از اصحاب امامیّه نقل می کند: چون خبر شهادت جانگداز حضرت اباعبدالله الحسین (علیه السلام) در اقطار و اکناف جهان منتشر شد، زنان عقیم از چهار گوشهٔ جهان به سوی مرقد مطهّر آن حضرت سرازیر شدند و تعداد آن ها به صد هزار نفر رسید که همهٔ آن ها از برکات قبر شریف آن حضرت بچّه دار شدند. حاج میرزا مهدی حائری تأکید می کند که این واقعه در سال شهادت امام حسین (علیه السلام) روی داده است.

بستان ابن معمّر

نام محلّ و نخلستانی است که دو وادی «نخله یمانی و نخله شامی» در آن جا به هم می پیوندد و متعلّق به عمر بن عبیدالله بن معمّر بود و مردم آن جا را بستانِ «ابن عامر» گویند. نام منزلی است که امام حسین (علیه السلام) هنگام حرکت از مکّه به سوی کوفه، در آن جا فرود آمده، سپس به تنعیم رفته است.

بستن آب

شیوه ناجوانمردانه تشنه نگه داشتن حریف در جنگ، برای از پا در آوردن او. در حادثه کربلا، سپاه عمر سعد به دستور ابن زیاد، از رسیدن آب به خیمه گاه امام حسین (علیه السلام) جلوگیری کردند. از روز هفتم محرّم، عمر سعد کسی را به نام عمرو بن حجاج با پانصد سوار بر شریعه فرات مأمور کرد. آنان فرات را در محاصرهٔ خویش قرار دادند و سه روز مانده تا شهادت امام حسین (علیه السلام)، نگذاشتند اصحاب او از فرات آب بردارند. این کار که به تشنگی امام و اصحاب و فرزندانش در روز عاشورا انجامید، از سوزناک ترین حادثه های کربلا بود و امام و یاران و اطفالش لب تشنه ماندند.

بسطان

نام منزلی از منزلگاه های کوفه به طرف مکّه. در اطراف کوفه و از آنِ طایفه ای از بنی اسد است. امام حسین (علیه السلام) در مسیر خویش به کوفه، از این منزلگاه هم گذشته است. در آن جا قصری و مسجدی و آب و آبادی بود که کاروانیان برای استراحت توقف می کردند.

بشارت

امام حسین (علیه السلام) در ظهر روز عاشورا خطاب به اصحاب خود فرمود:

ای یاران من، اینک درهای بهشت به روی شما باز شده که نهرهایش جاری و درختانش سبز و پرمیوه و قصرهای آن زینت شده و حوری های بهشت متوجه شما هستند و اینک رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و شهیدان راه الهی منتظر ورود شما هستند و قدوم شما را به هم دیگر مژده می دهند. پس بر شماست که از دین خدا و رسولش حمایت و از حرم پیامبر دفاع کنید.

بصره

یکی از شهرهای مهمّ و بزرگ و بندری عراق در کنار اروند رود (شط العرب) و نزدیک خرمشهر است و کشتزارها و نخلستان های بسیار دارد. معنای لغوی بصره، «زمین سخت»، «سنگلاخ و پر

سنگریزه» است. نام قدیمی آن منطقه، خریبه، تَدمُر و مؤتفکه بوده است. به کوفه و بصره، «عراقین» هم می گفتند. بصره در سال چهاردهم هجری، در زمان عمر بن خطاب بنا شد. بنای آن شش ماه قبل از کوفه بود. مدّتی هم پایتخت امویان شد. لقب های «قبّة الاسلام» و «خزانة العرب» هم به آن داده اند.

علی (علیه السلام) در زمان خلافت خویش با شورشیان بصره جنگید و آن درگیری به «جنگ جمل» شهرت یافت. در نهج البلاغه، در موارد متعدّدی امیرالمؤمنین بصره و مردم آن را مَذّمت کرده است، از جمله: (لَعَنَكَ اللَّهُ، یا انتِنَ الاَرضُ تُراباً وَ اسرَعْها خَرَاباً وَ اِشْدّهَا عَذَاباً، فِيكَ اَلدَّاءُ اَلدَّوَیّ. قیل: مَا هُوَ یَا اَمِیرَ اَلْمُؤْمِنِینَ؟ قال: کَلاَمُ اَلْقَدْرِ اَلَّذِی فِیهِ اَلْفِرْیَةُ عَلَی اَللَّهِ سُبْحَانَهُ وَ بُغْضُنَا اَهْلَ اَلْبَیْتِ وَ فِیهِ سَخَطُ الله وَ سَخَطِ نَبِیِّهِ وَ کَذِبُهُمْ عَلَیْنَا اَهْلَ اَلْبَیْتِ وَ اِسْتِحْلاَلُهُمُ اَلْکَذِبَ عَلَیْنَا.) که نشان دهندهٔ تفکرات انحرافی و موضعگیری های مخالف با اهل بیت است. بصره در آغاز مرکز طرفداران عثمان بود، ولی پس از خلافت علی (علیه السلام) مرکز تشیّع شد، امّا هم چنان کسانی در آن جا نسبت به آل علی، عناد داشتند.

ص: ٤٧٤

امام صادق (علیه السلام) در حدیثی فرموده است: پس از کشته شدن حسین بن علی (علیه السلام) همه چیز و همه کس بر آن حضرت گریست، مگر سه چیز: بصره، دمشق و آل حکم بن عاص. و این کلام علی (علیه السلام) معروف است که به ابن عباس، والی آن حضرت در بصره، نوشت: (اِعْلَمْ اَنَّ اَلْبَصْرَةَ مَهْبِطُ اِبْلِیسَ وَ مَغْرِسُ اَلْفِتَنِ ...) یعنی: بدان که بصره، فرودگاه شیطان و کِشتگاهِ فتنه هاست.

در نهضت عاشورا، امام حسین (علیه السلام) به شش نفر از شخصیت های بصره نامه نوشت و آنان را به یاری خویش برای گرفتن حق، دعوت کرد. این شش نفر که هر کدام، رئیس گروهی بودند، عبارت بودند از: مالک بن مسمع، احنف بن قیس، منذر بن جارود، مسعود بن عمرو، قیس بن هیثم

و عمر بن عبیدالله. سلیمان غلام امام حسین، مأمور رساندن این پیام بود. برخی از اینان، به امام جواب سرد دادند، برخی فرستاده امام را نزد ابن زیاد فرستادند. از شخصیت های بصره، یزید بن مسعود به ندای امام لبّیک گفت و با تشکیل جلسه، قبایل عرب را به یاری آن حضرت دعوت کرد آنان نیز خوشحال شدند و اعلام حمایت کردند. در پی آن، نامه ای به امام نوشت و اعلام هرگونه حمایت و یاری کرد. ولی نامه، روز عاشورا وقتی به دست امام حسین (علیه السلام) رسید که اصحاب و یارانش شهید شده بودند. از سوی دیگر، یزیدبن مسعود وقتی آماده یاری امام شده بود که خبر شهادت آن حضرت به بصره رسید. یزید بن نبیط بصری نیز به اتّفاق دو پسر و غلامش به ندای امام لبّیک گفتند و خود را به مکّه رساندند و از آن جا همراه امام به کربلا آمدند و شهید شدند. گرچه برخی از شهدای کربلا از شیعیان بصره بودند، بصره در مجموع، موضع

شایسته ای در برابر اباعبدالله (علیه السلام) و نهضت او نداشت. سابقه اش نیز در حمایت از اهل بیت، خوب نبود.

بطلة کربلا، نک: زینب (سلام الله علیها)

بطن العقبه

منطقه ای بین راه حجاز و کربلاست.

قافلهٔ امام حسین (علیه السلام) پس از حرکت از منزل زباله به منزل دیگری به نام بطن عقبه وارد شد و بنابر نقل ابن قولویه از امام صادق (علیه السلام) و هم چنین بنا به نقل محدّثان و مورّخان دیگر، حسین بن علی (علیه السلام) به مناسبت خوابی که در این منزل دیده بود خطاب به یاران و اصحابش چنین فرمود: من درباره خودم هیچ پیش بینی نمی کنم جز این که به قتل خواهم رسید؛ زیرا در عالم رؤیا دیدم که سگ های چندی به من حمله نمودند و بدترین و شدیدترین آن ها سگی سیاه و سفید بود.

در این منزلگاه عمرو بن لوذان، پیرمردی از بنی عکرمه، با امام (علیه السلام) ملاقات نمود. از حضرت درخواست کرد و قسم داد که به کوفه نرود؛ چرا که رفتن به کوفه، رفتن به سوی نیزه ها و شمشیرهای برنده است.

امام حسین (علیه السلام) فرمود:

(یَا عَبْدَ اَللَّهِ اِنَّه لَیْسَ یَخْفَی عَلَی الرَّای مَا رَایَتْ وَ لَکِنَّ اللَّهَ لا یُغْلَبُ عَلَی امْرِهِ. وَ اللَّهُ لا یَدْعُونّی حَتَّی یَسْتَخْرِجُوا هَذِهِ اَلْعَلَقَةَ مِنْ جوفی فاذا فَعَلُوا سَلَّطَ اَللَّهُ عَلَیْهِمْ مَنْ یُذِلُّهُمْ حَتَّی یَکُونُوا اذلَّ فرق اَلامْم.) یعنی:

ای عبدالله، مطلب بر من پوشیده نیست. چیزی بر امر خداوند غالب نیست. به خدا سوگند مرا نمی خوانند مگر آن که رگ حیاتم را قطع کنند و هرگاه این را انجام دهند، خداوند کسی را بر آنان مسلط می کند که خوارشان خواهد کرد، آن گونه که خوارترین گروه شوند.

بقعهٔ حضرت سیّدالشّهدا (علیه السلام)

بنای اوّل

بعد از شهادت حضرت سیّدالشّهدا (علیه السلام) (در زمان بنی امیّه) سایه بانی بر قبر مطّهر حضرت و مسجدی کنار آن درست شد.

هارون الرّشید آن بنا را خراب و درخت سدری که نشانه ای برای زائران بود قطع کرد و چندین مرتبه دستور داد زمین کربلا را شخم زدند و به آن جا آب ببندند. در حالی که پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) قطع کننده درخت سدر را لعن نموده بودند.

بنای دوم

در زمان خلافت مأمون عبّاسی برای امام حسین (علیه السلام) حرمی ساخته شد و زائران رسماً به زیارت قبر مطّهر آن حضرت می رفتند، تا در سال ۲۳۲ ق که متوکّل به خلافت رسید، او هم در پانزده سال خلافتش، هفده مرتبه دستور داد قبر منّور حضرت سیّدالشّهدا (علیه السلام) را خراب کردند، شخم زدند، و آب بستند و به خیال خود بقعه را منهدم کرد و اثری از آن باقی نگذاشت و مأموری یهودی گذاشت تا کسی نتواند به زیارت رود.

وقتی زائری را می گرفتند، می کشتند، یا دار می زدند، یا دست

ص: ٤٧٥

و پای او را قطع می کردند. و نیز در زمان متوکّل، آن چه در حرم بود، تاراج کردند و به یغما بردند.

در سال ٢٤٧ ق متوکّل، در حضور درباریانش به حضرت امیر (علیه السلام)، و حضرت فاطمه زهرا (سلام الله علیها)، وقیحانه جسارت نمود. متنصر، پسر متوکّل در مجلس حضور داشت، و از جسارت پدرش بسیار متأثر شد، دستور داد شبانگاه متوکّل را با وزیرش، فتح بن خاقان کشتند.

بنای سوّم

در سال ٢٤٧ ق. به دستور منتصر عبّاسی، حرم مطّهر حضرت سیّدالشّهدا (علیه السلام) ساخته شد، و علاقمندان، از اطراف و جوانب به زیارت آن حضرت مشّرف می شدند و این بنا تا سال ۲۷۳ ق باقی بود. در همان سال در حالی که زوّار مشغول زیارت بودند، سقف حرم مطّهر فرو ریخت و بسیاری کشته شدند، این قضّیه در زمان معتضد، فرزند معتمد، اتّفاق افتاد.

بنای چهارم

از سال ۲۷۳ تا ۲۸۳ ق به مدّت ده سال، حرم مطهّر سقف نداشت. تا این که، محمد بن زید حسنی، معروف به «داعی صغیر» در زمان معتضد عبّاسی، از طبرستان، به زیارت نجف اشرف و کربلا

مشرف شد، و حرم حضرت امیر (علیه السلام) و حرم حضرت امام حسین (علیه السلام) را بازسازی نمود و بر روی آن دو قبر مطهّر ضریح فولادی قرار داد.

بنای پنجم

در سال ۳٦۳ ق طائع عبّاسی به خلافت رسید. در زمان خلافتش، عضدالدّوله دیلمی بر بغداد مسلّط شد و مدّت پنج سال بر عراق حکومت کرد، ضمناً به زیارت عتبات مقدّسه رفت و دستور داد در سال ۳٦۹ ق دو حرم مطّهر را در نجف و کربلا مرمّت و بازسازی نمودند.

بنای ششم

در سال ٤۰۷ ق یکی از شب ها به علّت افتادن شمع های روشن، پرده های حرم مطّهر آتش گرفت. سپس در تمام بارگاه امام حسین (علیه السلام) آن چه بود، سوخت و با خاک یکسان شد. و در همان سال (ابو محمد بن سهلان) وزیر (بویه) حرم مطّهر را تجدید بنا نمود تا این که در سال ٥۲٦ ق مستر شد عبّاسی حرم را تاراج و غارت نمود و از کربلا خارج شد.

بنای هفتم

تا سال (٥۷٥ ق) بنای ابو محمّد بن سهلان باقی بود، و ناصر عبّاسی به خلافت رسید. در سال ٦۲۰ ق. دستور داد حرم مطّهر سیّدالشّهدا (علیه السلام) را توسعه دهند و بازسازی کنند.

بنای هشتم

در سال ٦٥٦ ق دولت بنی العبّاس، پس از ٥۲٤ سال حکومت سقوط کرد، و هلاکوخان مغول وارد عراق شد. دولت او هم سقوط کرد و بعد سلاطین شیعه محمود غازان و محمّد خدابنده و فرزندش بهادر خان خدماتی به حرم سیّدالشّهدا و هدایایی تقدیم کردند.

در سال ٧٦٧ ق دولت «جلایر» زمام امور را به دست گرفت. اویس و دو فرزندش، بنای حرم مطهّر را تکمیل نمودند.

در قرن هشتم سلاطین دولت قراقوینلو به نام های: ١) قرایوسف بن قرا محمّد، ٢) اسکندر، ٣) میرزا جهانشاه، ٤) حسنعلی شاه، خدمات فراوانی به حرم مطهّر سیّدالشّهدا (علیه السلام) نموده و هدایای ارزشمندی تقدیم کردند.

در قرن نهم، در منطقه فرات، یاغیانی به نام: آل المشعشع قیام نمودند. آن ها معتقد بودند که علی (علیه السلام) خداست. رئیس آنان محمّد نام داشت. به نجف اشرف حمله نمودند، حرم مطهّر امیرالمؤمنین (علیه السلام) را آتش زدند و حجره های اطراف را خراب کردند. شش ماه تمام این شخص بارگاه مطّهر را آشپزخانه لشکر خود قرار داد و می گفت: علی (علیه السلام) خدا است و احتیاج به بارگاه ندارد!!

بعد از او، فرزندش علی بن محمّد بر ادّعاهای پدر افزود تا آن جا که خود ادّعای خدایی کرد و به عتبات مقدّسه جسارت نمود. حجّاج بیت الله را در نجف کشت و اموالشان را مصادره و غارت کرد. مردم نجف و کربلا را قتل عام، و بسیاری را اسیر کرد و با خود به بصره برد. این حادثه دلخراش در سال ٨٥٨ ق روی داد. و در سال ٩١٤ ق شاه اسماعیل صفوی آنان را تار و مار کرد و به قتل رسانید.

بقیّة الله

حضرت بقیّة الله، ارواحنا فداه، به هنگام ظهور پس از آن که دو بت

ص: ٤٧٦

قریش را دار می زند، داستان شهادت سالار شهیدان، کشتن اطفال، شهادت یاران و اسارت خاندانش را برای جهانیان بازگو می کند.

بلیغة، نک: زینب (سلام الله علیها)

بنی اسد

نام طایفه ای است که نزدیک کربلا ساکن بودند و فردای عاشورا، پس از رفتن سپاه عمر سعد، عدّه ای از آنان برای دفن اجساد مطهّر شهدای اهل بیت به کربلا آمدند و چون اجساد را نمی شناختند، متحیّر بودند. در آن هنگام، حضرت سجّاد (علیه السلام) آمد و پیکر اهل بیت و اصحاب را یک به یک به آنان شناساند و آنان در دفن شهدا، حضرت را یاری کردند و برای خویش، افتخار کسب نمودند. در دایرة المعارف تشیّع آمده است: «بنی اسد، نام تیره ای از قبایل عرب، از فرزندان اسد بن خزیمة بن مدرکه ... این قبیله توفیق و افتخار دفن پیکر مطهّر حضرت سیّدالشهدا (علیه السلام) و انصار آن حضرت را پس از واقعه کربلا در سال ٦١ ق داشتند. جمعی از اصحاب، علما، شعرا و زعمای امامیّه از این قبیله برخاسته اند. برخی از همسران پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) نیز از همین قبیله بوده اند، این قبیله در سال نوزدهم هجری از بلاد حجاز به عراق رفتند و در کوفه و غاضریّه از نواحی کربلا اقامت یافتند و از قبایل سلحشور عرب محسوب می گردند. هنگام بنای کوفه، این قبیله محلّه خاصّی را در جنوب مسجد کوفه به خویش اختصاص دادند. در سال ٣٦ هجری در جنگ جملّ با علی (علیه السلام) بیعت کردند و در

کنار آن حضرت جنگیدند. در عاشورای سال ٦١ ق به سه دسته تقسیم شدند: موافق با حضرت و مخالف و بی طرف. حبیب بن مظاهر، أنس بن حرث، مسلم بن عوسجه و قیس بن مسهّر، موقع بن ابی ثمامه بن خالد صیداوی از سران موافق بودند و حرملة بن کاهل اسدی، قاتل طفل شیرخوار، از سران مخالف بود. اکنون شیعیان با دیده احترام و محبّت به قبیله بنی اسد می نگرند.

بنی اسرائیل

در قرآن و در سوره بقره آیه ٤٩ آمده است:

(وَ اِذَّ نَجَّيْنَاكُمْ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَسُومُونَكُمْ سُوءَ العَذَابِ يُذَبِّحُونَ ابْنَاءَكُمْ وَ يَسْتَحْيُونَ نِسَاءَكُمْ وَ فِي ذالِكُم بَلاءٌ مّن رَّبِّكُم عَظِيمٌ.)

یعنی: (و به یاد آورید) آن زمان که شما را از چنگال فرعونیان رهایی بخشیدیم؛ که همواره شما را به بدترین صورت آزار می دادند: پسران شما را سر می بریدند و زنان شما را (برای کنیزی) زنده نگه می داشتند. و در این ها، آزمایش بزرگی از طرف پروردگارتان برای شما بود.

حضرت زین العابدین علیّ بن الحسین (علیهما السّلام) فرمود: ما در میان قوم خود هم چون بنی اسرائیل در میان خاندان فرعون گشته ایم که پسران ما را می کشند و زنان ما را زنده می گذارند!

بوی سیب

در چاووش خوانی های زائران کربلا می گفتند: «ز تربت شهدا وی سیب می آید». نیز معروف است کسانی که صبح زود به زیارت کربلا بروند. بوی سیب بهشتی استشمام می کنند. این سخن منشأ حدیثی دارد. در بحارالانوار چنین آمده است:

روزی امام حسن و امام حسین (علیه السلام) به حضور پیامبر رسیدند، در حالی که جبرئیل هم نزد رسول خدا بود. این دو عزیز، جبرئیل را به «دِحْیهٔ کلبی» تشبیه کردند و دور او می چرخیدند. جبرئیل هم چیزی در دست داشت و اشاره می کرد. دیدند که در دست جبرئیل یک سیب، یک گلابی و یک انار است. آن ها را به «حسنین» داد. آن دو خوشحال شدند و با شتاب نزد پیامبر دویدند. پیامبر آن ها را گرفت و بویید و فرمود: ببرید نزد پدر و مادرتان. آن دو نیز چنان کردند. میوه ها را نخوردند تا آن که پیامبر (صلی الله علیه و آله) هم نزد آنان رفت و همگی از آن ها خوردند، ولی هرچه می خوردند، میوه ها باز باقی بود. تا آن که پیامبر از دنیا رفت. امام حسین (علیه السلام) نقل می کند که در ایّام حیات مادرمان، فاطمه (سلام الله علیها)، تغییری در میوه ها پیش نیامد، تا آن که فاطمه از دنیا رفت. انار ناپدید شد و سیب و گلابی مانده بود. با شهادت علی (علیه السلام) گلابی هم ناپدید شد و سیب و گلابی به همان حالت باقی ماند. امام حسن (علیه السلام) مسموم و شهید شد

و سیب هم چنان باقی بود تا روزی که (در کربلا) آب را به روی ما بستند. من هرگاه تشنه می شدم آن را می بوییدم، سوز عطش من

تسکین می یافت. چون تشنگی ام شدّت یافت، بر آن دندان زدم و دیگر یقین به مرگ پیدا کرده بودم.

امام سجاد (علیه السلام) می فرماید: این سخن را پدرم یک ساعت قبل از شهادتش فرمود. چون شهید شد، بوی سیب در قتلگاه به مشام می رسید. دنبال آن گشتیم و اثری از سیب نبود، ولی بوی آن پس از حسین (علیه السلام) باقی بود. قبر حسین را زیارت کردم و دیدم بوی آن سیب از قبر او به مشام می رسد. پس هر یک از شیعیان ما که

ص: ٤٧٧

زیارت می کنند، اگر بخواهند آن را ببویند، هنگام سحر در پی زیارت بروند، که اگر مخلص باشند، بوی آن سیب را استشمام می کنند.

بی تابی

هر گریه و بی تابی در هر چیز مکروه است مگر گریه بر حسین (علیه السلام) که در آن پاداش می باشد.

بیضه

به معنای زمین سفید، هموار و بی گیاه.

نام یکی از منزلگاه های سر راه کوفه، که بین عُذَیب و واقِصه قرار داشته و متعلّق به بنی یربوع بوده است. در همین منطقهٔ وسیع امام حسین (علیه السلام) با سپاه کوفه برخورد کرد و خطبه معروف خویش را برای سپاه حرّ ایراد فرمود: (اَیُّهَا اَلنَّاسُ اَنَّ رَسُولَ اَللَّهِ (صلی الله علیه و آله) قَالَ مَنْ رَأَی سُلْطَاناً جَائِراً مُسْتَحِلاً لِحَرَامِ اَللَّهِ ...) و در همین جا بود که نافع بن هلال و بریر بن خضیر برخاستند

و ضمن خطابه هایی نصرت و حمایت خویش را از آن امام ابراز کردند. پس از آن، امام ندای «الرّحیل، الرّحیل» سرداد و به سوی عُذیب حرکت کرد.

بیعت

با مرگ معاویه در نیمه ماه رجب سال شصت هجری، یزید، پسر وی، به خلافت رسید و بلافاصله طی نامه هایی که به استانداران و زمامداران در نقاط مختلف نوشت، مرگ معاویه و جانشینی خویش را، که از دوران پدرش پیش بینی کرده و از مردم بیعت گرفته بود، به اطلاع آنان رسانید و در ضمن ابقای هر یک از آنان در پست خویش، دستور گرفتن بیعت مجدد را از مردم صادر نمود و نامه ای نیز به ولید بن عتبه که از طرف معاویه مقام استانداری مدینه را در اختیار داشت نامه ای به همان مضمون نوشت، ولی در نامهٔ کوچک دیگری نیز که به همراه همان نامه به وی ارسال کرد در بیعت گرفتن از سه شخصیت معروف که در دوران معاویه حاضر به بیعت با یزید نشده بودند تأکید نمود که خُذَالِحَسِینَ وَ عَبْدِاَللَّهِ بْنُ عُمَرَ وَ عَبْدِاللَّهِ بْنَ زُبَیْر اَخِذاً شَدِیداً لَیْسَتْ فِیهِ رُخْصَةٌ حَتَّی یُبَایِعُوا وَ اَلسَّلاَمُ. یعنی: در بیعت گرفتن از حسین و عبدالله بن عمر و عبدالله بن زبیر شدت عمل به خرج بده و در این باره هیچ رخصت و فرصتی به آنان مده.

ولید بن عتبه با رسیدن نامه در اول شب، مروان بن حکم استاندار سابق معاویه را خواست و با وی درباره نامه و فرمان یزید مشاوره نمود و او پیشنهاد کرد که هرچه زودتر این چند نفر را به مجلس خود دعوت کن و تا خبر مرگ معاویه در شهر منتشر نشده است از آنان برای یزید بیعت بگیر.

ولید در همین ساعت مأمور فرستاد تا این عده را برای طرح یک موضوع مهم و حساس به پیش خود دعوت کند. هنگامی که پیک ولید پیغام او را به امام حسین و ابن زبیر ابلاغ نمود آن دو با هم در مسجد پیامبر نشسته بودند و گفت و گو می کردند. ابن زبیر از این دعوت بی موقع و شبانه به هراس افتاد ولی امام قبل از ملاقات با ولید، موضوع را به ابن زبیر توضیح داد و چنین فرمود: (اَرَی اَنَّ

طَاغِيَتَهُمْ قَدْ هَلَكَ) [یعنی:] من فکر می کنم، طاغوت بنی امیّه (معاویه بن ابوسفیان) درگذشته است و منظور از این دعوت بیعت گرفتن برای پسر اوست.

آن گاه امام حسین (علیه السلام) به سی تن از یاران و نزدیک ترین افراد خاندانش دستور داد که خود را مسلح کنند و به همراه آن حضرت حرکت نمایند و در بیرون مجلس آماده باشند تا در صورت لزوم، از آن حضرت دفاع کنند. و همان طور که امام حسین (علیه السلام) پیش بینی کرده بود، ولید در ضمن این که مرگ معاویه را به اطلاع آن حضرت رسانید، موضوع بیعت یزید را طرح کرد. امام حسین (علیه السلام) در پاسخ وی فرمود: شخصیتی مانند من نباید مخفیانه بیعت کند و تو نیز نباید به چنین بیعتی راضی باشی و چون همهٔ مردم مدینه را برای تجدید بیعت دعوت می کنی ما نیز در صورت تصمیم در آن مجلس و به همراه و هماهنگ با سایر مسلمانان بیعت می کنیم؛ یعنی این بیعت نه برای رضای خدا بلکه برای جلب توجه مردم است که در صورت وقوع باید علنی باشد نه مخفیانه. ولید گفتار امام را پذیرفت و در بیعت گرفتن در آن موقع شب از خود اصراری نشان نداد. امام حسین (علیه السلام) چون خواست از مجلس خارج گردد، مروان بن حکم نیز که در آن مجلس حضور داشت، با ایما و اشاره این نکته را به ولید تفهیم نمود که اگر نتوانی در این موقع شب و مجلسی خلوت، از حسین بیعت بگیری دیگر نخواهی توانست او را وادار به

بیعت کنی مگر خون های زیادی بر زمین بریزد.

امام حسین (علیه السلام) با مشاهده این عکس العمل از مروان، به وی خطاب کرد و چنین فرمود: یابن الزرقا اَنْتَ تَقْتُلُنِی اَمْ هُوَ کَذَبْتَ وَ اُثْمَتْ؟ (یعنی) تو مرا می کشی یا ولید، دروغ می گویی و

ص: ۴۷۸

گناه می کنی؟

آن گاه ولید خطاب کرد و چنین فرمود: (اَیُّها الامِیرُ اَنَا اَهْلُ بَیْتِ النّبوّه...) ای امیر! (یعنی) ماییم خاندان نبوت و معدن رسالت، خاندان ماست که محل آمد و رفت فرشتگان و محل نزول رحمت خداست، خداوند اسلام را از خاندان ما شروع و افتتاح نموده است و تا آخر نیز همگام با خاندان ما به پیش خواهد برد. اما یزید، این مردی که تو از من توقع بیعت با او را داری مردی است شراب خوار که دستش به خون افراد بی گناه آلوده شده است. او شخصی است که حریم دستورات الهی را در هم شکسته است و علنی در مقابل چشم مردم مرتکب فسق و فجور می شود. آیا رواست من با چنین مرد فاسدی بیعت کنم. باید در این زمینه شما و ما آینده را در نظر بگیریم و خواهید دید که کدام یک از ما سزاوار و لایق خلافت و رهبری امت اسلامی و شایسته بیعت مردم است.

بیع تربت

امام صادق (علیه السلام) می فرماید: (مَنْ بَاعَ طِینَ قَبْرِ اَلْحُسَیْنِ (علیه السلام)، فَاِنَّهُ بیع لَحْمُ اَلْحُسَیْنِ (علیه السلام) وَ یَشْتَرِیهِ)، یعنی: هرکس که خاک قبر امام حسین (علیه السلام) را بفروشد در حقیقت گوشت بدن آن حضرت را خرید و فروش کرده است.

بی وفایی

از خصلت های مردم کوفه بوده است که هم با علی بن ابیطالب (علیه السلام) بی وفایی کردند، هم با امام مجتبی (علیه السلام) هم با مسلم بن عقیل و هم با سیدالشهدا بیعت کردند و پیمان شکستند. نامه دعوت نوشتند و تیغ کشیدند. این خصلت کوفیانه در ذهن دیگران مانده بود. هنگامی که امام حسین (علیه السلام) تصمیم گرفت به کوفه رود، افراد متعدّدی او را برحذر می کردند و بی وفایی اهل کوفه را یادآور می شدند. خود امام حسین (علیه السلام) نیز روز عاشورا به این عهدشکنی و بی وفایی آنان اشاره کرد و فرمود: «وای بر شما ای کوفیان، زشت باد کارتان، ما را به یاری فراخواندید، چون نزد شما آمدیم و ندایتان را پاسخ گفتیم، همان شمشیرها را که با ما هم قسم بود، به روي ما کشیدید ... (یا اَهْلَ الْکُوفَةِ! قُبْحاً لَکُمْ و تَرَحاً، بُؤْساً لَکُمْ وَ تَعْساً، اسْتَصْرَخْتُمُونَا والْهِین...) «کوفی»

در خاطره مردم هم ردیف با «بی وفا» بود. حضرت زینب (سلام الله علیها) نیز در خطبه اش در کوفه، به کوفیان چنین خطاب کرد: (یَا اَهْلَ اَلْکُوفَةِ یَا اَهْلَ اَلْخَتْلُ وَ اَلْغَدْرُ.) که اشاره به همان ریا، تزویر، نفاق و بی وفایی آن مردم بود. این ذهنیّت، هم چنان

باقی است.

ص: ٤٧٩

پ

پامنبری

از اصطلاحات مرثیه خوانی و عزاداری. دهخدا می نویسد: شاگرد روضه خوان که پیش از استاد، در پای منبر ابیاتی در مصائب اهل بیت خوانَد. روضه خوان که پای منبر ایستد و اشعار مصیبت خواند. آن که ... در فاصلهٔ فرود آمدن آخوندی از منبر و بر شدنِ آخوند دیگر، پای منبر ایستاده یا نشسته نوحه و اشعار مرثیه به آواز خواند. به جوان یا نوجوانی که شبکلاهی بر سر نهاده، در پای منبر می نشست و گاه گاهی صدا در صدای واعظ انداخته، یا سخنان او را زمزمه می کرد «پامنبری» گفته می شد. این افراد غالباً از فرزندان یا خویشان واعظ بودند که برای آمادگی فن سخنرانی به مجلس آورده می شدند.

پایین پا

قسمتی از قبر یا حرم که سمت پای مدفون قرار دارد، مکانی در حرم سیدالشهدا (علیه السلام) و نیز قسمتی از ضریح مطهّر که پای امام حسین (علیه السلام) رو به آن طرف است. قبر علی اکبر پایین پای امام حسین است و به همین سبب ضریح امام حسین (علیه السلام) شش گوشه دارد. پایین پا، زیارت مخصوصی دارد. هنگام زیارت، مستحب است پایین پا ایستادن و زیارت علی بن حسین را خواندن متن زیارت در کتب دعا موجود است.

پرچم

در نقل های تاریخی آمده است که پرچم حضرت عباس (علیه السلام)، پرچمدار کربلا، جزو اموال غارت شده ای بود که به شام بردند. در میان غنائم، وقتی که یزید چشمش به آن پرچم افتاد، عمیقاً آن را نگاه کرد. سؤال کردند: ای امیر، چه شده که این گونه شگفت زده و مبهوت شده ای؟ یزید گفت: این پرچم در کربلا به دست چه کسی بوده است؟ گفتند: به دست برادر حسین، که نامش عبّاس بود و پرچمداری سپاه امام حسین (علیه السلام) را بر عهده داشت. یزید گفت: تعجّبم از شجاعت این پرچمدار است! و گفت: می بینم که تمام قسمت های آن بر اثر اصابت سلاح ها آسیب دیده است، جز دستگیره آن که کاملاً سالم مانده.

پرچم

عَلم و بیرقی که به رنگ های مختلف، به ویژه رنگ سیاه، نشان گروه و هیئت خاصّی است. پرچم در گذشته اغلب در میدان های جنگ و لشکرها و گروه های نظامی به کار می رفته است. سپس هر جمعیتی به عنوان نشان خاص خود، عَلَمی مخصوص می افراشتند. در عزاداری اباعبدالله (علیه السلام) نقش پرچم سیاه، مهمّ است. در ایّام عزا و عاشورا، بر سر در خانه ها، مغازه ها و در معابر می زنند تا نشانه ایّام سوگواری باشد و تأثیر عاطفی خاصّی دارد. شکل های خاص علامات و کُتل در دسته های عزاداری، تحوّل یافته همان پرچم است که سنّت های خاصّی را همراه دارد.

پرده خوانی

نوحه خوانی براساس پرده ای که به دیوار نصب می کنند و روی آن تصاویری از چهره های خوب و بد در تاریخ اسلام، به ویژه حوادث مربوط به عاشوراست و نوحه خوان، طبق صحنه های تصویر، اشعار و مراثی را می خواند و مردم که اغلب پای دیوارها در کوچه ها و میادین یا تکیه ها پای صحبت و نوحه اش می نشینند، دور او جمع می شوند و می گریند و به پرده خوان، طبق نذر و نیاز خویش، کمک مالی می کنند. پرده خوانی، یکی از هنرهای

نمایشی و شرح حال و سیرهٔ اولیاءِ دین است که بر اساس تصاویر منقوش بر پرده های بزرگ، اجرا می شود. پرده خوان دهانی گرم و صوتی دلنشین دارد و همراه با خواندن، به تصاویر اشاره می کند.

شمایل نگاری و صورتگری مذهبی، خود را در پرده ها نشان می دهد. نوعی از نقاشی مذهبی در این پرده ها تجلّی می یابد. بر مبنای حوادث تاریخ اسلام، به ویژه وقایع کربلا، نقاشی های در هم و برهمی روی پرده کشیده می شود که عنوان «پرده نگاری» دارد. نگارگران پرده های مذهبی، عموماً با الهام از مقتل ها، صحنه ها را تصویر می کنند. نقّالانی هم با نصب آن ها بر روی دیوار و در حضور مردم، با دهانی گرم به تعزیه خوانی و پرده خوانی براساس حوادث به تصویر کشیده شده می پرداختند. محتوای این پرده ها اعمّ از دنیا و آخرت و بهشت و جهنّم و صالحان و شروران و حسینیان و یزیدیان بود. در این پرده ها، شمایل حضرت عباس با دستانی از بدن جدا، طفلان مسلم، خیمه های سوزان، قیام مختار، مجلس جنّ و انس، معراج پیامبر به همراه بُراق، کوثر، ضامن آهو و ... کشیده می شد و نقّالان پرده خوان با نثر و شعر، حوادث مربوط به آن ها را با صدا بازگو می کردند و حاضران نیز اشک می ریختند.

پسر رسول خدا

اَلسَّلاَمُ عَلَيْكَ يَابْنَ رَسُولِ اَللَّهِ

برترین سلام خدا بر تو ای پسر رسول خدا.

سلام هایی مشابه این سلام در ادعیّه و زیارات مختلفی آمده است که همگی بر این مطلب تأکید می کنند که حسین بن علی (علیه السلام) فرزند پیامبر است.

اشاره به زیارت ناحیّه مقّدسه

امام زمان حضرت بَقِيَّةُ اَللَّهِ اَلاَعْظَمُ اِرْوَاحُنَا لَهُ الفدا در بخش هایی از زیارت ناحیّهٔ مقدّسه، خطاب به جدّ بزرگوار خویش حضرت حسین بن علیّ بن ابیطالب، سیّدالشّهدا (علیه السلام)، می فرماید:

اَلسَّلاَمُ عَلَى اِبْنِ خَاتَمِ اَلاِنْبِيَاءِ

اَلسَّلاَمُ عَلَيْكَ يَابْنَ رَسُولِ اَللَّهِ

این سلام ها گویای این مطلب است که حسین (علیه السلام) فرزند رسول خداست.

حسین از من است

پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمود: (حُسَيْنٌ مِنِّي وَ اَنَا مِنْ حُسَيْنٌ) حسین از من است و من از حسینم.

به هنگام ولادت حسین (علیه السلام) پیامبر فرمود: ای اسماء بیاور سرم را، عرض کرد: هنوز پاکیزه اش نکرده ایم، فرمود: تو او را پاکیزه می کنی، خدایش پاک و پاکیزه فرموده.

امام حسین (علیه السلام) از هیچ بانویی شیر نخورده

امام حسین (علیه السلام) از هیچ بانویی شیر نخورده، و تغذیّه او را منحصراً سول اکرم (صلی الله علیه و آله) انجام می داد، به این طریق که هر روز رسول خدا می آمد و زبان مبارکش را در دهان امام حسین (علیه السلام) می گذاشت و او می مکید و سیر می شد. پس گوشت او از گوشت رسول خدا، و خونش از خون آن جناب بود.

چون دو سال از ولادت حسین (علیه السلام) گذشت، پیغمبر (صلی الله علیه و آله) به سفری رفت. پس روزی در اثنای راه ایستاد و فرمود: اَنالَلْهُ وَ اَنَا لَيهْ رَاجِعُونَ و گریست، چون از سببش سؤال کردند فرمود: جبرئیل مرا خبر داد از زمینی که نزد شطّ فرات است که آن را کربلا می گویند. فرزندم حسین (علیه السلام) در آن جا شهید می شود، و گویا من نظر می کنم به محلّ شهادتش و موضع دفنش،

و گویا نظر می کنم به اسیران که بر جحاز شتران سوارند و سر فرزندم حسین را از برای یزید ملعون هدیه می برند.

گاهی پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) گلوی مبارک فرزندش حسین (علیه السلام) را می بوسید و گریه می کرد، و گاهی بالای نافش را می بوسید و وگریه می کرد، و گاهی پیشانیش را، و گاهی دندان هایش را و گاهی تمام دنش را و گریه می کرد، حسین (علیه السلام) عرض می کرد، پدر چرا گریه می کنی؟ می فرمود: می بوسم جای شمشیرها را و گریه می کنم.

روزی پیغمبر (صلی الله علیه و آله) در مسجد نشسته بود و جمعی از قریش ارد شدند که ابن سعد نیز با ایشان بود. پس رنگ پیغمبر (صلی الله علیه و آله) متغیّر و حالش دگرگون شد. اصحاب از حال پیامبر سؤال کردند. فرمود به یاد آورم آن چه بر اهل بیت من وارد می شود و اوّل سری که بر نیزه می شود سر فرزندم حسین خواهد بود.

روزی پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله)، حسین (علیه السلام) را در کنار گرفت و فرمود: اباعبدالله، امر تو بر من بسیار گران می آید و همی بگریست، سپس فرمود: بر این فرزندم می گریم که او را گروهی از بنی امیّه که کافران و ستمکارانند می کشند.

حسین پاره ای از من است

در کتاب امالی صدوق دربارهٔ ابو عبدالله آمده است: همسایگان

ص: ٤٨١

[امّ ایمن] خدمت حضرت رسول آمدند و عرض کردند امّ ایمن شب تا بامداد همی گریست و هیچ از گریستن باز نایستاد. رسول خدا (صلی الله علیه و آله) شخصی فرستاد و امّ ایمن را آورد. فرمود: ای امّ ایمن خداوند نگریاند چشم تو را، همانا همسایگان تو به نزد من آمدنه و آگهی دادند که تو همه شب گریستی. آن چیست که ترا همی گریاند؟ عرض کرد: یا رسول الله، خوابی هولناک دیده

ام و همه شب می گریم. رسول خدا فرمود: خواب خویش را برایم بازگوی، چه خدا و رسول بر تعبیر آن داناتر است. گفت بر من سنگین است که از آن چه دیدم سخن بگویم. پیغمبر فرمود: تعبیر این خواب نه چنانست که تو دانسته ای، بازگوی. عرض کرد: چنان دیدم که بعضی از اعضای مبارکت در خانه من افتاده است. رسول خدا فرمود: آسوده باش ای امّ ایمن. همانا از فاطمه متولّد می شود حسین (علیه السلام) و تو پرستار او خواهی بود و حسین پاره ای از اعضای من است در خانه تو.

پیراهن

امام حسین (علیه السلام) وارث پیراهن قهرمان توحید، حضرت ابراهیم (علیه السلام)، بود. چنان که مرحوم بیرجندی در حوادث روز دهم جمادی الاولی نوشته است: در چنین روزی حضرت زهرا (سلام الله علیها) پیراهن حضرت ابراهیم خلیل را به دخترش زینب کبری (سلام الله علیها) عطا کردند و فرمودند: دخترم، هنگامی که برادرت، حسین، این پیراهن را از تو مطالبه کند، بدان که فقط یک ساعت مهمان توست، سپس به دست اولاد نابه کار به سخت ترین حالی کشته می شود.

پیراهن کهنه

از قساوت های دشمنان در کربلا، عریان نهادن جسم حسین (علیه السلام) بر روی خاک بود. امام، برای پیشگیری از این ظلم، روز عاشورا قبل از عزیمت به میدان شهادت، کنار خیمه ها آمد و از خواهرش زینب، جامه و شلواری کهنه طلبید و آن ها را با دست پاره پاره کرد و بر تن پوشید تا کسی پس از شهادتش در آن جامه ها رغبت نکنه و به طمع آن لباس، او را عریان نسازد. حضرت فرمود: (ائْتُونِي ثَوْباً لَايُرْغَبُ فِيهِ احَدٌ اجْعَلْهُ تَحْتَ ثِيَابِي لِئَلَّا اجْرُدَ مِنْهُ بَعْدَ قَتْلَى...) امّا ابجر (ابحر) بن کعب جنایت کرد و آن را پس از شهادت امام از تن او درآورد و حسین را عریان در کربلا نهاد. از آن پسر دست هایش مثل دو تکّه چوب خشک شد. و به نقلی شلواری را که در آورد، در نتیجه از دو پا فلج و زمین گیر شد.

در برخی نقل ها تعبیر «عتیق» آمده، یا «ثوبِ خَلِق»، که همان «لباس کهنه» است.

پیش خوانی

نوحه خوانی و همسرایی شبیه خوانان یک تعزیه؛ و آن بدین ترتیب بوده است که پیشخوان، اندکی پس از آغاز تعزیه، با گام های کُند و با ضرباهنگِ دم گیری یا همسرایی خود وارد صحنه می شدند و از پیش روی تماشاگران می گذشتند. آن ها پس از چندبار دور زدن برگرد سکوی نمایش و آماده کردن تماشاگران از صحنه بیرون می رفتند. بلافاصله پس از پایان پیش خوانی، نمایش تعزیه آغاز می شد. پیش خوانی گاه به صورت پرسش و پاسخ انجام می گرفت. «نوحه اوّل تعزیه»، «نوحهٔ پیش درآمد»، «نوحه گرفتن» از نام های دیگر پیش خوانی است.

پیشوا

روزی پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) به حسین (علیه السلام) فرمود: (اَنَّکَ اَمَامٍ، اِبْنُ اَمَامٍ، اَبْوَ أَئِمِّهِ): تو پیشوا، پسر پیشوا و پدر پیشوایان هستی.

پیشوایان

ابو حمزه ثمالی گوید: حضرت علی بن حسین (علیه السلام) فرمود: خداوند، عزّوجلّ، محمد و علی و یازده امام را از نور عظمت خویش به صورت ارواحی در شعاع نور خویش خلق نمود. ایشان قبل از آفرینش مخلوقات به عبادت و تقدیس و تسبیح خداوند عزّوجلّ مشغول بودند و این عده همان هدایت کنندگان و پیشوایان آل محمد (صلی الله علیه و آله) هستند.

پیمان

در قرآن، و در سوره بقره آیه ٨٤، آمده است:

(وَ اِذ اَخَذْنَا مِیثَاقَکُمْ لاَ تَسْفِکُونَ دِمَآءَکُمْ)

(یعنی: و آن هنگام که پیمان از شما برگرفتیم که خون هایتان را نریزید).

رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: شأن نزول این آیه دربارهٔ یهود است. آنان که پیمان خدا را شکستند و پیامبران الهی را تکذیب کردند و اولیای خدا را کشتند. سپس فرمود: آیا شما را آگاه سازم از

ص: ٤٨٢

کسانی که همانند یهودیان این امّت هستند؟ گفتند: بلی ای رسول خدا، فرمود: آنان گروهی از امّت من هستند که گمان می برند بر آیین من می باشند، و حال آن که فرزندان گرانمایه و نسل پاک مرا می کشند، و شریعت و سنّت مرا دگرگون می کنند، و دست به خون دو فرزندم حسن و حسین می آلایند و چنان که گذشتگان یهود، زکریّا و یحیی را کشتند.

پیمان وفاداری

در شب عاشورا امام حسین (علیه السلام) برای تسلّی دادن خواهر خود زینب (سلام الله علیها) فرمود:

خواهرم، بدان این ها که در اطراف من قرار دارند دوستان و یاران من از عالم ذَر می باشند و به وفاداری و دوستی آنان جدّم رسول خدا (صلی الله علیه و آله) مرا وعده داد.

ص: ٤٨٣

ت

تابوت

قاتل امام حسین (علیه السلام) اهل تابوت است. چنان که رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمود: قاتل حسین بن علی در تابوتی از آتش است که نصف عذاب اهل دنیا بر اوست.

تارِک زیارت

در روایت است که درجه تارک (ترک کننده) زیارت قبر حسین (علیه السلام) در بهشت از همهٔ مؤمنین پایین تر بوده است.

تاسوعا

روز نهم ماه محرّم. در تاسوعای سال ٦١ ق امام حسین و یارانش در محاصره نیروهای کوفه بودند. روزی بود که آب را به روی اهل بیت (علیهم السلام) و یاران امام بسته بودند، راه ها همه تحت کنترل بود تا کسی به امام نپیوندد. تهدیدهای سپاه عمر سعد، جدّی تر و حالت تهاجمی آنان به سوی خیمه ها بیشتر می شد. عصر روز پنجشنبه تاسوعا، ابن سعد با دستوری که از ابن زیاد گرفته بود، آمادهٔ جنگ با حسین (علیه السلام) شد. گروهی از سپاه کوفه به سوی خیمه گاه امام تاختند. امام کنار خیمه اش نشسته و به شمشیر تکیه داده بود. زینب (سلام الله علیها) صدای همهمه مهاجمان را شنید. امام را که خواب، چشمانش را ربوده بود، بیدار کرد. سیدالشهدا، خوابی را که آن لحظه دیده بود نقل کرد که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به او فرمود: پیش ما می آیی. حسین (علیه السلام) برادرش عباس را همراه جمعی جلو فرستاد تا از هدف مهاجمان آگاه شوند. چون فهمیدند که به قصد جنگ یا گرفتن بیعت آمده اند، به دستور امام، آن شب را مهلت طلبیدند تا به عبادت و نماز بپردازند. و درگیری به فردا موکول شد.

امام صادق (علیه السلام) درباره محاصره شدن سیدالشهدا در روز عاشورا فرموده است: (تاسوعا یَوْمَ حُوصِرَ فِی الْحُسَیْنِ وَ اصْحابِهِ بِکَرْبَلَاءَ وَ اجْتَمَعَ عَلَیْهِ خَیْلُ اهْلِ الشَّامِ وَ اَنَا خَوا عَلَیْهِ وَ فَرِحَ اِبْنُ مَرْجَانَةَ وَ عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ بِتَوَافُرِ اَلْخَیْلِ وَ کَثْرَتِهَا وَ اِسْتَضْعَفُوا فِیهِ الْحُسَیْنِ و اصحابِهِ وَ ایْقَنُوا أَنَّهُ لاَ یَأْتِی اَلْحُسَیْنُ نَاصِرٌ وَ لاَ یُمِدُّهُ اَهْلُ اَلْعِرَاقِ.) (یعنی) تاسوعا روزی است که حسین (علیه السلام) و اصحاب او در کربلا محاصره شدند و سپاه شامیان بر ضدّ آنان گرد آمد. ابن زیاد و عمر سعد نیز از

فراهم آمدن آن همه سواران خوشحال شدند و آن روز، حسین (علیه السلام) و یارانش را ناتوان شمردند و یقین کردند که دیگر برای او یاوری نخواهد آمد و عراقیان نیز او را پشتیبانی نخواهند کرد.

تَباکی

خود را به گریه زدن، خود را گریان نشان دادن، حالتِ گریه به خود گرفتن. در راه احیای عاشورا و سوگواری عزای حسین (علیه السلام)، هم گریستن، هم گریاندن و هم حالتِ گریه داشتن ثواب دارد. حتّی اگر کسی نگرید یا گریه اش نیاید، گرفتن این حالت، هم در خود شخص حالت اندوه و تحسّیر ایجاد می کند و هم به مجلس عزا، چهره و رنگ غم می بخشد. تباکی، هم سویی با داغدارانِ سوگ عاشوراست و مثل گریستن و گریاندن است. در حدیث امام صادق (علیه السلام) است: (مَنِ اِنْشَدَّ فِی اَلْحُسَیْنِ شِعْراً فَتَبَاکَی فَلَهُ اَلْجَنَّةُ) (یعنی) هر که درباره حسین، شعری بگوید و تباکی کند، بهشت برای اوست. در حدیثی هم که سید بن طاووس نقل کرده، چنین است: (مَنْ تَبَاکَی فَلَهُ اَلْجَنَّةُ)

تجهیز

هنگامی که اجل حضرت بقیّة الله، ارواحنا فداه، فرا می رسد، امام

ص: ٤٨٤

حسین (علیه السلام) غسل، کفن، حنوط و دفن آن حضرت را بر عهده می گیرد؛ زیرا امام معصوم را هرگز نباید غیر معصوم تجهیز کند.

تربت

هنگامی که ملائکه بهشت بر زمین نازل می شوند حورالعین از ایشان خواهش می کنند که مقداری از تربت پاک قبر مطهّر امام حسین (علیه السلام) را با خود همراه بیاورند تا با آن متبرّک شوند.

تربت

امام صادق (علیه السلام) فرمود: خدای تعالی تربت امام حسین (علیه السلام) را شفای هر دردی و امان از هر ترسی قرار داده است. پس هرگاه کسی خواست آن را بردارد آن را بوسیده بر دیدگانش بگذارد و بر بدن خویش مالیده بگوید:

(اَللّهُمَّ بِحَقِّ هذِهِ التُّرْبَةِ وَ بِحَقِّ مَنْ حَلَّ بِهَا وَ ثَوَى فِيهَا وَ بِحَقِّ أَبِيهِ وَ أُمِّهِ وَ أَخِيهِ وَ الائِمَةِ مِنْ وُلْدِهِ وَ بِحَقِّ الْمَلائِكَةِ الْحافِّينَ بِهِ اِلاّ جَعَلْتَهَا شِفَاءً مِن كُلِّ داءٍ وَ بُرْءاً مِنْ كُلِّ مَرَضٍ وَنَجاةً مِنْ كُلِّ آفَةٍ وَ حِرْزاً مِمَّا أَخافُ وَ أَحْذَرُ.) (یعنی: خداوندا، به حق این تربت و به حق آن عزیزی که در او جای گرفته و به خاک سپرده شده است، و به حق پدر و مادر و برادر و فرزندانش و به حق فرشتگانی که گرد او حلقه زده اند تو را سوگند می دهم که این تربت را شفای هر بیماری، بهبودی هر مرض، نجات و خلاصی هر آفت، و پناه من از هر چیزی که از آن ترسناک هستم و حذر می کنم قرار دهی.) و پس از آن از تربت استفاده کند. راوی گوید: من در تمام عمر همان گونه که حضرت فرمودند عمل کردم و خدا را شکر می کنم که هیچ مشکلی برایم پیشامد نکرد.

تربت حسین (علیه السلام)

ثقة عادل مرحوم ملا عبدالحسین خوانساری، رحمة الله علیه، نقل فرمود: مرحوم آقا سید مهدی، پسر آقا سید علی صاحب شرح کبیر، برای استشفای شیخ محمد حسین، صاحب فصول، در زمانی که مریض شده بود و حاج ملا جعفر استر آبادی که هر دو از علمای برجسته عصر خویش بودند کسانی را فرستاد که غسل کنند و با لباس احرام داخل سرداب قبر مطهّر حضرت اباعبدالله شوند و از تربت قبر مطهّر، با آداب وارده، بردارند و برای مرحوم سید بیاورند و هر دو شهادت دهند که آن تربت قبر مطهّر است و جناب سید از آن تربت مقداری تناول نماید.

آن دو بزرگوار حسب الامر رفتند و از خاک قبر مطهّر برداشتند و بالا آوردند و از آن خاک قدری به بعضی از افراد عطا کردند که از جمله ایشان شخصی بود از معتمدین که به کار دارو فروشی مشغول

بود و آن شخص را در مرض موت عیادت کردم و باقی مانده آن را از ترس این که بعد از او به دست نااهل افتد به من عطا کرد.

من بسته را آوردم و در میان کفن مادرم گذاردم. اتفاقاً روز عاشورا نگاهم به ساروق آن کفن افتاد رطوبتی در آن احساس کردم. چون آن را برداشتم و گشودم دیدم کیسه تربت که در جوف کفن بوده مانند شکری که رطوبت ببیند حالت رطوبتی در آن پیدا شده و رنگ آن مانند خون تیره و خونابه مانند شده است. اثر آن از درون کیسه به بیرون و از آن به کفن و ساروق رسیده با آن که رطوبت و آبی آن جا نبود.

پس آن را در محل خود گذاشتم در روز یازدهم ساروق را آوردم و گشودم. آن تربت را به حالت اول خشک و سفید دیدم. اگرچه آن رنگ زرد در کفن و ساروق کماکان باقی مانده بود و دیگر بعد از آن در سایر ایام عاشورا که آن را مشاهده کردم همین طور آن را متغیّر دیده ام و دانستم که خاک قبر مطهّر در هر جا باشد در روز عاشورا شبیه به خون می شود.

تربت خونین

مرحوم حاجی مؤمن، رحمة الله علیه، فرمود: خانم محترمی (که نماز جمعه اش را ترک نمی کرد) به من خبر داد که مقدار کمی از تربت اصلی حضرت امام حسین (علیه السلام) به من رسیده است و آن را در کفن خود گذارده ام که هر سال روز عاشورا خونی می شود به طوری که رطوبت خون ها به کفن سرایت می کند و بعد به تدریج خشک می شود. از آن خانم خواهش کردم، که روز عاشورا به منزلش بروم و آن را ببینم و ایشان هم قبول کرد. روز عاشورا به خانه ایشان رفتم کفنش را آورد و باز کرد. حلقه ای از حلقه خون بر کفن مشاهده نمودم و تربت مبارک را دیدم همان طوری که آن بانو گفته بود تر و خونین شده بود. از دیدن آن منظره و تصور بزرگی مصیبت آن حضرت سخت گریستم و از خود بی خود شدم.

تربت مطهّر

موسی بن عبدالعزیز نقل نمود: در بغداد یوحنّای نصرانی مرا دید و گفت: تو را به حق دین و پیغمبرت قسم می دهم که این شخصی که

ص: ٤٨٥

در کربلا است و مردم او را زیارت می کنند کیست؟ گفتم: پسر علی بن ابیطالب است و زادهٔ دختر رسول آخر الزّمان محمد (صلی الله علیه و آله) می باشد و اسمش حضرت سیدالشهدا (علیه السلام) است.

گفتم چه چه شده که این سؤال را از من می کنی؟ گفت: قضیّه عجیبی دارم. گفتم: بگو. گفت: خادم هارون الرشید نصف شبی بود آمد در خانه و مرا با عجله برد تا به خانه موسی بن عیسی هاشمی.

گفت: امر خلیفه است که این مرد را که قوم و خویش من است علاج کنی. وقتی که نشستم و معاینه کردم دیدم بی فایده است. پرسیدم چرا این طور شده است؟ دیدم طشتی حاضر کردند که هر چه در شکمش بوده در طشت خالی شده است. گفتم چه واقع شده، گفتند: ساعتی پیش از این نشسته بود و با خانواده خود صحبت می کرد و اکنون به این حال افتاد. سبب را پرسیدم. گفتند: شخصی از بنی هاشم قبل از این در مجلس بود و صحبت از حسین بن علی (علیه السلام) و خاک قبر او در میان آمد. موسی بن عیسی گفت: شیعه ها در باب حسین بن علی تا حدّی غلوّ دارند که خاک قبر او را برای مداوا استفاده می کنند. آن شخص گفت این امر بر من واقع شده زیرا مرا فلان مرض بود امّا با تربت امام حسین (علیه السلام) آن درد به کلی از من زائل شد و حق تعالی مرا با آن تربت نفع کلی بخشید.

موسی بن عیسی گفت از آن تربت نزد تو چیزی هست. گفت: بلی گفت: بیاور، آن شخص رفت و بعد از چند لحظه آمد و اندکی از آن تربت را آورده و به موسی بن عیسی داد. موسی هم آن را برداشت و از روی استهزا و تمسخر به آن شخص، تربت را در میان دبر خود گذاشت و لحظه ای برنیامد که فریاد فغانش برآمد «النّار النّار! الطشت الطشت» و تا طشت آوردند از اندرون او این ها که می بینی

بیرون آمد. فرستاده هارون گفت: هیچ علاجی در آن می بینی؟ من چوبی را برداشتم و دل و جگر او را نشانش دادم و گفتم: مگر عیسای پیغمبر که مرده ها را زنده می کرد این مرض را علاج کند. از خانه بیرون آمدم و آن بدبخت بد عاقبت را در آن حال واگذاردم. مدتی بعد صدای نوحه و شیون و زاری از آن خانه بلند شد. یوحنّا به این سبب مسلمان گردید و اسلام را پذیرفت و مکرّر به زیارت قبر حضرت سیدالشهدا (علیه السلام) می رفت و طلب آمرزش می نمود.

ترک حق

عبدالرحمان بن کثیر از حضرت صادق (علیه السلام) روایت کرده است که آن حضرت فرمود: اگر کسی هر سال به حج برود در حالی که قبر امام حسین (علیه السلام) را زیارت نکرده باشد، هر آینه حقی از حقوق رسول خدا (صلی الله علیه و آله) را ترک کرده است.

ترک زیارت

حضرت امام جعفر صادق (علیهالسلام) خطاب به یکی از شیعیان خود فرمود: شنیده ام که بعضی از شیعیان یک سال و دو سال بر ایشان می گذرد اما به زیارت حسین (علیه السلام) نمی روند. عرض کرد: فدایت شوم بلی، چنین است. فرمود: قسم به خدا که ایشان حظّ خود را کم کرده اند و از ثواب خدا کناره جسته اند، و از جوار پیغمبر (صلی الله علیه و آله) در بهشت دور شده اند. عرض کردم اگر یکی از ایشان کسی را به زیارت بفرستد چگونه است، آیا کفایت می کند؟ فرمود: بلی، لکن اگر خود برود بهتر و اجرش عظیم تر است.

تسبیح

از وقتی که حسین (علیه السلام) در شکم مادر بود، مادر صدای تسبیح او را می شنید و تا وقتی که سر مطهّرش را بر نیزه زدند قرآن قرائت می نمود.

تسبیح تربت

از حضرت سجاد (علیه السلام) روایت شده است: هر که تسبیحی از تربت سیدالشهدا (علیه السلام) در دست می گیرد اگر در اول روز بگوید: (اَللّهُمَّ اِنِّي أَصْبَحْتُ اُسْبِحُكَ وَ اُهْلُلْكَ وَ اِحْمَدْ عَدَدَ مَا اُدِّيرَ بِهِ سُبْحَتِي) (یعنی: خداوندا، من با تسبیح و تهلیل تو صبح کردم، به تعدادی که تسبیحم را می چرخانم تو را سپاس می گویم)، آن گاه تا شام برای او ثواب تسبیح گفتن نوشته می شود و هم چنین اگر در وقت خواب، این دعا را بخواند و تسبیح تربت را در زیر سر بگذارد، همین خاصیت را دارد.

تسلیت گویی

اصل تسلیت گویی به خاطر مصیبتی است که به کسی رسیده است و این در اسلام مستحب است. رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: (مَنْ عَزَّى مُصَاباً فَلَهُ مِثْلُ اَجره) (یعنی: هر کس مصیبت دیده ای را تسلیت گوید، پاداشی همانند او دارد). و نیز طبق حدیثی از امام صادق (علیه السلام)، خداوند به حضرت فاطمه (سلام الله علیها) در سوگ شهادت حسین (علیه السلام) تعزیت گفت. از مستحبّات روز عاشورا است که افراد

ص: ٤٨٦

وقتی به هم می رسند، نسبت به این مصیبت بزرگ به یکدیگر تعزیت و تسلیت گویند. این نشانه داغداری در این فاجعه عظیم و همبستگی با جبههٔ شهدای کربلاست. عبارتی که مستحب است در این تسلیت گویی گفته شود چنین است: اَعْظَمَ اَللَّهُ اُجُورَنَا بِمُصَابِنَا بِالْحُسَيْنِ عَلَيْهِ اَلسَّلاَمُ وَ جَعَلَنا وَ اِيَّاكُمْ مِنَ الطَّالِبِينَ بِثارِهِ مَعَ وَلِيِّهِ الامام الْمَهْدِيِّ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ عليهمُ السَّلامُ. در این متن تعزیت، ضمن داغداری در سوگ سیدالشهدا، مسأله خون خواهی آن امام شهید در رکاب حضرت مهدی (علیه السلام) از خداوند خواسته شده است.

سنّت تسلیت گویی در میان شیعه، در مناسبت های دیگری نیز که وفات معصومین (علیه السلام) پیش می آید رایج است و هنگام دیدار، جمله اِعْظَمَ اَللَّهُ اُجُورَكُمْ را می گویند.

تشنگی

در ظهر روز عاشورا، در حالی که حسین (علیه السلام) قنداقه نوزاد شیر خوارش را بر روی دست گرفته بود، خطاب به کوفیان فرمود: (اَمَا تَرَوْنَهُ يَتَلَظَّي عَطَشاً) (یعنی: آیا نمی بینید (که این طفل) چگونه از سوز تشنگی به خود می پیچد؟!)

تشییع

هرگاه یکی از اصحاب امام حسین (علیه السلام) به شهادت می رسید، آن حضرت آن چه را ممکن می شد نسبت به اصحاب به جا می آورد. مثلاً اجساد ایشان را جمع می کرد، و بعضی را پهلوی بعضی می گذاشت و بعضی را خود به تنهایی حمل می نمود و اگر فرد دیگری حمل جنازه می کرد با او تشییع می فرمود.

تعرّض

هنگامی که لشکریان عمر سعد حسین (علیه السلام) را ناتوان و بی رمق دیدند به سمت خیمه ها حمله ور شده و قصد تعرّض نمودند، در این وقت امام (علیه السلام) بانگ برآورد که: (اِقْصِدُونِي بِنَفْسِي وَ اُتْرُكُوا حَرَمِي) (یعنی: ای قوم، بیایید و قصد من کنید و از حرم دست بردارید.)

تعزیه

تعزیه و تعزیت، هم به معنای تسلیت گفتن به داغداری مصیبت زده است، هم به معنای اجرای نوعی نمایش مذهبی به یاد حادثه عاشورا که «شبیه خوانی» هم گفته می شود.

تعزیه

معنی لغوی تعزیه با معنی اصطلاحی آن تفاوت دارد. تعزیه در لغت به معنی سوگواری و عزاداری و برپاداشتن یاد بود عزیزان در گذشته است. لیکن در اصطلاح به نوعی نمایش مذهبی با آداب و رسوم

و سنت هایی خاص اطلاق می شود و برخلاف معنی غوی آن غم انگیزی شرط حتمی آن نیست ولکن باید گاهی خنده آور و شادی بخش نیز باشد. گو این که این نوع نمایش ها در غاز کار به منظور یادآوری مظلومیت شهیدان دین و مذهب بر پاشده و نوع فرح فزای آن بعدها و در نتیجه تکامل این هنر بدان مزید گشته است.

در تعزیه خوانی برای عواطف تماشاچیان مرزبندی تازه ای به وجود آمده و جای مشخصی برای خندانیدن و خندیدن در نظر گرفته شده است؛ به طوری که در این موقع برای معرفی آن لفظ «شبیه» که از اول هم متداول بود و مفهوم شکلی (نمایش) را افاده می کرد و رساتر بود از کلمه تعزیه که یک مفهوم موضوعی (مربوط به تراژدی مذهبی و عزاداری) را به ذهن تداعی می نمود. باید توجه داشت که اصطلاح «شبیه» از قدیم هم برای واقعه ای که شبیه خوان ها اجرا می کردند و هم در مورد هر یک از افراد واقعه به کار می رفت و در معنای اخیر عبارت از نقشی است که یک شبیه خوان به عهده دارد.

از قرن های اول و دوم اسلامی، اسم تعزیه داری و سوگواری و گریستن بر مرگ شهیدان دین در ایران رایج بوده است. آل بویه در دوران تسلط بر بغداد، زیر نظر خلیفهٔ عباسی و فقیهان سنّی مذهب مردم را به عزاداری در نخستین دهه محرم وادار می کردند مخالفان از بیم قدرت ایشان در این باب سخنی به میان نمی آوردند. زیرا قبر امام حسین (علیه السلام) که در میدان نبرد واقع شده، کمی بعد از زمان شهادت به صورت زیارتگاه زوّار درآمد و نوحه خوانی بر قبر مطهر آن حضرت معمول شد. شور و علاقه مردم برای زیارت مرقدش به قدری بود که متوکل عباسی این موضوع را مخالف مصالح سیاسی خود دانست و در سال ۲۳٦ ق دستور داد تا قبر امام حسین (علیه السلام) و عمارت های اطراف آن را خراب کنند رویش آب ببندند تا مردم دیگر نتوانند زیارت کنند. اما متوکل نتوانست مراسم عزاداری ماه محرم شیعیان را از بین ببرد.

هنر مقّدس شبیه خوانی عزاداری در سطحی وسیع از قرن چهارم هجری و در عصر دیلمیان در ایران متداول گردید. در

زمان آل بویه عزاداری به صورت گریه دسته جمعی در محل های معینی دسته گردانی و سینه زنی اجرا می شد و در عصر صفوی به اوج شکوهمندی رسید. از اواخر این دوره پایه های نمایش های مذهبی و به تصویر کشیدن حوادث کربلا بنیاد نهاده شد و در زمان کریم خان زند و به دستور وی شبیه خوانی به مثابهٔ سنتی مذهبی در ایران مرسوم شد و در عصر قاجاریه به ویژه در زمان ناصرالدّین به حد نهایی تکامل هنری خود رسید. این نمایش مذهبی در میان مردم ایران به خصوص در روستاها و شهرهای کوچک و نقاط کویری جایگاه ویژه ای دارد و رواج آن قابل توجه بوده و با باورهای بومی و فرهنگ جامعه در آمیخته است.

تعزیه

اجتماعی شدن تعزیه امام حسین (علیه السلام) که قربانی ظلم بنی امیه شد، مقارن با زمانی است که ایرانیان و شیعیان علی (علیه السلام) به قدرت یابی سیاسی در برابر خلیفه برخاسته بودند. عزالدوله یک سال قبل از آن که تعزیه را در سطح جامعه مرسوم نماید در سال ۳۵۱ ق تعرض سیاسی خود را علیه دستگاه خلافت، با نصب کتیبه هایی بر سر در مساجد بغداد، دایر بر نکوهش معاویة بن ابوسفیان و ظالمین بر خانواده پیغمبر آغاز کرده بود. مراسم عزاداری که در سال بعد صورت گرفت یک واقعه تمثیلی بود.

تعزیه و عناصر آن

۱- شعر، مبنای گفت و گوهای تعزیه بر شعر است. یعنی متن آن از شعر ساخته و پرداخته شده است. شعر تنها مفرّ و تجلیگاه صادق ذوق ایرانیان شده و در حقیقت محملی شده است برای انعکاس ذوقیات و عواطف و اندیشه ها تا بدان جا که بزرگان ادب ایران، تقریباً همهٔ فرهنگ ایرانی و اسلامی آن روزگار را که فرهنگ جهانی محسوب می شد در آن جای داده اند و اتفاقاً اوج شعر فارسی

مقارن است با پیدایی اشعار مذهبی و در دورۀ قاجاریه شعر سرایی برای تعزیه و شعائر مذهبی خود گونه ای نواندیشی به شمار می آمده است.

۲- نقّالی، نقّالی هنری است که طی آن نقّال شعری یا داستانی را با همه وجود و با استفاده از همه استعدادها و اعضا و اندام خود برای جمعی نقل و روایت می کند تا بدان جا که شنوندگان را نه تنها سرگرم بلکه به حیرت می کشاند و در طی آن می کوشد نصایح و اندرزهای جالبی را بیان کند. بخشی از قسمت های تعزیه خوانی مربوط به نقّالی می شود که ضمن آن نکات آموزنده ای را به تماشاگران می گوید. جالب است که هنوز هم می توان دو روش مشخص نقالی را در تعزیه تشخیص داد. بیان غمناک آوازی در دستگاه های معین موسیقی ایرانی که مظلوم خوان ها به کار می برند و بازماندۀ نقالی مذهبی است و بیان غلو شده پر از طمطراق و تحریک و شکوه که اشقیا به کار می برند و بازمانده نقالی حماسی است.

۳- سخنوری، سخنوری نوعی گفت و گوی شعری است در قهوه خانه میان دو سخنور که طی آن حقایقی در مدح اولیای دین بیان می شود و فلسفۀ آن رقابت میان شیعه و سنی است و پیروزی شیعه. نحوه برگزاری سخنوری چنین بوده است که در آغاز کار، سخنوری که برای کوبیدن خصم یعنی سخنور اصلی به قهوه خانه آمده به خواندن می پردازد و سخن خود را با «بسم الله» آغاز می کند. سخن خواننده، گاه شعر خالص است که بیشتر در قالب مخمس باز می گوید و تا پایان، گفتار خویش را ادامه می دهد.

٤- موسیقی، نظر به این که موسیقی عالی ترین و طبیعی ترین نمودهای ذوقی بشر است و از سویی دیگر در اسلام پذیرفته نیست، سنگر تعزیه و تعزیه خوانی مطمئن ترین و بهترین مکانی بوده است که می توانسته موسیقی اصیل ایرانی را پاسداری کند و در پناه مذهب و احساسات مردم به حیات طبیعی خود ادامه دهد، چه به صورت نوحه خوانی و چه به صورت موالف خوانی. تعزیه تعدادی سنت هم در موسیقی ایجاد کرد. هر مخالف خوان در تعزیه آوازها و مایه های موسیقی مخصوص به خود را باید حفظ می کرد. امام خوان ها آوازهای خود را بیشتر در مایه های متین، مثل پنجگاه

رهاوی و نوا می خواندند. اگر ضمن تعزیه اذانی باید بگویند حتماً به آواز کردی بود. اگر امام یا (شبیه) عباس سؤال و جوابی داشتند، امام باید شعرهای خود را شور می خواند. عباس هم باید جواب خود را در زمینهٔ شور بدهد. فقط مخالف خوان ها اعم از سرلشکران و افراد و امرا و اتباع با صدای بلند و بی تحریر شعرهای خود را با آهنگ اشتلم و پرخاش ادا می کردند.

۵- عزاداری، تعزیه در حالی که جنبه غنی نمایش حیرت انگیزی را دارد که سخت دلپسند و زیبا و پرشکوه است، جنبهٔ خاص خود را که تعزیت داری در مرگ عزیزان دین است کاملاً حفظ می کند و از همین روست که دوستداران خاندان رسول هنگام تعزیه خوانی اشک می ریزند و نوحه می خوانند. علت آن هم این است که حوادثی که بر بزرگان شیعه گذشته است

ص: ٤٨٨

با همهٔ امکانات از برابرشان می گذرد و به نحوی ملموس حوادث را حس می کنند و خود را در برابر فاجعه می بینند.

٦- پرده داری، پرده داری را شمایل گردانی نیز می گویند و مراد از آن شمایل بزرگان دین است. پرده داران یا شمایل گردانان کسانی هستند که معمولاً صحنه ای از حوادثی را که در تعزیه ها جاری است و در کتب مقاتل و تذکره های تاریخی دین از آن ها یاد شده، روی پردهٔ بلندی نقش شده در اختیار دارند و پارچه سفیدی روی آن کشیده اند که با شرح و بسط حوادث و خصایص یک یک چهره هایی که نشان می دهند و کنار زدن آرام و تدریجی پارچه سفید، قسمت به قسمت پرده را توصیف و تماشاچیان را سرگرم می کنند.

۷- از میان برداشتن فاصله با تماشاگر، تعزیه در میان مردم خوانده می شود. صحنه در وسط میدان است و همه تعزیه خوانان روی صحنه اند.

۸- ایمان و اخلاص ۹- توجه به مسائل سیاسی و اجتماعی زمان ۱۰- هماهنگی کامل بازی با متن ۱۱- توجه دقیق به نکات روانشناسی، ایجاد صحنه ها، داشتن صدای خوش، کمک گرفتن از همه استعدادهای ذوقی، دریافت نیاز مردم و انعکاس و تجلی و بروز آن.

تعزیه و بازتاب آن در نوشته های سیاحان

سرهنگ گاسپار درووِیل که در سال ۱۲۰۰ ش (۱۸۱۲- ۱۸۱۳م) به تهران آمده در سفرنامه خود بدین نحو از مراسم تعزیه یاد می کند. «... سوژه، تشریفات و مراسم عزاداری خاصی است و اشک از دیدگان پیروان علی (علیه السلام) روان می سازد. پیش از ظهر نه روز اول ماه محرم صحنه های مختلف فاجعه مزبور و روز دهم شهادت جانگداز حسین نمایش داده می شود. شاید بیگانگان نسبت به شرح جزییات این نمایش ها چندان علاقمند نباشند. از این رو به ذکر نکته ای اکتفا می کنیم. در ایام محرم در ایران جز شیون و زاری و فریاد و تکرار نام حسین چیزی به گوش نمی رسد. دسته های عزاداران، سر و سینه زنان به صورت گروه های پنجاه نفری و با لباس پاره پاره و «یا حسین» گویان از کوچه ها می گذرند. گاهی دست و سینه خویش را به طور خطرناکی با خنجر ضربت می زنند. این صحنه های مهیج در کوچه و بازار و میدان های بزرگ و منازل دولتمندان نمایش داده می شود. نمایش ها در حضور شاه با تشریفات بیشتری همراه است اما بهترین مرحلهٔ نمایش روز دهم ماه محرم به صحنه در می آید. در آن روز یکی از درباریان که ایفای نقش حسین بن علی به وی محوّل شده است با سوارانی به تعداد همراهان حسین به هنگام عزیمت به کوفه به

میدان می آید. ناگهان عبیدالله بن زیاد، در رأس چندین هزار سرباز سر می رسد. اما امام حسین از تسلیم و بیعت سرباز می زند و با وجود همراهان معدود خویش با شجاعت و شهامت بی نظیری به جنگ ادامه می دهد. من از دیدن این صحنهٔ جانگداز که چیزی از واقعیت کم نداشت به حیرت افتادم. حیرت من وقتی فزون تر شد که دیدم پس از پایان نمایش از چهار هزار تن سوار که بدون رعایت نظم و احتیاط به جان هم افتاده بودند حتی یک تن نیز زخمی نشده است. مراسم تعزیه در

میان قبایل و طوایف مختلف با تغییرات کم و بیش زیادی انجام می گیرد ولی در هر حال اساس آن یکی است ...»

-

اوژن فلاندن که در سال ۱۲۲۸ ش ۱۸٤۰م. شاهد برگزاری مراسم تعزیه در ایران بوده بالجمله می نویسد که «... منظره ای که بیشتر مرا جلب کرد، جنگی بود که بین پیروان خاندان حسین و لشکر یزید اتفاق افتاد، این منظره چنان اثر می کرد که انسان به شک می افتاد نکند حقیقی باشد. تعزیه نامه ها به شعر نوشته شده که بازیگران با آهنگ و حالات حرکات مخصوص می خوانند و در مردم ایجاد شور می کنند ...

-

خواجه تاجدار که بنیانگذار سلسله قاجار است، و در (۱۲۱۲ق) به قتل رسید، فقط سه سال آخر سلطنتش، بر تمامی ایران حکم راند و فرمانش در سراسر کشور نافذ بود. وی تهران را که تا آن زمان منزلی بر سر راه دامغان و مازندران بود، به عنوان پایتخت نوین ایران برگزید.

این شاه در زهد و پارسایی و نفرت از تفریحات و سرگرمی، شهرت داشت. و چون سخت دربند سلامت نفس و رستگاری خویش بود، احتمال نمی رود که بر خلاف میل روحانیان، مشوق نمایش های تعزیه بوده یا از گروه های بازیگر و شبیه ساز، حمایت کرده باشد. به علاوه درباریانش را مجبور می کرد که در زندگانی خویش، همان مقررات وی را در زندگی رعایت کنند، و به همین جهت آنان در خوف و وحشت به سر می بردند. معهذا، پس از

ص: ٤٨٩

دوران آشفتگی و آشوب های مربوط به قبضه قدرت اندک اندک آرامشی در تهران پدید آمد و آقا محمد خان، مهاجرت به پایتخت نوین را تشویق کرد. رفته رفته در اطراف قصرهای قاجار، محلهٔ

ارگ بنیان یافت که کمابیش با مردم محل در آمیختند. برگزاری مراسم عزاداری امامان و شهدای کربلا پیوسته، مرسوم و متداول بود و آنان به هر مناسبت، آن مراسم را برگزار می کردند، و علاوه بر برگزاری مراسم بزرگ و مشهور سوگواری، در سراسر سال نیز مراسم عزاداری غیر رسمی برپا می کردند.

به نوشته نویسندگانی که پیش از دورهٔ قاجار می زیسته اند، می دانیم که رقابت میان دسته ها، تأثیر مهمی در تدارک و برپایی مراسم عزاداری (تزیین تکیه ها، به راه انداختن دسته ها و هیئت های سوگوار، سرودن و خواندن مراثی و غیره) داشته است. از این رو می توان پنداشت در بازارهایی که در جنوب کاخ های قاجاریه برپا شده بود و در آن ها جماعتی رنگارنگ، مرکب از مهاجران ایالات فقیر شده (بر اثر سال های دراز جنگ و آشوب) به تهران، در هم می لولیدند، رقابت دسته ها با هم، علی الخصوص سخت و شدید بوده است. احتمالاً دسته های محلات و اصناف یا ایالات، در حین حرکت، و شاید هم در بعضی جاهای مخصوص، گوشه هایی از مصیبت (تراژدی) کربلا را نمایش می داده اند که مضامین خاصی را بیشتر می پسندیده و در نقل و روایت آن ها، تخصص داشته است؛ و همین، مبیّن رشد به غایت سریع مجموعهٔ وسیع مجالس تعزیه است که در حدود سال های ۱۲۷۷ ق تماماً در تهران به وجود آمد.

نخستین بانی بزرگ تعزیه خوانی فتحعلی شاه است. حتی هنگامی که بعداً به پایتخت ایران منتقل شد، و در آن دربار، بی گمان ذوق جاه و جلال و حشمت و شکوه شاهنشاهی ایران گذشته، حاکم بوده است. از همان آغاز سلطنت وی، رقابت میان فرانسه و انگلستان بر سر دستیابی به هند، زمینه مناسبی را برای دیدار دیپلمات ها از ایران باری دیگر فراهم آورد ک-ه ش-رح مشاهدات ذی قیمتشان به دست ما رسیده است. از مسافران والامقام و خاصه از دیپلمات ها، درست همان گونه که در دوران صفویه مرسوم بود، برای مشاهده دست کم بعضی مجالس و مراسم مذهبی دهه اول محرم که شاه و اشراف در پایتخت حکام و والیان در ولایات برگزار می کردند، دعوت می شد.

دوپره (۱) که در هیئتی علمی همراه با مأموران دیپلمات فرانسه به ایران آمد، در شیراز به سال ۱۲۲٤، شاهد یکی از این نمایش ها در عمارت شاهزادهٔ حاکم بوده است. گزارش وی حاکی از تکامل دراماتیک تعزیه خوانی، از هنگامی است که فرانکلین در حدود بیست سال پیش از آن، در همین شهر، ناظر تعزیه خوانی بوده است. توصیف دوپره، گرچه آکنده از پیش داوری ها و بی دقتی ها است، تصوری از محل نمایش یعنی اقامتگاه حاکم که موقتاً برای نمایش تئاتر به تکیه تبدیل شده بود، به دست می دهد:

«... به هنگام اقامتم در شیراز بخت آن را داشتم که شاهد یکی از آن مضحکه (۲) هایی باشم که با جلال و شکوه تمام به نمایش در می آید. شاهزاده حاکم در تالاری که دیوارهایش را با شال های کشمیر جواهر نشان پوشانده بودند، نشسته بود و بزرگان دربار، در اتاق های هم کف جا داشتند. مردم در حیاط وسیعی که محل اجرای نمایش بود، ایستاده بودند و زنان، روی ایوان خانه، در چند ردیف، صف بسته بودند ...».

نویسنده سپس از خود نمایش سخن می گوید: نخست وعظ به عنوان پیش درآمد درام؛ آن گاه نمایش تعزیه شهادت امام حسین، و به فرجام یک چشمه تر دستی و حقه بازی (۳) در پایان این مضحکه، چند تر دست یا حقه باز (٤) با تیر یا دکل های سنگین و درازی مزین به نوارهایی کوچک، وارد می شوند که کودکانی در بالای آن تیرها به سختی خود را نگاه می دارند.

این گواهی به رغم همهٔ نقایصی که دارد از چند لحاظ برای ما گران بهاست:

۱- نظم و سلسله مراتب محل تماشاچیان نمایش تعزیه را که موظف به رعایت آن هستند، نشان می دهد؛ و به این ترتیب، البته گاه با تغییراتی چند، بعدها محفوظ می ماند.

۲- دو پره نخستین مسافر خارجی است که می گوید مکالمه میان امام حسین (علیه السلام) و زن و فرزندانش، به زبان شعر است.

۳- همان گونه که در نوحه خوانی (تصاویر زنده) یعنی صحنه های نمایشی سیار (روی گردونه) (۵) در دوران پیش از قاجار مرسوم بوده، مردان نقش زنان را بازی می کنند.

در همان زمان، دیگر مأموران فرانسوی، در تهران، نمایش هایی را که به دستور شاه ترتیب می یافت مشاهده کردند.

ص: ۴۹۰

۱- Dupre

۲- Farce

۳- Tourd adresse

۴- Faiseurs toursde force

۵- Tableaux Vivants des jeux Surchars

گزارش تانکوانی از آن چه دیده، جالب توجه است. وی که با زبان فارسی آشنایی داشت و حتی بخش هایی از گلستان سعدی را به فرانسه ترجمه کرده و سفرنامه های شاردن و تاورنیه را خوانده بود، و شرح آنان را از سوگواری در ماه محرم در دوران صفوی می شناخت، می کوشد تا در مکاتباتش، توصیف حتی الامکان دقیقی از این «نمایش گونه های حزین» (۱) بیاورد. عناصر آیین تقریباً همان است که در دوران پیش از قاجار بود (مساجد سیاه پوش، برپاداشتن خیمه و استراحتگاه جای با منبر برای روضه خوانی، حرکت دسته های عزادار (۲) نمایش های صامت (۳) و غیره. امّا ظاهراً شمار «داوطلبان شهادت» افزایش یافته و آنان بر اثر رقابت، زجر و شکنجه های بدنی نوینی ابداع کرده یا متقابلاً از هم به عاریت گرفته اند. تانکوانی که مراسم رسمی متعدد دربار را شاهد بوده است، می نویسد: نمایش تعزیه شگفت ترین و شگرف ترین نمایشی است که تاکنون دیده ایم، و در باب اوضاع و مقتضیات تدارک و اجرای تعزیه اطلاعات ذی قیمتی به دست می دهد.

پنج نمایش آخر در حیاط وسیع کاخ سلطنتی اجرا می شدند. از بعضی جهات می توان آن ها را شبیه نمایش های کهن مذهبی شهادت (٤) دانست.

وزرا، مخارج نخستین روز را تأمین می کنند و شهر تهران که به چهار قسمت تقسیم شده، مخارج چهار روز آخر را به عهده دارد.

شگفت آن که از هیئت نمایندگی فرانسه برای مشاهده درام «ایلچی «فرنگی» در دربار یزید که از مضامین شناخته واقعه (٥) امام حسین (علیه السلام) است دعوت به عمل نیامد. این صحنه بعدها یکی از تماشایی ترین تعزیه هایی شد که ایرانیان دوست داشتند آن را به مسافران خارجی نشان بدهند. و اما در باب محل های اجرای نمایش، غیر از قصر شاه، تانکوانی فقط می گوید که همهٔ این مراسم در کاخ های اعاظم و اکابر نیز تکرار می شوند.

یک سال پس از تانکوانی، جیمز موریه (٦) ، نویسنده مشهور و دیپلمات انگلیسی، مشاهدات جالب خود را، اگرچه اشتباهات فاحشی دارد که از قلم نویسنده حاجی بابای اصفهانی شگفت انگیز است، برای ما نقل می کند. افسران هندی محافظ فرستادهٔ دولت انگلیس، از جیمز موریه، برای تماشای نخستین مجالس تعزیه در محلی که معلوم نیست کجای تهران است، دعوت کرده بودند. جیمز موریه صحنهٔ نمایش را شرح می دهد که با اختلافاتی چند همان است که در سراسر دوران قاجار رعایت شده و ما می شناسیم و به ترتیب عبارتند از:

١- مجلس روضه خوانی و سپس سینه زنی حضار.

٢- به راه افتادن دسته عزاداران (٧) که در این جا، منظور نمایش چند چشمه تر دستی یک پهلوان (شاید پهلوان زورخانه) با پرچمی سیاه به نشانه عزاست.

۳- نمایش درام مذهبی شهادت دو طفل خواهر امام حسین (علیه السلام) (زینب و نه فاطمه که مادر اوست). بر صحنهٔ کوچکی که موقتی بود. ظاهراً موریه نخستین کسی است که می گوید: هر یک از شبیه خوانان، متن نقشش را که بر تکه کاغذی نوشته شده، در دست دارد.

٤- ورود عزاداران (۸) در پایان نمایش که منظور سقایان اند، و آب یادآور تشنگی امام به هنگام شهادت است.

روز بعد، از موریه برای تماشای مجلسی دعوت شد که برای ما جالب توجه تر است. وی به روشنی می گوید که مجلس تعزیه، در خانه امین الدوله حاج حسین خان اصفهانی، در حضور صدراعظم (میرزا محمد شفیع مازندرانی) و ایلچی انگلیس و حاجی محمد حسین خان مروی و فتحعلی خان شاعر و غیره، به نمایش درآمد. محل اجرای نمایش، حیاط اندرونی خانه و نمایش، تعزیه معروف «ایلچی فرنگی» بود. موریه تعریف می کند که چگونه شخصیت های مهم با تماشای این نمایش ها که به هزینه و سرپرستی ایشان برگزار می شد، درد و اندوه راستین یا دروغین را آشکار می ساختند:

«گریه صدر اعظم قطع نمی شد؛ امین الدوله با دو دست صورتش را پوشانده و از درد و اندوه به صدای بلند می نالید؛ محمد حسین خان مروی، گهگاه ناله های سخت سر می داد. دیدم که بعضی واقعاً می گریند و اشک از پهنای صورتشان فرو می چکد، اما احساس کردم که غم و غصه غالبشان، هم نمایش

۱- Especes de jeux Funebres

۲- Processiod de Penitents

۳- Tableaux Vivants

٤- Mysteres de La passion

۵- Legende

۶- James Morier

۷- Procession de Peitents

۸- Penitents

است و هم برانگیخته داستان تراژدی که مشاهده می کنند و آن اندوه را بر می انگیزد. شاه خود همواره در این مراسم می گرید و بنابراین خدمتگزارانش مجبورند که بدو اقتدا کنند. جمعیت تماشاچی وقتی از زیر پنجره اطاقی گذشت که ما در آن نشسته بودیم، با قوّت و شدت بیش از معمول به سینه زنی پرداخت.»

در آخرین روز مراسم، کسانی که در عزاداری حسینی مشارکت فعالی داشتند، از مقابل شاه که در اتاقی کرسی بلند مشرف بر میدان نشسته بود رژه رفتند، اما نمایشی که قرار بود آن روز انجام شود، صورت نگرفت، زیرا در دهی نزدیک تهران، مردی که شمرخوان بود، به راستی سر «امام حسین» را بریده بود و کسی که می بایست نقش امام را در برابر شاه ایفا کند با شنیدن این خبر از شدت ترس، پنهان شده بود. موریه در سفر دومش، در باب کل مراسم عزاداری ماه محرم و نیز در خصوص تعزیه خوانی اطلاعات بس دقیقی تری می دهد، و در مورد تکیه هایی که آن زمان در تهران برپا می کردند می گوید:

«تدارکاتی که در سراسر شهر می دیدند عبارت بود از برپا کردن خیمه های بزرگی به نام تکیه در کوچه و میدان های عمومی و سیاه پوش کردن آن ها و گذاشتن اشیایی که علائم عزاداری است در آن تکایا. مردم محل و شخصیت های مهم، این خیمه ها را با هزینه خود برپا می کنند، زیرا این کار، عملی حاکی از عبودیت و اخلاص تلقی می شود؛ و مردم از هر طبقه می توانند در آن ها حضور یابند. مخارج تکیه، عبارت است از پرداخت مزد به ملا و شبیه خوانان و تقبل هزینهٔ جامه های آنان و خرید چراغ ها. بسیاری مردم از این فرصتی که پیش آمده تا به کفارت گناهان خویش بپردازند یا

شکر نعمتی از نعمت های حق بگویند. استفاده می کنند و در کار با اجر و ثواب برپا داشتن تکیه، شرکت می جویند؛ بدین وجه که از سر احسان، به حاضران در تکیه غذا می دهند».

موریه در سال ۱۲۲۷ ق و اوزلی یک سال بعد در ۱۲۲۸ق، مراسم عزاداری ای را که در خانه صدر اعظم میرزا محمد شفیع مازندرانی برگزار شده، توصیف کرده اند. به گفته موریه، اعضای هیئت سیاسی، بیش از پیش به مشاهده این نمایش، دعوت می شده اند:

«ایرانیان هیچ دغدغه ای نداشتند از این که ما شاهد مراسم مذهبی شان باشیم، تا آن جا که روز هشتم محرم، صدر اعظم همه اعضای سفارت را به تماشای (آن مراسم) در تکیه اش دعوت کرد». بنا به توصیف موریه، آن تکیهٔ، اقامتگاه صدراعظم بود که موقتاً به تکیه تبدیل شده بود. در این تکیه نیز ترتیب جاهای تماشاچیان تقریباً همان است که دو پره توصیف کرده بود. بدین وجه که شخصیت های مهم و میهمانان والامقام، در بالکن ها یا ایوان های فوقانی (۱) و شاه نشین های (۲) خانه که پیشخان یا بالکانه ستونداری (۳) است می نشینند و مردم در صحن حیاط خانه، پیرامون سکّویی می نشستند که در وسط حیاط قرار داشت و صحنه نمایش و جای منبر واعظ یا روضه خوان در آن جا بود، و چادر بزرگی، تمام صحنه و تماشاچیان را می پوشاند. مراسم، شب هنگام در نور شمع برگزار می شد. موریه مجلس روضه خوانی را که تقریباً ساعتی طول می کشیده است شرح می دهد، اما توصیفش از خود نمایش، دقیق و مشروح نیست، و بیشتر به توصیف تأثیر نمایش بر تماشاچیان که زار زار می گریستند، می پردازد. معهذا به گفته اوزلی، حتی در آن دوران عصر تعصبات سخت مذهبی است، بعضی ایرانیان در خفا این تظاهر به غمگینی (٤) یا مغموم نمایی (٥) را دست می انداختند، گرچه عیناً چنین وانمود می کردند که در مصیبت و عزاداری عمومی، شریکند.

اوزلی از نمایش که در خانه صدر اعظم (میرزا شفیع مازندرانی اجرا می شد، بر این خصیصه تأکید می کند که آن نمایش (تئاتر) بسی اندک، نمایشی (دراماتیک) است و نمایشی است که ملایان هنوز در آن نقش دست بالا را دارند:

ملایی که به مناسبت آواز (نوحه) می خواند موضوع درام را از روی دفترچه ای به آواز و به لحنی مطنطن خواند ... نمایش شامل چندین صحنه مربوط به هم بود که ملا آن ها را به آواز یا با گفتار به لحنی یک نواخت (٦) شرح داد».

روز دهم (محرم یا عاشورا، روز قتل)، تعزیه شهادت امام که به مراسم عزاداری خاتمه می بخشید، در میدان بزرگ روبه روی کاخ به نمایش درآمد. شاه در بالکانه اش به تماشا نشسته بود؛ سفیر انگلیس و موریه منشیش، زیر چادری که بر طاقی عظیم در

١- Balcons

٢- Fenetres

٣- Loggia

٤- Chagrin

٥- Parodiede

٦- Recitatif

ورودی میدان، نزدیک جایگاه شاه، افکنده بودند، جای داشتند. مراسم موصوف در گزارش موریه که در بامداد پگاه آغاز شد، حاکی از نیت شاه در شکوهمند و درخشان بودن آن ها به حد اعلاست. موریه، خاطر نشان می کند که قجرها، یعنی اعضای طایفه شاه، در مراسم فعالانه مشارکت دارند و محافظت آن مراسم بر عهده ایشان است.

شاه برای اظهار فروتنی و من باب خضوع و خشوع، به قجرها که بسیاری از خویشاوندانش جزو آنانند، دستور داد که بر نظم مراسم مختلفی که می باید برگزار شود، پا برهنه (بی کفش و جوراب) نظارت کنند، و آنان با احتیاط و چماق به دست، روی سنگفرش گام بر می داشتند و کاری را که بر

عهدهٔ کوچک تران است انجام می دادند، یعنی گاه جلوی مردم را می گرفتند و گاه با چماق چند ضربه به آنان می زدند و در حفظ نظم مراسم می کوشیدند.

مراسم عزاداری به ترتیب زیر برگزار شد:

۱- سینه زنی گروهی از قجرها؛

۲- ورود دسته علم وکتل داران؛

۳- حرکت دادن «قبر پیغمبر» مزین به دّر و جواهر و شال های کشمیر. این «قبر» بر شانه هشت مرد بود که دو علمدار در کنارشان حرکت می کردند.

٤- ورود چهار اسب با جل و پلاس مجلل، مزین به درّ و جواهر و شال های کشمیر و پارچه های زربفت که دهنه شان در دست چهار جلودار بود. بر زین این اسب ها، علائم عزای حسینی بود؛

٥- ورود گروهی مرکب از ٦٢ عزادار کفن پوش خون آلود و قمه به دست، به نشانه شصت و دو (؟!) شهید کربلا؛

٦- ورود اسب سفیدی با زخم های ساختگی و پوشیده از تیر و پیکان که رویش جلی سیاه انداخته بودند و نمودار رمزیِ اسب امام حسین بود؛

۷- ورود دسته ای مرکب از پنجاه تن که سنج های چوبی می نواختند؛

۸- ورود شبیه خوانان (۱) و نمایش شهادت امام حسین و در پایان آن، سوختن و غارت خیمه های امام.

در آن زمان، مشکل بزرگ یافتن شبیه سازان (بازیگرانی) بود که نقش اشقیا را بازی کنند و گاه برگزاری نمایش تعزیه، به علت جنبه خشونت آمیز و تعّصب آلودی که مراسم عزاداری به خود می گرفت،

دشوار و حتّی ناممکن می شد. تماشاچیان این نمایش تعزیه در میدان بزرگ، در حضور شاه و شخّصیت های خارجی، از اظهار غیرت مذهبی خویش هیچ ابایی نداشتند و هنگام شهادت امام حسین به دست دژخیم، «بغض انبوه مردم ترکید و طوفانی از ناله و زاری و خروش برخاست، بیزاری و نفرت مردم برای آن که آزادانه بیان شود، نیاز به محلی داشت تا بتوانند دّق دلی درآورند و «بازیگران» که نقش سربازان یزید را ایفا کرده بودند، این را به بهانه ای به ایشان دادند. چون در واقع با قتل امام حسین، مردم با سنگ پرانی و ناسزاگویی آنان را از محل راندند. به ما گفتند که یافتن بازیگران که نقش اشقیا را بازی کنند، آن قدر مشکل است که گاه عند الاقتضاء اسرای روس را مجبور کرده اند که در نقش سربازان یزید ظاهر شوند و آنان پس از وقوع مصیبت به سرعت از محل خارج شده اند.»

به گفتهٔ موریه، شگفت ترین بخش این تعزیه، نمایش جنازه های شهدای سر بریده بود که در یک صف، قطار شده و سر هر شهید در کنارش قرار داشت. سال بعد، اوزلی در حضور شاه و سفیر انگلیس و همراهانشان، شاهد روایتی دیگر از همین تعزیه بود که دست کم در شکوه و جلال بر تعزیه قبلی، برتری داشت.

«تزییناتی که در کاخ و میدان به نمایش درآمده مشاهده می شود، محتملاً از تزییناتی که در تئاتری اروپایی می توان دید، رزشمند است ... بدین مناسبت، شاه گران بهاترین و درخشان ترین جواهرات خود را هزاران هزار، قرض داده بود ... سرانجام تابوت پیامبر ظاهر شد و اسیرانی را که با جواهرات شاه به طرزی فاخر آراسته بودند، حرکت دادند که یکی از آن ها، نقاب یا پرده نفیس الماس نشانی بر چهره داشت و مردی زیر سر اسب، پارچه سفید بزرگ و زیبایی گرفته بود تا جواهرات گران بهایی که ممکن است از نقاب جدا شوند، در آن بیفتند. صحنه های جنگ، زمینهٔ مناسبی برای نمایش سوارکاری به طرز درخشان بود؛ تاخت و تاز بسیاری سوارکار را در دشت می توان دید. آنان زره پوشیده اند و سپر و نیزه به دست دارند و گاه نیز ترکشی پراز تیر و کمان». درووِیل (۲) که محتملاً

همان نمایشی را که اوزلی در میدان دیده مشاهده کرده است، در باب تعزیه شهادت امام حسین، توضیحات دقیقی می دهد:

ص: ۴۹۳

۱- Tragediens

۲- Drouville

«این نمایش های باشکوه در خیابان ها و میدان های عمومی و خانه های عمومی و خانه های اشخاص ثروتمند، برپا می شود. و در کاخ شاه نیز با جلال و جبروت بسیار؛ امّا مهم ترین تعزیه واقعهٔ کربلا در روز عاشورا، نمایشی غریب و چشم گیر است. یک تن از درباریان عهده دار نقش امام حسین می شود و سوارانی به تعداد یاران امام در روز واقعه، همراه اویند ناگهان عبیدالله با هزاران سرباز بر وی می تازند، امّا امام حسین تسلیم نمی شود و همراهان اندکش دلاوری ها می کنند و چون شمارشان کم است به خاک هلاک می افتند. من از دقّت و مهارت شبیه خوانان در نمایش این صحنه سخت به شگفت آمدم؛ زیرا که صحنه جنگ کاملاً حقیقی نمایش داده می شود، امّا هرگز برای چهار هزار سوار که به هم می تازند و چنین می نماید که با کینه و خشم، بدون نظم و احتیاط، می جنگند، هیچ حادثه ای پیش نیامده است. هر طایفه، همان واقعه را با تغییراتی چند نمایش می دهد، امّا اصل ماجرا همواره یکی است».

تا آن جا که می دانیم، شهادتی درباره عزاداری حسینی در سال های آشفته جنگ ایران و روس که سرانجام به امضای قراردادهای موهن و ننگین گلستان (۱۸۱۳م) و ترکمنچای (۱۸۲۸م) انجامید و احساسات مّلی و تعّصب مذهبی خلایق را از جانب علما، به شورش علیه بیگانگان بر می انگیخت، در دست نیست. نخستین خاورشناسی که ما را از تحّول تعزیه خوانی در اواخر سلطنت فتحعلی شاه می آگاهاند، خوتسکو (۱) است که در سال ۱۲۴۹ ق (یک سال پیش از مرگ شاه) در تهران مجموعه

ای از چند تعزیه به دست آورد که امروزه در اختیار ماست. گرچه خصیصه نمایشی این متون ضعیف است، نمایش آن ها، موجب تحریک نوعی حس «ملی» در ایرانیان می شد و وجد و شور بسیار بر می انگیخت. این تعزیه ها را در سراسر ایران نمایش می دادند:

«با ورود به تهران به سال ۱۲٤۷ ق، در دربار فتحعلی شاه، شاهد نمایش های تعزیه با همهٔ جلال و شکوهی بودم که شاه بسیار دوست داشت تا بدان وسیله چشمان عموم را خیره کند، بودم، طی یازده سال اقامت متوالی در جاهای مختلف، همه جا ذوق و شوق مردم را برای تماشای تعزیه مشاهده کردم. در میان چادرنشین کوچرو در روستاها، شبانان و روستاییان برای تماشای تعزیه در تکیه ها (یعنی چارطاق هایی (۲) که اختصاصاً برای این کار برپا می شود) گرد می آیند. در شهرها، میدان های عمومی و کاروانسراها و صحن مساجد و حیاط خانه اعیان، میعادگاه مردم برای تماشای تعزیه است.

در آن زمان، سوای شاه، بانی بزرگ تعزیه خوانی حاج میرزاابوالحسن خان، وزیر امور خارجه بود. نمایش هایی که وی ترتیب داد، از لحاظ جلال و شکوه، بر تئاترهای اروپا طعنه می زد: تعزیه معروفی که به سال ۱۲٤۹ ق میرزاابوالحسن خان سفیر سابق ایران در پاریس به عنوان نذر برای شفای پسرش، در تهران برگزار کرد و چهارده روز طول کشید، شاهد بودم که این لوکولوس (۳) ایرانی، هشتاد طاقه شال کشمیر و جواهرات بسیار من جمله جواهراتی که از اندرونی شاه قرض گرفته بود و حدود نیم کرور (نزدیک به سه میلیون فرانک) قیمت داشت، به تماشا گذاشت. جاه و جلال اپرای پاریس که ستایش پاریسی ها را بر می انگیزد، در نظر اعیان و اشراف تهران، حقیر خواهد نمود».

این گواهی معلوم می کند که در آن زمان نیز غیر از دههٔ محرم، که خاص عزای حسینی و سوگواری برای شهدای کربلاست، تعزیه نمایش می داده اند. اما یکی از معایب گزارش خوتسکو این است که به استثنای گواهی ذکر شده، تاریخ و زمان مشاهدات خود را طی یازده سال اقامت در ایران تصریح نمی کند. ما به هنگام شرح تعزیه خوانی در دوران محمد شاه به این نکته بازخواهیم گشت.

اینک پس از این سیر در مشاهدات سیاحان، مسأله مهمی که طرح می شود این است که آیا شمار تکیه های ثابتی که در این مرحله نخست، اختصاصاً برای نمایش تعزیه ساخته شده بودند، به راستی زیاد بوده است؟ در نوشته های فارسی و روایات دوران بعد می بینیم که اجتماعات شلوغ و پر سر و صدای محرم به اراده روحانیان، بیش از پیش، خارج از مسجد و در میدان های عمومی و چهار سوق ها و کوچه و بازارها و خاصه در خانه اشخاص متقی و در باغ ها و حیاط های اندرونی منازلشان، که به اقتضای وقت به صورت تکیه ای موقت در می آمد. و سکّوی مرکزی را که صحنهٔ نمایش بود و به آسانی می توانستند روی حوض وسط حیاط باغ بگذارند، برگزار می شده است.

در این دوران که مراسم عزاداری به ندرت از دهه محرم

۱- Chodzko

۲- Portigues

۳- Luculus

تجاوز می کرد، به سختی ممکن بود کسی مشتاقان را رهین منت خود سازد تأمین مخارج ساختمان بنایی ثابت را برای تعزیه خوانی و هزینه های آن در طول ماههای طولانی (با نبود فعالیت در آن بنا) تقبل کند و به علاوه، تأمین مخارج دعوت از شاعر و روضه خوان و ... و جادادنشان و پذیرایی کردن از ایشان و پرداخت مزد به آنان را عهده دار شود. همین که شاه خود، تکیه ثابتی در تهران برای این نمایش، بنیاد نکرد معنی دار است. با این همه، نخستین تکیه ای که اختصاصاً برای برگزاری این نمایش ها، در نخستین سال های سلطنت فتحعلی شاه ساخته شد، تکیه نوروزخان بوده است. اما این یقین و مسلم است که تکیه حاج میرزا ابوالحسن خان که در مجاورت خانه اش بنا شد، نخستین

یا دست کم مجلل ترین تکیهٔ آن دوران محسوب می شود که شهرتش تا دوران محمد شاه نیز باقی بود.

تعزیه پردازان

ویژگی های تعزیه پردازان در قدیم عبارت بود از:

۱- علمای دینی روی خوشی به تعزیه پردازان نشان نمی دادند و در کل تعزیه خوانی را مردود و مکروه می شمردند و حتی تعزیه گویان را بعضی از ایشان در مظان نحوه ای تکفیر قرار می دادند.

۲- تعزیه گویان بیشتر به اجر اخروی و پاداش جزا نظر داشتند و از این رو به معرفی خود نیازی نمی دیدند.

۳- از خصایص تعزیه خوانان این بود که اکثر بدیهه گویی و بدیهه خوانی را می دانستند و ضبط و ثبت آن مشکل بود.

٤- بعضی از تعزیه پردازان فقط قسمت هایی از تعزیه را خود می سرودند و برای جذاب کردن بقیه قسمت ها از مراثی و اشعار این و آن استفاده می کردند و گاه نیز خود اصلاً شاعر و مرثیه سرا نبودند و تعزیه را در حقیقت با اشعار دیگران تألیف می کردند که نمونه های آن بسیار است. آنتونیو دو گووه آ، کشیش اسپانیولی، که در زمان شاه عباس اول به ایران آمده می نویسد: در ده روز محرم دسته های مردم در حالی که مرتب فریاد می زنند و «شاه حسین، وای حسین» می گویند در کوی ها می گردند و با آهنگ نوحه می خوانند. بعضی از دسته ها مسلح و بعضی بدون اسلحه هستند. عده زیادی از مردم چماق هایی به بلندی پنج تا شش ذرع در دست دارند. غالباً دو دسته می شوند و با آن چماق ها به جان یکدیگر می افتند و نیز همو دربارهٔ مراسمی که در سال ۱۰۱۱ ق در شیراز دیده نوشته است: ... پیشاپیش دسته های عزاداری شتران دیده می شد که بر پشت هر یک پارچه ای سبز رنگ افکنده و زنان و کودکانی را بر آن ها سوار کرده بودند. سر و روی زنان و کودکان زخمی و تیر خورده بود و

گریان و نالان به نظر می آمدند. سپس جمعی مردان مسلح گذشتند که با تفنگ به هوا تیر می انداختند. بعد از آن ها، چند تابوت گذشت. حاکم شهر، لله وردی خان، و سایر بزرگان حکومت هم در دنبال ایشان می رفتند و همگی به مسجد بزرگ شیراز داخل شدند و در آن جا مّلایی بالای منبر رفت و روضه خواند و همه گریستند....

تعزیه خوانی در دوران قاجار

دوران سلطنت قاجارها عصری است که تعزیه خوانی در آن به شکلی نو ارائه و به تدریج به تکامل خود نزدیک شد. می توان مراحل عمده تکامل تعزیه در عصر قاجاریه را به نحو زیر رقم زد:

الف) دوران فتحعلی شاه (۱۲۱۲ - ۱۲۵۰)، دوران شکل گیری تعزیه بر اساس سنن حماسی مذهبی و مرثیه خوانی و سوگواری مذهبی و تکامل «کارگردانی» تحت ریاست عالیه شاه و بعضی شاهزادگان و نجبا. در تکیه های محلات، همه طبقات و اصناف اجتماعی، در تهیه و تدارک مراسم عزاداری و ذکر مصیبت، مشارکت دارند. نخستین تکیه های ثابت، ساخته می شوند. خو تسکو مجموعه ای از این تعزیه ها را آورده و مدون می سازد.

ب) دوران محمد شاه، (۱۲۵۰ - ۱۲٦۵ ق) تدوین متون تعزیه و نخستین چاپ های سنگی درام ها و تکامل دسته ها و مواعظ سوگواری در این دوران بود که پیش درآمدی بود برای نمایش های تئاتری. بزرگ ترین مشوق و بانی تعزیه خوانی، صدر اعظم حاجی میرزا آقاسی است. شاهزادگان و نجبا در بنا کردن تکایا و نمایش تعزیه، با هم رقابت می کنند. در تکیه صدراعظم، ایالات برای برپا داشتن مراسم سوگواری امام حسین، برهم پیشی می گیرند. زنان در مراسم و مجامع ماه محرم، حضوری گسترده دارند.

ج) دوران ناصرالدین شاه، (۱۲٦۵ - ۱۳۱۲ق). آخرین مرحله تدوین متون تعزیه خوانی و ظهور نشانه های روشن از انحطاط عصر طلایی تعزیه خوانی از لحاظ ساختمان و تزیین تکایا که همه

گروه های اجتماعی، از هر قوم و صاحب هر حرفه که باشند (و خاصه طبقات اصناف و شبه اصناف، مثل «داش»

ص: ٤٩٥

های تهران) در آن کار فعالانه مشارکت دارند. تکامل کارگردانی و صحنه نمایش بدین گونه که علاوه بر سکّوی مرکزی و مکان های اطراف آن، چندین طاقنمای مجلل نیز استفاده می شود. ترتیب دادن هیئت های بزرگ سینه زنی و آرایش های نظامی و شبه نظامی و نمایش های تئاتری در تکیه دولت که به دستور ناصرالدین شاه در تهران ساخته می شود. انحطاط آیین مذهبی؛ تجمل گرایی، این مجالس سوگواری را به مجامع مردم اهل دنیا تبدیل می کند.

د) دوران پس از ناصرالدین شاه، اشتیاق به تعزیه خوانی و حمایت دولت از آن، به تدریج کاهش می یابد روشنفکران زمانه در نوشته ها از تعزیه خوانی، به لحنی شوخ و مسخره آمیز سخن می گویند و در هجویه هایی، تعزیه خوانی را ریشخند می کنند و دست می اندازند. مجالس ماه محرم، محل اجتماع دسته های سیاسی و نهضت های اصلاح طلب می شود که از آن مجالس برای تبلیغ مرام خود استفاده می کنند. چشم و هم چشمی دسته ها با یک دیگر، اتفاق و اتحاد آنان را در برگزاری مراسم تغییر می دهد. «عزای حسینی» بیش از پیش علیه حکومت که خود آن را بنیاد کرده مورد بهره برداری قرار می گیرد. رضا شاه پهلوی (١٣٤٤ - ١٣٦١ق / ١٣٢٠ ش)، حرکت دسته ها را در ماه محرم و نمایش تعزیه ممنوع می کند و در نتیجه، دسته ها و تعزیه خوانی در روستاها و در میان جماعات محلات دور از مراکز شهر، پناه می گیرند که به همین علت، تجدید تعزیه خوانی و دسته ها در آن نقاط از بسیاری جهات، چیزی به مراتب پیش از گذشته فرهنگ عامه است. شّدت گرفتن نسبی تعصب مذهبی و رواج یابی نسبی آیین ها و مراسم ماه محرم در دوران پس از جنگ و کوشش هایی برای «احیاء» تعزیه خوانی در جشن هنر شیراز و در تلویزیون ایران از جمله

نشانه های این دوران است.

در این تاریخ نگاری مجمل که ابداً کامل و شامل نیست، خاصه مراثی و سروده های مذهبی شاعران سنت گرای (کلاسیک) ایران چون قاآنی شیرازی و یغمای جندقی در باب واقعه کربلا و نیز آثار عامیانه و مردم پسند مربوط به همین واقعه (تألیفات و تصنیفات عابدانه در مدح و منقبت شهدا، نقاشی بر پارچه و چوب و شیشه، به شیوه ای ساده و صمیمی، ساخت ملزومات تئاتر از هر رقم و نیز اشیاء و آلات مربوط به مراسم عبادی با پارچه و فلز مشبک چون تور یا با هر ماده دیگر) منظور نشده اند. در واقع، گرچه تعزیه خوانی برخلاف پیش بینی گوبینو، موجب پیدایی تئاتری غیر دینی نشد، از اهمیت فرهنگی آن به هیچ وجه غافل نباید ماند. و امروزه می دانیم که این مراسم یاد بود که گنجینهٔ حقیقی سنن مردمی است، در حفظ موسیقی اعم از آواز و موسیقی سازی و سپس در بخش و اشاعه زبان و فرهنگ کلاسیک تا دورترین روستاها نقشی عمده داشته، در واقع، تعزیه گرچه به زبان ساده و مفهوم برای همه نوشته شده، از ادبیات غنایی و موسیقی سنتی ایران اقتباس کرده و حاوی بسیاری اشعار از حافظ و سعدی و مولانا جلال الدین محمد است. مع هذا تعزیه، آثار سویی نیز سویی نیز داشته است چه به لحاظ تربیتی (تحریک ناسیونالیسمی و

تمایلات نژاد پرستان) و چه به لحاظ ستایش ارزش های اخلاقی کهنه و منسوخ و زجر و شکنجه بدنی بیرحمانه و نفرت انگیزی که بعضی دسته ها به خود می دهند. مشاهده تعزیه، شوق شهادت بر می انگیزد، در رقابت هایی که دسته ها با هم دارند، مردم را به قتل یکدیگر وا می دارد، پیروان را به تحمل آزار و قبول مرگ در راه عقیده تشویق می کند و غیره.

با بسیاری از گواهی های بازمانده از این دوران، می توان به مرتبهٔ پیشرفت تعزیه خوانی این عصر، پی برد. مردم از هر قشر و طبقه، گروه گروه به تماشای آن نمایش ها می شتافتند که نه تنها در تهران و شهرهای بزرگ در شهرهای کم اهمیت نیز برگزار می شد. مثلاً گزارش تکسیر (۱) در گلپایگان که در ١٤ دسامبر ۱۸۳۹م (١٢٥٦ ق) شاهد نمایشی بود که حاکم محل در حیاط قصرش به پا کرد، دالّ بر اهمیت این نمایش ها در ایالات و ولایات است:

«شهر را خالی یافتیم، همه مردم در حیاط خانه حاکم گرد آمده بودند، وقتی بدانجا رفتیم، با منظره ای شگفت و نا منتظر ر و به رو شدیم؛ بدین معنی که دیدیم پنج الی شش هزار تن زانو زده و با تماشای نمایش زمخت مصایب مردی که ایرانیان پس از خداوی رلمی پرستند، (!!) می گریند. چنین می نمود که حیاط کاخ را خاصه برای برگزاری این مراسم آماده کرده اند. این حیاط، میان رواق ورودی و ایوان نسبتاً بلندی که به اتاق ها متصل است، امتداد دارد. یعنی از رواق شروع و به ایوان ختم می شود. وسط حیاط، صحنه نمایش بود که تنها تزیینش، چوبین بود که بر آن خوانندگان جای داشتند که در فواصل صحنه ها، اشعاری در مدح پیامبر علی (؟) می خواندند تماشاچیان چنان غرق تماشای نمایش بودند که ورود ما به هیچ وجه موجب حواس پرتی شان نشد

ص: ٤٩٦

Texier -١

اوژن فلاندن که همراه سفیر کنت دوسرسی (١) در ١٢٥٧ - ١٢٥٨ ق در ایران بوده، اطلاعات گران بهایی دربارهٔ این آیین عزاداری و نمایش های دراماتیک به دست می دهد که آن ها را با نمایش های مذهبی قرون وسطا در اروپا قیاس می کند، و در باب تکیه های موقتی که تقریباً در همه جای تهران برپا می کردند می نویسد:

«این نمایش های دراماتیک، زیر چادرهای بزرگی که در میدان های عمومی و در حیاط مساجد یا در کاخ های بزرگان برپا می شود و اکابر و اعیان به سائقه غیرت مذهبی، تأمین همهٔ هزینه های آن را به عهده می گیرند، به موقع به اجرا در می آید. این چادرها را به شیوه ای بس مجلل می آرایند، یعنی در آن ها طاقه شال های کشمیر و پارچه های گران بها که اشخاص پارسا و متقی قرض می دهند، می گسترند و (از دیوار پارچه ای یا ستون های چادر) پوست حیوانات می آویزند و رویشان زره و جوشن و سپر و خنجر و سلاح های دیگر نصب می کند. در وسط چادر، سکّویی قرار دارد که

صحنه نمایش است و نیز منبری که پیش از هر نمایش، ملایی از فرازش به وعظ می پردازد تا حضار را برای تماشای درامی که بازی خواهد شد آماده سازد.

در آن دوران، درام موصوف، خلایق را سخت متأثر و منقلب می کرد و نمایش آن ها از مدت زمان معین و مقرر یعنی دهه محرم فراتر می رفت. قتل شبیه عمر که جزو آیین بود (عمرکشی) با اقبال شایان مردم مواجه می شد»، فلاندن از مخالفت ملایان با این نمایش های تراژیک که از وعظ ایشان اثر بخش تر بود نیز یاد می کند. مخالفتی که جنبهٔ مذهبی داشت (و نیز از ملاحظات شغلی و حرفه ای آب می خورد).

تعزیه ایلچی فرنگی که تکسیر شاهد آن در شهرستان (گلپایگان) بوده است، بیش از پیش مورد اقبال مردم بود تا آن جا که شبیه سازان تکیه ای، از هیئت دیپلماتیک فرانسه، کلاه و بعضی اجزای جامهٔ آنان را قرض کردند.

آخرین نمایش در فضای باز در میدانی عمومی (نزدیک بازار؟) برگزار می شد و مردم از پنجره ها و ایوان های خانه های مجاور، تماشا می کردند و صحنهٔ پیکار میان یاران امام حسین و «سربازان یزید» با واقع گرایی بسیار، بازی می شد.

فلاندن از واقعهٔ غم انگیزی که نزدیک بود به قیمت جان شماری از تماشاگران تمام شود، یاد می کند:

«... یکی از خانه هایی که تماشاچیان بر بامش گرد آمده بودند، بر اثر سنگینی، در لحظه ای که هیجان به غایت رسیده بود، رو ریخت ... ولی آنان که با این گونه حوادث خو گرفته آشنایی داشتند به موقع خود را کنار کشیدند و گزندی ندیدند.»

اما به رغم گفته فلاندن، وقوع این گونه حوادث که رو به افزونی می رفت، بانیان تعزیه خوانی را برانگیخت که تکیه های ثابت و وسیعی برای پذیرش انبوه خلایق عزاداران ماه محرم بنا کنند.

مهم ترین گزارش یک تن از شاهدان عینی تعزیه خوانی در این مرحله از سیر تکامل آن، به قلم شرق شناس روس (۲) است که در سال های ۱۲۵۹ - ۱۲۶۰ ق در ایران می زیست. به موجب این گزارش که گزارش خوتسکو نیز که خود تا سال ۱۲۵۹ ق در ایران وده آن را تأیید می کند، بی تردید در آن زمان است که در تهران و در سراسر ایران تکیه های ثابت یا جاهایی که به سهولت به تکیه تبدیل می شده، ساخته اند:

«بدین گونه از آغاز ماه محرم، در سراسر ایران، یعنی محل نمایش را آماده می سازند (این تکیه ها در نزدیکی مساجد و مدارس و در میدان های عمومی و کاروانسراها و چهار سوق و خانه های اعیان، برپا می شوند. در آن دوران، بانیان تعزیه خوانی، نها دولتمردان و رجال مملکت نیستند بلکه اعیان و ثروتمندان هستند که برای برپا ساختن مجلل ترین تکیه ها با هم رقابت می کنند. تعزیه خوانی چنان ذوق و اشتیاقی بر می انگیزاند و آن قدر مورد علاقه است که شمار شبیه خوانان برای برگزاری مجالس کافی نیست. در طی اقامتم در تهران، ۵۸ تکیه در شهر برپا شد اما نه همه همزمان. تا پایان دهه که تعزیه خوانی ادامه دارد، شبیه خوانان از تکیه ای به تکیه دیگر که تازه برپا شده می روند و واقعه کربلا را تکرار می کنند و ماه محرم اینچنین می گذرد».

حتی سفیر روسیه و مأموران سیاسی انگلیس به این رسم حترام می گذاشتند؛ چنان که تکیه ای در چار دیواری آنان برپا می شد. شخصیت های مهم در طاقنما (لژ) زنان اعاظم و اکابر قوم، پرده ای نازک می آویزند که از پشتش همه چیز را می توان دید. مردم بر کف حیاط جا می گیرند، زنان جدا از مردان؛ نویسنده درباره کسانی که به تکیه می روند و نمایش هایی که در اندرون

۱- Conte de sercy

۲- Berezine

برپا می شود، اطلاعات جالبی می دهد:

«همهٔ این تکایا اساساً عمومی اند و به روی همه علاقمندان باز؛ اما علاوه براین، اعیان و ثروتمندان، که در ایام عزاداری (۱) از خانه بیرون نمی آیند، گاه در اندرون خود تکیه ای برپا می دارند و فقط دوستان را به تماشا دعوت می کنند؛ در این صورت همهٔ شبیه خوانان (۲) زن اند.

تزیین تکیه ها که عنصری عمده در مراسم آیینی است، به بانیان تعزیه مجال می دهد که تموّلشان را به رخ بکشند. در بناهایی که برای این منظور آماده شده اند (یعنی موقتاً به عنوان تکیه استفاده می شوند) یا در بناهای خاص تکیه، دیوار حجره هایی که تماشاچیان در آن ها می نشینند، به طاقه شال و قالی و پرده های ابریشمین رنگارنگ زینت یافته اند. گاه در تکایا ردیفی کامل از ظروف چینی را به نمایش می گذارند و گاه در حجره ها، شربت و جام های شربت خوری می نهند و گاه نیز طاقچه کوچکی پر از خرده ریزهای تجملی است و غیره. به علاوه، همواره اتاق خالی ای هست که در آن جا طاقه شال ها را آویخته اند و ظروف چینی و بلورین را بر تخته هایی که پله پله روی هم قرار گرفته چیده اند. گاه پشت این اتاق، عروسک های بسیاری یافت می شود که یک نیمه شان به اندازه طبیعی است و مزّین به پرهای شتر مرغ یا دارای زنگوله هایی به اندازه متوسط و با صداهای مختلف اند که شمارشان گاه به هشت می رسد. در میدان ها و چارسوق ها نیز چادرهای پارچه ای نصب کرده اند که در درون آن ها، همان ظروفی را که در تکیه ها می بینیم، می چینند.

آرایش صحنه و ترتیب مراسم (روضه خوانی، تعزیه) نسبت به دوران سابق، تغییر نکرده، اما چنین می نماید که مراسم کامل تر شده اند.

«در وسط تکیه، تخت کوتاهی نهاده اند که شبیه خوانان روی آن بازی می کنند و در ضلعی نزدیک دیوار، کرسی بلندی، که سید ملای روضه خوان بر آن می نشیند و هر روز پیش از شروع نمایش با روضه خوانیش تماشاچیان را به گریه می اندازد. در پای این کرسی، کودکانی که دسته هم خوانان روضه خوان به شمار می روند، می نشینند، روی پایه هایی به شکل میز گلدان هایی به گل های

مصنوعی و ظروف بزرگ آب گذاشته اند؛ و بالای آن ها به طور مورب علم هایی سه گوش با نشان پرچم ایران با نقش شیری اژدها اوژن، نصب کرده اند. روضه خوان گهگاه آن ها را بر می دارد یا به جای آن ها، تابلوهای (نقاشی) چوبی به دست می گیرد (؟). در همه ایالات و ولایات کشور، این کرسی را بدون هیچ تغییری، برپا می دارند».

شرح بِرزین در باب حال و هوای تکیه به هنگام نمایش، با ذکر جزییات بسیار، گزارش خو تسکو را تأیید می کند. در توصیفی که ذیلاً می آید، من گزارش آن دو را با هم ترکیب کرده ایم:

برپادارنده تکیه، موظف به پذیرایی از تماشاچیان نیز هست. به محترم ترین میهمانان قهوه و شربت می دهند، و به مردم ساده به وفور آب و نخودچی یعنی دانه های نخود و تخم هندوانه و دانه های برشته و بوداده دیگر.

خوتسکو ملاحظه می کند که سوداگران بسیار در تکیه به معامله مشغولند، کسانی که چپق و قلیان کرایه می دهند، میوه فروشان و نخودچی فروشان (نخودی) یعنی فروشندگان آجیل یا تنقلاتی که عبارت است از نخود و تخم خربزه و گلابی (؟) و دانه ارزن که در آب نمک خیسانده و سپس برشته می کنند.

ارزن برشته زیاد مصرف می شود؛ چون معتقدند که اشک آور است. زنان مصطلکی یا صمغ درخت بنه، یعنی سقّز می جوند و معتقدند که سقز موجب خوشبویی دهان و سپیدی دندان و سختی لثه ها می شود و مهم تر از آن مانع از پرگویی و وراجی است. اشخاص مبادی آداب قهوه سیاه می نوشند که نوشیدنش در مراسم عزا اجباری است و یا قلیان می کشند.

علاوه بر ساقیانی که صاحبخانه استخدام کرده، پسران جوان خانواده ای محترم نیز به خدمت مشغول بودند که «نذری» نامیده می شوند؛ یعنی بنا به نذر والدینشان، به شکرانه آن که از مرضی شفا یابند و غیره، به کار سقایی اشتغال می ورزند. این نذری های زنده، جامه های رنگارنگ و فاخر پوشیده و به مژه ها و ابروانشان سرمه مالیده بودند و گیسوانی تا بدارشان طره طره بر شانه هایشان می ریخت

و شب کلاه کشمیری مروارید و جواهر دوزی شده بر سر داشتند و به مردم شربت می دادند آنان در ساعد و ساق دست و بازوانشان تا نزدیک شانه، حلقه کرده اند و جام های آب، به پر شتر مرغ زینت یافته اند.

فراش های چماقدار، مأمور حفظ نظم بودند و کارشان در بخش زنانه که بر سر کمترین چیز، دعوا می کنند و با مشت به جان

ص: ۴۹۸

۱- Careme

۲- Acteurs

هم می افتند، بسیار زیاد بود. این فراشان مأمور چیدن اسباب و لوازم روضه خوانی و روفتن و آب پاشی کردن صحنه، پیش از نمایش نیز هستند. این رسم بیش از پیش معمول و رایج شده است که چندین روضه خوان، سید یا ملای ساده، پیاپی بر منبر یا کرسی که روی تخت یا سکّو قرار دارد یا نزدیک یک ضلع تکیه، رفته به وعظ بپردازد. مردم از وعظ روضه خوان، سخت به شور می آیند و گاه ناله و زاری تماشاچیان صدای وی را می پوشاند. نمایش نیز در حضار تأثیری قوی دارد.

تعزیه، ایرانیان و خاصه زنان را به شدت تحت تأثیر قرار می دهد، زنان، در صحنه هایی هیجان انگیز، هم صدا، به بانگ بلند می گریند و با مشت بر سینه می زنند. مردان نیز می گریند و بر سینه می کوبند. «بسیاری از زنان و مردان به سینه زنی به قوت تمام، بسنده نمی کنند، بلکه به قمه زنی نیز می پردازند. اغتشاش و آشوب مردمی که پس از تماشای تعزیه به خانه هاشان باز می گردند، بیشتر شبیه ازدحام و آشفتگی سربازان از جنگ برگشته است تا منظره تماشاچیانی که مجلسِ نمایشی را در پایان آن، ترک می گویند.

... متعصبان مذهبی بر فرق سر یا بر سینه خود تیغ می زنند، به زنجیر بندی و قفل بندی اندام هایشان می پردازند و آنان که معتدل ترند، سینه های خویش را می خراشند.

در باب شبیه خوانان و تعزیه گردانان (۱) در این مرحله از تکامل آن، اطلاعات اندکی داریم. به گفته خوتسکو، بازیگران که وی آنان را «مقلد» و «شبیه آوران» می نامد، بسان بازیگران نمایش های مضحکه (تماشا یا تقلید)، از میان مردم طبقات نادار جامعه برخاسته اند، گرچه از بازیگران تماشا یا تقلید بیشتر مورد احترام اند. بازیگرانی که نقش اشقیا (شمر، یزید و غیره) را بازی می کنند و باید سخنانشان را با صدایی خشن و زمخت و نامطبوع بگویند، به راستی در معرض خطرند.

به گفته بِرزین، بهترین بازیگران، یعنی آنان که خوش آوازند، امام خوانند، یعنی ایفای نقش امام و اشخاص نیک (امام حسین (علیه السلام)، حضرت عباس (علیه السلام)، حرّ، ایلچی فرنگی و غیره) را بر عهده دارند؛ و مردان، نقش زنان را بد بازی می کنند. تعزیه گردان که خو تسکو وی را «سر مباشر» (۲) می نامد، عصایی به دست داشت که عند الاقتضاء از آن استفاده می کرد؛ بدین معنی که همواره در صحنه حاضر بود و به رهبری بازیگران و توزیع نقش ها و غیره می پرداخت.

در آن روزگار، نمایش تعزیه آن قدر مقبول بود که چاپ متون تعزیه آغاز شد؛ و هشتاد مجلس تعزیه، تا آن زمان شناخته شده بود. با شهرت و مقبولی این مجالس تراژدی، عزاداری و سوگواری بر واقعه کربلا، تماماً به صورت نمایشی حقیقی و دائمی درآمد که شب و روز اجرا می شد و هم زمان، روضه خوانی و حرکت دسته ها و تصاویر زنده نیز برای آن که عقب نمانند، از پیش اعلان می شد و این امر، به علاقمندان مجال می داد که بتوانند تماشاگران شمار بسیاری از نمایش های تعزیه باشند: «نظر به آن که همگان کمابیش مشتاق این نمایش های مذهبی اند و وقتشان به تماشای آن ها می گذرد، در نتیجه پرداختن به وظایف و تکالیف ثانوی، متوقف می شود و هیچ گونه سرگرمی و تفریحی، مجاز نیست. شب ها در تکایا، فانوس ها و چراغ های نفتی می سوزانند متعصبان مذهبی، خسته و کوفته، همواره در تکایا غذایی آماده برای سدّ جوع و نیز شربت و قلیان می یابند.

تکیه حاج میرزا ابوالحسن از بهترین تکایای تهران بود. فتحعلی شاه این شخص را که هیئتی چشم گیر و لقب ایلچی (سفیر) داشت، برای مذاکره در باب عهدنامه گلستان به لندن فرستاد و وی در بازگشت از لندن به ایران، همراه هیئت مأموران انگلیس در ۱۲۲٦ ق به لقب «خان» مفتخر شد.

و چون متهم بود که صدهزار لیره از کمپانی هند شرقی رشوه گرفته است، نزدیک بود که در راه بوشهر به شیراز، به قتل برسد. اما بار دیگر برای انجام دادن مأموریت در خارج به استانبول و انگلستان و فرانسه و آلمان رفت و بیش از سه سال از ایران دور بود و در سال ۱۲۳٦ ق با معادل صدهزار تومان زر مسکوک که تماماً در انگلستان ضرب شده بود، به ایران بازگشت. گشاده دستی و اثاث و اموال گران بهایش، بیگانگان و هموطنانش را شگفت زده می کرد. اوزلی می گوید که بیش از سه ماه در خانه اش در لندن، اقامت داشته است. به گفته کنت دو سرسی که ابوالحسن خان نخست به افتخار او در تبریز ضیافتی به پا کرد، ین سفیر خوش مشرب، سه سال پیش از آن، که برای انجام دادن مأموریتی در پاریس به سر می برد، ستایشگر پرشور زنان رقاص و دوستدار شراب شامپانی بود.

وی در تهران، تبریز، چیزهای قیمتی ای را که با خود از اروپا

۱- regisseure

۲- Entrepreneur en chef

آورده بود (ظروف چینی و نقره که شاه فرانسه به وی هدیه کرده بود، جام ها و ظروف و چلچراغ های بلورین که سوغات سفر انگلستان بود)، به رخ همه می کشید.

برزین از دیگر تکیه های معروف تهران، من جمله از تکی نبی خان و تکیه رجب علی، کدخدای ثروتمند یاد می کند که نمایش تعزیه ایلچی فرنگی در آن، مقبولیت بسیار یافت. اما مهم ترین تکیه تهران، تکیه صدراعظم، حاج میرزا آقاسی بود.

تعزیه خوانی و حاج میرزا آقاسی

الف) شخصیت حاجی، وی مردی سفله و فرومایه و زشت و میزبانی خسیس و خودپسند و بیچاره و زبون و غافل و بی دین و ایمان بود که دعوی داشت هر شب به معراج می رود و از خداوند، وحی به وی نازل می شود. همهٔ این اعمال با مسخرگی همراه بود و بزرگ ترین عیبش این بود که می خواست در همه چیز از قائم مقام تقلید کند و چون وی، خط بنویسد و شعر بگوید، اما فقط جزواتی نامربوط نوشته و مشتی شعر بی سروته سروده است. می خواست چون قائم مقام حرف بزند که با زبان الکن ناممکن بود؛ و حتی به قد و قامت و ریش قائم مقام نیز حسادت می ورزید. چون قائم مقام با یکی از دختران فتحعلی شاه ازدواج کرده بود، او هم هزاران حیله برانگیخت تا عزت نساء خانم را گرفت.

و چون قائم مقام، مزارع و املاک بسیار در عراق (عجم) و آذربایجان داشت، حاجی نیز کوشید تا معتبرترین ملّاک ایرانی باشد. اما میرزا بزرگ (ابوالقاسم) قائم مقام آن املاک را از قبل از همسرش دختر میرزا حسین وفا وزیر زندیه داشت و چون حاجی به زور و شکنجه و حیله و دسیسه از مردم ستانده بود. حاجی در سیزده سال حکومتش، با اعطای تیول و تخفیف مالیات و دادن پول و رشوه، اموال دولت را به باد داد و محمد شاه را هم از طریق اشتهار کرامت و معجزه و به معراج رفتن می فریفته است، چنان که ایران در مدت سیزده سال صدارت چنین صدراعظمی، با گرسنگی و گدایی و بی سامانی دست به گریبان بوده است.

بعضی شاهدان و ناظران نیز، پیش از خان ملک ساسانی و هجو تلخ گزنده اش، در باب حاجی قضاوتی سخت انتقادآمیز کرده اند. مثلاً راوینسون (۱) می گوید: «حاجی میرزا آقاسی که از دانش

و مملکت داری و فن نظام به کلی بی اطلاع بود، چنان خود پسند بود که رأی و توصیه کسی را نمی پذیرفت و بیش از آن

حسود بود که کمک معاونی را بپذیرد. در سخن، بی ادب بود و رفتاری گستاخ و بی نزاکت داشت و چون مزاجاً بی قید و سر به هوا و مساهله کار بود، مالیه را به لبه ورشکستگی کشانید و چیزی نمانده بود که در مملکت انقلاب به پا شود. حاجی نخست بیهوده کوشید تا مقامش را حفظ کند. اما به فرجام، مستأصل و از سر ناچاری، در حرم شاهزاده عبدالعظیم متحصن شد و سپس به عتبات عالیات در عراق رفت و در کربلا وفات یافت.»

ب) تکیه حاجی، کاخی که حاجی در آن اقامت داشت، در ارگ واقع بود و از طرف غرب به سرای همایون متصل می شد. در شمال آن جا، به فاصله ای نه چندان دور، سفارت روس (سرای اروسی) قرار داشت. درِ ورودی به اقامتگاه حاجی، در شرق عمارت واقع بود و می بایست از چندین اطاق و تالار که به هم راه داشتند، گذشت تا به عمارت وی رسید. بِرزین، دسته ای مرکب از سید و ملا و کارمندان مختلف مشاهده می کند که در مدخل سرا اجتماع کرده اند و می خواهند تبریکات خویش را به رشیلیوی ایرانی تقدیم کنند، راهروهایی تاریک و کثیف به تالار پذیرایی، منجر می شد. توصیف بِرزین از تکیه حاجی آن چنان دقیق است که می توان به کمک آن توصیف، تکیهٔ حاجی را بازسازی کرد.

تکیه حاجی که با سنگ ساخته شده به شکل کاروانسرا و متوازی الاضلاع است. در چهار طرف آن، حجره هایی دو طبقه بنا کرده اند و در وسط هر ضلع، مدخل حجره ها به ارتفاع تمام بنا، قرار دارد. سقف تکیه، پارچه ای است که چون چادر بر آن می کشند. اندازه حجره ها که دیوارهای درونیشان رنگ شده، متفاوت است. تعداد کل آن ها ٦٤ تا است. برکف حجره ها، حصیر پهن کرده اند و روی در «تخت»، نمد گسترده اند و کرسی، پوشیده از شال های کشمیر است. بر دیوارهای بین حجره ها، شال های کشمیر باریک و دراز آویخته اند که هر یک در حدود سیصد تومان می ارزد. چون شال ها درازتر از جدار است، لبه آن ها را تازده اند تا لگد نخورد (خراب نشود) و محفوظ بماند.

زیر حجره ها (؟) نیز شال ها کشمیر آویخته اند که بیش از شال های روی جدار حجره، تا خورده اند. شال های باریک و بدون لبه یا حاشیه و یک رنگ را به طرزی متقارن آویخته اند. همه شال ها، متعلق به ملک التجار رئیس تجار تهران و مدیر تکیه حاجی است. تکیه به طرزی فاخر و شکوهمند تزیین شده است:

ص: ۵۰۰

۱- Rawkinson

تزیینات تکیه در حدود صد هزار روبل می ارزد. در این تکیه، شال هایی که با میخ هایی کوچک به دیوارها کوبیده شده اند و تعداد آن ها قریب به ششصد است گرد و خاک می خورند. از جملهٔ این شال ها، شال های بسیار زیبا و چهارگوش موسوم به «شرکتی» است. بر درها، پرده های کشمیری آویخته که اختصاصاً برای تکیه بافته اند. غنا و تجمل، شگفت انگیز است، اما آلودگی و کثافت نیز همه جا به چشم می خورد.» برزین درباب این که غرفه ها یا حجره های مختلف مختص به چه کسانی است، آگاهی هایی به دست می دهد: «بین حجره های کوچک، حجره هایی که جالب توجه و نظر گیرند، حجره های ولیعهد و حاجی هستند. این حجرهها مشرف بر تکیه در کنار هم قرار دارند و دیوارهای آن ها پوشیده از شال های کشمیر است. زیر حجره حاجی، خان باباخان می نشست که بیشتر به جوان زیبایی که در کنارش نشسته بود توجه داشت تا به نمایش مذهبی. اعاظم و اکابر قومی معمولاً در حجره بزرگی می نشینند و در اتاقی کوچک، مجاور آن حجره، خدمتکاران و نوکران. به دستور حاجی، حجره ای به اعضای سفارت روس اختصاص داشت. و هشت حجره واقع در بالای ورودی، مخصوص خانم های مشاهیر بود که در جلوی آن ها پرده های نازکی آویخته بودند به

قسمی که از بیرون کسی نمی توانست درون حجره ها را ببیند.

نمایندگان ولایات و اصناف تهران از طریق ملک التجار، برای تزیین تکیه حاجی و برگزاری مراسم عزای حسینی، با هم رقابت شدیدی داشتند.

چهار غرفه یا تالار که خاصه به طرز باشکوهی تزیین شده، به هنگام نمایش و مراسم سوگواری خالی است. یکی از آن ها متعلق به شیرازی هاست و دیگری مختص به اصفهانی ها و سومی خاص کاشانی ها و چهارمین نیز به ملک التجار اختصاص دارد. مالک هر غرفه کوشیده تا با تزیین آن به جلال و شکوه هر چه تمام تر، بدرخشد. مجلل ترین غرفه، غرفه شیرازی هاست و فقیرترین غرفه از لحاظ تزیین، غرفه کاشانی ها. اما در عوض در این غرفه شال های کشمیر زردوزی شده آویخته اند. دیوارها و سقف های سه غرفه، تماماً پوشیده از شال های کشمیر است. و از سقف شال هایی گران بها آویخته اند که هر کدام در حدود پانصد تومان می ارزد. در غرفه شیرازی ها، دیوار عقب غرفه، با پردهٔ قرمزی گل دوزی شده با طلا، به شیوهای اعجاب انگیز پوشیده است که در حدود چهار هزار روبل می ارزد. در غرفهٔ ملک التجار، ظروف چینی و بلورین چیده شده و بالای آن ها بر دیوار شال کشمیری آویخته اند که رویش تکه مخمل چهارگوش سیاه رنگی مزین به الماس و یاقوت و مروارید، دوخته اند.

انبوه تماشاچیان و خاصه زنان برای تماشای مراسم و نمایش هایی که حاجی تهیه می دید، هجوم می آوردند. چنین اجتماعی از مردم، مسائلی طرح می کرد. تکیه فقط یک ورودی دارد و در پایان تعزیه و مراسم عزاداری، دور جاهای مخصوص خلق الله را طناب کشیده بودند. بسیاری از تماشاچیان طبیعتاً زن بودند که تعدادشان هر بار کمتر از هزار تن نیست. باید دانست که زنان، پرشورترین ستایشگران تعزیه اند، زیرا تعزیه برای بیشتر آنان، تنها «تماشا» در تمام سال محسوب می شود. از این رو هیچ کس بیش از زنان ایرانی که صدای گریه شان غالباً بلندتر از بانگ شبیه سازان و تعزیه خوانان است، این نمایش را ارج نمی نهد و عزیز نمی دارد. ضمناً گریه و زاری خاصه در صحنه های بدون گفتار، شاخص تر است. زنان با چهار پایه های کوچکی به تکیه می آیند و به هنگام تماشا، سقز می جوند و قلیان می کشند و با هم نزاع و دعوا می کنند که گاه به کتک کاری می

انجامد. بسیاری از زنان با کودکان شیرخوارشان به تکیه می آیند و این کودکان گاه فریادهای ترسناکی می کشند و تنی چند ازین زنان از سر کنجکاوی، نگاهی به غرفه نصارا و کنار (۱) می اندازند. دختران جوانسال بسان مادرشان شوقمند و ذوق زده نیستند، بلکه بر عکس در غالب موارد می خندند.

نمی دانیم پس از سقوط حاجی، دقیقاً بر سر تکیه اش چه آمد. اما از گواهی ای به تاریخ دسامبر ۱۸٤۹، (۱۲٦٦ق)، یعنی متجاوز از یک سال پس از فرار حاجی و به تخت نشستن ناصرالدین شاه، چنین بر می آید که صحنه های موصوف به قلم ناظر، در همین تکیه که هنوز مهمترین تکیه تهران بوده، نمایش داده شده است. در واقع لیدی شیل (۲) همسر سفیر انگلیس، می گوید که شاهد چندین تعزیه در تکیه صدراعظم بوده که ساختمانی است عظیم و گنجایش چندین هزار تن را دارد و صدر اعظم آن را برای نمایش تعزیه ساخته است:

«دور صحن، غرفه های دو طبقه بنا شده است. از سفرای خارجی برای تماشای تعزیه رسماً دعوت می شد؛ و رد کردن

۱- Giaour

۲- Lady sheil

دعوت، کاری به غایت دور از نزاکت می بود. من هم جز و مدعوین بودم».

لیدی شیل در باب ترتیب غرفه های خاص زنان، توضیحات دقیقی می دهد:

«با ورود به ساختمان، به غرفه بسیار راحتی هدایت شدم که دارای اتاق کفش کن بود که در آن کفش ها را می گذارند. در برابر غرفه، قالی (پردهٔ) نمدی ای با سوراخ های ریز آویخته و بنابراین جلوی

غرفه را به دقت بسته (پوشیده) بودند و این چنین ما می توانستیم از سوراخ ها، بیرون را بنگریم اما از بیرون مردم، نمی توانستند ما را ببینند.

غرفه شاه در بالای عمارت، روبه روی تعزیه خوانان واقع بود و غرفه های عموهای شاه و صدراعظم و سفرای انگلیس و روس و غیره در سمت راستش بود؛ و در سمت چپش، غرفه های زنان صدر اعظم و سفیر انگلیس و سفیر روس».

لیدی شیل همانند بسیاری سیاحان دیگر، به واکنش حضار توجه می کند و می کوشد تا ناله و زاری مردم را در سوگ حسینی (علیه السلام)، توصیف کند:

«مشاهدهٔ این امر که چندین هزار تن عمیقاً اندوهگین و هم چون بچه مکتبی ها، بی اختیار ناله و زاری می کنند، شگفت انگیز است. ایرانیان به شیوهٔ خاصی می گریند؛ بدین معنی که غم و غصه شان با صدای غریب و مضحک و حیرت انگیزی که گاه با خنده مشتبه می شود، همراه است. و وقتی یکی شروع کرد، حالش به همه سرایت می کند».

ازین که بگذریم، لیدی شیل در باب تعزیه خوانی و مراسم عزاداری ملازم با آن چیزی عمده ندارد که به ما بیاموزد:

اجرای مراسم و نمایش در تکیه حاجی، «بی تردید بهترین تکی تهران، تکیه ای است که در خانه حاجی میرزا آقاسی واقع است و من چون تماشاگر عادی این تکیه بوده ام، می توانم آن را جزء به جزء توصیف کنم و به اطلاع خواننده برسانم که به عقیده ایرانیان مقیم تهران، این تکیه، بهترین تکیه ای است که تاکنون برپا شده است و گفتنی است که مال و منال قیمتی بسیار در این تکیه به تماشا گذاشته می شده است و بهترین شبیه خوانان ایران در آن تعزیه خوانی می کردند و نیز در آن به همهٔ حضار، قهوه و شربت می دادند».

در تکیه حاجی، مجالس وعظ و روضه خوانی و حرکت دسته ها و نمایش چند چشمه از کارهای زبردستان و «رژهٔ» تعزیه خوانان و شبیه خوانان و شبیه سازی با جلال و شکوه بسیار برگزار می شد، چنان که سفیر روس و همه روس های مقیم تهران که شب عاشورا به تکیه دعوت شده بودند، از تماشای آن مراسم و نمایش ها، حیرت کردند:

«آدمی از مشاهدهٔ آن همه چیزهای گران بها که در تکیه دیده می شد، به شگفت می آمد. زیر پای سفیر هنگامی که به غرفه مخصوص خود می رفت، به جای قالی، شال های کشمیر گسترده بودند. تکیه شاه که در میدان بنا شده، در قیاس با تکیه حاجی، هیچ می نماید».

در تکیه حاجی، مراسم که در اول بعد از ظهر آغاز می شد، تا ساعت پنج ادامه داشت و این مراسم، همه روزه در ایام عزاداری به ترتیب زیر، برگزار می گردید:

۱- شروع روضه خوانی در اول بعد از ظهر هنر اصلی روضه خوانی انتخاب موضوع مناسب و مهارتش در اشک گرفتن از شنوندگان و به گریه انداختن آنان است در تکیه حاجی، سید روضه خوانی در حضار تأثیری قوی داشت. سیدهای روضه خوان، شال و کمر عمامه و سبز دارند و ملاها، عمامه های سفید. روضه خوان، در پایان، دستان را به آسمان بلند کرده «یاالله» می گوید و همهٔ حضار آن کلام را تکرار می کنند، این کار «مؤذنی» نام دارد. کودکانی که زیر پایش نشسته اند، در خاتمه، با روضه خوان اشعار عرفانی جلال الدین رومی یا اشعار دیگری را به اقتضای مجلس، می خوانند».

۲- ورود سینه زنان در ساعت دو نیم بعد از ظهر در جلوی آن ها، نوحه خوانی که جامهای معمولی پوشیده و به دنبالش دو نوحه خوان دیگر که به گردنشان شالی، هم چون دستمال، بسته اند حرکت می کنند. در پی آن ها، قریب به سیصد فراش شاه که جامه های بلندی پوشیده اند و شال به گردن بسته اند و یقهٔ پیراهنشان باز است، می آیند. نوحه خوانان روی سکو، روبه روی ولیعهد می ایستند و سینه زنان دور سکو، روبه سوی غرفه ها حلقه می زنند. نخستین نوحه خوان به سبک معمول

ایرانیان، اشعار عرفانی می خواند و شاه را مدح می گوید و در این هنگام، سینه زن ها خاموش اند، ولی در پایان فریاد می کشند: «یا حسین!» آن گاه دو نوحه خوان با ضرب ٦×٨، به نوحه خوانی می پردازند و در پایان، آهنگ صدای خود را بلندتر می کنند و گاه سینه زنان نیز با آنان هم صدا می شوند. دسته سینه زنان با تکرار نوحه، و با ضرب ٣×٤، سینه می زنند و نوحه آنان چند کلمه

ص: ٥٠٢

بیشتر نیست؛ چیزی قریب بدین مضمون که «از بام تا شام چه صحنه دلخراشی است این، یاحسین، یاحسین، یاحسین!» نوحه خوانان و سینه زن ها تا زمانی که به سینه زنی ادامه می دهند و آن گاه نخست سینه زن ها پشت سر هم و به دنبالشان نوحه خوانان، خارج می شوند.

٣- ورود سینه زنان هراتی که در دوران فتحعلی شاه هنوز مرسوم نبود. در جلوی این سینه زنان با حرارت که عمامه به سر دارند، عَلَم آنان را که عبارت است از دستی (پنجه ای) و شالی تا خورده، حرکت می دهند و به دنبالش سه ملای سید که چون سه نوحه خوان دستهٔ قبلی روی سکوی می ایستند. افغان ها نیز دور سکو جا می گیرند و با چنان قدرت و قوتی به سینه زنی می پردازند که در پایان دههٔ محرم، سینه هاشان مجروح می شود. بعضی، فریادهای وحشتناکی می کشند و خون از زخم هایی که عمداً برسینه یا چهره شان ایجاد کرده اند، می چکد. این دسته نیز پس از نوشیدن شربت با همان نظم دستهٔ قبلی، از تکیه بیرون می رود.

٤- ورود سنگ زنان یعنی دسته زنبور کچی ها (توپچی های شتر سوار) که جامه های بلند پوشیده اند و کلاه های مخروطی شکل بر سر دارند.

پیشاپیش آن ها، علم هایی مرکب از پرهای شتر مرغ متصل به میله آهنی نرم و انعطاف پذیری حرکت می دهند. یک تن از زنبورکچی ها روی سکو می ایستد و به نوحه خوانی می پردازد. دیگر زنبور کچی ها متناوباً از پایی به پای دیگر می جهند (می پرند) و با وزن و آهنگ، با سنگ به پشت گردن و سینه و نزدیک ران های خود می کوبند و گهگاه همه با هم می گویند: «الهی آمین!» این گروه گرم

رو، حلقه زده می چرخند. سنگ های زنبورکچی ها، نیمه کروی و صاف و صیقلی است. بعضی از آنان، به علت بی توجهی، با کلاه های قاجار آمده اند. اما با نخستین ضربه سنگ برقفا، متوجه اشتباه خود می شوند و بی درنگ کلاهشان را عوض می کنند. زنبورکچی ها نیز پس از نوشیدن شربت، بیرون می روند.

۵- ورود سنگ زنان کاشان عَلَم آنان عبارت است از پرده های بلور که از بیرقی فانوس شکل و مزّین به پر شتر مرغ آویخته اند. شمار کاشانی ها دو برابر تعداد توپچی هاست و از خود نیرو و شور و حرارت بیشتری نشان می دهند.

٦- نمایش تعزیه که پس از شربت نوشیدن کاشانی ها و بیرون رفتنشان آغاز می شود.

۷- در پایان نمایش تعزیه نخست زنان عوام از تکیه خارج (هم زمان) مردانی برای حفظ و رعایت پاکدامنی ممانعت می کنند.

۸- سینه زنی مجدد فراشان سینه زن در برابر غرفهٔ ولیعهد یا در صورت غیبت وی در مقابل غرفه حاجی، آنان همه جایی که زنان هنگام تماشای تعزیه خوانی نشسته بودند، می ایستند. این سینه زنی به یاد گرامی کسی که در تعزیه نمایش داده شده، شربت شهادت نوشیده است. آنان پس از گرفتن «انعام» خارج می شوند.

۹- ورود بیل بازان که چوب دستی های طلایی رنگ را با مهارت و تر دستی از پشت سر رد می کند و پس از گرفتن «انعام» بیرون می روند.

۱۰- ورود حقه بازان که نمایش تردستی هایشان آخرین برنامه مراسم است. آنان علم های بسیار سنگینی را به دندان گرفته راست نگاه می دارند یا مشک های پر آب را روی چوب هایی مزین به قطعات آینه و پارچه که به دندان گرفته اند چنان به حالت تعادل نگاه می دارند که لنگر ندهند. یک

تن ازین حقه بازان، خنجری را به دندان گرفته و در نوکش، بیرقی برافراشته بود. البته ین دسته نیز «انعام» می گیرند.

در نهم محرم که روز برگزاری مراسم عمده و اساسی است، در تکیه حاجی، تعزیه «شهادت امام حسین (علیه السلام) را نمایش دادند.»

علاوه بر دو دسته (سابق الذکر) سینه زنی، دسته سومی نیز مرکب از مهمترین تجار تهران، شال به گردن، سینه می زدند، اما نه چندان با حرارت و نه با ضرب و آهنگ.

پیش از نمایش تعزیه، دسته ای در تکیه به حرکت درآمد بدین قرار:

پیش از آغاز نمایش، نخست، دسته عزاداران به حضور ولیعهد و حاجی رسیدند. پیشاپیش آنان چهار شتر که افسارشان به دست چهار شتربان بود حرکت می کردند و پشت سر آن ها، شش شتر که نوازنده (ساز زن) بر آن ها سوار بودند و سپس چند سوار بر اسب های ایلچی (که فقط برای تخم کشی نگاهداری می شوند) و آن گاه سایبانی خالی به همراه دو پسر بچه سیاه پوش که شیون و زاری می کردند، و بعد شماری عزادار پرجوش و خروش ایرانی که در دسته های به هم فشرده ای، دست هم را گرفته بودند با چوب دستی های بلند جست و خیز می کردند و بر سینه و سر خود می کوفتند. کمی دورتر از آنان، دو اسب آینه بندی شده امام حسین و علی اکبر را می آورند. گردن این اسب ها پوشیده از شال های کشمیر بود که با جواهر صیقلی ناتراشیده به هم وصل شده بود و در پی آن ها، دسته ای از عزاداران پرحرارت

ص: ۵۰۳

ایرانی که بدون چوب دستی، جست می زدند و فریاد می کشیدند: «وای حسین!» و به دنبال آنان، بر سایبان یا تختی، نعش امام حسین را که رقیه گریان در کنارش بود، حمل می کردند و سپس اسب

حامل نعش عباس را با دستان بریده می آوردند، و اهل بیت گریان امام حسین به دنبالش، می آمدند و به فرجام، در پایان، دسته سنگ زنان، صحن را دور زدنند و خارج شدند، اما سنگ زنان ماندند.

تعزیه در شبه قاره هند

بسیاری از رسوم و سنن و آداب و عادات و مراسمی که از ایران به شبه قاره و بالطبع بیشتر به قسمت مسلمان نشین آن انتقال یافته به همان صورت باقی مانده است و این امر شامل تمام مسائل و موازین و سنت هایی است که پیش از صفویان یا بعد از ایشان یا در دوران فرمانروایی آنان از ایران به هند و پاکستان رفت، ... و نیز تکیه ها و خانقاه ها، آداب و عادات صوفیان، برپا داشتن مراسم عروس برای مشایخ تصوف و سماع صوفیان و دست افشانی مریدان همه، آدمی را به یاد دوران ابوسعید ابوالخیر و مولانا جلال الدین می اندازد... و از همین روست که کلمه «تعزیه» در هند و پاکستان لفظی نا آشنا نیست. اما معنی آن کاملاً با آن چه ما از آن می فهمیم تفاوت دارد. تعزیه عبارت است از چیزی ضریح یا حجله مانند که در هر شهر بر طبق رسوم و سنن هنری آن ساخته می شود و به تناسب وقت و مکنت سازندگان آن کوچک یا بزرگ و ارزان یا گران تمام می شود. هر دسته عزادار یک «تعزیه» همراه دارد و پس از خاتمه عزاداری آن را به خاک می سپارند. در دوران نفوذ این مراسم از ایران به هند، یعنی در روزگار مهاجرت قزلباشان و دیگر شیعیان به شبه قاره و اقامت دائمی در آن سامان در اواسط عصر صفوی، تعزیه

و تعزیه داری در ایران نیز به همین نهج بود. گفته شاردن دربارهٔ آن چه همراه دسته سینه زنی است این حدس را تأیید می کند. منتهی از آن روزگار به بعد تشریفات و آداب عزا در ایران تحول یافته و به سوی تکامل رفته اما در شبه قاره به همان صورت قدیم خویش حفظ شده است. وسیع ترین حسینیه عالم یا (امام باره) به اصطلاح هندی از نیای سلاطین اوره در لکنهو هنوز معمور و دایر است. در قصبه ای نزدیک کلکته که مهاجرنشین اصفهانی در دویست سال قبل بود، امام باره ای عظیم موجود است که موقوفات فراوان داشت و محلی بوده است با اثاثیه و وسایل پذیرایی برای صدها زائر که از اطراف برای شرکت در عزاداری به آن جا می رفتند که هنوز ظروف مسینه آن انباری بزرگ را در بر

می گیرد. مراسم تعزیه در هند نیز با شرکت مسلمانان و هندوها با شکوهی خاص برگزار می شود. امروزه هر چند در بسیاری از نقاط برگزار می شود هر محل مراسمش ویژگی هایی دارد که با جای دیگر متفاوت است، ولی در همه جا نوحه های فارسی از زبان آنان شنیده می شود که البته توسعه و استمرار آن، چه بسیار که مدیون شعرا و عرفای معاصر مهاجر ایرانی به هند می باشد. نکته ای که نباید از آن غافل ماند این که مراسم تعزیه در آن جا به صورت نمایشی نیست بلکه آیینی به صورت دسته گردانی و حمل ابزار و وسایل مخصوص توأم با نوحه خوانی و عزاداری است.

خانم کارلا سرنا درباره نحوه تعزیه در شبه قاره هند قدیم می نویسد: «در جاهای مختلف شهر سکّویی مسقّف هست که عنوان تکیه دارد و در آن، نه تنها در ماه محرم بلکه در بیشتر ایام سال و به عنوان عملی مقدس، تعزیه برپا می کنند. در محلاتی که این نوع تکیه ها نیست سکوهایی موقتی ترتیب می دهند. در این صورت کثیری از مردم چمباتمبه در کوچه می نشینند و تعزیه را تماشا می کنند، من در یکی از تعزیه ها که به منظور دعا برای طاعون زدگان برپا شده بود تا خداوند از آن ها رفع بلا کند شرکت کردم. تعزیه گردانان مخارج این تکایا را مانند تهرانیان بین خود سرشکن می کنند. معمولاً تجّار بازار تدارک اشیای لازم را برای آیین بندی تکایا، که بسیار بدوی و عجیب و غریب است، بر عهده می گیرند. بازیگر و آوازه خوان و نوازنده همگی رنگ روستایی دارند و هیچ گونه اثری از تجمّل تکیه های تهران در آن ها نیست.

تعزیه و گزارش های مستشرقان

در دوره سلطنت فتحعلی شاه، که مطابق بود با ۱۲۱۲ - ۱۲۵۰ق/ ۱۷۹۷ - ۱۸۳٤م، روابط سیاسی و فرهنگی ایران با سرزمین های اروپایی گسترش یافت و بسیاری از کشورهای غربی، به خصوص فرانسه و انگلیس، نمایندگان سیاسی و نظامی خود را به ایران فرستادند. در این دوره گروهی از جهانگردان غربی نیز برای دیدار از سرزمین های مشرق به ایران آمدند. بعضی از این فرستادگان سیاسی و سیاحتگران غربی، در یادداشت هایشان، از دیده ها و شنیده های خود در شهرهای ایران،

بخش هایی را به شرح و توصیف آیین های سوگواری مردم در محرم، و مراسم تعزیه خوانی های دهه اول محرّم اختصاص داده اند.

ص: ٥٠٤

گزارش های خارجیان در چگونگی برگزاری آیین های عزا در ایران یکی از مجموعه اسناد تاریخی درباره حیات فرهنگی - دینی مردم جامعه ماست. این گزارش ها نشان می دهد که نمایش مذهبی مصایب خاندان پیغمبر در کربلا، در آغاز دوره قاجار، بخش بزرگ و برجسته ای از آیین های سوگواری مردم ایران را تشکیل می داده است. از خارجیانی که در زمان فتحعلی شاه به ایران آمده و در بعضی از مجالس تعزیه خوانی در تهران شرکت کرده و نمایش آیینی - مذهبی ایرانیان را دیده و گزارش کرده اند این چند تن را می توان نام برد. آندره دوپره و جی. ام. تانکوانی (١) دو شخصیت فرانسوی عضو هیئت ژنرال گاردان که هم زمان با جیمز موریه (٢) مأمور سیاسی انگلیس، برای مأموریت های نظامی و سیاسی در آغاز دهۀ دوم سلطنت فتحعلی شاه به ایران آمده بودند. هم چنین گاسپار دروویل (٣) افسر نظامی فرانسوی، الکساندر خوتسکو ایرانشناس لهستانی سیاسی روسیه تزاری، که چند سال بعد وارد ایران شدند.

دوپره سه سال، از ١٢٢٢ تا ١٢٢٤ ق، در ایران زندگی کرد. در سفرنامه ای که با عنوان سفر به ایران در سال های ١٨٠٧، ١٨٠٨، ١٨٠٩ نوشته و در ١٨١٩م در پاریس چاپ و منتشر کرده است به تعزیه خوانی اشاره می کند و شرحی از این نمایش در آن می آورد.

تانکوانی در ١٢٢٣ ق. در ایران بود و درباره نمایش پنج مجلس آخر از داستان واقعه کربلا در کتابش داستان سفری به ایران گزارش می دهد. او می نویسد: این تعزیه ها بر روی صحنه نمایشی که روبه روی کوشک شاه در کاخ گلستان برپا گشته بود، اجرا شد». دروویل در سال های ١٢٢٧ - ١٢٢٨ ق در ایران به سر برده است و در سفرنامه اش، به نحوۀ عزاداری و تعزیه خوانی در دهه محرم، به خصوص تعزیه شهادت امام در عاشورا، اشاره می کند. خوتسکو با سمت نایب سفارت روسیه در

زمان فتحعلی شاه به ایران آمد. به هنگام اقامت خود در تهران مجموعه ای حاوی ۳۳ مجلس تعزیه از حسین علی خان خواجه، ناظر امور نمایشی دربار فتحعلی شاه، می خرد. خوتسکو بعضی از تعزیه های این مجموعه را ساخته و فراهم آورده خود خواجه حسین علی خان، که شهرت تعزیه خوانی داشته است، می داند و آن را کامل ترین مجموعه های شناخته شده در آن زمان معرفی می کند خوتسکو مجلس «پیغمبر خدا» و «رحلت پیغمبر» را از مجالس تعزیه این مجموعه با ویرایش فارسی در سال ۱۸۵۲م در پاریس چاپ و منتشر می کند. پنج تعزیه نامه از آن ها را نیز به زبان فرانسه ترجمه می کند و همراه با مقدمه ای جامع و محققانه دربارهٔ نمایش و تعزیه در ایران در کتابی با نام تئاتر ایرانی، منتخب تعزیه ها در ۱۸۷۸م چاپ و منتشر می کند.

دکتر محجوب تاریخ تدوین مجموعه مجالس تعزیه خوتسکو را، که عنوان «جنگ شهادت» بر آن گذاشته شده است و همان گونه که خود خوتسکو هم به آن اشاره کرده، در اواخر دوران فرمانروایی فتحعلی شاه و اوایل عصر محمد شاه قاجار می داند، لیکن سرایش شعرهای آن را به احتمال نزدیک به یقین در عصر فتحعلی شاه می انگارد. خوتسکو در مقدمه خود بر کتاب تئاتر ایرانی به برپایی دو هفته مجلس تعزیه خوانی در ۱۲٤۹ ق در خانه میرزا ابوالحسن خان، وزیر امور خارجه وقت و نخستین ایلچی ایران در انگلیس در سال های ۱۲۲٤ - ۱۲۲۵ ق و حضور خود در آن اشاره می کند.

جیمز موریه مأمور سیاسی دولت بریتانیا و نایب سفارت آن امپراطوری نیز مدت هشت سال، در سال های، میان دو دههٔ اول و دوم قرن نوزدهم، در ایران خدمت می کرده است. موریه در سفر اولش، به محض ورود به تهران این بخت و اقبال را داشته است که از چند مجلس تعزیه خوانی، و به خصوص تعزیه «شهادت امام» در حضور فتحعلی شاه در روز عاشورا، دیدن کند. بخش پایانی این گفتار را تماماً به شرح حال موریه و آثار او و یادداشت هایی درباره مراسم عزاداری و تعزیه خوانی اختصاص خواهیم داد.

سفرنامه موریه

جیمز موریه در فصل یازدهم (صفحه های ۱۸۵ تا ۱۹۸) سفرنامه نخستین خود که عنوان «تهران» را دارد، ابتدا چگونگی ورود خود را به همراه سرهارد فورد جونز، سفیر بریتانیا در دارالخلافهٔ تهران در فوریه ۱۸۰۹م، (۲۹ ذی الحجه ۱۲۲۳ ق) و اقامتشان را در خانه ای متعلق به حاجی محمد حسین خان امین الدوله، وزیر مالیهٔ فتحعلی شاه، و بار یافتن به حضور شاه و تقدیم نامه و هدایای جرج سوم، پادشاه انگلستان، را به پادشاه ایران شرح می دهد. بعد کاخ شاهانه و چهره و لباس و حرکات و رفتار

۱- Tancoigne. j.m

۲- Morier. James

۳- Drouville. gaspard

شاهانه و آداب پذیرایی درباریان را از نمایندگان سیاسی انگلیس توصیف می کند. آن گاه، چون تاریخ ورودشان به تهران مقارن با ماه محرم و ایام سوگواری شیعیان بود، چند صفحهٔ پایان فصل را هم به گزارشی کوتاه از مشاهدات و شنیده هایش دربارهٔ تعزیه داری هندیان مسلمان مقیم تهران و مراسم تعزیه خوانی در خانه یکی از رجال درباری و مجلس ختم تعزیه خوانی در پیشگاه فتحعلی شاه اختصاص می دهد. ما این گزارش را، که یادداشت های موریه را دربارهٔ سه روز (۲۳ و ۲٤ و ۲۵ فوریه سال ۱۸۰۹ میلادی، مطابق با ۸ و ۹ و ۱۰ محرم ۱۲۲٤ قمری) است، با همهٔ کم و کاستی ها و اشتباه در ضبط بعضی نام ها در ضبط دقیق مراسم و شتابزدگی در جمع آوری اطلاعات، به جهت اهمیت سند و نکات تاریخی آن دربارهٔ سابقه تعزیه خوانی، و رواج تام و تمام آن در آیین های سوگواری دهه محرم در سال های آغازین دوره قاجار، و حضور شاه در مجالس عزاداری به فارسی ترجمه و نقل می کنیم.

روز بیست و سوم [فوریه / هشتم محرم] «جمیدارها» ی (صاحب منصبان هندی) گارد فرستادگان سیاسی بریتانیا ما را به دیدن بخشی از مراسم محرّم، که به آن روز اختصاص داشت، دعوت کردند. ما در یک سکوی بلند، که جمعیت زیادی از ایرانیان و هندیان دور آن گرد آمده بودند، جای گرفتیم و روی نمدهایی که برای ما آماده کرده بودند، نشستیم. در یک طرف ما، معبد کوچکی آذین بسته قرار داشت که در آن قبر امام را به نمایش گذاشته بودند. در گرداگرد معبد، هندیانی بودند که لباس نظامیشان را با جامه هایی عجیب و غریب و به سبک مملکتشان تغییر داده بودند. چون هندی ها به سادگی می توانند تبدیل به فقیر شوند، از این رو شمار بسیاری از آنان شخصیت فقیر را برای نمایش در این مراسم آیینی پذیرفته بودند.

چون هر کس آزادی سخن گفتن دارد، بنابراین شمار بسیاری از هندیان برخاستند و درباره مرگ امام [شهادت امام حسین (علیه السلام)] به داراز سخن گفتند. سخنرانان موضوع های بسیار نامربوط را با در می آمیختند. پس از آن، یک ملّای ایرانی، جوانی با چهره ای شاد و درخشان، روی منبر موقتی رفت و شروع به خواندن نوعی نوحه کرد که مناسب آن روز بوده. در پایان هر بند و عبارت، مردم به طور جمعی به او پاسخ می دادند. تقریباً هنگامی که به پایان و غم انگیزترین بخش سخنانش رسیده بود، علامتی به مردم داد تا بر سینه هایشان بزنند. مردم با احترام و ارادتی آشکار بر سینه می زدند و در همان حال ضرب سینه را با آواز ملّا هماهنگ می کردند.

وقتی که ملّا نوحه اش را تمام کرد، یک دیرک بلند و بسیار سنگین به داخل صحنه آورده شد. این دیرک با پارچه های ابریشمین و پرهای رنگین تزیین شده بود. بر سر دیرک، دو حربه حلبی عجیب به قصد نشان دادن شمشیرهای علی (علیه السلام) نصب شده بود. این وسیلهٔ سنگین را مردی حرکت می داد و جابه جا می کرد. این مرد نخست با خم کردن سر خود در برابر علامت و بوسیدن آن تکریم و احترام گزارد، آن گاه آن را با دو دستش بلند کرد و در میان تحسین های فزاینده مردم، روی کمربند و سینه و دنده هایش گذاشت و تراز و استوار کرد.

پس از آن، چند تن روی یک صحنهٔ کوچک موقتی ظاهر شدند و بخشی از مصایب تاریخ زندگی امام را، که برای آن روز مقرر شده بود، اجرا کردند. این بخش عبارت بود از مرگ دو فرزند حضرت زینب (سلام الله علیها)، خواهر امام، که در پایان نمایش به دست شمر، یکی از صاحب منصبان یزید، کشته شدند.

هر یک از تعزیه خوانان گفتارهای خود را، که روی کاغذ نوشته شده بود، در دست داشتند و از روی آن با صدای بلند و همراه با حرکت و عمل می خواندند، و هیجان بسیار زیادی در شنوندگان خود بر می انگیختند؛ به طوری که بسیاری از مردم هق هق؛ و با صدای بلند می گریستند. وقتی که نوبت مراسم سینه زنی فرا رسید، بسیاری از مردم با نوعی شوق و ولع به سینه زنی پرداختند. گویی هرکس به صداهای رساتری که از سینه دیگری بر می خاست رشک می برد.

در بخشی از صحنه سقّایانی بودند که نماد و مظهر تشنگی امام را در لحظات مرگش می نمودند. سقّایان مشک هایی از پوست گاونر پر از آب را، بی ملاحظهٔ سنگینی آن ها، بر روی پشت خود حمل می کردند. افزون بر آن، دور هر یک از سقایان را پنج کاملاً بالغ فرا گرفته بودند، که با نظم سجعی یک دست سه بار پیاپی، در پیرامون محیطی به قطر ده پا (سه متر) گشتند.

شب بعد [یعنی شب و روز بیست و چهارم فوریه یا نهم محرم» من و سفیر، امین الدوله حاجی محمد حسین خان را ملاقات کردیم. میرزا شفیع و حاجی محمد حسین خان مروی و فتحعلی خان شاعر و بزرگان در خانه اش گرد آمده بودند. خاطره شهادت امام حسین (علیه السلام) در حیاط خانه اش نمایش داده می شد. وقتی که

ص: ٥٠٦

ملّا شروع کرد تا آن قسمت از خطبهٔ مراسم را که برای آن روز مقرر شده بود بخواند، پنجره های اتاقی که ما در آن نشسته بودیم گشوده شد و همهٔ ما وضع خود را تغییر دادیم و روبه روی ملّا نشستیم، موعظه ملّا یک ساعت طول کشید و در پی آن، بخشی از تاریخ شهادت امام حسین (علیه السلام)،

که دنباله صحنه ای بود که در شب پیش اجرا شده بود، به نمایش گذاشته شد. نخست اسب امام با عمامه اش که روی زین بود [به صحنه] آمد. بعد [حضرت] زین العابدین، فرزند امام حسین (علیه السلام) به اسیری با غل و زنجیر و یک قلّاده چوبی سه گوش و بر دور گردنش، در حالی که خواهر و فرزندانش دنبال او بودند به نزد یزید آورده شد. یزید با سه تن دیگر روی یک صندلی نشسته بودند. یکی از این سه تن که به سبک اروپایی لباس پوشیده بود، سفیر اروپایی (ایلچی فرنگ) را می نمود. جلاد یزید (شمر) با وحشیگری و خشونت تمام با اسیران رفتار می کرد و تقاضای زنان را [حرم امام] برای حفظ جان حضرت زین العابدین ردّ می کرد و بدترین اهانت ها را به تحریک یزید بر آن ها روا می داشت. زمانی که حضرت زین العابدین را آوردند تا به فرمان یزید سرش را ببرند، ایلچی فرنگ تقاضای بخشش او را کرد. به جای این که

درخواست ایلچی، خشم سلطان مستبد را فرو نشاند، یزید دستور مرگ خود ایلچی را صادر کرد. همهٔ این صحنه ها سبب اندوه فراوان تماشاچیان، که ظاهراً در زیاد گریستن و نشان دادن هر نوع غم با یکدیگر رقابت می کردند، شده بود.

صدر اعظم پیوسته می گریست. امین الدوله صورتش را با دو دست پوشانده بود و بلند ناله می کرد. محمدحسین خان مروی متناوباً با صدای بسیار بلند می نالید. می توانستم اشک های واقعی بعضی ها را که روی گونه هایشان سرازیر بود، ببینم. لیکن باطناً تردید داشتم که این غم و اندوه نیز هم چنان جزئی از تعزیه خوانی باشد که مصایب امام آن را برانگیخته باشد. در این مراسم شاه نیز خود همیشه می گرید. از این رو، خادمانش هم به ناچار از او تقلید می کنند وقتی که جمعیت مردم از کنار پنجره ای که ما در آن نشسته بودیم می گذشتند، باز به شدت بر سینه های خود می زدند.

روز بیست و پنجم، امروز آخرین روز محرم بود. در این روز، همه کسانی که مراسم سوگواری مخصوص این فصل را اجرا کرده بودند، در پیشگاه شاه حاضر می شدند. پادشاه در یک طاقنمای بسیار بلند که مشرف به میدان بود، نشسته بود. چادری در میدان برای سفیر [انگلیس] که به حضور در مراسم دعوت شده بود، برافراشته بودند. لیکن سفیر آن چنان ناخوش بود که جسارت بیرون آمدن

از خانه را نداشت. نمایش آن روز، در واقع ناقص انجام شد. پیشامد عجیبی، که در دهکده نزدیک تهران رخ داده بود، مردی را که برای تجسم بخشیدن به شخصیت امام حسین (علیه السلام) در حضور اعلیحضرت تعیین شده بود، از ترس سرنوشتی که از آن می گریخت، سخت ترسانده بود. هراس او طبیعی می نمود. چون در آن دهکده، مردی که نقش جلاد (شمر) را [در تعزیه شهادت امام] ایفا می کرد، بر آن شده بود که نقشش را به واقع انجام دهد، در حالی که نمایش می بایستی کاملاً بی خونریزی انجام می گرفت. بنابراین؛ هنگامی که امام حسین (علیه السلام) را پیش شمر آوردند تا سر را از تن جدا کند، او سر تعزیه خوان بیچاره را برید، شاه او را برای این کار صد تومان جریمه کرد.

اعلیحضرت از اظهار لطف و توجه زیاد به هندیان، که ظاهراً مراسمشان بیش از مراسم دیگران بر او تأثیر گذاشته بود، خوشنود بود. بعضی ها محرّم را سه روز دیگر ادامه می هند.

تعزیه و تکامل آن

در دوره سلسلهٔ قاجاریه، تعزیه خوانی هم از نظر کیفیت و هم از نظر نحوه برگزاری و محل آن به اوج تکامل رسید و بنا به شواهد موجود در زمان ناصرالدین شاه افراد تا آن حد آگاهی یافته بودند که بدانند تکامل تدریجی مراسم مذهبی از نظر خلاقیت به ظهور رسیده است همان طوری که در سال ۱۸۸۳م (۱۳۰۱ ق) یک ایرانی به بنجامین نخستین وزیر مختار ایالات متحده آمریکا در ایران در این باره گفته بود که «... باید به تدریج صورت پذیرفته باشد و هنوز هم خیلی گیر دارد، و به درجه تکمیل نرسیده است ...» و در نتیجه می توان گفت که تعزیه محصول یک تکامل تدریجی و طولانی است تا نتیجهٔ الهام یک نبوغ خلاق و یک فرد معین. بنا به روایت گوبینو در آغاز سلطنت ناصرالدین شاه (بین سال های ۱۸۵۷ تا ۱۸٦۳ م / ۱۲۷٤ تا ۱۲۸۰ قمری) بین دویست تا سیصد محل جداگانه برای برگزاری تعزیه اعم از تکیه و حسینیه و میدان وجود داشته است و هر کدام دویست سیصد نفر را جا می داده و ملاحظه می شود که خیل تماشاگران تعزیه چندین هزار نفر بوده اند.

تعزیه خوانی و سیر آن

تعزیه خوانی در آغاز دوره سلطنت قاجار به صورت نمایشی آیینی - مذهبی جلوه ای برجسته داشته و سیر تحول و تکامل خود را می پیموده است. فتحعلی شاه (۱۲۱۲ - ۱۲۵۰ ق) که مردی مذهبی بود، یا به ظاهر مذهبی می نمود!، به تعزیه و تعزیه خوانی علاقه نشان می داد و در رواج این سنت مذهبی در میان مردم و همگانی کردن آن در جامعه، کمابیش تأثیری مهم داشت. او سرپرستی و نظارت بر امور مراسم عزاداری و تعزیه خوانی دربار و دولت را در ماه محرّم به بزرگان و رجال دربار خود سپرده بود و در بعضی از مجالس تعزیه، به خصوص مجالس تعزیه روز تاسوعا و عاشورا، که کارگزاران دربار برپا می کردند، حاضر می شده است. رجال درباری و اعیان و اشراف مملکت هم که تعصبات مذهبی داشتند و به سنت های آبا و اجدادی خود پایبند بودند هر یک در دهه محرّم در تکیه ها یا حیاط های بزرگ خانه هایشان، که معمولاً آن ها را به صورت تکیه می بستند، مجالس سوگ و تعزیه خوانی به پا می کردند. انگیزه این جماعت در تعزیه داری های محرم با هم یکسان نبود. بعضی شان به ادای دین مذهبی یا به جای آوردن نذر و نیاز و سبک کردن بار معصیت و تلطیف روح، و بعضی دیگر برای حفظ ظاهر و به دست آوردن اعتبار اجتماعی و تحکیم و تقویت نفوذ مذهبی در میان عامه مردم، گروهی به قصد رقابت، هم چشمی با رقیبان و به نمایش گذاشتن مکنت و ثروت خود، و بالاخره دسته ای هم برای سرگرمی و تلذّذ به این کار دست می زدند.

حاج محمد حسین خان امین الدوله، معروف به «صدر اصفهانی»، که از ۱۲۲۱ تا ۱۲۳٤ ق با عنوان مستوفی الممالک، خزانه دار و وزیر امور مالیه میرزا محمد شفیع مازندرانی، صدر اعظم فتحعلی شاه، بود ظاهراً در دهه های محرم هر سال حیاط خانه اش را می بستند و در آن تعزیه خوانی می کرده اند. در فوریه سال ۱۸۰۹م برابر با محرم سال ۱۲۲٤ ق، شب ها در خانه اش مجلس تعزیه خوانی بر پا کرده بود. در بیست و چهارم فوریه، برابر با تاسوعا، از فرستادهٔ سیاسی بریتانیا و منشی

اش برای دیدن تعزیه به خانه اش، که جمعی از رجال و بزرگان مملکت نیز که در آن جا گرد آمده بودند، دعوت کرد.

میرزا ابوالحسن خان شیرازی معروف به «ایلچی»، نخستین وزیر امور خارجه فتحعلی شاه از ۱۲۳۹ - ۱۲۵۰ق/ ۱۸۲۳ - ۱۸۳٤ م، که نذر کرده بود برای شفای پسرش تعزیه خوانی بکند، در محرم ۱۲٤۹ ق، نذرش را با برپایی مجلس تعزیه خوانی باشکوهی ادا می کند. الکساندر خوتسکو، که در آن زمان در تهران بوده و در مجالس تعزیه خوانی او حضور داشته است، در بیان انگیزه او و توصیف مجلس تعزیه چنین می نویسد: «در مجلس تعزیه مشهوری که میرزا ابوالحسن خان وزیر امور خارجه وقت در سال ۱۸۳۳م (۱۲٤۹ ق) در تهران برای شفای پسرش برپا کرد و پانزده روز به درازا کشید، دیدم که این لوکولوس [فرمانده سپاه روم] ایرانی هشتاد شال کشمیر (رضائی) و جواهرات (از جمله جواهراتی که از حرم شاه به عاریت گرفته بود) که قیمتشان نیم کرور، یعنی در حدود سه میلیون فرانک تخمین زده می شد، در برابر چشمان مردم گذاشت. جلال و شکوه اپرای بزرگ پاریس که مایه تحسین فرانسوی هاست به نظر تهرانیان اهل تفنن، حقیر خواهد نمود! اما به علت فقدان کامل آرایهٔ صحنه این تجمل به چشم نمی آید.»

تعزیه و سیر آن

اولّین مراسم عزاداری علنی و همگانی توأم با تعطیلی و بستن بازار و رها کردن دیگر فعالیت ها، در روز عاشورای سالار شهیدان از زمان احمد معز الدوله دیلمی در نیمه اول قرن چهارم هجری متداول شد.

بعدها ملا حسین کاشفی در اوایل قرن دهم هجری (متوفی: ۹۱۰) ق کتاب مقتل گونهٔ روضة الشهداء را نوشت که عده ای بر سر منابر می رفتند و این کتاب را برای حاضران می خواندند تا با شنیدن مضامین آن متأثر شوند و نوحه بسرایند.

در عصر صفویه که تشیع مذهب رسمی ایران شد، عزاداری شکل جّدی تری به خود گرفت و شعرا به جای مداحی برای افراد، در خصوص کربلا و عاشورا شعر می سرودند. در این عصر برای افزایش هیجان مردم و پیوستن آنان به صفوف عزاداران، نواختن طبل و کوبیدن سنج رایج شد و ادوات جنگی، که در میدان رزم کاربرد داشت، به این گونه مجالس راه یافت. از شیپورزنی، عَلَم گردانی و حرکت دادن کتل نیز سوگواران استفاده کردند. گردانیدن مرکب بی راکب در میدان های عمومی و معابر در هنگامه عزاداری از سنت های این عصر است.

با بررسی سفرنامه های عصر صفوی مشخص می شود در این دوران، تعزیه مراحل مقدماتی خود را می گذرانده و هنوز شبیه خوانی به مثابهٔ هنری مستقل نبوده است.

ص: ۵۰۸

کورنی پل لابرون سیاح هلندی که به سال ۱۷۰٤م (۱۱۱٦ ق) به ایران آمده و مراسم عزاداری عهد صفوی را دیده است، از عزاداری سخن می گوید که با حرکات نمایشی صامت، صحنه های حزن انگیز کربلا را تصویر می کرده اند. این صحنه ها به دو شکل سیار و ثابت اجرا می شد و برخی از این افراد برای آن که ضربات و جراحات بدن خود را نشان دهند، آن را به رنگ های سرخ و سیاه آغشته نموده اند.

در منابع دیگر آمده است که سالامون انگلیسی و وان گوگ هلندی در سال های ۱۷۳٤ - ۱۷۳٦م (۱۱٤۷ - ۱۱٤۹ ق) (آخرین سال های حکومت صفویان) در ایران به سر می برده اند. این دو سیاح اروپایی از اجرای نوعی تعزیه خوانی خبر می دهند که بر ارابه ها صورت می گرفته است. اگر این ادعا درست باشد، تعزیه خوانی در آخرین سال های دورهٔ صفویه وجود داشته است.

ویلیام فرانکلین که در دوران زندیه به ایران سفر کرده است در سفرنامه خود به اجرای نوعی از مراسم تعزیه خوانی در این عهد اشاره می کند و این اولین سندی است که از تعزیه سخن می گوید. حسن

مشحون در کتاب موسیقی تعزیه بر این نکته تأکید می کند که شبیه خوانی را کریم خان زند پدید آورد و نصرالله فلسفی به نقل از یک نسخه خطی چنین قولی کرده است.

مدارک دیگری وجود دارد که از وجود تعزیه در قرن یازدهم حکایت می کند، همان زمانی که سفرنامه نویسانی چون آدام اولئاریوس و تاورنیه هیچ اشاره ای به آن نکرده و گزارشی در این خصوص ارائه نداده اند. این مدرک نقاشی های دیواری حرم کوچک امامزاده زید اصفهان است. در این تصاویر، صحنهٔ شهادت حضرت علی اکبر، فرزند امام حسین (علیه السلام)، حضرت قاسم بن حسن (علیه السلام) حضرت عبدالله، فرزند امام حسن (علیه السلام) و... مشاهده می شود که مراسم تعزیه را در اذهان تداعی می نماید.

چنین می توان ادعا کرد که مقدمات شبیه خوانی در عصر صفویه فراهم شده بود، نخستین تجربه ها در عصر زندیه آغاز شد و در آغاز دوران قاجاریه مجالس تعزیه گسترش یافت و در عصر ناصری از لحاظ هنری به اوج خود رسید. در اواخر دوران قاجاریه، علما به دلیل راه یافتن مضامین و هن انگیز به نسخه های تعزیه و فاصله گرفتن این نمایش ها با عزاداری، از این صحنه ها انتقاد و برخی، مشاهده آن را تحریم کردند.

رضاخان از سال ۱۳۱٤ تا ۱۳۲۰ ش تعزیه و مراسم سوگواری را ممنوع کرد. علت این کار را باید در آن دانست که وی برگزاری مراسم عزاداری را مانعی برای پیشرفت اهداف خود می دید. در این دوران تعزیه از مراکز شهری به کانون های روستایی انتقال یافت ولی متأسفانه در روستاها خان ها و کدخدا در امور تعزیه مداخله می نمودند و برخی صحنه ها را به نفع خود تغییر می دادند و عوام باورهای خرافی را به تعزیه ها راه دادند.

تعزیه خوانی و ترتیب آن

اگر چه به نظر می رسد که خواندن تعزیه ها ترتیبی نداشته است و در هر موقع، هر تعزیه ای را که می خواسته اند می خوانده اند، چنین نیست. همراه با تکامل تعزیه، ترتیب خاصّی برای خواندن تعزیه ها ایجاد شد به نحوی که تقریباً در طی سیزده روز چنین است:

اوّل محرّم، تعزیه وفات ابراهیم (علیه السلام)؛

روز دوّم محرّم، یکی از تعزیه های فاطمه صغری، حضرت زینب یا موسی بن جعفر (علیه السلام)؛

روز سوّم محرّم، تعزیه مسلم؛

روز چهارم محرّم، تعزیه دو طفل مسلم؛

روز پنجم محرّم، حجّة الوداع؛

روز ششم محرّم، تعزیه حر؛

روز هفتم محرّم، تعزیه حضرت عبّاس؛

روز هشتم محرّم، تعزیه دو طفل زینب و غلام ترک؛

روز نهم محرّم، تعزیه شهادت علی، اکبر؛

روز دهم محرّم، تعزیه شهادت امام؛

روز یازدهم محرّم، ورود به شام؛

روز دوازدهم محرّم، ورود به کوفه؛

روز سیزدهم محرّم، خروج مختار.

تعزیه و مخالف خوانی

مخالف خوان یا اشقیاخوان، آنان که ناموافق خوانند و در تعزیه ها شغل یکی از مخالفان اهل البیت را دارد: چون شمر، سنان ابن زیاد. به کسانی می گفتند که در شبیه شمر و آهنگدار ادای نقش می نمودند. شمرخوان و یزید خوان و... هم متداول بود.

تکیه

محلی که برای برپایی عزاداری سیدالشهدا (علیه السلام)، به ویژه در ایّام عاشورا ساخته می شود. این گونه اماکن، علاوه بر آن که

ص: ۵۰۹

حرمت و قداست خاصّ خود را دارد، احکام مخصوص مساجد را ندارد، بنابراین محدودیّت حضور در آن مثل مسجد نیست. «تکیه، یا تکیه گاه» بعد از مسجد در حقیقت پایگاه معنوی مسلمانان خصوصاً شیعیان به حساب می آید. جایی که مردم با تعزیه خوانی و سوگواری سالار شهیدان و یاران باوفایش به او متوسّل و متّکی می شوند... تکیه با تعزیه و عزاداری عجین شده است و این دو را هرگز نتوان از یک دیگر جدا کرد. به نظر می رسد تعزیه پس از حادثه کربلا برای نشان دادن وقایع خونبار عاشورا به سبک سوزناک ابداع شده باشد و با تقلید از نمایش های قدیمی که تا عهد پیشدادیان می رسد، ارتباط پیدا می کند.

در نقل فوق، روی تکیه گاه بودن تکیه برای عزاداران حسینی تأکید شده است. دیگران نیز این دقّت را در پیشینه تاریخی آن کرده اند. از جمله به این نقل توجّه کنید: «جایی که مأمن و پناهگاه تکیه گاه فقیران و مسافران بوده و رایگان در آن جا اقامت موقّت می کرده اند. محافظان و نگهبانان آن (تکیه داران) از جوانمردان بودند و آداب و رسومی خاصّ داشتند که در فتّوت نامه آمده است. جز این

مفهوم، تکایا محلّی برای اجرای تعزیه برای سالار شهیدان بوده که در وسط تکیه، روی سکویی برآمده از زمین، تعزیه خوانان موجب تحریک احساسات جماعت عزادار می شدند.

رفته رفته تکیه به محلّی برای عزاداری تبدیل شد. از زمان ناصرالدین شاه به بعد تکیه ها رسماً محلّ اجرای نمایش های مذهبی شد... در بیشتر تکیه ها، به اقتضای فصل، چادرهایی بزرگ بر می افراشتند که در واقع سقف این گونه تکیه ها بود. پارچه هایی سیاه که اشعاری در سوگ خاندان امام حسین (علیه السلام) بر آن نقش بسته است و علامت و شکل مخصوص تکیه نیز در جایی از آن قرار می گرفت. هر تکیه، علامتی ویژه و علمی ممتاز از بقیهٔ تکیه ها برای خود داشت. بیشتر تکیه ها برگذرگاه ها و راه های رفت و آمد مردم ساخته می شدند و دو مدخل داشتند که قافله ها و شبیه گردانان و دسته های عزاداری از آن عبور می کردند... در هر تکیه به یاد بود تشنگی شهیدان کربلا سط خانه ای بنامی شد. بعدها در کنار تکیه ها، محلّ هایی به نام حسینیّه و زینبیّه بناشد و تکایا به نام «حسینیّه» تغییر نام یافتند. گاهی به همّت اهل یک شهر، در شهرهای زیارتی از قبیل مشهد، کربلا، نجف و... حسینّه هایی ساخته می شود که اغلب زوّار آن شهر استفاده می کنند.

به نظر برخیّ پدید آمدن تکیه، در مقابل مراکز دینی به خلافت های غیر شیعی وابسته بوده است تا پایگاهی برای هواداران نهضت حسینی و دور از سلطه حکّام باشد. تکیه و حسینیّه، مرکز تشکیلات ضدّ حکومتی ایجاد می کرد... شیعه، تکیه و حسینیّه می سازد تا به جنگجویانش پناهگاهی دهد و به خُمس و حسینیّه رو می کند.

-

بنا به قول ناصر نجمی در کتاب دار الخلافه تهران تکیه های تهران نسبتاً سه تا چهار هزار نفر جمعیت داشتند که هر یک از آن ها به نام بانی آن معروف شده بود. به موجب مدارکی که در دست است در حدود سال ۱۲۸۵ ق در تهران بیش از سی تکیه دایر بود و بعدها پانزده تکیه بر آن ها افزوده شد و تعداد آن ها به چهل - پنجاه تکیه رسید. تکیه های معروف از این قرار بوده: تکیه حاج رجبعلی،

میرزاحسین حکیم باشی، زنبورکخانه، درخونگاه، دباغخانه، منوچهرخان، رضاقلی خان عباسعلی، قمی ها، حیاط شاهی، سهراب خان، میران، همت آباد، حاجی باقر، چهل تن، آق بهرام، مدرسه، مسجد حوض، افشارها، سرپولک، عودلاجان، خلج ها، تکیه سلطنت آباد، تکیه نیاوران، تکیه ولی خان، تکیه سپهسالار، تکیه قورخانه و ... که هر یک از این ها موقوفاتی داشتند که بانی برایشان مقرر کرده بود و هزینه های مستمرشان بدینگونه تأمین می شد. در اغلب مناطق کردستان تکیه هایی وجود دارد که مخصوص دراویش مذهب قادری است. این درویش ها را از آن جهت «قادری» می گویند که خود را از مریدان عبدالقادر گیلانی (که به روایتی جد هفتم او علی بن ابیطالب (علیه السلام) است) می دانند. معمولاً دراویش قادری، شب های سه شنبه و

جمعه در تکیه های خود جمع می شوند و تحت نظر شخصی با لقب «خلیفه» دعاهایی می خوانند. خواندن این دعاها که با صدای بلند است معمولاً با آوای نی همراه است. اصطلاحاً ذکر می خوانند و هنگامی که چند درویش برای مدتی نسبتاً طولانی (حدود یک ساعت) هماهنگ با ریتم های مختلف ذکر می کنند که از «کوره ذکر» تشکیل یافته است و به همین سیاق صوفیان در تکیه ها و خانقاه ها به انجام مراسمی چون «سماع» و غیره می پرداختند که بعد از در آمیخته شدن مذهب و تصرف تکیه ها برای مراسم مذهبی نظیر روضه خوانی، سینه زنی و عزاداری و شبیه خوانی استفاده می شد و آن چنان مورد استقبال بود که در هر کوی و محله ای تکیه ای برپا گردید.

ص: ۵۱۰

تکیه دولت

در سال ۱۲۸٦ ق (۱۸٦۹م) بود که به دستور ناصرالدین شاه و مباشرت دوستعلی خان معیرالممالک عظیم ترین تماشاخانه همهٔ اعصار تاریخ ایران، یعنی تکیه دولت، در زاویه جنوب غربی کاخ گلستان با گنجایش بیست هزار نفر و صرف معادل صد و پنجاه هزار تومان ساخته شد.

دربارهٔ محل ساختمان روایات مختلف است. در کتاب روضة الصفای رضاقلی خان هدایت ذکر شده که «... تکیه دولت متعلق به منزل جناب جلالت مآب، اتابک اعظم امیر نظام که آن را پنجاه و دو زرع طول و سی و دو ذرع عرض و مشتمل است بر حجرات تحتانی و فوقانی برستون بلند عماد آن ضمیمه است». مهدی فروغ در مقاله «تکیه دولت» در مجله هنر و مردم چنین می نویسد: «ساختمان عظیم تکیه دولت که بعضی از جهانگردان و نویسندگان مغرب زمین آن را شبیه و از حیث عظمت نظیر آمفی تئاتر وِرونا (۱) دانسته اند، در ضلع شرقی کاخ گلستان و در مجاورت شمس العماره قرار داشت و بنای سه طبقه گردی بود محیط بر محوطهٔ وسیعی که قطر تقریبی آن را شصت متر و ارتفاعش را در حدود ۲٤ متر و مساحتش را ۲٦۲٤ متر مربع ذکر کرده اند. داربستی از الوار و تیرهای چوبی که با میله ها و تسمه های آهنی در هم قفل و بست شده بود بر روی دیواره های بنا تعبیه کرده بودند که استخوان بندی سقفی را به شکل گنبد در روی صحن بنا تشکیل می داد و در مواقع لزوم چادر یا پوشه ای بر روی آن می کشیدند که مردم را از تابش آفتاب و باران محفوظ بدارند. در وسط این سقف، چهل چراغی آویزان بود که با چهل چراغ ها و قندیل ها و

لاله هایی که در شب های تعزیه داری متجاوز از پنج هزار شمع در آن ها روشن بود بر آن بنا و مراسمی که در آن برگزار می شد جلوه و جلال خاصی می بخشید. در وسط این محوطه سکوی گردی بود به شعاع تقریبی نه متر و ارتفاع نود سانتی متر و برای رفتن بر روی آن دو پلّکان در دو طرف آن ساخته بودند که هر کدام دارای سه پلّه بود. دور این سکّو جاده ای به عرض تقریبی شش متر وجود داشت که بعضی از عملیات تعزیه از قبیل اسب سواری و پیکار و مسافرت و غیره در آن صورت می گرفت و وقایع را بهتر و آن را به واقع امر نزدیک تر می ساخت و در نتیجه به تأثیر آن می افزود.

در یک سمت تکیه، ایوان وسیعی دیده می شد که رواق آن با کاشی الوان و آجر زینت یافته بود. این ایوان وسیع جایگاه مخصوص مقام سلطنت بود. در مقابل این ایوان در انتهای صحن تکیه، منبری از سنگ مرمر با چهارده پله بر روی سکوی مرتفعی قرار داشت که قبل از شروع تعزیه، چند واعظ

روی آن وعظ می کردند و مردم را برای مشاهده وقایع تعزیه آماده می ساختند. در اطراف صحن تکیه طاقنمایی ساخته بودند به عرض تقریبی هفت متر و نیم که ستون ها و دیواره های خارجی آن کاشی کاری بود. روی این طاقنماها، اطاق هایی در دو طبقه وجود داشت که پنجره های آن را به صورت ارسی درست کرده بودند».

علت ساختن بنای تکیه دولت این بود که چون ناصرالدین شاه در مسافرت فرنگ تماشاخانه های اروپایی را دیده و خوشش آمده بود برای نضج نمایش در ایران دستور داد که با استفاده از معماری «آلبرت هانِ» لندن، که تئاتر بزرگ سلطنتی انگلستان بود، محلی ساخته شود تا نمایش های بزرگ در آن برگزار گردد و این کار با کمک مهندسان انگلیسی صورت گرفت ولی هنوز ساختمان آن تمام نشده بود که موجی از مخالفت برای جرای نمایش در آن برخاست و ناصرالدین شاه آن را به تعزیه خوانی اختصاص داد. پیش از آن که ناصرالدین شاه به اروپا برود، تعزیه خوانی در قصر شاهی و در زیر چادر انجام می گرفت. ولی بعد از مراجعت اروپا در گوشه کاخ، تکیه را بنا کرد.

بعد از ناصرالدین شاه تکیه دولت و تعزیه داری در آن جا از جلوه افتاد و مخالفت برخی از فقها با تشبیه و شبیه درآوردن و برخی از مراسم تعزیه از اهمیت آن در کار عزاداری محرّم کاست و به تدریج از حوزه کارهای عمومی و دولتی برکنار رفت و جای آن را حرکت دسته هایی گرفت که در ضمن آن ها برخی از مراسم صوری این تعزیه خوانی ها حفظ شده بود. این دسته ها بی شباهت به دسته هایی نبود که در قرون وسطا در اروپا برای ارائه حوادث کتاب مقدس به عامه ترتیب می دادند و مدت برگزاری آن ها گاهی از ده روز هم می گذشت. در قصبات عقدا و تفت یزد و زواره اصفهان و طالقان تهران این کار هم بعدها ادامه یافت و هنوز هم گوشه هایی از آن در برخی نقاط کشور به چشم می خورد.

بعد از خلع محمد علی شاه دیگر استفاده از تکیه دولت برای تعزیه خوانی به کلی موقوف شد و در سال ۱۳۰۶ ه.ق. (اوایل قرن بیستم میلادی) مجلس مؤسسان در آن تشکیل یافت و تعزیه برای ادامه حیات خویش در شهرها و دهات بر رونق خود افزود.

۱- Verona

و از آن پس، مدت ها تکیه متروک افتاد و رو به ویرانگی گذاشت. در سال ۱۳۰۲ ش از این تکیه که مدت ها بود دیگر استفاده نمی شد برای تشکیل نمایشگاه کالاهای داخلی استفاده کردند.

این تکیه، پشت بانک ملّی کنونی بازار، روبه روی سبزه میدان ... واقع بود اما در سال ۱۳۲۷ ش خراب شد.

تکیه سازی

بنابر اخبار و گزارش هایی که از دورهٔ قاجار به ما رسیده است، در آن زمان همه از صدر تا ذیل در ساختن و دایر کردن تکیه برای برگزاری مراسم عزاداری سالار شهیدان و تعزیه خوانی در ایام سوگواری، به خصوص در دهه محرم، شوق و محرم شوق و علاقه فراوانی نشان می داده اند. بانیان می کوشیده اند تا از راه ساختن تکیه ها و وقف آن ها، اجری دنیوی و اخروی برای خود دست و پا کنند و در نزد همسر و دوست و آشنا، نامی نیک برآورند. دو گوبینو سیاستمدار و نویسنده فرانسوی که در سال های ۱۲۷۲ - ۱۲۷۵ ق / ۱۸۵۵ - ۱۸۵۸م در زمان ناصرالدین شاه در ایران بوده است درباره علاقه مردم به ساختن تکیه و شمار بسیار فراوان تکیه ها در تهران می نویسد: «نه تنها شاه و مستخدمان بزرگ دولت تکیه دارند، بلکه هر شخص ثروتمند، چه مستخدم دولت، چه تاجر، صاحب تکیه ای است. این کار آن قدر مقدس است و اجر دارد که هر کس بدین سبب و بی تردید اندکی برای مفاخرهٔ دنیایی نیز می کوشد تا از خیر و ثواب آن در دنیا و آخرت بهره مند گردد» در آن دوره جز تکیه های شاهی و دولتی و تکیه هایی که سازندگان آن ها رجال مملکتی و اعیان و اشراف بودند، در هر کوی و برزن و محله یک یا چند تکیه ساخته بودند که بانیان

آن ها از اصناف و عامه مردم محّله ها بوده اند. بنابر آمار دارالخلافه تهران (سال ۱۲٦۹ ق)، در سال های نخستین سلطنت ناصرالدین شاه، در شهر تهران ٥٤ باب تکیه بوده است. از این تعداد سه باب به نام های «تکیه پادشاهی»، «تکیه جناب صدراعظم» و «تکیهٔ دریچه» در محلهٔ ارگ و بقیه در محّله های عودلاجان، بازار سنگلج و چالمیدان قرار داشت. شمار و نام تکیه های هر محله به قرار زیر بود: ۱- محله عودلاجان دوازده تکیه: تکیه آغا بهرام خواجه، پامنار، دانگی، پیرزن، سرچشمه، درب حمام، درب مدرسه، درب مسجد حوض، مخروبهٔ سرچلنبک، کوچک درب خانه آقا محمد حسن تاجر، سرگذر عودلاجان و پیرعطا.

۲- محله بازار هفده تکیه: تکیه یاور توپخانه مبارکه، قاطرچی ها، پاچنار، چهل تن، حاجی محمد جعفر خباز، پشت بازار دولت، خدا آفرین، هفت تن، مسجد جامع، نوروزخان، امامزاده زید، معتمدالدوله مرحوم، ملک آباد، سید احمد مقنی، خلج ها، عباس آباد و زنبورکخانه.

۳- محله سنگلج دوازده تکیه: تکیهٔ چال حصار، قورخانه کهنه، مرحوم میرزا حسین حکیم باشی، عابد میر غضب، دباغخانه، درخوانگاه، کوچه پایین، قمی ها، کرمانی ها، آقا محمد جعفر نایب، سید ناصرالدین و حاجی باقر.

٤- محله چالمیدان ده تکیه: ابوالقاسم شیرازی، زرگرها، لوطی علی خان، کدخدا شریف، قفقازها، سرپولک، سینه چال، عباسعلی، عرب ها و امامزاده.

بی شک اغلب این تکیه ها پیش از سلطنت ناصرالدین شاه و در دورهٔ سلطنت طولانی فتحعلی شاه و نوه اش محمد شاه که مجموعاً بیش از نیم قرن از ۱۲۱۱ تا ۱۲٦٤ ق (حدود ۳۹ سال پدربزرگ و ۱۵ سال نوه پسری) بر اریکه پادشاهی قدرت داشتند، در شهر تهران ساخته شده است. تعیین تاریخ و زمان ساختمان هر یک از تکیه ها و مشخصات معماری آن ها و نحوهٔ پدید آمدنشان تا پیش از به دست آمدن سند و مدرک معتبر تاریخی دشوار است. آن چه می توان گفت این است که بعضی از تکیه ها معمولاً موقوفه هایی مانند زمین و باغ و دکان و حجره و تیمچه داشته اند که از درآمد آن ها

و اعانه های مردم، هزینه های تعمیر و نگهداری ساختمان تکیه ها و برگزاری مجالس روضه و تعزیه در آن ها تأمین می شده است. این تکیه ها را بر اساس نام و شهرتشان می توان به ده دسته تقسیم کرد: ۱- تکیه هایی که بانیان ساختمان آن گروهی قومی ساکن در شهر تهران بوده اند و هر یک مخصوص عزاداری اعضای یکی از گروه ها بوده است، مانند تکیه عرب ها، خلج ها و قفقازها (یا قفقازی ها)؛

۲- تکیه هایی که افراد گروه های صنفی آن ها را ساخته بودند و هر یک به صنف خاصی اختصاص داشته است، مانند تکیه زرگرها و قاطرچی ها؛

۳- تکیه هایی که به مهاجران شهرستانی مقیم تهران اختصاص داشته و با کمک و یاری همین مهاجران ساخته شده بوده است. مانند تکیهٔ قمی ها و کرمانی ها؛

٤- تکیه هایی که به همت افراد خیّر حرفه های مختلف ساخته شده و به نام بانی اصلی یا شخصیت برجسته و محترمی از همان

ص: ۵۱۲

حرفه معروف شده بود. مانند تکیه حاجی محمد جعفر خباز، سید احمد مقّنی و میرزا حسین حکیم باشی؛

۵- تکیه هایی که به نام یکی از مأموران تشکیلات حکومتی خوانده می شده است. حال یا خود، بانی ساختمان تکیه ها بوده اند یا مردم به دلایل خاص تکیه ها را به نام آن ها کرده اند. مانند تکیه عابد میر غضب، کد خدا شریف، یاور توپ خانه مبارکه و آقا محمد جعفر نایب؛

٦- تکیه هایی که به نام بانیان و سازندگانشان، که از رجال و شخصیت های و ثروتمندان سرشناس تهران بوده اند، نامیده می شده است؛ مانند: تکیه معتمدالدوله مرحوم (منوچهرخان از ارامنه گرجستان بود و به دین اسلام گرویده بود. در دربار فتحعلی شاه منصب آقاسی باشی داشت. در

زمان محمد شاه به «معتمدالدوله» ملقب شد)، ابوالقاسم شیرازی، محمد حسن تاجر، حاجی باقر، و نوروزخان؛

۷- تکیه هایی که به سبب مجاورت با زیارتگاه های محله ها و تقدس این مکان ها به نام آن ها شناخته و معروف است، مانند تکیه سید ناصرالدین، پیر عطا، چهل تن، هفت تن و امامزاده زید؛

۸- تکیه هایی که به نام مسجد و مدرسه و حمام مجاور خود در محله ها نامگذاری شده بوده است. مانند تکیه درب مسجد حوض، مسجد جامع، درب مدرسه و درب حمام؛

۹- تکیه هایی که به سبب اهمیت و شهرت کارخانه صنایع نظامی و صنعت چرم سازی در محل به نام آن ها شناخته می شدند مانند تکیه قورخانه کهنه، زنبورکخانه و دباغخانه؛

۱۰- تکیه هایی که به نام محلّه ها معروف شده بودند، مانند: تکیه پاچنار، پامنار، چال حصار، سرپولک، سرچشمه، عباس آباد و ...

تُلّ زینبیّه

تل، به معنای تپه، توده خاک و ریگ است، پشته برآمده از زمین. سرزمین کربلا، ناهموار و دارای تل و تپّه بود. در حادثه کربلا، تلّ و تپه ای مُشرِف بر شهادتگاه شهدای کربلا بود و حضرت زینب (سلام الله علیها) بالای آن می آمد تا وضع برادرش امام حسین (علیه السلام) را در میدان نبرد، بررسی کند و جویای حال او شود.

ما بین قتلگاه و خیمه گاه، تلّی و تپّه ای است که حضرت امام حسین (علیه السلام) در روز عاشورا، به آن بلندی تشریف می آوردند و خداوند متعال را با صوت جلی می خواندند تا اهل بیت بدانند که هنوز آقا و سرور دارند و آرام باشند. همین که صدا قطع شد، حضرت زینب (سلام الله علیها) بالای بلندی آمده و آن واقعه دلخراش قتلگاه و شهادت برادر، و جنایات شمر لعین را مشاهده می نمودند.

در حال حاضر، بنایی به همین نام در سمت غرب صحن سیدالشهدا طرف درب «زینبیّه» وجود دارد. تجدید بنای تل زینبیّه در این اواخر، در سال ۱۳۹۸ ق بوده است.

تنعیم

محلی است در دو فرسخی شهر مکّه و یکی از میقات هایی است که حجّاج از آن جا برای عمره مُحرِم می شوند. در آن جا مسجدها و آب هایی بوده است. چون سمت راست آن کوهی به نام «ناعم» بوده، آن محلّ به «تنعیم» معروف شده است. امام حسین (علیه السلام) بعد از خروج از مکّه در این منطقه با قافله ای که در میان آن، عده ای شتردار از سوی بُحیر بن یسار حِمْیَری، استاندار یمن بارهایی از حلّه یمنی و اجناس قیمتی به سوی شام و یزید بن معاویه حمل می کردند، برخورد نمود.

امام، اموال آن کاروان را گرفت. احتمالاً هدف از این مصادره، ضربه اقتصادی به دشمن بوده است. سیدالشهدا افراد کاروان را پس از پرداخت کرایه تا آن محلّ، آزاد گذاشت که همراه او به کربلا آیند، یا هر جا که می خواهند بروند. در این اثنا عدّه ای به او پیوستند.

توّابین

به معنی «توبه کنندگان». لقب گروهی از شیعیان کوفه که به خون خواهی شهدای کربلا قیام کردند. پس از حادثه کربلا، شیعیان کوفه به سبب یاری نکردن امام حسین (علیه السلام) پشیمان شدند و توبه کردند و زدودن ننگ کوتاهی را در نصرت امام در قیام و انتقام از قاتلان سیّدالشهدا (علیه السلام) دیدند. سلیمان بن صرد خزاعی را که از چهره های بارز شیعه بود به ریاست برگزیدند و در خانه او گرد آمدند و هم پیمان شدند تا علیه امویان دست به قیام بزنند. آغاز تصمیمشان در سال ٦١ ق بود، لیکن زمان نهضت را در سال ٦٥ق قرار دادند. این مدّت را با جذب افراد به گروه خویش و تهیّهٔ سلاح نو گذراندند. با فراهم شدن امکانات نهضت، پس از مدّتی سازماندهی مخفیانه، سرانجام

با جمعیّتی چهارهزار نفری قیام کردند و با شعار «یالثارات الحسین» عازم نخیله شدند تا از آن جا به سوی شام حرکت کنند. شروع قیام آنان را در عصر مروان بن

ص: ۵۱۳

حکم، روز چهارشنبه ۲۲ ربیع الثّانی گفته اند. چون عامل اصلی فاجعه کربلا را حکومت یزید می دانستند از آن جا رو به شام نهاد و به «عین الورده» آمدند و در آن جا با سپاه شام برخوردی شدید کردند. پس از چندین روز نبرد سخت، سرانجام سران نهضت، جمله سلیمان بن صرد که آن هنگام ۹۳ سال از عمرش می گذشت کشته شدند و جز عدّه کمی دیگر کسی از آن گروه باقی نماندند. این گروه به خاطر اظهار توبه و پشیمانیی که کردند به «توّابین» شهرت یافتند.

توسّل

وسیله جویی، حاجت خواستن از خداوند، با وسیله و شفیع قر دادن پاکان و ائمّه معصومین (علیه السلام) از جمله سیدالشهدا و فرزندانش و شهدای کربلا.

زیارت حسین بن علی (علیه السلام) وسیله جویی به سوی خداست. در دعای بعد از زیارت عاشورا می خوانیم: (یَا امِیرَالْمُؤْمِنِینَ وَ یَا اِبْاعَبْداللَّهِ، اَتَیْتُکُما زائِراً مُتَوَسِّلاً اِلی اَللَّهِ ری وَ رَبِّکُما.) امام حسین (علیه السلام) و شهدای کربلا و ائمّه معصومین همه باب الحوایجند، لیکن هر کدام به نحوی و با عشقی خاصّ. عزاداری ما نیز نوعی توسّل جستن به این خاندان است، تا هم ابراز محبّت شود و هم جله لطف و کرم. هیئت های متوسّلین به شهدای کربلا و سیدالشهدا نیز از همین راه برای تقرّب به خدا و برآمدن حاجت ها بهره می جویند.

توطئه

پس از امضای قرارداد صلح با معاویه که جنگ و خونریزی از رفته بود گروهی از اهل کوفه که اغراض سیاسی داشتند پنهانی با محمد بن حنفیّه ارتباط برقرار کردند و گفتند: شما قیام کنید ما شما

هستیم و معاویه را از سر راه بر می داریم. و جواب رد داد. آن گروه دست از اغراض سیاسی خود برنداشتند و پنهانی با امام حسین (علیه السلام) تماس گرفتند و گفتند: شما قیام کنید ما شما را یار می دهیم، امام (علیه السلام) فرمود:

این گروه می خواهند به واسطه ما شکم خود را سیر کنند و به وسیلهٔ ما به بزرگواری برسند، و خون مردم و ما را بیهوده بر زمین ریزند.

تَوغ (توق)

از جمله وسایل تزئینی دسته های عزاداری است و قدمت آن به عهد صفویّه می رسد. پایه ای است که بر روی آن یک صندوق و بر روی صندوق، زبانهٔ بلندی قرار دارد و شالی نیز بر سر زبانه می بندند و مانند علمات، یک نفر آن را حمل می کند. این کلمه در اصل (در ترکی) به معنای «دم اسب» است که بر سر علم می بسته اند. به نوشتهٔ دهخدا: «علم مانندی که بر سر آن به جای پرچم، منگوله ای از پشم یا ابریشم آویزند، بیرق ترکان عثمانی، و آن دم اسبی بود بر سر نیزه و بر آن گروهه ای از زر.»

در اصل، یکی از آلات جنگی بوده است. به نوشته حسین واعظ کاشفی در فتوّت نامه: «توق همین نیزه است، امّا به شرط آن که پرچم داشته باشد ... توق، اصل و نشانه را گویند و در هر لشکرگاهی که توق زدند، هر کس می داند که جای او کجاست، آن جا رود ...» در عصر صفویّه، توق از تجهیزات دسته بود، امّا زبانه نداشت. اکنون توغ ها دارای زبانه هستند ... هر تکیه تعدادی توغ دارد که در روزهای خاصّ از ایّام محرّم، آن ها را جامه (لباس) می کنند... مردم عزادار، با نظمی خاصّ در دسته های سینه و زنی و زنجیرزنی وارد تکیه شده و به دنبال آن توغ ها باشور و هیجانی خاصّ، به همراه شیون و نالهٔ مردان و زنان به حالت نیمه افراشته نگه داشته می شوند...

تیر سه شعبه

تیری زهر آگین که بر قلب امام حسین (علیه السلام) نشست. در این باره به این نقل توجّه کنید: «پس از جنگ های بسیار که روز عاشورا امام حسین (علیه السلام) کرد، لختی برای استراحت ایستاد. ناتوان شده بود. سنگی از سوی دشمن آمد و بر پیشانی او خورد که خون از آن جستن کرد. امام خواست که با جامه، خون از چهره پاک کند که تیری سه شعبه و مسموم بر سینه حضرت نشست، اَتَّاهُ سَهْمٌ مُحَدَّدٌ مَسْمُومٌ لَهُ ثَلاَثُ شُعَبٍ. حضرت تیر را از پس سر بیرون آورد و خون از جای آن فوران زد. خون ها را به آسمان پاشید و بر چهره مالید تا رسول خدا را با چهره ای خون آلود دیدار کند.»

ص: ٥١٤

ث

ثار

خون خواهی، خون، قیام برای خون خواهی، طلبِ ثار، امام باقر (علیه السلام) ضمن بیان این که حسین بن علی و ما اهل بیت، همان مظلومی هستیم که در آیه (اسراء ٣٣) قرآن آمده است: (وَ مَنْ قُتِلَ مَظْلُوماً فَقَدْ جَعَلْنَا لِوَلِيِّهِ سُلْطَاناً، فرمود: اَلْقَائِمُ مِنَّا اذا قَامَ طَلَبَ بِثَأْرِ اَلْحُسَيْنِ ...) نامگذاری امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) به «منتقم» نیز به سبب همین قیام برای خون خواهی است. در زیارت عاشورا هم این آرزو در دعا آمده است: (وَ اَنْ يَرْزُقَنِي طَلَبَ ثارَی (ثَارَكُمْ) مَعَ امام هُدًی ظَاهِرٍ... وَ اَنْ يَرْزُقَنی طَلَبَ ثَارِكَ مَعَ اَمَامٍ مَنْصُورٍ...) و در دعای ندبه، از اوصاف حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) خون خواهی سیدالشهدا بیان شده است: (این اَلطَّالِبُ بِدَمِ اَلْمَقْتُولِ بِكَرْبَلاَ.)

فرهنگ خون خواهی در میان همه اقوام از جمله عرب ها بوده است. نسبت به شهید کربلا هم که خون عزیزش بر زمین ریخت، در سال های بعد کسانی به خوان خواهی برخاستند، از جمله نهضت توّابین به رهبری سلیمان بن صرد خزاعی و نیز قیام مختار در کوفه، به انگیزه طلب ثار بوده و شعارشان

نیز در این نهضت «یالثارات الحسین» بوده است. شعار یاران حضرت مهدی نیز چنین خواهد بود شعارهم: بالثارات الحسین. بالاتر از همه آن که خود خداوند، خون خواه حسین (علیه السلام) است. آن گونه که می گوییم: اِشْهَدُ اَنَّ اَللَّهَ تَعَالَی اَلطَّالِبُ بتارك. همهٔ قیام کنندگان بر ضدّ جباران که الهام از عاشورا می گیرند، خون خواهان «ثارالله» اند.

ثارالله

از القاب حضرت سیّدالشهدا (علیه السلام)، و به معنی کسی است که خدا خون خواه اوست. امّا معنای تحت اللفظی «ثارالله» «خون خدا» است. در قسمتی از «زیارت عاشورا» آمده است:

(اَلسَّلاَمُ عَلَیْكَ یَا ثَارِاَللَّهُ وَ اِبْنُ ثَارِهِ)

این تعبیر، در زیارت های دیگر نیز، از جمله زیارت مخصوص امام حسین (علیه السلام) در اوّل رجب و نیمه رجب و شعبان و زیارت امام حسین (علیه السلام) در روز عرفه آمده است. در زیاراتی هم که امام صادق (علیه السلام) به عطیّه آموخت، آمده است: (وَ اَنَّكَ ثارِاللَّهُ فِی الاَرْضِ مِنَ الدَّمِ الَّذِی لایُدْرَكُ ثارَهُ مِنَ الاَرْضِ اَزَلاً بِأَوْلِیَائِكَ.) شدّت هم بستگی و پیوند سیدالشهدا با خدا به نحوی است که شهادتش هم چون ریخته شدن خونی از قبیلهٔ خدا می ماند که جز با انتقام گیری و خون خواهی اولیاء خدا، تقاص نخواهد شد. القاب دیگری نیز مانند «قتیل الله» و «وِترالله در زیارت نامه است که گویای همین نکته است: «... بزرگ ترین لقب آن نجات دهنده آخرین انسان از این رابطهٔ ثار ... منتقِم است. انتقام چه چیز را می گیرد؟ همه می گویند انتقام قاتلین سیدالشهدا، نه! انتقام ثاری که به گردن بنی هابیل است ... اگر غیرت و آگاهی وجود داشته باشد، تمام فضای تاریخ ما پر از ضجّه و دعوت خون خواهی ثارهاست. امّا این ثارها، ثارهای قبیله ای نیست، ثارالله است. این ها «ثارالله» هستند که باید از قاتلین بنی طاغوت گرفته شوند. حسین، وارث یکی از ورثه است که

خودش به صورت یک ثار درآمد و فرزندش و بابایش، این ها همه ثارهای خدا هستند و پدر ثارهای خدا و پسر ثارهای خداست ... هدف، انتقام کشیدن از «بنی قابیل» است که آن همه دستش به خون ثارهای عزیز ما آغشته است ... یَا ثارَ اَللَّهِ وَ اِبْنَ ثاره».

عنوان مقدس «ثارالله»، در ادبیات شعری و مرثیه، هم چنان در زمینه کارهای خطاطی، نقاشی، طراحی و پوستر هم جای خاصّی داشته و منبع الهام بخش برای هنرمندان مکتبی بوده است. حتّی هنرمندان قالی باف هم از آن بهره و فیض برده اند. قالی

ص: ۵۱۵

«ثارالله»، اثر برجسته استاد سید جعفر رشتیان، نمونه ای از آن است. این قالی که به مساحت ۱۸ متر مربع، در مدّت ۸ سال بافته شد تداعی کننده عاشورای حسینی است. در حاشیه فرش، نمای هفت شهر مذهبی مسلمانان است و در متن آن، خیمه های سوخته در میان شعله ها و در میان فرش، عبارت اَنَّ اَلْحُسَیْنَ مِصْبَاحُ اَلْهُدَی وَ سَفِینَةُ اَلنَّجَاةِ نقش بسته و فریاد سرخ مظلومیّت، در گره گره این اثر ارزنده به گوش جان می رسد. این نقاش و مینیاتوریست در سال ۱۳۶۷ ش از دنیا رفت.

تعلبیه

نام یکی از منزلگاه های نزدیک کوفه بین راه مکه و کربلا، که امام حسین (علیه السلام) در مسیر خود از آن جا گذشت. ثعلبیّه، به نام ثعلبه، مردی از بنی اسد است که در آن جا فرود آمده و ساکن شده و چشمه ای حفر کرده بود. در این محلّ که قناتی داشته است، امام حسین (علیه السلام) بار افکند و یک شب آن جا ماند. قافلهٔ امام حسین (علیه السلام) پس از خزیمیه و زرود به منزل ثعلبیه وارد گردید و در این منزل، سه گفتار از امام حسین (علیه السلام) نقل شده است. یکی به مناسبت شهادت حضرت مسلم و دو سخن دیگر در پاسخ دو نفر سؤال کننده است. سخن اوّل دربارهٔ شهادت مسلم بن عقیل است که این واقعه را طبری و مورّخان دیگر از عبدالله بن مسلم مشروح به تفصیل نقل کرده اند. ابن سلیم (از مردم کوفه) می گوید: من و همراهم مذری پس از انجام مراسم حج،

همت خود را به کار بستیم که هر چه زودتر به کاروان حسین بن علی (علیه السلام) برسیم و سرانجام کار او را بدانیم. در منزل زرود بود که به قافلهٔ آن حضرت رسیدیم و در همین محل به مسافری به نام بکیر برخوردیم که از کوفه می آمد و خبر شهر خود را از وی جویا شدیم. او گفت به خدا سوگند، من از کوفه خارج نشده بودم که مسلم بن عقیل و

هانی بن عروه را به قتل رسانده بودند و با چشم خود دیدم که بدن های آن دو شهید را در بازار کوفه بر زمین می کشاندند. عبدالله می گوید پس از این خبر، ما به قافلهٔ حسین بن علی (علیه السلام) ملحق و تا به هنگام غروب به منزل ثعلبیه وارد شدیم و در این منزل از نزدیک با امام (علیه السلام) ملاقات کردیم و خبر شهادت مسلم و هانی را به اطلاع ایشان رساندیم. ابن مسلم می گوید امام با شنیدن این خبر گفت: انا لله و انا الیه راجعون آن گاه اشک به صورتش جاری شد.

بنا به نقل محدث بزرگ شیعه - شیخ صدوق (رحمه الله علیه) - و خطیب خوارزمی در همین منزل ثعلبیه بود که شخصی به خدمت حسین بن علی (علیه السلام) شرفیاب شد و از آن حضرت تفسیر این آیه شریفه را سؤال نمود: (يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ اناس بامامهم) (یعنی:) در روز قیامت هر قوم و ملتی را با امام و پیشوایان صدا و دعوت می کنیم. امام در پاسخ وی فرمود: آری امام و پیشوایی هست که مردم را به راه راست و به سوی سعادت و خوشبختی می خواند و گروهی به وی پاسخ مثبت می دهند و از او پیروی می کنند و پیشوای دیگری نیز هست که به سوی انحراف و بدبختی دعوت می کند. و سپس فرمود: این است معنای آیه دیگر که (فَرِيقٌ فِي اَلْجَنَّةِ وَ فَرِيقٌ فِي اَلسَّعِيرِ.) (یعنی:) گروهی در بهشت و گروهی در دوزخ است.

سومین سخنی که امام حسین (علیه السلام) در این منزل فرمودند در جواب شخصی از اهل کوفه بود. امام حسین (علیه السلام) در ضمن گفت و گو از وی پرسید اهل کدام شهر هستی. او پاسخ داد از مردم کوفه. امام به وی چنین فرمود: آگاه باش که اگر ملاقات ما در مدینه صورت می گرفت اثر و رد پای جبرئیل و محل نزول او را در خانه ما به تو نشان می دادم. ای برادر کوفی، محل قرار

گرفتن علم، خاندان ماست پس آیا این ها آشنا و دانا و ما جاهل و نا آشنا هستیم آیا چنین چیزی شدنی است؟

این سخن امام که در بصائر الدرجات و اصول کافی نقل شده است، نشان می دهد که امام (علیه السلام) آن را در مقام پاسخگویی به سؤال آن مرد کوفی اظهار نموده است که متأسفانه دربارهٔ اصل سؤال مطلبی در دسترس نمی باشد.

ثواب زیارت امام حسین (علیه السلام)

امام صادق (علیه السلام) فرمودند: «مدت زمانی که زائر امام حسین (علیه السلام) مشّرف می شود از عمرش حساب نمی گردد. و فرمودند: هیچ کس نخواهد بود در قیامت الا این که افسوس می خورد ای کاش از زوّار امام حسین (علیه السلام) می بودم.

و نیز فرمودند: هر کس می خواهد در خدمت پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) و حضرت امیر (علیه السلام) و حضرت فاطمه (سلام الله علیها) باشد، زیارت سیّدالشّهدا را ترک نکند.

امام باقر (علیه السلام) فرمودند: به هر قدمی که زائر امام حسین (علیه السلام) بر می دارد خداوند متعال، یک حسنه برای او می نویسد و یک گناه از او پاک می کند.

حضرت موسی بن جعفر (علیه السلام) فرمودند: هر آن کس که به زیارت سیّدالشّهدا (علیه السلام) برود و بداند حقّانیّت او را، خداوند متعال

از گناهانش می گذرد.

حضرت امام صادق (علیه السلام) فرمودند: هر شخصی که به زیارت قبر جدّم امام حسین (علیه السلام) برود و بداند حقّ با امام حسین (علیه السلام) بوده، مانند کسی است که سه مرتبه در خدمت رسول الله (صلی الله علیه و آله) حجّ به جا آورده است.

حضرت امام رضا (علیه السلام) فرمودند: هر که امام حسین (علیه السلام) را زیارت کند و بداند حقّ با آن حضرت بوده و هست، از کسانی خواهد بود که خدا او را دوست می دارد و با او سخن می گوید. این آیه را تلاوت نمودند. (انَّ المُتَّقِينَ في جَنَّاتٍ وَ نَهرٍ فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِيكٍ مقتدر) (قمر /٥٤/٥٥).

روزی رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) در حجره عایشه تشریف داشتند. امام حسین (علیه السلام) وارد شد. پیغمبر (صلی الله علیه و آله) او را در آغوش کشید و بسیار بوسید و بویید. عایشه عرض کرد: پدر و مادرم فدای تو باد، چقدر حسین را دوست می داری! حضرت فرمود: مگر نمی دانی که او پاره جگر و ریحانه من است. آن گاه حضرت گریست عایشه از سبب گریه سؤال نمود. فرمود: جای شمشیرها و نیزه ها را می بوسم که بنی امیّه بر حسینم می زنند.

عایشه عرض کرد: مگر او را می کشند؟ فرمود: آری، با لب تشنه و شکم گرسنه شهید می کنند. شفاعت من هرگز به آن ها نمی رسد. خوشا به حال کسی که بعد از شهادت او را زیارت کند. عایشه عرض کرد: یا رسول الله، برای زائر او چه اجری خواهد بود؟ فرمود: اجر یک حجّ من، عایشه از روی تعجّب عرض کرد: یک حجّ شما؟

فرمود ثواب دو حجّ من. عایشه بیشتر تعجّب کرد حضرت فرمود: ثواب چهار حجّ من. پیوسته عایشه، تعجّب می کرد و پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) ثواب را زیاد می نمودند، تا رسید به جایی که فرمود: عایشه، هر کس حسین مرا زیارت کند، خداوند ثواب نود حجّ و نود عمره مرا در نامه عمل آن زائر می نویسد دیگر عایشه سکوت کرد.

ج

جام شربت

وقتی که در روز عاشورا علیّ اکبر از پدر بزرگوارش آب خواست امام حسین (علیه السلام) فرمود:

ای پسر، سخت است بر رسول خدا و بر پدرم علی (علیه السلام) و بر پدرت این که آنان را بخوانی و جواب تو را ندهند، و از آنان کمک بخواهی و نتوانند تو را کمک کنند، این انگشتر را بگیر و در دهان خود بگذار، و به نبرد ادامه ده، که به همین زودی جدت محمد (صلی الله علیه و آله) را دیدار می کنی و از جام شربت او می نوشی که هرگز تشنه نخواهی شد.

جامعِ دمشق

مسجد جامع اموی که در دمشق قرار دارد. این مسجد با عظمت و شگفت، از عظیم ترین مساجد ممالک اسلامی به حساب می آید و بنای آن (که قبلاً کلیسا بوده) به دوران های بسیار قدیم و پیش از اسلام بر می گردد. در داخل مسجد، منبری قرار دارد که می گویند: منبری است که امام سجّاد (علیه السلام) در دربار شام بر فراز آن رفت و در مجلس یزید خطبه خواند، در قسمت دیگری از داخل مسجد، گنبد کوچکی روی چهار ستون قرار دارد که به «مقام زین العابدین» معروف است و گفته می شود حضرت در آن جا استراحت می کرده است. در کنار منبر یاد شده، در قسمت شرقی مسجد، «مقام رأس الحسین» قرار گرفته و زیارتگاه شیعیان است.

جامِعه

گردآورنده، جمع کننده، طوق و غل، غلی که بر گردن و دست نهند. به آن جهت به غل و زنجیر، «جامعه» می گفتند که دست ها را به گردن می بست. به نقل برخی منابع، امام زین العابدین (علیه السلام) را پس از

شهادت امام در کربلا، همراه اسیران دیگر سوار بر شتران بی جهاز کردند؛ در حالی که غل جامعه بر دست و گردن او بسته بود. این را هم مسلم جصّاص (گچکار) و هم جذلم بن بشیر، در مشاهدات خود در روز ورود اسرا به کوفه نقل کرده اند و فی عنقه الجامعة و یده مغلولة الی عنقه [در گردنش جامه ای و دست هایش به گردنش آویزان بود] و به نقل تاریخ طبری: و سرح في اثر هُم عَلِيُّ بْنُ اَلْحُسَيْنِ مَغْلُولَةً يَدَيْهِ الى عُنُقِهِ وَ عِيَالُهُ مَعَهُ. و اسیران را با این وضعیّت حرکت دادند و به شام بردند.

جامه سیاه

رسم است که در سوگ عزیزان، لباس سیاه می پوشند. در ایام محرّم نیز عزاداران در عزای سیدالشهدا، هم خود لباس سیاه می پوشند، هم مساجد و تکایا و سردر ساختمان ها را سیاه پوش می کنند. در تعابیر شاعران نیز سیاهی شب به عنوان جامهٔ سیاهی به حساب می آید که جهان در سوگ سالار شهیدان به بر می کند. جامهٔ نیلی هم گفته می شود. در اشعار محتشم کاشانی است:

یک باره جامه در خم گردون به نیل زد *** چون این خبر به عیسی گردون نشین رسید

که جامه در نیل گرفتن و به نیل زدن، کنایه از پوشیدن لباس عزاست.

ای عالمی سیاه به تن در عزای تو *** ای جان پاک آدم خاکی فدای تو

ای جنّ و انس، مویه گر اندر مصیبتت *** ای خاص و عام نوحه گر اندر رثای تو

نقل شده چون امام حسین (علیه السلام) شهید شد، زنان بنی هاشم سیاه پوشیدند و عزاداری کردند و امام سجاد (علیه السلام) برای سوگواران و

ص: ۵۱۸

ماتم زدگان غذا تهیه می کرد.

جان نثاری

در بعضی از اخبار آمده است که: حضرت عباس (علیه السلام) در روز عاشورا به برادران گرامی خود می فرمود: امروز روزی است که باید بهشت را بگیریم و جان خود را فدای سیّد خود کنیم. نیز می فرمود: ای برادران من، امروز در جان نثاری کوتاهی نکنید و چنین خیال نکنید که حسین (علیه السلام) (فقط) برادر ماست، چنین نیست. آن بزرگوار، امام و سیّد و بزرگ و پیشوای ما بوده و حجّت خداوند عالمیان بر روی زمین و فرزند حضرت زهرا (سلام الله علیها) و نور دیدهٔ حضرت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) است. چون امام حسین (علیه السلام) جان نثاری آن بزرگواران را مشاهده کرد، گریان شد و فرمود: ای برادر، خداوند به تو جزای خیر دهد.

جایگاه بلا

هنگامی که امام حسین (علیه السلام) به سرزمین کربلا رسید پرسید: نام این زمین چیست؟ پاسخ دادند: کربلا. امام فرمود: راست گفت پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) که این جا جایگاه بلا و آزمایش و سختی ها است.

جذب نیرو

در آغاز ورود کاروان امام حسین (علیه السلام) به کربلا و برپاشدن خیمه ها، حبیب بن مظاهر خدمت آن حضرت آمد و گفت: من با قبیله بنی اسد خویشاوندی دارم، اجازه بده تا به آن جا بروم و مردان آن را به یاری شما بسیج کنم. امام (علیه السلام) اجازه فرمود. حبیب بن مظاهر شب به صورت فردی ناشناس به قبیله بنی اسد وارد شد و از دعوت کوفیان و عهدشکنی آنان گفت و پاداش کمک را به خاندان رسالت مطرح کرد. حدود نود نفر از مردان بنی اسد آماده پیکار با یزیدیان شدند که مردی از آن قبیله خود را به عمر سعد رساند و ماجرا را بازگفت. عمر سعد یکی از فرماندهان خود به نام «ارزق» را با چهارصد نفر به سوی قبیله بنی اسد فرستاد تا از پیوستن آن ها به حضرت اباعبدالله (علیه السلام) مانع بشود. وقتی ارزق به آن جا حمله برد مردم پراکنده شدند و حبیب بن

مظاهر نیز خدمت امام بازگشت. آن گاه که امام ماجرای قبیله بنی اسد را شنید فرمود: (لاَ حَوْلَ وَ لاَ قُوَّةَ اِلاّ بِاللَّهِ)

جفاکاری

حضرت امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) فرمود: پدرم فدای حسین باد، که او را در پشت کوفه می کشند. گویا می بینم که وحشیان صحرا گردن هایشان را به سوی او کشیده اند و تا صبح بر او نوحه می کنند. چون این امر (شهادت حسین (علیه السلام)) واقع شد مبادا جفاکاری کنید؛ یعنی زیارتش را ترک ننمایید.

جمعه

کعب الاحبار می گوید: در شب و روز جمعه، هفتاد هزار فرشته رای زیارت امام حسین و گریه بر او نازل می شوند و فضایل و قام و منزلت او را یاد می کند.

روای گوید: مطالب کعب را به سلمان فارسی عرض کردم. فرمود: آری، کعب راست می گوید.

جواب خواهر

در شب عاشورا امام حسین (علیه السلام) آن گاه که مشغول آماده کردن شمشیر خود بود اشعاری در بی وفایی مردم دنیا می خواند، حضرت زینب تا سخنان برادر را شنید فریاد زد، ای کاش مرگ مرا نابود کرده بود. امام حسین (علیه السلام) در جواب خواهر فرمود:

خواهر من، راه صبر و شکیبایی را در پیش گیر، و بدان که همهٔ مردم دنیا می میرند و آنان که در آسمان ها هستند زنده نمی مانند، همه موجودات از بین رفتنی اند مگر خدای بزرگ که دنیا را با قدرت خویش آفریده است و همه مردم را مبعوث و زنده خواهد نمود و اوست خدای یکتا.

پدر و مادرم و برادرم حسن، بهتر از من بودند که همه به جهان یگر شتافتند و من و آنان و همه مسلمانان باید از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) پیروی کنیم که او نیز به جهان باقی شتافت. خواهرم، تو را قسم می دهم که بعد از شهادت من گریبان چاک نکنی، صورتت را خراش ندهی و ناله و فریادت بلند نشود.

جواب ردّ

عمر بن سعد پس از آن که با لشکریان فراوان در کربلا، امام حسین (علیه السلام) را در محاصره خود قرار داد، پیکی به طرف آن حضرت فرستاد که نامهٔ ابن زیاد آمده و از امام می خواهد تا پاسخی به نامهٔ ابن زیاد بدهد. امام (علیه السلام) فرمود:

جواب نامه ابن زیاد را نمی دهم، نه، هرگز، مگر سرانجام مرگ نیست؟ پس درود بر مرگ.

ص: ۵۱۹

جوشن

یاقوت رومی در معجم البلدان، در ذیل لغت «جوشن»، گوید: جوشن معدن مس (در سرزمین شام نزدیک شهر حلب) بود که مردم از آن جا بهره ها می بردند. اما هنگام عبور اسرای اهل بیت به شام، یکی از زوجات امام حسین (علیه السلام) در این جا وضع حمل نمود و فرزند او که پسر بود بر اثر اوضاع نامساعد مادر و اسارت او کمک نکردن مردم به هنگام ولادت درگذشت. و این مادر اسیر و رنجور بر این مردم و جوشن نفرین نمود. مردم حلب معتقدند که این نفرین از سوز دل برخاسته و این بانو معدن را از بهره دهی انداخت و مردم سخت گرفتار شدند. سیف الدوله دیلمی مرقدی برای جناب محسن ترتیب داد و اهل حلب این نقطه را مشهد المحسن (محل شهادت محسن) می نامند.

جهل مردم

آیت الله مطهری در نگاهی کلی به مسئله عاشورا علت اصلی شهادت امام حسین (علیه السلام) را جهل مردم آن عصر معرفی می کند. یکی از علل یا مهم ترین علت شهادت امام حسین (علیه السلام) و یا مهم ترین علت گرویدن مردم به امویان جهالت مردم بود. از طرف هم می دانیم امام حسین (علیه السلام) با یزید مبارزه نمی کرد، او بالاتر از این بود که هدفش شخص و فرد باشد. هدف او اصولی و کلی بود. در حقیقت امام حسین (علیه السلام) با ظلم و جهل مبارزه می کرد. اما در این جا مقصود از جهالت مردم این نیست که چون مردم بی سواد بودند و درس نخوانده بودند مرتکب چنین عملی شدند و اگر درس خوانده و تحصیل کرده می بودند چنین نمی کردند. نه، در اصطلاح دین، جهالت بیشتر در مقابل عقل گفته می شود و مقصود آن تنبّه عقلی است که مردم باید داشته باشند. به عبارت دیگر، قوه تجزیه و تحلیل قضایای شهود و تطبیق کلیات بر جزئیات است و این چندان ربطی به سواد و بی سوادی ندارد. علم، حفظ و ضبط کلیّات است و عقل قوهٔ تحلیل است. به عبارت دیگر امام حسین (علیه السلام) شهید فراموشکاری مردم شد، زیرا مردم اگر در تاریخ پنجاه و شصت ساله خود فکر می کردند و قوه تنبّه و استنتاج و عبرت گیری در آن ها می بود و جنایت های ابوسفیان و معاویه و زیاد در کوفه و خاندان اموی را اصولاً فراموش نمی کردند و گول ظاهر معاویه را نمی خوردند که دم زدن از دین به خاطر منافع شخصی بود و عمیق فکر می کردند و حساب می کردند آیا حسین (علیه السلام) برای دین و دنیای آن ها بهتر بود یا یزید و معاویه و عبیدالله، هرگز چنین جنایتی واقع نمی شد.

ص: ۵۲۰

چ

چاووش خوانی

چاووش، به معنای پیشروی لشکر و قافله است. کسی که پیشاپیش قافله یا زوّار حرکت کند و آواز خواند. در موارد دیگر به کسی گفته می شد که در دربار شاهان یا در نزد امرا و بزرگان وظیفه دار امور تشریفاتی بوده و در روزهای سلام، اشخاص را به حضور آنان معرّفی می کرده است.

در فرهنگ دینی در گذشته رسم بود که طبق مراسم سنّتی، هنگام رفتن اشخاص از شهرها و روستاها به زیارت نجف، کربلا، خراسان یا سفر حج، اشخاصی به نام «چاووش خوان» اشعاری را با لحنی سوزناک و خاص می خواندند. هم هنگامه بدرقه زائر و هم وقت استقبال، به صورت تک خوانی یا هم خوانی. محتوای اشعار هم اغلب سلام و صلوات بر پیامبر و اهل بیت او یا فراخوانی به پیوستن به کاروان زیارت بوده است. چاووش خوانی، حرفه ای معنوی و پر از صفا بود که صدای خوش و لحنی دلنشین و پاکی و دینداری و عشق به اهل بیت می خواست. چاووش خوانان، «منادیان راه خدا و قاصدانِ مرقد مطهّر اولیا» بودند و «بانگ چاووشان» مردم را به هلهله و غوغا و بی آرامی دل می انداخت». در هر فقره ای، مصرع «بر حبیب خدا ختم انبیا صلوات» که چاووش خوان می خواند، از مردم صلوات می گرفت. شعرهایی از این قبیل:

ز تربت شهدا بوی سیب می آید *** ز طوس، بوی رضای غریب می آید؛

هر که دارد هوس کرب و بلا، بسم الله *** هر که دارد هوس حب خدا، بسم الله؛

بر مشامم می رسد هر لحظه بوی کربلا *** ترسم آخر جان دهم در آرزوی کربلا؛

این مراسم سنّتی، در جاهای مختلف، تشریفات خاص و اشعار متفاوتی دارد. به نوشته دهخدا: «چاووش خوان کسی است که دعوت رفتن به زیارت عتبات عالیات کند. در اصطلاح روستاییان خراسان، کسی باشد که در فصل مناسب زیارت در دهات و روستاها سواره یا پیاده به راه افتد و روستاییان را به وسیلهٔ جار زدن یا خواندن اشعار مهیّج و مناسب، به زیارت اعتاب مقدّسه تشویق و تهییج نماید.»

چبوتره

یا عزاخانه، محلّ عزاداری سالار شهیدان حضرت امام حسین (علیه السلام) است.

چراغ

پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمود: (اَنَّ اَلْحُسَیْنَ مِصْبَاحُ اَلْهُدَی ...) ه-مانا حسین (علیه السلام) چراغ هدایت است.

چراغانی

آراستن و آذین بستن خانه و شهر، هنگام جشن ها و اعیاد و پیروزی ها. اهل بیت امام حسین (علیه السلام) در بدو ورود به کوفه و نیز دمشق، با آذین بندی و چراغانی و مراسم جشن و شادمانی مواجه شدند. به نقل بعضی تواریخ، اهل بیت را سه روز در دروازه شام نگهداشتند تا کار چراغانیشان کامل شود و شهر را با زیورها، حلّه ها، دیبا و زر و سیم و انواع جواهرات بیارایند. آن گاه مردان، زنان، کودکان، و بزرگسالان، وزیران، و امیران، یهود و مجوس و نصارا و همهٔ اقوام با تفرّج و تفریح بیرون آمدند، با طبل ها، دف ها، و شیپورها و سرناها و ابزار لهو و لعب دیگر. چشم ها را سرمه زده،

ص: ۵۲۱

دست ها را حنا بسته و بهترین لباس ها را پوشیده و خود را آراسته بودند. شهر چنان وضعی داشت که گویا از همهٔ مردم در سطح شهر دمشق، رستاخیزی به پا شده است. و در چنین وضعی بود که سر مطهّر امام حسین (علیه السلام) را وارد کردند که بر فراز نیزه بود و پشت سر آن، اسیران اهل بیت را از دروازهٔ ساعات به داخل آوردند ...

تبلیغات امویان وانمود کرده بود که بر دشمنان خلیفه و بر یاغیان پیروز شده اند و خاندان آن ها را به اسارت گرفته و آورده اند. تا آن جا که سهل بن سعد در سفر خود به دمشق عبود می کند و با دیدن

چراغانی و دف و طبل، می پرسد: آیا شما در شام، عیدی دارید که ما از آن بی خبریم؟ می گویند: سر حسین (علیه السلام) را از عراق به شام می آورند، سعد متأثر می شود و در مقابل خواسته سکینه، دختر امام، به نیزه داری که سر سیدالشهدار را می بُرد، چهار صد درهم می دهد تا سر مطهّر را پیشاپیش اسرا ببرد و مردم به چهرهٔ اهل بیت نگاه نکنند. اما زینب و حضرت سجاد (علیه السلام) جشن را با سخنرانی ها و خطابه هایشان به عزا تبدیل کردند و آن پیروزی را در کام یزید، به تلخی بدل کردند.

چکمه شمر

کفش خاصّی که نظامیان برپا می کنند، به ویژه در میدان نبرد. در آخرین لحظات حیات سیدالشهدا (علیه السلام) شمر با چکمه بر روی سینه آن حضرت رفت و آن گاه سر مبارکش را از تن جدا کرد. تعبیر مقاتل چنین است که: «وَ جَلَسَ عَلَی صَدْرِ الْحُسَیْنِ وَ قَبَضَ عَلَی لِحْیَتِهِ وَ هَمَّ بِقَتْلِهِ ...»

چنار خونبار

آثار دگرگونی اجسام از شهادت امام حسین (علیه السلام) پس از گذشت چهارده قرن هنوز در گوشه و کنار به چشم می خورد. یکی از آن ها جاری شدن خون از درخت چنار زَرآباد است. زرآباد یکی از قصبات قزوین و در نزدیکی قلعه اَلَموت قرار گرفته است که هر سال روز عاشورا هزاران نفر برای مشاهده چنار خونبار به آن جا می روند و روان شدن خون را از درخت چنار به چشم خود می بینند.

این درخت در کنار قبر مطهّر امامزاده ای مشهور به «علی اصغر بن موسی بن جعفر (علیه السلام)» قرار دارد که ظاهراً بیش از ٦٠٠ - ٧٠٠ سال از عمرش گذشته است. مرحوم آیت الله مرعشی نجفی در حاشیهٔ عُروه به هنگام برشمردن خون های پاک می نویسد: «هم چنین است خونی که از درختی موجود در قریه زرآباد از توابع قزوین خارج می شود.»

ح

حائر

حائر و حایر، اصطلاحاً به حرم سیدالشهدا (علیه السلام) گفته می شود و این هم ریشه لغوی دارد و هم تاریخی. در لغت، «حائر» جای مطمئنی است که آب در آن نگهداری و جمع می شود: اَلْمَوْضِعُ اَلْمُطْمَئِنُّ اَلَّذِی یَحَارُ فِیهِ الماء. به معنای سرگردان هم آمده است، از ریشهٔ حیران. در قدیم به کربلا «حیر» نیز گفته می شده است. هم چنین به معنای منطقه بلند و گسترده که از قدیم، محلّ اقامت اقوامی از عرب بوده است.

در اصطلاح فقهی و عبادی، به محدوده حرم حسینی و اطراف آن که شامل قبر مطهّر، صحن، رواق ها و موزه و ... است، چه قسمت های قدیم و چه جدید، حائر اطلاق می شود. اقامت در حائر و عبادت در آن فضیلت دارد و نیز از جمله مواردی که مسافر، مخیّر است نمازش را قصر یا تمام بخواند و میان علما محلّ بحث است، حائر اباعبدالله (علیه السلام) است. برخی هم حدّ حایر را همان محدوده حرم دانسته اند، نه بیشتر. حایر حسینی بسیار مقدّس است و دعا در آن جا مستجاب است. حتّی برخی ائمّه برای شفاء به حایر حسینی متوسّل می شدند. از جمله امام هادی (علیه السلام) که بیمار بود، کسی را به حایر امام حسین (علیه السلام) فرستاد تا آن حضرت را آن جا دعا کند. به اهل کربلا و ساکنان حرم حسینی نیز «حائری» گفته می شود. تناسب تاریخی این نام برای حرم سیدالشهدا آن است که وقتی در زمان متوکّل عباسی و به دستور او برای تخریب آثار قبر و متفرق ساختن شیعه از پیرامون آن مرقد مطهّر و الهام بخش، که کانون خطری برای خلافت جور شده بود، به آن منطقه آب بستند، آب به آن محلّ که می رسید از پیشروی باز می ماند و روی هم انباشته می شد و بر می گشت و مثل دیواری، آب گِرد قبر می ایستاد و محوّطهٔ

قبر هم چنان خشک بود. و چون محلّ جمع شدن آب را «حایر» گویند، محدوده قبر آن حضرت «حائر» نام گرفت.

حاجز

یکی از منزلگاه های میان راه مکه به کوفه است. وقتی امام حسین (علیه السلام) در مسیر خود به سوی کوفه به منزلی به نام «حاجز» وارد شد اولین نامهٔ خود را خطاب به مردم کوفه و در پاسخ نامه مسلم بن عقیل نگاشت و به وسیلهٔ قیس بن مسهّر صیداوی (و به قولی عبد الله بن بقطر) به آنان ارسال کرد.

حدیقة السُّعداء

کتاب مقتلی به زبان ترکی است که فضولی بغدادی (متوفی: ۹۷۰ ق) آن را به رشته تحریر کشید. این کتاب در پی نگارش روضة الشهدای، واعظ کاشفی نخستین کتاب مقتل فارسی بود که به قلم ملاحسین واعظ کاشفی (متوفی: ۹۱۰ق) نوشته شده بود.

حرارت

روزی سالار شهیدان به محضر جدّ بزرگوارشان شرفیاب شدند، رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) او را بر زانوی مبارک خود نشانید و فرمود: (اِنَّ لِقَتْلِ الْحُسَیْنِ حَرَارَةً فِی قُلُوبِ الْمُؤْمِنِینَ لَا تَبَرُّداً أَبَداً) (یعنی: از شهادت حسین حرارتی در دل های مؤمنان هست که این حرارت هرگز به سردی نمی گراید).

حرم حسینی

بارگاه مقدّس سیدالشهدا (علیه السلام). در روایات، فضیلت و برکات و آثار فراوانی برای حرم اباعبدالله حسین (علیه السلام) و نماز خواندن و اعتکاف

و دفن و... در آن ذکر شده است. محدوده حرم امام حسین (علیه السلام) در روایات، از یک فرسخ تا پنج فرسخ هم بیان شده است. از امام صادق (علیه السلام) روایت است: (حریم قبر الحسین (علیه السلام) خَمْسُ فَرَاسِخَ مِنِ اِرْبَعْدَ جَوَانِبِ القبر.) هم چنین از آن حضرت روایت است: (حرَّ اَلْحُسَیْنِ اَلَّذِی اشْتَرَاهُ: ارْبَعَة امْیَالَ فِی ارْبَعَةِ امْیَالٍ فَهُوَ حَلاَلٌ لِوُلْدِهِ وَ مَوَالِیهِ وَ حَرَامٌ عَلَی غَیْرِهِمْ مِمَّنْ خَالَفَهُمْ وَ فِیهِ الْبَرَکَةُ.)

مرقد نورانی اباعبدالله (علیه السلام) همواره کعبه دل های شیفتگان بود و آرزوی بزرگ محبّان آن حضرت، توفیق زیارت آن بوده است. این جاذبه هرگز کاسته نشده و علی رغم محدودیّت هایی که سر راه زیارت حرم آن امام، در طول تاریخ بوده است، دل ها در اشتیاق آن تپیده است. هم چنین دولت و مردم ایران، عراق و هند، هر کدام نیز با توجه به توانایی خود در تعمیر حرم مطهّر سیّدالشّهدا (علیه السلام) و آینه کاری و تزیین و نصب ضریح و کاشیکاری معرّق ایرانی و کاشی هفت رنگ و... کوشیدند.

مشهد رأس الحسین (علیه السلام)

حرم و بقعه ای که مدفن سر مطهّر سیدالشهداست، یا مکانی که سر آن حضرت به آن جا هم برده شده است. به این نام، دو محلّ یکی در شام و دیگری در مصر وجود دارد. در شام، در عسقلان مسجدی بزرگ و ضریحی عظیم است که مردم آن جا را زیارت می کنند و تبرّک می جویند. به نوشتهٔ سید محسن امین: محلّی در کنار مسجد جامع اموی در دمشق، که گویا محلّ نگهداری سر مطهّر سیدالشهدا در ایّام یزید بوده و در خزانهٔ آن ملعون نگهداری می شده است. هم چنین وی می نویسد: (در سفرنامه خویش) در مصر، زیارتگاه باشکوه و مقدسی است که مردم مصر، معتقدند سر اباعبدالله الحسین (علیه السلام) در آن جا مدفون است و خلفای مصر، آن ر از شهر عسقلان (در فلسطین) آورده و طیّ مراسمی در مصر دفن کرده اند. در همین زمینه در اعیان الشیعه آمده است: بنا به قول برخی، یکی از خلفای فاطمی در مصر، مأمورانی به عسقلان (بین مصر و شام) فرستاد و سری را برایش آوردند و گفت که سر حسین (علیه السلام) است. آن را به مصر آوردند و در محلّی

که الان به نام «مشهد» یا «مسجد رأس الحسین» معروف است دفن کردند. مردم مصر به این محلّ علاقه نشان می دهند و زن و مرد دسته دسته به زیارت آن می روند و مراسم دعا و تضرّع در آن جا برگزار می کنند. البته در این که آن سر، سر امام حسین (علیه السلام) بوده، تردید وجود دارد. این مسجد، اکنون نیز در قاهره هست، محلّ تجمع و مرکز محافل دینی و قرآنی، به ویژه در شب های ماه رمضان است و در میلاد امام حسین (علیه السلام) هزاران نفر آن جا گرد می آیند و حتّی دست توسّل به سوی خدای حسین (علیه السلام) دراز کرده و به برکت آن مکان، بیماران و گرفتاران شفا و نجات می یابند.

حرم حسینی و صحن کوچک آن

در سمت شرقی صحن اصلی حرم امام حسین (علیه السلام) صحن کوچک دیگری وجود دارد و میان این دو صحن راهرویی است که به شکل قوسی پوشش شده و نمای داخلی آن ٤٨ متر مربع اسن. برگرد آن دیوارهای بلند است که خود از آثار هنری نادر به شمار می رود و تاریخ بنای آن به روزگار عضدالدوله بویهی باز می گردد که پس از پدر خود در دوران طائع عباسی اداره حکومت را در دست گرفت. بنای صحن از آجر کاشانی است. سقف ها در قسمت های سرپوشیده، مقرنس کاری های زیبا در اشکال هندسی استوانه با آمیخته ای از ضلع و زاویه دارد که با دقت بدیع ترکیب شده است. نمای این مقرنس های کاشی با نقش هایی از گل و بوته است و به لحاظ مجموعهٔ ویژگی هایی از ترکیب نقش و نگارها، بی همانند به نظر می رسد. این صحن در فاصله سال های ٣٦٩ تا ٣٧١ق. ساخته شده و آل بویه مقبره خانوادگی خود را نیز در آن، که برگذر زائران حضرت ابوالفضل (علیه السلام) است، قرار داده اند. عضدوالدوله، هم چنین، در دوران فرمانروایی خود نهری برای آبرسانی به کربلا شکافت. این نهر به داخل صحن کوچک نیز می رسید اما در گذر زمان و در پی تعمیرها و توسعه هایی که در شهر و در حرم انجام گرفت این نهر از میان رفت. در این صحن دو

گلدسته کوچک ولی کهن وجود دارد که به سال ۱۲٦۲ق. در زمان کارگزار حکومت عثمانی نجیب پاشا بنا شده و بر مقبره آل بویه مشرف است و بر نمای بیرونی آن آیاتی از قرآن کریم به خط کوفی نقش بسته است.

مقبرهٔ آل بویه، خود مقبره ای است که در سال ۱۲۹۲ ق. کشف شد. در این سال، یکی از بزرگان خانواده آل صافی - که درِ اصلی گذر زائران به مرقد ابوالفضل (علیه السلام) نیز به نام این خاندان «باب الصافی» خوانده می شود - یکی از اتاق های مجاور صحن را خرید و قصد الحاق آن را به مقبرهٔ خانوادگی خود داشت. هنگامی که برای پی این حجره زمین را کندند راهرویی زیر زمینی یافتند که به چند قبر می رسید. پس از بررسی نوشته های سنگ این قبرها دریافتند که آن جا مقبرهٔ خانوادگی آل بویه بوده است.

ص: ٥٢٤

صحن کوچک دو در دارد یکی از این درها که به «باب الصافی» مشهور است، به خیابانی به نام «شارع علی اکبر» و دیگری تا پیش از توسعه حرم به بازاری به نام «سوق الحسین الکبیر» (بازار بزرگ امام حسین (علیه السلام)) گشوده می شده است و آن را «باب الصحن الصغیر» می نامیده اند. در دو طرف راهرویی که به این در می رسد دو مقبره است که به دو خاندان بزرگ علمی تعلّق دارد؛ یکی مقبره سید ابراهیم قزوینی صاحب کتاب ضوابط و مقبره سید محمد مهدی فرزند سید علی طباطبایی صاحب ریاض و پس از آن مقبره رکن الدوله است که شیخ اسماعیل حائری یزدی (در گذشته در طاعون سال ۱۳٤۷ ق.) و یکی از فرزندان فتحعلی شاه به نام امیر علی شاه در آن به خاک سپرده شده اند.

البته، این صحن که گفتیم تنها تا سال ۱۳٦۸ ق (۱۹٤۸م) وجود داشته و در همین سال در اجرای طرح توسعه ویران شده و در خیابانی که حرم امام حسین (علیه السلام) را در میان می گیرد قرار گرفته است.

حرم حسینی و تولیت آن

در حقیقت تاریخ مدوّنی از چگونگی تولیت حرم امام (علیه السلام) و نام های متولیان حرم، از پایان محاصرة مسلحانه مرقد امام شیعیان، به دست امویان در سال ۱۳۲ ق. تا نیمه قرن دهم هجری در دست نیست. تاریخ تولیت در این مقطع تاریخی، گرفتار ابهام و پیچیدگی است و این خود بدان علت است که آن گونه که از منابع تاریخی بر می آید تنی چند به خدمت مرقد امام گماشته شدند، تا کارهای آن را انجام دهند و از این خدمت بوده است که می توان به نشانه هایی از چگونگی تولیت پی برد. آن چه ما از سال های آغازین می دانیم، این است که ام موسی، مادر مهدی خلیفهٔ عباسی، تنی چند به خدمت مرقد امام گماشت تا کارهای آن را انجام دهند و آن جا خدمت گزارند. وی برای این گروه حقوقی تعیین کرد. هارون نیز همین راه را در پیش گرفت. و در حقیقت همین گروه، نخستین خادمان و متولّیان رسمی حرم امام حسین (علیه السلام) بودند.

برای نخستین بار در کتاب فرقة الغرّسی سیدبن طاووس برخی عنوان های رسمی اداره امور حرم آمده است.

در آن کتاب می خوانیم:

«چون عضدوالدوله فنا خسرو و پادشاه دیلمی، در سال ۳۷۱ ق. کربلا را زیارت کرد، به مردم کربلا (هر طایفه ای مناسب با جایگاه خود) عطایای فراوان دارد. از آن جمله، به ابوالحسن علوی و ابوالقاسم بن ابو عابد و ابوبکر بن سیار عطایای بسیاری به عنوان «خازن» و «بواب» داد.»

احتمالاً در آن روزگاران، «خازن» که بعدها لقب «ساون» نیز به او داده اند، تنها به اداره امور حرم و زایران می پرداخت و حوزهٔ مانروایی او را شهر کربلا در بر نمی گرفته است. بهتر است که گوییم به دلیل شمار فراوان علویان در کربلا و بدان سبب که این طایفه اکثریت مردم شهر را تشکیل می داده اند، فرمانروایی شهر در اختیار نقیب علویان بوده است.

پس از سقوط بغداد به دست مغولان در سال ٦٥٦ ق. دوران سیاهی از تاریخ عراق آغاز می شود. اندک منابعی از تاریخ عراق ر این دوره و به ویژه از تاریخ تولیت و چگونگی اداره حرم امام حسین (علیه السلام) و حضرت ابوالفضل (علیه السلام) سخن می گوید. این اندازه می دانیم که در اوایل سده هشتم هجری مردانی از قبیلهٔ بنی اسد که توانسته بودند سلطه خود را در سرزمین های مجاور بگسترانند، اداره امور حرم را نیز در اختیار گرفتند. این نیز در سفرنامه ابن بطوطه آمده است که میان دو خاندان علوی آل فائز و آل زحیک در کربلا نزاعی در گرفت و به سبب همین نزاع شهر ویران شد.

برخی از منابع به علّت این نزاع اشاره می کنند و گویای آن است که نقابت کربلا و اداره حرم امام حسین (علیه السلام) در اختیار آل فائز بوده است و آل زحیک بر سر به دست آوردن این سمت با آنان نزاع داشته اند.

چونان که در اجازه شهید ثانی، که در کربلا نوشته، اشاره شده است، در نیمهٔ سده هشتم هجری تولیت حرم امام (علیه السلام) در اختیار شیخ محمد شمس الدین حائری اسدی بوده که خود از راویان ثقه نزد شیعه امامیه است.

دکتر عماد عبدالسلام رؤوف در کتاب الأسر الحاکمه می نویسد:

«بیشترین مردانی که منصب خازنیّت (تولیت حرم امام سین (علیه السلام)) را بر عهده گرفته اند از دو طایفه علوی، آل زحیک و آل فائز، برخاسته اند که یکایک نقابت اشراف کربلا را در اختیار داشته اند. البته این نه استقلال آن منصب را از میان برده و نه از حوزه صلاحیت های اداری آن کاسته است؛ چه، ساختاری که ین دو طایفه، تولیت و دیگری نقابت را در اختیار می گرفته چنین اقتضا می کرده است. شاید هم دو طایفهٔ پیش گفته این دو سمت را

به نوبت میان خود دست به دست می کرده اند. با این همه، این توافق و تقسیم نتوانسته است حدّ و مرز مشخصی میان حوزه قدرت این دو سمت تعیین کند. از همین روی، غالباً رابطه این دو سمت با یک دیگر از نوعی توازن قدرت و توازن صلاحیت ها حوزه نفوذ برخوردار است. یکی از جلوه های قدرت مقام تولیت که طبعاً قدرتی اجرایی را در کل شهر نیز در پی می آورد، این است که توانست در واقعهٔ هجوم وهابیان به کربلا در سال های ۱۲۱٦ - ۱۲۲۰ ق. و هم چنین در تهاجم دوباره نجیب پاشا در سال ۱۲۵۸ ق. که به حادثه «غدیر خون» شهرت یافت، نیروی مقاومت مردمی را رهبری کند. نهاد تولیت در برخی از سال های دهه چهل این قرن و هنگامی که نقابت اشراف و حکومت شهر نیز بدان ضمیمه شد، به اوج شکوفایی خود رسید، اما پس از حادثه «غدیر خون» و در پی در هم کوبیده شدن کربلا، این قدرت به سرعت فروپاشیده به گونه ای که پس از زمان های طولانی، افزون بر دو قرن، کسانی از خاندان های غیر علوی توانستند تولیت حرم را در دست گیرند. تولیت تا اواخر قرن سیزدهم در دست غیر علویان بود و از این زمان به بعد، در اختیار خاندان آل طعمه قرار گرفت تا آن را هم چنان تا پایان دوران حکومت عثمانی و هم چنین

دوره های بعدی در اختیار داشته باشند.

اینک فهرستی از متولیان حرم امام حسین (علیه السلام) را در فاصلهٔ میان سده دهم تا زمان حاضر می آوریم که بر اساس اسناد رسمی که بدان دست یافته ایم تنظیم شده است:

۱- شمس الدین بن شجاع، قاضی حائری؛ اسدی که پیش از سال ۹٦۳ ق. عهده دار تولیت حرم بوده است. فرقه حائریه منسوب به نام اوست و نسل این خاندان منقرض شده است؛

در کربلا سنگ لوحی است که اکنون نیز وجود دارد و بر آن، این عبارت نوشته شده است:

هَذَا قَبْرُ اَلْمَرْحُومِ اَلسَّعِیدِ اَلدَّارِجِ الی رَحْمَةُ اَللَّهِ وَ رِضْوَانِهِ، شَمْسَ اَلدِّینِ بْنِ نَاصِرٍ اَلدِّینِ بْنُ عَبْدِاللَّهِ بْنِ حَمُّودٍ؛

۲- جعفر شمس الدین حائری، به سال ۱۰۲۵ ق. به سمت تولیت (خازن) گماشته شد؛

۳- محیی الدین بن علی حائری اسدی؛ وی نقیب اشراف بغداد و به قولی نقیب کربلا بود و در سال ۱۰۲۵ ق. به تولیت گماشته شد؛

٤- سید محمد دراج بن سلیمان بن سلطان کمال الدین موسوی، از آل زحیک. وی در فاصله سال های ۱۰۳۲ تا ۱۰٤۹ ق. عهده دار تولیت بوده است؛

٥- ابراهیم شمس الدین حائری، که در فاصله سال های ۱۰۷۵ تا ۱۱۰٦ ق. تولیت را بر عهده داشته است؛

٦- سید محمد منصور بن حسین بن قاسم ابراهیم زعفرانی رضوی؛ در سال ۱۱۰٦ ق. به تولیت گماشته شد و تا سال ۱۱۲٥ ق. در این سمت ماند؛

۷- سید حسین بن قاسم بن ابراهیم زعفرانی، در فاصلهٔ سال های ۱۱۲٥ تا ۱۱۳۹ ق. تولیت را در اختیار داشته است؛

۸- سید علی بن محمد منصور زعفرانی، از سال ۱۱۳۹ تا ۱۱٦٥ ق. متولّی حرم بوده است؛

۹- سید مهدی بن محمد منصور زعفرانی، در فاصلهٔ ۱۱٦٥ تا ۱۲۰٤ ق. عهده دار تولیت بود؛

۱۰- سید محمد علی بن سیدموسی (ابوردن)، از تبار مساعد بن شرف الدین بن سید کمال الدین طعمه (اول) از آل فائز در سال های ۱۱۸۱، ۱۱۹٥، ۱۲۰٤ ق. به تولیت گماشته شده است؛

۱۱- سید موسی بن محمد علی بن محمد حائری آلوهاب، در سال ۱۲۰٤ ق. به تولیت گماشته شد و تا سال ۱۲۰٦ ق. در این سمت بود؛

۱۲- سید حسین صحاف، که صحاف که در سال ۱۲۰٦ تا ۱۲۱٥ ق. به تولیت گماشته شد؛

۱۳- سید جواد بن کاظم طویل آل نصرالله، پس از کشته شدن تولیت قبلی، سید موسی آل سید یوسف در سال ۱۲۱۷ ق به تولیت گماشته شد و تا سال ۱۲۱۹ ق. در این سمت ماند؛

١٤- سید محمد علی بن عباس آل طعمه، او سیدی بزرگوار و بلند همت بود که فاصله سال های ۱۲۱۸ تا ۱۲٤۰ ق. تولیت حرم و رهبری کربلا را بر عهده گرفت و دستی معجزه آسا در سدّ کردن راه هجوم وهابیان به کربلا داشت؛

۱۵- سید عبدالوهاب بن محمد آل طعمه، او که جوانی آگاه و با تجربه بود، در سال های ۱۲٤۰ تا ۱۲٤۱ ق به تولیت گماشته شد. سید عبدالوهاب حکومت کربلا و نقابت اشراف و تولیت حرم امام حسین و حضرت ابوالفضل (علیه السلام) را در کنار هم در اختیار داشت. خاندان خود او و بسیاری از افراد دیگر عشایر کربلا از وی فرمان بردند و در دوران مسؤولیتش اقدامات در خور ستایشی انجام داد؛

١٦- سید محمد علی فرزند سید موسی ابوردن آل مساعد، از

ص: ٥٢٦

آل فائز موسوی. وی داماد خاندان آل دراج، خاندان نقیبان کربلا، بود که پس از شرکت در نبرد مناخور و انجام پیکاری جانانه، در پی خروج سید وهاب آل طعمه از این شهر، که به دنبال نبرد پیش گفته صورت پذیرفت، برای دومین بار تولیت حرم امام حسین (علیه السلام) را در اختیار گرفت؛

در نسخهٔ اصلی کتاب نذهة الاخوان في بلد المقتول العطشان چنین آمده است:

جناب شیخ عباس کربلایی در مدح جناب یگانه روزگار، سرآمد عصر، سرور سادات گرامی، سید محمد علی، فرزند مرحوم سید موسی - خدای او را به رحمت خویش فروپوشاند و از باران مغفرت خود براو ببارد - قصیده ای گفته و در مطلع آن قصیده آمده است؛

پیروزی حاصل ننماید مگر به یاری خداوند یگانه بی همتا و تدبیر این سبط احمد که سروری والاست؛

۱۷- سید حسین بن مرتضی آل دراج، پس از درگذشت سید محمد علی ابوردن تولیت حرم را در اختیار گرفت. پس از بازگشت از اسارت، رهبری کربلا را هم در دست گرفت و در طاعون سال ۱۲٤۷ ق. درگذشت.

از او یک پسر باقی ماند که وی بعدها درگذشت و بدین سان نسل او منقطع گردید؛

۱۸- سید عبدالوهاب بن محمد علی آل طعمه، برای دومین بار سال ۱۲٤۷ عهده دار تولیت شد تا سال ۱۲۵۸ ق. این سمت را در اختیار داشت و در این سال در پی هجوم نجیب پاشا، کربلا را ترک گفت.

۱۹- شیخ مهدی بن محمد آلکمونه، وی که عالمی پرهیزگار بود، در میان سالی و پس از ترک کربلا از سوی تولیت پیشین، که خود به سبب حملهٔ نجیب پاشا انجام گرفت، تولیت را عهده دار شد و تا سال ۱۲۷۲ ق. یعنی سال وفاتش در این سمت بود. از او پسری به نام محسن ماند.

۲۰- میرزا حسن بن آل کمونه، پس از درگذشت برادرش مهدی به سال ۱۲۷۲ عهده دار این سمت شد و تا سال ۱۲۹۲ ق. آن را بر عهده داشت. وی آوازه خوان و به پیشوایی مردمان علاقمند بود؛

۲۱- سید جواد بن حسن سلمان بن درویش بن احمد بن یحیی آل طعمه، از خاندان آل فائز موسوی، که پس از درگذشت تولیت پیشین در سال ۱۲۹۲ تولیت را عهده دار شد و در سال ۱۳۰۹ ق. درگذشت.

با مسؤولیت یافتن او، منصب تولیت دیگر بار به خاندان آل فائز بازگشت. شیخ محمد سماوی در ارجوزه خود در این باره چنین گفته است:

«سپس تولیت آن حرم خوش منظر به جواد بن حسن بازگردانده شد. پس از آن به فرزندش علی و سپس فرزند او عبدالحسین که همه مردمانی نیکوکار بودند. سپس نیز فرزند وی صالح و او همان است که در حرم سبط رسول خدا (علیه السلام) حسین بن علی (علیه السلام) می درخشید.».

۲۲- سید علی بن جواد آل طعمه، وی که مردی پرهیزگار، وارسته، گشاده دست، بزرگوار و به اطعام فقیران نامور بود، در سال ۱۳۰۹ تولیت را بر عهده گرفت، در سال ۱۳۱۸ ق. درگذشت و در مقبره اختصاصی امام (علیه السلام) به خاک سپرده شد. شاعران و ادیبان در یادبود اربعین و سالگشت درگذشت، در گرامیداشت او آثاری پدید آوردند و یاد او را گرامی داشتند؛

۲۳- سید عبدالحسین آل طعمه، وی به سال ۱۳٤۷ تولیت را عهده دار شد و تا زمان بازنشستگی در ۱٤۰۱ق. در این سمت ماند. او مدیری توانا، دوراندیش، زیرک و بافرهنگ بود و زبان فارسی و انگلیسی را نیز به خوبی می دانست؛

۲٤- سید عادل فرزند سید عبدالحسین آل طعمه، وی پس از آن که پدرش را در سال ۱٤۰۱ق به بازنشستگی وادار کرده. نولیت را بر عهده گرفته و هم چنان تا هنگام تألیف کتاب کربلا و حرم های مطهّر، در این سمت بوده است. جوانی است ادیب، محقق و دانش پژوه، در دانشگاه قاهره به کارشناسی ارشد حقوق نائل آمده و کتاب جدّ خود بغیة النبلاء را نیز چاپ کرده است. از مقاله ها و پژوهش های او در مجله های عراقی منتشر شده است و در اداره حرم امام حسین (علیه السلام) نیز توانمند عمل کرده است.

حرم حسینی و درهای صحن

صحن شریف حرم امام حسین (علیه السلام) درهایی دارد که هر کدام به یکی از محله های کربلا گشوده می شده است. این درها زیر ایوان هایی بلند و آراسته به کاشی قرار دارند که بر حاشیه آن ها آیاتی از قرآن کریم به خط کوفی نقش بسته است.

در گذشته ها، صحن پنج در داشته است: باب القبله، باب الزینبیّه، باب السلطانیه، باب السدره، باب الرأس الشریف. بدین سان شمار کنونی درها به ده می رسد. این درها همه از چوب

ص: ۵۲۷

و به شکل زیبا و چشم نواز ساخته شده و در زیر طاق های هلالی قوسی قرار گرفته که سقف آن ها مقرنس کاری شده و بر حاشیه آن ها آیاتی از قرآن کریم به خط جلی زیبایی نوشته شده است. این درها نام های محلی دیگری نیز دارند.

در دهه پنجاه از قرن حاضر، سید محمدهادی، صدر قاضی کربلا اشعاری سرود تا بر پیشانی طاق هر یک از این درها باکاشی نوشته شود. اینک متن چند شعر از این اشعار را فرار وی دارید:

بَابُ اَلشُّهَدَاءِ

أَبَا اَلشِّدَاءِ حَسْبِيَ فِيكَ مُنْجِيٌ *** يَقِينِی شَرَّ عَارِيَّةِ اَلزَّمَانِ

اِذا ما اَلْخَطْبُ عَبْسٌ مُكْفَهِراً *** وَ جُدْتُ بِبَابِكَ اَلْعَالَی أَمَانِي

وَ هَا أَنَا قَدْ قَصَدْتُكَ مُسْتَجِيراً *** لِأُبَلِّغَ فِيكَ غَايَاتِ اَلْأَمَانِيِّ

فَلاَ تردّد يَدَیّ وَ أَنْتَ بَحْرٌ *** يَفِيضُ نِدَاهُ بِالْمِنَنِ اَلْحِسَانِ

بَابُ رَأْسِ اَلْحُسَيْنِ

أَخْطِيرَةٍ طِيرَةِ الْقُدُسِ الَّتِي *** فِيهَا أَمَانُ الْخَافِقَيْنِ

حَسْبُ الْمَفَاخِرِ أَنْ تَكُونَی *** مَهْبِطَ اَلرُّوحِ اَلْأَمِينِ

لَكَ بَابُ حِطَّةٍ وَ هُوَ *** بَابُ اَللَّهِ لِلْحَقِّ اَلْمُبِينِ

عَنَتِ اَلْحَيَاةُ لَهُ *** بِنسْبتِه الى رأْسِ اَلْحُسَيْن

بَابُ اَلرَّجَاء

بِبَابِكَ يَا أَبَا الشُّهَدَاءِ حُفَّتْ *** مُهَلَّلَة مَلاَئِكَةِ السَّمَاءِ

وَ فِيهِ جَثَّتْ مُلُوكُ اَلْأَرْضِ طَوْعاً *** وَ غَايَةً قَصْدُهَا بَابُ اَلرَّجَاءِ

باب الكرامة

صَرْحٍ تَأَلَّقَ مُشْرِقاً *** بِسْنَا اَلنُّبُوَّةِ وَ الامامة

وَ حُمَّى يَلُوذُ اَلْمُسْلِمُونَ *** بِهِ اِلى يَوْمِ الْقِيامَةِ

بَاقٍ مَدَى اَلْأَيَّامِ *** يَزْخَرُ بِالْبُطُولَةِ وَ اَلشَّهَامَةُ

تَتَزَاحَمُ اَلْأَمْلاَكُ فِيهِ *** وَ حَسَبُهَا بَابُ اَلْكَرَامَةِ

در بازسازی های اخیر، در این دروازه ها تغییراتی به وجود آمده و به جای درهای قدیم درهایی نو گذاشته شده است. اینک ما هر یک از این درها را، اعم از کهنه و نو، بررسی می کنیم و تاریخ بنا و علّت نامگذاری هر یک را باز می گوییم:

۱- باب القبله، قدیمی ترین درِ دروازه های اصلی ورود به صحن به شمار می رود. از آن روی که در، به سمت قبله صحن است آن را «باب القبله» نام نهاده اند و بر روی کاشی هایی از سمت داخل صحن نوشته هایی است که تاریخ بنای آن را نشان می دهد. مثلاً در ضلع غربی آن عبارت «قَدْ تَشَرَّفَ هُنَا» (که احتمالاً ماده تاریخ است) به چشم می خورد و در سمت چپ هم (کسی در حال بیرون رفتن است)، نوشته ای به سال ۱۲۷۵ ق. دیده می شود. ارتفاع نوک قوس ایوان از روی زمین

و در سمت مدخل صحن حدود ۱۵ متر و عرض قاعده آن ۸ متر است. در بالای ایوان باب القبله نیز این آیه کتابت شده است:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ مِنَ اَلْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَى نَحْبَهُ وَ مِنْهُمْ مَنْ يَنْظُرُ وَ مَا بَدَّلُوا تَبْدِيلاً.

درِ جدیدی که بر این دروازه نصب کرده اند، از چوب مرغوب ساج است و در آن از چوب نارنج هم استفاده شده است. ارتفاع آن به حدود ٦ متر و عرض آن به ٤ متر می رسد و بر دو طرف سر در، این آیه به خط جواد عبد نصیف بر کاشی نقش بسته است:

بسم اللّهِ الرحمن الرَّحِيم انما يُرِيدُ اَللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ اَلرِّجْسَ اَهْلَ اَلْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرا.

در سمتِ چپ قسمت جلوی این در، نام اهدا کننده (خالق زادگان) و سپس این عبارت دیده می شود:

صَنَعَ هَذَا الباب فی عَهْدِ اَلسَّيِّدِ عَبْدِ اَلصَّالِحِ اَلسَّادِنِ يَوْمَ اَلْخَمِيسِ ۸ شعبان ۱۳۸۵ ق. در بالای این در، ساعت بزرگی نصب شده و در زیر آن نوشته است: اَلسَّلاَمُ عَلَيْكَ يَا اِباعِبْداللَّهِ

۲- باب الرجاء، این در میان باب القبله و باب قاضی الحاجات است و از سمت بیرون صحن، بر آن کتیبه ای است که این آیات از قرآن بر آن نقش بسته است:

بسمِ اللّهِ الرَّحمن الرَّحِيمِ الرحمن علمَ اَلْقُرْآنَ خَلَقَ اَلاِنْسَانِ عَلَّمَهُ اَلْبَيَانَ الشَّمْسُ وَ الْقَمَرُ بِحُسْبَانٍ وَ اَلنَّجْمُ وَ اَلشَّجَرُ يَسْجُدانِ صَدَقَ اللّهُ العلی اَلْعَظِيم.

قسمتی از زیر قوس ایوان که بالای در قرار گرفته، کاشیکاری شده و سقف قوس ایوان با آیاتی از قرآن کریم که به خطی زیبا نوشته شده، تزیین یافته است و بر بالای در، این کتیبه به چشم می خورد:

بسمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ اَللَّهُ نُورُ اَلسَّمَوَاتِ وَ اَلاَرْضِ مَثَلُ نُورِهِ كَمِشْكُوةٍ فِيهِمَا مِصْبَاحٌ المِصْبَاحُ فِى الزُّجَاجَةِ الزُّجَاجُ كَوْكَبٌ دُرّىٌ يُوقَدُ مِن شَجَرَةٍ مُبارَكَةٍ زَيتونَةٍ صَدَقَ اللَّهُ العَلى العَظيمُ ١٣٩٦ه .

در زیر این کتیبه هم کتیبه دیگری است و متن آن چنین است:بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَ اَلَّذِينَ صَبَرُوا اِبْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِمْ وَ اقامُوا الصَّلاةَ و انْفَقُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرّاً وَ عَلَانِيهِ وَ يَدْرَؤُون

ص: ٥٢٨

بِالْحَسَنَةِ اَلسَّيِّئَةَ اُولَئِكَ لَهُمْ عُقْبَى اَلدَّارِ؛ صَدَقَ اَللَّهُ اَلْعُلَى اَلْعَظِيمُ.

ارتفاع این در حدود ٥ متر و عرض آن ٥/٣ متر است.

٣- باب قاضی الحاجات، این دروازه در مقابل سوق العرب است و با نام و یاد امام مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) باب قاضی الحاجات نامیده شده است. ارتفاع آن به ٥ متر و عرض آن نیز به ٥/٣ متر می رسد و تاریخ بنای آن، هم چنان که از تاریخ درج شده در دایره ای طلایی رنگ در مدخل بیرونی ایوان بر می آید، سال ١٢٨٦ق. بوده است، بر بالایِ در، از سمت بیرون صحن، این آیه به خط داعی الحق نوشته است:

بِسْمِ اَللَّهِ اَلرَّحْمَنِ اَلرَّحِيمِ «اِنَما اللّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ اللّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ اَلرِّجْسَ اَهْلَ اَلْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً» صَدَقَ اَللَّهُ اَلْعُلَى اَلْعَظِيمُ.

بالای خود در، هم چنین این عبارت به خط داعی الحق دیده می شود:

بسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ فَمَنْ حَاجَّكَ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ اَلْعِلْمِ فَقُلْ تعالو نَدْعُ اِبْنَاءَنَا وَ اِبْنَاءَكُمْ وَ نِسَاءَنَا وَ نِسَاءَكُمْ وَ النَّفسَنا وَ انْفُسَكُمْ فَنَجْعَلُ لَعْنة اللّهِ علَى الكاذِبينَ صَدَقَ اَللَّهُ اَلْعُلَى اَلْعَظِيمُ.

ارتفاع دری که بر این دروازه نصب شده، ٤ متر و عرض آن ٣ متر است.

٤- باب الشهداء، این دروازه، در میانه ضلع شرقی و برگذر زائران به سوی مرقد ابوالفضل (علیه السلام) قرار دارد و به یاد شهدای کربلا نام «باب الشهدا» بر آن نهاده اند. در بالای سر در، از بیرون صحن، این عبارت به خط داعی الحق نوشته شده است:

بسم اللّه الرحمن الرَّحِيمِ وَ لاَ تَحْسَبَنَّ اَلَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اَللَّهِ اَمْوَاتاً بَلِ اِحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ صدقَ اللّه العلی اَلْعَظِيم.

در وسط قوس هلالی ایوان هم این ابیات شعر دیده می شود:

قَوْمَ اذا نود وَ الَیَّ الدَّفْعِ ملمة *** وَ الْقَوْمُ بَيْنَ مدعس وَ مكردس

لَبِسُوا الْقُلُوبُ عَلَى الدُّرُوعَ وَ أَقْبَلُوا *** يَتَها فُتونَ عَلى ذَهابِ الْأَنْفُسِ

نَصْرٍ وَ الْحُسَيْنِ فيالهم مِنْ فِتْيَةِ *** بَاعُوا الْحَيَاةِ وَ الْبَسُوا مِنْ سُنْدُسٍ

بر بالای خود در نیز این عبارت به خط داعی الحق به چشم می خورد:

بِسْمِ اَللَّهِ اَلرَّحْمَنِ اَلرَّحِيمِ مِنَ اَلْمُومِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اَللَّهَ عَلَيْهِ فَمِينهُم مَنْ قَضَى نَحْبَهُ وَ مِنْهُمْ مَنْ يَتَنَظَّرُ وَ مَا بَدَّلُوا تَبْدِيلاً صَدَقَ اللَّهُ العُلى اَلْعَظِيم.

ارتفاع این در ٤ متر و عرض آن ٣ متر است.

٥- باب الكرامة، این دروازه در دورترین نقطه ضلع شرقی حن قرار گرفته و در کنار «باب الشهدا» است. به یاد کرامت و بزرگواری امام حسین (علیه السلام) نام «باب الكرامة» بر آن نهاده اند. بر در ایوان، از بیرون صحن این عبارت به خط جواد عبدنصیف نقش بسته است:

بِسْمِ اَللَّهِ اَلرَّحْمَنِ اَلرَّحِيمِ اَنَّ اَلَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اَللَّهُ ثُمَّ اِسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ اَلْمَلاَئِكَةُ اَلاَتَّخَافُوا وَ لَا تَحْزَنُوا وَ اِبْشِرُوا بِالْجَنَّهِ اَلَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ صَدَقَ اَللَّهُ اَلْعُلَى اَلْعَظِيمُ.

بر بالای در نیز این عبارت به خط جواد عبد نصیف به چشم می خورد:

بسمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحِیمِ وَ اَلَّذِینَ جَاهَدُوا فینا لَنَهْدِیَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَ اللَّه مَعَ اَلْمُحْسِنِینَ صدق اللّه العلی العَظِیم.

ارتفاع این در ٤ متر و عرض آن ٣ متر است.

٦- باب السلام، این باب در میانه ضلع شمالی قرار گرفته و از آن روی بدین نام خوانده شده است که مردم به مقابل این در که می رسیدند بر امام سلام می دادند. از بیرون صحن، بر سر در، این عبارت نقش بسته است:

بِسْمِ اَللَّهِ اَلرَّحْمَنِ اَلرَّحِیمِ بَلْ عَجِبُوا أَنْ جَاءَ هُمْ مُنْذَرٌ مِنْهُمْ فَقَالَ هَذَا شَیْءٌ عَجِیبَءٌ اذا مِتنا وَ کُنَّا تُرَاباً ذَلِكَ رَجعٌ بَعِیدٌ قَدْ مِنَّا ما تَنْقُصُ الاَرْضُ مِنْهُمْ عِندَنا کِتاب حفیظ صَدَقَ اَللَّهُ اَلْعُلَی اَلْعَظِیمُ.

بر بالای خود در نیز این عبارت به چشم می خورد:

بِسْمِ اَللَّهِ اَلرَّحْمَنِ اَلرَّحِیمِ فِي بُیُوتٍ اُذن اَللَّهِ اَنْ تُرْفَعَ وَ یُذْکَرَ فِیهَا لَهُ فِیهَا بِالْغُدُوِّ وَ الاصَالِ رِجَالٌ لا تُلْهِیهِم تِجارَةٌ وَ لا بَیعُ ذِکْرِ اللَّهِ وَ اَقَامَ اَلصَّلاةَ وَ اِیتَاءَ اَلزَّکَاةِ یَخَافُونَ یَوْماً تَتَقَلَّبُ عِنْدَ لُوبٍ وَ اَلاِبْصَارُ صَدَقَ اَللَّهُ اَلْعُلَی اَلْعَظِیمُ، (١٣٩٢ه. = ١٩٧٣م. جلیل النقاش).

طول این در ٤ و عرض آن ٣ متر است.

٧- باب السدره، این دروازه در دورترین نقطه ضلع شمال بی صحن است و به یاد درخت سدری که در سدهٔ نخست کنار مرقد امام و زائران بدان راه می جستند، بدین نام خوانده شده است. از بیرون صحن، بر سر درِ، این عبارت را می بینیم:

بِسْمِ اَللَّهِ اَلرَّحْمَنِ اَلرَّحِیمِ وَ سِیقَ اَلَّذِینَ اِتَّقَوْا رَبَّهُمْ الی الْجَنَّةِ زُمَراً اذاً جَاءُوهَا وَ فَتَحَتْ ابوابها وَ قَالَ لَهُمْ خَذَنْتُهَا سَلاَمٌ عَلَیْکُمْ طِبْتُمْ فَادْخُلُوهَا آمِینَ صَدَقَ اَللَّهُ اَلْعُلَی اَلْعَظِیمُ، ١٣٩٢ه جلیل النقاش.

بر بالای خود در نیز به خط کوفی این عبارت به چشم می خورد:

بِسْمِ اَللَّهِ اَلرَّحْمَنِ اَلرَّحِيمِ وَ اَلتِّينِ وَ وَ اَلزَّيْتُونِ وَ طُورِ سِينِينَ وَ هَذَا اَلْبَلَدِ اَلاَمِينَ لَقَدْ خَلَقْنَا اَلاِنْسَانَ فِي اِحْسَنِ تَقْوِيمٍ ثُمَّ رَدَدْنَاهُ اسْفَلَ سَافِلِينَ اِلاّ اَلَّذِينَ امنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَلَهُمْ اَجرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ فَمَا يُكَذِّبُكَ بَعْدُ بِالدِّينِ اليس اَللَّهُ بِاحْكُمْ اَلْحَاكِمِينَ صَدَقَ اَللَّهُ اَلْعَلِيُّ الْعَظِيمُ، جليل النقاش، ۱۳۹۲ه ..

این در که ارتفاعش به ٤ متر و عرضش به ۱۰۰ متر است همان در قدیمی دروازهٔ «باب القبله» است که در تاریخ بیستم شعبان ۱۳۸۵ ق (مطابق با ۱۹٦۵م.) بدین جا منتقل شده است.

۸- باب السلطانیه، این دروازه در سمت غرب صحن قرار دارد و نامش به یکی از سلاطین عثمانی منسوب است که آن را ساخت بود. از بیرون صحن بر سر در آن، این عبارت دیده می شود:

بِسْمِ اللَّهِ اَلرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ و انَّه لَتَنْزِيلِ رَبِّ اَلْعَالَمِينَ صَدَقَ اَللَّهُ اَلْعَلِيُّ اَلْعَظِيمُ. اما در بالای خود در، بر سمت راست این عبارت دیده می شود:

بِسْمِ اَللَّهِ اَلرَّحْمَنِ اَلرَّحِيمِ نَزَلَ بِهِ اَلدَّوْحُ الامِينُ عَلَى قَلْبِكَ لِتَكُو بِهِ مِنَ اَلْمُنْذِرِينَ بِلِسَانٍ عَرَبِيٍ مُبِينٍ صَدَقَ اَللَّهُ اَلْعُلَى اَلْعَظِيم.

و بر سمت چپ آن نیز عبارت زیر به خط داعی الحق دیده می شود:

بِسْمِ اَللَّهِ اَلرَّحْمَنِ اَلرَّحِيمِ كَانُوا قَلِيلاً مِنَ اَللَّيْلِ مَا يَهْجُونَ وَ بِالاِسْحَارِ هُمْ يَسْتَغْفِرُونَ وَ فى اموالهم حَقٌ لِلسَّائِلِ وَ اَلْمَحْرُومِ وَ صَدَقَ اَللَّهُ اَلْعُلَى اَلْعَظِيم.

ارتفاع این در به ٤ متر و عرض آن به ۱۰۰ متر است.

۹- باب رأس الحسین، این دروازه در میانهٔ ضلع غربی صحن قرار گرفته و از آن جا که روبه روی بالاسر آن حضرت است بدید نام شهرت یافته است. بر پیشانی این دروازه، کاشی های کهن و اشکال هندسی بدیعی به چشم می خورد. از بیرون صحن بر بالای در، این عبارت دیده می شود:

بِسْمِ اَللَّهِ اَلرَّحْمَنِ اَلرَّحِيمِ مِنَ اَلْمُومِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَى نَحْبَهُ وَ مِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ وَ مَا بَدَّلُوا تَبْدِيلاً وَ لِيَجْزِى اَللَّهُ الصَّادِقِينَ بِصِدْقِهِمْ وَ يُعَذِّبُ الْمُنافِقِينَ اِنْ شاءَ اَوْ يَقُوبَ عَلَيْهِمْ وَ كانَ اَللَّهُ غَفُوراً رَحِيماً صدَقَ اللّهُ العُلى اَلْعَظِيم.

هم بر بالای در، این عبارت است:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ اَنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحاً مُبِيناً لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ ما تَقَدَّمَ مِنْ ذَنبِكَ وَ ما تَأَخَّرَ وَ يُتِمُّ نِعمَتَهُ عَلَيكَ وَ يَهْدِيكَ صِرَاحاً مُسْتَقِيماً وَ يَنْصُدُكَ اَللَّهُ نَصْراً عَزِيزاً هُوَ اَلَّذِي اَنْزَلَ اَلسِّكِينَهَ فِي قُلُوبِ اَلْمُومِنِينَ لِيَزْدَادَ اِيمَانَا صَدَقَ اَللَّهُ اَلْعُلَى اَلْعَظِيمُ.

ارتفاع این در نیز به ٤ متر و عرض آن ۱۰۰ متر است. بر بالای ایوان این در، ساعت زنگ دار بزرگی نصب شده است.

۱۰- باب الزینبیّه، این دروازه در جنوب غربی صحن قرار گرفته و از آن جا که به تلّ زینبیه یا مقام زینب نیز نزدیک است به نام «باب زینبیه» مشهور شده است. از بیرون صحن بر سر در، این عبارت دیده می شود.

بِسمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرّحیم لا وَ قُل رَبِّ اَدْخِلْنِي مُدْخَلَ صِدْقٍ وَ اُخْرِجْنِي مُخْرَجَ صِدْقٍ وَ اجْعَلْ لِي مِنْ لَدُنْكَ سُلْطاناً نَصِيراً صَدَقَ اَللَّهُ العُلى اَلْعَظِيمُ، به خط صلاح شیرزاد.

بر بالای در نیز این عبارت دیده می شود:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ فِي بُيُوتٍ اذن اَللّهُ اَنْ تُرْفَعَ وَ يُذْكَرَ فِيهِمَا اِسْمُهُ يُسَبِّحُ لَهُ فِيهَا بِالْغُدُوِّ وَ الاصال رِجَالٌ لاَ تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَ لاَ بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اَللَّهِ صدق اللَّهُ العُلى اَلْعَظِيمُ.

ارتفاع این در ٤ متر و عرض آن ٣ متر است.

حرم حسینی و گلدسته های آن

گلدسته منارة العبد، در کنار سقاخانه حافظ مقبره ای است که به خاندان آل اسدخان تعلق دارد. در گوشه این ضلع، گلدسته ای بود که آن را «منارة العبد» نام نهاده بودند. مرجان امین الدین بن عبدالله، کارگزار ایلخانان در بغداد، این بنا را به سال ٧٦٧ق. ساخته بود. مرجان را سلطان اویس جلایری به ولایت عراق گماشته بود. او زمانی در این اندیشه شد که حکومت عراق را مستقل کند. از همین روی، پرچم مخالفت با حکومت اویس را برافراشت. اما سلطان اویس با لشکری بزرگ آهنگ بغداد کرد و این شهر را به محاصره سپاهیان خود در آورد. مرجان که شکست خود را حتمی دید به کربلا گریخت و به حرم امام حسین (علیه السلام) پناهنده شد. او در همین زمان بنای آن گلدسته را آغاز کرد. اویس که از این اقدام او آگاهی یافت او را به حضور طلبید و از آن چه کرده بود درگذشت و دیگر بار او را به پاس خدماتی که به حرم امام کرده بود به ولایت عراق گماشت. اویس کار ساخت گلدسته و در کنار آن مسجدی بزرگ را پی گرفت و به پایان رساند. او هم چنین از درآمد املاک خود در بغداد، کربلا، عین التمر، رحالیه و جاهای دیگر، اموال فراوانی به حرم امام (علیه السلام)

ص: ٥٣٠

اختصاص داد تا بر همین مسجد و گلدسته هزینه شود.

این گلدسته در ٢٠ متری زاویه شرقی صحن امام حسین (علیه السلام) و در سمت چپ کسی که راهی زیارت حضرت عباس (علیه السلام) است قرار داشته و بزرگ ترین گلدسته در مجموعه حرم بوده است؛ چه، قطر قاعدهٔ این گلدسته به ٢٠ متر و ارتفاع آن به ٤٠ متر رسیده و پوششی از کاشی

قدیم و خوش ساخت داشته است. عالم شاعر مرحوم شیخ محمد سماوی، تاریخ بنای این گلدسته را در شعر زیر آورده است:

تَمَّ بَنَی اَلْقُبَّةِ بَعْدَ اَلدَّائِرِ *** اُوَیْسُ اِبْنُ الْحَسَنِ الجلائری

اِذْجَاءً مِنْ مُقِرَّةٍ بِجُنْدِهِ *** یُرِیدُ بَغْدَادَ تَقْتُلُ عَبْدَهُ

أَعِینِي بِهِ مرجانَ اِذَ تَمَرَّدَا *** حَتَّی اذا جُنْدَ أویْس وردا

فَارَقَهُ مَنْ مَنَعُوهُ اَلطَّاعَةَ *** فَلاَذَ بِالْحُسَیْنِ لِلشَّفَاعَةِ

ثُمَّ بُنِیَ اَلْمَسْجِدُ وَ اَلْمَنَارَةُ *** مَا نَتَسِبَتْ لِلْعَبْدِ دَی الامارة

وَ کَانَ ذَافِي السَّبْعِ وَ اَلسِّتِّینَا *** مِنْ بَعْدِ سَبْعٍ قَدْ خَلَتْ مَئِیناً

فَأَصْدَرَ الصَّفْحَ أُوَیْس وَ عَفَا *** عَنْ عَبْدِهِ اذ لاِذبابنَ المصطَفی (صلی الله علیه و آله)

در سال ۹۸۲ ق این گلدسته، که به ویژه در قسمت سرگلدسته نیازمند پاره ای تعمیر و نوسازی بود، به هزینه و فرمان شاه تهماسب صفوی نوسازی و بازسازی شد. نوسازی این گلدسته بخشی از عملیاتی بود که در آن دوران انجام گرفت و طی آن توسعه ای در ضلع شمالی صورت یافت و در این توسعه دری از این ضلع صحن گشوده شد، در حالی که تا پیش از آن، از این سمت صحن دری به بیرون گشوده نمی شد و صحن وضعی به سان وضع صحن حرم امام کاظم (علیه السلام) داشت.

عّلامه مجلسی در بحار الانوار درباره این توسعه چنین می نویسد:

«از نظر من درست تر آن است که حائر حسینی، تنها همان قسمت های صحن قدیم را در بر بگیرند نه آن چه در دوران حکومت پر آوازهٔ صفوی به صحن افزوده شده است. بنابر آن چه از قراین برایم

معلوم گردیده و بنابر آن چه از پیران و بزرگان آن سرزمین شنیده ام، صحن از سمت قبله، سمت راست و سمت چپ تغییری که در آن به وجود آمده، در سمت مقابل قبله است».

علاّمه شیخ محمد سماوی در شعر خود، تاریخ این نوسازی را بیان کرده است:

ثُمَّ تَدَاعَی ظاهِرُ اَلْمَنَارَةِ *** لِلْعَبْدِ وَ اِسْتَدْعَی لَهُ عِمَارَةَ

فَمِهِ كَفَّهُ لَها طهماسب *** وَ عَمَّرَتْ بِمَالِهَا نَيَاسِبُ

وَ أَرْخَتْ مَا بَيْنَ عَجَمٍ وَ عَرَب *** «و انگشت یار» تعنی «خِنْصِرُ اَلْأَحَبِّ»

در دوران عثمانی و به سال ۱۳۰۸ ق. در پی شکافی که در قسمت سرگلدسته گلدسته پدید آمده بود دربار دستور تجدید بنای آن را صادر کرد. سوگمندانه، در دوران سلطنتی عراق و در سال ۱۳۵٤ ق (۱۹۳۵ م) یاسین هاشمی نخست وزیر وقت دستور خریب این گلدسته را صادر کرد. هدف وی از این کار دست یافتن به درآمدی بود که از محل موقوفات مرجان امین الدین و از هگذر اجاره دادن ابنیه و اراضی وقفی به دست می آمد. در خریب این گلدسته به سکّه های مسی مربوط به دوران جلایری و صفوی دست یافتند که آن ها را به «دار الآثار القدیمه» بغداد سپردند.

البته تصمیم حکومت مبنی بر تخریب این گلدسته با مخالفت سختی روبه رو شد. دربارهٔ انگیزه این تخریب شایعه های گوناگون در میان مردم پخش شد. از آن جمله این که می گفتند این گلدسته کج شده بود. این در حالی است که اگر چنین مسئله ای صحّت داشت لازم بود گلدسته از همان نقطه ای که آسیب دیده است تعمیر و نوسازی شود نه این که آن را از پایه ویران کنند.

هنوز هم برخی از پیران که آن روزگار را به یاد دارند از تلخی خاطره ویران شدن گلدسته می گویند و از آن اظهار دل آزردگی می کنند. در این باره، شاعران عراقی نیز مرثیه هایی گفته اند. در کتاب تاریخ کربلا در این زمینه چنین آمده است:

«مئذنه العبد خلأ بزرگی در مجموعه بناهای حرم پدید آورد و حسرتی دائم در دل های دوستداران تاریخ و فرهنگ و هنر برجای گذاشت. ویران کردن این گلدسته رخدادهایی را می مانست که به دست مهاجمان و وهابیان برای حرم امام حسین (علیه السلام) آفریده شده بود و دل ها در اندوه این رخداد تلخ شکست و شاعران در فقدان آن رثا گفتند».

ص: ۵۳۱

هم چنین کتاب مجالی اللطف و بأرض اللطف دوره هایی از بنا و ویرانی و بازسازی و سرانجام از میان رفتن کامل این گلدسته را آورده و سپس ابیات شعری بدین مضمون نقل کرده است:

منارة العبد ویران شد و از آن هیچ نامی و نشانی نماند؛ بدین بهانه که گفتند: شالوده اش سست شده است.

این رخداد به سال ۱۳۵٤ در روزگار حاضر صورت پذیرفت. اما آن گلدسته می توانست استوار بر پایه های محکم خود بماند. در همان سمت چپ کسی که به زیارت حضرت عباس می رود و متصل به دیوار غربی و بر دروازهٔ صحن امام سبط پیامبر علیه و آله صلی الله یا نزدیک آن. سید علی بن حسین هاشمی خطیب نیز در چند بیت شعر ماده تاریخی برای ویرانی گذاشته است:

آلِ اَلْجَلاَئِرِ عَبْدُهُمْ *** مَرْجَانِ مُذْ وَلَّی الامارة

قَدْ شادَ فِي بَغْدَادَ مَسْجِدَهُ *** لَدَی سُوقِ اَلتِّجَارَةِ

وَ بَنَی لَدَی صَحْنِ اَلْحُسَیْنِ *** لِحُبِّهِ أَعْلَی مَنَارَةٍ

هم در شعری دیگر ماده تاریخ آن آمده است:

تَاللَّهِ اَنْ بِهَدْمِهَا *** لِلدِّینِ وَ اَلتَّقْوَی خَسَارَة

وَ اَلْعَبْدُ أَرَخُّ «نَاحِباً *** اَلْحُرُّ تَكْفِيهُ اَلاِشَارَةِ

شیخ عبدالکریم نایف هم در دو بیت شعر ماده تاریخ بنای این گلدسته و ویرانی آن را یک جا آورده است:

مَنَارَةِ اَلْعَبْدِ بِصَحْنِ اَلْحُسَيْنِ *** بِنَاؤُهُ ارّخ «انگشت یار»

وَ هَدَمَهَا اِعْلَنَّ تَارِيخُهُ *** «مَاجَاءَ اَلاِلْجَأَ اَلاِضْطِرَارُ»

ناگفته نماند یاسین هاشمی همان کسی است که جلوگیری از برگزاری مراسم عزاداری امام حسین و برپا داشتن مجالس سوگواری را فرمان داد و با این کار خود گام برجای گام های متوکّل نهاد که قبر امام حسین (علیه السلام) را ویران کرد و مردم را از زیارت مرقد آن حضرت بازداشت.

در فاصلهٔ ۱۰ متری جنوب گنبد حرم امام (علیه السلام)، دو گلدستهٔ بزرگ با پوشش طلا وجود دارد که ارتفاع هر یک از کف صحن، به حدود ۲۵ متر و قطر آن نیز به ٤ متر می رسد. در نوک هر یک از این گلدسته ها میله ای نصب شده و بر فراز این میله هم چراغی برای روشنایی است. این دو گلدسته در سال ۷۸٦ ق. و در دوران سلطان اویس جلایری و فرزندش احمد جلایری بنا شد و همین اخیر گلدسته ها را به کاشی های زرد طلایی آراست. در سال ۱۳٥٦ ق. گلدسته غربی تا اندازه ای کج شد و در نتیجه سلطان سیف الدین طاهر با اختصاص مبالغی فرمان داد این گلدسته را تخریب و به جای آن گلدستهٔ دیگری بنا کنند. اما هنگامی که پی و قاعدهٔ این گلدسته را آشکار کردند، دیدند پی و شالوده گلدسته استوار و محکم است و نیازی به ویران کردن و از نو ساختن آن نیست. در سال ۱۳۷۳ ق. و به هنر محمود هادی این گلدسته طلاکاری شد. اما گلدسته غربی از دیر باز به همین شکل کنونی بوده است.

گفتنی است تعداد خشت های طلایی که در این دو گلدسته به کار رفته جمعاً ۸۰۲٤ خشت است.

حرم حسینی و مقام های آن

۱- قبور منّور شهداء، در حرم مطّهر سیّدالشّهدا (علیه السلام) قرار دارد و هم چون ستارگانی نورانی برگرد خورشید وجود حضرت می درخشند، و ضریح نقره ای که انیس الدّولة، زن ناصرالدّین شاه، تقدیم کرده در جلوی آن واقع است.

۲- حرم مطّهر و با صفای باب الحوائج حضرت ابوالفضل العبّاس (علیه السّلام) در کربلای معلّی. آن حضرت برای سیّدالشّهدا (علیه السلام) چنان بود که پدر بزرگوارشان حضرت امیر (علیه السلام) برای پیغمبر (صلی الله علیه و آله). و جمله ای امام حسین (علیه السلام) به آن حضرت فرمودند که هیچ معصومی دربارهٔ دیگری نفرموده است: بِنَفْسِي أَنْتَ (یعنی: جانم فدایت).

امام صادق (علیه السلام) نحوهٔ زیارت حضرت ابوالفضل العبّاس (علیه السلام) و وداع با آن حضرت را به ابو حمزه ثمالی تعلیم فرمودند، که در آن جملاتی است حاکی از مقام شامخ حضرت ابوالفضل (علیه السلام). چه بسیار اشخاصی که به برکات توسّل به آن حضرت حوایجشان برآورده شده است. و اگر حاجتمندی، به عدد حروف «عبّاس» (۱۳۳ مرتبه) بگوید: «یَا کَاشِفَ اَلْکَرْبِ عَنْ وَجْهِ اَلْحُسَیْنِ اِکْشِفْ کَرْبِي بِوَجْهِ اخِیِّكَ اَلْحُسَیْنِ (علیه السلام)». امیدواری زیادی است که حاجت او برآورده شود.

تاریخ بنای حرم حضرت ابوالفضل (علیه السلام) مانند تاریخ بنای حرم حضرت سیّدالشّهدا (علیه السلام) است. ضریح مطّهر که از طلا و نقره است به دستور آیت الله العظمی حکیم (قدس سره) ساخته شده است و در جای ضریح قدیمی قرار دارد (۱۳۸۵ ق).

صندوق خاتم را در سال ۱۳٦۲ق فرد خیّری تعویض کرد. گنبد مطهر آن حضرت نیز در سال ۱۳۸۰ ق مطلّا شد.

۳- قبر حبیب بن مظاهر اسدی، حبیب بن مظاهر، از اصحاب پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) و حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) بود. وی در جنگ

جمل و صِفَّین و نهروان شرکت کرد و از یاران امام حسن مجتبی (علیه السلام) و از شهدای کربلا، و برای همیشه دربان حرم مطّهر حضرت سیّدالشّهدا (علیه السلام) است. در جلالت شأن او همین بس که هر شب، بعد از نماز عشاء تا به صبح، یک ختم قرآن می نمود و در نامه ای که حضرت امام حسین (علیه السلام) به او نوشتند، چنین مرقوم فرمودند:

(بِسْمِ اَللَّهِ اَلرَّحْمَنِ اَلرَّحِیمِ مِنَ اَلْحُسَیْنِ بْنِ عَلِی اِلَی اَلرَّجُلِ اَلْفَقِیهِ حَبِیبِ بْنِ مُظَاهِرٍ أَسْدَی) ... (به او «فقیه» خطاب، کردند).

٤- حرّبن یزید ریاحی، حرّبن یزید از بزرگان قبیله اش در کوفه و از افراد سرشناس محسوب می شد. وی، در ابتدا از امراء و فرماندهان لشکر عمر سعد بود و اوّل کسی بود که در کربلا حضور یافت. در روز عاشورا موّفق به توبه شد و امام حسین (علیه السلام) توبه او را قبول فرمودند، با اجازه حضرت، با دشمن جنگید تا به شهادت رسید.

حضرت سیّدالشّهدا (علیه السلام) به بالین او آمدند و دست مبارک به صورت خون آلود او کشید و فرمودند: «خوشا به حال تو، خوشا به حال تو، ای حرّ مادرت اشتباه نکرده که نام تو را حرّ یعنی «آزاده» نهاده است. و الله تو در دنیا و آخرت، حرّ و آزاده هستی.»

سپس از خداوند متعال، برای او طلب آمرزش نمودند، و بستگانش او را در همان جا که الان هست، دفن کردند.

۵- عون، در کربلا، دو «عون» به شهادت رسیدند:

۱) عون، پسر علی بن ابیطالب (علیه السلام) که مادر او، اسماء، بنت عمیس است. حضرت امام حسین (علیه السلام) بر بالین برادر بسیار گریه کردند.

۲) عون، پسر عبدالله بن جعفر طّیار، که مادر او عقیله بنی هاشم حضرت زینب کبری علیها السّلام است. و قبر یکی از این دو بزرگوار، در یک فرسخی کربلا است. علّت این که این شهید، در کنار سایر شهدا نیست، این است که به قدری، بدنش قطعه قطعه بود که نتوانستند او را بیاورند!

٦- طفلان مسلم، ابراهیم و محمّد، دو فرزند مسلم بن عقیل اند که اسیر شدند و بیش از یکسال زندانی بودند، حارث در کنار نهر فرات، آنان را به شهادت رسانید، برای گرفتن جایزه و پاداش، سر مبارک آن دو طفل را از بدن جدا کرد و نزد عبیدالله برد و جسد مبارکشان را در آب فرات انداخت.

امّا این که چگونه این دو بدن را از آب گرفتند و در نزدیکی شهر مسیّب دفن کردند، مورّخان و نویسندگان مقاتل ذکر نکرده اند.

۷- ستلّ زینبیّه، ما بین قتلگاه و خیمه گاه، تلی و تپّه ای است که حضرت امام حسین (علیه السلام) در روز عاشورا، به آن بلندی تشریف می آوردند و خداوند متعال را با صوت جلیّ می خواندند تا اهل بیت بدانند که هنوز آقا و سرور دارند و آرام باشند. همین که صدا قطع شد، حضرت زینب (سلام الله علیها) بالای بلندی آمد و آن واقعهٔ دلخراش قتلگاه و شهادت برادر، و جنایات شمر لعین را مشاهده کرد.

حرم حسینی و ناموران مدخول در آن

اگر در کتاب های سیره و تراجم بنگریم به نام های بسیاری از ناموران و بزرگانی بر می خوریم که در حرم امام حسین (علیه السلام) یا در حرم حضرت ابوالفضل (علیه السلام) به خاک سپرده شده اند. به خاک سپرده شدگان از شمار بیرونند و در میان آن ها بسیاری از دانشمندان، اندیشه وران، ادیبان، فرمانروایان، شاهان و امیران نیز هستند. ما در این جا تنها به ذکر نام مشاهیری که در حرم دفن شده اند بسنده می کنیم و فهرست این نام ها را بر حسب تاریخ درگذشت آنان می آوریم:

زائدة بن قدامه (متوفی: ١٦١ق)؛

سلیمان بن مهران اعمشی (متوفی: سدهٔ اوّل هجری)؛

حسن بن بجلی (سدهٔ اوّل هجری)؛

ابو حمزه ثمالی (متوفی: ۱۲۸ ق)؛

عقبة بن عمیق سهمی (سدهٔ اوّل هجری)؛

معاویة بن عماد دهنی (متوفی: ۱۵۷ ق)؛

جعفر بن و شاء (متوفی: ۲۰۸ ق)؛

مهیار دیلمی (متوفی: ۲۲٦ ق)؛

عبدالله بن طاهر (متوفی: ۳۰۰ ق)؛

شیخ علی بن بسام بغدادی (متوفی: ۳۰۲ ق)؛

شیخ ابوالحسن محمد مزین (متوفی: ۳۲۷ ق)؛

شیخ ابو علی بن همام کاتب اسکافی بغدادی که در سال ۳۳٦ق. در بغداد درگذشت و پیکر او را از آن جا برای دفن به کربلا آوردند؛

شیخ ابوبکر محمد بن عمرو بن محمد بن یسار تمیمی که به سال ۳٤٤ ق در بغداد درگذشت و پیکر او را برای دفن به کربلا آوردند؛

شیخ ابو عبدالله حسین بن عبیدالله غضایری کوفی، که در

بغداد درگذشت و پیکرش را برای دفن به کربلا آوردند؛

شیخ مظفر بن محمد خراسانی، ساکن بغداد که به سال ٣٦٧ ق. درگذشت و پیکرش را به کربلا آوردند؛

شیخ علی بروغندی، از اقطاب صوفیه که به سال ٣٥٩ ق درگذشت و او را برای دفن به کربلا آوردند؛

شیخ ابو علی مغربی که به سال ٣٦٤ق در بغداد درگذشت و پیکر او را به کربلا انتقال دادند؛

شیخ ابوعلی مدنی از نوادگان حسین اصغر فرزند امام سجاد (علیه السلام) و معروف به «فقیه بغدادی»، جماعتی از جمله شیخ صدوق از او روایت کنند؛

ابو العباس احمد بن ابراهیم ملقب به «کافی»، وزیر مؤید الدوله دیلمی که به سال ٣٩٨ ق. درگذشت وصیّت کرد که او را در کربلا به خاک بسپارند؛

شیخ ابوسهل معروف به صعلوکی، به سال ٣٦٩ق. درگذشت و او را برای دفن به کربلا انتقال دادند؛

ابو محمد حسن مرعشی طبری از نوادگان حسین اصغر، فرزند امام سجاد (علیه السلام)، به سال ٣٠٨ ق. در بغداد درگذشت و پیکر او را به کربلا آوردند و در آن جا به خاک سپردند؛

ابو احمد حسین بن موسی ابرش ملقب به «ذوالمناقب» و نقیب و طاهر، نقیب نقیبان بغداد بود. به سال ٤٠٠ ق. در بغداد درگذشت و در خانه اش به خاک سپرده شد. پس از چندی پیکر او را به کربلا انتقال دادند و آن جا به خاک سپردند؛

محمد بن ابو طاهر حسین بن موسی ابرش بن محمد اعرج، ابن موسی ابو سجه، ابن امیر الحاج ابراهیم مرتضی، فرزند امام کاظم (علیه السلام) ملقب به «سیدرضی» است. در روز یکشنبه ٦ محرم ٤٠٦ ق. در سرای خود در بغداد درگذشت. سپس پیکر او را به بغداد انتقال دادند و در کنار پدرش دفن کردند؛

علی بن حسین موسوی ملقب به «سیدمرتضی و ذو المناقب»، به سال ٤٣٦ ق. در سرای خود در گذشت و پیکر او را به کربلا انتقال دادند و در کنار مرقد پدر و برادرش به خاک سپردند؛

شیخ هشام بن الیاس حائری، شاگرد ابوعلی فرزند شیخ طوسی و صاحب کتاب المسائل الحائریه به سال ٤٩٠ ق. درگذشت؛

ابوالفتوح نصر بن علی بن منصور نحوی حلّی، معروف به «ابن خازن»، حافظ قرآن و به نحو و زبان عربی آگاه بود. وی به بغداد هجرت کرد و مدتی آن جا اقامت گزید و نزد ابوعبیده تلمّذ

کرد. در حالی که هنوز دوران شکوفایی حدیث نرسیده بود نزد ابوالفرج بن کلیب و دیگران سماع حدیث کرد. در جوانی در سیزدهم جمادی الاخر سال ٦٠٠ ق در حلّه درگذشت و پیکرش را برای دفن به کربلا آوردند؛

افسنقر بن عبدالله ترکی وزیر، غلام نصیر الدین ناصر بن مهدی علوی بود، در روز یکشنبه پانزدهم جمادی الأولی سال ٦٠٤ق. درگذشت. در مدرسهٔ نظامیه بر او نماز خواندند. خلقی بسیار در تشییع او شرکت جستند و پیکر او برای دفن به کربلا انتقال یافت و در این شهر به خاک سپرده شد؛

شیخ عزالدین ابو محمد حسن بن شمس الدین محمد خازن اسلامی، زمانی تولیت حرم امام بوده و در حدود سال ٧٨٣ق. در گذشته و در حرم امام (علیه السلام) دفن شده است؛

شیخ علی بن ابو محمد شیخ شمس الدین، محقق و فاضل بود و زمانی تولیت حرم را بر عهده داشت. صاحب روضات الجنات می گوید:

او (که خدایش رحمت کناد) از محققان فاضل بود. وضع او در فضل، فرهیختگی، دانش، فقه، سخنوری و ادب نزد عامه و خاصه معلوم است. نزد استادمان شهیدان اول تلمّذ کرده است. چونان که از برخی نسخه ها پیداست، به سال ٧٣٩ق. درگذشت و در حرم امام حسین (علیه السلام) به خاک سپرده شد؛

سید عبدالله شرف الدین مرعشی از نوادگان حسینی اصغر، فرزند امام سجاد (علیه السلام)، ساکن حله و با شیخ شرف عبیدلی حسینی سنا معاصر بود. در حلّه درگذشت و پیکر او را به کربلا آوردند و دفن کردند؛

شیخ احمد بن محمد بن فهد اسدی، دارای جایگاهی بلند در علم و فضل و صاحب آثار ارزشمند به سال ۸٤۱ق. درگذشت و در باغ ابن فهد به خاک سپرده شد؛

سلطان طاهر شاه، حکمران دکن هند، که به سال ۹۵۷ق. درگذشت و پیکر او را به کربلا انتقال دادند و در حرم امام (علیه السلام) به خاک سپردند؛

سلطان برمان نظام شاه، پسر سلطان احمد هندی، به سال ۹٦۱ ق. در هند درگذشت و پیکر او را به کربلا انتقال دادند و در حرم امام (علیه السلام) به خاک سپردند؛

سلطان حمزه میرزا صفوی به سال ۹۹۷ق. در اردبیل در گذشت. پیکر او را به کربلا آوردند و در حرم امام (علیه السلام) به خاک سپردند.

ص: ٥٣٤

شیخ ابراهیم بن علی بن محمد بن صالح عاملی کنعمی، یگانه روزگار، سرآمد دوران خود و صاحب آثاری در علم و ادب که از جایگاه بلند او خبر می دهند. به سال ۹۰۵ ق. درگذشت و در حرم امام حسین (علیه السلام) به خاک سپرده شد؛

سیّد حسین بن مساعد بن حسن بن مخزوم از آل عیسی حسینی؛ یکی از بزرگان اهل فضل است. نام و نسبش در کتاب عمدة الطالب که خود نسخه ای از آن به خط خویش تهیّه کرده و این کار را در ۲۵ ربیع الثانی سال ۸۹۳ق. به پایان رسانده آمده است. به سال ۹۱۰ ق. درگذشت و در حرم امام حسین (علیه السلام) به خاک سپرده شد؛

شیخ شمس الدین بن شجاع قاضی حائری اسدی پیش از سال ۹٦۳ ق. عهده دار تولیت حرم امام (علیه السلام) شد و تا سال ۹۹۰ ق. در این سمت بود. ضامن بن شدقم درباره او چنین آورده است:

«علامه شمس الدین قاضی حائری از راویان ثقه امامیه است. از او نقل حدیث می شود. در کربلا درگذشت و تاریخ دقیق درگذشت او روشن نیست».

محمد بن سلیمان ملقب به «فضولی بغدادی»، نامورترین شاعر ترک، به سال ۹٦۳ ق. به طاعون درگذشت و در مقبره «دده» در تکیهٔ بکتاشیه در جنوب صحن حرم امام حسین (علیه السلام) در سمت باب القبله به خاک سپرده شد؛

فضل بن فضولی بغدادی که به سان پدرش شاعر و صوفی بود، در سال ۹۷۸ ق. زنده بود و از رجال سده دهم است. اشعاری به زبان عربی دارد. در کربلا در گذشته و در جوار آرامگاه پدرش در مقبره «دده» دفن شده است. تاریخ دقیق درگذشت او روشن نیست؛

کلامی جهان دده؛ از شاعران صوفی در روزگار خود به فصاحت زبان و سخنوری و بیان شهرت یافت، به سال ۹۷۰ ق. زنده بوده، در کربلا در گذشته و در مقبره «دده» در سمت باب القبله دفن شده است؛

شیخ یوسف بن احمد بن ابراهیم بن احمد بن صالح بن احمد بن عصفور بحرانی، عالم فاضل متتبّع و صاحب کتاب الحدائق الناضره به سال ۱۱۸٦ق. در کربلا درگذشت و در حرم امام (علیه السلام) دفن شد؛

شیخ محمد باقر محمد اکمل مشهور به «وحیدبهبهانی»، از نامورترین عالمان شیعه درروزگار خود وصاحب مکتب اصولی به سال ۱۲۰۸ ق در گذشت و در حرم امام (علیه السلام) به خاک سپرده شد؛

میرزا مهدی شهرستانی موسوی (متوفی: ۱۲۱٦ ق.) عالم بزرگ دینی که در کربلا درگذشت و در حرم امام (علیه السلام) به خاک سپرده شد؛

سید علی بن محمد علی طباطبایی مشهور به «ریاض»، چمدار دانش و فضل که پیوسته در کار نشر علوم و معارف بود و کرسی تدریس و افتاء داشت. باروی کربلا را بنا کرد، به سال ۲۱۳۱ ق. در گذشت و در حرم امام حسین (علیه السلام) به خاک سپرده شد؛

میرزا شفیع خان صدر اعظم، از نخست وزیران ایران، در ۱۹ مضان ۱۲۲٤ ق. درگذشت. پیکر او را به کربلا انتقال دادند و در حرم امام (علیه السلام) به خاک سپردند؛

سید کاظم بن قاسم حسینی رشتی، نزد شیخ احمد احسائی تلمّذ کرد و آوازهای فراوان و جایگاهی بلند یافت. غراوی درباره او می نویسد:

«در نهم ذی الحجه ۱۲۵۹ ق. در گذشت. بر مسلک کشفیه بود عقاید کشفیه همان عقاید شیخیه است که بسط و شرح بیشتری است». سید کاظم در حرم امام حسین (علیه السلام) به خاک سپرده شده است؛

شیخ محمد حسین بن محمد رحیم اصفهانی، فقیه بزرگوار و صاحب کتاب مشهور الفصول الغرویه به سال ۱۲۵٤ ق. درگذشت و در کربلا به خاک سپرده شد؛

سید ابراهیم بن محمد باقر قزوینی صاحب کتاب ضوابط الأصول و از پرچمداران اندیشه و فرهنگ در کربلا به سال ۱۲۲٦ ق. درگذشت و در مرقد امام حسین (علیه السلام) به خاک سپرده شد؛

شیخ عبدالحسین تهرانی، فقیه بزرگ که نزد شاهان روزگار خویش جایگاهی والا داشت. وی ضلع غربی صحن حرم امام (علیه السلام) را توسعه داد. در روز ۲۲ رمضان سال ۱۲۸٦ ق. در کاظمین در گذشت و پیکر او را برای دفن به کربلا انتقال دادند؛

شیخ محمد صالح گداعلی، از مراجع تقلید در روزگار خود به سال ۱۲۸۸ ق. درگذشت و در حرم امام (علیه السلام) به خاک سپرده شد؛

شیخ محمد صالح برغانی فقیه بزرگوار به سال ۱۲۷۰ق. گذشت و در مرقد امام (علیه السلام) به خاک سپرده شد؛

سید صالح داماد، فقیه بزرگوار که در واقعهٔ هجوم نجیب پاشا سال ۱۲۵۸ ق. به «مقاومت» شهرت یافت، به سال ۱۳۰۳ق. در گذشت و در حرم امام (علیه السلام) به خاک سپرده شد؛

شیخ زین العابدین حائری، بزرگترین فقیه روزگار خود در ١٦ ذي القعده ۱۳۰۹ ق. درگذشت و در حرم امام (علیه السلام) دفن شد؛

سید محمد حسینی شهرستانی، عالم فاضل و مرجع بزرگ

ص: ۵۳۵

دینی، به سال ۱۳۱۵ ق. درگذشت و در حرم امام (علیه السلام) دفن شد؛

سید هاشم قزوینی، جایگاه علمی بلندی داشت. روز جمعه ۲۹ شوال ۱۳۲۷ ق. درگذشت و در حرم امام (علیه السلام) به خاک سپرد شد؛

شیخ محمد تقی حائری شیرازی مرجع بزرگ دینی و رهبر انقلاب مردم عراق (۱۳۳۹ ق / ۱۹۲۰م) به سال ۱۳۳۸ ق. درگذشت و پیکر او را در حرم امام حسین (علیه السلام) به خاک سپردند.

حروراء

حروراء نام محلی است نزدیک کوفه و محلّی بود که خوار نهروان نیز در آن جا مستقر شدند و اوّلین مخالفت خویش را با امیر المؤمنین (علیه السلام) آشکار کردند.

حروراء محلّ درگیری مختار، پس از قیام برای خونخواهی حسین (علیه السلام) با سپاه مصعب بن زبیر، که از بصره آمده بودند نیز بود. در این نبرد، کشتار فراوانی شد. در یکی از روزهای این درگیری، مختار به شهادت رسید. در این درگیری، هزاران نفر از یاران مختار کشته شدند.

حرّه

منطقه ای است در حدود یک کیلومتری مدینه. در این منطقه بود که نیروهای شام به فرماندهی مسلم بن عقبه با سپاه مدینه به فرماندهی عبدالله بن حنظله درگیر شدند و جنگی عظیم میان آن دو به وقوع پیوست. سرانجام نیروهای شام با غلبه بر سپاه مدینه وارد شهر شدند و واقعهٔ جنایت بار حرّه به وقوع پیوست.

حسینی

منسوب به حسین (علیه السلام)، هر چه که نوعی انتساب، ارتباط و شباهت با حسین (علیه السلام) داشته باشد. این پیوند و نسبت، هم نسبی و نژادی می تواند باشد، مثل آنان که از نسل و فرزندان اویند و «سادات حسینی» محسوب می شوند، هم کسانی که در فکر، ایده و مرام هم چون حسین (علیه السلام) هستند. با این تعبیر حسینیان همه کسانی می شوند که رهرو راه خونین عاشورا و انقلاب اویند. هم چنان که عاشوراییان و کربلاییان نیز پیروان مکتب خون و حماس سیدالشهدا (علیه السلام) محسوب می شوند. هر چیز دیگری هم که ویژگی های روحی و فکری و حماسی حسین (علیه السلام) را داشته باشد، عنوان «حسینی» به خود می گیرد. مانند: شور حسینی، خط حسینی، نوای حسینی، عشق حسینی، نهضت حسینی، راه حسینی، انقلابِ حسینی، حماسه حسینی، گاهی هم تنها نسبت به شخص آن حضرت داده می شود؛ مثل: حرم حسینی، کربلای حسینی، عاشورای حسینی، عزای حسینی.

حصیر

به معنی بوریا. به نقل برخی روایات، وقتی بنی اسد برای دفن اجساد شهدای کربلا آمدند امام سجاد (علیه السلام) نیز آنان را یاری می کرد. آن جناب از آنان حصیری طلبید تا اعضای پیکر سیدالشهدا را در میان آن و در میان قبر بگذارد ... طبق نقل های تاریخی وقتی در زمان متوکل به دستور او قبر امام حسین (علیه السلام) را خراب کردند و قبر را شکافتند، به بوریای تازه ای برخوردند که پیکر امام بر آن بود و بوی مشک از آن می آمد. حصیر و بدن را به همان حال گذاشتند و خاک روی آن ریختند.

حفر چاه

وقتی تشنگی بر اصحاب امام حسین (علیه السلام) غلبه کرد و به امام شکایت بردند، آن حضرت دستور فرمود تا چاهی بکنند، که به هنگام کندن چاه آب خوبی فوران زد. لشکر عمر سعد هجوم آوردند و آن را پر کردند تا قابل استفاده نباشد. چاه دیگری کندند و به آبر سیدند. باز همان تهاجم تکرار شد و استفاده از آب چاه ممکن نبود.

حفظ حرم

امام حسین (علیه السلام) در روز عاشورا به اصحاب خود فرمود: بپاخیزید و اطراف لشکر گودالی شبیه خندق حفر کنید و داخل گودال را از آتش پرکنید تا جنگ ما با آن ها (دشمنان) از یک طرف باشد. در این صورت وقتی که با آن ها در حال جنگ هستیم حرم در امان خواهد بود.

حکم شبیه خوانی

در زمان آقا محمدخان قاجار که سنت تعزیه و نشان دادن وقایع روز عاشورا، رو به توسعه نهاد نخستین حکم معروف به «شبیه خوانی» را میرزا ابوالقاسم بن حسن گیلانی معروف به «فاضل قمی» (متوفی: ۱۲۳۱ق) که از بزرگ ترین مجتهدین و علما و فقهای امامیه در دورهٔ قاجاریه است صادر کرد. وی که بر آن ها (محمدخان قاجار و فتحعلی شاه) نفوذ معنوی داشت و از احترام فوق العاده

ای نزد علمای امامیه برخوردار بود، صریحاً نظر داد که شبیه خوانی نه تنها حرام نیست و جایز است بلکه از

ص: ٥٣٦

اعظم مجاهدات است. فتوای معروف میرزا ابوالقاسم قمی در کتاب فقهی او به نام جامع الشتاة نیز انتشار یافت که بارها تجدید چاپ شده و اینک بخشی از متن آن را در این جا به آگاهی جویندگان حقیقت می رسانیم:

سؤال - آیا جایز است در ایام عاشورا تشبیه به صورت امام یا اعادی اهل بیت، به جهت گریانیدن مردم و آیا جایز است که مردان در لباس اهل بیت یا غیر ایشان مشتبه شوند به همان قصد یا نه؟

جواب - ... می گوییم در تشبیه به معصوم و نیکان راه، معنی در نظر نیست و عمومات رجحان بکاء (گریستن) و ابکاء (گریانیدن) و تباکی (خود را گریان نشان دادن) بر سیدالشهدا (علیه السلام) و تابعان ایشان دلالت به آن دارد و گاه هست که توهّم شود که این موجب هتک حرمت بزرگان این است و این توهّم فاسد است؛ زیرا که مراد تشبیه نفس به نفس و شخص به شخص نیست بلکه تشبیه صورت و زنی و لباس است.

حلم

در شب عاشورا امام حسین (علیه السلام) اشعاری قرائت فرمود که مضمون آن بر مفارقت از دنیا بود، چون زینب (سلام الله علیها) متوجّه مضامین اشعار شد سراسیمه خدمت برادر شرفیاب شد و عرض کرد: ای برادر، این کلام کسی است که یقین به کشته شدنش دارد. حضرت فرمودند: بلی ای خواهر، چنین است. صبر کن و مواظب باش تا شیطان حلم تو را نبرد، پس در این وقت آن بزرگواران گریستند.

حمل

مدت حمل امام حسین (علیه السلام) نیز شش ماه بود. چنان که زمان حمل حضرت یحیی (علیه السلام) نیز شش ماه بود.

حملهٔ اوّل

روز عاشورا، حملهٔ سراسری و شدیدی را سپاه عمر سعد به اردوگاه امام حسین (علیه السلام) انجام داد. این حمله، که با تیراندازی عمر سعد به طرف اردوگاه امام حسین (علیه السلام) شروع شد، با تیرهای دشمن ادامه یافت. امام فرمود: این تیرها، پیک ها و قاصدهای دشمن به سوی شماست. شمر هم به نیروهای خود دستور داد که حمله گروهی انجام دهید و افراد حسین (علیه السلام) را به کلّی نابود سازید اِحْمِلُوا عَلَيْهِمْ حَمْلَةَ رَجُلٍ وَاحِدٍ وَ اِفْنُوهُمْ عَنْ آخِرِهِمْ همه قشون کوفه در این حمله شرکت کردند. یاران سیدالشهدا (علیه السلام) هم دفاعی جانانه در مقابل این هجوم، از خود نشان دادند و نیمی از یاران امام (غیر از بنی هاشم) در این حملهٔ نخست به شهادت رسیدند. عدّه شهدای این حمله را ٤١ نفر گفته اند. تعداد آنان غیر از ده نفر از غلامان حسین و دودمانش و دو تن از غلامان علی (علیه السلام)، عبارتند از:

نعیم بن عجلان، عمران بن کعب، حنظله، قاسط، کنانه، عمرو بن مشیعه، ضرغامه، عامر بن مسلم، سیف بن مالک، عبد الرحمان درجی، مجمع عائدی، حبّاب بن حارث، عمر وجندعی، حلاّس بن عمرو، سوار بن ابو عمیر، عمّار بن ابوسلامه، نعمان بن عمر، زاهر بن عمر، جبلة بن علی، مسعود بن حجاج، عبدالله بن عروه، زهیر بن سلیم، عبدالله وعبید الله پسران زید بصری.

حنا

حنا رنگی است که به موی سر و صورت می زنند تا سفیدی مو دیده نشود و انسان جوان به چشم آید. این تزیین، به خصوص در مقابله با دشمنان، نوعی تبلیغات در جوان نشان دادن رزمندگان اسلام است امام صادق (علیه السلام) فرموده است: رنگ سیاه زدن به مو، دشمن را به هراس می افکند (اَلْخِضَابِ بِالسَّوَادِ مَهَابِءُ لِلْعَدُوِّ.) سیدالشهدا (علیه السلام) نیز موی خویش را به فرموده امام

صادق: (خَضَبَ اَلْحُسَیْنُ بِالْحَنَا وَ اَلْکَتَمِ) حنا خضاب می کرد و هنگام شهادت در کربلا نیز خضاب داشت (قُتِلَ اَلْحُسَیْنُ وَ هُوَ مُخَضَّبٌ بِالْوَسِمَةِ) در کربلا، عاشوراییان کهنسال و محاسن سفید نیز، با خضاب خون، چهرهٔ خویش را رنگین ساختند.

حبیب بن مظاهر، پس از شهادت مسلم بن عقیل در کوفه. همواره مترصّد بود که در وقت مناسب به حضور اباعبدالله (علیه السلام) برسد. روزی در بازار کوفه به مسلم بن عوسجه برخورد (که به قول معروف می خواست حنا بخرد) او را به کناری برد و واقعهٔ آمدن حضرت حسین (علیه السلام) را به کربلا نقل نمود. هر دو پیرمرد روشندل قرار بر این نهادند که شبانه از کوفه به کربلا روند (و محاسن خود را به خون خضاب کنند) شب هفتم یا هشتم محرّم به امام پیوستند.

حواریّون حسین (علیه السلام)

هر امامی، یاران ویژه ای دارد که حواریّون نامیده شده اند و روز قیامت ندا می شوند و بر می خیزند. طبق حدیث امام کاظم (علیه السلام) همه شهدای کربلا حواریّون حسین اند که در قیامت برمی خیزند ثُمَّ یُنَادَی مُنَادٍ: اینُ حَوَارِيِّ اَلْحُسَیْنِ (علیه السلام)؟ فَیَقُومُ کُلُّ مَنِ اُسْتُشْهِدَ مَعَهُ وَ لَمْ یَتَخَلَّفْ عَنْهُ.

ص: ۵۳۷

خ

خارجی

عنوانی که از یزید و ابن زیاد به امام حسین (علیه السلام) دادند. اصل معنای آن به معنای شورشی و یاغی است، نه اَتباع کشورهای بیگانه. این اصطلاح به زمان امیرالمؤمنین (علیه السلام) بر می گردد. به نوشته یکی از محقّقان، خروج صرفاً آن نبود که امام حسین (علیه السلام) مکه را به قصد کوفه ترک کند، بلکه از زمانی که در جنگ صفّین، عدّه ای به عنوان سرپیچی و تمرّد از فرمان علی

(علیه السلام) شورش کردند (و بعداً خوارج نام گرفتند) این عنوان، به ویژه در عراق مفهومی ناپسند یافت. سلطة ابن زیاد هم از آغاز، نهضت حسینی را به عنوان «خروج» قلمداد کرد. البته خروج و سر بر تافتن از حکومت و شورش کردن، اگر بر ضدّ حکومت مشروع اسلامی باشد، شورشگران به عنوان «فئه باغیه» مهدور الدّم هستند و مبارزه با آنان بعنوان جنگ با متجاوزان داخلی لازم است. ولی اگر این عصیان، بر ضد ستم و طغیان باشد، یک وظیفه است و شورشگران، مجاهدانی ارزشمندند. امام حسین (علیه السلام) نیز دربارهٔ امتناع از بیعت با یزید و بیرون آمدن از مدینه و عزیمت به مکّه، از واژه خروج استفاده کرده است (اِنَّی لَمْ اَخْرُجْ اَشْراً وَ لَابَرّاً انَمَا ... خَرَجَتْ لِطَلَبِ الِاصْلَاحِ) و خروج

خود را به عنوان اصلاح طلبی در امّت پیامبر معرّفی کرده است.

یزید، برای مشروعیّت بخشیدن به کار خویش در کشتن حسین (علیه السلام) این عنوان را مستمسک قرار می داد و خود را سرکوب کننده یک شورش بر ضدّ خلیفهٔ اسلامی می پنداشت. سخنان امام حسین و اهل بیت او نیز در طی نهضت، پس از عاشورا، همه مبّین این بود که قیام، به خاطر دین و مبارزه با ستم و بدعت است و خود را دودمان پیامبر معرفی می کردند تا پرده های غفلت را کنار زنند.

خار مغیلان

خار درخت «امّ غیلان». امّ غیلان درخت خارداری است که در بادیه می روید که گاهی به اندازهٔ درخت سیب یا کوچک تر می شود. در مرثیه ها چنین گفته می شود که پس از شهادت امام حسین (علیه السلام) و حمله دشمن به خیمه ها و به آتش کشیدن آن ها، کودکان آواره دشت و بیابان شدند و دو کودک در بیابان، دور از جمع اهل بیت، گم شدند و شب زیر خار مغیلان پناه گرفتند و جان باختند. در منابع معتبر تاریخی چنین چیزی نیامده است.

خاک پا

روزی رسول خدا (صلی الله علیه و آله) با گروهی صحابه از کوچه های مدینه می گذشت. به چند نفر کودک برخورد که بازی می کردند. پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) در کنار یکی از آن اطفال ایستاد و او را بوسید و با وی ملاطفت نمود. سپس او را گرفت و در دامن خود نشانید و بوسه بارانش کرد. از علت این کار سؤال شد. فرمود: من یک روز دیدم که این کودک با حسین بازی می کرد و خاک از زیر پای حسین بر می گرفت و بر چهره و چشمان خویش می مالید. پس من او را دوست می دارم برای این که او حسین مرا دوست می دارد. پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) سپس فرمود: «جبرئیل به من خبر داد که او در روز عاشورا از انصار و یاران فرزندم حسین خواهد گردید.

خاک حرم

امام صادق (علیه السلام) فرمود: خاک حرم امام حسین (علیه السلام)، شفای هر درد و امان از هر ترس است.

و فرمودند: کام فرزندانتان را به تربت برگیرید که سبب امنیّت و باعث محفوظ ماندن آن هاست.

ص: ۵۳۸

خامس آل عبا

از لقب های سیدالشهدا (علیه السلام) است که پنجمین نفر از «اصحاب کسا» است. پیامبر (صلی الله علیه و آله) در خانه «ام سلمه» بود که آیه (اِنَما یُرِیدُ اللّهُ لِیُذْهِبَ عَنْکُمُ اَلرِّجْسَ اَهْلَ اَلْبَیْتِ وَ یُطَهِّرَکُمْ تَطْهِیراً) (احزاب ۳۳) نازل شد. رسول خدا، فاطمه و علی و حسن و حسین را جمع کرد و همه را زیر یک کساء و عبایی قرار داد و چنین گفت: اَللَّهُمَّ هَؤُلاَءِ اَهْلُ بَیْتِی فَاذْهَبْ عَنْهُمُ اَلرِّجْسَ وَ طَهِّرْهُمْ تَطْهِیراً شاعر در همین باره گفته است:

اَنَّ النَّبِیَّ مُحَمَّداً وَ وَصِیَّهُ *** وَ ابْنَیْهِ وَ اِبْنَتِهِ اَلْبَتُولِ اَلطَّاهِرَةِ

اَهْلَ الْعَبَاءِ وَ أَنَّنِي بِوِلائِهِمْ *** أُرْجُو اَلسَّلاَمَةَ وَ اَلنَّجَا فِی اَلاَخِرَةِ

حدیث کساء نیز در مقام و فضیلت این پنج تن وارد شده است.

خبر شهادت

در مسیر کربلا، امام حسین (علیه السلام) به خواب رفت، سپس بیدار شد و فرمود:

اینک جدم رسول خدا (صلی الله علیه و آله) را در خواب دیدم که به من فرمود:

فرزندم، تو به سوی ما آمده راحت خواهی شد. در نقل دیگری فرمود:

اینک جدّم رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و پدرم علی (علیه السلام) و مادرم زهرا (سلام الله علیها) و برادرم حسن (علیه السلام) را در خواب دیدم که به من فرمودند: ای حسین، به سوی ما خواهی آمد.

خبر ناگوار

کاروان امام حسین (علیه السلام) وقتی به سرزمین «ثعلبیّه» رسید، دو تن از اهل کوفه، که تازه از آن جا آمده بودند و آخرین اخبار کوفه را می دانستند، خدمت امام (علیه السلام) رسیدند و گفتند: اخبار کوفه را در میان جمع بگوییم یا در مجلسی خصوصی؟ امام فرمود: ما با یاران خود چیز سرّی نداریم، بگویید. آن ها گفتند: وقتی از کوفه خارج می شدیم، مسلم بن عقیل و هانی بن عروة را لشکریان ابن زیاد کشته بودند و پاهای قطع شده شان را بچّه های کوفه در خیابان ها و بازار بر روی زمین می کشیدند. امام (علیه السلام) از این خبر اندوهگین گشت و گریست، سپس فرمود:

ما همه از خداییم و به سوی او باز می گردیم، دیگر پس از کشته شدن این عزیزان خیری در زندگی کردن نیست.

خداحافظی

در روز عاشورا هنگامی که امام حسین (علیه السلام) برای خداحافظی به خیمه پسر بزرگوارش رفت، حضرت سجاد (علیه السلام) پرسید: برادرم علیّ اکبر و دیگر یاران چه شدند؟ امام (علیه السلام) فرمود:

پسرم! بدان که در خیمه ها فردی زنده باقی نمانده است جز من و تو، تمام آنان را که پرسیدی همه کشته شده و بر روی زمین افتاده اند.

خدعه کوفیان

در آغاز ورود به کربلا، عمر بن سعد پیکی خدمت امام حسین (علیه السلام) فرستاد و به او گفت: که بر حسین سلام کن و نامه مرا به او برسان و از آمدنش به سوی کوفه سؤال کن. پیک عمر سعد وارد کاروان امام شد، سلام کرد و نامه را تقدیم و سؤالات خود را طرح کرد. امام (علیه السلام) فرمود: ای مرد، به عمر سعد بگو، من نخواستم به سوی کوفه بیایم، ولکن مردم کوفه برای من نامه نوشتند که به سوی آنان شتابم تا با من بیعت کنند، و دست از یاری من برندارند، پس اگر سما را ناخوش نمی آید پس باز می گردم به همان جایی که آمدم.

خرابه شام

پس از خطبه حضرت زینب (سلام الله علیها) در مجلس یزید که اوضاع را بر ضدّ او متحوّل ساخت، یزید ناچار شد اهل بیت را در خرابه ای بی سقف جای دهد. آنان سه روز در آن خرابه بودند و بر حسین (علیه السلام) نوحه و عزاداری می کردند. رقیّه، دختر خردسال امام حسین (علیه السلام) نیز در همان جا پدر را در خواب دید و پس از بیداری گریه کرد و سر سیدالشهدا را برایش آوردند و با دیدن آن صحنه مرغ جانش پر کشید و جان داد. مدفن رقیّه نیز همان جاست که بعدها حرمی برایش ساختند.

خزیمیه

نام یکی از منزلگاه های بین راه مکّه و کوفه (نزدیک کوفه) است که امام حسین (علیه السلام) در سفر به سوی عراق، یک شبانه روز در آن جا ماند. این نام، منسوب به «خزیمة بن خازم» است و برای کسی که از کوفه به مکّه رود، پس از منزل «زرود» قرار دارد. در آن محلّ، چاه ها و آب ها و درختان و منازلی بوده است. این منزل بود که در

ص: ۵۳۹

اول صبح حضرت زینب (سلام الله علیها) به خدمت امام حسین (علیه السلام) آمد و عرض کرد: برادر، این دو بیت گویا از هاتفی به گوش من رسید که بیشتر موجب نگرانی و تشویش خاطر من گردید:

اِلا یَا عَیْنُ فَاحْتَفِلِي بِجَهْدٍ *** فَمَنْ یَبْکِي عَلَی اَلشُّهَدَاءِ بَعْدِي

عَلَی قَوْمٍ تَسُوقُهُمُ اَلْمَنَایَا *** بِمِقْدَارٍ الی انجاز وَعْدُ

(یعنی:) ای چشم من با تلاش فراوان آماده باش برای گریه کردن، زیرا چه کسی جز من برای شهدا گریه خواهد نمود؛

گریه برای گروهی است که خطرات، بر طبق مقدرات آن ها را به سوی وفای به عهد سوق می دهد.

امام حسین (علیه السلام) فرمود:

(یَا اِخْتَاهُ کُلُّ اَلَّذِي قَضَی فَهُوَ کَائِنٌ.)

ای خواهر، آن چه قضاست، همان خواهد شد.

سپس امام حسین (علیه السلام) حرکت نمود و شبانه به منطقه ثعلبیّه وارد شد.

خشم خدا

از کشته شدن گروهی از یاران حسین بن علی (علیه السلام) آن حضرت محاسن شریفش را به دست گرفت و فرمود: (اشْتَدَّ غَضَبُ اللَّهِ عَلَى اليَهُودِ اِذا جَعَلُوا لَهُ وَلَداً وَ اِشْتَدَّ غَضَبُهُ عَلَى النصارى اذ جَعَلُوهُ ثَالِثَ ثَلاَثَةٍ وَ اِشْتَدَّ غَضَبُهُ عَلَى الْمَجُوسِ اِذْ عَبَدُوا اَلشَّمْسَ وَ القَمَرَ دونَهُ وَ اِشْتَدَّ غَضَبُهُ عَلَى قَوم اتَّفَقَت كلمَتُهُم علَى قَتل اِبْنِ بنت نَبِيِّهِم.)

(یعنی: خشم خدا بر یهودیان آن گاه سخت گردید که برای او فرزندی قائل شدند و خشم خدا بر مسیحیان آن گاه شدید شد که به خدایان سه گانه قائل گردیدند و غضب خداوند بر آتش پرستان وقتی بیشتر شد که به جای خدا آفتاب و ماه را پرستیدند و غضب الهی بر قوم دیگری آن گاه شدیدتر شد که بر کشتن پسر دختر پیامبرشان متّحد و هماهنگ گردیدند).

خضر راه

هنگامی که حربن یزید ریاحی از لشکر عمر سعد به سمت سپاهیان امام حسین (علیه السلام) به راه افتاد و خود را برای عرض توبه به خدمت امام رسانید، امام حسین (علیه السلام) از بالای مرکب دست مبارک بر سر و روی حر مالید و گفت: ای حرّ، هر چند بنده گناه کند چون رو به درگاه خداوندی آورد و استغفار نماید و از آن گناه توبه کند، امید قبول به عذرخواهی او هست (وَ هُوَ اَلَّذِي يَقْبَلُ اَلتَّوَبَهَ عَنْ عِبَادِهِ) جرمی که نسبت به من کردی ناکرده انگاشتم و تقصیری که تا این عنایت از تو واقع شد، درگذشتم. مردانه باش و در حرب دل قوی دار که امروز روز بازار سعادت است و این میدان جلوه گاه اهل شهادت است. حر با دلی پر از محبت امام حسین، رو به میدان نهاد. اما چون مصعب، برادر حرّ دید که حرّ آخرت را بر دنیا گزید و دست و لا در دامن آل عبا زد اسب برانگیخت و در فتراک امام حسین آویخت. لشکر عمر سعد گمان بردند که به جنگ برادر می رود، و چون به میدان رسید گفت: ای برادر، خضر راه من شدی و مرا از ظلمات فکرت به سر چشمه آب حیات

معرفت رسانیدی. من هم با تو موافقت کردم و از اهل مخالف بیزار شدم. فردا هر دو گواه معامله هم باشیم و با هم از شفاعت امام حسین بهره

گیریم. پس حرّ برادر را به نزدیک امام مظلوم آورد و صورت حال به عرض رسانید. حضرت او را در برگرفت و بنواخت و او را با حرّ دعای خیر کرد.

خطبهٔ امام حسین (علیه السلام) در شراف

پس از اتمام نماز ظهر در منطقه شراف، امام حسین (علیه السلام) در حالی که به شمشیرش تکیه کرده و در پایش نعلین بود و لباسش پیراهنی ساده و عبایی عربی بود، رو به طرف مردم ایستاد و خطاب به آنان چنین فرمود: (اَیُّهَا النَّاسُ انّها مَعْذِرَةُ الی اللّه وَ اِلَیکُمْ وَ اَنّی لَم اُتَکِمْ حَتّی اتَّتنی کُتُبُکُمْ وَ قَدِمْتُ بَهارَ سَلْکُمُ اَنْ اَقْدَمْ عَلَیْنا فَاِنَّهُ لَیْسَ لَنا امَام وَ لَعَلَّ اللَّهَ اَنْ یَجْمَعْنَابَكَ عَلَی اَلْهُدَی فَانْ کُنْتُمْ عَلَی ذَلِكَ فَقَدْ جِئْتُکُمْ فاعطوني مَا اطْمَئِنَّ بِهِ مِنْ عُهُودِکُمْ وَ هُوا ثِیقُکُمْ وَ اَنْ کُنْتُمْ لِمُقَدَمی کَارِهِینَ انْصَرَفَ عَنْکُمْ اِلی الْمَکانِ الَّذِي جِئْتُ مِنْهُ اِلَیْکُم.)

(یعنی:) مردم، سخنان من اتمام حجت است بر شماها و انجام وظیفه و رفع مسئولیت در پیشگاه خدا. من به سوی شما حرکت ننمودم مگر آن گاه که دعوتنامه و پیک های شما به سوی من سرازیر گردید که ما امام و پیشوانداریم، دعوت ما را بپذیر و به سوی ما حرکت کن تا خداوند به وسیلهٔ تو ما را هدایت و رهبری نماید. اگر بدین دعوت ها وفادار و پایبند هستید اینک من به سوی شما آمده ام باید با من پیمان محکم ببندید و در همکاری و همیاری با من از اطمینان بیشتری برخوردارم سازید و اگر از آمدن من ناراضی هستید حاضرم به محلی که از آن جا آمده ام مراجعت کنم.

دومین خطبه پس از نماز عصر، امّا بعد، (ایُّهَا النَّاسُ فَانَّکُم ان تَتَّقُوا اللَّهَ وَ تَعْرِفُوا اَلْحَقَّ لاَهَلَهِ الْمُدَّعِینَ ما لَیْسَ لَهُمْ وَ اَلسَّاعِدِینَ بِالْجَوْرِ وَ الْعُدْوانِ وَ ان اَبَیْتُمْ اِلاّ الْکَوَّاهَةَ لَنَا وَ الْجَهْلَ بِحَقِّنَا وَ کَانَ

رَأْيُكُمُ اَلاَّنَّ غَيْرَ مَا اِتْتَنَى بِهِ كُتُبُكُمْ اِنْصَرِفْ عَنْكُمْ.)

مردم، اگر از خدا بترسید و بپذیرید که حق در دست اهل حق باشد موجب خشنودی خداوند خواهد شد و ما اهل بیت پیامبر، به ولایت و رهبری شایسته تر و سزاوارتر از این ها (بنی امیه) می باشیم که به ناحق مدعی این مقام بوده و همیشه راه ظلم و فساد و دشمنی با خدا را در پیش گرفته اند. و اگر در این راهی که در پیش گرفته اید پافشاری کنید و از ما روی بگردانید و حق ما را نشناسید و فعلاً خواسته شما غیر از آن باشد که در دعوتنامه های شما منعکس بود، من از همین جا مراجعت می کنم.

خطبهٔ امام حسین در کربلا

امام می خواست اولین خطبه خود را در کربلا ایراد نماید. به نزد یارانش آمد تا نظر آن ها را بداند و فکرشان را جویا شود. به آن ها فرمود:

(النَّاسِ عَبِيدُ اَلدُّنْيَا وَالِدِيْنِ لَعْقٌ عَلَى اَلسُّنَّتِهِمْ يحوطونه مَا دَرَّتْ مَعَائِشُهُمْ فَاِذَا مُحِّصُوا بِالْبَلاَءِ قَلَّ اَلدَّيَّانُونَ.)

(یعنی:) مردم، بندگان دنیا هستند و دین آویزه ای است بر زبانشان. تا وقتی که زندگیشان می گذرد، به آن چنگ می زنند. آن گاه که بلا برسد، دینداران کاهش می یابند.

سپس حمد و ستایش خدا را به جای آورد و بر پیامبر و آل او درود فرستاد. آن گاه فرمود:

(اما بَعْدُ فَقَدْ نَزَلَ بِنَا مِنَ الاَمْرِ ما قَدْ تَرَوْنَ وَ اَنَّ الدُّنْيا قَدْ تَغَيَّرَتْ وَ تَنَكَّرَتْ وَ اِدَّبَرَ مَعْرُوفُهَا وَ لَمْ يَبْقَ مِنْهَا الاّ صُبابَة كصُبابَةِ الاناءِ وَ خَسِيسُ عَيْشٍ كَالْمَرْعَى اَلْوَبِيلِ. الاّ تَرَوْنَ الَى الحَقِّ لاَ يَعْمَلُ بِهِ وَالَى اَلْبَاطِلَ لاَ يُتَنَاهَى عَنْهُ؟ لِيَرْغَبِ اَلْمُؤْمِنُ فِى اَلْقَاءِ اَللَّهُ مُحِقّاً. فانى لاَ اَرَى الْمَوْتَ الاّ سَعادَةً وَ الحَياةَ مَعَ الظّالِمِينَ الاّ برما.)

(یعنی:) اما بعد، بر ما حالتی رسیده که می بینید. دنیا دگرگون شده و تغییر یافته است. نیکی هایش کنار زده شده و از آن جز اندکی نمانده است، مانند باقی ماندهٔ آب در ظرف و زندگی بسیار فرومایه ای هم چون چراگاهی تباه. آیا نمی بینید به حق عمل نمی شود و از باطل نهی می گردد؟ مؤمن باید که به لقای خداوند راغب باشد. به درستی که من، مرگ را جز سعادت و زندگی با ستمکاران را جز ملال و سختی نمی بینم.

خطبه امام حسین (علیه السلام) در مکه

امام خبردار شد که یزید، عمرو بن سعید بن عاص را با افراد پیاده و سواره تجهیز کرده و به او فرمان دستگیری امام را داده است. حتی اگر امام ابا کند، او از جنگ با امام خودداری نخواهد کرد. و هم چنین سی مرد از اشرار بنی امیّه را در میان حاجیان پنهان کرده است تا امام حسین (علیه السلام) را در هر حالی که هست، بکشند، حتی اگر به پرده های کعبه دست آویخته باشد. امام ترسید که در حوالی کعبه کشته شود و حرمت مسجد و ماه حرام از بین برود. پس فرمود:

(وَ اللَّهِ لا اُقْتُلْ خارِجاً مِنْها بِشِبْرٍ اَحِبُ اِلی مِن اَنْ اقْتل داخِلاً مِنْها بِشِبْرٍ وَ اَیْمُ اَللَّهِ لَوْ کُنْتُ فی ثَقْبِ هَامَّةٍ مِنْ هَذِهِ اَلْهَوَامِّ لأستخْرِجُونِی حَتَّی یَقْضُوا فی حَاجَتِهِمْ وَ وَاللَّهِ لَیَعْتَدُنَّ عَلَی کَمَا اعْتَدَّتِ اَلْیَهُودُ فِي لَسَبْت.)

(یعنی:) به خدا قسم اگر به فاصلهٔ یک وجب در خارج کعبه کشته شوم، بهتر است از آن که در داخل مسجد به قتل برسم. به خدا سوگند اگر در لانه جنبده ای از این جنبندگان باشم، مرا بیرون می کشند تا خواسته شان را عملی سازند. به خدا، آن چنان بر من تعدّی کنند که یهودیان در روز شنبه تعدّی کردند.

پس امام به این علت از مکه به قصد عراق خارج شد؛ به ویژه که نامه ها به او رسیده بود.

چون مردم قصد امام حسین (علیه السلام) را در خروج از مکه به عراق فهمیدند، چند نفر از برادران و پسر عموها و نزدیکان و صحابه و فرزندانشان پیش او آمدند و از وی خواستند به عراق نرود و در حجاز بماند، چرا که او راهبر آنان و آقایشان بود. اینان افرادی بودند مانند: عمر بن عبدالرحمانِ مخزومی، عبدالله بن زبیر، عبدالله بن عباس، عبدالله بن جعفر طیار، عبدالله بن عمر، محمد بن الحنَفیه و دیگران. امام هر گروه را به هر گونه ای جواب داد. از جمله: اِسْتَخِیرَ اَللَّهَ وَ اُنْظُرْ مَا تکون.

استخاره خواهم کرد و نظر می کنم که چه خواهد شد.

خطیب

سخنران، کسی که خطبه می خواند. در کاخ یزید، در حضور سرای اهل بیت، خطیب دربار به دستور یزید شروع به سخنرانی کرد و به مدح یزید و ناسزا گفتن به علی (علیه السلام) و حسین (علیه السلام) پرداخت. زین العابدین (علیه السلام) بر سر او فریاد کشید که وای بر تو ای خطیب، شم خدا را به قیمت خشنودی مخلوق، می خری؟ جایگاهت در آتش است وَ یلْكَ اَیُّهَا اَلْخَاطِبُ! اشْتَرَیْتَ مَرْضَاةَ الْمَخْلُوقِ بِسَخَطِ الْخَالِقِ، فَتُبُوا مَقْعَدَكَ مِنَ اَلنَّارِ.

ص: ٥٤١

خلخال

نوعی زینت ساقه پا، حلقه ای از طلا و نقره و امثال آن که در پای کنند، پای برنجن. به نقل فاطمه، دختر امام حسین (علیه السلام)، سپاه عمر سعد پس از شهادت امام، به خیمه ها حمله ور شدند و به غارت پرداختند. از جمله دو خلخال، از پاهای او در آوردند و بردند. راویِ این نکته و گفت و گوهای میان آن غارتگر و دختر امام حسین (علیه السلام)، خود دختر آن حضرت است.

خندق

خندق، گودالی است که گِرداگرد یک شهر یا منطقه می کنند، با عمق و عرضی که برای دیگران، چه سواره یا پیاده غیر قابل عبور باشد و در آن آب یا آتش می افکنند، یا به همان صورت، خالی می گذارند. خندق مانعی برای عبور دشمن به منطقه خودی و عامل طبیعی بازدارنده از حملهٔ مخالف، محسوب می شود. در حادثه عاشورا نیز از خندق به عنوان شیوه ای نظامی استفاده شد. سیدالشهدا (علیه السلام) چون نبرد عاشورا را قطعی و اجتناب ناپذیر دید، از اصحاب خود خواست که پیرامون اردوگاه و خیمه ها خندقی بکنند و در آن آتش افروزند تا جبهه مقابل و جنگ با دشمن تنها از یک سو باشد و از پشت سر غافلگیر نشوند. همه از هر طرف به کار پرداختند و با همکاری و هماهنگی خندقی کندند و در آن گودال، خار و هیزم ریختند و در آن آتش افروختند.

خواب امام حسین (علیه السلام)

امام حسین (علیه السلام) شبی که فردایش از مدینه به سوی مکّه حرکت کرد، برای وداع با مدینه و قبر مطهّر جدش رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به حرم آن حضرت رفت و چندین رکعت نماز خواند و دعا کرد و گریست تا نزدیکی های صبح، سر بر روی قبر نهاد و خوابش برد. در خواب، رسول خدا را دید که او را به سینه چسبانده و می بوسد و می فرماید: یا حسین، اخرُجْ فَاِنّ اللَّهَ تَعالی شاءَ اَنْ یَرَاكَ قَتِیلاً (یعنی:) می بینم که بزودی آغشته به خون، تشنه لب در کربلا شهید خواهی شد. پدر و مادرت و برادرت، این جا مشتاق تو هستند. این خواب، خبر از شهادت آن حضرت می داد. چنین خوابی را صبح عاشورا هم دیده بود. وقتی محمّد حنفیّه از امام پرسید پس چرا خانواده و زنان و کودکان را می بری، (قَالَ اَلْحُسَیْنُ: قُدَشَاءِ اَللَّهِ تَعَالَی اَنْ یَرَاهِنَّ سبایا.) نیز آن حضرت، جدش را خواب دید که به او فرمود: (انَّ لَكَ فِی الجَنَّةِ دَرَجاتٍ لَاتَنَا لَهَا الاّ بِالشَّهَادَهِ) (یعنی:) و رسیدن به آن درجات بهشتی را در سایه شهادت اعلام کرد.

خوابگاه

زرارة بن صالح می گوید: سه روز قبل از قیام اباعبدالله (علیه السلام) و حرکت آن حضرت به سوی عراق، خدمتش رسیدم، و از دورویی و نفاق کوفیان صحبت کردم و گفتم که دل های مردم با توست اما شمشیرهای کوفیان بر ضد شماست. آن گاه امام (علیه السلام) اشاره ای به سوی آسمان کرد. فرشتگان فراوانی را دیدم که جز خدا کسی تعداد آن ها را نمی دانست. سپس خطاب به من فرمود:

اگر نبود علل و عوامل طبیعی هر چیز، و اجر باطل نمی شد، با این فرشتگان با دشمنان مبارزه می کردم. لیکن به یقین می دانم که قتلگاه و خوابگاه من، و خوابگاه اصحاب من، در آن زمین است، و به راه دیگری نمی توان رفت و از آن حوادث مرگبار جز فرزند من زین العابدین کسی رهایی نخواهد داشت.

خواست خداوند

وقتی که امّ سلمه در مدینه با نگرانی از سرانجام واقعه کربلا پرسید، امام اظهار کرد که ای مادر، سوگند به خدا، من بهتر از هر کس می دانم که سرانجام قیام من چه خواهد بود، به ناچار مرا می کشند، و من چاره ای جز شهادت ندارم. سوگند به خدا، روزی را که کشته می شوم می دانم، و آن کس که مرا می کشد می شناسم، و مکانی را که در آن دفن می شوم می دانم، و چه تعداد از خانواده و پیروان من کشته می شوند را اطلاع دارم. اگر می خواهی محل کشته شدن و قبر خود را به تو نشان خواهم داد. ای مادر، خداوند بزرگ چنین خواسته است که من در راه اسلام کشته و سر جدا شوم، و با ظلم و ستم مبارزه کنم و خدا خواسته که زن و فرزندان من اسیر گردند، مظلوم باشند، کشته شوند، فریاد یاری خواهی سردهند که کسی آن ها را یاری نمی کند و کمک نمی رساند.

خون گریستن

به جای اشک، خون گریستن، تعبیری است که در «زیارت ناحیهٔ مقدّسه» از زبان حضرت حجّت (علیه السلام) نقل شده که می فرماید: اگر روزگار مرا به تأخیر انداخت و نتوانستم یاریت کنم، صبح و شب بر تو خون می گریم و می نالم و به جای اشک، خون می گریم: ... لاَبْكِيَنَّ عَلَيْكَ بَدَلَ اَلدُّمُوعِ

دَماً. از نشانه های غیر طبیعی و خارق العاده ای که پس از شهادت امام حسین (علیه السلام) در کائنات دیده

ص: ٥٤٢

شد، غیر از سرخی شفق و وجود خونِ تازه زیر سنگ ها در منطقهٔ شام و فلسطین و ... یکی هم بارش خون از آسمان بود. سرخی آسمان را هنگام طلوع و غروب نیز از آن نشانه ها دانسته اند. روایت امام صادق (علیه السلام) چنین است: (بَکَتِ اَلسَّمَاءُ عَلَی اَلْحُسَیْنِ اِرْبَعِینَ یَوْماً بِالدَّمِ.) از امّ سلیم نیز نقل شده است: لَمَّا قُتِلَ اَلْحُسَیْنُ (علیه السلام) مَطَرَتِ اَلسَّمَاءُ مَطَراً کَالدَّمِ اِحْمَرَّتْ مِنْهَالِبُیُوتُ وَ اَلْحِیطَانُ.

خیزران

چوب و ترکه ای که یزید، با آن بر سر بریده امام حسین (علیه السلام) اشاره می کرد و بر لب و دندان می زد. ابوبرزه اعتراض کرد که ای فاسق، چوبت را از لب های حسین (علیه السلام) بردار، به خدا من لب های پیامبر را دیدم که جای این چوب را می بوسید. در زیارتنامه آن حضرت نیز آمده است: (اَلسَّلاَمُ عَلَی اَلتَّغَرُّ اَلْمَقْرُوعِ بِالْقَضِیبِ.)

خیمه گاه

محلّی که امام حسین (علیه السلام) پس از رسیدن به سرزمین کربلا در آن سرزمین اقامت کرد و خیمه زد. این منطقه از آب فاصله داشت و با یک سلسله تپه ها، که از شمال شرقی تا جنوب و غرب کشیده می شد، محاصره شده بود. مجموعه این منطقه، یک نیم دایره تشکیل می داد و اهل بیت در همین محل استقرار یافته بودند. این محل از میدان درگیری و نیروهای دشمن فاصله داشت. در جایی بود که تیرهای اردوی دشمن به آن جا نمی رسید. ولی سپاه انبوه کوفه، محل را محاصره کردند.

خیمه حضرت زینب را پشت خیمهٔ امام حسین نصب کردند و خیمه های جوانان بنی هاشم اطراف خیمه های زنان و اطفال بود.

خیمه های افراشته شده، برخی محل اقامت نفرات بود و برخی خیمهٔ آب و آذوقه و امکانات. خیمه های اصحاب، جدا از خیمه اهل بیت و بنی هاشم بود. آرایش خیمه ها حالت نعل اسبی داشت، به گونه ای که جمع و جور بود، نه متشتّت و پراکنده، تا محافظت بیشتری بتوان کرد. در پشت این خیمه ها خندق حفر شده بود تا از آن سمت، تهاجم نشود. برخی از خیمه ها هم مخصوص سلاح یا نظافت بود. صبح عاشورا یاران امام به خیمهٔ نظافت می رفتند و خود را تمیز می کردند. در مقابل همین خیمه بود که بریر بن خضیر با عبدالرحمان بن عبد ربّه از خوشحالی و شوق شهادت شوخی می کردند. کیفیّت خیمه های حسینی در روز عاشورا از این قرار بوده است:

۱- خیمه فرماندهی؛ ۲- خیمه امدادگران؛ ۳- خیمه سقّاخانه و آبرسانی؛ ٤- خیمهٔ شهدا؛ ٥- خیمه انبار؛ ٦- خیمه نظافت و پاکیزگی؛ ۷- خیمه سنگری (فقط به عنوان سنگر استفاده می شده است)؛ ۸- خیمهٔ حضرت سجّاد (علیه السلام)؛ ۹- خیمه های یاران؛ ۱۰- خیمه های بنی هاشم؛ ۱۱- خیمه های خانوادگی (زن ها، چه ها)؛ ۱۲- خیمه حضرت زینب (سلام الله علیها). پس از شهادت امام حسین (علیه السلام) دشمن به خیمه ها حمله و آن ها را غارت کرد و آتش زد. پیکر شهدای عاشورا، از میدان رزم به مقابل خیمه گاه آورده می شد.

... آن چه اکنون در کربلا، در جنوب غربی حرم حسینی به خیمه گاه (مخیّم) موجود است و زائران آن جا را زیارت می کنند و به آن تبرّک می جویند، در زمان های قدیم نبوده است و بعدها در محل خیمه گاه امام حسین (علیه السلام) بنایی ساخته شد تا نشانی از آن مکان باشد. بنای فعلی ساختمان و قبّهٔ خیمه گاه، ساختهٔ «مدحت بپاشا» برای پذیرایی ناصرالدین شاه و درباریان او بوده و به قولی هم عبدالمؤمن دده آن را ساخته است.

د

دارالاماره

مقرّ استاندار و فرماندار، خانه امیر، حاکم نشین، ارگ، ارگ حکومتی. در شهرهایی که امیر و حاکم آن جا حضور داشت، اغلی کنار مسجد جامع شهر، مقرّ امارت و قصر حکومتی ساخته می شد تا برای اقامه نماز جمعه و ایراد خطبه، فاصله ای نباشد. در کوفه محل استقرار ابن زیاد را دارالاماره می گفتند و مجالس عمومی را در مسجد جامع برگزار می کردند. اسرای اهل بیت را در کوفه وار آن مجالس عمومی ساختند و گفت و گوهایی میان ابن زیاد و عترت طاهره پیش آمد. در همین قصر که نامش «طمار» بوده، مسلم بن عقیل و هانی را به دستور ابن زیاد شهید کردند.

دارالاماره کوفه را، که قدیمی ترین بنای دولتی در اسلام است، سعد بن ابی وقاص ساخت. آثار کوفه قدیم، از جمله دارالاماره از بین رفته است و تنها بقایایی از مسجد جامع وجود دارد. ادارهٔ آثار باستانی عراق، با تلاش های زیاد، پایه های آن را با حفّاری ها پیدا کرد. علائم نشان می دهد که دارالاماره، چها دیوار به طول ۱۷۰ متر داشته که ارتفاع متوسّط آن ١٤ متر بوده هر دیوار از ضلع خارجی به ٦ برج نیم دایره متّصل بوده و فاصله هر برج با دیگری ٦٠/٢٤ متر و ارتفاع آن ها حدود ۲۰ متر بود است. بنای محکم قصر و نوع مهندسی آن، دارالاماره را از هجوم خارجی مصون می داشته است. کنار برخی درهای اصلی آن نیز اتاق هایی برای زندان و مطبخ بوده است.

دارالخلافه

در پایتخت حکومت، به قصری که محل اقامت خلیفه بود، «دارالخلافه» گفته می شد، یعنی جای زندگی پادشاه. به خود شهری هم که خلیفه یا پادشاه در آن جا بود، دارالخلافه گفته می شد. دار الحکومه هم به همان معنی بود.

یزید، پس از به شهادت رساندن امام حسین (علیه السلام) و به اسارت درآوردن اهل بیت او، برای به رخ کشیدن این پیروزی به مردم، بارعام و اذن عمومی داد و قصر پر از جمعیّت شد. آن گاه اسرای اهل بیت را، که با طناب به هم بسته شده بودند، با وضعی اهانت آمیز وارد مجلس یزید کردند. دارالخلافه یزید، نزدیک مسجد جامع دمشق بوده است.

در

امام حسین (علیه السلام) یکی از درهای بهشت است؛ چنان که رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمود: (اِلاّ اَنَّ الْحُسَیْنَ بابٌ مِنَ ابواب اَلْجَنَّهِ مَنْ عَانَدَهُ حَرَّمَ اَللَّهُ عَلَیْهِ رَائِحَةَ اَلْجَنّهَ) (یعنی:) حسین دری از درهای بهشت است، هرکس با او دشمنی کند خداوند بوی بهشت را بر او حرام می سازد.

درجات

در روز قیامت زوّار و سیدالشهدا (علیه السلام) در درجات انبیا و اوصیا قرار خواهند گرفت؛ به نحوی که همنشین و هم سفره آنان خواهند بود و با ایشان مصافحه و صحبت می کنند تا در حقش دعا نمایند و بر او سلام دهند.

درجه شهادت

در اخبار آمده است که هنگامی که امام حسین (علیه السلام) مسلم بن عقیل را فرمان داد تا به کوفه برود، به او فرمود: (وَ اَنَا اَرْجُو اَنْ اَکونَ انَا وَ انْتَ فِی دَرَجَةِ اَلشُّهَدَاءِ) (یعنی:) و امیدوارم که من و تو، به درجه شهدا نائل شویم.

ص: ٥٤٤

درخت خونین

در کتاب ریاض الشهاده آمده است که در یکی از بلاد روم درختی بود که در روز عاشورا پیوسته از آن خون می ریخت. آن هایی که این امر را مشاهده کرده اند چنین می گویند که: در روز عاشورا نزدیک به طلوع آفتاب شاخه ای از آن درخت خم می شود و از برگ های آن قطرات خون می چکد تا غروب آفتاب بعد از آن به همان شکل در می آید. هر سال جمع کثیری به زیارت آن درخت می روند و در آن روز تعزیه و عزاداری برای حضرت سیدالشهدا (علیه السلام) برپا می کنند.

درخت سِدر

در دوره هارون الرشید، اطراف قبر امام حسین (علیه السلام) خانه ها و بناهایی احداث شده بود و درخت سِدری وجود داشت که هم نشانه ای برای زائران و مسافران بود و هم سایه بانی برایشان. به دستور هارون، آن درخت را قطع کردند. این حادثه پیش از تخریب های قبر امام حسین بود که در عصر متوکّل انجام شد. نیز نقل شده که موسی بن عبدالملک، دستور داد آن درخت را قطع کنند. در حدیثی هم از پیامبر نقل شده است که سه بار فرمود: لَعنَ اللهُ قاطِعَ السِدرَة (یعنی:) خداوند لعنت کند قطع کننده درخت سدر را. تا زمان هارون الرشید مردم نمی دانستند معنای این حدیث چیست و به چه جنایتی اشاره می کند. جریر بن عبدالحمید از مردی عراقی، پرسید، چه خبر؟ وقتی او خبر تخریب قبر امام و قطع درخت سدر را گفت، جریر دستانش را بلند کرد و گفت: الله اکبر، حدیثی از پیامبر روایت شده که قطع کننده سدر را لعن نموده است، ولی تا امروز معنایش را نمی فهمیدیم. قصد او تغییر موضع قبر حسین (علیه السلام) بود تا مردم ندانند قبر مطهّر در کجا واقع شده است.

درخت سدر

جناب آقای حجة الاسلام و المسلمین شیخ علی موّحد نقل می کند: در ایّام عاشورا به قصد ترویج و نشر احکام دین به سمت لارستان فارس رفته بودم. در آن چند روزی که در فداغ رودشت اقامت داشتم روز تاسوعا چند نفر خبر آوردند که شب گذشته از درخت سدری که در چهار فرسخی این جاست نوری شبیه مهتاب ظاهر شد. جمعی از اهالی محل برای مشاهده آن درخت رفتند.

فردای آن روز، یعنی روز عاشورا، خبر آوردند که شب گذشته نوری ظاهر نشد امّا هنگام صبح قطرات خون از آن درخت بر زمین می ریخت و قطعه کاغذی که چند قطره خون از آن درخت بر آن ریخته بود همراه آورده بودند.

جماعتی از اهل تسنّن آن محل، پس از مشاهده آن خون یزید و قاتلان امام حسین (علیه السلام) را لعن کردند و با شیعیان در اقامه عزای آن بزرگوار شرکت نمودند.

دروازه ساعات

نام یکی از دروازه های ورودی دمشق، که اسرای اهل بیت را با سر مطهر امام حسین از آن جا وارد شهر کردند؛ و این در حالی بود که مردم به شادمانی و پایکوبی و طبل زنی مشغول بودند. نام آن دروازه «باب ساعات» بود. آن دروازه، یکی از دروازه های شرقی آن شهر بود که راه حلب و کوفه به این دروازه ختم می شد. هنگامی به اسیران به دروازه شام رسیدند، از شدّت ازدحام جمعیّت و تفاخر لشکر بنی امیّه ساعت ها قافلهٔ اسرا در کنار دروازه شام توقّف کرد. لذا شیعیان این دروازه را «باب ساعات» نامیدند.

در عصر حاضر، باب ساعات را «باب توما» می نامند و آثاری از این دروازهٔ قدیمی باقی مانده است و امروزه باب توما از محلّه های مسیحی نشین شهر دمشق است و نسبت به نقاط دیگر شهر، از هم پاشیده تر و کثیف تر به نظر می رسد.

درهم

هنگامی که راهب مسیحی، سر مطهّر حضرت سیّدالشّهدا (علیه السلام) را بر زه خولی مشاهده نمود، در ازای پرداخت مقداری در هم توانست برای یک شب سر مطهّر را نزد خویش نگاه دارد.

زمانی که خولی و سربازانش آن محل را ترک کردند، خولی خواست تا مجدّد دراهم راهب را لمس کند امّا (به امر پروردگار) آن دراهم به سفال تبدیل شده بودند.

بر روی هر یک از سفال ها این آیه شریفه (شعراء / ۲۲۷) نقش بسته و بر طرف دیگر آن ها حکّ شده بود:

وَ سَيَعْلَمُ اَلَّذِينَ ظَلَمُوا ای مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ

و آنان که ظلم و ستم کردند به زودی خواهند دانست که به چه کیفری مبتلا خواهند گشت.

دست

پس از ولادت حضرت قمر بنی هاشم، امّ البنین (سلام الله علیها) قنداقه او را به

ص: ٥٤٥

امیرالمؤمنین (علیه السلام) داد. حضرت در گوش راست فرزند اذان، و در گوش چپش اقامه گفت و نام او را به نام عمویش، عبّاس نهاد (ثُمَّ قَبَّلَ يَدَيْهِ وَ اِسْتَعْبَرَ وَ بکی). سپس دست های او را بوسید و قطرات اشک به صورت نازنینش جاری شد و فرمود: گویا می بینم این دست ها روز عاشورا در کنار شریعهٔ فرات در راه یاری برادرش حسین (علیه السلام) از بدن جدا خواهد شد.

دستان بریده

منظور دو دست علمدار کربلا ابوالفضل (علیه السلام) است که چون روز عاشورا برای آوردن آب به خیمه ها، به سوی فرات رفت، درگیری با کمین نیروهای دشمن، ابتدا دست راستش از کار افتاد و با رجز والله اِنْ قَطَعْتُمُوا يَمِينِي... می کوشید تا آب را به خیمه ها برساند. دست چپش هم قطع شد. وی به رجز و مبارزه ادامه داد تا به شهادت رسید. در مرثیه ها برای بی دستی علمدار رشید عاشورا، جایگاه خاصّی است و از زبان حال مادرش «ام البنین» هم نوحه ها خوانده می شود.

دعوت امام

وقتی کاروان امام حسین (علیه السلام) به «قصر بنی مقاتل» رسید، خیمه ای برافراشته در آن جا دید. پرسید این از آنِ کیست؟ پاسخ دادند: خیمة عبیدالله بن حرّ جعفی، یکی از بزرگان شهر کوفه است. امام پیکی به سوی او فرستاد که خدمت امام برسد. عبیدالله گفت: به خدا از کوفه خارج شدم چون دیدم حسین در آن شهر، یار و یاوری ندارد و مردم همه به دنیا روی کرده اند. امام خود با جمعی از یاران به خیمهٔ عبیدالله بن حرّ رفت، و سخنان خود را چنین آغاز کرد:

پس از حمد و ستایش پروردگارای پسر حرّ، مردم شهر شما برای من نامه نوشتند و مرا خبر دادند که بریاری من وحدت دارند، و در پای رکاب من خواهند ایستاد، و با دشمنان من خواهند جنگید و از من خواستند به سوی آنان بیایم، آمدم و من آنان را بر عهد خود استوار ندیدم؛ زیرا دشمن ما را بر قتل مسلم من بن عقیل و پیروانش کمک کردند و اطراف پسر مرجانه، عبیه الله بن زیاد، را گرفتند که از من برای یزید بیعت بگیرند، و تو ای پسر حرّ، بدان که همانا خداوند عزیز و بزرگ تو را کیفر می دهد برای گناهان گذشته ات که مرتکب شدی. حال من تو را در چنین لحظه های حساسی به توبه ای فرا می خوانم که گناهان تو را بشوید، که تو را به یاری اهل بیت پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرا می خوانم. پس اگر حق ما را به ما دادند خدا را سپاس می گوییم و از آنان می پذیریم. و اگر حق ما را ندادند و به ما ستم روا داشتند تو یکی از دوستان ما در گرفتن حق باش.

دعوت کننده

در قرآن، و در سورهٔ احقاف آیه ۳۱، آمده است:

(أُجِيبُوا دَاعِيَ اَللَّهِ)

اجابت کنید داعی به سوی خداوند را.

داعی به سوی خدا پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) است که مردم را به سوی اسلام دعوت نمود و بعد از او (پس از علیّ بن ابیطالب و امام حسن مجتبی (علیهما السّلام)) امام حسین (علیه السلام) داعی امّت بود.

دفن حضرت علی اصغر (علیه السلام)

طبق بعضی روایات حضرت امام حسین (علیه السلام) برای دفن طفل شیر خوارش علیّ اصغر (علیه السلام) با شمشیر قبری حفر نمود و او را دفن کرد. شاید سرّش چند وجه باشد؛ اوّل آن که از آن مطمئن شد؛ دوّم این که از قطع رأس، او را نجات دهد؛ سوّم این که سه روز بر روی خاک نماند؛ چهارم این که پایمال سُم اسبان نشود؛ پنجم این که بدن او را به این حالت مشاهده ننمایند.

دلاوران

شب عاشورا، حضرت زینب (سلام الله علیها) با نگرانی از امام حسین (علیه السلام) پرسید: آیا یاران همراه تو در شدّت نبرد، تو را رها نخواهند کرد؟ امام (علیه السلام) فرمود:

به خدا سوگند، آن ها را آزموده و دلاور و غرّنده و باصلابت و استوار یافته ام. آنان به کشته شدن در پیش روی من مشتاقند چونان اشتیاق طفل شیر خوار به پستان مادر.

دلجویی

وقتی که امام حسین (علیه السلام) خبر شهادت جناب مسلم بن عقیل را شنید، به سراغ خواهر زادههای خود (فرزندان مسلم) رفت. آن ها را بر زانوهای خود نشاند و فرمود: دخترم، من پدر تو هستم و دخترانم خواهران تو می باشند.

دلخوشی

در ایّام کربلا چند چیز بود که موجب ازدیاد مصیبت های

اباعبدالله (علیه السلام) می شد. از همه بالاتر بعضی دنائت ها و سخنان ناروا و بی ادبی ها و وحشی گیری هایی بود که از کوفیان می دید. ولی دو چیز بود که چشم اباعبدالله را روشن و دلش را خرّم می کرد. آن دو، اصحاب و اهل بیتش بودند. وفاداری ها و جان نثاری ها و بی مضایقه خدمت کردن ها و به عبارت دیگر صفاها و وفاها و همگامی ها و هماهنگی نشان دادن های آن ها، دل حضرت را شاد و خرّم می کرد.

دلیل دوستی

امام حسین (علیه السلام) فرمود: کسی که ما اهل بیت پیامبر (صلی الله علیه و آله) را دوست می دارد، دوستی او برای وجود خویشاوندی بین او و ما نیست، بلکه با ما برای خدا و پیامبرش دوستی می کند که در روز قیامت با ما به صحنه محشر خواهد آمد. مانند این دو انگشت که در کنار یک دیگرند.

دَم

در اصطلاح مرثیه و نوحه خوانی، بیت و مصرعی که مدّاح و مرثیه خوان می گوید و حاضران آن را تکرار می کنند و هم صدا با مدّاح، دَم می گیرند. «دم دادن» و «دم گرفتن» از اصطلاحات سینه زنی و نوحه خوانی است.

دمشق

بزرگ ترین شهر سوریه که از قدیم، موقعیّت و مرکزیّت فرهنگی و تاریخی داشته و پیش از اسلام بنا شده است و اماکن تاریخی آن، گویای تاریخ کهن آن است. مسلمانان در سال سیزدهم هجری آن جا را فتح کردند. معاویه مدّت ۳۱ سال در آن جا حکومت کرد. مسجد جامع اموی که از بزرگ ترین مساجد اسلامی است در این شهر است.

اسرای اهل بیت را پیش یزید در این شهر آوردند. مرقد رقیّه دختر امام حسین نیز در این شهر است. مردم آن دیار در دوره های نخستین اسلام، چون تحت تأثیر تبلیغات شوم معاویه و امویان بودند، نسبت به علی و آل علی (علیهم السلام) دیدگاه خصمانه ای داشتند. برخوردهای شامیان با اسرای کربلا نیز نشان دهنده آن بود.

دوست

پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمود: اَنَا مِن حُسِینْ و حُسِینْ مِنّ (یعنی:) من از حسینم و حسین از من است. سپس فرمود: خدا دوست می دارد هر کس که حسین (علیه السلام) را دوست بدارد.

دوش مبارک

جمیع حالات امام حسین (علیه السلام) اسباب حزن و گریه پیغمبر (صلی الله علیه و آله) بود. چنان که هر وقت او را به دوش مبارک می گذاشت و سرش بر دوش او تکیه می کرد، سر او را بر سر نیزه تصوّر می فرمود و آن گاه می گریست.

دومین نامه امام حسین (علیه السلام) به مردم کوفه

وقتی امام حسین (علیه السلام) در مسیر خود به سوی کوفه در منزلی به نام «حاجِز» وارد شد این نامه را خطاب به مردم کوفه و در پاسخ نامه مسلم بن عقیل نگاشت و به وسیلهٔ قیس بن مسهّر صیداوی به آنان ارسال کرد. متن نامه چنین است:

اما بعد، نامهٔ مسلم بن عقیل که مشعر به اجتماع و هماهنگی شما در راه نصرت و یاری ما خاندان که مطالبه حق ما بود به دستم رسید. از خداوند مسئلت دارم که آیندهٔ همه ما را خیر و شما را موفق و در این اتحاد و اتفاق بر شما ثواب و اجر عظیم عنایت فرماید. من هم روز سه شنبه هشتم ذی الحجه از مکه به سوی شما حرکت نموده ام، با رسیدن پیک من شماها به کارهای خویش به سرعت سر و سامان بخشید که خود من نیز در این چند روزه وارد خواهم شد.

دهه عاشورا

ده روز اول ماه محرّم را «دههٔ عاشورا» یا «دهه محرّم» می گویند و در این ایّام مردم اقدام به برپایی عزاداری و مجالس وعظ و مرثیه می کنند و هیئت های عزاداری و مساجد و تکایا و حسینیه ها رونق و شور بیشتری پیدا می کند و آمادگی برای بزرگداشت عاشورای حسینی پدید می آید.

دیدار فرزدق

پنجمین پیشنهاد انصراف را از سفر عراق به حسین بن علی (علیه السلام) فرزدق شاعر معروف عرب داد. آن گاه که حسین بن علی (علیه السلام) عازم حرکت از مکّه به سوی عراق بود و فرزدق نیز برای انجام عمل حج به طرف مکّه می آمد، در خارج این شهر به خدمت آن حضرت (علیه السلام) رسید و دربارهٔ حرکت وی سؤال کرد. امام (علیه السلام) در

ص: ٥٤٧

پاسخ فرزدق سخنانی ایراد کرد و ما مشروح این ملاقات را بدان گونه که مرحوم مفید از خود فرزدق نقل نموده است در این جا می آوریم. فرزدق می گوید: من در سال شصت با مادرم عازم مکّه و انجام مراسم حج بودم، به هنگامی که داخل محدوده حرم شدم و افسار شتر مادرم را به دست گرفته بودم و می کشیدم به قافله حسین بن علی (علیه السلام) که از مکّه به سوی عراق در حرکت بود برخوردم و به حضورش شتافتم و پس از سلام و تعارفات عرض کردم: یا بن رسول الله، پدر و مادرم فدای تو، انگیزهٔ تو در این عجله و خارج شدن از مکّه قبل از انجام مراسم حج چیست؟ اما فرمود: اگر تعجیل نمی کردم دستگیرم می ساختند. فرزدق می گوید امام از من پرسید تو کیستی؟ عرض کردم مردی از ملّت عرب. فرزدق اضافه می کند که به خدا سوگند امام در شناسایی من به همین اندازه بسنده کرد و در این باره چیز دیگری سؤال ننمود. سپس پرسید نظر مردم (عراق) نسبت به اوضاع چگونه است؟ گفتم: خبر را از خبره اش می خواهی که دل های مردم با شما و شمشیرهایشان علیه شما و مقدرات در دست خداست که هر طور بخواهد انجام می دهد.

دیدگاه ها

شمول و ابعاد و جامعیّت حادثه عاشورا موجب شده است که هر یک از شعرا با دیدگاهی خاص به آن بنگرند. گروهی از صوفیه و عارفان، جنبه عرفانی آن را به نظم کشیده و بعضی از آنان در این شیوه آثار گران بهایی به وجود آورده اند. گروهی دیگر، به جنبه های سیاسی و انگیزه های اجتماعی اخلاقی آن پرداخته اند و لیکن اکثر شعرا به ویژه در قرون اخیر بُعدِ بکایی آن را مطمح نظر قرار داده اند.

شاعر یا مدّاح مسلمان باید همه جوانب این مکتب آموزنده را در نظر داشته باشد و تنها به جنبه های بکایی آن اکتفا نکند. اشک شیعه باید سیلی خروشان باشد که بنیاد دشمنان دین و انسانیّت نابود سازد.

گریه ما بر حسین بن علی (علیه السلام) و یارانش گریستن بر فضیلت و شجاعت و انسانیّت است که ستم واقع شده است. دشمنی ما با قاتلان آنان، دشمنی با ستم و بیداد و فساد است.

دیدگاه های اجتماعی درباره عاشورا

از آن جا که عاشورا را جزئی از دین در نظر گرفته اند، نگاه جامعه شناسان به آن، می تواند راهنمای خوبی برای تحلیلگران قضیه عاشورا باشد. برخی از جامعه شناسان برای دین، در تحولات اجتماعی و حتی اقتصادی تأثیر زیادی قائل اند. از آن میان می توان به مارکس و بر اشاره کرد که دین را عاملی محرک و سرعت بخش در تحولات سرمایه داری و تغییرات اجتماعی حاصل از آن می داند. در واقع، از این دیدگاه مدنی به مردم در رویارویی با بحران ها و مرگ کمک می کند و به گزینش های افراد و حتی جوامع، در این مواقع حساس و خطرناک مدد می رساند و در رفتار آنان تأثیری عظیم می گذارد.

با عنایت به این رهیافت است که عاشورا هم نهادینه می شود و در تحول بخشیدن به حرکت های جوامع کارگشا می شود. چه، عاشورا در طی تاریخ، حداقل در جوامع شیعی توانسته است هم به انسجام جوامع کمک شایانی بکند و هم در پدید آوردن حرکت ها و قیام ها تأثیر اساسی بگذارد.

عاشورا برای تحلیلگر اجتماعی از آن جهت اهمیت پیدا می کند که این حرکت علاوه بر انسجام بخشی به جامعه بشری، حرکتی بود در جهت دستیابی جوامع انسانی به اساس گوهر اجتماعی دین (عدالت). در رهیافت اجتماعی به دین، عاشورا به عنوان پدیده ای بررسی می شود که می تواند کاربرد و تأثیر اساسی در دستیابی جوامع اسلامی به عدالت داشته باشد؛ چرا که اصل حرکت برای احیای آن، در جامعه ای صورت گرفت که عدالت منسوخ و ثروت معدوم شده بود و از این دو، جز نام چیزی باقی نمانده بود.

در دیدگاه کسانی که قیام عاشورا را یک جنبش اصلاحی می دانند و از این دیدگاه به تحلیل آن می پردازند، یکی از مهم ترین عناصر و انگیزه های آن را اصلاح طلبی می دانند. این اصلاح طلبی به اندازه ای اهمیت دارد، که حسین (علیه السلام) برای دستیابی به آن، به قیام شهادت طلبانه دست می زدند تا با این کار روند اصلاح جامعه را تسریع بخشد؛ چه، برای رسیدن به هدفش جز این سلاح هیچ گونه امکانی در اختیار ندارد. لذا می بینیم که نه تنها خود را به مسلخ شهادت می برد بلکه همهٔ فرزندان ذکورش را به میدان رهنمون می کند و جمیع بستگان اناتش را به اسارت می سپارد، تا همهٔ این شهادت ها و ایثارها، افق پیامش را وسیع تر و گسترده تر کند و بتواند به روح ملل و افراد نفوذ کند و قیامش همیشگی شود.

در دیدگاه کسانی که عاشورا را از نظر جامعه شناختی و با

ص: ٥٤٨

هدف شهادت طلبی بررسی کرده اند، اگر این نهضت نتیجه ای غیر از شهادت داشت نمی توانست چندان دوام بیاورد، لذا شهادت بهترین وسیله برای استمرار و بقای این نهضت شد. این دسته از

تحلیلگران منحصر کردن هدف امام را برای حکومت خواهی خطای بزرگی می دانند. خطای بزرگ کسانی که درباره قیام حسین (علیه السلام) تحقیق می کنند این است که هدف قیام را منحصر به تشکیل حکومت می دانند؛ به طوری که گویی چیزی جز آن نمی بینند. اینان اگر دقت کنند، تصدیق می کنند که حتی تشکیل حکومت اسلامی یک وسیلهٔ تربیتی است. برای این که انسان ها را با روح ایمانی دمساز کند و پاسدار حق و عدالت نماید تا در نتیجه، در برابر قدرت های فاسد بایستند و با عوامل ظلم و انحراف تا پای جان بستیزند. لذا شهادت اساساً در این دیدگاه نه تنها هدف می شود بلکه سودمندتر از حکومت خواهی است.

بنابراین، در این دیدگاه جنبش اجتماعی امام حسین (علیه السلام) درصدد بود تا به حرکت عظیم اصلاحی و هدایت انقلابی حرکت دهد و الگویی شود برای همهٔ آنانی که در اعصار بعدی در صدد اصلاح دین و جامعه برخواهند آمد.

از جمله کسانی که در این زمینه نظریات متفاوتی داده اند می توان به توفیق ابو علم، جلال الدین همایی، سید محسن امین، دکتر سید حسین محمد جعفری هندی، دکتر شریعتی، شهید مطهری و شیخ محمد مهدی شمس الدین اشاره کرد.

دیر راهب

نام محلّی در سرزمین شام، که اسیران اهل بیت از آن گذشتند. در این سفر، که اسرا به همراه نیروهای یزیدی به شام برده می شدند، سرهای شهدا نیز همراه قافله بود. در یکی از منزلگاه های راه، به محلّی رسیدند به نام «قِنّسیرین» که راهبی در دیر عبادت می کرد. نگاه راهب از صومعه به سر مطهّر امام حسین (علیه السلام) افتاد که نور از آن به آسمان می درخشید. با دیدن این صحنه، ده هزار درهم به نگهبانان سر داد و آن سر را آن شب نزد خود در صومعه نگه داشت. شب هنگام، راهب از آن سر مقدّس، شگفتی ها و کراماتی دید و به برکت آن ها مسلمان شد. به گفته نیّر تبریزی:

دیر ترسا و سر سبط رسول مدنی *** وای اگر طعنه به قرآن زند انجیل و زبور

این دیر، هم اکنون در راهی میان سوریه به لبنان وجود دارد و بر یک بلندی مشرف به جاده قرار دارد.

ص: ٥٤٩

ذ

ذاتِ عِرْق

نام منزلی بین مکّه و عراق که تا مکّه دو منزل فاصله دارد و این محلّ، میقات احرام برای مناطق شرقی مکّه است. عرق، نام کوهی است در راه مکّه که عراقیون از آن مسیر وارد مکّه می شوند و این منزل، از منزلگاه هایی است که سیدالشهدا پس از «وادی عقیق» از آن گذشته و یکی دو روز در این محل توقف کرده، سپس خیمه ها را بر چیده و به راه ادامه داده است. امام در همین منزل با بشر بن غالب ملاقات کرد که از عراق می آمد. اوضاع عراق را پرسید. وی پاسخ داد: دل ها با تو ولی شمشیرها بر توست. سیدالشهدا راه خویش را به سوی «غمره» که منزل بعدی بود ادامه داد. در همین منزل، نامه ای به کوفیان نوشت و خبر آمدنش را در آن نگاشت و توسّط قیس بن مسهر صیداوی فرستاد.

ذاکر

یادآورنده، کسی که از مصایب اهل بیت می گوید و مردم را می گریاند، چه مدّاح باشد و چه واعظ و منبری. «ذاکراهل بیت»، عنوانی افتخار آمیز است برای آنان که با مدّاحی و مرثیه خوانی، نام و یاد و فضایل و مظلومیّت های خاندان پیامبر را زنده نگه می دارند.

ذکر و یاد کرد شهدای کربلا را امامان تشویق می کردند و خودشان همواره از ذاکران و احیاگران حادثه کربلا و مظلومیّت اهل بیت بودند و بر آن می گریستند. امام صادق (علیه السلام) فرمود: (مَنْ ذُكِرْنَا عِنْدَهُ فَفَاضَتْ عَيْنَاهُ حَرَّمَ اَللَّهُ وَجْهَهُ عَلَى اَلنَّارِ) (یعنی:) هرکس که نزد او یاد شویم و چشمانش اشک آلود شود، خداوند چهره اش را بر آتش حرام می کند.

ذبح

در روایت ریّان بن شبیب مذکور است که امام رضا (علیه السلام) فرمود: «ای پسر شبیب، هرگاه که خواستی برچیزی گریه کنی، پس بر حسین (علیه السلام) گریه کن که او را ذبح نمودند و با آن سرور، هیجده نفر از اهل بیت (علیهم السلام) کشته شدند.

ذکر مصیبت

سنّتی برای احیای یاد و نام ائمّه و زنده نگه داشتن حادثه عاشورا. در این برنامه، چه به صورت مقطع پایان سخنرانی و موعظه و چه به صورت مستقل، حوادث کربلا و کیفیّت شهادت امام حسین (علیه السلام) و یاران او و نیز امامان دیگر به صورتی سوزناک نقل می شود که سبب تحریک عواطف و گریستن بر سیدالشهدا می گردد. نقل حوادث براساس مقتل ها انجام می گیرد و شایسته است که از منابع معتبر و شعرهای خوب استفاده شود تا موجب وهن به مقام معصومین و خاندان عصمت نگردد.

امام سجاد (علیه السلام) که بیست سال به یاد عاشورا می گریست، می فرمود یاد شهادت فرزندان فاطمه چشمانم را پراشک می کند: (انّی لم اذکُر مَصرَعَ بَنِي فَاطِمَةَ اِلاّ خَنَقَتْنِي لِذَلِكَ عِبْرَةٌ.) با این حساب، یاد حادثه و یادآوری آن مظلومیّت ها خود کافی است تا مستمعان را بگریاند و نیازی به آمیختن دروغ یا نقل حرف های بی اساس در ذکر مصیبت و مرثیه خوانی نیست.

ذکر مصیبت، سبب تعمیق نهضت حسینی و پیوند عاطفی و قلبی شیعه با سیّدالشهداست و نقشهٔ دشمنان اهل بیت را که در محو جنایات خویش کوشش داشتند، نقش بر آب می کند و جامعه را هوادار اهل بیت و خصم ظالمان می پرورد.

البته باید ذاکران و مرثیه خوانان، هم شایستگی این منصب حسّاس را دارا و هم در محتوای مرثیه خوانی خود دقّت داشته باشند.

ذلّت

امام حسین (علیه السلام) قبل از شهادتش می فرمود: (هَيْهَاتَ مِنَّا اَلذُّلُّهُ) «هیهات که ما به زیر بار ذلت برویم؛ یا می فرمود: (لاَ أُعْطِيَهِمْ بِيَدِي اِعْطَاءَ اَلذَّلِيلِ وَ لاَ اِفْرَ مِنْهُمْ فِرَارُ اَلْعَبِيدُ)، (یعنی:) نه دست ذلت به آنان (بنی امیه) می دهم و نه مانند بردگان از برابر ایشان فرار می کنم.

ذو الجناح

به معنی «بالدار». نام اسب حسین بن علی (علیه السلام) که روز عاشورا بر آن نشسته بود. از آن جهت که این اسب، رهوار و تندرو بوده است، به آن «ذوالجناح» می گفته اند. هنگامی که در ظهر عاشورا امام (علیه السلام) همراه ذوالجناح به شریعهٔ فرات وارد شد، آن حیوان تشنه، به صاحبش تأسّی نمود و از خوردن آب امتناع کرد. پس از شهادت امام حسین (علیه السلام) ذوالجناح به طرف خیمه گاه روان شد و اهل حرم از یال خونین و زین بدون صاحبش دانستند که امام (علیه السلام) به شهادت رسیده است. به روایتی، لشکریان عمر سعد خواستند تا او را بگیرند اما این حیوان چند تن را به خاک هلاک انداخت و از آن سرزمین دور شد و دیگر کسی او را ندید.

این اسب، پس از شهادت حضرت سیدالشهدا (علیه السلام)، از پیکر وی دفاع می کرد و به سواران دشمن حمله می نمود و به این طریق، تعدادی را کشت. سیدالشهدا تا آخرین حدّ و لحظه توان خود، سوار بر این اسب بود و مقاومت و جنگ می کرد. در پایان از روی این اسب بر زمین کربلا افتاد.

پس از شهادت امام حسین (علیه السلام)، اسب او کاکل خود را به خون امام آغشته کرد و با صیحه و فریاد و گام بر زمین زدن به سوی خیمه ها دوید تا شهادت امام را به اهل بیت خبر دهد. زنان متوجّه شهادت امام شدند و شیون آنان برخاست. در برخی منابع نقل شده که اسب امام، پس از شهادت حضرت، وحشتزده از نزد نوان گریخت و خود را به آب فرات انداخت و ناپدید شد. در

زیارت ناحیه مقدّسه از این اسب، با عنوان «جواد» یاد شده است که با زین و حالت پریشان روی به خیمه ها نهاد: (فَلَمَّا نَظَرْنَ النِّساءُ الي الْجَوَادُ مَخْزیً وَ اَلسَّرْجُ عَلَيْهِ مَلْوِيّاً خَرَجْنَ مِنَ اَلْخُدُورِ نَاشِرَاتِ اَلشُّعُورِ عَلَی اَلْخُدُودِ لاَطِمَاتٍ وَ لِلْوُجُوهِ سَافِرَاتٍ وَ بِالْعَوِيلِ دَاعِيَات ...)

ذو حسم

نام محلّی است. یکی از منزلگاه های میان مکّه و کوفه. چون طلیعه سپاه اعزامی از کوفه برای امام حسین (علیه السلام) آشکار شد، یارانش را به طرف «ذو حسم» سوق داد و پیش از رسیدن نیروهای دشمن، در آن جا اردو زد. حرّ و سربازانش در همین مکان، با امام حسین (علیه السلام) برخورد کردند و آن حضرت دستور داد حرّ و سپاه او و حتی اسبانشان را سیراب کنند که از راه رسیده بودند و بی تابِ عطش بودند. امام سپس برای آن گروه سخنرانی کرد و هنگام ظهر، نماز جماعت خوانده شد. حرّ و سپاه او نیز به امام حسین (علیه السلام) اقتدا کردند.

ص: ۵۵۱

ر

راه بی بازگشت

حضرت سکینه (سلام الله علیها)، دختر امام حسین (علیه السلام)، نقل می کند: در بین راه کربلا، در یکی از شب ها که مهتاب به روشنی می تابید، از خیمه بانوان بیرون آمدم و به خیمهٔ پدر و اصحاب او نزدیک شدم، دیدم پدرم در میان جمعیت ایستاده، خطاب به یاران و همراها می فرماید:

ای همراهان من، بدانید که شما با من از دیارتان بیرون آمدید در حالی که فکر می کردید من به سوی مردمی رهسپارم که هم در زبان و هم در دل با من بیعت کرده اند، ولی اکنون وضع دگرگون شده است چون که شیطان بر آنان چیره گشته و یاد خدا را از خاطره آنان برده است. اکنون هدفی جز کشتن من و یارانم را ندارند، یارانی که همگام با من در تلاشند و از حریم اهل بیت دفاع می کنند.

می ترسم شما این حقیقت را ندانید یا حیا بورزید، حیله و نیرنگ از دیدگاه ما اهل بیت حرام است. اکنون هرکس از شما همراهی با ما را خوش ندارد بازگردد، پوشش شب فراگیر است و راه ها بی خطر، زمان گرما و حرارت هم نیست، هرکس با اختیار خویش با ما دوستی و همراهی کند البته در بهشت با ما خواهد بود و از غضب خدای رحمان نجات خواهد یافت که جدّ پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود:

فرزندم حسین در ساحل فرات در سرزمین کربلا تنها و با لب تشنه کشته می شود، هرکس او را یاری کند مرا یاری کرده و فرزند او قائم آل محمد (عجل الله تعالی فرجه الشریف) را یاری کرده است، و اگر کسی تنها با زبانش ما را یاری کند در روز قیامت در میان حزب ما خواهد بود.

حضرت سکینه می گوید: سوگند به خدا، سخنان پدرم به پایان نرسیده بود که مردم را دیدم ده نفر، ده نفر، از اطراف آن حضرت پراکنده شدند و تنها ۷۱ نفر باقی ماندند. در آن حالت سر به آسمان برداشتم و گفتم:

بار خدایا آن ها ما را خوار کردند تو آنان را خوار گردان، دعای آنان را اجابت مکن، دشمن را بر آنان مسلّط گردان، و از شفاعت جدم رسول خدا (صلی الله علیه و آله) محرومشان دار.

و گریه به من امان نمی داد که خدمت عمّه ام امّ کلثوم رسیدم، ماجرا را به روشنی بازگفتم. او نیز به گریه افتاد و از تنهایی برادر گریست، با هم خدمت اباعبدالله (علیه السلام) آمدیم. امّ کلثوم گفت: برادر، ما را به مدینه، حرم جدّمان رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بازگردان.

امام پاسخ داد: خواهرم، راهی برای بازگشت به مدینه برای من وجود ندارد.

راه رستگاری

امام حسین (علیه السلام) برای آشکار کردن حقانیت خود نامه ای به بزرگان بصره مانند مالک بن مسمع بکری، احنف بن قیس، منذ بن جارود، مسعود بن عمرو، قیس بن هیثم، عمرو بن عبیدالله بن معمّر بدین گونه نوشت:

پس از ستایش پروردگار، همانا خداوند محمد (صلی الله علیه و آله) را برای هدایت انسان ها برگزید و او را به نبوت بزرگ داشت و برای رسالت خود انتخاب کرد. سپس او را به سوی خود برد در حالی که پیامبر (صلی الله علیه و آله) بندگان خدا را نیکو پند داد، و آن چه به او وحی شد به مردم ابلاغ کرد. و ما از خانواده او، دوستان او، و جانشینان او، وارث او، و سزاوارترین مردم به جایگاه رهبری او بودیم. تا آن که قبیلهٔ ما بر ما ستم روا داشتند، و حکومت را غصب کردند. پس راضی شدیم و تفرقه را خوش نداشتیم و سلامت و امنیت را دوست داشتیم، و ما می دانیم که ما خاندان پیامبر (صلی الله علیه و آله) از

ص: ۵۵۲

دیگران به حکومت سزاوارتریم. هم اکنون پیک خود را با این نامه به سوی شما فرستادیم. و من شما را به کتاب خدا و سنت پیامبرش (صلی الله علیه و آله) دعوت می کنم؛ در حالی که سنت پیامبر (صلی الله علیه و آله) در جامعه مرده و بدعت ها زنده شده است. پس اگر گوش به سخنان من بسپارید و دستور مرا اطاعت کنید شما را به راه رستگاری هدایت می کنم. درود خدا و رحمت او بر شما باد.

راه عمومی

حضرت امام حسین (علیه السلام) در سفر خویش، بر خلاف عبدالله بن زبیر، همان راه عمومی و معمولی را که همهٔ مسافرها و کاروان ها استفاده می کردند انتخاب نمود. یکی از یاران آن حضرت چنین پیشنهاد کرد که بهتر است شما نیز مانند عبدالله بن زبیر یکی از راه های فرعی و کوهستانی را

انتخاب کنید تا اگر افراد یزید در تعقیب باشند و هدف ضربه زدن به شما را داشته باشند نتوانند به هدف خود دست یابند.

امام حسین (علیه السلام) در پاسخ این پیشنهاد چنین فرمودند: (...لاَ وَ اَللَّهِ لاَ اِفْرَاقهُ حَتَّی یَفُضَّ اَللَّهُ مَا هُوَ قاض)؛ نه به خدا سوگند، معمول خود و جادهٔ عمومی را ادامه خواهم داد و به کوه و دشت و کوره راه ها منحرف نخواهم گردید تا به آن مرحله ای برسم که خواسته خداست.

راه عمومی

پس از آن که یزید به فرماندار مدینه نوشت: یا حسین بیعت کند یا سر او را همراه نامه به شام بفرست؛ امام (علیه السلام) تصمیم گرفت که دور از چشم عوامل یزید، مدینه را به سوی مکه ترک کند. وقتی از تاریکی شب استفاده و از مدینه کوچ کردند، هر لحظه احتمال آن بود که خطرات فراوان و تعقیب و گریز دشمن، امام و یاران او را تهدید کند. مسلم بن عقیل و برخی از یاران پیشنهاد کردند که از راه عمومی مدینه به مکه نرویم بلکه از بیراهه کوچ کنیم اما امام اظهار کرد:

سوگند به خدا، ای پسر عمو، من این راه عمومی را هرگز ترک نمی گویم تا خانه های مکه را مشاهده کنم یا خداوند آن چه را دوست دارد و خشنود است درباره ما بخواهد

رجز

شعرهای حماسی را گویند که جنگاوران در میدان های نبرد می خوانند. رجز، نام یکی از بحور شعری عربی است که نوعی تحرک و روانی در آن است. در گذشته و در دوران جاهلیّت، از این وزن شعر، بیشتر در اشعاری که جنبه مبارزه، دشنام یا تفاخر داشته استفاده می شده است به کارگیری این وزن و آهنگ در شعرهای حماسی که مبارزان در میدان های جنگ می خواندند، سبب شده که به آن اشعار، رجز گویند. معمولاً رجز، ابیاتی کوتاه داشته و به صورت ارتجالی در میدان سروده می شده است. ازاین رو، گاهی هم خطاهای دستوری و ادبی دارد. بیشتر افراد، هنگام رجز خواندن در

میدان مبارزه، اشعار شعرای عرب راکه باحال و وضع آنان مطابق بود می خواندند و اگر خود جنگجو طبع شعر داشت، فِي اَلْبَدِيهِهِ در وصف و معرّفی خویش شعر می سرود و نام خود و پدر و قبیله و سوابق دلیری های خود و قبیله اش را در آن بیان می کرد. رجز، هم برای تقویت نیرو و روحیّه خود بود، هم برای ترساندن رقیب. رجز، سرود نظامی رایج در آن دوره ها بود که جنگاوران در اثنای جنگ، آن رلمی خواندند و به شجاعت و قهرمانی های خویش می بالیدند و دشمنانشان را به کشتن و تار و مارکردن تهدید می کردند، رجز در آن میدان های نبرد، مانند یک سلاح پیکار مؤثّر بود و رزم آوران همان گونه که بر شمشیرها و تیرها و نیزه ها اعتماد می کردند، بر رجزهای خود نیز تکیه می کردند.

در کربلا نیز، حسین بن علی (علیه السلام) و فرزندان و برادران و یارانش در میدان های نبرد، رجز می خواندند. رجزهایی که اصحاب امام روز عاشورا می خواندند، نمایانگر عقیده و هدفی است که در راه آن از شهادت استقبال می کردند و انگیزه جهادشان بود؛ و هدف، یقین، ثبات قدم و آگاهی و بصیرتشان را نشان می داد. مثلاً حضرت ابوالفضل، گفته است:

وَ اللَّهِ اِنْ قَطَعْتُمُوا يَمِينى *** اِنِّي احامِي اَبَداً عَن دينِى

که گویای حمایت از آیین است. قاسم بن حسن (علیه السلام) رجز می خواند که: (اِن تنكِرونى فانا ابْنَ اَلْحَسَنِ ...) عمروبن جناده رجز می خواند:

اميري حُسَيْنٍ وَ نِعْمَ اَلامِيرُ *** سُرُورُ فُؤَادِ اَلْبَشِيرِ اَلنَّذِيرِ ...

علی اکبر (علیه السلام) می خواند:

انَا علّى بْنُ اَلْحُسَيْنِ بن على *** نَحْنُ وَ بَيْتِ اَللَّهِ اولَى بِالنَّبِيِّ

تَاللَّهِ لاَ يَحْكُمُ فِينَا اِبْنُ اَلدُّعَى *** اِضْرِبْ بِالسَّيْفِ احامي عَنْ ابى

ضَرْبِ غُلاَمٍ هَاشِمِيٍّ عَرَبِيٍ

یا خود اباعبدالله الحسین (علیه السلام) رجزهای متعدّدی دارد، از جمله:

ص: ۵۵۳

اَلْقَتْلِ اَوْلَی مِنْ رُکُوبِ اَلْعَارِ *** وَ اَلْعَارُ اَوْلَی مِنْ دُخُولِ النّار

یا این رجز:

اَنَا الْحُسَیْنُ بْنُ عَلِی *** اِلَیْتَ اِن لا انْثَنَی

احْمِي عِیَالاتِ ابِي *** امْضی عَلَی دِینِ النَّبِيِّ

که همه و همه، سرشار از روحیّه بالا و انگیزه های والا و دلیری و ثبات و پایداری شجاعانه است.

رَجعَت

در لغت به معنی «بازگشت و برگشتن» است. طبق بسیاری از روایات، اوّلین کسی که در رجعت (زمان ظهور امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف)) بر می گردد سالار شهیدان حضرت اباعبدالله الحسین (علیه السلام) است. و در برخی روایات آمده که امام حسین (علیه السلام) با اصحابش و یزید بن معاویه با اصحابش بر می گردند. آن گاه امام حسین (علیه السلام) از آن ها انتقام می گیرد و برای هر ضربتی یک ضربت می زند. و نیز هنگامی که امام حسین (علیه السلام) رجعت می کند ۷۵ هزار نفر از شیعیان در محضر آن حضرت رجعت می کنند. هم چنین دوازده هزار صدّیق، و ۷۲ تن از شهدای کربلا در محضر مقدّس سالار شهیدان بر می گردند.

رستگاری

امام رضا (علیه السلام) به ریّان بن شبیب، فرمود: ای پسر شبیب، اگر خوشحال می شوی که ثوابی همانند ثواب کسانی که با حسین شهید شده اند داشته باشی، هرگاه آنان را یاد کردی بگو یَالَیْتَنِي کُنْتُ مَعَهُمْ فَأَفُوزَ فَوْزاً عظیما، (یعنی:) ای کاش من با شما بودم و به رستگاری بزرگ نائل می شدم.

رمز ماندن

طرماح بن عدی، در نزدیکی کربلا خدمت امام حسین (علیه السلام) رسید و عرض کرد: اگر با ما به روستایی تشریف بیاورید که در بالای کوه بلندی قرار دارد در آن جا حتماً حفظ خواهید شد. امام (علیه السلام) فرمود: همانا بین من و این مردم قراری است که خوش ندارم از آن روی گردانم. پس اگر خدا دشمنان ما را نابود کند که همواره بر ما نعمت های خود را ارزانی می کرد برای ما خدا کافی است، و اگر آن چه باید پیش آید اتفاق افتد پس رستگاری و شهادت است، اگر خدای بزرگ بخواهد.

روایتی نادرست

در بعضی از کتاب ها و مقاتل دربارهٔ عکس العمل گروهی از یاران حسین بن علی (علیه السلام) در شب عاشورا، از سکینه، دختر امام حسین (علیه السلام)، نقل شده که در میان گویندگان معروف گردیده است که به نظر ناصحیح و به لحاظ تاریخی نادرست است. خلاصه آن مطلب این است که سکینه، دختر امام حسین (علیه السلام)، می گوید در میان خیمه نشسته بودم. پدرم در ضمن این که از شهادت خود سخن می گفت، به یارانش اعلام نمود که هر کس علاقه به شهادت ندارد از تاریکی شب استفاده کند و به شهر و دیار خویش برگردد و هنوز گفتار امام به پایان نرسیده بود که یاران آن حضرت ده تا ده تا و بیست تا بیست تا متفرق شدند و تنها هفتاد و اندی از آنان باقی ماندند... اما به دلایلی این مطلب درباره شب عاشورا درست نیست؛ زیرا:

۱- در مدارک و منابع تاریخی معتبر از چنین مطلبی خبری نیست؛

۲- این مطلب با نوشته های مرحوم شیخ مفید و طبری منافات دارد که می گویند آن هایی که به طمع منافع مادی با حسین بن علی (علیه السلام) آمده بودند در منزل زباله با اعلان آزادی آن حضرت متفرق شدند مگر آن که تصمیم داشتند تا پای جان از او حمایت کنند؛

۳- مرحوم طبری نیز در این موضوع اشاره نکرده است و بعید نیست آن چه از سکینه نقل شده است، در صورت صحّت، به همین منزل زباله مربوط باشد. چنان چه در گفتار او سخنی از شب عاشورا نیست، بلکه به صورت کلی است و صحبت از «یک شب» است.

روز دوشنبه

اوزاعی که یکی از بزرگان صاحب نظر بود، وقتی شنید که امام حسین (علیه السلام) عزم عراق دارد خدمت آن حضرت رسید و عرض کرد: به من خبر رسید که قصد دارید به سوی عراق حرکت کنید؟ امام (علیه السلام) با فروتنی پاسخ دادند: دورد بر تو ای او زاعی، آمده ای که مرا از رفتن به سوی عراق باز داری؟ در حالی که خدا این رلمی خواهد. از هم اکنون تا روز دوشنبه ایام چشم انتظاری من است.

روضه خوان

ملاحسین کاشفی (متوفی: ۹۱۰ هجری) در زمان سلطنت سلطان

ص: ٥٥٤

حسین بایقرا (حک: ۸۷۳ - ۹۱۱) ق) به هرات، مرکز حکمرانی این پادشاه رفت و چون حافظه ای توانا و قریحه ای سرشار و صدایی گیرنده و مطبوع داشت و خطیبی دانشمند بود، زود شهرت یافت و مجالس وعظ و ذکر او بسیاری را به خود جلب کرد و مورد توجّه پادشاه و شاهزادگان و اعیان و اکابر دولت و وزیر فاضل و هنرمند هنر پرور، امیر علیشیر، نوایی شد. کاشفی دانشمندی بلیغ و فصیح و شاعر بود و بیش از چهل کتاب و رساله تألیف کرد. از جمله آن ها روضة الشّهداء بود.

کاشفی کتاب روضة الشّهداء را در واقعه کربلا به فارسی نوشت و چون مطالب این کتاب را عیناً در مجالس عزاداری بر سر منبر می خواندند، خوانندگان این کتاب به «روضه خوان» معروف شدند.

روضه خوانی

مراسم روضه خوانی و عزاداری با گذشت زمان، از ابتدای ابداع آن جنبه تشریفاتی و رسمی به خود گرفت و با مراسمی دیگر همراه شد. مراسمی که کم کم راه را برای تجلی هنر ملی و مذهبی تعزیه هموار کرد که از آن جمله سینه زنی و نوحه و ندبه ضمن روضه خوانی و به راه افتادن دسته جات سینه زنی در کوی و برزن ها و بالاخره حرکت دادن و با خود حمل کردن علائم مختلف چون عَلَم و کتل و اسب و نعش و طبل بود و چون آبادی های ایران، محلات مختلفی داشت - هم چنان که هنوز هم دارد - و هر محله ای بزرگی داشت که او را «سره» می گفتند و میان سران محلات رقابت بود، هر یک از آنان می کوشید که عزاداری محلش از سایر محلات پرجلاتر و پررونق تر باشد و این امر به ده روز اول ماه محرم اختصاص داشت. ده روزی که برای امام حسین (علیه السلام) و یارانش روزهایی است برگزیده و ویژه.

روضة الحسین (علیه السلام)

به حرص سیدالشهدا (علیه السلام) در کربلاروضة الحسین (علیه السلام)» گویند. چرا که حرم هر یک از ائمه و حرم نبوی، روضه و باغی از باغ های بهشتی است. نسبت به مدفن آن حضرت، امام صادق (علیه السلام) فرموده است: (مَوْضِعُ قَبْرِ اَلْحُسَیْنِ مُنْذُ یَوْمَ دُفِنَ فِیهِ رَوْضَةٌ مِنْ رِیَاضِ الجَنَة.)

روضة الشهداء

نام کتاب ملاحسین کاشفی (متوفی: ۹۱۰ هجری) که مقتل است و درباره وقایع کربلا نوشته شده است. عباراتی زیبا دارد و در گذشته، واعظان و مرثیه خوانان بر منابر و در مجالس از روی آن مصیبت می خواندند و به همین جهت، مرثیه خوانان را «روضه خوان» می گویند.

رهبر جامعه

امام حسین (علیه السلام) قبل از عزیمت به عراق، نامه ای بدین مضمون برای کوفیان نوشت:

به نام خداوند بخشنده مهربان، از حسین بن علی به سوی گروهی از مؤمنان و مسلمانان، پس از ستایش پروردگار، همانا هانی و سعید با نامه های شما کوفیان نزد من آمدند و این دو نفر آخرین فرستاده های شما بودند. من آن چه را نوشتید و حکایت کردید درک کردم و سخن همهٔ شما این بود که «امام و رهبری نداریم به سوی ما بشتاب شاید خدا ما را بر هدایت و حق رهنمون باشد». پس من به سوی شما برادرم و پسر عمویم و فرد مورد اطمینان خود، مسلم بن عقیل را می فرستم. به او دستور دادم که حوال و اوضاع سیاسی شهر شما را به من گزارش کند و رأی و نظر شما را بشناسد. اگر مسلم پس از ارزیابی تحوّلات کوفه به من بنویسد که رأی و نظر اکثر شما کوفیان و بزرگان شهر همانند گذشته است، و منتظر من هستید به سوی شما می آیم اگر خدا بخواهد.

سوگند به جان من رهبر جامعه نیست مگر کسی که به قرآن عمل کند، بر عدالت رفتار نماید، و حق را بطلبد و اجرا کند، و خود را تسلیم خدا نماید. والسّلام

رهیمه

نام یکی از منزلگاه های بین راه مکّه و کوفه است. که امام حسین (علیه السلام) در راه رسیدن به کربلا در آن جا توقف کردند. امام حسین (علیه السلام) در این منزلگاه انگیزه و هدف قیام خویش را در پاسخ به سؤال فردی به نام ابوهرم بیان کردند.

ری

منطقة وسیع دامنه البرز (در جنوب شرقی تهران) ری نام داشت که تا دشت امتداد می یافته و حاصلخیز و در قدیم راه ارتباطی شرق و غرب ایران بوده است. در دورهٔ امویان، حاکمان این منطقه

و اغلب ساکنان آن، به آن دودمان گرایش و در آن عصر نسبت به اهل بیت (علیهم السلام) دشمنی داشتند. شاید برخی روایات در نکوهش ری

ص: ۵۵۵

نیز بدان جهت از زبان ائمّه نقل شده است. پاداش عمر سعد در جنگیدن با امام حسین (علیه السلام) در کربلا، وعده حکومت ری بود. وسوسه حکومت بر این خطّه وسیع و پر نعمت و بهره وری از عایداتش، او را واداشت تا تن به کشتن حسین (علیه السلام) دهد. قبر حضرت عبدالعظیم حسنی در این شهر است.

ص: ۵۵۶

ز

زباله

نام یکی از منزلگاه های مسیر مکّه به کوفه که امام حسین (علیه السلام) در آن جا توقف کرد. «زباله» به معنای محلّی است که آب را در خود نگه می دارد، محلّ پرآب. روستایی آباد و مسکونی بوده که طوایفی از بنی اسد در آن جا می زیستند. در همین منزلگاه بود که امام، خبر شهادت عبدالله بن یقطر و قیس بن مسهّر صیداوی را شنید. آنان فرستاده سیدالشهدا (علیه السلام) به سوی کوفیان و حضرت مسلم بودند که همزمان با شهادت مسلم و هانی، شهید شدند. در آن محل قلعه و مسجدی مربوط به بنی اسد بود. این محل به نام زباله بنت مسعر شهرت یافته است. امام در این محل اوضاع کوفه را برای همراهان تشریح کرد و از بی وفایی و سست عهدی کوفیان گفت. سپس بیعت خویش را از همراهان برداشت و فرمود: هرکس می خواهد، برگردد، پیروانمان ما را خوار ساختند. به گفته برخی مورخان جمعی از آن لحظه به بعد از چپ و راست متفرّق شدند. صبح فردا به یارانش فرمود تا آب همراه بردارند و راه را به سوی کوفه ادامه دهند.

زبان حال

جملاتی که هنگام مرثیه خوانی، از زبان امام حسین (علیه السلام) و شهدای کربلا یا بازماندگانشان گفته می شود، بی آن که در یک متن تاریخی یا روایی آمده باشد. «زبان قال» مقابل زبان حال است. این جملات، صرفاً بیان کنندهٔ حالات عاطفی شخص است. زیرا گاهی حالت ها گویاتر از الفاظ است. البته گاهی به بهانه «زبان حال»، حرف های نامناسب و سبک به اولیای خدا و امام حسین (علیه السلام) نسبت می دهند که موجب ذلّت و خواری و وهن و زبونی آن مقام است؛ مثل این که از قول امام حسین (علیه السلام) می گویند: «شدم راضی که زینب خوار گردد...» یا این که امام، التماس کند جرعه ای آب به او بدهند. این نحوهٔ زبان حال ها اغلب در اشعار مرثیه و نوحه دیده می شود که باید توجّه کرد مطالب انحرافی و دروغ به پیشوایان حق و صدق، نسبت داده نشود.

زبان حال

هنگامی که امام حسین (علیه السلام) در راه عراق، خبر شهادت مسلم بن عقیل و یاران او را شنیدند، بسیار متأثّر شدند و گریستند. سپس فرمود:

خدا رحمت کند مسلم را، او به سوی روح، رحمت، بهشت و آمرزش الهی رفت، آگاه باش، آن چه خواست خدا بود بر او جاری شد و آن چه مربوط به ماست، باقی مانده است.

آن گاه امام (علیه السلام) این اشعار را سرود:

پس دنیا هر قدر زیبا باشد اما خانه بهشت بزرگ تر و زیباتر است. و اگر بدن ها برای مردن خلق شدند پس کشته شدن با شمشیر در راه خدا برتر است و اگر روزی ها تقسیم شده و اندازه گیری شده است پس کم کردن حرص در روزی، زیباتر است. و اگر اموال را انسان برجا می گذارد و می رود، پس چرا باید انسان آزاد مرد به آن بخل ورزد. سلام خدا بر شما ای خاندان یامبر، من شما را می

نگرم که به زودی کوچ می کنید. و اگر رفتار انسان ها روزی به خودشان باز می گردد پس خوشرویی و اخلاق نیکو، پرارزش تر و کامل تر است.

زَرود

نام یکی از منزلگاه های مسیر کوفه که سیدالشهدا (علیه السلام) در آن جا توقف کرد. زرود، منطقه ای ریگزار میان ثعلبیّه و خزیمیّه (از راه

ص: ۵۵۷

کوفه به مکه) بود. به علت شنزار بودن زمینش، آب های باران در خود فرو می برد و به همین جهت، نام زَرود بر آن گفته شه است (= بلعنده). این محلّ برای توقف کاروان های حج که از بغداد می آمده اند محلّ مشهور و مناسبی بوده و به بنی اسد و بنی نَهشل اختصاص داشته است. در همین منزل بود که امام حسین (علیه السلام) به زهیر بن قین بجلّی برخورد و او را به همراهی و یاری خویش فراخواند. او هم پذیرفت و به کاروان و یاران امام پیوست و به کربلا آمد و شهید شد. و در همین جا بود که امام (علیه السلام)، خبر شهادت مسلم بن عقیل و هانی بن عروه را در کوفه، از دو نفر از طایفه بنی اسد شنید که عازم حج بودند و از کوفه می آمدند. حضرت بر آن دو شهید رحمت فرستاد و گریست، بنی هاشم گریستند و در همین جا شب را ماندند. صبح، آب زیاد برداشتند، از آن جا به سوی ثعلبیّه حرکت کردند.

زره

پوشش هایی که از میخچه یا دانه های کوچک زنجیر گره دار ساخته شده است و در رزم بر تن می کنند. در تعزیه و شبیه خوانی هم استفاده می شود، همراه با شمشیر، سپر و کلاه خود، که نمایش دهنده صحنه های عاشورا است.

زمین اندوه

وقتی که امام حسین (علیه السلام) و اصحابش به سرزمین کربلا رسیدند، آن حضرت فرمود:

فرود آیید و از این جا به جای دیگری کوچ نکنید. سوگند به خدا، این جا خوابگاه شتران ماست. سوگند به خدا، این جاست که خون های ما ریخته می شود؛ سوگند به خدا، این جاست که حرمت ما شکسته می شود؛ این جاست که مردان ما به شهادت می رسند؛ این جاست که اطفال ما را چون گوسفند سر می برند؛ این جاست که شیعیان ما قبور ما را زیارت می کنند؛ و این همان خاکی است که جد من رسول خدا (صلی الله علیه و آله) وعدهٔ آن را به من داد و خبر او هرگز نادرست نخواهد بود.

سپس آن حضرت ادامه داد: به خدا قسم این جا زمین اندوه و ابتلا است؛ این جا مردان بزرگی کشته خواهند شد و زنان بی پناه خواهند شد؛ این جا جایگاه دفن ما و زنده شدن و برخاستن ما روز قیامت است. جدّم رسول خدا (صلی الله علیه و آله) مرا به این حقایق آگاه کرده است.

زمین مقدس

در روایات معتبر آمده است که قبل از آن که حضرت حسین (علیه السلام) در کربلا شهید و به خاک سپرده شود دویست نبی و دویست و صی و دویست سبط در آن زمین مقدس به شهادت رسیده اند.

زنان بنی هاشم

وقتی زنان بنی هاشم و سادات از سفر امام حسین (علیه السلام) باخبر شدند، همه نگران شدند در خانه ای اجتماع کردند و با غم و اندوه می گریستند. امام حسین (علیه السلام) به آن جا رفت و برای دلداری و آگاهی آنان سخنانی فرمود: زنان بنی هاشم گفتند: چگونه ناراحت نباشیم و گریه نکنیم که امروز برای ما چونان روز وفات پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) و روز شهادت علی (علیه السلام) و روز شهادت فاطمه (سلام الله علیها) و رقیّه و ام کلثوم از دختران رسول خداست.

حسین جان، تو را به خدا سوگند می دهیم که ما را فدای جان خود کن، ای محبوب دل های راد مردان، امام (علیه السلام) فرمود: شما زنان بنی هاشم را به خدا سوگند می دهم که مبادا این خبر را آشکار کنید، زیرا آن گاه در نزد خدا و پیامبرش معصیت کرده اید.

زنجیرزنی

از سنت های عزاداری ایران است. در پاکستان و هندوستان نیز این شیوه از دیر باز رواج داشته است. مجموعه ای از حلقه های ریز متّصل به هم که به دسته ای چوبی یا فلزّی وصل می شود «زنجیر» نام دارد و آن را در ایام عاشورا، به صورت دسته جمعی و در هیأت های عزاداری، همراه با نوحه خوانی، بر پشت می زنند و گاهی جای آن کبود یا مجروح می شود. غالباً این مراسم با سنج همراه است.

این شیوه عزاداری که اغلب همراه با خون آمدن از پشت زنجیر زنان است، به ویژه در برخی مناطق و در میان ملّت ها که تیغ هایی هم به زنجیرها می بستند، در گذشته چون بر افکار برخی غیر مسلمانان تأثیر سوء داشت، برخی علما به حرمت زنجیر زدن و قمه زدن و خون از سر و پشت خویش جاری کردن فتوا دادند. در مقابل آنان نیز، علمای دیگری در پاسخ به استفتاهای مردم، حکم به جواز دادند، این مسئله، بارها در گذشته منشأ کشمکش های مذهبی بوده است. از جمله آیة الله سیدابوالحسن اصفهانی فتوا به حرمت داد و سید محسن امین از او انتقاد کرد و این مسئله در مطبوعات و مجلاّت آن روزگار هم منعکس شد و

ص: ۵۵۸

از آن پس مجموعهٔ نظریات فقهی در این باره منتشر گردید. نظیر آن نسبت به قمه زنی هم در تاریخ معاصر وجود دارد.

زوّار

طبق نقل برخی از روایات، زوّار امام حسین (علیه السلام) چهل سال قبل از دیگران وارد بهشت می شوند.

زیارت

زیارت قبر مطهر سیدالشهدا (علیه السلام) در داشتن ثواب مانند آزادکردن هزار بنده و عزم جهاد با هزار اسب با زین و لگام است. هم چنین زیارت آرامگاه آن حضرت را برابر با هزار جنگ در رکاب پیامبر یا امام عادل دانسته اند.

زیارت

یعنی دیدار، و بر سر تربت یک شهید یا امام و امامزاده حضور یافتن یا دیدار از حرم های مطهّر و بقاع متبرّک. زیارت پیامبر و ائمّه (علیه السلام) هم در حیاتشان ارزشمند و تأثیر گذار است، و هم پس از رحلت یا شهادتشان سازنده و الهام بخش است و به زیارت، حضرت رسول (صلی الله علیه و آله)، حضرت زهرا (سلام الله علیها)، امام معصوم، شهدای آل محمّد و علما و صلحا تأکید شده است. امام صادق (علیه السلام) فرمود: (مَنْ زَارَنَا فی مَمَاتِنَا فَکَانَمَا زَارُنَا فِي حَيَاتِنَا) (یعنی:) هر کس ما را پس از مرگمان زیارت کند، گویا در حال حیات، زیارتمان کرده است.

زیارت ائمّه، نشانه احترام به مقامشان، پیروی از راهشان، تبعیّت از مواضعشان، استمرار خطّشان، تجدید عهد با امامتشان، وفاداری به ولایتشان و زنده نگاه داشتن نام، یاد، خاطره، فرهنگ و تعالیم آنان است. حضرت رضا (علیه السلام) فرمود: (اِنَّ لِکُلِّ اَمَّامٍ عَهْداً فِي عُنُقِ اَوْلِيَائِهِ وَ شِيعَتِهِ وَ اَنَّ مِنْ تَمامِ الْوَفاءِ بِالْعَهْدِ وَ حُسْنِ الاِداءِ زِيارَةَ قُبُورِهِم...) (یعنی:) برای هر امامی در گردن و بر عهده هواداران و پیروانش عهد و پیمانی است و از جمله نشانه های وفای کامل به این پیمان، زیارت قبور امامان است.

این گونه زیارت ها، علاوه بر آن که بر خود زائر، اثر تربیتی و تزکیه روح دارد و دلیل حقشناسی او نسبت به اولیای خدا و پیشوایان دین است، در زمینه احیای امر امامان و ترویج مکتب انسانی و تربیتی آن اسوه ها در جوامع بشری و توجّه دادن به خط صحیح رهبری و ولایت در جامعه مؤثّر است؛ به ویژه وقتی حکّام مستبد و منحرف، با برنامه در جهت محو آثار و یاد ائمّه می کوشیدند، «زیارت» به عنوان یک عمل مثبت و انقلابی محسوب می شد و نوعی مبارزه با دستگاه های ستمگر بود.

در احادیث متعدّد تأکید شده که زیارت ائمّه در غربتشان و همراه با خوف و خطر، پاداش بیشتری دارد، و اگر راه زائر دور باشد، و زیارت، پیاده و همراه با مشقّت ها باشد، اجر و قرب بیشتری خواهد داشت. فضایل زیارت، درباره دیدار و زیارت خانه خدا، مرقد مطهّر نبوی، قبور مؤمنان و صالحان بسیار فراوان است و حضور پیروان حق، پیرامون مرقد پاکشان، کانونی از ایمان و جذبه و پیوستگی و همبستگی به وجود می آورد و به زائران هم «دعوت به خیر»، «دفاع از حق» و «شهادت در راه خدا» را الهام می دهد و زیارت، «وسیلهٔ» قرب به پروردگار است.

زیارت، قلمرو «دل» و وادی محبّت و شوق است. نمودی از احساس متعالی و زبان علاقه و ترجمان پیوند قلبی است. فیض «حضور» در کنار اولیای خدا، زائر را از کیمیای «نظر» برخوردار می سازد. زیارت، الهام گرفتن از اسوه ها و تعظیم شعائر و تقدیر از فداکاری ها و تجلیل از پاکی هاست و زائر در برابر آیینه تمام قدّ فضیلت ها می ایستد تا عیار خود را در آن بسنجد و خود را در برابر «میزان» قرار می دهد تا کم و کاستی خود را جبران کند. زائر، مهمان مائدهٔ معنوی اولیاء الله است و زیارت، تجدید پیمان و میثاق «ولایت» با رهبری است. زیارت، سفر با کاروان اشک و بر محمل شوق و سوار شدن بر موج عرفان و براق عشق است.

زیارت

طبق منابع تاریخی، امام حسین (علیه السلام) قبل از حرکت تاریخی خود از مکه به عراق، بارها به زیارت جد بزرگوارش رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نائل شده است. البته همه آن رازها و آن درد دل ها که امام حسین (علیه السلام) در این زیارت ها که با جد بزرگوارش می کرده روشن نیست و تنها دو نمونه از متن این زیارت ها که در کتب تاریخ نقل شده است نشان دهندهٔ آن است که حضرت در این زیارت ها انگیزهٔ حرکت و قیام خویش را بیان نموده است:

(اَلسَّلاَمُ عَلَيْكَ يَا رَسُولَ اَللَّهِ اَنَا اَلْحُسَيْنُ بْنُ فَاطِمِه فرخك وَ اِبْنُ فَرْخَتِكَ وَ سِبْطُكَ اَلَّذِي خَلَقَنِي فِي امتك فَاشْهَدْ يا نَبِيَّ اَللَّهِ اَنَّهُمْ خَذَلُونِى وَ لَمْ يَحْفَظُونِى وَ هَذِهِ شَكْوائِي اَيُّكَ حَتِّي الْقاك.)

(یعنی:) درود بر تو ای رسول خدا، من حسین فرزند تو و فرزند زاده تو هستم. و من سبط و فرزندشایسته تو هستم که برای هدایت

ص: ۵۵۹

و رهبری امت، مراجا نشین خود قرار داده ای، ای پیامبر خدا، اینک آن ها مرا تضعیف نموده و آن مقام معنوی مرا حفظ ننمودند و این است شکایت من به پیشگاه تو، تا به ملاقات تو بشتابم.

(اَللّهُمَّ اِنَّ هَذا قَبْرُ نَبِيِّكَ مُحَمَّدٍ صلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ اَنَا اِبْنُ بِنْتِ نَبِيِّكَ وَ قَدْ حَضَرَنى مِنَ الْأَمْرِ ما قَدْ عَلِمْتَ اَللّهُمَّ اِنى أَحَبَّ الْمَعْرُوفِ وَ أَنْكَرَ الْمُنْكَرُ وَ أَمْثالُكَ يَا ذَالِجَلَالِ وَ اَلاِكْرامَ بِحَقِّ اَلْقَبْرِ وَ مَنْ فِيهِ اَلآ اِخْتَرْتَ لِى مَا هُوَ لَكَ رَضِيٌ وَ لِرَسُولِكَ رَضِيَ.)

(یعنی:) خدایا، این قبر پیامبر تو محمد (صلی الله علیه و آله) است و من فرزند دختر پیامبر تو و برای من پیشامدی رخ داده است که خود می دانی. خدایا، من معروف و نیکی را دوست می دارم و از بدی و منکر بیزارم، ای خدای ذوالجلال و کرامت بخش، به احترام این قبر و کسی که در میان آن است از تو درخواست می کنم راهی را در پیش روی من بگذاری که رضا و خشنودی تو و رضای پیامبر تو در آن است.

زیارت

مرحوم شیخ طوسی می گوید: محمد بن خالد طیالسی از سیف بن عمیره نقل می کند: به همراه صفوان بن مهران جمّال و گروه دیگری به نجف رفتیم. پس از زیارت، صفوان صورتش را به طرف کربلا (امام حسین (علیه السلام)) گرداند و گفت از همین مکان آن حضرت را زیارت کنید و همین جا در محضر امام صادق (علیه السلام) بودم که وی به سوی امام حسین (علیه السلام) اشاره کرد و این زیارت (زیارت عاشورا) را خواند و پس از آن دو رکعت نماز گزارد و ضمن تودیع، دعایی بدین شرح خواند:

(یَا اَللَّهُ یَا اَللَّهُ یَا اَللَّهُ یَا مُجِیبَ دَعْوَةِ اَلْمُضْطَرِّینَ...)

سیف بن عمیره می گوید که به صفوان گفتم: زیارتی را که علقمه بن محمد حضرمی از امام باقر (علیه السلام) برای ما روایت کرده است، این دعا را ندارد!

صفوان گفت: من همراه امام صادق (علیه السلام) به این مکان وارد شدم و حضرت این زیارت و دو رکعت نماز را خواند و سپس هنگام وداع، دعای یاد شده را تلاوت کرد و به من فرمود:

با این زیارت انس بگیر و دعای یاد شده را بخوان. هر آن که زیارت و دعای یاد شده را (از نزدیک یا دور) بخواند، من ضمانت می کنم که زیارتش پذیرفته شود و تلاش و کوشش او بی پاداش نماند و سلامش به سیدالشهدا (علیه السلام) برسد و حوایج وی برآورد گردد.

ای صفوان، این ضمانت من، به گونه ای به پدرانم و از آن ها به پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) و از آن حضرت، به جناب جبرئیل و در نهایت به خداوند سبحان منتهی می گردد.

خداوند سوگند یاد کرده است که زیارت چنین زائر حسینی را بپذیرد و نیازمندی هایش را برآورد و او را از آتش جهنم برهاند و در بهشت برین جای دهد و حق شفاعت دربارهٔ دیگران را نیز به وی کرامت فرماید؛ آن گاه جبرئیل گفت:

ای پیامبر، من پیام آور سرور و شادی به سوی خاندان تو بوده و آرزومند استمرار آن دربارهٔ تو، اهل بیت و شیعیانت هستم.

زیارت (ایّام مخصوصه)

طبق روایات و اخبار وارده، روزهایی که در آن به زیارت سیّدالشّهدا (علیه السلام) تأکید شده است، عبارتند از:

روز عرفه، روز اوّل ماه رجّب که موجب آمرزش است، نیمهٔ ماه شعبان، شب نیمه ماه شعبان، روز عاشورا، شب قدر، ماه رمضان، شب اوّل ماه رمضان، شب آخر ماه رمضان، نیمه رمضان، شب بیست و سوّم ماه رمضان، شب عید قربان، شب عید فطر، شب عاشورا، اربعین امام حسین (علیه السلام)، هر شب جمعه، هر روز جمعه، هر ماه، هر سال و هر روز از راه دور.

زیارت اربعین

اربعین، چهلمین روز شهادت امام حسین (علیه السلام) است که جان خود و یارانش را فدای دین کرد. از آن جا که گرامی داشت خاطره شهید و احیای اربعین وی، زنده نگه داشتن نام، یاد و راه اوست و زیارت، یکی از راه های یاد و احیای خاطره است، از این رو زیارت امام حسین (علیه السلام)، به ویژه در روز پیستم ماه صفر که اربعین آن حضرت است، فضیلت بسیار دارد.

امام حسن عسکری (علیه السلام) در حدیثی ویژگی های «مؤمن» را پنج چیز شمرده است: نماز پنجاه و یک رکعت، زیارت اربعین، انگشتر کردن در دست راست، پیشانی بر خاک نهادن و «بسم الله» را در نماز آشکارا گفتن (عَلاَمَاتُ اَلْمُؤْمِنِ خَمْسٌ صَلاَةُ اِحْدَی وَ خَمْسِینَ وَ زِیَارَةُ اَلاِرْبَعِینَ ...) زیارت اربعین که در این روز مستحب است، در کتب دعا آمده است و این گونه شروع می شود: السَّلامُ علی وَلِی اللَّهِ وَ حَبیبِهِ... که این متن را صفوان جمّال از امام صادق (علیه السلام) روایت

کرده است. زیارت دیگر آن است که جابربن عبدالله انصاری در این روز خوانده است و متن زیارت به عنوان

ص: ٥٦٠

زیارت نامه آن امام در نیمهٔ ماه رجب نقل شده است و با جملهٔ اَلسَّلاَمُ عَلَیْکُمْ یَا آلَ اَللَّهِ... شروع می شود.

مورّخان نوشته اند که جابر بن عبدالله انصاری، همراه عطیّه عوفی موفق شدند که در همان اولین اربعین پس از عاشورا به زیارت امام حسین (علیه السلام) نائل آیند. وی که آن هنگام نابینا شده بود، در فرات غسل کرد و خود را خوش بو ساخت و گام های کوتاه برداشت تا سر قبر حسین بن علی (علیه السلام) آمد و با راهنمایی عطیّه، دست روی قبر نهاد و بی هوش شد. وقتی به هوش آمد، سه بار گفت: یا حسین، سپس گفت: حَبِیبٌ لاَ یُجِیبُ حَبِیبَهُ... آن گاه زیارتی خواند و روی به سایر شهدا کرد و آنان را هم زیارت نمود.

زیارت پیاده

غیر از عشق و محبّت، که زائر را پیاده به مرقد حسین (علیه السلام) می کشاند و رنج سفر و خوف و خطر را به جان می خرد، پیاده روی برای زیارت سیدالشهدا، ثواب بسیار دارد و پیشوایان دین بر آن تأکید کرده اند. امام صادق (علیه السلام) فرموده است: (مَنْ خَرَجَ مِنْ مَنْزِلِهِ یُرِیدُ زِیَارَةُ قَبْرِ اَلْحُسَیْنِ بْنِ عَلِی (علیه السلام) اَنْ کَانَ مَا شَیّا کُتِبَتْ لَهُ بِکُلِّ خُطْوَةٍ حَسَنَةً وَ مَحَا عَنْهُ سَیِّئَةً...)

(یعنی:) هرکس به قصد زیارت امام حسین (علیه السلام)، پیاده از خانه اش خارج شود، خداوند در مقابل هر گام، برای او حسنه ای می نویسد و گناهی از او می زداید.

یکی از زائران همیشگی حسین (علیه السلام) که هر ماه آن حضرت را زیارت می کرد به خاطر پیری و ناتوانی، یک بار نتوانست برود. نوبت بعد که پیاده پس از چند روز راهپیمایی به حرم می رسد و

سلام می دهد و نماز زیارت می خواند، در خواب، آن حضرت را می بیند که به وی می گوید: چرا به من جفا کردی، تو که نیکوکار بودی... این، عنایت بسیار ائمّه را به زائر پیاده می رساند. معاویة بن وهب (از اصحاب امام صادق (علیه السلام)) می گوید: خدمت آن حضرت رسیدم. در مصلاّی خود در خانه اش نشسته بود و پس از نماز با خداوند راز و نیاز می کرد. از جمله در دعا نسبت به زائران قبر حسین (علیه السلام) می گفت: خداوندا زائران قبر حسین را بیامرز، اینان که در این راه، پول خرج می کنند، بدن های خود را در این راه در معرض خطر قرار می دهند... خدایا رحمت کن بر چهره هایی که آفتاب، رنگ آن ها را تغییر داده، صورت هایی که متوجّه قبر اباعبدالله است، چشم هایی که در محبّت ما اشک می ریزد... خدایا این جان ها و بدن ها را به تو می سپارم، تا کنار حوض کوثر به هم برسیم...

این سنّت زیارت پیاده، از زمان ائمّه بوده است و تاکنون نیز دامه دارد و اجر بی شماری برای آن نقل شده است. فاضل دربندی می نویسد: این پیاده بودن، یا به جهت فقیر بودن زائر است که نشان می دهد این زیارت، برخاسته از شوق و محبّت است، یا به جهت آن است که زائر، خود را در برابر سلطان اقلیم جوانمردی و خورشید سپهر عصمت و شهادت کوچک می شمارد و در راه او، رنج سفر پیاده را بر خود هموار می کند و هر دو ارزشمند است.

در عراق، از سال ها پیش چنین رسم است که هیئت ها، دسته ها و کاروان هایی کوچک یا بزرگف در ایّام خاصّی از بصره، بغداد و عمدتاً از نجف، برای زیارت کربلا پیاده حرکت می کنند. به ویژه در ایّام زیارتی خاصّ مثل نیمه شعبان، اوّل رجب، ایّام عاشورا و اربعین بیشتر و پرشکوه تر است و اغلب، راه کنار ساحل فرات را انتخاب می کنند که از نجف تا کربلا هیجده فرسنگ است و چند روز طول می کشد. در این کاروان های زیارتی پیاده، علمای بزرگ هم شرکت می کردند، هم چون میرزای نایینی، آیة الله کمپانی، سید محسن امین، و بسیاری از علمای معاصر. در این مسیر، دیدار با عشایر و فعالیت های تبلیغی هم انجام می گرفت و شعارهایی هم طرح و روضه خوانی برگزار می شد.

در ایّام حکومت بعثی ها، این پیاده روی های پرشکوه، آن هم از جادهٔ غیر رسمی کنار فرات، رنگ مبارزه و مخالفت با رژیم عراق هم به خود می گرفت و یک بار هم در ایّام اربعین حسینی در سال ۱۳۹۷ ق. به درگیری های سخت میان نیروهای بعثی با انقلابیون شیعه و کاروان های زیارتی در طول راه و در حرم اباعبدالله الحسین (علیه السلام) انجامید و کشته ها و مجروحان بسیاری داد، و به «اربعین خونین» معروف شد.

زیارت رجبیّه

زیارتنامه ای که با کیفیّت خاصّ خطاب به حسین بن علی (علیه السلام) و شهدای کربلا در روز اوّل ماه رجب و نیمه شعبان خوانده می شود و متن آن در کتب دعا و زیارت آمده است. در ادامه این زیارتنامه، متنی خطاب به شهدای کربلا با ذکر نام آن ها آمده است و شامل ۷۵ اسم است. منبع این زیارت، اقبال سیدبن طاووس است و با زیارت ناحیه مقدّسه که آن هم مشتمل بر نام های شهدای کربلاست، نقاط مشترک و نام های متفاوت دارد. در پایان این

ص: ٥٦١

زیارتنامه، تعبیرهایی چون: ربّانیّون، برگزیدگان خدا، ویژگان الهی، شهدای در راه دعوت به حق، یاوران وفادار و جان نثار، سعادتمندان کامیاب و شرافتمندان آخرت، دربارهٔ اصحاب امام حسین (علیه السلام) به کار رفته است. این زیارت و زیارت ناحیه مقدسه، از منابع شناسایی شهدای اصحاب امام است.

زیارت عاشورا

مرحوم شیخ طوسی (رض) دربارهٔ زیارت امام حسین (علیه السلام) در روز عاشورا چنین می گوید: محمد فرزند اسماعیل بن بزیع از فردی به نام صالح بن عقبه، که او هم از پدرش روایت می کند،

که امام باقر (علیه السلام) فرمود: کسی که در روز عاشورا، از نزدیک امام حسین (علیه السلام) را با چشم گریان زیارت کند، خداوند پاداش بزرگی به او می دهد که عبارت است از:

ثواب دو هزار حج و دو هزار عمره، ثواب دو هزار بار شرکت در جهاد که در رکاب پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) و ائمه اطهار (علیهم السلام) باشد؛ یعنی حج و عمره و جهادی که در معیت آن حضرات باشد.

عقبه به حضرت عرض کرد: جانم به قربانت، اگر کسی امکان حضور در کربلا و حرم مطهر آن حضرت را در روز عاشورا نداشته باشد و بخواهد از راه دور او را زیارت کند، تکلیف او چیست؟

حضرت فرمودند: پیش از ظهر در جای بلندی بایست و پس از اشاره به سوی مرقد آن حضرت، بر او سلام کن، و بر ستمگران و کشندگان او لعن و نفرین نثارکن، بعد از آن، دو رکعت نماز زیارت بخوان و هرچه که می توانی بر مصیبت او گریه کن و خاندانت را هم بر این عمل ترغیب کن.

زیارت عاشورا

امام خمینی دربارهٔ «زیارت عاشورا» نقل می کنند که «در حقیقت زیارت امام حسین (علیه السلام) لفظ خاصی مدخلیّت ندارد و مجرد توجه به ساحت مقدس سیدالشهدا و یاران فداکار و باوفایش و تأکید در سلام بر آن بزرگواران و لعن بر دشمنان و قاتلان آن حضرت و گزاردن نماز زیارت سبب وصول به پاداش های فراوانی است که برای زیارت آن حضرت نقل شده است و الفاظ وارده در زیارت عاشورا نیز مصداقی از آن کلی محسوب می شوند. از این رو، خواندن زیارت عاشورا بدون تکرار صد مرتبه در فراز پایانی نیز محذوری ندارد.»

زیارت ناحیه مقدّسه

زیارتنامه ای است که به امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) نسبت داده شده و شیخ طوسی با سندهای خود آن را روایت کرده است. به این صورت که در سال ۲۵۲ ق از «ناحیه مقدس»

حضرت حجت (عجل الله تعالی فرجه الشریف) این روایت به دست شیخ محمد بن غالب اصفهانی صادر شده است. متن زیارت، خطاب به سیدالشهدا و شهدای کربلاست و نام یکایک آنان، اغلب با ذکر اوصاف و خصوصیاتشان و نیز نام قاتلان آن شهدا در آن آمده است. آغاز زیارت، این گونه است: (اَلسَّلاَمُ عَلَيْكَ يَا اَوْلَ قَتِيلٍ مِنْ نَسْلِ خَيْرِ سَلِيلٍ...) متن زیارت، در کتاب اقبال سیّد بن طاووس (ص ۵۷۳) و نیز در بحارالانوار (ج ۹۸، ص ۲۶۹) نقل شده است. زیارت رجبیّه نیز مشتمل بر نام های شهد است که در بحارالانوار (ج ۹۸، ص ۳۴۰) ذکر شده است. در این زیارت، به برخی حوادث پس از شهادت امام حسین (علیه السلام) و اوضاع کربلا و اهل بیت و ذوالجناح و سراسیمه شدن عترت پیغمبر در آن صحرا نیز اشاره شده است.

زیارت وارث

یکی از زیارت های سیدالشهدا (علیه السلام) که آن حضرت را به عنوان وارث آدم، نوح، ابراهیم، موسی، عیسی، محمّد، علی، فاطمه زهرا، خدیجه کبری (سلام الله علیها) خطاب می کنند. زیارت وارث از امام صادق (علیه السلام) روایت شده است و همراه با آداب خاصّی است و فضیلت بسیار دارد. زیارت وارث به زائر می آموزد که اسلام امامت، رسالت تاریخی ادیان توحیدی را بر دوش دارد و به همین دلیل، خاتم الادیان و پیامبرش خاتم الانبیاء است و در این جاست که معنای امامت را می یابد. زائر در این زیارت، رسالت همهٔ پیامبران بزرگ تاریخ را بر دوش امام حسین (علیه السلام) می یابد و چنین می فهمد که گویی عاشورا نقطه اوج نبرد همه توحید تاریخی با همه شرک تاریخی است.

زیارت وداع

در زیارت سیدالشهدا (علیه السلام)، مستحب است پس از اتمام آن، زائر بالای سر قبر سیدالشهدا (علیه السلام) برود و زیارت وداع بخواند. متن آن و آدابش در کتب دعا و روایات آمده است و متون مختلف و متنوعی دارد و از جمله محتویات آن خداحافظی با قبر امام و دعا برای توفیق زیارت مجدّد

است و این که آخرین بار نباشد: (اَللَّهُمَّ لاَ تَجْعَلْهُ آخِرَ اَلْعَهْدِ مِنَّا وَ مِنْهُ ... اَللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلُ مُحَمَّدٍ

ص: ٥٦٢

وَ لَا تَجْعَلْهُ آخِرَ الْعَهْدِ مِنْ زِيارَتِی ابْنَ رَسُولِكَ وَ ارْزُقْنی زِيارَتَهُ اَبَداً ما اَبْقَيْتَنِي...)

زینبیّه

جایی که به حضرت زینب (سلام الله علیها) منسوب است. آن گونه که به جای منسوب به امام حسین (علیه السلام)، «حسینیّه» می گویند. مکان هایی که با این عنوان و به یاد حضرت زینب در شهرهای مختلف می سازند و برای برپایی محفل های عزاداری یا مجالس دینی برای بانوان، و گاهی هم به عنوان دارالایتام استفاده می شود، از آن جهت که آن بانوی قهرمان، پس از عاشورا یتیمان اباعبدالله الحسین (علیه السلام) را در سفر اسارت سرپرستی و نگهداری می کرد. مرقد زینب کبری (سلام الله علیها) نیز که در شام قرار دارد به همین نام «زینبیّه» شهرت دارد که تا دمشق مقداری فاصله دارد و زیارتگاه عاشقان عترت پیامبر (صلی الله علیه و آله) است. البته درباره مدفن حضرت زینب، اقوال دیگری نیز وجود دارد.

زینت آسمان ها

امام حسین (علیه السلام) فرمود: روزی به حضور جدّم رسول خدا (صلی الله علیه و آله) رسیدم که مردی به نام ابی بن کعب خدمت آن حضرت نشسته بود پیامبر (صلی الله علیه و آله) خطاب به من فرمود:

خوش آمدی ای اباعبدالله، ای زینت آسمان ها و زمین ها، ابن کعب پرسید: یا رسول الله چگونه غیر از شما کسی دیگر می تواند زینت آسمان ها و زمین باشد؟ پیامبر (صلی الله علیه و آله) پاسخ داد:

ای پسر کعب، سوگند به خدایی که مرا به حق به نبوّت برگزید همانا حسین بن علی در آسمان ها نزد فرشتگان عظمت بیشتری دارد تا نزد زمینیان، و در سمت راست عرش خدا نوشته شده است حسین چراغ هدایت و کشتی نجات است، و حسین رهبر نیکی ها و برکت ها، و عزّت ها و شرافت ها و علوم ذخایر الهی است.

زین واژگون

تعبیری است که بیشتر دربارهٔ ذوالجناح، اسب امام حسین (علیه السلام) به کار می رود که پس از شهادت امام، با زین واژگون و یال پرخون و پریشان حال به طرف خیمه ها آمد. برگرفته از جمله ای در زیارت ناحیه مقدسه است که آمده است: (... فَنَظَرَ اَلنِّساءُ الی اَلْجَوَادِ مُخْزِیّاً وَ اَلسَّرْجُ عَلَیْهِ مَلْوِیّاً.)

ص: ٥٦٣

س

ساربان

روایت شده است: یکی از شتربانان کاروان حسینی پس از شهادت امام، به طمع برداشتن بند زیر جامهٔ آن حضرت، دوباره به مقتل آن امام بازگشت و آن حضرت را سر بریده و خونین یافت. دست برد تا آن بند را بردارد که دست امام برآمد و بر دست او زد و مانع شد. کاردی در آورد و انگشت یا دست حضرت را برید تا آن بند را برگیرد. امام دست چپ را برآورد، دست چپ را هم برید. این شخص، بعداً چهره اش سیاه شد و در راه مکّه فریاد بر می آورد که: اَیُّهَا اَلنَّاسُ دُلُّونِي عَلَی اَوْلاَدِ محمّد. نام او را «بریدة بن وائل» گفته اند. این قضیّه به صورت های دیگر هم در برخی کتب نقل شده است. از جمله درباره کسی به نام ابحر بن کعب، که لباس از تن آن حضرت درآورد و او را عریان نهاد. بعداً دستانش مثل دو چوب خشک شد. امّا نمی توان به صحّت آن ها اطمینان یافت.

در نقل ها، گاهی قضیهٔ انگشت و انگشتر هم آمده است و این که، بجدل بن سلیم انگشت را با انگشتر قطع کرد و انگشتر را به غارت برد.

سبط پیامبر

سبط، به معنای نواده است. از لقب های امام حسین، «سبط محمد النبی» و سبط النبی است. امام حسین (علیه السلام) سبط اصغر پیامبر و امام مجتبی، سبط اکبر نامیده می شود. سبط منتجب هم گفته شده است. به این دو نوادهٔ عزیز رسول خدا، «سبطین» هم در روایات و زیارتنامه ها گفته اند:
(اَلسَّلاَمُ عَلَیْکُمَا یَا سِبْطَی نَبِیِّ اَلرَّحْمَةِ وَ سَیِّدَی شَبَابِ اَهْلِ الجَنَة.)

سرانجام کوفیان

یکی از کوفیان که تازه از شهر کوفه خارج شده بود و تحولات سیاسی آن را می دانست، از دور کاروان امام حسین (علیه السلام) را دید و شتابان خود را به آن حضرت رساند و گفت:

یا اباعبدالله، چرا به این سرزمین سفر کردی؟ امام (علیه السلام) در جواب فرمود:

این ها که می بینی نامه های کوفیان است که به من نوشتند گرچه همین مردم مرا خواهند کشت، پس حرامی نیست جز آن که آن را زیر پا بگذارند. آن گاه خداوند کسی را بر کوفیان مسلط و آن ها را قتل عام و ذلیل تر از بردگان می کند.

سرد و سلامت

در قرآن و در سورهٔ الانبیاء آیه ٦٩ آمده است:

(قُلْنَا یَا نَارِکُونِي بَرْداً وَ سَلاَماً عَلَی اِبْرَاهِیمَ.)

گفتیم ای آتش بر ابراهیم سرد و سلامت باش.

امام حسین (علیه السلام) قبل از شهادت به یارانش فرمود: همانا رسول خدا (صلّی الله علیه و آله) به من فرمود: پسرم، به زودی به عراق کشانده خواهی شد، و آن سرزمینی است که در آن پیامبران و جانشینان آن ها از آن دیدار نموده اند، و سرزمینی است که «عمورا» نامیده می شود. تو در آن جا شهید می شوی و گروهی از یارانت نیز با تو شهید می گردند. آنان درد تماس آهن را (بر پیکر خود) نمی یابند، و این آیه را تلاوت فرمود. (به همین ترتیب) جنگ بر تو و آن ها سرد و سلامت خواهد شد.

سر مقدّس

بعد از شهادت سیّدالشّهدا (علیه السلام)، جسد شریفش را به آسمان پنجم بردند و باز بر زمین کربلا برگردانیدند، و در آن جا سه روز افتاده بود. سر مبارکش گاهی بر روی دست ها، و گاهی بر نیزه ها، و

ص: ٥٦٤

گاهی بر درخت آویزان، و گاهی بر دهلیز خانه یزید ملعون، و گاهی بر دروازه شام و گاهی در طبق نزد ابن زیاد، و گاهی در طشت نزد یزید بود، و آن سر را شهر به شهر از کربلا تا شام گردانیدند.

سر نسخه

هر تعزیه یک نسخهٔ اصلی یا سر نسخه یا فهرست دارد که در دست تعزیه گردان است و از روی همین نسخه اصلی است که تعزیه گردان یا کارگردان یا «معین البکاء» نوبت هر کس را می داند. نوبت ها با ذکر کلماتی از اوّل اشعار روی نسخه اصلی یا سر نسخه یا فهرست در دست اوست. و هر تعزیه خوانی، زمانی که نقش خود را ایفا می کند تا زمانی که به علامتی نظیر خط طولانی نرسیده ادامه می دهد و همین که به آن رسید توقّف می کند و تعزیه گردان یا معین البکاء به کسی که نوبت اوست اشاره می کند.

سرور

پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) به حسین (علیه السلام) فرمود: انک سیّد، ابن سیّد، ابوسادة (یعنی:) تو سرور، پسر سرور و پدر سروران هستی. نیز پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمود: (اَلْحَسَنِ وَ اَلْحُسَیْنِ سَیِّدِ شَبَابِ اَهْلِ اَلْجَنَّةِ) (یعنی:) حسن و حسین (علیهما السلام) دو سرور جوانان بهشت هستند.

سرهای شهدا

بریدن سر مرده یا کشته. نوعی مُثله کردن است و شرعاً حرام است. در زمان رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و خلفای بعدی هرگز با کشته های دشمن کافر چنین رفتاری نشد. اولین سری که بریده و به جای دیگر فرستاده شد، در عصر معاویه بود و آن سر شهید بزرگوار، عمرو بن حمق خزاعی از یاران باوفای علی (علیه السلام) بود.

این جنایت در عصر امویان در عاشورا تکرار شد. پیش از عاشورا نیز سر مسلم بن عقیل و هانی بن عروه را از بدن جدا کردند و به شام، نزد یزید فرستادند. سرهای قیس بن مسهر، عبدالله بن بقطر، عبدالاعلی کعبی، و عمارة بن صلخب را نیز ابن زیاد قطع کرد. سرهای تعداد زیادی از شهدای کربلا را هم از بدن جدا کردند و به کوفه نزد ابن زیاد بردند. طبق برخی نقل ها تعداد آن ها ۷۸ سر بود که وظیفه حمل آن را میان قبایل تقسیم کردند تا از این طریق نزد ابن زیاد و یزید، مقرّب شوند. سران هر یک از قبایل کنده، هوازن، تمیم، مذحج و... تعدادی از سرها را به کوفه بردند. ابن زیاد هم سرها را به شام نزد یزید فرستاد. کیفیت فرستادن سرها نمایشی بود تا جماعت بسیاری آن ها را ببینند و وسیله ای برای ترساندن مردم و زهر چشم گرفتن از آنان باشد، به ویژه که سر شخصیت های معروف را جدا کردند. به احتمال قوی، فرمان بریدن سرها را عبیدالله زیاد به سپاه عمر داده بود. به تحلیل کتاب انصارالحسین، بریدن سرها تنها یک جنایت جنگی نبود، بلکه نوعی حرکت سیاسی و نشان

دهنده عمق خصومت و دشمنی و ترساندن مردم دیگر بود تا از قطع سرها عبرت بگیرند و هیچ کسی، اندیشهٔ مبارزه با امویان را در سر

نپروراند و بداند که چنین سرهایی بریده و بر نیزه ها افراشته خواهد شد. نیز به عنوان کاری نمادین برای در هم کوبیدن قداست سیدالشهدا (علیه السلام) بود.

مدفن برخی از این سرها (حدود ١٦ سر) را در «باب الصّغیر» شام می دانند، از جمله سر مطهّر علی اکبر، حبیب بن مظاهر و حرّبن یزید ریاحی.

سزاوار آتش

در روز عاشورا امام حسین (علیه السلام) خطاب به عمرو بن حجاج فرمود:

ای عمر و بن حجاج، آیا مردم را بر ضد من می شورانی؟ آیا ما از دین خارج شدیم و شما ثابت قدم ماندید؟ آگاه باش به خدا سوگند، وقتی روح های شما از بدن خارج شود و با همین عمل بمیرید، آن گاه خواهی دید چه کسی از دین خارج شد و چه کسی سزاوار آتش است.

سفارش آخر

در لحظه های آخرین روز عاشورا امام حسین (علیه السلام) خطاب به جمع بانوان و دختران خود این گونه وصیّت کرد:

برای بلا و سختی ها آماده باشید و بدانید که خداوند حامی و نگهبان شماست، و به زودی شما را از شرّ دشمنان نجات خواهد داد. خدا آینده کارتان را به خیر و نیکی مبدّل خواهد ساخت و دشمنانتان را به انواع عذاب دچار می سازد، به پاداش این گرفتاری ها انواع نعمت ها و کرامت ها را نصیبتان خواهد کرد، پس زبان به شکایت نگشایید و آن چه از منزلت شما می کاهد بر زبان نیاورید.

سُفره

اطعام و احسانی که در خانه ها و تکیه ها، به یاد شهدای کربلا یا

ص: ٥٦٥

خانوادهٔ امام حسین (علیه السلام) به افراد می دهند و اغلب در پی نذر و نیاز، سفره می گسترند. به تناسب کسی که به نام او سفره پهن می کنند، نام خاصّی به آن می دهند، مثل «سفرهٔ ابوالفضل»، «سفره امام زین العابدین»، «سفرهٔ رقیّه» و امثال آن و آداب و رسوم خاصی دارد. آن چه به یاد امام حسین (علیه السلام) ضیافت می دهند، چه در ایام محرّم و چه اوقات دیگر، افراد تقدیس می کنند و به عنوان تبرّک، بر سر آن سفره می نشینند یا از غذای آن اطعام، به خانه ها می برند و متواضعانه هر چند وضع مالیشان خوب باشد، از برکت معنوی آن استفاده می کنند و آن را «غذای امام حسین» می دانند. به چنان سفره ای «سفرهٔ ماتم» هم می گفته اند. خلفای فاطمی در مجلس سوگواری بر زمین می نشستند و پیروانشان در نهایت اندوه، گرد آنان حلقه می زدند. به جای فرش در تالارها و سرسراها شن می ریختند و خوراک بسیار مختصری (مرکّب از عدس سیاه، پیازهای شور و خیار و نان جوین که به عمد رنگ آن را تغییر می دادند)، بر سر خوان می نهادند و آن را «سفره ماتم» می خواندند...

سقّایی

یکی از منصب های حضرت عبّاس (علیه السلام) در عاشورا بود. اصل آب رسانی به تشنگان در تعالیم دینی بسیار پسندیده است. امام صادق (علیه السلام) فرموده است: (اِفْضَلَ اَلصَّدَقَةِ اَبْرَادُ کَبِدِ حَرَّاءَ) (یعنی:) برترین صدقه، خنک کردن جگر سوخته و تشنه است. و نیز فرموده است: (مَنْ سَقَی الْمَاءَ فِي مَوْضِعٍ یُوجَدُ فِیهِ الْمَاءُ کَانَ کَمَنِ اعْتَقَّ رَقَبَةً وَ مَنْ سَقَی اَلْمَاءَ فِي مَوْضِعٍ لاَ یُوجَدُ فِیهِ اَلْمَاءُ کَانَ کَمَنِ اِحْیَی نَفْساً وَ مَنِ اِحْیَی نَفْساً فَکَانَمَا اِحْیَی اَلنَّاسَ جَمِیعاً) (یعنی:) هر که در جایی که آب هست مردم را سیراب کند، گویا برده ای را آزاد کرده است و هر که آب دهد در جایی که آب نیست، گویا کسی را زنده ساخته است و کسی که یک نفر را زنده کند، گویا به همه مردم حیات بخشیده

است. و در روایت دیگری از امام باقر (علیه السلام) است که خداوند سقایی را برای جگرهای تشنه دوست می دارد: (اِنَّ اللَّهَ یُحِبُّ ابرادَّ اَلکَبِدِ اَلْحَرَاءُ.)

در کربلا، آب رسانی به خیمه ها و حرم سیدالشهدا (علیه السلام) بر عهدهٔ ابوالفضل (علیه السلام) بود و او را لقب «سقای دشت کربلا» داده اند. همان گونه که القاب دیگرش «قمر بنی هاشم»، یا «علمدار حسین» بود: (وَ کَانَ اَلْعَبَّاسُ اَلشَّقَاءَ، قَمَرُ بَنِي هَاشِمٍ، صَاحِبُ لِوَاءِ اَلْحُسَیْنِ...)

در ایام عاشورا و محرّم نیز، عدّه ای به یاد آن حماسه و به نشانه سقایی حضرت عباس و تشنگی اهل بیت، به سقایی و آب دادن به مردم و دسته های عزادار می پردازند، چه با مشک، چه با آماده سازی منبع آب در معابر عمومی، یا تهیه آب خنک. و این را پیروی از شیوهٔ مردانگی علمدار کربلا می دانند. البته سقّایی، به معنای فروش آب و تقسیم آب در خانه ها هم حرفه ای بوده است. سقای کربلا، آن چنان فتوّت داشت که با لب تشنه وارد فرات شد ولی خود، آب نخورد و ایثارگری را به اوج رساند و عاقبت هم روز عاشورا، جان را در راه آب آوری برای ذرّیه تشنه کام پیامبر از دست داد و دستانش قطع شد و مشک پر آب را نتوانست به خیمه های حسینی برساند و در کنار فرات، بر خاک افتاد.

به محلّی که مخصوص آب دادن به عزاداران و هیأت هاست، یا به ظرف بزرگی که مخصوص این کار، از سنگ تراشیده می شد، «سقّاخانه» می گفتند. بنا به لغت نامه دهخدا «محلّی که در آن آب ریزند که تشنگان خود را سیراب نمایند، جایی که در آن جا برای تشنگان آب ذخیره کنند و آن جا را متبرّک دانند.»

سگ ابقع

امام حسین (علیه السلام) در روز عاشورا خطاب به شمر (که بیماری برص داشت) فرمود: رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: سگی ابقع را دیدم گویا در خون فرزندانم غوطه می خورد و من

در خواب دیدم سگ های زیادی که به سوی من هجوم می آورند. در میان آن ها سگی سیاه و سفید که بیشتر از همهٔ سگ ها به سوی من هجوم می آورد و آن سگ تویی.

سلام

درودی است که هنگام نوشیدن آب خنک بر زبان می آید. به عربی گفته می شود «سَلاَمُ اَللَّهِ عَلِيٌ اَلْحُسَيْنُ وَ اِصْحَابُهِ». امام سجاد، امام صادق (علیه السلام) و ائمه دیگر، هنگام نوشیدن آب، از حسین (علیه السلام) یاد می کردند. از خود سیدالشهدا (یا به عنوان زبان حال) نقل شده که:

شِيعَتِي ما اِنْ شَرِبْتُمْ عَذْبَ مَاءٍ فَاذكُرُونِي *** اوْ سَمِعْتُمْ بِغَرِيبٍ اوْ شَهِيدٍ فَاندُبُونِي

(یعنی:) شیعیان من، هرگاه آب گوارا نوشیدید، مرا یاد کنید، هرگاه غریب یا شهیدی را شنیدید، بر من گریه کنید. آب و تشنگی، تداعی کننده عاشورای حسین است و هر مرثیه خوانی

ص: ٥٦٦

نیز از فرات و آب و عطش، گریز به صحرای کربلا می زند و از حسین عطشان یاد می کند.

سلام آخر

اصحاب امام حسین (علیه السلام) که در رکابش شهید شدند، در آن حالتی که برای شهادت مهیّا شدند، به نحو خاصّی زیارت نمودند. بعضی سواره و بعضی پیاده، می آمدند در حضور مبارک، و می گفتند:

اَلسَّلاَمُ عَلَيْكَ يَا اِباعِبْداللَّهِ. حضرت می فرمودند:

(وَ عَلَيْكَ اَلسَّلاَمُ وَ نَحْنُ خَلفَکَ)

و سرّ این زیارت آن بود که می خواستند فیض زیارت آن جناب را در حیات خود دریابند. علاوه بر فیض شهادت، و برای بعضی شهداء خصوصیّتی بود در آن زیارت، مانند عبدالله و عبدالرّحمان که دو برادر بودند از طایفهٔ غفّار. این ها آمدند به خدمت آن جناب و دور ایستادند و سلام کردند. حضرت فرمودند: نزدیک بیایید. پس نزدیک آمدند و عرض کردند: السّلام علیک. آمدیم که در حضور تو کشته شویم، و گریه شدید کردند. حضرت فرمود:

(عَلَيْكُمَا اَلسَّلاَمُ وَ رَحْمَةُ اَللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ.)

ای پسران برادر من چرا گریه می کنید؟ امیدوارم که بعد از ساعتی چشم های شما روشن شود، عرض کردند: فدایت شویم، قسم به خدا که به حال خود گریه نمی کنیم بلکه به حال تو گریه می کنیم که دشمن تو را احاطه کرده است و ما چاره نمی توانیم نمود. حضرت فرمودند که خدا شما را جزای خیر دهد به سبب دلسوزی و مواساتی که با من نموده اید.

سلام بر یحیی (علیه السلام)

امام حسین (علیه السلام) در هر منزلی شهادت یحیی (علیه السلام) را متذکّر می شدند و بر ایشان سلام می کردند. چنان که در سفر کربلا، هر وقت در منزلی توقف یا از آن کوچ می کرد، مکرّر یحیی (علیه السلام) را ذکر می فرمود.

سلام خدا

هنگامی که زائر امام حسین (علیه السلام) قصد مراجعت می کند، ملکی نزد او می آید و می گوید: پروردگارت سلام می رساند و می گوید: «عمل خویش را از سرگیر که گناهان گذشته ات آمرزیده شد.»

سلام علی اکبر (علیه السلام)

علّی اکبر (علیه السلام) بعد از آن که بر زمین افتاد، فرمودند: (یَا اِبْنَاهْ عَلَیْكَ مِنِّی اَلسَّلاَمُ.) و در این زیارت آن حضرت از جهت وقت و از جهت کیفیّت، و از جهت جواب خصوصیّتی بود.

از جهت وقت، تا آن حال به تأخیر انداخت و سببش آن بود که سایر شهداء چون اراده مبارزت می نمودند، به نزد حضرت می آمدند، و آن جناب پیش خیمه ها، نشسته یا ایستاده بود. و شان به حسب عادت رسمیّه سلام می کردند تا این که به ثواب یارت فائز شوند. و امّا علّی اکبر، چون اراده مبارزت نمود، حضرت همراه او شدند و به جای خود نماندند تا او سلام کند.

و امّا از جهت کیفیّت، پس به لفظ عَلَیکَ السّلام، سلام کرد و سببش آن است که آن سلام، سلام وداع بود، نه سلام تحیّت.

و امّا از جهت خصوصیّت جواب، امام حسین (علیه السلام) جواب این سلام را به دو علت نداد: اوّل این که این سلام تحیّت نبود که جوابش لازم باشد. دوّم این که در وقت سماع این سلام حالتی به آن جناب دست داد که جمیع قوای او از کار افتاد و احوالش متغیّر شد و همین قدر فرمود: ای پسر تو را کشتند!

سلامِ وداع

روز عاشورا، هر یک از یاران حسین (علیه السلام) که می خواست به میدان نبردِ آخرین برود، سلامِ وداع می داد. به این صورت که «اَلسَّلاَمُ عَلَیْكَ یَابْنَ رَسُولِ اَللَّهِ» و امام جواب می فرمود: (وَ عَلَیْكَ اَلسَّلاَمُ وَ نَحْنُ خَلفَکَ) (یعنی: ما هم از پی خواهیم آمد) پس از شهادت همهٔ یاران امام، سیدالشهدا (علیه السلام) به خیمه آمد و سکینه، زینب، ام کلثوم و فاطمه... را ندا داد که «عَلَیْکُنَّ مِنَی اَلسَّلاَمِ». این سلام وداع حضرت که دیدار پایانی وی با اهل بیت بود، شوری و سوزی در میان آنان افکند و هر کدام سخنانی گفتند. هم چنین پس از شهادت همه یاران و اصحاب امام حسین (علیه السلام)، آن حضرت به خیمه گاه آمد. آن گاه بانگ برداشت که «یَا سُکَیْنَةُ یَا فَاطِمَةُ یَا زَیْنَبُ اُمّ کُلْثُومٍ عَلَیْکُنَّ مِنَی السّلام». چون اهل بیت این ندا شنیدند، فریاد الوداع و الفراق الفراق برآوردند.

سلام ها و انواع آن

اشاره

سلام هایی که در ذیل آمده است، سلام های مخصوص حضرت سیدالشهداء است و هر کدام خصوصیّتی دارد که می توان برای آن ها تقسیم بندی هایی در نظر گرفت، زیرا با تفکیک سلام ها از

ص: ٥٦٧

یک دیگر به راحتی می توان دربارهٔ همهٔ موضوعات بحث و بررسی کرد و از زوایای مختلف هر کدام را مورد تجزیه و تحلیل قرار داد.

اشاره به پیغمبران

از جمله سلام های مخصوص حضرت سیّدالشّهدا (علیه السلام)، سلام هایی است که در آن به اسامی انبیای سلف اشارات زیادی شده است:

السّلام علیک یا وارث آدم صفوة الله؛

السّلام علیک یا وارث نوح نبیّ الله؛

السّلام علیک یا وارث ابراهیم خلیل الله؛

السّلام علیک یا وارث موسیٰ کلیم الله؛

السّلام علیک یا وارث عیسیٰ روح الله؛

السّلام علیک یا وارث محمّد حبیب الله؛

السّلام علیک یا وارث اسماعیل ذبیح الله؛

السّلام علیک یا وارث ادم فطرة الله؛

اشاره به اجداد حضرت سیدالشهدا (علیه السلام)

شماری از سلام های مخصوص امام حسین (علیه السلام) به اجداد و خاندان طاهرین آن حضرت اشاره می کند:

اَلسَّلاَمُ عَلَيْكَ يَابْنَ رَسُولِ اَللَّهِ؛

اَلسَّلاَمُ عَلَيْكَ يابن امِيرَالْمُؤْمِنِينَ وَ اِبْنُ سَيِّدِ اَلْوَصِيِّينَ؛

اَلسَّلاَمُ عَلَيْكَ يَابْنَ فَاطِمَةَ سَيِّدَةِ نِسَاءِ اَلْعَالَمِينَ؛

اَلسَّلاَمُ عَلَيْكَ يَابْنَ عَلِيٍ اَلْمُرْتَضِيٰ؛

اَلسَّلاَمُ عَلَيْكَ يَابْنَ فَاطِمَةَ اَلزَّهْرَاءِ؛

اَلسَّلاَمُ عَلَيْكُمْ يَا اَهْلِبيتَ اَلنُّبُوَّةَ؛

اَلسَّلاَمُ عَلَى خَامِسِ اَهْلِ اَلْعَبَاءِ؛

اَلسَّلاَمُ عَلَيْكَ وَ عَلِيٌ وَ لَدَيْكَ اَلْحَسَنُ وَ اَلْحُسَيْنُ؛

اَلسَّلاَمُ عَلَيْكَ يَا بْنَ سَيِّدِ المرسلين؛

اَلسَّلاَمُ عَلَيْكَ يَابْنَ خَاتَمِ اَلنَّبِيِّينَ؛

اَلسَّلاَمُ عَلَيْكَ يَا بْنَ سَيِّدِ اَلْوَصِيِّينَ؛

اَلسَّلاَمُ عَلَيْكَ يَا حُسَيْنَ بْنَ على؛

اَلسَّلاَمُ عَلَيْكَ يَابْنَ خَدِيجَةَ اَلْكِبْرِيِّ؛

السَّلاَمُ عَلَيْكَ يابن الصِّدِّيقَةِ الطّاهِرَةِ فَاطِمَةُ سَيِّدَةُ نِسَاءِ اَلْعَالَمِينَ؛

اَلسَّلاَمُ عَلَى اِبْنِ خَاتَمِ اَلاِنْبِيَاءِ؛

اَلسَّلاَمُ عَلَى اِبْنِ سَيِّدِ اَلْأَوْصِيَاءِ؛

اَلسَّلاَمُ عَلَيْكَ يَا مَوْلاَيَ يا اِبَا عَبْدِ اَللَّهِ يَا بْنَ خَاتَمِ اَلنَّبِيِّينَ وَ يَابِنَ سَيِّدِ اَلْوَصِيِّينَ؛

اَلسَّلاَمُ عَلَى اِبْنِ فَاطِمَةَ اَلزَّهْرَاءِ؛

اَلسَّلاَمُ عَلَى اِبْنِ خَدِيجَةَ اَلْكُبْرَى؛

اَلسَّلاَمُ عَلَى اِبْنِ سِدْرَةِ اَلْمُنْتَهَى؛

اَلسَّلاَمُ عَلَى اِبْنِ جَنَّةِ اَلْمَأْوَى؛

اَلسَّلاَمُ عَلَى اِبْنِ زَمْزَمَ وَ الصفاء؛

اَلسَّلاَمُ عَلَى خَامِسِ اَهْلِ اَلْكِسَاءِ؛

اَلسَّلاَمُ عَلَيْكَ يَا اِبْنَ خِيَرَةِ رَبُّ اَلْعَالَمِينَ؛

اَلسَّلاَمُ عَلَيْكَ يَابْنَ خَدِيجَةَ اَلْكُبْرَى اَمُّ اَلْمُؤْمِنِينَ؛

اَلسَّلاَمُ عَلَى اِبْنِ اَلرَّسُولِ وَ قُرَّةُ عَيْنِ اَلْبَتُولِ؛

اَلسَّلاَمُ عَلَيْكَ يَا بْنَ سَيِّدِ الاوصياء؛

اَلسَّلاَمُ عَلَيْكَ يَا حُجَّةَ اَللَّهِ وَ اِبْنُ حُجَّتِهِ؛

اَلسَّلاَمُ عَلَيْكَ يَا اِبْنَ خِيَرَةِ الاخيار؛

اَلسَّلاَمُ عَلَيْكَ يَا اِبْنَ عُنْصُرِ الابرار؛

اَلسَّلاَمُ عَلَيْكَ يَا اِبْنَ قَسِيمِ اَلْجَنَّةُ وَ اَلنَّارُ؛

اَلسَّلاَمُ عَلَيْكَ يَا اِبْنَ بَقِيَّةِ اَلنَّبِيِّينَ؛

اَلسَّلاَمُ عَلَيْكَ يَا اِبْنَ صَالِحُ اَلْمُؤْمِنِينَ؛

اَلسَّلاَمُ عَلَيْكَ يَا اِبْنَ اَلنَّبَّاءِ اَلْعَظِيمُ؛

اَلسَّلاَمُ عَلَيْكَ يَا اِبْنَ اَلصِّرَاطِ اَلْمُسْتَقِيمُ؛

السَّلامُ عَلَيْكَ اَيُّهَا الصِّدِّيقَةُ الطَّيِّبُ الزَّكِيُّ الْحَبِيبُ اَلْمُقَرَّبُ وَ اِبْنُ رَيْحَانَةِ رَسُولِ اَللَّهِ؛

اَلسَّلاَمُ عَلَى اَلْحُسَيْنِ بْنِ عَلِى اَلشَّهِيد.

اشاره به تربت حضرت سیدالشهدا (علیه السلام)

بعضی سلام های خاصّ، به تربت سیّدالشّهداء (علیه السلام) اشاره می کند:

اَلسَّلاَمُ عَلَى مَنْ جَعَلَ اَللَّهُ اَلشِّفَاءُ فِي تُرْبَتِهِ؛

اَلسَّلاَمُ عَلَى سَاكِنِ اَلتُّرْبَةِ اَلزَّاكِيَةِ.

اشاره به تشنگی حضرت سیدالشهداء (علیه السلام)

در بعضی سلام های خاص، به عطش و اوج تشنگی آقا اباعبدالله اشاره شده است:

اَلسَّلاَمُ عَلَيْكَ يَا قَتِيلَ اَلظَّمَاءِ؛

اَلسَّلاَمُ عَلَى اَلْمَمْنُوعِ مِنْ مَاءِ اَلْفُرَاتُ.

اشاره به غربت حضرت سیدالشهداء (علیه السلام)

در غریبی سیّدالشّهدا (علیه السلام) نیز سلام هایی خاص وارد شده است:

ص: ٥٦٨

اَلسَّلاَمُ عَلَيْكَ يَا غَرِيبَ اَلْغُرَبَاءِ؛

اَلسَّلاَمُ عَلَى غَرِيبِ اَلْغُرَبَاءِ.

اشاره به مظلومیّت آن حضرت

در سلام های خاصّ سیّدالشّهدا (علیه السلام) اشارات زیادی به مظلومیّت آن بزرگوار شده است:

اَلسَّلاَمُ عَلَى اَلْحُسَيْنِ اَلْمَظْلُومِ اَلشَّهِيدِ؛

اَلسَّلاَمُ عَلَى اَلْحُسَيْنِ بْنِ عَلَى الْمَظْلُومِ الشَّهِيدِ قَتِيلِ الْعَبَرَاتِ وَ اسيرِ الْكُرُبَاتِ؛

اَلسَّلاَمُ عَلَيْكَ اَيُّهَا اَلْمَظْلُومُ اِبْنُ اَلْمَظْلُومُ؛

اَلسَّلاَمُ عَلَى اَلْقَتِيلِ اَلْمَظْلُومِ؛

اَلسَّلاَمُ عَلَى اَلْمَظْلُومِ بِلاَ نَاصِرٍ؛

اَلسَّلاَمُ عَلَى اَلْمَقْتُولِ اَلْمَظْلُومِ.

اشاره به شهادت سیدالشهدا (علیه السلام)

در سلام های خاص به کرّات به شهادت حضرت امام حسین (علیه السلام) اشاره شده است:

اَلسَّلاَمُ عَلَيْكَ اَيُّهَا اَلشَّهِيدُ اَلصِّدِّيقُ؛

اَلسَّلاَمُ عَلَيْكَ يَا شَهِيدُ يَابْنَ اَلشَّهِيدِ؛

اَلسَّلاَمُ عَلَى عَلَى بْنِ اَلْحُسَيْنِ اَلشَّهِيدِ؛

اَلسَّلاَمُ عَلَى اَلْحُسَيْنِ اَلْمَظْلُومِ اَلشَّهِيدِ؛

اَلسَّلاَمُ عَلَيْكَ يَا شَهِيدَ بْنَ لشَّهِيدِ؛

اَلسَّلاَمُ عَلَى اَلْحُسَيْنِ بْنِ عَلَى الْمَظْلُومِ الشَّهِيدِ قَتِيلِ الْعَبَرَاتِ وَ اسيرِ الْكُرُبَاتِ؛

السَّلامُ عَلَيْكَ اَيُّهَا الشَّهِيدُ بَابِي اَنْتَ وَ امِّي؛

اَلسَّلاَمُ عَلَى شَهِيدِ اَلشُّهَدَا.

اشاره به ارادات محبّان سیدالشهدا (علیه السلام)

بعضی سلام های خاصّ، به علاقه محبّان سیّدالشّهدا (علیه السلام) اشاره می کند:

اَلسَّلاَمُ عَلَيْكَ مِنِّي مَا بَقِيتُ وَ بَقَى اَللَّيْلُ وَ اَلنَّهَارُ؛

السَّلامُ عَلَيْكَ اَيُّهَا الشَّهِيدُ بابِي اَنْتَ وَ اُمِّي؛

السَّلامُ عَلَيْكَ فَاِنِّي قَصَدْتُ اِلَيْكَ وَ رَجَوْتُ اَلْفَوْزَ لَدَيْكَ؛

السَّلامُ عَلَيْكَ وَ عَلَيَّ الاِرواح اَلَّتِي حَلَّتْ بِفِنَائِكَ عَلَيْكُمْ مِنِّي جَمِيعاً سَلاَمُ اَللَّهِ اِبْدا.

شاره به علم سیدالشهدا (علیه السلام)

دربارهٔ علم امام حسین (علیه السلام) اشارات زیادی در سلام های خاص شده است:

اَلسَّلاَمُ عَلَيْكَ يَا وَارِثَ ادم صَفْوَةِ اَللَّهِ؛

اَلسَّلاَمُ عَلَيْكَ يَا وَارِثَ نُوحٍ نَبِيِّ اَللَّه؛

اَلسَّلاَمُ عَلَيْكَ يَا وَارِثَ اِبْرَاهِيمَ خليل اَللَّه؛

اَلسَّلاَمُ عَلَيْكَ يَا وَارِثَ مُوسَيٰ كَلِيمُ اَللَّهِ؛

اَلسَّلاَمُ عَلَيْكَ يا وارِثَ عيسي روح الله؛

اَلسَّلاَمُ عَلَيْكَ يَا وَارِثَ مُحَمَّدٍ حَبِيبِ اَللَّهِ؛

اَلسَّلاَمُ عَلَيْكَ يَا وَارِثَ عَلَى وَصِيِّ رَسُولِ اَللَّهِ؛

السَّلامُ عَلَيْكَ يَا وَارِثَ اَلْحَسَنِ الرِّضى؛

اَلسَّلاَمُ عَلَيْكَ يَا وَارِثَ فَاطِمَةَ بِنْتِ رَسولِ اَللَّه؛

اَلسَّلاَمُ عَلَيْكَ يَا خَازِنَ اَلْكِتَابِ اَلْمَسْطُورِ؛

اَلسَّلاَمُ عَلَيْكَ يَا وَارِثَ اَلتَّوْرِيَةِ وَ اَلاِنْجِيلِ وَ اَلزَّبُورِ؛

اَلسَّلاَمُ عَلَيْكَ يَا اَمِينَ اَلرَّحْمَانِ؛

اَلسَّلاَمُ عَلَيْكَ يَا شَرِيكَ اَلْقُرْآنِ؛

اَلسَّلاَمُ عَلَيْكَ يَا بَابَ حِكْمَةِ رَبُّ اَلْعَالَمِينَ؛

اَلسَّلاَمُ عَلَيْكَ يَا عَيْبَةَ عِلْمِ الله؛

اَلسَّلاَمُ عَلَيْكَ يَا مَوْضِعَ سِرِّ الله؛

اَلسَّلاَمُ عَلَيْكَ يَا وَارِثَ عِلْمِ اَلاِنْبِيَاءِ وَ رَحْمَةُ اَللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ؛

اَلسَّلاَمُ عَلَيْكَ يَا وَارِثَ اِسْمَاعِيلَ ذَبِيحُ اَللَّهِ؛

اَلسَّلاَمُ عَلَيْكَ يَا وَارِثَ اِدْمِ فِطْرَةُ اَللَّهِ؛

السَّلَامُ عليک یا وَارِثَ نُوحٍ صَفْوَةَ اللَّهُ؛

السَّلَامُ عليک یا وَارِثُ أَخِيهِ الْحَسَنِ الزَّكِيِّ الطَّاهِرِ الرَّضِيُّ الْمُرْتَضَى؛

السَّلَامُ عليک یا عَلِمَ المهتدين؛

السَّلَامُ عَلَى أُمَنَاءِ اللَّهِ وَ أَحِبَّائِهِ؛

السَّلَامُ عَلَى الَّذِينَ مَنْ وَ الاهم فَقَدْ وَ الَىَّ اللَّهُ.

اشاره به دوستی آن حضرت با خداوند

بعضی سلام های خاص، به دوستی امام حسین (علیه السلام) با خداوند اشاره می کند:

السَّلَامُ عَلَيکَ يا خَيرَة اللَّهِ وَ ابْنَ خِيَرَتِهِ؛

السَّلَامُ عَلَى وَلِيُّ اللَّهِ وَ حَبِيبِهِ؛

السَّلَامُ عَلَى خَلِيلِ اللَّهِ وَ نجيبه؛

السَّلَامُ عَلَى أَوْلِيَاءِ اللَّهِ وَ أَصْفِيَائِهِ؛

السَّلَامُ عَلَیکَ یا وَلیَ اللَّهِ وَ ابْنِ وَلیه؛

السَّلَامُ عَلَیکَ یا حَبیبَ الله وَ ابْنِ حَبیبَه؛

السَّلَامُ عَلَیکَ یا مَنْ رِضَاهُ رضی الرَّحْمَنِ وَ سَخَطُهُ سَخَطُ الرَّحْمَنِ.

اشاره به هر یک از اعضای بدن مطهّر سیدالشهدا (علیه السلام)

بعضی سلام های خاص به هر یک از اعضای بدن مطهّر سیّدالشّهدا (علیه السلام) اشاره می کند:

السَّلَامُ عَلَی الْمَقْطُوعُ الْوَتِینَ؛

السَّلَامُ عَلَی الشّیب الخضیب؛

السَّلَامُ عَلَی الخد التریب؛

السَّلَامُ عَلَی البدن السّلیب؛

السَّلَامُ عَلَی المقروع بالقضیب؛

السَّلَامُ عَلَی الودج المقطوع؛

السَّلَامُ عَلَی رأس المرفوع؛

السَّلَامُ عَلَی الشّلو الموضوع.

اشاره به برگزیده بودن سیدالشهدا (علیه السلام)

در سلام های خاص، خدا به حجّت و برگزیده بودن سیّدالشّهدا (علیه السلام) اشاره کرده است:

السَّلَامُ على خليل اللَّهِ وَ نجيبه؛

السَّلَامُ عَلَى صفى اللَّهِ وَ ابْنِ صَفِيِّهِ؛

السَّلَامُ عَلَيکَ يا حُجَّةُ اللَّهُ؛

السَّلَامُ عَلَيکَ يا صَفْوَةَ اللَّهُ؛

السَّلَامُ عَلَيکَ يا حُجَّةَ اللَّهِ وَ ابْنَ حُجَّتِهِ؛

السَّلَامُ عليک يا حُجَّةُ اللَّهِ فى أَرْضِهِ وَ شَاهِدَهُ عَلَى خَلْقِهِ؛

السَّلَامُ عَلَى أَوْلِيَاءِ اللَّهِ وَ أَصْفِيَائِهِ؛

السَّلَامُ عَلَيکَ يا صَفىَ اللَّهِ وَ ابْنِ صَفيِه؛

السَّلَامُ عَلَيکَ يا حُجَةَ الله وَ ابنَ حُجَّتِه؛

السَّلَامُ عَلَيکَ يا سَفيرَالله وَ ابنَ سَفيرِه؛

السَّلَامُ عَلَيکَ يا بابَ حَكَمَةِ رَبّ العالَمين؛

السَّلَامُ عَلَيکَ يا حُجَةَ الله في اَرضِه و سَمائَه؛

السَّلَامُ عَلَيکَ يا اَمينَ الله و حُجَّةَ الله؛

السَّلَامُ عَلَيکَ وَ عَلَى ابائَکَ الطّاهِرين؛

السَّلَامُ عَلَيکَ يا حُجَةَ الله عَلَى اَهلِ الدُّنيا؛

السَّلَامُ عَلَیکَ یا حُجَةَ الله الکُبری؛

السَّلَامُ عَلَیکَ یا حُجّةَ الله وَ ابنَ حُجَّتَه و اَبا حُجَجَه.

اشاره به رابطهٔ قرآن با سیدالشهدا (علیه السلام)

درباره ارتباط قرآن با سیّدالشّهدا (علیه السلام) اشاراتی در سلام های خاص وجود دارد:

السَّلَامُ عَلَیکَ یا شَریکَ القُرآن؛

السَّلَامُ عَلَی التَّینِ وَ الزَیتون؛

السَّلَامُ عَلَی کَفَّتَیِ الْمِیزَانِ الْمَذْکُورِ فِي سُورَةِ الرّحمان، الْمِعْبّرِ عَنْهُمَا بالّلؤلؤ وَ الْمَرْجانُ.

اشاره به اشک و گریه در سوگ سیدالشهدا (علیه السلام)

در اهمیّت گریه و اشک برای سیّدالشّهدا (علیه السلام)، اشاراتی در سلام های خاص وجود دارد:

السَّلَامُ عَلَی أَسِیرُ الْکُرُبَاتِ وَ قَتِیلِ الْعَبَرَاتِ؛

السَّلَامُ عَلَی الْحُسَیْنُ بْنُ عَلَی الْمَظْلُومِ الشَّهِیدِ قَتِیلِ الْعَبَرَاتِ وَ أَسِیرِ الْکُرُبَاتِ؛

السَّلَامُ عَلَیکَ یا صَرِیعِ الْعِبْرَةَ السَّاکِبَةِ؛

السَّلَامُ عَلَیکَ یا مِنْ بکت فی مُصَابَهُ السَّماواتِ الْعُلی؛

السَّلَامُ عَلَیکَ یا مِنْ بکت لِفَقْدِهِ الارضون السُّفْلَی؛

السَّلَامُ عَلَیکَ یا صَرِیعِ الدَّمْعَةَ العبری؛

السَّلَامُ عَلَی مِنْ بَکَتْهُ مَلَائِکَةُ السَّمَاءِ.

اشاره به هدایتگر بودن سیدالشهدا (علیه السلام)

از ویژگی های بارز ائمه (علیهم السّلام)، هادی بودن ایشان است که در سلام های خاص امام حسین (علیه السلام) به آن اشاره شده است:

السَّلَامُ عَلَیکَ یابن الْبَشِیرِ النَّذِیرِ وَ ابْنَ سَیِّدِ الْوَصِیِّینَ؛

السَّلَامُ عَلَی مَظهَرَی اَمرِالله وَ نَهیه؛

السَّلَامُ عَلَی یَعْسُوبُ الدِّینِ؛

السَّلَامُ عَلَی قائد القادات؛

السَّلَامُ عَلَیکَ اَیُهَا اِلامامِ الهادِیَ الزَکي وَ عَلَی الاَرواحِ حَلَّت بِفِنائِک؛

السَّلَامُ عَلَی الدُّعَاةُ الَیَّ اللَّهُ؛

السَّلَامُ عَلَی الادلاء عَلَی اللَّهِ؛

السَّلَامُ عَلَیکَ یا سَفینَةَ النَّجَاةِ.

اشاره به مصائب سیدالشهدا (علیه السلام)

در سلام های خاص، به انواع مصائب و حالات اندوهبار

ص: ۵۷۰

سیّدالشهدا (علیه السلام) اشارات زیادی شده است:

السَّلَامُ عَلَی الْحُسَیْنِ الْمَظْلُومِ الشَّهِیدِ؛

السَّلَامُ عَلَى أَسِيرِ الْكُرُبَاتِ وَ قَتِيلِ الْعَبَرَاتِ؛

السَّلَامُ عَلَيکَ يا قَتيلَ الظَّمَاءِ؛

السَّلَامُ عَلَيکَ سَلَامَ مُوَدِّعٍ لَا سَئِمٍ وَ لَاقَالٍ؛

السَّلَامُ عَلَيکَ يا قَتيلَ اللَّهِ وَ ابْنِ قَتيلَه؛

السَّلَامُ عَلَيکَ يا قَتِيلُ بْنِ الْقَتِيلِ؛

السَّلَامُ عَلَى المرمل بِالدِّمَاءِ؛

السَّلَامُ عَلَى قَتِيلُ الادعياء؛

السَّلَامُ عَلَى ساكن كربلا؛

السَّلَامُ عَلَى الْقَتِيلُ الْمَظْلُومِ؛

السَّلَامُ عَلَى مِنْ انْتُهِكَتْ حَرُمَتْ الاسلام فِي اراقة دَمِهِ؛

السَّلَامُ عَلَى المغسل بِدَمِ الْجِرَاحِ؛

السَّلَامُ عَلَى المَجرَعَ بِكاساتِ مَراراتِ الرّماح؛

السَّلَامُ عَلَى الْمُسْتَضَامُ المستباح؛

السَّلَامُ عَلَى الْمَهْجُورُ فِي الْوَرَى؛

السَّلَامُ عَلَى الْمُنْفَرِدِ بِالْعَراءِ؛

السَّلَامُ عَلَى مَنْ تَوَلَّى دَفَنَهُ أَهْلِ الْقُرَى؛

السَّلَامُ عَلَى المحامی بِلَا مَعِينٍ؛

السَّلَامُ عَلَى الْمَمْنُوعِ مِنْ مَاءِ الْفُرَاتِ.

اشاره به اولاد و اصحاب سیدالشهدا (علیه السلام)

در سلام های خاص، به اولاد و اصحاب سیّدالشّهدا (علیه السلام) اشارات زیادی شده است:

السَّلَامُ عَلَيکَ يا أَبَا عبدالله وَ عَلَى الاَرواحِ الَتی حَلَّتْ بِفِنائِک؛ السَّلَامُ عَلَى الْحُسَيْنِ وَ عَلَى عَلِيُّ بْنِ الْحُسَيْنِ وَ عَلَى أَوْلَادُ الْحُسَيْنِ وَ عَلَى أَصْحَابِ الْحُسَيْنُ؛

السَّلَامُ عَلَيکَ يَا بنَ سَيِّدِ العالَمين وَ عَلَى المَستَشهَدين مَعَکَ سَلَاماً مُتَّصِلًا مَا اتَّصَلَ اللَّيْلُ وَ النَّهَارُ؛

السَّلَامُ عَلَيکَ يا مولای يا اباعبدالله الحسين بْنِ على صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيکَ.

سلام بر سیّدالشّهدا (علیه السلام) و ثواب آن

علاّمه صدوق در کتاب من لا يحضره الفقيّه، آورده: حضرت صادق (علیه السلام) به سُدير صيرفی فرمود: هرگاه به طرف راست و چپ نظر کنی و سپس سر به سوی آسمان نمایی و به قصد قبر امام حسين (علیه السلام) بگویی: السَّلَامُ عَلَيکَ يا اَباعَبدِالله اَلسَّلَامُ عَلَيکَ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكاتُه برای تو ثواب حج و عمره ای نوشته شود.

سلیلیه

سلیلیه، نام مکانی در مسیر مکّه به عراق است. این وادی در سرزمین غطفانیان بوده و آب و چاه داشته است. محلّ، به نام سلیل بن زید معروف شده است. امام حسین (علیه السلام) در مسیر مدینه تا کربلا از این منزلگاه هم عبور کرده است.

سنج

نام ابزاری که به صورت یک جفت صفحهٔ گرد مسین یا برنجی یا رویین، با دستگیره ای در قسمت بیرونی است و در دسته های عزاداری و زنجیر زنی به هم می زنند و با صدا و آهنگ شورآفرین آن، نوحه می خوانند. به این وسیله «صنج» هم گفته شده است.

سنگابخانه

محلّی که یک یا چند ظرف بزرگ سنگی برای نوشیدن آب سرد، در ایّام عزاداری سیدالشهدا (علیه السلام) در آن نهاده می شد و سقّاها، آماده آب دادن به عزاداران و هیئت های سینه زنی بودند. معمولاً در محوّطه ای بود که روی آن چادر می زدند و اطرافش را با پارچه سیاه و کتیبه های مخصوص و عکس و شمایل می پوشاندند و در آن جا نگهبان و شب خواب می گذاشتند. سنگاب، ظرف سنگی بزرگی بود که مقدار زیادی آب می گرفت و از یک پاره سنگ تراشیده می شد و در مسجدها و تکایا برای آشامیدن یا وضو گرفتن می گذاشتند. دهخدا می نویسد: «ظرف بزرگ از سنگ تراشیده که یک کر و بیشتر آب گیرد و در مساجد و امزاده ها نهند.»

سنگباران

از شیوه های سپاه کوفه در مقابله با حماسه آفرین های یاران شجاع امام، استفاده از سنگباران بود. وقتی در نبرد تن به تن، سپاه کوفه پیاپی تلفات می داد، چندین نوبت عمر سعد و فرماندهان دیگر، سربازان خود را از رویارویی انفرادی منع کردند و دستور دادند که سنگباران کنند و این را تنها راه مقابله با دلاوران عاشورایی می دانستند: وَ اللَّهِ لَوْ لَمْ تَرموهَم الَّا بِالْحِجَارَةِ لتلتموهم... گاهی هم به یک نفر دسته جمعی حمله می کردند،

ص: ۵۷۱

مثلاً نسبت به عابس بن ابو شبیب، عمر سعد دستور داد تا او را سنگباران کنند.

سوگند کوفیان

وقتی که عبدالله بن زبیر از امام حسین (علیه السلام) سؤال کرد که چرا به سوی عراق می روی؟ امام اظهار کرد:

از کوفه خبر آوردند که چهل هزار نفر با من بیعت کردند و بر آزادی و آزادگی خود سوگند خورده اند.

سوم شعبان

امام حسین (علیه السلام) پس از پنج روز که فاصلهٔ مدینه تا مکه را پیمود در شب جمعه سوم ماه شعبان به مکه معظمه وارد شد و هنگام ورود به این شهر، این آیه شریفه را قرائت فرمود: (وَ لَمَّا تَوَجَّهَ تِلْقاءَ مدین قالَ عَسی رَبِّي انَّ يَهْدِيَنِي سَواءَ السَّبِيلِ.) (یعنی:) چون موسی بن عمران از فرعونیان و منطقه حکومت طاغوتیان به شهر مدین روی آورد چنین می گفت: امیدوارم پروردگارم به راه راست رهنمونم گرداند و بر آن چه خیر و اصلاحم در آن است هدایتم فرماید.

روز سوم شعبان روز تولد امام حسین (علیه السلام) نیز است.

سینه زنی

از مراسم سنّتی عزاداری برای سیدالشهدا (علیه السلام) و دیگر ائمه مظلوم آن است که همراه نوحه خوانی و با آهنگی خاص بر سر و سینه می زنند که گاهی هم این کار را با لخت کردن سینه همراه بود. اصل این سنّت، به ویژه در میان عرب ها رواج داشته است. بعدها به صورتی درآمده که با انتخاب نوحه های سنگین، حرکات دست بر سینه می خورد. به فردی هم که بر سینهٔ خود می زند و عزاداری می کند، «سینه زن» می گویند.

این گونه نوحه گری، ابتدا فردی بود، امّا با مرور زمان به شکل گروهی و دستجات سوگواری درآمد. دسته گردانی و سینه زنی و نوحه خوانی که در زمان صفویّه رایج شده و توسعه پیدا کرده بود، در

عصر قاجاریّه با توسعه و تجمّل بیشتر در پایتخت رواج داشت... دسته گردانی در عصر قاجار، به ویژه در زمان ناصرالدین شاه با آداب و تشریفات و تجمّل بسیار برگزار می شد. دسته های روز با نقّاره و علم و بیرق و کتل، و دسته های شب با طبق های چراغ زنبوری و حجله و مشعل به راه می افتاد و در فواصل دستهٔ سینه زن ها با آهنگ موزون سینه می زدند. نوحه خوانی و سینه زنی حتّی در اندرون شاهان قاجار، بین خانم های اندرون نیز متداول بود... هم چنین شاردن که در سال ١٦٦٧م (١٠٧٨ق) در اصفهان بوده مشاهدات خود را دربارهٔ سینه زنی چنین شرح می دهد: «... در جلوی هر یک از دسته ها بیست علامت و چند علم، ماهچه ها و پنجه های فولادی با نقش های مرموز محمد و علی که بر نیزه ها بلند کرده بودند می رفتند. این ها علامت های مقدس مسلمانان در نخستین جنگ های ایشان بود که در میان سپاهیان خود حمل می کردند. همان گونه که رومیان نقش عقاب را با خود می بردند تا امروز هم آن علامت ها را در جنگ

همراه می برند، لیکن ایمانی که در آن روزگار بدان ها داشتند دیگر ندارند وقتی این علامت ها را با دسته بیرون می برند؛ آن ها را در پارچه بسیار نازکی به رنگ آبی روشن می پوشانند و این برای آن است که بگویند فعلاً از جنگ و نزاع خبری نیست. بعد از آن ها چند اسب زیبای دست آموز که با ساخت و یراقی بسیار گران بها و هر نوع سلاح سرد مجهز شده اند و این سلاح ها به زین و یراق ایشان آویخته شده حرکت می کنند. این سلاح ها که از فولاد ساخته شده اند و نیز سپرها و بسیاری تجهیزات دیگر هست که روی آن ها طلاکاری کرده و سنگ های گران بها نشانیده اند. پس از آنان موزیک چیان حرکت می کنند و از پی ایشان مردانی که گروهی روی خود را سیاه کرده و گروهی به خون آلوده اند سنگ زنان می آیند... پس تابوت ها حرکت می کنند و آن ها نیز پوشیده از مخمل یا زری سیاه یا رنگین هستند که دستاری بر بالا و سلاح های گوناگون در بالا یا در اطراف آن ها نصب شده است. کسانی که این وسایل را حمل می کنند (به عنوان شیرین کاری) به سبکی و آسانی، در میان دسته از جای خود می جهند یا به دور خود می گردند. آن گاه کرسی بزرگی می آید که هشت مرد آن را بر دوش حمل می کنند و نماینده امام حسین

(علیه السلام) است. بعضی از این کرسی ها مانند تختی آراسته و تجملی است که دو کودک به نمایش امام حسن (علیه السلام) و امام حسین (علیه السلام) برروی آن نشسته اند. بعضی دیگر به اسلحه خانه ای می ماند که درون و بیرون ن آن تیر و کمان ها، شمشیرها، سپرها، خنجرها و سلاح های گوناگون نصب شده و کودکی تمام سلاح و آماده، برای جنگیدن درون آن نشسته است. تمام این وسایل بر اثر وجود زر و سیمی که روی آن ها کار کرده اند می درخشند؛ زیرا این وسایل به خرج و با نظارت و مراقبت تمام مردم آراسته می شوند. بعضی دیگر از این وسایل

ص: ۵۷۲

ضریح ها را مجسم می کنند و در بعضی دیگر می بینیم که مردی با لباس خون آلود که تیرها بر روی آن نشسته با سر و صورتی غرق خون دراز کشیده است و وضع امام و شهیدان کربلا را در وقت شهادت مجسم می کند. گرداگرد تمام این وسایل تعدادی شاخه های درخت حمل می شود برای این که آنان را از تابش آفتاب نگاهداری کند. پس از گذشتن این وسایل مردانی فرا می رسند که آنان نیز غرق خون، بر اسب های خاک و خاکستر آلود نشسته اند. اینان نیز جنگاوران و مبارزان کربلا را مجسم می کنند. از پی آنان جمعیت مردم و دسته ای به تعداد دویست تا سیصد تن می آیند که صدای وحشتناک (!!) فریاد یا حسین از آنان شنیده می شود. اینان نیز همواره مسلح اند لیکن اغلب سلاح آنان فقط چوب دستی های بهتر است و به جای راه رفتن می دوند. آنان گاه گاه می ایستند تا به وسایل تشریفاتی فرصت پیشروی بدهند. آن گاه از جای خود بر می جهند و گرد خود می گردانند.»

ص: ۵۷۳

ش

شاخْسِي، واخْسِئ

شکل صحیح و اصلی این دو کلمه، «شاه حسین، واحسین» است و تعبیری است که دسته های عزادار و تیغ زن و قمه زن، هنگام تیغ زدن در روز عاشورا، به صورت جمعی و با صدای خاصّی آن را تکرار می کردند و نام سیدالشهدا (علیه السلام) را بر زبان می آوردند.

شام

شام یا شامات به سرزمین منطقهٔ سوریه، فلسطین، لبنان، اردن و اطراف آن ها گفته می شده است. این سرزمین در صدر اسلام فتح شد و معاویه، در دورهٔ عثمان، والی آن جا بود و امویان از آن پس بر آن منطقه استیلا یافتند و از حکومت مشروع علی (علیه السلام) سر برتافتند. دمشق، پایتخت امویان در آن جا بود. یزید هم آن جا حکومت کرد.

از سرزمین شام در روایات، نکوهش شده و ائمّه از آن به بدی یاد کرده اند. اهل شام به ویژه در عهد معاویه با علی دشمنی بسیار می کردند و از جمله علل آن تبلیغات گستردهٔ معاویه و امویان ضدّ علی (علیه السلام) و بنی هاشم بود و چون در آن منطقه نفوذ و استیلا داشتند، افکار را ضدّ اهل بیت، بر می انگیختند و بذر دشمنی آنان را در دل ها می پراکندند. در دوره های بعد هم میان شامیان و عراقیان خصومت و ناسازگاری ادامه یافت و شهرها و مردم عراق، اغلب مطیع حکومت دمشق نمی شدند. سرهای مسلم بن عقیل و هانی را پس از شهادتشان به شام که مقرّ حکومت یزید بود فرستادند.

اهل بیت سیدالشهدا (علیه السلام) پس از واقعه کربلا که اسیر دشمن شدند، ابتدا به کوفه و از آن جا به شام برده شدند و چند روزی در دمشق اقامت کردند. دیدارشان با یزید در دارالخلافه در همین شهر بود که حضرت زینب و امام سجاد (علیه السلام) در بارگاه یزید خطبه خواندند و یزید را رسوا کردند. قبر حضرت زینب و رقیّه که هر دو حرم و زیارتگاه شیعه است، در شام است. قبر رقیّه نزدیک مسجد جامع دمشق و حرم حضرت زینب در زینبیّه، بیرون از دمشق است. سفر به شام برای اهل بیت حسین (علیه السلام) بسیار تلخ و مصیبت های دوران اسارت در این دیار، برایشان از سخت

ترین مصیبتها بوده است. وقتی از امام سجّاد پرسیدند: در سفر کربلا، سخت ترین مصیبت های شما کجا بود، سه بار فرمود: الشام، الشام، الشام.

شام غریبان

در لغت، به معنای شب مردم غریب و از یار و دیار دور افتاده است. «شام غریبان گرفتن»، یعنی زاری کردن به درد. چنان که بر وفات کسی گریستن و غمگین بودن هم چنین شب اوّل وفات کسی برای خانوادهٔ آن کس یا شب یازدهم محرّم و عزاداری بعد از آن شب را هم «شام غریبان» می گویند. این مراسم اخیر به سوگواری شبانه در شب یازدهم محرّم گفته می شود که مردم به صورت دو گروه مجزّا، پس از غروب آفتاب عاشورا در مسجدها و تکایا، با خواندن نوحه های غمگین، یاد اسرای اهل بیت را گرامی می دارند. این برنامه، اغلب با در دست داشتن شمع هایی و در شب تاریک یازدهم محرّم انجام می گیرد و بیشتر کودکان و نونهالان در این سوگواری، تمثیلی شرکت می کنند. این عزاداری یادکردی است از آوارگی اهل بیت امام حسین (علیه السلام) و کودکان بازمانده از شهدای کربلا که در غروب عاشورا، بی پناه و درمانده، در ظلمت اندوهبار شب، در دشت و بیابان کربلا به سر آوردند. در این شب، مراسمی ساده و غم انگیز بر پا می شود و

ص: ٥٧٤

عزاداران با لباس های سیاه و شمعی افروخته در دست، کاه بر سر می پاشند و نوحه های غم انگیز می خوانند و دسته دسته در معابر حرکت می کنند و هر چند قدم، مدّتی می نشینند و می گریند، آرام و غمناک، در این مراسم به کلّی سینه زنی انجام نمی گیرد و علم و بیرق نیز حرکت داده نمی شود.

شب عاشورا

در ثواب زیارت حضرت سیدالشهدا (علیه السلام) آمده است که هرگاه آن حضرت را در شب عاشورا زیارت کنی، و شب را در آن جا به صبح برسانی، همانند شهدای کربلا، خدا را ملاقات خواهی نمود، در حالتی که به خون خود غلطیده باشی.

شبیه ترین

وقتی که علیّ اکبر (علیه السلام) عازم میدان نبرد شد، امام حسین (علیه السلام) گفت:

خدایا، گواه این مردم باش، جوانی برابر آن ها رفت که شبیه ترین مردم است به پیغمبر تو در خلقتت و اخلاق و گفتار. ما هر وقت مشتاق دیدار پیغمبرت می شدیم به روی او نگاه می کردیم. بار خدایا، برکات زمین را از آنان دریغ دار و جدایی میان آن ها افکن، و آن ها را پاره پاره کن، روش آن ها را ناستوده کن و والیان را هرگز از آن ها راضی مدار، زیرا آن ها ما را دعوت کردند تا یاری کنند سپس بر ما شوریدند و با ما جنگیدند.

شبیه خوانی، نک: تعزیه خوانی

شراف

به معنای بلندی است. یکی از منزلگاه های بین راه مکه تا کربلاست. منطقه ای پرآب و درخت که تا واقعه (یکی دیگر از منزلگاه ها) ۵/۷ کیلومتر فاصله دارد. این منزل از طرف حجاز پس از منزل بطن عقبه واقع شده است. شراف، نام مردی بود که در این محلّ چاه های پرآبی احداث کرد.

امام حسین (علیه السلام) در ادامه سفر خود به کربلا در این منزل اقامت کردند. امام و همراهان شب را آن جا ماندند. سحرگاهان حضرت به جوانان کاروان دستور داد تا می توانند آب بسیاری ذخیره بردارند. همهٔ مشک ها و ظرف ها را پر از آب کردند. در حین حرکت، ناگهان یکی از اصحاب امام حسین (علیه السلام) فریاد برآورد: الله اکبر، امام فرمود:

الله اکبر، چرا تکبیر گفتی؟

گفت: به خاطر این که درختان خرما را دیدم به او گفتند: در این جا هیچ گاه نخلی دیده نشده، به خدا چیزی نیست جز سر نیزه ها و سراسبان.

در این منطقه بود که کاروان حسینی با سپاه حرّ که همه تشنه بودند، برخورد کردند. حضرت فرمود تا سپاه حرّ، حتی اسب های نان را با آب های ذخیره سیراب کنند. این همان منزلی است که پس از ورود امام حسین (علیه السلام) حرّبن یزید ریاحی با هزار مرد جنگجو، که تحت فرماندهی وی مأموریت جلوگیری از حرکت مام حسین (علیه السلام) را به عهده داشتند، بدین منزل وارد شد و در این منزل بود که امام حسین (علیه السلام) در دو سخنرانی کوتاه، موقعیت خویش و موقعیت خاندان بنی امیه و انگیزه سفرش را به لشکریان حرّ بیان نمود.

شرافت

امام سجّاد (علیه السلام) می فرماید: در شب عاشورا، پدرم اصحاب و یاران و همراهان را (که باقی مانده بودند) در خیمه ای جمع آورد و به نان فرمود: ای خاندان و شیعیانم، این شب را چون شتری راهوار به حساب آرید و خود را نجات دهید که آنان جز شخص مرا نخواهند و اگر مرا بکشند در فکر شماها نباشند. خدا شما را رحمت کند، نجات یابید، بیعت؛ شما را نقض کردم و پیمانی که با من بستید نادیده پنداشتم.

وقتی سخن امام به این جا رسید همهٔ یاران یک صدا گفتند: سوگند به خدا، تو را تنها نخواهیم گذاشت، مردم به ما چه خواهند گفت؟ بگویند که امام و بزرگ خود را در میان دشمنان تنها گذاشتید؟ سوگند به خدا، با تو هستیم تا کشته شویم.

امام ادامه داد که: ای یاران، من فردا کشته می شوم و شما همه با من کشته می شوید و فردی از شما باقی نخواهد ماند.

وقتی یاران امام خبر شهادت خود را شنیدند یک صدا گفتند: سپاس خدا را که ما را در یاری دادن به شما کرامت بخشید و با کشته شدن در راه شما شرافت عطا فرمود.

شرک

در قرآن، و در سوره هود آیه ٥٤، آمده است:

(قَالَ أَنِّی اشْهَدِ اللَّهَ وَ اشْهَدُوا أَنِّي بَرِي ءٌ مِمَّا تُشْرِكُونَ)

ص: ٥٧٥

گفت همانا گواه گیرم خدا را و گواه باشید شما که بیزارم از آن چه شرک می ورزید.

در روز عاشورا، امام حسین (علیه السلام) میان میدان (روبه روی کوفیان) ایستاد و خطبه ای قرائت فرمود که در آن خطبه این آیه را تلاوت فرمود.

شریعه

در لغت، به معنای راهی است که به آب یا دریا منتهی می شود. آبشخور، جای پر داشتن آب ازر و دخانه، نهر کوچک تری که به آب می رود تا از آن طریق بردشت، مسلط می شود. لغات دیگر این اصطلاح عبارت است از: مشرع، مشرعه،شرعه، مشرب، مسنهل، ورد، مورد، آبخور، آبشخور، شریعه فرات. در روز عاشورا، عباس بن علی (علیه السلام) برای آب آوردن از فرات به شریعه رفت. در حاشیه رودخانه فرات، منطقه نخلستانی بود. در همان شریعه بود که دشمنان در پشت نخل کمین کردند و دست راست او را از کار انداختند و در همان مسیر به شهادت رسید و همان جا نیز دفن شد.

شعار آزادی

آیت الله مطهری که دربارۀ واقعه عاشورا مطالعات فراوانی انجام داده است، برخی از ظرایف این حادثه را چنان زیبا بیان می کند که تحسین هر خواننده ای را بر می انگیزاند. ایشان درباره شعارهایی که امام حسین (علیه السلام) در روز عاشورا برای آگاهی تمام بشریّت فریاد می زند به این نکته اشاره می کند که «اباعبدالله در مقام افتخار، خیلی تکیه می کرد روی علیّ مرتضی، البتّه به اعتبار جدّش هم افتخار می کرد، آن جای خود دارد، ولی مخصوصاً به پدرش علیّ مرتضی افتخار می کرد، با این که آن ها که در آن جا بودند، دشمنان علی بودند ولی مدّعی بودند که ما امت پیغمبر هستیم. امام حسین کوشش داشت که افتخارش را به علیّ مرتضی رسماً بیان کرده باشد.

اشعاری که اباعبدالله در روز عاشورا خوانده اند، خیلی مختلف است. با آهنگ های مختلف سروده شده است که بعضی از آن ها از خود اباعبدالله و بقیّه از دیگران است و ایشان استشهاد کرده اند، مثل اشعار معروف فروة بن مُسَیْک که سراپا حماسه است. یکی از اشعاری که اباعبدالله در روز عاشورا می خواند و آن را شعار خودش قرار داده بود، این شعر بود (مخصوصاً یک مصراع آن):

اَلْمَوْتِ اَوْلَی مِنْ رُکُوبِ اَلْعَارِ *** وَ اَلْعَارُ اَوْلَی مِنْ دُخُولِ النار

(یعنی:) نزد من، مرگ از ننگ ذلّت و پستی بهتر و عزیزتر و محبوب تر است. اسم این شعار را باید گذاشت شعار آزادی، شعار عزّت، شعار شرافت.

شعر

سیاستمداران بنی امیّه پس از مرگ معاویه می خواستند با تهاجم تبلیغاتی چهره مطلوبی از یزید نشان دهند. یزید را واداشتند تا اشعاری در مدح و ستایش بنی هاشم و ارزش صلح و سازش بسراید و آن را در شهر مدینه میان قریش و بنی هاشم پخش کردند. وقتی آن اشعار به دست امام رسید این گونه پاسخ داد:

به نام خداوند بخشنده مهربان، پس اگر به تو دروغ می گویند به آنان بگو، من رفتاری دارم و شما نیز رفتار خودتان را دارید، شما از رفتار من بیزار و من نیز از رفتار شما بیزارم. نیز آمده است که امام صادق (علیه السلام) فرمود: هر که برای حسین (علیه السلام) شعر بگوید و یک نفر را بگریاند، بهشت برای اوست، سپس فرمود: هر که حسین (علیه السلام) را یاد کند و گریان شود بهشت برای اوست. هم چنین از امام سجاد (علیه السلام) نقل شده است که در شب عاشورا پدرم در میان خیمه با چند تن از یارانش نشسته بود و جَون غلام ابوذر مشغول آماده کردن شمشیر امام حسین (علیه السلام) بود. آن حضرت این اشعار را ترنم می کرد:

يَا دِهْرَافُ لَكَ مِنْ خَلِيلٍ *** كَمْ لَكَ بِالاِشْراقِ وَ اَلْأَصِيلِ

مِنْ صَاحِبِ اَوْ طَالِبٍ قَتِيلٍ *** وَ اَلدَّهْرُ لاَ يَقْنَعُ بِالْبَدِيلِ

وَ اِنَما الاَمر الى اَلجَلِيلي *** وَ كُلُّ حَيٍ سَالِكٌ سَبِيل

(یعنی:) ای دنیا، اف بر دوستی تو که صبحگاهان و عصرگاهان چقدر از دوستان و خواهانت را به کشتن می دهی، که به عوض قناعت نورزی و همانا کارها به خدای بزرگ محول است و هر زنده ای سالک این راه است.

شعر عاشورایی

پس از انقلاب اسلامی ایران، شعرای ایران زمین به ویژه نسل جوان به سوی هدف اصلی مرثیهٔ عاشورایی بازگشتند و امروز دگرگونی چشمگیری در شعر مرثیه به وجود آمده است. فهم این نسل از نهضت حسینی و هدف مقدّس آن در آثار شعر سنتی و شعر نو، در ادب فارسی متجلّی شده است.

شاعر روشن بین و آگاه امروز دریافته است که نهضت بی نظیر

عاشورا آن قدر عظمت دارد که توصیف کامل آن در قالب کلمات نمی گنجد و نیازی نیست که برای بزرگ نشان دادن آن مطالبی نادرست بر آن افزوده گردد. این قیام مقدّس چنان روشن است که با خرافه سازگاری ندارد و یکی از ویژگی های این پدیدهٔ بزرگ تاریخی همین است. خطبه های شورانگیز رهبر قیام و بازماندگان کاروان شهیدان به هنگام اسارت، منزل به منزل و در شام و کوفه در کاخ های دشمن، آیینه تمام نمای هدف نهضت است. شعر عاشورایی همواره به این هدف اندیشیده است و اگر گاهی تحریف هایی در آن راه یافته باید از دامن پاکش زدود و بار این مسئولیّت بر دوش گویندگان و شاعران و محققّان و نویسندگان است.

شفاعت

واسطهٔ آمرزش گناهان نزد خداوند است. مقام برجسته ای که خداوند به پیامبر و ائمّه و علما و شهدا داده است. مفسّران تعبیر «مقام محمود» را در قرآن، به شفاعت تفسیر کرده اند. یکی از شفیعان هم حسین بن علی (علیه السلام) است. شفاعت امام حسین (علیه السلام) هم در آخرت سبب نجات گنهکاران از عذاب دوزخ است، هم در دنیا سبب فلاح و رستگاری علاقه مندان به آن حضرت و سوگواران در عزای اوست. به فرموده پیامبر، همه دیده ها در قیامت گریانند، مگر چشمی که در عزای حسینی گریسته باشد، که خندان و مژده یافته به بهشت است (كُلُّ عَيْنٍ بَاكِيَةٌ يَوْمَ القِيَامَةِ الاّ عَيْنٌ بَكَتْ على مُصَابِ اَلْحُسَيْنِ فَاِنَّهَا ضَاحِكَةٌ مُسْتَبْشِرَةُ اَلْجَنَّةِ.) طبق احادیثی، رسول خدا پاداش شهادت حسین (علیه السلام) را در حق شفاعت برای گنهکاران امّت از خدا خواسته است.

حسین بن علی (علیه السلام) شفیع شیعیان است. در زیارتنامه او هم آمده است: (وَ اِنْ شَفَعَت شَفَّعَت. فَكُنْ لِي شَفِيعاً إِلَى اَللَّهِ وَ اَللَّهُمَّ اُرْزُقْنِي شَفَاعَةَ اَلْحُسَيْنِ يَوْمَ اَلْوُرُودِ.) در حدیث است: (ثَلاثَةٌ يَشْفَعُونَ اِلَى اللَّه عزَّ وَجَلٌ فَيُشَفَّعُونَ: الانْبِياءُ ثُمَّ العُلَماءُ ثُمَّ الشُّهَدَاء.) نه تنها امام حسین (علیه السلام) بلکه هر شهیدی حق شفاعت دارد و این مقام را در سایهٔ شهادت یافته است. محبّان امام حسین (علیه السلام) به شفاعت او معتقدند که به خاطر گریه و عزاداری و محبّت نسبت به اباعبدالله (علیه السلام)، خداوند آنان را عذاب نخواهد کرد.

ناگفته نماند که حسین بن علی (علیه السلام) گرچه شفیع محشر است و گریه بر او بیمه کنندهٔ عذاب دوزخ است، لیاقت شفاعت یافتن برای ما، در سایه صلاح و پاکی است. عقیده به شفاعت حسین (علیه السلام) نباید دوستداران او را به گناه و معصیت، گستاخ و جری سازد. این که بگوییم: تمام غرق گناهیم و یک حسین داریم، مجوّزی رای ارتکاب گناه نیست. همان گونه که مسیحیان معتقدند مسیح دار آویخته شد تا موجب آمرزش مسیحیان شود. عدّه ای نیز از شیعیان فکر می کنند فلسفهٔ شهادت سیدالشهدا آمرزش گناهان امّت مصطفی (صلی الله علیه و آله) است و این خطاست و چنین تفکّری زمینه ساز جرأت به معصیت است. شفاعت اباعبدالله (علیه السلام) درست است، ولی ارتکاب گناه و بی مبالاتی در امر دین، به امید شفاعت آن حضرت، انحراف است. شفاعت آن حضرت شامل کسانی می شود که نماز و واجبات دینی را سبک نشمارند و حق مردم را تضییع نکنند و لایق شفاعت او باشند. نیز امام صادق (علیه السلام) فرمود: روز قیامت منادی ندا می دهد: شیعیان آل محمد کجایند؟ گروهی بی شمار بر می خیزند که جز خدا عدد آن ها را نمی داند و در گوشه ای می ایستند. سپس منادی (دوباره) ندا می کند، زائران قبر حسین (علیه السلام)

کجایند؟ عده بسیاری بر می خیزند. به آن ها گفته می شود دست هر کس را که خواستید بگیرید و با خود به بهشت ببرید. آن ها هر که را بخواهند می برند به گونه ای که شخصی می آید به یکی از این زائران می گوید: مگر مرا نمی شناسی؟ من همانم که فلان روز جلوی پایت برخاستم، یعنی مرا هم شفاعت کن، آن اثر او را بی مانع داخل بهشت می کند.

شقوق

به معنای ناحیه ها. منزلی در بین راه ثعلبیه به عراق است. امام حسین (علیه السلام) که با نزدیک شدن به عراق هر روز با افراد مختلف، از مردم کوفه و عراق، مواجه می گردید پس از پشت سر گذاشتن منزل ثعلبیه در منزل شقوق با مردی که از کوفه می آمد روبه شد و از وی اوضاع کوفه و افکار مردم آن جا را پرسید. آن مرد عرضه کرد یا بن رسول الله، مردم عراق در مخالفت شما متحّد و هماهنگ و بر جنگ با شما هم پیمان شده اند. امام در پاسخ وی فرمود: (اِنَّ الاَمْرَ اللَّهُ یَفْعَلُ ما

يَشَاءُ وَ رَبُّنَا تَبَارَكَ هُوَ كُلَّ يَوْمٍ فِي شَأْنٍ) (پیشامدها از سوی پروردگار است و آن چه خود صلاح بداند انجام می دهد و خدای بزرگ هر روز، به مقتضای زمان، ارادهٔ خاصی دارد) امام حسین (علیه السلام) سپس اشعاری بدین گونه قرائت فرمود:

فَانْ تَكُنِ اَلدُّنْيَا تُعُدُّ نَفيسَهُ *** فَاِنَّ ثَوَابَ اَللَّهِ اعْلاً وَ انبل

ص: ۵۷۷

وَ اِنَ تَكُنِ الامْوالُ لِلتَّرْكِ جَمْعُهَا *** فَمَا بَالُ مَتْرُوكٍ بِهِ الْمَرْءُ يَنْجَلُ

وَ اَنْ تَكُنِ الارْزاقُ قِسْماً مُقَسَّماً *** فَقِلَّةُ حَوصِ الْمَرْءِ فِى اَكْسِبْ اَجْمَلْ

وَ اَنْ تَكُنِ الابْدَانُ لِلْمَوْتِ انشأتْ *** فَقَتَلَ امْرِي ء بِالسَّيْفِ فى اَللَّهِ اَفْضَلْ

عَلَيْكُمْ سَلاَمُ اَللَّهِ يَا آلَ اِحْمَد *** فَاَنّى ارانِي عَنْكُمْ سَوْفَ اِرْحَلْ

(یعنی:) زندگی این جهان گرچه از نظر عده ای نفیس و گران بهاست، خانه پاداش و جزا بالاتر و پربهاتر است؛

و اگر جمع آوری مال و ثروت برای این است که باید یک روز از آن دست برداشت پس مرد نباید برای چنین ثروتی بخل ورزد؛

و اگر روزی ها مقدر و تقسیم شده است پس مرد در کسب ثروت هر چه کم آزتر باشد بهتر است؛

و اگر این بدن ها برای مرگ آفریده شده است پس کشته شدن مرد در راه خدا چه بهتر؛

درود بر شما ای خاندان پیامبر، که من به زودی از میان شما خواهم رفت.

شکّاکان

در قرآن، در سوره حج آیه ۱۱، آمده است:

(وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يَعْبُدُ اَللَّهَ عَلَى حَرْفٍ فَاِنِ اِصابَهُ خَيْرٌ اطْمانِ بِهِ وَ اِنْ اصابَتهُ فِتنَةٌ أَنْقَلِبُ عَلَى وَجْهِهِ خَسِرَ الدُّنيا والاخِرَةَ ذالِكَ هُوَ الخُسرانُ المُبينُ.)

(یعنی:) و از مردم است آن که می پرستد خدا را بر کناره ای (با تردید) پس اگر خوشی رسدش، بر آساید بدان و اگر آزمایشی رسدش روی خویش را بر تابد در دنیا و آخرت زیانکار است، این زیان آشکار است.

در صبح روز عاشورا (قبل از جنگ)، امام حسین (علیه السلام) لشکریان عمر سعد را خطاب کرد و ایشان را نصیحت و موعظه فرمود. این هنگام، شمر بن ذی الجوشن به آن حضرت گفت: من نمی دانم که تو چه می گویی. آن گاه این آیه شریفه را تلاوت نمود. سپس حبیب بن مظاهر در جواب شمر فرمود: تو خدا را به هفتاد شکّ و ریب عبادت می کنی و البتّه نمی دانی که حسین (علیه السلام) چه می گوید.

شکایت

امام حسین (علیه السلام) در ظهر عاشورا گفت:

خدایا، من به آن چه بر فرزند پیامبرت روا می دارند به تو شکایت می کنم. خدایا، آن ها را شماره کن و تا آخرین نفر بکش، و فردی از آن ها را بر روی زمین مگذار.

شکوه حسین (علیه السلام)

هنگامی که امام حسین (علیه السلام) به سوی مکّه عزم سفر کرد، و بیعت یزید را نپذیرفت خود را به قبر رسول الله (صلی الله علیه و آله) رسانید و گفت:

پدر و مادرم فدایت ای رسول خدا، من از کنار شما ناگزیر خارج می شوم و بین من و شما جدایی خواهد افتاد، زیرا به زور از من خواسته اند که با یزید بیعت کنم. یزیدی که شراب خوار و فاجر است. اگر بیعت کنم کافر شده ام، و اگر خودداری ورزم کشته خواهم شد. من ناخواسته و به ناچار از نزد تو خارج می شوم، سلام من بر تو ای رسول خدا.

خدایا، این قبر پیامبر تو محمد است و من فرزند دختر پیامبر تو و برای من پیشامدی رُخ داده است که خود می دانی. خدایا من معروف و نیکی را دوست دارم و از بدی و منکر بیزارم. ای خدای ذو الجلال و کرامت بخش، به احترام این قبر و کسی که در میان آن است از تو درخواست می کنم، راهی را پیش روی من بگذار که خشنودی تو و رضای پیامبر تو در آن است.

سلام بر تو ای رسول خدا (صلی الله علیه و آله). من حسین پسر فاطمه هستم. من فرزندی از فرزندان تو هستم، و یکی از فرزندان تو هستم که باید جانشین تو در امّت تو باشد. ای رسول خدا، بر این امت گواه باش که آنان خوارند و حق مرا پایمال کردند و حرمت مرا حفظ نکردند؛ و این شکوه من به تو است تا روزی که تو را ملاقات کنم.

شکیبایی

در زیارت حضرت سیّد الشهدا (علیه السلام) آمده است: (وَ لَقَدْ عَجِبَتْ مِنْ صَبْرِكَ مَلاَئِكَةُ اَلسَّمَوَاتِ)، (یعنی:) به راستی فرشتگان آسمان ها از شکیبایی تو به شگفت آمدند.

شمایل

در اصل، به معنای صفت ها و خصلت های انسان است، امّا به چهره و ویژگی ها و مشخصات صورت نیز گفته می شود. هم چنین به صورت نگاری و ترسیم چهرهٔ بزرگان دین و نگارگری وقایع

مذهبی «شمایل سازی» می گویند. شمایل گردان نیز به کسی گویند که تصویرهای قاب کرده بزرگان دین را به معرض نمایش گذارد.

از سنت های مذهبی قدیم در تکایا آن بوده است که در ایّام عزاداری، به یاد فرات، تشتی پرآب در گوشه ای از تکیه می نهادند، و عَلَمی را به ستونی به نشانه علمداری حضرت عبّاس می بستند و بر روی پرده ها یا دیوارها شمایلی از شهادت ۷۲ تن می کشیدند و در و دیوار را رنگ عزا می زدند تا هماهنگ با محتوای تعزیه و شبیه خوانی باشد. شمایل نگارانی هم همواره بوده اند که ذوق و هنر خویش را در خدمت اباعبدالله (علیه السلام) و موضوعات دینی مربوط به أئمّه به کار می بردند و کسانی با عنوان «پرده دار» به مرثیه خوانی پای این شمایل و تصویرهای مذهبی می پرداختند. به آنان «شمایل خوان» هم می گفتند. تابلوهای تصویرگران وقایع مذهبی، بر محور قصص قرآنی، جنگ های پیامبر و حضرت علی (علیه السلام)، ثبت وقایع عاشورا، خروج مختار و... است.

شناخت خداوند

امام حسین (علیه السلام) فرمود:

ای مردم، تقوای الهی داشته باشید. خداوند بندگان را نیافرید مگر برای این که او را بشناسند. آن گاه که او را شناختند، پرستش کنند، وقتی که پرستش کردند به پرستش دیگران بی نیاز شوند. شناخت خداوند به این است که مردم هر زمان رهبر خودشان را بشناسند. امامی که اطاعت او واجب است تا با رهبری او خدا را بشناسند.

شُورزدن

از اصطلاحات خاصّ عزاداری و نوحه خوانی است. وقتی سینه زن یا زنجیر زنی به اوج احساسات خود می رسد، آهنگ حرکات و صداها سریع تر و پرشورتر می شود و با کلماتی هم چون «حسین حسین» و... بر سر و سینه می زنند. گاهی هم کسانی در این حال غش می کنند و از خود بی خود

می شوند. وقتی دسته های عزادار و زنجیرزن به حال «شور» می رسند، طبل ها و سنج ها را با شدّت بیشتری به صدا در می آورند. این حالت در عزاداری های برخی شهرها بیشتر رایج است.

شهادت

حاضر بودن، گواهی دادن، کشته شدن در راه خدا. در فرهنگ قرآنی، از شهادت با تعبیر «قَتَلَ فی سَبیلِ الله» یاد شده است: (وَ لاَ تَقُولُوا لِمَنْ يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اَللَّهِ اموات بَلِ اِحْيَاءٌ وَ لَكِنْ لاَ تَشْعُرُون) (یعنی:) به کسانی که در راه خدا کشته می شوند، مرده نگویید، بلکه آنان زنده اند، ولی شما درک نمی کنید) نیز، خداوند طالب اموال و جان های کسانی است که در راه خدا می جنگند، می کشند و کشته می شوند و پاداش بهشت از خداوند می گیرند: (اِنَّ اللّهَ اشتری مِنَ الْمُؤْمِنِينَ انْفُسَهُمْ وَ اموالهم بَانَ لَهُمُ اَلْجَنَّةُ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اَللَّهِ فَيَقْتُلُونَ وَ يُقْتَلُونَ...)

این فداکاری و از جان گذشتگی در راه خدا و دین، نهایت رستگاری انسان مؤمن است و آنان که جان خویش را بر سر دین می نهند، هم به کامیابی ابدی در آخرت می رسند، هم شهادتشان سرچشمهٔ الهام و الگوی فداکاری برای دیگران می شود. نخستین شهید اسلام، سمیّه، مادر عمّار یاسر بود، که با نیزه ابوجهل زیر شکنجه به شهادت رسید. پس از او نیز مسلمانانی که زیر شکنجه ها یا در جبهه های نبرد با مشرکان و در دفاع از حق و نبرد با حکّام ستمگر جان باخته اند، همواره سرمشق آزادگان خداجوی بوده اند.

در علّت نامگذاری چنین مرگی به «شهادت»، گفته اند: یا بدان جهت است که فرشتگان رحمت خدا در صحنه شهادت حضور می یابند، یا بدان سبب که خدا و رسول، به بهشتی بودن شهدا گواهی می دهند، یا این که شهید در قیامت، همراه انبیا بر امّت های دیگر گواهی می دهد، یا این که شهید، زنده و حاضر است، به مقتضای اِحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ، یا بدان جهت که شهید، به شهادت حق قیام می کند تا کشته شود.

فیض شهادت، چنان ارزشمند است که اولیای دین همواره از خداوند، آرزوی آن را کرده اند. در دعاهای ما نیز مکرر از خداوند، درخواست شهادت شده است و روایات بسیاری دربارهٔ شهادت و جایگاه شهید آمده است. رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرموده است: (فَوْقَ كُلِّ بَرْبَرٍ حَتَّى يُقْتَلَ اَلرَّجُلُ فی سَبِيلِ اَللَّهِ فَإِذا قُتِلَ فِي سَبِيلِ اَللَّهِ فَلَيْسَ فَوْقَهُ بَرّ) (یعنی:) بالاتر از هر نیکی، نیکی است، تا آن که انسان در راه خدا کشته شود. پس چون در راه خدا کشته شد، بالاتر از آن، نیکی نیست) در احادیث است که شهادت، برترین مرگ است. قطره خون شهید، نزد خدا از بهترین قطرات است. شهادت موجب آمرزش گناهان می شود. شهید از سؤال

ص: ۵۷۹

قبر، مصون است و فشار قبر ندارد و در بهشت، با حوریان محشور است. شهید، حق شفاعت دارد. شهدا اوّلین کسانی اند که وارد بهشت می شوند و همه به مقام شهیدان غبطه می خورند. شیخ مفید، شهادت را مقامی والا می داند و می گوید آن که در راه خدا صبر و مقاومتی کند تا آن حدّ که خونش ریخته شود، روز قیامت از اُمنای والا مرتبهٔ الهی محسوب می شود. نظر به وجه الله، از خصوصیّات شهید است و این نتیجه نفی بُعد جسمانی از وجود خویش و رسیدن به خلود و قداست کامل در سایهٔ شهادت است.

در مکتب خاندان وحی، شهادت مطلوب و معشوق آنان است و امامان، یا مقتول یا مسموم شده اند و مرگشان شهادت بوده است. گرچه جان ائمّه و اولیای خدا و بندگان خالص، عزیز است، دین خدا عزیز تر است. بنابراین، جان باید فدای دین شود تا حق زنده بماند و این، همان «سبیل الله» است.

در دوران سیدالشهدا، اوضاعی پیش آمده بود که جز با حماسهٔ شهادت، بیداری امّت فراهم نمی شد و جز با خون عزیزترین انسان ها، نهال دین خدا نمی رویید. این بود که امام و اصحاب شهیدش، عاشقانه و آگاهانه به استقبال شمشیرها و نیزه ها رفتند تا با مرگ خونین خویش، طراوت و سرسبزی اسلام را تأمین و تضمین کنند و این سنّت، هم چنان در تاریخ باقی ماند و «شهادت»، درس بزرگ

و ماندگار عاشورا برای همه نسل ها و عصرها شد. به فرموده امام خمینی (قدس سرّه): «خط سرخ شهادت، خطّ آل محمّد و علی است و این افتخار از خاندان نبوّت و ولایت به ذرّیهٔ طیّبهٔ آن بزرگواران و به پیروان خطّ آنان به ارث رسیده است». کسی می تواند به این جایگاه برسد، که رشته های علایق جسمانی و حیات مادّی را گسسته باشد و عشق به حیات برتر، او را مشتاق شهادت سازد. گذشتن از این موانع و رسیدن به آن وارستگی و رهایی از تعلّقات، ایمانی بالا می طلبد و به همین جهت است که شهادت، نزدیک ترین طریق و راه میان بُر برای رسیدن به خدا و بهشت است.

غیر از کشتگان میدان جهاد، در روایات اسلامی کسان دیگری هم که نوعی رنج کشیده و تلاش کرده و جان در آن راه باخته، «شهید» اند، هم چون کسی که در دفاع از مال، جان، شرف و ناموس خود و برای احقاق حق خویش کشته شود، یا آن که در مهاجرت در راه خدا جان بسپارد، یا آن که با ایمان کامل و با محبّت اهل بیت و در حال انتظار فرج برای حاکمیّت عدل جان بدهد. نیز کسی که در راه طلب علم بمیرد یا در غربت مرگش فرارسد، یا زنی که هنگام زایمان، در گذرد، یا آن که در راه عمل به وظیفه امر به معروف و نهی از منکر کشته شود.

نیز آیت الله مطهری در کتاب حماسه حسینی، شهید و ویژگی های شهید را این گونه معرفی می کند: «کلمه شهید و شهادت از کلمات رایج معمولی است که فقط در مورد بعضی افراد استعمال می شود. هر کشته یا مرده ای شهید نیست. روزی صدها نفر کشته می شوند و هزارها نفر می میرند و به آن ها شهید نمی گوییم. اطراف کلمه شهید را هاله ای از قدس و تعالی احاطه کرده است. به کسی شهید گفته می شود که در یک راه مقدس و برای هدفی مقدس جان خود را از دست بدهد. شهید سه خصوصیت دارد: یکی این که در راه هدف مقدس کشته می شود، دیگر این که جاودانگی می یابد و سوم شهید به محیط (جامعه) پاکی می بخشد».

شهید امّت

امام حسین (علیه السلام) در سحر روز عاشورا، برای استراحت اندکی خوابید و در خواب دربارهٔ شهادت و قاتلان خود حقایقی را مشاهده فرمود که پس از بیدار شدن خطاب به فرزندان خود اظهار کرد:

من در خواب دیدم که چند سگ شدیداً بر من حمله می کنند شدیدترین آن ها سگی بود به رنگ سیاه و سفید. این خواب نشان دهندهٔ آن است که از میان این افراد کسی که به مرض برص مبتلا است قاتل من می باشد پس از هجوم سگ ها، رسول خدا (صلی الله علیه و آله) را با گروهی از یارانش دیدم که به من فرمود:

تو شهید این امت هستی و ساکنان آسمان ها و عرش الهی آمدن تو را به همدیگر بشارت می دهند. پسرم، امشب افطار را در نزد من خواهی بود. عجله کن و تأخیر روا مدار، اینک فرشته ای از آسمان فرود آمده است تا خون تو را در شیشه سبز رنگی جمع آوری کند.

شهید نماز

سعید بن عبدالله، از اصحاب شهید امام حسین (علیه السلام) بود که روز عاشورا، پیکر خود را سپر تیرهای دشمن کرد تا امام حسین (علیه السلام) نمازش را بخواند. جز زخم شمشیرها و نیزه هایی که بر بدن داشت، سیزده تیر هم بر پیکرش نشسته بود که بر زمین افتاد و شهید شد. خود اباعبدالله (علیه السلام) را نیز می توان سر سلسله شهیدان

ص: ۵۸۰

نماز دانست، چرا که برای احیای دین و نماز و امر به معروف و نهی از منکر شهید شد و قیامش، «اقامه نماز» بود: اشْهَدْ انک قَدْ أَقَمْتَ الصَّلَاةِ... شب عاشورا را نیز برای اقامه نماز و قرائت قرآن از سپاه دشمن مهلت خواست. ظهر عاشورا هم در آن میدان خون و شهادت به نماز اوّل وقت ایستاد.

به ابو ثمامه صائدی نیز که هنگام ظهر عاشورا، وقت اذان را به یاد سیدالشهدا (علیه السلام) آورد و همراه آن حضرت آخرین نماز را خواند، «شهید نماز» گفته اند.

شیر کربلا

به نقل مردی از قبیلهٔ بنی اسد، پس از آن که حسین بن علی (علیه السلام) و اصحابش شهید شدند و سپاه کوفه از کربلا کوچ کرد، هر شب شیری از سمت قبله می آمد و به قتلگاه کشتگان می رفت و بامدادان بر می گشت. یک شب ماند تا ببیند قصّه چیست. دید آن شیر، بر جسد امام حسین (علیه السلام) نزدیک شد و حالت گریه و ناله داشت و چهرهٔ خود را بر آن جسد مالید. براساس همین نقل نیز، در مراسم شبیه خوانی و تعزیه کربلا، کسی در پوست شیر می رود و در میدان نبرد حاضر می شود و پس از آن که سیدالشهدا کشته می شود خود را به بالین پیکر او می رساند و بر نعش امام حسین (علیه السلام) می گرید و این صحنه، سبب تأثّر و گریه تماشاگران تعزیه می شود.

شیعه

پیروان راستین پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) امیرالمؤمنین علیّ بن ابیطالب (علیه السلام) و یازده فرزند معصوم (امامان بزرگوار و حجّت های حق) اویند.

جابر بن عبدالله انصاری می گوید: (لَقَدْ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ يَقُولُ : شِيعَةُ عَلَى هُمُ الْفَائِزُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ.) (یعنی: از رسول خدا شنیدم که تنها پیروان و شیعیان علی (علیه السلام) در روز قیامت رستگار خواهند بود.) رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمود:

(يَا عَلِيُّ لَا يُحِبُّكَ الأطاهر الْوِلَادَةِ وَ لَا يُبْغِضُكَ الَّا خَبِيثُ الْوِلَادَةِ.)

ای علی، کسی که تو را دوست می دارد ولادتش پاکیزه است و کسی که بغض تو را در دل دارد حتماً ولادتش آلوده و خبیث است.

شیعه امام حسین (علیه السلام)

شیعه یعنی پیرو. پیروی در فکر، عمل، اخلاق، مواضع سیاسی و عقاید دینی. گرچه شیعه حسین، شیعه علی و ائمه دیگر (علیهم السلام) نیز هست و تشیّع، در خط ائمه و اهل بیت بودن است، حسین بن علی (علیه السلام) به علت زندگانی و شیوه جهادش حالت الگویی دارد و اسوه است. آن حضرت، برای احیای دین قیام و خود را فدای راه خدا کرد. شیعهٔ او نیز باید این گونه باشد. شیعه سیدالشهدا، باید در خصلت هایی و اعمالی چون: خودسازی، خدا ترسی، گناه گریزی، تقوا، اطاعت امر خدا، امر به معروف و نهی از منکر، اقامه و احیای نماز، تلاش در مسیر رضای حق، جود و کرامت، عزّت نفس، گریز از ذلّت و زبونی و سازش با طاغوت ها و حکومت های ستم، مبارزه با باطل، جهاد و شهادت، روحیه ایثار و شهادت طلبی، قاطعیّت و صلابت در راه عقیده و... به آن پیشوای شهید تأسّی کند. این، راه حسین و راه پدران و فرزندان حسین است و شیعه گری یعنی دینداری و ورع.

از انبوه روایات مربوط به اوصاف شیعه، تنها به یکی اشاره می کنیم. امام صادق (علیه السلام) به مفضّل فرمود: (أَنَّما شِیعَةُ عَلَی مِنْ بَطْنُهُ وَ فَرْجُهُ وَ اشْتَدَّ جِهَادُهُ وَ عَمِلَ لِخَالِقِهِ وَ رَجَا ثَوَابَهُ وَ خَافَ عِقَابَهُ فاذا رأیت اولئک فاولئک شیعه جَعْفَرٍ.)

یعنی: به راستی که شیعه علی کسی است که از شکم و شهوت می گذرد و در راه جهاد می کوشد و به خواسته آفریدگارش عمل می کند و به پاداش او امیدوار است و از کیفر هراسناک. پس هنگامی که آنان را می بینی بدان شیعه جعفری اند.

شیون

حضرت امام جعفر صادق (علیه السلام) در دعای خود می فرماید: خدایا رحمت کن آن شیونی را که به سبب ما (اهل بیت) بلند می شود.

شیوه انتقام

در روز عاشورا یکی از کوفیان خطاب به امام حسین (علیه السلام) گفت: ای حسین، خدا چگونه از ما انتقام می گیرد؟ امام (علیه السلام) فرمود:

خدا شما را به جان هم اندازد و خونتان را بریزد و از شما دست نکشد تا عذاب دردناک شما را دو چندان کند.

ص: ۵۸۱

ص-ض

صبر

ایستادگی، مقاومت و پایداری. تحمّل سختی ها و ناگواری ها برای پیروزی و انجام وظیفه.

در حادثه کربلا، زیباترین جلوه های صبر و پایداری در راه عقیده و تحمّل مشکلات سبب ماندگاری و جاودانگی آن حماسه و پیروزی ابدی آن گروه اندک بر دشمنان انبوه شد؛ همان گونه که قرآن کریم می فرماید: (کَم مِنْ فِئَةٍ قَلِیلَةٍ غَلَبَتْ فِئَةً کَثِیرَةً باذن اللَّهِ وَ اللَّهُ مَعَ الصَّابِرِینَ.) امیرمؤمنان (علیه السلام) نیز فرمود: (الصَّبْرُ یَهُونُ الْفَجِیعَةُ) (یعنی: مقاومت، فاجعه و حادثه سخت را آسان می کند). از سوی دیگر، برای مؤمنان، در سختی ها، هرچه تحمّل بیشتر باشد، سختی مصیبت کاسته می شود و پروردگار نیز موهبت صبر را به مؤمنان عطا می کند و به فرموده امام صادق (علیه السلام)، خداوند صبر را به اندازهٔ مصیبت بر دل ها وارد می کند: (اِنَّ اللَّهَ یَنْزِلُ الصَّبْرُ عَلَی قَدْرِ الْمُصِیبَةِ.)

در حماسه عاشورا، «صبر» هم در گفتارها و شعارها و هم در عمل ها و رفتارها و نیز در شخص سیدالشهدا و عترت و یاران صبور وفادارش مشهود است. امام حسین (علیه السلام) آن گاه که می خواست از مکّه به قصد عراق خارج شود، خطبه ای خواند که در ضمن آن آمده است: (رَضیَ اللَّهِ

رضانا أَهْلَ الْبَيْتِ ، نَصْبِرُ عَلَى بَلَائِهِ وَ يوفّينا أَجْرُ الصابرين.) (یعنی: رضایت و پسند ما خانواده، همان رضای الهی است، بر بلا و آزمون او صبر می کنیم، او نیز پاداش صابران را به ما عطا می کند). در یکی از منازل میان راه نیز، همراهان را به سختی مسیر و استقبال از نیزه ها و شمشیرها و نیاز میدان عاشورا را به دلیر مردانی مقاوم و شکیبا بر زخم و مرگ و شهادت توجه داد و فرمود: (اَيُهَا النَّاسِ فَمَنْ كانَ مِنْكُمْ يَصْبِرُ عَلَى حَدَّ السَّيْفِ وَ طَعَنَ الاسنة فَلْيَقُمْ مَعَنَا وَ الَّا فَلْيَنْصَرِفْ عَنَّا)، (يعني: ای مردم، هر کدام از شما که تحمّل تیزی شمشیر و ضربت نیزه ها را دارد با ما بماند، وگرنه برگردد) یاران آن حضرت نیز همان گونه بودند که او می خواست. در میدان «صبر»، پایدار ماندند و بر تشنگی، محاصره، هجوم دشمن، کمی یاران و شهادت همرزمان

مقاومت می کردند و از خوشحالی در پوست خود نمی گنجیدند. حتّی بعضیشان روز عاشورا خوشحالی و شوخی می کردند و می گفتند: میان ما و بهشت، جز ساعتی جنگ و تحمّل ضربت تیغ ها و نیزه ها و تیرها نیست و پس از آن، بهشت جاودان الهی است.

اباعبدالله (علیه السلام) نیز آنان را چنان تعلیم داده بود که پایداری را پل عبور به بهشت بدانند. روز عاشورا به آنان چنین خطاب کرد: (صَبْراً بَنَى الْكِرَامِ فَمَا الْمَوْتِ الأقنطرة تُعَبَّرُ بِكُمْ عَنِ الْبُؤْسَ وَ الضَّرَّاءِ الَىَّ الْجِنَانِ الْوَاسِعَةِ وَ النَّعِيمِ الدَّائِمَةِ...)، (یعنی: ای بزرگ زادگان مقاومت کنید که مرگ، پلی است که شما را از رنج و سختی به سوی بهشت های گسترده و نعمت های ابدی عبور می دهد). حتّی به اهل بیت خویش درس صبر می داد و آنان را در مقابل شهادت خویش، به شکیبایی و تحمّل دعوت می کرد و این که گریبان چاک نزنند و صورت نخراشند: (انْظُرُوا اذا أَنَا قَتَلَتْ فَلَا تَشْقُقْنَ عَلَى جَيْباً وَ لَا تَخْمِشْنَ وَجْهاً.) خود امام بر شهادت و داغ فرزندان و یاران صبر کرد. خواهر صبورش زینب، صبورانه بار این حماسهٔ خونین را به دوش کشید و لحظه لحظه حوادث کربلا، جلوه های مقاومت و پایداری بود. حتّی آخرین کلمات سیدالشهدا (علیه السلام) نیز در قتلگاه که بر زمین افتاده و با پروردگارش مناجات می کرد، از همین روحیه حاکی بود: (صَبْراً عَلَى قضائک لَا مَعْبُودَ سواک یا غِيَاثَ الْمُسْتَغِيثِينَ.)

صحبت

روایت است که حضرت سیدالشهدا (علیه السلام) روز قیامت در سایهٔ عرش می نشیند و با زوّار و گریه کنندگانش صحبت می کند. آن گاه حوریان بهشت به آنان پیغام می دهند: به بهشت بیایید که ما مشتاق شماییم اما ایشان نمی پذیرند و سخن آن حضرت را بر بهشت ترجیح می دهند.

صدقه

هنگامی که اهل کوفه به اطفال اسیر خرما و گردو می دادند، ام کلثوم (سلام الله علیها) بر ایشان بانگ برآورد که صدقه بر ما حرام است. آن گاه طعام ها را از کودکان می گرفت و می انداخت. نیز زیارت حضرت سیدالشهدا (علیه السلام) ثواب هزار صدقه مقبول را دارد.

صفاح

به معنای کناره کوه و نام یکی از منزلگاه های شمال راه مکّه به طرف کربلا است. در همین محل، امام حسین (علیه السلام) به فرزدق برخورد که از عراق می آمد و اوضاع مردم را از او پرسید. او جواب داد: دل های مردم با تو، ولی شمشیرهایشان همراه بنی امیّه است. آن گاه با هم دربارهٔ حجّ تمتع و عمره و عزیمت از مکّه به سوی کوفه صحبت کردند. بعضی این ملاقات را در منزل «ذات عِرق» گفته اند.

صفویّه

شاه اسماعیل اوّل، در سال ۹۱٤ ق وارد عراق شد، و به زیارت عتبات مقدّسه مشّرف گردید. آستانه مبارکه را می بوسید و به شکرانه توفیق تشّرف دو طرف صورت خود را بر خاک می نهاد.

به دستور او، رودخانه و نهر فعلی فرات به کربلا جاری شد و نیز دستور داد اطراف ضریح مطّهر حضرت سیّدالشّهدا (علیه السلام) را؛ کتیبه هایی از طلا بسازند و دوازده قندیل طلا آویزان نمایند. او اوّل کسی بود که در حرم امام حسین (علیه السلام) طلا به کار برد. پوشش های قیمتی روی قبر مطهّر افکند و حرم مطّهر را با قالی مفروش نمود، و شبی هم تا به صبح در حرم عبادت کرد.

دستور داد (نقاره خانه) بسازند و هنگام طلوع و غروب آفتاب، بنوازند و نیز برای قبر مطّهر امام حسین (علیه السلام) صندوقی از خاتم ساخت و آن صندوق در سال ۹۳۲ ق. به اتمام رسید.

شاه تهماسب اوّل، بعد از پدرش شاه اسماعیل، موّفق شد، ضریحی از نقره برای قبر مطّهر سیّدالشّهدا (علیه السلام) بسازد. توسعه مسجد پشت سر مبارک و رواق های اطراف، و توسعه صحن مطّهر، (در طرف شمال) از خدمات او می باشد.

شاه عبّاس اوّل، در سال ۱۰۳۲ ق به زیارت عتبات مقدّسه عراق مشّرف شد و صندوق تقدیمی شاه اسماعیل اوّل را تعویض نمود و تعمیرات زیادی در رواق و ایوان و صحن مطّهر انجام داد.

بقّیه پادشاهان صفویّه، هر یک به قدر امکان و توان، به اماکن مقدّسه ائمّه معصومین در عراق خدمات فراوانی کردند.

ضریح

آن چه روی قبر مطهّر سیدالشهدا (علیه السلام) و امامان و امامزادگان دیگر می گذارند. ضریح، هم به معنای گور، قبر بی لحد و مغاکی است که در میان گور برای مرده سازند، و هم به معنای خانه چوبین و مشبّک یا از مس و نقره و جز آن، که بر سر قبر امامی یا امامزاده سازند. در روایات است که «ضراح»، جایی در آسمان چهارم، در برابر کعبه است، خانه ای برای پروردگار.

در فرهنگ دینی، ضریح قبور اولیای خدا مقدّس و متبرّک است و آن را می بوسند و کنارش زیارت می کنند و هنرمندان و صنعتگران مسلمان در ساختن و پرداختن ضریح، ظریف کاری های جالبی

دارند. در عرف رایج میان علاقه مندان سیدالشهدا (علیه السلام)، تعبیر «ضریح شش گوشه» بار عاطفی خاصّی دارد و دل ها را به سوی خود جذب می کند و شوق شیعه را به زیارت آن ضریح مطهّر بر می انگیزد. نیز ضریح نام یکی از وسایل و ابزاری است که مردم شبه قاره هند از آن در مراسم عزاداری و تعزیه استفاده می کنند. ضریح از ترکیب چوب و فلز ساخته می شود و از طلا و نقره روکشی برای آن می سازند. ضریح همیشه نگهداری می شود و در ایام مراسم از آن استفاده می شود. در هند هر یک از مراسم مذهبی ضریحی ویژه خود دارد.

ص: ۵۸۳

ط-ظ

طبل

ابزاری که در گذشته برای تحریک روحیه رزمی در میدان های جنگ استفاده می شد. در کربلا هم طبل جنگ نواخته می شد. در تعزیه های عاشورا، با نواختن طبل، همه از برگزاری تعزیه خبردار می شدند و گرد می آمدند. شیپور و طبل، برای جلب تماشاگر بوده است.

طشت گذاری

مراسم سنّتی عزاداری ایّام عاشورا که عمدتاً در شهرستان اردبیل برگزار می شود و طشت های آب را در مساجد و حسینیّه ها می آورند و آن رمزی از «فرات» است. وجود... نشانه ها و مظاهری که نماینده محیط خاصّ است،، مثل طشت آب و چند ساقه گیاه، که نماد رودخانه و نخلستان... است نشان می دهد که در تعزیه عاشورا، استفاده از سمبل ها رواج داشت و دارد. در توضیح بیشتر این سنّت مرسوم در اردبیل باید گفت: «این مراسم از سه روز مانده به محرّم در مسجد جامع، مسجد اعظم و سپس در مساجد دیگر اجرا می شود. طشت ها را بالای سرها می گیرند و مسجد را دور می زنند. سپس در داخل آن ها آب می ریزند. مردم دست در طشت و آب آن فرو می برند و آن نوعی

بیعت با امام حسین (علیه السلام) و حمایت از عباس (علیه السلام) است. آب طشت ها را مردم در شیشه هایی برای شفا و تبرّک بر می دارند. این سنّت از حادثه جوانمردانه آب دادن امام حسین (علیه السلام) به سپاه حرّ در روز ۲۷ ذی الحجه نشأت گرفته است که آب مشک ها را در طشت ها ریختند و تمام لشکر حرّ و اسبان آن ها را سیراب کردند. این سنّت نمادین است و به این مراسم، «طشت گردانی» هم می گویند.

طفّ

«طف»، سرزمینی است از نواحی کوفه در جانب دشت، که قتلگاه حسین بن علی (علیه السلام) در آن بوده است. این سرزمین، دشتی است نزدیک آبادانی و در آن چندین چشمه جاری است، از قبیل: صید، قطقطانه، رهیمه، عین جمل و غیره. موضعی است نزدیک کوفه. و عرب به هر زمینی که مشرف بر زمین آبادان باشد «طف» می گوید.

نیز منطقه ای نزدیک کربلا که از قدیم به نام طفّ معروف بوده است. معنای لغوی آن «سرزمین مرتفع» است. طفّ، مشرف بر عراق بوده است. این منطقه در اطراف کوفه و نزدیک فرات است و در آن جا چشمه هایی بوده که محلّ آب برداشتن نگهبانان پاسگاه های مرزی در زمان شاپور ساسانی بوده است که پشت خندق ها حفر کرده بودند.

در مجموع، به سرزمین کوفه و کربلا و آن مناطق گفته می شود و در ادبیات و آثار شعری عرب و مراثی سیدالشهدا (علیه السلام) از «سرزمین طفّ» «روز طفّ»، «کشتگان طفّ» و «طفوف» بسیار یاد شده است و کنایه از همان کربلاست. در حدیث، از قول پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) آمده است که فرزندم حسین، غریب و تشنه و تنها در سرزمین طفّ کشته خواهد شد: (وَلَدِی الْحُسَیْنِ یُقْتَلُ بِطَفِّ کربلا غَرِیباً وَحِیداً عَطْشَاناً ...).

طلب آب

در روز عاشورا امام حسین (علیه السلام) قنداق کودک شش ماهه خود را در آغوش گرفت و خطاب به کوفیان فرمود:

ای قوم، آیا پناه دهنده ای هست که پناهم دهد؟ آیا یاری کننده ای هست که یاریم کند؟ آیا حق طلبی هست که به ما

ص: ٥٨٤

کمک کند؟ کسی هست که از قیامت بترسد و از ما دفاع کند؟ آیا شخصی در بین شما هست که آبی برای این طفل بیاورد؟ چون او طاقت تشنگی ندارد.

طلب خیر

هنگامی که امام حسین (علیه السلام) قصد سفر عراق نمود، ابن عباس از بی وفایی کوفیان گفت و هشدار داد که کوفیان مردم معتمدی نیستند، آن ها با تو خواهند جنگید و مخالفت خواهند کرد. امام (علیه السلام) فرمود:

من از خدا طلب خیر و نیکی می کنم، و نگاه می کنم تا چه پیش آید.

در جایی دیگر آن حضرت فرمود:

سوگند به خدا، من خودم را برای یافتن به سوی کوفه مهیّا می کردم تا آن که پیروان من و بزرگان کوفه این نامه ها را برای من نوشتند، از خداوند طلب خیر دارم.

ظرف خاک

ام سلمه همسر پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) از آن حضرت شنیده بود که حسین (علیه السلام) در کربلا کشته می شود و پیامبر (صلی الله علیه و آله) ظرفی حاوی تربت کربلا به وی داده و فرموده

بود: هرگاه این خاک، پر از خون شد، بدان که حسین (علیه السلام) شهید شده است. سال ها از این ماجرا گذشت. از روزی که امام حسین (علیه السلام) به سوی عراق عزیمت کرد، امّ سلمه نگران بود و هر روز به آن ظرف می نگریست و می گفت: آن روزی که تبدیل به خون شوی، روز عظیمی است! روز عاشورا پیامبر خدا را در خواب دید که با سر و رویی غبارآلود است. علّت را پرسید. فرمود: شاهد کشته شدن حسین (علیه السلام) بودم. امّ سلمه از خواب برخاست و فریاد «حسین، کشته شد» سر داد و خواب خود را برای زنان بنی هاشم باز گفت. پرسیدند: از کجا می گویی؟ خواب خود را بیان کرد. ام سلمه از همان روز برای سیدالشهدا مجلس عزا گرفت. پس از دیدن آن خواب، وقتی سراغ ظرف رفت، آن را پر از خون یافت.

ظلیمه

آن چه از انسان به ناحق و ظالمانه بگیرند، آن چه را نزد ظالم درخواست می کنی. نیز کلماتی که نشان دهنده ظلم و ستم امّت بر امام حسین (علیه السلام) است. این تعبیر، در زیارت ناحیه مقدّسه آمده است آن جا که ذوالجناح، اسب سیدالشهدا (علیه السلام) پس از کشته شدن امام، همهمه کنان و اشک ریزان و بی صاحب به سوی خیمه ها می آمد، در حالی که می گفت: الظُلیمَة الظُلیمَة لَامَّةٍ قَتَلَتْ ابْنِ بِنْتِ نبیّها (داد از دست امّتی که پسر دختر پیامبر خود را کشته اند).

ص: ۵۸۵

ع

عاشورا

روز دهم محرّم، روز شهادت سالار شهیدان و فرزندان و اصحاب او در کربلا. عاشورا در تاریخ جاهلیّت عرب، از روزهای عید رسمی و ملّی بود و در آن روزگار، در چنین روزی روزه می گرفتند. نیز روز جشن ملّی و مفاخره و شادمانی بوده است و در چنین روزی لباس های فاخر می پوشیدند

و چراغانی و خضاب می کردند. در اسلام، با تشریع روزه رمضان، آن روزه نسخ شد. گفته اند: علّت نامگذاری روز دهم محرّم به عاشورا آن است که ده نفر از پیامبران با ده کرامت در این روز، تکریم الهی شدند.

در فرهنگ شیعه، به علت شهادت امام حسین (علیه السلام) این روز، عظیم ترین روز سوگواری و ماتم است که بزرگترین فاجعه و ستم بر خاندان پیامبر واقع شده است و دشمنان اسلام و اهل بیت این روز را خجسته دانسته اند، امّا پیروان خاندان رسالت، در این روز به سوگ و عزا می نشینند و بر کشتگان آن می گریند. امام صادق (علیه السلام) فرمود: (وَ أَمَّا یَوْمُ عاشورا فَیَوْمُ أُصِیبَ فِیهِ الْحُسَیْنُ (علیه السلام) صَرِیعاً بَیْنَ أَصْحَابِهِ وَ أَصْحَابُهُ حَوْلَهُ صَرْعَی عُرَاةً) (یعنی: عاشورا روزی است که حسین (علیه السلام) میان یارانش کشته بر زمین افتاد، یاران او نیز پیرامون او به خاک افتادند و عریان بودند) امام رضا (علیه السلام) فرمود: (مَنْ کانَ عاشورا یَوْمَ مُصِیبَتِهِ وَ بُکَائِهِ جَعَلَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ یوم القیامة یَوْمَ فَرَحِهِ وَ سُرُورُهُ.) (یعنی: هر کس که عاشورا روز مصیبت و اندوه و گریه او باشد، خداوند قیامت را روز شادی او قرار می دهد. در زیارت عاشورا دربارهٔ این روز غم انگیز که امویان آن را مبارک می دانستند، آمده است: (اَللَّهُمَّ هَذَا یَوْمُ تَبَرَّکَت بِهِ بَنُو أُمَیَّةَ وَ ابْنَ آکِلَةِ الْأَکْبَادِ...)

امامان شیعه، یاد این روز را زنده و مجلس برپا و بر امام حسین (علیه السلام) زیارت می کردند و به آن حضرت می گریستند و روز اندوهشان بود. از جمله آداب این روز، ترک لذّت ها، دنبال کار نرفتن، پرداختن به سوگواری و گریه، تا ظهر چیزی نخوردن و نیاشامیدن، چیزی برای خانه ذخیره نکردن، حالت صاحبان عزا و ماتم داشتن و... است.

در دوران سلطهٔ امویان و عباسیان، اوضاع اجتماعی اجازه نمی داد مراسم رسمی و گسترده در سوگ اباعبدالله الحسین برگزار شود، امّا هر جا که شیعیان، قدرت و فرصتی یافته اند، سوگواری پرشور و دامنه داری در ایّام عاشورا به راه انداخته اند. در تاریخ است که معزالدّوله دیلمی اهل بغداد را به برگزاری مراسم سوگ و نوحه برای سیدالشهدا (علیه السلام) وادار ساخت و دستور داد که بازارها را

ببندند و کارها را تعطیل کنند و هیچ طبّاخی غذایی نپزد و زنان سیاه پوش بیرون آیند و به عزاداری و نوحه بپردازند.

از قرن ها پیش، «عاشورا» را روز درگیری حق و باطل و روز فداکاری و جانبازی در راه دین و عقیده، شناخته اند. حسین بن علی (علیه السلام) در این روز، با یارانی اندک ولی با ایمان و صلابت و عزّتی بزرگ و شکوهمند، با سپاه سنگ دل و بی دین حکومت ستم پیشه یزیدی به مقابله برخاست و کربلا را به صحنه همیشه زنده عشق خدایی و آزادگی و حرّیت مبدّل ساخت. عاشورا گرچه یک روز بود، دامنهٔ تأثیر آن تا ابدیّت کشیده شد و چنان در وجدان ها و دل ها اثر گذاشت که همه ساله دهه محرم و به ویژه عاشورا، اوج عشق و اخلاص را نسبت به معلّم حرّیت و اسوه جهاد و شهادت، حسین بن علی (علیه السلام) نمودار می کند و همه، حتی غیر شیعه، در مقابل عظمت روح آن آزاد مردان تعظیم می کنند. عاشورا، نشان دهندهٔ معنای «حُسِینٌ مِنی وَ اَنَا مِن حُسِین» بود که

ص: ٥٨٦

دین رسول خدا با خون سیدالشهدا آبیاری و احیا شد. به تعبیر امام خمینی (رحمه الله علیه): «عاشورا، قیام عدالت خواهان با عددی قلیل و ایمان و عشقی بزرگ در مقابل ستمگران کاخ نشین و مستکبران غارتگر بود... اگر عاشورا نبود، منطق جاهلیّت ابوسفیانیان که می خواستند قلم سرخ بر وحی و کتاب بکشند و یزید، یادگار عصر تاریک بت پرستی که به گمان خود با کشتن و به شهادت کشیدن فرزندان وحی امید داشت اساس اسلام را برچیند و با صراحت و اعلام لاَخبَرَ جاءَ ولا وَحی نَزَلَ بنیاد حکومت الهی را بر کند نمی دانستیم بر سر قرآن کریم و اسلام عزیز چه می آمد.»

امام حسین (علیه السلام) که به دعوت اهل کوفه از مکّه عازم این شهر شد تا به شیعیان انقلابی بپیوندد و رهبری آنان را به عهده گیرد، پیش از رسیدن به کوفه، در کربلا به محاصره نیروهای ابن زیاد در آمد و چون حاضر نشد ذلّت تسلیم و بیعت با حکومت غاصب و ظالم یزیدی را بپذیرد، سپاه کوفه با او جنگیدند. حسین و یارانش روز عاشورا، لب تشنه، با رشادتی شگفت تا آخرین نفر

جنگیدند و به شهادت رسیدند و بازماندگان این قافله نور، به اسارت نیروهای ظلمت در آمدند و به کوفه برده شدند. ۷۲ تن یاران شهید او، بزرگ ترین حماسهٔ بشری را آفریدند و یاد خویش را در دل تاریخ و وجدان بشرهای فضیلت خواه، ابدی ساختند. به تعبیر یکی از نویسندگان معاصر: عاشورا، مائده بزرگ روح انسان است در تداوم اعصار، تجسّم اعلای وجدان بزرگ است در دادگاه روزگار، صلابت شجاعت انسان است در تجلّی گاه ایمان، طواف خون است در احرام فریاد، تجلّی کعبه است در میقات خون، نقش بیدار گذرها و رهگذرهاست در کاروان دراز آهنگ زندگی ها و عبورها. عاشورا، باز خوان تورات و انجیل و زبور است در معبد اقدام. ترتیل آیات قرآن است در الواح ابدیّت. خون خداست جاری در رگ های تنزیل. حنجره خونین کوه «حرا» ست

در ستیغ ابلاغ. درگیری دوباره محمّد (صلی الله علیه و آله) است با جاهلیّت بنی امیّه و شرک قریش. تجدید مطلع رجزهای «بدر» است و «حنین». انفجار نماز است در شهادت و انفجار شهادت است در نماز. تبلور شکوهزاد جاودانگی حق است در تباهستان نابود باطل. هشدار خونین حسینیّه هاست در معبر اقوام. فریادگستر انسان های مظلوم است در همهٔ تاریخ. دست نوازش انسانیّت است بر سر بی پناهان. رواق سرخ حماسه است در تاریکستان سیاهی و بیداد. قلب تپندهٔ دادخواهان است در محکمهٔ بشریّت. طنین بلند پیروزی است در گوش آبادی ها. عطشی است دریا آفرین در اقیانوس حیات. رسالتی است بزرگ بر دوش اسارتی رهایی بخش. عاشورا آبروی نمازگزاران است و عزت مسلمانان. و سرانجام، عاشورا رکن کعبه است و پایه قبله و عماد امّت و حیات قرآن و روح نماز و بقای حج و صفای صفا و مروه و جان مشعر و منا. و عاشورا، هدیه اسلام است به بشریّت و تاریخ...».

عاشورا (در ادب فارسی)

علی رغم شعر عرب که گسترده ترین بخش آن را مرثیه عاشورایی تشکیل می دهد و سرایندگان عرب در این زمینه آثار جاویدانی به وجود آورده و کاخ رفیعی در این قلمرو برافراشته اند، متأسّفانه سرایندگان فارسی نه از جهت کمّیّت و نه از لحاظ کیفیّت هرگز در این موضوع به شاعران عرب

نرسیده اند. شاعران بزرگ و صاحب نامی که در طلب کنیزکی یا پوستینی یا سبوی شرابی یا حتّی مشتی کاه برای مرکب خود، پادشاه یا امیر خونخوار و نالایقی را در قصاید غرّا مدح و فضیلت های دروغینی در حدَّ اغراق برای آنان جعل کرده اند، گویی از نهضت مقدّسی که روح ایمان و عدالت و ظلم ستیزی در آن موج می زند بی خبر بوده اند. گر چه اوضاع حاکم بر محیط و هم چنین استیلای اقوام بیگانه در این قصور بی تأثیر نبوده است، چنین عذری را نمی توان به عنوان علّت تامّه پذیرفت.

در دوران صفوی، شعر مرثیهٔ عاشورایی جای گسترده ای را ادبیّات ایران گشوده و تشویق بزرگان کشور در این موضوع تأثیر به سزایی داشته است. در این عهد کمتر شاعری است که مرثیه ای در میان آثارش نباشد. این مراثی بیشتر به جنبه های حزن انگیز حادثه می پردازد و از این جهت با اشعار متقدّمان شاعران عرب که علاوه بر بُعدِ بکایی موضوع، روح انقلابی و مبارزه را در بر دارد متفاوت است.

بسیاری از شاعران مرثیه سرای متقدّم، سال هایی از عمر خود را به آوارگی یا در زندان گذرانیده اند یا همواره دار خویش را بر دوش داشته اند. چنان که دعبل خزایی گفته است: پنجاه سال است که دار خویش را بر دوش خود حمل می کنم. تعداد سرایندگانی که جان خود را بر سر این اعتقاد نهاده اند کم نیست. از آن جمله اند:

ابن السکیت یعقوب بن اسحاق بغدادی، به سال ٢٤٤ ق. به دست متوکّل عبّاسی به جرم تشیّع شهید شد؛

شیخ یوسف حضرمی، ابراهیم بن عبدالله بن حسن مثنی، در

ص: ٥٨٧

سال ١٤٥ ق. شهید شد؛

سدیف بن میمون بن مهران، غلام امام سجّاد (علیه السلام)، به سال ١١٤ ق. شهید شد؛

عبدالله بن معاویة بن عبدالله بن جعفر بن ابیطالب، در قرن سوم در حبس ابو مسلم خراسانی کشته شد؛

سلیمان بن صرّد خزاعی، در سال ٦٥ ق. به همراه توّابین کشته شد؛

عبدالله بن سعد بن نفیل، به سال ٦٥ ق. با توّابین کشته شد؛ مسیّب بن نجبة الفزاری، به سال ٦٥ ق. با توّابین کشته شد؛ رفاعة بن شداد البجلی، به سال ٦٦ق. با مختار کشته شد؛ ابراهیم بن مالک اشتر، به سال ٦٦ق. کشته شد؛ ابوزهیر مهلهل بن نصر حمدان تغلبی، به سال ٣٣٩ق. شهید شد؛

امیر ابوالحسن احمد بن عضدالدّوله فناخسرو، به سال ٣٨٧ق. به قتل رسید؛

المقلّد بن المسیب العقیلی حسام الدّوله حاکم موصل به سال ٣٩١ق. به قتل رسید؛

امیر قراوش بن المقلّد العقیلی، به سال ٤٤٤ ق. به قتل رسید؛ عبدالله بن سعید بن سنان خفّاجی حلبی، به سال ٤٦٦ق. مسموم شد؛

طغرایی حسین بن علی صاحب لامیة العجم، به سال ٥١٥ یا ٥١٨ ق. به قتل رسید؛

امیر دبیس بن سیف الدّوله صدقة الاسدی، به سال ٥٢٩ق. به دستور مسعود سلجوقی به قتل رسید؛

قاضی احمد بن علی بن ابراهیم مصری غسّانی، به سال ٥٦٢ق. به قتل رسید؛

شهید اوّل محمّد بن مکّی عاملی جزینی، به سال ٧٨٦ق. شهید شد؛

شیخ یوسف حصری، شهید مسجد کوفه در قرن ١٢ هجری؛ سیّد نصرالله بن حسین حائری، به سال ١١٥٥ ق. شهید شد؛

کمیت، به سال ١٢٦ در زمان خلافت مروان کشته شد؛

منصور النّمری بن سلمة الزّبرقان بن شریک، هارون الرّشید فرمان به قتلش داد لیکن قبل از اجرای فرمان در بیماری درگذشت. سپس به دستور هارون قبر او را نبش کردند و جسدش را سوزاندند؛

ابو محمّد عبدالله بن عمّار برقی، وقتی متوکّل شعر او را شنید دستور داد زبانش را بریدند. وی پس از چند روز به سال ۲٤٥ ق. درگذشت.

و شاعران فراوان دیگری نیز بوده اند. بنابر آن چه گذشت شاعران عرب چه از لحاظ کثرت و چه از جهت محتوای سخن بر شاعران پارسی گوی برتری دارند.

عاشورا و تاریخ

شهیدان کربلا، در جایگاهی قرار گرفته اند که دست اندیشه از دامانشان کوتاه است. جبران خلیل جبران گفته است: کسی را سراغ نداریم که همانند حسین بن علی (علیه السلام) کرامت و ارزش انسانی را در تاریخ با خون خود ثبت کرده باشد.

مردم مظلوم و عدالتخواه جهان در همه دوران تاریخ، نبرد شهیدان کربلا را نبرد حق بر ضدّ باطل و پیکار عدالت با ظلم و بیداد می شناسند و به همین سبب نهضت حسینی همواره پویاست و هرگز در بستر تاریخ کهنه نخواهد شد. این خون های مقدّس مدام می جوشد و مردم جهان را به یاری حق و قیام در برابر فساد و باطل فرا می خواند. چنان که گاندی پیشوای آزادی خواه هند گفته است: ما هنگامی می توانیم از زیر بار ننگ استعمار و استثمار نجات یابیم که از روح بزرگ حضرت حسین بن علی (علیه السلام) الهام بگیریم.

عاشورا خانه، نک: حسینیه

عاشورا و دیدگاه عرفانی

قیام امام حسین (علیه السلام) در عاشورا از دیدگاه عرفانی شایسته تحلیل است. چرا که حسین بن علی (علیه السلام) در موقعیتی قرار گرفت که بهترین نوع مرگ برایش فراهم شد و از این جهت، از ابتدا تا انتهای قیام، همیشه از موقعیت فراهم آمده به درگاه خداوند شاکر بود.

در این دیدگاه، حسین بن علی (علیه السلام) و یارانش به میدان کربلا آمده بودند تا با پیشانی خونین به ملاقات خداوند بروند و اتفاقاً چنین توفیقی هم نصیب آنان شد. البته اگر نگرش به عاشورا عرفانی باشد، شهیدان کربلا نه مستحق عزاداری و اشک و زاری می شوند و نه روز عاشورا روز گریه و ناله، چرا که عارفان جز بهترین مرگ (که بهترین نوع گذشتن از پل دنیاست) نمی طلبند و صحنه کربلا این هدف را برای شهیدان فراهم ساخته است. باید

ص: ۵۸۸

دانست که مرگ برای عارف چنان که گفتیم تنها «وسیله اتصال» است و عارف سالکی که چند روزی در دنیا گرفتار شده است، همیشه در آن آرزوست که قفس را بشکند. در این دیدگاه، دنیا در نظر حسین پرده ضخیمی بود که مانع دیدار همیشگی و مستمر آن حضرت با خدا شده بود، هر چند که در تجلیات و جلوات و خلسه های عرفانی این دیدارها صورت می گرفت اما عارف واصلی چون اباعبدالله (علیه السلام) به دیدارهای موقتی رضایت نمی دهد، بلکه در آرزوی لحظه ای به سر می برد که جان را به جانان رساند و عاشورا، بهترین تیشه ای بود که حسین (علیه السلام) بر دیواره های ضخیم دنیا کوبید و خود را رها ساخت.

علاوه بر مبانی عرفانی که برای این دیدگاه می توان لحاظ کرد، برخی از سخنان امام حسین (علیه السلام) هم، مستمسکی برای تحلیلگران عرفانی است تا بتوانند با استناد به آن ها به توجیه نظریهٔ خود بپردازند. تحلیلگران حداقل به دو حدیث، درباره تحلیل عرفانی عاشورا بسیار استناد کرده اند. امام خود فرمود: (اَنَّ اَللَّهَ شاءَ اَنْ یَراكَ قَتیلاً) و نیز حدیثی نقل شده است که آن (لَكَ عِنْدَاللَّهِ دَرَجَةٌ

لَنْ تَنَالَهَا اِلاّ بِالشَّهَادَةِ) (یعنی: برای تو در نزد خدا درجه ای است که جز به شهادت بدان نمی رسی).

حسین بن علی (علیه السلام) نیز این قیام شهادت طلبانه را آغاز کرد تا به آن درجهٔ عرفانی دست یابد. پس این قیام حسین برای آن بود که درجه تقرّب الهی را کسب کند و البته با شهادت توانست آن را به دست آورد. هر کسی از ظنّ خود به عاشورا نظر کرده است و عرفا نیز از این قاعده مستثنی نیستند؛ چه، آنان حوادث طبیعت و جهان را از دیدگاه عرفانی می بینند، لذا عاشورا را هم از این منظر ارزیابی کرده اند تا با ارائه شاهدی چون عاشورا بر حقّانیت طریقت صحّه بنهند.

از جمله شخصیت هایی که در این باره به اظهار نظر پرداخته اند می توان به افراد ذیل اشاره نمود: ابوالمجد مجدود بن آدم سنایی، سید طاووس، محمد اقبال لاهوری و عثمان سامانی.

عاشورا و نظریات تاریخی - قومی

برخی از اندیشمندان در تحلیل عاشورا، به بررسی ریشه های اصلی اختلاف خاندان بنی هاشم و بنی امیه پرداخته اند و بدین ترتیب در صدد برآمده اند - به ریشه یابی علل قومی - تاریخی داستان عاشورا بپردازند. از این دیدگاه، فرزندان امیه و هاشم به هیچ وجه با هم صلح نکردند، منتها مدت کوتاهی به هنگام ظهور پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) این اختلاف به ظاهر فروکش کرد ولی همانند آتش زیر خاکستر به وجود خود ادامه داد. تا این که در زمان خلافت عثمان، خاندان بنی امیه موقعیت را مناسب یافتند و در صدد ورود به صحنهٔ سیاسی برآمدند و با امکاناتی که عثمان و پیش از او عمر، در اختیار معاویه نهادند، زمینه های ظهور و حاکمیت دوبارهٔ این خاندان را فراهم ساختند. در این نگرش، اصل اساسی، اسناد تاریخی است. لذا به متون دینی و روحیات معصومان پرداخته نمی شود و علت اساسی واقعه عاشورا همین اختلافات خاندان دانسته شده است. البته در این جا این سؤال پیش می آید که اساساً چرا میان اینان اختلاف وجود داشته است؟ اگر این علت

یابی به درستی صورت پذیرد در واقع فلسفه و انگیزه قیام عاشورا هم مشخص می شود، چرا که اگر معلوم می شود که اختلاف اصلی این دو خاندان بر سر دستیابی

به حکومت دنیوی بوده است، در آن صورت انگیزهٔ مناسبی برای قیام عاشورا نمی توان فرض کرد. اما اگر علت این اختلاف را پیروی یک گروه از حق و حقانیت و حاکمیت دین بدانیم و طرف مقابل را باطل و دشمن حق، در آن صورت انگیزه و فلسفه قیام اباعبدالله در واقع احیای حق و امحای باطل می شود.

بیشتر کسانی که از این منظر به قیام عاشورا نگریسته اند کمابیش چنین قضاوتی کرده اند؛ چه، در دیدگاه اینان هر چند که میان این دو خاندان اختلاف ریشه داری وجود داشته است علت آن اختلاف را هم در حق و باطل باید جست و جو کرد؛ زیرا بنی امیه در صدد محو دین برآمده بودند تا هم چنان به حاکمیت عصر جاهلیت استمرار بخشند. در حالی که بنی هاشم در آن زمان هم، جز حق خواهی و خدمت به مردم و خدا، خواسته دیگری نداشتند. این دو خاندان، در واقعهٔ قیام اباعبدالله (علیه السلام) رو در روی هم ایستادند و طوایف نیز به دو دسته طرفداران بنی هاشم (البته در حد بسیار اندک و اغلب بی وفا) و طرفداران بنی امیه (حداکثر و در نهایت وفاداری) تقسیم شدند و به حسب تمایلات و امکانات خود، با توجه به خواسته های رهبران خود در واقعه عاشورا سهمی داشتند.

البته در این دیدگاه هر چند اختلافات دو خاندان، علت اساسی رضایت مردم به شهادت اباعبدالله (علیه السلام) است ولی هرگز نمی توان فلسفه قیام عاشورا را هم در این مسئله خلاصه کرد؛ چرا که محو بدعت و احیای سنت ربطی به دشمنی خاندان بین این دو طایفه نداشته است؛ چه، اگر این اختلافات هم وجود

نمی داشت حسین بن علی (علیه السلام) هرگز نمی توانست در برابر ورود و ظهور بدعت ها در بطن دین سکوت کند و در صدد محو آن ها برنیاید. اما این نکته را هم می توان افزود که این اختلافات در تسریع قیام و در شکست و پیروزی امام (علیه السلام)، تأثیر زیادی داشته است.

به هر حال در این رهیافت به عاشورا، موضوعات ذیل بحث و بررسی شده است:

۱- مبارزه میان دولت دنیوی و امامت دینی؛

۲- مبارزهٔ حسین (علیه السلام) با جاهلیت قومی.

از جمله کسانی که از این منظر به قضیه عاشورا نگریسته و راجع به آن اظهار نظر کرده اند می توان به عباس محمود عقاد (نویسنده، روزنامه نگار، شاعر و پژوهشگر مصری) و دکتر سید جعفر شهیدی اشاره کرد.

عاشورا و نظریات سیاسی - حکومتی

در میان کسانی که به عاشورا از منظر جامعه شناسی نظر کرده اند، دسته ای هدف اصلی این قیام را حکومت خواهی دانسته اند تا از آن طریق امام (حسین (علیه السلام)) بتواند به اهداف اصلی جنبش اجتماعی خود یعنی اصلاح دین و امور جامعه دست یابد. مبنای اصلی کار این دسته، در نوع نگاهشان به مسئلهٔ حکومت خلاصه می شود؛ چه، بدون دست یازی بدان، هرگونه اصلاحی محکوم به شکست است یا کاملاً اجرا نمی شود. این مسئله نسبت به عصری که امام (حسین (علیه السلام) در آن می زیست دو چندان می شود. چراکه یزید به قدری ارکان اصلی حکومت و به تبع آن جامعه و فکر دینی رایج آن عصر را تخریب کرده بود که امکان هرگونه اصلاح مسالمت آمیز و بدون تغییر حکومت را از همگان سلب کرده بود و تنها یک راه پیش روی اصلاح طلبان باقی مانده بود: دست زدن به قیامی همه جانبه و مسلحانه با انگیزه و هدف حکومت خواهی.

باید دانست که نظریات حکومتی، خود بر دو دسته تقسیم می شوند؛ یک عده در بررسی عاشورا به اصل حکومت پرداخته اند؛ یعنی از دیدگاه این دسته، امام (حسین (علیه السلام)) قیام کرد تا اصل حکومت جور و ستم را عوض کند و حکومتی مبتنی بر عدل را جانشین آن سازد. نگرش عدهٔ دیگر این است که اصل حکومت را درست و دفاع پذیر می دانند و به انحراف کلی و اصلی آن اعتقادی ندارند بلکه شقوقی را در نظر می گیرند که دچار انحرافات شدید شده اند و از سیر اصلی خلافت اسلامی دور

افتاده اند. مثلاً اگر امام (علیه السلام) به نحوهٔ حکومت، انتقاد کرده است، از این دیدگاه آن حضرت نمی خواست حکومت را عوض کند؛ بلکه هدفش آن بود که با ایجاد اصلاحاتی در حکومت از استمرار امور بدعت آمیزی که والیان انجام می دادند، جلوگیری کند و حکومت را که شکل سلطنت به خود گرفته بود به مسیر خلافت بازگرداند. در این میان این احتمال هم وجود دارد که حتی امام (علیه السلام) یزید را هم نیازمند اصلاح نمی دید بلکه اگر اشکالی هم در وی می دید، آن بود که وی خلافت را به سلطنت تبدیل کرده بود و نه کاری دیگر. در بخش اول، یعنی تغییر اساسی حکومت و اجرای نظریهٔ جانشینی، علمای بزرگی چون سید مرتضی و شیخ مفید، و در عصر حاضر امام خمینی (رحمه الله علیه) را می توان نام برد. در میان گروه دوم گمان نمی رود از علمای شیعه کسی چنین نظری داشته باشد. اما از میان علمای اهل سنت ابولاعلی مودودی چنین نظری داشته است.

از دیدگاه کسانی که معتقدند امام (علیه السلام) در صدد بود تا حکومت را از میان بردارد این تلقی وجود دارد که امام (علیه السلام) برای امتناع از بیعت با یزید بن معاویه از مدینه به مکه رفت و پس از آن که نماینده اعزامیش، مسلم بن عقیل، آمادگی اکثریت نیروهای مردمی کوفه را برای حمایت از امام به وی گزارش داد، به قصد تشکیل حکومت برای احیای اسلام به سوی کوفه حرکت کرد. پس از آن که در محاصره نظامی قرار گرفت، کوشش کرد برای جلوگیری از خونریزی، مجدداً باز گردد ولی دشمن نپذیرفت و از وی خواست که بدون شرط، تسلیم ابن زیاد شود. امام (علیه السلام)

مطمئن بود که اگر تسلیم شود، ابن زیاد او را ذلیلانه خواهد کشت، لذا تسلیم نشد و چون دشمن حمله کرد، به دفاع اضطراری پرداخت و در این دفاع افتخارآمیز شهید شد.

مستندات نظریات حکومتی - سیاسی درباره عاشورا و به ویژه بخش اول آن متون تاریخی است. در این نظریات مراحل قیام امام حسین (علیه السلام) عبارتند از: ۱- انکار منکر (بیعت با یزید) با حرکت مخفیانه از مدینه به سوی مکه؛ ۲- تصمیم برای تشکیل حکومت در کوفه تا قبل از رسیدن به منزل ذوحسم؛ ۳- تصمیم به انجام ندادن اقدام عملی از زمان محاصره کامل در منزل ذو حسم تا قبل از شروع جنگ که امام قدرت نظامی ندارد؛ ٤- صدور فرمان حمله دشمن تا شهادت آن حضرت و دفاع اضطراری از خود و خاندانش.

افراد دیگری که از این منظر نسبت به واقعه عاشورا

ص: ۵۹۰

نگریسته اند و نسبت به آن نظر پردازی کرده اند عبارتند از: ابن خلدون، هبة الدین شهرستانی، طه حسین - شیخ عبدالله علایلی، سید هادی مدرّسی و...

عتبات عالیه

عتبه، به معنی آستانه در است. عتبات، نام بالغلبه مشاهد متبرّکه، مانند مشهد حضرت علی (علیه السلام) و حضرت حسین (علیه السلام) و دیگر مزارات امامان است.

عتبه در معنای کلّی خود، شامل همه حرم های معصومین و آستانه های مقدسه می شود که درگاه آن ها مورد تکریم و بوسیدن و زیارت شیفتگان قرار می گیرد؛ امّا زیارت عتبات، که اغلب با زیارت حج همراه است، بیشتر زیارت کربلا، نجف، کاظمین و سامرا مراد است.

عتبه بوسی

بوسیدن آستان در حرم. زیارت رفتن، بیشتر برای تشرّف به حرم های مطهّر معصومین (علیه السلام) بکار می رود.

عِترت

عترت در لغت، دانه های درشت مشک در نافهٔ آهوست. نیز به معنای لعاب شیرین است. هم چنین عترت به معنای فرزندان و نوادگان نسبی و نسل یک شخص است. از امیرالمؤمنین (علیه السلام) پرسیدند: «عترت» کیست؟ فرمود: من، حسن، حسین، و امامان نه گانه از فرزندان حسین (علیه السلام) که نهمین آنان مهدی و قائم ایشان است، از قرآن جدا نمی شوند و قرآن از آنان جدا نمی شود، تا کنار حوض «کوثر» بر پیامبر وارد شوند. هم چنین رسول خدا قرآن و عترت را به عنوان میراث و یادگار خویش برای امّت معرّفی کرده است: (اِنی تَارِكٌ فِيكُمُ اَلثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اَللَّهِ وَ عِتْرَتَی اَهْلُ بَيْتِي...)

عترت پیامبر، همتای قرآن کریم اند. معنای دیگر عترت، ریشه درختی که بریده شده و دوباره روییده باشد. مرحوم محدّث قمی با توجّه به همهٔ معانی یاد شده برای عترت، چنین می گوید: ائمّه، هم چون قطعه های بزرگ مشک از نافه اند و علومشان آب گوارا نزد اهل حکمت و اندیشه است و اینان درختی هستند که رسول خدا ریشه اش، علی تنه اش و ائمّه از نسل او، شاخه های این درخت، و شیعیانشان برگ این درختند و علوم اهل بیت، میوه این درخت است.

از ابن اعرابی تعبیرهای جالبی درباره عترت نقل شده است. وی می گوید: «عترت، به معنای شهر و مرکز است، اهل بیت نیز مرکز اصلی اسلام اند. عترت، صخره عظیمی است که سوسمار، لانه خود را کنار آن قرار می دهد تا با علامت قرار دادن آن، خانه خود را گم نکند. ائمّه نیز هادیان خلق اند. عترت، ریشه درخت قطع شده است. عترت، به یک قطعهٔ مشک و نافهٔ آهو گفته می شود. اهل بیت نیز در میان بنی هاشم و فرزندان ابوطالب، هم چون قطعه بزرگ نافه، خوش بویند. عترت، به چشمه زلال و گوارا و شیرین گفته می شود. علوم اهل بیت نیز، نزد اهل خرد و فرزانگان، گواراتر از

هر چیز است. عترت، به معنای باد است. آنان نیز هم چون باد، سپاه و حزب خدایند. عترت، گیاهی متفرق است، مثل مرزنجوش. عترت پیامبر نیز مزارهای پراکنده در هر سو دارند و برکاتشان در شرق و غرب جهان گسترده است. عترت، دوستان، طایفه و قبیلهٔ هر کس را گویند. اهل بیت نیز گروه و طایفه رسول الله (صلی الله علیه و آله) هستند.

عثمانی ها

سلاطین عثمانی، بعد از صفویّه، وارد عراق شدند. سلطان سلیمان، اوّلین فرد آنان بود که مشّرف به زیارت عتبات عالیات شد، و هر یک از عثمانی ها به قدر امکان، در تعمیرات و تزیین عتبات مقدّسه همّت گماشتند. من جمله کاشی هفت رنگ حرم مطهر به دست آنان، به کار برده شد.

عذیب الهجانات

نام یکی از منزلگاه های نزدیک کوفه است که سیدالشهدا از آن گذشت و چون آب داشت بدان عذیب می گفتند. معنای آن آب خوشگوار است. موقعیّت آن میان قادسیّه و مغیثه از منازل راه کوفه است که تعلّق به بنی تمیم دارد. آب و برکه و چاه و خانه ها و قصر و مسجدی داشته و پاسگاهی هم در آن جا بوده که محلّ نگهبانی برای ایرانیان بوده است. حسین بن علی (علیه السلام) در این منزل، با چهار نفر که از کوفه می آمدند برخورد کرد. نافع بن هلال نیز همراه جمع بود. پس از گفت و گوهایی که بین امام و آنان انجام گرفت، آنان به حسین (علیه السلام) پیوستند و به فداکاری در رکابش پرداختند. حرّ نیز همراه کاروان حسینی حرکت می کرد. در همین جا بود که نامهٔ ابن زیاد به حرّ رسید که فرمان به سختگیری داده بود و حرّ نیز مانع حرکت امام شد.

در این جا چهار نفر که عبارت بودند از: نافع بن هِلال جملی، طِرِمّاح بن عدیّ، مجمع بن عبدالله عائذی، و عمر بن خالد صیداوی، برای یاری امام حسین (علیه السلام) به سوی او آمدند. حر مانع شد و خواست آن ها را زندانی کند. امام فرمود:

(هَوْلاَءَ اِنْصَارِي وَ اِعْوَانِي لاَ مَنَعَنَّهُمْ مِمَّا اِمْنَعْ مِنْهُ نفسِی فَهُمْ اِصْحَابِي وَ هُمْ بِمَنْزِلِهِ مَنْ جاءَ مِعًی وَ قَدْ كُنْتَ اَعْطَيْتَنِي اِنْ لا تَعْرِضَ لِي بِشَيْءٍ يَاتِيكَ كِتَابٌ مِنِ اِبْنِ زِيَادٍ. فَانَّ تَمَّمْتَ عَلَی مَا كَانَ بَيْنِی وَ بَيْنَكَ وَ اِلاَّ نَاجِزٌ تَكْ.)

(یعنی: این ها یاران و همراهان من هستند. از ایشان همان گونه که از خود دفاع می کنم، دفاع خواهم کرد. این ها یاران من اند و به منزله کسانی هستند که با من آمده اند. تو گفته بودی که با من نخواهی جنگید مگر این که نامهٔ ابن زیاد برای تو بیاید. اگر به و عده ای که داشتیم عمل کردی، هیچ؛ وگرنه با تو به مبارزه برخواهم خاست.)

حر راه آن ها را باز کرد و رهایشان نمود.

عراق

سرزمینی که سیدالشهدا (علیه السلام) از حجاز به آن جا رفت تا به دعوت کوفیان در مبارزه با یزید، پاسخ گوید و قبل از رسیدن به کوفه، در کربلا در محاصره سپاه ابن زیاد به شهادت رسید. سرزمین عراق، به خصوص منطقهٔ میان دجله و فرات، حاصلخیز و پرجمعیّت است. وقتی سرزمین عراق، پیش از خلافت امیرالمؤمنین (علیه السلام) فتح شد، با آل علی (علیه السلام) آشنا گشت. کسانی هم چون ابن مسعود و عمار یاسر، پیشتر در آن جا فرماندار یا امیر لشکر بودند. پس از جنگ جمل، که حضرت علی (علیه السلام) کوفه را مقرّ خلافت خویش قرار داد، مردم آن منطقه بیشتر با آن حضرت و دودمانش آشنا شدند. از این رو، معاویه و آل مروان می کوشیدند تا تشیع و ریشه های گرایش به خاندان نبوّت را در آن سرزمین بخشکانند. همواره میان شامیان و عراقیان، نزاع و کینه بوده است. پس از شهادت امیرالمؤمنین (علیه السلام) در دوران امام حسن مجتبی این منطقه نیز (به

دنبال قرارداد صلح) در اختیار امویان قرار گرفت و آنان به شدّت، هواداران علی (علیه السلام) را سرکوب می کردند.

عراق، همواره منطقه ای آشفته و متزلزل بوده و بین قدرت ها دست به دست می گشته است. مردم آن نیز از یک رفتار متذبذب و متغیّر برخوردار بودند. در عین حال، در آن روزگار، قلب کشور اسلامی و مرکزی برای نیروهای انسانی و سربازان رزمی و ثروت و مال بود و پایگاهی برای لشکر محسوب می شد. به خصوص کوفه از میان شهرهای عراق، موقعیّت ویژه تری داشت و همواره در کشمکش های سیاسی و مبارزاتی، از پایگاه های مهمّ بود. حتّی در حوادث سیاسی پس از عاشورا نیز، مثل قیام مختار و بروز شورش های مختلف بر ضدّ امویان تأثیر عمده داشت. شاید به سبب این دلایل بود که امام حسین (علیه السلام) پس از اقامت چند ماهه در مکّه، تصمیم گرفت به سرزمین عراق رود و ندای کوفیان را لبّیک گوید. به خصوص که شیعیان او و پدرش علی (علیه السلام) در کوفه فراوان بودند و نامه های دعوت بسیاری برای امام نوشتند. در روایاتی پیشگویی شهادت آن حضرت در سرزمین عراق نیز آمده است، از جمله: رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به حسین بن علی (علیه السلام) فرموده بود: (اِنَّکَ سَتُسَاقُ اِلَی اَلْعِرَاقِ وَ هی ارض قَدِ اِلْتَقَی بِهَا اَلنَّبِیُّونَ وَ اَوْصِیَاءُ اَلنَّبِیِّینَ، وَهَی اِرْضٌ

تُدْعَی عمورا، وَ اِنَّکَ تُسْتَشْهَدُ بِها وَ یُسْتَشْهَدُ مَعَکَ جَمَاعَةٌ مِن اَصحابَکَ...) (یعنی: به زودی به سوی عراق سوق داده خواهی شد. آن جا سرزمینی است که پیامبران و اوصیاء پیامبران در آن با هم برخورد کرده اند، و آن سرزمینی است که «عمورا» هم خوانده می شود. تو در آن سرزمین شهید خواهی شد و همراه تو نیز، گروهی از یارانت به شهادت خواهند رسید) حضرت علی (علیه السلام) نیز در برخی سخنان خویش، درباره اهل عراق، به عنوان افرادی که در حمایت حق، کوتاهی می کنند، سخنانِ نکوهش کننده ای گفته است. اکنون عراق، از کشورهای اسلامی در خاورمیانه است و مرقد شش امام شیعه در چهار شهر عراق قرار دارد: کربلا (مدفن امام حسین)، نجف (مزار امیرالمؤمنین)، کاظمین (حرم امام کاظم و امام جواد)، سامرّا (حرم امام هادی و امام عسکری).

عراقین

تثنیه عراق است، دو عراق. غراق عرب و عراق عجم را با هم در برخی اصطلاح ها عراقین گفته اند. هم چنین «عراقین» به کوفه و بصره هم گفته شده است. عبیدالله بن زیاد (که فاجعه کربلا را آفرید) پیش از امارت بر کوفه، حاکم بصره بود و با نظر یزید، با حفظ سمت به امارت کوفه هم گماشته شد تا نهضت مسلم بن عقیل را فرونشاند و یاران سیدالشهدا (علیه السلام) را سرکوب کند. به همین جهت او را «حاکم العراقین» می گفتند.

عرفه

در میان روزهای زیارت امام حسین (علیه السلام)، روز عرفه امتیاز خاصّی

ص: ۵۹۲

دارد و در روایات آمده است: «خداوند روز عرفه نخست به زوّار امام حسین (علیه السلام) عنایت می کند، حاجت هایشان را بر می آورد، گناهانشان را می آمرزد، سپس به اهل عرفات عنایت می فرماید».

عروسی قاسم

آن چه به عنوان عروسی قاسم و آراستن حجله برای او در کربلا مشهور است، واقعیّت و سند ندارد، و از منابع ضعیف به اذهان عوام راه یافته است که بر ناکامی نوجوان امام مجتبی (علیه السلام) می سوزند و می گریند و در شبیه خوانی و تعزیه ها هم حجله برای قاسم نوداماد می آرایند. این مسئله یکی از تحریف های عاشور است. آن چه در برخی منابع آمده، چیزی ساده تر از عروسی است.

عَریف

عنوان »بزرگ و نماینده» یک قبیله که رابط آنان با حکومت و مسئول رسیدگی امورشان بود. در کوفه برای در هم شکستن نهضت مسلم بن عقیل از عنوان و نفوذ عریف ها برای فرونشاندن انقلاب، استفاده می شد. طبقات موجود در کوفه، به واحدهای کوچک تر تقسیم می شد و شخصی از هر گروه به عنوان سرپرست توزیع حقوق برگزیده می شد. این گروه ها «عرافه» و شخصی که مسئول آن بود «عریف» نامیده می شد. ابن زیاد، عریف ها را مسئول هرگونه اغتشاش می دانست، که امکان داشت در عرافه آن ها رُخ دهد و تهدید کرد که اگر عریفی چیزی از ابن زیاد پنهان کند، مصلوب خواهد شد و تمام عرافه ها از دریافت حقوق محروم خواهند گشت.

عزاخانه، نک: حسینیه

عزاداری

صاحب بن عباد، را یکی از کاتبان و شاعران ایرانی معروف قرن چهارم به نام ابوبکر خوارزمی که با او مناسبات دوستانه داشته است به عنوان کسی یاد می کند که در بزرگداشت تعزیه و مرثیه می کوشید تَتَجَلَّهَا اَلتَّعَازِي وَ اَلْمُرَاثَی... ابوبکر که مرثیه های زیادی به نظم درآورد، درباره اشعار خود می گفت که حدیث حسین بن علی (علیه السلام) را برای آنان بازگو می کند که رأی قاتلان او را

تقبیح نماید و محکوم سازد. وی در نامه ای، خطاب به جماعتی از شیعیان ایران، ضمن تشریح سرگذشت و وضع محنت بار بزرگان شیعه چنین نوشت:

هنگامی که امامی از ائمه هدی یا شخصی بزرگ از خاندان پیغمبر رحلت می کند، بنی عباس به تشییع جنازه او نمی روند ولی گامی که دلقک بازیگر یا مسخره ای از آنان بمیرد، در تشییع جنازه اش قضات و حکام حضور می یابند و بزرگان سپاه و والیان برای تعزیه آنان در مسجد کمر خدمت می بندند... نیز در روایات تاریخی آمده است. مردم طبرستان که بعد از قیام حسین بن زید علوی، امام شیعه زیدیه، طوق محبت علی و آل علی (علیهم السلام) بر گردن خلوص خود نهادند، به سور و سوگ علویان از همان آغاز امر حساسیت خاصی نشان دادند. وقتی دیالمه بر بغداد مستولی شدند،

شیعیان کرخ را در اعلام شعائر مذهبی خود سویق و حمایت کردند و عزاداری روز عاشورا را به شیوه دیالمه در بغداد، در مقیاس عمومی برگزار می نمودند.

عزاداری

آیت الله مرتضی مطهری درباره علت و ماهیّت برپایی مراسم عزاداری عاشورا چنین می گوید: «اگر از ما بپرسند شما در روز شورا که هی حسین حسین می کنید و بر سر خودتان می زنید، چه می خواهید بگویید؟ باید بگوییم: ما می خواهیم حرف آقایمان را بگوییم. ما هر سال می خواهیم تجدید حیات بکنیم... باید بگوییم عاشورا روز تجدید حیات ماست. در این روز می خواهیم در کوثر حسینی شست و شو بکنیم. تجدید حیات کنیم. روح خودمان را شست و شو بدهیم، خودمان را زنده کنیم، از نو مبادی و مبانی اسلام را بیاموزیم. روح اسلام را از نو به خودمان تزریق بکنیم. ما نمی خواهیم حسّ امر به معروف و نهی از منکر، احساس شهادت، احساس جهاد، احساس فداکاری در راه حق در ما فراموش بشود؛ نمی خواهیم روح فداکاری در راه حق در ما بمیرد».

عزاداری - آل بویه

عزاداری برای امام حسین (علیه السلام) مقارن دوره آل بویه و زمان کومت سلاطین شیعی مذهب فاطمی، در مصر نیز برگزار می شد. از جمله در زمان سلطنت معزالدین الله (۳٦۰ ق) شیعیان مصر، ایام عاشورا را روزهای حزن و اندوه قرار دادند و عزاداری

ص: ۵۹۳

نوحه سرایی می نمودند و در زمان وزارت افضل بن بدرالدین، در مسجد حسینی قاهره حصیر می گستردند و افضل در صدر مجلس جای می گرفت و قاضی و داعی در یمین و یسارش جلوس می کردند و شعرا مراثی ای که در شهادت و مظلومیت امام حسین (علیه السلام) سروده بودند می خواندند و مردم بانگ صیحه و نوحه سر می دادند.

هدف مراسم عزاداری آل بویه عبارت بود از تعارض با قدرت جامعه اهل سنت. مراسم عزاداری، در جهت نزدیکی به این هدف به ماجرای حقیقی نیز کشیده شد. چنان که ده سال پس از پیدایش آن، اهل سنت به عنوان نمایش واقعهٔ شکست علی (علیه السلام) دسته ای به راه انداختند و در پیشاپیش آن زنی به عنوان زبیر و مرد دیگری به عنوان طلحه سوار بر شتر حرکت کردند و می گفت که به جنگ یاران علی (علیه السلام) می روند. پس دو دسته به هم می خوردند و بین آن ها زد و خورد در می گرفت. برخوردهای خونین محلهٔ کرخ بغداد تا پس از دوره آل بویه نیز ادامه داشت.

عزاداری اردبیل

لئولیاریوس که در سال ۱۰٤۷ق (۱٦۳۷م) به ایران آمد و مراسم سوگواری مذهبی اردبیل را دیده است از کاه افشانی بر سر و سینه عزادارانی که بیشتر خردسال بوده اند و اسلحه های حسین که روی اسب ها حمل می شود یاد کرده و شرح عزاداری را به صورت دسته در سفرنامه خود آورده است.

عزاداری اصفهان

پیتر و دلاواله، جهانگرد ایتالیایی، که در زمان شاه عباس اول اصفهان بوده دربارهٔ مراسم عزاداری نوشته است: «در ایام محرم دور تا دور، دسته هایی را که مراسم عزاداری به جای می آورند، عده ای چماقدار گرفته اند که هر آن آماده هستند با دسته های دیگر، نه فقط به خاطر تقدّم، تأخّر، بلکه به قصد مبارزه جویی وارد دعوا و زد و خورد شوند تا به نحوی در عزای حسین شرکت کرده باشند، زیرا معتقدند اگر کسی در این روز ضمن دعوا کشته بشود، یک سر به بهشت خواهد رفت. در میدان شهر و محل های اصلی تقاطع تعداد زیادی از سواران وزیر و بزرگان دیگر آماده اند که نگذارند دسته ها درگیر شوند و آن ها را از یک دیگر دور نگه می کنند. با وجود این، روزی که خود من سوار بر اسب، ناظر بودم، دیدم این اقدامات سودمند واقع نشد و جلوی قصر شاهی عده ای با یک دیگر به نزاع برخاستند و به همین قیاس در خیابان های دیگر نیز زد و خوردهایی درگرفت که در نتیجه جماعتی با سر و دست شکسته به خانه های خود رفتند. در نزاعی که من ناظر آن بودم دیدم عده ای

که به خانه شاه نزدیک تر بودند، موقعی که در معرض حمله قرار می گرفتند طبق ها و عَلَم و سایر وسایل خود را به داخل قصر می بردند تا از گزند

دستبرد در امان باشند، زیرا در موقع نزاع رسم است که این گونه اشیا از طرف حریف به یغما برود و برای دسته ای که آن ها را از دست بدهد ننگ و شرمساری عظیمی فراهم می شود. در سال ۱۰۳۸ ق شاه عباس در یکی از ایوان های سر در عالی قاپو دسته ها را تماشا می کرد و چون نمی خواست زد و خوردی روی دهد دستور داد که دسته ها با رعایت نظم و ترتیب، یکی بعد از دیگری بگذرند»

این جهانگرد در جایی دیگر نوشته است: «با فرا رسیدن روز دهم محرم، یعنی روز قتل حسین (علیه السلام)، از تمام اطراف و محلات اصفهان دسته های بزرگی به راه می افتند در حالی که با خود بیرق و علم حمل می کنند و بر روی اسب هایی که همراه دسته هاست سلاح های مختلف، عمامه های متعدد قرار دارد. علاوه بر این، چندین شتر همراه دسته هاست که برروی آن ها جعبه هایی حمل می شود که درون هر یک سه چهار بچه به علامت بچه های اسیر حسین شهید قرار دارند. علاوه بر این ها هر یک از دسته ها تابوت هایی حمل می کنند که دور تا دور آن ها مخمل سیاه رنگی پیچیده شده و در روی آن ها یک عمامه که احیاناً به رنگ سبز است و هم چنین یک شمشیر قرار داده اند. هم چنین روی طبق های متعدد که بر سر عده ای قرار دارد، اشیا و سلاح های گوناگون چیده شده است. این عده با آهنگ سنج، منظره جالبی پیدا می کند. دور تا دور حاملین طبق را عده ای چماقدار گرفته اند...»

عزاداری تبریز

اولیاء چلپی، سیاح و نویسنده عثمانی، که در زمان سلطنت شاه صفی در سال ۱۰۵۰ ق به تبریز آمده در سیاحتنامه خود دربارهٔ عزاداری عاشورا نوشته است: «در دهم هر سال در میدان چوگان تبریز اعیان و اشراف و اهالی شهر، از صغیر و کبیر خیمه و خرگاه برپا ساخته و آب به مردم می دهند و اعیان و بزرگان نیز در راه حضرت امام حسین قرابه ها (آب دان های شیشه ای) در گردن آویخته به

مردم آب می دهند. خان یا بیگلربیگی تبریز در چادر منقش خود می نشیند و جمیع اعیان و اشراف تبریز این مجلس،

ص: ٥٩٤

در حضور خان بوده و کتاب مقتل امام حسین را می خوانند. جملهٔ محبان حسینی با کمال خضوع و خشوع نشسته، گوش فرا می دهند. خواننده کتاب وقتی که به این مطلب رسید که شمر لعین حضرت امام حسین مظلوم را چگونه شهید کرده، همان ساعت از سراپرده شهدای روز عاشورا، شبیه اجساد کشته شدگان اولاد حسین (علیه السلام) را به میدان می آورند. با تماشای این منظره، از مردم غریو ناله و فریاد «واحسینا» به آسمان بلند می شود و تمام تماشاکنندگان گریه و زاری می کنند و صدها عاشق حسینی با شمشیرها و قمه های برّان سر و صورت و بدن خود را شکافته و مجروح می سازند. به عشق امام حسین خون جاری می کنند. سبزه زار میدان، خون آلود و لاله زار می شود و بعد از آن شبیه کشته شدگان را از میدان برده و کتاب مقتل امام حسین را تمام می کنند.

عزاداری

عبدالجلیل رازی در اثر گران بهای خود، موسوم به کتاب النّقص که به سال ٥٦٠ ق تألیف کرده است و نام و نشان عده ای از واعظان نامدار سنتی (از جمله اردشیر عبادی واعظ معروف قرن ششم) را که در عزاداری برای شهیدان کربلا، از روی صدق و اخلاص می گریسته اند ذکر می کند و ماجرای سوگواران ایشان را با شرح و تفصیل بسیار بیان می نماید و از گفته وی بر می آید که جز بعضی سنّیان متعصّب، دیگر مسلمانان اعم از شیعی و سنّی از ظلمی که بر خاندان رسول و نوادگان آن حضرت رفته بود تأثّر خود را ابراز می کردند و در این باب، حتی مبالغه نیز می نمودند. با این حال، کار ایشان بیشتر جنبه متجسم و بازیگری نداشته و به ذکر مصائب و شرح و بیان حوادث محدود می شده است.

عزّت

در روز عاشورا، امام حسین (علیه السلام) در کربلا خطاب به کوفیان فرمود:

تیر شما به خطا رفت، و گمان شما دروغ است. من از مرگ نمی ترسم. جان من والاتر از آن است و همت من بلندتر از آن است که ذلّت را از روی ترس به مرگ ترجیح دهم. آیا شما بیشتر از کشتن من کاری می توانید بکنید؟

مبارک باد مرگی که در راه خداست، اما شما هرگز نمی توانید شرافت و عزّت و بزرگواری مرا در هم بشکنید، پس چه باکی از مرگ دارم؟

عسل

در شب عاشورا حضرت قاسم بن حسن (علیه السلام) از امام حسین (علیه السلام) پرسید: عموجان، آیا من هم کشته می شوم؟ امام خطاب به قاسم فرمود: مرگ در راه خدا را چگونه می بینی؟ پاسخ داد: از عسل شیرین تر است؟ امام پاسخ داد: آری، عمو فدای تو باد، سوگند به خدا، تو هم کشته خواهی شد، اما پس از آن که به بلای سختی مبتلا شوی، و کودک شیرخوار من، علیّ اصغر نیز شهید خواهد شد.

عطش

تشنگی از بارزترین جلوه های سوز و غم در حادثه کربلاست. سیدالشهدا، عباس، علی اکبر، علی اصغر و دیگران، همه لب تشنه و عطشان روز عاشورا جان سپردند. محروم کردن خیمه گاه امام حسین (علیه السلام) از آب فرات و تحمیل عطش به امام و یارانش، از نمونه های روشن پستی و عداوت سپاه کوفه و ابن زیاد، نسبت به آل الله است. بزرگان، بیشتر از کودکان تحمّل تشنگی دارند و اطفال در برابر بی آبی، زودتر بیتاب می شوند. در کربلا، عطش بیداد می کرد و مشک ها خالی، لب ها خشک، جگرها سوخته، هوا گرم، راه فرات بسته، و صدای العطش بلند بود.

روز عاشورا، عباس کنار خیمه ها آمد، صدای «العطش، العطش» کودکان را شنید. سوار بر اسب شد و مشک را برداشت و به طرف فرات رفت. چهار هزار نفر از تیراندازان موکّل بر فرات، او را محاصره کردند و ابوالفضل (علیه السلام) در این درگیری بود که دست ها را داد و شهید شد. قبل از بیرون آمدن از فرات، خواست آب بنوشد ولی به یاد تشنگی امام افتاد و آب ننوشید و تشنه از شریعه بیرون آمد. علی اکبر (علیه السلام) نیز روز عاشورا پس از چندین نوبت جنگیدن، مجروح و تشنه برای آخرین وداع به خیمه گاه آمد، در حالی که به سیدالشهدا می گفت: (يَا أُبَّةَ اَلْعَطَشِ قَدْ قَتَلَنِي وَ ثِقْلُ اَلْحَدِيدِ اِجْهَدْنِي.) امام (علیه السلام)، برای کودک تشنه کام و شیرخوار خود نیز بنا به نقلی از سپاه دشمن آب طلبید، که بیایید سیرابش کنید. که تیر حرمله، گلوی تشنهٔ آن ششماهه را از هم درید.

خود سیدالشهدا نیز روز عاشورا، برای رفع تشنگی پس از نبرد، خواست به فرات برود و آب بنوشد که شمر مانع شد و گفت: ای حسین، از این آب نخواهی نوشید تا از تشنگی بمیری (وَ اَللَّهِ لاَ تَذُوقُهُ اَوْ تَمُوتُ عَطَشاً). تشنگی امام حسین (علیه السلام) و شهدای کربلا، چنان داغی بر دل عاشقانش نهاده که با هر نوشیدن آب گوارا، او

ص: ۵۹۵

را یاد می کنند و در راه امام حسین، به آبرسانی و سقّایی و نذر شربت و ساختن آب انبار می پردازند و با هر عطشی، کربلا و عاشورا در ذهنشان تداعی می شود، گویا بین آب و عطش و کربلا پیوند خورده است.

عقاب

پرنده معروف قوی پنجه و تیز پرواز و شکاری که از نیروی بسیار برخوردار است. مجازاً به اسب های تیز تک و چابک هم گفته شده است که در مسابقات و شکار، سریعاً به هدف می رسد. در ادبیات مرثیه، اسبی که علی اکبر (علیه السلام) بر آن می نشست، «عقاب» خوانده شده است و

گویند که پیش از او، از آن حسین بن علی (علیه السلام) بود، چون ذوالجناح را برگزید، عقاب را به علی اکبر داد و در عاشورا علی اکبر را بر آن نشاند: (فَوَضَعَ عَلَى مَفْرِقِهِ مغفرا فَوِلاَدِياً وَ قَلَّدهُ سَيْفاً مِصْرِياً وَ اِرْكَبْهُ اَلْعُقَابُ بَرَّاقاً ثَانُوِيَا) به نقلی در شب عاشورا نیز علی اکبر سوار بر آن شد و از فرات، آب به خیمه ها آورد. نوشته اند: عقاب، اسبی بود که سیف بن ذي يَزَن برای رسول خدا هدیه فرستاد. علی (علیه السلام) و امام مجتبی و سیدالشهدا هم بر آن اسب سوار شده بودند و ظهر عاشورا نیز شِبه پیغمبر، علی اکبر بر آن نشست و به میدان رفت. پس از مجروح شدن علی اکبر، اسب می خواست او را به خیمه ها بیاورد، ولی به سبب لشکر بسیار در میدان، پیکر مجروح علی اکبر را به سمت سپاه کوفه برد، (فَاحْتَمِلْهُ اِلى اَلْعَسْكَرِ).

عقبه

به معنای کوه دراز. نام یکی از منازل راه کوفه، که امام حسین (علیه السلام) در آن جا منزل کرد. در همان جا با پیرمردی به نام عمر بن لوذان برخورد و اوضاع کوفه را پرسید. وی می کوشید امام را از رفتن به طرف نیزه ها و شمشیرها باز دارد. اما امام راه خویش را به سوی کربلا ادامه داد.

عقر

روستایی مستحکم و دارای برج و بارو در نزدیکی های کربلا بود. امام حسین (علیه السلام) چون در راه سفر به کوفه به آن روستا رسید، از نامش پرسید، گفتند: عقر. پرسید: این منطقه چه نام دارد؟ گفتند: کربلا. چون خواست از منطقه خارج شود، جلویش را گرفتند و در همان جا ماند تا حادثه عاشورا پیش آمد. در همان روستا بود که زهیر بن قین به آن حضرت پیشنهاد کرد به آن ده برود و آن جا را سنگر دفاعی خود قرار دهد، امّا امام موافقت نکرد.

علامت

از ابزار و وسایل عزاداری امام حسین (علیه السلام) که در هیئت ها و دسته های مذهبی به کار می رود. علامت به معنای نشانه است. این علامت ها نشانه گروه های عزادار محسوب می شده است و کسانی هم که آن را حمل می کردند، «علامت کش» بودند، یعنی علم بردار. به نوشتهٔ دهخدا: «صلیب مانندی که بر چوب یا آهن افقی آن از سوی پایین شال های ترمه آویزند و از سوی زیر لاله و تندیس هایی از مرغ و جز آن نصب کنند و در میان زبانه ای از فلزّ طویل دارد و بر نوک آن فلز پر یا گلوله ای از شیشه الوان نصب کنند و این زبانه های فلزی که به «تیغ» مشهور است، سه یا پنج باشد و در مراسم عزاداری محرّم پیشاپیش دسته ها به حرکت آرند. شیئی است فلزّی و کار صنعتگران اصفهان که قدمت آن به عهد سلاطین صفوی می رسد، دارای تعدادی زبانه، گنبد، گلدان و طاووس بوده و آن را با شال های سبز و سیاه و قهوه ای و پر طاووس و سکّه های نقره و شمشیر و قمه و خنجر زینت می کنند و در آخر دسته ها به حرکت در می آورند... عدّه ای از جوانان هم نذر می کنند که همه ساله باید در بردن علمات، سهم داشته باشند. به آن علمات هم می گویند. شباهت آن به صلیب، می رساند که پس از ارتباط ایران با اروپایی ها در

عصر قاجار، از آیین های مذهبی مسیحیّت اقتباس شده است. به هر حال، نمودها و مظاهری است که گاهی عزاداران را از محتوا و اصل عزاداری و اقامه شعائر دینی باز می دارد.

علّت خروج

در راه سفر عراق، امام حسین (علیه السلام) با مردی از کوفیان به نام «اباهرّه» ملاقات کرد. آن شخص به امام گفت: ای پسر پیامبر (صلی الله علیه و آله) چه چیزی تو را از حرم خدا و از حرم رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بیرون آورد؟ امام (علیه السلام) فرمود:

وای بر تو اباهرّه، بنی امیّه مال مرا گرفتند صبر کردم و با فحاشی و ناسزاگویی احترام مرا در هم شکستند بازهم شکیبایی کردم. ولی چون خواستند خونم را بریزند از شهر خود خارج شدم، و به

خدا سوگند، اینان مرا خواهند کشت، و خداوند آن ها را به ذلت فراگیر و شمشیر برنده مبتلا و کسی را بر آنان مسلط

ص: ۵۹۶

خواهد نمود که به ذلت و زبونیشان بکشاند و به قتلشان رساند و ذلیل تر از قوم سبا گرداند که یک نفر زن به دلخواه خود بر مال و جانشان حکومت و فرمانروایی کرد.

علقم

علقم یا علقمه، نام نهری است از فرات، که عباس بن علی (علیه السلام) در روز عاشورا، کنار آن به شهادت رسید. نیز به معنای تلخی است، و هر درخت تلخ و آب بسیار سخت را هم علقم گویند. حنظل، در ادبیات عاشورا، بیشتر دربارهٔ عطش و عباس و دست های قطع شدهٔ ابوالفضل (علیه السلام) گفته می شود.

عَلَم

پرچم، رایَت، بیرق، نشان لشکر، آن چه به سرنیزه بندند و درفش. در اصطلاح عزاداری حسینی، نام علم و علامت خاصّی است که هر هیئت و دسته، ویژه خود دارد و آن را از دسته های دیگر متمایز می سازد. نخل، چوب بسیار بلند هم چون درخت تبریزی متوسّط که در تعزیه خوانی پیشاپیش دسته ها برند و بر سر آن، گاه شکل پنجه ای از فلز باشد و گاه پارچه سیاه بر آن بپوشانند.

در میدان کربلا نیز، علمدار لشکر امام حسین (علیه السلام)، حضرت ابوالفضل بود. از شعار عرب های عراقیِ عزادار نیز این است: (رَفَعَ اَللَّهُ رَایَةَ اَلْعَبَّاسِ)، (یعنی: پرچم عباس، افراشته باد).

عَلَم

یکی از وسایلی است که مردم شبه قاره هند در قدیم از آن در مراسم عزاداری و تعزیه استفاده می کردند. علم با ابعاد و اندازه ها و رنگ های متنوع بود که بر فراز چوب علم، معمولاً پنج پنجه ای از طلا یا نقره به یاد حضرت عباس و شهادت او نصب شده است.

علمدار، نک: ابو الفضل العباس

علم کش

کسی که در دسته های عزاداری، نشان مخصوص هر هیئت را حمل می کند، علامت کش.

عمارت سروستان

در قدیم محلی بوده است برای تعزیه خوانی مردم سروستان که ایام عاشورای حسینی در این محل مراسم تعزیه خوانی و عزاداری برگزار می شده است.

عمارت محوطه ای است به مساحت تقریبی ۱۵۰۰ متر زیربنا و حیاط آن مستطیل شکل است. اتاق ها و تالار در قسمت مغرب و مشرق آن ساخته شده است. در وسط آن سکّویی است که قبلاً سنگ فرش بوده و سنگ ها به مرور زمان کنده شده و از میان رفته و حالا گِلی است. زیربنا تشکیل شده از یک تالار بزرگ در وسط و دو تالار کوچک و دو طبقه در طرفین، و دو اطاق دو طبقه تو در تو که به آن پستو می گویند و درِ طرفین دو تالار کوچک است. به خصوص سمت مغرب که در حدود دو متر بلندی دارد. درها و ستون ها چوبی است. در قدیم روزهای عاشورا، همهٔ تالار و حیاط عمارت را فرش می کرده اند و فرش های مخصوص عمارت هر کدام هفت گز طول داشته و مختص خود عمارت بوده است. دور سکوی وسط میدان را فرش نمی انداخته اند تا تعزیه خوانان بتوانند در اطراف سکّو که در حقیقت محل تعزیه خوانی بوده است اسب دوانی کنند. خوانین و اشراف هنگام تعزیه در تالارهای طبقه بالا و بقیه مردم در تالارهای پایین و بزرگ و اطراف عمارت می نشسته اند.

در چهارگوشه عمارت چهار درخت توت بوده است که هم اکنون دو درخت پابرجاست. می گویند خرج تعزیه و تزیین عمارت و ناهار روز عاشورا را که در عمارت به سینه زنان می دادند از موقوفه

عمارت که قناتی و ملکی خارج از سروستان داشته تأمین و فراهم می شده است.

عمارت چهار در خروجی داشت ولی در ورودی و خروجی اصلی یکی بود و با دالان دراز که آن را کلیاس (۱) می گفته اند، در ابتدای دالان طاقی بزرگ و شش گوشه بود و در طرفین دالان سکّوهایی ساخته بودند. ساختمان عمارت غیر از اتاق اول دالان، بقیه خشتی و سقف های آن چوبی و بوریایی است. نماد گچی و زمینهٔ نماد هم گل اندود و اتاق ها شیشه گیری شده و حد فاصل بین حیاط تا سطح کف زیر بنای اطاق ها و تالارها گچ و سنگی است. هم اکنون، اتاق ها و تالارهای عمارت از ناحیهٔ سقف فرو ریخته و جز یکی دو اتاق، سایر ساختمان های عمارت به کلی بی استفاده افتاده است. دیوارها کمی فروریخته و سراسر حیاط را خاک پوشانده است. از سکوی قدیمی، تنها آثاری به صورت برجستگی و تلّی به ارتفاع نیم متر باقی است. و از

۱- Kelyas

فرش های عمارت هیچ خبری نیست جز این که می گویند آن ها را مدتی در اتاقی انباشته بودند و بعد که به سراغشان می روند می بینند که همه را «بی» یا «بید» خورده است. نوع فرش ها نیز می گویند کرمانی و بسیار خوش نقش بوده است. از دالان و سکوهای طرفین خبری نیست. طاق بزرگ اول دالان در مسیر خیابان قرار گرفته و از میان رفته است. سر در عمارت فرو ریخته است و به شکل ناهنجاری خودنمایی می کند.

این عمارت از قدیم محل تجمع عموم محلات در روزهای عاشورا و مرکز مرثیه خوانی و عزاداری و سینه زنی و به ویژه تعزیه خوانی بود، و هنوز هم با وجود ویرانی، تعزیه خوانان از حیاط آن استفاده می کنند.

عَماری

صندوق مانندی که برای نشستن سوار. آن را بر پشت شتر و فیل می گذارند. به آن محمل و هودج هم می گویند، تخت روان، تابوت. عماری دار، همان ساربان است. اهل بیت عصمت را پس از عاشورا در دوران اسارت، بر شترهای بی عماری و کجاوه سوار کردند و شهر به شهر و منزل به منزل بردند. امام سجاد (علیه السلام) را نیز بر شتر بی جهاز سوار کردند. نیز عماری یکی از وسایل عزاداری در شبه قاره هند است که مردم در ماه محرم هر سال از آن در مراسم تعزیه استفاده می کنند. عماری همان کجاوه است، کجاوه هایی که با پارچه های افکنده در اطرافش، درونش مستور و نمادی است از اسارت خاندان حضرت حسین (علیه السلام) از کربلا به شام

عُمق

نام محلّی است که غطفانیان در آن منطقه می زیسته اند، سر راه مکّه به سرزمین عراق که چاه ها و آب هایی داشته است. امام حسین (علیه السلام) نیز در راه کوفه، از این منزل عبور کرده است.

عَمود

به معنای ستون وسط خیمه. نیز به معنای گرز و چوب دستی، که هم چون تیغ و نیزه و تیر و کمان، از ابزار جنگی قدیم بوده است. در کیفیّت شهادت حضرت ابوالفضل (علیه السلام) آمده است که پس از آن که حکیم بن طفیل در نخلستان کمین کرد و با شمشیر دست چپ او را هم از کار انداخت، آن گاه کسی با گرزی آهنین بر عباس زد و او را به شهادت رساند (فَضَرَبَهُ مَلْعُونٌ بِعَمُودٍ مِنْ حَدِيدٍ فقتله). در مرثیه ها نیز گفته می شود که پس از شهادت عباس (علیه السلام)، امام حسین (علیه

السلام) عمود خیمه او را خواباند، به علامت این که صاحب این خیمه به شهادت رسیده است. در میدان عاشورا، نمونه هایی نقل شده که کسانی به جای نیزه و شمشیر، دست برده و چوب ها یا ستون خیمه ها را برداشته و با آن به دشمن حمله کرده اند، از جمله مادر شهید عمروبن جناده.

عمورا، نک: کربلا

عینُ التّمر

در منطقه کربلا، بزرگ ترین آبادی به حساب می آمد که به صحرای سماوه (وادی میان کوفه و شام) مُشرِف بود. نزدیک شهر انبار در غرب کوفه قرار داشت و خرما از جاهای دیگر می گرفت و به مناطق دیگر می فرستاد. در زمان خلافت ابوبکر به دست مسلمانان فتح شد. در سال ۱۲ ق آباد بود و قلعه ای داشت که سلاح خانهٔ خانه عجم بود. سیدالشهدا در مسیر خود به کربلا از این منطقه عبور کرد.

عین الورده

محلّ درگیری و جنگ شدید توّابین به رهبری سلیمان بن صرد خزاعی با سپاه ابن زیاد. توّابین به خون خواهی حسین بن علی (علیه السلام) و به جبران کوتاهی خود در نصرت امام، قیام کرده بودند. سلیمان بن صرد و جمع بسیاری از یارانش در این جنگ و در این محل به شهادت رسیدند. عین الورده در سرزمین شام و در شمال شرقی دمشق و منطقه غرب کوفه قرار دارد.

ص: ۵۹۸

غ

غارت

یزید در سال دوم خلافت خود به یکی از فرماندهانش به نام مسلم بن عقبه فرمان داد تا با پنج هزار نیرو به مدینه یورش برند. این فرمانده سفّاک پس از قتل عام مردم مدینه به غارت و هتک نوامیس مسلمانان پرداخت.

غارت خیمه ها

پس از شهادت حسین بن علی (علیه السلام)، سپاه عمر سعد به خیمه های اهل بیت حمله کردند و به غارت پرداختند. زنان و کودکان در صحراگریان و داغدار و صیحه زنان و استغاثه کنان پراکنده شدند. پس از آن خیمه ها را آتش زدند. مقنعه از سر زنان کشیدند و انگشتر از انگشت ها و گوشواره از گوش ها و خلخال از پاها بیرون آوردند. حتی فاطمه دختر امام حسین (علیه السلام) نقل کرده که به خیمه ما ریختند و من دختری کوچک بودم، با گریه خلخال از پایم در می آوردند. گفتم: ای دشمن خدا چرا گریه می کنی؟ گفت: برای این که دختر پیامبر را غارت می کنم. گفتم: غارت مکن. گفت: می ترسم دیگری بیاید و این ها را در آورد!

غاضِریّه

نام سرزمین کربلا، روستایی از نواحی کوفه نزدیک کربلا. منسوب به غاضره از طایفهٔ بنی اسد. این روستا پس از مهاجرت بنی اسد به عراق در صدر اسلام، پدید آمد. امام باقر (علیه السلام) فرمود: (الغاضرية هی البُقْعَة اَلَّتِی کَلَّمَ اَللَّهُ فِیهَا مُوسَی بْنَ عِمْرَانَ وَ نَاجَیَ نُوحاً فِیهَا وَ هَی اِکْرَمُ اِرْضَ اَللَّهُ عَلَیْهِ وَ لَوْ لاَ ذَلِكَ مَا اِسْتَوْدَعَ اَللَّهُ فِیهَا اَوْلِیَاءَهُ وَ اِبْنَاءَ نَبِیِّهِ، فَزُورُوا قُبُورَنَا بِالْغَاضِرِیَّة.) (یعنی: غاضریه، همان بقعه ای است که خداوند در آن با موسای کلیم هم سخن شد و نوح مناجات کرد و آن گرامی ترین سرزمین نزد خداست و اگر چنان نبود، خداوند اولیای خویش و فرزندان پیامبرش را در آن به ودیعت نمی نهاد. پس قبور ما را در غاضریّه زیارت کنید).

روایت است که امام حسین (علیه السلام) آن نواحی را که قبرش در آن جاست، از اهل نینوا و غاضریّه به شصت هزار درهم خرید و آن را به اهالی همان جا صدقه داد و بخشید و با آنان شرط کرد

که مردم را به محلّ قبر او راهنمایی و زائران قبرش را سه روز ضیافت و پذیرایی کنند. وقتی امام حسین (علیه السلام) به کربلا می آمد، چون نام سرزمین را پرسید، از جمله نام ها غاضریّه بود و تصمیم گرفت اقامت کند.

غریب کوفه

منظور، حضرت مسلم بن عقیل (علیه السلام) است که یکّه و تنها و بی یاور در کوچه پس کوچه های کوفه می گشت و سرانجام قبل از واقعهٔ عاشورا به دست عبیدالله بن زیاد به شهادت رسید.

غسل زیارت

از جمله آداب زیارت سیدالشهدا (علیه السلام)، غسل زیارت است؛ به ویژه آب فرات که سبب آمرزش گناهان است. امام صادق (علیه السلام) فرمود: (مَنِ اِغْتَسَلَ بِمَاءِ اَلْفُرَاتِ وَ زَارَ قَبْرَ اَلْحُسَيْنِ (علیه السلام) كَانَ كَيَوْمَ وَلَدَتْهُ أُمُّهُ صِفْراً مِنَ اَلذُّنُوبِ...) (یعنی: هر که با آب فرات غسل کند و قبر حسین (علیه السلام) را زیارت کند، مثل روزی که از مادر متولد شده، از گناهان پاک می شود).

غضب الهی

امام حسین (علیه السلام) در روز عاشورا فرمود:

خشم خدا بر یهودیان آن گاه سخت گردید که برای او فرزندی

ص: ۵۹۹

باور کردند و خشم خدا بر مسیحیان آن گاه شدید شد که به خدایان سه گانه اعتقاد پیدا کردند و غضب خداوند بر آتش پرستان بیشتر شد که به جای خدا آفتاب و ماه را پرستیدند و غضب الهی بر قوم دیگری آن گاه شدید تر شد که بر کشتن پسر دختر پیامبرشان متّحد و هماهنگ گردیدند.

آگاه باشید! به خدا سوگند، من هیچ یک از خواسته های این ها را نمی پذیرم تا در حالی که به خون خویش خضاب شده به ملاقات پروردگار خود بروم.

غلام سیاه

شخصی به نام «جون» که در گذشته غلام ابوذر بود در سفر عاشورا همراه امام حسین (علیه السلام) به کربلا آمد. امام به او اجازه داد تا در نبرد عاشورا شرکت نکند و هرجا که دوست دارد برود و به او فرمود:

ای جون، من بیعت با تو را نمی خواهم و آزادت گذاشتم، زیرا تو به امید عافیت و آسایش تا این جا به همراه ما آمده ای و در راه ما خود را به ناراحتی و مصیبت مبتلا مگردان. غلام گفت:

نه هرگز! من در سلامت و امنیت با شما بودم، و از سفرهٔ شما بهره مند شدم حال که لحظه های خطر است شما را رها کنم؟ نه هرگز دست از شما برنمی دارم، گر چه رنگ پوست من سیاه است شما را رها نمی کنم تا خون ما با خون شما به هم آمیزد.

غلبه شیطان

امام حسین (علیه السلام) در لحظه های پایانی روز عاشورا کنار اما سجّاد (علیه السلام) رفت تا با او خداحافظی کند. امام سجاد (علیه السلام) پرسید: پدرجان، امروز با این منافقان چه کردید؟ امام حسین (علیه السلام) فرمود:

پسرم، شیطان بر آنان غلبه کرد و یاد خدا را از دل هایشان زدود، و جنگ در گرفت تا آن که زمین از خون ما و آنان سیراب شد.

غل و زنجیر

غلّ، طوق آهنی و بند است، که در فارسی غُل (مخفّف) گویند، بند گردن و بند دست، طوقی آهنی یا دوالی است که در گردن یا دست قرار دهند. «غل جامعه» نوعی غل که دست ها را به گردن بندد، بندی که دست ها را به گردن جمع می کند، هُوَ اَلْقَيْدُ اَلَّذِي يَجْمَعُ اَلْيَمِينَ وَ اَلْعُنُقُ. غل جامعه، طوقی آهنین و سنگین که در دوران ساسانی به کار می رفت و پدر عمر سعد در نبرد با ایرانیان به غنیمت گرفته بود. در دوران اسارت اهل بیت (علیهم السلام) دست های امام سجّاد (علیه السلام) را با زنجیر به گردنش بستند. از جمله کسانی که اسرای اهل بیت را در کوفه در محله کناسه دید و امام سجاد (علیه السلام) را سوار بر شتر بی روپوش مشاهده کرد که از گردن او در اثر غل جامعه خون می آمد، مسلم جصّاص بود که در آن ایّام به تعمیر و سفیدکاری قصر دارالاماره مشغول بود.

غَمَرَه

سختی و شدّت، بسیاری، آب بسیار، گرداب.

نام یکی از منازل راه مکه به عراق، که امام حسین (علیه السلام) در مسیر خویش از آن جا هم گذشت. آبشخوری بوده است. معنای اصلی آن، جای انبوه مردم و محلّ فراهم آمدن اشیاست.

ص: ٦٠٠

ف

فاجعه وهّابی ها

سال ١٢١٦ ق در روز هیجدهم ذی الحجّه، در حالی که اکثر مردم کربلا، برای زیارت امیرالمؤمنین (علیه السلام) در روز عید غدیر، به نجف اشرف مشرَّف شده بودند، و هّابی ها به کربلا حمله، مردم را قتل عام و اموالشان را غارت کردند و ضریح نقره آل بویه و صندوق خاتم را شکستند. روی قبر منّور سیّدالشّهدا (علیه السلام) هاون گذاشتند و قهوه کوبیدند و با سوزاندن چوب های صندوق خاتم، قهوه درست کردند!!

فُرات

شطّی است در مغرب کشور عراق و متشکّل است از دو شعبه قره سو و مراد چای که سرچشمهٔ آن ها نزدیک رود ارس در ارمنستان ترکیّه است. موقعی که دو شعبهٔ قره سو و مراد چای به هم می رسند، فرات به دجله نزدیک می شود، ولی مجدّداً دجله متوجّه جنوب شرقی و فرات به سمت مغرب مایل می شود و سپس در نزدیکی خلیج فارس به رود دجله می پیوندد و از آن پس به مجموع دجله و فرات «الجزیره» می گویند. طول رودخانهٔ فرات تقریباً ۲۹۰۰ کیلومتر است. جریان فرات در جلگهٔ بین النهرین بسیار ملایم است و بستری عریض دارد. یگانه عامل حاصلخیزی خاک عراق و جلب جمعیّت در جلگهٔ خشک و گرم بین النهرین، دو رود فرات و دجله است. بابِل، پایتخت قدیم کشور بابل در ساحل فرات بنا شده بود.

نام نهری در سرزمین کربلا، که حادثه عاشورا نزدیک آن اتفاق افتاد و امام حسین (علیه السلام) و یارانش لب تشنه در کنار آب آن شهید شدند. فرات، نهر مقدّس و با فضیلتی است که طبق روایات، دو ناودان از بهشت بر آن می ریزد و نهری پربرکت است و کودکی که کامش را با آب فرات بردارند، دوستدار اهل بیت (علیهم السلام) می شود. در حدیث است که فرات، مهریّه زهراست. مستحبّ است برای زیارت امام حسین از آب فرات غسل زیارت کنند که موجب آمرزش گناهان است. نوشیدن از آب فرات نیز مطلوب است. امام صادق (علیه السلام) به سلیمان بن هارون فرمود: (ما اَظُنَّ احداً یَحْتَکُّ بِماءِ الْفُراتِ اِلاّ احِبَّنا اَهْلَ اَلْبَیْتِ.)

و نیز فرمود: (مَنْ شَرِبَ مِنْ مَاءِ اَلْفُرَاتِ وَ حُنِّكَ بِهِ فَاِنَّهُ یُحِبُّنَا اَهْلُ اَلْبَیْتِ) (یعنی: هر کس از آب فرات بنوشد و کام از آن بردارد، دوستدار ما خاندان خواهد بود). در حدیث، از فرات به عنوان نهر مؤمن و نیز نهر بهشتی یاد شده است: (نَهَرَانِ مُؤْمِنَانِ وَ نَهَرَانِ کَافِرَانِ، فَالْمُؤْمِنَانِ: الْفُرَاتُ وَ نِیلُ مِصْرَ...، أَرْبَعَةٌ اِنْهَارٌ مِنَ اَلْجَنَّةِ: اَلْفُرَاتُ...)

فرات یادآور عظیم ترین حماسه خونین و ماندگارترین صحنه وفا و صبر است. شیر مردان عاشورایی را در کربلا، در محرّم سال ٦١ ق نیروهای «ابن زیاد» محاصره کردند و آب را در جانب اردوگاه امام حسین (علیه السلام) و اطفال و خیمه ها بستند. سپاه دشمن می خواست با قرار دادن حسین (علیه السلام) در مضیقه بی آبی، او را به تسلیم وادارد، امّا آن حضرت مرگ شرافتمندانه و تشنه کامانه را برگزید. عباس (علیه السلام) که برای آب آوردن از فرات، برای کودکان تشنه رفته بود، در کنار همین نهر علقمه دستانش قطع شد و به شهادت رسید. «آب فرات» هم چون «خاک کربلا»، هر دو آموزگار شجاعت و الهام بخش شهادتند. از این رو چشاندن کام نوزاد به آب فرات یا به تربت حسینی، چشاندن طعم شجاعت و انتقال فرهنگ شهادت در دل و جان شیعه است.

فَرد

اشعار نسخه های تعزیه، که از روی آن در شبیه خوانی ها و

ص: ٦٠١

تعزیه ها برنامه اجرا کنند. شاید به دلیل آن که روی یک برگه جدا نوشته می شود، به آن نسخه ها، فرد می گویند. دهخدا می نویسد: «ورقه ای به مقدار نصف قطع خشتی که مستوفیان بر آن جمع و خرج ولایتی یا ایالتی یا خرج خاصّی را می نوشته و زیر هم دسته می کرده اند».

فرماندار مدینه

پس از مرگ معاویه، فشار سیاسی - نظامی یزید بر مخالفان به خصوص حضرت اباعبدالله (علیه السلام) زیاد شد، یزید، فرمان صادر کرد که امام یا بیعت کنند یا دستگیر و کشته شوند. ولید بن عُتبه، فرماندار مدینه، امام را به دارالحکومه فراخواند. بسیاری نگران جان امام حسین (علیه السلام) بودند و فکر می کردند امام را زندانی می کنند اما آن حضرت تنها نرفت، به برادران و برادرزادگان و شیعیان خود دستور داد لباس بپوشند و شمشیرها را زیر لباس پنهان کنند و همراه او باشند. امام

حسین فرمود: همه شما در اطراف درِ ورودی منزل ولید بن عتبه بمانید، من به سوی او می روم و با او صحبت می کنم، پس اگر صدای من بلند شد و شما آن را شنیدید و فریاد کشیدم پس ای خاندان پیامبر (صلی الله علیه و آله)، وارد شوید و هجوم بیاورید بی آن که اجازه ای لازم باشد، سپس شمشیرها را برهنه کنید و شتاب نکنید، اگر چیز ناگواری دیدید آن گاه شمشیرها را فرود آورید و آن کس را که می خواهد مرا بکشد از پای درآورید.

پس از آن که امام حسین (علیه السلام) برادران و برادر زادگان را در یک آمادگی رزمی مسلحانه بسیج کرد، و در اطراف خانه فرماندار مدینه آماده نگاه داشت، وارد مجلس فرماندار شد و پس از تعارفات معمولی پرسید، خدا فرماندار را به سلامت دارد آیا خبری از معاویه به شما رسیده است که من را احضار کردید؟ ولید گفت: آری، معاویه مُرد و یزید بر جای او نشست و این نامه را فرستاد که شما باید بیعت کنید، امام فرمود:

همانا شخصی همانند من که نباید در پنهان بیعت کند، دوست دارم که بیعت آشکارا و در اجتماع مردم باشد، وقتی فردا آمدید و مردم را برای بیعت فرا خواندید، مرا هم با مردم بخوانید تا همه با هم بیعت کنیم.

ولید بن عتبه نیز نظر امام (علیه السلام) را پذیرفت و حرفی نزد.

فریادرس

پس از کشته شدن گروهی از یاران امام حسین (علیه السلام) آن حضرت با صدای بلند فرمود: «آیا فریادرسی نیست که به فریاد ما برسد، آیا کسی نیست که از حرم رسول خدا دفاع کند؟» (امّاً مِنْ مُغِیثٍ یُغِیثُنَا، اما مِنْ ذَابٍ یَذُبُّ عَنْ حَرَمِ رَسُولُ اَللَّهِ) چون صدای امام حسین (علیه السلام) به گوش زنان و دختران آن حضرت رسید، صدای گریه آنان بلند شد. و بنا بر نقلی از لشکریان کوفه دو برادر به نام سعد و ابوالحتوف با شنیدن استغاثه امام (علیه السلام) تغییر عقیده دادند و به جای جنگ با حسین بن علی (علیه السلام) به صف لشکریان او پیوستند و به شهادت نائل گشتند.

فساد بزرگ

در قرآن و در سوره روم آیه ٤١، آمده است:

(ظَهَرَ اَلْفَسَادُ فِی اَلْبَرِّ وَ اَلْبَحْرِ بِمَا کَسَبَتْ اَیْدَی اَلنَّاسِ.) (یعنی: ظاهر شود فساد در خشکی و دریا (فسادی که) به دست مردم انجام گیرد.)

در زمان عمر، مردم از کعب الاحبار (پیشگو) سؤالاتی از اخبار آینده می نمودند. روزی، کعب الاحبار گفت: آیا به شما خبر دهم از بزرگ ترین مصیبت ها که تا ابد فراموش نشود و از خاطره ها زدوده نگردد؟» آن گاه ادامه داد:

«مصیبت حسین بن علی (علیه السلام) اعظم مصائب است و آن فسادی است در عالم که خداوند در قرآن مجید از آن خبر می دهد.»

سپس این آیه شریفه را قرائت نمود.

فضیلت زیارت

طبق روایات و اخبار وارده فضایل زیارت امام حسین (علیه السلام) عبارتند از: روزی را زیاد می کند، عمر را طولانی می کند، خطرات را دفع می کند، گناهان گذشته و آینده را می آمرزد، زائر می تواند پنجاه نفر را شفاعت کند، حاجت او کنار قبر مستجاب است، ملائکه برای زوّار دعا می کنند، نام زائر را در اعلی علّیین می نویسند، هنگام خروج از خانه از گناه خارج می شود، ثواب هزار حج مقبول دارد، ملائکه مأمور حفظ زائر و مالش هستند، روز قیامت خداوند بهترین حافظ اوست، در قدم اوّل آمرزیده و در قدم های بعدی مورد رحمت است، به هر درهمی که در راه زیارت خرج کند ده هزار در هم در دنیا و آخرت به او عوض می دهند، در قیامت همه آرزو می کنند که از زوّار سیدالشهدا (علیه السلام) باشند، زوّار حسین (علیه السلام) در روز قیامت بر سر سفره های نور هستند، زوّار حسین (علیه السلام) در جوار پیامبر و علی و فاطمه (علیه السلام)

هستند، زوّار حسین (علیه السلام) چهل سال قبل از دیگران وارد بهشت می شوند، خداوند امور مهم دنیوی شخص زائر را برآورده می سازد، زائر امام حسین (علیه السلام) شهید می میرد، زیارت سیدالشهدا (علیه السلام) ثواب دو ماه اعتکاف و روزه در مسجدالحرام را دارد، زیارت هر ماه سیدالشهدا (علیه السلام) ثواب هزار شهید دارد، هر قدمی که زائر با پای پیاده بردارد موجب هزار حسنه و آمرزش هزار گناه و بالارفتن هزار درجه برای او می شود، هر قدمی که زائر بردارد ثواب آزاد کردن یک بنده را از فرزندان اسماعیل دارد، هر یک روز اقامت نزد قبر حضرت حسین (علیه السلام) معادل هزار ماه است، هر قدمی که زائر حسین (علیه السلام) می گذارد ثواب یک حج و هر قدمی که بر می دارد ثواب یک عمره دارد، زیارت سیدالشهدا (علیه السلام) ثواب هزار شهید از شهدای بدر دارد، زیارت سیدالشهدا (علیه السلام) ثواب هزار صدقه مقبول دارد، برای زائر سیدالشهدا ثواب هزار روزه دار را می نویسند، زیارت سیدالشهدا (علیه السلام) ثواب آماده کردن هزار اسب با زین و لگام در راه جهاد دارد، زیارت حسین (علیه السلام) زیارت خداست، زیارت حسین (علیه السلام) ثواب هزار جنگ را همراه با پیامبر مرسل یا امام عادل

دارد، ثواب زیارت امام حسین (علیه السلام) شمردنی نیست، زیارت حضرت حسین (علیه السلام) در روز عرفه ثواب یک میلیون حج و یک میلیون عمره دارد، زیارت حسین (علیه السلام) بهترین اعمال است، خداوند به زائر حسین (علیه السلام) مباهات می کند، پیامبر و ائمّه اطهار (علیه السلام) برای زائر آن حضرت دعا می کنند، پیامبر و ملائکه در روز قیامت با زائر آن حضرت مصافحه می کنند و زائر با امام حسین (علیه السلام) محشور می شود.

فَوز

رستگاری و کامیابی، رسیدن به خواسته دل. در فرهنگ دینی و وایات، «فوز» و «فوز عظیم» برای کسانی است که به بهشت دست یابند. مطیع خدا و رسول خدا باشند، متمسّک به اهل بیت و ولایت

آنان باشند، از سیّئات نجات یابند، اهل خلوص در عبادت، معرفت و اهل عبادت باشند و... کامیابی عمده برای اولیای خدا دستیابی به رضای الهی و سعادت آخرت است الاخرة فوزالسّعداء؛ و این در سایهٔ جهاد و شهادت است.

در زیارتنامه ها، خطاب به اباعبدالله (علیه السلام) و شهدای کربلا و یاران امام، مُکَرَّرُ تَعْبِیرٍ فُزْتُمْ فَوْزاً عَظِیماً بکار رفته است. زائر نیز آرزو می کند کاش همراه آنان بود تا چون آنان به فوز و کامیابی عظیم می رسید فُزْتُمْ فَوْزاً عَظِیماً فَیَالَیْتَنِي کُنْتُ مَعَکُمْ فَافُوزُ مَعَکُمْ - زیارت وارث. و در زیارت اوّل رجب خطاب به شهدای کربلا می خوانیم: (فُزْتُمْ وَ اَللَّهِ فَوْزاً عَظِیماً یَا لَیْتَنَی کُنْتُ مَعَکُمْ فَافُوزُ فَوْزاً عَظِیماً... اَشْهَدُ اَنَّکُمُ الشُّهَداءُ وَ السُّعَداءُ وَ اَنَّکُمُ الْفائِزُونَ فِي دَرَجاتِ الْعُلی.)

شهدای کربلا از آن رو کامیاب و رستگارند که جان خویش را با خدا معامله کردند و به بهشت الهی رسیدند. مطیع امر مولای خود بودند، جهادشان خالصانه و در راه ولایت و رهبری بود. گرچه جان دادند، به سعادت ابدی رسیدند و چه کامیابی از این برتر؟ عاشورا از این جهت نیز آموزگار فائزان و رستگاران است.

ص: ۶۰۳

ق

قائم

سالار شهیدان در شب عاشورا برای اصحاب خود از حضرت بقیّة الله ارواحنا فداه سخن گفتند و فرمودند: خداوند توسّط قائم (علیه السلام) انتقام ما را خواهد گرفت.

قاجاریان، نک: حرم حسینی، نیز تعزیه

قادسیّه

نام محلّی نرسیده به کوفه (در ۱۵ فرسخی کوفه و ٦١ فرسخی بغداد). در همین محلّ میان سپاه اسلام و ایران در زمان خلیفهٔ دوم نبرد در گرفت و این منطقه به تصرّف مسلمانان درآمد. در همین مکان بود که حصین بن نُمیر تمیمی (رئیس شرطه های آن منطقه) نیروهای گشتی ابن زیاد، پیک حسین بن علی (علیه السلام)، قیس بن مسهر صیداوی را دستگیر کردند و نزد ابن زیاد فرستادند.

قاع

نام یکی از منزلگاه های مسیر کوفه است. حسین بن علی (علیه السلام) در آن جا نیز توقف کرد. قاع که به معنی دشت است منزلگاهی میان زباله و عقبه بوده و در این دشت هموار، آب و آبادی و مسجد، برای فرود استراحت کاروان ها وجود داشته است.

قافله حسینی

کاروانی که از مبدأ عزّت و آزادگی حرکت کرد و در مقصد شهادت بار افکند. قافلهٔ حسینی روز ۲۸ رجب از مدینه بیرون آمد و سوّم شعبان به مکّه رسید. افراد کاروان عبارت بودند از سیدالشهدا (علیه السلام)، فرزندان، برادران، برادر زادگان و عموزادگانش و نیز خانواده خود و برخی از بستگان دیگر. این کاروان روز ۸ ذی الحجه از مکّه به سوی عراق حرکت کرد. با همان نفرات قبلی، امّا با جمعی از پیروان او از مردم حجاز، کوفه و بصره که در ایّام اقامت وی در مکّه به او پیوسته بودند. حضرت مقدار ده دینار و یک شتر در اختیار همراهان قرار داده بود که وسایل خود را بر آن حمل کنند. این کاروان، دوّم محرّم به کربلا رسید. پس از عاشورا، این قافله به جمعی داغدار و دلسوخته و شهید داده تبدیل شد که به اسارت، به کوفه وارد شدند. مردانشان همه شهید شده بودند و امام سجاد (علیه السلام) هم بیمار بود و قافله سالار، حضرت زینب (سلام الله علیها) بود. در کوفه برخی از زنان، به بستگان خود که ساکن کوفه بودند پیوستند.

قبر امام حسین (علیه السلام)

اولین بار بنی اسد پس از دفن اجساد شهدا و پیکر سیدالشهدا، علامتی بر قبر نهادند. از این که توّابین در سال های ٦٣ یا ٦٤ق بر سر قبر امام حسین می آمدند، می فهمیم که آن هنگام، آشنا و شناخته شده بوده است. بنا به تشویق اولیای دین، مدفن آن حضرت را از همان آغاز، شیعیان پنهان یا آشکار زیارت می کردند.

در زمان بنی امیّه، قبّه ای بر قبر شریف ساخته شد و تا زمان هارون الرّشید باقی بود. وی قبر را خراب و محلّ آن را صاف کرد و درخت سدری را که (به نشانه قبر) در آن جا بود قطع کرد. بار دیگر در زمان مأمون ساخته شد. سپس در سال ٢٣٦ و ٢٣٧ ق به دستور متوکّل عباسی، قبر و خانه های اطراف آن خراب شد و به جای آن زراعت کردند و مانع رفت و آمد مردم شدند. بنای فعلی مرقد و حرم سیدالشهدا به قرن هشتم هجری بر می گردد. البته

ص: ٦٠٤

بارها مرمّت ها و اصلاحاتی انجام گرفته است. در سال ١٢١٦ ق وهّابی ها با سپاهی از منطقه نجد حمله و حرم حسینی را غارت و تخریب کردند و اسب ها را در صحن مطهّر بستند.

قبر شش گوشه

مرقد و حرم اباعبدالله الحسین (علیه السلام). به لحاظ آن که علی اکبر (علیه السلام) پایین پای آن حضرت دفن شده، در آن قسمت هم دو گوشه برای ضریح اضافه شده است و شش گوشه دارد. شوق زیارت قبر شش گوشهٔ آن امام، همواره در دل شیعیان بوده است.

قبة الاسلام

امام صادق (علیه السلام) از اجداد بزرگوارش، امیرالمؤمنین (علیه السلام) از رسول خدا (صلی الله علیه و آله)، نقل می کند که فرمودند: «فرزندم (حسین (علیه السلام)) در زمینی که نامش کربلاست

به خاک سپرده می شود. آن جاست بقعه ای که در اوست قبة الاسلام. در آن سرزمین خداوند کسانی را که به حضرت نوح (علیه السلام) ایمان آوردند، به هنگام طوفان نجات داد».

قتل صبر

قتل صبر آن است که انسانی را بسته نگه دارند و بکشند. یعنی این که انسانی را زنده نگه دارند و آن قدر به او ضربه بزنند تا بمیرد. به شهدا و اسیرانی که کشته می شوند نیز «مصبور» گفته می شود. از مظلومیّت سیدالشهدا (علیه السلام) و قساوت کوفیان یکی هم آن بود که به حسین بن علی (علیه السلام) در حالی که هنوز رمق در بدن داشت، ضربه های شمشیر و نیزه زدند. امام سجاد (علیه السلام) در افشاگری از ستم یزیدیان در خطبه ای که در کوفه در حال اسارت خواند و خود را به مردم فریب خورده و به خواب سیاسی رفته معرفی کرد، از جمله فرمود: (اَنَا اِبْنُ مَنْ قُتِلَ صَبْراً وَ کَفَی بِذَلِكَ فَخْراً) (یعنی: من پسر کسی هستم که به «قتل صبر» کشته شد و همین افتخار مرا بس) دربارهٔ مسلم بن عقیل نیز در تاریخ آمده است که ابن زیاد او را به «قتل صبر» کشت.

قتلگاه

حضرت امام حسین (علیه السلام) در همین جایی که قبر مطّهر واقع است، از اسب به زمین افتادند. ناگهان متوجّه شدند که دشمن به خیمه گاه حمله کرد و زنان مظلوم و بی پناه استغاثه می کنند. با زانو به طرف خیمه ها حرکت نمودند تا به گودی قتلگاه رسیدند. بر اثر کثرت جراحت و خونریزی، طاقت ایستادن نداشت. حضرت به رو به زمین افتادند و از گودی بالا نرفتند و در این حال به دست شمر شهید شدند.

قتیل العبرات

به معنی کشته اشک ها، از لقب های سیدالشهدا (علیه السلام) است. شهیدی که هم یادش گریه آور است و هم اشک ریختن در سوگ او ثواب دارد و موجب احیای عاشوراست. امامان نیز بر

عزاداری و گریستن بر مصائب آن حضرت توصیه فراوان کرده اند. روایت از امام حسین (علیه السلام) است که: (اَنَا قَتِیلُ اَلْعَبَرَاتِ) (یعنی: من کشته اشک هایم). در حدیث دیگری فرموده است: (اِنَا قَتیلُ العَبرَةِ یَذکرنی مُؤمِن اِلاّ اِسْتَعْبَرَ) (یعنی: من کشته اشکم. هیچ مؤمنی مرا نمی کند، مگر آن که اشک در چشمانش می آید). این صفت، در زیارتنامه ها هم برای آن شهید کربلا آمده است، از جمله: (وَصَلَ لِی الْحُسَیْنِ الْمَظْلُومِ الشَّهِیدِ الرَّشِیدِ قَتِیلِ الْعَبَراتِ وَ اَسِیرِ الْکُرُبَاتِ...)

قدردانی

در گرماگرم جنگ روز عاشورا، حنظله در کنار امام حسین (علیه السلام) ایستاد و بر سر کوفیان فریاد زد و گفت: شما را از عذاب الهی می ترسانم، شما را از محاکمه روز قیامت می ترسانم، شما را از عذابی که بر ثمود و عاد نازل شد می ترسانم. امام از او تشکر کرد و فرمود:

ای پسر اسعد، خدا تو را رحمت کند، این مردم را آن گاه که به سوی حقشان دعوت نمودی پاسخ مثبت ندادند، و به قتل تو و یارانت آمدند در حالی که مستوجب عذاب بودند. اما حال که خون برادران صالح تو را ریختند دیگر گرفتار عذاب و خشم پروردگارند. برو به سوی آن چه از دنیا و هر آن چه در آن است برتر است، برو به سوی ملک و آقایی که همیشگی است.

قدید

قدید منطقه ای است میان راه مکه و مدینه. هنگامی که مسلم بن عقبه به دستور یزید بن معاویه به مدینه یورش برد و جنایت حرّه به وجود آورد، از یزید دستور گرفت تا با پنج هزار نیرویش به مکه مکرّمه هجوم برد اما خداوند او را امان نداد و در منطقه قدید

ص: ۶۰۵

به مرض سختی دچار و هلاک شد.

قرارداد صلح

با امضای قرارداد صلح تحمیلی، معاویه بر عراق و شام حاکم شد. از آن پس، دیگر امام حسین (علیه السلام) نیز که به صلح وفادار بود، هرگاه اشخاصی یا گروه هایی تلاش می کردند آن حضرت را بر ضدّ معاویه بشورانند پاسخ می فرمود: میان ما و این قوم وعده و قراری است که نمی خواهم از آن بازگردم. پس اگر خداوند شرّ آن ها را از ما دفع کند - که همواره در گذشته نیز چنین می کرد - ما را کفایت می کند. و اگر ناچار با آنان درگیر شویم پس رستگار خواهیم شد و اگر خدا بخواهد شهادت در انتظار ماست.

قسم خداوند

امام باقر (علیه السلام) فرمود: «امام حسین (علیه السلام) در حالی که مظلوم و محزون بود، با لب تشنه و دلی پرحسرت در کربلا شهید شد. پس خدای عز و جل قسم یاد کرد که هرکس حسرتی یا حزنی یا آفت و مرضی داشته یا گنهکار یا غمناک یا عطشان باشد و به زیارت آن حضرت مشرف شود و به واسطهٔ آن بزرگوار به درگاه خداوند تقرّب بجوید، خداوند غم و اندوه او را برطرف و حاجتش را روا کند. گناهانش را ببخشد و عمر او را طولانی کند و رزق و روزی او را وسعت دهد. پس ای صاحبان بصیرت، عبرت بگیرید.»

قصر بنی مقاتل

نام یکی از منزل های نزدیک کوفه، که امام حسین (علیه السلام) در سفر خویش از مکّه به کربلا از آن جا نیز گذشت. پیشتر در آن جا قصری بوده متعلّق به مُقاتل بن حسان بن ثعلبه و میان عین التمر و قُطْقُطانه (نام دو منزل) قرار داشته است. در آبادی قصر مقاتل علاوه بر آن قصر، مسجد و بناهای کهن نیز بود که خراب شد و تنها تپه ای از بقایای آن مانده بود. حسین بن علی (علیه السلام) در این منزلگاه اقامت کرد. همان جا بود که خیمهٔ عبیدالله بن حرّ جعفی را دید و حجّاج بن مسروق و زید بن معقل هم همراهش بودند. امام از حجّاج بن مسروق و عبیدالله خواست که به او بپیوندند، امّا

آن دو عذر آوردند و تنها گفتند که حاضریم اسب هایمان را بدهیم. امام فرمود: نیازی به اسب هاتان نداریم. و بدین گونه سعادتی را که به خانه آنان آمده بود، با دست خود راندند و از فیض حیات ابدی در سایه شهادت محروم شدند. امام حسین (علیه السلام) شبانه از قصر مقاتل حرکت کرد و سمت راست مسیر را گرفت و رفت تا به کربلا رسید.

کاروان حسینی در ادامه راه خود از مکّه به کربلا آن قدر حرکت کردند تا به قصر بنی مقاتل رسیدند. امام پیاده شد. خیمه ای را دید. دربارهٔ آن سؤال کرد. گفتند از آنِ عبیدالله بن حرّ جعفی است که از شجاعان کوفه می باشد. امام به دنبال او فرستاد. او پیام داد که به خدا سوگند، از کوفه خارج نشدم مگر برای پرهیز از این که حسین وارد آن شود و من نیز در آن باشم. (می دانم که کشته می شود و من یاریش نتوانم کرد.)

امام به سوی او آمد و یاری خواست ولی او قبول نکرد. امام فرمود: (فَوَاللَّهِ لاَ يُسْمَعُ وَ اُعْيتُنَا احِدٌ ثُمَّ لاَ يَنْصُرُنَا اِلاّ هلك.)

(یعنی: به خدا سوگند هر کس که صدای ما را نشنود و ما را کمک نکند، هلاک می شود).

عبیدالله گفت: اسب مرا بگیر که از بهترین اسبان است.

امام سرش را به علامت رد تکان داد و فرمود: ما را به تو و اسبت نیازی نیست.

سپس این آیه قرآن را خواند:

(وَ مَا كُنْتُ مُتَّخِذَ اَلْمُضِلِّينَ عَضَد.)

(من گمراه کنندگان را به یاری نخواهم خواست).

قصیده

صاحب بن عباد وزیر معروف و شاعر زمان آل بویه که به ترویج تعزیه امام حسین (علیه السلام) توجه بسیاری داشت قصاید زیادی در مرثیه امام به نظم درآورد که در مراسم عزاداری روز عاشورا برای تهییج و گریانیدن عزاداران خوانده می شد. در مرثیه ای چنین گفته است:

خون دوستان محمد نبی جاری شد، باران اشک های ما، فراوان می ریزد لعنت و نکوهش بی شمار باد بر دشمنان او؛

در گذشته و آینده پریشان کنید خود را در مصائب سختی که بر سر اولادانش آمد؛

پس بشنوید حدیث شهادت را که چگونه آب را از حسین دریغ کردند؛ و در حالی که او در کربلا مجاهد بود؛ بر او بخل و ستم ورزیدند؛

در زمین آتشین، سر فرزند پیغمبر را، از تن جدا کردند؛

امّا زنده است امام، پا در رکاب و سوار بر اسب؛ او کشته نمی شود؛

ص: ٦٠٦

آن گاه خطاکاران و بی رحمان، بر اهل بیت او تاختند؛ بشتابید به سوی رستگاری. تا فرصتی باقی است عجله کنید؛

شمر دغی ابن البغی، شمشیر را بر زمین کوبید، در حالی که قهقهه می زد؛

این خیر است برای پیغمبر و مقبول است پس سپاه بنی هند، به راه افتاد؛

در حالی که، سرهای اولاد پیغمبر برگزیده بر سر نیزه هایشان بود ملائکه در آسمان، در قتل آنان نوحه برآوردند؛

و چنان گریستند، که از شکوفه های گیاهان آب جاری شد؛ پس، زمان بایستی که بگرید زیرا که پس از واقعهٔ طف، خنده نارواست...

قضا و قدر

در مسیر راه عراق، امام حسین (علیه السلام) به فرزدق برخورد نمود. آن گاه از فرزدق پرسید: از مردم کوفه و عراق بگو. فرزدق گفت: دل های مردم با توست ولی شمشیرها بر ضد تو است و قضا و قدر الهی نیز از آسمان نازل می شود و خدا هر چه بخواهد انجام می دهد. امام فرمود:

فرزدق، درست گفتی، مقدّرات در دست خداست، و او هر روز فرمان تازه ای دارد که پیش آمدها دلخواه ما باشد، در مقابل نعمت های خداوند سپاسگزاریم، و اوست مددکار انسان در شکر گزاری ها و اگر حوادث و پیش آمدها در میان ما و خواسته هایمان حایل گردید و کارها آن گونه که دوست داریم به پیش نرفت باز هم آن کس که نیّتش حق، و تقوا پیشه اش باشد از راه حق خارج نشده است.

قضیب

به معنی چوب، شاخه و ترکه. چوب های نازکی که از درخت می کنند. این گونه ترکه های تُرد و نازک، معمولاً در دست افراد بوده است، برای اشاره به کسی یا چیزی. در دست یزید، قضیب و چوب خیزران بود و با آن به لب و دندان سربریده امام حسین (علیه السلام) که در برابرش نهاده بود، می زد.

قَطا

نام مرغ و پرنده ای است که به فارسی «سنگخوار» گویند، شبیه فاخته و قمری. چشمش بسیار تیزبین است و از ارتفاع بسیار، وجود آب را تشخیص می دهد و در شناخت آب و راه ها مهارت دارد و پیش از طلوع آفتاب، به اندازه مسافت ده روز در پی آب خارج می شود و بی آن که مسیر را در رفت و برگشت گم کند، به لانه بر می گردد. صدای او کاروان ها را به وجود آب در یک محلّ آگاه می کند

و در آشنایی به راه و راهنمایی، به آن مثل می زنند: هُوَ اِهْدی مِنَ اَلْقطَاءِ هُوَ اصْدُقْ مِنَ اَلْقَطَا. سیدالشهدا (علیه السلام) روز عاشورا وقتی برای آخرین وداع با اهل بیت، نزد خیمه ها آمد و با آنان خداحافظی کرد، دخترش سکینه گفت: ای پدر، ما را به حرم جدّمان بازگردان. حضرت با حسرت فرمود: افسوس، اگر مرغ قطا را وا می گذاشتند، در آشیانه خویش می آرمید (هَیْهَاتَ، لَوْ تُرِكَ اَلْقَطَا لَنَامَ) تشبیه آن حضرت به آن مرغ، با توجّه به ویژگی ها و صفاتش جای تأمّل است. یعنی امام نیز تیزبین و بصیر و راه شناس است، وجودش و صدا و کلامش دیگران را به آبشخور هدایت رهنمون می سازد. هرگز گم نمی شود و بیراهه نمی رود و هادی دیگران است. امّا افسوس که نگذاشتند امام هدایت، در کانون ارشاد

اندیشه ها بماند و راهنمایی کند و این گونه از آشیانه اصلیش که جوار حرم پیامبر است، آواره اش ساختند.

قُطقُطانه

نام محلّی نزدیک کوفه که از راه بیابان به طفّ می رسد. یکی از منزلگاه های میان راه قادسیّه به طرف شام، که زندان نعمان در این محلّ بوده است. پیش از ورود امام حسین (علیه السلام) به کربلا، منطقهٔ میان قادسیّه و قّطقُطانه پر از نیروهای گشت و شناسایی ابن زیاد بود، تا رفت و آمدها را زیر نظر بگیرند.

قوچ

عبدالله بن زبیر امام حسین (علیه السلام) را در بین راه دَرِ خانه خدا و حجرالاسود ملاقات کرد و گفت: ای حسین، در همین شهر مکّه بمان، ما همه از تو حمایت می کنیم، و با تو بیعت خواهیم کرد. امام (علیه السلام) در جواب فرمود:

پدرم به من خبر داد که به سبب وجود قوچی در مکّه احترام آن شهر در هم شکسته خواهد شد و نمی خواهم آن قوچ من باشم. (اشاره حضرت به ابن زبیر بود که بعدها باعث شکستن حریم مکّه شد).

قیام توّابین

شیعه با مرگ یزید و رفتار فرزند او معاویه دوم، با اهل بیت نفس

ص: ٦٠٧

راحتی کشید (معاویه دوم به گونه ای صریح و فضیحت بار پدر و جدّش را محکوم می کرد و بر فجایعی که آن ها کرده بودند و اعمالشان، گریه کرد). منابع تاریخی همگی تأکید کرده اند که معاویه دوم در بالای منبر مسجد شام اعلام کرد که خانواده اش صلاحیت خلافت مسلمانان را ندارند. مردم عراق که اکثر شیعه بودند پس از آن که فاجعه کربلا آنان را سخت تکان داد و به سوی ابن زبیر (به عنوان این که نیرومندترین مخالفان امویان است) گرایش پیدا کردند ابن زیاد به بصره پناه برد، چون افرادی که بر بیعت خود با امویان پایبند باقی مانده در آن شهر زیاد بودند. مرگ یزید و جانشین او معاویه برای ابن زیاد صدمه سختی بود و در نتیجه قدرت و سلطه اش کاهش یافت. اما اوضاع این شهر نیز مانند شهرهای دیگر آشفته و نگران کننده بود. با این همه، ابن زیاد برای مدت کوتاهی در بصره حکومت کرد سپس قدرتش رو به ضعف نهاد. تحقیر و اهانت مردم نسبت به وی به جایی رسید که چون بر بالای منبر می رفت مردم سنگ ریزه پرتاب می کردند، او را دشنانم می دادند و مردم بصره تنها در مخالفت با ابن زبیر توافق داشتند، و عموم مردم ادامه حکومت ابن زیاد ناتوان را زمینه ای برای تهدید خوارج می دیدند. شیعیان به حنف بن قیس مراجعه کردند تا به همراه آن ها قیام کند، لیکن او نپذیرفت. به او گفتند: تو سرور مایی. گفت: من سرور شما نیستم. سرور شما شیطان است. ابن زیاد عمر بن سعد را به فرمانداری کوفه منصوب کرد. مردم کوفه در کنار راه ها می ایستادند و زن ها با گریه و شیون از خانه ها بیرون می آمدند و بر امام حسین (علیه السلام) و شهیدان

کربلا به نوحه سرایی و زاری می پرداختند. گریه و زاری زن ها احساسات مردم کوفه را برانگیخت. و هر چه سریع تر برای بیرون کردن عمر بن سعد از کاخ فرمانداری دست به کار شدند و یک زبان گفتند: ما هیچ نیازی به بنی امیّه و فرمانداری ابن مرجانه نداریم، و همگی عامر بن مسعود را به فرمانداری کوفه برگزیدند، و چگونگی آن را به ابن زبیر نوشتند. او نیز حاکم منتخب آن ها را تأیید و در این مقام پابرجا کرد. عامر بن مسعود هم چنان حاکم کوفه باقی ماند، تا آن گاه که ابن زبیر او را برکنار و عبدالله بن یزید را به جای وی منصوب کرد.

جنبش زبیری ها هر قیامی را که هدفش مخالفت با امویان بود پیوسته جستجو و طلب می کرد و خداوند خواسته بود آن ها در جنبش توّابین به آرزوی خود برسند. شیعیان خطای بزرگ خود را که امام حسین (علیه السلام) را تنها گذاشتند، و او را یاری نکردند دریافته و معتقد بودند که این لکّه ننگ جز با کشتن قاتلان او یا کشته شدن در راه او شسته نمی شود. آن ها بر امام حسین (علیه السلام) بسیار می گریستند و خود را «توّابین» یعنی توبه کنندگان نام نهادند. اینان از همان زمان که کاروان اسیران به همراه سرهای شهیدان وارد کوفه شدند و سر مقدّس حسین (علیه السلام) و سرهای برادران و یارانش را بر بالای نیزه ها دیدند و زینب و خواهرانش را گریان و شیون کنان و امام زین العابدین (علیه السلام) را در غل و زنجیر مشاهده کردند سخت پشیمان شدند، و از همان زمان تصمیم گرفتند قیام کنند و از کشتگان آن حضرت و دستیاران آن ها انتقام گیرند. چون ابن زیاد این موضوع را دریافت بر بالای منبر مسجد کوفه رفت و آنان را به مبارزه طلبید. او امام حسین (علیه السلام) را به صفاتی که درخور خود او بود یاد کرد. در این موقع، عبدالله بن عفیف اسدی از میان انبوه جمعیت برخاست و به او گفت:

دروغگو، دروغگو؛ تو و پدرت و کسی که تو را به کار گماشته و پدر اوست. ای دشمن خدا پیامبران و فرزندان پیامبران را می کشی و به گونه صدّیقان و راستگویان سخن می گویی؟ ابن مرجانه بی درنگ دستور داد او را بازداشت کردند و کشتند.

پس از این، رهبران شیعه گرد آمدند و میان خود به رایزنی پرداختند و سرانجام بر این اتفاق کردند که برای پرهیز از شرّ ابن زیاد تا فراهم شدن اوضاع مناسب برای ادامه کار در جوّی کاملاً سرّی راه آرامش را در پیش گیرند.

جنبش توّابین را پنج تن از بزرگان شیعه که به دوستی علی (علیه السلام) و خاندانش معروف بودند رهبری می کردند که عبارت بودند از: سلیمان بن صرد خزاعی از صحابی پیامبر، مسیّب بن نجیّه فزاری، عبدالله بن سعد بن نفیل ازدی، عبدالله بن وال تمیمی و رفاعة بن شدّاد بجلی که همه آنان هم روزگار حضرت علی (علیه السلام) بودند و در جنگ های او با ناکثین و قاسطین و مارقین شرکت کرده بودند. اینان گهگاه بسیار مخفیانه و در نهایت احتیاط گردهم می آمدند و بر امام حسین (علیه السلام) می گریستند و پشیمانی خود را از این که به یاری او نشتافتند اظهار می کردند. آن ها با خدا پیمان بستند که انتقام خون آن حضرت را بگیرند هر چند این امر به هلاکت آنان بینجامد. پس از آن عبدالله بن عبدالله مرّی نیز به آنان پیوست و هر زمان گردهم می آمدند، می گفت: چه عذری داشتیم که فرزند نخستین پذیرنده اسلام و پسر دختر پیامبر (صلی الله علیه و آله) را در هنگامی که حامیانش کم و دشمنانش زیاد بودند و دوستش دست از یاریش برداشته و دشمنش به کشتنش اقدام کرده بود ما

ص: ۶۰۸

او را تنها و بی یاور گذاشتیم؟ پس وای بر کشندگان او و نکوهش بر دست بازدارندگان از یاری او. همانا خداوند برای کشنده او دلیل و بهانه ای قرار نداده و برای آنانی که او را یاری نکردند عذر باقی نگذاشته است، مگر این که از روی اخلاص در پیشگاه خداوند توبه کنند، و با کشندگان او بجنگند و با قاسطین و ستمگران نبرد کنند که در این صورت شاید خداوند توبه آنان را بپذیرد و از لغزش آنان در گذرد. ما شما را به کتاب خدا و سنت پیامبرش و خون خواهی اهل بیت او و جهاد با آنانی که خون آنان را حلال دانسته و از دین خدا بیرون رفته اند فرا می خوانیم. اگر در این راه کشته شویم آن

چه نزد خدا برای پاکان قرار داده شده بهتر است و اگر پیروز شویم امر خلافت را به خاندان پیامبران باز می گردانیم.

این رهبران غالباً به همراه هر کسی که با آن ها انس و الفت داشت و به وفاداری و اخلاص او مطمئن بودند در منزل سلیمان بن صرد گردهم می آمدند و به نوبت سخن می گفتند. آن ها از این که امام حسین (علیه السلام) را تنها گذاشتند و به تعهدات خود در نامه هایی که برای او فرستادند و در آن نامه ها و عدهٔ یاری و فداکاری به او دادند وفا نکردند، یک زبان اظهار پشیمانی می کردند.

اگر چه جنبش توّابین در طی ماه های نخستین همان سالی که امام حسین (علیه السلام) در آن به شهادت رسید آغاز شد، به سبب نبود فضای مناسب ظهور آن به تأخیر افتاد، و در وقت خود آشکار نشد و تا ماه ربیع الاول سال ٦٤ ق که خبر مرگ یزید بن معاویه به آن ها رسید هم چنان در پردهٔ اختفا بود و در این مدت آن ها خود را برای جنگ آماده می کردند و به گردآوری مال و سلاح و رزمنده و هوادار مشغول بودند. طبری احوال آن ها را بدین گونه توصیف کرده است: نخستین اقدام آن ها در سال ٦١ق بود؛ یعنی همان سالی که حسین (علیه السلام) در آن کشته شد و آن عبارت بود از گردآوری سلاح و ساز و برگ نظامی و فراخواندن مخفیانه مردم به خون خواهی حسین (علیه السلام) و گرفتن انتقام او. و گروه ها و اهالی مناطق یکی پس از دیگری دعوت آن ها را پذیرفتند و وضع آن ها پیوسته بدین گونه بود تا آن گاه که یزید بن معاویه به هلاکت رسید. در این هنگام، سلیمان بن صرد به شیعیان مدائن - که از کوفه به آن جا منتقل شده بودند - و به شیعیان بصره نامه نوشت و از آن ها خواست که به خون خواهی امام حسین (علیه السلام) و انقلاب بر ضد بنی امیّه قیام کنند. آنان دعوت او را اجابت و آمادگی خود را اعلام

کردند توّابین مرگ یزید و چند دستگی امویان و نزاع آنان را بر سر قدرت، گشایش و فرصتی برای حرکت و اظهار دعوت خود شمردند و داعیان و مبلّغان خود را در کوفه پخش کردند و رهبران ضت مردم را جمع و آنان را دعوت می کردند که به همراه آن ها قیام کنند و از این که امام حسین (علیه السلام) را یاری نکردند، به پیشگاه داوند توبه نمایند. و مردم دسته دسته به آن ها می پیوستند تا این

که شانزده هزار مرد پیرامون آن ها گرد آمد و کربلا به آن ها القا می کرد که سستی و کوتاهی خود را جبران کنند و در این راه از جان خویش بگذرند.

لازم بود ابن زبیر از ظهور این جنبش ابراز خوشحالی و تأیید کمک خود را نسبت به آنان اظهار کند، زیرا این گونه جنبش های ضد اموی توجه امویان را از او منصرف و به آن ها معطوف می کرد.، لیکن او در همین حال نیز به تقویت لشکریان و تحکیم پایه های نفوذ خود پرداخت تا برای جنگ آینده با توّابین آماده باشد.

ابن زبیر حکومت کوفه را در آن زمان به عهده عبدالله بن یزید ساری گذاشته بود و جمع آوری خراج آن با ابراهیم بن محمد بن طلحه بود. این دو گروه در مخالفت با امویان و مقاومت در برابر آنان اتفاق رأی و در هدف و مقصود با یک دیگر اختلاف داشتند. توّابین یا انقلابیان، خون خواهی حسین (علیه السلام) را فریاد می زدند و ابن یر و هوادارانش کشندگان حسین (علیه السلام) را دشنام می دادند، لیکن برای رهایی خود از امویان و تحکیم دولت بر دفن مصالح خودشان می کوشیدند و معتقد بودند چنان چه شیعه در قیام خود پیروز گردد، حل مسئلهٔ آنان برایشان از مشکل امویان آسان تر خواهد بود. در همین حال، گروهی از برجستگان کوفه که مخالف یعه و از کسانی بودند که در کشتار کربلا شرکت داشتند، به عبدالله بن یزید انصاری که کارگزار ابن زبیر بود، توصیه می کردند که بهتر است به توّابین هجوم برد و به آن ها مجال ندهد که انقلاب خود را علنی کنند. لیکن عبدالله بن یزید که در رفتار و موضعگیری خود در برابر انقلابیان خردمندانه عمل می کرد، به آن ها پاسخ داد: خداوند میان ما و آن ها داور است. اگر آنان با ما از در جنگ در آیند، با آن ها می جنگیم و چنان چه ما را رها کنند، ما آن ها را دنبال نمی کنیم، و نزد ما چیزی که مانع قیام آن ها بر ضد کشندگان حسین باشد وجود ندارند. خداوند کشندگان و ستم کنندگان بر او را لعنت کند. اینک ابن زیاد کشنده حسین و کشنده نیکان و برگزیدگان شما از شام به سوی شما رو آورده، و به جسر منبج که به اندازه یک روز با این جا فاصله دارد آمده است.

اینک آمادگی و نبرد با او سزاوارتر است از این که با خود بجنگید و یکدیگر را بکشید و دشمن فردا شما را دیدار کند در حالی که جنگ شما را خسته و فرسوده کرده باشد و به خدا سوگند این آرزوی اوست.

عبدالله بن یزید کارگزار ابن زبیر در این موضعگیری خود پیروز شد؛ چه او می دانست ابن زیاد برای این که با شیعه یا توّابین بجنگد عازم کوفه نیست، بلکه از آن جهت قصد کوفه را دارد که می خواهد آن را به محدودهٔ دولت اموی بازگرداند و زبیریان را از آن جا و نیز تمامی خاک عراق بیرون براند. او مطمئن نبود که چنان چه ابن زیاد به عراق یا کوفه درآید و با او در جنگی درگیر شود این نبرد به سود و مصلحت او باشد، زیرا کارها در کوفه بر وفق مصالح زبیریان استقرار نیافته بود، و هواخواهان امویان کمتر از هواداران آن ها نبودند؛ بنابراین جنبش توّابین وسیله ای بود که می توانست راه ابن زیاد را به کوفه سد کند و بی آن که او و پیروانش حرکتی از خود نشان دهند، تنها برنده کسی است که در جنگ شرکت نکند، به ویژه آن که در نزد زبیریان و طرفداران آن ها شیعه و امویان برابر بودند، ولی در همین حال امویان را از شیعه برای خود خطرناک تر می دیدند زیرا آنان از قدرتی برخوردار بودند که شیعه نداشت.

رهبران جنبش تصمیم به قیام گرفتند و از همه رزمندگانی که فراهم کرده بودند دیدار دیدند. اما متوجه شدند که شمار آن ها اندک است و با آن چه دیده و از مردم شنیده بودند تفاوت دارد؛ لذا مبلّغان خود را نزد شیعیان فرستادند و آن ها را به قیام و خروج دعوت کردند، لیکن جز چهار هزار رزمنده کسی دعوت آن ها را اجابت نکرد. آن گاه رهبران انقلاب همراه رزمندگان به سوی نخلیه رهسپار شدند، و در این محل سه روز توقف کردند و در این میان هواداران آن ها در کوفه می گشتند و کسانی را که با آن ها پیمان بسته و بیعت کرده بودند می جستند تا به نخلیه اعزام کنند، لیکن جز هزار نفر رزمنده دیگر، کسی به آن ها نپیوست.

سلیمان بن صرد از این که با این عده خروج کند تردید کرد، لیکن مسیب بن نجیه به او گفت: خدا تو را رحمت کند کسی که از جنگ نفرت دارد هرگز برایت سودمند نیست، و جز کسی که مرگ او را

از خانه بیرون آورده همراه تو نمی جنگد، پس در انتظار کسی مباش و در کار خود بکوش. ابن صرد اندرز او را به کار بست و همراهان خویش را مخیّر کرد که بجنگند، یا به کوفه بازگرداند.

یکی از رهبران انقلاب به نام عبدالله بن سعد بن نفیل به سلیمان بن صرد پیشنهاد کرد به جای این که بی پروایی کند و با این تعداد کم به جنگ مردم شام رود به کوفه بازگردد و با کسانی که به اتفاق عمر بن سعد جنگیده اند نبرد کند. لیکن سلیمان بن صرد رأی او را نپذیرفت و با همراهان خود به سوی کربلا حرکت کرد تا قبر امام حسین (علیه السلام) را زیارت کند. آنان یک شبانه روز در آن جا توقف کردند و به گریه و زاری پرداختند و از خداوند خواستند توبه آنان را بپذیرد و در هیچ روزی بیش از آن روز گریه کننده در آن جا دیده نشده بود. آن ها می گفتند:

پروردگارا، ما فرزند دخت پیامبرمان را یاری نکردیم. از گناه ما بگذر و توبه ما را بپذیر، که تو بسیار توبه پذیر و مهربانی، و به حسین (علیه السلام) و اصحاب او که شهیدان و صدّیقانند رحمت فرست، و اگر ما را نیامرزی و بر ما ترحّم نفرمایی بی شک از زیانکاران خواهیم بود.

بنا به گفته برخی از مورّخان در این هنگام، ازدحام جمعیّت پیرامون قبر امام حسین (علیه السلام) بیش از جمعیّت برگرد حجر الاسود بود.

توّابین از کربلا حرکت کردند و پس از عبور از فرات به شهر هیث رسیدند و از آن جا به سوی قرقیسا رو آوردند. در این شهر، ظفر یا زفر بن حارث کلابی کارگزار ابن زبیر بود. او به آن ها کمک کرد و بازاری برای آن ها ترتیب داد تا آن چه را برای توشه راه خود نیاز داشتند تهیه کنند. او به آن ها خبر داد که ابن زیاد با سی هزار جنگجو از شام حرکت کرده است و به آنان اندرز داد که در ورود به عین الورده بر ابن زیاد پیشی گیرند و در غرب آن مستقر شوند، و آن را پشت سر خود قرار دهند، تا از این جهت محفوظ باشند. هنگامی که پس از پنج روز توقف در عین الورده هر دو لشکر روبه روی هم قرار گرفتند. ابن زیاد از آن ها خواست تسلیم شوند و برای خلافت عبدالملک بن مروان با او بیعت کنند؛ چه به سبب مرگ پدرش مروان بن حکم قدرت به او منتقل شده بود. رهبران توّابین این پیشنهاد

را رد کردند و از سپاه شام خواستند عبدالملک را از خلافت خلع کنند و برای جنگ با امویان و زبیریان و تسلیم به خلافت خاندان پیامبر (صلی الله علیه و آله) به توّابین بپیوندند.

چنان که در انساب الاشراف بلاذری آمده است شامیان این رأی را نپذیرفتند و با نوعی سخریّه و ریشخند با آن برخورد کردند، و هر یک از دو طرف، بر جنگ در راه هدفی پافشاری

ص: ٦١٠

کردند که به خاطر آن حرکت کرده بودند.

نبرد میان دو گروه - در حالی که از حیث نفرات و نیز از نظر ساز و برگ با هم برابر نبودند - آغاز شد. توّابین با وجود این نابرابری ها در مقابل شامیان ایستادگی کردند و مانند شیر ژیان با آن ها جنگیدند و به آن ها یورش بردند و کشتار سختی از آن ها کردند؛ و اگر این نبود که تیرهای دشمن از هر سو بر آن ها اصابت می کرد، و با تیری که به شهادت سلیمان، رهبر آن ها، انجامید این جنگ نزدیک بود به سود توّابین پایان یابد. پس از کشته شدن سلیمان، مسیّب بن نجیّه پرچم را به دست گرفت و او از دلاوران و قهرمانان کوفه بود. وی با سپاهیان خود بر شامیان هجوم برد و قهرمانانه با شامیان کارزار کرد و چون کشته شد یارانش دست از جان شستند و نومیدانه بر مردم شام هجوم بردند. لشکریان ابن زیاد از هر سو آنان را در میان گرفتند و فریاد می زدند: بهشت، بهشت گوارایتان. به باقیمانده اصحاب ابوتراب یورش برید، بهشت گوارایتان بر ترابیان حمله کنید. عبدالله بن سعید بن نفیل با باقیمانده توّابین به سوی آن ها پیش رفت. لیکن انبوه لشکریان ابن زیاد به مقابله آن ها شتافتند، و در برابر آنان ایستادگی کردند. در مراحل پایانی جنگ و پس از آن که بیشتر توّابین کشته شده بودند، از

بصره و مداین پانصد سوار به رهبری متّقی بن محرّمه و سعید بن خذیفه به کمک آن ها رسید. اینان می گفتند: پروردگارا، از کوتاهی ما در یاری فرزند دخت پیامبرت درگذر که ما به سوی تو بازگشته و توبه نموده ایم. به عبدالله بن سعید که در این موقع با باقیمانده شیعیان به دشمن حمله و تاخت و

تاز می کرد گفتند: نیروی کمکی برایت آمده، و برادران ما از بصره و مداین به ما پیوسته اند. او گفت: چه خوب است آمدن آن ها، کاش ما زنده می بودیم. اینان در جنگ شرکت کردند و با دل هایی که به تقوا و پرهیزگاری آراسته و با جان هایی که به آن چه خداوند برای شهیدان آماده ساخته مطمئن بودند به نبرد پرداختند.

نخستین کسی که از آنان به شهادت رسید کثیر بن عمر و مدنی بود و گروهی از آنان نیز مجروح شدند. چون عبدالله بن سعید بن نفیل کشته شد و بیشتر آنان به قتل رسیدند، رفاعة بن شداد از معرکه عقب نشینی کرد و تنها حویرث عبدی به همراه باقیماندگان آن ها به نبرد ادامه دادند. شامیان از آن ها خواستند عقب نشینی کنند و دست از جنگ بردارند.

سرانجام جنگ به سود مردم شام پایان یافت و گروه اندکی از توّابین که زنده باقی مانده بودند به شهرهای خود بازگشتند، در حالی که می گریستند زیرا نتوانسته به هدفی که برای آن جنگیده بودند تحقّق دهند و مرگ را بر این که به سلامت به دیار خود باز گردند ترجیح دادند.

قیام زید بن علی

زید بن علی بن الحسین فرزند امام سجاد (علیه السلام) و نوه گرامی امام حسین (علیه السلام).

طبق آن چه از اجماع تاریخ نگاران دربارۀ تاریخ وفات و عمر او در روز شهادتش بر می آید، در سال ۸۰ق متولد شده است؛ چه، تاریخ نویسان اتفاق دارند که وی در دوران حکومت هشام بن عبدالملک به سال ۱۲۲ ق به شهادت رسیده و در آن هنگام ٤٢ سال داشته است.

مادرش از مردم سند و در زمره اسیرانی بود که مسلمانان در جنگ های خود با مردم آن دیار او را به غنیمت گرفتند. مختار بن ابو عبیده ثقفی او را خریداری و به امام علی بن الحسین (علیه السلام) اهدا کرد. پس از آن، امام (علیه السلام) او را به همسری خود درآورد و زید از او متولد شد.

زید بن علی از مبلّغان حق و عدالت و اعیان جهاد با جور و ستم و سلطه بود، و دعوتش امتداد دعوت جدش پیامبر (صلی الله علیه و آله) و نهضتش پرتوی از قیام نیایش امام حسین (علیه السلام) بوده است. او هنگامی که برای جهاد با سرکشان و ستمگران به پا خاست گفت:

من شما را به کتاب خدا و زنده کردن سنت ها و از میان بردن بدعت ها دعوت می کنم. اگر بشنوید برای من و شما بهتر است و اگر خودداری کنید من مسئول شما نیستم. او به گروهی از یارانش گفت: آیا این ستاره پروین را می بینید؟ آیا معتقدید کسی به آن دست می یابد؟ گفتند نه ای پسر پیامبر. گفت: دوست دارم دستم به آن برسد و از آن جا بر زمین افتم و چون بیفتم بدنم تکه تکه شود، اما خداوند امت محمد (صلی الله علیه و آله) را بر محور حق و هدایتگرد آورد. دعوت برای علویان در زمان زید بن علی در فضایی سرّی و پنهان پیوسته رشد و فزونی می گرفت و در دوران هشام بن عبد الملک گسترش یافت؛ چه جنبش هایی که پیش از این در روزگار عبدالملک بن مروان و جانشین اویزید بن عبدالملک، در این زمینه روی دادهمگی به شکست انجامید. کوفه در میان شهرهای عراق پایگاه اصلی این دعوت بود و از آن جا به خراسان منتقل شد. و دعوتگران در حرفهٔ کسب و تجارت به آن جا می رفتند تا چگونگی حال آن ها بر هواداران امویان این منطقه معلوم نشود.

ص: ٦١١

در الکامل ابن اثیر آمده است: میسره که برای بنی هاشم دعوت می کرد در سال ١٠٢ ق فرستادگان خود را برای دعوت علویان به خراسان روانه ساخت. چون اخبار آن ها به حاکم رسید آنان را دستگیر کرد. آن ها تهمت های منتسب به خود را انکار و ادعا کردند برای تجارت به آن جا آمده اند، و هیچ کاری به رسالت ندارند. حاکم، زمانی آن ها را آزاد کرد که گروهی از قبیلهٔ ربیعه مسئولیت تمامی اعمال آن ها را به عهده گرفتند.

هشام بن عبدالملک از آن چه در عراق و دیگر مناطق اسلامی می گذشت غافل نبود. او که از محبت مردم به علویان آگاه بود و نفوذ و تأثیر آن ها را در میان توده های مسلمانان می دانست به خالد

قسری، کارگزار خود در عراق، سفارش کرد با دقت کامل مراقب ورود علویان به کوفه باشد و به آن ها به دیده حریصی بیدار و دشمنی چشم انتظار بنگرد. رفتار گروه های حاجیان به هنگام طواف نسبت به امام زین العابدین (علیه السلام) قلب هشام را پیوسته آزار می داد و نمی توانست آن را فراموش کند، زیرا روزی هشام آن حضرت را مشاهده کرد که پیرامون کعبه طواف می کند و مردم در میان خود راهی برایش باز کرده و با فروتنی در دو طرف آن قرار گرفته اند تا بی ناراحتی طواف و حجرالاسود را لمس کند. گویی کعبه واردی جز او نداشت در حالی که خود وی ایستاده بود و از کثرت جمعیت نمی توانست از جایش حرکت و از مقام و ارتش و دژخیمانش که او را احاطه کرده بودند استفاده کند. در آن روز پیوسته به امام سجاد (علیه السلام) خیره بود، و فروتنی و خشوع انبوه مردم را نسبت به این خاندان با اندوه و حسد زیاد می نگریست و این منظره که در آن روز او را به وحشت انداخت حتی در آن هنگام که قدرت امویان بالا گرفت نتوانست آن را از یاد ببرد. او در آن روز از مشاهده آن صحنه، متانت و آرامش خود را از دست داد و به زبان دشمنی که حسد درون او را می گداخت درباره امام (علیه السلام) پرسش کرد، و فرزدق ضمن چکامه مشهور خود به وی پاسخ داد و آن حضرت را معرفی کرد.

هشام بن عبدالملک نسبت به امور عراق به سبب نظارت شدیدی که کارگزارش در بصره و کوفه، مرکز تحرکات شیعی، برقرار کرده بودند خاطرش مطمئن بود. وقتی دانست زید بن علی که در همه محافل اسلامی شخصیتی مشهور بود، گهگاه به کوفه رفت و آمد می کند و مردم گرد او جمع می شوند، و از ستم امویان و آوارگی خود و جور و بیدادگری کارگزاران آن ها به او شکایت می کنند و او را نزد خود فرا می خوانند، اطمینان او از میان رفت و بیم و نگرانی جانشین آن شد و همه کوشش او متوجه این گردید که زید و رفتار او را زیر نظر گیرد و تحرّکات او را پیگیری کند. او آرزو داشت که راهی بیابد تا زید را دستگیر کند و او را به یکی از زندان های خود اندازد. لیکن مادامی که زید قیامی نکرده و از طاعت او سرباز نزده بود، راهی برای وصول به این مقصود نمی یافت. از این رو، با ناسزاگویی به علویان و برانگیختن دشمنی میان آنان در مدینه و ایجاد اختلاف میان زید و عموزادگانش بر سر تصدی موقوفات و صدقات راهی برای رسیدن به این هدف یافت.

در الکامل ابن اثیر آمده است که میان زید و جعفر بن حسن بن حسن (علیه السلام) درباره نظارت بر موقوفات امام علی (علیه السلام) در مدینه اختلافی بود که چندان شدید نبود، لیکن چون پس از وفات جعفر این اختلاف به عبدالله، برادرش، از یک سو و زید بن علی (علیه السلام) از دیگر سوی منتقل شد خالد بن عبدالملک بن حارث، حاکم مدینه، این فرصت را برای هشام مغتنم شمرد تا بر دامنه نزاع بیفزاید و مدینه شاهد تندگویی هایی باشد که میان زید و پسر عمّش ردّ و بدل می شد و اکنون بر حاکم بود که عهده دار رفع اختلاف میان آن ها باشد. هنگامی که دو طرف دعوا نزد والی حاضر شدند و آتش نزاع زبانه کشیده بود عبدالله بن حسن از جا پرید و به زید بن علی گفت: ای فرزند زن سندی تو را با این چه کار؟ زید خندید و گفت: مادر اسماعیل کنیزی بود. با این حال پس از مرگ آقایش شکیبایی ورزید، لیکن آن که غیر او بود خویشتن داری نکرد.

در روایت آمده است که یوسف بن عمر مدعی شد که خالد قسری اموالی از بیت المال نزد آن ها به ودیعه گذاشته است.

هشام آنان را به شام احضار و سپس به عراق روانه کرد. در عراق یوسف بن عمر به زید گفت: بر تو ملزم است اموالی را که خالد قسری نزد تو به ودیعه گذاشته است برگردانی. زید به او پاسخ داد: چگونه ممکن است او اموالی به من سپرده باشد در حالی که وی بر منبر به پدرانم ناسزا می گوید؟ حاکم کسی را نزد خالد قسری فرستاد و او را احضار کرد تا وی را با زید بن علی روبه رو کند. خالد به یوسف بن عمر گفت: می خواهی گناهی بر گناهان خود بیفزایی؟ چگونه ممکن است من مالی به ودیعه نزد او بگذارم و حال این که پدرانش را دشنام می دهم و خودش را بر منبر ناسزا می گویم و دشمنان آن ها را دوست می دارم؟

مقریزی در کتاب خطط خود روایت کرده است زید بن علی

پس از آن که از اتهاماتی که به او نسبت داده بودند بری شد و نتوانستند او را محکوم کنند چند روزی در کوفه به سر برد. او در این مدت با شیعیان تماس می گرفت و در پنهانی او را سوگند می دادند که به سوی آن ها بیاید و به او وعده می دادند که در راهش فداکاری کنند. هنگامی که از این سفر به مدینه باز می گشت در قادسیه گروهی از مردم کوفه به او پیوستند و از جور و ستم تحمّل ناپذیر امویان به او پناه آوردند، درخواست خود را برای بازگشت به کوفه تکرار و تأکید می کردند که چهل هزار رزمنده در پیش روی او تا آخرین نفس شمشیر خواهند زد و در این باره با او عهد و میثاق بستند. اما زید به آن ها گفت: من بیم دارم همان رفتاری را که با پدرانم کردید با من نیز انجام دهید. آنان سخت سوگند خوردند که در پیش روی او جهاد خواهند کرد و هرکس با او در صلح و سلامت است با او در سلامت خواهند بود. زید از آنان خواست به او مهلت دهند و پس از آن راه خود را به مدینه ادامه داد.

چون آزار خالد بن عبدالملک نسبت به زید شدت یافت، زید رهسپار شام شد تا از او به هشام بن عبدالملک شکایت کند. در شام مدتی اقامت کرد و از هشام اجازه می خواست تا او را دیدار کند، لیکن به او اجازه نمی داد و در پایین نامه هایی که زید برای او می فرستاد، می نوشت:

به سوی خالد بن عبدالملک بازگرد. و سرانجام پس از اصرار و خواهش موافقت کرد، زید را بپذیرد. اما هشام به کسانی که در مجلس او بودند سفارش کرد جایی به زید ندهند تا در حضور او ایستاده بماند. منظورش تحقیر و خوار کردن او بود. هشام هنگامی که او را در مجلس خود حاضر دید سر سخن را باز کرد و به او گفت برادر بقره تو چه می کند؟ و منظورش از این سخن امام محمد بن علی باقر (علیه السلام) بود. زید در پاسخی گفت: تو او را بقره می خوانی و پیامبر (صلی الله علیه و آله) او را «باقر» نامیده است و این به سبب شدت اختلاف تو با اوست. تو در آخرت هم با او مخالفت خواهی کرد هم چنان که در دنیا با او مخالفت کردی. زیرا تو به دوزخ وارد خواهی شد و او به بهشت در می آید. هشام رو به او کرد و گفت: به من خبر رسیده است که از خلافت سخن میگویی و تو در حالی که فرزند کنیزی می باشی، در خور آن نیستی. زید در برابر جمعی از مردم هشام که نزد او

حضور داشتند به او پاسخ داد: مادران، مردان را از اهداف خود باز نمی دارند، مادر اسماعیل (علیه السلام) کنیز مادر اسحاق بود و این امر مانع آن نشد که خداوند از او پیامبری برانگیزد و او را پدر عرب قرار دهد و از پشت او بهترین

پیامبران را به وجود آورد. هشام خشمناک شد و فرمان داد به او هشتاد تازیانه زنند. زید چون از مجلس هشام خارج شد گفت: هیچ کس زندگی را دوست نداشت مگر این که خوار شد.

ابن اثیر نقل می کند که چون هشام فرمان داد زید از مجلس او بیرون رود، به مادرش ناسزا گفت: در این موقع زید رو به هشام کرد و گفت: بیرون خواهم رفت و نخواهم بود مگر در جایی که برای تو ناگوار باشد.

زید از مجلس او بیرون رفت و رهسپار عراق گردید و یقین داشت در هر کجا باشد هشام و دژخیمانش او را تعقیب خواهند کرد و با انواع اذیّت و آزارها او را به رویارویی با خود وادار خواهند کرد، هر چند در خانه اش نشسته و آن را به روی خود بسته باشد.

گروهی از هاشمیان و علویان به او اندرز دادند که به مردم کوفه و وعده ها و فریب ها و پیمان های آن ها اعتماد نکند و رفتار آن ها را با اجدادش علی و حسین و عمویش حسن (علیه السلام) و با دیگر یام کنندگان به او یادآوری کردند.

داود بن علی بن عبدالله بن عباس به او گفت: ای پسر عمّم؛ اینان تو را فریب می دهند آیا این ها کسانی را که از تو نزدشان عزیزتر بودند (یعنی علی و حسن (علیه السلام))، را پس از آن که با آن ها بعت کردند تنها و بی یاور نگذاشتند و سپس بر امام حسن (علیه السلام) یورش نبردند و ردا از دوشش نکشیدند و نیزه بر رانش نزدند؟ آیا از جدت حسین (علیه السلام) دعوت نکردند و سپس دست از یاریش برداشته، او را به دشمنان تسلیم کردند؟ و به این هم بسنده نکردند تا این که او را به شهادت رساندند. بنابراین به کوفه مرو و من بر تو یبم دارم که اگر به آن جا روی هیچ کس نسبت به تو سخت تر و بی رحم تر از آن ها نباشد.

زید پنهان وارد کوفه شد، و پیوسته از منزلی به منزل دیگر نقل کان می کرد و شیعیان با همان روحیه و عزمی که با مسلم بن عقیل فرستاده امام حسین (علیه السلام) روبه رو شدند نزد او رفت و آمد می کردند و همان گونه که برای امام حسین (علیه السلام) با مسلم براساس کتاب خدا و سنت پیامبر (صلی الله علیه و آله) و جهاد با ستمگران و مواسات با حرومان و دفاع از مستضعفان و یاری حق و اهل آن بیعت کردند نیز بر همین اساس به او دست بیعت دادند و زید با هر کدام آن ها عهد و میثاق بست و بر آن خدا را گواه گرفت که به بیعت خود و همه بندها و شرایط آن وفادار باشد. چهل هزار نفر با او بیعت

ص: ٦١٣

کردند و چنان که ابن اثیر در تاریخ خود و اصفهانی در مقاتل الطالبیین تصریح کرده اند گروهی از مردم شهرهای واسط و مداین و دیگر جاها به آن ها پیوستند.

در حالی که زید وسایل جنگ را فراهم و هواداران خود را برای آن آماده می کرد نامه ای از عبدالله بن حسن مثنی که به سال از او بزرگ تر بود به دستش رسید که در آن گفته بود: «مردم کوفه پرادّعایند و باد غرور در دماغ دارند. در ظاهر نیرومند و در باطن سست و زبون هستند. در حال آسایش می شورند و هنگام مقابله بی تاب می شوند. زبان آن ها پیش می رود ولی دل های آن ها پیروی نمی کند. دعوتنامه های آن ها پیاپی به من رسیده است لیکن من از شنیدن فریاد آن ها گوشم کر است و از این که در یاد آن ها باشم پرده ای بر دل خود کشیده ام. زیرا از آن ها ناامیدم و آنان را دور افکنده ام و ...»

با همهٔ هشدارها و بیم هایی که پیاپی خویشان و بیگانگان به زید دادند وی از تصمیم خود بازنگشت و هم چنان به تدارک وسایل جنگ می پرداخت و می گفت: من مردی هستم که اگر کشته نشوم خواهم مرد. او به جدش امام حسین (علیه السلام) تأسی جست که همه هشدارها و بیم هایی را که

از هر سو درباره بی وفایی مردم کوفه به او داده شد رد کرد و فرمود: این مرگ را جز سعادت و زندگی با ستمگران را جز رنج و ملال نمی دانم.

به گفته برخی از تاریخ نگاران زید بن علی چند ماه پیوسته به گردآوری افراد و آماده ساختن آن ها برای جنگ پرداخت و با سران اصحاب خود هم رأی شد که در آغاز صفر سال ۱۲۲ ق قیام کند. لیکن بر اثر اخباری که پیاپی درباره اوضاع کوفه به هشام رسید، به یوسف بن عمر ثقفی حاکم کوفه نامه ای نوشت که در آن آمده است «تو از زید بن علی که دُم خود را در کوفه فرو برده است و مردمش با او بیعت کرده اند و به تو و لشکرت اهمیتی نمی دهد غافلی، اینک هنگامی که این نامه ام به تو رسید برای دستگیری او پافشاری کن و به او امان ده. اگر سرپیچی کرد چنان چه بر او چیره شدی او را بکش؛ زیرا او سزاوار آن است».

حاکم برای دستگیری و یافتن محل اقامت او همّت گماشت و در این هنگام زید ناگزیر بود از بیم آن که مبادا ناگهان و بی خبر دستگیر شود خود را ظاهر کند و از اختفا بیرون آید. از این رو پیروان خود را که روز پیش تا پای جان با او بیعت کرده بودند فراخواند. اما آنان به محض این که دانستند حاکم به شدّت جست و جوی آن هاست، و تهدیدها و بیم دادن های او را شنیدند سستی و ضعف و انصراف در میان آن ها راه یافت و برای رهایی از بیعت زید و عهد و میثاق هایی که با وی بسته بودند درصدد پیدا کردن راهی برآمدند. لذا در همین ساعات دشوار و اوضاع سخت درباره زید به پخش شایعات ناروا پرداختند که بعید نیست برخاسته از افکار کسانی باشد که خود را در صفوف آن ها جای داده بودند تا جمعیّت آن ها را پراکنده کنند و همبستگی آن ها را از میان ببرند و هواداران زید را فریب دهند با این بهانه که او درباره جدّ خود و خلفا با معتزله عقیده است.

مردم کوفه عقیده زید بن علی و پدران او را درباره بزرگان صحابه به ویژه ابوبکر و عمر به خوبی می شناختند و می دانستند دور از اخلاق آن هاست که نسبت به بزرگان صحابه به زبان یا در عمل بدی کنند. زید مدت زمانی در میان آن ها اقامت داشت و در این موضوعات جنبی با او گفت و گو نکرده بودند و نیز می دانستند آنانی که با زید می جنگیدند و جدش امام حسین (علیه السلام) پیش از او

با آن ها جنگید مانند عمر و ابوبکر نیستند و موضعگیری زید در برابر امویان به سبب خلافت و رسیدن به قدرت نیست، بلکه برای استقرار حق و عدالت و رفع ستم از مستضعفان و به سبب کرامت و شرف مسلمانان است که امویان آن را پایمال کرده اند.

زید در جواب کسانی که نظر او را درباره عمر و ابوبکر جویا بودند چنین پاسخ داد: من از هیچ یک از پدرانم نشنیده ام که از آن ها بیزاری جویند. بیشترین چیزی که در این باره می گویم این است که ما به این امر (خلافت) از همه مردم سزاوارتر بوده ایم. لیکن مردم دیگران را بر ما برگزیدند و ما را از آن دور کردند و از نظر ما این عمل در حدّ کفر نیست. آن ها حکومت کردند و داد ورزیدند و به کتاب خدا و سنّت عمل کردند. اما این کسانی که ما با آن ها می جنگیم مانند آن ها نیستند. من شما را به عمل به کتاب خدا و زنده داشتن سنّت ها و از میان بردن بدعت ها دعوت می کنم و اگر بشنوید برای من و شما بهتر است و اگر امتناع ورزید من مسئول شما نیستم. اما آنان سخنان او را رد کردند و بیعت او را شکستند.

به تنگنا کشانیدن زید بن علی در آن ساعات دشوار و در حالی که شمشیرهای امویان بر بالای سرش آخته بود برای این بود که اگر در میان هوادارانش پراکندگی پدید می آورد یا درخواست آن ها را می پذیرفت، امویان و طرفداران آنان از فرصت استفاده می کردند و آن را مجوّز تعقیب و قتل او قرار می دادند.

به هر حالّ این رفتار ناستوده یاران او در حالی که دشمن به

ص: ٦١٤

همراه لشکریان شام و عراقیان هوادار امویان آماده جنگ بود زید را ناگزیر ساخت پیش از موعدی که برای قیام تعیین کرده بود به مقابله دشمن بشتابد و کسانی را که تا پای مرگ با او بیعت کرده بودند به قیام دعوت کند و منادی او فریاد زند: یا منصور، یا منصور و این اشعاری بود که او به اتفاق شیعیان آن را انتخاب کرده بود اما از چهل هزار تن کسانی که با او بیعت کرده بودند جز ۲۱۸ مرد کسی

دعوت او را اجابت نکرد. گفته شده که چهارصد تن دعوت او را پذیرفتند. یارانش فریاد می کردند: ای مردم کوفه، از ذلت به سوی عزت و دین و دنیا بیرون آیید، زیرا شما نه بر طریق دین هستید و نه دنیا. اما مردم به حرف آن ها گوش ندادند و زید بی آن که اظهار ضعف و زبونی کند با آن عده که وی را همراهی کردند در میدان جنگ باقی ماند. وی گفت: با من چون حسین (علیه السلام) عمل کردند. هان به خدا سوگند می جنگم تا بمیرم.

نوادهٔ حضرت علی (علیه السلام) با همین یاران اندک به سرکوبی گروه های انبوهی شتافت که هشام از شام برای جنگ با او روانه کرده بود. زید و یارانش سخت جنگیدند و در برابر دشمنان پایداری و ایستادگی کردند تا آن ها را فراری کردند و هفتاد تن از آنان را کشتند. اما سرانجام دسته های فراری گرد آمدند و زید و یارانش را هدف تیر و سنگ قرار دادند، همان گونه که پیشینیان آن ها با جدّش امام حسین (علیه السلام) رفتار کردند. در این میان که زید و همراهانش آنان را تعقیب می کردند، ناگهان مردی از یاران یوسف بن عمر که از طایفه بنی کلاب بود از صفوف خود جدا شد، و به سوی زید آمد و به طوری که نزدیک او قرار گرفت، شروع به ناسزاگویی به علی و فاطمه زهرا (سلام الله علیها) کرد. زید خشمگین شد و بقدری گریست که محاسن شریفش تر شد و به کسانی که همراهش بودند رو کرد و گفت: آیا کسی در میان شما نیست که به خاطر فاطمه دختر پیامبر (صلی الله علیه و آله) خشمگین شود؟ سعید بن هیثم متوجه غلام خود شد که شمشیر کوچکی را زیر جامه اش پنهان کرده بود. آن را از او گرفت و در پشت سر دیده بان ها خود را پنهان کرد و روانه شد تا در پشت سر کلبی قرار گرفت. به گفته راوی، کلبی از اسبش

پیاده و سوار استری شده بود. در این هنگام، سعی شمشیر را از غلاف کشید و چنان بر گردن او زد که سرش در جلوی استرش افتاد. چون یاران زید این واقعه را دیدند بر آن گروه یورش بردند و سعید را سالم از دست آن ها رها کردند. زید بن علی میان دو چشمش را بوسید و گفت: خداوند به تو پاداشی نیکو عطا کند. تو انتقام ما را گرفتی و به شرف و ذخیره دنیا و آخرت رسیدی. زید با همراهانش به حرکت درآمد و می گفت: به خدا سوگند اگر عملی را سراغ داشتم که از جنگ با این

ها خداوند را بیشتر خشنود می کرد همان را انجام می دادم. من شما را منع کرده بودم از این که فراری را دنبال کنید و زخمی را بکشید و درِ سته ای را باز کنید. لیکن پس از آن که شنیدم آن ها علی (علیه السلام) را لعن می کنند می گویم آن ها را به هر صورت و در هر جا که یافتید، بکشید. به خدا سوگند، هر کس مرا امروز در جنگ با این ها یاری دهد روز رستاخیز دستش را می گیرم و او را وارد بهشت می کنم.

زید بن علی این وعده را به یاران خود داد؛ زیرا از صحابی گران قدر جابربن عبدالله انصاری شنیده بود که از پیامبر (صلی الله علیه و آله) روایت می کرد که فرموده است: زید بن علی و یارانش در روز ستاخیز بر دوش مردم حرکت می کنند و بی حسابرسی وارد شت می شوند. جنگ با شدت تمام میان این دو گروه ادامه یافت و یاران زید با کمی عده به دشمنان بسیار و انبوه یورش می بردند و آن ها از پیش روی آنان می گریختند و زید در پیشاپیش اصحابش حرکت می کرد. در این میان که زید نبرد می کرد و بر دشمنان یورش می برد، آن ها از پیش روی او می گریختند و ناگهان تیری به پیشانی او رسید که در آن فرو رفت. از این رو او و اصحابش از ادامه نبرد دست بازداشتند و یوسف بن عمر ثقفی گمان کرد آنان جنگ را تا شب به تأخیر انداخته اند. یاران زید او را به یکی از خانه های خود بردند و پزشک جرّاحی را که شقیر نامیده می شد برای معالجه اش فراخواندند. وی به زید گفت: اگر تیر را از سرت بیرون کشم بیم مرگ بر تو دارم. زید بن علی پاسخ داد: مرگ برایم آسان تر از دردهایی است که تحمل می کنم چون تیر را از پیشانیش بیرون کشید روح شریفش از قالب تن خارج شد و با شهادت او جنگ به پایان رسید. به گفته

شیخ ابوزهره در کتاب بود به نام امام زید بن علی انقلاب زید در واقع قیام فقیهان و قاریان و محدّثان و اهل تقوا و صلاح بوده است. قیام زید با نبرد جدّش پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) در جنگ بدر شباهت داشت.

در مقاتل الطالبیین در خصوص مدفن او آمده است که یاران زید این باره به حیرت فرو رفتند که در کجا او را به خاک سپارند و سرانجام هم رأی شدند که او را در نهر آبی که معروف به عباسیه است

دفن کنند. پس او را به آن جا بردند و در آن نهر دفن و آب را بر روی او جاری کردند. در میان یاران زید برده ای از مردم سند بود، ی حکم بن صلت را از این موضوع آگاه کرد و یوسف بن عمر خبردار شد. او حجاج بن قاسم را به همراه گروهی به آن محل

ص: ٦١٥

فرستاد. آنان جسد زید را از آن جا بیرون آوردند و بر پشت شتری قرار دادند و به کاخ حکومتی حمل کردند. چون به آن جا رسیدند آن را از پشت شتر به زیر انداختند که به گفتهٔ راوی مانند کوهی بر زمین افتاد. یوسف بن عمر پس از آن که سر زید را از تنش جدا کرد، بدنش را در کنار کوفه به دار آویخت و سرش را به شام برای هشام بن عبدالملک فرستاد و هشام آن را بر سر در کاخ خویش آویخت. هم چنین یوسف بن عمر، پیکر نصر بن خزیمه و معاویة بن اسحاق و زید نهدی را به دار کشید و پیکر زید تا روزگار خلافت ولید بن یزید هم چنان بر چوبه دار بود. هنگامی که یحیی بن زید در جوزجان قیام کرد ولید بن یزید نامه ای به یوسف بن عمر نوشت که در آن می گوید: چون این نامه من به تو رسد درباره گوساله مردم عراق بیندیش و آن را بسوزان و خاکسترش را به دریا بیفشان. از این رو، یوسف بن عمر فرمان داد جسد زید را از تنه درخت فرو آوردند، و آن را سوزانیدند. سپس خاکسترش را با کشتی حمل کردند و بر رودخانه فرات پاشیدند، و پیشگویی جدش پیامبر (صلی الله علیه و آله) درباره او به حقیقت پیوست؛ چه، راویان از آن حضرت روایت کرده اند که فرموده است: مردی از خاندان من کشته و به دار آویخته می شود

که هر چشمی به او بنگرد بهشت را دیدار نمی کند. و نیز روایان از حضرت علی (علیه السلام) روایت کرده اند که آن حضرت از چگونگی کشته شدن زید و آن چه پس از قتل بر او می گذرد و پاداش های بزرگ و درجات والایی را که خداوند برای او و یارانش در روز رستاخیز آماده فرموده همه را بیان کرده است.

قیام عبدالله بن معاویة بن عبدالله بن جعفر

یکی دیگر از قیام های شیعیان که در حمایت قیام امام حسین (علیه السلام) به پاگردید، قیام عبدالله بن معاویه بود. این قیام پس از شهید شدن یحیی بن زید به وقوع پیوست.

در تاریخ یعقوبی آمده است که چون زیدبن علی در کوفه شهید شد، شیعیان در خراسان به جنبش در آمدند و دعوت خود را آشکار کردند و کسانی که نزد آن ها می آمدند و به آن ها می گرویدند بسیار شدند. آنان کارها و جنایت های بنیامیه و فجایعی را که نسبت به خاندان پیامبر (صلی الله علیه و آله) مرتکب شده بودند برای مردم می گفتند؛ به طوری که هیچ شهری باقی نماند که خبر کشته شدن زید در آن پخش نشده باشد و با کشته شدن فرزند زید، یحیی، قضایا در همه جا بر ملا گردید و دامنهٔ آن گسترش یافت و در هر شهری دعوتگرانی برای اهل بیت پیدا شدند. در صحنه سیاسی نیز یکی از نوادگان ابوطالب یعنی عبدالله بن معاویة بن عبدالله بن جعفر طیار رهبری شیعه را بر ضدّ امویان عهده دار گردید. نواده جعفر طیّار به همراه برادرانش در سال ١٢٦ ق وارد کوفه شد تا از حاکم آن جا یوسف بن عمر عطایای خود را دریافت کند. او مدت زمانی در کوفه اقامت کرد و دختر نواده شبث بن ربعی تمیمی را به همسری خود درآورد.

شیعیان کوفه از آشفتگی اوضاع خلافت، پس از وفات یزید بن ولید بن عبدالملک، فرصت را مغتنم شمردند و پیرامون عبدالله بن معاویه گرد آمدند و با او بیعت کردند. هم چنان که دیگر مردم کوفه با او دست بیعت دادند، و پس از آن به اتفاق او برای جنگ با شامیانی که همراه یوسف بن عمر در حیره متمرکز بودند حرکت کردند. این رویداد چنان که در تاریخ طبری آمده در سال ١٢٧ ق بوده است. هنگامی که جنگ میان دو طرف درگرفت و شدت یافت بیشتر همراهان عبدالله دست از جنگ کشیدند و جز قبیله ربیعه و گروهی از آنان، که با زید بن علی در جنگ ها شرکت کرده بودند، کسی در کنار او باقی نماند. اینان چند روز با شجاعت و دلاوری در کوچه های کوفه جنگیدند، تا این که یوسف بن عمر به آن ها امان داد، و به عبدالله بن معاویه اجازه داد از کوفه عقب نشینی کند. عبدالله از کوفه کوچ کرد و با عبور از شهر مداین به کشور ایران روی آورد، و گروهی از موالی و بردگان کوفه و جز آن به او پیوستند. وی نخست در اصفهان مستقّر شد، و پس از آن در سال ١٢٨ ق به شهر

استخر در استان فارس کوچ کرد و بر منطقه وسیعی سلطه یافت. گروه هایی با عقاید مختلف مانند شیعه، عبّاسی ها، خوارج و حتی امویانی که دل به

عطایای او بسته بودند پیرامون او گرد آمدند. لیکن دولت او که متشکّل از نژادهای مختلف نبود سریع در برابر لشکریان مروان (قوم آخرین حاکم اموی) در جنگی که به سال ۱۳۰ ق میان دو طرف اتفاق افتاد شکست خورد. عبدالله به کرمان و از آن جا به هرات گریخت. او امیدوار بود با خوش آمدگویی ابو مسلم خراسانی روبه رو شود. لیکن ابو مسلم دستور داد او و همراهانش را دستگیر کردند و شخصی را مأمور کرد به هنگامی که آن ها در خواب بودند پارچه ای روی دهان آن ها گذاشت و فشار داد تا همگی مردند. و چنان که ولهاوزن در کتاب خود به نام احزاب مخالف سیاسی مدّعی است او را در هرات قبری است که مردم آن را زیارت می کنند.

ص: ٦١٦

قیام مختار

مختار بن ابو عبیده ثقفی، پنج سال پس از حادثه کربلا و یک سال پس از نهضت توّابین، در سال ٦٦ ق در کوفه قیام کرد. هدف نهضت او خون خواهی حسین (علیه السلام) و انتقام از قاتلان شهدای کربلا و جنایتکاران حادثه عاشورا بود. قیام او و خون خواهیش موجب خرسندی ائمّه بود. از امام باقر (علیه السلام) روایت شده که: (لاَ تَسُبُّوا اَلْمُخْتَارَ فَاِنَّهُ قَدْ قَتَلَ قَتَلَتَنَا وَ طَلَبَ بِثَأْرِنَا.) (یعنی: مختار را ناسزا نگویید، چرا که او قاتلان ما را کشت و به خون خواهی ما برخاست.) خلاصه ای از قیام او طبق نفس المهموم چنین است:

مختار، در ١٤ ربیع الاول سال ٦٦ق در کوفه قیام کرد و عبدالله بن مطیع را که کارگزار عبدالله بن زبیر بود بیرون نمود. آغاز قیامشان با شعار «یا منصورُ اَمِتْ» و «یا لَثاراتِ الحسین» بود. درگیرهای سختی در محلّه ها و میدان های کوفه پیش آمد. گروه هایی کشته و گروه هایی تسلیم شدند و مختار وارد قصر شد و فردایش برای مردم سخنرانی کرد. اشراف کوفه با او بیعت کردند. مختار پس از استیلا

بر اوضاع، یکایک قاتلان حسین (علیه السلام) را دستگیر می کرد و می کشت. نیروهایی هم به اطراف می فرستاد تا هم بر آن مناطق استیلا یابد و هم جنایتکاران را بگیرند و به کیفر رساند. مدّت ها این تحرّکات و دستگیری ها و نبرد با مقاومت کنندگان از طرفداران بنی امیّه ادامه داشت. مختار موفق شد کسانی چون عمر سعد، شمر، ابن زیاد، خولی، سنان، حرمله، حکیم بن طفیل، منقذبن مرّه، زیدبن رقاد، زیاد بن مالک، مالک بن بشر، عبدالله بن اسید، عمرو بن حجّاج و بسیاری از کسان را که در کربلا دستشان به خون شهدا آلوده بود از دم تیغ بگذراند و پیکرشان را بسوزاند یا در مقابل سگ ها بیندازد. مختار، سر ابن زیاد را به مدینه نزد محمد حنفیه فرستاد. او هم آن سر را پیش امام سجاد (علیه السلام)

آورد. آن حضرت مشغول غذا خوردن بود. با دیدن این صحنه، سجده شکر به جای آورد و فرمود: (اَلْحَمْدُ لِلَّهِ اَلَّذِي اِدْرك لی ثَارَی مِنْ عَدْوَی وَ جَزَی اَللَّهُ اَلْمُخْتَارُ خَيْراً...) مختار، هجده ماه حکومت کرد (تا ١٤ رمضان سال ٦٧ ق) و در ٦٧ سالگی در درگیری با سپاهیان عبدالله بن زبیر به شهادت رسید.

قیام مردم مدینه (واقعه حرّه)

مدینه پیامبر (صلی الله علیه و آله) و همه نواحی آن در سراسر فصول در اندوهی بزرگ از کشتار طف به سر می برد و رفتار امام سجاد (علیه السلام) و خواهران و عمه ها و مادران داغدیده خاندان ابوطالب (علیه السلام) که به هیچ روی آرام نمی گرفتند و ناله و شیون و فریاد آن ها در شب و روز قطع نمی شد، وضع غم انگیز آن جا را نشان می داد. امام سجاد (علیه السلام) در بیشتر دوران زندگیش گریان و اندوهگین بود. هر خوردنی و آشامیدنی نزد او می آوردند با اشک های او می آمیخت. دوست و دشمن و خویش و بیگانه به حال او رقّت می آوردند و از گریه او می گریستند. هنگامی که آن حضرت از بازار قصّابان می گذشت از آن ها می پرسید که ذبیحهٔ خود را پیش از کشتن آب داده اند؟ سپس گریه کنان فریاد می کرد: هر آینه اباعبدالله را تشنه سر بریدند. و بازاریان از گریه او می گریستند.

از امام صادق (علیه السلام) نقل است که یکی از دوستان امام سجاد (علیه السلام) به آن حضرت عرض کرد: من بر تو بیم دارم که بر اثر ادامه این وضع هلاک شوی. در پاسخ او فرمود: چگونه گریه نکنم و حال آن که دیدم پدرم و برادرم و عمویم و عموزادگانم و هفده تن از خاندانم در پیرامون من به قتل رسیدند.

در مدینه حوادث بازتاب تلخ خود را به تدریج نشان می داد. شهادت امام حسین (علیه السلام) و برادران و فرزندانش و اسارت زنانش و دیگر مصیبت های وارده بر آن حضرت پیوسته موضوع گفت و گوی عام و خاص بود و بر دشمنی و خشم مردم نسبت به یزید و بنی امیه روز به روز افزوده می شد. مسلمانان از این که در یاری دادن به آن حضرت کوتاهی کردند و به ندای او پاسخ مثبت نداند احساس مسئولیت می کردند. این امر از جمله عواملی بود که حسّ کینه و نفرت از بنی امیه را در نفوس آنان بر می انگیخت.

مردم درباره این که چه کسی می تواند جانشین بنی امیه شود فکر می کردند و کسی جز ابن زبیر را برای این کار نمی یافتند. او در این هنگام به خانه خدا پناه برده و به آن توسل جسته بود و به زهد، بی رغبتی به دنیا و میل به عبادت و ریاضت تظاهر می کرد. تا آن حدّ که به «عائذ بیت الحرام» یعنی پناه آورنده به خانه خدا معروف شده بود. آشکار است که تعبیر طبیعی نفرت و کینه نسبت به امویان این بود که مردم به قیام مسلحانه دست زنند، و خود را از بیعت خائنانه ای که معاویه با نیروی مال و سلاح بر مسلمانان تحمیل کرده بود خلاص کنند، و به همین سبب حکومت اموی پس از کشتار کربلا، با قیام های بسیاری روبه رو شد که شهادت امام حسین (علیه السلام) آتش این قیام ها را شعله ور ساخت، و توجّه به بی کسی و ترک یاری آن بزرگوار موجب ظهور این قیام ها شد. شورش مردم مدینه بر ضدّ امویان در طلیعه این قیام ها قرار دارد، و اگر چه انقلاب آن ها رنگ شیعه به خود نگرفت، انگیزه های

اصلی بروز آن جز جنایتی که حزب اموی نسبت به امام حسین (علیه السلام) و یاران او مرتکب شد چیز دیگری نبود.

یزید بن معاویه این احساسات برافروخته را در نفوس بیشتر مسلمانان به سبب قتل امام حسین (علیه السلام) و آن چه بر آن حضرت گذشت احساس می کرد لذا خود را از این جنایت تبرئه می ساخت و می کوشید سیاست خود را، که در همه حال مبتنی بر خشونت و سنگدلی و بی پروایی در رفتار با مسلمانان بود به سیاستی که به نرمش و گذشت نزدیک تر باشد تغییر دهد. از این رو، با علویان راه دوستی و مودّت در پیش گرفت و درباره آنان به نیکی سفارش می کرد.

یزید بن معاویه دوبار از امام حسین (علیه السلام) دچار بیم و هراس گردید: یک بار بر زوال حکومت خود بیمناک شد، به سبب این که سبکسری کرد و آن حضرت و برادران و فرزندانش را کشت. بار دوم پس از شهادت آن حضرت به هراس افتاد که به ناچار سیاست خود را با مسلمانان تغییر داد و راه دوستی با اقوام خود را پیش گرفت و به نرمش و مدارا نسبت به آنان تظاهر می کرد. یزید دریافت شیوه پیشین او در رفتار با مردم، مصیبت های بسیاری به بار آورده و افکار عمومی را بر ضد او برانگیخته است از این رو، ولید بن عقبه را از حکومت مدینه برکنار، و عثمان بن محمد بن ابوسفیان را به کارگزاری خود در آن جا منصوب و به او سفارش کرد که با مردم به نیکی و مدارا رفتار کند. حاکم تازه بر آن شد از سیاستی که ابن میسون (یزید) طرح ریزی کرده است پیروی کند. بنابراین، به درخواست یزید بن معاویه گروهی از مردم مدینه را به پایتخت دولت اموی روانه کرد، و گمان داشت اظهار مهربانی و اکرام به آن ها دشمنی آنان را نسبت به وی کاهش خواهد داد، و این گروه در حالی از شام بازخواهند گشت که باور خواهند کرد آن چه در جنگ طف روی داده و نتایجی که به بار آورده است بر طبق خواست یزید نبوده، و انتظار

آن را نداشته است و در نتیجه به ابن زبیر پشت خواهند کرد. این گروه که متشکّل از بزرگان مدینه بود، و در رأس آن ها عبدالله بن حنظله غسیل الملائکه و منذر بن زبیر و عبدالله ابو عمرو بن خوص قرار داشت از مدینه به شام حرکت کرد تا ابن میسون از آن ها پذیرایی کند. مدینه با بی صبری در

انتظار گروه خود بود تا پس از بازگشت از این سفر، موضعی قطعی در برابر خلیفه و دژخیمانش اتّخاذ کند. هنگامی که این گروه بار سفر در کاخ الخضراء گشود، خلیفه بی اندازه به آن ها محبت و احترام کرد و اعضای آن از عطای فراوان برخوردار شدند و سران آن مورد عنایت مخصوص خلیفه قرار گرفتند، و بیشترین مبلغ مال به آن ها داده شد. یزید مطمئن بود این گروه با روحیه ای غیر از هنگام خروج از مدینه به آن جا باز خواهد گشت؛ لیکن تیرهای او به خطا رفت و پندارهایش نادرست درآمد؛ چه از آن گروه جز دشنام و بدگویی حاصلی به دست نیاورد. اینان به مردم مدینه گفتند: ما بر مردی وارد شدیم که نه دین داشت و نه اسلام را می شناخت. باده می نوشید و همه نوع فسق و فجور مرتکب می شد. با نواجوانان و کنیزکان به شب نشینی می پرداخت و با دختران هم بستر می شد. ما شما را گواه می گیریم که ما او را از

خلافت خلع کردیم و شما هم او را خلع کنید. ابن حنظله غسیل الملائکه گفت: به خدا سوگند اگر هیچ کس همراه من نبود، من با جان خویش و فرزندان و کسانم با او پیکار می کردم. مردم مدینه به دور او اجتماع و به شرط جنگ با یزید با او بیعت کردند.

چون اخبار مردم مدینه به یزید بن معاویه رسید، خشم سرتاسر وجود او را فراگرفت. او به طبیعت دیرین خود بازگشت، و نعمان بن بشیر را که در آن زمان مختار دختر او را به همسری داشت به مدینه روانه کرد تا وضع را پیش از آن که به گونه ای بحرانی شود که دیگر تدارک پذیر نباشد اصلاح کند. نعمان مردم مدینه را از مخالفت و فتنه و تباهی های ناشی از آن برحذر کرد. لیکن آنان درخواست او را نپذیرفتند و نعمان شکست خورده به شام بازگشت، و آن چه را دیده و شنیده بود برای یزید بیان کرد.

مردم مدینه به خانه های امویان و طرفداران آنان یورش بردند و زنان و کودکان آن ها به خانه های علویان و خانه امام علی بن الحسین (علیه السلام) پناه آوردند، و آن ها با آنان مانند افراد عائله خود رفتار کردند. این زنان پس از گذشت این قضیه گفتند: به خدا سوگند ما حسن رفتاری را که از امام زین العابدین (علیه السلام) و دیگر علویان دیدیم، در میان کسان و در خانه های خود نیافته ایم.

امویان از مردم مدینه به یزید بن معاویه شکایت و از او درخواست کمک کردند. یزید عمرو بن سعید اشدق را انتخاب کرد تا او را به سرکردگی سپاهی به مدینه اعزام کند و تنبیه آن ها را به عهده گیرد. لیکن وی از قبول این مأموریت پوزش خواست، و او و گروهی از نزدیکان و دستیاران یزید به وی پیشنهاد کردند مسلم بن عقبه را مأمور این کار کند و یزید مسلم را در رأس لشکری که متشکل از ده هزار سوار و پانزده هزار پیاده بود به مدینه روانه ساخت. گفته شده که شمار این لشکر بیشتر از این بوده است و به مسرف بن عقبه و فرمانده این لشکر سفارش کرد که با مردم مدینه بجنگد و

ص: ٦١٨

به آن ها یورش برد و چنان چه بر آن ها پیروز شود مدینه را به مدت سه روز برای لشکریانش مباح کند. هم چنین به او دستور داد پس از کشتار مردم مدینه از آن ها بر اساس این که آنان بردگان او و خانواده اش هستند بیعت گیرد و تأکید کرد که با مردم مکّه همان کند که با اهالی مدینه خواهد کرد.

ابن عقبه به همراه لشکرش حرکت کرد و مردم مدینه برای دفاع در برابر هجوم سپاه شام، و این که جنگ در کوچه های مدینه واقع نشود خندقی در پیرامون شهر حفر کردند. همان گونه که پیامبر (صلی الله علیه و آله) در جنگ احزاب در مقابله با ابوسفیان و مشرکان انجام داد. هنگامی که سپاه مذکور به پیرامون مدینه رسید عبدالملک به مهاجمان دستور داد در سمت شرقی این شهر که حّره نامیده می شود مستقر و مردم مدینه در موضع خود نسبت به حکومت ابن میسون هم چنان پافشاری می کردند. این جنگ که به شکست مردم مدینه پایان یافت به سبب نابرابری دو نیرو بود؛ چه، سپاه مهاجمان نزدیک به سی هزار تن بود و شمار مدافعان مدینه از هزار تن تجاوز نمی کرد. همان گونه که یزید دستور داده بود، مسلم شهر مدینه را سه شبانه روز بر لشکریانش مباح کرد و این یغماگران حرمتی از اسلام باقی نگذاشتند تا آن جا که زنان و دختران به محراب پیامبر خدا پناه می بردند. و این تاراجگران پرهیز نمی کردند که به احترام مسجد پیامبر (صلی الله علیه و آله) دست از آن ها باز دارند.

مردی شامی بر یکی از زنان انصار وارد شد که تازه از زایمان فارغ شده بود و نوزاد خود را که عمرش از پانزده روز تجاوز نمی کرد در آغوش داشت. شامی چون در خانه او چیزی نیافت از او طلب مال کرد، زن به وی گفت: به خدا سوگند این گروه چیزی برای ما باقی نگذاشته اند. شامی کودک نوزاد را از روی پستان او کشید و چنان او را به دیوار زد که گوشت و مغز کودک در اطراف خانه پخش شد. به همین گونه خلیفهٔ مسلمانان در مدینه جنایات بسیاری را نسبت به مهاجران و انصار و دختران آن ها به نام اسلام و پیامبر اسلام و عدل و رحمت و انسانیت مرتکب شد.

در البدایة النهایة ابن کثیر و نیز در تاریخ یعقوبی و تاریخ های دیگر آمده است که در این سال هزار زن بی آن که شوهر داشته باشند زایمان کردند. مسلم از مردم مدینه خواست تا بیعت خود را با یزید به نام این که بردگان او و خانواده اش هستند و هیچ اختیاری از خود ندارند تجدید کنند. او اعلام کرد که هر کس از این بیعت سرباز زند کیفر او قتل است، چه صحابی باشد یا از فرزندان صحابه و نوادگان آن هایی که پیامبر (صلی الله علیه و آله) را در آغوش محبت خود جای دادند و دعوت او را پذیرفتند، و آن حضرت را علیه قریش و طاغوت های آن در بدر و احد و احزاب و دیگر جنگ های او بر ضدّ شرک و بت پرستی یاری دادند.

دور نیست آن چه ابن میسون، نواده شرک و بت پرستی با امام حسین (علیه السلام) و فرزندان و برادران و یاران و زنانش در کربلا انجام داد و نیز آن چه در مدینه نسبت به انصار و بزرگان و زنان مردم آن اعم از قتل و غارت و اباحه نوامیس مرتکب شد، برای این بوده است که آتش نفرت و کینه ای را که نسبت به علویان و فرزندان پیامبر (صلی الله علیه و آله) و مهاجران و انصار در دل داشت فرونشاند، و از کسانی انتقام بگیرد که به حمایت از اسلام در برابر شرک و بت پرستی و جاهلیت در بدر و دیگر جنگ های اسلام در رکاب پیامبر (صلی الله علیه و آله) و علی (علیه السلام) جنگیدند، و با کشتن عموها و دایی ها و افراد خاندان یزید او را داغدار کردند.

به هر حال مسلم بن عقبه پس از آن که جنگ مدینه را به پایان رسانید طبق دستور یزید بن معاویه از آن جا خارج شد و برای جنگ با ابن زبیر رو به سوی مکّه آورد؛ چه، ابن زبیر به آن جا پناه آورده بود

و مردم پیرامون او گرد آمده بودند. مسلم در راه خود به سوی مکّه حالش دگرگون و بیمار شد؛ لذا حصین بن نمیر را احضار و فرماندهی لشکر را به او واگذار و به وی سفارش کرد در برابر ابن زبیر مقاومت ورزد و با مردم مکّه همان کند که او با مردم مدینه کرده است. سپس جان از تنش بیرون رفت و حصین او را در همان جا که مرده بود به خاک سپرد. کنیز یزید بن عبدالله بن زمعه، که امّ ولد او بود،، به سراغ گور وی رفت و آن را نبش کرد و جسد او را بیرون آورد، و در همان جا به دار زد و مردم گرد آن جمع شدند و به آن سنگ زدند. چنان که یعقوبی در تاریخ خود تصریح کرده است، چون خبر به حصین بن نمیر رسید که مردم با جسد مسلم چه کرده اند به این محل بازگشت و دوباره آن را در گورش پنهان کرد، و گروهی از کسانی را که به او سنگ زده بودند به قتل رسانید.

قیام مقدس

آیت الله مطهری درباره علل و انگیزه های قیام امام حسین (علیه السلام) می فرماید: «اگر در زمان عثمان اموال و مناصب غصب شد و اگر در زمان معاویه لعن و سبّ علی (علیه السلام) و جعل حدیث و دروغ بستن به پیغمبر و کشتن بیگناهان و مسموم کردن و خلافت را موروثی

ص: ٦١٩

کردن و امتیاز نژادی به وجود آوردن معمول شد، عهد یزید عهد رسوایی اسلام و مسلمین بود. نمایندگان کشورهای دیگر می آمدند و از همه جا بی خبر به جای پیغمبر مردی را می دیدند که در دستش شراب و در کنارش بوزینه ای با جامه های دیبا نشسته، دیگر چه آبرویی برای اسلام باقی می ماند؟ یزید، مست غرور، مست جوانی، مست حکومت و مست شراب بود. در این صورت معنای کلام سیدالشهدا واضع می شود که: وَ عَلَی اَلاِسْلاَمِ اَلسَّلاَمُ اِذْقُدْ بُلِیَتِ اَلْأُمَّةُ بِرَاعٍ مثل یزید. یزید متظاهر به فسق و متظاهر به کفر و ردّه گفتن بود (و به عبارت دیگر یزید پرده ها را همه دریده بود و قطعاً در هم چو موردی باید قیام کرد) دیگر چه آبرویی برای اسلام و مسلمین باقی می ماند؟! بنابراین، سؤال این که چرا امام حسین قیام کرد، درست مثل این است که بگوییم چرا پیغمبر اکرم

(صلی الله علیه و آله) در مکه قیام کرد و با قریش سازش نکرد؟ یا چرا ابراهیم یک تنه در مقابل قدرت عظیم نمرود قیام کرد؟ چرا موسی در حالی که جز برادرش هارون کسی نداشت به دربار فرعون رفت؟ معنای این چرا این است که امام حسین (علیه السلام) وقتی قیامش موجّه بود که جندی و سپاهی برابر یزید داشته باشد و حال

آن که اگر امام حسین سپاهی برابر با یزید می داشت و در اجتماعی قیام می کرد که مردم دو دسته بودند و دو صف عظیم را تشکیل می دادند و امام حسین در جلو یک صف بود، قیام حسینی یک قیام مقدس و جاویدان نبود.

ص: ٦٢٠

ک

کافنی

نام پارچه ای است که مردم شبه قاره هند در مراسم عزاداری و تعزیه از آن استفاده می کنند. کافنی شامل پارچه ای می شد که بر سر کودکان می بستند.

کُتل

کتل، عَلم بزرگی است که در دسته های عزاداری حرکت می دهند. توغ، عَلَمی که قسمت فوقانی آن را پیراهن بی آستین مانندی بپوشند، همانند تکیه و متکایی که بر چوب نصب شده باشد و همراه با علامت و بیرق در مراسم عزاداری حرکت دهند. علم و کتل راه انداختن، کتل بستن، یعنی دسته های عزاداری با علم و کتل برپا کنند و بگردانند. به علامت و اسبانی هم که به هیئت و شکل مخصوصی در روزهای عزا حرکت دهند، علم و کتل می گویند. تکیه های مشهور درگذشته، کتل می بستند. یعنی پسر بچه دو سه ساله ای را در حالی که غرق در جواهرات و طلاجات می کردند، بر اسب زینت کرده ای می نشاندند و عدّه ای از جوانان قوی هیکل و بزن بهادر را با شمشیر و قدّاره به منظور

محافظت در اطراف آن می گماردند و ادّعا داشتند که هیچ کس نمی تواند کودکی را با این همه طلا و جواهر از جمع عزاداران ما بیرون ببرد و این را نشانه برتری و قدرتمندی دسته و تکیهٔ محلهٔ خود می دانستند. عدّه ای از مردم برای سلامتی پسر دو سه سالهٔ خود، نذر می کردند که او را کُتل کنند... این نیز تعریف دیگری از کتل است، متفاوت با معنای نخست.

کتیبه

پارچه هایی مشکی که مزّین به اشعار محتشم کاشانی است و با خط نستعلیق نوشته شده و در ایّام محرّم و سایر روزهای گواری، مساجد، حسینیّه ها، تکایا و مجالسی را که در آن ها اقامه عزا می شود، سیاه پوش می کنند. در این اشعار، اغلب از همان ترکیب بند معروف محتشم (باز این چه شورش است که در خلق عالم است) استفاده می شود.

کجاوه

محمل، هودج، عماری، نشیمن و جایگاهی که بر شتر و استر بار کنند و در هر طرفی یکی بنشیند، نشیمن روپوشدار. در منابع و مقتل ها آمده است که امام سجاد (علیه السلام) را در طی سفر اسارت، بر شتر بی جهاز و کجاوه نشانده بودند. یا آن که زنان و کودکان اهل بیت، بر کجاوه ها نشسته بودند. در بعضی نقل ها آمده است که چون در کوفه سر اباعبدالله (علیه السلام) را پیشاپیش سرها آوردند و چشم زینب بر آن سر تابان افتاد، پیشانی خود را به جلوی محمل زد و خون از زیر مقنعه اش بیرون آمد و خرقه ای طلبید تا آن را ببندد. شعر «یَا هِلاَلاً لَمَا اِسْتَتَمَّ کَمَالاً...» را نیز آن جا خواند.

کربلا

امام باقر (علیه السلام) فرمود: کربلا گرامی ترین زمین هاست نزد خداوند، وگرنه خدای متعال انبیا و اولیای خودش را در آن جای نمی داد. پس قبور ما را در آن جا زیارت کنید.

مسیّب فزاری، که از بزرگان تابعین و از زُهّاد به شمار می رود، گوید: به استقبال جناب سلمان فارسی رفته بودیم. هنگامی که به کربلا رسید گفت: نام این سرزمین نزد شما چیست؟ مردم گفتند: کربلا.

گفت: این جا محل شهادت برادران من است. آری این جا محل

ص: ٦٢١

بار انداختن آن ها، و جای پیاده شدن آن ها و زمینی است که خون آن ها بر آن ریخته خواهد شد.

در این سرزمین، بهترین پیشینیان کشته شده و بهترین آیندگان نیز همین جا به شهادت خواهد رسید.

«کربلا»، مدفن سیدالشهداست. سرزمینی که عظیم ترین حماسه خدایی بشر، در عاشورای سال ٦١ ق در آن اتفاق افتاد و موجش سراسر تاریخ و پهنهٔ جهان را فراگرفت. خاک آن، بوی خون می دهد و تربت کربلا مقدّس و الهام بخش است و در فضیلت آن، روایات بسیاری نقل شده است.

امام علی (علیه السلام) پس از جنگ صفّین، هنگام عبور از کربلا همراه برخی همراهان، چشمانش پر از اشک شد و فرمود: این جاست محلّ فرود آمدنشان... و این جاست شهادتگاه عاشقان بی نظیر که در گذشته و آینده، نمونه ندارند (... مصارع عشاق شَهِدَ لاَ تَسْبِقُهُمْ مَنْ کَانَ قَبْلَهُمْ وَ لاَ یَلْحَقُهُمْ مَنْ بَعْدَهُمْ...) و به همین خاطر، کربلا سمبل ایثار و جانبازی و شهادت طلبی و شوق شور حماسی شناخته شده است و در طی تاریخ نیز، کانون عشق های برتر بوده و دل های مشتاق و شیدای معرفت را به سوی خود کشیده است. کربلا سمبل هر جایی است که صحت درگیری حق و باطل باشد.

در روایات آمده است که سیدالشهدا (علیه السلام) نواحی اطراف قبر خویش را از اهل نینوا و غاضریّه به مبلغ شصت هزار درهم خریداری کرد و به خود آنان صدقه داد و با آنان شرط کرد که مردم را به جایگاه قبرش راهنمایی کنند و هر که را به زیارت آن حضرت آید، سه روز مهمان نمایند و پذیرایی کنند.

کربلا از جمله شهرهای مقدس عراق است و در ۹۶ کیلومتری جنوب غربی بغداد قرار دارد. این شهر در حاشیه صحرا و در غرب فرات به محاذاة قصر ابن هبیره واقع است.

به احتمال قوی این شهر یکی از قرای باستانی عراق بود است که تاریخ آن ها به دورهٔ بابلی باز می گردد و نام آن خود مؤید همین نظر است؛ زیرا می بینیم که واژه (کربلا) چیزی جز «قرب الاله» معنی نمی دهد. این کلمه از زبان بابلی قدیم به ما رسیده است. بعضی احتمال می دهند شاید نام کربلا مرتبط با زبان آرامی باشد. در این زبان کربلا معادل «کربلاتو» (۱) و به معنی چیزی است که سر را با آن می پوشانند. یاقوت حموی در معجم البلدان می نویسد: «خالدبن ولید به هنگام فتح حیره در کربلا فرود آمد. پس عبدالله بن و ثیمهٔ بصری از فراوانی مگس آن به وی شکایت برد.»

طبق برخی نقل ها، این نام از ترکیب «کرب» و «اِل» ساخته شده است، یعنی حرم الله، یا مقدّس الله، «کرب» در لغت سامی به معنای «قرب» در عربی است (کرب: قرب). اگر «اِل» هم به معنای «الله» باشد، کربلا به معنای محلّی است که نزد خدا، مقدّس و مقرّب است، یا «حرم خدا» است. برخی از محققان فاضل بر این باورند که کربلا از واژهٔ «کور بابل» عربی مشتق شده که بر مجموعه ای از قرای قدیمی بابل دلالت دارد» و «نینوا» یکی از قری به شمار می رود که از اعصار دور گذشته وجود داشته و امروزه یکی از آثار باستانی برجسته واقع در نزدیکی «سدة الهندیه» است. «غاضریه» نیز که امروزه آن را «حسینیه» می نامند جزیی از این مجموعه بوده است. کربله (با تشدید لام) که در شرق و جنوب کربلا واقع است نیز از این مجموعه قری بوده است.

سپس به «کربلاء» یا «عقر بابل» می رسیم که در شمال غربی غاضریه قرار دارد. و «النواویس» در پی آن می آید که پیش از آغاز فتوحات اسلامی گورستان نصارا بوده است و امروزه محل آن در زمین های حسینیه در نزدیکی نینواست و بعد از قریه «الحیر» که بیشتر به «الحائر» معروف است و امروزه قبر امام حسین (علیه السلام) در آن واقع است، قرار دارد.

شاید اشاره یاقوت حموی به معنی کربلاء در المعجم خود به چند احتمال بوده است، از جمله او می نویسد: کربلاء با مد، نام موضعی است در جهت بریه و نزدیک به کوفه که حسین بن علی (علیه السلام) در آن به شهادت رسید. اما وجه اشتقاق کلمه آن است که کربله به معنی سستی گام هاست، مثلاً گفته می شود «جاء یمشی بکربلا» بنابراین ممکن است زمین این موضع سست بوده و به همین دلیل کربلاء نام گرفته باشد. و باز گفته می شود «کربلت الحنطه» اگر آن را بجنبانی و پاک گردانی.

بنابراین، امکان دارد که این زمین خالی از ریگ و درخت بوده است و به همین دلیل کربلاء نام گرفته باشد. «کربل» نام علف حماض «ترشک» است و امکان دارد که به دلیل فراوانی این گیاه در آن منطقه این نام را یافته باشد.

از فرات، نهری منشعب می شود که آن را «علقمه» می نامند. این نهر از نزدیکی قبر حضرت عباس (علیه السلام) گذشته و سپس راه خود را به سوی نواحی هندیه تغییر می دهد و در شمال غربی «الکفل» مجدداً به فرات می پیوندد.

ص: ٦٢٢

Karbalatu -١

به نظر می رسد که منطقه کربلا مسکونی نبوده و از آبادانی و عمران چندانی هم بهره مند نبوده است. به احتمال زیاد، قرا و قبایل متعددی در این منطقه - که از آب فراوان و زمینی حاصلخیز برخوردار است - و پیرامون آن پراکنده زندگی می کردند. اما پس از حادثه دهم محرم سال ٦١ ق (٦٨٠م)، یعنی پس از شهادت امام حسین (علیه السلام) و به خاک سپردن آن حضرت در محل فعلی، مردم گروه گروه برای زیارت قبر امام به این محل رو می آورند. در این میان، گروهی آن جا را برای محل اقامت خود برگزیدند و افراد بسیاری نیز وصیت کردند پس از مرگ در آن جا به خاک سپرده شوند و علی رغم مقاومت و مخالفت خلفای عباسی از قبیل هارون الرشید و متوکل با علویان، کربلا به

مرور زمان در مسیر تحول و توسعه پیش رفت. هم چنین برای اطلاع از تاریخ آرامگاه و مقبره امام حسین، نک: حرم حسینی.

در کربلا علاوه بر قبر اباعبدالله الحسین و برادرش عباس بن علی بن ابیطالب علیهما السلام، قبور تمام شهدایی که در این واقعهٔ تاریخی به شهادت رسیدند، جای دارد.

شهدایی که از خاندان امام حسین (علیه السلام) بودند و در روز عاشورا به همراه وی به شهادت رسیدند هفده نفر بودند و این رقم با احتساب خود امام حسین (علیه السلام) به هیجده نفر می رسند و برخی از آن ها عبارتند از: عباس، عبدالله، جعفر و عثمان که فرزندان امیرالمؤمنین علیه و علیهم السلام بودند و مادرشان ام البنین بود. عبدالله و ابوبکر فرزندان امیرالمؤمنین علیه السلام و مادرشان لیلی بنت مسعود ثقفی بود. علی و عبدالله فرزندان امام حسین (علیه السلام). محمد و عون فرزندان عبدالله بن جعفر ابن ابیطالب رضی الله عنهم. محمد بن سعد بن عقیل بن ابیطالب رحمه الله علیهم اجمعین. اینان هفده نفر از بنی هاشم و فرزندان، برادران، برادر زادگان و فرزندان اعمام وی جعفر و عقیل بودند و همگی در پایین پای آن حضرت به خاک سپرده شده اند. بعد از واقعه کربلا قبیله بنی اسد اجساد آن ها را عریان در بیابان یافت. از این رو قبری بزرگ برای همه آن ها در زیر پای قبر حسین (علیه السلام) کندند و همهٔ آن ها را جز حضرت عباس (علیه السلام) یک جا در آن دفن نمودند. حضرت عباس (ع) را در همان جایی که به شهادت رسیده بودند یعنی در کنار آبی که بر سر راه غاضریه قرار داشت، به خاک

سپردند و قبر او ظاهر است. اما قبر برادران و خانواده آن حضرت که نام برده شدند، دقیقاً مشخص نیست. به همین دلیل زوّار کربلا پس از زیارت قبر امام حسین (علیه السلام)، با دست به سمت پای آن حضرت اشاره می کنند و بر آنان و بر علی بن الحسین علیهما السلام درود می فرستند. گفته می شود که علی بن الحسین علیهما السلام نزدیک تر از همه به امام دفن شده است.

اما یاران امام حسین (علیه السلام) که در کنار آن حضرت باقی ماندند و با امویان جنگیدند و به شهادت رسیدند، جملگی در پیرامون مدفن اباعبدالله (علیه السلام) به خاک سپرده شدند و مشخص کردن قبر یکایک آن ها بسیار دشوار است اما یقیناً بارگاه امام حسین (علیه السلام) همهٔ این شهدا را در برگرفته است.

پیرامون قبر شریف امام رواق بسیار زیبایی است که با آیینه کاری تزیین یافته است و از طریق هفت در به صحن راه دارد. این هفت در عبارتند از: باب حبیب بن مظاهر، باب القبلهآ باب صاحب الزمان، باب علی اکبر، باب الکرامه، باب سیدابراهیم المجاب و باب رأس الحسین.

این رواق با هشت در به مرقد مطهر راه دارد که عبارتند از: باب القبله، باب اکبر، دو در که هر دو را باب الکرامه می نامند، باب الناصر (ناصر الدین شاه)، باب ابراهیم المجاب، باب رأس الحسین، باب حبیب بن مظاهر. تعدادی از شخصیت های مشهور را (مثل شاهزاده محمد علی پسر فتحعلی شاه قاجار و حاج محمد حسین کاشانی به نشانه تقدیر از توجهات آن ها به عتبات مقدسه و هدایای ارزشمند که تقدیم آن کرده بودند) در این رواق به خاک سپرده اند. در سمت راست باب علی اکبر صندوقی وجود دارد که محل دفن استخوان های بسیاری از علما و مشاهیر است. مقبره میرزا تقی خان صدر اعظم ایران و قبر عمادالدوله نواده پسری فتحعلی شاه قاجار روبه روی باب الکرامه قرار دارند. در این جا قبر دیگری هست که مدفن مظفرالدین شاه قاجار، محمد علی شاه قاجار، احمد شاه قاجار و شاهزاده محمد حسن خان قاجار می باشد. روایتی از ابن عتبه وجود دارد که می گوید پیکر پاک حسین بن موسی بن محمد بن ابراهیم بن موسی کاظم (علیه السلام) و دو فرزند بزرگوارش یعنی شریف رضی و شریف مرتضی در حرم مطهر امام حسین (علیه السلام) مدفون اند. ابن عتبه می نویسد: «... و شریف ابو احمد را به النقابه باز گرداندند و در سال

٤٠٠ در بغداد درگذشت. در حالی که عمرش از نود سال فراتر رفته بود و در خانهاش مدفون گردید. سپس جنازه او را به کربلا انتقال داده و در کنار قبر امام حسین (ع) دفن نمودند و قبر او ظاهر و آشکار است».

پیکر پاک شاعر بزرگوار، شریف رضی به کربلا انتقال یافت و

ص: ٦٢٣

در جوار قبر پدرش به خاک سپرده شد. ابن عتبه در همین باره می نویسد: «... وی به سال ۳۵۹ ق متولد گشت و در روز یکشنبه ششم محرم سال ٤٠٦ ق وفات یافت و در منزلش به خاک سپرده شد، اما بعداً جنازه اش را به کربلا برده و در جوار پدرش به خاک سپردند و قبر او ظاهر و آشکار است».

پیکر شریف مرتضی را نیز به جوار قبر امام حسین (علیه السلام) انتقال دادند. ابن عتبه می نویسد: «ولادت وی در سال ۳۵۳ ق بود و در پانزدهم ربیع الاول سال ٤٣٦ ق در سن ٨٤ سالگی درگذشت و در خانه اش مدفون گردید. سپس پیکر او را به کربلا انتقال داده و در جوار پدر و برادرش به خاک سپردند. و قبور آن ها آشکار و معروف است.

کربلایی

منسوب به کربلا، اهل کربلا، کسی که به زیارت کربلا رفته باشد. عنوانی که روستاییان و عامّه را بدهند. کربلایی؛ ساخته و پرداخته کربلا. همان گونه که زائران خانه خدا را حاج و حاجی گویند، و به عنوان تکریم و احترام، به زائران حرم امام رضا (علیه السلام) «مشهدی» به زوار کربلا هم «کربلایی» گویند. در قدیم، رمز و نشانه این بوده که کسی که با این نام معروف می شود، به زیارت قبر امام حسین (علیه السلام) موفق شده است. هم چنین در تعبیر استعاری، به هر چه که حال و هوا و خصوصیّات قیام عاشورا را داشته باشد و با الهام از آن حماسه شکل گیرد «کربلایی» می گویند، مثل: امّت کربلایی و شور کربلایی. ابداع این لقب، از اسباب ماندگاری ارزش های معنوی این دیار و مدفون در آن مزار است و بیش از یک تعبیر عرفی، بار فرهنگی و مقدّس دارد.

کرب و بلا

وقتی کاروان امام حسین (علیه السلام) به سرزمین کربلا رسید، آن حضرت فرمود:

این مردم برده های دنیا هستند و دین بازیچه زبانشان می باشد. حمایت و پشتیبانی از دین تا آن جاست که زندگیشان در رفاه باشد، اما آن گاه که در بوته امتحان قرار گیرند دینداران کم خواهند بود. سپس سؤال کرد: آیا این سرزمین کربلا است؟ پاسخ دادند: آری. امام فرمود: اسم این جا «کرب و بلا» است. منزل کنید. این جا بارانداز ما است. این جا خوابگاه شتران ماست. این جا مردان ما به شهادت می رسند، این جا خون های ما ریخته می شود.

کَرده امام حسین (علیه السلام)

کَرده و کَرد، قطعه زمینی که کناره های آن را بلند کرده باشند و در میان آن سبزی بکارند یا زراعت دیگری کنند. زمینی که برای درست کنند و در آن چیزی بکارند. در قدیم، رسم بوده که کشاورزان، زمین های مزروعی خود را کَرده بندی (قسمت بندی) می کردند و یک کرده را به نام امام حسین (علیه السلام) می کاشتند و در آخر سال حساب می کردند و درآمد آن را به یکی از تکایای شهر می پرداختند تا به مصرف سوگواری خامس آل عبا برسد. این نوعی موقوفه سازی برای سیدالشهدا (علیه السلام) بود و بودجه مردمی بود که مخارج تکایا و سوگواری ها را تأمین می کرد، و نیز به کشاورزی و محصول زارعان هم برکت می داد و آنان امام حسین (علیه السلام) یا ابوالفضل (علیه السلام) را در زمین و زراعت خویش، شریک و سهیم می کردند و نشانه نوعی محبّت و ولایت نسبت به خاندان رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بود.

کشتهٔ اشک

امام حسین (علیه السلام) فرمود: «من کشتهٔ اشکم و مؤمن یادم نمی کند مگر این که گریان شود و مغموم گردد.»

کشتی نجات

پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمود: (اَنَّ اَلْحُسَیْنَ مِصْبَاحُ اَلْهُدَی وَ سَفِینَةُ اَلنَّجَاةِ) (همانا حسین (علیه السلام) چراغ هدایت و کشتی نجات است).

کلیددار

منصب ریاست خدّام و حرم سیدالشهدا (علیه السلام). این منصب مقدّس، در عهد کهن نسبت به خانه خدا هم وجود داشت و اجداد و نیاکان رسول خدا (صلی الله علیه و آله) هم چون قُصّی، عبدالدار، عبد مناف، هاشم و عبدالمطلّب، منصب کلیدداری کعبه و آب دادن به حاجیان و مهمانداری از زائران حرم الهی را بر عهده داشتند و برای آنان شرافت و افتخار و نوعی قدرت مذهبی و اجتماعی به شمار می آمد. کلیدداری مرقد مطهّر ائمّه و به ویژه اباعبدالله الحسین (علیه السلام) نیز، منصب احترام آمیزی بوده است و خاندان هایی به همین لقب شهرت یافته و در نسل خود، افتخار خدمتگزاری حرم حسینی را همواره داشته اند.

کم عقل

در دوران صلح که از تحولات سیاسی کوفه خبری نبود و واقعهٔ

ص: ٦٢٤

کربلایی روی نداده بود، روزی عمر سعد امام حسین (علیه السلام) را دید و گفت: ای اباعبدالله، برخی از انسان های کم عقل گمان می کنند که من قاتل تو هستم. حضرت فرمود:

آنان کم عقل نیستند بلکه عاقل و بردبارند، تو مرا خواهی کشت. اما بدان، چشم من روشن خواهد شد از این که تو از گندم عراق جز اندکی نخواهی خورد.

کمکی رفتن

در عرف رایج هیئت های عزاداری، برای باشکوه تر برگزار شدن مراسم، گاهی افراد یک تکیه یا هیئت به کمک یک دیگر می رفتند و با هم عزاداری می کردند و نوبت بعد، آنان به کمک این ها می آمدند. این دسته های کمکی با توافق و اعلام قبلی سران هیئت ها، به دیدار هم می رفتند. هنگام استقبال و بدرقه دسته های عزادار که به کمک می آمدند، اشعار و نوحه های خاصّی می خواندند که نشانه سپاس از آنان و درخواست قبولی عزاداری از خداوند بود. این سنّت، الهام بخش روح تعاون و گرامیداشت مراسم عزاداری است.

کُناسه

محلّی در کوفه که بازار و محل تجارت بود. و موقعیّت آن، بین مسجد سهله و مسجد کوفه بوده است. افراد اعدامی را در این مکان بر دار می کردند. علی (علیه السلام) در این محلّه، لشکر خود را سامان داد و به صفّین شتافت. امام مجتبی (علیه السلام) نیز پس از شهادت پدر، سپاه خود را در این جا آماده کرد. ابن زیاد هم کوفیان را در همین محل بسیج کرد و به جنگ حسین (علیه السلام) فرستاد.

بدن مسلم بن عقیل را در این میدان دار زدند. پیکر انقلابی بزرگ «زید بن علی» نیز در همین مکان، چهار سال به دار آویخته ماند.

کنیه اباعبدالله

پیامبر گرامی اسلام شاید به این علت کنیهٔ «اباعبدالله» را به امام حسین اعطا کرد - و این بی تردید از جانب خداوند بود - که او بنده خالص حق بود و در روز عاشورا کمال بندگی و عبودیّت را در عرصهٔ گیتی به نمایش گذاشت و برترین عبادت را انجام داد و قهرمان میدان عبودیّت ذات اقدس الهی شد و از آن جا که «اَب» در لغت به معنای معلّم و مربی نیز استعمال شده است، سیدالشهدا (علیه السلام) پدر و مربی تمامی بندگان خداست و در حقیقت، جاودانگی پرستش خداوند سبحان در زمین، از آثار وجودی اوست.

کوتاهی عمر

طبق اخبار و روایات وارده ترک زیارت حضرت سیدالشهدا (علیه السلام) وجب کوتاهی عمر می شود.

کوفه

نام یکی از شهرهای مهمّ عراق، که مرکز هواداران اهل بیت (علیهم السلام) بوده است و علی (علیه السلام) آن جا را پایگاه حکومت خویش قرار داد. شهری است که احادیث متعدّدی دربارهٔ فضیلت آن نقل شده و طبق حدیث امام صادق (علیه السلام)، حرم امام علی بن ابیطالب (علیه السلام) است و «طور سینین» در قرآن، به آن تفسیر شده است. نویسندگان فرهنگ های لغت در معنی لغوی کوفه نوشته اند: «هر شنزاری که با ریگ مخلوط باشد. و به دلیل گرد بودن بدین نام خوانده شده است.» در سال ۱۷ ق و پس از پیروزی مسلمانان به فرماندهی سعد بن ابی وقاص در جنگ قادسیه و فتح سوار عراق به دست مسلمانان، سعد بن ابی وقاص بر آن شد تا برای استقرار سربازان اسلام پادگانی بسازد و برای این منظور موضع فعلی کوفه را برگزید. طراحی و نقشه کشی این شهر را ابو الهیاج الاسدی عمر و بن مالک بن جناده بر عهده گرفت. بلاذری درباره آغاز طراحی این شهر می گوید: عبدالمسیح بن بقیله نزد سعد آمده و به وی گفت: آیا شما را به زمینی راهنمایی کنم که فلات شیب پیدا می کند و بالاتر از سطح سیلاب ها قرار دارد. و موضع کنونی کوفه به وی نشان داد که «سورستان» نامیده می شد. وقتی در طراحی شهر به محل بنای مسجد آن

رسید به مردی دستور داد تا از مرکز زمین مسجد تیری در جهت قبله و تیری در جهت شمال و تیری در جهت جنوب و تیری در جهت شرق بیندازد و بدین ترتیب محدوده شهر را مشخص نمود و آن گاه محل بنای مسجد و دارالاماره را در مرتفع ترین جای آن قرار داد و برای قبیله بنی نزار اهل یمن دو سهم در نظر گرفت مشروط به آن که قرعه به نام هر که افتاد سهمی که در سمت چپ قرار دارد و بهتر از سایر مواضع بود، نصیب او گردد و قرعه به نام اهل یمن اصابت کرد. لذا محلهٔ آن ها در

سمت شرق واقع شد و سمت غرب، از آن بنی نزار گردید. قیه زمین به صحن حیاط مسجد و دارالاماره اختصاص یافت.

مسلمانان در آغاز فتوحات اسلامی اصرار داشتند که مراکز

ص: ٦٢٥

نظامی و شهرهای محل اقامت خویش را در مکان هایی بنا کنند به مرکز دولت اسلامی در حجاز متصل باشد. به گونه ای که بتوانند از طریق صحرا، مستقیماً با مراکز ارتباط برقرار کنند. هیچ گاه اجازه نمی دادند دریا، کوه و رودخانه ای حایل میان محل استقرارشان با مرکز حکومت اسلامی قرار گیرد. و از بلاد فتح شده ای که برج و بارو داشتند چندان دور نمی شدند. به همین دلیل «حیده» را مسکن خویش انتخاب نکردند بلکه شهر کوفه را که تقریباً ٨ کیلومتر از جهت جنوب مسجد کوفه با آن فاصله دارد، بنا کردند. مسلمانان همین قاعده را درباره بصره که در نزدیکی شهر «ایله» واقع بود، اعمال نمودند. بنای شهر فسطاط در نزدیکی عین شمس نیز تابع همین قاعده بود. ما معتقدیم که مسلمانان سعی داشتند حتی المقدور از ساکنان اصلی این شهرها فاصله بگیرند تا بر اثر اختلاط تحت تأثیر عادات، افکار و رسوم آن ها قرار نگیرند و سربازان از مراکز لهو و مشغولیات و سرگرمی های نفسانی و فکری دور باشند. و همیشه در حال آماده باش باقی بمانند تا بتوانند وظایف خویش را به نحو احسن به انجام برسانند.

سرزمین کوفه دشتی است مرتفع و بالاتر از سطح سیلاب. ارتفاع آن از سطح دریا ٢٢ متر و از مناطق مردابی به دور است. کرانه غربی رودخانهٔ آن به مقدار ٦-٥ متر مرتفع تر از کرانه شرق آن است اما در قسمت های جنوبی مقدار این ارتفاع اندکی کاهش می یابد. زمین های مجاور و نزدیک رودخانه رسوبی و حاصلخیز و برای کشاورزی مساعد است. اما جز این قسمت ها بقیه زمین شنزار و ریگزار است و به تدریج از جهت غرب شیبدار می شود و سپس کرانه ای آهکی و خشک به وجود می آورد که همان نجف است. که در ابتدا ٦٠ متر از سطح دریا ارتفاع دارد ولی سپس در جهت

غرب و جنوب شیب پیدا می کند و دریاچه ای شور و کم عمق را تشکیل می دهد که همان «بحر نجف» است و ۱۰ متر از سطح دریا ارتفاع دارد.

کوفه را در کرانه های نهر فرات و در کنار صحرا ساختند. بدین معنی که فرات در شرق کوفه، صحرا در غرب، حیره در جنوب غربی و الکفل در شمال شرقی آن واقع شده اند. کوفه نسبت به حیره به نهر فرات نزدیک تر بود و همین مسئله باعث می شد تا کوفه بر پلی که بر روی فرات نصب شده بود، تسلط یابد. این پل یک راه ارتباطی مهم به شمار می رفت که قوافل تجاری حجاز و بخش جنوبی جزیره العرب از آن عبور می کردند. از جمله مهم ترین آثار کوفه می توان به «مسجد کوفه»، «قصر دارالاماره»، «مسجد سهله» و خرابه های به جای مانده در مسیر کوفه به نجف اشاره کرد. مسجد کوفه تقریباً شکل مربع دارد؛ زیرا طول اضلاع چهارگانه آن اندکی با هم متفاوت اند. طول این اضلاع به ترتیب ۱۱۰، ۱۱٦، ۱۰۹ و ۱۱٦ متر است. از مهم ترین قسمت های این مسجد محراب شهادت حضرت علی (علیه السلام) است که در رواق ضلع جنوبی قرار دارد.

مسجد کوفه محراب های متعددی دارد که به نام «مقامات» معروف اند و از مهم ترین این مقام ها، مقام خضر، مقام زین العابدین (علیه السلام) مقام جبرئیل و مقام ابراهیم (علیه السلام)، را می توان نام برد.

از دیگر اقسام مسجد کوفه می توان به سفینه (کشتی نوح) و تنور اشاره کرد که تقریباً در وسط مسجد قرار دارند. برای دیدن سفینه باید از نردبانی پایین رفت که به صحنی روباز و هشت ضلعی منتهی می شود.

دیوارهای این صحن تا اندکی بالاتر از کف زمین مسجد امتداد یافته است. این صحن از بالا به شکل یک حوض هشت ضلعی دیده می شود که هر یک از اضلاع هشتگانه آن ایوانی دارند و به دو سرداب سرپوشیده منتهی می شوند. گویا بنایی که هم اکنون به نام سفینه معروف است انشعابات داخلی دیگری نیز داشته باشد و تیغه دیواری که با آن این انشعابات را بسته اند، کاملاً مشهود است.

احتمالاً این دیوار را همین اواخر ساخته اند. اما وجه تسمیه این مکان به سفینه از آن جا ناشی می شود که مردم بر این باورند که کشتی نوح (علیه السلام) پس از طوفان مشهور، در این مکان لنگر انداخته است.

بیت «الطشت» از دیگر قسمت های مسجد کوفه است که از یک سرداب تشکیل شده و در سرزمین امتداد یافته است و از دو طرف به پلکان ختم می شود که یکی برای ورود و دیگری برای خروج است. بنای فعلی مسجد کوفه با بنای اولیه آن کاملاً متفاوت بوده و به مرور زمان توسعه و تکمیل یافته است.

قصر دارالاماره را در جوار ضلع جنوبی مسجد کوفه ساخته اند و از نظر تاریخی مسلم است که سعد بن ابی وقاص برای اولین بار آن را بنا کرده است. کاوش هایی که کارشناسان مرکز باستان شناسی در این قصر انجام داده اند نشان می دهد که این قصر با دری که در ضلع جنوبی مسجد کار گذاشته شده به مسجد کوفه راه دارد و طول ضلع این قصر نزدیک به ۱۷۷ متر و قطر

ص: ٦٢٦

دیوارهای آن ٦٠/٣ متر و میانگین قطر برج های آن ٣٠/٣ متر است.

در سمت جنوب غربی مسجد و به فاصله تقریبی ۸۵ متر، ساختمان کوچک و مختصری وجود دارد که مردم اعتقاد دارند محل زندگی حضرت علی (علیه السلام) بوده است و آن حضرت را پس از شهادت در این خانه غسل داده اند.

قبر مسلم بن عقیل (علیه السلام) و هانی بن عروه در دو موضع نزدیک به هم و چسبیده به دیوار ضلع شرقی مسجد کوفه قرار دارند و با در بزرگی که در این دیوار کار گذاشته اند، می توان این دو قبر را زیارت کرد. در قسمت شمالی بنای مسجد کوفه نیز دری هست که به این دو آرامگاه راه دارد. در نزدیکی آرامگاه مسلم بن عقیل (علیه السلام) مختار بن ابو عبید ثقفی رهبر توّابین مدفون است.

در خارج مسجد کوفه و نزدیک به خانه حضرت علی (علیه السلام) قبر میثم تمار، از صحابه باوفای حضرت علی (علیه السلام)، قرار دارد.

مساجد دیگری در کوفه هست که جایگاه ویژه ای نزد شیعیان دارند و عبارت اند از «مسجد سهله»، «مسجدالغنی»، «مسجد بنی ظفر»، «مسجد الحمراء» و «مسجد جعفر».

مجلسی از محمد بن مسلم و او از امام باقر (علیه السلام) نقل می کند که آن حضرت فرمود: «در کوفه مساجدی ملعون و مساجدی مبارک است. اما مساجد مبارک یکی مسجد غنی است و به خدا سوگند که قبله اش میزان قسط و عدالت و خاکش خوشبوست. آن را مردی مؤمن بنا کرد و دنیا به پایان نمی رسد مگر این که دو چشمه از آن بجوشد و دو باغ بهشتی از آن به وجود آید و مردم آن ملعونند و او از آن ها جداست، و مسجد بنی ظفر و مسجد الحمراء و مسجد جعفر».

مشهورترین این مساجد مسجد سهله است و این تنها بازمانده مساجدی است که قبایل عرب آن را پس از مسجد جامع بنا کرده بودند. امروزه این مسجد در خارج از کوفه و به فاصلهٔ ۲ کیلومتری در جهت شمال غربی مسجد جامع و در سرزمینی ویران و متروک، قرار دارد.

به احتمال زیاد این مسجد پیش از آمدن حضرت (علیه السلام) به کوفه ساخته شده است. این فقیه روایت می کند که حضرت علی (علیه السلام) فرمود: «در کوفه چهار بقعهٔ مقدس وجود دارد که چهار مسجد در آن بنا شده است. عرض شد آن ها را نام ببرید یا امیرالمؤمنین. فرمود: یکی از آن ها، مسجد ظفر می باشد که همان مسجد سهله است». مساحت این مسجد ۱٤۰ در ۱۲۵ متر مربع است و ارتفاع دیوارهای آن به ۲۲ متر می رسد. هر یک از اضلاع چهارگانه آن با برج های نیم دایره ای از طرف خارج و به فاصله های مساوی قویت می شوند. کف نمازخانه این مسجد با آجرهای ۲٤ در ۲٤ سانتی متر مفروش است. این آجرها به شکل مستطیل های متساوی الابعاد تقسیم هندسی شده اند. محراب مسجد در وسط نمازخانه قرار دارد و نقش و نگار و نوشته ای ندارد.

از مشهورترین محله های کوفه می توان به «الکناسه» اشاره کرد که در غرب مسجد کوفه قرار دارد. این محله مهم ترین مرکز شهر و فعالیت های تجاری در آن متمرکز بود. علی الخصوص بازار خرید و فروش شتر، استر و الاغ هم چنین برده داشته است که به همین نام «کناسه» معروف بوده است زیرا این محل قبلاً مزبله قبیله بنی اسد بوده است. مهم ترین قبایلی که در این محله ساکن بودند عبارت اند از: عبس، ضبه، تمیم، بنی ریاح، بنی دارم، بنی حمام، بنی شیطان، بنی عوف، بنی حرام، بنی هالک و بنی کامل.

اما مهم ترین قبایل ساکن در کوفه عبارتند از بنی کنده، بجیله، همدان، ثقیف، مذحج، تمیم، اسد، بکر، ازدو طی بودند. هر یک از این قبایل قطعه یا بلوکی از زمین های کوفه را در اختیار داشتند و در آن اقامت گزیدند.

نخستین گروهی که پس از اعراب به کوفه راه یافتند، ایرانیان ودند و بالغ بر چهار هزار نفر می شدند که برای شرکت در جنگ قادسیه در سپاه رستم، فرمانده سپاه ایرانیان، خدمت می کردند. ین گروه با سعد بن ابی وقاص توافق کردند که وارد شهر کوفه شنوند و در هر کجای آن که مایل باشند، ساکن شوند و با هر کس که دوست داشته باشند پیمان ببندند و اموالی نیز به آن ها داده شود. هر چه این چهار هزار نفر خواستند به آن ها داده شد و هر کجا مایل بودند، ساکن شدند و به هر کدام مبلغی پول نیز داده شد. فرمانده این گروه، شخصی به نام دیلم بود و به همین دلیل این افراد را «حمراء الدیلم» می نامیدند، زیرا اعراب در آن زمان ایرانیان را «الحمراء» نام نهاده بودند.

پس از این که کوفه به صورت یک شهر درآمد گروهی از سریانی ها که در اطراف و اکناف حیره و نجف بودند، در آن اقامت گزیدند. در کوفه دو اسقف وجود داشت یکی نسطوری و دیگری یعقوبی. نصارای کوفه نیز دو طایفه بودند، یکی (نسطوری) و دیگری (یعقوبی). از این دو طایفه اولی اهل حضر (شهرنشین) و دومی بدوی (بادیه نشین) بودند.

علاوه بر طوایف مزبور، یهودیان و نصارای نجران یمن نیز

راهی کوفه شدند. اغلب این گروه پیشهٔ صرافی داشتند و در محله ای ساکن شدند که بعداً به نام «النجرانیه» معروف شد. از آن پس، کوفه چنان روبه ترقی و شکوفایی و پیشرفت گذاشت که طولی نکشید تا این که به صورت قبله انظار عرب درآمد و در عصر اموی به اوج عظمت و توسعه رسید و اصطخری دربارهٔ آن چنین نوشت: «اکنون کوفه از نظر وسعت و آبادانی با بصره برابری می کند». در آن زمان پنجاه هزار باب خانه متعلق به اعراب ربیعه و مضر و بیست هزار منزل متعلق به سایر اعراب و شش هزار خانه متعلق به یمنی ها در کوفه وجود داشت.

در سال ۱۳۲ ق خلافت عباسیان در کوفه علناً تأسیس یافت و ابو العباس سفاح به عنوان اولین خلیفهٔ عباسی شناخته شد. اما پس از مدتی سفاح مقرّ خلافت خود را از کوفه به شهر «هاشمیه» که در نزدیکی کوفه بود منتقل کرد و زمانی که ابو جعفر منصور خلافت را در سال ١٣٦ ق (٧٥٤م) پس از وفات ابوالعباس سفاح در دست گرفت، محلهٔ الرصافه را در کوفه بنا کرد و به غلام خود ابوالحنیف مرزوق فرمان داد تا کاخی برای وی بسازد و او قصر معروف «ابوالحنیف» را بر پی های یکی از بناهای قدیمی بنا کرد. گفته می شود که ابوالحنیف این قصر را برای خود ساخته بود و منصور گاهگاهی به دیدار او می رفت.

در نزدیکی کوفه خندقی است که آن را خندق «کری سعده» می نامند و به نام «خندق شاپور» نیز مشهور است. اعتقاد بر این است که ایرانیان در دوره ساسانیان این کار عظیم را انجام داده باشند. این خندق از جنوب شهر «هیت» شروع می شود و در امتداد نهر فرات به طول ۱۷ کیلومتر امتداد می یابد و سپس در دل بادیه و در امتداد مرز خاک عراق ادامه پیدا می کند و در نزدیکی مصب جزیره بوبیان به فاصله ۲۰۰ کیلومتری خلیج فارس از جهت غرب به دریا می ریزد. این خندق از جهتی دیگر پس از عبور از غرب حبانیه، جبل سعده و وادی ابو فروج به طرف جنوب شرقی متمایل می شود و در جهت غدیر المالح امتداد می یابد و پس از عبور در وادی نفضاوی، هورا بو دبس و غرب

بحر نجف به نزدیکی کوفه می رسد و پس از طی فاصله بحر نجف تا «هور الحمار» در نزدیکی «جبل سفام» خاتمه می یابد.

کوفه با راه های متعدد به شهرهای مختلف ارتباط داشت. مثلاً راهی که کوفه را به مکه مرتبط می ساخت در جهت قادسیه امتداد پیدا می کرد و پس از پشت سر گذاشتن مغیثیه، قرعاء، واقصه، زباله، الشقوق، پیطان، دیار بنی اسد، ثعلبیه (که شهرکی است با برج و بارو)، زرود، اجفر (زرود و اجفر هر دو از منازل قبیله طی هستند)، شهر فید (و آن شهری است که راهداران مکه که از قبیله طی هستند در آن ساکن هستند)، توز، سمیراء، حاجز (محل زندگی بنی عبس)، النقره که در دو راهی مکه و مدینه قرار دارد، به مکه می رسید. اما اگر کسی می خواست به بصره سفر کند، راه بارق را در پیش می گرفت و پس از عبور از القلع، سلمان، اقر، الاخادید، عین صید و عین جمل به بصره رسید.

اما اگر کسی عازم واسط بود راه البطائح را در پیش می گرفت و فاصلهٔ کوفه تا واسط تقریباً شش منزل می شد.

نخستین والی شهر کوفه سعد بن ابی وقاص زهری بود که فرماندهی سپاهیان فتح عراق را بر عهده داشت. پس از وی، عمار بن یاسر و سپس ابو موسی اشعری به حکومت کوفه رسیدند و تا سال ۳٦ق چندین حاکم دیگر در کوفه منصوب و معزول شدند تا این که در این سال حضرت علی (علیه السلام) پس از پیروزی در جنگ جمل در این شهر اقامت گزید و تا زمان شهادتش در آن بود. این شهر در زمان خلافت حضرت علی (علیه السلام) به صورت مرکز خلافت در آمد و پس از شهادت وی، امام حسن (علیه السلام) در این شهر به عنوان خلیفه مسلمانان انتخاب شد و خلافت وی در آن شش ماه ادامه یافت تا این که معاویه بن ابوسفیان به منصب خلافت دست یافت و مرکز خلافت را به دمشق منتقل نمود. وضع کوفه به همین شکل تا سال ۱۳۲ ق ادامه یافت و در این سال بود که حکومت امویان در کوفه پایان پذیرفت و حکومت عباسیان روی کار آمد و کوفه به مرکز خلافت جدید مبدل شد تا این که سفاح مرکز خلافت را به هاشمیه و بعد از آن به انبار انتقال داد.

کوفه مهم ترین مرکز تمدن اسلامی قرون وسطا به شمار می رود و در نشر و توسعه فرهنگ و ادب از جایگاه ممتازی برخوردار بود. این شهر افتخار آن را یافته است که پرچمدار مراکز لغت شناسی باشد و جایگاه آن در تدوین علم نحو، غنی از تعریف است. این شهر، سهم به سزایی در حفظ فرهنگ عربی از ادب و شعر تا لغت دارد. و یکی از پایگاه های پیدایش و رشد نهضت های فکری در اسلام به شمار می رود.

این شهر، پس از فتح سرزمین عراق به دست مسلمانان صدر اسلام، مرکز و پایگاهی نظامی برای نیروهای مسلمان شد تا از آن جا به سوی شرق حرکت کنند و در طی تاریخ، موقعیّت سیاسی و نظامی ویژه ای یافت به آن «کوفة الجند» هم می گفتند. در نزدیکی کوفه، کربلا محل زندگی گروهی اندک بود که در منطقهٔ

ص: ٦٢٨

نزدیک آب کشاورزی می کردند.

پس از امتناع امام حسین (علیه السلام) از بیعت با یزید و حرکت به سوی مکّه، سران شیعه در کوفه دعوتنامه ها به امام نوشتند. حضرت، مسلم بن عقیل را به نمایندگی به کوفه فرستاد. کوفیان انقلابی با مسلم بیعت کردند ولی با آمدن ابن زیاد، اوضاع عوض شد و نگذاشتند امام به کوفه برسد. کوفه آن روز، از طوایف خاصّی ترکیب یافته بود و مردم آن یک دست نبودند. هم هواداران اهل بیت و علاقه مندان به علی (علیه السلام) و فرزندان او در کوفه می زیستند، هم گروه هایی که تفکّر خوارج را داشتند، یا هواداران بنی امیّه در کوفه بودند. روحیّه فرصت طلبی، تبعیّت از زور، زودباوری و تأثیر پذیری از شایعات و تبلیغات، از ویژگی های دیگر جامعهٔ کوفه بود. پولدارترین افراد هم که نبض مالی شهر را در دست داشتند، هم چون اشعث بن قیس، عمروبن حریث، شبث بن ربعی از بازوان اصلی ابن زیاد محسوب می شدند. شهری با عناصر مختلف و ساکنان ناهمگون و ناهمدل و اغلب مهاجر به آن شهر تازه تأسیس، سبب شده بود که ثبات سیاسی نداشته باشد و همواره دست خوش

تحولات شود. روح قبیله ای و تعصّب های طایفگی در اقوام ساکن کوفه شدید بود و ابن زیاد، با تحت سلطه گرفتن بزرگان قبایل و عشایر، به راحتی

توانسته بود اوضاع شهر را در اختیار خویش درآورد. این بود که آن همه دعوت و بیعت، کارساز نشد و هزاران دست بیعتگر، در برابر طوفان «ابن زیاد»، از هم گسسته شد و حسین (علیه السلام) تنها ماند.

حادثه کربلا در نزدیکی این شهر اتفاق افتاد و سپاه یزیدی عموماً از این شهر برای جنگ با حسین (علیه السلام) آمدند. پس از عاشورا نیز، اسرای اهل بیت وارد این شهر شدند و زینب کبری (سلام الله علیها) آن جا خطبه خواند و شادی کوفیان را به عزا مبدّل ساخت. نهضت توّابین به رهبری سلیمان بن صرد و نیز قیام مختار در همین شهر به وقوع پیوست. مردم کوفه، همان گونه که در رکاب علی (علیه السلام) در جنگ جمل و صِفّین شرکت کردند، همواره در فعالیّت های ضدّ اموی حضور چشمگیر داشتند. این شهر در تاریخ اسلام، همواره دستخوش تحولات سیاسی، انقلاب ها، حوادث و آشوب ها بوده است. حجر بن عدی، با اصحاب پاکبازش در کوفه قیام کرد و به شهادت رسید. عمروبن حمق خزاعی، در کوفه شهید شد. میثم تمّار به دستور ابن زیاد، در کوفه به دار آویخته شد. رُشید هَجَری نیز که از یاران خالص علی (علیه السلام) بود، در آن جا به شهادت رسید. جنایات و فجایع حجّاج بن یوسف ثقفی و کشتارهایش از شیعیان آل علی در کوفه بود، که کسانی هم چون قنبر، کمیل، سعید بن جبیر و... به دست او به شهادت رسیدند. خروج زیدبن علی بن الحسین (علیه السلام) و شهادتش در کُناسه، در این شهر بود. قیام های سادات

طباطبایی در نیمه قرن دوم هجری، قیام ابن طباطبای علوی، قیام ابی السرایا در زمان مأمون، شورش های قرمطیان و... همه در این شهر اتفاق افتاده است. قبر بزرگانی چون کمیل، خبّاب بن ارت، احنف بن قیس، سهل بن حنیف انصاری و بسیاری دیگر در این شهر است.

در این شهر، «مسجد کوفه» از عظیم ترین و مقدّس ترین مساجد و قطعه های روی زمین است. محلّ مسجد کوفه، بنا به روایات، خانه آدم و نوح، مصلاّی ابراهیم و مصلاّی حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) و محلّ عصای موسی و شجره یقطین و خاتم سلیمان است و جایی است که کشتی نوح از آن جا حرکت کرده و قبور انبیا و مرسلین و اوصیاست و در مسجد کوفه، دکّة القضاء، محلّ قضاوت های امیرالمؤمنین قرار دارد. امام صادق (علیه السلام) درباره آن فرموده است: (... تُرْبَةً تُحِبُّنَا وَ نُحِبُّهُ اَللَّهُمَّ اِرْمِ مَنْ رَمَاهَا وَ عَادِ مَنْ عَادَاهَا) (یعنی: کوفه تربتی است که ما را دوست دارد، ما نیز آن را دوست داریم، خدایا، هر که سوء قصد به ء قصد به آن کند به تیر بلایش بزن و هر که با آن دشمنی کند دشمنش باش).

کوفیان

مردم کوفه در تاریخ به بی وفایی و سست عهدی شهرت یافته اند تا آن جا که گفته شده است: الکُوفِيُّ لایُوَفَّی. البتّه تغییر اوضاع کوفه را در دوران مسلم بن عقیل و بر سر کار آمدن ابن زیاد و سختگیری نسبت به مردم و... را نیز نباید نادیده گرفت، که مانع قیام هواداران سیدالشهدا (علیه السلام) برای یاری آن حضرت در کربلا شد؛ ولی به هر حال، تاریخ اسلام خاطره خوشی از عهد و پیمان مردم کوفه ندارد.

از ویژگی های روحی و اخلاقی جامعه کوفی، این ها را شمرده اند: تناقض در رفتار، نیرنگ و تزلزل، سرکشی نسبت به والیان، فرصت طلبی، اخلاق ناپسند، طمع و آزمندی، شایعه پذیری و اختلاط مردم آن از قبایل مختلف با گرایش های قبایلی. همین ها سبب شد تا علی (علیه السلام) از دست آنان خون دل بخورد و امام مجتبی (علیه السلام) بی وفایی ببیند و مسلم بن عقیل، در این شهر غریبانه به شهادت برسد و سیدالشهدا (علیه السلام) نزدیک کوفه در کربلا در محاصره سپاه کوفه لب تشنه جان دهد. البته تنوع

جمعیّتی این شهر نیز، چندان منسجم نبود. مردم این شهر، به اضافه قبایلی از یمن مثل قضاعه، غسّان، بجیله، خثعم، کنده، حضرموت، ازد، مذحج، حمیر، همدان و نخع که پس از بنای این شهر از دوره سعد بن ابی وقاص ساکن این شهر شده و قدرت و نفوذی یافته بودند و جمعیّتی از نژاد فارس که در کوفه می زیستند، سبب گرایش های مختلفی در مردم شده بود. از سردمداران اموی نیز برخی کوفه را تحت نفوذ خود داشتند و مردم را به هواداری بنی امیّه فرا می خواندند و سلطه اموی را گسترده و ریشه دار می ساختند.

شیعیان اهل بیت نیز در کوفه کم نبودند، امّا تشیّعشان در خطبه های حماسی و نطق های پرشور و عواطفِ سرشار نسبت به خاندان پیامبر (صلی الله علیه و آله)، بیش از پیروی از خط سرخ آل علی و پا نهادن در میدان های درگیری بود. بی آن که بخواهیم سختگیری ها و شدّتِ عمل امویان را در محدود ساختن یاری شیعیان نسبت به حسین بن علی (علیه السلام) نادیده بگیریم، از روحیّه سست و بی وفایی آنان نمی توان به سادگی گذشت. حتّی جمعی از آنان با دیدن پیکرهای حسین و یارانش در دم تیغ ها می گریستند و دعا می کردند که خدایا، پسر پیامبرت را یاری کن. یکی از آنان خروشید که چرا به جای دعا، به یاریش نمی شتابید: هَلاَّ تَهبُّونَ الی نُصْرَتِهِ بَدِّلَ هَذَا اَلدُّعَاءُ؟.

کیفیّت شهادت

در مسیر راه کربلا، ابن عباس خدمت امام حسین (علیه السلام) رسید و هشدار گونه از خطرات عزیمت صحبت کرد و گفت: یا اباعبدالله، مبادا قصد جانتان را کنند. امام (علیه السلام) فرمود:

هرگز! هرگز! ای پسر عباس، بنی امیّه مرا رها نخواهند کرد، و هر جا که باشم مرا خواهند یافت تا با زور و فشار برای یزید بیعت بگیرند. سوگند به خدا، آن ها مرا خواهند کشت و بر من تعدّی می کنند چونان یهود که در روز شنبه از حکم خدا تجاوز کردند، و همانا من به دستور رسول خدا حرکت می کنم آن گونه که مرا فرمان داد، و ما همه از خداییم و به سوی خدا باز می گردیم.

من از تو بهتر جایگاه کشته شدن خود را می شناسم، و تلاش من در دنیا جز این نیست که از آن جدا شده به سوی آخرت رخت بربندم.

ص: ۶۳۰

گ

گروه ستمکاران

در قرآن، و در سوره قصص آیه ۲۱، آمده است:

(فَخَرَجَ مِنْهَا خَائِفاً یَتَرَقَّبُ قَالَ رَبِّ نَجْنِی مِنَ اَلْقَوْمِ اَلظَّالِمِینَ.)

(یعنی: پس، از آن شهر خارج شد در حالی که ترسان و مراقب بود. (در آن حال) گفت: پروردگارا مرا از گروه ستمکاران نجات بخش.)

شیخ مفید، رحمة الله علیه گوید: چون امام حسین (علیه السلام) به سوی مکّه حرکت کرد این آیه را می خواند. چون حسین (علیه السلام) داخل مکّه شد و زمان ورودش روز جمعه سوّم شعبان بود این آیه را تلاوت نمود.

گریز

گریز زدن یعنی: گفتاری را منتهی به موضوع دیگر کردن، مطلبی را به مطلب دیگر با تناسب پیوستن، چنان که روضه خوانان از حکایتی به واقعه کربلا یا به یکی از شهدا گریز می زنند.

واعظان و روضه خوانان، به تناسب بحث و گفتارشان، مرثیهٔ خاصّی از کربلا را می خوانند یا به مصیبت خاصّی از مصائب چهارده معصوم (علیه السلام) می پردازند. مثلاً اگر موضوع سخن دربارهٔ جوان یا کودک باشد، مصیبت علی اکبر یا علی اصغر را می خوانند یا از مراسم دفن باشکوه کسی،

به دفن بی غسل و بی کفن پیکر سیدالشهدا در کربلا منتقل می شوند. این انتقال از موضوع یا حادثه خاص به واقعه کربلا و امام حسین یا یکی دیگر از شهدا «گریز زدن» نام دارد. در حرکت های حماسی و انقلابی نیز به صورتی دیگر گریز به صحرای کربلا زده می شود و یاد آن حادثه، سرمایهٔ الهام می گردد. به خاطر نشر شهادت و فلسفه شهیدان است که شیعه، به بهانه مرگ برادر و عمو و دایی و سرخاله و پسر عمّه... یاران و خویشاوندان را گرد می کرده و یک باره به کربلا گریز می زده اند و از حسین و شهیدان شیعه می گفته اند.

گریه

شمول و ابعاد و جامعیّت حادثه عاشورا موجب شده است که هر یک از شعرا از دیدگاهی خاص به آن بنگرند. گروهی از صوفیه و عارفان، جنبهٔ عرفانی آن را به نظم کشیده و بعضی از آنان در این شیوه آثار گران بهایی به وجود آورده اند. گروهی دیگر، به جنبه های سیاسی و انگیزه های اجتماعی اخلاقی آن پرداخته اند ولیکن اکثر شعرا، به ویژه در قرون اخیر، بُعدِ بکایی آن را مطمح نظر قرار داده اند.

شاعر یا مدّاح مسلمان باید همهٔ جوانب این مکتب آموزنده را در نظر داشته باشد و تنها به جنبه های بکایی آن اکتفا نکند.

گریه

در قرآن، و در سوره دخان آیه ۲۹، آمده است:

(فَمَا بَكَتْ عَلَيْهِمُ اَلسَّمَاءُ وَ اَلاَرْضِ وَ مَا كَانُوا مُنْظَرِينَ)

(یعنی: نه آسمان بر آنان گریست و نه زمین، و نه به آن ها مهلتی داده شد.)

امیرالمؤمنین (علیه السلام) این آیه را تلاوت می فرمود. در آن هنگام مام حسین (علیه السلام) از یکی از درهای مسجد پیامبر وارد شد. المؤمنین (علیه السلام) با توجّه به او فرمود: امّا این کسی است که به زودی کشته می شود و آسمان و زمین بر او می گریند.

گریه کنندگان

در قرآن، و در سوره الرّحمن آیه ٤١، آمده است:

ص: ٦٣١

(يُعْرَفُ اَلْمُجْرِمُونَ بِسِيمَاهُمْ فَيُؤْخَذُ بِالنَّوَاصِي وَ أَلاَقِدَامُ)

(یعنی: بدکاران به سیمایشان شناخته شوند، پس موی پیشانی آن ها با پاهایشان را بگیرند و در آتش افکنند).

امام صادق (علیه السلام) دربارهٔ گریه کنندگان بر سیّدالشّهدا (علیه السلام) (و نعمت های ایشان در روز قیامت) می فرماید: ایشان آن قدر در نزد سیّدالشهدا (علیه السلام) مسرور و متنعّم اند که توجّهی به حورالعین ندارند، پس دشمنان خویش را می نگرند که به سوی آتش کشیده می شوند و فریاد می زنند که ما را شفیع و صدّیقی نیست. آن گاه حضرت صادق (علیه السلام) این آیه شریفه را تلاوت فرمود.

گلوی بریده

حلقی که بود بوسه که مصطفی مدام *** آزرده اش ز خنجر فولاد کرده ای

پس از شهادت امام حسین (علیه السلام)، سر مطهرش را از پیکر جدا کردند. تیغ بر حلقومی نهادند که بوسه گاه رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بود. از این رو، لقب «ذبیح» بر آن حضرت داده اند و هم چنین تعبیر «مجزور الرأس» از زبان زینب کبری (سلام الله علیها) نقل شده است. در برخی

مقتل ها آمده است که حضرت زینب، هنگام وداع جسد برادرش، پیکر او را در آغوش گرفت، لب بر حلقوم برید سیدالشهدا (علیه السلام) نهاد و بوسید و با آن بدن خونین وداع کرد.

گندم عراق

یا گندمی ری. عمر سعد (فرمانده سپاه کوفه در کربلا) در پاسخ به پیشنهاد سیدالشهدا (علیه السلام) که او را از آلودن دست به خون خویش برحذر می کرد و عمر سعد بهانه های مختلفی می آورد، از جمله گفت: به من وعده حکومت ری داده اند. حضرت او را نفرین کرد و فرمود: امیدوارم پس از مرگ من، از گندم عراق نخوری مگر اندکی. عمر سعد با استهزا گفت: جو آن هم مرا بس است (فِی اَلشَّعِیرِ کِفَایَةٌ) با نفرین امام، عمر سعد به حکومت ری هم نرسید و به دست مختار کشته شد. در نقل دیگری آمده است که سال ها پیش از عاشورا، عمر سعد به آن حضرت گفته بود: برخی از سفیهان می پندارند که من تو را خواهم کشت. حضرت فرمود: آنان سفیه نیستند، بلکه بردباران و حلیمانند؛ ولی آن چه مایهٔ چشم روشنی است آن است که پس از من از گندم عراق، جز اندکی نخواهی خورد. که این، پیشگویی آن حضرت از وقایع کربلاست.

گوبینو و تعزیه

وی در کتاب خود درباره تعزیه نوشته است که بیش از شصت سالی از عمر آن نمی گذرد و نه تنها در دوره صفوی به کلی از آن بی خبر بودند بلکه در اوایل قرن حاضر هم هنوز حایز اهمیتی نگردیده بود... تعزیه در واقع دنباله و شاخه های برومند تعزیه هایی است که ایرانیان در ایام عزاداری و سوگواری مذهبی می سرودند، ولی به مرور ایام کم کم از نوحه سرایی جدا و مستقل شد و شکی نیست که طولی نخواهد کشید که کاملاً استقلال خواهد یافت. سپس گوبینو به تفصیل به وقایع و حوادثی می پردازد که تار و پود مجلس تعزیه را تشکیل می دهد. سخنان وی مجموعاً حکایت از ایمان و ایقان مذهبی و عشق میهن و تنفر از ظلم و بیداد و بیزاری از ستمگری بیگانگان می کند. آمیختن تمام این احساسات گوناگون در ضمیر ایرانیان ایجاد تأثّراتی می کند که واقعاً اعجاز آمیز

است. گوبینو می گوید با این مقدمات آشکار است که تعزیه برای ایرانیان در حکم یک تئاتر و تماشای معمولی نیست بلکه در نظر آن ها از هر تظاهر دیگری مقدس تر و با فخامت تر و مهم تر است و با اجر جمیل و ثواب و پاداش بسیار توأم است. ایرانیان در مقابل تعزیه نمی توانند سرد و بی اعتنا بمانند و کسی را که اشک نریزد نشاید که نامش نهند آدمی و معتقدند که هر کس در مقابل ستمگری و قساوت دستخوش تأثّر عمیق نگردد و سر تا پای وجودش جولانگاه تنفر و انزجار شعلهٔ انتقام (نسبت به دشمنان دین و معصومین) نگردد مسلمان واقعی نیست و از وطن خواهی بی خبر است.

گودال قتلگاه

محلی که سیدالشهدا (علیه السلام) در آخرین لحظات مقاومت، از اسب بر زمین افتاد و شمر یا سنان فرود آمد و سر مطهّر امام را از پیکر جدا کرد. گویا نسبت به قسمت های دیگر میدان کربلا، پایین ترین جا بوده است. قتلگاه، محلّ شهادت رسیدن امام شهیدان است که خون مطهرش بر خاک کربلا ریخت. در حال حاضر، بیرون از حرم مطهّر آن حضرت، سردابی وجود دارد که محلّ شهادت او محسوب می شود و سنگ مرمری به بلندی نیم متر از سطح زمین، به صورت قبر، بر آن محل قرار دارد. اغلب درِ آن بسته است و گاهی برای اشخاص معینی باز می کنند تا زیارت کنند.

گوشواره

پس از شهادت امام حسین (علیه السلام)، سپاه کوفه به خیمه ها حمله کرد و

ص: ٦٣٢

با آتش کشیدن آن ها، هر چه در خیمه ها بود غارت کردند و از گوش ها و پاهای اطفال، گوشواره و خلخال بیرون آوردند. از فاطمه صغری، دختر امام حسین (علیه السلام) نقل شده است که پس از شهادت امام، یکی از سواران سپاه عمر سعد به طرف او که جلوی یکی از خیمه ها ایستاده بوده،

حمله ور می شود و با نیزه بر او ضربتی می زند که بر زمین می افتد. آن گاه گوشواره از گوشش می کند و خون جاری می شود. دربارهٔ امّ کلثوم نیز چنین نقل شده است (حتّی أَفْضَوْا الَیَّ قُرْطٍ کَانَ فِی أَذِنَ أُمَّ کُلْثُومٍ أُخْتِ الْحُسَیْن (علیه السلام) فَاخُذوهُ وَ خرموا أُذُنِهَا.)

گهواره

نماد حضور کودک شیرخوار در کربلا و شهید شدن او با ستم یزیدیان. در مرثیه ها، تعزیه ها و شبیه خوانی ها از این نماد استفاده می شود تا از علیّ اصغر، شهید ششماهه عاشورا، یاد شود.

ص: ٦٣٣

ل

لاحق

نام اسبی که عبیدالله بن حرّ، هنگام ملاقات با سیدالشهدا (علیه السلام) به آن حضرت تقدیم کرد. امام حسین (علیه السلام)، نیز فرزندش، علی بن الحسین (علیه السلام)، را بر آن سوار کرد. معنای آن «از پی رونده، در رسنده، رسیده، آن که و آن چه در پی چیزی می دود و به آن می رسد» است. از این رو، به اسب های تندرو هم «لاحق» می گفتند. این نام برای اسب های تنی چند از معروفان عرب نیز به کار رفته است.

لعنت

از سنّت های شیعه فرستادن درود و سلام بر حسین (علیه السلام) و لعنت بر قاتلان او هنگام آب نوشیدن است. لعن به معنای طرد از رحمت و دور کردن است. عرب هرگاه کسی تمرّد می کرد، او را از خود طرد می کردند تا گناهان او دامنگیرشان نشود.

امام صادق (علیه السلام) (به نقل داود رِقّی) آب خواست و نوشید و چشمانش اشکبار شد، سپس فرمود: لعنت خدا بر قاتل حسین، هرگز بنده ای نیست که آب بنوشد و حسین را یاد کند و قاتل او را لعنت کند، مگر آن که خداوند، برای او صدهزار حسنه می نویسد و صدهزار سیّئه از او محو می کند...: (مَا مِنْ عَبْدٍ شَرِبَ الْمَاءَ فَذَكَرَ الْحُسَيْنَ وَ لَعَنَ قَاتِلَهُ الأكتب اللَّهُ لَهُ مأة أَلْفَ حَسَنَةٍ وَ حَطَّ مأة أَلْفَ سَيِّئَةٍ...) و این، جزو فرهنگ عاشورایی مردم شده است و بر سقّاخانه ها می نویسند: «آبی بنوش و لعنت حق بر یزید کن». لعنت بریزید و ابن زیاد و شمر و دیگر عاملان و مباشران و زمینه سازان حادثه عاشورا و قتل امام حسین (علیه السلام) در زیارتنامه های متعددی از جمله در زیارت عاشورا و وارث آمده است: (اللَّهُمَّ الْعَنْ يَزِيدَ خَامِساً وَ الْعَنْ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ وَ ابْنِ مَرْجَانَةَ وَ عُمَرَ بْنِ سَعْدٍ وَ شمراً وَ آلِ ابی سفیان وَ آلِ زیاد وَ آلِ مَرْوَانَ الَىَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ.)

لعنت و برائت

اسلام، دین تولّا و تبرّا است. در زیارتنامه ها در کنار محبّت و دوستی به خاندان پیامبر و مودّت نسبت به آنان و سلام و درود به اولیای خدا، بر برائت و بیزاری و نفرت و نفرین نسبت به ظالمان و دشمنان حق نیز تأکید شده است. بی تفاوت نبودن در برابر جنایتکاران و هم سویی با رسول خدا (صلی الله علیه و آله) ایجاب می کند که یک شیعه عاشورایی نسبت به ستمگران، بغض و عداوت و تبرّا داشته باشد و کسانی را که قرآن لعن کرده است، لعن کند. لعن، نشان اوج تنفّر و انزجار از چهره های ملعون است.

در لعنت ها و برائت هایی که در زیارتنامه شهدا و ائمّه آمده، با بیان زشتی ها، فسادها، تحریف ها، ستم ها، گردنکشی ها، صف آرایی در مقابل جناح حق، نپذیرفتن طاعت ائمّه و مخالفت با رهبران الهی آمیخته است و لعن آنان، طرد نمایندگان این خطّ در همه جای تاریخ است.

در حادثه کربلا، کسانی در قتل دست داشتند، کسانی هم راضیان، ساکنان، هتک حرمت کنندگان، زمینه سازان، فرمانبرداران بوده اند و همه ملعون و مطرودند، و نیز آنان که حسین بن علی (علیه

السلام) را خوار کردند و ندایش را شنیدند و پاسخ ندادند. در قسمتی دیگر پایه گذاران ظلم به اهل بیت، کنار زنندگان اهل بیت از جایگاه اصلیشان، قاتلان اهل بیت، زمینه سازان آن قتل، پیروان و هواداران قاتلان، لعنت شده اند: اَسرَجَت، اَلجَمَت، تَهَیَّأَتْ... در زیارتی، لعن بر ظلم کنندگان به آل محمد، لعن بر ارواحشان، دیارشان و قبورشان شده است: وَ الْعَنْ أَرْوَاحَهُمْ وَ

ص: ٦٣٤

دیارَهُم وَ قُبُورِهِمْ. موالات با حسین و برائت از ظالمان به او، پایهٔ تقرّب به خدا و رسول و امیرالمؤمنین و فاطمه و حسن و حسین (علیهم السلام) است: (یا اباعبدالله أَنّی أَتَقَرَّبُ الَیَّ اللَّهِ وَ الَیَّ رَسُولِهِ وَ الَیَّ أمیرَالمُؤمِنینَ وَ الَیَّ فَاطِمَةَ وَ الَیَّ الْحَسَنِ وَ الیک بِمُوَالَاتِكَ وَ بالبرائة مِمَّنْ أَسَّسَ أَسَاسُ ذَلِكَ...)

لُهوف

أَلْهُوفٍ عَلَی قتلی الطُّفُوفِ، به معنای آه و ناله بر کشتگان کربلا. نام کتابِ مقتلی است درباره شهدای کربلا که از تألیفات مشهور سید بن طاووس، علی بن موسی بن محمد بن طاووس (٥٨٩- ٦٦٤ق) می باشد. این کتاب را سید احمد فهری به فارسی نیز به نام آهی سوزان بر مزار شهیدان ترجمه کرده است.

ص: ٦٣٥

م

ماتم

ماتم، مَأتم، مآتم و... به معنای «عزاداری و مصیبت و عزاست». اصل آن به معنای «محلّ تجمّع زنان و مردان در غم و شادی» است. امّا به مراسمی هم می گویند که در سوگواری امام حسین (علیه السلام) برگزار می شود. به محلّ عزاداری، عزاخانه، ماتم سرا و ماتمکده گفته می شود. در آداب

اسلامی، اقامه عزا برای متوفّی و رسیدگی به بازماندگان و اطعام داغدیدگان آمده است. دربارهٔ سیدالشهدا (علیه السلام) روایات بسیاری آمده است که برای آن حضرت در ملکوت اعلا ماتم ها برگزار شد. در زیارت می خوانیم: (وَ أُقِيمَتِ عَلَيْكَ الْمَآتِمِ فِي أَعْلَى عِلِّيِّينَ.) اسیران اهل بیت (علیهم السلام) چون به شام برده و وارد دربار یزید شدند، خاندان اموی هم برای شهدای کربلا ماتم برپا کردند. امّ سلمه نیز، پس از اطلاع از شهادت امام حسین (علیه السلام) به واسطهٔ آن ظرف پر از خاک که به خون تبدیل شد، آن روز را روز ماتم و نوحه بر حسین (علیه السلام) قرار داد. به روایت امام صادق (علیه السلام)، پس از شهادت اباعبدالله، همسر او ماتم برای او برپاکرد. عظیم ترین ماتم تاریخ، همان حادثه جانگداز کربلاست که هرگز از شور و سوز آن کاسته نمی شود. ایّام عاشورا برای شیعه، فصل گریستن و به عزای حسینی نشستن است و این سنّت دینی مایهٔ بقای یاد حماسه سازان عاشورا شده است. عاشورا برای پیروان اهل بیت (علیهم السلام)، روز غم و اندوه و برای جفاکاران مخالف عترت، روز شادی بوده است. سرزمین شام و عراق در این زمینه دو روشِ مخالف هم داشته است. سیّد رضی در یکی از اشعارش از سوگواری های سرزمین عراق یاد می کند که شامیان، همان ها را روز عید و جشن می دانستند:

كَانَتْ مآتم بِرِّ الْعِرَاقِ تُعِدُّهَا *** اُمَوية بِالشَّامِ مِنْ اعيادها

حضرت سجاد (علیه السلام) نیز در شعری از سختی های روزگارشان پس از عاشورا و محنت های جانکاه آن روزگار سخن می گوید، از جمله می فرماید:

يَفْرَحُ هَذَا الْوَرَى يَعُدُّهُنَّ *** وَ نَحْنُ اَعيادَنا مآتَمَنا

(یعنی: این مردم به عیدشان خوشحال می شوند، در حالی که عیدهای ما، سوگ و ماتم ماست.) این مضمون همان سخن معروف است که «بنی امیّه برای ما عید نگذاشتند».

مُثیر الاحزان

برانگیزاننده اندوه ها، نام کتاب مقتل معروفی است از شیخ نجم الدّین جعفر بن محمد بن جعفر حلّی، معروف به «ابن نما»، (متوفی: ٦٤٥ ق) به همین نام، کتاب دیگری در مقتل و مناقب از صاحب جواهر وجود دارد.

مجلس

محلّ نشستن، مدت زمان نشستن. در اصطلاح وعظ و مرثیه خوانی، محفلی است که در آن به سخنرانی، وعظ و ذکر مصیبت می پردازند (مجالس حسینی) و در اصطلاح تعزیه و شبیه خوانی، بخشی از مقتل و واقعه عاشورا یا صحنه های دیگر تاریخ اسلام، که در یک نوبت به صورت نوحه خوانی و تعزیه، اجرا می شود. چون اجرای تعزیه در یک تکیه یا مجلس بود، به یک صحنه از وقایع نمایش داده شدهٔ عاشورا مجلس می گفتند و تدوین کننده و نویسنده این گونه متون را «مجلس نویس» می خواندند و گوینده و خوانندهٔ آن مباحث و مجالس را «مجلس خوان». مجلس دو طفلان مسلم، مجلس قاسم، مجلس حضرت عباس، مجلس غارت خیمه ها و... از این گونه مجالس است.

ص: ٦٣٦

محبّت

در قرآن، و در سورهٔ شورا آیه ٢٣، آمده است:

(قُلْ لا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْراً الَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبى)

(یعنی: بگو من در برابر ادای رسالت پاداشی جز محبّت خویشاوندان نمی خواهم.)

پیامبر اکرم (صلی علیه و آله) فرمود: ای مردم، من دو چیز گران بها در میان شما می گذارم کتاب خدا، و عترتم.

حذیفة بن الیمان روایت نمود که: «شنیدم حضرت رسول، در حالی که دست حسین (علیه السلام) را گرفته بود، می فرمود: ایّها النّاس، این است حسین بن علی (علیه السلام). او را بشناسید. به خدا قسم که او در بهشت است، و دوستان او در بهشتند، و دوستان دوستانش در بهشتند.

محبّت اهل بیت (علیهم السلام)

محبّت، دوست داشتن و عشق ورزیدن است و به زندگی انسان جهت می دهد و اگر این علاقه و محبّت، به انسان های پاک و والا باشد، بیمه کنندهٔ انسان از کشش های انحرافی است. خداوند، دوستی و مودّت خاندان پیامبر (صلی الله علیه و آله) را در قرآن، اجر رسالت آن حضرت قرار داده و واجب ساخته است: (قُلْ لا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْراً الَّا الْمَوَدَّةَ فِي القربی.) امام شافعی نیز به این فرض بودن محبت اهل بیت (علیهم السلام) اشاره می کند.

یا أَهْلِ بَيْتِ رَسُولِ اللَّهِ حُبُّكُمْ *** فَرْضٌ مِنَ اللَّهِ فِي الْقُرْآنِ أَنْزَلَهُ

كَفَاكُمْ مِنْ عَظِيمِ الْقَدْرِ أَنَّكُمْ *** مَنْ لَمْ يُصَلِّ عَلَيْكُمْ لَا صَلَاةَ لَهُ

و همین محبّت خاندان رسول، مرز حکومت در خطّ صحیح دین است.

این محبّت، به محبّت الهی بر می گردد: مَنْ أَحَبَّكُمْ فَقَدْ أَحَبَّ اللَّهَ وَ مَنْ أَبْغَضَكُمْ فَقَدْ أَبْغَضَ اللَّهَ. دوستدار این خانواده، دوستدار خداست و دشمنان آنان، دشمن خدایند. تأکید بر دوست داشتن اهل بیت (علیهم السلام)، استفاده از اهرمی نیرومند در جهت سازندگی انسان و حرکت تربیتی و اجتماعی اوست. آن که طعم محبت اهل بیت (علیهم السلام) را بچشد محبّت های دیگر برایش جذّاب نیست. رشته محبّت این دودمان، تا درون خانه های شیعیان کشیده شده است و همه جا را روشن و گرم می سازد. اتصال به این رشتهٔ محبّت، مایهٔ گرمی جان و روشنایی دل است و محبّ آنان، محبوب خدا می شود. محبّت حسین (علیه السلام) در این میان، ویژگی خاصّی دارد.

پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: (حُسَیْنٌ مِنِّي و انَا مِن حُسَیْنُ، احْب اَللَّهَ مَنْ اَحِبَّ حسینا.) و دربارهٔ حسن و حسین (علیهما السلام) و ثمرهٔ دوستی و محبت این دو ریحانه رسول، فرمود: (مَنْ اُحْبَّ هَذَیْنِ اَلْغُلاَمَیْنِ وَ آباهَما و امهما فَهوَ معی فِی دَرَجَتِی یَوْمَ اَلْقِیَامَةِ.) (یعنی: هر کس این دو نوجوان و پدر و مادرشان را دوست بدارد، روز قیامت در رتبهٔ من همراهم خواهد بود).

این کشش قلبی را نسبت به سیدالشهدا (علیه السلام) خداوند در دل ها قرار داده و غم شهادتش هم بزرگترین غم هاست و سوز آن هرگز فرو نمی نشیند. رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود:(اِنَّ لِقَتْلِ اَلْحُسَیْنِ (علیه السلام) حَرَارَةٌ فِی قُلُوبِ اَلْمُؤْمِنِینَ لاَ تَبَرُدْ اَبَداً.) محبت اهل بیت و عشق به اباعبدالله (علیه السلام) هم در دنیا رشد دهنده و کمال آفرین است، هم در آخرت نجات بخش است. به قول ابن حمّاد:

شَرِبْتَ مِن مَاءِ الْوَلاءِ شَرْبَةً *** فَاوْرَثْتِی النُّسُكَ قَبْلَ اَلْفِطَامِ

وَ لاَحَ نَجْمٌ اَلسَّعْدِ فی طَالِعِي *** اِذ صِرْتُ مَوْلًی لاِنَاسٍ کِرَامٌ

لآلِ یَاسِینَ الَّذِی حُبُّهُمْ *** یَنْجُوبُهُ الْمُؤْمِنُ یَوْمَ الْخِصَامِ

فَمِثل مَولایَ الْحُسَیْنِ الذِی *** بِالطَّفِّ مَدْفُونٌ عَلَیْهِ السَّلاَمُ...

هَذَا شَهِیدُ اَلطَّفِّ هَذَا اَلَّذِی *** حُبَّی لَهُ یَمْحُو جَمِیعَ اَلاِثَامِ

هَذَا الامام اِبْنُ اَلامام اَلَّذِی *** مِنْهُ لَنَا فِي کُلِّ عَصْرٍ امام

هَذَا اَلَّذِي زَائِرُهُ کَالَّذِي *** حَجَّ الی اَلْکَعْبَةِ فِی کُلِّ عَام

آن که از سرچشمه این محبّت سیراب شود و عشق اباعبدالله و اهل بیت (علیهم السلام)، حلاوت زندگیش گردد، بیمه شده است. چون روح دین، محبّت و مودّت و ولایت اهل بیت (علیهم السلام) است و بدون آن، یکری بی جان از دین می ماند.

حرّم

نام نخستین ماه از ماه های دوازده گانه قمری. علّت نامگذاری این ماه به محرّم، آن بوده که در ایّام جاهلیّت، جنگ در این ماه را حرام می دانستند و روز اوّل محرّم را اوّل سال قمری قرار می دادند. امّا بنی امیّه با ریختن خون سیدالشهدا در این ماه و پدید آوردن حادثه کربلا، احترام ماه حرام را نگه نداشتند. امام ضا (علیه السلام) فرمود: در جاهلیّت، حرمت این ماه نگاه داشته می شد و در آن نمی جنگیدند؛ ولی در این ماه، خون های ما را ریختند و حرم ما را شکستند و فرزندان و زنان ما را اسیر کردند و خیمه ها را آتش زدند و غارت کردند و حرمت پیامبر را دربارهٔ ذریّه اش رعایت نکردند. به گفته سید حمیری:

فِي حَرَامٍ مِنَ اَلشُّهُورِ اِحَلَّتْ *** حُرْمَةَ اَللَّهِ وَ اَلْحَرَامُ حَرَامٌ

در دوّم ماه محرّم الحرام سال ٦١ ق، کاروان اباعبدالله (علیه السلام) وارد

ص: ٦٣٧

کربلا شد و اردو زد. به تدریج بر سپاه کوفیان که آن حضرت را محاصره کرده بودند افزوده شد. روز نهم ماه محرم «تاسوعا» نام دارد و روز دهم آن «عاشورا» که روز شهادت سیدالشهدا و یاران و فرزندانش در کربلاست.

از آن جا که ماه محرّم، یادآور حادثه کربلا و عاشوراست، فرارسیدن آن دل ها را پر از غم می سازد و پیروان و شیفتگان امام حسین (علیه السلام)، از اوّل محرم، محافل و مجالسی را سیاه پوش و به یاد آن امام شهید عزاداری می کنند. محرم هم چون عاشورا، رمز احیای خاطره حماسه های کربلاست و تأثیر این ماه در حفظ دستاوردهای نهضت حسینی مهمّ است و در این ماه، سراسر کشورها و شهرهای شیعه نشین، به یاد شهیدان کربلا اشک می ریزند و از عاشوراییان درس می گیرند. امام خمینی (رحمه الله علیه) فرموده است: «محرّم، ماه نهضت بزرگ سید شهیدان و سرور اولیای

خداست که با قیام خود در مقابل طاغوت، تعلیم سازندگی و کوبندگی به بشر داد و راه فنای ظالم و شکستن ستمکار را به فدایی دادن و فدایی شدن دانست.»

محل آزمایش

زهیر بن قین نقل می کند: آن گاه که کاروان امام حسین (علیه السلام) به نزدیکی سرزمین کربلا رسید آن حضرت از اطرافیان خود پرسید: نام این سرزمین چیست؟ گفتند: العقر. امام (علیه السلام) فرمود: بار خدایا، به تو پناه می برم از پاره پاره شدن. سپس آن حضرت فرمود:

آری این جا محل آزمایش و سختی ها است. من با پدرم علی (علیه السلام) برای رفتن به صفّین از این سرزمین عبور کردیم. پدرم توقف کرد و نام این جا را پرسید، به او پاسخ دادند که این جا را کربلا گویند. سپس مشتی از خاک آن را گرفت و آن را بویید و فرمود: سوگند به خدا، این همان سرزمینی است که جبرئیل به رسول خدا (صلی الله علیه و آله) اطلاع داد که تو در آن کشته خواهی شد، و امّ سلمه نیز این خبر را از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) برای من نقل کرد.

مدّاحی

مدّاحان اهل بیت، که با ذکر مصیبت و ذکر فضایل خاندان وحی، مجالس حسینی را گرم و اشک عاشقانه شیعیان آل الله را جاری می سازند، از عوامل مهمّ بقای فرهنگ عاشورایند. مدّاح، در فرهنگ شیعی، به کسانی گفته می شود که در ایّام ولادت ها و شهادت های ائمّه (علیه السلام) در مجالس جشن و عزا اشعاری در فضایل و مناقب محمد و آل محمد (صلی الله علیه و آله)، یا در مظلومیّت آنان می خوانند. ولی اغلب، به آنان مرثیه خوانان حسینی گفته می شود که با خواندن شعر مرثیه و ذکر مصیبت، اهل مجلس را می گریانند. مداح، روضه خوانی که ایستاده در کنار منبر در مجالس روضه خوانی، یا روان در کوی و بازار، اشعار مدایح اهل بیت را به آواز بخواند.

مدّاحی اهل بیت و نوحه خوانی در سوگ آنان، از جمله کارهایی است که حادثه عاشورا را زنده نگهداشته است. ائمّه نیز از مدّاحان و ذاکران، قدر دانی و تشویق می کردند، صله می دادند، و دعا می کردند و برای این کار، فضیلت و ثواب بسیار می شمردند. امام صادق (علیه السلام) فرموده است: (اَلْحَمْدَلَلُهُ اَلَّذِي جُعِلَ فِي اَلنَّاسِ مَنْ يَفِدُ اَلْيَنَا وَ يَمْدَحُنَا وَ يُرْثَى لَنَا)، (یعنی: خدا را سپاس که در میان مردم، کسانی را قرار داده که به سوی ما می آیند و ما را مدح و مرثیه می گویند) و حضرت رضا (علیه السلام) در تشویق دعبل به مرثیه خوانی در ایام عزای حسینی فرمود: (يَا دِعْبِلُ! اُحِبُّ اَنْ تُنْشِدَنِی شِعْراً فَاِنَّ هَذِهِ الايامَ اَيّامُ حُزْنٌ كانَتْ عَلَيْنا اَهْلَ الْبَيْتِ.) (یعنی: ای دعبل، دوست دارم برایم شعر بسرایی و بخوانی، چون این روزها، روزهای اندوه ما اهل بیت است). همین گونه مجالس و برنامه ها، آن شهادت عظیم و حادثه شگفت را با مرور این همه سال، هم چنان زنده نگهداشته و به برکت آن نیز، دین و احساسات دینی و انس و آشنایی مردم با خطّ اهل بیت زنده مانده است. به تعبیر امام خمینی (قدس سره) «روضهٔ سیدالشهدا، برای

حفظ مکتب سیدالشهدا است... این گریه ها و این روضه ها حفظ کرده مکتب را.» مدّاحان به خاطر اهمیّت کارشان در جامعه و در شکل دهی افکار و عواطف، نقش مهمّی دارند و فلسفه اساسی مدّاحی، ترویج خوبی ها و تبیین روحیّه های والای شهیدان کربلا و دمیدن روح تعهّد و حماسه در شیعه است و یک عشق و ایمان است، نه یک حرفه و شغل. به تعبیر آیة الله خامنه ای: «جامعه مدّاح و ذاکر و ستایشگران اهل بیت، طبقه ای هستند که در سایه این روش، بیشترین تأثیر را در تعمیق فرهنگ و معارف اسلامی در ذهن مردم دارند... قضیّه، فقط قضیّه شعر خوانی نیست. مسأله، مسأله پراکندن مدایح و فضایل و حقایق در قالبی است که برای همه شنوندگان، قابل فهم و درک باشد و در دل آن ها تأثیر بگذارد.»

مدّاحان، به لحاظ آن که کارشان بر عنصر «صدا»، «شعر»، «اجرا» و «مخاطب» متّکی است، باید هر چه بیشتر نسبت به

آموزش های لازم، پختگی اجرا، تمرین پیوسته، گزینش شعرهای خوب و پر معنی و زیبا و بدیع و وِلایی، مطالعه مقتل های معتبر و منابع تاریخی، تکیه بر اشعار و مطالب اخلاقی، فکری و عقیدتی، پرهیز از غلوّ و مبالغه و گفتن حرف های اغراق آمیز و غیر قابل قبول که اثر منفی دارد، اهتمام ورزند. هم چنین از دروغ و تصنّع و بازارگرمی بپرهیزند و خلوص و صداقت و مناعت طبع را فراموش نکنند.

مذمّت دنیا

امام سجاد (علیه السلام) نقل کرد که: در شب عاشورا من بیمار بودم و عمّه من زینب (سلام الله علیها) از من پرستاری می کرد، و پدرم در حالی که شمشیر خود را آماده می کرد این اشعار را در بی وفایی دنیا می خواند:

ای دنیا، نفرین بر دوستی تو که در صبحگاهان و عصرگاهان چقدر از دوستان و هواخواهانت را به کشتن می دهی و جانشینی برای آن ها قبول نمی کنی. و همانا کارها به خدای بزرگ واگذار می شود و هر زندهای رونده این راه است.

مردم ستمگر

پس از شهادت علیّ اکبر (علیه السلام) امام حسین (علیه السلام) خود را به او رساند و درد آلود کوفیان را چنین نفرین کرد:

خدا بکشد مردم ستمگری را که تو را کشتند، این ها چقدر بر خدا و هتک حرمت رسول الله بی پروا شده اند، پس از تو نفرین بر این دنیا!

مرگ

امام حسین (علیه السلام) در واقعهٔ حادثه کربلا می فرمود:

مرگِ در عزّت بهتر از زندگی در ذلّت است، مرگ بهتر از زیر بار عار و ننگ رفتن است، و عار و ننگ بهتر از ورود به آتش جهنّم است. هم چنین آن حضرت فرمود: من به سوی مرگ می روم و مرگ برای جوانمرد ننگ نیست.

مرگ پایدار

امام حسین (علیه السلام) خطاب به کوفیان فرمود:

شأن من این نیست که از مرگ بترسم؛ چه آسان است مرگ در راه به دست آوردن عزّت و زنده کردن حق، مرگ در راه عزت چیزی نیست جز زندگی جاویدان و زندگی با ذلت چیزی نیست جز مرگ پایدار، آیا با مرگ مرا می ترسانید؟

مرگ حق

امام سرش را بر زانوان گذاشته بود که لختی به خواب رفت. هنگامی که بیدار شد فرمود:

(انْتم تُسْرَعُونَ وَ اَلْمَنَایَا تُسْرِعُ بِکُمُ اِلی اَلْجَنَّةِ.)

(یعنی: شما می شتابید و مرگ شما را به شتاب به بهشت می راند).

علی اکبر گفت:

یَا ابه اِفْلِسْنَا عَلَی اَلْحَقِّ؟

(یعنی: ای پدر، آیا مگر ما بر حق نیستیم؟)

امام حسین (علیه السلام) فرمود:

بلی یَا بُنَیَّ وَ اَلَّذِي اِلْیَهِ مَرْجِعُ اَلْعِبَادِ.

(یعنی: آری، ای فرزندم، سوگند به آن که بازگشت بندگان به سوی اوست).

علی اکبر گفت:

یَا بَهِ اِذا لَاتُبَالِي بِالْمَوْتِ

(یعنی: پدر، پس، از مرگ باکی نخواهیم داشت).

مام حسین (علیه السلام) فرمود:

جَزَاكَ اَللَّهُ یَا بُنَیَّ مَا جَزَی وَلَداً عَنْ وَالِدِهِ.

(یعنی: خداوند تو را پاداش دهد پسرم؛ پاداش نیکوی فرزند در حق پدر.)

مُسلَح

نام یکی از منزلگاه های راه مکّه به عراق، که امام حسین (علیه السلام) از آن عبور کرده است.

مَشک

ظرف نگهداری آب در قدیم. پوست گوسفندی که درست و بدون شکافتن از وسط، کنده باشند و در آن ماست، دوغ، آب و غیره ریزند. خیک بی موی، به آن «قِربه»، «راویه»، و «رَکوه» هم گویند. در نبرد عاشورا نیز هم چون همهٔ جنگ های قدیم، از مشک برای برداشتن و نگه داشتن آب در سفر و اردوگاه استفاده شد. در فرهنگ عاطفی عاشورا، «مشک» مظهر سقایی ابوالفضل (علیه السلام) است، چراکه او آبرسان خیمه ها و سقای اطفال امام حسین (علیه السلام)

بود. به همین خاطر، به آن حضرت «ابو القِربه» هم گویند، کنایه از سقایی او با مشک. روز عاشورا هم مشک خالی به دوش گرفت و به فرات رفت و آن را پر از آب کرد و در راه آوردن آب به خیمه ها، راه را بر او بستند. دستانش قطع شد و مشک آب سوراخ گشت عباس (علیه السلام) هم به شهادت رسید، پیش از آن که آب به خیمه ها برسد. این موضوع، با حسرت و اندوه یاد می شود که نشان وفای عباس (علیه السلام) و عطش اطفال است. به گفته عمّان سامانی:

پس فرو بارید بروی تیر تیز *** مشک شد بر حالت او اشک ریز

اشک چندان ریخت بر وی چشم مشک *** تا که چشم مشک، خالی شد ز اشک

تا قیامت تشنه کامان ثواب *** می خورند از رشحهٔ آن مشک، آب

پیش از عاشورا نیز مشک، ایفای نقش کرده است در مسیر راه، وقتی کاروان امام حسین (علیه السلام) به منزلگاه «شراف» رسیدند، جوانان به فرمان امام، آب بسیاری؛ با مشک ها برداشتند و در گرمای نیمروزی، با سپاه هزار نفری حرّ برخوردند که تشنه بودند. دهان مشک ها به روی آن سپاه گشوده شد، حتی اسب هایشان سیراب شدند. در کربلا نیز از سه روز مانده به عاشورا، نیروهای عمر سعد بر فرات مسلّط شدند و مانع بردن آب گشتند. وقتی عطش بر حسین (علیه السلام) و یارانش زیاد شد، برادرش عباس (علیه السلام) را مأمور تهیّه آب کرد. وی با بیست نفر همراه مشک و به اتفاق سی نفر سواره نزدیک شریعه شدند و نبردی کرده، مشک ها را پر از آب کرده برگشتند.

مشهد الحسین (علیه السلام)، نک: حرم حسینی

مصیبت

رنج و سختی و بلا و گرفتاری که به کسی می رسد، حوادث ناگوار و پیش آمدهای تلخ، هم چون درگذشت خویشاوندان و دوستان صمیمی. به معنای سوگ و تعزیت و عزا و ماتم نیز به کار می رود. آن چه در کربلا بر اهل بیت گذشت، شهادت و اسارتی که برای سیدالشهدا و عترت پیامبر در عاشورا

پیش آمد، حادثه شهادت هر یک از معصومین (علیهم السلام) نیز مصیبتی است که بر امّت اسلام وارد شده است که در رأس آن ها و بالاترین مصائب، عاشورای حسینی است. در زیارت عاشورا از شهادت اباعبدالله (علیه السلام) بعنوان مصیبتی بزرگ یاد شده است. (لَقَدْ عَظُمَتِ الرَّزِیَّةُ وَ جَلَّتِ الْمُصِیبَةُ بِكَ عَلَیْنَا وَ عَلَی جَمِیعِ اَهْلِ اَلاِسْلاَمِ... مُصِیبَةً ما أَعْظَمَها وَ اَعْظِمَ رَزِیَّتَها فِی الاسْلامِ وَ فِی جَمِیعِ اَهْلِ السَّمَواتِ وَ الاَرْضِ) و به همین جهت، به یادآوری حادثه عاشورا و شهادت امام حسین و أئمّه دیگر «ذکر مصیبت» گفته می شود.

مَعدِن

نام یکی از منزلگاه های بین مکّه و عراق که امام حسین (علیه السلام) از آن هم گذشته است.

مُعین البکاء

تعزیه گردان، کسی که تعزیه را اداره می کند. معمولاً به کارگردان و مدیر تعزیه «معین البکاء» می گفتند و میان مردم به «تعزیه گردان» معروف بود. معین البکاء که در کار خود ورزیدگی داشت، نقش هر یک از شبیه خوان ها را برای هر مجلس تعزیه تعیین می کرد و اشعاری که باید در آن مجلس بخوانند، در ورقه ای که به آن «فرد» یا «نسخه» می گفتند، به آن ها می داد... از لقب های دیگر او شبیه گردان، میرعزا، میرغم و ناظم البکاء بود. به نوشته لغت نامه دهخدا، «لباس اشخاص را برای نقش های مختلف او تعیین می کرد». ترتیبات مقدّماتی یا به عبارت اروپایی «میزان سن» هم از وظایف او بود. در اواخر قاجاریّه، این کارها را شربت دار باشی که یکی از اعضای دارالنضاره (خوانسالاری) و به لقب «معین البکاء» هم سرافراز بود اداره می نمود.

مغفرت

حضرت سیّدالشهدا (علیه السلام) در یمین عرش، به محل شهادت و زوّار و گریه کنندگانش می نگرد و برای ایشان طلب مغفرت می کند، و نیز از پدر و جدّش برای آنان تقاضای استغفار می نماید.

مَغیثه

نام یکی از منزلگاه های راه مکه به طرف عراق، که امام حسین (علیه السلام) در آن جا نیز اقامت کرد. معنای آن سرزمین باران است.

مقام امام صادق (علیه السلام) در کربلا

حضرت صادق (علیه السلام) در تشّرف به زیارت جدّشان امام حسین (علیه السلام) آن مکان اقامت می کردند، و غسل زیارت می نمودند و به زیارت مشرف می شدند، لذا آن مکان به مقام امام صادق (علیه السلام) معروف گردید.

ص: ٦٤٠

مقام دست راست

محلّی است مقدّس، در نزدیکی فرات که بنای کوچکی در آن جا ساخته شده است. گویند که حضرت قمربنی هاشم در این موضع با لشکریان عمر سعد مبارزه کرد و دست راست آن بزرگوار را در این قسمت به ضرب تیغ از بدن شریفش جدا ساختند. هم اکنون این مکان زیارتگاه عاشقان و دلسوختگان آن حضرت می باشد. این بنای خاطره انگیز که به دست پرتوان ایرانیان هنرمند ساخته شده است به دوبیت شعر فارسی نیز مزیّن شده است که خواندن آن دل هر عاشقی را به تلاطم در می آورد:

افتاد دست راست خدایا ز پیکرم بر دامن حسین رسان دست دیگرم

دست چپم بجاست اگر نیست دست راست *** اما هزار حیف که یک دست بی صداست

مقام مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف)

در این مکان افرادی موفق به زیارت و دیدار آن حضرت شده اند. خواندن نماز مخصوص آن حضرت در آن مقام و توسل به ایشان، بسیار کارساز و سودمند است.

مقتل

هم به معنای محلّ قتل است، هم کتابی که درباره شرح قتل حسین بن علی (علیه السلام) و واقعه کربلا نوشته شده باشد. گودال قتلگاه. به نقل دهخدا، جایی و زمینی که کسی در آن جا کشته شده باشد. البته به معنای جایی و عضوی از بدن نیز گفته که اگر تیر یا تیغی بر آن جا وارد آید، سبب قتل شخص می شود.

به انگیزهٔ زنده نگهداشتن یاد حادثه عاشورا و شهدای کربلا، از صدر اسلام تاکنون، همواره کتاب هایی به عنوان «مقتل» نوشته شده است. شیخ آقا بزرگ تهرانی بیش از هفتاد کتاب را با همین عنوان نام می برد که به حادثه کربلا مربوط می شود و مقتل اصبغ بن نباته (از یاران علی علیه السلام) را اوّلین مقتلی می داند که نگاشته شده است. نام برخی از مقتل های معروف از این قرار است (البته آن هایی که عنوان «مقتل» دارند):

مقاتل الطّالبیین، نوشته ابوالفرج اصفهانی (متوفی: ٣٥٦) که در شرح حال و ذکر اسامی شهدای فرزندان ابو طالب است. این کتاب را به فارسی سید هاشم رسولی محلاتی با عنوان سرگذشت کشته شدگان فرزندان ابو طالب نیز ترجمه کرده است.

مقتل ابی مخنف، نوشته لوط بن یحیی بن سعید بن مخنف، عروف به ابو مخنف که درباره حوادث عاشور است. این کتاب نیز فارسی ترجمه شده و اخیراً مؤسسه الوفاء با نام مقتل الحسین و مصرع اهل بیته و اصحابه فی کربلا در ٢٣٠ صفحه چاپ کرده است.

مقتل خوارزمی، متن تاریخی مربوط به حوادث کربلاست، در دو جزء که موفّق بن احمد مکّی خوارزمی (متوفی: ٥٦٨) تألیف کرد و اغلب مطالبش را از تاریخ ابن اعثم (م ٣١٤) آورده است.

مقتل الحسین، عبدالرزاق المقرّم (متوفی ۱۳۹۱ ق در نجف) که دربارهٔ نهضت حسینی است و وقایع کربلا را از خروج امام حسین (علیه السلام) از مدینه تا حوادث پس از عاشورا در بر دارد. کتاب های مقتل دیگری هم معروف است، هم چون: نفس المهموم، لوف، منهاج الدّموع، العیون العبری، مثیرالاحزان، روضة الشهدا، اسرار الشهادة، منتهی الامال، بحار الانوار ...

قتل نویس، نک: مقتل نویسی

قتل نویسی

در قرن های ۵ و ٦ هجری نوعی تاریخ نویسی به نام «مقتل نویسی» که در این تواریخ حوادثی را که بر خاندان حسین (علیه السلام) گذشته بود می نگاشتند و در همین قرن ششم کتاب جالبی در همین زمینه نگاشته شد به نام مقتل الحسین که نویسنده آن خوارزمی بود و چهارده موضوع از مصائب و فضایل امام را در آن ذکر کرد. ولی گسترش تعزیه را در ایران می توان تا حدی مدیون کتاب روضة الشهداء دانست. این کتاب را در قرن نهم هجری ملاحسین واعظ کاشفی، که تألیفات فراوان دارد، نوشته است. این اثر کامل ترین و شیواترین کتابی است در مقتل نویسی که واقعهٔ غم انگیز کربلا و حوادث را نیز در بردارد، و پس از او نیز نویسندگان دیگری در این زمینه کتاب هایی تألیف کردند از جمله محمد بن سلیمان فضولی (متوفی: ۹۷۳ ق) به تبعیت از او در بغداد نخستین مقتل را در زبان ترکی به نام حدیقة السعرا به قلم آورد. کاشفی هم در تألیف کتابش به زمخشری توجه کرد. وی در این کتاب واقعه دلخراش کربلا را نگاشته است و دوستداران خاندان رسالت و عامهٔ مسلمانان آن را می خواندند و غمگین و متأثر می شدند. بعد از مدتی این کتاب، نقل مجالس دینی شد و برای این که همگان از آن استفاده برند کسانی که صوتی خوش و

سوزناک و غم انگیز داشتند، با صدایی بلند آن را تقریر می کردند و

شنوندگان تحت تأثیر آن می گریستند. شاید نخستین کسی که با لحنی غم انگیز و خوش آن را خوانده خود مؤلف بوده؛ چه، ملاحسین در زمان حکومت سلطان حسین بایقرا، به هرات، مقر حکومت، رفت و به حضور شاه باریافت، صدای خوش و مطبوع کاشف بر شاه خوش آمد و مورد احترام قرار گرفت... ولی با گذشت زمان لحن تقریر تغییر کرد و دگرگونی در آهنگ خواندن متن و اشعار به وجود آمد و نام «روضه خوان» و اصطلاح «روضه خوانی» از همین کتاب و نام آن، در افواه و اذهان جاری شد و جایی وسیع در عزاداری و سوگواری مذهبی اشغال کرد، چنان که هنوز همین اصطلاح «روضه خوانی» و «روضه خوانان» در مجالس سوگواری مذهبی ساری و جاری است.

مکان عبادت

امام هادی (علیه السلام) می فرماید: «مکان هایی است که اختصاص به خدای متعال دارد و خداوند دوست دارد مردم در آن جا به عبادتش مشغول شوند، و حرم امام حسین (علیه السلام) یکی از آن مکان هاست».

مکروب

اندوهگین، غمگین، گرفته. از لقب های سیدالشهدا (علیه السلام) که در حدیث امام باقر (علیه السلام) آمده است: (اَنَّ اَلْحُسَیْنَ... قُتِلَ مَظْلُوماً مَکْرُوباً)

ملاطفت

از حضرت صادق (علیه السلام) نقل است که فرمود: روزی حسین (علیه السلام) در دامان پیامبر (صلی الله علیه و آله) بود. آن سرور با او ملاطفت می کرد، عایشه عرض کرد: چرا این طفل را این قدر دوست داری؟ فرمود: چگونه او را دوست نداشته باشم که میوه دل و نور چشم من است و به درستی که آن هایی که خود را امّت من می دانند او را خواهند کشت.

ممنوعیّت عزاداری

در پی ورود اندیشه های غربزدگی در ایران و مقابله با مذهب و فرنگی ساختن کشور، با مظاهر دین و سنّت های مذهبی در ایران مبارزه شد. جلوگیری از برگزاری عزاداری و مجالس سوگواری اباعبدالله (علیه السلام) هم یکی از این برنامه ها بود. علیه آن هم فعالیت فرهنگی شد و هم اقدام عملی. در دوره ای از تاریخ ایران (از سال ۱۳۱۳ تا ۱۳۲۰ ش) در دوره رضاخان، عزاداری برای سیدالشهدا (علیه السلام) ممنوع شد و تکیه ها موقتاً رونق خود را از دست دادند. در آن مدّت، در خانه ها و پنهانی و گاهی پیش از روشن شدن هوا و طلوع خورشید، مجالس روضه خوانی برپا و دور از چشم مأموران رضاخان، عزاداری می شد و اگر مأموران رضاخان به کسی مظنون می شدند، دستگیر یا با گرفتن رشوه، رهایش می کردند. مردم برای شرکت در مجالس روضه که در خانه ها پنهانی برگزار می شد، از بیم مأموران گاهی از پشت بام ها به منزل یک دیگر می رفتند و روضه خوان ها هم برای آن که به چنگ مأموران گرفتار نشوند، با لباس مبدّل به خانه ها می رفتند و آن جا لباس خود را می پوشیدند. برخی نویسندگان غرب زده، هم چون آخوندف و آقاخان کرمانی، با قلم به میدان مبارزه می آمدند و رضاخان با مأمور و سرباز. آخوندف

(آخوند زاده) می نویسد: «هرجا می رود تعزیه برپاست، مگر مصیبت و درد خود آدم کم است که با نقل گزارش هزار ساله، اوقات خود را دائماً تلخ کند و به جهت عمل بی فایده از کسب و کار باز بماند؟...» میرزا آقاخان کرمانی هم می نویسد: «آیین عزاداری و ماتمگری روح شادی و کامرانی را از میان این ملّت برانداخته، روزشان را چون شب تار ساخته است، ایرانیان با حبیب بن مظاهر هیچ قرابت و خویشی ندارند، روز سوگواری هزار سال پیش را بر پا می کنند بر مظلومان آن زمان می گریند».

اما رضاخان، که روزی برای جذب افکار مذهبی ها، در مجالس عزا شرکت می کرد، پس از مسلّط شدن بر اوضاع به برخورد حذفی با عزاداری سیدالشهدا (علیه السلام) پرداخت. به این دو نقل توجه کنید: امام خمینی (ره) می فرماید: «وقتی که او (رضاخان) آمد، ابتدائاً شروع کرد به اظهار دیانت و اظهار چه او به روضه خوانی و سینه زنی و گاهی ماه محرّم در همهٔ تکیه هایی که در تهران بود می

رفت و می گردید، خودش تا وقتی که سوار مطلب شد، سلطه پیدا کرد. همین آدمی که این طور مجلس روضه داشت، هم آن طور سینه زن و ارتش می آمد به سینه زنی...، همین آدمی که این دستگاه روضه را داشت، هم چو قدغن کرد دستگاه خطابه و وعظ و روضه و همهٔ این ها را که در تمام ایران شاید یک مجلس علنی نبود، اگر بود در خفا، در بعضی شهرها در خفا و به صورت های مختلف و با اسم های مختلف.»

امّا نقل دیگر: «پهلوی پس از به سلطنت رسیدن، نخست محلّ روضهٔ قزّاق خانه را به تکیه دولت منتقل نمود و از شکوه و جلال و

ص: ٦٤٢

مدّت آن کاست و پس از چند سالی به کلّی متروک گردانید، سپس شهربانی برای برقراری مجالس عزاداری موانع و مشکلاتی به وجود آورد که قبلاً بایستی تحصیل اجازه نمود. و بعداً هم حرکت دسته های عزادار در ایّام عاشورا را ممنوع گردانید و اگر احیاناً در بعضی از خانه ها محرمانه مراسم عزاداری به عمل می آمد، صاحبان خانه تحت تعقیب قرار می گرفتند و به زندان می افتادند، بعداً به جای عزاداری، کاروان شادی (کارناوال) در ایّام عاشورا به راه انداختند و صنوف را مجبور کردند که در برپایی کارناوال پیش قدم شده، هر صنفی دستهٔ خود را شرکت دهد. خوب به خاطر دارم در اواخر سلطنت پهلوی حرکت کارناوال مصادف بود با شب عاشورا و در کامیون ها دستجات رقّاصه با ساز و آواز به پایکوبی و رقص در شهر به گردش درآمده بودند، در عوض اگر احیاناً افرادی از ذاکرین با عبا و عمّامه دیده می شدند، تحت تعقیب قرار می گرفتند.»

مناجات

آن ها که با امام حسین (علیه السلام) به سفر حج رفته بودند نقل کردند:

امام (علیه السلام) ابتدا طواف کرد و دو رکعت نماز طواف را در مقابل مقام ابراهیم خواند. سپس صورت مبارک بر روی سنگ مقام گذاشت و گریه می کرد و می گفت:

خدایا، بندهٔ کوچکت بر در خانه توست، خادم کوچک تو بر در خانه تو است، سؤال کننده ات بر در خانه توست، مسکین تو بر در خانه تو است.

منزلت

در قرآن، و در سوره آل عمران آیه ۳۳، آمده است:

(اَنَّ اَللَّهَ اِصْطَفَی آدَمَ وَ نُوحاً وَ آلَ اِبْرَاهِیمَ وَ آلَ عِمْرَانَ عَلَی اَلْعَالَمِینَ.)

(یعنی: به حقیقت، خدا آدم و نوح و خاندان ابراهیم و خاندان عمران را بر جهانیان برگزیده است.)

[در روز عاشورا] شخصی از لشکریان عمر بن سعد به نام محمّد بن اشعث بن قیس کِندی به امام حسین (علیه السلام) عرض کرد: ای حسین پسر فاطمه، کدام منزلت و برتری از پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) در شماست که در دیگری وجود ندارد؟ امام حسین (علیه السلام) این آیه را تلاوت فرمود. پس امام حسین (علیه السلام) فرمود: به خدا قسم، پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) از خاندان ابراهیم (علیه السلام) و عترت هدایتگر (علیهم السلام) از خاندان پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) می باشد.

مُهر کربلا

مهر، قطعه کوچک گلی، معمولاً به شکل مکعّب مستطیل یا استوانه ای که نمازگزاران، بر زمین نهند و به هنگام سجده پیشانی بر آن گذارند. مهر و تسبیحی که از تربت سیدالشهدا (علیه السلام) ساخته بود و بر آن نماز، یا با آن ذکر گفته شود، فضیلت بسیار دارد. امامان و اولیا و علما چنین می کردند. امام صادق (علیه السلام) بر تربت امام حسین (علیه السلام) سجده می کرد و فرمود: (اَلسُّجُودُ

عَلَی تُرْبَةِ اَلْحُسَیْنِ (علیه السلام) تَخْرَقُ اَلْحُجُبَ اَلسَّبْعَ) (یعنی: سجده بر تربت حسینی، حجاب های هفتگانه را کنار می زند). صنعت مهرسازی و تسبیح سازی از تربت حرم ائمّه، شغلی مقدّس و محترم و اغلب در انحصار خاندان های پاک و سادات معتقد بوده است. حتی در کربلا، خاندانی برای این که این افتخار و امتیاز را همواره داشته باشد، سالانه مبلغی به والی بغداد می پرداخته اند.

مَهلاً مَهلاً

یعنی: آهسته، آهسته. سخن مشهور حضرت زینب (سلام الله علیها) پشت سر امام حسین (علیه السلام) وقتی که روز عاشورا برای آخرین بار آن حضرت به میدان رفت گفت: مهلاً مهلاً یا بن الزّهرا. و می خواست به وصیّت مادرش دربارهٔ بوسیدن زیر گلوی امام حسین (علیه السلام) عمل کند.

مهندی

یکی از وسایل عزاداری در شبه قاره هند است. مردم در ماه محرم هر سال از آن در مراسم تعزیه استفاده می کنند. مهندی ویژه مراسم عروسی است که استفاده از آن در مراسم عزاداری به یاد و خاطرهٔ قاسم فرزند بزرگوار حضرت امام حسن (علیه السلام) در دشت کربلا و عروسی نافرجام اوست.

میاندار

کسی که به لحاظ سنّ و سابقه و مهارت، در مجلس و محفل، محور رار گیرد و صدر نشین می شود و به اداره جلسه و هدایت یک گروه رای انجام کاری می پردازد. مثل میاندار در زورخانه برای ورزش باستانی، یامیانداری در دسته های زنجیر زنی و مجالس سینه زنی. آن که در میان صف سینه زنان یا زنجیر زنان قرار می گیرد و مباشر و مسؤول هماهنگی و یک نواختی و نظم کار آن هاست.

میدان

زمین گسترده و عرصه ای که در آن، جنگ، کشتی، اسبدوانی، چوگان بازی، ورزش و مسابقات انجام گیرد. میدانگاه معرکه، فاصله میان دو لشکر که در آن جنگ کنند. مجموع لشکرگاه دو طرف و محلّ جنگ ایشان. در قدیم، بیشتر عرصهٔ کارزار را می گفتند که نیروهای متخاصم رو در روی هم قرار می گرفتند و به نبرد تن به تن، سپس حمله گسترده دست می زدند. نیروهای مستقرّ در میدان را هم به جناح چپ و راست و قلب تقسیم می کردند و به آرایش نیرو می پرداختند. میمنه، میسره و قلب، نام این نیروها بود. در عاشورا، یاران سیدالشهدا یکایک به میدان نبرد می رفتند و می جنگیدند و جان خود را فدای امام خویش می کردند. خیمه گاه استقرار نیروها به اندازه ای از میدان فاصله داشت که تیرها به آن نرسد. از نظر فقهی کشته شدگان در میدان و معرکهٔ جنگ هم شهید محسوب می شوند.

ص: ٦٤٤

ن

ناخشنود

در قرآن، و در سورهٔ احقاف آیه ١٥، آمده است:

(وَ وَصَّيْنَا الاِنْسانَ بِوالِدَيْهِ احْسانا حَمَلَتْهُ اُمهُ كُرْهاً وَ وَضَعَتْهُ كُرْهاً وَ حَمْلُهُ وَ فِصَالُهُ ثَلاَثُونَ شَهْراً)

(یعنی: ما انسان را سفارش کردیم که به پدر و مادرش نیکی کند، مادرش او را با ناخشنودی حمل نمود و با ناراحتی بر زمین گذارد و دوران حمل و از شیر بازگرفتنش سی ماه است).

امام صادق (علیه السلام) فرمود: چون فاطمه (سلام الله علیها) حسین (علیه السلام) را، باردار شد، جبرئیل نزد رسول خدا (صلی الله علیه و آله) آمد و گفت: فاطمه (سلام الله علیها) به زودی

پسری می زاید که امّتت بعد از تو او را می کشند. از این رو به هنگامی که فاطمه (سلام الله علیها) حسین (علیه السلام) را باردار شد، از بارداریش ناخشنود بود، به هنگام تولد پسرش او را خوش نمی داشت. سپس حضرت صادق (علیه السلام) فرمود: در دنیا مادری دیده نشده که پسری را بزاید و از این پدیده ناخشنود باشد، امّا علّت این ناخشنودی فاطمه علیها سلام آگاهی او به کشته شدن فرزندش در آینده ای نزدیک بود و فرمود: این آیه در همین مورد نازل شده است.

نامه

همیشه یکی از سندهای مطمئن و رسمی «نامه» بوده است. مکاتبات اداری، رسمی و سیاسی و عزل و نصب ها و فرمان ها و درخواست ها به صورت نامه (و اصطلاحاً کتاب) در نهضت کربلا و قبل و بعد از عاشورا هم به چشم می خورد. چه نامه هایی که سیدالشهدا (علیه السلام) به معاویه نوشت و نسبت به کشتن حجر بن عدی و یارانش اعتراض کرد، و چه آن چه به علما نگاشت و چه آن چه در واقعهٔ نهضت عاشورا، به بستگان خود و کوفیان، بصریان، یاران و نمایندگان خویش نوشت. حتی آن چه به صورت وصیتنامه کتبی آن حضرت به محمد حنفیّه ثبت است «لَمْ اُخْرُجْ اِشْرَاً...» از این دست است. نامه هایی هم بزرگان شیعه و هواداران آن امام، از بصره و به ویژه کوفه به آن حضرت نوشتند و او را به آمدن به آن پایگاه شیعی دعوت کردند و قول هرگونه مساعدت و یاری دادند. سیدالشهدا نیز در پی آن دعوتنامه ها، نماینده خویش، مسلم بن عقیل، را به کوفه فرستاد، باز همراه وی نامه ای به شیعیان نوشت.

نامه هایی که در مدّت اقامت امام حسین (علیه السلام) در مکّه، از کوفه رای آن حضرت فرستادند و دعوت به کوفه کردند. بسیار بود. تا حدود دوازده هزار نامه و بیشتر هم گفته اند. نامه ها برخی به صورت فردی بود، برخی به صورت گروهی و با امضاهای بی شمار. نامه های سیدالشهدا (علیه السلام) به آنان نیز اغلب، پاسخ به آن عوت ها یا فراخوانی به یاری و مبارزه بود و محتوای دعوت عاشورایی امام را در بر داشت. علّت آن که نامه های دعوت، اغلب از کوفه بود، آن بود که کوفیان دل خوشی از معاویه نداشتند و هوادار اهل بیت بودند. پس از مرگ او، تصمیم به خلع یزید از

خلافت و مبارزه با او تصمیم گرفتند. نامه هایشان هم در پی همین هدف و با مضمونی انتقادآمیز از حکومت امویان و اعلام هواداری نسبت به سیدالشهدا (علیه السلام) و دعوت به آمدن و قبول رهبری و قول نصرت و یاری و چشم به راه مقدم او بودن بود. نامه هایی هم میان امام و برخی از شیعیان در بصره ردّ و بدل شد. آخرین نامه ای که از کوفیان به دست امام رسید. این متن را داشت: عَجْلْ لِلْقُدُومِ یَابْنَ رَسُولِ اَللَّهِ فَاِنَّ لَكَ بِالْكُوفَةِ مِأَةُ اَلْفِ سَیْفٍ فَلاَ تَتَأَخَّرْ. (یعنی: ای پسر پیامبر، هر چه

زودتر بیا، در کوفه صدهزار شمشیر در اختیار توست، دیر مکن! در مسیر راه کوفه،

ص: ٦٤٥

وقتی سپاه حرّ، راه را بر امام گرفت، حضرت به انبوه نامه های دعوت استناد کرد و حرّ بی اطلاعی از آن ها را اظهار می کرد. روز عاشورا هم امام در یکی از خطبه های اتمام حجّت خویش، کسانی هم چون شبث بن ربعی، حجّار بن ابجر، قیس بن اشعث، یزید بن حارث و... را مخاطب قرار داد که... مگر به من ننوشتید که میوه ها رسیده و همه جا سر سبز است و آماده، زود بشتاب و به سوی سپاهی سازمان یافته بیا؟...

نامه امام حسین (علیه السلام) به بنی هاشم

حسین بن علی (علیه السلام) از مکه به برادرش، محمد بن حنیفه، و سایر افراد از بنی هاشم این نامه را نوشت: بِسْمِ اَللَّهِ اَلرَّحْمَنِ اَلرَّحِیمِ، مِنَ اَلْحُسَیْنِ بْنِ علی الی مُحَمَّدِ بْنِ علی وَ مَنْ قِبَلَهُ مِنْ بَنِی هَاشِمٍ اما بَعْدُ: فَانٍ مَنْ لَحِقَ بِی اُسْتُشْهِدَ وَ مَنْ تَخَلَّفَ لَمْ یُدْرِكِ الْفَتْحَ وَ السَّلامُ. (یعنی: بسم الله الرحمن الرحیم، از حسین بن علی به محمد بن علی و افراد دیگر خاندان هاشم که در نزد وی هستند. هر یک از شما که در این سفر به من ملحق شود، به شهادت نائل خواهد شد و هر یک از شما که از همراهی با من خودداری ورزد به فتح و پیروزی دست نخواهد یافت والسّلام).

نامه عبدالله جعفر به امام (علیه السلام)

عبدالله بن جعفر، پسر جعفر طیّار، پس از آن که مطلع شد که امام حسین (علیه السلام) از مکه به طرف عراق قصد خروج دارد نامه ای برای ایشان فرستاد که متن آن چنین است:

تو را به خدا سوگند، با رسیدن این نامه، از این راه برگرد؛ چه این که می ترسم خود و خاندانت در این سفر به شهادت برسید، و اگر امروز تو کشته شوی، زمین را ظلمت فراگیرد، چرا که نشان هدایت تنها تویی و امید مردم با ایمان تنها به توست. پس در رفتن شتاب مکن تا خود در پی نوشته ام شرفیاب گردم، والسلام.

آن گاه عبدالله نزد امیر مکه، عمرو بن سعید رفت و امان نامه ای را برای اطمینان خاطر امام (علیه السلام) تهیه کرد. عبدالله بن جعفر و یحیی، برادر عمرو، از مکه بیرون آمدند و خدمت حضرت رسیدند و در بازگشتن آن بزرگوار اصرار کردند. ولی حضرت در جواب آن دو فرمود: رسول خدا (صلی الله علیه و آله) را خواب دیده ام، و مرا به کاری امر فرموده است که باید از پی آن بروم و از هرچه پیش آید باک ندارم.

عرض کردند، خواب خود را بفرما، فرمود تا اکنون نگفته ام و تا زنده ام نخواهم گفت.

عبدالله چون تصمیم آن حضرت را قطعی دید، دو فرزندش، عون و محمد، را گفت تا با آن حضرت بروند، و جان نثار او باشند.

به نقل سماوی، عبدالله بن جعفر بعد از واقعه کربلا می گفت: شکر خدا را اگر چه از همراهی با امام حسین (علیه السلام) و شهادت در راه او محروم ماندم، دو فرزند عزیزم را همراه او فرستادم تا با سربلندی به شهادت رسیدند.

مطلب مهمی را خوارزمی نقل می کند که دو نوجوان به نام های محمّد و ابراهیم از فرزندان حضرت جعفر طیّار (علیه السلام) از اردوگاه ابن زیاد فرار می کنند و همان سرنوشتی که برای طفلان مسلم

(علیه السلام) معروف است نقل می کند و احتمالاً همان دو طفل مسلم هستند. چون یکی دیگر از همسران مسلم، دختر جعفر طیّار (علیه السلام) بوده است. و در آخر می نویسد:

فَهَذَا وَ اِمْثَالِهِ مِنَ اَلاِیَاتِ اَلَّتِی ظَهَرَتْ بِقَتْلِ اَلْحُسَیْنِ (علیه السلام) وَ یَجُوزُ مِثْلُ هَذَا قَدْ اُخْبَرَ بِهِ اَلرَّسُولُ (صلی الله علیه و آله). (یعنی: کراماتی که در هنگام به شهادت رسیدن محمّد و ابراهیم دیده شد و کیفیت و تقاص قاتل از نشانه های حقانیت امام حسین (علیه السلام) بوده و از چنین امامی چنین کراماتی جایز بوده و از داستان این دو نوجوان حضرت رسول هم خبر خبر داده است.)

نامه های اهل کوفه به امام حسین (علیه السلام)

هنگامی که خبر درگذشت معاویه و رو در رویی امام حسین (علیه السلام) با یزید و آمدنش به مکه، به اهل کوفه رسید، گروهی از آن ها در منزل سلیمان بن صُرَد خُزاعی جمع شدند. وقتی مجلس رسمیّت یافت، سلیمان برای سخنرانی برخاست. او در خاتمه صحبت گفت:

ای شیعیان، شما دانستید که معاویه هلاک شد و به سوی خدایش رفت و بر عمل خود وارد شد. به جای او یزید بر مسند نشسته است و این امام حسین بن علی (علیه السلام) است که با او به مخالفت برخاسته و از ترس طاغوت آل ابوسفیان به مکه وارد شده است. شما شیعهٔ او و پدرش هستید. امروز او به یاری شما نیازمند است. اگر فکر می کنید شما یاور او و مخالف دشمنش هستید، برایش نامه بنویسید. اگر از سستی و ضعف خود می ترسید، او را به خود فریب ندهید.

جمعیّت حاضر در مجلس گفتند:

ما با دشمنش می جنگیم و جان خود را در راهش می دهیم.

سپس تعدادی را، از جمله ابو عبدالله جدلی، به همراه نامه ای

بدین مضمون خدمت امام حسین (علیه السلام) فرستادند:

بسم الله الرّحمن الرّحیم. به حسین بن علی (علیه السلام) از سلیمان بن صرد و مسیّب بن نجیبه و رفاعة بن شداد بجلّی و حبیب بن مظاهر و عبدالله بن و بن وائل و شیعیان مسلمان و مؤمن او. سلام بر تو باد. اما بعد، حمد سزاوار خدایی است که پشت دشمن تو و پدرت، آن ستمکار معاند حیله گر ظالم را شکست. او بر این امت یورش برد و امرش را دزدید و به زور آن را ستاند و بدون رضایت مردم بر آنان حکم راند. خوبان آن ها را کشت و اشرار را باقی گذاشت. مال الهی را برای ستمکاران و گناهکاران قرار داد. پس دور باد از رحمت حق چون دوری ثمود. به درستی که ما را امامی جز تو نیست. به سوی ما بیا تا خداوند به وسیلهٔ تو ما را با هدایت و حقیقت همراه سازد. نعمان بن بشیر در دارالحکومه است. ما در نماز جمعه اش حاضر نمی شویم و در نماز عید با او بیرون نمی رویم. اگر بشنویم که تو خواهی آمد، او را بیرون خواهیم کرد تا به شام ملحق شود، ان شاءالله تعالی. سلام و رحمت و برکات الهی بر تو ای پسر رسول الله و بر پدرت. لاَ حَوْلَ وَ لاَ قُوَّةَ اِلاّ بِاللَّهِ اَلْعَلِيِّ اَلْعَظِيمِ.

این نامه در دهم رمضان، در مکه به دست امام حسین (علیه السلام) رسید. نامهٔ دیگری نیز به وسیلهٔهانی بن هانی سبیعی و سعیدبن عبدالله حنفی به این مضمون فرستادند:

بسم الله الرّحمن الرّحیم. به حسین بن علی (علیه السلام) از شیعیان او در میان مسلمانان و مؤمنان. اما بعد، بشتابید که مردم در انتظار شمایند و به کسی جز شما رای نمی دهند شتاب کنید! شتاب! والسلام.

سپس نامه ای به همراه شبث بن ربعی و حجّار بن أبجر و یزید ابن حارث و یزیدبن رویم و عروة بن قیس و عمرو بن حجّاج زبیدی و محمد بن عمیر تمیمی فرستادند. متن نامه چنین:

اما بعد، باغ ها سبزگشته و میوه ها رسیده و درختان به برگ نشسته اند. اگر می خواهی، به سوی لشکری مجهز رهسپار شو. سلام و برکات و رحمت خداوند بر تو و پدرت باد.

این نامه ها آن قدر ادامه پیدا کرد تا شمار آن ها به دوازده هزار رسید.

نامه ابن زیاد به امام حسین (علیه السلام)

وقتی نامهٔ حرّ به ابن زیاد رسید، او نامه ای به این مضمون برای امام حسین (علیه السلام) نوشت.

اما بعد، خبر ورود تو در کربلا به من رسید. امیرالمؤمنین یزید ابن معاویه برایم نامه نوشته که سر بر بالین نرم نگذارم و چیزی نخورم مگر این که تو را به سوی خدای خبیر برسانم، یا این که به حکم من و حکم یزید برگردی. والسّلام.

نامه به امام (علیه السلام) رسید و آن را خواند، آن را پرتاب کرد و فرمود:

(لَا أَفْلَحَ قَوْمٍ اشْتَرَوْا مَرْضَاةِ الْمَخْلُوقِ بِسَخَطِ الْخَالِقِ.)

(یعنی: قومی که رضایت مخلوق را به بهای خشم خالق خریدند، رستگار نگردند).

فرستاده ابن زیاد گفت:

یاأباعبدالله جواب دهید.

امام فرمود:

من جوابی ندارم زیرا بر او کلمهٔ عذاب محقّق شده است.

قاصد برگشت و به عبیدالله خبر داد. در نتیجه در او خشم و کینه نسبت به امام شعله ور شد.

نامه ابن زیاد به حر

در منطقه شراف بود که کاروان حسینی به حرکت خود ادامه می داد تا به هنگام صبح که امام حسین (علیه السلام) پیاده شد و نماز صبح را اقامه نمود. سپس با شتاب شروع به حرکت نمود. حر مانع

او می شد. در این هنگام فرستاده عبیدالله بن زیاد نزد حر رسید و بر او سلام کرد و نامه عبیدالله را به او داد. مضمون نامه چنین بود:

اما بعد، چون این نامه به تو رسید، حسین را زیر نظر بگیر. فرستاده من می گوید که او را پیاده نکنی مگر در بیابانی که نه پناهگاهی داشته باشد و نه آب. به فرستاده ام دستور داده ام که از تو جدا نشود تا این که خبر دستور انجام شده را برایم بیاورد. و السّلام.

سپس حر به امام و یارانش گفت:

این نامه عبیدالله بن زیاد است که به من دستور می دهد بعد از این که این نامه به دستم رسید، با تو به خشونت رفتار کنم. فرستاده اش از من جدا نمی شود مگر این که امرش را اجرا کنم.

در این هنگام یزید بن زیاد بن] مهاصر ابو الشّعشاء کندی، یکی از یاران امام (علیه السلام) به فرستاده ابن زیاد گفت:

تو مالک پسر نسیر بدّی هستی؟

فرستاده ابن زیاد گفت:

بله. (از قبیله بنی کنده بود)

ص: ٦٤٧

ابو الشعشاء گفت:

چه آورده ای؟

فرستاده ابن زیاد:

پیروی از پیشوایم و وفا به بیعتم.

ابو الشعشاء گفت:

به پروردگارت عصیان ورزیدی و امامت را در نابودی خویش اطاعت نمودی. هم ننگ را گرفتی، هم آتش را خدای، عزوجل می فرماید:

(وَ جَعَلْناهُمْ أَئِمَّةً يَدْعُونَ اِلَيَّ النَّارِ يَوْمَ الْقِيامَةِ لا يُنْصَرُونَ.)

(یعنی: و از آن ها رهبرانی را قرار دادیم که به آتش دعوت می کنند و آن ها در روز قیامت یاری نخواهند شد).

نامه ابن زیاد به عمر بن سعد

پس از آن که حسان بن قائد عبسی نامه عمر بن سعد را به ابن زیاد داد. وی پس از خواندن نامه گفت: اکنون که چنگال ما بدو بند شده امید نجات دارد، با آن که به هیچ وجه فرصت خلاص نمانده و نیست. بعد به عمر بن سعد نامه ای به این مضمون نوشت:

بسم الله الرحمن الرحیم. اما بعد، نامه ات رسید، آن چه گفته بودی فهمیدم پس جلوگیر حسین شو تا خود و اصحابش با یزید بیعت کنند. اگر پذیرفت، آن وقت نظر خود را می گوییم. والسّلام.

وقتی عمر بن سعد نامه را خواند، گفت: فکر می کردم که ابن زیاد آرامش را قبول نمی کند.

نامه ابن زیاد به عمر بن سعد

عبیدالله، نامه پس از نامه و فرستاده در پی فرستاده به عمر بن سعد می فرستاد و او را برای جنگ با امام حسین (علیه السلام) تحریک می کرد. از جمله برای او نوشت:

اما بعد، حسین و یارانش را از آب بازدار تا قطره ای آن نتوانند آشامید. همان طور که با آن مرد پاک مظلوم و وارسته، عثمان بن عفان کردند.

چون نامه به دست عمر بن سعد رسید، به عمر بن حجاج با همراهی ۵۰۰ سواره دستور داد تا بر کنار آب مستقر شوند و بین حسین (علیه السلام) و اصحابش با آب مانع ایجاد کنند تا قطره ای آب به آن ها نرسد. این روز هفتم محرم بود.

نامه ابن زیاد به عمر بن سعد

هنگامی که نامهٔ سوم عمر سعد به عبیدالله رسید و آن را خواند گفت: این نامهٔ یک نفر خیرخواه به امیر خویش و دلسوز قبیلهٔ خود می باشد. لیکن شمر بن ذی الجوشن برخاست و رو به او کرد و گفت: آیا این کار را از او قبول می کنی، با این وضع که او در سرزمین تو وارد شده و در پهلوی توست، والله اگر از این بلاد تو بار ببندد و کوچ کند و دست میان دست تو نگذارد البته بی شک او نیرومندتر از تو خواهد بود و تو به ناچار ناتوان تر و عاجز تر از او خواهی بود. تو این منزلت را به او مبخش؛ زیرا این سستی و از کارافتادگی است ولیکن او باید خود و یاورانش به حکم تو مطیع شوند. بعد از آن اگر خواستی به عقوبت برسانی، تو صاحب اختیاری، و اگر خواستی عفو کنی، این اختیار برای توست و حق داری، و به سود توست. ابن زیاد گفت، خوب رأیی است! نامه ای که در این خصوص می فرستم تو با آن نامه به سوی عمر سعد برو. او باید به حسین (علیه السلام) و یاورانش پیشنهاد کند که به حکم من گردن نهند. پس اگر کردند، تسلیم آن ها را بپذیر و بی جنگ و خونریزی نزد من بفرستد و اگر آن ها زیر این حکم نرفتند باید با آن ها بجنگید، اگر انجام داد تو فرمان او را بشنو و اطاعت کن و اگر نپذیرفت که با آنها بجنگید تو امیر لشکر خواهی بود. گردن او را بزن و سر او را برای من روانه کن. سپس نامهٔ تندی خطاب به عمر بن سعد نوشت که در آن آمده بود:

من تو را به سوی حسین نفرستادم تا از او دست بکشی و به او مهلت دهی و از طرف وی عذرخواهی نمایی یا این که نزد من از او شفاعت کنی. بنگر، اگر حسین و یارانش به فرمان من در آمدند و تسلیم

شدند، آن ها را دستگیر کن و به نزد من بفرست. اگر امتناع ورزیدند، به سوی آن ها برو تا آن ها را به قتل برسانی و سپس مُثُله کنی که بدان سزاوارند! هرگاه حسین کشته شد، اسبان را بر سینه و پشتش بدوان که او تیره بخت، ظالم و فرومایه است. من می دانم که بعد از مرگ این کارها به او ضرری نمی رساند، اما این قولی است که من داده ام که بعد از مرگش با او چنین کنم. اگر به فرمان ما عمل کنی، به تو پاداش شنونده مطیع را خواهم داد و هرگاه اطاعت نکنی، از مسؤولیت لشکر کناره گیری کن و لشکر را به شمر بن ذي الجوشن بسپار که ما دستورات را به او داده ایم والسلام.

و نامه را به شمر داد. شمر هم نامه را به دست عمر بن سعد رساند. عمر بن سعد که نامه را خواند به شمر گفت:

وای بر تو! تو را چه می شود؟ خداوند تو را به خانه ات نرساند و خداوند آن چه را برای من پیش آورده ای، زشت بگرداند. من

ص: ٦٤٨

گمان می کنم که آن چه برایش نوشته بودم، تو آن را عوض کردی. کاری را که می خواستم به خوبی پیش برود، تو آن را خراب کردی. به خدا سوگند که حسین تسلیم نخواهد شد؛ چرا که روح بزرگی در سینه او جای دارد.

شمر به او گفت:

چه خواهی کرد؟ آیا امر امیرت را اطاعت می کنی و دشمنش را می کشی، یا این که لشکر را به من واگذار می کنی؟ عمر بن سعد گفت:

خیر، تو را در این کار، بزرگی نیست. من آن را به عهده خواهم گرفت و تو فقط سرپرست پیاده ها هستی. به واقع اعتراض ابن سعد قلبی نیز نبود.

نامه ابن زیاد به عمر بن سعد

ابن زیاد نامه ای به این مضمون برای عمر بن سعد فرستاد:

اما بعد، من کمبودی در پیاده و سواره تو باقی نگذاشتم. نگاه کن که من صبح و شام نمی کنم مگر این که همان صبح و شام اخبار تو به من برسد.

این نامه در ششم محرم سال ٦١ ق نوشته شد.

نامه حرّ به ابن زیاد

وقتی امام حسین (علیه السلام) و سواران ایثارگرش مستقر شدند، حربن یزید تمیمی فرمانده اولین سپاه، به ابن زیاد نامه ای نوشت و به او خبر داد که امام بر زمین های کربلا پیاده شده است.

نامه عبدالله بن جعفر

بنا به نقل طبری و ابن اثیر از امام سجّاد (علیه السلام) چهارمین کسی که به حسین بن علی (علیه السلام) پیشنهاد کرد که از سفر عراق منصرف شود و در این مورد اصرار می ورزید عبدالله بن جعفر بود که پس از حرکت امام (علیه السلام) از مکه طی نامه ای که به وسیله دو فرزندش، عون و محمّد، به حضور امام ارسال کرد، چنین نگاشت اما بعد، به خدا سوگندت می دهم که با رسیدن این نامه از سفری که در پیش گرفته ای منصرف و به شهر مکّه مراجعت کنی؛ زیرا می ترسم که تو در این سفر کشته شوی و فرزندانت مستأصل شوند و با کشته شدن تو که که پرچم هدایت و امید مؤمنان هستی نور خدا خاموش گردد. در حرکت خود تعجیل نکن که من نیز بعداً خود را به تو می رسانم. عبدالله بن جعفر پس از فرستادن این نامه بلافاصله با عمرو بن سعید که یزید بن معاویه او را به جای ولید حاکم معزول مدینه به حکومت منصوب کرده بود و به ظاهر به عنوان امیر حاجّ، لی در واقع برای انجام مأموریت ترور امام (علیه السلام) آن روزها در مکّه سر می برد ملاقات و از وی

درخواست نمود که امان نامه ای به امام (علیه السلام) بنویسد که شاید در مراجعت آن حضرت مؤثر افتد و برای تأکید موضوع و اطمینان بیشتر رضایت عمروبن

سعید را جلب نمود که برادرش یحیی بن سعید را در رساندن امان نامه به همراه عبدالله به خدمت امام (علیه السلام) اعزام کند.

نامة عمر بن سعد به ابن زیاد

عمر سعد بعد از آمدنش به کربلا در روز سوم بود که قرة بن قیس حنظلی را فرستاد تا از حسین (علیه السلام) خبر بگیرد که چرا به این سرزمین آمده است؟ و امام حسین (علیه السلام) به فرستاده او فرمود که اهل این شهر به من نوشته بودند که به جمع ما وارد شو و اما اینک چون از آمدن من ناخرسندند من هم از شما منصرف می شوم و عمر سعد هم تمام این مذاکره را برای عبیدالله نوشت:

بسم الله الرحمن الرحیم. اما بعد، وقتی به حسین رسیدم، فرستاده ام را گسیل نمودم تا بپرسد که چرا آمده و چه می خواهد؟ او گفت: اهل این سرزمین به من نوشتند و نامه ها فرستادند که به سویشان بیایم، من نیز چنین کردم. اگر نخواهند و از آن چه در نامه هایشان بود، باز گردند، من نیز از آن ها منصرف خواهم شد.

وقتی نامه را برای ابن زیاد خواندند، او این بیت را خواند:

أَلَانَ اذ عَلَقَةً مخالبنا بِهِ *** يَرْجُو النَّجَاةِ وَ لاتَ حِينَ مَناصٍ؟!

(یعنی: اینک که چنگال ما او را گرفته است، آرزوی نجات می کند که دیگر وقت گذشته است).

نامه عمر بن سعد به ابن زیاد

گفته شده که عمر بن سعد، در کربلا برای دومین بار با امام حسین (علیه السلام) ملاقات کرد که نتیجه آن نامه ای شد که عمر بن سعد برای ابن زیاد فرستاد. در آن نامه به گمان آن که دستش به خون

امام آغشته نشود و حکومت ری را هم از دست ندهد، به امام حسین (علیه السلام) دروغ بست. او می خواست این دو را با هم داشته باشد: به خون امام حسین (علیه السلام) گرفتار نشدن و تقرب به عبیدالله بن زیاد برای دستیابی به حکومت ری. لذا در نامه اش به ابن زیاد این دروغ را به امام نسبت داد. متن آن چنین است:

ص: ٦٤٩

اما بعد خداوند آتش را خاموش ساخت و کلمه را جمع نمود و کار امّت را اصلاح کرد. این حسین است که به من گفته به جایی خواهد رفت که آمده یا به هر جایی که ما خواستیم او را بفرستیم، تا چون دیگر مسلمانان باشد. در خوشی و ناخوشی با دیگران شریک باشد. یا این که به سوی یزید آمده و دستش را در دست یزید بگذارد و آن گاه نظرش را ببیند که در این مطلب برای شما رضایت و برای امت مصلحت است.

در حالی که می دانیم پیش از این امام در جواب حاکم مکه گفته بود:

ای امیر، من از اهل بیت نبوّتم ... و یزید مردی است فاسق، شرابخوار، کشنده انسان های پاک، اشاعه دهنده فساد. فردی چون من با آدمی چون او بیعت نمی کند...

در روایت ابوالفرج آمده است که عمر سعد فرستاده ای را نزد عبیدالله روانه کرد که به این مطلب او را اعلام کند و به او بگوید که اگر کسی از مردم دیلم این را بخواهد و تو قبول نکنی به او ستم کرده ای.

نخل

نخل درخت خرماست. امّا در اصطلاحِ مراسم سوگواری محرّم، به وسیله ای بزرگ و اتاقکی تابوت مانند گفته می شود که با پوشش سیاه و انواع شال های رنگارنگ و آیینه و چراغ... می آرایند و به عنوان سمبل تابوت سیدالشهدا (علیه السلام) در روز عاشورا در حسینیه ها و تکیه ها آن را بلند می

کنند و به محلّ اجرای تعزیه می برند. فلسفهٔ آن چنین است که اگر چه در کربلا نبودیم و جسم پاره پاره شهدا بر زمین ماند، امروز سمبل جنازه آن عزیزان را با تشریفات و آذین بندی و با احترام تشییع می کنیم. و با چندین بار گرداندن در کوچه ها و محلّه ها با ندای یا محمّد، یافاطمه، یاعلی، یاحسن، یاحسین، آن را با احترام بر زمین می گذارند. نخل بندی، نخل آرایی، نخل گردانی از اصطلاحات این سنّت مذهبی است و در هند، رواج بیشتری دارد. عموماً مردم شهرها برای نخل، قداست خاصی قائلند و بلند کردن آن را طیّ مراسم سنّتی ویژه ای انجام می دهند. نخل ها اغلب سنگین است و حمل و نقل آن را عدّه ای مردان قوی عهده دارند. «نخل آرا» به کسی گویند که نخل محرّم را می آراید، به آن نخل محرّم، نخل عزا، نخل تابوت، نخل ماتم نیز گفته می شود.

نُخَیله

نام اردوگاه نظامی در بیرون کوفه. در زمان علی (علیه السلام) بسیج نیروهای رزمی برای جنگ در آن جا صورت می گرفت. آن حضرت در آن جا با خوارج جنگید و برای سپاه خویش در جنگ با معاویه سخنرانی کرد. برای مقابله با سیدالشهدا (ع) نیز، ابن زیاد نیروهای خود را آن جا مستقرّ کرده بود و عمر سعد را با چهار هزار نفر از آن جا به کربلا برای جنگ با آن حضرت فرستاد. امروز این محلّ به «عباسیات» معروف است.

نُدبه

یکی از خصایص امام حسین (علیه السلام) این است که حضرت بقیّة الله، ارواحنا فداه، هر صبح و شام برای آن حضرت ندبه می کند؛ چنان که در زیارتنامه ناحیه مقدّسه آمده است: (فَلَئِنْ اخَّرْتَنِي الدَّهْرَ... فَلاَ نَدبنكَ صَبَاحاً وَ مَسَاءً، وَ لا بَكَيْنَ لَكَ بَدَلَ الدُّمُوعِ دَما.) (یعنی: اگر روزگار مرا به تأخیر انداخت، و تقدیر مرا از یاری تو، بازداشت، و من نتوانستم در جنگ با دشمن کینه توزت شرکت کنم، هر صبح و شام برای تو ند به سر می دهم و به جای اشک خون گریه می کنم).

نذر

نذر، التزام به انجام دادن یا ترک عملی به نحو خاص به خاطر خداست که با صیغهٔ خاصّی منعقد می شود، مثل «لله عَليّ...» و انجام آن چه نذر شده واجب است و تخلّف از آن گناه است و کفّاره دارد. علاقه مندان به اهل بیت و امام حسین (علیه السلام)، گاهی انجام دادن برخی از امور را نذر می کردند تا ملزم شوند آن را ادا کنند، از قبیل: نذر زیارت امام حسین (علیه السلام)، عزاداری برای آن حضرت، برپایی مجالس وتعزیه و ذکر مصیبت، اهدای وسیله یا پولی برای حرم یا زوّار، اطعام، شرکت در دستجات زنجیر زنی و عزاداری ساختن تکیه یا حسینیّه و... این گونه نذرها به طور طبیعی تأمین کننده بخشی از هزینه های احیای عاشورا و ترویج خطّ اهل بیت (علیهم السلام) است و به کمک های مالی و جنسی یا انجام دادن خدمات مربوط به سیدالشهدا (علیه السلام) جنبهٔ معنوی و قداست می بخشد و افراد با افتخار به چنین کارهایی اقدام می کنند. در میان مردم، سنّت هایی هم چون آش نذری، سفره نذری، گوسفند نذری، شُله زرد، ترحلوا و... متداول است که اغلب بانذر، برخو دواجب می سازند و در کنار آن مرثیه خوانی انجام می گیرد و این اطعام ها به یاد اهل بیت است.

ص: ٦٥٠

نسخه

کتاب، نوشته، آن چه از روی نوشته ای باز نوشته شود. از اصطلاحات «شبیه خوانی» است. متنی که تعزیه گردان، برای اجرای تعزیه ای گرد آورده است یا می نگارد و پیش از آغاز تعزیه میان شبیه خوان ها پخش می کند. تعزیه نامه هم به آن گفته می شود. شعر تعزیه نامه ها اغلب به صورت اشعار عامیانه است. هم چنین هر تعزیه دارای چندین برگ نسخه است که در لغت به معنی نوشته و نوشته شده است. اصطلاحاً در تعزیه در دو مورد به کار می رود، یکی کاغذ بلند طومار مانندی است به عرض تقریبی ده سانتی متر، و طول آن بستگی دارد به متنی که روی آن نسخه های یک تعزیه کلاً اطلاق می شود. مثل نسخهٔ امام حسین (علیه السلام) که شامل کلیّه نسخی است که در

دست همهٔ تعزیه خوانان در آن تعزیه واحد است و بعد از اتمام تعزیه، تعزیه گردان همهٔ طومار را می گیرد و به صورت لوله واحدی در می آورد.

نسخه گردان

تعزیه گردان. کسی است که کارگردانی تعزیه را به عهده دارد. در قدیم به تعزیه گردان «معین البکاء» نیز می گفتند.

نشانه شیعیان

امام حسین (علیه السلام) به زید بن ارقم فرمود:

نیست از شیعیان ما جز آن که راستگو و شهید است.

زید گفت: چگونه این عمل ممکن است؟ در صورتی که بسیاری از شیعیان شما در بستر خویش می میرند؟ فرمود:

آیا کتاب خدا را نمی خوانید که فرمود: «آنان که به خدا و پیامبرش ایمان آورند آنان از راستگویان و از شهیدانند نزد پروردگار.» اگر شهید تنها به کشتهٔ شمشیر اطلاق می شد، تعداد شهدا بسیار اندک بود.

نصیحت برادر

پس از مرگ معاویه، محمد بن حنفیّه خدمت برادرش حضرت اباعبدالله (علیه السلام) آمد و گفت: تو بهترین انسان ها در نزد پروردگاری، با حکومت یزید کاری نداشته باش به شهر مکّه روی بیاور و در آن جا زندگی کن تا خداوند امور مسلمانان را اصلاح کند. امام فرمود:

ای برادر، اگر در دنیا پناهگاه و تکیه گاهی نداشته باشم هرگز با یزید بیعت نمی کنم. (محمد بن حنفیّه سخن امام را قطع کرد و گریست و امام هم گریه کرد و) سپس فرمود:

ای برادر خدا تو را جزای خیر دهد، شرط نصیحت به جای آوردی، و سخنان درستی گفتی، من قصد دارم به مکّه بروم، و برای این سفر آماده شدم و برادران و برادرزادگان و خواهران و پیران من با هم آماده شدیم. کار آن ها کار من و نظر آن ها نظر من است. اما تو ای برادر، برای تو ضرری ندارد که در مدینه بمانی و چشم من در این شهر باشی و چیزی از حوادث این جا را بر من پوشیده مدار.

نعش

پیکر بی روح، جسد. به معنی تابوت هم آمده است. در کربلا امام حسین (علیه السلام) بر سر نعش شهدا حاضر می شد. اهل بیت امام حسین (علیه السلام)، پس از عاشورا کنار نعش شهیدان آمدند و گریه و عزاداری کردند. در مراسم تعزیه و شبیه خوانی هم که اشخاص نقش های مختلفی به عهده می گیرند، برخی هم در نقشِ «نعش» در میدان بر زمین می افتند و تداعی کننده اجساد شهدای کربلا می گردند. هم چنین به معنی کسی که در تعزیه، نقش بی اهمیّت و بی سخنی را به عهده دارد. در تعزیه ها، نعش را همراه با پیکان های خون آلود و شمشیرهای شکسته و سنان ها که بر نعش ها دوخته یا جاسازی شده بود نشان می دادند که وضع طبیعی کشته های میدان را یادآور باشد، یا همراه با پرندگان و کبوترانی با شهپر خونین بر نعش شهیدان، که نماد رساندن خبر شهادت به مدینه بود.

نعش

جسد، از نعش در تعزیه به دو صورت استفاده می شده است، یکی نعش هایی که می ساختند و دیگر کسانی که در تعزیه نقش نعش را بازی می کردند یا چون نعش بر زین اسب قرار می گرفتند یا روی زمین دراز می کشیده اند و حوله ای بر آن ها افکنده می شد.

نَفَسُ المهموم

نام کتاب شیخ عباس قمی در مقتل سیدالشهدا (علیه السلام) است که برگرفته از حدیث امام صادق (علیه السلام) است که فرمود: (نفس المهموم لِظُلْمِنَا تَسْبِيحٌ وَ همُّهُ لَنَا عِبَادَةٌ وَ كِتْمَانُ سِرِّنَا جِهَادٌ فِي سَبِيلِ اللَّه.)

ص: ٦٥١

(یعنی: نفس کسی که به خاطر مظلومیّت ما اندوهگین شود تسبیح است، اندوه بر ما عبادت است و کتمان و پوشاندن راز ما جهاد در راه خداست). امام صادق (علیه السلام) سپس فرمود: واجب است که این حدیث با طلا نوشته شود. چون کتاب محدّث قمی یادآور مصیبت های اهل بیت است، این نام را برای کتابش برگزیده است. این کتاب به فارسی هم ترجمه شده است.

نقاب

پارچه های مشکی یا دستمال مشکی که تعزیه خوانانی که نقش زن را بر عهده داشتند به چهره می افکندند و فقط چشم هایشان پیدا بود.

نَقره

نام سرزمینی در راه مکّه، دارای برکه و چاه های آب و قلعه، که سرِ چندراهی قرار داشته است. امام حسین (علیه السلام) در این منزل اقامت کرده است. به آن جا «معدن النقره» هم گفته شده است.

نقش

در شبیه خوانی ها، کسی است که در نقش امام حسین، و دیگری در نقش شمر، عمر سعد، حرّ و... اجرای برنامه می کند.

نقش نگین حسین (علیه السلام)

ائمّه (علیه السلام) هر کدام شعار و جمله ای را بر نگین انگشتر خود حک می کردند و نشان دهنده روح و فکر خاص آن امام بود. نقش نگین انگشتر سیدالشهدا (علیه السلام) عبارت بود از انّ الله بالغ امره و به نقلی دو انگشتر داشت. بر نگین یکی لا اله الا الله، عدة للقاء الله و بر دیگری انّ الله بالغ امره بود. هر دو تعبیر، گویای روح شهادت طلب آن حضرت و مقام رضا و تسلیم او به دیدار خدا و پروردگار است. روایت است که در دست امام صادق (علیه السلام) انگشتر جدش حسین بن علی (علیه السلام) بود و بر نگین آن نوشته بود: لاَ اِلَهُ اِلاّ اَللَّهُ عُدَّةٌ لِلِقَاءِ اَللَّهِ و این نیز که توحید، سرمایهٔ لقای الهی است، نشان دهنده روح خداجویی و شهادت طلبی اوست.

نقیبان کربلا

سمت نقابت علویان در تشکیلات اداری دوره های پیشین، یکی از مقام های مهم پس از خلیفه به شمار می رفت و جایگاه برجسته ای داشته است. نقیب یا سر سلسلهٔ سادات علوی خود دارای موقعیت اجتماعی سیاسی برجسته ای بوده و حقوق و تکالیف ویژه ای داشته و البته شرایطی هم برای او از این سمت لازم و بایسته بوده است. نقابت تنها به خاندان علوی اختصاص داشته و از یک بیت علوی به بیت دیگر، مطابق با ویژگی ها و شایستگی ها، منتقل می شده و معمولاً در اختیار یکی از برجستگان قرار می گرفته است.

یکی از مهمترین کارهای نقیب، اداره امور علویان و هم چنین اداره امور مرقد امام و شهر زیارتی بوده است. از آن جا که موضوع بحث ما در این کتاب، تاریخ کهن مرقد امام حسین (علیه السلام) است و از دیگر سوی نقیبان در ادارهٔ این گونه مراکز مذهبی جایگاه و سهمی بسزا داشته اند، نمی توان به مسئلهٔ نقبا نپرداخت و از کنار آن گذشت.

ماوردی در کتاب الأحکام السلطانیه در بیان بخش های تشکیلات اداری نظام حاکمیت اسلامی در باب هشتم، نقابت بر نسب ها را می آورد و در آن جا چنین شرح می دهد: نقابت بر دو گونه است:

«عام» و «خاص». نقابت خاص آن است که در کار پیشوای و تدبیر، تنها به نقابت بسنده دارد و از آن فراتر نرود و به داوری و اجدادی حد نپردازد.

بدین سان در این نوع از نقابت، علم از شروط آن نیست. در نقابت، مردمان دوازده حق بر نقیب می یابند که بر او لازم است:

۱- حفظ نسب ها از این که کسی از بیرونیان بدین نسب در نیاید و کسی از بیرون رفتگان از شمار این نسبت بیرون نماند. بر نقیب لازم است هم آن را که از خاندانش بیرون رفته و با خاندانی دیگر وصلت کرده است، ثبت کند و هم آن را که بدین خاندان در آمده است تا نسبت ها به درستی ثبت و محفوظ بماند و هر کس به همان نسبت داده شود.

۲- تیره های خاندان و نسب، هر تیره را خوب بازشناسد تا به گذشت سال ها، نسب بر آنان مجهول و پنهان نماند و نسبی با نسب دیگر خلط نشود. هم چنین نقیب باید نام کسان خاندان خود را، هر کس با نسب خویش در دیوان ثبت کند.

۳- هر فرزند پسر و دختری را که در خاندانش زاده شده، بداند و در دیوان ثبت کند و هر کس را هم که از این خاندان بمیرد بداند و یادآور شود تا نسب و تبار هیچ کودکی به واسطه ثبت نشدن و نوشته ناشدن، گم و تباه نگردد و هیچ کس مدعی نسبی به مرده ای نشود که مرگ او را یادآور نگشته اند.

ص: ٦٥٢

٤- کسان خاندان خویش را بر خلق و خویی که مناسب تبار والا و نام و نسب گرامیشان است محفوظ کند. تا از این رهگذر آبرویشان نزد مردمان بیشتر شود و حرمت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) هم به واسطهٔ آنان پاس داشته شود.

۵- خاندان خود را از شغل های پست و خواسته های ناروا دور بدارد و هم از این که خود را به حرام بیالایند باز بدارد تا بر دینی که یاری کرده اند غیرتی افزون تر یابند و با منکری که از رفتار و کردار خود زدوده اند بیگانه تر تا نه زبانی به بدگویی آن ها بگردد و نه انسانی دشمنی با آنان در دل پرورد.

٦- خاندان خویش را از تسلط و زورگویی بر مردم باز دارد؛ چرا که آنان دودمان شریفی هستند. و آنان را از پراکندگی در نسب باز دارد و از کینه توزی و دشمنی ایشان به مردم مانع شود و خاندان خویش را به مهربانی و عطوفت و صفای دل برانگیزد.

۷- آنان را از این که به بهانه تبار والایشان بر مردم چیرگی جویند یا به واسطه نسبشان به کسی ستم روا دارند و این کار، مردم را به دشمنی با این خاندان بکشاند و به دوری جستن و مخالفت با این خاندان برانگیزد باز بدارد و بدان خواند که با مهرورزی، دل های مردمان به دست آوردند و با دیگران دوستی جویند تا علاقه مردم به آنان افزون تر شود و دل های با آنان صاف تر و مهربان تر باشد.

۸- در ستاندن حقوقی که بر دیگران دارند، یار آنان و در بازستاندن حقوقی که مردمان بر آنان دارند یار صاحبان حق باشد، مبادا از دادن آن خودداری ورزند، تا از رهگذر یاری دادن به آنان در ستاندن حق خود از دیگران انصاف یافتند و در یاری دادن دیگران برای ستاندن حقوق خویش از ایشان انصاف داده باشند. که رفتار عادلانه، انصاف دادن است.

۹- در مطالبه حقوق عمومی افراد خاندانش در سهم ذوی القربی از غنایم و درآمدها که اختصاصاً از آن هیچ یک از آن ها نیست، نیابتشان کند تا این مال بر حسب آن چه خداوند برایشان واجب و مقرر نموده است، در میان آنان قسمت شود.

۱۰- زنان بیوه این خاندان را به واسطه تبار والا و برتری که بر دیگر زنان دارند و به هدف حفظ نسب و پاسداشت حرمت این خاندان، از ازدواج با کسانی جز وابستگان این خاندان و جز آنان که شایستگی دارند، باز دارند.

۱۱- بر افرادی از این خاندان که جرایمی کمتر از حد و آن چه موجب قصاص است انجام داده اند تنبیه اجرا کند. از افراد دارای شخصیت عذرشان بپذیرد و از لغزش آنان پس از اندرز دادن در گذرد.

۱۲- وقف های این خاندان را مرتب کند و هم اصل آن ها را پاس بدارد و هم منافع آن ها را تحصیل کند. اگر خراج و سهم درآمد این اوقاف را پرداخت نکند از گردآورندگان این سهم بازخواست کند. به هنگام قسمت کردن درآمدها، بر چگونگی آن نظارت کند. اگر وقفی به گروهی ویژه اختصاص دارد، از این اختصاص مراقبت کند و اگر در وقف اوصافی برای مستحقان هست، اوصاف آن گروه را مطابق وقف احراز کند تا مبادا مستحقی از دایره این قسمت بیرون بماند یا غیر مستحقی بدین دایره درآید.

اما نقابت عام بدان است که افزون بر اختیارات پیشگفته، پنج حق دیگر هم به نقیب داده شود:

۱- در نزاع های افراد خاندان خود، میانشان داوری می کند؛

۲- بر اموال یتیمان ولایت داشته باشد؛

۳- در صورت ارتکاب جرمی که موجب حدّ است بر آنان حدّ جاری می کند؛

٤- بیوه زنان خاندان خود را که ولیّ مشخصی ندارند یا در صورت داشتن ولی مشخصی، وی از شوهر دادنشان خودداری ورزیده است، شوهر دهد؛

٥- بر کسانی که دیوانه یا سفیه شده اند «حجر» و به کسانی که دیوانگی آنان بر طرف شده یا به سن رشد رسیده اند و دیگر سفیه نیستند به «رفع حجر» حکم کند.

با این پنج حق، نقابت عام می شود و در این صورت در صحت نقابت شخص و عقد ولایات او شرط می شود که عالم و مجتهد باشد تا حکم او درست و قضاوت و داوریش نافذ باشد.

در دوران عباسی، کسی که این منصب را دارا بود، «نقیب الطالبین» یا «نقیب العلویین» نامیده می شد، اما در دوره های بعد او را نقیب الاشراف» نیز خواندند. مقصود از اشراف هم کسانی بود که نسبت آنان به اهل بیت می رسید؛ خواه از سادات حسینی باشد، خواه حسنی، خواه از سادات علوی و از فرزندان محمد بن حنفیه یا دیگر پسران علی بن ابیطالب (علیه السلام) باشند و خواه از سادات جعفری یا عقیلی یا عباسی.

کربلا شهری تاریخی و کهن است که شماری از خاندان ابو طالب در آن زندگی و زاد و ولد کرده اند و طبعاً برخی سر سلسلهٔ این خاندان بوده اند. از آن جمله اند:

ص: ٦٥٣

١- شریف الدین ابو جعفر احمد بن ابراهیم بن محمد حائری بن ابراهیم مجاب که خود از فرزندان امام کاظم (علیه السلام) بوده است. شریف الدین در اوایل سده چهارم سر سلسله سادات کربلا بود و ابو الحسن عمری در کتاب المجدی، از او نام برده است.

٢- سید شرف الدین ابراهیم بن أبو جعفر احمد بن ابراهیم موسوی حائری که نسب او به زنجیره یاد شده در ردیف به امام کاظم (علیه السلام) می رسد. وی نقیب کربلا بود و سید ضامن بن شدقم در کتاب تحفة الأزهار از وی بدین سمت یاد کرده است.

٣- ابوالحسن محمد بن صمد اشقر فرزند عبدالله بن جعفر که خود از فرزندان امام هادی (علیه السلام) است. تیره ای از فرزندان وی به «بنی نازک» از او یاد کرده است.

٤- ابو منصور حسن بن ابو الحسن علی بن حسن بن محمد معمر بن احمد زائد بن علی بن یحیی نسّابه فرزند حسن بن جعفر حجت بن عبید الله بن حسن اصغر که فرزند امام زین العابدین (علیه السلام) است. ابن عتبه داوودی در کتاب عمدة الطالب و عمیدی در کتاب المشجر الکشاف از ابو منصور به عنوان «نقیب کربلا» نام برده اند. یکی از تیره های فرزندان ابو منصور به «بنی اعرج»

نامورند که طایفه ای از اهل علم و فضل و پیشوایی بوده و در حلّه «فیحاء» اقامت گزیده اند و از میان آنان، شماری عالم و نسب شناس برخاسته است.

۵- سید حسن فرزند ابو منصور، با نسب یاد شده در ردیف قبل. او از نقیبان کربلا بود و سید ضامن در کتاب تحفة الأزهار از او یاد کرده است.

٦- سید صفی الدین محمد بن علی بن ترجم بن مفضل بن ابو القاسم احمد بن ابو عبد الله حسین نعجة بن ابو جعفر محمد طبیب بن عبیدالله بن حسین اصغر فرزند امام زین العابدین (علیه السلام). ابن مهنّا عبیدلی در کتاب تذکره یادآور می شود که او در دوره ای نقابت حائر را در اختیار داشت. خاندان او را «بنی ترجم» یا «بنی ترخم» می نامیدند و روزگاری در کربلا عهده دار ریاست و نقابت بوده اند، اما امروزه نسل آنان منقرض شده و تنها شماری اندک از ایشان برجای مانده اند. ابن عتبه در کتاب عمدة الطالب از این خاندان یاد کرده و ابن طقطقی، شمس الدین محمد بن تاج الدین علی، در کتاب غایة الأختصار دربارهٔ این خاندان چنین آورده است: این خاندان ترجم، طایفه ای از علویان کربلا هستند که گروهی از آنان عهده دار نقابت شده و در این شهر و هم چنین حلّه ریاست و وجاهت، پیشوایی و نیابت و اموال فراوانی داشته اند و امروزه به فراموشی سپرده شده اند و فقر در میان آنان دامن گسترانده و طراوت و سرسبزیشان به افول گراییده است و تنها شماری محدود از این طایفه در کربلا مانده اند.

۷- جلال الدین احمد فرزند صفی الدین به همان نسبت یاد شده در ردیف پیشین. او را «ابوشامه» می خوانده اند و به نوشتهٔ ابن مهنّا در تذکره و سید جعفر اعرجی در مناهل زمانی نقابت حائر را بر عهده داشته است. جلال الدین سه فرزند به نام های ابو الحسن، ابوطالب و عقیل داشت.

در میان خاندان بنی ترجم، رجالی برجسته وجود داشته اند که از آن جمله اند:

الف) فقیه علوی، علم الدین ابو محمد اسماعیل بن عزالدین موسی بن القاسم بن ترجم که از بزرگان سادات علوی و دارای لهجه ای فصیح بود.

ابن فوطی دربارهٔ او می گوید: ادب خوانده بود و من در سال ٦٧٩ ق. به قرائت دو کتاب کشف الغمه فی فضائل الأئمه را که وی خود بر مؤلفش استادمان بهاء الدین ابو الحسن علی بن عیسی بن ابوالفتح اربابی خوانده بود شنیدم. او نوادر ادبی و نکات عربی را یادآور می شده با من آمد و شد داشت و برخی از آن نکات را که می گفت من نوشته ام و بسیاری را هم به خط خویش نوشته است.

سید محسن امین عاملی نیز در کتاب اعیان الشیعه از وی یاد می کند.

ب) عّزالدین حسن بن ابو الحسن علی بن ابیطالب بن علی بن ترجم علوی حسین واسطی از بزرگان و عالمان و مردی خوش خط، خوش خوی، خوش محضر و خوش معاشرت بود. پدرش نیز زاده کربلا و خود او در شمار کسانی است که در مدرسه ای که خواجه رشیدالدین ابو الفضائل فضل الله بن ابوالخیر بن عالی در غزانیه بر پا کرده بود، در سی ثابت گرفت. ابن فوطی می گوید: از او درباره زمان ولادتش پرسیدم و او گفت در سال ٦٧٨ق. در واسط به دنیا آمده است.

٨- ابویعلی محمد بن علی بن ابوالحسین فخر الدین (نقیب کوفه)، ابن ابوالحسن محمد (نقیب کوفه)، ابن ابو القاسم حسن (شاعر و نقیب کوفه)، ابن ابو جعفر محمد صعوة بن علي زاهد بن محمد اصغر بن یحیی بن حسین ذی الدمعه فرزند زیدبن علی بن الحسین (علیه السلام). وی از طایفه کوفی مشهور بنی آقاسی بود که اهل فضل و ادب بودند و در کربلا، کوفه و بغداد پیشوایی و نقابت داشتند.

ص: ٦٥٤

میرزای نوری در مستدرک می نویسد:

سید فخار بن احمد موسوی گوید: نقیب ابویعلی محمد که در آن روزگار نقیب خاندان، در کربلا بود گفته است... می گویم (میرزای نوری)، ظاهراً این ابویعلی که شرح حال او می گوییم، در سده

ششم هجری می زیسته است؛ زیرا سید فخار بن احمد موسوی که (بنابر ظاهر این روایت) با او معاصر بوده، از رجال این قرن است.

۹- ابو الفتح محمد بن ابوطاهر محمد (نقیب موصل) ابن ابو البرکات محمد (نقیب موصل)، ابن ابوالحسین زیدبن ابوعبدالله، احمد بن ابو علی، محمد بن محمد اشتر بن عبیدالله بن علی بن عبیدالله بن علی بن عبیدالله بن حسین اصغر فرزند امام زین العابدین (علیه السلام).

ابن مهنّا در تذکرة الأنساب می نویسد: امیر شمس الدین، سرور و عالمی بزرگ است. مردمان نزد او علم آموزند، نقیب دو مشهد (یعنی کربلا و نجف) و نقیب کوفه است و در موصل زاده شده است.

۱۰- سیدادریس بن نورالدین علی بن شمس الدین محمد بن جماز بن علی بن محمد بن ادریس بن زیدالدین علی بن ابوالفتح علی بن قاسم بن حریز بن ذروة بن علیان بن عبدالله بن محمد بن علی عمقی بن محمد اصغر ابن احمد مسور بن عبدالله موسی چون بن عبدالله محض بن حسن فرزند امام حسن (علیه السلام). ابن مهنّا در تذکرة الأنساب می نویسد: سر سلسله ای پاک و دارای همتی بلند بود که مدتی حکومت مشهد غروی و نجف و مشهد حائری (کربلا) و هم چنین حلّه را در دست داشت.

۱۱- ناصر الدین مطهّر بن رضی الدین محمد (نقیب ابهر) بن علی بن عرب شاه. این همان حمزة بن احمد بن عبد العظیم بن عبدالله بن محمد ابهری بن احمد بن عبد الله بن در دار بن محمد بن احمد بن عبدالله بن دردار بن احمد بن عبدالله بن علی شدید بن حسن بن زید، فرزند امام حسن (علیه السلام) بود. او نقابت مشهد غروی و حائری (نجف و کربلا) و هم چنین چند ماهی نقابت حّله و کوفه را در اختیار داشته است. آن گونه که جهانگرد نامور، ابن بطوطه در سفرنامه خود می آورد: به هنگام دیدار وی از کربلا و نجف در سال ۷۲۵ق. ناصرالدین مطهّر نقیب زنده بوده است.

۱۲- سید شهاب الدین احمد بن مسهر بن ابو مسعود بن مالک ابن مرشد بن خراسانی بن منصور بن محمد بن عبدالله بن عبدالواحد بن مالک بن حسین بن مهنّا، ابن ابو هاشم داود بن قاسم بن

عبدالله بن یحیی نسآبه، ابن حسن بن جعفر حجت، ابن عبیدالله بن حسین اصغر، فرزند امام سجاد (علیه السلام).

ابن عتبه در عمدة الطالب و هم چنین عمیدی در المشجر الکشاف آورده است:

پس به سال ٧٥٦ق. شهاب الدین احمد عهده دار نقابت شد و تولیت حرم امام حسین (علیه السلام) به شیخ شمس الدّین محمد حائری واگذاشته شد. این بدان سبب باز می گشت که میان دو طایفهٔ موسوی، آل فائز و آل زحیک، نزاعی رخ داده بود. این نزاع که ابن بطوطه در سفرنامه اش به آن اشاره می کند، مدتی ادامه یافت تا آن که دو طایفه با سپردن «نقابت» به آل فائز و «تولیت» به آل زحیک، با همدیگر به توافق و صلح رسیدند. هر چند پس از مدتی، بار دیگر، نزاعی نو آغاز کردند و هریک حق خود را طلبیدند.

شیخ محمد سماوی در بیت شعری بدین نزاع اشاره می کند و می گوید:

اما آنان همراه با تنی چند از دیگران، همانند احمد بن مسهر جدا شدند.

١٣- ابوهاشم جعفر بن ابو جعفر محمد عمیدالدّین بن عدنان بن عبدالله بن عمر مختار بن ابو العلاء، مسلم بن أبو علی محمد بن محمد اشتر بن عبدالله بن علی بن عبیدالله بن علی بن عبیدالله بن حسین اصغر فرزند امام زین العابدین علیه السلام.

ابن مهنّا عبیدلی در تذکرة الأنساب و عمیدی در المشجر الکشاف از او یاد کرده اند و در المجامع المختصر درباره او چنین آمده است: ابوهاشم بن مختار نقیب مشهد حسین علیه السلام مردی درستکار و دیندار و اهل عبادت بود.

١٤- سید زین الدّین حسین بن شرف الدّین عدنان بن ابوهاشم جعفر حسینی چونان که سید محسن امین عاملی در اعیان الشیعه به نقل از الدرر الکافة ابن حجر می آورد:

وی از سال ۷٤۷ ق. تا سال ۷٦۹ق. که سال درگذشت وی است. عهده دار نقابت بود.

۱۵- ابو علی حسن بن ابو القاسم شمس الدین علی بن ابو جعفر محمد بن عدنان حسینی مختاری، که ادامه نسب او در ردیف سیزده و در بیان نسب عمویش ابوهاشم جعفر بن ابو جعفر محمد عمیدالدین گذشت.

وی که پدر عالم فاضل شمس الدین علی (نقیب بغداد) است. نقابت علویان در حلّه و نجف و کربلا را عهده دار شد و

ص: ٦۵۵

«تاج الدین» لقب یافت. شیخ محمد سماوی از او به عنوان یکی از نقیبان کربلا یاد می کند، آن جا که دو بیت شعر می گوید:

همانند نقیب حسن شعار که فرزند علی و از بنی مختار است.

۱٦- زین الدین هبة الله بن ابو طاهر سلیمان بن فقیه، فخرالدین یحیی بن ابوطاهر هبة الله بن ابو الحسن علی شمس الدین بن ابو نصر احمد مجد اشرف، ابن ابوالفضل علی بن ابو تغلب علی بن حسن اصم سمورایی، ابن ابو محمد حسن فارسی، این یحیی بن الحسین (علیه السلام) صدر معظم و نقیب کبیر زین الدین هبة الله در سال ٦٦۷ق. دیده به جهان گشود و در دورهٔ زندگانی خود نقابت و صدارت حله، کوفه و هم چنین کربلا و نجف را در اختیار داشت. ابن طقطقی و ابن عنبه از او یاد کرده اند.

۱۷- ابوفائذ محمد بن محمد بن علی بن ابو جعفر محمد خیرالعمال بن علی مجدور بن احمد بن محمد حائری، بن ابراهیم مجاب فرزند امامزاده سید محمد عابد که خود از فرزندان امام کاظم (علیه السلام) است. وی یکی از رجال سده هفتم بود که نقابت کربلا را عهده دار شد.

سید جعفر اعرجی می گوید: ابو فائز، مردی پاک نهاد، پاکدامن پرهیزگار، پرغیرت، تیزهوش و آقایی برومند و بلند جایگاهی بود. بر همه علویان ساکن کربلا برتری داشت و بیش از نیمی از ساکنان کربلا از او پیروی می کردند. میان او و سید محمد بن حنفیه بر سر رهبری و نقابت کربلا خصومتی طایفه ای وجود داشت. اعرجی در ادامه می گوید: وی با مخالفان دیرین خود کنار آمد و نقیب کربلا شهاب الدین احمد حسینی را برکنار کرد و خود به جای او نقابت را در دست گرفت. سماوی در شعر خود از وی و خاندانش چنین یاد می کند:

هیچ خاندانی در به چنگ آوردن یا رسیدن به نقابت همانند آل فائز نبوده اند که چند سده در کربلا گذشته و یکی از آنان عهده دار نقابت بوده است همانند ابو فائز، یا محمد یا طعمه اول که سخن هر محفل است. یا همانند شرف الدین فتی، یا طعمه دوم، یا خلیفة بن نعمه.

ابن طقطقی می گوید خاندان ابو فائز یکی از خاندان های علوی ساکن کربلاست که نیابت را در اختیار داشته اند. نخلستان شفاثا یکی از آبادی های متعلق به سادات کربلاست. جد این خاندان، شمس الدین محمد، ناظر شفانا مردی بزرگ اهل فضل و گشاده دستی بود. این خاندان در کربلا و بر کرانه منطقه بادیه اقامت داشتند و به تدریج رو به گمنامی نهادند. ابو فائز محمد که از او سخن می گوییم، پدر سید احمد ابوهاشم، معروف به احمد بن هاشم است که ناظر رأس العین بود و در شفاثا به خاک سپرده شد.

۱۸- سید طعمه کمال الدین بن ابو جعفر احمد (معروف به ابوطراس) بن ضیاء الدین یحیی بن ابو جعفر محمد بن ابوهاشم احمد (ناظر رأس العین) بن ابو فائز محمد موسوی به همان سلسله نسبی که در ردیف پیشین در بیان سلسله نسب جد وی گذشت متعلق است. وی نقابت اشرف کربلا را عهده دار شد و دارای عظمت و جایگاه و ریاستی بود. برخی از فرزندان او هم عهده دار نقابت شده اند. طایفه ای چند از فرزندان او در کربلا و جای های دیگر بر جای مانده اند.

۱۹- سید شرف الدین بن طعمه کمال الدین بن ابو جعفر احمد، به همان نسب مذکور در ردیف پیشین که سلسله نسب پدر اوست منتسب است وی پس از درگذشت پدرش در سال ۸٤٥ق. عهده دار نقابت شد و تا پایان عمر در سال ۹۰٥ ق این سمت را بر عهده داشت.

۲۰- سید تاج الدین بن طعمه کمال الدین بن ابو جعفر احمد (به همان نسب مذکور در ردیف ۱۸). وی پس از درگذشت پدر خود به سال ۹٤۳ ق این سمت را بر عهده داشت.

۲۱- سید یحیی بن شرف الدین بن کمال الدین طعمة بن ابو جعفر احمد، به همان نسبت مذکور در ردیف های پیشین منسوب است. وی به سال ۸۹۹ ق. نقیب کربلا شد.

۲۲- سید ضیاء الدین فرزند یحیی بن شرف الدین بن کمال الدین طعمة بن ابو جعفر احمد، به همان سلسله نسب پیشگفته منسوب است. وی که جدّ آل ضیاء است، در سال ۱۰۳۱ ق. عهده دار نقابت کربلا شد.

۲۳- سید خلیفه بن نعمة الله بن طعمه (سوم، ابن علم الدین بن طعمه دوم)، ابن شرف بن کمال الدین طعمه (اول) که دنباله سلسلهٔ نسب او در ردیف های پیشین آورده شده است. وی که نیای آل طعمه است، در ۱۰۹۱ ق. نقابت کربلا را عهده دار گشت.

۲٤- سید یحیی (ضیاء الدین) بن خلیفه بن نعمة الله بن طعمه (سوم)، فرزند علم الدین که سلسله نسبش در ردیف های پیشین گذشت. او به سال ۱۱۰۹ ق. عهده دار نقابت کربلا شد.

۲٥- سید نعمة الله فرزند سید یحیی که نسب او در ردیف پیشین گذشت وی هم به سال ۱۱۰۹ ق. نقیب کربلا شد.

۲٦- سید عباس فرزند سید نعمة الله که در ردیف پیشین نام و نسبش گذشت. او در سال ۱۱۸۷ ق. نقیب کربلا شد.

۲۷- سید عبدالوّهاب بن محمد علی نوه سید عباس بن نعمة الله. وی از سال ۱۲٤۱ تا ۱۲٤٥ ق. نقابت و فرمانروایی شهر کربلا را در اختیار داشت.

۲۸- سید حسین بن محمد علی آل وهاب. وی در ۲٥ جمادی الاول سال ۱۲٥٤ ق. پس از برکناری نقیب پیشین، سید عبدالوهاب آل طعمه، خود عهده دار نقابت و هم چنین حکومت ناحیه کربلا شد. وی تا ١٦ ربیع الثانی سال ۱۲٥٦ ق. سمت های نقابت، تولیت و هم چنین مسئولیت حرم حضرت ابوالفضل را در اختیار داشت و از این تاریخ به بعد، دیگر بار سید عبدالوهاب آل طعمه اداره ناحیه کربلا را در دست گرفت.

۲۹- سید سلیمان بن سلطان بن ادریس بن جماز بن نعمة الله ابن علی بن نفیر بن ابو القاسم محمد بن نصیر بن یحیی بن ابو حارث محمد بن عبدالله بن ابی محمد محدّث، ابن طاهر بن حسینی قطعی، ابن ابوسجه موسی بن ابراهیم بن مرتضی که از فرزندان امام کاظم (علیه السلام) است. او یکی از نقیبان کربلاست که مدتی این سمت میان خاندان او و آل فائز دست به دست شد و سرانجام نیز در خاندان او استقرار یافت.

۳۰- سید محمد دراج، فرزند سید سلیمان آل زحیک، که در ردیف پیشین سلسله نسب او گذشت. وی نزد شاه عباس صفوی جایگاهی داشت و به عنوان یکی از نقیبان کربلا از آبرو و موقعیت خوبی برخوردار بود.

۳۱- سماوی در ارجوزهٔ خود می گوید:

نقابت اشراف در اختیار خاندان آل درّاج ماند و از میان آنان بیرون نرفت.

در روزگار ما نقابت در میان همه طوایف تنها از آن آلدرّاج است.

از این خاندان، عباس، سپس حسن و سپس فرزندش حسین که او هم چنان بر این سمت است. این ها همه از خاندان فائز هستند، مگر معدود کسانی که آن ها را استثنائاً مشخص کرده ام.

۳۲- سید عباس بن بهاء الدین بن احمد بن محمد درّاج بن سلیمان موسوی که در ردیف بیست و نه نسب کامل او بیان شد. وی از عهده داران نقابت کربلا بود.

۳۳- سید حسین بن مرتضی بن حسن بن عباس بن بهاء الدین بن أحمد بن محمد درّاج موسوی.

وی به سال ۱۲٤۷ ق. نقابت اشراف کربلا و هم چنین حکومت این شهر را در اختیار گرفت.

۳٤- سید حسن بن محمد کنعان بن حسن بن عباس بن بهاء الدین موسوی. وی پس از درگذشت پسر عمویش، سید حسین (ردیف سی و سه) عهده دار نقابت شد.

۳۵- سید محسن بن محمد کنعان بن حسن بن عباس بن بهاءالدین موسوی که پس از درگذشت برادرش سید حسن ب-ه سال ۱۲۵۱ ق. نقیب کربلا شد.

۳٦- سید حسن بن محمد بن حسن بن محمد کنعان بن حسن بن عباس موسوی. وی عهده دار نقابت کربلا بود. اما در سال ۱۳۱۸ ق. به فرمان دربار عثمانی از این کار برکنار شد و حکومت عثمانی مقرر کرد نقابت کربلا و دیگر شهرها در اختیار کسانی از هل سنت قرار گیرد. بدین ترتیب نقابت کربلا به یک سنی بغدادی به نام سید عبدالله بن سالم حیدری سپرده شد. در سال ۱۳۲٦ق. و در پی تشکیل حکومت مستقل عراق، به نام فرمان حکومتی، دیگر بار نقابت علویان را به آل دراج بازگرداندند.

۳۷- سید محسن بن عباس بن محسن بن محمد کنعان بن حسن بن عباس بن بهاء الدین بن احمد بن محمد دراج. وی به سال ۱۲۳٦ ق. نقابت را عهده دار شد.

۳۸- سید حسن فرزند سید محسن بن عباس که پس از درگذشت پدرش نقیب کربلا شد و تا سال ۱۹۵۲ق. که سال درگذشت اوست، این سمت را عهده دار بود. پس از او نیز نقابت در این خاندان باقی ماند.

نماز مسافر

یکی از امتیازهای حرم امام حسین (علیه السلام) این است که یکی از چهار مکانی است که مسافر می تواند نمازش را شکسته یا تمام بخواند، بلکه تمام خواندن بهتر است. البته این حکم مخصوص نماز است و مسافر نمی تواند در این چهار مکان روزه بگیرد، و بقیه احکام سفر نیز بر او جاری می شود.

نَواویس

نام محلّی است که در خطبه امام حسین (علیه السلام) هنگام خروج از مکّه به سوی عراق آمده است. خطبهٔ «خَط الموت» اشاره می کند که پیکرش در منطقه ای بین نواویس و کربلا پاره پاره خواهد شد: کَانَی بَا وَصَالَی تَقَطَّعَهَا عَسْلاَنُ اَلْفَلَوَاتِ بَیْنَ اَلنَّوَاوِیسِ وَ کَرْبَلاَ... معنای ناووس، گورستان مسیحیان و نیز تابوت سنگی است که جسد مرده را در آن می گذارند. در این جا مقصود،

روستای خرابی است که قبلاً مسیحی نشین و در نزدیکی کربلا واقع بوده است.

نوحه

بیان مصیبت، گریه کردن با آواز، آواز ماتم، شیون و زاری، مویه گری، زاری بر مرده، شعری که در ماتم و سوگواری با صوت حزین و ناله و زاری خوانند، اعمّ از سوگواری برای کسی که تازه مرده، یا برای امامان شیعه. ترکیبات دیگر آن عبارت است از: نوحه آراستن، نوحه ساختن، نوحه سرودن،

نوحه خوانی، نوحه گری بر مرده، رسم جاهلیّت بوده است و کاری مکروه است، مگر برای معصومین (علیه السلام) که نوحه و گریه بر آنان از شعائر مهم و از عوامل نشر فضیلت ها و احیای یاد اسوه های کمال است و خود امامان بر سیدالشهدا (علیه السلام) می گریستند و امر به نوحه خوانی می کردند. بر جعفر طیّار و حمزه سیدالشهدا نوحه خوانی شد. آن چه از کراهت نوحه و ناپسند بودن شغل نوحه گری و زشت بودن اجرت نوحه گر در روایات یاد شده، ناظر به نوحه گری های جاهلی است که آمیخته به باطل و گاهی حرام بود.

در فرهنگ عزاداری برای امام حسین، نوحه نوعی خاص از شعر مرثیه را می گویند که در مجالس به صورت جمعی اجرا می شود. اشعار نوحه را برای سینه زدن می ساختند، یکی نوحه می خواند و دیگران به نوا و آهنگ و وزن اشعار نوحه خوان سینه می زدند. ولی اشعار مرثیه را با آهنگ در مجالس سوگواری برای به گریه افکندن و اظهار تأسف شنوندگان بر قتل شهدای کربلا می خواندند و عنوان روضه نداشت. از معروف ترین شعرای عصر قاجار که مرثیه و نوحه ساخته اند، می توان یغمای جندقی و وصال شیرازی را نام برد. این شیوه در بین عرب ها هم متداول است و سبک مرثیه سرایی و نوحه خوانی به سالار شهیدان مخصوص است. با توجّه به گستردگی این مراسم و رواج آن در طی سال، حتی در سوگ امامان دیگر، ضرورت دارد که سروده های ناب و نوحه های صحیح و دور از تحریف ها و دروغ ها پدید آید و فرهنگ عاشورا در قالب نوحه نیز ترویج گردد و نوحه خوانان نیز، بیش از گریه، نشر فضیلت های اهل بیت (علیهم السلام) را هدف قرار دهند.

نوحه خوان

کسی که در ایّام سوگواری امامان برای دسته های سینه زن یا زنجیر زن، اشعار مصیبت و نوحه و مرثیه را با آهنگ مخصوص می خواند و عزاداران به آهنگ او سینه و زنجیر می زنند.

نوحه سرا

محلّ نوحه، عزاخانه، ماتمکده، ماتم سرا، غمکده. هم چنین به کسی که اشعار نوحه و مرثیه می سراید «نوحه سرا» گویند، یعنی سراینده نوحه.

نوحه گرفتن

نوحه ای است که در آغاز تعزیه تعزیه خوانان می خوانند.

نهر علقمه

نهر علقمه یا علقمی، نهری بوده که از فرات منشعب می شده و آب زلال آن را به منطقهٔ کربلا و سرزمین های اطراف آن می رسانده است. نسبت علقمی به شخص است، جدّ مؤید الدین علقمی وزیر، کننده آن نهر بوده است. در مرثیه ها، شهادت عباس بن علی (علیه السلام) را کنار نهر علقمه یاد می کنند.

نهضت حسینی و عوامل آن

از دیدگاه استاد شهید مرتضی مطهّری سه عامل اساسی در بروز نهضت امام حسین (علیه السلام) دخیل بوده است. استاد مطهری نظر خود را این گونه بیان می کند: «در ساختمان نهضت مقدس حسینی سه عنصر اساسی مداخله داشته است و مجموعاً سه عامل به این حادثه بزرگ شکل داده است. یکی این که بلافاصله بعد از درگذشت معاویه، یزید بن معاویه فرمان می دهد که از حسین بن علی (علیه السلام) الزاماً بیعت گرفته شود. امام در مقابل این درخواست امتناع می کند. آنها فوق العاده اصرار دارند و به هیچ قیمتی از این تقاضا صرف نظر نمی کنند، و امام شدیداً امتناع می کند و به هیچ قیمتی حاضر نیست به این بیعت تن بدهد. از همین جا تضاد و مبارزه شدید شروع می شود.

عامل دومی که در این نهضت تأثیر داشته است و باید آن را عامل درجه دوم و بلکه سوم به حساب آورد این است که پس از آن که امام به واسطهٔ درخواست بیعت در چنین اوضاعی قرار می گیرد که

از آن طرف اصرار و از طرف ایشان انکار است، به مکّه مهاجرت می کنند. پس از یکی دو ماه اقامت در مکّه چگونگی قضیّه به مردم کوفه می رسد. آن وقت مردم کوفه به خود می آیند و

ص: ٦٥٨

امام را دعوت می کنند. برعکس آن چه ما غالباً می شنویم و مخصوصاً در بعضی کتب درسی می نویسند، دعوت مردم کوفه علّت نهضت امام نیست، نهضت امام علت دعوت مردم کوفه است. نه چنان بود که بعد از دعوت مردم کوفه امام قیام کرد، بلکه بعد از این که امام حرکت کرد و مخالفت خود را نشان داد و مردم کوفه از قیام امام مطّلع شدند، چون زمینه نسبتاً آماده ای در آن جا وجود داشت، مردم کوفه گرد هم آمدند و امام را دعوت کردند.

عامل سوّم، عامل امر به معروف و نهی از منکر است. این عامل را خود امام مکرّر و با صراحت کامل و بی آن که ذکری از مسئله بیعت و دعوت اهل کوفه به میان آورد، به عنوان یک اصل مستقل و یک عامل اساسی ذکر نمود و به این مطلب استناد کرده است».

نهضت مقدس

قیام های مقدس و نهضت های مقدس از انبیای عظام شروع شده است. در قرآن کریم، در سوره شعراء، جهاد مقدس انبیاء را خلاصه کرده است. داستان موسی و ابراهیم و نوح و هود و لوط و صالح و شعیب و خاتم الانبیاء را ذکر می کند که در راه مبارزه با بت پرستی و ظلم و بیدادگری و جهل و تعصب و تقلید و اسراف و تبذیر و افساد در ارض و فحشاء و امتیازات موهوم اجتماعی مبارزه کرده اند. مقدمات بشر هم از این ها تجاوز نمی کند.

امام حسین همان راهی را رفت که آن انبیاء رفتند و البته برای امام حسین وضعی پیش آمد که برای دیگران پیش نیامد.

نی

نی، گیاهی آبی و دارای ساقه میان کاواک و راست. ساقه آن میان تهی و به ضخامت انگشتی یا بیش از آن است و رنگ آن غالباً زرد است... و هر لوله مانندی که میان تهی باشد، «مزمار و نای» می گویند. نیزه سلاحی معروف که چوبی باریک است و استوانه ای شکل، مانند نی که در سر آن پیکانی نصب کرده اند. به عربی رُمح گویند. به معنای پرچم و رایت هم آمده است. در عاشورا، هم سلاح جنگی بود و هم سر شهدا را بر نوک نیزه ها کردند و به دربار بردند و در شهرها گرداندند. به قول محتشم:

روزی که شد به نیزه سر آن بزرگوار *** خورشید سر برهنه برآمد ز کوهسار

در کاربرد ادبی، نی به جای نیزه هم به کار می رود. به گفتهٔ جودی:

ای رفته سرت برنی، وی مانده تنت تنها *** ماندی تو و بنهادیم ما سر به بیابان ها

نیز نوعی قرینه سازی ادبی میان نی و نینوا به کار می رود. به گفته فرید:

سِرّ نی در نینوا می ماند اگر زینب نبود *** کربلا در کربلا می ماند اگر زینب نبود

نینوا

شهادتگاه امام حسین (علیه السلام). نام دیگر سرزمین کربلاست. نام منطقه ای در کوفه و شرق دجله و شرق کربلا، از روستاهای منطقهٔ طفّ. نینوا مجموعه ای از تپه های باستانی است که کشیده شده و تا مصبّ نهر علقمه امتداد می یابد. قریه یونس بن متّی است و آن حضرت از میان مردم این منطقه بیرون آمده است. نینوا امروز به باب «طَوَیْرِج» معروف است که در شرق کربلا قرار گرفته است. ناحیه ای در سواد کوفه که کربلا از آن ناحیه است. نام قصبهٔ موصل و نام شهری که یونس (علیه السلام) به آنجا برای دعوت کردن مردم آن شهر رفته بود. نام نینوا از خداگونه باروری آشوریان قدیم «نینا» گرفته شده است. این شهر زمانی تختگاه برخی از امپراتوران، هم چون آشور بنی پال بوده و دارای امکانات متنوع شهری از قبیل برج و بارو، کتابخانه ها، معابد، اماکن عمومی، مراکز

تجاری و کارگاه های هنری و تولید بوده است و سرانجام در اواخر قرن هفتم پیش از میلاد به دست مادها و بابلیان به ویرانه ای مبدّل شد. اما پس از آن نیز نام نیوا از این شهر با عظمت جدا نشد.

کاخ های شاهان آشور از با عظمت ترین آثار هنرمندان معماری در عصر خود بوده است و با کشف کتابخانه آشور بن پال، یکی از برجسته ترین پایگاه های علمی شرق باستان در نینوا شناخته شد. محل نینوا را می توان روستای کنونی قویون جیک در شمال شرقی عراق دانست که بقایای معابد و آثار آن در کاوش های باستان شناسی به دست آمده است. در این مجموعه، آثار هنری و معماری بت های غول پیکر و بت خانه های عظیم به چشم می خورد. پس از سقوط نینوا و متلاشی شدن حکومت آشوریان ایشان در کسوت مهندس، غلام، بازرگان و مأموران تهیه و تأمین آذوقه در میان سپاهیان هخامنشی حضور داشته اند.

در نینوای پیش از انهدام، علم پزشکی از گسترش فراوانی برخوردار بوده و مبادلات تجاری گسترده ای با فراعنه مصر

ص: ٦٥٩

داشته است. آشوریان در نینوا مراکزی برای آموزش مأموران دولتی - در تمام مشاغل - دایر کرده بودند و شهر و شهرداری منظمی داشته اند. در میان آشوریان و از جمله در نینوا، زن در پایین ترین درجهٔ منزلت قرار داشته است.

در نهایت شهر نینوا را هوخشتره، سومین شاه ماد ویران کرد و فاتح مادی پس از خودسوزی شاه آشور، معابد نینوا را به آتش کشید، کاخ ها را طعمه حریق کرد، گنجینه های آشوریان را به غنیمت گرفت، اشراف و نجبا زنان و دختران فرماندهان لشکری و بزرگان کشوری را به اسارت گرفت و آنان را در ریگزارهای اطراف نینوا به وضع فجیعی قتل عام کرد.

وقتی حسین بن علی (علیه السلام) به این منطقه رسید به سواری برخورد که نامه ابن زیاد را برای حرّ آورده بود. مضمون نامه این بود: حسین را محاصره کن و در سرزمین بی آب و علفی فرود آر. کمی پیشتر رفتند تا به زمین کربلا رسیدند و فرود آمدند.

در ادبیات عاشورا، نسبت به نی و نینوا نیز تعابیر عاطفی و عرفانی فراوانی ساخته و به کار برده اند و صحرای کربلا را پر از نوای حق جویی و حق گویی دانسته اند.

ص: ٦٦٠

و

وادی عقیق

وادی به معنای «مسیل و سرزمین گود» میان دو کوه یا تپه است. وادی عقیق، نام یکی از منزلگاه هایی است که امام حسین (علیه السلام) پس از خروج از مکّه از آن گذشته و به سوی «ذات عِرق» رفته است. در این محلّ برخی برای حج مُحرم می شدند و به مکّه نزدیک تر از ذوالحلیفه بوده است.

امام در مسیر حرکت کاروان کربلا به این محل رسید. در آن جا با مردی از قبیلهٔ بنی اسد به نام بشر بن غالب که از عراق آمده بود، ملاقات نمود. امام درباره مردم آن جا از او سؤال کرد. او در پاسخ گفت:

دل ها با تو و شمشیرها با بنی امیه است.

امام فرمود:

برادر اسدی، راست گفت. خداوند هر آن چه بخواهد، انجام می دهد و هرگونه اراده کند، حکم می نماید.

سپس امام حسین (علیه السلام) از آن جا خارج گردید و به راهش ادامه داد تا به منطقه حاجِز از سرزمین بطن رمّه رسید.

وارث

ارث برنده، میراث دار، کسی که مال، خانه، زمین، صفات یا افتخاراتی را از پدر یا اجداد و گذشتگان به ارث می برد. هم نام زیارتنامه ای است معروف، که سیدالشهدا (علیه السلام) را با آن زیارت می کنند. مرحوم ابن قولویه سند آن را به جابر جعفی، از اصحاب امام صادق (علیه السلام)، رسانده که وی آن را از آن حضرت روایت کرده است و با جملهٔ (اَلسَّلاَمُ عَلَيْكَ يَا وَارِثَ آدَمَ صَفْوَةُ اَللَّهِ...) شروع می شود. و هم لقب سیدالشهدا (علیه السلام) است که در ادعیّه و زیارات، از آن حضرت به عنوان وارث آدم، وارث نوح، وارث ابراهیم، وارث موسی، وارث عیسی، وارث محمّد، وارث علی، و وارث حسن... یاد شده است.

وراثت حسین بن علی (علیه السلام) از انبیا و اوصیا، برای آن است که خطّ جهاد در راه حق و مبارزه با باطل و ستم و طاغوت، سرلوحه عوت همه انبیای الهی بوده است و کربلا تجلّی این خط ممتد درگیری حق و باطل است. عاشورا، حضور مجدّد آدم و نوح و ابراهیم و موسی و عیسی - علی نبیّنا و آله و علیهم السلام - است در قلّه فریادگری و هدایت. این که حسین را «وارث آدم (علیه السلام)» می خوانیم و زیارت «وارث» را با سلام بر آن پیمبران الهی آغاز می کنیم برای همین است، یعنی نقطه اتّصال همه حرکت های الهی و انقلاب های خدایی، به صورت تجسّم دوباره آدم و نوح و ابراهیم و اسماعیل و موسی و عیسی و محمّد و علی و فاطمه و امام حسن (علیهم السلام) در لحظه های خورشیدی عاشورا و واقعیّت سرشار کربلا...

در متن زیارتنامه ها نیز به وارث بودن حسین بن علی (علیه السلام) نسبت به خطّ انبیا اشاره شده است: از جمله: (اَكْرَمْتَهُ بِطِيبِ اَلْوِلاَدَةِ وَ اَعْطَيْتَهُ مَوَارِيثُ اَلاِنْبِيَا) و بر اساس آیه (لَقَدْ اَرْسَلْنا رُسُلَنا بِالْبَيِّناتِ وَ اَنْزَلْنَا مَعَهُمُ اَلْكِتَابَ وَ اَلْمِيزَانَ لِيَقُومَ اَلنَّاسُ بِالْقِسْطِ...) چون برپایی قسط و عدالت

اجتماعی، رسالت همهٔ انبیا و میراث مشترک رسولان الهی است، حسین بن علی (علیه السلام) هم که وارث همهٔ انبیاست، پس وارث خطّ قسط و عدل آنان نیز می باشد و قیام کربلا، از جمله دعوت به عدل و مبارزه با بی عدالتی و ستم را هم در سرلوحهٔ دعوت و اهداف خویش دارد. از این رو، منکرهای اجتماعی و اقتصادی را هم باید در شمار منکراتی که آن حضرت برای مقابله با آن ها قیام کرد، به حساب آوریم، که لازمه وراثت عدل و قسط انبیاست.

ص: ٦٦١

واعظ

موعظه کننده، سخنران، اندرزگو، کسی که در مجالس حسینی و در مناسبت های مختلف دینی به منبر میرود و موعظه و صحبت می کند و در پایان هم مصیبت می خواند. این لقب، همواره با احترام آمیخته بوده است و خود واعظ، اهل تعهّد و وارستگی های اخلاقی و عامل تأثیرگذاری در نفوس و دل های شنوندگان بوده است. لقب واعظ، در آغازِ نام تعدادی از خطبای گذشته به کار می رفته است، مثل واعظ کاشفی، واعظ قزوینی و...

واقِصه

نام یکی از منازل مسیر مکّه به کوفه که تا کوفه سه روز راه بوده است. حسین بن علی (علیه السلام) در سفر کربلا از این منزل هم عبور کرده است. به این نام، جاهای دیگری در راه مکه و در یمامه وجود دارد. در آن جا مناره ای بوده است از شاخ شکارهای صحرایی و سُم های آن ها که ملکشاه سلجوقی آن را ساخته بود.

وِداع

بدرود گفتن، خداحافظی کردن، نیایشی که در هنگام مسافرت و مفارقت از یک دیگر بر زبان می آورند، به معنای «خدانگهدار». در حادثهٔ نهضت عاشورا، وداع در مواردی دیده می شود. امام حسین

(علیه السلام) هنگامی که پس از مرگ معاویه و اصرار والی مدینه برای بیعت گرفتن از او، می خواهد از مدینه خارج شود، به زیارت قبر پیامبر می رود و با او خداحافظی می کند و عازّم مکه می شود. وداعی آمیخته با اشک و اندوه فراق، که در همان جا به خواب می رود و رسول خدا (صلی الله علیه و آله) را در خواب می بیند. با قبر مادرش و برادرش هم وداع می کند. و داع دیگر در روز عاشورا و کربلاست. فرزندانِ اهل بیت نیز در آخرین باری که از امام و خیمه گاه خداحافظی می کنند، سلام آخر را می دهند. و داع واپسین، همراه با سلامی خاصّ است.

سیدالشهدا روز عاشورا چندین بار وداع کرد. وداع اوّل، آن گاه بود که به خیمه ها آمد و از خواهرش زینب، پیراهنی کهنه طلبید تا در زیر لباس بپوشد و در این وداع بود که علی اصغر را به آغوش گرفت تا با او نیز وداع کند، تیری گلوی او را از هم درید. وداع دیگر با فرزندش امام سجاد (علیه السلام) بود که درون خیمه انجام گرفت. و داعی هم با دخترش سکینه داشت که بسی جانسوز بود و این در همان وداع آخر بود که حضرت با زخم هایی که از آن ها خون می آمد برای خداحافظی به میان اهل بیت آمد و با جملهٔ اِسْتَعِدُّوا لِلْبَلاَءِ وَ اِعْلَمُوا اَنَّ اَللَّهُ تَعَالَی حَامِیکُمْ وَ حَافِظَکُمْ... آنان را به صبر دعوت کرد و چون خواست برای کارزار نهایی به میدان رود، همه را این گونه خطاب کرد: یَا سُکَیْنَةُ یَا فَاطِمَةُ یَا زَیْنَبَ وَ یَا اَمَّ کُلْثُومٍ! عَلَیْکُنَّ مِنَی اَلسَّلاَمِ... و این نشان دیدار آخر بود. اهل بیت چون یقین کردند که دیگر او را نخواهند دید، به شدّت گریستند.

آمدن زینب (سلام الله علیها) از پی برادر و بوسیدن زیر گلوی او و نیز صدا کردن سکینه پدر را و درخواستِ این که مرا بر دامن بنشان و... از جزییات همین وداع است. «روضهٔ وداع» از سوزناک ترین مرثیه های حادثه عاشوراست، و نیز وداع امام حسین (علیه السلام) با علی اکبر، آن گاه که عازم میدان بود. هنگام میدان رفتن یکایک اصحاب، با آن حضرت وداع می کردند و داعشان با سلام کردن بود که اذن میدان هم حساب می شد.

وداع زائرین

در موقع وداع قبر شریف امام حسین (علیه السلام)، خوب است، دعای «عالیة المضامین» که در مفاتیح و کتب ادعیه نوشته شده، خوانده شود.

ورود امام حسین (علیه السلام) در مکّه

هنگامی که امام (علیه السلام) از مدینه خارج شد، راه اصلی را در پیش گرفت. به او گفتند:

اگر از راه دیگری بروی بهتر است؛ همان طور که ابن زبیر رفت. حضرت فرمود:

نه به خدا سوگند از آن دست نخواهم کشید مگر آن که خداوند به اراده دیگری حکم کند.

سپس این آیه را خواند:

(فَخَرَجَ مِنْهَا خَائِفاً يَتَرَقَّبُ قَالَ: رَبِّ نَجْنِي مِنَ اَلْقَوْمِ اَلظَّالِمِينَ.)

[یعنی:] (موسی) از آن (شهر) خارج شد در حالی که مراقب و ترسان بود و گفت: خدایا مرا از قوم ستمگر نجات بخش.

وقتی به مکه وارد شد، این آیه را خواند:

(وَ لَمَّا تَوَجَّهَ تِلْقَاءَ مَدْيَنَ قَالَ عَسَى رَبِّي اَنْ يَهْدِيَنِي سَوَاءُ اَلسَّبِيلِ.)

(یعنی: و چون رو به جانب شهر مدین آورد، گفت: امید است که پروردگارم مرا به راه مستقیم هدایت فرماید.)

امام حسین (علیه السلام) شب جمعه سه شب به آخر شعبان مانده، وارد مکه شد و ماه های شعبان و رمضان و شوال و ذی القعده و هشت

شب از ذی الحجه را در آن ماند.

وصیّت

امام حسین (علیه السلام) در لحظه های آخر روز عاشورا حضرت سجاد (علیه السلام) را در آغوش گرفت و فرمود:

ای پسرم، تو پاکیزه ترین فرزندان من می باشی، و بهترین خاندان من هستی، و تو از طرف من سرپرست این زنان و کودکان خواهی بود. این ها غریب و یتیم اند و دشمنان آن ها را سرزنش می کنند، و مشکلات فراوان روزگار به آن ها روی آورده است. هرگاه فریاد کشند تو آن ها را ساکت کن، هرگاه وحشت کردند آنان را تسکین ده، و افکار پراکنده شان را با کلماتی نرم سامان ده، زیرا کسی از مردانشان نمانده است تا با آنان انس گیرند جز تو، و کسی ندارند که نزد او شکوه دل کنند غیر از تو. آن ها را به حال خود بگذار تا تو را ببویند و تو آنان را ببویی، تا بر تو گریه کنند و تو هم بر آنان گریه کن.

وصیّت امام حسین (علیه السلام) به محمد حنفیّه

امام حسین (علیه السلام) برای برادرش محمد بن الحنفیّه وصیّتی نوشت که در آن آمده است:

(بِسْمِ اَللَّهِ اَلرَّحْمَنِ اَلرَّحِيمِ. هَذَا مَا اَوْصَى بِهِ اَلْحُسَيْنُ بن على الى اخيه مُحَمَّدِ بْنِ اَلْحَنَفِيَّةِ. اَنَّ الْحُسَيْنَ يَشْهَدُ أَنْ لاَ اله الاّ اللّهُ وَحدَهُ لا شَرِيكَ لَهُ وَ انَّ مُحَمَّداً عَبدُهُ وَ رَسُولُهُ. جَاءَ بِالْحَقِّ مِن عِنْدِ الحَقِّ وَ اَنَّ الجَنَّةَ حَقٌ وَ النَّارَ حَقٌ وَ السَّاعَةَ آتِيَةٌ لاَرَيبَ فِيها وَ اَنَّ اللَّهَ يَبْعَثُ مَنْ فِي القُبورِ. وَ انّى لَم اخْرُجْ اَشْرا وَ لا بَطِراً وَ لا مُفْسِداً وَ لا ضالِماً وَ اِنَّمَا خَرَجتَ لِطَلَبِ الاصْلاحِ فِي اُمَّةِ جَدَّى صَلَّى اللَّهُ عَلَيهِ وَ آلهِ اُرِيدُ اَنْ اَمُرَّ بِالمَعْرُوفِ وَ انْهَى عَنِ المُنكَرِ وَ اَسِيرَ بِسِيرَةِ جَدِّى وَ ابى على بْنَ ابى طَالِبٍ فَمَنْ قَبِلنى بِقَبولِ اَلْحَقِّ فاللّه اولى بِالْحَقِّ وَ مَن ردّ على هذا اَصبِر حَتَّى يُقْضى اَللَّهُ بَيْنِي وَ بَيْنَ الْقَوْمِ

بِالْحَقِّ وَ هُوَ خَيْرُ الْحاكِمِينَ؛ وَ هَذِهِ وَصِيَّتِي اِلَيْكَ يا اَخِي. وَ ما تَوْفِيقُ اِلاّ بِاللَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَ اِلَيْهِ اَنِيبُ.
)

بسم الله الرحمن الرحيم، این وصیّت حسین بن علی است به برادرش محمد حنفیّه، حسین شهادت می دهد به یگانگی خداوند و گواهی می دهد که برای خدا شریکی نیست و شهادت می دهد که محمّد (صلی الله علیه و آله) بنده و فرستاده اوست و آیین حق (اسلام) را از سوی خدا (برای جهانیان) آورده است و شهادت می دهد که بهشت و دوزخ حق است و روز جزا بدون شک به وقوع خواهد پیوست و خداوند همه انسان ها را در چنین روزی زنده خواهد نمود. و من نه از روی خودخواهی یا برای خوشگذرانی و نه برای فساد و ستمگری از مدینه خارج می گردم بلکه هدف من از این سفر امر به معروف و نهی از منکر است و خواسته ام از این حرکت، اصلاح مفاسد امت و احیا و زنده کردن سنّت و قانون جدم رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و راه و رسم پدرم علی بن ابیطالب (علیه السلام) است. پس هرکس این حقیقت را از من بپذیرد (و از من پیروی کند) راه خدا را پذیرفته است و هر کس رد کند (و از من پیروی نکند) من با صبر استقامت (راه خدا را) در پیش خواهم گرفت تا خداوند در میان من و این افراد حکم کند که او بهترین حاکم است. و برادر، این است وصیّت من به تو و توفیق از طرف خداست، بر او توکّل می کنم و برگشتم به سوی اوست.

وصیّت برادرانه

در شب عاشورا امام حسین (علیه السلام) به خیمه خواهر بزرگوارش حضرت زینب (سلام الله علیها) رفت و به او فرمود:

خواهرم، این مردم را به یاد خدا خواندم، خدا را به یاد نیاوردند، پندها دادم پند نگرفتند و گوش به سخن من ندادند هم اکنون جز کشته شدن من هدفی ندارند، و ناچار شما باید در بهشت زیبا مرا ملاقات کنید، لکن شما زنان را به ترس از خدا دعوت می کنم، پروردگار صحراها و پدیده ها و شما

را بر بردباری بلاها و فروخوردن خشم به هنگام ناملایمات سفارش می کنم که جد شما رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به آن ها سفارش کرد، و خلافی در وعده هایی که به شما دادند وجود ندارند.

وفای به عهد

در قرآن، و در سوره احزاب آیه ۲۳، آمده است:

(مِنَ اَلْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَى نَحْبَهُ وَ مِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ وَ مَا بَدَّلُوا تَبْدِيلاً)

(یعنی: برخی از آن مؤمنان، مردانی هستند که به عهد و پیمانی که با خدا بستند صادقانه وفا کردند، پس برخی پیمان خود را به آخر بردند (تا به راه خدا شهید شدند.) و برخی به انتظار (فیض شهادت) هستند و هیچ تغییر و تبدیلی در عهد و پیمان خود راه ندادند.)

در روز عاشورا یاران امام حسین (علیه السلام) یکی بعد از دیگری نزد امام می آمدند و می گفتند: سلام بر تو ای زاده پیامبر خدا، و

ص: ٦٦٣

حسین (علیه السلام) به ایشان پاسخ می فرمود: سلام بر تو، پس از تو (منتظر شهادت) خواهیم بود. سپس این آیه را تلاوت می فرمود، تا این که همگی آنان، که رضوان خدا بر آنان باد، شهید شدند و با حسین (علیه السلام) جز خانواده اش کسی باقی نماند.

وقت نماز

در ظهر روز عاشورا، امام حسین (علیه السلام) خطاب به عمر سعد فرمود: وای بر تو ای پسر سعد، آیا احکام اسلام را از یاد می بری؟ آیا جنگ را متوقف نمی کنی تا ما نماز خود را و شما نماز خود را بخوانید و سپس به پیکار برگردیم؟

وَقف

در اصطلاح شرعی عبارت است از تَحْبِیسِ مَالٍ وَ تَسْبِیلِ مَنْفَعَتٍ وَ ثَمَرُهُ، یعنی منافع زمین، ملک یا وسیله ای را به خاطر خدا برای مقصود معینی و استفادهٔ خاصی اختصاص دهند و با نگهداشتن دائمی اصل مال، بهره وری از منافع آن در جهت خیرات و خدمات صرف شود و نوعی کمک رسانی و خیراندیشی نسبت به مردم است، با انگیزه های دینی. چنین مال یا زمین یا جنسی را «موقوفه» می نامند. منافع و استفاده از موقوفات، باید طبق وقفنامه و نظر واقف انجام گیرد و تخلف از آن گناه و خیانت است. وقف، نوعی صدقه جاریه است که برای دراز مدّت، عموم مردم از بهره مند می شوند و حتّی پس از فوت واقف نیز، ثواب آن به روح او می رسد. همواره افراد متمکّن برای باقی گذاشتن خیرات، اقدام به وقف می کردند و از همین رهگذر، مساجد، مدارس، تکیه ها، آب انبارها، کتاب ها، کتابخانه ها، بیمارستان ها و امور خیریّه بسیار پدید می آمد. برای ادارهٔ موقوفه هایی که وقف مساجد، مدارس، حرم ها، زیارتگاه ها و اقشار خاصّی شده، تشکیلات اداری پیدا شد تا آن ها در مورد خود صرف شود و از حیف و میل و سوء استفاده جلوگیری گردد.

علاقه مندان به اهل بیت و ائمّه، به ویژه محبّان سیدالشهدا (علیه السلام)، مال و املاک بسیاری را در طی تاریخ براساس این سنّت حسنه، وقف اباعبدالله (علیه السلام) کرده اند که درآمد حاصل از این املاک، صرف امام حسین (علیه السلام) و برپایی مجالس عزای حسینی، نوحه خوانی، بنا و تعمیر حرم ها و بقاع متبرّکه، زوّار و خدّام آن حضرت، کمک به بینوایان و اطعام مستمندان و محرومان می شود. موقوفات امام حسین (علیه السلام)، بودجهٔ مردمیِ عظیمی است که همیشه و همه جا پشتوانه زنده نگهداشتن نام و یاد عاشورا و اهل بیت (علیهم السلام) بوده است. به برکت مجالس حسینی و تبلیغات دینی که در آن ها می شود، اسلام و احکام الهی زنده می ماند و جانبازی ها و ایثارگری های حسین بن علی (علیه السلام) و یارانش، به مردم درس عزّت و آزادگی می دهد. این گونه وقف ها، که با صدق نیت و خلوص و اعتقادی پاک انجام می گیرد و تأمین کننده هزینه بسیاری از مراسم و سنّت های دینی است، هم روحیّه یاریگری و مردم دوستی و حبّ اهل بیت

(علیهم السلام) را تقویت می کند و هم نشانه خلوص و عشق به خاندان پیامبر (صلی الله علیه و آله) است و همیشه ارزش و قداست خاصی داشته است. وقف، گاهی در حال

حیات اشخاص انجام می گیرد، گاهی وصیت می کنند که پس از فوتشان بخشی از مال، صرف عزاداری امام حسین (علیه السلام) یا امور خیریّه دیگر شود. مبنای چنین کار خیری، احادیثی است که تشویق به انجام کارهایی می کند که سود آن به مردم می رسد. از قبیل: اِذَا مَاتَ ابْنُ آدَمَ انْقَطَعَ عَمَلُهُ الاّ مِنْ ثَلاثٍ: صَدَقَةٍ جَارِيَةٍ، و عِلْمٍ يُنْتَفَعُ بِهِ او وَلَدٌ صالِحٌ يَدْعُولُه و همین فرهنگ، سبب پدید آمدن مدرسه های عظیم و کتابخانه های غنی و مساجد و حسینیّه ها و مراسم پرشکوه گشته است. در آن چه به موقوفات اباعبدالله (علیه السلام) و عاشورا مربوط می شود، نکات جالبی وجود دارد که مشارکت مردمی را در هزینه اقامه مجالس عزا برای آن حضرت می رساند.

ص: ٦٦٤

ه

هتک حرمت

وقتی که ابن زبیر می خواست امام حسین (علیه السلام) را از ادامه سفر به سوی عراق منصرف سازد، آن حضرت فرمود:

به خدا سوگند، اگر یک وجب دور تر از مکّه کشته شوم بهتر از آن است که در داخل آن به قتل برسم. و اگر دو وجب دور تر از مکّه کشته شوم بهتر از این که در یک وجبی آن به قتل برسم، و به خدا سوگند، اگر در لانه مرغی باشم مرا در خواهند آورد تا با کشتن من به هدف خویش برسند، و به خدا سوگند همان گونه که قوم یهود احترام شنبه را در هم شکستند این ها نیز حرمت مرا در هم خواهند شکست.

هجرت

در بسیاری از نهضت ها «هجرت»، نقش عمده ای داشته است. در نهضت عاشورا نیز سیدالشهدا (علیه السلام) از مدینهٔ جدّش به مکّه و از آن جا به کربلا هجرت کرد. هم چنان که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) از مکّه به مدینه هجرت نمود و آن هجرت، مبدأ تحوّل در وضع مسلمانان و سر آغاز تاریخ گشت، هجرت امام حسین (علیه السلام) نیز در زنده کردن پیامبر تأثیر بسزایی داشت و محرّم آغاز سال هجری قمری حساب شد و هر دو هجرت به خاطر دین و بقای رسالت بود. هم چنان که حضرت موسی (علیه السلام) هجرت کرد و از مصر با حالت خوف بیرون رفت. فَخَرَجَ مِنْهَا خَائِفاً يَتَرَقَّبُ [چون گروه فرعونی در فکر کشتن موسی بودند].

هجرت، لازمه هر نهضت عاشورایی و انقلاب مکتبی است، دل کندن از زندگی و حیات مادی و دست شستن از جان در راه هدف، هم کوچیدن از خاک، خانه، اقوام و همه دلبستگی ها و تعلّقات است. هجرت، هم مهاجر را پخته و با تجربه می کند، هم افق افکار را گسترده می سازد، هم مناطق هجرت را از تحوّل و گرگونی برخوردار می کند.

هشدار

درر منزل «شراف» پس از آن که سخنرانی دوم امام حسین (علیه السلام) به پایان رسید و دعوتنامه های مردم کوفه را در اختیار حرّ و سپاهیانش قرار داد و حرّ هم چنان اظهار بی اطلاعی می نمود میان آن حضرت و حرّ، دربارهٔ حرکت امام حسین (علیه السلام) و حرّ بحث شد؛ زیرا امام حسین (علیه السلام) می خواست به حرکت خود به سوی کوفه دامه بدهد و حرّ تصمیم گرفته بود طبق مأموریتی که بر وی محوّل شده بود از حرکت آن حضرت جلوگیری کند. ولی چون دید امام (علیه السلام) در تصمیم خود قاطع است و به هیچ وجه حاضر نیست در قابل مأموریت وی انعطاف و نرمش نشان بدهد، چنین گفت: حال که شما تصمیم به حرکت گرفته اید بهتر است مسیری را برای خود انتخاب کنید که نه به کوفه وارد شوید و نه به مدینه بازگردید تا من از فرصت استفاده کنم و نامه ای صلح آمیز به ابن زیاد بنویسم شاید خداوند مرا از درگیری با تو نجات بخشد. حرّ این جمله را نیز اضافه کرد: اِنِّي اُذَكِّرُكَ اللَّهَ فِي نَفْسِكَ فَاِنِّي اَشْهَدُ لَئِنْ اَتَلْتَ لَتُقْتَلَنَّ. (یعنی: این نکته را نیز یادآوری

می کنم و هشدارت می دهم که اگر دست به شمشیرت ببری و جنگی آغاز کنی، صد در صد کشته خواهی شد).

و چون گفتار حرّ بن یزید ریاحی به این جا رسید امام این شدار توأم با تهدید را از حرّ شنید، و در پاسخ وی چنین فرمود: (افْبالْمَوْتِ تخوفنِی وَ هَلْ یَعْدُو بِکُمُ اَلْخَطْبُ اَنْ تَقْتُلُونِي وَ سَأَقُولُ مَا قَالَ اخو اَلْأَوْسِ لِابْنِ عَمِّهِ وَ هُوَ یُرِیدُ نُصْرَةَ رَسُولِ اَللَّهِ (صلی الله علیه و آله))

ص: ٦٦٥

أَمْضَی وَ مَا بِالْمَوْتِ عَارٌ عَلَی اَلْفَتَی *** اِذا مَا نَوَی حَقّاً وَ جَاهَدَ مُسْلِماً

وَ آسَا اَلرِّجَالَ اَلصَّالِحِینَ بِنَفْسِهِ *** وَ فَارَقَ مَثْبُوراً وَ خَالَفَ مُحْرِماً

اِقْدَمْ نَفْسِی لاَ اُرِیدُ بَقَاءَهَا *** لِتَلْقَی خَمِیساً فِي الْهِیاجِ عَرَمْرَما

فَاِنْ عِشْتُ لَمْ اَذَّهِمْ وَ اِنْ مِتُّ لَمْ اُلِمْ *** کُفِّي لَکَ ذُلاً اَنْ تَعِیشَ وَ تُرْغَما

(یعنی: آیا مرا با مرگ می ترسانی و آیا بیش از کشتن من نیز کاری از شما ساخته است. من در پاسخ تو همان چند بیت را می خوانم که برادر مؤمن اهل قبیلهٔ اوس آن گاه که می خواست به یاری پیامبر بشتابد و در جنگ شرکت کند به پسر عمویش که مخالف حرکت وی بود انشا نمود و چنین گفت:

من به سوی مرگ خواهم رفت که مرگ برای جوانمرد ننگ نیست. آن گاه که او معتقد به اسلام و هدفش حق باشد و بخواهد با ایثار جانش از مردان نیک حمایت و با جنایتکاران مخالفت کند و از دشمنی خدا دوری گزیند. من جانم را در طبق اخلاص می گذارم و دست از زندگی می شویم تا در جنگی سخت با دشمنی بس بزرگ مواجه شوم من اگر زنده بمانم پشیمانی ندارم و نه اگر بمیرم ناراحتی، ولی برای تو همین بس که چنین زندگی ذلّت بار و ننگینی را سپری کنی. حرّ با شنیدن این پاسخ قطعی با خشم و ناراحتی خود را کنار کشید و از آن حضرت جدا شد.

هفتاد و دو تن

معروف است که تعداد یاران و همراهان سیدالشهدا (علیه السلام) که روز عاشورا در رکاب آن حضرت شهید شدند، هفتاد و دو تن بود. امّا در منابع مختلف، آمار کشته شدگان و سرهای شهدا که بین قبایل مختلف تقسیم و به کوفه حمل شد، بیش از آن را نشان می دهد، حتّی تا نود نفر هم یاد شده است. در نام های آنان نیز اختلاف هایی دیده می شود. امّا در هر صورت، هفتاد و دو، رمز آن فداییان راه خدا در رکاب حسین (علیه السلام) است و در زبان عارفانه شاعران، کربلا منای عشق محسوب می شود که امام، هفتاد و دو قربانی به پیشگاه خدا هدیه نمود و خود، قربانی عظیم آن قربانگاه بلا و ابتلا بود.

همسرایی

یا هم خوانی، دسته جمعی خوانی، در قدیم به جای این کلمه «نوحه اوّل مجلس» به کار برده می شد. لغت همسرایی در سنوات اخیر در ایران ساخته و متداول شده است.

هیئت

نوعی تشکّل مذهبی، بر محور عزاداری برای سیدالشهدا و ائمه (علیهم السلام)م اجتماعی از مردم هر محلّه، در شهرها یا روستاها که برای سوگواری و روضه خوانی نسبت به امام حسین (علیه السلام) به ویژه در ایّام عاشورا تشکیل می شود. هیئت، سنّتی دیر پا و مردمی است و با بودجهٔ علاقه مندان به امام حسین (علیه السلام) تشکیل می یابد طی سال هم فعالیّت می کند و جلسات هیئت برگزار می گردد. امّا روز عاشورا، برای سینه زنی و عزاداری از حسینیّه یا محلّه بیرون می آیند و به حرم ها و امامزاده ها و تکیه ها می روند. هر هیئت، نام خاصّ و پرچم و علامت ویژه دارد. هیئت های عزاداری، گاهی متوسّلین به یکی از ائمّه یا شهدای کربلا هستند. هیئت، که نوعی سوگواری گروهی است، در قدیم هم رایج بوده است و شیعیان به صورت جمعی نوحه خوان و با تشکیلات تمام، به زیارت قبر حسین (علیه السلام) می رفتند. امام صادق (علیه السلام) به فائد حنّاط که خبر این گونه

زیارت های جمعی را باز می گفت، فرمود: هر کس قبر حسین (علیه السلام) را زیارت کند، در حالی که به حقّ او آشنا باشد، خداوند، گناهان گذشته و آینده او را می آمرزد.

هیمه

نام منزلگاهی است که امام حسین (علیه السلام) و اصحابش در آن جا اقامت کردند. در منزل «هیمه» مردی از مردم کوفه به نام ابوهرم به خدمت حسین بن علی (علیه السلام) رسید و عرضه کرد: چه انگیزه ای تو را واداشت که از حرم جدّت بیرون بیایی؟ امام در پاسخ وی چنین فرمود: ای ابوهرم، بنی امیّه با فحّاشی و ناسزاگویی احترام مرا در هم شکستند، من راه صبر و شکیبایی را در پیش گرفتم. و ثروتم را از دستم ربودند، باز هم شکیبایی کردم ولی چون خواستند خونم را بریزند از شهر خود خارج شدم و به خدا سوگند اینان (بنی امیّه) مرا خواهند کشت و خداوند آن ها را به ذلّت فراگیر و شمشیر برنده مبتلا و کسی را بر آنان مسلّط خواهد کرد که به ذلّت و زبونیشان بکشاند و به قتلشان برساند و ذلیل تر از قوم سبا گرداند که یک نفر زن به دلخواه خود بر مال و جانشان حکومت و فرمانروایی نمود».

ص: ٦٦٦

ی

یا حسین (علیه السلام)

سوزناک ترین نالهٔ برخاسته از ژرفای جان که شیعه کربلایی با آن ندا، سیدالشهدا را صدا می زند. ندایی که قلب های عاشق حسین (علیه السلام) را به هم متصّل می کند و حسینیان را زیر خیمهٔ «ذکر» گرد می آورد. شعاری که بر پرچم عزاداران محرّم، بر پیشانی رزمندگان اسلام، از لب های نوحه سرایان عاشورا همواره شنیده و دیده می شود. ندای شوق آمیزی که صحابی بزرگوار، جابربن عبدالله انصاری، وقتی همراه عطیّه بر سر تربت حسین (علیه السلام) آمد و بیهوش شد، چون عطیّه

آب به صورتش پاشید و به هوش آمد، سه بار گفت: «یا حسین، یاحسین، یاحسین» آن گاه گفت: احبیب لا یجیب حبیبه؟ و سپس به زیارت اباعبدالله (علیه السلام) پرداخت.

یاد

حضرت امام حسین (علیه السلام) فرمود: (شَیعَتی مَا انَّ شَرِبْتُمُ عَذُبَ مَاءُ فاذکرونی) (یعنی: ای شیعیان من! هرگاه آب گوارایی نوشیدید مرا یاد کنید). حضرت صادق (علیه السلام) فرمود: من هرگز آب سردی نیاشامیدم مگر این که حسین (علیه السلام) را یاد کردم.

یاری طلبی

وقتی حضرت اباعبدالله (علیه السلام) در گودال قتلگاه قرار گرفت و در خون خود غوطه ور بود به یاد فرزندان و کودکان بی گناه خود افتاد از وجدان های بیدار مسلمانان یاری می طلبید:

آیا رحم کننده ای هست که به خاندان پیامبر برگزیده رحمت آورد؟ آیا یاری دهنده ای هست که فرزندان پاک پیامبر را یاری دهد؟ آیا کسی هست که به داد فرزندان بتول برسد؟ آیا دفاع کننده ای هست که از خانواده رسول خدا (صلی الله علیه و آله) دفاع کند، آیا کسی هست که مرا یاری کند؟

یا مبرور

شعار طایفهٔ «ازد» در کوفه بود. هنگامی که عبدالله عفیف ازدی در مجلس «ابن زیاد» نسبت به جنایت او در کشتن حسین (علیه السلام) اعتراض کرد و ابن زیاد فرمان داد که بگیرید او را، عبدالله عفیف شعار «یا مبرور» سر داد و گروهی از طایفه از دگرد آمده و او را از مجلس بیرون بردند. معنای آن «نیکی شده» و حمایت شده است.

یا مَنْصُورُ، اَمِتْ

معنایش این است: ای یاری شده، بمیران. شعار هواداران مسلم بن عقیل در کوفه بود. پس از دستگیر شدن هانی و فاش شدن محلّ اختفای حضرت مسلم بستگان هانی یقین کردند که او کشته خواهد شد. نوحه خوانی در خانه هانی برپا شد و زنانی از طایفهٔ مراد، ندبه کنان و سوگواری کنان آن جا گرد آمدند. پس از این حادثه، مسلم بن عقیل شعار و ندای «یا منصور» سر داد. به نقلی چهار هزار نفر و به نقلی دیگر هجده هزار بیعتگر با فریاد «یا منصور اَمِت»، گرد او جمع شدند و کاخ ابن زیاد را محاصره کردند. ولی به تدریج، از دور او پراکنده شدند و او را تنها گذاشتند. این جمله، شعار مسلمانان در جنگ بدر نیز بود. این نوعی یشگویی و فال نیک در مرگ دشمن بود. چون در شب حرکت کردند، این جمله را شعار خود ساختند تا در تاریکی یک دیگر را بشناسند.

یاور

در آن وقت که حضرت حسین (علیه السلام) همه اصحاب و خویشان را در

ص: ٦٦٧

خاک و خون خفته نگریست و خویشتن را یکّه و تنها یافت ندا در داد: (هَلْ مِنْ نَاصِرُ یَنصَرنی) (یعنی: آیا یاوری هست که مرا یاری کند؟)

یاوران

در قرآن، و در سوره نساء آیه ۷۸، آمده است:

(أَيْنَما تَكُونُوا يُدْرِكْكُمُ الْمَوْتُ وَ لَوْ كُنْتُمْ فِي بُرُوجٍ مُشَيَّدَةٍ)

(یعنی: هرجا باشید مرگ به شما می رسد، هر چند در برج های محکم باشید.)

پس از آن که حضرت امام حسین (علیه السلام) از مدینه خارج شد، مسلمین به خدمت آن حضرت رسیدند و عرض کردند: ای آقای ما، ما از شیعیان و یاوران تو هستیم، به هرچه خواهی ما را امر نما،

و اگر بفرمایی دشمنان تو را هلاک کنیم، می کنیم. امام (علیه السلام) به آنان فرمود: خداوند به شما جزای خیر دهد، آیا نخوانده اید قرآنی را که بر جدّم نازل شده که چه می فرماید. آن گاه امام (علیه السلام) این آیه شریفه را قرائت فرمود.

یاور حقیقی

در قرآن، و در سوره اعراف آیه ۱۹۶، آمده است:

(انَّ وَلِیُّ اللَّهِ الَّذِی نَزَّلَ الْکِتابَ وَ هُوَ یَتَوَلَّی الصَّالِحِینَ.)

(یعنی: مرا دوست و یاور به حقیقت خدایی است که این کتاب را فرستاده و البتّه او یار و یاور نیکوکاران است).

در روز عاشورا، امام حسین (علیه السلام) کوفیان را از نیّت پلیدشان منع می نمود و در ادامه این آیه شریفه را قرائت می فرمود.

یومُ الطّفِّ

طفّ، نام سرزمین کربلاست، به معنای سرزمین مرتفع و بلند. و «یوم الطفّ»، اشاره به حادثه کربلا و شهادت امام حسین (علیه السلام) در آن سرزمین است. روز طف که همان عاشور است، در ادبیات، به ویژه در اشعار عرب و مراثی شاعران شیعه بسیار به کار رفته است و از حسین (علیه السلام) به عنوان «قتیل الطفّ» یاد شده است.

فهرست الفبایی مداخل

آ

آب ٤٥٧

آب حیوان ٤٥٧

آثار حمل ٤٥٧

آخرین روزی ٤٥٧

آداب زیارت سیّدالشّهدا (علیه السلام) ٤٥٧

آداب سلام ٤٥٨

آدم ١

آزمایش ٤٥٨

آفتاب ٤٥٨

آقا محمّد خان قاجار ٣

آگاهی ٤٥٨

آل ابوسفیان ٤٥٩

آل الله ٤٥٩

آل امیّه ٤٥٩

آل زیاد ٤٥٩

آل عبا ٤٥٩

آل عقيل ٤٦٠

آل محمّد ٤٦٠

آل مراد ٤٦٠

آل مروان ٤٦٠

آلوسى ٣

آمنه ٣

آية من آيات الله ٤

آيين ساختگى ٤٦٠

ا

ابان بن نعمان بن بشير ٤

ابانور شاعر ٤

ابجر بن كعب ٤

ابحر بن كعب ٤

ابراهيم بغدادى ٦

ابراهیم بن الحسین (علیه السلام) ٦

ابراهیم بن حصین ازدی ٦

ابراهیم بن حصین اسدی ٧

ابراهیم بن دیزج ٧

ابراهیم بن طلحه ٧

ابراهیم بن عبدالله ٧

ابراهیم بن علی بن ابی طالب ٧

ابراهیم بن مالک اشتر ٧

ابراهیم بن محمّد ٧

ابراهیم بن مسلم بن عقیل (علیه السلام) ٨

ابراهیم شریفی پور شیرازی ٨

ابراهیم شمس الدّین حائری ٨

ابراهیم (علیه السلام) ٤

ابراهیم عاملی ٨

ابراهیم عطار ۸

ابراهیم قفطان ۸

ابراهیم مخزومی عاملی ۹

ابن ابی الحدید ۹

ابن احدوث ۹

ابن اخ الحذیفة بن اسید غفاری ۹

ابن اسماء بن بشیر قابضی ۹

ابن الصّیفی ۱۰

ابن الغرق ۱۰

ابن جوزه ۱۰

ابن حسام خوسفی ۱۰

ابن حماد عبدی ۱۱

ابن حوشب ۱۲

ابن خلدون ۱۲

ابن زرقاء ۱۳

ابن زیاد ۱۳

ابن سعد ۱۳

ابن سِکّیت ۱۳

ابن ضبعان کلبی ۱۳

ابن عامر ۱۳

ابن عباس ۱۳

ابن عبیده ۱۳

ابن عماد ۱۳

ابن قیصر قحامی ۱۳

ابن مرجانه ۱٤

ابن معلّم واسطی ۱٤

ابن مُعمّر ۱٤

ابن مفرّغ ۱٤

ابن نما ۱٤

ابن نوف حمدانی ۱۵

ابن یمین ۱۵

ابو اسحاق ۱٦

ابواشرس ۳۳

ابو الاحرار ۱٦

ابوالاسود دولی ۱٦

ابوالحتوف بن حارث خزرجی عجلانی ۱٦

ابوالحسن خلیعی ۱٦

ابوالرّمیح خزاعی ۱٦

ابو السّابغه ۱٦

ابو السماء بن بشر ۳۳

ابو الشعثاء کندی ۱٦

ابو الشّهداء ۱٦

ابو العلاء معرّی ۱۷

ابوالفضل العبّاس (علیه السلام) ۱۷

ابو القاسم ۲۳

ابو القاسم حالت ۲۳

ابوالقاسم زاهی ۲۳

ابو القاسم لاهوتی ۲۳

ابو القربة ۲٤

ابوالقلوص ۲٤

بوالمستهل ۲٤

ابوالمطرف ۲٤

ابو المعتبر ۲٤

ابو المغيرة ۲٤

ابوبكر ۲٤

ابوبكر (احمد) بن حسين (عليه السلام) ۲٤

ابوبكر بن حسن (عليه السلام) ۲٤

ابوبكر حسينى ۲٥

ابوبكر مخزومى ۲٥

ابوثمامه عمرو بن عبدالله صائدى ۲٦

ابوثمانه صیداوی ۲۷

ابو جحل ۲۷

ابو جعفر عبسی ۲۷

ابو جناب یحیی بن ابی حیّه وداعی کلبی ۲۷

ص: ٦٧٠

ابوحسّان ۲۷

ابو حفص ٤

ابوحکیم ۲۸

ابو حمزه ثمالی ۲۸

ابو خالد کابلی ۲۸

ابو خبیب ۲۸

ابوردن ۲۸

ابورزین ٤

ابوزرعه ۳۳

ابوزورق ۲۸

ابوسعید بن عقیل بن ابیطالب ۳۳

ابو سعید دینار ۲۸

ابوسعید صیقل ۲۹

ابوسلمة ۲۹

ابو ضحّاک ۲۹

ابوطفیل عامر بن واثله ۲۹

ابوطفیل کنانی ۲۹

ابو عامر شعبی فقیه ۲۹

ابو عبدالاعلیٰ زبیدی ۲۹

ابو عبدالله ٤

ابو عبدالله جدلی ۲۹

ابو عبدالله (علیه السلام) ۲۹

ابو عبید بن مسعود ثقفی ۲۹

ابو عثمان ۳۰

ابو عثمان نهدی ۳۰

ابو عجین ۳۰

ابو علفة ۳۰

ابو علی انصاری ۳۰

ابو عماره عبسی ۳۰

ابو عمرو ۳۰

ابو عمرو خثعمی ۳۰

ابو عمر و زاهد ۳۰

ابو عمرو نهشلی ۳۰

ابو عمره ۳۱

ابوغان ۳۱

ابوفاضل ۳۱

ابو قطن ۳۱

ابو مخنف ۳۱

ابومر هم ازدی ۳۱

ابومسلم خراسانی ۳۱

ابو مسلم نخعی ۳۳

ابو مفلس ليثي ۳۲

ابوموسی ٤

ابونصر بن نباته ۳۲

ابونمران ۳۲

ابو و دّاک ۳۲

ابو وقّاص ۳۳

ابوهارون مکفوف ۳۳

ابوهاشم ۳۳

اَجاء ٤٦٠

اجر شهادت ٤٦١

اجفر ٤٦١

احبا ٤٦١

احترام تربت ٤٦١

احترام مکّه ٤٦١

احقر کشمیری ۳۳

احمد بن عیسی هاشمی ۳٤

احمد بن قفطان ۳٤

احمد بن محمّد هاشمی ۳٤

احمد کمالپور ۳٤

احمر بن شمیط احمسی ۳٤

احنف بن قیس ۳٦

احوص بن شدّاد ۳٦

اخلاص ٤٦١

اخنس بن مرثد ۳۷

ادبُ الّطَفّ ٤٦١

ص: ٦۷١

ادبیّات عاشورا ٤٦٢

ادوارد گرانویل براون ۳۷

ادهم بن امیه عبدی ۳۷

ادهم بن محرز باهلی ۳۷

ادیب السّلطنه ۳۷

ادیب الممالک فراهانی ۳۸

ادیب صابر ۳۹

اذان ٤٦٢

اذن ٤٦٢

اذن دخول ٤٦٢

اذن میدان ٤٦٢

اراده ٤٦٣

اراده سفر ٤٦٣

اربعة من فتیان الیمن ٤٠

اربعین ٤٦٣

ازد ٤٦٣

استرجاع ٤٦٤

استغاثه ٤٦٤

استقبال ٤٦٤

اسحاق بن حويّه ٤٠

اسحاق بن حيوة حضرمی ٤٠

اسحاق بن مسعود ٤٠

اسد بن مالک ٤٠

اسد کلبی ٤٠

اسرار الشهادة ٤٦٤

اسلم بن کثیر ٤٠

اسلم ترکی ٤٠

اسلم (یا سلیمان، سلیم ترکی) ٤٠

اسماعیل بن زفر ٤٢

اسماعیل بن عبدالرحمن... سُدّی ٤٢

اسماعیل بن کثیر ٤٢

اسماعیل بن محمّد حمیری ٤٢

اسماعیل بن نعیم ٤٢

اسماعیل (علیه السلام) ٤٠

اسماء بنت عمیس ٤٢

اسماء بن خارجه فزاری ٤٣

اسماء دختر ابی بکر ٤٣

اسود بن جرّاد کندی ٤٣

اسود بن سعید ٤٣

اسوه های عدالت ٤٦٤

اسید بن مالک حضرمی ٤٣

اسید خضرمی ٤٣

اشراق آصفی ٤٣

اشک ٤٦٥

اصحاب ٤٦٥

اصحاب کساء ٤٦٥

اصطلاحات تعزیه ٤٦٥

اصغر بن علی بن ابیطالب ٤٤

اطلس ٤٤

اعتکاف ٤٦٦

اعشی همدانی ٤٤

اعلیٰ علّیین ٤٦٦

افق ٤٦٦

اقامت ٤٦٦

اقبال لاهوری، محمد ٤٤

اکبر دخیلی ٤٥

السّقّاء ٤٥

الشّهید ٤٥

العبد الصّالح ٤٥

القادر بالله ٤٥

المقطوعة یداه ٤٥

امّ البنین ٤٥

امّ الثّغر ٤٧

امام باره ٤٦٦

امامت ٤٦٦

امام سجّاد (علیه السلام) ٤٧، ٢٣٢

ص: ٦٧٢

امام شافعی ٤٧

امام محمّد غزالی ٤٧

امامه ٤٨

امان ٤٦٧

امانات ٤٦٧

امان نامه ٤٦٧

امّت بدکار ٤٦٧

امّ ثابت بنت سمرة بن جندب ٤٨

امّ حکیم ٤٨

امّ خلف ٤٨

امر به معروف ٤٦٨

امر خداوند ٤٦٨

امّ سعید احمسیّه ٤٨

امّ سلمة ٤٨

امّ کلثوم ٤٨

امّ لقمان بنت عقیل ٥٢

امّ وهب نمری ٥٢

امّ هانی ٥٣

امیدوار ٤٦٨

امیرُ التوّابین ٥٣

امیرالمؤمنین (علیه السلام) ٥٣

امیرجان ٥٣

امیر حسین کوکبانی ٥٣

امیر عبدالله خفاجی ٥٣

امیر مسعود ٥٣

امیر معزّی ٥٣

امیری فیروزکوهی ٥٤

امینه ٥٧

امینة الله ٥٧

امیة بن سعد بن زید طایی ٥٧

انبیا ٤٦٨

انتخاب ٤٦٨

انتخاب راه ٤٦٨

انتقام ٤٦٩

اندوهگین ٤٦٩

اندیشه مرگ ٤٦٩

انسانیّت ٤٦٩

انس بن حارث کاهلی ٥٧

انس بن حرث کاهلی اسدی ٥٧

انس بن مالک اشعری ٥٧

انقلاب اسلامی ٤٦٩

انگشتری ٤٦٩

انگیزۀ قیام ٤٦٩

انیس بن معقل اصبحی ٥٧

اولاد حَرّه ٤٦٩

اوّل کشته ٤٧٠

اولیای امر ٤٧٠

اولین تیر ٤٧٠

اولین خطبه ابن زیاد در کوفه ٤٧٠

اهل بیت (علیهم السلام) ٤٧٠

اهلی شیرازی ٥٨

ایاس بن مضارب ٥٩

ایثار ٤٧١

ایرج میرزا ٥٩

ایوب بن سحنه نخعی ٦٠

ایوب بن مسرح ٦٠

ایوب بن مشرح ٦٠

ب

بابا فغانی شیرازی ٦١

باب الحوائج ٦١

باب الصّغیر ٤٧٢

باب حطّة الخطایا ٤٧٢

باد سرخ ٤٧٢

بار ذلّت ٤٧٢

بازار شام ٤٧٢

ص: ٦٧٣

بازگشت ٤٧٣

باطل گرایان ٤٧٣

باکیة ٤٧٣

بالا سر ٤٧٣

بالین ٤٧٣

بانی ٤٧٣

بَجدَل ٦١

بجدل بن سلیم ٦١

بحر بن کعب ٦١

بحریّه بنت مسعود خزرجی ٦١

بحیر بن عبدالله ٦١

بحیر حمیری ٦٢

بدر بن رقید ٦٢

بدر بن رقیط ٦٢

بدر بن معقل ٦٢

بدون حساب ٤٧٣

بدیر بن حضیر ٦٣

برادران مُسلم ٤٧٣

بردگان ٤٧٣

برکات ٤٧٤

بريدة بن وائل ٦٣

برير بن حصين ٦٣

برير بن خضير ٦٣

بستان ابن معمّر ٤٧٤

بستن آب ٤٧٤

بسطان ٤٧٤

بشارت ٤٧٤

بشر بن الحسن ٦٤

بشر بن جذلم ٦٤

بشر بن حوط حمدانی ٦٤

بشر بن عبدالله حضرمی ٦٤

بشر بن عمر ٦٤

بشر بن عمرو حضرمی ٦٤

بشر بن غالب ٦٤

بشير بن حذلم ٦٥

بشیر بن حوط قایضی ٦٥

بشیر بن خزیم ٦٥

بشیر بن عمرو حضرمی ٦٥

بصره ٤٧٤

بطلة کربلا ٤٧٥

بطن العقبه ٤٧٥

بقعۀ حضرت سیّدالشّهدا (علیه السلام) ٤٧٥

بقیّة الله ٤٧٦

بکر بن حی ٦٥

بکر بن حیّ تمیمی ٦٥

بکر بن مصعب مزنی ٦٥

بکیر بن حربن یزید ریاحی ٦٥

بکیر بن حمران احمری ٦٥

بلال بن اسید خضرمی ٦٥

بلیغة ٤٧٧

بنت سلیل ٦٥

بنی اسد ٤٧٧

بنی اسرائیل ٤٧٧

بنی جعده ٦٥

بنی هاشم ٦٥

بوی سیب ٤٧٧

بهلول ٦٦

بی تابی ٤٧٨

بیدرو تکسیرا ٦٦

بیضه ٤٧٨

بیعت ٤٧٨

بیع تربت ٤٧٩

بی وفایی ٤٧٩

پ

پامنبری ٤٨٠

ص: ٦٧٤

پایین پا ٤٨٠

پرچم ٤٨٠

پرچمدار ٦٨

پرچم و پرچمداری ٦٧

پرده خوانی ٤٨٠

پژمان بختیاری ٦٨

پسر رسول خدا ٤٨١

پیتر چلکوفسکی ٦٨

پیراهن ٤٨٢

پیراهن کهنه ٤٨٢

پیش خوانی ٤٨٢

پیشوا ٤٨٢

پیشوایان ٤٨٢

پیمان ٤٨٢

پیمان وفاداری ٤٨٣

ت

تابوت ٤٨٤

تارِک زیارت ٤٨٤

تاسوعا ٤٨٤

تأثیر تبریزی ٧٠

تَباکی ٤٨٤

تجهیز ٤٨٤

تربت ٤٨٥

تربت حسین (علیه السلام) ٤٨٥

تربت خونین ٤٨٥

تربت مطهّر ٤٨٥

ترک حق ٤٨٦

ترک زیارت ٤٨٦

تسبیح ٤٨٦

تسبیح تربت ٤٨٦

تسلیت گویی ٤٨٦

تشنگی ٤٨٧

تشییع ٤٨٧

تعرّض ٤٨٧

تعزیه ٤٨٧، ٤٨٨

تعزیه پردازان ٤٩٥

تعزیه خوانی در دوران قاجار ٤٩٥

تعزیه خوانی و ترتیب آن ٥٠٩

تعزیه خوانی و حاج میرزا آقاسی ٥٠٠

تعزیه خوانی و سیر آن ٥٠٨

تعزیه در شبه قاره هند ٥٠٤

تعزیه و بازتاب آن در نوشته های سیاحان ٤٨٩

تعزیه و تکامل آن ٥٠٧

تعزیه و سیر آن ٥٠٨

تعزیه و عناصر آن ٤٨٨

تعزیه و گزارش های مستشرقان ٥٠٤

تعزیه و مخالف خوانی ٥٠٩

تفتازانی ٧٠

تکیه ٥٠٩

تکیه دولت ٥١١

تکیه سازی ٥١٢

تُلَّ زینبیّه ٥١٣

تنعیم ٥١٣

توّابین ٥١٣

توسّل ٥١٤

توطئه ٥١٤

تَوغ (توق) ٥١٤

توفیق ابو علم ٧٠

توماس کارلایل ٧٠

تیر سه شعبه ٥١٤

ث

ثابت بن هبیره ٧١

ص: ٦٧٥

ثار ٥١٥

ثار الله ٥١٥

تعلبیه ٥١٦

ثواب زیارت امام حسین (علیه السلام) ٥١٦

ج

جابر بن حارث سلمانی ٧٢

جابر بن حجاج بن عبدالله تمیمی ٧٢

جابر بن حجاج تمیمی ٧٢

جابر بن عبدالله انصاری ٧٢

جابر بن عروة غفاری ٧٢

جام شربت ٥١٨

جامعِ دمشق ۵۱۸

جامِعه ۵۱۸

جامه سیاه ۵۱۸

جان نثاری ۵۱۹

جایگاه بلا ۵۱۹

جبلة بن عبدالله ۷۳

جبلة بن عبدالله خثعمی ۷۳

جبلة بن علی شیبانی ۷۳

جبیش بن دلجه قینی ۷۳

جذب نیرو ۵۱۹

جرج جرداق ۷۳

جعفر بن حذیفه طایی ۷۳

جعفر بن عفّان طائی ۷۳

جعفر بن عقیل ۷٤

جعفر بن علیّ بن ابیطالب ۷٤

جعفر بن محمّد ٧٤

جعفر بن محمد بن عقیل ٧٦

جعفر حلّی ٧٦

جعفر خطّی ٧٧

جعفر شمس الدّین حائری ٧٧

جفاکاری ٥١٩

جلال الدّین همایی ٧٧

جمانه ٧٩

جمعه ٥١٩

جنادة بن حارث انصاری ٧٩

جنادة بن حارث حمدانی ٧٩

جنادة بن حارث ٧٩

جنادة بن حرث ٧٩

جنادة بن کعب انصاری ٧٩

جندب بن حجر ٧٩

جندب بن حجیر کندی (خولانی) ۷۹

جندبن حجیر کندی ۸۰

جواب خواهر ۵۱۹

جواب ردّ ۵۱۹

جواد بن سیّد کاظم بن نصر الله بن یونس ۸۰

جواد شبّر ۸۰

جواد عاملی ۸۰

جواد غفورزاده ۸۰

جوشن ۵۲۰

جون اشیر ۸۰

جون بن حوّی ۸۱

جون بیترز ۸۱

جون غفاری ۸۲

جوهری ۸۲

جویر بن مالک ضبعی ۸۲

جوین ابی مالک ۸۲

جوین بن مالک تمیمی ۸۲

جوین بن مالک تیمی ۸۲

جوین بن مالک ضبعی ۸۲

جوین مالک بن قیس تمیمی ۸۲

جهل مردم ۵۲۰

جیحون یزدی ۸۲

چ

چارلز دیکنز ۸۳

چاووش خوانی ۵۲۱

چبوتره ۵۲۱

چراغ ۵۲۱

چراغانی ۵۲۱

چکمه شمر ۵۲۲

چنار خونبار ۵۲۲

ح

حائر ۵۲۳

حاتم بن نعمان باهلی ۸٤

حاجز ۵۲۳

حارث ۸٤

حارث بن امری القیس کندی ۸٤

حارث بن امرء القیس ۸٤

حارث بن حصیره ازدی ۸٤

حارث بن عبدالله بن ربیعه ۸٤

حارث بن کعب ۸۵

حارث بن کعب والبی ۸۵

حارث بن نبهان ۸۵

حارث بن یزید ۸۵

حامل اللّوا ۸۵

حامی الضعیفة ۸۵

حباب ۸۵

حباب بن حارث ۸۵

حباب بن عامر بن کعب تمیمی کوفی ۸۵

حباب بن عامر تیمی ۸۵

حباب بن عام شعبی ۸٦

حبر الامة ۸٦

حبشة بن قیس نهمی ۸٦

حبشی بن القیس نهمی ۸٦

حبیب بن بدیل ۸٦

حبیب بن عبدالله نهشلی ۸٦

حبیب بن مظاهر ۸٦

حبیب بن مظهر ۸۸

حبیب بن منقذ ثوری حمدانی ۸۸

حبیب چایچیان (حسان) ۸۸

حجاج بن بدر تمیمی ۸۸

حجاج بن بدر سعدی ۸۸

حجاج بن زید ۸۸

حجاج بن زید تمیمی ۸۸

حجاج بن زید سعدی ۸۸

حجاج بن علی بارقی ۸۸

حجاج بن مالک ۸۸

حجاج بن مرزوق ۸۹

حجّاج بن مسروق ۸۹

حجّار بن ابجر ۸۹

حجیر بن جندب کندی خولانی ۸۹

حدیقة السُّعداء ۵۲۳

حرارت ۵۲۳

حرب بن ابی اسود دئلی ۸۹

حرّ بن یزید ریاحی ۸۹

حرث بن امرء القیس کندی ۹۲

حرم حسینی ۵۲۳

حرم حسینی و تولیت آن ۵۲۵

حرم حسینی و درهای صحن ۵۲۷

حرم حسینی و صحن کوچک آن ۵۲٤

حرم حسینی و گلدسته های آن ۵۳۰

حرم حسینی و مقام های آن ۵۳۲

حرم حسینی و ناموران مدخول در آن ۵۳۳

حرملة بن کاهل اسدی ۹۲

حروراء ۵۳٦

حرّه ۵۳٦

حزین لاهیجی ۹۳

ص: ٦۷۷

حسّان بن بکر ۹٤

حسان بن حارث ۹٤

حسّان بن فائد بن بکیر عبسی ٩٤

حسّان بن فائد عبسی ٩٤

حسن بن حسین(علیه السلام) ٩٤

حسن بن راشد حلّی ٩٤

حسن بن علی بن ابیطالب (علیه السلام) ٩٤

حسن بن علی زبیر ١٠٣

حسن بن محمّد کمونه ١٠٤

حسن حسینی ١٣٤

حسن دجیلی ١٠٤

حسن قفطان ١٠٤

حسن مثنی ابن الحسن (علیه السلام) ١٠٤

حسن محمود امین ١٠٥

حسّون عبدالله ١٠٥

حسین اسرافیلی ١٠٦

حسین بن عبدالله برسمی حمدانی ١٠٧

حسین بن عقبه ۱۰۷

حسین بن علی ابن ابیطالب (علیه السلام) ۱۰۷

حسین بن علی بیهقی ۱۳٤

حسین حمود ۱۳٤

حسین علی اعظمی ۱۳۵

حسینعلی رکن منظر ۱۳۵

حسین کریم النّفس ۱۳۵

حسین مسرور ۱۳۵

حسین نقیب الاشرف ۱۳٦

حسینی ۵۳٦

حصیر ۵۳٦

حصین بن نمیر تمیمی ۱۳٦

حصین بن نمیر سکونی ۱۳٦

حضرت عبّاس (علیه السلام) ۲۳۱

حضرت علیّ اکبر (علیه السلام) ۲۳۱

حضیرة بن عبدالله ۱۳٦

حفر چاه ۵۳٦

حفرة علیّ و فاطمة ۱۳٦

حفص بن عمر بن سعد ۱۳٦

حفظ حرم ۵۳٦

حکم شبیه خوانی ۵۳٦

حکیم بن طفیل سبیعی ۱۳٦

حکیم بن طفیل طائی ۱۳٦

حکیم سنایی ۱۳۷

حکیم شفایی ۱۳۸

حلاس بن عمرو راسبی ۱۳۹

حلاس بن عمرو هجری ۱۳۹

حلم ۵۳۷

حمّاد بن حماد خزاعی مرادی ۱۳۹

حمزة الاکبر بن حسن بن عبید الله بن عباس ۱۳۹

حمل ۵۳۷

حمل بن مالک محاربی ۱۳۹

حمله اوّل ۵۳۷

حمید بن حریث ۱۳۹

حمید بن مسلم ازدی ۱۳۹

حنا ۵۳۷

حنظلة بن اسعد شبامی ۱٤۱

حنظلة بن سعد شبامی ۱٤۱

حنظلة بن عمرو شیبانی ۱٤۱

حنظلة بن قیس ۱٤۱

حنیفة الاعور ۱٤۱

حواریّون ۱٤۲

حواریّون حسین (علیه السلام) ۵۳۷

حوشب برسمی حوی ۱٤۲

حوی بن مالک ضبعی ۱٤۲

حوی (مولی) ١٤٢

ص: ٦٧٨

حیّان بن حارث ١٤٢

حیان بن حارث اسدی ١٤٢

حیان بن حارث سلمانی ازدی ١٤٢

حیدر حلّی ١٤٢

حیدر علی خان شیرازی ١٤٣

خ

خارجی ١٤٥، ٥٣٨

خار مُغیلان ٥٣٨

خاک پا ٥٣٨

خاک حرم ٥٣٨

خاکی شیرازی ١٤٥

خالدبن طلحه ١٤٥

خالد بن عمرو بن خالد ازدی ١٤٦

خالد محمّد خالد ١٤٦

خامس آل عبا ١٤٦، ٥٣٩

خبر شهادت ٥٣٩

خبر ناگوار ٥٣٩

خداحافظی ٥٣٩

خدعه کوفیان ٥٣٩

خرابه شام ٥٣٩

خزیمة بن نصر ١٤٦

خزیمیه ٥٣٩

خشبیة ١٤٦

خشم خدا ٥٤٠

خضر ١٤٧

خضر راه ٥٤٠

خطبهٔ امام حسین در کربلا ٥٤١

خطبه امام حسین (علیه السلام) در شراف ٥٤٠

خطبه امام حسین (علیه السلام) در مکه ٥٤١

خطیب ١٤٧، ٥٤١

خلخال ٥٤٢

خلید ١٤٧

خلیل مغنیه ١٤٧

خندق ٥٤٢

خواب امام حسین (علیه السلام) ٥٤٢

خوابگاه ٥٤٢

خواجوی کرمانی ١٤٧

خواست خداوند ٥٤٢

خوصا ١٤٨

خوله بنت قیس ١٤٨

خولة ١٤٨

خولی بن یزید اصبحی ١٤٨

خون گریستن ٥٤٢

خیرة النسوان ١٤٨

خیزران ٥٤٣

خیمه گاه ٥٤٣

د

دارالاماره ٥٤٤

دار الخلافه ٥٤٤

داوری شیرازی ١٤٩

داوود بن طرماح ١٤٩

داوود حلّی ١٤٩

داوود دمشقی ١٥٢

در ٥٤٤

درجات ٥٤٤

درجه شهادت ٥٤٤

درخت خونین ٥٤٥

درخت سِدر ٥٤٥

دروازه ساعات ٥٤٥

در هم ٥٤٥

درید ١٥٣

دست ٥٤٥

دستان بریده ٥٤٦

دعبل خزاعی ١٥٣

ص: ٦٧٩

دعوت امام ٥٤٦

دعوت کننده ٥٤٦

دفن حضرت علی اصغر (علیه السلام) ٥٤٦

دلاوران ٥٤٦

دلجویی ٥٤٦

دلخوشی ٥٤٦

دلهم بنت عمرو ١٥٤

دلیل دوستی ٥٤٧

دَم ٥٤٧

دمشق ٥٤٧

دوست ٥٤٧

دوش مبارک ٥٤٧

دومة الحسناء ١٥٤

دومین نامه امام حسین (علیه السلام) به مردم کوفه ٥٤٧

دونالدسون ١٥٥

دهه عاشورا ٥٤٧

دیدار فرزدق ٥٤٧

دیدگاه ها ٥٤٨

دیدگاه های اجتماعی دربارهٔ عاشورا ٥٤٨

دیر راهب ٥٤٩

دیزج یهودی ١٥٥

ذ

ذاتِ عِرْق ٥٥٠

ذاکر ۵۵۰

ذبح ۵۵۰

ذبیح الله خسروی ۱۵۵

ذکر مصیبت ۵۵۰

ذلّت ۵۵۱

ذوالجناح ۵۵۱

ذو حسم ۵۵۱

ر

راشد بن ایاس بن مضارب ۱۵٦

رافع ۱۵٦

رافع بن عبدالله ۱۵٦

راهب قریش ۱۵٦

راهب مسیحی ۱۵٦

راه بی بازگشت ۵۵۲

راه رستگاری ۵۵۲

راه عمومی ۵۵۳

رباب بنت امرؤ القیس بن عدی ۱۵٦

ربة خدرالقدس ۱۵۷

ربیع بن تمیم ۱۵۷

ربیعة الفضل ۱۵۷

ربیعة بن خوط بن رئاب ۱۵۷

ربیعة بن مخارق غنوی ۱۵۷

رجاء بن منقذ منقذ عبدی ۱۵۷

رجز ۵۵۳

رَجَعَت ۵۵٤

رزین بن عبد سلول ۱۵۷

رستگاری ۵۵٤

رستم ۱۵۷

رشید ترکی ۱۵۷

رضا قلی خان هدایت ۱۵۷

رضا هندی ۱۵۸

رضیع ۱۵۹

رضیعة الوحی ۱۵۹

رضیعة ندی الولایة ۱۵۹

رفاعة بن شدّاد بجلی ۱۵۹

رفاعة بن شدّاد فتیابی ۱۵۹

رفعت سمنانی ۱۵۹

رقّاء بن عازب اسدی ۱۶۰

رقیّه ۱۶۰

رمز ماندن ۵۵٤

ص: ۶۸۰

رمیث بن عمرو ۱۶۰

روایتی نادرست ۵۵٤

روح الله موسوی خمینی ۱۶۰

روز دوشنبه ۵۵٤

روضه خوان ٥٥٤

روضه خوانی ٥٥٥

روضة الحسین (علیه السلام) ٥٥٥

روضة الشهداء ٥٥٥

رهبر جامعه ٥٥٥

رهیمه ٥٥٥

ری ٥٥٥

ریحانه ١٦٤

ز

زائدة بن قدامه ثقفی ١٦٥

زائدة بن مهاجر ١٦٦

زاهد ١٦٦

زاهر ١٦٦

زاهر بن عمر و اسلمی کندی ١٦٦

زاهر بن عمر و کندی ١٦٦

زاهر کندی ١٦٦

زباله ٥٥٧

زبان حال ٥٥٧

زبیدی ١٦٦

زبیر تمیمی ١٦٦

زجر بن قیس ١٦٦

زحر بن قیس ١٦٦

زربیّ ١٦٦

زربیا ١٦٧

زَرود ٥٥٧

زره ٥٥٨

زکریّا ١٦٧

زمین اندوه ٥٥٨

زمین مقدس ٥٥٨

زنان بنی هاشم ٥٥٨

زنجیر زنی ۵۵۸

زوّار ۵۵۹

زهیر بن بشر خثعمی کوفی ۱٦۷

زهیر بن بشیر ۱٦۷

زهیر بن سائب ۱٦۷

زهیر بن سلمان ۱٦۷

زهیر بن سلیم ازدی ۱٦۷

زهیر بن سلیمان ۱٦۷

زهیر بن سیّار ۱٦۷

زهیر بن عبدالرّحمن ۱٦۷

هیر بن قیس جعفی ۱٦۸

زهیر بن قین بجلی ۱٦۸

زیاد بن ابیه ۱۷۰

زیاد بن سمیّه ۱۷۱

زیاد بن عبید ۱۷۱

زیاد بن عریب حنظلی حمدانی ۱۷۱

زیاد بن عریب صائدی ۱۷۱

زیاد بن عمر و ازدی ۱۷۱

زیاد بن عمر و عتکی ۱۷۱

زیاد بن مالک ۱۷۱

زیارت ۵۵۹، ۵٦۰

زیارت اربعین ۵٦۰

زیارت (ایّام مخصوصه) ۵٦۰

زیارت پیاده ۵٦۱

زیارت رجبیّه ۵٦۱

زیارت عاشورا ۵٦۲

زیارت ناحیه مقدّسه ۵٦۲

زیارت وارث ۵٦۲

زیارت وداع ۵٦۲

زید بن ارقم ۱۷۱

زید بن الحسن المجتبی ۱۷۲

ص: ٦٨١

زید بن حارث ۱۷۲

زید بن خزیمه ۱۷۲

زید بن رقّاد تغلبی ۱۷۲

زید بن سهل موصلی نحوی ۱۷۲

زید بن علی بن الحسین ۱۷۲

زید بن مجنون ۱۷٤

زید بن معقل جعفی ۱۷۵

زید بن ورقاء ۱۷۵

زید شهید ۱۷۵

زین العابدین (علیه السلام) ۱۷۵

زین العابدین گلپایگانی ۱۷۵

زینب (سلام الله علیها) ۱۷٦

زینبین ۱۸٦

زینبیه ٥٦٣

زینت آسمان ها ٥٦٣

زین واژگون ٥٦٣

س

ساربان ٥٦٤

سالم ١٨٧

سالم بن ابو الجعد ١٨٧

سالم بن خثیمه جعفی ١٨٧

سالم بن عمرو ١٨٧

سالم بن مسلم عبدی ١٨٧

سایب بن مالک اشعری ١٨٧

سبط اصغر ١٨٨

سبط النّبی ١٨٨

سبط پیامبر ٥٦٤

سبطین ١٨٨

سجّاد ۱۸۸

سرُّ اَبیها ۱۸۸

سرانجام کوفیان ٥٦٤

سِرجون بن منصور ۱۸۸

سرد و سلامت ٥٦٤

سر مقدّس ٥٦٤

سر نسخه ٥٦٥

سرور ٥٦٥

سروش اصفهانی ۱۸۸

سرهای شهدا ٥٦٥

سزاوار آتش ٥٦٥

سعد ۱۸۹

سعد بن ابی وقّاص ۱۸۹

سعد بن بشر بن عمرو حضرمی ۱۸۹

سعد بن حارث ۱۸۹

سعد بن حارث انصاری ۱۸۹

سعد بن حذیفه ۱۹۰

سعد بن حرث انصاری عجلانی ۱۹۰

سعد بن حرث خزاعی ۱۹۰

سعد بن حنظله تمیمی ۱۹۰

سعد بن عبدالله ۱۹۰

سعد بن عمرو بن نفیل ازدی ۱۹۰

سعد بن مسعود ثقفی ۱۹۰

سعر بن ابي سعر حنفی ۱۹۰

سعید بن حذیفة بن یمان ۱۹۰

سعید بن عبدالرّحمن ۱۹۱

سعید بن عبدالله ۱۹۱

سعید بن عبدالله حنفی ۱۹۱

سعید بن مدرک ۱۹۲

سعید بن مکّی نیلی ۱۹۲

سعید بن منقذ ثوری ۱۹۲

سعید بن هاشم خالدی ۱۹۲

سعید خوربیابانکی ۱۹۲

سفّاح ۱۹۲

سفّاح بن کردوس ۱۹۳

سفارش آخر ٥٦٥

سُفره ٥٦٥

ص: ٦٨٢

سفیان بن لیلی ۱۹۳

سفیان بن مالک ۱۹۳

سفیان بن یزید ازدی ۱۹۳

سقّایی ٥٦٦

سکینه ۱۹۳

سگ ابقع ٥٦٦

سُلالة الولایة ۱۹٤

سلام ٥٦٦

سلام آخر ٥٦٧

سلام بر سیّدالشّهدا (علیه السلام) و ثواب آن ٥٧١

سلام بر یحیی (علیه السلام) ٥٦٧

سلام خدا ٥٦٧

سلام علیّ اکبر (علیه السلام) ٥٦٧

سلام وداع ٥٦٧

سلام ها و انواع آن ٥٦٧

سلطان احمد جلایری ١٩٤

سلمان بجلّی ١٩٤

سلمان بن مضارب بن قین ١٩٤

سلمان ساوجی ١٩٤

سَلیلة الزّهراء ١٩٤

سلیلیه ٥٧١

سلیمان ١٩٤، ١٩٥

سليمان بن حمير حمدانى ١٩٥

سليمان بن راشد ١٩٥

سليمان بن رزين ١٩٥

سليمان بن سليمان ازدى ١٩٦

سليمان بن صرد خزاعى ١٩٦

سليمان بن عون حضرمى ١٩٦

سليمان بن قتّه ١٩٦

سليمان بن كثير ١٩٦

سليمان تركى ١٩٦

سليمان ظاهر ١٩٦

سليمان قتة ١٩٧

سليم بن يزيد كندى ١٩٧

سليم تركى ١٩٧

سمرة بن جندب ١٩٧

سميّه ١٩٧

سنان بن انس ۱۹۷

سنج ۵۷۱

سنگابخانه ۵۷۱

سنگباران ۵۷۱

سوار بن ابی حمیر نهمی ۱۹۷

سوار بن ابی عمیر نهمی ۱۹۷

سواربن منعم بن حابس حمدانی نهمی ۱۹۷

سوگند کوفیان ۵۷۲

سوم شعبان ۵۷۲

سوید ۱۹۷

سوید بن عبدالرّحمن منقری ۱۹۷

سوید بن عمرو ختعمی ۱۹۷

سُوید بن مطاع ۱۹۸

سهل بن سعد ساعدی ۱۹۸

سهم بن عبدالرّحمان جهنی ۱۹۸

سیاه جامگان ۱۹۸

سیحان بن عمرو ۱۹۸

سیّدالشعرا ۱۹۸

سیّدالشهدا (علیه السلام) ۱۹۸

سیّدالقُرّاء ۱۹۸

سیّد بن طاووس ۱۹۸

سید حسین محمد جعفری هندی ۱۹۹

سیّد حمیری ۲۰۰

سیّد طاهر سیف الدّین هندی ۲۰۰

سیّد محسن امین ۲۰۰

سیّد مرتضی ۲۰۱

سیّدة العقائل ۲۰۱

سیف بن الحارث ۲۰۱

ص: ۶۸۳

سیف بن الحرث ۲۰۱

سیف بن مالک عبدی ۲۰۲

سیف بن مالک عبدی بصری ۲۰۲

سیف بن مالک نمیری ۲۰۲

سیف فرغانی ۲۰۲

سینه زنی ۵۷۲

ش

شاخْسِي، واخْسِئ ۵۷٤

شاعر الانصار ۲۰۳

شام ۵۷٤

شام غریبان ۵۷٤

شاه اسماعیل صفوی ۲۰۳

شاه داعی شیرازی ۲۰۳

شاه سلیمان ۲۰٤

شاه صفی اوّل ۲۰٤

شبث بن ربعی ۲۰٤

شب عاشورا ۵۷۵

شبه پیغمبر ۲۰۵

شبیب بن الحارث بن سریع ۲۰۵

شبیب بن جراد وحیدی کلبی ۲۰۵

شبیب بن حارث ۲۰۵

شبیب بن عبدالله ۲۰۵

شبیب بن عبدالله ختعمی ۲۰۵

شبیب بن عبدالله نهشلی تمیمی ۲۰۵

شُبیر ۲۰۶

شبیه ترین ۵۷۵

شبیه خوانی ۵۷۵

شراف ۵۷۵

شرافت ۵۷۵

شرحبیل ۲۰۶

شرحبیل بن ذی الکلاع حمیری ۲۰۶

شرحبیل بن ورس حمدانی ۲۰۶

شرک ۵۷۵

شریح بن حارث ۲۰۷

شُریح قاضی ۲۰۷

شریعه ۵۷۶

شریف رضی ۲۰۹

شریف مرتضی ۲۰۹

شریک بن جدیر ۲۱۰

شریکة الشّهید ۲۱۰

ششماهه ۲۱۰

ششمین امام نور ۲۱۰

شعار آزادی ۵۷۶

شعر ۵۷۶

شعر عاشورایی ۵۷۶

شفاعت ۵۷۷

شفیقة الحسن ۲۱۰

شقوق ۵۷۷

شکّاکان ۵۷۸

شکایت ۵۷۸

شکوۀ حسین (علیه السلام) ۵۷۸

شکیبایی ۵۷۸

شمامه ۲۱۰

شمایل ۵۷۸

شمر بن ذی الجوشن ۲۱۰

شمس الدین بن شجاع قاضی اسدی ۲۱٤

شمسة قلادة الجلالة ۲۱٤

شناخت خداوند ۵۷۹

شوذب بن عبدالله ۲۱٤

شُورزدن ۵۷۹

شهاب ابن کثیر بن شهاب ابن حصین حارثی ۲۱٤

شهادت ۵۷۹

شهربانو ۲۱۵

ص: ٦٨٤

شهم بن عبدالرّحمان ۲۱۵

شهید امّت ۵۸۰

شهید نماز ۲۱۵ ، ۵۸۰

شیخ بهایی ۲۱۵

شیخ حمادی نوح ۲۱۵

شیر خوار ۲۱۵

شیر کربلا ۵۸۱

شیعه ۵۸۱

شیعه امام حسین (علیه السلام) ۵۸۱

شیون ۵۸۱

شیوهٔ انتقام ۵۸۱

ص

صائب تبریزی ۲۱٦

صابر همدانی ۲۱۷

صابرة محتسبه ۲۱۷

صاحب بن عباد ۲۱۷

صادق عاملی ۲۱۸

صالح بن سیار ۲۱۸

صالح بن طعّان ۲۱۸

صالح بن مسعود ۲۱۸

صالح بن وهب ۲۱۸

صالح تمیمی ۲۱۸

صالح قزوینی نجفی ۲۱۹

صالح کوّاز ۲۱۹

صامت بروجردی ۲۲۰

صباحی بیدگلی کاشانی ۲۲۱

صبر ۵۸۲

صبوری خراسانی ۲۲۳

صحبت ۵۸۳

صدّام حسین تکریتی ۲۲۵

صدقه ۵۸۳

صدّیقة الصغری ۲۲۵

صرّدر ۲۲۵

صفاح ۵۸۳

صفایی جندقی ۲۲۵

صفوان بن ادریس ۲۲۹

صفویّه ۵۸۳

صفی علی شاه ۲۲۹

صفیّه ۲۳۲

صقعب بن زهیر ازدی ۲۳۲

صنوبری ۲۳۲

صهبا ۲۳۳

ض

ضبة بن محمّد اسدی ۲۳۳

ضبیان بن عماره ۲۳۳

ضبیعة بن عمرو کوفی ۲۳۳

ضحّاک بن عبدالله مشرقی ۲۳۳

ضحّاک بن عبیدالله ۲۳۳

ضرغامة بن مالک ۲۳۳

ضریح ۵۸۳

ضیایی ناظم الملک ۲۳۳

ط

طبل ۵۸٤

طرب شیرازی ۲۳۵

طرفة بن عبدالله بن دجاجه ۲۳٦

طرماح بن عدی ۲۳٦

طریف بن عبدالله بن دجاجه ۲۳٦

طشت گذاری ٥٨٤

طفّ ٥٨٤

طفلان حضرت مسلم بن عقیل ٢٣٦

طفل رضیع ٢٣٨

طفل سه ساله ٢٣٨

طفیل بن عامر ٢٣٨

ص: ٦٨٥

طفیل بن لقیط ٢٣٨

طلایع بن رزّیک ٢٣٨

طلب آب ٥٨٤

طلب خیر ٥٨٥

طوعه ٢٣٨

طه حسین ٢٣٩

طیّار ٢٤٠

ظ

ظبیان بن عثمان تمیمی ۲٤۰

ظرف خاک ۵۸۵

ظلیمه ۵۸۵

ظهیر بن حسان اسدی ۲٤۰

ع

عائد بن مجمع بن عبدالله ۲٤۱

عائذ بن مجمع عائذی ۲٤۱

عابدة آل علی ۲٤۱

عابر بن حسّاس بن شریح ۲٤۱

عابس بن ابی شبیب شاکری ۲٤۱

عابس بن شبیب ۲٤۲

عاشق اصفهانی ۲٤۲

عاشورا ۵۸٦

عاشورا خانه ۵۸۸

عاشورا (در ادب فارسی) ۵۸۷

عاشورا و تاریخ ۵۸۸

عاشورا و دیدگاه عرفانی ۵۸۸

عاشورا و نظریات تاریخی - قومی ۵۸۹

عاشورا و نظریات سیاسی - حکومتی ۵۹۰

عاصم بن ابی صیفی ۲۴۳

عاصم بن عبدالله ازدی ۲۴۳

عاصم بن قیس حمدانی ۲۴۳

عالمة غیر معلّمة ۲۴۳

عامر بن جلیده ۲۴۳

عامر بن حسّان طایی ۲۴۳

عامر بن خلیده ۲۴۳

عامر بن شراحیل ۲۴۳

عامر بن مالک کوفی ۲۴۴

عامر بن مسلم بن عبدی ۲۴۴

عامر شعبی ۲۴۴

عباد بن حصین ٢٤٤

عباد بن مهاجر جهنی ٢٤٤

عباد حبطی ٢٤٤

عباس الاصغر بن علی بن ابیطالب (علیه السلام) ٢٤٥

عبّاس بن جعده ٢٤٥

عباس بن جعده جدلی کوفی ٢٤٥

عبّاس بن جعده جولی ٢٤٥

عبّاس بن حسن بن عبیدالله بن عبّاس (علیه السلام) ٢٤٥

عبّاس بن سهل مساعدی ٢٤٥

عبّاس بن علی بن ابیطالب (علیه السلام) ٢٤٥

عبّاس جدلی ٢٤٥

عبّاس زغیب ٢٤٥

عبدالاعلی بن یزید کلبی ٢٤٦

عبدالباقی عمری ٢٤٦

عبدالحسین أزری ٢٤

عبدالحسین أعسم ۲٤۷

عبدالحسین بن سیّد علی ۲٤۷

عبدالحسین جواهر ۲٤۷

عبدالحمید جودة السّحار ۲٤۷

عبدالرحمان ارحبی ۲٤۸

عبدالرّحمان بن ابی خشکاره بجلی ۲٤۸

عبدالرّحمان بن ابی سبره جعفی ۲٤۹

عبدالرّحمان بن ابی عمیر ۲٤۹

ص: ٦۸٦

عبدالرّحمان بن ابی عمیر ثقفی ۲٤۹

عبدالرّحمان بن اصلخب ۲٤۹

عبدالرّحمان بن بشر ختعمی ۲٤۹

عبدالرّحمان بن جندب ۲٤۹

عبدالرحمان بن حجّاج ۲٤۷

عبدالرّحمان بن حُجر بن عدی ۲٥۰

عبدالرّحمان بن زرعه ۲۵۰

عبدالرّحمان بن زید ۲۵۰

عبدالرّحمان بن سعید ۲۵۰

عبدالرّحمان بن سعید بن قیس ۲۵۰

عبدالرّحمان بن شدّاد جشمی ۲٤۸

عبدالرّحمان بن شریح ۲۵۰

عبدالرّحمان بن عبدالله ۲۵۱

عبدالرّحمان بن عبدالله ارحبی ۲۵۱

عبدالرّحمان بن عبدالله ازدی ۲۵۱

عبدالرّحمان بن عبدالله بن کدر ارحبی ۲۵۱

عبدالرّحمان بن عبدالله بن کدن ارحبی ۲۵۱

عبدالرّحمان بن عبدالله یزنی ۲۵۱

عبدالرّحمان بن عبدالله یزنی حمیری ۲۵۱

عبدالرّحمان بن عبد رب انصاری ۲٤۸

عبدالرّحمان بن عبد ربّه انصاری خزرجی ۲۵۱

عبدالرّحمان بن عبید ۲۵۱

عبدالرّحمان بن عروة بن حراق غفاری ۲۵۲

عبدالرّحمان بن عقیل (علیه السلام) ۲٤۸

عبدالرّحمان بن محمّد ۲۵۲

عبدالرّحمان بن مسعود بن حجاج تیمی ۲۵۲

عبدالرّحمان بن یزید بن جاریة اوسی ۲۵۲

عبدالرّحمان بن یزید بن رافع انصاری بصری ۲۵۲

عبدالرّحمان بن یزید بن یعمر دئلی ۲۵۲

عبدالرّحمان کتانی ۲۵۲

عبدالرّحمان کدری ۲۵۳

عبدالرضا خطّی ۲۵۳

عبد الصّالح ۲۵۳

عبدالعلی نگارنده ۲۵۳

عبدالله اصغر بن عقیل (علیه السلام) ۲۵۳

عبدالله اکبر بن عقیل(علیه السلام) ۲۵٤

عبدالله بن ابوبکر ٢٥٤

عبدالله بن احمر ٢٥٤ع

عبدالله بن اسید جهنی ٢٥٤

عبدالله بن اصلخب ٢٥٤

عبدالله بن بشر خثعمی ٢٥٤

عبدالله بن بقطر ٢٥٥

عبدالله بن جعده مخزومی ٢٥٥

عبدالله بن جعدة بن هبیره ٢٥٥

عبدالله بن جعفر طیّار ٢٥٥

عبدالله بن حارث ٢٥٦

عبدالله بن حارث ازدی ٢٥٦

عبدالله بن حارث بن نوفل ٢٥٦

عبدالله بن حارث بن نوفل کوفی ٢٥٦

عبدالله بن حارث نخعی ٢٥٦

عبدالله بن حُجر بن عدی ٢٥٦

عبدالله بن حرّ ٢٥٦

عبدالله بن حسن بن عبيدالله بن عباس (عليه السلام) ٢٥٧

عبدالله بن حسن (عليه السلام) ٢٥٦

عبدالله بن حسين بن على (عليه السلام) ٢٦١

عبدالله بن حصين ٢٦١

ص: ٦٨٧

عبدالله بن حمزه ٢٦١

عبدالله بن حمله ٢٦١

عبدالله بن حنظله ٢٦١

عبدالله بن حية اسدى ٢٦١

عبدالله بن خازم ازدى ٢٦١

عبدالله بن رابيه ٢٦٢

عبدالله بن زبير ٢٦٢

عبدالله بن زهير ازدى ٢٦٤

عبدالله بن زهير سلولى ٢٦٤

عبدالله بن سعد ازدی ٢٦٤

عبدالله بن سلیم ٢٦٤

عبدالله بن شدّاد بجلی ٢٦٤

عبدالله بن شریک عامری ٢٦٥

عبدالله بن ضمره عذری ٢٦٥

عبدالله بن عاصم ٢٦٥

عبدالله بن عبّاس ٢٦٥

عبدالله بن عبدالله بن جعفر طیار ٢٦٥

عبدالله بن عرزة بن حراق ٢٦٥

عبدالله بن عروه ٢٦٥

عبدالله بن عروه غفاری ٢٦٥

عبدالله بن عفیف ازدی ٢٦٦

عبدالله بن عقبه غنوی ٢٦٦

عبدالله بن علی بن ابیطالب (علیه السلام) ٢٦٦

عبدالله بن عمّار بارقی ٢٦٧

عبدالله بن عمر بن الخطاب ٢٦٧

عبدالله بن عمر و کندی ٢٦٧

عبدالله بن عمر و نهدی ٢٦٧

عبدالله بن عُمیر بن حباب کلبی ٢٦٧

عبدالله بن عمیر کلبی ٢٦٨

عبدالله بن قراد خثعمی ٢٦٩

عبدالله بن قطنه طائی بنهانی ٢٦٩

عبدالله بن قیس خولانی ٢٦٩

عبدالله بن کامل شاکری ٢٦٩

عبدالله بن مازن ٢٧٠

عبدالله بن مالک طایی ٢٧٠

عبدالله بن مسلم ٢٧٠

عبدالله بن مسلم بن عقیل ٢٧٠

عبدالله بن مسمع حمدانی ٢٧١

عبدالله بن مُطیع ٢٧١

عبدالله بن وال تميمی ۲۷۲

عبدالله بن ورقاء ۲۷۲

عبدالله بن وهب ۲۷۲

عبدالله بن وهب جشمی ۲۷۳

عبدالله بن همام ۲۷۳

عبدالله بن یزید ۲۷۳

عبدالله بن یزید بن ثبیت عبدی ۲۷۳

عبدالله بن یزید بن ثبیط بصری ۲۷۳

عبدالله بن یزید بن نبیط عبدی ۲۷۳

عبدالله بن یزید کلبی ۲۷۳

عبدالله بن یقطر ۲۷۳

عبدالله بن یقطر حمیري ۲۷۳

عبدالله دباس ۲۷۳

عبدالله رضیع ۲۷٤

عبدالله زبیر اسدی ۲۷٤

عبدالله شبامی ٢٧٤

عبدالله علایلی ٢٧٤

عبدالله لیثی ٢٧٦

عبدالملک بن ابوزرعه ٢٧٦

عبدالملک بن اشناة کندی ٢٧٧

عبدالملک بن عمیر لخمی ٢٧٧

عبدالملک بن مروان ٢٧٧

عبدالملک بن نوفل ٢٧٧

عبیدالله بن حرّ جعفی ٢٧٧

عبیدالله بن زیاد ٢٧٨

عبیدالله بن عباس ٢٨٢

عبیدالله بن عبدالله بن جعفر بن

ص: ٦٨٨

ابیطالب ٢٨٣

عبیدالله بن عمرو کندی ٢٨٣

عبیدالله بن یزید ۲۸۳

عبیدالله بن یزید بن ثبیت عبدی ۲۸۳

عبید الله بن یزید بن ثبیط قیسی ۲۸۳

عبیدالله بن یزید نبیط بن عبدی ۲۸۳

عبیدالله بن یزید کلبی ۲۸۳

عبیدة بن عمرو بدی ۲۸۳

عتبات عالیه ۵۹۱

عتبه بوسی ۵۹۱

عِترت ۵۹۱

عثمان بن خالد ۲۸۳

عثمان بن خالدبن اسد جهنی ۲۸۳

عثمان بن خالدبن اسید جهنی ۲۸۳

عثمان بن عروه ۲۸۳

عثمان بن عروه غفاری ۲۸۳

عثمان بن علی بن ابیطالب ۲۸٤

عثمان بن فروه ٢٨٤

عثمان بن فروه غفاری ٢٨٤

عثمانی ها ٥٩١

عذیب الهجانات ٥٩١

عراق ٥٩٢

عراقین ٥٩٢

عرفه ٥٩٢

عروسی قاسم ٥٩٣

عروه ٢٨٤

عروة بن بطان ثعلبی ٢٨٤

عروة بن عبدالله خثعمی ٢٨٤

عروة بن قیس احمس ٢٨٤

عریان بن هیثم بن اسود نخعی ٢٨٤

عَریف ٢٨٤، ٥٩٣

عزاخانه ٥٩٣

عزاداری ۵۹۳، ۵۹۵

عزاداری – آل بویه ۵۹۳

عزاداری اردبیل ۵۹٤

عزاداری اصفهان ۵۹٤

عزاداری تبریز ۵۹٤

عزّت ۵۹۵

عسل ۵۹۵

عطّار نیشابوری ۲۸٤

عطاء بن سائب ۲۸۵

عطش ۵۹۵

عطیّة بن سعد بن جناده عوفی ۲۸٦

عظیمة بَلواها ۲۸٦

عفیف بن زهیر ۲۸٦

عقاب ۵۹٦

عقیه ۵۹٦

عقبه اسدی ۲۸۶

عقبة بن ابی العیزار ۲۸۶

عقبة بن الصلت بن مالک جهنی ۲۸۶

عقبة بن بشیر ۲۸۶

عقبة بن سمعان ۲۸۷

عقبة بن عمرو السّهمی ۲۸۷

عقر ۵۹۶

عقیل بن ابیطالب ۲۸۷

عقیلة الطّالبیّین ۲۸۷

عقیلة القریش ۲۸۷

عقیلة النّبوه ۲۸۷

عقیلة النّساء ۲۸۷

عقیلة الوحی ۲۸۷

عقیلة خدر الرّسالة ۲۸۷

علامت ۵۹۶

علّامه کمپانی ۲۸۷

علّت خروج ۵۹۶

علقم ۵۹۷

عَلَم ۵۹۷

ص: ۶۸۹

علمدار ۲۸۸ ، ۵۹۷

علم کش ۵۹۷

علی اصغر (علیه السلام) ۲۸۸

علی اکبر (علیه السلام) ۲۸۹

علیّ اوسط (علیه السلام) ۲۹۱

علی بن حسین (علیه السلام) ۲۹۱

علی بن حنظله ۳۱۱

علی بن سیّد محمّد جواد ۳۱۲

علیّ بن مالک جشمی ۳۱۲

علی بن محمد بسّامی ۳۱۲

علی بن محمّد بن فلاح مشعشعی ۳۱۲

علی بن مظاهر اسدی ۳۱۲

علی بن مظهر اسدی ۳۱۲

علی ترک ۳۱۲

علی شریعتی مَزینانی ۳۱۲

علی فقیه عادلی ۳۱٤

علی کاشف الغطاء ۳۱٤

علی موسوی گرمارودی ۳۱۵

عمّار بن ابو سلامه دالانی ۳۱٦

عمّار بن حسان بن شریح طایی ۳۱٦

عمّار بن حسان طایی ۳۱٦

عمارت سروستان ۵۹۷

عمار دالانی ۳۱٦

عمارة بن صلخب ازدی ۳۱٦

عمارةّ بن عبدالله سلولی ۳۱٦

عمارة بن عقبه ٣١٦

عَماری ٥٩٨

عمّان سامانی ٣١٦

عمر ابونصر ٣٢٠

عمر الاط---رف بن علی بن ابیطالب (علیه السلام) ٣٢٠

عمران اشجعی ٣٢١

عمران بن کعب انصاری ٣٢١

عُمر بن ابي کعب ٣٢١

عمر بن جناده ٣٢١

عمر بن جندب حضرمی ٣٢١

عمر بن خالد اسدی صیداوی ٣٢١ع

عُمر بن خالدبن اسد جهنی ٣٢١

عمر بن خالد صیداوی ٣٢١

عمر بن سعد ابی وقُاص ٣٢٢

عمر بن عبد الرّحمان مخزومی ٣٢٥

عمر بن عبدالله ۳۲۵

عُمر بن عبید الله بن معمر ۳۲۵

عمر بن علی بن ابیطالب (علیه السلام) ۳۲۵

عمر بن قرظه خزرجی انصاری ۳۲٦

عمر بن کعب انصاری ۳۲٦

عمر بن کناد ۳۲٦

عمر بن مخنف ۳۲٦

عمر بن مشیعه ۳۲٦

عمر بن هیثم ۳۲٦

عمر حضرمی ۳۲٦

عمروبن بتوته ۳۲٦

عمروبن ثمامه ۳۲٦

عمرو بن جنادة بن انصاری خزرجی ۳۲٦

عمرو بن جندب بن کعب بن عبدالله حضر می کوفی ۳۲۷

عمرو بن حادث ۳۲٦

عمرو بن حجّاج زبیدی ۳۲۷

عمرو بن حریث ۳۲۷

عمرو بن حمق خزاعی ۳۲۸

عمر و بن خالد ازدی ۳۲۸

عمرو بن خالد اسدی صیداوی ۳۲۸

عمرو بن خالد بن حکیم ازدی ۳۲۹

عمرو بن خالد بن حکیم بن حزام اسدی صیداوی ۳۲۹

ص: ۶۹۰

عمروبن خلف ۳۲۹

عمرو بن سعد بن نفیل ازدی ۳۲۹

عمرو بن سعید اشدق ۳۲۹

عمرو بن سعید بن عاص ۳۲۹

عمرو بن صبیح صدائی ۳۳۰

عمرو بن صبیح صیداوی ۳۳۰

عمروبن ضبیعه ضبعی تیمی ۳۳۰

عمروبن ضبیعه تمیمی ۳۳۰

عمرو بن ضبیعة بن قیس تمیمی ۳۳۰

عمروبن عبدالرّحمان ۳۳۱

عمرو بن عبدالله جندعی ۳۳۱

عمروبن عروة بن زبیر ۳۳۱

عمرو بن قرظه انصاری ۳۳۱

عمروبن قیس ۳۳۲

عمرو بن کعب ۳۳۲

عمرو بن کعب انصاری ۳۳۲

عمرو بن مالک ضبی ۳۳۲

عمرو بن مُرّه جملی ۳۳۲

عمرو بن مطاع جعفی ۳۳۲

عُمره ۳۳۳

عُمق ۵۹۸

عَمود ۵۹۸

عمورا ۵۹۸

عمیر بن حباب سلمی ۳۳۳

عمیر بن طارق ۳۳۵

عمیر بن عبدالله مذحجی کوفی ۳۳۵

عمیر بن کناد ۳۳۵

عمیر بن مطاع جعفی ۳۳۵

عون بن جعفر ۳۳۵

عون بن عبدالله بن جعفر (علیه السلام) ۳۳۶

عون بن عقیل (علیه السلام) ۳۳۶

عون بن علی بن ابیطالب (علیه السلام) ۳۳۶

عیاش بن جعده ۳۳۶

عیاش بن خازم حمدانی ۳۳۶

عینُ التمر ۵۹۸

عین الورده ۵۹۸

عینیة ۳۳۶

عیوف بنت مالک ۳۳۷

غ

غارت ۵۹۹

غارت خیمه ها ۵۹۹

غاضِریّه ۵۹۹

غالب دهلوی ۳۳۸

غروی اصفهانی ۳۳۹

غریب کوفه ۳۳۹، ۵۹۹

غسل زیارت ۵۹۹

غضب الهی ۵۹۹

غلام ترک ۳۳۹

غلام سیاه ۳۳۹، ۶۰۰

غلام عبد الرّحمان انصاری ۳۳۹

غلبه شیطان ۶۰۰

غل و زنجیر ۶۰۰

غَمَرَه ٦٠٠

غیلان بن عبدالرّحمان ٣٣٩

ف

فاجعه وهّابی ها ٦٠١

فاضلة ٣٤٠

فاطمه بنت حزام ٣٤٠

فاطمه (سلام الله علیها) ٣٤٠

فاطمه کلابیّه ٣٤٠

فتحعلی خان صبا ٣٤٠

فتحعلی شاه ٣٤١

فجر فرهمند ٣٤١

فُرات ٦٠١

ص: ٦٩١

فرات بن زحر بن قیس ٣٤١

فرات بن سالم ٣٤١

فَرد ٦٠١

فرزدق ٣٤٢

فرماندار مدینه ٦٠٢

فریادرس ٦٠٢

فزاری ٣٤٢

فساد بزرگ ٦٠٢

فَصیحة ٣٤٢

فضل بن حسن بن عبید الله بن عبّاس (علیه السلام) ٣٤٢

فضولی بغدادی ٣٤٢

فضّه ٣٤٣

فضیل بن خدیج ٣٤٣

فضیل بن القیظ ٣٤٣

فضیلت زیارت ٦٠٢

فقیه عمّاره یمانی ٣٤٤

فکهیّه ٣٤٤

فَوز ٦٠٣

فهيمة غير مفهّمه ٣٤٤

فيّاض لاهيجى ٣٤٤

فيروزان ايرانى ٣٤٦

فؤاد كرمانى ٣٤٦

ق

قائم ٦٠٤

قاجاريان ٦٠٤

قادر طهماسبى (فريد) ٣٤٩

قادسيّه ٦٠٤

قارب ٣٤٩

قاسط بن زهير ٣٤٩

قاسط بن ظهير تغلبى ٣٤٩

قاسط بن عبدالله ٣٥٠

قاسم بن بخيت ٣٥٠

قاسم بن حارث کاهلی ۳۵۰

قاسم بن حبیب ازدی ۳۵۰

قاسم بن حسن ۳۵۰

قاسم بن محمد بن جعفر بن ابیطالب ۳۵۰

قاضی الحاجات ۳۵۱

قاضی جلیس ۳۵۱

قاع ٦٠٤

قافله حسینی ٦٠٤

قباع ۳۵۱

قبر امام حسین (علیه السلام) ٦٠٤

قبر شش گوشه ٦٠٥

قبلة البرایا ۳۵۱

قبة الاسلام ٦٠٥

قتل صبر ٦٠٥

قتلگاه ٦٠٥

قتیل الاشقیاء ۳۵۱

قتیل العبرات ۳۵۱، ۶۰۵

قدامة بن ابی عیسی نصری ۳۵۱

قدامة بن سعید ۳۵۱

قدامة بن مالک جشمی ۳۵۱

قدردانی ۶۰۵

قدید ۶۰۵

قرارداد صلح ۶۰۶

قرّة بن ابی قرّه غفاری ۳۵۱

قرة بن علیّ بن مالک جشمی ۳۵۱

قرّة بن قیس ۳۵۱

قرةّ عین المرتضی ۳۵۲

قرینة النّوائب ۳۵۲

قسم خداوند ۶۰۶

قصر بنی مقاتل ۶۰۶

قصیده ٦٠٦

ص: ٦٩٢

قضا و قدر ٦٠٧

قضیب ٦٠٧

قَطا ٦٠٧

قُطقُطانه ٦٠٧

قعقاع بن شور ٣٥٢

قعنب بن عمر و ثمری ٣٥٢

قعنب بن عمرو نمری بصری ٣٥٢

قمر بنی هاشم ٣٥٢

قوامی رازی ٣٥٢

قوچ ٦٠٧

قیام توّابین ٦٠٧

قیام زید بن علی ٦١١

قیام عبد الله بن معاویة بن عبدالله بن جعفر ٦١٦

قیام مختار ٦١٧

قیام مردم مدینه (واقعهٔ حرّه) ٦١٧

قیام مقدس ٦١٩

قیس بن اشعث ٣٥٣

قیس بن سعید ٣٥٣

قیس بن سهم ٣٥٣

قیس بن طهفه نهدی ٣٥٣

قیس بن عبدالله حمدانی ٣٥٣

قیس بن مالک ٣٥٤

قیس بن مسهّر صیداوی ٣٥٤

قیس بن هیثم ٣٥٤

ک

کارستن نیبور ٣٥٥

کاشفی ٣٥٥

کافنی ٦٢١

کامل ۳۵۵

کاملة ۳۵۵

کُبری ۳۵۵

کُتل ٦٢١

کتیبه ٦٢١

کثیر بن اسماعیل کندی ۳۵۵

کثیر بن شهاب بن حصین حارثی ۳۵۵

کثیر بن عبدالله شعبي ۳۵۵

کجاوه ٦٢١

کربلا ٦٢١

کربلایی ٦٢٤

کرب و بلا ٦٢٤

کردوس بن زهیر تغلبی ۳٥٦

کَرده امام حسین (علیه السلام) ٦٢٤

کِرِم چَندگاندی ۳٥٦

کسایی مروزی ۳۵۶

کشته اشک ٦٢٤

کشتی نجات ٦٢٤

کعب بن جابر ازدی ۳۵۷

کعب بن طلحه ۳۵۷

کعبة الرَّزایا ۳۵۷

کفیلة السجّاد ۳۵۷

کلیددار ٦٢٤

کمال الدّین اصفهانی ۳۵۷

کم عقل ٦٢٤

کمکی رفتن ٦٢٥

کمیت بن زید اسدی ۳۵۷

کُناسه ٦٢٥

کنانة بن عتیق تغلبی ۳۵۸

کنیه اباعبدالله ٦٢٥

کوتاهی عمر ٦٢٥

کورت فریشلر ٣٥٨

کوفه ٦٢٥

کوفیان ٦٢٩

کیسان ٣٥٨

کیفیّت شهادت ٦٣٠

ص: ٦٩٣

گ

گاندی ٣٥٨

گروه ستمکاران ٦٣١

گریز ٦٣١

گریه ٦٣١

گریه کنندگان ٦٣١

گلبن کازرونی ٣٥٨

گلوی بریده ٦٣٢

گندم عراق ٦٣٢

گوبینو و تعزیه ٦٣٢

گودال قتلگاه ٦٣٢

گوشواره ٦٣٢

گهواره ٦٣٣

گیبون، ادوارد ٣٥٩

ل

لاحِق ٦٣٤

لبابه ٣٦٠

لسان الانصار ٣٦٠

لعنت ٦٣٤

لعنت و برائت ٦٣٤

لقیط بن یاسر جهنمی ٣٦٠

لوفتس ٣٦٠

لهفان ٣٦٠

لُهوف ٦٣٥

لیلی ٣٦٠

م

ماتم ٦٣٦

مادام دیولافوا ٣٦٠

ماربین ٣٦١

ماریه بنت سعد ٣٦١

مالک بن انس کاهلی ٣٦١

مالک بن انس مالکی ٣٦١

مالک بن اوس مالکی ٣٦٢

مالک بن بشیر بُدّی ٣٦٢

مالک بن داوود ٣٦٢

مالک بن دودان ٣٦٢

مالک بن عبدالله ٣٦٢

مالک بن عبدالله بن سریع جابری ٣٦٢

مالک بن عبدالله جابری ٣٦٢

مالک بن عبد بن سریع ٣٦٢

مالک بن عبد بن سریع جابری ٣٦٢

مالک بن عمرو نهدی ٣٦٢

مالک بن مسمع ٣٦٣

مالک بن منذر ٣٦٣

مالک بن نضر ارحبی ٣٦٣

مالک بن هشیم بدائی ٣٦٣

ماه بنی هاشم ٣٦٣

مبارک ٣٦٣

متوکّل عبّاسی ٣٦٣

مثنی بن مخربة بن عبدی ٣٦٤

مُثیر الاحزان ٦٣٦

مجالد بن سعید ٣٦٥

مجرم بن عقبه ٣٦٦

مجلس ٦٣٦

مجمع بن زیاد بن عمروبن عدی جهنی ٣٦٦

مجمع بن عبدالله عائدی ٣٦٦

مجمع جهنی ٣٦٦

محبّت ٦٣٧

محبت اهل بیت (علیهم السلام) ٦٣٧

محبوبة المصطفی ٣٦٦

مُحتشم کاشانی ٣٦٦

محدّث قمی ٣٦٨

محدّث نوری ٣٦٨

ص: ٦٩٤

محرّم ٦٣٧

محسن ابوالحب ٣٦٨

محسن بن حسین (علیه السلام) ٣٦٩

محفّر بن ثعلبه عائذی ٣٦٩

محل آزمایش ٦٣٨

محمّد ادهمی ٣٦٩

محمد الاوسط بن علی بن ابیطالب (علیه السلام) ٣٦٩

محمّد امیر الحاج ٣٦٩

محمد بن ابی سعید بن عقیل (علیه السلام) ٣٦٩

محمد بن احمد الحسيني ٣٧٠

محمّد بن اشعث بن قیس ٣٧٠

محمد بن انس بن ابی دجائه ٣٧٠

محمّد بن بشر ٣٧٠

محمّد بن بشیر حضرمی ٣٧١

محمّد بن حنفیّه ٣٧١

محمّد بن خلفه ٣٧١

محمّد بن زید داعی صغیر ٣٧١

محمد بن سائب ٣٧١

محمّد بن عبّاس بن علی (علیه السلام) ٣٧١

محمّدبن عبدالله بن جعفر بن ابیطالب (علیه السلام) ۳۷۵

محمّد بن عبدالله (صلی الله علیه و آله) ۳۷۲

محمد بن عقیل ۳۷۵

محمد بن علی بن ابی طالب ۳۷۵

محمّد بن علیّ بن الحسین (علیه السلام) ۳۷۵

محمّد بن عمیر بن عطارد ۳۸۰

محمّد بن قیس ۳۸۰

محمد بن کثیر ۳۸۰

محمّد بن کعب بن قرظه ۳۸۰

محمّد بن مسلم بن عقیل ۳۸۰

محمد بن مطاع جعفی ۳۸۰

محمد بن هاشم خالدی ۳۸۰

محمّد خضری بگ ۳۸۱

محمّد رضا شبیبی ۳۸۱

محمّد رضا شفیعی کدکنی ۳۸۱

محمّد صالح بن عبدالحسین ۳۸۲

محمّد صنیع خاتم ۳۸۲

محمّد علی بن عباس نقیب الاشراف ۳۸۲

محمّد علی جناح ۳۸۲

مختار ابن ابی عبید ثقفی ۳۸۲

مدّاحی ۶۳۸

مذمّت دنیا ۶۳۹

مرتضی مطهری ۳۸۵

مرجانه ۳۸۹

مردم ستمگر ۶۳۹

مرگ ۶۳۹

مرگ پایدار ۶۳۹

مرگ حق ۶۳۹

مروان بن حکم ۳۸۹

مرّة بن منقذ بن نعمان عبدی ۳۸۹

مزاحم بن طفیل ۳۸۹

مزاحم بن مالک ۳۹۰

مسافر بن سعید ناعطی ۳۹۰

مس بیل ۳۹۰

مسترشد عبّاسی ۳۹۰

مُسرف بن عقبه ۳۹۰

مسروق بن وائل حضرمی ۳۹۰

مسعود بن حجاج ۳۹۰

مسعود بن عمر و ازدی ۳۹۰

مُسلّح ۶۳۹

مسلم ۳۹۰

مسلم ابوعوسجه ۳۹۱

مسلم بن ربیعه ۳۹۱

مسلم بن عبدالله ضبابی ۳۹۱

مُسلم بن عقبه ۳۹۱

مسلم بن عقیل ۳۹۱

مسلم بن عوسجه ۳۹۷

مسلم بن کثیر ازدی ۳۹۸

مسلم بن کناد ۳۹۹

مسلم جصّاص ۳۹۹

مُسوّده ۳۹۹

مسور بن مخرمه ۳۹۹

مسور بن مخزمه ۳۹۹

مسیّب بن نجبه فزاری ۳۹۹

مشفق کاشانی ۳۹۹

مَشک ٦۳۹

مَشکور ٤۰۰

مشهد الحسین (علیه السلام) ٦٤۰

مصعب بن زبیر ٤۰۰

مصعب بن یزید ریاحی ٤٠١

مصیبت ٦٤٠

مضایر بن رهنیه مازنی ٤٠١

مطر ٤٠١

مظلومة وَحیدة ٤٠١

معاذ بن هانی کندی ٤٠١

معاویة ٤٠١

معاویة بن قرّه ٤٠٤

معتوق موسوی ٤٠٤

مَعدِن ٦٤٠

مُعِزّ الدوله دیلمی ٤٠٤

معصومة الصّغری ٤٠٥

معقل ٤٠٥

معلیّ بن العلی ٤٠٥

معلّی بن کلیب همدانی ٤٠٥

مُعین البکاء ٦٤٠

مغفرت ٦٤٠

مَغیثه ٦٤٠

مغیرة بن شعبه ٤٠٥

مقاتل بن مسمع بکری ٤٠٥

مقام امام صادق (علیه السلام) در کربلا ٦٤٠

مقام دست راست ٦٤١

مقام مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) ٦٤١

مقتل ٦٤١

مقتل نویس ٦٤١

مقتل نویسی ٦٤١

مُقسط بن زهیر ٤٠٥

مکان عبادت ٦٤٢

مکروب ٦٤٢

ملّا حسین واعظ کاشفی ٤٠٥

ملاطفت ٦٤٢

ملّا عباس زیوری ٤٠٦

ملّا کاظم ازری ٤٠٦

ملک الشعرای بهار، محمدتقی ٤٠٦

ملیکة الدّنیا ٤٠٧

ممنوعیّت عزاداری ٦٤٢

مناجات ٦٤٣

منجح بن سهم ٤٠٧

منذر بن جارود ٤٠٧

منذر بن زبیر ٤٠٧

منذر بن سلیمان ٤٠٧

منذر بن فضل جعفری ٤٠٧

منذر بن فضل جُعفی ٤٠٧

منذر بن مفضل ٤٠٧

منذر بن مفضّل جُعفی ٤٠٧

منزلت ٦٤٣

منصور دوانیقی ٤٠٧

منصور نمری ٤٠٨

منهال بن عمرو ٤٠٨

منهج بن سهم ٤٠٨

منیر بن عمرو احدب ٤٠٨

ص: ٦٩٦

منیع بن رقاد ٤٠٨

منیع بن زیاد ٤٠٨

موثّقة ٤٠٨

موسی ٤٠٨

موسی بن عامر ٤٠٩

موسی بن عقیل ٤٠٩

موسی بن عمیر٤٠٩

موسی بن محمّد علی بن سیّد موسی ٤٠٩

موسی بن مغیره بن شعبه ٤٠٩

موسیٰ سبط الشّیخ ٤٠٩

موسی طالقانی ٤١٠

موسیو دیولافوا ٤١٠

موفّق عباسی ٤١٠

موقع بن ثمامه اسدی صیداوی ٤١٠

مولوی ٤١٠

مهاجر بن اوس ٤١١

مهدی بحر العلوم ٤١١

مهدی بن حسن بن منصور ٤١٢

مهدی بن محمّد بن ابراهیم ٤١٢

مهدی مطر ٤١٢

مِهران ٤١٢

مُهر کربلا ٦٤٣

مَهلاً مَهلاً ٦٤٣

مهلّب بن ابی صفره ٤١٢

مهندی ٦٤٣

میاندار ٦٤٣

میثم تمّار ٤١٢

میدان ٦٤٤

میرزا حسین نوری ٤١٢

میرزا صابر زواره ای ٤١٢

میسون ٤١٣

میمونه ٤١٣

مؤذِّن حسین ٤١٣

ن

نائبة الحسین ٤١٤

نائبة الزّهراء ٤١٤

ناخشنود ٦٤٥

ناظرزاده کرمانی ٤١٤

نافذ البصيرة ٤١٤

نافع بن هلال ٤١٤

ناموس رواق العظيمة ٤١٥

نامه ٦٤٥

نامه امام حسين (عليه السلام) به بنى هاشم ٦٤٦

نامه عبدالله جعفر به امام (عليه السلام) ٦٤٦

نامه هاى اهل كوفه به امام حسين (عليه السلام) ٦٤٦

نامه ابن زياد به امام حسين (عليه السلام) ٦٤٧

نامه ابن زياد به حر ٦٤٧

نامه ابن زياد به عمر بن سعد ٦٤٨، ٦٤٩

نامه حرّ به ابن زياد ٦٤٩

نامه عبدالله بن جعفر ٦٤٩

نامهٔ عمر بن سعد به ابن زياد ٦٤٩

نجمة سماء النّبالة ٤١٥

نخل ٦٥٠

نُخَیله ٦٥٠

نُد به ٦٥٠

نذر ٦٥٠

نسخه ٦٥١

نسخه گردان ٦٥١

نشاط اصفهانی ٤١٥

نشانه شیعیان ٦٥١

نصر بن ابی نیزر حبشی مدنی ٤١٦

نصر بن حرشه ٤١٦

نصیحت برادر ٦٥١

ص: ٦٩٧

نضر بن صالح عبسی ٤١٦

نظیری نیشابوری ٤١٧

نعش ٦٥١

نعمان بن ابی جعد ٤١٧

نعمان بن بشیر ٤١٧

نعمان بن صهبان جرمی ٤١٨

نعمان بن عمرو راسبی ٤١٨

نعمان بن عوف ازدی ٤١٨

نعمت میرزاده ٤١٨

نعیم بن عجلان انصاری ٤١٩

نعیم بن هبیره ٤١٩

نَفَسُ المهموم ٦٥١

نقاب ٦٥٢

نَقره ٦٥٢

نقش ٦٥٢

نقش نگین حسین (علیه السلام) ٦٥٢

نقیبان کربلا ٦٥٢

نماز مسافر ٦٥٧

نمیر بن وعله ٤١٩

نَواویس ٦٥٧

نوح ٤١٩

نوحه ٦٥٨

نوحه خوان ٦٥٨

نوحه سرا ٦٥٨

نوحه گرفتن ٦٥٨

نهر علقمه ٦٥٨

نهضت حسینی و عوامل آن ٦٥٨

نهضت مقدس ٦٥٩

نی ٦٥٩

نیاز اصفهانی ٤٢٠

نیّر تبریزی ٤٢٠

نینوا ٦٥٩

و

وادی عقیق ٦٦١

وارث ٦٦١

واضح ترکی ٤٢٧

واضح رومی ٤٢٧

واعشی ٤٢٧

واعظ ٦٦٢

واعظ قزوینی ٤٢٧

واقِصه ٦٦٢

وحشی بافقی ٤٢٨

وِداع ٦٦٢

وداع زائرین ٦٦٢

ورّاد ٤٢٩

ورقاء بن عازب ٤٣٠

ورود امام حسین (علیه السلام) در مکّه ٦٦٢

وصال شیرازی ٤٣٠

وصیّت ٦٦٣

وصیّت امام حسین (علیه السلام) به محمد

حنفیّه ٦٦٣

وصیّت برادرانه ٦٦٣

وفای به عهد ٦٦٣

وقار شیرازی ٤٣٢

وقت نماز ٦٦٤

وَقف ٦٦٤

ولید بن عتبه ٤٣٢

ولیدة الفصاحة ٤٣٣

وهّاب بن سیّد محمّد علی ٤٣٣

وهّابیان ٤٣٣

وهب بن حباب کلبی ٤٣٣

ص: ٦٩٨

وهب بن عبدالله بن جناب کلبی ٤٣٣

وهب بن عبدالله کلبی ٤٣٤

ها بن بنهانی سبعی ٤٣٥

هارون الرّشید ٤٣٥

هاشم کعبی ٤٣٥

هانی بن ابی جیّه ٤٣٦

هانی بن بعیث ٤٣٦

هانی بن ثبیت حضرمی ٤٣٦

هانی بن جبه وداعی ٤٣٦

هانی بن عروه مرادی ٤٣٦

هانی بن قیس ٤٣٨

هانی وادعی ٤٣٩

هبة الدین شهرستانی ٤٣٩

هبیاط بن زرعه ٤٤٠

هتک حرمت ٦٦٥

هجرت ٦٦٥

هشدار ٦٦٥

هفتاد و دو تن ٦٦٦

هفهاف بن مهنّد راسبی بصری ٤٤٠

هلال بن نافع ٤٤٠

همام بن غالب ٤٤٠

همای شیرازی ٤٤٠

همسرایی ٦٦٦

هِند ٤٤٤

هنر جندقی ٤٤٤

هیئت ٦٦٦

هیثم بن اسود نخعی ٤٤٤

هیمه ٦٦٦

ی

یا حسین (علیه السلام) ٦٦٧

یاد ٦٦٧

یاری طلبی ٦٦٧

یا مبرور ٦٦٧

یا مَنْصُورُ، اَمِتْ ٦٦٧

یاور ٦٦٧

یاوران ٦٦٨

یاور حقیقی ٦٦٨

یاء ٤٤٥

یحیی ٤٤٥

یحیی بن ابی عیسی ازدی ٤٤٦

یحیی بن حسن بن علی بن ابیطالب ٤٤٦

حیی بن حکم ٤٤٦

یحیی بن سعید بن عاص ٤٤٦

یحیی بن سلیم مازنی ٤٤٦

یحیی بن کثیر انصاری ٤٤٧

یحیی بن هانی بن عروه ٤٤٧

یزید بن ابی زیاد ٤٤٧

یزید بن أنس ٤٤٧

یزید بن ثبیت عبدی ٤٤٧

یزید بن ثبیت قیسی ٤٤٧

یزید بن ثبیط ٤٤٧

یزید بن حصین٤٤٧

یزید بن رکاب کلبی ٤٤٨

یزید بن زیاد بن مظاهر ٤٤٨

یزید بن زیاد بن مهاجر کندی ٤٤٨

یزید بن زیاد بن مهاصر کندی ٤٤٨

یزید بن مسعود ٤٤٨

یزید بن مظاهر اسدی ٤٤٨

یزید بن معاویه ٤٤٨

ص: ٦٩٩

یزید بن معقل جعفی مذحجی ٤٥١

یزید بن مغفل جعفی ٤٥١

یزید بن مهاجر اسدی ٤٥١

یزیدبن مهاجر جعفی ٤٥١

یزید بن نبیط بصری ٤٥١

یزید بن نبیط عبدی ٤٥١

یعقوب بن اسحاق خوزی اهوازی ٤٥٢

یغمای جندقی ٤٥٢

یوسف بن یزید ازدی ٤٥٢

یوسفعلی میرشکّاک ٤٥٢

یوُم الطَّفَّ ٦٦٨

یونس بن ابی اسحاق ٤٥٣

یونس بن عمران ٤٥٣

ص: ٧٠٠

منابع و مآخذ

* منابع و مآخذ (١)

١. اثبات الهداة جلد ٥

٢. احتجاج طبری

٣. احقاق الحق جلد ١١

٤. ادب الحسين (عليه السلام)

٥. استيعاب جلد ٢

٦. اسرار عاشورا

٧. اعيان الشيعه جلد ١، ٤، ٨

٨. اغانی جلد ١٣، ١٥

٩. اقبال الاعمال

١٠. الادب الطف جلد ١

١١. ارشاد شيخ مفيد

١٢. الاصابه جلد ١

١٣. الاصول الستة عشر

١٤. الايقاظ

١٥ . البداية والنهاية جلد ٨

١٦. الطبقات جلد ٦

١٧. العيون العبرى

١٨ . الغارات جلد ٢

١٩. الغدير جلد ١، ٢، ١٠

٢٠. الفصول المهمة

٢١. المناقب جلد ٢، ٣، ٤

٢٢. امالى شيخ صدوق

٢٣. انساب الاشراف جلد ٤، ٥

٢٤. انصار الحسين

٢٥. بررسى تاريخ عاشورا

٢٦. تاريخ الاسلام جلد ٥

٢٧. تاريخ الامم الاسلامية

٢٨. تاريخ الخلفاء

٢٩. تاريخ دمشق

٣٠. تاريخ طبرى جلد ٥، ٦

۳۱. التبیان

۳۲. تتمة المنتهی

۳۳. تجارب الامم جلد ۲

۳٤. تفسیر برهان جلد ۲

۳۵. تفسیر بصائر جلد ۵

۳٦. تفسیر عیاشی جلد ۲

۳۷. تفسیر نمونه جلد ۱۲

۳۸. تنقیح المقال جلد ۲

۳۹. تهذیب الاحکام

٤۰. جلاء العیون

۱- بخش منابع و مآخذ به همین صورت از سوی پدیدآورنده در اختیار ناشر قرار گرفته است.

٤۱. چهره درخشان قمر بنی هاشم

٤۲. حلیة الاولیاء جلد ۲

٤۳. حیاة الامام الحسین جلد ۲

٤٤. حياة الامام زين العابدين جلد ١

٤٥. خرائج و جرائح جلد ١

٤٦. خصايص الحسينية

٤٧. خصايص العباسية

٤٨. دار السلام جلد ٢

٤٩. دايرة المعارف تشيع جلد ٣

٥٠. دلائل الصدق جلد ٢

٥١. ذريعة النجاة

٥٢. ذوب النضار

٥٣. رجال كشّى

٥٤. روضهٔ كافى

٥٥. رياحين الشريعة جلد ٣

٥٦. ريحانة الادب

٥٧. زبدة النوائب

٥٨. زيارت اربعين

٥٩. زیارت جامعه کبیره

٦٠. سفینة البحار جلد ١، ٢

٦١. سیاسة الحسینیة

٦٢. شرح عقاید نسفیه

٦٣. شرح نهج البلاغه جلد ٢٠

٦٤. شورش در خلق عالم

٦٥. طراز المذاهب جلد ٢

٦٦. فتوح ابن اعثم کوفی جلد ٢

٦٧. فرسان الهیجاء جلد ١

٦٨. فرهنگ فارسی معین

٦٩. فلسفه عاشورا

٧٠. قاموس الرجال

٧١. قیام حسینی در آیینه اسناد تاریخی

٧٢. کامل ابن اثیر جلد ٢، ٤، ٥

٧٣. کشف الغمة جلد ٢

٧٤. اكمال الدين جلد ١

٧٥. كنز الدقائق جلد ٨

٧٦. گفتار عاشورا

٧٧. لغت نامه دهخدا

٧٨. لهوف

٧٩. ماهيت قيام مختار

٨٠. مثير الاخران

٨١. مجمع الزوائد جلد ٩

٨٢. مجمع النصحاء

٨٣. محجة البيضاء جلد ٤

٨٤. مدينة المعاجز جلد ٤

٨٥. مرثيه عاشورايى

٨٦. مروج الذهب جلد ٢، ٣

٨٧. مستدرك الوسائل جلد ١٠

٨٨. مسند الامام الرضا جلد ٢

۸۹. مصباح المنجد

۹۰. معادن الحکمه جلد ۲

۹۱. معارف ابن قتیبه

۹۲. معارف و معاریف جلد ۱، ۲

۹۳. معالم المدرستین جلد ۳

۹٤. معالی السبطین جلد ۲

۹۵. معجم البلدان جلد ۱، ۲، ۵

۹٦. معجم الرجال الحدیث جلد ٤، ٦، ۱۱،۱۸

۹۷. مقتل ابن مخنف

۹۸. مقتل الحسین جلد ۲

۹۹. مقتل خوارزمی جلد ۱

۱۰۰. منتخب طریحی جلد ۲

۱۰۱. منتهی الآمال

ص: ۷۰۲

۱۰۲. من لا یحضره الفقیه

۱۰۳. موسوعة العتبات المقدسة

۱۰٤. تاریخ التواریخ جلد ۲، ٤، ٦

۱۰۵. نوائب الدّهور جلد ۳

۱۰٦. نوادر علی بن اسباط

۱۰۷. نور الثقلین جلد ٤

۱۰۸. نهج الحیاة جلد ۲

۱۰۹. واقعه طفٌ

۱۱۰. وسیلة الدّار یلة الدارین فی انصار الحسین (علیه السلام)

۱۱۱. وقایع الحوادث جلد ۳

۱۱۲. اصول کافی

۱۱۳. وقایع الشهور و الایام

۱۱٤. همایی

ص: ۷۰۳